حبیب السیر
فی اخبار افراد البشر

جلد سوم

غیاث الدین بن همام
الحسینی المدعو بخواندامیر

حبیب السیر
فی اخبار افراد البشر

جلد سوم

غیاث الدین بن همام
الحسینی المدعو بخواندامیر

جلد سوم

حبیب السیر فی اخبار افراد البشر

تالیف غیاث الدین بن همام الدین الحسینی المدعو بخواندمیر علیه الرحمه

ان الله علی کل شیء قدیر

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] در ملک سخن [illegible] سر افرازم کن [illegible]

[illegible] سلطنت خانان ترکستان و پادشاهانی که لوای سلطنت برافراشته اند [illegible]

[illegible]

[illegible] جزو اول در ذکر خانان ترکستان و بیان حکومت چنگیز خان و اولاد او در بلاد ایران و توران

[illegible]

[illegible] لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا [illegible]

[illegible]

[illegible]

من عنده الکریم المتعال حسن القبول من سحاب الفضل و الکمال گفتار در بیان شمهٔ از احوال آباء سلاطین ترک و اجداد و
خواقین سترک نخل بندان حدایق اخبار و نغمه سنجان بساتین اسمار گلدستهٔ حکایت را باین روایت زیب و زینت داده‌اند که نسب
تمامی خاقانان بلاد مشرق و ترکستان بیافث بن نوح علیه السلام اتصال می‌یابد و در جامع التواریخ رشیدی مسطور است که یافث را ابولجه خان میگفته‌اند
و یافث بقول اکثر مورخان پیغمبر مرسل بوده و آن وقت که کشتی نوح علیه السلام بر جودی سلامت قرار گرفت بموجب وحی سماوی یا باقتضای رای
خود بدیار مشرق و شمال اراده فرمود و یافث علیه السلام گرد و یافث از سوق الثمانین عازم آن سرزمین شده از پدر بزرگوار التماس نمود که او را دعا
آموزد که هرگاه خواهد باران بارد و نوح علیه السلام او را اسم اعظم بیاموخت آن حضرت آن اسم را بر سنگی نقش فرموده بدو داد و یافث از جبال
و جبال بجانب مشرق شتافته بطرفی که مجری اتیل است ساکن گشت و در سوم بگویند آورد و گاه و در آن محل بخواست بوسیلهٔ آن سنگ سحاب عنایات الهی در
فیضان می‌آمده اعراب آن سنگ را حجر المطر و ترکان جده تاش گویند و حالا نیز سنگ یده در میان مغولان و ازبکان
بسیار پیدا میشود و بسبب آن باران میبارد و القصه چون اولاد و احفاد یافث کثیر شدند از سرای پایدار بدار القرار انتقال نمود در روایتی که
اشرف الفضلاء المتأخرین مولانا شرف الدین علی الیزدی در مقدمهٔ ظفرنامه رقم خامهٔ مشکین شمامه فرموده اند از وی هشت پسر یادگار ماند
بدین ترتیب ترک خزر صقلاب روس منسک چین کماری تارج و بقول مؤلف جامع اعظم ... قسم ابقال نموده
یافث را یازده پسر بوده و ... سیصد سال عمر داشته اند و چون یافث وفات یافت پسر بزرگترش ترک که او را ترکان
یافث اغلان گویند قایم مقام پدر شد و ترک بغایت عاقل و مردانه و صواب و فرزانه بود و در منزلی که آنرا سلوک یا اسکلای گفتندی
آب سرد و گرم داشت علم اقامت بر افراشت و نخست از چوب و گیاه خانها ساخت و افراد امر باختراع خرگاه و پرداخت و از پوست
حیوانات قبا و طاقیه ترتیب کرد و در میان رعیت لوازم معدلت بجای آورد و یافث اغلان اول ملوک ترک است همچنانکه کیومرث
نخستین سلاطین فرس است و او را پنج پسر بود المجه توتک چکل برسخار املاق و توتک که بعضی از متاخرین او را تغوک تعبیر کرده اند روزی جهت
شکار ... گاه طعام مخصوص ... از گوشت شکار چون بر زمین افتاده بود نمکین شد و توتک آن لقمه را بدهان برده او را بغایت خوش آمد بنا بر آن
رسم نمک در طعام پدید آورد و اما بعضی ... بعد از فوت پدر بر کنار آب اتیل منزل گزیده رسم رویاه گرفتن و از پوست آن لباس
دوختن او اختراع نمود و او را او اقتیغ بنور محل کرده در مغارهای کوه چل یافتند و از آن علو یافتند اما صقلاب چون بعد از که شتاولاد
و احفاد گرفتار شد بجانب دیار روس که در جوار خزر بود رفته التماس موضعی کرد که جهت خود تعمیر نماید و روس دست رد بر سینهٔ ملتمس او نهاد
صقلاب از کار زمین بیروت طلبید موافق مدعای خود جواب نشنید بنابر آن میان ایشان کار بجدال کشید صقلاب منهزم گشتند و در آن طرف مقیم
اقامت و بجهه شدت برودت هوا در زیر زمین خانها ساختند و ساکن شدند و در روضة الصفا مسطور است که نوبتی صقلاب را پسری در وجود آمد
و متعارف وضع حمل در پسر بعالم دیگر رفته صقلاب تغیر بسیار نمودند از بعضی از ایشان شکاری پرورش داد و چون او بزرگ شد مانند کلاب مردم می جست
اما روس بغایت بی آرام بود و در رسم رغو برسیدن او اختراع نمود اما منسک که او را مشج نیز گویند بصفت مکر و تزویر اتصاف داشت و در کنار
دیار بغار علم اقامت می افراشت و بروایتی که در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است منسک را پسری بود غز نام و تمامی حشم غز که بدترین اقوام مغول اند از نسل اوی
پیدا شده اند و بقول مؤلف جامع اعظم چنانچه سابقا مذکور گشت غز پسر جوایط یافث بود و با خاقان تورخان بعد از ... افتاد سبب جنگ
و محاربه روی نمود زیرا که آن منسک پس از فوت یافث بدست غز افتاد و چون ترک آن را طلب کرد غز مجزی بشابه مدعا آن را پیدا کرده و از آن منصور
ساخته بوی داد و بعد از چند گاه ترک سبابه محتاج شد غز چند لشکر او را سیلاب کرد و از محطه مانای بار بعد ازاجرم ترک بر غز ظفر یافته لشکر بسرش کشیده ... چین
اتفاق افتاده و لهذا ترکان غز مغلوب در آن جنگ اقبال رسیده بود نزاع خصومت میان و اولاد ایشان الی الآن باقی است و چین بن یافث در ضمن آن حال... ساکن
داوبه قت طبع و دقت ذهن موصوف بوده صنعت گری و نقاشی وانقش جامه ... اختراع نمود و ابریشم از کرم بیله حاصل فرمود و اکثر صنایع بلکه اکثرانها... ترکی بود
چون باین ایزد تعالی فرزندی کرامت کرد ما چین نام نهاد و ما چین مدتها ... پدر خود شهری ساخته بنام خود موسوم گردانید و رسم زر زدن بر اخسرو نشان ... خود داد

جسته رشته حیات منولون را از هم گسستند آنگاه متوجه سر راه و برادر اولادش گرفتند از آن نه پسر هشت کشتند و پسر نهم منولون که قایدو نام داشت و در آن وقت
بخواستکاری دختری از خویشان پیش عم خویش رفته بود و چون جلایر از حرکت شنیع جلایر و وقوف یافت ایلچی پیش کلانتران ایشان فرستاده و بازخواست
این عمل شنیع نمود آن جماعت در مقام اعتذار آمده گفتند این قضیه بی استصواب ما بوقوع انجامیده و هفتاد کس از طایفه را که خون منولون و اولاد او ریخته
بودند قتل سانیده عیال و اطفال ایشان را اسیر گرفته نزد قایدو فرستادند و قایدو داغ عبودیت بر جبین ایشان نهاده بمهمات بساط عیش و عشرت مشغول شد
قایدو خان پس از وقایع مذکوره و احوال مسطوره بمساعی جمیله پادشاهی سرداری الوس خود شد و در ایام دولت و اقبال از رود خانه جوی پیرون اورد
و آنرا ابوالوم نام نهاده و بآب آن جوی قری و قصبات معمور ساخت و باری سبحانه و تعالی قایدو خان را سه پسر ارزانی داشت بایسنقر که جد چنگیز خان و قراچار نویان است
و جرقه لنکوم که قوم بیجوت از نسل او پدید شده‌اند و جارچین که قبیلهٔ سجوت بوی منسوب اند و جرقه لنکوم را پسری بود سرقدنام و سرقد فرزندی داشت
موسوم به همبقای همبقای در ایام جوانی بدست اهل ختای افتاده او را پیش التان خان بردند و التان فرمود تا شاهزاده را بمیخ آهنین بر خر چوبین دوخته
چنانش بچوبین خری بر بدوخت که مسمار پولاد را در دل بسوخت و چون ایام حیات قایدو خان بنهایت رسید پسر ارشدش بایسنقر بر مسند سلطنت
بایسنقر بعد از آنکه مدتی بامر ایالت پرداخت پسر خود تومنه را ولیعهد کرده عالم آخرت را منزل ساخت تومنه خان پادشاهی عالیشان ده
بوده چند ولایت از ممالک ترکستان و مغولستان گرفته با ممالک موروث منظم فرموده و او دو منکوحه داشت از یکی هفت پسر در وجود آمد و از دیگری دو
پسر بیک شکم متولد شد و از توأمان یکی را قبل نام بوده و دیگری را قاجولی و قبل جد سیم چنگیز خان است و قاجولی جد هشتم امیر تیمور گورکان گفتار در
بیان خوابی که قاجولی دیده و تعبیری که تومنه خان را بخاطر رسید در کتب معتبره مرقوم گشته که قاجولی در زمان حیات تومنه شبی در عالم رؤیا مشاهده فرمود
که سه ستاره متعاقب یکدیگر از جیب قبل طلوع کرده و اوج گرفته غروب نمود و نوبت چهارم کوکبی بغایت نورانی هم از جیب او طالع شد که اقطار آفاق را
منور گردانید و از آن اختر چند ستارهٔ دیگر منشعب گشت که هریک پرتوی بر مملکتی انداخت و چون آن کوکب نورانی غروب نمود اطراف جهان همچنان را
بود و بعد از آنکه از خواب در آمد لحظه در تعبیر تأمل کرده باز بخواب رفت و چنان مشاهده نمود که از گریبان او هفت ستارهٔ کوچک در پی طالع گشته غارب شد
و در کرت هشتم کوکبی بزرگ طلوع فرموده اطراف عالم نورانی ساخت و از آن چند ستاره پدید آمد بر هریک بر خطه پرتو انداخت و چون ستارهٔ بزرگ
غروب کرد شعاعهای همچنان روشنی داشتند آنگاه قاجولی بیدار شد و دید که صبح صادق دمیده همان لحظه نزد تومنه خان رفته تقریر آن دو خواب
زبان بگشاد و تومنه از استماع آن وقایع مبتهج و مسرور گشته باحضار قبل فرمان داد و بزبان الهام بیان بتعبیر آن خوابها گردان ساخته گفت خواب اول
دلالت بر آن میکند که از نسل قبل بترتیب سه کس بر سریر خانی نشینند بعد از آن هم از اولاد او شخصی بر مسند پادشاهی قرار گیرد که بیشتر معمورهٔ عالم را
بحیطهٔ تصرف در آورد و بلاد جهان را بر فرزندان خود قسمت نماید و چون آنحضرت گیتی ستان فوت شود هم سلطنت در میان اولاد و احفادش بماند و
مدلول خواب دوم آنست که از فرزندان قاجولی هفت نفر بترتیب حکومت کنند و یکی از اولاد او که در مرتبهٔ هشتم باشد بجهانگیری اشتغال نموده بیشتر ممالک ربع
مسکون بتصرف در آید و او فرزندان باشند که هریک والی ولایتی گردند چون تومنه خان از تعبیر باز پرداخت برادران با بشارت پدر حالیشان
با یکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند که سریر خانی بر قبل و اولاد او متعلق باشد و قاجولی و ذریات او بامر لشکرکشی و امارت قیام نمایند و
درین باب وثیقه قلمی کرده بالتمغای تومنه خان رسانیدند و چون تومنه خان عالم را بدرود نمود بمقتضای عهدنامهٔ مذکوره قبل بر تخت خانی صعود فرمود
قبل خان ملقب بالنجیک بود یعنی رعیت پرور و النجیک خان بصفت نصفت و رأفت و سمت شجاعت و سخاوت اتصاف داشت و بوفور
عدالت و نهمت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی میبود بنا بر آن خان ختا چنان خواست که راه مهر و وفا میانشان بود و دوستی و صفا و ببهانهٔ
بساط دوستی و محبت پرداخته ایلچی فرستاده و استدعای حضور قبل خان نمود و قبل خان برادر خود قاجولی را قایم مقام کرده بجانب ختای رفت
و التان خان بتعظیم و تبجیل و قیام نموده بترتیب مجلس بزم اشارت کرد و در آن طوی با قبل خان شراب خورد و چون قبل خان از آنگونه بهر در شراب کنندی اندیشید
هر زمان از صحبت برخاسته و بکنار رودی که در آن نزدیکی بود رفته سر در آب فرو میبرد و قی کرده باز بمجلس می‌آمد و شراب می‌آشامید مردمیکه
حقیقت آن حال نمیدانستند متعجب شدند که کسی را چگونه این قوت مزاج تواند بود که این همه شراب بخورد و مست نشود و بعد از چندی و ازین صورت

قبل در وقتیکه مست و بی شعور بود و التان خان بسیار پیش در رفت ریش خان ختای را گرفته دشنام داد و التان خان ازین حرکت در خشم شد و کینه او در دل گرفت
و چون قبل خان از خواب مستی بیدار شد در غایت ندامت زبان معذرت بگشاد عذر او را پذیرفته تاج و کمر مرصع بوی بخشید و رخصت مراجعت بوی ارزانی
داشت آنگاه امرای ختای قصد قتل قبل خان نموده نزد التان خان آغاز بدگویی کردند که او را چرا زنده گذاشتی با چه نیکی جمع داری نزد تو شد ها و
التان خان سخنان ایشان را بسمع قبول جای داده ایلچی از عقب خان ارسال داشت که بازگرد قبل خان گفت که من باجازت خان بیرون آمده ام بازگشتن نیکو
نمیدانم ایلچی این پیغام را بالتان رسانید خان ختای فوجی از لشکر جرار بگردانیدن قبل مامور ساخت و آن جماعت چون نزدیک بقبل خان رسیدند
ایشان را فریب داد و در خانه دوستی که در آن راه داشت فرود آمده و آن دوست که سالجوتی نام داشت قبل خان را گفت که صلاح در آنست که دیگر
التان خان را نه بینی و اسبی را که در طویله منست و در سرعت و رفتار از برق و باد سبق میبرد سوار شوی و خود را بالوس خود رسانی قبل این سخن را بسمع
قبول شنوده بر آن سبز خنگ ابلق تیز رو نشست و روی بصوب فرار آورد و مردم التان خان از عقب او در حرکت آمده متعاقب بمنزلش رسیدند
و قبل بنابر استصواب قاجولی بهادر آن جماعت را بقتل رسانید و خود را از ضد غه توجه بجانب ختای باز رهانید بثبوت پیوسته که قبل خان را زنی بود از قنقرات
که او قولقو انام داشت و آن زن از قبل خان شش پسر آورد و نامهای ایشان اینست اوکین برقاق قوتوله برتان قوتو قوتو تکو قدان بهادر تودان و تکین
و اوکین برقاق که بغایت صاحب حسن بود در نوبتی در صحرا طواف مینمود ناگاه جمعی از تاتار بدان شاهزاده نامدار رسیده او را بگرفتند و پیش التان خان
بردند تا بر خر چوبین دوخته هلاک ساخت قوتوله خان بکمال شجاعت و تهور موصوف بود و آواز او از غایت بلندی از هفت پشته تجاوز مینمود
در جوامع التواریخ مسطور است که قوت بازوی قوتوله خان بدرجه داشت که هر چند شخصی قوی تنومند بدستش افتادی مانند چوبی ضعیف او را دو تو کرده
پشت بشکستی و قوتوله خان بعد از فوت پدر افسر فرماندهی بر سر نهاده مصراع میان ببست بر جنگ و کین خواستن و لشکر مغول را جمع ساخته
و ایشان را استمالت داده گفت ز شاه سپاه ختا و تتار برآورد خواهم مردی دمار که ایشان بکشتند برقاق را همان همقاشاه قاآن
و مغولان اظهار طاعت و انقیاد نموده قوتوله بعزم مقاتله التان روان شد و خان ختا با سپاه بلا انتها در برابر آمده میان ایشان حربی صعب اتفاق
افتاد و ختاییان شکست یافته همه مال و اسباب التان بکل بغارت بردند خیل مغل و قوتوله خان مظفر و منصور بمقر عز خود بازگشت و چون اجل موعود در رسید
متوجه ملک عقبی گردید **ذکر برتان بهادر** برتان بن قبل خان در شجاعت و مردانگی در زمان خود عدیل نداشت بنابران لقب خانی او ببهادری تبدیل یافت
و در ایام دولت برتان عمش قاجولی بهادر فوت شده برتان منصب سرداری سپاه را به پسرش ایرومجی تفویض نمود و بعد از آن ایرومجی را برلاس گفتند و نسب تامی برلاس بوی اتصال
یابد و برتان بهادر را فرزندان بسیار بود از انجمله ییسوکا بهادر بمزید مردانگی و تهور اعتبار داشت لاجرم بعد از فوت پدر علم کامرانی برافراشت ❊
ییسوکا بهادر چون تاج خانی بر سر نهاده سریر جهانبانی را مشرف ساخت ایرومجی برلاس فوت شد از وجیت و نه پسر یادگار ماند ییسوکا بهادر
منصب ایرومجی را بسوغوچیچن که از اعقل اولادش بود عنایت فرمود آنگاه سپاه ببلاد تاتار کشیده اموال و جهات آن طایفه را عرضه نهب و تاراج گردانید
به یلون یولدوق شتافته در آن یورت فرخنده خاتون بزاد بچنگیزخان شاه والا نژاد و سوغوچیچن با ییسوکا بهادر گفت که این آن کوکب است
که قاجولی بهادر در خواب دیده بود که عالم را منور خواهد گردانید و او را تموچین نام نهاد و ییسوکا بهادر را از مادر تموچین سه پسر دیگر بود جوجی
و قاچیون و اوتچی و از خاتون دیگر یک پسر داشت بلکوتی نام و از جمله این چهار پسر جوجی قسار بغایت شجاعت و عظم خلقت موصوف بود و میان تنگ
چون شیر و بازو سطبر بچنگال او پشه بودی هزبر و جوجی قسار چون بر یک پهلو میخفتید گمانی بی از آنکه حماس بدن او شود از زیر پهلویش بیرون
میرفت و ییسوکا بهادر در تنکوزییل سنه ٥٦٢ در گذشت و هم درین ایام سوغوچیچن که مدبر امور مملکتش بود عازم سفر آخرت گشت بنابران قوم نیرون از اولاد ییسوکا
روی گردان شده بقوم تایجوت پیوستند نظم سپاه بسوی همه خیل خیل باقوام تایجوت کردند میل **بیان مجملی از حال چنگیزخان** پدر چنگیزخان
ییسوکا بهادر بن برتان بهادر بوده و مادرش اولون ایکه و تولد او در منزل دیلون یلدق بتاریخ عشرین ذیقعده سنه ٥٤٩ موافق تنکوزییل روی نمود و بروایتی
که اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی مرقوم کلک لطایف نگار بدایع آثار گردانیده اند چنگیزخان بطالع میزان متولد گشت و سبعه سیاره
در آن برج بودند و راس در سیم و ذنب در نهم اما سایر مورخان چنان آورده اند که اجتماع سبعه سیاره در میزان سنه ٥٨٢ اتفاق افتاده و در آنسال

در آنسال چنگیزخان را سرداری ایل و الوس قوم نیرون دست داده و باتفاق ارباب اخبار چنگیزخان در وقت ولادت مقداری خون فسرده در مشت داشت
و این معنی نزد عقلا دلیل بود بر دلیری آن مولود و بر سفک دماء بنابران در آن سال که چنگیزخان در وجود آمد زمام حکومت حاکم قوم تاتار که تموچین نام داشت
بانتها رسیده بود و ییسوکا بهادر پسر خود را باسم تموچین گردانید و چون تموچین سیزده ساله شد در تنکوزییل پانصد و شصت و دو ییسوکا بهادر وفات
یافت و چنانچه سابقا مسطور گشت قوم و قبیله او بقوم تایجوت پیوستند و تموچین در آن اوقات شبی بخواب دید که دستهای او دراز شده و بهر دستی شمشیری
دارد که سر یکی از آن دو شمشیر بمشرق متصل است و سر دیگری بمغرب و صباح کیفیت واقعه را بمادر گفت صورت خواب پسر را چنین تعبیر کرد که بر مشرق
و غرب عالم مستولی خواهی شد و اثر تیغ خونریزت ببلاد مشرق و مغرب خواهد رسید و چنانچه در تواریخ معتبره مسطور است تموچین بعد از فوت پدر بسبب قصد
دشمنان بدانچه چند کرت در مهلکها افتاد اما چون مقدر چنان بود که بدولتی عظیم رسد از آن بلایا در نجات دست داد و در وقتیکه سال عمرش از سی تجاوز
نمود سردار ایل و الوس خود شد و بنابر مخالفت بعضی از حکام ترکستان در سن چهل سالگی باتفاق قراچار نویان بن سوغوچیچن پناه باونک خان برد و اونک
خان حاکم قوم قرایت بود و در آن زمان از سایر خانان بمزید شوکت و عظمت امتیاز داشت و تموچین مدت شش سال در مرافقت و موافقت اونک خان بسر
برده بعد از آن مابین الجانبین مهاجرت و مخالفت روی نمود و تموچین بر وی ظفر یافته در تنکوزییل پانصد و نود و نه که سال عمرش بچهل و نه رسیده بود در پنجاه
ثمان که بر تخت خانی و مسند جهانبانی بر آمد آنگاه متوجه انهدام بنای عمر و دولت سایر حکام و خواقین مغولستان و ترکستان گشته باندک زمانی بر همه غلبه
کرد و در سنه ثلث و ستمائه یکی از متعبدان مغول که او را بت تنگری میگفتند اسم تموچین را بچنگیزخان مبدل گردانید و چنگیزخان بعد از تسخیر تمامی بلاد مشرق و شمال
بنابر اسبابی که در ضمن قضایای سلطان محمد خوارزمشاه گذشت در شهور سنه ٦١٦ متوجه ماوراءالنهر گشت و بعد از قتل و غارت اهالی ترکستان در اوایل سنه ٦١٧
ببخارا رسید و هم در آنسال در تمامی آن بلاد لوای کشش و خونریزش بجای آورده جبه نویان و سوبدای بهادر را با سی هزار سوار از عقب سلطان محمد خوارزمشاه
ارسال داشت و ایشان بهر دیار که رسیدند از آن دیار آثار نگذاشتند و چون چنگیزخان از مهم ماوراءالنهر فراغت یافت از آب آمویه عبور نموده بعزم
تخریب بلخ تافت و تولی خان را با جمعی کثیر از سپاه بسر تسخیر ولایات خراسان نامزد فرمود و تولی اکثر آن ممالک را ویران ساخته در هیچ مکان متنفسی باقی نگذاشت
و چنگیزخان از بلخ بطالقان رفته بفتح سنیه خود قیام نمود و بعد از آن متوجه دفع سلطان جلال الدین منکبرنی گشت و بعد از آنکه مهم سلطان جلال الدین
بر وجهیکه در آخر مجلد ثانی بسمت ذکر یافت از پیش گذشت آن خان بهرام قهر بار دیگر بماوراءالنهر رفت و از آنجا بجانب یورت اصلی خود در آمده در رقوبجه
سنه ٦٢١ بمقصد رسید و در اواخر ایام حیات میان او و شیدرقو که حاکم تنگقوت و قاشین بود محاربه عظیم روی نمود و در آن جنگ نیز چنگیزخان را ظفر و نصرت دست
داد اما مقارن آنحال مریض گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در چهارم رمضان سنه ٦٢٤ که موافق تنکوزییل بود وفاتش اتفاق افتاد و اوقات حیات چنگیزخان
نزدیک بهفتاد و پنج سال امتداد داشت و او مدت بیست و پنج سال علم سلطنت برافراشت و چنگیزخان را خواتین و قمایان فراوان بود و آنچه معتبر
ارد و در اردو خواتین و سرایش زیاده از پانصد فزون و سر آمد آن زنان پنج نفر بوده بزرگتر بورته فوجین دختر دی نویان که حاکم قوم قنقرات بود دوم خت
التان خان کوری سون دختر تایانک خان حیسولون بنت حاکیمو قولون دختر طاریسون وزین پنج خاتون بتاج و کلاه فزون بود و هم برته
فوجین بوده که از آنشاه فرزند بسیار داشت چه زوج پنج دختر و پسر چهار داشت و اولاد ذکور چنگیزخان بروایت ظفرنامه نه نفر بوده از انجمله چهار نفر
که از برته فوجین در وجود آمده بودند اعتبار بسیار داشتند و اسامی ایشان اینست جوجی جغتای اوگتای تولی و چنگیزخان هر یک ازین چهار
پسر را برجوع مهمی سرافراز ساخته بود امر صید و شکار و ترتیب مجلس و نظم یعلق بجوجی میداشت و رعو رسیدن و سیاست کردن و ... و گرفتن
مفوض برای جغتای بود و در تنظیم امور ملک و تدبیر مصالح جمهور اوگدای اهتمام مینمود و تولی که او را اولغ نویان میگفتند بمحافظت اردو و سرانجام مهم
لشکر قیام میفرمود و در وقتیکه چنگیزخان از تسخیر بلاد فراغت یافت جمیع آن ممالک را بر اولاد و احفاد خود قسمت کرد و در باب تشیید بنای اتحاد
و موافقت میان ایشان پیوسته سخنان بخشیده بر زبان می آورد و چنگیزخان تابع هیچ دینی و ملتی نبود و از تعصب و رجحان مذهبی بر مذهبی احتراز مینمود
بتعظیم و تکریم علما و زهاد هر طایفه بهره داشت و این معنی را بر درگاه پادشاه بی نیاز عظم سلطانه و عم احسانه وسیله تقرب میساخت اکثر یاساها و رسوم
که تا غایت میان مغولان باقی مانده چنگیزخان وضع کرده و در سرانجام امور وزارت او محمود یلواج تجاری شرایط اهتمام بجای می آورد و چون بعضی حالات

بجملی از احوال و آثار چنگیز خان بمعرض تحریر کرفت عنان بیان بصوب تفصیل بعضی از کلیات وقایع ایام دولتش صفت انعطاف خواهد پذیرفت انشاء الله الموفق
والمعین **گفتار در بیان رفتن چنگیز خان نزد اونگ خان و ذکر شمه از اسباب موافقت و مخالفت ایشان** در ازمنه که آبا و
اجداد چنگیز خان فرمانفرمای اقوام مذکور بودند تمامی قبایل مغول و تاتار مطاوعت و متابعت یک پادشاه نمی نمودند بلکه هر یک قبیله و دو قبیله
حاکمی علیحده داشتند و پیوسته سالک طریق نزاع و خصومت بوده همت بر افنا و اعدام یکدیگر میگماشتند و چون چنگیز خان خورد سال از پدر باز
ماند اکثر قبایل که متابع یسوکای بهادر بودند از وی برگشته بقوم تایجوت پیوستند و بدین واسطه او را مهمات بسیار دشوار روی داد و چندین
نوبت در مهالک افتاد و بالاخره کارش بنهایت اضطرار رسید باستصواب قراچار نویان بن سوغوچیچن باونگ خان که حکومت قبیله کرایت
تعلق بوی بود و از سایر خانان ترکستان بمزید جاه و حشمت و وسعت ولایت و بسطت مملکت ممتاز و مستثنی بود پناه برد در جامع التواریخ رشیدی
بنظر رسیده که در قدیم الایام در میان ترکان پادشاهی بود و هشت پسر سیاه فام داشته بجهت سواد لون ایشان را کرایت میگفتند یعنی گوشت سیاه
و تمامی قوم کرایت که اونگ خان حاکم ایشان بود از ذریت آن جماعت اند و معنی اونگ خان ولی یک ولایت است و نام اونگ طغرل بود و هم پدر
قورجاقوز بیک خورد سال با فراوان میان اونگ خان و یسوکای بهادر قاعده محبت و اتحاد بسمت استحکام اتصاف داشت و چنگیز خان بعد از فوت پدر نسبت
بدو در مقام اخلاص بوده هنگام حدوث وقایع رایت هواداری می افراشت القصه چون چنگیز خان بمنزل اقوام قرابت رسید اونگ خان بچشم شفقت
و احسان و احترام در وی نگریست و نسبت بملازمانش در کمال مرحمت و ملاطفت زیست و چنگیز خان بسبب وفور عقل و کیاست و فهم و فراست
و لطف گفتار و حسن کردار باندک زمانی امور ملک و مال اونگ خان را بقبضه اقتدار در آورد و اونگ خان بنای سرانجام اکثر مهام بر اقتضای رای
صوابنمایش نهاده از سخن وی تجاوز نمیکرد و در آن اوقات که چنگیز خان در مصاحبت اونگ خان اوقات میگذرانید برادر اونگ خان جاکمبو بارها
در مقام مقابله و مقاتله آمده اونگ خان بیمن جلادت و شجاعت چنگیز خان بروی ظفر یافت و در سنه ثمان و تسعین و خمسمائه بر بوزکین حاکم
قوم مکریت توقتابیکی نیز غلبه کرد و هم در آن ایام اقوام تایجوت و سالجوت و قنقرات و جلایر در وادی عصیان سلوک نموده اند اونگ خان و چنگیز خان
متوجه ایشان شدند و در موضع کوی تن آن سپاه صف شکن بهم رسیده آن اقوام شقاوت فرجام آغاز استعمال سنگ یده کردند چه پدید آمد از کرشمان
باد و برف شد از برف صحرا چو دریای ژرف ولیکن بجان کس که بکار بود بعقل به خود گرفتار بود بسی کشت بسیار کس زان گروه بسی گرده
افتاد از تیغ کوه گروهی کسی جنگ بگریختند از ایشان و با هم بیامیختند و چون چنگیز خان مدت هشت سال در پناه دولت اونگ خان
بسعادت و اقبال بگذرانید روز بروز جاه و حشمت او بیشتر و بیشتر گردید نایره رشک و حسد در باطن بعضی بداندیشان در اشتعال آمده همت بر استیصال
او گماشتند و در خلوت نزد اونگ خان وی را بداعیه مخالفت و خیال استقلال متهم داشتند و از جمله آن طایفه جاموقه که مهتر قوم جاجرات بود بیشتر از
دیگران مبالغه نمود اما اونگ خان آن سخنان بسمع قبول نشنود و جاموقه سنگون پسر اونگ خان را که بعضی از مورخان از وی بایلکوم تعبیر کرده اند در قصد چنگیز خان
با خود موافق ساخت و سنگون با چنگیز خان دل دیگر کرده و چند نوبت پدر را بر قتل او تحریص و ترغیب نمود و بالاخره تیر قصد اعدا بر هدف مقصود آمده
اونگ خان خاطر بر آن قرار داد که سحرگاهی که چنگیز خان در خواب غفلت باشد بر سرش تاخته مهم او را بر طبق دلخواه حساد بسازد و قضا را در آن روز
یکی از امرا صورت آن اندیشه را در خلوتی پیش خاتون خود حکایت میکرد و دو کودک که از رمه شیر آورده بودند و باتا و قشلیق نام داشتند از بیرون خرگاه
آن سخن را شنیده علی الفور متوجه اردوی چنگیز خان گشتند و کماهی حالات را بعرض رسانیدند چنگیز خان از استماع آن خبر متغیر شده و باقراچار نویان
طریق مشورت مسلوک داشته در آن شب خیام معسکر خود را برجای بگذاشت و در موضع قلالجین که از حدود ولایت ختای است بدامن کوهی که بیشه
نشست و همان شب اونگ خان با سپاهی فراوان باردوی چنگیز خان شتافته چون خیمه ها را برجای دید هجوم نمود تا تیرباران کنند و بعد از آنکه دانستند که
در آن خیام هیچکس نیست متغیر گشتند و از عقب چنگیز خان در حرکت آمدند و بدامن آن کوه رسیده چنگیز خان با وجود قلت اتباع پای ثبات بفشرد و از
از صبح تا شام باستعمال آلات پیکار اشتغال نمود و در وقت ظلام لیل که هر یک از آن دو خیل بمنزل خویش فرود آمدند چنگیز خان پشت بمعرکه کرده بسر چشمه
بالجونه شتافت و در انتقام نام کسانی را که در آن جنگ در ملازمتش بودند جریده نوشته هر یک را منصبی مناسب مقرر فرمود و آن دو کودک را که

خبر قصد اونگ خان بوی رسانیده بودند ترخان گردانید **نظم** هر آنکس که از نسل ایشان بزاد که نشان ز پیوند آبای ما کزین پس
نشیند بر جای ما و جمیع ترخانیان که در زمان سلاطین چنگیز خانی و خواقین تیمور گورکانی در بلاد ما وراء النهر و خراسان اقامت داشتند
از نسل باتا و قشلیق اند و نسب باتا و قشلیق بکلیکوت [illegible] القصه چنگیز خان از سر چشمه بالجونه بر حد ختای بر لب رودی فرود آمده
از آنجا با چهار هزار و ششصد نفر از لشکر جلادت اثر بموضع [illegible] شتافت و از آن منزل ایلچیان نزد اونگ خان فرستاده بطلب صلح او را غافل ساخته
بیت چنان تاختن کرد بر لشکرش که ویران شد آباد و بوم و برش و در آن جنگ قراچار نویان تیری بر اسب اونگ خان زد [illegible]
و اونگ بر اسب دیگر سوار شده باتفاق پسرش سنگون فرار بر قرار اختیار کرد و بتایانگ خان که فرمانفرمای قوم نایمان بود [illegible] تایانگ خان
اونگ خان را کشته سنگون بجانب کاشغر گریخت و در آن دیار بضرب تیغ قلیچ قرا که یکی از امرای قوم خلج بود رشته حیات او بریده گشت **ذکر
وصول چنگیز خان بسریر سلطنت و کامرانی و ظفر یافتن او بر بعضی دیگر از سالکان مسالک ایالت و جهانبانی** چون
چنگیز خان بر اونگ خان ظفر یافته قوم کرایت را مطیع و منقاد ساخت و در [illegible] در موضع [illegible] بر تخت خانی نشسته علم اقتدار
برافراخت بسیاری از اقوام مغول که از اطاعتش سر میپیچیدند سر بخط متابعتش در آوردند و این خبر بسمع حاکم نایمان تایانگ خان بن اینانج خان رسید
خیال قتال ملک استیصال چنگیز خان فرمود و جهت اجتماع جنود نامحدود ایلچیان باطراف و جوانب مغولستان روان کرد و تایانگ خان در آن زمان
پادشاهی بزرگ بود و تایبوقا نام داشت و خان ختای او را تایانگ لقب داده بود و بعضی [illegible] چون چنگیز خان از عزیمت تایانگ خان خبر یافت در باب
دفع ایشان با اولاد و امرا جانقی نمود و برادرش تلکوتی با قراچار نویان گفت **بیت** که در جنگ اگر پیشدستی بود یقین دان که بر دشمن [illegible]
بنابر آن چنگیز خان بتاریخ منتصف جمادی الاولی سنه ستمائه موافق سیچقان ئیل با لشکری گران بجانب یورت حاکم نایمان روان شد و تایانگ خان نیز سپاهی
فراوان جمع آورده بمیدان مردان رسید و در روز جنگ و هنگام تلاش تایانگ خان [illegible] کاری یافته خود را بکوهی رسانید و بعد
از انصرام [illegible] جای آن کار [illegible] و اونگ [illegible] بیک که فرجعت کردند و دل بر مرگ نهاده
فدای [illegible] چنگیز خان [illegible] مقام [illegible] آن جماعت بر خاک هلاک انداختند چون شب در آمد تایانگ خان شکست فراوان از آن
کوه پایان رفته خود را [illegible] رسانید [illegible] پسرش کوشلوک از دم خود بوبیرق رفت مقارن این حال نوکران جاموقه
خدمتش را [illegible] چنگیز خان [illegible] بیابان سرگردان بود گرفته پیش آن پادشاه کامران آوردند و چنگیز خان آن جماعت را بواسطه غدر و بیوفایی
که با ولی نعمت خود کرده بودند معاقب گردانیده بکشت و جاموقه را بسبب سعایتی که نزد اونگ خان در باب او کرده بود [illegible] پاره پاره کرد
بعد از این واقعه تمامی اقوام و قبایل مغول چنگیز خان را ایل و منقاد شدند مگر قوم مکریت که حاکم ایشان توقتابیکی بود و چنگیز خان بجانب ایشان [illegible]
توقتابیکی و پسرش منهزم گشتند و نزد بویروق که برادر تایانگ خان بود رفتند و چنگیز خان از آنجا بمملکت تنگت که آن را قاشین نیز گویند شتافت با آنکه
زمانی آن خطه را مسخر ساخت **بیت** ولایات قاشین همه کرد پست ز غارت تلی ماندش از هر چه هست و بتاریخ رجب سنه اثنی و ستمائه مطابق بارس ئیل
در وقتی که تیر عظم نیست آن شرف خویش را بیمن مقدم مشرف گردانیده بود و اطراف کوه و صحرا بسبب هجوم سپاه و ریاحین از بهار ازکلزار ارم می نمود
چنگیز خان بتهیه اسباب قوریلتای فرمان داد و بزرگان جمعیت بزرگ را قوریلتای نامند و چون شاهزادگان نامدار و امرای عالیمقدار و اکثر صغار و کبار
مغولستان مجتمع گشتند چنگیز خان حکم فرمود که طوق نه پایه سفید بر پا منصوب ساختند و در سایه آن علم قدم بر مسند ابهت و کامکاری نهاد و ختاج حشمت و مکنت
بر مفارق همگنان گسترد و اعیان و اشراف کمر جانسپاری بر میان بسته و زبان بدعا و ثنا گشاده هر کس در آن انجمن بلوازم نیاز و نثار بجای آورد و در آن اثنا
یکی از معتبران مغول که موسوم بکوکچو بود و بتب تنگری لقب داشت و دعوی میکرد که مرا بر ما فی الضمیر صغیر و کبیر و برنا و پیر اطلاع است و کاهی بر سماوات
عروج می نمایم و با صانع نجوم و بروج تکلم میکنم با آن مجلس در آمده چنگیز خان گفت تا آن زمان که موسوم به تموچین بود گفت خدای تعالی شب مرا گفت که روی
زمین را به تموچین و فرزندان و خویشان او دادم اکنون من ترا چنگیز خان نام نهادم **نظم** نهادیم نام تو چنگیز خان تو من بعد خود را تموچین مخوان همه
کس ورا اینچنین خوانده اند بدان نام تو آفرین خوانده اند از آن روکه معنی چنگیز خان بود شاه شاهان بتوری زبان و چنگیز خان اگرچه

تنگری مزورو که ابست اما در آن و اصلاح وقت در تعرض او مانده است و بعد از چند گاه بت تنگری هوس سروری کرده نوبتی جهت تمشیت امری از امور
با برادر چنگیز خان جوجی قسار آغاز بحث فرمود و جوجی جلق او را گرفته و از جا برداشته چنان بر زمین زد که دیگر برنخاست در جامع التواریخ مسطور است که بت
تنگری ولد منکلیک ایچکه بود و منسب منکلیک ایچکه بقونکیان … و بعد از فوت پیسوکا بهادر مادر چنگیز خان الون انکه در حباله او بسر برده
از غرایب آنکه بت تنگری از کرامات … برهنه در میان یخ و برف نشستی و تنها در کوهی که آن را اوتان کاوران می گفتند منزل گزیدی و از هیچکس
خوردنی نجستی **بیت** برهنه بکوهی بدی مسکنش … القصه پادشاه کشور کشای بعد ازین قورلتای بجانب بویروق خان ایلغار
کرده بیک ماکاوه در شکارگاه الغ تاق … رسید و او را بدام اجل گرفتار گردانید برادرزاده بویروق کوشلوک بن تایانک خان از معرکه جان بیرون برده
گشته با اتفاق توقتا بیکی روی بوادی فرار نهاد و چنگیز خان از عقب رفته در اردیش ایشان را پیش آمد توقتا بیکی … کوشلوک پیاده بکورخان
برد و بعد ازین وقایع **نظم** سپاه شهانی که کردیم یاد یکایک بچنگیز خان رو نهاد دگر صنفهای قبایل بهم بران شاه گشتند مایل بهم
و حاکم ایغور که او را ایدی قوت میگفتند یعنی خداوند دولت چون صیت صولت و آوازه شوکت چنگیز خان شنید ابتدا از ربقه اطاعت کورخان بیرون
آورده با غرایب تحف و تنسوقات بخدمت چنگیز خان شتافت و منظور نظر اشفاق گشت **نظم** چنین گفت کای شاه گردن فراز بدیدم بمهر تو راه دراز
چنان است امید این نیکخواه را که گر پنجم پسر باشد آن شاه را ز روی کرم چون پسر خوانیم به پنجم پسر … بدانست شه کو چه گوید بگفت …
جفت چو دیدیمی مرا او را پسر خواند و بخشش داد … **ذکر در آمدن ختا بتصرف پادشاه کشور گشا**
چون میان خواقین قبایل مغول و سلاطین ختا پیوسته غبار نزاع و خلاف در هیجان بود درین اوان که عدد لشکر سپاه چنگیز خان از قطرات باران زیاده گشت
خیال تسخیر آن مملکت فرموده نخست جعفر خواجه را که از ملازمان قدیم او بصفت بلاغت و سخن دانی امتیاز داشت نزد التان خان فرستاد و او را به اتباع
خوانده مال و پیشکش طلبید و چون جعفر خواجه بملازمت التان رسید و از ادای رسالت فارغ گردید نایره غضب خان التهاب یافته جواب داد که مملکت ختا
محروسه ایست که هرگز خساری بهیچ بیگانه ننموده و فضای این سرزمین معموره ایست که در هیچ وقت پای هوسی باد پیما از آن نپیموده **بیت** ای مگس عرصه
سیمرغ نه جولانگه تست عرض خود می بری و زحمت ما میداری باید که چنگیز خان … المغولان … از راه تعب و بلا بر روی خود
نگشاید و اگر البته متوجه این ولایت گردد از دست برد سپاه ما خواهد دید آنچه خواهد دید جعفر خواجه امثال این سخنان شنیده مراجعت کرد و نزد چنگیز خان
سخنان التان را بزبان آورد آنگاه چنگیز خان تنها بپشته بلند رفته کمر از میان بگشاد و در گردن انداخته بتضرع و زاری از حضرت باری ظفر و برتری طلب
داشت و بعد از چند شبانه روز از آن پشته پایان آمد و فوجی از سپاه بمحافظت اردو تعیین نمود و بجانب ختا نهضت فرمود و پیش از وصول بحدود آن
ولایت باندک زمانی معموره جورجت را که هشتاد هزار تومان است مفتوح گردانید و چندین شهر دیگر نیز در حیز تسخیر کشید و التان این خبر شنیده با لشکری که حد
انحصار آن هزار دیده هرگز بدان عدت و کثرت سپاهی ندیده بود از چیکه بیرون آمد و در سر دره منزل گزید و فوجی از سرداران را با جنود فراوان پیشتر فرستاد
تا از حدود مملکت باخبر بوده اگر دست یابند دست برد بمغولان نمایند و آن جماعت منتظر نشستند تا گاه شنیدند که چنگیز خان یکی از بلاد را فتح نموده و بتقسیم
غنایم اشتغال دارد لاجرم فرصت غنیمت شمرده بدان جانب راندند در وقتی که مغولان بپختن آش مشغول بودند سپاهی آن سپاه را دیده چنگیز خان
فی الحال سوار شده فرمود تا دیگها را سرنگون ساختند و مجموع پای در رکاب آورده بر ختاییان تاختند و در حمله اول لشکر التان خان منهزم گشته جمعی کثیر از ایشان
خسته تیغ تقدیر و بسته کمند گرفتار شدند و بعد ازین واقعه میان چنگیز خان و التان خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاده بار دیگر مغولان را میسر نصرت دست داد
و التان خان گریخته بسوی دار الملک خود نهاد و چنگیز خان نیز بدان جانب روان گشت التان را در رفع آن حادثه با امرای خود فوکینک و سونک جونک و جنکسانک
طریق مشورت مسلوک داشت و جنکسانک گفت انسب آنست که درین حال از راه صلح و صفا در آییم و بعد از مراجعت دشمنان آنچه مصلحت مملکت باشد
بتقدیم رسانیم التان خان این رای را استحسان کرده ایلچی جهت تمهید بساط مصالحه نزد چنگیز خان فرستاد و دختر خود کنجو را بوی داد و چنگیز خان مهد آن
خاتون را در آغوش کشیده بازگردید آنگاه التان خان چیکه را به پسر خود سپرد و از امرای بزرگ فوکینک جنکسانک و سونک جونک را پیش او گذاشت و بعضی
خود بشهر نیک که ساخته و پرداخته او بود و در وسعت و متانت با قلعه شهر دعوی برابری میکرد انتقال کرد و چنانچه در جامع رشیدی مسطور است …

و در آن بلده جبل فرسنگ است و سیار رودی دارد و در یک طرفش … از صبح تا شام کشتی یک نوبت از یک طرف بدان
طرف میرود و می آید و در آن شهر میوه سردسیری و گرمسیری می باشد القصه بعد از رفتن التان خان بدان مکان اختلال تمام باحوال مملکت راه یافت
و جمعی کثیر از امرا و لشکریان اعلام عصیان و طغیان ارتفاع داده متواری شدند و شر اطراف آن کشور تا غایتی بکجائی رسید که پسر التان خان حکومت چیکه را
با او گذاشته نزد پدر رفت و حاکم جورچه که او را ابوکه میگفتند علم عصیان برافراشته … نزد چنگیز خان فرستاد و اظهار اطاعت کرده او را از خلو دار الملک خبر داد
بنابر آن چنگیز خان امیر تومان ملکان ساموقه را با لشکر فراوان بتسخیر ختا نامزد کرد و ایشان بچیکه رفته چند گاه بمحاصره اشتغال نمودند بعد از امتداد زمان
قوت محصوران باتمام رسیده **بیت** بچیکه و خورش آنچنان تنگ گشت که نانی بجانی نیاید بدست والتان از اضطرار مردم خود …
تومان یوبخشاز را با سر امیر دیگر مقرر گرد که تغار بچیکه در برند و حکم فرمود که امرا با تمامی نوکران لشکر … هر یک … ایشان حسب الفرموده
عمل نمود و چون بمنزل سنگ سی رسیدند بجمعی از امرای چنگیزی باز خوردند چنگیز خانیان ایشان را گریزانیده و غلات را متصرف گردیدند این خبر در چیکه
شیوع یافت و فوکینک جنکسانک از غایت غصه زهر خورد و بمرد و سونک جونک گریخته روی به … آورد آنگاه تختگاه ختا بتصرف امرای پادشاه کشور
کشا در آمد و چنگیز خان بر فتح مطلع شده قتقوتویان را با دو امیر دیگر بدار الملک التان خان فرستاد و بنقل خزاین و دفاین فرمان داد و ایشان هم آنجا
نقود نامعدود و اجناس بیقیاس را با خازن التان خان که هدا نام داشت بنظر چنگیز خان رسانیدند و خان بهیچ مسرور گشته **بیت** بلشکر ببخشید
آن جمله مال که او را نبودی ز بخشش ملال و … موافق سنه ۶۱۲ هجری چنگیز خان ضبط ولایت ختای با عهده مقلی کویانک جلایر کرده …
مراجعت بجانب اردو … برداشت و چون بمقصد رسید روزی چند بفراغت گذرانید متوجه دفع کوشلوک و تسخیر قوم قراختای گردید **گفتار در بیان**
شمه از حال قراختائیان که گورخان لقب حاکم ایشانست و ذکر آنچه میان کوشلوک و آخرین ملوک آن قوم بوقوع پیوست
مولد و منشاء قبیله قراختای است و ایشان از … آن ولایت بوده اند و پادشاه خود را گورخان میگفته اند چنانکه ختاییان التان خان می نامیده اند
و قبل از ولادت چنگیز خان … یکی از آن قوم با اقربا و عشیرت خود بروایتی با گروهی انبوه از ختای بیرون آمده بحدود قرقز رفته و میان ایشان و قرقزیان
منازعه اتفاق افتاد از آنجا بایمیل شتافتند و در آن سرزمین شهری بنا نموده قرب هزار خانه وار … در نواحی آن شهر مجتمع گشتند و در آن
وقت در بلده بلاساغون که مغولان آن را غوبالیغ گویند یعنی شهر خوب خانی بود از نسل افراسیاب … داشت و مردم قرلق و قنقلی بر حوالی
ولایت او زده غارت و تاراج میکردند بنابر آن ایلچی نزد گورخان فرستاد و التماس نمود که بدان جانب شتابد و بلاساغون را متصرف گشته شر قرلق و قنقلی
را کفایت نماید و گورخان ببلاساغون رفته و بر تخت سلطنت نشسته نام خانی از نبیره افراسیاب باز ستد و او را ایلک ترکمان موسوم ساخت و اقوامی
را که مخالف او بودند مطیع و منقاد گردانید و فوجی از مردان صف شکن بکاشغر و ختن فرستاد و آن ولایات را نیز در سلک سایر ممالک خویش انتظام
داد و آنگاه حکام ممالک ماوراء النهر و خوارزم را نیز ایل و منقاد گردانید چنانچه در مجلد ثانی سبق ذکر یافت و در شهور سنه ۵۳۶ با سلطان سنجر حرب نموده او را منهزم
ساخت بعد از آن گورخان فوت شده خاتونش کویونک قایم مقام گشت و قراختاییان مادام که کویونک میل فسق و زنا نکرده بود متابعتش می نمودند
و چون هوای نفس وی غلبه کرد او را با معشوقش از میان برداشتند و لقب گورخانی را برادر گورخان سابق اطلاق نموده نقش اطاعتش بر لوح خاطر
نگاشتند و میان این گورخان و سلاطین خوارزمشاهی گاهی صلح اتفاق افتاد و گاهی صورت جنگ دست میداد چنانچه شمه ای ازین حکایات در اواخر مجلد
ثانی مرقوم کلک بیان گشت و کوشلوک بن تایانک خان بعد از کشته شدن عم خود بویروق و بقتل رسیدن توقتا بیکی پناه بدین گورخان آورد
و گورخان او را منظور نظر شفقت گردانیده بدامادی خویش سرافراز کرد **نظم** ورا گورخان خواند فرزند خویش بیفزود جاهش بفرزند خویش
ولش کرد خرم بدختی چو ماه تنش را بمیداشت از بد نگاه و در آن اوان که چنگیز خان بجانب ختای رفته بود کوشلوک خیال استقلال نموده روزی
بعرض گورخان رسانید که … سپاه ما … بلیت که چنگیز خان رو بجانب ختا
همه کار ایشان توان کرد راست اگر رای صوابنمای اقتضا نماید بنده بدان جانب رفته قوم و قبیله خود را جمع کنم و ایشان را استمالت داده
بخدمت رسانم **بیت** ز ساده دلی گورخان گفتش شنید … و خامت عاقبت کوشلوک را … خلعت نفیسه

آرایش داده لقب خانی ارزانی داشته اجازت فرمود و چون کوشلوک بیورت قدیم آبا و اجداد خود رسید و آوازه وصول او در آن دیار شایع گردید
مصراع بروجمع شد لشکر نایمان و حاکم قوم مکریت توقتان نیز بکوشلوک پیوسته او را جمعیتی عظیم دست داد و کوشلوک باستظهار لشکر بسیار باگورخان
آغاز مخالفت کرده آتش نهب و تاراج در اطراف ولایتش زد و رسولی پیش سلطان محمد خوارزمشاه فرستاده پیغام داد که مناسب چنانست
که سلطان از آنجانب متوجه استقبال گورخان شود و من از اینجانب مقرر آنکه اگر سلطان پیشتر گورخان را مغلوب گرداند کاشغر و ختن او را باشد و اگر من
درین امر پیش دستی نمایم سلطان تا آب فناکت بمن مسلم دارد آنگاه هر دو پادشاه از طرفین متوجه گورخان گشته کوشلوک پیشتر رسید و محاربه نموده منهزم
گردید بعد از آن بوجهی که در اواخر مجلد ثانی مذکور گشت میان سلطان محمد و گورخان قتال اتفاق افتاد و بسبب غدر سپهبد کبود جامه میمنه سلطان پشت بر
مخالفان کرده در انغار گورخان نیز انهزام یافته قلب هر دو لشکر تیغ و خنجر در یکدیگر نهادند و کثرت هیجان گرد و غبار مانع رویت ابصار شده غالب از
مغلوب تمیز نشده و مبارزان هر طرف تاراج کنان روی بوادی فرار نهادند و چون گورخان ببلاساغون رسید اهالی آن ولایت که از تعدی
قراختائیان بتنگ آمده بودند و می پنداشتند که خوارزمشاه از عقب خواهد رسید دروازه را بسته گورخان را در شهر نگذاشتند و بانداختن تیر و سنگ و
آتش حرب و جنگ اشتعال نمودند گورخان نیز آغاز محاصره و محاربه کرد و بعد از شانزده روز قهراً و قسراً بلاساغون را بگرفت و بقتل عام فرمان داده در
شمار چهل و هفت هزار مرد نامدار کشته شدند و چون خزاین گورخان در وقت تهیه اسباب سپاه از درم و دینار خالی شده بود و جهت بهای که مال
بسیار داشت امی رسید که گورخان از روی حیرتی طمع نماید بعرض رسانید که مناسب آنست که عوض اموال که از خزانه تلف شده غنایمی که امرا و لشکریان
وقایع گرفته اند بکار زن سپاه رانند و گورخان این سخن را بسمع رضا جای داد و چون امرا بر آن اندیشه مطلع گشتند هر یک ببهانه بطرفی رفته بوم از عصیان زدند
و کوشلوک ازین حال خبر یافته فرصت غنیمت دانسته بدانجانب ایلغار کرد **بیت** چنان با سپاه آمد از روی شرق که گوئی همی آمد از میغ برق
مانند بلای ناگهان بر سر بلاساغون آمد گورخان نیز از تواضع و فروتنی چاره ندانست و قصد کرده که در پیش سریر کوشلوک بپای خدمت بایستد اما کوشلوک
باین معنی راضی نشد و او را بحسب ظاهر تعظیم نموده تمامت ناطق و صامت مملکتش را بگرفت و گورخان بعد ازین واقعه مدت دو سال زندگانی یافت و چون
سنینش بنود و پنج رسید بعالم باقی منزل گزید و او هشتاد و یک سال بسلطنت و اقبال گذرانید **ذکر شمه از تسلط و تغلب کوشلوک
خان و بیان مندفع شدن شر او بسبب توجه جبه نویان** بعد از فوت گورخان کوشلوک در سلطنت استقلال یافته باندک زمانی
المالیغ و کاشغر و ختن را مسخر کرده باشتعال آتش ظلم و ضلال پرداخته دود از دودمانها برآورد و آن بدبخت بت پرست بود و زنش متابعت ملت نصاری
می نمود لاجرم هر دو پیوسته در تعذیب مسلمانان میکوشیدند و هر کس از رجحان شریعت غرا دم میزد او را بقتل میرسانیدند و در وقتی که ولایت ختن بتسخیر
آن لعین بکروفر درآمد خواست که از روی حجت و برهان علما را ملزم گرداند و مذهبی باطل که با خود مقرر کرده بود بمسامع معتقدان دین قویم رساند بنا بر آن فرمود
که در شهر منادی نمودند که هر که در زمره اهل علم و صلاح است بصحرا شتابد و هر کس از آن طایفه مجتمع گشته کوشلوک روی بدیشان کرد و گفت کیست
از شما که از خشم خدا ترسد و از سخن حق باز نگردد و در باب رجحان دین ملت از صدق نیت مناظره نماید قدوة العلما المتورعین علاء الملة و الدین محمد ختنی کمر
تقویت شریعت محمدی بر میان بسته زبان الهام بیان بگشاد و با کوشلوک لعین آغاز مباحثه و مناظره فرموده در باب ترجیح ملت بیضا حجج و براهین
اقامت نمود و کوشلوک را ملزم ساخت و آن خبیث از بحث عاجز گشته آغاز سفاهت کرده و نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کلمات بی
ادبانه بر زبان آورد **بیت** چو عاجز شد آن بی ادب در جواب بیکرد حاشا بنبی را خطاب و آن عالم ربانی از غایت بیباکی آن مخذول گشته گفت
خاک بدهانت باد ای دشمن دین آن سرخیل اهل کفر و ظلم از شنیدن این دشنام برآشفته فرمود که آنجناب را بگیرند و ایذا نمایند تا از دین اسلام برگردد و فرمان
آن را بموجب فرموده عمل نمودند و چون از ارتداد آن عالم پاک اعتقاد مایوس گشته در مدرسه که خود ساخته بود او را چهار میخ کردند تا بجوار مغفرت الهی
واصل شد و بعد از شهادت مولانا علاء الدین محمد رسم بانگ نماز و قامت و اقامت نماز جمعه و جماعت از آن دیار برافتاد و دست القدر ملک قدیر
ابواب فتنه و فساد و ظلم و بیداد بر روی مسلمانان بگشاد و در خلال این احوال حاکم قوم مکریت توقتان از کوشلوک جدا گشته بطرف ممالک چنگیزخان رفت
این اخبار را مستمع نموده فرمان فرمود که جبه با چند تومان از سپاه ظفر نشان متوجه دفع کوشلوک گردد و جبه بموجب فرمان بجانب کاشغر روان شده

روان شده چون بحدود آن ولایت رسید کوشلوک روی بهزیمت نهاد و جبه بکاشغر درآمده فرمود که در کوچه و بازار ندا کردند که همه کس باید که بر کیش آبا و
اجداد خویش باشند و متعرض یکدیگر نشوند و از اتباع کوشلوک هر کرا هر جا یابند بکشند لاجرم اهل اسلام از ظلم و تعدی آن بدنام نجات یافته فوجی از مغولان
کوشلوک را تعاقب نمودند و بهر کس از قوم نایمان رسیدند بسیف المحال بقتل رسانیدند و کوشلوک بکوهستان بدخشان گریخته از غایت سراسیمگی در
رفت که آنرا سارق قول میگفتند و راه بیرون شدن نداشت و در آن حین جمعی از صیادان در آن کوه بشکار اشتغال مینمودند مغولان ایشانرا گفتند که
اگر این جماعت را که از ما گریخته اند گرفته بما سپارید بجان امان یابید صیادان از اطراف و جوانب کوشلوک و اتباع او درآمده همه را بدست آوردند
و بمغولان سپردند و ایشان کوشلوک را گردن زده سرش پیش جبه نویان بردند و جبه آن سر را نزد چنگیزخان فرستاد و آنگاه جوجی خان را بدفع توقتان که
بطرف قبچاق رفته بود نامزد فرمود و جوجی بروجهی که در آخر ذکر سلطان محمد خوارزمشاه نوشته شده مهم توقتان و قوم او را ساخته مراجعت
کرد و آنگاه چنگیزخان بنا بر اسباب مذکوره روی توجه بماوراء النهر آورد **گفتار در بیان توجه چنگیزخان بجانب ماوراء النهر و کشته
شدن اکثر متوطنان آن بلاد بتیغ خشم و قهر** چون خاطر خطیر چنگیزخان از ضبط ممالک شرقی و شمالی فراغت یافت و آتش سیاستش بر
کانون درون مخالفان آن حدود تافت تسخیر ممالک سلطان محمد خوارزمشاه را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته با سپاهی افزون از قطره در عدد
و ذره در شمار بجانب ماوراء النهر روان شد و چون بنواحی اترار نزول اجلال فرمود اوکتای و جغتای را بمحاصره آن شهر باز داشت و جوجی
خان را بجانب جند فرستاد و الاق نویان را بفناکت و خجند ارسال نمود و بنفس خویش با تولی خان متوجه بخارا گشت و ناگاه بقصبه زرنوق رسید
و اهالی آنجا بحکمت دروازه ها بر کشیده خواستند که در مقام محاربت آیند و آخر الامر بموجب نصیحت دانشمند حاجب که مردی مسلمان بود و ملازمت
چنگیزخان می نمود ابواب صلح و صفا گشادند ترک جنگ و عناد کردند و ترکان آن قلعه را با زمین هموار ساخته جوانانرا همراه خود گردانیدند و روی
بجانب حصار نور آوردند و مردم نور نیز ایشانرا اطاعت و انقیاد کرده حکم شد که ساکنان آن مکان بالابد معاش و مصالح زراعت و تخم و گاو
قناعت کنند و خانهای خود را با سایر اشیا باز گذارند تا مغولان غارت نمایند و آن بیچارگان بموجب فرموده بتقدیم رسانیدند
بعد از نهب و تاراج بجانب بخارا روان شدند در اوایل ماه محرم سنه سبع عشر و ستمایه موافق ییلان ئیل چنگیزخان در نواحی آن بلده که در آن
زمان مجمع اهالی علم و کمال و مرجع اصحاب فضل و افضال بود نزول اجلال فرمود و اشتقاق لفظ بخارا از بخار است و معنی بخار بلغت مغان
مجمع علم باشد القصه چون سپاه بیشمار چنگیزخان در اطراف و جوانب بخارا فرود آمدند و آن بلده مانند نگین در انگشتری احاطه نمودند در شب
اول امرای خوارزمشاهی کوک خان و سونج خان و کشلی خان با بیست هزار یا سی هزار از شجاعان خنجر گذار برسم شبیخون بر سر مغولان تاختند اما چون
طلایه آن سپاه خونخوار بسان بخت خویش بیدار بودند بقدم ممانعت پیش آمده اکثر بخاریان را بر خاک هلاک انداختند روز دیگر که بواسطه
ظهور جمشید خورشید ثوابت و سیار حصار سپهر دوار مفتوح و نمایان بود دگر گشت اهالی بخارا در حرب و خلاف بسته ابواب شهر باز گشادند و سادات
و علما و اشراف و اعیان بخدمت خان شتافته امان طلبیدند و چنگیزخان همان زمان سوار شده بان بلده فاخره درآمد و چون بمسجد جامع رسید
پرسید که این سرای سلطانست گفتند نی بلکه خانه یزدانست و او همچنان سواره بمسجد درآمده تا مقصوره عنان باز نکشید آنگاه از اسب پیاده
شده بر منبر رفت و نشست و مردم خود را گفت در صحرا علف نیست شکم اسبانرا سیر سازید مغولان بموجب فرموده کاربند گشته در انبارها بگشادند
و از صنادیق مصاحف و اجزا را دور انداخته و آخور اسبان ساختند و افسار چارپایان بدست علما و مشایخ داده بایایغ داشتن
مشغولی کردند و آهنگ مغولی برکشیدند بعد از آن چنگیزخان بعیدگاه رفته و باجتماع خلایق بخارا فرمان داده بر منبر برآمد و بحسن
زبان بحمد و ثنای الهی بگشاد و آنگاه در باب معایب سلطان محمد خوارزمشاه سخنان بر زبان رانده در آخر گفت که ای قوم از شما گناهان
بزرگ در وجود آمده است بنا بر آن خشم ایزدی مرا که از جمله بلاهای آسمانی ام بسوی شما فرستاد اکنون هر چه درین شهر ظاهر است حاجت بتقریر
نیست آنچه از اموال مخفی دارید تسلیم نمائید لاجرم متمولان آغاز فرود آوردن مال کردند هر چه دادند مغولان از ایشان بستدند و بتیغ
و شکنجه کسی را نخراشیدند اما چون برلیغ صادر شده بود که نوکران خوارزمشاه را از شهر بیرون کنند و بسیاری از آن طبقه پناه بمردم

برده بودند و این معنی بر چنگیز خان ظاهر گشت نایرهٔ خشم او اشتعال یافته فرمود تا آتش در خانهای بخاریان زدند و حال آنکه اکثر محلات چوب پوش بود و بنا بر آن بیک روز بیشتر شهر سوخته شد بلکه غیر از مسجد جامع و بعضی سراها که از خشت پخته بود عمارتی سالم نماند و بعد از آن چنگیز خان جوانان بخارا را به جنگ قلعه مور گردانید و از جانبین منجنیقها مرتب ساخته باندک زمانی مغولان فیل و بعد از آن حصن حصین را بگرفتند و مجموع مردان را که در قلعه بودند کشتند عیال و اطفال ایشان را اسیر کردند و حصار را مانند زمین هموار گردانیدند نقلست که بعد ازین واقعه یکی از بخاراتیان بخراسان رفت شخصی از وی پرسید که حال شهر بخارا چگونه انجامید جواب داد که آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و فی الواقع در کلام فارسی عبارتی مختصرتر ازین در بیان آنچه از لشکر مغولان در بخارا بوقوع انجامید نتوان یافت اما جغتای و اوکدای که بفتح اترار مامور بودند چون بظاهر آن دیار رسیدند غایر خان بلشکر شصت هزار سوار جرار داشت در شهر متحصن شد و محافظان هشیار بر دروازها بنشاند و شاهزادگان مدت پنج ماه آن بلده را محاصره نموده کار محصوران باضطرار انجامید آنگاه قراجه حاجب که بحکم سلطان محمد خوارزم شاه بکومک غایر خان متعین بود با مغولان ایل شده شبی از دروازهٔ صوفی خانه بیرون رفت و همان شب جریک مغول در شهر ریخته غایر خان با بیست هزار کس از شجاعان پناه بحصار برده و روز دیگر جغتای و اوکدای قراجه حاجب را بجزای نعمت خوارزمشاهی مخاطب ساخته بکشتند و تمامی مردم اترار بصحرا رانده بر تیغ تیز بگذرانیدند و آغاز محاصرهٔ قلعه نمودند و غایر خان از ان حصار هر روز پنجاه مرد بمیدان نبرد میفرستاد تا کشش و کوشش نموده بعز شهادت میرسیدند و برین منوال مدت یکماه زمان محاصره و محاربه امتداد یافته در آن ایام بسیاری از کفار بر خاک هلاک افتادند و چون از سپاه غایر زیاده از دو کس نماند مغولان بحصار در آمدند و غایر با آن دو یار بر بام برده بر قرار مجادله می نمود و بزخم سنگ و خشت مخالفان را از خود باز میداشت و چون فرمان چنگیز خان چنان بود که او را زنده بدست آورند لشکر مغول تیر بطرف او نمی انداختند القصه بعد از آنکه آن دو کس نیز کشته شدند مغولان غایر را گرفته و بند کرده قلعه را با زمین یکسان ساختند و غیر ارباب صناعت تمامی سکنان آن مکان را بکشتند آنگاه جغتای و اوکدای عازم اردوی اعظم گشتند و در حدود سمرقند غایر خان را گرفته بنظر چنگیز خان رسانیدند و در کوک سرای او را شربت شهادت چشانیدند اما جوجی خان که بموجب فرمان بجانب جند رفته بود چون بسغناق رسید حسن حاجی را که در سلک تجار انتظام داشت و در آن اوان ملازمت چنگیز خان می نمود آنجا فرستاد تا مردم را نصیحت کرده از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نماید و چون حسن بشهر در آمد پیش از آنکه باداء رسالت پردازد رنود و اوباش تکبیر گویان او را بکشتند و جوجی برین جسارت اطلاع یافت فی الحال لشکر خشمناک روان شد و بظاهر سغناق شتافته لشکر با زاکفت است از جنگ زند از تا آن بلده را مسخر ساختند و مغولان نهایت سعی و اهتمام بجای آورده جمیت. و روز زیر و زبر گشت شهر همه خلق آن کشته شد و امارت آن ولایت به پسر حسن حاجی متعلق شد و جوجی خان روی باوزکند نهاد و اوزکند بصلح مفتوح گشت و از آنجا باسباس رفت و اوباش اسباس آغاز پرخاش کرده اکثر کشته شدند و این خبر بسمع قتلغ خان که از قبل سلطان محمد خوارزمشاه حاکم جند بود رسید بنای ثبات و قرارش تزلزل پذیرفته راه خوارزم پیش گرفت و جوجی خان چینتمور را برسالت نزد جندیان فرستاده بعضی از عوام قاصد جانش گشتند و چینتمور بلطایف الحیل خود را نگاه داشته بخدمت جوجی مراجعت کرد و جوجی خان چهارم صفر سنه ۶۱۶ بظاهر شهر شتافته و جندیان دروازها را ببستند و بسان نظارگیان بر زبر فصیل نشستند و مغولان پلها بر خندق ترتیب کرده و نردبانها نهاده ببالای باره بر آمدند و از آنجانب بزیر رفته دروازها بگشادند و تمامت خلق را بصحرا رانده بیرون را بنجا روز بغارت و تاراج پاک ساختند چو مردم نکردند در جند جنگ نکشتند مغول نیز ز بیکار و جنگ نشد کشته غیر از دو سه شوربخت که با چینتمور گفته بودند سخت وجوجی خان امارت جند را بعلی خواجه غجدوانی عنایت کرده روی باردوی پدر آورد و اما الاق نویان که بگرفتن فناکت و خجند مامور بود چون بظاهر فناکت رسید والی آنجا ایلتکو ملک باتفاق قنقلیان که ملازمان او بودند در حصار تحصن نمود و

نظم

بپیکار رسته روز برخاستند
بروز چهارم امان خواستند
ز شهر فناکت برون آمدند
همه غرقه در موج خون آمدند

والاق نویان شهر بشهر خجند آنگهی رو نهاد عدل و آزرم یکسو نهاد و بعد از آنکه بآن بلده رسید والی آنجا تیمور ملک که در ملک سلطان محمد خوارزمشاه از مردان نری بود با هزار مرد نامدار که هر یک خود را ثالث رستم و اسفندیار میدانستند در قلعه که بمیان آب خجند ساخته بودند پناه برد و جنگی با مغولان

مغولان کوشش نموده بسیاری از ایشان را بقعر جهنم فرستادند و چون کارش باضطرار انجامید خواص و متعلقان را در هفتاد کشتی سر پوشیده که بیرون آنها بگل و سرکه اندوده بودند نشاند و خود نیز بسفینه در آمده مانند باد بر روی آب روان گشت و لشکر مغول بر فرار تیمور ملک مطلع شده جنگ کنان بکنار آب میرفتند تیمور ملک تیر انداز که هرگز خطا نمی کرد کفار را باز میداشت تا آنکه بساحل رسیده از آب بیرون آمد و مغولان در پی او بودند تیمور ملک هر ساعت می ایستاد و جنگ میکرد تا احمال و اثقال پیشتر میگرفتند آخر الامر اتباع او کشته گشته اموال را اعدا بازستاندند و او با سه چوبه تیر که یکی از آنها پیکان نداشت اسب میراند و سه مغول از عقب می شتافتند تیمور ملک عطفه عنانی کرده تیر بی پیکان را بر چشم یک مغول زد که کور شد و دو نفر دیگر بر خویش ترسیده بازگشتند تیمور ملک بخوارزم رفته از آنجا بعراق شتافت و از عراق عنان عزیمت بشام تافت چون مدتها آرام یافت او را حب وطن بر مراجعت باعث گشت و بفرغانه خرامید، گاهی بخجند میرفت و استکشاف احوال مینمود و در اثنا شنود که پسرش بحکم باتو بن جوجی خان بن چنگیز خان بخجند آمده و متصرف ملک و اسبابش شده، لاجرم با پسر ملاقات نموده گفت اگر پدر خود را ببینی می شناسی جواب داد که طفل شیرخواره بودم که از پدر دور افتادم اما غلامی هست که او را بجا می آورد و آنگاه غلام را حاضر ساخته و چون غلام تیمور ملک را شناخته خبر وصولش در ترکستان شیوع یافت و او با سید الطف و عزم بجانب اردوی اوکدای قاآن که بعد از چنگیز خان بر تخت سلطنت نشسته بود روان شد و در اثنای راه قدقان اوغلان یکی و چار جوز دو فرمود تا دستهای او را ببستند و از محاربه که کرده بود آغاز تفتیش و تفحص نمود و تیمور ملک سخنان او را جواب میگفت و در آن حین بحسب تقدیر مغولی که بزخم تیر بی پیکان تیمور ملک کور شده بود در آن مجلس رسید و از وی سخنان پرسید و تیمور ملک دلیر در مقام گفت و شنود در آمد، قدقان در غضب رفت و تیری جان گزای بر تیمور ملک زد که دیگر نفس از وی بر نیامد القصه الاق نویان چون از مهم خجندیان فراغت یافت بجانب سمرقند که مضرب خیام اردوی اعظم بود شتافت اما حقیقت سمرقند چنان بود که در آن زمان که سلطان محمد خوارزمشاه از توهم سپاه تاتار و مغول متفرق ساختن سرخیان مجلس رزم و پیکار می پرداخت صد و ده هزار سوار جرار در سمرقند گذاشت و غلبهٔ خواص و عوام در آن بلده بمثابه بود که محاسب وهم و خیال از تعداد آن عجز و قصور اعتراف می نمود و سمرقندیان جهت حفظ چند فصیل بر گرد شهر کشیده بودند و خندق را باب رسانیده بنا بر آن چنگیز خان نخست به تسخیر بخارا و سایر بلدان ما وراء النهر و ترکستان پرداخت و چون خاطر از آن امور فارغ ساخت در اواخر ذی حجه سنه ۶۱۶ علم نهضت بصوب آن بلدهٔ فاخره برافراخت و در ظاهر سمرقند جمعی از شاهزادگان و لشکرها که بفتح امصار ترکستان مامور گشته بودند با مردم حشری بوی پیوستند چنگیز خان در کوک سرای فرود آمده دو روز آسایش نمود و روز سیم طایفهٔ از سرداران لشکر خوارزمشاهی بپای جلادت در میدان مبارزت تاختند و از جنود مغول فوجی کشته جمعی کثیر اسیر و دستگیر ساختند و روز چهارم چنگیز خان بنفس خویش سوار شده روی بشهر آورد و مغولان در بستر هجوم نموده تند راندند که مردم شهر را مجال نماند که سر از دروازه بیرون کنند و شب پنجم آرای ساکنان سمرقند مختلف گشته بعضی اهل الصلح شدند و زمرهٔ ملاحظهٔ حقوق سلطانی نموده بر مخالفت مصر بودند و چون دروازهٔ افق مشرق بسبب طلوع تباشیر صبح صادق مفتوح گشت قاضی و شیخ الاسلام سمرقند با فوجی از اشراف انام از شهر بیرون رفته بملازمت خان شتافتند و امان طلبیدند و چنگیز خان ایشان را از قهر و سخط خود ایمن ساخته اجازت مراجعت ارزانی داشت و ایشان بسمرقند باز گشته دروازهٔ نمازگاه باز کردند و لشکر مغول در شهر ریخته قاضی و شیخ الاسلام و پنجاه هزار کس از اتباع آن دو بزرگ را از مردم جدا گردانیدند و باقی خلایق را بصحرا راندند و بغارت و تاراج بر آوردند و روز دیگر همت بر تسخیر قلعه گماشته از جملهٔ محصوران البخان با هزار کس از شجاعان دل از جان بگرفته خود را بر میان لشکر مغول زدند و بسلامت بیرون رفته در عقب در عراق بسلطان محمد رسیدند و او را از اخبار حالات ما وراء النهر متحیر و سراسیمه کردند و در همان روز که البخان از قلعهٔ سمرقند بگریخت چنگیز خانیان بر آن حصار استیلا یافته قریب سی هزار از امراء خوارزمشاهی را با تمامی لشکریان بقتل رسانیدند و از سایر مردم سی هزار کس که پیشه ور بودند جدا ساخته چنگیز خان ایشان را بر اولاد و اقربای خویش تقسیم کرد و از بقیهٔ متمولان مبلغ دویست هزار دینار خون بها بستاند و زیاده ازین تعرض نرساند

ذکر رفتن جبه نویان و سوبدای بهادر از عقب خوارزمشاه بموجب فرمودهٔ چنگیز خان و بیان شمهٔ از قتل و غارت ایشان در اطراف ولایات و ممالک ایران

در آن زمان که چنگیز خان در ظاهر سمرقند نشسته بود استماع نمود که سلطان محمد خوارزمشاه با عددی اندک و خوفی بسیار از راه خراسان بطرف عراق گریخته و نظام سلسلهٔ جمعیت او بدست بیداد دوران از هم گسیخته بنا بر آن

جبه نویان و سوبدای بهادر و توقجار را با سی هزار سوار خنجر گذار از عقب سلطان روان فرمود و ایشان را گفت که در طی مسافت سرعت نمایند و تا خصم بدست نیارند از پای ننشینند و اگر طاقت مقاومت نداشته باشند در هر موضع که مناسب دانند توقف کرده کیفیت را عرضه داشت نمایند و امرا حکم فرموده بجانب خراسان روان شدند در اواخر ربیع الاخر سنه مذکوره موافق ییلان ئیل متعاقب یکدیگر از آب آمویه عبور نمودند و بصوب هرات رفتند و چون ملک هراة پیشتر کس فرستاده اظهار انقیاد کرده بود جبه و سوبدای متعرض آن بلده نشدند اما توقجار از عقب بهراة رسیده متابعت ملک را مسموع نداشت و آغاز محاصره کرده از شست قضا تیری عمر فرسا بر مقتل آن کافر خورده و شراره مندفع گردید و اتباع اش از عقب جبه و سوبدای شتافته در نواحی زاوه بدیشان پیوستند و امرا از اهالی آن قصبه نزل و علوفه طلبیده مردم زاوه دروازها بستند و چیزی بدیشان ندادند و چون مغولان بر جناح استعجال بودند متعرض آنجماعت نشدند و بگذشتند و از بالای باره اهل زاوه آغاز فحش و بیاوه کردند امرا از غایت غضب باز گشتند و در عرض سه روز زاوه را مسخر ساخته قتل عام نمودند چنانچه در آن دیار دیار نماند و احمال و اثقال که تکان بشکستند و بسوختند و بعد از آن به نیشابور رفته مهم مردم آنجا بصلح از هم برگذشت و از آنجا جبه نویان براه جوین عزیمت مازندران نمود و سوبدای بطوس شتافته خلقی بی نهایت بکشت و از طوس برادکان شتافته مرغزار و جریان انهار آن ولایت او را خوش آمد بنابر آن متعرض رادکانیان نشد اما در خبوشان و اسفراین قصور راست کرد و از اسفراین بدامغان رفته رنود و اوباش آن خطه را پایمال حوادث گردانید و جبه نویان در مازندران بسیاری از طوایف انسان را کشته فوجی از سپاه بی باک بمحاصره قلاعی که مقر متعلقان خوارزم شاه بود باز داشت و بجانب ری روان شد و سوبدای آمد و پیوست و در آن اوقات پیوسته در میان مردم ری جهت مخالفت مذهب تعصب بود و بنابر این شافعی مذهبان چون خبر قرب وصول مغولان شنیدند باستقبال شتافتند و جبه و سوبدای را بر قتل نصف شهر که حنفی مذهب بودند تحریص نمودند و ایشان نخست حنفیه را بر تیغ بیدریغ گذرانیده بعد از آن با خود گفتند که از مردمی که در خون متوطنان مولد و منشاء خویش سعی نمایند چه نیکوئی توقع توان داشت آنگاه شافعیه را نیز از عقب حنفیان روان کردند و از ری سوبدای بقزوین رفته جبه بجانب همدان توجه نمود و چون بقم رسید تمامت مردم آنجا را با عوام بعضی از سنی مذهبان بقتل رسانیدند و بعد از قرب وصول بهمدان با والی آنجا مجد الدین علاء الدوله علوی صلح کرده روی بکزر رود و خرم آباد نهادند و دو از کزر رود و خرم آباد را ماتمکده ساخت و مردم نهاوند را بشکنجه گرفتار گردانیده در سایر ولایات بی خداوند همین عمل بجای آوردند و سوبدای در قزوین قرب پنجاه هزار مسکین را بر تیغ کین کشته بعد از آن آن دو ضلال بهم پیوستند و آن زمستان در حدود ری نشستند و در اول فصل بهار که بسبب وفور قتل سرو قدان گل رخسار لاله عذار در اطراف دشت و کوهسار غرقه بخون از بستر خاک برخاسته بنفشه کبود پوشیده سوسن ده زبان جهة بقیة جوانان از بی رحمان امان خواسته جبه و سوبدای عزیمت آذربیجان کردند و در زنجان و اردبیل و سراة مراسم قتل و غارت بجا آوردند و از سراة جلو ریز روی بتبریز نهادند اتابک ازبک در آن زمان والی آن خطه بود صلاح در صلح دیده مال فراوان نزد مغولان فرستاد و ایشان را از قتل و غارت تبریز در گذرانید و چون نوبت دیگر سپاه برد و سرما هجوم نمود جبه و سوبدای در موغان قشلاق کردند و در آن زمستان بگرجستان شتافته بسیاری از گرجیان را بقتل آوردند و در سنه ۶۱۹ در مراغه و همدان و خوی و سلماس و نخچوان و بیلقان و شماخی و بعضی از بلاد شروان آنچه مقدور ایشان بود از قتل و اسیر و غارت بتقدیم رسانیدند آنگاه خاطر شوم آن طایفه گمراه مایل بآن شد که از جانب دربند شروان بمغولستان روند اما راه نمیدانستند و بجهة آن اندیشیده قاصدی سخن دان پیش شروان شاه که در حصن حصین تحصن جسته بود فرستادند که ما را داعیه چنانست که دیگر متعرض قلمرو تو نشویم و مناسب آنکه جمعی از مردم نیک نفس بفرستی تا تمهید معذرت کرده قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانیم شروان شاه از استماع این سخنان شادمان شده ده نفر از جوانان و معتبران نزد مغولان فرستاد امرا ازان ده نفر یکی را گردن زده بان نه تن گفتند که اگر شما قلاوزی کرده راه نمائید که از دربند بگذریم بجان امان یابید والا شما نیز بر اثر او براه عدم شتابید و آن بیچارگان از بیم جان قلاوزی کرده آن ظالمان را بدربند رسانیدند و مغولان آنجا نیز در بند اراقة خون و گرفتن مال بندگان خدا شده بطرف مغولستان گذشتند و در اثناء راه مهم مردم الان و قبچاق را بسان سکان عراق و خراسان ساخته در ولایت اروس بهمان شیوه کار دل خویش پرداختند آنگاه بچنگیز خان که در آن زمان بیورت قدیم مغولان رسیده بود پیوسته سرگذشت خود معروض داشتند و از مضمون این وقایع قوت و سطوت مغولان بر همگنان ظاهر میگردد بلکه غایت قهر و غضب منتقم جبار نسبت باهالی آن روزگار بوضوح می پیوندد زیرا که با وجود آنکه در آن ایام قحم ب

ماچین بدید آورد و مشک از نافه آهو حاصل کرد اما تکاری بعیش و شکار میل داشت و در جائیکه حالا شهر بلغار است علم اقامت برافراشت و او را دو پسر بود بلغار و برطاس پوستین سمور و سنجاب برطاس بدست آورد و چون ترک بن یافث دویست و چهل سال عمر یافت عنان عزیمت بصوب عالم عقبی تافت و پسرش النجه خان قایم مقام گشت اما النجه خان پادشاهی معدلت آثار خجسته اطوار بود و بر قواعد و رسوم پدر چیزی چند در افزود و بعد از آنکه بسن پیری رسید امر سلطنت به پسر خود دیب باقوی تفویض نموده عزلت گزید دیب باقوی بمعنی دیب تخت و جاه و منصب است و باقوی بزرگ را گویند و دیب باقوی ملکی بزرگوار و فلک اقتدار بود و در وقت عزیمت عالم آخرت پسر خود کیوک را بسلطنت تعیین کرد کیوک خان بعد از فوت پدر مدتی بر سریر جهانبانی نشست و در آخر عمر پسر خود النجه را ولیعهد کرده رخت سفر عقبی بربست النجه خان پادشاهی عدالت شعار و وافر احسان بود و در ایام دولت او اتراک بکثرت نعمت مغرور گشته از طریق مستقیم انحراف جستند و در کفر و ضلالت افتادند و النجه خان را در زمان جهانبانی دو پسر بیک شکم متولد گشت یکی را تاتار نام کرد و دیگری را مغول و چون این دو پسر بسن رشد رسیدند النجه ملک را بر ایشان تقسیم فرمود تاتار و مغول پس از فوت پدر هر یک در ولایت خود برعایت رعیت و سپاه مشغول شدند و از طبقه تاتار هشت نفر بر سریر سلطنت نشستند برین موجب تاتار خان بن النجه خان بوقا خان بن تاتار یلنجه خان بن بوقا اتسلی خان بن یلنجه اتسز خان بن اتسلی اردو خان بن اتسز بایدو خان بن اردو خان سونج خان بن بایدو خان عالیشان بود و در ایام دولت او بسبب مغولان لشکر کشیده بدان سبب میان قوم تاتار و مغول منازعت روی نمود سونج خان بن اردو خان آخرین ملوک تاتار است و در زمان سلطنت او نایره عداوت مابین الجانبین بمرتبه افروخته گشت که دیگر آب اصلاح انطفا نپذیرفت اما طبقه مغول نه نفر بودند و مغولان [illegible] و لفظ مغول در اصل منکل بوده یعنی فرومانده و ساده دل و نخستین این طبقه مغول خان بود و او را ایزد تعالی چهار پسر کرامت فرمود قرا خان و اوز خان و کر خان و اور خان و چون مغول خان از جهان گذران رحلت کرد پسر بزرگترش قرا خان بتمشیت مهمات سلطنت پرداخت ذکر قرا خان چون قرا خان در مملکت ترکستان جهانبان شد در قراقرم بجدّ دو کوه که آنرا ارتاق و کرتاق خوانند جهة یورت ییلاق و قشلاق تعیین نمود و در ایام دولت او مغولان در کفر و شرک بمرتبه غلو میکردند که اگر کسی از آن طریقه مذمومه اجتناب میفرمود البته بتیغ نامهربانی پدر کشته شدی و قرا خان را در زمان ایالت پسری بوجود آمد بغایت خوب صورت و آن طفل سه شبانه روز پستان مادر در دهان نگرفت و هر شب مادرش در خواب میدید که طفل با وی میگفت ای مادر تا تو بوحدانیت ایزدی نگروی من شیر ترا نخواهم خورد و آن خاتون چون از خوف شوهر بظاهر ایمان نمیتوانست آورد در نهان مسلمان شد آنگاه کودک پستانش بمکید و در آن زمان رسم مغولان چنان بود که تا یکسال از عمر فرزندان نمیگذشت او را نام نمی نهادند و پس از آنکه آن پسر یکساله گشت قرا خان جشنی ترتیب کرده با حضار اشراف و اعیان فرمان داد و بر سبیل مشورت بر زبان آورد که این فرزند ما یکساله گشته او را چه نام نهیم ولد اعز بزبان صریح و لغت فصیح گفت که نامم اغوز است چون یکساله طفل آمد در سخن که پدر نهادن اغوز نام من و حاضران از شنیدن متعجب شده نام او را بهمان قرار دادند و بعد از آن که اغوز بسن بلوغ ترقی نمود قرا خان دختر برادر خود کر خان را با او در سلک ازدواج کشید و میان اغوز خان و آن دختر بواسطه مخالفت مذهب موافقت دست نداد و قرا خان دختر برادر دیگر آذر خان را با پسر عقد فرمود و اغوز بدین منکوحه نیز بهمان واسطه التفات نکرد و در آن ایام اغوز نوبتی از شکار باز گشته گذرش بر درخانه اوز خان که عمش بود افتاد و دخترش را در میان کنیزکان که جامه میشستند دیده او را نزدیک خود طلبید و گفت اگر تو بخدا ایمان آوری ترا بعقد خود در آورم و از جان دوستدارم نظم

چو بشنید زن گفته فرخش
چنین داد در زیر لب پاسخش
که فرمان برم چون شوم آن تو
نه پیچم سر از حکم فرمان تو

و اغوز از پدر اجازت حاصل کرده آن مخدره را خطبه نمود و میان ایشان الفتی عظیم روی یافت خواتین دیگر رشک بردند و در روزیکه اغوز خان بشکار رفته بود کیفیت خداپرستی او و دختر اوز خان را بعرض قرا خان رسانیدند قرا خان از استماع این خبر بر آشفت و با فوجی از سپاه بقصد پسر متوجه صیدگاه گشت و زن مؤمنه مسرعی نزد شوهر فرستاده او را از توجه پدر آگاه ساخت اغوز مستعد کارزار شده چون قرا خان بشکارگاه رسید بعد از وقوع محاربه در دام اجل افتاد و مردم او جنگ از جنگ باز داشته اغوز تاج شاهی بر سر نهاد ذکر اغوز خان باتفاق مورخان اغوز خان پادشاهی عالیشان کامیاب و خاقانی نافذ فرمان بلند جناب بود جمال حالش بانوار ایمان و اسلام منور بود و سطوت مملکتش از بهر حد مقصود توران گرد میشتر ذات شریفش در میان قبایل ترک مانند جمشید در ملک عجم و رای صواب نمایش پیوسته مقصور برعایت خیل و حشم بود نظم

بهمان کرم بود و بحر سخا
نکو کار و دین دار و فرخ لقا
ز ابر کفش تازه بستان جود
ز رایش منور سپهر وجود

و اغوز خان را در مدت سلطنت با اعمام و اولاد دیگر مخالفان محاربات فراوان دست داد و در جمیع معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ابواب لطف و احسان بر روی طبقات انسان برگشاد و تمامت ولایات

مغولستان و ترکستان را تا سمرقند و بخارا مفتوح ساخت و بروایتی از آب آمویه عبور کرده در بلاد ایران نیز رایت استیلا بر افراخت اکثر القاب که بر اقوام مغول
غایت اطلاق می یابد اغوز خان اختراع کرد و او مدت هفتاد و سه سال بدولت و اقبال کدخدایانه لوازم جهانبانی بجای آورد اولاد ذکور اغوز خان شش نفر
بودند و از آنجمله دو نفر پادشاهی نمودند گفتار در بیان ایراد کیفیت القابی که اغوز خان مغولان را بدان سرافراز گردانید و وصیتی که در
شان اولاد امجاد خود بتقدیم رسانید دران اوان که اغوز خان با اعمام خود در مقام خلاف و نزاع بود بعضی از قرابتش از مخالفان دوری جسته
بوی پیوستند و اغوز آن جماعت را اویغور لقب داد زیرا که معنی این لفظ چنانکه در مقدمه ظفرنامه مسطور است بهم پیوستن است و بالجمله بکرات بعد سبقت در یکی از معارک که
اغوز خان بر اصحاب طغیان ظفر یافته غنیمت بسیار گرفت طایفه از لشکر او بجهت نقل غنایم بمقتضای رای صایب خود گردون ساختند و اغوز ایشان را ملقب بقانقلی گردانید
زیرا که ترکان گردون را قانقلی گویند در روضة الصفا مسطور است که در وقتی که اغوز خان را با آیت براق که داخل سلاطین ترکستان بود محاربت اتفاق افتاد و خان
شکست یافته روی بصوب فرار نهاده در میان دو رود خانه فرود آمد ضعیفه حامله که شوهرش در آن جنگ کشته شده بود در میان درختی مجوف وضع حمل نموده
پسری آورد و اغوز خان از آن حال خبر یافته بر آن عورت رحم کرد و آن پسر را بفرزندی قبول کرده قبچاق نام نهاد و لفظ قبچاق از قبوق بسمت اشتقاق پذیرفته و قبوق
درخت میان تهی را گویند کنون قوم قبچاق را سر بسر شمارند از نسل آن یک پسر و اغوز خان بعد از این واقعه بهفده سال بر آیت براق غالب گردید
و لوازم انتقام بتقدیم رسانید و در آن زمان که اغوز خان از ایران بتوران مراجعت فرمود و هوا در کمال برودت بود و پیوسته برف میبارید بنابران بعضی
از سپاهیان در عقب اردو مانده با موکب خاقانی همعنانی نتوانستند کرد و چون اغوز خان بر حال آن جماعت اطلاع یافت ایشان را قارلق لقب نهاد یعنی خداوند
برف در مقدمه ظفرنامه مذکور است که نوبتی اغوز خان جهت تسخیر بعضی از ممالک آغاز عالی مسالک فرموده حکم نمود که از لشکریان هیچکس تخلف نورزد و در اثنای راه
از شکوه سپاهی فرزندی متولد گشت و آن ضعیفه را بسبب فقدان قوت قوت رفتار فوت شد لاجرم مرد سپاهی توقف کرده ناگاه شغالی دید که تذروی بگرفت
و شخص چوب بجانب شغال انداخته تذرو را از او بازستد و کباب ساخته بزن خود داد تا سیر خورده شیر پدید آورد بدین کار بجهت مرد آمدند اغوز چون
سخنهای ایشان شنید برنجید و گفت کسی را که زن نزاید چرا بار ماند زمین مراد از انج خواند شاه زمان که معنیش اینست کای زن بمان آنجا و تاریخی
که از فضل زمان پادشاه جلالی بکان شاهرخ سلطان بنام نامی میرزا الغ بیک گورکان نوشته است بنظر این ذره احقر در آمده که خلج در اصل قلیج بوده زیرا
که چون اغوز خان بر کیفیت واقعه مذکوره مطلع شد گفت قال آچ یعنی بمان گرسنه و لفظ قال آچ بنابر کثرت استعمال مغولان بخلج تبدیل یافت و بر نقدیر
نسب تمام قوم قلیچ بن تحقیق اتصال می یابد در روضة الصفا مسطور است که بعد از توالد و تناسل اولاد و احفاد اغوز خان به بیست و چهار شعبه منشعب گشتند
بعضی از ایشان که در ولایت ماوراء النهر و خراسان متوطن شده بنابر اقتضای آب و هوا بلکه بمشیت ایزد سبحانه اشکال اطفال ایشان از صرافت
ترکیت بیرون آمده و مردم آن طایفه را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند و از سید جلال الدین عرب که در سلک علمای فن اخبار منتظم بود در آن علم کتابی بنام میرزا
اسکندر بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان تالیف نموده منقولست که ترکمان قومی جداگانه اند و ترکان نسبت قرابتی ندارند و سیاق کلام مقدمه ظفر
نامه دلالت بر آن میکند که ترکمان طایفه را گویند که از نسل منسک بن یافث پدید آمده اند زیرا که در آخر قصه محاربه ترک بن یافث و غز بن منسک
که از آن روز باز که میان غز در آن جنگ بقتل رسید کینه میان ترکمانان و ترکان باقیست والعلم عند الله تعالی نقلست که چون اغوز خان از تسخیر ممالک
ایران و توران فراغت یافت و بموطن اصلی بازگشته بر مسند دولت نشست بزمی خسروانه و جشنی پادشاهانه ترتیب نمود و خرگاهی زرین در غایت
بزرگی نصب فرمود زر خرگهی زد که در طول و عرض فراوان فزون از سما بود و ارض و تمامی بزرگان و اشراف و اعیان و امرا و سرداران را در آن
طلبید و بروایت مقدمه ظفرنامه نه تومان گوسفند و نهصد مادیان بکشت و فراخور آن شراب و قمیز و سایر اسباب جشن و سور و لهو و سرور در میان آورد
و اختراع شیره کرد تا طعام و شراب بر آن نهادند و در آن طوی تقوز اولاد امجاد خود را نوازش نموده تعیین مناصب و مراتب ایشان پرداخت و هر یک را
بعنایت خاص اختصاص داده مباهی و سرافراز ساخت گویند نوبتی اولاد اغوز خان در شکارگاه کمانی و سه تیر زرین یافتند و آنها را پیش پدر بردند اغوز
کمان را به سه پسر بزرگتر که کون و آی و یلدز نام داشتند ارزانی داشت و ایشان کمان را سه پاره منقسم ساختند بنابران بوزوق ملقب گشتند و تیرها را بسه پسر
کوچک که کوک و تاق و تنکز موسوم بودند بخشید بدان جهت ایشان را اوچوق یعنی سه اوق لقب دادند و نزد ترکان مرتبه بوزوق از اوچوق بلند تر باشد زیرا که

ترکان کمان را حکم پادشاه دهند و تیر را ایلچی گویند و در آن جشن اغوز همین قاعده مرعی داشته وصیت نمود که دست راست لشکر که عبارت از میمنه است از آن بزوق
متعلق ببوزوق باشد و دست چپ که بعربی میسره و بترکی جوانغار عبارت از آنست مفوض باوچوق بود و ایضا ولایت عهد را باولاد بوزوق مخصوص گردانید
فرمود که فرزندان اوچوق تابع ایشان باشند و چون اغوز خان از امثال این وصایا فراغ بال حاصل کرد سلطنت مجازی را بدرود نموده روی بملک باقی آورد

ذکر کون بن اغوز خان کون بلغت ترکی مرادف آفتابست و دولت کون خان بعد از فوت اغوز خان بر اطراف بلاد ترکستان تافته رعیت را در سایه عدل و
احسان و پناه لطف و امتنان جای داد و بموجب استصواب و تدبیر خویش ارقیل خواجه متروکات اغوز خان را در میان برادران و برادرزادگان تقسیم
نمود و جهة هر یک منصبی مناسب تعیین نمود و تمغای ایشان را مقرر ساخت و یمن تدبیر آن وزیر صافی ضمیر میان آن طایفه قواعد مودت و محبت مؤکد و محکم
گشته در مجالس طوی و محل کشیدن شیلان هر یک منجمله سایر خود را میدانستند و بجای نشستن خویش عارف بودند و بدین واسطه سالهای بسیار طریق
موافقت در میان اولاد اغوز مرعی بود و ایام سلطنت آن خاندان قرنهای فراوان امتداد یافت و چون کون خان مدت هفتاد سال با اقبال کدخدایانه
از دار الملک دیگر منتقل گردید **ذکر آی خان بن اغوز خان** آی در لغت ترکی بمعنی ماه است و ماه چهره رایات کشورگشائی آی خان بعد از غروب
آفتاب حیات برادرش کون خان پرتو معدلت بر مفارق سپاهی و رعیت انداخت و چند گاه در عین سعادت و کامرانی جهانبانی کرده هنگام حلول
اجل طبیعی در عالم جاودانی منزل ساخت **ذکر یلدز خان بن آی خان** ترکان ستاره را یلدز گویند و اختر طالع یلدز خان بعد از فوت پدرش بدرجه
شرف رسید چند گاه بجای آبا و اجداد خود پادشاه بود و آخر الامر از سریر ملک باقی انتقال نمود **ذکر منگلی خان بن یلدز خان** منگلی ولیعهد و قائم
مقام پدر بود و در زمان دولت بدستور اسلاف خویش در میان رعیت سلوک فرمود **ذکر تنگز خان** تنگز بلغت ترکی مرادف دریاست دریای
دولت تنگز خان پس از فوت منگلی بجریان و مراد جاری گشته چون بکبر سن رسید امر سلطنت را بپسر خود ایلخان مفوض گردانید و خود بگوشه عزلت نشسته
بتدارک مافات مشغول گردید ایلخان معاصر تور بن فریدون بود و تو با سونج خان که سلطنت قوم تاتار تعلق بوی میداشت موافقت کرده با ایلخان
مخالفت پیوست **گفتار در بیان شکست یافتن ایلخان از تور بن فریدون و گریختن پسرش قیان در مصاحبت یلدز بارکنه قون**
مخبران بلاغت نشان و سلکچیان فصاحت بیان آورده اند که بعد از فوت اغوز خان مدت هزار سال اولاد امجاد او بدولت و اقبال کدخدایانه
آنگاه سپهر ستمکار بمقتضای عادت خویش آفتاب سلطنت ایشان را بسر حد زوال رسانید و تور بن فریدون بر ایلخان غلبه کرده اکثر ذریت اغوز خان را بتیغ
بیدریغ بگذرانید و کیفیت این واقعه چنان بود که چون تور بر بلاد ماوراء النهر و ترکستان استیلا یافت با سونج خان تاتار متفق شده عنان عزیمت بمحاربه
ایلخان تافت و بعد از تلاقی فریقین و غبار جنگ و هیجان نشستن تور و سونج پای مکر و فریب گریزان شده دو سه فرسخی معسکر ایلخان منزل گزیدند و روز
دیگر بیکباره بر سر مغولان تاخته رایت نصرت برافراختند و ایلخان را مغلوب ساخته در کشش و کوشش و قتل و خونریزش مرتبه مبالغه نمودند که غیر از قیان
بن ایلخان و پسر خال او نکوز و دو همسر حلال ایشان متنفسی از آن قوم زنده نماند و این چهار کس خود را در میان کشتگان افکنده چون شب در آمد بر اسبان باد
رفتار سوار شده راه گریز پیش گرفتند و هنگام دمیدن صبح بموضعی رسیدند که کوه انبوه باطراف و جوانب آن محیط بود و بگیاه صعب ... داشت و از جمله
آن جبال یکی کوه بد گرد چون باره تو گفتی که بود از فلک پاره روش خدا آفرین چنان در و دشت زاب و علف چون جنان و آنجا بسوار بزحمت
و مشقت بسیار بقله آن جبل بر آمده در آن طرف مرغزاری دیدند مشتمل بر چشمه های خوشگوار و اشجار یافتند مشحون باثمار حلاوت آثار و نخجیر و سایر جانوران
شکاری در اطراف و جوانب آن بیشمار بود لاجرم همانجا رحل اقامت انداختند و ترکان آن منزل را ارکنه قون گویند یعنی کمر شد القصه قیان و نکوز
مدتی در ارکنه قون بسر برده از نسل ایشان خلقی نامعدود در وجود آمدند و قبایلی که از ذریه قیان بوجود آمده موسوم بقیات گشتند در جامع التواریخ رشیدی
مسطور است که بلغت ترکی قیان عبارتست از سیل قوی که از فراز کوه روی بنشیب آورد و قیان بسبب کمال شجاعت و دلاوری باین اسم موسوم شده بود
و قیات جمع قیانست و اقوامی که از صلب نکوز بظهور رسیدند درلکین خوانده اند **ذکر خروج قیات و درلکین بمحض تایید حضرت رب العالمین**
اشراف مورخین چنین آورده اند که چون کثرت قوم قیات و درلکین بمرتبه رسید که ارکنه قون گنجایش ایشان نماند همگی همت بران مصروف داشتند
که از آنجا بیرون آیند و در منازل آبا و اجداد خود توطن نمایند و حال آنکه راه ایشان از کوهی که معدن آهن بود مسدود و دشت داو آن جماعت بعد از تامل و اندیشه

همه بسیار جمع آوردند و انگشت فراوان بآن منضم ساخته از چرم گوزن هفتصد دم ترتیب دادند و آتش در آن هیمه زده و دمها در دمیدند چنانکه آتش در آن باد اندر آمد بتاب روان گشت بر خاک آهن چو آب و بدین طریقه بعضی از آن کوه را گداخته و راه پیدا ساخته از ارکنه قون بیرون خرامیدند و بجانب یار مغول شتافته وطن اصلی خود را بضرب شمشیر و خنجر از تصرف قوم تاتار و قبایل دیگر بیرون آوردند و ساکن شدند انگاه جماعتی که در بیرون ارکنه قون بودند خود را داخل مغولان کردانیده بدیشان پیوستند و چنانچه جناب اشرف المتأخرین علی الیزدی در مقدمهٔ ظفرنامه رقوم خامهٔ مشکین عامه کردانیده اند یورت مغولان در طرف مشرق است از آبادانی دور و در آن عرصه دشت ما پیرامون شرقیش پیوسته بسر حد ختای و غربی آن متصل بزمین ایغور شمالیش ملتصق باراضی قرقرد سنکای و جنوبیش منتهی بحدود تبت و قوت انجماعت در اکثر اوقات گوشت شکاری بود و لباس ایشان پوست سباع و بهایم والعلم عند الله المکرم المنعم

مولانا شرف الدین

ذکر ییلدز خان بن منکلی خواجه بن تیمور تاش که از نسل قیان بود و بیان آنکه آلان قوا را صورت حمل بچه طریق روی نمود مورخان بزرگ و سخنوران احوال ترک و تنک چنین آورده اند که بعد از خروج اقوام قبایات و درلکین از ارکنه قون سلطنت مغولان بر ییلدز خان بن منکلی خواجه بن تیمور تاش که از نسل قیان بود قرار گرفت و او بصفت شوکت و عظمت اتصاف داشت و بحسن تدبیر الوس را معمور کردانید و نزد قوم مغول انتساب کسی بخانیت صحیح باشد که نسب خود را بییلدز خان رساند و آلانقوا که مادر بوزنجر جاست و نسب چنگیز خان و امیر تیمور گورکان بدو می پیوندد نبیرهٔ ییلدز خانست زیرا که آلانقوا بروایتی که در مقدمه ظفرنامه مسطور است دختر جونیه بود و جونیه بنت ییلدز خان و این آلانقوا دختری بود در غایت حسن و جمال و نهایت عفت و کمال چنانچه دختر اختری از برج خانی گرامی گوهری از درج خانی و آن عفیفه خورشید لقا در اوایل حال در سلک ازدواج پسر عم خویش دوبون بیان که در آن اوان حاکم مغولان بود انتظام داشت و یورت دوبون بیان و اجداد او بان و کلوران و طوغلا بود و این سه رود از کوه برغاور برمیخیزد و آلانقوا را از آن شوهر دو پسر در وجود آمد بلکدای و بکجدای و چون دوبون وفات یافت آلانقوا بسرداری ایل و الوس و پرورش اولاد امجاد اشتغال نمود و در آن اثنا شبی آن بانوی ماه سیما پهلو بر بستر استراحت نهاده بود که ناگاه نوری از روزنهٔ خرگاه درآمد و بکام و دهان او فرو رفت و بدان واسطه آن عفیفه حامله شد مثنوی حکایات مریم اگر بشنوی بآلانقوا همچنان بگروی قوم چون از آن سبطن خبر یافتند زبان طعن و تشنیع بر آلانقوا دراز کردند و جناب عفت مآب اکابر و اصول مغول را مجتمع ساخته در باب ابراء ذمهٔ خویش از آنچه در خاطر مردم گذشته بود سخنان فرمود و در صاحب جامع التواریخ گفت که سبب حمل من آنست که هر شب بخواب می بینم که شخصی اشقر اشهل نورانی نرم نرم نزدیک من می آید و آهسته آهسته باز میگردد و گفت اگر شما را قول من باور نمی آید چند شبانه روز در گرد خرگاه من پاس دارید تا حقیقت این سر ظاهر شود و جمعی از اشراف مغول چند شب مترصد گشته این چنین بودند تا مشاهده نمودند که نوری از بالای خرگاه در می آید و بیرون میرود آنگاه صدق مقال آن پسندیده خصال کالشمس فی رابعة النهار روشن و آشکار گشته بگویان عیب جویان بان در کام خاموشی کشیدند و آلانقوا را از آن نور موفور السرور سه پسر خورشید منظر در وجود آمد یکی بوقون قیقی نام نهاد و قوم قیقین از نسل او پیدا شدند دویم پسر دوم را موسوم به بوسقین سالجی کردانید و قبایل سالجیوت بوی منسوبند و سیوم را بوزنجر مونقاق خواندند و مجموع خانان مغولستان از ذریت بوزنجر اند و اولاد و احفاد این سه پسر را که بزعم ترکان از نور پدید آمدند نیرون خوانند و مراد از لفظ نیرون آنست که از نسل طاهر ظاهر شده اند و ایشان را بزرگ ترین اقوام مغول دانند

ذکر بوزنجر قاآن چون بوزنجر بن آلانقوا بحد بلوغ رسید باتفاق اشراف و اعیان تخت خانیت را بوجود خود مشرف کردانید و او با ابومسلم مروزی معاصر بود و مدتی بلوازم عدل و انصاف قیام نمود و چون از دنیا رحلت کرد دو پسر یادگار گذاشت یکی بوقا که بعضی بوقا خان گفته اند و قراچار نویانست و دیگری توقیا که فرزندی داشت ماچین نام بوقا خان قایم مقام پدر بود و در وقت رحلت ولایت عهد را به پسر خود دوتومن تفویض نمود

دوتومن خان بعد از انتقال بوقا خان از جهان گذران بر سریر سلطنت قرار گرفت و طریقهٔ مرضیهٔ عدل و احسان شایع گردانید و او را خاتونی بود بغایت عاقله منولون نام و ایزد بیچون منولون را از دوتومن خان نه پسر کرامت فرمود و پس از فوت دوتومن آن شیر زن بر بالای کوهی که آنرا انوش ارکی میگفتند ساکن گشته همت بر تربیت اولاد مصروف داشت و او را اغنام و مواشی بسیار جمع آمد و در آن اثنا هفتاد گوزن که هر گوزنی هزار خانه وار بود دعاء از قوم جلایر که از جملهٔ قبایل درلکین بودند و در رودخانهٔ کلوران اقامت داشتند از مردم ختای گریزان گشته نزدیک بیورت منولون ساکن گشتند و پیازکوهی از زیر زمین کنده میخوردند منولون ایشان را از آن امر مانع آمده گفت نظم که نه یادگار گرامی من که هستند فرزند نامی من برین دشت هر وقت بازی کنند بروز انشا طا اسب تازی کنند چو پر رخنه گردید میدانشان چگونه بود حال یکرانشان جلایریان بدین جهت رخصت

ایام قرب صد حاکم صاحب جود و باجود نامحدود و شباب نامعدود در عراق و خراسان بود و هیچکدام تاب نیاوردند که در صدد ممانعت و مقاومت فوجی از لشکر مغول آیند تا آنجا که لایات که از غایت معموری رشک نگارخانه چین بلکه غیرت افزای بهشت برین بود ویران گشت و مهم چندین هزار کس از اهل اسلام بضرب تیغ بیداد زمرهٔ از اهل کفر و ظلام از هم گذشت سبحان الله الواحد القهار و صلی الله علی محمد و آله الاطهار

گفتار در بیان توجه اولاد چنگیز خان بجانب خوارزم و ذکر تسخیر آن خطه بعد از وقوع جنگ و رزم چون چنگیز خان از مهم سمرقند فارغ گشته روزی چند در نواحی آن بلدهٔ فردوس مانند توقف نموده جوجی و جغتای و اوکدای را بفتح مملکت خوارزم مامور کردانید و آن مملکت جائیست که بهترین بلاد آن ولایت است و ترکان ارکانج و کرکانج گویند دار الملک سلاطین خوارزمشاهی بود و از علما و فضلا و ارباب شمشیر و اصحاب قلم و ارباب حرف و صنایع و سایر طوایف بنی آدم آنمقدار در جا بجا جمع آمده بود که زیاده بر آن تصور نتوان نمود و شاهزادگان بموجب فرمان چنگیز خان با سپاهی چون نجوم آسمان بی پایان بدانجانب روان شدند و در آن وقت حاکم خوارزم خمارتکین نامی بود که با والدهٔ سلطان محمد خوارزمشاه خویشی داشت و چون منقلای سپاه جهانگشای چنگیز خان بخوارزم نزدیک رسیدند جمعی بشیر نظاهر حوالی آن شهر خرامیدند و براندن چهارپایان مشغول گردیدند خوارزمیان ایشان را اندک دیده خلقی بسیار از پیاده و سوار بپای از دروازه بیرون نهادند و عنان عزیمت بمحاربهٔ آنجماعت انعطاف دادند و مغولان طریق نکرد فریب کاهی چون صید وحشی از ایشان می رمیدند و احیانا اندک توقف نموده جنگ میکردند تا بباغ خرم که در یک فرسخی شهرست رسیدند ناگاه سایر سواران منقلای که در کمین گاه بودند تیغ جلادت آخته بجانب خوارزمیان تاختند و آغاز کشش و خونریزی کرده از وقت طلوع آفتاب تا هنگام زوال قرب صد هزار کس بقتل آوردند و از عقب گریختگان رانده خود را در شهر انداختند و تا محلی که آنرا تنوره گویند شتافتند و نوروب گرم ساختند و هنگام غروب خورشید بازگشتند و بعد از دو روز از این واقعه شاهزادگان جوجی و جغتای و اوکدای با تمامی لشکر قیامت اثر بگرد خوارزم رسیده گشت قاصدان بدان بلدان فرستادند و مردم را بایلی و انقیاد دعوت نمودند و چون فایده نبخشید سال سلاح و رسایل ترتیب نکشت ترتیب اسباب قلعه گیری مشغول شده دست بانداختن تیر و سنگ برآوردند و سکان خوارزم نیز بقدر مقدور در مدافعه و محاربه کوشیدند از بام تا شام در حفظ برج و باره اهتمام میکردند و بعد از آنکه مدت محاصره امتداد یافت و بسیاری از محلات خوارزم از قاروره های نفط و زخم سنگ رعد آسا بسوخت و منهدم گشت مغولان قصد نمودند که آب جیحون را که بشهر برده بودند بطرف دیگر اندازند و سه هزار کس از ایشان مستعد این خدمت شده خوارزمیان بر کیفیت حال اطلاع یافتند و جمعی کثیر بدانجانب شتافته بر سر آب آتش قتال اشتعال پذیرفت و باد ظفر از جانب اهل خوارزم شاهیان در احتراز آمده تمامی آن سه هزار کس بر خاک هلاک افتادند و بواسطهٔ این فتح جد خوارزمشاهیان در محافظت شهر زیادت شده و در آن اثنا میان جوجی و جغتای غبار نقار ارتفاع یافته تا مدت هفت ماه مغولان از تسخیر خوارزم حیرت داشتند و این خبر بسمع چنگیز خان رسیده یرلیغ داد که سرور آن لشکر اوکدای باشد و جوجی و جغتای و امرا و سرداران از حکم و فرمان او تجاوز جایز ندارند و اوکدای ایشان را با هم در مقام صلح و صفا آورده و مهام سپاه را انتظام کردانید و باتفاق جنگ پیش بردند و نکبا نکبت متوجه اهل خوارزم گشته مغولان خانه بخانه و محله بمحله از ایشان میگرفتند تا تمامی آن جاها مستخلص شد آنگاه خلایق را بصحرا راندند و قرب صد هزار نفر از مردم پیشه ور جدا ساختند و زنان و جوانان کودکان را ببندگی گرفته و باقی مردم را تقسیم نموده بقتل رسانیدند و گویند که بهر قاتلی بیست و چهار مقتول رسیده بود و قاتلان از صد هزار متجاوز بوده و یکی از شهدای خوارزم شیخ نجم الدین کبری است و چون آنحضرت از اکابر مشایخ عالم و مقتدای کبرای طوایف بنی آدم بود درخم مشکین قلم بتفصیل بعضی حالاتش شروع نمود

ذکر شیخ نجم الدین کبری و شهید شدن آنحضرت بتقدیر ایزد تعالی نام شیخ نجم الدین احمد بن عمر الخیوقی است و لقبش کبری و بدان جهت ملقب باین لقب گشت که در وقت تحصیل با هر طالب علمی که بحث میکرد بروی غالب می آمد و بدین سبب او را طامة کبری لقب داده اند بعد از آن از کثرت استعمال طامه را انداخته کبری گفتند و بعضی بر آنند که لقب آنحضرت جناب کبری بود ای هو نجم الکبری جمع تکثیر للکبر والصحیح هو الاول کذا فی تاریخ الامام الیافعی و شیخ ولی تراش نیز از القاب آنجناب است بسبب آنکه این لقب را بروی اطلاق کرده اند که نظرش بر هر که افتادی بمرتبهٔ ولایت رسیدی مصراع سگ کز شد منظور نجم الدین بکار از رو است

شیخ نجم الدین

وکنیت شیخ نجم الدین ابو الجناب بود و امیر اقبال سیستانی در رساله که مشتمل است بر سخنان شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی آورده است که در ایام
جوانی جهت سماع حدیث از خوارزم بهمدان رفت و چون از علمای انجا نیز رخصت حدیث یافت باسکندریه شتافت و از محدثان اسکندریه نیز اجازت حاصل
کرده در وقت مراجعت شبی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در خواب دید و از آنحضرت استدعای کنیتی نمود و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
که ابو الجناب آنجناب پرسید که ابو الجناب مخففه حضرت فرمود که لا مشدده و شیخ چون از خواب درآمد معنی آن کنیت چنان فهم کرد که از دنیا اجتناب می باید
نمود لاجرم همانجا خود را از علایق دنیوی مجرد ساخته در طلب مرشدی که دست ارادت بوی دهد آغاز مسافرت فرمود و چون بخوزستان رسید در خانقاه
شیخ اسمعیل قصری پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و بیمن توجه خاطر شیخ از آن مرض نجات یافت و مرید وی گشته بسلوک مشغول شد و چندگاه آنجا بود و چون بخاطرش
خطور نمود که علم ظاهری من از شیخ اسمعیل زیاده است و از علم باطن نیز حظی تمام یافته ام و این معنی بر شیخ اسماعیل ظاهر گشته بامداد آنجناب را طلبید
و گفت برخیز و سفر کن که ترا بخدمت شیخ عمار یاسری باید رفت شیخ نجم الدین است که شیخ اسماعیل بر آنچه در خاطرش خطور نموده بود اطلاع یافته
اما هیچ نگفت و بجانب شیخ عمار شتافته بعد از مدتی که آنجا بسلوک مشغول گردید و چندگاه آنجا بود شبی همان چیز بضمیرش گذشت و صباح شیخ عمار او را
گفت که نجم الدین برخیز و بمصر بپیش شیخ روزبهان تا این هستی را بضرب سیلی از سر تو بیرون برد و در نفحات از شیخ نجم الدین منقولست که گفت چون
رسیدم شیخ روزبهان را در بیرون خانقاه او دیدم که با آب اندک وضو می ساخت بخاطرم گذشت که ظاهرا شیخ نمیداند که با این قدر آب وضو جایز
نیست و چون شیخ از وضو فارغ گشت دست بر روی من افشاند و بسبب قطرات آب که از دست شیخ بروی من رسید بیخود شدم شیخ بخانقاه درآمد
من نیز در رفتم و آنجناب بشکر وضو مشغول گشت من بر پای ایستادم از خود غایب شده دیدم که قیامت قایم است و مردم را میگیرند و باتش می
اندازند و بر ممر آتش پیری بر زبر پشته نشسته و هر کس که میگوید که من تعلق بوی میدارم او را میگذارند تا گاه مرا گرفتند و بجانب آتش کشیدند و چون
گفتم که از جمله متعلقان ایشانم رها کردند لاجرم بر آن پشته بالا رفتم و مشاهده نمودم که شیخ روزبهان است پیش وی شتافتم و در پایش افتادم سیلی
سخت بر قفایم زد چنانکه بروی در افتادم و گفت بیش ازین اهل حق را انکار مکن بعد از آن از غیبت باز آمدم دیدم که شیخ از نماز فارغ شده پیش رفتم
و روی بر پایش نهادم شیخ در شهادت نیز همچنان سیلی بر پس سر من زد و همان لفظ بر زبان راند و بدان سبب علت عجب از طبیعت من زایل گشت شیخ روزبهان
را بخدمت شیخ عمار یاسر باز گردانید و بوی نوشت که هر چند مس داری بفرست تا من زر خالص ساخته باز پیش تو فرستم شیخ نجم الدین مدتی دیگر در خدمت
شیخ عمار بسر برد و چون بدرجه کمال رسید رخصت یافت و بخوارزم شتافته بنیاد ارشاد کرد و نقل است که در آن زمان که سپاه بجانب خوارزم توجه نمود

مقتول

چنگیز خان و اولادش که بر علو مرتبه شیخ نجم الدین وقوف یافته بودند چند نوبت کس نزد آنجناب فرستاده التماس کردند که از جرجانیه بیرون آمده تا آسیبی
بذات بابرکاتش نرسد اما شیخ آن ملتمس را اجابت نفرموده فرمود که ما در وقت آسایش و فراغت با این مردم بسر برده ایم چگونه جایز باشد که در زمان
نزول بلیه و عنا و حلول محنت و بلا از ایشان مفارقت اختیار کنیم و چون آن لشکر قیامت اثر نزدیک بخوارزم رسید شیخ نجم الدین شیخ سعد الدین حموی
و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی و بعضی دیگر از اعاظم اصحاب که زیاده بر شصت نفر بودند رخصت داد که از آن ولایت بیرون
روند ایشان گفتند چه شود اگر حضرت شیخ دعا کند تا این بلا از اسلام مندفع گردد شیخ فرمود که این قضا مبرم است و بدعا علاج نمی پذیرد آنجماعت
گفتند پس مناسب آنست که شیخ با ما درین سفر موافقت نماید جواب داد که مرا اذن خروج نیست و هم اینجا شهید خواهم شد و اصحاب آنجناب را وداع کرده
بهر طرف رفتند و در روزی که کفار مغول بشهر درآمدند شیخ نجم الدین جمعی را که در خدمتش باقی مانده بودند طلبیده گفت قوموا علی اسم الله نقاتل فی سبیل
الله و برخاسته خرقه خود را افکند و میان محکم بست و بغل پر سنگ ساخته نیزه بدست گرفت و روی بجنگ مغولان آورده و بر ایشان سنگ میزد تا
سنگهائی که در بغل داشت تمام شد و لشکر چنگیز خان آنجناب را تیرباران کرده یک تیر بر سینه مبارکش آمد و چون آن تیر را بیرون کشید مرغ روح
مطهرش بریاض بهشت ماوی گزید گویند که شیخ نجم الدین در وقت شهادت پرچم کافری را گرفته بود و پس از آنکه از پای در افتاد ده کس نتوانستند که آن کافر
از دستش خلاص سازند و عاقبت کاکل کافر را بریدند و نظر باین معنی مولانا جلال الدین رومی گفته است رباعی ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند
نی از آن مفلسکان که بز لاغر گیرند بیکی دست می خالص ایمان نوشند بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند و کانت شهادته قدس سره فی شهور سنه ثمان

عشر و ستمایة من الهجرة النبویة

ذکر توجه چنگیز خان بجانب ترمذ و بلخ و رسیدن شهسوار حیات مردم آنجائی باسلحه خوانده گاه

این قصه پر غصه چنان بزبان آورده اند که چون چنگیز خان و اولاد و لشکر بار از جانب خوارزم فرستاده و بهار آن سال در حدود سمرقند بگذرانید نگاه
خیال تخریب ترمذ نمود و نخست نخشب بضرب خیام عساکر ظفر سلب گشته بحسب اقتضای وقت تابستان آنجا بسر برده بعد از آن روی بترمذ آورد
و ساکنان آن مکان بلیت بپشتی باروی شهر و حصار که میگردد جیحون بگردش گذار پای در دامان استغنا کشیده بعد از وصول لشکر مغول
دست بانداختن تیر و سنگ دراز کردند مغولان بجد هر چه تمامتر در تسخیر آن بلده کوشش نموده بیت بده روز کردند ترمذ خراب فکندند باروی
ترمذ در آب و ساکنان آن بلده را از صغیر و کبیر و غنی و فقیر بکشتند گویند در ترمذ عورتی را جمعی از لشکریان چنگیز خان گرفته خواستند که بقتل رسانند
آن بیچاره گفت مرا مکشید تا مرواریدی بزرگ بشما دهم پرسیدند که آن مروارید را کجا نهاده جواب داد که فرو برده ام مغولان سیاه شکم او را
شکافته مروارید را بیرون آوردند بیت از آن پس همه کشتگان از شکم بامید گوهر دریدند هم و چنگیز خان از ترمذ بگذشت و لنگرت و سامان
رفته زمستان آنجا بود و فوجی از سپاه را ببدخشان فرستاد و تا آن مملکت را نیز مانند سایر ولایات خراب کردند و در اول بهار از معبر ترمذ گذشته
روی بطرف بلخ نهاد و آن بلده در معموری بمثابه بود که در نفس شهر قریب هزار و دویست جامع که خطبه میکردند و هزار و دویست حمام راحت بخش
در آن امکنه و مقام موجود بود و زبدة الاولیاء خواجه ناصر الدین ابو نصر پارسا قدس سره تقریر نموده اند که در وقت استیلای چنگیز خان بآنجا هزار کس سادات
و مشایخ و علما و موالی در بلخ اقامت داشتند القصه چون اشراف و اعیان از قرب وصول چنگیز خان وقوف یافتند با ساوری و پیشکش باستقبال
شتافتند و بنابر آنکه در آن ایام سلطان جلال الدین در ولایت غزنین لشکری با چشم و کین جمع آورده و در میدان خلاف و عناد جولان می نمود بخیال
اظهار اطاعت و انقیاد فایده نداد و شهر که در آن ولایت بود بضرب تیغ مغولان غرقه بخون گشته از پای درافتاد بیت همه بلخ را چون کف
دست کرد عمارات عالیش را پست کرد و آن خان بهرام انتقام سپهر احتشام بعد از تخریب قبة الاسلام تولی خان را بولایات خراسان نامزد کرده خود
بطالقان رفته اهالی طالقان در حصار کشیده باقدام جنگ و جدال پیش آمدند و بنابر استحکام آن مقام مدت محاصره امتداد یافته بعد از رجعت
تولی از خراسان با اجتماع لشکرها صورت تسخیر روی نموده هر کس در آنجا بود کشته گشت آنگاه چنگیز خان جهت دفع سلطان جلال الدین بطرف
غزنین حرکت آمده بهر شهر که رسیدی از آبادانی اثر نگذاشتی و در باب میان تیغ از هیچ ذی حیاتی دریغ نداشت از آنکه یکی از اولاد جغتای خان هم
تیغ اهالی آن مکان کشته بود و چون چنگیز خان در کنار آب سند بسلطان جلال الدین رسید و مهم او را بنوعی که در ضمن وقایع خوارزمشاهیان سمت

بقتل

تحریر یافت بفیصل رسانید بلانویان را با دو تومان لشکر بصوب هندوستان فرستاد و آن بلای ناگهان در اعمال و مضافات لاهور و ملتان
غارت مدام نموده بازگشت و بچنگیز خان پیوست

ذکر توجه تولی خان بجانب خراسان و بیان خرابی بعضی دیگر از ولایات ایران

در آن اوان که چنگیز خان بقتل و غارت قبة الاسلام بلخ باز پرداخت پسر خوردترش تولی خان باطراف خراسان خان سما
و تولی با هشتاد هزار سوار که عشر لشکر چنگیز خان بود نخست بمرو شاهجهان رفت و در آن وقت مجیر الملک شرف الدین مظفر که در سلک ارکان دولت
سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود در آن بلده حکومت می نمود و جمعی کثیر از ابطال رجال ملازمش بسر می بردند و آلات و ادوات حرب و قتال
بسیار داشتند و چون تولی خان بظاهر آن بلده معموره رسید مجیر الملک بغرور موفور در مقام مقاتلت و ممانعت آمد و بروایتی در روز اول گروهی از
از شهر بیرون تاخته در عرض یکساعت هزار نفر از لشکر مغول بر خاک هلاک انداختند و تولی از تهور آن سپاه متغیر شده بغضب هر چه تمامتر مبارز
و بنفس خود با طایفه از شجاعان حمله کرده جمعی کثیر بقتل رسانید و بقیة السیف را بشهر گریزانید و تا مدت بیست و دو روز میان محاصران و محصوران
نیران قتال اشتعال داشت و قولی که مختار صاحب تاریخ جهانگشای و مؤلف مقدمه ظفرنامه است آنکه چون تولی خان بظاهر مرو نزول فرمود
تا شش روز در جنگ تاخیر نموده و در روز هفتم بیت چو خورشید تابان برآمد بلند بپیچید چرخ زخشان کمند سپاه مغول مجتمع گشته بر دور
شهرستان آمدند و جنگ آغاز نمودند و از مرویان مقدار دویست کس از دروازه بیرون آمدند و در مقام دفع ایشان شدند و تولی بنفس
خویش بیت یکی برخروشید چون پیل مست سپر بر سر آورده بنمود دست و پیاده بر شهریان حمله کرده مغولان متعاقب او از طرف دروازه شتافتند و

حوالی چو را منهزم گردانیدند و چون نه مانده در مصیبت کشتگان کسوت سوگواری پوشیده مغولان تا روز در گرد شهر ایستاده پاس داشتند و روز دیگر سپاه حبش از حبش و روم منهزم یافت و زمانه تیغ زراندود خورشید فرق شب تاریک را بشکافت مجیر الملک بجز از اطاعت و انقیاد چاره ندید و حالی جمال الدین نام اکرم از تمام دانشمندان متقیان مرو بمزید علم و عمل ممتاز و مستثنی بود نزد تولی خان فرستاده امان خواست و چون تولی خان مجیر الملک ابو عبید و بندیر مستظهر و مطمئن خاطر ساخت پیشکش بقیاس از نقود و امتعه و نفایس اجناس ترتیب داده به بارگاه سپهر اساس شتافت و تولی مفصل متمولان شهر را طلبید فی الحال دویست کس را نام نویس کرده و محصلان آن تحصیل رسانیده به شهر خوانیده آن مردم را گرفته مطالبه مال نمودند آنگاه لشکریان بموجب اشارت تولی خان جمیع متوطنان مرو را از شهر بصحرا راندند و چهار صد نفر از محترفه و بعضی از پسران و دختران را بجان امان دادند و بقیه را از نساء و رجال و پسران و اطفال به لشکریان قسمت نمودند و هر مغولی را سیصد یا چهارصد کس حصه رسید هر یک را بدست خود در القتل رسانید گویند که سید عز الدین نسابه با چند نویسنده سیزده شبانه روز تعداد کشتگان مرو کرد از مردم نفس شهر هزار هزار و سیصد هزار و کسری در شمار آمد شنید حیرت نموده زبان باد این رباعی عمر خیام گردان ساخت **رباعی** ترکیب پیاله که در هم پیوست بشکستن آن روا نمیدارد دست چندین سر و پای نازنین از سر دست از مهر که پیوست و بکین که شکست و چون مغولان خاطر از کشتن ساکنان مرو فارغ ساختند بتخریب مساکن ایشان پرداختند بعد از آن تولی خان فرمان داد که امیر ضیاء الدین علی که از اشراف مرو بود بواسطه خولت و از زوایا فتنه بدر رسیده حاکم آن ویرانه باشد و جمعی را که از هر طرف پیدا شوند سرداری کند و بارماس بداروغگی آن دیار قیام نماید و چون تولی از مرو بجانب نیشابور روان گشت بقیة السیف از نقبها و سوراخها بیرون خرامیده فی المجموع جمعیتی دست داد ناگاه بعضی مغولان سفاک که از عقب بدانجا رسیدند حصه مردم کشی خود طلبیده گفتند تا هر کس جهت ایشان یکدامن غله از شهر بصحرا برد و بوسیله این حیله خرمن زندگانی ایشان را بباد فنا دادند پس از آن تیغ یافتگان که از چه نوبا هیچ شده بوده بمرو رسیده مرهمی بر جراحتها نهادند و مقارن آنحال امیر ضیاء الدین علی جهت دفع شر پهلوان ابوبکر دیوانه که در سرخس فتنه برانگیخت متوجه آنجانب شد و بارماس روی بصوب بخارا آورد و خون گرفته چند که در مرو بودند این معنی را بر آن حمل کردند که از خوارزمشاه خبری بدیشان رسیده که شهر را باز می گذارند بی تأمل طبل کوفته یاغی شدند و بارماس اگرچه مراجعت نمود اما در بیرون شهر هر کس را یافت بقتل رسانید و بجانب بخارا رفت و در این اثنا کوشتکین با زمره از ملازمان سلطان محمد خوارزمشاه بمرو رسیده بر آن بلده استیلا یافت و امیر ضیاء الدین علی را که از سرخس باز گشته بود بکشت و این خبر بچنگیز خان رسیده دو سردار با جمعی از مغول خونخوار از نخشب بمرو شتافتند و در حمله اول شهر را گرفته قرب صد هزار مسلمان را که مجتمع گشته بودند بکشتند و بطرف دیگر روان شده آق ملک نامی را در مرو گذاشتند تا اگر مستمندی از گوشه بیرون آید ابواب بلا بر رویش بگشاید و آق ملک بهر حیله که توانست طایفه دیگر را بکشت و آنگاه شخصی را گفت که بانگ نماز گوید سعد و دی چند که در نقبها خزیده بودند چون آواز اذان شنیدند قامت راست کرده بیرون آمدند و فی الحال بیاران سابق لاحق شدند القصه صورت قتل در مرو برتبه روی نمود که از تمامی ساکنان آن بلده و توابع زیاده از چهار کس نماند و لا مرد لقضاء الله و لا معقب لحکمه **ذکر واقعه نیشابور** و آن چنانست که تولی خان واعیه نمود که بدان بلده مرور نماید اما چنگیز خان تغاجار کورکان را که بروایتی از بزرگ جنیدی بود در عرض از نویان بود با ده هزار کس بطرف نیشابور فرستاد و مجیر الملک کافی و ضیاء الملک زوزنی که در سلک وزرای سلطان در کار خراسان انتظام داشتند بکثرت مردان کار و وفور آلات کارزار مغرور گشته عراده و منجنیق در بروج منصوب گردانیدند و خاطر بر مقابله قرار دادند و تغاجار شهر را مرکز دایره ساخته آغاز محاصره کرد و در روز سیم از شست قضا تیری بر تغاجار خورده در حال بمرد و سپاه مغول دست از حرب نیشابوریان باز داشته طایفه به سبزوار شتافته عنان عزیمت بدان صوب معطوف گردانیدند و در مقدمه فوجی از سپاه با مجانیق و اسباب قلعه گیری ارسال داشت تا آنکه حوالی نیشابور سنگلاخ بود لشکریان از چند منزل سنگ پاره جمع کرده با خود به نیشابور بردند چنانکه از آن سنگها پشتها پدید آمد و مجیر الملک و سایر اهل شهر چون اهتمام لشکر مغول را در این مرتبه مشاهده کردند و دانستند که این جماعت مانند جمعی که همراه تغاجار بودند زود باز نخواهند گشت با وجود آنکه آلات و ادوات قلعه داری بسیار داشتند بترسیدند و قاضی ممالک رکن الدین علی بن ابراهیم المغیثی را پیش تولی خان فرستادند تا شفاعت

تا شفاعت نموده جهت نیشابوریان امان طلبد اما تولی سخن قاضی را بسمع قبول جای نداد و بلکه او را در شهر باز فرستاد و صباح روز چهارشنبه دوازدهم صفر از طرفین آغاز حرب و جنگ نموده تیر و سنگ پران کردند و تا روز جمعه زمان مقابله و محاصره امتداد یافت و در آخر آن روز مغولان چند موضع از خندق انباشته و دو جا که زیر آمده رخنه در دیوار شهر انداختند و شب شنبه مجموع باره از مغولان پر شد و روز شنبه لشکر تاتار یکبار در آن بلده ریخته بقتل و غارت مشغول گشتند و مردم پناه بکوشکها و ویرانها برده جنگ میکردند و مجیر الملک که حاکم بود بعضی گریخته مغولان او را از آنجا بیرون کشیدند و از روی سخنان درشت شنیده بغضب تروجی بقتلش آوردند بعد از آن نسوان مرو نیشابور را بصحرا راندند و چهل نفر از محترفه را از آنجا جدا ساختند و بنیاد حیات سایر خلایق را بر انداختند و دختر چنگیز خان بشهر در آمده بانتقام شوهر خویش از جنبنده اثر نگذاشت و هفت شبانه روز آب در شهر بسته تمام عمارات را هموار ساخته جو کاشت و در تاریخ خراسان بنظر بیان آمده که دوازده روز شمار کشتگان نیشابور کردند سوای عورات و اطفال هزار هزار و هفتصد و چهل و هفت هزار در قلم آمد آنگاه تولی خان عازم هرات گشته مغولی چند آنجا بگذاشت تا اگر خون گرفته پیدا شود بقتل رسانند **ذکر واقعه هرات حرسها الله عن الحادثات** جمهور مورخان آورده اند که چون تولی خان از تخریب نیشابور فراغت یافت عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هرات تافت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در مرغزار شهر نو فرود آمده ایلچی زنبور نام نزد کلانتران آن بلده فاخره فرستاده پیغام داد که ملک و قاضی و خطیب و معارف و مشاهیر شهر باید که باستقبال رایات ظفر مآل اقبال نمایند تا در ظلال افضال پادشاه باز از تاب آفتاب حوادث ایمن باشند ملک شمس الدین محمد جورجانی که در آن زمان از قبل سلطان جلال الدین بهرات حاکم بود قرب صد هزار مرد سپاهی داشت چون سخن زنبور شنید فی الحال او را پایمال غضب گردانیده بکشت و گفت آن روز مباد که من مطیع و منقاد کفار شوم و چون خبر قتل زنبور در اردوی تولی شایع شد مغولان بلسان زنبوران خاک آلوده در خشم رفته بموجب فرمان تولی خان باطراف و جوانب شهر در آمدند و هر کس را یافتند بقتل رسانیدند و ملک شمس الدین محمد مستعد جنگ و پیکار گشته مدت هفت روز از هر دو طرف نهایت مردانگی و جلادت بجای آوردند و از اهل اسلام و اصحاب کفر و ظلام خلقی بدرجات نعیم و درکات جحیم پیوستند از آنجمله هزار و هفتصد نفر از مغولان معتبر بسقر پیش گرفتند و در روز هشتم ملک شمس الدین محمد با جمعی کثیر مشغول استعمال آلات کارزار گشته در اثنای کر و دار تیری بدو رسیده شهید گردید آنگاه هرویان متفرق و فرقه فرقه شدند اتباع سلطان جلال الدین منکبرنی و طرفداران ملک محمد جورجانی گفتند که تا ما را رمقی از حیات باقی باشد دست از مقابله و مقاتله باز نداریم و قضات و علما و اشراف و اعیان شهر بصلح مایل گشتند و چون تولی خان از عذوبت آب و لطافت هوا و نزاهت بساتین و طراوت سبزه و ریاحین آن سرزمین موافق مزاج افتاده بود نمیخواست که بلده هرات مانند سایر ولایات ویران شود بنا بر آن در آن روز که هرویان بمصالحه میل نموده بودند با دویست سوار بخندق دروازه فیروزآباد شتافت و خود از سر گرفته گفت ای مردم بدانید که من تولی خان بن چنگیز خانم اگر میخواهید که بجان امان یابید دست از محاربت باز دارید و بپای متابعت پیش آیید و نصف آنچه از خراج و مال بعمال خوارزمشاه میداده اید بنواب ما برسانید تا بلطف و رحمت پادشاهانه اختصاص یابید و سوگندان عظیم یاد کرد که اگر ابواب مخالفت مسدود گردانیده دروازها بگشایید نسبت بشما طریق عدل و احسان مسلوک نماید و اهالی شهر که از زبان تولی خان امثال این سخنان شنودند ترک عناد و لجاج داده بخشت امیر عز الدین مقری که پیشوای جامه بافان بود و با جامه باف که هر یکی را جامه قیمتی در دست داشتند بخدمت تولی خان مبادرت نمودند بعد از آن اکابر و اعیان از شهر بیرون آمده مشمول نظر عاطفت پادشاهانه گشتند و تولی خان از مردم هرات دوازده هزار کس را که از اتباع سلطان جلال الدین بودند کشته متعرض سایر خلایق نشد و ملک ابوبکر را بحکومت و منکتای را بشحنگی باز داشته علم عزیمت بصوب طالقان که معسکر پدرش بود برافراشت و ملک ابوبکر و منکتای در هرات برعیت پروری و جمعیت سپاهی مشغول گشته خلایق در غایت فراغت بعمارات و زراعت پرداختند اما چون خامه تقدیر بتخریب آن بلده بر جاری شده بود در آن اوان امری بوقوع انجامید که هرات نیز مانند سایر بلدان خراسان خراب گشت و در این باب در کتب علماء بلاغت مآب دو روایت بنظر رسیده قول اول که مختار عمده فضلای کبار مولانا شرف الدین علی یزدی است آنکه چون روزی چند ملک ابوبکر و منکتای در آن بلده دلگشای بحکومت و دارائی قیام نمودند ناگاه خبر غلبه سلطان جلال الدین منکبرنی بر امرای چنگیز خانی در ولایت خراسان شیوع یافت و مردم کوته نظر تصور کردند که دیگر مقابله و مقاتله چنگیز خان با سلطان صورت نخواهد بست و مغولان فرار بر قرار اختیار نموده بترکستان خواهند رفت و این خیال محال در تمامی بلدان خراسان بمردم رسید ...

و عمال چنگیزخان را بقتل رسانیده هرویان نیز ملک ابوبکر و مبشکتای را از پا در آوردند و روایت دیگر که حضرت مخدومی ابوی مرحومی در روضة الصفا ثبت آن
حکم نموده اند آنست که در آن زمان که تولی خان بقتل و غارت بلاد و قلاع خراسان اشتغال داشت مغولان هر چند سعی نمودند قلعهٔ کالیوین را که حالا نیز
باشتهار یافته نتوانستند که مسخر گردانند و بعد از رفتن تولی خان بطالقان ساکنان آن حصار استوار استماع نمودند که هرویان بترتیب اسلحه و آلات
گرفتن قلعه قیام می نمایند و میگویند که هر گاه ما را با دشمنان کمینی نشان سیم و زر تو اشارت فرماید بیت بکوشیم بر بیهات زنده پیل بجوشیم مانند دریای
نیل و تا بدست همت کنند استیلا بر کنگرهٔ آن قلعه بنگریم از پای ننشینیم و متوطنان کالیوین از استماع امثال این سخنان در وهم افتاده با هم گفتند مناسب
آنست که تدبیری اندیشیم که سواد مخالفت و نزاع میان مغولان و هرویان بر وجهی بهم رسد که اصلاح پذیر نباشد و بعد از تأمل و تدبر صاحب نامی را
که در جلادت و تهور بی مثل بود با هشتاد نفر فدائی بدار السلطنه هرات فرستادند تا بهر نوع که توانند ملک ابوبکر و مبشکتای را از پای در آورند و صاحب
با مصاحبان خود در زی تجار بشهر در آمده در کوچه و بازار به بیع و شری اشتغال می نمودند روزی ملک ابوبکر و مبشکتای را بر پای حصار سوار دیده
یکبار بزخم کارد و خنجر هر دو را بقتل رسانیدند و هرویان بمقتضای این مصراع که عشاق را بهانه نیز باشد شمشیرها کشیده در جوش و خروش آمدند و در ساعت
تمامی اتباع حاکم و شحنه را از عقب ایشان فرستادند آنگاه ملک مبارز الدین سبزواری را حاکم خود ساختند و امر کلانتری و ریاست را بخواجه فخر الدین عبدالرحمن
غیرانی تفویض نمودند و چون این خبر بچنگیزخان رسید بغایت خشمناک گردیده تولی خان را مخاطب ساخته گفت اگر تو مردم هرات را میکشتی این فتنه روی نمی یافت ایلچیکدای
نویان را با هشتاد هزار مرد خونخوار بجانب هرات فرستاده او را وصیت نمود که بعد از تسخیر آن بلده متنفسی زنده نگذارد و ایلچیکدای بعد از طی مسافت در کنار هری رود فرود
آمده لشکر بار از آورد یکماه مهلت داده مدار ترتیب جنگ حصار پرداختند و انجمن بعداد خراسان که در روغه نشین بودند بفرمان چنگیزخان و جلیب پنجاه هزار نفر دیگر در ظل رایت آن
جمع آمدند و ملک مبارز الدین و خواجه فخر الدین اعیان و اشراف را از زوال اوباش و رنود بی باک میان آوردند که در جنگ و پرخاش صلاح از خود تقصیر نمی شود و مانند آن
اول ترکی تحسنه و بعد از مدت یکماه ایلچیکدای دروازه های هرات را تقسیم نمود و بهر جانب شهر سی هزار مرد فرستاده و گفت هر کس در جنگ سستی کند بسیاست خواهد رسید
و هر که باظهار مبارزت مبادرت نماید بغایت عنایت مخصوص خواهد گردید آنگاه از چهار طرف جنگ در انداخت و هرویان بمضمون من یتوکل
علی الله فهو حسبه بر خاطر گذرانیده در مقام مدافعه و محاربه ثبات قدم نمودند و مدت شش ماه و هفده روز از جانبین غایت سعی و کوشش بنهایت جلادت
و خون ریزی بتقدیم رسانیدند و در شهور سنه تسع عشر و ستمائه چند روزی ایلچیکدای تخت پیش برده در هر حربی قریب پنجهزار کس از لشکر او کشته و حجر
سنگ و منجنیق حصار پاره پاره سوراخ گشت و از نقبها که در زیر خرگها میزدند قواعد بروج بانهدام نزدیک رسید و روزی بیک ناگاه پنجاه گز
دیوار افتاده و بر خرکها آمده چهار صد مرد نامدار از سپاه تاتار را ناچیز گردانیدند و بعد از ین واقعه بسبب زنبار و قلت ذخیره کار هرویان بانجامید
و اختلاف در آرای ایشان پدید آمد و صبح روز جمعه از جمعات ماه جمادی الاخر سنه مذکور ایلچیکدای نویان از برج خاک بر سر که اکنون بخاکستر اشتهار یافته
قهراً و قسراً هرات را بگرفت و خاک ادبار بمفارق متوطنان آن دیار بیخت و بزخم شمشیر بیدار رشته حیات مرد و زن و پیر و جوان را بگسیخت و مدت هفت شبانروز
آن لشکر عالم سوز بغیر کشتن و بردن و سوختن و کندن بکاری نپرداختند و مقدار هزار هزار و ششصد هزار کس بیش از هرویان بدرجه شهادت رسانیدند
آنگاه ایلچیکدای بجانب ولایت هرات رفته چون بقصبه اوبه رسید دو هزار مغول را بهرات باز گردانید تا اگر کسی از گوشه بیرون آمده باشد بیاران سابق
لاحق گردانند آن دو هزار کافر نابکار کرت دیگر بآن بلده شتافته قریب سه هزار کس را که مجتمع گشته بودند قتل نمودند و بغیر شانزده نفر که یکی از انجمله مولانا
شرف الدین خطیب قریه چقرتان بود که در نقبه گنبد مسجد جامع پنهان شده بود دیگر هیچ کس زنده نماند در تاریخ هرات آورده اند که چون آن بلده از وجود
شوم لشکر مغول خالی گشت یکی از آن شانزده کس از مسجد بیرون آمده در بازار بر سر چهار سوق دکان حلواگری نشست و مدتی در اطراف و جوانب نگریست هیچ
کس ندید آنگاه دست بریش فرود آورده گفت الحمد لله که دمی بفراغت زدیم بعد از آن بیست و چهار کس دیگر از بلوکات و ولایات نزدیک بآن
شانزده کس پیوستند مدت پانزده سال غیر این چهل نفر احدی در آن بلده فاخره و توابع موجود نبود و ایشان در جنب مسجد جامع که مقبره سلطان غیاث
الدین است بسر می بردند و مدت مدید گوشت قاقم و کشکان تغذی میکردند و در انبار خانها و طویلها اسباب کشته ها که ناگه نظر ایشان بر می آمد یک
برجیهم چنینی غله جمع ساخته و اندک زمینی را احیا کرده توانستند شدیار کرده آن غله را کاشتند تا سال دیگر در وقت ادراک محصول هر یک را چند شت

جکتای

بنهر آن

هشت کس و چون رسید آن چهل کس مولانا شرف الدین خطیب را بخود مصاحب ساختند و با این سخن گذرانیدند تا آن زمان که او کدای قاآن بن چنگیزخان متوجه تعمیر بلده فاخره
هرات گشته امیر عز الدین مقدم و بعضی دیگر از مردم را بدانجا فرستاد و معموری و آبادانی آن خطه شد از آن

ذکر مراجعت چنگیزخان بجانب توران زمین و بیان محاربهٔ او با شیدرقو حاکم قاشین

چون پادشاه پرخشم و کین تمامت مملکت سلطان ایران و توران زمین ابوجی که مرقوم خامه فصاحت
آیین شد زیر و زبر گردانید و خبر فوت خوارزمشاه و عجز اولادش استماع نمود با قراچار نویان و سایر امرا عالیمکان طریق جانفشانی مسلوک داشته آرای جهت
و از گرفت که از شاهزادگان جغتای صد و مکران هندوستان بجاروب غارت و تاراج پاک سازد و او کدای قشلیب آب سند روان گشت تا غزنین
بتازد و اینچ و شاهزاده آن ولایات را بر وجهی ویران گردانند که اگر سلطان جلال الدین بآن نواحی شتابد اصلا ماده معاش و انتعاش نیابد و فرمان
واجب الاذعان بدین موجب نفاذ یافته جغتای و او کدای هریکی با جمعی کثیر از سپاه جهانگشای روی بصوب آن ولایات آوردند و در اول فصل بهار که عموم
ثوابت سیار از زمستان بخارج حوت عنان عزیمت بمنزل شرف انعطاف داد و جنود نصرت ورود ریاحین از بارروی قد مباشیم مرغزار نهادند
چنگیزخان عزم نهضت بیورت اصلی خویش جزم کرده براهی که آمده بود باز گشت و در نقلان باغوق خود پیوسته تابستان در آن حدود توقف نمود و در اول
فصل خریف از جیحون عبور کرده بسمرقند رفت و زمستان نواحی آنجا را محل اقامت انداخت اما جغتای و او کدای که بتاخت ولایات مکران و سرحد
هندوستان و غزنین رفته بودند در اکثر آن مواضع مراسم غارت و قتل بجای آورده شهرها و ولایات خصوصا غزنین را خراب کرده هر یک براهی متوجه اردوی پدر
گشتند و آن زمستان در بخارا قشلاق فرموده اکثر ایام بجانور پرانیدن و شکار کردن اشتغال می نمودند و هر هفته تنها خود از قوز دچنگیزخان میفرستادند
والعهدة علی الراوی و چون فصل زمستان بپایان رسید و سیاه سبزه و لاله بار دیگر متوجه دشت و کوه گردید بیت برخاست بعزم گشت لاله شد
عازم کوه و دشت لاله و چنگیزخان از سمرقند بصوب مغولستان روان شده فرمود تا ترکان خاتون مادر سلطان محمد خوارزمشاه و حرمهای او پیشاپیش
عالیجاه پیش پیش لشکر روند و با آواز بلند بیت برایران سلطان تاج و سریر بموقت نوحه کنند و نفیر و ترکان آن خیل ترکان در تمامی آن راه
بیت بمیر نحیف آب و همی کند موی جبانی زآن قصه در گفت و گوی و در کنار آب سیحون جغتای و او کدای باردو پیوستند و چون از آن آب عبور
کرده بصحرای قلان باردو رسیدند جوجی خان که بعد از فتح خوارزم بنابر نفاری که از برادران خاطر داشت بجانب دشت قبچاق رفته بود بموجب طلبی
که باو رسید از یورت خود در حرکت آمده بعزم شکار جرکه گرد از آن جانب چنگیزخان و اولاد و امرا نیز جرکه انداختند و در موضع قارزک بهم رسیدند چنگیزخان
بتماشای صید و شکار سوار شده در میان جرکه تاخته آهو و نخجیر فراوان بینداخت و پس از وی شاهزادگان و امرا نیز جانور بر انداختند و چون از گشتن
شکار ملول گشتند آنچه زنده مانده بود داغهای خود نهاده رها کردند آنگاه جوجی خان زانو زده بشرف دست بوس مشرف شد و پیشکش بسیار کشید
از آنجمله صد هزار اسب بود که بیست هزار از آن اسبان خنگ یکرنگ بودند و چنگیزخان آن تابستان همانجا بسر برده قوریلتای بزرگ کرد و جمعی را از
الیوس را سیاست فرموده آنگاه جوجی خان را بدشت قبچاق فرستاده خود بجانب یورت اصلی شتافت و در ماه ذو الحجه سنه موافق لوی ییل در اردو
فرود آمد نظم جهان دار ایران و توران ببین که داد این جهانش جهان آفرین باردوی فرخنده آمد فرود بدخواه او گشت چرخ کبود خواتین توران و
ایران برش زده حلقه لشکر بگرد اندرش بدین گونه بنشست با کام خان بشادی بسر برد چنگیزخان و در میان زمستان که بسبب هجوم لشکر برد و سرما
دست و پای تا فرق برایا می فسرد خبر متواتر شد که شیدرقو حاکم تنکت که آن را قاشین نیز گویند سر از گریبان عصیان بر آورده و جنود نامحدود جمع کرده
مستعد قتال گشته است لاجرم چنگیزخان ترک مجلس بزم نموده با سپاه ورک عزم آن ناحیت فرمود و شیدرقو با پانصد هزار مرد جرار در برابر آمد نظم
بمیدان مردان کشیدند صف برآمد غریوی ز هر دو طرف بر آن هر دو لشکر زمین تنگ بود که پهنای ایشان بسی فرسنگ بود بفرمان شه سرکشیر
ز پشت کمانها روان گشت تیر ز تیر زده پیکان بران روی یخ بشد سیاه چو مور و ملخ و لشکر شیدرقو نیز در آن معرکه بقدر امکان ثبات قدم
نموده لوازم جلادت و مردانگی بجای آوردند اما چون مشیت ازلی مقتضی عظم شان چنگیزخان بود شکست یافتند و اکثر ایشان کشته شدند و بقیة
السیف روی بوادی فرار آوردند و در کتب معتبره مسطور است که اعتقاد مغولان چنان است که از هر لشکری که صد هزار کس بقتل آید یک قتیل بقرق
سر بایستد و در آن روز از سپاه شیدرقو سیصد کشته بقرق سر ایستاده بود و شیدرقو باز تا فیا گریخته بیت از آن نام چون لشکر کامیاب ولایا

شکار جرکه

فاشتین مسند خراب چنگیزخان چون از قتل و غارت شکست فراغت یافت بطرف جورجه و شکتاش شتافت حاکم جورجه ابواب طاعت و انقیاد مفتوح ساخته
پیشکشهای لایق ارسال داشت از آنجمله بیت از اجناس مشک یکی جلد پر فرستاده بود دارنشا فروزد در چنگیزخان فرمود که این مروارید بار ابرومی ببیند که گوش
ایشان سوراخ داشته باشند و خدام بارگاه سلطنت برین موجب بتقدیم رسانیده بعضی از مغولان که گوش ایشان سوراخ نداشت فی الحال بکار در و جوالدوز گوشهای خود را
سوراخ کرده مروارید ستاندند مع ذلک بسیاری از آن لآلی فاضل آمد مقارن این حال شیدرقو ازارتاقیا سوباء میان سخن در آن پیشکش فراوان فرستاده پیغام
داد که اگر خان مرا بجان امان دهد و عهد و پیمان در میان آید و نظم شاه برآن بار که شاه خوش بک ماه بانجمن و پیشکش بیایم به خدمت اگر نه چون قلم رحلتشاییم
جان چه بی کسند یا یاد کرد و بداندیش آن این وشاد کرد چو ایمی بتکت زود دور شد چو چشم بتان شاه بخورد شد ذکر انتقال چنگیزخان از جهان گذران
چون قوت مزاج چنگیزخان بضعف تبدیل یافت و دانست که محمل رحلت نزدیک است فرزندان و برادران و خویشان و قراچار نویان را طلب فرموده شرایط
وصیت بتقدیم رسانید و در باب تشیید بنای موافقت و عدم سلوک در طریق مخالفت سخنان سنجیده بر زبان گذرانید آنگاه جغتای و اوکدای و تولی را که حاضر
بودند مخاطب ساخته گفت که مصلحت می بینید که ولی عهد و قایم مقام من باشد و آن سه برادر باتفاق او را نوزده گفتند بیت پدر شهریارست ما بنده ایم
بفرمان او بس سرافکنده ایم چنگیزخان منصب ولایت عهد و سریر خانی را با اوکدای مسلم داشت و فرمان او تا در آن باب وثیقه نوشتند و سایر اولاد
و اخوان او را باخط نهادند که از متابعت اوکدای گردن نپیچند و سر از خط فرمان او ننهند و بلاد ماوراء النهر و ترکستان با جغتای خان عنایت کرده او را
بقراچار نویان سپرد و گفت تا جهد نار قبل خان و قاجولی بهادر را که با تمغا تومنه خان رسیده بود و مجلس آورده بود از آن جغتای تسلیم کرده فرمود که با یتقضا
این وصیت عمل نموده از استصواب قراچار نویان تجاوز جایز نداری و او را در ملک و مال شریک خود شماری و جغتای بتقبل آن وصیت گشته چون
خاطر چنگیزخان از این وصایا فارغ گشت گفت نظم چو مدت تمام حیات مرا نهان داشت باید ممات مرا نباید که از کس برآید خروش همان به
که باشد همه کس خموش چو از شهر شیدرقو آید برون مرا دو راه اهاندم بریز خون برآرید از لشکر او دمار که تا بر شما ملک گیرد قرار بگفت این و دیده بهم بر نهاد
تو گفتی که چنگیزخان خود نزاد و این واقعه چهارم ماه رمضان سنه اربع و عشرین و ستمائه موافق تنگوز ئیل که هم سال ولادت و هم سال فوت پدر و هم
سال جلوس بر تخت سلطنت بود اتفاق افتاد و هم در آن ایام شیدرقو ازارتاقیا لبسان عیدی که بپای خود بدام آید بمعسکر چنگیزخان رسید شاهزادگان
و امرا وصیت چنگیزخان را بجای آوردند و حاکم تنکت را با هرکس که همراه داشت بقتل رسانیدند بعد از آن بطرف اردو بازگشتند و چنگیزخان را در پای
درختی که روزی در آنجا از شکار رجعت مقبره خود تعیین کرده بود مدفون ساختند و باندک فرصتی چندان درخت در آن موضع و نواحی آن بهم رسید که باد را
از آنجا مجال گذار محال بود و قبر چنگیزخان از نظر پنهان شد هیچ کس پی بدان سرزمین نبرد و ذلک تقدیر العزیز العلیم ذکر طایفه از اولاد چنگیزخان
که بعد از فوت او در الغ یورت پادشاهی کرده اند خواقینی که در الغ یورت چنگیزخان که عبارت از کلوران و قراقرم است و بارده
بالیغ مشهور بر مسند خانی نشسته اند بروایتی که اشرف الفضلا مولانا شرف الدین علی الیزدی رحمه الله تعالی در مقدمه ظفرنامه نوشته اند یازده نفر بوده اند
و بقول پادشاه عالیشان میرزا الغ بیک گورکان انار الله برهانه در الوس اربعه قلمی نموده اند نوزده نفر اول ایشان باتفاق مورخان اوکدای قاآن
است و آخرین ایشان بروایت اول یازنی اوغلان و بقول ثانی اوادای بن وکتمور و چون راقم حروف در باب عدد و اسامی سلاطین چنگیزخانی
اعتماد بر روایت الغ بیکی بیشتر بود نامهای ایشان را موافق آنچه در الوس اربعه مسطور است تعداد خواهد نمود والعلم عند الله الموصل الی طریق المطلوب
والمقصود ذکر اوکدای قاآن بن چنگیزخان اوکدای قاآن که بصفات حمیده و سمات پسندیده و محاسن کردار و احاسن اطوار و وفور
عدل و احسان و شمول بذل و امتنان از سایر پادشاهان نافذ فرمان امتیاز و استثنا داشت پسر سیم چنگیزخان بود و بعد از فوت پدر دو سال
در شهور سنه ست و عشرین و ستمائه موافق ... و دئیل بر تخت جهانبانی نشسته بانتظام مهام عالم و عالمیان بقدر امکان اهتمام فرموده و دین اسلام را بسیار
او یان مرجح داشت و همواره همت عالی نهمت بر ترفیه حال مسلمانان می گماشت باران انعام و عطایش بشاید بر مفارق فرق برایا بارید که آوازه
آن باقصای دیار مشرق و انتهای بلاد مغرب رسید هرگز هیچ زایر از خوان احسانش بی حظ تمام بازنگشت و در جواب سوال هیچ سایل کلمه لا و لم
بر زبانش نگذشت رفتن جرماغون نویین بجانب عراق و آذربیجان و شکست یافتن سلطان جلال الدین منکبرنی و آوای فی بلده فاخره هرات

هرات و فوت تولی خان بن چنگیزخان در ایام دولت قاآن کامران بوقوع پیوست چون او چهارده سال بدولت و اقبال گذرانید فی شهور سنه تسع و ثلثین و ستمائه
رخت سفر آخرت بربست و اوکدای قاآن را چهار خاتون معتبر و شصت قما بوده و بخشنده ای هفت پسر بوی کرامت فرموده خاتون اول بوراقچین نام داشت
و دوم توراکینا و سیم موکا خاتون و چهارم خاتون نام شکوره چهارم معلوم نیست اما اسامی پسران اوکدای قاآن برین موجبست کیوک کوتان کوچو قراچار قاشی قدان
ملک و مادر قدان و ملک و سنک ساری انتظام داشت و والده پسر بزرگ توراکینا خاتون بود والله تعالی اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب گفتار در بیان
کیفیت جلوس اوکدای قاآن بر مسند خانی و ذکر بعضی از وقایع ایام سلطنت آن بانی مبانی جهانبانی راویان
اخبار وقایع و حاویان اسباب سخن دانی آورده اند که چون مشیت خالق بیچون بجائی تعلق یافت شد که در اطراف عالم تفرقه و پریشانی بجمعیت و آبادانی
تبدیل یابد و نوبت دیگر آفتاب عدالت و احسان بر خاطف و افتنان بر جهات احوال ممالکان سالک مسالکانی تابد چنگیزخان وقت سکرات موت
اوکدای قاآن را ولی عهد ساخته و بعد از آنکه شاهزادگان و امرا و نوئینان زلوادم تقوزمیش بار بر و اختند الی آنکه در مهم سلطنت سخنی گویند بر یک علم
نوحیاسا بطرف یورت خود بردند اما بعد از انقضاء دو سال در اوایل فصل بهار که از فیض ابر آذار سلطان گل بر فرق زمین از جمال بر دشت
برا و رنگ فیروزه رنگ قرار گرفت و فضای باغ و بستان و صحن چمن گلستان از رشحات سحاب نیسان صفت خضرت و نضارت پذیرفت کلانتران
الوس چنگیزخان از اطراف و جوانب بمغولستان برسم قوریلتای متوجه اردو گشتند از طرف دشت قبچاق اولاد جوچی باتو و شیبان و حمیای تنقوت و برکه
و برکچار و از جانب شرق برادران چنگیزخان اوتکین و بلکوتی و ایلجای و از پیش بالیغ جغتای خان از اردوی خود و قراچار نویان و اوکدای قاآن و تولی
خان و سایر اولاد و صغار چنگیزخان خود در اردو بودند و بعد از اجتماع تمامی شاهزادگان و امرا و نوئینان تقدیم مراسم جشن و سور و لهو و سرور در باب وصایا
چنگیزخان و نشستن اوکدای بر مسند حکم و فرمان سخنان در میان آوردند و او را بتحمل مهام سلطنت و تعهد امور مملکت ترغیب و تحریض کردند و اوکدای
زبان بعذر گشاده گفت لایق سریر پادشاهی برادر بزرگ من جغتای خانست و اعمام من نیز قابلیت این امر دارند مدت چهل روز این قیل و قال
امتداد یافته در روز چهلم مکرکه خسرو خاوری بر مسند نیلوفری برآمد مجموع شاهزادگان و خواتین و نوئینان نزد اوکدای قاآن رفته زبان آوردند که خلاف
وصایای چنگیزخان بعد و رمانیت ناچار از اجابت مرحمت و اشفاق بر مفارق خلایق آفاق مبسوط می باید ساخت و اوکدای سر رضا جنبانیده
بنابر آیین مغول است شاهزادگان کمرها از میان بگشادند و جغتای دست راست اوکدای و اوتکین دست چپ او گرفته باختیار سیحان و قاآن
آن مظهر امن و امان را بر تخت خانی نشاندند و لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و اروغ و هم گوهرش سر فرود آوردند و تمامی شاهزادگان کامکار و امرا نامدار نه
یکبار زانو زدند آنگاه بنابر عادت آبا و اسلاف خویش از اردو بیرون رفتند و نوبت پیش آفتاب بزانو درآمدند و ببارگاه عالم پناه بازگشته بعد بساط
عیش و نشاط و بخ و موجبات فرح و انبساط قیام و اقدام نمودند و خدام آستان سلطنت آشیان بفرمان قاآن درهای خزاین گشاده حاضران را بانعام
نقود نامعدود و اجناس بیقیاس مفتخر و سرفراز ساختند و چون پادشاه و امرا از امثال این امور باز پرداختند رای ممالک آرای قاآنی متوجه تدارک
اندک اختلالی که حدوث یافته بود شده لشکرها باطراف و جوانب ایران و توران ارسال داشت از آنجمله جرماغون نوئین با سی تومان از لشکر ظفر آیین
جهت دفع سلطان جلال الدین علم نهضت بصوب عراق و آذربیجان برافراشت و از آن جنود هر کس بهر طرف رفت مظفر و منصور با غنایم نامحصور
مراجعت نمود و در ماه ربیع الاول سنه ۶۲۷ اوکدای قاآن باتفاق جغتای خان و تولی خان بجانب ختای نهضت فرمود زیرا که التان خان تا آن زمان
در شهر بیک بر سریر سلطنت تمکین داشت و نقش تدبیر تسخیر سایر ممالک موروث بر لوح خاطر می نگاشت و اوکدای قاآن چون چند منزل قطع فرمود
تولی خان را با دو تومان لشکر برسم منقلای بتبت ارسال نمود و خود بنفس نفیس براه راست روان شد و تولی خان نخست بلده که بر کنار رودخانه قرامران
بود رسید و بعد از آنکه چهل روز آن شهر را محاصره کرد و فتح میسر گشت و سپاه مغول بر تیغ خشم و کین جمعی کثیر قتیل گردانیدند آنگاه تولی خان وی بیمک آورد
التان خان صد هزار سوار جلادت نشان بدفع او مامور ساخت و آن لشکر قیامت اثر در عقب تولی خان رفته تولی خان و متابعان او شکاری وار
و هیمان گرفته بجانب ختای میراندند و تولی بنابر استعمال سنگ یده و یده باریدن برف و باران سرما بر ایشان غالب گشت که لشکر ختای را بقتل آورد
و بعضی را اسیر ساخت با ایشان عمل قوم لوط کرد پس از آن سالماغا ناجنان عزیمت بطرف اردوی اوکدای قاآن انعطاف داد و چون بپایه سریر

سلطنت مصیر رسید قاآن برادر جلادت مسیر را نوازش بسیار کرده واز اعاظم امرا توتولقو جربی را با سپاه بلا انتها بفتح ممالک [illegible] مامور کردانید
وخود بطرف یورت اصلی باز گردید ودر اثنا راه تولی خان بمرض موت گرفتار شده وفات یافت واو پسر چهارم چنگیزخان بود والغ نویان لقب داشت
وپیوسته در ملازمت پدر بسر می برد وچنگیزخان در سوانح امور مملکت با وی مشورت می کرد واز تولی خان هشت پسر ماند منکو قاآن وقوبلای قاآن واریق بوکا
وهلاکو خان از سورقوقیتی بیکی بنت جاکمبو که برادر اونک خان بود وتوتوقتو وموکا وبوجک وشوکتای از خواتین دیگر اما توتولقو جربی چون بنواحی بلغار
رسید لشکری عظیم از شهر بیرون آمده او را منهزم گردانید وتوتولقو کیفیت حال با قاآن عرضه داشت کرده مدد طلبید وقاآن سپاهی بمدد ریک بیابان
بوده فرستاد ودر این کرت توتولقو بمدد ایشان بیکبار فتح وظفر قرین شده ختائیان بیکبار گریخته مغولان بر گرد شهر فرود آمدند در آن شاهزاده [illegible] التان
خان استیلا یافته ودر کشتی نشسته از آنجا بشهر دیگر گریخت ولشکر مغول او را تعاقب نمودند التان از آن بلده نیز روی بگریز نهاد وامرای چنگیزی اطراف
آن شهر را فرو گرفته التان راه نجات مسدود یافت ویکی از قورچیان را بر تخت پادشاهی نشانده بروایتی خویشتن را با عیال واطفال در آتش افکنده
وبقولی خود را بحلق آویخت تا طناب عمرش از هم بگسیخت الحاصل تمامی ممالک ختای بحیز تسخیر توتولقو در آمد واموال فراوان ونفایس الی پایان بدست
مغولان افتاد وچون خبر فتح باوکدای قاآن رسید محمود یلواج را باسم حکومت متوجه آن مملکت گردانید واستیلای چنگیزخانیان بر ممالک التان خان
در جمادی الاول سنه [illegible] وقوع یافت ودر همین سال اوکدای قاآن فرمان داد تا معماران چین وختا که باردو آمده بودند در قراقرم قصری بسپهر اساس بنا نمودند
ونقاشان مصوران مانی اساس سقف وجدار آنرا بنقوش گوناگون تزیین فرمودند وهر یک از شاهزادگان وامرا نیز در حوالی آن قصر عالی
ابنیه رفیعه ساختند وبعد از فراغ بال بتمکین گشته اعلام عیش وعشرت افراختند ودر سنه ثلث وثلثین وستمایه اوکدای قاآن باتو پسر جوجی وکیوک پسر خود ومنکو
ولد تولی ومورکان بوری وبایدار اولاد جغتای را با سپاهی کشورکشای باستخلاص بلاد اروس وچرکس وبلغار روانه کاشغر فرستاد وایشان بمدت
هفت سال آن ولایات را مسخر گردانیده سالماً غانماً باز گردیدند ودر سنه مذکوره ارغون آقا از قبیله اویرات که بخشی گری آموخته در سلک بتکچیان
انتظام داشت بحکومت ولایات خراسان سرافراز گشته روی بدان جانب آورد وبعد از آن بنا بر تقریب شمه از کمال معموری ونهایت ویرانی دار السلطنه
هرات بعرض آن پادشاه پسندیده صفات رسید وهمگی همت متوجه تعمیر آن بلده جنت صفت گشته حکم فرمود که امیر عز الدین مقدم جامه باف که تولی خان
او را با پانصد نفر از جامه بافان از هرات بترکستان کوچانیده بود با پنجاه کس از اسیران آنجا روی بوطن مالوف آورده در باب عمارت وزراعت
آن بلده مساعی جمیله بتقدیم رساند وقرلوق نامی را بداروغگی هرات تعیین کرده مثالی باسم خراسانیان صدور یافت که در باب تعمیر آن بلده خود
از خود بتقصیر راضی نشوند ودر سنه [illegible] قرلوق وامیر عز الدین مقدم آن بلده را بیمن مقدم مشرف ساخته در امر زراعت وعمارت سعی واهتمام نمودند
وباندک روزگاری بار دیگر هرات معمور وآبادان گشت چنانچه در تاریخ آن بلده مسطور است ذکر بعضی از نوادر حکایات وغرایب
روایات که دلالت دارد بر حسن کردار وجود بسیار قاآن پسندیده اطوار اکابر مورخین آورده اند که روزی شخصی از منکران
دین سید المرسلین صلوات الله علیه وآله الطاهرین نزد اوکدای رفته گفت دوش چنگیزخان را در خواب دیدم که گفت اوکدای را بگوی که در قتل مسلمانان
تقصیر جایز ندارد قاآن لحظه تامل نموده فرمود که این سخن را خان بزبان خویش با تو گفت یا ترجمانی از قبل خان با این پیغام اختصاص داشت آن شخص جواب
گفت که خان بی واسطه این رازها با من در میان نهاد قاآن فرمود که تو زبان مغولی میدانی جواب داد که نی قاآن گفت ظاهر است که تو در دروغ گویانی زیرا
که چنگیزخان غیر لغت مغولی هیچ زبانی نمی دانست آنگاه اشارت کرد تا آن کذاب را بقتل رسانیدند ومضمون من حفر بئراً لاخیه وقع فیه بوضوح پیوست
حکایت دیگر یاسای مغولان چنانست که در موسم بهار وفصل تابستان در روز در آب ننشینند ودست در جوی نشویند وظروف زر ونقره بر ندارند
وجامه شسته در صحرا نیندازند وسایر خلایق را نیز از این منع نمایند چه بنا بر زعم آن طایفه این افعال موجب آن می شود که رعد وبرق می شود ودر منازل
ایشان از اوایل بهار تا اواخر تابستان تصادم رعد وبرق بسیار است غرض از این مقدمه آنکه روزی اوکدای قاآن وجغتای خان از
شکارگاه بازگشته در اثنای راه مسلمانی را دیدند که بآب در آمده غسل میکرد وجغتای متوجه سیاست آن بیچاره شده خواست که بضرب
شمشیر آتش فعل خونش را بر خاک ریزد اما نسیم مهربانی قاآن مانع آن شده از آن اراده باز آورد گفت که روز بیگاه است وحالا مجال پرسش جریمه این شخص

سیورقوقیتی

قاآن

ارغون

نداریم مناسب آنکه امشب دانشمند حاجب در آنجا نگاه دارد وفردا بمقتضای یاسا عمل نماییم وجغتای دست از آن بیچاره باز داشته بدانشمند سپرد واو را بخانه
خود برد وقاآن آن شب یکی از محرمان را فرمود تا بالشی از نقره در موضع غسل آن مسلمان انداخت ودیگری را فرمود که باو آموخت که در وقت پرسش بگوید که
من مردی کم بضاعتم وزیاده از یک بالش نقره سرمایه ندارم وچون گرد وسواران دیدم ترسیدم که جمعی باشند که آزار من بسیار نمایند لاجرم بآب در آمده آنرا نهان
ساختم وصباح روز دیگر دانشمند بموجب اشارت جغتای آن شخص را ببارگاه قاآن رسانید بعد از آن از وی پرسیدند که بچه سبب خلاف نموده ویاسا [illegible]
بآب آمده بودی آنچه بتعلیم شنوده بود عرضه داشت قاآن جمعی از ملازمان را فرمود که بروید ودر آن آب احتیاط نمایید تا صدق وکذب مقال این شخص
ظاهر گردد وآنجماعت بآنجا شتافته بالشی نقره یافته بنظر قاآن رسانیدند آنگاه قاآن فرمود که هیچ آفریده را زهره نیست که از مقتضای حکم ویاسای ما تجاوز نماید
اما این مسکین از غایت فقر واحتیاج نقد حیات را فدای این مهم گردانیده بود پس ده بالش دیگر اضافه آن یک بالش گردانیده بآن مسلمان داد واو را مبالغه
فرمود که دیگر بر امثال این حرکات اقدام ننماید دیگر آنکه در ابتدای ایام سلطنت قاآن این حکم نفاذ یافته بود که هیچکس کارد بر حلق گوسفند نزند بلکه حیوانات
را مانند عادت مغولان سینه وپهلو بشکافند روزی مسلمانی گوسفندی خریده بخانه برده در را محکم بست وکارد بر حلقش کشید قضا را قبچاقی که در بام کمین کرده
بود کیفیت آن حال بدید در ساعت پایان دویده ودست او را گرفته بدرگاه قاآن رسانید وبوسیله بعضی از نواب جریمه او را معروض داشت قاآن فرمود
که این مسلمان رعایت حکم ما کرده که نهانی گوسفند را کشته وترک یاسای ما جایز داشته که بر بام خانه او بر آمده مسلمان را آزاد کرد وقبچاقی را بیاسا رسانید دیگر آنکه
عادت قاآن چنان بود که در سالی سه ماه زمستان بکار شکار اشتغال می نمود ونه ماه دیگر هر روز بعد از قیلوله بیرون خرگاه بر صندلی نشستی وانواع امتعه
واقمشه نفیسه خرمن خرمن پیش خود نهادی هر کس خواستی چیزی از آن بخشیدی وگاه بودی که شخصی را گفتی آنچه توانی از این اشیا بردار وبخانه خود بر روزی شخصی این
انعام بنسبت بکسی فرمود آن شخص بقدر طاقت وتوان متاع فراوان بر گرفت ودر راه یک صره قماش از دستش افتاد چون سایر اقمشه را بخانه خود رسانید
باز آمد که آن صره را که افتاده بود بردارد قاآن فرمود که مناسب نیست که از برای یک جامه این عزیز قدم رنجه کند آنگاه او را گفت باز هر مقدار که توانی بگیر
وببر دیگر آنکه شخصی در شکارگاه سه خربزه نزد قاآن برد وبنا بر آنکه از جنس زر وجامه چیزی همراه نبود قاآن بموکا خاتون اشارت فرمود که دو دانه که در گوش داری
باین درویش بده جمعی گفتند که درویش قدر این گوشواره نداند مناسب آنکه بدرگاه عالم پناه حاضر گردد تا آنچه مدعا داشته باشد از زر وجامه بستاند قاآن فرمود
که این درویش را حوصله نیست که تا فردا انتظار کشد وزیرکان آن تقاضا میکند که آنچه عنایت نمایند مقارن زحمت ومشقت باشد واین مروارید باز
بدست ما افتد آنگاه دو دانه را بتسلیم درویش نمود ودرویش فرحناک بازگشته آنها را ببهای اندک فروخت ومشتری بآن خوشحال شده که امثال این جواهر گرانمایه لایق
پادشاهانست روز دیگر برد ودر پیش قاآن برد قاآن فرمود که گفتیم که این جواهر عاقبت بما خواهد رسید آنها را بموکا خاتون باز داد وآن شخص را باصناف
عطایا خوشحال ومسرور گردانید دیگر آنکه در نواحی قراقرم پادشاه کرم گستر زیر پشته کوشکی بنا کرده از آن را قرشی بالیق نام نهاد وشخصی در حوالی آن ناشته نهالی چند
بید وبادام نشانده طالع او مدد نموده آن نهال سبز گشت وحال آنکه قبل از آن کسی در آن نواحی درخت ندیده بود وچون قاآن را نظر بر آن درختان افتاد
فرمود تا بعدد هر درختی بالشی بدان شخص دادند پوشیده نماند که بالش بعبارت ایشان هشت مثقال ودو دانگ است وبالش نقره کنایت از هشت درم ودو
دانگ دیگر آنکه در روزی که قاآن بجلوس مرتفع شده بود جمعی جبات وطاقیه آورده بهای طاقیهای اهل خراسان قاآن حکم فرمود که در وجه انجام
آن شخص برات مبلغ دویست بالش نوشتند نواب چون تصور آنکه مبالغه در این باب از خاصیت شرابست التفات ببرات را موقوف داشتند روز دیگر آن شخص
را با پادشاه عرض کرد حکم فرمود که دویست بالش دیگر اضافه کردند وهمچنین التفات از او در تاخیر می انداختند وقاآن بالش را بر آن می افزود تا بششصد رسید
بعد از آن قاآن نویسندگان را طلبیده پرسید که چه چیز در دنیا موجود خواهد ماند جواب دادند که هیچ چیز قاآن فرمود که این حدیث غلط است چه نام نیک وذکر جمیل
ابدی خواهد بود شما بحقیقت با من عداوت می ورزید زیرا که نمیخواهید که نام من بنیکویی در عالم باقی ماند تصور آنکه از سرمستی می بخشند انعام مرا در تعویق
می افکنید وارباب حاجات را انتظار می دهید باید که کس از شما را بر واو را اعتبار نکنم ترک این فعل مذموم نخواهید داد دیگر آنکه روزی قاآن از بازار قراقرم میگذشت
نظرش بر عناب افتاد بخوردن آن مایل شد وچون ببارگاه رسید یک بالش بدانشمند حاجب داد که از آن عناب بخرد وبیارد دانشمند ببازار شتافته بربع
بالش یک خوان عناب خریده پیش قاآن آورد پادشاه فرمود که بهای این قدر عناب یک بالش هم کم است ودانشمند تتمه بالش را ابقا نموده گفت این عناب

برنج بالش خریده ام و ربع بالش اضعاف ثمن این متاع بیشت قاآن او را نجانید و فرمود که مثل من خریداری مدتی آمد از در دکان این بقال نگذشته و ده بالش
دیگر لعناب فروش عنایت کرد و دیگر آنکه نوبتی صد بالش مستحق انعام فرمود نویسندگان با هم گفتند که ظاهرا قاآن صد بالش را صد تومان میداند و بالشها را برسر
راه بجستر و ند چون نظر آن حاتم دوران بر آن افتاد پرسید که این چه چیزیست جواب دادند که بالشهائیست که بفلان کس عنایت فرموده اید
گفت صد بالش اندک چیزی بود این را مضاعف سازید و نوبتی رسید دیگر آنکه در قراقرم کلاهگری بود که هیچ کس کلاههای او را از غایت رداءت
نمی خرید روزی چیت کمان بر سر چوبی بسته بر رهگذر قاآن بایستاد و قاآن را نظر بروی افتاده پرسید که این کیست و عرضش چیست کلاهگر عرض کرد که من
هنر ساختن کمان هنری ندارم و چنان مشهور شده که کار نیک نمی سازم بآن جهت هیچ کس با من سودا نمیکند لاجرم پریشان حال گشته ام و این چیت
کمان را برسم پیشکش آورده ام قاآن فرمود که آن کمانها از وی بستانند و بعدد هر یک بالشی زر بوی انعام فرمود و دیگر آنکه شخصی برای قاآن
[illegible] آورده و قاآن دانهای رمان را شمرده بعدد هر یک بالشی بوی بخشید و برین قیاس آن پادشاه حق شناس مدتی زمان بکنت و کامرانی داد سلطنت
و جهانبانی همواره با ایثار درم و دینار خواطر سکان روی زمین از خویش شاد و خرم و هر درویش را غنی و توانگر گردانید و پیوسته بساط عیش و نشاط مبسوط داشته [illegible]
[illegible] استماع الحان اغانی صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح می پیوست تا ناگاه هادم اللذات و اسپ بر سرش تاخت و از شست تقدیر تیر اجل
[illegible] او را از پای در انداخت بیت همیشه عادت چرخ کبود چون همه بود زوال آورد و در روضة الصفا مسطور است که [illegible]
[illegible] بزرگ سفند مشغولی [illegible] اغنام او را تلف کرد روز دیگر صاحبش در پیش قاآن [illegible] که با ور رسیده بود معروض داشت قاآن گفت
[illegible] خواهد شد اتفاقا جمعی از کشتی گیران که در آن اوان از خراسان بپایه سریر اعلا آمده گرگی گرفته بدرگاه آوردند قاآن آن گرگ را از ایشان
بهزار بالش بخرید آن مغول را طلبیده گفت که از کشتن این گرگ نفعی نباشد و فرمود تا هزار گوسفند بوی دادند و گرگ را آزاد کردند فی الحال سگان [illegible]
[illegible] بودند و در گرگ افتاده پاره پاره اش کردند قاآن از مشاهده این حالت متغیر شده فرمان داد تا کلاب را بقصاص گرگ بکشتند و همین بارگاه
[illegible] ارکان دولت را گفت که غرض من از استخلاص گرگ آن بود که در مزاج خود احساس ضعفی میکردم اندیشیدم که چون ذی حیوتی را از هلاک خلاص
سازم شاید خدای جل و علا مرا صحت کرامت فرماید چون گرگ ازین خلاص نیافت ظاهرا که مرا نیز می باید مرد و همدران ایام پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و رخت
هستی بباد فنا داد رباعی ای خوار اگر گلی میسر بودی بر دم بجهان لذت دیگر بودی این کهنه سرای زندگانی مرا خوش بودی اگر نه مرگ بر در
بودی

ذکر کیوک خان که پادشاه دوم است از خواقین کلوران

کیوک خان بن اوکتای قاآن در زمان حیات پدر بصحوب [illegible] از شاهزادگان بجهت [illegible] روس و چرکس و طغار توجه نموده بود و بعد از وفات قاآن بسه چهار سال باردو رسید و در ماه ربیع الاول سنه [illegible]
[illegible] باتفاق آقا و اینی بر مسند جهانبانی صعود نمود و در اشاعه عدل و رعیت پروری و افاضه فضل و رحمت گستری بتقلید اوکتای قاآن فرموده [illegible]
[illegible] داد [illegible] و جیغتای که در سلک امراء کشورکشای انتظام داشت ملت عیسوی را بر دین محمدی ترجیح میداشت و در اواخر ایام حیات مایل بسیر [illegible]
[illegible] بالشکر بسیار بدان جانب روان شد و چون بسمرقند رسید باجل طبیعی درگذشت مدت سلطنتش یکسال بود و مهمات ملک و مالش را اوقاق باتفاق جیغتای
سرانجام می داد و از اولاد کیوک خان اسامی سه نفر منظر درآمده بدین موجب خواجه اغول [illegible] و از این [illegible] بسلطنت نرسید

گفتار در بیان تسلطی که توراکینا خاتون را دست داد و ذکر وقایعی که در ایام دولت کیوک خان اتفاق افتاد

مورخان سخن دان چنین آورده اند که اوکتای قاآن در اوان جهانبانی پسر بزرگتر خود کوچو را که مادرش توراکینا خاتون بود بولایت عهد مقرر ساخته تا مدت عمر کوچو در زمان
حیات پدر بسر آمد و پسرش شیرامون که در سن طفولیت بود بجای پدر ولی عهد شد و چون قاآن وفات یافت بنابر صغر سن شیرامون و غیبت کیوک خان
بن قاآن توراکینا خاتون که والده کیوک و دیگر اولاد قاآن بود در مسند حکومت نشسته بضبط و ربط امور جمهور پرداخت و برای رزین عقل و [illegible]
و ارسال تحف و هدایا و استمالت سپاهی و رعایا اکثر اعیان و اشراف را بطاوعت خویش مایل و راغب ساخت و عورتی فاطمه خاتون نام [illegible]
[illegible]

چنگیز خانی پرداخت کیوک خان از آن عزم مراجعت نموده باردو رسید و با وجود کمال اقتدار بدستور معهود زمام مهام پادشاهی را بقبضه اختیار مادر گذاشته تورا
کینا خاتون بسرحدات اطراف و اقطار ولایات و امصار ارسال داشته فرمانها و کتب سلاطین و حکام ایران و توران را بقوریلتای حاضر کردند و از حدود روم و شام و
بغداد و تا اقصای ولایات دشت قبچاق و چین و ختای ملوک و اشراف و اعیان باندک زمانی در اردو مجمع گشتند و غیر از باتو جوچی که بحکومت کیوک راضی نبود
و بهانه درد پا تخلف نمود تمامی تکینان ایل و الوس مغول باردو بالیغ آمده کثرت خلایق بمرتبه رسید که در هزار خرگاه جهت مهمانان مشرب گردانیده بودند و ماکول
و مشروب بغایت عزیز الوجود گشت و بعد از گفت و شنید بسیار خواتین و شاهزادگان در باب تعیین پادشاهی که از نسل قاآن باشد فرقه مشورت و میان ایشان جمعی
و چون کوتان بن قاآن مریض بود و شیرامون از عهده آن مر بیرون نمی توانست آمد و توراکینا خاتون و تولی خان و سورقوقتی بیکی بجانب کیوک خان مایل بودند
و نوئینان این مرحله ایشان متفق گشته منصب قاآنی بروی مسلم داشتند و در ساعتی که قاآن اختیار نموده تمامت شاهزادگان و معتبران [illegible]
اساس جمع آمده افسر زر بر داشتند و کمر از میان بکشادند و دست راست کیوک خان را منکو قاآن و [illegible] خان دست چپش را گرفته [illegible] چنگیز خان [illegible]
برتخت نشاندند و چنانچه در ذکر جلوس اوکتای قاآن مذکور شد بسیاری رسوم و آداب آن مهم بجا آوردند و کیوک خان متعهد حال صغار و کبار شاهزادگان گشته مکارم
و انعام را مدار و حکام ولایات و ممالک و ولات امصار و مسالک پرداخته تمامی حاضران اردو را [illegible] اختلاف مراتبهم بانعام و احسان [illegible]
و بساط نشاط گسترده چند روز بترجیع اقداح رحیق ارغوانی و استماع الحان و اغانی اهتمام نمود بعد از آن بتفحص و تفتیش اموری که بعد از فوت قاآن سانح گشته بود پرداخت و پیش از همه
فاطمه خاتون که ببعضی از جرایم متهم شده بود بر انداخت تبیین این مقال آنکه چنانچه سابقا تحریر یافت فاطمه خاتون بسبب تقربی که نزد توراکینا خاتون پیدا کرده
بود چند گاه در سرانجام امور ملک و مال دخل نموده این معنی بر خاطر امرا و اعیان گران آمد آن ضعیفه را بامور نالایق متهم داشتند و مقارن جلوس کیوک خان
برادرش کوتان بیمار شده یکی از اتباع [illegible] نمود که این مرض نتیجه سحر فاطمه خاتون است و کوتان ساده لوح این سخن باور کرده در وقت توجه بعالم آخرت
خود بکیوک خان پیغام فرستاد که بجهت سحر فاطمه خاتون مرا ضعفی تمام بر مزاج استیلا دارد اگر مرا واقعه پیش آید امید آنکه آن برادر ساحره را بقصاص رساند و متعاقب
این پیغام خبر فوت کوتان شایع گشت و جیغتای که بر دولت کیوک استیلای تمام داشت در باب پرسیدن آن مهم غلو و مبالغه تمام نمود و کیوک قاصدی پیش مادر
فرستاده فاطمه خاتون را طلبید توراکینا خاتون نخست بعذری متمسک جسته چون الحاح بسر حد اعتدال تجاوز رسید طوعا و کرها فاطمه خاتون را تسلیم رسولان
کیوک خان کرده در همان چند روز توراکینا خاتون وفات یافته بجوار رحمت پیوست [illegible] و انکشاف احوال فاطمه خاتون آمد چند روز او را گرسنه و برهنه داشته
لوازم تهدید و تعنیف بجای آوردند تا آن بیچاره بگناه ناکرده اعتراف نمود و بقصاص رسید آنگاه کیوک خان شنید که پیش از وصول او باردو برادر چنگیز خان [illegible]
[illegible] تکین نویان [illegible] بخیال جلوس بر مسند قاآنی متوجه اردوی چنگیز خانی گشته بود منکو قاآن و دیگر شاهزادگان [illegible] پرسش این مهم [illegible]
[illegible] تکین [illegible] معترف گشت لاجرم چند نفر از امرایش بیاسا اختصاص یافتند آنگاه کیوک خان امرا و حکام ولایات را [illegible] و نسبت
ببعضی از ایلچیان سلاطین ایران و توران مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانید و برخی را [illegible] اول بازگردانید [illegible] پادشاه روم و حاکم حلب
[illegible] و خلیفه بغداد سخنان خشم آمیز پیغام فرستاد [illegible] شکایت کرده بود و نسبت بایلچی علاء الدین محمد ملحد طریق
کم التفاتی سلوک داشته سخنان وحشت انگیز [illegible] نمود و چون از مهمات سلطنت فراغت یافت عنان توجه بصوب مجلس عیش و نشاط و تمهید مبانی
عشرت و انبساط تافته بنابر آنکه اتابک کیوک خان قداق نام امیری از امرای جیغتای بر ملت نصاری بود [illegible] پیوسته صورت آن مذهب را در نظرش جلوه
میدادند تا کیوک دین عیسوی را بر شریعت محمدی ترجیح نهاد و همت بر ترتیب نصاری گماشت لاجرم جمعی کثیر از ترسایان در اردوی او مجتمع گشتند و در
اسلام ضعفی تمام یافته و در آن ایام هیچ مسلمانی را زهره و یارا نبود که با ترسائی بلند سخن کند و نوبتی جمعی از نصرانیان با مدد قداق و جیغتای نشانی حاصل کرده
که تمامی مسلمانان ممالک کیوک خان را خصی سازند و یکی از [illegible] ایشان نشان را بدست گرفته از بارگاه بیرون آمد ناگاه [illegible] بسیار ترسایان [illegible]
[illegible] افتاده [illegible] از اعجاز ملت مصطفوی [illegible] رسید و دیگر نام ایشان [illegible]
[illegible]

[illegible] دیگران مفتوح کردانیدیم و درین مخزن سلطان خواهد روش باخر عقبه مرگ آیدش پیش درین بستان که جای خرمی نیست گیاهی بی خار [illegible]

ذکر منکو قاآن که پادشاه سیم است از خواقین الغ یورت چنگیزخان

بعد از فوت کیوک خان منکو قاآن بن تولی خان [illegible] منقب ابن خان بود در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمایه بر مسند جهانبانی و سریر خاقانی صعود نمود و او بصفت عدل و انصاف اتصاف داشت و [illegible] همت بر تقویت ارکان ملت بیضا و تشیید امور شریعت غرا میگماشت بجود و سخاوت موصوف بود و بتهور و شجاعت معروف در ایام دولت خود سادات عظام و علماء اعلام و مشایخ کرام را از مؤنات و تکالیف دیوانی معاف و مرفوع القلم ساخته و بهمین منوال بحال دانشمندان نصاری و [illegible] هر طایفه و هر طبقه پرداخت اما از جماعت [illegible] کسی اسیورغال نداد و [illegible] اهتمام او احوال اکثر خلایق انتظام یافته ممالک روی [illegible] هلاکو خان [illegible] ایران [illegible] استیصال ملاحده بی ایمان و واقعه بغداد در ایام سلطنت منکو قاآن [illegible] و در وقت توجه بطرف چین و ماچین فی شهور سنه خمس و خمسین و ستمایه واقع بوده مدت سلطنتش هفت سال [illegible] رسید [illegible] جامع رشیدی مسطور است که منکو قاآن چهار پسر بوده برین موجب بالتو و اورنک تاش [illegible] و [illegible] کدای بن [illegible] از قوم ایکراس [illegible] اساس حیات [illegible] در سلک [illegible] آن انتظام [illegible] بوده و العلم عند الله المعبود

گفتار در بیان کیفیت انتقال سلطنت و اقوم و کلوران از اولاد اوکدای قاآن بمنکو قاآن ابن تولی خان

چون مدت حیات کیوک خان [illegible] بنهایت رسید اختلال بقواعد توره چنگیزخان راه یافته [illegible] شاهزادگان بخیال [illegible] یورت خود [illegible] که در آن زمان باتو بن جوجی خان که او را صاین خان می گفتند از سایر شاهزادگان الوس چنگیزخان [illegible] داشت ایلچیان باطراف و اکناف مملکت فرستاده فرمان داد که جمیع اولاد چنگیزخان و امرا و نوئینان بدشت قبچاق حاضر شوند تا باتفاق هر یک از شاهزادگان که شایسته سلطنت دانیم بر مسند کامرانی بنشانیم و بعضی از آن طایفه در مقام تمرد و عصیان آمده گفتند که [illegible] و کلوران ما را هیچ ضرورت نیست که بدشت قبچاق رویم [illegible] بدان جانب [illegible] جمعی از قبل خود کسان فرستادند [illegible] خان بود و جمال حالش باوصاف پسندیده و انصاف [illegible] و پیوسته [illegible] انعام و احسان و افضال [illegible] اشراف و اعیان می گماشت [illegible] قاآن را گفت که چون اکثر ابنای اعمام تو از فرمان ما تو [illegible] تخلف ورزیده اند انسب چنان می نماید که تو با برادران [illegible] منکو قاآن [illegible] خود را [illegible] بارگاه [illegible] رسانید و لوازم خدمت بجای آورده [illegible] شاهزادگان قابلیت سلطنت این جوان [illegible] و چنان [illegible] که در سال آینده در الغ یورت [illegible] منکو را بار دیگر باتفاق سایر آقا و اینی بر مسند قاآنی نشانند [illegible] اطراف و جوانب دشت قبچاق جمع آمده بودند بمنازل خود مراجعت نمودند باتو برادران خود برکه اغول و بوقاتیمور را با سپاه گران [illegible] منکو قاآن [illegible] کلوران فرستاد [illegible] و قیام نمایند و چون ایشان بمقصد رسیدند باحضار شاهزادگان و امرا و نوئینان [illegible] جغتای خان [illegible] بن جوجی [illegible] اغول [illegible] از امتثال آن [illegible] که شایسته سریر خانی [illegible] از نسل اوکدای قاآن باشد و رسولان پیش باتو خان فرستاده پیغام دادند که ما بر سلطنت منکو راضی نیستیم بنابرین [illegible] تاخیر افتاده [illegible] از طول [illegible] کسی نزد باتو ارسال داشته استفسار نمود که صلاح مهم منکو قاآن چیست باتو جواب داد که اگر [illegible] شوند و اگر نشوند منکو قاآن را بر سریر دولت می باید نشاند و هر کس خلاف ورزد سرش از تن بر می باید داشت و چون این پیغام برکه اغول [illegible] و این امر موافق بودند [illegible] ساخته چنانچه معهود است منکو قاآن را بر تخت خانی اجلاس فرمودند [illegible]

[illegible]

و سایر اشراف و اعیان مدت یک هفته بسور و سرور گذرانیدند و در آن ایام هر روز [illegible] خرج شیلان [illegible] دو هزار گردون قمز [illegible] سیصد راس [illegible] و دو هزار گوسفند و چون طایفه از اهل اسلام در بعضی از آن مجلس تشریف حضور ارزانی میداشتند حکم شده بود که هر روز چند سر اسب و گوسفند را موافق شرع شریف ذبح کنند و بعد از اتمام جشن مسعود [illegible] تفرق زمره مردم نزدیک [illegible] اولاد اوکدای قاآن شاهزادگانی که بسلطنت منکو قاآن اتفاق نداشتند [illegible] عذری اندیشیدند [illegible] اسلحه همراه گردانیده بجانب اردو [illegible] آمدند [illegible] منکو قاآن [illegible] شاهزادگان [illegible] کیفیت حال مطلع گشته [illegible] مراجعت نموده پادشاه را از آن واقعه اعلام داد و منکو قاآن [illegible] تحقیق آن امر باستقبال شاهزادگان ارسال داشته [illegible] دو هزار سوار [illegible] مثل این سخنی [illegible] توقف [illegible] باردوی اعلی شتابید تا از [illegible] این تهمت نجات یابید [illegible] برادران [illegible] شده گفتند ما [illegible] متوجه درگاه شده بودیم فی الحال سوار گشته [illegible] باردو شتافتند و چون باستان منکو قاآن [illegible] چهارم [illegible] پس از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش گناه [illegible] شاهزادگان ثابت گشته [illegible] اوکدای قاآن [illegible] کیوک خان [illegible] رسید و چون خاطر منکو قاآن از جانب [illegible] فارغ شد برکه اغول و بوقاتیمور را با تحفهای شایسته [illegible] حکومت دیار مشرق را بدستور سابق بصاحب محمود یلواج عنایت کرده پسرش مسعود بیک را بولایت ماوراء النهر فرستاد و دیار خراسان و عراق و آذربیجان را [illegible] ارغون آقا داد [illegible] شرف الدین خوارزمی را که نویسنده [illegible] جهت حصول اموال آن ولایات [illegible] صاحب ارغون ساخت و شرف الدین [illegible] آن ممالک [illegible] ظلم و بیداد کرده [illegible] دینار [illegible] حاصل بوده [illegible] منکو قاآن [illegible] بود که مبلغ چهار هزار بالش از بقایای سنوات گذشته [illegible] موصول کرداند [illegible] تبریز و قزوین و ری و اصفهان و قم و کاشان و همدان و دامغان و جرجان و استرآباد [illegible] و سبزوار و مشهد مقدس و طوس [illegible] تفرقه و تشویش بسیار [illegible] ارباب [illegible] و چند روز در بستر ناتوانی افتاده [illegible] ترکستان و مغولستان و ماوراء النهر [illegible] قاضی القضاة شمس الدین احمد [illegible] هلاکو خان [illegible] ایران [illegible] منکو قاآن [illegible] قبلای قاآن را بصوب ختای فرستاد و فتح ولایات چین [illegible] صلاح دولت [illegible] خراج [illegible] پادشاه چین [illegible] سلاطین [illegible] طول و عرض مملکت چین [illegible] قطرات باران افزون [illegible] در شهور سنه ثلاث و خمسین و ستمایه [illegible] با شصت تومان از سپاه [illegible] متوجه خطه چین [illegible] و بعد از وصول [illegible] منکو قاآن [illegible] برحد و ولایت [illegible] و قصبات آن ولایات را مفتوح کردانیده آثار کمال تسلط [illegible] بظهور رسانید [illegible]

[illegible]

اما منع میسر نگشت و فصل زمستان بپایان آمده بهار نیز بگذشت و هوا گرم شد و بسیاری از مغولان بر بستر ناتوانی افتادند بلکه طاعون پدید آورده فقد فعال ایشان افتاد او منکو قاآن بحضور وفع و با کشیدن ساغر صهبا اشتغال نموده بتقدیر ایزد تعالی او نیز مریض گشت و بعد از هشت روز صاحب فراش بود و نقد زندگانی را بقابض ارواح سپرد و در مقدمهٔ ظفرنامه مسطور است که در بدایت ایام جلوس منکو قاآن ایدی قوت که سرور بت پرستان بود با جمعی کثیر از همکیشان خویش تا بیع عزم ساخته که در وقتی که اهل اسلام با دانا در جمعه مشغول باشند شمشیر غدر از نیام انتقام کشیده بقتل عام اقدام نمایند و پیش از آن روز غلامی از میان آن جماعت بهدایت عنایت الهی بدین حضرت رسالت پناهی گرویده بدرگاه پادشاه دویده کیفیت خیال ارباب ضلال را معروض گردانید منکو قاآن علی الفور با حضار ایدی قوت و پرسش این مهم فرمان فرمود و ایدی قوت بکبریه خویش اعتراف نمود قاآن اشارت کرد تا او را روز جمعه بر در همان مسجد جامع بحضور مسلمانان بدار اعتبار کشیدند و از جملهٔ مشایخ اسلام مقتدایان ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام شیخ ابوالمعالی سیف الدین سعید بن مطهر باخرزی که ملقب است بشیخ العالم و در سلک خلفای شیخ نجم الدین کبری انتظام داشت با منکو قاآن معاصر بود و سور قوقتی بیکی والدهٔ منکو قاآن با آنکه متابعت ملت مسیحا علیه السلام مینمود در ایام دولت پسر هزار بالش نقره به بخارا که مسکن شیخ سیف الدین بود فرستاد تا مدرسه ساخته مستغلات خریده بر آن وقف کردند و تولیت آن مدرسه و موقوفات از الشیخ تفویض فرمود و در نفحات مسطور است که روزی شیخ سیف الدین پسر جنازهٔ درویشی حاضر گشت گفته شیخا تلقین فرمائید و پیش روی میت بایستاد و زبان بادای این رباعی بگشاد رباعی گر من گنه جمله جهان کردستم لطف تو امید است که گیرد دستم گفتی که بوقت عجز دستگیرم عاجزتر از این مخواه کاکنون هستم وفات شیخ سیف الدین بعد از فوت منکو قاآن به سه سال فی شهور سنهٔ ثمان و خمسین و ستمائه بوقوع پیوسته و مرقد منورش در بخارا مشهور است

قوبلا تولو

ذکر قبلا قاآن بن تولی خان که پادشاه چهارم است از خانان قراقرم و کلوران

چون قبلا قاآن در مملکت ختای بر فوت برادر اطلاع یافت فی سنهٔ ثمان و خمسین و ستمائه موافق سیچقان ئیل بر تخت پادشاهی نشست و در ایام دولتش اختلال بقواعد تورهٔ چنگیزخانی راه یافت میان اولاد مخالفت بوقوع پیوسته تمهید این مقال آنکه در آن اوان که منکو قاآن بجانب چین توجه می نمود برادر خود ارتق بوکا را در قراقرم بمحافظت اردو تعیین فرمود و ارتق بعد از فوت برادر داعیهٔ استقلال پیدا کرده رایت مخالفت برادر دیگر برافراشت و سه نوبت بین الجانبین مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و دو کرت سپاه قبلا قاآن ظفر یافت و سیم بار ارتق بوکا بدین جگر گرفتار گشته قبلا عنان اسب بصوب ختای تافت اما بالاخره بنابر عدم مساعدت دولت اختلال باحوال ارتق بوکا راه یافته سلطنت قراقرم و کلوران بلکه تمامی مملکت چنگیزخان بر قبلا قاآن مسلم گشت و ارتق بنابر اضطرار نزد برادر صاحب اقتدار شتافته و چهار دیواری که از خار مغیلان ترتیب داده بودند محبوس گشت و بعد از انقضای یکسال در گذشت چون کار مملکت قبلا قاآن از خار نفاق معاندان پیراسته شد چند نوبت لشکر بچین کشیده آن بلاد را در سلک سایر ممالک محروسه انتظام داد و در نزدیک بدار الملک خانان ختای که از احیکه و سکنهٔ آن بنای شهری وسیع و رفیع فرمان فرمود نظم اساس آن بلند بکره و نهاد مر آن خطه را نام دیده نهاد در آن کنگره را یکی قصر ساخت ز خاکش بسقف فلک بر فراخت چو فردوس شداد خج نه مقام ستونهاش سیم و فرشش رخام گویند که آن شهر را مربع بنا نهاده اند و طول هر دیواری از آن چهار رو فرسنگ بوده و مغولان آن بلده را خان بالیق گویند و ایضاً قبلا قاآن فرمان داد تا از رودی

خان بالیغ

زیتون که بندر هندوستان است جوئی کشند طول آن چهل روزه راه بوده کرده و آب بمیان شهر خان بالیق آوردند و تجار در سفینها نشسته از هندوستان و ختای آمد شد می نمودند و نفایس اجناس می آوردند و می بردند بنابر علی ذا بانذک زمانی خان بالیق بکمال معموری و آبادانی رسید و قبلا در ایام دولت خود چند نوبت با علمای اسلام معارضات فرمود و گاهی با ایشان در مقام عداوت و احیاناً در طریق عنایت سلوک می نمود وفات قبلا قاآن در شهور سنهٔ ثلث و تسعین و ستمائه موافق ییلان ئیل دست داد و مدت عمرش هشتاد و سه سال بود و زمان سلطنتش سی و پنج سال و قبلا قاآن پیوسته چهار وزیر می داشت و یکی از جمله وزرا ایشان امیر احمد بناکتی است و دیگری سنکه ایغوری و قبلا قاآن را دوازده پسر بود و اسامی یازده نفر از ایشان بنظر رسیده برین موجب تورجی جیم کیم مسکقن توسوخان از جابوقا نوقن منبایمی توبان قیقرات قوریدای از تور قیجین خاتون که از قوم مرکیت بوده هوکاجی که نسب مادرش بقوم دوربان می پیوست قورجی که مادرش ادور ماچین خاتون سیکستاباجی کوکجو که نسب مادر ایشان بهوشچین بنت تورقولی نویان بود و از قوم هوشین و تیمور که در سن بیست سالگی وفات یافت توقان که مادرش بایا خاتون بنت تورقجین بود و مادر پسر دوازدهم قبلا ارتسوخاتون بنت ماجین کورکان بوده والله اعلم و احکم

گفتار در ذکر اختلال احوال ارتق بوکا و بیان فتن اوبختای نزد قبلا

در آن اوان که قبلا قاآن از ارتق بوکا انهزام یافته بدار الملک خود شتافت حکم فرمود که هیچکس یکی از ممالک ختای طعام بجانب اردوی ارتق بوکا و قراقرم و کلوران نبرده بدین جهت قحط و غلائی عظیم در میان ساکنان ارتق بوکا اتفاق افتاد و ارتق ایلچیان نزد الغو که در الوس جغتای باهتمام او پادشاه شده بود فرستاد و پیغام داد که از جنس غله و زر آنچه میسر شود بدین جانب ارسال دارند تا ملازمان کار در اواسط فقدان قوت فوت نشود و الغو نخست شرط اطاعت بجای آورده آخر الامر که دنیا را دیگر گون یافت بدان جانب نفرستاد و ایلچیان از گشته قاصدی بدرگاه قبلا قاآن دوان کرده باظهار مخالصت مبادرت جست و قبلا ایلچی الغو را بواجبی نواخته یرلیغ و پایزه عنایت فرمود و ارتق از استماع مخالفت الغو خشمناک شده متوجه دفع او گشت و قرابوقا را که در سلک امراء معتبر انتظام داشت مقلای لشکر گردانید و الغو تیز روی بمیدان قتال نهاده بر مقدمهٔ سپاه ارتق بوکا ظفر یافت و قرابوقا در معرکه کشته سایر مغولان او ادی فرار شتافتند و الغو بجهت این فتح مغرور شده باردوی خود مرجعت نموده بفراغت در مجلس عیش و عشرت بنشست که ناگاه لشکریان ارتق بوکا بر سرش ریختند و خون بسیاری از متابعانش را با خاک بر آمیختند و الغو گریخته از آنجا بسمرقند رفت و ارتق بوکا در المالیق قشلاق کرده دست بکشتن جمعی از امرای فی الجمله آشنائی قبلا قاآن داشتند برآورده و فصل بهار قحط و غلا در المالیق شیوع یافت و اکثر چهارپایان لشکریان ارتق تلف شده و در شراب افتاده پروای ضبط امور مملکت نداشت در آن اثنا روزی بادی تند برخاسته طنابهای خیمهٔ هزار میخ ارتق بوکا را که بیت العشرهٔ او بود بگسلانید و ستون خیمه شکسته امرا این معنی را بفال بد داشتند و اکثر متفرق گشته ارتق را تنها گذاشتند و الغو بر اختلال احوال او مطلع شده با سپاه فراوان بجانب المالیق توجه نمود و ارتق چاره منحصر در آن دانست که نزد برادر خود قبلا قاآن رود و بقیهٔ ایام حیات را بفراغت بگذراند لاجرم روی بصوب ختای آورد و پیشتر ایلچی بپایهٔ سریر سلطنت مصیر فرستاده از جرایم سابقه عذر خواست و قبلا قاآن ایلچی را نوازش کرده برادر را بعواطف مراحم امیدوار ساخت و چون ارتق بوکا بخدمت رسید قوبلا قاآن با کمال عظمت و حشمت بر تخت سلطنت قرار یافته بارگاه عالم پناه را ببرادران جوشن پوش و بهادران کینه کوش بیاراسته و برادر را مانند حلقه بر در نگاه فرمود که ارتق را با سایر گناه کاران در می آوردند مجلس رسانیدند و در جائی که ایلچیان می ایستادند او را بپای کردند در آن اثنا قبلا از ارتق پرسید که درین جنگ و دوی چیره بجانب ما بود یا از تو ارتق بی تامل جواب داد که آن روز سلطنت حق ما بود و امروز نصیب قبلا قاآن است بعد از آن جمعی از نویانان از نو ده رخصت جلوس ارتق بوکا حاصل نموده و بتمهید بساط نشاط پرداخته آن روز برادران در بزم عشرت و انبساط بتجرع اقداح می ارغوانی و استماع الحان اغانی اشتغال نمودند و روز دیگر قبلا با حضار اشراف و اعیان فرمان داده و توقیائی کرده و در باب پرسش یرغوی ارتق بوکا و امرا ارکان دولت و لوازم اهتمام بجای آورد و در یرغو چیان و مقام استفسار آمده ارتق بوکا کفت مصدر جمیع جرایم و جنایات منم و نوئینان مرا درین گناهی نیست این سخن مقبول نیفتاد و بعد از تفتیش و تفحص اکثر امراء و مقربان ارتق بوکا بیاسا رسیدند آنگاه پادشاه از حکماء ختا که در پایهٔ سریر اعلی حاضر بودند پرسید که در زمان پادشاهان مثل این امری که آیا تیغ در روی آقا کشند و جمعی از ایشان بیاسا رسانند واقع شده است یا نی ایشان جواب دادند که در تواریخ قدیم مسطور است که دو برادر در ایام سابقه بر سر ملک با هم منازعت کردند و مهتر که بر کهتر غالب آمده او را بگرفت و پیرامون منزل او از خارهای تیز چهار دیواری کشیدند و او در آنجا مقید گشت تا اوقات حیاتش بنهایت رسید قبلا بروفق تقریر اهل ختا فرمان داد تا چهار دیواری از خار مغیلان ترتیب دادند و ارتق را با زمره ای از خواص مقربان که باقی مانده بودند و خواتین و فرزندان بآن محبس آباد فرستاد و طایفهٔ از غلاظ اتراک بر ایشان موکل ساخت و ارتق بوکا قرین محنت و اندوه فی تنها آنجا بسر می برد و مطلقاً بیرون نمی آمد مگر در ایام جشن و سور و چون مدت یکسال روزگار تیره بدین تیره مگذرانید رخت بزندان آخرت کشید و ارتق بوکا چهار سال پادشاهی نموده او را چهار پسر بود برین موجب یوبوقور ملک تیمور بایرابوقا تماجی و هیچ یک از این چهار پسر افسر سلطنت بر سر ننهادند

ذکر بعضی از مناظرات قبلا با متابعان ملت بیضا

در روضة الصفا مسطور است که نوبتی طایفهٔ از تجار مسلمانان جهة قاآن شنقاری سفید که پایها و منقارش سرخ بود آوردند و عقاب سفید نیز پیشکش کردند و پادشاه در آن تحفها مقبول افتاده الوش خاصهٔ خویش بآن جماعت فرستاد با زرگانان از دست از آن طعام کشیده قاآن سنکه ایغوری را که وزیرش بود فرمود که از تجار بپرس که چرا چیزی نخوردید سنکه این سخن را از آن جماعت پرسید جواب دادند که در ملت ما گوشت ذبح نکنند خوردن کوشتش جایز نیست سنکه بنابر عداوتی که با اهل اسلام داشت این جواب را باین عبارت عرض کرد که این جماعت می گویند که کشته پادشاه با عتقاد ما حکم مردار دارد و قبلا از استماع این حدیث بر آشفته حکم فرمود که من بعد ارباب اسلام اصحاب کتاب تیغ بر حلق گوسفند نکشند و بطریق مغولان

شکافتند و درین باب مبالغه بجائی رسید که مدت چهار سال هیچ مسلمانی بذبح گوسفندی اقدام نتوانست نمود و پسر خود را ختنه نتوانست کرد و لاجرم بسیار
از اهل اسلام جلاء وطن اختیار فرموده از خان بالیق بیرون رفتند و قبلا قاآن بواسطه سعایت بعضی مفسدان مولانا برهان الدین بخاری را که از جمله مریدان
شیخ سیف الدین باخرزی بود و در خان بالیق بنصیحت طوایف خلایق اشتغال می‌نمود بجمعی سپرد که با ماچین بردند و آن بزرگ دین در آن سرزمین [illegible]
کشته وفات یافت بعد از آن شهاب الدین قندزی و عمر قرقزی و ناصر الدین ملک کاشغری و غیرهم از سالکان مسالک پرهیزگاری نزد [illegible]
رشوت قبول نمودند تا بعرض قاآن رسانید که بواسطه منع ذبح آمد شد تجار که متضمن آبادانی بلاد و مصالح است ازین ممالک انقطاع یافته قماش نفیسه مفقود
و اموال تمغا نابود گشته اگر قاآن عادل مردم را اذن بسمل دهد یکبار دیگر سوداگران باین ولایت آیند و ابواب [illegible]
فتوحات بر روی سوداگران بگشایند قاآن گفت که اگر من بخلاف یاسای خود فرمانی بدهم دیگر خلایق بر قول من اعتماد نمایند [illegible] تمغا باطراف [illegible]
ارسال کرد که اگر من بعد کسی بغمز و سعایت اهل اسلام و اصحاب کتاب اقدام نماید بسیاست رسد و بواسطه صدور این حکم مسلمانان خوشدل شدند و صدقات
بارباب حاجات دادند و در خلال این احوال جهودی مطرود و قاصد جان مسلمانان گشته بعرض اباقاخان بن هلاکو خان رسانید که در قرآن مذکور است که اقتلوا
المشرکین کافة و بعقیده متابعان ملت محمدی هر کس که بر دین ایشان نیست کشتنی است اباقاخان گفت بر حقیقت امثال این مقال قاآن [illegible]
الکافران آیه را نوشته مصحوب قاصدی نزد قبلا قاآن فرستاد و قبلا باحضار یکی از علماء اسلام فرمان داد و مولانا بهاء الدین بهائی را بپایه سریر
اعلی بردند و قاآن از وی پرسید که اقتلوا المشرکین کافة چه معنی دارد مولانا جواب داد که جمیع مشرکان را بکشید قاآن گفت پس چرا بموجب فرموده عمل نمی‌نمایید
مولانا فرمود که هنوز وقت آن کار در نیامده است و ما قادر بر اجرای این حکم نیستیم قاآن گفت که شما را قدرت نیست مرا هست و بقتل آن دانشمند
فرمان داد و خواست که سایر اهل اسلام را سیاست کند امیر دانشمند و بعضی دیگر از امت خیر البشر صلی الله علیه وسلم که در آن سخن داشتند معروض گردانیدند
که پادشاه را درین باب تأمل باید نمود تا علماء اسلام مجتمع ساخته از معنی آیه مذکوره استفسار نماییم و روز دیگر از آن جماعت هر کس در خان بالیق بود بحضرت
حاضر گردانیدند و قاآن از ایشان پرسید که اقتلوا المشرکین کافة داخل کلام خدای بزرگ هست یا نه گفتند بلی گفت بگوئید که مقصود ازین کلمه چیست جواب دادند
که از ظاهر آیه مذکور چنان فهم می‌شود که تمامی مشرکان را می‌باید کشت قاآن گفت چون فرمان حق برین موجب است چرا شما تخلف می‌ورزید چون مشرکان را
نمی‌کشید قاضی حمید الدین طوسی گفت انتظار وقت میکشیم قاآن چون مراد [illegible] امتحان فرموده گفت اکنون باید از جانب تعصب و عناد بگذارید [illegible]
[illegible] خون شما را مباح اعتقاد نمائیم و جهت استفاده با یکدیگر مباحثه فرمائیم آنگاه پرسید که آفریدگار محمد کیست جواب دادند خدای بزرگ گفت محمد را [illegible]
[illegible] گفتند خداوند تبارک و تعالی باز سؤال کرد که چنگیز خان را کی آفرید جواب دادند که او نیز از جمله مخلوقات الهی است گفت پس قوت و قدرت
و اختیار او که نهاد گفتند که خالق عباد و بلاد قاآن گفت قادر مختار هم توانست که توفیق و هدایتی که بمحمد صلی الله علیه وسلم عنایت کرد بچنگیز خان هم [illegible]
[illegible] این قضیه را خدای بهتر داند قاآن گفت ازین مباحثه و مناظره چنان معلوم شد که باری تعالی به بندگان دو نظر دارد یکی نظر لطف و یکی نظر قهر محمد صلی الله علیه
وسلم را بنظر لطف آفرید و چنگیز خان را بنظر قهر و نسبت هر دو بصفت نظر با او مساوی است پس چگونه شما طرف لطف او را بقهر ترجیح می‌نهید علماء زین سخن جواب
ندادند قاآن گفت در کتاب شما مسطور است که هر که فرمان اولو الامر را خلاف کند مجرم باشد گفتند بلی گفت چونست که شما از فرمان چنگیز خان که پادشاه چهار
[illegible] صاحب [illegible] بود [illegible] از حکم من [illegible] جواب دادند که از احکام شما آنچه موافق کتاب خدا و سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم باشد قبول داریم و بر حکم [illegible]
[illegible] قاآن از شنیدن این سخن در خشم شده فرمان داد که تمام قضات ولایات معزول باشند [illegible]
[illegible]

خدای را می‌نویسند چگونه مشرک باشند این سخن موافق مزاج قبلا افتاده آن عالم عاقل را تحسین بسیار کرد و نسبت بدو مراسم انعام و اکرام بتقدیم رسانیده فرمان
داد تا منشیانی که جهت زجر مسلمانان نوشته بودند باطل گردانیدند نقلست که بعد از آن قبلا قاآن هر روز از وقت طلوع آفتاب تا هنگام چاشت بمهمات
سلطنت [illegible] آنگاه علماء اسلام و احبار یهود و رهبانان ترسا و دانایان ختا در مجلس او مجتمع گشته بمباحثه و مجادله قیام می‌نمودند و او باستماع مسایل عقلی
و نقلی رغبتی تمام می‌نمود و در زمان دولت خود فرمان فرمود که قرآن مجید و توریت و انجیل و کتاب شاکمونی را بزبان مغولی ترجمه کردند و شاکمونی شخصی
که در بعضی از بلاد هند دعوی نبوت نموده بود و هنود را اعتقاد چنانست که در وقت ولادتش از آسمان گل بارید و همان ساعت که شاکمونی متولد شد [illegible]
قدم رفته و در هر قدم او گنجی ظاهر گشته والله اعلم بحقایق الامور و هو علیم خبیر بذات الصدور ذکر بعضی از امرا و وزرای قبلا در دفاتر فضلا قلم بلاغت نما رقم
گشته که قبلا قاآن زمام اختیار ملک و مال را در قبضه اقتدار چهار کس از امرا نهاده و ایشان را چینگسانگ لقب داده بود و اسامی آن جماعت اینست هنتون نویان
[illegible] و لجای ترخان و [illegible] این چهار امیر تمامی ارکان [illegible] و بعد ایشان امیر لشکر اعتبار داشت و او را طایفه می‌گفتند جمعی که بامارت دیوان
و وزارت مقرر بودند فنجان می‌خواندند و عادت قبلا قاآن چنان بود که پیوسته منصب وزارت را بچهار کس که در کیش موافق یکدیگر نبودند تفویض می‌نمود
تا بواسطه اختلاف در اعتقاد و صورت و نفاق میان ایشان کسی [illegible] در اموال دیوانی [illegible] مصون و محروس ماند و از جمله وزرایش یکی [illegible]
اجل بخاری است و در جامع التواریخ سمت تحریر یافته که در آن وقت که قبلا قاآن بنابر فرمان منگو قاآن متوجه ولایت ختای بود و چون بمملکت قراجانک رسید
سید اجل که حکومت آن سرزمین تعلق بوی میداشت بطریق اخلاص سلوک نموده باحسن وجهی از وجه مکاری بجا آورد بنابر آن قبلا در همان سال که بر سریر
استقلال نشست او را بپایه سریر اعلی طلبیده بمنصب وزارت منصوب گردانید و پسرش ناصر الدین ابوبکر را بایالت قراجانک فرستاد و نبیره سید اجل [illegible]
پسر سید اجل می‌گفتند چون قریب بیست و پنج سال در کمال دولت و اقبال بسرانجام مهام مال پرداخت باجل طبیعی عالم آخرت را منزل ساخت و عوض او
امیر احمد بناکتی رایت وزارت برافراخت و امیر احمد بوفور کفایت کیاست از سایر وزرای قبلا امتیاز و اختصاص داشت بنا علی هذا قاآن نظر اعزاز در روی
[illegible] ترتیب و رعایتش بر لوح خاطر نگاشت و این معنی موجب اشتعال نایره حسد وزرای دیگر شده کاو قنجان که از اهل ختای بود و او
نیز بوزارت قاآن اشتغال داشت با خود قرار داد که بهر حیله که تواند امیر احمد را بقتل رساند و نوبتی قبلا قاآن از خان بالیق [illegible] امیر احمد و وزیر ختائی جهت سرانجام مهم
مملکت در شهر گذاشت و وزیر ختائی با اتباع خویش قرار داد که شبی بخانه امیر احمد رفته او را از میان بردارند و رکابدار امیر احمد ازین سگالش آگاهی [illegible]
خود را [illegible] ایشان مطلع گردانید و امیر احمد همان شب [illegible] شتافت [illegible] مروارید سفید بود و کاو
[illegible] بنظر قبلا رسانید پادشاه پرسید که غرض ازین چیست [illegible] جواب داد که در بدایت حال که من بخدمت قاآن
رسیدم ریش من مانند این طبق سیاه بود و بملازمت آستان سلطنت آشیان [illegible] سفید گشت الحال کاو قنجان میخواهد که [illegible]
گرداند قاآن از استماع این سخنان غضبناک شده باحضار کاو قنجان مثال داد و وزیر ختائی از کیفیت واقعه وقوف یافته بقلعه که در تصرف کاشکان حاکم [illegible]
بود شتافت [illegible] حصار [illegible] مستظهر گشتند و قاآن فرمان داد که جمعی از امرا بمحاصره آن قلعه توجه نمود [illegible]
آمده بود همراه بردند و چون امرا [illegible] حصن حصین شتافته [illegible] محاصره و محاربه کردند کاو قنجان خفیه با ایشان پیغام داد که من [illegible]
[illegible] مناصب می‌باشد [illegible] امیر احمد پیوسته قاصد جان یکدیگر بودیم [illegible] فرصت یافته [illegible]
مرا بجان امان بخشید [illegible]
[illegible] خاطر گشته [illegible] حاکم قلعه [illegible] اطلاع یافته [illegible] قاآن آمد
وزیر [illegible] سریر سلطنت [illegible] منصب وزارت [illegible] امیر احمد بوی مفوض [illegible] و بعد از انقضای اندک زمانی [illegible]
[illegible]

کو دو هزار کس از مردان با شعبده برده که در چهار فرسخی خان بالیق بود رفته در کمین نشستند و هزار کس متعاقب بکنار شهر آمده آوازه در انداختند که شاهزاده جیمکین قاآن
همین زمان می رسد چون امیر احمد باستقبال بیرون آمده نزدیک آن قوم رسد او را دو پاره گردانند بعد از آن وزیر ختائی پوشیده و پنهان با آن دو هزار جاهل
بدرهٔ مذکوره شتافت و جمعی امرا از شهر فرستاد تا آوازهٔ وصول شاهزاده جیمکین در انداختند و بعضی از آن جمع با امیر احمد گفتند که قاآن فوت شده و تنگ شاهزاده
جیمکین می رسد ما را نزد شما روان کرده که تهیهٔ اسباب تعزیت پردازید اما این از زبیر بسته زمین مجلس بگشایید امیر احمد بترتیب ما یحتاج عزا مشغول گشته جمعی
کسان می فرستاد که از ساعت وصول جیمکین آگاهی یافته باستقبال ختائیان شتافته ایشان را می کشتند و چون زمانه لباس سوگواری بر افکنده پاسی از شب گذشت
شموع و مشاعل پیدا شد مردم خبر آوردند که اینک جیمکین در محفه نشسته رسید و حال آنکه وزیر ختائی بعادت سالکان طریق کشورگشائی در محفه نشسته می آمد و امیر احمد
باستقبال استعجال نمود و چون نزدیک ختائیان رسید او را در میان گرفته بتیغ شهادت رسانیدند و نوکران امیر احمد که مسلح بودند متعاقب آمده کشندگان
سرور خود را تیرباران کردند از آن جمله تیری بر مقتل وزیر ختائی خورده او نیز بمرد و چون قاآن از کیفیت حادثه وقوف یافت جمعی بخان بالیق فرستاد تا نعش
وزیر ختائی را بردار اعتبار کشیدند و چهار هزار بالش انعام فرمود تا امیر احمد را تجهیز و تکفین کرده در موضعی مناسب مدفون گردانیدند و بعد از آنکه چهل روز بر آن
قضیه بگذشت جهت ترصیع تاج قاآن جوهری بزرگ محتاج الیه گشت و بعضی از تجار بعرض قاآن رسانیدند که پیش ازین لعلی که قیمت
مثقال زر داشت بخزانهٔ عامره با امیر احمد فروخته بودیم قاآن این سخن شنیده گفت من از این معامله خبر ندارم و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش زن امیر احمد
خاتون آن لعل را نزد قاآن فرستاد و این معنی سبب اشتعال نایرهٔ غضب پادشاه گشت و بروایتی موجب ظهور لعل مذکور آن شد که میان دو پسر امیر احمد
وقت قسمت ترکه نزاع بوقوع انجامید و پادشاه بتحقیق ترکات او اشتغال فرموده در آن اثنا آن لعل پیدا آمد آنگاه قاآن فرمان داد که جسد امیر احمد را از قبر بیرون
کشیده رسنی بر پایش بستند و تا چهار بازار کشیدند و گردونها بر وی راندند تا گوشت و استخوانش با خاک یکسان گشت و اینجو خاتون را نیز کشته و پسران
منظرش را پوست کندند و چهار صد قماش آن وزیر مرحوم بر لشکریان تقسیم نمود و تمامی املاک و اسبابش کشیدند فاعتبروا یا اولی الابصار نظم زمانه
چو باد است و باد از نخست نقاب از رخ گل بیکبارگی کشد پس از هفته در میان چمن تنش را بخاک مذلت کشد و در جامع رشیدی مسطور است که بعد از واقعهٔ
مذکوره سنکه ایغوری که با سالکان مسالک شریعت عداوت می ورزید بمرتبهٔ وزارت رسید و چون مدت هفت سال بدولت و اقبال اوقات گذرانید
روزی قبلا قاآن از وی چند مروارید طلبید جواب داد که ندارم مسلمانی افغانی که مبارکشاه نام داشت نزد قاآن بغایت مقرب بود آهسته بعرض رسانید
که سنکه نزدیک یکهزار جواهر و طلا آلات در خانه دارد اگر پادشاه او را بسخن مشغول گرداند بنده همین لحظه آن اشیا نفیسه را بسریر اعلی آورم قاآن با سنکه
تکلم کرده مبارکشاه فی الحال بخانهٔ او رفته دو صندوق مملو از جواهر زواهر و مرصعات تا در بارگاه پادشاه آورد لاجرم همان لحظه سنکه مواخذ گشته بیاسا رسید
و بجای او اولجای جنکسانک وزیر گردید و قبلا قاآن همدران اوان ناصر الدین ابوبکر را از قراجانگ طلب فرموده با اولجای جنکسانک شریک ساخت
که چون ناصر الدین مدت دو سال بامر وزارت پرداخت بعضی از مقربان بعرض قاآن رسانیدند که ناصر الدین از اموال دیوان شصت تومان بالش فوت کرده
است قبلا او را مخاطب ساخته حقیقت آن سؤال نمود او جواب داد که چون سه سال متعاقب محصولات ممالک بواسطهٔ آفت سماوی بیکو نیامد مبلغ مذکور در نزد رعایا
گذاشته ام تا مستاصل نشوند قاآن را این جواب موافق مزاج افتاده فرمود که تمامی ارکان دولت او را خوب بیش زنند و ناصر الدین بجز اری ملک و رعیت می پرداخت آنگاه
خلعت زردوزی پوشانیده او را یا قیجان لقب داد و زمام اختیار جزئی و کلی مهام وزارت را در کف درایت او نهاد و یا قیجان تا آخر ایام حیات قبلا قاآن وزیر
بوده در ایام دولت تیمور قاآن نیز بر انجام مهام صاحب دیوانی اشتغال می نمود ذکر خان پنجم از آن پادشاهان عالیشان که موسوم بود بتیمور قاآن
قبلا قاآن در ایام سلطنت پسر خویش جیمکین را ولی عهد کرده بود و حسب تقدیر عزیز علیم شاهزاده جیمکین پیش از پدر از عالم انتقال نمود و قبلا قاآن پسر او تیمور را که بصفت
عدالت و نصفت اتصاف داشت قایم مقام پدر ساخته و در آن اوان که قبلا قاآن وفات یافت تیمور قاآن بحدود ترکستان بترتیب و تجهیز لشکر قیام می نمود
که بجنگ شاهزاده قیدو رود لاجرم مادرش کوکجین خاتون متصدی سرانجام امور سلطنت شده با یا قیجان کس بطلب پسر فرستاد و تیمور قاآن بعد از استماع
این خبر بجانب دار الملک ختای مراجعت کرده در سنهٔ اربع و تسعین و ستمائه بمقصد رسید و از شاهزادکان کمکو و توقان پسران قبلا قاآن و اولاد جیمکین
اغول و تومو خان بن قبلا و از نوئینان بیان جنکسانک و اوچاچار و الجای جنکسانک و التون جنکسانک و غیرهم مجتمع گشته تیمور قاآن را بر سریر پادشاهی

پادشاهی نشاندند و نامش را اولجایتو قاآن گردانیدند و چون اولجایتو قاآن بر سریر خانی بر آمد ببسط بساط عشرت و انبساط قیام نمود و ابواب انعام و احسان
بر روی خواص و عوام بر گشود و اتباع ارباب مناصب را بدستور زمان قبلا قاآن مقرر ساخت و بیان قیجان را بیشتر از پیشتر تربیت کرده رایت اختیار
و اعتبارش را بر افراخت و فرمود که او را بلقب پدر و جد ملقب دانسته بیان اجل خوانند و فرمان او را در امور مالی از جزئی و کلی معتبر دانند حکومت قراقرم که مسکن
اصلی چنگیز خان است با برادر بزرگ خویش کملا عنایت فرمود و پسر عم خود انند اغول ولد توماغان بن قبلا را بایالت ولایت تنگقوت نصب فرمود و کوکجو
کورکان را بدفع شاهزاده قیدو نامزد کرده در تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم جور و اعتساف شرایط مبالغه بجای آورد بصحت پیوسته که تیمور قاآن
از مبادی ایام جوانی و عنفوان زندگانی بشرب راح ریحانی و تجرع بادهٔ ارغوانی بغایت مشعوف بود و هر چند جد نامدارش قبلا قاآن او را از ادمان
مدام منع مینمود اصلا قبول نمی فرمود آخر الامر قبلا چند کس از اهل اعتماد در ایران فرزند ارجمند موکل ساخت تا نگذارند که دست بجانب صراحی برد و لب بر لب جام نهد
و چون شاهزاده روزی چند بقول اصحاب وعظ و پند شراب ننوشید بی تحمل شده بتعلیم مولانا رضی الدین بخاری که بواسطهٔ قرب شرب نزد او مقرب بود
حمامی را گفت که بجای آب در یکی از آخورهای حمام شراب بریزد و هر روز باتفاق خدمت مولوی بحمام رفته پنهان از اغیار رفع خماری می نمود آخر الامر موکلان
بر آن سر وقوف یافته کیفیت حال بعرض قبلا رسانیدند و قاآن در غضب رفته مولانا رضی بخاری را بهانه از صحبت شاهزاده دور انداخت و چون پیمانهٔ حیاتش
را ساقی اجل پر کرده بود بطریق خفیه او را هلاک ساخت غرض از عرض این حکایت آنکه بنابر اسباب مذکوره تیمور قاآن در زمان زندگانی قبلا قاآن نمی توانست
که بموجب دلخواه مجلس عیش و عشرت آراسته گرداند اما بعد از جلوس بر تخت سلطنت صبح و شام غیر شرب می گلفام کاری نداشت و شب و روز همدم قدح و
جام بوده قبول نصیحت نیک اندیشان را پیرامن خاطر نمیگذاشت پس از آنکه شش سال در کمال اقبال باین طریق اوقات گذرانید بکثرت شراب مزاج صحیح
الابتهاج او تباه گردیده بمرض صرع و لقوه گرفتار گردید و شش سال زمان رنجوری او امتداد یافته در آن اوقات خاتونش بمشورت امرا امور ملک و مال را
بفیصل می رسانید و بعقیدهٔ صاحب ظفرنامه نام پدر قیدو خازی اغول بود گفتار در بیان بدایت حال شاهزاده قیدو و ذکر نهایت
ایام اقبال او شاهزاده قیدو که بروایت صحیح ولد قاشین بن اوکدای قاآن بود در اوایل ایام رشد و تمیز ملازمت ارتق بوکا می نمود و در آن اوقات
آثار نجابت و اقبال بر صفحات احوال او ظاهر گشت قیدو بمقتضای این مصراع که مصراع نبید دولت کر بر آن باش چون تیر عمل کرده روی بجنبی از
بلاد مغولستان آورده و نزد برکه اغول که در دشت قبچاق بجای صاین خان پادشاه شده بود قاصدی نزد او ارسال داشت و التماس فرمود که
او را بمال و لشکر مدد دهد تا بعضی از ممالک موروث را تسخیر نماید برکه اغول که بصفت عقل و فراست و فهم و کیاست موصوف و معروف بود منجمان طبیعت
فرمان داد که بر زایچهٔ طالع قیدو نظر انداخته سعادت و شقاوتش را از سیر نجوم معلوم نموده کیفیت عرض کنند و اهل تنجیم بعد از تامل و تفکر معروض گردانیدند
که از امارات سماوی چنان بوضوح می پیوندد که طالع قیدو در غایت قوت است و بر خصوم و اعادی ظفر یافته سالها بر تخت تمکین خواهد نشست بنابر آن
برکه خان قیدو را از زر و لشکر مدد کرده و قیدو باستظهار آن سپاه بمحاربهٔ براق اغول که در الوس جغتای پادشاه بود مبادرت نموده بر وی ظفر یافت
و بلاساغون و کتک و بعضی دیگر از ولایت ترکستان و مغولستان را بحیز تسخیر در آورده در آن وقت که خاطر قبلا قاآن از زحمت مخالفت برادرش ارتق بوکا فراغت
یافت فی سنهٔ اثنین و ستین و ستمائه ایلچیان نزد تمامی خواتین و شاهزادکان الوس چنگیز خان فرستاده بطلب ایشان فرمان داد و مجموع ایشان بدو بخان
بالیق شتافتند مگر اولاد باتو و شاهزاده قیدو و قبلا از تخلف قیدو غبار بخاطر راه داده خواست که او را در قید بلا اندازد لاجرم چند کرت
قاصدان چرب زبان پیش وی روان کرده پیغام فرمود که مناسب چنان می نماید که آن عزیز فرزند مانند سایر شاهزادکان خود بدین جانب شتابد و دیده
بدیدار یکدیگر روشن کنیم و باتفاق یکدیگر باهتمام مهام و انتظام امور ملک و دولت پردازیم قیدو خان بمساعدت بخت بیدار جواب داد که امسال الاغان
حشم و خدم ما از لاغری مجال رفتار ندارند اگر توفیق رفیق گردد سال دیگر شرف ملازمت در یابیم و تا مدت سه سال بامثال این بهانها تمسک جسته بدرگاه
قاآن نرفت و هر سال طایفه از ابطال رجال را باطراف ممالک مغولستان و ترکستان میفرستاد و باخذ غنایم و گوشمال ارباب جرایم میپرداخت بنابر آن
وعده خاطر قبلا قاآن از جانب قیدو خان نومید گشته فوجی از شاهزادکان و نوئینان را با سپاهی گران بکارزار او نامزد فرمود و ایشان در کنار
اردویش ییلاق کرده خواستند که در اوایل فصل خریف مبادرت نمایند در آن اثنا بعضی از آن شاهزادکان بنابر افساد زمرهٔ مفسدان نسبت

به قبلا قاآن بمقام عصیان آمده سرداران لشکر او را مواخذه و مقید گردانیدند و جمعی با زده اولاد با توو فرزند را پیش قیدو فرستادند و این معنی موجب ازدیاد عتو و مرتبه قیدو خان گشته بعد از آن هر چند قاآن سپاه بمحاربه او فرستاد منهزم باز آمدند چون قبلا وفات یافت و پسر زاده او اولجایتو تیمور قاآن بر اطراف و اکناف و لایات تافت در سنه ثلثمایه موافق او دییل توقتامان لشکر مرتب ساخته بمقابله و مقاتله قیدو نامزد فرمود و قیدو از صورت حادثه خبر یافته ایلچیان نزد دوا خان که در آن زمان پادشاه الوس جغتای خان بود فرستاده و پیغام داد که مناسب آنست که بسرعت هر چه تمامتر با لشکر ظفر اثر بدینجانب ملحق شوی تا باتفاق سر سپاه تیمور قاآن را از سر باز کنیم و دوا بدو وای درد قیدو خان پرداخته بمعاونت او دل نهاد … و قیدو با لشکر … باجنود خلافت خود بصوب اردو حرکت کرده بآهستگی طی مسافت می نمود تا در برابر صد تومان لشکر تیمور قاآن رسید با آنکه جیش و صد یک آن سپاه زیاده نبود دل بر محاربه نهاده مدت سه شبانروز جنگهای مردانه کرد و آخر الامر زخم دار شده نزدیک بود که گرفتار گردد لاجرم در شب چهارم فرمان فرمود که لشکریان در چند موضع آتش افروزند و سپاه تیمور قاآن شعلات نیران فراوان دیده تصور کردند که قیدو را از جانبی مدد رسیده و او خود همان شب کوچ کرده بار زمین نشست و امرای ختایی بتوهم آنکه قیدو حیله اندیشیده میخواهد که ایشان را از دنبال خود کشد و بدام بلا مقید گرداند او را تعاقب ننمودند و مقارن آن حال دوا خان با شجاعان ایل و الوس جغتای خان بقیدو پیوست و هر دو شاهزاده بعد از تقدیم مشورت همعنان یکدیگر روی بسپاه تیمور قاآن نهادند و در کنار آب … روی بدیشان رسیده هر دو گروه چندان کوشش نمودند که … و اگر چه دوا ساق پای زخم خورد و چند نفر از خویشان او از پای درافتادند اما عاقبت قیدو غالب گشته ختاییان عنان بصوب فرار گردانیدند و در اثنا را مصراع آتش … و علف زار را بسوختند تا کسی ایشان را تعاقب نتواند نمود و بعد ازین فتح نامدار قیدو خان بمرض قولنج گرفتار گشت و بعضی از جاهلان ختایی که خود را طبیب می پنداشتند بیست و پنج حب بدو دادند و مرض منجر باسهال دموی شده قیدو خان فی سنه اثنی و سبعمایه در رجب رخت بسرای عقبی کشید در روضة الصفا مسطور است که قیدو خان زیاده از نه موی متفرق بر عذار و حوالی رخسار نداشته و هرگز شراب و … نمک نخورده و ملت اسلام را بر سایر ادیان و ملل ترجیح کرده پیوسته با علما و حکما مصاحبت می نمود و ایشان را بمناظره و مباحثه امر می فرمود و هر شب قبل از طلوع صبح از خواب بر خاسته بر حسب … تفکر … میبرد و بلطف طبع و جودت ذهن موصوف بوده با رعیت و زیر دستان بکمال عدالت سلوک میکرد گویند نوبتی بعضی از لشکریان او بی رخصت ولایتی از ولایات یاغی را غارت نموده جمعی را کشتند و قیدو ایشان را باز خواست بلیغ فرموده کمر از میان بگشاده در گردن انداخته سر برهنه تا آفتاب … مناجات کرده و گفت ای خدای بزرگ مرا بدین گناه که بخلاف رضای من واقع شده مواخذه منمای و از جمله حکایات که بر مکارم اخلاق قیدو خان دلالت دارد یکی آنکه دامادش دست شهوت بجانب کنیزکی دراز ساخته و دختر قیدو که حامله بود ازین معنی وقوف یافته موی شوهر را بگرفت و … خانه خود … که فی الحال افتاد و بمرد پسران قیدو در مقام انتقام شوهر خواهر بر آمده او را … کردند … اردو بسیاست رسانند پدر او … دست و پای بسته پیش قیدو فرستاد آنگاه قیدو از پسران پرسید که در حق این شخص چه اندیشیده اید گفتند که میخواهیم بقصاص خواهر خویش … قیدو گفت خواهر شما را از قتل او چه فایده خواهد رسید گفتند هیچ فایده نه قیدو گفت پس مصلحت آنست که متعرض او نگردیم چه پدر … و حالا جهة طلب رضای ما پسر خود را مقید بدرگاه فرستاده و پسران در مقام مناقشه آمده بالاخره مقرر شد که داماد را صد چوب زنند … پنهان از اولاد جلاد را گفت که دو شاخ چوب بر هم بسته ده بار آهسته بر وی فرود آورد و بعد از آنکه روزی چند برین قضیه بگذشت و خشم پسران فرو نشست قیدو خان ایشان را طلبیده گفت ای فرزندان شما چگونه روا دارید که بیگانه بر جای خواهر شما نشیند گفتند این مصلحت را خان بهتر میداند آنگاه … دختر دیگر خود را بآن شخص داد و او را خوشدل و مسرور نزد پدر فرستاد و از جمله افاضل مولانا زین الدین … ملازم قیدو خان بوده … پادشاهی نموده اندر رباعی
اندر ره حق که بنده و شاه یکیست … کاه یکیست … الحق … یکیست

ذکر اسامی سایر پادشاهانی که بعد از فوت تیمور قاآن در الغ یورت بر مسند خانی نشستند

چون … قاآنان قراقرم و کلوران مرقوم کلک بیان گشت بروایت میرزا الغ بیگ گورکان عدد آن سلاطین … و ازین جمله … نفر … شده … احوال چهارده نفر دیگر نامعلوم است کلک سخن گذار بمجرد تعداد اسامی ایشان اختصار نموده در سلک تحریر میکشد که قاآن هشتم توشیلای بن خلیبک

ترجمه

خلیبک بن ترمه بلا بن جکیم است که قایم مقام تیمور قاآن بود هفتم توقتا بن قوشیلای هشتم تازیهما بن تو تک که در زمان حکومت او رایلیکتو خواندند نهم انوشروان بن اراکه باخلاق حمیده آراسته بود و فتور در منصب قاآنی در زمان دولت او روی نمود دهم توقتیمور بن تیمور قاآن یازدهم پیسور دار دوازدهم … سیزدهم ایلبک قاآن چهاردهم … پانزدهم ایلچی تیمور قاآن که بملازمت امیر تیمور گورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت بالغ یورت رفته بر مسند قاآنی نشست … که از نسل ارتق بوکا بود … اورداى بن ملک تیمور … ارتق بوکا انتظام داشتند و از مقدمه ظفرنامه چنان معلوم می شود که قاآنی که بآستان امیر تیمور گورکان رسید و بعد از فوت آنحضرت بقراقرم رفته قاآن گردید تازیحی … تنغور نامی و ختایی خروج کرده آن مملکت را بدست آورده بود و غیر یورت اصلی که عبارت از قلماق و قراقرم است موضعی در تصرف تازیحی در نیامد و بعد از اندک زمانی تازیحی کشته شد امرا او یرات بر قراقرم و قلماق مستولی شدند والله تعالی اعلم بحقیقة الحال

دیشته و کوپان قبل السلطنت تاریخی

ذکر شمهٔ از حال جوچی خان بن چنگیز خان و اولاد او

که در دشت قبچاق پادشاهی نمودند مستظرفان اخبار آورده اند که نوبتی قوم مرکیت که ایشان را اکریت گویند فرصت یافته اردوی چنگیز خان را غارت نمودند و خاتونش را که حامله بود اسیر گرفته پیش اونگ خان فرستادند و اونگ خان بچشم شفقت در آن عجزه نگریسته نسبت بوی در مقام حرمت … تا وقتی که چنگیز خان بیورت خود معاودت نمود آنگاه او را نزد شوهر فرستاد و بعد از روزی چند پسری از وی متولد گشت و موسوم بجوچی شد یعنی مهمان نو رسیده و چون جوچی که اسن اولاد ذکور چنگیز خان بود بمرتبه جوانی و عنفوان ایام رسید کمال ترقی نمود چنگیز خان ایالت خوارزم و دشت قبچاق و الان و آس و روس و بلغار و توابع را بوی تفویض فرمود و پیوسته میان جوچی و جغتای او کدامی غبار نقار ارتفاع داشت زیرا که برادران بنابر قضیه مذکوره او را طعن می کردند و جوچی پیش از چنگیز خان شش ماه وفات یافت چهارده پسر یادگار گذاشت برین موجب اول اورده که مادرش سرقان بود … باتو که مادرش ارکی … بنت ایلچی نویان قنقرات بود سیم برکه خان چهارم برکجار پنجم شیبان ششم تنگقوت هفتم بوال هشتم چیلاوقون نهم شینقور دهم … یازدهم محمد دوازدهم اودور سیزدهم بوقاتیمور چهاردهم سینکوم و از جمله این چهارده پسر باتو که او را صاین خان میگفتند بحکم وصیت قایم مقام پدر شد و اوکتای قاآن در ایام دولت باتو را منظور نظر تربیت ساخته پسر خود کیوک خان را با منکو ولد تولی و بعضی از اولاد جغتای مصحوب او گردانید تا تمامت ولایت آس و روس و چرکس و آن حدود را مستخلص سازد و باتو همعنان شاهزادگان و لشکر فراوان بدانجانب شتافته باندک زمانی مواضع بسیار در حیز تسخیر کشید و شهر مسن را بعد از محاصره قهرا و قسرا گرفته بقتل عام فرمان داد و گفت قاتلان گوشهای راست بریده بعرض رسانند دویست و هفتاد هزار بشمار در آمد و چون باتو از آن مهم باز پرداخت بصوب کلار و باشغرد که متصل بلاد فرنگ بود و متوطنان آن دین نصاری داشتند رایت عزیمت برافراخت و پس از تحمل … ترسایان از … سپاه مغول آگاهی یافتند بمقابله و مقاتله ایشان را پیش نهاد همت ساخته چهار صد هزار مرد بمیدان نبرد شتافتند و باتو از کثرت عدد و عدد خصم واقف شده از اهل اسلام هر که در معسکرش بود فرمود که یکجا جمع گشته بجد و زاری از حضرت باری ظفر و نصرت مسالت نمایند و خود تنها بر پشته رفته … یکشبانروز بعجز و مناجات و عرض حاجات … سخن با هیچکس نگفت … آمده تجهیز سپاه پرداخت و در شب جمعی از شجاعان را از آبی که میان او و مخالفان واسطه بود گذرانید که در وقت اشتعال آتش قتال از پس پشت ایشان در آیند و روز دیگر بهادران هر دو کشور آغاز اشتعال … کرد باتو بنفس خویش روی بایشان آورده و در آن اثنا جماعتی که شب از آب گذشته بودند از عقب نصاری در آمدند و از هر دو طرف ایشان را در میان گرفته منهزم گردانیدند و باتو آن الکا را مسخر کرده بدشت قبچاق بازگشته بر مسند خانی نشسته شاهزادگان را اجازت معاودت ارزانی داشته و شهر سرای را بنا کرده دار الملک ساخت وفاتش در سنه اربع و خمسین و ستمایه موافق لوی ئیل روی نمود و او تابع هیچ دین و ملت نبود و غیر خداپرستی شیوه نمیدانست و مسلمانان را … بر … می دانست با سلاطین روم و شام احکام و برات می نوشت و همواره تخم انعام و احسان بر قضای خاطر طوایف انسان می کشت و بعد از فوت باتو برادرش برکه خان قایم مقام شد و از آن زمان تا غایت که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین و الف رسیده سلطنت دشت قبچاق متعلق باولاد جوچی خان است و در مقدمه ظفرنامه اسامی سی و دو نفر از ایشان مسطور گشته و در الوس اربعه که بعد از فوت مؤلف مقدمه ظفرنامه تالیف یافت نامهای سی و نه نفر نوشته شده برین موجب که سمت تحریر می یابد و بر تفصیل این احوال می آید اول جوچی خان بن چنگیز خان دوم باتو بن جوچی که مجملی از حال او در حین بیان آمد سیم برکه خان بن جوچی خان که مردی موحد و مسلمان بود و پیوسته بر افعالی که از هلاکو خان در بغداد صدور یافت …

ستقیولان

می نمود چهارم تیمور بن طوغان بن باتو که در زمان پادشاهی ملقب بکلک شد پنجم تودمنکا بن طوغان ششم توقتا خان بن سکوتیر که مادرش اولجای خاتون
نبیره قلمش اغا بود هفتم اوزبک خان بن طغرل بن سکوتیمور که جمیع الوس اوزبک بوی منسوب اند هشتم جانی بیک خان بن اوزبک خان که پادشاهی
عدالت شعار رحمت آثار بود از رعیت دثار بود و در ایام دولت او اشرف بن تیمور تاش بن چوپان بر آن آذربیجان استیلا یافته آغاز ظلم
و تعدی نموده چنانچه اکثر اشراف و اعیان آن بلدان جلای وطن اختیار کردند از آنجمله قاضی محیی الدین بردعی بسرای که دار الملک جانی بیک خان بود
رفته بنصیحت و موعظه مشغول فرمود روزی که پادشاه و ارکان دولت در مجلس وعظ آن شریف داشتند حکایت ظلم اشرف را بعبارتی تقریر کرد
که همه در گریه افتادند و گفت که چون بندگان این آستان را استطاعت دفع آن ظالم میسر است اگر در این باب غفلت ورزند در قیامت مواخذ خواهند
و این سخن تاثیر تمام کرده جانی بیک خان با سپاه فراوان فی سنه ثمان و خمسین و سبعمائه متوجه آذربیجان گشت و ملک اشرف از قرب وصول پادشاه
آگاه شده از تبریز گریخت و سپاه آن پادشاه معدلت دستگاه از عقب رفته او را در خانه شیخ محمد بالغی که در نزدیکی خوی بود دستگیر کرده بتبریز برده بقتل
رسانیدند و جانی بیک خان با وجود آنکه سپاه فراوان همراه داشت اصلا بجهه علف و علوفه متعرض ساکنان آذربیجان نشده قوانین اشرف را نسخ
کرده پسر خود بردی بیک را در تبریز حاکم ساخت آنگاه رایت مراجعت بجانب یورت خود برافراخت و بعد از وصول بدشت قبچاق هم در آن سال
درگذشت مختصر مخیص از مولفات بجامع کمالات انسانی مولانا سعد الملة والدین التفتازانی بنام نامی جانی بیک خان مزین است و کمال نصفت و وفور
لطف و مکرمت آن پادشاه عالی همت در مصنفات سایر ارباب فضیلت مبین نهم بردی بیک خان بن جانی بیک خان که چون از وفات پدر خبر
یافت از تبریز بدشت قبچاق رفته بر مسند پادشاهی نشست دهم کیلدی بیک خان یازدهم نوروز که ترو بیگ خود را از اولاد جانی بیک خان می شمرد
دوازدهم چرکس خان که امرا او را بنابر مصلحت وقت بفرزندی جانی بیک خان منسوب ساختند سیزدهم خضر خان چهاردهم مرد بن خضر خان پانزدهم
بازارچی شانزدهم توقای بن سیاستی هفدهم تولغتیمور خان که برادرزاده توقای بود هیجدهم مراد خواجه برادر تولغتیمور خان نوزدهم قتلغ خواجه برادر او
بیستم اروس خان که در اوایل زمان امیر تیمور گورکان در دشت قبچاق پادشاهی میکرد و نسبت بآنحضرت لوازم مخالفت بجای می آورد بیست و یکم
توقتا بن اروس خان بیست و دویم تیمور ملک بیست و سیوم توقتمش خان که بواسطه امداد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان پادشاه دشت قبچاق شده
مرتبه او از تبار با و اجداد او گذشته بالاخره با آنحضرت مخالفت نموده و نوبت بمقابله و مقاتله اقدام فرموده چنانچه در جزو سیوم از این مجلد مذکور خواهد گشت
انشاء الله تعالی بیست و چهارم تیمور قتلغ بن تیمور بیک که او نیز بملازمت امیر تیمور گورکان رسید بیست و پنجم شادی بیک بیست و ششم پولاد بن شادی بیک
بیست و هفتم تیمور بن تیمور قتلغ بیست و هشتم جلال الدین بن توقتمش خان بیست و نهم کریم بردی بن توقتمش خان سیم کپک خان بن توقتمش خان
سی و یکم جکره سی و دویم جبار بردی بن توقتمش خان سی و سیوم سیدی احمد سی و چهارم درویش بن الهی سی و پنجم محمد خان سی و ششم دولت بردی بن تاشی
تیمور سی و هفتم براق که میان او و میرزا الغ بیک گورکان محاربه وقوع یافت چنانچه در حیز بیان خواهد آمد انشاء الله تعالی سی و هشتم غیاث الدین شادی
بیک سی و نهم محمد بن تیمور خان چون احوال این سلاطین تا معلوم بود محرر و نقل اسامی ایشان اکتفا رفت و دیگری از خانان دشت قبچاق ابوالخیر خان است
که سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه گورکان بن امیر تیمور گورکان بامداد او فتح سمرقند نمود و ابوالفتح محمد خان شیبانی
در سنه ست و تسعمائه بر سمرقند استیلا یافت و بعد از فوت پادشاه عالیجاه ابوالغازی سلطان حسین میرزا بخراسان شتافت و او ولد بوداق سلطان بن
ابوالخیر خان بود و بیان شمه از حالات محمد خان شیبانی و سایر اولاد ابوالخیر خان که تا غایت در دیار ترکستان و ماوراءالنهر بر مسند جهانبانی تمکین دارند
در ضمن وقایع آینده از مساعدت وقت مامول است

ذکر سلطنت جغتای خان بن چنگیز خان در ولایت توران

جغتای خان
که پسر دوم چنگیز خان بود بوفور هیبت و سیاست و اطلاع بر دقایق امور یاسا و توره از سایر برادران امتیاز تمام داشت و چنگیز خان بحکام قسمت ممالک
حکومت ماوراءالنهر و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا کنار آب سند بوی تفویض فرموده و در وقت وفات مقرر
ساخته که قراچار نویان بن سوغو جیجن بن ایردمچی برلاس که جد پنجم حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان است مدار امور ملک او باشد و جغتای بعد
از فوت پدر در بیش بالیغ دار الملک ساخته عنان اختیار مهمات سپاهی و رعیت را بقبضه اقتدار امیر قراچار گذاشت و خود همیشه اوقات در خدمت

در خدمت اوکتای قاآن بسر می برد با آنکه اوکتای بسال از وی خردتر بود در باب تعظیم و تکریم و اطاعت حکم و فرمان او شرط مبالغه بجای می آورد و چون
چنگیز خان رعایت رسوم یاسا و توره مذموم خود را بعهده جغتای کرده بود خدمتش در تمشیت آن امور مبالغه و الحاح بسیار می نمود و تکالیفی
که از شرع و عقل بعدی تمام داشت بنسبت تمام از وی صدور می یافت چنانچه خلایق را باکل مردار الزام میکرد و نمیگذاشت که در روز در آب روان
در آیند و گوسفند را بوجه شرعی ذبح نمایند و در قضیه کشتن گوسفند بمرتبه مبالغه فرموده بود که در ایام دولت او هیچ آفریده در خراسان بملا نیکارد در حلق اغنام نمی
توانست کشید تا بماوراءالنهر و ترکستان چه رسد و همچنین حکم کرده بود که هر که اتفاق در آب کنند یا خاک افکند او را بسیاست رسانند و خروج محمود تارابی
و قتل او در ایام سلطنت جغتای خان دست داد و فوتش در شهور سنه ثمان و ثلثین و ستمائه اتفاق افتاد از جمله افاضل ابو یعقوب سکاکی صاحب مفتاح چندگاهی
در مصاحبتش بسر می برد و مهمات وزارتش را حبش عمید سرانجام می کرد در جامع رشیدی مسطور است که جغتای خان هشت پسر داشت بدین تفصیل
و ترتیب اول موجی و مادر این پسر کنیزکی بود در خدمت بیسولون خاتون بنت قتا نویان قنغرات و بیسولون خاتون بر سایر خواتین جغتای خان شرف تقدم داشت
دوم میتوکان که از بیسولون خاتون بوجود آمده بود و در ظاهر قلعه طالقان بزخم تیری از عالم رحلت نمود سیم بلکشی که ایضا در زمان حیات پدر در سیزده
سالگی فوت شد چهارم ساربان پنجم بیسو منکا ششم بایدار هفتم قداقی هشتم بایجو چنانچه عنقریب رقم خواهد آمد بعد از فوت جغتای خان بسی از اولاد و اقربای
او در ولایات توران سعادت سلطنت دست داد و انقراض ایام دولت ایشان در زمان استعلای لوای اقبال امیر تیمور گورکان اتفاق افتاد

گفتار در بیان خروج محمود تارابی در بخارا و کشته شدن او بزخم تیر غیر و فساد

در شهور سنه ثلثین و ستمائه بقریه تاراب که از آنجا تا بخارا سه
فرسخ مسافت است شخصی محمود نام آغاز شیوه زرق کرده بتزویر سالک طریق زهد و عبادت شد و دعوی کرد که جنیان پیوسته با من ملاقات می نمایند و مرا
از مغیبات اخبار می فرمایند و بواسطه استماع امثال این خرافات جمعی کثیر از جهله و عوام الناس پای ارادت نزد تارابی عبادت آمد شد نمودند و بعضی از
آن بعض اهل تمیز بترک می جستند و بحسب اتفاق در آن ایام چند کس شفا یافتند و این معنی سبب ازدیاد اعتقاد مردم شده از اطراف و جوانب خلقی
کثیر جمع گشتند و شخصی از دانشمندان بخارا که شمس الدین محبوبی لقب داشت بنابر تعصبی که با اشراف و اعیان آن بلده می ورزید دست ارادت بتارابی داد و
گفت که پدرم در بعضی از مولفات خود آورده است که از تاراب بخارا صاحب دولتی موصوف بصفات کذا بیرون خواهد آمد
و همه عالم را مسخر خواهد ساخت و آن اوصاف بر ذات شریف تو صادق می آید محمود از شنیدن این سخن بوی دعوی در سر آید نهاده هوس پادشاهی
در خاطرش افتاد و زمره از امرای مغول که در بخارا اقامت داشتند از وی اندیشیده شده بیات اجتماعی نزد تارابی رفتند و بعد از اظهار ارادت و اعتقاد گفتند
مناسب چنان است که حضرت شیخ بشهر تشریف آورند تا آن بلده از یمن قدوم شریف حضرت بی نصیب نماند و تارابی ملتمس ایشان را مبذول فرموده متوجه شهر گشت
و داروغه و اعیان بخارا با هم قرار داده بودند که چون بسر پل که در آن بلده است رسد تارابی را بکشند و شیخ زراق در توقف یافته پیش از وصول بدان موضع
داروغه شهر را گفت از اندیشه فاسد باز گرد و الا بی آنکه دست مردمی در میان باشد اشارت نمایم که چشمهای ترا از کاسه سر بیرون کشند داروغه ملک
امرا از اظهار این سر اندیشناک شده متعرض محمود نشدند و او در بخارا بخانه مناسب فرود آمده از دحام خاص و عام در آن منزل بمرتبه رسید که با وجود
مجال عبور نبود و داروغه و امرا فرصتی می جستند که شیخ زراق را از میان بردارند تا بسبب کثرت آمد شد خلق بمقصود فایز نمی گشتند در آن اثنا یکی از مردم
او را از قصد امرا آگاه ساخت و تارابی از در غیر ظاهر از سرا بیرون رفته پای در رکاب آورد و بسرعت هر چه تمامتر خود را بتل ابو حفص رسانید و عوام بخارا
چون شیخ را آنجا ندیدند آغاز غوغا کرده گفتند خواجه از خانه بیرون پرید و بلطافة الغیبی بتل ابو حفص رسید آنگاه وضیع و شریف عنان شکیبایی از دست
داده روی بتارابی نهادند و چون شب درآمد تارابی مردم را مخاطب ساخته گفت ای طالبان حق تا کی اهمال و اغفال توان نمود روی زمین را
از لوث وجود کفار و خاکساران پاک می باید ساخت و کامیابی بتقویت دین مبین باید پرداخت جهال و عوام الناس که از شیخ این رخصت یافتند آلات
حرب بر داشته و در رکاب محمود بجانب شهر شتافتند و داروغه و امرای مغول گریز بر ستیز اختیار کرده تارابی در غایت عظمت در بخارا متمکن گشت و روز
جمعه خطبه بنام خود خواند و از هر کس قوم بهمی اشتلم فرمود و دست رنود و اوباش را قوی گردانید تا بمنازل اغنیا درآمده هر چه می خواستند بر
می داشتند و در آن ایام بر زبانش گذشت که عنقریب از غیب اسلحه بما خواهد رسید قضا را در آن نزدیکی جمعی از تجار شیراز در بخارا بار گشاده

چهار خود از شمشیر ظفرآور روند و این اتفاق سبب ازدیاد ارادت خلایق شد و بعد از چند روز از سلطنت محمود اکثر امرا که از بخارا بیرون رفته
بودند با لشکر بسیار مراجعت نموده روی بمیدان قتال نهادند و تارابی ایشان را استقبال فرمود و چون مغولان نزدیک رسیدند صف لشکر بیاراست
و خود در مصاحبت شمس الدین محبوبی در قلب بایستاد و بنابر آنکه در میان خلق شهرت یافته بود که بغیر جنود ظاهری تارابی از جنیان سپاهی دارد
که در میان زمین و آسمان طیران می نماید و هر کس تیغ و تیر و روی با او میکشد دستش خشک میشود مغولان ترسان و ترسان دست به تیر و کمان و تیغ و سنان
می بردند و عاقبت دو تیر عمر ربا از دست قضا کشاد یافته بر مقتل محمود تارابی و محبوبی خورد چنانچه هر دو بر خاک هلاک افتادند اما بسبب رسیدن باد و غبار
هیجان کرده غبار هیچکس برین حال اطلاع نیافت و لشکر جغتای خان این حال را بر کرامت شیخ حمل کردند و بوادی فرار شتافتند و مریدان شیخ ایشان را تعاقب
نموده قرب ده هزار کس بقتل آوردند و چون بعسکر باز گشتند و تارابی را زنده ندیدند گفتند خواجه محبوبی فرموده اند و برادرانش محمد و علی را بر تخت حکومت
نشاندند که مطاوعت بر میان بستند و این اخبار بعرض امیر قراچار رسید و او نوئین شجاعت آئین را با سپاهی شکن بدفع آن فتنه کرده ایشان
بعد از قتل تارابی بیک هفته خود را بانجا رسانیده برادران تارابی در برابر مغولان صف آرا می گشتند و جنگی سخت اتفاق افتاد و قرب بیست هزار
کس از جانبین کشته شدند و برادران تارابی تیر زیای در آمده مردم بخارا و سیغولها کرختند آنگاه مغولان بخیال قتل و غارت بخارا بجانب شهر توجه
نمودند و طایفه از اهل اعتبار با تحف و پیشکش ایشان را استقبال کرده التماس فرمودند که چندانی تخریب آن بلده مبادرت ننمایند که صورت قضیه بعرض
امیر قراچار رسد و خبر باز آید و امرا این ملتمس را قبول نموده چون آن نوئین معدلت آئین برین حال اطلاع یافت حکم فرمود که امرا و لشکریان باز گردند
و متعرض بخاریان نشوند و از میامن توجه خاطر قراچار نوئیان بخاریان هم از شر فتنه تارابیان هم از قتل و تاراج لشکریان نجات یافتند **ذکر ابو
یعقوب السکاکی و حبس عمید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید** عالم فاضل ابو یعقوب السکاکی که کتاب مفتاح در علم معانی
بیان از جمله مؤلفات بلاغت نشان اوست از علوم غریبه و فنون عجیبه و تسخیر جن و نیرنجات و دعوت کواکب و طلسمات و فن سحر و سیمیا و خاصیت
اجسام و رصد اجرام سماوی وقوف تمام داشت و این معنی از تقریر حبش عمید وزیر و دیگری از نواب پایه سریر سلطنت مصیر جغتای خان ظاهر گشته آنجناب
را طلبیده انیس و جلیس خود گردانید و سکاکی پیوسته غرایب اشیا به پادشاه می نمود و آن معنی موجب مزید اعزاز و احترامش میگردید از جمله آنکه روزی
که جغتای خان بر صندلی نشسته بود دید که کلنگی چند در فضای هوا طیران می نمایند و دست به تیر و کمان برد سکاکی پرسید که پادشاه کدام یک از این کلنگان را
میخواهد که بر زمین افتد جغتای بانگشت کلنگ آخرین و یکی از آنها که در میان آن بود سکاکی خطی مدور بر زمین کشید و افسونی خواند و بانگشت اشارت
کرد فی الحال آن کلنگ بر زمین افتاد و جغتای انگشت تعجب بدندان گرفته مرتبه مزید معتقد ابو یعقوب شد که پیش او بدو زانوی ادب می نشست
و در آن ایام نوبتی سکاکی بعرض جغتای رسانید که مصراع در آن فرصت که در بغداد بودم از وزیر خلیفه رنجیده آتش را بستم چنانچه هر چند سعی
میکردند افروخته نمی شد و بعد از سه شبانه روز بزبان داد رنجیده خلایق بر آمد خلیفه دانست که این معنی از نتایج طبیعت منست لاجرم مرا طلبیده گفت که آتش
را بگشای گفتم وقتی میگشایم که در بغداد ندا کنند که این فعل از سکاکی صدور یافته و وزیر بوسه بر کون سگ دهد و همچنین کردند تا آتش را گشودم القصه
تقرب سکاکی نزد جغتای بدان مرتبه رسید که آتش رشک و حسد در ضمیر وزیر مشتعل گردید و همت بر استیصال آن سید اهل فضل و کمال بست و سکاکی
برین قضیه وقوف یافته بروی مسابقت جست و با جغتای خان گفت که از دلایل نجوم چنان معلوم میشود که کوکب دولت و اقبال حبش عمید بدرجه
هبوط و صعود و نحوس رسیده و از آن می ترسم که شقاوت و ادبار او در سعادت و اقبال تو سرایت کند جغتای این سخن باور کرده فی الحال حبش
را از وزارت معزول ساخت و چون یکسال از عزل وزیر بگذشت و اختلال در احوال ملک و مال ظاهر گشت جغتای با سکاکی گفت که ضعف
نحوست طالع مردم دوام ندارد و شاید که کوکب بخت حبش عمید قوت گرفته باشد سکاکی از وخامت عاقبت خیانت اندیشیده گفت می تواند بود
جغتای بار دیگر منصب وزارت را بحبش تفویض فرمود و او کمر قصد ابو یعقوب بر میان بسته زبان بعیبش بگشاد در آن اثنا سکاکی تسخیر [illegible] کرده
لشکری انس و جن بسیار و سلاح [illegible] بود و در نظر جغتای ظاهر گردانید و جغتای از مشاهده آن حال اندیشناک شده حبش مجال سعایت
یافت و گفت چون سکاکی بر ایجاد امثال این امور قدرت دارد می تواند بود که قصد پادشاه [illegible] لشکری [illegible] کشد و این سخن

سخن مؤثر افتاد و جغتای خان سکاکی را محبوس گردانید و او سه سال در زندان بسر برده بعد از آن وی بعالم آخرت شتافت **ذکر سلطنت
ییسو منکا و قراهلاکو** در مقدمه ظفرنامه مسطور است که چون جغتای خان وفات یافت قراچار نوئیان که مدبر امور مملکتش بود قراهلاکو ولد موتوکان
بن جغتای خان را بپادشاهی اختیار نمود و در وقتی که کیوک خان بر مسند قاآنی نشست رقم عزل بر ناصیه حال قراهلاکو کشیده ییسو منکا بن جغتای
خان را در آن الوس والی گردانید و گفت بیت پسر تا بود چون نبیره کلاه بسر بر نهد تا نشیند بگاه و در روزگار اقبال ییسو منکا باندک زمانی سپری شد
زبانی
از جهان پر ملال انتقال کرد و قراچار نوئیان بار دیگر قراهلاکو را بر تخت خانی نشاند بیت آب اقبالش بجوی بخت باز آمد که بر سریر پادشاهی
سرفراز آمد گر و در ایام دولت قراهلاکو امیر قراچار بتاریخ سنه اثنی و خمسین و ستمائه موافق توشقان ییل بدار القرار خرامید و از وی نه زوجه و چهل پسر
و ده پسر یادگار ماند مدت عمرش هشتاد و نه سال بود و بعد از فوت قراچار چندگاهی قراهلاکو نیز از عقب رفت خاتونش ارغنه متصدی ضبط ایل
و الوس گشت ارغنه خاتون بروایت صاحب مقدمه ظفرنامه دختر ارتق بوکا بن تولی خان بود و بقول مؤلف الوس اربعه نورالچی گورکان
و باتفاق مورخان ارغنه خاتون که از قراهلاکو پسری صغیر داشت مبارکشاه نام بعد از فوت شوهر تاج خانی بر سر نهاد و در رعایت حال مسلمانان
پرداخت و ایل و الوس را استمالت داد و کماینبغی بلوازم امور پادشاهی قیام می نمود تا آن زمان که الغو بر الوس جغتای خان استیلا یافت او را
بحباله عقد خود در آورد **ذکر الغوخان** الغو ولد بایدر بن جغتای خان است و نامش در اصل بالیغو بود و بنابر کثرت استعمال آن لفظ با لغو تبدیل یافت
و الغو بصفت شجاعت و جلادت اتصاف داشت و در ایام عنفوان جوانی همواره در ملازمت منکو قاآن بوده در ادای لوازم اخلاص و هواداری می افراشت
لاجرم مزید عنایت و التفات قاآن از سایر شاهزادگان الوس چنگیز خان امتیاز یافت چون منکو قاآن بعالم آخرت شتافت ارتق بوکا او را
مصاحب خویش گردانید و در وقتی که میان قبلا قاآن و ارتق مخالفت و نزاع بوقوع انجامید ارتق اندیشناک شد که مبادا هلاکو خان هواداری قبلا قاآن
با ماوراء النهر و ترکستان آید و ابواب جنگ و جدل بروی روزگارش بگشاید و در این باب با امرا اتفاق نموده عزم جلو بر آن قرار گرفت که یکی از
شاهزادگان را بسلطنت آن ولایات فرستد تا میان ایشان و مخالفان سدی باشد بنابر آن ارتق بوکا حکومت الوس جغتای با الغو تفویض نمود
باینچ
و الغو بحشمی هر چه تمامتر بصوب مقصد روان شده چون نزدیک بمیش رسید ارغنه خاتون علوفه و اوکری [illegible] سلطنت را بوی باز گذاشت و الغو از المالیغ
تا کنار جیحون بحیز تسخیر در آورده باندک زمانی صد و پنجاه هزار سوار جرار جمع آورد و در آن ولا که در اردوی ارتق بوکا غلا و قحط و غلا شیوع یافت ایلچیان
نزد الغو فرستاده تحمل طلبید و الغو اگرچه خیال مخالفت داشت اما بواسطه آنکه مردم او را بکفران نعمت منسوب نگردانند بحث محصلان تعیین فرمود
که همراه فرستادگان ارتق بوکا بولایات رفته اجناس فی قیاس جمع آورند و باردوی او رسانند و بعد از سرانجام اموال و اطعمه و اوانی الغوخان
طالب بهانه شد که دست تصرف بدان دراز کند و در آن اثنا شنود که یکی از ایلچیان گفته که ما این جهات را بفرمان ارتق بوکا از رعایا ستانیده ایم
الغو با آن چکار دارد و الغو همین سخن را بهانه ساخته بحبس و قید ایلچیان و قسمت اموال بر لشکریان اقدام نمود و قاصدی نزد قبلا قاآن ارسال داشت
ایجل
از ربیع و باز مخصوص گشت و چون ارتق بر کیفیت حادثه وقوف یافت از در آزرم بخیال قتال عازم ترکستان شد و الغو نیز باتفاق ایجل بن قراچار
نوئیان که امیر الامرائش بود روی بمیدان نبرد آورد و مقدمه سپاه ارتق بوکا را منهزم کرد اما بعد از آن ارتق بکثرت عیش رسیده غالب آمد و الغو بکاشغر
گریخته در وقتی که ارتق بطرف ختای شتافت بار دیگر بدار الملک خود باز گشت و ارغنه خاتون را در حباله نکاح کشیده بنابر استصواب او امور وزارت
را بمسعود بیک بن محمود یلواج مفوض گردانید و در خلال این احوال قیدو خان با برکه خان متظاهر گشته علم مخالفت الغو مرتفع ساخت و دو نوبت
بین الجانبین محاربه دست داده کرت اول الغو مغلوب شد اما در نوبت دوم ظفر یافت و بعد از آن واقعه بیکسال الغو جان بمرض طبیعی تسلیم
نمود مدت سلطنتش چهار سال بود **ذکر مبارکشاه بن قراهلاکو** چون الغو رخت بعالم آخرت کشید مبارکشاه بسعی مادر خود ارغنه خاتون
و یمن اهتمام امیر ایجل فی سنه اثنی و ستین و ستمائه موافق ایت ییل پادشاه الوس جغتای گردیده مبارکشاه پادشاهی مؤمن حلیم کم آزار بود و همواره
[illegible]
[illegible] آن شاه براق اغلان ابن ییسونتوا بن موتوکان بن جغتای [illegible] الوس جغتای حاصل

گردانید و بدار الملک جد خود شتافت اما از وهم مبارکشاه مجال اظهار آن حکم نیافت و روزی چند بتواضع و چاپلوسی گذرانیده در خفیه امرای مبارکشاه
را با خود متفق ساخت و در وقتی که آن شاهزاده مبارک نام نیکو سرانجام در حمام بود با دو هزار سوار خروج کرده بیک ناگاه او را اسیر و دستگیر گردانید
و جمیع خزاین و دفاین و اسب و شتر و گله و رمه و جوش و جیبه مبارکشاه را بحیطه ضبط درآورد اما بجانش آسیبی نرسانید **ذکر براق خان** باتفاق
مورخان براق خان پادشاهی بود بصفت ظلم و جور موصوف و باخذ اموال رعایا و زیر دستان شعوف بشجاعت و تهور مشهور و بجلادت و تجبر مذکور
و در اوایل شهور سنه ثلث و ستین و ستمایه موافق پارس ئیل جلایر پامی را که بمزید جلادت از سایر امرای الوس جغتای امتیاز داشت بمنصب
امیر الامرائی رسانید و امور وزارت را بمسعود بیک یلواج مفوض گردانید و در اوایل ایام پادشاهی میان او و شاهزاده قیدو دو نوبت مخالفت
و محاربت اتفاق افتاده آخر الامر بسعی قپچاق اغول بن قدان بن اوکدای موافقت و مصالحت دست داد و بعد از آن براق خان لشکر فراوان
جمع آورده فتح خراسان بلکه تسخیر عراق و آذربیجان را پیش نهاد همت ساخت و از آب آمویه عبور نموده و با اباقاخان که در آن زمان قایم مقام هلاکو خان
بود محاربه کرده منهزم بازگشت و چون بخارا رسید مسلمان شده سلطان غیاث الدین لقب یافت و بعد از چندی بمرض فالج گرفتار شده در اواخر شهور سنه ثمان
و ستین و ستمایه موافق توی ئیل نزد قیدو خان رفت و شربتی مسموم خورده راه سفر آخرت پیش گرفت مدت سلطنتش شش سال بود **گفتار در بیان**
بعضی از احوال براق و بیان منهزم شدن او از لشکر آذربایجان و عراق در روضة الصفا مسطور است که چون براق در الوس جغتای
بر مسند ایالت تکیه زد از جاده مستقیم عدل و انصاف انحراف نموده لشکریان را از ظلم و اعتساف منع نکرد و مغولان کاذکمین در بلاد ماوراء النهر و ترکستان
شیوه ناستوده خویش پیش گرفته رعایای بیچاره پایمال رنج و عناد و دستخوش مشقت و بلا گشتند و براق در اوایل ایام دولت خود سپاهی در ...
کشیده بجانب ختن تاختن کرده و کاشغر قبلاق آن دیار را از انجا گریزانیده دست بتاراج و نهب برآورده و در آن ولایت مغولی اسیر ... در ...
منظرش در آمد و ... بر آن ... هوا از آنجا ... که در ... آن ... افتاده و مغولی با آن جماعه ...
صد و پنجاه یا بیشتر ... یافت و همچنین جمعی از لشکریان ... بودند ... میان ... بستند و ناگاه ... رسیده
آن ... شکسته و از میان آن شش هزار بالش نقره ظاهر گشت و سپاه براق از آن غنایم براق تمام بدست آوردند این معنی از امارات
قوت و ... دانستند و چون براق از ختن بدار الملک خود بازگشت بیشتر از پیشتر بجور و طغیان اشتغال نمود و این اخبار بسمع قیدو خان رسیده
و ... را از دست ... واجب دانست و با لشکر فراوان متوجه او گشت و براق نیز بترتیب تمام مستعد جنگ و پیکار شده در کنار آب سیحون بیاد جنگ
مبارزان هر دو کشور آتش قتال التهاب یافته از بسیاری تیغ و سنان خون چون سیل در فضای معرکه سیلان نمود و از جانبین بسیاری بخاک
هلاک افتاده آخر الامر براق ظفر یافت و با غنایم نامحصور عنان بدار الملک خویش تافت و بعد از این واقعه نوبت دیگر در کنار آب خجند میان آن دو شاهزاده
دولتمند مقابله و مقاتله دست داده در این کرت قیدو خان بدیدن عروس فتح و نصرت کامکار گردید و براق منهزم شده تا سمرقند عنان بکران باز
نکشید و قصد نمود که بجاروب غارت و تاراج بلاد ماوراء النهر را پاک سازد و براق لشکر کرده بار دیگر علم جنگ و جدال برافرازد اما قبل از آنکه
این اندیشه از حیز قوه بفعل آید قپچاق اغول که در سلک تبار او کدای بود آن انتقام ... قیدو خان برسالت آمده بزلال نصایح سود مند
مواعظ دلپسند آتش قهر او را منطفی گردانید تا از مقام غارت ماوراء النهر عدول نمود و عداوت قیدو در گذشته بین الجانبین اساس صلح و صفا ممهد گردید و بر این
جمله مقرر گشت که قیدو براق را ... و لشکر ... و او از آب آمویه عبور نموده دل بر تسخیر عراق و خراسان نهد بعد از آن سلک احوال براق خان نظم
گشته در شهور سنه ست و ستین و ستمایه موافق ییلان ئیل مسعود بیک یلواج را برسم رسالت نزد اباقاخان بن هلاکو خان فرستاد و بحسب ظاهر اظهار
مخالصت و اتحاد کرده و ضمناً تخمین کمیت لشکر عراق و آذربیجان نماید و بر کیفیت مسالک آن ممالک اطلاع فرماید و مسعود بیک مصراع بزمی لسان
عقیدت درست و دل ... از آب آمویه گذشت و بسرعت هر چه تمامتر طی منازل نموده جهت رعایت حزم در هر منزلی دو سه اسب
سبک رفتار معتمدی خدمتکار گذاشت و چون بمقصد نزدیک رسید خواجه شمس الدین محمد جوینی که صاحب دیوان اباقاخان بود باتفاق امرا و نوئینان
او را استقبال نمود و خواجه هر چند که مرکب سرکشی در زیر ران او ... اما در حین ملاقات و ظایف انسانیت بتقدیم رسانید و پیاده شد و مسعود بیک

یک پیچان سوار جناب صاحبی را در کنار کشید و زبان استخفاف گفت که صاحب دیوان توئی ملامت زنشان خوشتر خواجه شمس الدین محمد که یکی از عقال ...
خود را در آن ... آصف بر خیال می پنداشت از این معنی بغایت آزرده خاطر گشت اما بنابر آنکه محل مقتضی باز خواست نبود دم در کشید و چون مسعود بیک بیارگاه
اباقاخان در آمد منظور نظر عنایت شده بر جمیع امرا مقدم نشست و بعبارت خوب و اشارت مرغوب ادای رسالت نموده بمزید عوارف خسروانه و عواطف
پادشاهانه اختصاص یافت و بنابر آنکه مهم او بحیله و فریب منتهی بود بعد از چند روز آثار بدگمانی در حق خود مشاهده کرده در طلب رخصت سرعت فرموده
اباقاخان شرف اجازت ارزانی داشت و مسعود بیک بی توقف و اهمال بر تکاوری برق مثال سوار گشته چون فلک الافلاک لحظه ای هیچ مرحله از حرکت باز نماند
و روز دیگر از جانب خراسان خبر آمد که براق با استعداد جنگ و قتال اشتغال دارد و رسالت مسعود بیک جهت تجسس بوده لاجرم اباقاخان ایلچی در عقب بیاز
گردانیدن وی ارسال داشت هیهات هیهات مسعود بیک را کسی چگونه در تواند یافت و مردی عاقل کار افتاده و منزل بمنزل اسبان تازه ...
در عرض چهار روز از تبریز بکنار جیحون رسید و چون ابر و باد بر آب گذشت و بخدمت براق پیوسته بر مشاهده نموده بود معروض گشت و براق عزیمت فتح
خراسان و عراق تصمیم داده قصد کرد که جهت ما یحتاج لشکر و ضروریات سفر بخارا و سمرقند را غارت و تاراج کند مسعود بیک عرضه داشت کرد که تخریب ولایتی
که در حیطه تصرف پادشاه است بقصد تسخیر مملکتی موهوم از مقتضای خرد و کیاست دور می نماید بارى آن مقدار رعایت باید نمود که اگر عیاذاً بالله چشم
زخمی رسد رعایا بترتیب نزول سپاه و روی فا در باشند براق از شنیدن این سخن خشمناک شده فرمود تا مسعود بیک را بهفت چوب زدند لیکن از عزیمت نهب
و تاراج منصرف گشت و قیدو خان قپچاق بن قداق بن اوکدای قاآن را با یکی از اولاد کیوک خان و چند هزار نفر لشکریان بمعاونت براق نامزد کرده در خفیه
با شاهزادگان گفت که باید که شما قبل از ملاقات با قا و براق مراجعت نمائید و چون ایشان بماوراء النهر رسیدند براق با صد هزار سوار آراسته در سنه سبع و
ستین و ستمایه موافق ... ئیل از آب آمویه گذشته غبار فتنه و آشوب در تمامی بلاد خراسان ارتفاع یافت و ملک شمس الدین محمد کرت که در آن وقت والی هرات
بود با براق دم از ایلی و انقیاد زده شهزاده تبشین اغول و ارغون آقا که در نیشابور اقامت داشتند از مقاومت با سپاه ماوراء النهر عاجز گشتند و انهزام یافته
روی بصوب عراق آوردند و براق بر اکثر بلاد خراسان مستولی شده اباقاخان بعد از استماع این اخبار با سپاهی بعدد قطرات امطار از عراق و آذربیجان
بجانب مخالفان نهضت فرمود و چون بحظیره ری رسید تبشین اغول و ارغون آقا بموکب اعلی پیوستند حقیقت حال و کثرت ابطال براق را عرض کردند
باتفاق متوجه جانب هرات شدند و خبر توجه اباقاخان در اردوی براق خان متواتر پیوسته شاهزادگان که بفرمان قیدو خان بمعاونت براقیان در میان
بسته بودند هنگام فرصت عنان بکران بصوب ماوراء النهر تافتند و این معنی موجب دلشکستگی سپاه جغتای گشته و براق ترکی را برسم جاسوسی بمعسکر
اباقاخان فرستاد تا تحقیق نماید که خان بنفس خویش متوجه میدان قتال شده یا بعضی از شاهزادگان و آن ترک تقصیر یکی از قریشان موجب آمدن خود را بر سبیل
راستی تقریر کرده اباقاخان آوازه در انداخت که بسبب تاخت سپاه دشت قپچاق بلاد آذربیجان بر روی زبر گشته و بر ملا فرمود که مصلحت دولت ما در
مراجعت است آنگاه کوچ کرده و در وقت سوار شدن با واز بلند گفت که جاسوس را از القتل رسانید و آهسته اشارت نمود که آن شخص که موجب آمدن
خود را بر زبان آورد بجرز آنید و دیگر از ایلچی فرمان بر آن بموجب فرموده عمل کرده آن جاسوس بسرعت برق و باد نزد براق خان رفته و آنچه
دیده و شنیده بود باز گفت و گفت حال لاحول آنهار از جیب بجمیه و خرگاه و مفروش و ملبوس اراسته است و از سپاه عراق و آذربیجان در آن یار دیار نمانده
از استماع این خبر مبتهج و مسرور گشته مرغاول جلایر پامی که کلانتر امرای ماوراء النهر بود نزد امان و خندان ببارگاه پادشاه در آمدند و رسم
تهنیت بجای آوردند نظم
سرافراز مرغاول جنگ جوی · بیامد و بانی برازگفت گوی · که اقبال تا شاه پاینده باد · سپهرت چو ما بندگان
بنده باد · نگفتم که نبود کسی مرد تو · نیارد کسی تاب ناورد تو · شنیدی که بی کوشش جنگ و کین · گریزنده شد پادشاه زمین القصه براق
و امرا بوجود استماع آن خبر کاذب پیش از طلوع صبح صادق بتکامش اباقاخان پای در رکاب آوردند و تا صحرای هرات عنان باز نکشیدند
و آن سرزمین را از خیمه و خرگاه مالا مال یافته شب در غایت عیش و طرب بروز رسانیدند علی الصباح که خسرو مشرقی اقتباس آفتاب بمیدان سپهر تاخته
رایت نهضت از عقب مراکب کواکب برافراخت براق خان بسان سیل غران بتکامش اباقاخان حرکت آمد و چون نزدیک بقور میکبدیان ...
فضای صحرا و بیابان را از لمعان اسلحه مبارزان عراق و آذربیجان مانند صحن آسمان درخشان یافت لاجرم شادی بغم و سور بماتم مبدل شد و براق

اسوده ... ایستاده کرده ... و توانائی نکرده ... چنان تحمل ... که برید فلک از سرعت آن حرکت حیران اند [illegible] صاحب ۳

را با امرا و لشکریان بمجازه نامزد کرده قرا ولان پیلو ... جاسوسان ... را گرفته پیش ابا قاخان بردند و بعد از ... براق ۳

شنائی جارات الغو پادشاه

خان آه سرد از دل پر درد برکشیده گفت ظن ما خطا بود امرا و مقربان او خصوصاً سامرغاول جلایر پای زبان بجنبش خاطر پادشاه گشاده و در آن شب دل
بر تهیهٔ اسباب جنگ بسته روز دیگر از جانب مشرق و مغرب غریو کوس و افغان سورن برخاست و جمشید خورشید معرکهٔ سپهر را باسنهٔ خطوط از رقوم بیاسا
سپاه پرداخته از صدای کورکه و کوس گوش گردون کر گردید و از آوای نفیر و کرنای زمین و زمان بخود بلرزید و از غمام کمان سهام اجل بسان باران
نیسان باریدن گرفت و از میغ سنان و تیغ خون در سیلان آمده روی زمین صفت رود جیحون پذیرفت و در آن اثنا برق عزم براق خان از سحاب تهور
آغاز درخشیدن کرده از طرف برانغار لشکر خویش همچو رعد غران بجوانغار مخالف تاخت و هر کس را که در برابرش بود بزخم شمشیر و خنجر منهزم ساخت و نزدیک
بآن رسید که جیش اباقاخان از هم فرو ریزد و آن پادشاه کشورگشای از دست برود لشکر جغتای بگریزد اما سوریای بهادر همت بر دفع آن واقعهٔ هایله
گماشته در آن حین از اسپ پیاده شده و بر صندلی نشسته بهادران از محاربه و ستیز تحریض کرد و اباقاخان بنفس خویش با فوجی از دلیران پیش آمده حمله فرموده
از سپاه براق مرغاول و مبر از عده کشته شدند و در آن ساعت کوشش مردان هر دو لشکر و خونریزش دلاوران هر دو کشور بمرتبه رسید که تا بهرام شدید الانتقام
بخنجرگذاری موسوم است چنان پیکاری ندیده و تا سپهر مدور گرد عالم و عالمیان گردیده مانند آن کارزاری نشنیده و چون پادشاه چرخ چهارم
از مهابت آن معرکه ترسیده روی بدیار مغرب نهاد و از عکس خون سالکان مسالک هیولانی دامان افق را رنگ شقایق نعمانی داد براق خان امارات
عجز و انکسار بر وجنات احوال مردم خویش مشاهده نموده روی بصوب ماوراءالنهر آورد و بعد از وصول بنجارا بنور توحید دلش افروخته مسلمان شد و سلطان
غیاث الدین لقب یافت و بعد از آن ایام بمرض فالج گرفتار گشته سلک جمعیتش از هم گسیخت و مسعود بیک یلواج از وی جدا شده باردوی قیدو خان گریخت
و براق نیز بامید مرحمت و اشفاق نزد شاهزاده قیدو رفته دو سه روزی بفراغت گذرانید و آخر الامر از دست ساقی مکر و غدر قیدو شربت سموم درکشید
رباعی ز گردش این سپهر ناپیداغور جامیست که جمله را چشانند بدور نوبت چو رسد عربده منما و بکش دم با ساقی این بزم که دور است ز جور نقلست
که از براق خان چهار پسر ماند و بزرگترین ایشان بکی تمور نام داشت و بکی تمور باتفاق برادران خود و اولاد الغو خان با قیدو آغاز مخالفت کرده از
سمرقند تا بخارا آتش ظلم و بیداد برافروختند و خان مذکور جماعتی را که ایلچی مسعود بیک یلواج در آن بلاد جمع آمده بودند بنایرهٔ قتل و غارت سوختند
و چند نوبت میان اولاد براق و قیدو محاربه دست داده هربار کسر بجانب اولاد براق افتاد و بدین واسطه رعایای بیچاره بصیاد دره مطالبه گرفتار
شدند در آن اثنا آق بیک ترکمان که کوتوال قلعهٔ آموبه بود نزد اباقاخان رفت و بتمغای خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان برخی از وقایع مذکور بعرض
رسانید و گفت که هر کس که والی سمرقند و بخارا می شود عاملی برای بخارا پیدا کرده خراج و اضعاف مضاعف نموده متعرض خراسان می گردد مناسب آنست که تا
کی بسهولت تسخیر می پذیرد فوجی از سپاه ظفر پناه بدان جانب شتابند و نوعی سازند که در آن دیار دیار نماند اباقاخان را این سخن معقول افتاده بیکی
بهادر را با یکتومان لشکر در مرافقت آق بیک بدین مهم نامزد کرد و ایشان بعد از طی منازل و مراحل بحوالی بخارا رسیده بر آن بلده استیلا یافتند و قتل
عام نموده آتش در مدرسهٔ مسعود بیک یلواج که معمورترین مدارس آن بلده بود زدند و از آن بقعه و کتب نفیسه که در آنجا بود جز خاکستر چیزی نماند و چون آق
بیک سیاه روزگار و بیکی شوم قدم از لوازم فتنه و فساد هیچ باقی نگذاشتند پنجاه هزار پسر و دختر مادیکر را که باسیری گرفته بودند پیش انداخته علم مراجعت
برافراشتند و مدت هفت سال بخارا از آدمیان خالی بود و بعد از آن مسعود بیک بحکم قیدو خان بار دیگر بتعمیر آن خطه پرداخت و بدستور پیشتر بخارا را
مجمع اشراف و اعیان طبقات انسان ساخت **ذکر نیکبی خان** بعد از وقوع فوت براق خان امرا و کلانتران الوس جغتای خان بنابر اشارت
قیدو خان نیکبی خان را که پسرزادهٔ جغتای خان بود و بروایتی پدرش سرامون و بقولی ساربان نام داشت بپادشاهی برگرفتند و چون نیکبی روز
جمعه در پیش آمد علم متابعت بوقاتیمور بن قداقی بن بوری بن متیوکان برافراشتند و پس از آنکه بوقاتیمور نیز وفات یافت پسر براق خان که بقولی دوبجان
و بروایتی دوا چیچن نام داشت در ماوراءالنهر و ترکستان پادشاه گردید و امیر الامرای لشکرکش وی ملیکر بن ایل نوبان بود و او مدت سی سال سلطنت
نمود **گفتار در بیان مخالفت دوا خان بن براق خان با پادشاه الغ یورت جغتای یعنی تیمور قاآن** دوا خان باتفاق مورخان
پادشاهی کامکار بلند مقدار بود و بمزید شجاعت و مردانگی از تمامی امثال و اقران ممتاز و مستثنی می نمود و در ایام دولت او بیمن تدبیر امیر ملیکر خلقی کثیر در
ظل رایتش جمع آمده و القصه بعضی از شاهزادگان که بمحافظت حدود مملکت تیمور قاآن مامور بودند گریخته بجانب ایشان ایلغار کرده شبنگامی که به

بمجرد اقدام دوستکامی اشتغال داشتند شنیدند که یاغی رسید بغیر از کورکوز گورکان که داماد تیمور قاآن بود هیچکس از سرداران نتوانست که در برابر دوا خان
آمده کورکوز با شش هزار سوار باستقبال شتافته بعد از وقوع قتال گرفتار شد و دوا خان او را مقید و محبوس گردانیده و غنایم بسیار گرفته مراجعت نمود و دو جهت
او از قدم ابواب نشاط عشرت مسدود ساخت و چون کرکیکان به تیمور قاآن پیوستند بر سبیل تعصب بعضی از امرا سر در پیش افکنده روی بتدارک اختلال احوال
سپاه آورده در بین اثنا الوس بوقا و توردقای با دوازده هزار مرد جرار از دوا خان گریخته نزد تیمور قاآن شتافتند و گفتند که ما بدون سپاه جغتای اطلاع
داریم و نهایت شجاعت و در امیدواریم اگر اشارت قاآن نافذ گردد بر رزم ایشان کمر بندیم و دوا و اتباع او را بمرض هلاک و خرابی ملک گرفتار سازیم تیمور
قاآن آن دو امیر را بانعام کلاه و کمر سرافراز و مفتخر ساخته و دو اعارضه دست برده دو از منحرفان داشت که فوجی از امرا و لشکریان مصحوب ایشان بمحاربه
آورد و بدین موجب حکم فرموده الوس بوقا و توردقای آن سپاه را سر کرده روی در دوا خان بقصد شبیخون الوس بعضی از شاهزادگان که متابع
تیمور قاآن بودند ایلغار نموده بیک ناگاه بوی رسیدند و تیغ انتقام از نیام کشیده جمعی کثیر از لشکریان جغتای بکشتند و دوا خان عنان بصوب فرار کرده دنبه
داماد وش اسیر شد و چون دوا خان بدار الملک خود رسید ایلچیان بخدمت تیمور قاآن فرستاد و پیغام داد که ما بی ادبی کردیم بجزا و سزا رسیدیم اکنون جناب
اگر داماد ما را بدینجانب ارسال فرمایند ما نیز کورکوز را اطلاق نمائیم و تیمور قاآن داماد دوا خان را باسیر خاصیتی کرده شرف جهت ارزانی داشت
اما قبل از وصول او دوا خان کار کورکوز را ساخته بود و با جمعی که از نزد قاآن بطلب او آمده بودند گفتند که ما کورکوز گورکان را بجانب اردوی شاهزاده
قیدو فرستاده بودیم و او در اثنای راه وفات یافته و بعد از این واقعه چنانچه در ضمن وقایع قیدو خان گذشت کرت دیگر میان دوا خان و لشکر تیمور قاآن محاربه
روی نمود و در آن نوبت ظفر و نصرت قیدو خان و دوا خان را بود و چون دوا خان بمرض موت گرفتار گشت طبیب عیش او را آن عارضه عاجز شد پسرش
کونجک خان بر سند شهریاری نشست و او در ایام دولت خود ولایتی را که اولاد قیدو خان متصرف بودند در حیز تسخیر آورده داخل الوس جغتای گردانید و بعد
از کونجک خان نیز رخت بصحرای لحد کشید تالیغو خان بن قداقی بن بوری بن متیوکان پادشاه گردید و تالیغو نیز بوقت حلول اجل تخت و تاج را وداع کرده
ایسن بوقا خان بن دوا خان رایت سلطنت برافراشت **ذکر سلطنت ایسن بوقا خان و لشکر فرستادن او بجانب خراسان** چون ایسن بوقا
در الوس جغتای لوای خانی و علم جهانبانی مرتفع گردانید خیال تسخیر خراسان بخاطر گذرانیده برادر خود کبک خان و شاهزاده یسور بن اورکتیمور بن بوقاتیمور
بن بوری را نامزد آن مهم فرمود و شاهزادگان با سپاه فراوان از آب آمو عبور نموده بقتل و غارت و خرابی شهر و ولایات مشغول گشتند امیر یساول و بوجای
ولد دانشمند بهادر که در آن زمان از قبل سلطان محمد خدابنده در حدود خراسان اقامت داشتند چون این خبر شنیدند بیکدیگر پیوسته بکنار آب مرغاب شتافتند
و در آن مقام میان سپاه ایران و توران حربی صعب دست داده کبک خان و یسور ظفر یافتند و لشکریان خراسان عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان
تافته امیر یساول و بوجای با هزار سوار ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشتند و کمال جلادت و مردانگی بجای آورده آخر الامر یساول با هفت کوچ
از آن گرداب فنا بساحل نجات کشید و بوجای با چهل سوار از آن جای مبارزت می نمود تا وقتی که آن سواران تمام کشته شدند آنگاه از غایت بیکسی
خود را در آب انداخت و یکی از بهادران ماوراءالنهر بزخم تیری جان گداز آن آب را از خون بوجای گلگون ساخت و شاهزاده کبک و یسور آن زمان تا
از عقب خراسانیان می تاختند و بر یل گرفته مردمی انداختند و کبک خان نیز بر آن بود که در ظلام لیل بر عنان بازکشند اما شاهزاده یسور مانع آمده
گفت بیت چو ور کسی مشو دستگیر مکن بسته بر خصم راه گریز بنابر آن کبک خان ترک تکامیشی ساربر گرکیکان داد و شاهزاده یسور جمعی از اسیران
زاد و راحله عنایت کرده بمنزل ایشان فرستاد و چون خبر استیلای شاهزادگان بر ولایات خراسان بعرض اولجایتو سلطان رسید با لشکرهای عراق
و آذربایجان متوجه دفع دشمنان گردید کبک و یسور از توجه او واقف شدند عنان بصوب ماوراءالنهر و ترکستان تافتند و بخدمت ایسن بوقا رفته تیمور قاآن
والتفات یافتند و ایسن بوقا در آن ممالک بکام دل اوقات میگذرانید تا آن زمان که اوقات حیاتش بسر رسید متوجه عالم عقبی گردید **ذکر کبک خان بن**
دوا خان باتفاق مورخان کبک خان مظهر آثار عدل و احسان و مطلع انوار لطف و امتنان بود و او بعد از فوت ایسن بوقا بر تخت سلطانی
و مسند جهانبانی صعود فرمود و از نوادر وقایع که از آن خان ستوده مآثر نقل کرده اند یکی آنکه روزی بعزم گشت با جمعی از خواص خدم سوار شده
در کوه و دشت میگشت ناگاه استخوان آدمیان بنظرش درآمد که در مغاکی بر زبر خاک ریخته بودند عنان کشیده لحظه ای در آن عظام پوسیده بحسرت نگریست پس

روی بلاد زمان آورده گفت میدانید که این استخوانها با من چه میگویند و ایشان سر در پیش انداخته کبک خان فرمود که مظلومی چند معدوم گشته‌اند آنگاه بجهت
بر استکشاف احوال آن اموات گماشته امیر شاهزاده را که آن سرزمین تعلق بوی میداشت طلب کرده از وی حال آن استخوانها پرسید و آن شخص سر در اصدد
رجوع نموده سر دار صده دست در دو بهجه زود بعد از تفحص بلیغ بظهور پیوست که قبل از آن تاریخ بسه سال کاروانی از جانب خراسان بدانجا رسیده
بوده آنجماعت ایشان را کشته‌اند و مال ایشان را برده و بعضی از آن اموال موجود است قهرمان عدالت کبک خان چون برین حال وقوف یافت بجمع اموال و قید خونیان فرمان
داده و کس نزد والی خراسان فرستاده حکم کرد که از ورثه آن کشتگان هر کس باقی مانده باشد ارسال دارد و چون آنجماعت بدرگاه معدلت پناه رسیدند
کبک خان خونیان را با اموال بدیشان سپرد بیت عدل بین که غایت انصاف و داد استخوان هم که نا داد و داد و در سنه احدی و عشرین و سبعمائه بسبب
حلول اجل طبیعی کبک خان وداع این سرای گذاشته برادرش ایلچیکدای خان و دوا تیمور خان بنوبت متصدی امر سلطنت بودند و چون ایشان نیز بر بستر هلاک بغنودند
پادشاهی الوس جغتای خان برادر دیگر ایشان ترمشیرین خان رسید و او نیز پادشاهی عادل کامکار و جهانداری مقبل مرحمت شعار بود و چهره دولت خاقانی
را بگلگونه سعادت مسلمانی برافروخت و بتوفیق سبحانی در عالم فانی اسباب سلطنت جاودانی اندوخت اکثر الوس جغتای خان در زمان جهانبانی او بدین
اسلام فایز گشتند و در تمهید قواعد شریعت غرا و تشیید ارکان ملت بیضا مساعی مشکوره مبذول میداشتند نظم چو از نور دل شمع دین برفروخت در آن بوم بیخ ضلالت بسوخت
الوس میل کردند بکیش مبین بدین شاد از کیش آفرین و ترمشیرین در زمان دولت لشکر بهندوستان کشیده حدود دهلی و گجرات را تاخته سالماً
غانماً بترکستان باز گردید و بتاریخ سنه ثمان و عشرین و سبعمائه موافق لوی ییل برادرزاده ترمشیرین خان بوزان بن دوا تیمور بن دوا خان که جمال
حالش بحلیه اسلام تزیین نداشت از آنجهت لشکر بماوراءالنهر کشیده در منزل قوزی سنداق بار ترمشیرین خان خروج کرده او را بعز شهادت رسانید و بوزان
اگرچه در الوس جغتای متمکن گشت اما جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا و اعیان را تیغ ستم بگذرانید و از مطلع سعدین چنان بوضوح می‌پیوندد که ترمشیرین
خان در سنه تسع و عشرین و سبعمائه در نخشب مریض گشت و آن عارضه اشتداد یافته درگذشت جنکشی بن ابوکان بن دوا خان بعد از مراجعت بوزان بجای
جد متصدی امر ایالت شد و چون روزی چند بدولت بگذرانید برادرش یسون تیمور خروج کرده او را بقتل رسانید و یسون تیمور شهریاری دیوانه سار بود و چنانچه
هر دو پستان مادر خود را ببرید بتهمت آنکه با غیر شدن هر ایلچیکشی نوکر گفته بودی بنابر آن اشراف و اعیان از سلطنتش متنفر گشته در آن اثنا علی سلطان که نسبش
باوکدای قاآن می‌پیوست خروج کرده بر الوس جغتای استیلا یافت و عهدنامه قبل خان و قاجولی بهادر را که با تمغاء تومنه خان موشح بود و چنگیز خان
و قراچار نویان نیز خطابر آن نهاده بود منضایع ساخت و چندگاهی پادشاهی کرده او نیز مانند دیگران بعالم آخرت شتافت محمد خان بن پولاد خان
بن کوچک خان بعد از فوت علی سلطان بتخت پادشاهی نشسته بر دمظالم پرداخت و نوبت دیگر بمین معدلت الوس جغتای را معمور ساخت نظم
جهاندار شاهی که از عدل او درآمد که آب دولت بجو خللهای پیشین تدارک نمود شب فتنه را عهد او صبح بود ذکر قزان سلطان خان قزان
سلطان ولد یسور بن اوکتیمور بن بوقا تیمور بن میتوکان بن جغتای خان بود و او در شهور سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه موافق قوی ییل بر تخت سلطنت
صعود نمود و لوای ظلم و بیداد افراخته بنیاد حیات بسیاری از امرا و نوئینان برانداخت و از هر کس اندک جرمی در وجود آمد مصراع معلوم نه خاک که زر کش
ساخت سیاستش بمرتبه بود که اکابر و اعیان هر صباح که متوجه ملازمتش بودند از غایت وهم کفن و سدر با خود پوشیده اهل و عیال را وداع می‌نمودند
و عماتش بمثابه که مقربان و ایلچیکیان هر شام که از قید خدمتش نجات یافته بصحت نزد فرزندان میرسیدند سجدات شکر الهی بجا می‌آوردند و نذر و صدقات
بمستحقان میرسانیدند و الامر بقیه اشراف الوس جغتای در مخالفت قزان سلطان با امیر قزغن کمر سلوک بستند و اعاظم امرا برلاس انتظام داشت موافقت نموده
و امیر قزغن سالی سرای امعسکر ساخته سپاهی صف شکن فراهم آورده چون قزان سلطان ازین حادثه آگاهی یافت با لشکر فراوان بجانب مخالفان نهضت
کرده در شهور سنه ست و اربعین و سبعمائه در دشت قریه دره زنگی آن دو گروه جنگی را ملاقات اتفاق افتاد و در میدان اول تیری بچشم امیر قزغن رسید قزان سلطان
را ظفر و نصرت دست داده و در آن زمستان قزان سلطان در قرشی قشلاق کرد و از شدت سرما و کثرت باریدگی اکثر الاغان لشکر پایش روی بکاه عدم
آورده و امیر قزغن چون از ضعف دشمن آگاهی یافت کرت دیگر علم جلادت مرتفع ساخته بسرعتش شتافت و بازمیان آن دو سپاه رزم ساز محاربه
روی نموده و در جنگ قزان سلطان بقتل رسید و امیر قزغن سپاه را از غارت و تاراج منع [illegible]

بن یسوری

قزان سلطان میسور اکرد انیده و در مقدمه ظفرنامه مسطور است که از زمان جلوس جغتای خان در ماوراءالنهر و ترکستان تا اوان کشته شدن قزان صد و نه سال بود و
بعد از قتل قزان سلطان امیر قزغن دانشمندچه را که نسبش باوکدای قاآن میرسید بخانی الوس جغتای اختیار نمود و چون دو سال از زمان اقبال دانشمندچه خان
بگذشت امیر قزغن او را نیز کشته بیان قلی خان در آن ملک پادشاه گشت و بیان قلی پسر سورغدو اغول بن دوا خان بود و در ایام دولت امیر قزغن بساط
عدل و کرم گسترده بدانه انعام و احسان مرغ دل طوائف انسان را صید نمود و در سنه ستین و سبعمائه قتلغ تیمور نامی که خواهر امیر قزغن او در حباله نکاح داشت
نسبت با امیر قزغن رایت مخالفت برافراشت و در شکارگاه آن امیر معدلت پناه را در دام بلا انداخته بعز شهادت رسانید و لطف تعند که ریخته یکی از
مقربان امیر شهید با طارماران خود از عقبش روان گردید و در بلده قندز بوی رسیده بضرب شمشیر تیز او را پاره پاره ساخت و دو بکام بازگشته علم حسن
عهد و وفا برافراخت آنگاه میرزاده عبدالله قائم مقام پدر شد سمرقند را دار الملک خود گردانید و بنابر طمعی که نسبت بخاتون بیان قلی داشت
او را بقتل رسانید تیمور شاه خان پس از کشته شدن بیان قلی بنابر اشارت امیرزاده عبدالله بر سریر پادشاهی صعود نمود و او پسر یسون تیمور بن ابوکان
بن دوا خان بود و در ایام دولت امیرزاده عبدالله امیر بیان سلدوز طریق خلاف مسلوک داشته باتفاق امیر حاجی برلاس که از اولاد یسوبکا بن قراچار
نویان بود لشکری در هم کشیده متوجه سمرقند گشته تیمور شاه و میرزاده عبدالله او را استقبال کردند و من الجانبین جنگی صعب دست داده تیمور شاه
و عبدالله در معرکه بقتل رسیدند امیر بیان بار دیگر ماوراءالنهر را بحیز تسخیر در آورده لوای پادشاهی مرتفع گردانید چون او مردی سلیم النفس کم آزار
بود و در شرب مدام و مصاحبت سرو قدان سیم اندام افراط می‌نمود اختلال باحوال ممالک توران راه یافت و در هر سری سودائی و در هر دلی تمنائی
پدید آمد و امیر حاجی برلاس در کش و امیر بایزید جلایر در خجند و اولجایتو سلدوز در بلخ و محمد خواجه ایردی در شبرغان بودند لوای استقلال برافراشتند و امیر حسین
بن امیر مسلا بن امیر قزغن و امیر خضر یسوری لشکری جمع آورده و پیوسته حدود آن ولایات را تاخته نقش سروری بر صحائف ضمایر می‌نگاشتند ذکر توغلق تیمور
خان بعد از شهادت امیر قزغن توغلق تیمور بن ایلچی خواجه بن دوا خان در الوس جته بر مسند پادشاهی نشست و چون خبر پریشانی ماوراءالنهر بسمع او رسید
همت بر استخلاص آن ولایات بست و در شهور سنه احدی و ستین و سبعمائه بطرف سمرقند نهضت نموده گردن اکثر امرا از کش را بحیز اطاعت در آورد
و در هر بلده حاکمی و داروغه تعیین کرده بازگشت و پس از مراجعت او آتش خصومت و نزاع در میان حکام و ولایات ارتفاع یافته رعایا بیچاره
پایمال فتنه شدند بنابر آن توغلق تیمور خان در سنه ثلث و ستین و سبعمائه نوبت دیگر لشکر بدان دیار کشید و امیر بیان سلدوز و بایزید جلایر را بقتل
رسانید و پسر خود الیاس خواجه را حکومت ماوراءالنهر بازداشته رایت معاودت برافراشت الیاس خواجه خان بن توغلق تیمور خان بعد از رجعت
پدر در سمرقند چندگاهی بلوازم امر پادشاهی پرداخته در شهور سنه خمس و ستین و سبعمائه امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن و حضرت صاحبقران امیر تیمور
گورکان بر وی خروج کردند و بین الجانبین محاربه وقوع یافته الیاس خواجه خان بصوب جته گریخت و در آن دیار ودیعت حیات سپرد
از بیم [illegible] عادل سلطان بن محمد پولاد بن کوچک خان پس از فرار الیاس خواجه باستصواب امیر حسین بر مسند خانی قرار گرفت و چون چندروزی
بگذرانید خیال استقلال نموده این معنی بر امیر حسین ظاهر شد و او را گرفته در آب جیحون انداخت آنگاه قبول سلطان بن دورجی ایلچیکدای را بخانی تعیین
نمود و قبول سلطان را امیر تیمور گورکان بعد از استیلا بر امیر حسین قتل فرمود و سیورغتمش خان بن دانشمندچه خان حضرت صاحبقران در وقتی که علم مخالفت
امیر حسین مرتفع گردانید سیورغتمش خان را با آنکه از نسل اوکدای قاآن بود بسلطنت الوس جغتای برداشت و چون او وفات یافت پسرش سلطان
محمود خان را قایم مقامش ساخت و فرمود تا علی الرسم اسم او را بر اوایل مناشیر تحریر نمایند و سلطان محمود خان در شهور سنه ست و ثمانمائه در بعضی
از بلاد روم وفات یافت چنانچه در ضمن بیان احوال امیر تیمور گورکان پرتو اهتمام بر ذکر آن واقعه خواهد تافت انشاءالله تعالی ذکر طبقه از اولاد
چنگیز خان که در ممالک ایران علم اقبال افراشته‌اند و همت بر تشیید امور سلطنت و استقلال گماشته‌اند طایفه از چنگیز خانیان
که در ولایات ایران بر مسند جهانبانی نشسته‌اند [illegible] نفر بوده‌اند و از آنجمله [illegible] نفر در کمال اعتبار و اقتدار پادشاهی نموده و شش کس دیگر اختیار
و استقلال نداشته‌اند و بموجب تعیین و تبعیت امرا خود را پادشاه و فرمان‌روا می‌پنداشته‌اند و اول این طبقه هلاکو خان بن چنگیز خان است
و آخر ایشان نوشیروان که ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان در [illegible] بقتل رسانیده بود و در هلاکو خان [illegible] ایام دولت

سلطان

امیر قزغن

بن امیر مسلا

بن تولی خان

برادر خویش منکوقاآن فی شهور ذیحجه سنه ثلث و خمسین و ستمائه از آب آمویه گذشته قدم بر اراضی ایران نهاد و نوشیروان باتفاق ملک اشرف در سنه ثمان
و خمسین و سبعمائه رخت بقا بباد فنا داد و بین زمان اقبال این طایفه نزدیک بصد و پنج سال امتداد یافته باشد چنانچه بدین تفصیل سمت تحریر می یابد
وهو الموفق والمعین

گفتار در بیان تسلط هلاکوخان بر ولایات ایران و ایراد بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران

شهریاران ممالک سخنوری و شهسواران مسالک هنرپروری رایات این حکایات را بدین عبارت آراسته اند که چون منکوقاآن بن تولی
خان و مزار قراقرم و کلوران بر مسند سلطنت و کامرانی قرار گرفت تا بجو نویان را ضبط ولایات ایران نامزد فرمود و تا بجو بعد از حصول
بحدود عراق و آذربایجان ایلچی بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاده از مستعصم خلیفه شکایت بسیار عرضه داشت کرد و بهمان ایام قاضی القضاة شمس
الدین احمد الکافی القزوینی که از خوف فدائیان اسمعیلیه پیوسته مانند ماهی جوشن پوش بود و در باب دفع وجود ملاحده مبالغه بجای آورد بنابران
منکوقاآن خاطر بر آن قرار داد که یکی از شاهزادگان را با سپاه فراوان صاحب عهده جمیع مهمات ایران گرداند و بعد از تقدیم لوازم مشورت
قرعه اختیار از برای این کار بر هلاکوخان افتاد و منکوقاآن او را منظور نظر عنایت گردانید و گفت بیت ز توران گذر کن بایران خرام برادر
بخورشید رخشنده نام و باید که بمین جلادت و پهلوانی و ضرب شمشیر جهانگیری و کشورستانی از کنار جیحون تا اقصای ولایات مصر تحت تصرف در آوری
و ملاحظه رسوم و یاسای چنگیزخان نموده هر که بقدم اطاعت و فرمانبرداری پیش آید او را رعایت نمائی و هر که تمرد و سرکشی کند ابواب قتل و غارت
بر روی او و عیال و اطفال و اقربایش بگشائی و هلاکو انگشت قبول بر دیده نهاد و مدت یکماه منکوقاآن و خواتین و شاهزادگان و امرا و اعیان اورا
بنوبت طوی دادند و بعد از آن هلاکوخان با خمس لشکر چنگیزخان که صد و بیست هزار سوار بود رخصت یافته در ماه ربیع الاول سنه احدی و خمسین
و ستمائه موافق ... و ئیل از اردوی قاآن بقتول خود شتافت و ترتیب اسباب قلعه گیری و تجهیز دلیران میدان نام آوری مشغولی نمود و هزار
خانه از انجنیق سازان و نفط اندازان که از ختای آمده بودند با خود همراه ساخت و در ماه رمضان سال مذکور بجانب ایران روان شده در سنه ثلاث و
خمسین و ستمائه موافق توشقان ئیل در ظاهر سمرقند بمرغزار کان گل منزل گزید و مسعود بیک یلواج که در آن زمان صاحب اختیار ما وراء النهر بود در ترتیب
اسباب طوی قیام نمود و هلاکوخان مدت چهل روز در آن مقام دلفروز بعیش و عشرت گذرانید آنگاه از آنجا بشهر کش خرامید حاکم خراسان امیر ارغون
و ملک شمس الدین محمد کرت با بعضی از اکابر و اعیان در آن مقام بخدمت رسیدند و پیشکش کشیده باصناف الطاف سرافراز گردیدند و برین قیاس
موکب گردون اساس با آهستگی طی مسافت نموده در هر منزلی جمعی از متعینان ایران بکریاس فلک التماس می شتافتند و بعنایت و سیورغمیشی
اختصاص می یافتند و هلاکو در ذی حجه مذکور از جیحون عبور نموده در آن زمستان بصوب شبورغان قشلاق فرمود و در اوایل فصل بهار و هنگام ظهور
سپاه ریاحین و ازهار از شبورغان بصوب ولایت خواف نهضت کرد و ارغون آقا بموجب فرمان اردوی بجانب اردوی منکوقاآن در دولت خود کرای
ملک و احمد بتکچی و صاحب تاریخ جهانگشای خواجه عطا ملک جوینی را نزد هلاکوخان که او را و اولاد او را اوروغ خان ایلخان گویند بگذاشت و چون ایلخان
براه رسید کیتبوقا نویان را بفتح قهستان فرستاده خود بطوس شتافت و در طوس خواتین امیر ارغون و خواجه عز الدین طاهر که نایب او بود هلاکو را طوی
دادند و در خلال این احوال ملک شمس الدین محمد کرت برسم رسالت نزد ناصر الدین محتشم که از قبل رکن الدین خورشاه الموتی حاکم قلعه سرتخت بود رفت
و بعد از اداء پیغام ناصر الدین بمقام فرمانبرداری آمده در مصاحبت ملک راه اردوی هلاکو پیش گرفت و چون باستان سلطنت آشیان
رسید بانواع التفات سرافراز گردید و هلاکوخان پس از طی منازل و قطع مراحل بحدود ولایت رودبار نزول اجلال فرمود چنانچه در ضمن قضایای ملاحده
سبق ذکر یافت در روز یکشنبه اول ذی قعده سنه اربع و خمسین و ستمائه رکن الدین خورشاه بملازمتش شتافت و چون مهم قلاع و بقاع ملاحده بتفصیل انجامید
رایات حشمت و عظمت افراخته متوجه دار السلام بغداد گردید بروجهی که در اواخر جزو سیم از مجلد دوم مذکور شد فتح بغداد و بعد از محاصره و محاربه
سمت تیسیر پذیرفته هلاکوخان در روز جمعه نهم ماه صفر سنه ست و خمسین و ستمائه بدار الخلافه در آمد و امرا و اعیان اطراف را طوی داد و مستعصم خلیفه را که
مقید بود در آن مجلس طلبیده گفت که تو میزبانی و ما میهمان آنچه در دست تو است بدان رسد و در خور ما باشد بیار و مستعصم آنچه از حقیقت حال کرده
دو هزار جامه نفیس و ده هزار دینار زر سرخ و بعضی از ظروف و اوانی طلا و نقره که بجواهر و زواهر مرصع بود از خزانه بیرون آورد و در طبق عرض نهاد و نثار

نشار ایلخان بچشم التفات در آن اشیاء نظر نینداخت و مجموع را بحاضران انعام فرمود و باز خلیفه را گفت که اموال ظاهر تو بغدادیان در تصرف
بندگان ماست احتیاج بتسلیم نیست و خلیفه آنکه از مخفیات و دفاین چیزی بگوی مستعصم اشارت بصحن دار الخلافه کرد و چون آن زمین را حفر نمودند
حوضی مملو از شکیهای طلا یافتند که هر یک صد مثقال وزن داشت و بعضی از روایات آمده است که در آن ایام که خلیفه انام در دست مغولان
بی اسلام اسیر بود روزی چند بفرمان ایلخان او را طعام نداده بودند مستعصم از گرسنگی بی تحمل شده از موکلان خوردنی طلبید ایشان التماس خلیفه را بهلاکو
خان عرض کردند حکم شد که طبقی مملو از زر احمر و جواهر و زواهر پیش خلیفه بردند و او را بتناول آن اشیا تکلیف نمایند و چون آن طبق بنظر مستعصم رسید
گفت زر و جواهر چگونه توان خورد و ترجمان از زبان ایلخان جواب داد که چیزی را که نتوان خورد چرا فدای جان خود و چندین هزار مسلمان نکردی
و با سپاه ندادی تا ملک موروث ترا از تعرض لشکر بیگانه محفوظ دارند خلیفه چون در این باب عذری معقول نداشت با دلی چون کوره زرگران گرم
آه سرد برکشید و از بوته دیده لآلی اشک بر رخساره روان گردانید القصه هم در آن چند روز خرمن حیات مستعصم باتش غضب ایلخان سوخته اولاد
و احفاد و اقربا و همراهان و نواب او مانند سلیمان شاه که ممدوح اثیر الدین اومانی است و دولتیان صغیر و کبیر و شریف و وضیع بتمام کشته شدند بلکه حکم قتل عام
صدور یافته بنا حیات هشتصد هزار کس در دار السلام سمت انهدام پذیرفت و در آن دیار از نقود نامعدود و نفایس اجناس و جواهر ثمین و ظروف
و اوانی زرین و سیمین و خیول عربی و بغال قیمتی و غلمان رومی و روسی آن مقدار بدست مغولان افتاد که مهندس حساب از حساب آن عاجز آمد و چون
لشکر ایلخان از قتل و غارت فراغت یافتند عنان تخریب برج و باره آن بلده تافتند بعد از آن نایره غضب ایلخان تسکین گرفته ترقیقا بر رعایا که
در نقبها و سوراخها خزیده بودند ترحم فرمود که کشتکاران از مزارع بر دهشته ابواب دکاکین بگشایند و دیگر هیچ آفریده را آزار نرسانند و تعرض ننمایند
و چون مهم دار السلام و متوطنان آن مقام بدین مرتبه رسید ابن علقمی وزیر امید بسیار داشت که بنابر اهتمامی که در باب انهدام اساس دولت بنی
عباس بظهور رسانیده بود حکومت بغداد بوی تفویض یابد و پرتو آفتاب عنایت هلاکوخان بر جنبات احوالش تابد اما ایلخان او را منظور نظر
شفقت نگردانید و بر زبان گذرانید که اگر کسی با ولی نعمت خود وفا نکند چه طمع توان داشت و با سقاقی بغداد را بعلی بهادر که نخست او بباروی
بغداد رفته بود ارزانی فرمود و حکومت دار الخلافه را با بن عمران تفویض نمود و چون حکایت ابن عمران خالی از غرابتی نیست قلم مشکین رقم تحریر
آن بها ورت می نماید در تاریخ وصاف مسطور است که ابن عمران در سلک احاد الناس بغداد انتظام داشت و فی الجمله سوادی از ریاض معلوم کرده
بخدمت عامل یعقوبه قیام می نمود و قبل از رسیدن ایلخان یکسال عامل یعقوبه در وقت حرارت هوا بر بستر استراحت خفته بود و پای بیمار در کنار ابن
عمران نهاده و او در شراب اسطرلاب بجای می آورد ناگاه در خواب بر ابن عمران غلبه کرده اهمالی در خدمت از وی واقع شد عامل پرسید که چرا دست از پای
من کشیده داشتی جواب داد که در خواب بودم عامل گفت در خواب چه دیدی گفت چنان مشاهده نمودم که بساط خلافت آل عباس منطوی گردید
و زمام ایالت دار السلام را در قبضه اختیار من نهادند از شنیدن این سخن عامل خندان شده چنان لگدی بر سینه ابن عمران زد که پشتش بر زمین آمد و وقتی
که هلاکوخان بغداد را محاصره میکرد ابن عمران بر تیری نوشت که مرا که ابن عمرانم از خلیفه طلب فرمایید شاید که لشکر پادشاه را بکار آیم و مضمون آن نوشته
بعرض ایلخان رسیده ایلچی نزد مستعصم فرستاده ابن عمران را طلبید و خلیفه بمضمون این مصراع که مصراع کم گیر ز بغداد کهن جیلی تحامل گذرانیده ابن
عمران را اجازت داد و او نزد ایلخان رفته عرض کرد که اگر یرلیغ شرف نفاذ یابد من لشکر پادشاه را بقدر احتیاج تغار و علوفه دهم هرچند این
سخن بعیدی تمام داشت اما هلاکو شخصی جهت این کار تعیین نمود و خود با ابن عمران مصاحب و موقوف بود که مردم یعقوبه و توابع آن غلات خود را در کدام موضع
در زیر زمین ستر ساخته اند باتفاق شحنه بیعقوبه رفته بترتیب سر چاهها می گشاد و غله بمغولان می داد و بدین واسطه مدت پانزده روز لشکریان
کثرت را از غله احتیاج نشد و این خدمت موقع قبول یافته تیر تدبیر ابن عمران بهدف مقصود رسید و ایلخان بعد از فتح بغداد او را در دار السلام حاکم گردانید
و حکم فرمود که ابن علقمی مامور و محکوم ابن عمران باشد و وزیر از این تیغ غصه بیمار گشته در همان چند روز درگذشت

ذکر مراجعت هلاکوخان از دار السلام و بیان تسخیر بعضی از ولایات شام

چون خاطر ایلخان از مهم بغداد فراغت یافت عنان مراجعت بجانب آذربایجان
تافت و بعد از وصول بمراغه در اواخر سنه ست و خمسین و ستمائه سلطان بدر الدین لؤلؤ که بسبب استیلاء او بر ولایت موصل در اثناء

[Marginal notes: نموده — اردوی — خلق]

ذکر اخرین سلاطین آن مملکت که از اولاد عماد الدین زنکی بن آق سنقر بود و سلطنت شاه بدر کالکین پناه رسید و بنا بر آنکه مدت نود سال از عمر عزیزش گذشته بود مشمول
الطاف و اعطاف ایلخان گردید و در ششم شهر شعبان رخصت یافته عنان مراجعت بموصل تافت بعد از آن هلاکوخان ایلچیان بولایت شام فرستاد و حکام
آن دیار را بطاعت و انقیاد دعوت نمود و در آن زمان ایالت بعضی از بلاد آن مملکت تعلق بکاشتکان پادشاه مصر داشت و در چند موضع ملک ناصر
داود بن ملک معظم و ملک مغیث عمر بن عادل که ذکر ایشان ضمن قضایای آل ایوب گذشت حکومت میکردند و ایشان ایلچیان ایلخان را بر وفق مدعا بازگردانیدند
بنا بر آن هلاکوخان عزم تسخیر ولایات شام کرده نخست قاصدی نزد بدر الدین لؤلؤ فرستاد و پیغام داد که ما را بواسطه کبرسن از یورش معاف داشتیم اما
باید که پسر خود ملک صالح را همراه لوای کشورگشای گردانی و بدر الدین لؤلؤ بموجب فرموده عمل نموده ایلخان ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین منکبرنی را
بوی ارزانی داشت و در بیست و دوم شهر رمضان سنه سبع و خمسین و ستمائه بصوب مقصد نهضت نمود و چون بدیار بکر رسید پسر خود یشمت را با طایفه
از امرا و بسیاری از سپاه شجاعت انتما بتسخیر میّافارقین و ماردین نامزد فرمود و ملک صالح را باستخلاص آمد که آن را حامد نیز گویند فرستاد و بنفس خویش
بروحا رفته و آن بلده را بصلح گرفته از آنجا بطرف نصیبین و حران در حرکت آمد و آن دو شهر را بجنگ فتح نموده در قتل و غارت از خود تقصیر راضی نشد آنگاه
بحلب رفته در باب الانطاکیه نزول فرموده و دیگر دروازهای اطراف شهر را بر امرا و نوئینان قسمت کرده بمحاربه و محاصره مشغول شده بازدک زمانی ارباب
العراق بشهر حلب در آمده بقتل و غارت پرداختند بعد از آن بمحاصره قلعه اهتمام نمودند و همت ساختند و آن را نیز در عرض چند روز مسخر گردانیده ضیاع و محترفه
را اسیر گرفتند و سایر خلایق را بکشتند و ایلخان چون از مهم حلب فارغ گشت عنان همت بر کنگره تسخیر حصار حارم که از مضافات آن ولایت بود داشت
و اهالی آن حصار بعد از محاصره و محاربه کردگار رسا کنان آن مکان باضطرار انجامید و پیغام فرستادند که اگر فخر الدین ساقی بدینجا آمده سوگند خورد که لشکریان متعرض
مال و جان ما نخواهند شد بیرون آمده قلعه را تسلیم مینمائیم و فخر الدین ساقی شخصی بود که با آن مردم سابقه معرفتی داشت و در آن ایام بملازمت هلاکوخان قیام
می‌نمود و فخر الدین بعد از وصول پیغام بموجب فرموده ایلخان بقلعه رفته عهد و پیمان در میان آورد و آن طایفه با دان با پایان آمدند و هلاکوخان فرمان
داد که مجموع ایشان را حتی اطفال شیرخواره و کودکان گهواره بقتل آوردند و هیچکس از آن جماعت نجات نیافت مگر ارمنی زرگری که در آن فن ماهر بود آنگاه
ایلخان فخر الدین ساقی را حاکم حلب ساخته توکل بخشی بشحنگی آن ولایت منصوب شد اما بعد از چند روز جلیان از فخر الدین شکایت کرده هلاکو بقتلش فرمان
داد و زمام ریاست آن ولایت را در قبضه اختیار زین الدین حافظی نهاد و چون اهل دمشق از وقایع قلاع و بقاع مذکوره وقوف یافتند اصناف تحف و هدایا
و صحبت طایفه از بلغاء باستان سلطنت آشیان ایلخان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و ایلخان کیتوقا نویان را نامزد ضبط دار الملک
شام کرده اشراف و اعیان آن مملکت باستقبال کیتوقا شتافتند و ملتمسات ایشان باجابت مقرون شده بانواع سیورغامیشی و نوازش اختصاص
یافتند و مقارن آن حال از جانب مشرق ایلچی رسید و خبر فوت منکوقاآن رسانید و هلاکوخان محزون گشته بجانب آذربیجان بازگردید و کیتوقا بفراغ بال در
دمشق بر مسند اقبال تکیه زده ناگاه پادشاه مصر سیف الدین قطز بر سرش تاخت و او را اسیر ساخته بنیاد حیات بسیاری از مغولان را برانداخت و ذکر
سیف الدین قطز و سایر سلاطین مصر عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر تخریب میّافارقین و ماردین بسبب استیلاء**
مغولان تارچشم و کین چنانچه سابقاً مذکور شد ایلخان در وقت وصول بدیار بکر پسر خود یشمت را باستخلاص میّافارقین مأمور گردانید و چون شاهزاده
سوی بدانجانب آورد ایلچی نزد ملک کامل که حکومت آن ولایت تعلق بوی میداشت ارسال نمود و او را بایلی و انقیاد دعوت فرمود ملک جواب داد
که بر عهد و پیمان شما اعتماد نیست زیرا که مستعصم خلیفه و رکن الدین خورشاه اسمعیلی و جمعی دیگر از حکام بلاد را در اول بامان مطمئن گردانیدید و آخر الامر بی
جهتی بقتل رسانیدید لاجرم من با خود قرار داده‌ام که تا جان در تن و رمقی در بدن داشته باشم از این حصار روی بیرون ننمایم و چون این پیغام بیشمت
رسید مستعد محاصره میّافارقین گردید و ملک کامل مردم خویش را استمالت داده گفت از جنس سیم و زر و غله و اجناس دیگر آنچه در خزانه و انبار خانه
موجود است از سپاهی و رعیت دریغ نیست ولله الحمد والمنه که من مانند مستعصم بخیل نیستم که دینار و درم را فدای نفس و عرض خود نکردانم آنچه ضرورت
دارید بستانید و در محافظت این بلده از جد و جهد تقصیر راضی مشوید و متوطنان آن بلده از استماع این سخنان امیدوار گشته مستعد کارزار شدند و ارابه
عراده و منجنیق برکار داشته آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و هر روز از شهر فوجی از شجعان بیرون آمده نایره قتال می‌افروختند و خرمن حیات جمعی

از مغولان را می‌سوختند از جلد و جوانان بودند که بملک کامل اختصاص تمام داشتند و ایشان در اکثر ایام بمیدان هیجا خرامیده بنوعی آثار جلادت
ظاهر میگردانیدند که داستان شجاعت رستم و دستان و اسفندیار رویین تن منسوخ میگشت نقلست که ملک کامل را منجنیقی بود که زخم سنگش او رخنه بنا
زندگانی سپاه ایلخان می‌افتاد و مغولان در دفع او چاره جوی گشته منجنیقی بدر الدین لؤلؤ را که او نیز مهارت کامل حاصل داشت طلب نمودند و چون
آن شخص باردوی یشموت رسید منجنیقی در برابر منجنیق شهر نصب کرده و آن دو استاد بیکبار سنگها از منجنیق گشاده و هر دو سنگ در فضای هوا بهم خورده
ریزه ریزه شد مردم اندرون و بیرون از مشاهده آن حرکت حیران و متعجب گشتند القصه میّافارقین مدت دو سال استداد یافت عاقبت در شهر
قحط و غلائی عظیم روی نمود و سپاهیان اسپان خود در اکثر خوردند و بعضی از قوت یا از گوشت مستعانی نوع تغذی میکردند و آخر الامر هشتاد هشتاد
مملوک در خدمت ملک کامل ماند و کس نزد یشموت فرستادند و امان طلبیدند و شاهزاده اوقیتونویان را نامزد فرمود که میّافارقین رفته ملک کامل را دست
و گردن بسته بیاوردند و سایر مردم را بتیغ کین بگذارند و اوقیتو بشهر در آمده آن دو جوان جلادت نشان چون حال بر آن نوع دیدند بر بام خانه
برآمده به تیر انداختن مشغول شدند و پس از آنکه سهام ترکشان بتمام رسید سپر بر سر کشیده چندان شمشیر زدند که بدرجه شهادت فایز گشتند و تمامی
متوطنان آن مکان کشته شده یشموت ملک کامل را پیش پدر فرستاد و چون ایلخان او را دید حکم فرمود که قطعه قطعه گوشت از بدن آن حاکم عادل
مسلمان بریده در دهانش می‌نهادند تا در گذشت گویند که زهد ملک کامل بمرتبه بود که با وجود سلطنت بحرفت خیاطت مشغول بوده روزگار میگذرانید
و هرگز خیال ظلم و عدوان بر اساس خاطر خاطرش نمیگردید و چون مغولان میّافارقین و اعمال و مضافات آن از ایشان سامرای بلدان ویران کرده روی
بصوب ماردین آوردند و ملک سعید نامی که حاکم آن سرزمین بود در قلعه متحصن گشته یشموت سپاه را بمحاصره و محاربه مأمور گردانید و در باب تسخیر ماردین
و نهایت ملک سعید دو روایت وارد است اول آنکه چون مدت محاصره بدور و دراز کشید در شهر علت وبا و بلا غلا شیوع یافت و پسر ملک سعید
ملک مظفر از عنا و لجاج پدر بتنک آمده او را زهر داد و با یشموت صلح کرده ابواب شهر باز گشاد دوم قول ثانی آنکه چون امرای ایلخان ایلچی نزد ملک سعید فرستاده
او را بایلی دعوت نمودند بعهد و پیمان بیرون آمد و شاهزاده یشموت او را باردوی پدر ارسال داشت ایلخان بقتلش رسانید و پسر ملک سعید ملک
مظفر را که بحکم پدر در محبس اوقات میگذرانید منظور نظر تربیت ساخته والی ماردین گردانید **ذکر فوت والی موصل و کشته شدن اولاد او**
بر دست مغولان ظالم جاهل چون عمر بدر الدین لؤلؤ بنود و شش سال رسید و از آن جمله قریب پنجاه سال بدولت و اقبال بگذرانید بمقبول
امام یافعی در شهور سنه سبع و خمسین و ستمائه وفات یافت و بروایت روضة الصفا فی سنه تسع و خمسین و ستمائه بجهان جاودان شتافت و ایلخان پسرش
ملک صالح را مشمول عواطف گردانیده قایم مقام پدر ساخت و صالح روزی چند طریق اطاعت مسلوک داشته بعد از آن علم مخالفت برافراخت
و موصل را بیکی از معتمدان خود سپرده متوجه مصر گردید و از سلطان مصر سه هزار سوار عنایت و التفات دید آنگاه با آن سواران بقصد مراجعت نمود و ملتجیان
در قلاع موصل را بمصر برده ایلخان از وصول او واقف شده با مراء اردو پیغام فرستاد که محافظت طرق نمایند تا اگر ملک صالح بار دیگر پای
در طریق مصر نهد دست بر وی یابند و سنداغو نویان را با لشکری گران بموصل ارسال داشت تا بهر کیفیت که تواند ملک صالح را بجنگ آورد
و در روزی که ملک صالح مانند مردم صالح در دار الملک خود بنای عیش و نوش اشتغال می‌نمود بیکبار آواز کورکه و کوس بگوش او رسید لاجرم از آمدن
سنداغو خبر یافته دروازه‌ها را ببست و ابواب خزاین گشاده لشکر مشغول کرد و زنگیان را که در شهر بودند بال میتیان خوش خوش ساخت و سنداغو
آغاز محاصره و محاربه نموده روزی هشتاد نفر از دلیران لشکر مغول بالای سور برآمدند و موصلیان ایشان را در میان گرفته همه را کشتند و سرهای
کشتگان را بزیر انداختند بدین جهت در منازعت بجدتر شدند و چون پادشاه مصر سه هزار از هجوم سپاه تاتار و اضطرار ملک صالح خبر یافت
یکی از امرای عظام را با جنود شام بامداد موصلیان نامزد فرمود و ایشان بسنجار رسیده نایره ظلم آوردند و خبر آنکه ملک صالح و اهل موصل با یکدیگر
در خندق بی طاقت راه نهند که سپاه شام بمعاونت اهل اسلام بسنجار رسیده‌اند و آن نوشته را بر بال کبوتری بسته بطرف موصل پرواز داد و قضا کبوتر
را ملاحظه کرده بر منجنیق مغولان نشست و استاد منجنیق کبوتر را گرفته نامه را از بال او باز کرده نزد سنداغو آورد و این معنی را از رحلات تیغ و ظفر دانسته علی الفور
المتوهمان سپاه بدفع شامیان نامزد نمود و مغولان بعد از قطع منازل بنواحی سنجار رسیده منقسم بسه قسم شده در دو کمین نشستند و در وقت وصول لشکر

شام بیکبار بیرون تاخته باستعمال تیر و شمشیر پرداختند و شامیان بمدافعه مشغول گشته در آن اثنا نسیم فیروزی از جانب مغولان در اهتزاز آمده بادی صعب
جنیبه چشمهای اهل شام را از خاک پر ساخت لاجرم اکثر ایشان کشته شدند و سپاه منهزم شدند مغولان جامهای آن طایفه را پوشیده و بر اسبان عربی نژاد
سوار گشته روی بطرف موصل آوردند مردم شهر چون چشم بر ایشان افتاد تصور کردند که لشکر منصور بعد از همه می آیند لاجرم جمعی کثیر برسم استقبال از دروازه
بیرون خرامیدند و مغولان ایشان را در میان گرفته همه را شهید کردانیدند و بعد ازین وقایع ضعفی تمام باحوال ملک صالح راه یافته بکس نزد سنداغو
فرستاد و امان طلبید و سنداغو متقبل شفاعت جرایم ملک موصل گشته صالح از شهر بیرون آمد و سنداغو او را بجمعی سپرد تا نزد ایلخان برند هلاکو خان
چون از وی بغایت خشمناک بود فرمود تا اعضای او را در دنبه گرفتند و بدوی پیچیده بر سر محکم ببستند و در آفتاب بنهادند کاهی اندک غذائی بوی
میدادند پس از چند روز آن دنبه مستحیل بکرمان شده اعضای ملک را آغاز خوردن کردند و صالح مدت یکماه باین عقوبت مبتلا بوده وفات یافت آنگاه
پسر سه ساله او را که علاء الملک نام داشت بر کنار رود دجله موصل بر سر تیغ جان گسل دو نیم زدند و هر نیمه او را بیک جانب دجله بیاویختند
ولا معقب لحکمه ❊ **گفتار در بیان مخالفت هلاکو خان و برکه اغول و تلف شدن جمعی کثیر از خیل مغول** ❊ چون برکه اغول بن جوجی خان
بموجب فرموده برادر بزرگ خود در باب تشیید مهم سلطنت منکو قاآن سعی بسیار نموده بود خود را از هلاکو خان بزرگتر میدانست و پیوسته بهر گونه
محکمات مشوش و معاش گشته بروی تفوق میجست هلاکو ازین معنی بتنگ آمده سخنی بر زبان آورد که هرچند برکه اقامت دارد من اینجا تا از بس که طریق
عنف مسلوک داشته و همواره معه التحکمات نامناسب می نماید بعد ازین با وی قاعده یکانکی تبدیل خواهم داد و این سخن بسمع برکه خان رسیده بر آشفت
و گفت هلاکو در هلاک اهل اسلام کوشیده بلاد مسلمانان را با خاک یکسان ساخت و خلیفه بغداد را بی مشورت آقا و اینی بکشت اگر خدای جاوید تأیید
دهد خون بی گناهان را ازوی خواهم خواست و در خلال این احوال بتاریخ هفدهم صفر سنه ثمان و خمسین و ستمائه بلاکوتار اغول را که خویش برکه خان بود
متهم گردانیده بیاسا رسانید و این معنی ضمیمه آزار خاطر برکه شده دفع هلاکو را پیش نهاد همت ساخت و نوقای را که لشکر کش او بود با نوقای
داشت با سی هزار سوار بر مقدمه روان کرد و هلاکو از توجه سپاه دشت واقف گشته در شوال ستمائه و ستین از الاتاق در حرکت آمد و شیرامون
نویان را بسم منقلای بفرستاد و چون شیرامون بحدود شماخی رسید بیک ناگاه برو تاخت و از اعیان امرا سلطان جوق را با بسیاری از دلیران
ایران بر خاک هلاک انداخت و این خبر بهلاکو خان رسیده اباتای نویان را نامزد دفع شر نوقای گردانید و اباتای در روز ... مذکوره دیگ
فرسنگی شابران خود را بر سپاه برکه خان زده و درین نوبت نوقای انهزام یافته در اوایل محرم سنه عشر و ستمائه ایلخان بنفس خویش از حدود شماخی
عازم رزم برکه خان گشت و روز بیست و سیم همین ماه نزدیک بچاشتگاه بدربند شروان رسیده گروهی از مردم یاغی بر زیر دربند دیده لشکریان
ایران بزخم پیکان ایشان را براندند و از دربند گذشته آغاز حرب کردند و هزیمت بر جنود دشت قبچاق افتاد و ایرانیان دست بقتل عام برآوردند
و در غره صفر از نوقای و سپاه برکه خان در آن حدود اثر نماند آنگاه اباقاخان و شیرامون و اباتای نویان که منقلای ایلخان بودند بر جناح
استعجال عازم دشت گشتند و از آب ترک عبور نموده منازل اوس برکه خان را از خیمه و خرگاه و تغار و جمال و اغنام و مواشی مملو یافتند و از مردم
سپاهی بسیاری ندیدند زیرا که همه گریخته بودند و عیال و اطفال را بی تحاشی در خانهای قبچاقیان فرود آمدند و با دختران گلعذار ماه رخسار دست
در آغوش کرده بنای عیش و نوش مشغول شدند و بعد از سه شبانه روز بیک ناگاه برکه خان با لشکری چون مور و ملخ بی پایان در آن بیهن دشت پیدا
گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام غروب با اباقاخان و امرا بمقابله و مقاتله قیام نموده برکه خان غالب آمد و ترکان ایرانی از معرکه محاربه گرد
بگریختند و در زمان عبور از آب ترک یخ شکسته خلقی کثیر غریق دریای فنا شدند و ازین چشم زخم حزن تمام و اندوه لا کلام بر ضمیر هلاکو خان استیلا
یافته فرمان داد که در تمامت ممالک محروسه بترتیب اسلحه و آلات حرب قیام نمایند بخیال آنکه بعد از تهیه اسباب جدال و استمالت ابطال رجال عازم انتقام
برکه خان گردد اما فرصت نیافته از ییلاق مراغه عنان عزیمت بقشلاق جغتو تافته در ماه ربیع الاول سنه ثلث و ستین و ستمائه موافق ...
روزی بحمام رفت و چون از آن مقام راحت انجام بیرون آمد مریض گشته باتفاق اطبا مسهلی خورد و آن دوا موجب غش شده مرض بسکته انجامید و
در آن لیالی ذو ذوابه مهیب هر شب پدید می آمد و بعد از چند شب که آن ذو ذوابه غیبت نمود هلاکو خان نیز گلشن حیات را پدرود نمود امرا و ارکان

قبچاق
نوقای

قبچاق

دولت جثه مدفنش سردابه ساختند و چند دختر ماه پیکر با انواع زیب و زیور آراسته بآن سردابه فرستادند تا ایلخان از وحشت تنهائی و مشقت
جدائی متألم نگردد و زهی عقل و دانائی اشراف و اعیان مغول که بمجرد امثال این افعال بحاصل می کاشتند و آن را سبب مسرت خاطر
اموات تصور می نمودند خواجه نصیر الدین طوسی در تاریخ هلاکو گوید قطعه چون هلاکو زد بگور بجستان که شد کرد تقدیر ازل نوبت او را آخر سال
بر ششصد و شصت و سه شب یکشنبه که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر مدت عمر هلاکو خان چهل و هشت سال بود و زمان سلطنتش نزدیک به نه سال
و هلاکو خان چهارده پسر داشت اول اباقاخان از یسونجین خاتون که از قوم سلدوز بود دوم جومقور از کویک خاتون بنت تورالچی کورکان
از قبیله اویرات سیم یشموت که مادرش قوتائی بود و بوقاجین ایکچی نام چهارم تکشین که از قوتوبوی خاتون قنقرات در وجود آمده بود و در خورد سالی
بعلت استسقا ... از عالم انتقال نموده پنجم طرغای که مادرش ... بود و بورقجین نام داشت ششم تبشین که برادر اعیانی یشموت بود هفتم
تکودار که ایضا از قوتی خاتون تولد نموده بود هشتم آجای که مادرش ارقاق ایکچی بود بنت تنگز کورکان نهم قنغرتای که مادرش کیسرک خاتون بود نام
او جوجه ایکچی دهم ییسودار که مادرش ... بود از قوم کورلوت یازدهم تنکوتمور که مادرش اولجای خاتون بود بنت تورالچی کورکان دوازدهم طغای
که مادرش ایل ایلجی بود از قوم قنقرات سیزدهم شیاوجی که برادر اعیانی طغای بود چهاردهم طغاتیمور که مادرش در سلک قمکان انتظام داشت
و ازین جمله اباقاخان و تکودار بسلطنت رسیدند ❊ **گفتار در بیان بعضی از آثار ایلخانی و ذکر شمه از احوال وزرا و عمال آن سالک** ❊
مسالک طریق جهانبانی ❊ چون منکو قاآن بجودت ذهن و دقت طبع از سایر سلاطین مغول امتیاز داشت و کاهی خاطر بدیع مآثر بحل بعضی
از اشکال اقلیدس می گماشت هوس بستن رصد در ضمیرش پیدا شد و جهت تشیید آن مهم جمال الدین محمد بن طاهر بن محمد الزیدی البخاری را بپایه سریر
سلطنت مصیر طلبیده فرمود که بنیاد رصد پردازد و جمال الدین محمد از سر انجام آن امر خطیر عاجز گشته منکو قاآن پیوسته در اندیشه آن کار روزگار
میگذرانید تا آنکه آوازه فضایل و کمالات خواجه نصیر الدین محمد الطوسی بسمع او رسید و در وقتی که هلاکو خان را بایران می فرستاد با وی گفت که چون
قلاع ملاحده مستخلص گردد باید که خواجه نصیر الدین را بدینجانب روانه گردانی تا رصد بندد و بعد از فتح میمون دز خواجه بخدمت ایلخان شتافته هلاکو بمفارقتش
رضا نداد و در زمانی که از تسخیر و تخریب بغداد فراغت یافت بنا بر ترغیب خواجه بترتیب اسباب رصد و استنباط زیج فرمان فرمود خواجه نصیر الدین
مراغه تبریز را جهة بنا رصد اختیار کرده حکم شد که هر چه محتاج الیه آن مهم باشد دیوانیان و خزانچیان تسلیم نمایند و خواجه هر کس و هر چیز که در بایست بود
طلب فرموده و بدست آورده در طرف شمالی مراغه بر زبر پشته رفیع به بنا رصد خانه اشتغال نمود و مشتمل بر تماثیل اشکال افلاک و تدویرات و حوامل
و دوایر و مثل و صور و بروج دوازده گانه و آن رصد بر وجهی ساخته و پرداخته شد که هر صباح پرتو نیر اعظم از ثقبه که بالای سطح عتبه می افتاد و درج
و دقایق حرکت وسط آفتاب و کیفیت ارتفاع در فصول اربعه و مقادیر ساعات از آنجا معلوم میگشت و صورت کره زمین و تقسیم ربع مسکون
بر اقالیم سبعه و طول ایام و عرض بلدان و هیأت جزایر و بحار و جبال و دشت و صحرا بر آن کردند که هیچ چیز مشتبه نماند و بواسطه اختلاف حرکت اوج آفتاب میان
زیج ایلخانی و زیجات پیشین در طالع سال تفاوتی فاحش ظاهر گشت و هنوز عمارت رصد ناتمام بود که کوکب طالع هلاکو خان بقاطع ... اجل
موعود از مرصد تقدیر بکمین بخشاد و چون هلاکو خان را بعمارت میل بسیار بود در ایام دولت خود در آلاتاق قصری رفیع ساخت و در حوالی ارّان
و آذربایجان بتخانهای بزرگ طرح انداخت و در اواخر اوقات حیات بیشتر از بیشتر خود در تعمیر مواضع مشغول میداشت اما از تمشیت امور مملکت
نیز غافل نبود و چون آثار رشد و نجابت در ناصیه پسر بزرگتر خویش اباقاخان مشاهده نمود نام حکومت ممالک عراق و مازندران و خراسان را
تا کنار جیحون در کف کفایت او نهاد و منصب ولایت بغداد را نیز باو داد و ضبط و ربط دیار اران و آذربایجان را بولد دیگر خود یشموت رجوع نمود
و ایالت دیار بکر و دیار ربیعه را در عهده امیر تودان کرد و مملکت روم را بمعین الدین پروانه سپرد و وزارت هلاکو خان در بیشتر اوقات تعلق
بخواجه سیف الدین بیتکچی میداشت و در اوایل محرم سنه احدی و ستین و ستمائه که هلاکو خان متوجه رزم برکه خان بود در منزل شابران جمعی از
منهوران نسبت بخواجه سیف الدین و خواجه عزیز که عامل گرجستان بود و خواجه مجد الدین تبریزی سخنان بعرض نواب ایلخان رسانیدند و هلاکو پرسش
آن بیغو فرمان فرموده بعد از ثبوت گناه هر سه خواجه بیاسا رسیدند آنگاه منصب وزارت من حیث الاستقلال بقدوة اصحاب قلم و ملاذ ارباب

یشموت

ارباب کمال خواجه شمس الدین محمد جوینی تعلق گرفت و ایالت دار السلام بغداد ببرادر خواجه شمس الدین محمد خواجه علاء الدین عطا ملک جوینی که تاریخ جهانگشای
تصنیف اوست سمت انتساب پذیرفت و خواجه شمس الدین محمد از اولاد امجاد زبده حکما و بیان کمالات نفسانی عبد الملک جوینی بود و آبا عن جد مناصب
بلند و متقلد مراتب ارجمند بود جد ارش که ایضا شمس الدین نام داشت مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزمشاه بود و در زمان سلطان جلال الدین
منکبرنی نیز بهمان کار مشغولی می نمود و پدر بزرگوارش خواجه بهاء الدین محمد در ملازمت سلاطین مغول بهمان منصب منصوب گشت و شکر السعی والاثر
درگذشت و چون هلاکو خان منصب وزارت را بخواجه شمس الدین محمد که نزد مورخان مشهور است بصاحب دیوان تفویض نمود بنابر کمال مکارم اخلاق
و محاسن شیم ابواب ظلم و ستم مسدود گردانیده درهای عدل و کرم بر روی روزگار خلایق ایران برگشود و در تمشیت مهم وزارت و رواج و رونق
درگاه سلطنت بنوعی سعی و اهتمام کرد که اگر آصف علیه الرحمه زنده می بود شرط متابعتش بجای می آورد و با وجود آنکه حکام و سلاطین در محافظه دین متین و تقویت
شرع سید المرسلین صلی الله علیه وسلم کما ینبغی جد و اجتهاد در میان بست و از رعایت اصحاب علم و کمال و ارباب فضل و افضال لحظه فارغ نشست
و چون هلاکو خان وفات یافت و پرتو انوار استقلال بر صفحات احوال اباقا خان تافت در باره آن وزیر صافی ضمیر عنایت و التفات بیشتر فرمود
و او در تمامت ممالک ایلخان نواب کافی و عمال امین تعیین نمود و آن طایفه را بانفتاح ابواب صلات و صدقات و ارباب استحقاق و اصحاب
حاجات مامور گردانید لاجرم از رشحات سحاب انعام آن خواجه عالی مقام نخیل آمال اهالی زهد و تقوی و متصدیان درس و فتوی در چمن اقبال شگفته گردید و
امتیاز افاضل از اراذل و دانا از جاهل در زمان وزارتش پیدا و ظاهر گشت و بیمن اعتنا و حسن اهتمامش سپهر بی مهر از سر ایذای فضلا و قصد جفای علما
بتمامی درگذشت بیت نهال باغ دولت در بر آمد جفا خار محنت بر سر آمد و برادر عالی گهر خواجه شمس الدین محمد خواجه عطا ملک چون بدار السلام بغداد
رسید بساط عدل و احسان مبسوط ساخته باندک زمانی آن بلده را که در غایت ویرانی بود بنهایت معموری رسانید و در زمین نجف نهری حفر کرده
زیاده از صد هزار دینار برخ در آن جوی صرف نمود و آب فرات را در حوالی مشهد مقدس اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب جاری
فرمود پسران خواجه شمس الدین محمد خواجه بهاء الدین محمد و خواجه شرف الدین هارون در مبادی احوال عنفوان و اوان شباب در تحصیل کمالات
نفسانی و تکمیل فضایل انسانی سعی و کوشش میکردند اما خواجه شرف الدین هارون برادر در سبقت گرفته در صنوف علوم ماهر و در فنون
دانش متبحر شده علم موسیقی از استاد صفی الدین عبد المؤمن تعلیم گرفته آنجناب رساله شرفیه بنام نامی او تالیف کرد و خواجه بهاء الدین محمد در
زمان اباقا خان در خطه اصفهان رایت حکومت برافراخت و از غایت سیاست و نهایت سطوت اطراف آن مملکت را محفوظ و مضبوط
ساخت مآل حال خواجه شمس الدین محمد و برادر و پسرش عنقریب بصفت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام بر ذکر ارتفاع اساس دولت و انخفاض
لوای حشمت ایشان خواهد تافت انشاء الله تعالی

ذکر بعضی از افاضل زمان هلاکو خان

[illegible]
که هلاکو خان داعیه شدیدی آنکه افضل المتقدمین و اعلم المتاخرین افتخار الحکماء العظام استظهار العلماء الکرام خواجه نصیر الملة والدین الطوسی در ایام دولت
و با وی مصاحبت می نمود کنیت آنجناب ابو جعفر است و نامش محمد بن حسن خواجه نصیر در اصل از ساوه است اما چون در طوس متولد شده بود بنابر آن
بطوسی مشهور گشت و آنجناب در تمامی اقسام حکمت بر حکمای اعصار و علمای ادوار رتبه تقدم داشت و در سایر علوم معقول و منقول بعلم جودت طبع و حده
ذهن نقش کمال مهارت بر لوح خاطر نگاشت و کیفیت افتادن خواجه بقلعه میمون دز و رسیدن بدرگاه ایلخان چنان بود که در زمان معتصم خلیفه جناب
خواجه روزی چند در ولایت قهستان ساکن شد و حاکم آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روی روزگار آن علامه عالیمقدار گشاده
آنجناب در آن ایام کتاب اخلاق ناصری بنام او تالیف نمود و قصیده عربیه در مدح مستعصم خلیفه در سلک نظم کشیده به بغداد فرستاد و ابن علقمی را این صورت
موافق مزاج نازک نیفتاده در پشت همان قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین بخلیفه روی زمین آغاز مکاتبات و مراسلات فرموده از این
اندیشه غافل نباید بود و این بزرگ را خورد نتوان شمرد و چون آن نوشته بنظر ناصر الدین رسید خواجه را حبس فرمود و در وقتی که نزد علاء الدین محمد
بقلعه الموت نامیمون دز رفت آنجناب را همراه برده باو سپرد بنابر آن علامه زمان چند گاه بسبب ضرورت در میان ملاحده اقامت نمود و چون اساس دولت
آن طبقه بصدمت سپاه مغول در هم شکست خواجه از میمون دز بیرون آمده بخدمت ایلخان پیوست و باصناف الطاف اختصاص یافت و در سلک

خواص و مقربان منتظم شده بنابر آنکه نور تعصب مستعصم در مذهب نزد خواجه نصیر ظاهر بود هلاکو خان را بر آن داشت که بصوب بغداد
لشکر کشید تا مهم بغداد بپایان رسید بانجا انجامید که سابقا مذکور گردید از جمله مؤلفات خواجه شرح اشارات و متن تجرید و نقد محصل و زبده و تذکره در
حکمت معینیه و اوصاف الاشراف و سلوک و اخلاق ناصری و تنسوق نامه ایلخانی مشهور است و نکات و دقایق آن کتب بر السنه و افواه جمهور
علما و فضلا مذکور و تاریخ وفات آن علامه پسندیده صفات از این قطعه معلوم میشود که قطعه نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه که چو او
مادر زمانه نزاد بسال ششصد و هفتاد و دو بذو الحجه بروز هیجدهم درگذشت در بغداد و در جامع رشیدی مسطور است که خواجه نصیر الدین وصیت فرمود
که او را در جوار مزار فیض آثار امام بزرگوار موسی الکاظم علیه السلام دفن کنند لاجرم در پایان آن مرقد عطر افشان جهت او آغاز حفر کردند ناگاه
سردابه کاشی کاری ظاهر شد و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که آن مضجع را ناصر خلیفه برای خود ساخته بود و پسرش ظاهر بخلاف
وصیت پدر او را در رصافه دفن فرموده از غرایب حالات آنکه سردابه در روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه چهارصد و نود و هفت تمام شده بود
و در همان روز خواجه نصیر الدین تولد نموده و مدت عمر خواجه هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز بوده العلم عند الله المعبود و دیگر از افاضل آن
زمان اثیر الدین اومانی است و اومان قریه ایست در نواحی اعلم از ولایت همدان و اثیر الدین قبل از استیلاء هلاکو خان بر بغداد در مصاحبت
سلیمانشاه که در سلک نواب مستعصم منتظم بود بسر می برد و در مدح او اشعار آبدار نظم میکرد و در تاریخ گزیده مسطور است که اثیر الدین اومانی در اواخر
ایام زندگانی از قاضی همدان که موسوم و ملقب بمجد الدین طویل بود برنجید و این قطعه در هجو او منظوم گردانید قطعه نزار آن ده است قضا
مرگ وی اندر تاخیر که بر بید اجلش می نماید تعجیل لیک در رتبه ضلالت نجیبان کم گشته است که بصد سال برد ره بسر شرع رذیل و مضمون این قطعه
در مزاج قاضی که مردی شقی بود تاثیر نموده چهل نوبت سوره انعام خواند و بر اثیر الدین نفرین کرده همان آن نزدیکی به بستر بیماری افتاد و در گذشت
و از آنجمله دیگری خواجه صفی الدین عبد المؤمن است که در فن ادوار موسیقی در عرصه گنبد دوار بی بدل بود و مانند فیثاغورس وقوف بر شعبات
اصول و مقامات ضرب المثل و استاد صفی الدین نیز در زمان مستعصم در بغداد می بود و در وقت قتل و غارت آن بلده در گوشه خزیده و بیم بود
خود را بنواحی خرگاه هلاکو خان رسانید و بر پای ایستاده آغاز ربط نواختن کرد و بنابر آنکه آن نوای روح افزای اصلا در مغولان بی سر و پا
تاثیر نمیکرد تا وقت غروب هیچکس بحالش نپرداخت آخر الامر یکی از اهل هوش شمه از فضایل آن استاد ماهر بگوش پادشاه قاهر رسانید و ایلخان
آنجناب را از ربطش نواخته مالی خطیر از ارتفاعات و مستغلات بغداد مقرر ساخت که هر ساله بوی رسانند و آن عارف مدتی مدید بخواجه
صفی الدین و اولادش می رسید و در زمان اباقا خان که رایت دولت خواجه شمس الدین محمد ارتفاع یافت خواجه بملازمت آستان وزارت آشیان
شتافت و وزیر صافی ضمیر ولدارشمند خود خواجه شرف الدین هارون را شاگردش ساخت و استاد صفی الدین در آن اوقات تصنیف رساله شرفیه نمود
و از آنجمله دیگری حسام الدین منجم است و در آن ایام که ایلخان بقتل مستعصم فرمان داد حسام الدین بملازمت پادشاه رفته گفت اگر خلیفه کشته گردد
عالم سیاه و تاریک شود و علامت قیامت مشاهده افتد و امثال این کلمات مهابت آمیز چندان عرض نمود که هلاکو خان در کشتن خلیفه تردد
پیدا کرده در آن باب با خواجه نصیر الدین طوسی مشورت فرمود خواجه گفت که زکریا پیغامبر و یحیی معصوم را اسلام الله علیهما بقتل آوردند هیچ یک
از این حالات بوقوع نپیوست و اگر حسام الدین دعوی مینماید که این احوال بخروج آل عباس مترتب میشود غلط است زیرا که چندین تن از ایشان
پیش از این کشته اند و آفتاب منکسف نشده و قمر منخسف نگشته ایلخان از حسام الدین ملکا استفسار نمود که بعد از قتل خلیفه تا مدت معین اگر آنچه گفته بظهور
نپیوندد او را بکشند و چون آن مدت انقضا یافت در شب پنجشنبه هشتم محرم سنه احدی و ستین و ستمایه حسام الدین تیغ مغولان بر خشم و کین کشته
و دیگری از آنجمله نجم الدین دبیران است و هو ابو الحسن علی ابن عمر بن علی القزوینی و نجم الدین در میدان علم و کمال از فضلاء زمان گوی مسابقت
می ربود و در وقتی که خواجه نصیر طوسی برصد مشغولی می کرد او را بمراغه طلبید تا در آن باب شرایط استعداد بجای آورد و نجم الدین متن شمسیه را
در زمان وزارت خواجه شمس الدین محمد تصنیف نمود و آن رساله را بنام نامی آن وزیر صافی ضمیر موشح ساخته شمسیه نام فرمود و شرح حکمت
العین جامع الدقایق نیز از جمله تصانیف نجم الدین است و مؤید الدین عرضی دمشقی و فخر الدین مراغی موصلی و محی الدین اخلاطی نیز با هلاکو خان

معاصر بودند و در وقت بناء رصد خواجه نصیر الدین را امداد می نمود و دیگری از جمله فضلاء زمان هلاکوخان صدر الدین ساوجی است و او بجودت ذهن سلیم و جودت طبع مستقیم و وفور قوت حافظه و وقوف بر علم عروض و قافیه اتصاف داشت و در تاریخ گزیده مسطور است که صدر الدین مواظب یکجزو کتاب را بیک خواندن یاد میگرفت و در زمان هلاکوخان بسبب جرم متهم گشته شربت شهادت چشید و حسنات او در علم عروض و قوافی از جمله منظومات اوست و دیگری از آنجمله محیی الدین مغربی است و او در اوائل زمان هلاکوخان در شام مقیم بوده در علم تنجیم از منجمان جدید و قدیم قصب السبق می ربود و بعضی از مصنفات او در میان منجمان مشهور است و احکام او که مطابق واقع افتاده بر السنه و افواه مذکور

ذکر اباقاخان بن هلاکوخان در جامع رشیدی مسطور است که در آن وقت که هلاکوخان بجهان جاوید شتافت اباقاخان در قشلاق مازندران بود امرا و ارکان دولت مانند ایلکان نویان و سونجاق بهادر و غیرهما سرعان بطلب او فرستادند و اباقاخان بسرعت برق و باد متوجه اردو گشت و در نوزدهم جمادی الاولی سنه ثلث و ستین و ستمائه بمقصد رسید و نخست باقامت تعزیت قیام نموده در ماه رمضان سنه مذکوره موافق ایل باتفاق شاهزادگان و امراء و اعیان در موضع جغان ناور از حدود فراهان بر سریر خانی نشست و بتمهید بساط عدالت و تشیید قواعد مرحمت پرداخته در ایام دولت او سپاهی و رعیت در رفاهیت بوقوع پیوست زمام منصب امیر الامرائی را در قبضه اختیار سونجاق نویان نهاد و حکومت ولایت خراسان را ببرادر خویش تبشین اغول داد و تمشیت مهم وزارت را بدستور زمان بخواجه شمس الدین محمد باز گذاشته خواجه علاء الدین عطاملک بهمان منوال بحسب تعمیر بغداد و کاشت ایالت اصفهان را بخواجه بهاء الدین محمد تفویض نمود و در سایر بلاد و امصار حکام معدلت شعار تعیین فرمود و در اوایل ایام دولت اباقاخان شاهزاده نوقای بفرمان برکه خان از راه دربند متوجه آذربایجان گردید و اباقاخان ازین معنی وقوف یافته برادر خود یشموت را بدفع مخالفان نامزد گردانید در بیستم صفر سنه اربع و ستین و ستمائه بین الجانبین محاربه دست داد و در اثناء دار و گیر تیری بچشم نوقای رسیده هزیمت بجانب سپاهش افتاد چون برکه خان خبر این چشم زخم شنود با سیصد هزار سوار متوجه آذربایجان گشته در کنار آب کر نزول نمود و اباقاخان نیز با سپاهی بیکران بدانجانب شتافته در این طرف آب نزول اختیار فرموده بعد از روزی چند برکه خان بجانب تفلیس رفته بخیال آنکه از آنجا از آب بگذرد و روی بجنگ ایشان آرد در اثناء راه بمرض قولنج گرفتار گشته و پادشاه جیشش دست از شهرستان بدن کوتاه کرده در گذشت بالضروره سپاهش بساط محاربه در نوشته سر خود گرفته بپای استعجال متوجه دشت گشتند و در ذی حجه سنه ششصد و شصت و هشت در پنج شش فرسخی هراة بروجهی که سابقا مسطور شد میان اباقاخان و براق اغلان محاربه بوقوع انجامید و براق منهزم گشت اباقاخان بدستور تبشین را در خراسان حاکم گردانید و در سنه ششصد و هفتاد و سه موافق سیچقان ییل ارغون آقا که قریب سی سال بفرمان چنگیزخانیان ایالت بعضی از بلاد خراسان تعلق بوی میداشت بیمار شده در طوس علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و در ششصد و هفتاد و نه اباقاخان برادر خود منکوتیمور را بتسخیر بلاد شام مامور ساخت و منکوتیمور با سپاهی پر تهور رایت توجه بصوب آن ولایت برافراخت و در ماه رجب سنه مذکور او را با سلطان مصر سیف الدین قلاون که مشهور است بالفی در حد و حمص محاربه دست داد و پادشاه مصر ظفر یافته بروایتی منکوتیمور با اکثر مغولان بر خاک هلاک افتاد و بقولی آنکه منکوتیمور از آن معرکه عنان بوادی هزیمت تافت و ببغداد رفته در همان سال بسبب حلول اجل طبیعی وفات یافت و اباقاخان در دار السلام از شکست سپاه خود خبر یافته قصد کرد که جهة انتقام بجانب ولایات مصر و شام توجه نماید اما مصلحت ندید و از بغداد بهمدان رفته بتاریخ ذی حجه سنه ثمانین و ستمائه متوجه ملک عقبی گردید مدت سلطنتش هفده سال بود و بعد از فوتش نکودار بن هلاکو پادشاهی نمود

ذکر حکومت خواجه بهاء الدین محمد بن صاحب دیوان در مملکت اصفهان خواجه بهاء الدین محمد که قوت غضبی و صفت سبعی بر مزاجش استیلا داشت چون بفرمان اباقاخان در بلده اصفهان رایت حکومت برافراشت طبایع اشراف و اعیان آن ولایت را بر انگیختن غبار فتنه و فساد و افروختن نیران آشوب و بیداد مجبول یافت بنابر آن ابواب عفو و اغماض بیکبارگی بربست و پشت بر مسند غلظت نهاده دلهای اصفهانیان را بتحمیل بار گران بشکست و در اظهار قدرت و اجراء سیاست قاعده چند وضع نمود که ناسخ حکایات زیاد بن ابیه و حجاج بن یوسف بود اگر سخنی نه بر وفق مزاج شنیدی تا بجریمه صغیره و کبیره چه رسد خانه انهار باد داده

داده مال و جان مسلمانان را مباح و مشهور گردانیدی ارکان دولت و نواب دیوان و اشراف و اعیان اصفهان اگر شب یک لحظه بر بستر استراحت می غنودند هنگام وزیدن نسیم سحر مانند برگ بید از باد صرصر بر سر و جان خود ترسان و لرزان بودند که آیا امروز از خنجر قهر او بچه تدبیر نجات توان یافت و با شراره خشم آتش بارش بر روزگار کدام خاکسار از اهالی این دیار خواهد تافت مرد و اوباش و سراق که شبها هیچ آفریده از بیم ایشان در اسواق تردد نمی توانست نمود در اندک زمانی چنان مطیع و منقاد وی گشتند که زیاده از آن متصور نتواند بود و ارباب دهقنت و فلاحت پیوسته اسباب حرث و زراعت بوکیل سیاستش می سپردند و اگر چیزی در غایت نفاست در راهی افتاده بودی آینده و رونده از بیم مهابتش دست بدانجانب دراز نمیکردندی محافظت محلات و اسواق اصفهان را بدو ساو سپهسالاران مفوض گردانیده بود و دکانداران بموجب اشارات او شبها ابواب دکاکین را باز گذاشته بخانه رفتندی آسیبی بامتعه ایشان نرسیدی گویند شبی عسسی قرصی نان از دکانی که صاحبش حاضر نبود برداشت و نصف بهاء آن بجا گذاشت صباح که خباز بجای خویش معاودت نمود و صورت حال مشاهده فرمود از کمال دغدغه خاطر اخفاء آن حال نتوانست کرد و مضطرب شده روی بدرگاه خواجه آورد چون کیفیت واقعه بعرض رسید بیک ساعت عسس از بهمان دکان مصلوب گردید نقلست که خواجه بهاء الدین غلامی داشت نیک پی نام که محرم اسرارش بود شبی او را فرمود که گرد شهر برآی و تفحص احوال حافظان محلات و اسواق نموده خبری تحقیق نمای نیک پی شرایط احتیاط بجای آورد چون باز آمد بعرض رسانید که فلان کس از اهل پاس متعهد کار و بیدار دل و هوشیار بود و دیده بان غرفه حصار خرم اطراف و جوانب اسواق و محلات را ملاحظه می نمود و فلان شخص در مقام حراس تمکن داشت اما سلطان منام بر شهرستان دماغش غلبه کرده حواس ظاهری او را از اعمال معهود معزول میداشت و فلان عزیز از موضع احتراس غایب بود و سزاوار عتاب اقارب و اجانب روز دیگر که از بیم سیاست جمشید خورشید جاه ساکنان شبستان آسمان از عیون اعیان غیبت نمودند شحنه قهر خواجه بهاء الدین اشارت فرمود تا هر یک از آن سه شخص را هفتاد چوب زدند شیخ جمال الدین گوید که من در وقت صدور آن حکم نزد خواجه بهاء الدین حاضر بودم و از وی پرسیدم که اگر این دو شخص بسبب عدم احتیاط یا غیبت مستحق عقوبت شده اند این عزیز که مبنی بلوازم مهم خود قیام می نموده چرا در زمره ارباب جرایم انتظام می یابد خواجه جواب داد که مؤاخذه این شخص جهة آنست که نیک پی را که در نیمه شب دزدیده بسر وقتش رسید چرا نگرفت و نپرسید که درین وقت بچه سبب از خانه بیرون آمده القصه چون سیاست و کشش و عقوبت و خونریزش خواجه بهاء الدین از حد اعتدال تجاوز گشت خواجه شمس الدین محمد از روی دلسوزی و شفقت ابوت چند نوبت مکتوبات نوشته و قاصدان ارسال داشته ولد امجد را از کثرت قتل و احراق و اغراق منع نمود و وخامت عاقبت آن حرکات نالایق را بعبارات مختلفه پیغام فرمود اما خواجه بهاء الدین اصلا منتبه نگشت و از سر ارتکاب افعال ناهنجار خود در نگذشت مصراع پند پدر مانع نشد رسوای مادرزاد را آخر الامر زبردستی روزگار در برابر قدر مواهب خویش سعی در پیوسته و عروض امراض متضاده صورت قوت غضبی خواجه بهاء الدین را بشکست و هنوز سنین اوقات حیاتش بثلثین نرسیده بود که از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود قطعه فغان ز افتتان چرخ ساز راحت سوز فغان ز گردش این چرخ بی نگار جور سرشت که صورتی که بعمری نگاشت خود بستر و که گوهری که بسی سال سفت خود بشکست در روضة الصفا مسطور است که خواجه بهاء الدین محمد هر چند در شیوه سیاست و عقوبت سعی تمام و مبالغة لا کلام داشت باضعاف آن در طریقه جود و سخاوت اهتمام فرموده هرگز در باب تعظیم فضلا و علما دقیقه مهمل و نامرعی نگذاشت و اوقات خود را منقسم گردانیده از صباح تا چاشتگاه در محفه بار نشستی آنگاه با طایفه از اصدقا و اخوان الصفا بساط صحبت و ملاطفت مبسوط داشتی بعد از پیشین با افاضل ندما ساعتی بجرعه اقداح می ارغوانی مستانس بودی و در هیچ وقت از سر انجام مهام ملک و مال و استکشاف احوال تغافل ننمودی چون خبر وفات خواجه بهاء الدین محمد بصاحب دیوان رسید در فراق قرة العین خویش محزون شده این رباعی در سلک نظم کشید رباعی فرزند مها ای فلک بسند و بیت بازار زمانه را ابا یکموبیت تو پشت پدر بودی از آن پشت پدر خم گشت چو ابروی تنات ای دو بیت

گفتار در بیان وصول اختر طالع مجد الملک یزدی باوج اقبال و رجعت کوکب دولت خواجه شمس الدین محمد بحد وبال در گلشن سپهر مهر گل دولت بدست کس افتاد که از عقب خار ناکامی در پایش شکسته و در عشرتخانه عالم پر بهانه پیمانه اقبال بکام کس رسید که از درد سر خمارش نخست مثنوی سرسبز نگشت بوستانی کاز را نیافت از خزانی سروی بچمن نخاست از جای کاخر ترسی

خورد بر پای هر ناز زمانه را نیازی نیست * هر شمع مراد را که از نیست * در دهر کجاست صبحگاهی کش نیست * زلفی شب سیاهی موید این مقال صورت
حال مهر سپهر فضل و افضال خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوانست که چون در زمان سلطنت هلاکو خان و اباقاخان چند سال بکمال استقلال بسرانجام
امور ملک و مال قیام نمود بعد از فوت خواجه بهاء الدین محمد بسبب تقریر مجد الملک یزدی نقصانی تمام بجاه و جلالش راه یافته دست تقدیر ابواب
تعب بر روی روزگار برادرش خواجه عطاملک برگشود و تفصیل این اجمال آنکه مجد الملک که ولد صفی الملک ابو المکارم بود و در سلک وزرا و کان یزد
انتظام داشت بواسطه حدوث بعضی از وقایع از اتابک یوسف شاه یزدی رنجیده باصفهان شتافت و ملازمت خواجه شمس الدین محمد اختیار
کرده چون او را الغایت درشت خوی یافت بخدمت صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد مبادرت نمود و جناب صاحب شغلی از اشغال دیوانی
در عهده او کرده مجد الملک کما ینبغی از عهده سرانجام آن مهم بیرون آمد اما در آن اثنا امارات نفاق در ناصیه احوال او ظاهر گشت و سعایت اهل حسد
مدد علت شد لقد اعتماد و خلوص اعتقاد وزیر یگانه نسبت بمجد الملک مغشوش گشت و بضا دو جرمان یغرکار رسیکرانید نزد او تردد و نموده بسان
معرفت مستحکم میگردانید در اثنای آن اوقات روزی مجد الدین اثیر که نایب خواجه عطاملک بود بتقریبی شمه از عظمت پادشاه مصر و کثرت لشکر آن
دیار بعضی از همنشینان خود میگفت و مجد الملک آن سخنان را شنوده آنها زخباثت کرده بوسیله یکی از معتبران بعرض اباقاخان رسانید که مجد الدین اثیر
که از جمله مخصوصان برادر صاحب دیوانست بنابر اشارت و استصواب مخدوم با مصریان زبان یکی دارد و پیوسته در مجالس زبان بمدح سلطان
مصر میگشاید از استماع این حدیث نایره خشم اباقا اشتعال یافته فرمان داد تا مجد الدین اثیر را گرفته در شکنجه کشیدند و انواع ایذا بسیار نمودند تا
بر خاء مجد الملک اقرار نماید و چون آن سخن کذب محض و افترای صریح بود مجد الدین بتونیا معد پادشاه او را بصاحب سعید سپرد و جناب صاحبی چون غماز
مجد الملک را باین شابه مشاهده فرمود او را تا ضبط اموال سیواس کرده مبلغی گرامند تردوی فرستاد مجد الملک بنابر آنکه بیچیان بهتانی گفته
بود و بمجد لین انعام بر جانب صاحب اعتماد نفرمود و انتظار فرصت کشیده با دشمنان صاحب دیوان دوستی ورزید تا در زمانی که اباقاخان
متوجه خراسان گشته بود قرین بسید و پسرش ارغون خان بسعادت ملازمت پدر خود فاز گردید مجد الملک بتوسط اباجی که در سلک نواب شاهزاده
انتظام داشت در مجلس ارغون خان راه یافته بعرض رسانید که هر سال این مقدار مال که از مجموع ممالک محروسه بخزانه عامره میرسد حاصل املاک خاصه
صاحب دیوانست که بر سبیل خیانت از اموال پادشاه خریده مع ذلک در کفران نعمت میکوشد و با ملوک مصر و شام شراب اتحاد مینوشد
و برادرش عطاملک ملک بغداد را ملک خود تصور کرده بدستور ملوک ذوی الاقتدار تاج مرصع جهت خویش ترتیب داده و اگر خان گیتی ستان مرا
بر تربیت سرافراز سازد بر شمس الدین محمد ثابت می سازم که قرب چهار هزار تومان از اموال پادشاهی املاک بنام خود خریده و از نقود و جواهر
و کلا و رمه قریب دو هزار تومان دیگر در تحت تصرف دارد و بنابر آنکه واقفست که مرا بر معایبش اطلاع حاصل است اینک میشود ضبط و حکومت اموال
سیواس بنام من نوشته و مبلغی گرامند بطریق رشوه فرستاده و ارغون این سخنان پریشان البسمع رضا شنوده در خلوتی بعرض پدر رسانید اباقاخان
بر زبان آورد که حالا باقشلاق این سر بساورت منتهی تا بهنگام فرصت شرط پرسش بجای آوریم و بعد از اندک زمانی از ین قبیل و قال در روی که صاحب
دیوان در اردو نبود مجد الملک در مجلس پادشاه باستقلال راه یافته بواسطه سخنان مذکوره را بعرض رسانید و تقریر مجد الملک در ضمیر صاحب کج
و سریر تاثیر نموده نسبت بخواجه شمس الدین محمد بد مزاج شد و مجد الملک را بهمدران مجلس بدست خود کاسه داشت و از احوال تمامی ممالک و خرابی
و آبادانی هر دیار و بلاد استفسار فرمود و او بعبارتی روشن کیفیت آن حالات خاطر نشان خان کرده برلیغ شرف نفاذ یافت که مجد الملک مشرف
جمع و خرج قلمرو ایلخان باشد و محاسبات چند ساله مفروغ سازد و از شاهزادگان و امرا و مقربان یکی بکس او را در دخل نماید و علاوه این احکام
پایزه سر شیر که پیش از ین هیچ یک از سلاطین داده بود عنایت فرمود و هم مجد الملک در یک لحظه که پرتو انوار عاطفت پادشاهی بروی افتاد شبنم
صفت از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و غلامان پری وش با جامهای زرکش بر اسبان تازی و بادپایان شامی و حجازی سوار ساخت
و خرگاه چهل سری و بارگاه اطلس ششتری تا فروه آسمان و ایوان کیوان بر افراخت جهت استحضار و کلا و نواب صاحب دیوان که در تبریز بود بدلیجان
تعیین نمود و این رباعی در سلک نظم کشیده نزد آنجناب روان فرمود رباعی * در بحر غم تو غوطه خواهم خوردن * یا غرقه شدن یا گهری آوردن * خصمی تو

خصمی تو پس تو بیت خواهم کردن * یا سرخ کنم روی بدان یا گردن * چون آن رقعه بنظر صاحب سعید رسید این دو بیت در جواب نوشته روان گردانید
رباعی * ای خوبرشان چون نشانه بردن * پس غصه روزگار باید خوردن * این کار که پای در میانش داری * هم سرخ کنی روی بدان هم گردن * القصه
چون صاحب دیوان قرین وحشت و دهشت ببارگاه اباقاخان درآمد پادشاه بزبان عتاب گفت که سالها کمر خدمت بر میان بسته مهمات کلی و
وادی و سلطنو رنظر عنایت کشتی و چون تخت سلطنت بوجود ما تزیین گرفت بیشتر از پیشتر در باره تو عاطفت بظهور رسانیده ضبط اموال جمیع ممالک
محروسه را برای و رویت تو منوط گردانیدیم و حالا مجد الملک تقریر میکند که تصرف و تقصیر تو بسیار است و از اموال سلطانی آنچه در معرض تضییع
افتاده بشمار نمیر صاحب دیوان که جام جهان نمای اقبال بود از خشونت مقال بر صعوبت حال استدلال نموده مجال تکذیب را محال دانسته لطیفتین
ملهم سعادت و تایید مرشد عقل و درایت فیض جان و فصیح بیان زبان برگشاد که سر و مال و تن و جان و خان و مان فدای جان خان باد و هر
نعم و ایادی پادشاهی را چه سان پنهان توان داشت و انوار ذره پرور خورشید ضیاگستر را نابود که تواند انگاشت هر آینه در دولت ابد پیوند
من و برادر و فرزند ستدیم و دادیم و بر دو شتیم و خوردیم و بردیم و چیزی در خدمت درگاه سلطنت و چیزی جهت صدقات ثبات دولت
صرف کردیم و آنچه امروز در تحت تصرفست از ضیاع و عقار و املاک و اسباب و نقود و دواب و آغاء و جیده نوالا از خوان انعام پادشاهست
و هر چه خاطر خداوندگان درگاه عالم پناه باشد بنده و عن صمیم القلب با آن همراه است بیت خواه صلای خوف ده خواه بشارت امان * حکم
تو مرا تو بیت مرا دو من همان * هرگاه فرمان شود و هر وقت مصلحت باشد هر که اشارت نافذ گردد تسلیم رود و بهیچ وجه در هیچ حال توقف و
اهمال ننماید و تا از زلال حیات قطره در جام زندگانی باقی باشد بیک قبا میان خدمت بسته زبان دعا گشاده * بیت * تا جام اجل در ندهد ساقی
عمر * دست من و دامان تو تا باقی عمر * اباقاخان سخن دان چون این سخنان دلنشان استماع فرمود نسیم عنایت از گلشن مرحمت وزیده غبار نفاق
از خاطر دریا آثار محو نمود و صنوف الطاف خسروانه در باره خواجه شمس الدین محمد تازه گردانید و منصب وزارت بدستور معهود بدو مفوض
داشته نوبت دیگر جناب صاحبی بدرجه اعتبار رسیده و صاحب سعید بسجدات شکر آورده بایثار نذور و صدقات قیام نمود و رسولان باطراف
و جوانب فرستاده و انجد بد عنایت اباقاخان اعلام فرموده و رقعه را که در آن باب برادر خود عطاملک نوشته مصدر باین آیه ساخته یالیت
قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین و این بیت را ردیف آیه شریفه کرده بیت امروز بحمد الله فارغ دلم از دشمن * کاندر دل تنگ
من بجز دوست نمی گنجد * و در روضة الصفا مسطور است که صاحب سعید هر چند از خطا پادشاه ایمن شد و نوبت دیگر رایت وزارت برافراخت
اما مجد الملک بنابر کمال اعتبار و اختیار در قصد آنجناب همچنان مجد بود و صاحب بقوت نفس و علو همت از ملازمت اباقاخان لحظه تقاعد نمی نمود
روزی اباقاخان جناب صاحبی و مجد الملک یزدی را احضار فرموده فرمود که مشافهه با یکدیگر سخن کنند و جناب صاحب بر سمت هر دو پهلوی
یکدیگر زانو زدند اباقاخان فرمان داد که خواجه شمس الدین محمد فرد تر زانو زند و صاحب سعید در حضور دشمن از دست کم عنایتی پادشاه
آن جام تلخ مذاق را در کشید و سخنان او را برنهج صواب جواب در رشته بیان منتظم گردانید و همچنین روایت کنند که روزی در اثنای
مجلس بزم جناب صاحبی سه نوبت زانو زده اباقاخان را کاسه داشت و هر بار پادشاه کامکار از قبول آن کاسه احتراز فرمود
و صاحب کرت چهارم بدان امر اقدام نموده پادشاه از گوشتی که بنابر نص کلام حضرت عزت حرمت آن ثابت گشته تبرکا لقمه بصاحب
داد و صاحب سعید آن لقمه را خورده زمین خدمت ببوسید بعد از آن ایلخان جام شراب از جناب صاحبی ستانده در کشید و اباقاخان
گفت این تازیک عجب جراتی دارد چند نوبت از قبول کاسه او اعراض کردم و او همچنان در کاسه داشتن مبالغه نمود و خاطر چنان بود که
اگر آن لقمه را رد کند دیده او را هم بسر این کار دوزم خشم خانه بیرون کشم القصه چون مجد الملک دید که مکاید او در شان صاحب آصف نشان
چندان تاثیری نکرد و در غمز و سعایت برادرش علاء الدین عطاملک سعی نمودن گرفت و نایب او مجد الدین اثیر را بفرایت نامه بر صاحب
علاء الدین آمده تقریر کرد و فرمان اباقاخان بانجد و قید عطاملک صادر گشت چون خواجه شمس الدین محمد تازگی این مهم مشاهده نمود برادر
پیغام داد که هر چه مقرران گویند قبول کن و بهیچ وجه بر سخنان ایشان انکار منمای و بعد از آن گفت و گوی بسیار صاحب علاء الدین مبلغ

سیصد تومان متقبل شد که فرود آورد و مع ذلک معاندان خرسند نگشتند و مهم بجایی رسید که محصلان او را السلاسل و اغلال در گردن نهاده میگردانیدند
و بانواع شکنجه و عذاب معذب میداشتند تا هرچه داشت و تا به جان خود ساخته بفروخت و بها را تسلیم نمود و اعدا بمجرد مطالبه اکتفا نکرده صاحب
بمصادقت و موافقت حکام مصر و شام متهم گردانیدند و بیکبارگی آن عزیز در خواری افتاد و در اواخر ایام حیات که اباقاخان در همدان بود
مجد الملک از غایت اغتیار و اعتبار کس ببغداد فرستاد تا صاحب علاء الدین را بار دیگر آورند و محصلان او را با بند گران همراه داشته متوجه
گشتند اما در آن اثنا اباقاخان فوت شد و ایزد تعالی خواجه علاء الدین را از آن شدت فرج داد **ذکر وفات اباقا خان** در روضة الصفا
مسطور است که در آن اوان که شاهزاده منکوتیمور بن هلاکوخان از دست برد لشکر مصر و شام انهزام یافت اباقاخان در سنجار بود و بعد از استماع
آن خبر عنان بطرف بغداد تافته در ذی قعده سنه ثمانین و ستمائه بدار السلام رسید و روزی چند آنجا توقف کرده متوجه همدان گردید و
در روز چهارشنبه ششم ذی الحجه در آن بلده نزول فرموده بترتیب مجلس عیش و طرب اشارت نمود و بسبب دوام شراب مدام عارضه قوی بر
مزاجش طاری گشت و ضعف قوت پذیرفته روز بیستم ماه مذکور فی الجمله خفتی احساس فرموده بر مسند دولت نشسته ناگاه غرابی در برابر او
آمده بانگ کردن گرفت و ملازمان آن زاغ را پرانیده در آن حین پادشاه را غشی عارض شد و همان زمان مرغ روحش قفس قالب تهی
ساخت شاهزادگان و خواتین و نوئینان برسم و آئین مغول چند روز عزا داشتند آنگاه قوریلتای کرده نقش اطاعت تکودار بن هلاکو
بر لوح ضمیر نگاشتند و از اباقاخان دو پسر ماند ارغون از قتمش خاتون و کیخاتو از توقدان خاتون و این هر دو پسر بمرتبه سلطنت رسیدند
ذکر بعضی از اکابر زمان اباقاخان از جمله اجله مشایخ عظام و اعاظم عرفا لازم الاحترام مولانا جلال الدین محمد البلخی الرومی
با اباقاخان معاصر بود و در اوایل ایام دولت او از عالم انتقال نمود در نفحات مسطور است که پدر مولانا جلال الدین شیخ بهاء الدین محمد بن حسین
بن احمد الخطیبی البکری است و مادر شیخ بهاء الدین محمد که ملقب بولد بود دخترزاده سلطان محمد خوارزمشاه است و سلطان محمد بنابر خوابی که
دیده بود دختر خود را با حسین بن احمد نکاح بسته بود و مولانا بهاء الدین ولد در علوم ظاهری و باطنی درجه بلند و مرتبه ارجمند داشت و پیوسته
همت عالی نهمت بر اداء وظایف طاعات و عبادات میگماشت و تولد مولانا جلال الدین محمد در ششم ماه ربیع الاول سنه اربع و ستمائه
اتفاق افتاد و آنجناب در صغر سن بود که مولانا بهاء الدین ولد عزیمت کعبه ارکان حج اسلام کرد و چون از مکه مبارکه بازگشت بروم رفته
متوطن شد و در بلده لارنده مولانا جلال الدین محمد را که سن شریفش به هجده رسیده بود کدخدا ساخت و در سنه ثلث و عشرین و ستمائه
آنجناب را پسری متولد شده آن مولود را بجهت جد او سلطان ولد نام نهادند و مولانا بهاء الدین محمد با اولاد و اعظام از لارنده بقونیه
رفته در آن شهر وفات یافت و همان روز این معنی در ترمذ به سید برهان الدین محقق که مریدش بود ظاهر گشته بقونیه شتافت و مولانا
جلال الدین محمد را در ظل تربیت خویش جای داد و جناب مولوی مدت نه سال در خدمت سید بسر برده ترقی تمام کرده و در خامس
جمادی الآخری سنه اثنی و سبعین و ستمائه روی بریاض جنان آورد و شیخ صدر الدین محمد قونیوی بروی نماز کرد و از مولانا جلال الدین
رومی غیر از سلطان ولد ولدی نماند و او نیز از سید برهان الدین محقق و شیخ شمس الدین تبریزی تربیت یافت و در عاشر ماه رجب سنه
اثنی عشر و سبعمائه بجنات عدن شتافت از نتایج طبع شریف مولانا جلال الدین رومی مثنوی معنوی و غزلیات بغایت مشهور است و سلطان
ولد نیز بر وزن حدیقه شیخ سنائی غزنوی نظمی است مشتمل بر اسرار مواجید معنوی و از جمله مشایخ آن زمان دیگری جامع سعادات دنیوی
و اخروی شیخ صدر الدین محمد بن اسحق القونیوی است و شیخ صدر الدین در میدان کسب علوم ظاهری و باطنی و فنون
عقلی و نقلی قصب السبق از امثال و اقران میربود و مولانا قطب الدین علامه شیرازی علم حدیث نزد آن جناب تحصیل نموده بود و در
نفحات مسطور است که شیخ صدر الدین پسر حسبی شیخ محیی الدین العربی است و تربیت از وی یافته و او نیز مؤلفات است چون تفسیر فاتحة
الکتاب مفتاح الغیب و نصوص و فکوک و شرح حدیث و نفحات الهیه و دیگری از جمله مشایخ آن زمان شیخ محمد کججانی است و کججان
قریه ایست در یک فرسخی تبریز و شیخ محمد بغایت متقی و پرهیزکار بوده و هم در ایام اباقاخان از عالم انتقال نموده و از آنجمله دیگری شیخ

اوحد الدین حامد کرمانی است و او مرید شیخ رکن الدین سنجاسی بود و بصحبت شیخ محیی الدین عربی رسیده و شیخ در فتوحات و
رسایل دیگر از وی حکایات نقل نموده و شیخ اوحد الدین بدیدار جوانان ساده میل بسیار داشت بنابر آن وقتی شیخ شمس الدین تبریزی
از وی پرسید که در چه کاری جواب داد که ماه را در طشت آب می بینم شیخ شمس الدین گفت اگر بر پس گردن دنبل نداری چرا بر آسمان نمی بینی
نقل است که نوبتی پیش مولانا جلال الدین محمد رومی گفتند که شیخ اوحد شاهد باز است اما پاک باز است فرمود که کاش کردی و بگذشتی و
از جمله منظومات شیخ اوحد این رباعی که نوشته میشود دلالت بر آن دارد که بمشاهده صورت بغایت مقید بوده رباعی زان مینگرم بچشم سر در صورت
زیرا که ز معنی است اثر در صورت این عالم صورتست و ما در صوریم معنی نتوان دید مگر در صورت و کتاب مصباح الارواح از جمله
منظومات بلاغت آیات شیخ اوحد الدین است و از آنجمله دیگری **شیخ عز الدین نظری است** که شارح یکی از قصاید ابن فارض است
و از جمله علماء زمان اباقاخان یکی مولانا قطب الدین علامه شیرازی است و آنجناب در اکثر علوم شاگرد خواجه نصیر الدین طوسی
بود و در فضل و کمال بدرجه بلند و مرتبه ارجمند ترقی فرمود و بر مزاج او مزاح غلبه داشت و همواره نکات رنگین و کلمات شیرین بر لوح
بیان مینگاشت نقل است که روزی مولانا قطب الدین در خدمت خواجه نصیر الدین بمجلس هلاکوخان درآمد و ایلخان بنابر آنکه در آن
ایام از خواجه رنجیده بود آغاز اعراض و خشونت کرده در آن اثنا آنجناب را گفت که اگر رصد نا تمام نمی ماند ترا میکشتم مولانا پیش رفته
گفت من رصد را تمام کنم چون خواجه از بارگاه پادشاه بیرون آمد مولانا قطب الدین را مخاطب ساخته گفت روا باشد که در پیش
همچنین مغول بی اعتقادی مثل این سخنی میگوئی شاید که او ندانستی که تو هزل میکنی جناب مولوی جواب داد که من هزل میکردم و از روی جد
آن سخن بر زبان می آوردم از جمله مؤلفات مولانا قطب الدین شرح کلیات قانون مشهور است و نکات و دقایق آن کتاب افادت
اکتساب بر السنه اطباء عظام مذکور و دیگری از آنجمله **حافظ علی بن انجب بن عثمان بن الساعی البغدادی المورخ** بود
و او در سنه اربع و سبعین و ستمائه از عالم انتقال نمود و از جمله شعراء زمان اباقاخان یکی قاضی نظام الدین اصفهانی است و خدمت
قاضی در نظم اشعار عربی و فارسی بغایت ماهر بود و او را قصیده ایست ملمع در مدح خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و این دو
بیت از غزلی است که در آن قصیده مندرج گردانیده نظم بدیدم خود سرو مسلم نداری ندارد عهد تو هیچ استواری ز تو هجر
سرکشی کاری نیاید ز ما هجر خوی نرم و سازکاری و دیگری از آنجمله جمال الدین رشیق القطنی است و رشیق القطن اسم محله ایست
از محلات قزوین و جمال الدین در زمان اباقاخان در وقتی که مدت نود سال از عمرش گذشته بود وفات یافت این رباعی مشهور
از منظومات اوست که رباعی ای زر توئی آنکه جامع لذاتی محبوب خلایق بجهت اوقاتی بی شک نه خدائی تو ولیکن چو خدا
ستار عیوب و قاضی الحاجاتی و دیگری از شعراء زمان اباقاخان **سید جمال الدین کاشی است** و او را اشعار لطافت انجام
بسیار است از آن جمله ترجیعی است که در جواب فارس میدان سخن سازی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی نظم نموده و مطلع آن ابیات
اینست که مطلع من مستم و رند و لاابالی وین شیوه مرا است لایزالی و بند ترجیع اینکه برخیزم و دست یار گیرم بی یار چرا قرار
گیرم و دیگری از شعراء آن زمان **ملک رضی الدین است** و ملک رضی الدین در زمان اباقاخان چند گاه حاکم دیار بکر بود
و چون از آن منصب معزول شد و جلال الدین نامی که بعلت ظرافت اتهام داشت قایم مقام گشت این رباعی نظم نموده نزد
خواجه شمس الدین محمد فرستاد که رباعی شاها ستدی کشورت از بیچو منی دادی بمخنثی نه مردی نه زنی زین کار چو آفتاب
روشن گردید پیش تو چه دف زنی چه شمشیر زنی و از آنجمله دیگری عماد الدین فضولی است که مشهور بود بعماد لر و
عماد لر در سلک مداحان و مصاحبان صاحب دیوان انتظام داشت و گاهی که خواجه با وی شطرنج می باخت در آن اثنا از نام
مطایبه میگفت که ای کون زنت فراخ و عماد این رباعی در آن باب نظم کرد که رباعی هر چند سخنهای چو در میگوئی بسیار که با عماد
لر میگوئی عیب تو همین است که اندر شطرنج ای کون زنت فراخ بر میگوئی و دیگری از آنجمله فاضلی است سخنور مشهور

مجد همگر واو برادر افاضل زمان خود بوده و در اوایل حال از یزد باصفهان رفته چندگاهی ملازمت خواجه بهاء الدین محمد نمود نقلست که در آن ایام که مجد همگر از یزد عزیمت اصفهان فرمود منکوحهٔ خود را که نجابت منسوب بود در یزد گذاشت و بعد از چندگاه خاتون از عقب شوهر باصفهان رفته در وقتی که مجد در خانه نبود بدانجا رسید و یکی از تلامذهٔ مجد را از قدوم خاتون خبر داده مژدگانی طلبید مجد گفت مژدگانی وقتی میدادم که خاتون بعالم آخرت رفتی و این سخن را بزن رسانیدند چون شوهر را بدید آغاز عتاب کرد و در آن اثنا گفت مصراع پیش از من و تو لیل و نهاری بوده مجد گفت بیت پیش از من علی الخصوص از تو حاشا که لیل و نهاری بوده باشد در تاریخ گزیده مسطور است که در زمان اباقاخان میان فضلاء کاشان در باب ترجیح و تفضیل شعر انوری و ظهیر منازعت بوقوع پیوست و همگر را حکم ساخته این قطعه بوی فرستادند

قطعه ای آن زمین وقار که بر آسمان فضل ماه مجسمه منظر و خورشید انوری جمعی ز ناقدان سخن گفته ظهیر ترجیح می نهند بر اشعار انوری جمعی دگر برین سخن انکار میکنند فی الجمله در محل نزاعند و داوری رجحان یکطرف تو بدیشان نما که هست زیر نگین طبع تو ملک سخنوری همگر در جواب نوشت که قطعه جمعی ز اهل خطهٔ کاشان که برده اند ز ارباب فضل و دانش گوی سخنوری کردند بحث در سخن خشیان نظم تا خود که سفت به ز دریّ دری دری در انوری مناظره شان رفت و در ظهیر تا مر کراست پایه برتر ز شاعری از آب فاریاب یکی غوصه داده اند در خاک خاوران دگری زر جعفری ترجیح مینهاد یکی مهر بر قمر تفضیل می نمود یکی حور بر پری انصاف چون نیافت کرد و از دو گروه من بنده را گزیده نظر شان بداوری در کان طبع او چو بجستم گران گران در قعر بحر آن چو لمعهٔ دم شناوری شعری یکی برآمده چون در شاهوار نظم دگر برآمد چون مهر خاوری بشعر ظهیر اگرچه سر آمد جنس نظم با طرز انوری نزند لاف همسری بر اوج مشتری برسد تیر نظم او خاصه که شاکری و مدح کستری طبع رطب اگرچه لذیذست و خوش مذاق کی به بود بخاصیت از قند عسکری بیدار چه سبز و نغز و لطیف است و آبدار چون در چمن بجلوه کند سرو عرعری هر چند لاله صحن چمن را دهد فروغ پهلو کجا زند به سهی بالکل طری اینست اعتقاد رهی خوش قبول کن گر تو مقلد سخن مجد همگری زا

این منتخب نمشب از خرج در خاو عین و دال ز هجر پیمبری و دیگری از آنجمله **امامی هروی است** و هو ابو عبدالله محمد بن ابی بکر بن عثمان و امامی در کرمان ساکن بود و در مدح سلاطین انجا اشعار نظم مینمود و این قطعه در جواب سؤال مذکور از جملهٔ منظومات اوست قطعه ای سالک مسالک فکرت درین سؤال معذور نیستی بحقیقت چو بنگری تمیز را نهد تناسب درین دو طور هیچ احتیاج نیست باین شرح گستری کاین معجز است وان سحر آن شمع و آن چراغ این ماه و ان ستاره این حور و آن پری

ذکر تکودار بن هلاکو خان بعد از وفات اباقا و تقدیم لوازم عزا بتاریخ یکشنبه سیزدهم ربیع الاول سنه احدی و ثمانین و ستمائه باتفاق اعاظم امرا تکودار پای عزت بر مسند سلطنت نهاد و ابواب عدل و داد بر روی متوطنان ولایات عراق و آذربایجان برگشاد و چون او متقلد دین مبین احمد مختار صلی الله علیه و آله الاطهار بود و نقش تقدیر لقبش را سلطان احمد تحریر نموده زمام وزارت را بدستور معهود بدست خواجه شمس الدین محمد داد و مجد الملک یزدی را بقتل رسانیده خواجه عطا ملک را بار دیگر بحکومت بغداد فرستاد و شیخ کمال الدین عبد الرحمن الرافعی را بمرتبهٔ تربیت سرافراز ساخته تولیت موقوفات تمامی ممالک محروسه را بکاشتگان آن جناب مفوض گردانید و وظایف اطبا و منجمان نصاری و یهود را که پیش از آن از اوقاف میدادند منقطع کرده موازی آن مبلغ از دیوان بدیشان رسانید و تجهیز قوافل حاج و ترتیب مؤنات سبیل حجت اعدّه الحکام بتاکید تمام انضباط یافت و در باب جمع و وصول حاصلات موقوفات حرمین شریفین اهتمام نموده پرتو اجتهاد بر تقویت شعایر ارکان شریعت تافت مواضع اصنام و بتخانها و کنایس صنعت انهدام گرفت و بجای آنها مساجد و معابد اهل اسلام سمت ارتفاع پذیرفت و چون وقوع این صور موافق مزاج بعضی از امراء کافرکیش نبود با برادر سلطان احمد قنقورتای اتفاق کرده خواستند که بهنگام فرصت پادشاه را از میان بردارند و بار دیگر و طغیان افواج ایمان و منوخان کوشیده رسوم جهاد و شاوشان و سایر ادیان باطله را معتبر شمارند و سلطان از کید بداندیشان وقوف یافته امرا مفسد را

بیاسا رسانید و پیش قنقورتای رنجکه مسلمانان را از ظلم و عدوان او باز رهانید بشهادت سلطان احمد پیوست و ورثه قنقورتای بحکم ارغون خان بن اباقاخان فی شهور سنه ثلث و ثمانین و ستمائه روی نمود مدت سلطنتش دو سال و سه ماه بود **گفتار در بیان نجات یافتن صاحب علاء الدین و کشته شدن مجد الملک بحکم پادشاه عدالت آئین** چون سلطان احمد بتائید سرمدی بر تخت قرار گرفت و از اشعهٔ ضمیر منیرش اقطار دیار اسلام صفت روشنی پذیرفت اول حکمی که فرمود آن بود که ایلچیان بهمدان فرستاد تا خواجه علاء الدین عطا ملک را بار دوم آورده و زمام امور ملک و مال را من حیث الاستقلال در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد نهاد و کرت دیگر نایرهٔ بغض و حسد در کانون درون مجد الملک اشتعال یافته بار غون خان که حاکم خراسان بود عرضه داشت نمود که صاحب دیوان پدر بزرگوار شاهزاده را بزهر هلاک ساخت چون میداند که من حقیقت آن سر وقوف تمام دارم قصد سر من دارد و سعد الدین برادر زاده مجد الملک بر مضمون این عریضه واقف گشته بار اکثر مجد الملک از در اظهار خزینه داری عزال کرده بود بخدمت خواجه شمس الدین محمد رفته صورت حال باز نمود و این حدیث بعرض سلطان احمد رسیده حکم فرمود که مجد الملک را مقید و مغلول گردانند و اختیار بیغ ناکرد که آنچه در زمان اباقا خان بجرایز علاء الدین عطا ملک گرفته بودند باز دادند خواجه علاء الدین عطا ملک بسمع اشرف اعلا رسانید که بر نعمتی که برادر این دعوت ملازمت قیام از فواضل صدقات حضرت سلطانی است و حالا من بنده بهمه برادرین قربانی ایثار میکنم و اشارت نمود تا آن اموال تحایلی که یاوه کرده بود حضار درگاه پادشاه از کریم بر بودند انگاه از موقف جلال حکم لازم الامتثال صدور یافت که امراء عظام پرسش مهم مجد الملک اشتغال نمایند و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در آن اثنا از میان امتعه و اقمشه مجد الملک مقداری پوست شیر بیرون آمد که بزعفران و شنگرف سطری چند مشتمل بر ان نوشته بودند و چون اتراک منکر سحر می باشند از آن نوشته خایف گشته در آن باب قیل و قال بسیار واقع شد آخر الامر باستصواب قامان و بخشیان مقرر گشت که آن پوست شیر را شسته غساله آنرا مجد الملک بیاشامد تا نتیجه سحر به وی عاید گردد و مجد الملک از قبول این معنی اباو امتناع نمود چه گمان برد که آن نوشته را شیخ عبد الرحمن که دوست صاحب دیوان بود در میان متاع او پنهان کرده و دشمنی او بکید غیبت وکنا مجد الملک به ثبوت پیوست آنا سونجاق نویان بقتل او رضا داد و مقارن این حال سونجاق پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و شیخ عبد الرحمن بعیادت او رفت و مبالغه نمود تا سونجاق بکشتن مجد الملک راضی شد انگاه او را بملازمان خواجه علاء الدین عطا ملک سپردند و خواجه علاء الدین از غایت سلامت نفس و حسن خلق میخواست که بموجب کلمه العفو عند المقدرة من علو الاقدار عمل نموده در زمان قدرت میخواست که قامت مجد الملک را بخلعت عفو بیاراید اما جمعی از مخلصان حقیقی و انصار و اعوان صاحبی گفتند بر همگنان روشن است که این مدبر در ایام اختیار هیچ دقیقه از ایذای او فرو نگذاشت و در روزگار عقاب مطلقا جانب حق و خلق را مرعی نداشت امروز اگر مخلص او صورت بندد هر آینه باز ظالمی را در سرپنجهٔ ظلم و شکنجهٔ جور گرفتار پسندد و فرصت فوت نباید ساخت و بنای حیات دشمن را از بنیاد برانداخت بیت سنگ بدست و مار بر سر سنگ خیره رای بود قیاس و درنگ انگاه اعوان صاحبی مجد الملک یزدی را از مجلس بیرون آوردند و بیک طرفة العین او را پاره پاره کردند هر عضوی از اعضاء او را بمملکتی فرستادند و قلوب رعایا و عجزه را که از دست ظلم او بجان آمده بودند تسلی دادند سرش ببغداد رسیده مدتی بر دار اعتبار بود و پای آن شوم قدم را بشیراز و دستش بعراق بردند یکی از فضلا این بیت نظم نمود بیت میخواست که او دست رساند بعراق دستش برسید لیک و دستش برسید نقلست که شخصی زبان مجد الملک را بصد دینار از جلاد خریده به تبریز برد و این رباعی را یکی از اهل طبع در باب قضیهٔ مجد الملک انشا کرد رباعی روزی دو سه بود فتنه گر و دیر شدی جوینده ملک و مال و توفیر شدی اعضای تو هر یکی گرفت اقلیمی فی الجمله بیکهفته جهانگیر شدی القصه چون مجد الملک رخت هستی بباد فنا داد سلطان احمد نوبت دیگر صاحب علاء الدین را بحکومت بغداد فرستاد و خواجه عطا ملک هر چند با خود مقرر ساخته بود که بقیهٔ عمر در گوشهٔ منزوی بوده پیرامون امور سلطنت نگردد و غدر ایام گذشته را بجای آورد اما چون عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه او را از ورطهٔ غرقاب یکی شماتت اعدا و دیگری هلاکت نفس بساحل نجات رسانید و خلاص ساخت خصم معاند و دشمن جانی را بار دیگر چه از اموال او گرفته بودند آنچه در مدت حکومت حاصل کرده با و عنایت نموده از بنیاد برانداخت هر آینه در مذهب مروت و شریعت فتوت روا نبوده و منع آن جایز نبود بنابران از اعتناق آن خطیر و خطب کبیر احتراز و اجتناب نتوانست نمود و چون بدار السلام رسیده

روزی چند بتمهید اسباب عامه ملت پرداخت ناگاه هادم اللذات از کمین گاه بیرون تاخته آن خواجه فاضل عادل را از تخت بخت بر تخته هلاک انداخت
و این واقعه در شب شنبه چهارم ذی حجه سنه احدی و ثمانین و ستمائه روی نمود و صاحب دیوان بعد از استماع خبر فوت برادر چنانچه رسم است
بلوازم امر تعزیت قیام نمود قطعه علاء دولت و دین آن وزیری که حاکم بود اندر ملک بغداد چو مخفی گشت زیر پرده خاک خفا از سال
تاریخش خبر داد

گفتار در مخالفت شاهزاده ارغون و پیوستن سلطان احمد بجوار مغفرت حضرت بیچون

در آن ایام که بجد و سعی و اهتمام خواجه شمس الدین محمد دین و دولت پادشاه اسلام سلطان احمد ملت نبوی قوت گرفت آتش حقد و حسد در کانون سینه
بعضی از شاهزادگان و امرای ایمان اشتعال پذیرفت و ارغون خان بن اباقاخان خاطر بر مخالفت سلطان احمد قرار داده تغاجار نویان را
منظور نظر تربیت گردانید و لشکر قراوناس را که بی باک ترین اقوام مغول بودند در تابین او کرد و سلطان احمد از فساد نیت و تغییر عقیدت
ارغون خبر یافته علی ایناق را که در میان مور خان بالیناق شهرت داشت نزد شاهزاده فرستاد و جهة امتحان باحضار او فرمان داد
الیناق چون بمجلس ارغون رسید شاهزاده بعنوان عواطف و احسان او را از جاده موافقت سلطان منحرف گردانیده با خود متفق ساخت
و الیناق مبانی عهد و میثاق را بغلاظ ایمان استحکام داده و بپایه سریر پادشاه اسلام باز گشته در باب تخلف ارغون عذری سقیم عرض کرد
و صاحب دیوان بر مواضعه شاهزاده و الیناق مطلع شده کیفیت واقعه را بسمع اشرف اعلی رسانید و سلطان همت بر استمالت الیناق
گماشته او را باز دواج دختر خود سلطان کوچک سرافراز گردانید تا شجره مخالفت از فضای سینه برکنده متفق گردید و چون ارغون
خان این خبر استماع نمود قاصد جان صاحب دیوان شده جوشی بدرگاه سلطان فرستاد و قصه تقریر مجد الملک و اشتعال نایره غضب
اباقاخان و رجعت کوکب دولت صاحب دیوان یاد داد و پیغام فرمود که در آن اوان خواجه شمس الدین محمد اقرار کرده بود که از نقد و جنس و
ضیاع و عقار هر چه در قبضه تملک و اقتدار اوست همه تعلق بایلخان دارد و هر وقت فرمان شود هر گاه مصلحت باشد بهر که اشارت نافذ گردد
بی مجال تاخیر و اهمال بسپارد اکنون التماس از مخصوصان آستان سلطنت آشیان آنست که صاحب دیوان را مصاحب جوشی بدینجانب
ارسال فرمایند تا آن سخن پرسیده و صلاح و یراق دیده تیکچیان از حقیقت حال بواجبی استفسار نمایند سلطان از استماع این سخنان دانست
که غرض ارغون خان مال صاحب دیوان نیست بلکه قصد جان او دارد در جواب فرمود که مهمات مملکت را حسن تدبیر و زیر صافی ضمیر در حیطه
کفایت و توفیر می آرد اگر او از درگاه عالم پناه غیبت نماید مصالح ملک و مال در محل اهمال و معرض اختلال می آید و برسول نامه مطلق الکلام
نفرمود و جوشی قرین ناخوشی باستان ارغون مراجعت نمود و این حکایت موجب شکایت گشت و صورت عداوت ارغون از پرده پوشش
در گذشت شاهزاده نشانها باطراف ممالک فرستاد که اسباب شمس الدین محمد را بتصرف نواب اینجانب گذارند و گماشتگان او را
از شروع در مهمات و معاملات باز دارند و بنا بر آنکه ارغون خان در حدود عراق اقامت داشت عراقیان هراسان گشته هر کس
از وکلای صاحب دیوان آنچه در قبضه اختیار او بود بتصرف گماشتگان شاهزاده باز گذاشت و ارغون بجانب دار السلام بغداد خرامیده
و عمال متصرفان اموال آن دیار را از چاشنی انتقام جرعه چشانید و در اوایل سنه اثنی و ثمانین و ستمائه با لشکر حاضر عازم بلاد خراسان
گشت و بسرعت تندباد دواعیه فتنه و فساد بر آن بلاد گذشته همه وقت درین اندیشه که سر سلطنت پادشاه را از قبضه اقتدار عم نامدار
بچه تدبیر بیرون آرد و شب و روز درین فکرت جانسوز بیقرار که سلطان احمد را از میان چسان بردارد و در آن اثنا ایلچی بپایه سریر اعلی
فرستاد و التماس تومانات عراق و فارس که اکثر بدیوان خاص اختصاص داشت نمود و پیغام فرمود که چون سریر دولت چند نامدار
محل جلوس سلطانی را شایسته هر آینه ما را نیز طرفی باید که حاصل آن بمصالح سپاهی که در ظل رایت فتح آیت مجتمع اند صرف نموده آید اگر
این ملتمس شرف اجابت یابد نوازل اتفاق بر صفحات احوال اقاوانی تا به والا بعد الیوم بیت مرا تخت زین باشد و تاج ترک قبا جوشن و
دل نهاده بمرگ سلطان احمد چون این پیغام درشت استماع نمود در جواب فرمود که یورت اصلی و ملک الوفا ارغون خطه خراسان است
و ما از روی شفقت آن ولایت را باو مسلم داشته ایم اگر توقع دارد که مرضعی دیگر اضافه نماییم باید که بقریلتای حاضر شود تا التماس او

در حد اجابت یابد و اگر نعوذ بالله در طریق خلاف سلوک نماید فرمان فرماییم که موجی از دریای زخار یعنی فوجی از سپاه جرار بخراسان رود
و ارغون را دست و گردن بسته بدرگاه آورد ایلچی باز گشته امرا و قراوناس که دوم امجد ارغون میر وند موافقه شدند و ابواب صلح و صلاح
از جانبین مسدود گشت و اختلال احوال از حد و تدارک در گذشته صاحب دیوان بکارسازی جنود نصرت نشان مشغولی فرمود و
بسیاری از اسباب و ادوات جنگ و حرب و آلات طعن و ضرب ترتیب نمود و بعد از استعداد لشکر الیناق با پانزده هزار از مبارزان صفدر
در مقدمه توجه فرمود و از آن جانب ارغون خان بصوب آذربایجان در حرکت آمده در غره صفر سنه ثلث و ثمانین و ستمائه در صحرای
آق خواجه میان او و الیناق حرب روی نمود و شاهزاده شکست یافته گریز بر ستیز اختیار کرد و سلطان احمد ازین معنی خبر یافته بسرعت برق
و باد روی بخراسان نهاد و ارغون جهة دفع حوادث زمان شکسته رکاب وگسسته عنان بقلعه کلات شتافت و متعاقب الیناق با ده هزار
سوار بپای آن حصار رسیده شاهزاده بغیر از تسلیم الهی و بجز توکل پناهی نیافت و جهة ملاقات الیناق از قلعه پایان آمده الیناق ایلچی
خنک پیشکش کرد و در ملازمت شاهزاده بقلعه رفته شرایط نصیحت بجای آورد و ارغون بکلمات الیناق فریفته شده همراه او بطرف اردوی سلطان توجه نمود
و بعد از قطع منازل و طی مراحل در خرجان بمکتب سلطنت آشیان رسید سلطان احمد مدتی برادرزاده سرافراز را در آفتاب بازداشت آنگاه بار داد و او را در
آغوش مهربانی کشید و روی بر روی او نهاد و تفویض مملکت خراسان امید وار ساخته جهة تسکین برادرزاده خرگاهی تعیین فرمود و برادر بوقا آروق را با چهار هزار
کس بمحافظت آن خرگاه امر نمود و روز دیگر که شهریار ثوابت و سیار از جانب مشرق بطرف دیار مغرب رایت عزیمت برافراخت
سلطان احمد بصحبت حرم خود تودی خاتون که در اردو گذاشته بود مایل شده الیناق را بمصلحت کوچ دادن اردوی جیات شاهزاده
ارغون معین ساخت بیت بخبر از آنکه نقش بند قضا در پس پرده نقشها دارد و چون سلطان از غایت خفت و طیش بخیال عشرت
و عیش روان گشت بوقا و بعضی دیگر از تومنیان اهوس مخالفت بر خاطر گذشت و بوقا بقوت برادر خود که رتبت تقرب داشت بجمعی
شاهزادگان و امرا انگاشت که احمد الوس چنگیز خان را ویران ساخته از بنیاد برانداخت و رایت عزت مسلمانان در تعلیم صاحب دیوان
تا ایوان کیوان برافراخت مصلحت الوس آنست که بولاجو را انجانی و احمد را از سریر سلطانی بردارند و این مهم وقتی تمشیت یابد که
ارغون را از حبس چون در از صدف بیرون آرند همه را این رای صواب نموده مقرر شد که چون زمانه مانند دل اهل عصیان تاریک گردد
این اندیشه از خبر قوت بفعل رسد و برین قرار در شب سه شنبه هژدهم ربیع الاخر سنه ثلث و ثمانین و ستمائه بوقا از دیک بخوابگاه ارغون
خان رفته دامن خیمه او چون حجاب شرم و نقاب آزرم برداشت ارغون از بستر استراحت با اضطراب بی نهایت برجست چه تصور نمود
که موسم وداع حیات زندگانی است و بوقا دست او را گرفته قضیه مواضعه را برنهج مسطور عرض کرد و همان لحظه موافقان ایشان
جمع آمده بر باد پایان برق رفتار سوار شدند و بجانب اردوی الیناق تاخته او را در پشته خانه خفته یافته و میر علی تمغاچی از ملازمان
بوقا بسر بالینش رفته سرش از بدن جدا کرد و افغان دشت محشر و فزع روز اکبر آن شب دست داد و خروش و زلزال در منازل
افتاد اکثر مقربان و خواص سلطان احمد کشته گشته یکی از آن جماعت بر مرکب نوار سوار شده و از عقب سلطان شتافته در وقتی که
چهار فرسخ از اسفراین گذشته بود رسید و از خروج ارغون و حادثه شبیخون و انقلاب روزگار و قتل اعوان و انصار شمه بعرض
رسانید سلطان ازین خبر موحش مضطرب و مشوش خاطر شده روی بجانب اردوی مادر خود قوتی خاتون که در سراب بود نهاد
امرا و سرداران و ایلچیان و مقربان که در ملازمتش بودند در هر منزل جمعی از رکاب سلطنت انتساب جدائی اختیار نمودند بیت بهر
کامی ز کامی دور می ماند ز محنت آیتی مسطور میخواند صاحب دیوان چون بجاجرم رسید الاغی چند بدست آورده عازم صفاهان
گردید و بعد از آنکه ارغون از عون مشیت ایزدی کار دشمن بساخت در تمام آن شب مانند بخت خویش بیدار بود و در آن زمان که صبح
صادق آغاز دمیدن کرده مواکب کواکب را نجد مت جمشید خورشید رسانید شاهزادگان و امرا بملازمت ارغون خان رسیده
زبان بتهنیت بقای زندگانی و وصول برتبه جهانبانی گردان ساختند و بوقا جازه سواری فرستاد تا لشکر قراوناس راه

بر سلطان احمد گرفته اساس دولتش را پست گردانند و مرغی دیگر نزد توشچیان روان کرد که باز همت در هوای صید نوکران آن پادشاه
بی سامان پرانند و ارغون نیز متعاقب بدانجانب نهضت فرمود و چون سلطان باردوی والده رسید و او را از آن حادثه آگاه کرد
توقی خاتون گفت انسب آنست که درهمین منزل توقف کنی و جمعی که در ملازمت اند با خود متفق گردانی تا ببینیم که از پرده غیب کدام صورت
روی می نماید و دو سه روز حقیقت حال بر مردم اردوی توقی خاتون در لباس التباس محتجب بوده هر کس بحسب غلبهٔ ظن سخنی بر زبان
میراند و بسماجی قرابوقای و شیکتور نویان علی الرسم بخدمت سلطان شتافته از سبب وصول پادشاه بی خیل و سپاه استعلام
نمودند سلطان احمد گفت ارغون را گرفته بمحافظان هوشیار سپردیم و ما جهة سرانجام ازوق و مایحتاج لشکر عزیمت اینجانب کردیم شخصی از
اعیان که در بیرون خرگاه نشسته بود آواز برکشید که صورت واقعه برین وجه نیست بلکه جمعی کثیر از شاهزادگان و امرا ارغون را بپادشاهی
برداشته اند و همت عالیه برانند و قتل سلطان احمد گماشته اگر انتظام احوال ایل و الوس میخواهید او را حراست نموده مجال فرار ندهید امراء
بعد از استماع این مقال از خرگاه پادشاه بیرون آمده راه آمد شد سلطان را مسدود ساختند و مقارن آن حال سپاه قرلوناس
در اردو ریخته صدای غارت و تاراج در عالم انداختند و هم در آن دو سه روز ارغون بدانجا رسید قرابوقا و شیکتور سلطان احمد را
دست بسته باستقبال ارغون بردند ارغون خان را چون چشم بروی افتاد چنانچه در آن زمان عادت مغولان بود که بدرگاه دشمن مغلولا
بجنبید دست و پای افشانده لفظ مریو بر زبان راندند ارغون در ادا انکربیته از سر شماتت مریو گفت و همانجا کاسه داشته لوای عشرت
برافراشت بیت چنین عجایب حالی بسالهای دراز نه گوش دهر شنیده نه چشم دولت دید و چون ارغون خان بتجربه معلوم نموده
بود که بر ابقاء دشمن فایده غیر ندامت مترتب نمی گردد بی توقف و تاخیر سلطان احمد را باولاد قنقورتای سپرد تا در شب پنجشنبه بیست
ششم جمادی الاول سنه ثلث و ثمانین و ستمایه پشت او را بقصاص پدر خود مانند اهل اسلام بشکستند قطعه سپهر عدل نکو دار مشتری
دیدار که بود سرور جانان خطهٔ ایران ز دست برد قضا پشت او شکست ولیک نمود سال شکستن ظهور از لب خان واز
احمد خان سه پسر ماند قبلانچی و ارسلانچی از ارمنه خاتون و بوقاجی از قور قوچین و ازین پسران هیچیک بسلطنت نرسیدند ذکر
ارغون خان بن اباقا خان هرچند که در وقت استخلاص ارغون خان و اتفاق امرا بر خلاف سلطان احمد مقرر چنان بود
که شاهزاده هولاجو ولد هلاکو خان را بپادشاهی بر دارند در آن اوان که ارغون خان سلطان احمد را بعالم مخلد فرستاد و بار دیگر
خواتین و امرا و شاهزادگانی که در آذربایجان بودند در مقام فرمانبرداری و اطاعتش اجتماع نمودند و او را در بیست و هفتم جمادی الاخر
سنه ثلث و ثمانین و ستمایه در منزل آب شور از حدود بوز یلاج بر تخت خانی نشاندند و ابواب عیش و سرور بر روی جمهور نزدیک و دور
گشودند و مدت یکماه خورد و بزرگ تازیک و ترک بشرب شراب ارغوانی و استماع الحان و اغانی قیام نموده بیت گهی بربط
زدند و گاه طنبور گهی مستان بدند و گاه مخمور و چون ارغون خان از لوازم جشن و سور باز پرداخت مطایا امال اشراف و اعیان
از عطایای خویش گران بار ساخت زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد امور ملک و مال را در قبضهٔ اختیار بوقا که مجدد ریاض
زندگانی و مرتب اسباب کامرانی او بود نهاد و برادرش اروق را که بحکم سلطان احمد چند روزی در خوجان بمحافظتش قیام نموده
بود بحکومت بغداد فرستاد مرغ دل هولاجو را که حب المقر خیال استقلال داشت بدانهٔ انعام و احسان رام گردانید و رقبهٔ سایر
شاهزادگان را بلطف و عنف در ربقهٔ اطاعت کشید شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و صعود سعد الدوله یهود بر مرتبت ترتیب
در ایام دولت ارغون خان بوقوع پیوست و بدان واسطه تزلزل بمبانی عظمت بوقا راه یافته بنای حیاتش درهم شکست مدت
سلطنت ارغون هفت سال بود و قبل از تقرب سعد الدوله خواجه جلال الدین مخلص سمنانی بامر وزارتش قیام می نمود گفتار در
ذکر شهادت خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و بیان مجملی از سایر وقایع ایام سلطنت ارغون
خان چون صاحب سعید در جاجرم از سلطان احمد جدا شده باصفهان رسید بعد از اندک زمانی خبر استیلای ارغون خان و کشتن

و کشتن سلطان استماع نمود لاجرم بر خاطرش گذشت که از اصفهان بشیراز رود و از شیراز متوجه هرمز شده از راه دریا خود را بهند رساند اگر چند روزی دیگر
از حیات باقی باشد دران مملکت بفراغت بگذراند باز از شدت قهر مغول اندیشیده بر ضمیر منیر گذرانید که اگر نفس خود را ازین غرقاب فنا بساحل نجات توان
انداخت فرزندان و متعلقان و نواب و گماشتگان را در آتش خطاب و عتاب و بوتهٔ ایذا و عذاب نتوان گداخت مدت سی سال بکمال عظمت و استقلال
گذرانیده و صبح نشاط ایام شباب بشام غم انجام شیب رسانیده اگر بهر بدر بموجب عادت خویش آغاز بیوفائی و میل جفاکاری نماید پیداست که از
متانت تدبیر و فروغ رای منیر چه بنده و چه گشاید انسب آنست که دست امید در دامان توکل استوار داشته بر کرم پادشاه اعتماد نمایم و التجا بدرگاه
عالم پناه برده از اندیشه انواع اندوه و ملال و نزول و ارتحال باز آیم اگر نسیم عنایت از مهب الطاف پادشاهانه وزیدن گیرد و ارغون خان از سر جریمهٔ
ناکرده بنده در گذرد فرخ زهی زمشک بوی و زخورشید نور بهشت بدیع و الا باری چندین کس را از محنت شکنجه و تعذیب خلاص داده باشم آنگاه کلمهٔ شریفه
و افوض امری الی الله بر زبان گذرانیده بصوب اردوی ارغون خان روان گشت در اثنای راه امیر بخاری و اتابک یوسف شاه و ملک امام الدین قزوینی
که ارغون خان باتفاق اقاوانی ایشان را جهة استمالت صاحب دیوان ارسال داشته بود بدانجانب رسیدند و گفتند پادشاه جهانبان میگوید که چون
خدای جاوید مرا بر دشمنان ظفر داد و تاج خانی و افسر جهانبانی بر فرق مبارک من نهاد گناه جمیع ارباب جرایم را بخشیدم و رقم عفو و اغماض بر جرایدهٔ خطایا
ایشان کشیدم اگر صاحب دیوان بخدمت آید هر آینه باصناف الطاف اختصاص یابد و نشانی مشتمل بر امثال این سخنان ظاهر گردانیدند و خاطر شریف
صاحبی از استماع این کلمات اطمینان یافته بسرعت برق و باد قطع مسافت میفرمود تا در روز جمعه دهم ماه رجب سنه ثلث و ثمانین و ستمایه باردو رسیده
در وثاق بوقا نزول فرمود و روز دیگر بوقا او را بپایه سریر اعلی برده ارغون خان صاحب سعید را بنواخت و تفویض منصب وزارت امیدوار ساخت
و صاحب زمین خدمت بوسیده دعای دوام دولت پادشاه رسانید و بمنزل خود باز گشت و چون چند روزی برین قضیه گذشت و نزد اهل حسد بوضوح
انجامید که خواجه شمس الدین محمد بدستور معهود مباشر سرانجام مهام وزارت خواهد بود فخر الدین مستوفی و حسام الدین حاجب ببوقا گفتند که با وجود
وزارت صاحب دیوان ریاض حکومت تو صفت نضارت نخواهد گرفت و اگر چه خواجه روزی چند طریق تواضع سلوک دارد و برکاه متمکن گردد تو را
نیز مثل سایر امرا بی اختیار خواهد ساخت رباعی دشمن چو بدست آمد و فرصت داری زنهار که از دست خودش نگذاری در بگذاری و دست یابد
سود نکند ندامت و غمخواری بنابرین بوقا در خلوتی زبان ملامت بر ارغون خان دراز کرده گفت کسی که در بارهٔ پدر نیک نهاد پادشاه بدبختی
و برکفران نعمت اقدام نموده او را زهر داده از خدمت پسندیده چگونه توقع توان داشت ثبات دولت صاحب تاج و سریر و خنجر و نیز یکدیگر
قرین یکدیگر است او را زنده نباید گذاشت بیت چو قدرت یافتی بر خصم غدار مکن تقصیر و مغزش را برون آر بنابران ارغون خان حکم فرمود که صاحب
دیوان را بموقف یرغو آرند و امرا و نوئینان بجهت تحقیق آن مهم کمر بستند آنگاه جناب صاحبی را بموجب فرمان دستها بسته بیرغو حاضر گردانیدند
و جهانیان فریاد و فغان باوج آسمان رسانیدند که دست ارزاق خلایق را چرا بسته اند و خواطر بینوایان و مسکینان را چون دل نیز شد آنکه چه شکسته اند خواجه
شمس الدین محمد در جواب اصحاب حسد گفت تقصیرات و تصرفات بنده که ارباب غرض عرض کردند یکی را صد اعتراف می آرم اما از تهمت اندیشه غدر
و خیانت نسبت بولی نعمت اصلا علم و خبر ندارم بیت نه بر زبان گذرانیده ام نه بر خاطر نه در عقیدهٔ این بنده هرگز آن بوده است طلاقت لسان
و فصاحت بیان هیچ فایده نداد رح با حکم قضا دم مسیحا چکند حکم شد که مبانی فضایل و معالی اخراب کنند و سرچشمهٔ جود و احسان را سراب گردانند
خواجه شمس الدین محمد چون دانست که نجات ممکن نیست غسلی بجا آورد و دو دوگانه از برای یگانه حقیقی بگذارد و مصحفی را که همراه داشت برسم تفأل بگشاد
آیه برآمد که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ان لاتخافوا و لاتحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون لاجرم خاطر از علایق
فارغ ساخته در مقام تسلیم آمده گفت رح هرچه از تو آید خوش بود خواهی شفا خواهی الم و نماز دیگر دوشنبه چهارم شعبان سنه مذکوره در موضع
اهر بحکم جلاد قهر شربت شهادت چشید و ساقی تقدیر اولاد آن وزیر صافی ضمیر یحیی و فرج الله و مسعود و اتابک را نیز بجام شربت چشانید نظم
تیغ کشید بر همه این چرخ کوژپشت کو صد هزار شاه و گدا را بقهر کشت چون عاقبت فناست جهان دورنگ را سهلست خوب و زشت اگر زیم
یا درشت و بعد از شهادت جناب صاحبی ارکان دولت ارغون خان تمامت املاک و اسباب او را که در ممالک عراق و آذربایجان بود بتحت تصرف

درآوردند و اساس خیرات و مبرّات او را مندرس و منهدم گردانیدند گفته‌اند که هر روز حاصل املاک خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بتومان میرسید و اکثر آن وجوه در امور خیر مصروف میگردید یکی از فضلا در مرثیهٔ آن صاحب سعادت انتما این رباعی منظوم گردانید رباعی از رفتن شمس از شفق خون بچکید مه روی بکند و زهره گیسو ببرید شب جامه سیه کرد در آن ماتم و صبح برزد نفس سرد و گریبان بدرید و دیگری در تاریخ وفات آن خواجه پسندیده صفات این قطعه در سلک نظم کشید قطعه نظام عرصهٔ آفاق صاحب دیوان محمد بن جوینی در یگانهٔ دهر بسال ششصد و هشتاد و سه ز شعبان چهار بوقت عصر دوشنبه برون خانه ابر رفت علم بر ارزوی اعتبار بجیر ز جام تیغ لبالب چشید شربت قهر و یکی از دوستان مجد الملک یزدی در آن واقعه گفت که قطعه چو مجد الملک از تقدیر ایزد شهادت یافت در صحرای نوشهر بعقد صاحب دیوان محمد که دستور ممالک بود در دهر پس از دو سال و دو ماه و دو هفته چشید او هم ز دوران شربت قهر تو در دنیا مشو بد را معامل که دارد در ترازو نوش با زهر و بعد از انتقال خواجه شمس الدین محمد بجنت مخلد بوقا در حکومت تمامت ممالک ایلخانی استقلال تام یافته ارغون خان او را چنکسانک لقب داد و فرمان فرمود که تا نه گناه بزرگ ارتکاب نماید در برلیغ پادشاه کسی گناهش را نپرسد و بی التمغاء او احکام برلیغ را مسموع ندارند و فرامین او را در فیصل مهمات بدون برلیغ اطاعت نمایند و بوقا چنکسانک فی نفس الامر ترکی مهیب عاقل بود و در فیصل مهمات ملک و دولت برلیغ عدالت به رضا می‌نمود روایتست که در ایام حکومت او یکی از سایسان اصطبل خاص سیبی از دکان بقالی برداشت و دکان دار بمقتضای عادت جبلی خود در مقام مناقشه آمده سایس مشتی بر روز زد و بازاری با ناله و زاری نزد بوقا رفته صورت حال بعرض رسانید بوقا فرمود تا غرسیده را بدو نیم زدند و با حاضران گفت که اگر با امثال این مردم بمحقرات افعال مؤاخذه ننمائیم دیگران در صدد ارتکاب عظایم امور آیند و سلک مهام جمهور از سر رشتهٔ ضبط مملکت بسهولت میسر نگردد و چون استبداد و استقلال بوقا از نهج اعتدال تجاوز نمود ارغون خان را از سلطنت جز نامی نماند رشک و حسد در باطن سایر امرا و ارکان دولت در التهاب و اشتعال آمده آغاز رنگ آمیزی و فتنه انگیزی کردند اما با وجود چندین لطف و عنایت ارغون خان تدبیر ایشان بهدف مراد نمیرسید لاجرم بعداوت و مواسا اوقات میگذرانیدند و سر در گریبان تفکر فرو برده خون جگر میخوردند و منتهز فرصت میبودند در خلال این احوال کوکب طالع سعد الدوله یهود باوج تقرب و نیابت صعود نمود و سپهر غدار چنانکه عادت اوست در استرداد مواهبی که بوقا چنکسانک داده بود سعی فرمود و تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه سعد الدوله که او را صفی الدوله نیز میگفتند بن مهذب الدوله ابهری بود و متابعت ملت موسوی مینمود در زمان ارغون خان خود را داخل اطبا ایلخانی ساخته در دار السلام بغداد رحل اقامت انداخت و با ترک و تازیک هر بلاد و دیار آغاز اختلاط و انبساط کرده بهمهٔ لغات دانا شد و بر حقیقت حال عمّال و متصرفان اموال بغداد و تصرفات و تقصیرات ایشان اطلاع حاصل فرمود در آن اثنا جمعی از یکچیان که پیوسته ملازمت آستان ارغون خان مینمودند فرصت یافته بعرض رسانیدند که سعد الدوله در خطهٔ بغداد دست در دامان فراغت استوار گردانیده و خدمت درگاه عالم پناه را پشت پا زده چون او نیز با جمله فواید انعام خدام بارگاه سپهر احتشام مباردت مینماید باید که مانند ما صبح و شام در خدمت بوده در سفر و حضر از اردوی همایون غیبت نفرماید این سعایت سعی در تحصیل آمال سعد الدوله گشته بموجب فرمان ارغون خان ملازمت درگاه عالم پناه اختیار کرد و حیثیت هر سنک و بدی که در شمار است تا در کری صلاح کار است و حسب اتفاق بهدران اوقات پادشاه مریض شد و سعد الدوله در معالجه شرایط اهتمام بجای آورد و ارغون را مسهلی داده نافع افتاد و از تیاد مرض روی در انحطاط نهاد و در ایام نقاهت روزی ارغون خان حکایتی که دلالت طالت تواند بود از سعد الدوله استنطاق نمود و چون او میل خاطر ایلخان را بجمع آوردن اموال فراوان معلوم داشت صورت اتلاف و اسراف نواب و کتاب بر بلاد و دیار خصوصاً خطهٔ بغداد بتقریر دلپذیر بر لوح ضمیر ارغون خان نگاشت و گفت تمامت اموال مملکت بوقا و خویشان او بتغلب تصرف در میآرند و جهه خزانهٔ عامرهٔ پادشاه چیزی معتد به در هیچ جا نمیگذارند و آروق که برادر اوست در خطهٔ بغداد ابواب ظلم و تعدی بر روی رعیت گشاده و در آن ولایت صورت عدل و رفاهیت مانند روی مهمل و کاست افتاده نظم کشاده بر خلایق دست بیداد ز دست ظلم او عالم بفریاد بچرخ از ناله بیداد وشی ابنک ز بارش قامت مظلوم چون چنک بنا بر این مقدمه حکم شد که سعد الدوله در مصاحبت اردوقیا و بیک سکورچی بطرف بغداد توجه نماید و در تحصیل اموال و تحقیق احوال عمال و استخراج وجوه دیوانی و رفع ویرانی اهتمام تمام فرماید و سعد الدوله باتفاق مشارالیهما او اخر سنه ست و ثمانین و ستمائه بدار السلام رفته در مدت اندک اموال بسیار از بقایا در سال گذشته و متوجهات سال نو فراهم آورده و بجانب

بجانب اردو بازگشته چون آن نقود نامعدود و اجناس بیقیاس بنظر ارغون خان رسانید در باره او اصناف الطاف مبذول داشته منصب اشراف جمیع وجوه بغداد بتعلق بوی گرفت و سعد الدوله بار دیگر ببغداد رفته از هر جهه که توانست خزانه با ضعاف کرت اولی بهم رسانید در قفقوز که حالا ایلخان در آن موضع است بتقبیل بساط ایلخان سرافراز شده آن اموال را گذرانید و ارغون خان او را منظور نظر تربیت و ملحوظ عین عنایت کرده بر خاطرش گذشت که بر سال این مقدار مال آروق از حاصلات بغداد میبرده و بدین واسطه اعتماد ارغون خان بر صدق درایت و حسن کفایت سعد الدوله در درجهٔ اعلی یافت و اردوقیا نیز از کمال اخلاص کاردانی او سخنان بعرض رسانیده عنان اهتمام بسوی انتظام احوالش تافت و گفت سعد الدوله از یک ولایت در مدت اندک دو نوبت این مبلغ مال بخزانه عامره واصل گردانید و محاسبات و معاملات از روی راستی مفروغ و مشخص ساخته آن مملکت را معمور گرداگر ضبط اموال جمیع ممالک محروسه در عهدهٔ او باشد کار خزانه و ملک را بجائی رساند که در نظام و انتظام مهام رعیت و رفاهیت اهالی هر شهر و ولایت عقل خرده دان انگشت تعجب بدندان گرفته حیران ماند ایلخان بتصدیق این معنی مود حکم شد که طغاجار نویان و اردوقیا و جوشی را بمنصب امارت معین دارند و سعد الدوله را وزیر و حاکم ملک و مال ساخته بی استصواب او امر اینجی موقوف عرض رسانند اما سعد الدوله هر وقت و هر جا که خواهد اگر مهمی داشته باشد بمشورت موقوف نداشته عرضه داشت کند آنگاه سعد الدوله از روی قدرت و اعتبار متصدی ضبط و ربط امور جمهور گشته بدین واسطه اعتبار بوقا روی در نقصان نهاد و جمعی که منتهز فرصت بودند در خلوت نزد ارغون زبان بغیبتش گشادند و طغاجار نویان توبی بعرض رسانید که سلطان احمد بوقا را مشفق دولت و محرم سر سلطنت میشمرد مع ذلک سالک طریق خیانت گشته آن نوع کاری از پیش برد و حال آنکه در آن زمان چندانی قدرت و مکنت نداشت امروز که خزاین محصور و عساکر موفور دارد و دو شاهزاده کامکار بنظر احترام در روی نگریسته هر چه میگوید بسمع رضا اصغا مینمایند باید که مرد عاقل از روی عاقبت بینی و دست تسلط او را بوجهی از وجوه کوتاه سازد و خواجه صدر الدین احمد زنجانی که نایب طغاجار نویان بود جهه آنکه بوقا از روی بقایا اموال فارس مطلبیه در مجالس آغاز خباثت کرده بر زبان میگذرانید که بوقا پادشاهیست در کمال استقلال زیرا که پیوسته بی مشورت امرا مهمات فیصل میدهد و اموال ممالک ایلخانی را بر وفق اراده خود صرف مینماید و کار بجائی رسیده که هر ایلچی که با برلیغ و پایزه به تبریز میرود اگر التمغاء بوقا همراه نداشته باشد محفوظ و معین عنایت بر محل مقاصی مینگردد و بنا بر استماع امثال این حکایات مزاج ارغون بر بوقا متغیر گشته در آن اثنا در مجلس شراب بوقا و یکی از امرا یکدیگر را سخنان خشونت آمیز گفتند و پادشاه آن امیر را باز خواست نکرد و بدین جهه بوقا از ارغون برنجید و متعاقب این قضیه بر حسام الدین قزوینی که از راه نیابت بوقا بشیراز رفته بود در سر دیوان ایلخان مهر او در صد و پنجاه تومان ثابت ساختند و بوقا بالکل از درجهٔ اعتبار افتاده بهانهٔ وجع المفاصل در کنج خانه خود نشست و ارغون خان تمارض او را دانسته برلیغ داد که عمال و متعلقان بوقا دفترها بسپارند و از اعمال معزول باشند بنا علی هذا خاطر بوقا رنجیده بر مخالفت ارغون قرار گرفته قاصدی نزد شاهزاده جوشکاب بن جومغور بن هلاکو خان که در کنار آب فرات میبود ارسال نمود و پیغام فرمود که ارغون بنابر سخن اهل حسد از من رنجیده و جمعی را که در سلک نوکران من انتظام داشتند برتبت تربیت سرافراز گردانید لاجرم فوجی از امرا و اعیان را با خود متفق ساخته ام و رایت هواداری تو افراخته باید که خاطر انور بر استخلاص مملکت موروث قرار دهی تا من بکلی از سلطنت ارغون خاطر پرداخته معاندان را مصفی گردانم شاهزاده جوشکاب چون این حدیث عجیب شنید انگشت حیرت بدندان گزیده لحظه متامل گردید آنگاه ایلچی را گفت که مرا بر سخن تو زیاده اعتمادی نیست اگر میخواهی که وثوق کلی حاصل آید اسامی آن جماعت را که با بوقا موافق اند مفصل کرده با چلکا بیاور ایلچی بازگشته التماس جوشکاب را بعرض بوقا رسانید و آن خاین آنچه شاهزاده طلبیده بود ارسال نمود و جوشکاب ایلچی را گفت که من در فلان شب باردو خواهم رسید باید که بوقا با موافقان خود متکفل باشد تا مهم ارغون را فیصل دهیم و ایلچی مراجعت نموده جوشکاب خواست که صورت واقعه را علی امرح الحال بارغون رساند تا وخامت خیانت بوقا بر روزگار او سرایت نکند لاجرم بر جناح استعجال روان شد اما در شب موعود رسید و صباح روز دیگر بملاقات ارغون خان فایز شده کیفیت حال را مشروح معروض داشت ارغون تحنث الحدیث را بسمع قبول راه نداد و جوشکاب خطی را که مشتمل بر اسامی موافقان بوقا و چلکا ایشان بود بوی نمود ارغون برآشفت و همان لحظه گفت که سلطان و جولادامی و طوغان با لشکر فراوان بیورت بوقا روند و دست و گردنش را بسته در پایه سریر اعلی حاضر گردانند امرا بموجب فرموده متوجه آن جانب گشته بوقا از کیفیت حادثه خبر یافت و عزم بر فرار جزم کرده باردوی ایلچای خاتون گریخت و امرا پی بدانجا برده و او را گرفته بدرگاه رسانیدند

در روایتی آنکه ارغون خان بنفس نفیس جهة قتل بوقا متوجه اردوی او گشت و آن کافر نعمت را در یورت اولجای خاتون یافته بر عفو پرسید و بر سر تقصیر بعد از توبیخ
گناه شاهزاده جوشکاب در مجلس شمشیری چون قطره آب بر دست گرفته بوقا را گردن زد و لشکریان اردوی او را بجاروب غارت و تاراج پاک ساختند
هرکس که بوی اندک تعلقی داشت بیاسا رسید بفضل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **ذکر شمه از عظمت و حشمت سعد الدوله یهود و بیان آنکه سبب
قتل او و موجب فوت ارغون خان چه بود** چون ارغون از مهم بوقا بخاطر از غدر و مکر بوقا فارغ ساخت کما یجب و ینبغی
به تربیت و رعایت سعد الدوله پرداخت تمامی مصالح ممالک و مهمات عالمیان را بحسن درایت و کاردانی او تفویض فرمود و کوکب اقبال آن سر دفتر
اهل ضلال باوج استعلا و استقلال صعود نمود سرافرازی رایت ایالتش بر فراز فلک فرق فرقدین بخست و کمین گشای عزم نافذش بر مسافر سریع السیر صبا
و دبور راه آمد شد بربست جیب جهان وزارت او را بطوع مخنان فلک سعادت او را تبع گشته عنان و سعد الدوله حکومت اکثر ممالک ارغون
خان را بقرابتان خود داد از آنجمله فخر الدوله را که برادرش بود و در جهل مرکب مانند افلاطون در حکمت بی بدل بعداد فرستاد و برادر دیگر را حاکم
دیار بکر و ربیعه ساخت و ولید بن ابی ربیعه در بعضی از بلاد آذربایجان رایت ریاست برافراخت و دیگری از خویشان او شمس الدوله نام روی بحکومت ولایت
فارس آورد و اگر شاهزاده غازان و گیخاتو خان در خطه خراسان و روم والی نمی بودند سعد الدوله آن ولایات را نیز بقرابتان خود تفویض میکرد و حقیقت حال
آنکه در زمان وزارت سعد الدوله تمامت مملکت در غایت معموری و آبادانی بود و هیچیک از امرا و ملازمان ارغون خان بر رعایا و مزارعان در هیچ باب ظلم و
تعدی نمیتوانستند نمود و حیف بکردی هیچ آب از باد و فریاد قبای گل کمتر پاره از باد و مدت دو سال که سعد الدوله در کمال استقلال بدان شغل عالی
اشتغال داشت مبلغ هزار تومان نقد بخزانه عامره مخزون ساخته همت بر تدارک ظلمهای چند ساله گماشت لاجرم در تو تحسین پادشاه حشمت آیین زمان زمان
بر درجات احوالش میافزود و هر روز در کمال دولت و نفاذ امر و حکومت رفعت و ترقی زیاده می یافت تا کار بجائی رسید که روزی در خلوت با ایلخان
نرد میباخت و از غایت تقرب و عظمت پا دراز کرده بی ادبانه کعبتین می انداخت در آن حال قچقبال در آمده بر آن ترک ادب بازخواست مبلغ نمود و فرمود
که هرچند پادشاه عواطف بیکرانه مبذول دارد در چنین حضرتی این نوع بی ادبی بهیچ گونه جایز نتواند بود حیث شاه اگر لطف بی حد راند بنده باید که
حد خود داند سعد الدوله در جواب همین قدر گفت که سبب ترک ادب وجع المفاصل است و خلاف نحن پادشاه عادل کار مردم جاهل و چون بکمال اعتبار
و اعتبار سعد الدوله باین درجه انجامید نائره عداوت در کانون درون امرا و ارکان دولت مشتعل گردید و طوغان که از وی رنجش بیشتر داشت جمیع
اعیان حضرت را بر رفع او متفق ساخت و با نوقیبا مجمع عهدها کرده اساس اندراس او را طرح انداخت اما بنا بر مصلحت وقت آن سر در گنجینه سینه مخفی
میداشت تا آن زمان که فرصت یافته سرچشمه حیات او را بخاک و خاشاک ممات انباشت و سعد الدوله در ایام اعتبار بحسب ظاهر در باب
ترویج شریعت سید ابرار صلی الله علیه و آله الاطهار سعی جمیل مینمود و در ماه رمضان سنه ثمان و ثمانین و ستمائه جهة رعایت و معاونت حجاج کتابتی بدار السلام
بغداد ارسال فرمود اما در اواخر ایام کمال دولت و اقبال از غایت عظمت و استقلال مغرور گشت و نخوت و جبروت و ابهت و باد بروت او از حد در
گذشت بنیاد و لسان قوم یهود دمرهم الله تنکیلا پای بر مدارج استیلا و استعلا نهادند و زبان استهزاء و استهانت نسبت با حضرت رسالت علیه السلام
والتحیه گشادند و سعد الدوله از غایت شقاوت چند کرت بعرض ارغون خان رسانید که نبوت از چنگیز خان بحسب ارث و استحقاق بحضرت آفاق پناه رسیده
و بعنایات الهی جناب پادشاهی را تمهید قواعد ملک و ملت و تشیید مبانی دین و دولت بکمال وجهی میسر گردیده چنانکه پیغمبر عربی صلوات الرحمن علیه و اصحابه
و انصار او دست و بازوی نصرت شعار گشادند و بسیاری از مخالفان و معاندان بقتل آورده قلاده انقیاد و طوق ارکان اسلام بر گردن خواص و عوام
نهادند اگر ایلخان عالم ستان بمقتضای همت عالیشان کار فرماید و لطف موفور و عنف غیر محصور نسبت با ارباب موافقت و اصحاب مخالفت باز نماید ملتی
جدید در روزگار پایدار پدید میتوان ساخت و رسوم و عادات پیشینه و قواعد و اطوار دیرینه را از عرصه جهان بر انداخت ارغون خان که بسبب جبلت
اهل و دشمن جانی مسلمانان بود بعد از استماع این سخنان پریشان بهر بهانه بر قتل یکبارگی بآن اقدام مینمود و حکم کرد که هیچ مسلمانی را در دیوان کار نفرمایند و آن
طایفه را از آمد شد اردو مانع آیند و سعد الدوله با ارغون خان قرار داد که کعبه را معبد اصنام بدنام گردانند و اهل اسلام و سایر فرق انام را از عبودت
رحیم رحمان بعبادت اوثان رسانند و بدین اندیشه با اعراب یهود پیشه مراسلات و مکاتبات روان داشت و در ساختن اسباب توجه بجانب مکه

بجانب مکه اعلام ضلالت اعلام برافراشت درین اثنا بحبیب کمال یا کریم کیش آن بد اندیش بود بجانب مملکت خراسان فرستاد و اسامی دویست نفر از اعیان
و متمولان آن دیار را مفصل کرده بدو داد و کمر ایشان را از فضای عالم بقا و حیات بسرحد منزل فنا و ممات رساند و اموال و جهات و سایر تملکات همه را داخل
دیوان ایلخان گرداند و همچنین شمس الدوله کهتین بحد تن از علما و بزرگواران شیراز تعیین نمود و جماعت را غیر شهرت در جهان و قدمت خاندان و عزت
در خان و مان گناهی نبود و چون حرکات ناشایست و افعال ناپایست سعد الدوله یهود از حد اعتدال در گذشت ناگاه از شست قضا ناوک بلا گشاد یافته
متوجه جان او گشت تیغ یکی بهر دو اتش که ضمیمی بیداغ و ارغون خان را بسبب مداومت بر خوردن معجونی که بعضی از اجزاء آن زیبق و گوگرد بود مرضی در غایت صعوبت
روی نمود و خواجه امین الدوله طبیب در معالجه مساعی مشکوره بجای آورده مرض روی در انحطاط نهاد و در آن اثنا جوکی که مرکب معجون مذکور بود سه جام شراب
باو داد و علت نکس کرده مرض مزمن گشت و کار از معالجه و مداوا و اطبا و حکما در گذشت مثنوی از قضا سکنجبین صفرا فزود روغن بادام خشکی مینمود امرا و مقربان
از صعوبت احوال حیران مانده صلات و صدقات بمستحقان و فقیران رسانیدند و بسیاری از محبوسان و زندانیان را از محنت حبس خلاص کرده مطلق العنان
گردانیدند سعد الدوله از دیگران زیاده بر آتش محنت میجوشید و از غصهای خطاها پشیمان گشته آه از جگر پر سوز میکشید از مشاهده صورت محنت ایلخان بغایت نومید
و از وخامت عاقبت اندیشها مینمود و ترسان و لرزان بسان برگ بید بیت منم امروز و لرزانه گیتی بدو نیم هم آنست بیتوان که کجا باشندیم جهة رعایت
رعیت و استمالت مردم هر ولایت فرمانها مرتبین و بتعاقب هر طرف ارسال نمود در [illegible] و نشان فتنه نشان مشتمل بر اظهار عدل و داد و رفع ظلم و فساد بهر مملکت
فرمود و چون بمقتضای اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون محالست که حکم محکم قضا مبرم سمت تقدیم و تاخیر گیرد و دعا و زبانها و ما دعاء الکافرین
الا فی ضلال بشرف قبول و اجابت پذیرد و ایثار فراوان و اظهار عدل و احسان فایده مترتب نگشت و مرض ارغون خان اشتداد یافته کار از خیر تدبیر برنا و پیر
و صغیر و کبیر در گذشت غیر از سعد الدوله و جوشی کسی را بخرگاه پادشاه راه نمیدادند و ایشان بطریق پنهانی ایلچیان نزد شاهزاده غازان بخراسان فرستادند که
بر سبیل سرعت رایت عزیمت بجانب مستقر سریر سلطنت برافرازد و مقصود اصلی آنکه قبل از حدوث واقعه خود را باردو رساند و ایشان را از ضرب تیغ امرا خلاص
سازد امرا و نوئینان برین مکیدت اطلاع یافته در خانه قنغار نوین اجتماع نموده و بخت جمعی از اینگکیان و اعوان سعد الدوله را گرفته بعالم دیگر روان
فرمودند و چون اختر بخت سعد الدوله نیز رجعت نمود گرفتار شده دو سه روز در خانه قنغار محبوس بود و بعد از آنکه قنغار خود بعین الیقین مشاهده افتاد که ایلخان
در غایت اندوه و تعب رفته باین عبارت پیش کسی فرستاد که خدای لم یزل و لا یزال که این بیچاره تا بوده با دوستان ایشان دوست و با دشمن دشمن بوده
و الله علی ما نقول وکیل یعنی اگر در عمر مهلتی افتد هم برین نمط طریقه اخلاص سلوک خواهد بود و المعلق بالشی المحال محال روز دیگر سعد الدوله مع حواریع مشکوک خبر را از آب
تیغ انتبار شربت فنا دادند و عموم مسلمانان کمدشته صلوات طیبات بروضه منیفه ساکن خاک یثرب فرستادند اولیاء دین احمدی از خزانه لطف الهی جامهای
بقا نوشیدند و اعدای ملت محمدی از جام قهر انجام قضا صمدی شربت فنا نوشیدند ارغون خان که در آن اوان بغایت ضعیف و ناتوان بود چشم باز کرده از سبب
غیبت سعد الدوله و اتباعان استفسار نمود یکی از حاضران بعذری مسموع بعرض رسانید و ایلخان حقیقت حال دانسته در روز شنبه هفتم ربیع الاول سنه تسعین و
ستمائه از آن متوجه عالم آخرت گردید بیت چنین است آیین چرخ بلند گهی با شاه و گهی با گزند و ارغون خان چهار پسر داشت باین ترتیب غازان که از
قتلق ایکاجی بود و یسو تیمور و الجایتو سلطان که از اوروک خاتون که خواهرزاده امیر ایرنجین والده ایشان بود و ختای اوغول که مادرش را قتلق خاتون بنت
توتیوق بوقا می گفتند و از جمله این چهار پسر غازان و الجایتو سلطان بسلطنت رسیدند **ذکر بعضی از افاضل دانشمندان و فضلاء زمان
ارغون خان** یکی از جمله علماء دوران ارغون خان **رضی الدین محمد** بن علی بن یوسف شاطبی است و او در علم لغت عدیل و نظیر نداشت و در سنه اربع و
ثمانین و ستمائه علم توجه بجانب عالم آخرت برافراشت و دیگری از آنجمله محدث مجد **یوسف بن محمد الکاتب** المورخ المجود است و او در سنه سبع و ثمانین
و ستمائه بجهان جاودان پیوست و دیگری از جمله اعیان علماء اعلام و اشراف فضلاء لازم الاحترام قاضی القضاة ابو سعید ناصر الدین **عبد الله البیضاوی**
با ارغون خان معاصر بود و همواره بدرس علوم معقول و منقول و تحقیق مسایل فروع و اصول مشغولی میفرمود و پدر قاضی بیضاوی امام الدین عمر بن فخر الدین محمد
بن صدر الدین علی الشافعی است و انجناب نزد والد خود امام الدین تحصیل علوم دین فرموده بود و سند امام الدین به دو واسطه بحجة الاسلام ابی حامد الغزالی
میرسد و قاضی ناصر الدین بیضاوی را مولفات مفیده و مصنفات انیقه بسیار است تفسیر قرآن و غایة القصوی و شرح مصابیح و منهاج و طوالع

ومطالع ومصابیح و مرصاد و نظام التواریخ از جملهٔ مصنفات قاضی ناصر الدین بیضاوی مشهورست عالم اخروی بروایت شیخ جزری در سنهٔ خمس وثمانین وستمائه اتفاق
افتاده و بقول امام یافعی آن صورت در سنهٔ اثنی وتسعین وستمائه دست داد و دیگری از جملهٔ علامهٔ کبیر قاضی القضاة **شهاب الدین محمد بن احمد الخلیلی** الخوئی
واو در تکمیل علوم بی مثل زمان خود بود و در ایام حیات تصنیفات افادت آیات تحریر نمود نظم علوم الحدیث از نتایج اقلام پسندیده ارقام اوست و وفاتش
در سنهٔ ثلث وتسعین وستمائه واقع شد و از جملهٔ دیگری جامع فضل و هنر جمال الدین **محمد بن سلیمان بن النقیب** المقدسی است و او را تفسیری است در صد مجلد و فوتش
در سنهٔ ثمان وتسعین وستمائه اتفاق افتاده و دیگری از جملهٔ عالم عابد زاهد **زین الدین علی بن الصاعد** است و آنجناب دمشقی الاصل بود و بوعظ و نصیحت
خلایق مشغولی مینمود و چون خبر واقعهٔ سعد الدوله یهود در اردوی ارغون خان استماع نمود قصیده نظم فرمود که مطلعش اینست شعر بحمد من دار باسمه الفلک هذا الیهود
الهرو و قد هلک و از جملهٔ شعرای آن زمان یکی **نجم الدین زرکوب** است و این قطعه از ابیات اوست که قطعه منم زرکوب و محصول هر ضیعت
بجز فریادی و باکی نباشد همیشه درمیان زر نشینم و لیکن بر کرم داکی نباشد

ذکر کیخاتو خان بن اباقاخان

کیخاتو بخط اکثر مورخان بیا
آخر حروف و خا معجمه مشابه واقع افتاده و بعضی از کتاب این نام را بنون و جیم نوشته اند و میرزا الغ بیک گورکان در الوس اربعه باین عبارت قلمی فرموده
که غالبا نام کیخاتو عیقاتو باشد چه مغولی معنی دارد و بعضی در عجب اند از و کیخاتو در زمان سلطنت ارغون خان در ولایت روم حاکم بود و چون صورت فوت
ارغون روی نمود جمهور امرا متفق اللفظ و المعنی لکری گورکان را بدان مرزبوم فرستاده از حدوث واقعهٔ ایلخانی و وصول نوبت سلطنت بآن … جهانبانی
اعلام کردند و استدعا حضور فرمودند و بعد از توجه لکری اختلاف در آرای امرا پدید آمده طغاچار و طوغان و قنجقبال بپادشاهی بایدو اغول
که حاکم بغداد بود میل کشتند و مکتوبی مبنی برین معنی مصحوب صمدی نزد او فرستادند اما بایدو ملاحظه جانب کیخاتو فرموده ملتمس آن جماعت را اجابت نکرد
و چون لکری بروم رسید و کیخاتو را از حقیقت حال مطلع گردانید فی الحال بر جناح استعجال متوجه آذربایجان گردید و از خواتین و شاهزادگان تا الاتاق اوز
استقبال نموده تهنیت سلطنت گفتند و در حدود خلاط قرقنبای اتفاق افتاده بتاریخ یکشنبه بیست و چهارم رجب سنهٔ تسعین وستمائه کیخاتو بر سریر جهانبانی
نشست و لوازم آن امر چنانچه معهود است بوقوع پیوست بعضی از امرا بر سبیل طوع و رغبت و زمره از سر ضرورت و کراهت پای در دایرهٔ متابعت
نهادند و کیخاتو بعد از چند روز که از مجلس جشن و شادمانی بشفقه بار خواسته بر جمعی امرای بد اندیش را پرسید هر یک از طغاچار و قنجقبال سه چوب یاساق زده
تومان قنجقبال ایسنکتو نویین عنایت کرد و تومان طغاچار را بدیگری از امرا بخشیده طوغان را با و لاد اردو و قیا سپرد تا بقصاص جده خویش بقتل آوردند و منشور
باطراف و لایات فرستاده خلایق را بعدل و احسان و رفع ظلم و طغیان بشارت داد و مقارن آن حال از جانب روم اخبار پریشان شنوده راه و رسم نیابت
خود را ایسنکتو نویان تفویض نمود و در روز جمعه چهارم ماه مبارک رمضان بجانب روم نهضت فرمود و در غیبت رایت فتح آیت بعضی از شاهزادگان
و امرا خیال خلاف کرده روی بترتیب اسباب فتنه و فساد آوردند اما کیخاتو در جمادی الاخری سنهٔ احدی وتسعین وستمائه از آن سفر منصور و مظفر باز آمده بتجدید
پرتو التفات بر سر انجام مهام سلطنت انداخت و بخلاف تصور جمعی را که اندیشهٔ مخالفت داشتند بانواع مراحم و الطاف نواخت منصب امیر الامرائی به
اقبوقا بهادر داد و زمام امور وزارت را بتاریخ ششم ذی حجه سنهٔ مذکوره در کف کفایت خواجه صدر الدین احمد خالدی زنجانی نهاد و او را ملقب بصدر
جهان گردانید و برادر صدر جهان قطب الدین احمد را متصدی مهم قاضی القضاتی و تولیت موقوفات ممالک محروسه گردید و کیخاتو خان باتفاق مورخان
سخی ترین اولاد هلاکو خان بود چنانچه در اندک زمانی تمامی خزاین آبا و اخوان خود را بر شاهزادگان و خواتین و امرا تقسیم فرمود و چون نظرش بر جواهر و دراهم
که سلاطین سابق آنها را مانند گوهر دل در گنجینهٔ سینه محفوظ میداشتند افتاد تمامت را بحجرها و نبات بخشید و گفت امثال این شغل نفیسه لایق بکار این جماعت
که خود را بدان بیارایند و الا آنچه در خزانه محبوس است و چه در قعر دریا و چه در معادن کان گذاشتن و آن پادشاه صاحب کرم هم در اوایل ایام دولت در باب …
سحب ادرارات و اشاعهٔ بر و صدقات اهتمام تمام ظاهر ساخته سادات و علما و مشایخ و فضلا را … ارزانی داشت و تخلیص مجمع بسان و زندانیان
حکم فرموده بهائم بهمت برتر بنیه حوال … برایا مماشات و کیخاتو بالطبع از ریختن خون افراد انسانی متنفر بود لاجرم در مدت سلطنت اصلا بر قتل کسی اقدام
ننموده در ایام دولتش غیر جام و صراحی هیچ آفریده خونریزی نمیکرد و در روز کار سلطنتش بحرف و حکایت هیچ فردی چنانچه و کو شمال انجور دو ایلخان باوجود
این صفات پسندیده بر لذت مباشرت شغف تمام داشت و همواره رایت عیش و عشرت می افراشت منقل دست تصرف نیز … و نجات خود

فرود بزرگ و ترک و تازیک و ترک دراز مباحث و هتک پردهٔ عصمت مستورات امرا و ارکان دولت قیام نموده اساس بی شرمی طرح می انداخت بنا بر علی هذا نو خانان
و امرای سلطنت بایدو اغول متفق گشتند و مسرعان ببغداد فرستاده و او را بآذربایجان طلبیده حکیبا که از نظام هواداری کیخاتو در گذشته قتل کیخاتو در موغان
بفرمان بایدو خان در ماه صفر سنه اربع وتسعین وستمائه روی نمود مدت سلطنتش سه سال و چند ماه بود وضع چاو و ابطال آن در ایام فرمانفرمائی کیخاتو
اتفاق افتاد چنانچه خامهٔ عنبرین شمامه ابواب تحریر آن حکایات باز خواهد گشاد

گفتار در بیان شمه از اعتبار و اختیار صدر جهان و ذکر وضع چاو و سبب ابطال آن

در جامع التواریخ جلالی مسطور است که خواجه صدر الدین احمد خالدی از قاضی زادگان ولایت زنجان بود و در
اوایل حال چندگاه ملازمت طغاچار نویان مینمود و او هم در عنفوان جوانی در کرم و سماحت و جود و سخاوت رقم نسخ بر مکارم صاحب ری و حاتم طی کشید
و هر چه از بحر مرید بخشش آمد در وجه انعام سادات و علما و مشایخ و فضلا مصروف گردانید و پیوسته همت بر اشاعهٔ خیرات و مبرات میگماشت و یکی از شعرا
دران ولا این قطعه در مدح او بر لوح بیان نگاشت قطعه گستنینه صدر خوان شده در آفاق که صدر نامور در هفت کشور کسی باشد که باشد پیش جودش چو خاک
راه یکسان گوهر و زر اگر صدری نشاید کردن مرا موزه ز صدر طغاچار سپهر کرمت احمد که بر بود کلاه سروری از چرخ اخضر القصه چون کیخاتو خان
بر سریر دولت نشست امرا و نوئینان در باب تعیین وزیر قرعهٔ مشورت درمیان انداختند و اسامی جمعی از کاردانان و اعیان را که ملازم اردوی اعلا
حضرات خواتین و امرا بودند قلمی ساختند هرچند که در آن مفصل نام صدر الدین احمد مسطور نبود اما چون منشی تقدیر منشور وزارت بنام نامی او تحریر نموده
بود در مرآت … خاطر نورانی ایلخانی بی سابقه اندیشه این صورت پرتو انداخت که جهت سر انجام مهام سلطانی و تمشیت معاملات دیوانی صدر الدین
احمد زنجانی را وزیر میباید ساخت شاهزادگان و خواتین و امرا شرط موافقت بجای آورده این خیال بکیخاتو را مستحسن نمودند و کیخاتو خان خواجه صدر الدین
احمد زنجانی را بعالی منصب صاحب دیوانی و شرف لقب صدر جهانی مخصوص فرمود و انعام التمغا زین و توق و کوس که و یک تومان لشکر ازان منصب فزوده
صاحب جمع میان وزارت و امارت دست داد و کوکب اقبال صدر جهان در نفاذ امر و علو شان و مزید اقتدار و کمال اختیار روی باوج شرف و
رفعت نهاد ابر از شرم اثار دست گهر بارش غرق عرق خجلت بود و کوه از اندوه دل گوهر بخشش چون در درون بسته کان لعل و یاقوت ظاهر مینمود نظم
هیچ سایل نکوش الی بخشم لا در ابروی او ندید و بچشم تا نیابد نهاد سلطان تشویر همه جیش نه بیار گوید کیر و صدر جهان هم در بدایت حال دست امرا و نوئینان
از تصرف در امور ملکت و مال کوتاه گردانید و بی استصواب ایشان مهام مملکت و مصالح سپاهی و رعیت بفیصل میرسانید بنابران در ذی قعده
سنهٔ اثنی وتسعین وستمائه جمعی از معارف تبریز از اراده داشتند که تیر مکر در کمان غدر نهاده و تا گوش کشیده بر لوح خاطر ایلخان نگاشتند که صاحب دیوان
اموال جهان بمقتضای رای خود بمعارف میرساند و بدین جهت مصلحت لشکر و یراق اردو با مهمل و مختل میماند پادشاه فلک همت آفتاب عظمت آن
شنوده ناشنوده انگاشت و تبارک بحکم یرلیغ نفاذ یافته ازکنار آب آمویه تا مصر بنظر بصیرت و کف کفایت صدر جهان گذاشت
و زمام اختیار جماعت دشمنان را بقبضهٔ اقتدار او داد و صدر جهان زمین خدمت بوسیده از مجلس بیرون آمده بندهای گران بر پای ایشان نهاده و بعد از
چند روزی که اعدا را تنبیهی حاصل گشت عفو و مرحمت شعار خود ساخته از سر جرایم ایشان درگذشت و چون بواسطهٔ اسراف کیخاتو خان در انعام اشراف
و اعیان و کثرت احسان و اتلاف صاحب دیوان از جنس درم و دینار چیزی در خزانه نماند و وجب تغار و اتان و اتاق بغداد میان لشکر و رمه مغولان
بسیاری از چهارپایان ایشان را بعرافک عدم رسانده و پادشاه بدستور در خرج و بذل طریق اعتدال مرعی نمیداشت صدر جهان از سر انجام اخراجات
ایلخان عاجز شده هر کس و در آن باب نقشی بر لوح خاطر میگماشت در آن اثنا عز الدین مظفر بن محمد بن عمید که عملداری شهر بود بعرض صاحب دیوان رسانید
که مصلحت درآنست که بدستور ولایت ختای در مملکت قاآن چاو در عوض زر در ممالک ایلخان روان گردد و بیع و شری بدان نمایند تا جنس سیم و زر تمام
واصل خزانهٔ عامره شود و پادشاه را دست کاهی پیدا شود هیچ آفریده و زر را این عقیده و بنابر انکه در آن زمان صدر جهان را با نقد تومان قرض شده بود
ومطلقا توجهی از دیوان میسر نشده و هر لحظه خرجی دیگر روی مینمود سخن عز الدین مظفر را بسمع قبول راه داد و باتفاق بولاد چینگسانگ که امیر قاآن بود این
خیال محال را بعرض پادشاه باستقلال رسانیده و کیخاتو خان حکم فرمود که من بعد در ممالک محروسه مطلقا زر و نقره سودا و معامله نکنند و رقم نسخ بر سبیل … زدند
کشند که خزینه خاصه پادشاه و وزیر کل … و دیگر … در هر شهری از بلاد آذربایجان و عراق عرب و عجم و فارس و خوزستان

و دیار بکر و خراسان چاوخانه بنیاد نهند و عمال جهة تمشیت این کار تعیین نمودند و مقرر شد که تجار بکار و سوداگران تولایات باقی را در وقت سفر عوض چاو زر و جنس
و وجه علوفات جامه بندگران و صرافان و زردوزان بر ساله مبلغی معین از چاوخانه مجری دارند تا دیگر آن صنعت پیش ندارند و در هر بلده مبلغی کلی در عمارت
بناء چاوخانه مصروف گشت و چاو کاغذ پاره مربع مستطیل بود چند کلمه بخط ختائی بر آن نوشته و بر دو طرف آن کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله و لفظ ایرنجین
دورجی که قاآن ختا آن عبارت پادشاه را ملقب گردانیده بودند مثبت ساخته و در میان کاغذ دایره کشیده بودند از نیم درم تا ده درم بنا بر اختلاف
چاو رقم زده و ایضا سطری چند بر آن کاغذ مسطور بود بمضمون آنکه بتاریخ سنه ثلث و تسعین و ستمائة پادشاه جهان این چاو مبارک را در ممالک روان گردانید تغییر
و تبدیل کننده با زن و فرزند و خویش و پیوند بیاسا خواهد رسید از استماع این حکایت مردم در بحر تفکر و حیرت افتادند و بعضی از شعرا جهت میلان خاطر پادشاه و
صاحب دیوان در آن باب ابیات گفتند از آنجمله یک بیت بخاطر بود نوشته شد بیت چاو اگر در جهان روان باشد رونق ملک جاودان باشد القصه
در ماه ذیقعده سنه مذکوره در تبریز چاو روان گشت و بازاریان دو سه روزی بحسب ضرورت بیع و شری اشتغال نمودند بعد از آن طایفه از تبریزیان از [illegible]
این زیان بی تحمل شده روی بسفر آوردند و در شهر اگر چه از وهم ابواب دکاکین باز میکردند اما اقمشه و امتعه و اغذیه را از شهر به پنهان میفرستادند [illegible]
جمعه عوام الناس زبان بنفرین و دعا کشاده بر عزالدین مظفر لعنت نمودند [illegible] آن شهر گشتند [illegible] کاروان
و سوداگران و عامه طبقات انسان منقطع شده امرا و نوئینان باتفاق صاحب دیوان بعرض پادشاه رسانیدند که وضع چاو مستلزم خرابی رعایا و موجب
فقدان حاصل معاشست و اگر چند روز دیگر این بدعت برقرار ماند اختلال تمام باحوال ملک و مال راه یابد گیخاتو خان چون این سخن شنود بابطال چاو حکم فرمود و مردم
جلا گشته بودند به تبریز باز آمدند آبادانی آن بلده بحالت اصلی معاودت نمود **ذکر مخالفت بایدو و بقتل رسیدن گیخاتو** در آن ایام که امرا
و نوئینان بواسطه شرب مدام گیخاتو خان و دست رسانیدن بحرم و بنات مسلمانان بر وجود او [illegible] طرح خلاف او در داده [illegible]
[illegible] الاتاق پادشاه با بایدو [illegible] از خواب خمار بیدار شد
از حرکت شبانه پشیمان گشته مجلس پادشاهانه بیاراست و بایدو را طلبیده [illegible] عذر خواست [illegible]
گردانیده بود مصلحت وقت در اظهار [illegible] بعیش و طرب [illegible] امرا و اعیان که منتظر فرصت بودند [illegible]
رفته و مواضعه کردند که سال دیگر بایدو از بغداد بجانب اردوی گیخاتو نهضت نماید تا ایشان کمر مخاصمت بر میان بندند و ابواب خلاف بر روی گیخاتو
بگشایند بعد از آن شاهزادگان که در اردو بودند بیورتهای خویش مراجعت نمودند و در میان زمستان [illegible] بر آن اتفاق اطلاع یافته از بغداد [illegible]
مشتمل بر اسامی بایدو نوئینان و مواضعه ایشان نزد گیخاتو خان فرستاد [illegible] طولادای را مواخذه کرده مقید ساخت و طغاجار که [illegible]
آن فتنه بود قاصدی بهمعنان برق و باد ببغداد ارسال داشته بایدو پیغام داد که [illegible] استعجال بدانجانب ایلغار باید نمود تا مقصود بحصول پیوندد و بایدو در
جنبش آمده چون این خبر بسمع گیخاتو خان رسید [illegible] پنج هزار سوار [illegible] ساخته آقبوقا و طغاجار را با دو تومان لشکر [illegible] روان
گردانید [illegible] اوایل سنه اربع و تسعین و ستمائه [illegible]
بایدو و [illegible] رسیدند اما آقبوقا و طغاجار [illegible] صبح صادق [illegible] آقبوقا [illegible]
آقبوقا از تقدم و عدم التفات طغاجار متعجب گشته [illegible]
[illegible] آقبوقا این سخن باور کرده [illegible] آقبوقا [illegible]
[illegible]
[illegible] گیخاتو خان آقبوقا منصب امیر الامرائی و رتبه تقدم داشت [illegible]
متوهم گشته [illegible] گیخاتو خان [illegible]
و بعد از وصول کیفیت حال عرض کرده گیخاتو خواست که بطرف روم گریزد اما بعضی از مردم [illegible] مصلحت ندیدند [illegible]
نوئین که با لشکر گران بگرجستان رفته بود مراجعت نمود [illegible] تبریز [illegible] گیخاتو [illegible]

الدین [illegible] در ساخته ناگاه پادشاه را گرفته بامرای جامی سپردند و ایشان وی را در روز پنجشنبه ششم جمادی الآخر سنه اربع و تسعین و ستمائه هلاک کردند و گیخاتو
خان را سه پسر بود آلافرنگ و ایرانشاه از دندی خاتون بنت آقبوقا جلایر و چیک پولاد از بولغان خاتون و هیچیک ازین پسران بسلطنت نرسیدند و از جمله مشاهیر
زمان گیخاتو خان یکی **شیخ احمد قزوینی** است و او در زهد و عبادت درجه عالی داشت و در سنه تسعین و ستمائه علم عزیمت بعالم آخرت افراشت و از شعرای آن زمان
یکی **نظام الدین عثمان قزوینی** است و او اشعار نیک دارد و این مطلع از آنجمله است مطلع صبحدمی که زجنت برگلی کلاه شبنم زرخت خجل کند نرگس مست
لاله را **ذکر بایدو خان** چون گیخاتو خان بضرب تیغ نوئینان مخذول [illegible] طغاجار و سایر امرا از صغار و کبار بایدو را پیوسته در ماه جمادی الاخری
سنه اربع و تسعین و ستمائه در همدان او را بر تخت سلطنت نشاندند و مجلس بزم پادشاهانه و بساط عیش و انبساط آراسته نثار زر و گوهر بر سر افشاندند
و بایدو بعد از چند روز که بشرب می ارغوانی و استماع الحان و اغانی قیام نمود روی بسرانجام مهام سلطنت آورده منصب امیر الامرائی را بطغاجار داد
و خواجه صدرالدین احمد را از وزارت معاف داشته زمام آن مهم را در کف کفایت خواجه جمال الدین دستجردانی نهاد و ایضا حکومت روم و دیار بکر را
بطغاجار ارزانی داشته حکم فرمود که صدر جهان متوجه ضبط آن مملکت گردد و قومانات عراق عجم را بطولادای عنایت کرده تحصیل اموال آنرا [illegible] ساخت
و اوقاف ممالک محروسه را از [illegible] و دیوانی [illegible] گردانیده و در آن باب نشانها باطراف و ولایات فرستاد و از نواب گیخاتو آقبوقا [illegible] را بیاسا
رسانیده [illegible] و ایت [illegible] را که در مجلس الاتاق بفرمان گیخاتو او را در مستی [illegible] زده بود بحضور طلبیده مخاطب گردانید ایت [illegible] جواب داد که
چون در آن ایام گیخاتو خان بر مسند سلطنت تمکن داشت اگر مرا بقتل پدر یا پسر خود مامور ساختی شرایط اطاعت بجای می آوردم تا بضرب و دشنام چه رسد امروز
نیز بنده و خدمتکار پادشاهم اگر گناه بنده عفو فرماید بهمان دستور انقیاد احکام او را بر ذمه همت خود لازم دانم بایدو این جواب را پسندیده ایت [illegible] را
در سلک مقربان منتظم گردانید و هم در اوایل ایام پادشاهی بایدو غازان خان بن ارغون خان باتفاق امیر نوروز رایت خلاف افراخته متوجه آذربایجان
گردید و بایدو مغلوب شده از شربتی که گیخاتو خان چشانیده بود جام لبالب در کشید مدت حکومتش هشت ماه بود و قتلش در حدود تبریز روی نمود **ذکر**

مبادی احوال شهزاده غازان که نهالی بود در چمن سرافرازی و بیان وقایعی که روی نمود میان آنجناب و امیر
نوروز غازی غاشیه پاکیزه تقریر و زبان راسخ ضمیر خواجه رشید الدین فضل الله در جامع التواریخ چنین تحریر فرموده که ولادت همایون شاهزاده غازان
بن ارغون خان در شب جمعه بیست و نهم ربیع الاخر سنه سبعین و ستمائه در سلطان دوین مازندران بطالع عقرب اتفاق افتاد و چون آثار دولت و شهریاری از ناصیه
آن دری درج کامکاری ظاهر و هویدا بود ارغون خان مبتهج و مسرور گشته بترتیب اسباب جشن و سور فرمان داد [illegible] نمود با زیب و ساز که در وصف
آن قصه کرد [illegible] و غازان تا سه سالگی در حجر عطوفت مادر و پدر بسر برد آنگاه اباقا خان آن جگرگوشه را طلبیده به بولغان خاتون سپرد و در سنه ثمان
و سبعین و ستمائه که اباقا خان جهت دفع شر لشکر قراونه متوجه خراسان بود در میان سمنان و دامغان طرح شکار انداخته در آن صیدگاه غازان آهوئی را بتیر
بزد و چون در آن زمان شهزاده هشت ساله بود این معنی موجب تعجب شاه و سپاه گشته اباقا خان چنانچه رسم مغولانست [illegible]
در دامغان توقف نمود و بطوی و جرغامیشی اشتغال فرمود و در سنه ثمانین و ستمائه که سن غازان بده سالگی رسید اباقا خان وفات یافت و شاهزاده بپدر خود
ارغون خان پیوست و چون ارغون سلطان احمد را کشته بر تخت سلطنت نشست ایالت ولایات خراسان را بغازان خان تفویض نمود و امیر نوروز را در ملازمتش
مقرر فرمود امیر نوروز پسر ارشد ارغون آقاست که سی و نه سال در زمان چنگیزخانیان حکومت بعضی از بلاد ایران تعلق بوی میداشت و جمال حال امیر نوروز
بزیور ایمان و اسلام و حلیه متابعت سنت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام مزین و محلی بود و همواره در تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام
ملت بیضا مساعی جمیله بذل میفرمود در میدان شجاعت و مردانگی از امثال و اقران امتیاز تمام داشت و از غایت جلادت و فرزانگی همواره در معرکه غزو
و غزا اعلام جد و اجتهاد می افراشت و در آن اوان که ارغون خان [illegible] را بر بغا ترجیح کرد امیر نوروز بنابر اتحاد و صداقت بوقا متشعر گشته در ذی حجه
سنه سبع و ثمانین و ستمائه [illegible] که جای قشلاق او بود رفت و شوهر خواهر خود شهزاده کنشو و بعضی از امرا خراسان را در خلاف غازان با خود متفق ساخته
رایت عصیان برافراخت و در روز پنجشنبه هشتم ربیع الاول سنه ثمان و ثمانین و ستمائه که شهزاده در کشف رود نزدیک پل معین منزل گزیده بود امیر نوروز با
سپاهی عالم سوز ناگهان بگرد اردو در آمده غازان را بجانب مازندران گریزانید و چون شاهزاده بدان ولایت رسید [illegible] را که امیر نوروز [illegible]

او میرزا گرفته نزد ارغون خان فرستاد و لشکر پراکنده را مجتمع گردانیده روی بنوروز نهادند و در پانزدهم ربیع الآخر سنهٔ مذکوره در نواحی رادکان بین الجانبین مقابله و مقاتله
اتفاق افتاد و این کرت نیز غازان منهزم گشت و نوروز غنیمت بسیار گرفته صیت شجاعت و پهلوانی او از ایوان کیوان درگذشت و شهزاده غازان در آن
انهزام بکالیوش استراباد رفته چهل روز در آن مقام آرام گرفت و بعد از آنکه از نزد ارغون خان ایدوا اغول و نورین نویان با سپاه فراوان بمدد رسیدند بار
دیگر بعزم رزم متوجه نوروز شد و خبر بنوروز رسید از رادکان در حرکت آمده چون بجد و جبر خان تزلزل بود دانست که با آن لشکر دست در کمر نمیتواند زد لاجرم
عنان عزیمت بصوب ترکستان انعطاف داد و شاه زاده غازان تا نواحی دار السلطنه هراة او را تعاقب فرموده هر یک منصور و غنیمت موفور بدست
آورده و از صحرای هزار جریب بطبل مراجعت کوفته غازان خان آن زمستان در نیشاپور قشلاق کرد و در بهار سنه تسع و ثمانین و ستمایه در فضای جان فزای
ییلاق نموده در فصل شتا طرف آن خرامید و ایدوا اغول را با سپاه عراق رخصت معاودت فرموده در اواخر مستان بقراتپه سرخس که آن را شیرسیل میگویند نزول
و هنوز در آن مقام بود که خبر توجه سپاه قیدو خان بتواتر پیوست و کیفیت واقعه آنکه نوروز بیک بعد از انهزام نزد قیدو خان رفته صورت تسخیر خراسان
را در نظرش آسان نمود و قیدو خان داماد خود ازبکتمور را با بیست هزار سوار بر سبیل یورش خراسان کرده مصحوب نوروز روان گردانید و ایشان در شهور
سنه تسعین و ستمایه از آب آمویه گذشته این خبر در اردوی غازان خان شایع گشت شاه زاده غازان و امرا مجال قتال آن سپاه محال دانسته تا ولایت
سمنان عنان بکران بازکشیدند و ازبکتمور و نوروز تا جوربد ایشان را تعاقب نموده لشکریان قیدو خان در ولایت خراسان لوازم قتل و غارت بتقدیم
رسانیدند اما در وقت مراجعت بهر دیاری که میگذشتند پهلوانان خراسان در دیده برونه پوشیده در شب مغولان بی ایمان را می کشتند بشأنی که چون آن
سپاه بجاد من رسیدند قرب بیست هزار سوار از ایشان ناپدید بود و بدین جهت ازبکتمور در خشم رفته نوروز را بچوب یاساق تادیب فرمود در خلال این احوال خبر
فوت ارغون خان و سلطنت کیخاتو خان شیوع یافت و غازان در ولایت سمنان از کیفیت حادثه وقوف یافته بعد از اقامت مراسم تعزیت عنان
عزیمت بطرف دماوند تافت و از آنجا بسلطان دوین رفته در آن منزل شاه زاده انبارجی و طولادای و قجقبال با جایفه از ابطال رجال برسم کومک از
نزد کیخاتو خان آمدند و غازان بوصول آن سپاه مستظهر گشته چند گاه بفراغبال اوقات گذرانید و در بهار سنه اثنی و تسعین و ستمایه بعزم ملاقات کیخاتو خان و
عرض حالات خراسان متوجه آذربایجان گشت و کیخاتو خان وصول شاه زاده را باعث دوار اصلاح ملک دور دانسته جمعی از نوئینان را ارسال داشت تا او
بطرف خراسان بازگردانیدند و غازان خان نوبت دیگر بمازندران شتافته در اواخر سنه ثلث و تسعین و ستمایه عنان عزیمت بصوب نیشاپور تافت و در آن
ولایت میان آنحضرت و امیر نوروز جنگ و مخالفت بصلح و موافقت تبدیل یافت مفصل این مجمل آنکه چون نوروز در مصاحبت ازبکتمور از یورش خراسان
بجانب مغولستان مراجعت نمود و در کنار آب آمویه از وی متوهم گشته سلوک طریق مفارقت اختیار فرمود بار دیگر زوجه خویش طغان خاتون که ضعیفه
عاقله بود کرت دیگر بیکار خدمت غازان کرده از خواص ملازمان سالمش و البیتوغار را نزد شاه زاده فرستاد و سخن صلح در میان انداخت مضمون پیغام آنکه
تا کی از جانبین طریق مخاصمت پیمائیم و صحنه جان و عرض یکدیگر نمائیم اکنون وقت است که شاه زاده جرائد جرایم این کمینه را با آب عفو و اغماض بشوید و من
بعد بتقدم الطاف طریق عنایت و اعطاف پوید و عذر تقصیراتی که از غایت عجب تقدیر واقع شده بپذیرد تا بنده بدرگاه عالم پناه آمده بطریقه عبودیت
و اخلاص پیش گیرد غازان خان از شنیدن این سخنان بغایت مبتهج و شادمان شده اطاعت نوروز را از جمله مقدمات سرسبزی نهال اقبال خود شمرده ریاض آمال
امکان را برشحات سحاب عواطف و مراسم نصرت و نضارت داده بین الجانبین مبانی عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافت و انوار رحمت غازانی از مطلع
مهربانی طلوع نموده در عقب زمستان عنان باستقبال نوروز تافت و بر سرخس و مرو مرور فرموده در حدود شبرغان بقتقول بنوروز رسید و او در ساعت بمجد
مبادرت کرده سر اسب صبا رفتارش بکش کشید و زبان باخلاص و نیاز بعذر چیزهایی که تا غایت از وی صدور یافته بود بگشاد و دست امید در ذیل
عاطفت شاه زاده زده چون سایه در پایش افتاد غازان خان بحکایات محبت آمیز و کلمات شفقت انگیز او را بنواخت و همت بر تربیت در حاشیه گماشته
رایت مراجعت بصوب سلطان دوین برافراخت

ذکر سلوک شهزاده غازان نسبت ببایدو خان در طریق خلاف و بیان ملاقات ایشان با یکدیگر بعد از وقوع مصاف

در اوایل سنه اربع و تسعین و ستمایه که غازان خان بهمعنان امیر نوروز متوجه سلطان دوین ستراباد
بود در اثنای راه خبر قتل کیخاتو و جلوس بایدو متواتر گشت و همعنی بر خاطر شاه زاده گران آمد بعد از وصول بسلطان دوین در باب دفع بایدو و تسخیر ممالک

ممالک موروث با اعاظم ارکان دولت طریقه مشورت مرعی داشت نوروز گفت امید چنان است که عنقریب شاه زاده عالمیان را بر سریر سلطنت
و جهانبانی بنشانم و باید و ماسنه حجاب کفر از میان برگرفته تمامی امرا و اعیان را مسخر فرمان گردانم بشرطیکه شاه زاده باطن خجسته میامن را بانوار ایمان و
عرفان منور سازد و سالک طریق مسلمانی گشته لوا متابعت ملت نبی آخر زمانی برافرازد و غازان خان بقبول این مهم زبان گشاده رایت نهضت بصوب
آذربایجان برافراخت و چون قطع منازل و مراحل کرده طهران ری را معسکر ظفر اثر ساخت بنابر صواب نوروز بیک مولای قرش را برسم رسالت نزد بایدو
فرستاد و پیغام داد که هرگز دستور نبوده که امرا و قراجی متعرض اروغ چنگیزخانی گردند لاجرم توقع چنانست که جمعی را که متصدی قتل کیخاتو خان بوده اند
بحضور فرستند تا نواب درگاه ما بعد از آن قضیه رسیده در زمره که کفران نعمت اندیشیده باشند بقصاص رسند و ایلچیان در هشت رود مراجعه نمایند بسر بایدو
رسیده سخنی که داشتند بعرض رسانیدند و بر این موجب جواب یافتند که امرا بموجب فرموده ما کیخاتو را کشته اند و حالا تمامی آئینی و آثار سلطنت ما منتظم گشته
بنابراین مناسب چنان مینماید که غازان خود را رنجه ندارد و بجانب خراسان مراجعت نماید و مولای قرش نه بر وفق مدعا معاودت کرده در قصور
ملازمت غازان خان رسیدند و سخنان بایدو را معروض گردانیدند غازان خان از آن جواب برآشفت و بجانب هشترود روان گشت و بایدو از آن
حال آگاه شده عنان عزیمت باستقبال اهل عداوت انعطاف داد و در روز پنجشنبه پنجم رجب سنه اربع و تسعین و ستمایه در نواحی قربان شیره نزدیک به
رودخانه قریه شیرکیران هر دو لشکر در برابر یکدیگر صف کشیدند و پیش از آنکه آهنگ طبل جنگ گوش طالبان نام و ننگ رسد امیر قتلغشاه از یرغار غازان
خان بر توکال و ایلدار که در جوانغار بایدو بودند حمله نمود و توکال چنان را بوادی فرار گردانیده ایلدار با قرب دویست سوار تا مدار القتل رسید بنا علی
بایدو متوهم شده بوغدای اختاجی را نزد غازان فرستاد و پیغام داد که چون قواعد مواخات و موالات همواره میان ما مستحکم داشته برادر ملک
و مال با تو مضایقه نیست مناسب آنکه شمشیر خلاف در غلاف کرده بر وجهی که رضای جانبین و مصلحت ایل و الوس در آن مقرون باشد با یکدیگر صلح نمائیم و در هم
روزگار ناسازگار ابواب موافقت و مرافقت برگشائیم و غازان خان بمصالحه راغب گشته مقرر شد که هر دو پادشاه با هم ملاقات نمایند و سخنی که داشته
باشند بی توسط غیری گفت و شنید فرمایند پس روز دیگر بایدو خان و شهزاده غازان هر یک با معدودی چند از لشکر پیش رانده بوعده گاه شتافتند
و از روی اعزاز و احترام یکدیگر را دریافتند شهزاده غازان التماس اینجوی فارس و کرمان و عراق که تعلق بارغون خان میداشت نمود و بایدو خان این ملتمس را
بحسن قبول تلقی فرموده و قرار بر آن افتاد که روز دیگر طوی کرده هر یک از آن دو پادشاه متوجه اردوی خود گردند اما بایدو و امرا او بخیال آنکه فردا در حین
آتش کشیدن مهم غازان را تکمیل دهند روی بمنازل خویش آوردند و این معنی بر ضمیر عالم افروز شاه زاده غازان پرتو انداخته امیر نوروز و توقتمور و له بوقا
یرغوی راحت اطلاع بر سرایر ضمایر امرا و ستاندن یرلیغ اینجو فارس و کرمان و عراق بجا بگذاشت و بنفس نفیس در شب سه شنبه دهم ماه مذکور بجانب خراسان
روان شده و تعجیل هر چه تمامتر طی مسافت کرده چون در منزل مسلم نزول اجلال فرمود ازبکتمور را برسالت باز فرستاد و بایدو پیغام داد که من تا قاسر کیلی در
لشکر از حرکات و سکنات امرا امارات عصیان مشاهده نموده بر جهت رایت مراجعت افراشتم باید که بوعده وفا کرده مناشیر اینجو ارغون خان مصحوب
نوروز بیک نزد من ارسال نماید تا انهدام مبانی عهد و پیمان راه نیابد و بایدو و آغاز توقع فرموده یرلیغ داد که ملک اسلام جلال الدین که حاکم فارس بود
محصولات اینجو آن ولایات را بکارکنان غازان تسلیم نماید اما اجازت امیر نوروز را در تاخیر گذاشته او را تکلیف ملازمت خود نمود نوروز در خفیه باطغاچار
عهد و پیمان در میان آورده که معاودت بیکدیگر بساط سلطنت بایدو را در نوردند و شاه زاده غازان را مطیع و منقاد گردند و شیوه مکر و خدیعت نزد
بایدو سوگند خورد که اگر حال مرا بازگردانید غلامان را بسته بملازمت سپارم بایدو بدین افسون فریب یافته پانزدهم ماه مذکور نوروز و توقتمور را رخصت
داد و ایشان مسیان تیر از خانه کمان بیرون جسته در بیست و هفتم همان ماه در فیروزکوه بخدمت شاه زاده رسیدند و گفت و شنیدی که با بایدو کرده بودند
مشروح معروض گردانیدند آنگاه امیر نوروز غازانی صفتی ذکی را بسته پیش بایدو خان فرستاد پادشاه و امرا از مشاهده این حیله در حیرت افتاده از گذاشتن
نوروز پشیمان گشتند و بتاریخ چهارم شعبان سنه مذکوره غازان خان بموجب وعده که سابقا با امیر نوروز کرده بود در حضور شیخ صدر الدین ابراهیم بن شیخ
سعد الدین حموی کلمه توحید بر زبان رانده از روی اخلاص دین مبین نبوی پذیرفت و انقیاد احکام شریعت غرا کرده ترک شرک و عبادت اصنام
گرفت و در آن روز در فیروزکوه قرب صد هزار مشرک مؤمن و موحد گردیدند و از ظلمت کفر و عبادت اوثان نجات یافته بانوار توحید و عرفان

رسیده در این اثنا ایلچی کوفشان اینجو فارس از شیراز بر ده بود باز آمده و بعرض رسانید که حاکم فارس سوری تغیض بدعایا ظاهر ساخت و طریق عناد مسلوک داشته
با تعیاد فرمان شاهزاده نپرداخت و این معنی موجب اشتعال نیران غضب غازان شده بار دیگر خیال یورش آذربایجان نموده امرا و نوئینان را بتهیه اسباب مقابله
و مقاتله امر فرمود مقارن اینحال صدر جهان خواجه صدر الدین احمد زنجانی که نامزد ضبط ولایت روم بود از راه عثمان بصوب گیلان انعطاف داده متوجه
اردوی غازان خان شد و در نهم شوال بموکب عالی پیوسته عنایت بنهایت یافت و بهنگام فرصت معروض داشت که اگر خسرو سکندر آیین آیینه دل را صیقل
توکل و ثبات ساخته نیت کند که چون بر دشمن ظفر یابد در تقویت دین نبوی و ترویج ملت مصطفوی باقصی الغایه سعی نماید و ادرارات و صدقات که سلاطین ماضیه
در ممالک معزز داشته اند از شوایب تغییض مصون دارد و املاک طایفه را که گشته کشته اند بورثاء ایشان گذارد من متکفل میشوم که نوروز بیک را با اسلاف شیء گرد
از راه گیلان بمخالفت بر سر بایدو رسانم و غازان خان متقبل این امور شده در روز جمعه یازدهم شوال متوجه آذربایجان گشت و امیر نوروز را با صدر جهان در مقدمه
[illegible] داد امیر نوروز ایلغار کرده در سرعت رفتار سعی بسیار نموده بمنزلی رسید که از آنجا تا اردوی بایدو دو روزه راه بود و این خبر را طغاجار و بعضی دیگر از
امراء کبار [illegible] یکبار اقبال وار از بایدو روی برتافتند و مانند بخت و دولت بخدمت نوروز بیک شتافتند و بایدو در روز جمعه یازدهم ذیقعده از [illegible] که
معسکرش بود فرار بر قرار اختیار کرده براه مرند و اوجان عازم گرجستان شد نوروز [illegible] بجهت رسانیدن این خبر نزد غازان
روان ساخته خود بسرعت باد صرصر از عقب بایدو در اهر بنزد آمده و قورمشی که مقدمه سپاه نوروز بود در حدود نخجوان بآن خان بی سر و سامان رسیده او را
گرفته در تبریز بنظر نوروز رسانید و نوروز بایدو را بخدمت غازان خان که [illegible] آمده بود ارسال نمود و غازان خان [illegible] را باستقبال
فرستاد و در روز چهارشنبه بیست و سیم ذی قعده سنه اربع و تسعین و ستمایه عرض بقای بایدو را بباد فنا داد بیت بر هیچ آدمی اجل ابقا نمیکند سلطان مرگ هیچ
محابا نمیکند از بایدو سه پسر ماند قبچاق علی محمد و از ایشان هیچیک بسلطنت نرسید

ذکر جلوس سلطان محمود غازان و بیان مجملی از وقایع آن دوران

چون نهال دولت بایدو از تند باد اجتهاد نوروز بیک منقطع گردید و نسیم شوکت غازانی بهار زندگانی آن سالک طریق جهانبانی را
بخزان مرگ مبتدل گردانید در ذوالحجه سنه اربع و تسعین و ستمایه غازان خان بروز عید اضحی طلعت روح افزا بردم نموده تخت خانی و سریر کامرانی را بوجود
همایون خود زیب و زینت درافزود و در همان روز یرلیغ همایون نفاذ یافت که تمامی مغولان مسلمان شده باظهار شعار شرع شریف پردازند و بنیاد
کفر و خذلان را مانند ظلم و طغیان از جهان براندازند و هر کس از انقیاد ارکان دین قویم گردن پیچد سرش بر دار زنند و اهل کتاب را اگر جزیه دهند بخلاف حکم
متقن قوانین شریعت نیازارند و هم در ان ایام پادشاه اسلام بقرا بایع ازان رفته قضایای فرمود و چون جمیع شاهزادگان و خواتین و نوئینان سلطنتش
[illegible] دادند نوبت دیگر بر سریر خانی نشسته چنانچه معهود مغولان است طوی نمود و غازان خان هم ابتدا جلوس بمیمنت انجام بجهت تیمن و تفاءل التمغا را
که مربع بود بشکل مستدیر که افضل اشکال است تغییر فرمود و در میان آن سکه لا اله الا الله محمد رسول الله نقش نمود و اشارت کرد که بر سر مکاتیب و مناشیر
بسم الله الرحمن الرحیم ثبت گردانند و فرامین ادرارات و سیورغالات اهل اسلام را با مضا مقرون دانند منصب امیر الامرائی و پادشاهی سپاه [illegible]
نوروز بیک تفویض نمود و صدر جهان خواجه صدر الدین احمد زنجانی را بتقلد امور وزارت تعیین فرمود و هم در اوایل ایام سلطنت غازانی [illegible] و ایلدار
و طغاجار و بعضی دیگر از امرا بمنافق شیوه غدار [illegible] اختصاص یافتند و جمعی دیگر که زنده ماندند سالک طریق تمرد و تزویر گشته ایشان نیز بهمین جلادت
امیر نوروز [illegible] بعالم آخرت شتافتند و در سنه ست و تسعین و ستمایه امیر نوروز بدوستی سلطان مصر متهم شده در خراسان بحکم غازان خان شربت شهادت
چشید و در سنه سبع و تسعین و ستمایه صدر جهان نیز از دست همان شربت جام لبالب در کشید و در همین سال میان غازان و سلطان مصر در نواحی حمص مقاتله دست داد
غازان خان بصورت نصرت روی نمود و حکومت هر بلده از بلاد شام را در عهده یکی از امرا کرده مراجعت فرمود اما امرا بواسطه خونریزی و فتنه
[illegible] متوطنان و اتباع شام از محافظت آن بلاد عاجز گشتند و متعاقب غازان خان بصوب آذربایجان در حرکت آمده بساط مملکت داری در نوشتند
و در شهور سنه اثنی و سبعمایه کرت دیگر غازان خان بشام شتافته روزی چند در نواحی حلب بعیش و طرب بگذرانید آنگاه استخلاص آن ولایات را بعهده جلادت
[illegible] امیر قتلقشاه و چوپان بیک گذاشته باز گردید مقارن اینحال پادشاه مصر ملک ناصر بر سر آن نوئینان جلادت آیین تاخت و بسیاری از سپاهیان
غازانی را کشته رایت ظفر و نصرت را افراخت وفات غازان خان در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمایه اتفاق افتاد و مدت هشت سال

در تبریز

هشت سال و نه ماه تاج اقبال بر سر نهاد و زمان حیاتش سی و سه سال بود و بعد از وی برادرش سلطان محمد بامر سلطنت قیام نمود

گفتار در بیان بعضی از وقایع ایام دولت غازان خان تا زمان شهید شدن امیر نوروز غازی در خراسان

در سال اول جلوس غازان خان از جانب
خراسان خبر آمد که اجای ولد براق خان و دوا و [illegible] با فوجی از سپاه توران از آب آمویه عبور نموده اند و امرا و لشکریان [illegible] تاب مقاومت [illegible]
ندارند و [illegible] موکب غازانی امیدوارند چون غازان خان میدانست که دفع آن فتنه جز ببازوی اقتدار امیر نوروز تیسیر نخواهد پذیرفت او را با سپاه بطرف
آنجا بجانب خراسان روان فرمود و در آن زمان لشکر ماوراء النهر تا حدود مازندران رانده بودند و قتل و غارت مینمودند اما چون از وصول نوروز بیک
خبر یافتند عنان بصوب فرار تافتند و امیر نوروز با جنود دشمن سوز شب و روز از عقب ایشان [illegible] طی مسافت کرده در حدود هراة بدیشان رسیده و بضرب
تیغ و سنان خلقی را بر خاک هلاک افکنده بقیة السیف را گریزانیده و متعاقب در حرکت آمده چندگاهی [illegible] قیام نموده تا وقتی که مخالفان از آب آمویه گذشتند
بازگشت آنگاه مظفر و منصور بآستان غازان خان شتافته بیش از پیش بسرور خاصی یافت و مقارن اینحال صدر جهان بتصرف در اموال دیوان متهم گشته امیر نوروز
رقم عزل بر ورق حالش کشید و منصب وزارت را بخواجه جمال الدین دستجردانی مفوض گردانید در خلال این احوال طایفه از شاهزادگان و نوئینان مانند
سوکا و برلا و [illegible] بن قنقورتای و ارسلان که ارتفاع اعلام اسلام مخالف مزاج ایشان بود با یکدیگر اتفاق کرده عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد گردانیده
که غازان خان و امیر نوروز را بهر نوع که توانند شربت شهادت چشانند و مساجد و معابد امت خیر الانام علیه الصلوة والسلام را کنایس و بیت الاصنام
گردانند و قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوة بفعل آید امیر نوروز نوبت دیگر جهة بعضی از مصالح ملکی روی توجه بخراسان نهاد و غازان فرمان داد که سوکا و برلا
در آن سفر موافقت نوروز بیک نمایند لاجرم بداندیشان با هم قرار دادند که سوکا و برلا در حدود خراسان بوقت تعیین خاطر از نوروز فارغ گردانند و ایشمور
و ارسلان غازان خان را در آذربایجان بقتل رسانند و قبل از وصول امیر نوروز بخراسان سوکا و برلا معتمدی پیش شاهزاده [illegible] فرستاده او را از اندیشه
خویش وقوف دادند تا با ایشان موافقت نماید و [illegible] بموجب ظاهر سر رضا جنبانیده خفیه قاصدی نزد نوروز بیک ارسال داشت از باب مواضعه گونه
آنچه معلوم نموده بود پیغام فرمود لاجرم امیر نوروز در شب موعود از اردوی خود بیرون رفته در کمینگاه بایستاد و سوکا و برلا با موافقان بهیئت مجتمع و
متشکل گشته بمخیم او شتافتند و چون تمامی خیام را [illegible] سراچه دل خود از نور ایمان خالی یافتند و هم نموده عزم گریز کردند و در آنحین میر جلادت آیین کشاده
راه نجات بر آنقوم [illegible] بست و جمعی را بتیغ بیدریغ گذرانیده زمره را اسیر ساخت و سوکا مجال فرار یافته برلا در سلک اسیران منتظم گشت و روز دیگر
تند باد قهر امیر نوروز بساط حیاتش در نوشت و ایلچی بدرگاه عالم پناه ارسال داشته کیفیت مواضعه دشمنان از مشروح پیغام داد و در آن اوان ایشمور
و ارسلان با سپاه فراوان متوجه محاربه غازان شده بودند و پادشاه نیز با لشکر بیشتر بجانب ایشان نهضت نموده در نواحی پل تغان بین الجانبین مهم به
استعمال تیغ و سنان سرایت کرد و ایشمور با چند کس از [illegible] گشته بقیه معاندان راه گریز پیش گرفتند و آخر الامر اکثر ایشان بدست افتاده
رخت زندگانی بباد فنا دادند چنانچه در مدت یکماه پنج شاهزاده و سی و هفت کس از امرا از منازل اینجهانی رخت بساحل جهنم کشیدند و بدین فتح مبین
مغولان دین متین مبتهج و مسرور گشته صدقات بمستحقین رسانیدند از غرایب وقایع آنکه در اثنای ظهور این امور بعضی از مباشران اعمال دیوانی خواجه
صدر الدین احمد زنجانی را بموافقت مخالفان دولت غازانی متهم داشتند و او را بچنگال بهرام صولت سپرده بعد از تعذیب و شکنجه بی ثبوت جرم
حکم بسیاستش حاصل نمودند اما بر قداق نوئین از کیفیت بیگناهی صدر جهان اطلاع یافته و قصد و غرض بداندیشان را بغازان خان عرض کرده فرمان واجب
الاذعان باطلاق آن وزیر با استحقاق شرف اصدار یافت در روضة الصفا از صدر جهان منقولست که گفت در اوقات گرفتاری شبی مرا خواب در ربود
دیده بصیرت من در واقعه چنان مشاهده کرد که روز جمعه مرا بسیاستگاه بردند و در میان [illegible] بخوف موقوف داشتند ناگاه شخصی نورانی از میان
[illegible] افروخته بیرون خرامیده مرا از چنگ محصلان خلاص گردانید و گفت بهر جانب که خواهی توجه نمای و پیش هفت کس از محرمان خود زبان بافشای
این راز مگشای روز دیگر این واقعه را با هفت نفر از مخلصان حقیقی در میان نهادم و منتظر لطیفه غیبی بوده سر رشته اختیار بدست عنایت پروردگار
دادم بیت در دست ما چو نیست عنان ارادتی بگذاشتیم تا کرم او کجا برد و چون روز جمعه شد موکلان مرا بر اسب پالانی سوار کرده بسیاستگه بردند و چنان
برآنکه در عهد گیخاتو خان در باره ایشان صنوف الطاف بظهور رسانیده بودم در اجرای حکم تأخیر میکردند و در آن اثنا [illegible] شخصی که در واقعه بر صحیفه خیال

از رشام دیده بود نظر من در آمد و از غایت فراغت روی بنمود و در آن حال میرقداق نوئین از شکار که مراجعت فرموده بدان موضع رسید و حقیقت حکمی که در حق من
صدور یافته بود معلوم کرده دو شخص را بمحافظت من مامور گردانید و چون از آن غشی افاقت یافتم آن دو عزیز بشارت راحت رسانیدند و محصلان را از قبل من
منع آمده تا صباح شرط حراست بجای آوردند روز دیگر میرقداق صورت بیگناهی مرا برای نوریغای نگاشت و حکم نجات حاصل کرده مرا مطلق العنان گذاشت
و در بیست هشتم ذی الحجه سنه خمس و تسعین و ستمائه که غازان خان متوجه بغداد بود خواجه جمال الدین دستجردانی بیاسا رسید ... اختصاص یافته در اوایل محرم سنه ست
و تسعین و ستمائه نوبت دیگر انوار عنایت غازانی بر وجنات احوال صدر جهان تافت و بکام دوستان بار دیگر بر مسند وزارت نشست یکی از فضلا این رباعی را در
سلک نظم کشید رباعی با صدر جهان فلک چو دمساز آمد شهباز سعادتش بپرواز آمد تا تهنیت روز دمه سال کند اقبال بدر صبح کنان باز آمد ...
ایام باز احرام ملازمت آصف جم احتشام بستند و ... جمعیت ... ضمایر در کنج فراغت نشستند و هم درین سال امیر نوروز
غازی بغضب ایلخانی گرفتار گشته رخت زندگانی بباد فنا داد و تفصیل این اجمال آنکه چون خواجه صدر الدین احمد زنجانی کرت ثانی بر مسند وزارت غازانی متمکن
شد بنابر آنکه سال القادر نوروز بیک در عزل او دخل داشت همت بر انحطاط مرتبه اش گماشت و با جمعی از امرا اتفاق نموده ... مذکور که غازان خان
در یلاق همدان بود قلم تدبیر بر لوح خاطر خطیر همایون نگاشتند که نوروز بیک با پادشاه مصر راه یکی دارد و میخواهد که باتفاق عسکر مصر ... را
از میان بردارد و ... سلطان مصر و نوروز بیک مکتوبات مزور ... کرده آن نوشتها را در جیب ... درکیسه قیصر نامی از ملازمان امیر نوروز بیک
که بمصر آمد شد مینمود و ... حاجی بیک که برادر نوروز بیک بود نهادند و چون پادشاه این سخن را شنید و متوجه تحقیق آن گردید علی الفور قیصر و حاجی
بیک را ... طلبیده نامهای مزور را از مواضعی که نهاده بودند بیرون آوردند و غازان خان مضمون آن مراسلات را معلوم نموده بی توقف حکم فرمود
که اساس وجود قیصر را بضرب بجاق نابود گردانند و برادران و نواب نوروز را که در عراق بودند بیاسا رسانند و امیر سوتای و میرقداق نوئین تعیین کرد
که با دو تومان لشکر بخراسان روند و تا جان نوروز را آتش قهر نسوزند مراجعت ننمایند و متعاقب آن دو امیر امیر قتلغشاه را با طایفه از سپاه بکومک ایشان
نامزد فرمود و امیر نوروز در نیشابور از کیفیت حادثه وقوف یافته با امرا و ارکان دولت قرعه مشورت در میان انداخت و گفت مرا مصلحت چنان
مینماید که بهراة رفته پناه بملک فخر الدین کرت برم زیرا که داماد منست و حقوق تربیت در ذمه وی ثابت دارم طایفه از اهل عقل و تدبیر بزبان آوردند
که ... فضای صحرا اوسع ... انسب آنست که امیر خود را در چهار دیوار هراة مقید نگرداند و بر جانب ملک فخر الدین اعتماد ننماید ولیکن نوروز
بیک بر صواب دید خود اصرار نموده اکثر لشکر از وی جدا شدند و او با چهار صد کس بهراة شتافته ملک فخر الدین که برادرزاده امیر نوروز را در حباله نکاح
داشت بقدوم او اظهار بشاشت فرموده انجناب را در قلعه اختیار الدین فرود آورد و بعد از چند روز قتلغشاه نوئین با سپاه جلادت آئین در حوالی
آن بلده فاخره نزول نموده بجد هر چه تمامتر بمحاصره و محاربه کرد و امیر نوروز بمتانت و حصانت و کثرت غوریان ... مغرور شده روزی برمضان
بعضی دیگر از معتمدان گفت که مارا هیچ جای ... ازین شهر نیست و معترفست که قتلغشاه هر چند سعی نماید تسخیر این قلعه او را میسر نخواهد گشت رمضان
گفت از جانب قتلغشاه دغدغه بخاطر خطور نمیکند اما بر غوریان اعتماد نمیتوان کرد بهتر آنست که حضرت امیر ملک فخر الدین را مواخذه و مقید گردانیده بنفس
نفیس متصدی محافظت شهر گردد و هر گاه ضمیر منیر از جانب معاندان فارغ سازد بار دیگر بتربیت ملک پردازد امیر نوروز گفت معاذ الله که من غدر اندیشم
و در مقام قصد داماد خود باشم یکی از سرهنگان سیستان که در بیرون خرگاه گوش میکشید این سخنان را شنیده فی الحال بعرض ملک فخر الدین رسانید و ملک با خواص
خویش طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بران قرار داد که امیر نوروز را بدست خصم سپارد آنگاه نزد او رفته گفت درین ایام ... مردم شنیده میشود
که بعضی اتفاق نموده دروازه ها را بر روی دشمنان بگشایند اگر رای عالم آرا مصلحت داند جهت محافظت دروازه با معتمدان خود بازدارند تا این دغدغه از خاطر
مرتفع گردد امیر نوروز این سخن را بر کمال شفقت حمل نموده در ساعت ملازمان خود را بدروازه ها فرستاد و چون اندک مردمی پیش او ماندند ملک فخر الدین
تاج الدین یلدز و جمال الدین محمد سام و سراج الدین عمر ... و محمد ... را با طایفه از مبارزان غور بگرفتن امیر نوروز نامزد فرمود و ایشان ...
بدست گرفته در وقتی که زیاده بر چهار کس در ملازمت نوروز بیک نبود و او بجانب سپاه قتلغشاه تیری انداخت بالا رفتند و در آن زمان ...
... بر غوریان افتاد و پرسید که بجهة چه مهم زحمت کشیده اید یلدز جواب داد که ملک مارا فرستاده

مارا فرستاده که ... پیش امیر ... تا ... آسیبی بذات مبارکش نرسد امیر نوروز گفت نیکو باشد و کمان را بر داشته بزه بستن مشغول شد و یلدز
قدم پیش نهاده کمرش را گرفت و دیگران آن امیر رستم نشان را فرو گرفته دست بسته و سر و روی در هم شکسته در خانه بازداشتند و همان لحظه ملک فخر الدین
با دویست سوار مکمل بدر قلعه آمده هر یک از نوکران نوروز بیک را که بمحافظت دروازه ها مشغول بودند بهانه طلب نمود و سی و نه نفر از آن جماعت کشته
و اسیر ساخته نوروز را با ... نفر نزد قتلغشاه فرستاد و قتلغشاه در بیست و دوم شوال سال مذکور بدست خویش او را گردن زده سرش را بدو ارسال
داشت و غازان فرمود تا آن سر را بر دوار بغداد آویختند یکی از فضلا در آن باب گفته رباعی با ... طبع تو آمیخته باد وز خنجر تو خون عدو ریخته باد
هر سر که نه همسر مرادت باشد همچون سر نوروز در آویخته باد و چون خاطر قتلغشاه از جانب نوروز بیک فراغت یافت عنان مراجعت منعطف
گردانیده با پادشاه سلطنت آشیان شتافت

گفتار در بیان بعضی دیگر از حوادث آن ایام و ذکر توجه غازان خان مکرر بجانب شام

در زمان سلطان محمود غازان ییلاق و قشلاق جماعت نکودریان مملکت عراق بود و چون ایشان بمقتضای عادت قدیم گاهی بقطع طریق اقدام
مینمودند پادشاه فرمود تا از آن طایفه خلقی بیاسا رسانیدند که اگر آن جماعت ... مال و خون ایشان دیوانی باشد بعد از آن هر کس در آن ولایت راه میزد یا چیز
میدزدید ... نکودریان ... کار را اتمام کردند ... آن جماعت ... آمده بی اجازه از عراق بقهستان رفتند و از آنجا بهراة شتافته
پناه بملک فخر الدین کرت بردند و ملک آن قوم مبارک را باسپ و سلاح مستظهر گردانیده پیوسته تاخت بعضی از حدود خراسان مامور میساخت و آتش
نهب و تاراج در دودمان مسلمانان می انداخت و بدین واسطه دود از خانها برآمده فوجی از خراسانیان برسم دادخواهی بدرگاه پادشاه عالم پناه
رفتند و غازان خان متوجه دفع نکودریان شده فی سنه تسع و تسعین و ستمائه برادر خود خربنده اغول را که اولجایتو سلطان و سلطان محمد خدابنده عبارت
از وست و در آن زمان در مازندران حکومت مینمود نامزد یورش خراسان فرموده مکتوبی نزد او ارسال داشت مضمون آنکه چون بدان ملک رسی
نکودریان را از ملک فخر الدین طلب نمای و اگر ملک در تسلیم آن جماعت اهمال ورزد بمحاصره هراة پرداخته بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر از وجود آن گروه
نکودر اثری باقی نگذارد و رعایا و سایر فرق را بیارامساند و چون اولجایتو سلطان بنیشابور رسید ایلچی پیش ملک فخر الدین فرستاده طلب آمدن خود و ...
فرموده ملک در ارسال نمودن نکودریان اهمال نموده میان الجانبین مجادلات و محاربات اتفاق افتاد و بالآخره بوساطت شیخ الاسلامی شیخ شهاب
الدین جامی مصالحه بوقوع انجامید و هرویان مبلغ صد هزار دینار کپکی بدل صلح بیرون فرستاده سلطان محمد عنان معاودت انعطاف داد و در
مذکوره یکی از جهلاء انام که دعوی تصفیه باطن و اطلاع بر مغیبات میکرد شاهزاده ... گفت چهل روز دیگر سریر پادشاهی بوجود تو تزئین خواهد گرفت
و بمجرد شنیدن این سخن ... بکاخ دماغ ... تصاعد نموده در همان ایام آن خبر بگوش غازان خان رسید و ... را با امرا و منجمان و کرامات گوی
... بیاسا رسانید و در جمادی الاخری همین سال سید قطب الدین و معین الدین خراسانی با بعضی از امرا غازانی انتهاز فرصت نموده تهمت
تصرف و تقصیر خواجه صدر الدین احمد زنجانی بعرض پادشاه رسانیدند و آن تقریر در ضمیر صاحب تاج و سریر جای گیر شده مقارن آن حال قتلغشاه نوئین
که جهة استخلاص اموال بگرجستان رفته بود در موضع ... باردو رسید و از صدر جهان جواب سخنان مقرران پرسید صاحب دیوان متوهم شده
در خلوتی برای ایلخانی عرضه داشت که نوکران قتلغشاه در گرجستان ویرانی بسیار نموده اند و پادشاه قتلغشاه را معاتب ساخته جناب امارت پناه
از مدت وزارت دستگاه سوال کرد که آیا حکایت شکایت بمسامع حضرت اعلی که رسانیده صدر جهان جواب داد که رشید طبیب زیرا که خیال گمان
بود که سید قطب الدین و معین الدین باتکیه خواجه رشید بر ... تقریر ... امیر قتلغشاه چون این سخن را استماع نمود خواجه رشید الدین فضل الله طبیب
از موجب بیت پرسید و انجناب انکار بلیغ نموده در شکارگاه کیفیت آن بهتان بعرض پادشاه رسانید و غازان خان قتلغشاه نوئین را حاضر ساخته
فرمود که راست بگوی که خواجه رشید را بغیبت تو که تهمت نموده گفت که صدر الدین احمد زنجانی و پادشاه بغضب رفته روز چهارشنبه ... رجب ... و قید
صاحب دیوان فرمان داد و در جمعه نوزدهم او را در موقف ... احضار نموده حکم شد که بنیاد فضایل و معالی را خراب گردانند و سر چشمه جود و احسان را
نمودار سراب سازند و در روز یکشنبه بیست و یکم ... جاندار یکدست صدر جهان را امیر سوتای و دست دیگر را پهلوان ملک ... گرفته قتلغشاه
او را از میان دو نیم زد و برادر صدر جهان قطب جهان که بغیر از شرف اخوت صاحب سعید شهید هیچ جنایت نداشت در روز دوشنبه بیست

دویم شعبان در تبریز از عقب آنجناب روان گردید و در اواخر همین سال بروفقی که آن پادشاه با اقبال بعزم قشلاق بغداد از دار الملک تبریز بجانب دو خانه
نهضت فرمود رتبت نیابت امور جهانبانی و منصب وزارت و صاحب دیوانی بجناب درایت و یمن کفایت خواجه رشید الحق والدنیا والدین که در اقسام
علوم عقلی و نقلی تمامی فنون حکمت و طبابت سرآمد حکماء عالم بود و خواجه سعد الملة والدین ساوجی که در علم استیفا و سیاقت بی همتا بود مفوض گشت و آن
دو وزیر صاحب حشمت صائب تدبیر بمقتضی بسر انجام امور دین و دولت و انتظام مهام ملک و ملت قیام و اقدام فرمودند بواسطه تدبیر سدید و بخت جوان
ایشان جهان کهن سال جوانی از سر گرفت و مآرب و مطالب اقارب و اجانب بکفایت اقتران یافته سلک احوال اهل فضل و افضال سمت نظام پذیرفت
اما درین اوقات بسبب اصابه عین الکمال قران نحسین در برج سرطان که طالع عالم است اتفاق افتاده رشحات سحاب عنایت الهی چند گاه انقطاع یافت
چنانچه در آب جیحون و دجله و نیل تفاوت فاحش ظاهر گشته شرار قحط و غلا کانون درون بی نوایان را فروتافت و از عقب عسرت بلا و وبا شایع شده در
بلده شیراز از مرض حصبه زیاده از بنجاه هزار کس نقاب تراب بر عذار گلفام کشیدند و عالمیان را در فراق خویش قرین ناله و زاری و گریه و بیقراری گردانیدند
در خلال این احوال خبر وحشت اثر بعرض غازان خان رسید که سلطان مصر ملک ناصر چهار هزار سوار بدیار بکر فرستاده تا انتهاز فرصت نموده بیکبارگی جوق
در ماردین و راس العین انداخته دست بغارت و تاراج بر آورده اند و بسیاری از عیال و اطفال مسلمانان را اسیر برده اند این خبر موجب اشتعال آتش
غضب غازانی گشته بتاریخ نوزدهم محرم سنه تسع و تسعین و ستمائه روز جمعه با نود هزار سوار اسفندیار آثار که هر یک آزوقه شش ماهه همراه داشتند از دار الملک
تبریز رایت نهضت بجانب بلاد شام بر افراخت و چون حدود نصیبین محل نزول جنود ظفر آئین گشت سلطان ماردین نجم الدین بموکب عالی پیوسته پادشاه
را طوی داد که مثل آن از سلاطین حشمت قرین معهود نبود و غازان خان از دیار بکر بجانب حلب شتافته محاصره آن شهر را تا زمان فیصل مهم مصریان موقوف ساخت
و در نواحی آن بلده بعرض سپاه نصرت پناه پرداخت و تمامی امرا و سرداران و لشکریان و بهادران جبه پوشیده و با ابهت تمام و مهابت لا کلام در
فضای صحرا صف کشیدند و پادشاه سپهر احتشام بر ابرش گردون خرام سوار شده از میمنه تا میسره بنظر احتیاط در آورد و در وقتی که بقول سید نور رسید
امیر چوپان که راعی ایشان بود از صف خویش پیش رانده دعای دولت ابد پیوند بادا رسانیده زانو زد و گفت چون چشم همایون پادشاه درین روز بر
مراکب ما می افتد اگر اجازت باشد پی باد رفتار پیشکش نمایم و این سخن گفته اسپی کوه پیکر هامون گذار پیش کشید و همین موافق مزاج صاحب تخت و تاج افتاد
سایر امرا درین امر با امیر چوپان اتفاق نموده اسپان گردن توان پیشکش کردند بعد از آن رایات ظفر آیات از آن منزل نهضت فرموده در نواحی بلده
حمص روز چهارشنبه بیست و هفتم ربیع الاول میان غازان خان و ملک ناصر اتفاق ملاقات افتاد و بهادران حمله دلیران میدان نبرد نیران شمشیر تیز گشته خرمن
حیات بسیاری از مبارزان طرفین سوخته شد و آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم غازان خان وزیده برلای و قورمشی بحملات متواتر قرب بیست هزار سوار از لشکر
ملک ناصر بر خاک هلاک انداختند و سلطان مصر بی آب رو گشته پشت بمعرکه گردانید و در وقت فرار … بسرعت نمود که چون بدار الملک رسید
زیاده از هفت سوار با او نبود و غازان خان دو روز در حمص توقف کرده مراسم قسمت غنایم بجای آورد و بعد از آن علم عزیمت بصوب دمشق بر افراخت اعیان
و اشراف آن بلده بعد از آنکه از قرب وصول موکب غازانی خبر یافتند با تحف لایقه باستقبال شتافتند غازان خان ایشان را بعواطف بیکران مخصوص
گردانید و موطنان آن بلده را شربت امان چشانید و قتلق قیا بشحنگی شهر موسوم شده بلارغو بضبط تغارات منصوب گشت و امر حکومت بقبچاق که سابقا
از ملک ناصر گریخته التجا بدولت غازانی کرده بود تعلق گرفت و اهالی دمشق بشکرانه امان مبلغ صد تومان قبول نموده جهت تحصیل آن توجه سید قطب الدین
و خواجه صدر الدین ابهری بشهر رفتند آنگاه غازان خان عزم مراجعت جزم کرده قتلقشاه نوئین را بفتح قلعه دمشق نامزد فرمود و ریاست حمص و طرابلس و عکه
و سلامیه و معرة النعمان که شام وسطی عبارتست از آنها بایلکی مفوض شد و ایالت حلب و حماة و عنتاب و جبل السماق و بیره و رحبة الشام که از شام شمالی
گویند بر بکتیمور مقرر گشت و برلای روی بحکومت غزه آورد بیت خویش گرفتند حریفان سر زلف ساقی که فلکشان بگذارد که قراری گیرند و بعد از مراجعت
غازان خان قتلقشاه نوئیان بمحاصره قلعه دمشق پرداخته یکی از استادان منجنیقی دعوی کرد که من این حصار را بضرب سنگ منجنیق مسخر گردانم قتلقشاه بسر انجام کار آن
استاد اشارت فرمود کوتوال قلعه دانست که اگر منجنیقی فرصت یابد بواسطه کمال مهارت در فن خود اجزای آن کوه را متلاشی گرداند لاجرم با بعضی
از دلیران قوم گفت که هر کس شر این شخص را از ما مندفع سازد هزار دینار بوی رسد یکی از عیاران مشهور آن خدمت را متکفل شده بتغییر لباس کرد و از قلعه

از قلعه پایان شتافته بلباس شامی که استاد منجنیقی از وثاق خویش غایب بود بکاشانه او در آمد و در گوشه تاریک نشست و چون استاد معاودت نمود پای در منزل نهاد
همان بود و زخم خوردن همان و آن مهور سر استاد را از بدن جدا گردانید و کارد برهنه بدست گرفته از خانه بیرون دوید و مانند برق لامع خود را بقلعه رسانید
بانواع آفرین و تحسین سرافراز گردید بالجمله چون فتح قلعه دمشق در توقف افتاد و جماعت قبچاق و بعضی از ساکنان قلاع نهانی برو زد دیده و در شب از مواضع خویش
بیرون می آمدند و اسپان مغولان را در دیده بشبگیر … میربودند و می کشتند لاجرم قتلقشاه عزیمت مراجعت را داشته با امرا و ارکان و حکام شام همراه او …
و در وقت عبور از آب فرات جمعی کثیر در گرداب فنا فرو رفته شعله حیات ایشان انطفا پذیرفت و یکشنبه … رجب امرا … عقب در ولایت … بموکب
غازان رسیدند و ازان … غبار … بر حاشیه خاطر دریا مقاطر نشسته رایات منصور جمعه غره شعبان از دجله عبور فرمود و بصوب آذربایجان نهضت نموده
پانزدهم ماه مبارک رمضان در مراغه نزول اجلال دست داد و دو ماه ذی حجه مذکوره آنجا توقف کرده بعد از آن روی بتبریز آورد و چون خیال وصال
عروس مملکت شام همواره بخاطر ضمیر منیر غازانی میبود در غره محرم سنه سبعمائه بار دیگر علم ظفر پیکر افراخته عازم تخلص آن بلاد شد و بعد از وصول بحوالی
حلب چنان معلوم گشت که سلطان مصر … قبل از مقر عز خود حرکت نخواهد کرد و غازان خان بنابر استصواب امرا در بیست و دوم جمادی الاولی
مراجعت فرمود و در بیست و چهارم ماه رمضان در شهر اوجان نزول اجلال نمود و در آن مقام صاین قاضی و سید قطب الدین شیرازی و شیخ محمود و معین الدین
خراسانی و امین الدین … و سعد الدین حبش با یکدیگر اتفاق کرده قصد تغیر وزرای عظام خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی نمودند و در
مجلس شراب سید قطب الدین شمه از بعضی … ساخته غازان خان را بر آشفت و روز دیگر تمامی نام بردگان … گشته در بیست و دوم ذی حجه قاضی صاین و سید
قطب الدین بیاسا رسیدند و بقیه متهمان بشفاعت بعضی از خواتین از قتل این جماعت خلاص گردیدند و بجهد به عنایت غازانی شامل حال وزرا شده خواجه سعد الدین
بانعام التمغا امتیاز و اختصاص یافت و در غره محرم سنه اثنی و سبعمائه غازان خان از بلده اوجان لوای نصرت نشان بعزم تسخیر ممالک شام مرتفع ساخته قاضی … الدین
تبریزی و قاضی قطب الدین موصلی را برسم رسالت نزد ملک ناصر فرستاد و پیغام داد که اگر … خطبه و سکه بنام غازان خان نمایند و خراج قبول فرمایند از تعرض لشکر
جهانستان ایمن گردند و الا معبر … رسد که بمتوطنان بلاد خوارزم و … از چنگیز خان رسید و ایلچیان بعد از وصول بمصر ادای سفارت کردند ملک ناصر فرمود
که جواب ایلچیان را بمعتمدان ما نزد غازان خان خواهند برد و ایشان را بانعام خلعت و تحف مستظهر ساخته رخصت معاودت ارزانی داشت و ایشان
در وقتی که حدود … معسکر ظفر اثر بود بخدمت غازان خان رسیده آنچه دیده و شنیده بودند معروض گردانیدند و در جمادی الاولی مذکوره رسولان مصر
بشرف ملازمت فایز گردیدند و مکتوبی که ملک ناصر بغازان خان نوشته بود رسانیدند و در آن کتابت نام ملک ناصر بآب طلا محرر گشته بود و نسبت بایلخان طریقه
ادب رعایت نیافته و جواب سخن خطبه و سکه و قبول خراج آن بود که حاصلات این ممالک در مصالح جهاد و غزو و محافظت بلاد اسلام مصروف میگردد
و از آن چیزی فاضل نمی آید که ادا … التزام توان نمود اما قضیه … سکه چنان بخاطر رسیده که بر نقدی که درین دیار جاریست بر یک جانب نام امیر المؤمنین و
سلطان محمود غازان نقش کنند و بر طرف دیگر بعد از ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله اسم سلطان مصر را رقم زنند و چون غازان خان از تحقیق مضمون آن نامه باز پرداخت
ایلچیان صندوق مقفل مختوم بنظر پادشاه رسانیدند غازان خان از ایشان پرسید که درین صندوق چیست گفتند ما ازین امر هیچ اطلاع حاصل نشده و ملازمان آن حضرت
صندوق را گشاده در آنجا انواع اسلحه یافتند و غازان خان از مشاهده آن غضبناک گشته پس از آنکه ایلچیان را … و گزیت لشکر ظفر پیکر بصوب دیار مصر را اجازت
و فرمان داد که ایلچیان تا زمان مراجعت موکب نصرت نشان در همدان توقف نمایند آنگاه براه غازانیه که از نتیجه ثبات ایام دولت روزافزون بود توجه فرمود
و بشرف زیارت مشهد جنت رتبت حیدریه علی ساکنها التحف السلام والتحیة مشرف گشته نقباء و مجاوران آن مکان فردوس نشان را بانعامات فراوان نوازش نمود
و روز دوشنبه دوازدهم رجب پادشاه ظفر طلب بعانه رسیده ماغروق را بموصل ارسال داشت و خود در رحبة الشام شتافت و بیست و هشتم ماه مذکور لوای منصور
پرتو وصول بر نواحی آن قلعه انداخت و بموجب فرمان واجب الاذعان خواجه رشید الدین و خواجه سعد الدین نزدیک حصار رفته و حاکم رحبه امیر نجم الدین را
باطاعت و انقیاد ترغیب نمودند و امیر نجم الدین لشکر ظفر قرین را بعلوفه و نقل … کرده در تسلیم حصار باین عذر تمسک جست که چون این قلعه سر حد بلاد شام است
مناسب نمی نماید که قبل از آنکه پادشاه عالیجاه آن مملکت را در حیز تسخیر کشد این بنده سبقت نموده بواسطه سپردن رحبه رخنه در ارکان بنیان این مملکت پدید آورد
هر گاه که خاطر خطیر از مهمات شام فراغت یابد بنده مقالید شهر و قلعه را تسلیم خدام پایه سریر اعلی خواهم نمود و چنین التماس نمود که … بر خاک آستان

سلطنت آشیان خواهم بود و غازان خان را این عذر مقبول افتاده با آنکه متعرض رجعت گردد در روز سه‌شنبه ششم شعبان بطرف حلب کوچ فرمود و چند روز در آن حدود
بعیش و طرب گذرانیده قتلغشاه نوئین و مولای و الغو و چوپان و قبتاق را بانتزاع بلاد شام مامور ساخت و بنفس نفیس براه موصل و سنجار لوای مراجعت برافراخت
و از آن جانب ملک ناصر با عساکر نامحصور بجد و جهد بدمشق شتافته انتظار وصول مغولان میکشید و قتلغشاه نوئین چون از آب فرات بگذشت و اثری از مصریان ظاهر
نگشت بحصر قلعه رحبت و آغاز محاصره و محاربه نمود و در آن اثنا شنود که ملک ناصر هنوز بدمشق نیامده بلکه دمشقیان نقود و اجناس و احمال و اثقال خود را فراهم آورده
میخواهند که بمصر روند لاجرم بطمع اخذ اموال فسخ عزیمت رحبت را در حیز اهمال گذاشته بجانب دمشق در حرکت آمد و بر جناح استعجال طی مسافت نموده در دوم رمضان بمرج
مرج الصفر بر سر شقحب رسیده و بهامون نگاه کرده فضای صحرا را از افواج سپاه مصر و شام مانند بحر پر امواج دید زیرا که همان لحظه ملک ناصر در آن منزل نزول
فرموده بود و لشکریان بافراختن خیام و تعیین یورت و مقام قیام و اقدام مینمودند صرصر رعب و هراس اساس ثبات و قرار قتلغشاه را متزلزل گردانیده عزم
مراجعت کرد اما امیر چوپان او را از این حرکت مانع آمده خواطر را باشتعال نایره حرب و قتال قرار گرفت و قتلغشاه بر بالای [illegible] با لشکر آهن خای بر سر شقحب متوقف
گشته امیر چوپان و قبتاق با سایر امرا و لشکریان روی بمیدان آوردند و ملک ناصر نیز مستعد پیکار شده غبار معرکه بجانب آسمان برآمد که چشم روشنان فلک
تیره گردید و خونریزی تیغ و سنان بمثابه رسید که خون کشتگان فضای دشت را غیرت لاله‌زار گردانید و امیر چوپان و قبتاق با دیگر جمعی دلیران پرشور آن
مقدار کارزار نمودند که میسره ملک ناصر منهزم شد و بنای حیات بسیاری از مصریان منهدم گشت و ملک ناصر ده هزار سوار بطرف جوانغار [illegible] در آن
اثنا از لشکر غازان [illegible] روی گردانیده و سپاه بهم برآمده هرچند چوپان خواست که بار دیگر سلک جمعیت ایشان را منتظم گرداند تیسیر
نپذیرفت و هرکس بطرفی راه گریز پیش گرفت لشکر مصر مانند گرگ که از عقب رمه پویه کنند مغولان را تعاقب نمودند و چوپان به یک جان بسلامت بیرون
برده در تجمیع گریختگان سعی فراوان کرد و اما قبتاق با زمره از امرا [illegible] تقدیم کرده نزد قتلغشاه و چوپان و سایر نوئینان آن شب با نواع تعب در آن شقحب گذرانیدند
و چون خسرو زرین سلب از افق مشرق سر بر زد و [illegible] آثار حوالی شقحب فلک را احاطه نمود سلطان مصر با لشکر افزون از حد حصر گرد آن شقحب در آمده
لشکر غازان بر فتنه در مقام دفع دشمنان ثبات قدم ورزیدند ملک ناصر گفت که ایشان را از یکطرف راه دهید سپاه مصر حسب الفرموده تقدیم رسانیده قتلغشاه نوئین
با موافقان از آنجا پایان رانده و دشمنان از عقب روان گشته ناگاه مغولان بشورستانی رسیدند که آب مرج الصفر آن را یافته بود و اکثر گریختگان با اسب و سلاح
در زیر گل منزل گزیدند و [illegible] کشتگان معرکه بجاده هزار مغول با بیست هزار اسب بقبضه تصرف مصریان درآمده ملک ناصر بدین قانع نشده [illegible] بتعاقب
سایر گریختگان مامور گردانید و او تا [illegible] تاخته رخنه در بنای حیات جمعی دیگر انداخت و ملک ناصر بدین فتح نامدار اظهار فرح و سرور بسیار فرموده فتحنامها باطراف بلاد
و امصار ارسال داشت تیغ ظفر [illegible] بنصرت اندر رکاب در ایت معاودت بصوب دار الملک خود برافراشت و امرای مغول منکوب و بدحال در
نوزدهم رمضان بموکب خان پیوسته غازان در روز دیگر بصوب [illegible] روانه شد و پنجشنبه دهم ذیقعده بمشهد رسیده بعد از دو روز قوریلتای ساخته
و قتلغشاه نوئین و چوپان بیک و سایر سرداران را در موقف [illegible] باز داشت و هر یک را علی اختلاف مراتبهم بچوب یاساق تادیب نموده چند روز [illegible]
در آورد و راه نداد و امیر چوپان با وجود آنکه در آن معرکه جلادت تقدیم رسانیده بود [illegible] چوب تادیب کرده [illegible]
باصناف عنایت غازانی سرافراز گشته بانعام خلعت خاص مخصوص شد و غازان خان در محرم الحرام سنه ثلث و سبعمایه از اوجان بدار الملک تبریز خرامیده
یکدو ماه بفراغت اوقات گذرانید آنگاه عازم یورت قشلاق گردید **ذکر توجه غازان خان بیورت قشلاق و بقتل رسیدن جمعی از اهل**
شید و نفاق غازان خان در روز جمعه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه ثلث و سبعمایه بعزم قشلاق بغداد از دار السلطنه تبریز لوای کشورگشا ارتفاع داد
و در اواسط ربیع الآخر بحدود حومه سرای رسیده بواسطه ظهور شدت برد و غور بارید برف عزیمت بغداد فسخ فرموده بکنار جولان موران توقف نمود
و در آن منزل امری در غایت غرابت ظاهر گشت و دست تقدیر ملک قدیر روزنامه حیات جمعی از اصحاب خدیعت را در نوشت خامه بدیع مقال کیفیت
آن حال بدین منوال تقریر مینماید که در آن زمستان که غازان خان در قشلاق جولان موران رحل اقامت انداخته بود پیر یعقوب باغبانی که بواسطه شید و زرق جمعی از
تبریزیان را مرید و معتقد خود ساخته بود شهزاده آلافرنگ را بافسر و اورنگ بشارت داد و یکی از مریدان خود را که محمود نام داشت باردو فرستاد
تا بطریقه خفیه بعضی از ملازمان آستان ایلخان را بسلطنت آلافرنگ دعوت نماید و محمود در اردوی کیهان پوی با قومی از مردم فتنه جوی گفت که شخصی که

شخصی که چهل گز بلندی قامت اوست و پنج زرع پهنای بدن او و از جبال پرند نزد شیخ یعقوب می‌آید و چنان فرا می‌نماید که اولیاء الله شهزاده آلافرنگ را بپادشاهی
برداشته‌اند و رایت دولت او را تا اوج ثریا افراشته‌اند و این هذیان بسمع خواجه سعد الدین صاحب دیوان رسید و در ساعت کیفیت حال بعرض رسانید
و جانی حاجی حسب الحکم جهت احضار مردم فتنه انگیز به تبریز شتافته در عرض ده روز آلافرنگ و پیر یعقوب و ناصر الدین المجی و شیخ حبیب و سید کمال الدین را
بدرگاه پادشاه آورد و غازان بنفس خود بپرسش القضیه غریبه نموده جریمه آن جماعت بثبوت پیوست لاجرم فرمان واجب الاذعان از موقف غضب صدور
یافته پیر یعقوب را از کوهی که معبدش بود بپایان انداختند و کار مریدانش را بتیغ تیز آخر ساختند و شهزاده آلافرنگ اگرچه دو سه روزی امان یافت
اما عاقبة الامر او نیز مغضوب گشته بعالم آخرت شتافت و چون رای صواب‌نمای غازانی از مهم دشمنان بپرداخت همت عالی نهمت بر تربیت دوستان
ساخت و خواجه سعد الدین محمد را که بسبب سعایت جمیله او اسرار بداندیشان ظاهر شده بود باعلی مدارج اختیار و اعتبار رسانید و طبل علم ارزانی داشته یک
هزار از لشکر مغول را تابع او مقرر گردانید و آنجناب را جامع میان امارت و وزارت دست داد و در وقت مراجعت غازان خان از قشلاق در ساوه [illegible]
[illegible] پادشاه کاسه گرفته پای بر مدارج عظمت نهاد **ذکر انتقال غازان خان از جهان گذران و بیان بعضی از آثار آن پادشاه عالیشان**
غازان خان که بوفور غضب بر مصریان الم فراوان در خاطر داشت در قشلاق حومه سرای مریض شده پهلو بر بستر ناتوانی گذاشت اصناف مواد فاسده بر شهرستان بدن
ایلخانی استیلا یافت و لشکر امن و سلامت از کشور طبیعت غازانی روی برتافت نه انواع معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا فایده داد و در اول فصل بهار که
سبزه چون دل غمزدگان از جای برخواست و لاله خونین کفن اطراف دشت و صحرا را بیاراست غازان خان عازم ییلاق شده در اثنای راه اشتداد مرض بجائی رسید که خود
[illegible] مسالک عنان عاجز گشته پادشاه در محفه منزل گزید و بعد از وصول بحدود قزوین خسرو معدلت آئین بتیغ توکل قطع رشته علایق کرده خواتین و نوئینان
و وزرا و مقربان را جمع ساخت و شرایط وصیت بجای آورده رایت دولت برادر خود سلطان محمد خدابنده را بتفویض منصب ولایت عهد برافراخت
و در روز یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلث و سبعمایه در وقتی که زبان الهام بیان او بادای کلمه طیبه توحید گردان داشت قوت محرکه انسانی از تحریک باز ایستاد و
لوای توجه بعالم بقا برافراشت امرا و ارکان و وزرا و اعیان حضرت بلباس تعزیت ملتبس نموده جسد شریفش را بدار الملک تبریز بردند و در گنبدی که
در شنب تبریز بنا کرده معمار همت عالی نهمتش بود برنج شریعت بخاک سپردند و ذکر غایت رفعت و نهایت زیب و زینت آن گنبد عالی و سایر عمارات
غازانی عنقریب سمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی **ذکر شمه از محاسن اوصاف و محامد آثار غازانی و بیان قوانین پسندیده**
آن بانی مبانی جهانبانی واقفان اخبار اخیار سلاطین و عارفان آثار اشراف خواقین عذار صحایف را بخط مشکین چنین تزیین داده‌اند که سلطان
محمود غازان پادشاهی بود بصفت عقل و فراست موصوف و بسمت فهم و کیاست معروف از مصطلحات علوم باخبر و از مخفیات فنون هنر و طبع پاکش
در ادراک غوامض مسایل و ذهن دراکش حاوی صنوف فضایل از انواع اصناف حرف صاحب وقوف و همت عالی نهمتش بتشیید قواعد ملک و ملت
مصروف خصلت صبر و ثبات در جبلت بی‌حیلتش موجود و همواره نظر تجربه اثرش مضمون کلمه یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود در میدان رزم مانند
شیر بی‌تفکر دلاور و در ایوان بزم سحاب زرفشان گوهر ریز تکلم بلغات مختلفه میکرد و انسی و در رعایت سادات و علما مبالغه نمودی بدان مقدار که توانستی بکیفیت
انساب و آداب سلاطین و اقوام مغول بغایت دانا بود چنانچه خواجه رشید در وقت تالیف جامع التواریخ وقایع را از تقریر آن پادشاه روشن ضمیر تحریر نمود
و آن خسرو موید عادل از شیوه فصاحت و بلاغت حظی کامل حاصل داشت و هرگاه افاضل علما و اعاظم فضلا در مجلس شریفش حاضر میشدند نقوش نصیحت و موعظت
بر الواح ضمایر ایشان مینگاشت و در تقویت ارکان دین نبوی و تشیید امور ملت مصطفوی بقدر مقدور سعی و اجتهاد مینمود و در تاسیس مبانی سلطنت و تمکین امور و تمهید مراسم
عدالت و رعیت پروری هرگز از خود بتقصیر راضی نبوده دلایل صدق این معانی و شواهد عدل این دعاوی حکایتی چند است که خامه بلاغت مآب از کتاب
جامع نقل مینماید و امید میدارد که مستحسن طبایع ارباب دولت و اقبال آید **حکایت اول در باب اخلاص آن پادشاه عالیجاه نسبت**
بعترت طاهره حضرت رسالت پناه نقلست که غازان خان بعد از تحلی بحلیه اسلام و ایمان دو نوبت حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله
وسلم در عالم رؤیا مشاهده نمود و در هر کرت امیر المومنین علی و حسنین علیهم السلام در خدمت آنحضرت بودند و رسول صلوات الله و سلامه علیه معرفی عترت
طاهره کرده فرمود که میباید که نسبت با ایشان در طریق اخلاص سلوک نمائی و ابواب نیکوئی و احسان بر روی روزگار سادات بزرگوار بگشائی لاجرم

الحجت اهل بیت پیغمبر آخر الزمان در ضمیر منیر غازانی جایگیر شده، نقبا و سادات را بتعظیم و احترام تمام ممنون و جهت آن زمرهٔ عظیم الشان در اطراف بلدان چند دار السیادة
بنا کرده و وظایف کرامند تعیین فرموده و گاهی بر زبان می‌آورد که من منکر هیچ یک از صحابه نیستم و ببزرگی ایشان معترفم اما چون در خواب حضرت رسالت
میان من و اولاد امجاد خود قواعد محبت و اتحاد موکد گردانیده هر آینه با سادات صاحب سعادات اخلاص بیشتر دارم و بدانچه معتقد و ارادت سنت
آن طبقهٔ کریمه لوازم نیازمندی بجای می‌آرم و آن بانی مبانی جهانبانی در زمان جلوس بر تخت کشورستانی فرمان فرمود تا از آب فرات نهری جاری نموده بمشهد
مقدسه حایریه آوردند و اراضی کربلا را تمامی سیراب گردانیده مزروع و معمور کردند **حکایت ثانی در باب نصایح غازانی** سلطان
محمود غازان در اوایل جلوس همایون در روز نیکو قوریلتای بزرگ فرموده اکابر و مشاهیر و سران سپاه و لشکر را مجتمع ساخته خطاب نموده روی باصحاب علم و فتوی
و ارباب زهد و تقوی آورده بزبان الهام بیان گذرانید که شما که لباس دانش و عبادت را شعار خود ساخته اید و اعلام دعوی امانت و دیانت برافراخته
باید که نیکو بیندیشید اگر از عهدهٔ لوازم این دعوی و مراسم این معنی کما ینبغی بیرون میتوانید آمد نهایت مستحسن است و تفوق درجهٔ شما بر سایر خلایق مقرر و معین
والا نتیجهٔ افعال و اعمال شما مجازات و انفعال خواهد بود و پیش خدا و خلق معاتب و ملوم خواهید گشت و تحقیق بدانید که ایزد تعالی از آن جهت مرا بر مسند سلطنت نشانده
که امتثال فرمان ان الله یامر بالعدل والاحسان نمایم و ابواب عدل و انصاف بر روی رعایا که ودایع خالق البرایا اند بر گشایم و بر من واجبست که حق
گویم و طریق حق پویم مجرمان را بجزای اعمال ایشان رسانم و مخلصان را بمزید انعام و احسان شاد گردانم و بدانید که در بارگاه کبریای سبحانی نزدیکان را بیش بود
حیرانی لاجرم من نیز که بمرتبهٔ ظل اللهی رسیده ام نخست از چگونگی احوال شما تفتیش مینمایم و گمان مبرید که بلباس و صورت شما نظر فرمایم بلکه پیوسته کردار و گفتار
شما را منظور دارم که بواسطهٔ صلاح و فساد آن نسبت بشما نیکی و بدی بجای آرم انسب آنست که از سنت سنیهٔ خیر البریه علیه السلام والتحیه اصلا تجاوز جایز
ندارید و مردم را براه راست دلالت نموده احتراز از فریب و تزویر واجب شمارید طریق صدق و صفا مسلوک داشته گرد حیله و تاویل نگردید و خبث
خود را نیکو گردانیده بجدل و بحث و متابعت هوای نفس در موزید و با یکدیگر در مقام تعصب نباشید و در زمین دل معشر بشر تخم شفقت و مکرمت بپاشید
هر گاه از من امری که مخالف شرع و عقل باشد صادر شود بشرف تنبیه از آن اقدام فرمایید و در گفتن کلمهٔ الحق از ملامت هیچ ملامت کننده اندیشه جایز مشمارید و
بدانید که سخن شما وقتی تاثیر کند که دعوی شما با معنی مطابق باشد و اگر قضیه برعکس بود سخن شما در من اثر نکند و آتش غضب من شعله کشیده خرمن جمعیت شما را محترق گرداند
باید که این سخنان که گفتم بسمع قبول راه دهید و قواعد محبت مرا در خواطر مستحکم گردانید که اگر بر خلاف این اقوال عمل نمایید و مرا دشمن دارید بر طبق فرموده ان القلوب
علی القلوب شواهد صورت عداوت شما در آینهٔ دل من عکس نداده و شما را مبغوض بلکه مغضوب من سازد و بدین واسطه اختلال در امور دین و دنیا پدید
آید و پیکر فتنه و فساد در امور عباد و بلاد چهره گشاید آن طبقهٔ عظیم الشان که از زبان حکمت بیان آن پادشاه عالی مکان این سخنان شنودند از کمال کیاست و دانش
متعجب گشته لوازم دعا و ثنا بتقدیم رسانیدند و تمامت آن کلمات را کالنقش فی الحجر بر الواح خواطر ارتسام داده ظاهر و باطن خود را مطابق یکدیگر گردانیدند
حکایت سیم در ذکر اهتمام حضرت غازانیه در فیصل قضایا و دینیه و تقویت امور شرعیه ارباب سیاق کلام قدوة وزراء آفاق خواجه
رشید الدین فضل الله طاب ثراه بمسامع هوشمندان آگاه میرساند که در اوایل حال که سلاطین چنگیزخانی بر ممالک ایران استیلا یافتند بسبب عدم وقوف حکام
از جاهل نمو گشتند و هر کس را در زی اهل علم و صلاح میدیدند تعظیم کرده دانشمند میپنداشتند و این معنی بر طایفه از جهال و سفها ظاهر شده در راه وقاحت
بر روش افکندند و امراء مغول را ملازمت نموده ابواب تواضع و تملق باز گشادند و در شهرها ادنی منشور قضا و دیگر مناصب شرعی درست کردند و در انجام
مرتبهٔ عالم علما کوشیده کار بجایی رسانیدند که بزرگان صاحب ناموس دست از اشغال شرعیه کوتاه گردانیدند و چون چندگاه مردم جاهل بر اداء فیصل
قضایا و فرق برابر پرداختند میان ایشان مخالفت اتفاق افتاده بمعارضهٔ یکدیگر برخاستند و اظهار منازعت نمودند که معلولان جسارت نفس و خباثت
طبع ایشان معلوم گشته حسن عقیده که نسبت بآن طایفه داشتند فاسد شد و احوال اصحاب علوم را بر ایشان قیاس کرده دیگر باحترام هیچیک از علما قیام
ننمودند و نهایت کار بدانجا انجامید که بعضی از ظالم صورتان بی دیانت منصب قضا را اجارت گرفتند لاجرم ابواب دعاوی باطله مفتوح گشت و کذابین
گواهان دروغ سمت شیوع پذیرفت و قضاة اعمال مزوران بدافعال کنند حالها بدست آورده اسباب و املاک اصحاب ناموس را دعوی میکردند
و بقاضی و داور رشوت داده در ثبوت مدعای خویش شهود اسلام بگواهی می‌آوردند و بعضی از کتاب نامسلمان جهت مدعیان کذاب بتقلید خطوط مسکات

و سجلات قضاة متقدمین قبالجات می‌نوشتند و تاریخ را صد سال یا صد و پنجاه سال باز پس می‌بردند و آن مدعیان بدان وسیله مزاحم اشراف و اعاظم می‌شدند و هر یک
از مدعی و مدعی علیه بنوعی صاحب اختیاری توسل جسته مخاصمت بین الجانبین بتطویل می‌انجامید و برکت را سلطان خرج شده و آن قضیه بمقطع نمی‌انجامید و گاهی
میان حامیان مهم از تیغ زبان باستعمال سیف و سنان سرایت کرده روز بروز خصومت می‌افزود و قاضی خود در حین اشتغال بدان مهم بر گرفتن
رشوت قادر نبود بنابراین مقدمات چند سال اصحاب علم و کمال در کمال اختلال حال بودند و در رواج و رونق امور شریعت را از قاضی الحاجات سؤال
مینمودند تا آنکه تخت سلطنت و جهانبانی بذات میمنت صفات غازانی سمت زیب و زینت پذیرفت و تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسید و حضرت ظل
الهی بتقویت دین مسلمانی قرار گرفت و بعد از تفحص و تفتیش کیفیت ظهور مزوران شنید و حقیقت بطلان کاتبان متغلب برای عالم آرایش ظاهر گشت
جمعی از مردم بد اعتقاد را که فتنه و فساد ایشان نزد عالمیان مقرر بود بسیاست فرمود و منهیان دیانت پیشه و مستوفیان نیک اندیشه بر گماشت تا هر کس
از اهل تزویر در هر جا یابند عرضه داشت نمایند تا کان پایه سر ایل نمایند و بدین جهت بسیاری از زهاد و متصدیان شرع بتحقیق بکاهید و قبالجات دروغ
ایشان باطل شده دیگر کسی پیرامون دعوی بی معنی نگردید آنگاه پادشاه اسلام پناه همگی همت متوجه ترویج احکام شریعت شد و در آن باب چهار مثال
لازم الامتثال اصدار فرمود **اول** در باب تفویض منصب جلیل القدر قضا **دوم** در باب آنکه چون مدت سی سال از وقوع قضیه بگذرد قضاة بر آن قضیه
نپردازند **سیم** در باب اثبات ملکیت بایع قبل البیع **چهارم** در باب تاکید احکام سابقه و تمهید شرایط لاحقه و طغرای یرلیغ اول که در آن مطلب مذکور
موجب بود که بسم الله الرحمن الرحیم بقوة الله تعالی و میامن الملة المحمدیة فرمان سلطان محمود غازان و در یرلیغ منصب قضا بعد از قیود و شروطی که
متعارف و معهود است مذکور بود که باید که قاضی را هیچ آفریده از حکام و امراء و زرا بخانهٔ خود نطلبد و هر کس جهت فیصل قضایا بدار القضاء رود و قاضی
هیچ علت و بهانه از مردم چیزی نگیرد و هر گاه حجتی نو نویسد قبالهٔ کهنه را در طاس عدل بشوید و ایضا هر قباله که تاریخ کتابت آن از سی سال زیاده باشد
هم در آن طاس نابود گردانند و از هر کس تلبیس و تزویری ظاهر شود ریش او را تراشیده بر گاو نشانیده گرد شهر برآرد و مردم را از نوشتن محضر منع کند
و محضر بهیچ کس اعتبار ننماید و اگر مدعی علیه حاجتی از اهل اعتبار را جهت حمایت بدار القضاء حاضر سازد تا وقتی که حامیان از محکمه بیرون نروند برافعهٔ آن
قضیه نپردازد و دیگر باید که جهت قضیه که میان دو مغول یا یک ترک و یک تازیک باشد در ماهی دو روز حکام و بتکچیان و قضاة و علویان و
دانشمندان بمسجد جامع مجتمع شده در دیوان مظالم نشینند و آن دعاوی را باتفاق پرسیده منقطع دهند و جمیع دعاوی مشکل بر این موجب حل نمایند
و کیفیت را سجل ساخته خطوط خود در آن نهند دیگر هر ملکی که در ملکیت آن گفت و گویی باشد مادران و غیرکان و خاتونان و فرزندان و دختران و داماد
و امیران تومان و هزاره و صده و ده و سایر مغولان و بتکچیان دیوان بزرگ و قاضیان و علویان و دانشمندان و مشایخ و پارسایان در میان
باشند نخرند و قاضی باید که احتیاط بلیغ نموده قباله بنام طوایف مذکوره ننویسد و اگر داند که دیگری می‌نویسد مانع شود دیگر باید که قاضی مستوفی تعیین
نصب کند تا تاریخ قبالجات را نویسد و روزنامه نگاه دارد و نیکو ملاحظه نماید که اگر کسی ملکی را یکبار فروخته باشد یا رهن کرده بار دیگر نفروشد یا
بازنهد و اگر ظاهر شود که شخصی برین عمل اقدام نموده باشد ریش او را تراشیده گرد شهر برآورد و اگر تاریخ نویس نیز از آن قضیه واقف بوده پنهان
داشته باشد گناهکار و کشتنی باشد والسلام علی من اتبع الهدی مضمون یرلیغ دوم آن بود که چون همگی همت مقصور بر آنست که امور جمهور رعایا ب
عدالت فیصل پذیرد و سواد نزاع از میان خلایق ارتفاع یابد و حقوق در مراکز خویش قرار گرفته ابواب تلبیس و تزویر مسدود گردد چند کرت بحضور
قضاة و علما یرلیغ فرمودیم که در فصل و قطع قضایا بر وجهی که مقتضای شریعت غرا باشد و از شوایب تزویر و مداهنه مبرا بود امعان نظر کنند
و قبالجات را که در مدت سی سال دعوی نکرده باشند و مزوری آن را دستور ساخته خواهد که بحکایت قوی دستی مدعای باطل خود را بثبوت رساند مسموع
ندارند و مرافعهٔ آن قضیه نکنند و هیچ آفریده در آن اهمال تمرد ننمایند و اگر یکی از اهل اقتدار بر ایشان الحاح فرماید و از مقتضای یرلیغ تجاوز نماید
کیفیت عرضه داشت کنند تا بر وجهی او را سیاست فرماییم که موجب عبرت عالمیان گردد و این نشان غازان خان در منزل کشاف از حدود
موصل در سیم رجب سنه تسع و تسعین و ستمایه بالتمغا موشح ساخته فرمود تا سواد آن نزد جمیع قضاة ممالک فرستادند و از تمامی قاضیان وثیقه بخط و مهر ایشان
بگرفتند که در فیصل قضایا شرعیه از میل و مداهنه و تزویر و تلبیس مجتنب و محترز بوده از مضمون فرمان مطاع تجاوز جایز ندارند و اگر خلاف نموده

دعاوی سی ساله را مرافعه کنند مستحق تهذیب و تادیب و مستوجب صرف و عزل شوند و حاصل المعنی منشور سیم آن بود که از جمله معضلات امور که در میان
عالمیان وقوع می‌یابد یکی دعوی باطل است بعلت قبالجات کهنه و سجلات قدیمه و کیفیت این قضیه بر این وجه می‌تواند بود که بعضی از مردم مزور قبالجات
ملکی خود را اگر چه سیار زند و گاهی بعضی از آن قبالجات کرده را بنام اولاد خود درست میکنند و بعد از فروختن آن ملک یک قباله را بمشتری داده و دیگری را
نگاه میدارند و پس از آنکه آن ملک بچند کس انتقال می‌یابد بایع اول یا شخصی از ورثاء او آن قباله دیگر را ظاهر ساخته دعوی میکنند و بگواهان دروغ ملکیت
خود را بثبوت میرسانند و چون ببعضی تشبث که مشهور است قاضی به گواه حاجت است بصحت آن قضیه حکم میکند و ما در این ولایت عالی‌نهمت بر رفع امثال
این دعاوی باطله گماشته حکم فرمودیم که هر کس در صدد مبایعه ملکی آید بخست بدار القضاء رفته و مرافعه نموده و بشهود عدول ملکیت خود را ثابت سازد و ثانیاً
آن ملک را بمشتری بیع کرده و اگر شکی داشته باشد تسلیم نماید و نزد قاضی اقرار کند که بعد از این هر قباله که در این باب ظاهر شود باطل و نامسموع باشد
پس از آن قاضی کیفیت این مرافعه را سجل ساخته مشروح بنویسد و شکنک بیع را در تحت آن سجل قلمی نماید و اگر صاحب ملکی خواهد که در حق کسی اقراری کند هم برین
موجب بتقدیم رسانند و در این منشور چند قید دیگر مذکور بود دیگر آنکه باید که غیر کتاب دار القضا هیچ کاتبی بکتابت قبالجات قیام ننماید و قضاة نیز کاتبان خود را
منحصر سازند و دیگری را اجازت آن کار ندهند و بهر کتابتی که حجتی نویسد که داد و ستد آن صد دینار باشد یکصد رقم حق الکتابه بستانند و اگر معامله از صد دینار
زیاده بود یکصد دینار اجرت گیرد و بیشتر نطلبد دیگر آنکه چون قاضی در محکمه بنشیند طاسی پر آب بر کرسی پیش خود بنهد و هر دعوی که مستطیع صکوک قدیمه
آرند در آن طاس که موسوم است بطاس عدل بشوید دیگر آنکه ظاهر شود که وکیل از متخاصمین چیزی گرفته او را ریش تراشیده و تعزیر و تشهیر کنند و بر قاضی
که بخلاف این فرمان واجب الاذعان عمل نماید بعقاب ایلخانی معاقب گشته معزول باشد اما منشور چهارم مشتمل است بر تأکید احکامی که در فرامین مذکوره
اشارتی بدان رفت و چند حکم دیگر نیز اضافه شده بود دیگر آنکه قضاة تمام ممالک از کنار آب آمویه تا حد و د مصر در باب تعدیل و تزکیه شهود زیاده مجهود
اهتمام نمایند و بمجرد آنکه کسی اظهار العداله بیسند قناعت نفرمایند و در هر قضیه گواهان را تفریق نموده مادام که صدق حال ایشان بتحقیق نینجامد بر ثبوت
مدعا حکم نکنند دیگر آنکه در باب مهر کردن سجلات و قبالجات نهایت رویت کار فرمودند مادام که مضمون آن صحایف را از شائبه بطلان و تزویر مبرا
نگردانند بخاتم شهادت مختوم نسازند دیگر آنکه هرگاه دو وثیقه مخالف یکدیگر در دست دو کس که با هم منافقه شرعی داشته باشند ظاهر گردد ائمه و علماء
دار العدل ساخته کما ینبغی تحقیق آن قضیه نمایند و حقیت هر یک از آن دو شکک که بظهور پیوندد بصاحبش داده و قباله باطل را در طاس عدل بشویند
و اگر در یک مجلس آن قضیه فیصل نیابد هر دو وثیقه را با مینی بسپارند و بخصمان باز ندهند تا وقتی که شبهه والتباس بالکل مرتفع شود و حق در مرکز
خود قرار گیرد و دیگر آنکه اگر بظهور پیوندد که کسی ملکی را فروخته و پنهان در باب وقفیت آن ملک وقفیه نوشته یا بسبب اقرار بملکیت دیگری نموده و
بعد از فوت وی ورثه آن بایع آن وقفیه یا حجت اقرار بملکیت را ظاهر ساخته و داعیه دعوی کرده باید که چنانچه سلطان ملکشاه سلجوقی حکم فرموده بود
قضاة اصلا آن قضیه را مرافعه ننمایند و آن ملک را بملکیت هر کس که متصرف باشد باز گذارند و چون این نشان با التمغاء همایون رسید غازان خان
فرمان داد تا از آن سوادها گرفته بتمامی بلاد و امصار ارسال داشتند و بدین واسطه رواج و رونق تمام در امور ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة
والسلام پیدا شد و متکفلان مناصب شرعیه نقش امانت و دیانت بر لوح دل نگاشتند **حکایت چهارم در بیان بابی که از امر زربسود واقع بود**
غازان خان آن رسم را منسوخ ساخت تا بسوء بعضی پیرایه از جامع رشیدی این سرمایه نمک آورده که سبب شیوع قرض بسود در ایام ارتفاع اعلام سلطنت
خواقین چنگیزی آن بود که در زمان اباقاخان بعضی از مردم تجارت پیشه چند دست سلاح از جوشن و برگستوان و شمشیر و تیر و کمان ترتیب کرده بتوسط امرا
قورچی نزد اباقاخان آوردند و بهای آن از بروجهی ستاندند که مرانجه تمام بحصول پیوست و آن حال با جمعی از مفلسان مشاهده کرده زربسود قرض نمودند
و مانند آن اشیا مرتب ساخته نزد ایلخان بردند و چون وسیله سرمایه پیدا کردند و کار بجائی رسانیدند که اباقاخان فرمان فرمود که هر کس از مردم سوداگر
سند قورچیان بدیوان بر دهن اسلحه را که بقورخانه سپرده باشد دیوانیان برمحل النقد براة نویسند و بسبب این حکم آنجماعت التوفیر تمام بحصول موصول
شده جرم جمعی کثیر از ترک و تاجیک بتشبث آن مهم پرداخته پیوسته زربسود می‌ستدند و اسلحه ساخته نزد قورچیان می‌بردند و ایشان سلیما از آن طایفه رشوت
گرفته بموجب مدعا سند میدادند و چون آن سند بنظر دیوانیان میرسید بکیفیت نوفیر آن وقوف یافته در نوشتن براة طریق اهمال مسلوک میداشتند و سوداگران

سوداگران مبلغی دیگر حق السکوت بدیشان میدادند تا امر کفایت میشد و آهسته آهسته این سودا و معامله بجائی انجامید که زمره از سوداگران بعضی از بیکچیان مزد
از خط مغولی می‌توانستند نوشت خدمتی کرده و التماس میکردند تا از زبان امرا قورچی سندات بمبلغهای کلی در قلم می‌آوردند و بتدریج در دست هر یک از مزدوران
آن مقدار سند و براة جمع شد که اگر اموال تمامی ممالک را بدیشان میدادند وفا نمیکرد و عشر عشیر آنچه با فتحه داشتند سلاح در قورخانه موجود نبود و
آنجماعت هر روزه ببر دیوان رفته وجوه نابود خود را می‌طلبیدند و اصحاب دیوان از ادا عاجز بوده در فیصل آن قضیه متحیر میگردیدند آخر الامر صاحب سعید خواجه
شمس الدین محمد جوینی بر حقیقت این معامله وقوف یافته سوداگران را طلب فرمود و فرمود که این مبلغ مال که شما از دیوان می‌طلبید در عالم موجود نیست و نزد ما
بتحقیق پیوسته که شما در جمع کردن این اسناد غیر خدمتی که امرا قورخانه و بیکچیان را کرده اید چیزی صرف نشده اکنون من می‌توانم که در عوض هزار دینار
که براة بدست دارید دویست دینار نشمار سازم بشرط آنکه از آن دویست دینار صد دینار از شما باشد و صد دینار از من و یکی از قرض خواهان آنجماعت
مضایقه کرد و صاحب سعید از وی پرسید که ترا از دیوان چه مبلغ می‌باید گرفت جواب داد که پانصد تومان خواجه شمس الدین محمد گفت که اسباب و املاک تو
در تبریز چه مقدار باشد گفت که هیچ مقدار فرمود که ترا در این شهر سرائی هست گفت بلی محقر حجره دارم صاحب دیوان باز سؤال کرد که مسکن تو آن قدر وسعت
دارد که اگر پانصد تومان را در آنجا ریزند چیزی حاصل نباید جواب داد که خانه من گنجایش آن مبلغ ندارد خواجه گفت قطع نظر از سایر جهات کسی اگر سراغ
نباشد که پانصد تومان زر در آن گنجد چگونه باور توان کرد که مالک پانصد تومان اسلحه بوده و آنرا تمام ببرکار پادشاهی فروخته و بعد از این قیل و قال
و جواب و سؤال سوداگران بشرط مذکور صلح نموده خواجه وجوهی اگر شک در دست داشتند از هزار دینار دویست دینار بر مواضع مرجوال اموال
برات نوشت و آنچه نقد میشد در وجه حق الاهتمام خود گرفته حصه سوداگران جنس بدیشان میداد تا آن مهم بفیصل انجامید **حکایت دیگر** در این باب که در زمان
سلطنت گیخاتو خان و وزارت صدر جهان مقاطعان ولایات مردم خبیث دون همت بودند و هرگاه که بدرگاه پادشاه می‌آمدند و صاحب دیوان از ایشان
مال میطلبید میگفتند که اینجا چیزی میسر نمیشود مگر آنکه زر را بجنس بسود قرض کنیم و بر این تقدیر بار از زبان کلی می‌افتد خواجه صدر الدین احمد بواسطه اخراجات
ضروریه فرمودی که بهر طریقه قرض باید نمود مرا بحرد حساب مجری داریم تا شما را نقصان نباید کشید و مقاطعان جنسی را که ده دینار می‌ارزید بسی دینار و تخمینا
میکردند و بچهل دینار بصدر جهان میدادند و نواب دیوان آن جنس را به ده دینار که ثمن عدل آن بود فروخته چهار دینار جهة خود بر میگرفتند و نقصان
میگفتند که از این جنس باده از شش دینار حاصل نشد برین تقدیر از هر چهل دینار اصل المال شش دینار در وجه براة دار پادشاهی نشست لاجرم
تمامی اموال ولایات بالاینی مصروف گشت و اختلال بامور ملک و مال راه یافت مهم گیخاتو خان چنانچه نوشته شد از هم گذشت و همچنین از معاملات صدر
جهان حکایت کنند که نوبتی یکی از ملازمانش از بازرگان چند هزار گوسفند جهة خاقه صاحب دیوان بخرید گوسفندی به پنج دینار بشرط آنکه بعد از انقضا
دو ماه از زر و زر بیع زر جواب گوید چون میعاد در رسید و زر موجود نبود صاحب دیوان فرمود که گوسفندان را فروخته بتاجر دهند و حال آنکه بعضی
از آن تلف شده بود و باقی لاغر گشته چنانچه از ثمن آنها زیاده از مرانجه دو ماه چیزی حاصل نشد و بازرگان آن وجه را ستانده بطریقه که معهود بود
قبالا اصل را تازه کرد القصه چون غازان خان بر سریر سلطنت قرار گرفت و امثال این حکایات استماع نمود فرمود که موجب این همه فساد آفت که فرقی از
عباد بخلاف شریعت مطهره زربسود میدهند و در شعبان سنه ثمان و تسعین و ستمائه یرلیغ واجب الاذعان بتمامی بلدان ارسال داشت که من بعد هیچ
آفریده زربسود ندهد و نستاند و هر کس که بخلاف شرع شریف و حکم همایون عمل نماید حکام و داروغگان او را تادیب بلیغ نموده بجزا رسانند و بدین
واسطه آن بدعت سیئه در ایام دولت آن پادشاه عالیجاه برافتاد و زربسود از سیاست ایلخانی ترسیده دیگر کسی قدم در وادی آن امر
نهاد **حکایت پنجم در منع تکلم بکلمات کفرآمیز و زجر مردم از ارتکاب امور مذکوره** از جامع رشیدی مسطور است که در آن اوان که غازان خان
بانهدام آثار کفر و ظلام و ارتفاع اعلام اسلام می‌پرداخت چند کرت بسمع اشرف اعلی رسید که بعضی از امرا و لشکریان و غیر ایشان هرگاه بر مخالفان
ظفر می‌یابند یا کاری از پیش می‌برند زبان لاف و گزاف گشاده میگویند که بواسطه شجاعت و دلاوری ما و تدبیرات صائبه که الهم این مهم تیسر پذیرفت
و اگر قضیه بر عکس میبود بر زبان میگذرانیدند که ما بقدر مقدور لوازم سعی و اهتمام بجای آوردیم اما فرمان الهی برین موجب صدور یافته بود که مغلوب
منکوب گردیم و این سخن عموم تام پیدا کرده در اکثر امور کلیه و جزئیه دور و نزدیک و ترک و تاجیک بامثال این مقال تکلم مینمودند و این معنی بر مزاج ایلخانی گران

آمده فرمود که گفتن این سخنان بغایت ناپسندیده است و منجر بکفر میشود و میباید که هر نیکوئی که بما رسد آنرا از عنایت ایزد تعالی دانند و هر بدی که وقوع یابد آنرا
نتیجهٔ افعال سیئهٔ خود شناسند آنگاه حکم فرمود که من بعد هیچ آفریده بسخنی که مشعر آن عیب و کفر باشد تکلم ننماید و هر کس امور خیر را بفضل حق سبحانه و تعالی
نسبت کرده بر شکر کوشد و هرچه پیش آید نتیجه گناهان خویش داند و منشیان آستان ایلخانی درین باب یرلیغها نوشته باطراف ممالک محروسه فرستادند و هم در آن
اوقات آن پادشاه خجسته صفات حکم فرمود که هر آفریده را که در شوارع و اسواق مست یابند گرفته برهنه سازند و در میان بازار بر درختی بندند تا هرکس
بروی عبور نماید زبان ملامت و سرزنش برگشاید و بواسطهٔ صدور این فرمان طوایف خلایق که از وهم عربدهٔ مستان مجال تردد نداشتند در مهد
امنیت آرمیدند و بفراغ بال در کوچه و بازار آغاز آمد شد کرده دعای دوام دولت غازانی بتقدیم رسانیدند و هم در آن ایام آن خسرو پرویز احتشام
فرمان داد که هیچ منکوحه را زیاده از نوزده دینار و نیم کابین نکنند و چون از سبب این حکم سؤال نمودند جواب داد که اگر میان زن و شوهر طریقهٔ محبت
و موافقت مرعی باشد هیچکس ایشان را از یکدیگر جدا نتواند کرد و هیچ چیز از یکدیگر دریغ ندارند پس گرانی کابین منکوحه را نفعی نباشد و تا کجا را از آن مرض
متصور نیست و اگر بین الجانبین اتفاق و اتحاد وقوع نیابد چون کابین بسیار باشد شوهر از خوف طلب زر زن را طلاق نتواند داد و این معنی بخشم و
غضب سرایت نموده پیوسته میان ایشان خصومت و نزاع قایم بوده هر دو در محنت اوقات گذرانند اما چون کابین اندک باشد و بمجرد لفظ طلاق مرافقت
بمفارقت انجامد هر یک از زن و شوهر از جنگ و عربده نجات یابند و جهت خویش جفتی مناسب پیدا کنند لهذا در زمان خجسته نشان خاتم الانبیاء علیه
من الصلوة اتمها و انما مهر اندکی می بوده چنانچه در کتب مشهوره مسطور است و مذکور والله اعلم بحقیقة الاحوال والامور و هم در آن اوان فرمان آن دیگر
عالی شان نفاذ انجامید که زنان و کنیزان را باکراه در خرابات ننشانند و جمیع اصناف خلایق احتراز و اجتناب از ارتکاب این فعل منکر واجب و
لازم دانند **حکایت ششم در دفع انواع جور و اعتساف و وضع قوانین** معدلت انصاف اشراف مورخین اقلام بلاغت آئین بر اوراق روزگار و دفاتر
لیل و نهار نگاشته اند که قبل از ارتفاع رایات اقتدار غازان خان سلاطین چنگیزخانی مال و جهات هر یک از ولایات را مبلغی معین قطع کرده عنان
داد و ستد هر بلده را در قبضهٔ اقتدار حاکمی می نهادند و سیورغالات و ادرارات ارباب عمایم و سایر اخراجات ضروریه را بر وی مجری داشته جهت
تحصیل تتمهٔ وجوه ایلچیان و براة داران متعاقب و متواتر بدان ولایت می فرستادند و حاکم در اول سال مال و جهات دستوری را از رعیت
مستخلص میگردانید و آنرا غنیمت ساخته هر گاه ایلچی یا براة داری بدانجا میرسید گاهی ببهانهٔ ضیافت ایلچی و احیاناً بعلت قلمه و علوفهٔ برات دار مبلغهای
کلی توجیه میکرد و بعضی از آن وجه را صرف آن طایفه نموده تتمه را برای خود میبرد و بدین سبب در سالی ده مال بلکه زیاده از رعیت مستخلص گشتی و
عجزه و ضعفا در دست محصلان گرفتار بوده فریاد مظلومان از اوج آسمان درگذشتی و اکثر احوال براة داران بی حصول مقصود بازگشته براة را بدیوان
آوردندی و عوض طلب نمودندی و دیوانیان گفتندی که مال در ولایات باقی است بی قاعده کرده اند که وجه براة شما را نداده اند و کرت دیگر نشانی بتاکید تمام نوشتندی
که وجوه ایشان را بزودی بحصول رسانند و عذر نگویند و باین بهانه حاکم کرة بعد اخری مبلغی توجیه کردی و هر براة داری بیچاره را در تعذیب کشیده و نهایت تشدد بجای
آوردی بنابر آنکه حکام و وزرا و اصحاب دیوان علی الدوام پیوسته بخدمات لایقه و تبرکات رایقه ممنون میساختند اگر مظلومی بدرگاه رفته دادخواهی نمودی سخنش را هیچ آفریده سمع
قبول نشنودی بنابرین جهات ویرانی ولایات درجهٔ کمال یافته بود و شرار آتش ظلم و بیداد بهر شهر و کشور تافته و رعایای بیچاره از کثرت حواله و مطالبه بغایت مغموم و اصحاب
عمود و کمال از وصول ادرار و سیورغال محروم چون در اوایل سال مستحقی نزد حاکمی رفته طلب سیورغال نمودی جواب گفتی که چندین برات دار دیوان در ولایت مانده اند
تعالی چون مهم ایشان ساخته شود فکر شما خواهیم کرد و بعد از آنکه چند گاه آن فقیر بحال تباه اوقات گذرانیدی بار دیگر طلب حق خود نمودی زیر حاکم براة بر رعایا
نوشتی و بنابر آنکه تا آن زمان اضعاف مضاعف مال و جهات دستوری نقد و جنس از رعیت بیرون آمده بودی یک فلس حاصل نگشتی لاجرم اکثر ولایات از حلیهٔ عمارت و زراعت
عاری و عاطل شده مردم جلاء وطن اختیار نمودند و بعضی که بسبب عجز و ضعف در مولد و منشا ماندند در بامها سرها از راه در دیوها بر یکدیگر چیدند و هر گاه محصلی بقریه یا محله رفتی بوزرا
که صاحب وقوف بودی دلیل گرفتی و براه نمودی و درویشان را از گوشها و خرابها بیرون کشیده و تعذیب نمودی و اگر از جنس مردان کسی بخانه یافتی زنان را بدست دیده بانی تعیین کرده بودند که هرگاه
کسی پیدا میشد ایشان را خبردار میساخت تا پناه بجاها می بردند نقلست که در سنه احدی و تسعین و ستمائه کرمی خواجه ولد عز شاه سمرقندی حاکم و مستأجر یزد
بود و صاحب ملکی بغیره آباد که از مضافات قصبات آن ولایت رفت بطمع آن که شاید از مزارعان آنجا چیزی از مالکانهٔ خود تواند ستد و مدت سه

شبانه روز هر چند سعی نمود هیچ آفریده ندید مگر محصلی را که در میان ده نشسته دشتبانی و دو رعیت را چوب میزد و قلقه میطلبید و یک حبه بحصول
موصول میگردید القصه چون انوار عدالت غازانی از افق عنایت و مرحمت یزدانی طالع گشت و حیات خاصین را طراوت و نضارت بخشید آن پادشاه عالیجاه بموجب
تدارک اختلال احوال رعایا و دفع ظلم و بدعتها شده فرمان فرمود که وزرا هیچ ولایتی را بمقاطعه ندهند و دست حکام را از داد و ستد کوتاه ساخته عنان اختیار
انکار را در قبضهٔ اقتدار ایشان ننهند آنگاه وزراء عظام بر حسب یرلیغ مطاع بهر ملکی از ممالک محروسه نویسندهٔ راست قلم ارسال داشتند که تمامی قری و
مزروعات آن ملک رسیده املاک و اسباب رعیت را نام بنام مفصل نماید و واجبی هر یک را ملاحظه بر سبیل عدالت قرار دهد و املاک اینجو و اوقاف را بنام
مستحقان مثبت سازد تا معلوم شود که در هر ولایتی کدام اراضی ملک است و کدام خالصه و کدام اینجو و کدام وقف و بعد الیوم اگر کسی خواهد که وقف را بملکیت
تصرف نماید یا ملک کسی را دیگری دعوی کند هر گاه بآن دفتر رجوع فرمایند حقیقت حال ظاهر گردد و چون بر موجب دفتری که بمعیت نگاشت قانون مال و جهات هر ولایت
مقرر شد بمقتضای فرمان غازانی جهت داد و ستد هر ملکی نویسنده معین نمودند که در آن دو باشد و در اول سال مال آن ولایت را چنانچه بنام هر کسی در دفتر مثبت
باشد مفصلاً در وجه ارباب حوالات براة نویسد و بر ظهر آن نشان نوشته بالتون تمغا موشح گردانند و بولایت فرستند تا رعایا واجبی خود را مع دهه و نیم
وجه حق خزانه بدو قسط بصاحب جمع آن ولایت جواب گویند و او حصهٔ براة داران را وصول داده تتمه را بخزانهٔ عامره رساند و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت
که حکام و باسقاقان و بتکچیان ایشان مطلقاً بر رعایا براة ننویسند و اگر بخلاف حکم قلم بر کاغذ نهند حاکمی را که پروانه داده باشد سیاست کرده نویسنده را دست
ببرند و بعد از این حکم بچند گاه داروغه و روداور از عمال همدان پروانه داد تا بتکچی برای براة ولایت نوشت و کیفیت این حال بعرض رسید و ایلچی متوجه
همدان گشت تا بدستور مذکور عمل نماید داروغه و بتکچی بر وصول ایلچی اطلاع یافته گریختند پس از ایشان حاکم در زاویه که مختفی شده از عالم انتقال نمود و اما نویسنده وی
بنهاوند گرفتار گشته مقطوع الید شد بعد از آن در تمامی ممالک محروسه هیچ آفریده را زهره و یارا نبود که بخلاف حکم یکدینار و یکمن بار بدعتی حواله نماید و جهت
نعمه و علوفه و ساوری دست بتوجیه برآورده ابواب تحصیل برگشاید و چون دو سه سال از وضع این قاعده و قانون درگذشت و معموری ولایات
سمت ازدیاد گرفته اموال خزانه بتمام واصل گشت رای صواب نمای غازان خان چنان اقتضا کرد که آن قاعدهٔ پسندیده را بر وجهی موکد گرداند که بسبب تبدل
زمان و تغیر دوران و حدوث وقایع و ترتب حوادث هیچ آفریده طریق خلاف نتواند پیمود و بدستور سوابق ایام ابواب توجیه و تحصیل بر روی رعایا نتواند
گشود بنابران فرمان لازم الانقیاد نفاذ انجامید که از تمامت ولایات دفتر قانون مذکور را بکتابخانه که در تبریز بنا کرده بود جمع سازند و
بمعتمدان سپرده ایشان را از اوقاف بقعهٔ مذکوره وظیفه دهند تا در محافظت آن تقصیر ننمایند و قانون هر موضع از ممالک محروسه را بر تخته پاره یا
سنگی یا صفحهٔ از معدنیات باشد مرتسم و منقش گردانند و در یکی از بقاع آن موضع منصوب سازند و طبعت موکد کنند که بمرور شهور و ایام و تمادی دهور و اعوام
بجنس از فرق انام تغییر و تبدیل این قانون راه نیابد و هر گاه که نسخهٔ منصوبه ضایع شود رعایا رجوع بکتابخانهٔ مذکور نموده از محافظان کتب نقل ساخته
و درین باب یرلیغ مطاع موشح بالتون تمغا صدور یافته سواد آن را باطراف و ولایات فرستادند و در آن نشان مذکور بود که حکام و داروغگان بلدان
باید که بمقتضای مانوع التون تمغا از قرار وجهی که مقرر شده بی زیاده و نقصان بحضور سادات و قضاة و ائمه جدول آن را بر تختها بر رعایا
هر قریه و مزرعه دهند و ایشان را الزام نمایند که در عرض بیست روز آن نسخه را بر لوح نقش کرده در موضعی معین محکم گردانند تا سالهای بسیار باقی
و پایدار باشد و از صنعت تغییر و تبدیل محروس و مصون ماند و هر کس را از وجوه العین و اجناس بر حسب مقرر چیزی بدیوان اعلی باید داد چنانچه میعاد معین
گردد ادا نماید و همچنین ماخوذات تمغا را نیز بر تخته مرتسم گردانند و باید که هر گاه محصلی بشهری یا قصبه بتحصیل آید در جهت او جمیع رعیت در میان آن موضع نصب کنند
و رعایا از روز اول تا آخر میعاد هر روز آنچه نقد شود باخرج و خزانه داری بوی رسانند و اورا بعد از آن باسم علوفه و قلقه چیزی ندهند و نگذارند که
نوکران خود را بمحصلی بهیچ طرف فرستد و اگر رئیس ده و رعایا طریق اهمال و تغافل سلوک داشته میعاد مقرر واجب خود را وصول ندهند محصل
ایشان را گرفته جرمانه ستاند و هر کس که بتقصیر متهم باشد مقتضاء چوب زند و میعاد وجوه العین و اجناس ولایات برین موجب که از جامع رشیدی بعینه نقل کرده
میشود مقرر بود میعاد وجوه العین بر ولایتی که اخراجات آن مختلف است تا بهر موضع آن نوع بر وجهی که معین گشته بر لوح نویسند و بر آن موجب جواب
گویند تحویل و مواجبات رعایای ده نشین که عادت آنست که در هر سالی بدو قسط رسانند و مواجبات صحرا نشینان مقرر آنکه در اول سال بیکدفعه جواب گویند

ماخوذات شعار موجبی که مناسب هر ولایتی بر خط محمی شده بر لوح ثبت کنند و لوح را در موضعی استوار کردانند تا بران موجب بعینه وصول دهند و زیاده و نقصان
خلاف نمایند حرف از جمله متوجهات یکساله بر موضعی از نوروز جلالی تا بیست روز نقصی رسانند حرف از وقت تحویل آفتاب بمیزان تا مدت بیست روز
نقصی و دیگر جواب کویند خراج و مالی که از قدیم الایام بوجوه العین مقرر بوده از اول نوروز جلالی تا مدت بیست روز بدهند خراج و وجوه العینی که مقرر بوده که
بوقت ارتفاعات صیفی جواب کویند از اول تابستان تا مدت بیست روز بدهند مهیا و کیفیت قبض و تسلیم انواع ارتفاعات که کرمسیری و سرد سیری
شتوی و صیفی و از بعضی مواضع که صیفی ندارد بموجب دفعه ولایت که سیرات از شتوی و صیفی شتویه از کندم و غیره آنچه مقرری بر موضعی باشد بیرون از محصولات
بچهارپای خود نقل انباری کنند که در آنجا معین شده بقابض تسلیم نمایند و غایت مهلت آن هشت روز است صیفیه از اجناسی که بموجب قانون بیرون از محصولات
مقرر شده بچهارپای خود نقل انباری کنند که در آنجا معین کشته و بقابض رسانند و غایت مهلت آن چهل روز است و دفعه سرد سیر بهای صیفی و آنچه صیفی
باشد شتویه بموجب قانون مقرر تمام و کمال بچهارپای خود نقل انباری کنند که در آنجا معین است در مدت بیست روز صیفیه بموجب قانون مقرر بعد از
موضوعات تمام و کمال نقل کنند بانباری که در آنجا معین است و غایت مهلت آن هشت روز است **حکایت هفتم در کیفیت آمد شد**
ایلچیان و بیان رفع جور و تعدی ایشان در زمان چنگیزخانیان جهت سرانجام مهمات سرکار سلطنت و رسانیدن اخبار بهر وقت و ولایت آمد شد
ایلچیان باطراف و اکناف بلدان بسیار وقوع می یافته و خاصه خواتین و شاهزادگان و امرا و تومان و هزاره و صده و حکام ممالک و قوشچیان و بارسچیان
و قورچیان جهت جزئی مصلحتی نوکران خود را ایلچی نام نهاده بولایات میفرستادند و هر کس که در شهری بشخصی خصومتی داشت و حاکم بفور قضیه او نمیرسید رجوع
بدرکاه پادشاه کرده و بعضی از مقربان توسل جسته تا بولایت میبرد تا خصمش را کفایت میکرد و با آنکه در هر یامخانه قرب پانصد سر اسب میبستند کاهی کثرت
این طایفه بجائی میرسید که آن الاغان بمهمات ایشان وفا نمی بود لاجرم هر ایلچی که در راه بسوار یا پیاده ای یا کاروانی باز خوردی الاغ کرفته سوار شدی
و بسیار بودی که ایلچیان در صحرا چارپایان سادات و قضات و علما اگر متوجه اردو بودندی بگرفتندی و آن زمره واجب التعظیم در مواضع مخوفه پیاده
و تنها ماندندی و این همه بدانجا انجامید که طبقه اراذل از رنود خود را بصورت ایلچیان بمسافران نموده الاغان ایشان را بارحوت میگرفتند و هر طرف میجستند
میرفتند و کاهی ایلچیان حقیقی نیز بمجرد کرفتن الاغان قانع نمیشدند و هر قریه و حیل خانه که میرسیدند باضعاف آنچه علفه و سوری ایشان میشد از مردم علوفه میستاندند
و قوللغچیان ایشان جامه و عمامه بیچارکان میبردند و چون هر کس از ایلچیان نوکر بیشتر میداشت مهم او در ولایت زودتر کفایت میشد آن زمره بسی
بسیار جمعی کثیر از نوکر و اوباش با خود میبردند بحیثیتی که بعضی از ایلچیان که مصلحت جزوی مهمی بجائی میرفت دویست سیصد
سوار همراه داشت و مصارف این طایفه را قرب هزار سوار ملازم میبودند و احیانا چنان واقع میشد که در شهری بر سر دیوان نزدیک بدویست سیصد ایلچی
جهت علوفه ایلچیان مینهادند و حاکم سکیف کیرمهمی با که در سرانجام آن قدغن بیشتر است بیشتر تسایم هر یک از ایلچیان میکفتند که بغایت ضرورتست و بدین سبب
میان ایشان نیز ان نزاع منتسب کشته هر کس غالب می آمد داروغه را از دست دیگران نجات میداد و اکثر ایلچیان بی آنکه کار ایشان سامان یابد بازگشتند
و بدین جهت اختلال در امور ملک و مال پدید می آمد و بزرگترین ضرری که از ایلچیان بمردم میرسید آن بود که در شهرها و ولایات ایشان را در خانهای مزارعان
و محترفان فرود می آوردند و آن مغولان مسلمان هرچه در آن خانها میدیدند از فروش و اوانی و خوردنی و پوشیدنی ملک خود تصور کرده تصرف مینمودند
و کاهی دست بزن و فرزند متمندان دراز کرده ابواب فسق و فساد میگشودند نقلست که نوبتی پیری بصاحب ناموس پسر و جوان حاکمی رفته بزبان عجز
و نیاز کفت که ای امرا و وزرا من مردی پیرم و عورتی جوان دارم و پسران من کدخدا و زنان جمیله دارند بسفر رفته اند و عیال خود را در منزل من کذاشته اند و دو
دختران نیز هستند و چند کاه شد که جماعتی از ایلچیان خوب صورت در خانه من فرود آمده اند و آن نسوان را می بینند و مرا میسر نمیشود که پیوسته در خانه
بوده محافظت احوال ایشان نمایم و بعضی دیگر از مسلمانان را نیز همین بلیه واقع است اکر چند سال دیکر حال برین منوال باشد حلال زاده درین مملکت کم پیدا شود و
بدانید که در عهد یکی از سلاطین سلجوقی در نیشاپور بهمین دستور ترکی جهت ... در سراهای رعایا فرود آمده بودند روزی ترکی طمع در نوعروس صاحب خانه کرده
او را کفت تو اسب مرا آب ده آن مرد چون بر غرض آن مفسد مطلع بود بدان سخن التفات ننمود و ترک بایذاء او مشغول کشته آخر الامر نوعروس جمیله که افتاب
در برداشته اسب را کرفته بکنار آب برد و در انجمن سلطان بدانجا رسیده آن صورت را بدید آن صورت را پرسید که سبب چیست که تو بدین جمال از غریب

ولغوب و لباس بر زینت و زیب اسب را آب آورده جواب داد که ظلم و بیداد تو پادشاه از حقیقت این سخن استفسار نمود و پس از وقوف بر کیفیت واقعه حکم فرمود
که من بعد هیچکس از لشکریان در خانه شهریان نزول ننماید اکنون شما نیز اقتدا بآن پادشاه عادل نمائید و بفریاد بیچارکان رسید آن پیر فقیر هر چند این نوع سخنان بزبان
آورد هیچکس جواب نداد و تا زمان فرخنده نشان غازان خان آن رسم محدث بر نهاد القصه چون آن پادشاه مؤید منصور بر وقایع مذکوره اطلاع یافت عنان
همت بصوب دفع آن بدعت معطوف کردانید اول حکم فرمود که جهت ایلچیان خاصه یامخانه که مصلحت مهمات جهانبانی بسرعت آمد شد مینمایند در شوارع
بزرک در سر فرسخ یامخانه بنا نهند و در هر یامی پانزده سر اسب فربه نکاه دارند و هر ایلچی که نشانی موشح بالتون تمغا داشته باشد از آن یام ها الاغ دهند
و آن یامخانها را بعهده یکی از اعاظم امرا کرده وجه اخراجات آن از مواضع معموره تعیین فرمود و چون ضرورت بود که امرای سرحد باعلام احوال
ملک و مال ایلچی ایشان در شوارع بدرکاه سلطنت پناه فرستند هر یک از آن نوکیان را چند کاغذ سفید موشح بالتون تمغا عنایت کرد تا بوقت احتیاج نشان
الاغ بنویسند و مقرر ساخت که هیچ ایلچی را زیاده از چهار الاغ ندهند و حکم فرمود که اکر چیزی باشد که در وصول آن تعجیل بیشتر باید کرد در آن باب مکتوبی نوشته
مهر کنند و بیامی رسانند تا او بر اسب یام نشسته بیام خانه دیکر برد و از آنجا یامچی دیکر تاخته بیامخانه دیکر آورد تا آن مکتوب بپای تخت رسد و چون بحکم
عمل بدین نهج معلوم شد که یامچیان در شبانه روزی شصت فرسخ مسافت میتازند و اخباری که در وصول آن قدغن بود در آن زمان بسه چهار روز از خراسان
به تبریز میرسید و اکر ایلچی خود متوجه میبود در کمتر از شش روز آن مسافت را قطع نمیتوانست نمود و همچنین در هر یامخانه دو پیک مقرر فرمود که بعضی جلایل
ایشان از یامخانه بیامخانه رسانند و آن پیکان در شبانه روزی سی فرسخ راه میرفتند و چون یامخانها خاصه ایلچیانی بموجبی که مسطور کشت ترتیب یافت
غازان خان بابطال ایلچیان تومان فرمان فرمود و اموالی که صرف آن میشد بخزانه عامره فرود آمد و همراه آن لوای یرلیغ واجب الاذعان نافذ کشت
که بغیر از نواب درکاه پادشاه هیچ آفریده بهیچ طرف ایلچی ارسال ندارد و اکر کسی بخلاف حکم عمل نماید آن ایلچی را علفه و علوفه ندهند و چون بمقصد رسد او را
محبوس کردانند بعد از آن فرمان داد که ایلچیان خاصه یامخانی را بحسب تخمین مدت رفتن از خزانه عامره علوفه دهند تا دنداه مزاحم رعایا نشوند و چیزی
نطلبند و بعد از آن آن پادشاه جمشید احتشام حکم فرمود که در هر شهری خانه ساخته جهت آن منزل فرش و اوانی و سایر محتاج ترتیب نمایند تا دیکر هیچ
ایلچی در خانه رعیت فرود نیاید و ابواب تفرقه و تشویش بر روی بغرا کشایند و بواسطه نفاذ این احکام مطاعه عموم خلایق در مهاد آسایش و فراغت
آرمیدند و بیشتر از بیشتر در زراعت و عمارت کوشیده دعای دوام دولت بتقدیم رسانیدند **حکایت هشتم در دفع شر دزدان**
مفسد و تتقاولان متمرد پیش از آنکه همای دولت غازان خان جناح امن و امان بر مفارق عالمیان مبسوط سازد جماعتی از اشرار سر بدزدی
و قطع طریق برآورده بودند و در شوارع خود را بر تجار و مسافران زده اموال ایشان را میربودند و جمعی از این طایفه در میان روستاییان و صحرانشینان
دوستان داشتند که در وقت عبور کاروان کس فرستاده ایشان را از چکونکی حال بازرکانان اطلاع میدادند و زمره تتقاولان و راه داران طرح صحبت
افکنده بودند بنابران چون مسافران بمنزل ایشان میرسیدند نخست آنچه عادت داشتند بهانه راه داری از آن بیچارکان میکرفتند بعد از آن میکفتند دزدان
همراه شماست یا آنکه راه مخوف است از کوچ کردن مانع میشدند تا وقتی که قطاع الطریق متنبه کشته بکمین کاه می آمدند و هیچ کاروانی از آن زمره چندان مضرت
نمیدید که از تتقاولان زیرا که قطاع الطریق کاهی بکاروانی باز میخوردند و تتقاولان در هر معبری در چند موضع مردم را کرفته بهر بهانه مال ایشان را میبردند و چون
غازان خان بر کیفیت این حال وقوف یافت همکی همت متوجه امنیت طرق کشته نخست حکم فرمود که هنگام هجوم قطاع الطریق باید که هیچ آفریده از مردم کاروان
تن بهزیمت پیش نکیرد و همکنان در دفع دزدان متفق بوده هر کس خلاف نماید از عهده جرم و مال رفتکان بیرون آید دیکر فرمود که هر قریه و قصبه و حیل خانه که بموضع
راه زدن نزدیک تر باشد باید که ساکنان آن موضع دزدان را تعاقب نموده بدست آورند دیکر فرمان داد که اکر ظاهر شود که شخصی از خیل ترک با دزدی
طریق محبت مسلوک میدارد در حال او را بسیاست رسانند آنکاه امیری را که از تهور بهره وافر داشت جهت دفع شر آن طایفه نامزد فرمود و او در آن باب
غایت اجتهاد بتقدیم رسانیده در اندک زمانی جمعی کثیر از قطاع الطریق را از تیغ سیاست بکذرانید و زمره را دو شاخه بر کردن نهاده بدرکاه پادشاه آورده
محبوس کردانید بعد از آن غازان خان عالی مکان یرلیغ فرمود که در تمامی شوارع ممالک محروسه در هر موضع که مخوف باشد راه داران امین بنشینند و از هر چهار
پای درازکوش که رخت تجارت بار داشته باشد نیم آقچه کیرند و از هر دو نفر شتر نیم آقچه و از چهار پایان خالی و آنچه ماکول و غله بار داشته باشند اصلا چیزی

نستانند و اگر قطع طریق اتفاق افتد بر راهداران که با آن نزدیک تر بود و دزد را پیدا کنند و اگر نه از عهدهٔ آن بیرون آید و جمیع راهداران را با میر تومانی و الغ مقرر
کرده و این چون خان بسر و تغاولان بود سپرده او را در باب تقویت آن مهم تاکیدی تمام کرده فرمود که شوارع را بر دم معتبر سپارد و بر سر راه ها میلها سنگ
و گچ بسازد و لوحی که عدد راهداران و آنکه از هر چهارپایی چه چیز گیرند بر آن مثبت باشد در آن میل محکم کند تا هر گاه کاروانی بدان جا رسد و بر مضمون آن اطلاع
یابد زیاده از آنچه مقرر گشته چیزی به راهداران ندهد امیر تومانی حسب الحکم بتقدیم رسانید و مسافران از قطع طریق و جور تغاول فراغت یافتند و آغاز
شد نموده جهت تجارت بر شهر و ولایت که مدعا بود شتافتند **حکایت نهم در خالص ساختن عیار زر و سیم و گداختن قلابان در بوتهٔ خوف و بیم** در روزگار قدیم هریک از حکام روم و آذربایجان و فارس و کرمان و دیار بکر و گرجستان و مازندران و خراسان بعیارهای مختلف زر
میزدند و این معنی موجب نقصان و پریشانی حال سوداگران میشد بنابرآن ارغون خان در ایام فرمانفرمایی خود در یرلیغ فرمود که در تمامی ممالک باید عیار نقره
ده نه باشد و کیخاتو خان نیز موافق این حکم عمل نمود اما چندان فایده بر آن مترتب نگشت و در هیچ موضع عیار نقره زیاده از ده هشت نبود و اندر ره و مو
برده و دینار هشت از ده دینار نقره حاصل نمیشد و چون نقد وجود غازانی بعنایت صانع کارخانهٔ آفرینش از غل و غش عاری بود و در نظر اهل دانش
و نقش شد طلاهای تمام عیار چنین نمود در آن اوان که سکهٔ پادشاهی بنام همایون از التماس مزین و محلی شد صیرفی طبع نقاد بر سر انجام آن همت گماشته سکه وضع
فرمود که دیگری را ساختن آن میسر نبود و فرمود که در تمامت ممالک محروسه بآن سکه که کلمهٔ توحید در آن منقوش بود زر زنند و بر زری که آن سکه نداشته
باشد رایج ندانند و اصلا تنگچات طلا و نقرهٔ مغشوش نگردانند و فرمود که هم مثقال نقرهٔ خالص مضروب مسکوک را بیکدرم خرج کنند و تنگچات جمیع ولایات
را شکسته و بخلاص برده تمام عیار سازند و بهمان وزن و سکه موزون و مسکوک گردانند چون فرمان آن مظهر امن و امان در ولایت روم و اران و آذربایجان
و عراقین و فارس و کرمان و گرجستان و کردستان و مازندران و خراسان وزن و عیار زر مساوی گشت و از بیم سیاست و فرط مهابت صرافان و قلابان را
مجال آن نماند که طلا و نقرهٔ مغشوش را سکه زنند فرقهٔ ارباب حرف خصوصا تجار بغایت مرفه الحال شدند و بفراغ بال آغاز سوداگری و معامله نمودند و بعد از آن ایام غازان
خان فرمان داد تا از طلا مهری تنگچات صد مثقالی مضروب گردانیدند و در سکهٔ تنگچات آیات کلام ملک علام و اسامی سامی ائمهٔ اثنا عشر علیهم السلام و نام
آن پادشاه جم احتشام مثبت بود و در هر یک از آن که مدت عظیمی بر آمد چند گاه بفراغت میغنود **حکایت دهم در تعدیل مکاییل و اوزان و تعیین سنجات ولایات بر یک میزان** قبل از زمان فرخنده نشان غازان خان اوزان سنگ زر و بار و پیمانه و کیل و قفیز و تغار اختلاف
بسیار داشت چنانچه در یک ولایت بحسب قرب و بعد قری و قصبات از شهر تفاوت در وزن سنجات و کیلها یافته میشد و بدین واسطه خلل در سعر
بوقوع می پیوست و هر کس از مردم روستا تغیری میبایست داد چون کیل و پیمانه بر وی بودی البته هر صد من هفتاد من یا شصت من بودی اما مردم
قوی دست که از ایشان راستی گرفت بضرب چوب در هر صد من سی چهل من زیاده میستاندند و بدین واسطه پیوسته در میان بزازان و مزارعان
خصومت و منازعت اتفاق می افتاد و چون کیفیت حال بر آن خان ستوده خصال ظاهر گشت خاطر بتعدیل سنگها و کیلها متوجه داشته و در آن باب یرلیغ مطاع
بنفاذ رسانید و بهر ولایت امنای نشان سوار فرستاد تا مقصود بحصول پیوسته اختلاف از میان طوایف انسان برافتاد و حاصل مضمون آن یرلیغ آن بود
که درین اوقات که نواب پایهٔ سریر اعلی بوضع قوانین سرکار شهریاری اشتغال مینمودند چنان معلوم شد که در اطراف بلاد و دور دیار هر کس جهة
مصلحت و منفعت خود وزنی از سنگ و کلوخ و آهن ساخته بدان مزید و فروخت مینماید و بدان سبب درویشان نقصان مینمایند بنابرآن فرمان واجب
الاذعان نفاذ یافت که در تمامت ممالک از کنار آب آمویه تا مصر سنگ زر و نقره و بار و کیل و تغار را مساوی گردانیده از آهن بسازند و مهر بر
نهاده خلاف آنچه در حضور مقرر فرموده ایم جایز ندارند و بقوانینی که بتفصیل میاید عمل نمایند اول بدانند که استاد فخرالدین و بهاءالدین خراسانی بتعیین مودم
که سکه های زر و نقره را موازی وزن تبریز بشکل مثمن ترتیب کنند و در هر ولایتی دو معتمد از قبل خود نصب نمایند مقرر آنکه بنی از هر بلده بحضور بحسب سنجات را
بآن وزن و شکل از آهن ساخته نزد معتمدان مشار الیهما برند تا مهر بر آن زنند و بحکس و دیگر بران بهم ضرور دارند و هر آفریده که خلاف نموده بی وقوف امین و معتمدین
موی الیهما سنگ سازد و سکه بر آن نهد مجرم و کشتنی باشد دیگر مقرر فرمودیم که هر کس سنگ مسکوک خرد نام او را در دفتر نویسند تا دیگری سنگ نتواند
ساخت و در هر ماه یکنوبت تمامت سنجات مردم را بنظر احتیاط در آورده موازنه کنند تا اگر شخصی بخلاف حکم عمل نموده باشد و کیفیت ظاهر گردد بسیاست

رسد و دیگر فرمان داده ایم که وزن سنگ بار در هر موضع که کمتر از وزن تبریز بوده باشد موازی وزن تبریز سازند و در هر ولایت که آن وزن زیاده بوده باشد همان
دستور مقرر دانند لیکن باید که تمامت آن سنجات را بشکل مثمن از آهن ساخته و تعدیل نموده معتمدان مشار الیهما سکه بر آن نهند تا اعتماد را شاید و باید که وزن بار را از ده من
تا یکدرم یازده قطعه سازند بدین تفصیل ده من تا پنج من دو من یکمن نیم من چهار یکی نیم چهار یک ده درم پنج درم دو درم یکدرم دیگر حکم شد که جهة بار گران یکمنا
که آن را میزان خوانند بحد تغاچیان بلاد و قپان نصب نمایند و بار بدان کشند بر وجهی که در وزن تفاوت ظاهر نگردد دیگر مقرر فرمودیم که در تمامی ممالک
محروسه کیلها را مساوی سازند بر وجهی که ده من تبریز که دویست و شصت درم است در کیلهٔ کنجد و ده کیل از آن یک خروار باشد و بغیر ازین کیل هیچ پیمانه
و اصطلاح در میان طبقات انسان معتبر نبود تا مردم نتوانند که بکیلهٔ زیاده و کم کیله یکدیگر را فریب دهند و چون در وزن حبوبات از گندم و جو و برنج و نخود
و ماش و کنجد و جاورس و غیره با تفاوت ظاهر است باید که جهة هر یک از حبوبات مذکوره کیلی علاحده سازند چنانچه ده من تبریز از جنسی که آن کیله را برای آن ساخته
باشند در آن گنجد و بر چهار جانب کیله ثبت کنند که کیلهٔ فلان دانه مقرر ساختیم که همان معتمدان بتوقیع نواب دار القضاء و محتسب احتیاط کیلها نموده انبار آن شان
و در هر ماهی یکنوبت آن علامات را بنظر در آورند تا هیچ مزوری زیاده و کم نتواند کرد و اگر در دست کسی کیلهٔ بی نشان یابند او را تخته سیاه کنند تا دست رنج
هر بار ستانند دیگر باید که پیمانهٔ شیره و سرکه و روغن علاحده سازند بر وجهی که در پیمانه بوزن تبریز ده من گنجد و اگر نیم پیمانه سازند چنانچه گنجایش پنج من تبریز داشته
باشد منعی نیست و باید که خیک شیره که جهة آش آرد و ساوری آورند پنج پیمانه باشد بوزن پنجاه من و آنچه برای حلوی آورند چهار پیمانه باشد چهل من دیگر باید که
تمامت ذراع که اقمشه بدان گز کنند با گز تبریز مساوی باشد مگر گز روم که آن تفاوت بسیار دارد و مقرر آنکه بر دو سر جمیع چوب گزها مهر استاد فخرالدین
و بهاءالدین خراسانی باشد تا اعتماد را شاید والسلام علی من اتبع الهدی **حکایت یازدهم در باب تخم و زراعت در مزارع بر افتاده و محصول سعادت جاوید بحصول رسانیدن** چون بواسطهٔ قتل و غارت عام و ظلم و تعدی بر دوام در ایام استیلای مغولان بسیاری از قری
و قصبات ایران نامزروع و ویران گشته بود و در آن اوان که از نفحات سحاب معدلت غازان خان فضای جهان چون بوستان جنان خرم و ریان مینمود و رونق
آن پادشاه عالی مکان ضمیر آفتاب تاثیر متوجه معموری ابرات گردانیده امرا و ارکان دولت و اعیان و اشراف مملکت را جمع آورد و در باب فواید زراعت
نکات سنجیده و کلمات پسندیده تقریر کرد آنگاه یرلیغ همایون مزین بالتمغای عنایت فرمود مشتمل بر آنکه هر کس مزرعه را که بایر بوده باشد مزروع گرداند دیوانیان
با او چگونه معامله کنند و آن بحسب تحقیق بود و از این جهت که اراضی نامزروع سه نوع میتواند بود نوع اول آنکه بهیچ جاری متصل اراضی بایر باشد و بی ارکان تنقیهٔ آب بدو
رسد مقرر آنکه هر آفریده که در مثل این موضعی زراعت کند در سال اول چیزی بدیوان ندهد و در سنهٔ ثانیه از آنچه واجبی او شود چهار دانگ دهد و در سال سیم
مال خود را بموجب راستی جواب گوید نوع دوم آنکه مزارعی آنی بکلمه خرجی باید کرد تا آب جوی بر زمین نشیند مقرر آنکه کسی که مثل این زمینی را زراعت کند بتوجه
نوع اول در سال نخست از مال جهات معاف باشد و در سنهٔ ثانیه از آنچه واجبی او باشد نصفی بدیوان دهد و بعد از آن بدستور سایر رعایا مال جواب گوید
نوع سیم آنکه بواسطهٔ حفر نهر یا بیرون آوردن آب کاریز مزارع زحمت بسیار باید کشید تا زمین مزروع گردد مقرر آنکه مزارعی که مثل این مزرعه را مزروع سازد بتوجه
دو نوع مذکور سال اول یکدینار و یکمن بار بدیوان ندهد و در سنهٔ ثانیه دو دانگ بوصول رساند و در سایر سنوات از آنچه حقوق دیوانی باشد نصفی را جواب گوید
و نصفی دیگر را در وجه حق الاهتمام خود بر دارد و آن مزرعه هرچند دیوانی باشد و در املاکیت آن مزارع مقرر دانند چنانچه اگر خواهد آن را بفروشد کسی منع
نماید و بعد از صدور این حکم خاص و عام در اراضی بایر آغاز زراعت کرده در اندک زمانی بسیاری از آن مواضع معمور و آبادان گشت و خلایق در رفاهیت
افتاده خصب و سعت معیشت از حد در گذشت و هم در آن اوان بمسامع نواب غازان خان رسید که مزروعات خاصهٔ اینجایی که در ولایات بوده اکثر
روی بویرانی آورده بلکه بعضی از حکام بدست اندازی عوامل بذر پادشاهی را تلف کرده اند بنابرآن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که وزرا از دیوان
بهر ولایتی مبلغی معین در وجه عوامل و بذر زراعت خاصهٔ سلطانی بجری دارند و سال بسال بوقت ادراک بحصول حاصل آن را از حاکم آن ولایت طلب دارند
تا او مضرور ... در باب زراعت مواضع اینجو اهتمام نماید و چون برین موجب عمل نمودند در سال اول بعضی از حکام بهانهٔ آفت ارضی یا سماوی و عدم حصول
محصول اینجو اشتند که بذر غازانی را بوی جواب نگویند و این عذر بسمع قبول راه نیافته املاک اینجماعت در عوض تعلق بدیوان گرفت لاجرم بعد از آن کلی
ولات ولایات در باب آبادانی مزروعات اینجو طریق سعی و اهتمام مسلوک داشتند و هر سال مبلغ و مقدار کلی از آن محصول موصول گردانیدند

تخم نیکنامی کاشتند **حکایت دوازدهم در باب رعایت خلایق و ممنوع شدن یکان و خربندگان از ارتکاب امور نا[شایست]**
در جامع التواریخ رشیدی بنظر درآمده که غازان خان ملاحظه حال رعایا و زیردستان بمرتبه مبالغه داشت که هرگاه بروی ظاهر شدی که یکی از امرا و مقربان بخلاف فرمان
از رعیتی چیزی گرفته فی الحال میفرمود تا بضرب چماق آن وجه را استرداد نموده بآن بیچاره رسانند و هرگاه که در اثنای شکار یا اسفار بعرض میرسید میفرمود تا گوسفند
و مرغ و سایر مایحتاج را بتسعیر وقت از مردم ایلخانی میخریدند و بهای آن اشیا را نقدا ادا کرده بزیاده و کم مزاحم و متعرض هیچکس نمیگردیدند و در اثنای آن اوقات
بعرض رسید که جمعی کثیر از یکان و استربانان و ساربانان خاصه و ملازمان خواتین و شاهزادگان و نوئینان فوج فوج در محلات و اسواق سر راه بر متمولان
میگیرند و بلطف یا بعنف میگویند که امروز جهة خرج صحبت ما این مبلغ سرانجام میباید کرد و اگر آن شخص در ادای آن کاهلی نماید او را بیناموس میسازند
و بسیار بجهان واقع میشود که یک کس در یکروز بسه چهار طایفه از این جماعت دوچار میخورد و هرکرت مبلغی فرود می آورد و پای عرض میشود و همچنین آن مردم
بیباک در ایام عید و نوروز بدر خانه بزرگان رفته چیزی می طلبند و اگر آن بزرگ خود را بایشان ننماید انواع اهانت کشیده ضرورة آنچه میخواهند [بدهند]
و الا هرچه در خانه او مییابند برگرفته در خرابات بگرو مینهند و چون آن عزیز زر در متاع خود را طلب مینماید او را انقدر اذیت میرسانند که قابل شرح نیست
و این معانی در نظر عدالت غازانی بغایت ناپسند نموده فرمان داد تا در اسواق منادی کردند که هیچ آفریده و کیدبان (?) و کمین (?) بجماعت یکان و ساربانان
و استربانان ندهد و هرکس ازین طایفه از مردم چیزی طلبد او را در حال سیاست کنند لاجرم آن قوم ترسیده دست از اضرار خلایق باز کشیدند و دیگر
از آن مستمر (?) بتفرقه و پریشانی ندیدند **حکایت سیزدهم در باب اقطاع سپاه و رعایت ملازمان درگاه** پیش از ایام دولت
آن پادشاه عالیجاه عموم لشکر مغول را مرسوم و جامگی و تغار مقرر نبود و بعضی از سران سپاه را که فی الجمله غله از دیوان میستاندند و چون سریر جهانبانی بفر
وجود غازانی زیب و زینت پذیرفت جهة لشکریانی که خدمت نزدیک میکردند تغار تعیین فرمود و بتدریج هر سال چیزی بر آن می افزود و بنا بر آنکه برات
غله را بر ولایات می نوشتند بواسطه سرانجام علوفه رعایا تشویش بسیار میرسید و گاهی براة براجع شده لشکری بی حصول مقصود باز میگردید و چون این معنی
بر ضمیر منیر غازانی روشن گشت فرمان داد که در هر ولایتی از قشلاق و ییلاق بهنگام ارتفاع محصول غلات دیوانی را انبار کرده بشحنه بسپارند تا هرگاه که براة بآن
رسد آنچه او را باید گرفت بی مزاحمت رعیت بستاند بعد از آن در اوایل شهور سنه ثلث و سبعمایه فرمود که آن تغار که جهة سپاه ظفر شعار مقرر فرموده ایم
از هر ده نفر زیاده نمیرسد و مناسب چنانست که انعام عموم یافته همگنان را شامل گردد و هیچکس در وقت توجه بهیچ از افلاس و عدم براق
شکایت نتواند کرد آنگاه در عرض دو سه ماه تمامت سپاه را مفصل نموده اقطاعات تعیین فرمود و در آن باب یرلیغ داده قیود معینه در آن نشان مندرج
گردانید محصل مضمون یرلیغ آنکه بر همگنان پوشیده نیست که پیش ازین پدران ما بعضی از چریک مغول را اندک تغاری میداده اند و اکثر ایشان را از
مواجب و انعام بی نصیب و محروم میگذاشته اند و ما درین وقت تمامت چریک را مشمول عواطف و عطایا گردانیده در یک سلک انتظام داده
و مقرر فرموده ایم که از کنار آب آمویه تا حد مصر از قری و مزارع هر یکی یورت هرکدام از هزاره یا جیل مغول نزدیک باشد بهم اقطاع بر ایشان مسلم داشته
تا متصرف شوند و احکام و شروط آن اقطاعات برین موجب است که مشروح میگردد اول آنکه از آن مواضع آنچه بالفعل دیوان حق داشته باشد بر طایفه
از رعایا که از قدیم الایام در آن اراضی زراعت میکرده اند هم بآن قاعده عمل نمایند و واجبی آن را از روی راستی بچریک رسانند دیگر آنکه باید
که لشکریان در املاک و آب و زمین ملاک و اوقاف اصلا دخل نکنند و از ایشان مال و وجهات طلب ندارند دیگر آنکه آنچه از قری و مزارع دیوانی
بایر باشد داخل یورت هر یک از هزاره یا تا باشد از آنکه جوی صالح زراعت ساخته باشد و ملکی یا متولی پیدا شده حجت خود را بملکیت یا وقفیت اثبات
سازد باید که آن مالک یا متولی ده یک از محصول آن بدیوان جواب گوید و تتمه را با مزارعان مناصفه تقسیم نماید دیگر باید که اصحاب اقطاع رعایا و مزارعان
مواضع بایر را در هر جا باشند باز گردانند تا مزرعه قدیمه خود را بدستور سوابق ایام مزروع سازند و رعایا مواضع دیگر را بخود راه ندهند و حمایت
نکنند و بدانند که ایشان را بر رعیت زیاده از آن حکم نیست که مزارعان را بر مزروع ساختن مواضع معهوده باز گردانند و مال و وجهات دیوانی را برایشان
بستانند و رعیتی که استطاعت زراعت نداشته باشد باید که او را تکلیف نکنند و رعایت حال مزارعان واجب دانند دیگر باید که چریک منصوره
در قری و مزارعی که در جوار اراضی ایشان باشد اصلا دخل ننمایند و زراعت نکنند و انقدر التفوز (?) را که چراگاه اغنام و عوامل مواشی مردم آن مواضع

گردانیده مزروع سازند و مجموع از اقطاعات آن [...]

آن مواضع زوایی (?) باشد باز گذارند دیگر باید که از هر ناحیه که باقطاع مقرر شده جماعتی از اهل حضرت باتفاق بیتکچی که تعیین یافته آن اقطاع را بقرعه در میان صدجات
هزاره ها تقسیم نمایند و آن بیتکچی حصه هر صده و ده را از اراضی معموره و بایره مفرد ساخته نام بنام بر دفتر نویسد و یک نسخه بدیوان اعلی آورده دیگری بامیر هزاره
سپارد و دفاتر صدجات را بامرا صده و بعد از آن بیتکچی عارض هر سال کیفیت حال مردمی را که نام ایشان بر دفتر مثبت باشد تفحص نماید تا آنکس که در
زراعت اجتهاد نموده باشد رعایت یافته هرکس تقصیر ورزیده باشد مؤاخذه گردد دیگر باید که چریک این اقطاع را که بایشان عنایت فرموده ایم نفروشند
و نبخشند و باینداقودانی (?) و اقارب تکلف نکنند و الا مجرم و کشتنی خواهند بود دیگر چون کسی که اقطاع بنام او مقرر ساخته ایم وفات یابد از پسران و برادران
او یکی را قایم مقام او سازند و نامش را بر دفتر ثبت کنند و اگر پسر و برادر نداشته باشد آن اقطاع را بنام غلام قدیم او نویسند و اگر او را غلام نیز نبود
در میان صده هرکس قابلیت داشته باشد آن اقطاع را بوی دهند و کسی که یاساق را دیگرگون کند امرا هزاره و صده او را گناه کار گردانند و اقطاع
او را بکسی دهند که کوچ تواند داد و نامش را بر دفتر نویسند و هر سال دفتر را بعرض رسانند و حکم فرمودیم که اگر مردم چریک از آنچه در دفتر قانون قرار یافته
چیزی زیاده از رعیت طلبند عارض مانع آید و اگر ممتنع نشوند نام آنکس را نوشته عرضه داشت پایه سریر اعلی نماید دیگر چون اقطاع امیر هزاره و عارض
علاحده مقرر شده باید که در اقطاع چریک تصرف نکنند و براة ننویسند و چریک باید که بشرح مسطور عمل نموده از مضمون یرلیغ تجاوز ننمایند و بر رعایا
و مزارعان زور و زیادتی جایز ندارند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه پوشیده نماند که بعد از وقوع این اقطاع غازان خان فرمان داد که لشکر
تواچیان سپاه سازیاده کرده در خانه وار یکه و نفر بفراییند و مجموع آن طایفه را اقطاع علاحده مقرر ساخته ایشان را بمحافظت سرحد ولایات
باز داشت و لشکریان تازیک سازی جامگی و اقطاع شفقت نموده فرمان داد تا اسامی ایشان را بر دفاتر مثبت گردانند و در هر سه ماه یکنوبت عرض
کرده یراق آن جماعت را ملاحظه نمایند نقلست که در اواسط ایام سلطنت آن پادشاه عالیجاه معلوم شد که بواسطه منازعت و مخالفتی که در میان
الوس جوجی خان و جغتای و اوکدای واقع است بهر وقت چیغانهای یکدیگر را غارت نموده عیال و اطفال را اسیر میگیرند و بتجار و مردم تازیک میفروشند
عرق غیرت و عصبیتش حرکت آمده فرمود که چگونه جایز باشد که اولاد جماعتی که از نسل اقوام مغول بوده باشند و چندین کار چنگیزخان را کوچ داده در پیش
تازیکان خدمت کنند حکم فرمود که هر مغول بچه که بمعرض بیع درآورند جهة خاصه ایلخانی بخرند و ایشان را بخدمت آستان سلطنت آشیان باز دارند
و در عرض دو سال نزدیک بیک تومان مغول بچه خریده شد و ولایت مراغه در وجه اقطاع آن لشکر زرخرید تعیین یافته امارت آن تومان بپولاد
چینسانگ مفوض گشت **حکایت چهاردهم در تدبیر تکثیر اسباب جنگ و حرب و توفیر آلات طعن و ضرب**
قبل از جلوس غازان خان در هر ولایتی جمعی کثیر از کمانگر و تیرتراش و ترکش دوز و شمشیرگر و جیباجی را علوفه تعیین کرده بودند که جهة خاصه ایلخانی اسلحه
ترتیب نمایند و آن جماعت احیانا بواسطه عدم وصول مواجب و گاهی بسبب قلت اهتمام امرا قورخانه در سرانجام آن مهم طریق اهمال مسلوک میداشتند
و آنچه از اسلحه قبول نموده بودند بقورخانه نمیرسانیدند و نوبتی که از سلاطین چینگیزی تحقیق احوال آن جماعت اشتغال فرموده بوضوح پیوست که هر سال مبلغی
کلی در وجه علوفه ایشان بر متصرفان ممالک مجری شده و عشر آنچه متقبل گشته بودند اسلحه موجود نیست بنابراین جمعی از ایلچیان بولایات رفته بقتل رسانیدند و
امرا قورچی سابق را مخاطب و معاقب گردانید مع ذلک فایده بر آن ترتب نپذیرفت و اسلحه که مقرر بود از آن طایفه وجود نگرفت و در آن ایام
که غازان خان همت بر ضبط و ربط امور سرکار سلطنت مصروف میداشت در باب توفیر و تکثیر اسلحه تدبیر صایب کرده حکم فرمود که هیچیک از زمره
مذکوره را جامگی و علوفه ندهند و تعیین نمایند که هرکس از جماعت کمانگر و تیرتراش و شمشیرگر و جیباجی و غیرهم هر سال صد دست سلاح جهة خاصه و
سایر بقورخانه آورد بنرخ روز بها ستانند و بر سر هر طایفه از آن جماعت امینی نصب فرمود تا سال بسال اسلحه مقرر از ایشان بوصول رسانند و
آنچه از تحویلدار قورخانه گرفته بها دهد و در وجه ثمن اسلحه و اخراجات قورخانه مال یک ولایت را معین گردانید تا حاجت نباشد که جهة تحصیل آن
براة دار بولایات رود و موجب تفرقه رعیت شود و باین تدبیر در سالی ده هزار مرد سلاح مکمل و مرتب گشت و پیش از آن دو هزار مرد وصول
نمی یافت حال آنکه در آن سال زیاده از نصف آن مبلغ که سابقا در وجه علوفات مردم اسلحه ساز مجری میشد در بهای آن ده هزار مرد سلاح مصروف
گشت لاجرم آن قاعده سمت استمرار گرفت و از کثرت اجتماع آلات حرب قورخانه عالی صفت تضایق پذیرفت **حکایت پانزدهم**

در تدارک مهم قوشچیان و پارسچیان و صید شدن مرغ دل خلایق بسبب دفع دام مضرت ایشان در زمان
اکثر سلاطین چنگیزخانی جانوردار بسیار مقرر بود که هر یک در موضعی معین ساکن شده جانور گیرند و با امرا قوشچی سپارند و جهه هر یک از آن طایفه در ولایات
مبلغی باسم علفه و علوفه و جای و طعمه جانور تعیین کرده بودند و ایشان هر ساله آن وجه را مع ده یازده و قولقه از نقد و جو تحصیل می‌نمودند و اندک جانوری
بدست آورده متوجه درگاه شده و در اثنای راه بهر شهر و قریه که می‌رسیدند الاغان مردم جهه سواری و پرتل می‌گرفتند و مبلغهای کلی بعلوفه و طعمه جانوری می‌ستاندند و چون
آن طایفه را استیلاء تمام بود هر مغولی گرسنه که از سر انجام وجه معاش عاجز شدی بهر حیله که میسر گشتی جانوری بدست آوردی و نزد ایلچیان برده یرلیغ ستاندی
که در سلک جانورداران منتظم باشد و از فلان ولایت علوفه گیرد و بنابر آن عدد آن جماعت بغایت کثرت انجامیده بود و هر ظلم و زیادتی که از ایشان نسبت
بطوایف انسان وقوع می‌یافت هیچکس باز خواست نمی‌نمود و بسیاری از مردم اوباش و فساق بحمایت جانورداران پیوسته بندگان خدای ظلم و تعدی می‌کردند و
اگر کسی بسهو از نواحی قرق جانور می‌گذشت از وی اسپ و جامه و زر گرفته انواع حیف و جور بجای می‌آوردند و با وجود این همه استیلا که آن جماعت را داده
بودند هر سال چند جانور بمعده و بخلاف امرا قوش می‌رسانیدند و پری چند از چوغه او بحیله و مکیسه در میان زده بهر نوع که می‌خواستند می‌راندند و مهم یوزبانان نیز
همین صورت داشت و هیچ آفریده نقش منع و زجر این طایفه را بقلم اندیشه بر لوح دل نمی‌توانست نگاشت تا آنکه غازان خان برای پیر و بخت جوان در آن
باب فکری بصواب اندیشیده فرمود که در سرکار سلطنت سالی هزار دست جانور و سیصد قلاده یوز کافی است و اشارت کرد تا امرا قوش و پارس
اسامی کسانی را که قابلیت آن مهم داشته باشند مفصل کنند و حکم شد که بعد جاهی که نام ایشان را در مفصل نویسند بجلکین گرفتن جانور و یوز قیام نماید و مقرر کرد
که جهه علوفه و علفه و طعمه جانوران و خرج الاغ جانورداران و یوزبانان هر ساله چه مبلغ از کدام ولایت دهند و در آن باب یرلیغ بالتون تمغا موشح گشت
و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که سوای آنچه در یرلیغ مثبت بود جانورداران و یوزبانان هیچ علف و شلتاق چیزی از رعیت نگیرند و مرا
و متعرض الاغان مردم نشوند و بدین تدبیر برنا و پیر و صغیر و کبیر از مضرت آن جماعت خلاص یافتند حسب المقرر هر سال هزار دست جانور و سیصد قلاده یوز
وصول می‌یابد و آنچه سابقا در وجه علوفات ایشان اخراجات می‌شد مضاعف رسید والتائید من الله المجید الحمید **حکایت شانزدهم در ضبط سرکار غنامات**
و سپردن اغنام و مواشی باصحاب امانات قبل از نضارت مرغزار مملکت از سحاب معدلت غازانی شتران و گوسفندان اینجانی بتحویل غانچیان
می‌بود و هیچکس بر کرباد فراغ محاسبه و طلب نتاج با ایشان گفت و شنودی نمی‌نمود و چون غازان خان بر سریر سروری نشسته بتفحص حال آن جماعت و تحقیق آنچه بدیشان سپرده
بودند مشغول گشت معلوم شد که عین المال نیز موجود نیست تا بنتاج چه رسد و از سبب فقدان شتران و گوسفندان پرسید جواب دادند که امسال سرما بوت نموده
اتلاف اغنام و مواشی بود غازان خان فرمود که تفحص نمایند که غانچیان از شتر و گوسفند خاصه بیت مالی و بعد از تقدیم لوازم تفتیش و تحقیق انجامید که هر یک
از آن قوم شتر و گوسفند بسیار دارند لاجرم عیان بر زبان راندند که بچه جهت برودت بوت در مجال اغنام اینجانی تاثیر نموده و مواشی خاصه شما را سالم گذاشته
آن جماعت بگناه معترف شده غازان خان غانات را از ایشان باز گرفت و بمردم معتمد امین سپرده فرمود که هر سال از نتاج چند راس بر اصل افزایند و حظوظ و قول
از آن طایفه ستانده و ایشان را از تکالیف دیوانی ترخان گردانید و بدین واسطه در اندک زمانی آن مقدار شتر و گوسفند در مواشی اینجانی افزود که قبل از آن هیچ یک
از چنگیزخانیان را عشر آن میسر نبود **حکایت هفدهم در بیان قوانین پایزه و احکام در ابطال فرامین مکرر خاص و عام**
در ایام دولت اکثر سلاطین چنگیزخانی مهم عنایت کردن پایزه و یرلیغ بغایت نامضبوط بود و هر کس مهمی داشت بیکی از امرا یا وزرا التجا کرده حسب المدعا
نشان درست می‌نمود بنابر آن در آن اوان طوایف انسان خصوصا امرا و اعیان یرلیغها نقیض یکدیگر بسیار داشتند و همچنین پایزه‌ها مکرر بدست آورده
بدان واسطه همواره نقش خیالات باطل بر لوح دل می‌نگاشتند و چون نشان عالیشان انا جعلناک خلیفه بنام نامی غازان خان امضا یافت فرمان فرمود که هیچ آفریده
از امرا و وزرا و مقربان پایه سریر اعلی در مجلس شراب از مهمات حکمی و مالی جزئی و کلی چیزی بعرض نرسانند و هر گاه حکمی در باب مهمی صادر گردد و در یرلیغ مطابق آن
حکم سواد کرده معروض دارند و بمسامع جلال رسانند که این سواد فلان نشان است که در فلان روز عرضه داشت شده بود تا رخصت یرلیغ نوشتن حاصل
کرده در خانه کلید صندوقچه را که تمغا بزرگ در آنجا بود بخلاف سلاطین ماضیه خود نگاه میداشت و هر گاه چند یرلیغ مجتمع می‌گشت کلید را بایلچیان معتمد می‌سپرد
تا تمغا بیرون آورده بر نشان زنند و باز بسپارند و آن پادشاه عالیجاه چهار کس از نوکران بزرگ برگزیده هر یک را قراتمغای عنایت کرده بود که

گرده بود که بر پشت نشان زنند تا نتوانند گفت که فلان نشان بی وقوف ما نفاذ یافته و ایضا غازان خان بنویسندگان مقرر فرموده بود که هر نشانی که بالتمغا رسد
سواد آن را لفظا بلفظ بر دفتر ثبت نمایند و ذکر کنند که آن نشان در کدام روز بخط کدام یک از بتکچیان ممضی شده و مضمون را که بعرض رسانیده و در هر سال
باب دفتری جهة درج نمایند تا همواره سرکار یرلیغ منتظم بوده و در آن باب خبط و خیانت نشاید بود و غازان خان جهة نشان حکومت سلاطین و ملوک معظم امرا
گرم تمغا بزرگ از سنگ یشب مرتب ساخته بود و برای فرامین قضاة و مشایخ و علما نیز تمغا یشب ترتیب نموده بود اما این تمغا از تمغا اول
در نظر کوچک‌تر می‌نمود و جهة متوسطات امور سلطنت تمغای بزرگ زرین داشت و نشانهای مهمات خزینه را تمغای دیگر که یشب بود می‌گذاشت
و برای یرلیغ برنشستن چریک و ورود آمدن لشکر بزرگ و تازیک تمغای مخصوص از زر تعیین کرده بود و بر حواشی این تمغا صور کمان و چماق و شمشیر نقش
می‌نمود و مقرر چنان بود که تا لشکریان آن تمغا را بر یرلیغ نبینند بسخن بتکچیان امرا و نوکریان متوجه طرفی نشوند و همچنین در وقت مشاهده تمغا مذکور
بازگشته بصورت خود روند و بدین قیاس آن پادشاه نکته دان جهة بروات خزانه عامره و متوجهات ولایات و بالفعل و مقاطعات و مکتوبات و مقالات
دیوانی آلتون تمغا کوچک نگاه می‌داشت و مقرر بود که مضمون آن نوشتها نیز بر دفتر علی حده ثبت نمایند انگاه بحضور در آورند تا بالتون تمغا رسد
بعد از چند گاه این خواطر خطیر منقوش گشت بر ضمیر انور غازانی گذشت که چون مهمات سرکار دیوانی و حاجات طبقات انسانی بسیار است و هر نسخه ممکن
آن نیست که سواد احکام را بعرض رسانند هر آینه مهام فرق انام در عقده تعویق و اهمال خواهد ماند و بدین واسطه فقیران و محتاجان تضییع تشویش بسیار
یافت بنابر آن فرمان واجب الاذعان صادر شد که جهة هر یک از مناصب و مهمات کلی او نوع که بکار آید یک نسخه ضبط در آید نشانی مشتمل بر
و دقایق و قیود مناسبه سواد کرده امرا و وزرا آن را مطالعه نمایند و اصلاح نموده معروض دارند و مجموع آن مسودات را بر دفتری نوشته آن را
قانون الامور نام نهند تا هر گاه در باب هر یک از آن مهمات حکم شود که یرلیغ دهند بتکچیان قانون الامور را در پیش نهاده آن نشان را بی زیاده و نقصان
از آنجا نقل نمایند و اگر احیانا بحسب تفاوت اشخاص مردم و تباین مواضع و مقتضیات حالات و ازمنه اندک تغییری بزیاده و کم در آن نشان باید کرد
آن الفاظ و عبارات معبر را نخست بر کاغذ پاره نوشته عرضه داشت کنند بعد از آن در یرلیغ نویسند و چون این ضابطه و قانون معمول گشت اختلاف
عبارات که جهة اغراض در نشانها وقوع می‌یافت ممنوع گشت و ارباب ملتمسات از سرگردانی و انتظار خلاص شدند اما ترتیب و تدبیر پایزه در زمان
وجه صفت انتظام نپذیرفت که جهة سلاطین و ملوک و حکام معظم پایزه بزرگ ساختند بصورت سر شیر و نام آن کس را بر آن ثبت کردند و هر کس
پایزه از آن میدادند نامش را بر دفتری نوشتند و مدت العمر از او باز نمی‌گرفتند و بعد از عزل می‌ستاندند و در ازمنه سابقه رسم باز ستاندن پایزه نبود
لاجرم حکام معزول در خفیه بوسیله آن پایزه بخلاف حکم مهمات می‌ساختند و کسی بر آن اطلاع نمی‌یافت و همچنین برای ولات متوسط الحال پایزه کوچک
از آن نقشی مخصوص مقرر شد بهمان شیوه و منصب ساختن پایزه بیک زرگر معتمد که پیوسته ملازم اردو بود مفوض گشت و او سکه نقشی غریب بر آن پایزه مقرر
ترتیب نمود و هر گاه پایزه بکسی میدادند در حضور نواب بارگاه غازانی آن سکه را بر آن پایزه می‌زد تا کسی تزویر پایزه نتواند ساخت و جهة ایلچیانی که بالاغ
بهر طرف میرفتند پایزه علیحده ترتیب کرده بودند مقرر آنکه هر کس از پی کاری رود آن را بوی دهند و چون باز آید بستانند و پایزهایی که پیش از آن
در تصرف شاهزادگان و خواتین و امرا می‌بود تمام ابطال یافت و بر این قیاس غازان خان بعد از آن احکام واجب الاذعان باطراف ولایات
و بلدان فرستاد حاصل الفحوای مجموع آنکه هر یرلیغ و پایزه قدیم و جدید که در دست مردم باشد مادام که باحضار هیچ آفریده مضمون آن را اعتنا
نکنند و بدین تدبیر نشانهای مزور و احکام مخالف مکرر که در تصرف فرق بشر بود تمام باطل و نامسموع شده و پایزهایی که در مدت هشتاد سال هر کس بحیله
و بهانه گرفته بدان واسطه بر خلایق زور و زیادتی می‌نمود ممنوع گشت **حکایت هژدهم در بیان ترتیب شیلان خاصه و خاتونان**
در ازمنه سابقه وزرا درگاه سلاطین جهة ما یحتاج شیلان و خرج مجلس بزم و حلوی مبلغ کلی جمع شده بودند و در ابنیه خواتین و شاهزادگان و صدقات
مطبخیان و طعمه جانوران را اضافه کرده بر مال جهات و ولایات حواله می‌نمودند و ایلچیانی که بتحصیل آن توجه می‌رفتند حکام ایشان را بحکه ستانده و مهلتانه
میدادند و جعل میساختند و در بسیاری از اوقات تحصیل مقصود باز گردانیده بنابر آن مصالح شیلان بوقت حاجت ترتیب نمی
توانند و در اکثر احیان اسباب آش و صحبت را امرا بجهه قرض می‌نمودند و شراب را که صد من ده دینار قیمت نهاده بودند پنج دینار می‌ستدند که بود

که خرواری به بیست دینار زیاده میخریدند لاجرم هر وقت که ایلچی چیزی از وجوه آش و علوفه میرسانید صرف مرا مجّه قرض ایداچیان میشد و بدین واسطه
هنگام افراغ محاسبات میان بیتکچیان ایداچی و دیوانیان منازعت افتادی و امرا بر سبیل رعونت ایشان نه تهاون و فات کذرانیدندی و آن مهم تحصیل نیافتی
و ایداچیان واقع شدی که ایداچیان از قصاب گوسفند و از شراب فروش شراب قرض کردندی و بها به ایشان نرسانیدندی و آن جماعت پیوسته بسر
دیوان آمده دادخواهی نمودندی و بمجلس همایون رسیدی و چون معنی این معانی بر خاطر انور غازانی روشن شد فرمان فرمود که اخراجات شیلان حضور دربار
برآورد کنند که در مدت شش ماه چه مبلغ میتواند بود و در هر شش ماه آن مبلغ را نقد از خزانه تسلیم ایداچیان نمایند که آنچه محتاج الیه باشد بخرند و بر دفتر
ثبت نمایند که در فلان تاریخ جهت مصالح آش و بجهت این مقدار اجناس و گوسفند باین تسعیر خریده شد تا هیچ آفریده نتواند که بعلت تفاوت تسعیر
چیزی از میان ببرد و بسبب نفاذ این حکم اسباب شیلان و مصالح طویها و جشنهای ایلخانی باحسن وجهی مهیا و آماده شد و از آنچه در اوقات گذشته جهت این
اخراجات در ولایات مجری میداشتند در مدت دو سال القدره فضل آمد که پانصد سر شتر و پانصد سر استر از آن وجه خریدند و بساربانان و آخور
سالاران سپردند تا جهت حمل چوکانه و سوچخانه محافظت نمایند و چون غازان خان از ضبط و نسق شیلان خاطر فارغ ساخت بتعیین وجوه آش و باحتیاج خواتین
پرداخت و مقرر فرمود که جهت شیلان هر یک از مهاد ایجو و ولایات موضعی معین گردانیده آن را از سرکار دیوان مستثنی کنند و متصرف دیوانیان
ایشان گذارند و وند از عظام ضروریات شیلان و باحتیاج ملبوس و مرکوب و جامگی دختران و فراشان و بلجیان و ساربانان و سایر خدم و حشم
هر یک از خواتین بعض آیین مفصل نماید که در سالی چه مبلغ و مقدار میشود و آن را از موضع مذکوره بخواه نموده اگر چیزی فاضل آید جهت ایشان بخزانه سازند
تا هنگام حدوث اخراجات ضروریه صرف نمایند و فرمود که هر موضع از ایجو که در وجه اخراجات خواتین معین کنند ملک آن خاتون بود و بعد از
وفاتش بر اولاد ذکور وی وقف باشد و دیگری در آن تصرف نماید بنا بر علی هذا در سرکار بیوتات خواتین نیز نظام تمام پیدا شد و ضروریات ایشان
صفت سرانجام پذیرفت و هر سال مبلغی کلی در خزانه هر یک مخزون گشته امور جمهور خدام اردو باسمت انتظام گرفت

حکایت نوزدهم

در بیان ضابطه سرکار خزانه غازانی و کیفیت بخشش و سخاوت آن مزین سریر سلطنت جهانبانی

در جامع رشیدی مسطور است
که در زمان استیلاء سلاطین مغول مهمات خزانه بغایت نامضبوط بوده و هر یک از امرا و مقربان بوقت حاجت نقد و جنس خزانه را تصرف مینمود لاجرم هرگز
بتکچیان بفراغ محاسبه خازنان نمیپرداختند و در وقت کوچ فراشان صنادیق خزانه را بار کرده بآن وسیله مهم خود میساختند و هرگاه از ولایتی مال خزانه
نزد خازنان آوردندی سوجیان و باورچیان و اختاجیان و فراشان از ایشان سوغات طلبیده و هر یک از نقد یا جنس چیزی اخذ کردندی و چون نوبت
دولت بغازان خان رسید و احوال خزانه را باین مرتبه مختل دید فرمان داد تا خزاین نقد و جنس و طلاآلات و مرصعات را از یکدیگر جدا گردانیدند و یکی از
اشیاء مرصعه را مفصل کرده غازان خان آنها را بدست خود در صندوق نهاد و در صندوق را مهر و قفل نموده بخواجه سرائی و خازنی معتمد سپرد و فرمود که دیگر
خازنان و فراشان مطلقا پیرامن آن صندوق نگردند و بهمین منوال محافظت زر سرخ و جامهای خاصه را در عهده همان دو شخص مقرر فرمود و خزانه زر سفید
و اثواب تشریفی را بتحویل خازن و خواجه سرای دیگر باز گذاشت و گفت که آنچه از خزانه خرج باید کرد در زیر حکم حاصل نموده پروانه نویسند و بنظر انور رسانند
که بقلم همایون جائز یابد آنگاه نایب وزیر آن پروانه را بر دفتر ثبت کند تا بتمغا موشح گشته بتحویلداران شود و حکم عالی نفاذ یافت که وزرا در هر شش ماهه یکبار
عرض خزانه کنند تا معلوم گردد که آنچه بنام تحویلداران در دفتر مثبت است موجود هست یا نی و اگر خیانتی ظهور یابد کیفیت معروض دارند و همچنین یرلیغ
نفاذ یافت که مهری ترتیب نمایند تا هر جامه که بخزانه آرند فی الحال آن مهر را بر آن زنند بمصلحت آنکه خزانچی جامه را بجامه مبدل نتواند گردانید و هر گز
که بهر صد دینار که از ولایات بخزانه آورند دو دینار تسلیم خزانچی کنند تا در وجه مواجب خویش تصرف نماید و بعد از آن بجنس چیزی طمع نکند و بمهر این الوان
غازان خان خواجه سرای بعیین کرده فرمان داد که از هر ده دینار و ده دست جامه که بخزانه آورند یک دینار و یک ثوب بآن خواجه سرا سپارند تا در وجه ضیافت
فرق بایون مصروف گردد و بنا برین قواعد حمیده و ضوابط پسندیده چندان نقد و جنس در خزانه عامره غازانیه مجتمع گشت که هر چند بدست گوهربار
زر سرخ و سفید و نفایس اجناس بامرا و خدام بارگاه سپهر اساس می بخشید نقصان در آن خزاین محسوس نمیگردید و کیفیت بذل و جود آن پادشاه عاقبت محمود
برین موجب بود که نوبتی در قوریلتای اوجان فرمان داد که بارگاهی بزرگ نصب کردند و نقود و نفایس خزاین موجود در جمع آوردند و انواع اثواب را

اثواب را جنس جنس و دفعه دفعه ترتیب دادند و صرها از نقود احمر و ابیض را جدا جدا نهاده بر هر یک نوشتند که چه مبلغ و مقدار است آنگاه جمعی کثیر از حشم و
نفر از مقربان بارگاه در آمده و آغاز بخشش کرده مردم بزرگ و جماعتی را که خدمات پسندیده بجای آورده بودند مقدم داشت بعد از آن طایفه را که در
مرتبه پدری یا فرزندی بودند چیزی داد آنگاه بنسبت بامرا و هزاره باز انعام داد و جوانان لوازم انعام تقدیم رسانید و مدت پانزده روز باین قاعده سخاوت
ورزید و در آن ایام مبلغ سیصد تومان زر نقد و بیست هزار جامه و پنجاه عدد کمر مرصع و سیصد عدد کمر طلا ساده بامرا و لشکریان بخشید و بدین قیاس همواره
انعام آن پادشاه سپهر احتشام تقدیم میبود و هرگز رسم بخشش چیزی بر ولایات حواله نمی نمود و روزی در حضور جمهور امرا و ارکان دولت فرمود که بهترین صفات
بشری جود و سخاست و لکن از مسالک سروری تخلق باخلاق الهی است و شیوه ستوده بذل و جود از جمله اخلاق حضرت معبود است پس مناسب آنکه پادشاهان در
سخاوت و احسان کوشند اما باید که طریق اعتدال مسلوک دارند و از اسراف اجتناب واجب شمارند تا پیوسته بر بخشش قدرت داشته باشند نه آنکه روزی
چند هر چه بدست افتد ببخشند و چند گاهی دیگر وجه انعام نیابند و نه باحتیاج طعام و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط و ایضا فرمود
که پادشاه باید که بسان آفتاب تابان انوار جود و احسان بتمامی طبقات انسان رساند و هیچکس را از موائد لطف و عطیه خویش محروم و بی نصیب نگرداند
و بخشش سلاطین باید که همچون آب چاه و چشمه باشد که هر چند آنکه از آن برگیرند دیگر رجوع شود و نقصان در آن پدید نیاید و این معنی میسر نشود مگر بتعمیر ملک و عدل و
سیاست پس لایق آنکه از طریقه رضیه عدالت تجاوز جایز نداریم و در جمیع امور شرایط اعتدال بجای آوریم و از آنچه بدست افتد چیزی باصحاب استحقاق
دهیم نه آنکه زر و جامه بر زبر یکدیگر نهیم و بدانیم که خاصیت مال آنست که چون اندک سرمایه باشد و چیزی اضافه آن گردد مثال مرغی که صیاد آن را
در دامگاه گذارد تا مرغان هم جنس او صید شوند و اگر آن مرغ نبود صید کردن میسر نشدی و حضار مجلس چون این سخنان حکمت آمیز و کلمات دانش انگیز شنودند
مراسم دعا و ثنا بجای آورده لوازم اخلاص و عبودیت افزودند

حکایت بیستم در تعداد عمارات و بقعات آن بانی مبانی خیرات

چنانچه از ضمن قضایای سابقه مستفاد میگردد سلاطین مغول را مدفنی معین نبود و هر کس از ایشان فوت شده جسد او را در موضعی که از عمارت و
زراعت بعید داشت دفن مینمودند و نواحی آن را قرق میکردند و چون جمال حال غازان خان بحلیه اسلام متحلی و آراسته گشت و بشرف طواف عتبات ائمه
کرام و مشایخ عظام مشرف گردید روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که مشهد و مرقد کسی که این قدر رواج و رونق داشته باشد او را چگونه از زمره اموات
توان شمرد و هرچند ما را درجه علیا حاصل نیست اما خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافته که بمقتضای کلمه من تشبه بقوم فهو منهم عمل نمایم و ابواب البر ساخته
در های صدقات جاریه بر گشائیم تا انوار منافع خیرات بر وجنات حال سادات و علما و فقرا تابد و ببرکت آن تحت جهانبانی حضرت ایزد تعالی تا
در پاید آنگاه فرمود تا معماران مدقق و استادان مهندس در شنب تبریز که حالا بشنب غازان اشتهار یافته قبه عالی جهت مدفن همایون بنا نهادند از ثقات
استماع افتاده که بنیاد دیوار آن گنبد سپهر آثار هرده گزاست و در تاریخ وصاف مسطور گشته که شش هزار قندیل زرین و سیمین که وزن هر یک از آن ها
پانزده من بود از آن بقعه منوره آویخته بودند و سیصد من لاجورد در نقش سقف و جدار آن صرف نموده و غازان خان بهر دو آن ... متصل آن بقعه منیعه
دیگر بقاع تعمیر نمود برین موجب مسجد جامع مدرسه شافعیه مدرسه حنفیه خانقاه دارالسیاده رصد خانه دارالشفا بیت الکتب بیت القانون
و آن خانه بود که دفاتر قوانین امور ملک و مال که غازان خان جهت رفاهیت سپاهی و رعیت وضع کرده بود در آنجا نهاده بودند بیت المتولی حوض خانه سقایه
حمام السبیل بعد از آن آن پادشاه عالیشان از املاک خاصه آنچه بحسب شریعت مطهره در تحت تصرف داشت برین بقاع سپهر ارتفاع وقف فرمود چنانچه
اقامت قضاة و علما بصحت آن حکم کردند و هیچ طاعنی را مجال اعتراض نماند و در خطیره چند حافظ مقرر کرد که هر روزه بتلاوت کلام مجید اشتغال نمایند و از
اوقاف آن جماعت را وظیفه دهند و در هر شب جمعه نان و حلوا ضیافت فرمایند و در مسجد جامع خطیب و پیش نماز و واعظ و مؤذن و مکبر و فراش و در
هر یک از مدرسه شافعیه و حنفیه مدرسان و معیدان و طلبه و خادمان و در خانقاه شیخ و پیش نماز و باورچی و خادم و در دارالسیاده نقیب و خدام
و باورچی که جهت سادات آینده و رونده طبخ نماید و در رصدخانه مدرسی که درس علوم حکمی تواند گفت و معید و طلبه و فراش و در دارالشفا طبیب و کحال
و جراح و باورچی و فراش و بیماردار و در بیت الکتب خازن و فراش و در بیت القانون کاتب و خازن و فراش و در بیت المتولی دربان و در
حوض خانه و سقایه فراش و در حمام السبیل حمامی و دلاک و سرتراش و فوطه دار و کلخن تاب تعیین کرده مجموع ارباب وظیفه را مابه الوظایف که ...

نموده جهة فرش و روشنائی بقاع مذکوره مبلغی مقرر فرموده و شرط کرد که در خانقاه هر بامداد و شبانگاه فقرا و مساکین را آش دهند و در ماهی دو نوبت [illegible]
و خوانندگان جمع آمده خوانندگی و سماع کنند و در آن روز جهة ایشان اطعمه و حلوا دهند و فرمود که برای مرمت آلات و ادوات رصدخانه و اشربه و
و ادویه و سایر ما یحتاج دار الشفا و اصلاح و مرمت کتبی که در کتابخانه باشد و مزد احیا نسخ جهة القانون و جهة بهای ابریق و سبو و خم و کوزه و حوض خانه [illegible]
و اخراجات تمام آن تسهیل آنچه ضرورت باشد متولی و علاوه وقف سال [illegible] ماه و جامه [illegible] سامان نمایند و چند شرط دیگر [illegible] مذکوره فرموده
آنکه هر جماعت از سادات و علما و حکما که اهل تحصیل و اکمل عصر باشند در بقاع مذکوره صاحب منصب و موظف گردند و همواره متوجه بوده بی ضرورت شرعی غیبت
ننمایند دیگر آنکه هر جماعت که بعد از فوت واقف هر کس از امرا و اعوان و اشراف تازیک او را زیارت کنند خدام حضره منوره آن کس را [illegible]
بقعه مذکوره برده از حاصل موقوفات ضیافت نمایند دیگر آنکه هر سال در روزی که واقف وفات یافته باشد آشی بزرگ ترتیب نموده علما و اعیان
تبریز و مجاوران بقاع مذکوره و ارباب استحقاق را جمع گردانند تا ختم قرآن نمایند دیگر آنکه در لیالی جمعه در مسجد جامع و مدارس و خانقاه حلوا جهة ساکنان
آن بقاع دهند و همچنین در عیدین و سایر ایام و لیالی متبرکه حلوا و اطعمه لذیذه ترتیب نموده بمجاوران و مسافران بخشش کنند دیگر آنکه پنج نفر معلم و پنج نفر
معید تعیین فرموده که در مکتب خانه یکصد نفر کودک یتیم را قرآن تعلیم دهند و وجه معیشت معلم و متعلمان را از اوقاف واصل گردانند و مقرر کرد که
هر کودکی که قرآن تمام کند چه مبلغ معلم را بدهند و چه مبلغ خرج ختان او نمایند و فرمود که جهة کتابخانه هر سال [illegible] مجلد مصحف مجید [illegible]
غمخواری صبیان مواجب دهند دیگر آنکه هر سال [illegible] پوستین [illegible] جهة مستحقان رسانند دیگر آنکه اطفالی را که بعضی ضعفا بر درهای بقاع
و سر راهی انداخته برداشته و دایه را اجرت گیرند که تعهد حال ایشان نماید و سایر ما یحتاج طفل را تا وقت وصول بسن رشد و تمیز سر انجام کنند دیگر
آنکه هر غریبی که در تبریز بمیرد و از وی چیزی نماند تجهیز و تکفین نمایند دیگر آنکه در سالی شش ماه که هوا سرد باشد چند خروار گندم و ارزن جهة مرغان در بامهای بقاع مذکوره ریزند
تا طیور برچینند و همچنین آن مرغان را نگیرند و هر که نماید بلعنت الهی گرفتار باشد دیگر آنکه هر سال [illegible] زن عاجزه را دو هزار من پنبه محلوج دهند
چنانچه حصه هر یک چهار من باشد دیگر آنکه متولی امینی در تبریز نصب کند تا هر گاه غلامی یا کنیزکی ظرفی را که جهة آب کشیدن بر داشته باشد شکسته و از ملک
خود ترسد آن را عوض خریده بوی دهد دیگر آنکه از هر جانب تبریز تا هشت فرسخ شوارع را از سنگ پاک کنند و پلها و معابر که خراب باشد [illegible] تا فقیران بسهولت
عبور توانند کرد [illegible] مبلغی مقرر فرموده [illegible] قضاة [illegible] ساخت و یکی را بمتولی موقوفات سپرده و دیگری را [illegible]
[illegible] ارسال داشت و نسخه سیم را در دار القضاة تبریز نهاده بمحافظت آن امر نمود و چهارم [illegible] بغداد [illegible] دیگر را نزد اشراف [illegible]
فرستاد تا هرگاه [illegible] مصلحت [illegible] اگر یکی غایب یا مندرس گردد دیگری باشد که مضمون معلوم توان کرد و مقرر فرمود که هر چند گاه قضاة بغداد و تبریز [illegible]
مرافعه شرعیه در وقفیت آن املاک و صحت شرط آن وقف حکمی مجدد نمایند و بر حکم خود گواهان تازه گیرند و نیز فرمود که بعد الیوم هر کس منصب قضا [illegible]
شود در اول شروع بتسجیل آن وقفیه پردازد [illegible] پیش نهاد همت سازد و پوشیده نماند که عمارات آن پادشاه مجمع صفات منحصر در بقاع مذکوره نبود
بلکه در اطراف ممالک محروسه مواضع دیگر تعمیر نموده شهر اوجان و خانقاه همدان از آنجمله است و در ایام دولت آن پادشاه عالی همت بموجب فرمان او در
جمیع قری و قصبات و ولایات عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان حمامات و مساجد و خوانق ساختند و در گرد بلده فاخره شیراز باروی رفیع با برج
ملک منیع بر افراختند اکنون وقت آنست که قلم فرخنده رقم [illegible] درین باب کوتاه سازد و ببیان شمه از حالات مشایخ و فضلا زمان غازان
خان طرح انداز **ذکر شمه از حال صلحا و افاضل آن ایام علیهم الرحمه من الله العلام** یکی از اهل علم و تقوی که بمجلس آن پادشاه سعادت
انتما میرسید و از عواید انعام و احسانش محظوظ و بهره ور میگردید **مولانا [illegible]** است و او مردی بود بمحاسن اخلاق موصوف و بوفور علم و صلاح معروف
[illegible] عارف و از مصطلحات متصوفه و مشایخ واقف امثال و حکایات بسیار بر خاطر داشت و همواره بصحبت امرا و حکام رسیده نقش
نصیحت و موعظه بر لوح دل ایشان مینگاشت و مولانا [illegible] ترکستانی الاصل بوده و در آن اوان که غازان خان در خراسان بحکومت مشغول بود [illegible]
بایلغار آمده بشرف ملازمت پادشاه رسید و بانواع انعام و احسان مخصوص و مباهی گردید و در وقتی که غازان خان فتح عراق و آذربایجان فرموده [illegible]
بخراسان فرستاد جناب مولوی را باعزاز و احترام تمام بار دیگر طلبیده و بانعام [illegible] مستظهر گردانید خواجه رشید وزیر در جامع [illegible]

در جامع التواریخ چنین تحریر نموده که چون مولانا [illegible] بدرگاه عالم پناه رسید غازان خان در این معارض فرموده حکم کرد که حاجت حالش واجب دانم و آنچه مدعا [illegible]
باشد بعرض رسانم و من حسب الحکم احتیاج او را مرتب ساختم و بقدر مقدور در استمالت خاطرش پرداختم بعد از آن پیوسته مولانا [illegible] بملازمت پادشاه شرف میگشت و
بین الجانبین در باب حکمت و عرفان سخنان عجیبه میگذشت و من در اکثر مباحثات غازان خان را بر روی [illegible] مییافتم و تعجب می نمودم که حضرت ایلخانی با وجود [illegible]
در سخن دانی بچه سبب بصحبت او مشعوف است [illegible] این معنی [illegible] تا روزی که در غیبت مولوی پادشاه [illegible] در غایت [illegible] زبان بگفتار گشاده و فرمود که [illegible]
که فهم هر کس بکنه آن نرسد زیرا که عموم خلایق در خزانه اسرار سلاطین راه نیابند بلکه خواص اصحاب اختصاص پی بعضی از سر منزل شریف برند و عوام از دور در دیوان
نگرند مانند شیخ [illegible] که او را آن مرتبه هست که خود را بدرون خزانه رساند لاجرم هرچه در بیرون آن خانه باشد داند من که این سخن از غازان خان شنیدم [illegible]
یافته معروض گردانیدم که چون این معنی از ضمیر نورانی ایلخانی واضح است بچه سبب شیخ [illegible] را این مقدار تعظیم مینمایند و صحبت او اظهار میل و رغبت میفرمایند غازان
خان جواب داد که ما حکم فولاد داریم و امثال این مردم حکم سنگ چقماق و فولاد اگرچه از سنگ چقماق مطلب [illegible] اما چقماق در صفت و جوهر [illegible]
قیاس هر چند که مرآت خاطر خطیر ما عکس پذیر صوری گردد که انوار آن هرگز در فضای ضمیر شیخ [illegible] پرتو نیفکند لیکن بسبب صحبت او [illegible]
از پیش ضمیر میشود گویند که مولانا [illegible] هم در زمان غازان خان درگذشت و در نواحی دار الملک تبریز مدفون گشت **مولانا محیی الدین** [illegible]
چنگیز خانیان قاضی القضاة ممالک آذربایجان بود و بصفت علم و عمل و انصاف [illegible] امانت و دیانت بفصل قضایای برایا اقدام مینمود **شیخ عثمان** [illegible]
در زهد و تقوی درجه کمال حاصل کرده بود در [illegible] سنه ست و ستین و ستمائه در بلده [illegible] از عالم انتقال فرمود **شمس الدین عبیدی** در سلک اکابر
علما انتظام داشت و همواره بنشر افاده و تالیف و تصانیف روزگار میگذاشت از مولفاتش [illegible] و رساله حساب مشهور است و نکات و دقایق آن
کتب را الواح خواطر افاضل مسطور **رفیع الدین بکرانی** در اصل از ابهر بود اما در کرمان اقامت مینمود و این رباعی از نتایج طبع اوست که رباعی [illegible]
با خاک جنگ مکن [illegible] زمانه نالی چون چنگ مکن در خاک زر و آب [illegible] ضایع مگذار [illegible] مکن و رفیع الدین را پسری بود در کمال
علم و تقوی **رکن الدین** نام و او نیز اشعار دلفریب را در اوراق روزگار مینگاشت و تا زمان سلطان ابوسعید بهادر خان در گلشن حیات نشیمن داشت **شمس الدین**
کاشی ناظم تاریخ غازان خان بوده و او را قصیده ایست مصنوع در مدح خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه رشید وفات شمس الدین در زمان سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] **ذکر سلطان محمد بن ارغون خان که موسوم بود باولجایتو سلطان** ولادت با سعادت سلطان محمد خدابنده
در دوازدهم ذی حجه سنه [illegible] و ستمائه اتفاق افتاد و چون قامت قابلیتش [illegible] بالا کشید [illegible] در حالیکه خود غازان خان روی توجه بحکومت
خراسان نهاد و بعد از آنکه خبر فوت غازان خان رسید بعضی از شاهزادگان و برخی از نویان که سر خلاف داشتند بیاسا رسانیده متوجه تبریز گردید
و در [illegible] ذی حجه سنه ثلث و سبعمائه بدان بلده رسیده و در سن بیست و سه سالگی بر تخت سلطنت نشست و در تشیید قواعد اسلام و تمهید مبانی ملت خیر الانام
علیه الصلوة و السلام ابواب سعی و اجتهاد گشاده در باب ظلم و بیداد بربست منصب وزارت را بدستور زمان برادر خود خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه
سعد الدین محمد مسلم داشت و لوح ضمیر منیر را بنقوش اخلاص عترت حضرت رسالت علیه السلام و التحیه مزین ساخته اسامی سامی ائمه معصومین را بر وجوه سکه [illegible]
و او اول پادشاهی است از چنگیز خانیان که بسعادت متابعت مذهب حقه امامیه رسیده و نام نامی ائمه اثنی عشر علیهم السلام در خطبه و سکه مندرج گردانیده [illegible]
ممالک محروسه را در عهده [illegible] بهاء الدین یعقوب کرد و ایشان را بر سبیل تاکید گفت که محاصل موقوفات [illegible] بشرایط [illegible] بجای آورند
و در بهار سنه اربع و سبعمائه اولجایتو سلطان در [illegible] شهر سلطانیه را طرح انداخت [illegible] متانت و زینت آن بلده اهتمام کرده چون
اتمام شد دار الملک ساخت و در ذی حجه اولجایتو سلطان بعزم تسخیر بلاد گیلان توجه فرموده میان او و حکام آن دیار محاربات دست داده و در بعضی آن
معارک قتلغشاه نویان از عالم انتقال نمود اما آخر الامر جیلانیان در مقام مصالحه آمده لوازم اطاعت بجای آوردند و خطبه بنام پادشاه اسلام خوانده
جهة خراج هر ساله چند خروار ابریشم قبول کردند و در ایام دولت سلطان محمد خدابنده شهزاده یسور و کبک خان باتفاق یکدیگر از آب آمویه گذشته در
بلاد خراسان آغاز غارت و تاراج نمودند و ابواب ظلم و تعدی [illegible] چنانچه در ذکر [illegible] یساول
با بعضی از امرای خراسان بجنگ ایشان مبادرت نموده بوجای کشته شد و امیر یساول عنان بصوب فرار تافت و اولجایتو سلطان از این معنی واقف گشته

اوقاف
[illegible]

وجنگال عقاب

حکم فرمود که امیر علی قوشچی به آنجانب شتافته شاهباز همت در هوای صید مرغ روح مخالفان پراند و هر کس از آن جماعت در خراسان یابد بمنقار عقاب [illegible]
گرداند و امیر علی با جمعی کثیر از شیران بیشهٔ یکدلی بدان طرف در حرکت آمده و اولجایتو سلطان نیز از عقب نهضت کرد و چون این خبر بمسامع شاهزادگان اولوس
جغتای خان رسید عنان عصوب مراجعت منعطف ساخته هر یک روی بموطن خویش آورد و هنوز خسرو خورشید روی ننموده ستارگان بکام
جای دیگر بردند رفتن امیر دانشمند بهادر بدار السلطنه هراة و کشته شدن در قلعه اختیار الدین در زمان سلطنت سلطان محمد خدابنده بوقوع انجامید چنانچه
تفصیل الحکایت در اثنای قضایای ملوک کرت مذکور خواهد گردید وفات اولجایتو سلطان در بلده سلطانیه در شب اول از ماه شوال سال هفتصد
شانزده اتفاق افتاد و حمد الله مستوفی در تاریخ آن واقعه این رباعی در سلک نظم انتظام داده رباعی از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت از کار
و کلاه سروری شاه گذشت بگذشت و جهان بیوفا را بگذاشت آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت مدت سلطنتش دوازده سال و نه ماه بود و
اوقات حیاتش سی و شش سال

گفتار در بیان مجملی از احوال وزرا سلطان محمد خدابنده و ذکر بعضی دیگر از سوانح وقایع ایام دولت آن آفتاب تابنده

خواجه سعد الدین محمد ساوجی تا آن زمان که نسبت بخواجه رشید الدین طبیب در مقام وفاق و اتحاد بود
آفتاب اقبالش از منقصت وبال و زوال محروس و مصون می‌نمود [illegible] نکبت عهد گلزار [illegible] زمانه در دولتش خار و در سنه اثنی عشر و سبعمایه خواجه
سعد الدین محمد بواسطه تسویلات شیطانی و تخیلات نفسانی سید تاج الدین ساوجی و جمعی از نواب خود از آن داشت که نسبت بخواجه رشید الدین در مقام
تغیر آمدند و مبلغ پانصد تومان از توفیر اموال ممالک حوالی گردند و امرا عظام بموجب اشاره پادشاه گرد و ان علام مقربان را با وزرا کرام در موقف
یرغو حاضر ساخته گناه بر خواجه سعد الدین ثابت شد و حکم سلطانی از کمین غضب صدور یافته خواجه سعد الدین با امیر ناصر الدین یحیی و خواجه زین الدین
گرد و خواجه شهاب الدین مبارکشاه و بعضی دیگر از اهل تعزیر بتاریخ دهم شوال سال مذکوره در منزل محول از توابع بغداد بیاسا رسید و حمد الله مستوفی در تاریخ
آن قضیه این دو بیت در سلک نظم کشید رباعی هفتصد و [illegible] از شوال گشته منصرف رفته از تاریخ هجری سال از اول الف در محول شد بغیرمان [illegible]
بدر عمر خواجه سعد الدین محمد مختصف و مبلغ پانصد تومان که مقرران ملزم کفایت آن شده بودند از جهات و متملکات ایشان بحصول موصول گشت و سید تاج
الدین که فضایح افعالش بر بطلان دعوی سادات و دلالت میکرد بعد از آن ایام در قید مصادره و مواخذه افتاده در حضور قاضی القضاة ممالک و سادات
و علما بوضوح پیوست که آن شریر زیاده بر صد هزار دینار از اموال نقبا و مشایخ معصومین و سایر اشراف مسلمین بغصب و تسلط گرفته بود و بنابراین او را
بسادات صاحب سعادات سپردند تا حقوق خود را از وی ستانده بجزای کردارش رسانند و آن زمره واجب التعظیم تاج الدین را گشته شطر بره بجز برات
مغافت تعلق رسانیدند و چون سید عماد الدین سمنانی در آن امر با نواب خواجه سعد الدین شرکت داشت جهان بین او را میل کشیدند تا نور باصره او تمام
زایل گشت و چون و بهره بقدر او لجایتو سلطان بستان مملکت را باغبان آسا از نهال وجود اهل شرارت به پیراست جهة تعیین وزیری صاحب تدبیر که
باتفاق خواجه رشید الدین فضل الله بسر انجام مهام پادشاهی قیام نماید با امرا عظام مشورت فرمود و خاطر انور بر آن قرار یافت که خواجه تاج الدین
علیشاه جیلان را بتشریف آن منصب شریف سرافراز گرداند و بموجب حکم قضا امضا خواجه تاج الدین علیشاه با خواجه رشید الدین فضل الله در امر وزارت
شریک شد و در وقتی که نوبت کاران انجمن چمن در نظر سلطان [illegible] گشته از اوراق شکوفه درم و دینار بسیار بصورت نثار شار کردند خواجه علیشاه
پادشاه و نوئینان و اینیاقان را در دار السلام بغداد طوی داد و در آن جشن دیگر مرصع بجواهر نفیسه که چهار ده رطل وزن داشت و افسری مکلل که قطعه لعل
بیست و چهار مثقالی در آن تعبیه کرده بودند و نه غلام سیم اندام گلعذار با کمرهای زر نگار و نه اسب عربی نژاد که زین و لجام آنها زرین بود پیشکش کرد و
بعین عنایت ملحوظ گشته برد و وزیر صاحب تدبیر موافقت یکدیگر بتمشیت مهام رعیت و لشکر مشغول شدند بعد از آن اولجایتو سلطان داعیه نمود که
به تسخیر غازان خان نهضت برفتح بلاد مصر و شام گمارد و اتفاقا در آن اثنا بسمع اشرفش رسید که چون اهل گیلان با وجود قرب جوار از اطاعت فرمان همایون ابا نمایند لشکر
دور دست در آن مناسب نخواهد بود و در باب توجه بصوب گیلان بدان اهر او اعیان مراسم جانفشانی مرعی داشته آرای همگنان بر آن قرار یافت که نخست
ایلچی به آن ولایت فرستند و گیلانیان را باطاعت و انقیاد دعوت فرمایند اگر بقدم قبول پیش آیند فهو المطلوب و الا بجهة تأدیب ایشان توجه نمایند
و در آن ایام در گیلان حکام متعدد بامر ایالت قیام می‌نمودند و تا آن غایت هیچیک از او لاد و هلاکو خان را اطاعت ننموده بودند و امیر طاج از پیاده

از سایر ولایات آنولایات معظم تر نیست بنابر آن اولجایتو سلطان نخست ایلچی پیش او فرستاده امیره دبیگشهای لایق ترتیب کرده باردوی همایون شتافت
و باصناف الطاف امتحانی اختصاص یافت اما باندک زمانی از بسیاری تکالیف و توقعات امرا بتنگ آمده بی‌رخصت عنان عزیمت بطرف وطن
خود تافت و سلطان محمد از این حرکت رنجیده بعد از اجتماع سپاه فرمان داد که امیر چوپان از راه اردبیل بجانب گسکر رود و امیر قتلقشاه از طریق حلوان متوجه
فومن و رشت و تولم گردد و امیر طغان و امیر مومن از راه رستمدار و گلاره دشت بدان ولایت درآیند و اولجایتو سلطان بعد از رفتن امرا بیک جمله از طریق
سلطانیه متوجه لاهیجان گشت و امیر چوپان بعد و گسکر را غارتیده قبل از وصول سلطان بلاهیجان بسلامت تمام باردوی اعلی حضرت نشان ملحق شد اما امیر قتلقشاه
چون بخلخال رسید حاکم آن موضع شرف الدین خلخالی بخدمت مبادرت نموده بزبان دولتخواهی معروض جناب امارت پناهی گردانید که درهای تنگ
و راههای صعب در پیش است و هنوز مهابت سپاه نصرت پناه در دل گیلانیان جایگیر نشده مناسب آنکه در کمال حزم و تأنی طی مسافت کرده شود امیر قتلقشاه چون مدان
طمع باموال ملوک جیلانات تیز ساخته بود بکثرت و شوکت خویش مغرور شده آن سخن را بسمع رضا اصغا ننمود و امیر فولاد قیا را منقلا گردانیده بر سبیل سرعت
رایت نهضت برافراخت و اتباع امیره دباج در عقبه تنگ سر راه بر فولاد قیا گرفته آغاز جنگ کردند و سه نوبت بین الجانبین زد و خورد واقع شد
هر بار فولاد قیا غالب آمد و امیره دباج قاصدی نزد او فرستاده طلب مصالحه نموده فولاد قیا این التماس را عرضه داشت امیر قتلقشاه کرده امیر مشار الیه جواب
از قبول صلح سرباز زد و پسر را نیز پیش فرستاد و امیرزاده بکار پیدا رد به تاخت داده متوجه گیلانیان گشت و بعد از وقوع محاربه انهزام یافته اکثر لشکریانش
از کل تر و رفتند و چون بقیة الکرکیان بقتلقشاه و نوئینان رسیدند طلایه موکب او نیز روی فرار آوردند و امیر قتلقشاه ساعتی پای ثبات بفشرد و زخم پیکان
یکی از بچگان گیلان نقد جان بقابض ارواح سپرده گیلانیان غنیمت فراوان گرفته بمواطن خویش رفتند اما امیر طغان و امیر مومن چون بحدود آن ولایت رسیدند
امیر هندو شاه که حاکم سرحد بود بقدم اطاعت امرای پادشاه را استقبال نموده ایشان را مصحوب خود گردانیده بار دوی علی پیوسته و بعد از آنکه رایات عالیات
اولجایتو سلطان پرتو وصول بر ولایت لاهیجان انداخت والی آنجا غاشیه فرمان برداری بر دوش گرفته بخدمت شتافت و سلطان غاشیه اسخی در آن بلده
گذارده ناگاه خبر قتل امیر قتلقشاه شنید و بغایت غمناک شده امیر شیخ اهلول و امیر ابا بکر را با هزار سوار جرار جهت کشیدن انتقام ارسال نموده متعاقب
ایشان امیر حسین و امیر سونج را نیز فرستاد و امرا بعد از کشش و کوشش فراوان بر گیلانیان غالب آمده جمعی کثیر از ایشان کشتند در رشت و فومن و تولم را غارت
کرده بازگشتند آنگاه حکام گیلان خراج قبول فرموده سلطان محمد علم مراجعت برافراخت و پسر امیر قتلقشاه را بسبب فراری که گیلانیان چوب یاساق زده
چوپان نوئیان را قایم مقام قتلقشاه ساخت و در سنه اثنی عشر و سبعمایه حاکم دمشق قراسنقر و صاحب حلب جمال الدین افرم که از اعاظم امرای مصر و شام بودند
از سیاست ملک ناصر توهم نموده با پانصد سوار جرار بخدمت اولجایتو سلطان شتافتند و در حدود سلطانیه بتقبیل بساط جلالت مناط سرافراز گشته
باصناف انعام و نوازش اختصاص یافتند و امتحان بسبب ترغیب و تحریض ایشان عزیمت تسخیر بلاد شام را که در خاطر داشت تجدید فرموده علم نهضت
بدانجانب برافراشت و بمباشرت اهتمام وزرا عظام اسباب آن یورش و آلات گرفتن قلعه و حصار بأکمل وجهی مرتب گشت از انجمله هزار و پانصد زره
و بکتر از مستعملات استادان فرنگ بهم رسید و دویست و شصت سراپرده که بیکر پا مون بود و با جلبار گوناگون از اطلس اکسون و زینهای مرصع آراسته
گردید و دو هزار و پانصد شتر از سر نجل جهة حمل ساوری در قطار کشیدند و نود چرخ دوراندازه یازده هزار و کسری تیر پولاد و صد قاروره نفط دشمن سوز
و صد خروار کوس رعد آواز و صد علم زربفت مرتب گردانیدند و صد و شصت نقاب تیز جنگ با پیل و کلنگ همراه بودند و آن پادشاه جاه و گرای
و سپاه با این ترتیب و آیین در سلخ رجب سنه مذکوره از موصل راه بجانب عزیمت ابراز نمودند و در روز جمعه ششم ماه مبارک رمضان برحبة الشام رسیده متوجه
فتح آن گردیدند و آن قلعه متین دوازده برج داشت و خندقی در عمق سی گز و در عرض یازده گز در گرد آن فرو برده بودند و اساس جدارش از سنگ
استوار کرده و بسیاری از ابطال رجال در خدمت کوتوال انحصار که بدر الدین موسی کرد نام داشت بسر می‌بردند و ذخایر وافر و اسلحه و اسباب جنگ حصاری
بسیار داشتند القصه چون سپاه عراق و آذربایجان بظاهر آن قلعه آسمان بنیان رسیدند بدر الدین موسی پای در دامان تحصن کشیده ابواب قلعه را مضبوط ساخت
و آنقلعه از آهن تیر و سنگ مدوده از آنجانب نیز دلیران آیین جنگ آغاز حرب و جنگ کردند و نقابان دست عقب زدن برآوردند و لشکریان به پاشیدن
خندق از آن تیر نفط همت گردانیدند و چون نقبچیان کار بجایی رسانیدند که آواز ساکنان قلعه را شنیدند و سپاهیان به زم فراوان در خندق انداختند مردم

علیه از جسارت خویش نادم گردیده و بواسطه آمدن قاضی نجم الدین و مساعی جمیله خواجه رشید الدین سلطان ظفر قرین بصلح و صفا مایل شده آن مهم بر وجهی که مشیت پذیرفت
که مقرون برضای جانبین بود آنگاه پادشاه عالم پناه بتاریخ بیست و چهارم ماه مبارک مذکور عزم انصراف جزم گردانیده از آب فرات عبور نموده بعد از طی منازل
و مراحل قرین صحت و عافیت در دار الملک سلطانیه نزول اجلال فرمود و در سنه ثلث عشر و سبعمایه اولجایتو سلطان پسر عالی گهر خود سلطان ابوسعید را حاکم ولایات
خراسان ساخته بدان جانب روان فرمود و امیر سونج را اتابکی شاهزاده تعیین نمود و جمعی کثیر از ابنای امرا و اعاظم را ملازم آن دری برج سلطنت گردانید و چون
چتر زرنگار شاهزاده کامکار سایه وصول بران مملکت انداخت امیر یساول و ملوک فراه و سیستان و سایر اعیان و اشراف خراسان بملازمت مبادرت
نموده رعایا و زیردستان در پناه امن و امان غنودند و ریاض ملک و دولت از رشحات سحاب عدل و مکرمت حضرت رشاء و نضارت یافت در خلال این احوال
میان کبک خان و شاهزاده یسور که شمه از حال ایشان در اثنای قضایا و اولاد جغتای خان مذکور شده غبار نقار مرتفع گشت و یسور صلاح در آن دید که از آب
آمویه گذشته از ترمذ (?) و دیار خراسان سکن کرده و بنابران یکی از مخصوصان خود را با تحف و تنسوقات فراوان بدرگاه اولجایتو سلطان فرستاده و داعیه که نموده
بود پیغام داد سلطان محمد ایلچی او را بعواطف بیحد نواخته و جهت یسور تبرکات لایقه ارسال فرموده شاهزاده را مخیر ساخت که در هر موضع از الکا و ولایات
خواهد توطن نماید و یسور ببادغیس شتافته در صحرای قادس علم اقامت مرتفع گردانید **گفتار در بیان وفات اولجایتو سلطان و ذکر بعضی
از کار زمان آن پادشاه عالیشان** سلطان محمد خدابنده در اواخر ایام حیات روزگار رنجور شده و بعد از اقامت مراسم مسند سلطانیه
بازگشته چون دو هفته بران قضیه بگذشت مزاج شریفش از نهج اعتدال انحراف یافت و مرضی صعب روی نموده اطبا در معالجه بسی ... بظهور رسانیدند
عارضه روی بانحطاط آورد و در آن اثنا پادشاه بکام رفت و خود را بیهیچ تصور فرموده باکل اغذیه غلیظه مبادرت نمود و مرض نکس کرده درین کرت مهمات
اطبا در گذشت و ارکان دولت از صحت مایوس گشته رسولان جهت طلب شاهزاده ابوسعید ارسال داشتند تا قبل از طلوع واقعه ناگزیر بدار الملک
رسیده مالک تاج و سریر گردد اما این مدعا بحصول نپیوست و فی سنه ست عشر و سبعمایه در شب عید فطر سلطان محمد خدابنده رخت بسفر آخرت بربست
امرا و ارکان دولت بعد از تقدیم تجهیز و تکفین بر نهج شرع سید المرسلین آن پادشاه عالی نژاد را در بلده سلطانیه بگنبدی که از مستحدثات او بود دفن
کردند و باطعام فقرا و مساکین پرداخته جهت ترویح روح مغفرت شعارش ختمات کلام ملک علام بجای آوردند از جمله آثار آن خسرو جمشید اقتدار یکی بلده سلطانیه است
و آن شهر را مربع وضع نموده و طول هر دیواری از آن کانش پانصد گز بود و یک دروازه و شانزده برج داشت و دیوار قلعه از سنگ تراشیده مرتب شده
بمرتبه پهنا در آمده که بر زبر آن چهار سوار پهلوی هم اسپ میراندند و گنبدی که مقبره آن پادشاه عالیجاه است و در درون آن شهر ساخته شده قطر آن
شصت گز و ارتفاعش صد و بیست گز است و ایضا باهتمام اولجایتو سلطان در سلطانیه مسجد جوامع و دار القراء و دار الحدیث و دار السیاده و مدرسه
بتکلف ساخته و پرداخته آمده و در آن بقعه شریفه شانزده مدرس و معید و دویست طالب علم موظف بودند و ایضا شهر سلطان آباد در پای کوه بیستون
و شهر اولجایتو آباد در موقان بر کنار دریا از مستحدثات آن پادشاه سعادت انتما است و چون سلطان محمد بصحبت علما و مباحثه مسایل شرعیه نهایت میل
داشت در ایام دولت خود فرمان فرمود تا طرح مدرسه ای که پس چهار ایوان و ... ترتیب دادند و در اسفار آن را همراه خویش میگردانیدند و مولانا بدر الدین
شتری و مولانا عضد الدین یکی از جمله دانشمندانی که در آن مدرسه گرانمایه مدرس بوده اند و پیوسته قریب صد طالب علم در آن مدرسه اقامت داشتند
و ماکول و ملبوس و الاغ و سایر ما یحتاج ایشان را نواب دیوان اعلی سرانجام مینمودند و از جمله اعاظم اهل علم و اجتهاد و اکابر اصحاب رشد و ارشاد مطرح نظر
یکی **شیخ جمال الدین مطهر حلی** با سلطان محمد خدابنده معاصر بود و آن پادشاه سعادت پناه بارشاد آنجناب متابعت مذهب علیه امامیه نمود و فضایل
و کمالات و محاسن ذات و کرایم صفات شیخ جمال الدین اظهر من الشمس است و تصنیفات افادت آیاتش در علوم دینیه و فنون عقلیه بسیار و کتاب نهج الحق
که مشتمل است بر اوراق صحت مذهب ائمه اثنی عشر علیهم السلام ... از آن جمله است و قواعد و شرح تجرید ... از مولفات آن افضل ... انتظام داده
علیه رحمة واسعة ... و از مشایخ آن زمان و دیگری **شیخ عبد الرحمن خراسانی** است و او برقت قلب و کثرت عبادت از ابنای زمان ممتاز بود و در
ست عشر و سبعمایه در بغداد از عالم انتقال نمود و از جمله افاضل آن عصر یکی قدوة العلماء المتبحرین **مولانا قطب الدین محمود** است که ولد مولانا مسعود
بن مصلح بود و او در هفدهم ماه رمضان سنه عشر و سبعمایه در تبریز از عالم انتقال نمود و در چرنداب مدفون گشت شرح اصول ابن حاجب و شرح حکمت

اشراق و شرح مفتاح از تصانیف اوست و از جمله مورخان ثابت اثر **مولانا شهاب الدین عبد الله الشیرازی** صاحب تاریخ وصاف معاصر آن
پادشاه خجسته اوصاف بود و در ایام دولتش آن کتاب فضائل انتساب را تالیف نمود و از آن جمله دیگری **ابو سلیمان فخر الدین داود بناکتی** است و ...
داود در آن ایام عدالت انجام تاریخی در غایت اختصار و جامعیت تالیف کرده آن را روضه اولوالالباب نام نهاد و همان کتابست که بین المورخین بتاریخ بناکتی اشتهار
یافته و دیگری از آن جمله **محمد بن اسعد بن عبد الله الحنفی التستری** است که منتخب جامع الحکایات از مولفات اوست از جمله شعرای آن زمان خجسته نشان یکی
سعد بهاست و این مطلع از منظومات اوست که مطلع حاش لله که مرا مهر تو از دل برود یا خود از خاطرم آن شکل و شمایل برود و از جمله خوش نویسان آن عصر
یکی **سید شرف الدین خطاط** شیرازی است و اولجایتو سلطان در آن اوان که سلطان ابوسعید بهادر خان را بحکومت خراسان میفرستاد آنجناب را بمعلمی و للگی
تعیین فرمود و شاهزاده بقدر امکان در تعظیم و احترام آنجناب مبالغه مینمود چنانچه پیاده بمکتب میرفت و استاد را از قیام مانع آمده در پیش او بدو زانوی ادب
می نشست **ذکر سلطان علاء الدین ابو سعید خان بن اولجایتو سلطان** ولادت آن پادشاه صاحب سعادت در شب چهارشنبه ششم ماه
ذی قعده سنه اربع و سبعمایه بمقام تور (?) قوی از بلاد آذربایجان روی نمود و چون هفت روز از عمر شریفش درگذشت بحکم اولجایتو سلطان امیر سونج بمنصب اتابکی
آن قرة العین سلطنت مقرر گشت و در سنه ثلث عشر و سبعمایه که شاهزاده نه ساله بود بحکومت مملکت خراسان سرافراز شده بدان صوب توجه نمود و سه سال و
کسری در آن جا بتمهید قواعد عدل و داد پرداخته در اواخر سنه ست عشر و سبعمایه که در مازندران تشریف داشت از فوت پدر خبر یافت و آن مقدار توقف فرمود که
امیر سونج از خراسان آمده بموکب عالی پیوست آنگاه بجانب عراق شتافت و چون بسلطانیه نزدیک رسید چوپان نویان و سایر امرا و اعیان آن مظهر عدل و احسان را استقبال
نمودند و بعد از اقامت مراسم تعزیت در قرق سلطانیه قوریلتای فرمودند و در غره ماه صفر سنه سبع عشر و سبعمایه باتفاق جمهور نزدیک و دور امیر چوپان یک بازوی
شاهزاده و امیر سونج کتف دیگر را گرفته او را بر مسند پادشاهی نشاندند و زر و جواهر بسیار نثار کرده بر فرق همایونش افشاندند و چون سلطان ابوسعید بر سریر پادشاهی
متمکن گردید زمام امور حکومت مملکت را در کف کفایت امیر چوپان سلدوز نهاد و خواجه رشید الدین و خواجه علیشاه را بدستور زمان منصب وزارت داد و امارت
دیار بکر با امیر ایرنجین بسمت تعلق پذیرفت و امیر تیمور تاش بن چوپان بایالت روم مباهی گشته راه آن مرز و بوم پیش گرفت و در مبادی ایام سلطنت سلطان ابوسعید خان
بواسطه صغر سن آن پادشاه عالیشان و کمال استیلای امیر چوپان بسیاری از شاهزادگان و نوئینان در اطراف دیار عراق و آذربایجان و خراسان علم مخالفت
گرد فتنها انگیختند و در آن ولایات محاربات و مکاوحات دست داده دلیران میدان کارزار خون جمعی کثیر از ابنای روزگار را بر خاک هلاک ریختند و در جمیع آن
معارک بسبب قوت دولت و شجاعت سلطان ابوسعید ظفر و نصرت ملازمان آستان اقبال آشیان او روی نمود لاجرم باندک زمانی نایره فتن تسکین یافته دست
عنایت ایزدی ابواب فراغت و رفاهیت بر روی عالمیان برگشود شهادت خواجه رشید طبیب وزیر و قتل شاهزاده یسور و انهدام بنای حیات
چوپان نویان و اکثر اولاد او در ایام دولت سلطان ابوسعید خان بوقوع پیوست و ایضا هم در آن اوقات خواجه علیشاه جیلانی وفات یافته صاحب
سعید خواجه غیاث الدین محمد تکیه بر مسند وزارت نشست و بتاریخ سیزدهم ربیع الآخر سنه ست و ثلثین و سبعمایه در نواحی قراباغ اران وفات سلطان
ابوسعید بهادر خان بوقوع انجامید و در مدفنی که در حوالی سلطانیه بنا نهاده بود دفن گردید اوقات حیاتش سی و دو سال بود و مدت سلطنتش نوزده
سال **گفتار در بیان شمه از حال خواجه رشید و ذکر شهادت آنجناب بسعی خواجه علیشاه و حکم سلطان ابوسعید**
جناب فضایل مآب خواجه رشید الدین فضل الله بفطنت ارسطو و حکمت افلاطون اتصاف داشت و بتکمیل فنون عقلی و نقلی متصف بوده پیوسته نقش تالیف و تصنیف
بر لوح خاطر نگاشت از رشحات خامه گوهربارش ریاض فضل و فصاحت ناضر و ریان بوده و از قطرات خامه درر نثارش حدایق انشا و بلاغت از زواهر ازهار
پر میمنت بیت خامه او چون گهر افشان شدی نظم سخن لولو و مرجان شدی از جمله مصنفات آن وزیر آصف صفات جامع التواریخ رشیدی و توضیحات
در میان مورخان معروف و مشهور است و حکایات غرایب آیات و مسایل فرخنده سمات آن اوراق بر الواح خواطر منقوش و مسطور و چنانچه سبق ذکر یافت
خواجه رشید در زمان غازان خان بر مسند وزارت نشسته رای صواب نمایش ناظم مصالح امم گشت و فکر مشکل گشایش مرتب امور جمهور بنی آدم شد بیت نیم قهر او
دل ابر دشمن هراسان شد ولی ز امید لطفش دوستان را کار آسان شد و آنجناب تا اواخر ایام حیات خجسته غازانی در غایت اقبال و کامرانی بسر برده و چون
اولجایتو سلطان زمام مهام کشورستانی بقبضه اقتدار در آورد و پیشتر از پدر درباره آن دستور ستوده سیر لطف و مرحمت مبذول داشته درجه او را از ابنای جنس

گردد آن وزیر صفت نهاد با امال کریمت ابواب عدل و انصاف بر روی خواص و عوام بگشاد و اهل علم و فضیلت را مشمول النظر عاطفت گردانیده جهة ایشان
مدارس و بقاع خیر بنا نهاد و مزارع مرغوب و مستغلات نفاع وقف نموده پیوسته غمام انعام و احسانش بر فرق اصحاب رشد و رشاد میبارید و هرگز هیچ آفریده
از خوان نعمت و انعام بیکرانش مایوس و محروم نمیگردید آثار خیرات آن منبع الطاف و واهب العطیات هنوز در ولایات عراق و آذربایجان باقی و پایدار است
و زبان ارباب نظم و نثر بمشمول مراحم و عواطفش مدح گوی و شکرگذار شعر ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار و در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان
خواجه علیشاه جیلان بعنایت مقرب شده بعضی مهمات را بی وقوف خواجه رشید تفصیل میداد و ازین جهة غبار ملال بخاطر وزیر حمیده خصال رسیده نزد پادشاه زبان
بشکایت بگشاد و بعرض رسانید که اگر در منصب وزارت بنده بر علیشاه تقدیم دارد او را متابعت من باید کرد و اگر او در تمشیت امر استقلال یافته بنده را روی
بسرانجام مهام دیگر باید آورد و حالا خواجه علیشاه بهر یک ازین سه صورت اختیار نماید بنده بقدم اتفاق پیش آید اول آنکه متعهد سرانجام جمیع امور دیوانی
شود تا من بجواب محاسبات سنوات سابقه قیام نمایم دوم آنکه تمامی مهامی که متعلق بوزارت است با او باشد و بنده باز گذارد تا من بعنایت سلطانی مستظهر بوده از عهده
آن بیرون آیم سوم آنکه بلاد و ممالک محروسه را منقسم بدو قسم ساخته هر یک در سر کار خود دخل کنیم و بعد از آن بکفایت بخیر طور رسانیم اولجایتو سلطان
در جواب فرمود که خواجه رشید و خواجه علیشاه دو خدمتکار شایسته اند رشید مردی پیر و دانشمند است و علیشاه جوانی کاردان بی مانند صلاح مملکت در آنست
که هر دو باتفاق یکدیگر مهمات را فیصل دهند و آن یک در مقام شفقت و این یک در صدد تعظیم و حرمت بوده قدم از دایره موافقت بیرون ننهند و در حسب
فرمان آن دو وزیر عالیشان مصالحه را همی گشته گرگ آشتی کردند و بار دیگر بر سبیل مشارکت و مساهمت روی بسرانجام مهام آوردند اما چون سلطان ابوسعید
مسند سلطنت را بوجود خود مشرف گردانید نوبت دیگر میان آن دو وزیر مخالفت اتفاق افتاد و هرچند خواجه علیشاه خواست که تصرفی بر خواجه رشید ثابت
کند ابواب حصول این معنی بر روی او نگشاد و درین اثنا جمعی از امرا و اعیان چنانچه عادت ایشانست نزد خواجه رشید رفته بعرض رسانیدند که اگر اجازت فرمایید ما
با خواجه علیشاه در مقام گفت و شنید آییم و مبلغی از تصرفات بر وی ثابت کرده خواجه رشید از غایت سلامت نفس بدان امر همداستان نشده و گفت من خواجه
علیشاه را نگویم که شما را اثر صفا نماید و اتکاعت از خواجه رشید مایوس گشته نزد خواجه علیشاه آغاز تردد کردند و باتفاق تقریر وزیر صافی ضمیر آوردند خواجه
علیشاه و نواب سلطان ابوسعید خان را رشوه نهاد و تا مزاج سلطان را بر خواجه متغیر گردانید و در خدمت پادشاه آنخواجه اصیل نژاد را معزول ساخته
در اواخر ماه رجب سنه سبع عشر و سبعمایه رقم عزل بر ناصیه حالش کشیدند و امیر سونج اگرچه بر عزل آن صاحب سعید راضی نبود اما در آن اوان مرضی صعب داشت و سلطان
ابوسعید خان در آن زمستان علم عزیمت بصوب دار السلام بغداد بر افراشت و امیر سونج در عشرین ذیقعده سنه مذکوره در منزل مجهول العالم آخرت انتقال نمود
و در وقت نقل خسرو ثوابت و سیار برج حمل سلطان عالی محل بصوب سلطانیه نهضت فرموده امیر چوپان در حدود آذربایجان بمراسم شکار پرداخته در آن اثنا
خواجه رشید را که بعد از عزل در تبریز اقامت داشت پیش خود طلبیده و گفت وجود تو بر درگاه پادشاه مانند نمک در طعام مطلوبست و مهام سپاهی
و رعیتی بی دخل رای صواب انتمای تو بنهایت صعوبت انجامیده دیگر ملازمت اختیار باید کرد و روی بتفصیل مهمات مملکت باید آورد خواجه در جواب گفت که عمر
در ملازمت گذرانیده ام و شام اوقات شباب بصبح ایام شیب رسانیده روزگار شباب که موسم جمع کردن اسباب کامرانی است بنهایت پذیرفت و
نهال آمال و امانی بهار جوانی از هبوب صرصر خزان ضعف و ناتوانی بسمت انحنا گرفت قطعه بسان شست کمان گشت پشت من زانروی که تیر عمر گرانمایه
گذشت از شست بپای خاتم مشکست و میگوید زمانه خیز که این خانه نیست جای نشست و آنچه مرا در وزارت دست داده هرگز هیچ وزیر را اتفاق
نیفتاده اکنون سیزده نفر از اولاد رشید برشد رسیده اند اولی آنست که حالا ایشان عوض من در خدمت باشند و بنده بتدارک مافات قیام نموده کام
رقم نسیان بر ورق حال من کشند بیت رسمست که مالکان تحریر آزاد کنند بنده پیر خواجه رشید هرچند در باب استعفا مبالغه بیشتر نمود امیر چوپان در تکلیف
قبول منصب وزارت افزود آخر الامر خواجه سر رضا جنبانید و چون این خبر بخواجه علیشاه و جمعی که قصد جناب آصف پناه نموده بودند رسید آغاز اضطراب کرده
ابوبکر آقا را که نفس ناطقه امیر چوپان بود با نثار درم و دینار فریفتند تا مزاج امیر را بر وزیر صافی ضمیر متغیر گردانید و چوپان نویان اگرچه با خواجه نیک بود اما
لوح دل ساده داشت که هر کس هرچه خواست مطلوب خود را بر طبق مدعا بر آن مینگاشت و کار بجائی رسید که اعدای خواجه رشید بعرض امیر چوپان رسانیدند که خواجه
ابراهیم ولد خواجه رشید که شربت دار اولجایتو سلطان بود باغوای پدر خود پادشاه را زهر داده بدان واسطه سلطان محمد روی بعالم عقبی نهاد و امیر

نفاع زآن

محمد خدابنده رحمت عالم باقی شتافت سلطان

و امیر چوپان این حدیث را بعرض سلطان ابوسعید رسانیده دو امیر دیگر که رشوت گرفته بودند ادای شهادت نمودند و حکم قتل آن وزیر فاضل عالی حاصل نمودند و در
هفدهم جمادی الاولی سنه ثمان عشر و سبعمایه در حوالی ابهر بقریه خشکدره جلاد اول خواجه ابراهیم را در نظر پدر گردن زد آنگاه پیش خواجه رشید رفت خواجه او را گفت با علیشاه
بگوی که بی جرم قصد جان کردی زود باشد که روزگار این کینه از تو باز خواهد خواست و تفاوت بین الجانبین همین قدر خواهد بود که گور من کهنه و قبر
تو نو خواهد نمود بعد از آن جلاد خواجه عالی نژاد را از میان بدو نیم زد و لشکریان ربع رشیدی را که متعلق بدان جناب بود تاراج نمودند و املاک خواجه
و اولاد و عظامش را دیوانی ساختند مولانا جلال الدین عتیقی در تاریخ فوت خواجه رشید این بیت در سلک نظم کشید بیت رشید ملت و دین چون رحیل کرد بعجز
نوشت منشی تاریخ او که طاب ثراه **ذکر مخالفت شاه زاده یسور و بیان قتل الخسرو پر تهور** شهزاده یسور که در اواخر ایام زندگانی
اولجایتو سلطان از آب آمویه عبور نموده در بادغیس علم اقامت بر افراشته بود بعد از استماع خبر فوت سلطان محمد طمع در مملکت خراسان کرد و این راز با امیر
بکتوت ولد اولدور نویان در میان نهاد بکتوت گفت آنچه پیدا اندیشیده که امیر سیاول القتل آید چه بعد از دفع شوکت او درین ولایات کسی نمی ماند که
با ما مقاتله نماید و روزی چند درین فکر بسر برده در آن اثنا سیاول بهانه آنکه شاه زاده یسور را طوی میدهیم مالی خطیر در بلاد خراسان توجیه کرد از جمله
پنجاه هزار دینار کپکی بر دار السلطنه هراة رقم فرمود و در اواخر سنه ست عشر و سبعمایه پنجاه سوار خونخوار آن تحصیل را بهراة آورده بضرب لت و شکنجه در
عرض دو روز وجه مذکور را نقد فرمودند و برین قیاس در تمام بلاد محصلان بیداد فراوان تقدیم رسانیدند رعایا زبان بنفرین سیاول گشادند و تیر
دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده شهزاده یسور و بکتوت با هم گفتند میتواند بود که طوی سیاول مشتمل بر مکری باشد مناسب آنکه قبل از آنکه بی احتیاط
شویم مهم او را فیصل دهیم و امیر سیاول از وجوهی که بظلم جمع کرده بود اوانی زرین و سیمین و اسپان تازی نژاد و غلامان پری نژاد و سعید خوار از جنس کولات
و چند خیک شراب و ده هزار گوسفند بهم رسانیده متوجه اردوی یسور گشت و تخت بحیل خانه بکتوت رسیده بساط نشاط گسترده بشراب خوردن مشغول شد بکتوت
با کاهشی او را گفت که کسان بکتوت جمعی از متابعان ترا گرفته قصد تو دارند لاجرم بر جناح استعجال پای در رکاب آورده مانند برق و باد روی بطرف عراق نهاد
و هنوز هم فرسنگ نرفته بود که شاه زاده یسور تمامی جهات او را غارت فرموده و چون سیاول بحدود جام رسید مبارک شاه بن بوجای که از وی کینه در سینه
داشت با پنجاه سوار سر راه بر وی گرفت و در آن وقت با سیاول زیاده از سی کس نبود ناچار آغاز پیکار کرده کشته شد یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید قطعه
از هفصد و هفده دهم ماه محرم سال و مه تاریخ نه نقصان نه زیادت شد میر سیاول بحری پیش اجل باز بنهاد سر آنجا که قضا بود و ارادت چرخ فلک از
کبر افراخت بر انداخت این است مرا ورا صفت و سیرت و عادت سلطان ابوسعید خان بعد از استماع این اخبار امیر ایسن قتلغ را جهة انتظام مهام
خراسان بدان صوب روان فرمود و چون ایسن قتلغ در حدود آن مملکت نزول فرمود امیر بکتوت از جانب شاه زاده یسور پیش او رفت و گفت سیاول
بی جهتی قصد شاه زاده یسور کرده بود لاجرم بقتل رسید و ایسن قتلغ بخلاف تصور مردم بکتوت را بانواع نوازش اختصاص داده گفت باید که سایر امرای خراسان
مطیع و منقاد او باشند و یسور عهد نامه در باب اطاعت سلطان ابوسعید نزد ایسن قتلغ فرستاد و آن مغول ساده دل بهمین مقدار قناعت کرده روی بصوب سلطانیه
آورد و از آنجا بحکم سلطان ابوسعید خان متوجه اران شده در آن اثنا در راه بغلت فجاة در گذشت اما شاه زاده یسور بعد از آنکه خاطر از جانب ایسن قتلغ جمع کرد بکتوت
را بیش از پیش منظور نظر تربیت گردانید و قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه بیاراست و هزار مرد مسلح مکمل در تابین او مقرر فرمود و فرمود که در بادغیس توطن کرده
و خود روی بطرف گرمسیر آورد زیرا که پیش ازین بنابر رعایت غایت حزم اغروق خود را بدان طرف فرستاده بود و چون بگرمسیر رسید و روزی چند بعشرت
بگذرانید عزم مخالفت سلطان ابوسعید جزم کرد و نخست بسیستان رفته خواست که حاکم آن دیار ملک نصیر الدین را ایل سازد لاجرم مکتوبی مشتمل بر وعده و وعید
پیش او روان گردانید و ملک در مبادی حال از سطوت او اندیشیده قصد نمود که چیزی مال برسم پیشکش ارسال نماید در آن اثنا شنید که تیمور نکودری با یسور
داعیه سرکشی دارد و ملک غیاث الدین کرت نیز سر حلقه متابعتش بمی آورد لاجرم فرستادگان شاه زاده را بقتل رسانید و باعلان کلمه عصیان مبادرت نمود
و یسور در حدود آن ولایت دست بغارت و تاراج بر آورده از توابع ملک جمعی را بتیغ بیدریغ گذرانید و عنان مراجعت انعطاف داده بر سر نکودریان
تاخت و تیمور را که کلانتر ایشان بود در خاک هلاک انداخت آنگاه بکار سازی یورش خراسان مشغول شد و ملک غیاث الدین کرت ازین حال آگاهی یافته قاصد
نزد بعضی از امرای ابوسعیدی که در [illegible] اقامت داشتند فرستاد و از عزیمت یسور اعلام داد و امرا با هم گفتند که این تازیک میخواهد که ما را بترساند

شاه زاده تیمور هرگز در مقام مخالفت پادشاه خیایه و به تقدیری که این اندیشه در خاطر او قرار گیرد آن مقدار لشکر ندارد که باستظهار ایشان روی بخراسان آرد و تیمور [illegible]
جمع ساختن لشکر بهتور اردوی خود را بجوکی که پسرش بود سپرده فی اواسط جمادی الاولی سنه ثمان عشر و سبعمائه متوجه خراسان گشت و چون [illegible] رسید مکتوب و پیام
امرا که در بادغیس اقامت داشتند بوی پیوستند و خواطر بیورش مزندران قرار داده بخت مکتوبی نزد ملک غیاث الدین کرت فرستادند و او را بایلی و انقیاد دعوت نمودند
و ملک [illegible] خشونت آمیز در جواب نوشته تیمور از اطاعت بر وی ابا نموده شد و در ماه رجب از جلکاء هراة گذشته بسرعت برق و باد بصوب رادکان که محل اقامت
امرا ابوسعیدی بود نهضت نمود و بیکبارگی ناگاه بر ایشان تاخته تمامی یراق و گله و رمه آن [illegible] متصرف گشت و مکتوب تا دامغان رانده تیمور وسط مازندران عنان
بازکشید و خرابی بسیار کرده قرب ده هزار از سادات و اشراف آن ولایات اسیر گردانید و چون این خبر بسمع شریف سلطان ابوسعید خان رسید میر حسین کورکان
ولد امیر قتلغ قا جلایر را با سپاه وافر بصوب خراسان فرستاد و شاه زاده تیمور از توجه امیر حسین کورکان خبر یافته در عقب [illegible] عنان مراجعت انعطاف داد و امیر
حسین بسرعت تمام از عقب در حرکت آمده چون تیمور به نیشابور در آمده آغاز مطالبه و مواخذه مسلمانان کردند تا پیش از آنکه چیزی بعقد جا حاصل گردانند خبر
وصول امیر حسین شنوده بر جاهای خود گذاشتند و چون تیمور بنواحی مشهد مقدسه رضویه علی راقدها التحف السلام و التحیه نزول نمود استماع فرمود که ملک غیاث الدین کرت
فوجی از مشهوران غور را بجانب بادغیس فرستاده وجهات مکتوب و اتباع او را بباد غارت و تاراج داده لاجرم بغایت پریشان خاطر گشت در این حین سید بدرالدین [illegible]
با سایر سادات مشهد اندکی ساوری ترتیب نموده بملازمت شاه زاده شتافتند و بطریقه سنت زبان بسلام گشادند و چون آتش غضب تیمور مشتعل بود [illegible]
و سادات را رخصت جلوس نفرمود ایشان از نماز پیشین تا نماز دیگر بر پای ایستاده بعد از آن شاه زاده تا نماز پیشین سر بر آورد و گفت سپاه را [illegible]
گوسفند فرمای میر بدرالدین فرمود که منت داریم محصلان تعیین فرمایند تا زود این مهم ساخته شود تیمور سی کس همراه سادات کرد تا پانصد سر گوسفند
و سیصد خروار [illegible] و پانصد خروار جو با سایر مایحتاج ستانده بابه دور سانند و خود متوجه جام شد و عقب آن سی کس را همراه [illegible] بر جماعتی [illegible] فرود
آورده همان شب همه را با جمعی دیگر از تیموریان که جهت سودا و معامله بدان کار رفته بودند بقتل رسانیده [illegible] و استخوان ایشان [illegible] ساخته چون امیر حسین
بدان حدود رسید باستقبال برو و امیر حسین [illegible] ایشان تحسین کشاده سادات را بعواطف بیکرانه نواخت و شاه زاده تیمور بعد از وصول نواحی جام خواست که شیخ
شهاب الدین اسمعیل جامی را به مجلس خود حاضر ساخته از وی مددی نماید اما هر چند کسان بطلب آنجناب فرستاد [illegible]
فرستادگان را بغیر [illegible] چیزی نداد و بنابر آنکه الاغان امیر حسین بغایت لاغر بود روزی چند جهت آسایش [illegible] توقف نموده در آن ایام [illegible]
تیمور و مکتوب نواحی دار السلطنه هراة را تاخته در باب محاصره آن بلده و تضییق ملک غیاث الدین کوشیدند و چند نوبت [illegible] بشهر فرستاده
مردم و جهاتی که ملک در غیبت ایشان از بادغیس بهراة برده بود [illegible] نمودند تا بان وسیله مصالحه نمایند اما ملک [illegible]
تیمور و مکتوب [illegible] گشته در آن اثنا خبر وصول امیر حسین [illegible] رسید و شاه زاده تاب مقاومت نیاورده بار دیگر [illegible] و امیر حسین در اواخر
سنه عشر و سبعمائه در آن بلده فاخره نزول اجلال فرمود و ملک غیاث الدین را بانعام و احسان نواخت و باتفاق او در عقب تیموریان در حرکت آمده جمعی از
ایشان را گرفته و کشته رایت مراجعت برافراخت و در سنه عشرین و سبعمائه کبک خان بن دوا خان در ماوراء النهر [illegible]
[illegible] در خاطر داشت شاه زادگان عظام چکیدای و رستم و منکلی خواجه و قولاد را با چهل هزار مرد جرار از آب [illegible] گذرانیده [illegible]
تیمور و مکتوب المقطع نرسانند باز نگردند و ایلچی نزد امیر حسین فرستاده پیغام داد که مناسب آنست که شما نیز فوجی [illegible]
تا علی اسرع الحال مهم تیمور فیصل یابد و امیر حسین بیست هزار کس یراق کرده از عقب مردم کبک خان [illegible]
شنیدند که سپاه جغتای تیمور و مکتوب را بدست آورده کشته اند و کیفیت آن واقعه چنان بود که امرا کبک خان [illegible]
مهمان پیش سرداران سپاهش فرستادند و ایشان را باصناف انعام و اکرام وعده دادند و آن بیوفایان [illegible]
پیوندند و بعد از آنکه شهزاده تیمور از وصول اعدا خبر یافت مردم خود را [illegible] داده روی بمیدان قتال نهاد و [illegible]
بجانب خصم رفته شاه زادگان جغتای بر تیمور تاختند و اول بمکتوب رسیده سرش از تن دور انداختند و تیمور [illegible]
او ارسال داشت و آن سواران سه روزه طی مسافت نموده تا بدو رسیدند و دست باستعمال تیغ و تیر برده [illegible]

[illegible] تعیین نمود که مال [illegible] از [illegible] ستانده برسانند و آن مردم بنیشابور ۲

شاه زاده تیمور جوکی و قران سلطان را با سایر فرزندان و خواتین او اسیر گرفته و غنیمت بی نهایت بتحت تصرف در آورده روی بدیار خود نهادند و [illegible] آرام و
خواطر خراسانیان به اطمینان دادند

گفتار در بیان وقوع انواع فتن در ممالک عراق و آذربایجان و بقتل رسیدن جمعی کثیر از دشمنان سلطان ابوسعید بهادرخان

در اوانی که خبر ویرانی ولایات خراسان و وصول شاه زاده تیمور بعرض سلطان ابوسعید خان رسید و امیر حسین حسب الحکم جهت دفع
شر او روان گردید بعد از چند روز امیر چوپان بعزم امداد امیر حسین از قراباغ آران نهضت فرموده به بیلقان شتافت در آن اثنا پادشاه اوزبک از جانب دشت
بدربند آمده جمعی از امرای بزرگ را که آنجا بودند بزخم تیغ و سنان بگریزانید و چون گریختگان بسلطان [illegible] پیوستند یکصد و ده هزار سوار که در آن زمان در ملازمت موکب
همایون بودند متوجه دفع اعدا گشته بکنار آب کر رفت و فرمود که مجموع لشکریان و شاگردپیشگان [illegible] بر لب آب فرود آیند تا در نظر اعادی بسیار نمایند و
در آن طرف آب سپاه اوزبک یک یک از ولایات را تاختند و هر چه یافتند می بردند و امیر چوپان این خبر را در بیلقان شنوده دفع اوزبکان را از توجه بجانب
اهم و اولی دانسته [illegible] کرده [illegible] همایون پیوست لشکر اوزبک چون [illegible] دیدند بمضمون کلمه العود احمد عمل نموده باز گردیدند
و امیر چوپان از آب بگذشت و از عقب ایشان شتافته جمعی را بقتل رسانیده و فوجی را اسیر کرده [illegible] صاحب تاج و سریر آورد و سلطان [illegible] در تربیت چوپان
نویان کوشیده پایه قدر و منزلتش بلند گردانید آنگاه امیر چوپان بعضی از امرا و تومانیان را که در وقت وصول سپاه اوزبک بدربند گریخته بودند بموقف یرغو باز
داشته قورمیشی پسر الیناق را [illegible] دیگر چوب یاساق زد و طایفه را از مناصب معزول ساخت و ایشان کینه چوپان در دل گرفته خواطر بر آن قرار دادند
که هنگام فرصت دست بردی نمایند بعد از آن سلطان بمقر خویش بازگشته چوپان روی بگرجستان آورد و پسر خود حسن را بر سر اغروق گذاشته بجانب [illegible]
توجه فرمود و [illegible] آن فرصت غنیمت شمرده مانند گرگ از عقب رمه چوپان [illegible] شدند و [illegible] این خبر بچوپان نویان رسانیدند او را باور نیامد و بنابر رفع
[illegible] ابوبکر و ایسنبوقا را جهت تحقیق آن قضیه باز گردانید و آن دو کس بدست مخالفان افتاده کشته شدند و چون بعد از رفتن ابوبکر و ایسنبوقا [illegible] خود باز گذاشته به پسر
خویش حسن پیوست و دشمنان همان شب بدان کار رسیده او را هر چند جستند نیافتند و یورت را غارت کرده روی باردوی حسن نهادند و چوپان از وصول ایشان
آگاهی یافته مستعد پیکار گشت و جنگی صعب دست داده هزیمت بر جانب چوپان افتاد و او با پسر خود حسن جان از آن ورطه بکنار کشیده به تبریز رفت و خواجه علیشاه
جیلان که آنجا بود چوپان بیک را استقبال نموده خدمات پسندیده بجای آورد و امیر و وزیر بموافقت یکدیگر متوجه ملازمت صاحب تاج و سریر گشتند و چون امرای
مخالف [illegible] سلطان بر قتل چوپان در [illegible] آورده بودند و [illegible] آن حدیث را چوپان شنیده خاطرش از غصه تمام [illegible] کرد بنا
بر آن [illegible] طی مسافت [illegible] نمود و خواجه علیشاه پیشتر بخدمت شتافته و از [illegible] عنایت پادشاه خبر یافته قاصدی نزد امیر چوپان فرستاد و تا زود خود را بسلطانیه
رسانند و امیر چوپان بسان برق خاطف بدار الملک رفته شرف دستبوس پادشاه حاصل کرده و آنچه از امرا دیده بود و شنیده بر زبان آورد و از آن جانب امیر
ایرنجین که پدر یکی از حرمهای سلطان بود و قورمیشی و تغماق و ایسنبوقا و بوقا ایلدورجی و غیرهم از امرای مخالف سپاه بلا انتها از [حدود] آذربایجان فراهم کشیده
و از سفید رود گذشته مستعد پیکار گشتند و سلطان ابوسعید و امیر چوپان باستقبال ایشان از سلطانیه بیرون رفته روی بمیدان کارزار آوردند و در آن اثنا حرم
سلطان چند نوبت ایلچیان نزد پدر ارسال داشته او را بعنایت پادشاه امیدوار گردانید و بسلوک طریق مصالحه ترغیب نموده از وخامت عاقبت مخالفت
بترسانید ایرنجین به دختر خبر فرستاد که اگر سلطان با ما در مقام عنایت است باید که فردا علمهای سفید برافرازند و این معنی [illegible] افتاده چون مخالفان رایات
سفید را دیدند در جنگ دلیر گشته با هم گفتند که ابوسعید [illegible] از ما ترسیده [illegible] دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده از این جانب نیز سپاه پادشاه
بر ایشان حمله نمودند در آن اثنا سلطان فرمود تا پسر ایرنجین امیر شیخ علی را گردن زده سرش را بر سر نیزه کردند و فریاد برآوردند که هر کس [illegible]
بدین گونه خواهد سرانجام کار و نائره خشم و کین پسر ایرنجین از مشاهده سیاست [illegible] اشتعال یافته باتفاق [illegible] خویش شاه زاده [illegible] سیل خروشان
و دریای جوشان عنان بجانب میدان تافت و خون بسیاری از ملازمان موکب همایون را بر خاک ریخته نزدیک بآن رسید که چشم زخمی روی نماید و درین حال
پادشاه [illegible] بر دشمنان تاخته سمند براق مانند را نهنگ آسا در بحر محاربه انداخت و امرا و سران سپاه از ملاحظه جرات پادشاه جهان
تماسک از دست داده یکبار بر مخالفان حمله کردند [illegible] که شمشیر بران آن پهلوانان [illegible] بود و تیغ و سنان ایشان [illegible] دشمنان مصاحبت می نمود

نظم
تیغها در مغز جا کرده [illegible] — تیر با در [illegible] گشته روان همچون روان
حلقه بند اجل در پای غداران رکاب — رشته دام فنا در دست مکاران عنان

در خلال آن احوال نسیم عنایت الٰهی بوزید و بموافقت دولت ابوسعیدی بادی برخاست که چشمهای مخالفان را از رؤیت معزول گردانید و جمعیتی که باد برخاست
از آن کوهسار بر روی خصم دشمن بهتر باره و امرا حامی دیده دولت خیره و چشم بخت تیره گشته بعضی در معرکه بقتل رسیدند و ایرنجین و تقماق و سیوقا در پنجه تقدیر اسیر
گردیدند و سلطان فرمود تا ایشان را بسلطانیه برده از دار سیاست آویختند و در زیر دار آتش افروختند و باین طریق هر دو جماعت آن بدبختان را سوختند و قورمیشی پسر
عبدالرحمن و بوقا ایلدرجی و چوپان قراوناس که از آن دریای خونخوار جان بکنار کشیده بودند بدست امیر سوتای که از دیار بکر متوجه سلطانیه بود افتاده سوتای
عبدالرحمن و بوقا و چوپان قراوناس را بتیغ تیز گذرانید و قورمیشی را زنده بدرگاه پادشاه فرستاد و او نیز حسب الحکم رخت هستی بباد فنا داد و چون سلطان
در محاربه بنفس نفیس مباشر امر حرب گشته بود مقرر شد که منشیان بلاغت نشان لفظ بهادر را اضافه القاب همایون نمایند باین عنوان السلطان العادل ابوسعید بهادر خان
و فتح نامها نوشته باطراف ولایات ارسال فرمایند الحمد لله علی ترادف نعمایه و تواتر آلایه

ذکر بعضی از وقایع ایام دولت سلطان ابوسعید بهادر خان و بیان انتقال خواجه علیشاه جیلان از جهان گذران

در سنه احدی و عشرین و سبعمایه امیر چوپان خواهر سلطان ابوسعید بهادر خان
شاهزاده ساتی بیک بنت اولجایتو سلطان را خواستگاری نموده پادشاه ملتمس جناب امارت پناه را مبذول داشته کوکب اقبالش بخانه شرف انتقال فرمود
و در سنه اثنی و عشرین و سبعمایه امیر حسین بن امیر اقبوقا که حاکم خراسان بود از عالم فانی انتقال نمود و بهمین سال امیر تیمورتاش بن چوپان باغوای جمعی از مردم نادان
بخاطر رسانید که رایت سلطنت بر افراشته در ملک روم خطبه و سکه بنام خود گردانید و بدعوی آنکه مهدی آخرالزمان است لب گشوده از حکام مصر و شام مدد طلبید
تا ممالک عراقین و آذربایجان را تحت تصرف در آورد و با ایشان طریق اتفاق و اتحاد مسلوک دارد و امیر چوپان از حرکت پسر واقف شده شمه ازین
معنی با سلطان در میان نهاد و با سپاه فراوان عنان عزیمت بصوب روم انعطاف داد و تمورتاش چون از توجه پدر خبر یافت از کرده پشیمان شده بخدمت شتافت
و چوپان نوئین امیر تیمور کاهی و قاضی نجم الدین طیبی را که خمیرمایه آن فتنه بوده بودند کشته تمورتاش را بند فرموده بدرگاه پادشاه رسانید و سلطان ابوسعید بجهت
خاطر امیر چوپان گناه تمورتاش را بخشیده او را بار دیگر بحکومت روم روان گردانید و در سنه ثلث و عشرین و سبعمایه غوغای اسباب نارغاتونی در ولایات
سلطانی مرتفع شد و تفصیل این مجمل آنکه در اواخر ایام دولت اولجایتو سلطان قاضی محمد نامی که خطیب ... بود بنا بر غرضی که داشت قباله کهنه بنام نارغاتون بنت
امیر کردشان بدست آورد و آن را بنزد امیر چوپان برده عرض کرد که پدر شما ملک بهادر بن تودان نوئین در زمان هلاکو خان نارغاتون را اسیر گرفته بود
و بحکم شریعت اسباب و املاک نارغاتون ملک ملک بهادر بوده و حالا بحسب ارث بشما میرسد و در مملکت عراق ضیاع و عقار نارغاتون بسیار است و امیر
چوپان این سخن را کالنقش فی الحجر بر لوح دل نگاشته جمعی از نوکران خود را بصحوب آن قاضی متدین بولایات فرستاد تا چند موضع در قزوین و خرقان و همدان بحیطه تصرف
در آوردند و این حدیث غریب در میان خلق شهرت یافت و شیخ بزرگی که از مالکان مزرعه تغری داشت میگفت این موضع داخل املاک نارغاتون است لاجرم فریاد
از نهاد خلایق بر آمد و امرا بسبب تشنیع و خواجه رشید زبان نصیحت امیر چوپان گشاده خط غلط کشیده او را از مقام مؤاخذه در گذرانیدند تا بهمان چند موضع که گرفته بود
قناعت نمود و در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان که اختیار و اعتبار امیر چوپان بمرتبه کمال رسیده قاضی محمد باتفاق دیگری از اراذل و بانت خریطه کهنه که دویست
تمسک مشتمل بر اسباب و املاک دو سه ولایت در آن نهاده بودند نزد امیر چوپان برده گفتند که ما در فلان موضع خانه جستیم تا که این قبالجات را که باسم
نارغاتون نوشته یافتیم و امیر چوپان حاصل آن موضع را از شیر مادر حلال تر تصور کرده وکلای او دست تصرف بمزارع و املاک رعایا دراز کردند و کار بجایی رسید
که اسبابی را که بدو سه هزار دینار می ارزید مردم از بیم آنکه گویند ملک نارغاتون بوده بدو سه دینار میفروختند لاجرم آتش در خرمن فراغت اصحاب زراعت
افتاد و خواجه علیشاه جیلان در آن مهم با چوپان نوئین گفت و شنید کرده ولایتی در مملکت روم در عوض اسباب نارغاتون از سلطان گرفته بتصرف وکلای
امیر چوپان گذاشت و از خاصه خود بیست هزار دینار تسلیم نمود تا امیر چوپان از مقام دعوی آن اسباب در گذشت و نشانی نوشت که لعنت نامه در قلم آورده
آن فتنه بالکلیه از مسلمانان مندفع گشت و در سنه اربع و عشرین و سبعمایه خواجه تاج الدین علیشاه بیمار شده دست اطبای حاذق بدامن علاج آن عارضه نرسید و سلطان
صاحب سعادت از غایت عنایت بعیادت آن وزیر تشریف برده صورت نزع مشاهده نمود و خواجه در اوایل ... جان بجوار مغفرت رب العالمین سپرد
نعش او را بآیین شریعت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطیبین برداشته بخطه تبریز بردند و در جوار مسجدی که بنا کرده همت او بود دفن کردند از وزرای
هلاکو خان و اولاد او غیر خواجه علیشاه هیچیک باجل طبیعی فوت نشد و خواجه علیشاه با صابت رای و تدبیر و وفور وقوف و کاردانی در سر انجام امور

سلطنت و جهانبانی اتصاف داشت و در ایام دولت در مملکت عراق و آذربایجان ابنیه رفیعه مانند مدارس و خوانق و اربطه و مساجد تعمیر فرمود و متعلقات خوب
و مزارع مرغوب بر آن بقاع وقف نمود و سلطان ابوسعید اولاد و قرابتان خواجه علیشاه را باصناف الطاف نوازش کرده میخواست که منصب وزارت بیکی
از دو پسر او دهد در آن اثنا میان برادران نزاع دست داده بر یکدیگر تعزیر نمودند و مهم بدانجا انجامید که هرچه پدرشان در مدة العمر اندوخته بود بدیوان داخل
و منکوب و مخذول در کنج خانه نشسته در فکر سر انجام قوت لایموت روز میگذرانیدند و منصب وزارت سلطان ابوسعید بهادر خان بعد از فوت خواجه تاج
الدین علیشاه جیلان تعلق برکن الدین صاین گرفت و کمال الدین صاین از اولاد ضیاء الملک محمد بن مودود است و ضیاء الملک در زمان سلطان محمد خوارزمشاه منصب
عارضی سپاه داشت و رکن الدین صاین چون بمبادی سن رشد و تمیز رسید خود را در سلک ملازمان امیر چوپان منتظم گردانید و امیر چوپان یوماً فیوماً در تربیتش افزود
تا او را بوزارت سلطان نصب فرمود

گفتار در بیان اسباب تغیر مزاج سلطان ابوسعید نسبت بامیر چوپان سلدوز و ذکر سوختن خرمن عمر او و اولادش بآتش خشم جهان سوز

خوانندگان عجایب حکایات و دانندگان غرایب روایات آورده اند که امیر چوپان را دختری
بود که طراوت عذارش طعنه بر گلبرگ طری زدی و صباحت رخسارش از ماه و مشتری گرو بردی بغداد خاتون نام و امیر چوپان آن حور پری نژاد را در شهور
سنه ثلث و عشرین و سبعمایه در سلک ازدواج امیر شیخ حسن بن امیر حسین گورکان بن امیر اقبوقا جلایر که امیر شیخ حسن ایلکانی و امیر شیخ حسن بزرگ عبارت از وست
انتظام داد و در سنه خمس و عشرین و سبعمایه سلطان ابوسعید را که در سن بیست سالگی بود نسبت ببغداد خاتون تعشقی پیدا شده عنان صبر و قرار بیکبار از دست
اقتدار شهریار کامکار بیرون رفت بیت چو دل در سر نرگس مست رفت اگر شاه اگر بنده از دست رفت و این بیت که مثنوی افتاده از خامه عزت (?)
گر جناب سلطانی در آن اوقات در سلک نظم کشیده بیت بیا بمصر دلم تا دمشق جان بینی که آرزوی دلم در هوای بغداد است و چون یاسای چنگیز خان چنان
که هر عورتی که مطلوب خان باشد باید که شوهر او را طلاق داده بحرم پادشاه فرستد سلطان ابوسعید بعد از کمال اضطرار محرمی نزد چوپان روان ساخته
شمه از مافی الضمیر خویش اعلام نمود چوپان از استماع این سخن در بحر حیرت افتاده آتش غیرت در کانون درونش زبانه زدن گرفت و جوابی مربوط مراد پادشاه
نگفت و سلطان لب از آن گفت و شنید بربست اما از جانب چوپان غباری بر حاشیه ضمیر منیرش نشست و این مقال در اواخر تابستان در ییلاق قراباغ
واقع شده و چون زمستان نزدیک رسید امیر چوپان بملاحظه آنکه مبادا که میان محب و محبوب ملاقات حاصل گردد شاید صورت عشق انکسار یابد امیر شیخ حسن را با بغداد خاتون
بقراباغ اران فرستاد و سلطان را بموقان و کرای قشلاق بغداد برد و بعد از آنکه خسرو عالی مقام بمدینة السلام رسید سلطان عشق بغداد خاتون بیشتر از پیشتر بر شهرستان
ضمیرش مستولی گردید بیت دوای عشق گویند از سفر خیزد چه دانستم که در دل مهر آن مه خواهد افزون شد بهر منزل و چون صاین وزیر که ملک نصرة الدین عادل
لقب یافته بود تغیر مزاج پادشاه را نسبت بچوپان نوئین معلوم نمود هنگام مجال شمه از افعال و اعمال چوپان و اتباع او معروض گردانید و فرمود که اختیار
داد و ستد تمامی حاصلات ولایات در قبضه اقتدار چوپانیان است و باوجود او هیچیک از امرا و وزرا و ارکان دولت را اعتباری نیست بیت نه روز و نه ...
و لیس ... تمغان وزیر در ضمیر صاحب تاج و سریر جایگیر آمده و این عزم مصمم ... لم عشق بغداد خاتون گشت بنا بر آن از خرگاه کم بیرون می آمد
و کسی را بار نمیداد بیت جهاندار در کنج ایوان خویش همی کرد فریاد جانان خویش و چون امیر چوپان حال پادشاه را بدین منوال دید در خلوتی بعرض رسانید که
اکثر معموره ربع مسکون مسخر حکم سلطان است و سبب ملال خاطر آفتاب اشراق معلوم نیست بیت چرا خوش نخندی نگویی سخن بکن هرچه خواهی که گوید مکن
سلطان جواب داد که من زمام اختیار تمام ممالک را بکف کفایت تو گذاشته ام باید که بر وجهی سلوک نمایی که من بفراغت توانم بود و تا اکنون باری روزی
بدلخواه نگذرانیده ام و از دمشق خواجه که در آن اوان بنیابت و سر انجام مهام خاصه سلطانی تعلق بوی میداشت شکایت گونه کرد و چوپان متفکر و حیران
از خرگاه سلطانی بیرون آمده دمشق خواجه را طلبیده آنچه از پادشاه شنیده بود با وی در میان نهاده گفت باید که تو در شکر خدمتی بشایسته مساعی جمیله مبذول
داری که اگر از من جریمه در وجود آید سلطان بجهت خاطر تو آن را بر روی من نیارد نه آنکه جان من بسبب افعال ناهنجار تو در معرض خطر باشد دمشق خواجه
جواب داد که من روز و شب پای خدمت در آستان سلطنت آشیان ایستاده ام و چشم و گوش باشارت و فرمان شهریاری نهاده از هوای نفس خود گذشته ام
و بخلاف رای او مرتکب امری نگشته ام اما چند گاه شد که مزاج پادشاه را نسبت بخود متغیر می یابم و سبب آن معنی را غیر خباثت صاین وزیر امری نمیدانم چوپان نوئین
بعد از شنیدن این سخنان مصلحت در آن دانست که روزی چند خود را از درگاه پادشاه دور گرداند و صاین وزیر را همراه خود برده بوقت فرصت

گردش از بار سر سنگ سازد و بنابر آن در وقت دمیدن گل و ریحان در فضای باغ و بستان بهار ضبط و ربط مهمات و ولایات خراسان از سلطان ابوسعید بهادرخان اجازت طلبیده بدان صوب نهضت کرد و امیر ارکنج و امیر محمود و الیغ قتلغ و امیر محمد بیک و صاین وزیر مصحوب خویش برد و دمشق خواجه را بدستور در خانه بگذاشت و سلطان بهمدان و از آن ببغداد بجانب سلطانیه علم عزیمت برافراشت و امیر چوپان چون بخراسان رسید شنید که ترمشیرین خان در حدود کابل منزل گزیده و خیال تسخیر خراسان بخاطرش گردیده بنابر آن پسر خود امیر حسن را با سپاهی صف شکن بدفع مخالفان فرستاد و ترمشیرین خان از توجه ولد چوپان خبر یافته جمعی از لشکریان خود را باستقبال او روان فرمود و تلاقی فریقین در حدود غزنین دست داد و از کر و فر بهادران پر خشم و کین زلزله در زمان و زمین افتاد آخر الامر امیر حسن غالب آمده سپاه ترمشیرین فرار کردند و جنود خراسان بغزنین شتافته لوازم قتل و نهب بجای آوردند مجاوران تربت سلطان محمود غزنوی را اسیر ساختند و اوراق مصاحف و مصحف قرار را زیر دست و پای انداختند و حسن در اواخر شهور سنه ست و عشرین و سبعمایه از آن ولایت مراجعت فرمود و بخدمت پدر پیوست کیفیت حال باز نمود اما دمشق خواجه بن چوپان بعد از توجه پدر بصوب خراسان جمیع کلیات و جزئیات امور سلطانی را از پیش خود گرفت و در غایت استقلال بسرانجام مهام ملک و مال پرداخته سلطان ابوسعید را از سلطنت جز نامی نماند و این معنی بر خاطر همایون گران آمده در خلوتی شمه از ما فی الضمیر خویش با بعضی از ارکان در میان نهاد و یکی از ایشان مجال خباثت یافته گفت دمشق خواجه با یکی از زنان اولجایتو سلطان که در حرم سلطانیه میباشد تعلق می ورزد سلطان فرمود که چون دمشق خواجه نزد محبوبه بقلعه رود مرا آگاه سازید و هم در آن ایام که داخل شهور سنه سبع و عشرین و سبعمایه بود جذبه عشق دمشق را بر آن داشت که بحصار رفت و سلطان واقف گشته حکم همایون بقتل او صدور یافت اما هیچکس را زهره نبود که بدین عمل اقدام نماید بحسب اتفاق در آن روز سری چند از قطاع الطریق گردن زده آورده بودند سلطان فرمود که آوازه در انداختند که این سر چوپان و اتباع اوست که در خراسان بر دست امرا کشته شده اند و دمشق خواجه از شنیدن این خبر عنان شکیبائی از دست داده با ده کس از قلعه بیرون تاخت و روی بوادی فرار نهاد سلطان مصر خواجه و آقا لولو را بتکامشی او فرستاد و با آنکه دمشق خواجه در آن روز اسپی را که بهترین اسپان الوس بلاکو خان بود در زیر ران داشت مصر خواجه و آقا لولو بوی رسیدند و آن اسپ تیز تک مانند اسپ چوبین در ساحت شطرنج از رفتار باز ایستاده هر چند دمشق خواجه خواست که تیار یانه سیاست آن را برانگیزد دست نداد لاجرم خیال جنگ نمود و قبضه شمشیر را گرفت تا بر کشد تیغ از نیام بیرون نیامده مصر خواجه بوی رسیده خواست که بضربت شمشیر کارش را باتمام رساند آقا لولو گفت دمشق اندک کسی نیست که او را بی حکم سلطان توان کشت و مصر خواجه پیش پادشاه رفته کیفیت حال باز گفت سلطان جهت نشانی انگشتری بوی داد و مصر خواجه آقا لولو را همراه نموده بضرب شمشیر مصری سر دمشق را بشام اجل رسانیده و در آن روز که ششم ماه شوال سال هفتصد و بیست و هفت بود تمامت خزاین و اسباب تجمل و حشمت دمشق خواجه بباد غارت و تاراج رفت و غلغلی که بامداد آن روز از آن چاشت نداشت بوقت شام از مال دمشق غنی گشت و چون آن مهم از هم بگذشت سلطان ابوسعید بهادرخان نشانی مصحوب یکی از معتمدان نزد امرا خراسان فرستاد که در گرفتن و کشتن چوپان و اتباع او مراسم اهتمام بجای آورند و همچنین باطراف دیگر ولایات فرامین مطاع صادر ساخت و فرمود که از ذریات چوپان و چوپانیان اثر نگذارند و بنفس نفیس از سلطانیه نهضت فرموده بقزوین شتافت و در باب اجتماع جنود ظفر ورود احکام بتاکید تمام نفاذ یافت و قاصد سلطان در بادغیس هراة باردوی چوپان رسیده نشان واجب الاذعان را پنهان بامرا رسانید ایشان را علی الفور مخالفت چوپان بخیال آمد لاجرم باتفاق پیش او رفته کیفیت حال باز گفتند و از رضا بقتل دمشق خواجه اظهار ملامت کردند و در اظهار موافقت و اتحاد در مراسم مبالغه بجای آوردند و چوپان بر فوت پسر جزع و فزع نموده چون مجلس بشکست ولد بزرگترش امیر حسن بعرض پدر رسانید که من بعد صحبت ما و سلطان ابوسعید در نمیگیرد و بر عهد و پیمان امرا اصلا اعتماد نمیتوان کرد مصلحت دولت در آنست که هر کس که سلطان ابوسعید را میشناسد بکشیم و از سلاطین الوس جغتای یکی را طلبیده تمامی ممالک خراسان را بحیطه ضبط در آوریم اگر سلطان ابوسعید بدین جانب آید با وی مقاتله نمائیم و الا هرگاه ما را حکمت و شوکت بیشتر شود روی بعراق نهاده داد خود از و بستانیم چوپان را این سخن پسندیده نیامد و بکثرت لشکر و زور بازوی خویش غره شده گفت حالا ورا ایران کیست که در برابر من صف تواند کشید بلکه خیال قتال بکجا هر تواند گذرانید آنگاه صاین وزیر را که ضمیر با آن فتنه میدانست بحضور طلبیده جلادوار گفت که با تمام مهم این امام بپردازد و در تحیر شده مجال اقبال و اقتال نیافت و از جلاد التماس نمود که مرا از میان بدو نیم زن جلاد پرسید که سبب این التماس چیست ملک نصرة الدین بجانب چوپان نگریسته تعظیم بدو گفت زیرا که چیزی که آن کنند بر شما اعتماد از جهان نباشد بجز تیغ فرجام آن همین است آخر سرانجام آن بعد از آن امیر چوپان با هفتاد هزار سوار که در آن زمان همراه داشت رایت عزیمت

بجانب عراق و آذربایجان برافراشت و امرا و نوئینان با سوگند او که با وی مخالفت نکنند و چون منازل و مراحل قطع کرده بسمنان رسید بخانقاه معارف پناه شیخ رکن الدین علاء الدوله رفته نوبت دیگر مجلس شریف شیخ با امرا و اعیان عهد و پیمان در میان آورد که از وی گردان نشوند و از آنحضرت التماس نمود که بپادشاه توجه نموده بزلال موعظت و نصیحت نایره غضب سلطانی را فرو نشاند تا بار دیگر نسبت باو در مقام عنایت آید و جمعی را که در کشتن دمشق خواجه اهتمام نموده باو بسپارد و شیخ رکن الدین علاء الدوله ملتمس چوپان نوئین را بشرف اجابت اقتران داده متوجه اردوی پادشاه جهانبان گشت و بعد از وصول سلطان عالی مقام بتعظیم و احترام شیخ قیام نموده او را در پهلوی خویش نشانده بدو زانوی ادب بنشست و شیخ در باب اصلاح جانبین و انطفاء نایره نزاع و شین سخنان بر زبان آورده سعی بجای تقدیم رسانید تا بار دیگر میان سلطان و چوپان صورت موافقت روی نماید اما پادشاه و امرا آن نصایح را بسمع رضا نشنودند و در مقام مخالفت و محاربت راسخ دم و ثابت قدم بودند لاجرم شیخ بتقدم قدم بازگشته آنچه گفته بود و شنیده بسمع چوپان رسانید و او را از کشیدن شمشیر در روی ولی نعمت خود تحذیر فرمود و چوپان بهر در مو فور از سمنان روان شد و چون بنزدیک ری باز رسید و میان او و اردوی سلطان یکروزه راه پیش نماند امیر محمد بیک جکجک که خال سلطان بود و دیگر و امرا با بیست هزار کس در تاریکی شب از لشکر چوپان جدا شده بسلطان پیوستند و چوپان بر بدی امرا و لشکریان بی اعتماد شده از راه بیابان روی بولایت خراسان آورد و سایر امیران و متابعان او پریشان گشته چوپان و پیر شاه زاده ساتی بیک که زوجه او و خواهر سلطان بود اجازت داد که پیش برادر رود و خود بخیال ملازمت قاآن از کنار آب مرغاب عنان باز کشید و در آن منزل از آن عزیمت پشیمان شده عازم هراة گشت که چون ملک غیاث الدین کرت که مربی او بود در روزی چند بسر برد یکی دولتسندی فریاد بر آورد که این چه رای ناصوابست ملوک هراة باکه وفا کردند که باما کنند بیت صحبت کیتی که تمنا کند با که وفا کرد که با ما کند دانشمند بهادر را ابن شمشیر غدر قتل نمودند و امیر نوروز را گرفته تسلیم قتلغشاه فرمودند چون امیر چوپان بهراة رسید و سخن آن شفیق را نشنود و بهراة رفت ملک غیاث الدین بحسب ظاهر لوازم انسانیت بجای آورد و چوپان را در منزل مناسب جای داد اظهار اخلاص و نیازمندی کرد و هم در آن ایام نشان سلطان بملک رسید مضمون آنکه اگر چوپان را بیاسا رسانند مواصلت حرمش کرده بهمین واقعه اموال آبا و اجداد بخبر مو سر افرازی کرد و ملک حقوق تربیت و رعایت چوپان را نابوده انگاشته جلاد در انجمنش فرستاد چوپان آغاز قلق و اضطراب نموده در جواب گرد که ملک با وی ملاقات کند و این التماس مبذول نیفتاد آنگاه و این واقعه را گریه ناده شده وصیت فرمود اول آنکه سرش را از تن جدا نسازند دوم آنکه ... نشانی بار دو فرستند یک انگشت او را که دو سر داشت روانه گردانند سوم آنکه پسر او جلاوخان که جوانی بود در کمال قابلیت و جمال و از خواهر سلطان ابوسعید دولتسندی خبث اولجایتو سلطان تولد نموده بود نزد بعراق ارسال نمایند شاید که چون سلطان بر خشم بروی افتد عرق خویشی در حرکت آمده جانش بخشد چهارم آنکه کالبد او را بمدینه رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم برده در مقبره که در آن بلده طیبه ساخته بود دفن سازند ملک غیاث الدین زبان بقبول این ملتمسات گشوده اشاره نمود تا جلاد چوپان را بخنجه هلاک ساخت و انگشت او را بعراق روانه داشت آن نشانه در ماه محرم سنه ثمان و عشرین و سبعمایه باردو رسید و حکم شد که آن را در سر اردو و بازار آویختند و در زمستان همین سال ملک غیاث الدین عزم ملاقات سلطان ظفر قرین کرده در اثناء راه بشنود که بغداد خاتون در حرم پادشاه در آمده و اختیار و اقتدار بسیار دارد لاجرم در غدغه بخاطرش راه یافته کسی بخراسان باز گردانید تا جلاوخان را بقتل رسانید خود با تمام سلطنت آشیان شتافته در قراباغ اران بشرف ملازمت فایز شد اما بواسطه اعتبار بغداد خاتون مهمش از پیش نرفت بلکه ملک در اردو موقوف گردانیدند تا کسان بخراسان فرستاد که تابوت امیر چوپان و جلاوخان را باردوی آوردند آنگاه سلطان ابوسعید مبلغ چهل هزار دینار در تجهیز محمل افزوده حاجیان را فرمود که آن دو تابوت را همراه ببرند و از آنجا بمدینه رسانیده بخاک سپارند و آن جماعت بموجب فرموده عمل نموده در سال مناسک حج تابوتها با محمل بود و در روز عید سعی حاجیان بر آن جنایز نماز گذاردند بعد همراه خود بمدینه طیبه برده در جوار مزار فیض آثار امام عالی مقدار حسن بن امیر المؤمنین علی علیه السلام دفن کردند زیرا که عمارت امیر چوپان در جنب مسجد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم بود و کنندن قبر در آن موضع مستلزم سوء ادب مینمود در بعضی نسخ سطرین مذکور است که امیر چوپان بصفاء نیت و نقاء طویت اتصاف داشت و پیوسته همت بر اداء وظایف طاعات و عبادات میگماشت در روم و شام عمارات عالیه که ماحی آثار قیاصره و اکاسره است طرح انداخت و آب جاری بمکه معظمه آورده بان واسطه آن بلده مکرمه را معمور ساخت ذکر

اولاد امیر چوپان چوپان نوئین را نه پسر بود و بزرگتر از همه امیر حسن و او سه پسر داشت که از آنجمله یکی موسوم است بتالش و تالش در ایام دولت سلطان

ابوسعید بهادر خان در اصفهان و فارس و کرمان حکومت نمود و در آن اوان که امیر چوپان از سلطان گریزان گشت حسن و تالش بجانب هرات افتادند از آنجا بخوارزم رفتند
قتلغ تیمور که از قبل اوزبک پادشاه ازبک در آن ولایت حکومت میکرد پدر و پسر را رعایت فرموده نزد خان خود فرستاد و خان ایشان را در مرتبت رعایت سرافراز ساخته
با سپاهی بحرب چرکس روان ساخت و امیر حسن از آن جنگ زخمی یافته در گذشت و بعد از آن اوان تالش بمرض طبیعی عازم عالم آخرت گشت و دو پسر دیگر امیر حسن
که حاجی بیک و [illegible] حسین نام داشتند حاجی بیک را پسرعم شیخ حسن کوچک زهر داد و حسین سلیمان خان بجهان جاوید انتقال فرمود و پسر سوم امیر چوپان
تمورتاش بوده او خبر انصرام سلسلهٔ حیات پدر و برادر در یواس شنود و روزی چند در یکی از قلاع بلاد روم متحصن بود و آخر الامر با اموال فراوان بمصر شتافت
والملک الناصر پادشاه مصر [illegible] اشراف و اعیان آن مملکت را بانواع انعام و احسان مخصوص فرمود و ملک ناصر چند روزی نسبت به تمورتاش در مقام عنایت
والتفات سلوک نمود و چون دید که اکثر اعاظم آن ولایت معتقد او شده اند ترسید که مبادا عزم خروج نماید بکام و فرصت سر تمورتاش را از بدن جدا ساخته
نزد سلطان ابوسعید فرستاد و آن سر در شوال [illegible] در ییلاق اوجان باردو رسید و تمورتاش را چهار پسر بود امیر شیخ حسن کوچک و ملک اشرف
و ملک اشرف و مصر و ذکر ایشان در داستانهای آینده از مساعدت وقت مأمول است و پسر چهارم امیر چوپان دمشق خواجه بود و کیفیت کشته شدن او در ضمن بیان
آمد و دمشق چهار دختر داشت یکی از آنجمله دلشاد خاتون است که خواجه سلمان ساوجی از جملهٔ مداحان اوست و پسر پنجم امیر چوپان محمود بود که در گرجستان حکومت
مینمود و محمود هم در سال قتل پدر بدست لشکر سلطان افتاده رخت بقا بباد فنا داد و از وی چهار پسر ماند و هر چهار بدست امیر شیخ حسن بزرگ و امیر شیخ حسن
کوچک مسموم و مقتول گشتند این چهار پسر امیر چوپان با بغداد خاتون از یک مادر بوده اند و پسر ششم چوپان جلاد خان است که ذکر شهادت او سابقا
مسطور شد و پسر هشتم امیر چوپان سیورغان بود و مادر این پسر ساتی بیک است دختر اولجایتو سلطان و سه پسر امیر چوپان کرسو کشاده و یاغی باستی و نوروز
نام داشتند از یک مادر بوده اند و ذکر ایشان بعد ازین در محل خود بر سبیل تقریب در خبر بیان آید انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر مشرف شدن بغداد خاتون**
بمناکحت سلطان ربع مسکون نظم عشقست که شیر زر زبون آید ازو ور هر چه گمان بری فزون آید ازو کز دوستی کند که جان آساید که دشمنی کز ان
خون آید ازو شاهدان عرایس اخبار چهره بدین گونه آراسته اند که با وجود وقوع حالات مذکوره و حکایات مسطوره و کشته شدن چوپان و اولاد
و اشتعال و انطفاء نیران شر و فساد مهر بغداد خاتون محبت چوپان همان دستور در صحیفهٔ [illegible] و سر [illegible] بود و بهیچ وجه پادشاه روی زمین بدون محبت
آن زهره جبین شکیبائی نمی توانست نمود بیت هر کسی در پی کاری و غم یار [illegible] همان عهد همان یار همان آخر الامر قاضی مبارکشاه را طلبیده
گفت که پیش امیر شیخ حسن رو و بهر حیله که توانی او را از سر بغداد خاتون بگذران قاضی حسب فرمان نزد امیر شیخ حسن رفته بعباراتی که دانست شمه از میلان
خاطر پادشاه بدان معارفت و مرافقت عرض کرد شیخ حسن از ترس جان و خوف جان و خان و مان بار پرداخته مباعدت جانان اختیار نمود و چون زمان عدت
منقضی شد و غلبهٔ شوق متقضی گشت سلطان او را بحبالهٔ نکاح در آورده و بغداد خاتون پای بر مسند عزت و فراش قربت نهاده در امور ملکی و مالی دخل کردن
گرفت و بار دیگر مهمات چوپانیان صفت سامان پذیرفت بیت [illegible] زمانه گهی صلحست کار او گهی جنگ و در شهور سنهٔ ثمان و عشرین
سبعمایه جمعی از حاسدان بسمع اشرف سلطان رسانیدند که میان امیر شیخ حسن و بغداد خاتون مراسلات پنهانی واقع است و سلطان را این سخن باور آمده از
موقف سیاست حکم بقتل شیخ حسن صدور یافت و مادر شیخ حسن که عمهٔ سلطان بود خون او را درخواست کرده پادشاه بخشید او را بقلعهٔ کماخ فرستاده بغداد
خاتون را از نظر اعتبار بینداخت و بعد از چندگاه که کذب مفتریان نزد پادشاه جهانیان بتحقیق پیوسته بار دیگر با بغداد خاتون در مقام عنایت و التفات آمد
و حکومت روم را با امیر شیخ حسن تفویض فرمود **گفتار در بیان شمه از حال صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد بن رشید و ذکر**
سایر وقایعی که در زمان دولت سلطان ابوسعید بخیر ظهور رسید خواجه غیاث الدین محمد که ارشد اولاد خواجه رشید الدین
فضل الله [illegible] و مبادی عنفوان ایام جوانی که خلاصهٔ اوقات زندگانی است باکتساب فضایل نفسانی و تحصیل کمالات انسانی صرف نمود تا اندک زمانی حقایق اکثر
علوم معقول و دقایق جمهور فنون منقول بر لوح خاطر نگاشت و جمال حالش بحلیهٔ اصناف فضل و هنر آراسته گشته رایت سخاوت برافراشت بطلاقت لسان و فصاحت
بیان و حسن خلق و لطف طبع و سلامت نفس و شهامت ذهن مشهور گشت و در ایام شباب بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مقدسهٔ خیر الانام علیه الصلوة والسلام
مشرف شده از ارتکاب منهیات در گذشت و در آن اوقات که سلطان ابوسعید بهادر خان امیر دمشق خواجه بن چوپان را بعالم بقا فرستاده عنان توجه بجانب

بجانب قزوین انعطاف داد و باستصواب امرا و ارکان دولت مقالید رتق و فتق و مفاتیح قبض و بسط مهام ملک و مال را در قبضهٔ اقتدار خواجه غیاث الدین محمد
نهاد و از اعیان خراسان خواجه علاء الدین محمد را در امر وزارت با آنجناب شریک گردانید اما بعد از انقضای شش ماه خواجه علاء الدین محمد بشغل استیفا
رفته صاحب سعید مستقل گردید و آن وزیر صافی ضمیر بحسب ارث و استحقاق بر مسند فرماندهی نشسته جهار مراسم عدل و احسان و اعلام معالم امن و امان و
استمالت سپاهی و رعیت و تکثیر عمارت و زراعت قیام و اقدام نمود و در تشیید ارکان دین مبین و تشیید قواعد شرع سید المرسلین صلوات الله علیه و آله اجمعین جد
و اجتهاد تمام فرمود و نهال آمال اهل فضل و کمال از رشحات سحاب افضالش نشو و نما پذیرفت و ریاض آمال علما در ایام از قطرات احسان بی پایانش صفت طراوت
و نضارت گرفت نظم تا هاتف دولت تو در داد آواز بر عالمیان گشت در رحمت باز پیرانه سر این کهن جهان کرد طمع کز بخت جوان تو جوان
گردد باز و چون رایت اعتبار و اختیار خواجه غیاث الدین محمد در غایت ابهت و اقتدار سر بفلک دوار کشید جمعی که نسبت بخاندان رشیدی
بی ادبیها کرده بودند متوهم شدند و آنخواجه نیکو سیرت بخلاف عقیدهٔ آن جماعت همه را منظور نظر مکرمت و احسان گردانید بیت دوستان را کجا کنی محروم
تو که با دشمنان نظر داری از فروغ ضمیر دانش پذیر قدوهٔ فضلای آفاق مولانا کمال الدین عبد الرزاق لمعات این حکایت بر صفحات مطلع سعدین تافته که
ناری طغای [illegible] در اوایل سن رشد و تمیز در ملازمت سلطان ابوسعید میبود و امیر دمشق خواجه بن چوپان امارات ظلم و ضلال در ناصیهٔ احوال
او مشاهده فرموده چنان ساخت که مانند نکبت و ادبار از اردوی سلطان کامکار مهجور گشت و ناری طغای استغاثه نزد امیر چوپان برده چوپان
از غایت نیک نفسی دمشق را از قصد آن بداندیش منع کرد و او بار دیگر کمر ملازمت پادشاه بر میان بسته مترصد فرصت میبود تا تغییر مزاج صاحبقران
نسبت بچوپانیان فهم نمود آنگاه آغاز شرارت و خباثت کرده در استیصال ایشان سعی بسیار بجای آورد و چون آن مهم حسب المدعا او پیش رفت
و اموال و جهات فراوان از متروکات امیر چوپان و اولاد او بگرفت رایت نخوت برافراخت و بحکم یرلیغ ضبط ولایات خراسان را پیش نهاد همت
ساخت و پس از آنکه بآن ولایت رسید نسبت بملک غیاث الدین کرت آغاز عناد و لجاج کرده میخواست که تومان هرات را زیر تحت تصرف در آورد اما چون
خواجه غیاث الدین محمد وزیر حامی ملک بود آن مهم را از پیش نتوانست برد و وقتی که ملک غیاث الدین از اردوی ظفر قرین بجانب هرات میرفت طغای
یکی از نوکران خود را با فوجی از لشکر بسر راه فرستاد تا یراق و جهات ملک را بکار و ب غارت و تاراج برفت و در ولایات خراسان دست ظلم و بیداد
برآورده اموال مسلمانان را بناحق میستاند و هر چند روز بطمع اخذ مال بطرف ولایت دیگر میراند چون خبر این افعال ناهنجار بعرض سلطان کامکار رسید در
غضب رفته شیخ تیمور را جهت کسر سورت شوکت او بجانب خراسان روان گردانید و ناری طغای قبل از وصول شیخ تیمور خبر خشم سلطان را نسبت بخود شنیده
بود جهت تدارک متوجه گردیده در اثنای راه آن دو امیر نزدیک یکدیگر رسیده با هم خلوت کرده و مراسم اتحاد و اتفاق بجای آورده خواطر با مبارکت را
قرار دادند که بغداد خاتون و خواجه غیاث الدین محمد را بقتل رسانند بعد از آن در مقام خدمتکاری آن مزاج حضرت شهریاری را با خود رام گردانند و خود
[illegible] که امیر علی پادشاه نیز با ایشان درین امر موافقت خواهد نمود معتمدی نزد او فرستاده کیفیت اندیشهٔ خود را اعلام فرمودند و چنان مواضعه کردند
که ناری طغای بسلطانیه رود و اگر تواند که پادشاه را در قصد آن دو عزیز با خویش موافق سازد فهو المطلوب و الا کمر باهندام بنای حیات سلطان بر بندد و کار
او را مدد باید و دیگران را اعلام نماید آنگاه شیخ تیمور در قزوین متوقف شده ناری طغای بسلطانیه رفت و سلطان بواسطهٔ ظلم و بیدادی که از وی معلوم نموده
بود او را بسیار کاره [illegible] و بغداد خاتون که قتل پدر و برادران را بشامت سعی او میدانست با وی کم التفاتی آغاز نهاد لاجرم ناری طغای سراسیمه شده با امیر
تورین ملاقات کرده حقیقت اتفاق خود و شیخ تیمور و علی پادشاه را بر زبان آورد و از وی موافقت طمع داشت تورین او را بوعده فریفته صورت حال
با خواجه غیاث الدین محمد باز گفت و سلطان ابوسعید نیز از بعضی ایناقان شمه ازین حدیث استماع فرموده در اندیشه بود که آن عقده بکلید تدبیر حل نماید
گشاید در آن اثنا ناری طغای جمعی از ملازمان خود را مکمل و مسلح ساخته در مدرسه که متصل بسرای خواجه غیاث الدین محمد بود باز داشت و ایشان را گفت
هر گاه جناب وزارت مآب پای از خانه بیرون نهد دست برد نمائید و خود سلاح بسته بدار الوزارت شتافت و گفت میخواهم که خواجه را
خلوت ببینم برادر وزیر با او گفت که بحکم یرلیغ نفاذ یافته که هیچ آفریده با سلاح نزد وزیر نرود و اسلحهٔ او را باز ستاندند و نوکران را از دخول منع
ناری طغای تنها بخانه در رفته نسبت بخواجه آغاز تواضع و چاپلوسی کرد و گفت نوعی میباید ساخت که نوبت دیگر پادشاه با من ابواب الطاف مفتوح

گردانده و خواجه این معنی را قبول فرموده و فرمود که شما سوار شوید که من نیز بیرون آمده بخدمت پادشاه روم و سخن شما را عرض نمایم بازی طغای بیرون سبقه و بنوکران خود در دوست
بهمان میدان بعده مدرسه منظر بایستاد و چون سرای خواجه غیاث الدین محمد را دیگر نیز داشت خواجه ایشان سوار شده بخدمت سلطان شتافت و معروض گردانید
که چند روز شد که بازی طغای امید عنایت سلطانی آمده انتظار ادراک سعادت بساط بوس میکشد پادشاه از غایت سلامت نفس بر زیر عقب شده فرمود که
میدانی که بازی طغای توجه اندیشه دارد خواجه عرضه داشت که من بنده این درگاهم و منظور نظر التفات پادشاه هر کس چیزی در باره من میدانند بمقتضای و لا
یحیق المکر السیئ الا باهله باو عاید گردد و سلطان جان لطف ایشان را مقید و قتل بازی طغای فرمان داد و آن حرام نمک از آن حکم خبر یافت و معیوب فرار ساخت بخیال
آنکه خود را بخراسان رساند و دوستان و لشکریان یکجائی جمع گرداند و سلطان خواجه لولو را از عقبش فرستاد و لیکن خواجه بوی نتوانست رسید لاجرم
ایلچیان از اشنه واجب الاذعان بهر طرف روان ساخت که هر جا بازی طغای را یابند بند کرده بپای تخت رسانند و آن بدبخت [illegible] در کوه
رود فرود آمده و یکی از نوکران را جهت آوردن طعام بصورت حاجی ایماس ایغور که در آن حدود بود فرستاد و حاجی ایماس کیفیت واقعه را دانسته با جمعی سوار
شده و او را گرفته دست و گردن بسته بسلطانیه برد بعد از ان سلطان حشمت آئین کسان بقزوین فرستاد تا تاشتیمور را نیز بدار الملک رسانیدند و در روز
غره شوال سنه سبع و عشرین و سبعمایه که عید فطر مسلمانان بود آن دو نامسلمان قربان شدند و در سنه ثلثین و سبعمایه امیر شیخ علی بحکومت خراسان و خواجه
علاء الدین محمد بوزارت آن مملکت جنت نشان متعین گشتند و بعد از وصول جراحات جارحات ظلم و بیداد بازی طغای را مرهم مرحمت [illegible]
و بابرکت [illegible] دیگر آن بلده [illegible] معموری و آبادانی رسانیدند و در سنه اربع و ثلثین و سبعمایه امیر محمود شاه اینجو که سالها در ملازمت سلطان بسر
برده بعنایت مغرب و گستاخ بوده و در فارس حکومت مینمود از ان منصب معزول شده منشور ایالت آن ولایت بنام امیر مسافر اینانق در قلم آمد و چون امیر
محمود شاه در شیراز و توابع آن اسباب و املاک داشت که هر سال صد تومان حاصل آن بود از عزل خویش بغایت محزون گشته امیر محمود ایسن قتلغ و امیر
سلطان شاه بن نیکروز و امیر محمد بیک و امیر محمد ییلتن را که از جانب مسافر اینانق نقار تمام در خواطر داشتند با خود متفق ساخته با جمعی کثیر سوار شده بخانه
[illegible] بدر خانه مسافر شتافت و مسافر گرداب بلا را بخود محیط دیده بهر حیله که توانست گریخته خود را بخانه سلطان رسانید و امرا تا درگاه پادشاه رفته
تیری چند بدر و دیوار زدند و مسافر را طلبیدند و حال بر سلطان تنگ شده نزدیک بدان رسید که مسافر را بدشمنان بسپارد و در آن اثنا امیر سونجاق [illegible]
چوپان و خواجه لولو با فوجی تمام بدر سلطان بالای مقام آمدند و امرا و اعیان عنان مراجعت انعطاف داده پادشاه یکیک ایشان را بگرفت و حکم قتل فرمود
اما خواجه غیاث الدین محمد خون ایشان را درخواست کرد و امیر محمود و ایسن قتلغ را بخراسان پیش امیر علی قوشچی فرستاد تا مقید نگاهدارد و سلطان شاه
بن نیکروز در قلعه [illegible] محبوس شد و محمد ییلتن در روم و محمد قوشچی در [illegible] محمود شاه اینجو در [illegible] اصفهان و مسعود شاه بن محمود شاه را بروم پیش امیر شیخ حسن
فرستادند و تمامی ایشان در مواضع مذکوره بودند تا وقتی که سلطان ابوسعید درگذشت مگر محمود شاه که بعد از ان او را بجریمه [illegible] و بعفو و اغماض مقابل گشت

ذکر وفات پادشاه صاحب تایید سلطان ابوسعید در تابستان سنه ست و ثلثین و سبعمایه که از غایت حرارت هوا جوش در تن مبارزان
صف شکن سیماب سان در اضطراب بود و باز بود سلطان ابوسعید بهادر خان بجهت توجه [illegible] استماع نموده بجد و [illegible] نهضت فرمود و در
سفر مزاج پادشاه بجور و بارنج انحراف [illegible] شتافت و بعد از دو هفته اندک صحتی دست داده سلطان عالی مقام بحمام رفت
و مرض نکس کرده بعضی از اطبا گمان بردند که پادشاه زهر خورده و در معالجه سمی موفور بظهور رسانیدند اما فایده بر استعمال دوا و غذا مترتب نگشت و سلطان
در سکرات افتاده کار از تدبیر برنا و پیر درگذشت مصراع ز خیز ای طبیب که بگذشت کار از ان در مقدمه ظفرنامه مسطور است که سلطان ابوسعید بعد از
وفات حیات دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان در سلک خواتین خویش انتظام داد و با بغداد خاتون کم التفاتی آغاز نهاد بنابران بغداد
خاتون بر برادر زاده خود [illegible] پادشاه [illegible] نمود و بدان سبب طایر روح [illegible] بغداد خاتون بنت چوپان
و دلشاد خاتون بنت دمشق خواجه بن چوپان [illegible] در جمله ازواج سلطان ابوسعید بهادر خان شمرده اند و حال آنکه بحسب شرع شریف اجتماع عمه و برادرزاده در
نکاح جایز نیست و سلطان ابوسعید در سلک اهل اسلام انتظام داشت پس این معنی قابل [illegible] شد که سلطان ابوسعید نخست بغداد خاتون را مطلقه گردانید
بعد از ان دلشاد خاتون را در سلک ازدواج کشید القصه در سیزدهم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره [illegible] سلطان ابوسعید دست [illegible]

کوتاه کرد و روح شریفش روی بجانب ریاض قدس آورد و افسر زر نور سلطانی که سر بسر مفتقر فرو دمی آورد روی بر زیر خاک نهاد و تخت فیروز بخت خاقانی که از حجر
سکندر عار میداشت خوار و زار در گوشه افتاد بیت گر بگرید تاج و سوزد تخت کی باشد بعید بر زوال دولت سلطان اعظم بوسعید امرا و ارکان دولت
در لباس سوگواری بعادت قرار و افغان و زاری جسد مطهر شهریاری را تجهیز و تکفین کرده بسلطانیه بردند و در شهری که در نواحی آن بلده جهت همین مصلحت بنا فرموده
بودند بخاک سپردند بیت روانش بنور الهی باد بتاج جهان شاد و معمور باد

ذکر بعضی از مشایخ عظام و فضلاء کرام که معاصر بودند با آن پادشاه عالی مقام

از جمله عطیات عظمی و سعادات کبری که شامل روزگار فرخنده آثار شهریار عالیشان سلطان ابوسعید بهادر خان
بود یکی آنکه زمان فرخنده نشانش بشرف وجود فایض الجود صافی طویتی اقتران داشت که باطن خجسته میامنش مطرح اشعه لمعات فیوضات الهی بود و ضمیر فیض
پذیرش مهبط انوار حقایق نامتناهی مینمود دیده بصیرتش مشاهد اسرار عالم بالا و ذات هدایت صفاتش برگزیده دست قدرت ایزد تعالی [illegible] امامت
[illegible] و کرامت [illegible] و تمام کرام بشر ز بطن بتول و ز پشت امام زین نسل محمد علیه السلام یعنی سلطان النقباء معارف شعار مقتدای اولیا مواهب دثار قطب
اصحاب علم و عرفان قدوه ارباب تحقیق و ایقان مخصوص بعنایات ازلی و تاییدات لم یزلی **شیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین الاردبیلی** روح الله
تعالی روحه و نور [illegible] فتوحه و در ان اوقات ترک و تاجیک و دور و نزدیک آستان ملایک آشیان آنحضرت را کعبه حاجات میدانستند
و پیوسته نقش ارادت و اخلاص خدام عتبه لازم الاحترامش بر الواح خواطر منقش ساخته طبقه اتراک با وجود کمال [illegible] بهر کار فرموده آن مهر سپهر ولایت
بجا و بشکر [illegible] و بقدر مقدور در اطاعت فرمان واجب الاذعانش شرایط اهتمام بجای می آوردند و چون در وقت ذکر نسب همایون فرمانفرمای
ربع مسکون اعنی حضرت شاه دین پناه خلد الله سبحانه و تعالی ملکه و سلطانه شمه از احوال آن قدوه اولیا [illegible] مرقوم کلک بیان
خواهد گشت درین مقام خامه مشکین شمامه از سر اطناب در آن باب درگذشت و دیگری از مشایخ آن زمان **شیخ شرف الدین طویل قزوینی** است
و او بشرف علم و عمل اتصاف داشت و پیوسته در باب رفع اخراجات و تکالیف دیوانی از رعایای قزوین سخنان بعرض سلطان [illegible] میرسانید
و پادشاه آن سخنان را بسمع رضا میشنید و وفاتش در سنه اثنی و عشرین و سبعمایه در بلده مذکوره اتفاق افتاد و همانجا مدفون شد و دیگری از انجمله شیخ سعد الدین
قتلق خواجه خالدی قزوینی است که در سلک اصحاب شیخ نور الدین [illegible] انتظام داشت و شیخ سعد الدین عالی تجرد بود و بزعم حمد الله مستوفی غازان
خان و امرا و لشکریان او بر دست او مسلمان شدند و وفاتش در ماه محرم الحرام سنه ثمان و عشرین و سبعمایه در قزوین روی نمود و مدت عمر عزیزش هشتاد و چند سال
بود و از انجمله دیگری عارف اسرار سبحانی **شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی** است حمد الله مستوفی که معاصر آنجناب بوده در تاریخ گزیده میگوید
که شیخ علاء الدوله پسر ملک شرف الدین سمنانی است و در زمان ارغون خان عمل پیشه بود و پدرش در مرتبه وزارت بعد از ان تایب شده و در عبادت درجه
عالی یافت و در نفحات مسطور است که ابو المکارم رکن الدین علاء الدوله احمد بن محمد البیابانکی در اصل از ملوک سمنان بود و در سن پانزده سالگی بخدمت
سلطان وقت شغل گرفت و در یکی از حروب جذبه بوی رسید و در سنه سبع و ثمانین و ستمائه بوقت مراجعت از حجاز در بغداد بصحبت شیخ نور الدین عبد الرحمن
کسرقی رسید و در سنه تسع و ثمانین و ستمائه اجازت ارشاد یافت و بعد از سنه عشرین و سبعمائه در خانقاه سکاکیه در مدت شانزده سال صد و چهل اربعین بر آورد
و گویند در سایر اوقات صد و سی اربعین دیگر بر آورده بود و وفات شیخ رکن الدین علاء الدوله در شب جمعه بیست و دوم رجب سنه ست و ثلثین و سبعمائه
در برج احرار صوفی آباد اتفاق افتاد و در حظیره قطب زمان عماد الدین عبد الوهاب مدفون گشت مدت عمر عزیزش هشتاد و هفت سال بود و از نتایج
طبع فیاض شیخ رکن الدین علاء الدوله کتاب مکاشفات مشهور است و دیگری از انجمله **شیخ اوحدی اصفهانی** است در نفحات سمت تحریر
یافته که چنان استماع افتاده که شیخ اوحدی از اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانیست و این نسبت مبنی از آنست و شیخ اوحدی را دیوان شعریست در غایت
لطافت و عذوبت و ترجیعاتی مشتمل بر حقایق و معارف و مثنوی بر وزن و اسلوب حدیقه شیخ سنائی جام جم نام و در انجا بسی لطایف درج کرده است
و در سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه آن کتاب را باتمام رسانیده و وفات شیخ اوحدی در سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه اتفاق افتاد و در مراغه تبریز مدفون شد
رحمه الله و غفر [illegible] و از جمله اعاظم علماء آن زمان یکی **قاضی عضد الدین عبد الرحمن بن رکن الدین بن احمد بن عبد الغفار الایجی** است
و آنجناب سرآمد فضلاء محققین و افضل علماء مدققین بود و در مبادی ایام شباب بتحصیل فنون معقول و منقول و تحصیل فروع و اصول موفق گشته بافاده مشغولی مینمود

همواره با صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید طریق مصاحبت سلوک میداشت پیوسته مدح و ثنای جناب صاحبی را بر دیباچهٔ مصنفات خود مینگاشت شرح
مختصر ابن حاجب در اصول فقه و متن مواقف در علم کلام و فواید غیاثیه در فن معانی بیان از جملهٔ مؤلفات آن فاضل نجیب صفاتست که بنام نامی خواجه غیاث الدین
محمد در سلک تحریر کشیده و الحق کمال علم و دانش خود را در آن رسایل بر فواید بلیغ عبارتی ظاهر گردانیده وفات قاضی عضد الدین در شهور سنهٔ ست و خمسین و سبعمایه
روی نمود علیه الرحمة والرضوان من الملک الرحیم المعبود و دیگری از آنجمله واقف مواقف نکته پردازی **مولانا قطب الدین رازی** است و آنجناب را
نیز نسبت بخواجه غیاث الدین محمد اخلاص تمام بود و شرح مطالع و شرح شمسیه را باسم شریفش تألیف نمود و از آنجمله دیگری **حافظ عبد الرزاق الغوطی** است
که در علم حدیث و فن تاریخ مهارت کامل حاصل داشت و وفاتش در بغداد فی سنهٔ ثلث و عشرین و سبعمایه اتفاق افتاد و از جملهٔ شعرای آن زمان یکی مولانا جلال الدین
عتیقی است و این مطلع در سلک منظومات او انتظام دارد که مطلع از خاک کف پایت هر گرد که برخیزد جانها بش فرو بارد دلهاش فرو ریزد و از آنجمله
دیگری **فخر الدین فتح الله** بن ابی بکر بن حمد الله المستوفی القزوینی است و این مطلع از جملهٔ منظومات اوست که مطلع صد کره باز بران زلف معنبر نفتد
عالی را چو سر زلف بهم بر زده و از جمهور خان ارزان یکی برادر فخر الدین فتح الله حمد الله المستوفی است که در سلک نویسندگان خواجه رشید الدین
فضل الله و پسرش خواجه غیاث الدین محمد انتظام داشت و تاریخ گزیده را بنام نامی آن صاحب زاده سعید تصنیف کرد و از جملهٔ مؤلفات حمد الله دیگری
نزهة القلوبست و از آن کتاب کمال فضیلت و جامعیت حمد الله بوضوح می پیوندد و بسیاری از غرایب و عجایب عالم و خواص اشیا ظاهر میگردد **ذکر
ارپاخان** و کراوه قبل از وصول بمرتبهٔ سلطنت ارپاکاون میگفتند بارتق بوکا بن تولی خان می پیوندد برین موجب که ارپاکاون بن سوسه بن
ملکتمور بن ارتق بوکا و سلطان ابو سعید بهادر خان روزی بر زبان آورده بود که چون از فرزندان چنگیز خان کسی که شایستهٔ امر پادشاهی باشد
نمانده این کار بارپاکاون میرسد و در آن وقت که سلطان بسکرات موت گرفتار بود خواجه غیاث الدین محمد رشید قاصدی بطلب ارپاکاون فرستاده او را بارد
طلب نموده چون سلطان درگذشت روز دیگر امرا و اعیان چنانچه رسم و آیین ایشانست ارپاکاون را بر تخت خانیت نشانده تاج مرصع بر سرش نهادند
و امرا جوزا وار کمر خدمت بسته هر یک بجای خود ایستادند و از روز تا شب بحضور و سرور گذرانیدند و نوای عیش و عشرت به مرکز ماهیه رسانیدند و
روز دیگر ارپاخان زبان باستمالت سرداران و نوئینان گشاده گفت من مانند سلاطین پیشین بتجمل و تنعم مقید نیستم عوض تاج زر کار کلاه نمد روسی و بجای کمر مرصع
کمر بیان بند سمیه فراکفایت است از لشکر متابعت و موافقت و از من مرحمت و شفقت و مناصب امرا و ارکان دولت را بدستور زمان سلطان ابو سعید
مقرر ساخت و روز جمعه بمسجد رفته در خطبه آنجا سلطان معز الدنیا والدین خواندند و بی شایبهٔ تکلف و غایلهٔ تصلف شیوهٔ سلطانی قبائی بود بر بالای او رسیده
و شیمهٔ جهانبانی خلعتی بود که قامت قابلیتش را برازنده بیت ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو زینت تاج شاهی را فروغ از لؤلؤ لالای تو اما چون برسانم
دولت افتاده بود روزگار ناسازکار آن شهریار عدالت شعار را امان نداد و هم در اوایل ایام اقبال اختلال باحوال ملک و مالش راه یافت و امیر علی پادشاه
خروج نموده در سابع عشر رمضان سنهٔ ست و ثلاثین و سبعمایه بین الجانبین محاربه بوقوع پیوست و ارپاخان منهزم شده و وزیر نیز بطرفی گریخت و بخت خواجه
غیاث الدین محمد بدست نوکران امیر علی پادشاه گرفتار گشته در بیست و یکم ماه مذکور شربت شهادت چشید بعد از آن ارپاخان نیز بچنگ دشمنان افتاده در
شوال همان سال بمقام اوجان از عقب وزیر روان گردید **گفتار در بیان مجملی از وقایع ایام دولت ارپاخان و ذکر بعضی از
اسباب طغیان مخالفان** چون ارپاخان بر سریر سلطنت متمکن گردید با خود اندیشید که تا جماعتی که در زمان سلطان ابو سعید بهادر خان معتبر
بوده اند معدوم نشوند زمام امور مملکت در قبضهٔ اقتدار من قرار نخواهد یافت بنابر آن قتل بعضی از امرا و اعیان دولت را پیش نهاد همت ساخت و بخت
بغداد خاتون را که بنظر استخفاف در وی می نگریست بدوستی پادشاه اوزبک و زهر دادن سلطان ابو سعید بهادر خان متهم داشته در اواخر ربیع الاول
سنهٔ ست و ثلثین و سبعمایه بقتلش فرمان داد و خواجه لؤلؤ در حمام آن سیم اندام را شربت شهادت چشانید آنگاه ارپاخان در میان زمستان لشکر بجانب دربند
شروان کشید زیرا که پادشاه اوزبکان بکنار آب کر آمده قصد آذربایجان داشت و بعد از تقارب فریقین ارپاخان طایفه از سپاهیان را از آب کر بگذرانید
تا از عقب اوزبکان درآمدند و خود از پیش رو در برابر ایشان بایستاد و این معنی موجب انهزام مخالفان شد و ارپاخان مظفر و منصور بدار الملک تبریز مراجعت فرمود و شاه
ساوه ساتی بیک جنتا و لجاتو سلطان را که سابقا در نکاح امیر چوپان بود بعقد خویش درآورد و در روز استفتاح همان سال امیر محمود شاه اینجو را بتهمت آنکه یکی از

نسب ارپاخان

یکی از اولاد هلاکو خان را در خانهٔ خود پنهان کرده داعیهٔ خروج دارد بقتل رسانید و اولاد امیر محمود شاه امیر مسعود شاه و امیر شیخ ابو اسحق از تبریز پای در وادی
گریز نهادند مسعود شاه بروم پیش امیر شیخ حسن رفت و شیخ ابو اسحق بدیار بکر شتافته با امیر علی پادشاه که خال سلطان ابو سعید بهادر خان بود و از مخالفت ارپاخان
دم میزد ملحق گشت و همدران ایام ارپاخان توکل قتلغ را که نسبش با وکدای قاآن می پیوست با دو پسر خورشید منظر بی جهتی سیاست کرد مقارن آن حال زمرهٔ از امرا
مانند امیر محمود بن عیسی و سلطان شاه بن نیکروز و محمد بیلبن که بحکم سلطان ابو سعید بهادر خان مقید بودند از بند نجات یافته بملازمت ارپاخان شتافتند اما
بمقتضای عادت جبلی ضمنا در اشتعال نیران فتنه سعی مینمودند و در آن اثنا دلشاد خاتون که از سلطان ابو سعید بهادر خان حامله بود از اردو گریخته نزد امیر علی پادشاه
رفت و مادر پادشاه مغفور حاجی خاتون که بر سلطنت ارپاخان رضا نداشت خواجه لؤلؤ را نزد امیر علی پادشاه فرستاده برادر را بر مخالفت ارپاخان
تحریض نموده و حال آنکه امیر علی پادشاه از قوم اویرات بود از نسل تنکز و تنکز در زمان قوبیلا قاآن پیوسته با ارتق بوکا که جد اعلی ارپاخان است مقابله و مقاتله
مینمود لاجرم بمقتضای الحب یتوارث والبغض یتوارث امیر علی عداوت ارپاخان را پیش نهاد همت ساخته موسی خان بن علی بن بیدو خان را بپادشاهی برگرفت

ذکر ارتفاع رایت دولت موسی خان و امیر علی پادشاه و بیان انجام روزگار ارپاخان و جناب وزارت

چون امیر علی پادشاه باجتماع خیل و سپاه مستظهر گشته موسی خان را بسلطنت برداشت و همت بر دفع ارپاخان مقصور گردانید علم نهضت برافراشت و آن خبر
بارپاخان رسیده بنابر استصواب صاحب رشید سعید خواجه غیاث الدین محمد روی بمیدان قتال آورد و پیش از تلاقی فریقین بعضی از امرا از مخالف بجانب
نزد خواجه غیاث الدین محمد فرستاده پیغام دادند که مناسب آنست که منصب امارت و سرداری سپاه با امیر علی پادشاه تفویض یابد تا این فتنه تسکین پذیرد وزیر
باین سخن التفات نکرد و بر زبان آورد که قطعه نشوم خاضع عدو هرگز گرچه بر آسمان کند مسکن باز گنجشک را برد فرمان شیر روباه را نهد گردن در
خلال این احوال ارپاخان قصد کرد که زمرهٔ از امرا ارغتان را که بهواداری امیر علی پادشاه متهم بودند از میان بردارد خواجه غیاث الدین محمد از غایت
غرور وجود و عدم ایشان را یکسان انگاشت و گفت ع چه جای قصد که اندیشه هم نکنند و در روز چهارشنبه سابع عشر شهر رمضان سنهٔ ست و ثلثین
و سبعمایه در حدود جغتو و تغتو آن دو لشکر را با یکدیگر ملاقات افتاد و حربی در غایت صعوبت دست داد و در اثنای اشتعال نایرهٔ قتال بعلة فرزند محمود
بن عیسی و سلطان شاه بن نیکروز از ارپاخان روی گردانیده با امیر علی پادشاه پیوستند لاجرم موسی خان بدین سبب مظفر گشته پادشاه و وزیر
هر یک بطرفی گریختند و مخالفان از عقب شتافته خواجه غیاث الدین محمد را در سه گنبدان مراغه دستگیر کردند و نزد امیر علی پادشاه بردند امیر علی
پادشاه اگرچه از آن وزیر صافی ضمیر آزار بسیار در خاطر داشت مراسم اعزاز و احترام بجای آورده میخواست که بجان عزیزش آسیبی نرساند اما سایر امرا
در شهادت آن صاحب سعادت لوازم اهتمام بتقدیم رسانیدند و در بیست و یکم ماه مذکور آن خواجهٔ عادل عالم فاضل نواز را شهید گردانیدند و ارپاخان
نیز در همان چند روز در ولایت سجاس گرفته باوجان بردند و بحکم موسی خان باولاد امیر محمود شاه اینجو سپردند و ایشان در ثالث شوال سال مذکور بعوض
پدر او را بقتل آوردند و معنی آیهٔ کریمهٔ و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا ظاهر گردید و بعد از این وقایع محلهٔ ربع رشیدی و منازل خواجه غیاث الدین
محمد و اتباع و ملازمانش دست غارت و تاراج یافته چندان نفایس و اوانی مرصعه و نقود نامعدوده و امتعه و اقمشه بظهور آمد که شرح آن نوشتن و گفتن راست
نیاید و از صعوبت مصیبت آن وزیر و از نکبت علمای اعلام تاج حسرت از سر نهادند و فضلای کرام را مهجوری از صحبت شکیبائی از دست داد و یکی از ایشان
ابیاتی چند در مرثیهٔ آن وزیر پادشاه نشان در سلک بیان کشید چند بیت از آن بخاطر بود در سلک تحریر منتظم گردید قطعه جای آنست کاختران امروز
بر سر از دست چرخ خاک کنند دردمندان مهر از سر درد جامه در بر چو صبح چاک کنند الغیاث الغیاث در گیرند ناله و آه دردناک کنند
که وزیری بدان عزیزی را بچنین خواری هلاک کنند در باب وفور جود و سخا و ترحیب و رعایت علما ثقات رواة حکایات از آن وزیر
فضیلت سمات نقل نموده اند از جمله یکی آنکه در آن اوقات که پادشاه سرافراز امیر شیخ ابو اسحق در شیراز بر مسند فرمان دهی نشست روزی قدوة المحققین
قاضی عضد الدین بمجلس شریفش رسید و در اثنای محاوره امیر شیخ از آنجناب پرسید که اهل فضل و هنر در ایام سلطنت سلطان ابو سعید بهادر خان رعایت و عنایت
بیشتر یافتند یا در اوان دولت من قاضی عضد الدین تبسم نموده جواب داد که صورت حال این فقیر آنست که نوبتی خواجه غیاث الدین محمد رشید که وزیر آن پادشاه
سعید بود در یک مجلس سه نوبت بدست عطا بخش بجانب من اشاره کرد و بمجرد آن التفات مرا آن مقدار اسباب و املاک بحصول پیوست که هر سال نواد

دیوان شاه عشر حاصلات آن را سی هزار دینار عراقی حساب نموده از من میستانند امیر شیخ ابو اسحق از تفصیل این اجمال سؤال نمود قاضی گفت که یکی از عادات
آن وزیر خجسته صفات آن بود که در هر شب جمعه علما و موالی طرح صحبت انداخته در چهار صفه که از صفه‌های صحن فرخنده بنیانش حکایت کردی می‌نشست و ایشان را
راه اختلاف مراتب هم در آن مجلس جای میداد و بعد از وقوع مباحثه علمی از هر کس نکته سنجیده میشنید او را بجهت نزدیکتر میگردانید و اول نوبت که من بدان مجلس رسیدم
در صفه که آن وزیر صافی ضمیر نزول کرده بود جای یافتم و در وسط صفه دیگر نشسته در اثنای قیل و قال بر بعضی از افاضل که بر من تقدم نموده بودند غالب آمدم
و آن سخن برای ارباب فضل و کمال ظاهر گشته اشارت کرد که بالاتر نشین لاجرم بر مقامی که در آن صفه جای داشتند مقدم نشستم و بار دیگر مباحثه در میان افتاده بار دیگر
غلبه دست داد و وزیر اشارت کرد که بر در صفه نشین و من بصفه که آنجناب نشسته بود رفتم و چون سیم نوبت در بحث بر علمای آن مجلس فایق آمدم اشارت نمود
بی واسطه مرا پهلوی خود نشاند و فرش و اوانی آن مجلس را بمن انعام فرمود و خواص و مقربان آن وزیر پادشاه نشان چون التفات آنجناب را در باره من
مرتبه مشاهده کردند مرا آن مقدار که عرض نمودم رعایت فرمودند امیر شیخ ابو اسحق بعد از استماع الحکایت مبلغ سی هزار دینار عراقی را که دیوانیان او هر سال
برسم مال جهات از قاضی میگرفتند بوی بخشید و رطب اللسان بکلمه حبذا من برکات البرامکه بسبب نقل یکی از آثار آن وزیر مکرمت شعار انفاضل افادت دثار
بهره ور گردید رباعی ای گشته ز مسند اجلال مقام رای تو امور ملک را داده نظام خواهی که شوی در دو جهان نیکو نام در تربیت اهل هنر کوش مدام

ذکر جلوس موسی خان بن علی بن بایدو و بیان مخالفت امیر شیخ حسن ایلکانی با او

در شوال سال مذکور که امیر علی پادشاه از
مهم ارپا خان باز پرداخت در موضع اوجان موسی خان را بر سریر جهانبانی نشانده سرانجام تمام مهام ممالک را من حیث الاستقلال پیش نهاد همت ساخت
زمام منصب وزارت را در کف کفایت امیر جمال الدین حاجی و لقب تاج الدین علی شروانی نهاد و لوای استظهار افراشته بی صواب مراسم امور ملکی و مالی
مسدود و بنا بر آن نوئینان از مصاحبتش تنفر نموده پای در دامان انزوا کشیدند و مخالفتش با خود مخمر ساخته انتظار وقت میکشیدند و چون استیلای علی پادشاه
او برات و در اطراف و ولایات شیوع یافت امیر حاجی طغای از دیار بکر متوجه روم شده بجهت امیر شیخ حسن که پسر عمه سلطان ابوسعید بود شتافت
و او را بر مخالفت موسی خان و امیر علی پادشاه تحریض نمود و امیر شیخ حسن محمد بن یولقتلغ بن ایلتیمور بن انبارچی بن منکو تیمور بن هلاکو خان را بپادشاهی برداشت
و تسخیر ملک ایران را با خود قرار داده عنان عزیمت بجانب آذربایجان برافراشت و موسی خان و علی پادشاه باستقبال بر او شتافتند و در چهاردهم ذی حجه سنه
مذکوره در موضع نوشهر تا قرار داد از نواحی الاتاق آن دو سپاه بهم رسیدند و امیر علی پادشاه حیلتی اندیشیده قاصدی پیش امیر شیخ حسن فرستاد و پیغام داد که
دو پادشاه بر سر مملکت باهم نزاع دارند چه ضرورست که ما و تو درین جنگ در آییم ایشان شریک باهم مصلحت چنان مینماید که هریک با اتباع بر سر پشته برآییم
ایشان را بهم گذاریم و هرکدام ازین دو خان که ظفر یابند تابع او شویم امیر شیخ حسن این سخن قبول فرمود و با دو هزار مرد صف شکن بر فراز پشته برآمد و آتش قتال
بهادر حمله ابطال جدال اشتعال یافته محمد خان عنان بصوب هزیمت تافت و امیر علی پادشاه از دست برد ملک ... کار غافل گشته خود را غالب مطلق تصور
نموده بغرور اعجاب در کنار آبی نزول نمود و بتجدید وضو مشغول شد در آن حال امیر شیخ حسن با آن دو هزار مرد شمشیر زن از پشته فرود تاخت و بزخم تیغ تیز امیر علی
پادشاه را از پا در انداخت موسی خان بعد از استماع آن خبر فرار بر قرار اختیار کرد و محمد خان عنان مراجعت انعطاف داده روی با میر شیخ حسن آورد

ذکر جلوس محمد خان در اوجان و توجه طغاتیمور خان از جانب خراسان

چون امیر علی پادشاه بقتل رسید و موسی خان
منهزم گردید امیر شیخ حسن ایلکانی محمد خان را بر مسند جهانبانی نشاند و بضبط امور مملکت پرداخته بازماندگان خواجه غیاث الدین محمد را منظور نظر عاطفت ساخت
و دلشاد خاتون را بالمکافات بغداد خاتون که سلطان ابوسعید بهادر خان بعنف از وی ستانده بود بحباله نکاح درآورد و نوای عیش و عشرت و صدای
فرح و مسرت بایوان کیوان رسانید اما هم در آن ایام بعضی از امرا بمقتضای شیوه ناستوده خویش چنگ مخالفت ساز داده هریک جانبی گرفته رو
بطرفی نهادند از آنجمله امیر محمود بن ایسن قتلغ بگرجستان شتافت و امیر علی جعفر عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و بعد از وصول بدان ولایت با امیر ...
و لد امیر علی قوشچی و بعضی دیگر از امرا که بحکومت ولایات خراسان اشتغال داشتند ملاقات نموده خاطرنشان ایشان کرد که مملکت عراق و آذربایجان
از امیر شیخ حسن آسان میتوان گرفت و امرا عازم آنطرف شده طغاتیمور بن سودای بن بابا بهادر بن ابوکای بن ایمکان بن تور بن جوجی قسار بن ییسوکا
بهادر را بخانی برداشتند و با لشکری عظیم متوجه آذربایجان گشته رایت عظمت برافراشتند و در ماه شعبان سنه سبع و ثلثین و سبعمائه بسلطانیه رسیده آنولایت را

آنولایت را متصرف گردیدند امیر شیخ حسن چون از آن حال خبر یافت از تبریز جلو ریز بایران شتافت و شاهزاده ساتی بیک و پسرش سیورغان را معهود و موافق
با خود متفق گردانید و مستعد قتال و جدال شده و خراسانیان در ولایات عراق عجم خرابی بسیار کرده موسی خان نیز با ایشان پیوست آنگاه روی بطرف امیر شیخ حسن نهادند
و امیر شیخ حسن باتفاق محمد خان مخالفان را استقبال نموده در منتصف ذی القعده سنه مذکوره بولایت مراغه تلاقی فریقین دست داد و طغاتیمور خان پیش از استعمال
سیف و سنان عنان گریز بجانب خراسان منعطف ساخته موسی خان ساعتی رایت قتال برافراشت و بسیاری از خراسانیان و قوم اویرات بردست
امیر شیخ حسن کشته گشته موسی خان تنها بملک هزاره گریخت و جمعی از امرا و لشکریانش بیکی از قلاع تحصن جستند و بعد از روزی چند موسی خان بدست افتاده در
عبد الحی بیاسا رسید و طایفه که در آن قلعه بودند متفرق شدند اما طغاتیمور خان چون بجد و بسطام نزول نمود امیر ارغونشاه بن امیر نوروز غازی که در ملک
امرای خراسان انتظام داشت و در آن یورش تکلف نموده بود بوی پیوست و امیر شیخ علی او در عید اضحی بی حجتی شمشیر عنید بگذرانید و در گرد رود تمین
امیر شیخ حسن بعالم آخرت رفتند و مملکت عراق و آذربایجان او را مسلم شده رایت استقلال برافراخت و منصب وزارت را بخواجه شمس الدین زکریا که خواهرزاده
و داماد صاحب سعید خواجه غیاث الدین محمد رشید بود عنایت فرمود و در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه امیر محمود ایسن قتلغ و امیر کرنج را که سرمایه انواع
فتنه و فساد بودند در آن ایام از توهم وی در زمره اهل صفوف سلوک منتظم نموده در قشلاق موغان بیاسا رسانیدند

ذکر خروج امیر شیخ حسن بن تیمورتاش و کشته شدن محمد خان بعد از وقوع پرخاش

امیر شیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان که شیخ حسن کوچک عبارت از وست بعد از
توجه پدر بطرف مصر در بعضی از بلاد روم بسر میبرد در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه هوس جهانگیری بر خاطرش استیلا یافته در باب تمشیت این مهم خود حیله اندیشید
و غلامی ترک نژاد قراجری نام را که بپدرش مشابهتی داشت و مملوک حاجی محمد بود نزد خود برده و جامهای نفیس در وی پوشانیده آوازه در انداخت
که پدرم تیمورتاش بیک از جانب مصر تشریف آورده و تمام مردم این سخن باور داشته و در آنجانه قراجری فرستاده در رکاب او پیاده میرفت و چون این خبر
در ولایات عراق و آذربایجان شیوع یافت امرای اویرات و بعضی از لشکریان که با شیخ حسن بزرگ صفائی نداشتند بشیخ حسن کوچک پیوستند و او اسباب
قتال و جدال بهم رسانیده با لشکر بسیار عازم آذربایجان گردید امیر شیخ حسن ایلکانی مصحوب محمد خان دشمنان را استقبال کرده در بیستم ذی حجه سنه مذکوره
در حدود الاتاق لشکر روم و عراق بیکدیگر رسیدند و چون حیلت امیر شیخ حسن چوپانی بر حیله و تزویر مغرور بود در حین تسویه صفوف آتش غضب را افروخت
مردم منصور نمودند که جمعی روی بمواضعه کرده اند که در حین اشتعال نیران قتال بجانب آن آتش روند و فی الحال امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن چوپان در آن ...
شیخ حسن بزرگ روی گردان شده بعمزاده پیوست و بدین جهت امیر شیخ حسن بزرگ عنان فرار بصوب تبریز انعطاف داده محمد خان بدست امیر شیخ حسن چوپانی
و در کس عمی رخت هستی بباد فنا داد و امیر شیخ حسن کوچک و اتباع او در بلاد عراق و آذربایجان دست ظلم و بیداد برآورده در آن اثنا قراجری تیمورتاش
را بخاطر خطور نمود که تا بنای ... امیر شیخ حسن چوپانی منهدم شود و او را از روی استقلال جلوس بر مسند تیمورتاشی میسر گردد و منتظر فرصت بوده بیک
ناگاه کارد در امیر شیخ حسن زد اما کارگر نیامد و امیر شیخ حسن بطرف گرجستان گریخته بشاهزاده ساتی بیک و امیر سیورغان پیوست و حال ... بدرگ
اظهار نمود و تیمورتاش مزور در روم امیر شیخ حسن ایلکانی متوجه تبریز گشته بعد از تلاقی فریقین سلک جمعیت او از هم بگسیخت و باتفاق اقوام اویرات بجانب
بغداد گریخت

گفتار در بیان جلوس شاهزاده ساتی بیک بر تخت سلطنت بموجب استصواب امیر شیخ حسن چوپانی و آمدن طغاتیمور خان بطرف عراق و آذربایجان بسبب استدعای امیر شیخ حسن ایلکانی

چون مهم امیر شیخ حسن کوچک از
تمرچو مزور تمشیت نپذیرفت بجانب گرجستان رفته در سنه تسع و ثلثین و سبعمائه ساتی بیک خبتا الجایتو سلطان را بپادشاهی برگرفت و نام او را در خطبه
و سکه مندرج گردانیدند و عزم رزم امیر شیخ حسن بزرگ جزم کرده و امیر شیخ حسن که در آن زمان از تبریز بسلطانیه شتافته بود از آن خبر مشعوف شده عازم قزوین گشت و ساتی بیک
و شیخ حسن کوچک بر سلطانیه و آذربایجان مستولی شده رکن الدین شیخی رشیدی و غیاث الدین محمد عیشابی را بوزارت معزز ساختند و علم توجه بطرف قزوین
برافراختند و امیر شیخ حسن بزرگ نیز از قزوین بیرون آمده قبل از ملاقات میانه ایشان صلح گونه واقع شد شاهزاده ساتی بیک و شیخ حسن کوچک باران و
آذربایجان شتافتند امیر شیخ حسن بزرگ بسلطانیه رفت و بنابر آنکه بمصالحه ایشان اعتماد نداشت امیر خود تاش تیمور و دیگری از خواص از دو طغاتیمور خان
که در مازندران و بعضی از ولایات خراسان حکمفرما بود فرستاد و التماس نمود که بجانب حکام ابوسعیدی شتابد و طغاتیمور خان باتفاق امیر ارغونشاه و ...

علاء الدین محمد وزیر متوجه گشته مغلوب شده در ماه رجب سنه مذکوره بساوه رسیدند و امیر شیخ حسن بدیشان ملحق گردیده خدمات پسندیده بظهور رسانید تا چندان
فایده بر آن مترتب نگشت زیرا که طغاتیمور خان و امراء خراسان تابع رای خواجه علاء الدین محمد بودند و او در مملکتی که منسوب بایشان بود قرار نیافته بود و آغاز کفران
کرده بخیر و نقل مضایقه مینمود چنانچه بعضی از املاک امیر شیخ حسن بزرگ که در زمان دولت غازان خان تا آن زمان از اموال و جهات معاف بود خراج حواله داشت
لاجرم امیر شیخ حسن از کرده پشیمان گشت و لیکن جز اطاعت چاره ندید و نشست و امیر شیخ حسن چوپانی بعد از تحقق این اخبار بعزم رزم و پیکار باتفاق ساتی بیک و سیورغان
از ارّان باذربایجان آمده متعاقب وصول ایشان بمروم اویرات قراجوی تیمورتاش شده را نیز گرفته باره و رسانیدند و همان لحظه بحکم ساتی بیک مقتول گردانیدند
بعد از آن امیر شیخ حسن چوپانی در باب ویرانی سپاه طغاتیمور خان و امیر شیخ حسن ایلکانی تدبیری صایب اندیشید و بحسب ظاهر مخصمه ان نزد ایشان فرستاد و طلب مصالحه نمود
چنانچه بطغاتیمور خان پیغام فرمود که اگر پادشاه در مقصد شیخ حسن ایلکانی با ما اتفاق نماید من شهزاده ساتی بیک را بعقد آنحضرت در آورم و بنده وار طریق خدمت
مسلوک دارم آن مغول ساده لوح فی الحال بقبول این سخن اقبال نموده بعد از آنکه شد سفرا و شیفته من از آنکه چوپانیان در مقصد ایلکانیان اهتمام نمایند تا امارت الوس
بر ایشان مسلم گردد و جهانیان از تفرقه نجات یابند بخط خویش در قلم آورده نزد امیر شیخ کوچک فرستاد و او فرحناک شده نیم شبی باتفاق جمعی از خواص بکنار اردوی
امیر شیخ بزرگ رفت و یکی از خواص را طلب داشته گفت بر شیخ حسن آقا باد شمساتی که درباره او این نوع خیالات فاسده وارد ... دوستی
سخن دیهم که مضرتی بوی رسد و الحذر التسلیم نموده بازگشت و چون امیر شیخ حسن آن سخنان را شنید و آن نوشته را دید در حیرت ... واقعه ... فی الحال
مجموع بسیاران طغاتیمور خان را طلبید و آن عهدنامه را بمطالعه وی رسانید شخص مرحبالت در پیش انداخته نزد پادشاه رفت و کیفیت واقعه را باز گفت
از امیر شیخ حسن چوپانی انگشت تعجب بدندان گرفته از غایت انفعال جانب عنان بطرف خراسان گردانید و شیخ حسن ایلکانی بالاتفاق رفته در حدود ...
گریه

ذکر برداشتن امیر شیخ حسن ایلکانی جهان تیمور بن الافرنگ را بخانی و نشستن سلیمان خان بموجب اشارت امیر شیخ حسن چوپانی بر سریر جهانبانی

چون مهم امیر شیخ حسن بزرگ و طغاتیمور خان چنانچه در خبر بیان آمد صورت انفصال یافت امیر شیخ حسن تدبیری دیگر کرده جهان تیمور بن الافرنگ
را بپادشاهی برداشت و بکاشت اق ... بغداد و دیار بکر را مع توابع و لواحق بتحت تصرف در آورد و در اواخر شهور سنه تسع و ثلثین و سبعمائه بخاطر امیر شیخ
حسن کوچک خطور نمود که سلطنت ایران از پیش مقصد مثبت نخواهد پذیرفت بنابراین سلیمان خان را که از احفاد یشموت بن هلاکو خان بود بپادشاهی برگزید و
ساتی بیک را طوعا و کرها در سلک ازدواج او کشید و در ماه شوال سال اربعین و سبعمائه و جهان تیمور و جهان قزل گریه سپاهی بکدل از طرفین جمع آمدند و متعاقب آن
امیر شیخ حسن بزرگ باتفاق جهان تیمور بن الافرنگ آهنگ جنگ کرده از بغداد روی باذربایجان آورد و سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک خصم را استقبال
نمودند در روز چهارشنبه ... ذی حجه سنه مذکوره در نواحی نغتو مقابله بوقوع انجامید و در آن معرکه از جانب سلیمان خان امیر پیر حسین چوپانی و امیر ابراهیم شاه
وارد و بوقا و نورینی و حاجی یعقوب شاه و محمود شاه و ذکریا کمال جلادت و پهلوانی بتقدیم رسانیدند امیر محمد بن قتلغ و امیر مسافر اینانق را که در میمنه سپاه
جهان تیمور بودند تیغ بیدریغ گذرانیدند و جهان تیمور و امیر شیخ حسن تاب مقاومت نیاورده عنان عزیمت بصوب بغداد تافتند و امیر شیخ حسن چوپانی مظفر و منصور
بتبریز شتافته امیر سیورغان بن چوپان را با برادر خود ملک اشرف بن تیمورتاش بامارت عراق عجم تعیین فرموده و پسر عم خویش امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن چوپان
را نیز بحکومت فارس نمود و چون امیر شیخ حسن بزرگ از آن معرکه گریخته بدار السلام بغداد رسید بواسطه عدم قابلیت جهان تیمور رقم عزل بر صحیفه حالش کشید
و خواجه سلمان ساوجی که در آن اوان ملازم شیخ حسن ایلکانی بود در باب اعتذار از آن انهزام قصیده بنظم فرمود که چند بیت از آن این است قصیده خسروا لشکر
منصور اگر رجعت کرد هیچ بر دامن جاه تو از این ریح غبار عقل داند که در ادوار فلک پرجبت استقامت نپذیرد بنجوم سیار این چنین ...
که در عرصه ملک شطرنج برتر از شاه یکی منصب تمکین و وقار دیده باشی که چو رخ بر طرف شاه نهد بیدق بی خردکم منصب مقدار وقت باشد که نظر بر سبب تعبیه ...
از مدشاهش بکشو و از رایکدار نه از آن عزم بود پایه بیدق را قدر نه از این جزم بود منصب شاهی را عار اهر اوست برار دار ... دولت شاه
نهاد رخش تسیم اسب پی پیل و مار و در بهار سنه احدی و اربعین و سبعمائه بار دیگر امیر شیخ حسن بزرگ لشکری از خیل عرب و قوم ترک فراهم آورده باذربایجان
در آمد و در روز ... ذی حجه سنه مذکوره سلیمان خان باتفاق امرا و نوئینان جهت دفع دشمنان باوجان رفته در آن ایام امیر یاغی باستی ولد چوپان بنابر توهمی که از امیر شیخ
حسن کوچک داشت از اردوی سلیمان خان روی گردانیده شش هزار اسب را که در سهند بعلف گذاشته بودند در پیش انداخته میرانه بحسب اتفاق کمند او در ...

بر جانبی افتاد که نزدیک بعسکر امیر شیخ حسن بزرگ بود بعد از آن گرد و غبار فراوان مشاهده نموده تصور کردند که لشکر بسیار بر سر ایشان رسید متوهم شده منازل خویش
باز گردیدند و متعاقب آن کمال برادر طغاتیمور خان امیر شیخ کاوان بجهت صواب طغاتیمور خان عازم تسخیر عراق آذربایجان گشت و از آن جانب ملک اشرف بن تیمورتاش
برادر خویش امیر شیخ حسن کوچک مخالفان را استقبال کرده در حدود ابهر بین الجانبین مقاتله دست داد و شیخعلی کاوان منهزم رفته بخدمت طغاتیمور خان پیوست
و بموجب فرمان او عنان بجرب سرداران نامه در جنگ آنطایفه کشته شده و شیخ و شیخعلی ... و سبعمائه طغاتیمور خان بتبریز رفت خواجه یحیی کراوی سرداری
بقتل آمد چنانچه کیفیت آن کاوش در اثناء ذکر سربداران مشروح خواهد گردید

ذکر لشکر کشیدن امیر شیخ حسن چوپانی بجانب دیار بکر و روم و قتل یافتن او بعد از مراجعت بنابر اقتضاء قضاء حی قیوم

امیر شیخ حسن کوچک بعد از وقایع مذکوره و حالات مزبوره در خدمت سلیمان خان لشکر بجانب
دیار بکر کشید و در ولایت موش خرابی بسیار کرده آتش بیداد برافروخت و خانهای مسلمانان و خرمنها و مزارعان را بسوخت و چون بحدود ماردین رسید حاکم آنجا
ملازمت مبادرت نمود و بسوره خاصی اختصاص یافت و از آنجا جاکی بیک بن امیر حسن بن چوپان را با سپاه فراوان بجانب بغداد فرستاد و امیر شیخ حسن ایلکانی
امیر تخی جعفر و قراحسن را با طایفه امرای دیوان شیر زن در برابر ارسال داشته شکست بر چوپانیان افتاد و چون ایلکانیان بماردین رسیدند امیر شیخ حسن کوچک بروم
رفته در آن مرز و بوم هر موضع که تعلق بامیر شیخ حسن بزرگ میداشت ویران ساخت و از متعلقان او در آن قوم زر بیشمار گرفته علم معاودت برافراخت و در تبریز
مدرسه و خانقاهی در غایت وسعت و رفعت طرح انداخته و اندک زمانی آن عمارات را باتمام رسانید و در سنه اربع و اربعین و سبعمائه نوبت دیگر سلیمان
خان و امیر یعقوب شاه را بتخریب بعضی از بلاد روم و ایشان از آن سفر بازآمده امیر شیخ حسن یعقوب شاه را متهم داشته مقید و محبوس گردانید خاتون
امیر شیخ حسن عزت ملک که با یعقوب شاه تعشق میورزید تصور آنکه شوهرش بر آن امر باشد وقوف یافته و بدین سبب یعقوب شاه را در زندان انداخته
متوهم گشت و همت بر قتل امیر شیخ حسن گماشته دو سه زن را با خود متفق ساخت و در شب سه شنبه بیست و هفتم رجب سنه مذکوره شوهر را العشرون ... بعالم
آخرت فرستاد و خواجه سلمان ساوجی در آن باب این قطعه در سلک انشا انتظام داد قطعه تاریخ بوی رفته بهفتصد و چهل و چهار در آخر رجب اتفاق
اتفاق حسن زنی بچگونه زنی خیر خیرات حسان برزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن گرفت محکم و میداشت تا بمرد و برفت زهی خجسته زنی خانه دار مرد افکن
و چون از آن قحبه تا بکار این حرکت شنیع صدور یافت صباح از دار الاماره گریخته با هم میکشان خود بحمام رفت و بنابر آنکه از بیم سیاست امیر شیخ حسن بجلیس را
یارا نبود که بیرامن حرم سرای او گردد دو روز این قضیه غریبه در پرده اختفا مستور ماند و روز سیم امرا کنیزکی پیدا کرده بدار الاماره فرستادند تا معلوم نماید که
بچه سبب امیر از خانه درین دو سه روز بیرون نیامده و آن کنیزک بخوابگاه امیر شیخ حسن شتافته او را مرده یافت و از محرمان حرم سرا الحکیش طلبید لاجرم علی الفور
بازگشته کیفیت واقعه بعرض امرا رسانید و ایشان بصورت حال پی برده بعد از جست و جوی عزت ملک و دست یاران او را بدست آوردند و بخواری
هر چه تمامتر همه را هلاک ساخته گوشت ایشان را طعمه کلاب کردند

ذکر بعضی از حاویان فضایل انسانی که معاصر بودند با امیر شیخ حسن چوپانی

سوزخان سخن در آورده اند که از طبقه اهل فضل و دانش ارشد خاتمه المحققین جمال الدین یوسف بن الزکی در زمان شیخ حسن جهانبانان بود و از نتایج
طبع خویش بهره وور داشت و مهارت جمال الدین یوسف در علوم دینی تا فن حدیث بمرتبه که شیخ جزری در وصف او نوشته که بعد از وی مثل او دانشمندی پیدا
نشده و او را تهذیب الکمال فی اسماء الرجال لم یقدر بشر علی تالیف مثله و انتقال جمال الدین از دار زوال در سنه اثنی و اربعین و سبعمائه دست داد و از جمله
اعاظم علماء آن زمان دیگری قاضی القضاة عبد الله بن محمد العبیدی الفرغانی است و او صاحب منصب قضا ولایت تبریز بود و تا آخر عمر
امر قیام مینمود و در فقه امام شافعی و حنفی مهارت تمام داشت و پیوسته نقش تالیف و تصنیف بر لوح ضمیر مینگاشت شرح الغایه در مذهب امام شافعی
و شرح طوالع و شرح مصباح و شرح منهاج قاضی ناصر الدین بیضاوی داخل مولفات اوست و فاتش در سنه ثلث و اربعین و سبعمائه اتفاق افتاد و از جمله
دانشمندان آن زمان دیگری ابو المکارم فخر الدین احمد بن الحسن الجاربردی است و او در زمان خود اعلم علماء تبریز بود و پیوسته اوقات شریف را
بدرس و تالیف علوم عقلی و نقلی صرف مینمود از غرایب حکایات آنکه در روزی که منتهی بشب حلت امیر شیخ حسن چوپانی شد مولانا فخر الدین بحسب اتفاق با امیر
شیخ حسن ملاقات کرده امیر در اثناء محاوره از آن عالم نحریر پرسید که اگر جمعی از دشمنان ناگاه شخصی را فرو گیرند و بکشند و او را مجال نشود که کلمه توحید بر زبان
راند و همچنان از آن نیز روی بگذرانند آیا حکم بر اسلام او توان کرد یا نی مولانا جواب داد که چون در ایام زندگانی مسالک طریق مسلمانی بوده باشد معتقد ...

حدیث انما الاعمال بالنیات حکم او و سایر مسلمانان کلمه گوی کی باشد و چنانچه مذکور شد بعد از شب امیر شیخ حسن بدست آن زن بجهان طریقه گشته گشت و در تاریخ امام
مسطور است که احمد بن حسن را تصانیف بدیعه است مثل الحواشی علی الکشاف فی عشر مجلدات و شرح المنهاج البیضاوی فی اصول الفقه الشافعیة و شرح الهدایه
و شرح التصریف لابن الحاجب و وفات مولانا فخر الدین در سنه ست و اربعین و سبعمایه بوقوع انجامید و دیگری از جمله افاضل آن عصر مولانا شمس الدین محمود
بن ابی القاسم احمد الاصفهانی است و او نیز در سلک اکابر علما انتظام داشت و مدتی در تبریز و اصفهان و بلاد شام و مصر بتدریس و افاده قیام نمود و کتاب
البیانی من تصانیفه شرح المختصر لابن الحاجب و شرح المطالع و ناظر العین فی المنطق صنفه فی یوم واحد و شرح التجرید فی اصول الدین و عوارض القیاس و شرح
منهاج البیضاوی و شرح الطوالع و حصول النفع و الف کتابا فی المنطق و کتابا مختصرا فی اصول الدین مع شرحه و شمس الدین محمود دو نوبت بحج اسلام
فایز گشت و در شهور سنه ست و اربعین و سبعمایه درگذشت و از جمله افاضل زمان شیخ حسن چوپانی دیگری قاضی مظفر الدین شاه قزوینی است و این رباعی در
تاریخ فوت امیر شیخ حسن چوپانی از نتایج طبع اوست رباعی نوئین زمان شیخ حسن چوپانی از حکم قضا و قدر یزدانی در سال ... در شب روز معراج بدوست
زنش تباه شد بهانی **ذکر ملک اشرف بن تیمور تاش** ملک اشرف حاکمی بود با فرط خشونت بظلم و بیداد معروف و بانحس ... موصوف
و دوست و دشمن از و هراسان و خویش و بیگانه از و یکسان بر عهد و پیمانش اصلا اعتماد نبودی و از هر کس اندک دغدغه بخاطرش راه یافتی در
ساعت بقتلش حکم فرمودی نظم چو اشرف در ظلم و طغیان گشود بخون ریز مردم دلیری نمود برافروخت نیران شر و فساد برافراخت اعلام جور و عناد
و ملک اشرف در زمان جهانبانی برادر خویش امیر شیخ حسن چوپانی گاهی بادی طریق موافقت مسلوک میداشت و گاهی سالک سبیل مخالفت شده رایت
منازعت می‌افراشت و در اوایل سنه ثمان و اربعین و سبعمایه لشکر بطرف تبریز کشید ولی از آنکه مهمی بسازد بسلطانیه بازگردید و در آن بلده با عم خویش امیر یاغی
باستی طرح محبت و مودت انداخته باتفاق نزد امیر شیخ حسن ایلکانی ببغداد شتافتند و باصناف الطاف اختصاص یافتند و امیر شیخ حسن کوچک نهانی قاصدی
بدار السلام فرستاد و یکی از اعیان بغدادی را فریب داده بعرض امیر شیخ حسن بزرگ رسانید که شیخ حسن چوپانی بملک اشرف و یاغی باستی پیغام نموده که شما را بقصد
احد ابد بجانب ارسال داشته انتظار میکشم که مهمی اگر متحمل شده اید بتقدیم رسانید تا غایت اثری ظاهر نگشت اگر فرصت انگاری باید اعلام نمایید تا تدبیر
دیگر کنم امیر شیخ حسن بعد از شنیدن این سخن قصد گرفتن ملک اشرف و یاغی باستی کرده مهمی ایشان را از نتیجه حال خبر داد و آن دو امیر مانند تیر از خانه کمان گریزان شده
جان تنگ با ... بیرون بردند و بعد از مشقت خود را بابهر رسانیدند و در آن محل شنیدند که ... ملک حسن قتلغ با حشام بسیار در آن نواحی منزل دارد
و با مغولی چند که همراه داشتند بسر وقت ملک شبیخون برده او را بقتل آوردند و اموال و جهات حشمیان را غارت کرده غنیمت بی‌نهایت گرفتند و باصفهان
شتافته بر متولیان آن ولایت مال فراوان حواله نمودند و لشکری جمع ساخته علم عزیمت بصوب شیراز که در تصرف امیر شیخ ابو اسحق بود برافراختند و چون بیک
منزلی آن بلده رسیدند خبر واقعه امیر شیخ حسن چوپانی شنیده بسرعت هر چه تمامتر بجانب عراق و آذربایجان بازگردیدند و بعد از وصول آن بمملکت سلیمان خان
بطرفی بیرون رفته بعد از آن ایام میان ملک اشرف و یاغی باستی مخالفت بوقوع پیوست و بین الجانبین مقاتله دست داده ظفر و نصرت ملک اشرف را روی
نموده اکثر بلاد اران و آذربایجان و عراق عجم در تحت تصرفش قرار گرفته نوشیروان نامی را بخانی برگزید و مدت سیزده سال بظلم و بیداد پرداخته دود از
دودمان عالم بر آورد و چون خبر کثرت حیف و تعدی او بعرض جانی بیک خان رسید لشکر بآذربایجان کشیده اشرف را اسیر گردانید و بتیغ بیدریغ بگذرانید و این قضیه
در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمایه روی نمود و وزیر ملک اشرف در اکثر احوال خواجه عبدالحی بود **گفتار در بیان وصول کوکب طالع ملک
اشرف بدرجه شرف و اقبال و ذکر شمه از صادرات افعال آن سالک طریق ظلم و ضلال** ارباب اخبار آورده اند که بعد
از قتل امیر شیخ حسن چوپانی سلیمان خان ... بن امیر حسن بن امیر چوپان را گذاشته عازم قراباغ گشت و حاجی حمزه ... و چوپانیان احتیاجی ... رسانیده
یعقوب شاه را از قید خلاص گردانید و یعقوب شاه چون بکثرت عدد و عدد از سایر امرا ممتاز بود بر دولت سلیمان خان استیلا یافته بر امثال و اقران تفوق
جست و سلیمان خان از تمشیت امور ملک و مال باز ماند و کس بطلب ملک اشرف و یاغی باستی فرستاد و چون قاصد بدیشان رسید تسخیر شیراز را موقوف داشته
عنان عزیمت بطرف عراق و آذربایجان انعطاف دادند و ... بسلطانیه در آمده از آنجا به تبریز رفتند مقارن آن حال امیر سیورغان که بعزم
امیر شیخ حسن کوچک در عراق ... را بهم رسانیده بجانب تبریز در حرکت آمد و یاغی باستی و ملک اشرف از قدوم او آگاهی یافته مراسم استقبال بجای آوردند

آوردند و در محمودیه میان ایشان ملاقات واقع شده از آنجا بقصد ... و گوکچه تنگیز که ییلاق امیر چوپان بود رفتند و قرب دو ماه بعیش و خرمی گذرانیده ایشان را
جمعیتی دست داد و سلیمان خان که تا آن زمان در قراباغ بود و چنان میپنداشت که امرا غاشیه اطاعت او بر دوش خواهند گرفت چون هیچکس هوای او نکرد بطرف
دیار بکر رفت و حاجی حمزه مولای و غیاث الدین محمد علیشاهی وزیر و عماد الدین سراوی مستوفی از وی جدا گشته بملک اشرف پیوستند در آن اثنا عماد الدین
سراوی را خیال زنگ بران داشت که خیمه و یراق خود را بر جای گذاشته پیش سیورغان و یاغی باستی که یک فرسنگ از ملک اشرف دور نشسته بودند رفت
و گفت که ملک اشرف نوکران خود را جیبه پوشانیده قصد شما دارد و بنابران یاغی باستی و سیورغان با اتباع مکمل و مسلح شده بایستادند و نیم شب خبر بملک اشرف
رسید که اعمام تو سلاح پوشیده خیال غدری نموده اند لاجرم او نیز سوار گشته مردم خود را مستعد قتال ساخت و چون روز شد کس نزد یاغی باستی و سیورغان فرستاده
پیغام داد که ما بسبب مملکتی بگریخته ایم که بسبب قسمت آن مخالفت دست دهد موجب این شور و شغب چیست ایشان جواب دادند که عماد الدین سراوی مثل این سخنی
گفته ملک اشرف سوگندان یاد کرد که من از این معنی خبری ندارم و اصلا خیال اضرار شما بخاطر نگذرانیده ام اکنون باید که عماد الدین سراوی را بحضور فرستند
تا طریق موافقت بدستور مرعی باشد و ایشان عماد الدین را تسلیم نموده چون بملک اشرف رسید مقتول شد آنگاه امرا بموافقت یکدیگر بتبریز شتافتند
و بنابر آنکه یاغی باستی و سیورغان پسران چوپان بودند تبریزیان ایشان را بیشتر از ملک اشرف تعظیم میکردند و از این جهت ملک اشرف در حرکت آمده از
تبریز بسهند رفت و در آن منزل شنید که یاغی باستی و سیورغان داعیه دارند که شبیخون بر وی زنند لاجرم باتفاق برادر خود مصر ملک متوجه شهر گشت و در اثنای
راه استماع نمود که سیورغان و یاغی باستی شب کوچ کرده بطرف خوی رفته اند و ملک اشرف ایشان را تعاقب نموده در صحرای ... تلاقی فریقین دست داد
و بعد از کشش و کوشش ملک اشرف ظفر یافته یاغی باستی و سیورغان گریز بر ستیز اختیار کردند و اشرف در ... نزول نموده نوشیروان نامی را که ...
بخانی برداشت و او را انوشیروان عادل خوانده در آذربایجان و اران رایت استقلال برافراشت و یاغی باستی و سیورغان چون بموضع ... رسیدند
قاضی محیی الدین بردعی و فخر الدین حبش را نزد برادرزاده فرستاده طالب مصالحه شدند و ملک اشرف سخن ایشان را قبول نموده گفت که مناسب آنست که امرا
تشریف آورند تا باتفاق مهمات ملکی را فیصل دهیم و چون فرستادگان بازگشتند سیورغان بر آن سخن اعتماد نکرده بدیار بکر شتافت و در آن دیار بدست امیر ایلکان
امیر شیخ حسن بزرگ بقتل رسید و یاغی باستی بملک اشرف پیوسته باتفاق روی به تبریز آوردند و ملک اشرف بهمراه او قات یاغی باستی بر وجهی هلاک
ساخت که هیچکس را از کیفیت آن اطلاع نیافت آنگاه بفر اقبال دست بظلم و ضلال برآورده در سنه ست و اربعین و سبعمایه برادر خود مصر ملک را بگرفت و در قلعه
النجق محبوس گردانید و یحیی جاندار و خواجه علی و النگیز بهادر را بقتل رسانید و در سنه سبع و اربعین در تبریز و بانی عظیم علاوه بیداد ملک اشرف گشت و
جهت هر کس که توانست از آذربایجان جلا شده بناحیتی رفت و در بهار سنه ثمان و اربعین و سبعمایه ملک اشرف با سپاهی جلادت آیین عزم رزم امیر شیخ حسن
ایلکانی کرده روی ببغداد آورد و بنابر آنکه امیر شیخ حسن قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن شد و ملک اشرف مدت ... بمحاصره پرداخته چون
حرارت بر جو هوا استیلا یافت و دانست که کاری از پیش نتواند برد مراجعت کرد و بدستور پیشتر در آذربایجان و اران و عراق عجم بمواخذه رعایا
و فقرا اقدام نموده از هر کس هر چه توانست بستاند و در بهار سنه احدی و خمسین و سبعمایه نجیب الدین برادر امیر زکریا وزیر و خواجه عماد الدین محمود کرمانی
که در آن زمان از قبل امیر شیخ ابو اسحق حاکم شهر بودند اطراف آن بلده را مضبوط ساخته تحصن نمودند و ملک اشرف مدت پنجاه روز بمحاصره و محاربه پرداخته
بعد از آن بمصالحه اتفاق افتاد و اصفهانیان خطبه بنام نوشیروان عادل خواندند و دو هزار دینار ... با موازی صد هزار دینار اجناس بیرون فرستادند و
ملک اشرف از اصفهانیان بمقدار ... راضی گشته بآذربایجان مراجعت نمود و بعد از آن ترک جهانگیری کرده در ربع رشیدی ساکن شد و خندقی در گرد آن منزل
کرده فصیلی ساخت و حکم نمود که متوطنان تبریز از اکابر و اشراف تا مزارعان و محترفات در آن مکان محل اقامت انداخته هر کس تواند جهت خود عمارتی بنا کند
و هر کس استطاعت نداشته باشد در بقاع خیر مقیم شود و از ازدحام خاص و عام در ربع رشیدی بمرتبه انجامید که زیاده بر آن نتواند بود و چون ملک اشرف
از خویشان و اقربا و امرا اکثر را کشته اموال ایشان را گرفته بود در آن اوقات هراس عظیم بر ضمیرش مستولی شده در خانه تاریک نشست و در ماکول
و مشروب غایت احتیاط بجای می‌آورد چنانچه مرغ و گوسفند در برابر او میکشتند و سقا در نظر او آب آورده در خم چینی میریخت و پنج هزار مرد را در اکثر اوقات
جبشیر داده مقرر ساخت که پیوسته بر در بارگاهش حاضر باشند و زنجیری که زنگها را اطراف آن بسته بودند از در گریاس تا ... خویش بیاویخت

و آن زنجیر بعدل نام نهاد و هرکس بداد خواهی می آمد آن زنجیر را می جنبانید تا ملک اشرف وقوف یافته احوالش می پرسید و هر سال امرا و وزراء خود را مواخذه کرده
جمعی دیگر را بآن مناصب سرافراز میساخت و در سنه ثلثی و خمسین و سبعمائه دختر تاجالدین را خواسته بتبریز آورد و در ربع رشیدی دآئین بسته جلوی سنگین کرد اما بعد از ملاقات
آن دختر را نپسندیده روز دیگر بطلاق انکحت اورا رانده گفتار در بیان کیفیت قتل ملک اشرف بن تیمورتاش بن چوپان و ذکر بعضی از
وزراء آن سرد فتر اصحاب ظلم و عصیان چنانچه در ضمن حکایات اولاد جوجی خان گذشت در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمائه جانی بیک خان
و فور جور و تعدی ملک اشرف را از قاضی محیالدین بردعی شنیده متوجه آذربایجان گشت و چون اینخبر بملک اشرف تحقیق انجامید بعد از چند سال از ربع رشیدی
بیرون آمده در شنب غازان نزول نمود و چهارصد قطار استر و هزار قطار شتر زر و جواهر و اجناس نفیسه بار کرده با سپاه بسیار بصوب اوجان روان ساخت و چون
جانی بیک خان نزدیکتر رسید مضطرب گردیده خواجه لولو و خواجه سنقر خازن را گفت که تمام خزاین و خواتین را سر کرده در کریوه مرند بزیر چشمه خواجه رشید توقف
نمایید تا من باوجان بروم اگر خبر فتحی من بشنوید به تبریز باز گردید و الا روی بخوی بنهید و آن دو خواجه آن اموال بیقیاس را بکجا برده ملک اشرف در کنار
مهران رود فرود آمد و اخی جوق و امرا و لشکریان را زر و سلاح داده بجانب اوجان روان ساخت و خود با دو هزار کس از مخصوصان و شاگرد پیشگان
بر بالای پشته بر آمده بایستاد و بعد از اجتماع امرا اشرفی در اوجان جانی بیک خان از ده هزار او رسیده و فرمود تا عساکر منصور بحرکت کرده ایشان را در میان
گیرند اما چون کثرت و عظمت آن پادشاه عالیجاه را مشاهده نمودند مجال توقف محال دانستند و هر طایفه بطرفی گریختند و ملک اشرف بر بالای آن پشته از
حال واقف گشته شنب غازان مراجعت کرده بحیث انجا بود آنگاه از عقب خواتین و خزاین در حرکت آمد و جمعی که با او بودند متفرق شده خدمش با دو غلام
کرجی در مرند با غرق نوبت و مردم انجائی بر کیفیت بخت آن خاین وقوف یافته دست بغارت خزاین دراز کردند و خواتین نیز صلات متفرقه در داده
ملک اشرف بجانب خوی روان شد و در خانه شیخ محمد ناهجی که در راه بود فرود آمد و شیخ محمد در مقام خدمت بایستاد اما جهت اعلام احکام قاصدی بمعتمدان
برق رفتار دوی جانی بیک خان فرستاد و امیر ساطی بحکم پادشاه بآن منزل شتافته و اشرف را گرفته به تبریز آورد و مردم از بامها خاکستر بر سر آن
بد اختر میپاشیدند و اورا دشنام داده لوازم شکر تقدیم میرسانیدند و امیر ساطی آنشب اشرف را در خانه والده خواجه شیخ کوجانی نگاه داشته
روز دیگر باوجان برد و چون چشم جانی بیک خان بروی افتاد پرسید که چرا این مملکت ماویران کردی جواب داد که نوکران بخلاف رضای من خرابی کردند
و جانی بیک خان از اوجان بهشت رود رفته در آن موضع کشتی عمر اشرف بگرداب فنا افتاد و سر اورا به تبریز برده بر در مسجد مراغیان آویختند آنگاه
جانی بیک خان با ده هزار کس از سپاه به تبریز شتافته در دولتخانه نزول فرمود و صباح در مسجد خواجه علیشاه نماز بامداد بگذارد و حکومت آن مملکت را بپسر خود
بیردی بیک خان بازگذاشته علم مراجعت برافراشت و پسر ملک اشرف تیمورتاش و دختر سلطان بخت را با خزاین همراه خویش بردشت و دیدی که
چه کرد اشرف خر از مظلمه بر دو جانی بیک زر وچون آن پادشاه عادل مسلمان بسالما فاتما بدشت قبچاق رسید بعد از اندک زمانی متوجه فضای عالم
قدس گردید و بیردی بیک خان اینخبر شنیده از آذربایجان بمملکت آبا و اجداد خود نهضت کرد و اخی جوق بسلطنت توابع و نواحی ملک اشرف به تبریز شتافته
روی بضبط ولایت آورد و خواجه عمادالدین محمود کرمانی و امیر ابوبکر بن خواجه علیشاه جیلان را وزیر گردانید و در افروختن آتش ظلم و بیداد شیوه ناستوده
ملک اشرف را ظهور رسانید ثقات رواة آورده اند که در زمان اوان که ملک اشرف در بلاد اران و آذربایجان فرمانفرما بود خواجه عبدالحی بمنصب وزارت
تعیین بود و بعد از چند سال که خواجه شرایط نیکو خدمتی بجای آورد ملک اشرف اورا گرفته و حیاتش را بستانه بقلعه الموت فرستاد تا کوتوال آنحصار کیا اسمعیل
روز و باری جناب وزارت شعاری را مقید نگاه دارد اما کیا اسمعیل چشم اعزاز و احترام در خواجه عبدالحی نگریسته از خویشان خود دختری بوی داد و خواجه
عبدالحی بملوک کیلانات آغاز مراسلات کرده بملک اشرف پیغام فرستاد که عنقریب حکام کیلان را مطیع تو خواهم ساخت و چون ملک اشرف دانست
که وزیر بفراغت روزگار میگذراند از سال او بالموت پشیمان شده اندیشید که اگر عبدالحی را طلب دارد کیا اسمعیل دست رد بر سینه ملتمس او نهد لاجرم
آغاز حیله و تزویر کرده فرزندان و متعلقان خواجه عبدالحی را گرفته بوعطل الغان گردانید بلکه ایشان را مشمول انعام و احسان ساخت تا بخواجه پیغام فرستاد
که پادشاه با ما در مقام عنایت و التفاتست مراجعت میباید نمود و بعد از آن ملک اشرف مصحوب بحری فراش نوازش نامه نزد وزیر فرستاده التماس حضورش
کرد خواجه عبدالحی چون آن نوشته را دید از هوس جلوس بر مسند وزارت نزدیک بود که مرغ روحش از طیران نماید لاجرم بهمراه بحری عازم تبریز گشت و هر چند کیا اسمعیل

کیا اسمعیل گفت بر قول و فعل ملک اشرف اعتماد نیست بمدعی و لایت بفراغت اقامت نمای بجائی نرسید و چون خواجه نزدیک به تبریز منزل گزید بحری پیشتر
بخدمت ملک اشرف رفته از صید کردن مرغ دل عبدالحی آوردن او اعلام نمود اشرف گفت امشب اورا در نشیمن خود فرود آر و بگوی که فردا امیر را خلعت
خلعت وزارت خواهد پوشانید و بحری بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر ملک اشرف اورا گفت عبدالحی را بقلعه النجق برده مقید سازد و بحری خواجه منتظر
الوزاره را بر اسپی لاغر سوار ساخته بالقلعه برد و بکوتوالش سپرد و بعد از چند گاه ملک اشرف عادل احتیاجی را بالنجق ارسال نمود تا عبدالحی را از آنجا بیرون آورده
بیکی از قلاع کردستان که کوتوال آن موسی خنجی بود برد و موسی عبدالحی را احترام تمام کرده ابواب لطف و احسان بر رویش گشاد و در آن اثنا وزیر بلی بسیر عزم
داشتی بپیش ملک اشرف فرستاد بمضمون آنکه موسی در محافظت این حقه تغافل مینوزد و پیش از آنکه گردن استیلا یابند در این باب فکری میباید نمود بیت چو تیره
شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار و ملک اشرف بعد از وقوف بر فحوای آن عرضه موسی را طلبیده در شکنجه عقوبت کشید و چون آن بیچاره از جرم
خود پرسید عرضه داشت عبدالحی را اظهار کرد اینده و موسی بدلایل معقول خاطر نشان ملک اشرف کرد که در حراست حصار اصلا تقصیر ننموده و نشان کوتوالی با
رسانیده و بدانجا باز گشت و خواجه کامل الفعل را در خانه تنگ و تاریک مقید ساخته در آن از سنگ و گچ بر آورد و در سقف خانه سوراخ کرده هر روز دو
نان جهت خواجه نادان از آن سوراخ بپایان می انداخت و حال عبدالحی براین منوال جاری بود تا از عالم انتقال نمود خواجه مسعود دامغانی داماد خواجه
عبدالحی بود و بعد از عزل او منصب وزارت ملک اشرف مشغولی فرمود و خواجه مسعود خط خوب و انشاء مرغوب داشت و چون چندگاهی رایت وزارت
برافراشت ملک اشرف در اوایل سنه احدی و خمسین و سبعمائه اورا گرفته در قلعه روئین دژ مقید گردانید مآل حال خواجه مسعود از کتب تاریخ بوضوح نه انجامید
والعلم عند الله الحمید المجید ذکر وفات امیر شیخ حسن ایلکانی و نشستن پسرش سلطان اویس بر مسند جهانبانی چون امیر شیخ حسن بزرگ
در دارالسلام بغداد چند سال بتمشیت مهام تاجیک و ترک قیام نمود در شهور سنه سبع و خمسین و سبعمائه مریض شده بریاض بهشت انتقال فرمود و امرا و ارکان
دولت بعد از تقدیم لوازم تعزیت افسر پادشاهی بر سر پسر ارشدش سلطان اویس که از دلشاد خاتون بنت تیمورتاش بن امیر چوپان در وجود آمده بود نهادند
و کمر خدمتگاری بر میان بسته زبان دعا و ثنا گشادند و خواجه سلمان ساوجی در تهنیت جلوس آن پادشاه صاحب سعادت قصیده در غایت جودت بنظم آورد
و مطلع ظهیر فاریابی را تضمین کرد چهار بیت اول آن قصیده اینست قصیده مبشران سعادت برین بلند رواق همی کنند ندا در ممالک آفاق که سال
پنجاه و هفت ماه رجب باتفاق خلایق بپایه خلاق نشست خسرو روی زمین باستحقاق فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق خدایگان سلاطین جهان شیخ
اویس پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق وچون پایه تکلف و تخوری آن مهر سپهر سروری پادشاهی بود در کمال نصفت و رعیت پروری و نهایت
معدلت و مرحمت گستری نسبت باهل فضل و هنر التفات بسیار داشت و همواره همت عالی نهمت بر انتظام حال علما و شعرا میگماشت رایت رایت امن
و امان اندر ممالک برافراشت بر در و دیوار گیتی نقش نیکوئی نگاشت و بواسطه اطوار حمیده و آثار پسندیده باندک زمانی تمامی مملکت عراقین
و اران و آذربایجان مسخر فرمان او گشت و پایه قدر و منزلتش از مراتب آبا و اجداد در گذشت سلطنتش بیست سال امتداد یافت و در شب دوم
جمادی الاول سنه ست و سبعین و سبعمائه بفردوس برین شتافت گفتار در بیان کیفیت ارتفاع رایت سلطنت سلطان اویس بن شیخ
حسن و ذکر شمه از وقایع ایام دولت آن مظهر لطف حضرت ذوالمنن در بهار سنه تسع و خمسین و سبعمائه که خبر مراجعت بیردی بیک خان
بجانب دشت و تسلط اخی جوق بر آذربایجان محقق گشت سلطان اویس از بغداد با سپاه بسیار روی به تبریز نهاد و اخی جوق تا کوه سنتای لوای جهانگشای را
استقبال کرده بین الجانبین قتال اتفاق افتاد و در روز اول غالب از مغلوب تمیز نیافت آخر روز دوم اخی جوق از معرکه ستیز عنان بر تافته بطرف تبریز شتافت و
سلطان اویس نیز عنان عزیمت بدان صوب توجه نمود و اخی جوق چون بر وصول آنجناب واقف گردید بطرف نخجوان گریخت و سلطان اویس در عمارت رشیدیه
نزول اجلال فرموده امرا اشرفی بشرف بساط بوسی رسیدند و بتشریفات مشرف شده بعد از چند روز غدری اندیشیدند لاجرم سلطان در ماه مبارک
رمضان چهل و هفت تن از ایشان را بیاسا رسانید و بقیة السیف با اخی جوق پیوسته او از نخجوان بقراباغ اران رفت و سلطان اویس امیر علی پیل تن را بتعاقب مخالفان
نامزد کرده خدمش بنابر نفاری که از سلطان در خاطر داشت در حرب تکاسل ورزیده منهزم باز گردید و سلطان بنابر پریشانی سپاه آذربایجان را باخی جوق
باز گذاشته علم عزیمت بصوب بغداد برافراشت و اخی جوق کرت دیگر بران ولایت استیلا یافته بعد از تعدد ورزیدن ظلم و عدوان اشتغال کردانید و در بهار سنه

جلال الدین

ستین و سبعمائه امیر مبارز الدین محمد مظفر از شیراز لشکر به تبریز کشیده اخی جوق را گریزانیده مقارن آن حال خبر توجه سلطان اویس شنیده بمملکت خود باز گردید و سلطان به تبریز در آمده خانهٔ خواجه شیخ کججی را از یمن مقدم شریف مشرف ساخت و اخی جوق با جوقی از اهل فساد پناه بصدر الدین قتبانی که پدر خواندهٔ او بود برد و سلطان اویس محبان بعقبش فرستاده او را بمواعظ خویش امیدوار ساخت تا بملازمت مبادرت نمود و چون روزی چند در ظل عنایت سلطانی آسود باتفاق ایل تن و جلال الدین قزوینی قصد غدر کرده خواجه شیخ پادشاه را از آن حال واقف گردانید و شحنهٔ قهر آن هر سه مفتن را بر خاک هلاک انداخت و در سنهٔ احدی وستین و سبعمائه بیرام شاه که محبوب سلطان عالیجاه بود در مجلس شراب با بعضی از مجلسیان جنگ کرده خشم نمود و ببغداد رفت و خواجه سلمان ساوجی کتاب فراق نامه را در آن اوقات نظم فرمود و چون سلطان تحمل هجران بیرام شاه نداشت کسان فرستاده او را به تبریز آوردند و در سنهٔ اثنی وستین و سبعمائه سلیمان بیک دایهٔ سلطان را که امراء عظیم الشان در تفصیل مهمات باو احتیاج داشتند در حبالهٔ نکاح کشیده و نثار آن وصلت بمنصب امارت رسید و بهمدران ایام خواجه نجیب الدین برادر امیر شمس الدین زکریا وزیر گردید و مولانا الیاس قلندر که با آن امیر و وزیر صفائی نداشت این قطعه نظم کرده بر لوح بیان نگاشت قطعه امارت بر سلیمان شد مقرر وزارت بر نجیب ذنگ حیران فلک زانرو همی گوید جهان را که آنک آصف و آنک سلیمان و در سنهٔ خمس وستین و سبعمائه خواجه مرجان که از قبل سلطان در بغداد حکومت مینمود لوای عصیان ارتفاع داد و سلطان بدان جانب نهضت فرموده خواجه مرجان بمیدان قتال خرامید اما چون چشمش بر علم ظفر پیکر افتاد هزیمت غنیمت شمرده بکنار شهر گریخت و جسر دجله را ویران کرد و روز دیگر غایت لطف و مرحمت پادشاهی را شفیع ساخته ابواب دار السلام گشاد و سادات و علما و مشایخ و معارف را باستقبال موکب همایون فرستاد و سلطان ببغداد در آمده از جریمهٔ خواجه مرجان درگذشت و این لآلی ابدار بنابر توجه طبع پاک خواجه سلمان منظوم گشت نظم بار گشاد و ندر کسی در دار السلام در طواف آمد غلمان را بکاس مدام زاده خار است گل زان نیستش بوی وفا خود کسی بوی وفا نشنید زابنای لئام لاله لالا سیه روی و زبان در کام دل زان سیه روئی سر اندر پیش چون اهل عوام بر درخت آمد برون گل لاجرم بر باد رفت اینچنین باشد چو از مولی برون آید غلام و سلطان اویس یازده ماه در دار السلام بعیش و کامرانی بسر برده سلطان شاه خازن را بحکومت آن ولایت نصب کرد و روی توجه بصوب موصل آورد و آن ملک را از برادر بیرام خواجه ترکمان بگرفت و این ابیات از نتیجهٔ فکر سلمان سمت اشتهار پذیرفت قصیده موصل سید آورد اخبار فتح موصل باد این خبر مبارک بر پادشاه عادل شنید که از قدومت امروز نیل و مصرش چون آب دجله افتد در پای شهر موصل و سلطان از موصل بصحرای موش رفته با بیرام خواجه ترکمان که عم امیر قرا یوسف بود محاربه نمود و جهات ایل و الوس او را بباد غارت و تاراج داده از آنجا براه قرا کلیسا به تبریز رفت و چون در غیبت موکب همایون ملک کاوس بن ملک کیقباد که ابا عن جد حکومت شروان تعلق بوی میداشت و ظاهرا تا غایت اولاد او در آن ولایت باولت اشتغال دارند دو نوبت بقراباغ تاخته مردم آن موضع را بشروان کوچانیده بود درین فرصت که سلطان اویس باذربایجان رسید و این خبر شنید بیرام بیک را با فوجی از امرا بتسخیر شروان و تادیب ملک کاوس نامزد فرمود و امرا با سپاه لا تعد و لا تحصی بجانب شروان روان شده ملک کاوس در بعضی از قلاع تحصن جست و امراء در آن بلاد مدت دو ماه رحل اقامت انداخته چون ملک کاوس مشاهده نمود که اگر طریق اطاعت سلوک نسپارد ملک موروث بکلی ویران شود مشایخ و علما را وسیله ساخته نزد بیرام بیک رفت و بیرام بیک او را نزد سلطان اویس برده پادشاه شروان را نگاه داشته بار دیگر سلطنت آن مملکت را بوی عنایت فرمود و در سنهٔ تسع وستین و سبعمائه امیر قاسم برادر سلطان اویس بمرض دق وفات یافت و خواجه سلمان مرثیه گفت که بیت اولش اینست دریغا که خورشید روز جوانی چو صبح دوم بود کم زندگانی و بهمدرین سال والی بغداد سلطان شاه خازن فوت شده بار دیگر خواجه مرجان حاکم دار السلام گشت و در همین سال بیرام شاه که سلطان اویس لحظه از صحبت او شکیب نداشت علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و سلطان در آن مصیبت سیاه پوشیده خواص و امرا پلاسها در گردن انداختند و تعزیتی داشتند که مثل آن در هیچ زمان وقوع نیافته و خواجه سلمان در مرثیهٔ بیرام شاه قصیده نظم نمود بیت اولش در خاطر بود ثبت افتاد مطلع آسمان را سینه پر آتش و پشت دو تا شد بهار پای گریبان بر سر بیرام شاه و در سنهٔ احدی و سبعین و سبعمائه در تبریز وبای صعب دست داد و قریب بسی هزار کس بر خاک هلاک افتاد و در سنهٔ اثنی و سبعین و سبعمائه امیر ولی که بعد از قتل طغا تیمور خان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود نسبت بسلطان اویس اظهار خلاف نمود و سلطان بجهت حرب او گشته در حدود ری بوی رسید و جنگی صعب اتفاق افتاد امیر ولی منهزم گردید و سلطان تا سمنان او را تعاقب نمود و جمعی کثیر از لشکریان جرجان بقتل رسانید و حکومت ری را بقتلغشاه ارزانی داشته عنان مراجعت معطوف داشت

معطوف داشت و بعد از انقضاء دو سال قتلغشاه مذکور باصفهان رفته آن منصب بعادل آقا تعلق گرفت و این عادل آقا که بعضی از مورخان او را ساروق عادل گویند در مبادی احوال شحنهٔ دار السلام بغداد بود و بعد از آن نوکر سلیمان بیک شده روز بروز مهم او ترقی می نمود تا در حکومت ری شروع فرمود و در سنهٔ ثلث و سبعین و سبعمائه امیر زاده که برادر سلطان اویس بود از بام کوشک او جان بدست افتاده جان بباد فنا داد و از مرثیه که خواجه سلمان جهة او گفته سه بیت که بخاطر بود در خامهٔ تحریر از زبان کشاد مرثیه دریغا که بار بهار جوانی فرو ریخت از تند باد خزانی دریغ آن صنوبر سرو بالا که او را ز بالا فتاد این بلا ناگهانی تو دانی چرا افتاده است ای زمانه فتاده است قهر کرم را مبانی و در سنهٔ اربع و سبعین و سبعمائه امیر ولی لشکر بساوه کشیده آن بلده را بقهر و غلبه بگرفت و مبارکشاه که حاکم آنجا بود در روزی چند روی پنهان کرده آخر الامر نزد امیر ولی رفت و دختر خود را که در غایت حسن و جمال بود بوی داد و امیر ولی او را منظور نظر شفقت گردانیده بازگشت و هم در آن سال بنای زندگانی ملک کاوس شروانی انهدام یافت و سلطان اویس پسرش ملک هوشنگ را که ملازم او بود بجای پدر نصب کرد و در اواخر سنهٔ خمس و سبعین و سبعمائه والی بغداد خواجه مرجان جان بقابض ارواح تسلیم کرد و بموجب فرمان سلطان خواجه سرور روی بسرانجام مهام آن مملکت آورد و در سنهٔ ست و سبعین و سبعمائه آب دجله طغیان نموده عمارات عالیات بغداد منهدم شد و قریب چهل هزار کس در زیر دیوار مانده وفات یافتند خواجه ناصر بخاری در آن واقعه گوید بیت دجله را امسال رفتاری عجب مستانه بود پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه بود و خواجه سرور از الم ویرانی دار السلام رنجور گشته غریق بحر فنا شد و حکومت عراق عرب تعلق بامیر وجیه الدین اسمعیل ولد امیر زکریا وزیر گرفت

ذکر انهدام بنای زندگانی سلطان اویس بن شیخ حسن ایلکانی

در اواخر ربیع الآخر سنهٔ ست و سبعین و سبعمائه مرضی صعب بر ذات سلطان اویس عارض شد و بروایت حافظ ابرو قبل از آن تاریخ بسه ماه آن پادشاه عالیجاه بر زمان فوت خویش اطلاع یافته کفن و تابوت و سایر ضروریات سفر آخرت را ترتیب کرده بود و چون آثار نزع بر ناصیهٔ احوال سلطان ظهور نمود ارکان دولت بموافقت قاضی شیخ علی و خواجه شیخ کججانی بر سر بالین آن بانی مبانی جهانبانی حاضر شده طلب وصیت فرمودند سلطان گفت ولایت عهد تعلق بحسین میدارد و ولایت بغداد بشیخ حسن گفتند که شیخ حسن برادر بزرگتر است تحمل نخواهد فرمود فرمود که شما دانید امرا این سخن را بر اجازت حمل نمودند و شیخ حسن را مقید ساختند و در شب دوم جمادی الاولی سنهٔ مذکوره سلطان اویس بریاض رضوان منتقل گردید و در همان شب شیخ حسن شهد شهادت چشید سلطان را در بیرون شروان و شیخ حسن را در عمارت دمشقیه بخاک سپردند و چنانچه معهود بود لوازم تعزیت و سوگواری بجای آوردند سلمان در مرثیهٔ آن پادشاه عالی شأن گوید قطعه افلاک آهسته رو کاری نه آسان کرده ملک ایران را بمرگ شاه ویران کرده آسمانی را فرود آورده از اوج خویش بر زمین افکنده و با خاک یکسان کرده آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود زیر خشت گل بصد خواریش پنهان کرده نیست کاری مختصر گر بحقیقت بنگری قصد خون و مال و عرض هر مسلمان کرده این مصیبت در زمین واقع نگشت از دور تو آسمانا از زمان کاغاز دوران کرده روزگارا روزگار دولت سلطان اویس یاد کن و آن بر خلایق جفت سلطان اویس

ذکر سلطان حسین بن سلطان اویس

سلطان حسین پادشاهی بود طراوت عذار تیغ گلبرگ طری و لوامع رخسارش رشک ماه و مشتری از رفتار قامت رعنایش سرو سهی پای در گل و از گفتار لعل روح افزایش غنچهٔ سوری منفعل بیچه لوای کشورگشایش ثالث مهر و ماه و غبار موکب گردون سایش این سپهر جیب هدیه جهان بخت فرخ لقا معلی سریر مظفر لوا بفرق چه قدم زیب تاج و سریر ز دست و دلش بحر و کان در نفیر سلطان حسین بعد از ایام که پدرش وفات یافت باتفاق امرا و ارکان دولت در دار الملک تبریز قدم بر مسند سلطنت نهاد و خواجه سلمان قصیده در تهنیت جلوسش نظم کرده سه بیت از آن ثبت افتاد قصیده ای در پناه حضرت خورشید پادشاهی محکوم امر و نهیت از ماه تا بماهی هم ملکت ایمن از صدمهٔ تزلزل هم دور دست فارغ از حملهٔ تباهی ای زیب تست عالی رایات کامکاری در شان تست منزل آیات پادشاهی و سلطان حسین پرتو اهتمام بر انتظام امور مملکت انداخته مناصب امرا و ارکان دولت را بدستور زمان پدر مقرر ساخت و در اوایل بهار سنهٔ سبع و سبعین و سبعمائه رایت ظفر پیکر بقصد بیرام خواجه و قرا محمد ترکمان برافراخت و بعضی از قلاع که در تصرف ایشان بود فتح فرمود آخر الامر بصلح انجامید و امراء ترکمان برسم پیشکش هر ساله بیست هزار گوسفند قبول نموده سلطان باز گردید و در همان سال شاه شجاع بن امیر محمد مظفر با لشکر ظفر اثر بصوب آذربایجان شتافت و سلطان حسین او را استقبال نموده بعد از وقوع قتال عنان بوادی انهزام تافت و شاه شجاع در تبریز چون چهار ماه بعیش و نشاط بگذرانید خبر مخالفت شاه یحیی شنیده عازم شیراز گردید لاجرم بار دیگر سلطان حسین از بغداد روی به تبریز نهاد و بر مسند سلطنت متمکن گشته ابواب عشرت و انبساط برگشاد شهادت امیر اسمعیل بن زکریا

در بغداد و در ایام سلطنت سلطان حسین بوقوع پیوست و بیان سبب شاه زاده شیخ علی بن سلطان اویس در عراق عرب بر مسند حکومت نشست و میان برادران
بکرّه و نوبت محاربه و مصالحه اتفاق افتاد و هنوز غبار نزاع ارتفاع داشت که قتل سلطان حسین بر دست برادر دیگرش سلطان احمد دست داد و این واقعه
در شهر صفر سنه اربع و ثمانین و سبعمائه در تبریز بوقوع انجامید و سلطان حسین در عمارت دمشقیه مقتول گردید **گفتار در بیان مخالفت زمره از**
امرا بسبب کمال اعتبار عادل آقا در بهار سنه ثمان و سبعین و سبعمائه که خسرو ثوابت و سیاره از زمستان خانه حوت جهة اظهار عمل ببرج حمل انتقال
کرد و جان نو در قالب عالم کهن دمید و فضای باغ و بستان روی بخضرت و نضارت آورد سلطان حسین از تبریز با جانب اشتافت و عادل آقا از سلطانیه
بار دوی اردو آمد و همایون رفته کلیات و جزئیات مهمات را در پیش خود گرفت طایفه از امرا مانند امیر اولیا و عبد القادر و جمن شاه و درویش و قصد جان عادل کشتن
و قاضی شیخ علی را که بحکم پادشاه از آذربایجان بشام رفته که مدتی آنجا باشد باز آورده و زمی با عادل آقا در سر دیوان آغاز گفت و شنید نموده برزبان
گذرانیدند که تا غایت منصب پیشوائی و اتفاق تو میداشتی و دیگر ترا قبول نداریم آقا جواب داد که انقیاد پیش شماست و فی الحال برخواسته متوجه اردو رفت
روی سلطانیه آورد امرا از گذاشتن آن گرگ کهن پشیمان شده جهة عذر خواهی کس از عقب جناب امارت پناهی فرستادند و التماس مراجعت کردند
عادل آقا بخشان ایشان ملتفت نشده و تا قرق سلطانیه عنان باز نکشید متعاقب بمخالفت شاه منصور بن شاه مظفر بن امیر محمد مظفر از شاه شجاع گریخته بپایه بعادل آقا برده
و آقا او را در بغداد حاکم کرده باندک زمانی سپاه بسیار روی به شیان آورد و بعد از رفتن عادل آقا سلطان حسین از امرا متوهم شده برسم سیر و شکار سوار گشت
و از او جان بیرون آمده عنان عزیمت به تبریز شتافت و شهر را کوچه بند کرد امرا چون از آن حال استشعار نمودند خزانه و جبه خانه را بر ملازمان خود تقسیم نموده روی
بسفر اوجان نهادند و سلطان حسین قاصدی نزد عادل آقا فرستاده از عزیمت مخالفان خبر داد و آقا باتفاق شاه منصور با خبر ارسو در آمد از عقب ایشان ایلغار نمود
شاه منصور سبقای روانشد و در نواحی الشون کوبروک بدشمنان رسید بعضی از ایشان گریز بر ستیز اختیار کردند و طایفه بپایه شاه منصور برده گفتند باید که ما
پادشاهیم و شاه منصور قاضی شیخ علی و امرا عاصی را بجان امان داده بقبول عادل آقا رسانید آنگاه باتفاق عازم تبریز گشتند و چون بدانجا رسیدند بموجب حکم
که سلطان حسین بخط خویش آب بدمی کرده بود عادل آقا حکم بقتل امرا فرمود و هر چند شاه منصور زبان بدرخواست گشود فایده نبخشید آنگاه قاضی شیخ علی را زنده گذاشته
از وی سیصد تومان خون بها بستانند و شاه منصور کوفته خاطر به همدان رفت و عادل آقا در تبریز بملازمت سلطان حسین رسید و شیراز شیخ تبریز بعود الطاف خسروانه سرافراز
گردید **ذکر کشته شدن امیر اسمعیل بن امیر زکریا وزیر و بیان مخالفت شاه زاده شیخ علی با صاحب تاج و سریر** چون امیر اسمعیل
بن امیر زکریا در دار السلام بغداد لوای ایالت برافراخت جمعی از مردم فرومایه را تربیت کرده معتبر ساخت و شاه زاده شیخ علی بن سلطان اویس که در سلک اولاد
بی اعتبار و بی اختیار بسر برد آنجماعت را اضلال نمودند تا در روز جمعه از رجبات سنه ثمانین و سبعمائه که امیر اسمعیل با کسی اندک بمسجد جامع میرفت مبارکشاه نام
که ترکش او را برداشته بود پیش دویده بشمشیری بر رویش زد و چنانچه از پای در افتاد و امیر مسعود برادر امیر زکریا از خانه بیرون آمده میر اسمعیل را از برادر
گردانیدم مراد در باب او امیر مسعود بجانب برادرزاده رود و افشنده مبارکشاه بحبس و بجنس دیگر که قرانجه نام داشت او را نیز بسعادت شهادت رسانیدند و نزد
شاه زاده شیخ علی رفته کیفیت واقعه باز گفتند و الده شاه زاده ایلقاتلان گفت که اگر راست میگوئید سر اسمعیل را پیش آرید و ایشان در ساعت سر او را بریده
پیش او بردند و از عمارتی که بنا کرده میر اسمعیل بود آویختند از غرایب آنکه روزی که امیر اسمعیل بر سر آن عمارت نشسته بود و استادان بکار میکردند
بکاری خواست که سر چوبی را که از دیوار بیرون مانده بود قطع کنند امیر اسمعیل او را منع نموده گفت بگذار شاید سر کسی را از اینجا بیاویزند و عاقبت سرش را از اینجا
آویختند القصه چون این خبر بتبریز رسید امیر زکریا که در کبر سن بود بر فوت پسر و برادر ناله و زاری آغاز نهاد و سلطان حسین بجهة سلطنت بغداد در اتمام
شاه زاده شیخ علی در ظلم آورده و نزد برادر فرستاده و پیغام داد که ما در ایالت و ولایت بغداد با تو مضایقه نداریم اما مناسب چنان مینماید که یکی از امرا و ارکان
نزد خود نگاه داری تا بیاساسامشی رعیت و سپاهی قیام نماید کنون هر یک از تو پیتان را طلب کنی بدانجانب فرستیم و شاه زاده شیخ علی فرستاده برادر را خوشدل
[illegible]
[illegible]
[illegible]

این خبر بمسامع علیه سلطان حسین و عادل آقا رسید بعد از اجتماع سپاه در پائیز سنه ثمانین و سبعمائه از تبریز متوجه بغداد گشتند و شاه زاده شیخ علی و پیر علی بادک از
سپاه روی بغداد در اباره گذاشتند و علم توجه بجانب شوشتر افراختند و پادشاه بهوای عیش و طرب عازم بغداد گشته هر چند عادل آقا گفت مناسب آنکه بمهمات
اجتماعی شوشتر رویم و مهم شیخ علی و پیر علی را فیصل دهیم سمع قبول نشنود و عادل آقا کوفته خاطر با فوجی از سپاه بشوشتر شتافت و با مخالفان صلح کرد و بر آنچه که شیخ علی بشوشتر
فراغت نماید و دیگر در حکومت بغداد دخل نفرماید و از آنجا ببغداد رفته روز عید اضحی بخدمت سلطان حسین رسید و نیابر رنجش که از پادشاه داشت
با اکثر لشکر بسلطانیه خرامید و در غایت استقلال بسر انجام امور ملک و مال مشغول گردید و در همان زمستان عبد الملک نام یکی از اعیان بغداد بسلح با
توابان نزد شاه زاده شیخ علی و پیر علی فرستاده استدعای حضور نمود و ایشان متوجه دار السلام گشته سلطان حسین محمود دوانی و عمر نام را بمقابله مخالفان
نامزد فرمود و آن دو امیر بر دست پیر علی بادک اسیر شده جمعی کثیر از لشکریان بقتل آمدند و سلطان حسین بعد از استماع این خبر عنان عزیمت بصوب
تبریز انعطاف داده و در راه مشقت بسیار کشیده بصد هزار حیله بمقصد رسید بحمد الله ما بیشاء و یحکم ما یرید **ذکر ارتفاع غبار تفرقه و شین و کشته شدن**
سلطان حسین در آن اوان که سلطان حسین در کمال پریشانی بدار الملک آذربایجان نزول اجلال فرمود عادل آقا از سلطانیه بجانب ری رفته فتح
بعضی از قلاع آن ولایت را که امیر ولی در تصرف داشت پیش نهاد همت ساخت و سلطان اکثر امرا و لشکریان را جهة استمالت خاطر آقا بکومک نامزد
کرد چنانچه اندک مردمی در خدمتش ماندند در خلال آن احوال در اوایل سنه اربع و ثمانین و سبعمائه سلطان احمد بن سلطان اویس که مانند او جبایکی در خطه خاک
پدید نگشته خیال استقلال کرده از تبریز بیرون رفت و راه اردبیل که سیورغال او بود در پیش گرفت سلطان حسین هر چند کسان از عقب او فرستاده و التماس
مراجعت نمود بجائی نرسید و سلطان احمد از اردبیل و ایران و موغان شتافته لشکری فراهم کشید و عازم تبریز شده در بار دهم صفر سنه مذکوره بیکبارگی
بآن بلده در آمد و سلطان حسین متحیر و سراسیمه گشته در گوشه خزید تا بهر آن شب بدست برادر نامهربان افتاده بزخم تیغ تیز شربت شهادت چشید چیست
تیغ نیلوفری کاخر چکند بر تن او که عالمش بدی از آنچه نیلوفر و بعضی از مورخان گفته اند که سلطان حسین بعیش و عشرت بسیار مشغولی مینمود و کاهی بر افعالی
که مناسب مرتبه سلطنت بلکه لایق حالت رجولیت نبود اقدام مینمود امیر شمس الدین زکریا و خواجه جمال الدین متغیر بوزارت سلطان حسین اشتغال داشتند و در باب کفات
و جمهور شهور و لایت نقش سعی و اهتمام بر لوح دل میگاشتند نقلست که خواجه جمال الدین بغیر معتقد بود دانکه بعبارت متغیر تکلم نماید و دو پسر داشت موسوم بعبد الله
و فیض الله نوبتی امیر شمس الدین زکریا یکی از نوکران ترک را جهة مطلب که بخدمت خواجه جمال الدین فرستاد و چون آن شخص پیغام بگذارد خواجه جواب داد که بعبد الله
و جان فیض الله که در شمین ماجنه ان متن موجود نیست که عصا فرمنبا قربر مسطوح گشته نوکر بیچاره معنی این کلمات را نادانسته بار دیگر گفت بیک سمان بیگلایی دور
خواجه فرمود که اعادات عبارات از عادات اولوا الالباب بعید است و آن ترک چون دید که هر چند می ایستد سخنی مفهوم نمیشود بازگشت و امیر شمس الدین زکریا
گفت هر چند من از خواجه کام مطلب او قرآن میخواند **ذکر شمه از احوال سلطان احمد و رسیدن سوق سخن باختتام جزو اول ازین مجلد**
سلطان احمد شهریاری بود بغایت سفاک و خونریز و بسیار بیباک و فتنه انگیز نفساوت قلب و قلت رحم موصوف و بشدت قهر و عدم حلم معروف از انواع
اقسام فضایل بهره وافر و در علم موسیقی پیش و ارباب هنر تعلم زخون ریز هرگز نمیداشت هم بهمش ول این بودی دو نیم بدی زهر و تریاق در کین و مهر بمداره
مقدار مهر و سپهر و چون آن پادشاه کیوان قدر بهرام قهر در دو مخانه تبریز تیغ تیز بر فرق سلطان حسین ابحل سانید برادر دیگرش سلطان بایزید پیاده گریخته
بعد از ارتکاب مشقت فراوان در سلطانیه اسب کله پای بدستش افتاد و پای در رکاب آورده خود را بموکب سلطانیه هیچ جا نیافت با سیاد و عادل آقا او را پادشاه
برداشته شاه منصور را در قلعه گرانتو مقید گردانید و با سپاهی جنگجوی تند خوی عازم تبریز گردید و در موضع میانه یا نی باستی و لد شیخ علی ایناق و ابو سعید و لد
پیرملک از عادل آقا گریخته بسلطان احمد پیوستند و او از کیفیت وصول سلطان بایزید و عادل آقا اعلام دادند چون سلطان احمد هنوز تمکنی پیدا نکرده بود
شهر را گذاشته بر بست هزیمت شمرده عادل آقا به تبریز رسیده عباس سپاه فرابوداسی را حاکم ساخته بر رفت و محمد دوانی و قرا بسطام بکنار آب
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سلطان احمد باهم گفتند که بدرگاه عباس و مسافر بخدمت سلطان احمد جلایر رسند لیکن کوازه ما چندان اعتبار یابند اولی آنکه هم اینجا خاطر از دغدغه ایشان فارغ
گردانیم و در مبدا ملاقات پیش از تکلم بی توقف و تامل شمشیر در هم بستند و عباس و مسافر کشته گشته حمزه و باقی اهل سرهای ایشان را نزد سلطان احمد روان کردند
این معنی موافق مزاج سلطان احمد نیفتاد اما چون کار از دست رفته بود چاره نداشت و به تبریز خرامیده متوجه ضبط مملکت و استمالت سپاهی و رعیت گشت و کاه خبر
متواتر شد که شاهزاده شیخعلی و پیر علی بادک با افواج عادل آقا عزم رزم جزم کرده نزدیک رسیده اند بنابران سلطان باستقبال ایشان روان شده در حوالی
سهند روی محاربه دست داده عمر چچاقی از جوانغار سلطان احمد صف دیران کرده و شاهزاده شیخعلی پیوست لاجرم شکست بجانب سلطان احمد افتاده از راه
خوی بنخجوان رفت و در مراجعت نخجوانی بقرا محمد ترکمان ملحق گشته از و استمداد نمود قرا محمد گفت این مهم وقتی بسهولت انجامد که چون ما در برابر مخالفان صف کشیم
با نوکران خویش در موضعی کمین باشیم و توقف نموده قدم پیش و پس ننهی و بعد از مشاهده صورت فتح و ظفر در عقب طرح نکنی سلطان احمد متقبل این دو شرط شده قرا
محمد بهزار مرد ترتیب داده و بر سفیدکس یک قشون ساخت و هر قشونی را سامی دیگر کرد مقرر آنکه از هر قشونی ده مرد پیش رفته تیر اندازی کنند و چون جسم خصم
ایشان را بیابند گریزان گشته ده نفر دیگر قدم پیش نهند تا سیال اعدا از هم فرو ریزد و بدین منوال قرا محمد با شاهزاده شیخعلی و پیر علی بادک حرب کرد و شاهزاده و پیر علی
در آن معرکه بقتل رسیدند و ترکمانان غنیمت فراوان گرفته روی بمنازل خویش آوردند بعد از آن سلطان احمد به تبریز شتافت و سر پیر علی را بر سبیل استهزا نزد عادل
آقا فرستاد و آقا متوجه تبریز گشته در ین اثنا مابین الجانبین سخن صلح در میان افتاد و سلطان احمد خواجه شیخ کججی و مولانا شمس الدین ابهری را نزد آقا فرستاد تا مبانی پیمان
را چنان موکد سازند و منتظر مراجعت ایشان بود که ناگاه استماع نمود که عادل آقا نزدیک رسید بنابران متوهم شده از راه نخجوان بطرف اران و موغان رفت و آقا
شیخعلی بطلب هوشنگ که حاکم ابخاز بود فرستاد و عادل آقا در اوجان نزول کرده امرا بخدمتش شتافتند و نوازش و عواطف اختصاص یافتند آنگاه میر هوشنگ
شده بین الجانبین صلح کونه اتفاق افتاد برین موجب که آذربایجان مستقلا تعلق بسلطان احمد داشته باشد و عراق عجم بسلطان بایزید و عادل آقا و عراق عرب شریک
احمد بود و آقا برین قرار بسلطانیه باز گشت امرا بغداد بوی گفتند مصدوقی بفرست تا ما از قبل تو دار السلام را ضبط کنیم و عادل آقا تورسون را که سرداری صاحب
وجود و پسر خاله او بود بحکومت و قوام الدین النجفی را بوزارت بغداد نصب نموده همراه امرا بدان صوب فرستاد و چون تورسون در دار السلام بغداد فرود آمد عبد الملک
تمغاچی که صاحب اعتبار آن دیار بود با طایفه که از اسمعیل الشمشیر ..... گشته بودند بدیشان در رفت و فی الحال اصحاب مبلغ دو هزار تومان از منزل او
واصل خلصان شد و بغداد در فتنه و آشوب گشته خزینه که جهت عادل آقا فراهم آورده بودند بباد غارت و تاراج رفت و این اخبار در تبریز بعرض سلطان
احمد رسیده بر جناح استعجال روی ببغداد نهاد و در اثنای راه شاه منصور از حبس قلعه کراه تو خلاص شده بموکب سلطانی پیوست و چون تورسون از قرب وصول سلطان
خبر یافت از بغداد بیعقوبه به بوادی فرار شتافت و جمعی از عقب او رفته و او را گرفته بخدمت سلطان آوردند و فرمان بران سبیل ارزونی چند تورسون را با قوام الدین
النجفی بیاسا رسانیدند و سلطان احمد بهمدران ایام امیر علی بن ولی قورچی و سلطان عرب را که اندیشه غدری داشتند بتیغ بیدریغ گذرانیده و شاه منصور
را حاکم حویزه و شوشتر گردانید و شاه منصور در آن ولایت متمکن شده دیگر او را ندیده و سلطان احمد آن زمستان در بغداد قشلاق فرموده در بهار ...
... و سمانه خواجه یحیی سمنانی را بحکومت دار السلام نصب کرده خود روی به تبریز آورد و امیر عادل از نواحی مراغه پیش آمده از هر دو جانب و لیران ...
آویختند و جمعی کثیر کشته شد چند طایفه بطرفی گریختند و آقا بسلطانیه مراجعت نموده سلطان از مراغه باوجان رفت و از ابخاز بنخجوان شتافت و چون عادل از قرب
وصول سلطان بر دل اطلاع یافت سلطانیه را بمعتمدان درگاه سپرده روی بهمدان نهاد آنگاه ایلچی پیش شاه شجاع که پادشاه فارس بود فرستاده استمداد نمود و شاه
شجاع بهوس تسخیر آذربایجان در حرکت آمده و چون بجربادقان رسید سلطان بایزید و عادل آقا بوی پیوستند و بمصاحبت یکدیگر بهمدان رفتند و سلطان احمد ایلچیان نزد
شجاع فرستاده پیغام داد که سلطان بایزید آقا و محمد و محمد حسن مرا ملک و مال از و دریغ نیست و برچه شاه در آن باب بفرماید اطاعت نمایم اما عادل بنده
ماست که روی بآن درگاه آورده بجمیع آنکه او را تقویت کنند و مجال تسلط ندهند شاه شجاع با خود اندیشید که سلطانیه را بنام سلطان بایزید بستانم و خواب
خویش دهد و عادل آقا را مملوک سازد و آنچه تکنون ضمیر او بود با ایلچیان در میان نهاد و هم برین جمله قرار یافت و شاه شجاع حکم کرد که امرا از تبریز ملازم سلطان
بایزید بوده دیگر بخدمت عادل نروند و سلطان احمد به تبریز رفته سلطان بایزید با امرا خود و ابراهیم شاه و عبد الکریم از ملازمان شاه شجاع بسلطانیه آورد
و شاه شجاع با وی شرطا کرد که زمام اختیار امرا فارس گذارد و خود بجانب شوشتر شتافت و چون ایشان بسلطانیه رسیدند امرا سلطان بایزید عمر چچاقی و

عمر چچاقی و محمد جمشید باهم گفتند که چگونه اعتبار شهر و قلعه را بدست امرا شاه شجاع توان داد و ابراهیم شاه و عبد الکریم را در شهر فرود آورده اند که ترایب ایشان دادند و خف
بکنار در آمده دیگر التفات بدیشان نکردند و عبد الکریم و ابراهیم شاه بقوت لا یموت محتاج شده در میان زمستان بشیراز باز گشتند و سلطان بایزید قرب یکماه در دار
السلطانیه حکومت نموده ناگاه بی جهتی عمر چچاقی را بقتل آورد و امرا از دیگر از وی متوهم شده و گریختند و سلطان محمد خبر ضعف برادر شنیده بسلطانیه رفت و قلعه را بصلح گرفته
مضبوط ساخت و پسر جوداق بوقار اکه ده ساله بود بحکومت نصب فرمود و زمام اختیار آن ولایت را در کف کفایت شیخ محمود جاندار نهاد و چوپان قورچی را کوتوال
ساخت سلطان بایزید را مصحوب خویش به تبریز برد و درین اثنا خبر توجه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بطرف عراق و آذربایجان شایع شد و جمعی ایلچیان آن حضرت به تبریز رسیدند
و سلطان احمد مقرر فرمود که ایلچیان را در بغداد حبس نمایند و ایشان را بدان جانب فرستاده خود نیز از عقب در حرکت آمده و عادل آقا سلطان را از حدود سلطانیه دور
دیده بموت دیگر آن بلده رحب التصرف در آورده و هزار کس بمحافظت پیوسته اطراف آن قلعه را مضبوط ساخت و بار دیگر میان او و سلطان غبار نزاع در هیجان آمد منصور
از جانبین بمخالفت می نمودند که ناگاه رایات آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو وصول بر حدود ولایات فارس و عراق انداخت و کار ایشان بجائی رسید که ..
بهیچیک از آن دو سردار بدیگری بپرداخت و سلطان احمد مدتی متمادی بنسبت با صاحبقران در مقام خلاف و نزاع بوده آخر الامر روم گریخت و روزی
چند در پناه دولت پادشاه آن مرز و بوم ایلدرم بایزید روزگار گذرانید بجانب مصر و شام شتافت و سلطان مصر چند روزی در مقام رعایت ایشان بوده با لآخره
بر در مصر محبوس گردانید و می خواست که بند کرده نزد حضرت صاحبقران فرستد در اثنای آن خبر فوت آنحضرت بتحقیق پیوست و سلطان مصر اشارت مطلق العنان ساخته سلطان
و قرا یوسف ترکمان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند و سلطان احمد بعراق عرب استیلا یافته امیر قرا یوسف آذربایجان را در حیز تسخیر کشید و وقتی که بجانب روم رفته
بود سلطان احمد بعهدی با که میان او و قرا یوسف بود منهدم و مقهور گرده به تبریز خرامید و در آن خطه مستولی گردید و چون امیر قرا یوسف از آن یورش بازگشت روز جمعه بیست و ششم
ربیع الآخر سنه ثلث عشر و ثمانمائه در دو فرسخی تبریز بین الجانبین محاربه دست داد و فرار بر جانب سلطان احمد افتاد و در تبریز مختفی شد و همدران روز امیر قرا یوسف آنجناب را
بدست آورده بقتل رسانید چنانچه تفصیل این وقایع بعد قضا را الهی در ضمن قضایا با حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بعرض خواهد رسید و چون جواد خوشخرام خامه از جولان در میدان
احوال چنگیز خانیان فارغ پرداخت بموجب وعده که در دیباچه کتاب کرده شده عنان بیان بصوب احوال پادشاهانی که معاصر چنگیز خانیان بوده اند معطوف خواهد ساخت

مثنوی

شکر ایزد را که بر وفق مرام
قصه شاهان چنگیزی نژاد
تا نماید از سر رافت نظر
مشتری کردار خورشید اقتدار
ترک چون زیر فلک روز رستیم
می نویسد خیش از روی مهر
در کرم بی مثل آمد زان سبب
از حبیب اقتدار و بر زبان
تا کند کلک سخن در گفتگوی
مرجع اهل فضیلت بر دوام

جزو اول زین مجلد شد تمام
بلکه از بحر ضمیر خرده بین
جانشین آصف پناه داد گر
روشن از دیدار او چشم امل
تیر بند بر فرق خصمش تیغ تیز
زهره در بزمش بود خنیاگری
ذات او دارا کریم الدین لقب
هست مجد چون ثنای ذات او
تا بود طبع سخندان نکته جوی
خامه دایم در ستایش نکته زای

گرد کلکم از سر دانش سواد
گشت این اوراق پر در ثمین
سرور دریا دل عالی تبار
دیده بان قصر اقبالش زحل
کلک زرین عطارد بر سپهر
ماه بر فرق لوایش پیکری
هر گدا او غنا زنامش نشان
ختم بهتر بر دعای ذات او
باد یارب آصف عالی مقام
نام او هر نامه را زینت فزای

تمام شد جزو اول از مجلد سیم بتاریخ غره شهر ربیع الاولی سنه ۱۲۷۳ هجریه
علی ید اقل خلق الله میرزا محمد علی شیرازی

سر بریدن ..... و قتل کردن امیر تیمور گورکان عازم روم شد سلطان احمد بر الفت قرا یوسف ترکمان که او نیز در ظل حمایت ایلدرم بایزید بود

یورتچی را بطلب ..... در سال ..... وجود

ملکت و مال در قبضه .....

جزو دوم از مجلد سوم حبیب السیر

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو دوم از مجلد سیوم در ذکر بعضی از طبقات ولات که معاصر چنگیز خانیان بوده اند و لباس پادشاهی پوشیده و کاس عنایات نامتناهیات الهی نوشیده
یارب سخن مرا عالی ساز و عبیر حدیث خود و هم نامی ساز پیوسته جواز شات ملک کویم در ملک سخن وری مرا والی ساز بعد از تقدیم سپاس
و ستایش پادشاهی که بحار رشحی از تقدیرش منشور تقدیر سلاطین کامکار بتوقیع وقیع و الله یؤتی ملکه من یشاء موشح میگردد و بعد از تبلیغ صلوات صلوات بر نبیی که
هدایت سعیش سرگشتگان وادی ضلالت راه وصول من یهده الله فلا مضل له حصول می پیوندد صلی الله علیه و آله معلوم میشود که از پادشاهانی که معاصر چنگیز خانیان
بوده اند حالات بشت طبقه طراز این جزو است اول بتفصیل ملوک مصر فراختای ثالث کرمان آل مظفر اتابکان لرستان ملوک سربداران ملوک طبرستان ملوک سربدار
ملوک کرت و کلک سخن کذارشته از احوال این ملوک نامدار را در این جزو در سلک بیان خواهد کشید و بدستور معهود از حالات اکابر و افاضل زمان
این پادشاهان کیفیت مذکور خواهد گردید و من الله العصمة و التأیید **گفتار در بیان کیفیت وقایع زمان ملوک مصر از وقت انقراض**
ایام اقبال آل ایوب تا این عصر بر ضمایر مطلعان احوال اوایل و اواخر مخفی و مستتر نخواهد بود که چنانچه در ذکر آل ایوب گذشت پادشاه
مصر ملک معظم غیاث الدین بن ملک صالح بن ملک کامل بن ملک عادل سیف الدین محمد بن نجم الدین ایوب در شهور سنه ثمان و اربعین و ستمائه بر دست غلامان
خود کشته گشت آنگاه مملوک ملک صالح که زمام اختیار در قبضه اقتدار ایشان بود سرداری سپاه را بعزّ الدین که او نیز در سلک غلامان ملک صالح
انتظام داشت تفویض نمودند و خطبه بنام والده ملک معظم که ملقبه بشجرة الدر بود و ام خلیل کنیت داشت خواندند و شجرة الدر ضعیفه عاقله جمیله بود و قرب دو سال
آن مملکت را بحسن تدبیر ضبط فرمود و در سنه ثمان و خمسین و ستمائه امراء سلطنت عز الدین متعلق شد او را ملک معز لقب نهادند و از آن روز پادشاهی مصر بغلامان
قرار گرفت و آن قاعده چنانچه حالا نیز مرعی است بسمت استمرار پذیرفت ملک معز الترکی الصالحی پادشاهی شجاع خردمند بود و کما ینبغی رعایت احکام شریعت
می نمود و چون بر سریر سلطنت متمکن گردید ام خلیل را در سلک ازدواج کشید و بعد از آنکه سه سال در دولت و اقبال بسر برد در سنه خمس و خمسین و ستمائه دختر حاکم موصل را بعقد
نکاح خویش در آورد و ام خلیل از غایت رشک حمیّت فرمود که ملک معز را در حمام جام شهادت چشانیدند **ملک منصور** علی بن ملک معز بعد از قتل پدر بسعی
امراء و ارکان دولت بر تخت سلطنت نشست و ام خلیل را گرفته در پایان قلعه مصر بقتل رسانید و چون دو سال در کامکاری گذرانید غلامان او را خلع نموده سیف الدین که اتابکش بود
بر تخت نشاندند و او را ملک مظفر خواندند **ذکر سلطنت ملک سیف الدین مظفر قطز** و کیفیت غلبه او بر هلاکو خان سیف الدین که در زمان پادشاهی ملک مظفر لقب یافت بروایت امام یافعی
معروف بود بالقاء الطاء المهملة و الزاء و بعضی از کتب تاریخ نام او را قطوز نوشته اند و بر تقدیر چون ملک مظفر بر سلطنت متمکن شد خبر متواتر شد که هلاکو خان بلاد شام را استیلا تمام یافته
و بلاد دمشق و حلب را مسخر ساخته و لشکر مغول بصوب مصر خواهد آمد ملک مظفر با سپاه نصرت پناه از مصر متوجه دمشق شد و کتبوقا نویان که از جانب هلاکو خان حاکم آنجا بود باستقبال او شتافت و در اواخر

در اواخر ماه مبارک رمضان سنه ثمان و خمسین در عین جالوت تقارب فریقین دست داده ملک مظفر طایفه ابطال جبال را در کمینگاه باز داشته با سایر سپاه روبرو
شتافت با سپاه کتبوقا نویان مغرور بر آن پشته تاختند ملک مظفر موجب کلمه الحرب خدعه پشت بجانب او گردانیده روی بوادی فرار آورد و کتبوقا نیز
مصریان را تعاقب نموده چون بکمینگاه رسیدند ناگاه سپاه مصر از اطراف و جوانب او را فرو گرفتند و آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات بسیاری
از مغولان محترق گشت و از وقت طلوع آفتاب تا هنگام استوا اعتبار معرکه جهاد رونق داشت و آخر الامر ملک مظفر رقم فتح بنام خویش گشت و کتبوقا در
جنگ اسیر گرفتار شده بقتل رسید و ملک مظفر اگر چه منصور و مظفر بازگردید اما بعد از آن ایام بعضی از امراء در قتلش اتفاق نمودند بهادر معزی در
موضع قطیه زخم تیری جان گرامی را از پای در آورد و بعد از آن غلامان زمام پادشاهی را بدست ابو الفتوح بیبرس الترکی الصالحی دادند و او را
ملک ظاهر لقب نهادند **ذکر ملک ظاهر** و بقول امام یافعی بیبرس بود و بروایت صاحب تاریخ وصاف بندقدار و او در اوایل حال
در سلک مملوکان امیر علاء الدین که از جمله ارکان دولت ملک صالح بود انتظام داشت و ملک صالح آثار اقبال از ناصیه حالش مشاهده کرده او را
از امیر علاء الدین بخرید و منظور نظر شفقت گردانید و روز بروز کار ملک ظاهر در ترقی بود تا در ذی القعده سنه ثمان و خمسین بر سریر سلطنت مصر متمکن شد و بصفت
شجاعت و جلادت و دیانت و امانت اتصاف داشت و در حمایت حوزه اسلام مساعی مشکوره بتقدیم رسانید و همواره همت عالی نهمت بر غزا
و جهاد میگماشت و در ایام دولت خود با احمد بن الظاهر بامر الله ناصر الدین العباسی بخلافت بیعت کرده او را مستنصر بالله خواند و بعد از قتل المستنصر الحاکم
بامر الله ابو العباس احمد بن علی را که از احفاد المسترشد بالله بود بجایش نشاندند و چون ملک ظاهر هفده سال و کسری بدولت و اقبال گذرانید در محرم
الحرام سنه ست و سبعین و ستمائه بعالم آخرت منزل گزید **گفتار در بیان بعضی از وقایع زمان سلطنت بندقدار و ذکر شمه از احوال علما و افاضل**
آن روزگار در تاریخ امام یافعی مسطور است که در سنه تسع و خمسین و ستمائه که ملک ظاهر در مصر لوای سلطنت بر افراخته بود احمد بن الظاهر
العباسی که مستنصر لقب داشت بآن سرزمین رسید و صحت نسب خود را به ثبوت رسانید و طالب جلوس بر سریر خلافت گردید و ملک ظاهر مجلس
بر قبول قرآن داده اشراف و اعیان مصر را مجتمع ساخت و شرط متابعت بجای آورده دیگران نیز متابعت کردند و احمد را لقب برادرش المستنصر
بالله گردانیدند و بعد از آن مجلس مستنصر بدست خویش خلعت سلطنت در قامت ملک ظاهر پوشانید و در آن باب منشوری در سلک تحریر کشید
و ملک ظاهر قاهره را مغرب بیاراست بخلعت خلیفه سوار شده گرد شهر بر آمد آنگاه جهت مستنصر اتابک و حاجب و انشاء و الداره و غیره تعیین نموده
سر اسب و سی استر و شصت شتر و چند غلام بکار آمدنی باز داشت و مستنصر بجز این قدر جمعیت خود را خلیفه اسلام تصور نموده بجانب بغداد در روانه شد
آنجا بار از تصرف تتار بیرون آورده بدستور آبا و اجداد خویش بر مسند استقلال منشیند و چون بهیت رسید فوجی از سپاه هلاکو خان از اطراف
و جوانب بر سر او آمده آغاز قتال نمودند و طایفه از اعراب و اتراک که در موکب مستنصر جمع گشته بودند فرار بر قرار اختیار کرده مستنصر با فوجی از خواص
کشته شد و از جمله مردمی که از آن گرداب بلا خود را بساحل نجات رسانید یکی ابو العباس الحاکم بامر الله بود که در سلک احفاد المسترشد بالله انتظام داشت
و چون او بمصر رسید موجب صواب دید بندقدار قائم مقام المستنصر بالله گشت و بعد از آنکه چهل سال و چند ماه اسم خلافت بروی اطلاق کردند در گذشت
و در سنه ثلث و ستین و ستمائه ملک ظاهر بعمارت مسجد رسول صلی الله علیه و سلم که روی بویرانی آورده بود امر نمود و در عرض چهار سال آن بقعه
متبرکه بکمال معموری رسید و در سنه ۶۶۶ ملک ظاهر قلعه کرد و اعمال حصن الاکراد و انطاکیه را مفتوح و مسخر گردانید و در سنه ۶۶۸ حصن عکه نیز تحت تصرف در آورد
گرفت آنگاه بندقدار هوس تسخیر ملک روم کرده یکی از ارکان دولت را در مصر بنیابت خویش باز داشت و با دو سه کس از خواص در لباس خفا
بروم شتافته مداخل و مخارج آن مملکت را بنظر احتیاط در آورد و بدار الملک خود بازگشته ایلچی نزد اباقا خان فرستاد و پیغام داد که ما بجهت نظاره و تماشا
بولایت روم رفته بودیم و در دکان فلان طباخ خاتم خود را در بهای مقدار طعام گرو نهادیم توقع آنکه پادشاه بار سال آن حکم فرماید اباقا خان از کمال التفات آن خاتم را
بملک ظاهر تحفه فرستاد قاصدی جهت اعلام این حال نزد معین الدین پروانه که در آن دیار بحکومت اشتغال داشت فرستاد و معین الدین انگشتری بندقدار را
از آن طباخ ستانده روان فرمود و بعد از آن بندقدار با لشکر بسیار بجانب بلاد روم نهضت نمود و بروایت تاریخ وصاف انگیز حرکت از روی بنا
بر استدعاء معین الدین پروانه بوقوع پیوست لاجرم بی کلفت محاربت بر آن مملکت مستولی گشت و قول امام یافعی آنکه میان بندقدار و لشکر تاتار

ورروم محاربات اتفاق افتاد و بصورت مظفر و نصرت او را دست داد و روزی چند بدولت و اقبال گذرانیده با غنایم بسیار بمصر بازگشت و چون اباقا
خان از کیفیت این حادثه خبر یافت عنان عزیمت بصوب روم تافت و بقول امام یافعی تیغ سیاست از نیام انتقام بر کشید معین الدین پروانه را
با دویست هزار مسلمان نماز گذار شهید گردانید و چون از آن ولایت بدار الملک خود بازگردید طایفه از ابطال رجال بدیار شام مرسل داشت و آن
جماعت بمحاصره قلعه بیره مشغول شده نزدیک بآن رسید که آن حصن حصین را بغلبه و قهر مسخر گردانند و ساکنان بیره حال تیره خود را قلمی نموده آن نامه را ببال
کبوتری بستند و بوقت پرواز شاهباز زرین بال خورشید از افق شرقی آن کبوتر را بجانب مصر پرانیدند و در نصف النهار همان روز آن برید پرنده
مکتوب را بقاهره رسانید و چون بندقدار بر مضمون نامه حمامه وقوف یافت فرمود تا بر ظهر جواب نوشتند که ساکنان قلعه بیره باید که مطمئن
خاطر و مستظهر باشند که صبح رایت دولت ما در روز هفتم از این تاریخ بر افق حوالی بیره طالع خواهد گشت و اگر درین وعده خلاف واقع شود ایشان
در تسلیم حصار رخصت اند و تیاح فضاء هوا الطیر الیکه آمده بود بازگشته بندقدار با دوازده هزار سوار بجانب بیره در حرکت آمد و بنفس نفیس با هفت غلام
بر مراکب بام نشسته بر لشکر سبقت گرفت و چون در آن وقت از قاهره تا بیره بیست و هفت موضع بام بسته بودند در چهار شبانه روز آن مسافت دور
و دراز را قطع کرده بعد از قرب وصول بمقصد دویست سوار از لشکریان همایون کوکب ظفر انتما پیوستند و در وقتی که خسرو انجم بر قلعه چرخ چهارم
بر آمد کنار آب فرات که میان ایشان و بیره حایل بود بر زبر پشته رفته علامت سلطنت ظاهر ساخت و متوطنان قلعه غلغله فرح و انبساط بایوان کیوان
رسانیدند مغولان اگرچه حقیقت حال را ندانستند اما پریشان خاطر شدند و بعد از پانزده روز از ارسال کبوتر لشکر مصر بتجمل هرچه تمامتر رسیدند و تا
لا و از آب فرات گذشته مغولان چون تحمل مشاهده کردند روی بوادی فرار نهادند و مصریان ایشان را تعاقب نموده غنیمت فراوان گرفتند
وفات بندقدار بروایتی که در روضة الصفا مسطور است در ذو الحجه سنه ۶۷۶ در دمشق اتفاق افتاد و بقول امام یافعی در یازدهم محرم الحرام سنه
مذکوره مریض گشت و سیزده روز بر بستر ناتوانی افتاده در بیست و هشتم ماه درگذشت و از وی سه پسر و هفت دختر ماند پسران محمد و خضر و سلامش نام
داشتند و از مشایخ زمان بندقدار یکی فخر الدین ابراهیم است که بشیخ عراقی اشتهار دارد و شیخ عراقی از نواحی همدان بوده و در صغر سن از حفظ قرآن فراغت
یافته بتحصیل علوم اشتغال نمود و اندک زمانی آنجناب را در آن مقدار ترقی دست داد که درس مفیده سالکی در یکی از مدارس همدان بافاده مشغول
گشت روزی جمعی از قلندران بهمدان رسیدند و با ایشان پسری خورشید منظر بود و چون چشم شیخ عراقی بر آن پسر افتاد بواسطه غلبه مشرب عشق گرفتار
شد آنگاه رخ بباد داده و رقعهای درس و فتوی را سر و پای قلندران نهاده بهمراه ایشان بمولتان رفت و در آن بلده بصحبت شیخ بهاء الدین
زکریا مولتانی رسیده دست ارادت بوی داد و چندگاه در خلوت نشست و ریاضتها کشیده بدرجه کمال صعود نمود و شیخ بهاء الدین یکی
از بنات خود در العقد شیخ عراقی در آورد و شیخ عراقی را از آن دختر پسری در وجود آمد او را کبیر الدین لقب داد و شیخ عراقی بعد از فوت شیخ بهاء الدین
بزیارت حرمین شریفین زادهما الله تشریفا و تعظیما رفته از حجاز بروم شتافت و بدرس شیخ صدر الدین قونیوی مشرف شده استماع فصوص نمود
و کتاب لمعات را در آن ایام تألیف نموده بنظر شیخ رسانید و تحسین یافت و معین الدین پروانه که در آن زمان حاکم روم بود شیفته جمال شیخ
عراقی گشته جهت آنجناب در توقات خانقاهی ساخت و هر روز بملاقات آن نقش میپرداخت روزی مبلغی زر بر سبیل نذر نزد شیخ برد و شیخ فرمود که ما
زر نخواهیم فرصت بدرست و حسن قوال را بما رسان و حسن قوال در آن وقت در غایت حسن و جمال بود و چون امیر معین الدین میل خاطر شیخ را بوی معلوم
نمود فی الحال کس فرستاده حسن را طلبید و شیخ با امیر معین الدین و سایر اکابر باستقبال آن زهره جبین شتافته چون شیخ بحسن نزدیک رسید
پیش رفته و سلام گفته او را در آغوش کشید و شربت طلبیده بوی داد آنگاه باتفاق بخانقاه خرامیدند و صحبتها داشته سماعها کردند و شیخ
در آن ایام غزلها گفت و یکی از آنجمله غزلیست که مطلعش این بیت **نظم** ساز طرب عشق که داند که چه ساز است کز زخمه او نه فلک اندر تک
و تاز است و شیخ بعد از قتل معین الدین از روم بمصر شتافته سلطان نسبت باو ارادت تمام پیدا کرد و شیخ بی تکلف در مصر گرد کوچه و بازار سیر میفرمود
روزی شیفته پسر کفشگری شده پدرش را گفت که حیفست که لب و دندان این پسر صاحب چرم خر باشد کفشگر گفت که ما مردم فقیریم و غیر از
حرفه نداریم اگر چرم خر به دندان نگیریم نان بدست نیاید شیخ پرسید که این پسر هر روز چه مقدار کار میکند جواب داد که هر روز چهار درم شیخ فرمود که من

هر روز هشت درم میدهم باید که دیگر این کار نکند بعد از آن هر روز شیخ عراقی بدکان کفشگر رفتی و اشعار خواندی و اشکها فشاندی حسودان این خبر بسلطان
رسانیدند و از ایشان پرسید که شیخ هرگز این پسر را با خود بجائی میبرد گفتند نی گفت در دکان با وی در خلوت می نشیند گفتند نی گفت دوات و قلم خواست
و بنوشت که هر روز پنج دینار بر وظیفه خادمان شیخ بیفزایند و شیخ عراقی پس از چندگاه از مصر بشام شتافته در دمشق مقام ساخت و پسرش کبیر الدین که در
مولتان مانده بود در آن بلده بملازمت پدر رسید و مقارن آن حال شیخ مریض شده شرط وصیت بجای آورد و در اوقات مرض این رباعی نظم کرد **نظم**
در سابقه چون قرار عالم دادند مانا که نه بر مراد آدم دادند زان قاعده و قرار کان روز فتاد نی بیش کسی وعده نی کم دادند وفات شیخ عراقی در هشتم
ذو القعده سنه ثمان و ثمانین و ستمائه اتفاق افتاد و در صالحیه دمشق در عقب قبر شیخ محی الدین العربی مدفون شد و مرقد ولدش کبیر الدین هم آنجاست و از
علماء زمان ملک مظفر یکی **حافظ نجم الدین علی بن عبد الکافی است** در تصحیح المصابیح مسطور است که حافظ نجم الدین قبل از آنکه سنین ایام حیات
بعقد ثلثین رسید فوت شده و اکثر اوقات اجل ایام در وادی حفظ حدیث بمرتبه رسید که بر تمامی محدثان متقدمین فایق میبود و بعد غروب کوکب زندگانی
نجم الدین در شهور سنه اثنی و سبعین و ستمائه دست داده و دیگری از آنجمله صاحب تصانیف محمد بن عبد الله بن مالک الحیانی بود و او نیز در سنه ۶۷۲ از عالم
انتقال نمود و ایضا صاحب تاریخ اسکندریه حافظ منصور بن سلیم بن وجیه الدین العمادیه الاسکندریه در زمان سلطنت بندقدار
در سنه ۶۷۳ از لباس حیات عاری گشت و از مشهور دانشمندان عالیمکان آن زمان دیگری امام شیخ محی الدین النووی است و نام امام محی الدین یحیی بود و نام
شریف پدرش شرف بن حسن و ولادتش در عشر اوسط از ماه محرم الحرام سنه ۶۳۱ دست داد و در سنه تسع و اربعین جهت تحصیل بدمشق شتافت و در مدرسه
رواحیه قرب دو سال ساکن بوده تمامی اوقات را بمطالعه مصروف داشت چنانچه در آن مدت اصلا پهلو بر زمین ننهاد و در سنه ۶۵۱ مصحوب والد
خود بکعبه رفته بگذاردن حج اسلام فایز شد و در سنه ۶۶۰ آغاز تصنیف نموده تا سنه ست و سبعین و ستمائه که وفات یافت بآن کار مشغول بود و روضه و منهاج المنا
سکین و تهذیب الاسماء و اللغات و شرح صحیح مسلم و شرح المهذب و کتاب التبیان و کتاب الارشاد و کتاب التیسیر و التقریب و کتاب ریاض
الصالحین و کتاب الاذکار و کتاب الاربعین و کتاب طبقات الفقهاء الشافعیه از جمله مؤلفات امام نووی است **ذکر ملک سعید محمد**
بن ملک ظاهر محمد بن بندقدار بعد از انتقال پدر بدار القرار باتفاق امراء کبار در مصر تاج سلطنت بر سر نهاد و ملک سعید لقب
یافت و چون قرب دو سال بمهمات امور مملکت پرداخت چیزی از مواجب و مرسومات سپاهیان کم کرد بنابر آن اشراف و اعیان بقصد خلع او متوجه
و ملک سعید را معزول داشته برادر خودش سلامش را که در سن هفت سالگی بود بر تخت سلطنت نشاندند و او را ملک عادل لقب داده سیف الدین قلاوون را که در
سلک غلامان صالحی انتظام داشت اتابک وی ساختند و بنفس نفیس با برادر خود خضر و بعضی از خواص بقلعه کرک شتافت و در سنه ۶۷۸ در انحصار وفات
یافت و خضر نام حکومت کرک را بدست آورده ملک مسعود ملقب شد و تا شهور سنه ۶۸۶ در آن دیار شهریار بود و بعد از آن سیف الدین قلاوون او را
بخواهش و کرها از آن قلعه بیرون آورده دیگری بجایش نشاند **ذکر سیف الدین قلاوون** چون ملک سعید از مصر بکرک رفته عزلت گزید اشراف
و اعیان آن مملکت بعد از انقضاء سه ماه سلامش را از حکومت معاف داشته سیف الدین قلاوون را که مشهور بود بالفی در ماه رجب سنه ۶۷۸ پادشاه
گردانیدند و او را ملک منصور لقب دادند اما سنقر اشقر صالحی که ملک الامراء دمشق بود اظهار خلاف نموده ملقب بملک کامل شمس الدین گشت و در
سنه ۶۷۹ سیف الدین قلاوون لشکر بجانب شام کشیده میان او و سنقر مقابله اتفاق افتاد و سیف الدین ظفر یافته سنقر بسواحل شام شتافت و بر بعضی
از آن بلاد مستولی شد و در همین سال میان سیف الدین قلاوون و شاهزاده منکو تیمور بن هلاکو خان که بفرمان برادر خویش اباقا بحدود حمص آمده بود قتال
روی نمود و کفار تتار منهزم گشته ملک منصور بر طبق لقب خویش نصرت یافت و در سنه ثمانین و ستمائه میان سنقر اشقر و سیف الدین قلاوون صلح وقوع
انجامید و سیف الدین حکومت انطاکیه و چند موضع دیگر بوی بازگذاشت و در چهارم ماه ربیع الآخر سنه ۶۸۸ سیف الدین قلاوون بلده طرابلس را
بجنگ از کفار فرنگ گرفته اهل اسلام غنیمت فراوان بحیطه تصرف در آوردند و در سادس ذی القعده سنه ۶۸۹ در ظاهر قاهره مصر آن پادشاه عادل
از عالم مجازی رحلت نمود مدت سلطنتش یازده سال و چند ماه بود **ذکر بعضی از افاضل مشهور که معاصر بودند با ملک منصور**
از جمله فضلاء زمان سیف الدین قلاوون یکی قاضی القضاة ابن خلکان مورخ است و هو شمس الدین ابو العباس احمد بن محمد الاربلی و در تاریخ امام یافعی مسطور

که ابن خلکان در سنه ثمان وستمائه تولد نموده ودر موصل تحصیل علم کرده بمصر شتافت وچندگاه در آن مملکت ساکن شده وبعد از آن بقضاء علماء شام منصوب
گشت ومدت ده سال باین امر اشتغال فرموده در شغل قضا با شرائط دیانت وامانت بتقدیم رسانید وچون سلطان رقم عزل بر صحیفه حالش کشید
در مدرسه امینیه ونجیبیه بدرس وافاده میپرداخت تا در سنه احدی وثمانین وستمائه عالم موت را منزل ساخت واز جمله مصنفات ابن خلکان کتاب
وفیات الاعیان است وآن بهترین کتبی است که متقدمین در فن تاریخ تصنیف نموده اند واز جمله مشایخ آن زمان یکی شیخ ابو اسحق ابراهیم بن معضاد
الجعبری است وشیخ ابو اسحق بزعم امام یافعی صاحب کرامات بود ودر سنه ... در مصر از عالم انتقال نمود ودر ماه ربیع الاول همین سال شیخ یاسین المغربی
وفات یافت وشیخ یاسین در سلک اکابر مشایخ انتظام داشت وبواسطه آنکه احوال خود را در پرده خفا مستور میگردانید بمرمات اشتغال مینمود
وشیخ محیی الدین امام نووی بنسبت شیخ یاسین قریب هشتاد سال بود ودر همین سال ابن النفیس العلامه علاء الدین علی بن ابی الحزم القرشی الدمشقی که در
دیار مصر بلکه در سایر امصار مثل وعدیل نبود از عالم رحلت نمود واز تصانیفش کتاب موجز مشهورست وبسیاری از اکابر علما آن کتاب را شرح
نوشته اند ودیگری از افاضل زمان سیف الدین قلاوون ابن البخاری المحدث است وابن البخاری در سنه ... تولد نموده بود ودر بغداد تحصیل کرده
واز مشایخ آن بلده اجازت روایت وحدیث یافته واو بصفت صلاح ودیانت وتقوی وامانت موصوف بود ودر صالحیه دمشق فی
سنه سبعین وستمائه بجهان جاودان نقل نموده وسبب شهرتش بابن البخاری آنکه پدرش چندگاهی در بخارا بسر برده بود ودر همین سال شیخ عفیف الدین
سلیمان بن علی تلمسانی از عالم فانی بمنزل باقی انتقال فرموده وکتاب منازل السائرین را که مؤلف مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری است
شرحی نیکو نوشته است ودیوان اشعارش در غایت سلاست وعذوبت واقع شده واگرچه بعضی از مشایخ عفیف الدین را بمذهب اتحاد نسبت
مینمودند غالبا از راه کمال حسد بوده والله اعلم

ذکر ملک اشرف صلاح الدین خلیل بن ملک منصور سیف الدین قلاوون

بعد از فوت ملک منصور جمهور اشراف مصر ولد ارشدش ملک اشرف را در ذی‌قعده سنه ... بر تخت سلطنت نشاندند واو پادشاهی
صاحب رای گیتی آرای بود وچون افسر جهانبانی بر سر نهاد امر وزارت را بشمس الدین سلعوس تفویض نمود ومنصب سرداری سپاه را ببیدرا
متعلق گردانید وتا استخلاص طرابلس که بار دیگر بتصرف کفار فرنگ در آمده بود آورد وپس از وصول بآنجا بر انحصار ومحاصره وپیکار غایت سعی
واهتمام بتقدیم رسانیده در کمتر زمانی آن بلده را مسخر گردانید وبسیاری از کفره فجره را بتیغ بیدریغ بگذرانید واساس قلعه را انهدام واستیصال آن
شهری نو بنا کرد وآن را نیز اطرابلس نام نهاد وبعد از آن همت بر تسخیر عکه گماشته با عساکر موفور وجنود غیر محصور که از آنجمله ... هزار غلام زر خرید بود
متوجه آن حصار شد ودر چهارم ربیع الآخر سنه تسعین وستمائه بمقصد رسیده آغاز محاصره ومحاربه نمود ومخالفان دین مبین که در آن قلعه متحصن بودند
در مقام دفع ومنع آمده از جانبین تیر چرخ وسنگ منجنیق پران گشت ودر آن اوان روزی کفار یکی از مسلمانان را که باسیری گرفته بودند عوض
سنگ در منجنیق نهاده بطرف سپاه اسلام انداختند وجسد آن بیچاره در فضاء هوا متلاشی گشته ازین مشاهده آتش غضب ملک اشرف
در اشتعال آمده سوگند خورد که تا شهر عکه را بخاک راه یکسان نسازد وخرمن حیات متوطنان آنجا را بباد فنا ندهد دست از جنگ باز
ندارد ونقابان تیز چنگ را فرمود تا در مسام زمین آغاز راه بریدن کردند واز خندق گذشته شکاف در زیر برج وباره نصب نمودند وتمامی شب
قلعه را مجوف ساخته یکباره آتش در آن نهادند لاجرم باد ادبار بر مفارق کفار وزیده بعضی از جدار حصار بیفتاد ودر صباح روز جمعه هفدهم جمادی
الاولی سنه مذکوره اهل اسلام تیغ انتقام از نیام کشیده در عکه ریختند وخون اکثر آن بی دینان را بر خاک هلاک ریختند وبعد از دو روز از وقوع
این امور مدینه صور نیز در حیز تسخیر ملک اشرف در آمد زیرا که حکام ولشکریان آن بلده از صورت قضیه مردم عکه خبر یافته فرار بر قرار اختیار نمودند و
رعیت کس نزد ملک اشرف فرستاده واظهار اطاعت وانقیاد کرده زنهار طلبیدند وهم در آن سال ملک اشرف بتایید ایزد متعال حصار
صیدا وعثلیث وطرسوس وطیاخی را نیز مفتوح ساخته نصاری فرنگ را تمام از آن دیار اخراج فرمود وابواب فتح وسرور بر روی روزگار اهل
اسلام گشود ودر همین سال ملک عادل سلامش بن ملک ظاهر ... وفات یافت وچون مدت ... روز انوار معدلت ملک اشرف بر مفارق
اهل اسلام تافته بیدره بروی خروج نموده در سابع محرم الحرام سنه ثلاث وتسعین وستمائه ... وآن سلطان عادل را ... تیر از لوح

از لوح زندگانی بسترد وبرادرش ملک ناصر محمد بن ملک منصور سیف الدین قلاوون را پادشاه کرد وابن سلعوس وزیر را مؤاخذه کرده آنقدر شکنجه نمود که از عالم انتقال
فرمود

ذکر اقبال وادبار بیدره وکیبوقا ولاچین ورسیدن ملک ناصر بسلطنت آن سرزمین

چون بیدره بقتل ملک
اشرف مبادرت نمود واسم پادشاهی بر محمد بن سیف الدین قلاوون که در سن نه سالگی بود اطلاق کرده سرانجام مهمات را از پیش خود گرفت وملقب
بملک قاهر شده چون یکسال بدین منوال بگذشت در محرم الحرام سنه اربع وتسعین وستمائه کیبوقا که در زمان غلبه ملک مظفر بر کیبوقا نویان باسیری در دست مصریان افتاده
بود بواسطه کثرت قابلیت بتدریج پای بر مسند امارت نهاده باتفاق لاچین وغلامان اشرفی خروج کرده بیدره را بکشت وملک عادل لقب یافته متصدی
سلطنت مصر گشت واو اول ترکی بود که بر سریر سلطنت مصر صعود نمود در پنجاه سالگی وبعد از دو سال از پادشاهی کیبوقا در سنه ست وتسعین وستمائه اعاظم امرا
دو نفس ... بسر پنجه بیوفائی در هم شکستند وعروس آن مملکت را بحسام الدین لاچین عقد بستند وکیبوقا با چهار کس از غلامان خاصه خویش بصوب دمشق گریخته لاچین
که ملک منصور لقب یافته بود فوجی از سپاه را بدان جانب فرستاد تا او را گرفته در قلعه صرخد ساکن گردانیدند واسباب فراغتش را بهم رسانیدند ودر سنه
ثمان وتسعین وستمائه اعیان مصر نسبت بلاچین نیز طریق بیوفائی پیش گرفتند وبعد از اداء نماز خفتن در وقتی که لاچین بلعب شطرنج اشتغال داشت وغیر
از قاضی حسام الدین طغجی وامیر عبد الله ویزید البهودی وامامه بن العسال کسی نزد او نبود هفت کس از اعاظم امرا باشمشیرهای کشیده بر سر لاچین رفتند
وبقفس قالبش شکسته مرغ روح او را بطرف آشیانه عقبی پرواز دادند وروز دیگر کس بطلب محمد بن سیف الدین قلاوون که در قلعه کرک بود فرستاده او را بمصر
آوردند وپادشاه ساخته ملک ناصر لقب نهادند ومنصب سرداری سپاه را بسالار تفویض کردند ودر سنه اثنی وسبعمائه حافظ تقی الدین ابو الفتح محمد بن
علی بن دقیق العید القشیری در مصر فوت شد ودر تصحیح المصابیح مسطور است که تقی الدین را مصنفاتی است که مانند آنها تالیف کرده نشده ودر همین سال کیبوقا
که بعد از خلع از سلطنت مصر در صرخد بود از عالم انتقال نمود

گفتار در ذکر سلطنت ملک ناصر وآنچه شد در زمان او ظاهر

چون ملک ناصر بر سریر سلطنت مصر متمکن گشت چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان گذشت چهار هزار سوار بماردین ورأس العین که حکام آنجا
خراجگذار غازان بودند فرستاد واموال وجهات ساکنان آن موضع را بباد غارت وتاراج داد وبنابر آن میان او وسلطان محمود غازان مواد نزاع در
میان آمده غازان در اوایل سنه ... لشکر بصوب شام کشیده ودر نواحی حمص با ملک ناصر مقاتله نموده او را منهزم گردانید وایالت آن بلاد را ببعضی
از امرا تفویض کرده رایت مراجعت برافراخت وامرا وعظام از محافظت ثغور شام عاجز شده هر یک از ایشان عنان عزیمت بجانب اردوی
غازان خان معطوف ساختند بنابر آن غازان خان ثانیا سپاه فراوان بدان بلدان برد وبعد از وصول بحلب فتح شام را بعهده قتلغشاه نوین
وچوبان بیک کرده روی بصوب دار الملک خود آورد وملک ناصر با عساکر ظفر مآثر در موضع مرج الصفر بر سر غازانیان تاخته بهم ایشان را بر حسب
دلخواه فیصل داده غنیمت بینهایت گرفته قدم بر مسند حشمت وعظمت نهاد وامر خطیر نیابت ولشکرکشی را به بیکتمور تفویض نمود ومنصب وزارت بفخر
الدین عمر الحنبلی مفوض فرمود واقسنقر را در دمشق حاکم کرد وجمال الدین اقرم در حلب روی بمشبت امور سپاهی ورعیت آورد وصیت کمال قدرت
واستقامت امور مملکتش در اطراف آفاق سمت اشتهار گرفت ولشکری ورعیت مطیع ومنقاد گشته تمامی بلاد مصر وشام بصفت معموری پذیرفت
در سنه احدی وسبعمائه الحاکم بامر الله العباسی که در ممالک مصر وشام اسم خلافت داشت مریض شده رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراخت
ملک ناصر وامرا واکابر پسرش المستکفی بالله را بجایش بر تخت خلافت نشاندند وبر منابر اسلام در دیار مصر وشام خطبه بنامش خواندند چون
هشت سال از شمامات سحاب عنایات الهی ریاض مملکت ملک ناصر ناضر وریان بود ناگاه چشم بد روزگار در کار آمده بصرصر خلاف امرا اوراق چند بهار دولت
بخریف حرمان تبدیل نمود وتفصیل این مقال آنکه سیف الدین سالار وحسام الدین بدر جاشنی گیر که از اکثر امرا بمزید جاه وجلال ممتاز ومستثنی بودند بر
استقلال آنجا حرکت نداشتند ودر سنه سبع وسبعمائه قصد ملک ناصر نمودند وسلطان از اندیشه غدر دشمنان وقوف یافته با هفتاد خروار زر وجواهر
وحرم ودختر وپسر وصد وهفتاد نفر از غلامان جلادت اثر بشبی از قلعه قاهره بیرون آمده بجانب حصار کرک که در حصانت با سد سکندر برابر بود
نهضت نمود وبعد از وصول برج وباره را استحکام داده بتمکن خاطر سکون بر حرکت اختیار نمود سالار وجاشنی گیر چون عرصه مملکت مصر را خالی دیدند
المستکفی بالله واشراف واعیان را مجتمع ساخته در تعیین پادشاهی که از عهده ضبط حوزه اسلام بیرون تواند آمد از ایشان مشورت طلبیدند وخواهم

همکنان بر سلطنت جاشنی گیر قرار یافته او را بر سریر دولت نشاندند و لقبش را مظفر ساخته خطبه بنامش خواندند و جاشنی گیر زمام حل و عقد مهام ملک
کفایت سالار داده منصب نیابت را به بیبرس جی جغاجق تفویض نمود و قتال السبع از ممالیک سیف الدین غلاون و جمال الدین موصلی غلام بدر الدین
لؤلؤ و علاء الدین بغدادی و بابی کس از سرداران سپاه فراوان جهة محافظت حلب بمدد آنولایت فرستاد و دمشق را بجمال الدین اقرم و حماة را بجمال الدین آقش افرم
و حلب را بقراسنقور و طرابلس را باسندمر داد و چون از جانب ملک ناصر خوف و خشیت بنهایت داشت بنا بر استصواب امرا قاصدی بجانب
او روان ساخته ارسال نموده پیغام فرمود که چون سلطان بموجب طریق اعتزال و انزوا اختیار کرده مملکت را بازگذاشت اشراف و اعیان مسلمانان
این کمینه را بر تخت سلطنت نشاندند و ملک مظفر لقب دادند اکنون مبلغی کلی از خزانه مصحوب سلطان است و ما را جهة تجهیز لشکر اسلام و اخراجات راتبت
لوازم بدان وجه احتیاج تمام و همچنین قرب دویست غلام شجاع در ملازمت ایشان بهر ارتفاع بسر میبرند توقع آنکه معدودی چند که از عهده خدمات
ضروریه آنحضرت بیرون آیند نگاه دارند و سایر آنجماعت را بمصر فرستند تا باتفاق بجهاد دران یکجانی با بر غزوه جهاد پردازند ملک ناصر جواب داد که
مختصر وجهی که از خزانه همراه آورده شده عشر خزاین موروث و مکتسب نیست که در مصر گذاشته ایم و اگر از اهل فرستم بر این جهة باحتیاج وجه معاش در بوته
باید کرد و طلب فوجی از غلامان که رعایت حق نمک نموده مصحوب اینجانب آمده اند خلاف انصافی است چه امروز زیاده از دوازده هزار بنده و بنده
زاده اشرفی و منصوری و ناصری در طریق عصیان بندگان این آستان سلوک نموده چشم و گوش باشارت و فرمان ملک مظفر نهاده اند و ما از سبیل
اضطرار یا اختیار دل از ملازمت آنجماعت برداشته ایم و وجود و عدم ایشان یکسان و نابود انگاشته مناسب آنکه ملک مظفر و اتباع او جهة این
جزئیات خود را رنجه ندارند و سلطنت و امارت را غنیمت شمرند چون این پیغام بجاشنی گیر و ملازمانش رسید دم در کشیدند و دیگر از ملک ناصر
چیزی نطلبید بعد از آن ملک مظفر از غلامان اشرفی و ناصری توهم فرموده سرا و علانیه باهندام بنای زندگانی ایشان جسارت نمود و سنکوتمور
از ممالیک ملک اشرف که در میدان شجاعت بر امثال و اقران فایق بود از قصد ملک مظفر اندیشیده از مصر بکرک گریخت و بقلعه کرک رفته
بدست اخلاص در دامن دولت ملک ناصر آویخت و دیگر غلامان که آن حال مشاهده کردند یکیک و دو دو تقلید سنکوتمور نموده بملازمت ملک
ناصر شتافتند لاجرم باندک زمانی جمعی کثیر در کرک مجتمع گشتند و چون این خبر بشام رسید حاکم حلب قراسنقور نیز قاصدی نزدیک ملک ناصر
فرستاده اظهار هواخواهی فرمود و قتال السبع و جمال الدین موصلی و علاء الدین بغدادی که در آنحدود بودند از تغیر عقیده قراسنقور بسبب ملک
مظفر وقوف یافته عنان بصوب مصر تافتند و این خبر را ملک ناصر شنوده جمعی از شجاعان بسر راه مخالفان فرستاد و تا غامی براق و جهات ایشان را
گرفته بکرک بردند و چون صاحب دمشق جمال الدین اقرم بر جمعیت ملک ناصر وقوف یافته از سر عجایب بجود راه داده عنان بصوب کرک تافت
و ملک ناصر لطف پادشاهانه در وی گشته با سپاهی بیکار از کرک بدمشق رفت و در آن بلده اکثر امرا و حکام بظل رایت آفتاب حشمتش
التجا کرده ملک ناصر همه ایشان را باصناف اعطاف و الطاف خسروانه نواخت و قواعد عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مشید گردانیده لوا
توجه بصوب مصر برافراخت و بتاریخ دوازدهم ماه رمضان ششصد با عظمتی و شوکتی که زبان بیان از تعریف آن عاجز است از دمشق در حرکت آمد
و چون جاشنی گیر نیل بلا را بمصر جاه و جلال خود محیط دید بعد در وداع و وداع پادشاهی نموده باتفاق سالار پنجاه خروار از خزانه بار کرده با جماعتی
غلام خاص براه صعید طریقه فرار گزید و سلطان بر گریز خصم اطلاع یافته قراسنقور و سنکوتمور را با طایفه از دلیران روان فرمود تا باین عزیمت
شتافته راه بیرون شد او را مسدود گردانیدند و بنفس نفیس طی مسافت بمسارعت نموده در شب عید فطر بقاهره معزیه رسید و همان شب بقلعه
خرامید و روز دیگر بمصر بازاد و عید را روی نموده بساط نشاط و انبساط و سماط عیش و عشرت گستردند و یک دو روز بسور و سرور بسر بردند و روز دوم عید
خبر آمد که قراسنقور و سنکوتمور در منزل ... وقت جاشنی گیر رسیده و او را دستگیر کرده می آورند ملک ناصر منشور حکومت دمشق بنام قراسنقور
فرستاده حکم فرمود که هم از آن راه بدار الملک شام رود و جاشنی گیر را بپایه سریر سلطنت مصیر ارسال نماید و قراسنقور بموجب فرموده عمل نموده چون
جاشنی گیر در خانه تمالت مجلس همایون درآمد سلطان او را مخاطب ساخته گفت ای بی حمیت با وجود آنکه من قدر غایت رعایت و عنایت بتقدیم
رسانیدم از مروت چگونه رخصت یافتی که حقوق نعمت مرا بکفران بدل ساختی جاشنی گیر از آن خطاب زهرآمیز مضطرب شده گفت که سالار مرا

مرا این حرکت باعث شد ملک ناصر با امرا گفت که من بواسطه سوگندی که خورده ام احترام نمک را می کشم تا دیده شخصی که بصر بصیرتش بدیدن نعم منعم
بینا نباشد کور بهتر و امرا بقصد میل کشیدن جاشنی گیر کرده خدمتش متضرع و زاری التماس قتل نمود امرا و ارکان دولت این ملتمس مبذول داشته او را بزه
کمان از میان برداشتند و چون نوبت سیاست بسالار رسید حکم شد که غاشیه شرکت بقیه عمر را بکار بگذراند و همچنین مقرر گشت که جمال الدین اقرم ترک
سپاهی گری کرده دیگر بر اسب سوار نشود و اگر مرکب محتاج داشته باشد بر خر نشیند و در سنه ۷۱۱ ملک ناصر قراسنقور را از حکومت دمشق معزول کرد
این معنی موجب آن شد که مشار الیه باتفاق جمال الدین اقرم با پانصد کس از اهل جلادت باستان دولت آشیان اولجایتو سلطان شتافتند و انعام و اکرام
بسیار یافتند و سلطان بنا بر اغوای ایشان بجانب شام لشکر کشید و چنانچه در ضمن وقایع آن پادشاه عالیشان گذشت که با اهل رحبه صلح
کرده بازگردید و در سنه ۷۱۲ ملک ناصر یکبار که شتافته بگذاردن حج اسلام عاید گشت و در محرم سنه ثلث عشر از آن سفر بقاهره معزیه باز آمده و در
سنه نوبت دیگر بحج رفت و کرت بعد اخری این سعادت عظمی استسعاد یافت و بدار الملک خویش بازگشته پرتو انوار معدلتش بر صفحات احوال
متوطنان مصر و شام تافت **اختتام کلام در ذکر ملوک مصر و شام** بر خواطر واقفان احوال ملوک عظام و عارفان اخبار شهور
و ایام پوشیده و پنهان نخواهد بود که در تاریخ و مرآت الجنان حالات ملک ناصر بدین مقام که مرقوم کلک اهتمام گشت در سلک بیان سمت انتظام
دارد و راقم حروف کیفیت انجام روزگار آن پادشاه ذوالاقتدار را که بعد از وی سلطنت آندیار بکدام یک از غلامان آن زمره کار رسید
بوضوح نه پیوست بنا بر آن پیرامن ذکر آن نگردید و آنچه از السنه و افواه مسافران گاه استماع افتاده آنست که از آن زمان باز همواره ممالیک چرکس
سلطان مصر بوده اند و در باب تمشیت امور مملکت و تمهید غزو جهاد سعی و اهتمام می نموده اند چنانچه از ظفرنامه و مطلع السعدین بتحقیق می انجامد
و در زمان حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان آن امر متعلق ببرقوق نامی گرفته بود و چون او فوت شد پسرش ملک فرج بر سریر پادشاهی صعود نمود
ملک فرج را در دمشق با حضرت صاحبقرانی محاربه اتفاق افتاد و شکست یافته عنان عزیمت بصوب مصر انعطاف داد و تا بعد از فتح روم ایلچیان
بدرگاه صاحبقران گردون توان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و چند سکه بنام نامی آنحضرت سکه زده ارسال فرمود و در اوایل زمان
فرخنده نشان خاقان سعید میرزا شاهرخ ملک اشرف نامی بحکومت بلاد مصر و شام اشتغال داشت و چون او فوت شد سلطان شیخی علم
سلطنت برافراشت و ظهور تاتار که در سلک اعیان امرا رکبار منتظم بودند صاحب اختیار شده و رتق و فتق و حل و عقد امور آن ملک
قیام نمودند و بعد از فوت سلطان شیخی چقماق بیک که میرآخور بود سلطان مصر شده میان او و میرزا شاهرخ رسل و رسایل آمد شد نموده راه
اتحاد و موافقت رعایت یافت چنانچه در جزو سیم از این مجلد پرتو اتمام بر تفصیل الحکایات خواهد تافت انشاء الله تعالی و از جمله ملوک مصر
دیگری سلطان قایتبای است که معاصر سلاطین آق قویونلو بوده و از آنجمله دیگری ملک منصور است که در ایام طلوع آفتاب اقبال نواب درگاه
عالمپناه شاهی سلطنت می نمود و چون چند سال از حکومت منصور در گذشت ملک الامرای حلب خیربیک نام باوی یاغی گشت و پادشاه روم سلطان
سلیم بنا بر تحریض و ترغیب خیربیک لشکر بمصر کشید و منصور را شربت شهادت چشانیده خیربیک را قایم مقام گردانید و ظاهرا تا غایت که تاریخ سنین هجری
بجمادی الاولی سنه سبع عشرین و تسعمایه رسیده خیربیک در آن ملک پادشاه است چنانچه تفصیل الحکایات انشاء الله تعالی در جزو چهارم از این مجلد
وضوح خواهد پیوست **ذکر بعضی از علما و اکابر که در ایام دولت ملک ناصر و بعد از وی در ولایات مصر و شام بوده**
و بامر شریف درس و قضا و تصنیف مشغولی مینمودند در تصحیح المصابیح سمت توضیح پذیرفته که در زمان سلطنت ملک ناصر
در شهور سنه ۷۱۱ حافظ علامه سعد بن احمد الحارثی که حنبلی مذهب بود بقضای ولایت مصر اشتغال مینمود از عالم رحلت فرمود و در همان سال جمال
الدین محمد بن مکرم الانصاری که تصانیف مفیده در سلک انتظام کشیده متوجه عالم آخرت گردید و در سنه ۷۱۱ محدث علامه سلیمان بن حمزة المقدسی
که قاضی بلاد شام بود و صحیح ... را وداع فرمود و در همین سال سید فاضل و عالم کامل رکن الدین حسن بن محمد الحسینی در موصل بجهان جاودان شتافت
و آنجناب حافظ قران مجید بود و در علوم مختلفه تصانیف نمود و در سنه ۷۳۲ صاحب مؤلفات برهان الدین ابراهیم بن عمر الجعبری از لباس حیات عاری
گشت و در سنه ثلث و ثلثین قاضی القضاة مصر بدر الدین محمد بن ابراهیم که در علم حدیث و دیگر علوم تصانیف دارد در گذشت و در سنه اربع

وثلثین صاحب تصانیف ابو الفتح محمد بن محمد سید الناس الیعمری در مصر وفات یافت و در سنه خمس وثلاثین مؤلف تاریخ مصر و شرح صحیح البخاری
قطب الدین عبد الکریم بن عبد النور الحلبی المصری بعالم جاودان شتافت و در سنه ثمان وثلثین وسبعمائه قاضی حماه شرف الدین هبة الله بن
القاضی نجم الدین عبد الرحیم بن القاضی شمس الدین ابراهیم البارزی الجهنی جهان جاودانی را منزل ساخت و قاضی هبة الله در سلک اعاظم ائمه
حدیث منتظم بود و از جد خود کمال ضریر و جمعی دیگر از محدثان اجازت روایت داشت و از تصانیف آنجناب یکی شرح حاویست در ده
مجلد و مصنف دیگر نیز دارد موسوم بحل الحاوی بمدت اقامت هبة الله در منازل دنیوی هفتاد و سه سال بود و در سنه ... قاضی القضاة دمشق
جلال الدین محمود القزوینی بعالم اخروی انتقال نمود و او پسر مولانا عبد الرحمن بود و هو ابن قاضی القضاة سعد الدین بن قاضی القضاة امام الدین
و قاضی جلال الدین محمود نخست بخطابت بلده دمشق اشتغال داشت بعد از آن ملک ناصر اورا طلبیده تکلیف منصب قضا فرمود و قاضی جلال
الدین محمود باستقلال هرچه تمامتر بتفصیل قضایا و فرق ... پرداخته در اعتبار و اعتبار بدرجه رسید که امثال و اقران را آن مرتبه میسر نشده
بود و در تاریخ امام یافعی مسطور است که وکان فصیحا حلو العبارة یعرف العربی والعجمی والترکی ملیح الصورة وله من التصانیف المفیدة الکتابان
المشهوران فی علم المعانی والبیان المسمیان بالتلخیص والایضاح مدت عمر او هفتاد و سه سال بود و هم درین سال صاحب تاریخ کبیر محمد بن ابراهیم
الجزری الشافعی الدمشقی در هشتاد و یک سالگی از عالم انتقال نموده و در همین سال حافظ کبیر علم الدین ابو القاسم بن محمد بن یوسف البرزالی بجهان
جاودانی پیوست و او را الکتابیست در غایت تفصیل در علم حدیث مشتمل بر بیست مجلد و در سنه ... در مصر ابو بکر بن اسمعیل بن عبد العزیز بن مجد
الدین السنکلونی فوت شد و ابو بکر در وقتی که بسر حد بلوغ نزدیک رسیده بود بقاهره معزیه شتافته از شیخ محی الدین عبد الرحیم النسائی اخذ
علم حدیث و فقه نمود و آغاز تالیف نمود منها التحفه بالکافیه التنبیه فی اربع مجلدات و منها الملح العارضه فیما بین الرافعی والنووی من المعارضه
فی مجلد واحد و منهاج النووی و منها شرح مختصر التبریزی و قال الامام الیافعی قلت وبلغنی ان له بعض کرامات و ذکر ان عمره نیف علی ستین و در سنه
... محدث شام و مورخ اسلام شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی نقد حیات بقابض ارواح سپرد و او را تصانیف مفیده است و
در سنه تسع واربعین شمس الدین عبد الله محمد بن احمد المعروف بابن اللبان بجهان جاودان خرامید ولادتش در سنه ... در دمشق اتفاق افتاده بود
و بعد از وصول بسن رشد و تمیز بمصر شتافته تا آخر ایام زندگانی در آن بلده اقامت نمود و او هفتاد و سال عمر داشت و در مدت حیات مصنفات
جلیل بر اوراق روزگار نگاشته منها کتاب ازالة الشبهات عن الآیات والاحادیث والمشبهات و منها ترتیب الام فی مسایل الروضه فی
اربع مجلدات و منها مختصر الروضه و منها رساله فی النحو وضع لها شرح بین فیه مجملها و مفصلها وله دیوان خطب یوم الجمعة وله فی علم الحدیث
مصنف مفید و در سنه خمسین وسبعمائه نجم الدین عبد الرحمن بن یوسف الدین الاصفونی در مکه مبارکه در آخر ایام تشریق بعالم اخروی پیوست
و او در سنه ... متولد شده بود و از مصنفاتش یکی مختصر روضه است در دو مجلد و در سنه ... خطیب مسجد جامع دمشق صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی
که بصفت علم و صلاح و العفاف داشت رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت و او در فن تاریخ و علم آداب مصنفات مفیده دارد
و در سنه ... عفیف الدین عبد الله بن اسعد الیافعی بجهان جاودانی انتقال نمود کنیت آنجناب که در تصحیح تصریح یافته ابو محمد بوده اما در نفحات
ابو السعادات مکتوبست و امام یافعی از اصناف علم ظاهری و باطنی بهره تمام داشته و همواره همت عالی نهمت بر تالیف و تصنیف میگماشت
منها کتاب روض الریاحین فی حکایات الصالحین و منها کتاب الدر النظیم فی فضایل القرآن العظیم و منها تاریخ مرآة الجنان و عبرة الیقظان
فی معرفة حوادث الزمان و بنای این کتاب افاده انتساب را بر تاریخ سنین هجری نهاده است و از سال اول هجرت تا سنه خمسین وسبعمائه کیفیات
وقایع حجاز و یمن و مصر و شام و عراقین را در سلک تحریر کشیده و آنجناب در مکه مبارکه ساکن میبوده و در آن بلده طیبه از عالم انتقال نموده
و در سنه ... قاضی شام تاج الدین ابو نصر عبد الوهاب بن تقی الدین علی از عالم محنت انجام رحلت کرد و در ایام حیات تصنیفات که یکی از آن
جمله جمع الجوامع است در حیز تحریر آورد و در سنه ... جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی که شیخ فقهاء مصر بود از عالم انتقال نمود و بعد ازین
سال بهاء الدین تمام که ملقب باحمد بود و مکنی بابو حامد از جهان فانی رحلت نمود و هو ابن العلامة تقی الدین علی بن عبد الکافی و من مولفاته شرح

دستیار

المصابیح

شرح التلخیص و در ماه صفر سنه ... ابو حفص عمر بن الحسن بن مزید بن امیله المراغی الحلبی المزی در دمشق بمنزل جاودانی پیوست وکان صالحا خیرا ثقة حافظا
للقرآن ذاکرا للحدیث و در سنه ... برهان الدین ابراهیم بن احمد الشامی که در علم قرائت و حدیث در دیار مصر و شام نظیر نداشت علم عزیمت بعالم
آخرت برافراشت و در سنه خمس وثمانمائه سراج الدین عمر بن علی الانصاری که مشهور بابن ملقن و تصانیف کثیره و کبیره دارد وفات یافت و در سنه ...
در مصر زین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقی بعالم آخرت شتافت قال الجزری و هو آخر حفاظ الحدیث و جملة جامع القواعد المولف فیه ورحم
هذا العلم فی تلک الدیار علیه الرحمة من الله الغفار **گفتار در ذکر حکومت قراختائیان در مملکت کرمان** نزد جمهور مورخان بحلیه
تحقیق پیوسته که بعد از انقضاء ایام دولت خوارزمشاهیان از قوم قراختائی ده نفر در خطه کرمان بر مسند حکومت نشستند و اوقات اقبال ایشان
هشتاد و سال امتداد یافت و نخستین کسی که از آن جماعه افسر سروری بر سر نهاد براق حاجب بود و آخرین ایشان قطب الدین شاهجهان براق بن کلدوز
در مبادی حال ملازمت پادشاه قراختائی گورخان قیام مینمود و در زمان سلطنت تکش خان جهت تحصیل مال مواضعه بخوارزم آمده سلطان تکش
او را اجازت مراجعت نداد و چون اورنگ خوارزمشاهی بوجود سلطان محمد زیب و زینت یافت براق را اولا بتفویض منصب حجابت
مخصوص ساخت ثانیا امر رسیدن بدعوی و رسیدن دیوان مظالم را بدو مفوض داشت و اتابکی پسر خود غیاث الدین پیرشاه را علاوه آن
منصب گردانید و در آن وقت که سلطان محمد سلطان غیاث الدین را بحکومت عراق منصوب ساخت تمکین اصفهان را براق حاجب
داد و بعد از تنزل اختر جاه و جلال خوارزمشاهیان بسبب طلوع ماهچه رایت چنگیز خانیان در مغرب زوال مختفی گشته براق اجتناب از ملازمت
ایشان واجب دانست و براه کرمان عازم هندوستان شد شجاع الدین ابو القاسم زوزنی که در آن زمان حاکم کرمان بود و جمع اموال و براق بر سر
بروی گرفت و بین الجانبین محاربه باتفاق افتاده علم دولت براق سمت ارتفاع یافت و ابو القاسم گریخته در سنه تسع عشر وستمائه براق بکرمان
در آمد و تاج ایالت بر سر نهاد و در زمانیکه او کدای قاآن در قراقرم و کلوران قایم مقام پدر شد براق ایلچی چند ان با پیشکش فراوان بآستان عظمت
آشیان فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نمود و منشور سلطانی لقب یافته بتفویض ایالت ولایت کرمان سرافراز گشت و او پادشاهی قاهر سایس بود
و قریب یازده سال با اقبال گذرانیده در سنه ۶۳۲ وفات یافت و در مدرسه که خود بنا کرده بود در بقاع بر کرمان در محله ترک آباد مدفون گشت و
از او یک پسر و چهار دختر ماند پسر رکن الدین خواجه جق نام داشت و اسامی دختران ... سونج ترکان یاقوت ترکان خان ترکان مریم ترکان
و بعد از فوت براق برادرزاده اش قطب الدین محمد سلطان بن حمید تاینکو روزی چند در کرمان بر تخت حکومت نشست زیرا که رکن الدین خواجه
جق در آن زمان در اردوی اوکدای قاآن بود و وزارت براق تعلق بخواجه مکین الدین صاحب الملک الطالبی میداشت و خواجه مکین الدین در اوایل حال
در سلک نویسندگان دیوان سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود و در ایام وزارت علم الصنعت و نیکنامی برافراشت **سلطان رکن الدین**
خواجه جق بن براق حاجب بعد از استماع خبر فوت پدر منشور حکومت کرمان حاصل نموده روی بدانجانب آورد و قطب الدین محمد سلطان از
مقاومت عاجز گشته براه سیستان متوجه اردوی قاآن شد و سلطان رکن الدین در روز دوشنبه ۲ شعبان سنه ۶۳۳ بلده کرمان را بیمن مقدم شریف
مشرف گردانیده قریب شانزده سال بدولت و اقبال گذرانید در آن اوقات قطب الدین در ولایت مغولستان در ظل تربیت صاحب محمود
یلواج بسر میبرد و چون منکوقاآن بر تخت سلطنت نشست محمود قطب الدین را بنظر قاآن رسانیده منشور ایالت کرمان جهة او حاصل کرد و رکن الدین
ازین معنی خبر یافته جهة استمداد روی ببغداد آورد اما او را از آنجا کاری نگشاد لاجرم بازگشته بدرگاه منکوقاآن رفت و قطب الدین از عقبش شتافته قاآن
رکن الدین را بوی سپرد تا بقتل آورد و از رکن الدین یک پسر و سه دختر ماند اسامی ایشان معلوم نیست وزیر رکن الدین در اوایل حال وزیر پدرش خواجه مکین
الدین بود و آخر الامر خواجه مکین الدین بواسطه قصد و غرض بعضی از اهل حسد مواخذه گشته ... و فخر الدین ظهیر الملک مسعودی منصب وزارت گشت
و بعد از انقضاء دو سال قلم قضا رقم عزل بر صفحه حالش کشیده شرف الملک معین الدین زوزنی متعهد آن مهم گردید اما بسبب ضعف پیری و نمود تدبیر
از عهده سرانجام مهام وزارت بیرون نتوانست آمد تا اندک زمانی معزول شده خواجه نظام الملک احمد بن تاج الدوله قایم مقام گشت و او
نیز در سال اول بلای مصادره گرفتار آمده رضی الملک تاج الدین عثمان بر مسند وزارت کرمان نشست و او نیز مانند یاران باندک زمانی از آن

کار معاف شده و بار دیگر ظاهر الدین ظهیر الملک در آن امر شروع نمود تا آخر ایام حیات رکن الدین وزیر بود قطب الدین محمد سلطان بن جینتمر تا
ینکو در منتصف شوال سال ششصد و پنجاه بکرمان رسید و تاج ایالت بر سر نهاد و قتلغ ترکان که از ممکان سلطان غیاث الدین خوارزمشاه بود و در آن
اوقات در حرم قطب الدین جای داشت باصابت رای و تدبیر مملکت را معمور و آبادان ساخت و قطب الدین قریب بچهار سال اعلام اقبال سلطنت
کرده در ماه رجب ششصد و پنجاه و پنج مریض گشت و در شهر رمضان همان سال در گذشت با مر وزارتش خواجه ظاهر الدین ظهیر الملک و فخر الدین شمس الملک محمد شاه
بن حاجی بنوربی اشتغال ... قیام مینمودند و آن هر دو خواجه در غایت عدل و انصاف بودند از قطب الدین دو پسر و چهار دختر ماند پسران حجاج
سلطان و سیورغتمش سلطان نام داشتند و اسامی دختران را مورخان چنین نگاشته اند پادشاه خاتون بی بی ترکان از دو قتلغ و توقل قتلغ پادشاه
خاتون و بی بی ترکان از قتلغ ترکان در وجود آمده بودند و باقی فرزندان از خواتین دیگر و پادشاه خاتون را اباقاخان در حرم خویش جای داد و بدین
سبب مادرش بعد از فوت شوهر پای بر مسند رفعت نهاد و قتلغ ترکان بعد از وفات قطب الدین محمد ایلچی بدرگاه هلاکو خان ارسال داشته کیفیت واقعه
عرضه داشت کرد هلاکو خان فرمود که چون قطب الدین نسبت بملازمان آستان شرایط نیکو بندگی بجای آورده بود مملکت کرمان را بفرزندان او ارزانی
داشتیم و چون ایشان خورد سال اند باید که قتلغ ترکان بضبط امور ملک و مال قیام نماید بنابران قتلغ ترکان اسم سلطنت بر حجاج سلطان
اطلاق نموده سر انجام کلیات و جزئیات مهمات را از پیش خود گرفت و در تعمیر ولایت و ترفیه رعیت و تمهید بساط عدل و احسان و تشیید قواعد
بر و امتنان سعی تمام نمود و در افاضهٔ خیرات و اشاعهٔ حسنات و انعام علما و اکرام فضلا بمرتبهٔ اهتمام فرمود که تا غایت عشر آن از هیچ پادشاه ذو
شوکت بوقوع نپیوسته بود و در ایام اختیار خود خوانق و مدارس و مساجد بنا کرد و گرد ستم و پریشانی از چهرهٔ احوال جاویدان (?) ... فضایل نفسانی
بستر (?) و در آن اوقات که اباقاخان جهت دفع براق اغلان متوجه خراسان گشت ترکان حجاج سلطان را با سپاه فراوان همراه اردوی عالی ساخت و
حجاج سلطان در آن سفر منظور نظر عاطفت اباقاخان شده بعد از مراجعت بکرمان نسبت بترکان بیحرمتی آغاز نهاد و نوبتی در مجلس بزم الزام نمود که
رقص نماید و خواص و ندمای آن محفل باین بیت ترنم نمودند بیت چرخ خست پیر و اختر بخت تو نوجوان آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد
و ترکان خاتون ازین حرکت ناپسندیده متوجه اردو گشت و حجاج سلطان هراس عتاب بخود راه داده روی بهندوستان نهاد و مدت
ده سال در غربت مصابرت نمود و بعد از آن سلاطین هند لشکری همراه او ساختند تا ملک موروث را تحت تصرف در آورد و حجاج سلطان
با جمعی کثیر از هندیان بصوب کرمان روان گشته چون ... رسید مریض گردید و در شب پنجشنبه سابع ذی حجه سنه سبعین و ستمایه وفات یافت و او را چهار
پسر و هفت دختر بود اسامی پسران اینست سلطان مظفر الدین محمد شاه قطب الدین طغی شاه رکن الدین محمود شاه علاء الدین حسن شاه و اسامی دختران
معلوم نیست و بعد از فوت اباقاخان در سنه احدی و ثمانین و ستمایه پسر دیگر قطب الدین محمد سلطان که سیورغتمش نام داشت باردوی احمد خان
رفته نشان سلطنت کرمان و عزل ترکان حاصل نمود و بر مرکب مراد سوار گشته روی بملک موروث آورد و چون بسیاه کوه رسید که ترکان بجانب
اردو میرود باوی ملاقات کرده آن نشان را بر وی خوانده ملکه از وقوف بر مضمون آن چنان متاثر گشت که غش کرد و بعد از افاقت در غایت
سرعت باردو شتافت اما هیچ نتوانست ساخت و آن زمستان در بردع گذرانیده تابستان بتبریز رفت و از غایت حزن و اندوه رنجور
شده وفات یافت و نخست همانجا مدفون گشت و آخر الامر دخترش بی بی ترکان نعش او را بکرمان برده در مدرسه که ساخته و پرداخته اش
بود دفن نمود زمان اختیار و اعتبار ترکان خاتون در کرمان نزدیک به بیست و شش سال امتداد داشت خواجه قوام الملک فخر الدین یحیی و
عمدة الملک منتجب الدین و مجد الملک تاج الدین ابوبکر شاه و قوام الدین بهاء الملک بنوبت وزارت قتلغ ترکان و حجاج سلطان مینمودند و
خواجه منتجب الدین را پسری بود ناصر الدین نام تاریخ کرمان که بنام ... قتلغ نوشته شده بتصنیف ناصر الدین است سلطان جلال الدین
سیورغتمش بن قطب الدین محمد سلطان در شهور سنه احدی و ثمانین و ستمایه بکرمان رسیده بی مانعی و منازعی بر سریر حکومت تکیه زد و در آن
اوقات که ارغون خان احمد خان را که مربی سیورغتمش بود بقتل رسانیده در ممالک ایران لوای کامکاری برافراخت باستحضار سیورغتمش فرمان داد
و سیورغتمش با خوف و هراس تمام بدرگاه شتافته امرا او را در موقف یرغو باز داشتند آخر الامر بوقا چنکسانک خاطر بر سر انجام مهمش گماشت و

و خواهرش پادشاه خاتون را که ... بود در سلک ازدواج گیخاتو کشیده بجانب روم فرستاد و خانزاده کردوچین را بجهت سیورغتمش داد و نشان
حکومت کرمان بنامش نوشته اجازت مراجعت ارزانی داشت و جلال الدین سیورغتمش در مرافقت حرم محترم بملک موروث خرامیده بر مسند
دولت و اقبال صعود نمود و خانزاده کردوچین دختر شاهزاده منکوتمور بن هلاکوخان بود و مادرش آبش خاتون بنت اتابک سعد بن ابوبکر است
و کردوچین با وجود علو نسب بحسن صورت و صفای عقیدت و وفور انصاف اتصاف داشت و در باب اشاعهٔ خیرات و مبرات و اداء
طاعات و عبادات و تعمیر و ترویج بقاع نفاع پیوسته سعی و اهتمام تمام مینمود القصه چون مدت ده سال از زمان اقبال سلطان سیورغتمش در
گذشت ارغون فوت شد و گیخاتو عزم انتقام را در جزم کرده نشان سلطنت کرمان بنام خود پادشاه خاتون بستاند و بعجلی هرچه تمامتر بجانب کرمان در حرکت آمده
در شهور سنه ۶۹۱ سیورغتمش را بمواد ... گرفته در قلعهٔ شهر محبوس گردانید و شاهزاده کردوچین و بعضی دیگر از ... در مقام تخلص سلطان شده
طنابی در میان مشک سقائی که آب بقلعه میبرد پنهان ساختند تا بسیورغتمش رسانند و بان وسیله از دیوار قلعه پایان آمده بگریخت اما چون رشته
عمرش باتمام پیوسته بود دیگر بار بدست خواهر نامهربان افتاد و در شب بیست و هفتم ماه رمضان سنه ۶۹۳ در وقت افطار شربت شهادت چشید
و از وی یک پسر و یک دختر ماند پسر سلطان قطب الدین شاه جهان و دختر عصمة الدین شاه عالم و وزارت سلطان جلال الدین سیورغتمش بخواجه
نظام الدین و پسرش یمین الملک قوام الدین مسعود بن ضیاء الدین متعلق بود اما خواجه نظام الدین هم در اوایل حال معزول شده یمین الملک از روی
استقلال بتمشیت امور ملک و مال قیام نمود صفوة الدین پادشاه خاتون بنت قطب الدین محمد سلطان ملکهٔ فاضلهٔ ...
صورت نیکوسیرت بود و در ایام دولت بتمهید بساط عدالت و نصفت اقدام نموده بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و همواره اشتغال
ابتدا بر ورق روزگار مینگاشت و چون بر مسند سلطنت کرمان تمکن یافت پرتو آفتاب انعام و احسانش بر وجنات احوال افاضل و کمال ...
و در نوروز سنه اربع و تسعین و ستمایه که گیخاتو خان کشته بایدو اغول بر سریر فرماندهی نشست حزن و ملال بسیار قرین روزگار پادشاه خاتون
شد زیرا که شاه عالم بنت جلال الدین سیورغتمش در حبالهٔ بایدو بود و از استماع آن خبر شاهزاده کردوچین در غایت فرح و سرور با اتباع و ملازمان
از کرمان بیرون رفت و بعد از آنکه بشیر رسید لشکر اطراف و جوانب آن ولایات بوی پیوستند و کردوچین بقصد پادشاه خاتون مراجعت
نمود بمحاصرهٔ کرمان مشغول گشت و اکثر امراء متابعان طریق بیوفائی مسلوک داشته از پادشاه خاتون روی گردان شدند و او از ضبط آن بلده
عاجز آمده بقضا رضا داد و دروازه باز گشاد و کردوچین بشهر خرامیده او را با خواص مقید گردانید و در شعبان سال مذکور بنابر فرمان بایدو
خان و اشارت شاه عالم بنت سیورغتمش سلطان پادشاه خاتون از همان شربت که برادر را چشانیده بود جرعه ای چشید ع چو بد کردی
مباش ایمن ز آفات این رباعی نتیجهٔ فکر آن خاتون فاضله است رباعی بر لعل که دید خبر از مشک رقم یا غالیه بر نوش که کرد ستم جانا که
خال سیه بر لب تو تاریکی و آب زندگانیست بهم و این مقطعه نیز از اشعار آبدار اوست قطعه درون پردهٔ عصمت که تکیه گاه منست
مسافران هوا را گذر بدشواریست همیشه باد سر زن بزیر مقنعه که ... عصمت و نکوکاریست فخر الملک خواجه نظام الدین
محمود وزیر پادشاه خاتون بود سلطان مظفر الدین محمد شاه بن حجاج سلطان بن قطب الدین محمد سلطان در اواخر
ذی الحجه سنه اربع و تسعین و ستمایه بفرمان غازان حاکم ولایت کرمان گشت و او که خورشید طلعت گردون همت وافر سخاوت بود وفات ... فخر
الدین و شهادت او در کرمان در زمان سلطنتش روی نمود و محمد شاه بشرب مدام و تجرع اقداح فرح انجام شعف تمام داشت و ...
جوانی حرارت می ارغوانی در مزاج آن سالک طریق جهانبانی اثر کرده در سنه احدی و سبعمایه بعالم جاودانی انتقال نمود و مدت حیاتش بیست
و نه سال بود و در اوایل حال بوزارتش محمد شاه یمین الملک خواجه ظهیر الدین قیام مینمود و در اواخر خواجه نصیر الدین حسن ... و بیان
وزارت قاضی فخر الدین هروی و ذکر انتقال او از منازل دنیوی بمنتزهات اخروی قاضی فخر الدین ناظم عقود علوم و حاکی
فنون محسوس و مفهوم بود و در جمیع فضایل نفسانی و کسب کمالات انسانی از سایر افاضل زمان ممتاز و مستثنی مینمود و ... در سنه خمس و تسعین
و ستمایه منظور نظر تربیت سلطان محمود غازان گشته منشور وزارت مملکت کرمان حاصل کرد و بار دیگر ... بآن خطه رفته بر پهلوی تخت سلطان

محمدشاه بر کرسی نشست و روی بتنظیم امور وزارت آورد و بعد از اندک زمانی میان سلطان محمد شاه و جناب فضیلت مآب وزارت دستگاه
غبار نقار ارتفاع یافته بدرگاه عالمپناه شتافتند و قبایح اعمال یکدیگر را بعرض نواب بارگاه پادشاه رسانیدند و چون وزراء عظام خواجه
رشید الدین فضل الله و خواجه سعید الدین محمد ساوجی که در آن زمان متکفل سرانجام عظایم امور خاقانی بودند خود را در سلک تلامذه قاضی فخر الدین منتظم
رعایت جانب مولوی نموده احکام حکومت کرمان بنام آنجناب حاصل کردند و محمد شاه مصحوب اردوی همایون بطرف شام در حرکت آمد
قاضی فخر الدین در غایت حشمت و تمکین در سنه ست و ستین و ستمایه بکرمان رفت و در اشاعت عدل و احسان و دفع مواد جور و طغیان سعی موفور
و جهد نامحصور مبذول داشت اما پس از انقضاء اندک زمانی روزگار جفاکار در استرداد مواهب خویش کوشیده محمود شاه برادر سلطان محمد شاه
باتفاق جمعی از مردم تراکمه و اوباش نیم شبی خروج نموده قصد قتل قاضی فخر الدین کرده آنجناب روی بوادی فرار آورد و در خانه یکی از کرمانیان پنهان
شد و محمود شاه در آن شب دیجور آتش ظلم افروخته جمیع جهات و اموال قاضی فخر الدین را بباد غارت و تاراج و فنا برداد و چون صبح صادق
دمید غمازی آغاز نهاده ولی بسر منزل جناب مولوی برد و او را شهید کرد و من حیث الاستقلال روی بتمشیت مهمات کرمان آورد و چون حاکم
شیراز ساداق بیک از کیفیت حادثه خبر یافت سپاه فارس و عراق فراهم کشیده بطلب بر کرمان شتافت و محمود شاه در شهر متحصن گشته سا
داق بیک آغاز محاصره فرمود و بعد از آنکه مدت سه ماه در تضییق کرمانیان کوشید قحط و غلای عظیم بوقوع پیوسته کار بجائی رسید که مردم گوشت
سگ و گربه میخوردند بالاخره از نان نیز نشان نماند لاجرم ساداق بیک را فتح میسر شد محمود شاه با اهل فتنه بیاساق رسید و چون غازان
خان خبر این واقعه شنید نوبت دیگر سلطان محمد شاه را بحکومت آن مملکت روان گردانید چنانچه مسطور گشت محمود شاه در شهور سنه احدی
و سبعمایه متوجه ملک آخرت گردید **قطب الدین شاه جهان بن جلال الدین سیورغتمش** بعد از وفات محمد شاه بحکم غازان خان پای بر
سریر ایالت کرمان نهاد و او حاکمی دلیر چابک سوار بود اما از تجربه روزگار عاری مینمود و در ادای مال مقرر اهمال کرده ایلچیان را حمایت
رعایت نمیفرمود بنابراین چون الجایتو سلطان پادشاه ممالک ایران شد شاه جهان را از حکومت کرمان معزول گردانید و شاه جهان بشیراز خ
در زاویه ساکن گشت و بفراغت روزگار میگذرانید تا دست قضا بساط حیاتش در نوشت و از وی یک دختر ماند مسمی بخان قتلق که او را مخدوم
شاه نیز میگفتند و مخدوم شاه را امیر محمد بن مظفر در حباله نکاح آورده شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی متولد گشتند اما حکومت کرمان بعد از
عزل شاه جهان بحکم الجایتو سلطان تعلق بملک ناصر الدین محمد برهان گرفت و او در سنه سبع و سبعمایه بدان ولایت رفت و مدت سی
و چهار سال زمام ایالت او و پسرش قطب الدین نیکروز بر حسب مدعا امتداد پذیرفت و در سنه احدی و اربعین و سبعمایه آن مملکت در حوزه تصرف
امیر محمد مظفر در آمد چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست ان شاء الله تعالی و تقدس **آغاز گفتار خامه سخنور در**
ذکر احوال مظفر مبارزان معرکه اخبار در میدان اخبار از مبادی احوال آل مظفر کمیت قلم را بدین منوال جولان داده اند که جد اعلی امیر
مبارز الدین محمد که نخستین سلاطین مظفریست موسوم بود بغیاث الدین حاجی خراسانی و طلوع اختر وجود امیر غیاث الدین حاجی از افق ولادت
بروایت مطلع سعدین در سنتقان خواف روی نمود و بقولی آنجناب از سجاوند خواف بود باتفاق مورخان امیر حاجی در زمان استیلای
چنگیز خان بر ولایت خراسان از مولد و منشاء خویش بخطه یزد رفت و او بمرتبه عظیم ملعبت بود که در یزد موزه که گنجایش پایش داشته باشد پیدا
نشد و شمشیری که بر میان می بست بسنگ یزد سه من و نیم وزن داشت و دیده بخت امیر حاجی بدیدار سه پسر منور بود ابو بکر و محمد ملازمت علاء
الدوله که در یزد رایت حکومت می افراشت اختیار کردند و در آن اوان که هلاکو خان عازم بغداد بود علاء الدوله ابو بکر را با سیصد سوار باردوی
ایلخان روان ساخت و هلاکو خان بعد از فتح دار السلام او را با فوجی از سپاه بسر حد مصر فرستاد و ابو بکر در آن دیار آثار اقتدار بظهور رسانید و
در جنگ اعراب خفاجه بقتل آمد و محمد تا وقت حلول اجل طبیعی در سلک نوکران علاء الدوله انتظام داشت و از این دو برادر اصلا نسل نماند اما منصور
بن حاجی خراسانی که همواره در ملازمت پدر بسر میبرد او را سه پسر بود امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر امیر علی فرزند نداشت و امیر محمد را یک پسر بود
که پدر شاه سلطان است و امیر مظفر اگرچه بحسب سن از هر دو برادر کهتر بود اما در میدان پهلوانی گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و او در مبادی

ایلچیان

سنتقان

ابوبکر و محمد و منصور

دوران مبادی سن رشد و تمیز خوابی دید و بجهة تعبیر آن بوصول آب علیه سید و اگر دید کیفیت واقعه آنکه امیر مظفر شبی در عالم رؤیا مشاهده کرد که آفتاب از
خانه اتابک علاء الدوله بر آمده بگریبان او فرو رفتی و او بر پای خاسته و آفتاب قریب بچهار پاره شده از دامانش بصحرا افتاد و امیر مظفر این خواب را
بعرض شیخ داد و آن ریاست پناه شیخ چنین تعبیر نمود که بشارت باد ترا که آفتاب اقبال از دودمان اتابکان بخاندان تو انتقال نماید و بعد بر قطعه که دیده سالها
بماند و بعد از این واقعه امیر مظفر منظور نظر تربیت اتابک یوسف شاه ولد اتابک علاء الدوله که قائم مقام پدر گشته بود شده روز بروز مهمات
ترقی نموده و در آن اوقات جماعتی از قطاع الطریق در کوه یونان که در بیابان قهستان و یزد واقع است متحصن گشته بقطع طریق اقدام مینمودند اتابک
یوسف شاه مظفر را بدفع آن جماعت نامزد کرد و چون او نزدیک بدزدان رسید آتش محاربه مشتعل گردید و اسب امیر مظفر از باره جهان نورد
پیاده شد و بپای جلادت مصاف داد آن گروه رفیع بقاعده نمود جمعی از ایشان را به تیغ بیدریغ بگذرانید و فوجی را بستر آسیر معهد گردانید و اول
شجاعتی که از وی در وجود آمد این بود و مقارن آن حال اتابک یوسف شاه بعضی از ایلچیان ارغون خان را کشته از غایت وهم متوجه سیستان شد و امیر مظفر
از وی مفارقت کرده بکرمان رفت و از کرمان بمیبد شتافته از آنجا باردوی ارغون خان خرامید بوسیله امیر محمد جوبتی منظور نظر تربیت ارغون شده
منصب یساولی منصوب گشت و چون مسند خانی بوجود گیخاتو خان زیب و زینت گرفت مرتبه امیر مظفر سمت تزاید پذیرفت و در زمان
غازان خان بامارت هزاره و انعام طبل و علم مفتخر و مباهی شد و در اواسط جمادی الآخر سنه سبعمایه امیر مبارز الدین محمد تولد نمود و از یمن مقدم آن
مولود عاقبت محمود امیر مظفر را دولت و مسرت افزود و پس از وفات غازان خان الجایتو سلطان بیشتر از برادر در تربیت امیر مظفر کابی داد
پادشاه او وفات میکرد و اجیانا در تمهید مراسم نصفت و رعیت پروری بتقدیم میرسانید تا در شهور سنه ثلث عشر و سبعمایه مریض گشته قرب
سه ماه صاحب فراش بود و چون اندک صحتی روی نمود بعضی از حسدا شربتی زهر آب کرده بخورد او دادند لاجرم مرض نکس کرده وفات یافت
و در مدرسه که از جمله عمارات اوست مدفون شد و از امیر مظفر سه پسر ماند و دختری دختر را با برادرزاده خود امیر بدر الدین ابو بکر داده بود و شاه
سلطان و امیر حاجی و امیر مبارز الدین از او در وجود آمده اما پسر امیر مظفر امیر مبارز الدین محمد است که نخستین سلطان آل مظفر است و از آل مظفر
هفت نفر بمرتبه حکومت رسیده اند و اکثر ایشان بصفت شجاعت و فضیلت و سمت حسن خلق و مکرمت اتصاف داشتند تا چون بقطع صله رحم
و کشتن و میل کشیدن یکدیگر قیام نمودند زمان اقبال ایشان زیاده از چهل و چند سال امتداد نیافت چنانچه از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد
انجامید والتأیید من الله الحمید المجید **ذکر امیر مبارز الدین محمد بن مظفر** چنانچه سابقا کلک سخن آرا املا نمود امیر محمد بن مظفر در
اواسط جمادی الآخر سنه سبعمایه از کتم عدم قدم در عالم وجود نهاد و آثار جلادت و سروری از ناصیه حالش ظاهر گشته امیر مظفر را فرح و سرور
موفور دست داد و در سنه ۷۱۳ که امیر مظفر بجهان دیگر منزل گزید امیر محمد بملازمت پادشاه سعید سلطان ابوسعید شتافته بخصوص عنایت گردید
و برجوع مناصب پدر بزرگوار سرافراز شد و در سنه ۷۱۸ حکومت ولایت یزد ضمیمه مناصبش گشت و در سنه ۷۳۶ که سلطان ابوسعید بهادر خان بریاض
رضوان انتقال کرده در ممالک ایران از نسل چنگیز خان پادشاهی نافذ فرمان نماند و در هر سری سودائی و در هر دلی تمنائی پدید آمد امیر مبارز الدین
محمد بر خیال استقلال کرده بوسیله کمال جلادت و پهلوانی بر این ملک ستانی نشست و بعد از تهیه اسباب قتال و اجتماع ابطال جبال در محرم الحرام سنه ۷۴۱
زمام ایالت مملکت کرمان بکف کفایتش قرار گرفت و در سیم شوال سنه اربع و خمسین و سبعمایه دست عنایت پادشاه ملک بخش ابواب تسخیر اصفهان
بروی روزگارش برگشود و کوکب اقبال آن پادشاه ستوده خصال باوج شرف رسیده پای بر ذروه کمال استقلال نهاد و بعقد و حل و تقویت ارکان
شریعت کوشیده برفع رسوم بدعت و ضلالت فرمان داد و بی‌شائبه تکلف و تخوف امیر محمد مظفر پادشاهی بود در کمال
عدالت و دین پروری از شرب شراب و سایر ارتکاب مناهی از هر باب مجتنب و از کثرت مبالغه در امر معروف و نهی منکر زبان ظرفا و شعرا از
لقب محتسب بملقب و در رعایت جانب سادات عظام و علماء اعلام حسب الامکان میکوشید و در تمهید بساط عدل و انصاف و دفع مواد ظلم و اعتساف
از خود تقصیر راضی نمیگردید و در میدان مبارزت بچوگان جرئت و چالاکی گوی مسابقت از رستم دستان میربود و در نظم امور مملکت و سرانجام مهام
سپاهی و رعیت از عقلاء زمان و مدبران دوران در پیش بود اما بغایت سخاوت و درشت گوئی و قساوت قلب و قلت رحم اتصاف داشت

بتعبیر داد

پرداخت و اورا بمحافظت شوارع ابرقوه و یزد و ولایات میبد منصوب ساخت و امیر مظفر

و بر غلت و ... در ختن خون برایا حریص و مشعوف بود و هیچ مجرمی را مظنه نبود مشکلداشت از مولانا لطف الله و له مولانا صدر الدین عراقی که از جمله مخصوصان
امیر مبارز الدین محمد بود منقولست که گفت من مشاهده نموده ام در وقتی که جناب مبارزی قران میخواند جمعی از عاصیان بدر خرگاه آن پادشاه عالیجاه آوردند
واو ترک تلاوت کلام حضرت عزت کرده برجست و بدست خویش آن جماعت را بکشت و باز بجای خود نشسته بقراءت کلام مجید مشغول گشت از عماد
الدین سلطان احمد ولد امیر مبارز الدین محمد روایت است که گفت اقوام شاه شجاع روزی از پدرم پرسید که شما هرگز کس بدست خود کشته باشید
گفت نی ولیکن ظن من آن است که عدد مردمی که بتیغ من مقتول شده باشد بهشتصد میرسد و امیر محمد مظفر از کمال خشونت خلق اولاد عظام خود شاه
شجاع و شاه محمود را که هر یک سپهر مملکت را خورشید انور و ریاض سلطنت را سرو ... بودند پیوسته بی جهتی بزبان سرزنش ... و از شاه شجاع ابن
بکر بینظری تعبیر کرده در مجالس آن شاهزاده عالم عادل را بدشنامهای صریح مشافهه میکردانید بالاخره ... در آن ... اضرار رسید تا مهر ماه
بجان رسیده باتفاق جمعی از امرا و اعیان جناب مبارزی را مواخذه و معتقد گردانیدند و محبوس کرده در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه ... جهان
بینش را میل کشیدند رباعی بگجنید شکوه همتش پیل کشید بگجنید سپه ز بند تا نیل کشید پیمانه دولتش چو شد مالامال هم روشنی چشم خویش میل کشید
و امیر محمد مظفر بعد از آنکه مکفوف البصر گشت چهار سال و هفت ماه زنده ماند و در اواخر ربیع الآخر سنه ۷۶۵ در گذشت خواجه تاج الدین عراقی
و امیر ظهیر الدین ابراهیم و خواجه برهان الدین در سلک وزراء امیر مبارز الدین محمد منتظم بودند و همواره کما ینبغی بلوازم کفایت و کاردانی قیام می
نمودند **گفتار در بیان ظفر یافتن امیر محمد بن مظفر بر مخالفان نکودری و ذکر بعضی از حالات آن جمهور سروری**
در سنه تسع عشر و سبعمائه که بحکم سلطان ابو سعید بهادر خان ایالت خطه یزد تعلق بامیر محمد مظفر گرفت جمعی از نکودریان که در حدود سیستان
بودند بسرحد یزد آمده دست بفتنه و فساد و قطع طریق کشاده برآوردند و امیر مبارز الدین محمد از آن خبر شده با شصت نفر از دلیران شجاعت آیین
عنان بکران بجانب منازل نکودریان معطوف ساخت و در سرحد عبد الملک بمخالفان رسیده با آنکه هنوز بیست ساله نشده بود و هم از گرد راه
بر ایشان حمله فرمود و نکودریان در مقام مقاومت ثبات قدم نموده تیرباران کردند و هفتاد و سه زخم تیر بجوشن جناب مبارزی رسید اما چون در بنیاد
جبلته عنایت الهی بود ذات مبارکش مجروح نگردید بیت گر از گردون ببارد خنجر و تیر نیاید کارگر بی حکم تقدیر و در اثنای اشتعال نیران
قتال یکی امیر محمد را زخم تیری از پای در آمد و میراخوران اسپی دیگر کشیدند آن نیز بر تیر دیگر سقط شد و در آن اثنا جمعی دیگر از عساکر مظفر لوا از عقب
جناب مبارزی بمعرکه رسیدند و اقدام قرار نکودریان متزلزل شده روی بوادی فرار آوردند و امیر محمد از عقب ایشان اسپ برانگیخته
نورور را که او از اکثر آن قوم بدرو ... بهلوانی ممتاز بود بقتل رسانید و کریه را که یکی از روسای ایشان بود اسیر گردانیده مظفر و منصور از میدان
نبرد بازگشته کریه را در قفص آهنین کرده و سر نورور را که در ... آویخته باردوی سلطان ابو سعید بهادر خان فرستاد و سلطان مجدد آثار التفات
بر حال جناب مبارزی انداخته انواع الطاف و اصناف اعطاف ارزانی داشت اما نکودریان چون شکسته رکاب و گسسته عنان از قبول
خویش نزول نمودند بار دیگر جمعیتی ساخته و عزم انتقام جزم کرده چهار صد سوار شمشیر زن نیزه گذار تا نواحی میبد تاختند و خبر وصول آن قوم
بسمع جناب مبارزی رسید با هفتاد مرد از دلیران صف شکن روی بجنگ ایشان آورد و درین نوبت نیز بعد از وقوع محاربت [illegible]
گرد ادبار بر چهره روزگار اشرار پاشید و نسیم نصرت از مهب گلشن اقبال بر پرچم علم جناب مبارزی وزید و تومن که سرخیل نکودریان بود با فوجی
از لشکر دشمن کشته گشته بقیه ایشان گریز بر ستیز اختیار کردند و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر عنان مستقر دولت معطوف ساخته روس ... مبارک
قطاع الطریق را باردوی همایون فرستاد و بیشتر از پیشتر بعواطف خسروانه اختصاص یافته قدم بر مسند جلالت نهاد و بعد از آن واقعه چند کرت
دیگر امیر محمد مظفر را با نکودریان محاربات بوقوع انجامید و ماده فساد آن جماعت در مدت سیزده چهارده سال به بیست و یک مصاف منقطع
گردید و در سنه خمس و عشرین و سبعمائه جناب مبارزی را پسری خورشید منظر تولد نمود و بشاه شرف الدین مظفر موسوم گشت و در سنه تسع و عشرین
و سبعمائه امیر محمد دختر قطب الدین شاه جهان را در حباله نکاح کشید و در سنه ثلث و ثلثین شاه شجاع الدین از آن منکوحه تولد گردید و در سنه اربع و ثلثین جناب مبارزی شاه
مظفر را مصحوب خویش گردانیده بملازمت سلطان ابو سعید بهادر خان رفت و مهر پادشاه بر آن پدر و پسر ... نظر تربیت و عنایت ساخت که

ساخت که موجب رشک و حسد امرا و ارکان دولت شد و در آن سال سلطان ابو سعید بقشلاق بغداد شتافته امیر محمد نیز اقبال آستان ملازمت
موکب اعلا اختیار نمود و از بغداد بنجف رفت و بشرف زیارت مرقد معطر و مشهد منور امیر المؤمنین حیدر سلام الله علیه مشرف گشت و از آن
مقام ملازم الاحترام بدار العباده یزد مراجعت فرمود و در سنه ۷۳۶ آفتاب حیات سلطان ابو سعید بهادر خان روی بمغرب فنا آورد و در جمادی
الاولی سنه سبع و ثلثین کوکب وجود قطب الدین شاه محمود ابن محمد مظفر از کتم عدم طالع شد برافق ظهور جلوه کرد **ذکر شمه از احوال ممالک
فارس و عراق و ملاقات کردن امیر محمد مظفر با امیر شیخ ابو اسحاق** بعد از وفات سلطان ابو سعید بهادر خان و فقدان
پادشاهی نافذ فرمان در ولایت ایران بهر بلده از بلاد عراق عجم و فارس متغلبی رایت علم انا و لا غیری برافراشت و در هر گوشه بی توشه سر حکومت
برآورده خیال سروری با خود محکم داشت هر کریزی خواست که امیری کرده و هر فقیری در فکر آن شد که با نعمت ثروت او چگونه بحصول پیوندد
اولاد امیر محمود شاه اینجو بواسطه وفور تعلق بگی و مشاهده علی که در شیراز داشتند تمامت آن مملکت را ملک خود پنداشتند امیر مسعود شاه که از سایر
برادران ... بود اطراف آن بلاد را بواجبی ضبط کرد و امیر شیخ ابو اسحق بمزید مکارم اخلاق استغنا داشت روی بجانب دار العباده یزد آورد و امیر
محمد با اکثر ملازمان او را استقبال کرده در حین ملاقات از خوف انفعال بر ناصیه حوال امیر شیخ ابو اسحق ظهور نمود و بر زبان آورد که ما بواسطه مسابقت
امیر مسعود شاه بدینجانب آمدیم و اینجا همت بر کسب فضایل نفسانی مقصور است و جملگی همت بر حصول الکمالات انسانی محصور بیت حدیث من
مفاعیل و فاعلات بود من از کجا سخن سر مملکت از کجا و جناب مبارزی بصیقل کلام محبت آمیز زنگ اندوه از مرآت خاطرش بزدود و کما ینبغی
بلوازم ضیافت پرداخته آن مهمان عزیز را گسیل کرد و امیر شیخ بطرف کرمان رفته چون آنجا نیز کاری پیش نتوانست برد باز روی بمملکت یزد آورد
بخیال آنکه بمکر و حیله ... مقصود انگیزد و بدست مکر و فریب در دامان عروس آن ولایت آویزد جناب مبارزی این معنی را دانسته دروازه
... مضبوط ساخت و اعلام ظفر اعلام بقصد جنگ و جدال برافراخت و بعد از تساوی صفین و تقابل مبارزان طرفین شیخ شهاب الدین حلی ...
که امیر مظفر هرگز از صواب دید او تجاوز جایز نمیداشت قدم در میدان مصالحه نهاد و بصورت ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما
بر لوح خاطر نگاشته زلال موعظت و نصیحت آتش غضب جانبین را تسکین داد و امیر شیخ بصلح راضی گشته بلکه منت دار شده روی بطرف شیراز
نهاد **گفتار در بیان بسط بساط موافقت میان امیر پیر حسین چوپانی و امیر مبارز الدین محمد مظفر و ذکر تسخیر
مملکت شیراز و کرمان بعنایت مالک الملک اکبر** در سنه اربعین و سبعمائه امیر پیر حسین چوپانی عازم استخلاص شیراز گشته
از امیر محمد مظفر استمداد نمود و جناب مبارزی ملتمس او را مبذول داشته بعد از تاکید مراسم عهد و پیمان با سپاه فراوان از یزد روانه شده در صحرای فارس
اجتماع ... دست داد چون امیر مسعود شاه بر وفور عدد اعدا اطلاع یافت بصوب کازرون شتافت و جناب مبارزی بنابر صواب
امیر پیر حسین او را تعاقب نموده امیر مسعود شاه بجهت تفرق خیل و سپاه بدار السلام بغداد خرامید و روزی چند در پناه امیر شیخ حسن بزرگ [illegible]
و امیر محمد مظفر قرین فتح و ظفر باردوی امیر پیر حسین مراجعت کرده آن دو نیک اختر باتفاق یکدیگر ظاهر شهر شیراز را مضرب خیام عساکر نصرت
انجام گردانیدند و در امر محاصره و محاربه بطریق سعی و اهتمام سلوک داشته مردم شهر از بیم حسام خون آشام جناب مبارزی مجال آن نداشتند
که باقدام تهور سر از دروازه بیرون کنند و تفنگچیان تیر ... کارگر ده چون مبانی سور روی بانهدام آورد قاضی مجد الدین اسمعیل بن یحیی فالی که از جمله اکابر
زهاد و فضلا بود پای در میدان مصالحه نهاد و این بیت را ثبت نموده نزد امیر محمد فرستاد بیت مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند ترا
چه شد که همه قلب دوستان شکنی و بواسطه مساعی جمیله آن بزرگ دین قواعد عهد و پیمان استحکام یافته شهریان ابواب دروازه ها باز گشادند و امیر
پیر حسین چوپانی در غایت اقبال و کامرانی بشهر در آمد ایالت ولایت کرمان را بامیر محمد داد و او را با عساکر ظفر قرین بدان جانب فرستاد و جناب ...
در محرم الحرام سنه احدی و اربعین و سبعمائه بکرمان رفته ملک قطب الدین نیکروز که در آنوقت حاکم آن مملکت بود گریز بر ستیز اختیار نمود و بجانب ...
توجه فرمود و جناب مبارزی بلده کرمان را بیمن مقدم شریف خطه امن و امان ساخته جهت آسایش رعیت اکثر سپاه را متفرق گردانید چون ملک قطب
الدین نیکروز در هرات اقامت فرمود و تسخیر ملک کرمان را در نظر ملک معز الدین حسین کرت که در آن زمان والی هرات بود آسان نمود و ملک ...

که از سایر برادران اکابر

با فوجی از سپاه غور بمدد او تعیین کرد و نیکروز با آن لشکر متوجه کرمان گشته روز مختفی میشد و شب مسافت می پیمود تا بچهار فرسخی آن بلده رسید و جناب مبارزی از وصول مخالفان وقوف یافته بنابر تفرق سپاه در جوف لیل بجانب انار سرحد رفت و روز دیگر قطب الدین نیکروز و همعنان ملک داود بشهر درآمده بضبط مملکت را پیش نهاد همت ساخت و امیر محمد در انار سرحد سپاه جمع ساخته نوبت دیگر لوای توجه بصوب کرمان برافراخت تا در دروازه چهار طاق رانده و در آن موضع میان جناب مبارزی و قطب الدین نیکروز آتش قتال التهاب یافت و شاه شرف الدین مظفر و شاه سلطان بکمال جلادت و پهلوانی ظاهر کرده غوریان روی بوادی فرار نهادند و امیر مبارز الدین ... از محل نزول زننده دلان ساخته در محاصره شهر این عقده سکان بتمام فرمود و در خلال آن احوال از پیش امیر پیر حسین چوپانی فوجی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بمدد رسیدند و ملک قطب الدین نیکروز خود را بعد روز دیده و بدیده تخیلش تیره گشت و بار دیگر بهانه آوردن سپاه راه خراسان پیش گرفت و ملک داود چند روزی در شهر توقف نموده ناگاه خواجه تاج الدین عراقی که مدبر امور کرمانیان بود از شهر بیرون رفت و خود را ... بامیر محمد مظفر رسانید منصب وزارت یافت و باصناف عواطف مخصوص گردید و بعد از خروج او هر روز طایفه از مشاهیر رجال حمایت ابطال از ملک داود روی گردان شده بامیر محمد پیوستند لاجرم آثار عجز و انکسار بر صفحات احوالش لایح گشت و قاصدی نزد جناب مبارزی فرستاده التماس نمود که عساکر منصوره متعرض او نگردند تا شهر را بازگذارد و روی بصوب وطن مألوف آورد و جناب مبارزی این ملتمس را بحسن قبول تلقی فرموده ملک داود از همان راه که آمده بود بازگشت و امیر محمد در جمادی الاخر سنه احدی و اربعین و سبعمائه بار دیگر بکرمان درآمده بدست مرحمت بساط ظلم و عدوان درنوشت آنگاه امیر مبارز الدین محمد مظفر کمند همت عالی نهمت بر کنگره تسخیر قلعه بم انداخت و آن حصار از دور سلطان ابوسعید بهادرخان تا آن زمان در تحت تصرف اخی شجاع الدین بود جناب مبارزی چند نوبت بپای آن قلعه آسمان کردار لشکر کشیده لوازم محاربه و محاصره بتقدیم رسانید و بعد از کشش و کوشش بسیار اخی شجاع الدین با تیغ و کفن بدرگاه خسرو صف شکن شتافت و مفاتیح قلعه بم و توابع را تسلیم نموده روی مسکنت بر زمین سود و امیر محمد نخست طریق عفو و اغماض مسلوک داشت اما بعد از آن او را از روی جبال مخالفتی فهم کرده چشمه حیاتش را بخاشاک ممات بینباشت

ذکر مآل حال امیر پیر حسین چوپانی و رسیدن امیر شیخ ابو اسحق بمرتبه علیه جهانبانی

در سنه اثنی و اربعین و سبعمائه میان امیر پیر حسین چوپانی و امیر محمد مظفر بواسطه افساد اهل فتنه و شر غبار نقار ارتفاع یافت و جناب مبارزی از امیر پیر حسین متوهم شده هر چند امیر محمد دفع مواد نزاع و شین او را بشیراز طلبید اجابت ننمود و بدین سال امیر پیر حسین قصد تربیت امیر شیخ ابو اسحق بن امیر محمود شاه اینجو کرده زمام ایالت اصفهان را در کف کفایتش نهاد و چون امیر شیخ در اصفهان بر مسند حکومت نشست ملک اشرف روی بتسخیر مملکت عراق و فارس آورد و امیر شیخ حقوق رعایت امیر پیر حسین را نابوده انگاشته بملک اشرف پیوست امیر پیر حسین متوجه میدان مقابله گشته در قصر زرد منزل کرد و از احشام و صحرا نشینان خلقی کثیر روی بدو آوردند ناگاه مولانا شمس الدین صاین قاضی سمنانی و امیر طیب شاه و امیرزاده علی سلیمان از وی گریخته بملک اشرف ملحق شدند و از این جهت اختلال احوال امیر پیر حسین راه یافته بصوب تبریز شتافت تا از پسر عم خویش امیر شیخ حسن کوچک استمداد نماید و شیخ حسن بخلاف متوقع او را در سلطانیه زهر داد و ملک اشرف قابل کلفت حرب و مشقت طعن و ضرب ممالک عراق گشته بجانب شیراز آمد و قبل از وصول معتمد امیر شیخ تدبیری انگیخته بشعبده و نیرنگ صاحب افسر و اورنگ شد بیان این سخن آنکه چون امیر شیخ ابو اسحق را بملک شیراز اختصاص تام بود و در آن هنگام که ملک اشرف بسرحد آن ولایت رسید بعرض رسانید که اگر اجازت باشد بنده پیشتر بشهر درآمده بترتیب نزل و ساوری پردازد و ملک اشرف رخصت فرموده امیر شیخ ابو اسحق بشیراز خرامید و بمعاونت کلویان و اشراف و اعیان شهر را مضبوط ساخته صدای مخالفت باوج عیوق رسانید چون این خبر در اردوی ملک اشرف شیوع یافت جمعی که از ... فراهم آمده بودند بنات النعش متفرق شدند و ملک اشرف متحیر شده بعضی از مواضع فارس و عراق را باتش قهر و غضب بسوخت و روی بجانب آذربایجان آورد و امیر شیخ ابو اسحق بر سریر حکومت فارس صعود نمود و چون کیفیت این واقعه بسمع امیر شیخ حسن بزرگ رسید امیر مسعود شاه و یاغی باستی را بمدد او گسیل فرمود و امیر شیخ ابو اسحق حل و عقد مهام سلطنت را در برکت بازگذاشته شیراز را بآستان جلالت آستانش ملاذ و مرجع خود ساخته

و انستند یاغی باستی از مشاهده این معنی در تاب شده فرصتی جست و ناگاه کاردی بر پهلوی محمود شاه فرو برده او را بکشت و مردم شهر دو فرقه گشته جمعی بامیر شیخ ابو اسحق پیوستند و طایفه جانب یاغی باستی گرفتند و چندی در میان جانبین غبار نزاع و شین مرتفع بوده بالاخره یاغی باستی بجانب آذربایجان گریخت و امیر شیخ در سلطنت استقلال یافته پرتو اهتمام بر ضبط امور ملک و مال تافت و خطبه و سکه را باسم و لقب خویش زیب و زینت داده ابواب لطف و احسان بر روی روزگار طوایف انسان بگشاد بیت راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

ذکر وصول طایفه از اشرفیه بیزد و نائین و رسیدن مولانا شمس الدین صاین بخدمت امیر مبارز الدین

و در محرم الحرام سنه اربع و اربعین و سبعمائه ملک اشرف چوپانی با فوجی از لشکریان جهة تاراج و غارت بجانب قصبه نائین فرستاد و چون آن قصبه از توابع ولایت یزد است امیر مبارز الدین محمد مظفر شاه سلطان را بدفع اضرار اشرف نامزد فرمود و ایشان از راه غیر معهود قطع مسالک نموده خود را در حصار نائین انداختند و روز دیگر اشرفیان دست بافکندن تیر و سنگ برآورده بیک حمله چند رخنه در فصیل ظاهر ساختند و طوفان بلا بالا گرفته شاه سلطان با جمیع از پهلوانان از دروازه بیرون تاختند و بزخم شمشیر آبدار آتش طغیان مخالفان را بر وجهی منطفی گردانیدند که ایشان را یقین شد که انقلاع آن قلعه نتوانند گرفت بنابران در وقت تحویل خورشید بسرحد غروب ترک حرب کرده بازگشتند و در خلال آن احوال ملک اشرف بار دیگر عازم شیراز شد و قاصدی نزد امیر محمد مظفر فرستاده مدد طلبید جناب مبارزی جواب داد که خاطر شریف حضرت اشرفی را آن جهت که بین الجانبین طریق موافقت و مرافقت مسلوک بوده باید که مولانا شمس الدین صاین قاضی را که پیوسته در مجلس عالی زبان بغیبت مخلصان حقیقی میگشاید ماخوذ و مقید بدین جانب فرستد ملک اشرف بنابر استمالت خاطر امیر محمد مولانا شمس الدین را گرفته بیزد که در آن زمان مسکن جناب مبارزی بود ارسال داشت و چون خدمت مولوی بدانجا رسید شفقتاً انگیخته منظور نظر عاطفت و احسان گشت و متعاقب این حال خبر متواتر شد که شیخ حسن چوپانی وفات یافت و ملک اشرف عنان بصوب آذربایجان ... جناب مبارزی چمن مملکت را از خار تسلط اعدا پیراسته دیده فارغ البال از یزد بکرمان رفت و میان آنجناب و مولانا شمس الدین قاضی عهود و مواثیق بقسم مؤکد شده بر آنجمله قرار گرفت که مولانا صاین قلعه سیرجان را که در تصرف گماشتگانش بود بتسلیم ملازمان امیر محمد مظفر نماید و صاحب اختیار امور ملک و مال بوده هر سال مبلغ صد هزار دینار کپکی علوفه گیرد و بعد از آن خدمت مولوی از جناب مبارزی التماس نمود که او را برسم رسالت نزد شیخ ابو اسحق فرستد تا بزلال نصیحت غبار کدورت از حاشیه ضمیرش فرو شوید و ابر توحش ... امیر محمد مظفر سازد و جناب مبارزی این التماس را بعز قبول اقتران داده مولانا چون بمقصد رسید امیر شیخ ابو اسحق وزارت مملکت خود را بشرکت سید غیاث الدین علی یزدی بوی مفوض گردانید و خدمت مولوی دفتر عهد و پیمان امیر مبارز الدین محمد را بر طاق نسیان نهاده از آنچه تقبل فرموده بود تغافل نمود ای سید من عهد تو سر تا سر همه باد و چون کیفیت بی وفائی مولانا شمس الدین بامیر محمد رسید خواجه تاج الدین عراقی را که خدمت مولوی باغوای او متقبل رسالت شیراز گشته بود مخاطب ساخت که از موقف سیاست حکم بقتلش صدور یافت و خواجه تاج الدین در آن حین این بیت بر زبان آورد بیت بر تاج عراقی رسن لطف بخش تا خسرو تاج بخش خوانند ترا و جناب مبارزی او را رحم فرموده بخشید و بمنصب وزیر گردانید اما بعد از چند گاه دیگر خواجه بجرمی متهم شده شهید گردید والحکم لله العلی الملک المجید

گفتار در بیان لشکر کشیدن امیر شیخ ابو اسحق بدار الامان کرمان و ذکر کشته شدن امیر ظهیر الدین ابراهیم و مولانا شمس الدین صاین بتقدیر حی قیوم

چون امیر شیخ ابو اسحق از ضبط ولایت شیراز فراغت یافت تسخیر کرمان پیش نهاد همت ساخت و در سنه ۴۵ بعزیمت بصوب سیرجان نهضت و در راه خرابی بسیار کرده بیکناگاه در ظاهر آن بلده نزول نمود و پهلوان علی واری که از قبل امیر محمد مظفر کوتوال سیرجان بود ... در قلعه تحصن فرمود و امیر شیخ دانست که دست امید بدامن تملک آن حصار نمیرسد بنابران آتش قتل و غارت در محلات بیرون شهر زده روی بجانب کرمان آورد و چون در قریه بهرام جرد نزول کرد شنید که امیر محمد مظفر تمامی لشکر اوغانی و جرمائی و اعراب و احشام عراق را با خود متفق گردانیده مستعد قتال و جدال است و از این جهت اندیشناک شده قاصدی بطلب امیر ابراهیم صواب فرستاد تا بتوسط او جناب مبارزی مصالحه نماید و امیر ابراهیم که نسبت بامیر شیخ سبق معرفتی داشت از امیر مبارز الدین محمد استجازه نموده باردوی شیخ ابو اسحق شتافت و او را بر سلوک طریق مخالفت ملامت کرده بصوب شیراز بازگردانید و ... فرمود که من نیز عنقریب بدان صوب خواهم آمد آنگاه امیر ابراهیم صواب از بهرام جرد بکرمان رفته بلطایف الحیل از جناب مبارزی اجازت

رفتن شیراز طلبید و رخصت شده متوجه مقصد گردید و بعد از وصول امیر شیخ خواجه غیاث الدین علی و مولانا شمس الدین صاین را از وزارت معزول ساخته آن منصب بمن حیث الاستقلال با امیر ابراهیم صواب تفویض فرمود و امیر ابراهیم چون از زیور صواب بی بهره بود آغاز سفاهت کرده ابواب منافع امراء و ارکان دولت را بر ایشان بر روی ایشان مسدود گردانید و در طمع انداختند تا فرصت نگاه داشته بر جناب وزارت مآب قتل رسانید و دیگر امیر غیاث الدین بشرکت مولانا شمس الدین وزیر گردید و چون بر کاه در میان آن دو وزیر منازعت روی نمود سید غالب آمد مولانا بهانه استخراج اموال ولایت بر مو زر رفت و آتش ظلم و بیداد در سواحل زد و فصل بهار عازم سردسیر کرمان شد و هزاره اوغانی و جرمانی را بوعده و وعید مطیع گردانیده بکار پنداربکاخ و ملغ راه داده و خود را مرد شجاعت آثار تصور نموده در آن اثنا پسرش مجد الملک از شیراز مکتوبی بنظر پدر فرستاد مضمون آنکه سید غیاث الدین اعتبار تمام یافته مصلحت چنان مینماید که آنحضرت در مراجعت مسارعت نماید بلکه سعی در تسخیر کرمان فرماید و جناب مولوی با هزار سوار از ملازمان شیخ ابواسحق و ده هزار از مغولان اوغانی و جرمانی و جمعی کثیر از مردم هر جائی روی توجه بجانب کرمان نهاد و جناب مبارزی از استماع این خبر برآشفته با وجود عارضه درد پای با هزار مرد رزم آزما متوجه او گشت و بعد از تلاقی فریقین در حمله نخستین مولانا شمس الدین پشت بر معرکه ستیز کرده روی بوادی گریز نهاد و جناب مبارزی از عقب شتافته اکثر امرا و عظماء آن سپاه را اسیر و دستگیر ساخت و نقش نفس بازگشته جمعی از عساکر نصرت مآثر را بکار حبشی مولانا شمس الدین فرستاد و جناب مولوی بدست جماعت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد و چون خبر این شکست تازه بامیر شیخ ابواسحق رسید بتحقیق پیوست سپاهی مانند امواج دریا با اشجار بسیار و بسیاری مطر آثار اعطار بیشمار همچون کوه آهن سنگدل پولادپوش و چون سیل و باران افغان و خروش مجتمع ساخته رایت عزیمت بصوب کرمان برافراخت و امیر مبارز الدین محمد در شهر متحصن گشت شیخ بعد از وصول آغاز محاربه و محاصره فرمود و جناب مبارزی روزی مانند شیری خشمناک و هژبری بیباک از دار الامان کرمان بیرون تاخته در حمله اول ابوبکر اختاجی را که پشت و پناه سپاه شیراز بود بشمشیر کین از پشت زین بر روی زمین انداخت و این معنی موجب دلشکستگی مخالفان شده چند روزی از جانبین بانگیختن غبار جنگ و شین پرداختند و چون امیر شیخ دید که کاری از پیش نمیتواند برد و از ظاهر کرمان کوچ کرده براه یزد روی بصوب شیراز نهاد

ذکر شمه از حال هزاره اوغانی و جرمانی و بیان غلبه ایشان بر جناب مبارزی کشورگشائی

در زمان جهانبانی ارغون خان هزاره جرمانی و اوغانی که در سلک مغول انتظام داشتند بموجب التماس جلال الدین سیورغتمش قراختائی بمحافظت حدود کرمان آمده بودند و در مواضع و مراتع آن ولایت ساکن گشته اموال و مواشی بسیار پیدا کردند و چون شجاع تیغ ظفر پیکر امیر محمد مظفر پرتو تسخیر بر کرمان انداخت ایشان را بشرف ملاطفت و مواصلت مشرف ساخت اما آن قوم که صورت بیگری داشتند و آن را تعظیم نمودند بواسطه عداوت ملی و شرارت جبلی و هر چند گاه قدم در وادی عصیان و طغیان نهاده متعرض نهب و تاراج مسلمانان میشدند و جناب مبارزی در صدد محاربت آن بدکیشان درآمده بزخم تیغ آبدار نیران فساد ایشان را تسکین میداد و در سنه سبع و اربعین و سبعمائه که امیر شیخ ابواسحق در مملکت عراق ویرانی بسیار کرده بشیراز بازگشت نوبت دیگر هزاره جرمانی و اوغانی آغاز طغیان نموده متعرض بجانب آینده و رونده و دراز ساختند و باعلام شجاعت عصیان مبادرت جسته لواء مخالفت افراختند و چون گلگونه فتنه و فساد اصحاب عناد بعرض جناب مبارزی رسید آن خیال تکرر دفع بنیاد ایشان بسهل وجهی میسر خواهد گردید از کار ایشان با چندان حسابی برنداشت ولی آنکه برق سپاه نماید علم توجه بجانب خصم برافراشت و چهارده هزار خاوران بر آن دشمن تاخت و در حمله اول اکثر ایشان را پریشان ساخت اوغانیان بعد از هزیمت مراجعت کردند و بهیات اجتماعی روی توجه بجناب مبارزی آوردند و چون در آن زمان عساکر نصرت نشان بغارت و تاراج مشغول بودند شکست یافته هر قومی بطرفی فرار نمودند و جناب مبارزی مانند آفتاب بلند تنها روی بمواکب کواکب آورده فرداً و حیداً با اعدا کارزار میکرد و تا هفت زخم بدان نفس رسیده از اسپ خطا شده درین حال پهلوان علیشاه از سر جان گذشته بی کران برخواسته اسپ خویش پیش کشیده امیر مبارز الدین برآن بار گیر باد رفتار سوار شده جان از عرقاب بلا بیرون برد مخالفان پهلوان علیشاه را با قرب ششصد دلاور نامدار بقتل رسانیدند

بیت

زمانه چنگ و بد آیینش است ستاره کهی دوست گه دشمنست

و این خبر بشیبانی که از آن بدتر نخواهد بود بعد از سه روز بکرمان رسیده شاه شجاع باتفاق خواجه برهان الدین وزیر جهة تحقیق خبر به عمال بهر طرف دوانیده دروازهای شهر را مضبوط گردانید و روز دیگر مژده سلامتی ذات جناب مبارزی بصحت پیوسته خواجه برهان الدین چند قطار شتر و استر داد و ا

و اوانی و ظروف نقره و زر از خانه خویش سرانجام نموده بهمشان اعیان شهر باستقبال جناب مبارزی شتافت و آن نکو خدمتی موقع قبول یافت

گفتار در بیان اقدام امیر شیخ ابواسحق کرة بعد اخری بنقض قواعد میثاق

چون از تسلط هزاره اوغانی و جرمانی بوساطت مرحمت سید سعید صدر الدین عجمی و حاکم ابرقوه ملک نصیر الدین میان امیر شیخ ابواسحق و امیر محمد مظفر مبانی عهد و پیمان بعلاقه ایمان تاکید یافته بود و ابواب مصالحت و اتحاد مفتوح شده بنابر آن چون جناب مبارزی منهزم بکرمان رسید از کمال مکارم شیخ ابواسحق توقع میداشت که او را لشکر و یراق مستظهر گرداند تا از دشمنان انتقام کشد و امیر شیخ بخلاف متصور سرداران هزاره اوغان و جرمان را مشمول انعام و احسان گردانیده و همت بر استیصال نهال اقبال امیر محمد مصروف داشته و در شهور سنه ثمان و اربعین و سبعمائه امیر سلطان شاه جاندار را با دو هزار سوار جرار بمدد اوغانیان بدکردار ارسال داشت و خود نیز با لشکر از قفای امیر سلطان شاه پیش بطرف یزد در حرکت آمد و سلطان شاه با آن طایفه گمراه پیوسته باتفاق ظاهر کرمان را محل اقامت ساختند و بمحاصره و محاربه پرداختند و امیر شیخ نیز بیزد رسیده بنابر آنکه حاکم آنجا شاه مظفر در ملازمت پدر بود و آن خطه بحیطه تصرف درآورد و شاه مظفر بعد از استماع این خبر جهة محافظت اهل و عیال خود که در میبد بودند بر جناح استعجال از کرمان بدانجانب شتافت و مقارن آن حال امیر شیخ ابواسحق محمدی دزد را از اصفهان روانه میبد گردانید و آن نامور سردار بظاهر آن حصار رسیده آغاز محاصره و محاربه نمودند شاه مظفر با معدودی از دلیران غضنفر آثار از دروازه بیرون تاخت و در حمله اول بقضا و قدر آن نامدار را اسیر گردانیده و جمعی کثیر را شربت مرگ چشانید و این خبر بشیخ ابواسحق رسید و با بیست هزار سوار بظاهر آن قلعه شتافت و نیران جنگ و حرب التهاب یافته چند روز از جانبین غایت کوشش بتقدیم رسانیدند و امیر شیخ ابواسحق را امتداد ایام محاصره ملول شد چون دانست که شاه مظفر بکرتیغ و خنجر تسخیر پذیر نیست لابد صحبتی فرستاده بخنان صلح آمیز پیغام داد و بنابر آنکه شاه مظفر از جانب پدر اجازت مصالحه نیافته بود آن ملتمس را بسمع اجابت نشنود و آخر الامر امیر شیخ روزی یکسواره به در قلعه رفته و از اسپ پیاده گشته گفت

بیت

بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت بشرط آنکه نگوییم از آنچه رفت حکایت

آنگاه شاه مظفر از حصار بیرون آمده آن دو سردار یکدیگر را در کنار گرفتند و هر یک بمنزل خود بازگشتند بعد از آن امیر شیخ عنان عزیمت بطرف یزد تافت و چون بدانجا رسید شنید که سلطان شاه جاندار و هزاره اوغان و جرمان مهم کرمان را ناچار فیصل نتوانستند داد و بار دیگر بتوسط سید صدر الدین عجمی و خواجه عماد الدین محمود که بوفور استعداد و قابلیت محسود برنا و پیر بودند و در شیوه تقریر و تحریر معتمد برنا و پیر با جناب مبارزی صلح نمود و سلطان شاه را از طلب بدر بجانب شیراز نهضت فرمود و چون هزاره جرمان و اوغان تنها ماندند رسولان چرب زبان با اعتذار و استغفار بکشادند و امیر مبارز الدین رقم عفو بر جراید جرایم آن طایفه کشید و با ایشان طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشت در یک روز هزار جامه باعیان آن قوم بخشید اما بعد از چند روز بار دیگر مخالفتی از آن گروه سر برزد و امیر محمد در مقام انتقام آمده در اندک زمانی بسیاری از رؤسای ایشان را بقتل رسانید و در سنه تسع و اربعین و سبعمائه بعرض شریف جناب مبارزی رسید که طائفه از بقیة السیف جرمان و اوغان در گرمسیرات کرمان خرابی فراوان میکنند بنابر آن شاه شجاع را که در آن زمان شانزده ساله بود با لشکری نصرت نشان بجانب جرفت و رودبار روانه فرمود و اوغانیان بقلعه سلیمانی تحصن جسته شاه شجاع اموال و اثقال ایشان را بباد غارت و تاراج برداد و آغاز محاصره آن قلعه کرد و مقارن آن حال دیگر امیر شیخ ابواسحق بانهدام مبانی عهد و پیمان اقدام نموده امیر سلطان شاه را با فوجی از لشکر جرار بکرمانات و حدود و بمن فرستاد و با او مقرر ساخت که بعد از فراغ از آن مهم بامداد هزاره جرمان و اوغان قیام نماید و امیر سلطان شاه که از کثرت تهتک و نقض میثاق امیر شیخ ابواسحق بتنگ آمده بود خط بطلان بر ورق اخلاص او کشید و بخدمت جناب مبارزی شتافت و بعین عنایت ملحوظ گشته در سلک خواص مرا انتظام یافت در آن اثنا شاه شجاع سالماً غانماً از ظاهر قلعه سلیمانی بازگشته بپدر پیوست و در سنه امیر شیخ ابواسحق نوبت دیگر با جمعی کثیر از اهل فارس بیزد رفت و شاه شرف الدین مظفر اطراف شهر و قلعه را مضبوط و محفوظ ساخته رایت مدافعت و ممانعت برافراخت و لشکر شیراز در امر محاصره و محاربه هر چند سعی نمودند کنگره آن حصار بتسخیر نتوانستند انداخت لاجرم بعد از هجوم سپاه برودت ... برخاسته بشیراز شتافتند و در سنه امیر شیخ ابواسحق امیر بنگاه را که از امراء معتبر مملکت روم بود با جنود نامعدود بجنگ امیر محمد مظفر روان فرمود و جناب مبارزی بر توجه مخالفان اطلاع یافته با اولاد امجاد و سپاه جلادت نهاد از دار الامان کرمان باستقبال دشمنان توجه فرمود و در موضع پنج انگشت هر دو فریق بهم رسیده از جانبین جمعی ...

الدین

شجاعت

اقوام

کشته شد

داستان آمدن ایلچیان جناب مبارزی ... زبان [illegible]

و در آن اوقات از ملک اشرف ... [illegible]

شاه مظفر

دریای هیجا گشتند و آخر الامر بیمن مقدم شجاعت و مردانگی شاه شجاع حریف نصرت و ظفر رفیق امیر محمد مظفر شده و نیکجا با چار طریق فرار پیش گرفته قرین نکبت و انکسار با امیر شیخ ابو اسحق پیوست

گفتار در بیان نهضت امیر مبارز الدین محمد مظفر بجانب شیراز و پیوستن شاه مظفر بجوار مغفرت پادشاه بی نیاز

در اوایل سنه اربع و خمسین و سبعمایه همت بلند نهمت ارجمند امیر مبارز الدین محمد را بر آن داشت که کمند اندیشه بر کنگره تسخیر مملکت شیراز اندازد و سپاهی که از غبار سم سمند شان آئینه سپهر تیره میشد و از روایت شعشعه اسلحه ایشان دیده ماه و مهر خیره میگشت علم نهضت بدانجانب افراخت و امیر شیخ ابو اسحق از توجه جنود عراق واقف شده بعد از تقدیم مشوره عمدة المتأخرین قاضی عضد الدین الایجی را که شمه از حال خجسته مآلش در جزو اول صحیفه تحریر یافت برسم رسالت نزد امیر مبارز الدین محمد فرستاد و التماس مصالحه نمود و خدمت قاضی در صحرای ... بموکب امیر محمد پیوسته جناب مبارزی در تعظیم و تکریم علامه زمان بقدر امکان مبالغه فرموده و مبلغ پنجاه هزار دینار جهت خاصه آنجناب و ده هزار دینار برای خدام و ملازمان عنایت کرد و شاه شجاع مختصر ابن حاجب پیش قاضی خوانده بانواع فواید مستفید گردید و قاضی بعد از چند روز که از رنج راه برآسوده در تمهید قواعد صلح و صفا آغاز گفت و شنود نمود اما فایده بر آن مترتب نگشت و جناب مبارزی جواب داد که بر عهد و پیمان شیخ ابو اسحق مطلقا اعتماد نیست زیرا که هشت نوبت با من مصالحه نموده و باز راه منازعت پیموده و قاضی رخصت یافته بشیراز شتافت و آنچه گفته بود و شنوده بعرض امیر شیخ ابو اسحق رسانید و امیر شیخ از صلح نومید شده با لشکری چون سیل پر جوش ... بیرون شیراز را محل نزول ساخت لیکن بعد از قرب وصول جناب مبارزی وهم بر وی غالب گشته بشیراز درآمد و روز دیگر امیر محمد مظفر ظاهر آن بلده فرخنده را معسکر ظفر اثر گردانیده بقدر امکان در تضییق محصوران کوشید و از هر دو طرف نیران جنگ اشتعال یافته تیر و سنگ متصاعد و متساقط گردید چند ماه هر روز از وقتی که از افق مشرق علم نورانی صبح صادق نمایان میشد تا زمانی که تیغ آفتاب از جانب غروب بنیام میساخت شمشیر کینه و جدال آخته بود و رایات جنگ و قتال افراخته در خلال آن احوال مرضی عارض ذات امیر مبارز الدین محمد شد و آنجناب از غایت شعف بجنگ و حرب با وجود شدت آلام صبح و شام در محفه نشسته بدستور ایام صحت در امر محاصره و محاربه اهتمام مینمود تا آنکه از شربتخانه ... شربتی نافع نوشید اما ... وفات شاه شرف الدین مظفر مریض گشته در جمادی الآخر سنه مذکوره بجهان جاودان منتقل گردید و جناب مبارزی با وجود ابتلا بمصیبتی چنین بملاحظه آنکه مبادا دشمنان شماتت نموده دلیر شوند اصلا اظهار جزع و فزع نکرد و از غایت تهور ... میدان مردان می آورد و نعش شاهزاده را بمحروسه میبد ارسال فرموده اولاد او را دلجوئی و خاطر جوئی فرمود و شاه مظفر چهار پسر داشت باین ترتیب شاه یحیی شاه منصور شاه حسین شاه علی

ذکر فتح دار الملک سلیمانی و افتادن امیر شیخ بوادی سرگردانی

چون مدت شش ماه از محاصره شیراز امتداد یافت در سیم شوال هفتصد و پنجاه و چهار امیر محمد را فتح میسر شده امیر شیخ ابو اسحق بوادی فرار شتافت و مفصل این مجمل آنکه در آن اوان که جناب مبارزی در تضییق محصوران سعی مینمود چند واقعه دست داد که دلیل اقبال او بود اول آنکه امیر شیخ بی سببی ظاهر میر حاجی ضراب و حاجی شمس را که با رئیس ناصر الدین عمر خویشی داشتند و پیوسته بکمال انعام و احسان ... از اهالی شیراز ... بقتل رسانید و بدین جهت رئیس ناصر الدین که از اعیان کلویان بود از وی برنجید و خاطر سایر مردم ... از موافقتش متنفر گردید دیگر آنکه مجد الدین سربندی که از اعیان سرداران شیراز بود از شهر بگریخت و دست نیاز در دامن دولت امیر محمد مظفر آویخت و جناب مبارزی او را بایالت قلعه سربند ... سرافراز ساخت و مجد الدین یاغی شده و جناب مبارز الدین بر سرش تاخت و فتح واقع شده مجد الدین بدست افتاد و جناب مبارزی حصار ... را انهدام داد دیگر آنکه قاضی عضد الدین از طول محاصره ملول گشته بحیله که توانست خود را از شهر بیرون انداخت و جناب مبارزی بکمال ... و تبجیل باعزاز و احترام آن قدوه علماء اعلام پرداخت دیگر آنکه خواجه حاجی قوام الدین حسن که جهة مبالغه در اشاعه خیر و احسان انگشت نمای مرد و زن بود در روز جمعه ششم ماه ربیع الاول سنه مذکوره بباغ جنان توجه فرموده و او در شیراز اعتقاد و اعتبار داشت که در ایام محاصره روزی امیر شیخ ابو اسحق از وی پرسید که آیا کار ما و محمد مظفر بکجا خواهد رسید خواجه حاجی فرمود که تا من زنده باشم ... بعمارت جلال تو راه نخواهد یافت و این بیت سلطان الشعرا خواجه شمس الدین محمد حافظ در مدح حاجی قوام کافی است

بیت

دریای اخضر فلک و کشتی هلال — هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

دیگر آنکه در آن ایام که امیر محمد مظفر هر روز صبح تا شام روی بجنگ آورده باستعمال تیر و حسام قیام و اقدام مینمود امیر شیخ پیوسته بساط عیش و نشاط

گسترده بتجرع اقداح گلفام و مشاهده رخسار خوبان سیم اندام مشغولی میفرمود و در ارتکاب شرب مدام بمرتبه مبالغه میکرد که در روزی که امیر محمد مظفر بشهر درآمد امیر شیخ در غلو مستی آواز طبل شنیده گفت این چه غوغا و آشوب است جواب دادند که صدای کوس امیر محمد مظفر است فرمود که این مردک گران جان هنوز ... اینجاست دیگر آنکه امیر شیخ قصد قتل ناصر الدین عمر فرموده و کلو عمر این معنی را معلوم نموده در محله موردستان که مسکنش بود خود را محکم ساخت ... نزد جناب مبارزی فرستاده قبول کرد که هرگاه جنگ سلطانی در اندازند دروازه موردستان را بگشاید القصه چون آن اسباب که موجب نکبت امیر شیخ ابو اسحق و جهت دولت امیر محمد بود دست در هم داد در سیم شوال سنه مذکوره امیر محمد بن مظفر منصور از اطراف و جوانب شیراز جنگ در انداخت و کلو عمر بموجب مواضعه مذکوره میان خدمت بسته دروازه را بگشاد و جناب مبارزی با سالکان طریق جانبازی بشهر درآمده امیر شیخ بطرف شولستان گریخت و از آنجا بقلعه سپید که در زیر چرخ کبود نظیر ندارد در رفته محکم شد و قاصدی بعد از آن نزد امیر حسن ایلکانی مدد طلبید امیر شیخ حسن دو هزار مرد شمشیرزن بامداد او نامزد فرمود و چون آن لشکر با امیر شیخ پیوست عازم شیراز گشت و جناب مبارزی شاه شجاع را بدفع مخالفان ارسال داشته قبل از تلاقی فریقین امیر شیخ ابو اسحق بنفس نفیس باصفهان رفته شاه شجاع بشیراز بازگشت و مقارن آن حال امیر علی سهل ولد امیر شیخ که در سن ده سالگی بود و بحسن خلق و جودت طبع اشتهار داشت بدست ملازمان جناب مبارزی افتاد و جمعی از ارکان دولت پدرش مثل بکجار و رهین تاج الدین و کلو فخر الدین مقید شدند و هم در آن ایام شاه شجاع بایالت ولایت کرمان سرافراز گشته امیر علی سهل را همراه برد و در منزل رودان ... آن گل نوشکفته بصرصر بیداد ... بهلاک انداخت و گفت که باجل طبیعی فوت گشت و سایر گرفتاران نیز بحکم مبارزی راه سفر آخرت پیش گرفتند و چون امیر محمد مظفر بعنایت پادشاه در دار الملک فارس متمکن شد سادات و علما و فضلا را اعزاز و احترام تمام فرموده در تقویت ارکان شریعت غرا سعی موفور بتقدیم رسانید و در امر معروف و نهی منکر بمثابه مبالغه کرد که ظرفا شیراز او را محتسب لقب نهادند و خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در آن ایام غزلی فرمود که مطلعش اینست

بیت

اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیز است — ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است

ذکر بعضی دیگر از احوال ممالک فارس و عراق و بیان فتح اصفهان و نهایت کار امیر شیخ ابو اسحق

در شهور ... امیر محمد مظفر خواهرزاده خود شاه سلطان را در شیراز حاکم ساخته رایت ظفر آیت بعزم تسخیر اصفهان برافراخت و شاه شجاع از کرمان بدر آمده در قصر زرد بپدر پیوست در خلال این احوال خبر باردوی نصرت مآل رسید که امیر تیمور که از جمله امرای امیر شیخ ابو اسحق بود و به تهور ممتاز بود بشولستان شتافته و با امیر غیاث الدین منصور که در آن ولایت حکومت مینمود اتفاق نموده متوجه شیراز است بنا بر آن جناب مبارزی شاه شجاع را بدان صوب گسیل فرمود تا قبل از وصول شاهزاده مخالفان بشیراز رسیده بنا بر موافقت بعضی از هواداران امیر شیخ ابو اسحق بر آن بلده استیلا یافته و آتش در محله موردستان زدند و شاه سلطان فرار بر قرار اختیار نموده در راه بشاه شجاع پیوست و کیفیت حادثه را عرض کرد و شاه شجاع بر سبیل استعجال ایلغار فرموده بیکبارگی با سپاه ظفر پناه بشهر درآمد مخالفان قدم در میدان قتال و جدال نهاده در حین اشتعال نایره پیکار امیر تیمور خاکسار زخم تیری گشته و سایر دشمنان ... سر خویش گرفتند و راه گریز در پیش و امیر محمد مظفر بعد از استماع خبر فتح و ظفر لشکر به اصفهان برده بمحاصره امیر شیخ ابو اسحق و جلال الدین میرمیران که از کلانتران اصفهان بود اشتغال فرموده و در آن مقام وکیل المعتضد بالله ابوبکر المستعصمی العباسی که در مصر خلافت میکرد بخدمت امیر محمد شتافته آنجناب با وی بیعت نمود و بنام معتضد خطبه خوانده سکه زد و چون ایام محاصره اصفهان امتداد یافت و لشکر ... دست برسید و امیر محمد بشیراز بازگشته اصفهانیان از تنگنای حصار خلاص یافتند و امیر شیخ ابو اسحق از اصفهان بلرستان رفته هنگام هجوم لشکر بهار و ایام ظهور سپاه ازهار شاه شجاع بحکم پدر بزرگوار با جنود نصرت شعار بظاهر اصفهان شتافت و آغاز محاصره کرده و در آن ایام شنوده ... شیخ ابو اسحق در لرستان با اتابک نور الورد بن سلیمان شاه بن احمد پیوسته و لشکری بر ایشان جمع گشته و شاه شجاع دفع آن فتنه را از تسخیر اصفهان اهم دانسته بجانب ... در حرکت آمده و جناب مبارزی که از اجتماع مخالفان خبر یافته متوجه ایشان بود در منزل فیروزان به پسر نیک اختر ملحق شده و امیر شیخ توجه سپاه شیرافکن را شنوده از آنجا ... و نور الورد نیز از رهگذر سیل برخاست و شاه شجاع بظاهر اصفهان معاودت کرده امیر مبارز الدین محمد در نواحی ... لوای اقامت برافراشت و چون شاه شجاع روزی چند بمحاصره پرداخت جلال الدین میرمیران مبلغی فراوان برسم نعل بها بیرون

فرستاد و تا از دو شهر برخواسته علم عزیمت بجانب شیراز برافراخت و در سنه ست و خمسین و سبعمائه ملک اردشیر که با شاه محمد حکومت ایک و شبانکاره تعلق
بوی میداشت بسبب بد بودن مظفری در مقام مخالفت آمده قطب الدین شاه محمود باشارت جناب مبارزی با جنود نامعدود متوجه تسخیر شبانکاره
گشته قهراً قسراً آن ولایت را بحیطه تصرف درآورد و ملک اردشیر فرار بر قرار اختیار کرد و در سنه سبع و خمسین و سبعمائه میر محمد شنود که امیر شیخ ابو اسحق
کرت دیگر باصفهان آمده ساکن گشته است بنابران با سپاه فراوان بظاهر آن بلده رسید و مضرب سرادقات جاه و جلال گردانید و بعد از چند ماه که در
تضییق اهل شهر کوشید و برودت برج و برهوا استیلا گردید بجهم ابر شاه سلطان باز گذاشته خود باتفاق اولاد امجاد علم توجه بصوب لرستان برافراشت
تا مواد انتعاش نور الور در آن دیار منقطع گرداند و شاه سلطان بجد هر چه تمامتر در تسخیر اصفهان سعی نموده در آن زمستان امیر شیخ و میر میران در
مضیق حصار بمحنت روزگار میگذرانیدند و چون خسرو انجم بمنزل کوتوال حصار پنجم خرامید و قلعه طبری بسبب هبوب نسیم سحری مفتوح گردیده کار
محصوران اصفهان بجان رسید و فوج فوج از شهر بیرون گریخته دست خلاص در دامن شاه سلطان آویختند در آن اثنا متولی قلعه طبرک کسی
نزد شاه سلطان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و از استماع این آشوب تمام در اصفهان روی نموده هر کس روی بجانبی آورد از جمله میر میران
فرزندان و متعلقان را گذاشته از دروازه بیرون تاخت و تا کاشان عنان بگران باز نکشید تا امیر شیخ بواسطه قرب ... فرار نمود و بیافته در
خانه مولانا اصیل الدین که شیخ الاسلام شهر بود پنهان شد و شاه سلطان باصفهان درآمد چون دانست که امیر شیخ بیرون نرفته است جاسوسان
برگماشت تا پی بمقر او بردند و مولانا اصیل الدین خائف و هراسان گشته در خلوتی طایفه از اهل اعتماد نزد امیر شیخ فرستاده تا ناگاه مردم یوتاق
شیخ الاسلامی درآمدند و امیر شیخ ابو اسحق از انطفاء نایره حیات ترسیده در تنوری مختفی گردید و دشمنان آن پادشاه بی اتفاق او را از آنجا بیرون
آوردند هجوم اصفهانیان در غرفه پنهان کردند و بقلعه طبرک بردند در آن ایام محمد مظفر از مهم لرستان فراغت یافته بشیراز رفته بود و چون خبر گرفتاری
امیر شیخ استماع نمود کس باصفهان فرستاده او را طلب نمود و شاه سلطان بصحبت نفری از معتمدان آن خسرو بی سامان را بدان جانب روان ساخت ایشان
او را در روز پنجشنبه اواخر جمادی الآخر ... از راه مجهول بیگاه در خانه بر در دروازه سعادت بود رسانیدند و حال آنکه امیر محمد مظفر با سادات
و قضاة و علما و اعیان فارس در آن مقام تشریف داشت و چون امیر شیخ را در منزلی که جهت شوکت و استکبار ساخته بود در تذلل و انکسار دیده
روی بدو آورده پرسید که امیر حاج ضراب را تو کشتی جواب داد که بی موجب فرموده ما او را بقتل رسانیدند و جناب مبارزی حکم بقصاص کرده آن
پادشاه عالیجاه را با ولاد امیر حاج سپرد و پسر خود امیر حاج در همان ساعت نایره زندگانی او را بضرب شمشیر آبدار منطفی گردانید و آتش
شیخ شعله کردار منتفی آری سر پنجه تقدیر بدست تدبیر نتوان تافت و از قضای نازل بهیچ وجه نجات نتوان یافت این دو رباعی از نتایج طبع امیر شیخ
ابو اسحق است که در وقت قتل در سلک نظم کشیده رباعی افسوس که مرغ عمر را دانه نماند امید بهیچ خویش و بیگانه نماند دردا و دریغا
که درین مدت عمر از هر چه بگفتیم جز افسانه نماند با چرخ ستیزه کار مستیز و برو با گردش دهر ... بیک کاسه زهر است که
مرگش خوانند خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و برو خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در مدح شیخ ابو اسحق و اکابر زمان خجسته نشان
گوید بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحق به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد نخست پادشهی همچو او ولایت بخش که جان خویش
بپرورد و داد عیش بداد دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین که قاضی به از آن آسمان ندارد یاد دگر بقیه ابدال شیخ امین الدین که یمن همت او
کارهای بسته گشاد دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف بنای کار مواقف بنام شاه نهاد دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل
که نام نیک ببرد از جهان به بخشش و داد نظیر خویش نبگذاشتند و بگذشتند خدای عز و جل جمله را بیامرزاد و از جمله افاضل آن زمان
دیگری مولانا عبید الزاکانی است که بعضی از رسایل هزل آمیز و سخنان فرح انگیز او در میان مردم اشتهار دارد و این قطعه در مرثیه شیخ ابو اسحق
از منظومات اوست قطعه سلطان تاج بخش جهاندار امیر شیخ کاوازه سخاوت و جودش جهان گرفت در عیش و ساز عادت جمشید
بنا نهاد در عدل و رسم شیوه نوشیروان گرفت بنگر که روزگار چه بازی نمود نکبت چگونه دولت او را عنان گرفت در کار
روزگار و ثبات جهان عبید عبرت هزار بار ازین میتوان گرفت بیچاره آدمی که ندارد بهیچ حال ... ستاره دست و نه بر آسمان

کیفیت حال قبض شاه سلطان رسانیدن او

مجدد ... عضد الدین

آسمان گرفت و از مشاهیر شعراء آن اوقات خواجه کرمانی است و او ملقب و موسوم بکمال الدین محمود بود و خواجه را فضلا سخن آرا نخل بند
شعرا لقب داده اند زیرا که در تزئین الفاظ و تحسین عبارات جهد بلیغ مینمود و دیوان خواجه مشهور است و خمسه که در برابر پنج گنج شیخ نظامی در سلک
نظم انتظام داده بغایت نیکو واقع شده و آن کتاب را در سنه اربع و اربعین و سبعمائه باتمام رسانیده چنانچه خود نظم فرموده شد بتاریخ هفتصد و
چهل و چار کاین نقش آذری چون کار علیه الرحمة من الله الغفار

گفتار در بیان رفتن امیر محمد مظفر بجانب آذربایجان و میل کشیدن اولاد آنجناب را در بلده اصفهان

در شهور سنه سبع و ستین و سبعمائه جناب مبارزی خیال تسخیر آذربایجان نموده
بجانب اصفهان نهضت نمود تا در آن شهر باحتیاج سپاه مرتب سازد و آنگاه اعلام ظفر پناه بصوب مقصد برافرازد و بعد از آنکه بحدود اصفهان رسید
شاه سلطان شرط استقبال بجای آورد و چون مانند شیخ ابو اسحق دشمنی را گرفته لوازم خدمتگاری و اخلاص بتقدیم رسانیده بود چشم میداشت که بانواع
اصطناع یابد و پرتو عنایت خال بر چهره حال او تابد اما چون امیر محمد از خواجه برهان شنیده بود که شاه سلطان مبلغ ... تومان از مال
عراق تصرف نموده بنظر شفقت در وی ننگریست شاه سلطان پس از روزی چند طوی گرامند مرتب ساخته جناب مبارزی را بخانه برد و
چون چشم او بر اسباب مهمانداری افتاد نایره حسد در اشتعال آمده با خواهرزاده آغاز سفاهت کرد و فرمود تا هر چه بهم رسانیده بود تاراج
نمودند و بسبب این حرکت ناپسندیده شاه سلطان نهال کینه خال در فضای سینه نشاند و مقارن آن حال سعید سوار از نزد جانی بیک خان
که به تبریز آمده و ملک اشرف را کشته بود باصفهان رسیده نامه امیر محمد را نزد خان برده بیساول ساختند و جناب مبارزی بخان درشت
در جواب گفته اخراجات ایلچیان را بر شاه سلطان حواله کرد و او را ازین جهت غیظ بسیار رسید و چون اوزبکان بآذربایجان معاودت
نمودند خبر فوت جانی بیک خان و رفتن پسرش بردی بیک بطرف دشت قپچاق و استیلای اخی جوق بر تبریز شیوع یافت و جناب مبارزی
تصمیم عزیمت فرموده با دوازده هزار سوار جنگ گذار بدان جانب در حرکت آمد و اخی جوق با سی هزار سوار از دلیران نامدار آنجناب را استقبال کرده
در موضع میانه گردان هر دو کشور با یکدیگر دست در کمر زدند و حربی در غایت صعوبت روی نموده نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم جناب مبارزی
وزید و اخی جوق روی بوادی گریز آورده شاه شجاع و شاه محمود بموجب اشارت پدر تا نخجوان از عقبش رفتند آنگاه عنان بگردان بازگشته
سه شبانه روز در آن مکان بعیش و طرب پرداختند و بخدمت امیر مبارز الدین محمد باز گشتند و آنجناب بهر از نخجوان درشت و دشنامها
ناخوش بکمه و شوش گردانیده جلد وی شیخ بنام شاه یحیی نوشت و ازین جهت شاه زادگان از پدر نامهربان آزرده خاطر شدند و چون جناب مبارزی
مدت دو ماه در تبریز بسر برده شنید که سلطان اویس ایلکانی عازم آذربایجان است و بنا بر آنکه منجمان با امیر محمد گفته بودند که تو را از جوانی ترکان
چهره بلند بالا حالتی روی خواهد نمود و آنجناب ... این مفهوم سلطان اویس را میدانست و گمان میبرد که آن آفت بجهة مخالفت شاه شجاع بر رو
خواهد رسید تبریز را باز گذاشته روی باصفهان آورد و در راه ... پسر از شیر اولاد را بجانیده گشتن و میل کشیدن تهدید کرد و بلکه گاهی سخنان زشت
با نیکخواهان عالیشان بر زبان می آورد که استماع آن از تلفظ بامثال آن شرم دارند بنا بر علی هذا شاه شجاع و شاه محمود خاطر بر گرفتن پدر قرار داده و شمه
ازین معنی با شاه سلطان در میان نهادند شاه سلطان چون از جناب مبارزی بغایت آزرده خاطر بود گفت که امیر محمد میخواهد که شما را بگیرد و
سلطان بایزید را بر تخت نشاند و خود لشکرکش باشد آنگاه آن سه سرکش با هم عهد و پیمان نمودند که چون باصفهان رسند جناب مبارزی را گرفته
مقید سازند و بعد از وصول آن بلده شبی شاه سلطان پیاده بمنزل شاه شجاع آمده رخصت فرار طلبید شاه زاده از سبب ... پرسید جواب داد
که چنین شنیده ام که امیر محمد از عهد و میثاق ما واقف شده اگر این سخن راست است فردا همه را اعمی باید گشت شاه شجاع در تسکین او کوشیده مقرر فرمود که صباح
خاطر از مهم پدر فارغ گردانند و روز دیگر شاه شجاع شاه محمود و شاه سلطان را با خود متفق گردانیده بدر وثاق امیر محمد رفت و جناب مبارزی
در آن وقت در بالاخانه بود و بتلاوت کلام الله اشتغال مینمود و شاه محمود با نوکران خاصه بر در بیرون نشست و شاه شجاع با جمعی از دلیران
در پای نردبان بایستاد و مسافر اینواجی با شش نفر ببالا رفت امیر محمد مظفر از ایشان پرسید که کجا بوده اید جواب دادند که شاه شجاع ... و جناب
مبارزی غضبناک دست بشمشیر برد و مسافر اینواجی خود را بر بالایش افکنده آنجناب از زیر آن برجست و بجنگ مشت مشغول گشت و شاه

سر باز پا بهایش را گرفته بکشیدند تا بغیاث دوفی الحال آن شجاعت شیر بیشهٔ شجاعت را در هم بسته در خانه مضبوط ساختند و او زبان بدشنام گشاده
تا هنگام غروب لب از هرزه گوئی نبست و چون شب شد نوکران شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان جبه پوش گشته جناب سیادت پناهی را بقلعه طبرک
بردند و در شب جمعه نوزدهم رمضان سنه ستین و سبعمائه شاه سلطان بموجب اشارهٔ شاه شجاع بدان حصار شتافته جهان بین آنحضرت را چشم میل کشید
و شاه شجاع بر سریر پادشاهی نشسته پدر مکفوف البصر را بقلعه سفید فرستاد و خواجه برهان الدین ابو نصر وزیر در آن ایام بحکم شاه شجاع گرفتار گشته بعد از دو ماه
اوراق هستی او بباد فنا داده امیر محمد بعد از آن بیست روز در آن حصار بسر برد و با کوتوال قلعه اتفاق کرده حبل مخالفت فرو کوفت و نقاره
اولاد و امجاد از کردار خویش پشیمان بودند در استرضاء خاطر پدر کوشیده رسل و رسایل فرستادند و مراسم عذرخواهی تقدیم رسانیده حکم بر آن جمله قرار
دادند که امیر محمد بشیراز آید و خطبه و سکه بدستور سابق باسم و لقبش مزین باشد و شاه شجاع بی استصواب پدر در هیچ کار دخل ننماید و جناب سیادت پناهی
بشیراز رفته شاه شجاع بوعده وفا ننمود بعد از چند گاه امیر محمد مظفر باغوای طایفه از مردم بدگو همت بر آن گماشت که شاه شجاع را گرفته سلطان
بایزید را بر تخت سلطنت نشاند و شاه یحیی را لشکرکش گرداند شاه شجاع از این معنی وقوف یافته معتمدان را بسیاست رسانید و پدر را بقلعهٔ
گرمسیر فرستاد و آنجناب در آن حصار مریض گشته بیماری امتداد یافت شاه شجاع مقرر آنکه شاید بواسطهٔ نقل مکان صحتی روی نماید فرمود تا او را بقلعهٔ
بم بردند اما هیچ فایده بر آن مترتب نشده در اواخر ربیع الآخر سنه خمس و ستین و سبعمائه مدت حیات جناب مبارزی بپایان رسید نعش او را بمیبد
نقل کرده در مدرسه مظفریه بخاک سپردند و جهت ترویح روح شریف ختمات کلام و اطعام فقرا و ایتام بجا آوردند و از امیر محمد مظفر چهار پسر ماند شاه
شجاع شاه محمود و سلطان احمد سلطان بایزید و از جمله اعاظم فضلاء و محدثان شیخ سعید الدین محمد بن مسعود الکازرونی معاصر امیر محمد مظفر بود
و در بلدهٔ فاخرهٔ شیراز بلوازم افاده و نشر علوم دینیه اشتغال مینمود از مصنفات آنجناب شرح مشارق الانوار و سیر سید الابرار صلی الله علیه
و آله الاخیار اشتهار دارد و آن سیر بزبان اهل خبر بسیرت کازرونی مذکور و وفات شیخ سعید در شهور سنه ثمان و خمسین و سبعمائه بوقوع انجامید و از شعراء آن زمان
یکی مولانا رکن الدین هروی است در میان شاعران برکن صاین شهرت گرفته و در روضة الصفا مسطور است که در آن روز که شاه شجاع و شاه محمود قصد
گرفتن امیر محمد مظفر کردند رکن صاین در مجلس پیش آنجناب حاضر بود و چون آن فتنه روی نمود مولانا رکن الدین خود را از بالاخانه بپایان انداخته زبان
بدشنام و سفاهت بگشاد و روی بگریز آورد و در آن اثنا شاه شجاع شمشیری بر کتفش زد و خدمت مولوی از پای درآمده احشاء و امعاء
وی ظاهر گشت آنگاه شاه را شناخته گفت از برای خدا زخمی دیگر بزن شاه شجاع در خنده شده گفت معذور دار که این امر نادانسته واقع شده جراحان
را طلبید تا زخم او را دوختند بمعالجه مشغول شدند و رکن صاین در اندک زمانی صحت یافته ملازمت شاه شجاع اختیار کرد و در آن اوان که شاه
شجاع به یزد میرفت در یکی از منازل بارکن صاین آغاز مطایبه فرموده کیفیت آن واقعه را بیادش داد و پرسید که چند سال دیگر میخواهی که زنده باشی
مولانا گفت ده سال دیگر همان ساعت مزاجش متغیر گشته از خرگاه بیرون رفت و چون بخیمه رسید جان بقابض ارواح سپرد ذکر پادشاه
جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع صبح آفتاب شعاع مرآت صور حقایق معانی بود و همای همت آن پادشاه واجب الا
تباع بر فراز آشیانه سدره پرواز مینمود و طینت طبیعتش بصفت کرم و نوال موصوف و ذات خجسته اش بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف
و وفور سخاء نفسش ماحی آثار اسفندیار و رستم دستان و کمال سخاوتش ناسخ طوامیر معن بن زایده و حاتم بود در احیاء مراسم عدل و انصاف با کسری
عادل در تحصیل مسایل محسوس و معقول سرخیل ارباب فضایل قوهٔ حافظه اش بمرتبه بود که هفت هشت بیت عربی را بیک خواندن از بر میکرد و جودت
افکار صایبه اش بمثابه که مراد نحاریر علما را از معضلات عبارات بمجرد ادنی توجهی بر زبان می آورد و شاه شجاع در سن نه سالگی از حفظ کلام
فراغت یافته بکسب کمالات انسانی پرداخت و باندک زمانی بذروهٔ مهارت علوم دینیه و معارف یقینیه مرتقی شده در اکثر فنون
عقلی و نقلی بهره کامل حاصل ساخت رباعی ذات او کامل و ساوراک علوم در کمال عقل و ادراک علوم پس طبعش آب حیوان مرده دل
فهم بر سر کرده آتش رجحل اشعار آبدارش غیرت صنوف جواهر شاهوار و منشآت بلاغت شعارش رشک افزای عقود لآلی آبدار
نظم و نثر در عالم علم بود و پناه اهل شمشیر و قلم بود و چنانچه سابقاً پرتو اشارت بر آن تافت ولادت با سعادتش در سنه ۷۳۳ وقوع یافت

الدین

بر شاه شجاع بگذشت از آفات خوف و غیرت شاه دانشاه و بیجان ناسزا میگفت

شاه شجاع

یافت و در سنه ستین و سبعمائه پدر خود را گرفته میل کشید و من حیث الاستقلال پای بر مسند اقبال نهاد و همت بر ضبط مملکت مصروف گردانید و در سنه ۶۴ میان او
و برادرش شاه محمود مخالفت دست داد و در سنه خمس و ستین شاه شجاع شکست یافته شیراز بدست شاه محمود افتاد و در سنه سبع و ستین بار دیگر صورت نصرت
شاه شجاع را روی نمود و شاه محمود باصفهان رفته بحکومت آن مملکت قناعت فرمود و در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه شاه محمود راه سفر آخرت پیش گرفت و بلدهٔ
اصفهان در سلک سایر قلمرو شاه شجاع سمت انتظام پذیرفت و در سنه ۸۶ شاه شجاع بیمار عارضهٔ قوی ضعیف گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در شب یکشنبه ۲۲
شعبان سال مذکور رخت هستی بباد فنا داد اوقات حیاتش پنجاه و سه سال و دو ماه بود و او مدت بیست و شش سال و دو ماه سلطنت نمود و بر تو اهتمام خواجه
قطب الدین صاحب عیار و امیر کمال الدین حسین رشیدی و خواجه جلال الدین تورانشاه و خواجه قطب الدین سلیمانشاه بن خواجه محمود کمال و شاه رکن
الدین حسن بن سید عمید الدین اشرف بنوبت بر منصب وزارتش معیافت چنانچه شمه از احوال ایشان در ضمن وقایع آینده بسمت تفصیل خواهد یافت و الله الموفق
من الله تعالی انه هو القادر علی ما یشاء گفتار در بیان وقایع ایام سلطنت شاه شجاع و ذکر سلوک شاه محمود و شاه یحیی در طرق
خلاف و نزاع چون شاه شجاع پدر را گرفته افسر دولت و اقبال بر سر نهاد در استمالت خاطر کوشیده عنان عزیمت بصوب شیراز انعطاف داد
و زمام ایالت اصفهان و ابرقوه در قبضهٔ اقتدار شاه محمود قرار گرفت و حکومت کرمان بجناب سلطان عماد الدین احمد اختصاص پذیرفت و حبس شاه یحیی
در قلعهٔ قهندز بوقوع پیوست و خواجه قوام الدین صاحب عیار بر زلیوجه وزارت نشست بعد از روزی چند که حال بفراغت بگذشت بار دیگر خبر عصیان
و طغیان هزاره جرماوا و اوغان و بختی در قلعهٔ منوجان شایع گشت شاه شجاع دفع شر آن جماعت را از اهم مهمات دانسته لوای نهضت برافراخت و با سپاهی
بکمال منازل و مراحل قطع کرده ظاهر آن قلعه را مضرب خیام ظفر انجام ساخت و مدتی بین الجانبین غبار جنگ و ستیز در هیجان بود و بالاخره اعیان جرما
و اوغان از مقابله عاجز گشته و طالب مصالحه و مهادنه شده بساط جدال در نوشتند و جناب شیخ الاسلامی مولانا عبد العزیز را که از اولاد شیخ شهاب
الدین تورپشتی بود شفیع جرایم خود ساخته بدرگاه پادشاه شتافتند و شرف بساط بوس حاصل کرده باصناف الطاف اختصاص یافتند آنگاه لوای ظفر پناه
بصوب شیراز توجه نمود و مدتی میان شاه شجاع و شاه محمود طریق موافقت مسلوک بود و در سنه ۶۴ بنابر بعضی از ضروریات ملکی گماشتگان شاه شجاع
مال ابرقوه را بحیطهٔ ضبط در آوردند و این معنی سبب مخالفت برادران گشته آن دو پادشاه کامران قصد مملکت یکدیگر کردند نخست شاه محمود تیغ جلادت
آخته خطهٔ یزد در تحت تصرف ساخت و نام برادر بزرگتر را از خطبه افکنده رایت مخالفت برافراخت شاه شجاع بعد از استماع این خبر با لشکر جرار بصوب
اصفهان شتافت و شاه محمود قدم مقابله پیش نهاده آخر الامر عنان بجانب دیوار اصفهان تافت و شاه شجاع در ظاهر آن بلده منزل گزیده آغاز محاصره کرد
و شاه محمود گاهی از شهر بیرون تاخته لوازم شجاعت بظهور می آورد و در آن اثنا روزی جمعی در کمین گاه نشانده از دروازه بیرون خرامید از جانب شاه
شجاع شاه سلطان سلاح بر خود راست کرده مستعد قتال گردید و در حملهٔ نخست شاه محمود پشت بمعرکه کرده روی بشهر نهاد و شاه سلطان از عقب او تاخته
بود عنان بجانب اصفهان انعطاف داد چون بکمین گاه رسید شاه محمود باز گشته آغاز حرب فرمود آن جماعت که در کمین نشسته بودند مانند شیر خشمناک
بر سر شاه سلطان تاختند و او را باین روبه بازی بدست آورده اسیر ساختند شاه محمود دیده برادر را منظور نظر عنایت نگردانید و از همان شربت که با امیر
محمد مظفر داده بود جرعه بوی چشانید مولانا صدر الدین عراقی که از جملهٔ هواخواهان امیر محمد بود در واقعهٔ شاه سلطان این رباعی نظم فرمود رباعی کردست
قضا چشم تو را میل کشید در ذات شریف تو نشد نقص پدید آنکس که بدان چشم تو آسیب رساند او نیز بعینه مکافاتش دید بعد از آن میان برادران
صلح گونه اتفاق افتاد و شاه محمود خطبه بنام برادر بزرگتر خواند شاه شجاع عنان بصوب شیراز انعطاف داد و در خلال این احوال شاه یحیی در قلعهٔ
قهندز جمعی را با خود متفق ساخته و بهمان محل متحصن شده رایت مخالفت برافراخت و شاه شجاع فوجی از سپاه بمحاصره تعیین کرد شاه یحیی وسیلها انگیخت
و بدست تضرع و نیاز دامن عفو بزرگوار او بگرفت شاه شجاع بنابر کرم جبلی از سر جریمهٔ برادرزاده درگذشت و شاه یحیی بخدمت مبادرت نمود و حسب الحکم بجانب
یزد روان گشت بعد از وصول بظاهر آن بلده و وقوع محاربه و محاصره بر یزد استیلا یافت خواجه بهاء الدین را که گماشتهٔ شاه محمود در آنجا بود گذرانیده بار دیگر
عنان بوادی مخالفت تافت چون این خبر بشاه شجاع رسید با لشکر بسیار متوجه ابرقوه گردید بعد از نزول در آن منزل خواجه قوام الدین وزیر را بمحاصره
یزد روان فرمود و خواجه بظاهر آن بلده رفته بامر محاصره و محاربه اقدام نمود باندک زمانی کار بر شاه یحیی تنگ گشت و بار دیگر شفعا انگیخت تا

شاه شجاع از سر جریمهٔ او درگذشت حقیقت حال آنکه در آن ایام که شاه یحیی در قلعهٔ قهندز محبوس بود شاه شجاع برادر خود شاه مظفر را در عالم رؤیا مشاهده نمود که با وی میگوید که ملتمس جنابست که اولاد مرا مستأصل نگردانی بلکه نسبت بدیشان طریقهٔ لطف و مرحمت بظهور رسانی بنابر آن شاه شجاع در استقبال شاه یحیی سعی کرد و بمجرد علامتی که از آنجناب واقع شد خواجه قوام الدین را طلبیده روی بشیراز آورد و در ذیقعدهٔ همین سال یعنی هفتصد و شصت و چهار خواجه قوام الدین صاحب عیار که اعتبار بسیار پیدا کرده بود و نسبت با امرا و اعیان تعظیم و تکبر مینمود بلکه گاهی بی مشورت پادشاه نیز بتقبیل مهمات اقدام میفرمود مواخذ و معاتب گشت و بعد از تعذیب فراوان دست سیاست شاه شجاع بساط حیاتش درنوشت آنگاه امیر کمال الدین حسین رشیدی منصب وزارت یافت و از سر وقوف و اهتمام بمشیت امور ملک و مال مشغول گردید

ذکر مخالفت شاه محمود کرت ثانی و تسخیر کردن تختگاه سلیمانی

در سنهٔ خمس و ستین و سبعمائه شاه محمود ایلچیان نزد سلطان اویس ایلکانی فرستاده استمداد فرمود و سلطان اویس طمع در تسخیر مملکت فارس و عراق کرده اشارت نمود تا از امرا و خاصهٔ وی اقچه باشی و ساقی و حبار کشاه و دیگر ارکان دولت امیر شیخ ابواسحق و امیر غیاث الدین منصور سول و سلغر شاه ترکمان در صحبت امیر شیخ علی اتباق روی باصفهان آوردند و شاه محمود بوجود ایشان استظهار تمام پیدا کرده بجانب شیراز در اهتزاز آمد و شاه یحیی را الطمع ابرقوه از راه یزد باستظهار خلاف شاه شجاع اظهار نمود و در قصر زرد بوی پیوست و سرداران لر کوچک و قم و ری و کاشان و آوه و ساوه نیز بشاه محمود پیوستند و چون آوازهٔ عدد و عدد آن سپاه بسمع شاه شجاع رسید با خواص و معتبران طریق مشورت سلوک داشته منشی آن شاه سلطنت آشیان را پیش خود طلبید و گفت مکتوبی بمحمود بنویس کای ارجمند سایه بر دولت خود کن محمود عزیم بجنگ آمدن

مرا و ترا تیغ رحیم زدن تصور کن ای مور شهریار که گر زانکه هر دو بیا بیم باد که یاد کشیدن سپه پیش ما چو آگه شود از کما پیش ما اویل جارک تازی کنند مگر با بر خویش بازی کنند ز فردوسی پاک دین یاد کن نگر تا چه گوید در اینجا سخن که گر دو برادر بهم داد دشت تن کوه را باد بشکند

و چون این مکتوب بشاه محمود رسید بعد از تقدیم استشاره در جواب نوشت که بندگان پادشاه لشکر باصفهان آورده مملکت خراب کرده هنوز از مزاج ایشان این خشم نیاسوده استعانت بسلطان اویس بردم که شاه یمن توان بود و شاه شجاع از مطالعهٔ این مکتوب دانست که آتش فتنهٔ شاه محمود جز باستعمال شمشیر آبدار منطفی نپذیرد و سیلاب طغیان لشکر آذربایجان از غیر صرصر حملهٔ مردان دلاور صفت انقطاع نگیرد بنابر آن سپاه فراوان مجتمع ساخته از شیراز بجانب بیضا در اهتزاز آمد و این قطعه گفته نزد برادر فرستاد قطعه

ابوالفوارس دوران منم شجاع زمان که نعل مرکب من تاج قیصر است و قباد منم که نوبت آوازهٔ صلابت من چو صیت تیغ من در بسیط خاک افتاد چو مهر تیغ کشد و چو صبح عالمگیر چو عقل راهنمای چو شرع نیک نهاد کمال صولتم از خیل کسان این بنای همتم از منت خسان آزاد بمجرد که کار هیچ مخلوقی که بر خدا توکل نهاده ام بنیاد بهیچ کار جهان روی دل نیاورده ام که آسمان در دولت بروی من بگشاد تو رسم و خوی پدر گیر ای برادر من که شو برت نیاید ز دختر دلشاد مکن مکن که پشیمان شوی با خر کار ز مکر و به پیروز لشکر بغداد

القصه هر دو فریق بعد از قطع طریق در منزل اشترس بصحرای خانسار و سرچاه بهم رسیده دست بآراستن سپاه صف شکن برآوردند و شاه شجاع قرة العین سلطنت شاه اویس را بمیمنه فرستاد و میسره را بوجود سلطان عماد الدین احمد استحکام داد و خود بنفس نفیس در قلب جای گرفت و شاه محمود شیخ علی اتباق و امیر غیاث الدین منصور سول و بوکم ترکمان را در میمنه باز داشت و ضبط میسره را با میر ساقی و سلغر شاه ترکمان باز گذاشت و خود در قلب مقام گرفت آنگاه از هر دو جانب طالبان نام و ننگ چنگ در جنگ زده آتش کشش و کوشش بنوعی برافروخت که تاثیر دخان آن کرهٔ زمهریر را بجوش آورد و شرار شعلهٔ آن خرمن ماه را سوخته در حرم فلک اثر کرد هر خدنگی که از شست زرین چنگی گشاد یافت آهنگ جان پهلوی نمود و هر تیری که از ترکش روشن ضمیری در پرواز آمد در فضای سینهٔ سپری گشود چاک چاک خنجر ز میدان کین بهفتم فلک شد ز روی زمین عاقبت شاه محمود غالب آمد چون خسرو ثوابت و سیار بجانب دیار مغرب شتافت شاه شجاع عنان انهزام بصوب شیراز تافت و سلطان عماد الدین احمد رقم بیوفائی بر چهرهٔ حال خویش کشیده از برادر بزرگتر جدا شد و بشاه محمود پیوست و روایتی آنکه قبل از تلاقی فریقین نزد شاه محمود رفته بود و شاه شجاع پس از وصول شیراز در باب فصار معسکر ساخته پسر خود سلطان شبلی را بکرمان ارسال داشت و شاه محمود با امرای عراق و آذربایجان متعاقب بظاهر آن بلدهٔ فاخره نزول اجلال فرمود و شاه شجاع در شهر متحصن شده زمان محاصره بتطویل انجامید و آتش هجر و انکسار بر صحایف روزگار شیرازیان ظاهر گشت و شاه شجاع جهت طلب محاصره جمعی از

از اشراف و اعیان متعاقب یکدیگر نزد شاه محمود فرستاد و شاه محمود در رتق مطلوب ایشان را جواب نداد آخر الامر مؤلف تاریخ آل مظفر یعنی قدوة اولی الفضل و الهنر مولانا معین الدین یزدی جهت سرانجام آن مهم از شهر بیرون رفت و شاه محمود جناب مولوی را تعظیم نموده گفت بنابر استیلای امرای سلطان اویس مرا چندان نمانده اکنون مناسب چنان است که اقوام شاه شجاع بار بر نهند و متفقا عزیمت نمایند که من امرای بیگانه را از پیش ایشان باز گردانم آنگاه ممالک موروث بر سبیل بالسویه قسمت نمائیم و چون مولانا معین الدین بازگشت و این پیغام بشاه شجاع رسانید شاه عالی گهر رقعهٔ برادر نوشته التماس نمود که بپای قلعهٔ قهندز آید تا مشافهةً گفت و شنود کرده شود و این بیت را در آن مکتوب ثبت کرد که بیت اگرچه دل بکسی داده ایم دست هنوز بجان او که دلم بر سر وفاست هنوز و شاه محمود ملتمس برادر را بعز اجابت اقتران داده این بیت را از همان غزل در جواب قلمی نمود بیت جنایت از طرف آن شکسته پیمان است و گرنه از طرف ما همان صفاست هنوز و روز دیگر در پای قلعهٔ قهندز قران سعدین دست داد و مقرر شد که شاه شجاع از راه حصار سر بند امیر بجانب ابرقوه رود و آنجناب در وقتی مناسب با جمعی از خواص طریقهٔ حزم مرعی داشته از طریق معهود عنان براه قصر زرد تافت و قرین صحت و سلامت بابرقوه شتافت و حال آنکه سلطان احمد و شاه یحیی با فوجی از بهادران آذربایجان بتکامشی شاه شجاع روی براه سر بند امیر آورده بودند چون در آن طریق از وی اثری ندیدند رفیق ناامیدی و حرمان باز گردیدند و شاه محمود بعد از رفتن برادر در حین تنعم و ناز بدار الملک شیراز درآمد و اخبار این فتح نامدار را با تحف و هدایای بسیار نزد سلطان اویس فرستاد و شاه شجاع چون بر ظاهر ابرقوه رسید پهلوان خرم که حاکم ابرقوه بود اسباب خدمت مرتب ساخته باستقبال موکب همایون شتافت و شاه شجاع عاطفت در روی بکر بسته آن زمستان در ابرقوه بفراغت و عشرت بگذرانید و بعد از انقضای دو سه ماه اسفندارمذ عازم کرمان گردید

ذکر عصیان دولتشاه در کرمان و کشته شدن او بحکم پادشاه عالی مکان

در آن اوان که شاه شجاع در شیراز متحصن بود و شاه محمود بلوازم محاصره قیام مینمود بخاطر انور شاه شجاع گذشت که امکان دارد که بعضی از توابع خواجه قوام الدین وزیر بنابر کینهٔ قتلش در غیبه ولد درین محل بهر استقلال کرده فتنه انگیزند بنابران هر یک از آن جماعت را ببهانهٔ از شهر بیرون فرستاد از آنجمله ملک محمد و دولتشاه را بجانب کرمان روان ساخت و بعد از توجه آن دو عزیز شاه شجاع اندیشید که چون خطهٔ کرمان از والی صاحب وجود خالی است امکان دارد که محصلان بتحصیل اموال خیال استقلال نمایند بنابران مقرر ساخت که خواجه مجد الدین قاسم باتفاق امیر ماکو افغانی با دو هزار از سالکان مسالک پهلوانی بدار الامان کرمان رفته از محافظت آن مملکت غافل نباشند اما دولتشاه و ملک محمد چون بدان ولایت رسیدند و احوال فارس و عراق را مشوش دیدند طمع در حکومت کرمان کرده امیر غیاث الدین جامی میرآخور را که در کرمان حاکم دیوان بزرگ بود و خواجه بدر الدین جلال را که باتابکی سلطان شبلی قیام مینمود ببهانه بدیوان خانه طلبیده فی الحال هر دو را باحراق هلاک مبتلا ساختند و سرهای ایشان را بیرون انداختند و نوکران امیر غیاث الدین و خواجه جلال فرار نموده امیر بهلول که او نیز منصب حکومت داشت با سیصد سوار گریخت و دولتشاه سلطان شبلی را در قصر حسکر محبوس گردانیده و رسولی از عقب امیر بهلول فرستاده پیغام نمود که آنچه واقع شد بنابر حکم پادشاه بود و انسب بحال شما آنست که بازگشته در کرمان بمهم خود مشغول باشید و امیر بهلول قبول کرده مراجعت فرمود و دولتشاه ابواب خزاین و انبار گشاده نقد و جنس بسیار بمردم داد و از روی استقلال در کرمان پای بر مسند حکومت نهاد و چون خواجه مجد الدین و امیر ماکو بظاهر آن بلده رسیدند و حال بر آن منوال دیدند امیر ماکو بازگردید و خواجه مجد الدین وسیلهٔ انگیخته بشهر خرامید و این اخبار را متعاقب و متواتر شاه شجاع در شیراز می شنود و بنابر آنکه بسبب تسلط اعدا مجال تدارک آن اختلال نداشت تحمل میفرمود و چون از شیراز بابرقوه رفت و هجوم لشکر سرما کمتر گشته سلطان گل روی بدار الامان باغ و بستان آورد در شهور سنهٔ ست و ستین شاه شجاع با سیصد سوار جرار که هر یک در میدان جلادت ثالث رستم و اسفندیار بودند از ابرقوه بجانب کرمان روان شد و در اثنای راه شاه سلیمان برادر شاه سلطان با دویست سوار و بعضی از امرای عرب با پانصد سوار بموکب نصرت شعار پیوستند و چون نواحی کرمان از غبار سم سمند سپاه نصرت نشان عنبر افشان گشت دولتشاه با چهار هزار مرد خنجر گذار در برابر آمده تاب یک حمله نیاورده بحصار دیوار کرمان گریخت و بسیاری از لشکریان او التجا بآستان خسرو گیتی ستان کردند و بعد از آنکه رایات آفتاب اشراق پرتو وصول بر ظاهر کرمان انداخت امیر مبارز الدین رمضان اختاجی و خواجه جلال توران شاه وزیر متعاقب یکدیگر بشهر درآمده دولتشاه را نصیحت نمودند تا از مقام قلعه داری درگذشت و غاشیهٔ اطاعت بر دوش گرفته

باشراف و اعیان دار الامان متوجه اردوی همایون گشت و پادشاه دریا نوال اصناف الطاف مبذول داشته آن جماعه فاخره را بمیامن مقدم مشرف گردانید و خواجه علاء الدین
اتابک شاه این قطعه در بدیهه گفته بعرض رسانید قطعه تو آن سلطان دینی کز سر صدق دعا گویند اعدا بر عمارت اجل را دست کوته باد یارب بعطف دامن
عمر دولت بر نروی باد در ملک سلیمان سلیمان آصف و محمود ایازت و چون در آن ایام که شاه گردون احتشام بکرمان درآمد دولتشاه گمراه قصد غدری
کرده با جمعی اتفاق نمود که شب بخوابگاه پادشاه درآید و تیغ تیز را بخون ولی نعمت بیالاید ایزد سبحان بر آن مکر واقف شده کیفیت حال بعرض رسانید و شاه
شجاع آن حرام نمک را با جمعی از موافقانش بشمشیر سیاست بگذرانید و در آن باب این سه بیت نظم فرمود نظم امان چون خواست عفو نمودم امانش چو عجز آورد
بخشیدم بجانش دگر چون غدر در دل داشت غدار سر انداز آن شد این شمشیر خونخوار سگ مکار و دون بی وفا بود مکافات جفاکار این جفا بود گفتار

در بیان ارتفاع رایت دولت شاه شجاع کرت دیگر و گریختن شاه محمود از شیراز بعد از استعمال شمشیر و خنجر چون خسرو عالی مکان از

تنسیق مهمات دار الامان کرمان باز پرداخت متوجه گرمسیر گشته کوتوال شیراز بهرام و اوغان از آن مهم ساخت در اثنای راه هر منزلی بشرف ملازمت
رسید و هر کدام که شاه را بهمه گرویده و چون امیر و اعیان شیراز بهرام و اوغان از توجه پادشاه گیتی ستان آگاه شدند در قلاع سپهر ارتفاع و قلل جبال آسمان مثال
تحصن جستند و عساکر منصوره در گرد آن منازل حصن حصین نشسته دلیران بهرام و اوغان بهنگام مجال از پی در میدان جدال مبارزت و متانت و حصانت آن مواضع دل
از مقاتلت شاه بر ساختند و زمان محاصره امتداد یافته او و خانیان از شاه محمود استمداد نمودند و او شاه یحیی را بمعاونت ایشان نامزد کرده چون
یکچند دیگر سپری شد مکتوبی بر زعم برادر فرستاده و اظهار اطاعت فرموده بر طبق دلخواه جواب یافت و ترک امداد او و خانیان کرده بدار العباد یزد شتافت
اکثر عساکر دریای شاه شجاع مشغول شده بکوچ و کوچ پس نشست و دشمنان دلیر گشته پیش آمدند و در آن اثنا جمعی از مسافران حلمی بر سبیل تحفه از مدینه طیبه بیار
پادشاه آوردند و آنحضرت آن اعتصام بذیل آن رایت مبارک فرود آورده عنان مراجعت انعطاف داد و ایلغار فرموده بر سر او و خانیان رسید چنانچه مجال فرار
بدره و جبال نیافتند و ناچار حلقه اطاعت در گوش کشیده و امیر و عیمش را بسیار بر رو شاه نهادند بملازمت مبادرت نمودند و شاه شجاع مظفر و منصور مراجعت فرمود
و منهزمان بکمال شاه یحیی رسل و رسایل بکرمان فرستاده دختر بزرگ پادشاه را خواستگاری کرد و شاه شجاع ملتمس برادرزاده مبذول داشته مخدره
نشین سرادق عصمت و جلال را با تجملات پادشاهانه بجانب یزد روان فرمود و بعد از وقوع این امور مهمات تمام مهام خسرو سپهر احتشام بیدا شده فوج فوج
از لشکریان شیراز روی امید بدرگاه عالمپناه آوردند و در مدت اندک لشکر بسیار در ظل رایت حضرت شاه جمع آمده در آن اثنا صدور و اعیان فارس از بلاد ممالک
تبریز بیکان آمدند و کلو حسین را جهت اشتعال نایره ... گردی ... فرستادند و شاه شجاع بعد از ملاقات با کلو حسین بدستیاری پیکر فتح و ظفر امید وار گشته بجانب
شیراز در اهتزاز آمد و چون موضع چهار گنبد از فر نزول همایون غیرت افزای بهشت گنبد گردون شد شاه منصور بن شاه مظفر از یزد رسیده بموکب عالی پیوست
و خبر توجه لشکر نصرت اثر در شیراز شایع گشته شاه محمود با جنود نامعدود باستقبال او درو توجه فرمود و شاه شجاع از قرب وصول شیراز پایان وقوف یافته از
دیگر عنان بطرف مقصد تافت و شاه محمود همچنین انکاشته و نیز روی بسوی شیراز آورد و شاه محمود در ظاهر شهر و شاه شجاع در سر پل فسا منزل گزید بیت برابر نشستند
دو کینه فروز چنین تا برآمد برین چند روز انگاه آن دو پادشاه گیتی پناه و بلکه دو شیر کینه خواه بعزم رزم برخاسته صف قتال بیاراستند بیت بباد حمله ابطال رجال اندرحال
آتش حرب تا بر قلعه و ضرب نیانه زدن گرفت و ابریجان غبار معرکه بکارزار تیغ داد آن خورشید نایض آن نور صفت تیرگی پذیرفت و شاه محمود شکست یافته عنان بجانب شهر تافت و شاه شجاع
بنصرت و ظفر مخصوص شده در نزدیکی شیراز فرود آمده و بعد از آن سه چهار روز بعضی از اعیان فارس پنهانی قاصدی بتبعات اقبال آشیان فرستاده پیغام داده که هر گاه اعلام ظفر پناه پرتو وصول
بر ظاهر شهر اندازد و دروازه را بر انبار ابواب دولت و سعادت بر روی موکب همایون آن جوانمرد گشود و شاه محمود این مواضعه شنوده درد او خوار عقیده شسته که پرده ظلام نور بامداد
از روئیت اشباح مانع بود با طایفه از خواص و مصحوب جمال الدین خدمت فرموده دراثنا ستار را بسلطان احمد از روی تخلف حرمتی برادر بزرگتر پیوست و روز دیگر که خسرو ثوابت و سیاره اورنگ فیروز
رنگ سپهر قرار گرفت شاه شجاع بحشمت و عظمت بسیار بدار الملک فارس درآمده بر تخت سلطنت را بوجود همایون زینت داد و بشارت امن و امان بمسامع طوایف انام
رسانیده ابواب نصفت و احسان بر گشاد و در امر معروف و نهی منکر و تقویت شریعت غرای حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم مساعی جمیله بسیار نمود و در تعمیر مساجد و مدارس و خوانق مساعی جمیله مبذول
داشت قضای شیراز و توابع را بمولانا بهاء الدین عثمان کوه گیلوئی مفوض داشت و خواجه قطب الدین سلیمان شاه را بخواجه محمود و کمال الدین وزارت برافراشت و شاه شجاع در سنه سبعین و
سبعمائه القاهر بالله محمد بن ابی بکر عباسی که در مصر دعوی خلافت میکرد بشرط مبایعت تکلیف آورده و در همین سال بنیت تسخیر اصفهان بجانب ابرقوه توجه فرمود و شاه محمود

ملازمت مجلس ... کرام اختیار فرمود و منصب ...

و شاه محمود ایلچیان فرستاده که من شیراز را بتحت تصرف پادشاه گذاشتم اگر آنحضرت نیز اصفهان با بنده عنایت فرمایند از کرم بعید نخواهد
بود شاه شجاع این ملتمس را اجابت فرموده بصوب شیراز مراجعت فرمود و بعد از انقضای فصل حارم نزد شاه یحیی مراسم استقبال بجای آورد
و شاه شجاع بشهر درآمده چند روز بعیش و عشرت گذرانیده بشیراز معاودت فرمود

ذکر قصه خان سلطان بنت امیر مسعود شاه اینجو و بیان اسباب قتل او خان سلطان بنت امیر مسعود شاه که صبیه شلیطه حمیله بود و در حباله نکاح شاه محمود
بسر میبرد جهت انتقام عم خویش امیر شیخ ابو اسحق در طریق مکر و فریب سلوک نموده پیوسته حیلهای انگیخت که بدان واسطه میان آل مظفر مواد
جنگ و نزاع در هیجان می آمد در شهور سنه ... مکتوبات مهر انگیز و مراسلات محبت آمیز پنهانی نزد شاه شجاع فرستاده پیغام داد که اگر موکب
همایون بطرف اصفهان آید من شاه محمود را دست و گردن بسته تسلیم خدام نمایم شاه شجاع این معنی را فوزی عظیم دانسته بجانب اصفهان روان شد
و شاه محمود رسولان چرب زبان روان گردانیده بوسیله ایشان سخنان نیاز مندانه بعرض رسانید و شاه شجاع بر بیچارگی برادر ترحم فرموده او را
طلب نمود و شاه محمود بار دوی آنجناب شتافته اخوین یکدیگر را در کنار گرفتند و شاه محمود لوازم اطاعت و فرمانبرداری بتقدیم رسانید
قبول فرمود که دیگر از حکم برادر بزرگتر تجاوز جایز ندارد و آنگاه روی بولایت خود آوردند و چون شاه شجاع بشیراز رسید خواجه قطب الدین سلیمان
شاه و وزرا گرفته محبوس گردانید و پسرش غیاث الدین محمود را میل کشید و شاه رکن الدین حسین را که بشرف حسب و علو نسب مشرف و معروف
بود بمرتبه وزارت رسانید هم در آن ایام خواجه قطب الدین سلیمان شاه از حبس گریخته باصفهان رفت و شاه محمود علی رغم برادر او را بر مسند
وزارت نشاند در آن اثنا بار دیگر خان سلطان مکاتبات عاشقانه نزد شاه شجاع فرستاد و او را بر تسخیر اصفهان باعث و محرض گشت و شاه شجاع
طالب بهانه شده بشاه محمود پیغام داد که ما را انواع اخراجات ضرور در پیش آمده و دخل بخرج وفا نمیکند طریقه آنکه از آن بلاد دو ساله از مال اصفهان
مدد فرماید شاه محمود جواب داد که تمامی ولایت فارس و معظم بلاد عراق در تحت تصرف آنحضرت است و بواسطه عبور لشکر باویرانی اصفهان
بمرتبه رسیده که این بلاد بخرج الیوم احتیاج دارد چگونه محلی که لایق خزانه آنحضرت باشد ترتیب تواند داد و شاه شجاع چون این جواب شنید
گفت ما با آن شرط با شاه محمود صلح کرده بودیم که از فرمان واجب الاذعان تجاوز جایز نشمارد اکنون که خلاف حکم جایز میدارد لشکر باصفهان
باید کشید و سپاهی مرتب ساخته بدانجانب روانه شد در آن اثنا شاه محمود از سپهی استماع نمود که هیچ آن فتنه کیست و منشاء خیال از
چیست بنا بر آن خان سلطان را بقتل رسانید و رسولی پیش برادر فرستاده پیغام داد که چون ماده وحشت و نزاع ارتفاع یافت اگر پادشاه
بر سر عنایت آید شاید و بار دیگر میان برادران کرکت آشتی وجود گرفته شاه شجاع بشیراز بازگشت و شاه محمود از قتل خان سلطان پشیمان شده
شب و روز از حرمان معشوق در کانون درون آتش جنون والم می افروخت و از اشتعال نایره هجران رشته جان بر اعضاء خویش دامنهای میسوخت

گفتار در بیان مواصلت شاه محمود با سلطان اویس بن شیخ حسن و ذکر مقاتله او با شاه شجاع بمعاونت مردان شمشیر زن

در سنه سبعین و سبعمائه شاه شجاع شنید که شاه محمود خاطر بر آن قرار داده که نوبت دیگر از سلطان
اویس استمداد نماید و از این جهت اندیشناک شده بعد از تقدیم مشورت امیر اختیار الدین حسن قورچی را به تبریز فرستاد تا مخدره از مخدرات
سلطان اویس خطبه کند و شاه محمود نیز جهت همین مهم خواجه تاج الدین میشری را که وزیرش بود و باصابت رای و تدبیر محتاج الیه برنا و پیر نزد
آنجناب بسیار ساله داشت و چون این دو قاصد بپایه سریر سلطان اویس رسیدند بنا بر آنکه شاه محمود باستصواب خواجه تاج الدین در
کتابی که بسلطان اویس نوشته بود غایت تعظیم بجای آورده مکتوب مطرز باین دو مصراع کرده بود که العبید ما فی یده کان لمولاه
ما از آن توایم و هر چه داریم و شاه شجاع در نامه خود سلطان اویس را برادر خوانده بود طمعش شاه محمود مبذول افتاد و امیر اختیار الدین
حسن عنان یاس و حرمان بشیراز بازگشته خواجه تاج الدین حسن بتدبیر محلیه نشین تتق املکانی را در حباله نکاح شاه محمود کشید و قرین انواع تجمل
و حشمت باصفهان رسانید خواجه سلمان در تهنیت این قضیه قصیده گفته که چند بیت از آن اینست نظم آسمان ساخت در
آفاق یکی سور چه سور که از آن سور شد اطراف ممالک پر سرور چند اسوار و سروری که اگر در نگری خانه زهره بود دار آن عالی سور

سنه ...

اجتماعیست منور قمری با شمسی اتصالی است معتبر ملکی با جور عهد بلقیس نشان داشته است ارزانی لیسار پرده جم دولت تشریف حضور
قطب دین شاه فلک مرتبه محمود که اوست همه سیرت محمود محامد مذکور ای به پیش نظرت کشته ملازم هر بکر کوست در پرده عیب
از همه عالم مستور خواجه تاج الحق والدین محمد الحق سعیها کرده درین باب بغایت مشکور دری از بهر خبر کی بکنارت آورد که چنان دو شهی
یافت در اطراف دهور و چون این مواصلت دست در هم داد سلطان اویس لشکری بامداد داماد فرستاد و شاه شجاع این خبر استماع نموده
در هم شکست و میسره شاه محمود بر میمنه شاه شجاع غالب گشته و هر دو سپاه از ستیز و آویز عاجز آمده بساط مقابله بر نجامی پیچیده
و هر یک بطرف مملکت خود بر گشتند **ذکر حیاتهٔ شاه رکن الدین حسن وزیر و کشته شدن او بحکم صاحب تاج و سریر**
شاه رکن الدین حسن با وجود آنکه بهره و رمان واجب التعظیم رسول کریم الذی نزل فی شانه وانک لعلی خلق عظیم و علیه التحیة والتسلیم اکتساب
داشت از حسن خلق بی بهره بود و در ایام وزارت در شیوه تکبر و نخوت سلوک کرده بجلیس از اشراف و اعیان سلاطین مانند فرمان را
نمینمود و چون آنجناب بعد از حبس خواجه قطب الدین سلیمان شاه روزی چند بتمشیت امور ملکت و مال پرداخت بواسطه توهمی که از خواجه جلال
توران شاه و خواجه همام الدین محمود داشت مکتوبی بشاه شجاع نموده بعرض رسانید که مشار الیهما این عریضه را بشاه محمود نوشته اند مضمون
کتابت آنکه هر گاه رایت اعلی حضرت پناه پادشاه بنواحی شیراز رسد ما بندگان دروازه گشاده ملازمان را بشهر در می آوریم والتماس نموده
بودند که جواب بر ظهر همین شود و شاه محمود بر ظهر نوشته بود که فلان روز موکب عالی بظاهر شیراز خواهد رسید باید که ایشان بعاطفت ما
امیدوار بوده در سرانجام مهامی که وعده کرده اند لوازم اهتمام بتقدیم رسانند شاه شجاع فی الحال خواجه توران شاه و خواجه همام الدین
را طلب نموده در موقف عتاب باز داشت آن دو بیچاره روی بر خاک نهاده سوگند خوردند که ما ازین مکتوب خبر نداریم شاه
شجاع پرسید که این رقعه خط شماست یا نی جواب دادند که بمرتبه شباهت بخط ماست که انکار نمیتوانیم کرد اما ازین واقعه بیخبریم پادشاه
در غضب شده گفت چون اقرار مینمایید که خط شماست چگونه بیخبر باشید ایشان بعرض رسانیدند که ما خاطر بر قتل خود قرار داده ایم لیکن میخواهیم
که پادشاه تمامی تحقیق این صورت نماید و در آن روز شاه حسن جهت درد پا مسهل خورده بود و در خانه نشسته شاه شجاع کسی نزد او
فرستاده پرسید که این کتابت از کجا بدست تو افتاده شاه حسن جواب داد که دو هزار دینار بدواتدار خواجه توران شاه تسلیم کرده این مکتوب را از او
گرفتم فی الحال دواتدار را در آورده در شکنجه کشیدند اما هر چند در آن امر مبالغه نمودند معترف نشد شاه شجاع دیگر باره کس نزد شاه حسن ارسال داشته
فرمود هر اینه این محضر تصور بود و نسبت بدواتدار از حیز قوت بفعل آمد اقرار نکرد شاه حسن در جواب گفت که خواجگان را شکنجه میباید نمود تا بجرم
خود اعتراف نمایند غلام را چه گناه شاه شجاع فرمود که در ضمن این قضیه حیله مندرجست این سخن معقولیت ندارد که کسی مکتوبی چنین را بغلامی دهد
تا در هیچ دفتر نهند آنگاه حکم شد که امیر ضیاء الدین حسن قورچی بخانه شاه حسن رفته از روی زجر و تکلیف اقرار کشد که حقیقت آن مهم چگونه است
وامیر حسن نسبت بشاه حسن در مقام تشدد در آمده چون جناب وزارت مآب مضطرب گشت گفت که من محمود حاجی و عمر منشی را بدان داشتم
که بر سبیل تقلید این رقعه را در قلم آورند زیرا که ازین دو شخص پیوسته اندیشناک بودم و میخواستم که ایشان را مستاصل ساخته فراغبال حاصل
نمایم بالای رای عالی حاکم است و چون این صورت مکر و تزویر بعرض پادشاه صافی ضمیر رسید نایره غضبش اشتعال یافته فرمود تا او
را بره همان بر داشتند و متملکاتش را دیوانی ساختند در روضة الصفا مسطور است که چون این خبر مسموع پدر شاه حسن سید معین الدین شد بنماز
جنازه پسر حاضر نگشت و گفت که هر کس سخن پدر خود نشنود و متابعت پدر بزرگوار ننماید هر آینه بامثال این بلاء مبتلا گردد و سادات را بظلم و
آنچه کار جد ما را جهت رحمت عالمیان مبعوث گردانیده اند فرزندی که سبب محنت جهانیان باشد مقرر است که بعذاب و عقاب دنیوی و اخروی
معذب و معاقب شود حبت فرزند خوش است اگر خلف زاد ورنا خلفی بود تلف باد و بعد از قتل شاه رکن الدین حسن نوبت دیگر خواجه جلال
الدین توران شاه پای بر مسند وزارت نهاد **ذکر عصیان پهلوان اسد خراسانی و کشته شدن او بسعی و اهتمام علیشاه
مزینانی** شاه شجاع از جمله سپاهیان خراسان پهلوان اسد که بصورت خوب و سیرت مرغوب داشت بمزید التفات ممیز و بحسب اتفاق

خطاب

رکن الدین

اشرف

دقیق

اتفاق صبحی که هوا در غایت برودت بود پادشاه پهلوان را دید که بر کنار جوی نشسته یخ میشکند تا وضو سازد و بواسطه مشاهده این معنی اعتقاد شاه
شجاع نسبت باسد مضاعف شد و فاضلی در آن باب گوید رباعی از کرمی که هست شاه شجاع مهر این مرد در دلش رسته است زانکه در فصل
دی بوقت سحر یخ شکست و دست شسته است در زمان وقت که شاه شجاع از کرمان بصوب شیراز در اهتزاز آمد زمام ایالت آن ولایت در
کف کفایت پهلوان اسد نهاد و اسد در اندک زمانی قوی حال گشته امیر سیورغتمش اوفانی برادر زن شاه شجاع و شاه یحیی بنابر اغراض فاسده خود
پیوسته عروس مملکت را در نظر اسد جلوه میدادند و بار بار مینوشتند که بر مزاج شاه شجاع اصلا اعتماد نیست بطریق حزم سلوک میباید نمود
و از خویشتن غافل نمیباید بود بنابر آن پهلوان اسد بخار غرور و استکبار بدماغ راه داد اما چون والده شاه شجاع مخدوم شاه در کرمان اقامت
داشت اظهار عصیان نمیتوانست کرد و در آن اثنا بسبب تعصب دو کشتی گیر که یکی کرمانی و دیگری خراسانی بود میان ملازمان مخدومشاه و نوکران
اسد نزاع واقع شده مخدومشاه بمرتبه آزرده خاطر گشت که از کرمان بشیراز شتافت و از امارات طغیان اسد شمه بسمع پسر رسانید شاه شجاع این
سخنان را بحمل بر غرض فرمود و پهلوان اسد چون کرمان را خالی یافت بر مسند پرواز و بال پرداخته مالی خطیر از متمولان بستاند و خبر فساد اعتقاد
او بتواتر پیوسته شاه شجاع یورش کرمان را پیش نهاد همت ساخت و قبل از آنکه این عزیمت از حیز قوت بفعل آید سلطان قطب الدین اویس بن شاه
شجاع بنام اسد نوشت مضمون آنکه بلده کرمان را بفرزند سلطان اویس سپارد و خود ملازم باشد پهلوان در جواب گفت که میان من و پادشاه
هرگاه آن نشان بظاهر شود مهمانانه کلید شهر تسلیم خواهم کرد والا فلا و سلطان اویس طائفه از سپاه جرمان و او خان بنواحی کرمان رفته
چون دید که کاری پیش نمیتواند برد باصفهان رفت و بشاه محمود پیوست و بدین سبب نخوت و استکبار اسد یکی بهزار شده خیال استقلال
انجامید بنابر آن شاه شجاع در شهور سنه اربع و ستین و سبعمائه بجانب کرمان خرامید و پهلوان اسد روبه وار در حصار خزیده عساکر شیراز آغاز محاربه
و محاصره کردند و چون کار بر اهل شهر تنگ شد اسد از شاه یحیی که محرک آن فتنه بود مدد طلب نمود و شاه یحیی بحسب ظاهر قوت امداد اسد نداشت اما
پهلوان خرم خراسانی را که در فارس قایم مقام او بود چندان اغوا کرد که بهانه توهم از غدر شاه یحیی بترتیب اسباب حرب مشغول شد و این خبر بعرض شاه
شجاع رسیده بر سبیل جزم دانست که حزم چنان اولی است طریقه حزم مرعی داشته سلطان عماد الدین احمد و شهزاده زین العابدین را بمحاصره کرمان
تعیین نمود و خود بجانب شیراز بازگشته این رباعی انشا نمود رباعی من بعد غصه صبر بکشیم فرزانه وین غصه دهر بخورم مردانه نومید نیم که
عاقبت حق بفلک روزی برد او پر کند پیمانه و سلطان احمد در محاصره اسد بقدر مقدور لوازم اهتمام بجای آورده شوارع و طرق
کرمان را چنان مضبوط ساخت که هیچکس نتوانست که یک من بار بشهر برد بنابر آن قحط و غلای عظیم نصیب محصوران شد و کار اسد به
انجامیده فرمود تا هر کس آذوقه نداشته باشد از شهر بیرون کنند و بدان جهة قرب صد و بیست هزار کس بیک دفعه از کرمان بیرون آمده بطرف
باصفهان و هرمز و آذربایجان رفتند و بعضی باردوی سلطان احمد پیوستند و چون سلطان احمد مهم کرمان را نزدیک بآن رسانید که تفصیل
و میخواست که بعد از فتح ایالت آن ولایت متعلق باو گیرد در ضمن عریضه شمه از مکنون ضمیر خویش بپادشاه نوشت و شاه شجاع در جواب عریضه
داشت برادر مکتوبی باین عبارت در قلم آورد که قصه جلادت و مردانگی و شجاعت و فرزانگی برادر عزیز معلوم گشت ع همان شکل که جاوید
مدد باد از توفیقات صوری که بواسطه برادر اسد فی جیدها حبل من مسد نموده من کل الوجوه حق بجانب خوبی است آثار سعی که از آن برادر
بتو ما فیه ما ظاهر میشود موجب از دیاد اعتقاد میگردد و هر آینه چون از سر اهتمام امری خطیر باتمام رساند آنرا با انعام و اکرام مقابل و مماثل دارد
و اگر تقدیرا منصب حکومت کرمان بنا بر مواجب و ملوک و اقطاع او برود آری ع مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد سلطان
احمد از این جواب در تاب بلکه بیتاب شده در تسخیر کرمان تغافل و اهمال ورزید و بشاه شجاع نوشت که بنده را اشتیاق ملازمت سلطنت
بر مقاصد و مآرب دارین مرجح است و بیش ازین تحمل مفارقت ندارد امید آنکه محاصره کرمان بدیگری حواله رود تا قدم از سر ساخته بخدمت
شتابد شاه شجاع ملتمس برادر را مبذول داشته پهلوان علیشاه مزینانی و پهلوان خرم خراسانی را امر نمود تا یراق یکساله برداشته بجانب کرمان
روند و سلطان احمد را بدرگاه عالم پناه طلبید و در آن وقت که پهلوانان بحدود کرمان رسیدند مهم اسد باضطرار انجامیده بود و اکثر

در کرمان

شجاع از چه رو متوهم شده میان برادر که رفت و مکتوبی مزور از زبان شاه

شاه شجاع

اضافی

مردم بهمه جنبه دانه و تخم سپیوش و پیستان و امثال آن اوقات میگذرانیدند لاجرم پهلوان اسد طالب مصالحه گشته بعد از آمد و شد پهلوان علیشاه
و پهلوان خراسانی هم بر آن قرار گرفت که اسد خطبه و سکه بنام پادشاه کند و قلعه میان شهر را بخدام درگاه سلطان سپارد و برادر و پسر خود را
بفارس روان سازد و پهلوان علیشاه بضبط حصار قیام نموده پهلوان خرم برادر اسد که موسوم بمحمد بود و پسرش بشیراز رفت و سپاه علیشاه
با کرمانیان آغاز خرید و فروخت کرده گوسفند و هیمه و دیگر ضروریات می ستاندند و اسد در قلعه کوه ساکن شده بی اختیار روزگار میگذرانید و بر خط
اندیشه غدری بخاطرش میگذشت و پهلوان علیشاه نیز متوجه اتمام مهام اسد گشته خاتون او را بوعده مناکحت شاه شجاع فریب داد تا در
دفع شوهر با او طریق موافقت مسلوک داشته مولانا جلال الاسلام طبیب را نیز درین امر با خود متفق گردانید و خاتون اسد با جناب حکمت مآبی
مشورت نموده صواب در آن دانستند که اسد را زهر دهند و مقداری سم قاتل پیدا کرده با هم گفتند مصلحت آنست که نخست این زهر را
امتحان کنیم اگر چنانچه تأثیر نماید بخورد او دهیم لاجرم اندکی از آن چوشیره کرده پیش پهلوان علی سرخ که در سلک مقربان اسد منتظم بود فرستادند
و علی سرخ آن طعام را بکار برده بعد از یک شبانه روز بمرد و بنابر آنکه پهلوان اسد زرد فام بود مولانا صدر الدین شاعر این بیت نظم فرمود
بیت ز خیسان که گل سرخ فرو ریخت بباد ... یارب که گل زرد فرو ریخته باد پس از فوت علی سرخ خاتون پهلوان اسد و مولانا جلال الاسلام اندیشیدند
که اگر او را زهر دهند و یک شبانه روز زنده ماند مجموع ملازمان را بتیغ بیدریغ هلاک گرداند زیرا که اسد در آن اوقات بغایت تندخوی
و بی رحم شده بود و بکرات وقوع انجامید که امری که مخالف مزاجش بودی از دیگران بوقوع پیوستی خود را تعذیب میفرمود چنانچه حکایت کنند که روزی حلواگری را
طلبیده گفت که در نظر او حلوا پزد و پیش از حضار حلواگر شخصی گفت که فلان نوکر شما شراب خورده پهلوان گفت او را حاضر سازید
اثنا ملازمی که بطلب حلواگر رفته بود بمجلس در آمده گفت آوردم پهلوان بی تامل گفت برهنه اش سازید و حلواگر بیگناه را برهنه ساخته چندان
چوب زدند که بیهوش گشت و درین حال نوکر مست را آوردند پهلوان بصورت او نگریسته پرسید که این چه کس است گفتند فلان ملازم شماست
که شراب خورده گفت پس این چه کس بود که چوب خورد گفتند حلواگر پهلوان کامل عقل آهی کشیده فرمود که حلواگر را من دست بند اشتم تا که دویست
دینار بحلواگر بجای داد و اشارت کرد تا او را برداشته بمنزلش بردند القصه چون مشاوران پهلوان مصلحت در آن دیدند که او را زهر دهند رای ایشان بر آن
قرار گرفت که در روز جمعه که پهلوان اسد تنها بحمام میرفت از نقبی که قدیم الایام از شهر بجانب حمام قلعه زده بودند جمعی بر سرش روند و کار او را بسازند
کیفیت این اندیشه به پهلوان علیشاه پیغام داده پهلوان نقیبان را فرمود که تا آن نقب را که مسدود گشته بود باز گردانند و جمعی از دلیران با شصت
مرد مسلح و مکمل را از آن راه بطرف قلعه فرستاد و در محلی که پهلوان اسد از قصر عمارت بیرون می آمد که بحمام رود یکبار بشجاعت بسر وقتش رسیدند
و بیک لحظه او را قطعه قطعه ساختند از قصر بپایان انداختند و کرشکان کرمان که از تعدی اسد بجان آمده بودند از گوشت او تغذی نمودند چنانچه در مطلع
مذکور است که قصابی ششتری در صدد فروختن گوشت اسد در آمده مبلغ دویست دینار از بهای آن حاصل کرد و این واقعه در چهاردهم رمضان
سنه بوقوع انجامید و روز دیگر حسام الدین که خواهرزاده پهلوان اسد و کوتوال قلعه بود با پهلوان علیشاه تواعد عهد و پیمان استحکام داده حصار
تسلیم نمود و پهلوان علیشاه سر اسد را بشیراز فرستاد و کیفیت حال عرضه داشت کرد و امیر اختیار الدین حسن قورچی جهت ایالت کرمان حسب
الحکم روی بدان ولایت آورد ذکر انتقال شاه محمود از جهان گذران و رفتن شاه شجاع بجانب بلده فاخره اصفهان
چون بمقتضای کلام معجز نظام کل من علیها فان وصول آفتاب اقبال جمیع مرتقیان درجات جاه و جلال بسر حد زوال امریست لازم و غروب
کوکب حیات تمامی بامنتاران رایات سلطنت و استقلال بمغرب وبال قضیه ایست محتوم در شهور سنه ست و سبعین و سبعمایه دو پادشاه عالیجاه از فضای عالم فنا
بریاض راحت فضای عقبی انتقال نمودند اول سلطان اویس بن امیر شیخ حسن ایلکانی که در شب دوم جمادی الاول سنه مذکوره تاج و تخت سلطنت را
وداع کرد دوم قطب الدین شاه محمود بن محمد بن مظفر که در نهم شوال سال مذکوره روی بجوار مهیمن غفور آورد و این اخبار متعاقب یکدیگر بشیراز رسید
شاه شجاع بر فوت برادر از روی تکلف اظهار حزن و ملال نمود و بمراسم تعزیت پرداخته این رباعی نظم فرمود رباعی محمود برادرم شه شیر کمین
میکرد خصومت از پی تاج و نگین کردیم دو بخش تا براساید خلق او زیر زمین گرفت و من روی زمین و چون طایفه از اشراف و اعیان

و اعیان اصفهان بموجب وصیت شاه محمود سلطان اویس بن شاه شجاع را به پادشاهی برداشته بودند و زمره مایل بفرمانبرداری شاه شجاع گشته با ایشان
مخالفت مینمودند پادشاه بعد از فراغ از لوازم تعزا اعلام کشورکشائی بصوب اصفهان برافراشت و در هر منزلی جمعی از مردم یکدل بشرف ملازمت میرسیدند و در
مقام جوقی از اشراف انام تحفه و پیشکش موقف عرض میرسانیدند و چون قرب وصول موکب کواکب نزد اصفهانیان بتحقیق انجامید سلطان اویس از
کردار خود پشیمان شده عریضه مبنی از اعتذار و استغفار نزد والد ماجد فرستاد و شاه شجاع در برابر آن کلمات مشفقانه نوشته فرمود که هرچند قرة العین از جاده
مستقیم اطاعت انحراف ورزید اما محبت پدری و عطوفت غریزی ذیل عفو بر جریمه او پوشیده باید که متوجه ملازمت گردد و شاهزاده بعنایت پدر بزرگوار مستظهر
گشته با اصول و اعیان اصفهان رکاب اعلی حضرت را تا سه منزل استقبال نمود و شاه شجاع فرزند خود را مخصوص عنایت گردانیده کلمه مصلحت آمیز
تکلم فرمود و سلطان اویس در سلک سایر شاهزادگان شرف انتظام یافت و بروایتی بهمدان ایام شربتی مسموم خورده بریاض رضوان شتافت و شاه
شجاع بدولت و استقلال در اصفهان تاج اقبال بر سر نهاده امرا و حشام و صحرانشینان و حکام جرباذقان و قم و کاشان با تحف و پیشکش ها از
روی آستان سلطنت آشیان نهادند و کمر خدمتکاری بر میان بسته زبان بدعا و ثنا گشادند مثنوی ببستند نام آوران سر بسر باخلاص در پای تختش کمر
گشادند هر دو جانش زبان شدند از عنایات او کامران ذکر مراسله شاه شجاع و سلطان حسین
و ارتفاع غبار نزاع بین الجانبین در آن اوان که در بلده اصفهان سپاه فراوان در ظل اعلام
نصرت نشان جمع آمد اخبار متواتر پیوست که اشراف و اعیان آذربایجان از حرکات ناملایم سلطان حسین بن سلطان اویس ملول و متنفرند
و وصول موکب کواکب را بدان جانب انتظار میبرند بنابر آن شاه شجاع عزیمت تسخیر آن مملکت نموده بیراق لشکر پرداخت و سلطان آن در اثنا قصد توجه
پادشاه مکتوبی باین عبارت نزد پادشاه فارس و اصفهان روان ساخت بیت خباب حضرت جلالت بلند باد چنان که اوج فروه افلاکش آستان
باشد رفعت و دولت تا دامن قیامت مستمر و مکنت و مملکت بر سنن استقامت بروزگار آن یگانه روزگار برگزیده و رنگ تحلیق پادشاه و جهانبان
خلد الله ظل معدلته متواصل و متواتر باد فضایل و کمالات که مطلوب ارباب ملک و مغبوط اهالی ملکوت است ذات ملکی صفات را حاصل و دوست
متمنی بگردون مرادات و مرامات حایل بیع چنین خود بست و تا باد چنین باد در ود و ثنا و ادعیه و محامد و دعا که مهب نسیم آن ریاض و نفحات
الهی باشد مصفی از کدورات جسمانی و مبرا از ظلمات این جهانی بجناب شجاعت پناهی ابلاغ میگرداند و در شرح لواعج اشتیاق و بیان نوایر فراق که شیوه
ارباب تکلف و عادات اصحاب تصلف است شروع میرود که آن جوالعاف توبی پایان است که محققان اخوان صفا و خوردهبینان بصیرت سوی یکدیگر
اشارتهای پنهانی معقود و انگیختی دیوار دید لباس ملک آئین دادن و تا جاه مقنع در معرض مه در فلک آراستن و چشمه خورشید را بگل اندودن و پنهان داشتن و در
محاصره و نوادی بحو اضرو بوادی لاف آنا خیر منه زدن چرا نباید که و جوانه حکمت و انصاف نقد خزانه را بر محک مزاق عقل بیدان چه از غل و غش را
زدایل شوش آمیخته بود در بوته مصابرت گداخته شود تا عیار اخلاصش آن پیدا گردد و اگر بر خلاف این رود و فرمان هوس نافذ الحکم دار و در زبان قلم
دو زبان سوالی آنچه نتیجه آن باشد والعاقل یکفیه الاشاره مختصر آنکه امروز از حکم و فرمان بخاطب و معاتب و فردا بعذاب و عقاب ابدی گرفتار گردد و
سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون والسلام و چون سلطان حسین در کمال حسن و جمال بود و با مردم عاشق پیشه در طریق التفات سلوک مینمود شاه
شجاع این مکتوب را باین اسلوب جواب نوشت که بیت بجون عاشقان داری دلبری کمن جانا که عاشق هم شجاع است بنده مخلص ترین بندگان و معتقد
صادق ترین چاکران بیت الله تا بود و بود و بنده تو و انکه باشد همچنین باشد عبودیتی که مبنی از خلوص طویت و مبنی بر صفای عقیدت باشد معرض
عرض موقف ابهت مسیرساند اشتیاق بمطالعه طلعت دلارا که در همه عمر سودای آن داشته و تخم تمنای آن کاشته و رای آنست که بر بدین کام و هم و فهم
بسر حد بادیه آن رسد یا شاه باز بلند پرواز فکر ارباب عقول بر شرفات قله قاف آن تواند نشست معادات ملاقات آنحضرت خداوندی
سلطانی که زبده آمال و امانی است میسر و مقدر باد بالنبی الهاشمی خیر البشر غرض آنکه این عتابات خفته انگیز هیچ بار غباری بر خاطر فاتر نمی نشست
چرا که بنابر سند عالی آنحضرت و رجوعا عن الغرور اوراد و لباس ملک آئین دادن و تا جاه چاه مقنع را در معرض بدر فلک آراستن بهتر که مقنعه دختران بر فرق شاهانه
انداختن و پیراهن زنانه و الا پوشیدن بیت نه میست آمین شاهنشهی شهنشه نه این است آئین و دین حمد الله تعالی که بقوت قاف توفیق

چه بخشش غلامان وفا بنظر بصیرت و بعبارت منشی تقدیر بر نامه احوال کاینات جانند تا نوشته بخوانند بیت از عالم جن ... خورده بیهانه ۳

ابدی و عین عنایت سرمدی کلاه سلطنت بر تارک مبارک و درّاعه فضیلت بدوش و تیغ بدیع شجاعت و حسام انتقام سیاست بر میان جان [illegible]
همواره بیت بجای جی سرخ کین آوریم کمان و کمند و کمین آوریم و هرسه ممالک [illegible] رجال که بیت قلم زن نکه دارد آنکه شمشیر زن نه مطرب [illegible]
نباید زدن و باشیدن ال که لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال در قبضه اقتدار در آورد و دیگو که بیت مرا زحمله دشمن رفت پای ز جای که
شیر کوه نباشد ز جای جنبیدن آنچه در باب تخویف و تحویل الجهانی فرموده اند از آن روز باز که نقاش شان نقد بود قلم زنان تصویر نقش نیکی و بد
با مر ایزدی ثبت فرموده اند [illegible] کس چه داند که پس پرده که خوبست و که زشت لا یعلم الغیب الا الله جف القلم بما هو کائن بیت ما تیم [illegible]
آیات عز و علو و شجاعت نشان ما بر ذروه معارج دولت کند خیام هر طایری که بر پر و از آشیان ما و آنچه در باب ما ساق شاق [illegible]
همایون و توجه لشکر میمون بر زبان خامه دو زبان باستحقاق و مخدوم علی الاطلاق رفته بود و هر چه الحضرة و کند شیرین بود بیت چه حاجتست به لشکر [illegible]
کشتن عاشق بیا که از صف خوبان پسنده ماست سواری والسلام چون مضمون این مکتوب بعرض سلطان حسین رسیده دانست که شاه شجاع لشکر بدانصوب
خواهد کشید لاجرم او نیز بترتیب سپاه و استعداد مردان مقدم خود مشغول گردید شاه شجاع بفال فرخ در روز همایون فی شهر سبع و ستین و سبعمائه باد و [illegible]
هزار مرد جوشن پوش [illegible] بصوب [illegible] روان شد و سلطان حسین با سی هزار نفر از لشکر جلادت [illegible] استقبال نموده در صحرای [illegible]
بیت خروش کوس و بانگ نای برخواست زمین چون آسمان از جای برخواست غبار معرکه یکباره بالا گرفت و آتش قتال اشتعال پذیرفت عاقبت
لطف ابدی و عنایت سرمدی شامل حال شاه شجاع گشته از مهب کرم داور نسیم فتح و ظفر بر علم همایونش رسید و دبور ادبار و نکبت نکبا و خاک خجلت
و خسار در دیده بخت تیره [illegible] احمال و اثقال [illegible] کوه شمال در عرصه قتال گذاشتند و مضمون [illegible] غنیمت پنداشتند و
سر خود گرفته بهر دیار رفتند و گروهی در قید اسار گرفتار آمدند از آن جمله پهلوان حاجی خربنده و امیر عبدالقادر دستگیر شدند شاه شجاع بر [illegible]
سجده شکر بجای آورده و ارکان دولت را که آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند باصناف الطاف نوازش فرمود و اسیران را [illegible]
بصوب تبریز نهضت فرموده در نواحی آن بلده خواجه شیخ کججانی با سادات و قضات و موالی و اشراف و اعیان بشرف عتبه بوسی استسعاد
یافتند و پادشاه بر تخت آذربایجان مقام و آرام گرفته بعیش و عشرت مشغول گشت حافظ یوسف شاه که صیت حسن صوتش [illegible] میاورد
و مجلس همایون با نغمات دلگشای و الحان فرح افزای زیب و زینت بخشیده [illegible] خواجه سلمان بعد از آن در مدح پادشاه کامران قصیده
سرایید که مطلعش این بیت شعر زهی دولت که اقبال همای چتر سلطانی همایون فال شد [illegible] شاه شجاع را این مطلع [illegible]
ابیات این قصیده [illegible] و سلمان قصیده دیگر که مطلعش نوشته میشود در سلک انشا انتظام داد شعر سخن بوصف رخش چون ز خاطرم [illegible]
مطلع بختم آفتاب سر بر زد و سلمان این قصیده شاه شجاع را بسلمان اعتقادی عظیم پیدا شد بر زبان همیشه بیان گذرانید که ما آوازه سه کس از مشاهیر [illegible]
ولایت شنیده بودیم و ایشان را مختلف الاحوال مشاهده فرمودیم سلمان آنچه در وصف او میگفتند زیاده بود و یوسف شاه خواننده مساوی و خواجه
شیخ کججانی [illegible] چون مدت سه چهار ماه شاه عالیجاه بدولت و کامرانی بگذرانید بمعرض رسید که شاه یحیی اظهار خلاف نموده خیال استخلاص شیراز دارد و این
بر خاطر عاطر شهریاری گران آمده بفارس [illegible] از ملازمان سلطان حسین که در کنار آب جغتو بودند یکی از ایشان شبلی نام داشت و دیگری
عمر [illegible] بر سر امیر صیهان شاه که [illegible] بود تاخته [illegible] را اسیر کرده آوازه وصول سلطان حسین در انداختند
و چون در آن زمان لشکر فارس و عراق پریشان بودند و شاه شجاع در دیار داشت با وجود غایت برودت هوا لواء مراجعت برافراشت و بعد از رفتن شاه
بدو ماه سلطان حسین به تبریز رسید ایلچی بشیراز فرستاده پیغام داد که دو امیر از امراء ما در آن جانب گرفتارند اگر ایشان را بفرستند ما امیر صیهان شاه را مطلق
العنان گردانیم و شاه شجاع امیر عبدالقادر و پهلوان حاجی خربنده را خلعت داده به تبریز ارسال داشت و سلطان حسین نیز امیر صیهان شاه را خلعت
پوشانیده اجازت فرمود

ذکر سلوک شاه یحیی در طریق خلاف و تزویر و بیان بعضی دیگر حوادث چرخ اثیر

چون شاه شجاع
از یورش آذربایجان بفارس رسید و تحقیق انجامید که در غیبت موکب همایون شاه یحیی خیال استقلال نموده بود طایفه از ابطال [illegible] محاصره یزد نامزد فرمود
شاه یحیی باستقبال آن سپاه شتافت و بعد از وقوع محاربه بشهر بازگشت و متحصن شد و لشکر شیراز در گرد یزد نشسته آغاز انداختن سنگ و تیر کردند و شاه

و شاه یحیی قاصدی بیرون فرستاده پیغام داد که شما در جنگ مسارعت نمایید که من ایلچی بشیراز میفرستم تا هر چه حکم شود از جانبین بدان عمل نماییم امرا و لشکریان
اعتماد بر این سخن نموده تیغ انتقام در نیام کردند و در خیام خویش آرام گرفتند ناگاه شاه یحیی با لشکری آراسته از دروازه بیرون خرامید و شیرازیان سراسیمه
شده هزیمت غنیمت شمردند و بعضی اجناس ایشان بدست یزدیان افتاد و چون شاه شجاع بر این غدر برادرزاده اطلاع یافت قصد فرمود که بنفس نفیس
لشکر بیزد برد اما شاه منصور متعهد تسخیر آن بلده گشته شاه شجاع سپاه مصحوب او گردانید و شاه منصور بعد از وصول بمقصد آغاز محاربه [illegible]
پسر را چندان وسوسه کرده از مخالفت تحذیر نمود که شاه منصور تن بصلح در داد لاجرم جنود ظفر ورود جوق جوق روی بشیراز نهادند و شاه منصور قصد
نمود که بیزد درفته روزی چند بیاساید شاه یحیی با او همداستان نشد و شاه منصور در غرقاب تحیر افتاده روی بجانب سلطانیه آورده چنانچه
در اواخر جزو اول این مجلد مذکور شد با عادل آقا آغاز مصاحبت و مصادقت کرد و چون شاه بر این قضیه اطلاع یافت آنچه علم آفتاب شعاع بصوب
یزد برافراخت و شاه یحیی مضطرب گشته با دو شاه خاتون دختر شاه شجاع را که زوجه اش بود با خواهر خویش و دیگر قرابتان جهة اظهار اعتذار و استغفار بیرون
فرستاده و جماعت بملاقات پادشاه سرفراز گشته بتضرع و زاری جناب شهریاری را بار دیگر از مقام انفعال شاه یحیی گذرانیدند تا سوگندان [illegible]
[illegible] که اگر نوبت دیگر از شاه یحیی جریمه در وجود آید بقدر امکان در قلع نهال اقبال او کوشش نماید و این واقعه در شهور سنه سبع و ستین و سبعمائه روی نمود
و در سنه تسع شاه شجاع رسید که عادل آقا که از قبل سلطان حسین در سلطانیه حکومت مینماید لشکر بسیار جمع آورده و داعیه دارد که ابواب تعرض
بر روی متوطنان ممالک فارس بگشاید بنا بر آن با سپاه فراوان متوجه سلطانیه گشته در نواحی آن بلده میان عادل آقا و شاه کشورگشا حربی صعب [illegible]
داد و شکست هزیمت بر شیرازیان افتاد و ناگاه نسیم عنایت الهی از مهب و ما النصر الا من عند الله بر پرچم علم شاه شجاع وزیده [illegible] روی از معرکه برتافت
در قلعه سلطانیه تحصن جست و آخر الامر مهم بمصالحه انجامید و بشرف دستبوسی شاه شجاع استسعاد یافت آنگاه پادشاه جهان مطاع عنان عزیمت [illegible]
یافت و در سنه [illegible] سلطان اویس خروج کرده برادر خویش سلطان حسین را بکشت چنانچه در اواخر جزو اول مذکور شد عادل آقا سلطان بایزید بن سلطان
اویس را بپادشاهی برداشته میان او و سلطان احمد منازعت قایم گشت و در اوایل سنه خمس و ثمانین و سبعمائه شاه شجاع بموجب استدعاء عادل آقا نوبت
دیگر جازم سلطانیه شد در اثنای راه بواسطه سعایت حسدان و خیانت [illegible] از ولد رشید خویش سلطان شبلی اندیشه مند گشته آن جوان [illegible]
بقلعه اقلید و سرمق فرستاد و بعد از سه روز در وقت [illegible] حکم فرمود که رمضان اختاجی به آن حصار شتافته چشم شاهزاده را میل کشید و چون
[illegible] در این باب التماس خواجه توران شاه وزیر [illegible] از عقب رمضان ارسال داشت که چشم قرة العین سلطنت آسیب نرساند تا قبل از وصول
[illegible] قضا کار خود کرده بود بیت قضا چون زگردون فرو هشت پر همه عاقلان کور گشتند و کر القصه چنانچه سبق ذکر یافت شاه شجاع در آن
سفر بنواحی سلطانیه رسید و آن بلده را بنام سلطان بایزید از سلطان احمد ستانده روی بطرف شوشتر آورد و شاه منصور که در آن اوان حاکم شوشتر [illegible]
نسبت بعم بزرگوار در مقام نیازمندی آمده ایلچیان با تبرکات فراوان بملازمت فرستاده و شاه شجاع از برادرزاده راضی گشته عنان عزیمت
بطرف شیراز انعطاف داد

ذکر وفات خسرو لازم الاتباع جلال الدین شاه شجاع

چون شاه شجاع از سفر شوشتر قرین فتح و ظفر
بمستقر دولت خرامید بساط نشاط گسترده صبح و شام از دست ساقیان گل اندام شراب لعل فام کشیده و پیوسته در بزم عشرت ساغر کامرانی بر
کف گرفته لحظه لب از لب جام دور نمیگردانید و در آن ایام غذا بسیار اندک شد و ضعف قوت گرفته دست تصرف اطبا از مداوای معالجه
قاصر آمده و فایده [illegible] استعمال شربت و دوا مترتب نشد و شاه شجاع چون دانست که وقت ارتحال بجوار مغفرت ایزد متعال نزدیکست [illegible] که
قلم تقدیر در جرید اعمالش ثبت گشته بود بمقتضای [illegible] و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات تدارک نمود و از ارتکاب سیئات ایام
شباب و اوان گیتی ستانی را به استمالت خاطر ضعفا و نوازش فقرا تلافی نمود اسباب سفر آخرت در نظر انور ترتیب داده حافظ را با انعام کرامند مسرور
ساخت و ابواب لطف و کرم بر روی ایشان بگشاد و گفت که پیوسته بملازمت دولتخانه اقدام نماید و هر روز بنوبت ختم کلام ملک عزت قیام
فرمایند و در این اثنا امرا و اعیان متفرق شده فرقه شده بعضی با سلطان عماد الدین احمد بیعت کردند و برخی روی بمتابعت سلطان مجاهد الدین زین العابدین
آوردند و شاه شجاع سلطان زین العابدین را طلبیده نصایح سودمند فرمود و منصب ولایت عهد را بوی تفویض نموده اصفهان را برادر [illegible]

خود و تر خویش سلطان بایزید عنایت کرد آنگاه سلطان احمد را طلبید و چون چشم اخوین بر یکدیگر افتاد بمرتبه گریه بر ایشان غالب شد که هیچکدام را مجال
تکلم نماند و سلطان احمد از مجلس بیرون رفت تا رقت شاه شجاع تسکین یافت و پسر شاه را که نوکر سلطان احمد بود طلبید و گفت از زبان من سلطان
احمد بگوی که دنیا مشابه است بظل غمام و حلم نیام زنان سایه بر یک جا قرار نگیرد و نه از آفتاب جهانی تثبیت پذیرد و من درین شهر فتنه بسیار می بینم و مقام اصلی
دار الامان کرمان است امید آنکه همین ساعت بآن ولایت روی آوری و درین بلده پر آشوب توقف ننمائی و در هیچ فتنه سعی نفرمائی و سلطان احمد این نصیحت را
قبول کرده همان روز روی بکرمان آورد و چون خاطر شاه شجاع از مهم بیعت و تقسیم ولایت فراغت یافت دو مکتوب فصاحت اسلوب یکی بحضرت صاحبقران
امیر تیمور گورکان و دیگری بسلطان احمد جلایر در باب سفارش فرزندان و توجه بجوار مغفرت ملک منان در قلم آورده هر یک مصحوب معتمدی روانه کرد
و یکی از علماء متقی را جهت غسل تعیین نموده فرمود که امیر اختیار الدین حسن قورچی را از کرمان طلبیده نعش او را بمدینه طیبه نقل کند و از برای مجاوران حرمین
شریفین تحف کرامند تعیین فرموده در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان سالی که از عدد حروف حیف از شاه شجاع ٧٨٦ بوضوح می پیوندد از زندان
سرای دنیا بگلستان استراحت رحلت نمود و همان شب جسد مطهرش را بامانت در پای کوه چهل مقام دفن کردند و امرا و ارکان دولت بعد از
اقامت مراسم تعزیت روی بتمشیت امور مملکت آوردند و از جمله علماء اعلام و فضلاء لازم الاحترام جناب افادت پناه مولانا قوام الدین عبد الله
فقیه با شاه شجاع معاصر بود و آن پادشاه نزد وی شرح مختصر ابن حاجب که تصنیف قدوة المتأخرین قاضی عضد الدین است نزد آنجناب مطالعه مینمود
و از شعراء زمان شاه شجاع یکی خواجه عماد فقیه کرمانیست و آنجناب شیخ خانقاه دار بوده است و شاه شجاع نسبت باو اعتقادی عظیم داشته گویند
خواجه عماد هرگاه نماز گذاردی گربه او شرط متابعت بجای آوردی و شاه شجاع این معنی را بر کرامت حمل مینمود و پیوسته بقدم اخلاص ملازمت آنجناب
مینمود و خواجه حافظ که برین معنی رشک میبرد این غزل نظم آورد غزل صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد آغاز مکر با فلک حقه باز کرد بازی
چرخ بشکندش بیضه در کلاه زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد ساقی بیا که شاهد رعنای صوفیان آمد دگر بجلوه و آهنگ ناز کرد این مطرب از
کجاست که ساز عراق ساخت و آهنگ باز گشت براه حجاز کرد ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم زانچه آستین کوته و دست دراز
کرد صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت عشقش بروی دل در معنی فراز کرد ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست غره مشو که
گربه عابد نماز کرد فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد حافظ مکن ملامت رندان که در ازل ما را
خدا ز زهد و ریا بی نیاز کرد کلیات خواجه عماد فقیه از قصاید و غزلیات و مثنویات مشهور است و ابیات بلاغت آیات آن کتب بر السنه
و افواه مذکور و دیگری از آنجمله خواجه حافظ شیرازیست که بواسطه بلاغت و فصاحت و غایت شهرت بجودت لفظ و عبارت احتیاج بتعریف ناظمان
مناظم سخنوری ندارد و المستاب چه حاجت شب تجلی را در نفحات مسطور است که شعر خواجه حافظ لسان الغیب و ترجمان الاسرار است غیبیه
و معانی حقیقیه در کسوت صورت و لباس مجاز در آن اشعار معارف شعار مندرج است روزی شاه شجاع بزبان اعتراض خواجه حافظ را
مخاطب ساخته گفت ابیات هیچ یک از غزلیات شما از مطلع تا مقطع بر یک منوال واقع نشده بلکه از هر غزلی سه چهار بیت در تعریف شراب
و دو سه بیت در تصوف و یک دو بیت در صفت محبوب و تلون در یک غزل خلاف طریقه بلغاست خواجه گفت آنچه بر زبان مبارک شاه
میگذرد عین صدق و محض صوابست اما مع ذلک شعر حافظ در اطراف آفاق اشتهار تمام یافته و نظم حریفان دیگر پای از دروازه شیراز بیرون
نمی نهد بنابرین کنایت شاه شجاع در مقام ایذاء حافظ شد و حسب الاتفاق در آن ایام آنجناب غزلی در سلک نظم کشید که مقطعش این است
شعر گر مسلمانی از این است که حافظ دارد وای اگر از پی امروز بود فردائی و شاه شجاع این بیت را شنیده گفت از مضمون این نظم چنان
معلوم میشود که حافظ بقیام قیامت قائل نیست و بعضی از فقهاء حسود قصد نمودند که فتوی نویسند که شک در وقوع روز جزا کفر است و از
بیت این معنی مستفاد میگردد خواجه حافظ مضطرب گشته نزد مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی که در آن اوان عازم حجاز بود و در شیراز تشریف داشت
رفت و کیفیت قصه بد اندیشان را عرض نمود مولانا فرمود که مناسب آنست که بیتی دیگر مقدم برین مقطع درج کنی مشعر بآنکه فلان
چنین میگفت تا بمقتضای آن مثل که نقل کفر کفر نیست از این تهمت نجات یابی بنابرین خواجه حافظ این بیت را گفته پیش از مقطع در آن غزل

درج ساخت بیت این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت بر در میکده با دف و نی ترسائی و باین واسطه از آن دغدغه نجات یافت و خواجه
حافظ در سنه اثنی و تسعین و سبعمایه بریاض رضوان شتافت

ذکر ایالت سلطان زین العابدین و مخالفت شاه یحیی و بیان بعضی از وقایع که بوقوع پیوست در آن ولا

چون امرا و ارکان دولت از تعزیت شاه شجاع باز پرداختند موجب وصیت سلطان
زین العابدین را که از جانب مادر شرف سیادت داشت در شیراز پادشاه ساختند و امیر معز الدین اصفهانشاه اختیار تمام پیدا کرده سلطان
بایزید را از رفتن باصفهان مانع آمد و اشراف و اعیان اصفهان کس بیزد فرستاده شاه یحیی را بآن بلده طلبیدند و حاکم خود گردانیدند و امیر معز الدین اصفهان
شاه سرانجام کلیات و جزئیات امور مملکت فارس را از پیش خود گرفته امیر علاء الدین اینانق و خواجه نوران شاه را معذب و معاقب ساخته و ترتیب
آلات و ادوات سلطنت پرداخته داعیه نمود که والده سلطان مهدی بن شاه شجاع را در حباله نکاح کشد و سلطان مهدی را بپادشاهی بردارد
و سلطان زین العابدین برین معنی اطلاع یافته منکوحه یحیی از نوکران معتمد اصفهانشاه را بفریفت تا در ماه رمضان سنه ٧٨٦ او را از بر داشتند و امیر اصفهان
شاه امیر حسیب و نسیب بود و با علما و فضلا باحسن وجهی سلوک مینمود اما شاه یحیی چون باصفهان در آمد روزی چند بکامرانی بگذرانید خیال تسخیر شیراز
کرده با سپاه عراق روی بآنجانب آورد و سلطان زین العابدین با لشکر شجاعت آئین او را استقبال نموده در اثناء راه عم سلطان بایزید با تفاق
بعضی امرا که تحفه شاه یحیی پیوست و از آنجانب نیز طایفه از سرداران روگردان شده بخدمت سلطان زین العابدین پیوستند و نواحی پل نو تلاقی
فریقین دست داده پیش از آنکه غبار جنگ و شین ارتفاع یابد بموجب استدعای شاه یحیی صورت مصالحه جلوه گر گشت و در میان میدان بارگاه
زده دو آفتاب در یک برج و دو گوهر در یک درج مجتمع شدند و شاه یحیی سلطان زین العابدین را عذرخواهی نموده التماس فرمود که حکومت
ابرقوه را از پهلوان مهذب بستانند و سلطان بایزید پدر او را در آن ملک حاکم گردانند و سلطان زین العابدین باوجود آنکه عمو بایزید در وقتی
عجب از وی برگشته بود این ملتمس مبذول فرموده منشور ایالت ابرقوه بنامش نوشته مقرر ساخت که امیر سیف الدین رمضان در مصاحبت سلطان
بایزید بابرقوه رود و منصور از شستر لشکر بر الحد و کشیده خرابی میکرد و چون شاه منصور از وصول سلطان زین العابدین واقف شده روی بوادی
فرار آورد و سلطان زین العابدین در خان فتح و اقبال متوجه مستقر عزت و جلال گشته در آن ایام خواجه حافظ غزلی نظم فرمود که مطلعش این بیت
خوش کرد یاوری فلکت روز داوری تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری اما سلطان بایزید که نامزد حکومت ابرقوه شده بود چون بدان جانب رسید
پهلوان مهذب او را بشهر راه نداد و بنشان و پروانه سلطان زین العابدین و رسالت امیر رمضان التفات ننمود لاجرم عمو بایزید نومید
و حیران باصفهان بازگشت و در سنه ٧٨٧ سلطان زین العابدین خال خود سید مجد الدین مظفر را امیر الامراء ساخت و امیر غیاث الدین منصور
را این معنی موافق مزاج نیفتاد و ببهانه استخلاص اموال بسربستان رفته از آنجا باصفهان شتافت و چندان سعی نمود که شاه یحیی نقض عهد و میثاق
جایز شمرده روی بشیراز آورد و سلطان زین العابدین بجانب مخالفان روانه شده هر منزلی که پیش رفت شاه یحیی مرحله باز پس نشست تا باصفهان
آمد و چون سلطان زین العابدین بظاهر اصفهان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گردانید بعد از سه چهار روز شاه یحیی لوای محاربت افراخته
از شهر بیرون تاخت و سپاه شیراز تکرار از راه آمده از نصف النهار تا وقت عصر لوازم پیکار اقدام نمودند و چند روزی حال بر این منوال گذرانیده
فتح تیسیر نپذیرفت و برودت بر هوا استیلا یافته سلطان زین العابدین بنابر التماس امرا کوچ کرده بدار الملک خود شتافت و بعد از یک سال
اشراف و اعیان اصفهان بواسطه بخل و امساک شاه یحیی از اطاعت و فرمان برداری او پشیمان شده بمقام هواداری سلطان زین العابدین که در غایت
کرم و سخاوت بود در آمدند و بیکبارگی قریب بیست هزار پیاده تمام سلاح گرد قصر شاه یحیی فرو گرفتند شاه یحیی کس بیرون فرستاده از سبب
این حرکات پرسید جواب دادند که چون شاه بنابر التماس ما بدین ولایت تشریف آورده بود ما امیدوار چنان بودیم که حالا نیز سخن ما قبول کرده از این
شهر بیرون رود که بعد از این اصفهانیان طریقه خدمتکاری بجای نخواهند آورد و شاه یحیی از روی اضطرار زبان بقبول آن ملتمس گشاده همان شب
رخت بیزد بربست و مردم اصفهان جهت ایصال این مژده امیر علی میرمیران را بشیراز فرستاده سلطان زین العابدین را بانعام خلعت فاخره
و کمر مرصع سرافراز گردانیده و بسرعت هرچه تمامتر متوجه اصفهان گردید و چون بمقصد نزدیک رسید امراء و روسا و اکابر و اعیان اصفهان مراسم

استقبال بجای آوردند و پیشکشها کشیدند و سلطان زین العابدین همه را بعواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه نوازش فرمود و بعد از چند روز خاطر
سید مجد الدین مظفری را قایم مقام گذاشته عازم نطنز شد زیرا که عمو بایزید از قبل شاه یحیی در آن دیار بحکومت اشتغال داشت و خیال التعرض مملکت فارس
بر لوح خاطر مینگاشت و سلطان زین العابدین بیک ناگاه بر سر سلطان بایزید رسیده منقش بطرف لرستان گریخت و روزی چند در بناء
اتابک که تربیت یافته پدر او بود اوقات گذرانید و سلطان زین العابدین مظفر و منصور بشیراز رفته بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید ذکر شمه

از احوال سلطان احمد و سلطان بایزید و بیان آنچه میان ایشان بوقوع انجامید

سلطان احمد پادشاهی بود به لطف و کرم معروف و بصفاء اعتقاد و رقت قلب موصوف مربی ارباب عمایم و فضلا و مقوی ارکان شریعت مطهره غرا و چنانچه سابقا
مرقوم قلم بلاغت انتما گشت شاه شجاع در مرض موت حکومت کرمان را نامزد سلطان احمد کرده او را بدانجانب گسیل فرمود و چون سلطان احمد
نزدیک بدار الامان رسید امیر اختیار الدین حسن قورچی با آنکه قوت مقاومت و قدرت مقاتلت داشت بقدم مطاوعت او را استقبال نموده
مقالید خزاین و مفاتیح قلاع و دفاین تسلیم نمود و عزیمت شیراز فرمود و سلطان احمد مانع آمده گفت چندان توقف نمای که خبر صحت پادشاه
آنگاه باتفاق عازم آن صوب شویم و اگر مهم نوعی دیگر باشد تو را بجای پدر از ملک و مال هیچ چیز دریغ نیست و بعد از ده روز از وصول سلطان
احمد بکرمان خبر فوت شاه شجاع شایع شد و امیر اختیار الدین حسن معزز و مکرم همانجا توقف کرد در اوایل سلطنت سلطان عماد الدین احمد
غتمش اوغانی که بحکم سلطان زین العابدین سردار قوم جرماوا و غان بود با سلطان احمد در مقام مخالفت آمده یک دو نوبت مابین الجانبین ستیز و آویز
نموده در معرکه آخر سوی غتمش نشانه تیر تقدیر شد و غنیمت بسیار بدست سپاه سلطان احمد افتاد و منصب جرماوا و اوغان بتعلق پهلوان علی
گرفته و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه سلطان بایزید در لرستان از مقدم خویش اعلام داد و سلطان فرمان فرمود که مهتر حسن فراش که در
سلک ملازمان قدیمی انتظام داشت سلطان بایزید را استقبال نمود و ما یحتاج نوکرانش مرتب دارد و چون سلطان بایزید در شهر بابک
فرود آمد لشکریان او که چند مردک گرسنه برهنه بودند دست تعدی بمال رعیت دراز کرده و آن ولایت را برهم زدند و این خبر بسلطان احمد
رسیده آزرده خاطر گشت و پیغام فرمود که برادر بایزید باید که از سرحد کرمان بیرون رود لاجرم سلطان بایزید متوجه ... سلطان احمد نیز بدان
جانب توجه نموده چون سلطان بایزید مرد رفت و ملازمت شاه یحیی پیش گرفت

گفتار در بیان وصول رایت آفتاب اشراق حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان ببلاد فارس و عراق و ذکر کشته شدن جمعی کثیر از اصفهانیان بواسطه عناد و شقاق

در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه که صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان همت عالی نهمت بر استخلاص ولایت
آذربایجان و عراق گماشت ایلچی بشیراز فرستاد و سلطان زین العابدین پیغام داد که پدر مرحوم تو با ما در مقام دولتخواهی و اتحاد بود و بنابر
در وقت وفات یافتن مکتوبی در باب سفارش تو ارسال نمود میباید که بدرگاه عالم پناه آیی تا تو را بنوعی منظور نظر گردانیم که علم مفاخرت
و مباهات مرتفع سازی و در کمال دولت و اقبال بحکومت آن مملکت پردازی سلطان زین العابدین بسبب عدم مساعدت بخت و طالع
توجه آستانه جاه و جلال طریق اهمال و اهمال مسلوک داشت بلکه ایلچی را اجازت مراجعت نداده مانند ... گذرانید و چون این خبر بخاطر
عالی گهر رسید در شهور سنه تسع و ثمانین و سبعمائه ... عراق را ... گذاشته از راه همدان علم عزیمت بصوب اصفهان برافراشت بعد از وصول
... و آن ولایت سادات و قضات و علما و اکابر مراسم استقبال استعجال نموده باصناف الطاف اختصاص یافتند و مال امان قبول کرده
بعضی از ایشان عنان بطرف شهر تافتند و امیر ایکو تیمور برلاس جهت تحصیل آن وجه بقلعه طبرک در آمده و امیر ملک تیمور ولد آقبوقا بهادر و امیر محمد
سلطان شاه بشهر در رفتند محصلان و نوکران امرا با رعایا آغاز تشدد کرده و مغولان متعرض اهل و عیال اصفهانیان شدند و چون طبیعت
مردم بر اشتعال نایره فتنه مجبول بود و بیطاقت گشته در اواخر شوال سال مذکور خروج نموده آواز طبل و بوق بعیوق رسانیدند و نوکران امرا
و محصلان بخواری هرچه تمامتر بقتل رسانیدند شمشیر خونریز آشفتگان شبخون در آمد ... در اول شب هجوم عام از خروج لیام باردو
سپهر احتشام رسیده صاحبقران گردون غلام بر ابرش تیز خرام سوار گشت و بدروازه ... شتافت و طالبان نام و ننگ از اطراف

اطراف و جوانب روی باصفهان آوردند تا وقت طلوع جمشید خورشید از طرفین باستعمال آلات قتال قیام و اقدام نمودند و چون از اصفهان زن و مرد
بیرون بجنگ بمیدان نبرد آمدند نظم
براسنده ترکان بی ساز و برگ سراسیمه گشتند از ترس مرگ
بنی امورها و شاهین شاه زنهار زاغ و زغن شد تباه
ز ترکان جنگ آور نامدار بکشتند آن شب سه باره هزار
تا علی الصباح که خسرو کواکب تاب و بیدار آفتاب ...
خفاش وار فرار بر قرار اختیار کردند اصفهانیان ترک ستیز کرده روی بگریز آوردند و شهر مسخر شده صاحبقران غرنده از غایت غضب سپاه را
بقتل عام فرمان داد و فرمود که هرکس از اردوی همایون پنج سر از صغیر و شریف و صغیر و کبیر سری بیاورد و تیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده و در آن روز هفتاد
هزار کس در اصفهان کشته شد گویند که بعضی از اهل علم و تقوی که ملازمت صاحبقران بودند نمیخواستند که بقتل کسی اقدام نمایند سر از سپاهیان بخریده
و نزد مقدم بارگاه سلطنت سپردند و در اول هر سری به پنجاه دینار بود و در آخر ... بنیار بفروختند و کسی نخرید القصه در اصفهان خبر از زنده رود
و سادات و قضات و علما و جماعتی که محصلان خود را حمایت کرده بودند کسی زنده نماند صاحبقران مظفر لوا حاجی بیک جونی قربانی را
بمحافظت شهر گذاشته عازم شیراز گشت و سلطان زین العابدین از واقعه اصفهان و توجه موکب نصرت نشان خبر یافته بجانب شوشتر گریخت
شاه منصور که حاکم آنجا بود و خاطر او را بامداد امیدوار ساخت ضمنا نوکرانش را بمتابعت خویش دعوت نمود و اکثر جماعت خاک
در دیده مروت پاشیده حلقه اطاعت شاه منصور در گوش کشیدند و شاه منصور سلطان زین العابدین را گرفته در حلقه سلاسل محبوس کرد و
صاحبقرانی بی مانعی و منازعی بشیراز در آمده سایر حکام آل مظفر مانند شاه یحیی و سلطان احمد و سلطان ابو اسحق بن سلطان اویس بن شاه شجاع باستان
شتافتند در آن اثنا از جانب ماوراء النهر ایلچی رسیده خبر رسانید که توقتمش خان لشکر ... فرستاد و بخارا کشیده و در آن بلاد آتش نهب و تاراج
مشتعل گردیده بنابر آن حضرت صاحبقران عزم مراجعت جزم کرده حکومت شیراز بشاه ... یحیی عنایت نمود و کرمان بدستور سابق بسلطان
عماد الدین احمد تفویض فرمود و ایالت سیرجان را بسلطان ابو اسحق مفوض ساخت و پهلوان مهذب در ابرقوه رایت حکومت برافراخت اما
سلطان بایزید در وقتی که سلطان احمد از اردوی همایون بکرمان رسید از یزد بیرون آمده بصوب گرمسیر دار الامان شتافت و در آن موضع بهزاره
اوغان ... پیوسته چون سلطان احمد را خبر شد با وجود ویرانی مملکت و پریشانی سپاه و رعیت خاطر بر محاربت قرار داده بعد از نماز
عصر برسم تفال مصحف مجید گشاده آیه بشارت بر آمد و سلطان ... روی بقبله کرده گفت الهی بحرمت این کلام کریم که بر پیغمبر ... علیه
التحیة و التسلیم نازل گردانیده بایزید برادر مرا بدست من گرفتار سازی تا در برابر بدی که در حق من اندیشیده نسبت بوی نیکویی کنم و همان
زمان مقدار لشکری که حاضر بود روی بسلطان بایزید آورد و مابین الجانبین محاربه روی نموده اجابت دعای سلطان احمد ظهور پیوست و لشکر یزد
گریخته سلطان بایزید دستگیر گشت سلطان احمد بموجب نذری که کرده بود از سر جرایم برادر در گذشت و مشمول رحمت و مکرمت گردانید بعد از مراجعت
بکرمان بمنوجان فرستاد و سلطان بایزید بدانجانب رفت و قلعه منوجان بصلح گرفته از ساکنان آنجا مبلغی گرامند بستاند و بخدمت برادر
فرستاد و سلطان احمد ببسط بساط عیش و نشاط اشارت نمود و این ابیات نظم فرمود نظم
باز آمدیم و باز نهادیم اساس عیش کردیم از ... قدح اقتباس عیش
ساقی بگو در قدح عشرت تست ریز بر عاشقان غمزده پیمانه کاس عیش
بنشین بخرمی که برآریم بیخ غم از سبزه زار گلشن گردون بداس عیش
بیدار چشم بخت کسی کو زمان گل دارد بجام باده گلرنگ پاس عیش
هرکس قیاس کار جهان بی همی کند باری نکند دل با جز قیاس عیش
احمد بملک دین و عقبی بلطف دوست دارد بقدر همت خود التماس عیش
یارب بفضل خویش که در کارگاه عمر خالی مدار از قد بختم لباس عیش

ذکر در آمدن شیراز بتصرف شاه منصور و بیان بعضی دیگر از وقایع و امور

شاه منصور که از سایر سلاطین دودمان مظفری بمزید
شجاعت و کینه وری ممتاز و مستثنی بود و از عنفوان اوان شباب همواره ارتکاب مقاصات و محاربات مینمود در آن ایام که سلطان زین
العابدین را مقید و محبوس ساخت و خبر مراجعت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان استماع فرمود علم عزیمت بصوب شیراز برافراخت و شاه یحیی
معاودت برادر خوردتر بیاورده دار الملک فارس را باز گذاشت و شاه منصور با سانی ... و جهی بآن بلده فاخره در آمده رایت عدالت
برافراشت و خواجه حافظ در تهنیت مقدم آن پادشاه صاحب کرم غزلی در سلک انشاء انتظام داد و مطلع آنرا بخاطر

بود جنت افتاد بیت بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل
بفریاد دادخواه رسید و دران ایام که شاه منصور در شیراز بنظم مهام اصاغر و اکابر میپرداخت یکی از وزرا دست تعدی بر ارباب عمایم
دراز کرده مبلغ پنجاه تومان بوجه اظهار کفایت بر ایشان حواله ساخت و چون شاه منصور بر حرکت ناپسندیده وی اطلاع یافت در غضب شد و فرمود که چگونه
سیورغالی که آبا و اجداد ما مقرر ساخته‌اند ما نقض گردانیم فرمود تا از دار السلطنه پانصد تومان ساخته بتوجیه در میان سادات و علما
تقسیم نمودند از وقوع این عنایت ابواب سرور و بهجت بر روی روزگار شیرازیان مفتوح شده بار دیگر طبع نغمه پرداز خواجه حافظ این ترانه
بنیاد کرد بیت جوزا سحر نهاد حمایل برابرم یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم ساقی بیا که از مدد بخت کارساز کامی که خواستم ز خدا شد میسرم
و چون روزی چند شاه منصور در دار الملک شیراز بعزت و سرافرازی بگذرانید ناگاه خبر مخلص سلطان زین العابدین بسمع شریفش رسید و آن چنان بود
که پس از آنکه شاه منصور از شوشتر بشیراز رفت کوتوالان قلعه سلاسل با هم گفتند که غدار و اندارد که پادشاهی با این همه تجمل و حشمت پناه به پسر عم خویش
آورده او سالک طریق عدم انسانیت گشته اسباب سلطنتش را بگیرد و او را میل کشیده محبوس گرداند آنگاه بجماعت متفق اللفظ و المعنی شعار خلاف
شاه منصور ظاهر کرده سلطان زین العابدین را مطلق العنان ساختند و او متوجه عراق گشته در اثنای راه امیر مجد الدین مظفر کاشی که خال جمال حالش بود
و از اردوی حضرت صاحبقران باتفاق توکلان گریخته بعد از آن میرفت با وی دو چار خورده خال و خواهرزاده بمرافقت یکدیگر روی باصفهان
آوردند و بی کلفتی بران بلده استیلا یافتند زیرا که حاجی بیک و یوسف شاه که از گماشتگان امیر تیمور گورکان بودند شهر را گذاشته بخراسان رفته
بودند و شاه منصور خبر مخلص سلطان زین العابدین شنیده لشکر باصفهان کشید و روزی چند بمحاصره پرداخته بازگردید اما شاه یحیی چون
از شیراز فرار نمود نواحی ابرقوه را غارت کرده بیزد رفت و سلطان ابو اسحق حاکم سیرجان را با خود متفق ساخته بعزم تسخیر کرمان روان شده میان او
و سلطان احمد محاربه‌ای در غایت شدت اتفاق افتاده در آن معرکه سلطان بایزید از طرف برادر مردانگیها نمود و شاه یحیی شکست یافته سلطان
ابو اسحق گرفتار گشت و سلطان احمد رقم عفو بر جریده جرایم او کشیده سیرجان را بار دیگر بوی داد و مظفر و منصور روی بکرمان نهاد و در سنه
سلطان زین العابدین با عم خویش پیش تر از قتال اشتعال یافت و بعد از کشش و کوشش موفور شاه منصور بر طبق نام خویش بهمین پیکر بنصرت فائز گشته
سلطان احمد روی بکرمان آورد و سلطان زین العابدین بار دیگر گریخت و موسی جوکار که مشهوری بود غدار او را گرفته نزد شاه منصور فرستاد و منصور
عذاب حجابات غیبت چشیده در شهور سنه جهان بین آن خسرو حشمت آیین را میل کشید و هم درین سال لشکر بیزد برده دست بغارت و تاراج برآورد
و بتوسط بعضی از خویشان شاه یحیی صلح گونه کرده تا پای ناگهان بطرف کرمان شتافت و ایلچی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که من از شما این التماس
و الا تجربه کرمان با عم خویش چگونه مضایقه کنم مصلحت آنست که خویشان با یکدیگر طریق صداقت سلوک نموده دفتر عهد و پیمان امیر تیمور گورکان بر طاق
نسیان نهند و مرا بمال و لشکر مدد دهند تا بکنار جیحون رفته نگذارم که سپاه جغتای از آب عبور نمایند سلطان احمد جواب داد که این سخن نتیجه خبط دماغ
و علامت اختلال قوت متخیله است زیرا که امیر تیمور گورکان را ده هزار چاکرست که بعدد و عدد از من و منصور زیاده و سپاه کشورگشای آنحضرت از زمین
ما تا سرحد ختا در غایت عظمت و کامرانی نشسته‌اند امثال ما غالبا بکدام استطاعت با چنین پادشاهی شوکت در مقام معاودت توانیم
آمد چون شاه منصور جواب استماع نمود خود و کرمان را بجاروب نهب و تاراج پاک ساخته علم معاودت بصوب شیراز برافراخت و در شوال
امسال سلطان بایزید بن محمد بن مظفر در کرمان از جهان گذران انتقال نمود و او پادشاهی با طلعت پسندیده بود مدت سی و شش سال و هفت
ماه در عالم اقامت داشت و از اشعار اوست این رباعی یادگار گذاشت رباعی از دوا فتنه زاجر خواهم کرد واز ابد و حرف مختصر خواهم کرد
با عشق تو در خاک فرو خواهم رفت وز مهر تو سر ز خاک برخواهم کرد گفتار در بیان انقضاء ایام دولت و اقبال

آل مظفر و ذکر انتقال ایشان از دار ملال بعالم

دیگر فضلاء سخنور باقلام صحت اثر بر صحائف روزگار و اوراق لیل و نهار نگاشته‌اند
که در کرت ثانی که ماهچه رایت فتح آیت حضرت صاحبقرانی یعنی امیر تیمور گورکان پرتو وصول بر بعد و عراق و آذربایجان انداخت استماع
کرد که در غیبت موکب همایون شاه منصور خیال استقلال داشته و پیوسته تخم مخالفت و عدوان در زمین دل ایشان میکاشته دفع شر او را بر ذمت

همت عالی نهمت واجب داشت و در حین تعیین و شماره با عساکر ظفر مآثر از راه شوشتر متوجه شیراز گشت و علی کوتوال که از قبل شاه منصور بضبط آن ولایت
اشتغال مینمود گریخته بشوشتر رفت و سادات و مشایخ و علما باستقبال موکب همایون استعجال کرده منظور نظر التفات شدند و آن سالک طریق نامداری خواجه
سبزواری را با هزار مرد کاری بمحافظت شوشتر مقرر ساخته از راه بهبهان متوجه قلعه سفید گردید و آن حصنی است حصین بر قله کوهی رفیع واقع و صیت خاصیت
مناعتش در اطراف عالم شایع طول و عرض آن موازی چهار فرسنگ و بروج متین آن مستحکم بگچ و سنگ و در جوانب آن آب روان چهارپایان و در درون آن
قصور خوب و عمارات مرغوب فراوان از جبالش بشدت آمده سنگ و در سپهرش برفعت آمده عار و پیش ازین به پنج سال شاه منصور سعادت ستانی قلعه
آن جا را کوتوال انحصار کرده بود و سلطان زین العابدین را بعد از میل کشیدن بوی سپرده و چون نواحی آن قلعه مضرب سرادقات سلطنت و جلال شد بموجب فرموده
صاحبقران گردون غلام عساکر بهرام انتقام روی بتسخیر حصار آن آوردند و قریب صد هزار آدمی در جوش و خروش آمده زلزله در زمین و زمان افتاد و صدای
نفیر و نقاره دل کوه را پاره پاره ساخت اهل قلعه سراسیمه شده از سر هول جان تیر و سنگ انداختند و بهادران موکب ظفر نشان سپر جلادت در سر کشیده
دلهای دشمنان را به پیکان و تیر دوز مینواختند و سه روز برین منوال آتش قتال در اشتعال بود و قهرا و قسرا قلعه مسخر گشت و سعادت با اتباع بر تیغ انتقام
درگذشت و سلطان زین العابدین مکحول پیاده سر بر کرده و بصیر شناخته صاحبقران گیتی نواز او را منظور نظر عاطفت گردانید و فرمود که بعنایت الله
تعالی داد تو از منصور مقهور خواهم ستاند آنگاه ملک محمد اوبهی بمحافظت آن قلعه مقرر گشته رایات ظفر پیکر به پنج منزل از آنجا بحوالی شیراز رسید و در آن ایام
هر چند صاحبقران سعادت مند از احوال شاه منصور میپرسید هیچ جستجوی شنید که موقوف بخبر محقق است که مملکت باز گذارده روی براه فرار آورده و فی الواقع
معقول آن بود و در روضة الصفا مسطور است که چون شاه منصور خبر قرب وصول صاحبقران سرافراز استماع نمود از شیراز با جمعی از اهل ستیز نظر بگریز بیرون
رفت و در پل فسا منزل گزید و دران مقام جمعی از مردم شیراز بوی پیوستند شاه منصور از ایشان پرسید که شیرازیان در شان ما چه میگویند بعرض رسانیدند که در
وقتی که از شهر بیرون می آمدیم جمعی با هم میگفتند که زنان که ترکش مقدمه من و حماق و من داشتند اکنون مانند بره که از پیش گرگ بگریزد میگریزد عرق حمیت شاه منصور
از شنیدن این سخن در حرکت آمده و ملول اجل موعود او را بران داشت که علی الفور بشیراز بازگشته با تعداد پیکار اشتغال نمود و با سه هزار مرد شمشیرزن یا چهار
هزار بهادر صف شکن قدم در میدان نبرد نهاد و روز جمعه در سه فرسخی شیراز بصاحبقران دشمن گداز رسیده از جانبین تعبیه لشکر پرداختند امیر تیمور گورکان
دو قول ترتیب داد و یک قول را بوجود همایون آرایش بخشیده دیگری را بامیرزاده محمد سلطان که نبیره بسری آنحضرت بود تفویض نمود و میرزا شاهرخ را
براول و عثمان عباس با قراول گردانید و شاه منصور سپاه شیراز را سه بخش کرده میمنه و میسره مرتب ساخت و خود با هزار سوار در قلب جای گرفته چون
چشمش بر لوای کشورگشای افتاد مانند شیری خشمناک که از هیچ چیز ترس و باک نداشته باشد با هزار سوار نامدار که در ملازمت موکب آنحضرت شعار بودند حمله
کرد و صفوف سپاهی بدان کثرت و ابهت را برهم زده کاری نمود که دوست و دشمن بران میدان داری و خنجر گذاری آفرین کردند و جمعی که در پیش صاحب
قران نیک اندیش باستعمال تیغ و سنان اشتغال داشتند گریزان شده شاه منصور در آن حین سپاهیان خود را دلداری میداد و زبان بخواندن این ابیات
میگشاد نظم برآنم که گردن فرازی کنم بشمشیر شیر بازی کنم من امروز کاری کنم بیگمان که بر نامداران سرآید جهان و دلیران ستیزه وران ستیز
و آویز با شاه منصور اتفاق کرده آثار رستخیز ظاهر ساختند چنانچه نزد حضرت صاحبقران بروایتی زیاده از پنج کس نماند و شاه منصور دو نوبت شمشیر بخود
آنحضرت رسانید و چون حمایت الهی نگهبان بود مضرتی بوی نمود بیت اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای و عادل اختاجی سپر بر سر
آنسرور گرفته و تاولی بیساول محمود و شاه محمد آزادی و توکل باورچی جنگهای مردانه پیش بردند و حمله‌های بهادرانه کردند تا شاه منصور عاجز شده عنان بطرف
توانات میرزا شاهرخ تافت و اولاد امیر غیاث الدین ترخان که اخوان آن شاهزاده سعادت خصال بودند باتفاق خواجه راستی و جلال حمید و غیرهم از
اهل عقیده اعدا را شبه کرده از زخم پیکان فضای معرکه را بخون پردلان رنگین ساختند و میرزاده شاهرخ با آنکه هفده ساله بود در برابر شاه منصور چندان
ثبات قدم نمود که لشکریان ظفر نشان علم تسلط افراختند و منصور مقهور شده در اثنای گریز و ستیز از اسب در افتاد و از دست برد بهادران شهر
مات گشته بر بساط تیره خاک سر نهاد و یکی از لشکریان از اسب پیاده شده سرش از تن جدا ساخت و میرزا شاهرخ آن سر را پیش پدر برد و
در پایش انداخت بیت هر که سر در قدم او بارادت ننهاد تیغ بیداد فلک داد سرش را بر باد امیر علاء الدین اتباق در واقعه شاه منصور

گوید نظم شهریار عصر منصور آنکه او در زمین ملک تخم داد کشت ملک هشت از دار دنیا چون برفت لاجرم تاریخ او شد ملک هشت القصه چون حضرت شاه منصور بر تیغ سطوت فصیل یافت بقیهٔ آل مظفر مانند سلطان احمد و سلطان مهدی بن شاه شجاع از کرمان و شاه نصیر الدین یحیی با فرزندان معز الدین جهانگیر و سلطان محمد از یزد و سلطان ابو اسحق از سیرجان باردوی اعلی شتافتند و در سلک سایر ملازمان انخراط و انتظام یافتند و صاحب قران بهرام انتقام موجب استصواب امرا و ارکان دولت و اتفاق اشراف و اعیان آن ولایت بهمدان رو در تمامی آن جماعت را مقید و محبوس گردانیده جهات و یراق ایشان را بباد غارت و تاراج برداد اما سلطان شبلی و سلطان زین العابدین که آن یک بحکم پدر و این از جور شاه منصور مکفوف البصر شده بودند بسمرقند کوچانید و جهة ایشان وجه معاش تعیین نمود آنگاه ایالت مملکت فارس را بامیرزاده عمر شیخ تفویض فرموده بجانب اصفهان درحرکت آمد و بعد از دوازده منزل در موضع قومشه باملهیار بتاریخ دهم ماه رجب سنه خمس و تسعین و سبعمائه خرد و بزرگ و صغیر و کبیر آل مظفر را بیاسار رسانیده نهال اقبال آن ملوک ستوده خصال بیکبارگی مستاصل و نابود گردانید نظم بعبرت نظر کن بآل مظفر شهانی که گوی از سلاطین ربودند که در مقصد ... و تسعین بهجرت دهم شب ز ماه رجب چون غنودند چو خرمابنان در زمانها برستند چو تره باندک زمانی درودند

داستان اتابکان لرستان

در کتب باستان مرقوم خامهٔ بلاغت نشان گشته که لرستان منقسم بدو قسم است لر بزرگ و لر کوچک و منشاء این قسم و وجه تسمیه آنکه در قدیم الایام دو برادر که بزرگ بدر نام داشته و کوچک ابو منصور معاصر یکدیگر در دو موضع از آن ولایت ایالت مینمودند گفته اند که چون برادران از جهان گذران انتقال کردند محمد بن هلال بن بدر در آن مملکت تاج ایالت بر سر نهاد و منصب وزارت را بمحمد بن خورشید داد و در شهور سنه خمسمائه صد خانه وار کرد از جبل السماق شام بسببی از اسباب جلاء وطن اختیار کرده بلرستان در آمدند و یکی از احفاد محمد بن خورشید که وزیر مملکت بود جمعی از کردان را ضیافت نموده در وقت کشیدن آش کله گاوی پیش ابو الحسن فضلوی که رئیس ایشان بود نهاد و ابو الحسن باین معنی تفال نموده گفت ما سردار این قوم خواهیم شد و ابو الحسن پسری داشت علی نام روزی علی بشکار رفته سگی همراه برد و جمعی در راه بدو باز خورده میان ایشان مناقشه دست داد و آن جماعت علی را چندان لت زدند که بیهوش گشت و دشمنان بتصور آنکه مرده است پایش را کشیده در غاری انداختند و سگ از عقب آن زمره شتافته چون شب در آمد و همه بخواب رفتند خانهٔ مهتر قوم را بنمایند تا برده و سگ بخانهٔ خویش بازگشته چون نوکران علی دهان سگ را خون آلوده دیدند دانستند که او را واقعهٔ پیش آمده و سگ روی براه آورده ایشان از پی او روان شدند تا بآن غار رسیدند که علی افتاده بود او را بخانه برده معالجه کردند تا صحت یافت و چون علی در گذشت پسرش محمد بخدمت سنقر ابن ... شتافت و بواسطهٔ شجاعت معتبر گشت و بعد از فوت وی ولدش ابو طاهر که جوانی بود بشجاعت مآثر ملازمت اتابک سنقر اختیار کرد و در آنوقت که اتابک سنقر با حکام شبانکاره مخالفت نمود ابو طاهر را با سپاهی گران بجنگ ایشان فرستاد و ابو طاهر بر مخالفان ظفر یافته دوست کام بفارس بازگشت و اتابک سنقر او را تحسین نمود و گفت از من چیزی طلب نمای ابو طاهر یک سر اسب خاصه التماس نمود اتابک اسبی نیک بوی داد و گفت دیگر چیزی بخواه ابو طاهر داغ اتابکی خواست و این ملتمس نیز مبذول افتاده اتابک فرمود که التماس دیگر نمای ابو طاهر گفت اگر اجازت باشد لرستان را بروم و آن ولایت را جهة اتابک مستخلص گردانم و سنقر لشکری مصحوب ابو طاهر گردانیده او را بدان جانب گسیل فرمود

ابو طاهر بن محمد بن علی بن ابو الحسن فضلوی

چون بامداد اتابک سنقر مستظهر گشته بحدود لرستان رسید بصلح و جنگ و لطف و عنف بر آن دیار مستولی گردید و هوس استقلال در دماغش جای گرفته حکم کرد که مردم او را اتابک گویند و فرزندانش همین سنت مرعی داشتند و برین تقدیر ابو طاهر و اولاد او اتابکان جعلی باشند و اما فی الحقیقه اتابکان جمعی از امرا و سرداران بوده اند که سلاطین سلجوقی فرزندان خویش را بدیشان میسپرده اند و آن شاه زادگان ایشان را اتابک یعنی اتابیک میگفته اند چنانچه در مجلد ثانی مذکور شد القصه چون لرستان بحیز تسخیر ابو طاهر در آمد با اتابک سنقر مخالفت کرده مدتی از روی استقلال حکومت فرموده روی بعالم عقبی آورد و از وی پنج پسر ماند و بزرگترین همه نصرة الدین هزاراسپ بود

اتابک نصرة الدین هزاراسپ

بعد از فوت پدر باتفاق برادران حاکم لرستان گشت و با رعیت در غایت عدالت زندگانی نموده بدان واسطه شولستان نیز تحت تصرفش در آمده خلیفهٔ بغداد جهة او منشور و خلعت فرستاد و چون پیک اجل در رسید روی بجهان جاودانی

نهاد

اتابک تکله بن هزاراسپ

که نسب مادرش بسنقریان می پیوست پس از وفات پدر بر مسند شهریاری نشست و از اتابک سعد بن زنگی بنابر کدورتی که از وی و پدرش در خاطر داشت سه نوبت لشکر بدان دیار فرستاد و در تمامی آن معارک تکله ظفر یافت و در سنه خمس و خمسین و ستمائه بطریق مطاوعت نزد هلاکو خان رفته داخل تومان کیتبوقا نویان گشت و بعد از فتح بغداد چون بسمع ایلخان رسید که تکله بر قتل خلیفه و اهل اسلام تحسر و تاسف میخورد و هلاکو ازین معنی رنجیده قصد تکله کرد و او از اندیشهٔ پادشاه خبر یافته بجانب لرستان شتافت و هلاکو کیتبوقا نویان را با دیگری از امرا بدان جانب ارسال داشت و ایشان برادر تکله الب ارغون را که متوجه اردو بود در اثنای راه دیده بند کردند و در آن ولایت در آمدند و تکله در قلعه متحصن نموده امرا هرچند از وعده و وعید سخن گفتند و او را بپای طلب خواندند مفید نیفتاد و آخر الامر هلاکو انگشتری خود بنشانی امان نزد او فرستاد و تکله بر آن اعتماد کرده از حصار بیرون آمد و امرا او را به تبریز برده بعد از رسیدن یرلیغ و ثبوت گناه بقتل رسید

اتابک شمس الدین الب ارغون بن هزاراسپ

چون برادرش بشهادت رسید بموجب حکم هلاکو خان حاکم لرستان گردید و مدت پانزده سال بعدل و داد پرداخته آن ولایت را معمور ساخت و بوقت حلول اجل طبیعی علم عزیمت بصوب آخرت برافراخت و از وی دو پسر ماند عماد الدین پهلوان و یوسف شاه

اتابک یوسف شاه بن الب ارغون

بعد از فوت پدر بفرمان اباقا خان بن هلاکو خان حاکم لرستان شد و او پیوسته با دویست سوار ملازم درگاه ایلخان بودی و نوابش بحکومت مملکت قیام مینمودند و اتابک یوسف شاه در بعضی از معارک و اسفار نسبت باباقا خان خدمات پسندیده بجای آورده منظور نظر عنایت و التفات گشت و ایالت خوزستان و کوه کیلویه و شهر فیروزان و جرباد قان نیز تعلق بوی گرفت و چون اباقا خان وفات یافت اتابک در ملازمت احمد خان می بود و بعد از شهادت احمد خان ارغون خان نیز نسبت بیوسف شاه طریق التفات مسلوک داشت و او را باصفهان فرستاد تا خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را بارد و آورد و اتابک در اواخر ایام حیات باجازت ارغون بلرستان شتافت و از آنجا آهنگ کوه کیلویه کرد و در اثنای راه خواب هولناک دیده بازگشت و هم در آن ایام در گذشت و از وی دو پسر ماند افراسیاب و احمد

اتابک افراسیاب بن یوسف شاه

بحکم یرلیغ ارغون خان قایم مقام پدر شد و برادر خود احمد را در اردو گذاشته بلرستان رفت و طریقهٔ ناپسندیدهٔ ظلم پیش گرفته هر یک از نواب اسلاف خویش را ببهانهٔ مواخذه و مصادره نمود و عاقبت آن جماعت را بتیغ ستم بگذرانید و طایفهٔ از اقربای متعلقان ایشان پناه باصفهان بردند اتابک عم زادهٔ خویش قزل را باصفهان روان ساخت تا هر کس گریخته بود بدست آورد و در آن اثنا خبر وفات ارغون خان شیوع یافت و قزل باتفاق سلغر شاه نامی خروج کرده شحنهٔ اصفهان را بکشت و خطبه بنام افراسیاب خواند و اتابک خود را پادشاهی باستقلال پنداشته طایفهٔ از خواص را بحکومت بلاد عراق نامزد فرمود و پسر تکله بلدر بند کره رود ارسال داشت لران در آن سرحد با صد پاره مغول دو چار خورده دست بجنگ یازیدند و مغولان انهزام یافته لران در خانهای ایشان فرود آمدند و بعشرت مشغول گشتند ناگاه لشکر مغول از غایت غیرت مراجعت کرده دمار از روزگار سپاه لر بر آوردند گویند که در آن جنگ یک زن مغول ده مرد از لران بکشت و چون کیخاتو خان بر طغیان افراسیاب وقوف یافت طولادای نویان را با ده هزار سوار بدفع اتابک فرستاد و طولادای بعد از محاربه افراسیاب را گرفته پیش ایلخان برد و کیخاتو بشفاعت بعضی از خواتین محتشم رقم عفو بر جرایم افراسیاب کشیده نوبت دیگر لرستان را بوی داد و افراسیاب بدانجانب شتافته بی جهتی پسر عم خویش قزل و طایفهٔ از امرا و اعیان را بقتل رسانید و چون غازان خان فرمانفرمای جهانیان شد افراسیاب بشرف بساط بوسی استسعاد یافته بدستور معهود حکومت لرستان باو مفوض گشت و در سنه ۶۹۵ که غازان خان ببغداد میرفت اتابک در حدود همدان کرت دیگر بشرف ملازمت رسید و التفات یافته عنان بطرف لرستان تافت اما در اثنای راه بهرقداق نویان که از فارس متوجه اردو بود دو چار خورده بهرقداق او را طوعا و کرها بازگردانید و بعد از وصول بپایهٔ سریر غازان اطوار ناپسندیدهٔ او را بتفصیل عرضه داشت کرد و در آن باب انقدر مبالغه نمود که افراسیاب بن یوسف شاه بیاسا رسید

اتابک نصرت الدین احمد بن الب ارغون

بعد از قتل برادر بموجب فرمان غازان خان بلرستان رفته بر مسند ایالت نشست و آب معدلت و انصاف گرد ظلم و اعتساف از چهرهٔ اهالی آن حوالی فرو شست و در ترویج امور

شریعت غرّا مساعی جمیله بتقدیم رسانید و مدت سی و هشت سال در مملکت موروثی بدولت و اقبال گذرانید در سنه ۷۳۰ باجل طبیعی درگذشت و پسرش
یوسف شاه در لرستان پادشاه گشت **اتابک رکن الدین یوسف شاه** مدت شش سال در لرستان حکومت نمود و عدل و داد ورزید
با رعایا بر وجه احسن تعایش فرمود و فاتش در شهر فی جمادی الاول سنه اربعین و سبعمائه اتفاق افتاد و ملازمان تابوتش را بایدج برده در مدرسه که برکن آباد مشهور
بود مدفون گردانیدند **اتابک مظفر الدین افراسیاب بن یوسف شاه** بعد از فوت پدر در لرستان افسر حکومت بر سر نهاد
و در ایام دولت او ماهچه رایات فتح آیات امیر تیمور گورکان پرتو تسخیر بر معموره جهان انداخت و لرستان را نیز مانند سایر بلاد مسخر و مفتوح ساخت و تلک
الایام نداولها بین الناس تعالی بقای خدا ایست و ملک ملک خدا **ذکر ملوک رستمدار** بر ضمایر آفتاب آثار واقفان اخبار بلاد
و امصار ظاهر و آشکار خواهد بود که سلطنت دیار رستمدار بموجبی که در مجلد ثانی سبق ذکر یافت سالها بسیار تعلق باولاد عظام کاو باره میداشت
و نسب کاو باره که موسوم بجیل بن جیلانشاه بود بجاماسپ که عم انوشیروان عادل است می پیوست تا در اثنا سلطنت طایفه کابی نواب خلفا
بغداد و خدام سادات عالی نژاد بر آن مملکت استیلا یافتند و آخر کسی از دودمان رسالت که در آن ولایت بر مسند جلالت نشست الثائر
بالله ابو الفضل جعفر بن محمد بن الحسین المحدث بن علی بن الحسین بن علی بن عمر الاشرف بن الامام زین العابدین بن الامام حسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام
بود و سلطنت الثائر بالله در بلاد رستمدار در زمان حکومت ابو الفضل محمد بن شهریار بن جمشید بن دیوبند بن شیرزاد بن افریدون بن قارن بن
سهراب بن نام آور بن بادوسبان بن کاو باره اتفاق افتاد و کاو باره عبارتست از جیل بن جیلانشاه بن فیروز بن نرسی بن جاماسپ بن فیروز الملک
و چنانچه کلک دوزبان در مجلد دوم بیان کرد الثائر بالله روزی چند در رستمدار و مازندران حکومت نمود میان او و ابو الفضل محمد بن شهریار صورت مخالفت روی نموده الثائر
بالله عنان عزیمت بجانب گیلان انعطاف داد و دیگر باره در ایالت رستمدار استقلال یافتند بعد از فوت محمد شهریار اصپهبد **حسام الدوله زرین کمر** بن فرامرز بن شهریار
بن جمشید سی و چند سال رایت اقبال برافراشت آنگاه پسرش سیف الدوله باحرب بیست و هفت سال پادشاه بود و والدش حسام الدوله اردشیر جست چنانچه سلطنت
نمود و پس برادرزاده اش فخر الدوله نامور بن نصیر الدوله بن سیف الدوله سی و دو سال حکومت کرد آنگاه پسرش عز الدین هزاراسب چهل سال روی
بتمشیت مملکت آورد و بعد از فوت هزاراسپ پسرش شهرنوش بر مرکب سروری و شوکت سوار گشت و این شهرنوش پادشاهی عالی همت صاحب
حشمت بود و با پادشاه غازی که حکومت مازندران ابا عن جد تعلق بوی میداشت در طریق اتحاد سلوک نموده خواهرش را در حباله نکاح کشید و بدین
جهة هر دو مملکت صفت مشارکت گرفته طبرستان بکمال معموری رسید و مظفری شاعر در آن اوان قصیده بنظم آورد که مطلعش اینست بیت
جنت عدن است گوئی کشور مازندران در حریم حرمت اصپهبد اصپهبدان مدت سلطنت شهرنوش سیزده سال و بعد از وی برادرش استندار
کیکاوس بامر سلطنت اشتغال نمود و چون روزی چند استندار کیکاوس بلوازم منصب جهانبانی پرداخت بر اسپ جلادت سوار شده مخالفت
شاه غازی را پیش نهاد همت ساخت و چند نوبت بین الجانبین محاربت دست داد و بالاخره مصالحه اتفاق افتاد و هر یک از آن دو سردار
روی بمملکت خود نهادند در سنه ثمان و خمسین و خمسمائه شاه غازی بعلت نقرس از عالم مجازی انتقال نمود و پسرش علاء الدین حسن قائم مقام شد و زمان
اقبال علاء الدین حسن بزودی سپری گشته ملک اردشیر بر مسند سروری نشست و کیکاوس را پسری بود جستان نام که منصب ولایت عهد تعلق بوی میداشت
اما حسب تقدیر جستان پیش از پدر وفات یافته از وی پسری یکساله ماند زرین کمر نام و کیکاوس در سنه ستین و خمسمائه بملک عقبی توجه نمود مدت دولتش
سی و هفت سال بود استندار هزاراسپ بن شهرنوش بن هزاراسپ بعد از فوت عم در رستمدار شهریار شد و او در فن کمانداری و تیراندازی ید بیضا می نمود اما بخلاف
پدر و عم تقویت شریعت نداشت و با ملاحده روی صلح کرده همت بر شرب مدام و مصاحبت گلرخان سیم اندام گماشت بنابرآن اعیان از وی گردان شده بملک اردشیر پیوستند
و کیفیت حال او را باز گفتند ملک مازندران قاصدی بخدمت استندار فرستاده او را بدوستی ملاحده و دوام ارتکاب مناهی ملامت کرده بطریق سلوک رشد ترغیب نمود و
هزاراسپ همچنان از غرور بر مرکب [illegible] سوار شده آن نصایح سودمند را بقبول تلقی ننمود بنابرآن ملک اردشیر لشکر برستمدار کشید و میان او و هزاراسپ جنگ و جدال بوقوع انجامید آخر الامر هزاراسپ
[illegible] گشته [illegible] و اردشیر [illegible] تمام نموده [illegible] هزاراسپ [illegible]
[illegible] بگیلان آمده [illegible] ملک اردشیر رسید فی الحال او را مقید گردانید

گردانید و خواست که در قلعه محبوس سازد اتابک نصیر الدین خورشید که یکی از اعمام او بود بحکم هزاراسپ از مرکب زندگانی پیاده شده بود در صدد انتقام آمده بیکبار
هزاراسپ را بقتل رسانید مدت ملک هزاراسپ بیست و شش سال بود **ذکر عصیان اعیان رویان و رسیدن سلطنت
رستمدار بزرین کمر بن جستان** در تواریخ سید ظهیر مسطور است که ملک اردشیر بعد از قتل هزاراسپ در ولایت رستمدار پادشاه علی نامی را بر مسند
جهانبانی نشاند و بعد از روزی چند مشهود گشت که زرین کمر بن جستان بن کیکاوس بسن شباب رسیده و انوار اقبال از ناصیه احوال او لایح گردیده خاطر
بر آن قرار داد که یکی از مخدرات شبستان خود را با زرین کمر در سلک ازدواج کشیده زمام سلطنت مملکت موروث را در قبضه اختیار او نهد و اعیان
رویان بر ما فی الضمیر اردشیر وقوف یافته این معنی موافق مزاج نازک ایشان نیفتاد و بخلاف پادشاه بیعت بیکدیگر داده بیستون نامی را بحکومت برگزیدند
و پادشاه علی را بزخم زوبین از میان برداشتند و اسب زرین کمر را سر بریده و زرین کمر بگوشه گریخته چون این خبر بعرض ملک اردشیر رسید با سپاه
فراوان متوجه رویان گردید و بسیاری از مخالفان را از تیغ بیدریغ گذرانید و بیستون بقلاع رودبار گریخت آنگاه ملک اردشیر افسر سروری بر سر زرین
کمر نهاده او را بمقداری تقویت کرد که بمراتب آبا و اجداد بزرگوار خود رسید و زرین کمر بیست و چهار سال باقبال گذرانید و در سنه عشر و
ستمائه وفات یافت **بیستون بن زرین کمر** بعد از فوت پدر کمر سروری بر میان بست و در زمان دولت او ملک اردشیر باخرت پیوست
و مملکت مازندران بگماشتگان خوارزمشاهیان تعلق گرفت و بیستون بصفت شجاعت موصوف بود بضرب شمشیر ولایت خود را از مخالفان محافظت
مینمود و در سنه عشرین و ستمائه فوت شد مدت سلطنتش ده سال بود **فخر الدوله نام آور بن بیستون** بعد از پدر بر تخت حکومت نشست
و در ایام ایالت او آفتاب اقبال خوارزمشاهیان بسر حد زوال رسید و ماه جاه و حشمت چنگیزخانیان از افق ولایت ایران طالع گردید
و چون نام آور هشت سال مالک تخت و افسر بود بعالم عقبی توجه نمود پسر بزرگترش **حسام الدوله اردشیر** در حدود گیلان لوای
حکومت افراشته والده او [illegible] اسکندر که نسبش از جانب مادر بخوارزمشاهیان می پیوست در آمل پادشاه شد و چون استندار اردشیر وفات
یافت استندار شهراگیم که برادرش بود قائم مقام گشت و مدت سی و یکسال بعدل و انصاف اوقات گذرانید و در سال یازدهم از سلطنتش
در الوس چنگیزخان منکوقاآن بر تخت سلطنت نشست و هلاکوخان را متوجه ایران گردانید و هلاکو همت بر فتح قلاع ملاحده گماشته استندار
شهراگیم باتفاق شمس الملوک اردشیر که در آن زمان حاکم مازندران بود بمحاصره گردکوه رفتند اما قبل از آنکه تسخیر حصار میسر شود هر یک متوجه
ولایت خود گشتند و چون این خبر بهلاکوخان رسید یکی از امرای بزرگ را که مشهور بغازان بهادر بود بتادیب شمس الملوک و استندار شهراگیم نامزد فرمود
و چون غازان بهادر بمازندران در آمد شمس الملوک مرکز دولت خالی گذاشت و شهراگیم بر جبال گریز کرده بالاخره نزد غازان رفت و از تقصیرات خود
لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانید و غازان او را مشمول نظر اشفاق گردانید و چون این معنی بر ضمیر شمس الملوک واضح گشت او نیز بخدمت غازان آمد
در دیوان خان منشور حکومت ایشان را امضا فرمود و در آمل ساکن گشت و بعد از چندگاه میان شمس الملوک و شهراگیم مخالفت وقوع یافته شمس
الملوک منهزم باردوی قاآن گریخت و از آنجا رخت هستی بباد فنا داد و حکومت مازندران تعلق ببرادرش علاء الدوله علی گرفت وفات استندار شهرا
گیم در سنه ۶۷۱ اتفاق افتاد و پس از وی پسرش فخر الدوله نامور بن شهراگیم که شاه غازی لقب داشت در رستمدار تاج ایالت بر سر نهاد و او
پادشاهی عادل شریعت پرور و رحمت گستر بود پیوسته مردم را باداء طاعات و عبادات ترغیب و تحریص مینمود بمرتبه که اشارت فرمود تا در جوامع ممالکش
منادی کردند که فرق انام بمقتضای آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعه فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع عمل نموده در وقت
نماز جمعه بهیچ آفریده به بیع و شری و سایر مهمات دنیوی نپردازد و همه کس بمسجد جامع رفته بگذاردن نماز و عرض نیاز قیام نماید و جمعی از ضعفا صناع
و محترفه بدرگاه پادشاه شتافته معروض داشتند که بجهة کثرت عیال و اطفال ما را در تمام روز بمهم خود مشغول میباید بود تا وجه معیشت بهم رسد اگر
حسب الحکم بمسجد جمعه حاضر میشویم از خدام سلطنت آشیان [illegible] می یابیم حکم همایون شاه غازی فرمود جهة مردم صنعت پیشه شهر و بازار وظیفه معین سازند تا هر
سال از دیوان اعلی بگیرند و جهة کسب نفقه و عیال از ادای نماز تقاعد ننمایند دیوانیان حسب الامر نموده بتقدیم رسانیدند بعد از آن محتسبی
معلوم شد که شخصی بی وضو نماز میگذارد بتادیب آن مشغول گردید شخص گفت آنچه ملک من عنایت فرموده اجرت گذاردن نماز است و اگر

میخواهند که وضو سازم چیزی دیگران کار مقرر نمایند و این گفت و شنود بسمع شاه غازی رسیده در خنده شد و شاه غازی مدت سی سال در اقبال
گذرانیده در سنه احدی و سبعمایه متوجه عالم باقی گردیده و از وی پسری ماند اسکندر نام مؤلف تاریخ طبرستان گوید که این اسکندر جد مادری ملوک
رستمدار است ملک شاه کیخسرو بن شهریار کیم بعد از برادر خود شاه غازی یازده سال بر مسند سرافرازی نشست و برادر دیگرش ارجش که مدتش
بر بیست و شاه کیخسرو را ایزد تعالی قریب صد فرزند کرامت فرموده و فوتش در سنه احدی عشر و سبعمایه روی نمود آنگاه آفتاب دولت
شمس الملوک محمد بن کیخسرو از افق اقبال طالع گشت و او پادشاه دین دار عدالت شعار بود و پیوسته با علما و فضلا و صلحا مصاحبت میفرمود
و در ایام کامرانی مساجد و خانقاه و بقاع خیر طرح انداخت و قری معمور و مستغلات مرغوب بر آن مواضع وقف ساخت و اوقات ایالتش
بجبال امتداد یافت و در سنه سبع عشر و سبعمایه عنان بعالم جاودانی تافت نصیر الدوله شهریار بن کیخسرو بعد از فوت برادر افسر سروری بر سر
نهاد و مدت هشت سال باقبال بگذرانید و چون حیاتش نزدیک باتمام رسید برادرش تاج الدوله بن جلال الدوله اسکندر بیکبار
تیغ ابدار او را متوجه عالم عقبی گردانید تاج الدوله زیاد در زمان شهریاری برادر در کلارستاق مقیم بود و بعد از قتلش مدت سه سال باستقلال
حکومت نموده وفاتش در موضع کویر در سنه ۷۳۰ اتفاق افتاد و جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله زیاد پس از وی تاج اقبال بر سر نهاد و ایالت
نامان و رستاق را ببرادر خود فخر الدوله شاه غازی عنایت فرموده و در ایام دولت جلال الدوله سلطان ابو سعید بهادر خان وفات
یافت و امیر مسعود سربدار در سبزوار قوی حال شد و در اواخر سنه ۷۴۲ لشکری بمازندران کشید و چنانچه در ذکر حکومت او مذکور خواهد گشت
بقتل رسید و غنیمت بسیار و غنایم بی نهایت از جهات و یراق سربداران بدست اهالی مازندران و رستمدار افتاد و تجمل و حشمت و مکنت و عظمت جلال
الدوله اسکندر بدرجه کمال رسید و لشکر بجدودری کشیده چند قلعه معتبر مفتوح گردانید و در تخریب سمت تحریر یافته که عادت اکثر مردم رستمدار و گیلان
و مازندران چنان بود که موی سر میگذاشتند و دستار نمی بستند تا بعد از قتل امیر مسعود سربدار جلال الدوله و برادران و سپاه سر تراشیدند و دستار
بپیچیدند جلال الدوله در صباح روز شنبه ۱۲ ذوالحجه سنه [illegible] قلعه و شهر کجور را طرح انداخت و باندک زمانی العمارت عالی ساخت و چون
مدت ملکش به بیست و هفت سال رسید ناگاه بحسب اقتضای قضا در سنه احدی و ستین و سبعمایه زخم خنجر بیساولی متوجه عالم عقبی گردید تفصیل این مجمل آنکه
جلال الدوله مسخره را که قزوینی الاصل بود پیوسته در مجلس عیش و طرب طلب مینمود و بصیقل سخنان هزل آمیزش زنگ ملال از آئینه خاطر میزدود
و زمانی یکی از اهل مجلس با آن مسخره سخنی درشت گفت و قزوینی بالکمال نادانی بر آن داشت که کاردی از میان کشیده برخواست که بر آن شخص زند
و بدین جهت مردم بهم برآمده چراغ فرو نشست و خوف بر ملک جلال الدوله غلبه کرده برجست که از خانه بیرون رود قضا را کارد مسخره بی اختیار
بر دوش خورد و رستمداری فریاد بر آورد که ملک را بزدند و در انحال پای از خانه بیرون نهاد و بیساولی که حاضر بود بتصور
آنکه او شخصی است که جلال الدوله را کارد زده است و میخواهد که بگریزد بنا بر آن خنجری به پهلویش فرو برد و جلال الدوله در ساعت افتاده بمرد و بعد از او
فخر الدوله شاه غازی بن تاج الدوله بعد از شهادت برادر نزدیک به بیست سال در رستمدار بر مسند سرافرازی نشست و در سنه ثمانین و سبعمایه
بملک جمشید پیوست عضد الدوله قباد بن فخر الدوله قایم مقام بود و بیست و یکسال در آن ولایت حکومت نمود و چون اجل موعود در رسید در
محاربه کجور بر دست سید فخر الدین بن سید قوام الدین کشته گردید سعد الدوله طوس بن تاج الدوله زیاد پس از قتل قباد در رستمدار تاج حکومت
بر سر نهاد و او بعدل و انصاف و جود و سخا و سایر محاسن اوصاف آراسته بود و بعد از وصول حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بمازندران
بملازمتش مبادرت نمود

گفتار در بیان شمه از احوال ملک کیومرث بن بیستون و ذکر ارتفاع بنای دولت او بمحض قدرت صانع کن فیکون

ملک بیستون که ولد گستهم بن تاج الدوله زیاد بود در شهر سبع و ثمانین و سبعمایه در طالقان بدست جمعی از [illegible]
افتاده عالم را بدرود نمود و از وی پسری ماند کیومرث در وقت استیلای امیر تیمور گورکان بر مازندران [illegible] و از منظور نظر آفتاب آثار
پادشاه کامکار گردانیده بکوتوالی قلعه نور منصوب گشت و چند سال در آن حصار باقبال گذرانیده و در آن اوان که اسکندر شیخی ولد افراسیاب چلاوی
با حضرت صاحبقران آغاز مخالفت کرد و امیرزاده رستم بن عمر شیخ و امیر سلیمان شاه بدفع فتنه او مأمور گشتند ملک کیومرث بنا بر نزاعی که

که با اسکندر شیخی داشت از قلعه بیرون آمده بدیشان پیوست و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه همگی او را فوزی عظیم دانسته یکی از معتمدان را بکوتوالی
قلعه نور مقرر ساختند و خواهر کیومرث را بوی داده او را بگرفتند و نزد اسکندر شیخی که در آمل بود فرستادند و پیغام نمودند که اینک دشمن
ترا گرفته ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را در باره خود معلوم نمائی و من بعد با وی به مخالفت نه پیمائی اسکندر شیخی باین سخن اصلا التفات نکرده
ملک کیومرث را اسب و خلعت داده گفت بهر طرف میخواهی توجه نمای که مرا با تو کاری نیست و کیومرث بشیراز شتافته تعدی که از امیرزاده
رستم نسبت باو واقع شده بود بعرض برادرش امیرزاده پیر محمد که در فارس حکومت مینمود رسانید و امیرزاده پیر محمد او را استمالت داده زبان
امیرزاده رستم و سلیمانشاه بکشاد و کیومرث را بایالت ولایت موروث وعده داد و بعد از فوت امیر تیمور گورکان بعضی از اهل غرض بعرض پیر محمد
رسانیدند که کیومرث داعیه خروج دارد بنا بر آن ملک محبوس گردید و چند ماه در زندان بسر برده بگریخت و در زی قلندران با جمعی از آن
طایفه خود را بهوای قلعه نور رسانید و در پای چند روز یکبار بهانه دریوزه بآن قلعه میرفت و گاهی نزد دربان نشسته با او حکایت میکرد تا مابین
الجانبین الفت و موانست پیدا شد و روز تا شب در صحبت دربان بسر برده در وقتی که ببستن دروازه مشغول گشت کیومرث در گوشه خزید
و چون جای خواب کوتوال را معلوم داشت در همشب بدانجا رفت و دید که چراغ میسوزد و کوتوال دست در گردن خواهرش که منکوحه او بود
کرده بخواب رفته و حربه نزدیک خود نهاده کیومرث بقدم جرات بسر بالین آن دو غافل رفته حربه را برداشت و کوتوال و همشیره را
کشته و سرهای ایشان را برداشته برجی از بروج حصار بالا رفت و فریاد بر آورد که ای متوطنان قلعه نور بدانید که منم کیومرث بن بیستون که
بقلعه نور در آمده سر کوتوال و زن او را از تن جدا کردم و حالا هر دو سر را بدست دارم باید که هر کس درین حصار نوکرزاده من و بیداران
تیغ انتقام از نیام کشیده در قتل و غارت مغولان از خود تقصیر راضی نشود و این کلمات را تکرار کرده بهمان ساعت فوجی از ملازمان
قدیمی ملوک رستمدار خود را بوی رسانیدند و دیدند که در قول خویش صادق است و فی الحال بسر دربان دویده او را بقتل آوردند بعد از آن
شورش و غوغای عظیم در قلعه افتاده رستمداریان بسیاری از نوکران کوتوال را کشتند و فوجی از حصار بیرون کردند و آن ولایت نوبت دیگر
تحت تصرف کیومرث در آمده باندک زمانی بلده رویان بلکه تمامی ملک رستمدار را تسخیر و چند کرت تاخت بجدودری و دماوند و قومس
برد گویند که رستمداریان تا آن غایت سنی مذهب بودند و کیومرث در مجلس شیراز نذر کرده بود که اگر کرت دیگر در ولایت موروث حاکم
گردد بمذهب حقه امامیه در آید بنا بر آن درین وقت که آن مملکت را مسخر ساخت شعار شیعه علویه ظاهر گردانید و سایر رستمداریان بموجب
کلمه الناس علی دین ملوکهم آن مذهب را قبول نمودند و ملک کیومرث را در ایام دولت یکدو نوبت با میر الیاس خواجه که از قبل شاهرخ
میرزا چندگاهی حاکم عراق بود جنگ روی نمود و ظفر و نصرت کیومرث را بود و آخر الامر کیومرث ایلچیان بآستان شاهرخی فرستاده از
خویش عذرخواهی فرمود و بقبول افتاد و فوت ملک کیومرث در سر راه بالو در ماه رجب سنه سبع و خمسین و ثمانمایه دست داد و او را هشت پسر
بود باین ترتیب ملک اویس ملک کاوس ملک اشرف ملک کیخسرو ملک اسکندر ملک بهمن ملک ایرج ملک مظفر و ازین جمله ملک
اویس و ملک کیخسرو و ملک اشرف در حین حیات پدر وفات کرده بودند و از ایشان فرزندان مانده بودند

اختتام حکایات ملوک رستمدار

چنانچه در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان گشته بعد از فوت ملک کیومرث قلعه نور و توابع آن را [illegible]
ملک کاوس متصرف شد و سایر مواضع را ملک اسکندر و چون کاوس بظلم نفس و صفات ذمیمه موصوف بود بیشتر مردم مایل سلطنت اسکندر
شدند و مدتی مدید میان برادران طریق مخالفت و محاربت مسلوک بود و در اکثر معارک ملک اسکندر را صورت نصرت روی مینمود
بالاخره بین الجانبین مصالحه دست داد و وفات کاوس در سنه ۸۷۱ اتفاق افتاد و پسرش ملک جهانگیر قایم مقام پدر گشته روزی چند
با عم خویش طریقه اطاعت مسلوک داشت و عاقبت بواسطه افساد اهل فتنه و فساد میان عم و برادرزاده غبار نزاع ارتفاع یافت
و در آن سال که امیر حسن بیک از دفع میرزا جهانشاه فراغت یافته در قم نزول اجلال فرموده عم و برادرزاده باردوی اعلی رفتند
و کیفیت حال خود بعرض رسانیدند امیر حسن بیک حکم فرمود که جهانگیر مواضعی که در تصرف پدرش بوده و قایع گشته بنسبت بملک

اسکندر در مقام متابعت باشند و درین باب مناشیر نوشته ایشان را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون چند سال برین منوال بگذشت بار
دیگر بار نایرهٔ خلاف مشتعل گشت مؤلف تاریخ طبرستان سید ظهیر گوید که درین کرت که میان اسکندر و جهانگیر مخالفت افتاد ملک اسکندر از حضرت
سیادت پناهی خلافت دستگاهی سید سلطان محمد که در گیلان بر مسند سلطنت متمکن بود استمداد فرمود و آنجناب مرا با هزار کس بدانجانب فرستاد
و من بکجور شتافته و مدت دو ماه و اند در آن مقام اقامت نموده ملک اسکندر و جهانگیر را با یکدیگر طریق صلح و صفا مسلوک داشتند و تا غایت که تاریخ
هجری بماه شعبان سنه ... رسیده بنا بر صلاح جانبین انهدام نیافته و بهمین واسطه بر قوامیت بر وجوه احوال متوطنان آن ولایت ... جامع این
اوراق بعرض خدام آستانی که ملاذ فضلاء آفاق است میرساند که آنچه از حالات ملوک رستمدار تا سال تحقیق پیوسته این بود که خامهٔ بلاغت شعار
در سلک تحریر کشید و من بعد آنچه از آن باب معلوم شود در ضمن اخبار آینده معلوم خواهد گردید ان شاء الله وحده

ذکر انقطاع طبقهٔ سیم از ملوک باوند بعنایت بی غایت حضرت خداوند

مورخان خردمند بعبارات دلپسند بیان کرده اند که بتاریخ سنه خمس
و ثلثین و ستمایه که معمورهٔ جهان سیما بلاد ماوراء النهر و ایران بسبب تسلط و بیداد سپاه توران خراب و ویران گشته بود حسام الدوله اردشیر بن کینخوار
بن رستم بن دارا بن شهریار بن قارن بن سرخاب بن دارا بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن قارن بن شیرویه بن سرخاب بن مهرمرد
بن سرخاب بن باو بن شاپور بن کیوس بن قباد بن فیروز الملک عم جد انوشیروان العادل خروج کرده بدستور اجداد خود مملکت مازندران را ضبط
نمود و بعد از وی هشت نفر از اولاد و احفادش در آن دیار بر مسند اقبال نشستند و مدت دولت ایشان صد و پانزده سال امتداد یافته در
شهر محرم سنه خمسین و سبعمایه بنهایت انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد رسید **حسام الدوله اردشیر** ابو الملوک
لقب داشت و او در سنه خمس و ثلثین و ستمایه خروج کرده در مازندران علم تسلط برافراشت و هر چند بواسطهٔ قتل و غارت خیل مغول رواج
و رونق از آن مملکت مهجور گشته بود بقدر امکان در تعمیر آن کوشید و چون آمد شد امرای چنگیزخانی در ساری که دار الملک سلاطین باوند بود
بسیار روی مینمود بآمل رفته آن خطه را تختگاه ساخت و در سنه سبع و اربعین و ستمایه هادم اللذات در اسپه بر سرش تاخت مدة دولتش دوازده
سال بود و بعد از وی پسر کلانترش **شمس الملوک محمد** بامر ایالت مشغولی نمود و در ایام سلطنت او بلاکو خان همت بتخریب قلاع
ملاحده گماشته شمس الملوک را باتفاق حاکم رستمدار شهر اکیم بمحاصرهٔ گردکوه باز داشت و ایشان قبل از فتح بولایت خود باز گشته بنابرین در
سنه ۶۶۵ شمس الملوک بضرب تیغ مغولان شهید گردید و او مدت هژده سال لوای ایالت مرتفع میگردانید **علاء الدین علی بن
حسام الدوله اردشیر** بعد از برادر باتفاق امرای مغول حاکم مازندران گشت و چون ده سال از سلطنتش بگذشت در سنه خمس و سبعین و ستمایه
دست قضا ورق نامهٔ دولتش درنوشت **تاج الدوله یزدجرد بن شهریار بن اردشیر** قایم مقام عم خویش علاء الدوله بود و او در
مازندران اقتدار تمام بهم رسانیده بنوبت دیگر آن مملکت را معمور ساخت چنانچه بروایت سید ظهیر در ایام دولتش در آمل هفتاد مدرسه معمور گشت
و در هر مدرسه عالمی بدرس و افاده اشتغال میفرمود و چون تاج الدوله بیست و سه سال اعلام اقبال برسر نهاد و فاتش در سنه ۶۹۸ دست داد و پسرش
نصیر الدوله شهریار قایم مقام شده شانزده سال بر مسند ایالت متمکن بود و فوتش در سنه اربع عشر و سبعمایه روی نمود و بعد از پسر تاج الدوله
رکن الدوله شاه کیخسرو بر مسند حکومت نشست و بجهت تردد و آمد شد امرای ترک اهل و عیال و اطفال و اموال خود را بر سبیل ارسال در
ولایت قریهٔ ... مسکن بجماعت گردانید و وفات رکن الدوله در سنه ۷۲۸ دست داد و مدت دولتش چهارده سال بود و پس از وی ولدش
شرف الملوک بن شاه کیخسرو شش سال صاحب افسر بوده در سنه اربع و ثلثین و سبعمایه رخت هستی بباد فنا داد آنگاه برادرش
فخر الدوله حسن که خاتم ملوک باوندست بر تخت حکومت نشست و قضیهٔ امیر مسعود سربدار در ایام دولت او بوقوع پیوست و مقارن
آن حال وبا و بادر مازندران شایع شده بسیاری از آل باوند بدان علت فوت شدند چنانچه غیر از فخر الدوله حسن و بعضی اولاد صغار او از آن قوم
شخصی متعین زنده نماند و در آن اثنا بسبب سعایت زمرهٔ از مردم مفسد حسن کیا جلابی را که از عظماء ارکان دولت او بود بقتل رسانید و بدین
واسطه تفرقهٔ بسیار با اهالی مازندران رسیده کیا افراسیاب چلابی بر ملک فخر الدوله استیلا یافته کیا افراسیاب که خواهرش در حبالهٔ ملک بود سرانجام

امور ایالت را از پیش خود گرفت و آن ضعیفه را از شوهر دیگر دختری بود و افراسیاب باتفاق خواهر فخر الدوله حسن را بمباشرت ربیبه تهمت کرده
از علما و فقها در باب قتل او فتوی حاصل نموده در روز شنبه بیست و هشتم ماه محرم سنه خمسین و سبعمایه فخر الدوله بحمام رفته چون از آنجا بیرون آمد پسران افراسیاب
جلابی کیا علی و کیا محمد را که دو جوان خوش آواز بودند و ملک فخر الدوله از غایت اهتمام بجمال الحان ایشان حظ نفس خود شاهنامه میخوانیدند در
سر حمام هر دو را طلبید و شاهنامه را گشاده خنجر خونریز را بر بالای کتاب نهاد و عبیت طلب ایشان بتعلیم میداد که ناگاه یکی از آن دو جلاد
خنجر برداشته بر سینهٔ ملک زد چنانچه فی الحال بملک باقی انتقال نمود آنگاه جلابیان بر مازندران مسلط تمام یافتند و چندین هزار جوق
رنجیده اکثر خاندان قدیم را برانداختند و فرزندان ملک الدوله با سایر متعلقانش رجوع بملک جلال الدوله اسکندر که حاکم رستمدار بود نمودند
و در ظل شفقت و عاطفت اسکندری روزی چند برآسودند و اولاد ذکور فخر الدوله چهار نفر بودند شرف الملوک شاه غازی شمس الملوک
کاوس که از همه بزرگتر بود و در وقت شهادت پدر ده سال عمر داشت و بعد از فخر الدوله هیچکس رایت ایالت نیفراشت

گفتار در مجملی از حال قدوهٔ اولاد رسول قرشی سید قوام الدین مرعشی و ذکر انقضاء دولت و زندگانی افراسیاب جلابی بسبب مخالفت جناب سیادت مآبی سعادت انتسابی

چنانچه سید ظهیر در تاریخ طبرستان تحریر فرموده سید
قوام الدین ولد سید صادق عبد الله بن حسین المرعشی است و نسب سید حسین مرعشی بامام زین العابدین بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم
السلام منتهی میشود و سید قوام الدین از اوایل ایام صبی و ابتدا اوان نشو و نما تتبع سنن سنیهٔ آباء بزرگوار و اجداد نامدار خود نموده
بسلوک طریق زهد و سداد و لزوم طریقهٔ صلاح و رشاد مشغولی فرموده بعد از تحصیل علوم دینیه و تکمیل معارف یقینیه از وطن مألوف که ولایت
آمل بود سفر کرده در خراسان بمجلس سید عز الدین سوغندی که مقتدای روزگار و پیشوای مشایخ عالی مقدار بود رسید و دست ارادت بآنجناب
داده یک اربعین در خدمتش گذرانید آنگاه اجازت مراجعت یافته بآمل شتافت و چندگاهی بطاعت و عبادت بسر برد و نوبت دیگر توجه
جاذبهٔ سید عز الدین آن قدوهٔ اولاد سید المرسلین او را بجانب خود کشید و سید قوام الدین بار دیگر بخراسان رفته بشرف طواف روضهٔ منورهٔ رضویه علیه
الصلوة و التحیة مشرف گشته اربعینی دیگر در خانقاه پیر خود بسر آورد و بعد از آن بوطن اصلی معاودت نموده بارشاد و فرق عباد مشغولی فرموده در زمانی که
افراسیاب جلابی حاکم مازندران فخر الدوله حسن را بخنجر غدر کشته بود و هرج و مرج باحوال طبرستان راه یافته در هر بلده متغلبی بظلم و تعدی مشغولی میکرد و
هیچیک باطاعت دیگری گردن نمی آورد و افراسیاب با وجود آنکه اکثر مازندران در حیطهٔ تصرف داشت دفع طایفهٔ که در آن ولایت آتش فتنه
و فساد را افروخته بودند نمیتوانست نمود و در آن اثنا کیا حسن ضحاکی که همشیرهٔ افراسیاب در حبالهٔ نکاح داشت و از قبل ملک فخر الدوله حسن در
لارجان حکومت میکرد با افراسیاب پیغام داد که تو پای از حد خود بیرون نهاده بخلاف شرع شریف مانند ملک فخر الدوله ملکی را کشتی و مع ذلک
پیوسته مرتکب انواع ملاهی و مناهی میشوی بنابران مرا و سایر امرا و ولایات را شرعاً و عرفاً متابعت تو جایز نیست باید که دست در دامن
توبه و انابت زنی و من بعد بر جادهٔ شریعت مطهره ثابت قدم بوده پیرامن معاصی نگردی تا مهم استقامت پذیرد افراسیاب چون این سخن استماع نمود
بحسب ظاهر قبول فرمود و بپای نیازمندی خود را بزاویهٔ سید قوام الدین رسانیده دست در دامن متابعت آنجناب زده زبان بگفتن کلمهٔ استغفر الله
گردان ساخته از ارتکاب شراب و سایر منهیات توبه کرد

رباعی
از شرب مدام و لاف مشرب توبه
وز عشق بتان سیم غبغب توبه
در دل هوس گناه و بر لب توبه
زین توبهٔ نادرست یارب توبه

و جناب سیادت مآبی آثار سکنت و انابت در بشرهٔ افراسیاب جلابی مشاهده
نموده بحکم نحن نحکم بالظاهر ابواب شفقت بر رویش مفتوح گردانید و سر او را بدست مبارک خود تراشید و طاقیهٔ درویشانه بر فرقش نهاده مردم چنان
پنداشتند که افراسیاب عن صمیم القلب مرید جناب سیادت مآب گردیده و سلوک طریق زهد و تقوی اختیار نموده بهمان سبب اولاد
او را شیخی ملقب ساختند و یکی از آنجمله اسکندر شیخی است که چندگاه در ملازمت حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بسر برد و آخر الامر مخالفت
کرد الغرض چون افراسیاب نسبت بسید قوام الدین اظهار ارادت نمود متوطنان آن دیار روز بروز فوج فوج بعتبهٔ علیهٔ سیادت آثار می شتافتند و بدست
نیازمندی در دامن متابعت آنجناب آویخته مرید میگشتند و درویشان چون افراسیاب را داخل سلسلهٔ خود میپنداشتند گاهی بخانه اش رفته بر زبان

بازی از روی احتیاج خود مطلبیده‌اند و بدست گستاخی جامه او را بر داشته و پوشیده‌اند و میگفتند تو پادشاه دیگری را برای خود ترتیب نمای و
افراسیاب از این معنی جنگ شد آمده ترسید که سید قوام الدین نیز بدستور ساداتی که قبل از آن در طبرستان خروج نموده بودند هوس ایالت فرماید و ابواب
تفرقه بر روی روزگار او بگشاید جمعی از فقها و علما آمل را که بر آن سید ستوده خصال رشک میبردند طلبیده ما فی الضمیر خود را اظهار کرد و آن جماعت گفتند
که اگر حال سید قوام الدین بر این منوال جاری باشد باندک زمانی استقلال با مور ملک و مال تو راه یابد و پرتو دولت و اقبال بر ناصیه احوال او تابد
مناسب نیست که از تتبع روش سید احتراز و اجتناب نمائی و او را بمجلس حاضر گردانی تا بحسب شرع شریف بروی ثابت سازیم که معتقد [illegible]
و اطوار مریدانش مخالف مسائل شرایع است و خدمتش را از گوشه نشینی و ارشاد منع نمائی و اگر قبول نکند اخراج فرمائی افراسیاب این سخنان را بسمع
رضا اصغا فرموده در ساعت باحضار جناب سیادت شعار فرمان داد و چون آنجناب بتشریف حضور ارزانی داشت هر چند فقها و حسودی
نمودند که مخالف شریعت مطهره باشد بروی ثابت نتوانستند ساخت مگر آنکه گفتند تو ذکر جهر میگوئی و این حرکت نامشروع است و افراسیاب
بهمین سخن تمسک جسته سید قوام الدین را بفقها سپرد که با او بمقتضای شرع عمل نمایند و آن جماعت در میان بازار و ستاره سر آن زبده ابرار را تراشیده
بند بر پایش نهادند و بزندان فرستادند و افراسیاب از لباس تقوی بیرون آمده توبه شکست و آغاز شرب شراب کرده مجلس عیش و نشاط ترتیب داد
بیت اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود ببین که جام زجاجی چگونه‌اش بشکست آنجناب باقتضای قضا همان شب که سید سعادت اثر بزندان
رفت کیا سیف الدین پسر افراسیاب را که ولیعهد پدر بود از درد قولنج بمرد و مردم این معنی را بر کرامت سید هدایت منزلت حمل کرده خاص و عام
بزندان شتافتند و آنجناب را بیرون آورده بمنزل شریفش که قریه دابو بود رسانیدند بعد از این واقعه مازندرانیان بیشتر از پیشتر بمتابعت سید
قوام الدین بر میان بستند و ابواب محبت آنجناب بر روی خود گشادند و بمقام فرمان بری نشستند و افراسیاب از مشاهده این حال بی تحمل شد
در شهور سنه ستین و سبعمائه که مدت ده سال از طلوع اختر دولتش در گذشته بود و آفتاب اقبالش بسر حد زوال انتقال نموده با اکثر فرزندان و جمعی
کثیر از لشکریان بقصد گرفتن سید قوام الدین متوجه قریه دابو شد و سید از این حال خبر یافته فرزندان و مریدان و معتقدان خود را جمع ساخت و در مقام
مدافعه آمده با سیصد کس در غوزه زاری که حوالی اطراف آن را شاخهای درخت استوار ساخته بود بایستاد و آب در حوالی آن موضع سر داد و چون
زمین منزل در غایت لینت بود و لای و گل بر جثه رسید که سواران را بر آن عبور متعسر بلکه متعذر گشت و بعد از آنکه افراسیاب بدان موضع رسید فرمود
تا اصحابش بر سید و یاران تیر باران کردند و از آنجانب نیز مردم و پیشان دست بتیر و کمان برده بحسب تقدیر ملک قدیر تیر اول بر هدف مراد یعنی
سینه افراسیاب خورد و چنانچه از اسب در گذشته جان بقابض ارواح سپرد لاجرم اتباع سید قوام الدین دلیر شده بر جلابیان یکبار حمله کردند و سه
پسر افراسیاب کیا حسین و کیا سهراب و کیا علی را بمیدان معرکه از عقب پدر فرستادند و دشمنان را منهزم گردانیدند تا دروازه آمل در عقب
گریختگان تاخته بسیاری از ایشان بتیغ بیدریغ بگذرانیدند لشکر سنجی و سایر اولاد و برادر و اقارب و عشایر افراسیاب چون این حال مشاهده نمودند
بر اسپان تیز رفتار سوار شده روی بوادی فرار آوردند و از آمل جان بلارجان کشیده از آنجا برستمدار شتافتند و آن زمستان در پناه دولت ملوک
کاوباره گذرانیدند و از رستمدار بشیراز رفتند و از شیراز بخراسان خرامیده تا زمان استیلاء امیر تیمور گورکان در دار السلطنه هرات متوطن بودند

ذکر سلطنت جناب سیادت مآب بعنایت حضرت مسبب الاسباب

چون افراسیاب بجزای اعمال خود گرفتار
گشت و سپهر ستیزه کار از مقام رعایت جلابیان در گذشت قدوه اولاد ائمه هادین سید قوام الدین با اولاد عظام و احباب کرام با آمل
تشریف برده پرتو التفات بر انتظام احوال رعایا انداخت و رسم فسق و فساد و شیوه ظلم و عناد ممنوع گردانیده مبانی دین مبین و قواعد شرع متین
مشید و مستحکم ساخت آستان هدایت آشیانش پناه اشراف و اعیان مازندران شد و درگاه خلایق پناهش ملاذ اکابر و اعاظم طبرستان گشت
و بعد از فتح آمل باندک زمانی ساری و کوهستان مازندران بضرب تیغ و سنان در حیطه تسخیر آورد و قلعه فیروزکوه را بعد از محاصره بمصالحه گرفته
آبادان کرد و آنگاه پسرش سید فخر الدین با لشکر جرار بر رستمدار شتافته بعد از جنگ و پیکار آن مملکت را مفتوح ساخت و قلعه نور و کجور و سایر
قلاع آن دیار را تسخیر نموده رایت اقتدار بر افراخت و چون آفتاب اقبال سید قوام الدین بدرجه کمال رسید مایل بزوال شد و آن سید ستوده خصال

در ولایت بارفروش ده پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در ماه محرم الحرام سنه احدی و ثمانین و سبعمائه رخت هستی بباد فنا داد و بعد از وی سلطنت
آن دیار باولاد امجاد و احفاد عالی نژادش تعلق گرفت و بعنایت واهب العطیات علم دولت آن سادات سعادت سمات سالهای فراوان
صفت ارتفاع پذیرفت ابتدای سلطنت سید قوام الدین در سنه ستین و سبعمائه بود و چون بیست سال باقبال گذرانید وفاتش روی نمود و تا
احدی و ثمانین و ثمانمائه که سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین بن سید کمال الدین بن سید قوام الدین تالیف تاریخ طبرستان را باتمام رسانیده سلطنت
مازندران در آن خاندان بود بلکه تا غایت که تاریخ هجرت بجمادی الاخری سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده انتزاع ملک از آن دودمان بالکلیه روی
نموده و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

گفتار در بیان بعضی از وقایع که در زمان سلطنت سید قوام الدین اتفاق افتاد و ذکر صور فتوحاتی که آنجناب را در ایام کامرانی دست داد

چون خازنان قدر و قضا از جانب تؤتی الملک
من تشاء خلعت سلطنت ولایت آمل را در قامت قابلیت سید قوام الدین پوشانیدند و افسر زیور انا جعلناک خلیفة فی الارض بر فرق
مبارکش نهاده فرمان واجب الاذعانش را در آن ملک نافذ گردانیدند اولاد عظام خود را جمع آورده نصایح سودمند و مواعظ دلپسند فرمود
و فرمود که مناسب چنانست که یکی از شما باسم مهتری موسوم باشد و دیگران اطاعت نمایند تا امور ملک و ملت رونق پذیرد ایشان فرمودند که ما همه
بنده و فرمان برداریم و از مقتضای رای صواب نمای تو تجاوز جایز نمی شماریم سید قوام الدین پسر بزرگتر خود سید عبد الله را بریاست نامزد کرده آنجناب
جواب داد که روز من محراب طاعت و عبادت و زاویه فقر و قناعت بر سریر پادشاهی و سلطنت ترجیح دارد مناسب آنکه دیگری از برادران
متعهد این امر گردد آنگاه پسر دیگر سید قوام الدین که موسوم بود بکمال الدین تقدم و پیشوائی برادران را متکفل گشته در شهور سنه ثلث و ستین و سبعمائه
ریاست آمل با برادر خود سید رضی الدین تفویض فرمود و جهت سایر برادران از مملکت مازندران مواضع تعیین کرده ایالت ساری باسم خود رقم
زد و چون کیا فخر الدین جلال که در آن زمان در ساری بر مسند حکومت متمکن بود و کیا وشتاسف که در قلعه توجی ایالت مینمود از استقلال سادات در ولایت
آمل و قسمت مملکت مازندران خبر یافتند لشکری جمع آورده بصفه مقاتله و مقابله گشته از ساری بیرون آمدند و منزل اول در [illegible] معسکر ساختند و از آن
جانب سید قوام الدین با اولاد هدایت قرین و سپاه ظفر آئین بسر جلابیان شتافته از جانبین مردان مرد میدان نبرد تاختند و از خون یکدیگر خاک عرصه
رزمگاه را گل ساختند و نسیم نصرت بر پرچم علم سادات وزیده کیا فخر الدین جلالی بجانب ساری گریخت و کیا وشتاسف بقلعه توجی رفته سلسله جمعیت ایشان
از هم گسیخت و سید قوام الدین مظفر و منصور در بارفروش ده فرود آمده در آن مقام خلقی بسیار در ظل رایت هدایت سعادت جمع آمدند و کیا وشتاسف
جلال آغاز مکر و تزویر کرده بی دولتی را که موسوم بحسن دولت بود با دو سه نفر از فدائیان جلالی بوعده زر و خلعت فریب داد تا متعهد قتل سید
عبد الله شدند و با آمل رفته بدر خانه آنجناب شتافته پیغام دادند که ما جماعتی ایم از اهل صلاح و بپای ارادت باستان سیادت آشیان آمده میخواهیم
که بشرف ملاقات مشرف گردیم و سید زاده عبد الله ردا بر دوش و تسبیح در دست از خانه بیرون خرامیده حسن دولت کاردی بر سر آن زبده اولاد
خیر البشر زد و دیگران بضربات متعاقبه آنجناب را شربت شهادت چشانیدند و ملازمان سید سعید از این حال خبر یافته سلاح برداشته در عقب
آن بدبختان شتافته همه را بر خاک هلاک انداختند و بدست یاری تیغ آبدار ارواح خبیثه ایشان را بجانب دوزخ تاختند و این خبر بعرض
سید قوام الدین رسیده اولاد و ملازمان را از جزع و فزع مانع آمد و تیغ انتقام از نیام برکشیده متوجه ساری گردیده و کیا فخر الدین جلال و کیا وشتاسف
آنجناب را استقبال نموده کیا فخر الدین جلال در میدان قتال با چهار پسر و بعضی از ابطال جلال بقتل رسید و کیا وشتاسف منهزم گردیده و در دره
محکم که عبور سپاه بر آن دشوار بود تحصن جسته باز متوجه جمع آوردن لشکر گشت و سید قوام الدین در همان منزل نزول اجلال فرموده سید فخر الدین را
بجانب ساری فرستاد تا بضبط خزاین کیا فخر الدین جلال پرداخت و سید عز الدین حسن رکابی را با معدودی چند از لشکریان بر سر کیا وشتاسف ارسال
داشت و سید عز الدین بشبیخون ناگاه خود را بر مخالفان زده و کیا وشتاسف را بقلعه گریزانید و سالماً غانماً مراجعت نمود و بموکب همایون پیوست
آنگاه جناب سیادت شعار با سپاه جلادت آثار بپای حصار توجی رفته آن قلعه را مرکز وار در میان گرفت و کیا وشتاسف با هفت نفر از اولاد و قریب
سیصد کس از اهل اعتماد اطراف حصار را استوار کرده بمدافعه مشغول شد و از جانبین تیر و سنگ مانند قطرات سحاب و رشحات سحاب [illegible]

بحسب تقدیر بخت پسر کیا وشتاسف بضرب تیر مقتول گردیدند و آخر الامر بحلقوم او تیر ترکی رسیده از پای درافتاد و تحقیق حال گر ... مرحوم را
از بار وانداخته کیفیت حال معروض سید شود حصال گردانیده لاجرم اشارت فرمود تا یکبار عساکر نصرت شعار از اطراف حصار درآمده خندق ... الله
و بدر قلعه راندند و در را بزخم دبره پاره پاره کردند و فتح میسر شده سید کمال الدین بخانه کیا وشتاسف دررفت و شکوخه کیا وشتاسف که همشیره ملک
فخر الدین حسن بود چادری بسر کشیده به بیدهشت بر سید زاده سلام گفت و گفت چون کیا بیان جلالی قدم از حد خود فراتر نهاده بدست غدر برادر ...
درآوردند جبار شدید الانتقام ایشان را مستاصل گردانید اکنون کیا وشتاسف و بخت پسر من درین خانه افتاده است و من از وجه حلال خیدگر
کرباس خریده در فلان موضع نهاده ام امید آنکه اشارت فرمائی تا ایشان را بطریقه سنت تجهیز و تکفین کرده مدفون گردانند و سید زاده کمال الدین
از کمال ... تحسب بود جمیع متعلقات او و دختر انش را ... سلم داشت و فرمود تا کیا وشتاسف و اولاد او را غسل داده از آن کرباس کفن کردند
... فتح توجی از فرزندان و قرابتیان کیا جلالی هر کس مانده بود گریخته در اطراف مصار متفرق گشتند و بعضی از ایشان بگیلان رفته ...

[illegible]

[illegible]

و سید غیاث الدین موجب فرموده عمل نمود و در هشتم ذی حجه چند کوره سادات صاحب سعادات بپای اضطرار از ماهانه سر بیرون آمدند و میان خوف و رجا
بسیار کاه صاحبقران مظفر لوا شتافتند و حضرت تعظیم ایشان تمام فرموده همه را رخصت جلوس ارزانی داشت آنگاه سید کمال الدین را بسوء مذهب و فساد
اعتقاد سرزنش کرده سید در برابر سخنان درشت بر زبان آورد و امیر تیمور گورکان در غضب شده فرمود تا سادات را با اتباع از مجلس بیرون بردند و در آن
بارگاه نشانده(?) در آن حال اسکندر شیخی زانو زده عرض کرد که این جماعت پدر مرا کشته اند بمن بسپارند تا قصاص نمایم صاحبقران عالیجناب جواب داد که ملک
طوس را نیز حاضر میباید کرد تا از این طایفه هر کس خونی او باشد باو بسپاریم و هر کس خونی تو باشد بتو تسلیم نمایم و چون سعد الدوله بملازمت رسید و حضرت صاحب
قران از روی کیفیت حال پرسید جواب داد که ما با هیچ یک از این مخادیم بحسب شرع شریف ثابت نتوانیم ساخت که خون آبا ما ریخته اند تا دعوی قصاص
نمایم دیگر آنکه این فرقه واجب التعظیم بشرف سیادت مشرف اند و هر کس در قتل ایشان سعی نماید با یزید لعین محشور خواهد شد امیر تیمور گورکان چون این سخن
شنید ملک سعد الدوله را گفت رحمت بر تو باد که مرا و خود را از آتش دوزخ نجات دادی لعنت بر اسکندر شیخی که میخواست مرا همعنان خویش بنار جحیم سازد
آنگاه سادات را بجان امان داد و از اتباع ایشان قریب هزار کس کشته و نقل خزاین و اموال فرمان فرمود و لشکر فیروزی اثر با به سر شتافته بیک
لحظه تمامی جهات سادات و سپاهیان و رعایا و بازاریان بباد غارت و تاراج رفت سید ظهیر الدین در تاریخ خود نوشته که من از پدر خود سید نصیر
الدین که در آن وقت دوازده ساله بود شنیدم که فرمود که از اموال خاصه پدرم سید کمال الدین آنچه بخزانه عامره امیر تیمور گورکان انتقال یافت
ششصد هزار تنگه سفید و دویست هزار تنگه سرخ بود و از طلا آلات صد و بیست هزار مثقال و از نقره آلات و سیم خام سیصد شتر و سایر اشیا
برین قیاس باید کرد و چون حضرت صاحبقران خاطر خطیر از این امور جمع گردانید بجانب ساری کوچ فرموده سادات را همراه برده از آنجا ایشان با جمعی
از متعلقان از راه دریا بما وراء النهر و ترکستان فرستاد و از جمله اولاد سید قوام الدین سید رضی الدین و سید نصیر الدین و سید ظهیر الدین در بعضی از بلاد
ما وراء النهر وفات یافتند و سید فخر الدین در کاشغر بجوار حضرت ملک اکبر پیوست و سید زین الدین در سیرام از جهان محنت فرجام انتقال نموده بجوار

الغفور الودود **گفتار در بیان بعضی از حوادث فلک زنگاری و ذکر ایالت سید علی ساری** چون امیر تیمور گورکان از روی

غلبه و قهر سادات مازندران را بما وراء النهر کوچانید مملکت ساری را بجمشید قارن بخشید و ملک سعد الدوله طوس بایالت رستمدار سرافراز شده
اسکندر شیخی در ولایت آمل حاکم گردید و در سنه خمس و ثمانمائه جمشید قارن رایت عزیمت بعالم آخرت برافراشت و حکومت ساری را بشمس الدین
غوری باز گذاشت و در سنه سبع و ثمانمائه که حضرت صاحبقران از یورش هفت ساله بصوب سمرقند توجه فرمود اسکندر شیخی یاغی گشته در وادی عصیان
سلوک نمود و بعد از آنکه مهم اسکندر شیخی بر وجهی که در ضمن قضایای صاحبقران مظفر لوا مذکور خواهد گشت بفیصل انجامید ایالت آمل بسید علی بن سید کمال
الدین بن سید قوام الدین مفوض گردید و سید علی باتفاق برادر خود سید غیاث الدین آمل را ساخته پرتو عنایت بر وجنات احوال ساکنان آن مملکت
تافت و در همان سال آفتاب اقبال صاحبقران بی همال بسر حد زوال رسید و از احفاد سید قوام الدین هر کس در ما وراء النهر بود عنان عزیمت بدار
تافت و بعد از آنکه بملازمت حضرت خاقان سعید شاهرخ میرزا اجازت مراجعت بجانب مازندران حاصل کرده روی براه آوردند و چون باسترآباد
رسیدند برک پادشاه که حاکم آن خطه بود سادات را بند فرمود و این خبر بساری رسیده اشراف و اعیان آن ولایت بحمایت سادات هجوم نموده
و بیکبارگاه بسر دیوان شتافته شمس الدین غوری را بقتل رسانیده بجهت خلاص مخادیم خود خاطر بر استرآباد قرار دادند و کیفیت حال بسید کمال الدین که در
آمل بود عرضه داشت کرده روان شدند و از مردم آمل نیز بسیاری با اهل ساری پیوسته چون این خبر بسمع برک پادشاه رسید بر سید و سادات را از
حبس و قید بیرون آورده و جامه پوشانیده بجانب مازندران روان گردانید و مردم ساری بیاری حضرت باری در اثنای راه باولاد سید قوام
الدین رسیده دست و پای ایشان بوسیده مضمون این بیت بعرض رسانیدند بیت المنة لله که مردیم و بدیدیم دیدار مخادیم و بمقصود رسیدیم
و آن فرقه واجب التعظیم در شهور سنه تسع و ثمانمائه بساری در آمدند و بعد از روزی چند اولاد سید رضی الدین بن سید قوام الدین بآمل شتافتند و
بسید علی بن سید کمال الدین پیغام دادند که در وقت قسمت ولایات بموجب مواضعه پدر نامدار شما آمل تعلق بپدر ما گرفته بود و سید کمال الدین
در ساری حکومت مینمود و اکنون مناسب آنست که همان دستور مرعی باشد سید علی جواب داد که مرا در این باب مضایقه نیست اما چندان صبر باید کرد که

حکومت سید علی آمل(?)

حسن سید علی(?)

که خبر قتل شمس الدین غوری بشاهرخ میرزا برسد و معلوم شود که آنحضرت از سر این جریمه که بی اختیار ما واقع شده در میگذرد و یا نه من کس بهراة فرستاده ام ممکن
که عنقریب باز آید و بعد از آن ایام قاصد سید علی باز آمده نشان واجب الاذعان آورد مضمون آنکه عنان اختیار ساری و آمل بالحقیقه باختیار سادات
بزرگوار باز گذاشتیم و جریمه قتل شمس الدین غوری را که بواسطه هجوم عوام اتفاق افتاده بود معاف داشتیم آنگاه سید علی بساری رفته بار فرو نهاده و با برادر خود سید
غیاث الدین مسلم داشت و ریاست آمل را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین علی باز گذاشت و چون مدت یکسال از این قضیه در گذشت آملیان از
سید قوام الدین که بصفت خست و امساک موصوف بود و از غایت کم آزاری از هر کس گناهی در وجود آمدی سیاست نمی فرمود متنفر گشته بر حکومت سید
علی بن سید قوام الدین که بجود و عطا و زهد و تقوی اتصاف داشت اتفاق کردند و شمه از این معنی بسید علی ساری عرضه داشت فرموده سید قوام الدین را از آمل
عذر خواستند و سید علی را که در جنگل آمل میگردید بشهر طلبیده کمر معاونت بر میان بستند و سید علی در آمل ابواب عدل و انصاف برگشاده با سید
که حاکم بعضی از بلاد گیلان بود اظهار اتحاد فرموده و در سنه ۸۱۲ دختر برادر او را بعقد خود در آورد و بعد از آن سید علی بنا بر اغواء سید غیاث الدین
سید کمال الدین نسبت بسید علی ساری در مقام مخالفت و یاغی گری آمد و از سید عز الدین هزار جریبی و ملک کیومرث رستمداری استمداد کرده از آمل بیرون
خرامید و در موضع سرو کل منزل گزیده اکثر ذریت سید قوام الدین و قریب ده هزار مرد جلادت قرین در ظل رایتش جمع گشتند سید علی ساری چون
از این معنی خبر یافت با نه شتری خشمناک با هزار سوار جلادت شعار از جنگل ساری بیرون آمده بر سپاه سید علی آملی تاخت و جمعی را بتیغ بیدریغ گذرانیده بر خاک
هلاک انداخت اما چون اعدا بسیار بودند کاری از پیش نتوانست برد منهزم گشته روی باسترآباد آورد و سید غیاث الدین سید مرتضی ولد سید کمال
الدین را در ساری بریاست بنشاندند و هر یک بمقر خود باز گشتند اما سید علی ساری چون باسترآباد رسید برادر خود سید نصیر الدین را که پدر مؤلف
تاریخ طبرستان است برسم رسالت نزد خاقان سعید شاهرخ میرزا فرستاد و تحف و تبرکات مصحوب او ارسال داشته لشکر طلبید و سید نصیر الدین بعتبه علیه
آستان سلطنت آشیان شتافته کیفیت حال واقعه بعرض رسانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که بعضی از لشکر خراسان با تمامی سپاه جرجان
متوجه مازندران گردند و در دفع مخالفان مراسم سعی و اهتمام بجای آورند تا قبل از آنکه این لشکر بملازمت سید علی ساری رسد عمش سید شرف الدین از
برادر خود سید علی آملی جدا گشته باسترآباد آمد و بسمع شریفش رسانید که سید علی آملی و سید غیاث الدین بمواضع خویش رفته اند و سید مرتضی با اندک مردم
در ساری نشسته و شب و روز بشرب مدام اشتغال دارد و بمجرد استماع خبر توجه شما از ساری میگریزد و بی آنکه سپاه بیگانه را دخل دهید مقصود بحصول می پیوندد
بنا بر آن سید علی با دویست کس از سالکان مسالک یکدلی روی بساری نهاد و چون نزدیک بشهر رسید سید مرتضی در هنگام خبر وصول برادر شنیده
از غایت وهم سراسیمه بیرون دویده بتوی پیراهن منهزم گردید و با یک برادر خود سید عبد الله نام بسواد کوه رفته از آنجا بشیراز شتافت و بعد از آن در آن
ولایت وفات یافت و سید علی مظفر و منصور بساری در آمده شمالت نامها نزد برادر خود سید غیاث الدین و سایر قرابتان ارسال داشت و رقم
عفو بر جریده جریمه مخالفان کشیده بواسطه وفور حسن خلق بار دیگر همه را موافق گردانید اما نسبت بسید علی آملی در مقام مخالفت بود و در سنه اربع
عشر و ثمانمائه در رودبار قلاپران بار دیگر میان آن دو سید علی نام مقابله واقع شده سید علی ساری ظفر یافت و سید علی آملی فرار نموده برستمدار
شتافت و سید علی ساری بآمل در آمده باز حکومت آن ولایت را بسید قوام الدین بن سید رضی الدین داد و بنفس نفیس روی توجه بساری نهاد و در سنه ست
عشر و ثمانمائه سید علی آملی بمدد ملک کیومرث رستمداری نوبت دیگر علم عزیمت بجانب آمل برافراشت و چون این خبر بسید قوام الدین رسید بی شائبه توقف
فرار نموده شهر و ولایت باز گذاشت و سید علی بآمل در آمده بنا بر آنکه در آن زمان سید علی ساری بیمار بود نتوانست که علی الفور متعرض او گردد اما
بعد از آنکه صحت یافت بار دیگر بمقام امداد سید قوام الدین در آمد و ایلچی نزد سید علی آملی فرستاده التماس حضور نمود و سید علی نقض سابق را قبول
نموده از روی بیم سید و باد دیگر آمل را گذاشته متوجه حدود گیلان گردید و سید قوام الدین باشارت سید علی ساری باز بآمل شتافته بر مسند حکومت
نشست و بعد از انقضای شش ماه سید علی ساری بعلت نقرس گرفتار گشته چون این خبر بعرض سید علی آملی رسید با پنجاه سوار از منزل لاهیج سر بجانب آمل
ایلغار نموده علم او بر موضع میان رود بر افراختند سید قوام الدین از غایت بد دلی و بهلوانی پای در رکاب فرار آورده تا بلده ساری
هیچ مکان قرار نگرفت و سید علی آملی بمقر خود آمده بواسطه یمن قدوم او امور مملکت و ملت سمت رواج و رونق پذیرفت و در اواخر سنه ۸۲۳ بعد

بن سید قوام الدین(?)

حضرت باری مرض سید علی ساری روی در ازدیاد نهاده دانست که وقت رحلت است پسر خود سید مرتضی را ولیعهد کرده بنابر دغدغه که از جانب
سید غیاث الدین داشت خاطر بر قید و حبس او قرار داد و برادر دیگر خود سید نصیر الدین را با فوجی از سپاه بیکناگاه ببارفروش ده فرستاد و تا سید غیاث
الدین را با عیال و اطفال گرفته بساری آوردند و محبوس کردند و بعد از آن دو سه روز سید علی بجوار مغفرت ایزدی انتقال فرمود و مدت سلطنتش بیست و دو سال

ذکر حکومت سید مرتضی و مخالفت سید نصیر و آنچه در آن ایام بوقوع پیوست از گردش چرخ اثیر

سید نصیر الدین با سید کمال الدین بعد از فوت برادرزاده خود سید مرتضی را بر مسند ایالت ساری نشاندند و بآمل رفته از سید علی آملی و سایر سادات انجا تجدید بیعت
نشاندند و مقضی المرام مراجعت کرده از روی اخلاص در مقام موافقت بود و اصلا شائبه مخالفت در خاطرش خطور نمی‌نمود اما در آن ولا سید مرتضی
اسکندر روزافزون را که سابقا نوکر سید غیاث الدین بود تربیت فرموده زمام امور ملک و مال را در قبضه اختیار او نهاد و اسکندر بنابر
توهمی که از سید غیاث الدین داشت در خلوتی خاطرنشان جناب مرتضوی کرد که مصلحت دولت در قتل سید غیاث الدین است و سید نصیر الدین
بارتکاب این مهم مامور میباید کرد و اگر قبول نماید او را نیز بقتل میباید رسانید و سید مرتضی سخن اسکندر را باور داشت و آن ضعیفه برای
حرکت ناهنجار منع نمود و کیفیت حال را بوالده سید نصیر پیغام فرمود و آن مستوره آن قیل و قال را با پسر در میان نهاد و سید نصیر علی الفور جانب
کاکرا ولکا را او بود رفت بنابر علی هذا میان سید نصیر و سید مرتضی مخالفت واقع شده سه نوبت بایکدیگر حرب کردند و در جمیع معارک سید نصیر
شکست یافت و در کرت سیم از موضع لبور که محل اشتعال نیران قتال بود منهزم بصوب گیلان شتافت و چون بولایت سیاهکرود رسید سید محمود کارکیا
که حاکم آن دیار بود سید نصیر الدین را استقبال نموده آنچه از لوازم ضیافت و غریب نوازی تواند بود بتقدیم رسانید و سید نصیر روزی چند انجا
برده داعیه داشت که نزد سید رضی کیا که کلانتر حکام گیلان بود بلاهیجان رود اما در آن اثنا شنود که میان سید مرتضی و سید علی آملی غبار نقار ارتفاع
یافته و سید علی را از آمل بیرون تاخته و بار دیگر سید قوام الدین را در آن ولایت حاکم ساخته و حالا سید علی در قریه [illegible] نشیمن دارد و در انتظار
لطیفه غیبی روز میشمارد و بنابر آن سید نصیر خیال فرمود که بسید علی پیوندد و باتفاق او نوبت دیگر متوجه مازندران گردد و عیال و اطفال و اثقال را
همانجا گذاشته رایت مراجعت برافراشت و در قریه مذکوره بسید علی آملی پیوسته در بین الجانبین عهد و پیمان در میان آمده متوجه آمل گشتند
و چون سید قوام الدین ازین اتفاق آگاه شد سریعی معتمدان برق و باد بساری فرستاده و قضیه توجه سید نصیر و سید علی را پیغام داد و سید مرتضی
از ساری شب در میان بآمل آمده سید علی و سید نصیر از استماع این خبر متوجه قریه کنار شدند و در آن موضع لشکر ساری و آمل بدیشان رسیده بار دیگر
هزیمت بطرف سید علی و سید نصیر افتاد و هر یک از آن دو سید در حدود گیلان با اوراق خود پیوستند و پس از این واقعه در سنه ۸۲۵ نوبت دیگر
سید علی باندک مردمی از تنکابن که نشیمن او بود بدروازه آمل تاخت اما شکست خورده باز رایت هزیمت برافراخت و چون بآخر [illegible] پیوست بهمدران
ایام بوقتی که وضو ساخته میخواست که بنماز مشغول شود از پای درافتاد و روح بریاض رضوان نهاد و در ماه صفر سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه سید مرتضی
ساری نیز دعوت حق را اجابت نموده تخت حکومت بدرود کرد و در شوال سنه ثمان و ثلثین سید نصیر نیز ببهشت برین خرامید مدت سلطنت
سید مرتضی هفده سال کشید

گفتار در بیان سلطنت سید محمد بن سید مرتضی و ذکر حالاتی که در آن ایام واقع شد بنا بر اقتضاء قضا

چون از سید مرتضی غیر سید محمد ولدی نمانده مردم ساری بر سلطنتش اتفاق نمودند و سید محمد بمکارم اخلاق و محاسن آداب آراسته
بود و در ایام دولت خویش ابواب عدل بر روی خلایق گشود و از سفک دما و اخذ اموال رعایا بقدر امکان احتراز و اجتناب میکرد و باشتاو بیگاه
مراسم عواطف و مراحم بجای می‌آورد و اما بر شرب خمر حرص تمام داشت و پیوسته بهجت ببسط بساط عیش و نشاط میگذاشت و در اوایل ایام اقبال سید
محمد غیاث الدین بن سید کمال الدین در حبس وفات یافته آنجناب اولادش را مطلق العنان گردانید و بعد از او وفات والی آمل سید قوام الدین
ببهشت برین خرامید و پسرش سید کمال الدین در آمل حاکم گردید و سید محمد را از عنایت الهی پنج پسر که هر یک شایسته مسند پادشاهی بودند در
وجود آمدند و محصول ولایت ساری بخرج ایشان وفا نمی‌نمود بنابران بهرام ولد اسکندر روزافزون بعرض همایون رسانید که مناسب آنکه سید کمال
الدین بن سید قوام الدین را از ایالت آمل عزل نمائی و یکی از شهزادگان را بجایش نصب فرمائی تا توسعه در سرکار تو پیدا شود و سید محمد بان امر

سید مرتضی

بان امر همداستان شده قاصدی بطلب سید کمال الدین فرستاد و چون او میدانست که سبب طلب چیست باین بهانه تمسک جست که عم من سید مرتضی
خیال فتنه انگیزی دارد و اگر من بملازمت شما شتابم خروج نموده بر آمل استیلا می‌یابد لاجرم صلاح دولت آنکه مرا بحال خود بگذارید سید محمد بعد از شنیدن
این سخن سید مرتضی را طلبیده محبوس گردانید و بار دیگر کس بآمل فرستاده التماس حضور سید کمال الدین نمود این نوبت مافی الضمیر خود ظاهر ساخته گفت تا کسی
از اولاد سید رضی الدین در حیات باشد اعیان آمل راضی نخواهند شد که دیگری درین ولایت حاکم گردد مناسب آنکه از سر این خیال فاسد درگذرند
و یقین دانسته که حیله بهرام از پیش نخواهد رفت چون این خبر بسید محمد رسید با لشکر ساری متوجه آمل گردید و سید کمال الدین بعد از محاربه انهزام یافته بتنکابن
شتافته و در پناه سید ناصر کیا که حاکم آن حدود بود [illegible] تنکرود مقیم شد و سید محمد آمل را به پسر بزرگتر خود سید عبدالکریم ارزانی داشته بساری بازگشت
بعد از آن بعضی از مریدان سید قوام الدین و اشراف و اعیان آن سرزمین ملاحظه رعایت عهد و وفا نموده طالب حکومت سید کمال الدین گشتند و
جهة اعلام این معنی کس به تنکابن فرستادند و سید کمال الدین با سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین که مؤلف تاریخ طبرستان است اتفاق نموده متوجه
آمل گشت و در سنه اربعین و ثمانمائه سید کمال الدین نزدیک بآمل رسیده سید عبدالکریم روی بساری نهاد و آنجناب بمقر خویش درآمده بهادران
سید ظهیر را با سپاهی جرار بجانب ساری فرستاد و چون سید محمد از توجه سید ظهیر واقف گردید سید مرتضی را از بند بیرون آورده حکومت آمل را نامزد او
گردانید و لشکر داده بدفع برادرزاده مامور گردانید و سید کمال الدین در آن زمان در موضعی که بقاران آباد دشت مشهور است نشسته بود که بیک
ناگاه سید مرتضی بدانجا رسیده بین الجانبین نایره قتال اشتعال یافته در آن حین سید ظهیر که از کیفیت حادثه خبر داشت از عقب سپاه سید مرتضی
در رسید بنابران سید مرتضی منهزم گشته بساری رفته بمقام آرام گرفت بعد از آن سید محمد یکی از اولاد خود را با تحف لایقه نزد امیر هندوکه
حاکم جرجان بود فرستاده مدد طلبید و امیر هندوکه با لشکر جرجان و قومس بساری شتافته از انجا در موافقت سید محمد روی بآمل نهاد و در موضع
[illegible] میان ایشان و سید کمال الدین جنگی سهمناک واقع شد بسیاری از طرفین بر خاک هلاک افتادند و نخست سید کمال الدین منهزم گشته
سید ظهیر الدین ثبات قدم نمود و بعد از آنکه چند زخم یافت او نیز [illegible] سید کمال الدین عمل کرده بجانب آمل گریخت و چون امیر هندوکه و سید محمد نزدیک
بآن بلده رسیدند آن دو سید مصلحت توقف ندیده بر ستمدار شتافتند و در مقام [illegible] اقامت افراشتند و سید محمد و امیر هندوکه سید
مرتضی را در آمل بر مسند حکومت نشانده هر یک بمستقر دولت خود بازگشتند آنگاه سید کمال الدین قاصدی نزد سید مرتضی فرستاده پیغام داد که
شما عم و مخدوم منید و آنچه بین الجانبین واقع شده بواسطه آن بود که سید محمد میخواست ملک آمل را از اولاد سید رضی الدین انتزاع نماید اکنون
اگر رخصت فرمائید تا بخدمت شتابم و در سلک خدام آنجناب انتظام یابم و سید مرتضی این معنی را قبول نموده سید کمال الدین بآمل رفت و سید
مرتضی با او در کمال مرحمت و شفقت سلوک فرمود اما چون مردم آمل بالطبع مایل سلطنت سید کمال الدین بودند بهمدران ایام بروی جمع شده مضمضه سید
مرتضی نمودند سید مرتضی بر ما فی الضمیر ایشان اطلاع یافته بگیلان گریخت و در قریه لشکرود ساکن شد و سید کمال الدین با سید محمد ساری صلح نموده باستمالت
سپاهی و رعیت مشغول گشت و بعد از چندگاه سید مرتضی با ملک کیومرث رستمداری اتفاق نموده لشکر بآمل کشید اگرچه بخت او را [illegible] داد
اما بالاخره منهزم گردیده و سید کمال الدین گریختگان را تعاقب فرموده قریب هفتصد کس از مردم رستمدار را بر تیغ بیدریغ بگذرانید و در سنه خمس
و خمسین و ثمانمائه سید کمال الدین وفات یافت و سید مرتضی بنابر استدعای اعیان از رستمدار بدانجانب شتافت و بعد از وصول بر مسند ایالت
متمکن گشته بر دفع بدعتهای نامشروع قیام نمود و مردم را از ارتکاب ملاهی و مناهی زجر فرمود و در سنه ست و خمسین و ثمانمائه سید محمد ساری
بجوار مغفرت حضرت باری انتقال کرد و او هژده سال در تمشیت مهام سلطنت شرایط اهتمام بجای آورد

ذکر سید عبدالکریم بن سید محمد

سید عبدالکریم در زمان وفات پدر خویش در اردوی میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان بود و چون آن خبر شنود از میرزا رخصت یافته بسرعت سیر مراجعت
کرده بعد از یکماه از فوت سید محمد بساری رسیده و افسر ایالت بر سر نهاده ببسط بساط عیش و نشاط مشغول گردید و در اوایل حکومت او سید مرتضی
در آمل فوت شده پسرش سید شمس الدین قائم مقام گشت و او نیز در شرب مدام تقلید سید عبدالکریم کرده روز بروز زهد و تقوی از [illegible]
لاجرم هرج و مرج باحوال مازندران راه یافت و قافله امن و امان و سلامت از آن دیار سفر کرده شرر شرارت [illegible] همگنان یافت و [illegible]

در اثبات حکومت سید کمال الدین

ان احوال سید شمس الدین فوت شده و سید اسد الله ولد سید حسن بن سید رضی الدین بن سید قوام الدین در آمل مالک تاج و نگین گشت و چون سید عبدالکریم
نه سال باقبال بگذرانید او نیز مانند دیگران بعالم آخرت منزل گزید و پسرش سید عبدالله قائم مقام گردید و در زمان ایالت سید عبدالله علی
بن بهرام بن اسکندر روز افزون صاحب اختیار امور ملک و مال مازندران بود و بر خلایق ظلم و تعدی بسیار مینمود و بنابران سادات بابلکانی که
بکثرت تیغ از امثال و اقران امتیاز داشتند هجوم آوردند در نیم فرسخی ساری علی بن بهرام را گرفتند و گردن زده ریسمانی در پایش بستند و تا بلده بازار
جسدش بر زمین کشیده انجا از داری آویختند و سید عبدالله از غایت شعف بشرب شراب و ارتکاب ملاهی و مناهی از هر باب پروای امضای
این امور نداشت و علی بن بهرام را نابوده انگاشت لاجرم پریشانی مردم مازندرانی از پیشتر بیشتر گردید و در آن اثنا سید عبدالله از پسر عم خود سید مرتضی
متوهم شده بدستاویز تمیل اشتمال درچشم قرة العین سیادت کشید و عم خود سید کمال الدین بن سید محمد را گرفته محبوس کرد و او در زندان بیمار شده برد و بنا
بران سید زین العابدین بن سید کمال الدین در روز پنجم ربیع الاول سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه با دو کس اتفاق نموده در وقتی که سید عبدالله در حمام
بود قدم جلادت پیش نهاد و خون او را در میان آب و آتش بخته رخت بقایش بباد فنا برداد و مدت دولت سید عبدالله مقتول هفت سال بود
و در سال شهادتش میرزا سلطان ابوسعید بجانب آذربایجان شتافته پسر سید عبدالله سید عبدالکریم در سن چهار سالگی بملازمت موکب همایون می بود

ذکر ایالت سید زین العابدین و بیان بعضی از حوادث زمانه ستم آیین چون سید زین العابدین کار سید عبدالله را بر نهج دلخواه
بساخت و بر مسند ایالت ساری متمکن گردید علم اقتدار برافراخت اکثر مردم مازندران با وی بیعت کردند اما سادات بازواری طریق
مخالفت سپردند و این خبر بسمع شریف کارکیا سید سلطان محمد که در آن زمان بزرگترین سلاطین گیلان بود رسیده بغایت متغیر گردید و کیا
جلال متعاول را با تحف و هدایا بدرگاه سلطان سعید روانه ساخته سیدزاده عبدالکریم را طلبید و میرزا ابوسعید ملتمس سید سلطان محمد را اجابت نموده
سیدزاده را بدان جانب ارسال نمود و پس از آنکه سید عبدالکریم بگیلان آمد جمعی کثیر از قبیله روز افزونی و سادات بازواری بر وی جمع گشتند و بتوقع
امداد سید اسدالله آملی تا سرحد ولایت او رفتند و چون دیدند که او نیز با زمانه در ساخته و فر حقوق سید عبدالله مقتول را بیکطرف انداخته
در رستمدار توقف نمودند در خلال این احوال آفتاب حیات میرزا سلطان ابوسعید بمغرب فنا غروب کرد و ابوالنصر حسن بیک ممالک عراق
و آذربایجان را تحت تصرف درآورد و والده سید عبدالله مقتول بدرگاه میر حسن بیک رفته کیفیت شهید شدن سید عبدالله و اضطرار
پسرش سید عبدالکریم را بموقف عرض رسانید و امیر حسن بیک بحال آن ضعیفه ترحم نموده ترکمانی شبلی نام را مصحوب او بطبرستان فرستاد و نشان
واجب الاذعان عنایت کرد که سپاه گیلان و رستمدار بمعاونت سیدزاده عبدالکریم قیام نمایند و او را بملک موروث رسانند بعد
وصول نشان بگیلان سید کارکیا سلطان محمد پارساکیا نامی را که بشرف سیادت مشرف بود با فوجی از سپاه گیلان نامزد امیر عبدالکریم گردانید و
ملک اسکندر بن کیومرث رستمداری نیز برادرزاده خود را با جمعی از رستمداریان همراه ایشان ساخت و سیدزاده عبدالکریم متوجه ساری گشته سید
زین العابدین در برابر آمده و اندک محاربه کرده بطرف هزارجریب شد عبدالکریم بگذشت حبیب الله بابلکانی از ساری فرار نموده بسید زین
العابدین پیوست و میر زین العابدین استظهار تمام یافته در موضع پنجاه هزار بمیان جنگل قلعه ساخت و اطراف آن را بشاخهای درخت استوار
گردانید و مستعد طعن و ضرب گردید اشراف و اعیان ساری از این خبر شنیده باتفاق سادات بازواری و پارساکیا گیلانی و شبلی ترکمان بطرف قلعه شتافتند
و بین الجانبین مقاتله روی نمود سید زین العابدین و سید حبیب الله بزخم تیر و سنان مخالفان را منهزم ساختند و سادات بازواری و ساری بقیه
سید عبدالکریم را از انجا ببارفروشده بردند و پارساکیا در قلعه ساری تحصن جست و سید زین العابدین بدر قلعه رفته بپارساکیا پیغام فرستاد که در
حصار بگشاید تا بشارع السلامت رخصت گیلان دهم و پارساکیا بیرون آمده با سید ملاقات کرده و باز بقلعه رفته روز دیگر سید حبیب الله بابلکانی
بحصار درآمد و لشکر گیلان را بغارت برد و در خدمت پارساکیا بگیلان روان گردانید و چون پارساکیا برستمدار رسید بنابر قضیه مذکوره بدوستی
سید زین العابدین متهم شده و بحکم کارکیا سلطان محمد در قلعه لاسیر مقید گشت و در خلال این احوال برادرزاده سید اسدالله آملی سید ابراهیم بن سید
رضی الدین بن سید حسن بن سید رضی الدین با عم خود یاغی شده و با سید زین العابدین موافقت کرده سید اسدالله را از آمل بیرون ساخت و سید اسدالله

عبدالکریم

گریخت و سید عبدالکریم بدار الملک باقی خود رفته تنظیم را رخصت مراجعت ارزانی داشت و چون روزی چند از سلطنت

اسدالله برستمدار گریخته سادات بازواری سیدزاده عبدالکریم را نیز از آن ولایت بردند و از ملکزادگان رستمدار ملک جهانگیر با لشکری در مقام امداد سید
اسدالله آمده و فوجی بساری فرستاده و میان او و میر زین العابدین طرح مصالحه انداخت انگاه متوجه آمل گشته از طرف ساری سید زین العابدین نیز در حرکت
آمده آملیان چون از دو جانب لشکر بسیار متوجه خود دیدند دست از دامن متابعت میر ابراهیم کوتاه کرده نزد سید اسدالله رفتند لاجرم سید ابراهیم از
آمل برویان رفته بملک اسکندر بن کیومرث پناه برد و میر اسدالله بآمل درآمده نسبت بمیر زین العابدین مراسم اخلاص و دولتخواهی بجای آورد و سید
ابراهیم بسید عبدالکریم ملحق گشته برفقت یکدیگر راه گیلان پیش گرفتند و بعد از وصول سید کارکیا سلطان محمد ایشان را نوازش نموده و یراق داده بجانب
امیر حسن بیک که در بلده قم تشریف داشت فرستاد و حسام الدین نامی را از امرا خود همراه کرد و ایشان نزد آن پادشاه عالیجاه رفته و عرض
ملتمسات خود نموده امیر حسن بیک جواب داد که میر زین العابدین هر ساله صد و بیست خروار ابریشم از مال مازندران بخزانه عامره میرساند اکنون اگر سید
کارکیا سلطان محمد متعهد این مال میشود منشور سلطنت آن مملکت را بنام سیدزاده عبدالکریم نویسیم و الا فلا و چون قبول آن مقدار ابریشم معتذر بود سادات
الیهم بگیلان بازگشتند و سیدزاده عبدالکریم همانجا توقف نموده سید ابراهیم برستمدار شتافت

ذکر گرفتاری و شهادت سید اسدالله و بیان تتمه احوال سادات ایالت پناه جلادت دستگاه سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بلاغت نشان
گردانیده که سید اسدالله آملی را دو پسر بود حسن و حسین نام و چون سید اسدالله حسین را دوست تر میداشت او را پیوسته بر برادر بزرگتر تقدیم مینمود بنا
بران حسن از پدر رنجیده بخدمت سید زین العابدین رفت و بحکم من سمع تحمل مزاج نازنین میر زین العابدین از سید اسدالله متغیر شده ضمنا نامه بسید
حبیب الله بابلکانی که صاحب اختیار آمل بود فرستاد و او را بگرفتن سید اسدالله مامور ساخت و حبیب الله موجب فرموده روزی میر از سید
قوام الدین رفته سید اسدالله را ببهانه طلبید و اسدالله که از دو بهاری زمانه غافل بود بدانجا شتافته فی الحال نوکران حبیب الله گرگ صفت
در او آویختند و مقیدش ساختند و این خبر بسید زین العابدین رسید بآمل تاخت و خزاین اسدالله را تصرف نموده ایالت آن ولایت را بسید حسن
بازگذاشت و خود ببارفروشده رفته سید اسدالله را همراه برد و بعد از سه چهار ماه از این واقعه سید حبیب الله که در پنجاه جریب بود بجهتی آغاز
مخالفت نموده و کسان بگیلان فرستاده استدعا حضور سید عبدالکریم فرمود لاجرم میر زین العابدین سید اسدالله را در بارفروشده بمعتمد
سپرده عزیمت ساری کرد و در غیبت او مردم بارفروشده هجوم نموده سید اسدالله را از حبس بیرون آوردند و در رکاب او متوجه آمل گشته آملیان بمقام
شرایط تعظیم و استقبال رسانیدند و حسن آن حال مشاهده کرده بطرف جلاو گریخت و سید اسدالله بآمل درآمده قاصدی بگیلان و دیگری برستمدار فرستاد و سید
ابراهیم و میر عبدالکریم را بمبالغه تمام طلبید و سید ابراهیم بی توقف بخدمت عم بزرگوار شتافته مردم لپسار بآمل جمع آمدند و سید اسدالله قبل از
آنکه سید عبدالکریم نیز بآمل رسد بجانب ساری در حرکت آمد و میر زین العابدین مرکز دولت خالی گذاشته بطرف هزارجریب گریخت و سید
اسدالله بغرور موفور در یک فرسخی ساری نشسته انتظار سید عبدالکریم میکشید که او را بر مسند سلطنت نشاند و بطرف آمل مراجعت نماید که ناگاه
ناگاه سید زین العابدین بدانجانب تاخت و نایره قتال اشتعال یافته سید اسدالله در اثنا گیر و دار اسیر سرپنجه تقدیر شد و همان ساعت بحکم سید
زین العابدین شربت شهادت چشید و این واقعه در روز ذی القعده سنه ششصد دست داد و سید ابراهیم چون حال آن منوال دید بجانب آمل بازگردید و
مقارن وصول او سید عبدالکریم نیز بانجا رسیده و سید ابراهیم لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانیده اهالی مازندران از اطراف و جوانب بملازمت سید
عبدالکریم رفتند و سید حبیب الله نیز بخدمت مبادرت نموده باتفاق روی بساری آوردند و چون از بارفروشده بگذشتند نوبت دیگر سید
زین العابدین مرکز دولت خالی ساخته بهزارجریب شتافت و سید عبدالکریم بساری درآمده پرتو دولتش بر صفحات احوال ساکنان آن دیار تافت
مؤلف تاریخ طبرستان گوید که تا الحال که تاریخ هجری بجمادی الاخری سنه احدی و ثمانین و ثمانمایه رسیده سید عبدالکریم در ساری بر مسند ایالت متمکن است
و سید ابراهیم در آمل بمقام ریاست متوطن و سید زین العابدین در هزارجریب بسر میبرد و از اولاد سید اسدالله سید حسین در ساری بمقام دارد
و سید حسن در هزارجریب نسبت بمیر زین العابدین شرط موافقت بجای می آورد و آنچه نزد راقم حروف در وقت تحریر این اوراق بتحقیق پیوسته
آنکه تا غایت که سنین هجرت سید المرسلین صلوة الله و آله اجمعین ۹۲۹ سنه سید عبدالکریم در قید حیات است و در بارفروشده بامر حکومت

مشغولی وار و دولتست بخدام اعلی مقام درگاه شاهی لازال ایام اقبالهم مصونة عن وصمة الشنای شرایط اطاعت و دولتخواهی بجای می آورد و سایر مواضع
مازندران از حیطه تصرف آنجناب بیرون رفته و آقا محمد ولد آقا رستم روزافزون بر ولایت ساری متولیست و او نیز خود را در سلک بندگان آستان
ملایک آشیان میشمارد و کیفیت احوال سید زین العابدین و سبب استیلاء آقا رستم و پسرش آقا محمد اگر محقق شود در ضمن حکایات آینده مسطور خواهد گردید
والتوفیق من الله الحمید المجید

ذکر تسلط ملوک سربدار بر ولایت سبزوار

اکابر مورخین چنین آورده اند که در باشتین که قریه ایست
از قری بیهق خواجه بود در غایت مکنت متعین و موسوم بشهاب الدین فضل الله و نسبش از جانب پدر بامام عالیمقام حسین بن علی المرتضی صلوات الله علیه
منتهی میباشد و از طرف مادر بیحیی بن خالد برمکی و خواجه شهاب الدین فضل الله پنج پسر داشت بدین ترتیب امیر امین الدین امیر عبدالرزاق امیر وجیه
الدین مسعود امیر نصرالله امیر شمس الدین فضل الله و امیر امین الدین در ملازمت سلطان ابوسعید بهادرخان اوقات میگذرانید و منظور نظر عنایت
آن پادشاه صاحب تایید بود و در آن زمان علی سرخوانی که ابومسلم کنیت داشت و در فن کشتی گیری و تیراندازی مهارت کامل حاصل نموده
بود ملازمت سلطان ابوسعید میکرد روزی بر زبان سلطان گذشت که آیا در قلمرو ما کسی باشد که با ابومسلم کشتی تواند گرفت و تیر تواند انداخت
امیر امین الدین عرض کرد که بنده را برادریست در خراسان عبدالرزاق نام که با ابومسلم مقاومت میتواند کرد سلطان فی الحال مسرعی بجهت
آوردن عبدالرزاق بصوب خراسان فرستاد و آن قاصد بعد از انقضاء دو ماه او را بپایه سریر اعلی رسانید شکل و شمایلش مطبوع پادشاه
عادل افتاد و بعد از دو سه روز امیر عبدالرزاق ببازار سلطانیه در آمده دید که کمانی و بدره زر از طاقی آویخته اند و از حقیقت آن امر استفسار
نموده گفتند فلان پهلوان این کمان را آویخته است و وصیت کرده که هرکس آن را بکشد صره زر از وی باشد امیر عبدالرزاق کمان را فرود آورد
چنانچه شرط است بکشید و زر را برداشت و این حدیث بعرض سلطان ابوسعید رسید عنایتش نسبت بامیر عبدالرزاق از پیشتر بیشتر گشت و
فرمود تا با ابومسلم تیر اندازد و ایشان بصحرا رفته در نظر پادشاه تیراندازی کردند و چون تیر عبدالرزاق ده قدم از تیر ابومسلم بگذشت ابومسلم خجل
شد و سلطان فرمود که عبدالرزاق را وزرا مهمی تا فرمایند و دیوانیان بتحصیل وجهات کرمان را که مبلغ صد و بیست هزار دینار کپکی بود بوی
دادند مقرر آنکه بیست هزار دینار را جهت خاصه خود تصرف نماید و صد هزار دینار را بخزانه عامره فرود آورد و امیر عبدالرزاق تمامی آن وجوه را
در کرمان بعیش و عشرت صرف کرده چون از خواب مستی و غفلت بیدار شد یک دینار از آن اموال موجود ندید لاجرم در بحر اندیشه فرو رفت بحسب
اتفاق در همان ایام خبر فوت سلطان ابوسعید بهادرخان شایع شد و امیر عبدالرزاق روی بوطن معهود آورده چون بباشتین رسید مشاهده فرمود
که فتنه حادث شده است کیفیت واقعه آنکه در آن اوقات ایلچی بباشتین فرود آمده از حسن حمزه و حسین حمزه که برادران بودند شراب و شاهد
طلبید حسن و حسین در باب شاهد عذری گفته ایلچی نشنید و خواست که متعرض عورات ایشان گردد برادران شمشیرها کشیده گفتند ما
سربداریم و تحمل این رسوائی نداریم و ایلچی را بقتل رسانیدند خواجه علاء الدین محمد که در آن اوان وزیر خراسان بود و در فریومد اقامت
داشت کسان بطلب حسن و حسین فرستاد و ایشان در رفتن تعلل کرده در آن اثنا امیر عبدالرزاق از کرمان تشریف آورده چون بر حقیقت واقعه
اطلاع یافت جمعی را با خود متفق ساخته نوکران وزیر را نه بروفق مرام باز گردانیدند و خواجه علاء الدین محمد نوبت دیگر زیاده از پنجاه کس جهت همان مهم
بباشتین روانه کرده امیر عبدالرزاق در مقام خلاف آمده و بین الجانبین مصاف واقع شد دو کس از نوکران جناب وزارت مآب کشته گشتند
و باقی منکوب و مخذول مراجعت نمودند بعد از آن عبدالرزاق مردم آن قریه را جمع آورده گفت فتنه عظیم درین دیار بوقوع پیوست و اگر ما ساکن
کنیم کشته شویم و بمردی سر خود بردار دیدن هزار بار بهتر که بنامردی بقتل رسیدن و بجهت این سخن و قول سابق آن طایفه ملقب بسربدار شدند القصه
رایت اقبال امیر عبدالرزاق بالا گرفته باندک زمانی جمعی کثیر در صدد متابعت او آمدند و خواجه علاء الدین محمد جهت حفظ ناموس از فریومد متوجه
استراباد شده و امیر عبدالرزاق از عزیمت وزیر خبر یافته از عقبش شتافت و در دره شهرک نوبوی رسیده از جانبین دست به تیر و کمان و سیف
و سنان بردند و خواجه علاء الدین محمد در معرکه کشته گشته پسر و متعلقانش بطرف ساری گریختند و امیر عبدالرزاق سالماً غانماً بباشتین مراجعت
کرده بمقصد مردم آن قریه تیغ کمر بستند و سربداران در شهور سنه ثمان و ثلثین و سبعمایه بسبزوار شتافته چون در آن ولایت کسی که با ایشان مقاومت

تواند نمود نبود سبزوار را تحت التصرف در آوردند و امیر عبدالرزاق بر مسند حکومت تکیه زده قصد کرد که دختر خواجه علاء الدین هندو را بحباله
نکاح در آورد و آن دختر چون میدانست که غرض عبدالرزاق ازین وصلت آنست که با پسرش که صاحب جمال بود اختلاط نماید راضی نشده و شبی از سبزوار
گریخته بجانب نیشابور توجه نمود امیر عبدالرزاق برادر خود امیر وجیه الدین مسعود را بباز گردانیدن آن مستوره مامور ساخت و امیر مسعود در تکاپو
بدختر رسیده خواست که او را بسبزوار برد آن ضعیفه زبان تضرع و زاری بامیر مسعود گشاده گفت تو مرد مسلمانی و غرض برادر خود را از باز گردانیدن من
بدرستی میدانی که از طریقه مروت پیش گیر و از سر من در گذشته از پرسش روز جزا اندیشه نمای امیر وجیه الدین مسعود را از شنیدن این سخن رقت دست
داده فرمود برو بسلامت که مرا با تو کاری نیست و بخدمت برادر باز گشته گفت هرچند اسب تاختم دختر علاء الدین هندو را نیافتم و امیر عبدالرزاق
زبان بدشنام او گشاده گفت از تو بوی مردانگی نمی آید امیر مسعود جواب داد که کسی از صفت مردانگی بی بهره است که بنیاد کار خود را بر فساد نهاده است
عبدالرزاق خشمناک برجست که برادر را آویزد امیر مسعود شمشیر او را گرفته عبدالرزاق خود را از دریچه بالاخانه پایان انداخت و امیر مسعود خویشتن را
بر زبر برادر افکنده سر او را از تن جدا کرد و این واقعه در روز جمعه مذکوره دست داده امیر مسعود روی بتمشیت مهمات سربداریه آورد

ذکر امیر وجیه الدین مسعود

امیر مسعود سربدار سرداری بود شجاع و مردانه و با جرأت و فرزانه از غایت تهور جوشن جبایات پوشیده و مانند سیل
تند در افراز و نشیب ملک دویده چون زمام حکومت سربداریه بدست آورد شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته بدان وسیله قاعده دولت
مستحکم گردانید و در اوایل ایام ایالت میان او و ارغون شاه جونی قربانی که حاکم نیشاپور بود مقاتله روی نمود و امیر مسعود ظفر یافته آن ولایت را نیز ضبط فرمود
و در شهور سنه ثلث و اربعین و سبعمایه میان امیر مسعود و ملک معزالدین حسین کرت در دو فرسخی زاوه حربی صعب دست داده بخت امیر مسعود ظفر یافت اما در
اثنای آن شیخ حسن جوری کشته گشته امیر مسعود گریخته عنان بطرف سبزوار تافت و در اواخر همین سال میان شیخ علی کاون برادر طغاتیمور خان و سربداران اتفاق
قتال افتاده نسیم فتح و ظفر بر پرچم امیر مسعود وزیده و شیخ علی در معرکه کشته گشت موفور غنیمت نصیب سبزواریان گردید امیر مسعود مغرور و با شتاب بر سر
طغاتیمور خان بلار قصران شتافت و امیر مسعود خطه جرجان را ضبط کرده عنان بطرف مازندران تافت و در آن ولایت شکست یافته اسیر پنجه تقدیر گشت و در
اوایل ذی الحجه مذکوره جلال الدوله اسکندر او را بکشت مدت سلطنتش بروایتی که اصح روایاتست شش سال بود و بعد از وی محمد تیمور چند روز حکومت
سبزوار نمود

گفتار در مبادی احوال شیخ حسن جوری و ذکر نجات یافتن او از زاویه مهجوری

و اتفاق اخبار بوی کهن و علاه
نقشبندان سخن آورده اند که شیخ حسن جوانی بود از قریه جور و در عنفوان ایام شباب باکتساب فضایل و کمالات پرداخته آغاز درس و افاده فرمود و در آن
اثنا شنود که درویشی پاکیزه روزگار خلیفه نام در سبزوار ظاهر شده و کرامات و خوارق عادات اظهار میفرماید هوس ملاقات شیخ خلیفه بر ضمیرش استیلا یافته
از جور بسبزوار شتافت و چون صحبت شیخ خلیفه را دریافت مرید گشته ع بباد داد او رقهای درس و فتوی را و شیخ خلیفه در اوایل حال با مذاق درویشان
ارادت بشیخ بالوعلی می داده بود و بعد از چندگاه در عقیده که بشیخ بالو داشت نقصانی پیدا شده بسمنان رفت و بخدمت مقرب بارگاه سبحانی شیخ رکن
الدین علاء الدوله سمنانی قدس الله سره شتافته روزی چند در خانقاه معارف پناهش بسر برد و از سمنان بقصبه بحرآباد رفته با خواجه غیاث الدین
هبة الله حموی ملاقات فرمود و از آنجا بسبزوار خرامیده در مسجدی ساکن شد و با واز بلند قرآن میخواند و لوازم طاعت و عبادت بجای می آورد بنا
بران جمعی کثیر مرید و معتقد او شدند و فقها در مقام انکار آمده او را از نشستن در بیت الله منع میکردند و شیخ خلیفه بسخن ایشان التفات نمینمود آخر الامر
جمعی از اهل حسد فتوی نوشتند که شخصی در مسجد ساکن گشته سخن دنیا میگوید و منع اصحاب علم میکند و اصرار مینماید چنین کس مستحق کشتن باشد یا نی
اکثر فقها نوشتند که باشد و آن فتوی را با عرضه داشتی بدرگاه سلطان ابوسعید بهادرخان فرستادند سلطان فرمود که من بکشتن درویشان حکم نکنم آنچه
مصلحت باشد حکام خراسان بجای آورند فقهای سبزوار متوجه اضرار شیخ خلیفه شده میان ایشان نزاع کلی روی نمود و هنوز منازعت قایم بود که شیخ
حسن بسبزوار شتافته دست ارادت بشیخ خلیفه داد و بدین جهت مهم او ترقی کرد تا مقارن الحال در صباح روز بیست و دوم ربیع الاول سنه ۷۳۶ مریدان
شیخ خلیفه را در همان مسجد از ستونی بحلق آویخته دیدند و بعد از تجهیز و تکفین شیخ حسن را مقتدای خود ساخته از سبزوار سفر کردند و شیخ حسن ببلده نیشاپور
و ابیورد و خبوشان و مشهد مقدسه رضویه رفته اهالی آن بلاد را بطریق شیخ خلیفه دعوت مینمود و هرکس مرید میشد نامش را نوشته میگفت حالا وقت

انخفاست و مقرر بود که آلت کارزار ترتیب کرده منتظر اشارت باشند و چون شیخ حسن مردی شیرین سخن و کلمات عام فریب با مردم میگفت در مدت اندک
خلق بسیار برتبه مرید و معتقد او گشتند که مزیدی بر آن متصور نتوان بود بنابران امرای خراسان از وی توهم کرده امیر ارغونشاه جونی قربانی که پدر محمد بیک و علی
بیک بود و نیشاپور را در تحت التصرف داشت شیخ حسن را گرفته بولایت یازر در قلعه تاک که از اطلاق برگوینده محبوس گردانید چون امیر وجیه الدین
مسعود بر مسند ایالت صعود نمود جویان سندی شد که بان وسیله قصر دولت خود را مشید گرداند و بعد از تامل و اندیشه خاطر بان قرار داد که شیخ حسن
جوری را که اکثر مردم آن ولایت مخلص او بیند از محبس بیرون آورده مقتدای خود سازد بنابران چند سوار از سبزوار ایلغار کرده بیازر شتافت و شیخ حسن
را از محبس نجات داده بمقر عز خود رسانید و در روایتی آنکه خواجه اسد نامی از مریدان شیخ حسن با بعضا و نفر دیگر از اهل ارادت متفق گشته بحیله که توانستند شیخ حسن
را از قلعه طاق بیرون آورده بسبزوار بردند و بهر تقدیر چون بنا موافقت میان شیخ حسن جوری و امیر مسعود سبزواری محکم گشت خلق بسیار در
ظل رایت نصرت شعار ایشان جمع آمدند و ساعت بساعت وسعت مملکت ایشان صفت وسعت میگرفت و روز بروز آثار جاه و جلال
و علامات دولت و اقبال ایشان سمت تضاعف می‌پذیرفت و کار بجائی رسید که امیر ارغونشاه نیشاپور را بار گذاشته نزد طغاتیمور خان بجرجان
رفت و بسرش محمد بیک در بعضی از ولایات خراسان خود را مستحکم ساخته بخوف و بیم روزگار میگذرانید **ذکر توجه امیر وجیه الدین مسعود
بعزم تسخیر هراة و گرفتار شدن شیخ حسن بمعظم‌ترین آفات و بلیات** چون مجاری امور امیر مسعود و شیخ حسن جوری در سبزوار و
نیشاپور انتظام یافت تسخیر باقی مملکت خراسان در نظر همتشان سهل و آسان نمود ده هزار مرد شمشیرزن هریکی کوه شکوه و تهمتن فراهم آورده بجانب
دار السلطنه هراة که در آن زمان مستقر ایالت مملکت معز الدین حسین کرت بود نهضت کردند و ملک حسین سپاهی جونخوار از غور و ساخر و خشاب
مجتمع ساخته باستقبال مخالفان در حرکت آمد و در دو فرسخی زاوه تلاقی فریقین اتفاق افتاد و صدای نفیر و کرنای و خروش کوس رعد آوای گوش
گردون را کر ساخت و آواز غریو و شور دلاوران و دلیران صف شکن زلزله در زمین و زمان انداخت **نظم** چنان شد بانگ کوس و نعره جوش
که گردون پنبه محکم کرد در گوش غبار خاک زیر پای باره شده چون سرمه در چشم ستاره بهادران تیز چنگ بالی لبث و درنگ در هم آویختند
و بزخم سهام و ضرب حسام خاک راه را با خون برانگیختند **نظم** زمین از خون مردم موج زن گشت سپر با خشت و جوشنها کفن گشت تن از اسپ و سر از
تن سرنگون شد زمین در پای خاک صحرای خون شد در ابتداء حال سربداران غالب آمده بسیاری از مردم یان کشته و خسته گشتند و ملک حسین
اندک مردمی برسر تشته راند و بدبیری اندیشیده اشارت فرمود تا علمها برپای کردند نقاره با فرو کوفتند بعضی از گریختگان چون آن صدا شنیدند
و رایات را بر پای دیدند روی بملک امیر مسعود با جمعی خود رخمی بر شیخ حسن زده او را هلاک ساخت و شیخ حسن امیر مسعود را گفته بود که اگر کشته شوم
زنهار در معرکه توقف ننمائی و بجانب سبزوار توجه فرمائی بنابران امیر مسعود فرمود که جسد شیخ حسن را برگرفتند و عنان بجانب دار الملک خویش معطوف
ساخت و ملک معز الدین حسین بعد از آنکه مغلوب شده بود لواء فتح و ظفر را برافراشت و دشمنان را تعاقب نموده طایفه از ایشان را بتیغ بیدریغ
بگذرانید و زمره را اسیر گردانید یکی از شعرا در آن باب گوید **رباعی** کر خسرو کرت بر دلیران نزدی و ز تیغ یلی گردن شیران نزدی از بیم سنان
سربداران حشر یک ترک دگر خیمه بایران نزدی **ذکر محاربه امیر شیخ علی کاون با امیر مسعود سربدار و کشته شدن شیخ علی
در معرکه پیکار و انجام روزگار امیر مسعود در ولایت رستمدار** چون خبر استیلاء سربداران کرت اخری در ولایت مازندران
بگوش طغاتیمور خان رسید لشکری ترتیب داده برادر خود شیخ علی کاون را بدفع امیر مسعود نامزد گردانید و امیر مسعود از توجه آن سپاه آگاه گشته با طایفه
از مردان یکدل و گردان جوشن گسل باستقبال روان شد چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید و میمنه و میسره هر دو لشکر مرتب گردید سنان دلیران بجان
ستانی زبان دراز کرده و ناوک بهادران روی بدلربائی آورده خنجر جگر خراش بسیاری از جوانان ماه پیکر برید و گرز گردن جمعی از پهلوانان صف شکن خورد گردانید
امیر شیخ علی بنفس خویش حملهای مردانه نمود اما چون سعادت نبود کوشش مردانه چه سود در اثنای گیر و فر تیری جان بر بر مقتل او خورده و از اسپ در افتاد
از ضرب آن زخم عزم ملک جاوید کرد و سپاه جرجان انهزام یافته سربداران از عقب شتافتند و غنیمت بی نهایت گرفته عنان بطرف جرجان تافتند
طغاتیمور خان چون مجال ستیز نداشت رایت فرار بجانب لار برافراشت و امیر مسعود بنفس خود بمعموره استرآباد در رفته منشوری باسم اهالی و اعیان مازندران

مازندران در قلم آورده و ایشان را با طاعت و انقیاد خویش دعوت کرد کیا جلال الدین احمد جلال که پیری کار دیده بود و گرم و سرد روزگار چشیده
در آن ولایت بر مسند امارت تمکن داشت و از خود کسی را کلانتر نمی‌پنداشت چون خبر شوکت و عظمت امیر مسعود شنید که بیک ناگاه در ولایت
تاز و دست بیداد برآورده بنیاد حیات صغیر و کبیر آن خطه را برانداز و بنابران با دو برادر و برادرزاده تاج الدین و کیا جلال بملازمت امیر مسعود
شتافت و منظور نظر التفات شده نوازش یافت و امیر مسعود بوجود ایشان مستظهر گشته مطمئن خاطر بمازندران توجه نمود و حاکم آن دیار جلال الدوله
اسکندر که سابقا شمه از حال او مذکور شد نوشت که محل ملاقات کجا خواهد بود و جلال الدوله با برادر خویش فخر الدوله شاه غازی مشورت
کرده مصلحت چنان دیدند که بعضی از ولایات را بسربداران بازگذارند و چون ایشان دلیر و بیمدار در رانید ع رو بمیدان کارزار آرند و برتو چیر
بتقدیم رسانیده امیر مسعود در سنه دهم ذیقعده سنه ثلث و اربعین و سبعمائه بآمل نزول نمود و صحرای تور از معسکر ساخته در گرد لشکرگاه از چوبها
و درها دیوار کوتاه بنا فرمود و سپاهیان اسکندر و شاه غازی شبها را سپاهیان تازی نژاد نشسته حوالی اردوی امیر مسعود را تاخت میکردند و مردم
قتل و غارت بجای آوردند چون این صورت چند نوبت بوقوع انجامید بنای ثبات امیر مسعود متزلزل گردیده و کیا احمد جلال التراستان خود و سایر
مازندرانیان پیغام فرستاد که بسبب آنکه من در ملازمت امیر مسعودم اندیشه بخاطر راه نباید داد و جمال حال خود را بحلیه مردانگی بیارائید و در دفع سر
بداران بقدر امکان کوشش نمائید از شنیدن امثال این سخنان اکثر مازندرانیان کمر سعی و اجتهاد در میان بسته هر شب فوجی از ایشان حوالی معسکر امیر مسعود
غارت میکردند و فریاد زده برزبان می‌آوردند که ای خراسانیان مازندران بیشه شیر زیان است و مسکن هژبران گردون توان شما بدست خویش
ابواب بلا بر روی خود گشاده اید و پای در دام رنج و عنا نهاده همگنان بمزار عدم خواهید رفت و هیچکدام از این مهلکه نجات نخواهید یافت
امیر مسعود از شنیدن امثال این مقال اندیشه‌های دور و دراز در دل مضطرب گشته از حرکت نمیتوانست کرد و نه روی بطرفی میتوانست آورد و تیغ بی دریغ
گردن و بی روی اقامت و بعد از آنکه نه روز در آن مقام ساکن بود کوچ کرده بطرف رستمدار توجه نمود و چون بقریه یاسمین کلاته رسید از پیش
رستمدار و از پس شیران بیشه مازندران دست جلادت از آستین تهور بیرون آورده خود را در اطراف و جوانب سربداران زده در کشش و
کوشش تقصیر و اهمال نمیکردند امیر مسعود چون حال بر آن منوال دید کیا احمد جلال را با برادرزادگان بقتل رسانید و براه لاریجان روی بوادی گریز نهاد خرد و
بزرگ و خاص و عام اعدا آغاز قتل و غارت کرده در هر گوشه کشته افتاد و سربدار بسیار در دست زنود و اوباش اسیر گردید امیر مسعود با
نوکر معدود براه رود بار بالو روان شده چون نزدیک بشریان بالو رسید شنید که فوجی از سپاه شرف الدوله کستهم بن تاج الدوله زیار در آن موضع
بهم پیوسته‌اند و در انتظار مقدم شریفش مکمل و مسلح نشسته لاجرم عنان فرار بطرف دیگر انعطاف داد و لشکریان کستهم او را تعاقب نموده امیر مسعود در
قریه یاذور بدست ایشان افتاد و جماعت او را مصنوعه ساخته بنظر اسکندر بردند و دو روز محبوس نگاه داشتند بروز سیم حسب الحکم بقتل آوردند
در تاریخ سید ظهیر مسطور است که خواجه نیک روز سمنانی که مستوفی دیوان امیر مسعود بود بر سر راه یاسمین کلاته زخم خورده و بیفتاد و شخصی او را برداشته
نزد ملک فخر الدوله آورد خواجه بهاء الدین از منظور نظر مرحمت ساخته از کثرت لشکر امیر مسعود سوال کرد جواب داد که در مازندران در رکاب خاصه امیر مسعود
چهارده هزار اسپ بود و ششصد سر شتر و چهارصد شتر که هر شب نقلم من جلیق ابها مقرر شده عدد سپاه را برین قیاس باید نمود **ذکر محمد
آی تیمور** در آن اوان که امیر وجیه الدین مسعود علم عزیمت بجنگ امیر شیخ علی کاون برافراشت محمد آیتمور را که یکی از بندگان پدرش بود و بصفت
شجاعت و سخاوت اتصاف داشت در سبزوار به نیابت خود تعیین نمود و چون محمد آیتمور خبر قتل مسعود شنود در ضبط ممالکت خاطر کوشیده از روی
استقلال بسر انجام امور ملک و مال قیام نمود بعد از آنکه مدت دو سال از آن سوال بگذشت خواجه شمس الدین علی که بصفت اصالت و جلالت
اتصاف داشت متوجه قلع نهال حیات او گشت و جمعی از درویشان و مریدان شیخ حسن جوری را با خود متفق ساخته ناگاه بمجلس محمد آیتمور در آمد و او را
مخاطب گردانیده گفت عجب حالتی است که درویشان از پیش تو استصلاح ندارند و حمیت نمانده با وجود آنکه بهم تو و خواجه تو همین تقویت این فرقه
التعظیم منشیت پذیرفته پیوسته اراذل اوباش را بر ایشان تقدیم مینمائی و موافقان خواجه شمس الدین علی نیز امثال این سخنان بر زبان آوردند محمد تیمور
متغیر شده و چون سلاح با خود نداشت و کسی پیش او نبود آغاز ملایمت کرده گفت من تا غایت هیچ درویشی را نرنجانیده ام و در ضبط این مملکت

سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده ام آنچه حالا اصلاح باشد آنچنان بکنیم ایشان گفتند بر خیز و باین خانه درآی که ما حکومت ترا میخواهیم محمد آی تیمور ابصر و به خانه
درآمده و مخالفان در بروی بستند و خواجه شمس الدین علی گفت اگر بهتر و معتبر ما توئی مسند حکومت را بوجود خود مشرف گردان ما همگنان در خدمت تو کمر
میان جان بندیم خواجه شمس الدین علی هر چند که ضمنا طالب ریاست بود اما بواسطه آنکه مردم قتل محمد آی تیمور را حمل بر غرض و هوی نمایند گفت من درویشی و
گوشه نشینی را بسلطنت ربع مسکون برابر نمیکنم مناسب آنکه کلو اسفندیار را بحکومت اختیار نمائید و محمد آی تیمور را بقتل رسانید تا از شر او ایمن باشید و
جماعت در ساعت بر موجب عمل نمودند **کلو اسفندیار** بعد از قتل محمد آی تیمور در شهر سبزوار شهریار شد و او نه اصلی داشت و نه نسبی و نه
فضلی و نه ادبی بنابر آن چون بر مسند ریاست نشست طریقه ناستوده تکبر پیش گرفته بی جهتی مردم را سیاست میکرد و شیوه ظلم و تعدی بجای می آورد لا
جرم سربداران از حکومتش متنفر گشتند و چنانچه محمد آی تیمور را کشته بودند او را نیز از میان برداشتند و همت بر اطاعت امیر شمس الدین فضل الله که برادر امیر
وجیه الدین مسعود بود گماشتند **امیر شمس الدین فضل الله** بعیش و عشرت بغایت راغب بود و در ضبط امور مملکت اهتمام نمینمود و بنابر آن خبر
فتور ملک سربداران بطغاتیمور خان رسیده لشکری فراهم کشید تا متوجه محاربه ایشان شود و کیفیت حال را امیر فضل الله شنیده خود گفت بیت
ولا گدائی در رندی به از پادشاهی به ... دمی فراغت خاطر ز هر چه خواهی به ... و زمام امور ایالت را بطوع و رغبت در کف کفایت خواجه شمس الدین
علی نهاده بر بساط فراغت و انبساط قیام مینمود زمان حکومتش هفت ماه بود **خواجه شمس الدین علی** بعضی از مورخان از وی بخواجه علی
شمس الدین تعبیر کرده اند و راقم حروف آن مثل را که چه خواجه علی و چه علی خواجه بخاطر گذرانیده و خواجه شمس الدین بصفت شجاعت و فراست اتصاف
داشت و در زمان دولت همت بر اجرای سیاست و تمشیت امور مملکت گماشت ظاهر شریعت را مرتبه رعایت مینمود که خوردن بنگ و شراب
از قلمرو خویش بالکلیه برانداخت و قریب بانصد زن فاحشه که در شهر مشهور بودند ... ساخت ... معاملات ... و اخبار کلی و جزئی معلوم
فرمودی و چون طغاتیمور خان از ایالت خواجه شمس الدین علی و شجاعت و سیاست او خبر یافت ترک لشکر کشی گفته عنان بگوشه فراغت تافت
گویند خواجه شمس الدین علی را ملازمی بود موسوم بحیدر قصاب که متعلق بوی داشت و در اواخر ایام حیات خواجه محاسبه حیدر را نوشته مبلغی بروی باقی
و خواجه محصلان تعیین کرده تا هر چه حیدر اندوخته بود از وی بستانند و چون حیدر را چیزی در دست نماند و تشدد محصلان کم نشد روزی فرصت
یافته شمه از عجز و اضطرار خویش بعرض خواجه رسانید خواجه شمس الدین علی بر وی تغاش و دشنام دهنده بود و در جواب گفت زن خود را در خرابات
نشان و از آن ممر وجه دیوان بهم رسان حیدر از شنیدن این سخن اشک از دیده روان ساخته قتل خواجه شمس الدین علی را با خود مقرر گردانید و از
باب یکجهتی با خواجه یحیی کراوی خطا بر ساخته فرصت یافت و نماز شام بقلعه بالا رفته در وقتی که خواجه یحیی در مجلس خواجه شمس الدین علی بود زبان دادخواهی
برگشاد و گفت ای خواجه بحال زار من ترحمی نمای و پیش دویده خنجری بر سینه خواجه شمس الدین علی زد که از پشتش بیرون آمد حسن دامغانی قصد کرد که حیدر قصاب را
زخمی زند خواجه یحیی آواز برآورد که پهلوان حسن دست نگاهدار حسن گفت ای خواجه ندانستم که این امر بنابر استصواب شماست و یکی از فضلا که با خواجه شمس الدین
علی صفائی نداشت این بیت بر حیدر خواند که بیت ای در سبزوار حیدر کرار روزگار ... وی کرده راست خنجر تو کار روزگار ... قتل خواجه شمس الدین
علی در شهور سنه ... بوقوع انجامید و بعد از وی خواجه یحیی کراوی والی گردید **خواجه یحیی کراوی** بصفت شجاعت و اصالت و پرهیز
کاری و عدالت موصوف بود و در زمان دولت در باب فراغبال و رفاه حال علما و فضلا سعی موفور فرمود و از خوان انعام و احسانش غنی و فقیر
محظوظ و بهره ور گشتند و از مواجب و مرسوم کامل او نوکران و سرهنگان بساط احتیاج درنوشتند در مطلع سعدین مذکور است که چون حکومت
سربدار بر خواجه یحیی کراوی قرار گرفت طغاتیمور خان زجر جان ایلچی بسبزوار فرستاده او را بایلی و انقیاد دعوت کرد خواجه یحیی نخست از قبول این التماس
ابا فرمود و آخر الامر بحسب ظاهر شیوه اطاعت فرمان خان بجای آورده و در اوایل سنه ثلث و خمسین و سبعمایه با سیصد مرد بهادر متوجه اردوی عالی گشت و بعد از
وصول اصلاح بشد در وقتی که خواجه غیاث الدین بجز آبادی و دیگر طالب علم پیش پادشاه بودند و بر در خانه غیر یحیی و فراش و خواجه سرا کسی نبود به بهانه
درآمدند و خواجه یحیی آغاز گفت و شنود نموده ناگاه حافظ شغانی تبری بر فرق پادشاه زد چنانچه بروی درافتاد و خواجه یحیی سرش از تن جدا کرد و جمیع
مردم محشر در میان مغولان برخاست و مضمون آیت یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه ظاهر شد سربداران شمشیر کشیده بر مجلس ایلغار کردند و با اموال بسیار

و یراق بیشمار روی بسبزوار آوردند و در روایت روضة الصفا آنکه چون سربداران باردوی طغاتیمور خان رسیدند سه روز شرط ملازمت بجا آوردند و در روز
چهارم بوقتی که خان با ایشان بطوی مشغول بود قدم جرات پیش نهادند و خرمن زندگانی طغاتیمور خان را بباد فنا دادند و علی کلا التقدیرین سربداران جلادت آثارکاری
از پیش بردند که تا انقراض عالم از صفحات روزگار محو نخواهد گردید و هر کس بر کیفیت این تهور و مردانگی ایشان وقوف یابد انگشت تحیر بدندان تعجب بگزید
و چون مدت چهار سال و هشت ماه از حکومت خواجه یحیی بگذشت و مملکتش معمور و آبادان گشت در سنه ست و ستین و سبعمایه برادر زنش علاء الدین فرصت
نگاه داشته در وقتی که خواجه سواره بدر حجره سرای خود درآمد برجست و بر پس اسب او نشست و خنجری بر پهلویش فرو برده خواجه هم در آن کرسی دست پس کرده
او را بگرفت و هر دو از مرکب افتاده خواجه یحیی و قاتل مقتول از عالم انتقال کردند **خواجه ظهیر الدین کراوی** بروایت مطلع سعدین خواهر
زاده خواجه یحیی کراوی بود و بقول صاحب تاریخ سربداران برادرش و بر هر تقدیر خواجه ظهیر بعد از قتل خواجه یحیی باتفاق حیدر قصاب سردار جماعت سربدار
شد و او مردی حلیم کم آزار بود و همواره بنرد و شطرنج اشتغال مینمود و حیدر بسر انجام مهام فرق انام اشتغال داشت و بعد از انقضاء چهل روز حیدر خواجه را
معزول گردانیده خود متصدی آن مهم گردید **پهلوان حیدر قصاب** چون چهار ماه برتق و فتق امور سربداران پرداخت غلام پهلوان
حسن دامغانی قتلق بوغا نام بنابر اشارت خواجه خویش در ربیع الآخر سنه ... او را بقتل رسانید **امیر لطف الله ولد امیر وجیه
الدین مسعود** بسبب اهتمام حسن دامغانی که اتابک او بود بعد از قتل حیدر قصاب یکسال و سه ماه در سبزوار حکومت نمود بعد از آن
میان او و پهلوان حسن وحشتی دست داده پهلوان امیر لطف الله را بگرفت و بقلعه دستجردان فرستاده بقتلش حکم فرمود و سربداران امیر لطف الله
را میرزا میگفتند و معلوم نیست که پیش از وی این لفظ را بر کسی اطلاق کرده باشند **پهلوان حسن دامغانی** در شهور سنه ... در سبزوار بر مسند
ایالت نشست و در ایام دولت او درویش عزیز از مریدان شیخ حسن جوری در مشهد مقدسه بطاعت و عبادت اشتغال نموده خلق بسیار بر وی جمع آمده
و درویش بمعاونت آن جماعت خروج کرده قلعه طوس را مسخر ساخت و پهلوان حسن بعد از شنیدن این خبر لشکر بدانجانب کشید و طوس را گرفته چند جزو از
ابریشم بدرویش داده گفت دیگر درین شهر اقامت منمای و درویش باصفهان رفته ساکن گشت و پس از چندگاه از این قضیه خواجه علی مؤید سبزواری
در دامغان خروج کرده امیر نصر الله که گماشته پهلوان حسن بود از شهر اخراج فرمود و محمود ... گفت که ترا باصفهان میباید رفت و درویش
عزیز را آورد محمود گفت این خدمت را بتقدیم رسانم مشروط آنکه چون پادشاه شوی منصب وزارت بمن مفوض باشد خواجه این معنی را قبول فرموده
محمود باصفهان رفت و درویش را بفضول بدامغان رسانید و خواجه علی دست ارادت بدرویش داده بدان جهت بسیاری از مردم ... کمر
خدمتش بستند و در خلال این احوال جمعی در قلعه شقان زبان باظهار خلاف پهلوان حسن گشادند و پهلوان دفع ایشان را اولی دانسته سبزوار
خالی گذاشته بدانجانب شتافت و بمحاصره مخالفان مشغول شد و چون خبر ... سبزوار بعرض خواجه علی و درویش عزیز رسید بدان جهت توجه نمودند
بی مشقتی بشهر درآمده بداراتی رعیت و سپاهی اشتغال فرمودند و خواجه یوسف سمنانی را که وزیر پهلوان حسن بود گرفته بقصاص امیر لطف الله بقتل
رسانیدند و پهلوان حسن چون این خبر شنید غیر اطاعت چاره ندید بجبال مریدی درویش و نوکری خواجه متوجه سبزوار گردید اما خواجه علی مؤید بسران
سپاه بمکتوبات نوشت که نخست حسن را بکشید آنگاه رخت بوطن کشید و چون اهل و عیال آن مردم در سبزوار بودند با زمانه یار گشتند و بیکناگاه در
اثنای راه دست در عنان پهلوان زده او را از اسپ پیاده ساختند و سرش از تن جدا کرده نزد خواجه علی فرستادند زمان حکومت پهلوان حسن
چهار سال و چهار ماه بود **خواجه علی مؤید** چون بتائید الهی در سبزوار بر مسند شهریاری نشست در اظهار شعار مذهب حق اثنا عشریه مبالغه نموده با
الغایه در تعظیم سادات عظام کوشید و بانتظار ظهور صاحب الزمان سلام الله علیه هر صباح و مساء اسب کشید لطف و کرم آن خواجه محتشم را نهایت نبود
و جهة رعایت شرع شریف هرگز بارتکاب بنگ و شراب اقدام ننمود و بعد از نه ماه که بامر حکومت پرداخت لشکری بدرویش عزیز داده او را
بحرب ملک معز الدین حسین کرت فرستاد و چون درویش به نیشاپور رسید خواجه تغییر عقیده نموده بمکتوبات نزد اعیان سپاه بیان روا ساخت که
درویش عزیز را تنها گذاشته مراجعت نمایند جماعت این معنی را فوزی عظیم دانسته بسبزوار بازگشتند و درویش با زمره از مریدان عزیمت عراق فرمود
خواجه طایفه را عقب او ارسال داشت تا همه را بقتل رسانیدند و در سنه سبع و سبعین و سبعمایه ملک غیاث الدین پیر علی نیشاپور را که داخل قلمرو

خواجه علی مؤید بود تسخیر کرده امارت آن بلده را باسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی داد و در سنه ثمان وسبعین درویش رکن الدین که از جمله مریدان شیخ حسن
جوری و درویش عزیز بود بفارس رفته از شاه شجاع استمداد نمود و با لشکر و استعداد فراوان بخراسان در آمده و اسکندر شیخی دست ارادت بوی داد و
باتفاق متوجه سبزوار گشتند خواجه علی چون قوت مقاومت نداشت علم عزیمت بصوب مازندران برافراشت و درویش رکن الدین در سبزوار تمکن
یافته در تسع وسبعین خطبه بنام خود خواند و در سنه ثمانین وسبعمایه امیر ولی که بعد از قتل طغاتیمور خان بر مازندران مستولی شده بود در مقام امداد خواجه
علی آمده مرافقت نمود بیکدیگر روی بسبزوار آوردند و درویش رکن الدین فرار بر قرار اختیار کرده خواجه علی نوبت دیگر در سبزوار زمام امر ایالت بقبضه
اقتدار در آورد و در سنه ثلث وثمانین وسبعمایه که پرتو اعلام ظفر اعلام صاحبقران گردون غلام امیر تیمور گورکان بر ممالک خراسان افتاد خواجه
علی مؤید بمراسم استقبال استعجال نموده در نواحی نیشاپور بموکب منصور پیوست و باصناف الطاف سرافراز گشته تتمه ایام حیات در ظل دولت ابد پیوند
بفراغت و رفاهیت گذرانید **ذکر تسلط امیر ولی بر ولایت جرجان** پدر امیر ولی که شیخ علی هندو نام داشت از امرای معتبر طغاتیمور
خان بود و امیر ولی در حجر تربیت خان نشو و نما یافته آثار اقبال در بشره او مشاهده می افتاد در آن روز که طغاتیمور خان بغدر سربداران جهان گذران
بدرود نمود امیر ولی با چند نوکر معدود به نیشاپور شتافت و امیر شبلی جاوی قربانی که حاکم آن دیار بود خواهر او را در حباله نکاح کشیده امیر ولی بعد از
چند روزی جمعیت بسیار و عدد اندک روی بصوب جرجان آورده چون بدستان رسید از مراد امیر علی شیخ هندو قریب دویست سوار و پیاده
گرد تحمش بستند و سربداری که بموجب تعیین حسن دامغانی حاکم استراباد بود با غرور بسیار و پانصد سوار تیغ گذار بر سر امیر ولی رانده و امیر ولی
پای ثبات افشرده بر سربداران ظفر یافت و اکثر ایشان را شمشیر تیز نگذرانید و لشکریان امیر ولی از اسب و سلاح و آنچه محتاج الیه بود غنیمت گرفتند
و انهزام و انعدام سربداریه در آن دیار اشتهار یافته اتباع خاندان طغاتیمور خان که در زوایا مختفی بودند در ظل رایت امیر ولی مجتمع آمدند
و ابوبکر شاسمانی که از قبل حسن دامغانی در شاسمان حکومت می نمود با دو هزار سوار و پیاده سربدار بجنگ امیر ولی رفته و از معرکه گریخته بسبزوار
شتافت و پهلوان حسن چهار مرد شمشیرزن بوی داده نوبت دیگر ابوبکر متوجه استراباد گشت و چون در سلطان دوین فرود آمد امیر ولی با طایفه
از شیران بیشه دلیری از جنگل جرجان بیرون شتافته در برابر ابوبکر صف قتال بیاراست و بحسب تقدیر خوفی در دل سربداران افتاده مردم
امیر ولی بیکبار غریو برآوردند که تات قاشتی یعنی تاژیک بگریخت و سربداریه روی بگریز آورده ابوبکر شاسمانی خود را بر آب گرگان زد و از آن
بیرون نتوانست رفته مردم امیر ولی از عقب رسیده سرش از تن جدا کردند و خلقی کثیر از سبزوار کشته گشته بقیة السیف راه خراسان پیش گرفتند
و امیر ولی در استراباد قوی حال شده بتدریج بسطام و دامغان و سمنان و فیروزکوه را نیز تحت تصرف در آورد تا زمانی که رایات نصرت آیات حضرت صاحبقرانی
امیر تیمور گورکان در آن بلده حکومت میکرد **گفتار در ذکر ملوک کرت و بیان شمه از حال اجداد آن حکام عالی نژاد**
بروایت بعضی از مورخان نسب آن ملوک نافذ فرمان بسلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی می پیوندد و مؤید این مقال آنکه ربیعی پسر قاضی فوشنجی در حق
ملک فخر الدین گفته که بیت فائده دوده سنجر توئی واسطه ملک سکندر توئی دوده سنجر تو خواهد نوید ملک سکندر بتو دارد امید
و مولانا صدر الشریعه در وصف ملک معز الدین حسین کرت گوید که شعر ابو الفتح سلطان السلاطین کلهم بنال فخر آل کرت بن سنجر و ملک
شمس الدین محمد که نخستین ملوک کرت است دختر زاده ملک رکن الدین بود و ملک رکن الدین به عز الدین عمر مرغنی می پیوست و عز الدین عمر از بنی اعمام
سلطان غیاث الدین محمد سام است که ذکر سلطنت او در مجلد ثانی گذشت و او بمکارم اخلاق و محاسن آداب اتصاف داشت و در ایام دولت
سلطان غیاث الدین اکثر اوقات در دار السلطنه هراة علم ایالت می افراشت و در اوان دولت مساجد و مدارس و خوانق و رباطات بنا
نهاد و ید همت در باعطا ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار علما و فضلا گشاد و از جمله اهل فضل و ارباب انشا مولانا شهاب الدین
عبد الله جامی که مؤلف تاریخ قدیم هراة است با عز الدین عمر معاصر بود و نوبتی در مدح او قصیده بنظم مؤکد پنج بیت اول آن این است بیت
در عهد عز الدین عمر آن شاه مرغنی فرخنده خسروی که زکمل نحاس او وارد همیشه دیده حاجات روشنی خورشید با ترفع و گردون با علو
با جاه او محقر و با قدر او دنی از هیبت چرخ هیبتش ارچه بلند تر است هستش صفت تواضع و حلم و فروتنی بی هیچ شبهه روز سخا او که صاحب

او راست بزم حاتمی و رزم بیژنی و در آن وقت که عز الدین عمر بحکومت دار السلطنه هراة قیام اختصاص کشید کوتوالی قلعه خیسار را ببرادر خویش تاج
الدین عثمان مرغنی ارزانی داشت و چون تاج الدین عثمان فوت شد حکومت خیسار و بعضی از بلاد غور به پسر او ملک رکن الدین مرغنی تعلق گرفت و
ملک رکن الدین که جد مادری ملک شمس الدین کرت است چون آثار اقبال در ناصیه حال آن نبیره دولتمند مشاهده فرمود همگی همت بر تربیت
او مقصور گردانید و ملک شمس الدین در اندک زمانی بوفور فضل و دانش و شجاعت و سخاوت و سایر محاسن اخلاق از حکام آفاق منفرد و ممتاز گشت
و چون ملک رکن الدین در وقت تسلط چنگیز خان بر ولایات ایران اظهار اطاعت و انقیاد نموده بتقبیل ایلچیان آن پادشاه گیتی ستان
خدمات پسندیده بجای آورد چنگیز خان بر لیغ شمس الدین محمد را همراه میبرد و ملک شمس الدین محمد بواسطه مدت فهم و وقوف بر یاسا و توره مغولان
نزد امرا و ارکان دولت چنگیز خانی اعتبار تمام یافت و ملک رکن الدین در شهور سنه ثلث واربعین وستمایه بجهان جاودان شتافت و ملک
شمس الدین محمد را بعد از فوت جد بزرگوار در دیار خراسان و سایر بلاد جهان وقایع و حالات روی نموده در زمان سلطنت منکو قاآن بترکستان
رفت و در یکی از معارک که قاآن را با الغان دست داد آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده ملحوظ عین عنایت پادشاهانه گردید و امارت
مملکت هراة و غور و غرجستان و اسفزار و فراه و سیستان بوی مفوض گشته ملک بمسکن معهود مراجعت نمود و در باب عمارت و زراعت و معموری
شهر و ولایت اهتمام فرمود و از اولاد ابی بکر کرت هشت نفر در دار السلطنه هراة حکومت کردند و ایام اقبال ایشان از زمان منکو قاآن
تا محرم الحرام سنه ثلث وثمانین وسبعمایه که امیر تیمور گورکان آن بلده را مفتوح ساخت امتداد داشت و اول ایشان ملک شمس الدین محمد بن ابی
بکر کرت است و آخر ایشان ملک غیاث الدین پیر علی ولد ملک معز الدین حسین **ذکر سلطنت ملک شمس الدین محمد بن ابی
بکر کرت** چون ملک شمس الدین محمد دوستکام و مقضی المرام از اردوی منکو قاآن بخراسان بازگشت بلده هراة را مرکز دولت ساخت
و ملک غرجستان سیف الدین و حاکم سیستان نصیر الدین را که با وی در مقام خلاف زندگانی می نمودند بدست آورده بکشت و قلعه تکبر را که در
غایت حصانت و متانت بود فتح فرمود و بعد از فوت هلاکو خان باردوی اباقا خان شتافته در معرکه برکه خان بنوعی لوازم جلادت و مردی
بتقدیم رسانید که اباقا خان او را منظور نظر عاطفت گردانید و بتشریفات فاخره و طبل و علم عنایت کرده اجازت مراجعت داد و ملک
بمقر عز خود خرامیده بحکومت مشغول گردید و در شهور سنه ۶۶۲ که براق خان از آب آمویه عبور نموده بخراسان در آمد ملک شمس الدین محمد طوعا او کرها بملازمت
شاهزاده رفت و به سیورغامشی و نوازش یافت اما اطوار براقیان در نظرش ناپسند نموده بعد از روزی چند عنان بجانب قلعه خیسار تافت
و چون براق از دست برد لشکر عراق و آذربایجان منهزم گردید جمعی از اهل فتنه و حسد بعرض اباقا خان رسانیدند که اگر هراة آبادان نبودی
و ملک شمس الدین محمد براق را اطاعت ننمودی لشکر جغتای در آن ولایات این قدر اقامت نفرمودی بنابراین اباقا خان قصد تخریب هراة کرد و شهزاده
تبشین اغول و خواجه شمس الدین صاحب دیوان او را از این مقام گذرانیدند که مناسب آنکه نخست ملک شمس الدین محمد را بچنگ آوریم بعد از آن
فکر هراة کنیم و پادشاه نصیحت نیک اندیشان شنیده جمعی از امرا و لشکریان را بمحافظت هراة باز داشت و رایت مراجعت بصوب آذربایجان
برافراشت آنگاه خواجه شمس الدین محمد مکتوبی بملک شمس الدین محمد در قلم آورده در آن نوشته را مصدر باین قطعه گردانید قطعه فروغ ملک شمس الدین
محمد کرت توئی که همچو ملک سر بسر همه جانی شفقی که زهجرت رسید بر دل بگفته آن نرسد فهم انسی و جانی بچشم من که درو هر دو کون در ناید
غبار موکب تو هست کحل انسانی زرای روشن باریک بین تو الحق چنان سزد که چو این شوق نامه برخوانی زباد پای برانگیزی آتش عزمت بآب
حزم غباری که هست بنشانی چه رنجها که رسید بر دل از غمین ضعیف اگر تو ایسج بدین مقدم رنجانی چه فتنها که زروی زمانه برخیزد نعوذ بالله
اگر عزم را بگردانی و چون این نامه بملک شمس الدین محمد رسید در جواب صحیفه نوشت که بعضی از عبارات آن این است که سالها یکماه روزه و استعداد
هم و در یوزه محبت مخلص خواسته تا بار لقای صاحب اعظم دستور اعدل اکرم شمس الحق والدین زینده صدره به بیند و خان نو و کهن باز گوید فاما رباعی
با دشمن من دوست چو بسیار نشست با دوست نشاید دگر باز نشست پرهیز از آن عسل که با زهر آمیخت بگریز از آن کس که با مار نشست
و این رباعی را نیز قلمی کرد که رباعی آن به که خردمند کناری گیرد یا گوشه قلعه حصاری گیرد می نوشد و لعل بتان میبوسد تا عالم شوریده

فرستاده حکومت خیسار و غور و توابع را بوی حکم داشت و ملک برکاه باره وی سلطان سلاطین چنگیزخان بیرون رفت

و بعرض رسانیده

قراری گیرد و در شهور سنه اربع و سبعین و ستمایه اباقاخان نوبت دیگر منشور ایالت هراة و ولایات نزد ملک شمس الدین فرستاد و استمالت نامه نیز
ارسال داشت و در آنجا سوگند یاد کرد که هرگز گزندی بوی نخواهیم رسانید بنابران ملک از قلعه خیسار بیرون آمده بهراة شتافت و بعد از چند گاه
بسبب سعایت امرا و ارکان دولت اباقاخان خاطر بر ملازمت پادشاه قرار داده از هراة باصفهان رفت و از آنجا بموافقت خواجه بهاء
الدین محمد صاحب دیوان بآذربایجان خرامید اما منظور نظر التفات اباقاخان نشد و پادشاه او را در تبریز نگاه داشته پسر و برادرش را بجانب
دربند شروان فرستاده ملک در تبریز میان خوف و رجا روزگار میگذرانید تا در ماه شعبان سنه ٦٧٦ بسبب شرب شربت مسموم رحلت
بملک بقا کشید و بعضی از مورخان گفته اند که زهر در هندوانه تعبیه کرده در حمام بملک شمس الدین محمد دادند تا بریاض قدس خرامید از جمله فضلا
مولانا وجیه الدین نسفی با ملک شمس الدین محمد معاصر بود در تاریخ وفات ملک این قطعه نظم نمود قطعه بسال ششصد و هفتاد و شش شعبان
قضا ز مصحف دوران چو بنگریست بفال   بنام صفدر ایرانیان محمد کرت   برآمد آیت والشمس کورت در حال

ذکر ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین که مشهور است بملک شمس الدین کهین

ملک رکن الدین محمد بعد از رحلت پدر بمدتی در
اردوی اباقاخان بسر میبرد و در آن اثنا بتشتت احوال و پریشانی بلده فاخره هراة اطلاع یافته شمه از آن معنی بعرض پادشاه رسانید و سعی نمود که اباقاخان
در شهور سنه سبع و سبعین و ستمایه ملک رکن الدین محمد را منظور شفقت و اعتنا گردانیده با طبل و علم بجانب دار السلطنه هراة فرستاد و فرمان
داد که او را بلقب پدر ملقب گردانند بنابران بعد از آن ملک رکن الدین را ملک شمس الدین کهین خواندند و ملک شمس الدین کهین باندک زمانی
آن بلده فاخره را معمور و مزروع ساخته در شهور سنه تسع و سبعین و ستمایه بولایت غور شتافت و حصون و قلاع آن دیار را بکوتوالان اعتمادی سپرده چند
ماه در قلعه خیسار ساکن گشت و رعیت را بزراعت و عمارت ترغیب کرد و در سنه ٦٨١ لشکر نکودر بار کشیده آن مملکت را مسخر گردانیدند و سالها
خاتمه دار الملک خویش بازگردید و چون اباقاخان وفات یافت ملک شمس الدین بنابر اقتضاء روزگار علاء الدین را در هراة بحکومت بازداشته
بقلعه خیسار شتافت و در زمان ارغون خان هندو نویان یکی از معتبران را گذاشته بنا بر ملک شمس الدین برد و ملک او را گرفته نزد ارغون خان روان
ساخت و اگرچه پادشاه این خدمت موافق مزاج افتاده جهت ملک خلعت و طبل و علم فرستاد اما موافق مزاج امرا نیفتاده زبان غمز و سعایت
گشادند و چون این حدیث بسمع ملک شمس الدین رسید بر خاطر قرار داد که مدت العمر از قلعه خیسار پایان نیاید و همانجا روزگار میگذرانید
تا در شهور سنه خمس و تسعین و ستمایه متوجه جهان جاودان گردید از جمله فضلا مولانا حکیم الدین غوری با ملک شمس الدین محمد کهین معاصر بود و در تاریخ وفاتش
این قطعه نظم نمود قطعه روز پنجشنبه از صفر ده و دو   سال هجرت رسیده ششصد نود و پنج   شمس دین کرت خسرو آفاق   شد بفردوس ازین سرای سپنج

ذکر ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کهین

از بیان احوال صبی و عنفوان جوانی ملک فخر الدین محمد هنرور و کاردانی خوش طبع
بود و بشجاعت و پهلوانی معروف و در انشاء و ابداع نظم و نثر از ابنای ملوک سمت امتیاز داشت و پدر همواره او را مشمول عاطفت دانسته
همت بر تربیتش میگماشت اما در آن اوقات که ملک شمس الدین در قلعه خیسار پای در دامن انزوا کشیده بود ملک فخر الدین بر ترک ادب
جسارت نمود و پدر از پسر آزرده خاطر گشته او را حبس فرمود و ملک با طایفه از خواص مدت هفت سال در محبس مانده در شهور سنه ثلث و تسعین
و ستمایه فرصت یافته و بند خود را درهم شکسته بقلعه بالا رفت و متحصن شد و هرچند ملک شمس الدین قاصدان و استمالت نامها فرستاد او
بپایان قلعه نزول بپدر اعتماد نکرد و امیر نوروز که در آن زمان بیمن دولت غازان رایق و فایق ممالک ایران بود ایلچیان پیش ملک شمس الدین
ارسال داشته زبان بشفاعت ملک زاده بگشاد و نوشت که او را بدین جانب میباید فرستاد و ملک شمس الدین در جواب امیر نوروز بقلم درآورد
که از ناصیه حال فرزندم فخر الدین چنان تفرس مینماید که او را نه قابلیت ملازمت آنجناب است و نه صلاحیت مهمات اینجانب امید آنکه از سر این سخن
درگذرند و او را هم بر این حال بگذارند و امیر نوروز کرت دیگر قاصدی ارسال داشته درین باب چندان مبالغه نمود که ملک شمس الدین ملک
فخر الدین را بعهد و ایمان از جانب خود ایمن گردانید تا از قلعه پایان آمده متوجه خدمت امیر نوروز گردید و چون بصحبت آن امیر دوست نواز
رسید بانواع اعزاز معزز گشته امیر نوروز برادرزاده خود را با وی در سلک ازدواج کشیده کیفیت کمال قابلیتش را بعرض غازان رسانیده او را

با طبل و علم و منشور حکومت بصوب دار السلطنه هراة روان گردانید و ملک فخر الدین بعظمتی هرچه تمامتر بآن بلده فاخره درآمده باستمالت سپاهی و رعیت پرداخت
و در عدل و انصاف کوشیده مملکت را معمور و آبادان ساخت اما چنانچه در جزو اول این مجلد مذکور شد در سنه ٦٩٩ که امیر نوروز از غازان گریخته پناه بدو برد و جهت
رعایت امیر نوروز را نمود او را گذاشته بقتلغشاه نویان سپرد و ما نقل آورد و لشکر کشیدن دانشمند بهادر در زمان اولجایتو سلطان بدار السلطنه هراة و کشته شدن او
در قلعه اختیار الدین بشمشیر غدر جمال الدین محمد سام در زمان ملک فخر الدین روی نمود و بعد از آن ایام در شهور سنه ٧٠٦ ملک فخر الدین در حصار امانکوه بعالم آخرت توجه نمود و قلعه
اختیار الدین و خانقاهی که در درون دار السلطنه هراة ببازار ملک و عیدگاه بنا یافته از ملک فخر الدین است و ربیعی شاعر با وی معاصر بود و کرت نامه بنام او
نظم نمود و ملک فخر الدین بهنر و کاردانی موصوف و بشجاعت و بهادری معروف بود و در طریق بزم و رزم از رستم و حاتم راجح نمود بیت دست رستم بست
کوشش او   نام حاتم برد بخشش او   و در ایام ایالت خود حکم فرمود که هر زنیکه روز از خانه بیرون آید چادر او را سیاه کنند و سر برهنه گرد بازار برآورند و در پیش
مقامران را فرمود که تیر اشنند و شراب خواران را بعد از اجرای شرع در زنجیر کشیده بگشت و نوحه کشیدن تکلیف نمایند و در انشاء و اختراع نظم و نثر از ابناء ملوک
سمت امتیاز داشت و بخوردن ورق الخیال گاهی اشتغال مینمود و در وصف آن ابیات بر صحیفه روزگار یادگار گذاشته این رباعی از آن جمله است رباعی برگی
کز سبزه طربناک شوم   شایسته سبز خنگ افلاک شوم   یا سبز خطان سبزه خورم بر سبزه   زان پیش که همچو سبزه در خاک شوم

گفتار در بیان وصول دانشمند بهادر بدار السلطنه هراة و ذکر بعضی از حوادث آن بلده جنت صفات

چنانچه در ضمن وقایع ایام دولت غازان خان سبق ذکر یافت
در زمان آن پادشاه عالیشان جماعت نکودریان از ممالک عراق و آذربایجان بخراسان گریخته پناه بملک فخر الدین محمد کرت بردند و اولجایتو سلطان
بنابر فرمان برادر جهت طلب آن طایفه لشکر بهراة کشیده میان او و ملک محاربات دست داد و بالاخره بر مبلغ صد هزار کبکی صلح اتفاق افتاد و چون
غازان خان از جهان گذران بعالم جاودان انتقال فرمود و سلطان محمد خدابنده بجای برادر بر مسند خلافت صعود نمود ملک فخر الدین پای در دامن
استغنا کشیده باردو نرفت و بلوازم تهنیت نپرداخت بنابران اولجایتو سلطان دانشمند بهادر را با ده هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار بجانب هراة
روان ساخت که ملک فخر الدین و نکودریان را بلطف یا بعنف بدرگاه عالمپناه رسانند و چون دانشمند بهادر بکلکاه هراة درآمده و مهم او و ملک فخر الدین
بصلح و صفا انجامید حکام قراة و اوق و قلعه کاه و سبزوار و سایر ولایات نزدیک را طلبیده بغایت بشهر شتافت و مولانا وجیه الدین نسفی که منصب قضای بلده هراة تعلق بوی
داشت قبل از رسیدن امیر دانشمند بخراسان جهت مهمی پیش اتابک پور رفته بود و در آن بلده بر سبیل اختیار یا اضطرار بدانشمند بهادر پیوسته و درین ایام از رعایت و دیانت
بعرض رسانید که هراة را آسان میتوان گرفت و شهر و باغات و مزارع را خراب و مضبوط سازند که هیچکس غله بشهر نتوانند برد و بتعلیم قاضی دانشمند بهادر سواران بسیار بر هر طرف تاختند
و چون در شهر محصول کهنه تمام شده بود و نو نرسیده قحطی عظیم روی نمود و بعد از آنکه مدت دوازده روز از جانبین بحرب و شمشیر پرداختند بوساطت شیخ قطب الدین چشتی میان امیر دانشمند
و ملک فخر الدین بنای مصالحه تمهید یافت بدین موجب که ملک فخر الدین بقلعه امانکوه که آنرا امان کوه میگفتند رود و تا مغولان در شهر اند متعرض بملک نشوند و ساینده او نیز با
دانشمند بهادر لاغری نام پسر خود را با بیست نفر بجهت مطالبه علوفه و طعامی ببلده فاخره هراة درآمد و چون ملک بحصار رسید لاغری را بازفرستد و بموجب عهد و پیمان در میان آورده عهد و پیمان
نوشتند و بقلاع اعیان تاکید یافت آنگاه با معدودی چند بشهر درآمد و ملک فخر الدین قلعه اختیار الدین را بجمال الدین محمد سام که از نوکران قدیم او بود و بصفت شجاعت
و شوکت اتصاف داشت سپرد و در محافظت حصار و نگاه داشتن عنان اختیار وصیتها فرمود و شمشیر خاصه خویش بوی داده گفت هرکس از ساکنان قلعه و شهر از فرمان تو گردن
سرکشد این تیغ ببند او و جمال الدین محمد زمین خدمت بوسیده گفت بقدر مقدور لوازم جان سپاری تقدیم خواهم رسانید و ملک هزار جوشن و تیغ و کمان بر سپاهیان
قلعه بخش کرده با دویست و پنجاه سوار بامان کوه رفت و امیرزاده لاغری که ده کس همراه داشت روی بامان کوه آورد و چون ثلثی از شب گذشت بقلعه درآمده روز دیگر لاغری را
فراوان انعام و اکرام بازگردانید و بدانشمند بهادر پیغام فرمود که ما عهد خویش وفا کردیم باید که آنجناب نیز باقتضای پیمان بکار بر جانبه ... و چون لاغری بپدر پیوست دانشمند عازم شهر گشت
فرمود تا نای رویین در دمیدند و کوس حربی فرو کوفتند و رایات را بیکبار برافراختند و بغرور تمام سوار شده روی بشهر آوردند و بعد از وصول از شکوه ... گریز و فصیل
نجیبانه بر یبه فرمان داد و دروازه را بعجله خویش سپرده و روز دیگر کس نزد محمد سام فرستاد و پیغام داد که قلاع را تسلیم نمای فرمود که تجاوز جایز نیست و محمد سام در برابر کلمات
خشونت آمیز بر زبان رانده و امیر دانشمند قصد کرد که بمحاصره قلعه پردازد اما بتعلیم مولانا وجیه الدین نسفی شیخ الاسلام خواجه قطب الدین چشتی را
با ملک جانب ملک فخر الدین بامان کوه روان ساخت تا از زبان او بگوش ملک رسانند که چنانچه لاغری را که فرزند لاغری بار دیگر بهمایون فرستم تا عرضه

ملتفای

وارد که ملک اطاعت فرمان واجب الاذعان نموده بلا مزاحمت بدیوان اعلی باز گذاشت و از آن می اندیشم که پادشاه بپرسد که ملک قلعه اختیار
الدین را تسلیم کرد یا نی و این سخن را اللغوی جواب نتواند گفت اکنون صلاح چنان مینماید که ملک رقعه بمحمد سام بنویسد که مرا لطف قلعه راه دهد مقرر است که
مقام را نظاره کرده بیرون آیم و بپادشاه عرضه داشت کنم که ملک شهر و قلعه را بخدام درگاه عالم پناه سپرد و چون ایلچی برای اولجایتو سلطانی
کرد و البته بر تیغ جهان کشای نفاذ یافته بار دیگر حکومت این مملکت متعلق بملک خواهد گرفت و جناب شیخ الاسلامی و طوطک بلا این ملتمس را بعرض
ملک فخر الدین رسانیده آنجناب بغایت رنجیده گفت من میدانستم که این مغول بدکیش بعهد خویش وفا نخواهد کرد و خواجه قطب الدین چشتی زبان بنصیحت
گشاده و طوطک بلا مبالغه نموده و بالاخره ملک فخر الدین رقعه بمحمد سام نوشت مضمون آنکه پدرم امیر دانشمند بتماشای حصار خواهد آمد
باید که در استرضای خاطرش سعی نمائی و این نوشته را خواجه قطب الدین بجمال الدین محمد سام رسانیده محمد سام گفت موجب فرموده عمل
خواهم نمود و بعضی از مورخان گفته اند که ملک فخر الدین نهانی رقعه دیگر بمحمد سام فرستاده او را برعایت حزم و محافظت حصار امر کرده بود العهدة
چون خبر اطاعت محمد سام با امیر دانشمند رسید عزیمت قلعه نموده در خفیه با والا و خویش طغای و لاغری گفت که در حصار بمقصد من باشید و بر
که همان خود از قوچی طلب دارم محمد سام و اتباع او را بگیرید آنگاه هندوی نجم را طلبیده گفت رمل بکش و ببین که صلاح ما در رفتن بقلعه هست
یا نی هندوی رمل کشیده بعرض رسانید که اولی آنست که امیر بقلعه تشریف نبرند زیرا که اشکالی که متعلق بدولت ابد پیوند است بوی خون می آید دانشمند
بهادر از شنیدن این سخن اندیشه مند گشت و بالاخره بنابر اغوای مولانا وجیه الدین متوجه حصار اختیار الدین شده نخست پسر خود لاغری را با بیست
کس بدانجا فرستاد و جمال الدین محمد سام امیرزاده را استقبال نموده در خرگاه ملک فخر الدین فرود آورد و مجلسی در غایت آراستگی ترتیب داده
کاسه داشت و همچنین یکیک و دو دو از معتمدان دانشمند بهادر بقلعه درمی آمدند تا عدد ایشان بهشتاد رسید آنگاه جناب امارت پناه
با صد و هشتاد کس که جبه در زیر جامه پوشیده بودند پای در حصار نهاد و محمد سام پیش دویده لوازم زمین بوسی بجای آورد امیر دانشمند
گفت کدامی تاریک نابوالفضول تو بکدام استطاعت از اطاعت من تقاعد نمودی و با این چند روستای مجهول درین قلعه خزیدی و خود را در
سلک منازعان اولجایتو سلطان منخرط گردانیدی اگر خواهی بفرمایم تا همین لحظه سرت از تن جدا زنند و این قلعه را با خاک راه یکسان سازند
محمد سام گفت بر ضمیر انور حضرت امیر مخفی نخواهد بود که مذنبکار را شایسته آنست که بدرگاه مخدوم خود قیام نماید و بجان نشکنند و دامان
جانب نشود و سبب تاخیر در احتراز شرف پابوس آنست که ملک بنده را سوگند داده بود که بی اجازت او از حصار بیرون نیایم و بعلامت
هیچ آفریده نزدم مقدر محمد سام بقول اعتماد اشاره و دانشمند او را پیش طلبیده در آغوش کشید و گفت تورا بفرزندی قبول کردم و جرات و جسارت ترا
بعفو و اغماض مقابل گردانیدم و همچنان سوار تا صحن حصار براندند چون فرود آمد بانگی بر دربان نهاد و تاج الدین که یکی از سرهنگان غور بود دست بدو داد
او را ببوسید و دانشمند گفت پیش برو و ما را دلیل باش تا ببارگاه ملک فخر الدین رسیم علیه گفت راه نزدیک است و تاریک مینت امیر دانشمند
بخندید و روان شد و بجا بجا از یکدست اگر پایش را گرفته بدست دیگر تیغی بر سرش زد و ابوبکر سعید که در سلک خواص فخر الدین انتظام داشت
از جانب بالا در رسید و شمشیری بر گردن دانشمند بهادر زد چنانچه در صحن قلعه افتاد و اتباع امیر دانشمند چون حال بر این منوال دیدند باز پس جستند
خواستند که از حصار بیرون روند اما ابواب قلعه و طرق نجات مسدود یافتند و تیغ یمانی غوریان آغاز سرافشانی کرده آن مقدار از مغولان کشتند
که صحن حصار از خون در تموج آمد و جمال الدین محمد سام و نوکران او چندان غنیمت گرفتند که عشر عشیر آن بخاطر خیال ایشان نگذشته بود و آشوب
تمام در شهر افتاده جمال الدین محمد سام با مهتران غور از قلعه بیرون تاختند و شمشیر انتقام آخته از چاشت تا نماز پیشین بقتل و غارت خیل مغول
پرداختند و بعد از آن حسام خون ریز در نیام کرده روی باستحکام برج و باره و فصیل دروازه آوردند و از حکام و ولایات خراسان و لشکریان
اولجایتو سلطان هرکس از تیغ هرویان نجات یافت قدم در وادی گریز نهاده عنان بجانب یورت خویش انعطاف داد و یکی از افاضل در
تاریخ آن واقعه گوید قطعه بسال هفتصد و شش در صفر بشهر هراة بحکم لم یزلی کرد کاربی مانند ز دست بر دقضا از کف محمد سام کشید جام
شهادت امیر دانشمند و چون خبر این واقعه بسمع ملک فخر الدین رسید بحسب ظاهر بر کار محمد سام انکار نموده زبان ملامت و سرزنش

بگشاد و منتهای جنیح دسپرو رشده مکتوبی بمحمد سام نوشت مضمون آنکه این جسارت از تو صادر گشتی اما حالا که آنچه مقدور بود بوقوع انجامید
باید که در محافظت شهر و قلعه از خود تقصیری صادر نشود و ظهور این فتنه را بمن حواله نکنی و از مبارزان امان کوه صد کس مسلح و مکمل بهراة فرستاده ایشان را
بمطاوعت و فرمان برداری محمد سام وصیت کرد و چون این خبر بعرض اولجایتو سلطان رسید آتش غضب پادشاهانه اشتعال یافته حکم فرمود که بوجای
ولد دانشمند با لشکری افزون از چون و چند بهراة رفته از قاتلان پدر خویش انتقام کشد و زمام ایالت خراسان را بقبضه اختیار امیر یساول
داده و بوجای بجانب خراسان شتافته چون بطوس رسید برادرش طوغان با بقیه سپاه دانشمند بهادر بوی پیوست و بوجای ایلچی با بابان کوه
ارسال داشته بملک فخر الدین پیغام کرد که اگر پدر و برادر و اقربا و اعیان لشکر ما را بفرموده تو کشته اند اعلام نمای والا نامه بمردم هراة
نویس که قاتلان ایشان را بمن سپارند ملک فخر الدین سوگندان بر زبان آورد که من محمد سام و هیچ آفریده را بقتل امیر دانشمند امر نکرده ام
و بر مردم هراة قادر نیستم که اطاعت فرمان من کرده محمد سام را با امیرزاده تسلیم کنند چه مقدار دو هزار مرد جرار مطیع و منقاد محمد سام اند و اکثر لشکریان
درین قضیه با او شریک اند و سهیم چون این جواب ببوجای رسید در خشم رفته خاطر را بر محاصره قرار داد و در غره شعبان سنه ست و سبعمایه با سی هزار
کس از لشکر عراق و آذربایجان و خراسان بظاهر هراة شتافته در برج خاک بر سر که حالا بخاکستر اشتهار یافته صف کشیده بایستادند و از شهر هراة
و هفتصد مرد مانند شیران آشفته بیرون تاخته دو فریق در هم افتادند و داد قتال و جدال دادند تا سه روز بین الجانبین آتش حرب اشتعال مییافت
و بسیاری از مردم کشته میشدند بنابران از در شهر رخ برتافته در پل مالان نشست و مداخل و مخارج آن بلده فاخره را چنان مضبوط ساخت که هیچ
کس یکمن بار بشهر نمیتوانست برد در خلال این احوال ملک فخر الدین مریض شده درگذشت و این خبر ببوجای رسیده مسرور گشت و بار دیگر نظاره
شهر هراة رسیده آغاز محاصره و محاربه نمود و در آن ایام پهلوان یار احمد که بهمین ترتیب ملک فخر الدین از مرتبه کشتی گیری بدرجه جانداری ارتقی
نموده بود در قرب دویست نوکر داشت با محمود فهاد و نیک پی ترگر متفق گشته اندیشید که خنجر غدر کشیده روز عمر محمد سام را بشام اجل رسانند
و قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوة بفعل رسد نیک پی ترگر از آن اتفاق پشیمان گشته کیفیت حال را با محمد سام در میان نهاد و محمد سام یار احمد
و محمود فهاد را گرفته بچارسو فرستاد تا گردن زنند و قرب دویست کس از نوکران مقتولان خود را از باره افکنده ببوجای پیوستند القصه
چون زمان محاصره امتداد یافت در شهر قحط و غلای عظیم روی نموده قرب صد هزار کس از فقدان نان جان دادند و در شوارع افتادند
و افغان و شیون مرد و زن بلند شده نفیر صغیر و کبیر باوج اثیر رسید و در روز جمعه طائفه از گرسنگان در مسجد جامع تحت منبر آمده گفتند ای
محمد سام از جبار شدید الانتقام بترس و بر عجزه و رعایا ترحم فرموده دروازه بگشای لاجرم محمد سام طالب مصالحه گشته بند از پای ملک قطب
الدین تولکی که در وقت قتل دانشمند بهادر او را دستگیر کرده بود برداشته نزد بوجای فرستاد تا بتمهید بساط عهد و پیمان اقدام نماید ملک
قطب الدین پیش بوجای رفته در آن باب گفت و شنود نمود بوجای چون خبر یافته بود که عنقریب امیر یساول بعهده خراسان و هراة میرسد
و میخواست که پیش از وصول او فتح میسر گردد بصلح راضی شده در آن باب عهدنامه نوشته بحصار فرستاد لاجرم محمد سام با دویست کس از خواص
بقلعه رفته شهر را بازگذاشت و در روز یکشنبه ۲۴ ذی الحجه سنه ست و سبعمایه لشکر بوجای بهراة درآمده دست تخریب برج و باره برآوردند و خلایق
از شهر بیرون کردند و گفتند که در کار و بار اقامت نمایند و محمد سام روز دیگر با ده کس پیش بوجای رفت و بوجای او را در آغوش کشید گفت
از سر انتقام تو در گذشتم و بساط جرایم ترا بدست عفو و اغماض در نوشتم باید که در حصار بگشائی تا جمعی از نوکران من با نجا روند و محمد سام سر قبول
جنبانیده بوجای او را خلعتی فاخر پوشانیده و رخصت انصراف ارزانی داشت و محمد سام نماز شام بقلعه رفته روز دیگر شاه اسمعیل با ده کس از
سرهنگان سیستان بخدمت بوجای شتافته و بطریق محمد سام بازگشت و روز سیم تاج الدین یلدز بهاره [illegible] قرین اعزاز و احترام
بازگردید بر این قیاس سیزده روز سرهنگان یکان یکان پیش بوجای میرفتند و اسب و خلعت گرفته بازگشتند مقارن اینحال امیر یساول که
بحکم اولجایتو سلطان در خراسان حاکم مطلق العنان شده بود در سواد هراة نزول اجلال نمود و ایلچی نزد محمد سام فرستاد که بی دغدغه بدینجانب
توجه نمای تا ترتیب یافته از شر بوجای امان یابی و محمد سام بر او اعتماد نموده با جمیع سکان حصار پیش او رفت و امیر یساول تمامی جماعت را

بوجای

گرفته بوجای سپرده گفت حکم اولجایتو سلطان چنان است که خونیان پدر خود را کشته از جلگاه هراة بیرون روی و بوجای تاج الدین یلدز و پهلوان
لقمان را با بیست نفر از مبارزان غور در سر پل مالان گردن زد و محمد سام را با بندی گران بجانب اردوی اولجایتو سلطان روان ساخت و بجز
مرغاب کوچ فرمود و امیر یساول الخبر شنوده جمعی فرستاد تا محمد سام را گرفته باز گردانیدند و او را مقید نگاه میداشت تا وقتی که بوجای از مرغاب
بازگشت آنگاه بوجای را تکلیف کرد تا آن خونی گرفته را بقتل آورد و امیر یساول بهراة در آمده مردم را بر زراعت و عمارت ترغیب فرمود و آنگاه
ماز ما بتکه اولجایتو سلطان غیاث الدین محمد را بحکومت آن بلده تعیین نمود

ذکر صدر الدین خطیب که شاعری بود لبیب

مولانا صدر الدین که ربیعی تخلص مینمود در قصبهٔ فوشنج بامر خطابت مشغولی مینمود بواسطهٔ جودت طبع و حدت ذهن در سلک ندمای خوش
ملک فخر الدین محمد کرت انتظام یافته بود و بنابر اشارهٔ ملک کرت نامه بر وزن شاه نامه در سلک ملک غور بسلک نظم در آورده و در آن
مدت که با نشاء این کتاب مشغولی میکرد ملک نسبت باو ابواب انعام و احسان مفتوح میداشت و هر ماه هزار درم زر نقد از خزانه باو میداد
اما ربیعی بغایت عیاش و بوالفضول و معربد بود و هرچه بدستش می افتاد بشراب و شاهد صرف مینمود و مزاحم اوقات ملک شده چیزی مطلبید
و حال آنکه ملک فخر الدین ورق الخیال مجوز و همواره ربیعی باده صاف میل میکرد و بنابر مبالغت شراب آخر الامر ملک از صحبت ربیعی متنفر گشته
مذعش بر خصت بقهستان رفت و ملازمت شاه علی بن ملک نصیر الدین سیستانی پیش گرفت و در آن اثنا روزی در پیش شاه علی زبان بغیبت
ملک فخر الدین بگشاد و بدین جهت شاه علی از وی رنجیده دویست دینار بوی داده گفت ازین ولایت بیرون رو که حریف صحبت ما نمیتوانی
بود و بعضی نواب شاه علی با وی گفتند که از کمال خردمندی ملک عجب مینماید که بچنین شاعری را که در عراق و خراسان نظیر ندارد بی سببی از درگاه
میراند شاه علی جواب داد که هرچند ربیعی فوشنجی بلطف طبع موصوفست اما بیوفاست و حق ناشناس چه چهارده سال که مشمول انعام و اکرام
ملک فخر الدین بوده بدینجا آمده عیبش مینماید و هیچ شک نیست که هرگاه از ما نیز بجای دیگر رفته زبان خباثت خواهد گشاد و عیب هر که

عیب دگری پیش تو آورد و شمرد   بیقین عیب تو پیش دگری خواهد برد

القصه ربیعی از قهستان به نیشاپور رفت و از آنجا عزیمت عراق
کرد و ملک فخر الدین برین حالات اطلاع یافته اندیشید که چون ربیعی بعراق رسد در مجلس ارکان دولت اولجایتو سلطان او را غیبت ما
نماید بنابران مکتوبی بر ربیعی نوشته اظهار اشتیاق نمود و وعدهای جمیل فرمود و ربیعی از مطالعهٔ آن نامه مسرور گشت اما جهت رعایت حزم عزم جزم نکرد
که بهراة رود و عریضه بصدر معظم که بیت اول و آخرش اینست نزد ملک فرستاد قطعه سلامی که بر عقد را در اک او   نیفگند فکرت کمند گمان
بان شهریار جهان کز علو   چو صد سپهر است و چه صد ارد وان   و پیغام داد که اگر جواب عریضه داشت بخط ید ملک وصول یابد بهراة
میشتابم و الا فلا و چون نوشتهٔ ربیعی بملک فخر الدین رسید فی الحال سطری چند در قلم آورده مبنی از آنکه بقصد جان او نکند و دیگری را نیز نفرماید ربیعی
از مطالعهٔ نوازش نامه مستظهر و مطمئن خاطر بهراة رفت و ملک او را بپرسش گرم کرده در سلک ندما انتظام داد و اما طالب بهانه میبود که
حیاتش از صرصر بیداد بخزان ممات رساند و در آن اثنا شبی ربیعی با جمعی از اصحاب ارتکاب شراب نموده چون مست گشت زبان بدعوی بیمعنی
گشاده و هر یک از حریفان او نیز آغاز خودستائی کردند بیت

یکی گفت من پیل شیر افکنم   بیک حمله کوه از زمین برکنم
دگر گفت چون من خروش آورم   زمین و زمان را بجوش آورم
یکی گفت خورشید رای منست   سر آسمان زیر پای منست
دگر گفت گور سم زابلی   که بیند نکند آوران پردلی

و خطیب لاف بسیار زده در آخر گفت که اگر شما با من موافق باشید باندک روزگاری ولایتی ضبط کنم و خلقی را مطیع فرمان
گردانم حاضران با ربیعی بیعت کرده او هر یک از ایشان را نامی نهاد سهشو را اعظم و سام و دیو بند و پهلوان مشت زن و معین تیغ کش
از جملهٔ نامهاست که در آن شب بر آن مردم اطلاق نمود و روز دیگر یکی از شاگردان ربیعی از وی رنجیده بود نزد ملک فخر الدین رفته کیفیت
واقعه را بتفصیل باز گفت ملک متغیر گشته تاج الدین یلدز و لقمان را بگرفتن فضولان مأمور گردانید و ربیعی با بعضی نفر از یاران گرفتار شده چون
ملک فخر الدین بپرسیدن دعوی ایشان پرداخت همه انکار نمودند مگر ربیعی که گفت از غایت مستی امثال آن مقال بر زبان میگذشت آنگاه ملک حکم
فرمود که بعضی از آن قوم را پوست کندند و فوجی را گوش و بینی بریدند و ربیعی را بزندان برده محبوس گردانیدند و در آن حبس قصیده در مدح ملک گفت

تیغ بیکان

بعداز

ملک گفت که در بدل این دو بیت بود که نظم تو همان گیر که این یوم یقوم الروح است   آفریننده میان من و تو خصم و حکم   در پناه تو گریزیم تو به
از آنکه گوشهٔ دامنت امروز بگیرم محکم   و ملک آن ابیات را مطالعه نموده هیچ جواب نداد و ایضا چند بیت مثنوی در وصف ملک و نهایت عجز
خویش بنظم آورده ارسال داشت و بر آن نیز فایده مترتب نگشت و مدت حیات ربیعی در آن محبس بپایان رسید و هیچ آفریده بر کیفیت آن اطلاع نیافت

ذکر ملک غیاث الدین محمد بن ملک شمس الدین محمد کهین

در آن اوان که دانشمند بهادر بولایات خراسان در آمده بود حاکم
دار السلطنه هراة بود و ملک غیاث الدین محمد بنابر آزاری که از برادر در خاطر داشت باردوی اولجایتو سلطان شتافت و منظور نظر عنایت شده بود
و چنانکه قتل محمد سام و سایر قتلهٔ دانشمند بهادر بعرض اولجایتو سلطان رسید بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت هراة و اسفزار و فراه و غور
و غرجستان بملک غیاث الدین تعلق گرفت و ملک با طبل و علم و خیل و حشم در شهور سنه سبع و سبعمائه بدار السلطنه هراة شتافته پرتو انوار معدلت
بر وجنات احوال رعایا تافت و ایالت ملک بر خواطر امرای خراسان گران آمده عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستادند و او را بمخالفت و عصیان
متهم داشتند بنابرین اولجایتو سلطان ملک غیاث الدین را طلب فرمود و او باردو رفته چند سال رخصت مراجعت نیافت و در سنه خمس
عشر و سبعمائه مرخص گشته بهراة معاودت نمود و در رواج شریعت غرا کوشیده بتعمیر بقاع خیر اقدام فرمود و در شهور سنه عشرین و سبعمائه قلعه را
فتح کرد و بهمدران اوقات حصار تولک را نیز تحت تصرف در آورده در سنه احدی و عشرین با دویست مرد جلادت آیین بمکه شریفه و مدینه زادهما الله
تعظیما و تکریما رفته بگذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ مطهرهٔ خیر الانام صلی الله علیه و آله العظام فایز و سرافراز گشت و در ضمان عافیت بمستقر دولت
مراجعت فرمود و در سنه سبع و عشرین و سبعمائه چنانچه در ذکر سلطان ابوسعید بهادر خان سمت ذکر یافت امیر چوپان پناه بملک غیاث الدین
برده از دست بیوفائی ملک کشته گردید و در سنه ثمان و عشرین ملک غیاث الدین بملازمت سلطان ابوسعید شتافته بنابر کمال اختیار بغداد
خاتون بنت امیر چوپان نوبان چندان التفاتی نیافت و بدار السلطنه هراة بازگشت و در سنه تسع و عشرین و سبعمائه مریض شده در گذشت و ملک
غیاث الدین محمد در ایام دولت خود مسجد جامع هراة را که فی الحقیقه جامع فیوض و برکات است و روی بویرانی آورده بود تجدید عمارت فرمود
بنابران در آن بقعهٔ متبرکه بپهلوی سلطان غیاث الدین محمد سام مدفون شد و ایضا مدرسهٔ غیاثیه که در شمال مسجد مذکور است بنا کردهٔ معمار همت
آن پادشاه وافر مکرمت است از جملهٔ مشایخ عظام و فضلای کرام قدوة السادات و النقباء امیر حسینی قدس سره معاصر ملک غیاث الدین بود و نام آن
جناب حسین بن عالم بن ابی الحسین است و امیر حسینی در اصل از گزیو بوده و در علوم ظاهری و باطنی تبحر داشت و در نفحات مسطور است که سبب توبهٔ امیر
حسینی آنشد که روزی بشکار بیرون رفت و با هوئی رسیده خواست که تیری بروی زند آهو بسخن در آمده گفت حسینی تیر بر ما میزنی خدایتعالی ترا
برای معرفت و بندگی آفریده است نه جهة شکار بنابر آن آتش طلب در نهاد امیر حسینی شعله زد و مجرد شده با جماعتی از جوالقیان بمولتان رفت
شیخ رکن الدین ابوالفتح بن شیخ صدر الدین زکریا آن طایفه را ضیافت کرد و همان شب رسول عرب را صلی الله علیه و سلم بخواب دید که گفت فرزند
مرا از میان این جماعت بیرون آر و بکار مشغول کن و روز دیگر شیخ رکن الدین پرسید که در میان شما فرزند رسول کیست اشارت بامیر حسینی کردند و شیخ
رکن الدین آنجناب را از ایشان جدا ساخته تربیت فرمود تا بدرجات عالیه رسید پس بجانب هراة روان گردانید چون امیر حسینی در آن بلدهٔ
فاخره بارشاد مشغول گشت باندک زمانی بسیاری از هرویان مرید و معتقدش شدند و آنجناب را مصنفات منظوم و منثور موفورست که از آن جمله
زاد المسافرین از جملهٔ منظومات اوست و نزهة الارواح و روح الارواح و صراط المستقیم از جملهٔ منثورات اوست و امیر حسینی در شانزدهم شوال سال
وبهفده در گذشت و در مصلی هراة در بیرون گنبد عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنهم مدفون گشت

ذکر ملک شمس الدین محمد بن ملک غیاث الدین محمد

ملک شمس الدین بعد از فوت پدر باتفاق اشراف و اعیان هراة بر مسند ایالت نشست
و از غرایب اتفاقات آنکه تاریخ جلوس او لفظ خلد ملکه بود و مولانا جمال الدین بن حسام هروی در آن باب این قطعه نظم نمود شعر

اضاءت بشمس الدین کرت زماننا   واجری فی بحر المرادات فلکه
و من عجب تاریخ مبدا ملکه   یوافق قول الناس خلد ملکه

و ملک شمس الدین بادمان
شراب شغف تمام داشت چنانچه در مدت ده ماه که زمان ملکش بود ده روز هشیار نبود و فاتش در شهور سنه ثلثین و سبعمائه روی نمود

بهادر خان

ذکر ملک حافظ بن ملک غیاث الدین ملک حافظ که جوانی خوش صورت بود و خط خوب مینوشت بعد از فوت برادر خویش ملک
شمس الدین والی هراة گردید و در زمان ایالت او غوریان بر ملک استیلا یافته بی صواب ملک مهمات از فیصل میدادند و در شهور سنه ۷۳۲ در حرم
حصار او را بقتل رسانیدند **ذکر ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین** ملک حسین خلاصه دودمان ملوک هراة بود
و نقاوه سلاطین فرخنده صفات بصفت نصفت و رعیت نوازی موصوف و بوفور جلادت و سرفرازی معروف بتقویت ارکان شرع
غرا ابتغای راغب و مایل و همگی همت مقصور بر تربیت مشایخ و افاضل میبود و اعلام دین پروری بر افراخت با جمعان ولی حق اثنا ساحت
بعدلش بودی رشا بان کسی برعیت نوازی بودی تا بسی و ملک حسین بعد از شهادت ملک حافظ باتفاق اشراف و اعیان غور و هراة حاکم
ملک موروث گشت و با وجود صغر سن بتدبیری پیر و بخت جوان مزاج غوریه را که از جاده حقیقه اطاعت انحراف یافته بکمال اعتدال باز آورد و در شهور
سنه ۷۳۶ که سلطان ابوسعید بهادر خان بعالم جاودانی انتقال نمود و اختلال احوال بلاد خراسان و عراق راه یافت اکابر و اعیان جهان از
عدل و احسان ملک معز الدین حسین روی بآن بلده فاخره هراة آوردند و ملک همه را در ظل عنایت خویش جای داده ابواب انعام و احسان و
اکرام بر روی همگنان بگشاد و بعد از آنکه امرای خراسان طغا تیمور خان را بر سریر سلطنت نشاندند ملک حسین ایشان را در سرانجام امور مهام
هراة و مضافات دخل نداد و خطبه بنام فرخنده فرجام خویش خواند اما نسبت بخان در مقام اتحاد آمده دختر سلطان خاتون را بحباله نکاح
در آورد و ملک حسین را چنانچه در ذکر سربداران مرقوم کلک بیان گشت در صفر سنه ۷۴۳ با امیر مسعود مقابله روی نمود و در آن حرب ظفر
ملک را بود و در ایام دولت آن پادشاه عالیمقام قزغن برلاس با سپاه بیقیاس از ماوراء النهر لشکر بهراة کشید چهل روز هراة را محاصره کرده
بمصالحه باز گردید و در سنه تسع و خمسین و سبعمائه میان ملک معز الدین حسین و تلمش بیک و محمد خواجه اپردی محاربه دست داد و در آن جنگ
تلمش کشته گشت لوای دولت ملک معز الدین حسین روی بارتفاع نهاد و ملک حسین در سنه احدی و سبعین و سبعمائه بعالم عقبی انتقال نمود و مدت سلطنتش
سی و نه سال بود و خانقاه جدیدی که متصل مسجد جامع دار السلطنه هراة واقع است و مدرسه سر فیروزآباد و خانقاه سلطان و خانقاه سر خیابان
از جمله ابنیه ملک معز الدین حسین است و آن پادشاه خیر در ولایت جام و قصبه کاریز که داخل ولایت باخرز است و دیگر ولایات خراسان
بقاع خیر بنا نمود و مسجد جامع هرات را نیز مرمت و عمارت فرمود **ذکر لشکر کشیدن امیر قزغن بجانب دار السلطنه هراة
و بیان کیفیت مصالحه او با ملک حسین بعد از وقوع محاربات** مستطرفان وقایع و اخبار و مخبران حوادث و آثار آورده‌اند
که ملک حسین کرت بعد از ظفر یافتن بر جماعت سربداران عجب و پندار بکاخ دماغ راه داده و ترفع چتر سلطنت و بخشش نوبت جسارت نموده چند
کرت لشکر بتاخت حدود اندخود و شبرغان فرستاد و امرای ارلات و اپردی که در آن ولایات اقامت داشتند از جرات غوریان بجان رسیده
علم نهضت بجانب ماوراء النهر برافراشتند و ملک حسین با سپاه رزم خواه جهت دفع آن جماعت در حرکت آمده بعد از وصول بقتل جمعی از افغان
چندی از ایشان بقتل آورد و که از روس قتیلان دو منار در برابر یکدیگر در کوچه خیابان بلند گردانید و چون در آن اوان عساکر الوس جغتای و ایالت
بلاد ماوراء النهر با امیر قزغن قرار گرفته بود و دوحه دولت حسن بعدلش مهام خاص و عام آن دیار بسمت انتظام پذیرفته بعضی از مشایخ عظام جام که
خواجه رضی الدین احمد بن شیخ شهاب الدین اسمعیل بود و با ملک حسین عرق خویشی و نسبی داشتند و رفعت لوای عظمتش موافق امزجه ایشان نبود نزد
امیر قزغن رفته از ملک شکایت کردند و امرای ارلات و اپردی نیز در این باب مبالغه نموده بر زبان آوردند بیت مگر نسل چنگیز خان بر شکست
که کس کو نه شاه زاد و نه باد جنیان غره شد غوری بدگهر که جز خود نیاورد کسی در نظر امیر قزغن فرمود که تازیک را چه حد آن باشد که خیال
استقلال نماید انشاء الله تعالی بضرب تیغ آبدار آتش بغی و طغیان او را فرونشانیم و از صرصر حمله مبارزان چمن قصر اقبال او را با خاک یکسان گردانیم انگاه
سی هزار مرد دلیر خنجر گذار مجتمع ساخته باتفاق اولجایتو اپردی و امیر سیاول بلدوز و امیر تلمش و شاهان بدخشان در سنه اثنی و خمسین و سبعمائه از
توشقان ئیل بصوب خراسان روان شد و ملک حسین بعد از تحقیق این خبر با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته فرمان داد که از
قریه بوی برغ تا النک کهندستان دیواری بنا نهادند و مخارج شرقی هراة را مسدود گردانیدند و آلات حرب و ادوات طعن و ضرب

از شهر بدانجا نقل کردند و با چهار هزار سوار و پانزده هزار پیاده چراغ چشم جنگ و کارزار گشته ایستادند و از آن جانب امیر قزغن با مردان صف شکن
از راه دره باشتان در آمده بالنک کهندستان نزول فرمود و روز دیگر همعنان بیان علی و طایفه از سرداران سوار شده در دامن کارزارگاه
بر بالای پشته بلند بر آمده و معسکر ملک حسین را بنظر احتیاط در آورده گفت که این تازیک شیوه تغابن و مغالطه میداند زیرا که این موضع که جهة کارزار اختیار
کرده از دو حیثیت موجب فرار خواهد گشت اول آنکه بهنگام ستیز سپاه او را سر بالا باید آمد بعکس لشکر ما دوم آنکه صباح که وقت استعمال آلات حرب است آفتاب
از پس پشت ما طالع شده و بر پیشانی شهریان خواهد تافت چنانچه چشمهای ایشان خیره گشته خصم خود را در برابر نتوانند دید و از آنجا مراجعت نموده
در معسکر خویش نزول نمود و در آن شب هردو سردار متابعان خود را استمالت داده بصبر و ثبات وصیت نمودند و روز دیگر که خسرو کواکب
مواکب از افق مشرق طلوع نموده بمحاربه قاطعان شهرستان آسمان آورد و امیر قزغن با مردان شمشیر زن سوار گشته عنان باد پایان آتش نعل بجانب
قتال هرویان انعطاف دادند و ملک حسین و سپاه او نیز مستعد پیکار شده دل بر جنگ و جدال نهادند بیت دو لشکر بیکدیگر آمیختند ز کین
رشته مهر بگسیختند از غمام شمشیر آگون سیلاب خون در فضای معرکه جریان پذیرفت و از برق شعله سنان جان ستان خرمن زندگانی سالکان میدان
پهلوانی سمت احتراق گرفت سپاه ملک تا تمام قوت و جگر توانائی داشتند کوشش کردند و بالاخره عاجز گشته روی بطرف شهر آوردند و
بواسطه آبی که جهة اضطرار مغولان در ظاهر شهر انداخته بودند بسیاری در عرصه تلف آمدند و ملک در ضمان سلامت بشهر شتافته لشکر را
در سر کوچه باغها جنگهای مردانه کردند و سپاه جغتای گمان داشتند که به یورش در آیند و ملک دروازه‌ها را مضبوط ساخته هر روز از طرفین
باندازی تیر و سنگ سپری ساختند بدین گونه چهل روز پیکار بود و چون امیر قزغن دانست که تسخیر شهر تیسیر پذیر نیست مایل بصلح شد و امرا عرضه
داشتند که اگر مصلحت باشد امسال بماوراء النهر مراجعت نمائیم و سال دیگر بیگاه جهة گرفتن هرات بیائیم امیر قزغن که فی الواقع حاکم عادل رحیم
دل بود گفت ما بر قول بحثان اصحاب غرض مرتکب این یورش گشتیم و بدین واسطه مردم نیک از جانبین تلف شدند و رعایا و بیچاره در مشقت
افتادند و اگر نه مرا با ملک حسین عداوتی قدیم و خصومتی جدید نبود دانگاه سفرا در تردد آمده ملک معز الدین حسین فی الجمله پیشکشی بیرون فرستاد
و قبول نمود که سال دیگر به ماوراء النهر رفته امیر قزغن را ملازمت نماید و امیر قزغن بر قول او اعتماد نموده طبل رحیل فرو کوفت و راه دیار خویش
گرفت و بعد از معاودت امیر قزغن کار ملک حسین روی بتراجع نهاد و شکوه او در دلها کم شد و امرای غور بلوای استیلا یافته در مشیت امور
مملکت بمقتضای رای خود عمل نمودند و کار بجائی رسید که بعضی از آن طایفه اتفاق کردند که ملک حسین را گرفته برادرش ملک باقر را بر سریر سلطنت
نشانند و ملک این معنی را دانسته یارای دفع اهل طغیان نداشت و غوریان روزی باهم قرار دادند که چون ملک سوار شود او را بگیرند و ملک
بهنگام سواری از سکالش آن قوم بد اندیش واقف گشته در آن اثنا نظرش بر جمعی از بادنشینان افتاد که چند سر اسب ببازار آورده بفروختند
غوریان را گفت که این مردم را غارت کنید غوریان بسبب حرص غارت از گرفتن ملک فراموش کرده متعرض اهل بادنشین گشتند و ملک فرصت
غنیمت شمرده بقلعه اسکلچه رفت و در شهور سنه ۷۵۳ رجب وعده که با امیر قزغن کرده بود با پنجاه نفر از معتمدان خویش بماوراء النهر رفت و وقتی که امیر
قزغن با معدودی از نوکران بشکار اشتغال داشت بوی رسید و اسلحه از خود جدا ساخته با دو نفر پیش رفت و سلام کرد امیر قزغن ملک را در
آغوش کشیده لوازم پرسش بجای آورده گفت اگر توفیق رفیق گردد ملک هراة را از منازعان انتزاع نموده بتو سپارم و روز بروز آثار التفات
امیر قزغن درباره ملک حسین بیشتر میشد اما امرای الوس که بطمع ملک با ملک صفائی نداشتند قصد قتل او نمودند و امیر قزغن
بر کید بد اندیشان اطلاع یافته در خلوتی صورت قضیه را با ملک حسین در میان نهاد و فرمود که میترسم که بی اختیار من گزندی بتو رسد صلاح
در آنست که امشب بجانب دیار خود ایلغار نمائی و ملک امیر قزغن را وداع نموده بهنگام شام که نور باصره از مشاهده اجسام عاطل ماند بر اسپی سوار
با دو همراه که همراه داشت سوار شده روی بدار السلطنه هراة آورد و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسیده بی تحاشی بقلعه رفت و بر
سریر سروری نشسته اشارت فرمود تا برادرش را که غوریان بپادشاهی برداشته بودند بگرفتند و در یکی از قلاع محبوس کردند و ملک باقر پس از چند
گاه از حبس نجات یافته بشیراز شتافت و هم بجا بسر میبرد تا وفات یافت **ذکر محاربه ملک حسین با محمد خواجه اپردی**

و تلمش بیک بن عبدالله مولای و بیان کشته شدن آن دو امیر بزخم پیکان عمر فرسای چون بعنایت پادشاه
بخش تعالی شانه و عظم سلطانه ملک معز الدین حسین کرت دیگر در دار السلطنه هرات بر سریر دولت متمکن گشت و بتمهید مواد عدل و
انصاف پرداخته بساط ظلم و اعتساف در نوشت نایره رشک و حسد در کانون درون امیر تلمش که حاکم دهستان بود و محمد خواجه اپردی که در
آن حدود بسر خان حکومت میشد مشتعل یافته رسل و رسایل بیکدیگر فرستادند و بر حرب ملک حسین اتفاق کرده روی بجانب دار السلطنه
هرات نهادند و در آن اوان شیخ محمود نامی که در جبا بدا اقامت داشت لشیده ورزق تلمش بیک را مرید و معتقد خود ساخته بود و تلمش در وقت
توجه بجنگ ملک نزد آن شیخ زراق رفته در باب مهمی که پیش گرفته بود مشورت نمود محمود نامحمود گفت هرگاه تو با ملک در مقام مقاتله آئی
من دوازده هزار مرد سبز پوش از لشکر غیب بامداد تو خواهم فرستاد و آن ترک بی خرد بامید آن مدد مستظهر گشته در ولایت خواف بامیر محمد
خواجه پیوست و برافقت یکدیگر بعضی از قلاع ولایت خواف و باخرز را تسخیر کردند و چون ملک معز الدین حسین از طغیان آن دو افغان خبر یافت با فوجی
از ابطال رجال بمیدان قتال شتافت و چنانچه در روضة الصفا مسطور شده در صحرای [illegible] با امیر تلمش و محمد خواجه بعد از تسویه صفوف پیش از
همه کس تلمش و محمد خواجه شمشیرها کشیدند و در میدان بتاختند بعزم آنکه تا سر ملک را از تن جدا نسازند باز نگردند و چون نزدیک بقلب
سپاه ملک رسیدند از شصت تقدیر دو تیر بر حلق آن دو امیر بی تدبیر خورد چنانچه در ساعت از مرکب عزت بر خاک مذلت افتادند و
هیچکس دیگر را آسیبی نرسید بیت نه خاری بجز آن کس آغشته شد نه یک مور در زیر پی کشته شد ملک معز الدین حسین پای از رکاب شفقتی بدیدن
چهره فتح و ظفر فایز گشته سالما غانما بدار الملک خویش مراجعت فرمود و یکی از شعرا در تاریخ این واقعه این قطعه نظم نمود قطعه بهجرت هفتصد و هفتاد
نه بود ربیع الاول آخر چهارشنبه که شد روز دوشنبه نیمه ماه تلمش با محمد خواجه کشته

ذکر فوت ملک معز الدین حسین کرت

چون ثبات و دوام در عالم محنت فرجام هیچ فردی را از طوایف انام میسر نیست در شهور سنه احدی و سبعین ملک معز الدین حسین کرت را مرضی
روی نمود که دست تدبیر اطبای حاذق بدامان آن نرسید و ملک دل بر امری که لازمه ذات امیر و وزیر و صغیر و کبیر است نهاده ولد ارشد خود
ملک غیاث الدین پیر علی را منصب ولایت عهد داد و پسر خوردتر ملک محمد را که مشهور بامیر خورد بود و در آن زمان بفرمان پدر در سرخس
حکومت مینمود دعا [illegible] دستور معزز داشت و گوش هوش ملک غیاث الدین پیر علی را بدرر نصایح سودمند و مواعظ دلپسند گرانبار گردانید
بیت بده وگفت ملکی چنین را نگاهدار که هست از ملوک جهان یادگار بفرزانگی گردم و داوری در انگشت تو همچو انگشتری تو نیز آنچه آئین
حزم است و رای بجای آر تا دیر مانی بجای و در بیستم ذیقعده سنه مذکوره وفات ملک حسین اتفاق افتاده در جنب مقبره سلطان
غیاث الدین محمد سام پهلوی پدر خویش ملک غیاث الدین مدفون شد بیت تو گفتی که آن شاه والا نژاد خود از مادر دهر هرگز نزاد

ذکر بعضی از مشایخ و افاضل که معاصر بودند با آن ملک عادل از جمله علمای تقوی شعار زبدة المتورعین مولانا نظام
الدین **عبد الرحیم الخوافی** در عصر ملک معز الدین حسین در دار السلطنه هراة اقامت داشت و پیوسته بامر معروف و نهی منکر می‌پرداخت
و سالار اکه در سلک امرای کبار منتظم بود در تقویت و تمشیت امور و مهمات مولوی اهتمام مینمود و ملک حسین نیز آنجناب را حرمت بسیار
مینداشت بلکه [illegible] می پنداشت و مولانا نظام الدین ایمان را که علمای متقدمین و متاخرین بتصدیق تفسیر کرده اند بتسلیم
تعبیر مینمود و بدین سبب او را در هراة پیر تسلیم گویند و در آن باب میان مولانا و خاوند صدر الشریعه بخاری معارضات بوقوع پیوست
و مولانا نظام الدین پیر تسلیم در سنه [illegible] در هراة بنکبه جهاد بست و آن از محدثات ناشسته باقی بود از ثقاة استماع افتاده که در اوایل ایام دولت
ملک معز الدین حسین کرت جمعی کثیر از اتراک غز و دیگر احشام ترک اقامت داشتند و از رعایت احکام شریعت گردن پیچیده نقش ارتکاب
ظلم و ضلال بر لوح خاطر مینگاشتند بنابران مولانا نظام الدین بر کفر ایشان فتوی نوشت و سرور الجماعت برین معنی مطلع شده در شهور سنه
ثمان و ثلثین و سبعمائه بعبارت اجتماعی لشکر بدار السلطنه هراة کشیدند و چون ملک در آن ایام طاقت مقاومت آن سپاه نداشت در
شهر تحصن نمود و مخالفان پیغام فرستادند که غرض ما از اشتعال آتش قتال قتل کسی است که ما را کافر اعتقاد کرده اکنون اگر مردم هراة میخواهند که مال

در باب [illegible]

و جان ایشان در عرصه هلاک نیفتد باید که آن شخص را بیرون فرستند و چون کار بر مولانا باضطرار انجامیده بود فتوی نوشتند که ضرر خاص برای نفع عام
جایز است و در محلی که حضرت مولوی وعظ میگفت آن نوشته را بدستش دادند و مولانا بصورت حال پی برده علی الفور از منبر فرود آمده غسل کرده و جامه پاک
پوشیده از شهر بیرون رفت و در بیرون درب ملک دشمنان او را گرفته کشتند و در خیابان دفن کردند و ترک محاصره هراة کرده روی بمساکن خود نهادند و
دیگری از آنجمله خواجه قطب الدین یحیی بوده و آنجناب جامی الاصل و نیشاپوری المقام است و ابو الفضل کنیت داشت و بوفور علوم ظاهری
و باطنی از سالکان مسالک طریق تقوی و ناظمان مناظم درس و فتوی ممتاز و مستثنی مینمود و خال والد شیخ الاسلامی شیخ شهاب الدین اسمعیل جامی در هراة و
جمال حالش می افزود و بشرف صحبت حضرت عارف محقق حقانی شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره و عمدة الاصفیا شیخ صفی الدین اردبیلی
مشرف گشته و هفت نوبت بطواف حرمین بوده و فاتش در شب یکشنبه بیست و دوم جمادی الآخر سنه اربعین و سبعمائه روی نمود و در بلده فاخره هراة در
بیرون درب فیروزآباد مدفون گشت و دیگری از آنجمله قاضی القضات **قاضی جلال الدین محمود امامی** بود و آنجناب بواسطه عظم شان
و قدم دودمان و کمال زهد و تقوی ملوک کرت تعظیم بسیار مینمودند چنانچه ملک معز الدین حسین کرت هرگاه بجناب قاضی رقعه نوشتی بخط خود
در حاشیه مثنوی مولوی که بنده مجلس دولتخواه حسین کرت و وفات قاضی جلال الدین محمود در سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه روی نمود و دیگری از آنجمله مقبول درگاه
حضرت سبحانی **امیر نصر الله سنجانی** بود و آنجناب از احفاد عظیم الشان رکن الدین محمود شاه سنجان است و در آن ایام طوایف انام باو
ارادت تمام داشتند و پیوسته تخم ارادت و اخلاص آنجناب در زمین دل میکاشتند در روضة الصفا مسطور است که در آن زمان که تلمش
بیک مولای متوجه حرب ملک معز الدین حسین بود چون بخواف رسید جهت دریوزه همت بملازمت امیر نصر الله رفت و در مجلس آنجناب زبان
بلاف و گزاف گشاده این بیت را خواند که بیت هری را بتازیم و تالان کنیم ملک را بگیریم و بالان کنیم امیر ناصر الدین نصر الله را آن
واهیه ناخوش آمده فرمود که ای غوری کافر کیش را میگوئی و این بیت بر زبان راند بیت شهری که در آن تخته تلمش باشد وای گر در آن شهر چه شورش
باشد و تلمش از سخن امیر برآمده خواست که متعرض آنجناب گردد و نوابش مانع آمد چون از مجلس بیرون رفت گفت این مرد [illegible] است
که خلق را گمراه میسازد و این معنی بردی مبارک نیامده چنانچه نوشته شد در آن جنگ بقتل رسید **خواجه معین الدین محمد جامی** نسب
سامی آن قدوه اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلامی بچهار واسطه بآنحضرت میرسد برین موجب که معین الدین محمد بن شمس الدین مطهر بن شهاب الدین
اسمعیل بن قطب الدین محمد بن شمس الدین مطهر بن شیخ الاسلام ابو نصر معین الحق والدین احمد الجامی النامقی قدس سره و والده آنجناب صبیه
ملک شمس الدین محمد کهین بن ملک شمس الدین محمد بن ابی بکر کرت بوده و خواجه معین الدین از جمله اعاظم مشایخ و اکابر علمای خراسان بوفور فضل و
کمال و ازدیاد جاه و جلال و علو همت و شمول لطف و مکرمت امتیاز فراوان داشت و علما و اکابر و اشراف بوده بقلم سخاوت نقش بر الواح جان
بر الواح خاطر طوایف انسان مینگاشت در مصاحبت خال خود ملک غیاث الدین بگذاردن حج اسلام و طواف روضه نبویه علیه الصلوة والسلام
فایز گشت و منشآت نظم و نثرش بفصاحت و بلاغت از منظومات و منثورات افاضل سخندان در گذشت فوت آنحضرت در ولایت جام در شهور سنه
هفتصد و هشتاد و سه واقع بود مدفنش متصل بقبر مطهر حضرت شیخ الاسلامی روی نمود از منظومات آن بزرگ فرخنده صفات این رباعی مشهور است
رباعی از باد صبا دلم چو بوی تو گرفت بگذاشت مرا و جستجوی تو گرفت اکنون ز من خسته نمی آرد یاد بوی تو گرفته بود خوی تو گرفت
از خواجه معین الدین سه پسر فضیلت قرین یادگار ماند و بزرگترین ایشان بحسب سن و کسب فضایل و کمالات **خواجه ضیاء الدین یوسف** است
و مادر آنجناب دختر ملک غیاث الدین محمد است که خال پدر صاحب کمالش بود و خواجه یوسف در درس علامه تفتازانی باکتساب کمالات
انسانی فایز گشت و بواسطه تبحر در علوم معقول و منقول علو شانش از امثال و اقران در گذشت انتقال آنجناب در شهور سنه سبع و ستین و سبعمائه
بواسطه نامساعدی فلک بر تبریز در دار الملک تبریز روی نمود و نعش مطهرش را از آن دیار بتربت مقدسه جام آورده در برابر سر جد عالی گهرش
بخاک سپردند و روح شریفش [illegible] کلمات کلام و اطعام فقرا و انعام شاد گردانیدند و از جمله شعرای آن زمان **امیر فخر الدین محمود مستوفی** است که [illegible]
و مقطعات بلاغت آیاتش بر الواح ضمایر اکابر و اصاغر مسطور است این بیت در وقت توجه امیر مسعود سربدار و شیخ حسن جوری بجنگ ملک معز الدین

و در کازرگاه مدفون گشته

حسین با ایشان مرافقت نمود و بدست لشکر هراة گرفتار گشته چون او را پیش ملک بردند منظور نظر تربیت گردانید و بنابر آنکه دیوان ابن یمین
در آن مصاف تلف گشته بود قطعه در آن باب گفته بذیل مدح ملک معز الدین حسین ساخت این پنج بیت از آن قطعه است قطعه

گر بدستان بستد از دستم فلک دیوان من ۔ شکر ایزد را که او میساخت دیوان با منست
ور ربود از من زمانه سلک در شاهوار ۔ زان چه غم دارم که طبع گوهر افشان با منست
ور ز شاخ گلبن فضلم گلی بر باد داد ۔ گلشن پر لاله و نسرین و ریحان با منست
ور تهی شد کیسه از لؤلؤ لالای من ۔ پر ز گوهر خاطری چون بحر عمان با منست
بی عنایت گر بود کردون دون با من چه باک ۔ چون عنایتهای شاهنشاه ایران با منست

امامی هروی از نادره خوان ملوک کرتست در علم فصاحت و بلاغت از بی نظیران زمان خود بوده بزرگواری او
بمرتبه ایست که او را در برابر شیخ سعدی در آورده بلکه ترجیح نموده اند خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان و ملک معین الدین محمد پروانه رومی و
مولانا نور الدین رصدی و ملک افتخار الدین قزوینی این استفسار از مجد الدین همگر نموده و ملک پروانه گفته ای شمع فارس مجد ملت و دین
میکند پروانه روم مولانا نور الدین رصدی با شاگردان تو بستند حاضر ... صاحب روم صاحب دیوان جود و دولت
حضرتت را هست لازم دعاگو صاحب دیوان مرز و روم ملک افتخار ز اشعار تو و سعدی امامی کدامین برپسندند اندرین بوم تو کن تفضیل آن
چو ملک الصاف بود در دست تو چون مهره موم ۔ جواب خواجه مجد همگر با گرچه من طوطی خوش نغمه ام بر شکر گفتهای سعدی نگسیم در شیوه شاعری
با جمله امیر ۔ هرگز من و سعدی با امامی نرسیم

ذکر سلطنت ملک غیاث الدین پیر علی و منازعت او با برادرش ملک پیر محمد و بیان نهایت کار ملوک کرت و اختتام جزو ثانی ازین مجلد

ملک غیاث الدین پیر علی بعد از فوت ملک
معز الدین حسین بر سریر سلطنت نشسته خطهٔ سرخس را بموجب وصیت پدر برادر خورد تر ملک پیر محمد مسلم داشت و چند گاه مشرب عذب موافقت
میان اخوین از خاشاک منازعت صافی بود و آخر الامر ملک پیر محمد بنابر اغوا اهل فساد و سبب بملک غیاث الدین پیر علی در مقام عناد آمده
نام او را از خطبه بیفکند چون این خبر بهراة رسید ملک غیاث الدین با سپاهی جلادت آیین بصوب سرخس نهضت فرمود و ملک پیر محمد اسباب
حصارداری مرتب داشته در قلعه متحصن شد و ملک غیاث الدین بمحاصره برادر مشغولی کرده یکبار لشکر روی دست به بیداد برآورده شدت
سرما بمرتبهٔ رسید که آفتاب جهان بتر گسید لاجرم ملک غیاث الدین پیر علی بهراة مراجعت کرده مصلحان در میان آمدند و بین الجانبین کار بآشتی انجامید
ملک پیر محمد از سرخس بیرون رفته پیش برادر بزرگتر سر خدمت فرود آورد و هر یک بمقام خود بازگشتند و چون در زمان سلطنت ملک غیاث الدین
پیر علی خواجه مؤید سبزواری قوی گشته شعار مذهب شیعه آشکارا ظاهر گردانید فقهای حنفی فتوی نوشته بعرض ملک غیاث الدین رسانیدند که دفع شیعه
بر ملک اسلام واجبست و بان واسطه ملک چند سال متعاقب لشکر به نیشابور که در تصرف کسان خواجه علی مؤید بود کشیده از مراسم قتل
و غارت و تخریب شهر و ولایت دقیقه نامرعی نگذاشت و در کرت سیم در ویرانی نیشابور مبالغه نمود و خلایق مسلمانان را جلا داده با خاک برابر
هموار کرده درختان صد ساله را از بیخ برکند و کاریزها را انباشت عجب آنکه این حرکات از فقهای آن زمان که ملک غیاث الدین بفتوی ایشان متعرض
خواجه علی مؤید بود دیده نامشروع نمی نمود در مطلع سعدین مذکور است که در آن ایام که ملک غیاث الدین در خارج نیشابور نشسته با مثال این امور
ناهنجار حکم میفرمود روزی از اهل سادات نیشابور شخصی نظرش در آمد او را پیش طلبید و گفت ای مردک بنابر مسلمانی بر چند خبر است آن شخص جواب داد
که بمذهب ملک بر سه چیز علامت مسلمانان چرانیدن و کاریز انباشتن و درخت انداختن ملک غیاث الدین از استماع این سخن منفعل گشته مراجعت
نمود اما در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمائه نوبت دیگر لشکر بدان جانب کشیده درین کرت او را فتح نیشابور دست داد و زمام حکومت آن خطه
در قبضهٔ اقتدار اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی نهاد و در سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه ایلچی از حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بهراة رسیده از زبان آنحضرت
ملک غیاث الدین را گفت که چون میان ما و پدر تو طریقه دوستی مرعی بود حالا مناسب چنانست که مودت زیادت کرده و بیگانگی بیگانگی
پیوندد ملک جواب داد که من در مقام اخلاص خدام آنحضرت راسخ قدم دارم امیدوارم که فرزند پیر محمد را بفرزندی قبول فرمایند تا موجب سرافرازی
شود و چون این پیغام بصاحبقران گردون غلام رسید خواهرزاده خود سونج قتلغ آغا را دختر شیرین بیگ آغا نامزد ملکزاده کرده در

دو شهور سنه ... ملک پیر محمد بماوراء النهر شتافته امیر تیمور گورکان او را منظور نظر عواطف و مراحم ساخت و چند گاه در اردو نگاه داشته با نعام
اسپان رهوار و افسر زرنگار و کمر مرصع و خلعت طلادوز مفتخر و سرافراز گردانید و در وقت معاودت از ارزانی فرمود سونج قتلغ آغا را با تجمل
وزینتی که گردون پیر مانند آن ندیده بود متعاقب بخراسان فرستاد و ملک غیاث الدین پیر علی از کنار جوی نو تا چهار سوق درون شهر
چهار طاقها برافراخته چند روز بتمهید بساط جشن و سور پرداخت و امیر داود و امیر مؤید ارلات را که مصحوب مهد علیا آمده بودند خدمات
شائسته کرده خوشدل و مسرور اجازت مراجعت داد و در سنه ۷۸۲ که صاحبقران گیتی ستان بهمت عالی نهمت بر فتح ولایات خراسان گماشت
سیلاب رعب و هراس اساس اخلاص ملک غیاث الدین پیر علی را اندراس داده بملازمت موکب همایون مبادرت نمود و حضرت صاحبقران
با سپاه بیقیاس ظاهر بلده فاخره هراة را مضرب سرادقات سلطنت و استقلال ساخته ملک سه چهار روز بمدافعه پرداخت چون دانست
که لشکر ظفر اثر آن بلده را قهراً مسخر خواهند گردانید در ماه محرم الحرام سنه ۷۸۳ ببهای تفرج و تماشا از شهر بیرون خرامیده و در باغ زاغان بعز
دستبوس فایز شده بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت و چند روز ملازم درگاه عالمپناه بود در وقتی که اعلام ظفر اعلام بصوب سمرقند
معاودت نمود نوبت دیگر ایالت هراة بوی مفوض گشت و در سنه اربع و ثمانین و سبعمائه که بار دیگر صاحبقران سرافراز از ایران ...
بموران شتافت بشرف عرض رسید که در غیبت موکب همایون حرکات نالایق از ملک غیاث الدین پیر علی صدور یافته بنابر آن در وقت
معاودت امیر کوه سیرک که تو ... را بدار و ملکی هراة تعیین کرد و ملک غیاث الدین پیر علی را با اولاد و اقربا مقید ساخت و همراه خود بماوراء
النهر برد و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه بنابر سببی که در ضمن وقایع حضرت صاحبقران تبیین خواهد گشت دست قضا اوراق نامهٔ حیات
ملک غیاث الدین پیر علی و سایر اولاد او بی بکر کرت را که در سمرقند در بند بودند در نوشت آری سلطنت ابد و ملک مخلد خاصهٔ مالک
الملک علی الاطلاق است تعالی و تقدس و ثبات حیات و زندگانی و بقاء اعزاز جاودانی مخصوص بحضرت کبریای سبحانی است و بس
کارپردازان قضا هر روز لوای اجلال بر درگاه پادشاهی منصوب میگردانند و خطبا بتقدیر ایزد تعالی هر هفته بر منبر نه پایه گردون خطبهٔ
استقلال بنام کشوری کیری میخوانند بیت صدای خطبه درین گنبد است هر هفته ۔ بنام شاه دگر گوش کن چو داری هوش والله الحمد والمنه
که بتایید احدی و توفیق سرمدی جزو ثانی از مجلد ثالث باتمام رسید و فارس واسطی نژاد خامهٔ عنان بیان بصوب وقایع ایام دولت
امیر تیمور گورکان معطوف گردانید

نظم

چون قلم خوش رقم مشک سای	گشت درین جزو بلاغت فزای	کرد باقدام بصیرت سلوک
در رهٔ اخبار و حدیث ملوک	قصهٔ ایشان بنهایان رساند	رخش سوی ذکر قرخان دواند
تا شود این نامه بزودی تمام	در نظر آصف جم احتشام	سرور دین پرور عالی گهر
از شرف فضل و هنر بهره ور	در شب افروز دل عادلش	ابر در بار کف باذلش
طبع منیرش بود آئینه سان	عکس پذیر صور بیکران	لیک در آئینه بچشم خرد
هست نمایان صور نیک و بد	هست در آئینهٔ طبعش پدید	خوب صور نیک بخت سعید
چون زکرم مرجع اهل و فاست	اسم شریفش لقب مصطفی است	ای ز شرف سرور اهل سخن
واقف اسرار جهان کهن	خامهٔ نیکو روش نکته دان	کرد درین نظم چو نامت بیان
هرکه درین جزو همایون اثر	عز و عاملیت نویسد دگر	تاز قلم نامه مزین شود
تا سخن از خامه مبین شود	نامه از باب فضیلت تمام	نامور از نام تو بادا مدام
کوکب اقبال تو تابنده باد	دولت و اقبال تو پاینده باد	تمام شد جزو دوم از جلد سیم حبیب السیر

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو سیم از مجلد ثالث در ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و بیان شمهٔ از وقایع اقبال اولاد و احفاد آن پادشاه گیتی ستان تا این زمان

ای نام تو زیب نامهٔ فتح و ظفر وی ذکر تو عنوان سخن را زیور هرگز نشود کسی بافسر سرور تا دست عنایتت نیاید بر سر حمد اکثیر امبارک کا ملک الملک القدوس السلام و صلوة وافرة کاملة علی المبعوث خیر الانام ای فرق نور آتاج بعمرکت زیور وی خیل ترا افسر دولت بر سر بگشاده زبان منعت تو نوع بشر بربسته کمر بخدمتت هفت اختر و تحیة طیبة شاملة علی آله البررة الکرام سیما الامام الهمام سلطان اولیاء العظام شاه ولی سید اشراف سلف و امام دین جامع اسباب شرف دری که جواد بنود در سپهر صدف بحقی امیر نحل و سلطان نجف سلام الله المهیمن العلام علیه و علیهم الی یوم القیام اما بعد بر ضمایر سالکان مسالک عقول و اذهان و خواطر سالکان مسالک فضل و عرفان در نقاب ارتیاب مستور نخواهد بود که طایفهٔ از شه سواران مضمار انشا و بلاغت و سرداران مملکت انشا و براعت که در ملک سخن رانی صاحبقرانی نموده اند و بنیرهٔ خطی قلم اقلیم نکته دانی گشوده جواد خوشخرام خامه در میدان بیان احوال خسرو گیتی ستان امیر تیمور گورکان جولان داده اند با مال فضایل جواهر زواهر آن بدایع وقایع با حسن عبارات بر معرض عرض نهاده و الحق آن صحایف لطایف نگار و مشاهد غرایب آثار در رقت معانی و سلاست الفاظ بمرتبهٔ ایست که نوا سازان چمن املا و نغمه پردازان گلشن انشا اعتراف دارند که تا خامهٔ تیر و دبیر بر صحیفهٔ زرافشان مهر منیر حالات کائنات تحریر مینماید و دست تقدیر صنایع قدیر اوراق لاجوردی سپهر مشتری بنقوش کواکب ثواقب می آراید در هیچ عهد اجزاء تالیف امثال آن جلوهٔ شکلین بزینت نخشیده اند و در هیچ زمان چنان عرایس تصنیف التحسین بحلی عبیر آگین تزئین نگردانیده سیما کتاب ظفرنامه که عبارات دلپسندش چون وصال دلبران ماه سیما فرح افزا آمده و استعارات مشکین مانند عتاب نوش لبان حور لقا دلگشا گشته سلاست الفاظش رشک سلسلهٔ زلف خسرو پرویز و عذوبت معانیش چون کرشمهٔ شیرین شور انگیز سوادش که بحقیقت کحل الجواهر معانیست بر بیاض دیده جای توان داد و بیاضش که بی تکلف غرهٔ صبح شادمانی است بر سواد بیاض چشم جهان بین توان نهاد

مثنوی سوادش نوربخش دیدهٔ حور بیاضش چون رخ خورشید پر نور جهان افروز چون روز جوانی نشاط افزا چو زلف زندگانی

نثرش دلاویز چو لعل لبان نظمش شکرریز حروفش منتظم چون عقد گوهر عروسان سخن را گشته زیور بنابرین مقدمه مناسب آن بود و اولی چنان مینمود که این حقیر قلیل البضاعة و حقیر عدیم الاستطاعة در مقام تحریر احوال صاحبقران جهانگیر در نیاید و مطالعهٔ تاریخ وقایع آنحضرت را بآن کتاب

افادت مآب حواله نماید زیرا که بهادهٔ پرتو آفتاب فروغ مزید و بهیچ عاقل فخرالدهر را برتر بر مکنون نهفته نقد مغشوش در جنب طلا تمام عیار رواج پذیرد و جاه جلوه گنج زر در صراف عقل و اهم ناسره و بر کمر دوجیب چه دستان سرایم من بوالهوس که با عندلیبان شوم هم نفس اما تا سلک سخن از یکدیگر انفصال نیابد و انوار بدایع اخبار صاحبقران کامکار برین اوراق بتلطف الهی واثق بوده و بفیض فضل نامتناهی اعتماد نموده طایر همت بر هوا داد این حکایات پرواز داد و درین روایات راحت بالفاظ بلیغ روح پرور که هر سطرش بود چون عقد گوهر بر صفحهٔ عرض نهاده جهت فیض روح القدس را مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد و چون تفصیل تمامی احوال که در ظفرنامه مسطور است بعضی اطناب و املال بود اختصار بر تبیین مجملی از کلیات وقایع سزاوار نمود و التوفیق من الله الودود و بیده ازمة المراد و المقصود گفتار در ذکر نسب صاحبقران جمشید وش و بیان ولادت با سعادتش در شهر دلکش کش هرچند که بسبب شرف نفس و کرم ذات و وفور حشمت و علو همت صاحبقران را فخر کمست از شرح فضایل آبا کرام و نشر مناقب اجداد عظام استعلای تمام دارد اما چون بمقتضای آیت کریمه و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا امرا مغول پیوسته سلسله نسب آبا و اجداد را محفوظ داشته با ولاد و احفاد تعلیم میکرده و در بطون اوراق و متون دفاتر در قلم آورده معروض میشود که نسب صاحبقران عالی حسب امیر تیمور گورکان با تمور خان عالیشان برین منوال مسطور گردانیده اند که قطب السلطنة و الخلافة امیر تیمور گورکان بن امیر ترغای بن امیر برگل بن ایلنگیر نویان بن امیر ایجل بن قراچار نویان بن امیر سوغوچیچن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغر خان بن قیدو خان بن دوتومنین خان بن بوقا خان بن بوذنجر قاآن بن آلانقوا و چنانچه در جزو اول ازین مجلد مرقوم قلم صحت رقم گشت آلانقوا از نسل قیان بیافث بن نوح علیه السلام می پیوست و چون شمهٔ از حالات امیر ایلنگیر و آبا و اجداد او در ضمن وقایع خانان ترکستان و چنگیزخانیان سمت ادا میکرد و تکرار آن مبادرت نمینماید و مرقوم میشود که امیر برگل عافیت طلب بوده باختیار خویش از سرداری سپاه تقاعد نمود جهت بغیر از حدود و نواحی کش نگردانیده مکان دیگر جای خوش و به نسیم عنایت خداوند جزو و کل امیر برگل را در چمن وجود دو گل شکفت امیر ترغای و امیر جیته و امیر ترغای که پدر صاحبقران کشورگشاست جهت جهان کرم بود و بحر سخا نکوکار و دین دار و فرخ لقا و همواره بمجلس شریف شیخ بزرگوار شمس الدین کلار تشریف میبرد و بسبب بسیار صلحا و فقرا طریقهٔ اخلاص و ارادت بجای می آورد مثنوی نشستی با اهل عبادت همه سرانجام کارش سعادت همه فروغ مهرش بر چرخ کبود همین بجز ابش آمد فرود و در سنهٔ ست و ثلثین و سبعمایه که سلطان ابوسعید بهادرخان فوت شده زمان اقبال و اوان استقلال سلاطین چنگیزی در مملکت ایران بنهایت رسید بر طبق کلام معجز نظام ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها امیر تیمور گورکان در ولایت توران از تکینه خاتون که بآیین شریعت غرا در حبالهٔ امیر ترغای بسر میبرد متولد گردید چه در ربیع الاول سال مذکور وفات پادشاه سعید سلطان ابوسعید واقع بود و در شب پنجم شعبان همین سال حضرت صاحبقران در رقبهٔ لقصر اکش قدم وجود نهاد جهت یکی گر رود دیگر آید بجای جهان را نمانند بی کدخدای و از طلوع آن نیر سعادت پرتو میمنت خواب قاچولی بهادر و تعبیر که بتومنه خان کرده بود بوضوح انجامید چنانچه کیفیت این حکایت در جزو اول ازین مجلد مسطور گردیده و چون خبیثان بروانه و جعلناکم خلائف فی الارض پروانچهٔ رحمتنا من نشاء منشور دولت آن مولود عاقبت محمود را بطغرای عز انا جعلناک خلیفة فی الارض موشح گردانیده بودند هم از اوایل ایام صبا و مبادی اوان نشو و نما از ریاض محاسن اطوارش شمیم سلطنت و جهانداری چون نکهت ریاحین از نسیم بهاری میدمید و از مجاری لطایف گفتارش فروغ ابهت و کامکاری همچو شعشعهٔ برق از سحاب آذاری مییافت مثنوی بلی در تحریر جبین سپهر عیان بود نور اقبال مهر دمد چون نهالی بطرف چمن شود ظاهر از صورتش بی سخن که روزی ببار آورد کام دل شود حاصل از بارش آرام دل و حضرت صاحبقرانی در عنفوان اوان جوانی همواره باسپ تاختن و صید انداختن مایل و مشغوف بود و باموختن رسوم رزم و پیکار توجه مینمود تا از زمانی که بر سریر سلطنت عروج فرمود چنانچه بر سبیل اجمال و تفصیل در سلک تحریر انتظام خواهد یافت ان شاء الله تعالی ذکر شمهٔ از سیر ستودهٔ صاحبقران کامکار و بیان تاریخ تسخیر بعضی از بلاد و امصار صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان در ایام شباب حزم و دلخوش در بلدهٔ کش که آنرا شهر سبز گویند روزگار بهمایون آثار میگذرانید و در مصاحبت بعضی از امرای برلاس که قرابتان آنحضرت بودند روزی بشب و شبی بروز میرسانید و در آن اثنا نوبتی با بسته چهار کس از خویشان عالیشان بمجلس شریف شیخ شمس الدین کلار تشریف برده و در آن روز شیخ سر در جیب

برآورده گفت که امروز در صحبت ما کسی است که برتبهٔ بلند پادشاهی خواهد رسید [illegible] از امرا حاضر که بوفور شوکت و مکنت مغرور بودند بخاطر
گذشت که مسعود [illegible] سلطنت مرا دست خواهد داد اما از ضمیر صواب نمای صاحبقران سعادت قران خطور نمود که با وجود این نوئینان عظیم الشان [illegible]
جمعیت اسباب [illegible] این دولت در نظر من چگونه جلوه گر آید و جناب شیخ نوبت دیگر آغاز سخن کرده فرمود که در آن زمان که [illegible] خلیفهٔ اعظم یعنی حضرت
آدم [illegible] کردن [illegible] عنایت قادر کن فیکون مضمون همایون انی جاعل فی الارض خلیفة [illegible] عالم
علوی [illegible] رسید [illegible] حرز الضعاف داشتند با خود [illegible] طینت جناب خلافت مآب ایشان خواهند بود [illegible]
[illegible] آتش و باد و آب صعود نموده آتش [illegible] کانون [illegible] در باب ترجیح و تفضیل خویش باقامت دلایل [illegible]
[illegible] زبان [illegible] و ابواب معارضه و نزاع بر روی یکدیگر باز کردند اما خاک پاک آدم دم از حلم و فروتنی زده با خود گفت [illegible]
[illegible] که گوید با وجود هستی این سرافرازی مرا کی دست دهد و با این همه [illegible] خلیفهٔ پروردگار چگونه صورت بندد [illegible]
[illegible] صانع افلاک افتاده بر طبق حدیث من تواضع لله رفعه الله آدم علیه السلام از وی مخلوق شد بیت خاک شو خاک تا
[illegible] خاک هست مظهر کل اکنون در مجلس ما [illegible] امروز دم از فقر و مسکنت زند [illegible] خواهد گشت قطعه چون خاک
[illegible] تا چون [illegible] جاری رسد چون آب [illegible] تا همچو آتش از جهان برتری رسد امیر
صاحبقران از استماع این سخنان [illegible] که کوکب جاه و جلالش از برج شرف و اقبال طلوع خواهد نمود [illegible] تمام [illegible]
مقدمات جهانگیری مشغولی فرمود و بعنایت الهی و عاطفت شهنشاهی در طلب [illegible] جولان داد [illegible] مطلوب [illegible]
[illegible] تحصیل [illegible] سالک طریق گردید [illegible] دولت و اقبال [illegible]
[illegible] لشکری [illegible] حوادث [illegible] عالم آرایش [illegible] چهار [illegible]
[illegible] وقایع [illegible] آفتاب ظفر [illegible] مراد [illegible]
[illegible] عالمی [illegible] کار لاجرم [illegible] سپاهی [illegible] بسیار [illegible] حضرت
[illegible] سلاطین [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] لشکری [illegible] جهان [illegible]
[illegible] سادات و اکابر و اتفاق اعیان نوئینان [illegible] الاسلام [illegible]
[illegible] قدرت قادر کن فیکون [illegible] ربع مسکون [illegible] الارض [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] مغرب [illegible]
[illegible] ولایات شرق و غرب [illegible] معدوم و ناپدید ساخت بیت چو خورشید [illegible] ستاره
[illegible] اقبال [illegible] لشکر [illegible] دولت [illegible]
[illegible] فیروزی و ظفر [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] مفتوح و مسخر گردانید و از هر مملکت که تحت تصرفش درآمد علما و فضلا [illegible]
[illegible] ماوراءالنهر رسانید و حضرت صاحبقرانی بعد از جلوس بر مسند کامرانی [illegible] مغولستان
[illegible] پرداخت و چون [illegible] ممالک [illegible] مخالفان [illegible] ساخت [illegible] و ثمانین و سبعمائه
[illegible] تمامی بلدان خراسان مسخر گردانید و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه لشکر بسیستان [illegible]
[illegible] ممالک [illegible] گردانید و در سنه ست و ثمانین و سبعمائه [illegible] اقبال را افراشت و
[illegible] و ثمانین و سبعمائه بعراق و فارس و آذربایجان رفته [illegible] چون از آن سفر که بیورش سه ساله مشهور است

مشهور است بازگشت بجانب دشت قبچاق شتافته در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه [illegible] در موضع قندرجه با توقتمش خان حرب کرده او را منهزم گردانید و
در الوس جوجی خان مراسم قتل و غارت و اسر و تاراج بجای آورد و در منتصف رجب سنه [illegible] بعزم یورش پنجساله توجه فرمود و در ایران رایت نصرت
برافراخت و درین سفر مهم حکام مازندران و آل مظفر و سایر ولات عراقین و دیاربکر را [illegible] ساخت و در جمادی الاولی سنه [illegible]
دشت قبچاق خرامید و بار دیگر با توقتمش خان مقاتله نموده او را مستاصل گردانید و در اوایل بهار [illegible] آذربایجان بازگشته [illegible]
[illegible] سمرقند شتافته در سنه [illegible] ولایات خراسان را با میرزاده شاهرخ [illegible] غزا و جهاد فرموده لشکر
[illegible] و در روز [illegible] ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمائه [illegible] آنحضرت و حکام [illegible] سلطان محمود خان
عظیم بوقوع انجامید و نسیم فتح و فیروزی [illegible] معطوف داشته در روز [illegible] شعبان در ضمان [illegible]
رحیم رحمان در دارالسلطنه سمرقند نزول اجلال نمود و در هشتم محرم سنه اثنی و ثمانمائه بعزم یورش هفت ساله پای مبارک در رکاب [illegible]
[illegible] از توران بایران توجه فرمود و در اواسط جمادی الاولی سنه ثلث و ثمانمائه در ظاهر دمشق با پادشاه مصر ملک فرج مقاتله کرده او را منهزم [illegible]
و تمامی بلاد شام را در حیز تسخیر کشیده از دمشق بصوب بغداد خرامید و [illegible] از فرج نامی که از گماشتهٔ سلطان احمد جلایر بود [illegible]
[illegible] بقتل عام فرمان فرمود و آن پادشاه بهرام قهر بعد از تخریب شهر بایران و آذربایجان شتافته در [illegible] رجب سنه اربع و ثمانمائه بعزم [illegible]
روم ایلدرم بایزید متوجه آن مملکت گردید و در روز جمعه نوزدهم ذی حجه سنه مذکوره در نواحی انگوریه میان آنحضرت و قیصر مقابله و مقاتله دست داده
لشکر سمرقند [illegible] روم را منهزم گردانیده قیصر اسیر [illegible] منظور نظر عاطفت صاحبقران عالی گهر گشت [illegible]
[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible] حکومت روم را [illegible] ایلدرم بایزید [illegible]
[illegible] ماه شعبان سنه خمس و ثمانمائه ایلدرم بایزید وفات یافت و حضرت صاحبقران آن مملکت را [illegible]
[illegible] آذربایجان [illegible] و در سنه ست و ثمانمائه بطرف گرجستان رفته بسیاری از قلاع و بلاد کافران را [illegible] بگرفت [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] قبول نموده [illegible] و در اوایل فصل بهار [illegible] خویش [illegible]
[illegible] صاحبقران [illegible] بصوب سمرقند فردوس مانند معطوف ساخته در محرم سنه سبع و ثمانمائه آن بلده را [illegible] مشرف گردانید
[illegible] صاحبقران باستقلال در مدت سی و شش سال از سرحد ختا تا اقصای شام و از اقصای هند تا ناحیهٔ فرنگ با وجود چندین سلاطین
[illegible] و جبابره [illegible] آفاق [illegible] خویش کرد
[illegible] بالت نهاد [illegible] اقصای شام [illegible] ربع مسکون تمام [illegible]
[illegible] سلاطین ایران و توران [illegible] بزرگان چین [illegible] بالطاف او سرافراز آمدند [illegible]
صاحبقرانی در ایام سلطنت و کامرانی در تمشیت امور دیوانی و تحصیل وجوه سلطانی قاعده [illegible] وزرا [illegible]
را ممنوع گردانید و بهنگام حدوث وقایع و نزول حوادث و توجه اسفار و عزیمت کارزار با امرا و ارکان دولت و نوئینان و اعیان حضرت
[illegible] و شاورهم فی الامر [illegible] مشورت بتقدیم میرسانید اما در اکثر اوقات بنا بر سرانجام مهمات [illegible] رای صواب نمای خود [illegible]
[illegible] متوکل علی الله بر لوح خاطر گماشته عنان [illegible] بصوب صواب [illegible] در تعظیم سادات و علما و تکریم فضلا و [illegible]
اهتمام تمام مینمود و در تقویت ارکان دین مبین و اظهار شعار شرع متین [illegible] مثنوی چو بنشست بر مسند سروری برافراخت
اعلام دین پروری [illegible] بتعظیم سادات کوشش نمود [illegible] انعام و اکرام ایشان [illegible] کرم کرد با اهل فضل و هنر [illegible]
[illegible] همواره زمره از آن طبقهٔ عالی گهر در [illegible] علوم دینی پرداخته در تفتیش و تحقیق مسائل [illegible] اهتمام بجای
می آوردند بیت [illegible] و آن پادشاه [illegible] و [illegible] جهت
ارباب عمایم و افاضل مقرر ساخت و در باب وصول مواجب و اقطاعات امرا و صدور و وزرا [illegible] رایت اهتمام برافراخت

و در تعمیر مدارس و خوانق و رابطه و مساجد غایت سعی و جهد بتقدیم رسانید و قری معموره و مستغلات موفوره از خالص اموال خویش بر بقاع خیر و ابواب البر
وقف گردانید غایت و نهایت سیاستش مرتبه بود که اگر در آن ایام خجسته فرجام ضعیفه طشتی پر زر بر سر نهاده از مشرق بمغرب رفتی هیچکس را زهره و یارای
نبودی که سر راه بر وی گرفتی بنا بر آن تجار بکار و سوداگران بهر بلاد و دیار نفایس اقمشه و امتعه نزاید و در بار با قطار امصار بردندی و مرابحه بسیار بردندی
و معاملهٔ ایشان ترتیب پذیرفتی بیت هیچ دیده ای بکشاینه از معدلتش مهر فلک قاف تا قاف جهان خشت زر افشان زر بسر و امیر صاحبقران
را بلعب شطرنج شغفی تمام بود و در آن فن غایت مهارت ظاهر میشمود و هر ملکی را که فتح میفرمود بخت شطرنجی میطلبید و مهره آن صنعت را مشمول انعام
و احسان میگردانید و در مجلسی که بنفس نفیس آن لعب مشغولی میفرمود شطرنجیان دیگر نیز بآن امر پرداخته از بازی ایشان هم واقف بود قطعه زنای [illegible]
علم و درس تنزیل که باشد مغز انسان را کمالی زمانی نرد و شطرنج و حکایات که باشد شخص را دفع ملالی خدا حیث آنکه ذات همیشه ایش نگردد
هرگز از حالی بحالی و چون هر کمالی را زوالی مقدر است و هر بهاری را خزانی مقرر در شب چهارشنبه هفدهم ماه شعبان سنه سبع و ثمانمائه صاحبقران کامکار
از زار بجوار مغفرت خداوند غفار انتقال فرمود اوقات زندگانی آن مهر سپهر کامرانی هفتاد و یکسال و ایام سلطنتش باستقلال سی و شش سال بود و بر
سلطان تیمور آنکه مثل او شاه نبود در هفتصد و سی و شش آمد بوجود در هفتصد و هفتاد و یکی کرد خروج در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود مولانا قطب الدین
قرمی و مولانا عبید الله در ایام دولت آن پادشاه جمجاه لواء صدارت و تولیت اوقاف می افراشتند خواجه محمود و خواجه یحیی سمنانی و خواجه
مسعود سمنانی و جلال الاسلام و خواجه علی سمنانی و خواجه سیف الدین تونی در سلک وزراء صاحبقرانی انتظام داشتند و چون خامه مشکین علامه بر سبیل
اجمال شمه از حال صاحبقران ستوده خصال در سلک تحریر کشید موجب التزامی که درین تصنیف کرده شد عنان بیان بصوب تفصیل کلیات حالات
معطوف گردانید و من الله الاعانة و التوفیق انه هو القادر علی ما یشاء بالتحقیق **گفتار در بیان بعضی از حالات صاحبقران مظفر لوا
از وقت ظهور تا زمان اتفاق با امیر حسین بن امیر مسلا** ناقلان اعلام سخن و ناظمان اخبار نو و کهن آورده اند که بعد از
شهادت امیر قزغن امیرزاده عبد الله بن امیر قزغن هرج و مرج باحوال بلاد ترکستان و ماوراء النهر و توابع آن راه یافت و در هر شهری متغلبی شاهباز همت در هوای
استقلال پرواز داده در هر خطه متهوری بهوس و نشاط پرداخت و امیر حاجی برلاس که از اولاد [illegible] قراچار نویان بود در شهر کش لوای ایالت
برافراخت و امیر بایزید جلایر در خجند بر مسند فرمانفرمائی نشست و اولجایتو سلدوز در قبة الاسلام بلخ دل بر وصال عروس مملکت بست محمد خواجه
اپردی در شبرغان خود را حاکم مطلق العنان خیال کرد و شاه بدخشان در آن کوهستان کمر استقلال بر میان بسته سر بدیگری فرود نیاورد و امیر حسین بن امیر مسلا
بن امیر قزغن و امیر خضر یسوری در حدود حصار شادمان لشکری جمع آورده و هر لحظه تاخت بولایتی برده خرابی میکردند چون این اخبار بسمع تغلق تیمور خان
بن ایمل خواجه بن دوا خان که در الوس جغتای جته پادشاه بود رسید در شهور سنه احدی و ستین و سبعمائه عنان عزیمت بطرف سمرقند معطوف گردانید
بعد از وصول بمنزل جاناق بلاق که نزدیک آب خجند است الغ توقتمور و حاجی بیک ارکنوتی و بیکیچک را با فوجی از سپاه مغول ایلغار ساخت چون این
طایفه از آب خجند بگذشتند امیر بایزید جلایر با تیغ خلاف در غلاف کرده با ایشان ملحق گشت و باتفاق روی بشهر سبز نهادند امیر حاجی برلاس
از بیم [illegible] بصوب خراسان توجه نمود و امیر تیمور گورکان تا کنار آب مویه با امیر حاجی همعنان بوده جهت انتظام مهام ایل و الوس از آنجا
مراجعت نموده بار دوی امرا مغول شتافت و از شجاعت [illegible] اگر خاطر بر غارت و تاراج [illegible] قرار داده بود و بتقریر پسندیده از مقام خشم و کین بگذرانید
و امرا آثار [illegible] و نجابت و انوار عز و جلالت در ناصیه احوال و صادرات اعمال و افعالش مشاهده نموده آنحضرت را مصحوب خویش نزد
تغلق تیمور خان بردند و آنچه از کمال کیاست و فراستش معلوم داشتند عرض کردند تغلق تیمور خان منصب حکومت تومانات شهر سبز را که با عم بزرگوار امیر حاجی
برلاس متعلق بود بامیر تیمور گورکان تفویض فرمود و حضرت صاحبقران عنان عزیمت بطرف آن ولایت تافته باندک زمانی لشکر بسیار در ظل رایت ظفر
شعار جمع آمدند و در آن اثنا تغلق تیمور خان عازم خرگاه خود شده امرا نیز از عقب خان روان گشتند بعد از آن امیر حسین بن امیر مسلا در سنه ٧٦٢ امیر
بایزید جلایر و امیر خضر و امیر تیمور گورکان را طلبید که جهت انتقام عم خویش امیرزاده عبد الله بن امیر قزغن لشکر بسر امیر بیان سلدوز کشند و امرا ملتمس
امیر حسین را مبذول داشته صاحبقران مظفر لوا متعلقان آن لشکر گشت و چون امیر بیان از هجوم مخالفان خبر یافت تاب مقاومت نیاورد

بنا در کوهستان بدخشان گریخت و اکثر بلاد ماوراء النهر تحت تصرف امیر حسین در آمده کیقباد برادر کیخسرو ختلانی با کیخسرو [illegible] شر و فساد میدانست
بقتل رسانید و امیر حاجی برلاس از خراسان باز آمده بخجند نزد امیر بایزید جلایر رفت و بار دیگر میان امرا و حکام ماوراء النهر نزاع ارتفاع یافته امیر تیمور
گورکان روزی چند بسبب با امیر خضر یسوری شرایط یاری و هواداری بجای آورد و آخر الامر از او جدا شده با امیر حاجی برلاس پیوست و چون تغلق تیمور
خان بر پریشانی ماوراء النهر اطلاع یافت در سنه ٧٦٣ بدان جانب شتافت و پس از طی منازل و مراحل امیر بایزید و امیر بیان و امیر حاجی برلاس و امیر تیمور گورکان
لقدم استقبال پیش رفته باردوی عالی پیوستند ناگاه خان بجهتی امیر بایزید را بقتل رسانید و امیر حاجی خایف گشته بر سبیل [illegible] عنان عزیمت بصوب
خراسان معطوف گردانید و چون بحوالی شاکه قریه ایست از ولایت جوین فرود آمد بدست جمعی از شریر بقتل رسید اما امیر تیمور گورکان بواسطه آنکه همیشه
که دوست پدرش بود در مجلس خان را بحق داشت منظور نظر عنایت گشته بدستور سابق ایالت تومانات شهر سبز بوی متعلق شد و خان در عقب
دشمنان عزم رزم و استیصال امیر حسین که در آن زمان حاکم حصار شادمان بود کرده در کنار آب وخش باو رسید و هر دو سپاه بتعبیه [illegible] و تهیه کار
پرداخته در آن اثنا کیخسرو ختلانی از امیر حسین روی گردان شده بمخالفان پیوست و این معنی سبب انهزام امیر حسین شده لشکریان خان حدود قندز
و بغلان را بتاراج و تالان کردند آنگاه پادشاه پسر خود الیاس خواجه خان را بحکومت ماوراء النهر باز داشت و طایفه از امرا و سپاه جته را نزد
او گذاشت و بیک جیک را بر جمله تقدیم داده چنان مقرر ساخت که امیر تیمور گورکان پیوسته در اردوی الیاس خواجه خان باشد و پس از آن تغلق
تیمور بیک جیک دست [illegible] عنان عزیمت بطلب امیر حسین منعطف گردانید و در [illegible] جنوق بسر چاه ساغج بوی رسیده امیر حسین از ملاقات
آنحضرت بحصول اسباب جمعیت امیدوار گردید **ذکر محاربه امرا با تکل و کشته شدن جمعی کثیر بتیر اجل** امیر حسین و امیر تیمور
بعد از آنکه بیکدیگر پیوستند پیش حاکم خیوق که تکل نام داشت رفتند و او حسد کرده قصد ایشان کرد امرا با شصت سوار عنان بصوب فرار انعطاف دادند
و تکل با هزار مرد [illegible] تعاقب نموده در وقت طلوع خورشید بدیشان رسید و از طرفین دست باستعمال آلات نبرد برده کوشش و کوشش آن جنگ
انجامید که از هزار نوکر تکل هجده نفر و از شصت سوار امرا هفت تن باقی ماندند و دیگران کشته گشتند یا زخمی شده گریز بر ستیز اختیار کردند آنگاه امرا به
بیابان در آمده تکل بخیوق مراجعت نمود و چون شب شد از آن هفت کس که در خدمت امیر حسین و امیر تیمور مانده بودند چهار نفر اسپان ایشان را دزدیده
بماوراء النهر گریختند و حضرت صاحبقران روز دیگر از بیابان بیرون آمده بجماعتی از ترکمانان باز خوردند و آن طایفه قصد قتلش کرده حاجی محمد نامی آنحضرت را
شناخت و اسپ کشیده سوار ساخت و صاحبقران با مدار آنشب در میان ترکمانان بسر برده روز دیگر دو توغا و یک قطعه لعل بدیشان بخشید
و حاجی محمد در برابر سه سر اسپ و ما یحتاج ترتیب نموده قولایچی نامی را بگفت تا آنحضرت و امیر حسین را سوار ساخته باتفاق متوجه محمودی شد
و بدان موضع رسیده و چاهی فرو برده دوازده روز توقف نمودند **ذکر گرفتار شدن امرا بر دست علی بیک جونی قربانی و بیان
بعضی دیگر از حالات که ایشان را پیش آمد بتقدیر سبحانی** چون علی بیک جونی قربانی که در حدود مرو و ماخان متولی بود کیفیت حال
امیر حسین و امیر تیمور گورکان را شنوده شصت مرد مسلح فرستاد تا ایشان را گرفته بماخان بردند و در موضعی موحش محبس کردند برادر بزرگترش محمد بیک
برین جسارت اطلاع یافته از مدد خویش جهت امرا تحف و سلاکات ارسال داشته زبان بسرزنش علی بیک گشاده او را باطلاق ایشان مأمور گردانید
و علی بیک از [illegible] یار محمد بیک را انصراف نموده اسپی لاغر و شتری عنکبوت پیکر بامیر حسین و امیر تیمور داده ایشان را مطلق العنان ساخت
و در آن ایام مبارکشاه سنجری با میران رسیده بنا بر دوستی قدیم که نسبت بامیر تیمور گورکان داشت اسپان پیشکش کرد و صاحبقران [illegible]
بامیر حسین بخشید و امیر حسین بطرف گرمسیر روانشده و امیر تیمور روی بجانب ایل و الوس خود آورد و بعد از اندک زمانی که در راه یار [illegible]
روزگار گذرانید بخراسان رفته ملک معز الدین حسین کرت ملاقات فرمود و ملک مقدم آنحضرت را مغتنم دانسته اسپ جامه و مبلغ ده هزار دینار کپکی
[illegible] از مال پرسش پیشکش کرد و در حضرت معاودت ارزانی داشت و امیر حسین از این معنی وقوف یافته از [illegible] اختلاط ملک در خاطر
افتاده و بهرات رفته روزی چند آنجا بسر برده در آن اثنا تغلق تیمور خان ایلچی نزد ملک معز الدین حسین فرستاده امیر حسین را از وی طلب نمود و ملک امیر
حسین را بصوب قلعه گزیو روانه کرده یکی از نوکران خود را بیان شاه نام مصحوب ایلچی تغلق تیمور خان بجای سر امیر علی ارسال داشت و چون [illegible]

رسیده خان جال تا آل امیر حسین از وی پرسید بعرض رسانید که امیر حسین در قلعهٔ کز بود که محبس بود از عالم انتقال نمود و تغلقتیمور این غدر را استماع نمود حاجی را داد
بر بانشاه را اجازت مراجعت ارزانی فرمود اما امیر تیمور گورکان بعد از مفارقت از ملک حسین بما وراء النهر شتافته از بیم اعدا چند گاه پوشیده بود
سبز میبرد و در آن اوقات چهل و هشت روز در خانهٔ خواهر بزرگتر خویش ترکان آغا و چهل و هشت روز دیگر در قریهٔ اجتجی میبود و از آن قریه شتافته
آب آمویه رفته در آن منزل تیمور خواجه اغلان و بهرام جلایر بوی پیوستند و باتفاق روی بقندهار آوردند زیرا که امیر حسین از قلعه … رهائی یافته بانجا
رفته بود و امیر تیمور گورکان و رفیقان بعد از طی منازل و قطع مراحل در حدود منزل اوتمن نکودری بامیر حسین رسیده باتفاق یکدیگر روی بسیستان نهادند
و آنکه والی سیستان بمعاضدت امیران بر دشمنی قومی که در آن اوان او را پیدا شده بود ظفر یافت سرشته او را بر سلوک طریق غدر باعث آمد
جمعی کثیر از لشکریان را مقرر ساخت که چون امیر حسین و امیر تیمور از سیستان بیرون روند سر راه بر ایشان گیرند آنگاه آن امیر شجاعت پناه را اجازت
معاودت داد و سیستانیان در اثنای راه بدیشان باز خورده و آغاز قتال کرده جنگی سخت روی نمود و امیر تیمور گورکان را تیری بر دست و زخمی بر پای کاری
رسید و ملازمان موکب عالی دشمنان را باز پس نشاندند امیر حسین و حضرت صاحبقران بگرمسیر شتافتند و امیر تیمور جهت معالجهٔ جراحات در خانهٔ توتمن نکودری
توقف کرد امیر حسین با نود کس روی بصوب قبلان آورده در راه از اجونی برادر … شکست یافته دوازده کس … بموضع … رفت و چون جراحات
امیر تیمور گورکان التیام پذیرفت با تیمور خواجه اغلان و بیست و چهار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب ارصف منعطف گردانید و پس از چند
… نوکری سونج نام را نزد امیر حسین فرستاده تا او را از صحت ذات شریف اخبار نموده التماس توجه بجانب ارصف کند و گفت تیز کوچ فرموده
اثنای راه قرابجی ولد حسین با صد سوار و تغلق خواجه برلاس و امیر سیف الدین و شیر بهرام بموکب همایون پیوستند و چون ارصف بشرف نزول
موکب حضرت صاحبقرانی مشرف گشت امیر حسین با صد و سی سوار و صد و پنجاه … رسید و بدیدار صاحبقران کامکار اظهار مسرت فرموده در باب تسخیر
مملکت با وی آغاز مشورت کرد و خاطر بر آن قرار یافت که نخست بجانب ختلان روند و تنکلی بوغا از کیفیت حال واقف شده علم فرار برافراشت
و درین اثنا از ایل اولان جاون صد مرد بملازمت امیر حسین و امیر تیمور شتافته غاشیهٔ خدمت بر دوش گرفتند و الس ولد توتمن با دویست نفر …
رانده ضمیمهٔ عساکر نصرت مآثر گشت و امرا بدخشان رفته در میدان ایلچی بوقا نزول نمودند و شنودند که امیر جاکو بن مبارک بن … خان بن قاآن بن …
بن قراچار نویان و امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جلال اسبند و کاو برلاس ترمذ آمده اند و عازم ملازمت اند و متعاقب این حال خبر رسید که تنکلی بوغا …
و حبیب باششهزار مرد صفدر بخیال آتش قتال برکنار آب سیاه نزول نمودند و امیر حسین و حضرت صاحبقران مانند برق و باد روی باعدا نهاده در آن
اثنا امیر جاکو و رفیقان از جانب ترمذ در رسیدند و امیر حسین و امیر تیمور مستظهر و مطمئن خاطر گشته بمقابله و مقاتلهٔ دشمنان اقدام نموده بدیدن عروس فتح
و ظفر کامیاب شدند و تنکلی بوغا و سایر … راه هزیمت پیمودند

ذکر عبور امیر حسین و امیر تیمور از آب و ظفر یافتن بر مخالفان خذلان مآب

چون امیر حسین و امیر تیمور گورکان خاطر از … تنکلی بوغا و ابوسعید و حبیب فارغ ساختند روزی چند در حدود … و قندز و بقلان
و طایخان و بدخشان بیاسامیشی سپاه پرداختند و با شاهان بدخشان صلح کرده آهنگ ختلان نمودند و پس از وصول آب گذشته براه سالی سرای عازم
ختلان شدند و از چول عبور فرموده بموضع دشت کولک را معسکر ساختند و در آن منزل بتحقیق پیوست که توغلق سلدوز و کیخسرو ختلانی سپاه جته را که
بیست هزار مرد در حدود پل سنگین نشسته اند و حال آنکه در آن زمان لشکر ظفر قرین زیاده از شش هزار نفر نبود و حضرت صاحبقرانی بتایید سبحانی واثق بوده از آن
شش هزار تن دو هزار سوار جرار ملازم رکاب سعادت انتساب ساخت و رایت نهضت بحرب اعدا برافراخته بسر پل سنگین رسید … شیر عرین بر ایشان
تاخت و از چاشتگاه تا بیگاه زمان محاربه امتداد یافته در وقت غروب و آن جانبین بموافقت خورشید گذر پای از معرکه کارزار بیرون نهادند و چون
عدد اعدا افزون از حد تعداد بود در آن شب صاحبقران صائب تدبیر اندیشه بر حل آن واقعهٔ معضله گماشته امیر موسی و امیر مؤید ارلات و اوچ قرا
بهادر را با پانصد مرد که هر یک در آیین هنرور رستم دستان … خویش میشمردند در برابر دشمنان باز داشت و بنفس نفیس با هزار و پانصد نفر
دیگر بجانب بالای آب توجه کرده و در جوف لیل مجموع آن … از آب گذشته بقلال جبال صعود فرمودند و روز دیگر قراولان پی اسپان دیده دانستند
که طایفه از آب عبور نموده اند اما حقیقت حال بر ایشان مبهم ماند و شب دیگر که شعلات کواکب بر ذروهٔ سپهر … نمایان شد صاحبقران

صاحبقران گیتی فروز فرمود که بر زبر جبال آتش بسیار برافروختند مخالفان از شنیدن خبر و دیدن اثر شب متحیر و مضطرب گشته هر طایفه بطرفی گریختند
و امیر تیمور گورکان از آن کوه مانند سیل با شکوه فرود آمده ایشان را تا میدان کجراتی تکامیشی نمود و در آن منزل آن حضرت پیوسته از اثر نسایم این فتح مبین
نضارت ریاض دولت و اقبال امیدوار شده نوبت دیگر صاحبقران رستم اثر با دو هزار مرد دلاور بامیر حسین پیشی گرفته چون نسیم آن خبر بمسامع
اهالی شهر سبز رسید فوج فوج روی امید بدرگاه خلایق پناه نهادند و امیر صاحبقران سیصد نفر از لشکر همراه خویش گردانیده دیگران را بتوقف مأمور ساخت
و بعد از طی مقداری مسافت امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین را با دویست سوار فرمود که بطرف کش ایلغار نمایند و هر یک
دو بند شاخ پر برگ از دو جانب اسپ در آویزند تا داروغهٔ کش گرد و غبار بسیار مشاهده نموده تصور کثرت و حصول سپاه نماید و بگریزد و امرا
برین موجب تقدیم رسانیده و تدبیر موافق تقدیر افتاده داروغه فرار بر قرار اختیار کرد و آری چون ارادهٔ ازلی باشتعال آتش اقبال دولتمندی تعلق
گیرد گاه از انوار مهر منیر مشعله برافروزد که خرمن جمعیت لشکری بسوزد و گاه از … نسیم … گردی برانگیزد که بمجرد مشاهدهٔ آن سپاهی بگریزد

رباعی
هر کس که بفضل ایزدی بهره وراست
بر چهرهٔ او ز نور دانش اثر است
اندر نظرش عروس اقبال و ظفر
هر دم بهزار گونه جلوه گر است

ذکر محاربهٔ قبچی میتن و ظفر یافتن امیر حسین و امیر تیمور بر دشمن

امیر حسین نویان و امیر تیمور گورکان بعد از انهزام داروغهٔ کش
بخاطر خرم و دل خوش در آن بلده نزول اجلال فرمودند در آن وقت الیاس خواجه خان با جنود فراوان در منزل آش ایغی که در چهار فرسخی شهر سبز واقع
اقامت داشت و در خلال آن احوال تغلقتیمور خان در تختگاه خویش وفات یافته بود و این واقعه … امیر حمید آمده بود که الیاس خواجه بجانب …
برند القصه بعد از اجتماع لشکر … امید … و در آن مقام … از خواجه تمش … تاکید لوازم عهد و پیمان در میان آوردند که طریقه
مرعی داشته پیرامن خلاف نگردند و در آن اوقات روزی امیر تیمور گورکان خوابی دید که دلالت بر آن میکرد که علی اسرع الحال بر مخالفان ظفر خواهد یافت
بنابر آن قوی دل و مطمئن خاطر گشته کیفیت واقعه را با امیر حسین در میان نهاد و باتفاق متوجه رزمگاه شده بتعبیهٔ سپاه پرداختند از آنجانب الیاس خواجه
خان نیز عزم ستیز کرده لشکر مرتب گردانید و در موضع قبچی میتن امواج دریای فتن در تلاطم آمده دلیران تهمتن و مبارزان دشمن شکن در هم افتادند و جمعی
کثیر از جنود جته حملهٔ پهلوانی بدست گرفته روی بحضرت صاحبقرانی آوردند و ملازمان موکب عالی آغاز … کرده زمرهٔ از معارف خاص الیاس خواجه را
جریح و قتیل گردانیدند ناگاه … بکار تیغ و خنجر در یکدیگر بستند ابواب کشش و کوشش برگشادند عاقبت نسیم فتح و نصرت بر پرچم علم امیر حسین
و امیر تیمور وزیده الیاس خواجه خان فرار نمود و بسیاری از لشکر او … کشته … امیر حمید و یوسف خواجه در پنجهٔ تقدیر گرفتار شدند
و روزی چند معتقد بوده بقتل رسیدند و امیر حسین و امیر صاحبقران بعد از مشاهدهٔ صورت فتح و ظفر و ناکامی دشمنان … و اشتغال … شکار در
موضع آقار در ضمان حمایت حضرت خداوند بدار الملک سمرقند شتافتند و کابلشاه اوغلان را که ولد دورجی بن ایلچیکدای بن دوا خان بود
بپادشاهی برداشتند

گفتار در بیان جنگ لای و انهزام یافتن لشکر جتای

در بهار سنهٔ خمس و ستین و سبعمائه که خاقان
گل با اصناف حشمت و تجمل روی بانجمن … آورده و بزخم پیکان خار جنود … را از فضای گلزار منهزم کرد الیاس خواجه خان جهت انتقام کار
قبچی میتن با جمعی کثیر از لشکر … بجانب ایل و الوس جتای نهضت نمود و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده امیر حسین را اعلام نمود و آن دو امیر نامدار
بسی سپاهی غرق در جوشن و تیغ و تیر مجتمع گردانیده علم نهضت بجانب اعدا برافراختند و از آب سیحون گذشته طبقات حشم … و خیمه و خرگاه
مضبوط ساختند و از آن طرف الیاس خواجه خان نیز رسیده کنار آب بادام را نیز معسکر گردانید و امیر حسین باتفاق امیر تیمور پیشتر رفته بعد از اتفاق
امرا بتعبیهٔ دلیران صف آرا مشغول گردید امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر را در قول جای داده عنان جنبش با لشکری …
کارزار از … پیش در برانغار بایستاد و امیر تیمور گورکان با جمعی کثیر از سپاه رزمجوی در جوانغار علم اقتدار برافراخت و امیر حسین در هر طرف از
میمنه و میسره طایفهٔ از اعیان امرا و بهادران را بهراولی مقرر ساخته از جانب الیاس خواجه خان نیز جنود جته را تعبیه کرده بمعرکه شتافت و دلیران
جانبین در کنار آب بادام باستعمال آلت کارزار پرداخته باد حملهٔ آتش قتال التهاب یافت چون سپاه امیر حسین و امیر تیمور بکثرت عدد و وفور
تهور موصوف بودند سرداران جته حیله … بعمل … اشتغال نمودند و بحسب خاصیت آن … که از بدایع صنایع الهی است

بی لیث و درنگ در فضای معرکه جنگ چندان اشک از دیده سحاب ریزان و روان گردید که گوئیا از تاثیر کره اثیر جوهر هوا مستحیل آب شده یکبار
فرو بارید بیت ز آشوب باران و جوش حباب همه جوشن و خود گردیده آب تیر تیز پرواز در فضای هوا پر باز نتوانست کرد و کمان کیانی به
علت ستر خا مبتلا گشته روی بگوشه آورد و نیام حسام از رشحات غمام گوهر آبدار پیکان را از تن بیرون داد و قامت نیزه که راست چون قد جوانان نوخاسته
بود خم گرفته سر بزانو نهاد و قوایم اسپان صبا رفتار بواسطه وفور لای و گل از حرکت باز مانده و اثواب از کثرت ترشح سحاب گران شده مبارزان را بگوشه نشستن
نطعه بیده گردانند سروران جثه نازنین همچو بحر اخضر شد پای مرغابیان بحر مصاف راست چون پای اهل تشاور شد و چون از سیلان باران لشکر
معشوه مخالفان بو و بحول چو پست گداختند به از سر انداخته و تیغها از نیام آخته بر لشکر جغتای تاختند و آثار تسلط و اقتدار ظاهر و آشکار ساختند لکن
امیر صاحبقران بقدر امکان ثبات قدم نموده لوازم کشش و کوشش بتقدیم رسانید و امیر شمس الدین را که از جمله اعیان شجعان سپاه بود با خواجه خان
بکمر برانید و تابان بهادر و ملک بهادری را استعاجت نزد یکدیگر فرستاده پیغام داد که مصلحت در آنست که قدم جلادت پیشتر نهند تا بموافقت
هم روی بمیدان آورده مخالفان را مستاصل سازیم و بعنایت الهی رایت فتح و نصرت برافرازیم و امیر حسین که در آن اوان اعمال حسنه را با فعال سیئه
تبدیل داده بود هر بار فرستاده صاحبقران کامکار را بناخوشی تمام باز گردانید بنابر آن امیر تیمور گورکان آزرده خاطر گشته در امر قتال طریق اهمال
مسلوک داشت و شب هر دو لشکر از یکدیگر جدا شده علی الصباح که ترک خونریز فلک علم سنان گذاری مرتفع گردانید باز هر دو فریق صفها آراسته
دست به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و درین روز نخست سپاه جغتای انهزام یافته بالاخره امیر شمس الدین با طایفه از مردم جلادت آیین بمعرکه
رسیده دگر یکبار چشم بر نوفش افتاده عنان مراجعت انعطاف دادند و بهیات اجتماعی بر لشکر ماوراء النهر حمله کرده غالب آمدند و امیر حسین
و امیر تیمور با خجل و حشم پشت بر معرکه گردانیده اسپان ایشان در بالای لای و گل افتاد و ده هزار از لشکر جغتای عرصه تلف گشتند امرا بجوانب سمرقند
و شهر سبز شتافتند و امیر حسین بی توقف بسالی سرای رفت و ایل و الوس خود را از جیحون گذرانید و در شبرتو منزل گزید اما امیر صاحبقران با
آنکه شاید بهمی از پیش تواند برد روزی چند از آب عبور نکرده دوازده قشون مرتب ساخته تیمور خواجه اوغلان و چاوجی و عباس را با هفت قشون
منغلای گردانید و فرمود که بطرف سمرقند روند و آن طایفه از آنحضرت جدا گشته اکثر با جلا ابو سلسند لاجرم بخاطر صاحبقران سعادت انتما رسید
که روزی چند با روزگار مدارا باید ساخت و از آب گذشته در حدود بلخ لوای اقامت برافراشت و تیمور خواجه را بسبب تقصیری که در وقت امارت
لشکر منغلای از وی صدور یافته بود بیاسا رسانیده وجودش را نابوده انگاشت **ذکر سلوک مولانا زاده سمرقندی و مولانا خرد
بخاری در طریق سربداری و مراجعت نمودن لشکر جته در عین خجالت و شرمساری** چون امیر حسین و امیر تیمور شکست
یافته از جیحون عبور نمودند و مغولان الیاس خواجه بعزم نهب و تاراج بصوب سمرقند توجه فرمودند سیلاب اضطراب بنیاد ثبات و قرار متوطنان آن دیار
منهدم گردانید مولانا زاده سمرقندی که بصفت جلادت و مردانگی اتصاف داشت مردم را بر دفع مغولان تحریض نموده درباره وجوب حمایت
نفس و مال و اهل و عیال سخنان بر زبان گذرانید و سمرقندیان آن کلمات را بسمع رضا جای داده زمام اختیار خود را در قبضه مولانا زاده سمرقندی
و مولانا خردک بخاری که تیراندازی جلد بود و ابوبکر کلوی نداف که اوصاف سربداری بروی صادق می آمد نهادند و ایشان شهر را کوچه بند
کرده بر جاده ممانعت سپاه جته ثبات قدم ورزیدند و مغولان مدتها در گرد شهر نشسته لوازم محاصره بتقدیم رسانیدند چون نزدیک بان رسید
که سمرقند ایشان را مسخر گردد و اموال و دیار مسلمانان در معرض تلف آید ناگاه بمقتضای قضای ایزد تعالی وبا در میان چهارپایان سپاه الیاس خواجه
افتاد و چنانچه از چهار اسپ زیاده از یکی زنده نماند و مغولان خائف و حیران شده اکثر ترکش و پر کش بر پشت بستند و پیاده روی بدیار خویش نهادند
و چون سربداران سمرقند آن مهم کلی از پیش بردند پای در وادی شرارت و فتنه انگیزی نهاده دست تغلب باموال رعایا دراز کردند و این خبر
بسمع شریف صاحبقران کامکار رسیده مسرعی همعنان برق و باد نزد امیر حسین فرستاد و از کماهی حالات اعلام داد و امیر حسین خوشدل و مسرور
از طرف سالی سرای در حرکت آمده امیر تیمور گورکان باستقبال روان شد و در حدود بقلان میان ایشان اتفاق ملاقات افتاده در تنظیم امور مملکت
با یکدیگر سخنان گفتند و از وفور تهور سربداران سمرقند اندیشه مند گشته جهت مصلحت وقت خلع و هدایا بدیشان فرستادند و چنان مقرر کردند

مقرر گردانیدند که در آن زمستان امیر حسین در سالی سرای بسر برد و امیر صاحبقران در کش و نخشب قشلاق فرماید و در وقت نزول جمشید خورشید از بیت
الشرف از دو طرف بسمرقند روند انگاه صاحبقران عالیجاه عزم نخشب نموده در آن زمستان پرتو اهتمام بر عمارت حصار قرشی انداخت
و چون آن خلع و تحف بسمرقند رسید سربداران شادمان شده مولانا زاده تبرکات و منسوجات جهت صاحبقران حمیده صفات بطرف قرشی
روان ساخت **گفتار در بیان رفتن امرا بسمرقند و کشته شدن سربداران و ذکر وقوع مخالفت میان امیر حسین و
حضرت صاحبقران** در اوایل فصل فروردین که فراش نامیه جهت نزول سلطان گل در فضای باغ و بستان بساط زمردین مبسوط گردانید و از فضای
هوای راحت افزای روی بهشتی اختلاف در الوان و روایح ازهار و ریاحین ظاهر و هویدا گردید امیر حسین و امیر تیمور بر مرکب شجاعت و تهور سوار گشته
هر یک از منزل قشلاق روی توجه بسمرقند نهادند و بعد از نزول در کان گل و اجتماع سربداران رخت هستی ایشان را بباد فنا دادند مگر مولانا زاده
سمرقندی که بنابر التفات خاطر صاحبقران نصرت ماثر از آن مهلکه نجات یافت و دیگر بر این صوفی انگیخته کاشانه از نزد و انقطاع شتافت و چون
مشیت ایزد متعال مقتضی آن بود که امر سلطنت و جهانبانی من حیث الاستقلال تعلق بامیر تیمور گورکان گیرد آفتاب اقبال امیر حسین بسر حد زوال رسید
محبت و مودتش در قلوب خاص و عام سمت نقصان پذیرد و در خلال این احوال روی توجه بجمع اموال و اندوختن ذخایر آورد و امرای عظام مخصوصا
صاحبقران گردون غلام مبلغ کلی تحصیل نمود و محصلان بهرام صولت جهت تحصیل آن اموال تعیین فرمود و چون بسبب اتلاف یراق و اموال جنگ
لای دست امرا بجزئی میرسید از ادای آنچه امیر حسین طمع داشت عاجز آمدند و امیر تیمور دست در بانوال گشاده میر جاکو برلاس و امیر سیف الدین
و اقبوقا بهادر و ایچی بهادر و دیگر مقربان خود را امداد و اعانت کرد و در برابر زری که محصلان سلطنت نیاز جناب کردند دست مکنت آنحضرت با آن میرسید
بر طبق عرض نهاد از اشکله باره و گوشواره حرم خاص خود الجای ترکان آغا را که خواهر امیر حسین بود پیش برد امیر حسین با وجود آنکه دانست که آن اشیا
از خواهر او ست بستاند و مع ذلک سه هزار دینار از وجه رقم باقی ماند میر تیمور اسپان خویش بعوض آن مبلغ پیش کشید و امیر حسین منفعل شده اسپان را
قبول نکرد و اما گفت که من بسالی سرای میروم می باید که مبلغ باقی را انفاذ نموده از عقب من ارسال نمائی و امیر حسین بسالی سرای رفته بواسطه این افعال
ناهنجار خاطر صغار و کبار از ملازمتش متنفر گشت اما میدانستند تا وقتی که امیر تیمور گورکان با وی موافق باشد بر امر خلاف نمیتوانند کرد بنابر آن
علی درویش ولد امیر بایزید جلایر و فرهاد باتفاق بعضی از اهل فتنه و فساد مکتوبی مضمون آنکه امیر تیمور بخیال استقلال قدم در وادی مخالفت نهاده و بتجمیع اوباش
لشکر و ترتیب شمشیر و خنجر مشغول است نزد امیر حسین فرستادند و امیر حسین آن سخنان را کالنقش فی الحجر بر لوح خاطر مرتسم گردانید و نشانی ارسال داشت
مبنی از آنکه امیر تیمور را جمعی که حدیث مخالفتش را نوشته نزد او ارده خاتون رود و تا تحقیق آن صورت نماید و ارده خاتون دختر ترکان شیرین بیگ و مادر زن
امیر حسین بود القصه بنابرین واسطه غبار نزاع میان امیر حسین و امیر تیمور ارتفاع یافت و در آن اثنا الجای ترکان آغا راه سفر آخرت پیش گرفت
و علاقه خویشی و نسبی بین الجانبین صفت انقطاع پذیرفت و در پانزده سبع و ستین و سبعمایه صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلادت آیین بعزم رزم او در حرکت
آمده امیر سیف الدین را در مقدمه ارسال داشت و امیر حسین بخیال آنکه مرغ دل آن صاحب حشمت صاحب تدبیر را بمکر و تزویر در دام انتقام کشد
ملک بهادر و عبد الله پسر او را با عهد نامه تا اساس دولت خویش پیش آنحضرت فرستاد و طالب مصالحه و ملاقات گشت امیر تیمور گورکان
بوثوق امیر حسین و سخنان بیهوده ملتفت نبود و امیر حسین با سپاهی فراوان بجانب آنحضرت عالیشان نهضت نموده بار دیگر آغاز حیله و فریب
کرد و خضر خزانه دار را با مصحفی که بآن سوگند خورده بود ارسال داشته پیغام داد که نزاع ما مستلزم تخریب ولایات و تفرقه سپاهی و رعیت است اکنون
التماس چنان می نماید که هر یک از جانبین در چغانیان و لشکر تو در خزار توقف کنند و هر یک از ما با صد سوار در تنگ چکچک با هم ملاقات فرماییم
و بی شایبه نفاق قواعد عهد و میثاق موکد گردانیم هر چند بر ضمیر امیر کشورگیر منکشف و هویدا بود که امیر حسین درین ملایمت غیر مکر و خدیعت غرضی ندارد
اما بنابر مبالغه امرا سر رضا جنبانیده با سیصد سوار در حرکت آمد بعزیمت آنکه دویست سوار را جهت رعایت حزم در قریه نو توقف نماید و با صد
کس بتنگ چکچک رود امیر حسین چون بر توجه آنحضرت اطلاع یافت طریقه غدر و خلف و بدسلوکی داشته فرمان داد تا سه هزار سوار خنجر گذار بجانب
صاحبقران کامکار ایلغار کنند و تا او را بدست نیارند از پای ننشینند و آن جماعت در نواحی تنگ حرم بآنحضرت رسیده نایره قتال مشتعل گردانیدند و دستان

تا قلعهٔ قلتش جنگ کنان در عقب امیر تیمور گورکان بودند آنگاه باز ایستادند و این خبر بخوارزم رسیده سپاه نصرت شعار متفرق گشتند و حضرت صاحبقران
از قلتش بقرشی شتافت و از آنجا در جوف لیل با معدودی از خیل بصوب ماخان در حرکت آمده از آب آمویه عبور فرموده بجول در آمده سر چاه شوراب
منزل ساخت و لشکر امیر حسین در صباح همان روز که امیر تیمور گورکان از قرشی نهضت نموده بود بدانجا رسیده امیر موسی بجوب ساختن رتق و فتق مهمات آنجا
مشغول گردید اما صاحبقران سعادت انتما از سر چاه شوراب قاصدان سخندان نزد ملک معز الدین کرت و محمد بیک جونی قربانی روانه کرد
تا معلوم نماید که آن دو سردار با آنحضرت در مقام وفا و وفاق اند یا سر خلاف و نفاق دارند و زمان غیبت ایلچیان دو ماه و نیم امتداد یافت
و در آن مدت هر کاروانی که از خراسان بدانجا میرسید پادشاه عالیجاه ایشان را بتوقف مامور میگردانید و چون ایلچیان معاودت نمودند
آوازه در انداخت که ملک هرات استدعاء حضور ما کرده و کاروانیان را اجازت داده با متعلقان سوار گشت و روی بصوب هرات آورد و چون
تجار بقرشی رسیدند امیر موسی و سایر اعیان لشکر امیر حسین خبر امیر تیمور گورکان از ایشان پرسیدند سوداگران جواب دادند که امیر تیمور با مردم
خویش پیش ملک هرات رفت و امیر موسی آن سخنان را تصدیق نموده از قلعه ضعف (؟) بیرون آمده و با هفت هزار سوار موضع چمراغ (؟) را منزل ساخت
و ملک بهادر با پنجهزار سوار از ایل قراوناس در قرغانشون (؟) توپه و کیند (؟) لولی علم اقامت بر افراخت

ذکر توجه نمودن امیر صف شکن بجانب قرشی و انهزام یافتن مخالفان در غایت مذلت و ناخوشی

چون صاحبقران کامکار کامیاب در منزل شوراب
کاروانیان را اجازت داده بر سمت هرات روانه شد بعد از رحلت قافله بازگشته در منزل مبارک نزول کرد و بوازی مدتی که کاروان از آنجا
بقرشی تواند رسید توقف فرمود آنگاه همت عالی نهمت بر دفع اعدا دولت مصروف داشته عنان عزیمت بصوب نخشب معطوف گردانید و در آن
زمان دویست و چهل و سه کس در ملازمت موکب همایون بودند اما چندی در سلک اعاظم امرا و شجعان نامدار انتظام داشتند مانند سیورغتمش اوغلان
و امیر داود و فلات (؟) و امیر جاکو برلاس و امیر سار بوغا جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین نکوز و عباس بهادر از قبیلهٔ قپچاق و اقبوغا بهادر از
قوم نایمان و محمود شاه بخاری و غیرهم از مردم کارزاری و آن جهد (؟) سپهر کامکاری با وجود قلت عدد و کثرت عدو اعتماد بر عنایت حضرت عزت
و قوت دولت کرده روی براه آورد و بعد از وصول بکنار آب آمویه با چهل و سه کس شنا از آب گذشته و از قریهٔ حسار کشتیها گرفته بکنار آب برد
تا سایر سپاه عبور نمودند و از آمویه بواسطهٔ قلت عدد این رای را نپسندیده و سپاه را بتوقف امر کرده همراهی جشتر و عبدالله قدر روی براه نهاد و چون
بکنار خندق حصار قرشی رسید پیاده شده جشتر را بحراست اسپ مامور گردانید و با عبدالله قدر از ترناوی که آب از آنجا بشهر میرفت از خندق
گذشته بخاکریز آمده و بدروازه که بجانب ... است رسیده بخشش (؟) نقش دست بر دروازه نهاده دانست که پس آن را بخاک انباشته اند مراجعت
فرموده نظر احتیاط بر باره و فصیل انداخت و جایی که دیوارش پست بود عبدالله نموده گفت محل نردبان نهادن و در آمدن بقلعه این است
از همان ترناب از خندق گذشته بر سبیل سرعت بملازمان پیوست و برافقت ایشان بار دیگر روی بقرشی آورد و چون بلب خندق رسید همه را
پیاده ساخت و چهل و سه کس را پیش اسپان باز داشته صد نفر ... از بهر کار گرفته بودند بخاکریز رفتند و تا انبار
بر جری (؟) که عبدالله نموده بود نهاده بقلعه در آمدند و چهل نفر (؟) با صد کس دیگر منتظر فتح الباب بر در دروازه بایستادند و آن صد نفر بعنایت قادر
حصار و اخضر (؟) بر همان جهت (؟) نردبان وضع کرده بقلعه در آمده تیغ انتقام از نیام کشیدند و بدروازه رفته محافظان را غافل یافته بیست لا یعقل
و همه را کشته و بوش (؟) بکله بر قفل دروازه شکست و ملازمان موکب همایون بر غو (؟) کشیده بقلعه در آمدند مغولان مست سراسیمه از خواب برجستند
و در جایها بیچاره حیران مانده با هم سخن در پیوستند که آیا حال چیست و باعث برین آشوب و غوغا کیست و حضرت صاحبقرانی دروازها را قرق
مضبوط ساخته عیال و اطفال امیر موسی بدست سپاه ظفر لوا افتاد و بموجب فرموده محمد بیک بن امیر موسی را که در صغر سن بود راه گریز
دادند تا بپدر پیوندد و غرض آنکه چون بیکناکاه (؟) این خبر بمقتول امیر موسی رسید تفرقه باحوال سپاه او راه یافته و در همانشب محمد بیک نزد امیر
موسی رفت و کیفیت واقعه بازگفت اما چون امیر موسی لشکر بسیار همراه داشت دل از جای بر نداشت (؟) و روز دیگر امیر موسی و ملک بهادر با دوازده
هزار کس نظاهر قرشی شتافته آن بلده را مرکز وار در میان گرفتند امیر تیمور گورکان دروازه و برج و باره شهر را مضبوط ساخته همگی همت متوجه

انجانب در میان ... امیر جاکو ... در آن ... بر سر ... برند و صاحبقران

و ... در قرشی افتاد (؟)

متوجه دفع اعدا دولت گشت و در آن روز امیر مؤید الات (؟) با سی سوار که هر یک در میدان پیکار هزبری بود خنجر گذار از شهر بیرون تاخته کارزار نمود
که داستان هفتخوان اسفندیار را منسوخ ساخت و شصت سر اسپ او را جگر کرده بقلعه در آورد و دوم (؟) که بهادر مانند دولت و اقبال از امیر موسی و ملک
بهادر گریخته در سلک سایر عساکر حضرت ما (؟) انتظام یافت و روز دیگر ایلچی بوغا بهادر و قتیمور بهادر پل روان انداخته با پنجاه مرد بعزم نبرد بیرون
تاختند و علیشاه و درویشک برغوچی با بیست نفر از عقب آن دو امیر دلاور شتافتند و از صف اعدا طغی بوغا بهادر متوجه شیران بیشه هیجا
گشته بیکضرب شمشیر قتیمور بهادر را کشته و آوز بکی (؟) که یکی از نوکران امیر موسی بود بغرور بوفور پای در میدان نهاده قران بوغا برادر دوغش (؟) بحکم ملک
و بسکی (؟) بهادر چشمش را بانجام رسانیدند و امیر سار بوغا و ایلچی بهادر از بالای ... تاختن کرده طایفهٔ مخالفان را که در پای باره و توبرها بپای حصار آمده
بودند بگریزانیدند و از سپاه اعدا توکل با صد مرد آغاز ستیز نموده در آن محل صاحبقران بهرام اقتدار با پانزده سوار تیغ جلادت آخته از حصار بیرون تاخت
از طرف که حمله آورد جمعی را بر خاک هلاک انداخت و امیر موسی با وجود لشکر بسیار و غرور بیشمار عنان بی ناموسی و ادبار بر فرق خویش پیچیده از پیش آنحضرت فرار
بر قرار اختیار نمود و لیکن ملک بهادر با لشکر قراوناس که پنجهزار بودند در طرف دروازه خزار پای ثبات و قرار در آن غایت استوار داشت که صاحب
قران کامکار با شصت نفر از شیران بیشهٔ کارزار علم جلادت بجانب ایشان برافراشت ملک چون دید که آن مؤید تاییدات بنفس نفیس همایون متوجه او
است تاب مقاومت در جبلت خویش نیافت لاجرم پشت بر معرکه کرده مانند امیر موسی بوادی فرار شتافت و صاحبقران شجاعت قرین بنفس نفیس دشمنان
کامیشی (؟) فرموده جمعی اگر بر ساقهٔ لشکر مخالف بودند بگرز و تیغ ... کوکل ایشان را گرفته بهجان میراند تا بملک بهادر رسید و او ... و ملک آغا
که دختر امیر بایزید جلایر و خاتون امیر موسی بود و طی مسافت مینمود امیر تیمور چون ایشان را دید آواز برکشیده ملک را گفت که از سر خون تو اگر چه بگذشتن
در لذت (؟) ... از نسوان جدا شوی و ملک آمیخی ... عظیم دانسته بمضمون کلمهٔ من نجا برأسه فقد ربح عمل نموده ضعفا را ... ترکتاز کرده صاحبقران
سر افراز از عقب شتافت و با آن زنان نوکری بود عاشق نام بر وجه مکابی (؟) بر دست دهر گاه آنحضرت نزدیک بایشان میرسید عاشق تا ذیر (؟) را
بر میکشید و تا عدم وقوفش در آن کار ظاهر نشود می انداخت و امیر تیمور گورکان بگمان آنکه آن مردک در آن کار مهارتی دارد و لیر (؟) مش تیر رفت با نجیه (؟)
طمع دهور آمیزی بذات خجسته صفات رسد و هدف سهام ملامت طبقات انام نگردد و درین حین بارگیر صاحبقران ... سر برید (؟) انجو گرفت
از حرکت باز ماند و دولتشاه بخشی ازپی زنان تاخته عاشق را بنا کام تیری جهانید (؟) و نادانی خود را در آن امر ظاهر ساخت مع ذلک دولتشاه
بدیشان نرسید و عنان مراجعت انعطاف داده موکب عالی لحق کرد بعد امیر تیمور گورکان از نواحی قرلغاق (؟) بازگشته امیر جاکو و امیر سیف الدین را فرمود
که مخالفان را تا تنگ چکچک تعاقب نمودند و ایل جلایر و طایفهٔ دیگر را که گریخته میرفتند بازگردانیده بقرشی رسانیدند و صاحبقران کامران بکام
دوستان بقرشی در آمده آن زمستان بدولت و اقبال بگذرانید و محمود شاه را حکومت بخارا عنایت کرده بدان طرف روانه ساخت و انجام (؟)
کارخانهٔ سخن که از بر سبیل اجمال شرح نمود شبانه (؟) بتکلف از بدایع وقایع و آثار است و متفق جمیع ارباب تواریخ و اصحاب اخبار است و از تامل در مضمون
آن کمال شجاعت و تهور قطب السلطنة والدین امیر تیمور گورکان بوضوح می پیوندد و از ذکر تفصیل آن عنایت الهی که شامل حال آن طریق سالک
پادشاهی بوده ظاهر میگردد چنانچه مخفی نیست بر اذکیا و هو القادر علی ما یشاء

ذکر مصالحهٔ امیر تیمور و امیر حسین بعد از تکرار مقاتله بین الجانبین

چون امیر موسی از ظاهر قرشی گریخته بامیر حسین پیوست و کیفیت حال بازگفت امیر حسین متعجب گشته امیر موسی و اولجایتو و امیر
جهانشاه و لد تایغو و پولاد بوغا را بجنگ صاحبقران مظفر لوا نامزد کرد و آنحضرت این خبر استماع نموده با دویست نفر از ملازمان دلاور نبرد آزما
شبیخون متوجه دشمنان گشت و در منزل آق قیا تقارب فریقین اتفاق افتاد و چون سپاه امیر حسین نزدیک بده هزار سوار بودند صاحبقران
کامکار صلاح در جنگ ندیده بصوب بخارا رفت و در اثنای راه امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر بیرخصت از موکب همایون جدا شده
بخراسان شتافتند و امیر صاحبقران پس از وصول ببخارا و نزدیک رسیدن قراولان دشمن محمود شاه را گفت که صلاح در آنست که رسم شبیخون
بر اعدا تازیم و کار ایشان را بر طبق دلخواه بسازیم محمود شاه این معنی را قبول نمود بنابران امیر تیمور گورکان نیز متعاقب امرا از آب آمویه گذشته در
خراسان بایشان ملحق شد و بعد از آن چند روز لشکریان امیر حسین بر بخارا استیلا یافتند و محمود شاه باتفاق چند نفر خود و علی سیوری گریخته و از آب آمویه

بموکب عالی پیوست و صاحبقران عالیجاه چون چند ماه در ما خان بفراغت گذرانیده اسپان را فربه ساخت با شصت کس از ملازمان رستم اثر که در آن وقت
در خدمت بسر میبردند نوبت دیگر بسر پنجه جلو همت عنان باره جهان نورد بدان طرف آب منعطف گردانید و از راه خوارزم چند روز قرشی رفت جمعی از
نوکران امیر موسی را که آنجا بودند گشته در آن اثنا خبر یافت که چهار هزار نفر از لشکر قراوناس در قوزی سنداق نشسته اند متوجه هدم اساس جمعیت ایشان شده چون
نزدیک بدان مکان رسید سپاه ظفر دست که ماه بهفت قشون ساخت و از اطراف و جوانب قراوناس درآمده شور انداخت رعب و هراس بر ضمایر
آن جماعت استیلا یافته با وجود کثرت عدد و از پیش اندک نفری گریختند و امیر صاحبقران کامیاب کامران بجانب سمرقند شتافته اوج قراتهادر که از
قبل امیر حسین در شهر بود در کنار آب رحمت سر راه بگرفت و از دست برد ملازمان موکب همایون بر خاک زحمت افتاده پای در وادی فرار نهاده بشهر
درآمد و امیر تیمور گورکان پنج شش روز در ساغو فراغت آشامیده در آن اثنا شنید که امیر حسین جهت گوشمالی غبار خیلک وشیتن با جنود نامعدود در ...
منزل گزیده و بعضی از لشکر او بشهر سبز رسیده بخاطر خطیرش گذشت که مناسب آنست که چندگاهی مقابله و مقاتله را در توقف انداز دو عنان عزیمت
بطرف ترکستان منعطف سازد آنگاه با همان شصت سوار اقبال او را دست در دامن دولت ابد پیوندش زده بودند اتفاق کرده از سعد سمرقند با شکند
شتافت و در نواحی آن ولایت با بهرام جلایر و کیخسرو ختلانی که بحکم خان مغولستان صاحب اختیار بلدان ترکستان بودند ملاقات فرمود و بهرام جلایر
چنانچه باید و شاید بخدمتکاری ملازمان موکب شهریاری نپرداخت اما امیر کیخسرو آنچه مقتضای انسانیت و مروت بود ظاهر ساخت و امیر حسین دو نوبت
لشکرهای گران بمحاربت امیر تیمور گورکان بترکستان ارسال داشته هر بار آنحضرت را نسیم فتح و نصرت روزی شد و سپاه امیر حسین فرار بر قرار اختیار کرده
بوی پیوستند و در خلال آن احوال صاحبقران شنود که جمال امیر سیار ... جهت استمداد نزد امیر شمس الدین مغول فرستاده و ...
و سپاه ایشان باز آمده آوازه وصول سپاه جته شایع گردانیدند و امیر حسین از این خبر شنوده مضطرب گشت و بعلما و مشایخ ما شکسته و ... توسل جست تا امیر تیمور را
نصیحت نموده از سلوک طریق مخالفت بگردانند و بجاده تعظیم موافقت رسانند و آن جماعت بمجلس همایون شتافته بزلال موعظت نایره خشم آنحضرت را تسکین
دادند و در باب تمهید بساط مصالحه چندان مبالغه نمودند که امیر تیمور گورکان غبار نقار امیر حسین را با بنگاه کرم اخلاق از لوح خاطر فرو شست و نقش نقض عهد ...
ملاقات او گشته نوکری خشبنه نام را جهت اعلام این نیت از پیش فرستاده و متعاقب او در حرکت آمده در اثناء راه بعضی از لشکریان امیر حسین را که از صاحب ...
تغافل نموده قصد آنحضرت داشتند مغلوب و منهزم گردانید و چون در قنبار منزل گزید خشبنه باز آمده خبر آورد که امیر حسین سوگندان بر زبان آورد که نیت
بصاحبقران وافی صفت در مقام دوستی و محبت باشد و توران شاه نامی از خواص امیر حسین مصحوب خشبنه بخدمت رسیده و قواعد عهد و پیمان را با یمان مؤکد
گردانید و امیر تیمور گورکان عباس بهادر را همراه توران شاه جهت همین کار نزد امیر حسین روان گردانید و امیر حسین امیر موسی
و اولجایتو اپردی را با دو هزار سوار ارسال داشت تا با صاحب قران ... شود و خصال عهد ملاقات تازه ساخته آنحضرت را پیش او برند و در روز ...
که امیر تیمور گورکان بجلیا بادر رسید امیر موسی بگوشش گفت که مزار علی با ناجاست فرود آمده و سوگند تازه کرده متهم بران قرار یافت که از طرفین بسر سرداری
با صد نفر پیش آیند و با هم ملاقات نمایند و بر موجب بتقدیم رسانید امیر تیمور گورکان در وثاق امیر موسی نزول نمود و وحشت و بیگانگی بالفت و یگانگی بدل
شد و امرا لشکرها را اجازت داده هر یک بصوب خویش شتافتند و امیر تیمور گورکان بقبة الخضرا کش خرامید متوطنان آن بلده از استنشاق نسیم عدل
او نو جانی یافتند

ذکر ملاقات امیر حسین و امیر تیمور گورکان و بیان بعضی از وقایع که روی نمود در آن اوان

بنابر مخالفتی که شاهان بدخشان در خلال احوال گذشته بظهور پیوسته بود امیر حسین بعد از آنکه خاطر از صاحبقران عالی گهر جمع ساخت رایت عزیمت بصوب مملکت ...
و ملک حسین کرت از این صورت وقوف یافته فوجی از سپاه غور و هرات را بمدد ولج و شیر خان فرستاد تا دست بقتل و تاراج برآوردند و خبر تعدی غوریان
بسمع شریف امیر تیمور گورکان رسید جهت دفع ایشان از آب آمویه عبور نمود و آن جماعت خبر وصول آنحضرت شنیده روی بصوب هراة آوردند و آنحضرت
صاحبقران عازم ملاقات امیر حسین گشته و او بر عزیمت آنحضرت اطلاع یافته با پادشاهان بدخشان مصالحه نموده عنان مراجعت بطرف سالی سرای
انعطاف داد و امیر تیمور گورکان در قندز بوی رسیده هر دو سردار بدیدار یکدیگر اظهار فرح و سرور کرده چند روز بعشرت و کامرانی گذرانیدند
و باتفاق یکدیگر بکابل رفته الحظه را از حیطه تصرف پولاد و اجتو خاک که دم از عصیان میزدند بیرون آوردند و چون از آن سفر معنی الوطن مراجعت نمودند

امیر حسین قصد کرد که قلعه هندوان بلخ را تعمیر نماید و از سالی سرای باز پرداخته آن بلده را دار الملک سازد و امیر تیمور گورکان با وی گفت که عم شما امیرزاده ...
ترکن مسکن پدر خود کهنه سمرقند را پای تخت ساخت و این معنی بروی مبارک نیامد مناسب آنکه شما نیز از سر این داعیه درگذرید امیر حسین این سخن را سمع رضا
نشنود و امیر تیمور گورکان را همراه خویش به بلخ برده آغاز عمارت کرد در آن اثنا خبر رسید که لشکر مغول بجبال تاخت و تاراج ماوراء النهر تا بشیر آمده اند
و امیر حسین عازم دفع اعدا گشته امیر تیمور گورکان و امیر موسی را از پیش فرستاده و خود نیز متعاقب از آمویه عبور نموده در آخر همان زمستان مغولان با یکدیگر
مخالفت کرده جلیل مراجعت فرو کوفتند بعد از آن بتحقیق پیوست که شاهان بدخشان ولایت قندز را غارتیده اند و امیر حسین با امرا و لشکریان عازم
دفع ایشان گشته چون بکشم رسید عنان خویش توقف نمود و جهان ملک را که پسرش بود مصحوب امیر صاحبقران بر سر ختلان فرستاد و آنحضرت در آن ولایت
آثار اقتدار ظاهر گردانیده بسالی سرای نزد امیر حسین رفت و چون در وقت غیبت حضرت صاحبقران کیخسرو ختلانی و شیخ محمد بیان سلدوز که در آن طرف
آب آتش خلاف مشتعل گردانیده عزم رزم امیر حسین داشتند مکتوبی بامیر تیمور گورکان نوشته از وی استمداد نموده بودند آن نوشته بدست امیر حسین افتاده
بود درایامیکه صاحبقران کشورگشای بسالی سرای رسید طمع میداشت که امیر حسین آن نامه را بروی ظاهر گرداند تا امیر حسین آن راز سربسته را گشوده
این جهت غباری بر حاشیه خاطر انور نشسته مقارن آن حال چند سخن دیگر که دلالت بر نفاق امیر حسین میکرد بگوش امیر تیمور گورکان رسید بنابر آن روزی
بر باره گردون خرام سوار شد تا با امیر حسین ملاقات نموده بوسیله حقیقت سخنان مذکوره استفسار نماید و در وقتیکه امیر حسین در کنار آب سوار شده
بود پیش او رفت اما قبل از آنکه اظهار ما فی الضمیر فرماید شخصی از آنطرف آب آمده دابسته با امیر حسین گفت که یاغی نزدیک است و امیر حسین روی بصاحبقران
جنگجوی آورده گفت باید که بی تاخیر از آب عبور کنی و بضرب شمشیر آتش آهنگ و باد حمله گرز گران سنگ دشمنان خاکسار را از ره و امتفرق و پریشان
گردانی زیرا که زنده چشم و بعضی دیگر از خدم کرمش رفته اند بعهده این امر بیرون نمیتوانند آمد و امیر تیمور گورکان حسب الحکم نموده بتقدیم رسانیده چون
با امرا و منغلای پیوست خبر توجه آنحضرت بسامع کیخسرو و شیخ محمد بیان سلدوز رسید عنان از میدان مقابله بر تافتند کیخسرو از راه قیر تنگسیر بطرف
الای رفت و زنده چشم او را تعاقب نمود و شیخ محمد بصوب خجند گریخت و امیر تیمور گورکان او را تا کامیشی کرده منظفر و منصور بجانب کش مراجعت فرمود

گفتار در بیان وقوع مخالفت میان حضرت صاحبقرانی و امیر حسین بن امیر مسلا کرت ثانی

چون بنابر مشیت قادر
که کلام معجز نظام و الله یؤتی ملکه من یشاء بر ثبات و بقاء ملک لازوالش دلالت میکند نزدیک آن رسید که آفتاب اقبال صاحبقران سعود
خصال از افق استقلال طلوع نماید و این معنی بر عزوبت جاه و جلال امیر حسین بن امیر مسلا موقوف بود اموری که سبب نفرت قلوب جمهور نزدیک
و دور میشد در شهور سنه ۷۶۷ از امیر حسین سر بر زد از جمله آنکه نسبت بصاحبقران عالی مرتبت در مقام عذر و خدیعت آمده خواست که هنگام فرصت
دست بردی نماید و تواچیان فرستاد تا از متعلقان و منتسبان آنحضرت هر کرا اسمی و رسمی باشد کوچانیده از خطه کش به بلخ برند و شیرین بیک آغا که خواهر صاحب
قران والا گهر بود و بهانه آنکه شوهرش امیر مؤید ارلات بسر جاورچی را در سر شراب کشته و گریخته پیش خود طلبید و ایضا امیر موسی را که در سلک
مصاحبان آنحضرت انتظام داشت با کوچ طلب نمود و بواسطه ظهور امثال این حرکات نالایق امیر تیمور گورکان از خبث باطن امیر حسین بتحقیق انجامیده
همت عالی نهمت بر دفع شر او گماشت و بعد از تقدیم مشورت با عظما و ارکان دولت بدل قوی و رای فسیح شعار خلاف امیر حسین ظاهر ساخت و از
دو نوکیان الوس جغتای کنار جمال تحمل وحشت امیر حسین ملول و متنفر بودند و از بأس سطوتش لحظه بفراغت آسایش نمیتوانستند درین معنی با صاحبقران گیتی
ستان همداستان شدند و قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان مؤکد گردانیدند و امیر کشورگشای باجتماع لشکرها فرمان داده هندو و قرقره را بطلب شیخ محمد بیان
سلدوز بجانب اترار فرستاد و بطالع سعد و بخت فیروز از خطه کش نهضت نمود و امیر موسی را بقول ... مقدمه سپاه و چون حوالی خزار
از غبار موکب ظفر آثار مشکبار گشت امیر موسی بجمعی هراس بخود راه داده بگریخت و صاحبقران کامکار گردون اقتدار وجود و عدمش یکسان تصور
کرده سوی غوتمش اغلان و امیر مؤید و حسین برلاس و جمعی دیگر از اعیان لشکر فلک اساس منقلای و قول را بفر طلعت همایون بیاراست و چون بسوی
ترمد کهنه رسید هندو شاه و خلیل که مقدمه سپاه امیر حسین بودند سپاهی ایشان را دیده عنان گریز بصوب بلخ منعطف گردانیدند درین اثنا
جناب سیادت مآب ولایت انتساب سلیل ائمه معصومین مستغفار آل طه و یس امیر سید برکه که در سلک اعاظم شرفا انتظام داشت

ودر آن ایام چهره اوقاف حرمین شریفین نزد امیر حسین رفته بر طبق دلخواه جواب نیافته بود واز آب آمویه عبور فرموده ودر موضعی که بسه فرسخی از بلد
واقع است بملاقات صاحبقران خجسته صفات فایز شد وطبل وعلم که اظهر علامات سلطنت است پیشکش کرده وزبان فصاحت بیان گذرانید که توجه
حیث شفقت فاتحت منشور حضرت صاحبقرانی بوصول آن عالیجناب مستظهر گشته از لوازم تعظیم وتبجیل ما یعد من دقیقه نامرعی نگذاشت واوقاف
حرمین را بخدام سدره مقاس مسلم داشته مدت العمر نسبت بایشان در طریق ارادت واخلاص سلوک نمود وچون شایسته از رنگ ودباج [illegible]
اوباج رسید شیخ محمد بیان سلدوز [illegible] بموکب همایون پیوستند ودر منزل علم شاه شیخ محمد والی بدخشان وامیر اولجایتو بردی که از قبل امیر
حسین بحکومت قندز اشتغال داشت بملازمت رسیده ودر سلک سایر ملازمان آستان اقبال آشیان انتظام یافتند وبرین قیاس امیر کیخسرو ختلانی وهرکس
از سالکان مسالک پهلوانی که از امیر حسین آزرده بود دیگر دیر گردون اساس آمده بتقبیل بساط بوس مستسعد شدند نظم بدرگاه آن شاه والا نژاد ز هر
کشوری سروری رو نهاد پی خدمتش بسته هر یک میان برای دعایش گشاده زبان وبعد از اجتماع امرا واشراف صاحبقران ستوده اوصاف
سیورغتمش اغلان ولد دانشمند خان را که از نسل اوگدای قاآن بود به پادشاهی الوس جغتای تعیین نموده چند روز بجشن وسور ولهو وسرور بگذرانید وبعد
فراغ از آن مهم متوجه بلخ گشته در اثنای راه امیر زنده حشم که حاکم شبرغان بود با خیل وحشم در سلک سایر خدام شرف انتظام یافت وحضرت صاحب
قرانی بنابر التماس او درغا بر بلخ [illegible] بارگاه باوج مهر وماه افراخته عساکر ظفر پناه آن بلده را در میان گرفتند واز طرفین مستعد جنگ وپیکار شده خندق
در آلات کارزار زدند ودر روز اول مردم بسیار فوجی پیاده وزمره سواره از شهر بیرون شتافته رایت محاربت افراختند وشاه زاده نجابت
آثار عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور که در سن شانزده سالگی بود از غایت جرات وتهور بریشان تاخته باوجود صغر سن نوعی آثار اقتدار ظاهر ساخت که موجب
تعجب دوست ودشمن شد ودر [illegible] تیری بر پشت پایش رسید که از جانب دیگر سر بیرون آورد وآن جوان بخی در آتش تافته جای زخم را داغ
کردند وشاه زاده دست در دامان شکیبائی زده مطلقا اضطراب بظهور نرسانید وروز دیگر که شهسوار عظیم الاقتدار آفتاب بیرق نهار افراخته بعزم تسخیر قلعه
فیروزه کار گردون از جانب دروازه مشرق نهضت نمود وراه فرار بر حبشی که در بروج انحصار قرار گرفته خود نمائی میکردند مسدود ساخت صاحبقران
کامکار اعلام جنگ وپیکار ارتفاع داده روی بقلعه هندوان نهاد واز جانب امیر حسین طایفه از اهل جلادت تیغ جسارت آخته از شهر بیرون
تاختند وبعد از تقدیم لوازم ستیز وآویز کاری از پیش نبرده اقدام سلوک طریق گریز اختیار کردند وامیر حسین آثار عجز وانکسار بر ناصیه روزگار خویش مشاهده
فرموده در حصار فرو بست وزبان نیاز گشاده بصاحبقران سرافراز پیغام داد که من دل از ملک ومال برداشته از کمال مکارم اخلاق توقع
میدارم که بجان امان یابم [illegible] شرف زیارت بیت الله دریافته در آن مقام واجب الاحترام باستغفار جرایم واثام قیام نمایم [illegible]
این ملتمس را بسمع رضا جای داده وفرمان همایون صادر شد که هیچ آفریده مزاحم امیر حسین نشود تا بهر طرف که خواهد برود امیر حسین برین سخن اعتماد
نموده میان خوف ورجا شبی با دو ملازم از قلعه بلخ بیرون آمده دو نوکران را بمهمی مشغول ساخته بالای مناره مسجد جامع شهر کهنه گریخت وچون صبح صادق
رسم غمازی بجای آورد وجمشید خورشید طلعت هندوان شب را منهزم کرد شخصی که اسپ گم کرده بود در طلب گم شده خویش بهر طرف میگشت بخاطر گذرانید
که مناسب است که بر بالای این مناره برآیم واطراف وجوانب را از روی احتیاط ملاحظه نمایم شاید که اسپ بنظر من درآید وبا این خیال روی ببالای مناره آورد
وامیر حسین را آنجا دیده وبشناخت امیر حسین که در ایام رفاهیت هرگز مشتی گندم بر آن [illegible] پهلوان نمیداد در آن محل از خوف [illegible] مروارید غلطان
در دست آن شخص نهاده بمواعید نیکو او را امیدوار کرده در کتمان [illegible] خویش شرط مبالغه بجای آورد وهیهات هیهات مشتری تنومند بر زیر کوه البرز
چه سان نهان ماند وآتش سرکش بر بالای مناره بلند چه چیز از نظر غایب گرداند بعضی از محارم واجب التعظیم درین محل این بیت نوشته اند والحق بغایت نیکو
نسبت بسر مناره اشتر رود وفغان برآرد که نهان شدم من [illegible] الغصه چون آن شخص از مناره پایان آمد فی الحال باستان صاحبقران
عالیشان دویده کیفیت حال بعرض رسانید وفوجی از ابطال رجال بگرفتن امیر حسین مامور گشته روی بسوی مناره آوردند وامیر حسین چون دید که گروه انبوه
از پیاده وسوار باشتیاق ملاقات شریف متوجه ملازمت اند از بالای مناره بزیر آمده در سوراخ دیوار مسجد خزید وبنابر آنکه گرگ اجل دست در گریبان
جانش زده بود دامنی از دامان جامه اش بیرون ماند وطلبکاران ببالای مناره شتافته واو را نیافته مراجعت کردند وپی بشکاف دیوار مسجد بردند وامیر حسین

امیر حسین را که سر بجیب [illegible] دارا وسکندر فرود نمی آورد دست وگردن بسته ببارگاه صاحبقران جمجاه درآوردند ودریغ که آن سر که بران آستانه خاک نشان
امیر تیمور گورکان را چون چشم بر امیر حسین افتاد روی بابر آورده گفت که من از مقام ریختن خون او درگذشتم وجفاهای او را کان لم یکن انگاشته وموکلان
امیر حسین را از مجلس بیرون برده کیخسرو ختلانی آغاز اضطراب کرده عرضه داشت نمود که امیر حسین را بمن بباید سپرد تا قصاص برادر خود کیقباد بکشم امیر تیمور
گورکان در تسکین کیخسرو کوشیده در اثنای گفت وشنید صاحبقران ظفر قرین را یاد ایام اتحاد ومصاحبت امیر حسین آمده رقت فرموده قطرات عبرات
بر رخساره مبارکش دوانشد امیر اولجایتو بردی که بواسطه تجارب ایام بر نیک وبد طبعات انام واقف بود گریه آنحضرت را امارت نجات امیر حسین
گرداب بلا تصور کرد وبگوشه چشم بجانب امیر مؤید وکیخسرو ختلانی اشارت نمود وایشان غرض بر کار دیده را دریافته از عقب امیر حسین شتافته
باستیصال نهال اقبال او پرداختند ورشته حیاتش بمقراض قصاص انقطاع داده خاطر از آن مهم فارغ ساختند قطعه کدام دوحه اقبال سر بچرخ کشید
که صرصر اجلش عاقبت زبیخ نکند کرا نهاد فلک تاج سروری بر سر که بند حادثه بر دست وپای او نفگند دو پسر امیر حسین خان سعید ونوروز
سلطان با خانی که دست نشان او بود بهمارزو بقتل رسیدند ودو پسر دیگرش جهان ملک وخلیل سلطان بهندوستان گریخته در غربت متوجه عالم آخرت
گردیدند وحریکات معمور بر قلعه هندوان استیلا یافته خزاین ودفاین امیر حسین را با خواتین ومتعلقان او باردوی همایون رسانیدند وآنحضرت سرای
ملک خانم دختر قزان سلطان خان والوس آغا بنت امیر بیان سلدوز واسلام آغا بنت امیر خضر یسوری وطغای ترکان خاتون را در حرم خاص جای
داد وسوینچ قتلق آغا دختر ترمشیرین خان را بهرام جلایر ارزانی داشت ودلشاد آغا را بزنده حشم وعادل ملک دختر کیقباد ختلانی را بامیر جاکو ودیگر
ممالیان ودختران امیر حسین را بازدواج امرا ومقربان نامزد فرمود دنیا عروسی است بد مهر که هر روز دست در آغوش شوهری کند وحریفی است که هر
که هر ساعت چشم برد بکری افکند بیت دل درین پیر زن عشوه گر مبند که این عروسی است که در عقد بسی داماد است واین واقعه عظمی در رمضان سنه احدی
بوقوع انجامید وحصار هندوان بموجب فرمان صاحبقران گیتی ستان ویران گردید **گفتار در بیان جلوس حضرت صاحبقران**
مقرون بحصول اصناف آمال وآمانی قال الله تعالی قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء
مثنوی مالک الملک واجب التعظیم صانع قادر خبیر علیم مملکت میدهد بدین داری نیکبختی حمیده اطواری که زفیض عدالتش عالم چون بهشت
ارم شود خرم علم معدلت برافرازد رسم ظلم از جهان براندازد ز آب شمشیر عدل وتیغ جهاد گلشن دین حق کند آباد آتش خشم چون برافروزد
خرمن عمر دشمنان سوزد زابشر از ریاح لطف کریم در هبوب نسیم وحسن شیم دوستان را وجود نو جانی رسد از وی بهر یک احسانی نظرش خاک را چو زر
سازد کار خلقی بیک نظر سازد از کرم اهل علم وتقوی را مقتدایان دین ودنیا را بر خلایق دهد سرافرازی خود بایشان کند همسازی بود چنین
گر بت کامش پر بود از می وفا جامش دره دین که هست بیجا پیچ نکند غیر خیر واحسان هیچ وچون صاحب دولتی چنین در آن زمان
میمنت آیین غیر صاحبقران گیتی ستان قطب السلطنة والخلافة امیر تیمور گورکان کسی نبود در آن ایام که فراشان قدر وقضا بساط جهانبانی امیر حسین را در
نوشتند منشیان دیوان والله یؤتی ملکه من یشاء منشور خلافت معموره توران وایران بنام نامی آنحضرت نوشتند بتاریخ روز چهار شنبه دوازدهم ماه مبارک
رمضان سنه احدی وسبعین وسبعمائه موافق ابت ئیل که سن شریفش سی وچهار سال شمسی بوده بود سادات عظام واجب الاحترام مانند [illegible]
سید برکه [illegible] عشر خان زاده ابو المعالی خان زاده علی اکبر واعیان امرای الوس جغتای مثل امیر شیخ محمد ولد بیان سلدوز وامیر زنده حشم
بردی وامیر اولجایتو بردی وامیر کیخسرو ختلانی وامیر داود دوغلات وامیر سار بوغا جلایر وامیر جاکو جلایر وشاه شیخ محمد بدخشانی وغیرهم از اشراف واعیان
که در قبة الاسلام بلخ مجتمع بودند بر سلطنت آن امیر کشور گیر اتفاق نمودند ودر ساعتی مانند کوکب طالعش مسعود ودر زمانی مثال اختر دولتش طالع از اوج مقصود
تخت پادشاهی را بوجود همایونش زیب وزینت دادند وسرداران قبایل چنانچه رسم وعادت مغولان است زانو زده زبان بدعا وثنا گشادند مثنوی
سراسر دلیران توران زمین کشیدند صف بر یسار ویمین پی تهنیت یک بیک همگنان زبان برگشادند زانو زنان که شاها بزیب وفر وتخت وتاج
جهان [illegible] که مائیم از جان ودل ولی بندگانی ز خدمت مجل نه چاکرانیم وتو شهریار که ما بندگانیم تو خداوندگار وچون حضرت
صاحبقرانی بر مسند سلطنت وجهانبانی متمکن گشت ابواب خزاین ودفاین امیر حسین را که سالها بسیار بدست جور وظلم اندوخته بود بگشاد وجمیع

ارکان دولت و اعیان حضرت و طبقات حشم و طوایف خدم را بمواهب فراوان و عطایاء بیکران داد جبیت رعیت از الطاف شامل آباد شد بخشش
سپاهش همه شاد شد و هر یک از امرا و نوئینان را که لوازم خدمتکاری و مراسم جان سپاری بتقدیم رسانیده بودند بمناصب بلند و مراتب ارجمند مخصوص و سرافراز
گردانید و چون از مشاغل این مهام باز پرداخت حکومت بلخ را با امیر پیر محمد برلاس عنایت کرده متوجه سمرقند گردید بعد از وصول مستوطنان آن بلده را
مانند ز مشمول انعام و احسان ساخت و بعمارت شهر و حصار مشغولی فرموده ابنیه سپهر مقدار طرح انداخت

ذکر مخالفت زنده حشم ایردی وکشته شدن او بتقدیر ایزدی

امیر موسی که در وقت توجه حضرت صاحبقران از سمرقند بجانب بلخ از موکب همایون تخلف نموده بود بعد از
استماع خبر قتل امیر حسین روز چند در کوهستان سرگردان بوده بالاخره از آب آمویه عبور کرده در شبرغان بزنده حشم پیوسته او را بمخالفت صاحبقران ظفر لوا
باعث و محرض گشت و در سنه که صاحبقران کشورگشای قرشی را قشلاق فرمود زنده حشم اطاعت فرمان نکرده بسمرقند نرفت و امیر تیمور کورکان خواجه یوسف
ولد اولجایتو اپردی و نایان بهادر را جهة نصیحت زنده حشم بشبرغان فرستاد آن بیخردان ایشان را مقید گردانیدند و این خبر بسمع پادشاه هفت کشور رسیده آتش
خشم خسروانه التهاب یافت و با لشکر ظفر اثر از آب آمویه گذشته عنان عزیمت بطرف شبرغان تافت بعد از محاصره آن بلده زنده حشم از کرده پشیمان گشته امیر اولجایتو
اپردی و بعضی دیگر از حاکم توغبیان را شفیع جرایم خود ساخت و ایشان زبان شفاعت گشاده امیر تیمور کورکان ملتمس ایشان را بعز اجابت مقرون گردانید
و سپاه دست از محاصره باز داشته زنده حشم … زنده و از قلعه شبرغان بیرون آمد و امیر موسی را همراه آورده باستان کاهن پایه سریر سلطنت مصیر
سپرده پادشاه پوزش پذیر زنده حشم را مشمول عواطف بیدریغ ساخته نوبت دیگر زمام ایالت شبرغان را در قبضه اختیار او نهاد و عنان عزیمت بجانب
صوب ماوراءالنهر انعطاف داد و چون بشهر سبز رسید نظر عنایت بر حال امیر موسی انداخته قامت قابلیتش را بتشریفات فاخره بیاراست و حکومت
ایل و الوس او را بوی مفوض گردانید در سنه … کرت دیگر زنده حشم باغوا و خان زاده ابوالمعالی ترمذی یاغی شده بتمرد رفت و در … دست
بغارت و تاراج برآورد و این خبر بعرض صاحبقران عالی گهر رسیده ختای بهادر و ارغونشاه بورولدای را با لشکری جبیت همه با دل شاد و … ساز
جنگ همه گیتی فروز با نام و ننگ بدفع شر مخالفان بدان صوب نامزد فرمود و چون شبرغان از وصول بهادران رستم توان خبر یافته بر لب آمویه
از کشتیها پل بستند و جماعتی از ایشان شب بپای فرار از آب گذشته آن سر پل را ویران ساختند و چون زنده حشم با سایر خیل و حشم سپاهی سپاه نصرت
قرین دیدند بتر رسیدند و روی بصوب گریز آورده بر سر جسر شتافتند و بعد از آنکه میان پل رسیدند آن طرف را مانند حال خود خراب یافتند و متحیر
گشته در آن حین دلیران لشکر سمرقند از عقب دست قدرت بتیر باران برآوردند و آن بدبختان خذلان مآب روان در نهیب و اجل و شتاب
خود را در آب افکندند و جمعی کثیر از زخم پیکان شعله سان در میان آب جان دادند و زنده حشم با دلی پژمرده و زمره از مردم افسرده بساحل نجات
رسیده خود را در شبرغان انداخت و باستحکام برج و باره و فصیل و دروازه پرداخت آنگاه صاحبقران عالیجاه امیر جاکو برلاس را با سپاهی گران
اساس بمحاصره شبرغان فرستاد و امیر جاکو فصل زمستان در آن کار بپایان رسانیده و چون طلیعه لشکر بهار روی نمود زنده حشم بپای عجز و اضطرار
از چهار دیوار حصار بیرون آمد و امیر جاکو او را همراه خویش بپایه سریر اعلی برده زبان شفاعت گناهانش بگشاد و امیر صاحبقران کرم شاکر
از سر خون زنده حشم درگذشته گوشش را بدر نصیحت و پند بیاراست و سرش را از افسر منقبت بلند ساخته کمر زرینش بر میان بست و خلعت خاص
در قامت قابلیتش پوشانیده اسپ تازی نژاد انعام فرمود و هم درین سال صاحبقران … خصال سپاه بطرف مغولستان کشیده در وقتی که از آن
دیار مظفر و منصور عنان منقر سریر سلطنت مصیر معطوف گردانید در منزل آدون کوری شنید که زنده حشم و ابواسحق ولد خضر یسوری و امیر موسی و خان
زاده ابوالمعالی ترمذی و شیخ ابواللیث سمرقندی با هم عهد کرده بمصحف سوگند خورده اند که چون بموضع قراسمان رسند بجان آن قاآن جهانبانی
گزند … رسانند و امرای … حسب الحکم آن جماعت را حاضر ساخته بعد از تقدیم لوازم پرسش و ثبوت گناه امیر موسی بشفاعت سرای ملک خانم
که خواهرزاده او بود و پسر خضر یسوری بالتماس امیر سیف الدین که خواهرش را در حباله نکاح داشت از سیاست نجات یافتند و خان زاده ابو
المعالی را انتساب بخاندان نبوت دستگیری کرد اما بموجب حکم جلاء وطن اختیار نموده روی بغربت آورد و چون برودت بسیار بر مزاج خواجه
ابواللیث مستولی بود مقرر شد که بمکه رفته ساکن گردد تا بواسطه شدت حرارت هوای آن سرزمین اعتدالی در احوال او پیدا شود و زنده حشم را

مقید بسمرقند برده در محبسی انداختند که راه بیرون آمدن نداشت **بیت** بزد جزو این سخن در وحشت که زندان دشمن به از گور وحشت

گفتار در بیان توجه امیر تیمور کورکان مکرر بجانب خوارزم و ذکر مصالحه آنحضرت با یوسف صوفی بعد از وقوع جنگ و رزم

حسین صوفی قنغرات قبل از جلوس صاحبقران پسندیده صفات بمدت پنج شش سال ولایت خوارزم را در تحت تصرف آورده بود و چون
از ضبط و نسق الوس جغتای فراغت روی نمود کسنه همت بر تسخیر آن مملکت انداخته عقد نوائی را نزد حسین صوفی فرستاده پیغام داد که کات و خیوق تعلق
بالوس جغتای دارد و باید که آن را به دیوان … خان باز گذاری تا طریق موافقت بین الجانبین مسلوک باشد حسین صوفی بان سخن التفات نکرده گفت که من این
مملکت را بضرب شمشیر مسخر ساخته ام بمجرد سلام و پیغام بکسی نخواهم داد و خلاصه این جواب بعرض صاحبقران کامیاب رسانیده آنحضرت خواست که علی الفور عازم
خوارزم گردد اما مولانا جلال الدین کشی که با وجود وفور علم و عمل شرف ملازمت صاحبقرانی داشت و از جمیع کمالات ساخته بود بعرض رسانید که مناسب دولت
ابد پیوند نیست که بسبب غرور یک شخص جمعیت اهالی آن ولایت بتفرقه و پریشانی تبدیل یابد و اجازت طلبید تا بخوارزم رفته بهر گونه موعظه و نصیحت حسین صوفی
را از خواب غفلت بیدار سازد و رخصت یافته بدانجانب شتافت چنانچه سزاوار علما در این دار تواند بود در طائف نیکخواهی و خیر اندیشی بتقدیم رسانید اما
حسین صوفی آن پند را بسمع رضا نشنود و بلکه جناب مولوی را بند فرمود و چون این خبر بگوش هوش صاحبقران عالی گهر رسید در سیچقان ئیل که باعتقاد مؤلف ظفرنامه
سنه ثلث و سبعین و سبعمائه بوده و بزعم مصنف مطلع سعدین سنه اربع و سبعین با سپاهی ظفر قرین عازم خوارزم شد و چون بحد آن ولایت رسید رایات نصرت آیات پرتو وصول بحد
کات انداخت و داروغه … یوسف خواجه بیساول باتفاق قاضی خیوق در حصار … متحصن شده اسباب دفع و منع مهیا ساخت و عساکر اقبال اثر روی توجه بقلعه نهاده
و دست بانداختن تیر و راندن تیغ برآورده در روز اول کات را بقهر و غلبه گرفتند و آنچه یافتند بجاروب غارت و تاراج رفتند و روز دیگر متوجه خوارزم
گشته بعد از وصول بنواحی آن بلده حسین صوفی دانست که مقاومت با سپاه ظفر عظمت مقدور او نیست لاجرم قاصدی با تحف و برکات پادشاهانه
بدرگاه عالمپناه فرستاد و طالب مصالحه شد و در آن اثنا کیخسرو ختلانی نقد اخلاص خود را بشائبه نفاق مغشوش ساخته بحاکم خوارزم پیغام داد که لشکر
سمرقند پریشان گشته اند و بتاراج اشتغال دارند باید که بعزم رزم بیرون آئی تا من بتو ملحق گردم و امیر تیمور را مغلوب گردانیم حسین صوفی چون این سخن بشنید
لشکر خود را یاسامیشی نموده از شهر بیرون خرامید و حال آنکه در آن زمان چنانچه کیخسرو اعلام کرده بود اکثر سپاه حضرت ابجام بتاخت رفته بودند و صاحب
قران گردون غلام چون جسارت خوارزمیان را مشاهده فرمود با بقیه بهادران صف شکن بکنار آب قاون که بین الجانبین واسطه بود شتافت و گذر
آب گرفته راه عبور خوارزمیان بربست و … آغاز آمد شد کرده چون نایره قتال اشتعال یافت با جمعی کثیر از دلیران موکب همایون بپای جلادت … و شیخ علی
بهادر و امیر مؤید … و اقتیمور بهادر و ختای بهادر و … بهادر ایشان … بعزم جنگ در آب راندند و … و دیگران در ضمان سعادت
و سلامت بساحل نجات رسیدند و آغاز حرب ساز کردند و … صاحبقران عالی مرتبت نیز خواست که مانند برق … از آب بگذرد اما شیخ محمد بیان سلدوز
مانع آمده خود از آن رود عبور نموده روی بدشمنان خاکسار آورد و … کارزار کرد که حسین صوفی فرار بر قرار اختیار فرمود و بشهر شتافت و از غایت غم و اندوه
مریض شده بعد از دو سه روز بعالم آخرت پیوست و بعد از فوت حسین صوفی برادرش یوسف صوفی قائم مقام گشته ایلچیان بآستان سلطنت آشیان فرستاد
و از کرده برادر ابراز ندامت نموده طالب مصالحه شد حضرت صاحبقران ملتمس او را بعز اجابت اقتران داده بشرط آنکه دختر برادرش آق صوفی را که سوین
بیک نام داشت و از دختر جان اوزبک در وجود آمده بخانزاده مشهور گشته بود با میرزاده جهانگیر دهد و یوسف صوفی آن شرط را قبول نمود که هر گاه فرمان
واجب الاذعان شرف نفاذ یابد خانزاده را بسمرقند فرستد آنگاه پادشاه عالیجاه بسعادت معاودت فرمود و چون بولایت بکاس رسید کیخسرو ختلانی را
بموقف … حاضر گردانیده گناه بر آن جوان گرفته تا ثابت گشته کشته شد و پسرش سلطان محمود بموافقت ابو اسحق ولد خضر یسوری بخوارزم شتافتند
و یوسف صوفی را اعتقاد و وسوسه کردند که رقم بطلان بر صحیفه عهد و پیمان حضرت صاحبقران کشیده تاخت بولایت کات برد و امیر تیمور کورکان آن زمستان
در سمرقند قشلاق کرده چون سلطان عدالت شعار بهار در فضای دشت و کوهسار اعلام نضرت آثار برافراخت با سپاهی فراوان از ریگ بیابان خوارزم بعزم
یوسف صوفی روی براه آورد و بعد از وصول بحدود آن ولایت حاکم خوارزم از کرده پشیمان گشته بارسال رسل و رسائل و هر گونه وسائل نوبت دیگر صاحب
قران عالی گهر را از مقام انتقام بگذرانید و قبول فرمود که علی اسرع الحال خانزاده را بسمرقند فرستد و امیر تیمور کورکان بمستقر دولت مراجعت نمود .

درشوال سال هفتصد و هفتاد و پنج موافق پارس ئیل هنگام بهار که نسیم اعتدال آثار قوای نامیه را آوردن عماری عروسان گل و ریاحین ممد گردید صاحبقران ظفرقرین امیرزاده کاربرلاس را که از اولاد الاالدین قراچار بود و امیر داود دوغلات و لجابیورا جهة آوردن خانزاده بخوارزم فرستاد و یوسف صوفی مراسم اعظام تعظیم و تکریم نموده خانزاده را با جهیزی که از آن لائق تر نتواند بود مصحوب ایشان گسیل فرمود و حضرت صاحبقران قرابقا خاتون را که عروس سیر قید و خان بود با دیگر خواتین حشمت آئین و نوئینان و امرا و سادات و قضات و علما باستقبال فرستاد و کمربستگان آستان سلطنت شان بترتیب اسباب جشن و سور و لهو و سرور قیام نموده رعایا و محترفات دارالسلطنه سمرقند را آئین بستند و چون عماری آن گوهر کان خانی بشهر در آوردند مراسم پیشکش و نثار چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و در ساعتی که اختر شناسان دانشور بدقت نظر جهة آن کار اختیار کرده بودند سادات و علما و قضاة در مجلس همایون حاضر گشته با سید مجلّه خانی با خورشید سریر جهانبانی در سلک ازدواج کشیدند و امرا و نوئینان زبان بتهنیت و ثناخوانی و دست نثار گوهر افشانی گشاده لوازم شادمانی بتقدیم رسانیدند بیت زبس گوهر و زر که افشانده شد زمین چیدنش در تنها مانده شد و چون خسرو انجم بخلوتخانه مغرب خرامید و در حجله سپهر عروسان … جلوه گر گردید اجتماع نیرین سپهر عدالت و معدلت و سعدین آسمان کامکاری اتفاق افتاد و میان ایشان محبت و موانست باکمل وجهی و احسن صورتی دست داد مثنوی جهانگیر شهزاده کامکار گرفتش بعهد آمد و در کنار چه خوش ساعتی کز سر کام دل نشستند با هم دو آرام دل چه خوشتر از آن در مسیر سپهر که گیری در آغوش ماهی بمهر خوشا روز و فرخنده آن روزگار که یابند کام دل از هم دو یار

گفتار در بیان بعضی وقایع و احوال علی سبیل الایجاز و الاجمال

صاحبقران ستوده خصال بعد از فراغ بال از انجام مهام ماوراءالنهر و ترکستان عزم مغولستان فرمود بروایت ظفرنامه در روز پنجشنبه غره شعبان سنه ست و سبعین و سبعمائه بدانجانب روان شد و چون رباط … محل نزول موکب همایون گشت سپاه برف … بر بسته دست استیلا برآورد که بسیاری از انواع آدمیان و اجناس حیوانات بعالم بقا و چراگاه عدم رفتند بنابران حضرت بسمرقند مراجعت فرموده انعقاد توقف کرد که سورت برودت کمتر شد در دوشنبه غره شوال موافق اوایل توشقان ئیل بار دیگر متوجه جته گشته امیرزاده جهانگیر و شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه و بهرام جلایر را منغلای گردانید و دران یورش قمرالدین دوغلات که در مغولستان سرداری از آن کلانتر نبود از دست برد سپاه منغلای شکست یافته پای ادبار در وادی فرار نهاد و صاحبقران آفاق بنفس نفیس بموضعی … رفته امیرزاده جهانگیر بمنزل … فرمان عنان بازکشید و قمرالدین را در کوهستان یافته و تعاقب نموده از ایل والوس جدا گردانید و تمامی منازل اورا بغارت بردند و خاتون … الدین بوبان غا را با دخترش دلشاد آغا اسیر ساخته بالای قرقسماق … رسانیدند و صاحبقران ظفرلوا دلشاد آغا را در سلک سایر ازواج منتظم گردانید و چند روز بعیش و سرور گذرانیده بسمرقند بازگشت و در همین سال شیخ محمد بیان سلدوز که بواسطه غدری که اندیشیده بود مواخذ شده خرمن عمرش باتش خشم دشمن سوز محترق گردید و در بهار سنه سبع و سبعین و سبعمائه مطابق لوی ئیل بنابر سببی که هیچ یک از مورخان باظهار آن زبان نگشاده اند امیر تیمور گورکان با سپاه فراوان بجانب خوارزم نهضت نمود و امیر سار بوغا و عادلشاه جلایر و ختتای بهادر و ایلچی بوغا و دیگر سرداران را با سی هزار سوار جلادت آئین جهة استیصال قمرالدین بصوب مغولستان روان فرمود و چون … آفتاب اشراق صاحبقران آفاق سایه وصول بر موضع سه پایه انداخت ترکن ارلات باغی شده بگریختن گرفت و پولاد بهادر بموجب فرمان امیر تیمور ترکن را تعاقب نموده در کنار آب فاریاب بوی رسید ترکن ساعتی بجنگ ایستاده از ضرب تیغ دلیران صف شکن منهزم گردید و پولاد … ترکن … گشته خود را تنها بوی رسانیده و رگ جانش را … ببرید و مظفر و منصور باردوی همایون مراجعت نمود از جماعتی امرا که بجانب جته رفته بودند سار بوغا و عادلشاه بخیال استقلال و اندیشه خطا ختتای بهادر و ایلچی بوغا را بگرفتند و با ایل جلایر و قبچاق … بسمرقند شتافته آغاز محاصره کردند و امیر قبوغا که حاکم آن بلده بود خود را مضبوط ساخته جهة اعلام آنحال آق صوفی همعنان برق باد نزد امیر تیمور گورکان فرستاد و ایلچی در موضع … بشرف بساط بوس اختصاص یافته کیفیت واقعه عرض نمود بنابران رایات ظفرنشان بموجب کلمة العود احمد معاودت کرده امیرزاده جهانگیر برسم منغلای پیش تر روان گشت و شاهزاده در موضع کرمینه بدشمنان … رسیده بر ایشان غالب آمد و سار بوغا و عادلشاه گریخته بدشت قبچاق رفتند بملازمت اروس خان پیش گرفتند و بعد از روزی چند در وقتی که اروس خان به ییلاق رفته بود … که در دشت قبچاق از قبل خان حکومت مینمود بشمشیر غدر کشته روی بمغولستان نهادند و قمرالدین پیوسته او را بر مخالفت صاحبقران ظفرلوا اغوا کردند که بار دیگر

بار دیگر علم خشم و کین افراخته بولایت اندکان که متصرف امیرزاده عمرشیخ بود در آمده … از شاهزاده روگردان شده بوی پیوستند و امیرزاده عمرشیخ در کوهی متحصن گشته شخصی را که دانشمند نام داشت جهة اعلام آنحال نزد پدر بزرگوار فرستاد و آنحضرت در ساعت بدانجانب در حرکت آمده بمجرد شیوع آن خبر قمرالدین بازگردیده و ایل و الوس خود را از موضع آت باشی گذرانیده با چهار هزار سوار آراسته در کمین ایستاد و چون امیر تیمور گورکان بآن مکان رسید از کمین قمرالدین غافل بوده تمامی سپاه را بیکامیشی احضار روان فرمود و بنفس نفیس با دویست کس از امرا و سرداران توقف نمود و دران حال قمرالدین با آن چهار هزار سوار از کمینگاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام کشیده بجد هر چه تمامتر استیصال حیات صاحبقران عالی گهر را وجهه همت ساخت آنحضرت بتلقین ملهم دولت مضمون کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بر زبان الهام بیان گذرانیده و بهادران موکب ظفرنشان را استمالت داد و بنفس همایون روی بر دشمنان دون نهاد لاجرم جنگی درپیوست که از شرح شدت آن بیان رقم عاجز است و از وصف صعوبت آن زبان قلم قاصر عاقبت نصرت و فیروزی شامل حال صاحبقران ستوده مآثر گشته مضمون ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین بظهور انجامید و مخالفان منهزم و متفرق شده … امرا و لشکریان که بیغون رفته بودند در رسیدند و عنان عزیمت بیکامیشی قمرالدین منعطف گردانیدند و دران صحرای بی انتها از کشتها پشتها ساختند ایل و الوس او را باز ستاندند و بجانب اوزکند فرستادند و قمرالدین و سار بوغا و عادلشاه در … بار دیگر بهم پیوسته خواستند که با جمعیتی … که ناگاه امیر تیمور گورکان بسر وقت ایشان رسیده همه را پریشان گردانید و اوچ قرا بهادر در عقب قمرالدین تاخته … تا هر دو تنها ماندند و قمرالدین عطف عنان کرده تیری بر اسب اوچ قرا زد که از پای در افتاد و اوچ قرا پیاده … و شمشیر در دست گرفته روی بوی نهاد و قمرالدین او را بدانسان دیده گفت … مردانگی همین است … اگر نه … ضرب شست … تیری … در سنگ نشست و اوچ قرا آفرین نموده پیاده بازگردید و این سرگذشت را بعرض رسانید و در این یورش امیرزاده عمرشیخ و ختتای بهادر بکاشغر رفته … از خضر خواجه اوغلان و خدایداد … متوطنان کاشغر را باندکان رسانیدند و چون حضرت صاحبقران جهان … سریر سلطنت و استقلال منعطف گردانید جهة اصابت عین الکمال … زمانه غدار … بر چهره احوال … عزت و جلال کشید تفصیل این اجمال آنکه صاحبقران ظفرمآل در وقت نهضت بجانب مغولستان امیرزاده جهانگیر را در سمرقند به نیابت خویش بازداشته بود و در غیبت موکب همایون مزاج موفور الابتهاج شاهزاده از جاده اعتدال بصوب اعتلال انحراف جست و مرض استیلا یافته مرغ روح پرفتوحش بجانب ریاض جنان پرواز نمود و امیر صاحبقران در اثنای راه خوابها پریشان دیده و چون بسمرقند رسید کیفیت واقعه بوضوح انجامید و پادشاه بادوقار و تمکین از صعوبت آن مصیبت بغایت حزین و غمگین گشت و چند روز اقداح تلخ مذاق … نوشیده لباس ماتم پوشیده … دست تسلیم و رضا در جیب شکیبائی زد و جهة ترویح روح شاهزاده اصناف خیرات و مبرات بتقدیم رسانیده فرمود تا جسد او را بشهر سبز برده بخاک سپردند و بر سر مرقدش عمارتی عالی بنا کردند مدت عمر امیرزاده جهانگیر بیست سال بود و از وی دو پسر یادگار ماند امیرزاده محمد سلطان از خانزاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا دختر الیاس یسوری و او بعد از فوت شاهزاده … شد و وفات امیرزاده جهانگیر بروایت ظفرنامه در شهور سنه سبع و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و از وقوع آن حادثه امیر سیف الدین از سر انجام امور ملک و مال متنفر گشته روی بدیار حجاز نهاد و در همین سال بعرض صاحبقران دشمن مال رسید که عادلشاه جلایر با معدودی از نوکران در کوهستان قراچق سرگردان است و آنحضرت … خواجه کوکلتاش و ایلچی بوغا را با پانزده کس ارسال داشت تا آن صید وحشی را در … گرفته کشتند و سار بوغا که باتفاق عادلشاه در طریق خلاف سلوک مینمود بعد از دو سال بهدایت عقل راهنمای پناه بدرگاه خسرو گیتی گشای برد و آنحضرت از سر جرایمش گذشته سرداری ایل جلایر را بوی عنایت کرد و بعد از این وقایع نوبت دیگر صاحبقران والاگهر عازم استیصال قمرالدین شد و محمد بیک ولد امیر موسی را که داماد آنحضرت بود با امیر عباس و آق تیمور بهادر بمنغلای ساخت و ایشان تا موضع آتی کول رانده و بقمرالدین رسیده او را منهزم گردانیدند و امیر تیمور گورکان در عقب یورش تا موضع توقجار شتافته توقتمش خان که از پادشاه دشت قبچاق اروس خان توهم نموده گریخته بود در آن منزل بدرگاه عالم پناه رسیده اعزاز و اکرام و انعام فراوان یافت و چون صاحبقران پادشاه نشان از توقجار بسمرقند شتافت حکومت سغناق و … را به توقتمش خان ارزانی داشت و بعد از آنکه توقتمش خان در آن ولایت رایت ایالت برافراخت قتلغ بوغا ولد اروس خان لشکر بسرش کشید در میان ایشان جنگ بوقوع انجامید با وجود آنکه قتلغ بوغا

ودر اثنای کر و فر تیر خورده و عزم عالم دیگر کرد شکست بجانب توقتمش خان افتاد و توقتمش خان بار دیگر بحضرت صاحبقران سرافراز رفته گرفته بعد از چندی خدام سد
سده و تمام اسباب پادشاهی او را مرتب ساختند و او را بعضی فرستادند و توقتمش خان نوبت دیگر از لشکر اروس خان گریخته زخمی خورده و بای در
وادی گریز نهاده تنها در ساحل آب سیحون بجنگل در آمد و از خاک و خاشاک بستر و بالین کرد و در آن حین امیر ایدکو برلاس که بموجب فرمان صاحبقران گیتی
ستان متوجه صبران بود بآن جنگل رسیده و آواز ناله شنیده و بعد از تفحص و تفتیش دانست که حال چیست لاجرم توقتمش خان را دلجوی نموده همراه گردانیده
بسمرقند رسانید و حضرت صاحبقران بار دیگر اسباب سلطنت او را مرتب ساخته و در آن اثنا ایلچی اروس خان بدرگاه عالم پناه رسیده بتوسل
نواب کامیاب از زبان خان معروض داشت که توقتمش پسر مرا کشته و بدان آستان اقبال آشیان پناه جسته باید که او را بسپارید و الا روی بمیدان
آرید صاحبقران کامکار از تسلیم توقتمش ابا نموده ایلچی را بازگردانید و با لشکر فراوان متوجه حرب اروس خان گردید و چون از سیحون گذشته صحرای اترار
خیام حضرت ظفر شعار گشت اروس خان با تمامی سپاه الوس جوجی خان بصغناق رسیده فرود آمد و در آن اثنا سپهر تیز گرد چنان اقتضا کرد که گرد فتنه روزی چند
فرو نشیند ابری برانگیخته انقدر برف و باران بارید که مدت دو ماه دلیران طرفین را مجال جدال امکان نبود بعد از آن حضرت صاحبقران بارق تیمور
و ختای بهادر و محمد سلطان شاه را با فوجی از بهادران مقرر فرمود که بر سر دشمنان شبخون برند و ایشان بموجب فرمان با پانصد کس روان شده در همان
شب با پسر اروس خان قتال نموده تیمور ملک اغلان که سه هزار کس همراه داشت دو چار خورده و آغاز جنگ کرده بارق تیمور و ختای بهادر شربت
شهادت چشیدند و از شست ایلچی بوغا تیری گشاد یافته بران تیمور ملک اغلان رسید بنابر آن عنان بصوب انهزام منعطف گردانید بعد از آن اروس
خان پای انگه قدم در میدان مقابله و مقاتله ننهد بازگشت صاحبقران گیتی ستان نیز عزم وطن مألوف کرد و بشهر کش رفت و هفت روز آنجا بسر برده بار دیگر
بتاخت دشت قبچاق آورد و پانزده روز مسافت قطع کرده صبح دوشنبه جیران قش پسر ایل الوس اروس خان رسید و ایشان را غارت کرده بازگردید
مقارن آن حال اروس خان بقابض ارواح تسلیم نموده پسرش توقتاقیا قایم مقام پدر شده او نیز در همان ایام تخته تابوت بر تخت خانیت اختیار کرد و صاحب
قران کامکار توقتمش خان را براق بسیار داده بپادشاهی الوس دشت قبچاق فرستاد و چون توقتمش بمقصد رسید میان او و تیمور ملک اغلان محاربه دست
داده کرت دیگر شکست بجانب توقتمش خان افتاد و برای جنگ اغلان نام که صاحبقران گردون غلام در وقت وداع بدو بخشیده بود سوار گشته
خود را بسمرقند رسانید و یکبار دیگر بسر هر کسی بجای ملجا و پناه نبود امیر تیمور گورکان چون توقتمش خان را بر همین منوال دید مجدد پرتو التفات بر تدارک اختلال
احوالش انداخته تومن تیمور اوزبک و پسرش بختی خواجه اوزبکمور و غیاث الدین ترخان و ینکی قوچین را مصحوب او بصغناق فرستاد تا او را در اواخر شهور سنه ۷۷۸
موافق تیلان ییل او را بر تخت خانی نشاندند و مراسم معهود را رعایت کرده چ نثارش آیین بر افشاندند ذکر طلوع اختر میرزا شاهرخ از
مطلع مراد و بیان بعضی از وقایع که در آن ایام اتفاق افتاد در او اسط ایلان ییل که بمحض عنایت ملک جلیل شاه صاحبقران
کشورگیر در بساط بسیط توران اسپ مراد میراند و اعدای دولت روزافزون را در فرزین بند نکبت عاجز ساخته هر یک را به حمات خانه میرسانید
بیدق ماه بر طبق دلخواه بندگان آن درگاه سپهر سیر گرد و فرخ پیل نکث لوازم اطاعت فرمان ملازمان آن آستان بجای می آورد و درخت بخت آن جهانپناه
فرح و تخت میوه مرادی دیگر بار ور گردید و در چمن زندگانی آن دوحه ریاض کامرانی گلی از نو شگفتید بیت چو بخشش اقبال منشور داد سپهرش یکی نامور
پور داد یعنی طلیعه طلعت همایون خسرو عالمیان معین السلطنه والدنیا والدین شاهرخ سلطان بتاریخ روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنه تسع
وسبعین وسبعمایه از افق ولادت طلوع نموده دیده اقبال صاحبقران بمشاهده جمال آن قرة العین پادشاهی روشنی دیگر افزود و صیت این بشارت
در طاس نگون گردون پیچیده بگوش هوش معتکفان عالم بالا رسید و آوازه سعادت این ولادت در اطراف ربع مسکون شایع گشته جان جهانیان را
مسرور گردانید بیت ز نور طلعت آن دری سپهر کرم چو بوستان ارم شد ریاض جان خرم و هم درین سال کوکب اقبال توقتمش خان باوج کمال
رسیده بفرمان حضرت صاحبقران آفاق از صغناق لشکر بدشت قبچاق کشید و بر تیمور ملک خان ظفر یافته در الوس جوجی خان پادشاهی یافته فرمان گردید
و هم درین سال امیر سیف الدین از سفر حجاز باز آمده بتقبیل عتبه کعبه مثال دار السلام سده دولت و اقبال سرافراز شده و از اوضاع و احوال ملوک ایران آنچه
معلوم کرده بود عرض نمود و هم درین سال صاحبقران بیهمال مهد علیا تومان آغا صبیه امیر موسی را در حباله نکاح کشید و در جانب غربی سمرقند باغ بهشت

بهشت را بجهه او معمور گردانید ذکر مخالفت و عصیان یوسف صوفی قنقرات و درآمدن خوارزم بحیطه تصرف صاحبقران
خجسته صفات در آن زمستان که صاحبقران گیتی ستان بترکستان رفته در مقابله سپاه اروس خان نشسته بود یوسف صوفی لشکری بجانب فرستاد
آن ناحیه را تاخت نمود و امیر تیمور گورکان جهة باز خواست ترکت ایلچی بخوارزم ارسال داشت یوسف صوفی قاصد را بند کرده بآنحضرت نامه عتاب آمیز
مصحوب یکی بدان صوب روانه ساخت و آن بیچاره نیز مقید شد بنابر آن صاحبقران کامران در شوال سال هفتصد و هشتاد موافق اوا ی ئیل با سپاهی در
شجاعت بی عدیل روی توجه بخوارزم نهاد و بعد از وصول الظاهر دار الملک یوسف صوفی لشکر قیامت اثر از نعمان گور که و سورن کوش گردون کر ساختند و خیمه
کرنای کشیده از اطراف و جوانب جنگ در انداختند و مردم خوارزم نیز مستعد رزم گشته هر روز از صبح تا شام در مدافعت جنود ظفر انجام میکوشیدند
و هر طبقه طایفه از بیرون و اندرون جام تلخ مذاق مرگ می نوشیدند و در آن اثنا یوسف صوفی نامه نزد امیر تیمور گورکان فرستاد مضمون آنکه تا چند بسبب دو تن
مردم در عذاب بوده در عرصه تلف آیند مناسب حال آنست که ما هر دو قدم در میدان مردان نهاده نظم به بینیم تا این شتابان سپهر در این داوری
بر که گردد بمهر ز بازیچه چرخ گیتی فروز که پیروز گردد که برگشته روز امیر تیمور گورکان را این ملتمس ملایم مزاج شریف افتاده فی الحال مسلح و مکمل شده و بر
برجنگ میسر سوار گشته روی بمعرکه کارزار آورد و هر چند امرا و نوئینان زانو زده آنحضرت را از این عزیمت منع نمودند التفات بسخن ایشان ننموده تا
جشید خورشید که یک تنه بفضای معرکه آسمان شتابد تنها بکنار خندق راند و آواز برآورد که یوسف صوفی را بگویید که ما بموجب التماس تو بمیدان آمده ایم
مناسب آنکه بقول خود وفا نمایی و از این حصار بیرون آیی الحق تا یکدیگر بکوشیم و بخت آزمایی کنیم یوسف صوفی از کمال تهور امیر تیمور بترسید و از گفته پشیمان
گشته دم درکشید و صاحبقران سرافراز دیگر بار آواز برآورد که هر که بقول خود وفا نکند او را مرگ به از زندگانی چون یوسف صوفی حفظ جان از رعایت
ناموس انسب نمود هر چند امثال این سخنان شنود لب بجواب نگشود و امیر تیمور گورکان بعون عنایت الهی مظفر و مباهی گشته بمعسکر ظفر اثر مراجعت
نمود القصه مدت محاصره خوارزم سه ماه و شانزده روز متمادی شد و در آن ایام محاربات صعب اتفاق افتاد و در اکثر معارک سپاه
صاحبقران را اثر ظفر و نصرت و فیروزی دست داد و در آن اثنا بواسطه کثرت عوارض نفسانی مزاج یوسف صوفی از جاده صحت انحراف
یافت و مرضی مهلک بروی طاری شده بعالم آخرت شتافت و از این جهة خوارزمیان دل شکسته گشته و جنود ظفر نشان روی جلادت بشهر
نهاده جنگ سلطانی در انداختند و از اطراف و جوانب در آمده دیوار آن بلده را از کثرت رخنه مانند دندانه شانه ساختند و با قدام جلد
و قهر شهر در رفته دست بقتل و غارت برآوردند و هر کس را دیدند کشتند و هر چه یافتند بردند ولیکن سادات و علما و دانشمندان و موالی و هنر
مندان را بسمرقند کوچانیدند و نسبت بدیشان بجرمتی تعدی نرسانیدند و این فتح نامدار در قوی ییل موافق سنه احدی و ثمانین وسبعمایه اتفاق افتاد
و صاحبقران جلادت نهاد بعد از تخریب خوارزم عنان عزیمت بصوب ماوراء النهر انعطاف داد و چون بسمرقند سریر دولت و اقبال نزول اجلال
[illegible] کش را بنا کرده در آن مقام قصری منیع که موسوم است بآق سرای تعمیر فرمود گفتار در بیان لشکر کشیدن حضرت صاحبقران
از توران بایران و ذکر استیلای خدام آستان اقبال آشیان بر ولایات خراسان صاحبقران والاقدر که همت از کمال علو همت
ملاحظه معنی السلطان ظل الله کرده منظور است که هیچ آفریده در منصب سلطنت با وی مشارکت ننماید لاجرم پیوسته بزبان الهام بیان میگذرانید
که وسعت ربع مسکون بمقدار و سعت آن نیست که در وی دو پادشاه باشند بیت جهان را بسندست یک شهریار ز نیرا دو شو هر نیاید بکار بنا
علی هذا چون آن پادشاه مظفر لوا از ضبط تمامت مملکت جغتای و الوس جوجی خان باز پرداخت تسخیر ممالک ایران را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت
و در تیر ماه سنه ۷۸۲ موافق بیچی ییل امیر زاده میرانشاه را که چهارده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود با جمعی کثیر از امرای عالیجاه و بخاطر قشون از سپاه
ظفر پناه بجانب خراسان گسیل فرمود و امیرزاده کامکار با ملازمان نامدار از آب آمویه گذشته آن زمستان در حدود بلخ و شبرغان خوشدل و شاد
بگذرانید و چون فصل شتا باخر رسید و از آمد فصل بهار و کار سلطان عدالت شعار بهار فضای بسیط زمین را جولانگاه سپاه سبزه و ریاحین گردانید
صاحبقران ظفر قرین با لشکر جلادت آیین بیت ز آب جیحون گذشت و آمد تیز در خراسان فکند رستاخیز ملک محمد ولد خواجه ملک
حسین کرت از سرخس بیرون آمده مانند سعادت و اقبال آن بلند آستان جاه و جلال شتافت و بتقبیل بساط بوسی سرافراز گشته بمزید مرحمت و عنایت یافت

اما چون ملک غیاث الدین پیر علی با آنحضرت سر یکدلی نداشت و قرابت سببی نابوده می انگاشت پای در دامن تمکین کشیده بملازمت سده و سده مرتبت
مبادرت ننمود و امیر مؤید منصور بملاحظه آنکه لشکر نشاپور بممالک ملحق نگردد بعد از عبور از آب مرغاب عنان بارهٔ جهان نورد بقصبهٔ کوسویه تافت و در
اوایل ذی حجه بدان کوره و بدان موضع رسیده مهدی نامی که حاکم آنجا بود در سلک سایر خدام بارگاه سپهر احتشام انتظام یافت و فرمان همایون بلاد و جبال
آن کوسویه تا بتایباد رفته شرف ملاقات قدوة الاوتاد مولانا زین الدین ابوبکر قدس سره حاصل فرمود و آنگاه عنان عزیمت بصوب بوشنج انعطاف داد
و عساکر نصرت مآثر منتصف ذی حجه قلعهٔ آن قصبه را در میان گرفتند و کوتوالان تقدم مقابله و مقاتله پیش آمدند و کیفیت جنگهای مردانه کردند پس از آن
حصار مسخر گشته با خاک راه برابر شد نظم فرو ریخت آن باره در کشت زار ‫ نه گل ماند آنجا سلامت نه خار ‫ بباد فنا رفت چه که چه مه ‫ ز نادانی
پیشوایان ده ‫ آنگاه رایت ظفر پناه پرتو وصول بر ظاهر بلدهٔ هرات انداخته شهربند بیرون را لشکر فیروزی اثر احاطه کردند و روی مجادله
و محاربه آوردند و ملک غیاث الدین پیر علی اعتماد بر کثرت سپاهی و رعیت نموده مکنت همه کس جهت محافظت عیال و اطفال با مغولان قتال خواهند
و صاحبقران ستوده خصال حکم فرمود تا هر یک مشمول دیوار باره بیرون شهربند را انداخته در برابر شهر خندقی کندند و حصار ساختند و از طرفین
چهار روز قدم در میدان جنگ نهاده رایت عنا و برافراختند عاقبت سپاه نصرت عظمت مردم ملک را مغلوب گردانیدند و جمعی از سپاه از
طریق پهلوانی نزدیک کوشک مرغنی بجسری که آب انجیل بشهر در می آید قدم جلادت پیش نهادند و ملک غیاث الدین در آن روز بر دروازه که بر سر پل انجیل
بود برآمده و کوششهای مردانه فرمود اما فایده بر آن مترتب نشد و بخت خلیل سپاه دل انجیل را آمده امرا و برانغار یکبار حمله نمودند و رخش همت تیز کرده در
حین سیر خود را در شهربند انداختند و کار بر خان افغان که بالای باره و سور بودند بر طبق دلخواه ساختند ملک غیاث الدین چون حال برین منوال دیده از
نهیب سپاه و فروز جنگ آهنگ اصل شهر کرده بگریخت و قرب دو هزار از غوریان دیو سار در جنگ اسار گرفتار گشته صاحبقران کامکار از سر خون ایشان
در گذشت و همه را جامه پوشانیده اجازت مراجعت داد و گفت با مردم شهر گویید که هر کس از رعیت رغبت صعود بر فصیل باره نماید اهل و عیالش
در امان نباشد بنابر آن بعد از آن رعایا در کنج خانها نشسته کسی هوس جنگ بیرون ننماید و ملک از مقاومت عاجز گشته ابواب صلح آغاز نهاد و در باب
مصالحه مهید یافته ملک غیاث الدین پیر علی مادر خود سلطان خاتون را که دختر طغاتمور خان بود با پسر خود ملک پیر محمد و اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی
نزد امیر تیمور گورکان ارسال داشت و صاحبقران ستوده خصال سلطان خاتون و ملکزاده را استمالت داده و خلع فاخره پوشانیده و فرمود که ملک
بگویید که ابواب خلاف مسدود گردانیده و از شهر بیرون آید که اگر در مقاتله و مقابله اصرار نماید و شهر بجنگ مسخر گردد اموال و دمار رعایا در معرض تضییع افتد
و وبال آن در گردن ملک باشد و ایشان را اجازت معاودت داده اسکندر شیخی را نگاهداشت و حقیقت آنچه بر زبان راند وی معلوم نموده بکوشک
باغ زاغان تشریف برد و ملک غیاث الدین پیر علی در محرم الحرام سنه ثلث و ثمانین و سبعمایه از شهر بیرون آمده شرف بساط بوس دریافت امیر تیمور گورکان ملک
با صناف الطاف نواخت و کلاه و کمر مرصع بخشوده سرافراز ساخت و روز دیگر سادات و قضات و اکابر و اعیان آن بلده جبین نشان بسعادت ملازمت
رسیده صاحبقران گیتی ستان از باغ زاغان بالنگ کهدستان شتافت و چند روز توقف نموده بتخریب حصار بیرون و اندرون شهر و نقل خزاین و دفاین
سلاطین کرت فرمان فرموده فرمود که دروازهای آهنین که القاب ملوک کرت بر آن منقور بود بر کنده بشهر سبز برده در آنجا نصب کردند و
مولانا قطب الدین ولد مولانا نظام الدین را با دویست که فدای معتبر سلیله کش گوچانیدند و چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از مهمات دار السلطنه
هراة فراغت یافت عنان بارهٔ جهان نورد بطرف نشاپور روی برتافت در نواحی نشاپور بمزار ابومسلم مروزی رفته علی بیک جونی قربانی که حاکم
ابیورد و کلات بود و خواجه علی مؤید سربدار سبزواری بشرف ملازمت آن مهر سپهر کامکاری رسیدند و بنوازش خسروانه سرافراز گردیدند و رایات
منصور از نشاپور باسفراین رفته در ساعت وصول عساکر نصرت مآثر قلعهٔ آن خطه را از گماشتهٔ امیر ولی انتزاع نمودند و جمعی کثیر بقتل آورده برج و باروی
حصار را هموار کردند آنگاه پادشاه ظفر پناه ایلچی نزد امیر ولی فرستاده پیغام داد که اقبال امثال بدرگاه جاه و جلال شاید تا عنایت و التفات یابد و الا
ابواب رنج و عنا بر روی روزگار او مفتوح خواهد شد امیر ولی ایلچی را تعظیم و تکریم نموده بدریافتن دولت ملازمت وعده کرد و امیر تیمور گورکان از اسفراین
به ییلاق اوخالجانور رفته جهت آسایش ستوران روزی چند توقف فرمود آنگاه حکام خراسان را اجازت داده کامیاب و کامران روی توجه بماوراء النهر نهاد

نهاد و آن زمستان بسعادت و اقبال در بخارا بسرای قشلاق نمود و در آن اثنا زمانه را از طراوت چمن دولت صاحبقرانی و نضارت گلشن مملکت آن مهر
سپهر کامرانی عرق غیرت در حرکت آمد و گرد ملالی بر ساحت احوال پادشاه فرخنده فال نشانده صبیهٔ صلبیهٔ آنحضرت که مسماة بطغی شاه بود و آکه بیکی لقب داشت
وفات یافت و آکه بیکی در خانهٔ محمد بیک بن امیر موسی بسر می برد و بسبب حسن سیرت و زیبائی صورت عزیزترین اولاد صاحبقران عالی نژاد بود و از وی یک
پسر ماند سلطان حسین نام العقصه صاحبقران گردون غلام از مفارقت آن مخدره مجلس آیین بغایت حزین گشت و چند روز باقامت مراسم تعزیت
پرداخته جهت ترویح روح مهد علیا صدقات بمساکین و فقرا عنایت فرمود حبت نه چندان عطایا بدرویش داد که از چند و چونش توان کرد یاد

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی بمملکت خراسان کرت ثانی

در آن زمستان که بخارا سرای بخارا از فر نزول صاحبقران مظفر لوا غیرت فزای سپهر خضرا بود قاصدی از نزد خواجه علی مؤید بسده سدره شعار رسیده بعرض نواب کامیاب رسانید که علی بیک
جونی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده قصد سبزوار دارند بنابر آن حضرت صاحبقران در اواخر همان زمستان که اول شهور سنه ۷۸۳ بود اعلام نصرت
نشان برافراخته یورش خراسان را پیش نهاد همت ساخت و چون از جیحون عبور نمود آوازهٔ عزیمت مازندران در انداخته ناگاه بجوانب قلعهٔ کلات
که مستقر علی بیک بود تاخت و مجموع چهارپایان الوس جونی قربانی را غارت نموده لشکر فیروزی صفات اطراف و جوانب حصار کلات را با وجود وسعت
چون نگین در انگشتری فرو گرفتند و چند روز جنگهای سخت پیش برده چون نزدیک بآن رسید که عروس فتح و ظفر جلوه گر گردد علی بیک باظهار عجز
و اضطرار زبان بگشاد و صاحبقران کامکار او را بعهد و پیمان ایمن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بغز بساط بوسی استسعاد یافت و عفو خسروانه شامل حال
او گشته اجازت طلبید که باز بحصار رود و یراق خود نموده روزی دیگر بخدمت شتابد و در یورش مازندران ملازم باشد حضرت صاحبقرانی شرف
رخصت ارزانی داشته علی بیک بقلعه رفته و از غایت شقاوت مواضعی را که چریک منصور رخنه کرده بودند مرمت نموده باز شعار خلاف ظاهر ساخت
و امیر تیمور گورکان قلعهٔ قهقهه را که در برابر دروازهٔ کلات بود عمارت فرموده حاجی خواجه را کوتوال آنحصار ساخت و امیرزاده علی پسر امیر مؤید ارلات
را باتفاق شیخ علی بهادر در آن قلعه گذاشت تا راه بهار را مضبوط کرده نگذارند که هیچ آفریده بکلات آمد شد نماید آنگاه اعلام ظفر پناه بعزم ترشیز
متوجه ترشیز گشت و آن قلعه را از امیر علی سدیدی غوری که به نیابت ملک غیاث الدین پیر علی در آنجا حاکم بود بصلح گرفته بهادران الجای را مشمول
انعام و احسان ترکستان کوچانیده تا محافظت قلاع الجای نمایند در خلال آن احوال ایلچی شاه شجاع از فارس رسیده مکتوبی را که در وقت سلکرات نوشته
نوشته بود و اولاد خود را سفارش نموده رسانید و آنحضرت در جواب آن کتاب بمضمون آیه اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها عمل فرموده کریمه از خاندان
مظفری جهت امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ خواستگاری کرد و حاجی خواجه را جهت اتمام آن مهم مصحوب ایلچی بشیراز فرستاد و چون خاطر عاطر صاحبقرانی از
مهم ترشیز باز پرداخت علم عزیمت بصوب مازندران برافراخت و انبداء روغه کبود جامه و شاسمان در آمده امیر ولی مقاومت با آن حضرت در خیر خود
ندید لاجرم متنوقات و تبرکات مصحوب ایلچیان بخدمت آن پادشاه اقبال آشیان فرستاده امان طلبید و قبول فرمود که اگر این نوبت او را از ملازمت
معاف داشته رایات منصور معاودت فرماید بعد از آن آستان بوسی شتافته بقیهٔ اوقات زندگانی در خدمت علیهٔ صاحبقرانی گذراند و آنحضرت
این ملتمس را مقبول نموده از راه شلقان و جرجان بملکا و رادکان خرامید و در آن منزل شیخ علی بهادر علی بیک جونی قربانی را بملازمت حضرت صاحبقرانی
رسانید بیان این سخن آن است که شیخ علی بهادر در آن ایام که در قلعهٔ قهقهه نشسته بود در شبی جنگل نمود که قدم احتیال خود را در قلعهٔ کلات انداخته با
طایفه از نوکران خاصه پیاده بکوهی بلند برآمده و بخرجی راه غلط کرده جناب بشجاعت نیابی در عقبه دشوار افتاده صباح دلیران جونی قربانی خبر یافته بر سر
شیخ علی بهادر تاختند و او را گرفته نزد علی بیک بردند و امیر علی بیک شیخ علی بهادر را تعظیم و احترام تمام نموده خرگاهی بتکلف نزدیک بوثاق خویش
برای او نصب کرده شیلان عظیم مرتب نمود و زبان بتضرع بگشاد که چون مرا از صاحبقران مظفر لوا در خیال آید خواستاری شیخ علی آنچه مرا قبول نمود
چون بارادکان محل نزول امیر تیمور گورکان گشت امیر شیخ علی بملازمت شتافته کیفیت اضطرار علی بیک و التماس او را بعرض رسانید و گناهان ایشان
عفو طلبید و صاحبقران پوزش پذیر گرفته بعد از آن جریمه جونی قربانیان را بخشید و امیر علی بیک بخدمت شتافت و مشمول انواع تربیت و اعزاز و حرمت
یافت اما مثال الامر فوق الادب ... امتثال همت نفاذ پذیرفت که او را با تمامی ایل و الوس جونی قربانی بسمرقند کوچانیدند و بنفس نفیس متوجه ماوراء النهر گشته ملک

غیاث الدین پیرعلی را با اولاد بهراة آورد و امیرکه پسر ملوک را داروغه هراة تعیین کرد و چون صاحبقران سعادتمند بدار الملک سمرقند رسید علی بیک و امیر
غوری وله ملک غیاث الدین پیرعلی و ملک محمد برادرش را مقید باندکان فرستاده و سایر جونی قربانیان را بتاشکنت ارسال داشت و ملک
غیاث الدین پیرعلی را با پسر بزرگترش ملک پیرمحمد در ارک سمرقند محبوس گردانید و بعد از ان ایام از قضا و تقدیر خالق افلاک و انجم در بلده فاخره
هراة بصورتی موحش روی نمود و اقتضاء قضاء ایزد تعالی ابواب تشویش و جلا بر روی متوطنان آن دیار گشود کیفیت قضیه آنکه اولاد ملک فخرالدین ملک
محمد و امیر مغلب در زمان دولت ملک حسین و ملک غیاث الدین پیرعلی در غایت صعوبت اوقات میگذرانیدند و بعد از فتح هراة نزد صاحبقران
حمیده صفات رفته آنحضرت حکومت غور را بملک محمد ارزانی داشت و ابوسعید سپهبد که قریب ده سال در زندان غیاث الدین پیرعلی بود بگذاشت و در
خمس و ثمانین و سبعمایه ملک محمد از غور بار دیگر از بل بترو شور بهراة خرامید و ابوسعید بی اعتمادی با وی متفق شده آن دو مفسد قاصد جان و مال مسلمانان گشتند و
اهل علم و صلاح در کوشها خزیده بعضی از مغولان پناه بقلعه اختیار الدین بردند و در آن اثنا امیر کداوغه وفات یافته بدین جهة هراة چون خانه بیکدخدا و کشتی
بی ناخدا گشت و شاهین ابن شیخ شیبه ضبط برج زجیته از قلعه برافاضل استیلا یافتند و علی اسد فیروزآبادی با جمعی از اشرار چهارشنبه نوزدهم بدر حصار اختیار
الدین برده آتش در آن زدند و مغولان امید نجات در نگذاشته خود را از بالا بزیر انداختند و غوریان بیرحم همه را شهید ساختند و چون این خبر بمیرزاده
میرانشاه که در کنار آب مرغاب بود رسید آتش خشمش اشتعال یافته امیرحاجی سیف الدین و امیر آقبوغا را با فوجی از سپاه ظفر اثر بر سم منغلای روانه هراة
گردانید و خود متعاقب بدانجانب در حرکت آمد و غوریان تا سر کوچه خیابان مراة منغلای را استقبال کرده پای در میدان قتال نهادند و شکست
یافته مغلوب و منکوب بشهر گریختند و همان شب از بیم فرو ریخته هر طایفه بطرفی رفتند مقارن آن حال امیرزاده میرانشاه برسید و سپاه قیامت
اثر تیغ سیاست از نیام انتقام کشیدند و جمعی کثیر از مردم شهر را بقتل رسانیدند و از سرهای کشتگان منارها بلند گردانیدند و چون پرتو این خبر از نهاد امیرزاده بر
شاه بپیشگاه ضمیر صاحبقران کشورگیر تافت یرلیغ لازم الاتباع صادر گشته ملک غیاث الدین پیرعلی و برادرش ملک محمد و پسر کوچکش امیرغوری و علی بیک
جونی قربانی بیاسا رسیدند و در همین سال که موافق تنگوزئیل بود حرم محترم صاحبقران سعادت انتما دلشاد آغا و خواهر کلانتر آنحضرت قتلق ترکان آغا از
دار فنا بعالم بقا پیوستند انا لله و انا الیه راجعون

ذکر لشکر کشیدن صاحبقران کامکار بجانب ایران دیگر بار و بیان فتح ولایت اسفزار و سیستان و گرمسیر و قندهار

در پانزدهم شعبان سنه ۷۸۵ امیرتیمور گورکان بجهة استماع خبر جسارت غوریان هفتم شعبان حضرت ازبکی؟
متوجه خراسان گشت و در اوایل ماه مبارک رمضان بهراة رسیده از غایت غضب حکم قتل و غارت فرمود و اهل صلاح زبان شفاعت کشاده بجهة
اخذ مال امان قرار گرفت و چون آنچه باسم مردمان اطلاق کرده بود ندادند و مقدور نبود بسیاری از مردم بشکنجه و تعذیب هلاک شدند و در آن اثنا شیخ داود که بحکم
امیرتیمور گورکان در اسفزار بحکومت میبود دغلی گشت و ماجرای آن حضرت شعار پرتو وصول انداخته لشکر قیامت اثر ظفر افسر سبزوار را که موسوم بیدار آباد
بود تسخیر ساختند و قریب دو هزار نفر از مخالفان را زنده در گل گرفتند تا موجب عبرت دیگران گردد و در آن واقعه بلیه در هراة و اسفزار شر و شور و
ظلم و زور بمرتبه در التهاب و هیجان آمد که در اسواق یکدکان باز نماند و در بازارها و کوچها مردگان بر زبر یکدیگر افتاده بیکس مجال تجهیز و تکفین نیافت القصه چون
خاطر خطیر صاحبقران کشورگیر از مهم هرات و اسفزار فارغ شد عنان عزیمت بصوب ملک سیستان برتافت و شاه جلال الدین فراهی بپای دولتخواهی استقبال
آمده بموکب پادشاهی پیوست و از عواطف نامتناهی بهره ور گشت و سپاه جوش بجوش و خروش از فراه بحصار زره رفته جنگ در انداخته در روز
اول تسخیر ساختند و بسیاری از سیستانیان از تیغ بیدریغ گذرانیدند و علم عزیمت بصوب سیستان برافراختند و بعد از وصول شاه شاهان از قلعه کهی بسرعت
بیرون آمده بنوازش صاحبقران بزرگ منش مفتخر گشتند و هنوز آنحضرت با ایشان در سخن بود که سیستانیان کمر محاربت بر میان بستند و صف لشکر آراسته ابواب
جنگ و عناد باز گشادند و بهادران موکب همایون دست بسیف و سنان برده کارزاری نمودند که روح رستم دستان بر ایشان آفرین کرد و مخالفان چندان
اسب و شتر از لشکر قیامت اثر زخم تیر و خنجر از پای در آوردند و جمعی کثیر از دست برد سپاه نصرت نشان کشته گشتند و بقیة السیف مجروح و خسته بشهر گریختند و بر این
قیاس دو سه نوبت دیگر میان جنود ظفر قرین و عساکر دشمن سوز مقابله و مقاتله اتفاق افتاده آخر الامر شاه قطب الدین که ملک آن ملک بود بپای عجز
و اضطرار و نیاز بدرگاه صاحبقران سرفراز شتافت و روی بر خاک نهاده زبان بمسکنت و عفو و رحمت مسالت نمود و آنحضرت جسارت او را بلطف

معفو و عنایات مقابل ساخته در وقتی که باتفاق دیگر باره کوه پیکر نشسته بود و بنظاره لشکر جرار اشتغال می نمود ناگاه قریب سی هزار از سیستانیان جهالت
شعار از شهر بیرون تاختند و تیرباران کرده تیری بر ران بادگیر صاحبقران رسید و سر بر زدند و آنحضرت عنان بگردانید و سپاه تافته ملک قطب الدین را بند فرمود
و جبه پوشیده روی بمعرکه کارزار آورد و دیگر جنود گردون اقتدار از اطراف و جوانب یکبار حمله کرده مخالفان را بشهر دوانیدند و حصار و شهر بقلعه و قهر مسخر گشته سپاه
قیامت نهیب خلقی بیرون از حیطه بقتل رسانیدند و برج و باره سیستان را ویران کرده هرچه در آن دیار بود از سیم و زر تا مس و نحاس و از نفایس اجناس تا پوست
و پلاس بباد غارت و تاراج بر دادند و حضرت صاحبقرانی بعد از اجرای قوت غضبی زمام ایالت و دیار آن خطه بشاهزاده شاهان سپرده ملک قطب
الدین را بسمرقند فرستاد و سادات و اکابر آن ولایت را بحصار فراه روان کرد و از آن خطه لشکر قیامت اثر زلزال در بند رستم افتاده ویران گشت آنگاه صاحبقران
ظفر پناه بولایت بست و گرمسیر شتافته صدمت دولت آنحضرت پشت زنده فیل توماناتکو دری مقتول هرکس که جوش سرداری در سر داشت
در بم شکست جبهت زمره ان دهانش تهی کرد جای سر سرکشان گرد و زیر پای واعلام ظفر شعار عازم قندهار گشته بعد از وصول عساکر ظفر آثار آن دیار را بتیر
تغلب و قهر در حیز تسخیر کشیده سرداران قندهار را نزد صاحبقران کامکار آوردند و حسب الحکم بر سر دار بردند و امیرتیمور گورکان آن سال در قندهار قشلاق فرمود
جاکو در مملکت قندز و بقلان و تخارستان حاکم بود فوت شد و صاحبقران والاگهر چون خبر شنید مناصب امیرجاکو را بپسرش امیرجهانشاه مسلم داشت و در اوایل
فصل بهار که سلطان گل قرین فصل پرورد گلزار گوکبه از مصوب انجمن چمن رایت نهضت برافراشت صاحبقران سعادتمند عزیمت سمرقند فرمود
ماسند فرمود و امیر سیف الدین برلاس را بحکومت قندهار نصب نمود و بر جناح استعجال روی بمستقر سریر دولت و اقبال نهاده در عرض چهارده روز آن مسافت دور
و دراز را طی فرمود جهت صعود سوی یمن و فتوح سوی یسار زمانه تابع و گردون غلام و دولت یار

گفتار در ذکر تسخیر امیر ولی و گریزدی و بیان فتح ولایت جرجان و مملکت ری

چنانچه سابقا مذکور گشت امیر ولی وعده کرده بود که با آستان امیرتیمور گورکان بشتابد تا زعیت با
الدین وعده وفا نمود بنابر آن امیر صاحبقران در سنه ست و ثمانین و سبعمایه موافق سیچقان ئیل با سپاهی پیل تن و لشکری صف شکن علم عزیمت بصوب استراباد
برافراخت و چون قرین سعادت و اقبال قبة الاسلام بلخ را محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت حاجی خواجه و اکچابای که پیش از این جهة خواستگاری
مخدره از دودمان مظفری بجانب شیراز رفته بودند دختر سلطان اویس بن شاه شجاع را جهة شاهزاده پیرمحمد بن عمرشیخ میرزا آوردند لاجرم بساط عیش و طرب
انبساط یافته چندروز لوازم سور و سرور بتقدیم رسید و چون حاجی خواجه در آن سفر پای از حد خود فراتر نهاده بود سر بباد داد آنگاه صاحبقران مجاهد از
راه شادمان در حرکت آمده بعد از وصول بآن حدود جنود ظفر ورود قراول امیرولی را منهزم ساختند و قلعه دوران را بجنگ گرفته بنیاد حیات
کوتوال آن حصار برانداختند و رایات ظفر نشان از آنجا در حرکت آمده نواحی کبودجامه و شاسمان از یمن مقدم همایون غیرت افزای هفت آسمان گشت
و قراولان امیرولی قدم جلادت پیش نهاده مدت نوزده روز میان ایشان و منغلای سپاه دشمن سوز آتش حرب افروخته بود در نوزدهم امیرولی با سپاهی بعدد
انجم پیش آمده بقدر مقدور کوشش نمود تا مغلوب و منهزم باز گردید و نوبت دیگر جسارت کرده شبخون آورد و بدست جرأت جویها و چهانی را که بپای
صاحبقران جهانگشا در گرد معسکر استوار ساخته بودند در هم شکست و میان خیام در آمد و سپاه کواکب احتشام دست بانداختن تیر و راندن تیغ بر آورده
بسیاری از جرجانیان کشته گشتند و امیرولی کرت دیگر عنان بگردان بصوب گریز انعطاف داد و بعضی از اتباع او در چرها و چاهها که جهة سقوط جنود منصور
کنده بودند نگونسار افتادند و از مرد و اسب فراوان تلف شدند و در دخمه امیرولی را کامیابی گردید و از ملک و مال گرفته کوچ و متعلقان خود را در کرد
کوه دامغان گذاشت و خود بمملکت ری در آمد و چون دلیرانی که از عقب او شتافتند بری رسیدند بطرف رستمدار گریخت و بکثرت جنگل و تنگنای نجات از
جنگ شیران بیشه پیکار نجات یافت و حضرت صاحبقران ایالت ولایت جرجان را بولد طغاتیمور خان لقمان پادشاه ارزانی داشته و در شوال سال مذکور
با بعضی از عساکر منصور علم عزیمت بصوب ری برافراشت و آن زمستان در آن مملکت بپایان رسانیده در اوایل فصل بهار که نسیم عنبر رفتار بهواداری
سرو و ثوابت و سیار غنچه زبان باستعمال بکاربن خار و دست برد سبزه خیار مفتوح گردانید بجانب سلطانیه نهضت نمود و حال آنکه چنانچه در ضمن وقایع
سلطان احمد جلایر سبق ذکر یافت در آن وقت پسرش آقبوقا با بعضی از امرا در آن قلعه بود و چون امرای سلطان احمد از قرب وصول آنحضرت واقف شدند
آن شاهزاده بهمال آقبوقا را برگرفته روی بصوب بغداد آوردند و عمر عباس که قراول سپاه گردون اساس بود با شصت نفر از دلیران جوشن پوش بیشتر

بسلطانیه رسیده قلعه را مضبوط گردانید و مقارن فتح صاحبقران ظفر قرین سلطانیه در شهور سنه سبع و ثمانین و سبعمایه در آمده ایلچی همعنان برق و باد
فرستاد و تا عادل آغا را که شمه از احوال او در جزو اول ازین مجلد مذکور شد بپایه سریر گردون مصیر رساند و عادل آغا اطاعت فرمان واجب الاذعان کرد
ایالت سلطانیه تعلق بوی گرفت و امیر محمد سلطان شاه جهت کومک و امداد و معینین پذیرفت آنگاه رایات ظفر پناه براه رستمدار بازگشته حکام آنجا
امیر ولی روی بوادی گریز نهادند و آنحضرت بمازندران در آمده ولات و لایت آمل و ساری سید رضی الدین و سید کمال الدین باظهار اطاعت
مبادرت نمودند و صاحبقران فلک احتشام باعزاز و احترام سادات عظام قیام و اقدام فرموده بدار السلطنه سمرقند خرامید و تابستان
گذرانیده در زمستان جهة قشلاق عازم بخارا گردید **ذکر یورش سه ساله صاحبقران علی الاطلاق و بیان فتح قلاع و بلاد
آذربایجان و عراق** در آن زمستان که بخارا مقر میمنت مقدم صاحبقران کشورگشای غیرت افزای گلستان ارم بود توقتمش خان بتحریک […]
مخالفت قیام نموده بیک پولاد و اغلان […] بیک و […] بی و قراچی سرکرده نه تومان لشکر که اکثر ایشان در تیه ضلالت سرگردان بودند
بجانب آذربایجان فرستاد و آن جنود کافر نهاد از راه دربند بحلگاه تبریز در آمده و اشراف و اعیان آن ولایت بحکم الغریق یتعلق بکل حشیش امیر ولی
خلخالی را که پناه بدانجا برده بود بر خود حاکم ساخته و ایشان باستحکام اطراف تبریز پرداخته قریب یک هفته بمدافعه لشکر دشت قیام نمودند عاقبت
امرای توقتمش خان غلبه و قهر شهر را مسخر گردانیدند و امیر ولی با محمود کریخته بخلخال رفتند و کفار دشت قپچاق دست استیلا بنهب و تاراج بر آوردند و از جور
و فسق و فساد دقیقه نامرعی نگذاشتند […] رسانیدند و بعد از آن زمستان با غنیمت فراوان و اسیران مسلمانان از همان راه که آمده بودند مراجعت نمودند و چون
خبر در بخارا بسمع شریف صاحبقران گیتی گشای رسید که ظلم و بیداد بر اهل اسلام رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و رای عالم آرای بر تنظیم امور
ممالک عراق و آذربایجان گماشته در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه موافق پارس ئیل امیر سلیمان شاه بن امیر داود و امیر عباس را با بعضی از سپاه گردون اساس
بضبط ما وراء النهر باز داشت و بنفس نفیس با سایر امرا و سپاهی مانند آب دریای گران از جیحون عبور فرموده و بعد از طی منازل و مراحل بنواحی فیروزکوه
مضرب خیام عساکر سپهر شکوه گشته سید کمال الدین ساری شرف دستبوس دریافت و ولد خود سید غیاث الدین را ملازم موکب همایون ساخت و رایات
نصرت آیت از آنجا بجانب لر کوچک در حرکت آمده بروجرد را از جهات و اموال مجرد گردانیدند و خرم آباد را غارت کرده […] و بسیاری از دزدان
و مفسدان بقتل آوردند و ملک عز الدین را که حاکم آن دیار بود اسیر ساختند اما در بعضی از آن معارک آقتیمور بهادر و امیر عباس بهادر و خواجه علی بهادر
سرکرده بدار القرار انتقال نمودند و مقارن آن […] عادل آغا و امیر محمد سلطان شاه بدرگاه ظفر پناه شتافته خبر رسید که سلطان احمد از بغداد عازم تبریز گشته
بنا بر آن حضرت صاحبقران بجانب آذربایجان نهضت نمود و امیرزاده میرانشاه گورکان پیشتر روانه شد و سلطان احمد بعد از دو هفته که در تبریز بود
از آمدن عساکر منصوره وقوف یافته بسرعت برق و باد روی ببغداد نهاد و چون امیر صاحبقران به تبریز رسید عادل آغا بنابر شکایات امیر محمد سلطانشاه در
چهارشنبه بیست و هفتم شعبان سنه مذکوره بقید […] گردید و بعد از چند روز دست قضا اجل حیاتش در نوردید و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است
در خلال این احوال محمود خلخالی نجات خود را در هلاک امیر ولی دانسته او را گرفته با امیر قتاری اینباق که در حدود خلخال بود سپرد و امیر قتاری سر امیر ولی را
از تن جدا کرده بدرگاه عالمپناه فرستاد […] حوالت کاه سرهای سران هر سر که بپای خود نیاید ببرند القصه آن تابستان صاحبقران گیتی
ستان در تبریز بپایان رسانید و چون خسرو ثوابت و سیار در برج میزان منزل گزید ضبط آن ولایت را در عهده محمد سلطان شاه کرده بصوب نخجوان
روانه شد و از […] عبور نموده […] ارس بحوالی […] الملک بگذشت و بحصار کرنی رسیده عساکر حضرت […] الجنگ مسخر گردانیدند شیخ
حسن را که سردار حصار بود گردن بسته بحضرت آوردند و برین قیاس قلعه سرمالو و قارص گرفته ویران کردند آنگاه رایت ظفر نشان پرتو
بر گرجستان انداخته سپاه اسلام قلعه تفلیس را بضرب تیغ جهاد از کفار ظلم نهاد انتزاع نمودند و بسیاری از ایشان را بس المهاد فرستاد و حاکم القلعه ملک
بقراط را بدرگاه صاحبقران عالیجاه آوردند و فرمان واجب الاتباع […] صادر شد که او را محبوس نگاهدارند و بعد از آن خسرو جم
نشاط شکار فرموده چندان حیوان از گوزن و آهو و نخجیر در جرگه جمع آمد که سپاهی آن کثرت پس از آنکه از تیر انداختن و تیغ زدن فارغ گشتند دست […]
جانوران شکاری برده هر کدام که فربه بود بکشتند و هر چه لاغر بود بگذاشتند و در آن یورش امرا […] و نوئینان کامگار اطراف و جوانب […]

و ولایات گرجستان را تاخته مبانی کفر و ضلالت بر انداخته سالما غانما بموکب همایون پیوستند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از آن مهام فراغت یافت
عنان عزیمت بصوب قشلاق قراباغ تافت و در آن مقام پادشاه اسلام بر وفق کلام معجز نظام ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة زبان الهام
بیان بنصیحت بقراط تفلیسی گردان ساخته او را بقبول شریعت غراء دعوت فرمود و از میامن انوار ارشاد فرمان فرمای جلاد و عباد فروغ ایمان بر جبین
وال بقراط تافته ظلمت ضلالت را بروشنائی هدایت مبدل گردانید و بسعادت عقیدت فایز شده کلمه توحید بر زبان گذرانید و پادشاه صاحب تایید تالیف
وال بقراط را از لوازم شمرده همت عالی نهمت بر تربیتش گماشت و حکومت ولایاتی را که متعلق بوی بود با دیگر مهام مضافات ارزانی داشت و مقارن
آن حال والی ملک شروان امیر شیخ ابراهیم که بتعظیم شان و قدم دودمان از سایر ملوک آنزمان ممتاز و مستثنی بود و بار شاه عقل نیک اندیش کمر اخلاص بر
میان جان بسته از روی انقیاد و خدمتکاری بدرگاه عالمپناه شتافت و بمساعدت مساعدت تایید توفیق شرف بساط بوسی دریافته پیشکشهای لایق و تنسوقات
بعرض رسانید و از جمله نکات بدیعه که بتعلیم خرد خرده دان ظاهر ساخت یکی آنکه در آن هنگام که از هر جنس از اجناس تقوزی پیشکش میکرد هشت غلام خوب
منظر بنظر صاحبقران والا گهر در آورد و خود در میان غلامان ایستاده تقوز تمام شد نظم غلامان ترکی زبان هشت برد بجای نهم خویشتن ره برد
چو گل شاه شکفت از کار او از آن گرم شد گرم بازار او و چون صورت اخلاص امیر شیخ ابراهیم موقع قبول یافت صاحبقران دوست نواز
او را باصناف الطاف اختصاص داده زمام ایالت ولایت شروان و شماخی تا اقصی البرز کوه در قبضه اختیارش نهاد **ذکر بعضی از وقایع یورش
سه ساله صاحبقران گیتی ستان و بیان معاودت آنحضرت جهة عصیان و طغیان توقتمش خان** در بهار سنه تسع و
ثمانین و سبعمایه که لشکر سبزه و ریاحین در اطراف دشت و بساتین حرکه نمود پادشاه دشت قپچاق توقتمش خان رقم نسیان بر صحایف حقوق امیر تیمور
گورکان کشیده لشکری گران از راه دربند بصوب آذربایجان روان فرمود و این خبر بمسامع صاحبقران عالی گهر رسیده شیخ علی بهادر و امیر ایکو تیمور و عثمان
عباس را با جمعی انبوه نامزد کرد و متعاقب ایشان امیرزاده میرانشاه را نیز بدانجانب فرستاد و امرا پیشتر بسپاه دشت قپچاق رسیده و دست به تیر و کمان
یازیده دشمنان نیز تیرباران کردند و نزدیک بود که بخلاف معهود لشکر منصور مقهور گردند ناگاه گرد موکب میرزا میرانشاه پیدا شد و سپاه شاهزاده
بیکبار حمله آوردند و اوزبکان را گریزانیده بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند و جمعی را اسیر و دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر بردند امیر کشورگیر همه را خلعت
داده رخصت مراجعت ارزانی داشته فرمود که توقتمش خان را بگویند که چون بین الجانبین حق پدر و فرزندی ثابت است میباید که بر جاده عهد و
پیمان ثابت قدم بوده دیگر بامثال این افعال اقدام ننماید آنگاه صاحبقران جهانگشا همت بر فتح قلعه بایزید انداخته بعد از فراغ از آن مهم روی
بدفع شر قرا محمد ترکمان آورد و ایل و الوس او را تاخته و حصار […] را مسخر ساخته بارزن الروم رسید و ایلچی بارزنجان فرستاده حاکم آنجا طهرتن را
بمطاوعت خواند و او سر بحلقه متابعت در آورده پیشکشهای لایق ارسال داشت در خلال این احوال ملک عز الدین شیر در قلعه وان تحصن جسته
یاغی شد و عساکر نصرت آثار بمحاصره و محاربه آن حصار که بغایت بلند و استوار بود قیام و اقدام نموده بعد از دو روز ملک عز الدین بپای عجز و اضطرار
بیرون آمد اما ساکنان قلعه ناصر الدین نامی را بر خود حاکم ساخته در مقام سرکشی ثبات قدم ورزیدند و بیست و هفت روز زمان تمرد ایشان
امتداد یافته عاقبت لشکر قیامت اثر قلعه را در حیز تسخیر کشیدند و خلقی از متوطنان القلعه را بقتل رسانیدند و امیر یادگار اندخودی بتخریب آن حصار
که از ابنیه شداد و عاد واست مامور گشته هر چند سعی نمود یک سنگ از آن جدا نتوانست ساخت و فرمان واجب الاتباع نفاذ یافت که یک
اردو بروت و نصف ریش ناصر الدین را تراشیده در روز کوچ او را گردن زدند و در گذرگاهی تنگ انداختند تا تمام لشکر بروی گذشتند
و چون حدود خوی و سلماس از غبار موکب گردون اساس مشکبار گشت ملک عز الدین بر تبت ترتیب سرافراز شده بایالت ولایت کردستان
رفت و چنانچه در جزو ثانی ازین مجلد سمت تحریر یافت بعد از این وقایع صاحبقران منصور جهة تادیب آل مظفر باصفهان شتافت و چون از قتل و غارت
آن ولایت فارغ شد عنان بارگی جهان نورد بصوب شیراز تافت و در آن مملکت مظفر و سرافراز گشته باصناف تنعم و ناز بساط نشاط گسترده بود که
ناگاه از ماوراء النهر خبر […] رسید و عرض کرد که توقتمش خان یاغی گشته و خاک طغیان باوج آسمان رسانیده بنابران حضرت صاحبقران ممالک
بلاد عراق و فارس را با آل مظفر گذاشته عنان عزیمت بصوب سمرقند منعطف گردانید **گفتار در بیان جرأت و جسارت سپاه اوزبک**

وخیل جته در ترکستان و ماوراء النهر و ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب ایشان از کمال خشم و قهر چون قمر الدین
اوغلان چند نوبت از ضرب تیغ آفتاب شعاع صاحبقران آفاق مانند قمر در محاق هزیمت در چاه شوش و بدحال گشت از مغولستان بدشت قبچاق رفته توقتمش خان
بر داشت که نسبت بحضرت صاحبقران آفاق لواء مخالفت برافراشت و بیک بارق اوغلان و ایلتمش اوغلان و عیسی بیک و ساتقین بهادر را با لشکری گران
بصوب ترکستان فرستاد و انکوجه اغلان همراه ایشان [illegible] کرده فرمود که از طرف خوارزم بماوراء النهر بتازند و در آنجا هر چه یابند بربایند و این اخبار
ولایات شیوع یافته امیر سلیمان شاه و امیر عباس با سایر امرا و لشکریان که در سمرقند بودند با میرزاده عمر شیخ پیوستند و شاهزاده [illegible] لشکر بسیر خند ترکستان

[illegible]

آیت ازرق [illegible] بلده سمرقند طالع گشت صاحبقران بعادت استمالت امرا و سرداران [illegible] طلبیده و شاهزاده عمر شیخ را نوازش بسیار
[illegible]
تا منزل [illegible] شتافته و جمعی از دشمنان کشته بسلامت بازگشتند

ذکر بعضی از وقایع که بعد از وصول امیر تیمور گورکان به ماوراء النهر اتفاق افتاد و بیان پیراستن گلشن ممالک محروسه از خار طغیان اهل شر و فساد

چون صاحبقران والا نژاد نوبت دیگر دار السلطنه سمرقند را از فر طلعت همایون طراوت بهشت برین داد چنان بوضوح پیوست که از اتباع توقتمش خان ایلتمش اوغلان
و سلیمان صوفی در خوارزم نشسته اند و ابواب ظلم و تعدی گشاده و درهای انصاف و داد [illegible] فرو بسته اند بنابر آن دفع شر ایشان را بر ذمت همت پادشاهانه
[illegible]

رسیدند و بسیاری از آن طایفه کشته [illegible] بازگردیدند [illegible] و صاحبقران بهرام قهر خوارزم را ویران ساخته متوطنان آنجا را بماوراء النهر کوچانیده [illegible]
[illegible] خوارزم مدت سه سال [illegible] ویران بود [illegible]
[illegible] در سنه ۹۳ [illegible] بولایت [illegible]
[illegible] خوارزم [illegible] عمارت باز آورد [illegible] خوارزم [illegible]

[illegible]

انجامی بقتل رسانید و دود از دودمان ایل و الوس برآورد و حکومت آن ویرانه را بپهلوان یزدی بن عیسی که در زندان حاجی بیک معتقد بود تفویض نمود آنگاه مراجعت
رفته و چند ماه در باغ زاغان بعیش و طرب گذرانیده در سلخ شوال سال مذکور متوجه ملازمت پدر بزرگوار شده و در منتصف ذی قعده بدار السلطنه سمرقند رسید
و در سنه ۷۹۰ حضرت صاحبقران را داعیه چنان بود که جهة انتقام توقتمش خان لشکر بدشت قبچاق کشیده و الوس جوجی خان را عرضه نهب و تاراج گرداند اما
امرا و نوئینان را نور و جیق اللفظ و المعنی عرضه داشتند که مناسب چنان می نماید که مغولستان را که منشاء مواد استظهار و اعتضاد و لدو قلعتمور خان و خضر خواجه
اوغلان و انکاتوره است قطع گردانیم تا در غیبت موکب همایون نتوانند که بممالک ترکستان و ما وراء النهر تعرض رسانند آنگاه متوجه دشت قبچاق شویم و حضرت
قران بخفر لوا این ملتمس را بسمع رضا اصغا نموده در سنه مذکور بنفس نفیس متوجه مغولستان گشت و شاهزادگان سعید بار آثار و نوئینان رستم کردار را
از طریق سقده با جنود نامعدود باطراف و اکناف و ولایات خواجه اوغلان و انکاتوره ارسال داشت تا تمامی صحاری و قفار را بنعل توسن عالم گرد و سم
جهان نورد پیموده بیکر بسیاری از دشمنان را در معارک ستیز بضرب تیغ و زخم تیر خونریز بر خاک هلاک انداختند و اکثر ایل و الوس جته را غارت نموده و عیال
اطفال ایشان را اسیر ساختند و در سنه ثنی و تسعین و سبعمایه صاحبقران عالیجاه امیر سلیمانشاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و برادرش امیر عثمان را
با جمعی دیگر از امراء عالیشان و بیست هزار سوار از سپاه جلادت نشان جهة دفع قمر الدین بهمان جانب فرستاد و ایشان اطراف و جوانب مغولستان را بپای
جلادت و پهلوانی پیموده چون بقراتال که یورت انکاتوره بود رسیدند شنیدند که او بایوغا چکلکاچی که با چهارصد سوار شمشیر گذار گریخته بود در شکارگاهی
قمر الدین دو چار خورده و جنگی عظیم واقع شده بسیاری از جانبین بقتل آمدند امرا از برای تحقیق این قضیه حسن جاندار و شیخ پیکش را ارسال داشتند و ایشان بآنجا
شتافته اکثر آنها را شهید دیده و از قوم سلدوز شخصی یافتند که رمقی از حیاتش باقی بود و از تقریر او چنان معلوم شد که قمر الدین بعد از محاربه بصحرای ... رفته
رفته است امرا بعد از تحقیق این خبر با سپاه ظفر اثر در حرکت آمده بکنار آب ارتیش رسیده معلوم کردند که قمر الدین از آب گذشته و بطرف ... که بیشه و در
آنجا ... شد که بحیله امرا روزی چند در آن منزل توقف کرده کسان خود را از آب گذرانیدند تا تفحص احوال ایشان نمایند و درختان آن بیشه نهان را ... غارت
انعطاف داده در سمرقند بملازمت صاحبقران سعادت رسیده جایز شدند و چون خاطر همایون فرمان ده ربع مسکون از آن مهم جمعیت کلی حاصل نمود رایات

نصرت آیات در ضمان عنایت و اسعافات بجانب دشت قبچاق نهضت فرمود

گفتار در بیان توجه امیر تیمور گورکان بجانب دشت و ذکر بعضی از امور که در اثنای راه واقع گشت

سلطان مبارزان کشور دین و سرور سرفرازان فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما
صلی الله علیه و آله المعصومین الهادین این کلام معجز نظام بمسامع سالکان طریق یقین میرساند که الجنة تحت ظلال السیوف و از اشعه انوار این فریده تجید فروغ
اتمعی بر ضمیر هوشمندان آگاه هویدا باد که نضارت روضه دولت و اقبال از ترشح شمشیر آبدار و اخضرارت شمع امانی و آمال از پرتو شعله سنان شهاب
آثار بر روشنی دیده امید در غبار معرکه پیکار بوان دید و فروغ حدیقه سعادت جاوید از سواد شب کارزار باید طلبید رباعی شاهی که کشید از میان تیغ
جهاد پیوسته قدم بوادی غزو نهاد گردد بریاض ملک دایم دلشاد در سایه شمشیر بود باغ مراد مصداق این سیاق حال خجسته مآل صاحبقران
سود و خصالت کاز مبادی ایام اقبال و کامرانی تا نهایت اوقات استقلال و جهانبانی همواره چهره مقصود در مرآت شمشیر مصقول میدید و پیوسته
از عزایم متوالی بدرجات معاظم معالی فایز میگردید بیت عروس ملک کسی در کنار گیرد چست که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند بنابر علی هذا در سنه
اثنی و تسعین و سبعمایه عزم یورش دشت قبچاق جزم کرده ظلال التفات بتفقد احوال سپاه ظفر مآل انداخت و امرا و نوئینان بلکه سایر بهادران و لشکریان را باعطای
اسب و زره و جوشن و مغفر بنواخت و در ساعتی مسعود و زمانی محمود از سمرقند نهضت نموده از آب خجند عبور فرمود و آن زمستان در حدود تاشکنت قشلاق
کرده در اثنای آن مزاج بهجت افزا از نهج صحت انحراف جست و مرض اشتداد پذیرفته چهل روز امتداد یافت بعد از آن شفای کلی قرین ذات مجسته صفات
صاحبقران گشت امیرزاده میرانشاه با سپاه خراسان بار دوی ظفر نشان ملحق شده و در روز پنجشنبه ۱۲ صفر سنه ثلث و تسعین و سبعمایه که آفتاب در هشتم درجه دلو
فرمان صاحبقران باستحقاق در باب مضای سفر دشت قبچاق نفاذ یافته رایت ... ایران و توران از جای ... و باتحه لوای کشورگشای آغاز طی منازل
و قطع مراحل کرده چون موضع قراسمان از فر نزول همایون غیرت فزای فضای آسمان گشت ایلچیان توقتمش خان با بستان اقبال ایشان رسیدند و بوسیله نوئینان عالیشان
بپایه سریر اعلی اشتباه در آمده یکدست شنقار و نه سر اسب را بهوای پیشکش گذرانیدند و پیغامی که آورده بودند عرض نمودند بمحض سعادت آنکه توقتمش اوغلان از اظهار

اظهار خلاف و ارتکاب جنگ و مصاف بغایت نادم و پشیمان است امید میدارد که صاحبقران عالیمقام صحایف جرایم و آثام او را بزلال عفو و اغماض
شسته نوبت دیگر بر سر عنایت آیند تا پای در طریق اخلاص و عبودیت نهاده من بعد رقبه از ربقه انقیاد و اطاعت بیرون نیارد بیت یکی بنده باشید بفرمان
شاه رجیبه ذکر سرریجان شاه امیر تیمور گورکان بدان ایلچیان التفاتی نکرده بر زبان آورد که با وجود انواع مراحم و عواطف که از جانب سلطنت
خان صدور یافت او حقوق را بعقوق مبدل ساخته عنان نهب و تاراج بصوب ممالک محروسه تافت و اکنون که عزم رزم او جزم کرده ایم زبان باظهار
میگشاید چون بکرات نقض عهد و پیمان از و مشاهده افتاده اعتماد بر سخن او نشاید بیت زبان در دل بهم راست نیست فریب است این قول و در جواب
ایلچیان اخوی داده و خلعتهای زردوزی پوشانیده موقوف داشت و در چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول نوبت دیگر بر باره کوه پیکر نشسته متوجه دشت
و در روز چهارشنبه ۱۲ جمادی الاولی بکچیک تاق که از جبال مشهور آن بیابانست رسیده روز جمعه الغ تاق مخیم نزول همایون شده و امیر تیمور گورکان جهة نظاره
دشت قبچاق که شصد فرسخ طول و سیصد فرسنگ عرض دارد بر بالای آن کوه رفته چندان که چشم کار کرد علف زار نظر در آمد و فرمود که لشکریان
سنگ آوردند و در آن محل مناره بلند برافراختند و سنگ تراشان چابک دست تاریخ آن ایام را بران ثبت ساختند و روز دیگر از آن
منزل بر کوچ بوقوع انجامیده بکنار آب ایلان جوق شتافتند و از آب عبور نموده بعد از هشت روز موضع اناقراغوی محل نزول دلیران ظفر جوی گشت
و چون از ابتدای نهضت از تاشکنت تا انقضای چهار ماه گذشته بود و انقضای ایام ماه ذوقه لشکریان را ممانعت مانده تشت آزاد باقی و زراعت بسیار دور است
در اردوی همایون قحط و غلای عظیم روی نمود چنانچه بهای یک گوسفند بصد دینار کپکی رسید و انقضا قیمت یک من غله بسنگ بزرگ که عبارت از شانزده من
شرعیست بصد دینار کپکی ترقی کرده اکثر افراد لشکریان در آن بیابان بتخم مرغان و گیاهی که شایسته خوردن بود میگذرانیدند و بمقتضی رای منیر خسرو جهانگیر وصول
یافته نسیم اشفاق از مهب الطاف وزیدن گرفت و فرمان عالی سمت نفاذ پذیرفت که با امرا و تومان و هزارجات و دهجات هر سانیده و مطبخ ستانند که
آفریده نان و کماج و تقرا و تماج نپزد و هر کس از مطبوخ بیک طبماق قناعت نماید و امرا ازین تجربه فرموده از یکمن آرد و سنگ انبار که کفایت از شش من شرعیست
مقداری بیستی و شصت کاسه طبماق از دیگ بیرون آمده و مقرر شد که هر یک از معینان و سایر افراد الناس روزی یک کاسه طبماق اکتفا کنند لاجرم
همی از کردن کشان سرافراز که کباب گوشت مرغ و قاز بتکلف میخوردند در آن ایام بظرفی طبماق سر فرو می آوردند مثنوی شکمها قشاو از پی خشک و تر
چو انبان در یوزه کرد بدر گرسنه شکم بر بلندو خت چشم که همسایه گوشت بود است پشم و صاحبقران متوده مآثر بملاحظه آنکه توشه و ماکول در قبول
طلاز مان همایون بیدا شود در روز دوشنبه غره جمادی الآخر اختیار شکار فرموده امرا بر انغار و جوانغار بجر که روان شدند و آنمقدار صید راندند که
چون جرگه بهم رسید و امیر تیمور گورکان و شاهزادگان از تیر زدن و شکار افکندن فارغ شدند با وجود قحطی چنان لشکریان هر جانوری که فربه بود میگرفتند
و لاغر را میگذاشتند و در آن صید گاه نوعی از آهو یافتند از گاو وحش بزرگتر که مثل آن هرگز ندیده بودند و مردم دشت آنرا بکین گویند العهدة علی قوت
سپاهیان از گوشت شکاری معد و مهیا بود و حضرت صاحبقرانی بعد از فراغ از شکار بعرض سپاه نصرت شعار پرداخته الاجوقی چند دیده و شکر بود که تا با
کدام یک از امرا و سران لشکر بامنغلای گرداند در آنحال امیرزاده محمد سلطان بزانو زده التماس نمود که آنحضرت ولوی رجوع فرمایند و این جرأت از آن
شاهزاده بلند همت پسندیده افتاده در روز جمعه هفتم جمادی الاخری با جمعی از عظماء امرا و نوئینان پیشتر روان شد و شب و روز کوچهای دور کرده
کنان طی مسافت مینمودند و چون از آب توبل عبور فرمودند قراولان خبر رسانیدند که در جنگل موضع آتش افروخته دیدیم و هر چند تفحص کردیم اثر مردم ندیده
آتش بیافتیم ع اگر چه لشکر عشق آمد این چه آتشهاست و امیرزاده محمد سلطان کیفیت واقعه را بعرض حضرت صاحبقران مظفر لوا اعلام نموده آنحضرت
بعد از شنیدن این خبر بتعجیل هر چه تمامتر در حرکت آمده و با تمامی لشکر از آب توبل گذشته بمنغلای پیوست و عساکر گردون مآثر آن بیابان را در زیر سم گیهان نورد
آورده هر چند سعی نمودند از مخالفان نشان نیافتند و در صحرای حیرت سرگردان شده امیر تیمور گورکان بعبوت دولت روز افزون شیخ داود ترکمان را
که مردی جلد کار دیده بود بخبرگیری روان فرموده او دو شبانه روز بسرعت برق و باد اسب رانده در شب دوم الاجوقی چند دیده و در پس بیشه پنهان
شده صباح شخصی از آن الاجوقها بیرون آمده بطرفی روان شد شیخ داود آنکس را گرفته بنظر صاحبقران والا گهر رسانید آنحضرت شیخ داود را بکمر زرکش
نوازش و خلعت خاص انعام فرموده از آن شخص حال توقتمش خان پرسید جواب داد که یکماه است که ما از میان ایل و الوس بیرون آمده اینجا ساکن گشته ایم

و مغول آنرا قند غاجی می گویند ۲

شوراتن ۳

کمر گرفته ۴

و از خان خبری نداریم تا چند روز شد که ده سوار جبه پوش آمده در بیشه که درین نزدیکی است سر بر زده و میدانیم که چه کسانند امیر تیمور کورکان محمد خواجه
با سی مرد تعیین کرد که مردم آن الاجو قهارا کو جاینده بار دوره سانند و قماری پیاده را با بیست سوار ارسال داشت که جبه پوشان آن جنگل را بجنگ آورند
و قماری آن مردم حرب نموده بعضی را بکشت و برخی را گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر آورد و پادشاه جوان بخت پیر تدبیر خبر توقتمش خان از ایشان معلوم نموده
و چند مرحله دیگر پیموده دوشنبه غره رجب بکنار آب ایک رسیده بر سر پل سوار بایستاد تا تمامی سپاه ظفر مآب طایفه بر روی جسر و زمره از میان آب
عبور نمودند و در آن اثنا بتحقیق پیوست که یاغی نزدیک است بنابران فرمان عالی صادر گشت که لشکریان از کوچ و قشون خود جدا نشوند و در هر منزل در گرد معسکر
خندق کنند و برین منوال چند مرحله دیگر پیش رفته ناگاه از نزد قراولان خبر رسید که سه قشون از سپاه مخالف نمودار گردید امیر تیمور کورکان جهانبخش کرده
و در لب سپاه بسرداران بخشید و بیشتر فرا رسید و قراولان بچنگ گرفته بنظر انور رسانیدند و چون از خبر پرسیدند جواب داد که توقتمش خان شنیده که در میان
لشکریان شما آذوق نیافت لاجرم بخواهد که شمارا بیشتر کشد و آن بیچاره با آنکه راست گفته بود کشته گشت بعد از آن جیش را بوفور انعام و اکرام مباهی
و مفتخر ساخته از گرفتاران احوال توقتمش خان استفسار نموده جواب دادند که مقرر شده بود که لشکر در قرق کول جمع آیند و ما بآنجا رفتیم و خان را نیافتیم آنگاه
امیر جلال حمید بقراولی رفته و سیاهی سپاه اوزبک دیده خبر باز فرستاد و امیر تیمور کورکان امیر ایکو تیمور برلاس را با فوجی از شجاعان رستم توان بجلو تعیین
فرموده ایشان بامتثال امر مبادرت جسته و از کول و لای عظیم گذشته با امیر جلال حمید پیوستند و چون پیشتر رفتند گروهی از سپاه دشت را بر زبر پشته
ایستاده دیدند و امیر ایکو تیمور فی الحال جمعی از لشکر شکوه بجانب آن جماعت روان گردانید و مخالفان از آن جانب پشته پایان شتافته مردم ایکو تیمور
بجای ایشان برآمدند و در آن طرف سی قشون سپاه مکمل آراسته مشاهده نمودند و ایکو تیمور از حال مطلع گردانید امیر تیمور بر آن پشته برآمده بنا بر کثرت
لشکر دشمن مصلحت در حرب ندانسته پای بازکشید و اشارت فرمود تا مردم او پیشتر از آن آبها و لایها بگذرند اعدا چون بر قلت اتباع ایکو تیمور وقوف
یافتند عنان ستیز بجانب او شتافتند بیت ستیزه کنان در خروش آمدند / چو گرداب قلزم بجوش آمدند امیر ایکو تیمور از غایت حمیت و تهور
پای ثبات بفشرد و بزخم تیر خارا گذار دشمنان را از تعاقب باز داشت که اکثر سپاه از لای و گل بگذشتند تا خود پای بند دام اجل شده بزخم تیری از اسب
بر روی زمین افتاد بیت پریشان شدش ترک و تارک به تیغ / بگردون برآمد فغان و دریغ و در آن معرکه هر یک سردار کار برلاس و [...]
خواجه و محمد ارلات نیز بدرجه شهادت رسیدند و مقارن آن حال بحکم علم همایون فال صاحبقران [...] طایفه از ابطال رجال پرتو وصول بر کنار آب
انداخت و جمعی از ملازمان موکب عالی از آب گذشته با فروختن آتش حرب پرداختند و بیک حمله اوزبکان خاکسار را منهزم ساختند و امیر تیمور کورکان
بار دیگر بحضرت نشان مراجعت نموده جمعی را که در آن معرکه لوازم شجاعت و مردانگی بتقدیم رسانیده بودند بانواع تربیت و رعایت مفتخر و سرفراز
و خویشان ایکو تیمور را مشمول عواطف بیدریغ ساخته مناصب او را بشاه ملک و الله قبچاق ارزانی داشت و مهر بزرگ همایون و مهر پروانه را بعهده [...]
و چون قریب شاه بود که رایات نصرت آیات بصوب شمال شتافت بمحلی رسیده بودند که در شب پیش از غروب شفق از طلوع صبح صادق لامع گشت
و در آن موضع بهنگام بودن خورشید در بروج شمالی بفتوای شریعت غرا نماز خفتن واجب نمیشود نظم بیابان نوردیدن از حد گذشت
شمار منازل ز پانصد گذشت / در آن ناحیه [...] و کام / که بودی در آن [...] صبح و شام / در آن بی کران وادی بو العجب / نمی بود در بعضی
اوقات شب القدر چون صاحبقران گیتی ستان از آن منزل نهضت فرمود و تحقیق پیوست که توقتمش خان عبور و برابر عساکر منصور بجنگ می آید رایات
بطرف خود کشید امیرزاده عمر شیخ را با بیست هزار سوار بر سبیل ایلغار از پیش روان ساخت که خود را بمخالفان رساند تا ایشان را توقف ضرور شود
و امیرزاده بموجب فرموده عمل نموده روز دیگر خبر آمد که منقلای طرفین بیکدیگر رسیدند و مستعد جنگ و مصاف گردیدند

گفتار در بیان تعبیه سپاه و محاربه آن دو پادشاه رزمخواه

صباح روز استفتاح که لوای کشور گشای آفتاب از افق فتح و فیروزی
طالع گردید و منادی عنایت مفتح الابواب ندای فرح افزای ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح بگوش هوش امیر صاحبقران رسانید ضمیر خورشید اشراق متوجه
تعبیه سپاه نصرت شعار گردید و در آن موضع فرمود تا هفت قول ترتیب دادند و نام پادشاهی هر قولی را بقبضه اقتدار یکی از سرکشان نامدار نهاد قول
اول را بطلعت سلطان محمود خان زیب و زینت داشت و قول دوم که خاصه آنحضرت بود امیرزاده محمد سلطان رایت ابهت برافراشت و سیم

را بحسن اهتمام میرزا میرانشاه تعلق پذیرفته ضبط برانغار بوی اختصاص یافت و چهارم بوجود امیر حاجی سیف الدین زینت گرفته او نیز بدست راست شتافت و
قول پنجم بقوت شوکت امیرزاده عمر شیخ مستحکم و جای او در جوانغار مقرر گشت و دو قول دیگر بصولت و صلابت امرای عظام استحکام یافته در شکوه از البرز کوه درگذشت
مثنوی بیاراست صاحبقران هفت صف / عنان سمند سعادت بکف / بران هفت سد سکندر اساس / مهندس شده هفت اختر شناس / در آن هفت [...]
پولاد پوش / نهان هفت دریای آتش بجوش / و از آنجانب توقتمش خان بغرور فراوان بیت [...] تکاور در آورد پای / برآورد آواز رویینه نای
و قلب و میمنه و میسره سپاه را بشاهزادگان جوجی نژاد مثل [...] تیمور اوغلان و بیک یارق اوغلان و ایلتمش و بیک پولاد اوغلان و چلی اوغلان و امرای شجاعت
نهاد مانند علی و سلیمان صوفی قنقرات و [...] و آقبوقا و اروس جوق قیات و عیسی بیک و نوروز قنقرات و حسن بیک و سرای و کوکه بوغا
و یغلی [...] و [...] از سرداران الوس جوجی آراسته و مستحکم ساخته اعلام شکیبایی برافراخت مثنوی علمهای خانی برآمد باوج / محیط صلابت درآمد
بموج / جهانی ز آهن چه دریای قیر / [...] چنگیز آیین پذیر / ز ریگ بیابان فزون لشکری / ز جوجی نژادان هر سو سری / همه دشت [...] و درنده
خوی / ربوده ز شیران درنده گوی / همه رزم جستن [...] دیر آشتی / سرشته ز خشم و [...] و چون توقتمش خان با آن لشکر بیکران اطراف آن بیابان را
فرو گرفت امیر تیمور از غایت شجاعت و تهور اشارت فرمود تا تمام سپاه ظفر انجام فرود آمده خیام نصب کردند و با فروختن آتش و پختن آش روی آوردند
و توقتمش خان که آن حال مشاهده نمود از بسیاری تمکن و قلت التفات آن لشکر صف شکن بدشمن انگشت تعجب بدندان گرفت و مقارن دهشت و
حیرت صف آرای گشته بیک حمله ابطال رجال آتش قتال اشتعال پذیرفت و در وقتی که خون از نیام تیغ مانند سهام باران از جوف میغ فرو چکیدن بود
سرهای سروران در فضای معرکه بسان گوی در میدان چوگان بهر طرف میگردید صاحبقران با کمال اعتقاد از مرکب سرکشی فرود آمده دو رکعت نماز گزارد و
روی نیاز بر خاک استکانت سوده بزبان تضرع و ابتهال از درگاه مالک الملک [...] تعالی شانه ظفر و برتری سوال فرمود و بعد از فراغ از مناجات و عرض
حاجات مثنوی نشست از تهور بپشت سمند / برآمد چو خور بر سپهر بلند / گرفته بکف تیغ خارا گذار / عنان تافت سوی صف کارزار / و در آن حین
[...] نبوت و شعبه دوحه فتوت امیر سید برکه و از مشایخ عظام [...] خاندان هدایت و ولایت خواجه ضیاء الدین یوسف و شیخ شهاب الدین
اسمعیل سرها برهنه کرده و دستها بدعا بر آورده ارتفاع اعلام شوکت صاحبقران گیتی ستان و انخفاض رایات عظمت توقتمش خان از حضرت عزت مسألت
نمودند و عالیجناب سیادت قباب روی بحضرت کامیاب آورده گفت توجه حیث شئت فانک منصور و اقتدا بسنت سنیه [...] میدان
و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی علیه من الصلوة اتمها و انماها فرموده مشتی سنگ ریزه بجانب اعدا پاشید و کلمه شاهت الوجوه بزبان الهام بیان
گذرانید آنگاه امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و میرزا میرانشاه و دیگر شاهزادگان و امرای ظفر شعار تیغهای جلادت آخته بسرعت باد صرصر بر اعدا
[...] تاختند و ایشان بمقام مدافعه و مقاتله درآمده زلزله در زمین و زمان انداختند از شعله سنان پردلان خرمن جان جوانان بسوخت و از دود
حمله پهلوانان آتش کینه دلیران برافروخت از سیلان خون فضای صحرا و هامون نمونه آمویه و جیحون گشت و از وفور کشته از دشت بلند کشته [...] الوند درگذشت
نظم جهان گشت بحری پر از خون ناب / در او گشته سرها بسان حباب / شد از کشته در هر طرف پشته / هر پشته افتاده سر کشته / آخر الامر مبارزان موکب
پادشاه بضرب اسلحه و سیوف صفوف لشکر دشت را درهم شکسته و توقتمش خان مقاومت با صاحبقران گردون قدرت در حیز امکان خویش ندیده بر شاه
زاده والا گهر عمر شیخ بهادر حمله کرد و آن شیر بیشه هیجا چون کوه پای بر جا بوده زخم گرز گران سنگ و شمشیر آتش آهنگ مخالفان را بار گردانید و توقتمش
خان از آنجانب نیز عنان بر تافته بر [...] شتافت و تیرباران کرده جماعت را از پیش برداشت و در پی لشکر قیامت اثر با جمعی کثیر از مردان
دلاور صف کشید و چکه تواچی از عقب صاحبقران ظفر لوا که گریختگان را تعاقب نموده تاخته بود خبر بعرض رسانید و متعاقب چکه قاصدی از پیش امیر
زاده عمر شیخ آمده جهت [...] مصلحت کومک طلب نمود بنابران امیر تیمور گورکان با تمامی سپاهی که ملازم رکاب نصرت انتساب بودند یکبار بر توقتمش خان
حمله کرد و پای قرار و ثبات خان از مشاهده حرکت آن [...] نشان از جای رفته روی بوادی فرار آورد بیت رمیدند آن وحشیان دلیر / چو نخجیر
روبه ز میدان شیر / و لا العجب بیت چو خورشید رخشان برآرد علم / سپاه کواکب بریزد ز هم / و شامت کفران نعمت پادشاه صاحب [...] شامل حال
توقتمش خان گشته مضمون و لئن کفرتم ان عذابی لشدید بتحقیق انجامید و بسیاری از لشکر دشت به تیغ بیدریغ کشته گشته فحوای سیهزم الجمع و یولون الدبر

بر صحیفهٔ ادبار اوزبکان مثبت گردید و صورت این فتح که طراز فتوحات سلاطین کامیاب تواند بود در روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلث و تسعین و سبعمایه روی نمود و صاحبقران ظفرلوا در معسکر اعدا بر سریر کامرانی نشسته شاهزادگان و امرا زبان بادای تهنیت و دعای دوام فتح و نصرت گردان ساختند ...

[illegible]

و از پیش آب خونخوار شعلهٔ حیات فرومی نشاند حیث سیل حتم و آتش قهر است چون هر دو قابل است در میان آب و آتش زنده کانی مشکل است و خوش خان با اندک مردمی از آن گرداب بلا بساحل نجات رسیده و تمامی عیال و اطفال و جهات و اموال ایشان بدست سپاه منصور افتاد و امیر تیمور گورکان بنفس نفیس با تحرای اوربوتبه شتافته و جهت جشن و سرور علم اقامت افراخته داد عیش و کامرانی داد حیث ز بس عیش و نشاط و کامرانی جهان را تازه شد دور جوانی

ذکر مراجعت صاحبقران سعادتمند بدار السلطنهٔ سمرقند و بیان بعضی احوال علی سبیل الاجمال

چون خاطر از توقتمش خان و اوزبکان بر نهج دلخواه از هم گذشت و غنایم موفور و اموال نامحصور در معسکر نصرت اثر جمع گشت امیر تیمور گورکان قرین اقبال و سعادت بجانب مستقر سریر خلافت معاودت فرموده لشکر منصور در غایت بهجت و سرور کران تا کران دشت و بیابان فرو گرفته کامیاب و کامران ...

[illegible]

شده صحرای قزاق از غبار مواکب فیروزی شعار شکبار گشت و در آن منزل امیرزاده پیر محمد جهانگیر با ایالت ولایات زابلستان سرافراز شده با فوجی از امرا و نوئینان بدانجانب شتافت و صاحبقران گیتی ستان بعد از نزول در سمرقند باز دواج بعضی از شاهزادگان عالی گهر پرداخته چند روز در بساط جشن و سرور نشاط و سرور مبسوط ساخت و چون از آن مرفارغ گشت رایات ظفر آیات بعزم یورش پنجساله را افراخت حیث سعادت قرین توسن بخت رام ظفر جلوگر صبح و شام

گفتار در بیان یورش پنجساله صاحبقران هفت اقلیم و اختصاص یافتن باصناف الطاف پادشاهی که ملک او و ست قدیم

جمشید خورشید کلاه و زنگ فیروزه رنگ سپهر مسند عزت و جلال او ست تا هر صباح از افق مشرق بجانب مغرب تمادی ظلمت اند و ر جهانیان را بروز بهجت فروز خواند رسانید و ماه عالیجاه که هوا کب بلند مراتب کواکب خیل و سپاه او ست تا هر شب بهای ...

[illegible]

شفابخش تعالی و تقدس برات صحت از دیوان وادا مرضت فهو یشفین کرامت شد و روز شنبه ششم ماه مبارک رمضان از منزل حاجی ترک داخل و لایت بخارا ست و در او قات مرض اینجا اتفاق افتاده بود پادشاه عالی گهر کوچ فرمود و جنود فتح و فیروزی همعنان همساکر سعادت و اقبال ملازم خطر اعلام از ...

[illegible]

روز جمعه ... جمادی الاخری بجانب اصفهان در حرکت آمده در موضع تو شه یا با بسیار فرمان شهر یار کامکار تقبیل آل مظفر سمت نفاذ پذیرفت و روز شنبه هشتم رجب الحکام عالم مقام تقبیل رسیدند و امیر صاحبقران به نیت فتح سایر بلاد و عزم استیصال نهال اقبال اصحاب عناد از آنجا نهضت فرموده روز پنجشنبه دهم در اصفهان نزول نمود حیث روان ماجران با یال حادثه شد هنوز غمزهٔ خونریز یار بر سر جنگ

ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب بغداد و بیان بعضی از وقایع که در آن اوقات دست داد

چون در آن اوان که امیر تیمور گورکان فتح بلاد عراق و آذربایجان و فارس و لرستان قیام نمود سلطان احمد جلایر از دار السلام بغداد قاصدی بدرگاه عالمپناه نفرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد نکرده آن حضرت کمند همت بلند بر تسخیر عراق عرب انداخته در بیست و ششم ماه رجب سنه خمس و تسعین و سبعمایه از اصفهان بصوب همدان در حرکت آمد و چون در ضمان حمایت ...

[illegible]

بافته عنان عزیمت بصوب دار السلام انعطاف داد و آنگاه تواجیان بموجب فرمان جهانگشای رسانیدند که مصلحت عبور از دجله بر یک دو شاخ
ترتیب نمایند و در غرۀ جمعۀ شهر شوال موافق توی ییل نهضت همایون از آق یلاق اتفاق افتاده موکب عالی شش روز طی مسافت کرده بمزار متبرک شیخ یحیی
که بعقبۀ ابراهیم لک مشهور است رسید و خسرو عالیمقام از مجاوران آن عتبه لازم الاحترام چنان معلوم کرد که منهیان خبر موده سلطان احمد جلایر کبوتری
بطرف بغداد پرانیده کیفیت آمدن آنحضرت را مکتوب گردانیده بنابر آن فرمود که همان کس که آن نامه را نوشته بود رقعۀ دیگر در قلم آورد مضمون آنکه سیاهی
که ما سیاه امیر تیمور تصور کرده بودیم بعد از تحقیق بوضوح پیوست که احشام و صحرا نشینانند که از لشکر جغتای رمیده بدین حدود پناه آورده اند و آن نامه
حلیت بستند بربال مرغی دگر که بغداد پران را شود نامه بر سلطان احمد بعد از مطالعۀ رقعۀ اول مضطرب گشته احمال و اثقال از دجله بگذرانیده
از دیدن رقعۀ ثانی مطمئن گردیده و بر جانب غربی دجله سوار ایستاده انتظار میکشید و از اینجانب صاحبقران گیتی ستان یلغار فرموده بیک شب و نیم بیست
و سه فرسخ مسافت طی کرد و بتاریخ بیست و نهم شوال نظم رسید آن جهانجوی جم اقتدار ببغداد با لشکری بیشمار جهان پر شد از بانگ نای و نفیر
بدرید از هم زهرۀ شیر نر سراسیمه گشتند بغدادیان بسبب تیزی دم جنبش سپاه و سلطان احمد جسر بریده و کشتیها را غرق کرده بطرف حله گریخت
و محمد آزاد با فوجی از سپاه مانند موج بر روی آب روان گشته از آنطرف بیرون رفت و کشتیها یافته بدینجانب آورد تا لشکریان بی عنایت آنکشتی التفات
نکرده و بسان برق و باد از دجله بگذشتند و امیر تیمور گورکان در کشتی خاصۀ سلطان احمد که بشمس نام داشت نشسته از آب عبور نموده داعیه داشت
که بنفس خویش او را تعاقب نماید و امرا بدر خواستند سپاه آنحضرت را باز گردانیده بتکامیشی باغی روان شدند و سلطان احمد از غایت عجلت نقود
نامعدود و نفایس اجناس که بر شتران بار کرده بود و همراه میبرد در راه گذاشته بسرعت طی مسافت میکرد و امرا آن اموال را تصرف نموده از عقب
میشتافتند تا دشت کربلا اینباج اوغلان و امیر جلال حمید و امیر عثمان عباس و شیخ ارسلان با قرب چهل و پنج نفر از یلان بوی رسیده و سلطان احمد
با دویست مرد جلد عنان بحرب تونقیان تافته ایشان از اسب فرود آمدند و دست بتیر و کمان برده شبه گر دند بیت زپیکان خیان آتش افروختند
که پر تیغ بر افلاک سوختند گذر کرد تیر از زره خیان که باد از خم زلف سیمین تنان و امیر عثمان را مخالفان زخمی بر دست زده بان و سیلیه
جان تنگ پا بیرون برد و امرا مظفر و منصور با غنایم غیر محصور مراجعت فرموده بشرف طواف عتبۀ کعبه احترام حضرت امام عالیمقام ابی عبد الله
حسین بن علی المرتضی صلوات الله و سلامه علیهما مشرف گشتند و بدرگاه عالمپناه شتافته بنوازش بیکران مخصوص شدند بیت زخاک در شرح حور
او راستند همه یافتند آنچه بخواستند و صاحبقران کامران قریب دو ماه در دار السلام بغداد بعشرت و خرمی بگذرانیده و داد عیش و
نشاط داده جام جهان نمای می ارغوانی از دست ساقیان سیمین ساق در کشید نظم وقت صبح است و لب دجله و انفاس بهار ای پسر کشتی می
باشط بغداد بیار دجله عمر بیست زو تا نافوش میکند ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار ذکر فتح قلعۀ تکریت بهمین دولت
صاحبقران عالی حسب و بیان تاختن بعضی دیگر از بلاد عرب چون بغداد بحوزۀ تصرف فرمانفرمای بلاد و عباد درآمد جمعی
از تجار بموقف عرض رسانیدند که درین نواحی قلعه ایست تکریت نام بغایت حصانت موصوف و بنهایت متانت معروف و جمعی از دزدان
مفسد و مفسدان متمرد آن را پناه ساخته اند و همواره بقطع طریق و نهب اموال سالکان و مسالک تحقیق اقدام مینمایند و مدتیست که هیچ صاحب
دولتی بر آن جماعت مستولی نگردیده و بکمند همت آن حصن حصین را مسخر نگردانیده صاحبقران کشورگشای بعد از استماع این سخن خیال فتح آن قلعه شیر مثال
و قتل اصحاب بغی و ضلال بر خاطر گذرانیده و در بیست و چهارم ذی حجۀ سنۀ خمس و تسعین و سبعمایه از دار السلام بغداد عنان عزیمت بدانطرف انعطاف
داد و روز یکشنبه چهارم محرم الحرام سنۀ ست بظاهر قلعۀ تکریت رسیده عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کردند و در آن زمان والی آن قلعه
شخصی بود که او را امیر حسن میگفتند و چون آوازۀ وصول موکب ظفر قرین و خوف یافت برادر خورد خود را بدرگاه عالمپناه فرستاده اظهار اطاعت
و بندگی نمود و صاحبقران پوزش پذیر او را نوازش کرده فرمود که برادر خود را بگوی که از قلعه بیرون آمده غاشیۀ خدمتکاری بر دوش گیرد تا باصناف
الطاف خسروانه اختصاص یابد و او بتکریت بازگشته آنچه دیده بود و شنیده بعرض رسانید اما امیر حسن از غایت رعب و هراس از قلعه بیرون
نیامده بدفع و منع سپاه ظفر پناه مشغول گردید از مرتسم انجم شعلۀ غضب جهان سوز برافروخته دلاوران قلعه گشای از اطراف و جوانب جنگ

جنگ در انداختند و قلعه بیرون را مسخر ساخته امیر حسن با اتباع بحصار درون گریخت و تواجیان بهرام صولت بموجب حکم عالی اطراف قلعه را اطناب زده برا
دارکان دولت قسمت نمودند تا نقبچیان پای کار داشته بروج حصار را مشبک سازند و آنجماعت بجد هر چه تمامتر بدان کار اشتغال نموده دیوار
آن حصن تکریت را بسان غربال سوراخ سوراخ کردند امیر حسن از مشاهدۀ آن حال دانست که مهم حالی از اشکال نیست و مادر و برادر خورد را متعاقب بعرض
فرستاد تا زبان شفاعت بجریمۀ او گشادند اما فایده بر آن مترتب نیافت و امیر تیمور گورکان جواب داد که اگر او خود بملازمت شتابد امان یابد
و الا آنچه مقدر است بظهور خواهد پیوست و این پیغام بامیر حسن رسیده بکبریای درو امن صبر و شکیبایی بپیچید و بر مخالفت اصرار نمود و سپاه نصرت آثار
بیکبار از اطراف و جوانب حصار در آمده شب چهارشنبه سیم محرم آتش در ستونهایی که در زیر بروج قلعه بر افراشته بودند زدند و آن چوبها سوخته اکثر
دیوارهای قلعه بر زمین افتاد و کار اهل حصار باضطرار انجامیده فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و چون تضرع ایشان حکم ایمان یا بیم داشت
درجه قبول نیافت و عساکر نصرت مآثر روز دوشنبه بیست و پنجم ماه مذکور قدم جلادت پیش نهاده بحصار در آمدند و امیر حسن را گردن بسته بپایۀ سریر
آوردند و رعایا بجان امان یافته تمامی سپاهیان تکریت بقتل مبتلا شدند و تواجیان از برای اعتبار نظاره از روس بقوم کرد از مناره ها ساختند
و اکثر عمارت و بیوتات ایشان را بنیاد انداختند و روز شنبه غرۀ صفر المختوم بالخیر و الظفر صاحبقران والاگهر از ظاهر تکریت علم نهضت برافراخته
زاده محمد سلطان و جمعی کثیر از امرا عالیشان را باطراف و جوانب عراق عرب فرستاد تا بقلع و قمع قطاع الطریق و اهل فتنه و فساد پرداختند و آثار اقتدار
در آن دیار ظاهر ساختند و ایشان تا بصره و واسط شتافته هر کس بقدم انقیاد پیش آمد باج و خراج برگردن نهادند و از هر کس سرکشی مشاهده نمودند از پا
در آوردند و سالما غانما مراجعت نموده در منزل حربی بموکب همایون پیوستند ذکر نهضت لواء کشور گشا بجانب دیار بکر و
روها و بیان بعضی از امور که روی نمود در آن ولا صاحبقران سعادت انتما بعد از فراغ خاطر از تسخیر عراق عرب بمقتضای رای صواب نمای امیر جاکو
و دیگر شیخ و خواجه مسعود سبزواری را بمحافظت بغداد فرستاده باستمالت رعایا و تعظیم سادات و نقبا وصیت فرمود و چون رایت ظفر پیکر
بقلعۀ کرکوک رسید اهالی حصار بقدم اطاعت پیش آمدند و آن قلعه برسم سیورغال تعلق بامیر یار علی موصلی گرفت و صاحبقران دریادل از آنجا
متوجه روها گشته در اثنای راه سپاه ظفر پناه را بتاخت اموال ترکمه قراقویلوق فرستاد و آنجماعت با حصول مقصود معاودت نمودند و موکب عالی بعد
طی منازل الطاف بروها رسیده و کراع می که حاکم آن دیار بود از بیم جان شهر را گذاشته با بعضی از رعایا بکوهی بلند گریخت و امیر بحکم خسرو کشورگیر گران آمده
زمرۀ از عساکر منصوره ارسال نمود تا آتش نهب و تاراج در قریب و اموال ایشان زدند و بعضی تحفه در روحا منزل گزیدند گویند که آن شهر از بناهای حضرت
و قامت عمارت آن را از سنگ تراشیده مرتب گردانیده اند و قضیۀ القاء ابراهیم خلیل صلوات الله الرحمن علیه در آتش آنجا وقوع یافته بود و چشمه
آبی که از زمین بمقدم خلیل الرحمن در میان نیران جاری شده هنوز باقی است و آثار سواد آتش در نواحی آن چشمه بچشم در می آید القصه امیر تیمور گورکان مدت
بیست روز در آن شهر بعیش و نشاط پرداخته در آن ایام جنید ترکمان و حاکم حسن کیف بشرف ملازمت رسیدند و از انعام و اکرام صاحبقران گردون
غلام بهره ور گردیدند و روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول لواء کشورگشا از روها بصوب ماردین در حرکت آمد و بعد از وصول نهضت فرسخی القلعه والی
آنجا سلطان عیسی روز شنبه بیست و هشتم ماه مذکوره با صناف تحف و هدایا استقبال نمود شتافت و بانعام خلعت خاص خصاص یافت
اما بعد از آنکه محصلان بطلب مال امان بماردین رفتند چنان بوضوح پیوست که سلطان عیسی امنوقتان القلعه مواضعه کرده که نتوانند زمام اختیار
حصار بکسی بدهند بنابر آن فرمان واجب الاذعان بأخذ و قید سلطان عیسی صدور یافت و بنابر آنکه در آن وقت آفرینش زمستان بود و علف در حوالی
ماردین پیدا نمی شد تا بمحاصره مشغولی توان کرد امیر صاحبقران عنان مراجعت معطوف ساخت و ولایت جزیره را که حاکم آن ملک عز الدین اظهار
خلاف مینمود تاخت فرموده او را بگریزانید و در اول بهار بار دیگر بصوب ماردین شتافت و بعد از وقوع محاصره و محاربه مهم بمصالحه انجامید
و آن ولایت بر سلطان صالح برادر سلطان عیسی قرار یافت ذکر شهادت میرزا عمر شیخ بهادر و ولادت میرزا الغ بیک گور
کان و بیان بعضی دیگر از حوادث زمان و وقایع دوران چون میرزا عمر شیخ بحکومت ولایت فارس سرافراز شده در
دار الملک شیراز بساط عدل و انصاف انبساط داده اکثر توابع و مضافات آن مملکت را بحیطۀ ضبط و تسخیر در آورده در وقتی که امیر تیمور گورکان

ایالت

از عراق عرب بجانب دیار بکر در حرکت آمد بموجب فرمان واجب الاذعان با سپاهی جلادت نشان متوجه اردوی کیهان پوی گشت و از کردستان گذ[شته]
بقلعهٔ مختصر که آن را قره توکوینه[؟] رسید و اندک مردمی در آن حصار ساکن بودند و غله بسیار داشتند شاهزاده جمعی فرستاده از ایشان قلعه طلب د[اشت]
ساکنان آن قلعه نوکران انجناب را نومید باز گردانیدند و امیرزاده عمر شیخ سوار شده بر زبر پشته بر آمد تا بتهیهٔ اسباب قلعه گیری پردازد ناگاه از شست قضا
تیری عمر فرسا گشاد یافته بشریان آن شیر ژیان رسید و فی الحال مرغ روحش متوجه آشیانهٔ عالم بالا گردید **نظم** پیوسته بقصد ما ازین دست بگشاده کمان
کش قضا شست کس جان ز جفای او نبرده تیرش همه بر نشانه خورده ملازمان موکب منصور شاهزادهٔ مغفور بمحافظت قلعه را گرفته با خاک راه یکسان
ساختند و هر کرا آنجا یافتند از پیر و جوان و ساله تا کودک شیرخواره پاره پاره کردند و پسر بزرگتر شاهزادهٔ شهید امیرزاده پیر محمد که مصحوب پدر خود باتفاق
امرا و ارکان دولت نعش مغفرت مآب را بشیراز برده برسم امانت بخاک سپردند و بعد از چند گاه بقبة المقدس[؟] نقل کردند و چون خبر شاهزاده بسمع
امیر تیمور گورکان رسید زبان خجسته بیان بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و زمام ایالت فارس را در قبضهٔ درایت ولد ارشد شاهزادهٔ مرحوم امیرزاده

همایون

پیر محمد نهاد و شهادت امیرزاده عمر شیخ در اواسط ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمایه روی نمود و بنابر آنکه سنت سنیهٔ قادر مختار تعالی شانه بر همین منوال جاری شده
که در دنیا هر ماتمی را سوری در عقب باشد و هر المی را سروری متعاقب در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی همان سال از افق جاه و جلال اختری گوهر[؟]
طلوع فرمود یعنی در قلعهٔ سلطانیه که در آن وقت موضع اقامت خواتین و آغایان حرم سرای امیر تیمور گورکان بود امیرزاده شاهرخ را پسری خورشید
منظر متولد گشت و این بشارت در ظاهر ماردین بسمع شریف صاحبقران ظفر قرین رسید از غایت فرح و انبساط اهل آن قلعه را که بالای قلعه در گذشت[؟] عفو
و آن فرزند سعادتمند را محمد طرغای نام نهاد و الغ بیگ لقب داد و آنگاه رایات ظفر سلب بجانب عراق عرب مراجعت کرده در اثنای راه
پیوست که متوطنان قلعهٔ آمد که آن را حامد نیز گویند بمتانت حصون مغرور گشته اند و سر بجیب اطاعت در نمی آورند بنابر آن حضرت صاحبقران در
روز دوشنبه بیست و سیم جمادی الآخر سنهٔ مذکوره عنان عزیمت بدان طرف تافت و بعد از وصول عساکر ظفر مآثر آن قلعه را که بواسطهٔ کمال متانت از
حصار گردون انجنیق حوادث مصون بود و از غایت رفعت مرغ تیز پرواز وهم و خیال بر شرفات آن صعود نمی توانست نمود پرگار وار در میان گرفتند
و آواز نفیر و سورن بگوش کوتوال حصار هفتم رسانیدند و کوس و کورکه فرو کوفتند و آن قلعه را که بروایت ظفرنامه در مدت سه چهار هزار سال هیچ
آفریده بقوت و غلبه فتح نکرده بود بعد از سه روز قهرا قسرا مسخر ساختند و آتش نهب و تاراج در انداخته رایات نصرت نصوب الاتاق برافراختند
و در اثنای راه بقمع شر بعضی از اهل فساد و ارباب عناد پرداخته مظفر و منصور خرم و مسرور طی مسافت میفرمود و در هر منزل از حکام و ولایات عراق و عجم
و آذربایجان صاحب سعادتی بشرف ملازمت حضرت صاحبقرانی مشرف گشته پیشکش میگذرانید و بالطاف پادشاهانه اختصاص یافته کلاه گوشهٔ
افتخار باوج فلک دوار میرسانید از جمله در اوج کلیسا الاتاق والی ارزنجان طهرتن به کاه جمهرهٔ[؟] صف شکن رسید و بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر بلند
پایه و سرافراز گردید و تبرکات لایقه کشید و در سلک خواص بارگاه سپهر اشتباه انتظام یافت مقارن این حال خیال تسخیر قلعهٔ اونیک که در تحت تصرف
مصر ولد قرا محمد ترکمان بود در سر حضرت صاحبقران افتاد و در روز سه شنبه شانزدهم شعبان سنهٔ مذکوره با جنود تایید الهی و عساکر توفیق نامتناهی بدان
نهضت فرمود و بتاریخ روز پنجشنبه هیجدهم همان ماه در ظاهر اونیک قبهٔ بارگاه عالمپناه باوج مهر و ماه برافراشت و سپاه منصور خنگ دولت
قلعهٔ زرین رکجر[؟] ساختند و مصر با اتباع بقلعهٔ بالای کوه که در ارتفاع با حصار نیلگون گردون دعوی مساوات میکرد و در متانت سد سکندر را
نظر در نمی آورد شتافت و روز جمعه نوزدهم همان ماه پسر خود را که شش ساله بود با یکی از نواب بیرون فرستاد و پیشکشهای لایق ارسال داشت و پیغام
داد که بنده را احراز سعادت ملازمت مقام بندگی مرتب است اما از غایت هراس بیرون نمیتوانم آمد امید آنکه چند روزی امان یابم تا مطمئن گشته
بملازمت شتابم امیر تیمور گورکان ایشان را نوازش نموده و خلعت بخشیده فرمود که از سر جریمهٔ مصر درگذشتم باید که بی دغدغه بملازمت آید و هیچ اندیشه
بخاطر نگذراند چون پسر و نایب مصر باز گشته آنچه شنوده بودند بگوش وی رسانیدند توفیق بیرون آمدن نیافت و مدت محاصره و محاربه ممتد شده
روز بروز آثار اقتدار سپاه نصرت شعار و امارات عجز و اضطرار مصر و اتباع او بیشتر میگشت و مصر دو سه نوبت دیگر پسر و مادر و بعضی از امرای خود
را بیرون فرستاد و التماس امان و مراجعت موکب ظفرنشان نمود اما بجائی نرسید و بالاخره مهم بجائی انجامید که مردم او از غایت بیچارگی خود را از

دیوار قلعه می انداختند و خاک درگاه عالمپناه را توتیای دیدهٔ امید میساختند مصر چون حال بران منوال دید روز شنبه دوم شوال سال مذکور
شمشیر بر دست و کفن در گردن از قلعه بیرون آمده و التجا بامیرزاده محمد سلطان کرده روی عجز بر خاک نهاد و التماس نمود که خون او را از صاحبقران نصرت لوا
درخواست نماید شاهزاده مصر را استمالت داده ببارگاه سپهر اشتباه برد و توقع نمود که غایت عاطفت پادشاهانه گناه او را بالعفو و الاغماض مقابل سازد
و امیر تیمور گورکان خون مصر را بشاهزاده بخشید اما بعد از آن حکم همایون صدور یافت که او را در صحبت سلطان عیسی حاکم ماردین که مقید بود بسلطانیه
برند و عیسی را در آن قلعه محبوس داشته مصر را بسمرقند فرستند فرمان بران بران موجب عمل نمودند **ذکر بعضی از وقایع آن ایام و باز آمدن
سلطان احمد جلایر بدار السلام** صاحبقران گردون احتشام چون از فتح اونیک باز پرداخت آن قلعه را بامیر التمش سپرده روز پنجشنبه [...]
شوال رایت مراجعت مرتفع ساخت و در روز جمعه بیستم امیر حاجی سیف الدین از سمرقند رسیده بشرف بساط بوسی فایز گردید و هم در آن ایام طهرتن بانواع نوازش
و انعام مخصوص گشته و بر تیغ موشح بالتمغای همایون حاصل نموده روی باولکای خویش آورد و مقارن آن حال امیرزاده حاکم قلعهٔ آیدین بخدمت خسرو روی زمین
رسید و آنحضرت او را بصنوف مواهب و عطایا خوشدل گردانیده ولایت آیدین را بوی بخشید آنگاه صاحبقران از آنجا بگرجستان شتافته
در آن مملکت لشکریان نصرت نشان هرجا که با اهل کفر و الحاد دو چار میخوردند بکار میبردند و مراسم قتل و غارت بجای می آوردند و بدستور معهود در آن سفر
فتوحات ارجمند و سعادات برومند روی مینمود از جمله آنکه در روز شنبه بیست و ششم ماه مذکور در باب شکور در منزل قارص امیرزاده شاهرخ را ولدی
سعادت انتما کرامت فرمود و این بشارت بسامع علیهٔ امیر تیمور گورکان رسیده بغایت مبتهج و مسرور گردید و مدت بیست و یک روز در آن منزل
فیروز بعیش و سور و جشن و سرور گذرانیده آن مولود عاقبت محمود را بنام ابراهیم سلطان موسوم گردانید بعد از آن از قارص کوچ فرموده خیلک گول
محل نزول قبول همایون گشت و در روز سه شنبه هیژدهم ذیقعده از خیلک گول در حرکت آمده بر سر عقبه نزول اجلال واقع شد و در روز جمعه بیست [...]
فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیرزاده شاهرخ بسمرقند رود و بضبط آن مملکت قیام نماید و شاهزاده بموجب فرموده عمل نمود و حضرت
صاحبقران شکارکنان بکوهستان گرجستان درآمد و در آن ولایت نوبت دیگر لشکر ظفر اثر کمال تسلط و اقتدار ظاهر گردانید و در نواحی شکی خبر رسید
که طایفه از سپاه دشت قبچاق از دربند گذشته بتخریب حدود شروان اشتغال دارند بنابران رایات نصرت نشان بجانب شروان متوجه گردید
و لشکر توقتمش خان که سرکردهٔ ایشان علی اوغلان و الیاس اوغلان و عیسی بیک و نعلی بی بود خبر توجه موکب همایون شنوده مراجعت نمودند و صاحبقران
والا نژاد بمحمود آباد شتافته آن زمستان در آن مکان رحل اقامت انداخت و بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت اما کیفیت حال سلطان احمد
جلایر چنان بود که چون در کربلا از نهیب سپاه ظفر لوا فرار نمود بحلب شتافت و چند گاهی در آن ولایت بعیش و طرب گذرانید و از حلب بدمشق
رفت و از آنجا عنان عزیمت بطرف مصر تافت و چون نزدیک بقاهرهٔ مصر رسید حاکم آن دیار ملک برقوق موکب سلطانی را استقبال نمود
غایت التفات و عنایت بتقدیم رسانید و صد و سی سر اسپ تازی نژاد و سی و سه جامهٔ طلادوزی پیشکش کرده قریب برود نیل منزل تعیین
فرمود و سلطان احمد تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه بمصریان داده بعد از انقضای ایام ضیافت و مهمانداری در سرانجام امور ملک قرعهٔ
مشورت در میان انداختند و رای هر دو بران قرار گرفت که سلطان احمد با فوجی از سپاه مصر متوجه حلب گردد و ملک برقوق حاکم بغداد را بر وفق مرام
بدان صوب تکسیل گردانید چون سلطان احمد بحلب رسید شنید که امیر تیمور گورکان از گرجستان مراجعت نموده عازم دشت قبچاق است بنابر آن مصریان
را باز گردانید و با نوکران خاصهٔ خویش روی ببغداد نهاد و خواجه مسعود سبزواری بغداد را گذاشته بطرف شوشتر شتافت و سلطان احمد در شهور سنه ۷۹۷
بار دیگر بر مسند سلطنت دار السلام تمکن یافت **ذکر لشکر کشیدن امیر تیمور گورکان کرت دیگر بر سر توقتمش خان** چون عساکر
برودت آثار زمستان بواسطهٔ ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از فضای دشت و مرغزار منهزم گردید و جنود فیروزی نمود ریاحین و ازهار از
اعتدال هوای اشجار و انهار از آمده عنان بسوی صحرا و کوهسار منعطف گردانید **مثنوی** سلطان بهار از تجمل آراست سپاه سبزه و گل برخاست
بعزم گشت لاله زد خیمه بکوه و دشت لاله رای کشورکشای صاحبقران ممالک آرای چنان اقتضا کرد که نوبت دیگر لشکر فیروزی اثر بدشت
قبچاق کشد و بدست اقتدار توقتمش خان و سپاه تتماق را مجدد گوشمالی دهد و بتاریخ روز یکشنبه پنجم جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و سبعمائه اعلام اقبال

اشراق برافراخت از یورت قشلاق عازم دربند شروان گشت و امواج عساکر ظفر انتما مانند امواج دریا در حرکت آمده گرد سم باد پایان از ایوان کیوان
درگذشت نظم بجنبید از جای صاحبقران بلرزید خود زمین و زمان نهان گشت از گرد لشکر سپهر تو گفتی که معدوم شد ماه و مهر و چون صاحبقران
قران منصور بکنار آب سمور رسید شمس الدین المالیغی که جهت تمهید بساط مصالحت ابجه و اباد نزد توقتمش خان رفته بود باز آمده بعد از اقامت مراسم زمین
بوس نامه خان را بعرض رسانیده و بنا بر آنکه در آن رقعه سخنان خشونت آمیز مرقوم بود آتش غضب سلطان صاحبقران [illegible] و بعرض سپاه حکم فرموده
برحسب فرمان واجب الاذعان نظم کشیدند بر دوش مردان کار زرههای داوودی زرنگار نشستند بر تازیان فوج فوج محیط تهور در آمد بموج
علمها برآمد بچرخ بلند سنانها شد از شعله مهر و مه پرده بند امیران شهزادگان بی درنگ کشیدند صفها بآیین جنگ ز کشورگشایان خود هر سوار
رقم نوبسنده ششصد هزار وکنار آب سمور که عرصه گاه آن سپاه موفور بود در دامن البرز کوه واقع است و از آنجا تا دریای قلزم پنج فرسخ مسافت باشد
و جناح دست چپ امیران صاحب شکوه تا کمر کوه و جناح دست راست ساحل دریای قلزم و کثرت و آراستگی آن جنود نامعدود بمثابه بود که مجلس
نشان میداد که هرگز لشکری بآن عده و عدد در یک موضع تماشا نشده نظم ز جنگی سواران پولادپوش ز البرز تا قلزم آمد بجوش بجلوه در آمد در آن عرصه
گاه بمقدار یک بیابان سپاه و صاحبقران جم اقتدار محفوف بصنوف عنایت کردگار بر ابرش راهوار سوار گشته از بدایت طلوع خسرو ثوابت
و سیار تا هنگام ظهور روشنائی فلک دوار تمامی بهادران قول و جوانغار و برانغار را منظور نظر آفتاب اثر گردانید و بهر فوج که میرسید سرداران آنجماعت
زانو زده و لوازم دعا و ثنا بجای آورده پیشکش میکشیدند و چون از آن کار فراغبال حاصل گشت صاحبقران عادل آن سپاه پردل را منازل و مراحل
پیموده در اثنای راه بهر فوج از هواداران توقتمش خان دوچار بخوردند در قتل و غارت التقصیر میکردند و توقتمش خان بر کیفیت حال وقوف یافته با
سپاه بیکران افزون از انجم و هم سان حساب دران متوجه میدان رزم گشت و در کنار آب قوری بتاریخ سه شنبه بیست و دوم جمادی الثانی آن
دو سالک طریق جهانبانی در برابر یکدیگر رسیده نزول نمودند و آن شب تا صباح پاس داشته در تدارک جنگ و تلاش نام و ننگ بودند نظم
دو لشکر در اندیشه داوری که بخت که فردا کند یاوری ستاره کرا بر سر افسر نهد کرا آسمان خشت در سر نهد

گفتار در بیان محاربه امیر تیمور گورکان با توقتمش خان و ظفر یافتن بعد از سعی و کوشش و اهتمام در باب کشش

روز دیگر که خسرو خاور کرد
آهنگ لشکر اختر علم زرنگار ساخت بلند شورش اندر میان خلق افکند گشت روشن ز برق تیغ دشت خیل انجم ازو گریزان گشت
صاحبقران گیتی ستان عزم رزم توقتمش خان پرتو التفات بر تعبیه و تسویه سپاه انداخته بدستور نوبت اول جهت قول تکمل ساخت و قول بزرگ بامیرزاده
محمد سلطان سپرد و جنس تابون با هیبت و جهت قشون از یلان دلاور و پردلان جلادت اثر در عقب لشکر علم ظفر پیکر برافراخت نظم ز شهزادگان
قلبگاه سپاه جهان گشت در چشم مردم سیاه علم دید بس صف زدار سرفراز بس صف بود جای شطرنج باز و از آنجانب توقتمش خان باتفاق شاه
زادگان جوجی نژاد و امرا غضنفر نهاد صفها مرتب ساخته و علمها افراخته جوق جوق بفضای میدان رسیدند تند باد غرور و بخار پندار آتش خشم و کین
تیز گردانیدند نظم وزان سوی خان قیامت شکوه بیاراست دریا برا کوه ز رستم کمانان پولادپوش در آمد بصحرای قبچاق جوش و
نیران قتال بباد حمله ابطال جلال اشتعال یافته تا کار بسمع صاحبقران ظفر پناه رسید که کونجه اغلان و بیک یارق اغلان و اقتا و داود صوفی و غیرهم
از سرداران سپاه توقتمش خان از جانب برانغار و جوانغار لشکر ظفر شعار تاخته اند و صدای گیر و دار و افغان حرب و کارزار در خم طاق گنبد دوار
انداخته آنحضرت با قشونهای خاصه عنان بجد میسره تافته مخالفان از صولت بهادران موکب همایون پشت دادند و از آن جمعیت
قشون قوجی ایشان را تعاقب نموده کر لحکیان چون بقول رسیدند عنان باز گردانیدند و از عساکر منصور جمعی را کشته طایفه را با امیر تیمور گورکان
رسانیدند و جمعیت قشونات به پریشانی تبدیل یافته لشکر توقتمش خان بی تحاشی بر آنحضرت حمله آوردند و نزدیک بود که چشم زخمی رسد در آن حین
شیر بیشه وغا امیر شیخ نور الدین سار بوغا جان فدای ولی نعمت کرده با جماعه از رفقا در اندازان رستم اثر فرود آمده و دست به تیر و کمان برده زخم پیکان
دیده دور مخالفان را از جای باز داشت چگونه هیبت هر تیر گز شصت او در گذشت یکی را امور پهلوان کشته گشت و محمد آزاد و برادرش علیشاه
و توکل باورچی هر یک را با آزار نهایت مخالفان گرفته و پیش امیر تیمور گورکان آورده مانند حصیر رهم بستند و متعاقب الله داد با قشون وفادار بمدد

رسیده فی الحال از اسب پیاده شده در پهلوی شیخ نور الدین زانو بر زمین نهاده شیوه تیراندازی آغاز کرد و قشون قول نیز بدیشان پیوسته کمر خدمتکاری بر میان بستند
و دست بانداختن خدنگ دلدوز بگشادند و هر چند بهادران دشت متعاقب و متواتر حمله نموده نهایت مردانگی بظهور رسانیدند ایشان را از
جای بر نتوانستند داشت و خداداد حسینی که جناح دست چپ سپاه صاحبقرانی بود از تقسیم خود کونجه اغلان در گذشته از پس پشت افتاد که در برابر امیر
تیمور گورکان ایستاده جنگ میکرد در آمد و امیرزاده محمد سلطان نیز رسیده یکبار دلیران ظفر شعار دست راست مخالفان را در هم شکستند و امیر
حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه جاکو و امیر عیسی بی و بخشی خواجه را که از جوانغار مخالف بر ایشان حمله آورده بودند شبه کرده منهزم گردانیدند جنبانیدند
خدنگ آتش افروختند و در آن جان بسیار کس بسوختند و در اثنای جوش و خروش مبارزان جوشن پوش تغلی بی که از مقربان توقتمش خان بود بمیدان
شتافته زبان بلاف و گزاف گشاده امیر عثمان عباس را بمبارزت خواند و امیر عثمان بر او تاخته آنمقدار جلادت اظهار نمود که تغلی بی پشت بمعرکه کرده
روی بفرار آورد و این معنی موجب دلتنگی سپاه دشت گشته مبارزان الوس جغتای مانند شیران دم بای روی بآوزبکان آوردند و بضرب تیر و خنجر
شجاعت جمعی کثیر از ایشان را بیکدم مجروح و بیروح کردند نظم سر و بر جوانان پرخاشجوی بمیدان بگردیده مانند گوی تن نازنین پری چهرگان بغلطید
بر خاک ره ناتوان آخر الامر ظفر و برتری در جانب لشکر تیموری بالکل وجهی ظاهر گشته توقتمش خان دانست که کار نوعی دیگر است و فتح و نصرت موقوف
بعنایت کارفرمای قضا و قدر با اتفاق شاهزادگان و نوئینان عنان ادبار بصوب وادی فرار انعطاف داد و بسیاری از لحکیان زخم سنان و پیکان
لشکر نصرت نشان بر خاک هلاک افتادند بیت ز کشته فتاده هزار انجمن نه تابوت نی نوحه گر نی کفن و صاحبقران عالیمقام از باره خوشخرام
فرود آمده بشکرانه فتح و فیروزی روی نیاز بر خاک سود و زبان بنوازش امرا و بهادران گشوده درباره ایشان انعامات فرمود و از آن منزل در حرکت
آمده در کنار آب قورای قبه بارگاه باوج مهر و ماه برافراشت و امیر شیخ نور الدین که بمیحان جان سپاری کرده بود بمزید عنایت و تربیت اختصاص
داده پایه قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانید و اسب و جامه زردوزی و کمر مرصع ارزانی داشته صد هزار دینار کپکی انعام فرمود و [illegible]

ذکر تاختن بعضی از مواضع و قلاع دشت قبچاق و بیان مراجعت صاحبقران آفاق

صاحبقران والا گهر بعد از مشاهده پیکر
فتح و ظفر تا کنار آب ایل عقب دشمنان خاکسار شتافته در آن مقام پرتو التفات بر جهات حال قوریچی جاق اغلان که پسر اروس خان بود انداخت
و اسباب تعظیمش را مرتب ساخته فرمود که از آب عبور نماید و بضبط ایل الوس مملکت موروث اقدام فرماید و قوریچی جاق از معبر اوتو گذشته در دشت
قبچاق لوای شوکت و عظمت برافراخت و توقتمش خان خرس [illegible] را وداع کرده با چند نوکر بجنگلستان بولر در آمد و لشکر فیروزی اثر درین نوبت نیز در دشت
قبچاق دست بغارت و تاراج بر آورده تا نزدیک ظلمات رفتند و مظفر و منصور با غنایم محصور باردوی همایون پیوستند آنگاه صاحبقران ظفر
دست راست الوس جوجی خان را تاخت فرموده بیک یارق اغلان و تیمور خواجه اغلان را که در آن طرف بودند بگریزانید و تمامی اموال و جهات
احشام ایشان را در حیطه ضبط در آورده عنان بیمنه جهان نورد بجانب روس تافت و آن ولایات را نیز زیر و زبر گردانیده دختران ماه پیکر و پسران حور
منظر بدست سپاه ظفر اثر افتاد و بعد از فراغبال از قتل و غارت الوس صاحبقران ناموس با لشکر قیامت اثر عنان عزیمت بجانب قوم چرکس تافته صدای
قتل و غارت و یغما بولایت نیز انداختند و از آنجا عنان باره پرشکوه بصوب البرز کوه معطوف ساختند و در اثنای راه صاحبقران جمجاه بواسطه آنکه
که نسبت با میر عثمان عباس گفتند آن بهادر عدیم المثال را بیاسا رسانیدند و چون سپاه پرخاشجوی بالبرز کوه رسیدند ساکنان آن موضع را نیز از شراب
انتقام جرعه چشانیدند و قلعه کولا و طاوس را که دو سردار عظیم الشان بودند قهرا قسرا گرفته هر دو مغبن را [illegible] الثری فرستادند و قلعه پولاد و [illegible]
بر تسخیر نموده تر و خشک آن دیار را بآتش غضب در هم سوختند و موضع بوغا [illegible] آن زمستان آنجا گذرانیدند و در قلب شتا که مقصود پیر
و برنا جهان بود صاحبقران مظفر لوا امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرا را جهت آنکه در اغرق همایون
گذاشته بنفس نفیس بجانب حاجی ترخان و سرای شتافت و نخست بحاجی ترخان رفته حاکم آنجا که محمدی نام داشت بپای اضطرار مراسم استقبال بجای آورد
و امیر تیمور گورکان او را در خدمت امیر جهانشاه و فوجی از امرا و سپاه بسرای فرستاد و ایشان آن موضع ویران ساخته در وقت مراجعت که از آب
ایل بر روی یخ میگذشتند محمدی را بزیر یخ انداختند آنگاه خسرو آفاق متوطنان حاجی ترخان را گوشمال داده بمکافات بجزای [illegible] سرای که او در [illegible]

روس

سوخته بودند آتش در آن بلده زد و بیورت قشلاق بازگشت و در اول بهار سنه ثمان وتسعین وسبعمایه موافق بیچقان ئیل صاحبقران سعادتمند از یورت قشلاق
براه دربند متوجه شروان گردید و در اثنا راه چند قلعه دیگر مفتوح و مسخر ساخته متمردان را مغلوب و منکوب گردانید و چون از شماخی گذشته در لب آب کر نزول
اجلال فرمود امیر شیخ ابراهیم شروانی که در آن سفر ظفر کردار ملازم موکب حضرت سعادت بود طوی عظیم ترتیب کرده پیشکشهای لایق کشید و صاحبقران
نوازش تجدید او را بانعام و خلعت خاص و کمر مرصع بلند پایه و سرافراز ساخته شرف رخصت ارزانی داشت و لوای کشورگشای از آنجا در حرکت آمده نزول
اقدام مضرب خیام عساکر سپهر احتشام گشت و از اقدام میرزا امیرانشاه را بولایتی که تعلق بوی گرفته بود فرستاد و بعدل و انصاف وصیت فرمود و تمامی
آذربایجان شتافته دست راست سپاهش در قراباغ و نخچوان تا اونیک یورت ساختند و دست چپ در سوق بلاق و درگزین تا همدان
افراختند و امیر تیمور گورکان از اقدام بسلطانیه تشریف برده در آن مقام بر حال سلطان عیسی حاکم ماردین که از مدت سه سال باز در زندان قلعه محبوس
بود ترحم فرمود و او را از حبس نجات داده و خلعت عفو و انعام پوشانیده بتفویض ایالت ماردین سرافراز گردانید و یرلیغ جهان مطاع ارزانی داشت و
فرمود و در آن اثنا بمسامع جاه و جلال رسید که در غیبت موکب همایون دار و غه نهاوند امیر مزید برلاس را یکی از نوکران حق ناشناس بهلول نام بقتل رسانید
و آن بلده را ضبط کرده گردن از طوق عبودیت پیچیده بنابران فرمان واجب الاذعان بشرف نفاذ پیوست که میرزا سلطان حسین و خداداد حسینی
با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی بر جناح استعجال بجانب نهاوند روان شدند و صاحبقران گیتی ستان نیز متعاقب ایشان بصوب الشتر
رسید ان موکب همایون میرزا سلطان حسین و امرا نهاوند را مسخر گردانیده اتباع بهلول را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و او را در آتش انداخته بسوختند
قران کامران قرین سعادت و اقبال بهمدان رسیده شادروان عظمت و استقلال باوج افلاک برافراشت و ماه مبارک رمضان در آن فضای
فرح افزا بپایان رسانید

ذکر توجه صاحبقران سعادتمند از همدان بجانب دار الملک سمرقند

واقعه

پادشاه عالیجاه ...
تا عید در همدان بآداب فرایض و سنن ... عید قیام نموده امیرزاده محمد سلطان را با امیر جلال حمید و امیر شاه ملک و امیر اغون شاه اختاجی بجانب
فارس فرستاد و فرمود تا بر موجب وصیت ... موکب ... ازمیرات ... متخلص گردانند و صاحبقران بی همال در یازدهم شوال سال هشتصد و نود و هشت بجانب
ماوراء النهر در حرکت آمده بهر دیار که میرسید کیفیت سلوک حکام میپرسید و ظلمه را تادیب نموده دار و غگان عادل را بانعام و احسان خوشدل
و بهره ور میگردانید و چون بولایت خراسان در آمده والی هراة امیرزاده پیر محمد باقامت مراسم استقبال استعجال نموده بشرف بساط بوسی استسعاد یافت و پیشکشهای
لایق کشیده بمنزل خود شتافت و صاحبقران گردون غلام بسرعت تمام طی منازل فرموده کشتی از آب آمویه بگذشت و حضرات عالیات سلطان بخت
بیگم و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین و ... با امیرزاده شاهرخ ... باستقبال مرعی داشته سعادت ملاقات در یافتند و نثار بکرده
لوازم نیاز بجای آوردند و صاحبقران بکش رسیده آثار از عزا ... بزیارت شیخ شمس الدین کلال و دیگر مشایخ آنجا بتشریف برده در باره خانقاه و مجاوران
آن مزارات انعامات کرد و در روزی چند بخرمی و شادکامی گذرانیده از آنجا بسمرقند خرامید و بعد از دریافتن شرف طواف مراقد اولیا و اکابر بساط
عیش و نشاط مبسوط گردانیده و خراج سه ساله بر رعایا بخشید و بعضی از متغلبان و ظلمه را که بمردم حیف کرده بودند بسیاست رسانید و آن زمستان در غایت
دولت و اقبال در آن بلده جنت مثال بسر برده در اول فصل بهار بقصر باغ شمال را تعمیر فرمود و بعد از اتمام آن مقام جشنهای خسروانه ترتیب نمود نظم
خسرو تاج بخش تخت نشین شاه دارا سپاه جم آیین چند روزی بقصر باغ شمال در کمال سعادت و اقبال بگذرانید در نشاط و سرور گرد از
عدل ملک معمور

ذکر توجه امیرزاده شاهرخ بسلطنت مملکت خراسان و فایز شدن حضرت صاحبقران بمصاحبت دختر خضر خواجه اوغلان

چون امیرزاده شاهرخ خلاصه دودمان قراچار نویان و نقاوه خاندان حضرت صاحبقران
بود در شهور سنه ... عنایت پدر بزرگوار شامل حال خجسته مآلش گشته ایالت ممالک خراسان تا فیروزکوه و ری تعلق بوی گرفت و شاهزاده در ...
شعبان سنه مذکوره موافق اود ئیل از آب آمویه گذشته بجانب هراة توجه فرمود و در آخر همان ماه در الکای کهندستان نزول اجلال نموده قبه ...
برافراخت و باشاعت عدل و انصاف و دفع رسوم جور و اعتساف پرداخته ماه مبارک رمضان همانجا بپایان رسانید انگاه در ضمان حمایت
مهیمن منان باغ زاغان را نشیمن همای چتر همایون فال ساخت و در شب جمعه ۱۲ ذی حجه سنه مذکوره آنحضرت را ولدی رشید متولد گشته موسوم بابایسنغر

اوغلان

گردید و امیر تیمور گورکان در همان ماه که امیرزاده شاهرخ را بجانب خراسان فرستاد از سمرقند عنان عزیمت بشهر سبز انعطاف داد و ماه مبارک
رمضان در آنجا گذرانیده از آنجا به ییلاق سلطان ارتوج رفت و در آن مقام امیرزاده محمد سلطان که از همدان بجانب فارس و سواحل دریای هرمز رفته بود
بسیاری از قلاع را مسخر گردانیده و مخالفان را بتیغ بیدریغ بگذرانیده مظفر و منصور با غنایم نامحصور بسعادت ملازمت رسید و برسم پیشکش تبرکات لایقه و تنسوقات
رایقه بشرف عرض رسانید و در آن اثنا خیال وصلت با دختر خضر خواجه اوغلان در سویدای دماغ صاحبقران کامران پیدا شده جمال حال بسر خضر خواجه
شمع جهان را که در شبستان اقبال آن شیان ... بانوار عواطف خسروانه فروغ و زینت داده محبوب غیاث الدین ترخان نزد پدرش روان ساخت تا مخدره
از مخدرات شبستان خانی خطبه نموده بحرم سرای صاحبقرانی رساند و موکب مبارک از ییلاق سلطان ارتوج کوچ فرموده بمرغزار کان گل خرامید و در پاییز
همان سال یعنی سنه تسع وتسعین وسبعمایه باغ دلگشا و قصر از اعتبر فرموده آن منزل فردوس وش نامزد دختر خضر خواجه اوغلان شد انگاه امیر عالیجاه ...
و از آب سیحون گذشته نزدیک قریه چیناس اساس قشلاق طرح انداختند و در آن زمستان بر سر مزار فایض الانوار خواجه احمد یسوی قدس سره که از اولاد
محمد بن حنفیه است رضی الله عنه عمارات عالی ساخت و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه ثمانمایه امیر غیاث الدین ترخان از مغولستان باز آمده دختر خضر
خواجه اوغلان را که تکل خانم نام داشت زیب و زینت تمام و تجمل بیرون از حیطه اوهام بار دوی همایون رسانید و صاحبقران گردون غلام ... بموجب
فرمان فرموده با آیین شرع مطهر آن پری پیکر را در عقد ازدواج منتظم گردانیده و چند روز بعیش و سرور گذرانید و چون خسرو سپهر اورنگ آفتاب آهنگ
بیت الشرف خویش گردید آنحضرت نیز روی توجه بصوب سمرقند فردوس مانند آورد و در حفظ الهی در حین نزول از محال کبهان در محارس و تاییدات نامتناهی
در همه احوال موکب جاه و جلال را ملابس مصراع امید تازه و دولت قوی و بخت جوان

گفتار در بیان توجه صاحبقران گیتی ستان بجانب ممالک هندوستان

رخ اعلام جهاد جهت تقویت دین و دفع اشرار کفار و تمرد بموجب نص کلام الله و مقتضای احادیث حضرت
رسالت پناهی که حاجلا منتج اعلی مراتب جاه و جلالست و آجلا سبب حصول بدرجات امانی و آمال ناچار حضرت صاحبقران مظفر لوا بتاریخ ماه رجب
ثمانمایه موافق پارس ئیل بنیت غزا و جهاد و قتال اهل کفر و عناد با سپاهی از قطار امطار زیاده و لشکری قامع اصحاب شر و فساد روی بصوب هندوستان
نهاد و امیرزاده عمر ولد میرزا امیرانشاه را در سمرقند بحکومت باز داشته و از آمویه گذشته عنان بکران براه اندراب انعطاف داد نظم بجنبید خسرو
جهانی فتاد بعالم چنین جنبشی کم فتاد زبانگ دهل و هم نعره بیای فلک کر شد از نعره کرنای و چون موضع اندراب مضرب خیام زرین طناب خسرو
عالیجناب گشت طایفه از مردم آنجانی برسم داد خواهی بدرگاه پادشاهی آمده عرض کردند که ما مردم مسلمانیم و کفار کتور و سیاه پوشان هر سال از ما مالی
میستانند و هر کس که در ادای خراج اندکی اهمال نماید کشته عیال و اطفالش را اسیری میبرند حیث زنان را پس از کشتن کدخدای بر تنور نشانده آتش میزدند
ارشنیدن این سخن عرق عصبیت و غیرت غضبیت خسروانه در حرکت آمده و اغرق را گذاشته با بعضی از لشکر منصور بجانب آن کفار ایلغار کرد و مواضع حصین
و قلاع متین بجماعت بی دین را بزخم تیر و شمشیر در حیز تسخیر کشیده بسیاری از ایشان را بتیغ جهاد بگذرانید و اموال و احمال اهل ضلال را عرصه نهب و تاراج گردانید
حیث پس از کشتن اهل بغی و ضلال نصیب سپه گشت بسیار مال و غازیان سعادتمند بر قله کوهی بلند از روس سرهای آن فرقه بی دین که هر گز سجده
معبود حقیقی تعالی شانه فرود نیاورده بودند منار بار افراختند و حکایت آن غزوه را که در ماه مبارک رمضان سنه مذکوره وقوع یافت هم آنجا بر سنگی ثبت
ساختند و چون امیر تیمور گورکان از دفع شر آن قوم بد اختر فراغبال حاصل کرد بالغوق همایون پیوسته روی بصوب کابل آورد و بعد از وصول بآن سرزمین چند روز
در مرغزار درین قبه بارگاه باوج سپهر برین برافراشت و در چهارشنبه غره ذی حجه سنه مذکوره از آن منزل پای مبارک در رکاب سعادت
انتساب آورده در روز چهارشنبه بنواحی قلعه ایریاب رسید و در باب تعمیر آن حصار اهتمام فرموده در عرض چهارده روز از آن امر فراغت روی نمود
و صباح جمعه هفدهم ماه مذکور صاحبقران مؤید منصور بر اسپی بور که آن را تخت روان میگفتند سوار شده گرد قلعه میگشت و چون بمحاذی دروازه رسید
از روزنه بالاخانه پشت دروازه تیری بقصد آنحضرت انداختند و آن تیر از گذشتن بر اسپ رسید اما گزندی بآن خسرو سعادتمند نرسید و نایره
خشم پادشاهانه برافروخته و از دروازه دیگر بقلعه شتافته با خدا موسی افغانی و اتباع او که مقدم قبیله کرکس و سردار آن حصار بود فرمان داد و فوج
ایران در ساعت آن جماعت را مقید و معلول گردانید و بعد از آن ... بجانب کشور گیر انداخته بودند آغاز حرب نمودند و چند کس را

زخمی یافته آخر الامر کلکی سیستانی انجماعت در گرفت و در چاشت همان روز موسی با دویست نفر از اتباع بقتل رسید و حکومت ارباب بملک محمد نامی
که برادرش به تیغ بیداد موسی کشته گشته بود تعلق گرفت و در روز سیزدهم ماه مذکور صاحبقران عالیجناب آثار بارسید کوچ فرموده و روز سه شنبه دوازدهم محرم
الحرام سنه احدی و ثمانمایه موافق پارس ئیل از آب سند عبور نموده و کنار بیابان جرود که بچول جلالی مشهور است محل نزول سپاه منصور گشت و رایان کوه جود
طالع مسعود در آن منزل بدرگاه عالمپناه آمده مراسم کشیدن پیشکش بجای آورده و شرایط مالگذاری و خدمتکاری قبول کردند و بنوازش امیر صاحبقران
مفتخر گشته خوشدل مستظهر اجازت آنطرف یافتند و در روز چهارشنبه سیزدهم حضرت موید منصور از آب چول عبور فرموده روز پنجشنبه چهاردهم امیر شیخ
نورالدین را با فوجی از سپاه جلادت آئین بدفع شر شهاب الدین مبارکشاه تمیمی که والی جزیره بود که در کنار آب احمد واقع است ارسال فرموده و خود در
متعاقب جهانگشای نهضت نمود و شهاب الدین بعد از محاربه با شیخ نورالدین و وصول صاحبقران ظفرقرین گریخته بکشتی در آمد و تمامت جهات و متعلقانش
بدست عساکر حضرت ماثر افتاد و اکثر لشکر او در حشت بی بادیه افتاد و بعد از آن صاحبقران گیتی ستان بجانب تلمبی کوچ فرموده و روز شنبه غره صفر سنه احدی
و ثمانمایه حوالی آنجا مضرب خیام عسکر فیروزی اثر گشت و اهالی آنجا بقدم اطاعت و اذعان بیرون آمده مال امان قبول نمودند و محصلان جهت تحصیل آن وجه
بشهر رفته در آن اثنا بواسطه کثرت احتیاج سپاه منصور بآذوقه فرمان همایون نفاذ یافت که هر کس هر جا غله یابد بردارد و بهانه ... که در ...
از غله بازو سود اهم بر آمد بود لشکریان بتلمبی شتافتند و طوفان بلا بالا گرفته آتش نهب و تاراج در شهر زدند چنانچه غیر از سادات و علما کسی امان
طلبیده نجات نیافت و در روز شنبه ششم صفر رایت ظفر اثر از تلمبی نهضت نمود و عساکر حضرت ماثر در اثنای راه بحضرت گوکری را که با دو هزار کس
هندوان جهالت نشان در کنار کوهی عظیم ایستاده بجواست که دست بردی نماید منهزم گردانیدند و بسیاری از اتباع او کشته هر چه یافتند غا...
رتیدند و اعلام ظفر اعلام بعد از طی منازل و مراحل پرتو وصول بر کنار آب بیاه انداخت و در آن مقام امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب ظفرنشان ...
از نور طلعت همایون صاحبقران ربع مسکون روشنی دیده حاصل ساخت **گفتار در وصول امیرزاده پیر محمد جهانگیر بموکب صاحبقران**
گردون سریر و بیان فتح قلعه بطنیر و قتل اهالی آنجا از صغیر و کبیر چنانچه سابقا خامه لطائف پیرو در سلک تحریر انتظام داد
صاحبقران کشورستان حکومت مملکت قندهار و بغلان و کابل و غزنین و قندهار را به شاهزاده رفیع مقدار پیر محمد جهانگیر ارزانی داشته بود و شاهزاده
چون تولایت مذکوره بضبط در آورد عزم تسخیر دیگر بلاد و امصار نموده از آب سند گذشته شهر اچه را بجنگ بگرفت و بعد از آن بر ملتان شتافته اعلام محاصره ...
برافراخت و در آنوقت حاکم آنجا سارنگ بود برادر ملو خان و سارنگ و ملو در سلک امرای سلطان فیروزشاه انتظام داشتند و بعد از فوت آن
پادشاه عالیشان صاحب اختیار ممالک هندوستان شده بودند القصه چون مدت محاصره شش ماه کشید اهالی ملتان از قحط و غلا بتنگ آمده سارنگ
ترک جنگ داد و از سر اضطرار پای از شهر بیرون نهاد و پیر محمد را فتح میسر گشته بدرون ملتان خرامید و در آن اثنا چنانچه در هندوستان معهود است
برشگالی عظیم روی نمود و اکثر چهارپایان لشکر تلف شد و حکام آن حدود ... شعار خلاف اظهار کردند و مخالفان در شهر آمده هر چه می یافتند ...
و مردم شاهزاده بسبب کثرت گل و لای و قلت ستوران بادپای بدفع ایشان قیام نمی توانستند نمود لاجرم در غایت حیرت اوقات میگذرانیدند که
ناگاه ... رایات نصرت آیات صاحبقران ... از افق دیار هند طالع گردید و آفتاب طلعت همایونش ... روشن ساخت دیده بخت بداختر
ازشاهزاده بیحال تیره شد و خفاش صفت ... و امیرزاده پیر محمد از مضیق دهشت نجات یافت و بجانب اردوی همایون شتافته روز جمعه ۱۴
صفر در کنار آب بیاه بملازمت جد بزرگوار رسید و مخصوص چنین شفقت و عاطفت گردید و روز شنبه پانزدهم لواء ظفرپناه از آب بیاه عبور نموده
سایه اقبال بر منزل جنجان انداخت و چهار شبانروز توقف آنجا اتفاق افتاد و در آن ایام امیرزاده پیر محمد صاحبقران عالیمقام را طوی داده پیشکش
کشیده آنحضرت سی هزار اسب بوی بخشید آنگاه پادشاه کشورگیر عازم قلعه بطنیر گشته در روز چهارشنبه ۲۴ صفر لشکر قیامت اثر آنحصار را در میان گرفت بطنیر
از مشاهیر قلاع هندوستان و از راه دور افتاده و اطراف آن بیابان است و آب آن ... که بر در شهر از ... پر می شود و حاکم آن قلعه راو
دولچین میگفتند و راو بلغت هند بهادر را گویند و راو دولچین تا غایت سر متابعت هیچ پادشاهی فرود نیاورده بود و از آینده و رونده باج ستاند
هیچ جابجای از شر او ایمن نبود القصه چون سپاه ظفرپناه در نواحی آنقلعه اعلام اقتدار برافراختند افغان سوران آواز کرنای زلزله در زمین و زمان ...

دهنه تقریر

... خستند و هندیان بخست بقدم محاربه پیش آمده پس از آنکه کمال سطوت و تهور سپاه ظفرپناه مشاهده نمودند امان طلبیدند و مرحمت پادشاهانه شامل حال
ایشان شده در روز جمعه ۲۸ صفر راو دولچین با شیخ سعد اجودنی بملازمت حضرت صاحبقرانی شتافت و بمراسم بساط بوسی مسعود یافته سه تقوز اسب تازی با
زینهای زرین پیشکش کرده خدمات او شرف قبول پذیرفته بانعام جامه زردوزی و کمر مرصع و افسر زرنگار سرافراز گشت و مغاران انجمعی از اهالی ... که
پیش ازین از تیغ امیر پیر محمد مسافر کابلی را با هزار کس بشمشیر غدر کشته بودند بتیغ انتقام سپاه نصرت فرجام مقتول شدند و همین موجب هراس مردم بطنیر گشته
راو دولچین کمال الدین و پسر او در ... دروازه را بر کشیدند و شعار خلاف ظاهر گردانیدند لاجرم راو دولچین مقید شده سپاه ظفرقرین روی بتسخیر حصار
آوردند و نوبت دیگر اهالی قلعه امان طلبیدند کلید دروب ارسال داشتند و غره ماه ربیع الاول امیر شیخ نورالدین و امیر الله داد جهت تحصیل مال امان
بشهر در آمده رایان آن در ادای مال اهمال نمودند لاجرم آتش قهر خسروانه اشتعال یافته مجموع سپاه جهان سوز بقلعه بطنیر در آمدند و میان ایشان و هندیان جنگی صعب
روی نموده آخرالامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم اهل اسلام وزیده و ده هزار کفار بتیغ جهاد کشته گشتند آتش نهب و تاراج در خانمان ایشان افتاده تمامی عمارات آن
شهر از آتش غضب محترق شده در آن دیار نه دار ماند نه دیار و الحمدلله الملک القهار **ذکر مجملی از احوال ملوک هندوستان و انتقال**
حکومت آن بلدان بسلطان محمود و ملوخان و بیان وصول رایات نصرت شعار بعد از طی منازل بدارالملک دهلی
چنانچه در مجلد ثانی سبق ذکر یافت سلطنت مملکت دهلی در شهور سنه سبع عشر و سبعمایه تعلق بسلطان علاءالدین میداشت و چون بواسطه حلول اجل آن
پادشاه عدالت آئین علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت قاضی محکمه تقدیر عروس ملک دهلی را بسلطان محمد تغلق شاه عقد بست و بعد از وی
پسرش سلطان محمد شاه بر سریر سلطنت نشست و سلطان محمد شاه در سنه ثمان و سبعمایه لشکری جمع کرده همت بر فتح گجرات انداخت و آن ولایت
را کشاده بار دیگر در حیز تسخیر کشید و مضبوط ساخت و او پادشاهی کریم صاحب سخاوت بود و در باب تربیت و رعایت فضلا و شعرا اهتمام تمام می فرمود
و مولانا جمال الدین بن حسام جاجرمی که بهند رسیده قصیده در مدح پادشاه در سلک نظم کشیده که مطلعش اینست شعر آنکه تا جهان باشد نگهدار الحق جهان
این را محمد شاه تغلق شاه سلطان بن سلطان را جناب فضیلت شعاری مولانا معین الدین محمد اسفزاری در تاریخ هرات آورده است که چون ابن حسام این
مطلع را بر سلطان محمد شاه خواند پادشاه فرمود که مولانا بس کن که من از عهده صله تمامی ابیات این قصیده بیرون نتوانم آمد آنگاه مولانا را در مجلس نشاند
و اشارت کرد که خازنان بدره های زر بیاورند و در کنار مولانا چندان ریزند تا با سرش برابر شود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده چون زر بسر مولانا جمال الدین
بلند شد برخاست و بایستاد و این حرکت سلطان محمد شاه را خوش آمد گفت که دیگر زر آورند و بر گرد وی چیدند تا با قامتش برابر گشت مصراع چنین
کنند بزرگان چو کرد باید کار و وفات سلطان محمد شاه در ماه ذی الحجه سنه اثنی و خمسین و سبعمایه در وقتی که از گجرات بسند میرفت اتفاق افتاد و در
بیست و چهارم محرم الحرام سنه احدی و خمسین عم زاده اش سلطان فیروزشاه قایم مقام گشته روی بطرف دهلی نهاد و در اواخر جمادی الاخری سنه مذکوره
بدان بلده در آمد و سلطنت بروی قرار گرفت و غبار آشوب و فتن بسمت آرام و تسکین پذیرفت و بعد از آنکه سلطان فیروزشاه نماند کار پرداز قضا ...
او سلطان محمود را بر سریر ایالت نشاندند و ملوخان که از اعیان امرای سلطان فیروزشاه بمزید اقتدار و اعتبار اختصاص داشت صاحب اختیار ملک و مال مملکت ...
و چون سلطان محمود و ملوخان از توجه موکب ظفرنشان امیر صاحبقران خبر یافته با استظهار سپاه بسیار و اعتضاد عدت و اهبت بیشمار مستعد جنگ و پیکار
گشته پای ثبات و قرار استوار ساختند و صاحبقران کامکار از عناد و استکبار آن قوم واقف شده بعد از فتح بطنیر عنان بازگردانیده بر جانب
اهل ... داد و در اثنای راه بهر بلده و قصبه که میرسید جان و خانمان کفار و مخالفان را باتش غضب سوخته عیال و اطفال اهل ضلال را باسیری
گرفت و بعد از طی آن مسافت پر آفت و عبور از انهار و بحار بسیار ... در روز دوشنبه بیست و نهم ربیع الاول سنه ثمانمایه از آب جون بگذشت
و متوجه قلعه لونی گشت و همان روز رایات بر آن قلعه رسید و ... که موسوم میمون بود موکب همایون بقدم استقبال ... نمود و شیخ ...
عقل او بر پیش طریق ارادت سلوک داشته خود را بسده علیه صاحبقرانی رسانید و سایر مردم لونی از غایت شقاوت و نادانی بمخالفت برسردی
کشیدند و لشکریان اطراف قلعه را نقب زده در عرض دو ساعت کمند تسخیر بر شرفات آن انداختند و کفار را از مسلمانان جدا کرده عرضه تیغ جهاد
ساختند و غره ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی مآثر از حصار لونی طلب آب جون رفته در برابر جهان نمای فرود آمد و جهان نمای عبارتست از عمارتی

تیره و نیای

خیس

که سلطان فیروز شاه در دو فرسخی دهلی بر بالای کوهی ساخته و آب جون از دامنه آن جبل میگذرد و در وقت کبریای صولت همای صاحبقران کشورگشای بال بر
تماشای قصر جهان نمای گشاده با هفتصد سوار رزم آزمای بدان صوب شتافت و آن منزل راحت افزا را نظاره کرده بنظر امعان در آن دشت و بیابان نگریست
و ملاحظه فرمود که جهت معرکه پیکار کدام موضع لایق تر است مقارن آن حال ملو خان با چهار هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار و پنج هزار پیاده جرار و بیست و هفت
فیل از میان درختان ظاهر شهر بیرون خرامیده نزدیک رسید و پادشاه صاحب تایید از آب عبور نموده بمعسکر همایون شتافت و قراولان سپاه ظفر
نشان سید خواجه و مبشر بهادر با سیصد نفر از مردان جلادت از مقابله و معاینه غلبه مخالفان قیام نموده حرب کنان تا کنار آب آمدند و در آن موضع
نایره قتال التهاب یافته امیر تیمور گورکان سونجک بهادر را با فوج قراولان روان گردانید و ایشان چون از آب گذشته زخم پیکان جانستان
در صندوق سینه سپاهی از اهل کینه انداختند و مخالفان پای در وادی گریز نهاده در وقت انهزام یک فیل کوه پیکر که هنگام پیکار شیر فلک
دو از روی خطر بود بجنباد و سقط شد و ارباب کیاست از وقوع این صورت فتح و نصرت واثق گشته یکدیگر را بشارت دادند و در جمعه سیوم
ربیع الثانی موکب صاحبقرانی در طرف شرقی لونی منزل گزید و در آن موضع شاهزادگان کامکار و امرا و نامداران و اعیان سپاه و اشراف درگاه جمع
در باب تورا و یاساق سلاطین با تحقیق کلمات خردمندانه بر زبان آوردند و شرایط رزم و میدان داری و لوازم حرب و تیغ گذاری بعبارتی ایراد
و تقریری لایق بیان کرده بیت زهره و فرقدی نکته گفته شد هر لفظ گوهری سفته شد در خلال این مقال شاهزادگان بمسامع خصال عرض آن مقصد
و جلال رسانیدند که از کنار آب سند تا این مرحله زیاده بر صد هزار نفر از هندیان کافر اسیر شده اند و حالا در اردوی همایون مجتمع اند و ممکن که در روز
مصاف با اهالی دهلی میل نموده فتنه انگیز شوند و این سخن مؤثر افتاده فرمان واجب الاذعان صدور یافت که تمامت اسیران را بقتل رسانند و هر کس که در ادای
این مثال اهمال نماید او را بکشند لاجرم تیغ جان فشان آغاز سرافشانی کرده بروایتی قریب صد هزار هندی کشته شد و مولانا ناصر الدین عمر که در سلک ارباب علم
انتظام داشت با آنکه هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز پانزده کافر هندی را طعمه شمشیر غزا ساخت و در پنجم لوای فرقد فرسای از آنجا بجانب
دهلی در حرکت آمده بکنار آب جون محل نزول سپاه دریا اثر گشت و روز دیگر صاحبقران بحر و بر مانند باد از آب گذشته از آن طرف رود جون معسکر نصرت
مآب شد و سپاهیان بموجب فرمان واجب الاذعان جهت رعایت حزم در گرد اردوی همایون خندق کندند و از شاخهای درخت و چپر حصاری
مرتب ساخته در پیش خندق گاومیشان را بهم بستند و خیام افراخته منتظر جنگ و پیکار نشستند

گفتار در بیان محاربه جنود ظفر ورود با والی هند و سلطان محمود

صباح روز سه شنبه هفتم ربیع الثانی که خسرو کواکب سماوی از مطلع تاییدات سبحانی طالع شده و تیغ فتح و فیروزی بر سر شب
سلب را جنبانید و هاتف غیبی بلغات نوای بشارت مؤدای ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص مجاهدان میدان غزو و جهاد
منسوب و مخصوص ساخت رای آفتاب اشراق صاحبقران آفاق پرتو التفات بر کارزار هندیان تیره رای افکنده بر باره بلند سوار شده
سپاه نصرت شعار را بامیرزاده پیر محمد جهانگیر و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نور الدین و امیر مضراب و امیرزاده … و تمامی سپاه … تیمور خواجه
سپرده جوانغار را بصولت امیرزاده سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه و شیخ …
مضبوط و محکم کرده و در هراول امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و الله داد مقرر گشت و رایت ظفر آیت خاصه آنحضرت در قلب سپاه از ایوان کیوان
در گذشت بیت تقلب سپه شاه نصرت قرین برافراخت رایت بچرخ برین عنان تاب شد جانب رای هند بشمشیر کین ملک پیرای هند
ز سوی دیگر خسرو دهلوی عیان ساخت آئین کین خسروی و خود باتفاق ملو خان در قلب لشکر بایستاد و میمنه را بملک معین الدین و ملک هانی
داد و ضبط میسره را در عهده طغای خان و میر علی … کرد و با ده هزار سوار شمشیر گذار و بیست هزار یا چهل هزار پیاده جرار روی بمیدان قتال آورد
و ماده اعتماد و عمده اعتضاد هندیان فیلان کوه پیکر اژدها منظر بود که عدد آنها یکصد و بیست میرسید و در ظفرنامه چهل هزار مکتوبست و در مطلع سعدین
بیست هزار و از حلیت آن افیال جبال مثال اسپان ابطال جبال میرمیدند و امرای کشور هندوستان فیلان کوه توان را بکجیم و سلاح آراسته
و بر پشت پشته مانند آنها تختها و صندوقها محکم ساخته و در هر تخت و در هر صندوق چند ناوک افکن و نفط انداز نشسته و رعد انداز در پهلوی
صف پیلان آماده قتال و جدال ایستاده بیت صف زنده پیلان پولاد پوش تهی کرده مغز سر از جوش و اگرچه لشکر قیامت اثر جغتایی

همین دولت صاحبقران کشورگشای صفهای دشمنان قوی را بر هم شکسته بودند و عقدهای مهمات کلی بسر انگشت جلادت از هم گشوده تا چون جیش از آن جنگ
پیل دیده بودند و در باب مهابت و بدارو صلابت کردار آن جانوران غرایب آثار بسیار شنیده اندیشه عظیم داشتند و خلوص اخلاص اقبال از
محالات می پنداشتند و دغدغه ضمایر اشراف و اکابر از این جهت بمثابه بود که در وقت تعیین مواضع متعینان چون حضرت صاحبقران از علما و عالیشان
و فضلا و متعلقان کان پرسید که جای شما کجا خواهد بود خواجه افضل الدین ولد مولانا جلال الدین کشی و مولانا عبد الجبار پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی جواب دادند که
جای ما موضعیست که عورات انجا میباشند آری بیت گر بود بهرام را در دل هراس معجز ناهید را سازد لباس بنا بر علی صاحبقران ظفر لوا
کرد از بس جارهای جنگل بزرگ ساختند تا وقت حمله فیلان پیادگان موکب نصرت نشان آنها را در راه پریشان سازند و چون عنایت ازلی در
جمیع احوال شامل حال آن کوکب کار آن موید حمیده آثار بود پیش از آنکه احتیاج بخار خسک شود سپاه نصرت نشان اکلیل فتح و فیروزی در چمن اقبال شکفت
و دیده آمال و امانی از طلوع کوکب ظفر و کامرانی روشنی پذیرفت بیت پیکر فتح و ظفر شد جلوه گر دوحه اقبال آمد بار ور کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه بعد از
تلاقی و تقارب طرفین صاحبقران مالک اعتقاد دیده شور معهود از باره عالم نورد فرود آمده از روی نیاز دو رکعت نماز گذارد و جبین اخلاص
بر خاک راه سوده از کریم عطا بخش ظفر و نصرت مسألت نمود و اثر اجابت دعا بر ضمیر صواب نما ظاهر گشته بدلی قوی و املی فسیح پای مبارک در رکاب
سعادت انتساب آورد و علی سلطان تواچی و التون بخشی و پسر موسی و کمال را با چند قشون از ابطال جلادت امداد براول فرستاد و حال آنکه پیشتر
در خاطر گذشته بود که اگر حضرت صاحبقرانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی مدد بافرستد علامت فتح و فیروزی باشد لاجرم چون این جماعت بدیشان
پیوستند مستظهر و قوی خاطر گشته سونجک بهادر و سید خواجه و شیخ علی بهادر و الله داد و نصرت قماری و جمعی دیگر از شیران بیشه کارزار که در کمینگاه نشسته
و چندانی صبر نمودند که منغلای دشمن از ایشان گذشت آنگاه تیغ جلادت آخته از آن کمین بیرون تاختند و در حمله اول قریب پانصد کس را بر خاک هلاک
انداختند و از برانغار امیرزاده پیر محمد بر جوانغار مخالفان تاخته بشمشیر تغافل رسانیدند و طغای خان را که در برابرش بود منهزم گردانیدند و از میسره همین دولت
قاهره شاه زاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان میمنه خصم را که تکین ملک معز الدین و ملک هانی بستان
کوه تمکین مستوا نمود در هم شکستند و سایر امرا و یلان بر صف پیلان زده بزخم تیر و نیزه خرطوم اژدها صفت آن جانوران مهیب صفت را مجروح ساختند
و پیلبانان را از قلل آن جبال بر خاک انداختند بیت بگرزی که گر دهلی زبون … و شاهزاده خلیل سلطان با آنکه در سن پانزده
سالگی بود فیلی قوی جثه اسیر کرده بنظر شاه ظفر آثار آورد و طلیعه نصرت از مطلع اقبال صاحبقران سوده خصال رخ نموده فرزین هند …
پیادگان پیل عماد و سیم اسپان تازی نژاد فرسوده گشته سواران ایشان روی گریز بجانب شهر نهادند بیت گریزان سپاهان از آن رستخیز بود در رسم
هندوستانی گریز و سپاه منصور رایت اقتدار افراخته فیلان هندیان را مانند شتران قربانی در قلاده ها اسیر کشیدند و بسیاری از لشکر سلطان محمود
و ملو خان را بتیغ بیدریغ گذرانیدند نظم سیاهان هند از بسیار رزمین فتادند چون سایه بار زمین سر هندیان زیر پا لخت لخت فرو ریخته چون
هندوان درخت زترکان صف پیل اندر هراس بچرخ آمده همچو گاو خراس و سلطان محمود و ملو خان در شهر تحصن نموده صاحبقران گیتی ستان کنار
حوض خاص را بشرف نزول همایون اختصاص داده و حوض خاص ساخته و پرداخته پادشاه دریادل سلطان فیروز شاه است و مقدار وسعت دارد
که تیر تیزپر از یکطرف آن بدیگر جانب پرواز نتواند کرد و آن غدیر در موسم برشکال از آب باران پر شده تمامی سال اهالی دهلی از آن آب می آشامند
و کنار آن پیوسته در اطراف و جوانب آنجا … القصه چون کنار حوض خاص محل نصب سرادقات سلطنت گشت شاه زادگان و امرا و نوئینان بخدمت
شتافته رسم تهنیت بجای آوردند و آثار شجاعت و غزا … که بعز دولت قاهره از هر کس بظهور آمده بود عرض کردند و آنحضرت از وفور
لطف الهی که شامل روزگار ملازمان آستان پادشاهی شده بود آب در چشم گردانیده و رقت نموده و زبان بتحسین امراء جلادت آئین گشوده در
باره ایشان انعامات فرمود

ذکر فرار سلطان محمود و ملو خان و وقوع نهب و تاراج بدار الملک هندوستان

چون عقده جمعیت حکام دهلی از هم گسیخته و هر یک از لشکریان بطرفی گریخت سلطان محمود و ملو خان بشهر در آمده و طریق مشورت سلوک داشته جز فرار
چاره ندانستند و در همان شب که مانند باطن کفره فجره تیره و همچون ظاهر سیاه زنگ بود شهر باز گذاشته رایت گریز بر افراشتند و نیم شب

امیر تیمور گورکان از فرار مخالفان خبر یافته جمعی از بهادران از عقب گریختگان فرستاد و ایشان بسیاری از مخالفان را کشته غنیمت بی‌نهایت گرفتند و دو پسر تو
خان که یکی سیف نام داشت و بملک اشرف مشهور بود و دیگری خدایداد اسیر کرده باردو آوردند و صباح چهارشنبه هشتم ربیع الآخر که برق زرنگار خسرو
ثوابت و سیار را بر بام این حصار منصوب گردانیدند صاحبقران گیتی‌ستان بدروازهٔ میدان شتافته در عیدگاه سراپرده و خرگاه برافراشت و سادات
و قضات و اکابر و اشراف دهلی بشرف بساط‌بوسی رسیده فضل الله بلخی که نایب تو خان بود با اهل دیوان بملازمت مبادرت نمود و مخصوص عنایات
خسروانه گشته بجان امان یافت آنگاه لوای کشورگشا و نقاره‌های بلند آوازه را بر پشت دروازه برآورده صدای بشارت در خم طاق نیلگون گردون
انداختند و صد و بیست زنجیر کوه‌پیکر عفریت‌منظر که بتحت تصرف لشکر ظفراثر درآمده بود بنظر صاحبقران والاگهر درآوردند و آنها مانند کسانی
که امان طلبند روی بر زمین نهاده فریاد برآوردند و روز جمعه دهم ماه مذکور مولانا ناصر الدین عمر باتفاق جمهور اعیان حضرت بشهر درآمده خطبه را بنام
و القاب صاحبقران گیتی‌ستان و ولیعهد آنحضرت میرزا محمد سلطان زیب و زینت دادند بیت شد از نام او قدر منبر بلند ز القاب
او روی دینار چند وچون تاریخ این فتح با آیه‌ای دولت بباغ آنحضرت شاه بسال غارکل فتح هند شد بود یا صاحبقران مظفر لوا بزم
عیش و طرب آراسته لوای نشاط و خرمی باوج سپهر رسانید و قدر بیت گوشت کامی جامهای می ارغوانی درکشید در آن اثنا بتاریخ پنجشنبه
شانزدهم ربیع الآخر که مولانا جلال الاسلام باتفاق جمعی از تکچیان عظام بر دروازه نشسته بتوجیه مال امان مشغول بود چند هزار سوار از
حضرت شعار جهة تحصیل قند و غله بدهلی درآمدند و جمعی دیگر از نوکران آغایان و نوئینان بهانها پیدا کرده در شهر ریختند و دست بیداد بغارت
و تاراج برآوردند و امرا هرچند در صدد منع آمدند فایده نداد و چون امیر تیمور گورکان چو برسم فریدون و آیین کی در بزم سرود و می نشسته
بود و کسی بدانجا نتوانست رفت که کیفیت حال عرضه دارد آتش فتنه و فساد در دهلی اشتعال یافته هندیان جوق جوق اموال و عیال و اطفال را در آتش
انداختند غبار جنگ و جدال می انگیختند و تیموریان بزخم شمشیر آبدار خون ایشان را چون می در قدح می‌ریختند و امرا دروازه‌ها را بستند تا تمامی سپاه
بشهر درنیایند و قریب پانزده هزار کس از آغاز شام تا صباح بنهب و تاراج مشغول بودند و روز دیگر که هفدهم ماه بود بیرونیان خود را در شهر انداخته دست
غارت عام دست داد و روز هیجدهم نیز همان شعلهٔ جهان‌سوز در اشتعال بود و هر فردی از افراد لشکر علی اختلاف مراتبهم از صد نفر تا بیست نفر
هندو اسیر کرده برده گرفتند و از انواع لآلی و جواهر و اوانی زر و نقره و نقود سرخ و سفید انتقال بدست سپاه قیامت آثار افتاد که رنج
وصفش نگنجد در بیان شرحش نیاید در قلم و هر سه شهر دهلی که بیکدیگر اتصال داشت و یکی را سیری و دیگری را دهلی کهنه و سیوم را جهان‌پناه میگفتند در تاراج
و تالان سمت تساوی گرفت و شرح اجمال استماع جاه و جلال رسیده فرمان واجب الامتثال صدور یافت که ارباب حرفت و صناعات را
از اسیران جدا ساخته در میان شاهزادگان تقسیم نمایند تا بولایات خویش برند و سنگ‌تراشان را جهة خاصهٔ همایون مضبوط دارند تا در ملازمت
موکب عالی بسمرقند رفته در مسجد جامعی که آنجا ساخته خواهد شد کار کنند

ذکر بعضی دیگر از فتوحات ارجمند و بازگشتن امیر تیمور گورکان بجانب سمرقند

رایت گیتی‌فروز بعد از آنکه پانزده روز در دهلی رحل اقامت ساخت عازم دیگر مواضع
شده صدای کوچ در عالم انداخت و بیست و چهارم ربیع الآخر از ظاهر جهان‌پناه نهضت همایون اتفاق افتاد و چون مرحلهٔ وزیرآباد معسکر پادشاه
جلالت‌بنیاد گشت ایلچیان بهادر نهاد که حاکم لاهور بود و خضرخان رسیده دو طوطی سفید که از عهد سلطنت سلطان تغلق‌شاه تا آن زمان در مجلس ملوک
هندوستان بخوش‌گویی و شیرین‌گویی مشهور بودند بنظر آن شاه بلندمرتبه متعالی رسانیدند و آن تحفهٔ گرامی بعز قبول اقتران یافته رایت منصور از آب جون
عبور نموده در موضع کته بهادر نهاد با پسر خود قلناش بشرف بساط‌بوسی سرافراز شده پیشکشهای شایسته گذرانیده باصناف الطاف خسروانه
مخصوص گردید امیر تیمور گورکان از منزل کته بدولت‌آباد که معمورترین ولایت هند بود تشریف برده دو روز توقف کرده از آنجا روی بجانب
میرت که از مشاهیر قلاع هندوستان آورد و در آن زمان مولانا احمد تهانسری و صفی گبر ضابط القلعه بودند و اطاعت فرمان واجب الاذعان
نمی‌نمودند در آخر ماه ربیع الآخر صاحبقران عالی بدانجا رسید عساکر منصور آغاز جنگ کردند و بقهر و قسر قلعهٔ میرت را گرفته صفی گبر را در حین قتال
بزخم تیغ آبدار بدار البوار فرستادند و مسرش را با آتش که می‌پرستید بسوختند بیت اگر صد سال گبر آتش فروزد چو یکدم اندر و افتد بسوزد

وحید گردون

غرهٔ ماه جمادی الاول لشکر گران حصار بدست اهل اسلام گشته بروج قلعه مانند خاک راه هموار شد آنگاه پادشاه عالیجاه به
نیت غزو و جهاد کفار با اعتقاد بجانب دریای گنگ رفته چند نوبت گبران بی‌ایمان مقابله و مقاتله نمودند و بسیاری از ایشان را
بر ساحل آن آب و در کوپله با تیغ دوزخ فرستاده اعلام اسلام برافراخت و بعد از آن غزو عزم مراجعت جزم کرده بتاریخ سه‌شنبه ششم جمادی الاولی از کنار آب
گنگ بهوای سمرقند فردوس‌مانند پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده و براه کوه سوالک که مسکن بسیاری از هندیان کافرکیش بود
روان شد و چون بدان ناحیه رسید از پانزدهم جمادی الاولی تا شانزدهم جمادی الاخری در میان کوه سوالک و جبل کوپله اوقات گذرانیده در آن مدت زیاده بر بیست
غزوه میان سپاه صاحبقران کامران و گبران روی نمود و در جمیع آن غزوات بر حسب کریمهٔ ان جندنا لهم الغالبون مجاهدان دین مبین ظفر یافتند و از مشرکان
لعین خلقی کثیر بقتل رسانیده و انعام بی‌تعداد غنیمت گرفتند که محاسب وهم از فهم کمیت آن بعجز و قصور اعتراف مینمود و در شانزدهم جمادی الاخری نواحی قلعهٔ جمو معسکر
همایون گشته و در آن مرحله ایلچیان شاه سکندر والی کشمیر بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیدند و اظهار طاعت و خدمتگاری کرده نوازش یافتند و در هیجدهم
ماه مذکور دعاگو و ثناخوان بازگشتند و روز چهارشنبه نوزدهم نواحی قصبهٔ جمو از غبار مرکب ظفرآثار مشکبو شده و در آن کنار هم جنود نصرت در ورود مراسم تاخت
تقدیم رسانیدند و در جمعه بیست و یکم امیر کشورگیر جمعی از بهادران موکب همایون را جهة قتل و غارت رای جمو و اتباع او که در مواضع حصین مختفی گشته بودند
باز داشت و نفس نفیس ملیس دولت و اقبال از آب جناب عبور فرمود و هندیان کافرکیش آن بیشه را از شیران ژیان خالی تصور نموده از مواضع اختفا مانند ابن آوی
بیرون آمدند و آن جماعت فرصت غنیمت شمرده اکثری را بر حسب دلخواه ساختند و دولتشاه تواچی و حسین ملک قوچین رای
جمو را که زخمدار شده بود با پنجاه نفر دیگر اسیر و دستگیر کرده بدرگاه عالم‌پناه رسانیدند و رای بعد از وعید و تهدید بسیار زبان بکلمهٔ توحید گویا گردانیده باکل
گوشت گاو که در کیش او حرام بود مبادرت نمود و بتشریف و اعزاز مخصوص و سرافراز گشته ملازمت شاه بهنبه اختیار کرد و در روز دوشنبه بیست و چهارم لوای
جهانگشای از آب جناب عبور نمود جمعی از بهادران غریق بحر فنا شدند و روز پنجشنبه بیست و هفتم مخیم پادشاهی محفوف بالطاف الهی بر زبر یکی منزل گزید و در آن یورت
فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که شاهزادگان و نوئینان و سران سپاه هر یک از راهی معین روی بسمرقند آرند و از ملوک و اعیان ممالک هند
طایفه که ظفرکردار ملازم موکب شهریار جهاندار بودند بخلع فاخره و یرلیغ همایون مشرف گشته رخصت انصراف حاصل کردند و خضرخان که از بند سارنگ گریخته بود
در آن اوان در هندوستان اقبال ایشان بسر سپهر و منظور نظر عاطفت پادشاهانه شد و حکومت ملتان بتعلق بوی گرفت آنگاه صاحبقران تاج‌بخش تاج‌ستان
ضبط اردوی همایون را در عهدهٔ امرای عظام کرده بنفس نفیس در روز یکشنبه سلخ جمادی الاخری بر جناح استعجال متوجه مرکز سلطنت و استقلال گشت و در روز پنجشنبه
هشتم هوای [illegible] از غبار موکب همایون طراوت چرخ بوقلمون گرفت و بهار و [illegible] کنار آب جیحون محل نزول عساکر اقبال آثار گشت و روز یکشنبه ۲۱
آن بحر معدلت و احسان بکشتی درآمده از آب بگذشت و در آن مقام دری برج سلطنت و نامداری امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و مخدرات
تتق عصمت و شهریاری با مجموع اعیان و اشراف بلاد ماوراءالنهر برسم استقبال پیش آمده سعادت ملاقات گزیده مضغات دریافتند و زبان بحجت و شادی
بمبارکباد و تهنیت حضرت صاحبقرانی بگشادند و زر و جواهر بسیار بصورت نثار نمودند و روز یکشنبه و دوشنبه در [illegible] توقف اتفاق افتاده خانزاده
علاء الملک که بصحت انتساب بخاندان رسالت از وصمت شبهه مبرا بود آنحضرت را طوی داده پیشکشهای لایق کشید و روز سه‌شنبه ۱۲ از آنجا کوچ کرده
روز یکشنبه ۲ موضع دور بلچین معسکر ظفرقرین گشت و در آن مرحله امیرزاده شاهرخ از دار السلطنهٔ هراة و امیرزاده عمر از دار الملک سمرقند بملازمت صاحب
قران سعادت‌مند رسیده منظور نظر اشفاق و مهربانی شدند و روز شنبه سلخ لوای کشورگشا از آنجا نهضت نمود و قبة الخضراء کش از یمن مقدم همایون فردوس‌وش
آمد و در روز شنبه چهارم ماه شعبان رایات ظفرنشان از شهر سبز در حرکت آمده در کنار آب رود کت قبهٔ بارگاه عالم‌پناه باوج مهر و ماه رسید و چهارشنبه
پانزدهم از آنجا نیز کوچ بکوچ انجامید و روز شنبه هیجدهم در باغ قراتوپه کوکسک جهان‌نمای از فر طلعت عالم‌آرای رشک‌افزای گلستان ارم گشت
در روز دوشنبه بیستم ماه چاشتگاه بباغ دلگشا رسید و روز سه‌شنبه ۲۱ مانند روح که بکالبد درآید بنفس شهر سمرقند را بوجود شریف مشرف گردانید و بعد از
اقامت مراسم طواف مزارات و انعام صلات و صدقات بارباب حاجات بساط عیش و نشاط مبسوط ساخت و چند روز در غایت فرح و سرور
و نهایت بهجت و حضور بتهیهٔ مجلس بزم و عشرت پرداخت و چون از آن کار ملالت روی نمود همت عالی نهمت بتمشیت امور مملکت و تقویت ارکان

دمیغوزر

یازدهم رجب در
[illegible]
و تعالی [illegible]
رسید [illegible]
آنجا نیز نهضت
کرده [illegible]
و [illegible]
بجای آورده و
شنبه ۲

دین و دولت مصروف داشته امیرزاده شاهرخ را بجانب دار السلطنهٔ هراة فرستاد و از [illegible] سعادت ابدی [illegible] را بعمارت
جامع سمرقند فرمان داد والحمد لله الموفق للاتمام والصلوة والسلام علی سید الانام محمد و آله الکرام العظام

ذکر شمهٔ از حال امیرزاده میرزا معز الدین میرانشاه و بیان اسباب یورش هفت سالهٔ صاحبقران عالیجاه

در اواخر سنه ثمان و تسعین و سبعمایه شاهزادهٔ جلادت پناه میرزا میرانشاه که متصدی ضبط مملکت هلاکو خان بود بعزیمت صید و شکار بر سمند باد رفتار سوار شد و در صحرای مرید [illegible]
و در جوار مزار پیر عمر نخچیر بان آهو و نخچیر فراوان مجتمع گردید و امیرزاده [illegible] تاختن و صید انداختن فوج کوهی [illegible] گرفته بعقب [illegible] رسانید و صید [illegible]
و اسپ رسیده آن شهسوار بیشهٔ شکار از پشت زین اسپ [illegible] بر زمین افتاد و از صعوبت آن حالت بیهوش گشته بعد از مدتی که اندک افاقتی دست داد و از جهت
شده سقطهٔ خللی فاحش بدماغ آنحضرت راه یافت [illegible] طبیبی که در صدد معالجه درآمد بسهو یا عمد در علاج خطا کرد و پریشانی دماغ شاهزاده زیاده شد
اقوال و افعالی که مستحسن مردم اشراف و عاقل و لایق بحال سلاطین کامل نبود از وی بظهور رسید [illegible] احیانا [illegible] اسراف و اتلاف
گنجی بغیر مستحق می بخشید و در اوایل فصل تابستان [illegible] بجانب بغداد تاخت و از غایت
سرعت دو منزل یکی کرد و سلطان احمد جلایر چون شنید [illegible] که در آن فصل محاصرهٔ دار السلام [illegible] ثبات کشید [illegible]
حرکت نفرمود و میرزا میرانشاه بظاهر دار السلام بغداد رسیده در آن اثنا متواتر و متعاقب [illegible] از جانب آذربایجان آمدند و معروض گردانیدند که
طایفهٔ از اشراف و اعیان تبریز با یکدیگر عهد بسته داعیهٔ [illegible] دارند [illegible] شاهزاده [illegible] بعد از دو روز که در ظاهر بغداد بود بصوب تبریز [illegible]
فرمود و اهل فتنه و فساد را [illegible] بتیغ سیاست [illegible] گردانید و چون [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] وقوف یافتند قدم تهور و جسارت پیش نهاده [illegible] آذربایجان را غارت نمودند و میرزا میرانشاه تمامی اوقات
بعیش و عشرت و طرب و شرب خمر و لهو و لعب مصروف داشته از ضبط امور مملکت غفلت میورزید و در آن اثنا حرم محترم خویش [illegible] همت [illegible]
گفت و آن [illegible] از تبریز بسمرقند رفت و در وقتی که امیر تیمور گورکان از یورش هندوستان باز گشته [illegible] اقامت داشت به
سعادت ملاقات فایز گردید و حال ضعف دماغ میرزا میرانشاه را عرض فرموده گفت اگر درین اوان [illegible] پرتو وصول بر ممالک
آذربایجان نیندازد احتمال قریب دارد که شاهزاده سلوک طریق مخالفت را پیش نهاد همت سازد بنابرین جهات صاحبقران پسندیده صفات
بجمع لشکر فرمان فرموده باستعداد یورش هفت ساله حکم کرد و در آن باب قدغن نمود

گفتار در ذکر نهضت صاحبقران کرت دیگر [illegible] بایران و بیان مقهور شدن نواب و مقربان میرزا میرانشاه گورکان

بنا بر اسباب مذکوره و حالات مسطوره پیش از آنکه امیر
تیمور گورکان از محنت یورش هندوستان بیاساید [illegible] دولت و اقبال [illegible] بساط عیش و نشاط نماید عزم یورش هفت ساله جزم
کرد و از غایت علو همت روی باستعداد آن مهم خطیر آورد و از امرا امیرزاده شاهرخ و سید خواجه و شیخ علی بهادر و جهان ملک و پیر محمد پولاد را بهراة
فرستاد و فرمان داد که آن قرة العین سلطنت را گویند که با لشکرهای خراسان عازم آذربایجان شود و امیر سلیمان شاه را پیشتر بدار السلطنهٔ تبریز فرستد و
شاهزاده بموجب فرموده کاربند شده چون بجام رسید توکل [illegible] از نزد صاحبقران مظفر لوا خبر رسانید که لشکر خراسان باید که براه [illegible]
قطع مسافت نماید که اردوی اعلی از طریق بسطام و دامغان متوجه است لاجرم میرزا شاهرخ عنان بجانب [illegible] و امیر تیمور گورکان بعد از تعیین
[illegible] میرزا محمد سلطان در دار الملک سمرقند جهة ضبط ممالک توران باز داشت و امیرزاده اسکندر ولد میرزا عمر شیخ را بحکومت اندجان تعیین
نمود و چهارشنبه هشتم محرم الحرام سنه ۸۰۲ که اول [illegible] مطابق [illegible] صاحبقران [illegible] برای صواب و تصدیق درست [illegible] بآهنگ
[illegible]
نصرت مآل قرین سعادت و اقبال از جیحون عبور نموده [illegible] چون بولایت جام رسید بموجب حکم همایون امیرزاده رستم متوجه شیراز گردید
تا باتفاق برادر بزرگتر خویش میرزا پیر محمد [illegible] و امیر سونجک با دو هزار سوار در ملازمت شاهزاده روان گشت آنگاه صاحبقران منصور [illegible]
[illegible] بسطام شتافت و از بسطام [illegible] رفته از آنجا عازم [illegible] گشت و در آن مرحله میرزا شاهرخ [illegible] امیر سلیمان شاه را حسب الحکم پیشتر [illegible]

بعراق فرستاده خود از راه مازندران متوجه شده و امیر سلیمانشاه چون بری رسید و کیفیت [illegible] دماغ میرزا میرانشاه نزد او بتحقیق انجامید [illegible] به تبریز [illegible]
و بهمدان شتافته قرار گرفت و امیرزاده ابابکر ولد میرزا میرانشاه و ارکان دولتش قاصدی نزد امیر سلیمانشاه فرستاده او را به تبریز طلبیدند و جناب [illegible]
[illegible] بلده رفته بعد از دو روز میرزا میرانشاه را با معدودی از نوکران بجانب اردوی همایون روان کرد و چون موکب گردون احتشام از [illegible]
ری بگذشت میرزا میرانشاه باستان اقبال پناه رسید و صاحبقران عالیجاه روز اول او را بار نداد و روز دوم اگرچه شاهزاده را طلبیده [illegible]
کشید اما بنظر التفات در روی ننگریست و تیمور خواجه آقبوغا و جلال الاسلام را جهة تحقیق مهمات به تبریز ارسال داشت و ایشان نواب و کارکنان میرزا
میرانشاه را گرفته بند کردند و دفترها را ملاحظه نموده [illegible] مال چند ساله را که تعلق بخزانهٔ عامره میداشت و شاهزاده بر طبق مدعای خود بهر کس
بخشیده بود [illegible] نمودند و چون در آن ایام بکرات صاحبقران خجسته صفات شنود که افراط میل میرزا میرانشاه بشرب مدام و صحبت ساقیان
سیم اندام بسبب ترغیب طایفهٔ از مردم ندیم پیشه و زمرهٔ از استادان سازنده بوده که پیوسته مرافقت شاهزاده مینموده اند نایرهٔ غضب صاحبقران [illegible]
قهر اشتعال یافته حکم فرمود که ندما و سازندگان مجلس میرزا میرانشاه را بر دار اعتبار کشند و بموجب فرموده مولانا محمد کاهکی که با وجود تبحر در علوم معقول
و منقول بشیوهٔ نظم و شعر و جد و هزل از فضلای زمان ممتاز بود و استاد قطب الدین نایی و حبیب عودی و عبد المؤمن گوینده که هر یک در فن موسیقی
داد [illegible] نظیر نداشتند گرفتار گشتند و چون ایشان را بپای دار بردند مولانا محمد کاهکی بر سبیل مطایبه روی باستاد قطب الدین آورده
گفت مدت استادی تو پیوسته پیش قدم ما بوده اند باید که حالا نیز بهمان طریقه مرعی دارند قطب الدین گفت چه محل هزل و ظرافت است و جلاد
ریسمان در نای قطب الدین انداخته او را بر دار کشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید این دو بیت منظوم گردانید نظم پایان کار [illegible]
[illegible] اختیار نیست — مردانه وار گر برود پای دار — مردانه پای دار جهان پایدار نیست — و بهمان نمط سایر
رفیقان ایشان را نیز از همان شربت چشانیدند لا رادّ لقضائه و لا معقب لحکمه

ذکر قشلاق امیر تیمور گورکان در قراباغ اران و بیان بعضی از وقایع زمان و حوادث دوران

چون رایت صاحبقران [illegible] پرتو وصول بر ممالک عراق انداخت جهة قشلاق قرا
باغ اران را اختیار کرده روی توجه بآن صوب آورد و از آب ارس عبور فرموده حوالی [illegible] گشت که یورت [illegible] بود مضرب خیام عساکر سپهر احتشام
گشت و در آن زمستان در اطراف جهان وقایع متنوعه روی نموده اخبار بمسامع خدام دولت اقتدار رسید اول آنکه تیمور قتلغ اغلان که بعد از
نکبت توقتمش خان در الوس اوزبک باشارت امیر تیمور گورکان بر مسند خانی نشسته بود [illegible] و [illegible] با [illegible]
[illegible] دیگر آنکه ملک ظاهر برقوق که سلطنت ممالک مصر و شام تعلق بوی میداشت ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرده و در میان
امرا و ارکان دولتش اختلاف پدید آمده دیگر آنکه [illegible] تنغوز خان که پادشاه ختا بود در کفر و ضلالت طریق سفر آخرت پیش گرفته و احوال آن
مملکت نیز اختلال پذیرفته دیگر آنکه خان مغولستان خضر خواجه اغلان نیز بعالم عقبی رفته و اولادش با هم در مقام خلاف آمده دیگر آنکه امیرزاده اسکندر بعد از
فوت خضر خواجه اغلان لشکر بولایت مغولستان کشیده و بسیاری از قلاع و بلاد آنحدود را مفتوح گردانیده و سالما غانما باندجان باز گردیده و از استماع
این اخبار صاحبقران کامکار بغایت مبتهج و مسرور گشت و با بعضی از سپاه مظفر لوا همت بر اقامت مراسم جهاد و غزا گماشته در قلب زمستان بگرجستان شتافت
و در [illegible] از قتل و غارت تقدیم رسانید چنانکه حاکم گبران آن دره بود فرار نموده عساکر منصور در منازل او نزول نموده کلیساهای مشرکان را ویران
ساختند و بعد از یکماه که در آن دیار کمال اقتدار اظهار کردند روی بجانب یورت قشلاق آوردند دیگر از وقایع آن زمستان آنکه چون امیرزاده
رستم و امیر سونجک در شیراز با میرزاده پیر محمد رسیدند و فرمان صاحبقران ممالکستان را در باب یورش بغداد بوی رسانیدند امیرزاده پیر محمد
باتفاق برادر متوجه عراق عرب گشت و تا نوبنجان شولستان رفته بهانهٔ مرضی که نداشت علم مراجعت برافراشت و امیرزاده رستم بموافقت امیر
سونجک چند موضع معتبر از ولایات سلطان احمد جلایر مفتوح ساختند و [illegible] را غارت و تاراج کرده بنیاد حیات معتمدان را برانداختند
اما امیرزاده پیر محمد چون بشیراز مراجعت نمود باغوای جمعی از مردم تاریکدل خیال محال بدماغ راه داده [illegible] ترتیب کرد و هم از
نوکران او جمعی کیفیت حال را با امیر سعید برلاس گفتند و امیر سعید شاهزاده را در قلعهٔ قهندز محبوس ساخته درین باب عرضه بدرگاه عالمپناه [illegible]

استاد

آفتاب اشراق

[illegible]

فرستاد و مضمون آن نوشته در قشلاق قراباغ بعرض همایون رسید یرلیغ جهان مطاع صادر شد که امیر الله داد بشیراز رود و زمره که شاهزاده را بدگمانی
نموده اند بیاسا رسانند و امیرزاده رستم را بجای او حاکم فارس گردانند و امیر الله داد چون بشیراز رسید خواجه خلیفه و سید جراح و رستم خراسانی را که خمیرمایهٔ آن
فتنه بودند کشته و منوچهر قوچی را دست و پا بریده و مبارک خواجه و محب شربت دار و شیخ زاده فرید را مقید گردانید و نشان حکومت شیراز
از عقب امیرزاده رستم بعراق عرب ارسال داشت و در منزلی آن مثال بامیرزاده رستم رسید و شاهزاده عنان عزیمت بصوب فارس انعطاف داد
و امیر سونجک بجانب قراباغ روانشده باردوی همایون پیوست اما سلطان احمد جلایر که حاکم بغداد بود چون خبر استیلاء امیرزاده رستم را بر
منسلی و بعضی دیگر از حدود عراق عرب شنید اضطرابی عظیم بوی راه یافت و دروازهای بغداد را بسته مضبوط گردانید و مقارن آنحال از امارات
قوت دولت قاهره در بغداد امری در غایت غرابت روی نمود شرحش آنکه سابقا صاحبقران کشورکشا حکومت خوزستان را بشروان نامی
داشته بود و او از محصولات آن ولایت مال بی‌نهایت حاصل نموده بابغداد آورده ببغداد شتافت و از سلطان احمد تربیت و رعایت یافت و در
ملازمان ارکان دولت سلطانی طرح محبت و اتحاد انداخته هر یکی را بمبلغی گرامند از ده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی محظوظ ساخت و از
اتفاقات تقدیرات الهی مفصل آن وجوه از دست نویسندهٔ شروان بیرون رفته یکی از نوکران سلطان احمد کوره بهادر نام آن کاغذ را بازیافت
و پیش سلطان برد و از ملاحظهٔ آن نوشته توهمی که سلطان احمد از لشکر ظفر اثر صاحبقران والا گهر داشت یکی در هزار شد و کوره بهادر که در آن
مفصل ده هزار دینار بنام او نوشته بودند فی الحال بدست خود گردن زد و در آنوقت شروان را با بعضی از امرا مثل قطب الدین حیدر و منصور بنابت
ابروات فرستاده بود و بعد ازین واقعه یادگار توانچی را از عقب ارسال داشت و کیفیت حادثه را پیغام نمود تا شروان را بقتل آورده
سرش ببغداد روان کردند آنگاه بطایف الحیل در عرض یک هفته قریب دو هزار کس از ارکان دولت و مقربان خود را بکشت و در دجله انداخت و از آن
قصر بر روی خود بسته بیکس را در بغداد و باورچیان آش خاصه را که هر روز بدر خانه می آوردند بچگان می سپردند و باز میگشتند و چون سلطان احمد
بیره چند روز بدین دستور گذرانید شش نفر از محرمان را فرمود تا هفت بارگیر از طویلهٔ خاص زین کرده بجانب دجله بردند و نیم شبی بکشتی از آب بگذشت
و بآن شش کس سوار شده متوجه ایل قرا یوسف ترکمان گشت و هیچ آفریده بر آنحال اطلاع نیافت و مدتی مطبخیان آش بخانه بدرگاه می بردند و خانگیان
آن را ستانیده دعوت مستوفی میخوردند و چون سلطان احمد بقرا یوسف پیوست او را بغارت بغداد در طمع انداخته برافقت یکدیگر متوجه دار السلام
گشتند تا بعد از وصول سلطان احمد از اخراج آن بلده پشیمان شده مقدار زر نقد و اقمشه و اسلحه و اسپان تازی نژاد بقرا یوسف داد که از وی را
گشت و از فرستادن و تمام آن سلطان احمد و قرا یوسف رسید که صاحبقران گردون اساس عزیمت فتح سیواس دارد و بنابران اندیشیدند که
اگر لشکر ظفر اثر بعده روم و شام در آیند ممر مقر ایشان مسدود گردد بغداد را بفرج نامی سپرده براه حلب عزیمت روم کردند و بعد از وصول
ایلدرم بایزید که در آن زمان فرمانفرمای آن مرز و بوم بود آن دو مهمان عزیز را منظور نظر شفقت و احسان گردانید و جهة ایشان خرج بموجب دلخواه
تعیین نموده اصناف الطاف بتقدیم رسانید

ذکر نهضت حضرت صاحبقران گیتی ستان از قراباغ اران بجانب گرجستان

چون امیر تیمور گورکان فصل زمستان در قراباغ اران بپایان رسانید و موسم جولان گل و سمن و بساط انجمن چمن در رسید قوریلتای فرموده بآرای ملک
آرای مشورت نموده خاطر اقبال آثار بغزو گرجستان و تخریب ولایت گرجیان بی ایمان قرار داد و بپای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورد
نخست لشکر بر خشم و کین ببلاد و ملک گرگین کشید و گرگین گریز را بر ستیز اختیار کرده سپاه خون ریز تمامت ملک او را زیر و زبر گردانید آنگاه
رایات جهانگشا بجانب دره جانی بیک گرجی شتافته جانی بیک از خوف جان التجا بآستان دولت آشیان نموده غازیان نصرت قرین در آن ولایت
نیز آتش قهر و کین برافروخته و خرمن جمعیت اعدا دین را سوخته حصار زیرکیت مفتوح ساختند و بنیاد حیات جمعی کثیر از مشرکان برانداختند
آنگاه بوضوح پیوست که ملک گرگین در حصن سوانیت نشسته است و در وب انتعلوا مانند ابواب سعادت بر روی خود بسته و امیر تیمور گورکان
عنان بگرایان بدان طرف انعطاف داد و چون گرگین بر توجه رایات شاهی همت آیین وقوف یافت سوانیت را بازگذاشته بوادی فرار شتافت و جنود
ظفر ورود در اعقاب بسیاری از اتباع و نوکرانش را بقتل رسانیدند و گرگین بهم جای بیرون برده اسمعیل نامی را بعیدگاه عالمپناه فرستاد و تقصیرات

تقصیرات سابقه لوازم اعتذار و استغفار بجای آورده قبول نمود که من بعد بر جادهٔ خدمتکاری و طاعت گذاری راسخ دم و ثابت قدم باشد و مراحم خسروانه
عذر او را پذیرفته نهضت همایون بجانب ابخاز گرجی اتفاق افتاد و تمامت و دین حکم سایر مواضع گرجستان گرفته امیر تیمور گورکان عنان مراجعت بصوب منکول
انعطاف داد و در آن منزل ایلچیان حکام فرنگ بملازمت صاحبقران رسیده تحف و فرستکهان خود اظهار اخلاص و دولتخواهی نمودند
و باصناف عواطف و مراحم امیدوار شدند و در خلال این احوال ایلدرم بایزید که از قیاصرهٔ روم بمزید شوکت و کثرت اعتبار تمام یافته بود بخاطر خود
و بسند ارزنجان رفیع راه داده ایلچی پیش طهرتن والی ارزنجان فرستاده پیغام داد که تو را بعد ازین باج و خراج بخزانهٔ عامرهٔ ما ارسال میباید داشت و الا
از دریای ذخار یعنی فوجی از سپاه جرار بدان جانب روانه خواهیم ساخت که آثار آبادانی در آن دیار نگذارند و طهرتن صورت حال را بملازمان
درگاه جاه و جلال عرضه داشت کرد و چون بر ضمیر صاحبقران منصور بر نخوت و غرور قیصر اطلاع افتاد خاطر عاطر متغیر و متاثر گشته اندیشه توجه بجانب
روم فرمود و نخست با ایلدرم بایزید نصیحت نامه نوشته ارسال نمود و اکنون مناسب چنان مینماید که درین مقام شمه از مبادی احوال بنی عثمان تا زمان
رسیدن سلطنت روم بایلدرم بایزید در حیز بیان آید آنگاه خامهٔ بدیع نگار مشکین شمامه حضرت صاحبقرانی زبان گشاید و من الله الاعانة و التوفیق

گفتار در بیان رسیدن سلطنت مملکت روم به بنی عثمان بن داود و ذکر مجملی از احوال ایشان تا وقتی که کوکب اقبال ایلدرم بایزید بدرجهٔ فرمان فرمائی صعود فرمود

از مسافران بلدان و مورخان احوال آن مرز و بوم راقم این سطور چنان
معلوم نموده که در زمان سلطان علاء الدین کیقباد بن فرامرز که آخرین سلاطین سلجوقیست داود نامی از ترکمانان دشت قبچاق با ده هزار خانه وار
از توابع و لواحق بسببی از اسباب از وطن مالوف جدا شده براه کفه متوجه ولایت روم گشت و بعد از وصول بمقصد موضعی مناسب اختیار کرده رحل
اقامت انداخت و چون دو سال از اوقات فرخنده فال بفر اقبال گذرانید روزی سلطان کیقباد در اثناء گذر بنواحی منزل او افتاده جمعی کثیر بعرض رسانیدند
زبان بسوال کیفیت احوال ایشان بگشاد داود که بطلاقت لسان و کیاست فراوان سرآمد امثال و اقران بود پیش دوید و بمضمون این مقال ترنم
نمود بیت کند فدا و بسر وقت تشنگان عنبت هزار جان گرامی فدای بر قدمت و بعد از ادای وظایف دعا و ثنا عرض کرد که این بندگان در دشت
صیت معدلت و سرافرازی و آوازهٔ مکرمت و غریب نوازی این ایستادگان پایهٔ سریر سلطنت را شنیده متمنی شد که بدین ولایت آمده ایم و در
ظلال رحمت خادمان آستان خلافت آشیان از تاب آفتاب حوادث آسوده ایم امید آنکه لحظه بلحظه کلبهٔ احزان فقیران از یمن مقدم همایون خسرو کامران
غیرت افزای روضهٔ رضوان گردد و ما شرایط اخلاص و عبودیت بر وجهیکه مستلزم صدق نیت و صفای طویت تواند بود بظهور رسانیم کیقباد را
استماع سخنان سنجیده و گفتار پسندیده داود مستحسن نموده نزول اجلال فرمود و داود باتفاق کلانتران قوم در حسن خدمت و کشیدن ساوری و پیشکش
لوازم اهتمام بجای آورده اسپان تازی نژاد و شتران کوه نهاد و استران رکابی چند قطار و غلامان سرو قد گلعذار و اقمشهٔ نفیسه و نقود نامعدود
حاضر گردانید و پسر ارشد خود عثمان را که آثار رشد و اقبال و نجابت از جمال حالش لایح بود و در میدان دلیری و فروسیت گوی مسابقت از همعنان
زمان می ربود بنظر کیمیا اثر سلطانی رسانیده داخل غلامان پیشکش کرد و کیقباد چون چشم بر روی عثمان بگشاد بنور فراست دانست که عنقریب
کوکب طالعش بذروهٔ دولت صعود خواهد نمود لاجرم او را فرزند خواند و تمامی تحف و ترکات را که آنقوم پیشکش کرده بودند بوی بخشید و فرمود که داود
با قبیله در حدود ادرنه و برسا که در آن اوان در تصرف کفار فرنگ بود رحل اقامت اندازند و بامر عمارت و زراعت پرداخته آن ناحیه را معمور
و آبادان سازند و داود حسب الامر نموده بدانجانب شتافته عثمان عطیه را که سلطان باو عنایت فرموده بود بر جمعی از جوانان که در آن قبیله بودند قسمت
نمود و دیرانی تنگ بهم رسانیده چند نوبت ولایات کفار را تاخت کرد و لوازم نهب و قتل بجای آورد و سرداران فرنگ از هیمنهٔ جنگ آمده
قاصدی نزد کیقباد فرستادند و زبان بشکایت عثمان گشادند که کمر عداوت ما در میان بسته و بخلاف عهد و پیمانی که بین الجانبین وقوع یافته همواره
لشکر بدین حدود میکشد و هر کس مییابد میکشد و چون در آن زمان میان سلطان و فرنگان قواعد مصالحه استحکام داشت و جنگ با اهل فرنگ مصلحت
اهل اسلام نبود کیقباد در غضب رفته ایلچی بطلب عثمان روان فرمود و قاصد در محلی که عثمان در شکار بود در خانهٔ داود نزول نمود و داود از سیاق
سخنان ایلچی در باب احضار عثمان اعدا دریافته بود و دانست که مزاج صاحب تخت و تاج بر پسرش متغیر شده بنابران کس نزد پسر فرستاد و کیفیت قضیه را

پیغام داده اعلام کرد تا وقتی که من این مهم را اصلاح نمایم آمدن تو بدین جانب صلاح نیست و چون آن خبر بعثمان رسید با خود اندیشید که چرا کی از من صد
یافته بجهة تقویت اهل اسلام و حمایت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام بوده و خاطر آگشت که این معنی موجب و فور غضب پادشاهان دین
شود لاجرم مناسب آنست که بخدمت سلطان شتابم و بواسطه سخنی که داشته باشم عرضه داشت نمایم و این عزیمت را مصمم گردانیده بی توقف عنان
عزیمت بدان جانب معطوف داشت و بعد از وصول هر یکی از ز کیقباد و به انجا رسیده و نشانی دیگر رسانیده مضمون آنکه عثمان به پسری که سابقا گفته بود فرمان
فرزندی دارد باید که بغایت عنایت پادشاهی محظوظ و مباهی بوده بدرگاه عالم پناه آید تا و فور الطاف و اشفاق ما را بعین الیقین مشاهده نماید و
ارسال این نشان آن بود که چون حرم سلطان که ضعیفه عاقله شریعت پرور بود در کیفیت انحراف مزاج صاحب تخت و تاج نسبت بعثمان اطلاع یافت
بعرض رسانید که تعرض بشخصی که در روزگار کفار همت در غایت ساخته باشد لایق بحال سلاطین دین دار نیست بلکه مناسب آنست که عثمان بتجدید مشمول
نظر عنایت و مرحمت شود تا در غزو و جهاد و قلع و قمع نهال شوکت اهل کفر و ضلال شمشیر تیز بیش سعی تواند نمود و این سخن مقبول افتاد القصه چون حکم نامی
رسید خوی از او چمن خاطر کشته متوجه ملازمت سلطان گردید و بعد از وصول بصنوف الطاف اختصاص یافته کیقباد مخدره که در شبستان عفت داشت
با او در سلک ازدواج کشید و در وقت رخصت فرمود که بخزانه در آید و آنچه خواهد بردارد و عثمان بآن خانه رفته زیلوچه و توشکی و شامیانه و شمشیر
بقبضه تصرف در آورده به دیگر نفایس و نقره و جواهر اصلا التفات نکرد و این معنی موافق مزاج کیقباد افتاده گفت این پسر داعیه سلطنت دارد و از
آنچه از خزانه متصرف گشته از جمله اسباب پادشاهیست و عدم توجه او بنقود و دیگر اشیا نفیسه دلالت بر علو همت او میکند آنگاه نجمی که در آن وقت
صاحب آن حرف و میان خدا و بنده بچاره بیزار کس بود عنایت فرمود و عثمان دوست کام و مقضی المرام مراجعت نموده بتجدید کمر جهاد بر میان جان بست
و در قلع و قمع کفار فرنگ اهتمام تمام کرده ابواب نهب و تاراج بر روی روزگار ایشان بگشاد و حصار ازنیک را با چند قلعه معتبر دیگر مفتوح ساخت
لشکر بر سر آن کشید و حاکم آن بلده متحصن گشته عثمان آن را محاصره کرده و در آن اثنا کیقباد رخت بقا بباد فنا داد و چون از وی غیر از دختری که در حباله
عثمان بود فرزندی نمانده تمامی امرا و ارکان دولت بر دوی عثمان شتافته بیکبار سطاوعت در آوردند و احکام او را گردن انقیاد نهاده بر سلطنتش
اتفاق کردند مقارن این حال عثمان بمرض موت گرفتار شده دستش از کار و کارش از دست رفته و خاطر بر حلول واقعه ناگزیر قرار داده امرا و ارکان دولت
را طلب نمود و وصیت فرمود که بعد از فوت وی پسرش اورخان که نبیره دختری کیقباد بود پادشاه دانند و رسوم و قوانین سلطنت و قواعد مملکت
مقرر نمود و تا غایت سلاطین روم بآن قوانین قیام نموده و آن را قانون عثمانی نام نهاده از آن تجاوز نمیفرمایند و مبالغه نمود که در تضییق و تفتیش کفار بر سا
کوشیده آن بلده را در سلک سایر بلاد اهل اسلام منتظم گردانند بحکامت انگشت قبول بر دیده نهاده بعد از دو سه روز عثمان از جهان گذران رحلت
کرد و اورخان قایم مقام شده در امر محاصره بر سا لوازم اهتمام بجای آورد و چون به یدن پیکر فتح و ظفر فایز گشت کلیسائی که معبد فرنگیان
بود و اهل اسلام آن را مسجد ساخته بود و نعش عثمان را در آن موضع دفن کرد و خطبه و سکه را اورخان باسم و لقب خود مزین گردانید و در فتح سایر بلاد
فرنگ مراسم اهتمام بجای آورده و او نیز را نیز بضرب شمشیر تیز مسخر نمود و مدت بیست و هشت سال بر سریر سلطنت و اقبال اوقات گذرانید و
چون بعد جمعیت او در شهور سنه ۷۶۱ دست از مشیت امور مملکت بدن کوتاه ساخت ولدش سلطان مراد پای بر مسند ایالت نهاده و در زمان
شاه او آن حصار و قراصار اهل اسلام را مسخر گشت و او بعد از آنکه سی سال پادشاهی کرد در گذشت آنگاه ولدش قیصر سعید ایلدرم بایزید در سنه ۷۹۲
رایت جهانبانی مرتفع ساخته و مرتبه او از مراتب آبا و اجداد در گذشته چندین نوبت بمقابله و مقاتله کفار پرداخته اعلام کفر ایشان را نگون
سار ساخت

ذکر نامه فرستادن صاحبقران سعید بجانب ایلدرم بایزید و بیان طلوع ماهچه رایات آفتاب عطیه از افق دیار سیواس و قسطنطنیه

چون قیصر روم ایلدرم بایزید بسطت مملکت و معموری سپاهی و رعیت و کثرت خیل و حشم و فور جمعیت
و خدم مغرور شده از طهرتن مال و خراج طلبید و کیفیت طغیان او را عرضه داشت والی ارزنجان نزد حضرت صاحبقران بتحقیق انجامید بعد از تقدیم
لوازم استشاره و استخاره خاطر عالی مآثر بر آن قرار یافت که فرمانفرمای روم را بارشاد خضر علم از ظلمات خلاف بآب حیات وفاق رسانیده بنابر آن
دبیری روشن ضمیر پیش طلبید و فرمود تا نامه نصیحت آمیز در سلک تحریر کشید و آن مکتوب را مصدر باین کلمه گردانید که رحم الله امرا عرف قدره و لم یتجاوز

بعد طوره و محصل مضمون آن نوشته آنکه بعنایت الهی و عاطفت شهنشاهی امروز اکثر معمور ربع مسکون در تحت تصرف بندگان آستان اقبال آشیان ماست
و ملوک و سلاطین ایران و توران حلقه اطاعت ملازمان رکاب ظفر انتساب ما در گوش کشیده اند و غاشیه متابعت ایستادگان درگاه عالم
پناه بر دوش گرفته چنانچه بر همگنان روشن است که سلسله نسبت تو بترکمان کشتی بان منتهی میشود و بس انسب آنست که در سفینه عافیت و عاقبت اندیشی نشسته
و دیبان جسارت در زورق مخالفت بر نفرازی و بساحل فراغت رسیده از تلاطم امواج بحر غضب خسروانه ایمن گردی و چون در این مدت استماع میرفت که
تو باقامت فرض جهاد کمر اجتهاد بسته ابواب غزو و جنگ بر روی روزگار کفار فرنگ میگشائی تا غایت عنان توجه بدان صوب مصروف نگشته بود
ملاحظه آنکه مبادا بمقتضای ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها خلل در آن سرحد ظاهر شده از تردد عساکر فیروزی مآثر گرد ملالی بر چهره احوال اهل اسلام نشیند طریقه آنکه از حد خود تجاوز
و اینجانب را بتجاوز جایز نداری و ترک عناد و استکبار داده خود را از موافقان دولت فیروزی نشان شماری والسلام و این مکتوب مصحوب جمعی از مردم
هوشمند بنظر ایلدرم بایزید رسید چون بر مضمونش اطلاع یافت غضبناک شد و سخنان وحشت آمیز و کلمات خشونت انگیز بر زبان راند و گفت مدتها
که مرا داعیه مقاتله و محاربه با امیر تیمور در سر و سودای مقاتله او در خاطر است و اکنون بفر دولت روز افزون

نظم
برآنم که رانم بسر حد خویش ... گراو پیش ناید نهم پیش پیش
سوم تا به تبریز نیل سپهر ... نهم برکت عبر تیغ شیر
برم آنچنان فتنه بر سرش ... که تخم وجود با دهم افسرش

و چون ایلچیان
بازگشته این پیغام بصاحبقران گردون غلام رسانیدند آن برافروخته با سپاه قیامت هراس عازم سیواس شد و چون حدود او بنگاه مضرب خیام سرادقات
عزت و جلال گشت امیر الله داد که جهة دفع فتنه امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود و شاهزاده را مقید باردو رسانید و امرا عظام در مقام پرسیدن
برغو شده امیرزاده پیر محمد را چوب بیاساق زدند و بند بر داشته بگذاشتند و شیخ زاده فریدون و مبارک خواجه را که از جمله بدآموزان شاهزاده بودند
بسیاست رسانیدند و رایات نصرت آیات از آنجا نهضت نموده در اراضی روم امیر جهانشاه با جمعی کثیر از مردان صف شکن بر دوی همایون پیوست
و در اوایل محرم سنه ثلث و ثمانمائه صاحبقران کامکار ایلغار فرموده تیغ سوی شهر سیواس آورد و روی و بعد از وصول سپاه جنگجوی در اطراف
و جوانب آن قلعه منجنیق و عراده برافراختند و در برابر دروازه عراق مجوره ساختند جهت زر بسیاری خلق جوش سپاه نواحی سیواس شد
حشرگاه و سیواس را که بنا کرده علاء الدوله کیقباد سلجوقیست بارویی بود بغایت مضبوط و از اساس تا کنگره بسنگهای بزرگ تراشیده مربوط و بیست
گز ارتفاع داشت و در سه جانب آن خندق عمیق وسیع پر آب بود و در طرف غربی آن شهر که معسکر همایون بود نقب زدن متیسر نمیرفت و از
دیگر نقب از پیش نمیرفت و مصطفی نامی از امرای قیصر با چهار هزار صفدر در درون آن بلده اقامت داشت و او بمقاتله و معارضه جهت جر یک حضور بر داد
مدت هیژده روز زمان محاصره امتداد یافت و چون برج و باره سیواس از زخم سنگ اختلال پذیرفت نقبچیان تکیه دیوار قلعه را مجوف ساخته بر سر
چوب گرفتند و دو هجرت کاخ و باغ مصطفی مال از رفته بپای عجز و اضطرار بیرون آمده با سادات و علما و ارباب عمایم خایف و هایم بدرگاه گیتی پناه
شتافته اظهار انقیاد نمود و حضرت صاحبقران فرمانداد که امرا و نواب ایشان از مسلمانان بمال امان قناعت نمایند و نصاری عربی و دینار از نهب
و تاراج فرمایند و از نوکران ایلدرم بایزید چهار هزار کس را که جنگ با آلات جنگ برده بودند و زمره از ایشان امان نداشتند در چاهها افکنده
خاک بر سر ایشان ریزند و حصار سیواس را با زمین هموار سازند و فرمان بران بر موجب تقدیم رسانیده و از ابنیه عالیه اثر نگذاشتند بعد از آن
صاحبقران نصرت ملطیه و ولایت ابلستان و ملطیه را تاخته و قلاع آنحدود را مفتوح ساخته طهرتن را اجازت مراجعت بجانب ارزنجان ارزانی
داشت و زمام ایالت ملطیه و توابع و مضافات را در قبضه اقتدار امیر قرا عثمان ترکمان نهاد و رایت مراجعت برافراشت

ذکر سبب توجه صاحبقران سپهر احتشام بجانب ممالک شام و بیان فتح قلعه بهسنی و عنتاب بیمن اهتمام کشتار سپاه بهرام انتقام

بعد از تسخیر دیار عرب در سنه خمس و تسعین و سبعمائه امیر تیمور گورکان شیخ ساوه که بعلو نسب و سمو حسب اتصاف داشت
برسالت نزد سلطان مصر و شام ملک برقوق فرستاده بود و سخنان سنجیده و کلمات پسندیده پیغام داده و ملک برقوق بخلاف قاعده
پادشاهان خردمند تیغ که برایلچی کشتن و بند نیست شیخ و رفیقان او را بدرجه شهادت رسانید و در آن اوان که صاحبقران گیتی ستان در دشت
قبچاق بمقابله و مقاتله توقتمش خان مشغول میبود میان قرا یوسف ترکمان و کوتوال قلعه اونیک با تمش قوچین محاربه اتفاق افتاد و حسب

تقدیر اتلمش را حبس کرده این معنی را ضمیمهٔ جریمهٔ سابق گردانید و دران ایام که ملطیه و ابلستان در حیز تسخیر ملازمان آستان دولت آشیان درآمد ایلچیان
تحف دان پیش فرج که بعد از وفات پدر خویش برقوق فرمانفرمای مصر و شام گشته بود ارسال داشت و از وعده و وعید سخن راند که اتلمش را طلب فرموده
و فرج بر نهج اطوار پدر عمل نموده ایلچیان را محبوس و مقید ساخت و چون این خبر بسمع صاحبقران والا گهر رسید بغایت غضبناک گردید و فتح بلاد شام
از مسارعت قیصر اولی دانسته عنان ارش گردون احتشام بصوب ممالک شام انعطاف داد و نخست لطایف قلعهٔ بهسنی رسید مقبل نام که برفرجام
که از قبل فرج کوتوال آن حصار بود بحصانت قلعه مغرور گشت و در مقام مقابله و مقاتله سپاه ظفر انجام ثبات قدم نموده از جانبین دست
باندختن تیر و سنگ برآورده نقبچیان در این جنگ باندک زمانی بروج قلعه را مانند خانهٔ زنبور مجوف ساختند و برستونها گرفتند و در روز
یکشنبه پنجم صفر سنه ثلث و ثمانمائه آتش دران ستونها زده برجها مانند بنای دولت مقبل آغاز افتادن کرد و سیلان رعب و هراس اساس وقار سایر
ساکنان حصار را انهدام داده سادات و قضات و علما از بهسنی بیرون آمدند و بدرگاه عالمپناه شتافته آنچه توانستند و مناسب دانستند
پیشکش کردند و شاهرخ میرزا بزبان شفاعت گناه مقبل را درخواست نمود و پادشاه پوزش پذیر رقم عفو بر جریدهٔ جرایم آن غلام کم بها کشیده والی
بهسنی عنان نگران بجانب عنتاب معطوف گردانید و چون دران بلده و غیر از عینتاب کسی نبود بی ارتکاب جنگ و حرب تسخیر پذیرفت و رعایا
ردای اطاعت بر دوش گرفته گلهای امانی در چمن کامرانی بشکفت

ذکر فتح شهر و قلعهٔ حلب بضرب تیغ و سنان سپاه ظفر سلب

در آن ایام که صاحبقران کامیاب بعد و بهسنی و عنتاب نزول کرد خوف و هراسی عظیم بر ضمیر تمورتاش که از قبل سلطان مصر بحکومت ولایت
حلب قیام مینمود استیلا یافت و نامهٔ مبنی بر استغاثه و مبنی بر استعانت نزد ملک فرج ارسال داشت و فرج بحکام اطراف و دیار شام مثال فرستاد که جنود ان
مه ود بحلب روند و در مساعدت و معاضدت تمورتاش از خود تقصیر روا نشمرند بموجب فرمان سلطان شادون که ملک الامرای دمشق بود و
درآمد بحیلی عجب در حلب و درین قیاس حبیب ترکمان و ... رسیدند گردنکشان یک بیک و دران بلده آن مقدار سپاه
جراجم گشت که در ازمنهٔ سابقه مثل آن جمعیتی وقوع نیافته بود و آنگاه تمورتاش که از عقل و خرد بهرهٔ تمام داشت با شادون و سایر امرای بلاد شام
قرعهٔ مشورت در میان انداخته گفت نظم

با آن کس که ما را بود داوری — نباشد بما و داوری سرسری
بلند اختری آسمان صولتیست — قیامت شکوهی قوی دولتیست
نماند بدیگر ملوک عجم — قوی تر بود از فریدون و جم

و چنانچه تحقیق پیوسته باندک زمانی لشکرهای عظیم را شکسته
و سلاطین ایران و توران و هند و سند و دشت قبچاق و مغولستان را مغلوب و مقهور گردانیده و حالا مهم خود در فتح این ممالک رسانیده

بیت

همان به که با او مدارا کنیم — همه بندگی آشکارا کنیم

سادات و علما و مشایخ را که در نظر عالی اثرش وقعی تمام دارند بشفاعت بیرون فرستیم
و پیشکش مناسب ارسال فرمائیم

بیت

باین حیله شاید که این ابر تیز — بصحرای دیگر شود ژاله ریز

و جان و عرض ما بسلامت ماند و رعایا
پایند جمعی که از کیاست نصیبی داشتند رای صواب نمای تمورتاش را تحسین نمودند و بعضی از جهال جاهل مثال شادون و دیگر اعوان جسارت آل
مقوال آن سخن اعراض نموده بزبان آوردند نظم

که جبل ستورزا آسمان نیستند — بدیو و بدد توامان نیستند
ز سنگ و ز آهن نیند استوار — بر ایشان کند تیر و شمشیر کار

رعب و هراس را بخاطر راه نباید داد و بدلی قوی و رای فسیح خاطر بر مقابله و مقاتله باید نهاد و بعد از گفت و شنید
بسیار مهم بران قرار یافت که پشت استظهار و استعضاد بدیوار حصار باز ننهند و تا توانند زمام اختیار از دست ندهند و فی الواقع اگر برین قرار
اصرار مینمودند کار بدور و درازی میکشید و از انجانب صاحبقران عالیجناب از عنتاب دو منزل شتاب طی فرمود و چون بحضن نشانیان
مطلع گشت عنان بارهٔ جهان نورد کشیده داشته هر روز نیم فرسنگ راه میرفت و هر گاه فرود می آمد سنگر مینمود گرداگرد عسکر همایون خندقی میکندند
حلبیان که بر لطایف حیل پادشاه گردون محل اطلاع نداشتند آن حزم و تانی را علامت ضعف و جبن پنداشتند بنابران دلیر گشته بپای
جسارت از شهر بیرون خرامیدند و لوای جنگ و جدال مرتفع گردانیدند و روز پنجشنبه نهم ربیع الاول سنه ثلث و ثمانمائه لوای کشور
گشای پرتو وصول بر نواحی حلب انداخت و پادشاه صاحب تدبیر دو روز در جنگ تاخیر کرده

بیت

سیم روز کین شهسوار سپهر — برافروخت از آتش کینه چهر

بتعبیهٔ سپاه پرداخت و ضبط برانغار را باهتمام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمانشاه و دیگر امرای عظام

ظفر پناه بازگذاشت و در جوانغار سلطان محمود خان و امیرجهانشاه و دیگر نوئینان بلندمکان و امرای عالیشان را بازداشت و قول را از طلعت
همایون زیب و زینت داده صفی از فیال جبال مثال که از مملکت دهلی تا اینجا در معسکر ظفر اثر بودند باآراستگی هرچه تمامتر در پیش صفوف لشکر فرستاد
و از انجانب مبارزان حلب و دلاوران عرب عقب و جناحین آراسته و خاطر از جبن و خوف پیراسته در برابر صاحبقران والا گهر صفها راست کردند
و روی جلادت و تهور بمیدان پیکار و صحرای کارزار آوردند نظم

دو لشکر بمیعادگاه آمدند — بخون ریختن کینه خواه آمدند
ز هر دو طرف سوران تاختند — برابر بر یکدگر تاختند

و نخست از قبیل برانغار امیرزاده ابابکر و از قبیل جوانغار امیرزاده سلطان حسین بر میمنه و میسرهٔ شامیان تاخته
روز حیات بسیاری از ایشان را بشام ممات مبدل ساختند و دلاوران قول اسبان سیل از فراز کوه با پیلان صاحب شکوه بر شادون و تمورتاش
حمله کرده یکبار حلبیان را از پیش برداشتند و بضرب تیغ تیز و نوک سنان خونریز جمعیت را افنا و اعدام اهل شام گماشتند و شادون و تمورتاش
با زمرهٔ اتباع و اشیاع از دروازهٔ مغوصه بطرف شهر گریخته طایفهٔ دیگر از گریختگان روی بدمشق نهادند و فوجی از بهادران لشکر فیروزی اثر ایشان را تعاقب
نموده همه را از پای درآوردند مگر یک سوار که جان بتک پا بیرون برده زنده بدمشق رسیده خبر آن بد بشقیان رسانید و از لشکر عرب جماعتی که بر جلب
سبکر کلفتند بواسطهٔ ازدحامی که در آن راه واقع بود نتوانستند که بسرعت طی مسافت نمایند و از آنکه بهتیر عنان زیرا عقب شتافته هر که میرسید
بتیغ انتقام میگذرانیدند و حلبیان از خوف جان خود را در خندق می انداختند لاجرم انعداد از ایشان بر زبر یکدیگر افتاده جان داده که خندق
پر شد بیت

یلان عرب خفته در خون و خاک — ز شمشیر ترکان جگر چاک چاک

و همان روز که یازدهم شهر ربیع الاول بود شهر حلب فتح شد
شادون و تمورتاش بقلعه گریختند و سپاه پرخاشجوی روی بتسخیر آن حصار که در غایت استواری بود آوردند و نقبچیان آغاز کار کرده در عرض دو هفته
بروج آن غربال مثال سوراخ سوراخ ساختند و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح و ظفر در آیینهٔ مراد جلوه گر آید شادون و تمورتاش آثار عجز
و انکسار بر جبهات روزگار خویش مشاهده نموده با سادات و علما و اشراف و اعیان تنسوقات و تبرکات برداشته از حصار بیرون آمدند و
بساحت بارگاه فلک اشتباه شتافته روی نیاز و افتقار بر زمین نهادند و مقالید خزاین و مفاتیح دروب و دفاین بدست نواب دیوان اعلی
دادند و شادون و تمورتاش با هزار کس از اهل پرخاش مقید گشته غنیمت القلعه که بینهایت بود در میان ملازمان قسمت شده بهر کس قسمتی یافت
و فرمان واجب الاذعان سمت نفاذ پذیرفت که شرفات قلعه را با متین فقرا از بالای بروج بر زمین افکنند و صاحبقران سعادتمند این بوجه
دو نماند که از جملهٔ اسیران بود پیش ملک فرج فرستاد و پیغام داد که شادون و تمورتاش در اینجانب اسیر و دستگیرند و فرج ایشان موقوفست بر
رسیدن اتلمش است جا باید که علی اسرع الحال او را نزد ما فرستند تا ما نیز اسیران ایشان را مطلق العنان گردانیم بعد از ان صاحبقران گیتی ستان آق بوغا را در قلعهٔ حلب
گذاشته سید بدرالدین هزار جریبی و شاه شاهان سیستانی و موسی توی بوغا را بمحافظت آن حصار تعیین نمود و بعد از پانزده روز در حلب اقامت نمود
عزیمت فتح دیگر ولایات شام فرمود و قلعهٔ حمی و حمص و بعلبک را بمصالحه گرفته سایهٔ التفات بر مفارق متوطنان آن بلاد گسترده آنگاه قرین
فتح و ظفر روی توجه بجانب دار الملک شام آورد

گفتار در بیان رفتن صاحبقران صف شکن بجانب دمشق و سلوک ملک فرج در طریق مکر و حیل و ذکر گریختن سلطان مصر و شام بعد از وقوع جنگ و جدل

صاحبقران ظفر قرین چون
از مهم بعلبک فراغت یافت روز یکشنبه سیم جمادی الاولی عنان عزیمت بصوب دمشق تافت و حال آنکه از زمان ملک فرج بموجب استدعای اعیان دمشق
با سپاهی بی پایان و استعداد فراوان بدمشق آمده بود و بضبط شهر و قلعه و مرمت برج و باره قیام و اقدام مینمود و چون حوالی دمشق از غبار سم سمند جهان
پیما سنگ پر گشت پادشاه شخصی از اهل رشید و زرق را با دو جاهل فدائی برسم رسالت پیش آن مهر سپهر کشورگشائی فرستاد و هر یک را خنجری زهر
آلوده داد تا در ساق موزه نهاده بهنگام ادای پیغام غدری اندیشند و چون بدان نیشان بموکب نصرت نشان پیوستند با آنکه چند نوبت
صاحبقران بلند مرتبت را ملاقات نمودند از مهابت مجلس همایون کاری از پیش نتوانستند برد و مکنون ضمیر ایشان نزد خواجه مسعود سمنانی که از اعاظم
متصدیان امور دیوانی بود ظاهر گشته خنجرهای زهر آلود را از ساق موزه های آن جاهلان بیرون آوردند و کیفیت حال بامیر تیمور گورکان عرض کرده حضرت
قتل شیخ زراق فرمان داد و آن دو فدائی را گوش و بینی بریده بدمشق باز فرستاد و آنگاه در ظاهر شهر در دامن پشته که بقبهٔ سیار شهرت دارد نزول کرد

و کندن خندق اشارت فرموده اطراف لشکرگاه بکوشیدند و سوار گردانیده و در اثنا میان قراولان مقابله و مقاتله دست داده سپاه پادشاه زاده
انتساب از ضرب حسام خون آشام صبح زندگانی جمعی از اهل شام را بشام هلاک رسانیدند و فوجی از آن طایفه را اسیر و دستگیر گردانیدند و قراولان
برکشتن خون سیران شدون و دمتور تاش و سایر بندیان طلب فرمان فرمود و چون مهر روشن چهر از عسکر سپهر عزیمت دیار مغرب نمود و میرزا سلطان حسین
با جمعی از اهل فتنه و شین از اردوی همایون گریخته بشهر دمشق رفت شامیان مقدم او را سبب طلوع نشاط و امانی از مطلع آمال و امانی دانسته از روی
تعظیم و تکریم دقیقه نامرعی نگذاشتند و همان شب امیر تیمور گورکان ازین حرکت ناشایسته خبر یافته روز دیگر قتبه سیار در سیر آمده بصحرای وسیع که
طرف کنعان بود نزول اجلال فرمود و بعد از دو روز پادشاه توران را نزد ملک فرج فرستاده پیغام داد که علو همت ما در تحصیل مقاصد و مطالب
[illegible] را قارب و اجانب وضوحی تمام دارد و سلاطین را غرض اصلی از کشیدن لشکر و لوازم ارتکاب خوف و خطر رعایت ناموس نام است
و کریم [illegible] روزی تمام است بجرأت قاصد فرستاده التمش را طلب داشتیم [illegible] نایده بران مترتب گشت الا جرم دست حمیت [illegible] سپاه حیات [illegible]
[illegible] کشیده مهم ازعدا در گذشت الکنون مناسب بحال شما آنست که التمش را ارسال نمایید و خطبه و سکه باسم و القاب همایون بیارایند تا بساط
نزاع و جدال مطوی گردد و تمهید قواعد مصالحه و مهادنه بوقوع پیوندد و الا خون و مال متوطنان دمشق مثل سایر بلاد شام در معرض تضییع خواهد افتاد
و دست قدرت ایزدی بدستور معهود ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار خواهد گشاد و چون پادشاه توران بدمشق درآمد ملک
فرج بخلاف گذشته او را معزز و مکرم داشته با جماعتی از اصول و اعیان بآستان اقبال آشیان باز فرستاده پیغام داد که ما از ارتکاب افعال سابقه نادم
و پشیمان گشته ایم و تا پنج روز دیگر التمش را بملازمت آستان سپهر بنیان خواهیم فرستاد امید آنکه آن حالات را بار قلم عفو و اغماض مرقوم شود تا من بعد طریقه بندگی و اخلاص
[illegible] سایم امیر تیمور گورکان ایلچیان را بتشریفات فاخر بخشید و مواعید دلپسند کرده خوشدل و خرم بازگردانید و چون رایات نصرت شعار
[illegible] در آن منزل توقف نمود علف تمام رسید از آنجا کوچ فرمود بعزیمت آنکه غوطه را معسکر همایون سازد و ملک فرج و دمشقیان توجه موکب
[illegible] بطوب دمشق مشاهده کرده پنداشتند که سپاه جغتای از غایت ضعف و بیدلی فرار می نمایند بنا بر آن فرصت غنیمت دانسته جسری
[illegible] لشکری جرار از روی جهت و هم از شهر بیرون رفتند و از پس پشت سپاه منصور در آمده بخیال تاج و یغما اندیشه غلبه و استیلا داشتند تا بسلاح
[illegible] و سنان و تیر و کمان بازیدند و امیر تیمور گورکان بر جسارت شامیان مطلع گشته دانست که روز اقبال ایشان بشب ادبار نزدیک رسیده
[illegible] عنان مراجعت انعطاف داد و بیکبار سپاهی بی شمار روی بغارت نهادند سپاه نصرت شعار پرداخته روی بحرب اهل شام نهادند و آن روز مقاتله روی
[illegible] چون آشام برقه ازرق فام از جهات آن بر خود بلرزید و آفتاب موفور الاحتشام از بیم وصول و صدمه او کسوف کدورت و انوار النجوم انکدرت
[illegible] نظم نهان گشت از سختی آن مصاف ❊ مروت چو سیمرغ در کوه قاف ❊ سر نیزه بر دلان سینه سوز ❊ شده چاک شمشیر با تیز دوز
[illegible] آسمان بیکان کمین کرده در کوشهای کمان ❊ پذیرفته بنیاد مردم خلل ❊ گشاده شده دستگاه اجل ❊ آخر الامر بتاییدات صبح فتح و نصرت از
[illegible] دولت صاحبقران سکندر صولت دمیدن گرفت و سپاه شام گریز بر ستیز اختیار نموده روز حیات بسیاری از ایشان بنهایت پذیرفت
[illegible] گرو فر میرزا سلطان حسین که میسره و شقیان از ما بچه علم آراسته بود در برابر میرزا امیرانشاه و میرزا شاهرخ افتاده قویلاق توجین
[illegible] از زمان موکب شاهرخی بود او را گرفته نزد شاهزاده آورده این خبر بعرض صاحبقران والا گهر رسیده فرمان همایون بقید و حبس اطلاق یافت
[illegible] چند میرزا شاهرخ شفیع گشت و او را چوب یاساق زده بگذاشتند و واقعه مذکوره در روز سه شنبه اجادی الاول سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد
[illegible] ملک فرج مصلحت جنگ ندیده با امرا و ارکان دولت مشورت کرده در نیم شب جمعه پای در وادی هزیمت نهاد و عنان عزیمت بصوب
[illegible] معطوف گردانیدند و امیر جهاق از روی گریخته بملازمت میرزا شاهرخ رفت و کیفیت حال باز گفت و شاهزاده او را نزد صاحبقران مظفر لوا ارسال
[illegible] اشارت علیه نفاذ پیوست و امیرزاده ابابکر و امیرزاده جهانشاه گرد شهر را فرو گرفتند تا دیگر کس بیرون نتواند رفت و امیر شیخ
نور الدین و امیر شاه ملک و سونجک بهادر ملک فرج را تعاقب نموده بیشتر ملازمان او را پیاده ساختند یا بر خاک هلاک انداختند
[illegible] غنیمت فراوان گرفته بازگشتند و روز دیگر صاحبقران والا گهر با لشکر نصرت اثر نزدیک دمشق رفته و قصر ابلق را که از محدثات ملک ظاهر است

ملک ظاهر است محل نزول همایون ساخت و شاهزادگان و نوئینان در عمارات ظاهر شهر فرود آمدند و سادات و قضات و علما و مشایخ و صلحا در وا
گشادند و بقدم اطاعت و فرمان برداری بدرگاه عالم پناه شتافتند و پیشکشها کشیده مال امانی قبول کردند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و امیر
الله داد و خواجه مسعود سمنانی و امیر جلال الاسلام بشهر درآمده باستخلاص مال و ضبط جهات غایبی پرداختند و روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه را بذکر نام و القاب
همایون مزین ساختند اما یزدار کوتوال ارک دمشق را مضبوط گردانیده بخیال محال پشت بدیوار حصانت آن حصار استوار باز نهاد و دلاوران
جلادت آثار بدستور معهود آغاز قلعه گیری کرده نقبچیان دست بکار خود گشادند و باندک زمانی برج القلعه را مجوف ساخته و بر سر ستونها گذاشته
آتش در آن زدند و التهاب شعله غضب خسروانه مؤثر افتاده بعضی از جدار حصار آغاز انهدام کرده و یزدار از عناد و مخالفت عاجز گشته بپای عجز و انکسار
بیرون آمد و مقالید خزاین و ذخایر نزد صاحبقران ستوده مآثر فرستاد و چون او در زمان حلول اجل معتقد بود و از ین اطاعت فایده روی نمود و فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافته بیاسا رسید و جندیان آن حصار که همه غلامان زرخرید بودند میان شاهزادگان و نوئینان قسمت یافتند و لشکریان
سایر متوطنان آنجا را اسیر گرفتند مولانا سلیمان و مولانا جمال الدین طبیب را با بعضی از صناع و پیشه وران حسب الحکم بسمرقند کوچانیدند و غنیمت بلا
شمار و کتاب براعت آثار فتح نامجات رقوم اقلام لطایف نگار ساخته باطراف بلاد توران و ایران روان گردانیدند

ذکر ابتلای دمشقیان ببلای نهب و غارت و مراجعت نمودن رایات نصرت آیات از آن ولایت

در آن ایام که بلده دمشق از فر طلعت صاحبقران عالی منزلت مزین بود در روزی در حضور جمعی کثیر از سادات و علما بر زبان همایون گذشت که همیشه استماع می افتاد که در زمان
زمان که آل ابوسفیان و مروانیان با عترت طاهره نبوی خصوص حضرت ولایت پناه مرتضوی علی المصطفی و علیه من الصلوة افضلها و من التحیات
اکملها عداوت میورزیدند و آنچه ایشان را میسر میشد از حرب و قتل در باره آن زمره واجب التعظیم تقدیم میرسانیدند شامیان با ایشان در
افعال ذمیمه و اعمال غیر حمیده موافق بودند و خوارج را معاونت و مظاهرت مینموده اند و عقل ابن معنی بالغایت مستبعد میشمرد که طایفه که خود را از
جمله امت بهترین پیغمبران دانند و بمیامن انوار هدایت و ارشاد آنحضرت از تیه کفر نجات یافته بسر چشمه معرفت رسیده باشند بچه تأویل جانب
اهل بیت او را فرو گذارند و با مخالفان ایشان بهم داستان گشته ستم و بیداد در باره اولاد و امجاد خیر العباد روا دارند هیچ نا افتاده [illegible]
و اکنون نزد ما بتحقیق انجامیده که آن صورت واقع بوده و الا چنین جزائی از دیوان من یعمل سوء یجز به بایشان حواله نرفتی و چون این ماجرا از ضمیر صاحب
[illegible] سریر دو در خاطر اکابر و اصاغر سرایت کرده در روز چهار شنبه غره شعبان سنه ثلث و ثمانمائه آتش بلا بالا گرفت و تمامی مردم و زن و حور و
[illegible] بزرگ دمشق اسیر سر پنجه تقدیر شدند و متملکات ایشان از امتعه و اقمشه و زر و جو هر و اسپ و اشتر غنیمت لشکر قیامت اثر گشت و کثرت
آن غنایم بمرتبه رسید که چهار پایان اردوی با آن عظمت تحمل آن و حاملان نکرده و بسیاری از مردم نفایس اقمشه در خوت مصری و روسی و تبریزی را که در اوایل
حال گرفته بودند می انداختند و نقود و اوانی زرین و سیمین بار میکردند و چون فی الحقیقه آتش غضب الهی در آن دیار برافروخته بود در روز پنجشنبه
دوم شعبان بی قصد و اختیار کسی آتش در شهر افتاد و بنابر آنکه مردم از غایت سراسیمگی پروای اطفای آن نداشتند و سقف و عمارات آنجا
بیشتر از چوب بنا شده بسیاری از مواضع بسوخت و اثر آن بجامع بنی امیه رسیده منار شرقی آن بقعه که از سنگ ساخته بودند بسوخت و خاکستر گشت
و بعد از آنکه حال دمشق باین مرتبه انجامید امیر تیمور گورکان باطلاق اسیران شام فرمان داده روز شنبه چهارم شعبان موافق اوایل ییلان ییل رایت
مراجعت برافراشت و در غوطه نزول اجلال اتفاق افتاده اشارت علیه صدور یافت که قشان آستان سلطنت آشیان باسم امیرزاده محمد سلطان
که در سرحد مغولستان بود نشانی نوشتند مضمون آنکه خدا داد حسینی و پیردی بیک ساربوغا را بمحافظت آن سرحد بازداشته متوجه درگاه عالم پناه
گردد که ایالت مملکت هلاکو خان نامزد او ست و دانه خواجه بایصال آن مثال مأمور گشته موکب همایون از آنجا نهضت فرموده در اثنای راه
شاهزادگان و امرای احتشام ذو القدر تراکمه کنار آب فرات را تاخته اسب و شتر و گوسفند بنهایت اولجه کردند و چون ظاهر حامل نقب لواء
کشورگشا شد اهالی آنجا اظهار مخالفت نموده لشکریان بیک حمله آن بلده را گرفتند و متوطنان را اسیر کرده خان و مان ایشان بتاراج و بیاد نهب و تاراج
دادند و بعد از آنکه بنیاد اعلام نصرت اعلام از آب فرات عبور نموده پرتو وصول بر قلعه بیره انداخت حاکم آنجا با پیشکش بدرگاه خسرو جمشید وش آمد

محفوظ چین عنایت پادشاهانه شد و حکومت آن شهر تعلق بوی گرفته ضرری برعایا نرسید آنگاه صاحبقران کامکار نشاط شکار فرموده امرا و لشکریان
بجوزه را جرگه انداختند و در سرچشمه راس العین جرگه بهم رسیده از اصناف حیوانات چندان شکار جمع آمد که هرکس از هر نوع جانوری میخواست
بدست میگرفت و بیشتر میزد و از آنجا موکب همایون برودعار رفته هوای فضای آن بلده از پرتو انوار بهجه لوای حضرت انتعاش روح افزا گشت چون ملک
منصور حاکم ماردین سلطان عیسی در سفر شام بملازمت صاحبقران گردون غلام مبادرت ننموده و هیچیک از برادران و فرزندان خود را نیز نفرستاد
امیر تیمور گورکان کرت دیگر تادیب او را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخته اعلام ظفر اعلام بجانب ماردین برافراخت و بعد از وصول عساکر
بیرون شهر را سوخته و خراب ساخته امیر قراعثمان را بمحاصره آن حصار باز داشت و غرض نقض صعوبت حصین خراب میدید و بالای آن موضع کلید قلعه آورده
عنایت خسروانه شامل حال ایشان گردید و در خلال این احوال فتح قلعه النجق بوقوع پیوسته و خاطر خطیر خسرو جهانگیر از اندیشه مخالفت اهالی النجق
باز رست بیان این سخن آن که حصار النجق محکم ترین قلاع ایران و توران و عراقین و فارس و آذربایجان است و گرفتن آن اصلا ممکن نه و تدبیر تسخیر آن
بنابرآن صاحبقران کامران مدت ده سال پیوسته عساکر آراسته بمحاصره آن قلعه میفرستاد تا قوت ساکنان آن نهایت پذیرفته فتح میسر گردد و امرا
بنوبت در تضییق محصوران میکوشیدند و در آن ایام که موکب سپهر اساس متوجه شام بود از امرا امیرزاده میرانشاه و شیخ محمد داروغه و ارزکان
امیرزاده شاه و امیر فیروزشاه در غایت انحصار نشسته بآن مهم پرداختند تا کار محصوران بجائی رسید که چرم کهنه و پوست حیوانات میجوشانیدند و
رمق میساختند و آخر الامر آن را هم نمی یافتند بنابرآن معدودی که در آن قلعه مانده بودند بپای اضطرار پایان آمدند و امرا کوتوال النجق سید احمد
اغشانی را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستادند و بعد از چند روز صاحبقران دشمن سوز تتمش حکم فرمود و کوتوالی آن قلعه را بملک محمد اوبهی ...

ذکر فتح دار السلام و قتل فرج ایام صاحبقران ظفرقرین بعد از کوچ فرمودن از ماردین حکم کرد که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم
و امیر سلیمانشاه و امیر مضراب جاکو و رستم طغای بوغا و سونجک بهادر و توکل برلاس با جمعی کثیر از امرا شجاعت اقتباس روی توجه بفتح بغداد آورند
و آن جماعت بموجب فرموده عمل نموده در طرف جبله دار السلام فرود آمدند و آغاز محاصره کردند فرج نامی از قوم جلایر که متصدی حکومت آن مملکت بود جمعی
کثیر از اتراک و اجلاف اعراب فراهم آورده در مقام دفع و منع سپاه نصرت شعار بثبات قدم نموده و از یاد بسته زبان تقریر این معنی
برگشاد که سلطان احمد با من قرار داده که اگر امیر تیمور گورکان بنفس خویش بدینجا آید شهر تسلیم نمائی و الا ابواب دار السلام بر روی بیگانگان مگشای و
امرا سخن فرج را عرضه داشت استادکان پایه سریر اعلی گرده در موصل قاصد باردوی کیهان پوی رسید و آنچه از فرج شنیده بود معروض گردانید
لاجرم پادشاه کواکب حشم عزم یورش بغداد جزم کرده فرمود تا از کشتی بر دجله جسری ببستند و بیک هفته تمام اردوی فلک احتشام از آب
گذشتند و از راه التون کوپرک بظاهر دار السلام خرامیده مقابل قریه العقاب نشیمن همای چتر فرقد فرسای گشت و قبه بارگاه از آشیانه طاوس
سدرة المنتهی درگذشت و در وقتی که شهباز زرین بال آفتاب سایه بر برج سرطان افکنده بود و از غایت حرارت هوا آب دجله چون ریگ
تفسان میجوشید مبارزان موکب همایون اطراف و جوانب شهر را فرو گرفتند و آغاز جنگ کردند و تفنگچیان آهنین چنگ بی لبث و درنگ بتیر
بکار خود آوردند و در اثنای اشتعال آتش محاربه و جدال ابطال جبال بمحاصره و قتال دو چوبه تیر از شست تقدیر گشاد یافته یکی بر مقتل خواجه عماد الدین
مسعود سمنانی خورد و دیگری مسکل خواجه را از پای در آورده و در آن ایام فرج شقاوت فرجام با جمعی از جاهلان نکبت انجام دست از جان شیرین شسته
فدائی وار میکوشیدند و بقدر مقدور در مقابله و مقاتله چون از مضور لوازم سعی و کوشش تقدیم میرسانیدند و چون فرج را بیقین معلوم بود که امیر تیمور
گورکان خود بظاهر بغداد در رسیده است شخصی که آنحضرت را میشناخت برسم رسالت ارسال داشت تا خبری بتحقیق آورد و آن قاصد ببارگاه
عالم پناه در آمده بی واسطه سخن فرج را بعرض رسانیده نوازش یافت و بازگردید و آنچه دیده و شنیده بود با فرج در میان نهاد و فرج از روی
عناد جاسوس را بکذب متهم داشته در مقام مقابله و مجادله ثبات قدم ورزید و چون مدت محاصره بچهل روز کشید در شهر بلا قحط و غلا شیوع
یافت مردم از فرج بلکه از شدت گرما کشته خود را از باروی انداختند و موکب همایون پیوسته بفتح فرج بغداد شدت میرسید و روز
یکشنبه بیست و هفتم ذیقعده که غیر روز بود که بغدادیان در حرارت آفتاب تاب ایستادن نیاورده بارو را خالی گذاشته بودند و خود بار بر چهره ...

چو بها تعبیه کرده بجای خود داشته بودند سپاه نصرت پناه یکبار روی بشهر آوردند و نردبانها بر دیوار بازنهادند و طناب بر کنگر باستوار کرده چون
مور و ملخ هجوم نمودند و پیش از همه کس شیخ نور الدین بتعجیل بالا رفته رایت نصرت آیت برافراخت و متعاقب دیگر امرا و بهادران برز بر برج برآمده
آواز نقاره و نفیر و افغان سورن و کرنای بیخ زمین چون آسمان برخواست از جای و لشکریان رخنه در دیوار انداخته از اطراف و جوانب
در بغداد در ریختند و صورت فزع اکبر مرور در دشت محشر مشاهده بغدادیان گشت و از هر طرف که عنان اندیشه بصوب فرار تافتند راه خلاص
نجات مسدود یافتند زیرا که جنود ظفر ورود تمامی مجال خروج و دخول را محفوظ و مضبوط ساخته بودند لاجرم نفره فهل الی خروج من سبیل از نهاد خلایق برآمد
و بسیاری از باد پیمایان خاکسار از بیم شعله تیغ آتشبار خود را در آب انداختند و از خوف اژدهای جان ستان گوشت بدن را طعمه نهنگان دجله ساختند
و فرج در آن شدت با دختر خود در کشتی نشسته بجانب بالای آب گریزان شد و سپاه نصرت پناه کنار آب رخنه بنوک پیکان آتشبار دمار از روزگارش
برآوردند تا که از روی اضطرار خود را در دجله افکند و شعله حیات آتش انطفا پذیرفت و چون جمعی از تفنگچیان لشکر نصرت نشان و بسیاری از اجناد در وقت
محاصره رخت هستی بباد فنا داده بودند قهرمان غضب بقتل عام بغداد و تقتیل تمامی مردم شهر فرمان فرمود و بر تیغ مطاع نفاذ یافت که هر نفر از ملازمان
بیاورد و سپاه کینه خواه سر رشته فرمان حضرت صاحبقران عالیجاه نهاده کمر اجتهاد بدست انقیاد در میان بستند و مضمون این مصراع از شاه
یک اشاره و از ما بسر دویدن عمل نموده پای اهتمام در طلب سرنهادند و تا اهل صغیر و کبیر و برنا و پیر را بیک نرخ میفروختند و در نایره غضب
مرد و زن و غنی و فقیر بی تفاوت میسوخت

بیت
بسوخت آتش عشق تو جمله تر و خشک
چنین بود چو درافتد بمرغزار آتش

از سادات و علما
و فضلا و صلحا هرکه توانست خود را بدرگاه خلایق پناه رسانیده سالم ماند و عاطفت پادشاهانه آن جماعت را بانواع ملبوس عنایت کرده جائی
رسانید و چون کار ساکنان دار السلام تمام از هم بگذشت عمارات و مساکن منهدم شده با خاک راه یکسان گشت کرده از رسم و خوانق که از حکم
مستثنی بودی در تخریب و انهدام آن سعی نمود و مضمون همایون و ان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیامة در شان بغداد بظهور وضوح انجامید و
دی بی نیازی بر آن دیار وزید و بمقتضای فحوای و یهلک الحرث والنسل بظهور رسانید و ذالک تقدیر العزیز العلیم هیچ چاره کار نیست جز تسلیم

ذکر مراجعت امیر تیمور گورکان از بغداد با آذربایجان و تقریر شمه از حال وزرا و نوئینان چون آب دجله از خون کشتگان
لباس سرشک غمزدگان رنگ ارغوان گرفت و هوای دار السلام بغداد از نتن جیفه مردگان مانند نکهت انفاس خشکان سمت تعفن پذیرفت امیر
تیمور گورکان در اوائل ذی حجه مذکوره رایت نهضت بجانب تبریز برافراخت و در اثنای راه بخشم مادهٔ فساد جمعی از کردان که راه میزدند حکم کرده
سی نفر از ایشان را بر درختهای بلوط مصلوب ساخت و بعد از طی منازل و قطع مراحل در یبلاق قراشهد نزول اجلال فرموده و در آن مقام سادات
عظام و علمای کرام و اشراف و اعیان تبریز که برسم استقبال آمده بودند شرف ملاقات حاصل نمودند و صاحبقران دوست نواز نسبت بالنفر
واجب التعظیم لوازم اعزاز و اکرام بتقدیم رسانیده بهره ور در پایه سریر سلطنت مصیر مجلسی عظیم منعقد میگشت و در آن محافل سخن از تحقیق مسایل دینی
و تفتیش دلایل یقینی میگذشت و از آنجا ماتجه رایت گیتی فروز پرتو وصول بر اوجان انداخته کوشک غازانی از فر نزول صاحبقرانی غیرت افضای
بروج آسمانی شد و چون چندی در آن مقام بعیش و نشاط اوقات بگذرانید عزم و سرور بر تبریز رخنه در دولتخانه فرود آمده آن و آن خواجه شرف
الدین علی سمنانی از هراة و خواجه سیف الدین تونی از سبزوار بدرگاه فلک اقتدار رسیدند و چون خواجه عماد الدین مسعود سمنانی در بغداد شهید
شده بود این هر دو خواجه بمنصب شرف گشتند و جمعی از نویسندگان چنانچه عادت ایشان است بوزیران نو نوشته بر امیر جلال الاسلام و دیگر وزرا عظام
تقریر کردند و جلال الاسلام و خواجه محمود شهاب و خواجه اسمعیل خوافی در قید و حبس افتادند و مبلغی کلی بر هر یک تحمیل شد محصلان جلال الاسلام
را بتعذیب و شکنجه نمودند که بی تحمل شده کاردی بر خود زد اما چون کاری نبود جراحان زخم او دوختند التیام پذیرفت و امیر تیمور فرمود که او
سردار لشکر بازنگ بوده و بکرد درهم او دخل نکنند و مهم خواجه محمود شهاب بعد از نقد و جنس که تسلیم نمود بر دو بیست اسپ ساقط القیمه قرار یافت
و خواجه اسمعیل خوافی دفتر نام و ناموس را بآب ندالت شست و شوی داده بهره فر بر در دو لتخانه می نشست و بدبوزه از مردم چیزی میطلبید و آنچه
از دوست و دشمن میگرفت از خرج محصلان هیچ محل نمی آمد و در آن اثنا صاحبقران کشورگشائی از تبریز عازم قراباغ شده در منزل قراتونه خواجه اسمعیل

گشت   **ذکر نهضت رایات نصرت آیات از نخجوان و قشلاق فرمودن در قراباغ و آمدن سلطان احمد ببغداد و فرار نمودن با دلی پر درد و داغ** امیر تیمور گورکان بعد از آنکه یکماه در حدود نخجوان کامیاب و کامران اوقات گذرانید و از جانب
گرجستان برادر ملک گرگین با پیشکش فراوان بدرگاه عالم پناه رسیده عزم قشلاق قراباغ فرموده از راه گنجه و بردع نهضت نمود و در تاریخ
گشته مانچه لوای جهانگشای سایه وصول بر آن دیار انداخته قبه بارگاه خسروی اقتدار و شاهزادگان کامکار باوج فلک دوار افراخته شد و در آن اثنا خبر
آمد که امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان از سرحد مغولستان برافقت امیر حاجی سیف الدین متوجه آستان اقبال آشیان بود
چون به نیشابور رسیده جناب امارت مآبی ودیعت حیات بمقتضی اجل سپرده و شاهزاده همت آئین او را تجهیز و تکفین کرده روی بمقصد آورد
حالا از ری در گذشته است و در اقامت منزل گزیده صاحبقران جمشید صفات از فوت امیر حاجی سیف الدین تأسف نموده از وصول میرزا محمد سلطان
شادمان گشته شاهزادگان و نوئینان را باستقبال آن درة برج دولت و اقبال مأمور گردانید و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در کنار آب
آق قویلوق شرف تلاقی دست داد و از جانبین بطریق نثار و پیشکش تقدیم رسید و باتفاق عازم پایه سریر خلافت مصیر شده چون میرزا محمد سلطان
بدیدار جد بزرگوار سرافراز گشت نه توزده ترکات لایقه و تنسوقات رایقه بگذرانید و صاحبقران دریا نوال آن قرة العین سلطنت را در آغوش
مهربانی کشیده جهت بسط بساط نشاط اشارت فرمود و چند روز بعیش و طرب بسر برده اصناف نوازش و انعام در باره میرزا محمد سلطان بجای آورده
نه تقوز اسپ نقره خنک مجموع مزین بزین زر بخشید و بعد از آن عزم شکار فرموده در اثنای افکندن آهو و نخچیر نظر مبارکش بر نهری خراب افتاد که از
آثار شهریاران کامکار یادگار مانده بود بنابران بر خاطر خطیرش خطور نمود که چنانچه آثار پادشاهان گذشته را مشاهده می کنیم باید که بعد از ما
نیز سلاطین آثار خیرات ما را ملاحظه فرمایند و از آب ارس نهری جاری فرمانداد و نوئینان زمین ابرار قسمت کرده بمدت یکماه جوی کنده شد که ده فرسخ
طول داشت و آن را بنهر بارلاس موسوم گردانید و چندین قریه و قصبات و باغات بآب آن جوی احداث یافت و در آن زمستان خبر رسید که سلطان
احمد جلایر نوبت دیگر بخیال جهانبانی از روم ببغداد آمده و همت بر زراعت و عمارت آن خطه گماشته بنابران صاحبقران کامکار چهار فوج از شاهزادگان
و نوئینان را نامزد دیار عرب فرمود و اشارت نمود که هر فوجی براهی توجه کنند و مواد انتعاش سلطان احمد را از آن ولایات منقطع گردانند و حسب الحکم
امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمانشاه و جهان ملک و پیر علی تاز از راه لرستان و خوزستان متوجه واسط گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه
بصوب بغداد روان شدند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین بروی بعضی دیگر از ولایات عراق عرب آوردند و امیر برندق
بن جهانشاه با فوجی از امرا جلادت پناه تاخت جزیره را پیش نهاد همت کرد اما امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه بیکناگاه ببغداد رسیده
سلطان احمد انقدر سراسیمه شد که مجال جامه پوشیدن نیافت و بتوی پیراهن خود را در کشتی انداخت و باتفاق پسر خود سلطان طاهر در آن طرف آب بر اسب
بادرفتار سوار گشته بطرف حله گریختند و امیر جهانشاه ایشان را تعاقب نمود و سلطان احمد جسر را ببرید و بجانب جزیره خالد و مالک بیرون رفت
و امیر جهانشاه عنان بازکشید و سایر شاهزادگان و امرا بهر جا رسیدند از مخالفان هر کس که یافتند بغارت بردند و سرکشان را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند
و آن زمستان در عراق عرب بپایان رسانیده در اول بهار در پل خاص که در دوازده فرسخی بغداد است بهم پیوستند و عازم اردوی همایون گشتند

ذکر شمه از جسارت ایلدرم بایزید و ایلچی فرستادن او نزد پادشاه صاحبقران در آن ایام که امیر تیمور گورکان در فتح بلاد
شام لوازم اهتمام بجای می آورد قیصر روم ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف لشکر بارزنجان کشیده آن بلده را مفتوح ساخت
و بشفاعت سلطان احمد از سر جرایم طهرتن گذشته بار دیگر حکومت ارزنجان بوی داد و زن و فرزند او را برسم نوا با خود برد و در آن وقت که امیر تیمور
گورکان از تبریز بنخجوان خرامید طهرتن بملازمت شتافته کیفیت حال عرضه کرد و بر زبان آورد که ظاهرا قیصر از این جسارت نادم و پشیمان گشته و داعیه
دارد که ایلچی فرستاده زبان اعتذار و استغفار بگشاید مع ذلک غایت حمیت خسروانه باعث توجه بجانب روم بوده و در مجالس گاهی باظهار ما فی
الضمیر زبان الهام بیان گشوده و خبر عزیمت آنحضرت در آن مرز و بوم شیوع یافته بعضی از ناصحان مشفق بعبارات موافق ایلدرم بایزید را بتمهید بساط مصالحه
ترغیب نمودند بنابران قیصر یکی از قضاة آن ولایت را با امیری جهت آن مهم ارسال داشت و ایشان در قراباغ اران بآستان صاحبقران کامران رسیده

رسیده نامه ایلدرم بایزید را که مضمون آن رعایت طریقه اطاعت مفهوم می گردید بعرض رسانیدند آنحضرت فرمود که چون قیصر همیشه با کفار فرنگ
جنگ میکند من نمی خواهم که بجانب او توجه نمایم زیرا که نمی خواهم که از مرور عساکر منصور دیار اسلام ویران شود و این معنی موجب شماتت اصحاب کفر و ظلام
گردد اما قرا یوسف که مشوش اوقات مسلمانانست از ضرب تیغ سپاه نصرت مآثر گریخته بآنجا التجا برده مناسب آنست که او را بکشند یا مقید بدینجانب
فرستند یا از قلمرو خود اخراج کنند تا بین الجانبین یگانگی بتبدیل یابد و در وقت توجه تبریز ... و ما بر وجنات احوال ... روم باید ایلچیان
قبول این سخنان زبان گشاده صاحبقران کامکار بعزم شکار سوار شده بعد از فراغ از آن مهم ایشان را خلعت و کلاه و کمر بخشیده اجازت مراجعت
داده فرمود که من بر علانیه میگویم که درین زمستان هم اینجا قشلاق میکنیم و اول بهار بجد در روم میشتابم اگر بگذریم قیصر بجای آرد و هو المراد و الا حیث
ببینیم تا آسمان چه کار کردن آرد و چه حکم کند و صاحبقران بایزید عیار گم رسالت مصحوب ایلچیان گردانید تا بعرض ایلدرم بایزید رسانند که اگر چه میم
طلب جنگ اتفاق داری چنان باید که مهم قرا یوسف را چنانچه گفتیم بتفصیل رسانی و یکی از خواص خود بدینجانب فرستی تا قواعد عهد و پیمان تاکید یابد و شرر دودمان
مخالفت و عناد بر صفحات احوال بلاد و عباد نتابد و التوفیق من الله المجید و منه الاعانة و التائید

گفتار در بیان توجه صاحبقران عالی گهر بجانب ممالک قیصر

سلاطین سایه پرور و کارزند   که دشوار جهان آسان شمارند
بود احوال ایشان نوع دیگر   نباشد کارشان جز فتح کشور
مخالف گر بود چون کوه خارا   نگردد در دل ایشان مدارا
بسان کوهکن سوزش شتابند   رسیدان وارش گردن بتابند
بدام اهتمام و تیر تدبیر   کنندش صید چون آهو و نخچیر

نظیر این تقریر و شبیه این تحریر حال صاحبقران کشورگیر است که با وجود انواع انتفاع شفقت آثار
و تکرار معابد و پیکار که در آن چند سال متعاقب متواتر عساکر نصرت مآثر را پیش آمده بود اصلا از وفور استعداد و کثرت جنود ایلدرم بایزید نیندیشید و بخلاف قضا
رای امرا عنان توکل بر تائید ملک ملک بخش عظم سلطانه کرده متوجه مملکت روم گردید و چنانچه تفصیل آن از مساعدت وقت ... لوای
اقتدار در آن دیار برافراخت و قیصر را شکست داده اسیر و دستگیر ساخت تبیین این مقال و توضیح این احوال آنکه چون زمستان سپری شد و نائره برف
بپایان رسید و انجماد از جمیعت عالم زایل شده آثار اقتدار سلطان بهار ظاهر گردید صاحبقران کامکار را خیال توجه بجانب روم بر خاطر خطیر خطور نمود
و در بعضی از مجالس شمه از این معنی اظهار فرمود امرای کبار بحسب باطن بدین عزیمت انکار کرده با هم گفتند که روم مملکتی است در غایت وسعت و ایلدرم
بایزید با جنود آسوده مستعد رزم و محاربت و ما مدت سه سالست که یورش میکنیم و پای در میدان قتال نهاده دشمن میکشیم الصلاح آنست که شمه
از این معنی بعرض رسانیم و حضرت صاحبقران را از این داعیه بگردانیم آنگاه باتفاق شمس الدین المالیغی را که بواسطه کمالات و بحذاقت در مجلس صاحبقرانی پایه
سخن داشت بر آن آوردند که هنگام مجال سخن عرض نماید که امرا در باب عزیمت روم تأمل دارند و منجمان نیز این یورش را مکروه میشمارند و چون شمس الدین این
سخن بمسامع جاه و جلال رسانید صاحبقران ... از وی پرسید که تو سخن اهل نجوم را از کجا میگویی شمس الدین از جواب عاجز شد و امیر جلال
الاسلام جرات کرده فی الحال زانو زده معروض داشت که ما این یورش را بخلاف رای امرا و اصحاب تنجیم اختیار می کنیم و بعنایت الهی
و قوت دولت پادشاهی امیدواریم که فتح روم میسر گردد و قیصر اسیر و دستگیر شود و صاحبقران جهت رفع دغدغه خاطر انور در ساعت مولانا شهاب
الدین عبدالله لسان را که مقتدای افاضل حکمای دوران بود طلب فرمود و بمبالغه تمام از اقتضای اوضاع کواکب استفسار نمود جناب مولوی
جواب داد که بنده تقویم امسال را نوشته ام و شرایط احتیاط مرعی داشته طالع دولت روز افزون در غایت قوتست و اختر شوکت دشمن در
نهایت ضعف و چون در آن اوان ذوذوابه در برج حمل ظاهر شده بود و چنانچه در آخر روز وقت غروب شفق از جانب مغرب مینمود و بعد از چند روز
هنگام صبح از طرف مشرق طلوع مینمود و مولانا عبدالله کتابی از مؤلفات محیی الدین مغربی بمجلس همایون آورده نقلی ظاهر ساخت که ظهور ذوذوابه
در برج حمل دلیلست بر آنکه لشکری از جانب مشرق آمده بر بلاد روم استیلا یابد و حاکم روم گرفتار گردد لاجرم خاطر اشرف اطمینان تمام یافت
و در روز پنجشنبه نهم ماه شعبان موافق اول نوروز جلالی رایات اقبال از قراباغ اران متوجه بیابان شنکور گشت بیت میان بست ترکش ...
نجوم   بجوش زیروی و تاراج روم   بجنبید و در جنبش آمد جهان   فلک سای پر کلاه مهان   و چون حوالی منکول از قرتول همایون ...
روضه رضوان شد بعرض رسید که درین حدود حصاری بسته موسوم بترتوم و قرب دویست نفر از گرجیان بی ایمان در آن توطن دارند فرمان واجب الاذعان

...ظفر آثار فی الحال روی بتسخیر حصار آوردند و مدت پنجروز بمحاصره و محاربه پرداختند روز ششم فتح تیسیر پذیرفت و مشرکان از ضرب ... بان بآتش دوزخ پیوسته قلعه با خاک راه یکسان گشت بعد از آن حاکم ترتوم پناه بدرگاه عالمپناه آورد و عفو پادشاهانه او را امان ... صاحبقران کشورستان از آنجا باونیک رفته خواتین و آغایان و شاهزادگان نجو و سال را بجانب سلطانیه باز گردانید و از او نیک ... صحرای اندروم مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت شاهزادگان و نوئینان که بعراق عرب شتافته بودند در آن یورت ... صاحبقران کشورستان همت بر تسخیر قلعه کماخ انداخت و آن قلعه ایست در هشت فرسخی ارزنجان و از غایت رفعت و متانت ... امیرزاده محمد سلطان متکفل فتح آن حصار شده با طایفه از امرا و بهادران و فوجی از سپاه ظفر نشان بدانجانب ... محاصره دوازده روز امتداد یافته آخر الامر شیران بیشه پیکار چون کبک کوهسار بر آن حصار استوار بالا دویدند و آن حصن حصین را ... خبر فتح بصاحبقران عالی گهر فرستادند و آنحضرت پای مبارک در رکاب آورده بدان جانب ... و آن قلعه را بنظر اعتبار ...

[illegible]

[illegible]

برشاه‌زاده حمله کرده و او را بپایان دوانده خود بر آن بلندی بایستاد و لشکر روم را بجهت احتیاط در آورده بیشتر ایشان را عاجز و پریشان یافت و
جرئت بر قیصر مستولی شده بار دیگر سوار و پیاده بسیار بوی پیوستند و امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را بر آن بلندی دیده باتفاق میرزا شاهرخ و امیر
زاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه بدان جانب تاخت و چریک منصور آن پشته را احاطه نموده قیصر تا آخر روز پای جلادت و ثبات افشرده و بهنگام
که وقت زوال آفتاب اقبالش بود از مقاومت و مقاتله عاجز گشته ترک ستیز گفت و راه گریز پیش گرفت و چون سیل عرم از آن بالا روی بنشیب آورد
سپاه منصور کوچه داده دست به تیر و کمان بردند و شبیه خانه کردند جنت شتاب شتاب پیکان الماس گون بدو یار ساختند سیلاب خون و جعفر
بسان باد صرصر از آن دره‌های خونخوار گذشت بس عجب هر چه تمامتر مسافتی پیمود و سلطان محمود خان باقوجی از نهاد در آن بیکاری ایلدرم
بایزید اسب برانگیخته بوی رسید و او را گرفته در وقت عشا بدرگاه مظفر لوا آورد و جنبه رسانیدش هر گریبانی همان بدرگاه صاحبقران زمان
در ظفرنامه و مطلع السعدین مسطور است که چون صاحبقران منصور شنود که قیصر را دست بسته بسته بتنبیه حاضر گردانیده‌اند فرمود تا دست او را گشا
به تعظیم هر چه تمامتر در آوردند و در مقامی لایق فشاندند تا حضرت محذومی مرحومی ابوی در روضة الصفا از والد بزرگوار خویش سید خاوندشاه نقل
نقل نموده‌اند که سیدی احمد ترخان که در آن شب یکی از حاضران مجلس صاحبقران بود گفت ایلدرم بایزید را دست بسته ببارگاه خجسته در آوردند
و آنحضرت نخست قیصر را امتحان و ترهیب گفت آنگاه فرمود تا دست او را گشاده بنشاندند و باتفاق محمود خان امیر تیمور گورکان چندان حمل زبان
عتاب از روی رفق قیصر را گفت هر چند ظهور خیر و شر منوط و متعلق باراده قادر مختار و خالق جبار است اما در عالم اسباب موجب این همه محنت که
بتو رسیده تو خود کرده زیرا که در قبول هر نیابتی که از تو التماس کردیم اگر مضایقه نمی‌نمودی بین الجانبین طریق موافقت مرعی میبود و بواسطه جمهور لشکر
منصور گرد ملال بر ساحت احوال سپاهی و رعیت این دیار نمی‌نشست و مع ذلک همگنان را معلوم است که اگر قضیه برعکس واقع میشد و ترا ظفر
و نصرت دست میداد آثار سخط و غضب تو چه امور نا ملایم در باره من و شیعیان بوقوع می‌انجامید اکنون بشکرانه این فتح و فیروزی در حق تو
و اولاد تو جز نیکویی نخواهم اندیشید هیچ باک مدار و خاطر بجا دار ایلدرم بایزید بجرایم خویش معترف شده زبان بدعا و ثنا برگشاد و امیر
تیمور گورکان مراسم خسروانه شاملحال قیصر گردانیده خلعتی پادشاهانه در قامت قابلیتش پوشانیده و بوعده‌های جمیل دل پریشانش را جمع ساخت ایلدرم
بایزید چون آن عواطف و اشفاق مشاهده فرمود معروض داشت که فرزندانم مصطفی و موسی در معرکه با من بودند امیدوارم که ملازمان درگاه بتفحص حال
ایشان مشغولی فرمایند و هر کدام را که زنده یابند بمن رسانند و در ساعت تواچیان بفرمان حضرت صاحبقران باطراف و جوانب تاختند و بعد از
چند روز موسی را پیدا کرده بآستان اقبال آشیان آوردند و بمکارم اخلاق صاحبقرانی قیصرزاده را نیز خلعت فاخر پوشانیده نزد پدر فرستادند و در
ایام نزدیک ببارگاه فلک اشتباه خرگاهی متکلف جهت قیصر برافراشته بودند و حسن بیک برلاس را بایزید چهار بهمخفظش قیام مینمودند تا

ذکر شمه از احوال ممالک روم و انتقال قیصر و امیرزاده محمد سلطان بجوار مغفرت حی قیوم چون امیر تیمور گورکان از

هجوم سپاه روم فراغت یافت قرین فتح و نصرت در مرغزار انگوریه نزول اجلال فرمود و یعقوب کوتوال کلید قلعه انگوریه باستانه علیه آورده مال
از آن بلده بمحصول پیوست و بعد از آن ایام فرمان همایون نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده ابابکر و امیر نور الدین و امیر سونجک بیرسا
گرد از زمان تحکم و محاصره بوده و برده‌اند و امیر شیخ نور الدین اموال و خزاین ایلدرم بایزید را ضبط کرده و امیرزاده محمد سلطان با سایر همراهان
کنار آب اسرنقه تاخت کنند و ایضا حکم شد که سلطان محمود خان و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه و رستم طغای بوغا و
سید خواجه و پیر علی سلدوز حسب الحکم عازم قونیه و آن شهر و فراحصار و علائیه و عدالیه کردند و این هر دو طایفه متوجه مقصد گشته بهر جا رسیدند کمال قتل
ظاهر گردانیدند و امیرزاده محمد سلطان تا کنار آب اسرنقه تاخت کرده پسر کلانتر قیصر اسلمان چلبی را که با کار کشته بود و غلبه از کر محکیان فراهم
بگریزانید تا از آب بغاز گذشته با سرنقه رفت و کوچ بسیر شده بدست افتاد و امیرزاده محمد سلطان مظفر و منصور با غنایم نامحصور مراجعت نمود
و در مرغزار نیکی شهر قرار گرفت و در آن اوان زن و دو دختر قیصر و دختر سلطان احمد جلایر که در نیکی شهر پنهان شده بودند بدست عساکر امیر شیخ نور
الدین افتادند و سلطان احمد چنانچه سابقا مسطور گشت از بغداد بروم رفته بود و قرا یوسف نیز در وقت طلوع ماهچه الویه علیه بر افق قیصریه

از برسا بطرف حلب شتافته بود و الغصه چون امیر شیخ نور الدین از ضبط اموال برسا و غارت و تاراج آن بلده فراغت یافت خزاین ایلدرم بایزید با
منکوحه او و متعینه جنت برلاس فرنکی و دخترش را بدرگاه همایون برده و حسب الحکم نزد قیصر فرستاده و در خلال آن احوال سلطان محمود خان در کنجیک برنغ وفات
یافت و امیر تیمور از شنیدن ماجرا مصیبت زبان بکلمه استرجاع بگشاد و از برای ترویح روح او خیرات و صدقات بفقرا و مساکین داده و فرمان
فرمای بلاد و عباد از نواحی انگوریه کوچ فرمود و مجرای سوری حصار را از نزول همایون غیرت افزای حلقه فیروزه کار گردون ساخت و در آن ایام
امیرزاده خلیل سلطان و امیر برندق و دولت تیمور را بسرحد ترکستان ارسال داشت و چون امیر اقبو خادر بهرات وفات یافته امیر مضراب حاکم
بجای او روان فرمود انگاه ماهچه رایت آفتاب عقیده از سوری حصار در سیر آمده پرتو وصول بر کوتاهیه انداخت و بنا بر آنکه آن بلده ملطفت
هوا و عذوبت آب موصوف بود مدتی بکام مضرب سرادقات عزت گشت بعد از آن امیر تیمور گورکان عزم تنقور لنغ فرموده از کوتاهیه نهضت
و چون بحوالی التون تاش رسید روزی بزم عیش و مجلس عشرت در غایت آراستگی مرتب گردانیده و ایلدرم بایزید را منظور نظر مکرمت ساخته بدان
صحبت جنت صفت طلبید و چون دوری چند گذشت و دماغ حضرت صاحبقرانی از نشاء ارغوانی گرم گشت صنایف الطاف در باره قیصر اظهار فرمود
از آنجمله یکی تفویض سلطنت مملکت روم بود و بعد از آنکه خاطر خطیر خسرو جهان گیر از تمهید بزم عیش باز پرداخت بار دیگر پرتو اهتمام بر سر انجام مهام جهان بیان
انداخت و مولانا بدر الدین احمد و الدیخ شمس الدین محمد جزری را برسم رسالت بجانب مصر فرستاد و بملک فرج پیغام داد که میباید خطبه و سکه در آن
دیار بنام و القاب همایون ما آرایش یابد و اطلمش را از قید نجات داده بدین جانب فرستاد و الا بهمای لوای کشورگشا بعد از مراجعت از ولایت روم
متوجه آن مرز و بوم خواهد بود و متعاقب آن کمال ایلچی انگور حاکم قسطنطنیه که اکنون باستنبول اشتهار یافته بدرگاه عالم پناه رسید و اشرفی بیشمار و تحف
بسیار بگذرانیده خبر اطاعت فرستنده خود بعرض رسانیده و صاحبقران منصور او را خلعت عفو پوشانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت
و چون موکب همایون در تنقور لنغ نزول اجلال فرمود شیخ رمضان که در زمان ایلدرم بایزید منصب ارجمند قضا را با شغل خطیر وزارت جمع کرده بود از
پیش پسر او مسلمان چلبی برسم رسالت آمده تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش نموده گفت اگر لطف پادشاهانه رقم عفو بر صحیفه جرایم قیصرزاده
کشد قدم از سر ساخته بخدمت شتابد امیر تیمور شیخ رمضان را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده گفت مسلمان را بگوی که آنچه در پرده غیب مستور بود بظهور آمد
مضی ما مضی چو گفته‌اند بزرگان که از گذشته نگویند بیدغدغه باینجانب میباید آمد تا غبار مخالفت از آئینه موافقت ستمکار بجلا پذیرد و شیخ رمضان
با انعام کلاه و کمر و اسب و زر محظوظ و بهره ور گشته رخصت معاودت یافت و چون حریف خزیف آغاز دم سردی کرد لشکر برد دست برد
بغارت باغ و بستان برآورد و صاحبقران کامران تعیین یورت قشلاق اشتغال فرموده قاصدی نزد امیرزاده محمد سلطان فرستاد که رایت ظفر آیات
بجانب دست راست برافرازد و هر کس بر خلاف داشته باشد از عیبا درانداز دو در شهر مغنی سیاه قشلاق کنند و شاهزاده حسب الحکم نموده بان طرف رفت
و یورت قشلاق میرزا شاهرخ که در جوار نغار بود و ولایت کرمیان ملی مقرر شد و ماهچه اعلام نصرت انجام از تنقور لنغ در حرکت آمده و بعد از قطع منازل
شهر تیره را که از مشاهیر بلاد روم است مانند حلقه گردون روشن ساخت و مدتی آن مقام محل نصب خیام عساکر نصرت انجام شد و سلطان عیسی
حاکم ماردین که از کرده پشیمان گشته بود در آن منزل بپای اعتذار بآستان سپهر اقتدار آمد و میرزا شاهرخ متقبل شفاعت و متعهد عنایت شد
او را در لباس گناهکاران سر برهنه بپای تخت صاحبقرانی آورد و التماس عفو کرده امیر تیمور گورکان ملتمس شاهزاده را مبذول داشته جناح مرحمت
بر سر حاکم ماردین بگسترد و قامت قابلیتش را بخلعت خاص بیاراست و تاج و کمر انعام نمود و دختر او را نامزد امیرزاده ابابکر فرمود و در آن زمان
که داخل شهور سنه خمس و ثمانمائه بود و مسامع علیه پیوست که در کنار دریا حصنی است بغایت حصین و سه طرف آن به آب دریا اتصال دارد و یکجانب
بخشکی و جمعی کثیر از کفار فرنک آنجا میباشند و آن قلعه را ازمیر میخوانند و از مواضع معتبر که میدانند و بمسافت یک اسپ تاختن از آن حصار دو قلعه
دیگر است بر سر کوهی و مسکن مسلمانان است و آن را نیز ازمیر میخوانند و میان اهالی ازمیر مسلمانان و کبران دایم نیران قتال اشتعال دارد و بنا بر آنکه
فرنگیان را بنگاه داشتن ازمیر کبران اهتمام بسیار است تا غایت بحکم سلاطین اسلام بر آن قلعه دست نیافته است و چون پرتو شعور صاحبقران گیتی
منصور بچگونگی حالات آن قلعه افتاد عرق عصبیت در حرکت آمده بدان جانب شتافت و در عرض دو هفته ازمیر کبران را مسخر ساخته کفار را بدار البوار فرستاد و حصار

بازچون هموار گردد و غایت استواری پذیرد و ایام محاصره آن ازین قطعه که در حفره مسطور است بوضوح پیوندد قطعه ازمیر خراب گشت از میر تیمور موید جهانگیر
و قلعه که هیچ شاه نگشاد برلشکر ایشان گشت تسخیر در جنگ که هفت سال قیصر [illegible] تغییر بگرفتش و کندش ز بنیاد زین شد بعد
یافت تغییر امنیت کمال کامکاری بازوی قوی و حسن تدبیر و چون صاحبقران کشورگیر از مهم ازمیر کران با زپرداخت تقویت متوطنان ازمیر مسلمانان
پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و ایشان را اسلحه بسیار و آلات و ادوات بیشمار بخشید تا اگر کفار فرنگ بعزم جنگ متوجه ایشان گردند در مقام
مقابله و معامله توانند آمد و در اثنای [illegible] بحالات شیخ رمضان کرت دیگر از نزد سلمان چلبی بدرگاه فلک اشتباه آمده پیشکش بسیار از اسپان راهوار
و جانوران شکاری و اقمشه نفیسه و نقود نامعدود همراه آورد و بوسیله امرای عظام شرف بساط بوسی صاحبقران گردون غلام دریافته کیفیت اخلاص
و دولتخواهی سلمان را بشرف عرض رسانید و منظور نظر عنایت و رعایت گشته فرمان همایون نفاذ یافت که حکومت تمام ولایت [illegible] و توابع
و مضافات مخصوص بقیصرزاده باشد و درین باب یرلیغ جهان مطاع بالتمغا همایون رسید و شیخ رمضان بانعام خلعت فاخره و اسپ مکمل بزین زر
سرافراز شده رخصت انصراف ارزانی یافت و هم در آن ایام از پیش پسر دیگر قیصر عیسی چلبی رسولی قطب الدین نام بپابوس صاحبقران آفتاب احتشام رسید
و او نیز نوازش یافته باز گردید آنگاه رایت ظفر پناه از ازمیر مراجعت کرده سایه التفات بر تسخیر حصار [illegible] انداخت و در اثنای جنگ و جدال تیری
بسینه امیر جلال الاسلام رسید و شهید گردید و بعد از آن حصار مسخر گشته تمامی مردان آنجا بقتل رسانیدند و عیال و اطفال در اسیری افتادند و الغ
یرلق با خاک یکسان شد بعد از آن [illegible] بیمن توجه صاحبقران ظفر قرین مفتوح گشته سایر قلاع آن حدود گرفت و در آن اثنا از پیش امیرزاده محمد سلطان
پسر شیر بخدمت صاحبقران ستوده مآثر رسیده عرض کرد که شاهزاده را عارضه قوی طاری شده است و ازین جهت [illegible] راه یافته
برجناح استعجال بازروی امیرزاده محمد سلطان فرستاد و کسی را نشسته نفرستد تا کیفیت حال بحقایقی باز نماید و موکب جهان گشای [illegible] بطرف
آق شهر در حرکت آمده در خلال این احوال قیصر سعید ایلدرم بایزید در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه در آن شهر بمرض خناق و ضیق النفس
گذشت و امیر تیمور گورکان در اثنای راه این خبر شنیده بغایت محزون و متألم شد و مقارن آن حال خواجه از پیش امیرزاده محمد سلطان آمده تقریر کرد
که مولانا فرج طبیب شاهزاده را مسهلی داد و مفید نیفتاد بلکه مدد علت شده مرض بصریح انجامید ملال خاطر همایون [illegible]
خواجه زاده را باز گردانید که تا رسیدن موکب فرخنده بدان جانب خبری دیگر بیاورد و نعش قیصر تا آق شهر شتافته از غایت عاطفت بازماندگان
ایلدرم بایزید را دلجوئی نموده جامها پوشانید و موسی چلبی را بخلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بند و بار طلا اختصاص داده و یکصد سر
اسپ با [illegible] و یرلیغ موشح بالتمغای همایون کرامت نموده فرمان فرمود که نعش قیصر را [illegible] که در آق شهر بامانت گذاشته بودند بآئین سلاطین
ببرسا برده در عمارتی که خاص از برای این معنی ترتیب داده بود دفن کنند و چلبی بموجب فرموده تقدیم رسانید و امیر تیمور گورکان آغرق را در آق شهر گذاشته
برجناح سرعت سوار و روی بدروی امیرزاده محمد سلطان آورد و بعد از وصول بمعسکر شاهزاده را چنان ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت و ازین
جهت ملالی عظیم بر خاطر خطیر صاحبقرانی مستولی شده همان روز بیمار را در محفه خوابانیده کوچ فرمود و چون سه مرحله از قراحصار گذشته فرود آمد در هژدهم
شعبان سنه خمس و ثمانمائه مرغ روح امیرزاده محمد سلطان از قفس قالب بجانب عالم آخرت پرواز نمود و از وقوع این حادثه [illegible] صاحبقران سعادت [illegible]
اصطبار از دست داد و [illegible] از [illegible] دیده فرو پاشید و فریاد و فغان امیر و وزیر و صغیر و کبیر بایوان کیوان رسید و [illegible] سران ملک پیراهن
دریدند دم و یال ستوران را بریدند و آخر الامر بقضا رضا داده بتجهیز و تکفین شاهزاده مغفرت قرین مشغول گشتند و جسدش را در تابوتی نهاده
و تابوت را در محفه تعبیه کرده حکم شد که امیر الیاس خواجه با دویست سوار از اعیان دولت آن گوهر نفیس را بسلطانیه برد و در مزار بزرگوار قیدار
پیغمبر علیه السلام بخاک سپارد و مدت عمر امیرزاده محمد سلطان بیست و نه سال بود و یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه این رباعی نظم فرموده

بگذشت هژدهم زماه شعبان سلطان جهانیان محمد سلطان
چون نور قمر [illegible] تاریخ وفات کرد [illegible] عیان

ذکر رسیدن ایلچیان مصر باستان اقبال آشیان امیر تیمور گورکان و بیان مراجعت رایت نصرت نشان بصوب عراق و آذربایجان

چون مولانا بدرالدین [illegible] بمصر فرستاده [illegible] امیر تیمور گورکان بمصر رسیدند و سلطان فرج که ملک ناصر لقب یافته بود

یافته بود بر فتح روم و اسیری قیصر وقوف یافته یقین دانست که در مخالفت صاحبقران و از حشمت مصر فایده ندارد و بنابر آن ایلچیان را باصناف الطاف نوازش
کرده باطلاق تلمش فرمان داد و بلکه او را بیارگاه خود طلبیده و مراسم تعظیم تقدیم رسانید و از تقصیرات سابقه عذرخواهی نمود و در تمامی بلاد مصر و
شام خطبه و سکه باسم صاحبقران کرده در مقام [illegible] تلمش را با دو کس از اعیان ملازمان خویش احمد و اقتمر بجانب [illegible] مقام روان ساخت
و برسم پیشکش اموال وافر و نقود نامعدود و جواهر و خوب و اقمشه فاخره و شترهای مصری و اسپان تازی ارسال داشت و قبول نمود که بعد ازین باج و
خراج بخزانه عامره رساند و تلمش با همراهان در نواحی آق شهر بخدمت صاحبقران نصرت قرین رسیده زمین عبودیت بلب ادب بوسیدند و بر [illegible]
سلطان مصر را که [illegible] کیفیت اطاعت او را بعرض رسانیده آنحضرت اظهار عواطف و اشفاق نموده فرمود که چون ملک ناصر در صغر سن از تجربه
بی بهره گشته رعایت حال او بر ذمت همت پادشاهانه واجب میدانیم هرگاه چون بر جاده اخلاص ثابت قدم باشد ملتمسات او را بعز قبول رسانیده
چنان خواهیم کرد که بعز اقبال در مملکت خویش سلطنت نماید و بخدمت حرمین الشریفین زادهما الله شرفا و تعظیما و تکریما اقدام فرماید و احمد و اقتمر را بانعام
خلعت و زر و کلاه و کمر اختصاص داده مصحوب ایشان جهت ملک فرج تاج زرنگار و کمر مرصع فرستاد و چون از آن امر فراغت یافت عزم مراجعت از ملک روم
جزم فرموده خاطر انور بر کوچانیدن قوم قراتاتار قرار گرفته [illegible] بجانب یورتهای ایشان که در صحرای [illegible] قیصریه بود حرکت نموده
قراتاتار قومی اند از اتراک که هلاکو خان ایشان را از مغولستان با ایران آورده بود و جهت ضبط سرحد ممالک روم فرستاده و آن قبیله سی چهل هزار
خانه وار بودند و مواشی و مراعی و اغنام و اموال بسیار داشتند القصه چون ماهچه رایت همایون پرتو وصول بر حدود و منازل قراتاتار انداخت دو
کس از کلانتران ایشان اخی ترک و مروت بملازمت شتافته بخلعت طلادوز و کمر زرنگار سرافراز شدند و برفتن ماوراء النهر مامور گشته طوعا
و کرها زبان بقبول کشودند و امیر تیمور گورکان فرمان داد که ایشان گرین گرین و جوق جوق ساخته بر امرا و تومان تقسیم نمودند و با تمامی گله و رمه کوچانیده
روان شدند و یرلیغ مطاع نفاذ یافت که هیچکس از ایشان گوسفند و چارپای نخرد تا سبکبار شوند و خیال فرار نکنند آنگاه عنان ظفر قرین صاحبقران گیتی
ستان بجانب عراق و آذربایجان انعطاف یافت و مثال لازم الامتثال بسلطانیه ارسال یافت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و چلپان
ملک آغا و خانزاده که والده شاهزاده سعید محمد سلطان بود با سایر آغایان و شاهزادگان صغار تا مدد و قلعه اونیک جهت همایون فال استقبال
نمایند و چون رایات ظفر آیات بسعادت و اقبال از سیواس بگذشت مراحم خسروانه امیر قرا عثمان را بصنوف نوازش سرافراز گردانیده رخصت
فرمود که بولایت خود رود و [illegible] موافقت نموده در مرغزار ارزنجان امیر طهرتن لوازم خدمتگاری تقدیم رسانید و پیشکش کشید و یکدو
منزل دیگر همراهی کرده بازگشت و در اندرون روم دری سپهر سلطنت و کامکاری امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر
و امیرزاده سعد وقاص برسیدند و صاحبقران ایشان را در آغوش مهربانی کشیده از دیدن امیرزاده محمد جهانگیر و برادرش جراحت واقعه جانسوز
امیرزاده محمد سلطان تازه شد و قطرات عبرات بر رخسار فایض الانوار صاحبقران گیتی ستان گردید و حضرات عالیات در اونیک بموکب همایون پیوسته
آن واقعه هایله بوالده شاهزاده مرحوم خانزاده شنوانیدند و ستر علیا مانند ماهی در شبکه مضطرب گشته بر وجهی تضرع و زاری و گریه و بیقراری نمود
که فلک زنگاری اگر توانستی بر درد دلش اشک گلگون می افشاند و تمام آغایان لباس سوگواری پوشیده بموافقت خانزاده بر پلاس ماتم نشستند
و تعزیتی در غایت عظمت داشته وجهت ترویح روح شاهزاده سعید بختمات کلام ملک علام و اطعام ضعفا و ایتام قیام و اقدام نمودند بعد از
آن فرمان عالیشان نفاذ یافته و مردم از شعار ماتم بیرون آمدند و عواطف خسروانه همه را باعزاز و اکرام خلعت و انعام بنواخت وجهت اعزاز نمود و عزم
کرجستان را پیش نهاد همت ساخت **ذکر نهضت رایت نصرت نشان بصوب ولایت کرجستان و تفویض
ایالت بعضی از ممالک بشاهزادگان عالی مکان** چون ماهچه لوای کشورگشای از ممالک روم بازگشته پرتو وصول بر حدود
کرجستان انداخت و ملک کرکین باقدام اخلاص و عبودیت موکب همایون را استقبال ننمود [illegible] دین و غیرت پادشاهانه باعث آن شد که امیر
تیمور گورکان بار دیگر عزم کرجستان جزم کرده بطرف [illegible] روان گشت و در آن نواحی [illegible] با تبرکات لایقه بدرگاه عالم پناه رسید و سعادت
او کوستندیل برادر ملک کرکین نیز بساحت بهشت نشان دولت آشیان را مقبل و مشمول گردانیده و همچنین در هر منزل سروران و حکام بخدمت شتافته

حصول

و پیشکش گذرانیده بمواهب خسروانه اختصاص یافتند و چون حوالی منکول محل نزول همایون گشت نظر رحمت صاحبقرانی بر حال میرزاده پیر محمد عمر شیخ افتاد
بار دیگر حکومت شیراز بنابر مکرمت و اختصاص پذیرفت و امیرزاده پیر محمد متوجه فارس شده برادرش میرزا رستم در ییلاق قصر زرد انجیر نشسته عازم اردوی
همایون گردید و در منزل خانسار از اعمال جرباذقان فرمان واجب الاذعان بمیرزا رستم رسید که حکومت اصفهان را بتو عنایت فرمودیم آغروق را
بدان بلده فرست و خود بورد [illegible] از میان [illegible] را بکمال عمارت بازآورد و بعد از مرحله میرزا پیر محمد و میرزا رستم با یکدیگر ملاقات کرده هر یک
روی بالکاء خود آوردند و امیر تیمور گورکان بعد از آنکه در منزل قارص نزول اجلال فرمود رای عالم آرای متوجه تعمیر دار السلام بغداد گشته ایالت
ولایت عراق عرب تا واسط و بصره و کردستان و ماردین و سایر قلاع الجند و با میرزاده ابابکر عنایت کرد و فرمود که شاهزاده نخست بدیار
بکر شتابد و معاندان آنجائی را بتیغ سیاست نیست گرداند و در فصل پاییز بعراق عرب رود و شر قرایوسف که در آن وقت بر آن دیار مستولی بود دفع
ساخته در عمارت دار السلام بغداد مساعی جمیله مبذول دارد و در شرح استیلاء قرایوسف بر عراق عرب آنست که چون او در بر ساختن وصول موکب صاحب
قرانی بعد تقریر استماع نمود بنا بر آن [illegible] بهیچ تدبیر [illegible] راه یافته بطرف عراق عرب شتافت و احشام ترکمه را جمع آورده در صحرای [illegible] نشست و سلطان
احمد که در آن اوان باز ببغداد آمده بود بجهت جنگ پیش پسر خود سلطان طاهر رفت و آن [illegible] که جمیع الملک سلطان طاهر بود بگرفت و بدین جهة
پسر از پدر متوهم شده باتفاق امراء اعظام محمد بیگ و امیر علی قلندر و میکاییل و فرخ شاه که ایشان نیز از سلطان احمد خوف داشتند یاغی گشت
و شب از آب بگذشت و روز دیگر سلطان احمد جسر بریده در آن طرف آب در برابر پسر منزل گزید و کس نزد قرایوسف ارسال داشته او را بمدد طلبید
و قرایوسف بدو پیوسته باتفاق از آب عبور نمودند و با سلطان طاهر حرب کردند و او را شکست دادند و سلطان طاهر در وقت فرار خواست
که اسب از جوی بجهاند با جبه و اسلحه در آب افتاده بقعر [illegible] فرو رفت بعد از آن سلطان احمد از صولت قرایوسف اندیشناک شده از وی
مفارقت کرده ببغداد رفت و قرایوسف متعاقب لشکر بدار السلام کشیده آن بلده را مسخر گردانید و سلطان احمد در گوشه خزیده شخصی
حسن نام او را بدید و در شب او را بدوش گرفته قریب پنج فرسخ ببرد و آنگاه بحلّه رسیدند و گاوی گرفته سلطان احمد بر آن گاو سوار گشته بتکریت رفت و
سارقی همراه او بود [illegible] که در آنجا بود چهل سر اسب و نقد و اسلحه آنچه توانست پیشکش کرد و سلطان احمد مطلوبی چند بهم کشیده از آنجا بطرف شام
خرامید و عراق عرب روزی چند در تصرف قرایوسف ماند القصه چون میرزاده ابابکر بحله رسید و امیرزاده رستم از نورجرد بموجب فرمان واجب
الاذعان بدو پیوست و شاهزادگان در قول ترتیب داده روی ببغداد نهادند و قرایوسف ایشان را استقبال نموده بکنار نهر النعم ملاقی فریقین
روی نمود و جنگی صعب اتفاق افتاده برادر قرایوسف در معرکه کشته گشت و او بطرف شام گریخت آنگاه امیرزاده رستم بعراق عجم رفته میرزا
ابابکر ببغداد خرامیده بعمارت و زراعت مشغول گردید

ذکر توجه امیر تیمور گورکان بجانب کریتین و انجاز و مراجعت نمودن از گرجستان ظفر قرین سرافراز

چون صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بولایت گرجستان در آمد امراء ذوی الاعزاز قری و قصبات
آن مملکت را تاخته باردوی همایون پیوستند بسامع جلال رسید که در آن اراضی بر بلندی که در میان دو دره [illegible] واقع شده کوهی است از جمیع جوانب
آن بلند و هموار و در رفعت برابر فلک دوار و از طرف جنوبی آن جبل شعبه جدا گشته و بارتفاع از [illegible] گذشته چنانچه از بالای آن کوه بغیر پایه مرد
نردبان و ریسمان و امثال آن بر سر آن کوه بالا نمیتوان رفت و آن جبل یک راه باریک پیچاپیچ دارد و پیرامنش بواسطه تنگی دره جای نزول سپاه
و نصب خیام نیست بنابر علی هذا جمعی کثیر از گرجیان بر بالای آن قلعه ساخته بعزم اعتماد نشسته اند و کوه نوائی در آن انبار نموده و ذخیره بسیار جمع
آورده اند چنانچه فتح آن حصار مختصر بطول ایام محاصره است امیر تیمور گورکان بعد از استماع این سخنان کمند همت بلند نهمت بر تسخیر آن قلعه که موسوم بکریتین
بود انداخته لوای عظمت برافراخت و مردم از آن عزیمت بغایت متعجب گشتند زیرا که با لشکر بسیار اقامت در نواحی آن حصار میسر نبود
و با سپاه اندک در میان ولایت یاغی [illegible] توقف که ذخیره اهل قلعه با تمام رسد مصلحت نمینمود القصه روز جمعه چهاردهم محرم الحرام سنه ست
و ثمانمائه ساحه علم نصرت شیم سایه وصول بر قلعه کریتین انداخت و عساکر ظفر قرین آغاز محاصره و محاربه کرده از بالای آن کوه تیر و سنگ بسان
قطرات باران از بر [illegible] ریزان گشت و امیر شاه ملک و دیگر امراء بفرمان صاحبقران مظفر لوا در مقابل آن حصن حصین دو سه حصار متین برافراختند

را فرا گرفتند تا اگر فتح از روی قهر و غلبه میسر نشود جمعی از لشکریان گشته بامر محاصره پردازند و چون یکهفته بر نهج جنگ و جدال بگذشت در شب جمعه اواسط ماه مذکور
یلچیک نامی از قوم ترکمه که در کوه روی [illegible] بطریق [illegible] بران سنگ پاره نگرد و [illegible] بازگشت و یلچیک از گرجیان را بر آن اطلاع نمیتوان در روز دیگر
سرگذشت شب را در پایه سریر سلطنت مصیر تقریر کرد و رای قلعه گشای اشارت فرمود تا از ابریشم و ریسمان طنابهای قوی تافتند و چوبهای سری در یکطناب
وسری در دیگری تعبیه کردند و نردبانی ساختند و حکم شد که نخست چهار کس از یلچیکیان بران کوه پاره برآیند و نردبان موصوف را فرو گذارند تا جمعی از دلاوران
بران جبل صعود نمایند و بر حسب فرموده شب یکشنبه بیست و سیم ماه مذکور پنجاه و دو مرد از اهل نبرد بر آن کوه بالا رفتند و چون صبح صادق از افق شرق
رایت نورافشان برافراخت و گرجیان [illegible] از خواب غفلت در آمدند یکی از بهادران خراسان که داخل آن پنجاه و دو مرد بود بی اختیار آواز
برآورد و تکبیر گفت و محمود نفیرچی نفیر کشید و چون گرجیان از آن حال که در خیال ایشان نگذشته بود وقوف یافتند سراسیمه شده از روی ضرورت
دست باستعمال آلات قتال بردند و از آنجانب امیر کشورگیر بنفس همایون سوار گشته با طایفه از دلیران روی کار بپای حصار شتافت و مبارزان را بصعود
امر فرمود و ایشان بموجب فرموده عمل نموده روی جرات بدامنه گرجیان کریتین بالا رفت و میندانستند که بچه [illegible] این مردم پرواز نموده فتح چیبی
که در بالای آن کوه پاره متوجه ایشان بودند پیش نهاده همت ساختند و حربی در غایت صعوبت روی نموده آخر الامر حسب مقصد و قد الحق یعلو ولا یعلی
مجاهدان دین بر آن کفار لعین ظفر یافتند و عقیده ما در حیز تسخیر کشیده نزال [illegible] گرفتار گشت و با سایر یاران بدکردار راه دوزخ پیش گرفت و
کلیساها ایشان ویران شد و شعار شرع شریف در آن دیار سمت ظهور پذیرفت و امیر تیمور گورکان یلچیک و تمامی بهادرانی را که بر آن کوه
پاره بالا رفته بودند منظور نظر انعام و احسان گردانیده و کامران و سرافراز بجانب ابخاز در اهتزاز آمد و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک را با دیگر
امراء ظفر لوا برسم منغلای پیشتر فرستاده ایشان اطراف آن دیار را تاختند و بسیاری از کفار را غنیمت و نابود کرده صوامع و معابد گرجیان را
با خاک یکسان ساختند ملک گرگین چون حال بدان منوال دیده دانست که اگر موکب همایون بابخاز در آید یک نصرانی و ارمنی در آن دیار زنده
نماند ایلچیان سخن دان با تضرع و ابتهال و پیشکش فراوان باستان اقبال آشیان فرستاد و امان طلبیده جزیه و خراج بر گردن گرفت امیر تیمور گورکان نخست
از قبول ملتمس او ابا فرمود و چون علماء اسلام با [illegible] امرا و ذوی الاحترام عرضه داشتند که هرگاه این طایفه جزیه بر گردن گیرند تعرض بولایت ایشان
شرعا جایز نیست حضرت صاحبقرانی امیر شیخ ابراهیم شروانی را که در آن یورش اقبال آستان ملازم موکب همایون بود ممنون گردانید و فرمود که [illegible]
خاطر تو از سر جرایم گرگین در گذشتیم و ایلچیان گرگین رخصت انصراف یافته این خبر بهجت اثر بوی رسانیدند و بعد از چند روز باز آمده هزار اشرفی
که بشرف اسم و لقب همایون مشرف گشته بود و هزار اسب با سایر نفایس اقمشه و کرایم اموال و ظروف و اوانی زرین و سیمین و بلورین و قطعه لعلی
خوش رنگ آبدار بوزن هژده مثقال برسم پیشکش آوردند و ملتزم جزیه شدند و امیر تیمور گورکان ایشان را خلعت بخشیده رخصت انصراف ارزانی
داشت و علم مراجعت [illegible] برافراشت و چون از آب کر عبور کرده دو منزل طی نموده خیال عمارت شهر بیلقان در خاطر خاطر افتاده بجانب قرا
باغ اران متوجه شد

ذکر بعضی از وقایع و احوال علی سبیل الایجاز و الاجمال

در موسم پاییز که اوایل ایام ظهور برودت
و سرما بود و ابر چون کف کریمان گاه سیم بارید [illegible] خیال تعمیر بیلقان که شهری بود بنهایت ویران از خاطر آن بانی مبانی عدل و احسان سر
زد و مهندسان و معماران طرح شهری کشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و حویلات و مساجد و حمام و بنیاد عمارت کرده اطراف آن را بطنابها [illegible]
در بر شاهزادگان و امرا قسمت نمودند و ایشان مراسم اهتمام مبذول داشته لشکریان بجد تمام آغاز کار کردند و همین توجه ضمیر همایون ارتسام کاری که از دست
اقتدار سلاطین ذوی الاحتشام در عرض یکسال دشوار برآید بمدت یکماه تمام شد و بهرام برادر جلال الاسلام بمحافظت بیلقان مامور گشت و بعد از آن
ایام رای صواب نمای چنان اقتضا کرد که از رود ارس جدولی بریده شود که آب آن از بیلقان بگذرد تا موجب ازدیاد معموری آن بلده گردد و شاهزا
دگان و امرا در کفایت آن مهم مساعی جمیله مبذول داشته در اندک زمانی جوئی که پنج شش فرسخ طول و پانزده گز عرض داشت ترتیب یافت
و در ایام اوان که اراضی بیلقان مرکز اعلام فیروزی نشان بود اشراف و اعیان ممالک ایران و توران جهة تهنیت فتح روم و تعزیت شاهزاده
سعید مرحوم باردوی صاحبقران گیتی ستان آمده بودند و هر روز مجلس پادشاه گیتی فروز از نور حضور جمعی کثیر از علماء نحریر و فضلاء روشن ضمیر آراسته [illegible]

اخبارات می پذیرفت و نکات لطیف و حکایات بدیع میگذشت روزی سخن بذکر فضیلت عدل و احسان و ظلم و تعدی پادشاهان عالی نشان منجر شد امیر تیمور گورکان گفت
که آن صحبت منجر و گفتار اهتمام باید نمایاند علما استفسار احوال ولایات و کیفیت معیشت حکام و داروغگان فرمود بهر یک آنچه از نیک و بد و خیر و شر مملکت
خود معلوم داشتند بعرض رسانیدند و امیر تیمور بتدارک اختلال آن ولایات اشتغال نموده در باب رعایت رعیت و زیردستان غایت سعی و اهتمام مبذول داشت
و بهمه اوقات صاحبقران خجسته صفات طایفه از اصحاب درس و فتوی را که بمزید زهد و تقوی ممتاز و مستثنی بودند با جمعی از اهل دیانت مصاحب ساخته
بهره و نفر از ایشان را بطرفی از اقطار ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات حکام و عمال نموده داد مظلوم از ظالم بستانند و ستمکاران را بجزای ایشان
برسانند و از وقایع آن زمان یکی آن بود که امیرزاده عمر ولد معزالدین میرانشاه که در سمرقند بسر میبرد حسب فرمان مطاع متوجه درگاه سپهر ارتفاع گشته
روز جمعه غره جمادی الاولی سنه ست و ثمانمائه بشرف پایبوس استسعاد یافت و سبب طلب شاهزاده آن بود که ایالت ولایت آذربایجان با توابع و
لواحق برای او در نظر(؟) و تفویض باید دیگر آنکه در آن اوان مولانا قطب الدین قرمی صدر که در شیراز برنج ملازمت سلوک نکرده بود مواخذ و مقید گشت و …
انصاف صاحبقران خجسته اوصاف تحمل اعتبار او … در نوشت چنین … که در آن اوان که رایات نصرت نشان متوجه روم بود حضرت صاحبقران
مولانا قطب الدین را بجهة استخلاص اموال شیراز و فرع(؟) محاسبات آن ولایت تعیین فرمود جناب مولوی بدانجانب شتافته بهانه نثار و پیشکش مبلغ صد
هزار دینار کپکی از رعایا و محترفات بستاند مولانا صاعد که در آن زمان از فارس آمده این مضمون بعرض رسانید حکم شد که شیخ درویش آنچه آن جناب از او
شاخه و رو(؟) لازم کرده بشیراز برد و آن وجوه را تمام از وی بستانند و بصاحبان آن رسانند و نوکرش ارغون نام که با مردم تعدی نموده بود از حلق بکشند(؟)
و شیخ درویش حسب الحکم متوجه شیراز گشته چون بمقصد رسید تخت ارغون نام را بر دار اعتبار کشید و روز جمعه که گروه انبوهی در مسجد جامع عتیق شیراز جمع
آمده بودند مولانا قطب الدین را در پای منبر نشانده مولانا را آهنین(؟) و دو شاخه چوبین حاضر ساخت و مولانا صاعد بر منبر آمده شمه از عدل و احسان حضرت
صاحبقران بسامع طوایف انسان رسانید و بیت خواجه عماد فقیه را اندک تغییری کرده برین نهج خواند بیت اگر خراب شد این مملکت ز شاه مدان
که نزد مردم دانا گناه مولاناست و از اطراف و جوانب غلغله دعا و ثنای پادشاه عدالت انتما بگوش ساکنان عالم بالا رسیده فرح و سرور نزدیک
و دور مضاعف و متزاید گردید و شیخ درویش در مدت دو هفته مبلغ صد هزار دینار کپکی با وقوف قضاة و اعیان مملکت بمقصور(؟) و کسور بجاه(؟) و ندای اموال بستاند
و در آن باب محضری موشح بخطوط اشراف و اعیان درست کرده عنان بطرف اردوی همایون معطوف گردانید و میرزا پیر محمد عمر شیخ بند از مولانا
قطب الدین برداشت و او را بجانب سمرقند فرستاد و پادشاه دین پرور چون از مهم سلطان فراغت یافت جهت قشلاق بقراباغ اران شتافت و حکم
همایون نافذ شده اکثر امرا و شاهزادگان و ولایات برسم قرلتای حاضر گشتند تا مهم تفویض ایالت تختگاه هلاکوخان بامیرزاده عمر مشیت پذیرد و
در آن اثنا منهیان بمسامع جاه و جلال رسانیدند که اسکندر شیخی ولد افراسیاب جلابی که حسب الحکم والی فیروزکوه و دماوند بود خیال تمرد و عصیان دارد
فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بکفایت آن مهم عزیمت نمایند اگر اسکندر شیخی را پیر خرد خضروار هدایت نماید تا
بقدم ندم از ظلمات ضلالت بیرون آید کام جان او را از آب حیات عنایت شیرین سازند و اگر در سیاهی گمراهی سرگردان ماند بنیاد ارکان …
جمع آورده بنیاد وی را بر اندازند و امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بموجب فرموده عازم گشتند و در آن اوقات قدوة اولاد خیر البریه سید برکه
از جانب اندخود و ثلثی(؟) ماوراء النهر خانزادگان ترمد و مشایخ اسلام خواجه عبدالاول و خواجه عصام الدین و خواجه فضل الله کشی پسران شیخ الاسلام
کش خواجه عبدالرحمن و خواجه عبدالحمید باردوی همایون رسیدند و مراسم تعزیت میرزا محمد سلطان بتقدیم رسانیدند و چون ملوک جبال و یالمه(؟) و شهریاران(؟)
گیلان تا آن غایت بنده سده رفعت منزلت نیامده بودند بجز و ارسال تحف و هدایا اکتفا نموده در آن اوان بموجب اشارت علیه امیرزاده شاهرخ
و اعاظم امرا مانند میر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم شروانی و سید خواجه و رستم طغابوغا بصوب گیلان روان شدند و بعد از وصول الغر(؟) ان تغاچی حکام گیلان
مبلغی خطیر برسم خراج ارسال داشتند و جناب سیادت مآب مرتضوی انتساب میر سید رضا کیا باتفاق امیر محمد رشتی که از جمله اعاظم حکام گیلانات بود
بپایه سریر سلطنت مصیر شتافتند و بزبان انکسار و اعتذار باج و خراج قبول نمودند و مقرر شد که هر سال … یازده هزار من ابریشم و هفت هزار اسب
و سه هزار گاو و فرود آرند(؟) و صاحبقران کهتر نواز مشار الیهما را منظور نظر التفات ساخته حکم فرمود که آنچه ازین جمله سید امیر رضا کیا و امیر محمد باشد

تغاچی

باشد از قرار نصف مستخلص گردانند و بقیه را انعام ایشان دانند و از رسد سایر ملوک گیلانات ثلثی معاف دارند و سید رضا کیا و امیر محمد راضی و شاکر
و مباهی و منظور بدیار خویش بازگشتند و متعاقب آن اخبار سید ستوده خصال امیر سید برکه بر که ذات شریف از عالم کثیف باز گرفته بریاض قدس انتقال نموده از آن
جهة خاطر همایون محزون گشته حکم فرمود که نعش مغفرت مآب را باندخود برده برسم امانت دفن نمایند و از وقایع قراباغ آنکه صاحبقران تاج بخش باج ستان
ایالت ممالک همدان و نهاوند و دره و جرد(؟) و مواضع لرکوچک را با میرزاده اسکندر بن عمر شیخ عنایت فرمود و در آخر همان زمستان سلطان عیسی(؟) حاکم ماردین
بار دیگر بملازمت خسرو حشمت آیین آمده مخدره را که مادر امیرزاده ابابکر گرده(؟) بود همراه آورد و چون ماه مبارک رمضان در رسید از وفات شاهزاده
سعید محمد سلطان یکسال گذشته بود فرمان واجب الامتثال نفاذ یافت و امرا و ارکان دولت بترتیب آش و طعام فقرا و مساکین قیام و اقدام نمودند
و آن مجلس را بقرائت کلام ملک علام و دعوات صالحات ختم فرمودند و خانزاده اجازت یافته متوجه سلطانیه شد که نعش ولد مرحوم خود را از آنجا بسمرقند
نقل نماید و بهمه اوقات ایام پادشاه گردون احتشام شکار فرمود و اکابر و اشراف اطراف را بصلات و انعامات اختصاص داد و در حضرت انصراف …
داشته بمجامعت دعاگو و ثناخوان روی بدیار خویش آوردند

ذکر نهضت رایت ظفر پیکر و تفویض مملکت ایلخانی بامیرزاده عمر

چون خسرو گیتی ستان سماوی مسافت(؟) زمستانی را بپایان رسانید و عنان عزیمت بصوب اوایل مراحل شرف و کامرانی معطوف گردانید صاحبقران کامگار
از یورت قشلاق نهضت نموده در ماه مبارک رمضان از آب ارس عبور فرموده قریه همت آباد را که از قرای شهر برلاس است بیمن همت خجسته همت منزل
ساخت و میرزا شاهرخ که از سر گیلان بازگشته بود در آن مقام بموکب همایون پیوست و بهمه ایام خدام بارگاه فلک احتشام طوی پادشاهانه
و جشنی خسروانه ترتیب فرموده روز پنجشنبه بیست و نهم ماه مذکور صاحبقران منصور در حوالی اردبیل ممالک عراق عجم و آذربایجان و اران و موغان و گرجستان
و ارمنیه و منسوبات آن را بامیرزاده عمر و میرزا امیرانشاه مسلم داشت و یرلیغ عالم مطاع موشح بالتمغا همایون بشاهزاده عنایت کرده فرمان داد که سایر
شاهزادگان که حاکم فارس و عراقین باشند بجاده(؟) اطاعت امیرزاده عمر حاضر شوند و از امرای عظام امیر جهانشاه جاکو و امیر رستم و امیر موسی و امیر توکل بارلاس
و جنید بورلدای را در خدمت او گذاشت و سفارش فرمود که حل و عقد و قبض و بسط امور آن ممالک را برای رزین و عقل دوربین میر جهانشاه
مفوض دانند و گوش هوش شاهزاده را بدرر مواعظ و لطایف و نصایح سودمند گرانبار گردانیده بتمهید مبانی عدل و انصاف و انهدام اساس جور
و اعتساف و اجتناب از امساک و اسراف وصیت فرمود و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط و قامت قابلیت شاهزاده میرزا
عمر بتاج و خلعت خاص و کمر مرصع آرایش یافت و بانعام اسپی مزین بزین زرین مفتخر گشته عنان بطرف ییلاق آلاتاق تافت و همچنین سایر حکام و ولات
بخلع فاخره و صلات وافره سرافراز و مباهی گشته روی بمواضع خویش آوردند و امیر تیمور گورکان بکنار آب خلق(؟) که ییلاق رود(؟) مشهور است محل
نزول موکب همایون ساخت

ذکر فرار اسکندر شیخی از میرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و مسخر شدن قلعه فیروزکوه بعد از وصول رایت ظفر پناه

سابقا خامه سخن گذار اخبار نموده بود که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه جهت تحقیق اخبار اسکندر شیخی متوجه ری گشتند و
بعد از وصول بمقصد دانستند که اسکندر کفران نعمت صاحبقران والاگهر جایز داشته عصابه عصیان بر پیشانی بسته است و قلعه فیروزکوه را محکم ساخته
و پسر خود را با فوجی از ملازمان ایشان آنجا گذاشته و خود بکوهستان جلاو(؟) و رستمدار گریخته بنابر آن امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه پیادگان قم و کاشان
و ساوه جمع آورده متعاقب اسکندر روان شدند(؟) و در رستمدار شتافتند و ملک کیومرث را که از قلعه گریخته بود و بدیشان پیوست گرفته نزد
اسکندر شیخی فرستادند و پیغام دادند که دشمن تو را مواخذ گردانیده و ارسال داشتیم تا غایت عنایت ما را نسبت بحال خود دانسته بملازمت
مبادرت نمایی اسکندر در حال ملک کیومرث را مطلق العنان ساخته باین سخن التفات نکرد و بجبال سخت و عقبات پر درخت تحصن جست و صورت
واقعه را امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه در کنار آب خلق بعرض امیر تیمور گورکان رسانیده قاصدی بجانب خراسان روان فرمود که امیر مضراب
جاکو براه ساری آمل عزم رزم اسکندر نماید و ایضا فرمان همایون نفاذ یافت و امیرزاده اسکندر و امیرزاده شاه ملک از حدود میانه بجانب
ری روان گشتند و آنحضرت از کنار آب خلق نهضت فرموده پرچم علم نصرت شیم سایه وصول بر موضع سرچم انداخت و از آنجا بر کوچ واقع شد و هشتم شوال
سلطانیه محل نصب سرادقات عزت و جلال گشت و چون صحرای قزوین مضرب خیام عساکر ظفر قرین شد امیرزاده ابابکر که از بغداد دوا سپه آمده بود

خلاف

روز نهم بدان منزل رسید و بتقبیل عتبهٔ جد بزرگوار استسعاد یافته بوسیلهٔ سرای ملک خانم و امیر شیخ نور الدین درخواست کرد که پدرش میرزا میرانشاه در
بعفو دیده او باشد و حضرت صاحبقران در باب او ... چهار صد هزار دینار کپکی نقد و صد و سی سر اسپ بمیرزا میرانشاه بخشید و او را
گرفته بشرف رخصت ارزانی داشت و صاحبقران بتحقیق در سوق بلاق امیرزاده ابابکر را دویست سر اسپ و صد هزار دینار کپکی و صد دست ...
انعام فرمود و فرمود که پیشتر جازم دفع اسکندر شده با میرزاده رستم بپیوندد و شاه زاده حسب الحکم بتقدیم رسانیده در کجور با میرزاده رستم و امرا الحاق
ملحق گشت و شاه زادگان و امرا بیست روز در کجور بودند چون دیگر لشکر از عقب رسید و فرمان نافذ گردید از عقب اسکندر روان گشتند و در جنگلستان
درخت انداخته راه جهت ساختند و در جست و جوی اسکندر بهر طرف شتافتند و موکب همایون بعد از قطع منازل و مراحل در روز دوشنبه ذی قعده
بفیروزکوه رسیده عساکر فیروزی مآثر آن قلعه را که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد مانند نگین در میان انگشتری احاطه نمودند و بافروختن آتش
جنگ و انداختن تیر و سنگ پرداخته اهل قلعه را از صولت سپاه ظفر پناه دست و دل از کار رفته عفو شامل صاحبقران را شفیع جرایم خود
ساختند و پسر اسکندر باتفاق اعیان آن حصن آسمان نشان از اوج غرور بحضیض عجز و قصور آمدند و در روز دهم ماه مذکور باستان اقبال آشیان شتافتند
امیر تیمور گورکان رقم تجاوز و اغماض بر صحیفهٔ احوال ایشان کشید و کوتوالی فیروزکوه را بامیر زکی تونی مفوض گردانید و در خلال این احوال یکی از
قوم قراتاتار ... از دست غدر و طغیان نا آشنین عصیان بر آورده ... که منتهد ... ایشان بود چند زخم زدند و آغاز
کردند و چون خبر بسیار کرد بهار سید همین طریق سلوک داشتند و امرای عظام مثل سونجک بهادر و امیر شمس الدین عباس و اتلمش و شاه ولی و غیرهم ایشان را
تعاقب نموده خلقی کثیر بقتل رسانیدند و طایفه از آن قوم جان به تنگ ... با بیرون بردند و زمره در جنگ اسیر گرفتار گشتند و اموال ایشان بباد
و تاراج رفت **ذکر توجه صاحبقران والا گهر از عقب اسکندر** امیر تیمور گورکان بعد از فتح فیروزکوه حضرات عالیات و ...
همایون را بجانب سمرقند روان ساخته علم نهضت بدفع اسکندر شیخی بر افراخت و در آن اثنا امیرزاده شاهرخ را عارضهٔ طاری شده حضرت توجه ...
همراه یافت و حضرت صاحبقران روز جمعه ششم ذی قعده بکلاو رسیده بموضع انجا سید که اسکندر با اتباعش بجهنم دره گریخته اند و آن عقبه بیت بغایت
تنگ و پر درخت و پیوسته ابخار ... می‌باشد و آب بزرگ عمیق که اسپ از آنجا بشناه می‌تواند گذشت از میان آن دره میگذرد و بواسطهٔ آن بجهنم
دره اشتهار یافته القصه صاحبقران نامدار از عقب اسکندر بدان دره در آمده چون بآب مذکور رسید معلوم شد که اسکندر از آب گذشته جسر
ویران کرده لاجرم بستن پل اشارت فرمود و فرمان بران بموجب فرموده عمل نمودند و روز دوشنبه بیست و نهم ماه مذکور تخت چهل بهادر که قراول
بودند بر آن پل بگذشتند متعاقب یوسف برلاس و سید خواجه و میرزا سلطان حسین و شیخ نور الدین عبور نمودند و ببالای کوه جهنم دره برآمده جنگل
میبریدند و طی مسافت کرده در آن ظلمات بجای آب حیوان اسکندر را طلبیدند و روز پنجشنبه دوم ماه گورشاه ملک برلاس و صدر برلاس و غیرهما از قراولان
با اسکندر رسیدند و با آنکه جمعیت نفر بیش نبودند و اسکندر دویست پیاده و سی سوار همراه داشت و از غایت شجاعت رستم دستان را فاش
کش خود میپنداشت شبه کرده او را منهزم گردانیدند و یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی عبد الله عباس از عقب رسیدند و متقول اسکندر را ...
نمودند و امیر سونجک که بطرف دیگر شتافته بود و هم زادهٔ اسکندر لهراسب و دیگر متعلقان او را بار خورده همه را اسیر کرد و امیرزاده سلطان حسین
و سید خواجه بر قراولان سبقت گرفته در کنار دریای قلزم خود را باسکندر رسانیدند و بساط حمله آتش قتال مشتعل گردانیدند و اسکندر کرت دیگر
روی فته باهزیمت روی بطرف گیلان گریخت و بروایتی که در ظفرنامه مسطور است دیگر از وی خبری پیدا نشد و امیرزاده سلطان حسین با میرزاده رستم و امیر
زاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امرای عظام ملحق گشته باتفاق کنار کنار قلزم سه فرسخ بطرف گیلان رفته و فرود آمدند و در آن منزل امیر مضراب
جاکو که بر حسب فرمان با لشکر خراسان براه آمل و ساری آمده بود با ایشان پیوست و نوبت دیگر آن شیران بیشهٔ جلادت بآن جنگل در آمده در طلب
اسکندر سعی نمودند و چون از وی خبری نیافتند بدرگاه عالم‌پناه باز گشتند و کیفیت حال عرضه کردند و امیر تیمور ایشان را معاتب ... ساخت
و حکم فرمود که بطرف گیلان روند و بهر نوع که توانند اسکندر را بدست آورند ایشان چنانچه در ظفرنامه و مطلع سعدین مذکور است یکشبانه روز دیگر در
میان جنگل و آب و لای سرگردان شده بی آنکه اسکندر را بیابند بموکب همایون مراجعت نمودند اما سید ظهیر در تاریخ طبرستان مرقوم کلک بیان

کلک بیان گردانیده که چون امرا از ... بملازمت صاحبقران فلک اقتدار باز گشتند و فقدان اسکندر را بعرض رسانیدند آنحضرت بر ایشان
غضب فرموده سوگند یاد کرد که اگر او را بدست نیاورید شما را سیاستی بلیغ خواهم کرد لاجرم امرا باز در راه افتاده بولایت تنکابن در آمده ...
نزد سید هادی کیا که در آن وقت حاکم آنجا بود فرستاده پیغام دادند که اگر میخواهی که بمملکت تو تعرضی نرسد اسکندر شیخی را گرفته تسلیم نمای سید بعد
استماع این سخن قسم یاد فرمود که من آن مرد را نمیدانم و ندیده ام اما شنیده ام که در بعضی از جنگلهای این ولایت سراسیمه و بدحال میگردد و مناسب
شما در کنار نیکارود توقف نمائید تا من کس فرستاده او را پیدا کرده بگیرم آنگاه سید هادی کیا جمعی از اهل جلادت بطلب اسکندر بآن جنگل ارسال
داشت و سردار آن جماعت را هزار اسپ محمد گفتندی سید ظهیر گوید که من هزار اسپ محمد را دیده ام و خود از وی شنیده ام که گفت چون در آن جنگل بجست
و جوی مشغول گشتیم جمعی از کاه نشینان نشان دادند که حالا دو نفر مرد نابینا با یک عورت و دو طفل نزد ما آمدند و خوردنی خواستند و ما حضری بود خورده
بدین بیشه در آمدند ... لشکر سید فی الحال تاخته بآنجانب رفتند چون اسکندر آن صورت مشاهده نمود هر دو طفل را بکشت مادر اطفال آغاز نوحه کرده
او را نیز بقتل آورده خود با یک نوکر در پای درختی بنشست و سپاهیان سید هادی کیا باو رسیدند اسکندر بزخم پیکان جمعی را مجروح ساخت و آن
مردم بر وی تاخته بیکبار زخم تفصیل داوند و سرش را از تن جدا کرده بردند و سید آن سر را پیش امرای صاحبقران روانه گردانید تا بمعسکر صاحبقران والا گهر رسانیدند
مولف ظفرنامه گوید که اسکندر از نسل بیژن بن گیو بود و در میدان مبارزت از رستم دستان گوی مسابقت میربود مع ذلک بواسطهٔ کفران نعمت عاقبت
با هزیمت ... رسید چون اجل موعود فرا رسید از این همه پهلوانی فایده ندید رباعی بکون و مکان چیزی از خیر و شر ز کفران نعمت بتر ... کفران
نعمت چه آید جز این که نقصان عمر است و خسران دین **ذکر نهضت چتر همایون فال بر سبیل استعجال بجانب مستقر سریر سلطنت**
و اقبال چون خاطر همایون فرمان ده ربع مسکون از ... شر اسکندر فراغت یافت از کنار آب جهنم دره بجلگاه کلار دشت شتافت
و در آن منزل امیر سید علی ولد سید جمال الدین بن سید قوام الدین را بر تبت ترتیب رسانیده ایالت ولایت آمل بوی داد و آنگاه بر سبیل سرعت
عزیمت ماوراء النهر فرموده شاه زادگان و حکام عراقین و آذربایجان بشرف رخصت ارزانی داشت و امیر سونجک را ملازم امیرزاده ابابکر
کرده امیر سعید برلاس را مصحوب میرزا رستم بصوب اصفهان روان ساخت و مابچه لوای کشور گشای روز سه شنبه ۲۲ ذی الحجه پرتو وصول بر فیروز
کوه انداخت صاحبقران عالیجاه امیر سلیمانشاه را بحکومت ری و فیروزکوه نصب فرموده بخلعت طلا دوز و کلاه مرصع سرافراز گردانیده اجازت
داد و روز چهارشنبه غرهٔ محرم سنهٔ سبع و ثمانمائه بر فیشاپور عبور نموده بکنار آب جرجان شتافت و در آن منزل میرزا شاهرخ بملازمت رسیده پیشکشهای
پادشاهانه گذرانید و همان روز رخصت انصراف یافت و موکب همایون کامران و کامیاب بکنار آب مرغاب خرامیده رعایا اندخوی از داروغه
چچکتو بای قلیه شکایت کردند و قهرمان قهر بقتل او حکم فرموده فرمان بران پای او را سوراخ کردند و سر نگون آویختند و بر دو درایات نصرت آیات
در طی مسافت سرعت نموده از کنار ... آمویه عبور فرموده و خانه خان زاده علاء الملک ترمذی محل نزول همایون گشته خان زاده لوازم طوی و پیشکش
بتقدیم رسانیده و از آنجا صاحبقران کشور گشا بکش ... اقصر از یمن مقدم جهان آرا غیرت افزای سپهر خضرا شد و چون باغ قراتوپه محل نصب سرا پرده
سلطنت گشت سادات و قضات و اکابر و اعیان سمرقند بتقبیل بساط رسیدند و آن سرو چمن کامرانی از قصر باغ قراتوپه بباغ چنار خرامیده از آنجا
مانند جان در تن و روح در بدن بسمرقند در آمد و بعد سه بمیرزا محمد سلطان که بامارت یافته بود نظر از بران اعتقاد بود در رفته بشرط زیارت
بجای آورده بباغ چنار عود نمود و بساط نشاط و عشرت مبسوط گردانیده بتجرع اقداح مالامال اشتغال فرمود و در آن اثنا ایلچی آمده که از طرف دشت
آمده ... بلاکات گذرانیده و لوازم اطاعت و انقیاد ظاهر گردانیده و همچنین از پیش فرمانفرمای ممالک فرنگ قاصدان باستان صاحب
اقتدار رسیده تبرکات فاخره و تنسوقات نادر بعرض رسانیدند از آنجمله پرده های منقش مصور بود که نظیر آن در آیینهٔ خیال بسیج مصوری بر کار
جمال ننمود بیت در لطف و صورت آن حیران بمانده مانی والحمد و الشکر لله الواهب المقاصد و المعانی **ذکر طوی فرمودن صاحب**
قران کامران جهت تزویج شاه زادگان عالی مکان علو همت صاحبقران گیتی ستان بر طبق کلام معجز نظام علو الهمة من الایمان
همواره مقتضی آن بود که تمامی امصار و بلاد جهان در تحت التصرف بندگان آستان سلطنت آشیان در آید و همای چتر همایون فالش در تمامی بساط ربع

عنبر افشان شاهباز بلند پرواز آفتاب در فضای حضرت فرزای سپهر خضرای مشارکت عنبری ال اقبال گشاید بنا علی هذا در آن ولا که از یورش هفت ساله در حوالی
فرمود و روزی چند در سمرقند اقامت نمود و خاطر عاطر آن ماثر بیان قرار گرفت که لشکر گیتی گشای بجانب دیار ختای برد و لوازم جهاد و غزا بتقدیم رساند
کسر اوثان و اصنام و قتل اصحاب کفر و ظلام قیام و اقدام نماید و خواست که قبل از توجه بدان سفر و ارتکاب موجبات خوف و خطر بمقتضای فحوای انکحوا
بجای آورده و بعضی از شاه زادگان کامکار را با مخدرات سراپرده عفت در سلک ازدواج انتظام دهد بنابر آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تواچیان
قدر رفعت باشراف اطراف ایران و توران جاری ساختند که بقوریلتای حاضر گردند و از خسرو زادگان چنگیزی نژاد تایزی اوغلان و تاشتمور اوغلان
عرضه داشت کردند که چنان مینماید که در این طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از غزنین و میرزا شاهرخ از خراسان بیایند حضرت صاحبقران
در جواب ایشان فرمود که پیر محمد بیاید اما آمدن شاهرخ مقتضی مصلحت ممالک نیست چه حکام عراق و آذربایجان بوجود او هوای دل و شهر بند و ایلچی بر
طلب میرزاده پیر محمد جهانگیر متوجه غزنین گشت و حکم همایون بترتیب اسباب جشن و سور و سرانجام مهمات طوی و سرور صادر شده بموضع کان گل
برای آن کار تعیین یافت و روز یکشنبه غره ربیع الاول سنه سبع و ثمانمایه پادشاه دریادل بکان گل رفته فراشان چابکدست چالاک جهه مسکن خاقان
همایون چهار سراپرده به پیرامن صحرا و هامون کشیدند و خرگاه و دویست سری که با برج فلک پهلو میزد مرتفع گردانیدند بیت یکی بارگاهی چو
سپهر کشیدند بر طارم ماه و مهر و دوازده پایه عالم آرای که ظاهرش از سقرلات هفت رنگ و باطنش از مخمل فرنگ بود و بعضا جهای بر چشمین
منقش بکمین تزئین داشت و در عرض یک هفته بر افراشتند و وسعت آن دوازده پایه بمرتبه بود که گنجایش ده دوازده هزار کس داشت بیت
سپهری بصنعت بر افراخته جهان در جهان سایه انداخته و برین قیاس برای خواتین عصمت آئین و شاه زادگان سعادت قرین و عظما امرا و خواص
سراپایی آنقدر از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بر افراختند که عرصه زمین مانند سپهر برین از کواکب پر ساختند بیت از خیمه و خرگاه تو
گوئی که سپهر بیست پر کوکب رخشنده همه کوه و بیابان و در آن مکان از انجا و اقطار ترکستان و خراسان و سیستان و زابلستان و جرجان بل تمامی
بلاد ایران و توران چندان خلایق مجتمع گشتند که شرح آن تیسیر پذیر نیست و در آن ایام منگلی بوغا حاجب که از امرای ملک ظاهر سلطان برقوق که
صنوف کمالات انسانی و حفظ کلام معجز نظام ربانی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و اتصاف باوصاف ارباب عرفان و تحقیق و استعداد
اصحاب ایقان و توفیق امتیاز تمام داشت از پیش پسرش ملک ناصر سلطان فرج برسم رسالت رسیده و انواع تحف و تنسوقات از نقود و جواهر
و اقمشه فاخره بعز عرض رسانید و از جمله نوادر یک زرافه و نه شترمرغ علاوه آن تبرکات بود و امیرزاده خلیل سلطان از ترکستان و امیرزاده
پیر محمد جهانگیر از زابلستان بخدمت شتافته بسعادت دستبوس رسیدند حضرت صاحبقران از ملاقات امیرزاده پیر محمد برادرش محمد سلطان بیاد
آمده بمثال ابر فصل بهار گریان شد و چون هنگام سور و کامرانی بود نه وقت ماتم و اشک فشانی حضرت صاحبقرانی شاه زاده را آفتاب وار جامه
زرنگار پوشانیدند و لباس شکفام او را چون پرده ظلمانی شب بفجر نورانی روز برهم درانید و ایام پیام عیش مدام و بشارت عشرت صبح و شام بگوش
خواص و عوام رسانیده و صنایع و پیشه وران ایران و توران و مصر و شام و امثال آن چهار طاقها و چفتهها و عقیبه های گوناگون ساختند و ابواب فرح و فتح
لعبهای غریب و شعبده های عجیب انگیختند مجلس بزم و بساط نشاط باحسن وجهی انبساط یافت و انوار بهجت و مسرت بابلغ صوری بر وجنات کافه انام
تافت بیت ز نشاط و سرور انچنان عام شد که رسم غم از دهر گمنام شد و از برای تزویج شاه زادگان عظام مجلسی در غایت احتشام منعقد گشت
وجمعی کثیر از علما و فضلا و قضاة و موالی و اشراف و اعیان و اهالی در پایه سریر سلطنت مصیر مجتمع گشتند و امیرزاده الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان
پسران میرزا شاهرخ و امیرزاده ایجل بن میرزا میرانشاه و امیرزاده احمد و میرزا سیدی احمد و میرزا بایقرا ابنا میرزا عمر شیخ با کرایم دودمان سلطنت و
عقایف خاندان خلافت عقد بستند و در آن محفل شیخ شمس الدین محمد جزری رعایت شرایط عقد کرده بقراءت خطبه نکاح بر سر قواعد ملت حنفی اشتغال نمود
و کلمات ایجاب و قبول بقاضی القضاة سمرقند مولانا صلاح الدین متعلق بود و در وقت کار زبان بتهنیت و دست نثار گشاده زر و گوهر بشمار و درم و دینار
بسیار افشانده گشت بیت چنان افشاند گوهر دست مردم که گفتی از افلاک عیار انجم و حضرت صاحبقرانی بر مسند جهانبانی بر آمده خواتین
عصمت آئین بهمه مشتری سیما و زهره جبین اطراف آن بارگاه سپهر تزئین را بنور حضور نور و صفا بخشیدند و جای شاه زادگان جمشید قرین و نوئینان و

داد و تمکین و سادات عظام و قضاة اسلام و اکابر و اعیان در سایه دوازده پایه مقرر گردانیدند بیت صف حاجبان مرصع کلاه بخدمت ستاده در
پیشگاه و سایر خلایق از امرا و اعیان روزکار و اشراف هر طلا و دیار بمقدار یک تیر پرتاب از دوازده پایه دور نشستند و بساولان بهرام توان
طلعتهای طلا دوری در بر کرده و بر اسپان تازی سوار شده وظایف خدمت بتقدیم میرسانیدند و فیلان کوه پیکر بدیع منظر را بجلیهای گوناگون آراسته
و بر پشت هر یک تختی بسته در جای مناسب باز داشتند و خوان سالاران از شیرها و زرین و سیمین مثل بر اوانی مرصع آنقدر حاضر آوردند که نطق حقایق
از احاطه آن بعجز و قصور اعتراف مینماید و اصناف اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه و ثمار و حلاوت اثمار و در آن طوی خانه چندان موجود بود که تحریر شرح الوان آن
و سوجیان عشرت اندیش از انواع مسکرات پیش ترتیب نموده و بغیر شیرها سلطانی چندین خم خسروانی پر از باده صاف آماده کرده صلای عام در داده
و ساقیان گلعذار نرگس وار جامهای زرین بر کف بلورین گرفته از کیفیت باده گلفام و فروغ جرعه فرح انجام هر دل را سروری دیگر و هر منزل را نوری عنبر
گر بخشیدند و هریک از مجلسیان واله و حیران گلعذاری شده مضمون این مقال ورد زبان گردانیدند رباعی در بزم طرب جام لبالب چه خوش است
از دوست نگار سیم غبغب چه خوش است هر روز بگلرخی صبوحی چه نکوست کام از لب لعل یار هر شب چه خوش است و در آن ایام از غایت الطاف
عام نظم امر نموده شاه صاحبقران منادی گری شد بشارت رسان که ایام سور است و هنگام عیش می ناب نوشید از جام عیش درین
جشن کس مگوید بحث اگر تیره روز است اگر نیک بخت چو این مژدگانی بمردم رسید گل شادمانی ز دلها دمید گرفتند از آن سور هر کس مرام
ز رود و سرود و ز ساقی و جام آواز رود و سرود مطربان نغمه پرداز و مغنیان خوش آواز ناهید را برقص آورده و نوای نی و قانون و صدای
عود و ارغنون در ضمیر پیران چنگ سابشت و جوانان چنگ زلف تاثیر کرد نظم نی نالی بگویم شکر بود ز مشک چوب شیرین کار تر بود نوای ارغنون و
ناله چنگ از آن منزل بر فتی تا بفرسنگ و چون چند روز صغیر و کبیر و غنی و فقیر بهای و نوش و جوش و خروش گذرانیدند صبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح
متصل گردانیدند صاحبقران دریادل شاه زادگان و امرا و نوئینان و ایلچیان مصر و شام و فرنگ و بلاد دهند و دشت قبچاق و سایر اکابر و صدور
را بخلعت گرانمایه و انعامات موفوره مباهی و مسرور ساخت و بساط طلای و ملاهی باطل کرده بمشیت معظمات امور مملکت پرداخت و ارباب احتساب
را باجرای امر معروف و نهی منکر اشارت نمود و خلایق را از ارتکاب شراب و سایر منهیات نامشروع منع کرده بلوازم سپاس الهی اقدام فرمود والحمد لله
المنعم المنان و علیه الاعتماد و التکلان

ذکر استعداد سپاه ظفر پناه جهة یورش ختا و اجازت یافتن حکام و ایلچیان اطراف و انحا

صاحبقران مظفر لوا چون از طوی کان گل فراغت یافت با شاه زادگان و امرا طریق مشورت بتقدیم رسانیده خاطر خطیر
را جهة احراز مثوبات غزا عزم سفر چین و ختا قرار داد و فرمان همایون صادر شد که تواچیان سپاه را هزار هزار شمار کرده هر جا قابلیت اضافه داشته
باشد از سر تحقیق سان زیاده کنند و در دفاتر ثبت نمایند و امرا تواچی از میران هزاره و صده مچلکا ستانند که بچه یراق و دستور یورش آیند و
تواچیان بموجب فرموده کاربند شده حکام ولایات و سرداران اطراف بعد از قوریلتا سان جهت جمع آوردن هر یک متوجه مواضع خویش گشتند که
الکای معین باردوی کیهان پوی می پیوندند و امیر تیمور گورکان از کان گل بسمرقند در آمده در مدرسه سرای ملک خانم نزول اجلال فرمود و در آن بلده امیر
زاده پیر محمد جهانگیر را با اسپ و کمر و خلعت و افسر معزز و موقر ساخته رخصت داد که بزابلستان مراجعت نماید و امیرزاده سیدی احمد بن عمر شیخ را
که مادرش در خانه شاه زاده مشار الیه بود و خود در طوی مذکور دخترش را خواسته بود همراه او ساخت و ایشان براه متوجه قندهار
شدند و امیر تیمور گورکان ایلچی سلطان مصر را نیز خلعت و کمر ارزانی داشته و از انعامات دیگر نیز محظوظ و بهره ور ساخته دستوری داد و مولانا عبد الله
کشی را با جمعی رفیق او گردانیده مکتوبی بعرض رسانید که در طول بغداد کرده که تا آب زر مطلا شده بود بخط مولانا شیخ محمد ولد خواجه حاجی بندگیر تبریزی که در حسن
خط از سایر خوش نویسان آن زمان امتیاز داشت باسم ملک فرج در صحبت ایشان ارسال نمود و چون سلطان مصر پیغام فرستاده بود که ما سلطان احمد
جلایر و قرا یوسف را گرفته بند کرده ایم هر چه اشارت علیه نفاذ یابد درباره ایشان بتقدیم خواهیم رسانید امیر تیمور در جواب آن نوشت که سلطان
احمد را مقید بفرستند و قرا یوسف را از قید زندگی نجات دهند و تحف گرانمند و نفایس ارجمند با رسول و نامه ارسال داشت و برین قیاس
سایر ایلچیان اطراف را اجازت معاودت ارزانی فرمود و انگاه از مدرسه سرای ملک خانم بکوک سرای که بنا کرده همت بلند نهمتش بود نقل نمود

وامر عالی نفاذ پیوست که امیر برندق تنحو لشکریان را بنظر احتیاط در آورده معلوم کند که درین یورش چند هزار کس ملازم رکاب ظفر انتساب خواهند بود و جمع
امارت مآبی تفحص و تحقیق نموده بروایتی که در ظفرنامه و مطلع سعدین مسطور است معروض داشت که بموجب سانی که در کان گل قرار یافته از بلاد ماوراء
و ترکستان و بلخ و خوارزم و بدخشان و خراسان و مازندران و تغایای قراتاتار دویست هزار سوار و پیاده نامدار در میدان کارزار مجتمع خواهند بود
و چنانچه حضرت مخدومی ابوی مرحومی در روضة الصفا نوشته اند روزی میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه مذکور نمود که در فتر سان
قران گیتی ستان جیش مثبت و از آن دفتر بوضوح می پیوندد که ملازمان آنحضرت در حین توجه بجانب ختای هشتصد و هشتاد و دو هزار و ششصد و
نفر در شمار آمده بودند و عدد مجموع سپاه ظفر اثر از هشتصد هزار سوار و پیاده میرسید والعلم عند الله الکبیر المتعال فی جمیع الاوقات والاحوال

گفتار در بیان نهضت رایات ظفر آیات جهة یورش ختای بقشلاق آقسولات چون بمقتضای قضای سبحانی و
تقدیر ربانی در اشتداد کشورگیری و ملک ستانی لشکر قیامت اثر حضرت صاحبقرانی از ارتکاب بعضی از امور بایلغامانند غارت و اسر و مقاتله نموده بود
در اینولا که آن مؤید مظفر لوا از تسخیر ممالک توران و ایران و شام و روم و گرجستان و هند و سیستان فارغ گشته بدار السلطنه سمرقند نزول اجلال فرمود
بتلقین سعادت ازلی و الهام کرامت لم یزلی عزم خسروانه تصمیم یافت که جهة تدارک جرایم و آثامی که از خدام عالیمقام در خلال اشتغال باشتعال آتش
خشم و قتال و استیصال نهال اقبال اصحاب جاه و جلال صدور یافته بغزو جهاد کفار ضلالت آثار قیام نماید تا بر طبق کریمهٔ ان الحسنات یذهبن السیئات
آن معاصی و زلات بعفو و اغماض مقابل گردد ان الله یغفر الذنوب جمیعا بناء علی هذا بعد از فراغ از طوی کان گل
و یراق سپاه پردل فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده عمر شیخ و امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس با برخی
دیگر از امراء ظفر اقتباس بتاشکنت و شاهرخیه و سیرام شتافته در آن دیار قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین با بعضی از سپاه برانغار در یسی
و صبران زمستان کنند و ضبط سمرقند بعهده ارغونشاه شد و محافظت خزائن بشیخ جهره تعلق گرفت و رایات جهانگشای ۲۳ جمادی الاولی سنه
سبع و ثمانمائه از سمرقند نهضت فرموده متوجه قشلاق آقسولات شد و پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده با لشکری که خارج از حد
کمیت عدد آن عاجز بود و کمیت اندیشه از طی مسافت احصاء آن بعجز و اعتراف منمود روی براه نهاد حبّت روان شد در آن راه چندان سپاه
که شد تنگ صحرا و کشتند گیاه سطح زمین از بار سلاح مواکب تزلزل پذیرفت و سقف آسمان از غبار مراکب سمت ظلمت گرفت حبّت بند زرین
دره ها جایگاه ماندند و باد در اماندراه و ماه چهره رایات آفتاب اشراق براه قرابلاق نهضت نموده بعد از قطع منازل بهایه و وصول برباط [illegible]
و چون خورشید در اواسط قوس بود ناگاه دم سرمای هوا در جنه کمال یافته سراپرده سحاب گران کران تا کران آسمان را احاطه کرد و بادی تند وزیدن گرفت
برف و باران عظیم باریدن گرفت طوفان روان در عد خروشان و برق تیز دردود آه چشم سحاب است اشک ریز و موکب حضرت نشان از
آنجا در حرکت آمده و در طی مسافت سرعت نموده بآقسولات نزول اجلال فرمود و حضرت صاحبقران و شاهزادگان و نوئینان در قوریاها که
قبل از این بموجب فرمان واجب الاذعان ترتیب یافته بود قرار گرفتند و چنانچه سابقاً مسطور گشت امیرزاده خلیل سلطان بتاشکنت خرامید و امیر
زاده سلطان حسین بصبران و یسی منزل گزید و صاحبقران پسندیده صفات در آقسولات امیر برندق را فرمود که بتاشکنت رفته برای سپاه
کشورگشای تغار ترتیب نماید و چندین هزار خروار غله مقرر شد که بار اجمال کرده همراه برده در راه زراعت نمایند تا در وقت مراجعت لشکر منصور
جهة آذوق تغیش یابند و چندین هزار اشتر آبستن در اردوی همایون موجود بود که هنگام حاجت شیر شتر موجب قوت و قوت لشکر قدرت
شود القصه کثرت و شوکت و حشمت و مکنت اردوی همایون در آقسولات بمرتبه رسید که گردون کار دیده چشم زمان بمقدار سپاه با آن
استعداد و آراستگی در ظل رایت هیچ پادشاهی ندیده بود و خلایق باز مشاهده کمال حشمت طوی کان گل و وفور جمعیت آقسولات دغدغه عظیم در
خاطر افتاده از ظهور مضمون اذا تم امر دنی نقصه اندیشه تمام داشتند و از آسیب عین الکمال ترسیده صبح و شام نقش دعای دوام اقبال آن
سپهر احتشام بر لوح خاطر می نگاشتند

ذکر توجه رایات ظفر نگار از آقسولات باترار در اواسط زمستان که آفتاب تابان
در اواخر جدی بود و از شدت برودت رود سیحون منجمد شده مانند نقره خام مینمود و از بسیاری برف [illegible] کوه و فضای صحرا و بساط هامون

و روی دریا طی شده بود با هم مساوی و از وفور طوفان و باران کره خاک غدیری مینمود و تمامی جبال و تلال آدریاها صاحبقران مظفر لوا از غایت حرص
بر اجرای مثوبات غزا از آقسولات کوچ فرموده متوجه اترار شد و در اثنای راه دست و پای جمعی کثیر از عجزه و ضعفا را سرما برد و در روز چهارشنبه دوازدهم
رجب در اترار بسرای بیری بیک برادر شیخ نورالدین از فر نزول همایون طراوت صورت خانه چین پذیرفت و معاران بمعمول انجم بخاری آتش در سقف
خانه گرفته مشتعل شد اگرچه ملازمان در ساعت آب تسکین بر آن آتش زدند اما از آن جهة پریشانی خاطر روی داد و نیز در آن اوقات اکابر
و اصاغر خوابهای هولناک میدیدند و از وقوع واقعه که ظهور آن نزدیک رسیده بود دغدغه بسیار داشتند و حضرت صاحبقران در آن اوان موسی کمال را
فرستاد که تفحص نماید که از راه چیل منوان گذشت یا نه و او بامتثال امر مسارعت نموده بازگشت که از آن راه عبور ممکن نیست و دیگری را بطرف سیرام
و عقبه غلان بهمان کار روانه فرمود و او نیز مراجعت نموده گفت که در آن عقبه و نیز تا بالا برف افتاده و درین اثنا قراخواجه از جیش توقتمش خان که از دیر
باز در دشت و صحرا سرگردان بوده بدرگاه پادشاه سلاطین پناه آمد و در روزی که صاحبقران در دیوانخانه تمکین بر مسند ابهت و کامکاری استقرار داشت
و شاهزادگان چنگیزی نژاد تایزی اوغلان و تاشتمور اغلان و جگره اوغلان بر دست راست آنحضرت نشسته بودند و طرف دست چپ از
فروجود امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان زیب و زینت داشت امراء عظام قراخواجه را بشرف پایبوس رسانیدند و او بزبان اعتذار
عرض کرد که توقتمش خان میگوید که مدتی شد که در بوادی حرمان بجزای کفران نعمت سرگردانم و بغیر از آستان اقبال آشیان مرجعی نمیدانم امید آنکه مراحم
خسروانه کرّت دیگر شامل حال این شکسته بال گردد تا پای در دایرهٔ اطاعت و انقیاد نهاده بقیه ایام حیات بتدارک مافات قیام نمایم لطف
عمیم صاحبقران بخت حلیم قراخواجه را نوازش نموده استمالت داد و گفت که انشاء الله تعالی چون ازین یورش باز گردیم دشت قپچاق و الوس جوجی
خان را نوبت دیگر از خار طغیان مخالفان پیراسته بوی سپاریم و گلزار مملکتش بستور [illegible] آب تیغ زمرد پیکر [illegible] سازیم و در خاطر خطیر خسرو صاحبقران
تصمیم یافته بود که بعد از چندروز قراخواجه با یلکات نامی و مشوقات گرامی نزد توقتمش خان ارسال دارد و از اترار علم ظفر شعار بجانب ختای
در حرکت آرد اما نگاشتهٔ قلم تقدیر مخالف این اندیشه و تدبیر بود والعبد یدبر والله یقدر **ذکر انتقال حضرت صاحبقران امیر تیمور
گورکان از جهان گذران بجنان جاودان** چون عنایت بیغایت خداوند عفو غفور در همه حال شامل روزگار صاحبقران
مؤید منصور بود و در آن زمان که از یورش هفت ساله بسعادت معاودت فرموده خاطر خطیر و ضمیر آفتاب نظیرش متوجه آن شد که من بعد اوقات خجسته
ساعات را بامری مصروف سازد که موجب کفارت آثام ایام سابقه گردد و در محو نقوش زلات و عثرات مضمون همایون و هو الذی یقبل التوبة
عن عباده و یعفو عن السیئات بظهور پیوندد لاجرم پیش از آنکه بیکباره تمام در مستقر سریر سلطنت آسایش نماید عزم غزو کفار چین و ختا جزم کرده در
وقت شدت سردی هوا و کثرت باریدگی و سرما از سمرقند فردوس مانند بجانب اترار نهضت فرمود و چون صورت واقعه که بر کر
هیچ حکمی را از حلول آن گزیر نبوده و مشیت آنحضرت را در آن سفر روی نمود و براینه بر طبق و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت
فقد وقع اجره علی الله رحمت بیغایت الهی بر آن عزیمت که مقصود ادراک مثوبت جهاد بود ترتب خواهد یافت و انوار مغفرت نامتناهی از مطلع
ان الله یغفر الذنوب جمیعا بر وجنات حال آنحضرت خواهد تافت رباعی گرچه ز گناه جستجو خواهد بود وآن بار عزیز تشنه جو خواهد بود از جرم
مخلص مرا گفتگویی باید خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام که صاحبقران سلیمان احتشام خاطر اقبال مآثر را
فرا و [illegible] بجانب سمرقند بازگردانید و بنفس نفیس از اترار کوچ فرموده عزیمت یورش ختا استعجال ساخته میل بخرج کرده چند روز پیوسته
جام عیش از دست ساقیان نوش لب میگرفت و هر شب مجلس همایون از فروغ باده حمرا و شعاع صاغر صهبا صفت روشنی می پذیرفت و در آن اثنا
رغبت عرق فرموده و جوهری آورده بر تنگ آب و بصفت آتش وش بطور عذاب و دو شبانه روز دیگر صاحبقران والا گهر چنان بعرق مشغولی
کرد که اصلا میل طعام نفرمود بنابراین مزاج همایون متغیر شده عشرت اندیشان آن تغیر را حمل بر خمار کردند و یکدو جام دیگر دادند و لخت حرارت تسکین
یافته چون مدد طبیعت در آن شراب اثر کرد تب اشتداد پذیرفت و در روز چهارشنبه عاشر شعبان سنه سبع و ثمانمائه مرضی صعب روی نمود بلکه
امراض مختلفه مخوفه که از علاج یکی دیگری قوی میشد مجتمع گشت و با آنکه از زمرهٔ اطبا مولانا فضل الله تبریزی در ملازمت بود و در تداوی بد بجهان

علیمنو دپیچ دو انامع نقبا و اطبا مواد فاسده منقطع نگشت و بنابر آنکه اختلال قوای دماغی راه یافته بود صاحبقران سعادتمند یقین دانست که حال
نوع دیگر است و نقد حیات در تصرف قابض قضا و قدر لاجرم دست توکل بقطع رشته علایق کرده و باعتقاد درست و نیت راست از جمیع مهمات
توبه فرمود و بکسر آلات مناهی اشارت نمود و خواتین و آغایان و امرا و نوئینان را جمع آورده گوش هوش ایشان را بدرر مواعظ و نصایح سودمند
آرایش داد و بصبر و ثبات و اتفاق و اتحاد وصیت کرد و منصب ولایت عهد و حکومت سمرقند را با میرزاده پیر محمد مسلم داشته امیر شیخ نور الدین
و امیر شاه ملک و دیگر امرا بزرگ را گفت تا عهد و پیمان در میان آوردند که از متابعت شاهزاده گردن از ربقه اطاعت نپیچند و سر از حلقه متابعتش بیرون نبرند
پای در دایره خلاف ننهند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک با دلی غمگین عظیم و ولی از هم دو نیم بزبان نیاز و تسلیم عرضه داشتند که اگر فرمان شود
با میرزاده خلیل سلطان و امرا و نوئینان که در تاشکنت قشلاق کرده اند خبر فرستیم که بدرگاه عالمپناه آیند و سعادت ملاقات همایون دریابند
بواسطه وصیت ولایت عهد امیرزاده پیر محمد را استماع نمایند زیرا که گفته اند مصرع از دیده بسی فرق بود تا بشنید و آنحضرت فرمود که وقت تنگ
رسیده و مجال گفتن امثال این مقال نمانده و غایبان حاضر نمی توانند شد و شمارا نیز دیگر دیدار میسر نخواهد شد بعد از بیرون رفتن امرا فواق عظیم بر حضرت خسرو هفت
اقلیم غلبه کرد و با آنکه از بیرون خرگاه جماعه حفاظ بتلاوت کلام ربانی اشتغال داشتند اشارت علیه صدور یافت که مولانا حبیب الله ولد مولانا
عبید الله بدرون خرگاه درآید و بربالین همایون بتلاوت قرآن مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت نماید و چون بسبب غیبت خسرو خاوری کوکب
کواکب لباس سوگواری پوشیدند امیر تیمور گورکان میان شام و خفتن چند نوبت کلمه طیبه لا اله الا الله بر زبان الهام بیان گذرانیده داعی
والله یدعوا الی دار السلام را اجابت فرموده طایر روح شریفش قالب شکسته بجانب ریاض قدس پرواز نمود آفتابی که از پرتو انوار عنایتش عالمی
در سایه امنیت بفراغت غنوده بودند کمال اقبالش صفت زوال گرفت و کامیابی که از میامن آثار عاطفتش جهانی در مهاد عدالت و استراحت
منغمر بودند جمال خورشید مثالش سمت غروب پذیرفت چتر همایون خاقانی که غیرت شادروان گردون بود صرصر فنا نگونسار گردانید و لوای
همای اساس صاحبقرانی را که نسر طایر در پناه شهپرش می آسود عقاب قضا از اوج ثریا بتحت الثری رسانید نظم دریغ آن خداوند دیهیم و تاج
که او بود آیین دین را رواج دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد صلاح و پناه بلاد و عباد و این واقعه عظمی و داهیه کبری در شب چهارشنبه
هفدهم شعبان سنه سبع و ثمانمائه در وقتی که آفتاب در درجه شانزدهم حوت بود روی نمود افاضل روزگار این تاریخ را بعبارات مختلفه نظم کرده اند از
جمله مولانا بهاء الدین حاجی گفته که رباعی سلطان تیمور آنکه چرخ را دل خون کرد وز خون عدو روی زمین گلگون کرد در هفدهم شعبان سوی
علیین تاخت فی الحال رضوان سر و پا بیرون کرد و دیگری گوید بیت شهنشاهی که ماوایش بهشت جاودان آمد وداع شهریاری کرد
و تاریخش همان آمد

ذکر وقایع اوقات تعزیت فرمان فرمای مشرقین و تاج بخشی شدن امیرزاده سلطان حسین

و از آن شب ظلمت سرشت که نیر عالم افروز سلطنت پرتو عنایات از وجنات روزگار باز گرفت در خطه انزار علامت روز قیامت
و نمونه صور اسرافیل صفت ظهور پذیرفت نظم برآمد ناله و آه از چپ و راست ز مرد و زن فغان و نعره برخاست ز فریاد و نفیر پیر و برنا
امارات قیامت گشت پیدا شاهزادگان عالیمقام افسر عزت بر خاک مذلت افکندند و خواتین جمشید آیین روی از زمین و گیسوی مشکین
بدست بیطاقتی برکندند مصرع همه روی بکنده و زهره گیسو بریده امرا ملک آرای جامه بر پرده سینه چاک چاک ساختند و خواص پلاس پیسر [illegible]
از بسیاری گریه و زاری غلغله در گنبد افلاک انداختند و در آن شب بموافقت اصحاب مصیبت فلک نیز اشک افشان بود و از فواره دیده
غمام تا صباح قطرات باران سیلان مینمود و چون بخیال محال یورش جنت الماوی امرا انجمن استند که آن واقعه را بالیه ظاهر کرده بهنگام صبح خواتین و
آغایان را از گریه و شیون و تغییر لباس منع نموده روی بتجهیز و تکفین صاحبقران مغفرت قرین آوردند و بموجب وصیت امیر مرحوم بنده و شاه
خازن بامر غسل پرداخته مولانا قطب الدین صدر در تعلیم سنن و واجبات آن شروع نمود و بعد از فراغ آن امرا نوئینان عالیشان و پیر محمد بیک سا
بوغا و برادرش امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم با یکدیگر عهد و پیمان در میان آوردند که سالک طریق مخالفت نگردند
و از مقتضای وصیت حضرت صاحبقران در نگذرند و تخت سمرقند را با میرزاده پیر محمد سپارند و ایلچی بتاشکنت نزد امیرزاده خلیل سلطان

و امرای که در ملازمتش بودند ارسال داشتند تا خبر آن واقعه بدیشان رسانیده التماس حضور نمایند و دیگری پیش میرزاده سلطان حسین بصبران و بسی فرستاده
و پیغام دادند که مرض حضرت صاحبقرانی صعوبت تمام پیدا کرده باید که جریده بر دوام توجه نماید و خضر قوچین بجانب غزنین روانه شد که امیرزاده پیر محمد را
از رحلت آنحضرت و وصیت منصب ولایت عهد آگاه کرده اند تا بر جناح استعجال بسمرقند شتابد و شیخ تیمور قوچین بجانب هراة و علی درویش گرلبکت بجهة
اشعار داشت بطرف تبریز متوجه گشتند تا میرزا شاهرخ و امیرزاده عمر را از کیفیت حادثه آگاهی دهند و در باب حفظ ممالک شرایط وصیت
بجای آورند و از انبوه بهمین کار روی ببغداد آورد و دیگری بجانب اصفهان و شیراز روانه شد و در شب پنجشنبه نوزدهم ماه مذکور جمهور امرا و خواتین
تابوت محفوف برحمت حق را در محفه نهاده از انزار بیرون آوردند و در همان شب از آب سیحون بر یخ گذشته در دو فرسخی انزار فرود آمدند
چون گریبان افق بدست تباشیر صبح صادق چاک شد شعله اندوه در کانون درون محزون مصیبت زدگان بنوعی برافروخت که خرمن صبر و
شکیبائی مرد و زن و امیر و وزیر و صغیر و کبیر را یکبار بسوخت نظم آبی که بدست آتش این غم جگر بسوخت وین برق جانگداز همه خشک و تر بسوخت
مرغ سپیده دم که خبر دادی از سرور اکنون ببین که بر سر آتش بال و پر بسوخت صیحه صبح محشر و فزع اکبر در عالم صغیر بظهور انجامید و فغانی در جهان افتاد
که صدایش از هفت گنبد افلاک متجاوز گردید و چون جزع و فزع از حد اعتدال در گذشت و گریه و زاری سالکان طریق بیقراری بعد از دخول صبح
مصلحت اندیشان ساکن گشت امرا و ارکان دولت و نوئینان و معتمدان حضرت با خواتین مجلس حشمت و مخدرات تتق عصمت طریق مشورت مسلوک
داشته خاطر بر آن قرار دادند که نعش مغفرت مآب را بجانب سمرقند باز گردانند و در ملازمت میرزا خلیل سلطان و امیرزاده ابراهیم سلطان
عزیمت غزوه ختا را معطل سازند و در همان صبح محفه را مصحوب خواجه یوسف و علی قوچین روانه سمرقند ساختند و ایشان بتاریخ ۲۲ شعبان بآن
بلده درآمده جسد مطهر را بمرقد عطرسا رسانیدند و بعد از چند گاه بموجب وصیتی که آنحضرت کرده بود دستیر که از انوار خود متکفل نموده بود در زیر حضرت
صاحبقران والا که دفن کردند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک بعد از ارسال تابوت مغفرت مآب حضرات عالیات را متعاقب با امیر
زاده الغ بیک بجانب سمرقند گسیل کردند و خود در خدمت میرزاده ابراهیم سلطان بجانب ختای کوچ نموده از آب سیحون گذشته در جانب شرقی
انزار فرود آمدند در بولاسغه باز بهمه مضمون برانگیخت که عقد آن جمعیت از هم فرو گسیخت بیان سخن آنکه چون خبر فوت صاحبقران مرحوم بامیر
زاده سلطان حسین رسید لشکر دست چپ را که با او بود پراکنده ساخت و اسپان بعضی از سپاهیان را گرفته دو اسپه عازم سمرقند شد تا خود
در شهر اندازد و لوای استیلا مرتفع سازد و کیفیت حرکت بمسامع امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک رسیده نامه بحاکم سمرقند که ارغونشاه بود
فرستادند مبنی برآنکه امیرزاده سلطان حسین بخیال استقلال متوجه آنجانب گشت باید که در محافظت شهر سمرقند سعی بلیغ نموده او را مجال دخول ندهد
و اگر تواند خدمتش را گرفته مضبوط گرداند و قاصدی نزد میرزا الغ بیک و حضرات عالیات ارسال داشتند و از قضیه میرزاده سلطان حسین
آگاهی دادند و التماس نمودند که بهر جا رسیده باشند توقف نمایند تا اردو بدیشان رسد و بر این قیاس نیز نزد میرزا خلیل سلطان و امرا تاشکنت
ایلچی فرستادند بعد از آن امیر بردی بیگ در انزار توقف نموده امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین و سایر امرا و اعیان در ملازمت میرزا
ابراهیم سلطان بطرف سمرقند باز گشتند و در وقت عبور بر آب سیحون یخ شکسته شتر خزانه با آنچه بار داشت به آب فرو رفت و اردو نیز نزدیک
آب سیحون فرود آمده از آنجا شبگیر کردند و روی توجه بسمرقند آوردند

ذکر برداشتن امرا امیرزاده خلیل سلطان را به پادشاهی و بیان وقوع مخالفت میان ارکان دولت حضرت مغفرت پناهی

چون امرا عظام که در آن زمستان در تاشکنت
بودند از کیفیت امیرزاده سلطان حسین وقوف یافتند هراس بی قیاس بر ضمایر ایشان مستولی شده امیر خداداد حسینی و بابا کار شاه ارلات و شمس
الدین عباس و برندق برلاس باتفاق امیرزاده احمد بن عمر شیخ شاهزاده خلیل سلطان را که در آن زمان [illegible] بود بسلطنت برداشتند و
دست بیعت بآنجناب داده وصایای امیر تیمور گورکان را نابوده انگاشتند و این خبر در اثناء راه بحضرات عالیات و امیر شاه ملک و امیر شیخ
نور الدین رسیده بغایت آشفته گشتند و قلم عنبر و سرزنش نامه نوشتند و بجانب تاشکنت فرستادند محصل سخن آنکه چون صاحبقران مغفرت نشان
منصب ولایت عهد را با میرزاده پیر محمد جهانگیر تفویض فرموده ما اطاعت فرمان میرزا خلیل سلطان نخواهیم کرد و از آن نوئینان کاردان عزیز

نمود که بدین زودی دفع حقوق تربیت صاحبقران را بر طاق نسیان نهاده بتجویز این امر ناپسندیده جسارت نمودند بایستی که اگر دیگری مثل این بچه‌ای
در میان آوردی منع و زجر او مشغول گشتندی و چون آن مکتوب بامرا رسید از کرده پشیمان شدند امیر برندق را نزد حضرات عالیات و امیرشاه ملک
و امیر شیخ نور الدین فرستادند و پیغام دادند که ما بیعتی که با میرزاده خلیل سلطان کرده‌ایم بجهة ملاحظهٔ سداد دولت و استقامت مملکت است
و گمان ما چنان بود که شما این امر را مستحسن دانسته باشید و اکنون که دانستیم که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت فرموده از آن بیعت پشیمان شدیم و بر حسب
فرموده باب مضار وصایای آنحضرت مصلحت دانید بتقدیم رسانیم و امیر برندق از اداء مقولات بار دور سیده و بعد از اقامت مراسم تعزیت با امیر
شاه ملک و امیر شیخ نور الدین خلوت کرده نامهٔ امیر خداداد و بایزید کار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس را که مشتمل بر سخنان مذکور بود بدیشان نمود
و لوازم عهد و پیمان در میان آورد که از مقتضای وصایای صاحبقران مغفرت نشان در نگذرند و بغیر از میرزاده پیر محمد جهانگیر کسی را ولیعهد آنحضرت
نشمرند و امیرشاه ملک و امیر شیخ نور الدین بار دیگر در آن باب مکاتیب بامرا نوشته بامیر برندق تسلیم نمودند و او را اجازت
داده روی بجانب سمرقند آوردند و بعد از قطع منازل بموضع قرچق رسیده از آنجا امیرشاه ملک باستصواب بجلسان (?) پیشتر بسمرقند شتافت
و شهر را مضبوط یافت چه ارغونشاه بنا بر مواعید میرزاده خلیل سلطان برج و باره را استحکام داده بود امیرشاه ملک بدروازهٔ چهار راه
که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و سایر سرداران سمرقند آنجا بودند رفته التماس نمود امیر ارغونشاه دست رد بر سینهٔ ملتمس امیرشاه ملک
نهاده جواب گفت که چون حضرت صاحبقران این بلده را برسم امانت بمن سپرده خاطر بر آن قرار داده ام که تا وقتی که امیرزاده پیر محمد
ولیعهد حاضر نشود هیچکس را در شهر نگذارم و هر گاه آن شاهزاده بیاید سمرقند را بدو سپارم تا از عهدهٔ امانت درست بیرون آمده باشم امیر
شاه ملک دانست که ارغونشاه بوعده‌های میرزاده خلیل سلطان فریفته شده دروازه باز نخواهد کرد لاجرم با دل غمناک و خشمگین با چشم نمناک باز
گشت و در صحرای علیا با حضرات عالیات رسیده کیفیت حال باز گفت و همانجا نزول نموده خواتین و امرا بعد از تقدیم مشورت مصلحت چنان دیدند
که امیر شیخ نور الدین بسمرقند رود و امیر ارغونشاه را از سر مخالفت در گذراند و امیر شیخ نور الدین نیز بدروازهٔ چهار راه رفته و با ارغونشاه
و خواجه یوسف سخنان گفته مانند امیرشاه ملک بی نیل مقصود مراجعت نمود امیر برندق چون از مقولات بنا شکست رسید و مکتوب امیرشاه ملک
و امیر شیخ نور الدین و سخنان ایشان را بمسامع امیر خداداد حسینی و بایزید کار شاه ارلات و سایر معتمدان میرزاده خلیل سلطان رسانید اتفاقاً
گفتند که فی الواقع شایستهٔ تاج و تخت نیک بختی است که حضرت صاحبقران او را ولیعهد ساخته است و ما تغییر عهد و وصیت آنحضرت را
نخواهیم داد و در همان مجلس در این باب عهدنامه نوشته امرا آن و شعرا را مهر کردند و امیرزاده خلیل سلطان نیز بحسب ضرورت خط و مهر خویش
بر آن نهاد و آنگاه آن عهدنامه را پیش امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک فرستادند تا آن کاغذ امید ایشان نموده نزد امیرزاده پیر محمد برده
بعد از آن زمرهٔ از خواص مقربان امیرزاده خلیل سلطان را بر عروس مملکت ترغیب و تحریض نمودند و گفتند الملک عقیم فرصت غنیمت باید شمرد و
بسمرقند شتافته خاطر خاص و عام را بدادن احسان و انعام صید باید کرد و الملک لمن غلب (?) امیرزاده خلیل سلطان از استماع این سخنان
بر تسخیر مملکت جازم گشت و عازم سمرقند شد و از اسپان و استران و اشتران صاحبقران و شاهزادگان و امرا آنچه در آن نواحی دیده بود
بحیطهٔ تصرف در آورده بر امرا و خواص و طایفهٔ از مردم عراق که با او حسب الحکم (?) خاقان زندگانی میکردند قسمت نمود و امیر برندق که سنقلای (?) سپاه
شاهزاده بود چون از آب سیحون بگذشت پل را ویران کرده باتفاق رستم طغا بوغا متوجه اردوی اعظم گشت تا از عهدهٔ عهدی که کرده بود بیرون
آمده باشد و همچنین امیر خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس از میرزاده خلیل سلطان روی گردان شده بطرف اجق فرکنت رفتند و با وجود
اینحال شاهزاده اصلا در خدعه نگاه نکرده بکنار آب شتافته جهت جسر اشارت نمود و لشکریان همان روز بترتیب آن قیام نمودند
روز دیگر میرزاده خلیل سلطان از آب سیحون بگذشت و چون امیر برندق بنواحی ده (?) رسید از جلال بابورچی شنید که امیرشاه ملک و امیر
شیخ نور الدین را ارغونشاه در سمرقند راه نداد و خاطر را بطاعت میرزاده خلیل سلطان نهاده بنا بر آن از اختیار مفارقت میرزاده
خلیل سلطان پشیمان شده بقدم اعتذار مراجعت کرده بموکب شاهزاده پیوسته تجدید بیعت اقدام فرمود **ذکر توجه میرزا**

الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان در موافقت امرا بجانب بخارا و رفتن خواتین و آغایان بسمرقند جهة اقامت مراسم عزا
رستم طغا بوغا برلاس که همعنان امیر برندق برلاس بن جهانشاه از میرزاده خلیل سلطان جدا گشته بود بعد از مراجعت امیرشاه الیه بر عزیمت خود راسخ
بوده نزد امیرشاه ملک و امیر شیخ نور الدین آمده کیفیت شعف میرزاده خلیل سلطان بتسخیر سمرقند و بازگشتن امیر برندق مشروح باز گفت امرا عظام
بعد از شنیدن این سخنان مصلحت چنان دیدند که دو شاهزادگان عالی مکان میرزا الغ بیک گورکان و میرزا ابراهیم سلطان بجانب بخارا روند و حضرات عالیات
بسمرقند فرستند و بعد از تصمیم عزیمت روز پنجشنبه سیم ماه مبارک رمضان میرزا الغ بیک و میرزاده ابراهیم سلطان و امیرشاه ملک و امیر شیخ نور الدین و رستم
طغا بوغا و تلمش و توکل قرا قرا و حسن جبادول (?) و ارسلان خواجه ترخان و شمس الدین المالیغی و موسی کمال و جستری (?) و غیرهم حضرات عالیات را وداع کرده بجانب
سمرقند گسیل نمود چنان دیگران بطرف بخارا رفتند و در محل خبر ... حضرت صاحبقرانی تازه گشته فریاد و فغان از نهاد ماتم زدگان بر آمده بعد از جزع و فزع
بسیار سرای ملک خانم و تومان آغا با سایر خواتین و شاهزادگان صغار مثل میرزا باجرا (?) و ایجل و سعد وقاص ... با دلباس تعزیت پوشیده بدروازهٔ چهار راه شتافتند
و ارغونشاه و خواجه یوسف ... بجایگاه ... راه داده شب ایشان را در شهر نگذاشتند و حضرات در چهار باغ میرزا شاهرخ که نزدیک بدروازه است شب
گذرانیدند علی الصباح روز دیگر که بار چرخ بلند پرتو مهر در جهان افکند بشهر در آمدند و بخانقاه میرزاده محمد سلطان که مرقد معدن انوار و نعیم مخلد صاحبقران سعید شده بود
محل نزول ساختند و باقامت رسم عزا ولوله در جهان انداختند و ... و سر گشاده و موها پراکنده و رو بها خراشیده و خود در خاک افکنده و
جامه دریده و رقیه خانیکه (?) و سایر خواتین و شاهزادگان و امرا که در شهر بودند و زنان اشراف و اعیان مملکت موی گشاده و روی سیاه کرده و نمد در گردن
انداخته ... و امیرزاده محمد جهانگیر که در شهر بود و دیگر شاهزادگان و امرا و ارکان دولت و تمام اکابر و اشراف و اعیان مملکت مثل خواجه عبدالاول
و خواجه عصام الدین و سید شریف جرجانی و امیر ... و دانشمند و غیرهم مجموع تغییر لباس کرده حاضر شدند و بجیره (?) تعزیت رفته بر پلاس ماتم نشستند و تمامی
آغایان و شاهزادگان و اکابر و اعیان تغییر لباس کرده و آواز گریه و فغان بر آورده ولوله در جهان و غلغله در زمین و زمان انداختند ...
از روز فریاد و ... در گنبد فیروزه فام افتاد اما شاهزادگان و امرا و نوئینان چون نزدیک بخارا رسیدند شنیدند که میرزاده خلیل سلطان را ارغونشاه بتقدیم
اطاعت استقبال کرده بسمرقند در آورده لاجرم زبان طعن و لعن را گشادند و مکتوبات تشنیع آمیز بامرا بسمرقند فرستادند و بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت نموده
حمزه طغا بوغا برلاس که حاکم بخارا بود شاهزادگان را استقبال نموده و در مزار ... با امرا عظام عهد و پیمان در میان آورده باتفاق یکدیگر بشهر در آمدند
و چنان قرار یافت که امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نور الدین و امیرشاه ملک در قلعه باشند و ضبط یک دروازه که بر شهر گشوده است با اضافه
قلعه تعلق بامیرزاده الغ بیک و امیرشاه ملک داشته باشد و محافظت دروازهٔ دیگر که بجانب بیرون است با بعضی دیگر از حصار تعلق بامیرزاده ابراهیم سلطان
و امیر شیخ نور الدین بود و رستم برلاس و برادرش حمزه و تلمش و توکل قرا قرا و دیگر امرا و سرداران در شهر توطن نمایند و در باب ... و محافظت برج و باره لوازم
سعی و اهتمام بجای آورند **ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بدار الملک سمرقند و ... انقضاء ایام تعزیت صاحبقران سعادتمند**
چون میرزاده خلیل سلطان از آب سیحون عبور نموده طی مسافت فرموده نزدیک بسمرقند رسید امیر خواجه یوسف با شاه ملک ... از شهر بیرون آمده در قرهٔ (?) شیراز که در چهار
فرسخی سمرقند و جهت تقبیل بساط بوسی سرافراز گشت و مجموع سادات و علما و اکابر آن بلده برسم استقبال استعجال نمودند و بعد از آنکه کنار آب کوهک مخیم
بارگاه شاهزاده شد ارغونشاه با مفاتیح ابواب قلعه و مقالید کنوز خزائن بخدمت شتافت و میرزاده خلیل سلطان کامیاب و کامران بسمرقند فردوس
مانند که حاصل بحر و کان و نفایس اقطار و امصار جهان در آن موجود بود در آمده بتاریخ شانزدهم ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب در برج حمل
نزول داشت بر حسب اختیار مولانا بدر الدین منجم بر تخت سلطنت نشست و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت زانو زده مراسم تهنیت بجای
آوردند و امیرزاده خلیل سلطان فی الجمله ملاحظهٔ وصیت امیر تیمور گورکان نموده امیرزاده محمد جهانگیر را که ولد امیرزاده محمد سلطان برادر
امیرزاده پیر محمد ولیعهد بود بجای پدر برداشت و فرمود که نام او ... بر سر مناشیر نویسند و بعد از دو روز بخانقاه امیرزاده محمد سلطان که مقبرهٔ صاحبقران سعید در آنجا
بود رفته کار تعزیه از سر گرفت و تمامت شاهزادگان و خواتین و آغایان و امرا و اشراف و اعیان با لباس کبود ... گریه و زاری در آمدند و پس از اقامت لوازم تعزیت
جهت روح پر فتوح بزرگوار صاحبقران مغفرت شعار ختمات کلام پروردگار بجای آورده خیرات و صدقات بارباب حاجات رسانیدند

و در آن ایام چندان حلوا و طعام بتجقان دادند که قافله جوع از معده گرسنگان تا انقراض دوران رخت بربست بعد از آن گور که خاص ...
و ناله در آورده پوشش پاره ساختند و از کار بنیاد اختند انگاه امیرزاده خلیل سلطان و شاهزادگان و خواتین و نوئینان را از کسوت عزا
بیرون آورده علامت قاطبیت بهمه را خلعتهای فاخره و جامهای مطلا دوزر و دیبا بیاراست و ابواب خزاین گشوده بمقدار زر و گوهر بر مردم ...
که رسم افلاس از جهان برافتاد و کیفیت اسراف و اتلاف شاهزاده و زوال اقبال وی عنقریب بسمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی

ذکر تعداد اولاد و احفاد صاحبقران والا نژاد از اولاد ذکور صاحبقران مغفور در زمان وفات آنحضرت سی و شش نفر موجود
بودند بموجب از نسل میرزاده جهانگیر یازده ... و اصل ... محمد سلطان سه پسر مانده بود محمد جهانگیر نه ساله یحیی یکساله سعد
وقاص شش ساله و امیرزاده پیر محمد بن جهانگیر در سن سی و نه سالگی بر سریر سلطنت کابل و غزنین تمکن داشت با هفت پسر قیدو نه ساله خالد
هفت ساله بوزنجر سعد وقاص سنجر قیصر جهانگیر و از نسل عمر شیخ بهادر نه پسر و پسرزاده در حیات بودند پیر محمد بیست و شش ساله با یک پسر عمر شیخ
هفت ساله رستم بن عمر شیخ بیست و چهار ساله با دو پسر عثمان شش ساله سلطان علی یکساله اسکندر بن عمر شیخ بیست و یکساله احمد بن عمر شیخ بیست
ساله سیدی احمد بن عمر شیخ پانزده ساله بایقرا بن عمر شیخ دوازده ساله و شاهزاده میرانشاه در سن سی و هشت سالگی با هفت پسر و نبیره ...
ابابکر بیست و سه ساله با دو پسر الجکتر نه ساله عثمان چلپی چهار ساله عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یکساله ایجل ده ساله
سیورغتمش شش ساله و میرزا شاهرخ در سن بیست و هشت سالگی در خراسان پادشاهی مینمود و هفت پسر داشت میرزا الغ بیگ و ابراهیم
سلطان هر دو در سن یازده سالگی اما الغ بیگ پنج ماه از ابراهیم سلطان بزرگتر بود و بایسنغر هشت ساله بود سیورغتمش شش ساله محمد جوکی سه ساله
جان و فلان دو ساله بازوی یکساله و از بنات مکرمات صاحبقران مغفرت سمات بعد مخدره در پرده عصمت ... صلبیه
آنحضرت سلطان بخت بیگم بود که در حباله نکاح امیر سلیمانشاه ... و از امیرزاده شهید عمر شیخ بهادر سه مخدره مانده بود و از محمد سلطان
سه عفیفه و میرزا میرانشاه چهار دختر داشت و میرزا شاهرخ یکی و میرزا پیر محمد جهانگیر سه و میرزا ابابکر و میرزا خلیل سلطان هر یک یکی و امیر
زاده سلطان حسین دختر زاده حضرت صاحبقران است و مادرش آکه بیکی بود و پدرش محمد بیک بن امیر موسی والعلم عند الله تقدس و تعالی

ذکر اسامی خواتین و سراری حضرت صاحبقرانی مغفرت شعاری خامه عنبرین شمامه از نسب نامه که در زمان خاقان
سعید عالیشان میرزا شاهرخ تألیف شده نقل مینماید که صاحبقران خجسته صفات در تمامی اوقات حیات هژده زن بحباله نکاح در آورد و اسامی
ایشان اینست اولجای ترکان آغا بنت امیر مسلا بن امیر قزغن که سلطان بخت بیگم از وی متولد شده خانزاده پاک سرای ملک خانم بنت خزان
سلطان خان بود عیش آغا که مادر میرزا جهانگیر و آکه بیگی و طغانشاه و آغا ... و فلانش که از آنحضرت دختری داشت سعادت سلطان نام تومان ...
صوفی قنقرات تومن آغا بنت امیر موسی ... تکل خانم بنت خضر خواجه خان دولت ترکان آغا سلطان آغا ... آغا بنت میر بایان
سلدوز ... خانی بیک آغا ... آغا چلپان ملک آغا بخت آغا سلطان آرای آغا ... نوروز آغا و از سراری آن مهر سپهر شهریاری اسامی بیست و
دو نفر ... در آمده بدین موجب طغای ترکان آغا که از قوم قراختای بود و میرزا شاهرخ از وی متولد شد ... آغا ...
آغاجیی بیک آغا ... آغا منکلی بیک آغا ... قربانی که والده امیرزاده میرانشاه بود یادگار سلطان آغا ... آغا ... والده
میرزا عمر شیخ بود ... آغا ملکان شاه آغا ...

ذکر بعضی از سادات و مشایخ و علما و اکابر که با صاحب قران معاصر بوده اند برضمایر ارباب اخبار ظاهر و آشکارا خواهد بود که از این زمره عظیم الشان و طایفه متعالی المکان جمعی کثیر ... در زمان خجسته
نشان صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان انار الله برهانه بلاد جهان و امصار ایران و توران را بوجود شریف مشرف داشتند و کیفیت حال
تمامی الطبقه از کتب تواریخ بوضوح نمی پیوندد لاجرم بر ذکر جمعی که شمه از احوال ایشان برقم این بیان ... اختصار خواهد افتاد و من الله
الهدایة والرشاد

مولانا جلال الدین محمود زاهد مرغابی در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی بود و در متابعت
سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سعی بلیغ مینمود ورع و تقوی بکمال داشت و همواره علم ادای طاعات و عبادات می افراشت

می افراشت و وفاتش در ماه ذی الحجه سنه ثمان و ثمانین و سبعمائة اتفاق افتاد و در مرغاب هراة مدفون گشت **امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهمدانی**
حاوی علوم ظاهری و باطنی و جامع فضایل صوری و معنوی بود در اوایل حال اقدام ارادت علاءالدوله شیخ شرف الدین محمود بن عبدالله المزدقانی نموده از
شیخ تقی الدین علی الدوستی کسب طریقت فرموده و بعد از فوت شیخ تقی الدین باز رجوع بشیخ شرف الدین محمود کرده گفت فرمان چیست شیخ متوجه شده فرمود
که حکم چنانست که در اقصای بلاد عالم بگردی امیر سید علی بموجب فرموده عمل نموده سه نوبت ربع مسکون را طواف کرد و بصحبت هزار و چهار صد
سید و چهار صد را در یک مجلس دیده مصنفات امیر سید علی مانند کتاب اسرار النقط و شرح اسماء الله و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده خمریه فارضیه
و ذخیرة الملوک در میان عرفا اشتهار دارد و وفاتش در سادس ذی حجه سنه ست و ثمانین و سبعمائة اتفاق افتاد مرقد عطر قبابش در ولایت ختلان

بابا سنکو درویشی مجذوب بود و از وی کرامات و خوارق عادات ظهور مینمود در سنه ۷۸۲ که صاحبقران مغفور بعزیمت فتح خراسان
از آب آمویه عبور فرموده در قصبه اندخود با وی ملاقات کرد درویش از سر جذبه سینه گوشت بطرف امیر تیمور گورکان انداخت صاحبقران آن معنی
تفال نموده گفت خدای تعالی سینه روی زمین را که خراسان است بما ارزانی داشت و وفات بابا سنکو در اندخود روی نمود و قبرش همان جاست

مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی جامع کمالات صوری و معنوی بود و در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین هروی و چنانچه
در نفحات مسطور است مولانا زین الدین ابوبکر بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت حضرت شیخ الاسلام احمد جامی قدس سره تربیت
یافته در وقتی که امیر تیمور گورکان داعیه تسخیر هراة داشت در قصبه تایباد با جناب مولوی ملاقات نمود و آنجناب زبان نصیحت آنحضرت
گشوده سخنان سودمند فرمود و گفت که در اثنای قیل و قال صاحبقران ستوده خصال از آن قدوه اصحاب وجد و حال سؤال کرد که شما چرا
ملک غیاث الدین پیر علی را ارشاد نفرمودید تا ترک اعمال ناشایسته دهد مولانا زین الدین که او را نصیحت کردم قبول ننمود لاجرم ایزد تعالی شما را برو
گماشت و اگر تو نیز چنین باشی کار خدای تعالی بر نهج عدالت سلوک ننمائی دیگری بر تو مستولی خواهد شد امیر تیمور گورکان فرمود که کیست آن شخص که او را
بر من استیلا دست دهد جناب مولانا گفت عزرائیل امیر صاحبقران از شنیدن این سخن حال متغیر گشته گفت هیچیک از سلاطین را بر من ظفر دست
نخواهد داد و انتقال من از دار ملال با اجل طبیعی خواهد بود و وفات مولانا زین الدین ابوبکر در یوم پنجشنبه سلخ محرم الحرام سنه ۷۹۱ روی نمود و ملک ...
... در تاریخ وفاتش این قطعه نظم فرمود قطعه سنه احدی و تسعین بود تاریخ گذشته بعد از سلخ محرم شده نصف النهار از پنجشنبه که روح پاک
مولانای اعظم سوی خلد برین رفت و ملایک همه گفتند از جان خیر مقدم و دیگری از فضلا درین باب گوید بیت تاریخ وفات قطب
اوتاد یک نقطه بنه بآخر صاد

خواجه بهاء الدین نقشبند نامش محمد بن محمد البخاریست و او را نظر قبول ... فرزندی از خواجه محمد بابا سماسی ...
و تعلم آداب طریقت بحسب صورت از سید امیر کلال نموده در نفحات مسطور است که خواجه بهاء الدین بحقیقت اویسی بوده است و از روحانیت
خواجه عبد الخالق غجدوانی تربیت یافته کسی از وی سؤال کرد که درویشی شما موروثست یا مکتسبی جواب داد که بحکم جذبة من جذبات الحق توازی عمل
الثقلین باین سعادت مشرف گشتم باز پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت سماع میباشد فرمود که نمیباشد گفت پس بنای طریقه شما بر چیست فرمود
خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق سبحانه و تعالی بیت از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان وفات
خواجه بهاء الدین در شب دوشنبه سیوم ماه ربیع الاول سنه احدی و تسعین و سبعمائة اتفاق افتاد و یکی از فضلا جهة ضبط تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک
نظم انتظام داد قطعه خواجه اعظم بهاء الحق والدین نقشبند آنکه مشهور ولایت شد کمال ... مسکن و ماوای او چون بود قصر عارفان
زین سبب آمد حساب رحلتش

خواجه علاء الدین عطار موسوم محمد بن محمد البخاریست و در سلک اعاظم اصحاب خواجه بهاء الدین انتظام
داشت و خواجه در ایام حیات خود تربیت بعضی از سالکان راه حق را باستصحاب حواله مینمود و میفرمود که علاء الدین بار ما سبک کرده است
وفات خواجه علاء الدین در شب چهارشنبه بیستم رجب سنه اثنی و ثمانمائه روی نمود و قبرش در ده نوچغانیان است

مولانا سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی ولادت با سعادت آن عالم ربانی و علامه عالم فانی در ماه صفر سنه اثنی و عشرین و سبعمائه در قریه [illegible] التفتازان
که از ولایت نساست روی نمود و چون از سن طفولیت بمرتبه صبی ترقی فرمود آغاز تحصیل علوم و تکمیل فنون محسوس و معقول کرده در اندک زمانی در میان

دوانش قصب السبق از علماء متقدمین و متأخرین در ربوده شمیم قلم مشکین رقمش مشام جان مشتاقان را بروایح فضایل معطر گردانیده و فروغ خاطر افادت مآثرش باطن مستفیضان را بانوار کمالات نضارت بخشیده آنجناب در شانزده سالگی تصنیف کرده شرح صرف زنجانی را مرقوم خامهٔ بلاغت انتما ساخت بعد از آن مطول را باسم معز الدین حسین کرت تالیف نموده آنگاه در خوارزم که در آن زمان مجمع اعیان جهان بود متوطن شده مختصر تلخیص را بنام جانی بیک خان که شمه از عدالت و احسان وی ذکر یافت در سلک انشا کشید و بی شایبهٔ لاف و گزاف چنانچه از مؤلفات آن عالم حمیده صفات بوضوح می‌پیوندد لطافت تحریر و حلاوت تقریر و توضیح خفیات و تلویح خبیات و کشف مشکلات و رفع معضلات بر طبع نقادش ختم بود و بر ذمهٔ همت بلند نهمتش واجب و حتم و در آن اوان که امیر تیمور گورکان عزیمت یورش خوارزم جزم فرمود ملک محمد سرخسی پسر خوردتر ملک معز الدین حسین برادرزاده خود ملک محمد بن ملک غیاث الدین پیر علی که در آن سفر ملازم موکب همایون بود پیغام داد که هرگاه خوارزم فتح شود از آنحضرت رخصت طلبیده مولانا سعد الدین را بسرخس روانه گرداند بنا علی هذا چون لمعان تیغ عالم ستان حضرت صاحبقران آن خطه را در حیطهٔ تسخیر کشید و بکوچانیدن اهالی و موالی از آنجا اشارت نمود ملک پیر محمد از آنحضرت التماس نمود که مولانا سعد الدین را اجازت رفتن بجانب سرخس فرماید و امیر تیمور ملتمس ملک زاده را بعز قبول اقتران داد جناب مولوی بسرخس رفت و بعد از آنکه حضرت صاحبقران بسمرقند بازگشت علما و فضلاء و مشایخ ماوراء النهر بعرض رسانیدند که اگرچه تسخیر خوارزم بندگان آستان سلطنت آشیان را میسر پذیرفت اما حاصل آن تعلق بملک محمد سرخسی گرفت آنحضرت از تفصیل این مجمل استفسار نموده جماعت عرضه کردند که حالا سرآمد علمای عالم و مقتدای فضلای بنی آدم مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی است که لمعات مصنفات فصاحت صفاتش چون شعاع خورشید شرق و غرب عالم را منور گردانیده و نفحات مؤلفات بلاغت آیاتش مانند نسایم فرودین شمال و جنوب تمامی روی زمین را خضرت و نضارت بخشیده نظم

چنان گرفت جهان را ظهور تصنیفش
که آفتاب بود ذره بوقت ظهور
دقایق سخن او خفی است همچو سها
و لیک گشته چو خورشید در جهان مشهور

صریر کلکش در کشف مشکلات علوم چنانچه نغمهٔ داود در ادای زبور افاضل انام اقتباس انوار انواع فنون از شعشعهٔ ضمیر منیرش مینمایند و اماثل کرام التماس اصناف علوم از رشحات فیض خاطر خطیرش میفرمایند امیر تیمور از استماع امثال این سخنان رقم تاسف بر صحایف روزگار خویش نگاشت و حکم جهان مطاع جهت استدعا حضور جناب مولوی بسرخس ارسال داشت مولانا سعد الدین نخست ببهانهٔ عزیمت سفر حجاز آن ملتمس را اجابت ننمود اما چون ثانیاً فرمان صاحبقران در آن باب نفاذ یافت بجانب سمرقند توجه فرمود و چند سال بر مسند عز و جلال در آن شهر بافاده بکمال اشتغال داشت و چند تصنیف معتبر در آن مجمع فضلاء دانشور بر اوراق روزگار یادگار گذاشت و امیر تیمور در تعظیم آن پادشاه علما و خسرو دانشمندان مبالغه بسیار مینمود و در مجالس آن جناب را بر زبر توشک خویش جای داده در وقت مراجعت تا سر طناب چتر خانه مشایعت میفرمود وفات مولانا سعد الدین در شهور سنه ۷۹۲ بوقوع پیوست قبرش در بلدهٔ سرخس واقع است و تصانیف آنجناب در تمامی علوم عقلی و نقلی از غایت اشتهار حاجت بتعداد ندارد و خرد و بزرگ دران بتفصیل آن کتب را از جمله تحصیل حاصل میشمارد و از مولانا سعد الدین یک پسر ماند مولانا محمد نام و مولانا محمد نیز در سلک علما منتظم بود و مدتی ملازمت امیر تیمور مینمود از جناب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی معین الملة والدین احمد بن شیخ الاسلام قطب الدین یحیی بن مولانا محمد بن مولانا سعد الدین مسعود استماع افتاده که فرمود در آن اوقات که جناب مولوی در سمرقند تشریف داشتند جد من مولانا محمد در شهر هراة ساکن میبود و در آن ایام خبر بباد مرغاب و بعضی دیگر از علما تقوی مآب رسید که مولانا سعد الدین در مجلس صاحبقران ظفر قرین باکل طعامی که حقیقت آن معلوم نیست مبادرت نموده و مینماید و ایشان زبان طعن و تشنیع دراز کرده گفتند چگونه جایز باشد که مقتدای علماء روزگار لقمهٔ شبهه خورد مولانا محمد از استماع این سخنان در تاب شده در آن باب رقعهٔ بپدر بزرگوار خود نوشت و التماس نمود که دیگر در مجلس حضرت صاحبقرانی دست بجانب خوردنی نبرد و آن نامه را بتواچی که از هراة متوجه ماوراء النهر بود داد و تواچی مکتوب مولانا زاده را با سایر مکاتیب در دول سیان خود نهاده چون بسمرقند رسید دول سیان را بجنسه پیش امیر تیمور برد و صاحبقران در اثنای مطالعهٔ مکاتبات چشم بر نوشتهٔ مولانا محمد افتاده و مضمونش را معلوم کرده از آن باب هیچ نگفت و مکتوب را بمولانا سعد الدین ظاهر نساخت و بعد از چند گاه مولانا محمد بسمرقند تشریف آورده و صاحبقران بلند منزلت را ملازمت فرمود آنحضرت مولانا زاده را تعظیم کرده التفات بسیار اظهار نمود

اظهار نموده در آخر مجلس خواجه محمود شهاب را که منصب وزارت داشت گفت که مبلغ پنج هزار دینار کبکی تسلیم خدام مولانا زاده نمای تا صرف مایحتاج خود کند خواجه محمود دینار تنقیحی که از امیر یافته بود گفت در خزانه زر نقد نمانده اگر فرمان شود مبلغ مذکور را بر مزارعان ولایات برات نویسیم امیر تیمور فرمود که از مزارعان آن وجه دیرتر بوصول میرسد و ما میخواهیم که مولانا زاده درین شهر تقبیض کند خواجه گفت مبلغ مذکور از تمغا در عرض دو روز بحصول می‌پیوندد اگر فرمایند آن وجه را تنخواه مدد معاش مولانا زاده نمایم حضرت صاحبقران فرمود که فی الحال برات نوشته تسلیم کن و خواجه محمود هم در مجلس مبلغ مذکور را بر تمغای سمرقند برات نوشته پیش مولانا محمد نهاد و آنجناب فاتحه خوانده برات بر داشته از بارگاه بیرون خرامید و در محلی که پا در رکاب کرده سوار میشد حضرت صاحبقران تواچی کس فرستاده تا قدمش را ببارگاه در آورد و مدتی تبسم فرموده گفت مولانا زاده کسی که زر تمغا را که حرام ترین وجوه است برسم انعام از ما قبول نماید چگونه جایز باشد که مثل این پدری را که در عالم بعلم و دانش او کسی نیست از خوردن طعام ما منع کند مولانا زاده از استماع این عتاب خجل و شرمسار شده گفت من داعیه داشتم که از منزل برات را بخواجه محمود شهاب باز فرستم امیر تیمور گفت اگر همچنان بودی بایستی که در وقت نوشتن برات اثر کراهیت در بشرهٔ شما پیدا شدی و حال آنکه از روی فرح و سرور آنرا قبول فرمودی آنگاه اشارت علیه نفاذ یافت که برات مذکور را از مولانا محمد ستانده پنج هزار دینار نقد از خزانه تسلیم نمودند و مولانا محمد بعد از فوت صاحبقران در بلدهٔ فاخرهٔ هراة ساکن میبود و در سنه ۸۳۸ بعلت طاعون از عالم انتقال نمود امیر سید شریف الدین علی الجرجانی در سنه اربعین و سبعمائه در قریهٔ طاغو از اعمال استراباد قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاد و فضای جرجان بل تمام جهان را بیمن مقدم شریف مشرف گردانید و بعد از ترقی بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل فرموده در اندک زمانی سرآمد محققان عالم و مقتدای مدققان علماء محترم گردید و در روضة الصفا مسطور است که در سنه تسع و سبعین و سبعمائه که شاه شجاع بن محمد مظفر در قصر زرد اقامت داشت امیر سید شریف الدین بنواحی آن رود آمد خواست که با پادشاه ملاقات نماید و او را بواسطهٔ کمال خویش دانا گرداند و در آن اثنا مولانا سعد الدین مسعود را دید که بخدمت پادشاه میرود خود را در لباس لشکریان بوی نموده گفت مردی غریبم و تیرانداز و از ولایت مازندرانم و بآن داعیه آمده ام که در نظر اشرف شاه شجاع سه چوبه تیر اندازم امید آنکه بکام فرصت ملتمس مرا بعرض رسانید و در رکاب مولانا سعد الدین تا در بارگاه پیاده آمد مولانا گفت تو درهمین موضع توقف نمای تا رخصت دخول حاصل کنیم و چون مولانا بشرف ملاقات پادشاه فایز شد سخن تیرانداز غریب را عرضه کرد و شاه شجاع فی الحال او را طلبید و امیر سید شریف ببارگاه در آمد چون شاه شجاع از کیفیت تیراندازی پرسید جزوی که از نتایج طبع شریف او مشتمل بر اعتراضات اصحاب تصانیف بود از بغل بیرون آورده بدست شاه شجاع داد و شاه از مطالعهٔ آن صحیفه بکمال امیر سید شریف واقف شده مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و نقد و جنس بسیار انعام فرموده آنجناب را همراه خویش بشیراز برد و منصب تدریس دار الشفاء خود را بآن جناب فضیلت انتما تفویض کرد و سید شریف ده سال در فارس بافادهٔ اهل فضل و کمال پرداخته در سنه ۷۸۹ که امیر تیمور گورکان شیراز را فتح کرد حکم فرمود که آنجناب بسمرقند تشریف برد و جناب سیادت پناهی افادت دستگاهی بموجب فرمان واجب الاذعان از آن بلده شتافته تا زمان فوت صاحبقران آنجا میبود و در آن اوقات میان آنجناب و مولانا سعد الدین تفتازانی مباحثات روی مینمود و در اکثر مجالس امیر سید شریف بسبب حدت طبع و جودت ذهن بر جناب مولوی در بحث غلبه کرد بیت

خدائی که بالا و پست آفرید
زبردست و زیردست آفرید

و چون امیر تیمور گورکان بجهان جاودان انتقال نمود نوبت دیگر آن قدوهٔ اولاد خیر البشر و مقتدای علماء دانشور از ماوراء النهر بشیراز شتافت و در آن دیار فی سنه ۸۱۶ وفات یافت و مصنفات امیر سید شریف بسیار است و در غایت اشتهار و بر اکثر کتب متداولهٔ متقدمین و متأخرین حواشی دقت آئین بلاغت قرین دارد چنانچه از زمان فرخنده نشان آنجناب تا غایت غالباً هیچ درسی از افادهٔ حواشی و مؤلفات فصاحت صفاتش خالی نبوده و مدت عمر شریفش هفتاد و شش سال بود مولانا عبد الله بن مولانا لسان الدین محمد افضل حکمای زمان و اعلم منجمان دوران بود و احکام نجومی او مانند قضا و قدر تخلف نمی‌نمود بیت

همه رنج فلک جدول بجدول
باسطرلاب حکمت کرده بد حل

و صاحبقران خورشید محل نسبت بآن فاضل بی بدل التفات بسیار داشت

وانجناب نیز همواره بسان بخت و دولت در ملازمت بود و رقم اخلاص بر صحیفهٔ ضمیر مینگاشت مولانا نظام الدین شامی انجناب
شیث ثانی نیز گویند و اکثر وقایع و حالات صاحبقران خجسته صفات منقول از تاریخ آن فاضل کامل است و در مطلع سعدین مسطور است که از مولانا
نظام الدین مرویست که گفت در نوبت اول که امیر تیمور لشکر ببغداد کشید و سلطان احمد جلایر را منهزم گردانید از مردم دار السلام اول
من ببارگاه عالمپناه رفتم و آنحضرت بنظر التفات و عاطفت در من نگریسته بر زبان مبارک راند که خدای تعالی بر تو رحمت کناد که نخست از
متوطنان این بلده تو پیش ما آمدی و مرا تربیت فرمود و ایضا در کتاب مذکور مذکور است که در وقت محاصرهٔ حلب مولانا نظام الدین
در آن شهر اقامت داشت و بعد از فتح قلاع الاسلام او در پیش فرمانفرمای انام برد و رعایت یافت پوشیده نماند که توفیق میان این دو سخن
که در یک کتاب مسطور است خالی از اشکالی نیست و بهر تقدیر نزد راقم حروف آنچه بصحت پیوسته آنست که مولانا نظام الدین بعد از آنکه
بصحبت صاحبقران ظفر قرین مشرف گشت همواره بسان دولت و اقبال ملازم درگاه جاه و جلال بود و در باب وقایع آنجناب تاریخی تالیف
فرمود شیخ شمس الدین محمد بن محمد الجزری نور الله مرقده مقتدای محدثان عالیشان و پیشوای دانشمندان بلندمکان بود بزهد و تقوی
معروف و بصلاح و سداد موصوف در ظفرنامه و مطلع سعدین مذکور است که در آن اوان که امیر تیمور گورکان ایلدرم بایزید را اسیر گردانید
محمد سلطان و امیرشیخ نورالدین را ببرسا فرستاد و جمعی از اکابر آن دیار بطرف دریا بار فرار نمودند و لشکر ظفر شعار از عقب شتافته جمعی از آن مردم را
گرفتند شیخ شمس الدین جزری و سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین فناری از آن جمله بودند و امیر شیخ نورالدین شیخ شمس الدین محمد را همراه خود بپایهٔ سریر
اعلی برده در کوتاهیه بشرف ملاقات صاحبقران خجسته صفات رسانید و آنحضرت شیخ را منظور نظر التفات ساخته بصوب سمرقند فرستاد و آن
جناب تا زمان وفات امیر تیمور در ماوراء النهر اوقات شریف میگذرانید و تصحیح المصابیح را انجا در سلک تالیف کشید بعد از وفات
آنحضرت بدار السلطنه هراة شتافت و در ایام دولت میرزا شاهرخ در خامس ربیع الاول سنه ثلث و ثلاثین و ثمانمائه در شیراز وفات
یافت قاضی قطب الدین عبد الله الامامی بعلو قدر و رفعت مکان از تمامی اکابر و اعیان خراسان ممتاز و مستثنی بود و مدتی
مدید در کمال استقلال در آن مملکت متمکن منصب جلیلة المراتب قضا قیام و اقدام میفرمود و اختیار داد و ستد موقوفات آن ولایت
نیز چندین گاه بتعلق بخدام عالیمقام میداشت و تا آخر ایام حیات بر مسند جاه و جلال متمکن بود و همواره نقش امانت و دیانت بر لوح ضمیر
صحیفه خاطری نگاشت نسب شریفش بابوبکر صدیق رضی الله عنه میرسید لاجرم آن نسبت را ملاحظه کرده نام خود را عبد الله الامامی مکتوب
میگردانید سید برهان الدین اشرف بن مبارکشاه در سلک اعاظم سادات و علما و اکابر اصحاب درس و فتوی انتظام داشت
و در سنه ثلث و ثمانمائه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت شیخ کمال خجندی در سلک اکابر مشایخ روزگار و اعاظم
بزرگوار منتظم بود و علی الدوام بریاضات و عبادات اوقات گذرانیده گاهی اشعار آبدار بر لوح اعتبار نقش مینمود و در نفحات مسطور است که
غالبا اشتغال شیخ کمال بشعر جهة آن بوده که ظاهرش مغلوب باطن نشود چنانکه خود میگوید بیت این تکلفهای من در شعر من کلمینی یا حمیرای
منست از حضرت و آلاینا خواجه عبید الله مرویست که فرمود شیخ کمال چند گاه در شاش ساکن میبود و در آن مدت اصلا بحیوانی رغبت
نمی نمود روزی والده من بوی گفت که چه شود اگر طعامی که در آن گوشت باشد میل فرمایید بر وجه مطایبه فرمود که هر گاه تو گاو خود را بکشی گوشت آن
بخوریم و حال آنکه پدرم را گاوی بود در غایت فربهی چون این سخن بشنید فی الحال گاو را بکشت و طعامی ترتیب کرده نزد شیخ برد و شیخ جهة خاطر
ایشان مقداری از گوشت تناول نمود بلبل گلشن نغمه سرای حقایق پناهی حضرت مخفل الانامی مولانا نورالدین عبد الرحمن الجامی نور الله مرقده
در بهارستان این نوا بگوش فضلا سخن آرا رسانیده که شیخ کمال در لطافت سخن و دقت معانی بمرتبه ایست که بیش از آن تصور نتوان کرد اما بسیار
در آن طریق شعر وی را از سر حد سلامت بیرون برده است آنجناب در شعر تتبع خواجه حسن دهلوی نموده اما آن قدر معانی لطیف که در نظم وی است
در شعر حسن نتوان یافت و آنکه شیخ کمال را دزد حسن میگویند بنابر همان تتبع تواند بود و در بعضی از دواوین آنجناب این بیت مسطور است بیت
کس بر عمر بسبج رخنه نگرفت مرا معلوم نمی شود که دزد حسنم از حضرت ابوی مرحومی استماع افتاد که میرزا امیرانشاه بنسبت شیخ کمال ارادتی

محققان

داشت تمام و عقیدتی لا کلام داشت و روزی بملازمت آنجناب رفته کمر مرصع برسم نذر نزد شیخ نهاد و بخلاف معهود شیخ آن کمر را برداشته
بخانه برد و بعد از لحظه که بصحبت اصحاب معاودت کرد همه را مغموم یافته پرسید که یاران چرا بی حضورند یکی از حاضران گفت که در دکمر و ازند
شیخ تبسم کرده گفت کمر را بیارند و قسمت کنند وفات شیخ کمال در سنه ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد و قبرش در تبریز است و این بیت از نتایج
طبع بزار آنجناب ثبت کرده اند بیت کمال از کعبه رفتی بر در یار هزارت آفرین مردانه رفتی مولانا محمد شیرین مشهور بمغربی
مرید شیخ اسمعیل سیسی و از اصحاب شیخ نورالدین عبد الرحمن اسفراینیست و شیخ نورالدین عبد الرحمن از کبار مشایخ روزگار بود و در بغداد بسر
میبرد و در سنه خمس و تسعین و سبعمائه از نزد سلطان احمد برسم رسالت پیش امیر تیمور گورکان آمد و آنحضرت شیخ را تعظیم بسیار نموده معزز و مکرم رخصت
انصراف داد و مولانا محمد شیرین و شیخ کمال خجندی معاصر بوده اند و دایم با یکدیگر صحبت میداشته اند و دیوان اشعار مولانا محمد مشهور است
و این مطلع از غزلیات وی در نفحات مسطور است بیت ما مهر تو دیدیم ز ذرات گذشتیم از جمله صفات از پی آن ذات گذشتیم وفاتش
در سنه تسع و ثمانمائه روی نمود و مدت عمرش شصت سال بود مولانا صفی الدین ختلانی در سلک فضلاء ماوراء النهر انتظام داشت و بعضی
از وقایع امیر تیمور گورکان را بلغت ترکی بر لوح بیان مینگاشت شیخ محمود زنگی عجمی کرمانی بصفت فضل و لطف طبع موصوف بود و در اثنای
محاورات اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش میگذشت چنانکه گویند اول نوبت همراهی شیخ علی ترک بخدمت امیر تیمور گورکان رسید و
چون آنحضرت پرسید که شما چه کسانید گفت بیت دو پیریم هر دو شکسته بهم علی ترک و محمود زنگی عجم و شیخ محمود بسیاری از وقایع حالات
صاحبقران پسندیده صفات را در سلک نظم کشیده و آن نسخه را جوش و خروش نام نهاده و در سنه ست و ثمانمائه که آنحضرت از یورش روم مراجعت کرده
بجهة اشتغال و اشت جمعی از کار برگزیان مانند مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین قاضی آن ولایت بود و سید حمزه متوجه آستان سلطنت آشیان
گشتند و شیخ محمود نیز با ایشان همراهی نمود تا کتاب جوش و خروش خود را بگذرانند و خود را مجدداً منظور نظر التفات آنحضرت گردانند اما حسب تقدیر
در وقتی که از پل تفلیس که بر کنار آب بسته اند میگذشت در آب افتاد و آتش حیاتش فرو نشسته رخت بقا بباد فنا داد و غرق دریای کرم باد ا
بهشت جاودان و پسر شیخ محمود مولانا قطب الدین آن نسخه را بنظر انور رسانیده بصله گرامند محظوظ و بهره ور شد این بیت مقطع بعضی از غزلیات شیخ
محمود است که بیت هنوز پس شعر محمود اگرت پسند افتد که لطف ابن یمینی دگر از نظم زاید مولانا علی بدر از جمله شعراء دار السلطنه هراة بود
در سنه ۱۵ که میرزا امیرانشاه جهة دفع فتنه حاجی بیگ جونی قربانی بهراة آمد در باغ زاغان نزول اجلال فرمود مولانا علی بدر بشرف ملازمت شاهزاده
مشرف گشته قصیده گذرانید که دو بیت از اولش اینست نظم ای ز مهر رخ تو ماه منور گشته عالم از نکهت زلف تو معطر گشته خط مشکین تو
بر صحیفه کافور عذار آیت حسن و جمال است مقرر گشته و شاهزاده نسبت بمولانا در مقام التفات آمده صله مناسب عنایت فرمود خواجه
عصمة الله بخاری در سلک اعاظم ناظمان مناظم سخن گذاری انتظام داشت و دیوان اشعارش مشهور است و ابیات بلاغت آثارش
بر الواح خاطر فضلا مسطور و از آنجمله قصیده ایست که در مرثیه صاحبقرانی در سلک نظم کشیده و آن قصیده را نزد امیرزاده خلیل سلطان گذرانیده مشمول
نظر انعام و احسان گردید مطلع قصیده مذکور اینست مرثیه ای فلک خرگاه ویران کن که سلطان غایبست تخت کو بر خاک منشین چون
سلیمان غایبست و چون خواجه عصمة الله در نظم اشعار تتبع امیر خسرو دهلوی مینمود و بسیاری از معانی آنجناب را در منظومات خویش درج فرموده
یکی از فضلا در آن باب گوید نظم میر خسرو را علیه الرحمه شب دیدم بخواب گفتمش عصمه ترا یک خوشه چین خرمنست شعرا و چون بیشتر از
شعر تو شهرت گرفت گفت باکی نیست شعر او همان شعر منست و تاریخ وفات خواجه عصمه شاعری ادا نموده بیت تاریخ وفات خواجه
عصمه هر کس که شنید گفت عصمت مولانا نجم الدین العطاری در فن انشاء و علم املا مثیل زمان خود بوده و ملازمت میرزا امیرانشاه
نموده و در آن اوقات کامل التواریخ ابن اثیر را امر نموده شاهزاده مشار الیه از لغت عربی بزبان فارسی ترجمه کرد و بکمال فصاحت و بلاغت در آن
کتاب بجای آورد خواجه علی تبریزی الشطرنجی حافظ کلام الله بوده و تمام صحیح بخاری را از شیخ شمس الدین محمد جزری رحمه الله علیه قرا
نموده و در علم حدیث مهارت حاصل نمود و خواجه علی در فن شطرنج النقد را فوق داشت که صغیر و کبیر آن روزگار استادی وی را مسلم

داشتند و غایبانه مانند حاضران بغایت نیکو میباخت و در مجلس شریف امیر تیمور گورکان پیوسته بآن لعب میپرداخت مولانا حسام الدین
ابراهیم شاه کرمانی حاوی فضایل نفسانی بود و در علم طب و معالجه مرضی ید بیضا می نمود و او نیز در قسم نرد و شطرنج مهارت داشت و ملازم
درگاه حضرت صاحبقرانی بود و در مجلس عالی راه می یافت و خواجه عبد الوهاب تبریزی و خواجه یوسف بخاری و استاد شمس الدین کازرونی نیز
از جمله شطرنجبازان صاحبقرانی بوده اند و همواره ملازمت آستان سلطنت آشیان می نموده اند **گفتار در ذکر سلطنت میرزا خلیل**
سلطان و بیان اسباب زوال دولت آن شاهزاده عالی مکان واقفان صحایف روزگار و عارفان تصاریف
اخبار باین حکایت عارف و برین روایت واقف خواهند بود که آنچه میرزا خلیل سلطان را از اسباب سلطنت و جهانبانی و مقدمات
ابهت و ملک ستانی دست داد عجب اگر کسی را از ابتدای بنای پادشاهی تا الغایت میسر شده باشد چه آن شاهزاده والانژاد از
روی نسل و نسب نبیره حضرت صاحبقرانی بود و بعد از وفات آنحضرت اکثر نوئینان کامران و امرای عالیشان و بسیاری از لشکریان فیروزی
نشان که در تاشکند بودند او را بپادشاهی برداشته بیعت نمودند و بر جناح استعجال بجانب سمرقند روان شدند و بعد از وصول موکب
آن بلده فردوس مانند حکام و بزرگان و اعیان آن شهر بقدم فرمانبرداری شاهزاده را استقبال کردند و مقالید خزاین و کنوز بملازمان میرزا
لوازم نثار و ایثار بجای آوردند در آن زمان شهری که آن معموری و جامعیت در تمامی ربع مسکون موجود نبود اکابر و افاضل و اعاظم و اماثل و
علما و اشراف و هنرمندان اطراف و اکناف در آن مصر جامع مجتمع بودند و وفور خزاین و دفاین و کثرت کنوز و ذخایر از نقود و اجناس
و جواهر بمثابه بود که قوت مستوفیان ماهر از حصر و احصای آن عاجز و قاصر می آمد و سایر اسباب پادشاهی از صنوف سیوف و تیر و کمان و جبه
و جوشن و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه زیاده از آن بود که بوسیله تحریر و تقریر زبان شرح آن تیسیر پذیرد و مع ذلک چون سابقه عنایت ازلی
رقم سعادت لم یزلی بر صحیفه حال آن نهال گلزار اقبال نکشیده بود و رابطه مشیت سبحانی قاعده قصر جهانبانی آن نوباوه ریاض صاحبقرانی را
سمت استحکام نبخشیده در عرض چهار سال از آن همه موجبات سلطنت و جلال اثر نماند و مجموع آن خزاین و اموال در معرض تضییع افتاده هاتف
قضا نشان زوال آن دولت فرو خواند آری انوار ماهچه آفتاب آثار لوای پادشاهی جز بر جبهات روزگار خواص بارگاه یختص برحمته من
یشاء نتابد و بمجرد اجتماع زر و گوهر و بسیاری سپاه و لشکر امور سلطانی و مهام کشورستانی نظام و انتظام نیابد بیت نه هر که طرف کله کج
نهاد و تند نشست کلاه داری و آیین سروری داند و سبب انقضای ایام کامکاری و اختتام هنگام جهانداری میرزا خلیل سلطان
بعد از قضای ربانی و تقدیر سبحانی آن شد که شاهزاده در زمان حیات امیر تیمور گورکان نسبت بجمیله شاد ملک نام که سابقا از سراری
امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطری پیدا کرد و پنهان از حضرت صاحبقران او را بحباله نکاح در آورد و چون پرتو شعور پادشاه مرحوم مغفور بر آن قضیه افتاد
حکم فرمود که هرجا شاد ملک را بیابند بکشند و میرزا خلیل سلطان او را گریزانیده در آن اوان که شعلات آتش غضب حضرت آیات بود
نوبت دیگر بعرض رسید که شاهزاده شاد ملک را همراه دارد و قهرمان قهر باحضار او فرمان داد میرزا آن ضعیفه را حاضر ساخت و حکم
بقتل و نفاذ یافته سرای ملک خانم بنابر ملاحظه خاطر میرزا خلیل سلطان بعرض رسانید که صدف وجود این عورت بدر دانه از صلب میرزا خلیل سلطان
آبستن است بنابر آن امیر تیمور گورکان فرمود که او را به بانو آغا سپارند تا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت نموده مادر را بغلامی سیاه دهد و چون
این احوال صاحبقران بجهان آخرت انتقال یافت و شاهزاده بجز اجتناب آن گلدسته را در آغوش کشیده بر بستر شیفتگی
و شعوف وصال وی گشت که از صواب او اصلا تجاوز جایز نمیداشت بلکه زمام اختیار ملک و مال را بقبضه تسلط آن سلیطه گذاشت
بیت بجان بود در بند زلف دل او نیز در نقش خر بفرمان او و لاجرم مجاری امور ملک و مال میرزا خلیل سلطان از نهج صواب انحراف داشت
و شهزاده بر طبق مدعای محبوبه دست باسراف و اتلاف اموال گشاده مجموع نقود و اجناس کنوز و خزاین را که بمبالغه محاسب وهم از حیز تخمین
آن عاجز بود باندک زمانی صرف نمود و بیشتر را بجمعی داد که در آخر سبب ویرانی معرکه مرانی او گشتند و حقیقت آن روش و بخشش تعاقب قضیه بود
کسی که سزاوار دیناری نبود اشترواری میبرد و مستحقی که شایسته صنوف نوازش بود در آرزوی درمی میمرد و میرزا خلیل سلطان بتعلیم جانانه جمعی

جمعی از مردم بیگانه را بانواع تربیت و اصطناع اختصاص بخشید و هر یک را قرینه قارون ساخت و بدرجه امارت و سروری رسانید از آنجهة خاطر
امرا و سران سپاه ملال گرفت و دماغ آن فرومایگان محظوظ شده مواد فساد بسمت تزاید پذیرفت و چون حشمت ده روزه شاد ملک در نظر مخدرات
سراپرده صاحبقران مرحوم می نمود جهة انحطاط مرتبه آن عفایف میرزاده خلیل سلطان را برآن داشت که هر یک از خواتین و سرای آنحضرت را طوعا
و کرها یکی از ملازمان ایشان خود در سلک ازدواج کشید و گروهی را که نسبت با او رتبه مادری داشتند با جمعی از مردم ناجنس همنشین کرد و این جوهر
فرشته سرشت را با عفریت زشت بهم ساخت و لعل بدخشانی را در سلک جزع یمانی انداخت طوطی شیرین سخن را با شبانه زاغ و زغن فرستاد و عندلیب
نغمه پرداز را با غلیواج در قفس جا داد و بواسطه صدور امثال این افعال ناهنجار طبایع صغار و کبار از میرزاده خلیل سلطان متنفر گردید و امور سلطنتش
اختلال پذیرفته آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسید چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر خاقان**
منصور مظفر لوا معین السلطنة و الدین شاهرخ میرزا خاقان سعید میرزا شاهرخ پادشاهی بود صاحب سعادت متصف
بکمال عدل و عبادت و شجاعت رستم با زهادت ابراهیم ادهم جمع داشت و هرگز خیال تجاوز از جاده متابعت سید ابرار بر ضمیر منیرش نگذشت مدة العمر
نماز چاشت از آن پادشاه اسلام پناه فوت نشد تا بصلوة مکتوبه چه رسد و مادام الحیوة هیچ آفریده را نیازرد مگر بمقتضای شریعت مؤید
همواره از روی اخلاص و نیاز بملازمت درویشان و گوشه نشینان می شتافت و بهر دیار که در میآمد اول بشرف طواف مزارات اولیا و
اتقیا در می یافت بعد از آن در میدان حرب چون کوه باشکوه در برابر خصم ثبات قدم مینمود و در محراب طاعت از خوف و خشیت مانند
برگ بید از باد صرصر میلرزید در ایام عدالتش هیچ غوانی را زهره نبود که تیر دعا توانی نگرد و در اوان جلالتش هیچ صاحب فرمانی یارا نداشت
که بساط ظلم گسترد نظم شد از انصاف آن شاه سرافراز بعهدش باز با کنجشک دمساز بصحرا گرگ و آهو شیر و نخجیر بهم آمیخته چون شکر و
شیر غوانی گر نمودی ظلم نیت طپانچه خوردی از دست رعیت ولادت همایون حضرت خاقان سعید در روز پنجشنبه چهاردهم ربیع
الآخر سنه تسع و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد و در شهور سنه تسع و تسعین و سبعمائه صاحبقران تاجبخش باج ستان زمام حکومت خراسان را در قبضه
اقتدار او نهاد و بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه آن پادشاه عالیشان از روی استقلال در خراسان بضبط امور ملک و مال پرداخت
و خطبه و سکه باسم شریفش مزین گشته در سنه تسع و ثمانمائه مازندران را مسخر ساخت و در اواخر سنه احدی عشر و ثمانمائه ماهچه رایت نصرت آیتش بر تسخیر ولایت
ماوراء النهر تافت و در سنه سبع عشر و ثمانمائه مملکت فارس در حوزه دیوان آنحضرت قرار یافت و در سنه ۸۱۹ ولایت کرمان آن پادشاه عالیشان را مسخر
گردید و در سنه ۸۲۳ قرا یوسف وفات یافته فتح آذربایجان بوقوع انجامید و در اواخر رجب سنه مذکوره میان آنحضرت و اسکندر بن قرا یوسف محاربه
اتفاق افتاد و نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم شاه فرشته شیم وزیده اسکندر روی بهزیمت نهاد و در روز جمعه ۲۳ ربیع الآخر سنه ثلثین و ثمانمائه بدبختی
احمد نام در مسجد جامع هرات کاردی به بدن آنحضرت رسانیده بیان لفظ احمد کشته شد آنحضرت حکیم علی الاطلاق از آن زخم نجات بخشید و در سنه
اثنی و ثلثین و ثمانمائه نوبت دیگر اسکندر متعرض ولایات عراق و آذربایجان گشته خاقان سعید بدان جانب شتافته در صحرای سلماس بین الجانبین
قتال دست داده باز اسکندر انهزام یافت بعد از آن ممالک خراسان و بلخ و بدخشان و ماوراء النهر و ترکستان و زابلستان و سیستان و خوارزم
و مازندران و عراق و فارس و آذربایجان در تحت تصرف خاقان گیتی ستان قرار گرفت و بیمن نصفت و حسن معدلتش تمامی آن بلاد و امصار معمور
و آبادان گشته رفاهیت خلایق درجه کمال پذیرفت همت بلند نهمتش در اطراف ممالک محروسه بقاع خیر و ابواب البر مانند مساجد و خوانق
و مدارس و رابطه بنا نهاد و قری و قصبات مرغوب و مستغلات بقاع برآن بقاع وقف فرمود و چون خاقان سعید چهل و سه سال باستقلال
تاج سلطنت و جهانبانی بر سر نهاد در ولایت ری در ذی الحجه سنه خمسین و ثمانمائه عنان عزیمت بصوب عالم آخرت انعطاف داد و مدت
حیاتش هفتاد و دو سال بود و بعد از فوت پادشاه عالیجاه دست قضا ابواب فتنه بر روی روزگار عالم و عالمیان گشود مولانا جلال الدین
لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و میر عالی گهر شیخ مولانا محمد امین و مولانا عبد الحمید قزوینی در ایام عدالت آن پادشاه عدالت آیین
رایت صدارت را می افراشتند و خواجه غیاث الدین سالار سمنانی و سید فخر الدین و خواجه نظام الدین احمد داود و خواجه غیاث الدین

پیر احمد خوافی و خواجه سیدی احمد شیرازی و امیر علی شغانی و خواجه شمس الدین علی البجه در سلک وزرای امیر شاهرخ انتظام داشتند **گفتار در بیان جلوس میرزا شاهرخ بر سریر سلطنت خراسان و وقوع مصالحه میان آنحضرت و میرزا خلیل سلطان** خاقان سعید و سلطان صاحب تأیید فارس مضمار تفاخر معین السلطنه والخلافه شاهرخ بهادر که خلف صدق صاحبقران مغفور قطب الحق والدنیا والدین امیر تیمور گورکان بود بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه سبع و ثمانمائه در بلده فاخره هراة تخت سلطنت و جهانبانی را بوجود خود مشرف ساخت و تاج خلافت و کشورستانی بر سر نهاده سایه معدلت و رعیت پروری بر مفارق جهانیان انداخت ولاة ولایات انقیاد و مثال لازم الامتثال نموده اظهار اطاعت و فرمانبرداری کردند و بپای اخلاص جازم آستان آسمان اختصاص گشته شرایط چاکری و خدمتکاری بجای آوردند و آنحضرت امرا و ارکان دولت را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه نوازش نموده درباره همگنان مراسم انعام و احسان بتقدیم رسانید و بساط عدالت و نصفت گسترده بتمشیت مهام شریعت غرا و تقویت امور ملت بیضا قضاة و علما را مأمور گردانید درین اثنا بمسامع جلال رسید که میرزا خلیل سلطان بخیال استقلال دار الملک سمرقند را مرکز رایت دولت ساخت و دست باتلاف و اسراف خزاین و دفاین دراز کرده حاصل بحر و کان را برانداخت بنابران ضمیر خورشید نشان چنان اقتضا نمود که پیش از آنکه اختلال بامور ملک و مال راه یابد رایات ظفر مآل قرین دولت و اقبال بصوب ماوراءالنهر شتابد و امیر مضراب جاکو و امیر حسین صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را بضبط خراسان تعیین نموده اعلام نصرت اعلام از دارالسلطنه هراة بجانب کنار آب آمویه نهضت نمود و در منزل دره زنگی امیر سید خواجه بن شیخ علی بهادر از سمرقند رسیده بشرف بساط بوس استسعاد یافت و کیفیت حال میرزا خلیل سلطان را مشروح معروض داشت آنحضرت بعد از تقدیم مشورت امیر جلال الدین فیروزشاه بن ارغونشاه را جهة تعمیر برج و باره دارالسلطنه هراة که از ایام استیلاء امیر تیمور گورکان تا آن زمان ویران بود باز گردانید و الجیر خواجه الجوس فرستاد تا قلعه اختیار الدین را تعمیر نماید و خود بنفس نفیس عازم سمرقند شده چون بلنگر شیخ زاده بایزید اتفاق نزول افتاد میرزا سلطان حسین که در ترکستان با امرا مخالفت کرده بود بملازمت شتافت و بانواع الطاف اختصاص یافت و از همان منزل خاقان سعید حمزه قنقورات را برسم رسالت نزد امیرزاده خلیل سلطان فرستاد و پیغام داد که تو مرا بجای فرزندی و برادری ملکه بجای گرامی برادری و برچه تنها داشته باشی از ملک و مال دریغ نیست اما کبر سن و تجارب ایام و معرفت مقادیر طوایف انام در انتظام مهام سلطنت دخلی تمام دارد و اکر امرا بسبب بعد مسافت و توهم مسافت در حلبیت ما اتفاقی کرده اند حالیا باید که بقدم تصبیر تا پیش آئی و بر آنچه مقتضی استقامت مملکت باشد با ما اتفاق نمائی و رایات ظفر آیات از آنجا بکنار ساحل جیحون رسیده و در آن مرحله امیرشاه ملک از بخارا آمده خبر سلامتی شاهزادگان عظام رسانید و موجب ابتهاج خاطر انور گردید و مقارن آنحال ایلچی میرزا خلیل سلطان شرف بساط بوس دریافته بوسیله امرا عرضه داشت نمود که چون این معنی متعین است که آنحضرت خراسان را بمصلحت ضبط ماوراءالنهر باز نخواهند گذاشت امید آنکه بسعادت توجه فرموده حکومت آن مملکت را به بنده باز گذارند تا بنیابت آنحضرت شرایط عدالت بتقدیم رسانم و مادام الحیوة در مقام فرزندی و خدمتکاری باشم خاقان سعید این ملتمس را اجابت فرمود و امیرشاه ملک را جهة آوردن شاهزادگان ببخارا فرستاد و عنان تکاور بجانب دارالسلطنه هراة انعطاف داد و چون بآبدخو رسید امیرزاده سلطان حسین تموجی فرار نموده بدانجانب آب رفت و بهمدران ایام خبر متواتر شد که میرزا خلیل از سمرقند بیرون آمده عازم کنار آب جیحون است لاجرم امرا شهر بخارا را باز گذاشته امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان را بپایه سریر اعلی آوردند و امیرشاه ملک بضبط کنار آب مأمور گشته چون به بخارا رسید عرضه داشتی ارسال نمود مضمون آنکه از طرف سمرقند میرزا پیرک احمد و امیر شمس الدین عباس و امیر ارغونشاه آمده اند اگر نواب کامیاب امیر شیخ نور الدین را بدین جانب فرستند تا بایشان سخن گوید مناسب دولت خواهد بود آنحضرت فرمود که شمس الدین و ارغونشاه بدینجانب آیند تا شیخ نور الدین پیش میرزا خلیل سلطان رود و چون این خبر بکنار آب رسید آن دو امیر بی توقف باستان سلطنت آشیان آمدند و از آنجانب امیر شیخ نور الدین بسمرقند رفته و در باب موافقت جانبین سعی بلیغ نموده چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان بعضی از خزاین صاحبقران مغفرت نشان را نزد امیرزاده پیر محمد ولیعهد فرستد و بسلطنت ماوراءالنهر

ماوراءالنهر قناعت نماید و بعد از آنکه شیخ نور الدین باردوی ظفر قرین باز آمد خاقان سعید عازم هراة گردید و در خلال این احوال امیر سلیمانشاه که بمقتضای فرمان صاحبقران مغفرت پناه در فیروزکوه و حدود رستمدار حکومت مینمود از صولت سپاه میرزا امیرانشاه گریخته بموکب همایون پیوست و رخصت طلبیده جهة آسایش بجانب اندخود و شبرغان اقامت فرمود و اعلام نصرت اعلام بتاریخ بیست و دوم ذی القعده در دارالسلطنه هراة نزول اجلال فرمود **ذکر شمه از کر و فر امیرزاده سلطان حسین و کشته شدن او بفرموده خاقان جمجاه و بیان مخالفت و یاغی گری امیر رکن الدین سلیمانشاه** امیرزاده سلطان حسین اگرچه بصفت جلادت و پهلوانی موصوف بود اما از شعار جنون بهره تمام داشت چنانچه در وقتی که صاحبقران مغفور در ظاهر دمشق نشسته خیال قتال پادشاه مصر بر لوح خاطر مینگاشت بحیثیتی از آنحضرت گریخته پیش ملک فرج رفت و بعد از فوت جد بزرگوار با امرا و ارکان دولت آغاز مخالفت کرد و لشکری را که با او بودند متفرق گردانیده بجانب سمرقند ایلغار نمود و چون دانست که بشهر درنمی تواند آمد از آب آمویه گذشته بموکب عالی خاقان سعید پیوست و با آنکه آن پادشاه جمجاه بنظر شفقت و عطوفت در وی نگریست جنون او را بران داشت که در نواحی اندخود از اردوی همایون فرار نموده از آب بگذشت و در شهر سمرقند بمیرزا خلیل سلطان ملحق گشت و میرزا خلیل سلطان او را مشمول انعام و احسان گردانیده با امیر الله داد و ارغونشاه و تیمور خواجه اقبوغا و خواجه یوسف و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بکنار جیحون فرستاد تا از جانب میرزاده پیر محمد جهانگیر که در آن اوان از کابل ببلخ آمده بود خبردار باشند و در کنار آب خیال استقلال در دماغ امیرزاده سلطان حسین پیدا شده بهانه کنکاش امرا و سرداران را طلب داشت و تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیده جمعی را مقید ساخت امیر الله داد و ارغونشاه و … بمشاهده آن حال … نموده … امان طلبیده نزد میرزا سلطان حسین ایشان را سوگند داد که از در یکرنگی و جانب خویش گردانند … خانیکه حرم میرزا محمد سلطان که با اموال فراوان متوجه بلخ بود بآن حدود رسید میرزا سلطان حسین او را غارت نمود متوجه سمرقند گردید و میرزا خلیل سلطان از شهر بیرون آمده بعد از تقارب فریقین امیر الله داد و ارغونشاه و دیگر امرا که بر حیل کرده ملازمت میرزا سلطان حسین میکردند از وی جدا شده نزد میرزا خلیل سلطان رفتند بنابران در ششم محرم سنه ۸۰۸ میرزا سلطان حسین از برابر لشکر سمرقند فرار نموده در نواحی اندخود و شبرغان بامیر سلیمانشاه پیوست و میان الجانبین قواعد عهد و پیمان بغلاظ ایمان تأکید یافت و میرزا پیر محمد جهانگیر ایلچی نزد امیر سلیمانشاه فرستاده میرزا سلطان حسین را طلبید جناب امارت پناهی آن سخن مسموع نشد و حضرت پادشاهی میرزا پیر محمد جهانگیر را بران داشت که بطریق شبیخون بر سر ایشان تاخت میرزا سلطان حسین و امیر سلیمانشاه چاره منحصر در گریز دانسته بهراة شتافته بخدام بارگاه شاهرخی پیوستند و آنحضرت بعد از تقدیم مشورت مبلغ صد هزار دینار کپکی و چند سر اسب قیمتی بامیر سلیمانشاه عنایت کرده سرخس را سیورغال او گردانید و حکم فرمود که با امیر مضراب و سید خواجه که در سرخس والی بودند بپیوندند و از جانب میرزا امیرانشاه که بکالپوش آمده بود واقف باشند و چون امیر سلیمانشاه روی بمقصد آورد امرا شاهی صلاح ملک در قتل میرزا سلطان حسین دانسته نوشیروان برلاس آن شاهزاده شجاعت پیشه را در بیرون دروازه عراق گردن زد و چون این خبر بسمع امیر سلیمانشاه رسید آغاز مخالفت کرده بحصار کلات رفت و خاقان سعید متوجه آنجانب شد و امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین را که داماد امیر سلیمانشاه بود بکلات روانه فرمود تا او را نصیحت نموده از مقام مخالفت بگذراند و امیر عبد الصمد با امیر مشار الیه ملاقات کرده سخنان دلجویانه گفته بی حصول مقصود بازگشت آنگاه خاقان عالیجاه بموجب استدعای امیر سلیمانشاه امیر جهان ملک را نزد او فرستاد و چون جهان ملک نیز مانند عبد الصمد … گردید رایات ظفر آیات بر جناح استعجال بصوب کلات نهضت فرمود و امیر سلیمانشاه بعد از تحقق آن خبر بطرف سمرقند گریخت و خاقان سعید بسلامت مراجعت نموده در هفتم جمادی الاولی سنه ۸۰۸ بدار السلطنه هراة رسیده میرزا الغ بیک و امیرشاه ملک را بضبط اندخود و شبرغان مأمور گردانید و چون فصل شتا گذشت و بهار دیگر لشکر بدیع آثار بهار عازم کوه و دشت و صحرا گشت خاقان سعادت شعار جهة مصلحت ماوراءالنهر به ییلاق بادغیس خرامید و در منزل قزل رباط خبر محاربه میرزا پیر محمد جهانگیر و میرزا خلیل سلطان بتواتر انجامید **ذکر محاربه میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان و بیان بعضی از وقایع و حوادث خراسان** در آن اوان که امیرزاده الغ بیک و امیرشاه ملک در نواحی بلخ و شبرغان بودند میرزا پیر محمد جهانگیر قاصدی فرستاده امیرشاه ملک را طلب داشت و انجناب ببلخ رفته در مخالفت میرزا خلیل سلطان با شاهزاده مشار الیه اتفاق

نموده ایلچی سخنان جهه گفت و شنید وصیت حضرت صاحبقران در باب ولایت وعهد و بیعت سمرقند فرستادند چون آن قاصد بپایه سریر
میرزا خلیل سلطان رسید و سخنی که داشت معروض گردانید میرزا خلیل سلطان جواب داد که اگر خداوندی که سلطنت اکثر ممالک جهان را بامیر تیمور
گورکان عنایت کرده بود اکنون ایالت سمرقند را بمن عنایت فرموده میرزا پیر محمد و امیر شاه ملک از استماع این جواب در تاب شده میرزا الغ بیک
با خود همراه گردانیدند و با سپاهی جنگجوی از آب آمویه گذشته و میرزا خلیل سلطان ایشان را استقبال نموده در روز دوشنبه ۲ ماه رمضان سنه ثمان و ثمانمائه در حوالی نسف
لشکر هر دو طرف صف کشیدند و دلاوران بلخ و ماوراء النهر از روی خشم و قهر در هم آویختند میرزا خلیل سلطان بنفس نفیس بر قول میرزا پیر محمد حمله کرده و ایشان را از
جای برداشته شکست قوم ارلات بگریختند و جوانغار و برانغار نیز پریشان شده و میرزا پیر محمد و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک قرین صحت و سلامت با
جانب آب رسیدند و حضرت خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنیده عازم ماوراء النهر گردید و میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک در اثنای راه بشرف ملازمت
دریافته جناب امارت مآبی بهانه ضعف الافغان رخصت یافته که مدتی بگاه در بادغیس باشد و چون منزل قشون مضرب خیام اردوی همایون گشت
ایلچی از نزد میرزا خلیل سلطان آمده از زبان شاهزاده معروضداشت که ما با ایران عهد و قایم که بستیم بدوست اما چون میرزا پیر محمد از آب گذشته
متعرض حدود سمرقند گشت ضرورت پای در میدان مخالفت نهاده دفع او کردیم و حضرت خاقانی مرید جوقی قربانی را همراه ملازم میرزا خلیل سلطان
بصوب ارسال داشته پیغام داد که ما نیز بر پایم که بودیم و پیمان خواهد بود لیکن با کنار آب خواهیم آمد باید که آن فرزند نیز بدان جانب آید تا مجلسی
باشد بگوییم و قواعد عهد و پیمان را مجدد استوار گردانیم و اگر خود نیاید بعضی از مردم معتمد را بفرستد و چندی موکب نصرت شعار در ییلاق بورقان
و ایلان توقف نموده و در آن یورت مرید باز آمده دولت خواجه نامی را از نوکران میرزا خلیل سلطان همراه آورد و از زبان شاهزاده معروضداشت
که آنحضرت هر گاه مصلحت دانند بکنار آب فرستند که ما امیر اللهداد و ارغون شاه را نامزد آنجانب کرده ایم خاقان عالیجناب امیر مضراب و جناب
پناه قاضی عبدالله را جهت مشیت آن مهم ارسال نمود و در خلال این احوال بعرض رسید که امیر شاه ملک بواسطه کمال اعتبار و اختیار امیر سید خواجه که
منصب امیر الامرائی داشت در تاب است و بعلت جهه ضعف الافغان را بهانه ساخته از یورش تخلف نموده است بنابران خاقان نصرت نشان سیفل
تواجی را پیش امیر شاه الیه فرستاده پیغام داد که مقرر چنان بود که چون بیگاه در بادغیس توقف نماید بموکب همایون ملحق گردد و حالا چند روز از
موعد گذشته باید که فی الحال بدینجانب شتابد و الا درین مملکت نباشد و رایات نصرت آیات عازم دار السلطنه هراة گشته امیر شاه ملک از راه
ایکا النک ییلاق رفت و چون خاقان سعید قرین دولت و اقبال مستقر سریر جاه و جلال رسید امیر سید خواجه با وجود جلوس بر مسند امیر الامرائی و استقلال
در حل و عقد امور ملکی و مالی خیال فتنه و فساد کرده جمعی امیرزادگان مثل سیف الدین عبدالصمد و طاهر و فاضل و شمس الدین و شیخ علی پسران اوج قرا بهادر
جمهور ملک و دولت را با خود متفق ساخت و نماز شام غره ذی الحجه سنه ثمان و ثمانمائه از چرغ النک سوار شده علم عزیمت بصوب ولایت جام برافراشت
و همان لحظه خاقان سعید از آن حرکت ناهنجار خبر یافته در همان شب با جمعی که در آستان سلطنت آشیان حاضر بودند از عقب گریختگان روان شد و علی الصباح
در صحرای نورک بدیشان رسیده فرمود که بچه جهت خیال فاسد و مخالفت نموده اید سید خواجه با اتباع از اسب فرود آمده روی بر پای مبارک حضرت
شاهرخی نهاده و بجریمه خویش معترف گشته و در رکاب ظفر انتساب متوجه گردید بعد از وصول بسر پل مالان خاقان کامکار منبر مستقر عز و جلال
و بعضی از موافقان سید خواجه باوی گفتند که اگر میرزا شاهرخ از سر جریمه تو در گذرد بی شبهه فردا هر یکی را از ما بعقوبتی قتل فرماید که موجب عبرت خلایق گردد و بار دیگر
همه متفق شده بعزم خلاف عازم طوس گشتند و خاقان سعید امیر صوفی ترخان و امیر قرابن شیخ را نزد سید خواجه فرستاد تا او را نصیحت کنند و باز گردانند و آن دو امیر
صایب تدبیر پیش خواجه رسیده سعی بسیار نمودند که از سر مخالفت در گذرد و گردن بحلقه موافقت در آورد اما فایده بر آن مترتب نگشت و متعاقب آن حال
توکل تمور تواجی از پیش امیر مضراب و قاضی عبدالله آمده معروضداشت که تا غایت در کنار آب انتظار کشیدیم و میرزا خلیل سلطان خلف وعده نموده هیچکس
نفرستاد حکم همایون نفاذ یافت که مشار الیهما باز گردند و رایات نصرت آیات حضرت خاقانی در بیست و یکم ذی حجه مذکوره از عقب سید خواجه نهضت
نموده روزی چند مرغزار بسر تو مضرب خیام عساکر ظفر انجام گشت و در آن مقام امیر مضراب از کنار آب رسیده سعادت بساط بوس دریافت و متعاقب آن حال
از جانب طوس نوکر امیر سیف خلیل کردار و غیره انجا بوده آمده مکتوبی را که امیر سید خواجه مصحوب او از خود یوسف خواجه بمیرزا اسکندر بن عمر شیخ فرستاده بود

بود دو در انجا ذکر کرده که عنقریب ممالک خراسان از جهه برادر شما متخلص میگردانم بنظر انور رسانید و آنحضرت دل از اطاعت سید خواجه برگرفته بتاریخ غره
محرم الحرام سنه تسع و ثمانمائه متوجه طوس شده چون در مشهد مقدسه رضویه علی راقدها بالتحف الصلوة والتحیه نزول اجلال اتفاق افتاد سید خواجه که در قلعه
تحصن نموده بود روی بصوب استراباد نهاد و رایات ظفر نشان بصوب جرجان در حرکت آمده پس از وصول بلغر نواحی خبوشان امیر شاه ملک از بلخ
رسید منظور نظر التفات گردید و خاقان سعید قرین نصرت و تایید از آنجا نهضت فرموده ییلاق بلقان را فر نزول همایون غیرت افزای فضای گردون گشت
و از آن مقام خسرو جم احتشام شکی تمور نامی را که آداب رسالت و رسوم سفارت نیکو میدانست پیش پیرک پادشاه حاکم جرجان فرستاده پیغام داد
که ما سید خواجه را از حضیض مذلت و خواری باوج عزت و سرداری رسانیده و او کفران نعمت نموده از ما گریخته بدانجانب التجا کرده است طریقه انکه
عهد و پیمان قدیم را بآب حسن اخلاص و اتفاق سرسبز دارند و سید خواجه و اتباع او را در آن ولایت نگذارند و یقین دانند که اگر از فرموده تخلف خواهند
ورزید نسیم لطف دوستی نواز بصرصر قهر دشمن گداز تبدیل خواهد یافت و آنچه در پس پرده غیب مستور است بنوعی ظاهر خواهد گشت که تدارک نپذیرد و
تمور نزد پیرک پادشاه رفته و میرزا شاهرخ در همان موضع چند روزی توقف نمود و در آن ایام میرزا عمر بدرگاه عالم پناه رسید اظهار اخلاص و یکجهتی
فرمود و چون خامه دستان سرای سخن بدینجا رسید مناسب چنان نمود که نخست حالات میرزا امیرانشاه و اولاد عظام آن عالیجاه تا زمان ملاقات میرزا شاهرخ
و میرزا عمر در سلک تحریر انتظام یابد آنگاه بر سر اهتمام بر تقریر فتح استراباد نماید

گفتار در بیان وقایعی که بعد از فوت امیر تیمور گورکان بمیرزا امیرانشاه و اولاد عظام او دست داد و ذکر رسیدن میرزا عمر بآستان سلطنت آشیان خاقان عدالت

نهاد صاحبقران والا نژاد در وقت مراجعت از یورش هفت ساله تختگاه هلاکو خان را با میرزاده عمر شیخ بن میرانشاه عنایت فرموده و ایالت
دار السلام بغداد را به برادر بزرگترش میرزا ابابکر رجوع نموده مقرر ساخت که میرزا امیرانشاه در بغداد باشد و میرزا ابابکر بجاره و عجاره میرزا عمر
گشته از صواب او در نگذرد بنابران چون خبر فوت امیر تیمور گورکان بآذربایجان رسید میرزا عمر از پدر و برادر کلانتر حساب برنگرفت و خطبه و
سکه بنام خود کرده از روی استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخت و امیر جهانشاه جاکو که امیر الامراء میرزا عمر بود بعد از تحقق خبر فوت امیر تیمور
باغوای جمعی از اهل فساد قصد قتل نوکران معتبر میرزا عمر نموده صباح روز ۲ ماه رمضان بآستان اقبال آشیان رانده مولانا قطب الدین اوبهی و
نوکنجی و شیخ محمد تواجی و عبد الخالق ولد تیمور سکورچی را با بعضی دیگر از بیکناهان معروض تیغ سیاست گردانید و بخیال استقلال روی بسراپرده پادشاهی
نهاد و میرزا عمر با وفادار سوار و اشته طایفه از ایناقان و خانه بچگان را مسلح و مکمل تجهت امیر جهانشاه فرستاد و لحظه لحظه مردم شاهزاده زیاده
میشدند و بر دوم اتباع جناب امارت مآبی کمتر می گشتند بنابران امیر جهانشاه روی بگریز آورد و عمر تابان با جمعی از بهادران او را تعاقب نموده
تا زدیگر همان روز بوی رسیدند و فی الحال بقتلش رسانیدند و میرزا عمر بخلاف تصور عمر تابان را معاتب ساخت بر ماندکان امیر جهانشاه را
بنواخت متعاقب آن خیال میرزا ابابکر از کرمان ببغداد و تبریز آمده بقصد ییلاق همدان کرد و جهه استجازه ایلچی نزد برادر فرستاد و میرزا عمر فرستاده را نوازش
نموده پیغام داد که مصلحت چنانست که آن برادر بر زودی بدینجانب تشریف آورند تا مهمات ملکی و مالی را باتفاق یکدیگر فیصل دهیم و میرزا ابابکر از آن
سخن اعتماد کرده با دویست سوار بمیرزا عمر پیوست و همان روز گرفتار شده در قلعه قهقهه محبوس گشت و چون میرزا امیرانشاه از قضیه حبس میرزا
ابابکر خبر یافت بصوب خراسان در حرکت آمده تا کالپوش استراباد عنان بگران باز کشید و میرزا عمر بعد از گرفتن برادر روی بفراغت
هرچه تمامتر با تمالت سپاهی و رعیت پرداخت و در این اثنا درویشی بابا بیکی نام در مراغه پیدا شده کرامات و خوارق عادات ظاهر ساخت
و میرزا عمر تقبل درویش حکم فرمود بابا در حین عزیمت سفر آخرت بر زبان راند که روزی ما چنین مقدر بود اما معلوم خواهد کرد که بعد از این چه فتنها
حادث خواهد شد چون از واقعه بابا سه روز گذشت در هشتم محرم الحرام سنه ثمان و ثمانمائه خبر تخلص میرزا ابابکر متواتر گشت تبیین این مقال آنکه میرزا
ابابکر بعد از اندک زمانی که مقید و محبوس بود جمعی از اهل قلعه را با خود یار گردانیده متفق ساخت و بنیاد حیات عادل اخراجی و عیسی قورچی و شیخ حاجی را
که از جمله محافظانش بودند بر انداخت و قلعه سلطانیه را در حیز تسخیر آورد و خزانه و جیبه خانه را تصرف کرده مجموع آن نقود و اسلحه را بر ملازمان خود
قسمت نموده روی بصوب خراسان نهاد و در کالپوش استراباد به پیوسته عنان مراجعت انعطاف داد اما میرزا عمر بعد از شنیدن این خبر

بسلطانیه رفت و آن بلده را بجمعی از اهل اعتماد سپرده از راه مجاس و سرای باخا در حرکت آمده مقارن آنحال شیخ خسرو شاهی از جانب میرزا عمر
رسیده متقبل شد که هرچه میرزا ابابکر از خزانهٔ سلطانیه برده باشد بمدت زمانی کفایت نماید و عمال را در صفاهان در کشیده بمحصولان تبریز تحصیلات نامعقود نمود
و میرزا عمر بدان اعتنا نکرده امیر بسطام جاکیر را که با وی در مقام نفاق بود بدست آورد عزیمت شهر او فرمود و بسطام از راه قراباغ با امیر شیخ ابراهیم
پیوست بنابرین میان میرزا عمر و شیخ ابراهیم نایرهٔ نزاع اشتعال یافت و هر یک با لشکری بکنار آب کر شتافته در برابر یکدیگر منزل گزیدند و پس از چند
خبر باردوی میرزا عمر رسید که میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر بر قلعهٔ سلطانیه استیلا یافته هر کس که آنجا دیدند اسیر کردند و هرچه یافتند بغارت بردند
لاجرم میرزا عمر با امیر شیخ ابراهیم ترک آشتی کرده طبل مراجعت فرو کوفت و بعد از نزول بمنزل سایخ کز مرد و عمر تابان و سلطان بجز و حاجی سیف الدین
و عبد الرزاق و بعضی دیگر از سپاهیان متوجهین و شیخ خسرو شاهی طریق بیوفائی مسلوک داشته بمیرزا ابابکر و میرزا میرانشاه ملحق شدند و میرزا ابابکر عمر تابان و اولاد او
منظور نظر تربیت گردانید و شیخ ظالم را با سایر ترکمانان بیاسا رسانید انگاه بصواب بعضی از مصلحت اندیشان تختی از زر ترتیب نموده میرزا میرانشاه را بر آن
نشانده و اسم پادشاهی بروی اطلاق کرده روزی چند بجشن و سور و لهو و سرور پرداخت و میرزا عمر بعد از تفرق لشکر از راه کاورود بمراغه رفته بعد از آنکه قلعهٔ
ترکمان و سایق برلاس و جمعی از سلدوزیان منظهر شده بجانب تبریز در حرکت آمد و طیلکو بن حاجی بیشتر به تبریز شتافته آغاز ظلم و تعدی کرد لاجرم جماعتی
عام هجوم کرده خواجه پیر علی را که مبلغ صد هزار دینار تحصیل نموده بود بقتل رسانیدند و ترا کمه را از شهر بیرون کرده دروازه را مضبوط ساختند و چون
عمر امرای ترکمان را اجازت حرب داد و در آن اثنا خبر قرب وصول میرزا ابابکر بتحقیق پیوست و چون میرزا عمر قوت مقابله و مقاتله نداشت علم عزیمت
بصوب اصفهان برافراشت و حاکم آن بلده میرزا رستم مراسم استقبال اقدام نموده لوازم تعظیم و تبجیل تقدیم رسانید و طویهای پادشاهانه کرده از دقایق مهمان نوازی
دقیقهٔ مرعی نگذاشت انگاه آن دو پادشاه شجاعت پناه بر سر الغ بن میرزا ابابکر که در سوق تباق غافل نشسته بود ایلغار کردند جهات و اموال فراوان بدست
آورده باصفهان بازگشتند و میرزا رستم در مقر عز خود توقف نموده میرزا عمر بشیراز رفت و میرزا پیر محمد او را باعزاز و احترام تمام بشهر در آورده جشنهای
خسروانه ترتیب داد و تحفهای پادشاهانه بر طبق عرض نهاد و میرزا عمر آن زمستان در شیراز بتنعم و انواع خوشوقتی گذرانیده در اوایل فصل بهار برافقت میرزا
پیر محمد عازم اصفهان گشت و میرزا اسکندر نیز از یزد در حرکت آمده بدیشان پیوست و از آنجانب میرزا ابابکر چون چند روزی اسم پادشاهی بر پدر
اطلاق کرد رقم منع بر صحیفهٔ حالش کشیده خود بر سریر سلطنت تکیه زد و در اواخر جمادی الاخری سنهٔ مذکوره به تبریز شتافته لشکریان در منازل رعایا
فرود آمدند و تفرقه بسیار بعجزه و ضعفا رسید و چون خبر اتفاق اولاد میرزا عمر شیخ با میرزا عمر بسمع میرزا ابابکر رسید بطرف اصفهان نهضت فرمود و بعد از
وصول بجربادقان شنید که امیر بسطام جاکیر تبریز را مسخر گردانیده مهم آذربایجان را از یورش اصفهان اولی دانسته عنان مراجعت معطوف ساخت و اولاد
میرزا عمر شیخ و میرزا عمر این خبر شنیده از اصفهان بیرون شتافتند و عنان بگران بتکامیشی میرزا ابابکر تافتند و چون این خبر در قرون ارغون بسمع میرزا ابابکر
رسید لشکر با جمعی را استمالت داده بعزم رزم اعدا باز گردید و در نواحی درگزین تلاقی آن سلاطین جلادت آئین دست داده از هر دو جانب مردان
مرد و گردان صف نبرد در میدان کین تاختند و از صباح تا رواح باعدام و افنای یکدیگر پرداختند و در آن روز قریب چهار هزار سوار و پیاده از طرفین
کشته گشته هنگام شام هر یک از آن دو طایفه بمعسکر خویش فرود آمدند و شب همه شب پاس داشته روز دیگر که جمشید خورشید با تیغ زرافشان از میان
کواکب تخت بازار هر دو جانب نفیر افغان و غریو کوس برخاست و نایرهٔ قتال التهاب یافته میرزا مظفر الدین ابابکر با هفتصد سوار جرار بر قلب لشکر
مخالف که محل قرار میرزا پیر محمد بود حمله نمود و او را از پیش برداشته میمنه و میسره را نیز مجال توقف نماند و اصفهانیان در شهر متحصن شده میرزا ابابکر آغاز
محاصره کرده چون نزدیک بآن رسید که اصفهان مستخلص شود میرزا ابابکر شنید که امیر شیخ ابراهیم و امیر بسطام جاکیر بفراغت در تبریز نشسته اند و شیخ
حاجی عراقی بمحاصرهٔ سلطانیه مشغولست بنابران با اصفهانیان صلح کرده در هم گسسته عنان عزیمت بصوب آذربایجان انعطاف داد و میرزا عمر چون دانست
که اولاد میرزا عمر شیخ دیگر در برابر میرزا ابابکر نمیتوانند آمد از ایشان جدا شده روی بدرگاه عالمپناه حضرت خاقان سعید شاهرخی آورد و در غرهٔ
ربیع الاول سنهٔ سبع و ثمانمائه در ییلاق بیلقان بموضع خواجه قنبر سعادت دستبوس دریافته منظور نظر التفات و عنایت گشت و جمیع حشم و خدم او
بانعام خلعت فاخره و اسپان تازی نژاد محظوظ و سرافراز شدند و مقارن آنحال ملکی میمور که برسم رسالت نزد پیرک پادشاه رفته بود باز آمده جواب

جواب بر وفق صواب بیاورد و بنابران خاقان عالی مکان بعزم فتح جرجان از ییلاق بیلقان نهضت نمود **ذکر محاربهٔ حضرت خاقان سعید
با پیرک پادشاه و انتقال نمودن حکومت استراباد بامیرزاده عمر بن میرزا میرانشاه** در اوایل فصل خریف که حریف برد
در اطراف باغ و بستان آغاز دست برد کرد و از آتش از صرصر لشکر خزانی حرارت هوای تابستانی روی بانهزام آورد خاقان سعید بتائید ملک مجید
بجلکاه مازندران در آمد و چون موضع سیاه بلاد معسکر فرمانفرمای بلاد و عباد گشت ناگاه پیرک پادشاه باتفاق سید خواجه و عبد الصمد حاجی
سیف الدین و شمس الدین اوج قرا قلب و میمنه و میسره آراسته مانند شیر ژیان از بیشهٔ مازندران بیرون آمده و لشکر قیامت اثر برابر اعدا صف آرائی
گشته میرزا الغ بیک و امیر شاه ملک و امیر موسی کا در برانغار منزل ساختند و میرزا عمر و امیر یوسف خلیل و امیر جهانملک در جوانغار علم جلادت
برافراختند و حضرت خاقانی با امرای ترخانی در قول قرار گرفتند و دو لشکر چون دو دریای خضر از صرصر حملهٔ بهادران غضنفر اثر در تموج آمد
و غبار معرکه بیکبار بصاعد نموده شمشیر آتش فعل اعدا را سرپای گردن کشان را برخاک مذلت و هوان افکند نظم زمین شد ز خون یلان لاله
گون سپهر روان گشت در پای خون ز شمشیر خون بار بر بامداد بغیا دسر از بدن جیستا آخر الامر نسیم عنایت بیچانی از مهب و ما النصر الا من عند الله
بر پرچم علم خاقان عالیجاه وزید و پیرک پادشاه با اتباع و اشیاع همه کبود لب و زرد روی و سرخ سرشک پای در وادی فرار نهاد و پیرک پادشاه
بجوانب در مکر پیشه سید خواجه و عبد الصمد راه در از شیر ارجیش گرفتند و شمس الدین اوج قرا و سید حسام خواهرزادهٔ سید خواجه بدرگاه عالمپناه التجا کرده عنایت
یافتند و تمامی خطهٔ جرجان بحیطهٔ تصرف خاقان ملک ستان در آمده سید عز الدین هزار جریبی برادر جوزا با پیشکشهای لایق باستان معدلت آشیان
فرستاد و خطبه بنام همایون خوانده بالتزام باج و خراج نموده و حاکم ساری سید مرتضی نیز مطیع و منقاد گشته ابواب اخلاص و اطاعت گذاری بر روی روزگار
خویش گشود انگاه خاقان عالیجاه ایالت ولایت استراباد را بمیرزا عمر عنایت کرده اسباب سلطنت او را مرتب داشت و رایت نصرت آیت
بصوب دار السلطنه هراة برافراشت و در اثنای راه حکومت مملکت طوس و خبوشان و کلات و ابیورد و نسا و بازر و سبزوار و نیشابور را بمیرزا
الغ بیک تفویض نمود و در چهارم جمادی الاخری در ظلال حمایت ایزد تعالی بمستقر دولت و اقبال نزول اجلال فرمود **ذکر شهادت میرزا
پیر محمد بن جهانگیر بتقدیر خداوند قدیر** میرزا پیر محمد جهانگیر که خسرو سلیم النفس کم آزار و پادشاه کریم خلق عدالت آثار بود زمام مهمات ملک
و مال را در قبضهٔ اقتدار پیر علی تاز نهاده اکثر اوقات بتجرع آب آتش رنگ و استماع نغمهٔ عود و چنگ مشغولی مینمود آوازه دلربای نای انتقال
سلطنتش خبر میداد و آهنگ روح افزای رباب مرثیه را بنوا میخواند و او بی شعور از شراب ناب میبود که گفته اند حبیبا چو سلطان سرانداز باشد
زمی قند بیخبر از سر تاج کی لاجرم تمکن پیر علی سمت ازدیاد پذیرفته خیال استقلال در دماغ او جای گرفت و در ماه مبارک رمضان سنهٔ تسع و ثمانمائه
که میرزا پیر محمد در خلوتخانهٔ باطن چراغ انابت برافروخت و از فروغ نایرهٔ ندامت شمع سال میسوخت پیر علی ناپاک با جمعی بیباک بر گرد سراپردهٔ
پادشاهی محیط گردیده در چهاردهم ماه مبارک مذکور آن شاهزادهٔ سعید را شهید گردانید میرزا سید احمد میرک در شبرغان از حدوث
این واقعه ترسان گشته بپای دوران بجانب هراة شتافت و کیفیت جرات پیر علی را بعرض حضرت خاقانی رسانید از شنیدن آن خبر اندوه بسیار
بخاطر انور راه یافت و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان را همراه میرزا سید احمد میرک کرده بصوب بلخ روانه ساخت و بخواست
که نفس نفیس نیز از عقب روان شود که ناگاه خبر مخالفت میرزا عمر زلزله در اطراف دیار خراسان انداخت **ذکر مخالفت میرزا عمر با
حضرت خاقانی و کشته شدن او بقضای سبحانی** چون میرزا عمر در مملکت جرجان لوای استیلا برافراشت فوجی از ابطال جبال را
بجانب ری فرستاد تا بهر از خانه و از مغول را که در آن ملک با الغ میرزا ابابکر بودند گوشمال داده بجایی رانده و بکند و گشت میرزا عمر
واسطهٔ سمت تضاعف گرفته خیال استقلال از باطنش سر بر زد مقارن آنحال شیخ حسن مجلی با جمعی از ملازمان امیر شاه ملک گریخته بجرجان رفتند و
گفتند که لشکر خراسان از امیر شاه ملک آزرده خاطرند هرگاه رایات ظفر پناه بدان جانب نهضت نماید اکثر ملازمت خواهند کرد میرزا عمر این سخن
باور کرده و در حقوق تربیت خاقان سعید را بر طاق نسیان نهاد و بسرعت برق و باد از استرآباد عنان بگردان بجانب خراسان انعطاف داد و میرزا
شاهرخ بهادر چون از آن خبر استماع فرمود در هیژدهم شوال سال مذکور میرزا عمر را استقبال نمود و در دوشنبه نهم ذیقعده در صد و قریهٔ دویه از

آخر الامر

ولایت جام جنود جرجان و خراسان بیکدیگر رسیده از هر دو طرف جنود به صفوف پرداختند در آنچنین جگه نوابی که از اعیان عمر تابان بود بسیار ان
دولت و اقبال پشت بر میرزا عمر کرده روی بدرگاه خاقان والا گهر آورد سایر امرا و لشکریان که آنحال مشاهده نمودند گریزان شده هر یک بطرفی
رفتند و آن قوم که مفتاح امان بود برآمد و میرزا عمر از دست بر دخنجر قضا و قدر بجانب مرو رود گریخت و در کنار آب بدست جمعی از نوکران
امیر مضراب گرفتار گشت و او را زخمی بر سر و بندی بر پای در منزل مرو رود بار دوی اعلی رسانیدند و خاقان سعید مرحمت کرده مهم عنایت نمود و جیب
و جراح ملازم ساخته بدار السلطنه هرات روان فرمود و میرزا عمر در بیست و پنجم ذیقعده بمنزل تقوز رباط ازین رباط در گذشت روی بعالم دیگر آورد
و در مقبره عمدة العلماء المتأخرین امام فخر الدین الرازی مدفون گشت و در غرهٔ ذی الحجه دار السلطنه هرات از وصول موکب خاقانی طراوت
جنان جاودانی یافت و در منتصف همین ماه پادشاه عالیجاه بییلاق بادغیس شتافت ذکر دفع شر پیر علی تاز بیمن توجه خاقان
سرافراز چون ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر از جانب میرزا عمر فارغ گردید دفع پیر علی تاز را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید در
نوزدهم محرم الحرام سنه عشر و ثمانمائه از ییلاق بادغیس رایت ظفر نگار بجانب قبة الاسلام بلخ در حرکت آمده در اوایل صفر سایه وصول بر خطه
اندخود انداخت و پیر علی تاز جرأت نموده تا سر پل خطیب پیش آمد اما چون موکب همایون بخواجه دوکه رسید پیر علی عنان بصوب فرار تافته روی
ببادیه ادبار آورد حضرت خاقان سعید میرزا سیدی احمد با امیر یادگارشاه و امیر نوشیروان و حسن صوفی ترخان تکامیشی اوروان فرمود و امرا بسر
رسیده احمال و اثقال او را گرفتند و او باندک مردمی بجانب یکه ولنگ بیرون رفت و امرا بازگشته در بلخ بموکب همایون پیوستند و در آن ایام که
خاقان گردون غلام در قبة الاسلام رایت حشمت برافراشته بود پرتو التفات بر تعمیر قلعه هندوان که از زمان ظفر نشان امیر تیمور گورکان بر سر
حسینی بغایت خراب و ویران بود انداخت و در اندک زمانی آن حصار استوار را در کمال متانت معمور ساخت و حکومت بلخ تعلق بمیرزا قید
ولد میرزا پیر محمد گرفته رایت عالیات بجانب دار السلطنه هرات معاودت فرمود و پیر علی تاز نوبت دیگر لشکری فراهم کشیده بجد و جهد تمام
خراسان آمد اما از صدمات سپاه ظفر انجام منهزم گردیده در آن اثنا گریزجمعی از کلانتران طایفه تاز با هم گفته که تا این کل تنک بکام سردار ما خواهد بود
بواسطه کثرت ادبار و شبکیر و مخالفت با اصحاب تاج و سرتیغ تفرقه و تشویش با خواهد رسید آنگاه باتفاق سر آن سردار از بدن
جدا ساخته بدار السلطنه هرات فرستادند و خلایق را از انواع تفرقه و پریشانی نجات دادند ذکر رفتن حضرت خاقانی بجانب جرجان
کرت ثانی و بیان مخالفت امیر جهانملک بسبب کفایت خواجه غیاث الدین سالار سمنانی در آن اوان
که موکب نصرت نشان حضرت خاقان سعید از قبة الاسلام بلخ قرین نصرت و تایید بدار السلطنه هرات رسید قاصدی از نزد میرزا الغ بیک آمده بموقف
عرض رسانید که بیرک پادشاه جمعی کثیر از اوباش جونی قربانی و دیگر از اوغانی را بهم کشیده باز ندران شتافته است و شمس الدین علی جمشید قارن که والی قلعه
استرآباد است از ضیق حصر و معرض جهد افتاده و ما خاقان عالی مکان ابوالفتح ابراهیم سلطان را در دار السلطنه هرات بحکومت بگذاشت و در بیست و دوم
جمادی الاخری سنه عشر و ثمانمائه رایت ظفر آیت بجانب جرجان برافراشت و در منزل طرق امیر شاه ملک بعز بساط بوس رسیده در جرجان میرزا الغ بیک
گورکان شرف ملازمت دریافت و پیشکش کشید و چون موضع خواجه قبر از سعادت وصول حضرت از غیرت فلک اخضر شد ابو مسلم والد او حج خوار
از مازندران آمده عرضه داشت که بیرک پادشاه از استماع توجه موکب ظفر پناه قدم در راه فرار نهاده بجانب رستمدار بیرون رفت آنگاه خاقان عالیجاه
بدار النعم استرآباد خرامید و آن زمستان در مازندران قشلاق فرمود و سید عز الدین هزار جریبی با کسان اقبال آشیان شتافته التفات بسیار یافت و حضرت
دامغان بیور غال آن سید مقرر گشت و ایالت مملکت استرآباد و تعلق بمیرزاده الغ بیک گرفت و عنان جهانگشای بصوب خراسان منعطف گشته در هم
ذیقعده نشد روح در بدن و جان در تن بدار السلطنه هرات در آمد و مقارن آن حال جهان ملک قلعه و بعضی دیگر از امرای بلند مرتبت باغی شده بجز
اعمال خویش سید تحسین شغال نکرد و آن سال خواجه غیاث الدین سالار سمنانی که منصب صاحب دیوانی مشرف بود و آغاز کفایت کرده دفتری مرتب
ساخت و آنچه مواجب از هر عمر گرفته بودند تمام ایشان جمع کرده بلکه هر کاهی را کوهی و هر جوی را حرمنی و هر دانگی را دیناری اعتبار نمود و چون اختیاس در آن
اوقات شیمی تمام داشت جمعی از امرا گمان بردند که چون دفتر به عرض خاقان عالی گهر رسد آنچه زیاده از مواجب خود گرفته باشند بی محابا جمیع از ایشان حواله خواهند داشت

داشت و بدانجهت بی تعرض بخواهند شد و امیر جهان ملک ملکت که از قوم قوچیان بود مدتی مدید در غایت اختیار و اقتدار ملازمت حضرت خاقانی مینمود
باتفاق میرحسن جاندار و پسرش یوسف خلیل و سعادت تیمور تاش و برادرش بهلول بابان تور و سلطان بایزید عثمان دنبه کت با یکدیگر عهد کرده و حکایتی
و بیکباره از شهر بیرون رفته در چرغ النکت بایستادند و خاقان سعید حال ایشان را جهت امتحان در کاب آورده میرمضراب با پیشتر بجانب ایشان رسید و جنگی عظیم
کرده زخم خورد و چون همای چتر همایون فال اقبال در فضای چرغ النکت گسترد امیر جهانملک و اتباع از گذشته آب را حصار ساختند و آنحضرت در جانب
طرف آب توقف نموده پس از آنکه سپاه ظفر پناه و جوق جوق موکب اعلی پیوستند عاصیان رسیده هر یک بطرفی جستند و سعادت با شقاوت و برادرش
واحمد و اقبوغا در مردم قشون حسن صوفی ترخان در بادغیس گرفته آوردند و سعادت بیاسا رسید و برادرش واحمد و اقبوغا آزاد شدند و جهان ملک
مدتی با امیر جرکس در ماخان بدست آورده مقید برباط بجانب هرات فرستاد و ایشان در چهل دختران کشته گشتند و حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل از
بیابان طبس پیش میرزا رستم باصفهان رفتند و سلطان بایزید در جام گرفتار شده بشفاعت میرزا ابراهیم سلطان نجات یافت گفتار در بیان
بعضی از حوادث عراق و آذربایجان مصدر بذکر خروج سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان اجمالا از مضمون
وقایع پوشیده نیست سالی که صاحبقران مغفرت نشان امیر تیمور گورکان استخلاص دیگر دو سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف در وقت توجه آنحضرت بجانب
روم روی بمصر آوردند و چون در آن زمان ملک فرج نسبت بصاحبقران بلند مرتبت دم از محبت و مودت میزد آن دو سردار را گرفته هر یک را در برجی
از بروج قلعه حبس گردانید اما ایشان را کسی از خلاص مانع نمی آمد و در انحصار قرا یوسف را پسری متولد گشت و سلطان آن پسر را در دامن خود انداخته
بفرزندی قبول کرد و پیش خود نگاه داشت و در آن ایام میان سلطان احمد و قرا یوسف عهد و پیمان واقع شد که اگر از آن قید نجات یابند و بار دیگر بدولت
و اقبال رسند با هم متفق و متحد بوده بغداد تعلق بسلطان احمد داشته باشد و امیر قرا یوسف در تبریز بر مسند حکومت نشیند بعد از آن قرا یوسف شبی
واقعه دید که امیر تیمور گورکان از انگشتر هایی که در دست داشت یکی را بیرون کرده بانگشت وی در آورد و صباح این رؤیا را با سلطان احمد در
میان نهاده سلطان گفت حکومت قطری از اقطار ممالک حضرت صاحبقران بتو متعلق خواهد شد القصه چون چند گاهی آن پادشاه
در حبس بسر بردند خبر وفات امیر تیمور بمصر رسید ملک فرج ایشان را منظور نظر تربیت گردانید و مقرر فرمود که هر یک با پانصد نوکر نگاه دارند و ما یحتاج
هزار کس از اسپ و سلاح و زر نقد و جنس بدیشان تسلیم نمودند و از ملازمان سلطان احمد خربنده گان و شاگرد پیشگان کسی در مصر بود لاجرم اکثر از مصر
گرفت بدیشان داد تا از توابع امیر قرا یوسف جمعی کثیر از مردم کاری در آن دیار بودند و او پانصد کس جلد مکمل ساخته بر روز که سوار شدی بکفایت در غایت
دلتنگی ملازمت مینمودند و از آن جهت شکوه ترکمه در خاطر مصریان افتاده خاصه از دلال ایشان شده بود در روزیکه پادشاه مصر با خواص مرا امیدان چوگان
بازی خرامید قرا یوسف با ملازمان خویش در مقام معارضه ملک فرج در آمده امرای مصر را مبالغه ترکمانان در اظهار جلادت موافق مزاج نیفتاد
نوکران امیر قرا یوسف را گفتند پیاده شده میدان را از سنگ ریزه پاک سازید ایشان از قبول این حکم سرباز زدند و قرا یوسف توهم نموده بجانب
سواره نزدیک سلطان مصر رفت و گفت ما مردم غریبیم و باین ولایت آمدیم و پادشاه درباره ما عنایت دریغ نداشت اکنون رخصت متوجه دیار
خویش میگردیم و عنان بگردان انعطاف داده بمجموع ملازمان از میدان بیرون رفت و در ساعت بوثاق خویش شتافته عیال و اطفال همراه کرده
روی بدیار بکر آورد و امرای مصر بعرض ملک فرج رسانیدند که بیرون رفتن این جماعت باین کیفیت نقصی است در امور سلطنت اگر اشارت شود در
تعاقب ایشان پادشاه جواب داد که ترکمه در کمال بیباکی و تهور بوده و دست از جان شیرین شسته فدائی گشته اند مناسب نیست که کسی از عقب ایشان
بگذارد به اوطان خود روند و قرا یوسف را از حدود مصر تا کنار آب فرات در صدد تشنها موضع باکو توالان حلاج سر راه بر وی گرفتند مقابله و مقاتله
روی نمود و او در تمامی معارک ظفر یافت و چون بدیار بکر رسید میان او و ملک شمس الدین حاکم خلاطه و طبیس محبت و اتحاد اتفاق افتاد و ملک
دختر قرا یوسف را بحباله نکاح کشید امیر قرا یوسف باعوای ملک شمس الدین بجد و دوان و سلطان برود و اب گواشی و اموال و اثقال آن ولایت را
بکار و بار غارت و تاراج پاک ساخت و تمامی ایل الوس ترکمه بوی پیوسته قلعه او نیک را بحیطه تصرف در آورد اما سلطان احمد بعد از فرار
قرا یوسف در مصر از نظر اعتبار ساقط شده و چون آن مقدار رواجی نداشت که مانند قرا یوسف از آن مملکت بیرون رود گینک پوش گشته با معدودی

واتفعاد

چند از مخالفت وی توجه بشام نهاد و از آنجا بدیار بکر رفته زد و با زبکی بجانب شام شتافت و در کوشه نشست تا مردم اوباش فتنه جوی ما عارضش آغاز تمنک و پوی کرده آغاز وصول سلطان
احمد بعراق عرب شیوع یافت و چندان از بحیف در بغداد پیدا شد که حاکم آنموضع دولتخواجه اینای بمجال توقف نماند لاجرم دست از حکومت باز داشته روی باردوی
میرزا عمر آورد و بعد از یکهفته از رفتن دولتخواجه سلطان احمد بوطن مالوف شتافته بار دیگر بر سریر دولت نشست و در آخر سنه ثلث و ثمانمائه که میرزا ابابکر بجانب صفاهان نهضت
داشت و امیر شیخ ابراهیم شروانی بتسخیر تبریز در آمده بود بنا بر دفع شر اهل ظلم و تعدی بکاشت سلطان احمد کرده بود از اوباش کرد و اتراک و احشام تراکمه فراهم آورده متوجه تبریز
گشت و بعضی از آن مجرم شنیع و تمامه بسمع امیر شیخ ابراهیم رسیده بر سبیل مشورت با امرا خود گفت که در آذربایجان سالهای فراوان بحکومت ما و اجداد سلطان احمد بوده است و ما نسبت
بآن خاندان پیوسته طریق مودت و اتحاد سلوک میداشته ایم و بنا بر آنکه دست ظلم از دامان عرض رعایا کوتاه کردانیم باینجا آمده بودیم حالا که خداوند مملکت متوجه خانه خود شده
وقت که ما نیز بولایت خود رویم و خاطر از آنجا فراغت دهیم امیر شیخ ابراهیم روی بولایت شروان آورد و در اواخر محرم سلطان احمد جلایر بدار الملک تبریز نزول کرده در تبریز
آئین بسته طرح فرح و سرور نمودند و چنداشتند که چون سلطان مدتی گرفتار غربت شده گرم و سرد روزگار چشیده ترک مصاحبی ملاهی و اقلاع از افعال ناهنجار کرده باشد و اصلا تغییر با طوار خویش
نداده بود و در تبریز بساط عیش و نشاط گسترده اکثر اوقات بکبوتر بازی و مصاحبت پسران ساده ... لاجرم امرا و اعیان مملکت بجانب میرزا ابابکر مایل شدند و چون
اوان میرزا ابابکر با اصفهانیان صلح کونه در هم شکسته بعزم تسخیر روی به تبریز آورد و سلطان از قدوم شاهزاده خبر یافته رعب و هراس بخود راه داد و روی بصوب بغداد نهاد و چون
در آنسال نوایب فراوان به تبریزیان رسیده بود علت طاعون نیز روی نموده مردم متفرق گشتند و میرزا ابابکر در ششم ربیع الاول آن بلده در آمده کسی ندید لاجرم اظهار میل
و داد کرده بمقالات ایشان از اطراف و انجاء رسال داشت و حکم فرمود که هیچ آفریده متعرض رعایا نگردد و در آن اثنا شنود که قرا یوسف قلعه اونیک را از دست والده
انتزاع نموده و بسیاری از تراکمه پیش او جمع آمده اند و اموال فراوان دارند خاطر بر حرب قرا یوسف قرار داده متوجه آنجانب شد و بعد از تلاقی فریقین
سه روز متعاقب بین الجانبین مقاتله روی نموده و در روز سیم میرزا ابابکر بتعجیل قدم در وادی فرار نهاد و تراکمه غنیمت بی نهایت گرفته میرزا ابابکر با مرد
عنان باز کشید و سپاه او هرچه آنجا یافتند غارت کردند و به تبریز رفته آنجا نیز دست بغارت و تاراج برآوردند و چون شب شد شیخ قصاب که
با جمعی از تبریزیان از شهر گریخته بودند فرمود تا در صحرا آتش بسیار برافروختند و مردم میرزا ابابکر آن شعلها دیده پنداشتند که ترکمانان بکارهای ایشان
آمده اند بنا بر آن علی الصباح میرزا ابابکر تبریز را گذاشته متوجه سلطانیه گشت بعد از آن امیر قرا یوسف بنخجوان آمد و خواجه سیدی محمد کججی که خلاصه خاندان
مشایخ عالیشان بود نزد او رفته از قبایلی که در آن اوقات به تبریزیان رسیده بود شمه بعرض رسانید و وعده و استمالت نامه ستانده مقتضی المرام
مراجعت فرمود و امیر قرا یوسف آن زمستان در نواحی مرند قشلاق کرده در ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثمانمائه امیر بسطام جاگیر بخدمتش شتافت و منصب
امیر الامرائی یافت و همچنین دیگر سرداران بملازمت مبادرت نمودند و او با همه کس بروجه حسن معاش کرد و وضیع و شریف را علی اختلاف مراتبهم
رعایت فرمود

ذکر محاربه میرزا ابابکر کرت دیگر با امیر قرا یوسف ترکمان و کشته شدن میرزا معز الدین میرانشاه کورکان

چون میرزا ابابکر تبریز را گذاشته بقلعه سلطانیه رفت و از ولایت همدان و درگزین و قزوین سپاهی جلادت آئین در هم کشیده بعزم انتقام و تسخیر متوجه
جدید تبریز گشت امیر قرا یوسف باتفاق امیر بسطام جاگیر و جمعی کثیر از سرداران آذربایجان مستعد مقابله و مقاتله شده بتاریخ ۲۴ ذیقعده سنه تسع
و ثمانمائه در منزل سرورود تلاقی فریقین روی نمود و از هر دو طرف برانغار و جرانغار و قول آراسته دلیران روزگار قدم در میدان پیکار نهادند
از جانب امیر قرا یوسف امیر بسطام بر سپاه میرزا ابابکر تاخته دو کس را با جنبر ساخت و پیر عمر و بیرم بیک و جلال الدین خلیفه بر جمعی را زخم زده
گریزانیدند میرزا ابابکر چون جلادت دشمنان را مشاهده نمود مانند شیر دلیر که روبصید آهو و نخجیر آورد بمیدان تاخت و جلال الدین بیرک را از پشت
زین بر زمین انداخت تراکمه را که پیش آمده بودند منهزم ساخت و هر دو لشکر در هم آمیخته چندانکه از تبریز تا دامن سرورود روان گشت خون سپاهی چو رود
و میرزا ابابکر بیرک و برادرش یادکار شاه که در برانغار قرا یوسف بود نداز پیش برداشته از عقب ایشان عنان باز کشید تا وقتی که سر بیرک بر سر نیزه
نکرد تا در غیبت او تراکمه سپاه را که بوجود میرزا میرانشاه مضبوط بود در هم شکستند و غلام ترکمانی نادانسته زخمی بر میرزا میرانشاه زد و او را از اسب
در انداخت و جامه و سلاحش را تصرف نموده سر مبارکش را از بدن جدا ساخت و میرزا ابابکر بعد از سه ساعت نجومی از عقب بیرک بازگشته
از سپاه خویش متنفسی در معرکه ندید لاجرم عنان بوادی فرار گردانید و امیر قرا یوسف بفتح و ظفر اختصاص یافته قاتل میرزا میرانشاه را حکم قصاص فرمود

بقدر امکان

بوجه و فرمود که اگر او را زنده پیش من می آوردی تر رعایت میکردم و روی پوشان حرم میرزا ابابکر را که در دست لشکریان اسیر شده بودند پیش خواجه علی بن
فرشاده در کنف حرمت جای داد و اشارت کرد تا سر شاهزاده سعید را ببدن رسانیده بآئین سلاطین در سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی آن
نور حدقه سلطنت را بما وراء النهر برده در قبه الخضراء کش مدفون گشت الحکم لله العلی المجید و منه العون والتأیید

ذکر رفتن میرزا ابابکر بدار الامان کرمان و بیان مآل حال آن پادشاه جهانبان

میرزا ابابکر چون از دست ستیزه امیر قرا یوسف پای در وادی فرار نهاد
عنان عزیمت بطرف کرمان انعطاف داد و در آن زمان امیر ایدکو برلاس که از نوکران امیر تیمور کورکان مدتی مدید بحکومت آن مملکت تعلق داشت وفات
یافته بود و پسرش سلطان اویس آنجا ایالت مینمود و چون سلطان اویس از قرب وصول میرزا ابابکر واقف شد بحسب ضرورت شرط استقبال بجای آورده میرزا
ابابکر بکرمان آمده سلطان اویس را پادشاهی باستقلال نیافت نایره رشک در باطن و مشغله زد و قصد استیصال سلطان اویس نمود و سلطان اویس نیز قصد و جمعی
شاهزاده را با خود متحد گردانید و در آخر روز جنگ فرو گرفته میرزا ابابکر را احاطه کرد و مصلحان در میان افتاده بر آن قرار دادند که کرمانیان قصد
عرض میرزا ابابکر نکنند و او از شهر بیرون رفته فی الحکمه ویرانی نماید بمملکت دیگر شتابد آنگاه میرزا ابابکر از کرمان بسیستان شتافت و میان او و حاکم آنجا شاه قطب
الدین طریقه محبت و اتحاد پدید آمده بمعنی موجب آن شد که خاقان سعید شاهرخ میرزا لشکر بقراه و سیستان کشید و آن ولایت را با توابع و مضافات
بلطف و عنف مسخر گردانید و میرزا ابابکر بار دیگر عنان بصوب کرمان تافته در عشر آخر جمادی الآخر سنه احدی عشر و ثمانمائه خطه بم مخیم او شد و سلطان اویس از
آنخبر در حیرت افتاده مغاردن نام لشکری که بجانب کرمان فرستاده بود در سیر کلاجرم مسخر گشته در چهارم ماه رجب بجانب بم در حرکت آمد و میان او و میرزا
ابابکر چند کرت محاربه دست داد و گاهی میرزا ابابکر بدین پیکر ظفر مسرور میگشت و احیانا سلطان اویس با صورت نصرت روی مینمود و در نوبت
آخر شاهزاده بیکسی ناخوش یافته زخمی کاری خورد و از این دار فانی بسرای جاودانی رحلت نمود الحکم لله و انا الیه راجعون

گفتار در بیان شمه از احوال میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر بعد از وفات صاحبقران دارای فریدون فر

در حین فوت صاحبقران
ممالک ستان امیر تیمور کورکان میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بر دار الملک شیراز باستقلال داشت و برادرش میرزا رستم در اصفهان حکومت مینمود و برادر دیگرش میرزا
اسکندر در همدان و چون خبر محنت اثر بفارس رسید میرزا پیر محمد بعد از تقدیم مشورت بمناسبت آنکه والده اش ملکت آغا خدمت حضرت او غلان در سلک
خواتین خاقان سعید منتظم بود خطبه و سکه بنام شاهرخ مزین گردانید و جهت اعلام این نیکو خدمتی ایلچی بخراسان فرستاده این معنی در عرضه داشت مندرج
ساخت که جبت همه بنده کاتیم شاهرخ پرست من و رستم اسکندر و هر که هست و حضرت خاقان سعید فرستاده او را نوازش بسیار فرموده جهت
انصراف داد و در آن وقت که میرزا عمر امیر جهانشاه را بکشت و میرزا ابابکر را محبوس گردانید میرزا اسکندر متوهم شده از همدان بشیراز رفت میرزا
پیر محمد عنایت فرموده ایالت یزد را باو تفویض نمود و مدتها میان برادران طریقه یکجهتی و اتحاد مسلوک بود تا در سنه ۸۰۹ بواسطه افساد مفسدان
یگانگی به بیگانگی تبدیل یافت و میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را گرفته بند بر پایش نهاد و مصحوب بعضی از معتمدان بصوب خراسان فرستاد و او در چهار ره حبس بند را
شکسته و از محصلان جسته باصفهان رفت و میرزا رستم مقدم جنابش را [illegible] فوزی عظیم دانسته هر دو برادر متوجه شیراز گشتند و میرزا پیر محمد بتقدیم
مخالفت پیش آمده جمعی از اعاظم امرا و نوکریان را بر سم منقلای روان ساخت و ایشان را وصیت نمود که گذرهای آبی را که بین الجانبین حایل بود نیکو
محافظت نمایند و چون اصفهانیان بکنار آن آب رسیدند و مجال عبور را مضبوط دیدند در بحر حیرت مضطرب گردیدند آخر الامر در همان شب که از چشم سحاب
اشک ریزان بود میرزا اسکندر از گذر مجهول گذشت و محافظان سایر گذرها از عبور او خبر یافتند تمالک از دست داده روی بصوب شیراز نهادند
و میرزا پیر محمد پیوسته در شهر متحصن گشتند و میرزا رستم و میرزا اسکندر شیراز را در میان گرفتند زمان محاصره چهل روز امتداد یافت و اصفهانیان
چون دانستند که تسخیر شهر میسر نیست گرمسیرات فارس را غارت نموده عنان بصوب صفاهان انعطاف دادند و در سنه عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد لشکر جمع ساخته بعزم رزم میرزا رستم و میرزا اسکندر
نهضت نمود و در آن اوان میرزا رستم جهت آسیب وبا از صفاهان بیرون رفته در کندمان نشسته بود و چون خبر توجه لشکر فارس شیوع یافت بعضی از دولتخواهان او را بر مصالحه ترغیب
نمودند جواب داد که خاطر جمع دارید که فاتحه شیراز از برای اینکه برکات و فتوحات می آورد بعد از آن که شیرازیان نزدیک رسیدند از جانبین تعبیه لشکر پرداخته نخست میرزا رستم
بر لشکر فارس حمله کرد و میرزا پیر محمد با دلیران شیراز بر آن حمله مشغول گشته هر دو سپاه در هم آویختند و بنهایت کشش و کوشش تقدیم رسانیده

آخر الامر شکست بر اصفهانیان افتاد و میرزا رستم و میرزا اسکندر روی بوادی فرار نهاده عازم خراسان گشتند و میرزا پیر محمد بفتح و ظفر اختصاص یافته فرمان داد که اصلا سپاهیان متعرض مردم اصفهان نشوند و هیچکس را در خلال این حال جانی نرسد اصفهانیان چون این مژده شنودند جوق جوق روی امید بدرگاه میرزا پیر محمد نهادند و آن مظهر مکارم اخلاق همه را نوازش فرموده چند روز در مرغزار شهرک و کنه مان نشست تا الاغان فرو نشستند آنگاه کاشان و قم و دیگر و سایر توابع اصفهان را تحت تصرف درآورده بشهر درآمد و با آنکه در آن زمان آفتاب بسنبله رفته بود غله اصفهان را بواسطه وبا تا آن زمان ندرویده بودند بیمن مقدم میرزا پیر محمد طاعون و وبا تسکین یافته بار دیگر اصفهان معمور گشت و ایالت آن مملکت تعلق بامیرزاده عمر شیخ بن میرزا پیر محمد گرفته ضبط اموال دیوانی بخواجه مظفر الدین نطنزی رجوع شد و چون خاطر خطیر میرزا پیر محمد از امثال این امور فراغت یافت قرین دولت و اقبال بصوب دار الملک شیراز تافت

ذکر رفتن میرزا رستم بآستان خاقان دوست نواز و مراجعت نمودن میرزا اسکندر بجانب شیراز

چون میرزا رستم و میرزا اسکندر از معرکه کنده عنان بصوب خراسان تافتند امیرزاده رستم اعتماد بر لطف و کرم خاقان خجسته شیم کرده بدار السلطنه هرات آمد و باصناف عواطف و عوارف مفتخر و مباهی گردید و میرزا اسکندر روزی چند در قریه احمد که در میان تون و طبس واقع است بسر برده چون زمانه بافشار آن را نزبان گشاد نیم شبی از پیراهه روی بطرف بلخ و شبرغان نهاد و در حدود آن ولایات جمعی بدو پیوسته میرزا قیدو که حاکم بلخ بود بدفعه او نهضت نمود و میرزا اسکندر تاب مقاومت نیاورده بطرف کنار آب آمویه رفت و از آنجا باندخود افتاده والی آن ولایت سیدی احمد ترخان شاه زاده را در مقام مناسب فرود آورده و کیفیت حال او بعرض خاقان سعید رسانید و آنحضرت از غایت مکرمت در باب استمالت میرزا اسکندر بمیرزا پیر محمد نامه نوشت و نزد سیدی احمد ترخان فرستاده پیغام داد که در قضیه میرزا اسکندر تسلیم کرده او را مطلق العنان گردان و بعد از وصول آن نوشته میرزا اسکندر عازم فارس گشته در نماز شام ۲۶ ماه رمضان سنه احدی عشر و ثمانمائه پیاده بشیراز درآمد میرزا پیر محمد چون از حال برادر خبر یافت دست از طعام باز کشیده همان ساعت او را طلبید و انواع اظهار لطف و مرحمت نمود که خاطرش مطمئن گردید

ذکر شهادت میرزا پیر محمد بشمشیر غدر حسین شربت دار و جلوس میرزا اسکندر بجای برادر بزرگوار

در شهور سنه اثنی عشر و ثمانمائه میرزا پیر محمد عزیمت تسخیر مملکت کرمان فرموده میرزا اسکندر را مصحوب خویش گردانید و چون بموضع دو چاهه رسید حسین شربت دار که بمزید التفات پادشاه پسندیده اطوار از حد طلابت بدرجه امارت ترقی نموده بود از غایت شقاوت جمعی از اهل شرارت را با خود متفق ساخته نیم شبی بر سر خرگاه میرزا پیر محمد را فرو گرفت و آنجناب شربت شهادت چشانید و میرزا اسکندر از کیفیت حادثه وقوف یافته علی الفور با دو رفیق طریق شیراز پیش گرفت و دو شبانه روز طی مسافت کرده بشهر درآمد و هم از راه بخانه امیر تیمور خواجه که از قبل پادشاه شهید حاکم شیراز بود درفته کیفیت حال بازنمود و تیمور خواجه و سایر اعیان شیراز نخست گمان بردند که آن حرکت از میرزاده اسکندر صادر شده و چون مردم دیگر از اردو بشهر رسیدند حقیقت حال را معروض گردانیدند تمامی امرا و اشراف دست بیعت بمیرزا اسکندر دادند و حسین شربت دار بعد از آنکه شهد شهادت در کام جان میرزا پیر محمد چکانید برادر خود خواجه علی را فرستاد که میرزا اسکندر را نیز بآشامیدن زهر قاتل مبتلا گرداند و حال آنکه او همعنان باد بشیراز رفته بود و امیر عبد الصمد نیز زمان بطرف یزد گریخت و باقی امرا مطیع حسین شدند و آن ملعون بجمعی از ملازمان خاطر جمع بیرون شیراز شتافته میرزا اسکندر شهر را مضبوط ساخته دیگر روز از صبح تا شام از جانبین بانداختن تیر و سنگ و افروختن نایره حرب و جنگ پرداختند و هنگام ظلام امرا و لشکریان بخدمت جناب اسکندری مشرف گشتند و روز دیگر آن غدار بد اختر بطرف کرمان گریخته در اثنای راه با امرا و میرزا پیر محمد که برسم منقلای بطرف کرمان رفته بودند و مراجعت نموده باز خورد و امیر صدیق او را گرفته بشیراز آورد و در سر مزار شیخ مصلح الدین سعدی بعضی از بروت و ریش آن بدکیش بازکنیده و رخساره او را غازه کرده و کلاه نمدی بر سرش نهاده گاوی را مرکبش گردانیدند و باین هیأت آن خوش طبیعت را بنظر میرزا اسکندر رسانیدند شاهزاده از وی پرسید که برادرم را چرا کشتی جواب داد که اگر او را نمی کشتم مرا خود میزد آتش غضب اسکندری ازین جواب التهاب یافته بدست خویش چشم راست آن ملعون را از حدقه بیرون کشید و فرمود تا بزخم چماق آن سر دفتر اهل شقاق و نفاق را هلاک ساختند و سر پر شر او را بممالک اصفهان فرستاده بدن خبیثش را بعد از دو روز در آتش سوختند

ذکر خروج سلطان معتصم و کشته شدن او از دست بردلشکر میرزا اسکندر و بیان رسیدن میرزا رستم بایالت ولایت اصفهان کرت دیگر

در آن اوقات که صاحبقران عالی گهر سلطان زین العابدین بن شاه شجاع بن امیر محمد مظفر را از فارس بماوراء النهر کوچانید پسرش سلطان معتصم بطرف شام گریخت و در خلال این احوال مذکوره از آن ولایت باذربایجان شتافته ملحوظ عین عاطفت امیر قرا یوسف گشت و بعد از چند روز که در تبریز بعیش و نشاط اوقات گذرانید باتفاق امیر بسطام جاگیر و بدلالت قاضی احمد صاعدی عازم اصفهان شد میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد و امیر سعید برلاس و امیر جلبان شاه که در آن بلده بودند پس از تحقیق این خبر بنیت قتال از شهر بیرون رفتند تا بی آنکه قدم در میدان جدال نهند عنان بصوب یزد تافتند زیرا که داروغه آنجا دم از مخالفت میرزا اسکندر میزد و امیر فاضل از میرزا عمر شیخ مفارقت اختیار کرده در قصر زرد کیفیت حادثه بعرض میرزا اسکندر رسانید و آنجناب که عزیمت یزد داشت یورش اصفهان را اولی دانسته عنان عزیمت بدان طرف تافت و امیر صدیق و امیر کیومرث و امیر جان را از عقب میرزا عمر شیخ و اتباع او فرستاد و آن دو طایفه در حدود یزد بیکدیگر رسیده دست به تیر و خنجر بردند و اسکندریان غالب آمده امیر جلبان شاه با یاران بوی پیوست و دیگران راه خراسان پیش گرفتند و بعد از وصول میرزا رستم را محرک شده بودند تا از حضرت خاقان سعید اجازت طلبیده متوجه اصفهان گردند اما میرزا اسکندر چون نزدیک باصفهان رسید سلطان معتصم موکب اسکندری را استقبال نموده در حوالی اسکنهان دو سپاه کینه خواه بهم رسیدند و آتش حرب اشتعال یافته بعضی از اصول و اعیان فارس بسلطان معتصم پیوستند و بآن جهت اصفهانیان دلیر گشته تا نزدیک قول میرزا اسکندر راندند آخر الامر نسیم نصرت و برتری بر پرچم علم اسکندری وزیده هواخواهان دودمان مظفری روی بوادی فرار آوردند و اکثر کلانتران سپاه عراق و آذربایجان دستگیر شده سلطان معتصم منهزم بکنار جوئی رسید و خواست که اسب از آنجا بجهاند چون او جوانی عظیم الجثه بود خود را نتوانست نگاه داشت و بر قفا افتاده یکی از لشکریان شیراز بوی رسید و هم در کنار آب شعله حیاتش را بآب تیغ فرو نشاند با وجود این حال قاضی نظام الدین احمد صاعدی عصابه عصیان بر پیشانی بسته ابواب شهر اصفهان بر روی میرزا اسکندر بکشاد و بنا بر آن خرابی تمام در ظاهر آن بلده روی نمود و در آن اثنا میرزا رستم بحدود آن شهر رسیده قاضی احمد با سایر سرداران دار الملک عراق آنجناب را استقبال کردند و بشهر درآوردند و میرزا اسکندر بعد از استماع این خبر متوجه شیراز گشت و معارف مخالف مراد او که بطرف یزد رفته بودند و بمحاصره مشغول بودند آن بلده را فتح نمودند و آنجناب امیر یوسف خلیل را بحکومت آن مملکت فرستاده عرضه داشتی نزد خاقان سعید ارسال داشت و اظهار اطاعت و انقیاد نموده التماس کرد که از برادران هر کرا اصلاح داند بدین جانب فرستند تا ممد و معاون یکدیگر باشیم آنحضرت ایلچی او را نوازش فرموده میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ را با جمیل و علم و خیل و حشم نزد میرزا اسکندر روانه ساخت و بوی نوشت که مضمون مشعر ملاحظه فرموده برادر ترا که آثار نجابت و اقبال بر ناصیه احوال خجسته مآلش لایح است بآن جانب فرستادیم لایق آنکه سلسله لوازم اخوت و مودت بجای آوری تا عقد الفت انتظام پذیرد و مهمات ایجانبی بروفق مرام سمت التیام گیرد والسلام و الاکرام و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله العظام و عترته الکرام

گفتار در بیان شمه از حال امیر قرا یوسف و سلطان احمد بغدادی و ذکر کشته شدن سلطان احمد در تبریز به تیغ ستم و بیدادی

امیر قرا یوسف بعد از شهادت میرزا میرانشاه گورکان و فرار میرزا ابابکر بجانب کرمان تمامت ملک آذربایجان و ارّان را تحت تصرف درآورده و شعار عدل و داد اظهار کرده پسر خود پیر بداق را ببهانه آنکه سلطان احمد جلایر که سلطنت آذربایجان ارثا و اکتسابا تعلق بوی داشت او را فرزند خوانده بر سریر پادشاهی نشاند و در جمیع قلمرو خود خطبه و سکه بنامش موشح ساخت و فرمود که طغرای مناشیر و احکام چنین نویسند که پیر بداق بهادر خان یرلیغیدن ابو النصر یوسف بهادر سوزومیز و هرگاه پیر بداق بمجلس درآمدی قرا یوسف دست او را گرفته بر تخت نشاندی و خود در پایان بدو زانوی ادب نشستی و چون این خبر بملوک و حکام اطراف رسید مجیبان بالتحف و بالهدایا بدرگاه امیر قرا یوسف ارسال داشته مراسم تهنیت باقامت رسانیدند و امیر قرا یوسف قاصدی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که چون حضرت سلطانی پیر بداق را بفرزندی قبول نموده بودند ما آن عزیز فرزند را بر تخت سلطنت نشاندیم و خود در مقام لشکرکشی و دفع شر معاندان کمر اجتهاد بر میان بستیم تا برای عالی واضح باشد و سلطان احمد ایلچی قرا یوسف را نوازش کرده جهت پیر بداق چتر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال داشت و چندگاهی میان سلطان احمد و امیر قرا یوسف مبانی اتحاد مشید بود تا بالاخره تزلزل بقواعد محبت ایشان راه یافت و سبب مخالفت آن شد که در خلال احوال مذکوره ولد سلطان احمد علاء الدوله از شمر فتنه نجات یافته بآذربایجان شتافت و امیر قرا یوسف روزی چند او را ملحوظ عین عنایت گردانیده آخر الامر اجازت

کوچ پدر رود و علاء الدوله بنابر آنکه خیال مضونی در سر داشت از راه بازگشته در وقتی که امیر قرا یوسف در خوی بود به تبریز در آمده و طایفهٔ از اهل شهر را بسبیع
آورد و قرا یوسف را بخبر شود و کس فرستاد تا حاجی کوچک رکابدار که از قبل او در تبریز بحکومت اشتغال داشت علاء الدوله را گرفته در قلعهٔ عادلجوز معتقد
ساخت و چون این خبر بسلطان احمد رسید برج و باره بغداد را مستحکم گردانیده قاصدان نزد امیر قرا یوسف و پیر بداق خان فرستاد و پیغام داد که بواسطهٔ ضعف مزاج
و شدت حرارت هوای بغداد بهار آینده در النگ همدان ییلاق کرده خواهد شد و از باب جنید علاء الدوله هیچ نگفت و قرا یوسف از آن پیغام و از قدم التفات
متأثر گشته چندان توجهی بایلچیان سلطان نکرد و در فصل ربیع به ییلاق الاتاق شتافته بضبط آن ولایات اشتغال نمود و تا حدود اوجین و عادلجوز رفت و از آن
طرف سلطان احمد با قلیله و از دحام تمام به ییلاق همدان خرامید و کماشتگان بسطام جاگیر که در آن ولایت بودند وهم نموده در قلعه متحصن شدند و سلطان
استمالت ایشان در همدان گذرانیده در موسم خزان متوجه سلطانیه شد و برادر بسطام جاگیر که موسوم بمعصوم بود در آن بلده بحکومت قیام مینمود اطراف شهر را
مضبوط ساخت و سلطان هژده روز آن قلعه را محاصره کرده کاری از پیش نتوانست برد و آنگاه شنود که اویس نامی در بغداد دعوی فرزندی او میکند و
جمعی از اوباش بگردش در آمده اند لاجرم عنان عطف بطرف دار السلام انعطاف داد و بعد از وصول اویس را گرفته و طایفهٔ از معتقدان او را بقتل رسانید و در آن
زمستان امیر قرا یوسف در تبریز قشلاق کرده در اوایل بهار بنابر تعرض عثمان بولایت آذربایجان و استغاثهٔ ولد جهن که حاکم آنجا بود بدان جانب توجه نمود
و پسر خود شاه محمد را در آذربایجان قائم مقام ساخت و سلطان احمد فرصت غنیمت دانسته با سپاهی انبوه و لشکری گردون شکوه در ماه محرم
سنه ثلث عشر و ثمانمائه از بغداد متوجه تبریز گشت و شاه محمد بخوی گریخته سلطان در غرهٔ ربیع الاول بحکم ... بر چه تمام تر بدار الملک تبریز در آمده و امیر قرا
یوسف بعد از آنکه ارزنجان را بمصالحه مفتوح گردانید و نایب خود پیر عمر را آنجا والی ساخت خبر وصول موکب سلطانی را به تبریز استماع نموده عنان
مراجعت انعطاف داد و چون سلطان خبر معاودت او را شنید مستعد حرب و پیکار گشت و در روز جمعه بیست و هشتم ربیع الآخر سال مذکور بنواحی شب
غازان بین الجانبین معانقه صعب روی نموده امیر قرا یوسف غالب آمد و سلطان بطرف شهر گریخته ترکمانی او را ندانسته دو ضرب بر روی زد تا از اسب
در افتاد و آنگاه جامه و اسلحهٔ او را گرفته بگذاشت و سلطان زخم دار بباغی در رفته پیری کفشدوز او را دید و شناخت و فی الحال بخدمت شتافته گفت ای سلطان
عالمیان این چه حالتست سلطان گفت که خاموش باش و سر مرا فاش مکن که مردم ما درین شهر بسیارند چون شب شود در رویم زر و اسب و آنچه خواهیم
از ایشان بستانیم و بو زرا حاجت کنیم و هر گاه به بغداد رسیم الوک بعقوبه را بتو برسم سیورغال مسلم داریم و پیر کفشدوز را طمع با قبول کرده بخانه رفت و
حال آنکه او را عجوزه بود که فال میگرفت و از امور مخفیه خبر میداد و پیر صورت واقعه را با زن خود در میان نهاده گفت صلاح چیست عجوزه آغاز فال اندیشی
کرد و چون از آن کار فارغ شد با شوهر گفت میان ما و یعقوبه مسافتی بعیدست و از آن هر شغلی با محوا بدر رسیده و بهتر آنست که چون شب در آید آنقدار
مردم پیش سلطان جمع آیند که ترا با او مجال ملاقات نماند و چنین صیدی از دام بیرون رود و مصلحت آنست که در ساعت پیش امیر قرا یوسف رفت و او را
بسلطان نشان داد و امیر قرا یوسف جمعی از معتمدان خود را که سالها داشت تا آن پادشاه عالیجاه را گرفتند و خانه کهنه در برش کردند و طاقیه پاره بر سرش
نهاده ببارگاه در آوردند امیر قرا یوسف بتعظیم جناب سلطانی برخواست و او را پهلوی خویش نشانده سخنان درشت گفت و بر نقض جنبان عهد و پیمان
ملامت نمود آنگاه پادشاهی را که سر بگردون گردان فرود نمی آورد از پهلوی خویش بصف نعال فرستاد و از روی هزل پدر او را فرموده که بخط خویش
در باب تفویض ایالت آذربایجان به پیر بداق خان نشانی بآب زر نوشت و منشور دیگر حجتی کرد که حکومت بغداد تعلق بشاه محمد میدارد و شاه محمد از همان
مجلس روی بدار السلام نهاد و قرا یوسف میخواست که بجان سلطان تعرض نرساند اما امرا بغداد و در باب انهدام قصر حیات جناب سلطانی
مبالغه کردند و بالاخره امیر قرا یوسف نیز با آن امر رضا داده شد شکلش سلطان احمد را بدر رسته قاضی شیخ علی برد و خواجه پیر از سالکان طریق خونریزی
او را بچنبه هلاک ساختند و در پایان پای برادرش سلطان حسین که بشمشیر جلادی او کشته شده بود دفن کردند و بعضی از فرزندان سلطان احمد که در مصر اسیر
شده بودند و علاء الدوله که در قلعه عادلجوز محبوس و مقید بود ... از همان شربت شهادت چشیدند نقلست که چون خبر شهادت سلطان احمد در
هرات بسمع با رفعت میرزا شاهرخ رسید خواجه عبد القادر مصنف موسیقی را که سالها در مصاحبت سلطان احمد بسر برده بود مخاطب ساخت و پرسید که
برای دوست خود چه گفتهٔ خواجه عبد القادر این رباعی را علی الفور درج کرده بعرض رسانید که رباعی عبد القادر در دیده هر دم خونریز باد ور چه سپهر ...

جنگ قرا یوسف و سلطان احمد ...

تبریز ... دیگر

گوینده

جای سفیر کان مهر سپهر سروری را ناگاه ماده تاریخ وفات گشت مقصد تبریز آنشاه محمد ولد قرا یوسف چون ببغداد رسید اولاد و اصغار سلطان احمد در شهر متحصن شدند
و او آغاز محاصره کرده بعد از یکسال و نیم محصوران در کشتیها نشستند و بگریختند و شاه محمد دار السلام بغداد را گرفته بر تمامت عراق عرب مستولی شد و خطبه و سکه بنام
خود کرده و دیگر پیش پدر نرفت و قرا یوسف نیز متعرض او نگشت

ذکر شمه از وقایع ماوراء النهر و در آمدن آن مملکت بحوزهٔ تسخیر خاقان سعادت بهر

در خلال احوال گذشته آفتاب اقبال میرزا خلیل سلطان روی بسر حد زوال نهاد و میان آنجناب و خداداد حسینی مخالفت اتفاق افتاد
و خداداد در حدود ترکستان غلبه جمع آورده همت بر تسخیر بلاد ماوراء النهر بست و این اخبار در دار السلطنهٔ هرات شایع شده داعیهٔ فتح سمرقند در خاطر خاقان
سعادتمند رسوخ یافت و پنجم ذی القعده سنه احدی عشر و ثمانمائه رایت آفتاب اشراق از مستقر سلطنت و جهانبانی بجانب بادغیس در حرکت آمد و میرزا خلیل سلطان
نیز با لشکر ماوراء النهر از سمرقند بیرون خرامید و در نواحی کش منزل گزید و آنجا خبر یافت که خداداد حسینی بکنار آب خجند رسیده بنابر آن میر الله داد و ارغون شاه
با سه هزار سوار نامزد آن طرف نموده هر دو لشکر در حدود دیزق بسیاهی یکدیگر رسیده چند روز در برابر یکدیگر نشستند و امرا ایلغار از میرزا خلیل سلطان کومک
طلبیده شاهزاده جلادت شعار با چهار هزار سوار بدان جانب روانه شد و از سمرقند گذشته بقریه شیراز فرود آمد خداداد از قرب وصول شاهزاده آگاه
گشته بی مانند باد بجانب شیراز نهضت نمود و روز دیگر نماز پیشین میرزا خلیل سلطان رسیده آتش حرب مشتعل گردید و سمرقندیان شکست یافته میرزا خلیل
سلطان بنابر قلعه ویرانه شیراز در رود و خداداد فی الحال حصار را گرفته بر شاهزاده مستولی شد و نشانها نوشته او را مغرور که مهر کند و هر جا که خواست
و شاه و تا غامت ماوراء النهر تعرض در آمد و گرفتاری میرزا خلیل سلطان بر دست خداداد در بیستم ذی القعده سنه احدی عشر و ثمانمائه روی نمود و چون
خاقان سعید در ییلاق بادغیس این خبر شنود در ۲۱ ماه مذکور اعلام منصور بدان جانب نهضت نمود و در بیست و ششم ذی الحجه کنار آب مسکن ظفر آب گشت و امیر
شیخ نور الدین که در سمرقند بود و هوا خواهی حضرت پادشاهی خود را بکار رسانید تا امیر خداداد از عقب وایلغار کرده جمعیتش را متفرق گردانیده و موکب
شاهی بعبور نهر و فرحی انجیحون گذشته میرزا میرک احمد و سیدی احمد که در طرف حصار شادمان بودند بملازمت مبادرت نمودند و بعواطف خسروانه
سرافراز گشتند و چون هوای خوارزم غبار موکب ظفر شعار عنبر بار شد این خبر شیوع یافت که خداداد بجانب مغولستان گریخته و میرزا خلیل سلطان را مقید
همراه برده و در بیستم ذی حجه سمرقند از میمن نزول خاقان سعادتمند فردوس مانند گشت و میرزا محمد جهانگیر و ارباب عمایم بلکه تمامی اصاغر و اعاظم شرف بساط بوس
دریافته بنوازش و الطاف پادشاهانه سرافراز گردیده سر افتخار و مباهات باوج سماوات رسانیدند و در آن اثنا الجبار خان بموجب فرمان خاقان گیتی ستان
پیش امیر خداداد رفته تا او را نصیحت کرده بعز ملازمت رساند امیر خداداد جواب ساخت که مرا معلوم شده که مزاج اشرف خاقانی متوجه تربیت و رعایت
منست اما خاطر از شیخ نور الدین فساد کرده منع خواهد بود اگر آنحضرت بجوابه که عن صمیم القلب کمر اخلاص بر میان بندم باید که او را مقید بدینجانب فرستند
میرزا شاهرخ بهادر از استماع این جواب دور از صواب بر آشفته در ماه محرم الحرام سنه اثنی عشر و ثمانمائه قرین دولت و اقبال از سمرقند بجانب مغولستان
در حرکت آمد و بعضی از شاهزادگان و امیر شاه ملک و امیر علی ترخان را برسم منقلای از پیش روان ساخت درین اثنا صورتی بدیع که در آئینه خیال هیچکس
مصور نگشته بود روی نمود کیفیت واقعه آنکه امیر خداداد از پادشاه مغولستان محمد خان مدد طلب کرده بود و او برادر خود شمع جهان را بمعاونت
نامزد فرموده چون خداداد از قرب وصول شمع جهان آگاهی یافت باضاءت چراغ دولت امیدوار گشته باستقبال شتافت و بعد از آنکه میان الجانبین
ملاقات واقع شد شمع جهان با خواص و مقربان مشورت نموده گفت خداداد مردی حق ناشناس و بی وفاست زیرا که با وجود چندان عواطف و اشفاق
که از امیر تیمور گورکان در باره او بوقوع انجامیده طریقهٔ کفران نعمت سلوک داشته نسبت با اولادش این نوع سلوک میکند آنگاه خاطر بر قتل او قرار
داده بشمشیر تیز خرمن حیاتش را بسوخت و سرش از بدن جدا ساخته پیش امیر شاه ملک فرستاد و امیر شاه ملک با سایر امرای منقلای مراجعت نموده
سر خداداد او و سر پسرش الله داد را که در شاهرخیه بسر میبرد باردوی همایون رسانیدند و بنوازش بیکران اختصاص یافتند بعد از آن امیر شیخ نور الدین
عرضه داشت نمود که مغولان بترکستان در آمده خرابی میکنند اگر حکم همایون نفاذ یابد بدانجانب شتافته دفع شر ایشان را پیش نهاد همت گردانم
حضرت خاقان سعید او را اجازت داده مقرر ساخت که فی الحال مراجعت نماید و در خلال آن احوال میرزا امیرک احمد بن میرزا عمر شیخ را منشور حکومت
اشفاق گردانیده به ایالت ولایت اوزجند فرستاد والموفق الی سبیل الرشاد

ذکر وصول میرزا خلیل سلطان بملازمت

حضرت خاقان سعید و التفویض نافیق ایالت و ولایات بشاهزادگان صاحب تائید میرزا خلیل سلطان بعد از قتل امیر خداداد موکلان را با خود متفق ساخت و بطرف آلان قلعه رفت و با میر عبد الخالق ولد امیر خداداد که در آن حصار بود ملحق شد و این خبر بسمع حضرت خاقانی رسیده امیر شاه ملک را با جمعی دیگر از سرداران بدان صوب روان ساخت و نعش نفیس رایات نهضت بصوب سمرقند برافراخت و امیر شاه ملک بقصد فتح قلعه را محاصره نمود و میرزا خلیل سلطان باو خبر فرستاد که راه مرا باز گذار تا از تنگنای حصار بیرون آمده بملازمت میرزا شاهرخ روم و امیر شاه ملک مصلحت در ترک محاصره دیده عازم اردوی همایون گشت و در آن اثنا چنان معلوم شد که امیر شیخ نورالدین خیال عصیان دارد و بنابران خاقان عالیشان مولانا قطب الدین قرمی و توکل قرقرا را پیش او فرستاد تا استفسار نماید که بچه سبب از ملازمت تخلف میجوید و مشار الیهما با وی ملاقات نموده این جواب شنودند که الطاف خاقانی در باره من بسیار است و از تقصیری که تا غایت در خدمت از من صدور یافته انفعال دارم غرض آنکه مرا عار تکلیف ملازمت نفرمایند تا هرگاه رایات ظفر پناه از ماوراء النهر معاودت نماید بآستان بوسی شتابم و متعاقب آنکه میرزا خلیل سلطان از آلان قلعه بپایان آمده با امیر شیخ نورالدین پیوست و چون مولانا قطب الدین و توکل بازگشته سخن امیر شیخ نورالدین را بعرض رسانیدند خاقان سعید از شنیدن آن کلمات رایحه مخالفت نموده عنان عزیمت بدانجانب معطوف ساخت و در آن حوالات نوکر قدیم میرزا خلیل سلطان یحیی کاتام آمده در باب اخلاص و نیازمندی شاهزاده سخنان معروض داشت و مشمول الطاف بیکران گشته بمقتضی المرام مراجعت نمود و میرزا خلیل با یحیی کار افرستاد که حضرت خاقانی عهد و پیمان در میان آورده هرکس از نوکران اصلاح داند بفرستند تا بحضرت شتابم و حضرت خاقان سعید در حضور یحیی کاتام یاد کرد که مدة الحیوة قصد جان فرزندی میرزا خلیل سلطان نکنم و او را معزز و محترم گردانم و امیر شاه ملک و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را مصحوب یحیی کاروان ساخت تا شاهزاده را بپایه سریر اعلی آورند و چون امرا نزدیک بازار که مسکن امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نورالدین بود رسیدند امیر شاه ملک در کنار آب توقف کرده امیر حسن صوفی و امیر علیکه بازار شتافتند و امیرزاده خلیل سلطان را بعنایت خاقانی امیدوار ساخته در رکاب او بجانب معسکر ظفر مآب شتافتند و در موضع اوزن اق شاهزاده را بتقبیل انامل فیاض سرافراز گشته بتشریف مجلس انس و جلیس بساط قرب شده آنگاه خاقان عنان بیکران بصوب خراسان انعطاف داده ایالت مملکت سمرقند و توابع و لواحق را بمیرزا الغ بیگ گورکان ارزانی فرمود و امیر شاه ملک را در خدمتش باز داشت و ولایت حصار شادمان بمیرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان عنایت نمود و چون موکب همایون از جیحون بگذشت قبة الاسلام بلخ را بمیرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان داد و میرزا ایدکو را بحکومت کابل و غزنین و قندهار فرستاد و رایات ظفر آیات در طی مسافت سرعت نموده بتاریخ ۱۰ شعبان سنه ۸۱۲ کامیاب و کامران بمستقر دولت و اقبال رسیده بعد از چند روز اسباب سلطنت میرزا خلیل سلطان را مرتب داشته امیر حمزه توتوق و بیک پولاد و خضر اسپاهی و صدر حسن و خواجکی را با قرب ده هزار نفر از لشکر ملازم شاهزاده گردانید و فرمود که بعراق عجم رفته از ممالکی که تعلق بمیرزا امیرانشاه و میرزا عمر میداشته آنچه تواند در حیز تسخیر آورد و میرزا خلیل سلطان اطاعت فرمان نموده بتاریخ هفتم ذی القعده سال مذکور بدانجانب نهضت فرمود

ذکر عصیان و طغیان امیر شیخ نورالدین و کیفیت کشته شدن او و همین توجه خاطر خطیر خاقان ظفر قرین

چون حضرت خاقان سعید مملکت سمرقند را بمیرزا الغ بیگ ارزانی داشت و امیر غیاث الدین شاه ملک را در خدمت شاهزاده گذاشته نعش نفیس رایات عزیمت بصوب دار السلطنه هرات برافراشت امیر شیخ نورالدین از غایت خشم و کین لشکر ترکستان در هم کشیده متوجه تسخیر سمرقند گردید و امیر شاه ملک از شهر بیرون رفته بمقابله و مقاتله خصم اقدام نموده انهزام یافت و خود را در کوه اسفرق که در میان کش و سمرقند است محکم کرد و امیر وفادار بدست امیر شیخ نورالدین گرفتار شده مقید گشت و جناب امارت مآبی بخیال درآمدن شهر روز جمعه ششم ذی الحجه سنه اثنی عشر و ثمانمائه بدروازه شهر شتافت و اکابر سمرقند چون خواجه عصام الدین و خواجه عبد القادر و خواجه عبد الاول و قاضی صلاح الدین [illegible] و ساغرچی آن بلده را مضبوط ساخته بودند دل بمحاصره نهاده شیخ نورالدین بیأس و حرمان مراجعت نموده بترمد رفت و حاکم حصار میرزا محمد جهانگیر را بدمدمه و فسون بخود ملحق گردانید و امیر وفادار [illegible] رسانید حضرت خاقان سعید خبر عصیان امیر شیخ نورالدین شنوده میرزا بایسنقر را بحکومت هرات باز داشته در چهاردهم محرم الحرام سنه ۸۱۳ بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود و بعد طی منازل و مراحل بگذر کلف رسیده میرزا الغ بیگ گورکان که در آن مقام انتظار وصول موکب همایون میکشید بسعادت دست بوس

مشرف گردید و در روز جمعه ۱۲ صفر اعلام ظفر پیکر از جیحون عبور نموده میرزا پیرک احمد و امیر شاه ملک نیز باردوی اعلی ملحق شدند و امیر شیخ نورالدین بعد از جسارت پیش آمده در حوالی قرل باغ و آب بام در برابر خاقان گردون احتشام صف آرائی کرد و در آنحین بسبب آنکه با امیر مبشر بدگمان شده کارش آخر ساخت آنگاه دلاوران هر دو لشکر دست بشمشیر و تیر و خنجر برده آغاز کر و فر نمودند و بعنایت مالک الملک اکبر نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان دادگر وزید امیر شیخ نورالدین پای در وادی فرار نهاد و این فتح در روز شنبه نهم ماه ربیع الاول سال مذکور روی نمود و در دوشنبه یازدهم ماه مذکور همای چتر همایون فال در دار السلطنه سمرقند بال اقبال بگشود و حضرت خاقان سعید اکابر آن بلده را که در ضبط شهر غایت اهتمام بجای آورده بودند منظور نظر مراحم و عواطف گردانید و امیر شاه ملک را با لشکری جرار از عقب امیر شیخ نورالدین بازار فرستاد و نعش نفیس عازم مستقر سریر جاه و جلال شده در اوایل ربیع الآخر در دار السلطنه هرات نزول اجلال و حلول عز و اقبال فرمود و هم درین سال مدرسه و خانقاهی را که در درون بلده فاخره هرات بمحاذی بقعه اختیار الدین و جهت بنا کرد و باندک زمانی در غایت تکلف و زیبائی آن عمارت باتمام رسید و بعد از آن باغ سفید را که در میان شرق و شمال هرات واقعست طرح انداخت و در اوایل سنه اربع عشر و ثمانمائه میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد بن میرزا عمر شیخ از جانب عراق رسیده در سلک سایر شاهزادگان عظام انتظام یافت و بعد از آن از جانب ماوراء النهر خبر آمد که امیر شاه ملک باوجه فراوان بسمرقند مراجعت نموده اما امیر شیخ نورالدین از حاکم مغولستان محمد خان مدد طلبیده و میان میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک اندک نقاری واقع شده و امیر مشار الیه کرت دیگر بجهت دفع شیخ متوجه ترکستان گردیده و معلوم نیست که حال بکجا منجر خواهد شد بنابراین مقدمات خاقان خجسته صفات دفعه دیگر خاطر بامقاطعه راه داده بار دیگر بجانب ماوراء النهر روان شد و پس از قطع منازل و مسالک در ۱۲ جمادی الاولی سال مذکور از آب آمویه عبور فرمود و عنان بیکران بموضع قتقا باز کشید و در آن مقام میرزا الغ بیگ گورکان و اشراف و اعیان سمرقند بشرف بساط بوسی دریافته بنوازش و عواطف سرافراز و مفتخر گشتند و نزول کان کل معسکر پادشاه عادل شده بعد از چند روز امیر شاه ملک از ترکستان بملازمت رسید و سر امیر شیخ نورالدین را باردوی همایون رسانید و کیفیت کشته شدن امیر شیخ نورالدین چنان بود که در کرت اخیر که امیر شاه ملک بترکستان رفته نزدیک بقلعه صوران که در آن موضع تحصن امیر شیخ نورالدین بود در رسیده امیر مشار الیه مضطرب گشته بعضی از امرا پیغام داد که نوعی سازید که میان من و امیر شاه ملک صورت مصالحه روی نماید و امرا درین باب با امیر شاه ملک سخن گفتند مقرر شد که آن دو امیر با هم بایکدیگر گفت و شنود نمایند و روز دیگر نزدیک بقلعه صوران این صورت روی داد اما هرچند امیر شاه ملک امیر شیخ نورالدین را نصیحت کرد که از جاده مخالفت در گذرد و بملازمت درگاه عالم پناه شتابد بجائی نرسید و حرارت بر هوا استیلا یافته امیر شاه ملک میل مراجعت نمود و امیر شیخ نورالدین گفت که از برای ما شما سیاه و مقداری طعام بفرستید تا لحظه درین نواحی بیاسائیم و از قلعه دور تر رفته توقف کرد و امیر شیخ نورالدین همچنان سواره بر در حصار ایستاده بود و امیر شاه ملک امیر موسی کا و امیر دولتخواجه را گفت یکبار دیگر پیش این یاغی دولت روید و او را نصیحت کنید که اگر خود نزدیک حضرت خاقان سعید نمی آید باری یکی از فرزندان یا برادران خود را بفرستد تا ما آن بهانه مراجعت نمائیم و امرا نزدیک امیر شیخ نورالدین رفته آغاز قیل و قال کردند و در آن حال امیر شاه ملک بهرقداق را که دوست قدیم شیخ نورالدین بود نوازش نموده گفت که اگر تو امروز قدم جرات پیش نهاده [illegible] تقدیم رسانی امید است که چهره فتح و فیروزی از پرده غیب جلوه گر آید و نام شجاعت و پهلوانی تو بر صفحات روزگار باقی و پایدار ماند بهرقداق جواب داد که بهر چه اشارت عالی نفاذ یابد منت داشته بجای آورم امیر شاه ملک گفت صلاح در آنست که چون امرا از نزد شیخ نورالدین باز گردند تو نزدیک او روی و [illegible] بهانه آنکه چون او مرا چند چیز طلبیده در گوش گفته باید که درانوقت او را از اسب بپایان کشی تا ما خود را بتو رسانیده باتمام این مهم پردازیم بهرقداق این عبارت را بطیب نفس قبول نمود و بعد از مراجعت امرا خود را بنظر امیر شیخ نورالدین رسانید و تدبیر موافق تقدیر افتاده جناب امارت مآبی او را برآورد که بهرقداق [illegible] و بهرقداق پیاده شده چند نوبت زانو زده امیر شیخ نورالدین از بالای اسپ خم گشت و او را در بغل گرفت و همچنین که بهرقداق بر پشت امیر شیخ نورالدین بهم رسید بهر زوری که داشت او را از اسپ فرو کشید و بر زمین انداخت و زانو بر سینه او نهاد و شمشیر از غلاف بیرون آورد و نوکران امیر شیخ نورالدین که بر در قلعه سواره ایستاده بودند بر سر بهرقداق تاختند یکی شمشیری بطرف فرق انداخت و بهرقداق تیغ [illegible] رسانید و امیر شاه ملک آن حال مشاهده کرده تازیانه بر اسپ زد و با جمعی از مردم کاری بدانجانب شتافت بهرقداق چون دید که کومک رسید برجست و [illegible]

شمشیر سر امیر شیخ نورالدین را بر خاک هلاک انداخت و بچنین امری بدیع جهت دولت حضرت خاقان سعید روی نموده امیرشاه ملک بهر نوع از نوازش بسیار
نموده در حق او انعامات فراوان فرمود و در دست کام و بعضی از مرام بازگشته در کنار کمال بشرف ملازمت خاقان و وفور مکرمت استسعاد یافت و پرتو عنایت
والتفات خسروانه بر وجنات احوالش تافت **ذکر معاودت رایات ظفر آیات از ماوراءالنهر بدارالسلطنه هرات و**
بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات چون خاطر خطیر خاقان جهانگیر از مهم امیر شیخ نورالدین و انتظام مهام ترکستان و ماوراءالنهر فارغ شد امیر
شاه ملک را ملازم موکب همایون گردانیده روی توجه بمقر سریر دولت روزافزون آورد و بعد از وصول ببلده فاخره هراة مهد علیا تومان آغا که بعد
فوت حضرت مغفور بحبالهٔ نکاح امیر شیخ نورالدین درآمده بود و متعاقب اردوی همایون بدارالسلطنه هراة رسید و حضرت خاقان سعید شرایط اعزاز و احترام
بجای آورد و قصبه کوسویه را سیورغال او گردانید و تا غایت آثار خیرات آن بانوی عظمی در قصبه مذکوره باقیست و در نهم ذیقعده سنه مذکوره خاقان سعادت
انجام احرام طواف آستان ملک آشیان حبیب شهید خاک خراسان امام منتجب و طاهر علی بن موسی بن جعفر محمد باقر بسته بقدم نیاز و اخلاص آن جنت
کعبه اختصاص شتافت و نقبای کرام و سادات عظام و سایر مجاوران آن سده سدره مقام را باصناف احسان و انعام خوشدل و مسرور گردانیده
بجانب دارالسلطنه هراة بازگشت و در روز جمعه عاشر محرم سنه خمس عشر و ثمانمایه همای چتر همایون فال سایه وصول بر باغ زاغان انداخت و در آن حال
ایلچیان خان ختای و ایمنک خان رسیده مکاتیب آن پادشاه عالیجاه را که بالسنه مختلفه نوشته بودند و همه مشتمل بر ارسال سلام و تحیت و شکایت
و محبت و سفارش میرزا خلیل سلطان بود بعرض رسانیدند و حضرت خاقان سعید ایلچیان را مشمول مکارم و عواطف خسروانه ساخته فرمود که شاهزادگان
و امرای عالیشان ایشان را علوفه دهند و در آن اثنا ملک قطب الدین والی سیستان که سابقاً با میرزا ابابکر طرح دوستی انداخته بود و از بیم حسام خون آشام
عساکر خاقان عالیمقام رایت فرار افراخته اعتماد بر کرم آنحضرت کرده بدرگاه عالمپناه شتافت و زبان عجز و انکسار بتمهید قواعد اعتذار و استغفار گشاد

قبول

باج و خراج نمود و پادشاه پوزش پذیر بنظر عنایت و التفات در روی نگریسته ایالت ولایت سیستان را بدستور مستمر بوی عنایت فرمود و مهمات ایلچیان ختای را
بکفایت اقران داد و شیخ محمد بخشی مصحوب ایشان بدان صوب فرستاد **ذکر شمه از احوال ولایت خوارزم و در آمدن آن مملکت**
بحوزهٔ دیوان حضرت خاقان سعید بی ارتکاب حرب و رزم از مطلع سعدین پرتو این حکایت بدین روایت بر صحایف اوراق
می‌تابد که در وقت وفات امیر تیمور گورکان حکومت خوارزم تعلق بامیر موسی داشت و در ماه رجب سنه ثمان و ثمانمایه امیر ایدکو که امیرالامرای دشت
دشت قپچاق بود لوای توجه بعزم تسخیر آن مملکت برافراشت و امیر موسی بجانب ماوراءالنهر گریخته ایدکو امیر نگار را آنجا حاکم ساخته بطرف دشت بازگشت

شادیبک خان

و در شهور سنه که شادیبک خان فوت شد سلطنت دیار اوزبک بفولاد خان رسید امیر ایدکو انکا را طلبیده قلیچ را بجایش فرستاد و فولاد خان در سنه ۸۱۳
بعالم دیگر خرامید و تیمور خان بن تیمور قتلق فرمانفرمای دشت قپچاق گشت و متصدی ایدکو گردید و او بخوارزم گریخته در اوایل سنه ۸۱۴ دکنه و غازان بحوالی
آن شهر آمدند و ایدکو را محاصره نمودند و بعد از شش ماه که در گرد خوارزم نشسته بودند خبر متواتر شد که جلال الدین پسر توقتمش خان تیمور خان را کشت و بر تخت
پادشاهی متمکن گشت و مقارن شنیدن آن اخبار تیمور پریشان روزگار بدکنه و غازان پیوست و غازان دکنه را بشراب مشغول ساخته و یکی از نوکران خود را
که جان خواجه نام داشت فرمود که تیمور را بقتل آورد و جلال الدین از غازان منت دار شده نشان فرستاد که غازان از جمله مخصوصان ماست باید که امرای
خوارزم از فرموده او تجاوز جایز ندارند و غازان باید که صلح کرده متوجه دشت گشت و در اثنای راه قاجولی بهادر در موضع بلوقیا باو رسیده و زبان
تشنیع گشاد که خوارزم را تسخیر ناکرده چرا مراجعت نمودی جواب داد که ما با ده هزار مرد هشت ماه ایدکو را محاصره نمودیم و کاری از پیش نتوانستیم برد لاجرم باز
گشتیم مصلحت آنست که تو نیز بازگردی زیرا که با این جثه هیچ کس که همراه داری آن بلده را فتح نمی‌توان کرد قاجولی گفت من تنها بر ایدکو فایق می‌آیم و هنوز
خاتمه بجد و خوارزم رخت واید کو او را استقبال نموده بین الجانبین جنگی سخت دست داد و ایدکو شکست بر دشمن قضا قاجولی بر خاک هلاک افتاد و در سنه
۸۱۵ حضرت خاقان سعید امیر چلبکیه گوکلتاش و امیر الیاس خواجه و امیر موسی را بفتح خوارزم نامزد فرمود و در آن زمان پسر ایدکو مبارکشاه نام پادشاهی
بود و چون امرا نزدیک بخوارزم رسیدند بعضی صلح در میان افتاده خوارزمیان ساوری بیرون فرستادند و در آن اثنا نوکران امیر الیاس خواجه جطرفی
از اطراف آن خطه شتافته فوجی از مردم را کشتند و جمعی را اسیر گرفتند از این جهت اهل خوارزم خاطر بر جنگ قرار داده خاص و عام از شهر بیرون

آمده و بکر و فر تمام پیش جنگیها پروانه کردند و شب نقاره شادیانه زده آوازه در انداختند که امیر ایدکو رسید بنابر آن بعضی از امرا احمال و اثقال را
گذاشته سر خویش گرفتند و راه خراسان در پیش حضرت خاقانی از استماع این خبر پریشان خاطر شده بار دیگر امیر سید علی ترخان و امیرشاه ملک را بتسخیر آن دیار ارسال
داشت و چون ایشان بحوالی خوارزم نزول نمودند پسر ایدکو بنابر ظلمی که بر رعایا کرده بود از اعیان و اشراف آنجا متوهم شده بگریخت و سادات و علما و اکابر
امیرشاه ملک را استقبال نموده مفاتیح شهر تسلیم نمودند و آنجناب بخوارزم درآمده چند روز در ضبط امور و نسق مصالح جمهور و نظم قواعد مملکت و وضع
قوانین معدلت توقف کرد و بعد از فراغ از آن مهم روی توجه بدارالسلطنه هراة آورد و بعد از آن تا وفات خاقان سعید ایالت خوارزم و توابع آن بامیر شاه ملک
انما تفویض فرمود تا اواخر ایام حیات شاهرخی آن مملکت در تصرف او و پسرش سلطان ابراهیم بود **ذکر بعضی حالات میرزا رستم و میرزا**
اسکندر و پیوستن میرزا خلیل سلطان بجوار مغفرت مالک الملک اکبر در آن اوان که میرزا اسکندر از ضبط مملکت فارس
فراغت یافت فروغ همت بلند نقش بر اندیشه تسخیر ولایات عراق عجم تافت و امیر عبدالصمد و امیر صدیق را بجانب اصفهان روان ساخت و ایشان بورود
رفته قلعهٔ آن را مضبوط گردانیدند و میرزا رستم بنابر انحصار شتافته بمحاصره مشغول شد و میرزا اسکندر از این خبر یافته امیر توکل و امیر یوسف جلیل را با فوجی
از لشکریان بمدد محصوران روان فرمود و میرزا رستم توجه شیرازیان را دانسته عنان باستقبال ایشان تافت بکاغت چون قوت مقاومت نداشتند بیابانها
دیخود بردند و در آن اثنا میرزا بایقرا که حاکم شیراز بود بعراق رسیده میرزا رستم او را با خود متفق گردانید و هر دو برادر بموافقت یکدیگر روی بجرد نهادند
ناگاه خبر متواتر شد که میرزا اسکندر بقصبه زرد رسید و میرزا رستم عنان بجانب اصفهان انعطاف داد و میرزا اسکندر را تعقب نموده روی در
فرسخی شهر تلاقی آن دو پادشاه بهرام قهر اتفاق افتاده بعد از ستیز و آویز میرزا رستم روی گریز باصفهان آورد و میرزا اسکندر در منزل آنگشانی خیمه و خرگاه
برافراشته میرزا رستم از میرزا خلیل سلطان که در آن اوان بری آمده بود استمداد نمود و آنجناب متوجه اصفهان شده هر چند قاصدان نزد میرزا اسکندر فرستاد
و از وی التماس کرد که بادی مصالحه نماید بجایی نرسید لاجرم از وی نومید گشته با کمال باصفهان در آمده و در آن اوقات میان شیرازیان و اصفهانیان محاربات
قوی روی نمود و در اصفهان قحط و غلا درجه قصوی یافته میرزا رستم شهر را بگذاشته علم عزیمت بصوب اردوی قرایوسف برافراشت و میرزا خلیل سلطان چندی
بعد از میرزا رستم محصور بوده در آن اثنا طایفه از لشکر دوشول بی اجازت میرزا اسکندر بصوب شیراز در آمدند و جناب اسکندری نیز ترک محاصره
داده بدیار خویش بازگشت و در اصفهان علم رجوع و حسرت بمرتبه رسید که میرزا خلیل سلطان بمحافظت شهر سیر آمده مراجعت نمود تا میرزا رستم چون
بنوای تبریز منزل گزید امیر قرایوسف قرب ده فرسخ آنجناب را استقبال کرده جلوهای پادشاهانه داد و آنچه وظایف مروت و انسانیت بود بتقدیم رسانید
و میرزا رستم نیز پیشکشهای لایق کشید و آن دو پادشاه در خلوت با هم صحبتها داشته در باب انتظام امور مملکت سخنان در میان آوردند و خاطر امیر قرایوسف
مایل بر آن بود که یکی از ولایات آذربایجان را سیورغال میرزا رستم گرداند تا از آن ممر یراق بهم رسانند و فتح شام را پیش نهاد همت سازد اما میرزا رستم بعضی را
قبول نمود و بر توجه بجانب اصفهان اصرار فرمود بنابر آن امیر قرایوسف اشارت کرد تا فوجی از سپاه ترکمان ملازمت میرزا رستم باصفهان روند و آن
جناب بدان جانب در حرکت آمده در اثنای راه ترکمانان بازگشتند و میرزا رستم با خواصان خویش بجد و داصفهان شتافته خواجه احمد صاعدی موکب خانی
را استقبال نمود و آنجناب بشهر در آمده مدت دو ماه بفراغبال گذرانید چون خواجه احمد بخلاف رای صواب نمایش مهمات بجائی رسانید معروض
تیغ سیاست میرزا رستم گردید بنابر آن اعیان اصفهان نقش محبت شاهزاده را از لوح دل محو کردند و آنجناب مصلحت توقف ندیده بموافقت میرزا بایقرا عازم
خراسان شد و در اواخر شهور سنه اربع عشر و ثمانمایه بسعادت دستبوس خاقان سعید رسید بعد از آن میرزا اسکندر بر تمامی ممالک فارس و عراق عجم فرمانفرما گشته
اصفهان را دارالملک گردانید و در این اثنا میرزا خلیل سلطان در مملکت ری دو سه روزی پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بتاریخ شانزدهم ماه رجب سال مذکور رخت بقا
بباد فنا داد و چون این خبر بعرض خاقان سعید رسید محزون و متالم شده و هنوز جراحت آن مصیبت التیام نیافته بود که والده میرزا خلیل خانزاده در مشهد مقدس
منوره علی ساکنها التحف السلام والتحیه بریاض قدس انتقال فرمود و در جوار آن روضه بهشت آثار مدفون گشت بیت داغی نگشته نیک که داغ دگر رسید
گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق بطرف ممالک آذربایجان و عراق و رسیدن خبر مخالفت و یاغی
گری طلازمان جناب اسکندری از آن زمان که خسرو مغفرت پناه میرزا معزالدین میرانشاه در جنگ امیر قرایوسف ترکمان بسعادت شهادت

رسید حضرت خاقان سعید پیوسته نقش انتقام مخالفان بر لوح خاطر و صحیفه ضمیر منتقش و مرتسم گردانید اما از جهة حدوث وقایع غریبت از خبر قول الفعل نمی آمد و در شهور
سنه ۸۱۶ که خاطر عاطر خالی از تردد ممالک ماوراء النهر و خراسان از دغدغه ماند و جز استیلای قرا یوسف بر آذربایجان و اران و عراق عرب و توابع و لواحق
فکری نبود رایات همایون رسید عزم توجه بدان جانب تصمیم یافته تواچیان بهرام صولت جهة اجتماع لشکر با ممالک محروسه باطراف و اکناف و امصار در حرکت آمدند و سپاه
بعدد قطرات امطار همه تیغ زن و نیزه گذار جمع گشته اعلام نصرت سلب بتاریخ سیزدهم رجب از دار السلطنه هراة بطرف مازندران نهضت نمود و
چون پرتو وصول بر نواحی نیشاپور انداخت حضرت خاقان سعید بمیرزا اسکندر نامه در قلم آورد مضمون آنکه رایات عالیات جهة دفع فتنه قرا یوسف
ترکمان متوجه آذربایجان است میباید که آن فرزند عزیز طریق اتحاد و یگانگی مسلوک داشته با عساکر فارس و عراق در نواحی ری بموکب همایون پیوندد و ابو سعید
ملک جهة رسانیدن آن کتابت بجانب اصفهان در حرکت آمد و موکب همایون آن زمستان در جرجان قشلاق نمود و حکام مازندران و ... جریب
و گیلان باکه بشرف ملازمت رسیدند غریق بحار انعام و احسان ساخته رخصت معاودت ارزانی فرمود و ابو سعید چون باصفهان رسید و مکتوب خاطر نشان
خاقان سعید را بمیرزا اسکندر رسانید جناب اسکندری گمان برد که آنحضرت قصد مملکت او دارد و رفتن آذربایجان را جهت مصلحت وقت بر زبان می راند
بنابر آن از مضمون کلمات بعض الظن اثم غافل شده ابو سعید را جوابهای درشت گفت و یکی از نوکران خود را همراه او گردانید و اجازت مراجعت داد
و ابو سعید در قشلاق مازندران با نوکر میرزا اسکندر بپایه سریر خاقان عالیشان رسانید و جوابی که یافته بود بعرض رسانید آنحضرت بدان سخنان چندان
التفات نکرده فرمود که اگر فرزند میرزا اسکندر خود بیورش آذربایجان نتواند آمد لشکر فرستد و نوکر او را رخصت فرمود اما میرزا اسکندر
بعد از معاودت نوکر شعار خلاف پادشاه ستوده اوصاف ظاهر ساخته اسم همایون شاهرخی را در خطبه و خویش انداخت و بنام خود سکه زده
نشانها مصحوب ایلچیان باطراف و جوانب و ولایات قندهار و کابل و غزنین و سیستان روانه گردانید و حکام آنحدود را بانقیاد و اطاعت دعوت
کرد و طغرای احکام او باین عبارت بود که انعام بامور المسلمین و ولی امیر المؤمنین السلطان اسکندر من امر المطاع و حاکم سیستان ملک شاه قطب الدین
ایلچی میرزا اسکندر را که کافی اسلام نام داشت مقید ساخته با مکتوبی که باو نوشته بود نزد میرزا سیورغتمش که در هراة نایب پدر بزرگوار خود بود فرستاد
و میرزا سیورغتمش آن تحفه را باردوی همایون ارسال نمود لاجرم مخالفت میرزا اسکندر بتحقیق پیوسته حضرت خاقان سعید عزیمت آذربایجان را فسخ فرمود
و در اوایل بهار میرزا بایسنغر را بدار السلطنه هراة روان کرده بنفس نفیس در چهاردهم محرم الحرام سنه سبع عشر و ثمانمائه روی توجه بمملکت ری آورده چون
خوار ری معسکر ظفر اثر گشت جمعی از نوکران میرزا اسکندر گریخته بدرگاه عالم پناه رسیدند و بعرض نواب کامیاب رسانیدند که امیرزاده اسکندر
فوجی از امراء و لشکریان را بمحاصره ساوه فرموده بصورت واقعه آنکه در آن اوان که موکب نصرت نشان در قشلاق مازندران اقامت داشت امیر الله
ساوه قاصدی بدرگاه عالمپناه فرستاده التماس داروغه نمود و این ملتمس عز قبول یافته یکی از ملازمان آستان شاهرخی بساوه رفت و این خبر بعرض میرزا اسکندر
رسید امیر یوسف و خلیل و جلبانشاه برلاس و بیان قوچین و عبد الله پروانچی و سعد الله را نامزد فتح ساوه کرد و چون کیفیت توجه آن مردم از اخبار
نوکران میرزا اسکندر نزد خاقان والا گهر بوضوح پیوست امیر حسن صوفی ترخان و دولتخواجه و امیر جهانشاه ایناق و امیر چهارشنبه را باده هزار سوار
بحضرت نصر الله و رجاء ساوه مامور گردانید امراء میرزا اسکندر چون بر توجه این لشکر وقوف یافتند با یکدیگر مشورت نموده دفتر عهد و پیمان
میرزا اسکندر را بر طاق نسیان نهادند و بقدم اخلاص و دولتخواهی با امراء خاقان عالی مقدار پیوستند و باتفاق متوجه اردوی همایون گشتند
در نواحی قلعه شهریار بیان قوچین و عبد الله پروانچی و سعد الله بشرف بساط بوس شهریار نامدار مشرف گشتند و موکب همایون بساوه شتافته و ...
امیر حسن صوفی و امیر سید علی و سایر امراء میرزا اسکندر را بملازمت خاقان فلک بنیاد فر رسانیدند و آنحضرت در باره ایشان اصناف عواطف و مراحم
مبذول داشت و در فضای دلگشای آن بلده بهوای شکار فرموده لوای جهانگشای بصوب اصفهان برافراشت

ذکر وصول موکب نصرت نشان بظاهر اصفهان و بیان بعضی از وقایع که روی نموده بود در آن اوان

چون حضرت خاقان سعید در ولایت ساوه از امر
شکار باز پرداخت شهباز همت عالی نهمت در هوای صید ملک پرواز داده یورش اصفهان را پیش نهاد خاطر ساخت و پس از قطع منازل باغ رحیم
که در دو فرسخی آن بلده واقع است از یمن مقدم آن پادشاه عالم رشک افزای گلستان ارم گردید و شیخ محمد قرابتی امیر عباس و شیخ علی قزاق با قرب سبعمائة

سوار از میرزا اسکندر گریخته و در آن منزل بسعادت بساط بوسی مستسعد یافتند و بعضی از حشام و صحرانشینان الکه و نیز باردوی کیهان پوی شتافته در سلک
سایر بندگان آستان سلطنت شان منتظم شدند و میرزا اسکندر از مشاهده این صور در لجه اندیشه افتاده با امراء و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک
داشت و خواطر صغار و کبار بر افروختن آتش جنگ و پیکار قرار یافته لشکری چون فیض سحاب بی حساب و مانند قطرات امطار بی شمار از درون اصفهان
بمیدان مردان خرامید و فرمان واجب الاذعان خاقان عالی مکان بمقابله و مقاتله دشمنان صادر گشته لشکر بحر جوش رعد خروش روی باصفهان آورد
بعد از تسویه صفوف و پیش از استعمال سیوف میرزا اسکندر صولت و شوکت لشکر خاقان عالی گهر را بعین الیقین مشاهده نموده دانست که تاب مقاومت آن حضرت
از حیز قدرت او بیرون است لاجرم بی اتفاق سرداران فارس و عراق پشت بر معرکه کرده روی گریز باصفهان آورد و دلاوران موکب ظفر
نشان شاهرخی ایشان را تعاقب نموده جمعی کثیر را بتیغ تیز گذرانیدند و میرزا اسکندر بهزار حیله خود را در شهر انداخته خاقان سعید در ۱۴ ماه ربیع الاول سال مذکور
در ظاهر اصفهان نزول اجلال فرموده امراء و لشکریان را بمحاصره و پیکار مامور نمود و چون این خبر بشیراز رسید رؤسا و کلانتران با داروغه میرزا اسکندر
شیخ محمد ساوه متفق شده خطبه و سکه بنام و لقب همایون شاهرخی مزین گردانیدند و پسر میرزا اسکندر و اولاد میرزا عبد الصمد و شیخ بیاول و یوسف قوچی و
دواب که از جمله معتمدان آستان اسکندری بودند گرفته کیفیت این شکوه عرضه داشت ساختند و بپایه سریر سلطنت مصیر گردانیدند حضرت خاقان سعید
چون این خبر شنید مبتهج و مسرور گشته تکمه بخشی و لطف الله جان تمور را بضبط اموال فارس تعیین فرمود و حسن صوفی ترخان و جلبانشاه برلاس را جهت آوردن ولد
میرزا اسکندر و اولاد عبد الصمد ارسال نمود و بعد از چند روز تکمه بخشی از شیراز باز آمده خبر آورد که امیر لطف الله بتصور آنکه امیر جلبانشاه برلاس خروج
خواهد کرد او را بقتل رسانید آنحضرت لطف الله را نادان و تکمه بخشی را از منصب معزول ساخت و سید علی ترخان را بجای ایشان فرستاد و فرمود که سبب
قتل جلبانشاه را بواجبی تحقیق نماید و حضرت خاقان سعید بعد از آنکه پنجاه روز بمحاصره اصفهان بگذرانید و هر چند مدارا نمود میرزا اسکندر طاعت ایل
نگردید در دوم جمادی الاولی سنه سبع عشر و ثمانمائه جنگ سلطانی در انداخت و دلیران معسکر ظفر اثر زره پوش و جوشن در کشته آگاه و از نفیر و نای زرین
غلغله در سپهر برین و زلزله در زمان و زمین افتاد (بیت) چنان شد زخم کوس و نعره و جوش / که گردون پنبه محکم کرد در گوش / و از شهر نیز سپاهی بسیار
با ساز و سلاح بی شمار بیرون آمدند و از طرفین دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده بالاخره بهم پیوستند و گریبان رسید و سرهای سروران
گوی در میدان غلطان گردید (بیت) سرهای سران فتاده بر خاک / پهلوی دلاوران شده چاک / و از روز از وقت طلوع جمشید خورشید بر بام حصار
فیروزه کار گردون تا هنگام هجوم کواکب زنگی شب در عالم بوقلمون هر دو لشکر باستعمال تیغ و خنجر قیام مینمودند و جام تلخ مذاق بر یکدیگر می پیمودند
فضای دشت و صحرا از خسته و کشته حکم کوه و پشته گرفت و از خون مردگان زنده رود اصفهان رنگ شقایق نعمان پذیرفت عاقبت عاطفت نصیب
ملازمان موکب همایون خاقان ربع مسکون گشته نسیم فتح و ظفر در اهتزاز آمد و غبار نکبت بر پرچم علم میرزا اسکندر وزیده سپاه او منهزم گردید و میرزا
اسکندر با جمعی از خاصان و امراء و اعیان بقلعه اصفهان در آمده جنود نصرت در رود زر و باغ نبار دیوار با شهر نهادند و بعد از غروب ترک رومی روز
بجانب دیار مغرب مشعلها بر سر جدران برافروخته روی بفصیل آوردند و در آن اثنا امیر عبد الصمد از شهر گریخته بملازمت خاقان سعید رسید و از آن جهت
میرزا اسکندر عنان تمالک و تماسک از دست داده روی بوادی فرار نهاد و علی الصباح که نقود شهرستان آسمان بمجرد وصول موکب آفتاب تابان
بغارت و تاراج رفت عساکر نصرت مآثر در اصفهان ریخته آغاز نهب و تالان کردند و چندان از زر و جواهر و حلی و حلل و نفایس اقمشه و غرایب امتعه
بدست ایشان افتاد که از کثرت آن ثروت هنگامه ... بشکست و غایت نفاست آن غنیمت ابواب نیاز بر خاطرها فرو بست و میرزا
شاهرخ فوجی از لشکر ظفر اثر بتکامشی میرزا اسکندر فرستاد و آن جماعت او را گرفته بپایه سریر اعلی آوردند و حسب الحکم بمیرزا رستم سپردند و میرزا رستم
خاک بیمروتی در چشم انسانیت پاشیده میل آتشین در چشم جهان بین او کشید (بیت) بجنگ کشتن و کور بودن آرزومند است / زبان و گوش کسی
کین حدیث گفت و شنید بفضل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

ذکر تفویض حکومت ولایات بشاهزادگان خجسته صفات و معاودت رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هراة

چون تیر فتح و فیروزی از افق مراد طلوع نمود خطه اصفهان
بحیز تسخیر خاقان عالیشان در آمد جناح امن و امان بر مفارق متوطنان آن مکان گسترده مبلغ صد هزار دینار کپکی که نذر مزارات کرده بود بفقرا و محتاجان

رسانید و ثلث مال ابر عایا، آن ولایت بخشید و امیرزاده رستم را حاکم دار الملک عراق گردانید و ایالت همه آن کشور از جرد و نهاوند و لرستان را بامیر
زاده بایقرا بن عمر شیخ میرزا عنایت کرد و میرزا ایجل بن میرزا امیرانشاه حسب الحکم روی بحکومت مملکت ری آورد و بلده قم با توابع و لواحق بجانب میرزا اسعد
وقاص تعلق گرفت و گوش هوش شاهزادگان از درر نصایح خاقان بلند مکان صفت آرایش پذیرفت خاطر آفتاب اشراق از ضبط مهمات عراق فراغت
یافت اعلام نصرت اعلام در عین انبساط و ابتهاج از دار الملک شیراز شتافت و حکومت آنجا به سلیمانی نامزد امیر مضراب بهادر و دران ایام تقدیر
مفتح الابواب جناب امارت مآب بدر اعجاز ضمه دست داد که اطبا از معالجه عاجز آمدند و مرغ روح شریفش از تنگنای قفس قالب بفضای عالم ارواح پرواز
نمود و حضرت خاقان سعید بازماندگان او را مشمول عنایت بی نهایت گردانیده سلطنت مملکت فارس را در قبضه اقتدار شاهزاده نامدار و خلاصه نتایج
خواقین نصفت دثار میرزا ابراهیم سلطان نهاد و آن قرة العین خلافت و جهانبانی را بتمهید مبانی معدلت و رعایت رعیت وصیت فرموده عنان
عزیمت بمستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داد و از فارس بدار العباد یزد خرامیده از آنجا براه بیابان بقهستان نهضت نمود و در ۲۲ رجب سنه مذکور
ببلده فاخره هراة درآمده ابواب مکرمت و معدلت بر روی متوطنان آن دیار برگشود و حکام اشراف و اکابر اطراف بعد از وصول آن مظهر عدل و احسان
بدار السلطنه مانند دولت و اقبال آن آستان دولت آشیان شتافتند و باصناف الطاف خسروانه اختصاص یافته دعاگو و ثناخوان بمنازل خویش بازگشتند و امیر
بسطام جاگیر که از قرا یوسف روی گردان شده بود و تاج الدوله برادر میر کیومرث رستمداری و نصرالله صحرای ساوه از آنجمله بودند و هم دران ایام سید
الملک کنف برادر سید عبد اللطیف از مکه مبارکه زادها الله تعظیما و تکریما بعتبه کعبه مرتبه رسید و مکتوب والی آن بقعه متبرکه را که مبنی از اخلاص محبت و
مودت بود رسانید و من الله العون و التأیید **ذکر بعضی از حالات ماوراء النهر و ترکستان و رسیدن میرزا الغ بیک**
کورکان بآستان خاقان عالی شان دران اوان که خاقان سعید در حدود اصفهان بود میرزا الغ بیک کورکان را بسمرقند ایلچی از ذکر میرک
احمد که در اوزجند حکومت مینمود فرستاده او را طلب فرموده و میرزا میرک احمد در اطاعت فرمان بعاذیر و لیت و لعل تمسک جسته جناب الغ بیکی میرزا
پر و ایلچی را که در سلک خواص منتظم داشت بهمان مهم روانه اوزجند گردانید و امیر زاده با نیه ایلچی سابق بازگشته میرزا الغ بیک عازم
اندکان شد و میرزا میرک احمد قلاع اندکان را محکم ساخته خود پناه بجبال صعب المسالک برد و میرزا الغ بیک قلعه حصین را مسخر کرده به بایزید بکاول سپرد
و از آنجا بجانب اندکان در حرکت آمد و بعد از وصول بتحقیق پیوست که میرزا میرک احمد مقری پیدا ساخته که بدست آوردنش متعسر است لاجرم
میرزا الغ بیک رایت مراجعت برافراخت و امیر موسی بکا و امیر محمد تابان و امیر علی قوچین را با پنجاه جلادت شعار در آن ولایت گذاشت و میرزا میرک
احمد از مراجعت جناب الغ بیکی خبر یافته از آن کوه پایان آمده امرا بعزم رزم او از اندکان بفضای صحرا شتافتند تا که میرزا میرک احمد بر ایشان تاخت
و اکثر سرداران را بضرب تیغ تیز بر خاک هلاک انداخت و بقیة السیف خود در قلعه اندکان رسانیده اطراف برج و باره را مضبوط گردانیدند و میرزا
میرک احمد روزی چند بمحاصره پرداخت چون دانست که فتح ممکن نیست بازگشت و بعد از آن که خبر وصول رایات عالیات بدار السلطنه هرات
در ماوراء النهر شیوع یافت میرزا الغ بیک بنیت ملازمت پدر بزرگوار عزم خراسان نمود در دوازدهم ماه مبارک رمضان بآستان سلطنت نشان
رسیده باصناف عطوفت و اشفاق مخصوص و مباهی شد و روزی چند بفراغ بال و رفاه حال گذرانیده رخصت معاودت یافت و هم دران ایام
پرتو انوار عنایت خاقانی از مطلع مرحمت و مهربانی بر وجنات حال شاهزاده مسعود خصال میرزا بایسنغر تافته ایالت ولایت طوس و مشهد مقدس
و ابیورد و بیلقان و جرمقان و خبوشان و نسا و یازر و استراباد و شماسان و کبود جامه مع توابع و مضافات و منسوبات تعلق بنواب کامیابش
گرفت و در سنه ثمان و عشر و ثمانمائه خاطر همایون خاقان ربع مسکون بتعمیر قلعه اختیار الدین که صاحبقران مغفرت نشان در وقت فتح خراسان آنرا خراب
کرده بود میل نهاد و همت بلند نهمت گردانیده باندک زمانی آن حصار سپهر آثار چنانچه شاید مبرور و ساخته و پرداخته گشت در مطلع سعدین
مذکور است که هفتصد هزار مرد دران قلعه کار کردند تا باتمام رسید و العلم عند الله الحمید المجید **ذکر مجملی از وقایع که در ولایت عراق**
و فارس بعد از معاودت خاقان صاحب سعادت دست داد و بیان توجه آنحضرت کرت دیگر بجانب
دار الملک شیراز در ضمان صانع بلاد و عباد از جمله حالات که پس از مراجعت رایات عالیات در ولایات عراق فانی

و فارس روی نمود یکی آنکه میرزا ایجل که ایالت مملکت ری تعلق بوی گرفته بود پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در اواخر محرم سنه ثمان عشر و ثمانمائه ازین عالم انتقال فرمود و چون
این خبر بدار السلطنه هراة رسید حضرت خاقان سعید میرزا ایلنکیر را منظور نظر عاطفت گردانیده با امیر یوسف خواجه و امیر غیاث الدین و عجب شیر بحکومت
ری و ضبط حدود آذربایجان روان ساخت دیگر آنکه امیر قرا یوسف ترکمان بقصد تسخیر مملکه سلطانیه رایت نهضت برافراخت و امیر بسطام جاگیر در آن اوان
بحکم خاقان کشورگیر در اختصار فرمان فرمایی سیکرد گریخته در بلده قم با میرزاده سعد وقاص پیوست و آن شاهزاده ساده امیر بسطام را بنهایت صورت واقعه را
عرضه داشت پایه سریر اعلی فرمود خاقان معالی همم میرزا اسعد بسطام جاگیر موافق مزاج شریف نیست ندو با طلاق او فرمان داده استمالت نامه فرستاد لیکن میرزا
سعد وقاص آن حکم ملتفت نگشت و قتلق خواجه در قم برسر اخرق گذاشته و بسطام را مصحوب خویش داشته نزد امیر قرا یوسف رفت و امیر قرا یوسف او را
تعظیم و تکریم بسیار کرده در تسخیر عراق عجم طمع فرمود امیر بسطام را از بند نجات داده بدستور پیشتر ترتیب نمود و پسر او را که اخی فرخ نام داشت با فوجی از ترک
بقم فرستاد تا حرم میرزا سعد وقاص آغا چکی بنت میرزا امیرانشاه را با آذربایجان نقل نماید و چون اخی فرخ بقم رسید آغا چکی که عورتی عاقله بود با خود گفت که سعد
وقاص بد کرده که از حکم و فرمان میرزا شاهرخ گردن پیچیده نزد قرا یوسف که دشمن آن خانه دانست رفت و یکین که قرا یوسف عنقریب قصد او نماید و
حال او در میان ترکمانان باسیری انجامد آنگاه نوکران خود را مسلح و مکمل ساخته همه را که با کرفت و ایشان را بتیغ تیغ و قتلق خواجه و شیخ علی بنده که بحرکت میرزا
سعد وقاص بجانب قرا یوسف بوده بودند کشته سرهای ایشان را نزد خاقان سعید فرستاد و کیفیت واقعه را شرح داد و میرزا شاهرخ از کمال مروت آن شیر
زن بعجب نمود و فرستادگان او را رعایت فرموده و استمالت نامها در قلم آورده بقم روان کرد شعر ولو کان النساء مثل هذا لفضلت النساء علی الرجال
واقعه دیگر آنکه شاهزاده جلالت انتما میرزا بایقرا که در همدان و نهاوند و بروجرد حکومت میکرد تجربه برادر خویش میرزا اسکندر که بعد از میل کشیدن
تحمل حاتمش پسر میرزا عمر شیخ باغی شده خیال تسخیر شیراز فرموده و دو سه هزار سوار فراهم آورده بدان جانب در حرکت آمد و میرزا رستم از کیفیت حادثه وقوف یافت
جمعی از سپاه اصفهان بسر راه برادر مان فرستاد و آن طایفه در حوالی جرباد قان بدیشان باز خورده اقتضای گردش چرخ ستمگر میرزا اسکندر بدست الوس بیک
و اصل گرفتار گردیده و مشار الیهما او را نزد میرزا رستم بردند تا محبوس گردانیدند بدین سبب میرزا بایقرا از قصد در جنبه توقف و تیغ سعی در خلاف تکلف نمود
و روزی چند درنگ نمود تا نکه در انه و خبر مخالفت میرزا بایقرا بشیراز رسیده میرزا ابراهیم سلطان زمره از نوکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند مثل شیخ
خواجه و اردوان و مرید بند کرده مصحوب محمدی روانه خراسان گردانید و بندیان در حبس خانه موکل چون دراز بقتل رسانیده بمنده مان شتافتند و نزد میرزا بایقرا
مجال تحمل یافته گفت مدعی جهانگیری توقف برنتابد بنابرآن بار دیگر میرزا بایقرا بصوب شیراز در اهتزاز آمد و میرزا ابراهیم سلطان با سپاه آراسته بر
استقبال شتافته در نواحی جنیاد بخالفان رسید و از طرفین قلب و میمنه و میسره مرتب داشته آغاز کارزار کردند بر آنغار و جوانغار میرزا ابراهیم در حمله اول دست
چپ و دست راست میرزا بایقرا را از پیش برگرفتند اما امیر ابو سعید جهانک که ضبط میمنه متعلق بوی بود در آثار گریز عنان بکران بطرف قول انعطاف داد و
بشاهزاده پیوست و میرزا بایقرا از غایت تهور و پردلی باتفاق امیر شاه الیه اسپ جلادت برانگیخته بر قلب سپاه شیرازیان تاخت و میرزا ابراهیم
سلطان از آن حمله عاجز گشته بکلیصو سپار قوه آورد و میرزا بایقرا قرین فتح و ظفر بدار الملک پدر خویش خرامیده در اواخر ربیع الاول سنه ثمان
عشر و ثمانمائه کامران و سرافراز بشیراز درآمد و لوای عیش و عشرت مرتفع گردانیده جامهای ارغوانی از دست ساقیان گلعذار درکشیده و میرزا رستم
بعد از شنیدن این خبر میرزا اسکندر را که خمیر مایه آن فتنه بود بقتل رسانید و چون بحضرت خاقان سعید قضایای فارس و عراق رسید رای عالم آرای جهانبانی
اقتضا فرمود که قبل از آنکه میرزا بایقرا مزید قوت و مکنت اختصاص یابد خطه فارس را از تحت تصرفش انتزاع نماید بنابران باجتماع لشکر فرمان داد و بتاریخ ۱۷
جمادی الآخر نهضت لوای کشورگشا اتفاق افتاد و صیت توجه موکب همایون در خم طاق گنبد گردون پیچیده هرچند امرا میرزا بایقرا کیفیت حال
حضرت خاقان سعید را بعرض وی رسانیدند او از شرب مدام و مباشرت با خوبان سیم اندام اجتناب ننموده بترتیب اسباب کارزار و تدبیر حصانت
قلعه و حصار پرداخت دیگر آنکه رسید و جواب داد که خاقان سعید پادشاه است جلالت بخت تسخیر شیراز خود بدین جانب لشکر نخواهد کشید و هر کس از امرا و شاهزادگان
را که ارسال نماید بمجرد مشاهده انبوه سپاه ما منهزم خواهد گردید تا آنکه پرچم علم ظفر پیکر خاقان بخت کشور در بیوگاه مبارک رمضان از افق شیراز الله اکبر
طالع شد لاجرم میرزا بایقرا سراسیمه شده بعد از تأمل و اندیشه امیر ابو سعید خنک را نزد میرزا بایسنغر فرستاد و التماس نمود که از حضرت خاقانی

درخواست فرماید که از سر جرایم و آثام او درگذرد و چون میرزا بایسنقر نسبت بآن شاهزاده والاگهر محبت بسیار داشت بتحقیق این معنی شده فی الحال امیر ابوسعید

ببارگاه عالم‌پناه برد و زبان شفاعت برگشاد و میرزا شاهرخ بهادر بملاحظهٔ خاطر میرزا بایسنقر قلم عفو بر جریدهٔ جرایم میرزا بایقرا کشیده میرزا ابوسعید را منظور نظر

عاطفت گردانید و حکم فرمود که چون شاهزاده بیرون آید در بارهٔ وی عنایت و شفقت فرماید و امیر ابوسعید مقضی المرام از پایهٔ سریر اعلی بر خواسته

در بارگاه رفته بازگشت و زانو زده بعرض رسانید که توقع چنانست که اگر خدام ذوی الاحترام نسبت بمیرزا بایقرا در مقام انتقام باشند تخت

[illegible]

ذکر نهضت خاقان عالی‌شان از شیراز بجانب کرمان و معاودت فرمودن از قصبهٔ سیرجان بصوب خراسان

[illegible]

ذکر کمال حال بعضی از شاهزادگان و جلوس میرزا بایسنقر بر مسند امارت دیوان

[illegible]

سمرقند فرستاد و دیگر از وی حرکتی پیدا نشد و چون رای ملک‌آرای خاقان کشورگشای گلزار سلطنت را از خار و خاشاک فساد اصحاب عناد به پیراست

امارت را بوجود شریف غیاث السلطنة والدنیا والدین میرزا بایسنقر بیاراست و اشارت علیه صدور یافت که آن نوباوهٔ باغ پادشاهی هر روز در دیوان

نشسته قضایا و فرق برایا را بر نهج عدالت بتفصیل رساند و مضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق را منظور داشته داد مظلوم از ظالم بستاند حیث یفرغ دفریاد خواهان

رسد بدرد دل دادخواهان رسد و میرزا بایسنقر موجب فرموده میرزا شاهرخ بهادر عمل نموده از رشحات سحاب معدلتش ریاض دین و دولت نضارت

از سر گرفت و از لمعات انوار مرحمتش نهال ملک و ملت تازگی صفت نضرت پذیرفت بیت ریاض ملک شد از فیض او نقش خرم

ذکر آمدن سلطان اویس بن ایدکو برلاس بآستان اقبال آشیان سپهر اساس

[illegible]

ذکر شمهٔ از حال سید فخرالدین وزیر و گرفتار شدن و بغضب خاقان صافی ضمیر

[illegible]

شنید

ارتفاع

امیدگاه صغار و کبار هر بلاد و دیار شد و آستانش مرجع اخیار و اشراف بلدان و امصار آمد جبت زا ایوان قدرش فلک منظری بدرگاه جاهش ملک چاکری
اعیان زمان و اشراف جهان که بملازمتش میرفتند پیشانیه بخاک مجلس بار مینهادند و چون حضرت شدی بعد از انکه مردم ازچند در بند در گذشتندی غیر از معدودی کم
نام بردی کسی را مجال دخول نبودی و اکثر ملاقات ناکرده بازگشتندی و پس از انکه قریب ده سال جناب سیادت مآب در غایت حشمت و عظمت روزگار گذرانید
انکه سپهر ستیزه کار چنانکه عادت اوست در استرداد مواهب عطای خویش کوشید در شهور سنه تسع عشر و ثمانمائه میرزا بایسنقر بعضی از خواب ناپسندیده او را
معلوم نمود و خواجه نظام الدین احمد بن خواجه داود را اثر تکیش ساخته بمنصب وزارت نصب فرمود و چون خواجه احمد بن داود بجدت طبع و لطافت و حسن
انصاف داشت باندک زمانی بر کلهای مهمات و معاملات سید فخرالدین وقوف یافته گاهی بجد و احیانا بهزل سخنان غریب و کلمات عجیب بسید میرسانید
و دست سید از دو خور تغلب کوتاه گشته از غصه این حقه بی آرام شد مع ذلک اهالی دیوان که بر معایب سید فخرالدین صاحب دیوان وقوف داشتند
از بیم سیاستش مانند برگ بید از تند بادی لرزیدند و مجال اظهار خلاف او محال میدانستند تا چون تغییر مزاج میرزا بایسنقر نزد همگنان بوضوح انجامید
امیر علی شغائی در مقام معارضه آمد و خط سپرد که مبلغ دویست تومان کپکی بر سید موجه سازد و الا از عهده بیرون آید و میرزا بایسنقر آغاز پرسش این
قضیه نموده امیر علی نخست بعرض رسانید که سید از خزانه عامره مبلغ کلی تصرف کرده است و سید برین سخن انکار نموده حکم شد که عرض خزانه کنند و خزانه دار
بیصبر و قرار شد جمعی را که مبلغها برای سید برده بودند گفت وجوهی که از من گرفته اید باز آرید و الا همه رسوا خواهید شد از انجمله خواجه پیر علی بن خواجه
محمد بایزید را که محرم اسرار سید بود و تمسکات بنام خود بخزانه چی داده و مبلغها ستانده بسید تسلیم کرده بود متقاضی گشته زر طلب نمود و او بهر روز دفعی
میگفت تا مهم بخشونت رسید و کار از پرده پوشی تجاوز کرد و بدو کیفیت آن محبت معروض خاقان سعید گشته پادشاه بنفس نفیس در مقام تفتیش آمد و سید
برانکار اصرار نموده پیر علی موجب تمسکات خویش اقرار کرد و میرزا شاهرخ کلمه نحن نحکم بالظاهر منظور داشته حکم فرمود که پیر علی آنچه از خزانه چی گرفته بازدهد
و بعد از آن هر کس هر چه بر سید موجه سازد بستانند بنابرین خواجه پیر علی و جمعی دیگر که در میان آن معامله بودند مقید گشتند و سید فخرالدین این عنایت مشعر
شده همچنان بر مسند وزارت متمکن بود و لیکن خواجه پیر علی و دیگر بندیان سخنانی را که تا غایت از وهم سیاست آنحضرت بلب
نمی توانستند گفت باواز بلند در سر دیوان بر زبان می آوردند بیت وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز و جمعی دیگر که رشوتها
بسید داده بودند از هر طرف بفریاد و فغان آمدند و سید فخرالدین در بحر اندیشه فرو رفته صلاح چنان دانست که مبلغ دویست تومان قبول نماید و خود را از
معرض معارضه متعرضان بیاورد و خط سپرد که دویست تومان کپکی در عرض یکسال بضبط فرود آورد آنگاه دیوانیان بر حسب فرمان بندی گران برپای سید
نهادند و او را بدست محصلان دادند و کار سید فخرالدین باضطرار انجامید عریضه نزد میرزا بایسنقر فرستاد و روحانیت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و سلم شفیع ساخته این بیت را در آن عریضه داشت ثبت نمود بیت جگر در تاب و دل در موج خونست گر آرایی
رحمی وقتش کنونست شاه زاده جواب داد که هیچ شکی نیست که روح مطهر حضرت خیر البشر صلوات الله و سلامه علیه باین افعال نکوهیده ناپسندیده
که از سید فخرالدین صدور یافته راضی نیست و آنچه باو میرسد نتیجه کردار ناهموار اوست بیت ظلم کردی عدل میداری طمع این محال مشربی داد کا
بر مردم هم از ان شربت بنوش سید چون این جواب که حکم ستم قاتل داشت استماع نمود از جانب میرزا بایسنقر نومید شده پناه بوالده او مهد علیا
گوهرشاد آغا برد و آنجناب حشمت مآب بر تضرع و ابتهال او ترحم فرموده نزد فرزند زبان شفاعت بگشود بنابران حکم برداشتن بند صادر شد اما محصلان
بدستور هر روز بملازمت عتبه سیادت و وزارت رسیده متقاضی مالی که از جمله دویست تومان مقرر بود طلب می نمودند و سید آن وجوه را از طلبکاران تا نیم
رسانیده بانواع حیل و تزویر از مردم نقد و جنس قرض میکرد و فرود می آورد با وجود اشتغال شب و روز در خیال وزارت بود و گوش هوش بپنبه
غفلت مسدود ساخته مرغ دلش در هوای جاه پروازی نمود و همواره بر زبان میراند که از فلان چندین تومان میتوان گرفت و از بهمان چنین و
چنان حاصل میتوان کرد بیت خوی بد در طبیعتی که نشست نرود جز بوقت مرگ از دست در آن اثنا از غایت غصه امراض مختلفه و علل متضاده
بوی استیلا یافت و صاحب فراش گشته دست اطبا از مداوای معالجه قاصر آمد و سید با سینه پر کینه و دلی در کوره انتقام گرم پهلو بر بستر ناتوانی
نهاد و از حسرت وزارت آه سرد می کشید تا در اواخر جمادی الاولی سنه عشرین و ثمانمائه بعالم عقبی منزل گزید اعیان عراق و خراسان که از بیم او مانند

ذرات سیماب در اضطراب بودند بحیات خویش واثق گشته در مجلس عشرت بر بزم بشارت ادای تهنیت نمودند و مدیح نوید فتح این خواص و عام
میدادند

گفتار در بیان یورش گرمسیر و قندهار و نشستن خواجه پیر احمد خوافی بر مسند وزارت خاقان کامکار

در سنه عشرین و ثمانمائه از جانب گرمسیر عرضه داشتی بپایه سریر خاقان کشورگیر آمد مضمون آنکه میر سعید قندهاری و ملک محمد گرمسیری که بحسب حکم
حاکم آن چند از نواحی آن ولایت بودند پیوسته با یکدیگر نزاع و خصومت میکنند و بدان جهت رعایا در زحمت و محنت می افتند بنابران رای ملک آرای
خاقان گیتی گشای چنان اقتضا فرمود که آن زمستان در کنار آب هیرمند قشلاق فرماید و مفسدان را بسزا رسانیده ابواب عدل و انصاف بر روی
اطراف و ولایات گرمسیر و قندهار بگشاید و رایات عالیات منتصف رجب از دار السلطنه هرات نهضت نمود و چهاردهم شعبان سایه حصول بر
یورت قشلاق انداخت و در آن منزل میرزا سیورغتمش با امرا بدخشان بموکب نصرت نشان پیوست و حضرت خاقان سعید از آنجا
و احوال میرزا قیدو تفرس فرمود متوجه قندهار گشت و بیست و دوم ماه مذکور اعلام ظفر از افق آن دیار طالع شده نهم ماه مبارک رمضان اشراق
غزنین باردوی ظفر قرین آمده بعضی از قبول میرزا قیدو رسیده بعرض رسانید که شاه زاده فرار بر قرار اختیار کرد آنحضرت فرمود که ترسیده باشد
کس بکابل فرستاد و نهم ماه دیگری آمده گفت که در کابل و غزنین از مردم میرزا قیدو اثر نماند انگاه خاقان عالیجاه میرزا ابراهیم جهانشاه را روانه
آن صوب گردانید و فرمود که اگر قیدو پیش آید صلح کرده غزنین را باو گذارد و الا آن مملکت را در ربط ضبط آورد و در خلال این احوال مولانا صدرالدین
ابراهیم که بمنصب جلیل المراتب صدارت مشرف بود بموجب اشارت علیه بمیان هزاره شتافت تا ایشان را بنصایح سودمند و مواعظ دلپسند
از مقام سرکشی گذرانیده بپایه فرمان بری رساند و بیمن انفاس شریفه جناب صدارت مآبی روساء افغان اظهار انقیاد و اطاعت نموده اسپان
و شتران باربردار بآستان سپهر اقتدار ارسال داشتند و باج و خراج قبول کرده و چتر ظفر نگار از حدود نواحی قندهار بمنزل قشلاق معاودت فرمود و در آن
یورت روزی بر سمند گیتی نورد سوار گشته فراز و نشیب کوهی میپیمود که ناگاه اسب بسر در آمد و آنحضرت از پشت زین بر روی زمین افتاد و دست
همایون که بوسه جای حکام ربع مسکون بود کسری راه یافت که ایکاش ماه کم کردی و بکام لحظه انجمیان برق سرعت آوردی
سروی بجانا که در فن شکسته بندی ید بیضا می نمود بجانب دار السلطنه هرات تاختند و علی سریع الحال استاد را بپایه سریر علی رسانیدند تا بجبر آن کسر پرداخت
و چون دست اشرف حضرت خاقانی از حضیض علت خورشید مثال باوج صحت ترقی فرمود استاد مبرور را بوجهی منظور نظر انعام و احسان گردانید که دیگر
خیال فقر و فاقه بخاطر نگذرانید و در یورت قشلاق رای صواب نمای خاقان باستحقاق چنان اقتضا فرمود که مسند وزارت را بوجود وزیری آرایش دهد که کمر
خدمتش بر سیاق آصف بن برخیا مهام ملک و مال را در سلک نظام منتظم گرداند و تدبیر صایبش بدستور نظام الملک طوسی امور جاه و جلال را بتکمیل رساند
و بعد از تأمل و اندیشه خلعت وزارت بر قامت قابلیت خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی چست یافته زمام حل و عقد و قبض و بسط و رتق و فتق مهمات ممالک
دیوانی را بکف کفایتش داد و خواجه پیر احمد در آن امر خطیر بوجهی شروع نمود که هم رعایت رعیت مرعی بود و هم در اموال سلطانی فوتی واقع نشد و مدت سی و یکسال
کشور ممالک عالم بحسن تدبیر آن وزیر روشن ضمیر طراوت بهشت برین و لطافت کارخانه چین داشت و آن خواجه والا نژاد در ایام دولت آن پادشاه
بهادر امتداد آثار خیر او اوراق روزگار نگاشت که عقل در بین حکایات عدل و احسان وزرای سابق را خواب و خیال پنداشت بیت وزیری چنین
شهریاری چنان جهان چون نگیرد قراری چنان

ذکر تتمه وقایع منزل قشلاق و بیان معاودت خاقان آفاق

چون رایات آفتاب
اشراق از حدود قندهار مراجعت فرمود و در یازدهم رمضان سایه وصول بر کنار آب هیرمند انداخت و در اواخر همان ماه میرزا ابراهیم جهانشاه از جانب
کابل رسیده بعرض رسانید که میرزا قیدو عنقریب بسعادت بساط بوس مشرف میگردد و در آن اثنا امیر شیخ لقمان برلاس جهت تحصیل اموالی که بهزاره نقل
نموده بودند بمیان ایشان رفت و بعد از چند روز خبر رسید که آن جماعت در راه او را باهمال میگذارند و امیر محمد صوفی ترخان و امیر موسی و امیر توکل
بفرمان واجب الاذعان بر سر هزاره تاخته و تمهم ایشان را بر حسب دلخواه ساخته بتاریخ سیم ذیقعده با گرانی غنایم باز آمدند و در اوایل فصل بهار خاقان
رفیع مکان مانند خسرو ثوابت و سیار عازم سمت المشرف خویش گشته برادر میرزا قیدو میرزا سنجر و میرزا یادگار شاه ارلات و امیر ملکیه و امیر فیروز
شاه را در آن دیار باز داشت و فرمود که هرگاه قیدو بیاید او را همراه آورند و اگر مردمی تاخته و او را پیدا ساخته بدرگاه عالمپناه رسانند

و در منتصف ذیحجه که فضای دشت و کوهسار از سبزه و لاله غیرت افزای بساط بسیط گردون بود رایات ظفرآیات بجانب دار السلطنه هراة در حرکت
آمد جنت ایام بکام و اختر آن فرمان بر افلاک نهاده بخط فرمان سر و موکب همایون مغرور و محرم در دوم شهر محرم مستقر سریر سلطنت را همین مقدم فرخ
رشک گلستان ارم گردانید و در ماه اوایل ربیع الاول سنه احدی و عشرین و ثمانمائه بمسامع علیه رسید که میرزا اسعد وقاص که از آنکه اشتهر پیش امیر قرا یوسف رفته
بود از عالم رحلت نمود و درین اثنا امرا از جانب قندهار بازآمده میرزا ابابکر را همراه آوردند و منظور نظر التفات شده و متعاقب آن حال خبر متواتر گشت
که شاهان بدخشان لوای عصیان و طغیان برافراشته اند و خیال استقلال بر الواح خاطر نگاشته خاقان سعید میر شیخ لقمان و امیر ابراهیم و امیر محمد صوفی ترخان
و امیر فیروزشاه و امیر حمزه را فرمود که سپاه قندز و بغلان و اندخود و سالی سرای را جمع آورده در ظل رایت شاهزاده مظفر لوا سیورغتمش میرزا متوجه
بدخشان شوند و چون شاهزاده بمنزل کشم فرود آمد و شاه محمد بخشی بنام بدخشانیان رسید پسر شاه بهاء الدین که والی آن سرزمین بود حضرت ولایت
شعار خواجه تاج الدین حسن عطار را بدرگاه سپهر مدار عالی مقدار فرستاد و اظهار طاعت و انقیاد نموده باج و خراج قبول کرده آنحضرت شفاعت خواجه حسن را
بحسن قبول ملتفت فرموده رقم عفو بر جراید جرایم شاهان کشید و شاهزاده و امرا بازگشته حکومت بدخشان بر شاهان قرار یافت و در ماه جمادی الاول مذکور میرزا ابابکر
حقوق تربیت و رعایت خاقانی را نابوده انگاشته با جمعی از اهل فتنه نیم شبی روی بجانب قندهار نهاد و میرزا بایسنقر بهادر نیز از تیران جنبیه بتکامشی او
شده در قریه سبز بمیرزا ابابکر رسید و او را گرفته مقید گردانیده بدرگاه عالمپناه رسانید و حسب الحکم در حصار اختیار الدین محبوس و بی اختیار ساخت
آنگاه پادشاه عالیجاه تمامت مملکت قندهار و کابل و غزنین را بمیرزا سیورغتمش داده گوش هوش او را بدرر مواعظ و نصایح گران بار گردانیده بدانجا فرستاد و در
اوایل شعبان همین سال خاقان ستوده خصال احرام طواف مرقد عطر سا و مشهد جنت آسا امام الجن و الانس ابی الحسن علی بن موسی الرضا سلام الله علیهما
بسته بدان روضه منوره تشریف برد و لوازم طواف بجای آورده قندیلی را که از سه هزار مثقال طلا ساخته بودند بر جبلی از سقف آن بقعه متبرکه درآویخت
و مجاوران آن مقام کعبه احترام را بالصلات و صدقات نوازش نموده مراجعت فرمود و در ماه رمضان سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه اردشیر تواجی که در شهور
سنه عشرین و ثمانمائه بختای رفته بود همراه ایلچیان دای منگ خان و خان چین و غیره بدرگاه عالم پناه رسید و تبرکات پادشاهانه گذرانیده مکاتیب
دای منگ خان را که مبنی بر اظهار محبت و یگانگی بود بعرض رسانید حضرت خاقان سعید ایلچیان چین را باصناف الطاف نواخته درباره
ایشان انعامات فراوان فرمود و بعضی از ایلچیان بشیراز نزد میرزا ابراهیم سلطان رفتند و از جهه ملاقات امیر غیاث الدین شاه ملک روی بجانب خوارزم
آوردند و در سنه ثلاث و عشرین همه بهم پیوستند و بسمرقند خرامیدند و میرزا الغ بیک گورکان ایشان را طوی داده بطرف ختای گسیل فرمود و حضرت
خاقان سعید میر شادی خواجه و میرزا بایسنقر سلطان احمد و خواجه غیاث الدین نقاش و میرزا ابراهیم سلطان امیر حسن و پهلوان جمال میرزا سیورغتمش ارغداق
و امیر شاه ملک اردوان و شاهان بدخشان و خواجه تاج الدین را همراه ایلچیان فرستاده بودند که بختای رفته ادای سفارت نمایند و غرایب حالاتی که این
جماعت در آن مملکت مشاهده نموده بودند انشاء الله تعالی در خاتمه کتاب مبین خواهد شد و هم درین سال یعنی سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه خاقان ظفرقرین در
بلده مرو قشلاق کرده در اول بهار بفضای جانفزای بادغیس شتافته از آنجا بدار السلطنه هراة خرامید و عزم یورش آذربایجان مصمم گردانید

ذکر محاربه و مصالحهٔ امیر قرا یوسف با امیر شیخ ابراهیم شروانی و سر باز زدن حاکم آذربایجان از حکم و فرمان حضرت خاقانی

در آن اوان که امیر قرا یوسف بر سلطان احمد جلایر غالب گشته رشتهٔ حیاتش از شمشیر قاطع منفصل داد از امرا و حکام حدود عراق عرب و آذربایجان و اران
هرکس که در هر جا بود سر بخط فرمان امیر قرا یوسف نهاد مگر امیر شیخ ابراهیم شروانی که بروی اعتماد نکرده شرط اطاعت بجای نیاورد و سبب توهم
شروانشاه از شاه آذربایجان آن شد که در وقت توجه سلطان احمد به تبریز پسر خود ملک کیومرث را جهت امداد بمعسکر بغداد روان ساخته بود و بعد از
چون سواد نزاع بین الجانبین در هیجان آمد امیر شیخ ابراهیم سپاه شروان را فراهم کشیده از کرجیان استمداد نمود و کستندیل با دو هزار سوار مکمل بوی پیوست و
امیر قرا یوسف از خیال محال شروانشاه وقوف یافته با سپاه آذربایجان و اران و جمعی کثیر از ترکمانان شجاعت نشان بجانب مخالفان در حرکت آمده در
کنار آب کر میان آن دو سردار پرخاشگر آتش نزاع ملتهب گشته شکست بر شروانیان افتاد و بسیاری از کرجیان بقتل رسیده امیر شیخ ابراهیم گریز بر ستیز اختیار
کرده در اثنای فرار خواست که اسب از خندقی که در گرد لشکرگاه کنده بودند بجهاند ناگاه از پشت زین بر روی زمین افتاد و دستش بشکست و ترکمانی مجهول

مجهول بوی رسیده اسپ و جامه اش بستاند و او را بگذاشت و بطرف دیگر راند و حال امیر شیخ ابراهیم از صعوبت درد دست باضطرار انجامیده خود را بر یکی
از زاکها ظاهر ساخت و آن شخص خوطه در گردنش انداخته پیش امیر قرا یوسف برد و همچنین کستندیل با جمعی کثیر از الان کرجیان در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شدند و
امیر قرا یوسف کرجیان را تمام طعمهٔ تیغ انتقام گردانید و امیر شیخ ابراهیم مقید به تبریز رسید و چون تبریزیان بواسطه حسن معاش پادشاه شروان هواخواه او
بودند هرکس از ایشان که در مجلس امیر قرا یوسف مجال سخن می یافت شمه از افعال حمیده و اعمال پسندیده و لطف گفتار و حسن کردار امیر شیخ ابراهیم بعرض میرسانید
بنابران امیر قرا یوسف رقم عفو بر جراید جرایم شروانشاه کشیده او را در مجلس بزم طلب نمود و جمعی از ارباب صباحت و ملاحت را گفت تا امیر شیخ ابراهیم
کاسه داشتند و چون بکار بادهٔ خوشگوار در دماغ پادشاه شروان تأثیر نمود چند از کلمات دلپذیر بعرض امیر قرا یوسف رسانید که شنفوذی کرده و
چند از پایش برداشته او را بر پهلوی خویش جای داد و همدران محفل اخی قصاب و ارباب تبریز نثار پاورده بسمع امیر قرا یوسف رسانیدند که مبلغی که امیر شیخ
ابراهیم از خواب دیوان عالی قبول نماید ما ضامن می شویم که در تبریز فرود آوریم بشرط آنکه محصلان در عوض زر جنس بردارند و امیر قرا یوسف این ملتمس را
بشرف اجابت اقتران داد و امیر شیخ ابراهیم هزار و دویست تومان عراقی قبول فرمود آنگاه قرا یوسف نشان حکومت شروان بدو ارزانی داشت و
شروان دار و عکان ببلاد و قلاع مملکت خویش فرستاده آن زرها بعد از انقراض بزم دامن مجلس امیر قرا یوسف بود و دیوانیان آذربایجان بروات تحویل آن را
بنام اخی قصاب و سایر ارباب که ضامن شده بودند می نوشتند و ایشان بخوف و اقشته برات دار و داده از امیر شیخ ابراهیم عوض برات شروانات
برات می ستاندند و باندک زمانی مبلغ هزار و دویست تومان از هم گذشته در اوایل بهار امیر شیخ ابراهیم رخصت یافت و بمقر خود شتافت و چون
طنطنهٔ کوس استقلال و وفور شوکت و اقبال امیر قرا یوسف متواتر و متعاقب بخراسان رسید خاقان ستوده خصال ایلچی صدیق نام نزد امیر قرا یوسف
ارسال داشت و او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود و صدیق از حاکم آذربایجان جوابهای پریشان شنوده و آثار عناد و سرکشی مشاهده کرده روی
بپایهٔ سریر اعلی آورد و آنچه دیده و شنیده بود بعرض رسانید بنابران خاقان عالمگیر رایات ظفر نشان بعزیمت تسخیر آذربایجان مرتفع گردانید

گفتار در بیان نهضت رایت فیروزی نشان از خراسان بعزم تسخیر ممالک آذربایجان

همت بلند حضرت خاقانی همواره
بر سرانجام عظایم امور گیتی ستانی مقصور بود و خوادیم خجسته دودمان صاحبقرانی پیوسته جهة وصول باعلی مراتب کامرانی روی می نمود و چون
آن بانی مبانی جهانبانی در طی مسالک و فتح ممالک غیر تقویت ارکان دین مسلمانی و تمشیت مهام طبقات انسانی غرضی نداشت بهر طرف که توجه میفرمود
جنود دولت و اقبال از منزل اول مراسم استقبال موکب خجسته فال بجای می آورد و تعلم اندیشه صورت هر مهمی که بر لوح خاطر خطیرش نقش می بست پیش از ترتیب
اسباب حصول بر منصهٔ ظهور نمایان شده در نظر انورش با حسن وجهی جلوه گر میگردید نظم چو آن زیبنده اورنگ شاهی نکردی غیر خیر خواهی هر سو
روی آوردی لوایش شده تخت خلافت خاک پایش بهر کشور که برافراختی سر فدایش ساختی جان هر صاحب افسر مصداق این سیاق حکایت
نهضت آنحضرت است بهیئت محاربه امیر قرا یوسف ترکمان و وفات یافتن امیر قرا یوسف و مسخر شدن ممالک آذربایجان تفصیل این اجمال آنکه چون حضرت
خاقان سعید تسخیر مملکت آذربایجان را با خود مصمم گردانید فرمان همایون نفاذ یافت که امرا و نواحی ممالک ظفر مآثر با ظلبند و سپاه ممالک محروسه از
اقصای ترکستان تا سرحد هند و شتابان جاری ساختند که بمیعاد مقرر در معسکر نصرت اثر مجتمع گردند و بترتیب اسباب قتال و تکمیل آلات جدال اشتغال
فرمود و امرای عظام عرض کردند که سی هزار دست جبه در قورخانه همایون موجود است آنحضرت گفت که ده هزار دیگر سرانجام جبا باید کرد و بسیور
سهو و میرزا الغ بیک گورکان بمحافظت ترکستان و ماوراء النهر و میرزا سیورغتمش بضبط کابل و غزنین و زابلستان تعیین یافته امیر جلال احمد ترخان
بحکومت دار السلطنه هراة مقرر گشت و همای چتر همایون فال در یازدهم ماه شعبان سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه از باغ زاغان در حرکت آمده
بر فوز سی حبیب آثار نزول اجلال دست داد و جهة شدت حرارت هوا و مصلحت اجتماع لشکر یا چند روز آنجا توقف افتاد و در آن منزل امیر
غیاث الدین شاه ملک با سپاه خوارزم باردوی کیهان پوی رسیده بشرف بساط بوسی مشرف گردید و در مرافقت امیر حسن صوفی ترخان منقلای
لشکر نصرت نشان شده از پیش روان گردید و حضرت خاقان سعید در چهارم ماه مبارک رمضان که آفتاب در اوایل میزان بود بطالع سعد
آغاز قطع منازل و مراحل فرموده در بیستم ماه مبارک شکار کنان بولایت نیشاپور عبور کرده میرزا بایسنقر مقدمه عساکر بر پهلو گشته در جبال و

مختبه بخارا بآباد از فر وصول موکب پادشاه والا اثر رشک فزای خضای سبع شداد شد وحضرت خاقانی در آن مرحله طبق لوازم فریضه و سنت عید فطر
پرداخت آنگاه از آنجا نیز در حرکت آمده چهاردهم ماه شوال بدولت و اقبال در نواحی سمنان نزول اجلال فرمود و در آن مقام خبر انجام لشکر بادسیستان
و فراه و قهستان و گرمسیر و قندهار و کابل و غزنین همچنین سپاه ظفر قرین شد و همچنین امیر الیاس خواجه با اشراف و اعیان قم و کاشان بآستان سلطنت
آشیان شتافت در مابچه رایت منصور سیم ماه مذکور از دره تمک عبور نموده و در این ری را بیمن مقدم همایون عزت مرغزار فلک ساخت و در آن مقام
میرزا ابراهیم سلطان از حدود فارس تشریف آورده بشرف دست بوس والد بزرگوار مشرف گشت و برین قیاس میرزا رستم با عساکر اصفهان و امیر غیاث

[illegible]

[illegible]

بردو میرزا بایسنقر بنظاره آن قلعه شتافته سپاه نصرت پناه آغاز محاصره و محاربه نمودند و یار احمد دو سه روزی بمقابله و مدافعه پرداخته بپای اعتذار و استغفار از
حصار بیرون آمده روی نیاز بر خاک درگاه شاهزاده عالیجاه نهاده امان طلبید و میرزا بایسنقر از سر جریمهٔ یار احمد گذشته و او را همراه داشته مراجعت فرمود
و در منزل حسن قلعی گردن بسته بپای تخت حضرت خاقانی رسید آنحضرت یار احمد را گفت که چون در پای اعتبار ساختی و با میر چهارشنبه سپرده آنگاه موکب همایون از آن
موضع در حرکت آمد سیم ماه جمادی الاولی از آب ارس عبور فرمود و چون از راه سعادت سپاه ظفر مآب گشت بمسامع علیه رسید که درین نواحی حصار
موسوم بقلعهٔ بایزید در غایت رفعت و متانت است و امیر قرا یوسف در وقت استماع توجه رایات ظفر آیات نفایس بیشمار و ذخیره بسیار بآنجا فرستاده بود و بعد از فوت
وی فرزندش امیر سلیمان آن قلعه را بتصرف در آورده و بعضی از مردم خود را آنجا مضبوط کرده حضرت خاقان سعید همت بر تسخیر قلعه بایزید انداخت و بیست و دوم
جمادی الاولی در حوالی آن حصار نزول اجلال فرموده کس فرستاد و کوتوالان را بطاعت و انقیاد دعوت نمود و آن مردم از تسلیم قلعه سرباز زدند و لشکر ظفر
اثر آغاز افروختن نیران جنگ و انداختن تیر و سنگ کردند و محصوران بعزم ممانعت و محاربت پیش آمده زمانی کوشش و کشش از صباح تا نماز دیگر
برداشت و در آخر همان روز که در حقیقت وقت غروب آفتاب دولت مخالفان بود جنود ظفر ورود در خندق در دیوار حصار بایزید انداخته بتائید الهی
پیکر فتح و ظفر جلوه گر گشت و غنایم بسیار بتصرف چریک ظفر شعار شده رایت آفتاب اشراق بصوب ییلاق آلاتاق در حرکت آمد و بعد از وصول
حضرت خاقان سعید اردوی همایون را در دامن کوه ... توقیف نموده بنفس نفیس با پنجاه هزار سوار نامدار با ... تشریف برد و در آن مقام حاکم قلعهٔ
ابیر و لدای و والی وان و سلطان ملک محمد ولد ملک عزالدین شیر و امیر علی بن قرا عثمان باستان سلطنت آشیان شتافته بتقبیل انامل فیاض سرافراز
شدند و بتاریخ شانزدهم ماه جمادی الآخر خاقان مظفر لوا از الاطاق بایجیس خرامیده از آنجا باق بلاق تشریف برد و در آق بلاق امیر قرا عثمان بموکب
همایون پیوسته شرف دست بوس پادشاه ربع مسکون دریافت و پیشکش کشیده بانعام خلع خسروانه و تاج و کمر پادشاهانه مخصوص گشت و بعد از آن
خاقان عالیشان بجانب تبریز روان شد

ذکر محاربه خاقان عالی مکان با اولاد امیر قرا یوسف ترکمان

چون رایت آفتاب
اشراق خسرو آفاق از آق بلاق متوجه تبریز گشت در اثنای راه بمسامع جلال رسید که پسران امیر قرا یوسف اسکندر و اسپند با سپاهی افزون از ریگ
و چند جبال ستیز کرده بکد و جدال آمده اند بنابر آن خاقان ... عزم استیصال دشمنان نکوهیده خصال فرموده عنان یکران بصوب
میدان قتال انعطاف داد و امیر قرا عثمان و امیر ... خواجه مقدمه سپاه فیروزی نشان گشته پیشتر روان شدند و در اواخر ماه رجب سنه اربع و عشرین
و ثمانمائه تقارب فریقین بتلاقی انجامید و از جانبین متوجه صفوف پرداختند و غریو نفیر و سورن و آوای کوس و کرنای زلزله در زمین و زمان انداختند
دلیران روزگار در میدان کارزار تاختند و در آن روز از وقت ارتفاع رایت زرنگار خورشید تا هنگام ... که اطراف فضای سپهر دوار از
عکس خون کشتگان معرکه یکباره گلگون گشت آن دو لشکر کینه ور در هم آویخته بودند و باستعمال شمشیر و خنجر در افناء و اعدام یکدیگر اهتمام تمام مینمودند **بیت**
چو شب لشکر خود بهامون کشید همه دامن چرخ در خون کشید
هر طایفه بمعسکر خویش رفته و لوازم حزم رعایت کرده تا صباح پاس داشتند روز
دیگر که خاقان مشرقی انتساب آفتاب بعزم جنگ بر نقرهٔ خنگ فلک سوار شد خاقان کامیاب پای مبارک در رکاب نصرت آب
آورده و برانغار و جوانغار سپاه ظفر شعار ترتیب داده روی بجانب اعادی نهاد و از آنجانب میرزاده اسکندر و امیرزاده اسپند با سپاهی لشکر
قیامت اثر کرده در برابر آمدند و بار دیگر دلاوران جوشن پوش چون بحر خضر آغاز جوش و خروش نمودند و بضرب تیغ شیرزبان ... جان ستان رخنها
در سینه و پهلوی پهلوانان گشودند و در آن روز امیرزاده عمر شیخ و امیر ابراهیم جهانشاه کارزاری کردند که داستان شجاعت رستم و اسفندیار بر خواطر ابناء
روزگار فراموش گشت و پیر حسین سعد اکه در سلک شجعان لشکر ترکمان انتظام داشت اسیر گرفتند و چون کشش و کوشش بسرحد افراط رسید و ظلام
لیل نور باصره را از رویت اشباح معزول گردانید هر یک از آن دو فریق بمنازل خویش فرود آمده بشرایط حزم پرداختند و میان نقاره کیان میدان
آسمان تا وقت طلوع آفتاب طلیعه صبح صادق دیده بر هم نزدند صباح روز سیم که غرهٔ شعبان و هنگام زوال آفتاب اقبال ترکمانان بود سپاه ظفر مآل بهیات
اجتماعی عازم معرکهٔ قتال شدند و از آن جانب نیز گردان جلادت نشان با آلات و استعداد فراوان در برابر آمده عقاب تیر بعزم صید مرغ روح
دلاوران از آشیانه کمان آغاز پرواز نمود و پیکان خاراشکاف جهت گریز جانها ... روزنها در قفص اجسام ایشان گشود و بعد از آنکه شد سهام

نسخه: خون آشام

سهام آن دو لشکر بهرام انتقام حسام در یکدیگر نهادند و در آن روز شجاعان ترکمان حملات متواتر کرده خواجه محمد شرف سمنانی را با چند نفر از مردم خراسانی از ...
تیغ تیز گذرانیدند و نزدیک بود که چشم زخمی بجانبازان موکب همایون رسد در آن اثنا خاقان دین پناه که شجاعت اسفندیار با عبادت مالک دینار جمع داشت فرمان
داد تا در میان میدان خرگاه طهارت خانه بر افراختند و بعزم نماز چاشت که مدت العمر از آنحضرت فوت نشده بود فرود آمده بتسکین و تأنی تمام وضو ساخت
و دو رکعت نماز بدستور اوقات فراغت و امنیت بشرایط تعدیل ارکان بجای آورده پیشانی مسکنت و نیاز بر زمین نهاد و از درگاه پادشاهی انبار
ظفر و نصرت مسألت فرمود و چون اثر اجابت دعا بر ضمیر همایون ظاهر شد از خلوتگه بیرون خرامیده بر زین ملک ستانی نشست و عنان یکران
بجانب قلب لشکر انعطاف داد و بجای خویش ایستاد در آن محل امیر غیاث الدین شاه ملک بمقتضای الحرب خدعة تدبیری بکار برده فرمود
تا نقاره شادیانه و کوس بشارت فرو کوفتند و آوازه در انداختند که امیرزاده اسپند در میان جنگ به قتل رسید اسکندر از شنیدن این خبر متحیر گشته از اکثر
عنان ضبط ... دیگر گردانید و لشکر منصور دلیر گشته یکبار از قول و برانغار و جوانغار بر مخالفان تاختند و اقدام ثبات و قرار اولاد قرا یوسف
تزلزل پذیرفته باصناف تحسر و تأسف عنان بانهزام معطوف ساختند و سپاه ظفر شعار تیغ فتح و فیروزی آخته ایشان را تعاقب نمودند و غنیمت بیغایت
گرفته بمعسکر پادشاه هفت کشور مراجعت نمودند و حضرت خاقان سعید بمراسم محامد الهی و شکرگذاری قیام نموده بتمشیت امور پادشاهی پرداخته فتحنامها باطراف
ممالک محروسه روان گردانید و از راه خوی بجانب تبریز روان شده در منتصف شعبان آن مکان را بیمن مقدم همایون غیرت کارگاه گردون ساخت
و اهالی آذربایجان را لباس امن و امان پوشانیده لوای عدل و احسان بر مفارق طبقات انسان برافراخت

ذکر معاودت خاقان سعید از تبریز بدار السلطنه هراة و ایراد بعضی از حوادث و حالات و لایات

چون خاقان سعید از ضبط مهمات آذربایجان فراغت
یافت میل مراجعت بجانب خراسان فرموده رایات ظفر آیات از تبریز در حرکت آمد و در اوایل ماه مبارک رمضان سایه وصول بر نواحی سلطانیه
انداخته اکثر حکام و داروغگان و لایات را اجازت انصراف ارزانی داشت و از آنجا بنهضت همایون اتفاق افتاده در حدود قزوین میرزا ابراهیم
سلطان و میرزا رستم مرخص گشته بجانب شیراز و صفاهان شتافتند و موکب ظفر نشان بمملکت خراسان در آمده امیر غیاث الدین شاه ملک بر حسب حکم
یافته و از راه استراباد روی بخوارزم نهاد و نوزدهم ماه شوال همای چتر همایون فال قرین سعادت و اقبال بباغ زاغان رسیده آن منزل را طراوت روضهٔ
رضوان بخشید و در همین ماه شیر محمد اوغلان و ساتوق اوغلان و صدرالاسلام از مغولستان باستان سلطنت آشیان میرزا الغ بیگ گورکان آمده نوازش
بسیار یافتند و بعد از چند روز شیر محمد اوغلان و ساتوق اوغلان توهم بحال راه داده باگروهی انبوه از ایل جته فرار نمودند و جناب الغ بیکی ایشانرا
تعاقب فرموده در کنجکسته یلاق بکربحکان رسیده شیر محمد و ساتوق اوغلان را اسیر و دستگیر کرده بازگشت و بعد از وصول ایشان رقم عفو بر جریدهٔ جرایم

نسخه: کنجیک

گرفتاران کشید و شیر محمد را اسباب پادشاهی بخشیده بسلطنت مغولستان روان گردانید و در بیستم ماه رجب سنه خمس و عشرین و ثمانمائه حضرت واهب
العطایا میرزا بایسنقر را پسری سعادت اثر کرامت فرمود و خاقان عالیشان آن مولود فرخنده قدم را بابر نام نهاده بابوالقاسم کنیت داد و در سنه
ست و عشرین و سنه سبع و عشرین خاقان ظفر قرین در منزل و لایت خراسان در غایت دولت و اقبال گذرانیده بساط عدل و انصاف مبسوط ساخت
و حجاب جور و اعتساف مرفوع گردانید و در سنه ثمان و عشرین شیر محمد اوغلان حقوق رعایت میرزا الغ بیگ گورکان را نابوده انگاشته رایت خلاف
برافراشت بنابران شهریار کامکار از والد بزرگوار خود اجازت طلبیده در بیست و هفتم ربیع الاول موافق هشتم حوت با سپاه فراوان از دفع شر محمد اوغلان
متوجه مغولستان شده و بعد از قطع منازل و طی مراحل در موضع قتوقو سپاه شیر محمد اوغلان نمودار شده و در یازدهم جمادی الاخری آن دو لشکر کینه ور روی
در روی آورده سورن انداختند و از غریو کورکه و غرندین کرنای گوش گردون را کر ساختند و دلیران طرفین دست به تیر و کمان و سیف و سنان یازیده
و فضای میدان شتافتند و غایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده از زخم شمشیر و خنجر حلقه و فرق سر یکدیگر بشکافتند و در آن اثنا شیر محمد اوغلان جنبان انقضا کرده
که دست چپ و دست راست را با قول منضم ساخته یکباره بر جوانغار لشکر منصور حمله فرمود و امیر ارسلان خواجه که در آنجانب بود چون کوه ثبات قدم
نموده بمدافعت اعدا پرداخت چنانچه هر چند مغولان اهتمام کردند او را از جای نتوانستند جنبانید و میرزا الغ بیک گورکان تومانات برانغار را ...
جوانغار را ساده ... شکست بر لشکر جته افتاد و شیر محمد اوغلان عنان یکران بصوب فرار تافته عساکر نصرت مآثر دشمنان را تعاقب نمودند و ...

اکثر مواضع مغولستان رایت تسلط و اقتدار برافراخته بسیاری از مغولان را تیغ بیدریغ بگذرانید و غنایم موفور و اموال نامحصور گرفته موکب جلالی بسمرقند
و میرزا الغ بیک مظفر و منصور بجانب سمرقند بازگشته ایلچی فرستاد بدرگاه عالم پناه فرستاده حضرت خاقانی را ازین فتح مبین اعلام داد و قاصد در اوایل شعبان
بدار السلطنه هرات رسید و کیفیت حال بعرض رسانید و آنحضرت بلوازم شکر الهی قیام نموده مبتهج و مسرور گردید و در اواخر همین سال میرزا الغ بیک
عزم ملازمت خاقان جمشید عظمت کرده در پانزدهم ذیحجه دیده بدیدار پدر بزرگوار و برادران کامکار روشن ساخت و بعاطفت و عطوفت و عنایت اختصاص
یافته روزی چند در دار الملک خراسان خوشدل و شادمان بگذرانید آنگاه میرزا محمد جوکی مصحوب خویش گردانیده بسمرقند باز گردید و در عرض کیفیت
از هراة خود را بماوراءالنهر رسانید و چند ماه آن دو برادر نیک اختر در سمرقند بهشت مانند بعیش و کامرانی بسر بردند و در جمادی الاخری سنه ۸۲۳ میرزا محمد
جوکی از جانب الغ بیکی اجازت یافته بدار السلطنه هراة بازگشت و در شب دوشنبه پانزدهم ربیع الاول سال مذکور امیر کبیر … غیاث الدین شاه
ملک در ملک خوارزم وفات یافت و او بعظم شان و علو مکان و وفور اعتبار و کمال اقتدار از سایر امراء امیر تیمور گورکان و ارکان دولت شاهرخی
ممتاز و مستثنی بود و پیوسته در تربیت و رعایت اهل علم و فضیلت و اشاعه خیرات و افاضه مبرات اهتمام تمام مینمود و در اطراف و دیار خراسان
و ماوراءالنهر و خوارزم بقاع خیر و ابواب البر مانند مدارس و خوانق و مساجد و رباطها و حیاض تعمیر کرده یادگار گذاشت و در آن اوان که حضرت خاقان
سعید مملکت خوارزم را بوی عنایت فرمود سرکشان آفاق و اشراف دشت قبچاق را مطیع و منقاد ساخته رایت عدالت و رعیت پروری برافراشت
و چون خبر واقعه امیر غیاث الدین شاه ملک بعرض حضرت خاقان سعید رسید تنگدل شده اظهار حزن و ملال فرموده پسر ارشدش امیرزاده ابراهیم
سلطان را نوازش کرده حکومت مملکت خوارزم بوی تفویض فرمود و مولانا شهاب الدین عبدالرحمن لسان که در سلک معتبران پایه کاه حضرت خاقانی
عالیجاه انتظام داشت در تاریخ وفات امیر شاه ملک این قطعه بر لوح بیان نگاشت قطعه ایدل خسته چه حالیست که انجم یکسر همه در گریه زاری بند
برین هفت اورنگ دامن چرخ چرا شد چو دل من پر خون چهره مهر چرا گشت چنین پر از رنگ مگر آمد خبر تعزیت میر کبیر آنکه در خاک نگنجیدش چو
گور بود دلتنگ شهملک میر جوانبخت جهانبخش که بود پیش جودش گهر و لعل چو بیجاده و سنگ رحمة الله علیه آمده تاریخ وفات باد در روضه
مصاحب همه با شاه چه شنگ مدفن امیر شاه ملک مشهد مقدس است در جوار مزار فایض الانوار امام بزرگوار ابوالحسن علی بن موسی الرضا سلام
الله علیهما و هم درین سال پادشاه گیلان و سلطان بحکاه جود و احسان امیر سید رضی الدین سید رضا کیا که مدت العمر دست عطا بخشش بلس سیم و زر
آلوده نشده بود در روز نوروز از عالم محنت اندوز انتقال فرموده و در شانزدهم محرم الحرام سنه ثمان و ثمانمائه شاهزاده واقف هنر میرزا ابو …
بهادر در کابل بجهان جاوید انتقال فرموده و غره صفر این خبر محنت اثر بهراة رسیده خاقان سعید در مصیبت قرة العین سلطنت محزون شده و لوازم
تعزیت بجای آورده حکومت مملکت را که سیورغال شاهزاده مرحوم بود بخلف صدق او میرزا سلطان مسعود عنایت فرمود … هدایت و ملک
ملک خدا

ذکر توجه میرزا الغ بیک گورکان بجانب سغناق و انهزام یافتن از دست براق و لشکر قیامت اثر براق

براق اوغلان که از نبایر اروس خان بود در سنه ۸۲۳ از دشت قبچاق بسمرقند شتافته التجا بجناب الغ بیکی نمود و شاهزاده او را منظور نظر تربیت و رعایت
گردانیده با اسباب سلطنت و شهریاری بجانب دشت باز فرستاد و براق بمعاطفت آنجناب بر محمد خان که پادشاه اوزبکان بود غلبه کرده
قدم بر مسند سلطنت نهاد و در اوایل سنه ثمان و ثمانمائه بحدود سغناق در آمده قاصدی نزد میرزا الغ بیک ارسال نمود و پیغام فرمود که درین ایام
که بهمت خدام عالیمقام از ضبط الوس جوجی خان فراغت یافتم بعنایات شهریاری مستظهر بوده باین حدود شتافتم جناب الغ بیکی چون شنیده
بود که براق اوغلان میگفته که علف خوار سغناق شترها و عرفا تعلق بمن میدارد ایلچی او را موافق مدعا جواب نداد و مقارن آنحال ارسلان خواجه ترخان
که حاکم آن سرحد بود عرضه داشت نمود که نوکران براق درین ولایت خرابی بسیار میکنند و خود را صاحب اختیار مطلق تصور کرده لاف سلطنت
میزنند بنابران میرزا الغ بیک گورکان اراده جنگ براق فرموده جهت استجازه قاصدی بدار السلطنه هراة فرستاد حضرت خاقانی از
خصومت که موجب ویرانیست منع نمود اما لشکری معتبر فرمود که در ظل رایت میرزا محمد جوکی متوجه ماوراءالنهر گردند و شاهزاده در هفدهم
ربیع الاخر از هراة متوجه سمرقند گشت و قبل از وصول او میرزا الغ بیک بطرف سغناق نهضت کرد و میرزا محمد جوکی از رعت آنکه فرصت فوت …

خرابی و پشیمانی توقف از عقب برادر عالی گهر در حرکت آمده خود را بوی رسانید و شاهزادگان همعنان یکدیگر طی مسافت نموده بعد از بر هر چه تمامتر عزم رزم
براق جزم کردند و او نیز اقدام بمقابله و مقاتله پیش آمده چون هر دو لشکر در برابر هم صف قتال بیاراستند براق تمامی اتباع خود را در قول مجتمع ساخته و یکبار
بر سپاه ماوراءالنهر تاخت و امواج دریای پیکار در تلاطم آمده کشتی حیات جمعی کثیر از مردان کاری غریق گرداب فنا گشت و خون چون رود جیحون در فضای دشت
و هامون روان شد غریو کوس و کورکه از سپهر نیلگون در گذشت بیت تن از اسپ و سر از تن سرنگون شد زمین دریا فلک صحرای خون شد میرزا الغ بیک
گورکان که بوجود جنود نامحدود مسرور بود در طبق کلمه و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم بسپاه اندک مخالف التفات ننموده اما آنجماعت را بمقتضای آیه کم من
فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة صورت نصرت روی نمود و لشکر ماوراءالنهر بدست هزیمت عنان بوادی فرار تافته حیرت و حجرت بر میرزا الغ بیک و میرزا محمد جوکی
غالب شد بجوا استند که بنفس نفیس قدم در آن معرکه مهلک نهند اما بعضی از امرا مانع آمده ایشان را بحیله گونه از آن دریای خونخوار بساحل نجات رسانید
بیت چنین است رسم سرای درشت گهی پشت زین و گهی زین پشت

ذکر کارد خوردن میرزا شاهرخ بهادر در مسجد جامع هراة از دست احمد لر

حضرت خاقان عادل پیوسته در اداء واجبات و نوافل اهتمام تمام مینمود و همواره اوقات فرخنده ساعات را صرف
طاعات و عبادات میفرمود و اکثر جمعات بمسجد جامع تشریف حضور ارزانی میداشت و روی نیاز بر زمین اخلاص سوده لوازم مناجات و عرض حاجات
میفرمود و در روز جمعه بیست و سیم ربیع الاخر سنه ثلثین و ثمانمائه در وقتی که بمسجد جامع درون بلده فاخره هراة نماز گذارده بعزم سواری از مصلی بر خاست
… کینک پوشی احمد لر نام که مرید مولانا فضل الله استرآبادی بود بصورت دادخواهان کاغذ در دست بر سر راه آمد حضرت خاقانی یکی از نزدیکان
را گفت که سخن این شخص را معلوم نمای احمد لر فرصت یافته بی اندیشه پیش دویده کاردی بر شکم آنحضرت رسانید اما چون حمایت قادر بیچون حامی
ذات فایض البرکات آن پادشاه فرخنده صفات بود کارد کارگر نشد … زخم باحشا و امعا سرایت نکرد و علی سلطان قوچین جهت قتل
آن لعین … نموده در ساعت او را بکشت و امیر علیکه و امیر فیروزشاه بر در مسجد سوار ایستاده بودند و نقاره چیان بدستوری که در آن زمان معهود بود
نقاره زدن کردند ناگاه این خبر قیامت اثر شنودند و در دست ایشان از کار باز مانده ازین جهت حیرت بر خلایق استیلا یافت و حضرت خاقان سعید امیر
فیروزشاه را طلب فرمود و او همچنان سواره بمسجد در آمد و چون دانست که زخم کاری نیست زبان بشکر مهیمن منان گویا گردانید و حضرت خاقانی
که در محفه نشیند امیر فیروزشاه مانع آمده گفت که اگر مردم حضرت را سواره نبینند در حیات وی … تردد خواهند کرد و فتنه عظیم حادث خواهد
بنابران خاقان عالی مکان پای در رکاب سعادت انتساب آورده بدولت و اقبال سوار شده نقاره در غایت مهابت فرو کوفتند آنحضرت از راه
بازار بباغ زاغان تشریف برد و اطباء و جراحان بمعالجه آن زخم پرداخته در عرض چند روز شفاء کامل بحصول پیوست یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید
قطعه سال تاریخ هشتصد و سی بود روز جمعه پس از ادای صلوات فتنه بس عجیب واقع شد در خراسان ولی بشهر هراة کجروی در بساط چون فرزین
خواست تا شه رخی زند شد مات القصه بعد از وقوع این قضیه فرزند میرزا بایسنغر و امرا بتفحص احوال احمد لر مشغول گشته از کشتن او پشیمان شدند و در
رخوت آن مردک کلیدی یافتند که در خانه تیمچه آن کشاد یافت و مردم تیمچه گفتند که شخصی موصوف باین صفت درین خانه طاقیه میدوخت و بسیاری
از معارف پیش او می آمدند و از آنجمله یکی مولانا معروف خطاط است و این مولانا معروف مردی بود بانواع فضایل و هنر موصوف و بحسن خط و لطف طبع
مشهور و معروف بغایت خوش محاوره و شیرین کلام و بواسطه وفور استعداد مرجع فضلاء انام بود … بغداد
… در اوایل حال ملازمت سلطان احمد جلایر میکرد و در اواخر از وی متنفر شده روی بشیراز آورد و میرزا اسکندر که در آن
زمان حاکم آن دیار بود جناب مولوی را منظور نظر اعتبار ساخته در کتابخانه خاصه کتابت فرمود و مولانا معروف قبول کرده بود که هر روز پانصد
بیت کتابت نماید و در آن اوقات دو روز کتابت ننموده چون آنچه در مجلس میرزا اسکندر مقرر شده بود قلیل الوقوع بود خدمت مولوی را طلبیده و
از سبب تعطیل کتابت پرسید جواب داد که میخواهم که در یکروز هزار و پانصد بیت بنویسم میرزا اسکندر مسرور شده فرمود تا در موضعی مناسب خرگاه
و شامیانها برافراشتند و مولانا معروف آنجا نشسته آغاز کتابت کرد و یکی از شاگردان جو در قلم تراشیدن تعیین فرموده تا نماز دیگر مشغولی
نموده هزار و پانصد بیت در غایت لطافت نوشت و میرزا اسکندر او را بانعام و احسان خویش محظوظ و بهره‌ور گردانید و حضرت خاقان سعید

بعد از فتح شیراز مولانا معروف را بهراة کوچانیده در کتابخانهٔ همایون کتابت فرمود و مستعدان خراسان بعضی جهت تعلیم خط و زمرهٔ برای مصاحبت صحبت او
مایل گشتند و او مشابه خویشتن دار و بزرگ منش بود که کاغذ میرزا بایسنقر را که جهت کتابت خمسهٔ شیخ نظامی بوی داده بود زیاده بر یکسال نگاه داشته نانوشته
باز فرستاد و باین سبب صورت کدورت مولانا معروف بر لوح خاطر میرزا بایسنقر نقش بست و درین وقت که آنجناب بدوستی احمد لر متهم گشت او را حکم
قتل فرمود و چند نوبت مولانا را بپای دار آورده آخر الامر در چاه قلعهٔ اختیار الدین محبوس کرد و این مطلع از جملهٔ منظومات اوست که بیت ز رشک چشم تو
هر تیر غمزه کامد راست درون سینه نشسته الخیال که دل بخواست اما خواجه عضد الدین که دخترزادهٔ مولانا فضل الله استرابادی بود و جمعی دیگر از
موافقان احمد لر مقتول بلکه محروق شدند و در آن اثنا عرض میرزا بایسنقر رسید که احمد لر گاهی بملازمت حضرت نقابت منقبت سیادت مرتبت معارف
شعار هدایت آثار امیر سید قاسم انوار قدس الله سره العزیز میرفته حکم فرمود که آنحضرت دیگر در خراسان نباشد و امیر قاسم عازم ماوراء النهر گشته این غزل
گفت که مطلعش اینست بیت نمیدانم چه افتاد است قسمت از قدر ما را کزین درگاه میرانند دایم دربدر ما را و چون حضرت سیادت پناهی قرین
تائیدات الهی بلدهٔ سمرقند رسید میرزا الغ بیگ گورکان مقدم شریفش مغتنم دانسته لوازم تعظیم و تبجیل تقدیم رسانید و التوفیق من الله الکریم المجید

گفتار در بیان رفتن موکب همایون خاقانی بدار الملک سمرقند و مراجعت فرمودن در ضمان حمایت حضرت خداوند

چون بخلاف دستور معهود در جنگ براق اغلان سپاه نصرت نشان میرزا الغ بیگ گورکان را شکستی روی نمود درین فرصت که ذات فرخ
صفات خاقانی از زخمی که احمد لر زده بود صحت یافت جهت تدارک آن اختلال بجانب سمرقند نهضت فرمود و غرهٔ شعبان سنه ثلثین و ثمانمائه از دار السلطنه
هراة در حرکت آمده چون قبة الاسلام بلخ مضرب سرادقات سلطنت گشت میرزا بایسنقر که تا آنجا اقبال آسا ملازم موکب همایون بود حسب الالتماس
میرزا الغ بیگ و فرمان خاقان عالی مکان بصوب بلدهٔ فاخرهٔ هراة مراجعت فرمود و در شب پانزدهم ماه مبارک رمضان خواجه جلال الدین قنبر
کرکی را که در ایام شاهزاده تعجیل سانیده بود قاتل معلوم شد و میرزا بایسنقر بعد از قطع منازل و طی مراحل بیست و یکم ماه مذکور در مستقر عزت نزول اجلال
فرمود و خاقان سعید چهار روز بعد از نهضت میرزا بایسنقر از آب آمویه عبور کرده اکابر و اشراف سمرقند بلوازم استقبال استعجال نمودند و آنحضرت چون
بلدهٔ جنت صفت رسید از کیفیت کار براق تفتیش فرمود و زمرهٔ از امرا و سرکردگان را چوب یاساق زده میرزا الغ بیگ چند روز از درجهٔ اعتبار و اقبال
افتاد و آخر الامر عرق ابوت در حرکت آمده نوبت دیگر شاهزاده بعواطف خاقانی و ایالت دار الملک ماجعفرانی معزز و مباهی گشت و براق
از وصول خاقان بسمرقند خبر یافته دل از حکومت سغناق برگرفت و فرار بر قرار اختیار کرده بدشت قپچاق و ترکستان صفت بطغیان رفت و پس از
همایون فرمان ده ربع مسکون از تنظیم امور ماوراء النهر فراغت یافت در ضمان عنایت واهب العطیات عنان عزیمت بصوب هراة تافت و در
محرم سنه ۸۳۱ بمقصد رسیده باغ زاغان از یمن مقدم شریف غیرت افزای ریاض جنان گردانید در آن اثنا باری سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی را پسری کرامت
فرمود و آن مولود عاقبت محمود بمیرزا ابابکر موسوم شده چندروز بساط عیش و سور و عشرت و سرور ممهد بود

ذکر نهضت همایون خاقانی بولایت عراق و آذربایجان کرت ثانی

در اوایل محرم الحرام سنه اثنین و ثلثین و ثمانمائه سمع اشرف اعلی رسید که اسکندر بن امیر قرا یوسف
بار دیگر باشتعال نیران عصیان پرداخته و براق آمده سلطانیه را مسخر ساخته بنابر آن خاقان عالی مکان باجتماع لشکر ممالک ماوراء النهر و ترکستان و ختلان و چغانیان
شادمان و قندز و بغلان و بدخشان و سیستان و غزنین و کابلستان و خراسان فرمان داد و در روز یکشنبه پنجم رجب همای چتر همایون فال از باغ زاغان بصوب
آذربایجان در حرکت آمد بیت باسپ اندر آمد جهان کدخدای بجنبید چون کوه لشکر ز جای و غیاث السلطنه والخلافه میرزا بایسنقر و امیر شیخ
لقمان برلاس و امیر علیکه کوکلتاش برسم منقلای پیش روان شدند و حضرت خاقان پاک اعتقاد بهر قصبه و شهر که میرسید بطواف مزار مشایخ عظام اقدام
نموده مجاوران عتبات اولیا را از مایدهٔ انعام و احسان بحظی وافر محظوظ و بهره ور میساخت و چون در مملکت ری اعلام نصرت اعلام تا اوج
سپهر فیروزه فام برافراخت جهت اجتماع سپاه طبرستان و عراق و اصفهان و فارس و لرستان چند روز اتفاق توقف افتاده در آن ولایت میرزا ابراهیم
سلطان از شیراز و میرزا رستم از اصفهان و امیر چقماق شامی از یزد و امیر ترخان از ابرقوه و امیر غیاث الدین از کرمان باردوی نصرت نشان رسیده
بعز ملازمت خاقان جمشید منزلت فایز گشتند آنگاه لوای ظفر نگار از آن مملکت نهضت نموده بیست و یکم ماه رمضان سایهٔ وصول بر حوالی سلطانیه

انداخت و قبل از رسیدن خبر نصرت پیکر گماشتگان اسکندر آن قلعه را گذاشته گریخته بودند و حضرت خاقان سعید در آن مقام رمضان را بپایان رسانید
با آداب روز عید قیام نموده و از آنجا بتبریز شتافته شب غازان از یمن نزول همایون غیرت روضهٔ رضوان گشت و از تبریز بجانب خوی رسید اقتباس سلیمان
رفته در آن یورت خبر وصول اسکندر با لشکر قیامت اثر تواتر پیوست و حضرت خاقان نصرت آیین بتعبیهٔ سپاه جلادت قرین پرداخته میرزا ابراهیم
سلطان را با تجنان فارس در برانغار جای داد و میرزا بایسنقر را با دلیران خراسان و مازندران بجوانغار فرستاد و قول را بوجود همایون تزیین گردانیده
و میرزا محمد جوکی را با چند هزار سوار شیر شکار مقرر ساخت که نزدیک قلب آماده و مهیا باشند تا در هر طرف بکومک احتیاج افتد شرایط معاونت بتقدیم رسانند
و از آنجانب اسکندر نیز میمنه و میسره و قلب سپاه ترکمانی را بنوعی بیاراست که حیرت مانده در آن دیدهٔ اولی الابصار و صباح روز شنبه هجدهم ذی
حجه مذکوره بیت دو جیش کینه ور از پای تا فرق چو ماهی جمله در جوشن شده غرق میدان قتال بسید هده و دلاوران طرفین بباد حمله نیران مقابله و آتش مقاتله
مشتعل گردانیدند و میرزا ابراهیم سلطان بنفس نفیس با طایفهٔ از مردان شیر افکن لشکر شکن بر جوانغار مخالفان تاخت و برادر اسکندر امیر جهانشاه
بمدافعه پیش آمده از دست برد سپاه فیروزی نشان پای ثبات و قرارش بسمت تزلزل پذیرفت و اسکندر با بدرادر در مرکب برانگیخته
برخاک خذلان ریخت و از اینجانب نیز جمعی از شجاعان بمعاونت میرزا ابراهیم سلطان بمیدان تاخته کارزاری روی نمود که از هول آن بهرام خون ریز در
چادر ناهید گریخت ضرب شمشیر بر جسم جوانان دهان اجل خندان کرد و اصابت پیکان بر چشم و دل پهلوانان سیلاب خون در جریان آورد بیت چنین
بود حال تا شد سپهر بگون شفق لاله گون کرد چهر آنگاه هر دو لشکر بلشکرگاه خود رفته تا آتش صباح حارسین مراقب بودند و لحظه از اندیشهٔ آنکه فردا حال
بکجا منجر خواهد شد نغنودند روز دیگر که چرخ خضر پیکر خنجر آفتاب بر سر کشیده و از رماح خطوط شعاعی چشم کواکب را منهدم گردانید بیت برآمد ز برج
صدای نفیر سلامت شد از مردمان گوشه گیر خاقان سکندر مکان و اسکندر رستم توان در برابر یکدیگر صفوف لشکر پرداخته غو کورکه و شور نای
در کوه و دشت انداخت و حملهٔ مبارزان تهمتن تن شکاف در صف اعدا افکنده راهی بکوی عدم ظاهر ساخت و درین روز نیز حربی در غایت صعوبت
بوقوع انجامید و امیر اسکندر کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانید اما چون سعادت با بخت کوشش بسیار چه سود و وقت آنکه خاقان ظفر لوا از ادای نماز
وظیفهٔ نیاز بدرگاه کریم کارساز فارغ گشت و بار دیگر بر اسپ کوه پیکر سوار شده روی بسوی اعدا آورد نسیم فتح و فیروزی از مطلع تائیدات ربانی طلوع
نمود و همای نصرت و ظفر بر فرق خاقان عالی گهر جناح اقبال گسترد و اسکندر چون حال بران منوال دید دست از ستیز و آویز باز داشته پای در وادی گریز نهاد
و حضرت خاقان سعید بر تیسیر این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین ذوی الاقتدار تواند بود شکر نعمای الهی بتقدیم رسانیده فتح نامها باطراف ممالک
فرستاد و میرزا محمد جوکی بهادر بموجب فرمان واجب الاذعان بر تکامشی دشمنان توجه نمود تا ارزروم و صحرای موش رفته و آثار تسلط ظاهر کرده مراجعت
فرمود از اشرف الفضلا و ابلغ الفصحا مولانا شرف الدین علی یزدی که در آن معرکه نصرت آیت ملازم موکب عالی میرزا ابراهیم سلطان بوده منقول است
که نوبتی تقریر نموده اند که آنچه از کمال شجاعت و بسالت و وفور مردانگی و جلادت میرزا ابراهیم سلطان در ظاهر سلماس برای العین مشاهده افتاده
اگر عشری از آن مسموع میشد البته عقل معقول آن بنقل زبان نمی گشاد رباعی ز آیین ثبات شاه الفتح بجنگ خون شد زهره بروز هیجا دل سنگ انجال
کوههای سلماس بپرس کز را مصداق شرح دهند از دل تنگ و تاریخ ابوالفتح قطعی از مضمون این نظم بلاغت انتما بوضوح می پیوندد رباعی سکندر زان
چو عصیان ورزید دارای جهان سزای او واجب دید از تیغ ابوالفتح چو برگشت ز جنگ تاریخ شد از قدر ابوالفتح پدید در خلال این احوال قاصدی از
الغ بیک گورکان از جانب ماوراء النهر و ترکستان رسیده عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه در مغولستان میان سلطان محمود اغلان و براق اغلان
محاربه اتفاق افتاد و براق روی بعالم آخرت نهاد و بعد از آن ایام از خراسان ایلچی آمده معروض داشت که شاهزادگان عالیشان میرزا سعد ابن میرزا
بایقرا و میرزا پیر محمد کابلی و میرزا عمر شیخ بن میرزا پیر محمد شیرازی از عالم مجازی انتقال نمودند و خاقان بمجال از استماع خبر فوت دارای سپهر مداری اظهار ملال
فرموده جهت ترویح روح ایشان بختمات کلام و اطعام طعام اشارت علیه مبذول داشت و بار دیگر از ماوراء النهر مسرعی رسیده خبر رسانید که محمد خان
سلطان محمود اغلان را که ناکامی شده بود بجهان جاودان فرستاد بیت کشتی تو کشتند ترا باز مکافات تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت

ذکر نهضت رایت ظفر اقتباس از ظاهر سلماس بصوب قلعهٔ النجق و مراجعت فرمودن از نواحی آنحضار در ضمان

عنایت مالک الملک مطلق چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از جانب اسکندر فراغت یافت در ششم محرم الحرام سنه ثلث وثلثین وثمانمائه از غایر سلماس کوچ فرموده عنان بارگاه جهان نورد بصوب قلعه النجق تافت و پس از وصول معسکر سلطان سکندر که در آن حصن حصین بودند بصوب [illegible] و پیشکش بیرون فرستادند و چون آن قلعه در متانت تا بحدی بود که سکندر برابر ایست خاقان والا گهر جهان قدر از منتسبان اسکندر راضی شده بجانب قشلاق قراباغ معاودت فرموده و در نوزدهم صفر آن منزل رسید مقارن آن حال امیرزا ابو سعید بن قرا یوسف باردوی همایون پیوست و بسعادت بساط بوسی استسعاد یافت عنایت خسروانه شامل حال او گشت و حضرت خاقان سعید آن زمستان در قراباغ اران بپایان رسانیده حکومت تمامت مملکت آذربایجان را بامیرزا ابو سعید مفوض گردانیده و در یازدهم ماه شعبان تحت بیمن طالع مسعود و بخت میمون فال نهاد روی بسوی مستقر عز و جلال و در هفتم رمضان بسلطانیه نزول اجلال فرموده ماه صیام در آن مقام گذرانیدند و چون هلال شوال بسعادت و اقبال جمال نمود تا آداب روز عید پرداخته حکام ولایات فارس و عراق را مثل میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم و امیر غیاث الدین چقماق شامی رخصت انصراف ارزانی داشت و دوم شوال چتر ظفر مآل از سلطانیه بجانب دار السلطنه هراة در حرکت آمد و ششم ماه محرم الحرام سنه اربع واربعین وثمانمائه باغ زاغان از یمن مقدم همایون غیرت افزای مرغزار جنان گشت جنت خسرو جاه دادی جمشید وش با تایید همچو خورشید به بیت الشرف خویش رسید اکابر ممالک محروسه عموماً و اعاظم خراسان خصوصاً مراسم پیشکش و نثار و لوازم تهنیت و استبشار بتقدیم رسانیدند و زبان حال و قال مضمون این مقال مؤدی گردانید شعر رباعی فرخنده باد و تا باید ایزد متعال وصول رایت شاهی بمستقر جلال هر مقام که آید بهر کجا که رود معین و حافظ او باد ایزد متعال

ذکر رفتن غیاث السلطنه والخلافه میرزا بایسنغر بقشلاق استراباد و بیان بعضی دیگر از وقایع و حوادث که در آن اوقات دست داد

رای ممالک آرای خاقان کشورگشا جهة بعضی از مصالح مملکت چنان اقتضا فرمود که قرة العین سلطنت میرزا بایسنغر بهادر فی سنه خمس وثلثین وثمانمائه در ولایت جرجان قشلاق نماید و امیر علاء الدین علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان را با جمعی از نوئینان مقرر فرمود که در آن یورش ملازم موکب همایون شاه زاده باشند و میرزا بایسنغر در منتصف صفر سنه مذکوره عنان بارگاه جهان نورد بصوب خطه جرجان معطوف ساخت بعد از قطع منازل و طی مراحل بدار الفتح استراباد درآمده اطراف آن مملکت را بیمن معدلت آرایش داده طرح قشلاق انداخت و در آن زمستان بوضوح پیوست که اسکندر کرت دیگر لشکر بآذربایجان کشیده و برادر خود امیر ابو سعید را بقتل رسانیده و چون فصل شتا درگذشت میرزا بایسنغر متوجه خراسان شده بدستبوس پدر بزرگوار مشرف گشت و در سنه ۸۳۶ پیر اسکندر میرزاده یار علی از پدر رنجیده نزد امیر خلیل الله شروانی رفت و شروانشاه میرزاده را بند فرموده بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت خاقان سعید او را منظور نظر تربیت اثر گردانیده در جرگه شاه زادگان جای داد و در آن اثنا روزی آنحضرت جهة نظاره کمان رعد که استاد فرخ ریخته‌گر ساخته بود و سنگ چهارصد من بدعوی می انداخت سوار شد و در شمال کوه بادلیکاه که محل سنگ انداختن بود جمعی از خواص و عوام از شهر بیرون آمده بودند خاقان سعید نیز بر پشته سوار ایستاده تماشا میکرد ناگاه میرزاده یار علی بدان مجمع رسید و چون او جوانی بود در غایت حسن و صباحت و نهایت جمال و ملاحت مردم عاشق پیشه بی اندیشه ترک نظاره کمان رعد داده سر در پی او نهادند و حضرت خاقانی از مشاهده آن صورت متغیر گشته پس از آنکه ببارگاه جهان پناه خرامیده اشارت فرمود تا میرزاده یار علی را بند کرده بجانب سمرقند بردند و درین سال در دار الملک شیراز میرزا ابراهیم سلطان را پسری دولتمند متولد شد و بمیرزا عبدالله موسوم گشت و در همین سال میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور گورکان که بشرف مصاهرت خاقان عالی مکان مشرف بود از عالم انتقال نمود و العیاذ امیر محمد [illegible] که با آنحضرت دعوی خویشی میکرد و داروغه هراة بود راه سفر آخرت پیش گرفت و آن منصب بولد ارشدش سلطان ابو سعید تعلق پذیرفت

ذکر شمه از صفات فارس مضمار تفاخر غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنغر و بیان رحلت آنجناب از عالم فانی در ایام شباب و اوان جوانی

میرزا بایسنغر پادشاهی بود جامع محاسن شمایل و حاوی انواع مکارم و فضایل علو مکانش بمرتبه که تاجداران روزگار در بارگاه خلایق پناهش در صف نعال نشسته آن را افتخار کردندی و رفعت شأنش بمثابه که تخت نشینان عالم [illegible] در کسب سعادت آستانش غاشیه چاکری بر دوش گرفته لوازم فرمان بری بجای آوردندی [illegible] پرو بال اقبال گشوده کبوتر و قمری در آشیانه شاهین بفراغت می غنود و غمام دست سخاوت پرورش آن سان گوهربار گشت که شعشعه صحن زمین از شعشعه سپهر برین [illegible] درگذشت لمعه ذره رای ملک آرای او اگر به پیکر قمر رسیدی سرمایه نور تا صبح روز نشور بخورشید بخشیدی و تیر تدبیر اصابت تأثیرش چون در شب دیجور [illegible] گردیدی ظلمت مصایب نوایب را بانضارت حصول نور در مآرب مبدول گردانیدی با وجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال بمجالست ارباب علم و کمال بغایت راغب و مایل می بود و در تعظیم و تبجیل اصحاب فضایل بهیچ وجه دقیقه فرو گذاشت نمی نمود و در آن اوقات [illegible] از اطراف و اکناف [illegible] بهرات آمده در آستان مکرمت آشیانش مجتمع میبودند و خطاطان و ارباب فراست و فصحا و صاحب کمالان از اقطار امصار عراق و فارس و آذربایجان بدرگاه عالم پناهش شتافته صبح و شام ملازمت مینمودند و آن شاه زاده عالیشان در تربیت و رعایت تمامی آن طایفه گرامی کوشیده همه را بوفور انعام و احسان مسرور و شادمان میساخت و هر کس از خوش نویسان و مصوران و نقاشان و مجلدان در کار خویش ترقی میکرد بکلی همت بحالش میپرداخت چنانچه بود شه چو سلطان بایسنغر بعقل و عدل و احسان مشهور و آن شاه زاده عالیجناب در عنفوان اوان شباب بشرب شراب شغف تمام داشت و مجلس کامرانی و اوقات زندگانی بی راح ریحانی و باده ارغوانی حرام می پنداشت هر صباح که جام زرنگار مهر در بزم سپهر لامع شدی از ساقیان خورشید عذار می خوشگوار طلب نمودی و هر شام که قدح سیم اندام هلال در مجلس ثوابت و سیار بگردش درآمدی از دست خوبرویان ماه دیدار جام باده گلگون درکشیدی چون این معنی از حد اعتدال تجاوز نمود حرارت شراب لطیف در مزاج شریف تصرفی تمام کرده سبب مرض قوی گشته استقامت از آن صحت صفات روی بانحراف آورد اطبای حاذق و حکمای مدقق هرچند در معالجه سعی نمودند بجائی نرسید و آن خسرو حشمت آیین در صبح شنبه هفتم جمادی الاولی سنه سبع وثلثین وثمانمائه از عالم فانی بجهان جاودانی منزل گزید چون حضرت خاقان سعید از این حادثه هایله آگاهی یافت در غایت اندوه و حسرت از باغ زاغان بباغ سفید که مسکن شاه زاده مرحوم بود شتافت بعد از تقدیم شرایط تجهیز و تکفین بر نهج سنت سید المرسلین علیه السلام نعش آن باغ رحمت مغفرت مآب نماز گذارده حضرت خاقانی همانجا توقف نموده امرا عظام و اکابر ایام تابوت را برداشتند و بمدرسه شریفه مهد علیا گوهرشاد آغا برده بخاک سپردند و در آن روز جمیع امرا و وزرا و سادات و علما و عامه و کافه برایا لباس کبود و سیاه پوشیده بودند و از کمال تنگدلی و اندوه نموداری از صبح محشر ظاهر مینمودند تا چهل روز حفاظ آیات قرآنی در آن مدرسه شریفه مجمع نجات کلام ملک علام تلاوت میکردند و امرای عظام و خدام بارگاه سپهر احتشام خواص و عوام انام را از مطعومات و حلاوات محظوظ و بهره ور میساختند بعد از آن پادشاه والا فر احسان خلایق را از جامه کبود و سیاه و سوگواری بیرون آورده بتغییر لباس امر فرموده دست در حبل متین صبر و شکیبائی زد و چون این خبر محنت گستر بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ گورکان اظهار اندوه و اضطراب فرموده جهة اقامت مراسم تعزیت بدار السلطنه هراة شتافت و سعادت دستبوس پدر بزرگوار دریافته جراحت آن مصیبت تازه گشت و نوبت دیگر ناله و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر درگذشت و آخر الامر چنانچه عادت جهانیان است همگنان تسکین یافته بساط تعزیت را درنوشتند و حکام ولایات بمقر خود شتافته بعیش و عشرت مشغول گشتند

آیین جهان همیشه بوده است چنین

مدت حیات میرزا بایسنغر سی و هفت سال و چهار ماه بود و یکی از فضلای وقت آن پادشاه در تاریخ وفاتش نظم نموده نظم

سلطان سعید بایسنغر بحرم — گفتا که بگو با بل عالم خرم
من رفتم و تاریخ وفاتم این است — بادا بجهان عمر در از پدرم

از میرزا بایسنغر سه پسر یادگار ماند باین ترتیب میرزا رکن الدین علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا ابو القاسم بابر و حضرت خاقان سعید بعد از فوت فرزند رشید منصب او را بمیرزا علاء الدوله تفویض نمود و جهة میرزا سلطان محمد و میرزا بابر مواجب و مرسوم تعیین فرمود

گفتار در بیان نهضت لوای ظفر پیکر بجانب آذربیجان جهة دفع شر سکندر و ذکر بعضی از نوایب زمانه غدار و مصائب سپهر ستمکار

در اوایل سنه ثمان وثلثین وثمانمائه از انهای امیر خلیل الله شروانی بمسامع علیه حضرت خاقانی رسید که اسکندر بن امیر قرا یوسف از ضبط آذربایجان عاجز گردیده و تخریب قلاع و بلاد شروان در پیش نهاد همت گردانیده بنابر آن خاقان سعادت نشان بار دیگر عزم عراق و آذربایجان فرمود اکثر امرا این یورش را موافق مصلحت دولت نمیدانستند و خاقان بلند منزلت را از فسخ آن عزیمت ترغیب مینمودند اما امیر جلال الدین فیروزشاه در غلو همت و [illegible]

[illegible]

هراة معتبر گشته امیر علی شغانی و خواجه رمضان تونی بضبط اموال او تعیین یافتند و اعلام نصرت اعلام دوم ماه ربیع الثانی در ضمان حمایت سبحانی
مستقر سریر دولت و جهانبانی در حرکت آمد و چنانچه عادت آن پادشاه نیکو اعتقاد بود در اثنای راه بزیارت مراقد اولیا و اهل الله مبادرت نموده
مجاوران مزارات و فقرا را بصلات و صدقات نواخته از روحانیت اکابر عتبات در باب استمداد میفرمود و روز بروز حکام و سرداران باردوی همایون
می پیوستند و لوازم پیشکش و نثار بجای آورده نوازش می یافتند و چون ممالک ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت هجوم جنود زمستان از سرما و برف
و باران بمرتبه انجامید که حرکت از آنجا محال نمود لاجرم اشارت علیه نفاذ یافت که امرا و ارکان دولت بوریاها ساختند و در آن ولایت طرح قشلاق
انداختند و چون اسکندر از وصول موکب ظفراثر واقف شد مملکت آذربایجان بازگذاشته رایت هزیمت برافراشت و اشراف و اعیان آن دیار روی بدرگاه
شهریار فلک اقتدار آوردند و امیر خلیل الله شروانی نیز بشرف دستبوس فایز گشته باصناف الطاف خسروانه اختصاص یافت و مفاخر آن ملک امیر جهانشاه بن قرایوسف
برهنمونی سعادت و اقبال بدرگاه سلطنت و استقلال شتافت و منظور نظر التفات و عنایت بی نهایت گشت و در اثنای این اوقات میرزا ابراهیم سلطان
را در شیراز عارضه دست داد که هرچند اطبا در مداوا سعی کردند مفید نیفتاد و در چهارم شوال سال مذکور طایر روح شریف آن شاهزاده سعید از قفس تن

چهاردهم

بآشیانه قدس پرواز نمود و میرزا ابراهیم سلطان بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و تربیت اهل فضل و هنر و رعایت هنرمندان در انشور از سایر سلاطین
دودمان صاحبقران ظفرقرین امتیاز تمام داشت و در باب تقویت امور شریعت بیضا و ترویج مهام ملت غرا همواره علم سعی و اهتمام می افراشت و
کتاب بلاغت آیات ظفرنامه که خامه مشکین اهل نامه بهر گزیدن آن لیفی در سلک انشا کشیده بیمن التفات آن خسرو فرخنده صفات بعرصه ظهور رسیده
اشرف الفضلاء و ابلغ الفصحاء مولانا شرف الدین علی یزدی را بسبب تصنیف آن نسخه شریفه بنوعی منظور نظر انعام و احسان گردانید که صیت آن باطراف
آفاق مشهور گردید القصه چون خبر وفات آن شاهزاده صاحب تایید بحضرت خاقان سعید رسید نایره اندوه در خرمن صبر و شکیبائی آن مهر سپهر کشورستانی
در حرق گردانید و قلق و اضطراب بسیار نموده لوازم سوگواری و تعزیت داری بتقدیم رسانید آخر الامر بقضای ربانی رضا داده و تن بتقدیر سبحانی نهاده باعلام
مهمات کلام ملک علام اشارت فرمود و منشور حکومت فارس بنام خلف صدق شاهزاده مرحوم میرزا عبدالله نوشته سرانجام امور مملکت و
ولایت بشیخ محب الدین ابوالخیر تفویض نمود و بعد از وفات امیر صدرالدین خاوند شاه بن امیر ارغونشاه برادر امیر جلال الدین فیروزشاه که بعد از فوت
میرزا رستم حکومت اصفهان تعلق بوی گرفته بود در این عالم آخرت انتقال نمود و درین سال در بلده و بلوکات هراة طیبه وبا و طاعون طغیان کرده بسیاری
از خلایق روی بعالم آخرت آوردند و شدت اشتعال بمرتبه بود که در یکروز ده هزار کس در شهر و بیرون فوت شدند و این خبر بموجب هرچه تمامتر متعاقب
باردوی همایون میرسید و موجب توزیع خاطر اکابر و اصاغر میگردید بنابرآن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که هر مکتوبی که از خراسان باردو رسد
کسی آنرا مطالعه ننماید و همچنان سربسته بنواب کامیاب رسانند و هم در یورت قشلاق خبر رسید که امیر الیاس خواجه که در قصبه ادکان بنابر عروض مرض
از ملازمت موکب همایون مهجور گشته بود از عالم انتقال نمود و آنحضرت بر فوت او تاسف خورده ادکان را بپسرش سید یوسف خواجه برسم سیورغال
عنایت فرمود **ذکر نهضت حضرت خاقان سعید بجانب دارالملک آذربایجان و رفتن میرزا محمد جوکی بهادر از
عقب اسکندر بآذربایجان** چون جمشید خورشید از طول مکث در زمستان خانه حوت ملول شده متوجه منزل بهرام گردید و لشکرگاه از طلیعه سپاه
ربیع فرصت هزیمت نموده نسیم فروردین روحی تازه بقالب نباتات بخشید حضرت خاقان سعید از یورت قشلاق در حرکت آمد و فرزند ارجمند
میرزا محمد جوکی بهادر را برسم ایلغار از عقب اسکندر ارسال داشت و موکب همایون در ضمان عنایت ملک بیچون بآهستگی طی مسافت فرموده مرغزار
ارمین معقد محجبه صفحات نضارت ریاض جنان داد و در آن مقام سادات و قضات و اعیان و اشراف تبریز لوازم استقبال بجای آورده عواطف
خسروانه همه را نوازش و رعایت فرمود و آنحضرت تابستان و پاییز را در دارالملک آذربایجان بدولت و اقبال گذرانیده در آن زمستان بصوب
قراباغ اران توجه نمود اما میرزاده محمد جوکی بهادر در جست و جوی اسکندر تا آذربایجان عنان یکران بازکشید و چون از وی نشان نیافت روزی
چند در آن ولایت باستراحت پرداخت و امیر قرا عثمان در آن ایام مراسم ضیافت و مهمانداری بتقدیم رسانید و میرزا محمد جوکی میل مصاهرت
آنجناب کرده کریمه از مخدرات خاندانش را خطبه فرمود و امیر قرا عثمان ملتمس او را اجابت نموده زهره برج امارت قرین ثریای سپهر سلطنت کرد

گردید و در دوازدهم ربیع الاول سنه ثلث فیها عقد مناکحت بوقوع پیوست و چون این خبر بسمع حضرت خاقان سعید رسید ولد رشید را تحسین بسیار فرموده
بمراجعت امر نمود و شاهزاده بخدمت پدر بزرگوار بازگشته بشرف دستبوس استسعاد یافت و بعد از آن ایام خاقان فلک احتشام عنان عزیمت بصوب قراباغ
تافت و در سیم ربیع الثانی یورت قشلاق از پرتو رایت خاقانی زینت بروج آسمانی یافت و در آن منزل خسرو عادل شیخ نورالدین محمد بن شیخ مرشد الدین
کازرونی را برسم رسالت بروم فرستاد و پیام داد که اسکندر بن قرایوسف پیوسته در غیبت موکب همایون متعرض مملکت آذربایجان
می شود و چون هربار که مضمون منع او می کردند فرار بر قرار اختیار مینماید لایق آنکه اگر التجا بآن آستان نماید ملازمان او را گرفته بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستند
تا رعایای آذربایجان از فتنه و فساد او امان یابند **گفتار در بیان معاودت رایات ظفر پناه و تفویض فرمودن حکومت
آذربایجان بامیر جهانشاه** نظم چون باد بهار بر خواست از سبزه و گل جهان بیاراست شد برج حمل چو صحن گلشن از پرتو آفتاب روشن
خاقان ستوده خصال در یازدهم شوال سال ثمان و ثلثین و ثمانمائه از قراباغ اران بصوب سلطانیه حرکت فرمود و بعد از وصول بدان مقام فرخ انجام زمام
حکومت تمام ولایت آذربایجان را در قبضه اقتدار امیر جهانشاه بن امیر قرایوسف نهاد و او پیشکشهای پادشاهانه کشیده بتشریفات خسروانه سرافراز گشت
و چون خاطر خطیر پادشاه ملک بخش کشورگیر از ضبط و نسق امور مملکت آذربایجان فراغت یافت عنان همت جهان نورد بجانب دارالسلطنه هراة معطوف
ساخت و در دوم ربیع الآخر سنه اربعین و ثمانمائه در عین دولت و اقبال بمستقر جاه و جلال رسید اکابر و اعیان خراسان که مدت دو سال در هجران خدام
بارگاه سلطنت و استقلال گذرانیده بودند از غبار موکب همایون دیده انتظار کشیده را منور گردانیدند و بلوازم نیاز و نثار قیام نمودند و آنحضرت
همه را بوجهی نواخته روی بتمهید بساط عدالت آورد و در رعایت حال رعایا و رفاهیت کافه برایا بمرتبه مبالغه نمود که مزیدی بر آن تصور نتوان کرد
و بعد از آن ایام شیخ نورالدین محمد مرشدی از سفر روم بازگردید و سخنان محبت آمیز که از سلطان مراد شنیده بود بعرض رسانید و بعد ازین وقایع چند سال
خاقان ستوده خصال در منتزهات و ولایات خراسان بسعادت و اقبال اوقات شریف مصروف داشته همواره در انتظام مهام ملک و ملت و
سرانجام امور دین و دولت رایت سعی و اهتمام می افراشت ملوک کامکار و سلاطین نامدار سر اطاعت بر خط فرمان نهاده و دست عنایت ربانی و
انامل مشیت سبحانی ابواب آمال و امانی بر روی روزگار طبقات انسانی گشاده همای همایون بخت و کامرانی در هوای دولت و جهانبانی طایر و ساغر مالا
مال طرب و شادمانی در بزم حیات و زندگانی دایر و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله المعصومین **ذکر کشته شدن اسکندر
بدست پسر بداختر** از ثقات رواة مرویست که اسکندر بن قرایوسف را پسری بود قباد نام و قباد با محبوب ترین همگنان پدر که مسمات بمحبان
سلطان بود و لیلی لقب داشت تعلق و تعشق میورزید و در آن اوان که خاقان عالی مکان از آذربایجان بجانب خراسان معاودت فرمود اسکندر بقلعه
النجق رفت و با قباد و لیلی آغاز خشونت و بدمزاجی کرد بنگه شما بجهت ساوری و پیشکش برای مولانا جغ یعنی میرزا شاهرخ فرستاده بودید قباد و لیلی
هرچند باقامت عذرهای معقول زبان بگشودند معقول نیفتاد و ایشان را بقتل تهدید میداد بنابرآن قباد و لیلی تصور نمودند که اسکندر بی تحقیق ایشان را
بزه یکدیگر مشورت بجای آورده بقصد جانش کمر کین بستند و در شبی که اسکندر شراب بسیار خورده و بربام قلعه خفته بود و لیلی بخلاف معهود
بالا کشید و قباد بر بام بالا رفته خنجری بپدر رسانید اسکندر از خواب درآمده مضطرب شد آنکه سعی در قتل او میکند زبان بشناعت قباد درآورد
و آن پسر بداختر تیغ میراند تا پدر را بعالم دیگر فرستاد **ذکر آمدن ایلچی چقمق نام از نزد والی مصر و شام و بیان بعضی از حوادث
ایام و وقایع شهور و اعوام** در وقتی که سلطنت مملکت مصر تعلق بملک اشرف گرفته بود میراخور چقماق بیک بمساعدت بخت بیدار شبی در
خواب دید که حضرت شاهرخی او را بر داشته بر سریر پادشاهی نشاند از غایت نشاط و انبساط بحالت تیقظ و انتباه آمده چون گل از نسیم سحری تبسم نمود
و بایالت مملکت مصر امیدوار گشته خاطر برآن قرار داد که هرگاه غنچه مراد او در چمن امل از پرتو انوار عزت و جلال شکفته گردد با حضرت خاقان سعید طریق مصادقت
مسلوک دارد و چون ملک اشرف فوت شد ارکان دولت و اعیان حضرت از جمله عظام امرا چقماق بیک را قابل سلطنت یافتند و با آنکه معهود نبود
که میراخور قایم مقام پادشاه گردد او را بر سریر پادشاهی و سروری نشانده الملک الظاهر لقب دادند و لوازم اطاعت و چاکری بجای آورده دل بر
سلطنتش نهادند چون چقماق بیک در مملکت داری متمکن گشت بنابر مقدمه مذکوره چلکتو نام را که در سلک خواص امرا منتظم بود با تبرکات لایقه و تنسوقات

جهت تمهید بساط وداد و وفاق و رفع شیوهٔ خلاف و نفاق بدرگاه عالم پناه فرستاد و چیکتمور قا در شهور سنهٔ ثلث و اربعین و ثمانمائه بدار السلطنه هراة رسیده بعد از سه روز بوسیلهٔ امراء عظام سعادت تقبیل انامل خاقان گردون غلام یافت و آنحضرت بزبان لطف پرسش احوال ملک ظاهر از وی پرسید و اظهار محبت و داد فرمود و جهت او در دست راست در جرگهٔ نوئینان بزرگ جای جلوس تعیین نمود و در اثر روز طوی عظیم ترتیب کرده بودند اکثر ظروف و اوانی که در مجلس همایون در آورده مجسم از طلاء احمر بود و بجواهر ترصیع داشت و چیکتمور قا بعد از اکل طعام سوی در کمال اعزاز و احترام بمقام خویش بازگشته شاهزادگان عظام و امراء ذوی الاحترام نوبت او را طوی داده اسپان تازی نژاد و بارچهای زرکار و خلع شاهوار جهت او فرستادند و در آن ایام چیکتمور قا بموقف عرض رسانید که خاقان چین کتاب چند از کتابخانهٔ پادشاه هفت کشور طلب داشته تاویلات حجة اهل سنت و جماعت مولف شیخ ابو منصور ماتریدی و تفسیر کبیر علامه رازی شرح تلخیص جامع مصنف خواجه سعود بخاری شرح کشاف مولانا علاء الدین پهلوان روضه در مذهب شافعی و با آنکه مجموع این کتب در کتابخانهٔ همایون موجود بود حضرت خاقان سعید فرمود که هر یک کتاب را بخط خوب نوشته و جدول کشیده تسلیم چیکتمور قا نمودند و در وقتی که چیکتمور قا اجازت مراجعت طلبید خاقان سعید نوبت دیگر او را طوی داد و جهت سلطان چقماق تبرکات پادشاهانه و سبلاکات خسروانه تعیین فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی با یلچی انعام نمود و هر یک از پنجاه نوکر او را اسپ و جامه و هزار دینار عنایت فرمود و مقرر شد که مولانا حسام الدین مبارکشاه پروانچی برسم رسالت مصحوب ایلچی بمصر رود و در هزدهم رجب سنهٔ مذکور چیکتمور قا مرخص گشته روی براه آورد و چون بموجب فرمان ملک ظاهر داعیه داشت که در اصفهان و شیراز و یزد و کاشان عبور نماید حضرت خاقان سعید سر جانب ولاة فرستاده پیغام داد که در دفع ایلچی شهزاده آئین بندند و از هر چهار شهر مبلغ پنجاه هزار دینار کپکی باو رسانند و درین سال والی مستقل میرزا علاء الدوله را در شب یکشنبه نهم ماه شعبان پسری کرامت فرمود و آن فرزند ارجمند بسلطان ابراهیم موسوم گشت و جهت ضبط تاریخ ولادت این مصراع که «تاریخ شود شب سیم از شعبان» بر خاطر یکی از اهل فضل گذشت و هم درین سال امیر فیروز شیخ که در دولت سلطنت شعار خاقان عالیشان اعتبار بسیار داشت رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و از آثار او در خیابان هراة مدرسه تکلف موجود است و هم در هرات شیخ ضیاء الدین محمود رحمه الله که علما نامدار آن بقعه بودند مدرس بود در سنهٔ اربع و اربعین و ثمانمائه امیر خسرو عادل علاء الدین علیکه کوکلتاش که عمر مبارکش از نود متجاوز بود از عالم رحلت نمود و در گنبد مدرسه که در سر خیابان هراة ساخته و پرداخته معماری همت اوست مدفون گشت از آثار خیر امیر علیکه رباطی است که در پنج فرسخی هراة بجانب شمال آن بقعه بود و در کمال وسعت و رفعت و تا غایت که سنین هجری بتسع و عشرین و تسعمائه رسیده اکثر مویدات التجارت بر جاست القصه حضرت خاقان سعید بعد از فوت امیر علیکه مناصب او را بولد ارشدش امیر ابو الفضل تفویض فرمود و یکی از فضلاء این قطعه را در تاریخ وفاتش نظم نمود قطعه میر دریا دل علیکه آنکه او در سلطنت منتظم شد در زمان شاهرخ سلطان الغ بیک رحمت حق بر روان شست در تدبیر ملک زان شود تاریخ فوتش رحمة الله علیک و هم درین سنهٔ مذکوره خبر بدار السلطنه هراة رسید که مولانا حسام الدین مبارکشاه که بجانب مصر رفته در عرکه از اعمال قدس است وفات یافته پسرش امیر رحیم داد مصحوب چیکتمور قا نزد سلطان چقماق رفته و بر نوعنایت سلطانی بر وجنات احوالش تافته مقارن این حال از جانب کابل و غزنین خبر آمد که بانوی عظمی ملکه آغا بنت خضر اوغلان که در اوایل حال بحبالهٔ نکاح میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان بسر میبرد و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از وی متولد شدند و بعد از شهادت میرزا عمر شیخ خاقان سعید او را در حرم خویش جای داد و میرزا سیورغتمش از وی در وجود آمد از عالم فانی بریاض جهانی انتقال نمود از آثار ملکه آغا در قبة الاسلام بلخ مدرسه رفیع و وسیع در کمال تکلف و تزئین موجود است و مدفن آن خاتون محترمه گنبد همان بقعه شریفه است و در بلدهٔ فاخرهٔ هرات ملکت آغا خانقاه و دار الحدیث و دار الشفاء و حمام ساخت و در زرفرخی هراة در میان دره زنکی و چهل دختران رباطی وسیع طرح انداخت در ین سنوات بواسطه تواتر فترات اکثر این بقاع روی بانهدام آورده و تا غایت هیچ صاحب دولتی میل تجدید عمارت نکرده والتوفیق من الله تعالی انه قادر علی ما یشاء

گفتار در بیان نهضت حضرت خاقان سعید بجانب نیشاپور بسبب عصیان ملک کیومرث رستمداری و رفتن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بعراق جهت تشیید قواعد سلطنت و شهریاری

در سنهٔ خمس و اربعین و ثمانمائه ملک کیومرث رستمداری که تا آن غایت نسبت بآن مهر سپهر کامگاری در طریق چاکری و فرمان برداری سلوک می نمود قدم از جادهٔ طاعت گذاری بیرون نهاده جمعی از سپاه و رستمدار را بتاخت حدود ری بدوان فرمود و غبار فتنه و آشوب در آن ملک ارتفاع یافته چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید خاقان هفت کشور با سپاهی قیامت اثر در اوایل بهار سنهٔ ۸۴۶ متوجه دفع شر مخالفان بد اختر گشت و چون بنواحی نیشاپور وارد فرمقدم خاقان منصور بر عتبت از سپهر و جهور در گذشت سیلاب رعب و هراس اساس طغیان ملک کیومرث را انداس داده قاصدان بخدمت آستان سلطنت آشیان فرستاد و بزبان عجز و نیاز عرضه داشت نمود که مرا چه زهره که اندیشه مخالفت خدام بارگاه خلافت بر خاطر گذرانم و مقابله فوجی از سپاه حضرت پناه ما پیش نهاد همت گردانم اگر غرض همایون انقیاد و متابعت است بنده و خدمتگارم و اگر میل ولایت و مملکت بهر کس فرمان شود میسپارم امراء عظام شرح عجز و اضطرار ملک کیومرث را عرض کرده بر آن حسن مقال آب بر آتش خشم خاقان سعید شده حصال استخلاص گردانیدند و در باب تعیین حاکمی که ضبط بلاد عراق تواند نمود شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و در آن اثنا امیر جلال الدین فیروز شاه گفت که بعد از وفات که شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز بدار السلطنه هراة رسید فرمود که در باب تخته قزوین بر سر تربت حضرت زبدة السالکین شیخ احمد غزالی قدس سره بر ما ظاهر گردید که اکابر اولیا میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر را بسلطنت عراق برداشتند و علم دولت آن شاهزادهٔ جوان بخت را در آن ممالک برافراشته بنابر علیه خاقان مظفر لواء حکومت ولایت سلطانیه و قزوین و ری و قم تا کنار دریای کشورستانی ارزانی فرمود و گوش شاهزاده را بدر رنصایح سود مند زینت داده بشرف رخصت عنایت نمود و امیر جلال الدین فیروز شاه در ملازمت میرزا سلطان محمد تا بسطام تشریف برده از آن مقام در کمال اعزاز و احترام مراجعت کرد و چون میرزا سلطان محمد بمقصد رسید لواء عدل و احسان برافراشت مردم بسیاری از اطراف بلاد و امصار روی بدرگاه شاهزاده آوردند و سروران گردن کش و لشکر کشان رستم وش در سلک سایر خدام منتظم شده خاک قدم همایونش را توتیای بصر کردند لاجرم دخل شاهزاده بخرج وفا نکرده دست تصرف بخزانه بعضی از اهل تمول دراز فرمود و این خبر بدار السلطنه هراة رسیده خاقان سعید پروانه فرمان داد که سلطانیه و قزوین و ری و ... میرزا سلطان محمد باشد و در سایر ولایات عراق دخل ننماید و خواجه شمس الدین محمد بخاری بضبط ولایاتی که از شاهزاده بازستدند معین شده از وقوع این حکم میرزا سلطان محمد متأثر گشته مهم بدانجا انجامید که شعار مخالفت و عصیان ظاهر گردانید چنانچه کیفیت آن داستان ... کرده بمحل خود بیان خواهد کرد

ذکر شمهٔ از احوال امیر جلال الدین فیروز شاه و مریض شدن خاقان عالیجاه

امیر فیروز شاه بن ارغونشاه بغایت حمیده خصال و پسندیده افعال بود و از اوایل ایام جوانی تا اواخر اوقات زندگانی بقدم اخلاص ملازمت خاقان سعید مینمود و روز بروز مهم او در اختیار و اعتبار ترقی میکرد تا من حیث الاستقلال زمام تمام مهمات ملک و مال بقبضهٔ اقتدار در آورد و بی شائبه تکلف و تحوز می آن دو محترم سروری در ایام دولت و اقبال همیشه سر انجام مهام سادات و علما و مشایخ و فقرا و رعایا و مساکین را بر ذمت همت خود واجب و لازم می شناخت و در رفاهیت احوال کافهٔ برایا و اشاعت خیرات و مبرات خالصا لله تعالی پیوسته همت عالی نهمت مصروف میساخت و در درون و بیرون دار السلطنه هراة و سایر ممالک و ولایات بقاع خیر از مدارس و مساجد و خوانق و رباط و حیاض بنیاد نهاده باتمام رسانید و باقامت بقاع و قری بسیار از تفاع آن بقاع را معمور و آبادان گردانید هر کس اخبار و فور کار و آسیب زمانه ستمگار مضطر شده دست امید در دامن عاطفتش زد اگر چه مانند چنار تهی از درم و دینار بود چون پای در دولت سرای او نهاد مانند گل جیب و دامن او از زر تمام عیار چند جیب در ابر اگر ز دست تو یک نفحه یابد دست تهی برون نکند هرگز از چنار و بعد از فوت امیر علیکه کوکلتاش اعتبار و اختیار امیر جلال الدین فیروز شاه از پیش بیشتر شده سایر امرا و ارکان دولت را در هیچ امر از امور ملک و مال اختیار نماند و هر کس را آنجناب مهمی تعیین می نمود هیچ آفریده خلاف آن تصور نمیتوانست فرمود و این معنی بر خاطر همایون پادشاه ربع مسکون گران می آمد اما چون از نوئینان دیگری نبود که بمصالح امور مملکت پردازد تغافل پادشاهانه شعار روزگار همایون می ساخت و در سنهٔ سبع و اربعین و ثمانمائه امیر جلال الدین فیروز شاه امیر عماد الدین محمود جنابذی را که بصنوف فضایل و کمالات اتصاف داشت بضبط اموال بلخ مقرر گردانید و سید از قبول آن عمل استعفا جسته هر چند در آن باب مبالغه نمود بجائی نرسید و بکراهت تمام موجب فرموده امیر سید عالی مقام متوجه قبة الاسلام گشت حضرت خاقان سعید در وقت رخصت او را گفت که تحقیق نماید که اموالی را که در آن ولا از دیوان بلخ بهراة آورده چه مبلغ و مقدار بوده زیرا که بسمع اشرف اعلی رسیده بود که نوکران امیر فیروز شاه دست تصرف بآن جهات دراز کرده اند و ایضا سید عماد الدین بافراغ محاسبات سه ساله سرکار بلخ مامور گشت و چون در آن سال حسب الاتفاق میرزا محمد جوکی بهادر در حدود بلخ بود حضرت خاقان سعید ...

که در اموال آن ولایت فوت و فروگذاشت بسیار واقع است و اگر تعلق بنواب امیر فیروزشاه دارد دست سید بعلتی برآید که بی مدد آن مهم را تکمیل دهد فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که مهمات قبة الاسلام بلخ را بحضور و شعور فرزندی میرزا محمد جوکی تحقیق نماید و حال آنکه شاهزاده عالی نسبت با خسارت منقبت سوء مزاج تمام بود و وی بر حال کسی که غم کشد غمخوار کی القصه چون سید عماد الدین محمود بمقصد رسید باتفاق نواب میرزا محمد جوکی بهادر تحقیق معاملات و افراغ محاسبات و ضبط اموال و جهات پیش نهاد همت گردانید و در تصرف و تقصیر بسیار متوجه وکلاء امیر فیروزشاه شده در آن باب تقریری منقح ترتیب داد و قبل از آنکه سید از بلخ مراجعت نماید در شهور سنه [illegible] مزاج شریف حضرت خاقان سعید از جادهٔ اعتدال منحرف شده بسر حد اعتلال [illegible] و ضعف قوت گرفته قوی بغایت ضعیف گشت و این خبر در اطراف و جوانب کشور شیوع یافته ممالک جهان خصوصا خراسان چنان آشفته و پریشان گشت که شرح آن در حیز بیان و اعداد قلم و مداد تعبیر پذیر نیست و امیر جلال الدین فیروزشاه اطبای حاذق و حکمای حذاقت مقدم جمع آورده در ازالهٔ علت و استرداد صحت و ادویه و ترکیب اشربه و اغذیه اشتغال نمودند و درویشان و گوشه نشینان دست تضرع و نیاز برآورده از درگاه حکیم علی الاطلاق شفای ذات فایض البرکات خسرو آفاق را مسالت نمودند و عاقبت عنایت باری شامل حال عالمیان گشته صبح صحت از مطلع مراد طلوع کرد و از دیار مرض روی در انحطاط نهاده مزاج موفور الابتهاج روی بسر حد اعتدال آورد والحمد لله العلی الکبیر والصلوة علی النبی البشیر النذیر

ذکر جامه پوشانیدن خانه کعبه معظمه زادها الله تعظیما و تکریما و بیان انتقال امیر جلال الدین فیروزشاه بجوار مغفرت ایزد تعالی

در سال گذشته حضرت خاقان سعید جناب مرتضوی سید محمد [illegible] را بمصر فرستاده بود تا از ملک الظاهر سلطان جقمق استجازه نماید که خانهٔ کعبه را جامه پوشانند و سید بآن ولایت شتافته و از پادشاه مصر موافق مدعا جواب یافته مراجعت نمود بنابر این درین اوان که ذات شریف خاقانی از شفاخانهٔ لطف سبحانی شربت صحت چشیده تصمیم عزیمت فرمود و شیخ نور الدین محمد المرشدی و مولانا شمس الدین محمد الابهری را مامور گردانید که عازم بیت الله شده بلوازم آن کار پردازند و حضرت شیخ الاسلامی و جناب مولوی جامه هائی را که در دار العباد یزد ترتیب نموده بهراة آورده بودند برداشته روی براه نهادند و چون بمملکت شام در آمدند امرا و اعیان آن بلدان نسبت بدیشان شرایط تعظیم و ضیافت بتقدیم رسانیدند و بعد از وصول بحدود مصر سلطان جقمق جمعی از مقربان و مخصوصان را باستقبال فرستاد تا آن دو بزرگ را با اعزاز و احترام تمام بشهر رسانیدند و در وثاقی بتکلف فرود آوردند و جناب شیخ و حضرت مولانا پس از آنکه سه روز آسایش نمودند سلطان ایشان را طلبیده منظور نظر التفات گردانید و از احوال خاقان سعید پرسید و بعد از چند روز اسباب سفر حجاز عنایت کرده مصحوب جمعی از معتمدان شرف رخصت ارزانی داشت و چون بمحمیان بمکه رسیدند بسعادت طواف رکن و مقام استسعاد یافته باهتمام شرفا و حکام و خدام مطاف طوایف انام خانهٔ حضرت ملک علام را جامه پوشانیدند و کاری چنین بزرگ بیمن توجه خاطر خطیر خاقان جهانگیر میسر گردید و جناب شیخ و حضرت مولوی بعد از آنکه از مناسک و اداء حج اسلام باز پرداختند عنان عزیمت بصوب خراسان تافتند و آن مسافت دور و دراز طی فرموده در دار السلطنه هراة بملازمت خاقان سرافراز گشته کیفیت حالات بعز عرض رسانیدند و در سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه میرزا محمد جوکی بهادر از جانب قبة الاسلام بلخ بپایه سریر اعلی آمده سید عماد الدین محمود جنابذی را همراه آورد تا کیفیت جمع و خرج آن ولایت را مشروح معروض داشت و نزد حضرت خاقان سعید بوضوح انجامید که از اموال و جهات آن سرکار مبلغهای کلی بسر [illegible] قرار و وکلای امیر فیروزشاه برخی آورد لاجرم آنجناب را مخاطب ساخته بپرسش جواب آن سخنان پرداخت امیر فیروزشاه را کجا بخاطر میرسید که امثال آن مقال او بوی توان گفت بنابر آن متغیر گشته برخاست و دست بر دامن زده از مجلس همایون بیرون رفت و چند روز بدیوان حاضر نشد آنگاه خاقان عالیجاه مولانا یعقوب پروانچی را پیش جناب امارت پناه فرستاده پیغام داد که از ما امری که موجب ملال خاطر امیر باشد واقع نشده و در خاطر ما بوی خطور نکرده بود که جهت تصرف اموال بلخ وکلای ترا بحساب او را بازخواست کنیم اگر تو را چنین است که پادشاه در میان سخن گذاشته از مجلس بیرون روند مبارکش باد و الا باید که از غضب پادشاهی بر حذر باشد و امیر فیروزشاه ازین پیغام [illegible] انتقام نموده از حرکت ناهنجار پشیمان گشت و غم و اندوه مفرط بر ذات شریفش استیلا یافته بیمار شد و حضرت خاقان سعید از غایت لطف و بنده نوازی بعیادت او رفته تفقد و عنایت بسیار اظهار کرد اما [illegible] هر روز مرض امیر فیروزشاه در تزاید بود تا بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال نمود و نعش [او را در] گنبد [illegible] که در ظاهر دار السلطنه هراة نزدیک بعمارات مهد علیا گوهرشاد آغا بنا نهاده است [دفن کردند و] حضرت خاقان سعید از فوت آن امیر صاحب تایید متاسف گ[ردید]

گردید و منصب او را بولد ارشدش امیر نظام الدین احمد مفوض گردانید و بعد ازین سال امیر سلطان شاه برلاس مهر دیوان امارت حضرت خاقان سعید مهر زد و در غایت اختیار در آن کار دخل کرد

ذکر فوت میرزا محمد جوکی بهادر

میرزا محمد جوکی بهادر

پسر کهتر خاقان سعید فریدون فر بود و آثار شجاعت و مردانگی و انوار جلادت و فرزانگی در جبین مبین او معاینه می نمود و سفیر تقدیر خون از دیده سپهر گشادی و حسام تقاضایش داغ حسرت بر دل بهرام نهادی و آنجناب پیوسته در خدمت والده بزرگوار بسر میبرد و آنحضرت نسبت بولد نامدار لوازم اشفاق بجای می آورد اما بانوی عظمی گوهرشاد آغا مزاج شریف خاقانی را بحال خود نمی گذاشت و پیوسته در باب قبح اعمال شاهزاده سخنان بعرض میرسانید لاجرم پادشاه چشم میرزا محمد جوکی را در امور ملک و مال دخل نمیداد و حال آنکه برادرزاده کلانش میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف در غایت اعتبار و اقتدار اوقات می گذرانیدند بنابرین مقدمه لشکر حزن و اندوه بر شهرستان بدن شاهزاده تاختن آورد و امراض متضاده عارض ذات شریفش گشت و با وجود انحلال از غایت غیرت [illegible] زمانی انداخت و دایم در تخته نشسته در اطراف دیار خراسان سیر میفرمود تا در شهور سنه [illegible] در نواحی سرخس مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرد و با عندلیبان چمن قدس دمساز شد حضرت خاقان سعید از استماع آن واقعه بغایت مضطرب گشت و آخر الامر دست در دامان شکیبائی زده کلمه انا لله و انا الیه راجعون بر زبانش گذشت و نعش شاهزاده را از سرخس بهراة آورده در گنبد مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا در جوار برادرش میرزا بایسنغر دفن نمودند و امرا عظام بموجب فرمان خاقان جم احتشام ولایاتی که بجوکی خالص بود در میان دو ولدش میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر قسمت نمودند

گفتار در بیان مخالفت میرزا سلطان محمد نسبت بحضرت خاقانی و نهضت رایات نصرت آیات بولایات فارس و عراق

مورخان پسندیده اخلاق و متبحران موفور الاستحقاق صحایف اوراق باین نقوش آراسته اند که چون فارس مضمار سمند سلطان محمد بن بایسنغر در مملکت عراق بر سریر سلطنت متمکن گشت خلق بسیار از اطراف بلاد و امصار بر درگاه شاهزاده عالی مقدار جمع آمدند و [illegible] بنابر آن بعضی از مردم فتان بعرض رسانیدند که ضعف تمام بر مزاج همایون حضرت خاقانی مستولی گردیده و قوی بمرتبه ضعیف شده که آنحضرت را مجال حرکت نمانده فرصت غنیمت باید شمرد و بلدهٔ صفاهان و شیراز را تحت التصرف در آورد و حال آنکه در آن زمان حکومت صفاهان تعلق بامیر سعادت خاوند شاه میداشت و میرزا عبد الله ولد میرزا ابراهیم سلطان در شیراز علم حکومت می افراشت القصه میرزا سلطان محمد سخنان فتنه انگیزان عراق را قبول نموده بیکباره بر سر صفاهان تاخت و امیر سعادت را گرفته مقید و محبوس ساخت و اموال بسیار از آن ولایت حاصل کرده بسپاهیان بخشید و یورش فارس را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانید میرزا عبد الله چون قوت مقاومت نداشت [illegible] شیراز [illegible] و محفوظ کرده قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه هراة فرستاده کیفیت حادثه در قلم در آورد و چون این خبر بسمع شریف خاقان عالیجاه رسید با وجود [illegible] امارات نحافت و وفور ضعف [illegible] بواسطهٔ رعایت ناموس پادشاهی و مبالغهٔ جناب عصمت پناهی یعنی مهد علیا گوهرشاد آغا در شهور [سنه] [illegible] لوای نصرت انتما بجانب فارس و عراق بر افراشت و میرزا علاء الدوله را در دار السلطنه هراة قایم مقام گذاشت و چون مملکت ری مضرب خیام عساکر نصرت انجام شد امیر سلطان شاه برلاس و امیر شیخ ابو الفضل ولد امیر علیکه کوکلتاش و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه حسب الحکم [illegible] سلطانیه روان گشتند و موکب همایون نیز متعاقب در حرکت آمده میرزا سلطان محمد بعد از تحقیق این خبر ترک محاصره شیراز داده روی توجه بجانب لرستان نهاد و خاقان سرافراز فرار شاهزاده را معلوم نموده از منزل [illegible] عنان انصراف بصوب صفاهان معطوف ساخت و چون در آن بلده نزول اجلال فرمود جمعی از سادات و فضلا را که در سلک هواداران میرزا سلطان محمد انتظام داشتند مواخذه و معاتب گردانید بلکه در اواسط ماه مبارک رمضان اکثر القوم عالیشان را بیاسا رسانید و جناب اشرف فضلاء المحققین مولانا شرف الدین علی یزدی که جهت مصاحبت میرزا سلطان محمد گرفتار گشت و بنابر آنکه حضرت خاقانی شنیده بود که نوبتی خدمت مولوی بر شاهزاده خوانده که بیت

چرخست پیر و اختر بخت تو نوجوان
آن به که پیر دولت خود با جوان دهد

و میگفته که حضرت خاقان سعید متوجه آنجانب نخواهد گردید آنجناب را طلبیده پرسید که تو از کجا میگفتی که من بدانجانب نخواهم آمد مولانا جواب داد که من این سخن را از روی دلایل نجومی نگفتم بلکه بقیاس عقلی عرضه داشتم زیرا که شاهزاده نهالی است [illegible] ظلال [illegible] دولت و اقبال بالا کشیده و آفتابی است فرخنده پرتو از افق حشمت و استقلال طالع گردیده و ظاهر چنان بود که از صرصر غضب خسروانی که از پای در نیاید و در برج عاطفت خاقان [illegible] از [illegible] زوال و عقده کسوف ایمن ماند و میرزا عبد اللطیف که خاطر متوجه تعلیم جناب مولوی داشت بنابر مصلحت وقت

معارض آنجناب شده سخنان خشونت آمیز بر زبان راند و حضرت خاقان سعید خدمت اشرف الفضلا ابشاه زاده سپرد و آنحضرت خیابان شهر را الیه انجمن بجانب
دار السلطنه هراة تکمیل فرمود و حضرت خاقان سعید آن زمستان در ساوه قشلاق کرده بعد از انقضاء فصل شتا فرمان همایون نفاذ یافت که امراء عظام سلطان
شاه برلاس و شیخ ابو الفضل و میرک احمد فیروزشاه نزد میرزا سلطان محمد رفته نوعی سازند که شاه زاده بقدم اعتذار و استغفار بدرگاه جد بزرگوار آید
و اگر نصایح ایشان را بسمع قبول اصغا نماید او را از زجر و تکلیف بملازمت رسانند و امرا متعاقب یکدیگر بدانجانب روان شده میرشیخ ابو الفضل پیشتر از دیگران
بخدمت میرزا سلطان محمد رسید و سخنان مشفقانه بعرض رسانیده آنحضرت را بملازمت موکب خاقانی مایل گردانید و در آن اثنا صورتی دست داد
که هر کس را در اردوی همایون بود روی بطرفی نهاد ❁ گفتار در بیان انتقال حضرت خاقان سعید بخلد برین و ذکر بعضی از
وقایع اردوی ظفر قرین حکم ما خذ کل من علیها فان قضائیست مبرم و قضیه کلیه کل نفس ذائقة الموت حکمیست محکم خورشید که سپهر چهارم
مسند جاه و جلال اوست ع از بیم زوال رعشه داریست ❁ رباعی خورشید که هست خسرو چرخ برین دارد همه روی زمین زیر نگین هر روز کمال
زوال است قرین پیوسته چنین بود جهان را آئین تقریب این تشبیب آنکه در اوقاتی که بیمن دولت و حسن معدلت حضرت خاقان سعید ظفر لوا اکثر
معموره ربع مسکون غیرت کارگاه گردون بود ناگاه بتقدیر ایزد متعال صورت عین الکمال جلوه نمود خدنگ بلا از شست جفا گشود و تبیین این واقعه جانکاه
و تفصیل حادثه محنت اندوز آنکه در آن اوان که مملکت ری محل اقامت خاقان صاحب حشمت بود گاهی از درد معده و ضعف بنیه شکایت میفرمود در
صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه خمسین و ثمانمائه موافق اوّل ... از شراب مطلعه آشامیده پای مبارک در رکاب سعادت انتساب آورده جهت
زیارت مراقد مشایخ حلقه طریقت نمود عنان بگردان بدان طرف انعطاف داد در اثنا رسیر ستری که مرکوب آن شهسوار میدان نامداری بود آغاز سرکشی
کرده قوت ماسکه با مساک عنان وفا نمود بنابر آن از اسب فرود آمده بمحفه نشست و همان لحظه درد معده مرتبه مستولی ذات فایض البرکات گشت که کار
تدبیر صغیر و کبیر و برنا و پیر در گذشت و مصداق آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون پادشاه ربع مسکون قبل از وصول بارگاه فلک اشتباه جام
سفر آخرت گردید و طایر روح شریف خاقان خلافت پناه رفیق مسافران آن جهانی شده در حظایر قدس و ریاض انس ماوی گزید مثنوی ولایت دایم
بقا و حیات که عالم ندارد قرار و ثبات رسد بخت را گر باوج کمال چو خورشید یابد بناچار زوال بیا تا بگویم ترا و از نی که جمشید کی بود و کاوس کی
و در آن روز محنت اندوز از شاه زادگان کبیر و صغیر میرزا ابو القاسم بابر و میرزا بایسنقر و میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیگ و میرزا خلیل سلطان بن
میرزا محمد جهانگیر که نبیره دختری خاقان مغفور بود کسی در اردوی همایون نبود و از امراء عظام میر بحر العلمان برلاس کسی تشریف نداشت زیرا که تومنیان نزد میرزا سلطان
محمد رفته بودند و بقیه روز و آن شب حقیقت آن واقعه پر تعب مخفی ماند مهد علیا گوهرشاد آغا جهت ملاحظه خاطر فرزند ارجمند میرزا الغ بیگ گورکان بعجلتی
میرزا عبد اللطیف فرستاده پیغام داد که فرمانفرمای بلاد و عباد از میان رفت و اهل الوس را سروری نماند مناسب آنکه تو خلایق را و لشکری
نگذاری که پریشانی باحوال اردوی ظفر مآل راه یابد و میرزا عبد اللطیف ملتمس او مبذول داشته از راه انصار بپای جلوه ظفر شعار شتافت صباح روز دیگر
که از هول آن واقعه محنت از خسرو خاور گریبان افق چاک زد و جهت سوگواری حضرت شهریاری لباس نیلگون کردن در بر افکنده بیع افغان جهانیان
صیحه صبح محشر و فزع اکبر در عالم صغیر ظاهر گشت و ندبه و نفیر امیر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک اثیر در گذشت ماه رویان پلاس شعر رنگ پوشیدند و
روز آن بود و سلسله مویان رخسار خورشید آسا خراشیدند و مناسب چنان مینمود و در آن زمان میرزا ابو القاسم بابر با فوجی از اصحاب شهور گشته
او بود نه رایت عزیمت بصوب خراسان برافراخت و میرزا خلیل سلطان نیز جازم آنطرف شده ملازمت موکب بابری را پیش نهاد همت ساخت و
ملازمان آن دو شاه زاده در اردو و بازار که در رهگذر واقع بود دست بغارت برآوردند و غبار فتنه در میان آمده غوغای عام برخاست و میرزا
عبد اللطیف سوار گشته و در گرد اردو تاخته چند کس را سیاست فرمود و آب تیغ انتشار گرد آن آشوب را تسکین داد و دو سه روز در غایت سعی و اهتمام
مدارای رعیت و سپاهی پرداخته قاصدی جهت اعلام آن واقعه بصوب سمرقند نزد پدر بزرگوار فرستاد و در نوزدهم نعش مغفرت مآب را در محفه نهاده و از یورت
قشلاق کوچ کرده روی بصوب خراسان نهاد و بعد از قطع یکدو منزل جمعی از مردم شریر جاهل بسمع شاهزاده رسانیدند که مهد علیا گوهرشاد آغا با امراء
ترخانی اتفاق نموده قصد غدری دارد و چون شاهزاده از نشاء جنون بهره تمام داشت و فور محبت جده را نسبت بمیرزا علاء الدوله میدانست خشم

و سپهبد بهرام که
حصار نیلگون مخیم
خانه عزت و اقبال
اوست ع از بیم
وبال ... ز
نیست

منحیا بود کرده بمیان خوار ری بسمنان و ... ذی حجه متوجه گوره جهات مهد علیا و ترخانیان را بباد غارت و تاراج داد و از سرکشان این جمع روایت فرمود و از
جناب مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که میرزا عبد اللطیف در نهب اسباب حشمت مهد عصمت مآب مبالغه نمود که چون کوچ و حشم
آنجناب بالغی یافت که سوار شود چلتاقی بدست گرفته پیاده قدم در راه نهاد و در آنحال یکی از نوکران امراء برلاس بدانجا رسید اسب خویش پیش کشید تا
مهد عفت شعار سوار شد و چون میرزا عبد اللطیف بدامغان رسید داروغه آن شهر تحصن جسته اظهار مخالفت نمود و شاه زاده بعد از محاربه و محاصره قلعه شهر
گرفته در آن بلده غارت عام بوقوع انجامید و میرزا عبد اللطیف از دامغان ببسطام رفته در آن مقام شنید که میرزا بابر باستر آباد رسیده و کوچ جان
شتافته بر سریر پادشاهی تمکن یافته لاجرم عازم آنصوب شده و بار فسخ عزیمت نموده اردوی نصرت شعار بصوب سبزوار در حرکت آمده در اثنای راه خبر
که امیر سلطان شاه برلاس با دیگر امرا که باردوی میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت نموده عازم ملازمت گردیدند و شیخ ابو الفضل که بهم آنجا توقف
فرموده و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه که از راه ترشیز بهراة شتافته روز دیگر امیر سلطان شاه بموکب عالی پیوست و میرزا عبد اللطیف از سبزوار بنشابور
خرامید و در آن بلده شنید که میرزا علاء الدوله ابواب خزاین گشاده و زر وافر بلشکر داده و فوجی از سرداران سپاه او بمشهد مقدسه آمده‌اند شاه
زاده از غایت غرور بدان خبر التفات ننموده در نهایت غفلت سلوک می کرد تا صورت گرفتاری وی روی نمود تفصیل این اجمال آنکه بعد از آن
روز که در مملکت ری واقعه هائله حضرت خاقان سعید اتفاق افتاد مهد علیا گوهرشاد آغا قاصدی همراه شمال و صبا بهراة فرستاد و کیفیت حال اعلام
داد میرزا علاء الدوله که در آن بلده حاکم بود چون این خبر شنود از خوانه دیده جوی خون بر چهره لاله گون روان ساخت و امرا و ارکان دولت را
در خلوتی طلبیده قرعه مشورت در میان انداخت بعد از قیل و قال خاطر بر آن قرار داد که اطاعت میرزا الغ بیگ مبلغ کلّی بسمرقند ارسال نماید و
بوسیله فرستادن تحف گرامی استرضاء خاطر شریف عم بزرگوار نماید اما بعد از آنکه از جانب اردوی کیهان پوی خبر رسید که میرزا عبد اللطیف نسبت
بمهد علیا گوهرشاد آغا شیوه بیحرمتی ورزیده میرزا علاء الدوله برآشفته بخیال استقلال اظهار خلاف نمود و تعلیم غیاث الدین خرامیده ابواب خزاین بر گشود و
چندان زر و جواهر بلشکر بخشید که پیش از آن در کان امکان نگنجید آنگاه میرزا صالح ولد امیر محمد شیرازی را با امیر اویس ترخان و احمد ترخان جمعی از مشاهیر شجاعان
بدفع میرزا عبد اللطیف نامزد فرمود و میرزا صالح با رفقا بمشهد مقدسه شتافته خبر ... اردوی شاه زاده را بتواتر شنود لاجرم تعجیل و خطر امیده و ارکسته العنق
نشابور ایلغار کردند و صبح شنبه ۱۳ ماه صفر بیکباره گاه و در قول میرزا عبد اللطیف تاخته مهد علیا و امراء ترخانی را از میان اعدا بیرون آوردند و در توجهی
مناسب صف قتال آراسته نفیر کشیدند و مستعد پیکار گشته آواز سورن باوج این نیلگون کاخ رسانیدند میرزا عبد اللطیف در آن وقت مانند بخت خود در خواب
بود و چون صدای نفیر و آوای سورن استماع نمود متنبه گشته از بستر استراحت برخاست و اظهار تجلد نموده صف قتال بیاراست نقش بر صفحه اعدا تاخته
حملهای پیاپی کرد و سر گردن کشان را چون گوی در پای اسپ چوگان انداخته نهایت شجاعت بجای آورد در آن اثنا ... بسر در آمد و از پشت
زین بر روی زمین افتاد و مردم مخالفان بر آمده جمعی زبانه پیان خراسان او را گرفته نزد میرزا صالح بردند و رایات اقتدار بلند گردانیدند قول شاه زاده را غارت
کردند و جبین همای بکر دالی انگشتری جهان را دگرگون نمود داوری بعد از آن میرزا صالح و ترخانیان در ملازمت نعش مغفرت مآب و مرافقت مهد علیا گوهرشاد
آغا عازم هراة گشتند و میرزا علاء الدوله تا سعد آباد جام باستقبال آمده در آن مقام دیده بیدار جد مغفرت دثار روشن گردانید و بر نعش آنجناب و
گرفتاری میرزا عبد اللطیف لوازم محامد الهی بتقدیم رسانیده و بر تخت بخت و دولت کامی نشسته و اطراف بارگاه را بجوی پرآب آراسته باحضار میرزا عبد اللطیف
فرمان فرمود و فرمان بران شاه زاده را مانند گناه کاران کمر از میان گشاده از جانب چپ در آوردند و بپایه سریر سلطنت مصیر رسانیدند میرزا علاء الدوله
برو سوفورا و را مخاطب ساخته گفت نسبت بوالده خود چرا بی حرمتی کردی میرزا عبد اللطیف جواب داد که من بدی کردم جفا دیدم تو نیکی کن تا وفا بینی
میرزا علاء الدوله جریده جریمه عمزاده را برقم عفو مرقوم گردانیده و حرکات ناخوش جهة او بقیین نمود و برای حراستش معتمدان تعیین فرمود آنگاه بدار السلطنه
هراة شتافته شاه زاده را در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس ساخت و جسد مطهر خاقان عالی گهر را در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بخاک سپرده چند روز
بحکمت کلام و اطعام خواص و عوام مشغول او ایام پرداخت و حضرت خاقان سعید را هفت پسر بود باین ترتیب میرزا الغ بیگ گورکان میرزا ابراهیم
سلطان میرزا بایسنقر میرزا سیورغتمش میرزا محمد جوکی جان اوغلان بایردی جان اوغلان و بایردی در صغر سن روی بعالم آخرت آورد و میرزا ابراهیم سلطان

و میرزا سیورغتمش و میرزا بایسنغر و میرزا محمد جوکی نیز در زمان حیات آنحضرت وفات کرده‌اند از میرزا ابراهیم سلطان یک پسر مانده بود میرزا عبدالله نام و شاهزاده
در وقت وفات جد بزرگوار در شیراز حکومت مینمود و میرزا سیورغتمش دو پسر یادگار گذاشته میرزا سلطان مسعود و میرزا قراجار اما میرزا بایسنغر سه پسر داشت
میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا بابر و از میرزا محمد جوکی دو پسر مانده بود میرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر و دختران خاقان مغفرت نشان دو نفر
بودند یکی از آنجمله در عقد ازدواج میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان از وی تولد کرد [illegible]

ذکر صدور حضرت خاقان مغفور [illegible]

چنانچه از کتب تاریخ مستفاد میگردد مولانا جلال الدین لطف الله و مولانا صدر الدین ابراهیم و مولانا شمس الدین
عبدالحمید بن مولانا قطب الدین قرومی و مولانا شمس الدین محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم در زمان سلطنت خاقان عالی منزلت بمنصب صدارت رسیده‌اند و در
باب تمشیت مهام سادات و علماء و فضلا و رواج و رونق بقاع خیر و ابواب البر لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده‌اند مولانا لطف الله بر سایر شرکا
رتبه تقدم داشت و همواره در تکثیر موقوفات و ترتیب افاضل خجسته صفات رایت سعی و اهتمام می‌افراشت وفات مولانا لطف الله در شهور سنه
اثنی و اربعین و ثمانمائه اتفاق افتاد و از آثار آن فضیلت شعار مدرسه‌ایست که در ظاهر هراة نزدیک بمزار پیر مجرد خواجه ابوالولید احمد بنا نموده است
مولانا صدر الدین ابراهیم بعلو نسب و سمو حسب و شرافت دودمان و جلالت خاندان از اکابر و اعیان سمرقند اعتبار تمام داشت و در اوایل ایام
دولت خاقان عالی منزلت منظور نظر عنایت شده رایت صدارت برافراشت همواره همت عالی نهمتش بر رعایت علماء و افاضل و ترتیب اکابر
و اماثل مقصور بود و در صرف حاصلات موقوفات ملاحظه شروط واقفان کرده از مقتضای شریعت مطهره اصلا تجاوز نمی‌نمود لاجرم تا آخر ایام
حیات شایبه نقصان بکمال جاه و جلالش راه نیافت و روز بروز پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار بیشتر از پیشتر بر وجنات احوال آنجناب میتافت
انتقال مولانا صدر الدین ابراهیم بجوار پروردگار رحیم در شهور سنه اثنی و ثلثین و ثمانمائه روی نمود و مدت حیاتش هشتاد و سه سال بود مولانا
عبدالحمید ولد مولانا قطب الدین قرومی بود که مدتی در ایام دولت امیر تیمور گورکان بلوازم منصب صدارت قیام مینمود و مولانا عبدالحمید در
سلطنت حضرت خاقان سعید چند سال بشرکت مولانا لطف الله در آن امر دخل میکرد و در سرانجام مهام ارباب عمایم از اصاغر و اعاظم شرایط
اهتمام بجای می‌آورد و مولانا شمس الدین محمد امین بعد از فوت مولانا لطف الله منظور نظر عنایت خاقان عالی گهر شده بجای پدر بزرگوار خویش مولانا
صدر الدین ابراهیم منصب صدارت یافت و تا آخر ایام حیات پادشاه عدالت سمات در غایت اعتبار و اختیار بمراسم آن امر خطیر قیام مینمود
و چون حضرت خاقانی از عالم فانی بعالم جاودانی انتقال فرمود سلوک طریق عزلت و گوشه نشینی اختیار کرده از غایت علو همت دیگر پیرامن درگاه سلاطین عالیجاه
نگردید هر چند میرزا ابوالقاسم و میرزا سلطان ابوسعید آنجناب را تکلیف قبول منصب موروثی نمودند بجائی نرسید وفاتش در ایام سعیدی در شهور
سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه مدت حیاتش هشتاد و هفت سال و از آثار آنجناب مسجدیست که در درون بلده هراة نزدیک دروازه عراق تعمیر فرموده تقبل الله منه احوال
وزراء خاقان مظفر لوا برین موجب است که مسطور میگردد و من الله الاعانة والمدد

ذکر شمه از احوال وزراء خاقان مغفرت انتما

از سیاق اوراق سابقه فروغ [illegible] خاطر انتباه یافته و پرتو شعور برین معنی تافته که در اوایل ایام سلطنت حضرت خاقان سعید خواجه غیاث
الدین سالار سمنانی و سید فخر الدین محمد و خواجه نظام الدین احمد بن داود گاهی باستقلال و گاهی بشرکت بمنصب وزارت سرافراز بودند و در اواخر سنه
عشرین و ثمانمائه خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی منظور نظر عنایت حضرت خاقانی شده باتفاق خواجه احمد داود در تمشیت امور ملک و مال ید بیضا
نمود و آن دو وزیر صاحب تدبیر بوسیله بساط انبساط مسوده گردانیده با یکدیگر مزاح میکردند و بصیقل کلمات ظرافت آمیز زنگ ملال از لوح خاطر می‌ستردند
و چون خواجه احمد داود بعالم آخرت انتقال فرمود خواجه غیاث الدین پیر احمد در آن امر استقلال یافت و قریب سی سال در کمال دولت و اقبال گذرانید
انوار انعام و احسانش بر صفحات احوال ساکنان اقطار بلاد عراق و خراسان تافت و در آن اوقات در اطراف ولایات بقاع نفاع بنا نهاده جهت(?) معموره
و مستغلات مرغوبه وقف نموده ابواب خیرات بر روی امید فقرا و مساکین باز گشاد و بعد از واقعه ناگزیر خاقان گردون سریر [illegible]
بدار السلطنه هراة شتافته بعنایت میرزا علاء الدوله مخصوص گشت و نوبت دیگر متصدی امر وزارت گردید و تا زمان استیلای میرزا الغ بیگ گورکان
بر میرزا علاء الدوله در کمال اعتبار و اختیار روزگار میگذرانید و سایر احوال آنخواجه ستوده خصال [illegible] در داستانهای آینده مذکور خواهد گشت لاجرم در

عبدالحمید نسخه

جلال الدین

جلال الدین

از جهان فانی

[illegible]

روزگار

و درین مقام خامه خوشخرام از سر تفصیل آن درگذشت خواجه غیاث الدین سیدی احمد بن خواجه نظام الدین احمد شیرازی چنانچه ذکر علو قدر و شرف
خاندان و رفعت منزلت پدران از امثال و اقران امتیاز و استثنا داشت آنجناب در ماه صفر سنه ۸۳۳ در امر وزارت با خواجه غیاث الدین پیر احمد
شریک شده رایت نصفت برافراشت در روضة الصفا مسطور است که خواجه سیدی احمد در ایام وزارت روزی بجهة مهمی بخانه مولانا فصیح خوافی که
وزیر میرزا بایسنغر بود تشریف حضور ارزانی فرمود و جناب مولانا چند طبق تماج بدینه(?) کشیده خواجه سیدی احمد بچشم حسرت در آن آش نگریست و روی به
مولانا فصیح آورده بزبان عتاب گفت که مردم حرام خورند و چنین خورند و در آن اثنا دست خواجه بر طبقی خورده مقداری شوربا بر دستارخوان ریخت
روز دیگر مولانا در سر دیوان بوقتی که خواجه سیدی احمد حاضر بود با بعضی مردم میگفت که دی روز خواجه سیدی احمد بخانه ما آمده بودند دستارخوان
چرب ساختند خواجه سیدی احمد این سخن شنوده گفت مولانا خاطر مشوش مدار که در آن آش آن قدر روغن نبود که بر یختن آن دستارخوان چرب شود وفات
خواجه سیدی احمد در ششم شعبان سنه ۸۳۹ در قراباغ اران اتفاق افتاد و فرزند ارجمندش خواجه شمس الدین محمد نعش او را بهراة نقل کرده در جوار مزار فیض
آثار پیر مجرد خواجه ابوالولید احمد بخاک سپرد امیر علاء الدین شغانی در زمان فرخنده نشان حضرت خاقان سعید چند سال در امر وزارت با خواجه
غیاث الدین پیر احمد شریک بود و نوبتی میان ایشان مخالفتی روی نموده هر یک از آن دو وزیر سخن بتصرف و تقصیر شریک خود در معرض صاحب تاج و تخت
رسانیدند و آنحضرت حکم فرمود که خواجه غیاث الدین پیر احمد سرکار امیر علی را ضبط نماید و امیر علی نیز در تحقیق سرکار خواجه پیر احمد اهتمام فرماید و قال(?)
آنکه خواجه غیاث الدین پیر احمد قریه یحیی آباد را که از توابع هراة است و هر سال مبلغ کلی حاصل داشت بخواجه [illegible] صفی الدین ولد خواجه عبدالقادر گوینده
که مردی مزاح کننده بود و در مجلس همایون نسبت با امراء و ارکان دولت مطایبه مینمود اجاره داده بود و امیر علی [illegible]
تحقیق محصول قریه یحیی آباد پرداخته در قریه مذکوره صفی الدین آن وزیر با تمکین را بخانه خود فرود آورده و آغاز [illegible] کرده حقه مفرح که بکمال آن مسکرات
و مخدرات مخلوط ساخته بود بنظر رسانید امیر علی از تناول آن ترکیب ابا فرموده گفت ممکن که بنگ داشته باشد صفی الدین سوگند خورد که این
و هیچ مخدری ندارد و اشارت بعطری کرد [illegible] امیر علی اطمینان یافته قریب [illegible]
معجون بکار برد و در ساعت فرو رفته همانجا سر بر [illegible] و صفی الدین سوار گشته خود را بنظر میرزا شاهرخ رسانید و معروض گردانید که وزیری
که بتحقیق سرکار خواجه پیر احمد امر فرموده [illegible] معجون بنگ تناول نموده که اگر عضوی از اعضای او را میبرید متنبه
نمیشود پادشاه دین و داد از وقوع این معنی تعجب کرده معتمدی بدانجانب فرستاد تا مشاهده حال امیر نماید و آن شخص بیحیی آباد شتافته و امیر علی را بیشعور
یافته بازگشت و آنچه بعین الیقین دیده بود عرض نمود لاجرم نایره غضب پادشاهانه اشتعال یافته [illegible] بطلب او [illegible] داشت و [illegible] در
قریه یحیی آباد در حالتی که کلمه لایموت فیها و لایحیی برامیر علی صادق می‌آمد او را بر اسب نشانده بپایه سریر اعلی رسانیدند و امیر علی مخاطب و معاتب
گشته و مبلغی برسم جرمانه جواب گفته بغایت بی اختیار و بی اعتبار شد و بعد ازین واقعه در تحصیل جمیع مهمات متابعت خواجه غیاث الدین پیر احمد را
پیش نهاد همت ساخت و دیگر بسلوک مخالفت نپرداخت از لمعات صفحات مطلع سعدین فروغ این حکایت بنظر مطالعه کنندگان در می‌آید که در
چهارشنبه آخر صفر سنه هشتصد و چهل و پنج خواجه پیر احمد و امیر علی از جمع و خرج ولایات جام تحقیق بعرض خاقان عالی مقام میرسانیدند خواجه شمس الدین علی
که در ضبط اموال ولایت مذکوره اطلاع داشت پیش آمده شمه از آن معنی عرض کرد و میرزا شاهرخ تمامی احوال آنموضع را استفسار فرموده خواجه شمس الدین
علی تقریر دلپذیر کیفیت وقایعی که معلوم نموده بود باز گفت و عرض نمود که با امیر علی شغانی سخن دارم میرزا شاهرخ حکم کرد که امیر جلال الدین فیروزشاه تحقیق
مهمات دیوانیان پردازد و این حکم بر خاطر خواجه پیر احمد شاق آمده و در بحر اندیشه افتاد و خواجه شمس الدین علی در یک دو مجلس انواع تقصیر امیر علی شغانی
ثابت کرد و کیفیت قضیه بمسامع علیه رسید و حضرت خاقانی رقم عزل بر ورق حال امیر علی کشید خواجه شمس الدین علی بعد از عزل امیر علی شغانی
بر مسند وزارت حضرت خاقانی نشست و او از بزرگزادگان سمنان بود و بعنوان فضایل و کمالات اتصاف داشت و پیوسته همت بر ترتیب و
رعایت اهل علم و درایت می‌گماشت و چون منصب خواجه شمس الدین علی مخالف مزاج خواجه پیر احمد بود بغایت متاثر گشت و سه چهار روز
در خانه خزیده بدیوان حاضر نشد و در آن ایام از جانب شیراز عرضه داشتها بپایه سریر اعلی آمده خواجه شمس الدین علی بی حضور و شعور خواجه پیر احمد

آن کتابها بعرض رسانید و در جواب احکام نوشته و مهر کرده نزد خواجه پیر احمد فرستاد هرچند وقوع این خجالت ضمیمهٔ کدورت خاطر جناب وزارت مآب
گشت اما از غضب حضرت شاهرخی نرسید و آن نشانها را مهر نمود و روز دیگر بدیوان تشریف فرمود و خواجه شمس الدین علی سمنانی تا آخر ایام حیات خاقانی
بر مسند وزارت متمکن بود و چون واقعهٔ هایلهٔ آنحضرت اتفاق افتاد از اردوی همایون گریخته بوطن خویش رفت و مآل احوالش بوضوح نپیوست گفتار در ذکر
بعضی از سادات و مشایخ و افاضل که معاصر بودند با خاقان عابد عادل رضا را ولی العصا مخفی و مستتر نخواهد بود که بنا بر استمالت
ایام دولت حضرت خاقان سعید و بکمال عدالت و نصفت آن پادشاه صاحب تایید در ایام سلطنتش جمعی کثیر از سادات و علما و فضلا و شعرا در ممالک
ایران و توران سیما بلاد خراسان مجتمع گشته بودند و در ظلال مرحمت و پناه عاطفت آنحضرت در غایت فراغت بنشر فضایل و کمالات اشتغال مینمودند
و بیان حالات مجموع آن طایفه موجب اطناب است و تطویل لاجرم خامهٔ نکته دان صحایف این اوراق را بذکر مجملی از حال مشاهیر آن طبقهٔ عظیم الشان می آراید و
برگزیدگی که عالم فانی را بجهان جاودانی انتقال نموده در ذکر تقدیم می نماید **خواجه محمد پارسا** ولد محمد بن محمود الحافظی البخاری بود و در سلک خادم اصحاب
خواجه بهاء الدین نقشبند انتظام داشت خواجه از اولاد عبدالله بن جعفر طیار بود رضی الله عنهما متوجه گذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ خیر الانام علیه افضل التحیه
گشته از آب آمویه عبور فرمود و در آن سفر بهر شهر و قصبه که رسید سادات و علما و افاضل مقدم او را باعزاز و اکرام تمام تلقی نمودند و خواجه محمد بعد از وصول
بمکهٔ مبارکه و فراغ از مناسک حج بمرضی صعب مبتلا شد چنانکه نتوانست که بی اعانت دیگری تشنید طواف وداع بجای آورد و در غایت ضعف و ناتوانی
بجانب مدینهٔ طیبه در حرکت آمده و در اثنای راه روی باصحاب طلبیده و یکی از ایشان را امر نمود تا این کلمات را املا کرد انه بسم الله الرحمن الرحیم
جاء فی سید الطائفه الجنید قدس الله سره فی صحوه یوم السبت التاسع عشر من ذی الحجه سنة اثنی و عشرین و ثمانمائه عند نفر انفاس من مکة المبارکه زادها الله تعالی کرما
و نحن نسرع الرکب و انا بین النوم و الیقظة فقال فی زیاره و بشارة القضیه مقبول الخطیئه فی الکلمة و سررت بها ثم استیقظت من الحالت و الواقعه بین
النوم و الیقظه و الحمد لله علی ذلک و آنجناب در روز چهارشنبه ۲۳ ماه مذکور بمدینه رسیده در پنجشنبه وفات یافت و مولانا شمس الدین فناری رومی بر او
نماز گذارده شب جمعه در جوار مزار بزرگوار عباس رضی الله عنه جسدش را بخاک سپردند از مؤلفات خواجه محمد پارسا یکی کتاب فصل الخطاب است و در آن نسخه شریفه بسیاری
از مناقب و مفاخر ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم طلعت الشمس و القمر اندراج یافته اما چون سخنانی که مخالف مذهب شیعه است نیز در فصل الخطاب مکتوب
گشته علمای شیعه آن کتاب را منظور نظر التفات نکرده اند و بعضی از فضلا لفظ فصل خطابی را جهت تاریخ وفاتش شمرده اند و بعد از فوت خواجه محمد پارسا بر
سجاده وی خواجه حافظ الدین **ابونصر پارسا** که بصفت علم و عمل موصوف بود قایم مقام پدر خود شده در نفی وجود مبذول موجود کار از روی در
گذرانید و وفاتش در سنه خمس و ستین و ثمانمائه اتفاق افتاده و در قبة الاسلام بلخ مدفون گشت یکی از شعرا در تاریخ فوتش گوید نظم خواجه اعظم ابونصر که
تکیه گاهش مسند دار البقا شد و چون باهم پیوسته بود زین سبب تاریخ شد سر خدا **خواجه لطف الله** بن خواجه عزیز واعظی با علم و تمیز بود و سالها
در مقصورهٔ جامع هراة بصنعت وعظ و تذکیر مشغولی مینمود و وفاتش در سنه ثلث و عشرین و ثمانمائه بوقوع پیوست و در خیابان هراة در جوار مزار علامهٔ رازی مدفون گشت
امیر غیاث الدین محمد عمدهٔ سالکان طریق یقین و قدوهٔ ناظمان مناظم توفیق و دین بود باطن خجسته اساسش مهبط انوار معرفت الهی و ضمیر فیض پذیرش مظهر اسرار کمالات
نامتناهی و آنجناب در ایام جوانی و عنفوان زندگانی چندگاه در خدمت اصحاب تقوی و اعتبار بسر برده باصناف ریاضات و عبادات اوقات
خجسته ساعات مصروف گردانید و چون بدرجهٔ کمال ترقی کرد بسادجین شتافته و در آن محل که حالا لنگر مقدسهٔ آنجناب است رحل اقامت انداخت و باندک
زمانی در آن منزل که حکم وادی غیر ذی زرع داشت قنوات جاری گشته آن مقدار زراعت و عمارت شد که صفت مصر جامع گرفت و عظم شان و علو مکان امیر
غیاث الدین بمرتبه رسید که حضرت هدایت شعار ولایت آثار امیر قاسم انوار گاهی باقدام نیاز از دار السلطنه هراة جهت ملاقات آن نجیب صفات
بلنگر مقدسه شتافتند و حضرت خاقان سعید نیز نوبتی بلنگر تشریف برده یکروز آنجا بوده نسبت بجناب سیادت منقبت لوازم ارادت بجای
آورد و بثبوت پیوسته که در آن روز که حضرت شاهرخی با امیر غیاث الدین ملاقات فرمود آنجناب از غایت علو همت امیر جلال الدین فیروز شاه را
طلبیده مقالید انباره و جوی بجای لنگر را پیش او نهاد و فرمود که درویشان از عهدهٔ تقسیم جوی بتانی که درین خانها است بیرون نمی توانند آمد امید که
شما لطف نموده آنچه لایق بحال هر کس دانید از آنجا سامان کرده بوی رسانید و امیر فیروز شاه برجوع این خدمت مباهی گشته حسب المرقوم بتقدیم

در ماه محرم

مقدم رسانید بنا بر علی بن ابوالحسن خاقان مغفور سلطان حسین میرزا همواره اولاد امیر فیروز شاه دعوی تولیت لنگر کرده و بدین واسطه چند گاه
امیر عبد الخالق بن فیروز شاه صاحب عهدهٔ آن امر بود و وفات امیر غیاث در شهور سنه اربع و عشرین و ثمانمائه روی نمود خواجه حسن عطار ولد خواجه
علاء الدین عطار است و منتظم در سلک مشایخ کبار بوفور ... در سنه ست و عشرین و ثمانمائه در بلدهٔ شیراز روی نمود و اصحاب نعش او را از آن ولایت بچغانیان
نقل کرده بخاک سپردند **شیخ محی الدین محمد الغزالی** الطوسی بغایت عالم و زاهد و متورع بود و با سلاطین و امرا در کمال احتیاط و استغنا ملاقات مینمود
چند نوبت بگذاردن حج اسلام فائز گشت و در کرت اخیره که بحجاز میرفت در عودت در حلب فی منتصف رمضان سنه ثلثین و ثمانمائه درگذشت یکی از فضلا در آن
باب گوید بیت وفات قطب جهان شیخ محی طوسی میانهٔ حلب است و میانهٔ رمضان **مولانا جلال الدین یوسف اوبهی** اعلم فضلای زمان و افضل
علمای دوران بود و در درس سلطان المحققین و برهان المدققین مولانا سعد الدین مسعود التفتازانی بتحصیل فرمود مهارتش در فنون معقول و علوم منقول
بمرتبه رسید که حضرت مولوی در اجازتی که برای آنجناب مینوشت بقلم کرم رقم نمود که اگر در تالیفات این جانب بر سهو یا خطا اطلاع یابد بعد از تحقیق و
امعان نظر بتغییر جایی و تغییر بنایی اصلاح فرماید در سنه ۸۱۳ که عمارت مدرسهٔ شریفه و خانقاه معارف پناه حضرت خاقان سعید که در درون بلدهٔ فاخرهٔ
هراة در محاذی قلعهٔ اختیار الدین واقعست باتمام رسید آنحضرت رقم تدریس بر جبهات حال جناب مولانا یوسف کشیده در روز اجلاس بعض ... مجلس تدریس شریف
حضور شریف ارزانی داشت و قامت قابلیت آنجناب را بخلع فاخره بیاراست و ایضا حضرت خاقانی بعد از آن روز مرجع العلماء مولانا ... مولانا جلال
الدین یوسف حلاج و حاوی فضایل نفسانی مولانا نظام الدین عبد الرحیم یار احمد و جناب افادت پناه خواجه ناصر الدین لطف الله خواجه عزیز الله را
در آن مدرسه بمنصب تدریس معین فرمود و امر شیخی خانقاه را بجناب شیخ الاسلامی خواجه علاء الدین علی الحسینی تفویض فرمود از ثقات استماع افتاده که
بعد از چندگاه از نصب علمای مشار الیهم مولانا شمس الدین محمد حاجری قائم مقام یکی از ایشان گشت و در روز اجلاس از اکابر علما شیخ شمس الدین محمد جزری
و ارکان دولت امیر علیکه و امیر فیروز شاه بدان بقعهٔ شریفه تشریف آوردند و مولانا محمد از کشاف تفسیر آیه شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط
درس گفت و فرمود که بر حاشیهٔ مولانا سعد الدین التفتازانی که برین بحث نوشته ده اعتراض دارم و چون شیخ جزری فارسی فهم نمی کرد اعتراضات خود
بعبارت عربی بیان نمود مولانا جلال الدین یوسف اوبهی که یکی از حضار مجلس بود فرمود که نوبتی دیگر شبهات مذکوره را بفارسی تقریر نمایید تا امرا و سایر
حاضران بر کیفیت آن اطلاع یابند و مولانا محمد حاجری این التماس را بر شفقت حمل کرده آن اعتراضات را بزبان فارسی شرح کرد آنگاه مولانا جلال الدین
یوسف در مقام معارضه و جواب آمده شش اعتراض را بر وجهی مندفع گردانید که حقیقت آن بر تمامی حاضران واضح گردید پس وی را برآورده گفت چهار
سخن دیگر را برین قیاس نمایید و بدانید که مولانا سعد الدین بجیان کسی بودی که اگر بر یک حاشیه او ده اعتراض وارد شدی تصنیفاتش شرق و غرب
عالم را فرو نمی گرفت و امیر فیروز شاه زبان بتحسین مولانا یوسف گشاده گفت امروز کاری کردی که حقی که مولانا سعد الدین در ذمهٔ تو داشت ادا
نمودی آنجناب جواب داد که حقوق تربیت آنحضرت در بارهٔ من بمرتبه ایست که اگر صد سال آستانهٔ او را بمژگان بروبم اندکی از بسیار آن ادا نشود
و مولانا جلال الدین یوسف اوبهی را بحضرت نقابت منقبت ولایت شعار میر سید قاسم انوار ارادت تمام بود و فوتش در بلدهٔ هراة در شب شنبه
پنجم شعبان سنه ثلث و ثلثین و ثمانمائه روی نمود خواجه معز الدین جلیل الله جامی ولد خواجه جلال الدین محمود و جند بود و از سایر اولاد حضرت شیخ
الاسلام احمد جام بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی می بود و وفاتش در ماه شوال سنه خمس و ثلثین ... اتفاق افتاد و مشایخ عظام خراسان را از مفارقت آن خواجهٔ
عالیشان خون جگر از دیده بگشاد کاشف اسرار ازلی **امیر نور الدین نعمت الله ولی** مقتدای سادات عرب و عجم بود و در میدان اظهار کرامات
و خوارق عادات از جمیع مشایخ صاحب سعادات گوی مسابقت میربود و سلاطین زمان و حکام نافذ فرمان سر ارادت بر آستان هدایت آشیانش
می نهادند و علمای اعلام و فضلای کرام و سایر اکابر و معارف ایام درگاه کعبه اشتباهش را قبلهٔ حاجات می پنداشتند دیوان اشعار حقایق شعار
آن ولایت دثار مشهور است و در آن کتاب افادت ایاب ابیاتی که مشعر بطلوع آفتاب دولت شاهیت سطوت انتقال آن صاحب کمال از دار الملال
بمنازل بهشت عنبر سرشت در قریهٔ ماهان کرمان در بیست و پنجم ماه رجب سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه دست داد و طوطی طبع شکر افشان نظم این ابیات
لطافت آیات زبان بیان بگشاد قطعه نعمت الله جان بجانان داد و رفت بر در میخانه مست افتاد و رفت کل شیء هالک الا وجهه

بیابان ها

اعالم

نسخه ناصر الدین

و در وقت سکرات

خواند بر دنیای بی بنیاد و رفت چون ندای ارجعی از حق شنید زنده دل در عشق او جان داد و رفت نعمت الله دوستان یادش کنید تا چند داری که رفت از یاد رفت **مولانا نور الدین لطف الله المشتهر بحافظ ابرو** در سلک اعاظم اصحاب انشا و تصنیف و اکابر ارباب انشا و تألیف منتظم بود و آنجناب هروی المولد است اما در همدان نشو و نما یافته تحصیل نمود و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان نسبت بآن فاضل عالیشان التفات بسیار داشت و همواره او را در مجالس خاص طلبیده بهمت عالی نهمت در رضاء خاطرش میکاشت و جناب مولوی بعد از فوت آنحضرت بملازمت سده سنیه شاهرخیه شتافت و پرتو التفات شاهزاده پسندیده صفات میرزا بایسنقر بر صفحات احوالش تافت و آنجناب زبدة التواریخ بایسنقری را که مشتمل بر وقایع و حوادث عالم و چگونگی احوال و اوضاع طبقات بنی آدم در آن زمان فرخنده نشان تالیف نمود و معظم وقایع ربع مسکون را بر سبیل تفصیل تا شهور سنه [illegible] در آن کتاب افادت آیات درج فرمود بیت چو حافظ سخن را بدیع کار ساند سپهرش بساط سخن بر فشاند تاریخ وفات و موضع انتقال حافظ ابرو از دار ملال درین بیت که نوشته میشود مذکور است بیت بسال هشتصد و سی و چهار در شوال وفات حافظ ابرو شهر زنجان بود **مولانا رکن الدین محمد الخوافی** جامع فنون صوری و حاوی علوم معنوی بود و سالها در دار السلطنه هراة بدرس و افاده قیام و اقدام نمود علما و اشراف خراسان آستان فضیلت آشیانش را مرجع و ملاذ میدانستند و امرا و ارکان دولت خاقان عالیشان بصحبت شریف آن وحید زمان تیمن و تبرک میجستند و جناب مولوی در ایام شباب و اوان جوانی عزم گذاردن حج اسلام فرموده از خراسان بعراق و فارس خرامید و روزی چند در شیراز که در آن زمان مقر اورنگ پادشاه جهان مطاع جلال الدین شاه شجاع بود ساکن گردید و شاه شجاع که در آن اوان در [illegible] شیراز بود بملاقات آنجناب بسیار میل کرده چند نوبت استدعای حضورش فرموده لوازم تعظیم بجای آورد و مولانا بلطایف الحیل رخصت حاصل نموده بجانب حجاز شتافت و بعد از گذاردن حج اسلام شرف زیارت روضه منوره حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام دریافت و چون از آن سفر مبارک بازگشته بخراسان رسید دیگر آمد شد مجلس هیچیک از سلاطین نپسندید وفات آنجناب در شوال سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه روی نمود و [illegible] در ظاهر بلده فاخره هراة بقریه [illegible] واقع بود **خواجه ابو الوفا خوارزمی** بتحصیل علوم ظاهری و باطنی موفق گشته و از مبادی ایام جوانی تا اواخر هنگام زندگانی در طریق صوفیه سلوک مینمود و از نتایج طبع شریفش در علم توحید چند رساله مشهور است و بعضی از رباعیات آیاتش بر السنه و افواه مذکور و این رباعی از آنجمله است که رباعی من از تو جدا نبوده ام تا بودم این است دلیل طالع مسعودم در ذات تو ناپدیدم ار معدومم ور نور تو ظاهرم اگر موجودم و خواجه ابو الوفا در خوارزم فی شهور سنه خمس و ثلثین و ثمانمائه درگذشت و همدر آن ولایت مدفون گشت **مولانا کمال الدین حسین خوارزمی** در سلک مشاهیر افاضل زمان حضرت خاقان سعید انتظام داشت از مجالس النفایس که مرقوم قلم گوهر نثار مقرب حضرت خاقانی امیر نظام الدین علیشیر است چنان مستفاد میگردد که مولانا حسین غزلی در سلک نظم کشیده که مطلعش این است بیت ای در همه عالم پنهان تو و پیدا تو هم درد دل عاشق هم اصل مداوا تو و طایفه از اجلاف فقها [illegible] معنی بعضی از ابیات آن غزل را بحسب ظاهر مخالف شرع تصور نموده آنجناب را تکفیر کردند و کیفیت را بعرض نواب پادشاه [illegible] رسانیده خدمت مولوی را جهت پرسش آن قضیه از خوارزم بهراة آوردند و هر چند سعی نمودند مدعای خویش را بثبوت نتوانستند رسانید و مولانا حسین اعتراضات اعدا را بر وجه صواب جواب گفته از آن ورطه خلاص گردید المقصد الاقصی در ترجمه مستقصی از جمله مؤلفات مولانا کمال الدین حسین است و فی الواقع آن کتاب لطافت ایاب در غایت فصاحت و بلاغت است اما بعضی از حکایات آن از خللی خالی نیست و شرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد رومی نیز از نتایج اقلام بلاغت نظام آنجناب است شهادت مولانا حسین در خوارزم بر دست طایفه از سپاه اوزبک که بر آن ولایت استیلا یافته بودند فی شهور سنه [illegible] و ثلثین و ثمانمائه بوقوع انجامید قبرش در پایان پای پیر خواجه ابو الوفا است **سید صدر الدین یونس الحسینی** از جمله اجله سادات خراسان بود و همواره در طریق زهد و تقوی سلوک مینمود از جامع فضایل نفسانی شیخ الاسلام سیف الدین احمد تفتازانی چنان استماع افتاده که امیر فخر الدین وزیر شبی حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم بخواب دید پرسید که یا رسول الله امیر صدر الدین یونس فرزند شما هست یا نی آنحضرت فرمود که بلی فرزند منست و روز دیگر در تعظیم و احترام آن زبده اولاد خیر الانام بقدر امکان مبالغه نموده مادام که زمام اختیار سرکار وزارت در قبضه اقتدار او بود نگذاشت که

هیچکس از اکابر خراسان بر آنجناب تقدیم نماید و سید صدر الدین یونس در شهور سنه [illegible] ببلده فاخره هرات وفات یافت و از وی یک پسر ماند در غایت پرهیزکاری و دینداری سید معین الدین مرتضی نام و سید معین الدین مرتضی در سنه [illegible] از عالم انتقال نمود و او را نیز یک پسر بود سید رضی الدین عبد الاول نام علیهما الرحمة والرضوان من الله العلام **خواجه صاین الدین علی اصفهانی** بوفور فضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی موصوف و معروف بود و در انواع فنون مؤلفات عربی و فارسی تصنیف نمود شرح فصوص الحکم و کتاب مفاحص و شرح قصیده ابن فارض از آن جمله است وفات آنجناب بدار السلطنه هراة در چهاردهم ذی الحجه سنه [illegible] بوقوع پیوست **مولانا جمال الدین عبد الغفار** ولد مولانا جلال الدین محمد سمرقندی و برادر بزرگ مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ بود در تحصیل علوم دینیه و تحصیل معارف یقینیه از امثال و اقران فایق و سابق مینمود وفاتش در وادی تحجه مذکوره اتفاق افتاد **حضرت ولایت شعار امیر قاسم انوار** عظم شان آن سرور ارباب مناقب و عرفان از آن زیاده است که قلم دو زبان شمه از آن درین اوراق بیان تواند کرد و علو مکان آن مرجع اصحاب کرامت و ایقان نه در آن مرتبه است که بنان بیان اندکی از بسیار آن بسالها و قرنها در حیز تحریر تواند آورد رباعی عالی گهری که قدوه احرار است وز نور ضمیر کاشف اسرار است خورشید جمال مشتری اطوار است یعنی شبه امیر قاسم انوار است از نفحات فوایح این نسیمات بشام جان سالکان طریق ایقان میرسد که امیر قاسم انوار در اوایل حال دست ارادت بحضرت هدایت منقبت شیخ صدر الدین اردبیلی داده بود و بعد از چندگاه بصحبت شیخ صدر الدین علی یمنی رسیده نسبت بدان جناب نیز در شیوه اخلاص سلوک مینمود و امیر قاسم بعد از تحصیل کمالات صوری و معنوی از آذربایجان که مولد و منشاء خدام عالی مقامش بود بدار السلطنه هراة تشریف آورده بارشاد فرق عباد مشغولی فرموده مدت زمانی اکثر اکابر و اعیان خراسان در سلک مریدان آستان هدایت آشیانش انتظام یافتند و درگاه قبله اشتباهش را مرجع و ملاذ خویش دانسته صبح و شام باقدام نیاز بملازمت خادمانش شتافتند و چون آنحضرت با میرزا شاهرخ و اولاد عظامش در غایت استغنا ملاقات مینمود و از کمال علو شان چنانچه طمع میداشتند ایشان را تعظیم و احترام نمینمود از آن رنجیده غبار ملال بر حاشیه ضمیر میرزا بایسنقر نشست و خاطر بر اخراج آنحضرت قرار داده کمر سعی و اهتمام بر میان جان بست اما نتوانست که بی مسکنی بهانه مکنون ضمیر خود را بظهور رساند و چون در سنه ۸۳۰ احمد لر حضرت خاقان سعید را کارد زد بوضوح پیوست که مشار الیه گاهی بملازمت آن مهر سپهر کرامت و دری برج امامت میرفته میرزا بایسنقر کیفیت حال بعرض پدر رسانید و رخصت اخراج امیر قاسم انوار حاصل گردانیده [illegible] را بخدام عتبه علیه اش پیغام داد لاجرم آنحضرت عزم سفر ماوراء النهر جزم کرده در آن ایام غزلی در سلک نظم کشیده که مطلعش این است بیت ای عاشقان ای عاشقان هنگام آن شد که از جهان مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان و مقطع این بیت قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکس فکن و چون امیر قاسم انوار نور الله مرقده بانوار المراحم طی منازل و مراحل فرموده ببلده فاخره سمرقند نزدیک رسید امرا و صدور میرزا الغ بیک در اندیشه افتادند که آیا از حضرت نقابت منقبت التماس نمایند که جهة ملاقات پادشاه خجسته صفات بباگاه سلطنت تشریف آورند یا الغ میرزا الغ بیک را بملازمت سده سنیه امامت برند و چون حضرت امیر بسمرقند در آمدند بحسب اتفاق که ایشان [illegible] افتاده دانستند که میرزا الغ بیک آنجا است بی تکلف بقلعه بالا رفته با آنجناب ملاقات فرمودند و میرزا الغ بیک بشرف دیدار فایض الانوار آن مرجع اولاد سید ابرار علیه الصلوة والسلام من الله الملک الغفار فایز گردیده و از زبان گوهر بار سخنان درویشانه و کلمات محققانه شنیده در همان مجلس حلقه ارادت در گوش کشید و غاشیه عقیدت بر دوش افکند و چند سالی امیر قاسم انوار در کمال جاه و جلال در آن دیار بسر برده در اواخر ایام حیات کرت دیگر خراسان را بنور حضور منور گردانید و در شهور سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه وفات یافته در قصبه خرجرد از ولایت جام مدفون گردید [illegible] آنحضرت دیوان غزلیات مشتمل بر اشعار حقایق صفات در میان فرق انام اشتهار تمام دارد و ایضا مثنوی مختصر انیس العاشقین نام از جمله منظومات آن قدوه اولاد خیر الانام است علیه الرحمة والرضوان من الله الرحیم المستعان **مولانا فصیح الدین محمد بن محمد بن علا** بوفور علم و دینداری و فضل و پرهیزکاری از سایر اکابر دیار خراسان امتیاز تمام داشت و همواره بلوازم درس و فتوی پرداخته نقش افاده بر الواح خواطر طلبه علوم می نگاشت و با آنکه خاقان سعید چند نوبت از آنجناب التماس قبول مناصب شرعیه نمود [illegible] بتکفل امری از آن امور راضی نشد و تعهد نفرمود مع ذلک حضرت

شاه رخی اکثر قضایا و شرعیه را باستصواب آن فاضل افادت آیات فیصل میداد و مادام که از آن جناب استفسار نمی‌نمود بنفاذ حکمی از احکام دینیه اقدام
نمی‌کرد و مولانا فصیح الدین در وقتی که عمرش از هشتاد متجاوز بود در بلده فاخره هراة در منتصف جمادی الاخری سنه سبع و ثلثین و ثمانمایه درگذشت و در گازر
گاه در پایان مرقد معطر مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره مدفون گشت و برادرزاده مولانا فصیح الدین خواجه ابو المکارم
خواجه علاء الملک خانزاده بحر الملک [...] خانزاده علاء الملک ترمذی بود که از نقباء ترمذ بمزید جاه و جلال ممتاز و مستثنی می‌بود و خواجه ابو المکارم
با وجود علو نسب بوفور فضل و ادب از سایر مشایخ جام بلکه از اکثر اکابر و صنادید آن ایام امتیاز تمام داشت و بجودت طبع نقاد و حدت ذهن
وقاد موصوف بوده تعلیم بلاغت رقم ابیات و نشآت فصاحت آیات بر اوراق روزگار می‌نگاشت بجود و سخاوت مشهور بود و بمحاسن اخلاق
و کرایم اطوار بر السنه و افواه مذکور و آنجناب را خاقان سعید میرزا شاه رخ در اواخر ایام حیات برسالت بنگاله مأمور گردانید و خواجه ابو المکارم
حسب الفرمان بدان خطه که بعضی ممالک هندوستان است شتافت و مضمون رسالت را بابلغ عبارتی بعرض سلطان [...] که حاکم آن دیار بود رسانید
بر طبق آیه کریمه و ما تدری نفس بای ارض تموت وفات الخواجه خجسته صفات بهمدران ولایت دست داد و چون تاریخ آن واقعه راقم حروف را
معلوم نبود خامه سخن گذار تحریر آن زبان نگشود از خواجه ابو المکارم سه پسر ماند خواجه ابو الفتح و خواجه ابو الوفا و خواجه ابو القاسم در شهر بنگاله در خدمت
پدر حالی که بودند و بهمدران ولایت توطن نموده دیگر بوطن مألوف مراجعت نفرمودند اما خواجه ابو الفتح در ولایت جام قایم مقام پدر ذوی
الاحترام گشت و بسبب مکارم اخلاق صیت بزرگی او از فرق فرقدی درگذشت   **خواجه محمد اصغر** که از خورشید خاور در اطراف آفاق
اشهر است پسر بزرگتر خواجه ابو الفتح است و آنجناب در ایام شباب در درس مولانا معز الدین شیخ حسین و بعضی دیگر از علماء افادت مآب تحصیل علوم
محسوس و مفهوم قیام نمود و باندک زمانی بدرجه کمال مترقی شده قصب السبق از امثال و اقران در ربود و خواجه محمد اصغر اگرچه بشرف علو نسب و وفور
علم و فضل حسب اتصاف داشت اما درشت گوی و مزاج دوست بود و همواره بتیغ زبان قلوب طوایف انسان مجروح گردانیده از زخم سنان زبان
اندیشه نمی‌نمود و در اوایل ایام جهانبانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا در اکثر مجالس زبان بعتاب امیر علیشیر میگشاد و بواسطه آن خاقان منصور بکلانتر
وطن آنجناب فرمان داد بنا علی هذا از جانب خراسان بعراق توجه نموده بآنجانب شتافت و منظور نظر یعقوب سلطان شده بالتفات و رعایت بسیار یافت
و در شهور سنه تسع و تسعین [...] بعد از فوت یعقوب پادشاه خبر فوت امیر علیشیر موجب حدیث حب الوطن عنان بصوب خراسان منعطف گردانید بعد از
وصول روزی چند در دار السلطنه هراة رحل اقامت انداخت و در اواخر ایام حیات بتربت مقدسه جام شتافته در محرم سنه ۹۱۱ لوای ارتحال
بعالم آخرت برافراخت   **خواجه شهاب الدین ابو المکارم** نسب شریف آن عمده اکابر و اعاظم بیک واسطه بحضرت شیخ الاسلامی احمد الجامی میپیوندد
اتصال جناب والد والد ماجد مولانا حمید الدین عتیق الله بن مولانا یحیی نیز در سلک اکابر فضیلت انتما منتظم بود و در زمان فرخنده شأن
چند سال در بلده هراة بلوازم امر احتساب قیام می‌نمود و در شهور سنه ۹۲۳ در صباحی که بعد از نماز بامداد مشغولی میکرد داعی حق را لبیک اجابت
گفته در حین سجده روی بجنات عدن آورد و چون یکشعبه از نسب مسود اوراق بمولانا موصی الیه اتصال جناب بدخامه مشکین شمامه در تعریف
خدامش [...] از این مبالغه نمی‌نماید   **شیخ زین الدین ابو بکر الخوافی** علیه الرحمه من الله الوافی از جمله اولیاء عظام بمزید تتبع سنن سنیه نبویه علیه
الصلوة و السلام امتیاز تمام داشت و مدتی مدید در ظاهر هراة رتبت بخش محراب بود و همت عالی نهمت بر ارشاد امت میگماشت خلفاء
شیخ نور الدین عبد الرحمن مصری بود و در سلوک طریق ریاضت و معرفت مبالغه نموده بدرجات عالیه ترقی فرمود حضرت خاقان سعید و امرا
و ارکان دولت آن پادشاه صاحب تأیید همواره بقدم ارادت ملازمتش میکردند و بصحبت خجسته‌اش من حیث لوازم اعتقاد بجای می‌آوردند
وفاتش در شب یکشنبه دوم شوال سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه بعلت طاعون اتفاق افتاد و نخست در قریه مالین مدفون شد و از آنجا او را بدرویش
آباد نقل کردند و از درویش آباد بجوار عیدگاه هراة بردند و خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی بر سر مرقدش عمارت عالی ساخت و هنوز آثار
آن بنا باقیست از حضرت مخدومی ابوی مرحومی امیر خواند محمد استماع افتاده که چون در سال مذکور بلا و وبا در بلده فاخره هراة شیوع یافت
جمعی از اشراف و اعیان بخدمت شیخ بهاء الدین عمر رفتند و التماس نمودند که دعا کرده رفع آن بلیه را از حضرت مجیب الدعوات مسألت نماید

شیخ جواب داد که مقتضی جبار بمرتبه در قهر است که هر کس دست بدعا برمی‌آرد بر رویش میزند و اگر زبان بشفاعت گردان میسازد زبانش از کام می‌افتد
و آن جماعت از مجلس شیخ بهاء الدین عمر نزد شیخ زین الدین رفته همان سخن درمیان آوردند و شیخ زین الدین دعا کرده طاعون بر زبانش برآمد و بآن علت وفات
یافت   **قاضی صدر الدین محمد بن قاضی قطب الدین عبد الله الامامی** بعد از فوت پدر بزرگوار خویش مدتی مدید در دار السلطنه هراة و توابع و
مضافات بلوازم امر جلیل القدر قضا قیام می‌نمود و در فیصل قضایا فرق برایا طریق امانت و دیانت مسلوک داشته اصلا میل و مداهنه نمی‌نمود و بجودت
طبع و حدت ذهن اتصاف داشت و احیانا اشعار دلفریب نظم کرده بر لوح بیان می‌نگاشت در ششم شوال سنه ۸۳۸ بعلت طاعون درگذشت و در گازر
گاه بحظیره قضات امامی مدفون گشت   **مولانا ضیاء الدین نور الله خوارزمی** عالمی نحریر و فاضلی روشن ضمیر بود و سالها در مسجد جامع بلده هراة بامر امامت
و خطابت مشغولی می‌نمود و مشهور است که قوت ترتیب و بلاغت آنجناب بمرتبه بود که هر جمعه در مسجد جامع خطبه غیر مکرر انشا کرده بسمع خلایق میرسانید
و او نیز در سنه مذکوره بمرض طاعون گرفتار گشته جان شیرین برافشاند قبرش در گازرگاه است در پایان پای مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری
متصل مقبره جناب معرفت انتما مولانا فصیح الدین محمد نظام رحمهما الله تعالی   **مولانا جلال الدین محمد قاینی** واعظی متورع و فاضلی متدین بود و چند
گاه در بلده فاخره هراة بلوازم امر احتساب قیام می‌نمود و در صنعت حدیث از شیخ محمد جزری اجازت داشت و همواره نقش افاده بر الواح خواطر طلبه حدیث
می‌نگاشت و در سنه مذکوره چون مردم از وبا گریزان گشته از شهر بیرون میرفتند آنجناب طایفه را منع میکرد و بالاخره علت طاعون بروی مستولی شده
روی بعالم آخرت آورد مدفنش قریه خیرتانست و آثار او مدرسه‌ایست در جانب جنوب مسجد جامع هرات مشهور بمدرسه [...]   **مولانا شمس
الدین محمد اوحد** مدرس مدرسه [...] و پیش نماز و خطیب مسجد جامع مهد علیا گوهرشاد آغا بود و در سنه مذکوره بمرض طاعون از عالم انتقال نمود
شیخ ابو سعید بن شیخ شمس الدین بن قاضی جلال الدین محمود الامامی برادرزاده قاضی قطب الدین عبد الله بود و در سنه مذکوره بعلت مذکوره از
جهان فانی رحلت فرمود   **خواجه عبد القادر گوینده** در انواع فضایل نصاب کامل حاصل داشت و در علم موسیقی و ادوار هیچکس را در آن روزگار
با وی خیال مساوات پیرامن خاطر نمی‌گذشت و در علم قرائت و شعر و خط نهایت ماهر بود و در نوشتن کتابه بقاع خیریه بیضا مینمود و در اوایل
حال بدار السلام بغداد در مصاحبت سلطان احمد جلایر بسر میبرد و سلطان او را بسیار عزیز و معتبر نمود پیوسته التفات بسیار اظهار میکرد و چون قران
قضا و قدر شاه دوران سلطنت سلطان احمد جلایر را درنوشتند خواجه عبد القادر در سلک مصاحبان و ملازمان میرزا میرانشاه انتظام یافت و
پرتو انوار عاطفت شاه زاده عالی منزلت بر وجنات احوالش تافت از مجالس النفایس چنان معلوم میشود که در آن اوقات که میرزا میرانشاه [...]
مرتکب امور نالایق میشد و حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان تأدیب او را پیش نهاد همت ساخته بقتل ندمای شاهزاده امر فرمود خواجه عبد القادر
مجال اقامت نیافته بگریخت و بعد از چندگاه در لباس قلندران بنزدیک بارگاه سپهر اشتباه شتافته چون چشم حضرت صاحبقرانی بروی افتاد باواز بلند خواندن
قرآن آغاز کرد و از مشاهده آن حالت حضرت جمشید منزلت متبسم گشته این مصرع بر زبان راند که مصرع ابدال ز بیم چنگ در مصحف زد آنگاه قامت قابلیت
خواجه را بخلعت عفو و احسان آرایش داده ابواب تربیت و رعایت بر روی روزگارش گشاد و خواجه عبد القادر بعد از فوت صاحبقران گیتی
ستان در ملازمت پادشاه عالمیان شاه رخ سلطان بسر میبرد تا در شهور سنه ۸۳۸ بواسطه عارضه طاعون آهنگ سفر آخرت کرد   **سید نور الدین
محمد بن الامیر الکبیر الشهیر سید شریف الدین علی الجرجانی** بعلو نسب و شرف حسب و محاسن آداب و مکارم اخلاق موصوف و معروف بود در سنه
ثمان و ثلثین و ثمانمایه در خطه شیراز بنزهات جنات قدم انتقال فرمود   **مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شیخ علی** بصفت ورع و دین داری و تقوی و
پرهیزکاری اتصاف تمام داشت و پیوسته بسرانجام امور اهل اسلام قیام نموده نقش خیرخواهی بر صحیفه ضمیر صغیر و کبیر مینگاشت در مطلع سعدین مذکور
که مولانا محمد شیخ علی نوبتی بعرض خاقان سعید رسانید که احداث صابون خانه بدعتست و منع مسلمانان از آن امر مشروع آنحضرت در آن باب عذر
بر زبان آورد و خدمت مولانا در حضور پادشاه روی بآسمان کرده گفت خدایا می‌بینی که حکم تو میرسانم و این مغول بحکم تو نمی‌شنود خاقان سعید مغفور از
شنیدن این سخن متغیر شده فی الحال فرمان داد که صابون خانه را برانداختند و وجه تحصیل صابون رعیت را مواخذه نسازند و مولانا محمد در روز جمعه
ربیع الاول سنه ۸۳۲ از عالم انتقال نمود و اوقات حیاتش صد و بیست و هفت سال بود   **استاد قوام الدین معمار شیرازی** قدوه مهندسان

زمان و مرجع معماران دوران بود و از جملهٔ آثار آن استاد نادره کار در دار السلطنهٔ هرات عمارات عالیات مهد علیا گوهرشاد آغاست حکایت مشهور
و بر السنه و افواه مذکور که نوبتی حضرت خاقان سعید بسببی عتابی از استاد قوام الدین رنجیده مدت یکسال او را رخصت در آمدن ببارگاه عالمپناه ارزانی نداشت
و چون استاد در علم نجوم نیز ماهر بود تقویمی استخراج کرده بعد از آنکه اجازت ملازمت یافت آن را پیش برد حضرت خاقان سعید تبسم نموده این بیت بر روی خواند
که بیت نو کار زمین را نکو ساختی که با آسمان نیز پرداختی انهدام بنای حیات استاد قوام الدین در غرهٔ شعبان سنه [illegible] اتفاق افتاد **مولانا عماد
الدین عبد العزیز ابهری** سرآمد علماء روزگار و اعلم فضلاء نضاهت شعار بود و او را در اواخر اوقات زندگانی بعزم گذاردن حج اسلام و دریافت
سعادت زیارت حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام از خراسان توجه فرموده بعد از ادراک آن دولت عظمی مراجعت از یثرب و بطحا نزدیک به
ولایت شام در قریهٔ حلا بتاریخ ۱۸ رجب سنه [illegible] رخت بعالم بقا کشید **مولانا یحیی سیبک** در سلک افاضل دیار خراسان انتظام داشت و همواره
بقلم گوهر نگار نقش تألیف و تصنیف بر ورق روزگار می‌نگاشت منشورات بلاغت صفاتش در غایت خیال انگیزیست و منظومات لطافت آیاتش در
نهایت رنگ آمیزی چنانچه در مجالس النفایس مسطور است مولانا یحیی نخست تفاحی تخلص میکرد و بعد از آن تفاحی را بفتاحی مبدل ساخته و خماری و اسراری نیز
تخلصهای انجنابست از غزلی که فتاحی تخلص نموده این بیت بخاطر بود و ثبت افتاد بیت اینکه دور لاله ساغر خالی از می میکنی رفت عمر آن داغ حسرت
را دوا کی میکنی همچو بلبل تا ببوی گل برخواهد پرید مرغ روح از شاخسار عمر تا کی میکنی و از جملهٔ غزلهائی که اسراری تخلص فرموده غزلیست که در تتبع
خواجه حافظ شیرازی گفته و این بیت از آن غزلست بیت از برکت کتب (ای یحیی) آن نیز شد تا بر درخت نهال عقل و ایمان شما و از جملهٔ رسایل منظومهٔ مولانا
یحیی یکی تعبیر خوابست و آن رساله را باین بیت افتتاح کرده بیت ای برون وصفت ز تعبیر و کلام داور بیدار و حی لاینام و از مؤلفات شریف آن
فاضل نبیه یکی صفات شبستان خیال و حسن و دل مشهور است و بسیاری از نکات غریب در آن دو نسخه مسطور وفاتش در سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه اتفاق
افتاد **مولانا شرف الدین علی الیزدی** اشرف فضلاء ایران و الطف علماء دوران بود و بکمال دانش و بحور علم گشته بکمال فصاحت و بهره
پروری از امثال و اقران درگذشته عقود منثوراتش کامثال اللؤلؤ المکنون فرح بخش خاطر و درر منظوماتش در نظر دیده وران بهتر از عقود جواهر بیت
روشن روان تیز زبان و بلند قدر محفل فروز انجمن آرای و سرفراز و مولانا شرف الدین علی همواره در فارس و عراق نزد سلاطین عظام معزز و
محترم میبود و بقلم لطایف نگار مؤلفات بدایع آثار بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار تحریر مینمود از آنجمله یکی کتاب بلاغت ایاب ظفرنامه است
که باعتقاد راقم حروف در فن تاریخ بلطافت و نظافت آن در اسلوب فارسی نسخه مکتوب نیست و آن کتاب شریف بواسطهٔ حسن اهتمام میرزا ابراهیم
سلطان در شهور سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه باتمام رسیده چنانچه کلام صنف فی شیراز بحساب جمل از آن سال خبر میدهد و حلل مطرز و منتخب آن در فن
معما و لغز و شرح قصیدهٔ برده و کنه المراد در علم وفق اعداد از جملهٔ نتایج اقلام بلاغت نظام آن فاضل عالیمقام است و وفاتش در تفت یزد در شهور
سنه ۸۳۴ اتفاق افتاد و در خانقاهی که مسکنش بود مدفون شد **مولانا شهاب الدین عبد الرحمن** لسان ولد مولانا عبد الله بود و نسبش از جانب
مادر بقدوة المتبحرین فخر الملة و الدین الرازی می پیوست و مولانا شهاب الدین مدتی در کمال اعتبار و احترام ملازمت حضرت خاقان سعید مینمود و چون
عاطفت آنحضرت انجناب را چندان بمنوال حاصل گشت که هزار غلام زر خرید داشت باقی اشیا را برین قیاس باید کرد از جملهٔ آثار مولانا شهاب الدین
حمامی است که در میان بازار ملک ساخته و کاروانسرائی که در بازار فیروزآباد طرح انداخته از ثقات استماع افتاده که در روزیکه حمام مذکور باتمام
رسید و مولانا بآنجا در آمد یکی از مصاحبان که همراه بود پرسید که درین حمام چه مبلغ خرج شده است جواب داد که هشت دینار آن شخص متعجب بوده از حقیقت این
سخن استکشاف نمود مولانا گفت غلامان من بنای این حمام را ساخته اند و سایر مالیات پیشه و رمصالح آن را ترتیب نموده و بنابر آنکه غلام [illegible]
گر ندارم دی روز هشت دینار دادم که زنجیر ابواب این عمارت را طلبی گردند وفات مولانا شهاب الدین در روز سه‌شنبه ۲ جمادی الاخری سنه [illegible]
اتفاق افتاد و مدت عمرش شصت و سه سال بود **مولانا جلال الدین عبد الرحیم صدر** برادر اعیانی مولانا شهاب الدین بود و در رفعت
عظمت و اقتدار بصدارت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله قیام مینمود از فنون فضایل و کمالات بهرهٔ تمام داشت و پیوسته نقش تربیت و رعایت
افاضل و علماء بر صحیفهٔ ضمیر مینگاشت و چون مولانا جلال الدین ترک روش آباء و اجداد گفته شروع ملازمت میرزا بایسنقر و میرزا علاء الدوله بجای می آورد

و در کسوت سپاهیان بسر برده در غایت تجمل و حشمت سلوک می کرد میرزا الغ بیک تصور فرموده که جمال حالش بحلیهٔ علم و دانش محلی نیست بنابران
طریقهٔ مذمت اختیار نموده از آنجهت نسبت بجناب صدارت منقبت بدمزاج شده روزی بملاحظه آنکه او را امتحانی سازد صحیفهٔ مشتمل بر بعضی از مسایل علم ریاضی
و هیأت بوی داده گفت مرا درین سخن دغدغه ایست و درین فن مورد [illegible] لایق آنکه مطالعه نموده رفع آن شبهه نمائی و مولانا ملاحظه در آن صحیفه کرده
سخن او را معلوم فرموده از میرزا الغ بیک پرسید تردد[ی] که در خاطر اشرف عالی افتاده در حل [illegible] وقتی بر ضمیر انور گذشته آنحضرت جواب داد که مرا
درین سخن شبهه روی نموده مولانا گفت بفرمائید میرزا الغ بیک آنچه بخاطرش رسیده بود تقریر کرد مولانا جلال الدین آن دغدغه را بعبارتی دلنشین جواب گفت
چنانچه میرزا الغ بیک بر وجود تبحر او اطلاع یافته مراسم تحسین بتقدیم رسانید اوقات حیاتش مانند پدر و برادر شصت و سه سال بود **مرتضی
صحاف** در کمال ورع و تقوی بود و در اواسط زمان حضرت خاقان سعید بشرکت مولانا عبد الجلیل قاینی بمنصب احتساب می‌نمود و پادشاه شریعت
پرور دست تعدی او را [illegible] آن از خطیر قوی ساخت تا در خانهٔ هر کس از امرا و ارکان دولت شراب یافت بر خاک ریخته سبوی خانها را
برانداخت و چون نوبت بشرابخانهٔ شاهزادگان عظام رسید جناب مرتضوی و خدمت مولوی از گشته شدن اندیشیده در شهور سنه [illegible] بعرض
حضرت خاقانی رسانیدند که بیمن معدلت و شریعت پروری خدام آستان شهریاری مستی جز در چشم مشکین غزالان ختائی مشاهده نمی توان کرد اما خمخانهای
شاهزادگان سعادت نشان میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدوله از شراب ناب مالامالست و اندیشهٔ وصول بآنجا جهت ریختن شراب مری محال و
انکار شمال و زدیا صبا رسید پادشاه اسلام بعد از شنیدن این کلام بنفس نفیس سوار شده بدر شرابخانه آن دو شاهزاده تشریف برد و سید مرتضی
و مولانا عبد الجلیل را فرمود تا با محتسبان خود باندرون رفته تمامی شرابها را بریختند و بسیاری باده حمرا در آن خمخانها مشابه بود که از شراب ناب جوئی از
باقوت مذاب در میان کوچه روان گشت و رندان می پرست از استشمام رایحه آن از دست رفته در غایت حسرت کلمهٔ یالیتنی کنت ترابا بر
زبان ایشان گذشت نقلست که بعد ازین واقعه بچند گاه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر در قریه از بلوکات هرات مجلس طرح انداخت و صباحی
که شاهزاده در پای تخت جد بزرگوار خویش ایستاده بود سید مرتضی پیش رفته بعرض رسانید که بعضی از شاهزادگان داعیه دارند که در بلوکات
شرابخانه سازند حضرت خاقان سعید فرمود که هر کس این امر اقدام نماید بفرمائیم تا دیده او را از چشمخانه بیرون کشند میرزا محمد که این تهدید شنید از سر آن اندیشه
درگذشت و پس از روزی چند به پل مالان رفته در کنار هری رود بمحل طرح باده خوشگوار مشغول گشت و در آن اثنا بر طارمان غضب فرموده دست
در شمشیر از نیام برکشید و انجماعت گریزان شده شاهزاده از عقب ایشان اسب برانگیخت قضا را در آن وقت سید مرتضی جهت مهمی متوجه پل مالان بود
ناگاه چشمش بر میرزا محمد افتاد که در غایت خشم شمشیری برهنه در دست متوجه اوست لاجرم بر هلاک خویش متیقن شده از مرکب فرود آمده کلمهٔ
توحید بر زبان رانده بایستاد اما میرزا محمد چون جناب مرتضوی را بدان حال دید شمشیر در غلاف کرد و از اسب پیاده شده زبان بادای سلام گشاد و
گفت سید تو می پنداری که من مسلمان نیستم و حکم شریعت را گردن نمی نهم اکنون بیا و مرا تعزیر کن سید آنحضرت را دعای خیر گفته فرمود که تعزیر شما همین
بس است که از اسب فرود آمده بطریقهٔ انقیاد و تسلیم بجای آورده بدین غرض از عرض این حکایت آنکه چون در زمان سلاطین عالیشان بدین مرتبه در ترویج
ملت بیضا و انفاذ احکام شریعت غرا می کوشیدند بوتامینو ما ساحت مملکت سمت وسعت می گرفت و ساعة فساعة ریاحین دولت صفت حضرت
ونضارت می پذیرفت رباعی سر سبزی نهال سعادت بباغ ملک بی شخهٔ عیون شرایع طمع مدار لیکن زلال چشمهٔ دین کی شود روان بی یاری سیاست
شاهان کامکار **مولانا کاتبی نیشابوری محمد بن عبد الله** نام داشت و از جمیع شعرا در زمان حضرت خاقان سعید بلطف طبع و حدت ذهن ممتاز
و مستثنی بود و در تمامی اسالیب نظم معانی غریبه درج مینمود بتخصیص در قصاید دیوان غزلیاتش بغایت مشهور است و در اکثر قصاید کثیرة الفوایدش مدح
میرزا بایسنقر مسطور رسالهٔ تجنیسات و ذو البحرین و ذو القافیتین و حسن و عشق و ناظر و منظور و بهرام و گل اندام و محب و محبوب از جملهٔ مثنویات آن
شاعر شیرین کلام است و ابیات و حکایات این رسایل در غایت لطافت و انتظام مولانا کاتبی در شهور سنه ۸۳۹ در ولایت استرآباد بمرض وبا
مبتلا گشته بستر ناتوانی افتاد و در حال سکرات این قطعه نظم کرده زبان ببیان آن بگشاد قطعه زآتش قهر و باکرد بنا کانا خراب استرابادی که
خاکش بود خوش بوتر ز مشک اندرو از پیر و برنا هیچکس باقی نماند آتش اندر بیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک **بابا سودائی** از ولایت

ابیورد بود و بخت خاوری تخلص مینمود ناگاه عقد بهبوی رسیده و مدتی سر و پای برهنه در کوه و صحرا می گردید چون نوبت دیگر کمال خویش آمد سودائی تخلص کرد و پیوسته در مدح میرزا بایسنقر قصاید غرا نظم می آورد و گاهی بتخلص غزل نیز میل میفرمود و زبان بادا سخنان هزل آمیز میگشود چون عمرش از هشتاد تجاوز گشت در سنه [illegible] بابیورد در گذشت این مطلع از اشعار اوست که بیت حیرت خال و رخت و در دو خطت ریحانست دهنت غنچه و دندان در و لب مرجانست مولانا محمود عارفی که از مشاهیر شعرا زمان حضرت خاقانی بود و ملقب بسلمان ثانی و دیوان غزلیاتش مشهور است و این مطلع در اوراق مسطور که بیت عهد کردم که بیایم بدر از میخانه تا توان دم که مرا پر شود پیمانه و از جمله مثنویات مولانا عارفی گوی و چوگان نظمی است در کمال جودت و این سه بیت در تعریف اسپ از آن کتابست نظم چون گوی سپهر گرد پیچی میدان میدان چو گوی حیتی هر گاه که در عرق شدی غرق باران بودی و درمیان برق آن تخته صرصر از دم او بگریخته آذر از سم او وفاتش در سنه [illegible] بدار السلطنه هراة اتفاق افتاد امیر شاهی موسوم بآقملک بود و چون نسبش بسرداران سبزواری میپیوست و مذهب شیعه داشت شاهی تخلص مینمود و نوبتی میرزا بایسنقر او را طلبیده فرمود که مناسب آنست که این تخلص را بگذاری و تو اشعار خود را بتخلص دیگر مرسل سازی امیر شاهی اینمعنی را قبول نکرد و بنا بر آن حضرت بایسنقری آن مهر سپهر بخود ی کم التفاتی آغاز نهاد گویند که روزی امیر شاهی باتفاق جمعی از ابنا جنس بدرگاه آن پادشاه عالیجاه رفت و میرزا بایسنقر آن جمهور طلبیده امیر شاهی را بار نداد امیر شاهی در آن باب این غزل گفته نزد آنحضرت فرستاد غزل ایکه در بزم طرب جام دما دم میزنی خون دل را خورده چند از عاشقی دم میزنی حیف از آن ماندی که با اهل تنعم میکنی ضایع آن تیری که بر دلهای پرغم میزنی باز کن از خواب آن نرگس رعنا که عمر میرود چون دور گل تا چشم بر هم میزنی میکشانی طره و دلها بغارت میبری میگشائی چهره و آتش بعالم میزنی میکنی محروم از این در شاهی را مانده را دست رد بر سینه یاران محرم میزنی از ثقات استماع افتاد که امیر شاهی در مدت حیات دوازده هزار بیت در سلک نظم کشید و از آنجمله هزار بیت که حالا در میان فضلا مشهور است دیوان ساخته تتمه را باب ابطال شست و فی الواقع آن هزار بیت مطبوع طباع جمیع افاضل عالم و مقبول ضمایر تمامی اکابر فضلای بنی آدم افتاده و تا غایت هر کس بمطالع آن اشعار بدایع آثار فایز شده زبان بتعریف و تحسین گشاده انتقال امیر شاهی بجوار مغفرت الهی در ولایت استراباد فی شهور سنه ۸۵۷ روی نمود و نعش او را بسبزوار برده در حظیره آبا و اجداد دفن کردند خواجه اوحد سبزواری در مرثیه آن فارس میدان سخن گذاری مرثیه گفته که یک بیت از آن این است بیت کو شو زیر و زبر از آنکه شکست و آه هم سبزوار زانکه شهر شاهی بی شاهی نمی آید بکار مولانا شمس الدین الهروی شاگرد مولانا معروف خطاط بود و بهمین تربیت میرزا بایسنقر در حسن خط بمرتبه ترقی نمود که بسیاری از خطوط خویش را بنام یاقوت مستعصمی کرده مبصران نکته دان این معنی را قبول فرمودند مولانا جعفر تبریزی در تحریر انواع خطوط درجه کمال حاصل داشت بتخصیص در نسخ تعلیق و مولانا اظهر و مولانا شهاب الدین عبد الله پیش او و مولانا شیخ محمود که این مقاله ضمیر فی وقت ثانی یاقوت زمانی بودند در شاگردی مولانا جعفر باین مرتبه اعتصام نمودند راقم حروف گوید که چون شمه از احوال افاضل نامجسته نشان خاقان عالی مکان شاهرخ سلطان در سلک بیان انتظام یافت وقت آن شد که خامه سخندان در تحریر و تقریر وقایع ایام پادشاهی اولاد آن پادشاه سعید مغفور شروع نماید و ذیل این جزو را بذکر مجملی از احوال سایر سلاطین آن دودمان دولت قرین بیاراید و من الله الاعانة والتوفیق

ذکر رکن السلطنه و الخلافه میرزا علاء الدوله

اختر نور بخش برج نامداری و گوهر شب افروز درج کامکاری میرزا علاء الدوله که اسن اولاد میرزا بایسنقر بود و بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و صورت خوب و سیرت مرغوب از سایر شاه زادگان خاندان تیموری ممتاز و مستثنی مینمود و ذات حمیده صفاتش بعدل و انصاف مایل و وجود فایض الجودش موصوف بحسن کردار و لطف شمایل اما آنجناب بتمهید اساس عیش و عشرت و انبساط بساط لهو و مسرت شغف و رغبت تمام داشت و از رسوم جلادت و جهانگیری عاری بود و غیر خیال شرب جام گلرنگ و استماع آواز دف و چنگ نقشی بر لوح ضمیر منیر نمیگاشت مع ذلک حضرت خاقان سعید بعد از فوت میرزا بایسنقر او را بامارت دیوان اعلی نصب کرده زمام امور ملک و مال من حیث الاستقلال در قبضه اقتدارش نهاد و شاهزاده بموجب کلمه [illegible] یا ایها العزیز عمل نموده ابواب لطف و احسان بر روی روزگار طبقات انسان بگشاد و در وقتی که حضرت خاقان سعید رایات نصرت آیت جهت دفع طغیان میرزا سلطان محمد بصوب عراق برافراشت میرزا علاء الدوله را جهت ذات مشمول نظر شفقت گردانیده در بلده فاخره هراة قایم مقام گذاشت و چون حضرت خاقانی در ملک ری از جهان

فانی بعالم جاودانی انتقال نمود میرزا علاء الدوله بحبال استقلال بر تخت سلطنت و اقبال نشسته ابواب خزاین بر روی امرا و لشکریان بگشود بیت در گنج گشاد و لشکر را بخواند دامن زر و سیم و گوهر فشاند و بعد از آنکه آن شاهزاده مدت یکسال در کمال دولت و کامرانی اوقات گذرانید در سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه در منزل [illegible] از دست برادر سپاه میرزا الغ بیک گورکان منهزم شد و باسترآباد خرامیده چند ماه در ظل حمایت برادر خورد تر میرزا بابر بسر برد و در اواخر سنه مذکوره که میرزا بابر دار السلطنه هراة را تسخیر نمود میرزا علاء الدوله را با پسرش میرزا ابراهیم گرفته حبس فرمود و بعد از چند گاه آنجناب از حبس گریخته بعراق نزد میرزا سلطان محمد رفت و در روزی که میرزا سلطان محمد در چناران کشته گشت میرزا بابر فرمود که میرزا علاء الدوله را میل کشند اما شخصی که بمباشرت آن عمل شنیع بود میل آتشین بر وجهی در دیده جهان بین آن قرة العین سلطنت کشید که آسیبی بقوت باصره اش نرسید لاجرم بعد از چند روز از اردوی برادر بگریخت و مدتی دیگر در اطراف عالم بگردان بوده چند نوبت دیگر با برادران و اقربا بمقابله و مقاتله قیام نمود اما در هیچ معرکه ظفر نیافت و در اوایل سنه خمس و ستین و ثمانمائه بر کناره دریای قلزم در خانه ملک سیستان دستیاری عنان عزیمت بعالم آخرت تافت ملازمان نعش او را بهراة بردند و در تربت المغفره مهد علیا گوهر شاد آغا بخاک سپردند منصب وزارتش تعلق بخواجه غیاث الدین پیر احمد میداشت و در ایام دولتش مولانا جلال الدین لسان رایت صدارت می افراشت

ذکر میرزا الغ بیک گورکان

میرزا الغ بیک که محمد ترغای نام داشت پادشاهی بکثرت فضیلت و هنرپروری از سایر اولاد حضرت خاقان سعید منفرد بود در عدالت و داد گستری از تمامی امثال و اقران ممتاز در دانش جالینوس با حشمت کیکاوس جمع فرموده و در سایر فنون خصوصا علم ریاضی و نجوم در آن زمان عدیل و نظیر او کسی نبود قرآن مجید را بقراءات سبعه یاد داشت و پیوسته همت بر تربیت و رعایت اهل فضل و کمال میگماشت و چنانچه در ضمن احوال صاحبقران سمت گزارش پذیرفت ولادت با سعادت آن پادشاه حکمت پناه در روز یکشنبه نوزدهم ماه جمادی الاولی سنه ۷۹۶ در قلعه سلطانیه روی نمود و چون سن شریفش بیازده سالگی رسید حضرت صاحبقرانی بجهان جاودانی انتقال نمود و جناب الغ بیگی در ظل تربیت والد بزرگوار خویش بسر میبرد تا در سنه ۸۱۳ بایالت ولایت ماوراء النهر سرافراز گشت و بیمن معدلت و رعیت پروری باندک زمانی آن مملکت را در معموری بمرتبه رسانید که بر رتبت از بهترین در گذشت و در سنه ۸۲۳ [illegible] در وسط بلده فاخره سمرقند مدرسه رفیع و خانقاه منیع بنا نموده باتمام رسانید و بسیاری از مزارع و قری و مستغلات فواید انتما بر آن بقاع وقف گردانید و همچنین فرمان داد که استادان کاردان در ظاهر آن بلده فردوس نشان رصدی بنا نهادند و بطلمیوس ثانی مولانا غیاث الدین جمشید و جامع کمالات انسانی مولانا معین الدین کاشی در ترتیب آن بنا سعی و اهتمام دادند و از نتایج آن رصد زیجی مرتب گشت که آن را زیج جدید گورکانی گویند و الحال اکثر تقاویم را از آن زیج استخراج مینمایند و میرزا الغ بیک گورکان در ایام ایالت پدر بزرگوار در کمال اقتدار روزگار فرخنده آثار میگذرانید و بعد از استماع خبر فوت آنحضرت متعاقب امرهای تبانی گشته لوای جهانگشا بصوب خراسان برافراشت اگرچه بر میرزا علاء الدوله غلبه کرده خراسان را فتح نمود اما نگاه نتوانست داشت و چون ایام حیات و اوان کامرانی جناب الغ بیکی بنهایت انجامید پسرش میرزا عبد اللطیف مخالفت پدر را پیش نهاد همت گردانید و بر آنجناب غالب گشته بر تخت سمرقند تمکن یافت و میرزا الغ بیک در سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه بحکم فرزند نامرد مند شربت شهادت چشید و بریاض عقبی شتافت خواجه ناصر الدین نصر الله خوافی و سید عماد الدین بن سید زین العابدین جنابذی در سلک وزرای میرزا الغ بیک انتظام داشتند و بقدر امکان نقش کفایت و کاردانی بر اوراق روزگار آن پادشاه معدلت شعار می نگاشتند

گفتار در بیان عبور میرزا الغ بیک گورکان از آب آمویه و نجات یافتن میرزا عبد اللطیف از حبس میرزا علاء الدوله

میرزا الغ بیک چون در سمرقند از وفات خاقان سعادتمند خبر یافت روزی چند بمراسم تعزیت و سوگواری قیام نمود و بمهمات کلام ملک علام و اطعام فقرا و ایتام اقدام فرموده و بنا بر آنکه از اولاد صلبی خاقان مغفور دیگری در سلک احیا انتظام نداشت جناب الغ بیکی تمامی ممالک آنحضرت را ملک خود میپنداشت لاجرم بعد از اقامت لوازم مصیبت سپاه ماوراء النهر و ترکستان را جمع آورده بعزم تسخیر خراسان نهضت کرد و کنار جیحون را معسکر همایون ساخته در آن منزل استماع نمود که میرزا بابر ولد میرزا محمد جوکی که ولایت ارهنگ و سالی سرای و ختلانات بسور غال او بود و جز واقعه هایله خاقانی را شنوده است و خیال استقلال [illegible] و بلخ و شبرغان و قندز و بقلان را ضبط فرموده بنابر آن طریقه رعایت حزم مقتضی آن گشت که میرزا الغ بیک رسل و رسایل متعاقب

و متواتر نزد شاهزاده فرستاده او را بمصاهرت خویش وعده داد تا از مقام سرکشی گذشته روی بدرگاه عم بزرگوار نهاد و پس از وصول بروزی چند آثار
غدر و فریب از ناصیهٔ حالش لایح گردید و میرزا الغ بیگ او را گرفته مقید بسمرقند ارسال داشت آنگاه بدولت و اقبال از آب آمویه گذشته در حدود بلخ
رایت استقلال برافراشت و در آن اثنا قصهٔ شبیخون نیشابور و گرفتاری میرزا عبد اللطیف اشتهار یافت و میرزا الغ بیگ در باب حرکت و سکون با امرا
و نوئینان قرعهٔ مشورت در میان انداخت پس از قیل و قال رای اشرف اعلی بر آن قرار گرفت که با میرزا علاء الدوله از در صلح و صفا در آید تا گوهر کان
پادشاهی از قلعهٔ هراة مانند لعل از کوه بدخشان بیرون آید و مولانا میرک محمود را که بعالی منصب صدارت مشرف بود برسم رسالت نزد برادرزاده
ارسال نمود و در باب تمهید اساس وفاق و قطع شجرهٔ نفاق صلح شیع پیغام فرمود و در آن ولا میرزا علاء الدوله با عساکر ظفر مآب بعزم رزم بجانب
سمرقند تا کنار آب مرغاب آمده بود و بعد از وصول جناب صدارت شعار ایاب خبر نهضت میرزا ابو القاسم بابر از طرف جرجان بصوب خراسان در
اردوی میرزا علاء الدوله سمت شیوع پذیرفت و شاهزاده از دو جانب دریای بلا را متوجه خود دیده بسخنان میرک محمود در امر قبول اقران داد
و بدار السلطنهٔ هراة بازگشته میرزا عبد اللطیف را معزز و محترم نزد عم بزرگوار گسیل فرمود و او در حدود بلخ بملاقات والد ماجد خویش سرافراز گشته
میرزا الغ بیگ فرزند بیگانه بل دشمن جان گسل را در آغوش مهربانی کشید و زبان جنبلی خاطرش گشاده بلخ را برسم سیورغال بدو ارزانی داشت آنگاه رایت
مراجعت بصوب سمرقند برافراشت

ذکر شمهٔ از حال میرزا ابو القاسم بابر ولد کهتر غیاث السلطنة و الدین میرزا بایسنغر

میرزا ابو القاسم بابر پادشاهی بود بلطف طبع و حسن خلق موصوف و ببسط بساط عیش و نشاط بغایت مشغوف از غایت تواضع و کسر نفس در
مدت سلطنت بر تخت ننشست و از کمال مکارم اخلاق و لطافت طینت هرگز سخنی درشت خاطر مجلس را نخست و در میدان رزم هژبری بود جنگ
گذار و در مجلس بزم ابری گوهر نثار از وفور سخاوت زر تمام عیار و مهر سمقدار در نظرش یکسان بود و بواسطهٔ علو همت حاصل بحر و کان بخشش گر روزهٔ او و فا
رباعی
دید دریا بخشش بیحد او ز دو کف خجلت بروی از دست او
با کفش گو بحر در دعوی مپیچ زانکه نبود در کفش غیر باد هیچ
و میرزا ابو القاسم
بابر در زمان حضرت خاقان سعید بنسبت برادران خویش میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان محمد بغایت بی اعتبار بود و بتجرد مواجبی که جهت او تعیین کرده
بودند اوقات گذرانیده بر جفای ایام صبر مینمود و چون بساط زندگانی حضرت خاقانی بدست تقدیر سبحانی در ولایت ری طی شد آنجناب ب
همراهی میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بصوب خراسان در حرکت آمده و چون ببسطام رسید قاصدان امیر هندوکه در آن سال بموجب فرمان
خاقان سعید مغفور در جرجان قشلاق نموده بود بشرف ملاقات شاهزاده فایز گشتند و او را بسلطنت مملکت مازندران نوید داده بدانجانب
بردند و امیر هندوکه لوازم استقبال بجای آورده خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و باقی اسباب پادشاهی پیشکش کرد و بمحسن و قبول افتاده آن مملکت
در قبضهٔ اقتدار میرزا بابر قرار یافت و در سنهٔ احدی و خمسین و ثمانمایه میرزا بابر خراسان را نیز مفتوح ساخته ماهچهٔ رایت دولتش بر وجنات احوال متوطنان
دار السلطنهٔ هراة تافت و در سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمایه در موضع خبارن با برادر خود میرزا سلطان محمد حرب کرده او را اسیر ساخت و مهر اخوت
از لوح دل بآب ختم شسته بنیاد حیاتش بر انداخت آنگاه بعراق عجم و فارس رفته الویهٔ آیات را نیز در حیز تسخیر کشید و حکام نصب کرده بخراسان مراجعت
کرد و وفات میرزا بابر در چاشتگاه روز سه شنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه ستین و ثمانمایه در مشهد مقدسهٔ رضویه علی راقدها التحیة و الصلوة و التحیة
روی نمود و از بدایت جهانبانی او تا آخر ایام زندگانی ده سال بود و در امر وزارت میرزا ابو القاسم بابر خواجه وجیه الدین اسمعیل سمنانی و
خواجه قطب الدین طاوس دخل داشتند و در ایام دولتش امیرزاده امیر قوام الدین و مولانا محمد بخاری بمعماری رایت صدارت می افراشتند

گفتار در بیان وقوع مصالحه میان میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر و ذکر فتح ساری و تولد میرزا شاه محمود

چون میرزا بابر از ضبط مملکت جرجان فراغت یافت باقتضای غایت تهور عنان بکران بطرف ولایات خراسان تافت و با لشکری چون دریای جوشان بولایت
خبوشان رسیده مستعد حرب و پیکار ایستاد و میرزا علاء الدوله را خبر شده و با میرزا الغ بیگ گورکان چنانچه مذکور شد صلح نموده روی بمشهد نهاد
بعد از وصول آن مقام متبرک بغیر تعیین توقف کرده اکثر امرا و لشکریان را بجنگ برادر ارسال داشت و چون آن سپاه زرخواه در برابر جنود ظفر ورود
میرزا بابر صف آرای گشتند نیک اندیشان پای در میدان مصالحه نهاده از هر دو جانب امرا در میدان فرود آمدند و مهم صلح را بر آنجمله قرار

دادند که فاصلهٔ میان مملکت برادران ولایت خبوشان باشد و برین موجب عهد و پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافته میرزا علاء الدوله بهراة بازگشت
و میرزا ابو القاسم بابر عنان بکران بجانب مازندران انعطاف داد و چون باسترآباد رسید چنان شنید که سید محمد که در آن زمان حاکم ولایت ساری
بود گردن از ربقهٔ اطاعت خدام آستان شهریاری می پیچد و سر بحلقهٔ فرمان برداری در نمی آرد بنابر آن در اواخر سنهٔ احدی و خمسین و ثمانمایه با لشکری بیرون
از اندیشه چون شیر ژیان و پیل دمان از چشمهٔ جرجان بصوب جنگل مازندران روان شد و از آنجانب سید محمد نیز از ساری و توابع سپاه بسیار بهمه مازندرانیان
دیو سار در هم آورده بقدم جرات موکب همایون را استقبال فرمود و در منزلی که از کثافت اشجار و ته اخل اوراق و ازهار نسیم صبا را با وجود لطافت
بسیار آمد شد دشوار بود و رؤیت نور آفتاب جهان تاب در مضیق آن بیشهٔ پر پیچ و تاب محال مینمود تلاقی فریقین اتفاق افتاد و جنگی در غایت
صعوبت دست داده انامل عنایت الهی ابواب النصرت و پیروزی بر روی میرزا بابر بگشاد و سید محمد بجنگل صعب المسالک گریخته موکب
شهریاری در زمان حمایت حضرت باری بساری شتافت و از پرتو ماهچهٔ علم کشورگشای آن مهر سپهر کامکاری اطراف آن مملکت اضاءت یافت آنگاه
سید محمد از در تضرع و زاری در آمده طالب مصالحه گشت و میرزا ابو القاسم بابر ملتمس جنابش را مبذول داشته از سر جریمهٔ او در گذشت و ولایت
دیگر سلطنت ساری را بدو مسلم داشت و یکی از بنات آن سید ستوده صفات را در حبالهٔ نکاح کشیده رایت مراجعت بصوب جرجان برافراشت
و در شب شانزدهم محرم الحرام سنه اثنی و خمسین و ثمانمایه وهاب بی منت و عطابخش بی منت میرزا ابو القاسم بابر را مولودی عاقبت محمود کرامت
فرمود و میرزا ابو القاسم بابر بتهنیج و مسرور گشته نام خجسته فرجام آن فرزند ارجمند را شاه محمود مقرر نمود و طویهای پادشاهانه و جشنهای خسروانه
ترتیب داده چند روز بعشرت و کامرانی بگذرانید و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای ارغوانی کشیده صلای بهجت و خرمی در نوای مستی
و شادکامی بپیرمکاه ناهید رسانید حبیب بوستان دوستان افشاند زین بهجت نثار آسمان بر آسمان انداخت زین شادی کلاه

ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف کرت ثانی و عبور فرمودن میرزا الغ بیگ گورکان از آب آمویه بنیت کشورستانی

در آن اوان که میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را از حبس نجات داده نزد پدرش فرستاد دیگر ذکره زمره
از نوکران او را که در واقعهٔ نیشابور گرفتار گشته اند مطلق العنان خواهم ساخت و از خزاین حضرت خاقان سعید مغفور آنچه لایق باشد نزد عم بزرگوار
ارسال خواهم داشت اما باین مواعید وفا ننمود و هر چند میرزا عبد اللطیف قاصدان روان کرده ملازمان خود را طلب فرمود بجایی نرسید بلکه میرزا
علاء الدوله ایلچیان بعزم تعرض بولایت اندخود و شبرغان میرزا صالح را با فوجی از سپاه خراسان بکنار آب مرغاب فرستاد میرزا عبد اللطیف ازین
جهة بر آشفته بیگ ناگاه بر سر میرزا صالح تاخت و او هزیمت غنیمت شمرده بهزار حیله خود را در هراة انداخت و میرزا علاء الدوله از وقوع این
حادثه متغیر گشته جمعی از نوکران میرزا عبد اللطیف را که مقید داشت بقتل رسانید و در میان زمستان عنان عزیمت بصوب بلخ و شبرغان معطوف
گردانید بعد از وصول بحدود اندخود ایلچی از نزد میرزا الغ بیگ آمده معروض داشت که اگر از عبد اللطیف حرکتی ناپسند سر بر زد مناسب آن بود
که فرزند ما را اعلام کردی تا بتدارک پرداختی اکنون وظیفه آنکه مراجعت نماید و سپاه را از ویرانی منع فرماید میرزا علاء الدوله این سخن را
بسمع قبول جای داد و روی بصوب هراة نهاد اما لشکریانش در اندخود و شبرغان غارت عام کردند و در هر جا بر هر چه افتند بردند و چون
میرزا علاء الدوله بمستقر سریر اقبال رسید و فصل زمستان بپایان آمده سلطان ربیع فضای بساتین را بانواع ازهار و ریاحین آراسته گردانید میرزا
دستان بعید زبان صلای عیش و عشرت در داد و گل جلوه کنان براورنگ فیروزه رنگ نشسته نرگس قدح زرین بر کف نهاد میرزا علاء الدوله
جهة ختنه کنان پسر نیک اختر خویش میرزا ابراهیم سلطان بترتیب اسباب طوی اشارت نمود و باغ زاغان را که باعتدال هوا و نزاهت فضا
و طراوت گلزار و نضارت اشجار اشتهار دارد جهة آن کار تعیین فرمود و فراشان چابکدست در آن ساحت دلگشا قبهٔ خیمه و خرگاه باوج مهر
و ماه برافراختند و مهندسان شیرین کار چهار طاقهای سپهر آثار مزین بتکلفات بسیار معد و مهیا ساختند چنانچه و در آن چهار چمن بر یک مناسب طرح
خویش بنقشه در غایت غرابت بر روی کار آوردند و حکم ترخانی صدور یافته صغیر و کبیر برنا و پیر جهة بساط عیش و انبساط میل کردند و میرزا
رکن الدین علاء الدوله از ایوان سلطنت بمجلس بزم و عشرت تشریف برد و از دست ساقیان مهر جبین شراب صافی بر آن تا معین در کشید بنفش

غم از لوح دل بستردار تاب آفتاب شراب گلزار عارض ساقی پر از لاله سیراب می‌نمود و اقداح بلورین از لطافت باده گلگون در نظر جلیسان انجم زاهره
تابان می‌بود و مغنیان نغمه ساز و سازندگان خوش آواز الحان دلگشای و نغمات فرح افزای سپهر کبود در رقص آوردند و خوان سالاران بارگاه
سلطنت آشیان انواع اطعمه گوناگون از هرچه در حوصله خیال گنجد افزون مهیا و آماده کردند و تجهیز اشتاروز تماشا کار عادت دیرینه خویش بظهور رسانید
و صرصر فتنه در اهتزاز آمده آن سور را بماتم و سرور را بغم و الم مبتدل گردانید ع وای بغیم لا یکدر الدهر و در روز یکه مقرر بود که طوی جام دهند و جمع
و شریف در آن انجمن لب بر لب جام فرح انجام نهند منهی بسان برق و باد از جانب اندخود رسیده خبر رسانید که میرزا الغ بیگ بعزم رزم ده
راکه در دو فرسخی بلده مذکور است مخیم اقبال گردانید آری خاک عالم را بغم سرشته اند و رقم ثبات و نغم بر ناصیه حال اهل جهان نوشته اند راحت دنیا بی
جراحت محنت و رافت بهر ضرابی مخافت لی ع گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند

گفتار در بیان محاربهٔ میرزا الغ بیگ و میرزا علاء الدوله در منزل ترناب و شکست یافتن سپاه خراسان بتقدیر حضرت مسبب الاسباب

چون خسرو عالیشان میرزا الغ بیگ گورکان از بیداد سپاه خراسان در ولایت اندخود و شبرغان خبر یافت عزم انتقام جزم فرموده با لشکری چون امواج دریای
بی پایان از آب آمویه عبور کرده در قاضی ره معسکر همایون ساخته روی بصوب هراة آورد و میرزا علاء الدوله در اثنای طوی ازین حال واقف گشته
بساط بزم در هم پیچیده و با اهتمام تمام ترزر و سلاح لب پا بخشیده متوجه میدان رزم گردید امیر محمد صوفی ترخان و امیر سلطان ابو سعید داروغه را
بحکومت و داروغگی هراة باز گذاشت و مولانا احمد یساول را که از جمله معتمدانش بمزید خصوصیت امتیاز داشت بقلعه عمادکهزان بفوشنج نامعدود بود
ارسال داشت و کوتوالی حصار اختیار الدین با آقا حاجی بیگ تفویض فرمود آنگاه رایت عزیمت بکنار آب مرغاب برافراشت و چون از
کوتل سنجاب بگذشت همچنین در خاطرش گذشت که نوبت دیگر با عم بزرگوار طرح مصالحه اندازد و نایره آن فتنه را آب تدبیر منطفی سازد بنابر آن
جمعی از مخصوصان را بشهر باز گردانید تا از شیخ بهاء الدین عمر التماس نمایند که قدم رنجه فرمایند و نزد میرزا الغ بیگ رفته ابواب صلح و صفا باز گشایند
و شیخ این ملتمس را بسمع رضا شنوده عزیمت فرمود اما قبل از وصول بمقصد میان آن دو پادشاه صورت محاربه روی نمود کیفیت حال چنان بود که چون میرزا الغ
بیگ گورکان از بیرون آمدن میرزا علاء الدوله وقوف یافت نجوم آسا آسایش در حرکت بومی و طی منازل ساخت و مانند برق و باد از آب مرغاب
گذشته منزل ترناب را معسکر ظفر مآب ساخت از آنجانب میرزا علاء الدوله نیز بقدم اضطرار پیش رفته از هر دو طرف متصدی صفوف و تهیه اسباب
سیوف قیام نمودند و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته ابواب جنگ و پیکار بر روی روزگار یکدیگر گشودند قول لشکر سمرقند بفر طلعت
میرزا الغ بیگ گورکان آرایش داشت و در جوانغار میرزا عبد اللطیف علم نصرت شعار برافراشت و در برانغار علم زنگار میرزا عبد العزیز با وج سپهر
دوار رسید و در قلب چند قشون از مردان دلاور و بهادران رستم اثر مرتب و مکمل گردید که در هر طرف بمدد احتیاج افتد مستعد کومک باشند و جنود
خراسان را از طرف قول حسم امید بخش بچه لوا میرزا علاء الدوله روشن بود و برانغار از فرشکوه میرزا صالح استحکام می‌نمود و جوانغار از لمعان تیغ و سنان
میرزا خلیل آرایش داشت و در قلب چند امیر تومان بوسیون کومک علم شجاعت برافراشت جنت بهم سر دارجشم و دل پر از کین بابروی مردی
بر افکنده چین و چون آن دو سپاه کینه خواه با این ترتیب آئین بزرمگاه رسیدند نفغان کرنای و سورن و غریو کوس و شیپور از دروه منزل بهرام
در گذرانیدند جنگ چنان آمد از هر دو لشکر غریو کزان هول و بوانه شد زهره دیو در آنحال میرزا عبد الله شیرازی صف سپاه خراسان ویران
کرده عنان باد پای تازی بجانب لشکر سمرقند انعطاف داد و آتشی برجانب میرزا علاء الدوله گران آمده خراسانیان دل شکسته گشتند مع ذلک
ثبات قدم نموده بباد حمله آتش کار زار تیز ساختند و سمرقندیان شمشیرهای آبدار از نیام انتقام آخته بسیاری را بر خاک هلاک انداختند چنانچه
بسی کشته افتاد بر یکدگر ز تیغ یلان جلادت اثر میرزا علاء الدوله در آن معرکه هولناک بقدر مقدور لوازم صبر و تحمل مرعی داشت اما
چون دید که عنایت ربانی شامل حال میرزا الغ بیگ گورکان است علم عزیمت بوادی هزیمت برافراشت و سپاه خراسان ترسان و هراسان
از هم فرو ریختند و عنان اختیار از دست داده هر یک بطرفی گریختند میرزا علاء الدوله تا مشهد مقدسه در هیچ مکان توقف ننمود و از آنجا بطرف
اردوی میرزا بابر در حرکت آمده در خبوشان با برادر ملاقات فرمود و میرزا ابو القاسم بابر بهادر آنجناب را از نفوس مهربانی کشیده خاطر

بمواعید دلپسند تسلی داد و اظهار شفقت و دلجوئی کرده ابواب تلطف بر روی او بگشاد و چون خبر واقعه ترناب بدار السلطنه هراة رسید مهد علیا گوهرشاد
آغا باتفاق برادر خود امیر محمد صوفی ترخان و خواجه پیر احمد و سلطان ابو سعید داروغه بر سبیل تعجیل آهنگ راه عراق ساز دادند و سلطان ابو سعید در اثنای
راه گرفتار گشته دیگران بسلامت بیرون رفتند و میرزا الغ بیگ گورکان چون صورت فتح و ظفر در آئینه مراد مشاهده نمود لشکر منصور را از قتل خراسانیان
ممنوع فرموده شکر نعم الهی بجای آورده فتحنامهها باطراف ممالک خراسان و ماوراء النهر روان کرد اما با وجود آنکه در آن جنگ میرزا عبد اللطیف جلادت
بردلی و پهلوانی بتقدیم رسانیده بود جلدوی فتح بنام ولد خورد تر خود میرزا عبد العزیز رقم فرمود و باین واسطه غبار نقار بر حاشیه ضمیر شاهزاده نشست
و منتهی بجزئیان شد که باخر مخالفت پدر بزرگوار اختیار کرده کمر عداوتش بر میان بست القصه میرزا الغ بیگ گورکان کامران و کامیاب از منزل ترناب
بجانب دار الملک خاقان مغفرت مآب در حرکت آمده در منزل جبل خزان سپاه سمرقند شیخ بهاء الدین عمر که جهت تمهید بساط مصالحه متوجه گشته بود
رسیده هر چه داشت عرضه نهب و تاراج گردانیدند و میرزا الغ بیگ بعد از آن منزل با شیخ ملاقات کرده تعظیمی تخفاف بجای آورد و فرمود تا الاغ
محفه آنجناب را باز دهند و چون بنواحی هراة از غبار موکب آن شهریار عدالت شعار عنبر سرشت سادات و قضات و موالی و اهالی و اعیان و اکابر استقبال
استعجال نمودند و چنانچه رسم است بلوازم دعاگوئی و ثناخوانی اقدام فرمودند و میرزا الغ بیگ نظر شفقت بر احوال آن طایفه انداخت و همه را مشمول
الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه ساخت مقارن آنحال کوتوال قلعه نره تو مقالید قلعه و ذخایر را ارسال داشته اظهار اطاعت کرد و ایضا
آقا حاجی بیگ که در قلعه اختیار الدین بود طریقه متابعت بتقدیم رسانیده شرایط نیاز و نثار بجای آورد و میرزا الغ بیگ از ظاهر دار السلطنه هراة عنان
بارگیر دولت بسکندر بن قرا یوسف را که در علاء مسجد می‌بود و سلطان ابو سعید داروغه را بند کرده بقلعه نره تو فرستاد آنگاه بجهة دفع شوکت میرزا علاء الدوله
و میرزا بابر عنان عزیمت بطرف استرآباد انعطاف داد

گفتار در بیان توجه میرزا الغ بیگ بجانب جرجان و خروج سلطان ابو سعید داروغه و میرزا یار علی ترکمان

چون میرزا علاء الدوله در ولایت خبوشان بمیرزا ابو القاسم بابر بهادر پیوست اکثر یکیکان
ترناب عنان توجه بدان طرف تافته از دهای عظیم دریای حلم برادران روی نمود و میرزا الغ بیگ انجر شوده خواست که شکست تفرقه در جمعیت ایشان
اندازد بنابر آن بدان جانب نهضت فرمود و بعد از وصول بمشهد مقدسه شرایط زیارت و طواف روضه منوره رضویه علی صاحبها التحف الصلوة و التحیة
بجای آورده صلات و نذورات بمجاوران آن عتبه کعبه مرتبه رسانیده از آنجا بالنگ رادکان رفته چند روز در چهار باغ آن مرغزار لوای اقامت
برافراشت و در آن منزل ایلچی میرزا بابر بدرگاه عالم پناه رسیده تحف و هدایا گذرانید و بقبول خطبه و سکه نقد اخلاص و متابعت خود را تمام عیار گردانید و میرزا
الغ بیگ اظهار عنایت و شفقت فرموده فرستاده را مشمول انعام و احسان و اجازت معاودت داد و متعاقب کوچ کرده تا ولایت سغراغ عنان بکرات
بازکشیده و مدت بیست روز در ظاهر آن قصبه سایبان عظمت و حشمت برافراخته میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله شیرازی را با جمعی از شیران بیشه سرافرازی
بطرف بسطام روان ساخت و غرض نقض قابل ابریشم جهتی غاران مراجعت منعطف گردانید و حال آنکه میرزا علاء الدوله و میرزا بابر خاطر را آن قرار داده
بودند که هرگاه ما بچه رایت میرزا الغ بیگ پرتو وصول بر الکاء بسطام اندازد دست از ملک و مال شسته بولایت عراق گریزند و بنحو عجز و اضطرار درراه
متابعت میرزا سلطان محمد آورند القصه میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله در سرحد بسطام از مراجعت محمل میرزا الغ بیگ خبر یافته ایشان نیز باز گشتند
و میرزا عبد اللطیف در اثنای راه مریض شده در مشهد مقدس بموکب همایون پیوست و بسبب تاثیر فیض آن منزل اقدس صحت کامل شامل بدنش گشته
جنود مرض ختا قامت بربست اما کیفیت خروج میرزا یار علی و سلطان ابو سعید چنان بود که بعد از روزی چند در قلعه نره تو مقید و محبوس بسر بردند بعضی
از هواداران سلطان ابو سعید سوهانی در میان کماج تعبیه کرده نزد او فرستادند و آن دو عزیز بوسیله آن سوهان بند پا را سوده و دو دورانه آخته جمعی از مرد
قلعه را با خود متفق ساختند و بعضی از مستحفظان را کشته زمره را مطیع و منقاد گردانیدند آنگاه سلطان ابو سعید از قلعه بیرون رفت و میرزا یار علی ابواب
ذخایر گشاده اظهار جود و سخاوت فرمود و نقد و جنس بسیار بمردم بخشید لاجرم جمعی کثیر بوی پیوستند و میرزا یار علی با ایشان از مردم عازم تسخیر دار السلطنه
هراة گشته از قلعه بیرون خرامید و میرزا یار علی بیرونجی که بحکم خان الغ بیگی در هراة بحکومت مشغولی می‌نمود از کیفیت حادثه آگاهی یافته مسرعی بهمعنان
شمال و صبا باردوی اعلی فرستاد و چون میرزا یار علی بولایت کرج درآمد امیر یزید عزم رزم او جزم کرده فرمان داد که از ساکنان هراة هر کس الاغی

داشته باشد با وی همراهی نماید و جمعی از روستائیان هر جائی بلکه یاربان سودائی همعنان او بجانب کرخ روان گشتند و بحری میرزا یارعلی برایشان تاخته حاکم
براق ترکت و تاجیک را بگرفت و بیرون آمده بشهر کرخیده میرزا یارعلی در غیبت آن بلده منزل گزیده و آغاز محاصره کرد و بعد از آنکه مدت یکهفته روز تضییق و
تشقیق بر ویان لوازم اهتمام بجای آورد و میرزا الغ بیگ از جانب مشهد مقدسه بجد و تمام براه رسید میرزا یارعلی هزیمت را غنیمت دانسته بقلعه نیره تو باز
گردید و میرزا الغ بیگ بدار السلطنه هراة نزول اجلال فرموده میر یازید بعرض رسانید که اگر مردم بیرون شهر با یارعلی موافقت نمی نمودند او را محاصره
این بلده میسر نشدی و چندان اغوا نمود که بباد خباثتش آتش خشم جهان سوز اشتعال یافت و میرزا الغ بیگ حکم فرمود که بیرون شهر را غارت کنند و
لشکریان در اواخر رمضان سنه ۸۵۲ مدت سه شبانروز بنهب و تاراج اشتغال نموده جمیع ساکنان و متوطنان بلوکات را برهنه و عریان ساختند بلکه هرچه
اسم شی بر آن اطلاق توان کرد در ربوده بدست بیرحمی آتش بیداد برافروختند گویند که در روز عید فطر مردی که هرچه داشت بباد غارت و تاراج رفته
بود برهنه و گرسنه پیش اسپ میرزا الغ بیگ میدوید و میگفت ای پادشاه عادل فاضل خوش عیدی بمسلمانان دادی خدای عمر تو برکت کناد و
در خلال این احوال آوازه توجه میرزا ابو القاسم بابر با سپاه پر تهور در دار السلطنه هراة شایع گشت و میرزا الغ بیگ عزم توجه بجانب ما وراء النهر
جزم کرده حکومت هراة را که بشرف زوال و صدد انتقال بود بمیرزا عبد اللطیف تفویض نموده فرمود تا نعش حضرت خاقان سعید را از تربت المغفوره گوهر
شاد آغا بر داشته بماوراء النهر بردند و در دار الملک سمرقند بمقبره صاحبقران مغفور بخاک سپردند و نعش بنفس نفیس از راه مرو رایت نهضت برافراشت و از
آب آمویه عبور فرموده دست از ولایات خراسان باز داشت و بشهر خود در روم و شهر یار خود باشیم

ذکر نهضت میرزا ابو القاسم بابر بجانب دار السلطنه هراة و بیان مآل حال میرزا یارعلی و دیگر حالات و حکایات

میرزا ابو القاسم بابر چون در حدود
بسطام و دامغان شنید که میرزا الغ بیگ گورکان از سر پل ابریشم عنان مراجعت منعطف گردانید متخیر ولایات خراسان امیدوار گشته لوای توجه
از عقب عم بزرگوار مرتفع ساخت و بسرعت تمام در حرکت آمده امیر هندوکه را با فوجی از شیران بیشه هیجا بجانب مرو فرستاد تا سر راه بر سپاه عم
گرفته دست بردی نمایند و امیر خلیل هندوکه و با خواجه را با جمعی دیگر از مبارزان غضنفر اثر روانه دار السلطنه هراة گردانیده و بنفس نفیس عنان بکیران بطرف
سرخس انعطاف داد اما امیر هندوکه شبی بحوالی اردوی میرزا الغ بیگ رسیده میرزا ابراهیم الکو تیمور را که بر ساقه لشکر بود اسیر گرفت و بصوب هراة بازگشت
و امیر خلیل و با خواجه چون بقصبه شیخ نزول نمودند میرزا عبد اللطیف بعد از آنکه پانزده روز در هراة حکومت کرده بود دیم شی هزیمت غنیمت شمرده
روی بماوراء النهر آورد و امرای میرزا بابر بهراة آمده دست تظلم و بیداد برگشادند در آن اثنا میرزا یارعلی کرت دیگر هوس جهانگیری کرده بطرف هراة
شتافت و چون سه روز شهر هراة را محاصره نمود در مرده انا کابر و اعیان که از جور و طغیان امرای بابری بجان رسیده بودند در هم جمعه از جانب دروازه عراق
یارعلی را بشهر در آوردند و امرای میرزا بابر از روی اضطرار پناه بحصار اختیار الدین برده روز دیگر بعهد و پیمان بیرون آمدند و یار شب بقلعه رفته
و خزانه را برگرفته فرار نمودند آنگاه یارعلی خود را پادشاه باستقلال خیال کرده از کمال جهل و نادانی بساط نشاط بگسترد و بشرب می گلرنگ و استماع
آواز دف و چنگ اشتغال نموده اصلا بحفظ دروازه ها و اطراف شهر نپرداخت تا بدان چه رسد که از حدود ولایت با خبر باشد
و چون قریب بیست روز در غایت غفلت بگذرانید در اواخر ذی حجه سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه بیک ناگاه فوجی از سپاه ظفر پناه میرزا بابر بسلخ ذی حجه
از دروازه ملک در شهر آمدند و جلو ریز بباغ شهر شتافته یارعلی را شولیده مست بدست آوردند و در سر کوچه خیابان بپایبوس میرزا بابر رسانیدند
و آن پادشاه عالیجاه در باغ سفید نزول اجلال فرموده فرمود تا یارعلی را بچهار سوی هراة بردند و بزخم تیغ تیز نقش وجود او را از لوح زندگانی سترده
عجب چنین بود تا گردون سپهر که با نوش زهر است و با کینه مهر مقارن آن حال امیر هندوکه از جانب مرو رسید و میرزا ابراهیم الکو تیمور را پا پیاده
املی رسانیده و زبان بتضرع گشاده خون او را طلبید این التماس بعز اجابت مقرون گشت و میرزا بابر بر سریر سلطنت خراسان تمکن یافته رایت شوکتش
از فرق فرقدین در گذشت خطبه و سکه در جمیع ولایات خراسان باسم و لقب شریفش سمت زینت گرفت شهر کار تون برسم سیورغال بخدام میرزا علاء الدوله
صفت تعلق پذیرفت و آنجناب تخمیر میرزا ابراهیم را بدانجانب فرستاده بنفس نفیس در هراة توقف نمود و هم در آن ایام میرزا بابر باغوای طایفه از اهل غرض
و سعایت میرزا علاء الدوله را حبس فرموده و یکی از امرای معتمد را بتون روانه گردانید تا میرزا ابراهیم را گرفته بدار السلطنه هراة رسانید آنگاه پادشاه

جمجاه بفراغ خاطر در بزم عشرت نشسته جامهای خوش گوار از دست ساقیان لاله عذار بستاند و صبوح و غبوق را با یکدیگر اتصال داده از حال رعایا
که ودایع حضرت خالق البرایا اند غافل ماند امرای بلند مقدار از غار ظلم و ستم گرفته و بیه تحمیلات نامعتدل جمهور متوطنان بلده هراة و توابع را بیازردند بخلاف امیر
هندوکه که از آن شیوه نا ستوده اجتناب نمود و از میرزا بابر اجازت طلبیده با امیر ابراهیم الکوتیمور عزیمت بادغیس فرموده و در سنه ۸۵۳ بسمع شریف میرزا
بابر رسید که حاکم سیستان شاه حسین از جاده مستقیمه اطاعت انحراف جسته سالک طریق مخالفت گشته است بنا بر آن اعلام نصرت نشان بعزم تسخیر ملک
نیمروز برافراخت و چون قصبه سبزوار را مضرب خیام عساکر ظفر شعار ساخت فوجی از امرا و سپاه برسم منغلای پیشتر روان شدند شاه حسین چون این خبر
شنید دانست که از عهده مقابله و مقاتله آن سپاه بیرون نمی تواند آمد تضرع نامها بپایه سریر اعلی ارسال داشته زبان اعتذار و استغفار برگشاد و باج
و خراج قبول کرد و میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جراید جرایمش کشیده روی بدار السلطنه هراة آورد و در خلال این احوال امیر هندوکه ابواب مخالفت باز
گشوده میرزا ابراهیم الکوتیمور را بسمرقند فرستاده خود بطرف جرجان توجه فرمود و میرزا ابو القاسم بابر چون از این حادثه وقوف یافت سلطان ابو سعید و ارغون
و شیخ علی بهادر را بدفع او نامزد کرد و ایشان در حدود خبوشان بهندوکه رسیده دست بسیف و سنان و تیر و کمان یازیده نخست شکست بر جانب ارغون
افتاد و سلطان ابو سعید رخت هستی بباد فنا داد اما آخر الامر امیر هندوکه مغلوب گشت و شیخ علی بهادر بدست شجاعت طومار حیاتش در نوشت و
بهمین سال قلعه عماد که گوئیا آیه کریمه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد از کمال حصانت آن خبر میدهد در تصرف گماشتگان میرزا علاء الدوله
بحسن سعی امیر محمد صالح که در سلک خدام آستان بابری انتظام داشت مفتوح شد و ذخایر وافر و نقود نامعدود بدست میرزا بابر افتاده اکثر آنها را
ببه امرا و ارکان دولت بخشید و مقارن آن حال بنی محافظان میرزا علاء الدوله از محافظتش غافل گشتند و از محبس گریخته از راه غور و خیسار به
سیستان رفت و از آنجا بصوب عراق شتافته داعیه نمود که بمیرزا محمد پیوندد اما آنجناب تجویز ملاقات نفرموده فرمود که باید که آن برادر در مغاز جرید
توقف نماید که ما در وقت عزیمت خراسان با ایشان ملاقات خواهیم کرد و آنچه مصلحت دولت باشد بجای خواهیم آورد

گفتار در بیان مخالفت میرزا الغ بیگ گورکان و میرزا عبد اللطیف با یکدیگر و کشته شدن پدر عالی گهر بحکم پسر واژون اختر

منجمان ماهر
علم تنجیم بعد از امعان نظر در زایچه طالع میرزا الغ بیگ و میرزا عبد اللطیف حکم کرده بودند که پدر را از پسر آسیبی خواهد رسید و چون میرزا الغ بیگ
در آن فن مهارت کامل حاصل داشت این معنی را دانسته بود و خضر خان والی هندوستان که کیفیت آن حال از جوکیان معلوم کرده بود نوبتی رقعه پیش پادشاه
فرستاده شمه از این امر بدیع در آن کتابت درج فرموده و مولانا محمد اردستانی که از علم طالع مسئله و رمل وقوفی تمام داشت پیوسته از قضایای مخفیه خبر
میداد و در مجلسی که میرزا الغ بیگ بر زبان میراند که عنقریب تمامی ممالک حضرت خاقان سعید را در حیز تسخیر خواهم کشید گفت اگر میرزا عبد اللطیف بگذارد
بنا بر این مقدمات میرزا الغ بیگ گورکان همواره بنسبت میرزا عبد اللطیف طریق بی عنایتی مسلوک میداشت و همت عالی نهمت بر تربیت پسر کهتر خویش میرزا
عبد العزیز میگماشت و از آن جهت میرزا عبد اللطیف کینه پدر بزرگوار در سینه جای میداد و بالآخره اظهار مخالفت کرده ابواب متفاوت بر روی
روزگار خویش برگشاد و در وقتی که میرزا عبد اللطیف از صولت میرزا بابر دار السلطنه هراة را باز گذاشته روی توجه بسمرقند نهاد و بعد از عبور از آب آمویه
قاصدی نزد پدر فرستاده از وصول خویش اعلام داد و میرزا الغ بیگ نشانی ارسال داشت مضمون آنکه بلخ سیورغال اوست باید که باز گردد و بقبضه
آن مملکت قیام نماید میرزا عبد اللطیف این معنی را فوزی عظیم دانسته معاودت نمود و در باب رتق و فتق و حل و عقد امور آن ولایت اهتمام فرمود و خاطر
رعایا را بر قرار داد و رایت مخالفت مرتفع گردانید و صنادیق تمغا را شکسته فرمود تا منادی کردند که هیچکس از آنجهت متعرض مردم نگردد و باعث بر این حرکت
آن بود که میرزا الغ بیگ در باب حصول وجوه تمغا و زکوة مبالغه بسیار داشت القصه چون خبر خلاف و شقاق میرزا عبد اللطیف بسمرقند رسید میرزا الغ بیگ
متحیر گشت و میرزا عبد العزیز را در آن بلده قایم مقام گذاشته با سپاه فراوان و لشکر بی پایان بشتافت و میرزا عبد اللطیف نیز از آن جانب خرامیده انهار را
عبور نموده آمده و هر دو پدر و پسر در برابر یکدیگر نشسته چند نوبت از بالای آب و پایان آب لشکریان گذشتند و باشعال نایره قتال اشتغال نموده اکثر اوقات
سپاه میرزا عبد اللطیف غالب می گشتند و در یکی از آن محاربات میرزا عبد الله شیرازی گرفتار شد و میرزا عبد اللطیف او را بجان امان داد و در خلال
این احوال از سمرقند باردوی میرزا الغ بیگ خبر آمد که میرزا عبد العزیز مرتکب امور نالایق میشود و دست تصرف بعیال و اطفال امرا و رعایا دراز میکند

و میرزا الغ بیک این سخن شنیده بتهدید نامها بپسر فرستاد اما هیچ فایده نداد و امرا آغاز بیطاقتی کرده نزدیک بآن رسید که میرزا الغ بیک را گذاشته بمیرزا
عبد اللطیف بپیوندند درین اثنا از پس پرده غیب صورتی روی نمود که بر صحیفه خیال هیچکس مصور نگشته بود شرح واقعه آنکه میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان
محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان که همواره در ملازمت میرزا الغ بیک روزگار میگذرانید نقش ایالت و کشورستانی بر لوح ضمیر و صفحه خاطر مرتسم و منقش
میگردانید دران اوقات که پسر و پدر در برابر یکدیگر نشسته بودند فرصت غنیمت شمرده ایل ارغون را با خود متفق ساخت و رایت کشورگشائی و جهانداری
بجانب سمرقند فردوس مانند برافراخت میرزا عبد العزیز را چون طاقت جنگ صحرا نبود دروازهای شهر مضبوط ساخته متحصن شد میرزا الغ بیک پس از آنکه
این خبر محنت اثر شنید مضطر شده عنان یکران بطرف دار الملک گردانید میرزا سلطان ابو سعید در ظاهر سمرقند بر قرب وصول آنجناب اطلاع یافت
ترک محاصره کرده بمیان ایل ارغون شتافت و میرزا عبد اللطیف بعد از آن بایام از آب گذشته بصوب سمرقند توجه فرمود و میرزا الغ بیک روی بوی
آورده در قریه دمشق تلاقی فریقین روی نمود و میرزا الغ بیک بر فراز پشته قرار گرفته آن دو لشکر خون ریز و آن دو طایفه فتنه انگیز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند
و تیغ و خنجر و سنان و شمشیر بر فرق سر یکدیگر کوفته خلقی را بر خاک هلاک انداختند و هنوز بمقابله و معانقه مشغول بودند که قاید تقدیر عنان عزیمت
میرزا الغ بیک را گرفته بطرف لشکر پایان بر دوان پادشاه عالیجاه روی بجانب سمرقند آورد و دم تأسف میزد و چون بدروازه شهر رسید میرزا
فوجین که گماشته آنجناب بود در روی بسته قلعه مسدود ساخته از دخول مانع گردید و میرزا الغ بیک با چشمی پرنم و دلی پرغم باتفاق میرزا عبد العزیز و معدودی
از مخصوصان بطرف شاهرخیه رفت تا روزی چند دران حصن حصین اقامت فرماید و از تعب دوران و محنت روزگار بیاساید بعد از وصول
کوتوال آن حصار ابراهیم پولاد که مملوک آنجناب بود از غایت شقاوت قصد وی بصمت کرده و میرزا الغ بیک برین حال اطلاع یافته مانند صیدی که بپای
خویش بدام صیاد در رود نزد میرزا عبد اللطیف رفت و او در آن زمان در سمرقند بر تخت سلطنت نشسته بود میان پدر و پسر ملاقات واقع شده میرزا عبد اللطیف
از کمال شقاوت قلب و قلت حیا از روی سخریت و استهزا بواسطه و بی‌واسطه سخنان ناخوش بسمع پدر رسانید و در آن ایام آن ناجوانمرد تقلید
حضرت صاحبقران کرده مغلوکی از اولاد چنگیز خان را بر مسند خانی نشاند و عباس نامی را که پدر او بحکم میرزا الغ بیک کشته شده بود فرمود تا پیش خان رفته فریاد
زده گفت میرزا الغ بیک پدر مرا بغیر حق کشته است خان حکم فرمود که هرچه مقتضای شرع باشد بتقدیم رسانند مجموع فقهای سمرقند فتوی نوشتند که میرزا الغ
بیک را قصاص کشتن بکر قاضی مسکین رحمه الله که بآن مرجع ایشان نشد بعد از آن میرزا عبد اللطیف جناب الغ بیکی را با میر حاجی محمد خسرو بسمت حج روان گردانید
محمد مرحومی در روضة الصفا از میر مشار الیه نقل نموده اند که گفت بهنگام شام در رکاب میرزا الغ بیک از سمرقند روان شدیم و آنجناب بی تیغ و سپر
اسپ میراند و از هر باب حکایات با من میگفت چون اندک مسافتی مطوی گشت ناگاه شخصی از عقب رسیده دست مرا کشید بازپس نگریستم یکی از قوم
سلدوز را دیدم که چشم میرزا عبد اللطیف را بخن داشت گفتم خیر است گفت آری حکم خان چنانست که میرزا الغ بیک در محلی که آبادانی باشد فرود آید
و چندان توقف نماید که یراق ایشان کرده شود میرزا الغ بیک چون این خبر شنید زبانش از گفتار باز ماند و آثار ملال بر بشره همایونش ظاهر گشته
در قریه که در آن نزدیکی بود فرود آمدیم و میرزا الغ بیک بنابر برودت هوا فرمود تا در پیش او آتش افروخته کباب کنند بعضی از ملازمان بموجب
فرموده عمل نموده ناگاه شراره از آتش بردای پادشاه رسید و آنرا بسوخت میرزا الغ بیک بدست خویش آتش را منطفی ساخته بر زبان راند که من
هم چاینک بیلی یعنی تو هم دانستی که حال چیست دران اثنا عباس نام با شخصی دیگر بآن خانه در آمد چون چشم آنجناب بر ایشان افتاد دیوانه وار از جای برجست
و مشتی بر سینه عباس زد و آن شخص که همراه عباس بود پوستین الثانی جناب پادشاهی از دوش او بر داشت و عباس جبه آورده ریسمان از خانه بیرون رفته
من در را بستم تا میرزا الغ بیک غسل فرمود آنگاه عباس بازگشته پادشاه را بدر برد و قریب بمحلی که میسوخت نشانده بضرب شمشیر آبدار شمع حیاتش را
انطفا داد و میرزا عبد اللطیف پیش ازین واقعه بدو سه روز برادر خود میرزا عبد العزیز را کشته بود و آن شاهزاده بعاقبت بجهت محبت سلطنت
پدر را که در فضایل نفسانی نظیر نداشت و برادری را که در عنفوان ایام شباب و جوانی بقتل نمود و مدت سلطنتش زیاده از شش ماه امتداد نیافت خسر الدنیا
والآخرة ذلک هو الخسران المبین یکی از فضلا این قطعه در تاریخ شهادت میرزا الغ بیک گوید قطعه الغ بیک آن شاه جم اقتدار که دین نبی را ازو
بود پشت ز عباس شد شهادت چشید شدش سال تاریخ عباس کشت ۸۵۳ ذکر فضلاء زمان میرزا الغ بیک گورکان چون پادشاه

عالیجاه میرزا الغ بیک بوفور علم و فضل از سایر اولاد امجاد حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان امتیاز تمام داشت و همواره همت عالی نهمت بر تربیت و رعایت
علما و فضلا می گماشت و در زمان دولتش جمعی کثیر از آن طایفه در بلده سمرقند مجتمع گشته بودند و در ظلال دولت و اقبالش در غایت فراغت و رفاهیت می
غنودند و از آنجمله یکی مولانا غیاث الدین جمشید است که در علم هیأت و ریاضی و فن نجوم عدیل و نظیر نداشت و در وقتی که میرزا الغ بیک رصد میساخت
آنجناب باتفاق مولانا معین الدین الکاشی و مولانا صلاح الدین موسی که مشهور است بقاضی زاده رومی بمشیت آن مهم میپرداخت مولانا علاء شاشی در سلک
اعاظم دانشمندان سمرقند منتظم بود و گاهی بگفتن شعر و معما میل مینمود مولانا نفیس طبیب افضل اطبای آن زمان بود و در معالجه مرضی میامن انفاس مسیحا ظاهر
مینمود و از جمله مؤلفات آنجناب شرح موجز و شرح اسباب و علامات مشهور است و در دیباچه شرح اسباب و علامات مدح و ثنای میرزا الغ بیک
مسطور مولانا محمد عالم در سلک علمای سمرقند منتظم بود و با میرزا الغ بیک گورکان همسبقی مینمود در مجالس النفایس مذکور است که مولانا محمد عالم
بواسطه لطف طبع و حدت ذهن با میرزا الغ بیک بغایت گستاخانه بحث میکرد و رعایت آداب مرتبه پادشاهی بجای نمی آورد بنابر آن میرزا
الغ بیک آنجناب را از سمرقند اخراج فرمود و او بدار السلطنه هرات آمده دران بلده ساکن گشت تا وقتی که درگذشت این مطلع از منظومات اوست
کز قیت مایه بخیتم و بدر و نریم و اخر سوخته ❊ شمع مقصودی بدست خود شبی نفروخته خواجه عصام الدین بمزید جاه و جلال و علم و کمال از سایر
علمای ماوراء النهر امتیاز تمام داشت و مدتی مدید در آن ولایات بمنصب شیخ الاسلامی سرافراز بود و همت بر تقویت ارکان شریعت میگماشت
خواجه فضل الدین کشی از جمله دانشمندان سمرقند بود و پیوسته بلوازم افاده قیام مینمود سید عاشق بصفت زهد و دینداری و علم و پرهیز
کاری موصوف بود و در باب امر معروف و نهی منکر مبالغه تمام میفرمود بنابر آن میرزا الغ بیک منصب احتساب سمرقند را بدانجناب عنایت کرد و سید
همانا در تمشیت آن امر لوازم امانت و دیانت بجای آورد و از ثقات استماع افتاد که در وقتی که میرزا الغ بیک جهت سنت ختان میرزا عبد العزیز در کان
گل طوی فرمود و مردم را ترخان ساخته بود و خاص و عام بشرب مدام مشغول گشته بر علانیه ظروف شراب بهر سوی بردند روزیکه اکابر و اعیان
سمرقند در مجلس پادشاه نشسته بودند سید عاشق در غایت صلابت بآن محفل در آمده روی بمیرزا الغ بیک آورده گفت دین محمدی را برانداختی و شعار
کفار ظاهر ساختی جناب الغ بیک ازین خطاب بغایت متغیر گشت و بعد از تأمل جواب داد که تو بشرف سیادت و دانش اتصاف داری و بکبر سن
رسیده ظاهرا میخواهی که بعز شهادت فایز شوی بنابر آن امثال این سخنان درشت بعرض میرسانی و حال آنکه من ترا باین مطلوب نخواهم رسانید و بعد از
چند روز از ین قبیل قال حمامی که خواجه عصام الدین در سمرقند طرح انداخته بود باتمام رسید و در شبی که آن حمام را گردان میساختند زنان مغنیه
بسر حمام رفته در میان مردان نشستند و آغاز تغنی کردند و سید عاشق برین صورت مطلع شده نزد خواجه عصام الدین رفت و گفت شیخ الاسلام
بی اسلام بکدام مذهب جایز است که زنان و مردان در یک مجلس نشسته سرود گویند خواجه عصام الدین از شنیدن این سخن برآشفته روز دیگر نزد
میرزا الغ بیک رفت و زبان دادخواهی بانچه سید عاشق گفته بود معروض داشت چون میرزا الغ بیک بواسطه استماع سخنان کان گل از سید آزرده
بود فرمود که فردا قضاة و علما جمع شوند تا پرسش این قضیه نمائیم و سید عاشق را مجرم ساخته تأدیب فرمائیم و روز دیگر آن زمره عظیم الشان بر
آستان خلافت آشیان مجتمع گشته انتظار بیرون آمدن پادشاه میکشیدند که ناگاه مولانا ابو الفتح ذبابه که مردی ابدال وش و متقی بود و میرزا الغ بیک
او را اجازت داده بود که هرگاه خواهد بمجلس همایون در آید و هر سخنی داشته باشد بی‌واسطه بعرض رساند بدار السلطنه در آمده و پیش از اکابر نزد میرزا
الغ بیک رفت و از سبب اجتماع آن طایفه پرسید پادشاه جواب داد که مدتی شد که سید عاشق پای از حد خود فراتر می نهد چنانچه در روز طوی کان گل
مرا گفت که احکام شرع نبوی را برانداختی و شعار کفار ظاهر ساختی و دیروز خواجه عصام الدین را که بصفت علم و دانش و تقوی سرآمد اشراف
علماست شیخ الاسلام بی اسلام گفته است بنابر آن قضاة و فضلا را طلبیده ایم تا مرافعه این قضایا نمائیم و آنچه بحسب شرع متوجه او شود بجای آوریم
مولانا ابو الفتح فرمود که سید نیک نکرده که نسبت بشما و شیخ الاسلام این نوع سخنان بر زبان آورده زیرا که شما در کمال عدالت و رعیت پروری
سلوک مینمائید و در تقویت ارکان شریعت اهتمام تمام میفرمائید و شیخ الاسلام نیز بصفت علم و عمل اتصاف دارد و در اثنای این قیل و قال بپای
را نوزده عرضه داشت که برادرم فوت شده و از وی دو فرزند مانده میخواهم که زن برادر را در حباله نکاح خویش در آورم تا برادرزادهای من

ضایع نشوند اما آن زن بخواهد که بعد از انقضاء عدت بنکاح برادری در آید و او وی نفقه می ستاند میرزا الغ بیگ یساولی را فرمود که برود آن ضعیفه را
که بنکاح برادر شوهر خود رضا دهد و برادر او را از عقد او منع کن مولانا ابو الفتح پس از استماع این حکم روی بمیرزا الغ بیگ آورده گفت آنچه سید عاشق بنسبت شما گفته
بود دروغ نبود کار زشت پادشاه پرسید که چون گفت بجهت آنکه زنی که عاقله و بالغه باشد شرعا اختیار دارد که بعقد هر کس خواهد در آید شما بکدام مذهب او را
تکلیف مینمایید که زن برادر شوهر شود و بمناکحت این معقول رضا دهد آن پادشاه مغفرت پناه از این سخن بغایت متاثر گشت و یساول را از آن کار مانع آمده و قوم
کما کان بر او اشراف را اجازت داد که بمنازل خود روند زیرا که نزد ما بوضوح پیوست که سید عاشق در آنچه گفته محق بوده لاجرم آن جماعت مایوس بازگشتند
و بواسطه منازعت جناب سیادت مآب در نوشتند **مولانا محمد اردستانی** اعجوبه زمان و نادره دوران بود و در علم رمل و طالع سال جهان
کامل حاصل کرده احکامش اصلا تخلف نمی نمود و در آن باب از آنجناب حکایات بسیار منقولست و حصول این حکایت که از مولانا علاء الدین علی قوشچی
در مطالعه کنندگان این اوراق مامول حضرت مخدومی مرحومی در روضة الصفا آورده که مولانا علی قوشچی فرمود که روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیگ
نشسته بودیم که مولانا محمد در آمد جناب الغ بیگی او را گفت رملی بکش و از آنچه در ضمیر منست اعلام نمای مولانا ملاحظه طالع وقت نموده و رملی کشیده گفت
سؤال از حرم است و خاموش گردید پادشاه فرمود که علی قوشچی محرم ماست آنچه که بخاطر تو رسیده بی تحاشی بگوی مولانا گفت که پادشاه از دو خاتون که در حباله
نکاح دارد یکی را میکشد و دیگری را که دختر خانست طلاق میدهد میرزا الغ بیگ از تطلیق دختر خان که بصفت زهد و عفت آراسته بود و او را بسیار دوست
میداشت استبعاد نموده و بعد از چند روز خاتونی را که مولانا محمد گفته بود بکشتن و حکم کرده بعالم آخرت فرستاد و دختر خان از وقوع اینحادثه شادمان شده چنان
فرمود که میرزا الغ بیگ در غضب رفته او را طلاق داد **قاضی محمد مسکین** بصفت علم و تقوی و شریعت پروری موصوف بود و مدتی مدید در کمال امانت
بلوازم منصب قضا بسمرقند اقدام مینمود از جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی استماع افتاد که میرزا الغ بیگ گورکان در ایام
سلطنت و کامرانی مبلغی گرانمند بیکی از تجار بتسلیم نمود تا خرید و فروخت کرده ما بحتاج آن بخزانه عامره رساند بعد از چندگاه بقیه حیات آن تاجر بی بحر
فنا شده جناب الغ بیگی در سر و کار آتش طمع فرمود و فرمود که از نفایس خزانه ما لعلی گران بها پیش آن بازرگان بوده و موافق مدعا گواهان آماده و مهیا ساخت
و چون فی الضمیر صاحب تاج و سریر بسمع شریف قاضی شمس الدین محمد مسکین رسید یکی از نواب درگاه را طلبیده بپادشاه پیغام فرمود که مرافعه و کند اینه این
گونه قضیه چندان نفعی بشما نمیرساند زیرا که حقیقت حال بر من ظاهر است و اگر چنانچه میخواهید که بر طبق مدعای شما حکم کنم در آنوقت که هوا در غایت برودت باشد
مرا دست و پای بسته در آب سرد چندان غوطه دهید که بیطاقت گشته اشارت نمایم که جهات بازرگان را در عوض لعل معدوم بشما دهند و آن باب
این سخنان را بعرض میرزا الغ بیگ گورکان رسانیده پادشاه بادین و داد در وقت فرمود و بر کمال دیانت جناب قضوی آفرین کرده از سر آن دعوی درگذشت
و همچنین در آنوقت که میرزا عبد اللطیف بخیال قتل پدر فتوی نوشت که هر کس بناحق مسلمانی را بکشد قصاص بروی واجبست قاضی محمد مسکین آن فتوی را جواب
نکرد و فرمود که غرض میرزا عبد اللطیف از این فتوی تجاوز کشتن میرزا الغ بیگست و حال آنکه اگر پادشاه جهة مصلحت ملک یکی از آحاد الناس را بقتل رساند برو
قصاص نیست و هر چند میرزا عبد اللطیف بوعده و وعید و تخویف و تهدید خواست که جناب قضوی را از آن مناقشه در گذراند تا بر آن فتوی خط نهد بجائی
نرسید و التوفیق و التایید من الله الحمید المجید **خواجه فضل الله ابو اللیثی** از اولاد فقیه ابو اللیث بود که کتاب بوستان تصنیف اوست و جمال حال
خواجه فضل الله بصفت فضل و کمال آرایش داشت و همواره اوقات شریف را بدرس و افاده مصروف میکرد و گاهی بشعر و معما نیز مشغولی مینمود این مطلع از جمله
منظومات اوست بیت قدت چون سرو تو جانست مرا بگذار و ان سوی ام السرو روان شو که فدا سازم جان **مولانا علاء الدین علی قوشچی** اعلم علما
زمان و افضل حکماء دوران بود و او در صغر سن منظور نظر شفقت میرزا الغ بیگ شده بهمین ترغیب آن پادشاه عالیجاه در علم بدرجات علیه تصاعد نمود
و میرزا الغ بیگ او را فرزند میخواند و جهة کمال خصوصیت گاهی جانور بر دستش مینشاند بنا بر آن بقوشچی اشتهار یافت از تصنیفات مولانا علی شرح
تجرید خواجه نصیر الدین طوسی است و بحسن طباع جمهور علما رسیده و در زمان مولانا علی در اواخر ایام حیات بدیار روم افتاده و در آن مملکت بمرض
موت گرفتار شده رخت بقا بباد فنا داد **خواجه عبد المومن** ندیم مجلس خاص و امین محرم اختصاص میرزا الغ بیگ بود و بلطف طبع و حدت
ذهن از عرفا و فضلا [illegible]

طریقه مداهنه بجای آورد و این معنی بر ضمیر انور میرزا الغ بیگ ظاهر گشت حکم فرمود که ریش قاضی را تراشیده تشهیر کنند و قاضی رجوع بخواجه عبد المومن کرد تا
جناب در پایه سریر سلطنت انتساب زبان بشفاعت بگشاد و بعد از قیل و قال چنان مقرر شد که قاضی بیست سر اسپ تسلیم نماید تا دست از ریش او باز دارند
آنگاه قاضی خلاص شده اسپان را بخواجه عبد المومن سپرد و خواجه آنها را بگله خود فرستاد اما بعد از چندگاه اندیشید که اگر این خیانت ظاهر گردد
شاید که پادشاه بر وی غضب نماید بنابر آن روزی قاضی را فرمود که مناسب آنست که تو فردا از دور خود را بحضرت میرزا نمائی تا اگر از جرم آن مهم غباری
بر خاطرش مانده باشد مرتفع سازم روز دیگر قاضی بموجب فرموده عمل نموده چون چشم میرزا الغ بیگ بروی افتاد خواجه عبد المومن را طلبیده گفت
که بیست سر اسپ که قاضی قبول کرده بود چرا تسلیم میرآخوران نمی نماید خواجه عبد المومن جواب داد که قاضی از سر انجام اسپان عاجز گشته است و حالا آمده
که ریش او را تراشیده تشهیر کنند میرزا الغ بیگ از شنیدن این سخن در خنده افتاده دیگر متعرض قاضی نشد **مولانا خیالی** در سلک شعراء بخارا منتظم
بود و نسبت بخواجه عصمة الله در طریق نظم سلوک مینمود و این دو بیت از اشعار او بخاطر بود ثبت افتاد نظم ای تیر غمت را دل عشاق نشانه خلقی بتو مشغول
و تو غایب ز میانه گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد یعنی که ترا می طلبم خانه بخانه **مولانا بدخشی** در زمان میرزا الغ بیگ سر آمد شعراء سمرقند بود
این مطلع از جمله منظومات اوست بیت از زلف شب مثال تو در بر آفتاب از شب که دید سایه که افتد بر آفتاب **ذکر میرزا سلطان**
محمد بن میرزا بایسنقر میرزا سلطان محمد خسروی بود بکمال عقل و کیاست معروف و بوفور حلم و مروت موصوف از غایت شجاعت و تهور در
معارک هولناک بنفس نفیس مباشر امر قتال گردیدی و هر چند لشکر خصم بقوت و شوکت بودی اصلا از آن نیندیشیدی در جود و سخاوت بطریق
اعتدال سلوک نمودی و از امساک و اسراف اجتناب فرمودی نوبتی یکی از مخصوصان بتقریبی کثرت بخشش میرزا بابر را بعرض رسانیده و پرسید که چون است
که شما درین امر تقلید آنجناب نمی نمائید میرزا سلطان محمد در جواب این بیت خواند بیت میان عالم و جاهل همین قدر فرقست که او کشیده عنان باشد این سمند
مهار و میرزا سلطان محمد در زمان حیات خاقان خجسته صفات قدوت بخیال مملکت عراق بدولت و اقبال گذرانید و در آنوقت که آنحضرت
در ولایت ری عازم سفر آخرت گردید آن شاهزاده صاحب تایید از خرم آباد لرستان بری شتافت و در یورت جد بزرگوار فرود آمده
از آنجا باصفهان رفت و بعد از ضبط آن بلده جنت نشان عنان بکران بطرف شیراز تافت و میرزا عبد الله بتقدم مقابله و مقاتله از دار الملک فارس
بیرون آمده بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داد و میرزا عبد الله شکست یافته بقلعه اصطخر رفت و لشکر عراق اموال سپاه فارس را غنیمت
گرفته میرزا سلطان محمد مقرون بفتح و ظفر بشیراز در آمده و از اشراف آن ولایت سید نظام الدین احمد را بنابر آنکه با میرزا عبد الله باصطخر فرستاد و جناب
مرتضوی بعد از وصول بمقصد خاطر شاهزاده را از جانب میرزا سلطان محمد مطمئن گردانید تا از قلعه بیرون آمده بخدمت شتافت و میرزا سلطان محمد
او را منظور نظر مرحمت ساخته فرمود که هر شهر از بلاد عراق که خواهد توطن نماید و اگر خواهد بخراسان رود و میرزا عبد الله بتایید مصاهرت میرزا الغ بیگ
سفر خراسان را اختیار کرد و چون بهرات رسید چند روز در ظل عاطفت میرزا علاء الدوله گذرانید اما در روز واقعه سرتاب چنانچه سبق ذکر یافت صف
سپاه خراسان ویران کرده روی بجانب میرزا الغ بیگ آورد و میرزا سلطان محمد در فارس و عراق حکمش گشته گردنکشان آفاق سر اطاعت بر خط فرمان
او نهادند مگر میرزا جهانشاه بن امیر قرا یوسف که اظهار خلاف کرده سلطانیه و قزوین را تحت تصرف در آورد و میرزا سلطان محمد از طغیان آن
ترکمان خبر یافته باستعداد سپاه مشغول گشت و نشان همایون بموجب حضرت خاقان سعید بنام میرزا جهانشاه در قلم آورد در آن منشور که شهریار اعظم
جهانشاه بعنایت پادشاهانه مخصوص گشته بداند که چنان استماع افتاد که گماشتگان او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین مدخل نموده اند این
صورت بتجاهد واقع شده میباید که آن ولایات را بنواب دیوان اعلی باز گذارد و بمملکتی که حضرت خاقان سعید مغفور جهة او تعیین فرموده قناعت
نماید و الا بمیدان قتال شتابد تا بمقتضای قضای ایزد تعالی آنچه مقدر است بظهور آید و مهر بر روی نشان زده در صحبت قاصدی سخندان ارسال نمود و قبل لشکری
بقیاس در عقب ایلچی روانه شد چون امیر جهانشاه را چشم بر آن نشان افتاد و مضمونش معلوم فرمود متعجب گشته گفت این شخص در کمال تهور و شجاعت یا از
نشاء جنون بهره تمام دارد که بمثل من پادشاهی این نوع نشان می نویسد و با سپاه فراوان روی بطرف فارس و عراق آورد و چون بین الفریقین مسافت
نزدیک شد رسل و رسایل از طرفین در میان افتاد [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible]

امیر جهانشاه عنان بطرف آذربایجان معطوف ساخت و آن شاهزاده بعد از فوت جد بزرگوار یکسال دیگر در سلطنت و استقلال بسر برده در سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمائه در جنگ چناران بدست میرزا بابر گرفتار گشت و تقدیر مالک الملک قدیر بساط زندگانی او در نوشت چنانچه عنقریب بسمت سطر خواهد پیوست و بر اهتمام بتفصیل این اجمال خواهد یافت **گفتار در بیان لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بجانب دار السلطنهٔ هراة و مراجعت فرمودن بصوب عراق بعد از وقوع محاربات** چون میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر ممالک فارس و عراق را مضبوط گردانید و شنید که مهم میرزا الغ بیگ بچه انجامید از غایت علو همت کمند اندیشه بر تسخیر ممالک خراسان افکند و با لشکری مانند حرکات افلاک نامعدود بدان جانب توجه فرمود و میرزا بابر نیز جنود نامحدود مجتمع ساخته از دار السلطنهٔ هراة باستقبال برادر نهضت نمود و در نواحی جام آن دو پادشاه بهرام انتقام بیکدیگر رسیدند و گردان هر دو کشور و مردان هر دو لشکر در هم آویخته نهایت مردانگی و جلادت بظهور رسانیدند آخر الامر نسیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم میرزا سلطان محمد وزیدن گرفت و میرزا بابر شکستی فاحش یافته عراقیان را سعادت استیلا پیش رفت و میرزا بابر با بیست نفر از اهل تهور جان از آن غرقاب بساحل نجات کشیده خود را بقلعهٔ عماد رسانید و میرزا سلطان محمد در غایت حشمت بدار السلطنهٔ هراة خرامیده رایت عظمت مرتفع گردانید بعد از تنظیم امور دولت و تشیید مبانی سلطنت روزی چند بسط بساط عیش و عشرت پرداخت و میرزا ابراهیم را از قید میرزا بابر اطلاق فرموده نزد میرزا علاء الدوله که محبوس [illegible] آورده بود روان ساخت و در آن زمستان در بلدهٔ فاخرهٔ هراة قحط و غلائی عظیم بوقوع انجامید چنانچه بهای یک خروار گندم بمبلغ چهار صد دینار کپکی رسیده و امیر حاجی محمد غنا شیرین که در زمان خاقان فردوس مکان داروغهٔ گرمان بود و در آن اوان از سایر امرا میرزا سلطان محمد مزید اقتدار و اعتبار امتیاز داشتی می نمود آغاز ظلم و تعدی کرده خاطر ترک و تاجیک را بمصادره و مطالبه بیازرد و هر چند خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی که در دیوان میرزا محمد در جرگهٔ امرا عظام مهر میزد جناب امارت مآب را از اشتعال نایرهٔ جور و بیداد منع فرمود بجائی نرسید لاجرم اختلال باحوال ملک و مال راه یافت و هر کس توانست از دار السلطنهٔ هراة گریخته عنان عزیمت بصوب ملازمت میرزا ابو القاسم بابر تافت و چون میرزا بابر چندروز در قلعهٔ عماد بسر برد بدستور سابق اختیار را با میر محمد صالح سپرده از راه ابیورد روی توجه باسترآباد آورد و کماشتگان میرزا محمد را از آن ولایت بیرون کرده بار دیگر لواء سلطنت مرتفع ساخت و چون این خبر بسمع میرزا سلطان محمد رسید استیصال میرزا بابر را مطمح نظر همت گردانیده میرزا علاء الدوله را بحکومت گرمسیر روان کرد و با سپاه غضنفر نهاد متوجه استرآباد گشت و امیر حاجی محمد غنا شیرین با سایر امراء جلادت قرین برسم منقلای پیشتر روان ساخت و میرزا بابر مانند شیر ژیان از جنگل جرجان بیرون خرامیده در مشهد [illegible] مراد عراق رسید و از جانبین طالبان نام و ننگ در میدان جنگ بتیغ خون افشان ادیم زمین را برنگ لعل بدخشان دادند و بنیزهٔ ثعبان نشان روزنها در سینهٔ یکدیگر گشادند درین نوبت عنایت الهی شامل حال میرزا بابر گشت و سپاه عراق انهزام یافته دست قضا طومار حیات امیر حاجی محمد غنا شیرین و فوجی دیگر از امراء و تومانیان را در نوشت آنگاه جناب میرزا سلطان محمد چون خبر کشته شدن امیر حاجی محمد شنود در ولایت طوس [illegible] آغرق را بعهدهٔ خواجه پیر احمد خوافی گذاشته از عقب امرا ایلغار فرمود و در اثنای راه بگریختگان سپاه رسیده صورت حادثه را عرضه داشتند و آتش خشم شهریاری مشتعل شده مانند باد صرصر در حرکت مسارعت کرد چنانچه زیاده از سیصد سوار کسی در موکب همایون نماند چون باردوی میرزا بابر نزدیک رسید لشکریان جرجان پراکنده گشتند و میرزا بابر بار دیگر بقلعهٔ عماد رفت و میرزا سلطان محمد تصور نمود که شاید مخالفان کیدی اندیشیده باشند همان شب عنان مراجعت بطرف طوس منعطف گردانید و در راه خبر یافت که آغرق ویران شده و مردم خویش گرفته اند و راه گریز در پیش و کیفیت این حال چنان بود که بعد از ایلغار میرزا سلطان محمد خبر قتل امرا در اردوی همایون مشهور شد و شورشی در میان لشکریان افتاد و هرچند که خواجه غیاث الدین پیر احمد سعی نمود [illegible] نتوانست داشت و میرزا سلطان محمد معسکر نصرت اثر را خالی دیده متحیر گردید و یکدو روز توقف فرموده در آن اثنا بتحقیق پیوست که میرزا علاء الدوله نیز بهراة شتافته و کماشتگان آنجناب را از شهر عذر خواسته و بر مسند فرمانروایی [illegible] آنگاه میرزا سلطان محمد با خواص خویش قرعهٔ مشورت در میان انداخت و گفت که مردم هراة بالطبع خواهان میرزا علاء الدوله اند و حالا در آن دیار لواء سلطنت مرتفع گردانیده و لشکریان ما پریشان شده اند مصلحت چنان مینماید که بعراق مراجعت نمائیم و مردم خود را جمع آورده بار دیگر بتسخیر خراسان نهضت فرمائیم و سخن برین قرار یافته میرزا سلطان محمد آهنگ راه عراق ساز داد و میرزا بابر بعد از شنیدن این خبر متوجه هراة گشته میرزا علاء الدوله

ابو القاسم

از عراق

ابو القاسم

از گرمسیر

قلعهٔ اختیار الدین را بمولانا احمد بیال سپرد و روی بجانب قبة الاسلام آورد و میرزا بابر بدار السلطنهٔ هراة درآمده همت بر استخلاص قلعهٔ اختیار الدین مقصور گردانید و مدت چهل روز آن حصن حصین را محاصره کرده صورت فتح و نصرت روی نمود آنگاه مولانا احمد بیال پیغام فرستاد که اگر خاطر خطیر حضرت شهریاری متوجه آنست که بنده ازین قلعه بیرون آیم باید که در حضور شیخ بهاء الدین عمر و امیر ناصر الدین قریش سوگند خورند که بهیچ وجه متعرض متوطنان حصار نشوند و کسی دیگر را نیز نگذارند که قصدی اندیشد و میرزا بابر بر موجب [illegible] تقدیم رسانید و مولانا احمد با متابعان از حصار بیرون خرامید و میرزا بابر بعهد خود وفا نموده هیچکس را تعرض نرسانید **ذکر سلطنت میرزا عبد اللطیف در مملکت سمرقند و کشته شدن او بتقدیر مالک الملک بی مانند** میرزا عبد اللطیف پادشاهی بود بلطف طبع و حدت ذهن موصوف بکثرت فضایل نفسانی و کمالات انسانی معروف بصحبت درویشان و گوشه نشینان میل فراوان داشت و در مجلس مشایخ و علما بدو زانوی ادب نشسته همت بر رعایت ایشان میگماشت اما سودائی مزاج و تند خوی و درشت گوی بود و بگناه اندک عقوبت بسیار میفرمود و از بدایت ایام صبی در ظل تربیت و شفقت حضرت خاقان سعید روزگار میگذرانید و آنحضرت با شاهزاده انعقاد محبت بود که موجب رشک سایر اولاد عظام میگردید و چون میرزا عبد اللطیف بر وجهی که سبق ذکر یافت والد ماجد خود را بشربت شهادت چشانیده بریاض بهشت فرستاد و در سمرقند پای بر مسند استقلال نهاده رایت دولت و اقبال ارتفاع داد تقلید خلفا کرده در ایام جمعه نفس نفیس خویش بقرائت خطبه و امر پیش نمازی پرداخت و در رعایت رعیت شرایط اهتمام مرعی داشته بساط عدل و انصاف ممهد ساخت اما جمعی از برلاسیان و ترخانیان را مثل امیر محمود دایبوق و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر اسمعیل صوفی ترخان را که در ملازمت او جان سپاریها کرده بودند در مجلس خاص طلبیده بقتل رسانید زیرا که در روز فرار میرزا الغ بیگ بتحریک امیر سلطان شاه برلاس و پسرش امیر جلال الدین محمد را که بجانب میرزا عبد اللطیف می آمدند کشته بودند القصه بنابر قتل امرا برلاس و ترخان سایر تومانیان از ملازمت میرزا عبد اللطیف متنفر شدند و در آن ایام [illegible] میرزا الغ بیگ و میرزا عبد العزیز در باب استیصال نهال اقبال او با یکدیگر سخنان در میان آوردند و بجد هر چه تمامتر عزم قتلش کردند و در شب جمعه بیست و ششم ربیع الاول سنهٔ اربع و خمسین و ثمانمائه در کمینگاه منتظر نشسته در وقتی که آن شهریار دیوانه سار از خیابان بطرف شهر می آمد تیری بسوی او انداختند و آن تیر بهدف مقصود خورده میرزا عبد اللطیف دست در یال اسپ زده فریاد برآورد که تیر رسید لاجرم جمعی که ملازم رکاب سلطنت مآب بودند متفرق گشته و دشمنان خود را باو رسانیده سرش از بدن جدا کردند و از پیش طاق مدرسهٔ میرزا الغ بیگ آویختند مدت پادشاهی میرزا عبد اللطیف شش ماه بود و او بعد از قتل پدر پیوسته این بیت را مکرر میخواند بیت پدرکش پادشاهی را نشاید وگر شاید بجز شش مه نپاید از غرایب اتفاقات آنکه میرزا عبد اللطیف بر دست باباحسین نامی کشته شد و در حق تاریخ قتل پدرش کلک قضا تاریخ کشتنش باباحسین کشت بیت باباحسین کشت شب جمعه اش بتیغ تاریخ قتل اوست که باباحسین کشت و چون میرزا عبد اللطیف بقتل رسید بموجب اتفاق امرا و اکابر میرزا عبد الله شیرازی علم سلطنت جهانبانی مرتفع گردانید **ذکر توجه میرزا ابو القاسم بابر بجانب بلخ و بدخشان و بیان عصیان اویس بیک بدار الملک خراسان** سابقا خامهٔ مشکین شمامه این خبر بمشام جان مطالعه کنندگان رسانید که میرزا علاء الدوله چون خبر توجه میرزا بابر شنید دار السلطنهٔ هراة باز گذاشته علم عزیمت بطرف بلخ برافراشت بعد از وصول بمقصد فی الجمله مردمی در ظل رایتش جمع آمدند و میرزا بابر این خبر استماع نموده با لشکری جلادت اثر عازم استیصال برادر گشت و میرزا علاء الدوله از مقابله و مقاتله پهلو تهی کرده روی بکوهستان بدخشان آورد و میرزا ابو القاسم بابر پس از آنکه بقبة الاسلام بلخ رسید با وجود شدت برودت هوا و کثرت بارندگی از عقب میرزا علاء الدوله نهضت فرمود و اسباب جمعیت او را از هم پاشیده برانداخته ببلخ مراجعت نمود آنگاه حکومت بلخ و قندز و بقلان را با میر پیر درویش برادر امیر علی که بصفت [illegible] و شجاعت موصوف و معروف بود ارزانی داشت و رایت نصرت آیت بصوب دار السلطنهٔ هراة برافراشت چون بسعادت و اقبال در آن شهر عزت و جلال نزول نمود دید که در غیبت موکب همایون امور [illegible] در غایت خرابی دست داده و دست قضا ابواب [illegible] گشاده شرح این حال و تبیین این مقال آنکه میرزا ابو القاسم پیش از وقت اختیار سفر بلخ قلعهٔ اختیار الدین را باویس بیک سپرده و اویس چند روزی باو کوتوالی پرداخته شربت حکومت مذاق جان او را شیرین نمود و بخار سرکشی و غرور بکاخ دماغ او راه داده بخیال استقلال اسباب عصیان را مرتب

روز بکار

ساخت و بدست بی‌شرمی علم فسق و فساد و ظلم و عناد برافراخت گاهی از قلعه پایان آمده بعظمت تمام بر در حصار می‌نشست و شراب می‌خورد و بعضی آثار ارباب حسن و
را بزجر و تکلیف از میان بازار کشیده بحصار می‌برد و با آنکه میرزا ابوالقاسم بابر مظفر و منصور از یورش عراق بازگشته در باغ سفید نزول اجلال فرموده او بر همان
در مقام عصیان و طغیان بود و اصلا از مرتبه نخوت و سرکشی تنزل ننمود و چون آن حصار در متانت با قلعه سپهر دوار لاف همسری می‌زد و در آن وقت بر
ذخایر بسیار و اسلحه بیشمار مشحون بود میرزا بابر را اشتغال بمحاصره و محاربه مناسب ننمود و رای جهان‌کشای بر حسب توافقه مشکل‌گشا شده یکی از محرمان را نزد او
فرستاده پیغام داد که تو قدم از حصار بیرون منه که من بدانجا خواهم آمد آنگاه آن پادشاه بجانب شهر تشریف آورد و جمعی از اهل ساز و آواز را بقلعه فرستاد
فرمود که ما نیز متعاقب میرسیم و طایفه از اصحاب جلادت را نیز از عقب روان ساخت و غلغله در قلعه افتاد که حضرت میرزا نزد اویس آمد اویس تا بدر حصار باستقبال
آمده از بهادران بابری شیخ منصور نامی در وی آویخت و اویس بیک بیک زخم خنجر او را بهلاک ساخته دلاوران دیگر خود را با اویس رسانیده
پی در پی روح خبیثش بدوزخ روان گردانیدند بعد از دو سه روز برادر اویس یوسف شاه و مراد ترکمان که مقرب او بود از حصار
الدین بیرون آمدند و مقالید قلعه بنواب درگاه پادشاه والاجناب سپرده ایشان نیز رخت بعالم آخرت بردند و درین اثنا یکی از مخصوصان میرزا
علاء الدوله پیش میرزا بابر آمده عرض کرد که جناب شهریاری بنزدیک شهر رسیده و در دامن کوه کازرگاه از نظر من غایب شد جمعی از ملازمان آستان
سلطنت آشیان فی الحال بتجسس مشغول گشتند و میرزا علاء الدوله را از وثاق اسکندر بیک بیرون کشیده حسب الحکم بعضی از اهل اعتماد سپردند و در شش
میرزا ابوالقاسم بابر بنابر دغدغه که از طرف میرزا سلطان محمد داشت بعزم قشلاق استراباد رایت عزیمت برافراشت و چون بسلطان میدان رسید عنان
کمیت جهان نورد بصوب بسطام معطوف ساخت و روزی چند در آن مقام رحل اقامت انداخت

گفتار در بیان محاربه میرزا سلطان محمد و میرزا ابوالقاسم بابر در منزل چناران کرت ثانی و از پای درآمدن آن سرور یاض کامرانی بصرصر قضا و قدر جناب سبحانی

در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمایه میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر کرت لشکری پر تهور از ولایات فارس و عراق فراهم کشیده
بعزم تسخیر خراسان و رزم برادر عالیشان عنان تکاور منعطف گردانید و میرزا ابوالقاسم بابر در ولایت بسطام آگاه شده جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا
که در آن اوان بواسطه استیلاء میرزا سلطان ابوسعید از ماوراء النهر آمده بود برسم رسالت نزد میرزا محمد فرستاد و التماس صلح فرمود و آنجناب بدرگاه
سلطنت مآب شتافته و شرایط سفارت بجای آورده عاقبت بنابر وفور الحاح و مبالغه خواجه مولانا سر رضا جنبانید و مهم بر موجب قرار یافت
که محمد ولایتی از مملکت خراسان داخل دیوان عراق باشد و در تمامی قلمرو میرزا بابر خطبه و سکه بنام و لقب میرزا محمد موشح و مزین گردد و میرزا بابر پس از
مراجعت خواجه مولانا اعتماد بر صلح کرده از بسطام بمازندران رفت و طرح قشلاق انداخت در خلال آن احوال خبر متواتر گشت که میرزا سلطان محمد
عهد و پیمان را بر طاق نسیان نهاده از بسطام و دامغان گذشته بجلگاه سمنان درآمد میرزا بابر از استماع این سخن برآشفت و مانند شیر دلیر از مازندران
متوجه میدان قتال گشت میرزا سلطان محمد چون از توجه برادر خبر یافت از ولایت اسفراین عنان بجانب استراباد تافت و در موضع چناران
آن دو سپاه شوکت دستگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان بهم رسیدند و بصرصر حمله نیران مصاف تیز کردند و میرزا سلطان محمد در آن روز تیغ
جلادت آخته و نعش نعیش بر سپاه خراسان تاخته حیث بهر سو که تیغ و سنان برافراخت سر و سینه خصم را لگدکوب ساخت و میرزا ابوالقاسم بابر نیز
گیرودار در معرکه کارزار انداخته حیث به تیر و کمان و شمشیر تیز برآورد از دشمنان رستخیز و در آن اثنا امیر ابوسعید میرم از میرزا سلطان محمد
گریخته نزد میرزا ابوالقاسم بابر رفت و گفت که میرزا سلطان محمد قصد قول بزرگ دارد و مناسب آنکه لشکر را این کوچ باز دهند تا او بمیان صفوف
درآید آنگاه از اطراف و جوانب درآمده نگذارند که بیرون رود مقارن آن حال آن شهریار شجاعت شعار بر قلب لشکر خراسان حمله آورده گفت منم
محمد بن بایسنغر و سپاه میرزا بابر بموجب تعلیم امیر ابوسعید کاربند شده آنجناب را در میان گرفتند و نگذاشتند که عراقیان بموکب همایون پیوندند
و زمان کشش و کوشش امتداد یافته آخر الامر نسیم فتح و ظفر از جانب میرزا بابر در اهتزاز آمد و جنود عراق روی بگریز آورده میرزا سلطان محمد در چنگ
تقدیر اسیر و دستگیر گشت و هنوز فرمان فرمای خراسان سواره ایستاده بود که او را پیش بردند و میرزا بابر برادر بزرگتر را مخاطب ساخته زبان بسرزنش گشاد
که از جانب ما چه واقع شده بود که قاصد خون و مال مسلمانان گشته دو نوبت لشکر بخراسان کشیدی و خود را باین روزگار گرفتار گردانیدی

میرزا سلطان محمد جواب داد که در مشیت امور مملکت امثال این قضایا روی می‌نموده میرزا بابر باغوای بعضی از مردم کوته‌اندیش بقتل برادری چنان که در
شجاعت و مروت و انسانیت مانند او فرزندی از مادر گیتی در وجود نیامده بود اشارت فرموده موکلان آنجناب را سوار ساخته بطرفی روان
شدند تا حسب الحکم بتقدیم رسانند و در اثنا راه میرزا سلطان محمد رومالی طلبید که زخمی را که بدستش رسیده بود به بندد موکلان گفتند مهم از این درگذشته است
آنجناب فرمود که بابر مروت نکرد و جواب داد یکی گفت پس مرا کجا میبرید و همانجا فرود آمده سر تسلیم در پیش انداخت و یکی از سرهنگان میرزا بابر بیک ضرب
شمشیر کار آن شهریار عالی مقدار را آخر ساخت رباعی دردا که اساس چرخ را نیست قرار از دایره زمانه دور است مدار زنهار امان ز دهر
امید مدار گر تیغ ستم کسی نیاید زنهار و چون میرزا بابر بدین پیکر فتح و ظفر سرافراز گشت شکر نعم الهی بجای آورده فتح نامها باطراف ممالک محروسه
فرستاد و فرمان داد تا نعش برادر عالیگهر را بدار السلطنه هرات برده نزدیک پدرش میرزا بایسنغر دفن کردند و بعد از آنکه خاطر از مهم یک برادر جمع
ساخت همان روز بتعجیل کار برادر دیگر پرداخت و حکم فرمود که جهان‌بین میرزا علاء الدوله را بمیل آتشین از حلیه رویت عاری گردانند اما شخصی که
مباشر این فعل شنیع بود بر آنجناب رحم کرده گفت که آب در چشم آورده میل را بر وجهی در چشمهایش کشید که بر مردمک دیده‌اش آسیبی نرسید هر چند منشا
مکارم اخلاق و محاسن آداب و کرم جبلی و مروت غریزی میرزا ابوالقاسم بابر آن بود که جراید جرایم برادران را برقم لا تثریب علیکم الیوم موشح گرداند
و از ایشان عفو فرموده مضمون کلمه العفو عند الاقتدار من علو الاقتدار بظهور رساند اما چون سر رشته اختیار در قبضه قدرت کارفرمای قدرت است
و وقوع خیر و شر بمحض تقدیر مالک الملک اکبر بی‌توفیق ازلی رجال روزگار کارش نیافت و امثال آن افعال ناپسند از آن پادشاه خردمند صدور
یافت و ذلک تقدیر العزیز العلیم

گفتار در بیان رفتن میرزا ابوالقاسم بابر بدار الملک شیراز و مراجعت فرمودن او بمشیت مهیمن کارساز

چون بمساعدت دولت و اقبال میرزا بابر از جانب برادران فراغبال حاصل گردید روی توجه بممالک فارس و
عراق آورد و بنابر آنکه بسبب عبور سپاه میرزا سلطان محمد نقصان تمام بغلات مملکت ری راه یافته بود رایات نصرت آیات از راه ترشیز بصوب
یزد توجه فرموده و بعد از نزول در حدود آن ولایت از امرای میرزا سلطان محمد امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین انبار امیر فیروزشاه
بسعادت زمین بوس استسعاد یافتند و بامارت دیوان علی متعین گشتند و همچنین خواجه پیر احمد خوافی بدرگاه عالمپناه رسیده و منظور نظر مرحمت گردید
و موکب ظفر قرین از دار العباد یزد منعطف و سرافراز شهر شیراز خرامیده پادشاه دوست‌نواز نوای چنگ عیش و عشرت ساز داد و با جوانان
ساده عذار و مه پیکران یاسمین رخسار بجرعه باده خوشگوار اعتبار کرده چندی قدم از بزم انبساط بیرون ننهاد در آن اثنا خبر استیلاء سپاه
ترکمان بر بلده ساوه اشتهار یافت و میرزا بابر بساط بزم در نوردیده عنان عزیمت بصوب معرکه رزم تافت کیفیت این واقعه چنان بود که بعد از
فتح چناران میرزا بابر هر یک از ولایات فارس و عراق را نامزد یکی از ارکان دولت فرموده از آنجمله حکومت ساوه را با میر شیخ علی بهادر و ایالت
قم را با میر درویش علی تفویض نموده و ایشان از راه ری ببلاد مذکوره خرامیدند و از رعایا مطالبات کرده متوطنان آن ولایات را در مصادره و مواخذه
کشیدند و چون امیر شیخ علی در اشتعال نایره ظلم و ستم بیشتر کوشید طایفه از اعیان ساوه بجمعی از ترکمانان که در آن حدود بودند التجا نمودند و ترکمانان
بر سر امیر شیخ علی ریخته و او را گرفته پیش امیر جهانشاه فرستادند و شهر ساوه که بحقیقت کلید مملکت عراق است در تحت تصرف امیر جهانشاه
ترکمان درآمد لاجرم طمع در دیگر بلدان کرده طایفه از سپاه آذربایجان را بجانب قم روان ساخت و امیر درویش علی برج و باره شهر را مضبوط ساخته
متحصن شد و بعد از انقضای چهار ماه که میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت گذرانید این اخبار شنیده ایالت فارس را بمیرزا معز الدین سنجر مفوض داشت
و خیمه همایون رایت عزیمت بصوب اصفهان برافراشت در اثنای راه ایلچی از جانب خراسان با عرایض نشان رسیده بموقف عرض رسانید که میرزا
علاء الدوله در خراسان خروج کرده است و خلق بسیار در ظل رایتش جمع آمده‌اند بنابر آن میرزا بابر توقف در مملکت عراق مصلحت ندیده در
شنبه نوزدهم رجب سنه خمس و خمسین و ثمانمایه از کوشک زرد عنان کمیت گیتی نورد بصوب دار السلطنه هرات منعطف گردانید و در بیست و دوم ماه
بیزد رسیده حکومت آن ولایت را بمیرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر ارزانی داشت و از آنجا براه تون رایت عزیمت افراشته بعد از وصول بدان
سرزمین امیر سلطان حسین را بحکومت نصب نمود و موکب همایون از تون بصوب هرات در حرکت آمده دوازدهم شعبان بسعادت و اقبال

وجلال نزول اجلال فرموده و بوضوح پیوست که بهتم میرزا علاء الدوله و ابن تجاهتا امیر پیر درویش برادر امیر تفصیل یافته و آنجناب از راه سیستان بطرف ری
شتافته چنانچه شرح میکرد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد **ذکر خروج میرزا علاء الدوله بامداد قوم ارلات و بیان بعضی دیگر از**
وقایع و حالات درآن اوان که دیده ستم دیده میرزا علاء الدوله از میل آتشین محفوظ مانده بلطایف الحیل از اردوی میرزا بابر خود را بمشهد مقدس
رسانید و از آنجا بمیمنه و فاریاب پیش گرفت و بعد از وصول بدان ولایت میر سلطان محمود بن میر یادگار شاه ارلات که خواهر او در حرم آن پادشاه
عالی گهر بسر میبرد با سایر ارلاتیان که در آنحدود توطن داشتند بموکب عالی پیوستند و بر سلطنت آنجناب اتفاق کرده کمر خدمتکاری برمیان جان بستند و میرزا
علاء الدوله بامداد آن جماعت مستظهر گشته با سپاهی آراسته متوجه بلخ شد و امیر پیر درویش و امیر علی با لشکر طخارستان در برابر ارلاتیان آمده چون از الجانبین حربی
دست داد و امیر سلطان محمود بزخم تیری از پای درافتاده میرزا علاء الدوله با سایر اتباع روی بهزیمت نهاده از راه تنگ مقدسه علیائیه متوجه دار السلطنه
هرات گشته غبار فتنه و آشوب در بلده و بلوکات ارتفاع یافت و امرای میرزا بابر از بلاد خراسان عازم دفع میرزا علاء الدوله شده پیش از همه میر پیر درویش
در نواحی هرات رو بآن بهرایه بطالع رسید و بیک حمله سلک جمعیتش متفرق گردانید و میرزا علاء الدوله از هراة و سیستان گریخته از انجا بری
شتافت و با میرزا جهانشاه ملاقات کرده پرتو التفات پادشاه ترکمان بروجنات احوالش تافت و چون میرزا بابر بدار السلطنه هراة رسید در دست
که حال میرزا علاء الدوله بکجا انجامید نوبت دیگر از روی فراغت مجلس عیش و عشرت آراسته گردانید و از دست ساقیان زهره جبین و مه پیکران
خورشید قرین جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی بیاشامید اما شهریار آذربایجان امیر جهانشاه ترکمان چون از انتقال میرزا ابو القاسم بابر
خبر یافت عنان بارگیر همت بصوب تسخیر ولایات عراق و فارس تافت و حکام و عمالشکان بابری از مقاومت آن پادشاه والا حشمت عاجز گشته روی بجانب
خراسان آوردند و در شهور سنه میرزا معز الدین سنجر و میرزا خلیل سلطان با سایر داروغگان آن بلدان بپایه سریر اعلی رسیده کیفیت حال عرض کردند
و هم درین سال میرزا بابر خواجه پیر احمد خوافی را بنابر رنجشی که ازوی در خاطر داشت مواخذه گردانید و بزجر و تعذیب مبلغ دویست تومان کپکی ازوی
گرفته و دیگر چیزی مطالبه ننمود آنجناب بواسطه اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی جهان فانی را بدرود کرده روی بمنزلات الجنانی آورد و در
عمارت سر مزار شیخ زین الدین خوافی که بنا کرده معماران همتش بود مدفون گشت کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون **ذکر پادشاه صاحب**
تایید میرزا سلطان ابو سعید میرزا سلطان ابو سعید بعلو همت و سمو منزلت و کمال عقل و فراست و وفور فهم و کیاست سرآمد سلاطین
دودمان صاحبقران مغفرت قرین بود و در تمهید بساط نصفت و رعیت پروری و تشیید اساس معدلت و مرحمت گستری انعقاد مبالغه مینمود که
هیچکس ازین مرتبه تصور نمینمود و فروغ رای جهانگشایش ساحت ملک و ملت را منور داشت و ما بچتر گردون سایش نور ماه و خورشید معقود
و نابود مینداشت و در فیصل قضایا از جاده شریعت نبوی هرگز تجاوز نمی کرد و در تربیت سادات و علماء و مشایخ و فضلا همواره لوازم سعی و اهتمام بجا
می آورد و در ایام دولتش ولایات ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و طخارستان و زابلستان و سیستان و خراسان و مازندران بکمال معموری
رسید و از حسن معدلتش ظلمهای چندین ساله تدارک یافته جناح امن و امان و لوای انعام و احسان بر مفارق متوطنان بلدان آن ممالک جنت نشان
ممدود و مبسوط گردید نظم معدلتش بست به نیروی خویش گردن ده گرگ بیک موی میش تا در عدالتش بجهان برگشاد بید نلرزید ز تندی باد
میرزا سلطان ابو سعید ولد میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان بود و در بدایت حال ملازمت پادشاه رفعت منزلت میرزا
الغ بیگ گورکان مینمود و بواسطه رفعت همت از ابتدای وزیدن صبای صبی و افتتاح شمال یار نشو و نما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری بر صحیفه
ضمیر مینگاشت و منتهز فرصت بوده خود را در اوان بنا بر زمان تکفل امر کشورستانی سزاوارتر می پنداشت همواره از خاطر فیض بخش و ضمیر آفتاب پرتو اصحاب فطنت
و انتباه استعداد و همت مینمود و بزبان حال و لسان مقال سعادت سلطنت و اقبال را از باطن فرخنده میامن ایشان استدعا میفرمود و چنانچه سابقا
مذکور شد در شهور سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه که میرزا الغ بیگ گورکان و میرزا عبد اللطیف در کنار آب آمویه بقصد جان یکدیگر خیمه اقامت برافراشته
بودند آنحضرت با شرذمه از غوغائیان خروج کرده سمرقند را محاصره نمود و چون میرزا الغ بیگ این خبر را شنود از برابر پسر برخاسته روی بسمرقند آورد
و میرزا سلطان ابو سعید از ظاهر آن شهر بمنازل ایل ارغون رفت و روزی چند پای در دامان شکیبائی پیچیده انتظار لطیفه غیبی میکشید و پس از آنکه میرزا

میرزا عبد اللطیف پدر را کشته بر سریر پادشاهی نشست کس فرستاده آنجناب را بسمرقند برده محبس کرد و میرزا سلطان ابو سعید از محبس گریخته ببخارا شتافت و بحسب
اتفاق در همان شب که میرزا عبد اللطیف در سمرقند بقتل رسید و میرزا عبد الله شیرازی پادشاه گردید میرزا سلطان ابو سعید که بعد ازین اکثر اوقات از وی
بسلطان سعید تعبیر کرده خواهد شد در بخارا خروج نموده داروغه بخارا آنحضرت را گرفته در مضیقی شکنجه از وصول بجنیلان باز داشت و روز دیگر خبر قتل میرزا
عبد اللطیف بآن دیار رسیده امرا و اعیان بخارا اقدام اعتذار نزد سلطان سعید رفتند و زبان باستغفار گشاده آنحضرت را از محبس بیرون آورده
و بر مسند سلطنت نشانده نقد اخلاص و نیاز برسم نثار برافشاندند بیت عزیز مصر برغم برادران غیور ز قعر چاه برآمد باوج ماه رسید و از آنجا که علو همت
آنخسرو عالی منزلت بود با وجود بدایت ایام کامکاری و افتتاح هنگام شهریاری بسلطنت ولایت بخارا قناعت ننمود و کمند همت بر کنگره تسخیر سمرقند
افکند و میرزا عبد الله از خیال استقلال آن نقطه دایره مرکز جاه و جلال آگاه شده بر اسم استقبال استعجال نمود و بعد از وقوع قتال و جدال لشکر سمرقند غالب
گشته سلطان سعید عنان انهزام بصوب ترکستان منعطف گردانید و شهر یسی را محل التصرف در آورده روزی چند در آن بلده بفراغت بگذرانید
میرزا عبد الله چون برین حال وقوف یافت سپاهی یراق کرده همراه بعضی امرا شجاعت پناه بدانجانب فرستاد و آن طایفه در عقب ترکستان عازم یسی گشته
سلطان سعید در شهر متحصن گردید و امرا آغاز محاصره و محاربه کرده و در آن اثنا سلطان سعید فوجی از معتمدان خود را بطریق نهانی از شهر بیرون فرستاد
تا از دور سپاهی بمخالفان نموده آوازه در انداختند که لشکر اوزبک رسید و در شهر نقاره شادیانه زده بنابر آن تزلزل بارکان ثبات و قرار لشکر
میرزا عبد الله راه یافته سر خویش گرفتند و طریق سمرقند پیش و بهادران سپاه سلطان سعید دشمنان را تعاقب نموده بسیاری از احمال و اثقال و خیول
و بغال ایشان بغنیمت گرفتند و چون کرکیان بدار السلطنه سمرقند رسیدند میرزا عبد الله ابواب خزاین گشاده زر وافر بلشکریان داد و عزم رزم نمود
بترتیب اسباب مقابله و تکمیل آلات مقاتله اشارت نمود و از آنجانب سلطان سعید متصدی نزد ابو الخیر خان که در آن زمان پادشاه الوس جوجی خان
بود فرستاده مدد طلبید و ابو الخیر خان آن ملتمس را بعز قبول اقتران داده با سپاه فراوان در نواحی یسی بسلطان ابو سعید پیوست و آن دو پادشاه
تایید عنایت ملک ملک بخش تعالی شانه واثق بوده روی بدار السلطنه سمرقند نهادند و میرزا عبد الله از اتفاق اعدا آگاه شده با لشکری بعدد
قطرات امطار از شهر بیرون آمد و چون از آب کوهک بگذشت سپاهی سپاه ابو الخیر خان و سلطان سعید ظاهر گشت و آن دو پادشاه عالی گهر صفوف
قتال آراسته ساخته از طرفین مردان دلاور مانند امواج بحر اخضر در یکدیگر افتادند و تا تمام قوت در جگر توانائی داشتند داد پردلی و پهلوانی دادند
از خون کشتگان زمین رنگ شفق گرفت و فضای هوا از صعود غبار معرکه بیجاسمت التضییق پذیرفت آخر الامر تایید ملک مجید شامل حال سلطان سعید شد
و میرزا عبد الله عنان بصوب فرار منعطف گردانیده در اثنای راه بارگیر او در لای فرو رفت و شاهزاده اسیر سرپنجه تقدیر گشته در شب دوشنبه
بیست و دوم جمادی الاولی سنه خمس و خمسین و ثمانمائه بحکم میرزا سلطان ابو سعید جام شهادت درکشید و سلطان سعید بر وقوع این فتح نامدار بلوازم
محامد حضرت پروردگار پرداخته لوای حشمت و عظمت برافراخت و بنابر آنکه میدانست که اگر اوزبکان بسمرقند در آیند ابواب ظلم و بیداد بر روی فرق
عباد خواهند گشود در دفع ایشان رایش بنا دهمت ساخت و چون نزدیک بشهر رسید امرا ابو الخیر خان را که مصحوب موکب عالی بودند غافل گردانیده
یکسواره بدروازه تاخت و محافظان را پیش طلبیده گفت منم سلطان ابو سعید دروازه بگشائید تا از تعرض اوزبکان سالم مانید آن مردم علی الفور
بموجب فرموده عمل نمودند و سلطان سعید بسمرقند درآمده بر تخت جهانبانی متمکن گشت و بروج و بارهای شهر را مشحون گردانیده تبرکات لایقه و تنسوقات
را بنزد ابو الخیر خان و امرا و مقربان او فرستاده پیغام داد که چون بمیامن امداد حضرت ظل اللهی دار السلطنه آبا و اجداد در تحت تصرف آنجانب در آمد مناسب
چنان است که ملازمان موکب خاقانی بجانب منازل خویش مراجعت نمایند و دیگر درین دیار اقامت نفرمایند که فایده بر آن مترتب نخواهد یافت ابو الخیر خان
چون میدانست که چاره منحصر در قبول آن التماس است بدست اضطرار عنان مراجعت انعطاف داده بدشت قبچاق شتافت و سلطان سعید از روی
استقلال بضبط امور ملک و مال پرداخته کما ینبغی برفع قواعد الظلم و انصاف و خفض جناح جور و اعتساف قیام نمود و رقاب نواصی و ادانی و اقاصی را
در ربقه اطاعت کشیده قاتلان میرزا عبد اللطیف را سیاست فرمود و بعد از آنکه مدت هفت سال پرتو انوار معدلتش بر اطراف دیار ماوراء النهر تافت
بجانب خراسان شتافته تا سرحد عراق در تحت تصرف ملازمان آستان معدلت آشیانش قرار یافت و یازده سال دیگر از اقصی ترکستان تا حدود

در خیر سخن آن پادشاه سعادت نشان بود و در آن مدت معموری آن ولایات بجائی رسید که زیاده بر آن متصور نتوان نمود و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال انتقال کرد در اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه رومی بجانب عراق و آذربایجان آورده در حدود قراباغ اران ویران شده در ماه رجب سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه اسیر سرپنجه تقدیر گشت و دو سه روزی معتقد بوده دست سیاست امیر حسن بیک بساط حیاتش در نوشت چنانچه تفصیل این حکایات عنقریب سمت تحریر خواهد گرفت و کماهی حالات آن سلطان صاحب سعادات در ضمن داستانهای آینده صفت وضوح خواهد پذیرفت و خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه معز الدین فرجی و مولانا امیر سمرقندی و خواجه نعمة الله قهستانی و خواجه عبد الله اخطب در سلک وزراء سلطان سعید انتظام داشتند و در ایام دولت آن پادشاه عالی مقام مولانا فتح الله تبریزی و مولانا عبد الکریم سمرقندی و شرف جهان بیرک عبد الرحیم رایت صدارت می افراشتند

گفتار در بیان قشلاق فرمودن میرزا ابو القاسم بابر بهادر در ولایت جرجان و مراجعت نمودن از جهة آمدن سلطان سعید بحدود مملکت خراسان

پادشاه بهرام تقدیر میرزا ابو القاسم بابر در اواسط سنه سبع و ستین و ثمانمائه نوبت دیگر بخیال تسخیر فارس و عراق فرموده رایت آفتاب اشراق برافراخت و در روز دوشنبه ۲۳ رجب از دار السلطنه هراة در حرکت آمد از قطع منازل و مراحل بلغر یلقاج (?) خبوشان را معسکر همایون ساخت و در آن منزل یکی از محرمان میرزا خلیل سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بسامع جلال رسانید که شاهزاده با فوجی از بداندیشان اتفاق کرده قصد غدری دارد و فرمان واجب الاذعان بتحقیق آن قضیه شرف نفاذ یافته امراء عظام بتفحص و تفتیش قیام نمودند و چون صدق سخن آن متفحص بوضوح انجامید بدآموزان میرزا خلیل سلطان بیاسا رسیدند و شاهزاده چند روزی محبوس بوده در ۲۳ ماه رمضان رخت از نیز سوی ملک عدم کشید روان و میرزا ابو القاسم بابر در آن مقام تا آداب عید صیام قیام نموده در اوایل شوال السعادت و الاقبال عزیمت قشلاق جرجان فرموده در پانزدهم ذیقعده سلطان آباد استراباد از یمن مقدم خسرو با دین و داد غیرت ساحت ایوان سبع شداد گشت و آن زمستان در آن مکان توقف اتفاق افتاده چون فصل شتا بآخر انجامید و سپاه سبزه و ریاحین بعزم تزئین باغ و بساتین در بساط بسیط زمین منتشر گردید پادشاه ظفر قرین از یورت قشلاق به نیت امضای یورش عراق در حرکت آمد و در آن اثنا از جانب بلخ ایلچی رسید و بموقف عرض رسانید که میرزا سلطان ابو سعید بخیال تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه بسرعت برق و باد عبور نموده امیر درویش و امیر علی اظهار جلادت کرده تا اندخود پیش رفتند و بعد از مقاتله برادر برادر بزخم تیغ زخم دیگر از پای در آمدند و حالا از حدود بدخشان تا کنار آب مرغاب در حیطه تصرف آن شهریار کامیاب است و غبار فتنه و آشوب در تمام ولایات خراسان سمت ارتفاع یافته میرزا ابو القاسم بابر چون این خبر استماع نمود دفع آن حادثه را از تسخیر عراق و فارس اولی و اهم شناخت و عنان مراجعت انعطاف داده فتح ماوراء النهر را پیش نهاد همت عالی نهمت ساخت و در طی مسافت مسارعت فرمود پس از آنکه موکب منصور از آب مرغاب عبور نمود از طرف بلخ خبر آمد که سلطان سعید العود احمد خوانده بدار الملک خود بازگشت و مملکت طخارستان باز گذاشته از آب آمویه بگذشت اما میرزا ابو القاسم بابر بدستور معهود در سرعت سیر رسم مبالغه بجای آورده و در غره ماه رمضان از نهر قندز و بقلان عبور کرد و روزی چند در ارهنگ لنگر اقامت انداخت و امراء عظام را بجمع آوردن کشتیها مامور ساخت

ذکر رفتن میرزا ابو القاسم بابر بظاهر دار السلطنه سمرقند و مصالحه کردن با سلطان عالیشان سعادتمند

چون امراء با فرهنگ بموجب اشارت خسرو فیروز جنگ چند کشتی در معبر ارهنگ جمع آوردند در آن کشتی شه پاک دین و امراء و لشکریان زمره زمره سیال و طایفه طایفه بکشتی از آب گذشتند چند روز سالی سرای محل نصب اعلام کشورگشای آنگاه شاه و سپاه از آب وخش نیز عبور فرموده بولایت حصار شادمان شتافتند و از آنجا بتنگ رفته عتبه شه و لشکر از تنگ فرمودکی رسیدند لشکر با سودکی و در تنگ خواجه نظام الدین محمود که از اولاد صاحب هدایه بود و مولانا فتح الله تبریزی برسم رسالت از نزد سلطان سعید بدرگاه پادشاه صاحب ما رسیدند و با امراء و ارکان دولت در باب تمهید صلح و صفا سخن گفته جوابهای درشت شنیدند در آخر مولانا فتح الله گفت و ما علی الرسول الا البلاغ که سخن مانده و مرا سوگند داده اند که بعرض سامی رسانم پرسیدند که آن کدام است گفت میرزا سلطان ابو سعید میگوید که من این ولایت را که پلنگ پوش گرفته ام آسان آسان باز نخواهم گذاشت و از هر حربی نخواهم ترسید و تا توانم پای ثبات و قرار استوار خواهم نمود امراء از استماع این سخن در تند خوئی و درشت گوئی بیشتر از پیشتر مبالغه نمودند و ایلچیان را حبس کرده کوچ فرمودند در سلخ ماه مبارک رمضان میرزا ابو القاسم بابر بعرض

سلطان سعید

سپاه و ملاحظه یراق امراء عالیجاه پرداخته روز دیگر شرایط آداب عید صیام بتقدیم رسانید آنگاه کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنه سمرقند گردیده و در روز چهارشنبه ۴ شوال السعادت و الاقبال در یک فرسخی بلده مذکور نزول اجلال فرموده قبه سراپرده بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت و از آنجانب میرزا سلطان ابو سعید بنابر استصواب حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله و سایر اعیان و اشراف سمرقند خاطر بتحصن قرار داده در عمارت بیرون شهر دروازه و برج و باره را بر تبه مستحکم ساخت که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید و چون میرزا ابو القاسم بابر در قریه خسرو نزول گزید از دلیران سپاه خراسان امیر خلیل و مولانا احمد یساول و سید پیاده و قدم کابلی و ملک محمد امان تیغ جلادت آخته و اسباب محاربت مهیا ساخته بطرف دروازه تاختند و شور انداختند و از لشکر بهرام قهر ماوراء النهر طایفه از شهر بیرون آمده باشتعال آتش قتال پرداختند و خراسانیان شکست یافته امیر خلیل و مولانا احمد یساول با جمعی کثیر اسیر شدند و جمعی بزخم تیغ و تیر کشته شدند و چون سمرقندیان اسیران را نزد سلطان سعید بردند آنجناب امیر خلیل و مولانا احمد را پیش طلبیده سخنان عتاب آمیز بر زبان گذرانید مولانا احمد یساول گفت امید است که بواسطه گرفتاران میان شما و ایشان صلح واقع شود و این سخن موافق مزاج پادشاه افتاده بمحافظت و رعایت ایشان فرمان داد و روز دیگر میرزا ابو القاسم بابر مانند شیری خشمناک با نهادر آن جنابت روی بتسخیر شهر آورد و از لشکر سلطان سعید فوجی از مردان کارزار و دلیران روز پیکار قدم از دروازه بیرون نهاده دست بانداختن تیر و راندن تیغ دراز کردند و در آن روز از امرای بابری پهلوان حسین دیوانه غایت مردانگی بظهور رسانیده خلقی از سمرقندیان را بر خاک هلاک انداخت و چون سلطان کواکب جنود از نظاره آن معرکه هولناک ملول گشته بحصار مغرب را منزل ساخت از طرفین عنان باز کشیده هر گروه بلشکرگاه خویش شتافتند و برین قیاس قریب چهل روز در ظاهر سمرقند بازار قتال التهاب یافت و شرار قتل و اسر بر صفحات رخسار مردم اندرون و بیرون تافت و در آن ایام از امراء سلطان سعید امیر عبد العلی ترخان و امیر احمد افضل با جمعی دیگر از سرداران در دست بابریان گرفتار شدند و مقید و محبوس گشتند بعد از آن لشکر دو سه ماه بر آورده دست بردی نمود که اعضا و جوارح سپاهیان را یارای حرکت نبود و از هر دو جانب مایل بصلح و صفا گشته متوسطان آغاز گفت و شنید کردند و مهم بر آن قرار یافت که هر دو پادشاه عالیجاه اسیران را بگذارند و سلطان سعید بمملکت ماوراء النهر قناعت نموده دیگر متعرض ولایات خراسان نگردد و بر این جمله عهد و پیمان در میان آمده میرزا سلطان ابو سعید امیر خلیل و مولانا احمد یساول و سایر گرفتاران را خلع فاخره پوشانیده رخصت داد و میرزا ابو القاسم بابر نیز خواجه نظام الدین مودود و مولانا فتح الله تبریزی و امرای سمرقند را لباسهای پادشاهانه عنایت کرده بشهر فرستاد و رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه هراة در حرکت آمده در اوایل ذی حجه مذکوره با تمام لشکر از معبر کرکی بسلامت عبور نمود و میرزا بابر جمعی را که در ظاهر سمرقند آثار شجاعت بتقدیم رسانیده بودند منظور نظر مرحمت ساخته مناصب ارجمند عنایت فرمود و ایالت قبة الاسلام بلخ بامیر شیخ حاجی تفویض یافت و امیر علی فارسی برلاس بحکومت ولایت کاشان و چاریک شتافت و ختلان و اندخود بامیر شیخ ذو النون و برادرش امیر احمد مشتاق تعلق گرفت و در شبرغان لوای دولت امیر بابا کوکلتاش سمت ارتفاع پذیرفت و پادشاه ملک کشا قندز و بقلان را بامیر سلطان برلاس داد و موکب همایون روی توجه بدار الملک خراسان نهاده در چهارم محرم بکرم بلده فاخره هراة رسید و زبان حال قال متوجه آمد این مضمون انتقال گویا گردید بیت هزار شکر که باز در کف بهدر اقبال رسید رایت شاهی سپهر جلال

ذکر فتح مملکت سیستان و فتنه مازندرانیان در قلعه عماد و بیان بعضی دیگر از وقایع که در اواخر ایام حیات میرزا بابر دست داد

در اوایل سنه تسع و خمسین و ثمانمائه بعرض میرزا ابو القاسم بابر رسید که والی سیستان شاه حسین ولد ملک علی نسبت بخدام آستان سپهر احتشام لوازم تعظیم و احترام مرعی نمی دارد و بخلاف آبا و اجداد خود در طریق تکبر و نخوت سلوک نموده نقش استقلال بر صحیفه ضمیر مینگارد و بنابر آن پادشاه عالی مکان امیر خلیل هندوکه را با طایفه از اتراک جیباک (?) بفتح سیستان نامزد فرمود و امیر خلیل بعنایات الهی واثق بوده و بر قوت دولت پادشاهی اعتماد کرده بدانجانب نهضت نمود و شاه حسین مقاومت با آن شیر بیشه شجاعت در خود ندید و تمامت ملک نیمروز را باز گذاشته عنان بصوب فرار گردانید و امیر خلیل مظفر و منصور بسیستان در آمده اطراف آن مملکت را مضبوط ساخت و خبر فتح عرضه داشت کرده رایت استقلال برافراخت و بعد از آن سال شاه حسین جمعی فراهم آورده عازم رزم امیر خلیل گشت و بعد از سعی و اهتمام انهزام یافته بیکبارگی از سر حکومت در گذشت و بدست یکی از نوکران

چهاردهم

خود گشته سر از حکم امیر خلیل بر دند و او بدار السلطنه هراة فرستاده بر دار اعتبار آویزان کردند و در همین سال میرزا ابو القاسم بابر جهة دفع نقار
بر حال میرزا معز الدین سنجر انداخت و او را در ولایت مرو و ماخان که سابق تیمور غال امیر خلیل بود حاکم و فرمان روا ساخت در خلال این احوال جمعی از
دیوساران مازندران که بفرمان امیر بابا حسن در قلعه عماد محبوس بودند در وقتی که امیر مشار الیه در استراباد بود یکی از متوکلان را با خود موافق ساخته خروج
نمودند و ناگاه بر سر داروغه قلعه که در سلک نوکران بابا حسن انتظام داشت تاخته او را بقتل رسانیدند و بر هر کس اعتماد نداشتند از حصار بیرون کرده
اطراف آن حصن حصین را مضبوط گردانیدند و چون این خبر بعرض میرزا بابر رسید عظیم متغیر گردید اما از کمال تمکن و وقار اظهار نفرمود و چند گاه قلعه در تصرف
مازندرانیان ماند آخر الامر داروغه مشهد جلال الدین محمود با نوکران امیر بابا حسن بحوالی آن حصار شتافت بامید آنکه بقوت دولت روز افزون لطیفه سازی
و سعادت طالع همایون آوازه فتح قلعه عماد در عالم اندازد و در آن اثنا که جلال الدین محمود بساختن نردبان و ملچور و سایر اسباب قلعه
گیری مشغولی مینمود مازندرانیان دم از اطاعت و انقیاد زده جمعی از ایشان جهة تمهید مبانی مصالحه بدر قلعه آمدند و جلال الدین محمود باتفاق یکی
از نوکران بابا حسن پیش رفته و دو مازندرانی از میان یاران خویش نزدیک ایشان خرامیدند و سخنان صلح آمیز با یکدیگر گفته در آخر مازندرانیان دستهای
گرد ند تا بدست جلال الدین محمود و نوکر بابا حسن رسانیده قاعده عهد و پیمان موکد سازند جلال الدین محمود و رفیق او دستهای آن دو شخص را محکم گرفته
بپایان کشیدند و ایشان بی اختیار از آن کمر غلطان گشته بقتل رسیدند و آن طایفه در اظهار شعار خلاف از پیشتر بیشتر مبالغه نمودند بعد از چند روز
آهنگری که در آن قلعه مسکن داشت و از ظلم مازندرانیان بتنگ آمده بود محرمی پیدا کرده بجلال الدین محمود پیغام نمود که در فلان برج قلعه محلی
که بده روز سوراخ میتوان کرد و حالا هفت روز است که من آنجا کار میکنم باید که سه روز دیگر منتظر باشید و چون روشنی چراغ در آن برج به بینید
بپای قلعه آئید که فتح میسر خواهد شد لاجرم جلال الدین محمود و اتباع او در شب موعود منتظر بودند چون روشنی چراغ نمود صبح امید ایشان از مطلع مراد
طالع گردید و نردبانها نهاده مانند دعوات مستجابه بعزم عالم بالا کردند و آهنگر و دستیاران او کمند ها فرو گذاشته قرب صد کس را بدان برج در آوردند
و مازندرانیان واقف شده بعضی جان بتک پا بیرون بردند و باقی بتیغ سیاست روی بعالم آخرت آوردند و امیر جلال الدین محمود سرهای قتیلان را
بهراة فرستاده میرزا ابو القاسم بابر مسرور گردید و بشکرانه آن سردار شجاعت شعار لوازم احسان و تحسین بتقدیم رسانید منصب کوتوالی قلعه
بدستور معهود با امیر بابا حسن عوض گشت ملطفه آن فتح مبین بسبب آن لطیفه غیبی از ایوان کیوان در گذشت و در اوایل سنه ستین و ثمانمائه مزاج
شریف میرزا بابر از نهج اعتدال منحرف شده مرضی صعب بر ذات خجسته صفات استیلا یافت و اطبای مسیحا نفس در امر معالجه لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند
بعد از چند روز فی الجمله صحتی روی نمود و در خلال آن احوال ذو ذوابه در غایت عظمت و مهابت در محاذی برج ... مسکون گشت و چون آن برج طالع
دار السلطنه هراة است و ستم خانه طالع میرزا بابر بود انواع گفت و شنود در میان ارباب نجوم پیدا شد و از آن جهة دغدغه تمام بر ضمیر منیر صاحب تاج
و سریر راه یافت و بعد از اندک زمانی انواع قبایات متوجه میرو یان گشته نایره اوصاف کلیات روز بروز بیشتر
یافت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس

گفتار در بیان رفتن میرزا بابر بولایت مشهد و انتقال نمودن از جهان فانی بعالم مخلد

چون حکیم علی الاطلاق از روز ازل قضا داده از رحمت فهو یشفین مزاج شریف خسرو آفاق را صحت
کامل بخشید آن پادشاه پاک اعتقاد در دهم شعبان سنه ستین و ثمانمائه بعزم طواف مرقد مطهر مشهد معطر علی بن موسی الرضا علیهما السلام از باغ
سفید بباغ مختار تشریف برده و ماه صیام در آن مقام بادای طاعات و قضای واجبات گذرانیده و در روز عید بعد از ادای نماز جشنی پادشاهانه ترتیب
فرموده ماه شوال را در همان باغ بپایان رسانیده اوایل ذی القعده زمام عنان ابرش گردون خرام بصوب مشهد مقدسه انعطاف داد و چهارم
ماه مذکور چهار باغ مشهد بمیمن مقدم همایون جهت فزای فضای گنبد گلگون گشت و روز دیگر بحمام رفته غسل فرموده بلوازم زیارت روضه
منوره رضویه قیام نموده سدنه آن عتبه کعبه مرتبه را بصلات و نذورات نوازش کرده در باب انتظام مهام رعایا و غور رسی ضعفا و فقرا شرایط
سعی و اهتمام بجای آورد و در آن زمستان بر اثر قشلاق در جان ولایت فردوس رتبت اتفاق افتاد و پادشاه عالیجاه از ابر احسان کشت زار
امید طوایف انسان را سرسبز و سیراب گردانیده دست دریا نوال بجود و بخشش بر گشاده در خلال آن احوال چند نوبت میان امرا و ارکان

الامام علی بن موسی الرضا

و ارکان دولت صورت مخالفت روی نمود و این معنی موجب ملال خاطر آن مهر سپهر سلطنت و استقلال گشته گاهی بلطف و گاهی بعنف ایشان را ملامت میفرمود
لاجرم امرای عظام جمیع و صغار راضی شده از یکطرف امیر خداداد و امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابو سعید و برادرش امیر حسین علی
خواجه وجیه الدین سمنانی بروضه منوره رفته و در آن حضرت خیر الزمانی در آمدند لوازم عهد و پیمان در میان آوردند که بعد از آن مرتکب مخالفت نگشته و با یکدیگر بد نیندیشند
و در مقام خلاف و نفاق نباشند ع گو آشتی همه حال بهتر از جنگست و میرزا بابر از مصالحه امرا مبتهج و مسرور گشته زبان خجسته بیان بتعریف و تحسین
ایشان بگشاد و هر یک از امرا علیحده برسم آشتی جداگانه جشنی ترتیب کرده پادشاه را طوی داد و چون در آن اوقات جناب سلطنت مآب از ارتکاب
شراب تایب بود اکثر اوقات ارباب ساز و گویندگان خوش آواز همراه داشته در متنزهات مشهد سیر میفرمود و در آن اثنا روزی در محلی دلگشا و موضعی
روح افزا فرود آمده بود که ناگاه درویشی ژولیده موی نیکو روی نزدیک پادشاه و امرا بر فراز سنگی پیدا شده به بلند آوازی خواندن ترجیعی آغاز نمود و
آن ترجیع بر شرح بیوفائی دنیا و عدم اعتبار عالم فنا اشتمال داشت و ترجیع بندش این بود که بیت این همه طمطراق کن فیکون ذره نیست پیش اهل جنون
با امرا اصغا نموده کار از ملاحظه معانی آن ترجیع که عدد ابیاتش بخمسه رسیده بجائی رسید که محزون گردیده و درویش بعد از اتمام آن شعر بهایت نظام از نظرها
غایب شد چنانچه غلامان آستان سلطنت آشیان هر چند او را در کوه و دشت طلبیدند نیافتند و چون اکثر فصل زمستان بایام بهجت و نشاط ع
بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت میرزا ابو القاسم بابر در سیم ماه ربیع الآخر سنه احدی و ستین و ثمانمائه که هنوز آفتاب عالمتاب در حوت بود عنان
انتقال بر ادکان گشت و چند روز در آن موضع دلفروز بجانور پرانیدن پرداخته ناگاه ناخن آن شهریار عالی مقدار را بجانب ... و اهتمام بیا
بود و شکست و این معنی بر ضمیر فیض پذیر گران آمده بمشهد مراجعت فرمود و در روز وصول مضمون این بیت را که بیت توبه زمی کردم و آمد بهار ...
توبه شکنم آرزوست بر زبان خجسته بیان آورده خدام بارگاه سلطنت را بضبط بساط عیش و انبساط مامور گردانید و جامهای باده ارغوانی
و اقداح راح ریحانی از دست گلعذاران سرو رفتار در کشیده و در صباح سه شنبه ۲۵ ربیع الثانی در عین نشاط و کامرانی از چار باغ مشهد
در محفه نشسته ساعتی سیر فرمود و پس از مراجعت بر سریر دولت قرار گرفته ناگاه مزاج موفور الابتهاج بسمت تغییر پذیرفت و بر بعضی امرا غضب
کرده برخواست و بحرم در آمد و در چاشتگاه چهار شنبه روز حیاتش بسر آمد آفتاب سپهر اقبال از برج جاه و جلال بمغرب فنا غروب نمود و در بر آسمان سلطنت
و استقلال از اوج عزت و اقبال بحضیض زوال نقل فرمود از مشاهده آن حال امیر و وزیر صغیر و کبیر در ناله و نفیر آمدند سیلاب خون از جویبار دیده‌ها
جاری ... چون جیحون روان گردید و در آن روز سحاب بموافقت اصحاب تعزیت طوفان باران عیان گردانید بیت بر آمد ابری از اطراف اندوه فرو
بارید سیل از کوه تا کوه روز دیگر امرا عالی گهر بتجهیز و تکفین پادشاه مغفرت قرین پرداخته و جسد مطهرش را بگنبدی که در جنب روضه منوره
علیه السلام و التحیه و الثنا است مدفون ساختند اعتبار و احساس ... مکرر ... قرب جوار امام هشتم علیه السلام
برین مدعا دلیل می آورند جناب بلاغت شعار مولانا عبد القهار در تاریخ وفات آن پادشاه حمیده اطوار گوید نظم آفتاب ملک بابر خان که
با نشان خورشید پنهان در خوراست در ربیع ثانی و فصل ربیع لاله را ساغر ز خون دل پر است چرخ از غم جگر با چاک شد دیده بادار
اشک و دامن پر دراست این چه حالست چه تاریخست گفت موت سلطان مؤید بابر است و میرزا ابو القاسم بابر را غیر از میرزا شاه محمود
فرزندی نبود و ذکر او بعد از تعداد اسامی اکابر آن زمان مسطور خواهد گردید انشاء الله وحده العزیز

ذکر شمه از احوال مشایخ و افاضل که معاصر بودند بآن پادشاه با ذل

از جمله اعاظم مشایخ کرام که در زمان دولت میرزا ابو القاسم بابر از جهان فانی بعالم جاودانی انتقال
نمودند یکی شیخ بهاء الدین عمر بود و وی خواهرزاده شیخ محمد شاه فراهی است و شیخ محمد شاه از چاشنی درویشی حظی تمام داشت در وقتی که اندام
هر موئی بهاء الدین که هیزم شکسته در منزل مسوجان نقد جان بقابض ارواح سپرده و شیخ بهاء الدین عمر در صغر سن مجذوب گشته و آثار جذبه بر وی ظاهر بود و جناب
پیوسته در وقت ادای نماز کسی را نزدیک خود می نشاند تا او را بر عدد رکعات نماز صلوة تنبیه مینمود و سلسله شیخ بهاء الدین عمر بسلسله معرفت بارگاه
معانی شیخ رکن الدین علاء الدوله السمنانی می پیوندد و ظاهرا از وی تا شیخ علاء الدوله واسطه او کسی سجاده تقوی نشسته و شیخ بهاء الدین عمر در زمان
خاقان والا که میرزا شاهرخ فی سنه اربع و اربعین و ثمانمائه بعزیمت گذاردن حج اسلام و طواف تربت حضرت خیر الانام علیه

بغایت

والسلام از دار السلطنه هراة در حرکت آمد جمعی کثیر از اعیان زمان مانند مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و خواجه زین الدین جامی و مولانا
قطب الدین جهیری و مولانا شریف الدین عبد القهار و مولانا تاج الدین حسن و مولانا سعد الدین فرج و خواجه شهاب الدین اسمعیل حصاری و غیرهم در ملازمت
شیخ بجانب حجاز روان گشتند و بشرف طواف رکن و مقام و زیارت مرقد عطرسای پیغمبر علیه الصلوة والسلام مشرف شده مراجعت نمودند حضرت
حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی در نفحات از مولانا سعد الدین کاشغری نقل فرموده که گفت شیخ بهاء الدین عمر را در بادیه
تکه مرضی عارض شد و چون آنجناب صایم الدهر بود و اصحاب جهة عارضه مذکوره بتکلیف افطار کردند قبول نمود ناگاه جماعتی از اهل غیب دیدم که بجانب
محفه شیخ رفتند و چون بدر محفه رسیدند تیز نگه داشتند من آن قصه با وی گفتم فرمود که قطب بود و اصحاب وی در آن وقت که بدر محفه آمدند من پای دراز کرده
بودم از آنجهة زود در رفتند بعد از آنکه من پای خود گرد کردم مراجعت نموده پیش آمدند و فاتحه خواندند و شیخ بهاء الدین عمر در بیستم ربیع الاول سنه سبع و خمسین
و ثمانمائه در قریه جغاره از بلوکات دار السلطنه هراة وفات یافت و میرزا ابو القاسم بابر بهمان روز که این خبر شنود بقریه مذکوره رفته ولد آنحضرت
شیخ نور الدین محمد را پرسش فرمود و بجهة برداشتن جنازه بازگشته بخیابان هراة شتافت و توقف نمود تا نعش شیخ را بدانجا رسانیدند آنگاه آن پادشاه
عالیجاه از پیاده کوه پیکر فرود آمده نعش را برداشت و در صحرای عیدگاه بموجب وصیت شیخ و اتفاق اشراف آفاق جد اعلی این اوراق سید برهان الدین
خاوند شاه پیش رفته بر جنازه شیخ نماز گذارد و مدفن شیخ بهاء الدین عمر در جانب شمال عیدگاه دار السلطنه هراة است و میرزا ابو القاسم بابر بر سر
مزارش عمارتی عالی طرح انداخته باتمام رسانید و هم در ماه مذکور قاضی قضاة الاسلام یعنی جناب علامی الانامی قاضی قطب الدین محمد الامامی بجهان جاودانی
انتقال فرمود و مولانا شریف الدین عبد القهار در تاریخ فوتش این قطعه نظم نمود نظم پناه شریعت سر قاضیان محمد بن قوام امامی امام ده و دو
رمه وفات بنی زد از القضا شد بدار السلام بجای بنی بود و تاریخ اوست وفات النبی علیه السلام مولانا سعد الدین الکاشغری
در اوایل حال بتحصیل علوم مشغولی نمود و اکثر کتب متداوله را مطالعه فرمود تا آخره بسلوک راه زهد و تقوی پرداخته در سلک مریدان و خلفاء مولانا
نظام الدین خاموش انتظام یافت و پرتو انوار ریاضت بر وجنات احوالش تافت شعشعه لوامع معرفت باطن فرخنده صفاتش را روشن گردانید
و بر سجاده ارشاد نشسته بسیاری از سالکان را بمرتبه ولایت رسانید در مطلع سعدین مسطور است که در اوایل جمادی الاخری سنه ستین و ثمانمائه مولانا
سعد الدین مریض شده صاحب فراش گشت و در غلبات مرض و شدت ضعف واقعه پریشانش یکبار گذشت مضمون آنکه مرا میان بودن و رفتن مخیر
ساختند من بنا بر آنکه اطفال صغیر داشتم بودن اختیار کردم و جناب مولوی بعد از اظهار این سخن بده روز در یوم الاربعاء سادس جمادی الآخر
سنه ستین و ثمانمائه وفات یافت و در سر خیابان مدفون شد **مولانا شمس الدین محمد عرب** در مطلع سعدین مذکور است که مولانا شمس الدین
محمد عرب مردی درویش پسندیده اخلاق بود و دامن عرض خود را بعوارض دنیویه کمتر می آلود و امر ریاست دوست میداشت و چون میرزا بابر
بولی انتقامی کردی پیوسته بنجات فرمینده نقش محبت میرزا علاء الدوله را بر صحیفه خاطر مردم می نگاشت بلکه مردم را بسلطنت او دعوت مینمود و از
متابعت میرزا بابر منع میفرمود و در سنه ستین و ثمانمائه عبد الله نامی از جانب لرستان در شوره سیاه جهان بدار السلطنه هراة رسید و با جناب مولوی
در هواداری میرزا علاء الدوله بهداستان گردیده معارف آنکه اراده عکاشان هراة شخصی را که رفته بود پیش میرزا بابر آورده که بطریق تجسس نزد میرزا علاء الدوله
آمده بود و بخدمت مولانا محمد عرب و سید عبد الله مکاتیب آورده بنا بر آن میرزا بابر سید را بانده فرستاد و جناب مولوی را بسیستان تکمیل کرده و چون
گذشت و مولانا محمد در سیستان متوجه عالم آخرت گشت این بیت از منظومات اوست که بیت کسی محرم شه بجز شاه نیست ز احوال شه خبر آگاه
نیست **قاضی عبد الوهاب مشهدی** از اصناف فضایل و کمالات بهره ور بود و در انشاء نظم و نثر ید بیضا مینمود گویند نوبتی یکی از ظرفا
را در صنعت مقلوب مستوی این عبارت بخاطر رسید که مرادی دارم و بعرض قاضی رسانید آنجناب اندک تاملی کرده همان صنعت جواب داد که برایه
یارب این قطعه در مدح خواجه وجیه الدین سمنانی که از سایر وزرا و میرزا بابر باعتبار بیشتر داشت از نتایج طبع قاضی عبد الوهاب است نظم وزیری که
برای مسندش زیبد که هر روزی فضای چرخ چهارم بود آنکه شود خورشید قالیچه اگر مقدار گردد موکبش داند فلک سازد ز ماه چارده زین چمند بس نما
نهالیچه مدار مملکت دارای دوران آصف ثانی وجیه الملک اسمعیل محمود بالیچه **مولانا جلال الدین ابویزید پورانی** پیوسته بادای وظایف

وظایف طاعات و رواتب عبادات قیام و اقدام مینمود و بواسطه رعایت احکام شریعت و متابعت سنت حضرت رسالت علیه السلام
والتحیه بمقامات بلند ترقی فرمود و در کفایت مهام فرق انام لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و هر کس از اهل اختیار در آن باب رجوع باسی کرد بحسن
بود با او ملاقات نمودی و نقش نیکخواهی بر لوح ضمیرش نگاشتی همواره خوان ضیافت گسترده بودی و جهة آینده و رونده طعامهای لذیذ ترتیب فرمودی
در نفحات مسطور است که مولانا جلال الدین ابویزید را بحسب ظاهر پیری نبوده همانا اویسی بوده باشد و میگفته است که هر گاه مرا مشکلی پیش می آید
بروحانیت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه رجوع میکنم آن مشکل آسان میشود و وفاتش در شب دوشنبه دهم ذیقعده سنه اثنی و ستین و ثمانمائه
اتفاق افتاد و در قریه پوران مدفون گشت و پادشاه نیک اعتقاد ذخر السلطنه والخلافه ابو الغازی سلطان حسین میرزا در ایام دولت خود بر سر
مزارش عمارتی عالی بنا نمود اوقات حیات مولانا ابویزید از نود سال تجاوز نمود **خواجه شمس الدین محمد کوسوی** از اولاد حضرت شیخ الاسلام
احمد الجامی النامقی بود قدس سره و بتوفیق الهی علوم ظاهری و باطنی کسب فرمود اگرچه در ذکر جهر تقلید شیخ زین الدین خوافی میکرد اما صحبت شیخ
بهاء الدین عمر بسیار میرفت و نسبت بآنجناب لوازم کمال اخلاص و ارادت بجای می آورد در مسجد جامع دار السلطنه هراة بموعظه و نصیحت خلایق
مشغولی مینمود و بر سر منبر بیان حقایق آیات کلام الهی و دقایق احادیث حضرت رسالت پناهی زبان میگشود مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا
جلال الدین بایزید پورانی و مولانا شمس الدین محمد اسد بمجلس وعظ وی میرفتند و آنچه از وی می شنیدند بتعریف و تحسین مقابل میگردانیدند و سلطان
سعید میرزا سلطان ابوسعید گورکان نسبت بوی ارادت تمام داشت و پیوسته نقش متابعت و اخلاص او در صحیفه ضمیر مینگاشت از ثقات استماع افتاده که سلطان
ابوسعید در جمعه اول از ایام سلطنت بوعظ خواجه شمس الدین محمد تشریف برد و در آن اثنا که آنجناب سخن میگفت یکی از حاضران بی تقریب صیحه زد
و سلطان صاحبقران را از آن بانگ بی هنگام متغیر گشته خواجه محمد روی بپادشاه آورده گفت که ما هنوز همچنان سخنی نگفته ایم که موجب وجد و حال شود ظاهرا
دل این عزیز جای دیگر است وفات آنجناب در چاشتگاه روز شنبه ۲۶ جمادی الاولی سنه ثلث و ستین و ثمانمائه روی نمود و یکی از فضلا در تاریخ آن
واقعه این قطعه نظم فرمود نظم شیخ اکمل قدوه اهل کمال که بود اهل صورت را بمعنی رهنمون خواجه شمس الدین محمد کز غمش آسمان پوشیده دلق نیلگون ساخت
جا در ساحت قدس قدیم خیمه زد از خطه امکان برون چرخ دون چون پایه قدرش نمود سال تاریخش برین از چرخ دون **مولانا شمس الدین محمد بدر**
بجودت طبع و حدت ذهن در میان افاضل علما شهرت تمام داشت و در اوایل حال چند گاه بکسب علوم پرداخته بالاخره همت بر تحصیل کمالات
اخروی گماشت با شیخ بهاء الدین عمر و شیخ زین الدین خوافی و مولانا سعد الدین کاشغری مصاحبت مینمود در شب جمعه غره ماه رمضان سنه اربع و ستین
و ثمانمائه از عالم انتقال فرمود قبرش در کازرگاه در پایان قبر مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری واقعست **شیخ آذری اسفراینی** از
مشاهیر شعرای زمان خود بود و در سن کهولت بطریق درویشان مایل شده از اسفراین بحجاز شتافت و بعد از گذاردن حج اسلام و طواف مرقد منور
حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام عنان عزیمت بطرف هندوستان تافت سلاطین آندیار جناب شیخ را رعایت بسیار نمودند و طریق
سلوک داشته انعام و احسان فراوان فرمودند مع ذلک شیخ آذری بمقتضای حدیث حب الوطن از توطن در آن ولایت اباکرد و این بیت
در سلک نظم آورد بیت من ترک هند و حقه چیپال گفته ام با دو بروت جوز بگو نیجرم و از آنجا باسفراین شتافته بادای طاعات و عبادات
مشغول گردید و وفاتش در سنه ست و ستین و ثمانمائه واقع بود و لفظ خسرو بحساب جمل از تاریخ آن سال اخبار نمود کتاب عجایب الدنیا و جواهر الاسرار
از مصنفات شیخ آذر است و دیوان اشعار بلاغت آثارش در میان ابناء روزگار اشتهار دارد و هم در سال مذکور مرغ روح مولانا طوطی که در سلک
شعرا مشهور انتظام داشت قفس قالب شکسته بریاض قدس پرواز کرد و مولانا طوطی ترشیزی الاصل بود و میرزا بابر نسبت باو التفات و عنایات
بسیار مینمود و این مطلع از نتایج طبع نقاد اوست بیت جهان که حجره شش طاق و خانه دو در است ز چار رکن بساطش فغان الحذر است و مولانا
طوطی در اوان جوانی بجهان جاودانی شتافت و مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر جهة ضبط تاریخ وفاتش لفظ خروس یافت نظم فصیح
زبان طوطی آن شاعری که بود شمش بکر معانی عروس چو طوطی برفت این عجب طرفه بود که تاریخ شد فوت او را خروس **سید غیاث الدین
فضل الله رادکانی** بوفور فضایل و محاسن خصایل از اقران و امثال ممتاز و مستثنی بود و بلطافت طبع و طلاقت لسان سرآمد افاضل دوران بود

وخطوط را در غایت خوبی نوشتی و پیوسته مزید انعام و الطاف سلاطین و حکام مفتخر و سرافراز گشتی و فاتش در روز یکشنبه ۱۲ جمادی الاخری سنه ... در هراة
روی نمود و بگورستان مصرخ در جوار امیر حسینی مدفون شد **میر اسلام غزالی** از اولاد حجة الاسلام امام محمد غزالی بود و در علم طب و حکمت مهارت
کامل حاصل نمود و گاهی بنظم اشعار نیز مشغولی میکرد و در قصاید بکمال فصاحت و بلاغت بجای می آورد در مجالس النفایس مسطور است که غایت قدرت میر اسلام
را در نظم ابیات ازان قصیده که گویم لوزی که رخ چون مراد خویشتن را ملک وی کردم قیاس کفته معلوم میتوان نمود و آن قصیده گلشنت برصح میرزا علاء
الدوله و او مطلعش اینست بیت شاید اجلال ابی ملک او نمود لباس بلکه اجلال از جلال او کند مجد التماس و میر اسلام در زمان حکومت امرا بهراة
در رنج مقیم بود و بعد ازان از عالم انتقال نمود مولانا نسیمی از انواع فضایل مثل شعر و معما و انشا و خط بهرهٔ تمام داشت و در یکروز دو هزار بیت نظم کرده نوشت
بنابران این بیت را در انگشتری خود نگاشت که بیت بیکروز بصح شاه پاکیزه سرشت نسیمی دو هزار بیت گفت و بنوشت و مولانا نسیمی نیشاپوری الاصل
بود و بواسطهٔ علت جوع طعام بسیار میل مینمود و این حکایت مشهور است و در السنه و افواه مذکور که نوبتی شخصی در مجلسی گفت که مولانا نسیمی بیست من خرما میتواند
خورد و دیگری این معنی استبعاد کرده با هم مبلغی شرط بستند و بیست من خرما پیدا داشته بخدمت مولوی شتافتند اتفاق در ان روز مولانا را اشتغالی بوده
گرسنه داشت مع ذلک چون سبب آمدن آن دو عزیز را معلوم کرد گفت خرما را از نزدیک بفراش من بدهید تا بخورم که مهم بکجا میرسد و چون او موجب فرموده
عمل نمودند دست از زیر بالاپوش بیرون می آورد و مشت مشت خرما برمیگرفت و میخورد تا هیچ نماند آنگاه ازان دو کس پرسید که با دانه شرط بسته بودید یا بی
دانه گفتند هیچکس خرما را با دانه نمیخورد گفت این همه را با دانه خوردم تا اختلاف در میان شما پیدا نشود **درویش بابا علی** خوشمردان درویشی پاکیزه روزگار
لطیف گفتار بود و بعد ازان زمستان که میرزا ابوالقاسم بابر در مشهد قشلاق نمود از سبزوار بخدمت پادشاه کامکار شتافت و التفات بسیار یافت درویش
منسوب بصفت تقوی و پرهیزگاری اتصاف داشت و در غایت ریاضت اوقات گذرانیده پیوسته نقش فضایل و کمالات بر صحیفهٔ خاطر میکاشت
در فن عروض و صنایع شعری شاگرد مولانا یحیی سیبک بود و در علم التصوف نسبت بحافظ علی جامی درست مینمود و در علم عروض رساله تالیف کرد و در جواب
قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان شرایط اهتمام بجای آورد و مطلع آن قصیده درویش اینست که بیت پس دو دیدم در هوای وصل یار کس ندیدم آشنای حل
کار از جمله منظومات درویش مضمون این رباعی نیز مشهور است که رباعی موجود چه ذره بجود تو ان کرد بسیار حدیث نیک و بد نتوان کرد ایجاد
چوبی متوکل ممکن بود آن را که متوکل کرد رد نتوان کرد **ذکر سلطنت میرزا شاه محمود و آنچه در ایام دولتش روی نمود** در هنگامی
که آفتاب زندگانی میرزا ابوالقاسم بابر بمغرب فنا غروب کرد امرا و ارکان دولت میرزا شاه محمود را که یازده ساله بود بر سریر جهانبانی نشاندند
و امیر حسین علی متوجه بلده هراة گشته برادر بزرگترش امیر شیخ ابوسعید جهت بعضی از مصالح مملکت بطرف سرخس رفت و شیخ زاده میر قوام که بمعالی منصب
سرافراز بود به مصلحت سند عالی میرزا معزالدین سنجر راه مرو پیش گرفت و میرزا شاه محمود بعد از ده روز از فوت پدر رکاب براه نهضت فرمود در
اثنای راه شهزاده از مرو رسیده بعرض رسانید که میرزا سنجر داعیه گردنکشی دارد و سر بحلقهٔ اطاعت کسی در نمی آرد و آن خبر خاطر امیر حسین علی آمده عزم
داشت نمود که در روزی که خبر واقعه محنت اندوز پادشاه مرحوم بشهر رسید میر رجب داروغه از محافظت میرزا ابراهیم غافل گشته و شاهزاده از حبس
بیرون جسته و بخانهٔ احمد ترخان رفته و باتفاق جناب امارت پناهی بدامن کوه مختار شتافته و چون خبر توجه موکب عالی از مشهد شنیده بکنار
خامسیده و لشکر فراوان بروی جمع گردیده القصه استماع این اخبار موجب دغدغهٔ خاطر صغار و کبار گشت و میرزا شاه محمود در طی مسافت سرعت نموده
بیست و ششم جمادی الاولی در باغ مختار نزول اجلال فرمود سادات و قضات و اصول و اعیان بملازمت شتافته مراسم پرسش عزا بتقدیم رسانیدند و
مصیبت عالم سوز را تازه گردانیدند و میرزا شاه محمود از باغ مختار بباغ زاغان شتافت و بعد از آن ایام امیر شیخ ابوسعید از طرف سرخس رسیده نایرهٔ ظلم
و عدوان بر وجنات حال بیرون یافت چنین منقول است که امیر شیخ ابوسعید که بشرارت نفس و خباثت موصوف بود و از سایر امرا بامیری برید حشمت و مکنت
ممتاز و مستثنی مینمود بعد از آنکه از سرخس بهراة رسید جهت محبت سیم و زر مصلحت چنان دید که برسم سر شمار مبلغی کلی از متوطنان آن دیار بستانند شهر را دو بخش
کرده تحصیلات نوشتند یک قسم مخصوص ملازمان امیر شیخ ابوسعید و قسمی دیگر باهتمام نوکران امیر شیر حاجی مقرر شد و در نهم جمادی الاخری محصلان
جنیاد ندکرفتن نمودند و در عرض دو سه روز آنچه مدعا داشتند بحصول پیوست مقارن آنحال خواجه کلان از کش و خواجه علی میر خواجه در دیوان میرزا شاه

میرزا شاه محمود مهر زدند و آن دو وزیر شریر آغاز کفایه کرده اولا از محصولات موقوفات را تمام متصرف شدند و ثانیا آنچه برسم سر شمار گرفته بودند هر دو بنیاد را
ده و نیم جمع نموده بتحصیلات در قلم آوردند و محصلان غلاظ شداد رعایا بیچاره را اگر دست بستند هرچه تمامتر زر طلبیدند و چون سرانجام آن وجه مقدور مردم نبود
دود جان سوز از دودمان ماه بر آمد و نایرهٔ جور و تعدی در خاندانها افتاده علامت فزع اکبر ظاهر شد صورت امنیت مانند عنقا روی در پردهٔ اختفا کشید و صفت
رفاهیت چون عمل کیمیا و رواج کار فضلا نا پدید گردید بسیاری از فقرا ترک اهل و عیال گفته منهزم گشتند و خلقی کثیر در زیر شکنجه کشته شده از سر نقد جان
در گذشتند عورات مستورات سر باکشاده و مو بابا داده بر سر دیوان شتافتند و بزبان عجز و زاری دادخواهی نمودند شیخ ابوسعید بی آنکه از فریاد
و فغان آن بیچارگان اصلا متاثر گردید اما بعد ازان ایام بر طبق کلام معجز نظام امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء پادشاه عطابخش دستگیری در
ماندگان کرده داد مظلومان داده گرد از وجود مشوم امیر شیخ ابوسعید بر آورد و شرح این واقعه آنکه امیر شیر حاجی بر قمع شیخ ابوسعید کمر بسته در ۲۱
جمادی الاخری میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بیرون شهر برده فرمود تا منادی کردند که از وجه سر شمار هیچ آفریده یک دینار بکسی ندهد و هرچه داده باشند
باز ستانند و نوکران شیخ ابوسعید را هرجا یابند غارت کنند لاجرم سالکان طریق ظلم و ستم پای در وادی فرار نهادند و سایر امرا با امیر شیر حاجی متفق
گشته آن شب پاس داشتند و روز دیگر امیر شیخ ابوسعید که در بیرون شهر بود برافقت برادر خود امیر حسین علی عنان گریز بطرف آب مرغاب انعطاف داد
و امیر شیر حاجی بجمعی بسیار از امرا و لشکریان و رعایا و بازاریان از شهر بیرون آمده سر در پی او نهادند و در صحرائی که در میان کوه مختار و تقوز رباط واقعست
شیخ ابوسعید رسیده نایرهٔ مکابره ملتهب گردند چون زندگانی شیخ ابوسعید از ضرب شمشیر آتش فشان سوخته گردید یکی از رستاقیان امیر شیر حاجی سرش از تن
جدا کرده بنده و بدروازهٔ ملک برده عبرة للناظرین بیاویخت و برادر و نوکران او بعد از هزیمت غنیمت شمرده سلک جمعیت ایشان از هم گسیخت
ع خاصیت ظلم همچنین است مدام و در اثنای این احوال و خلال این اهوال خبر متواتر شد که از جام تمام در قتل اعلام ظفر انجام میرزا ابراهیم بوقوع پیوسته
و شاهزاده باتفاق امرا و نوغیان همت عالی نهمت بر تسخیر دارالسلطنه هراة بسته بنابران امیر شیر حاجی و امیر نظام الدین احمد فیروزشاه و پهلوان حسین دیوانه
و امرا ترخانی طریق مشورت مسلوک داشته خاطر بر آن قرار دادند که نوعی سازند که میان میرزا شاه محمود و میرزا ابراهیم قواعد مصالحه ممهد باید تا انوار
فراغت و رفاهیت بر ساحت احوال ممالک خراسان تابد و باستصواب مهد علیا گوهرشاد آغا ترکان شاه ملک که در سلک نوکران جنت مکان
انتظام داشت جهت مشیت آن مهم باردوی میرزا ابراهیم فرستادند اما قبل از مراجعت ترکان شاه زمره از مردم فتنه جوی خاطر نشان امیر شیر حاجی
کردند که مودت مهد علیا بمیرزا علاء الدوله و فرزندان او میرزا سلطان ابراهیم چون فروغ آفتاب عالمتاب بر جهانیان روشن است و دولتخواهی و اخلاص و
دولتخواهی امرا ترخانی نسبت بآن عظیمی امری مقرر و معین لاجرم تدبیری میباید اندیشید که سررشتهٔ اختیار از قبضهٔ اقتدار بیرون نرود بنابران امیر
شیر حاجی از روی بازی زمانه متوهم شده باتفاق پهلوان حسین دیوانه قتل امرا ترخانی را پیش نهاد همت ساخت و روزی بهانهٔ جانقی ایشان را بکوشک
باغ زاغان طلبیده چون مجلس منعقد شد امیر احمد فیروزشاه بنور فراست دانست که حال چیست و بهانه خود را از باغ بیرون انداخته متوجه نوکران گشت
برادر او امیر سلطان حسین حاکم آن ولایت بود و همان لحظه نوکران امیر شیر حاجی و پهلوان حسین تیغ بیدریغ در ترخانیان بستند امیر اویس کر
کار وی در دوات و گوشت ریزه میکرد و بلطایف الحیل خود را بامیر شیر حاجی رسانیده کارد بر شکمش زد و امیر شیر حاجی مجروح در افتاده ملازمان
اویس ترخان را با پسرش یوسف ترخان و خسرو ترخان همان ساعت بکشتند و پهلوان حسین دیوانه محمد ترخان را با آنکه پناه بوی برده بود قتل نمود و همان
روز بطرف خواف که سیورغال او بود در حرکت آمده در اثنای راه با امیر احمد فیروزشاه دو چار خورد قبل از سلام و کلام آن دو سردار تیغ انتقام از
نیام کشیده در هم بستند و پهلوان حسین غالب گشته امیر احمد فیروزشاه که بمکارم اخلاق اتصاف داشت شربت شهادت چشید و امیر محمد غیاث
الدین ترخان و مولانا احمد یساول ازان فتنه جان بکنار کشیدند و در لب آب مرغاب خود را بمیرزا سلطان ابراهیم رسانیدند و آنچه دیده بودند معروض
و امیر شیر حاجی چون مرتکب اینچنین امری خطیر گردید میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بشهر در آورده بحصار اختیار الدین منزل گزید و مهد علیا گوهرشاد آغا
فرمود که در مدرسهٔ حضرت خاقان سعید که در برابر اخلاص است ساکن گردد و بعد از روزی چند که جراحت شکم امیر شیر حاجی التیام یافت خبر رسید که میرزا
ابراهیم با غلبه و ازدحام تمام عزم رزم جزم فرموده متوجه دارالسلطنه هراة است بنابران امیر شیر حاجی میرزا شاه محمود را بباغ مختار برده و براه از وجود

امرا و ارکان دولت با بری عاری ماند و قاضی قطب الدین احمد الامامی بصواب دید مهد علیا کوهرشاد آغا قلعهٔ شهر را محفوظ ساخت و محافظان بر دروازها
بگماشت و فرمود تا منادی کردند که هیچ آفریده دست تطاول بجانب رعایا دراز نکند و پای از حد خود فراتر ننهد تا ببینیم که پس ازین چه خواهد بود

ذکر جلوس میرزا سلطان ابراهیم بر سریر پادشاهی و مغلوب شدن میرزا شاه محمود بتقدیر الهی چون مشیت حضرت احدیت

عظم سلطانه مقتضی آن شد که برطبق کلمهٔ و لقد آتینا ابراهیم رشده روزی چند قامت قابلیت میرزا سلطان ابراهیم بخلعت رشد و شادی آرایش یابد و پرتو
انوار خلافت و اختیار از مطلع و اتخذ الله ابراهیم خلیلا بر وجنات احوالش تابد بواسطهٔ محن مذکوره وقتی مزبوره در کنار آب مرغاب سپاهی بحساب
در ظل لوای جهانگشای آن خسرو صاحب رای جمع آمدند لاجرم بدین سبب فتح و ظفر امیدوار گشته متوجه دار السلطنه هراة شد و بعد از طی منازل و
قطع مراحل صباح سه شنبه هفتم ماه رجب سنه احدی و ستین و ثمانمائه نزدیک بباغ مختار رسید و میرزا شاه محمود این خبر شنیده عنان اختیار از دست داد
و روی بطرف مشهد آورده قدم در وادی فرار نهاد و امیر شیر حاجی بصوب قلعهٔ نیره تو روان گشت و اقتضا رقضا و احدیت بساط جمعیت بار بار را
در نوشت در نصف النهار بمازور میرزا سلطان ابراهیم در باغ مختار نزول نمود و جمعی کثیر از امرا و لشکریان را بکام مشی اعدا روان فرمود و زمرهٔ از آن
طایفه که از عقب میرزا شاه محمود رفته بودند ملک قاسم ولد اسکندر قرا یوسف و دولت کیلدی چغتای و قرامان ترکمان و حاجی خلیل و برادرش حاجی عبدالله
را دستگیر کرده نزد میرزا ابراهیم بردند و ملک قاسم و قرامان بشفاعت مهد علیا کوهرشاد آغا خلاص شده و سایر نام بردگان بقتل رسیدند و فرمود
که امیر شیر حاجی را تعاقب نمودند باو رسیده بدست تیغ و سنان بازیده غالب گشتند و امیر شیر حاجی زخم خورده از معرکه بیرون رفت و بحصار نیره تو
در آمد و میرزا سلطان ابراهیم بر تیسیر این فتوحات حضرت واهب العطیات را شکر گفته ابواب انعام و احسان بر روی طبقات انسان برگشاد و قدم بر سریر
سلطنت آبا و اجداد نهاد و یکی از فضلا این رباعی در سلک نظم انتظام داد رباعی شاهی که بعدل شکر ملکست چون دولت بخت ما کز ملکست جشت
چو بر سریر شاهنشاهی تاریخ جلوس بر سر ملکست و میرزا سلطان ابراهیم بهمت عالی نهمت بر تنظیم مهام دولت و تنسیق امور مملکت گماشته منصب وزارت
را بخواجه شمس الدین محمد بخاری و خواجه سعد الدین محمد عنایت نمود و داروغگی شهر را با میر قرابهادر که از جملهٔ مخصوصان میرزا علاء الدوله بود تفویض فرمود
و بعد از استخلاص زر و لشکر و اولجات بتاریخ اواسط شعبان سنهٔ مذکوره بعزم رزم میرزا شاه محمود روی بصوب مشهد آورد و قلعهٔ اختیار الدین را بمولانا
احمد بیاول که اعتماد کلی بر جانب او داشت سپرد و از آنجانب شاه محمود در مشهد مقدس جنود نامحدود جمع ساخته عنان مراجعت بصوب دار السلطنه
هراة انعطاف داد و میرزا سلطان ابراهیم نیز متوجه خصم گشته دل بر مقابله و مقاتله نهاد و پیش از تلاقی فریقین خواجه وجیه الدین سمنانی که سالها وزارت
میرزا بایسنغر و میرزا علاء الدوله و میرزا ابو القاسم بابر کرده بود از میرزا شاه محمود گریخته بمیرزا سلطان ابراهیم پیوست و معتقد و مواخذ شده در
ولایت فوشنج رخت سفر آخرت بربست و اقتضا مرجب که در زمان میرزا بابر داروغهٔ هراة بود و میرزا ابراهیم را محبوس میداشت بواسطهٔ تقصیری که
در آن فرصت نموده بود علم عزیمت بعالم جاودانی برافراشت القصه در میان رباط شاه ملک و قصبهٔ کوسویه آن دو شاهزادهٔ رزمجوی بهم رسیده
جنود صفوف بر آراستند و افواج لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده با تیغ و سنان در فضای میدان تاختند و نخست سپاه میرزا شاه محمود غالب گشته
میمنه و میسرهٔ مخالف را از جا برانیدند و عاقبت الامر امیر احمد ترخان با برهولان قول متوجه دشمنان شده بکمال شجاعت و بهادری بظهور رسانیدند و
میرزا سلطان ابراهیم بعد از آنکه مغلوب گشته بود ظفر یافته میرزا شاه محمود باز بطرف مشهد توجه نمود و میرزا ابراهیم شکر موهبت الهی بجای آورده غنیمت
مهمات گرفته دشمنان ناکام مشی کرد و از غرایب آنکه روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان چاشتگاه خبر بدار السلطنه هراة رسید که میرزا شاه محمود
بفتح و نصرت مخصوص گردیده و بعد از لحظه جمعی دیگر آمده گفتند که میرزا ابراهیم بدین پیکر ظفر اختصاص یافت و میرزا شاه محمود بوادی فرار شتافت و بوقت
نصف النهار بهمان روز ایلچی میرزا سلطان ابو سعید تشریف آورده و نشانها بنام اکابر و اشراف ظاهر کرد مضمون آنکه فردا صباح بفرخی و نجاح موکب همایون
در باغ شهر نزول اجلال خواهد نمود و بدست مرحمت پادشاهانه ابواب عدل و احسان بر روی روزگار طبقات انسان خواهد گشود گفتار

در بیان وصول میرزا سلطان ابو سعید بدار السلطنه هراة و ذکر بعضی دیگر از وقایع و حادثات

سلطان ابو سعید از بدایت جلوس بر تخت سمرقند بواسطهٔ همت بلند همواره نقش تسخیر مملکت خراسان بل سایر ممالک ایران بر لوح خاطر عاطر مینگاشت و بعد از شنیدن

خبر فوت میرزا ابو القاسم بابر داعیهٔ همت از و بار دیگر پذیرفت در آن اثنا حاکم بلخ امیر شیخ حاجی قاصدی بدرگاه آن پادشاه جمجاه فرستاد و عرضه داشت
کرد که عرصهٔ خراسان از وجود نافذ فرمان خالیست اگر رایات ظفر آیات بدانجانب نهضت فرماید صورت نصرت در آئینهٔ مراد چهره خواهد گشود و بنده
کمر خدمت بر میان بسته در ملازمت موکب همایون خواهد بود لاجرم سلطان سعید با سپاهی همعنان فتح و تایید از آب آمویه عبور کرد و بسرعت برق
و باد روی توجه بدار السلطنه هراة آورد و در روز دوشنبه بیست و نهم شعبان به پشت قریهٔ سالیان رسید و قبهٔ خیمه و بارگاه باوج مهر و
ماه برافراخته طالب ملاقات اکابر هراة گردید انگاه بعد از استعجال پادشاه بتوجه صاحب استقبال نمودند و شرایط نثار بتقدیم رسانیده زبان
بدعا و ثنا گشادند کوتوال قلعهٔ اختیار الدین مولانا احمد بیاول و داروغهٔ هراة قرابهادر در نخست میخواستند که شهر را محفوظ گردانند و عاقبت بحسب
اضطرار از سر آن کار در گذشته همت بر محافظت قلعه مقصور ساختند و روز دیگر که جمشید خورشید از دایرهٔ افق شهرستان آسمان در آمده قدم بر
اورنگ فیروزه رنگ نهاد سلطان سعید از دروازهٔ قبچاق بدار السلطنه هراة خرامیده باغ شهر را از مقدم همایون زیب و زینت داد و تخت
سلطنت و جهانبانی بر آمده بشارت امن و امان بگوش طوائف انسان رسانید و بتمهید بساط عدل و رعیت پروری اشارت کرده رسوم ظلم و تعدی
مرتفع گردانید و بهمان روز جمعی از معتبران را نزد مولانا احمد بیاول فرستاده او را بطاعت و انقیاد دعوت نمود و وعدهٔ عنایت و رعایت
فرمود مولانا جواب داد که این خانه را ولی نعمت من بمن سپرده و در محافظتش شرایط مبالغه بجای آوردن بجانست که کفران نعمت جایز دارم و سالک
طریق خیانت گشته قلعه بکسی سپارم و اگر فی المثل از آسمان سنگ و تیر بارد و از زمین ژوبین و شمشیر روید هراس بخود راه نخواهم داد و ابواب جدال
بر روی خصم نخواهم گشاد و سلطان سعید از شنیدن اینجواب غضبناک شده روز دیگر از شهر بیرون رفت و با مهد علیا کوهرشاد آغا ملاقات فرموده
بباغ زاغان محل اقامت ساخت و اعلام اهتمام بفتح قلعهٔ اختیار الدین برافراخت و خواجه شمس الدین محمد وزیر و جمعی دیگر از ارکان دولت بر سر سلطنت
مصیر آغاز محاصره و محاربه نموده بقدر مقدور لوازم کوشش و خونریزی بتقدیم رسانیدند اما چون آن حصار از کمال استواری [illegible] دوار است و در آن
زمان مردان کاری و اسباب و ادوات حصار داری بچون بود فایده بر اشتعال نایرهٔ حرب و قتال مترتب نگشت و مولانا احمد بهیچ وجه از مقام عناد
و مقاتله در نگذشت و درین اثنا جمعی از معتمدان فتنه انگیز بعرض سلطان سعید رسانیدند که معتمدان میرزا سلطان ابراهیم پیوسته بعتبهٔ علیهٔ مهد علیا
کوهرشاد آغا می آیند و اخبار تحقیق نموده باز میگردند و ایضا ایلچی که از نزد سلطان سعید جهت آوردن امیر شیر حاجی بقلعهٔ نیره تو رفته بود باز آمده
عرض نمود که امیر مشار الیه میگوید که با وجود قتل امرا ترخانی مادام که کوهرشاد آغا در سلک احیا انتظام داشته باشد من بملازمت نمیتوانم رسید
بنا برین در مقدمهٔ میرزا سلطان ابو سعید در نهم ماه مبارک رمضان بقتل آن [illegible] نشان فرمان داد و اینواقعهٔ شنیعه خالی بود که بر دیدهٔ دولت
آن پادشاه سود خصال ظهور نمود و کوهرشاد آغا بصفت عفت و عصمت اتصاف داشت و همواره همت عالی نهمت بر تعمیر بقاع خیر و اشاعهٔ مبرات
میگماشت از آثار او در شمال دار السلطنه هراة مدرسه و مسجد جامعیست در غایت زیب و زینت و در مشهد مقدس رضویه نیز مسجد جمعه در کمال
ساخته و مستغلات خوب و اسباب مرغوب برین بقاع وقف نموده تقبل الله تعالی منها العقبه بعد از حادثهٔ مهد مغفرت شعار امیر شیر حاجی قلعهٔ نیره تو را
بیکی از معتمدان خود سپرده بدار السلطنه هراة شتافت و شرف ملازمت سلطان سعید دریافت و بهمان ایام در آن حصار امری در غایت غرابت
روی نمود کیفیت واقعه آنکه لیسانی مجهول یرک نام روزی بنماز دیگر گوسفندی چند بدر قلعه برد و با دربانان گفت و شنود نموده التماس کرد که شب انجا باشد
و همین سد قبول افتاده به نیره تو در آمده و چون پاسی از شب بگذشت بکمندی که همراه داشت جمعی از یاران خود را بدیوار قلعه بالا کشید و باتفاق ایشان
تیغ عداوت آخته مانند بلای ناگهان بر سر کوتوال رفت و آن بیچاره چند زخم خورده فرار کرد و دیر که قلعه را محفوظ ساخته نام پهلوانی برآورد سلطان ابو سعید
که شرح این قضیه شنید و از جانب بلخ نیز خبر خروج اولاد میرزا عبد اللطیف رسید مصلحت توقف در خراسان ندید و در نهم شوال عنان بطرف ماوراء النهر
معطوف گردانید جمعی از امرا و لشکریان را جهت دفع فتنهٔ اعدا از پیش روان ساخت و ایشان در نواحی بلخ با میرزا احمد ولد میرزا عبد اللطیف که اسپ تغافل
در میدان جلادت میتاخت تاختن زخم خورده از جانبین دست باستعمال آلات نبرد بردند و میرزا احمد در معرکه کشته برادرش میرزا محمد جوکی فرار نمود
و میرزا سلطان ابو سعید در ضمان حمایت ملک مجید بقبة الاسلام بلخ رسیده آن زمستان در آن بلده قشلاق فرمود و میرزا ابراهیم که در زمان اقامت

سلطان

سلطان سعید در هراة بولایت خواف و باخرز اوقات میگذرانید چون از معاودت آنجناب خبر یافت چند شبانه روز نقاره شادیانه زده علیرضا احمد ترخان
بحکومت آن بلدهٔ فاخره روان ساخت و امیر احمد در رعایت رعایا و حمایت برایا بکمال رحمت و معدلت تقدیم رسانیده در وجه امانی و آمال اکثر
از صرصر حوادث نزدیک باستیصال رسیده بود بزلال لطف و احسان صفت اصلها ثابت و فرعها فی السماء بخشید و علیه صحی جهة ترویج مهد علیا بخجات کلام
و اطعام فقرا و ایتام قیام و اقدام نموده بساط معدلت ممهد گردانید **ذکر توجه میرزا سلطان ابراهیم بصوب مملکت جرجان و منهزم
گشتن از صولت سپاه میرزا جهانشاه ترکمان** اما رقم عنبرین خامه فضلاء عظام شمایم اخبار مشام طوایف انام را معطر دارد که چون میرزا شاه
محمود از معرکه میرزا ابراهیم منهزم گشت بعد از روزی چند که در مشهد بود عنان عزیمت بجانب جرجان تافت و حاکم آنجا امیر باباحسن بنسبت بشاه زاده
خدمات پسندیده بجای آورده اسباب سلطنتش را مرتب ساخت و میرزا ابراهیم بر جمعیت و همین مطلع شده از راه نسا و باورد رایت نهضت بدان طرف برافراخت
و میرزا شاه محمود با جنود استراباد باستقبال عمزاده توجه کرده عزم رزم با خود جزم گردانید اما در اثنا راه شنید که میرزا جهانشاه با سپاه عراق و آذر
بایجان بعقبه مسندوق شکن رسید بسبب لشکر کشیدن میرزا جهانشاه بدانصوب آنکه حاکم ساری امیر نظام الدین عبد الکریم از تحکمات امیر باباحسن تنگ
آمده بود و پیوسته رسولان بدرگاه شهریار آذربایجان ارسال داشته پیغام میفرمود که چون در خراسان پادشاهی نافذ فرمان نمانده و میرزا ابراهیم و میرزا
شاه محمود با یکدیگر در مقام نزاع بسر میبرند اگر لوای جهان کشا سایهٔ وصول بدین حدود و این ولایات اندازد آفتاب فتح و نصرت از مطلع مراد باحسن وجهی
طالع گردد و میرزا جهانشاه که پیوسته باقدام اراده و ساحت تسخیر ممالک کشایی مینمود سخن امیر عبد الکریم را بسمع قبول جا داده جنیبت عزیمت پادشاه بختی
قرین شتابنده شد بسوی جرجان زمین و چون از عقبهٔ مسندوق شکن بگذشت و آن خبر بمیرزا شاه محمود محقق گشت باتفاق امیر باباحسن عنان بکران
بصوب فرار انعطاف داد و لیکن میرزا ابراهیم شیوع آن حکایات را باور نکرد و قریب اعدا حمل نموده بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت میفرمود تا بیک
فرسخی استراباد رسید و هر چند امرا و نیک اندیشان عرضه داشتند که چندان توقف میباید کرد که خبر میرزا جهانشاه تحقیق پیوندد بسمع رضا نشنیده و از
آنجا نیز کوچ فرموده فوجی از دلیران را برسم منقلای پیش فرستاد و چون آن مردم در میان جنگل و لای اندک راهی رفتند جمعی از قراولان سپاه ترکمان
از میان درختان پیدا شدند و خراسانیان بیدرنگ عزم جنگ نموده ناگاه از جنگل خلقی بسیار بر سر ایشان ریختند و بسرپنجهٔ قدرت سلک جمعیت
خراسانیان را از هم گسیختند نظم چو آمد برون ترکمان از کمین بلرزید از هول ایشان زمین قراول از آن جمع کردون شتاب رسیدند چون سایه از
آفتاب در آن اثنا میرزا ابراهیم بادلی از بیم دو نیم بمنقلای پیوسته ساعتی در برابر اعدا بایستاد و چون دانست که طاقت مقاومت ندارد بدست
اضطرار عنان ببیابان فرار انعطاف داد و دلیران سپاه آذربایجان خراسانیان را تعاقب نموده جمعی کثیر را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و فوجی از پهلوانان
اسیر گردانیدند و امیر سید یوسف ولد امیر سید خواجه و امیر سلطان حسین ولد امیر فیروز شاه و امیر سعادت خاوندشاه از جمله مردمی بودند که دران معرکه
کشته گشتند و امیر ابو سعید میرم و پسر دیگر امیر خواجه را زنده نزد امیر جهانشاه بردند و حسب الحکم او بمنزل قتل آوردند و این واقعه در روز سه شنبه
بیست و نهم محرم الحرام سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمایه بوقوع انجامید و میرزا سلطان ابراهیم چون از آن معرکه فرار نمود مانند قمر در وقت سرعت سیر در
هیچ منزل نیاسود تا در روز یکشنبه هفتم ماه صفر با معدودی از ملازمان خود را بهراة رسانید از ثقات استماع افتاده که چون میرزا ابراهیم در آن روز
بخیابان درآمد قلندری نزد کاهچه برخواسته گفت پادشاه جهانیان عمرت دراز باد که اکثر تویرش دیگر بیکی تخم جغتای از عالم برچید القصه امیر احمد
ترخان که حاکم هراة بود چون از قرب وصول شاه زاده خبر یافت بلوازم استقبال استعجال نموده نقود نامعدود و اسپان بادرفتار و استران و قطار و خیمه و
خرگاه و سراپرده و بارگاه و اقمشه نفیسه و فرشهای پسندیده پیشکش کرد و سایر اشراف و اعیان خراسان شرایط نیاز و نثار بجای آوردند و نوبت
دیگر میرزا ابراهیم بر سریر سلطنت متمکن گشت و مولانا احمد بیساول از حصار اختیار الدین بیرون آمده تقبیل انامل فیاض سعادت یافت و چون خدمت مولوی
با پادشاهی مانند میرزا سلطان ابو سعید مقاومت نموده در محافظت قلعه کمال اخلاص بظهور رسانیده بود از میرزا ابراهیم توقع ازدیاد الطاف و عنایات
میداشت بخلاف متوقع میرزا ابراهیم بکارش نپرداخت و از غایت غفلت آن همه جلادت را نابود پنداشت بنابر آن مولانا احمد بقلعه رفته اظهار
خلاف نمود و هر چند احمد ترخان جهت دلجویی کسان پیش او فرستاده خواست که بوعدهٔ دانهٔ انعام و احسان بار دیگر آن صید وحشی را رام گرداند بجایی

نرسید و دیگر مولانا احمد از قلعه بیرون نخرامید لاجرم میرزا ابراهیم دست تعرض از گریبان طلب او باز داشت و حصار اختیار الدین را از روی اضطرار با اختیار
آنحضرت او باز گذاشت **ذکر توجه جمعی از مخادیم عظام برسم رسالت نزد سلطان سعید و بیان باز آمدن میرزا علاء الدوله به
دار السلطنه هراة بعد از حدث عادید** چون میرزا سلطان ابراهیم در بلدهٔ هراة روزی چند بفراغت بگذرانید بنابر استصواب امرا و ارکان دولت
مصلحت چنان دید که با میرزا سلطان ابو سعید اساس موافقت را مؤکد سازد و صلت نموده بنیاد مخالفت براندازد و برای سرانجام این کار قرعه
اختیار بنام سه بزرگوار برآمد اول شیخ نور الدین محمد بن شیخ بهاء الدین عمر دوم خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الجامی سیم امیر برهان الدین خاوندشاه جد علی مسود
اوراق است و امیر غیاث الدین تیکینه را که پدر مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر است مقرر ساختند که در آن سفر نیز همراهی آن سه بزرگ
عالی گهر قیام و اقدام نماید و چون آن فرقه بمجلس سلطان سعید رسیدند چنانچه باید و شاید در باب صلت و مصالحت سخنان بعرض رسانیدند و سلطان سعید التماسات
را بسمع قبول جای داده فرمود که در باب تشیید قواعد موافقت و تمهید مبانی صلت و مرافقت هر التماس که میرزا ابراهیم کند مبذول است مشروط بآنکه دار
السلطنه هراة بتصرف اینجانب باز گذارد و بهر ولایت از سایر ولایات خراسان که خواهد بدستور متصرف گردد و در مدافعه لشکر ترکمان طریق اتفاق مسلوک
دارد و سخن برین قرار یافته مخادیم عظام بقبول اعزاز و احترام و انعام و اکرام مراجعت نمودند و آنچه میرزا سلطان ابو سعید گفته بود بعرض میرزا ابراهیم
رسانیدند و از غرایب وقایع و بدایع عجایب آنکه درین سال در اطراف ولایات و قلاع خراسان چند حاکم نافذ فرمان بودند که هیچکدام اطاعت دیگری نمی
نمودند میرزا جهانشاه از استراباد تا سبزوار بتصرف درآورده بود و میرزا سلطان ابو سعید در قبة الاسلام بلخ حکومت مینمود و میرزا سلطان ابراهیم
در دار السلطنه هراة نشسته سر بر بکری فرود نمی آورد و مولانا احمد بیساول قلعه اختیار الدین را محفوظ ساخته نام سلاطین را معدوم میکرد و میرزا سنجر
در مرو اقامت داشت و میرزا شاه محمود در هوس نقش استقلال بر لوح خیال مینگاشت و بر گرد بمحول قلعه تره تور را محفوظ ساخته بود و امیر خلیل الله پسر
محافظت حصار سرخس مینمود و ملک قاسم ولد امیر اسکندر قرا یوسف باتفاق امیر خلیل مملکت سیستان را تا فراه و اسفزار ضبط میکرد و در قلعه خوشان
حسن شیخ تیمور لوازم سرداری بجای می آورد و قلعه طلبس در تصرف امیر اویس بن خاوندشاه بود و میرزا علاء الدوله بعد از چند سال از دشت قبچاق باز آمده
روزی چند در نواحی ابیورد خیمه اقامت نصب فرمود و کیفیت حال میرزا علاء الدوله از مطالع مطلع سعدین برین وجه سمت تحریر می یابد که در آن اوان که از دست
سپاه میرزا بابر ولایت بلخ باز گذاشته رایت هزیمت بصوب بدخشان برافراشت روزی چند در آن کوهستان سرگردان بوده آخر الامر بدشت
قبچاق رفت و تا زمان استماع خبر فوت میرزا بابر در میان اوزبکان اوقات گذرانید آنگاه عازم خراسان شده از راه خوارزم بولایت نسا و ابیورد درآمد
و قاصدی جهت بشارت وصول مقدم همایون پیش میرزا ابراهیم فرستاد و شاه زاده اظهار نشاط و انبساط فرموده چنان محبت آمیز پیغام داد و تحف شاهانه ارسال
نمود آنحکم الملک عقیم پسر از آمدن پدر بغایت مکدر شد و میرزا علاء الدوله از ابیورد متوجه بلدهٔ هراة گشته چون بحقه نزدیک رسید میرزا ابراهیم
استقبال استعجال نموده در کنار آب بنجاب میرزا علاء الدوله دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن گردانید مضمون این مقال بر زبان آورد بیت قند مکرر که بعد
عمر دراز شد میسر که دیده بدیدار تو باز و میرزا ابراهیم نیز فرح و سرور موفور ظاهر ساخته بدریافت ملاقات پدر خجسته صفات لوازم تکریم
و اسباب التفات تقدیم رسانید بیت منم که دیده بدیدار دوست کردم باز چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز و پدر و پسر در باب مصالح
ملک و دولت سخنان در میان آورده چنان مقرر شد که میرزا ابراهیم با لشکر در بلخ توقف نماید و میرزا علاء الدوله بهراة رفته روزی چند از تعب
دوران برآساید و آنجناب بجانب هراة در حرکت آمده روز جمعه بیست و نهم جمادی الاخری سنهٔ اثنی و ستین و ثمانمایه بقریه ساقسلمان رسید سادات و قضات
و موالی و اهالی باستقبال موکب همایون نموده شرایط نیاز و نثار بجای آوردند و از سوقیه و عوام الناس در آن روز جهت تماشا آنمقدار کس از شهر بیرون آمده
که در هیچ عید و نوروز مثل آن جمعیتی کسی مشاهده ننموده بود بیت در آن روز از کثرت خاص و عام نبودی کسی را مجال خرام و میرزا علاء الدوله بکوچه
خیابان درآمده بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا تشریف برده و مراسم زیارت جدهٔ بزرگوار بجای آورده از آنجا بباغ زاغان رفت و بتمهید بساط عیش
و نشاط اشارت فرمود بیت مجلس آرایان سبک برخواستند بزم عیش و خرمی آراستند و آن پادشاه کمی افزون بمساعدت بخت فیروز چند روز
بمدام جام مدام و تمتع خوبان گل اندام بسر برده حظی تمام از زندگانی برداشت و شغل ملک را بمیرزا ابراهیم گذاشته بود که خبر وصول سپاه میرزا جهانشاه شنیده

واجب التعظیم

رایت نهضت برافراشت جنیبت بر جام مراد را که بر دست بهی گردون زخسته حسی در آن اندازد   **ذکر وصول میرزا مظفر الدین جهانشاه بتختگاه حضرت خاقان مغفرت پناه** چون میرزا جهانشاه از ضبط مملکت جرجان فارغ گردید و چند گاه ولایت استرآباد را محل نصب سرادقات سلطنت گردانید با لشکر قیامت اثر مانند سپهر اخضر جوشن ور متوجه دار السلطنه هراة گشت و میرزا سلطان ابراهیم از توجه آن پادشاه عالیجاه خبر یافته عنان عزیمت بصوب کوهستان بغور تافت و مسرعی نزد پدر فرستاده پیغام داد که بعد ازین اقامت آنحضرت در بلده هراة مصلحت نیست لاجرم میرزا علاء الدوله بعد در دو داغ و دراغ سلطنت کرده در غره شعبان سنه اثنین و ستین و ثمانمائه روی بادیه ادبار آورد و پس از فرار آنجناب کافه ساکنان بلده هراة از سادات و علما و فقرا و ضعفا از بیم سپاه ترکمان چنان سراسیمه و پریشان شدند که بنان بیان از عهده شرح آن بیرون نمی تواند آمد و اوباش مرتبه دست بغارت و تاراج برآوردند که حکم دوزبان بتکفل تقریر آن نمیتواند شد و مقارن آن احوال میرزا جهانشاه بمشهد کوسویه رسیده و خبر تفرقه و فرار کبار و صغار هراة را شنیده بنابر آن استمالت نامها بنام اشراف و اعیان فرستاد و امیر پیر بداغ بخاری را بداروغگی تعیین کرده مردم را بعدل و داد نوید داده بنفس نفیس در پانزدهم شعبان سایه وصول بباغ زاغان انداخت و فتح قلعه اختیار الدین را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخت مولانا احمد بساول وزیری چند شرایط حصارداری بجای آورده عاقبت الامر بیرون خرامید و محفوظ عین عاطفت خسروانه و منظور نظر پادشاهانه گردید و میرزا جهانشاه بعد از تمکن بر تخت سلطنت خراسان بتعظیم و تکریم سادات و قضات و علما و اشراف و اعیان کماینبغی قیام نمود و با [illegible] خاقان سعید مغفور فرمان فرمود روزی چند النگ کهدستان که در شرقی هرات است مخیم سرادقات اقبال او گشت و صیت حکمت و شوکت آن حضرت صاحب حشمت از ایوان کیوان در گذشت ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین   **ذکر مخالفت میرزا علاء الدوله با ولد پسندیده صفات و رفتن آنجناب بموجب استدعاء میرزا جهانشاه بدار السلطنه هراة**   در آن اوان که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از بیم سپاه عراق و آذربایجان بولایت غور شتافتند پدر در غور پایان منزل گزید و پسر در غور بالا خیمه اقامت مضروب گردانید در آن اثنا از مقربان میرزا علاء الدوله امیر خلیل باتفاق پسر خود محمد خلیل شبیخون بر سر قراباد در که قراول میرزا سلطان ابراهیم بود برده تمامی جهات او را در عرصه نهب و تاراج آورده و میرزا ابراهیم قاصدی نزد پدر فرستاده بجهان شکایت آمیز پیغام داد و میرزا علاء الدوله گفت از جانب قراباد در که علاء مست غبار نقار بر حاشیه ضمیر انور نشسته بود بنابر آن این سبب بدو رسید و بدین جهت میان پدر و پسر صورت کدورت روی نمود و محبت و یگانگی بعداوت و بیگانگی مبدل گردید و از جانبین صف لشکر آراسته متوجه یکدیگر شدند و در خلال آن احوال امراء زمانی از میرزا ابراهیم گریخته بمیرزا علاء الدوله پیوستند و میرزا ابراهیم بقدم ضرورت نزد پدر بزرگوار رفته گرفتار گشت مقارن آنحال امیر عبد الله خواجه ترخان که بحکم میرزا سلطان ابراهیم جهة رسالت پیش میرزا سلطان ابوسعید رفته بود باز آمد و از حبس شاهزاده متغیر گشته طایفه از ترخانیان را با خود متفق ساخت و شبی نفیر کشیده و میرزا ابراهیم را از قید نجات داده علم توجه بصوب سافرو تولک برافراشت و چون کیفیت این وقایع بعرض میرزا جهانشاه رسید مسرعی بغور فرستاده میرزا علاء الدوله را بحضور طلبید و میرزا علاء الدوله آنمعنی را از مقدمات اسباب دولت و اقبال پنداشته بسرعت برق و باد و باره روی بپادشاه ترکمان نهفت و میرزا جهانشاه در روز عید ضحی مجلسی در غایت ابهت و عظمت ترتیب داده امراء عظام میرزا علاء الدوله را باحترام تمام پیش بردند و شهریار ترکمان آنجناب را تعظیم نموده در موضع مناسب نشاند و بزبان تلطف و تفقد استمالت داده دقیقه از دقایق الطاف و اعطاف نامرعی نگذاشت و در هژدهم ماه میرزا پیر بداق که ولد ارشد میرزا جهانشاه بود و در مملکت فارس بحکومت میمنود بملازمت پدر رسید سبب آمدنش آنکه میرزا جهانشاه بواسطه دغدغه که از جانب میرزا سلطان ابوسعید داشت ایلچی بشیراز فرستاده فرزند ارجمند را طلبید   **گفتار در بیان توجه سلطان سعید بعزم رزم میرزا جهانشاه و ذکر بسط بساط مصالحه میان آن دو پادشاه عالیجاه**   چون میرزا سلطان ابوسعید در حدود قبة الاسلام بلخ از نزول میرزا مظفر الدین جهانشاه در دار السلطنه هراة وقوف یافت با لشکری که محاسب وهم و خیال از تعداد اعداد ابطال رجال آن عاجز آید و کمیت تیز رفتار قلم از طی ساحت بیان کمیت آن بعجز و اعتراف نماید متوجه میدان قتال گشت و روزی چند در کنار آب مرغاب قبه بارگاه جهان پناهش از اوج مهر و ماه در گذشت خبر غایت حشمت آن پادشاه عالی گهر و کثرت عدد آن سپاه جوشن ور میرزا جهانشاه را در دغدغه انداخت و

آغاز تامل نموده ساعتی فکر جنگ میکرد و لحظه خیال صلح پیش نهاد همت میساخت در آن اثنا روز عید ضحی مولانا نجم الدین عمر و مولانا یوسف عطا از نزد سلطان سعید برسالت رسیدند و از زبان آنحضرت و صاحب مانند سخنان صلح آمیز بعرض رسانیدند میرزا جهانشاه بوسیله سلاطین ذوی الاقتدار بالجبان ملاقات نمود و جناب وزارت مآب سید عاشور را جهت تمهید بساط مصالحه مصحوب ایشان ارسال فرمود و سید عاشور بعد از وصول بعسکر منصور شرف تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر حاصل کرده در باب صلح و صفا سخنان دلپذیر بعرض رسانید و سلطان سعید کلمات محبت انگیز و الفاظ مودت آمیز بر زبان راند و میل ضمیر آفتاب تاثیر بموافقت و اتحاد ظاهر گردانید و سید عاشور مقضی المرام مراجعت فرمود و میرزا جهانشاه دل بر صلح نهاده از النگ کهدستان کوچ کرده در دامن کوه مختار لوای ظفر آثار ارتفاع داد و در اقصا عیف مخالفات احمد ترخان باتفاق بعضی رفقا ایشان از میرزا ابراهیم روی گردانیده بملازمت میرزا جهانشاه شتافتند و بصنوف عواطف و نوازش پادشاهانه از امثال و اقران ممتاز یافتند و میرزا جهانشاه داعیه داشت که آن زمستان در خراسان قشلاق نماید و در تختگاه پادشاه عالیجاه میرزا شاه رخ بعیش و عشرت اقدام فرماید که ناگاه خبر رسید که سلطان سعید از راه لشکر بر غیاث بولایت هراة در آمده و میرزا جهانشاه در بحر حیرت افتاده آتش غیرت اندرون او زبانه زدن گرفت و قصد جنگ و جدال کرده میرزا پیر بداق را که ارشد اولاد وی بود برسم منقلای از پیش روان فرموده و خود نیز از عقب شتافته در قریه یحیی آباد نزول نمود و میرزا پیر بداق با قراولان لشکر سلطان سعید حرب کرده طایفه از سرکشان سپاه ترکمان اسیر سرپنجه تقدیر شدند و شاهزاده پای در وادی گریز نهاده پریشان حال پیش پدر رسید و کیفیت حال بعرض رسانید مقارن آنحال ایلچی از جانب آذربایجان آمده خبر آورد که امیرزاده حسین علی ولد میرزا جهانشاه که مدتی محبوس بود از حبس نجات یافته و دست تصرف بخزاین دراز کرده لشکری جمع مینماید بنابر آن میرزا جهانشاه بیکبارگی همت متوجه مصالحه گشته نوبت دیگر سید عاشور را جهة تقبیل آن مهم نزد سلطان سعید فرستاد و میرزا سلطان ابوسعید فرمود که میان ما و میرزا جهانشاه قواعد صلح وقتی تاکید یابد که بمملکت آذربایجان که میرزا شاه رخ بوی عنایت کرده بود قناعت نماید و فارس و عراق را بتصرف نواب دیوان اعلی باز گذارد و بعد از گفت و شنید بسیار و آمد شد رسولان چند بار مصالحه برین وجه واقع شد که میرزا جهانشاه دست از تمامی ممالک خراسان و جرجان و مازندران باز دارد و بی آنکه خرابی کند روی توجه بصوب تبریز آورد و برین جمله عهد و پیمان در میان آمده میرزا جهانشاه از قریه یحیی آباد عنان مراجعت بآذربایجان انعطاف داد و در اوایل صفر سنه ۸۶۳ از جانب جنوب بلده فاخره هراة و پایان قریه مرغاب و زیارتگاه روان شد و روز پنجشنبه مذکور امیر سید اصیل و پهلوان حسین دیوانه از اردوی سلطان سعید بدار السلطنه هراة رسیده شهر و قلعه را متصرف گردیدند و رعایا و عجزه را در پناه امن و امان جای داده اعلام عدل و انصاف مرتفع گردانیدند   **گفتار در بیان وصول میرزا سلطان ابوسعید بدار السلطنه هراة کرت ثانی و ذکر انقراض ایام دولت و زندگانی بعضی از سالکان مسالک جهانبانی**   چون آفتاب عنایت ربانی از مطلع سعادت جاودانی طلوع کرده دیده دولت میرزا سلطان ابوسعید روشن ساخت و میرزا جهانشاه رایت عزیمت بصوب ولایات عراق و آذربایجان برافراخت موکب همایون از حدود هراة رود و جنود ظفر ورود در حرکت آمده روز پنجشنبه چهاردهم صفر ختم بالخیر و الظفر در دامن کوه مختار اختیار نزول فرمود و سادات و قضات و علما و اکابر و اعیان که مراسم استقبال مبادرت جسته بودند باصناف الطاف و اعطاف نوازش نمود و روز دیگر باغ شهر از فروغ طلعت سلطان سعید سعادت بهجت افزای فضای روضه جنت گشت و قدم بر مسند عدالت و رعیت پروری نهاد و صیت حشمت و مکنت آن مهر سپهر خلافت از ایوان کیوان در گذشت از غایت حرص بادخار مثوبات اخروی و کمال اهتمام بتقویت شریعت حضرت نبوی بهار روز بمسجد جامع تشریف برد و بعد از ادای نماز و عرض نیاز مجلس وعظ حضرت شیخ الاسلامی خواجه شمس الدین محمد کوسوی را بیمن مقدم شریف مشرف کرد و خطبه بزین القاب آنخسرو عالیجناب بتانی بلند آوازه شد و سکه از شرف نام همایون آن فرخنده کامیاب بزیب و زینت آمد   نظم

نام همایون او را سکه بر دل نقش کرد   مهر از مهرش و بان سکه بر زر سکنه
منبری کز خطبه القاب او زینت گرفت   مشتری کو بهر نثار فرق منبر سکنه

در چهار آن سال بواسطه عبور لشکر قیامت اثر ترکمان و بعضی دیگر از وقایع و حوادث دهور نقصانی فراوان بغلات و حبوبات ولایت خراسان راه یافته بود و در زمستان سنه مذکوره در بلده هراة بتوابع و مضافات قحطی در غایت صعوبت

روی نمود چنانچه خلق بیشمار از فقدان نان جان دادند و بسیاری از صغار و کبار بسبب انعدام طعام روی بجهان جاودان نهادند و سلطان سعید چون حال
بران منوال دید رفاهیت خلایق را مطمح نظر عدالت اثر گردانیده بیشتر لشکر را بجانب ماوراءالنهر فرستاد و بدست لطف و احسان ابواب انعام و احسان
بر روی روزگار فقرا و ضعیفان برگشاد و چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم و میرزا سنجر از قلت سپاه سلطان واقف گشتند رسل و رسایل بیکدیگر ارسال
داشته طرح موافقت و یگانگی انداختند و بعزم مخالفت و محاربت سلطان سعید در نواحی سرخس بهم پیوسته رایت اهبت برافراختند و سلطان
سعید چون این خبر شنید با آنکه در آن زمان زیاده از دو هزار مرد جلادت نشان در ملازمت آستان اقبال آشیان نبود مضمون کلمه حقایق کم من فئة قلیلة
غلبت فئة کثیرة را منظور داشته جهة دفع شر معاندان نهضت فرمود و در اثنای راه بحکم موهبت حضرت اله امیر سید مزید ارغون و امیر سلطان محمد
تمور تاش با سپاهی جرار پرخاش از جانب سمرقند بموکب سلطان سعادتمند پیوستند و در اواسط جمادی الاولی میان مرو و سرخس طلیعه لشکر میرزا
علاء الدوله و پسر و میرزا سنجر طالع شده از جانبین بتعبیه صفوف پرداختند و مدبران ملک و دولت در میدان جنگ و مقاتلت صفوف شجاعت
و بهادری ظاهر ساختند و در آن روز از انغار و جوانغار سپاه سلطان شجاعت شعار از دست برد مبارزان میمنه و میسره مخالفان مغلوب گشته روی
بوادی فرار نهادند چنانچه بعضی از گریختگان تا ماوراءالنهر عنان بگران باز کشیدند و خبر انهزام پادشاه فلک احتشام در آن دیار شایع گردانیدند و
سلطان سعید بعد از گریز انغار و جوانغار با دلاوران قول عزم ستیز فرموده حسام خون آشام از نیام انتقام برکشید و شبدیز گردون شتاب را مهمیز
پهلوانی تیز ساخته آثار رستخیز بظهور رسانید تیغ از شراب خون ناب سرمست گشته آغاز گردن زدن کرد و نیزه چو بالا بلندان بیرحم دل رسوم تطاول
بجای آورد نظم بخون ریزی روان شد تیر دلدوز ولی بخشید جانی می ستد نیز مبارز تشنه شمشیر گشته بخون آشامی از خود سیر گشته وهنوز
ساقی نگذشته بود که خورشید فتح و ظفر از مطلع لوای کشورگشای سلطان سعید طالع نمود و میرزا علاء الدوله باتفاق پسر عنان بوادی فرار گردانید و میرزا سنجر
گرفتار گشته از دست شحنه قهر شربت شهادت چشید و سلطان سعید بر الطاف نامتناهی الهی مراسم محامد بتقدیم رسانیده فتحنامها باطراف ممالک ... سلطانی
و بماوراءالنهر فرستاد و امیر علی فارسی و امیر سید اصیل را بتعاقب میرزا علاء الدوله و ولد او میرزا ابراهیم که بطرف مرغیان سبزوار گریخته بودند مامور گردانید
و بنفس نفیس روی بییلاق بادغیس نهاد و در آن مقام امرا ایلغار از عقب گریختگان مراجعت نمودند و بعرض رسانیدند که میرزا علاء الدوله و میرزا
ابراهیم از مرغیان بطرف بسطام و دامغان عزیمت فرمودند آنگاه موکب همایون در ضمان عنایت قادر بیچون بمستقر دولت و اقبال تشریف برده
عیدگاه دار السلطنه هراة را طرح انداخته در اتمام آن بنای راحت افزا شرط اهتمام بجای آورد

ذکر تسخیر حصار تیره تو و فتح قلعه عماد و بعضی دیگر از وقایع که در آن اوان اتفاق افتاد

راویان حکایات سابقه شمایم اخبار بمشام جان مستمعان اخبار سالفه میرسانند که
هر که بجهه تدبیر حصار تیره تو که بمزید متانت و حصانت از تمامی قلاع سپهر ارتفاع امتیاز دارد استیلا یافت و مدت دو سال بواسطه حدوث
اضعاف قرات و ظهور انواع حادثات بر نواند رسته حکایت از ملوک و حکام بتسخیر آن قلعه نیافت تا در این اوقات که سلطان سعید خاطر خطیر
از مهم ورثای ملک خراسان فارغ ساخته کمند همت بر تدبیر تسخیر آن حصار عدیم النظیر انداخت و امیر سید مزید ارغون و دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد
حسب الحکم بنواحی تیره تو رفته و مداخل و مخارج آن حصن حصین از نظر احتیاط در آورده فوجی از امرا و سپاه را بساختن مقابل کوب و محاصره آن جمیع منکوب
باز داشتند و چون دانستند که بی دستیاری عنایت حضرت مفتح الابواب کشایش ابواب آن مراد متیسر پذیر نیست و بر اتمال تیغ و تیر و
مترتب نشود علم مراجعت برافراشتند و اکثر سپاهی که بمحاصره مامور بودند دیده امید بر مرصد انتظار نهادند که قوت دولت روز افزون سعید
انگیزد و دست ... خاک ادبار بر مفارق هر که غدار بیزد و بعد آن ایام بمقتضای کلام معجز نظام و قذف فی قلوبهم الرعب اهل قلعه را اندیشه
شده اختلافی در میان ایشان پدید آمد و هر که نسبت بتابعان بدگمان شده طایفه را بقتل رسانیدند و البقیة بالسیف از روی توهم شدند و جمعی
اخته بر سر آن کهنه بی دولت تاختند و در ساعت سرش از تن جدا کرده بهراة فرستادند و این فتح در اوایل ماه مبارک رمضان سنه ثمان
و ستین و ثمانمائة دست داد و در اواسط همین ماه وفات میرزا سلطان ابراهیم اتفاق افتاد تبیین این مقال آنکه چون میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم
از معرکه میرزا سلطان ابوسعید گریخته بمرو و دامغان رسیدند پدر و پسر از یکدیگر جدا شده میرزا ابراهیم از نو لایت سپاهی بهم رسانیده و

بهمان عزیمت بجانب مشهد مقدسه منعطف گردانید اما در اثنای راه مریض گشته هر چند اطبا در مداوا سعی نمودند فایده نداد و آن شاهزاده جلالت نهاد روی
بعالم جاودانی نهاد بعضی از ملازمان وفادار نعش مغفرت شعار را بهراة آورده در شوال مذکور در بیت المغفرت گوهرشاد آغا بخاک سپردند و سلطان ابوسعید
بموجب فرمان واجب الاذعان لوازم ختمات کلام و اطعام طعام بجای آوردند و بعد درین سال بخشنده متعال سلطان سعید را پسری عنایت فرمود و چون
آن مولود خجسته محمود از رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله در وجود آمد بمیرزا شاهرخ موسوم شد و در همین سال بموجب فرمان سلطان خصال امیر
علی فارسی متوجه تسخیر قلعه عماد گشت و بعد از وصول بنواحی آن حصار سوار محمد دیوانه که از قبل امیر بابا حسن متعهد ضبط آن بود قدم اطاعت و انقیاد پیش آمد و امیر
علی فارسی حسب الحکم برج و باره قلعه عماد در اندک مدتی قهر ویران ساخت و در اواخر همین سال میرزا شاه محمود بن میرزا بابر که بعد از فرار از هراة میرزا جهانشاه
بولایت سیستان افتاده بود در محاربه که میان امیر خلیل هندوکه و حاکم کابل امیر بابا روی نمود شربت شهادت چشید و بعد از آن معرکه شیخ ادم
پیر قوام که در سلک اعاظم صدور بابری منتظم بود شهید گردید

گفتار در بیان فتح مملکت جرجان و سلوک امیر خلیل هندوکه در وادی عصیان

فروغ تفصیل این حکایت از مطلع صفحات اینده مانند خورشید تابنده طالع خواهد گشت که در اوایل سنه ۸۶۳ فوجی از سپاه
پادشاه ظفر لوا ابو الغازی سلطان حسین میرزا که در آن اوان بر ولایت جرجان استیلا یافته بود تا حدود سبزوار تاخت کردند و آثار تسلط و اقتدار
ظاهر ساخته لوازم نهب و تاراج بجای آوردند سلطان سعید چون این خبر شنید در روز چهارشنبه چهارم جمادی الاولی متوجه جرجان شد و ابو الغازی سلطان حسین
میرزا مصلحت مقابله و مقاتله ندیده استراباد را باز گذاشت و رایت عزیمت بصوب اداق برافراشت و سلطان سعید روزی چند در خطه جرجان
بعیش و کامرانی گذرانیده ایالت آن مملکت را بولد ارشد خویش سلطان محمود میرزا عنایت کرده روی توجه بمستقر سریر عزت و کرامت آورد و در غیبت
موکب همایون امیر خلیل هندوکه که سردار جلادت شعار بود و از اوایل جهانبانی میرزا ابو القاسم بابر تا آن غایت در ولایت سیستان حکومت
مینمود بنابر دغدغه که از سلطان سعید داشت خیال استقلال کرده با سپاه بیمر و رخم عزیمت بصوب هراة برافراشت و در ۱۲ ماه مبارک رمضان
بالغ شهر رسیده بامر محاصره و محاربه پرداخت امیر نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطان سعید در شهر حاکم بود و امیر سید نظیر ... باتفاق سادات
و قضاة و اکابر برج و باره هراة را مضبوط گردانیدند و در باب دفع و منع سیستانیان کمال جلادت و پهلوانی بظهور رسانیدند و امیر خلیل هر روز
از صباح تا رواح بمحاربه و پیکار اشتغال مینمود و از درون و بیرون تیر و سنگ مانند قطرات امطار ریزان بود ...
نکوی بر سر نداشت در آن اوقات مولانا حسن شاه مقطعه گفته بر کاغذی نگاشت و کاغذ را بر تیری بسته بجانب عسکر او انداخت و
ابیات امیر خلیل حاضران مجلس او را نهایت منفعل ساخت مقطعه اینست که مقطعه یاران پیام ما برسانید با خلیل گویید اگر ترا سر ما نیست بود
روزه در و سرما خورده عیدی بیا که وقت قرق تاختن بود القصه صباح روز جمعه از جمعات ماه مذکور امیر خلیل با سپاه موفور روی جلادت
بتسخیر هراة آورد و مردم او کمال سعی و کوشش بتقدیم رسانیده از خندق گذشتند و چند کس از برج و باره مشغول گشته در نزدیک آن رسید که بر شهر
استیلا یابند و هرویان بعد از ادای نماز جمعه بهیات اجتماعی از دروازه شهر بیرون ریختند و متوجه سیستانیان شده خون بسیاری از مخالفان را
بخاک راه برآمیختند و آوازه در انداختند و نقاره شادیانه نواختند که میرزا سلطان ابوسعید رسید بنابر آن اقدام ثبات و قرار لشکر سیستان
متزلزل شده امیر خلیل با اتباع از مقام گرفتن هراة درگذشت و عنان بصوب فراه گردانیده عازم ملک نیمروز گشت و سلطان سعید در وقت مراجعت
از استراباد خبر جرأت امیر خلیل را شنوده بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نمود اما پس از گریز سیستانیان در اواخر ماه مبارک رمضان بمستقر عز و جلال
رسید و در باره جمعی که در دفع اعدا شرایط مردانگی بجای آورده بودند اصناف الطاف بتقدیم رسانید آنگاه فوجی از سپاه نصرت دستگاه را باستیصال
نهال اقبال امیر خلیل روانه ساخت و فرمود تا او را اسیر و ذلیل گردانند بار دیگر امیر خلیل از توجه لشکر ظفر اثر خبر یافته مضطرب گشت و آثار عجز
و انکسار از صفحات احوالش لایح شده حلقه عبودیت سلطان عالی منزلت در گوش کشید و روی نیاز باستان خلافت آشیان آورده در نواحی سبزوار
با میرک پدر او که متوجه دفع شر او شده بود دو چار خورد و امیر کریم داد بنابر حق صحبتی که با امیر خلیل داشت در طریق رفق و مدارا با وی سلوک نمود و
او را همراه ببارگاه جهان پناه برده سلطان سعید رقم عفو و بخشش بر جریده جرایمش کشید و امیر خلیل روی نیاز بر خاک آستان اقبال آشیان سوده

در سلک سایر امرا منتظم گردید آنگاه بموجب فرمان واجب الاذعان ایالت سیستان بر شاه یحیی که از جملهٔ ملک زادگان آن دیار بود تعلق گرفت و آنجناب بملک
موروثی خود شتافته امور دولت و اقبالش سمت استقامت پذیرفت **ذکر بعضی دیگر از وقایع بلاد و عباد و بقتل رسیدن امیر خلیل در**
بلدهٔ استراباد و در اوایل سنه ثمانمایه و شصت و پنج میرزا علاء الدوله که بعد از فرار از معرکهٔ سلطان ابوسعید در اطراف کوه و بیابان بی سر و سامان میگشت
بکنار دریای قلزم در خانهٔ ملک بیچون رستمداری درگذشت و شب جمعه ۲۱ ماه صفر نعش او را بهراة آورده در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا خاک سپردند
و صبیهٔ آن پادشاه مرحوم رقیه سلطان بیگم که حرم محترم سلطان سعید بود بلوازم عزا و اطعام مساکین و فقرا قیام نمود مقارن آنحال از جانب ماوراء
النهر خبر رسید که میرزا محمد جوکی بن میرزا عبد اللطیف به معاونت امیر نور سعید که از جملهٔ تربیت یافتگان سلطان سعید بود رایت مخالفت افراخته و آتش
غارت و تاراج در اطراف آن ولایات انداخته بنابرآن سلطان سعادت نشان در بیستم جمادی الاولی بجانب ماوراء النهر روانشد میرزا محمد جوکی از
شنیدن توجه لوای کشورکشای سلوک طریق فرار اختیار کرده بحصار شاهرخیه رفته تحصن نمود و سلطان سعید بهمعنان نصرت و تایید از جیحون گذشته
بدار السلطنه سمرقند شتافت و چند روز بعیش و خرمی گذرانیده از آنجا عنان عزیمت بصوب شاهرخیه تافت بعد از وصول بنواحی آن حصار استوار
موکب نصرت شعار با فرو خلق آتش پیکار اشتعال نمود و مدتی از وقت رسیدن خلق تا هنگام پدید آمدن شفق به تیر انداختن و کار دشمن ساختن مشغول
و چون نزدیک بآن رسید که صورت فتح و نصرت بر چهرهٔ مرام پادشاه مظفر لوا جلوه گر شود از اطراف خراسان ایلچی آمده بعرض رسانید که سلطان حسین میرزا
خطهٔ جرجان را فتح نموده بعزم تسخیر خراسان توجه فرموده سلطان سعید از استماع این خبر بغایت متاثر گشت و امیر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد را جهت محافظت
حدود آن مملکت روان فرموده و امرا بسرعت برق و باد از آب آمویه گذشته بخراسان درآمده بجانب نیشابور و سبزوار شتافتند و در آن ولایات از
عزیمت میرزا سلطان حسین خبر یافته عنان مراجعت بجانب دار السلطنه هراة تافتند و مردم بلوکات را بشهر درآورده اسباب قلعه داری بتکمیل رسانیده
ساختند میرزا سلطان حسین متعاقب در ظاهر آن بلده نزول نموده از جانبین علم محاربت و مقاتلت ارتفاع یافت و نایرهٔ قتال و جدال ارکان
مردم بیرون و درون را فرو گرفت و چون میرزا سلطان ابوسعید خبر محاصرهٔ هراة بشنید با میرزا محمد جوکی صلح گونه در هم بسته و از جیحون گذشته با
منهیه و فاریاب عنان یکران بازکشید و میرزا سلطان حسین خبر وصول آنحضرت استماع نموده از ظاهر هراة برخاسته و تا منزل سنوکی باستقبال آن
ستوده خصال رفته از آن مقام براه سرخس عزیمت استراباد نمود و میرزا سلطان ابوسعید از عقب بجرجان شتافته میرزا سلطان حسین تا خراسان خانه
آمده و از آن منزل در شبی که مانند دل اهل عصیان تاریک بود و باران فراوان میبارید عنان یکران بصوب اوتاق گردانید و سلطان سعید کل
استراباد را بیمن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخته چند روز بعیش و نشاط اوقات مصروف داشت و در آن ولا امیر خلیل هندو که بکیفر
اعمال سفیهه خویش گرفتار گشته سلطان سعید وجود و عدمش را یکسان انگاشت بیان این سخن آنست که اگرچه امیر خلیل ترک حکومت سیستان داده
و التجا بدرگاه عالم پناه آورده ملازمت مینمود و پیوسته در خیال استقلال روزگار میگذرانید و استیصال نهال اقبال سلطان سعادت مآل را با خود
گردانیده انتظار وقت آن کار میکشید چند نوبت حضورت از حرکات و سکنات شنیع وجهی ظهور نمود و سلطان سعید بملاحظه آنکه شاید از بادیهٔ نفاق
بجادهٔ مستقیمهٔ وفاق آید در تربیتش افزود و همین معنی موجب مزید ضلالت امیر خلیل گشته در آن شب که اکثر سپاهیان موکب همایون از عقب میرزا سلطان حسین
شتافتند قصد کرد که مکنون ضمیر خود را بظهور رساند بنابرآن نزد سلطان سعید رفته مبالغه نمود که مناسب آنست که شما بنفس نفیس از عقب باغی نهضت فرمایند
آنحضرت بنور فراست بر اندیشهٔ آن غدار اطلاع یافت و فرمود که خلیل بیک دستور نمیباشد که سلاطین در شب مخالفان را تعاقب نمایند القصه بنابر این
اسباب سلطان کامیاب در استراباد امرای عظام را باخذ و قتل امیر خلیل مامور گردانید و ایشان او را بهانهٔ کنگاش بالچگی خانهٔ همایون برده
بقتل آوردند و پسرانش نیز در همان روز از عقب پدر روانه گردیدند آنگاه سلطان سعید نوبت دیگر ایالت ولایت جرجان بمیرزا سلطان محمود تفویض
نمود و رایت نصرت آیت بصوب خراسان مراجعت فرموده در ۲۲ ربیع الاخری ششه باغ سفید را بیمن مقدم همایون غیرت افزای سپهر کبود گردانید
و بهمدران ایام سلطان فلک جناب احتشام بپرسش احوال فرق انام اهتمام فرموده بوضوح پیوست که خواجه معز الدین وزیر در غیبت موکب عالی بهانهٔ تخرج
نه لشکر و نابیردار اضرار بسیار بصغار و کبار دیار خراسان رسانیده بنابرآن غضب پادشاه بازار اشتعال یافته مثال لازم الامتثال صادر شد که جناب

جناب وزارت مآب را دست و پا بسته در دیگ آب جوشان انداختند تا شعلهٔ حیاتش انطفا پذیرد و فرمان ایشان در پای حصار اختیار الدین بموجب فرمان
واجب الاذعان قیام نمودند پادشاه عدالت پناه برشحات سحاب عنایت ریاض امید رعایا و مزارعان را نضارت داده حکم فرمود که من
بعد هیچ آفریده از لشکر و نابیردار متوطنان هراة و بلوکات و ولایات طلبه نستانند و درین باب نشانی بر سنگ نقش کرده آنسنگ را
در مسجد جامع هراة منصوب ساختند و هم در آن اوان خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه اسمعیل گرک وزیر شده خواجه مظفر مختار بواسطه تقصیر
بسیار از آن منصب معزول گشت گویند چون خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان خبر جوشانیدن خواجه معز الدین و عزل خواجه مظفر شنید از سیاست سلطانی
ترسیده از هوش رفت مولانا حسن شاه شاعر در آن باب این بیت گفت بیت چون مظفر را گرفتند و معز الدین بسوخت خواجه شمس الدین محمد در میان
غش میکند **گفتار در بیان نهضت سلطان سعید کرت دیگر بولایت ترکستان و ذکر بعضی از حوادث زمان و وقایع**
دوران چون میرزا سلطان ابوسعید از یورش مازندران بازگشته روزی چند در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بسعادت و اقبال بگذرانید متعاقب
دشوار ایلچیان از ماوراء النهر بدرگاه عالم پناه آمده عرض کردند که میرزا محمد جوکی بدستور پیشتر در میدان مخالفت جولان مینماید بنابرآن رای جهان
گشای استیصال نهال اقبال شاه زاده را مطمح نظر همت گردانیده در ۲۴ جمادی الاولی از دار السلطنه هراة بصوب ماوراء النهر نهضت نمود و چون
قبة الاسلام بلخ از فر نزول موکب عالی آرایش یافت روزی چند اتفاق توقف افتاد و رایات ظفر سلب در نهم رجب از جیحون عبور کرده سایه
وصول بر سمرقند انداخته و از آنجا بشاهرخیه رفته برج و بارهٔ آن قلعه در نظر انور بغایت مستحکم نمود بنابرآن جمعی از امرا و لشکریان را بساختن کوب مامور
ساخته بسمرقند معاودت فرمود و در آن اوقات که آن پادشاه خجسته صفات در ماوراء النهر تشریف داشت در بلاد خراسان خصوصا دار السلطنه
هراة و بلوکات علت طاعون شایع گشت و بلا و وبا طوایف انام را در اضطراب انداخته خلقی کثیر مطمورهٔ خاک را مسکن ساخت و در اوایل سنه
سبع و ستین و ثمانمایه سلطان سعید نوبت دیگر از سمرقند بپای حصار شاهرخیه خرامیده عساکر نصرت شعار آغاز محاصره و محاربه کرده قریب یکسال
فتح میسر نشد بعد از آن کار اهالی حصار باضطرار انجامید و ذخیرهٔ ایشان باتمام رسید میرزا محمد جوکی قاصدان نزد خواجه ناصر الدین عبید الله
فرستاد که قدم در میان مصالحه نهاده جریمهٔ او را از سلطان سعادت نشان درخواست نماید و خواجه شمس شاه زاده را امیدوار داشته باردوی
سلطان سعید تشریف برد و جهت متوطنان آن قلعه امان طلبید و میرزا سلطان ابوسعید شفاعت آنجناب را بسمع قبول جای داده حضرت خواجه بشاهرخیه
رفت و در روز جمعه نهم محرم سنه ثمان و ستین و ثمانمایه میرزا محمد جوکی را بنظر سلطان سعید رسانید و آنحضرت دربارهٔ شاه زاده اظهار لطف
و مرحمت فرموده بجانب سمرقند بازگشت و از آنجا متوجه مستقر سریر دولت و اقبال شده در بیست و دوم ربیع الثانی در حین کامرانی در باغ سفید نزول
اجلال فرمود آنگاه میرزا محمد جوکی را در قلعهٔ اختیار الدین محبوس کرد و شاه زاده در آن حصار روزگار میگذرانید تا وقتی که روی بملک عقبی آورد و چون
مدت این یورش زیاده بر یکسال بود در آن اوان که سلطان سعید بسعادت معاودت فرمود نفس همایون متوجه تحقیق معاملات دیوانیان
گشت و صاحب اعظم خواجه قطب الدین طاوس و خواجه اسمعیل و خواجه نعمت الله و مولانا امیر دفتری که متکفل کرده بودند عرض فرمود سلطان سعید
مهمات وزرای عظام را نپسندید و رقم عزل بر ورق حال خواجه طاوس کشید و خواجه اسمعیل مقید گشته چون نوبت بپرسش مهم خواجه نعمت الله رسید
نسبت بخواجه شمس الدین محمد یحیی تقریر آمیز معروض گردانید و آنجناب عرضه داشت کرد که من از رعایا و اشراف و اعیان خراسان برسم خدمتانه چیزی
گرفته ام اما از اموال خاصهٔ سلطانی تصرفی ندارم سلطان سعید فرمود که هر چه از هر کس ستانده بتو بخشیدم و ترا از منصب وزارت معزول
گردانیدم زیرا که گاهی وزرا از منصب بمن گرفتار میگردند و اسباب نکوخدمتیها که از تو صعود دریافته نخواهم که ضرری بتو رسانم خواجه چون این سخن بشنید
انگشتر از انگشت بیرون کرده پیش برد و بر گوشهٔ تخت نهاده بازگشت و بجای خود بایستاد و ظاهرا هرگز هیچ وزیری باین سهولت معزول
نشده است و در سنه تسع و ستین و ثمانمایه رای همایون سلطان سعید چنان اقتضا فرمود که در بلدهٔ فاخرهٔ مرو قشلاق نماید و تواچیان بموجب فرمان جهانمطاع
لشکریان را رسانیده رایات نصرت نشان در اواخر ماه ربیع الاخری بجانب مقصد نهضت کرد و شاه زادهٔ امجد میرزا سلطان محمد در دار السلطنه
هراة حاکم گشته روی بتمشیت مهمات سلطنت آورد و سلطان سعید ده روز در پنجشنبه توقف نموده در اوایل جمادی الاولی در رضوان عنایت

مقابل

ایزد تعالی بیورت قشلاق رسید و آن زمستان در غایت اقبال و کامرانی گذرانیده در موسم بهار و زمان استواء اللیل والنهار که خورشید فایض الانوار
بجانب بیت الشرف خویش نهضت فرموده در روز جمعه دوم شعبان که آفتاب در بیستم درجه حمل بود بباغ سفید رسیده به تجدید ابواب عدل و نصفت
پرورش بر گشوده در سنه سبعین و ثمانمائه روزی چند مزاج همایون از منهج اعتدال انحراف یافت و چون بمقام اعتدال شتافت بحکم علی الاطلاق عظم شانه صحت
مال سر درخت را در تمامی مملکت خراسان برعایا و مزارعان بخشید و بدین واسطه دوحه آمال و امانی طوایف انسانی شجره طیبة اصلها ثابت و فرعها
فی السماء نضارت یافته سر بر اوج ثریا کشید و بعد از این سال از فیض سحاب عنایت و تاب ... ال در چمن دولت و اقبال گلی نوشکفت و غنچه
پادشاهی ... خصال از ... ابهای صفت زیب و زینت پذیرفت در اوایل شوال سلطان سعید پسری خورشید منظر تولد نموده میرزا ابابکر موسوم
گشت و نشاط و انبساط آنحضرت از دیدار آن قرة العین سلطنت درجه کمال یافته حکم همایون به بستن چهار طاق شرف نفاذ یافت تا بآن تقریب
در بازار و سایر شاهراه دکاکین ... بتقدیم رسانند و رعایا و مزارعان برحسب فرمان واجب الاذعان در باغ زاغان آغاز بر افراختن چهار
طاق کرده آن روضه بهشت آیین را بقبهای رفیع و ایوانهای وسیع که قرین بود ... روم و زینت چین آرایش دادند و هر طایفه مناسب حرفه
خود بقعه بدیع ترتیب کرده بقعه هنر خویش بر صفحه عرض نهادند و در آن سال چند هنرمند جهان در دار الملک خراسان حاضر بودند و همه بقوت
و دقت جمیع امور عجیبه ظاهر مینمودند از انجمله خواجه علی ... که صنعتهای در ... و دو جماعت محترف صنعت پیشه را که در کارخانه آفرینش موجود
بحیز ظهور آورد چنانچه بیست و دو دکان و کارخانه گشوده ... که مخصوص او بود ... صورت او که در صنعت بحرکت احتیاج داشتند
مثل جولاه و نداف و نجار و حداد ... جنبش ایشان مرقوم قلم تصویر گردانیده بود که در آیینه خیال صورتی از آن زیباتر نمی نمود سلطان سعید چون
آن بقعه غریبه را مشاهده فرمود بغایت متعجب گشته درباره آن نادره دوران اصناف تحسین و احسان بجای آورد و مجلس عیش و عشرت آراسته
شراب فرح بخش ارغوانی ریاض نشاط و کامرانی را آب داد و نواهای روح افزای مطربان نغمه ساز پرده انده از روی دل خاص و عام برگشاد
ساقیان سیمین ساق مجالس بزم را از تاب عارض چون آفتاب رشک گلزار ارم گردانیدند و ساغرهای مالامال ... چنگ پشت را سر مست ساختند
لباس ایام جوانی ... همایون ... هر روز چندین نوبت ترتیب مینمودند
و از اوایل شوال تا روز جمعه ... ذی الحجه ایام جشن و سور امتداد یافته پادشاه و گدا پیر و برنا در عیش و نشاط بودند و در آن روز ...
انجامید شاهزادگان عظام بآیین دین اسلام مختون گشتند انگاه پادشاه بجاه پرتو اهتمام بر سر انجام عظام امور سلطنت انداخته خدام عالی
مقام بساط لهو و طرب درنوشتند و در سنه احدی و سبعین و ثمانمائه سلطان سعید در غایت دولت و اقبال در دار السلطنه هراة اوقات
همایون را بگذرانید و نوبت دیگر پرتو التفات بر تدارک احوال خواجه قطب الدین طاوس انداخته امر اشراف دیوان اعلی را بوی مفوض گردانید
و در سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه خسرو سعادت قرین بقشلاق مرو شتافته بساط نشاط و کامرانی و شادروان عظمت و جهانبانی مبسوط و مرتفع ساخت و هنوز
در یورت قشلاق بود که خبر فوت میرزا جهانشاه بتواتر پیوسته علم عزیمت بصوب آذربایجان برافراخت ع دردا که دگر باره بخواب آمد ...

در بیان شمه از احوال میرزا جهانشاه و میرزا پیربداق و ذکر کشته شدن پدر و پسر بتقدیر مالک الملک علی الاطلاق

مطلع آثار سلاطین آذربایجان و عراق پیرایه اخبار عرصه آفاق را منور دارد که چون آفتاب اقبال میرزا اسکندر بن ...
از اوج کمال بحضیض وبال انتقال کرد و تند باد اجل ... آن سرو گلشن کامرانی را در منزل جانبازان از پای در آورد ماهچه لوای جهانگشای میرزا
مظفر الدین جهانشاه ببرج شرف رسیده تمامی ممالک آذربایجان و عراقین و فارس و سواحل دریای عمان و ارمن و کردستان آن پادشاه نافذ
فرمان را مسخر گردید و جمیع سرداران اطراف و گردنکشان اکناف اطاعت علم و نشان او نمودند و شرایط فرمانبرداری و لوازم خراج گذاری بجای
آورده بالتفات و عنایتش مفتخر و مباهی بودند مگر امیر حسن بیگ بن امیر علی بن امیر قرا عثمان که بعضی از قلاع دیار بکر را مضبوط ساخته نسبت بمیرزا جهان
شاه طریق طاعت سلوک نمیداشت و همواره بقلم علو همت نقش استقلال و صورت استبداد بر لوح ضمیر و صحیفه خیال مینگاشت و از همین رهگذر
میرزا جهانشاه را گران آمده پیوسته در فکر تدارک آن مهم میبود و بواسطه کمال متانت و حصانت قلاع و بقاع امیر حسن بیگ پیکر آن مراد برو...

مدعا چهره نمی گشود در خلال آن احوال از پس پرده تقدیر صورتی دیگر جلوه گر گشت و دست قدرت ایزدی بساط فراغت و امنیت از مملکت جهانشاهی در نوشت
تفصیل این اجمال بطوطی کلک شیرین مقال برین منوال رقم پذیر می گردد که میرزا پیربداق که ارشد و انجب اولاد میرزا جهانشاه بود و از جانب پدر در ولایت فارس
در غایت استقلال حکومت مینمود در وقتی که مهم سلطان سعید و میرزا جهانشاه ع در خراسان بصلح انجامید از دار الملک شیراز بازگشت و بخیالات
... صورت ... از مقام اخلاص و متابعت پدر در گذشت میرزا جهانشاه چند نوبت رسل و رسایل نزد پسر فرستاده او را نصایح سودمند فرمود
و بسلوک طریق رشد و رشاد مامور گردانیده از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نمود اما میرزا پیربداق آن سخنان را بسمع رضا جای نداده و مطلقا پای از
طریق عناد بجاده صلاح و سداد ننهاد و آخر الامر حرم محترم میرزا جهانشاه که والده میرزا پیربداق بود بشیراز رفته پسر عاصی را نصیحت کرد تا فارس را باز
گذاشته روی بحکومت بغداد آورد و میرزا جهانشاه از آن ممر فراغبال حاصل نموده ایالت ولایت شیراز را به پسر دیگر خود میرزاده یوسف عنایت
فرمود و میرزا پیربداق در دار السلام اساس جهانبانی طرح انداخته باندک زمانی نواحی عرب را معمور ساخت اما خیال ... ملک شیراز ... از دماغ
بیرون نمیرفت و از غایت غصه پیوسته متعرض حوالی مملکت جهانشاهی میگردید و انواع ظلم و تعدی بتقدیم میرسانید و هرچند میرزا جهانشاه تغافل ...
شعار خود میساخت و بوسیله رسل و رسایل نصیحت فرزند ناخردمند میپرداخت بجایی نمیرسید و آن شاهزاده خودسر دست از مقام خلاف ...
نمیکشید لاجرم میرزا جهانشاه خاطر بر استیصال نهال اقبال پسر قرار داده در شهور سنه سبعین و ثمانمائه با لشکر بسیار عازم دار السلام بغداد شتافت و
پیربداق برج و باره شهر را مستحکم ساخته در مقام تحصن و نزاع ثبات قدم نمود و میرزا جهانشاه آغاز محاصره کرده بنابر متانت دار السلام و شجاعت
شاهزاده بهرام انتقام مدت یکسال صورت فتح چهره نگشود و در آن اوقات لشکر عراق و آذربایجان مشقت فراوان از صبح تا شام جد میکردند و پیر
بداق و بغدادیان بقدر امکان در ممانعت و مدافعت کوشیده غایت مردانگی و جلادت مینمودند عاقبت صورت عافیت از بغدادیان روی ...
و قحط و غلای عظیم روی نموده بلای جوع شیوع یافت جمعی که گوشت بره بی زعفران نمیخوردند پوست پوسیده را جوشانیده بکار میبردند و طایفه که از روی
تکلف دست بحلوای نبات دراز نمیکردند جهت تغذی در کشتن سگ و گربه شرط اهتمام بجای می آوردند لاجرم کار بغدادیان بجان رسیده یکبار فریاد
و فغان باوج آسمان رسانیدند و کسان بدرگاه میرزا جهانشاه فرستاده امان طلبیدند و میرزا جهانشاه ایشان را از سطوت خویش ایمن ساخته اهالی
دار السلام دروازها باز گشادند و گریختگان محصور بفرح و سرور موفور روی بدرگاه میرزا جهانشاه نهادند اما پیربداق میرزا پای در دامان تمکن و
وقار پیچیده در وثاق خویش نشسته بود و گمان میبرد که پدر درباره او قصدی نیندیشد و بعد از آن ایام میرزا جهانشاه پسر دیگر خود محمدی را با جمعی از امرا
بکشتن میرزا پیربداق مامور گردانید و ایشان بیکبار ... شاهزاده رسیده دست برآورده تیغ کشادند و محمدی بالقصد شمشیر بر روی
زد و دیگران مهم او را به تفصیل دادند و این حرکت بر میرزا جهانشاه مبارک نیامد و طباع خلایق از شناعتش متنفر شد و چون آن پادشاه بهرام انتقام خاطر
از مهم پسر جمع ساخت بیکباره همت متوجه دفع امیر حسن بیگ گشته رایت عزیمت بصوب دیار بکر برافراخت و امیر حسن بیگ از توجه دشمن آگاه شده بنابر
عدم استطاعت مقابله در قلعه که بغایت مستحکم بود تحصن نمود و میرزا جهانشاه بصحرای موش ... شتافته نزدیک بمنزل امیر حسن بیگ خیمه اقامت
نصب فرمود و امیر حسن بیگ از کمال کیاست و کاردانی رسولان چرب زبان نزد پادشاه آذربایجان فرستاده سخنان دلپذیر پیغام داده
میرزا جهانشاه مبنی بر عجز و ضعف انتخاب حمل کرده تابستان و پیرامون درمیان موضع اوقات گذرانید و بعد از هجوم جنود زمستان و وقوع شدت سرما
لشکریان از توقف در صحرا و بیابان ابا نموده رخصت انصراف طلبیدند و خسرو ترکمان آن طایفه را بشرف اجازت ارزانی داشته با خواص و مقربان
روزی چند در همان مکان بعیش و عشرت مشغول گردید و امیر حسن بیگ از غفلت دشمن و پریشانی سپاه ... آگاه شده با دوهزار سوار ...
بقصد میرزا جهانشاه در حرکت آمد و صباحی ناگهان بحوالی اردو رسیده طایفه از مردم ... ترکمان که فی الجمله شعوری داشتند بر وصول یاغی اطلاع
یافته ... در لشکرگاه آغاز اضطراب کردند و میرزا محمدی بجنگ پیش رفته تاب یک حمله نیاورده ... بازگشته پدر را از آن واقعه ... واقف ساختند
و میرزا جهانشاه جبه پوشیده یک زانو بند بسته بود که آن خبر مشوش ... بی آنکه زانوبند دیگر محکم سازد سوار شده عنان بصوب فرار گردانید
و امیر حسن بیگ همان لحظه باردو در آمده محمدی و یوسف را اسیر ساخت و بنیاد حیات جمعی از سرداران آذربایجان را برانداخت و در وقتی که

میرزا جهانشاه بکر بخت مجهولی از لشکریان امیر حسن بیک اسکندر نام بوی بازخورد و بطمع اسپ و جامه او را کشته بازدو بازگشت و همچنین این قضیه مطلع نشد
و امیر حسن بیک بتفحص حال خصم پرداخته در آن اثنا سر قورمشی را که با میرزا جهانشاه مشابهتی داشت نزد آنحضرت بردند که سر پادشاه است امیر حسن بیک آن
سر را نزد محمدی و یوسف بیک فرستاده که این سر کیست جواب دادند که سر قورمشی است که شبیه پدر ما بود و امیر حسن بیک آنگاه فاحب وجوی نموده بحکم شخص
گرد که فلان لشکری جامهای پادشاهانه در بر داده و عملی که از میرزا جهانشاه خبری داشته باشد امیر حسن بیک اسکندر را بحضور طلبیده پرسید که این
اثواب از کجا بدست تو افتاده جواب داد که شخصی را که متصف باین صفات بود در فلان موضع بقتل آوردم و این جامهای اوست و امیر حسن بیک
فی الحال قاصدی بدانجا فرستاد تا سر قتیل را از تن جدا ساخته بنظر آوردند و بوضوح پیوست که آن شخص میرزا جهانشاه بوده لاجرم امیر حسن بیک بلوازم
شکر و ثنای الهی پرداخته محمدی را به [illegible] میرزا یوسف را بمیل آتشین نابینا ساخت و بیت جود و دولت از آن خاندان در گذشت یکی کشته شد و دیگر
کورگشت

گفتار در بیان وصول خبر واقعهٔ میرزا جهانشاه بعرض میرزا سلطان ابوسعید گورکان و ذکر توجه آن پادشاه عالی مکان بصوب مملکت عراق و آذربایجان

چون آفتاب اقبال ابو النصر امیر حسن بیک از مطلع فتح و ظفر طالع گشت
و مهم میرزا جهانشاه بر نهجی که مسطور شد انجام یافت امرا و لشکریان عراق و آذربایجان روی امید بدرگاه میرزاده حسینعلی که از اولاد جهانشاه
بود آوردند و او ابواب خزاین و دفاین گشاده صد و شصت هزار سوار را مواجب داد و [illegible] شاهزاده را [illegible] گشته [illegible]
مورخی [illegible] این قضیه نگذشته و [illegible] با آن سپاه آراسته ساز مقابله و مقاتله طرح انداخته شرح احوال را بدرگاه عالم پناه سلطان سعید پیغام فرمود
و التماس نمود که رایات نصرت آیات بصوب عراق و آذربایجان نهضت نماید تا او کمر خدمتکاری بر میان جان بسته مقالید ممالک و مفاتیح قلاع و
بلاد [illegible] آستان خلافت آشیان تسلیم فرماید از شنیدن این خبر انوار نشاط و انبساط بر وجنات حال سلطان سعید [illegible] و حکم همایون باجمع
لشکرهای ممالک محروسه صدور یافت و چون آن پادشاه عالیجاه پیوسته کلیات امور دین و دولت را بمشورت حضرت ولایت پناه حقایق آگاه
خواجه ناصر الدین عبید الله [illegible] و جهت طلب ملاقات انجناب میرک کمال الدین عبد الرحیم صدر را بسمرقند فرستاد و خواجه ملتمس حضرت سلطانی
مبذول داشته بمرو خرامید و میرزا سلطان ابوسعید در باب یورش عراق و آذربایجان با آنحضرت شرط مشورت تقدیم رسانید بعد از گفت و شنید
بسیار خاطر بر امضای آن عزیمت قرار یافته خواجه عبید الله بماوراء النهر عود نمود و میرزا سلطان ابوسعید از یورت قشلاق با سپاهی در کمال کثرت
و یراق در اواخر [illegible] اوایل شعبان سنه اثنی و سبعین و ثمانمایه بجانب آذربایجان و عراق نهضت فرمود و بهر شهر و ولایت که میرسید بطواف
مزارات اولیا و مشایخ رفته شرایط ارادت بتقدیم میرسانید و فقرا و مستحقان را بصلات و صدقات محظوظ و بهره ور میگردانید و در وقتی که جمشید
خورشید تحویل [illegible] برج شرف انداخت و نقشبند نامیه صحرا و دشت را از شکفتن گلها و ریاحین غیرت افزای نگار خانه چین ساخت با بجه توق و علم
[illegible] در النگ رادکان نزول اجلال فرمود و چند روز در آن مرغزار بفرح و سرور گذرانیده از آنجا بصوب کالپوش نهضت نمود در خلال این احوال
از اطراف ممالک فارس و عراق [illegible] عالم و مشاهیر آفاق روی امید بدرگاه خسرو با استحقاق می آوردند و در هر منزل فوجی از حکام و افاضل بشرف ملاقات
رسیده نثار و پیشکش میگذرانیدند و در کالپوش پادشاه با فرهنگ و هوش [illegible] امرا و معتمدان [illegible] ضبط آن ولایات نامزد نمود بلکه همه را فرامین مطاع
[illegible] داشته روان فرمود از جمله صاحب السیف والقلم خواجه شمس الدین محمد باصفهان رفت و امیر نظام الدین احمد بن میر علی برلاس فارس را بحیطهٔ تسخیر
گرفت و امیر جلال الدین محمود برلاس اساس حکومت کرمان طرح انداخت و امیر سید محمد را [illegible] امیر سید مراد ایالت قزوین و سلطانیه پیش نهاد همت
ساخت همدان و درگزین با امیر حسین علی [illegible] تعلق گرفت و یزد با امیر قربان شیخ صفت اختصاص پذیرفت و هر کس از نامبردگان بهر ولایت که عنان
عزیمت انعطاف داد اعیان خلایق [illegible] و عباد نقد [illegible] در آستین مرادش نهادند تا اکثر ممالک عراق در قبضهٔ اقتدار ملازمان آستان سلطان [illegible]
قرار یافت و انوار آفتاب معدلت آثار سایهٔ مرحمت آنحضرت بر اقطار آن امصار تافت و از آن وقت که امیر حسن بیک خاطر از مهم میرزا جهانشاه
فارغ گردانید تا زمانیکه موکب سلطانی در ییلاق کالپوش قبهٔ خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانید چند کرت ایلچیان امیر حسن بیک بدرگاه عالم پناه
رسیده عرض اخلاص و شرح اختصاص کردند و بوسیلهٔ [illegible] مسامع اشرف اعلی رسانیدند که اولاد امیر قرا یوسف هرگز نسبت بدودمان علیشان [illegible]

حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان عن صمیم القلب در مقام هواداری ثابت قدم نخواهد بود بخلاف این بنده که با حسن جد طریق مخالصت مسلوک
میدارد و هرگز غبار خلاف بر حاشیه خاطر نشگذارد و سلطان سعید در کالپوش ایلچیان را طوی داده رعایت و عنایت فرمود و جهت امیر حسن بیک کمر
زر دوزی و کلاه زر دوزی و کمر شمشیر مرصع ارسال نمود و فرمود که باید که امیر حسن بیک با سپاه خود از آن طرف عزیمت نماید که عساکر منصوره از این جانب
متوجه اند تا یکبارگی مواد فساد اهل عناد از عالم قلع یابد و همچنین ایلچیان امیرزاده حسین علی با تحف و تبرکات بسیار و نقود و جواهر بیشمار با بستان آسمان
مقدار آمده اظهار بندگی و سرافکندگی نمودند و از زبان آن شاهزاده معروض داشتند که مملکت عراق و آذربایجان و فارس و توابع آن باکنون [illegible]
در تحت تصرف بنده است و بنده آنچه در تحت تصرف دارد علی الیقین از آن پادشاه ظفر قرین میداند [illegible] ما از آن توایم و هرچه داریم امید آنکه نظر
عنایت از احوال این شکسته بال دریغ ندارند و همت عالی نهمت بر دفع مخالفان که شمشیر غدر پدر مرا شهید کرده اند گمارند و سلطان سعید
ایلچیان او را نیز مشمول شفقت و احسان گردانیده رخصت فرمود و فرمود که لوای جهانگشای متوجه آذربایجان است بعد از وصول آنچه مصلحت
دولت باشد بتقدیم خواهد رسید و بعد از آن ایام موکب همایون از کالپوش در حرکت آمده بعد از قطع مفاوز و مسالک مملکت ری معسکر نصرت
اثر گشت و از آنجا امیر مزید با طایفهٔ از امرا برسم منقلای پیش روان شدند و عنان عزیمت بتبریز در تافتند و مقارن آنحال امیرزاده حسینعلی ویران گردید
والحکم لله العلی المجید

ذکر ویران شدن امیرزاده حسینعلی در موضع مرند و رسیدن او بملازمت سلطان عالی مکان سعادت مند

در آن اوان که مملکت ری مضرب خیام عساکر سلطان سعید بود امیرزاده حسینعلی ولد میرزا جهانشاه در منزل مرند
اقامت داشت و خیال مقابله و مقاتله با امیر حسن بیک بر لوح خاطر مینگاشت و چون خبر قرب وصول دشمن بوی رسید امیر شاه علی و امیر ابراهیم شاه
و جمعی دیگر از امرا را در آن درگاه برسم قراولی ارسال فرمود [illegible] حقوق جهانشاهی را نابوده تصور نموده بملازمت امیر حسن بیک رفتند و خبر
وفای امرا و رسیدن سپاه سلطان سعید به تبریز در اردوی میرزاده حسینعلی شیوع یافته نوعی بهم برآمدند که ضبط ایشان متعسر بل متعذر شد بعضی از لشکریان
باردوی امیر حسن بیک پیوستند و بسیاری از ایشان پناه بدرگاه سلطان سعید بردند لاجرم داعیهٔ تسخیر آذربایجان [illegible] ضمیر آنحضرت
متمکن گشت و از ری بسلطانیه شتافت مقارن وصول موکب همایون بآن بلده عرضه داشت امیر مزید و سایر امرا که به تبریز رفته بودند رسید مضمون
آنکه امیر حسن بیک [illegible] از [illegible] طاعت پیچیده و بنام این بندگان نشان نوشته که امرای جغتای باید که از تبریز بیرون روند که من آن بلده را به پسر خود [illegible]
محمد داده ام لاجرم انسب آنست که رایات نصرت آیات علی سریع الحال پرتو التفات بر این دیار اندازد تا صورت بهبود در آئینهٔ مقصود چهره
گشاید اما امیر حسن بیک چون شنید که سلطان سعید سلطانیه را محل نزول همایون گردانیده از هشت فرسخی تبریز کوچ کرده بقراباغ رفت و سلطان
سعید پهلوان یوسف شیرازی را بداروغگی تبریز ارسال داشته از سلطانیه بمیانه شتافت و در آن موضع امیرزاده حسینعلی و ولد او سلطان علی و برادرش
میرزاده یوسف [illegible] جمعی کثیر از امرا که با قرب پنجاه هزار نفر از لشکریان باردوی همایون رسیدند و سلطان [illegible] اولاد میرزا جهانشاه از شرف
تقبیل انامل فیاض سرافراز ساخته نوازش نمود و بمواعید دلپسند مستظهر و امیدوار گردانید در این اثنا امیر حسن بیک برادرزادهٔ خود یوسف
بیک را برسم رسالت بپایهٔ سریر اعلی فرستاد و سلطان سعید مجلسی در غایت عظمت و مهابت بیاراسته امرای عظام با آئین تمام یوسف بیک
را پیش بردند و او بموجب فرموده [illegible] زانو زده تا بشرف دستبوس استسعاد یافت و یوسف بیک بوسیلهٔ امرا از زبان عم خود معروض
داشت که قرب صد سالست که آبا [illegible] نسبت بخاندان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان طریق دولتخواهی مسلوک داشته اند و حالا این
مخلص نیز بهمان طریقه رعایت نموده ولایات فارس و عراق را از مخالفان انتزاع کردم و بگماشتگان آن آستان گذاشتم امید آنکه درین زمستان
مرا چندان مهلت دهید که زمستان بپایان رسد و برف از راه برخاسته مراجعت بدیار بکر میسر گردد و ایضاً امیر حسن بیک مصحوب یوسف بیک
عرضه داشتی مبنی بر همین سخنان ارسال داشته بود و در آن عریضه این بیت را مندرج گردانیده که بیت کرت هواست که معشوق نگسلد پیمان
نگاه دار سر رشته تا نگهدارد القصه چون سلطان سعید پیغام امیر حسن بیک را شنید جواب داد که موکب همایون عازم آن دیار است بعد از
وصول آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید و پسر عم خود میرزا محمود و خواجه [illegible] مصحوب یوسف بیک فرستاد و چون میرزا محمود باردوی

نزد امیر حسن بیک

امیر حسن بیگ رسید آنحضرت نیز بارگاهی پادشاهانه بپا ساخت و تختی نهاده بنصب کرده میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر را بر آنجا
نشانده و خود بعظمی هرچه تمامتر بر جانب یسار قرار گرفت و امرا و سران سپاه را فرمود تا مسلح و مکمل شده هریک بجای خویش ایستادند آنگاه میرزا محمود
را بار داده و او در غایت دهشت تا آن مجلس در آمد چند نوبت زانو زد و باشارت امیر حسن بیگ تخت میرزا یادگار محمد را دریافت بعد از آن بعز
دستبوس امیر حسن بیگ فایز شده و سخنی که داشت عرض کرده جواب شنید و بعد از دو سه روز عنان مراجعت منعطف گردانید **گفتار**

در بیان اهتزاز صرصر تفرقه و پریشانی بر سپاه پادشاه ایران و توران و فرو نشستن چراغ فراغ خراسانیان در حدود قراباغ اران

اقبال در ملال مانند کمال آفتاب سریع الزوالست و آفتاب جاه و جلال مثال سایهٔ غمام بر شرف انتقال چون
مشیت پادشاه متعال بتغییر دولت سلطانی تعلق گیرد ثبات آن به بسیاری سپاه جرار مثبت نپذیرد و هرگاه ارادهٔ مالک الملک نزول
تفرقهٔ جنود گیتی ستانی تعلق گیرد جمعیت او با صحابت تدبیر عقلا در کیاست آثار بوقوع نپیوندد شعر اذا اراد الله تغییر دولته فان قضا
الحق لابد واقع فکیف بقاء الملک من دون حکمة ولا ینفع التدبیر والحکم قاطع تسطیر این تقریر آنکه چون تقدیر پادشاه قدیر بانهدام بنیان
دولت و زندگانی سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید متعلق بود با وجود وفور اقبال و جلال و کثرت اسباب محاربه و قتال آنجناب را در آذربایجان
صورت نصرت روی ننمود و نسیم فتح و ظفر از مهب وما النصر الا من عند الله بر شقهٔ لوای جهانگشای ابوالنصر حسن بیگ وزیده دست غیاث
بتجالی ابواب سلطنت و جهانبانی بر روی روزگار آن مهر سپهر کامرانی برگشود و شرح اجمال بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام که منزل میانه مضرب خیام
سلطان زمانه بود و معسکر از کثرت لشکر نشانهٔ دشت محشر ظاهر میشد و یکبار چون دم سرما ببرد در عرصهٔ عالم دست بتاراج و یغما بر آورد و خسرو
سیارگان بنقاب سحاب بر روی کشیده از بیم هوای سرد سر از خرگاه لاجوردی بیرون نمی کرد بنابر آن سلطان سعید امرا و نوئینان را طلبیده
در باب تعیین یورت قشلاق مشورت فرموده و رای همگنان بر آن قرار گرفت که امیر حسن بیگ را از قراباغ اخراج نمایند و در آن زمستان بکام
آن پادشاه عالی مکان قشلاق فرمایند و رایات عالیات بدین عزیمت نهضت فرموده چون بجهت فرجی قراباغ محل نزول همایون گشت بسبب قلت
ماکولات ارباب تدبیر صلاح دیدند که بطرف محمودآباد روند تا شروانشاه که دم از هواخواهی میزد باردوی اعلی ملحق شود و باین عزیمت کوچ
کرده بصحرائی رسیدند که علف آن زهردار بود و هر چهارپائی که خورد از چنگ گرگ اجل جان نبرد و بعد از آنکه حوالی محمودآباد معسکر خسرو عالی نژاد
گشت غله و غلا بمرتبه انجامید که بهار یک من غله بده دینار کپکی رسید و امیر حسن بیگ شوارع را مضبوط ساخته نمی گذاشت که از طرف خراسان
و عراق و فارس کسی باردوی همایون رود و آنا روزی چند از جانب شروان کشتی اطعمه فراوان باردو می بردند و در آن اوقات اسپان سپاهیان
خراسان بغایت ضعیف شده بود و ترکمه که الاغان آسوده و فربه داشتند پیوسته بنواحی اردو تاختند و هرکس را که میافتند بعالم ...
روان میساختند و چون روزی چند حال بر این منوال بگذشت شروانشاه بواسطهٔ وعید و تهدید امیر حسن بیگ یاغی گشت و آن معنی موجب آن شد که موکب
همایون از محمودآباد بجانب اردبیل در حرکت آمد و در اثنای راه بمحلی پر وحل رسیدند و چهارپای بسیار در لای وحل فرو رفته شاه و سپاه بمطالعهٔ
الحیل از آنجا گذشتند و بموضع تابستان منزل گزیده و در روز پنجشنبه دوازدهم رجب سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه امیر سید مراد برسم قراولی بجانب معسکر امیر
حسن بیگ روانشد و در اثنای راه چهار صد سوار آراسته بوی دوچار خوردند و مقدم ایشان که امیر بیگ ترکمان بود پیش رانده و سید مراد را گفت
که میرزا سلطان ابوسعید دشمنان صد ساله را دوست و دوستان صد ساله را دشمن ساخت اکنون بی آنکه جنگ یا صلح کند بکجا میرود
و باید که خود و امرا و بزرگ از آنجانب بیایند که امیر حسن بیگ نیز جهة تمشیت مهم مصالحه خواص و مقربان خود را خواهد فرستاد و سید مراد بازگشت
روز دیگر امیر سید مزید با جمعی کثیر از امرای رفیع مقدار بیرون رفتند و در همان موضع ترکمانان روز گذشته پیش آمده امیر سید مزید چون عدد مردم
خود را از ترکمه زیاده دید بعنوان تهور بر ایشان تاخت و اساس جمعیت آن طایفه را پریشان ساخت هرچند امیر سلطان ارغون گفت که این جماعت کومک
دارند توقف میباید نمود امیر مزید سخن او را قبول ننمود و چند فرسخ آن گروه را تا کنار گریختگان راند و در آن اثنا امیر حسن بیگ با ده سه هزار سوار آراسته از
کمینگاه بیرون آمده بر سپاه خراسان حمله کرده سلطان جنید و پهلوان حسین دیوانه و حسین علی برلاس و شیر محمد بغدادی و پیر محمد قوچی با قر...

با قرب پانصد نفر از مشاهیر سپاهیان بقتل آوردند و امیر سید مزید گرفتار گشته بتیغ السیف روی باردوی سلطان سعید آوردند و امیرزاده سلطان علی ولد سلطان حسین علی میرزا
بطرف همدان گریخته آنجا کشته شد و پدرش در آن زمان در تبریز بود القصه چون این خبر محنت اثر در اردوی همایون شیوع یافت سلطان سعید چاره جوی گشته امیر
غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین عبدالوهاب بن امیر غیاث الدین بن امیر کمال الدین بن امیر سید قوام الدین را که در سلک ولات مازندران انتظام داشت
جهت تمهید بساط صلح و صفا نزد امیر حسن بیگ فرستاد و از عقب جناب سیادت مآب والدهٔ خود را بصحوب سید صدر الدین ابراهیم قمی بهمان مهم ارسال
امیر حسن بیگ نسبت بسادات عظام و مهد علیا شرایط تعظیم و احترام بجای آورده با خود قرار داد که آنچه در باب تشیید اساس موافقت و مصالحت
گویند بعز اجابت اقتران دهد که ناگاه سیدار دیلی که قبل از این امیر حسن بیگ او را برسم رسالت باردوی اعلی فرستاده بود باز آمده معروض داشت
که خراسانیان بغایت بدحال و پریشان روزگارند اصلا بصلح و صفا راضی نباید شد که ایشان عنقریب باقبح وجهی فرار خواهند نمود بنابر آن امیر حسن بیگ
مهد علیا و سید صدرالدین ابراهیم را نومید باز گردانید و امیر غیاث الدین محمد را مشمول نظر مرحمت ساخته نشان ایالت ساری ارزانی فرمود **ذکر**

واقعهٔ هایلهٔ سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید چون سید صدر الدین ابراهیم قمی و مهد علیا بپایهٔ سریر اعلی معاودت فرموده مهم مصالحه را
تمام نکرده بودند که طلیعهٔ سپاه ظفر پناه امیر حسن بیگ سیاهی نمود و بعضی از امرای خراسان مورچلهای خود گذاشته باقدام بیوفائی بدشمنان پیوستند بنابر آن
سلطان سعید در شب نوزدهم(?) رجب بمضمون محنت و تعب روی بصوب فرار آورد و دو پسر امیر حسن بیگ بکامی شتافته آنجناب را گرفته همشب
باردوی پدر خود رسانیدند و بمحافظان هشیار سپرده محفوظ گردانیدند و بعد از دو روز امیر حسن بیگ بر تخت بخت و فیروزی نشسته آن پادشاه عالی جاه را
طلبید و چون نزدیک بارگاه رسید شرایط تعظیم و احترام بتقدیم رسانید و در موضعی که مناسب داشت نشانده بسخنان شکایت آمیز زبان راند و
سلطان سعید جوابی که مناسب وقت بود ادا فرمود و بمجلس مراجعت نمود و امیر حسن بیگ میخواست که بکمال آن خسرو عالیشان آسیبی نرساند بلکه
داعیه داشت که او را یراق داده بطرف خراسان باز گرداند اما بعد از قیل و قال فراوان باغوای قاضی شروان و استصواب جمعی از امرای ترکمان ...
بر آن قرار داد که آن مظهر عدل و احسان را از پای در آرد و در بیست و دوم رجب موکلان سلطان سعید را بدیدن میرزا یادگار محمد بردند و شاهزاده
شرط استقبال بجای آورده آن دو پادشاه یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا یادگار محمد بخرگاه در آمده محصلان سلطان سعید را باز گردانیدند و هم آنجا
شربت شهادت چشانیدند **نظم** دریغا که آن شاه عالی نژاد که در عدل مثلش گیتی نزاد بتیغ ستم نقد جان بر فشاند ازو غیر افسانه چیزی نماند
بجز خاک خوبان درین دشت نیست بجز سر شاهان درین طشت نیست جهان با همه زینت و زیب او نیرزد بآن پیچ و آسیب او **گفتار**

در بیان شمه از آنچه بعد از فرار پادشاه سعید شهید نسبت بامرا و سپاه خراسان بوقوع انجامید در آن زمان که میرزا
سلطان ابوسعید عنان عزیمت بصوب هزیمت تافت علامات روز رستخیز در معسکر گیتی اثر با کمال واضحی ظهور یافت صورت یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه
وصاحبته وبنیه جلوه گر گشته افغان و نفیر صغیر و کبیر و امیر و وزیر و برنا و پیر از ایوان کیوان در گذشت جبت فرو ماندگان را دوران ستمگر
از روی بیوفائی بنوای گریز همان ساعت دلیران لشکر امیر حسن بیگ هر یک سنان جان ستان در دست و خدنگ خون افشان در شست طبل ...
نواختند و آغاز غارت و تاراج کرده بنای جمعیت ترک و تاجیک را از بنیاد بر انداختند اما منسوجات خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه پادشاه
بر جای بود که ابوالنصر مظفر الدین امیر حسن بیگ تشریف حضور ارزانی فرموده و سواره بدرون سراپرده ایستاده سپاه ترکمان را از تاراج کتابخانه ...
شایسته منع نموده و خواجه سرایان و محافظان حرم را بدستور معهود بمحافظت اهل حرم نصب کرده و خزاین و نفایس را مضبوط ساخته بعد از آن روی
بسرانجام سایر مهمات آورده و بعضی مبارک منع طایفه از سپاهیان که در نهب و اسر خراسانیان افراط مینمودند مشغول گردید و چند کس را از آن
مردم تیر بر زده بقتل رسانید و حکم فرمود که ترکمه آذربایجان و یساقی خراسان از معسکر بیرون روند و امرا و سپاه پادشاه شهید در ظل حمایت میرزا
یادگار محمد مجتمع گردند و اکثر منتسبان را در سایهٔ عنایت بغایت خویش ماوی داد و ابواب مرحمت و عاطفت بر روی روزگار آن بیچارگان بگشاد
اما امرا عظام و صدور عالی مقام امیر سید مزید ارغون و امیر محمود ... و امیر احمد یار و میرک عبدالکریم و میرک عبدالرحیم صدر و امیر عبد
الوهاب و مولانا قطب الدین طبیب چند گاه بسلاسل و اغلال مقید بودند و عاقبت میرک عبدالرحیم بواسطهٔ بعضی از سخنان رفته که میرک گفته ...

اباً عن جد

گشته گشته سایر بندیان نجات یافتند و بعضی از ایشان ملازمت میرزا بابر کار محمد چپ اختیار کرده طایفه روی بخراسان نهادند و جمعی سپاهیان براه شروان و گیلان عازم اوطان خود گشتند و از نوکران سلطان سعید خواجه برهان الدین عبد الحمید که در اردو بود بملازمت امیر حسن بیک رفته منصب اشراف دیوان یافت و خواجه شمس الدین محمد که در اصفهان بحکومت اشتغال داشت بعد از استماع این خبر بدرگاه پادشاه مظفر لوا شتافته رایت وزارت برافراشت و خواجه قطب الدین طاوس که در بعضی از حدود عراق بضبط اموال اشتغال مینمود اجازت حاصل کرده بصوب خراسان توجه فرمود

ذکر اولاد امجاد سلطان ستوده خصال بر سبیل ایجاز و اجمال

در وقتی که دیوان قضا بر منشور زندگانی سلطان سعید رقم ختم کشید مجموع اولاد انجاب یازده پسر نیک اختر بود و برین ترتیب میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمد میرزا شاهرخ میرزا الغ بیک میرزا عمر شیخ میرزا ابابکر میرزا سلطان مراد میرزا سلطان خلیل میرزا سلطان ولد میرزا سلطان عمر و ازین یازده شاهزاده چهار نفر بمرتبه سلطنت و فرمان روائی رسیدند و اسامی ایشان اینست میرزا سلطان احمد میرزا سلطان محمود میرزا الغ بیک میرزا عمر شیخ و چون تفاصیل وقایع این چهار خسرو ستوده خصال و سایر اولاد سلطان سعید راقم حروف را معلوم نبود خامه دو زبان بر ذکر مجملی از احوال ایشان اختصار مینماید و بهر یک را که سلطنت رسیده اند در ذکر تقدیم میدهد

معز السلطنة و الخلافة میرزا سلطان احمد اکبر اولاد امجاد سلطان سعید بود و تولدش در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه در دار السلطنة سمرقند از دختر اوردو بوغا ترخان که بحسب شریعت غرا در عقد ازدواج آن پادشاه سعادت انتما بود روی نمود و سلطان سعید بعد از فتح ایالت دار الملک حضرت صاحبقران را بدان قرة العین مفوض ساخت و جانی بیک دولدای برادر خوردتر سلطان بیک کاشغری را باتابکی شاهزاده مقرر کرده رایت اقتدارش را در سمرقند و بخارا برافراخت و در تمامی اوقات حیات سلطان سعید الحضرة و صاحب تایید در ماوراء النهر بر مسند سرافرازی متمکن بود و با رعیت و سپاهی در کمال عدالت و نیکو خواهی سلوک مینمود و بعد از واقعه قراباغ بعزم تسخیر ولایات خراسان از آب آمویه بگذشت و چون بخود رسید خبر استیلاء خاقان منصور سلطان حسین میرزا مسموعش گشت عنان عزیمت بصوب سمرقند معطوف گردانید و کلمه العود احمد وصف الحال پادشاه ستوده خصال گردید و میرزا سلطان احمد را در ایام جهانبانی چهار نوبت با اهل خلاف محاربت اتفاق افتاد اول با برادر خوردتر شیخ جمال ارغون که بعضت نام داشت در نواحی رامین و در آن معرکه سلطان احمد میرزا ظفر یافت و بعضت بکفران نعمت گرفتار شده بوادی هزیمت شتافت دیگر با برادر خوردتر خود عمر شیخ میرزا در میان شاهرخیه و اراتپه بنواحی قریه خواص و در آن روز نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم آنحضرت تافت سیم آنکه نوبتی سلطان محمود خان بن یونس خان که در میان مغولان بالچه خان مشهور است قصد سمرقند فرموده نواحی تاشکنت را معسکر گردانید و لشکر مغول در اطراف ترکستان و حدود ماوراء النهر دست بغارت و تاراج برآوردند و سلطان احمد میرزا از بلده سمرقند بعزم قتال ایشان بیکبار اعلام نصرت آثار ارتفاع داده متوجه اعدا شد و بر تل بعضی مغولان جاتو بخی را گرفته چون بکنار آب چرک که محل نزول چریک سلطان محمود خان بود رسید هر دو لشکر از یکدیگر بی آنکه باستعمال آلت قتال پردازند هر طایفه بطرف مملکت خود گریزان گشتند چهارم آنکه حیدر کوکلتاش قدم در وادی خلاف نهاده اسب جلادت در میدان عناد بجولان درآورد و سلطان احمد میرزا بار دیگر از ابطال رجال دمع او را پیش نهاد همت ساخت و عنان بگردان بصوب معسکرش انعطاف داد و در نواحی یایلاق تلاقی فریقین روی نمود و حیدر شکست یافته میرزا سلطان احمد مظفر و منصور بدار الملک خود معاودت فرمود و در سنه ۸۹۹ سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان که از سلوک میرزا عمر شیخ گورکان بغایت متضرر بودند بایکدیگر اتفاق کرده بقصد استیصال نهال اقبال آن مرکز دایره سلطنت و استقبال نمودند و سلطان محمود خان از جانب شمال آب خجند و سلطان احمد میرزا از طرف جنوب آن آب بسوی اندجان توجه فرمودند و در آن اثنا واقعه در غایت غرابت دست داد و عقاب اجل بهوای صید مرغ روح عمر شیخ میرزا در پرواز آمده آنحضرت در روز دوشنبه چهارم ماه مبارک رمضان سنه ۸۹۹ از بام کبوترخانه اخسی پریده شاهباز جان نازنینش در متنزهات بهشت برین آشیانه ساخت و سلطان احمد میرزا این خبر شنیده در تسخیر مملکت فرغانه بجدتر شد و اراتپه و خجند و مرغینان را گرفته در چهار فرسخی اندجان منزل گزید اما فتح آن ولایت او را میسر نشد چنانچه درین اوراق انشاء الله سمت گزارش خواهد یافت و با حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر که بعد از فوت پدر بر مسند سروری نشسته بود صلح کرده مراجعت فرمود و بعد از

قطع دو سه منزل مزاج شریفش از نهج اعتدال بصوب اختلال مایل شد و تب محرق قوی گرفته آن پادشاه عدالت پناه را ضعیف ساخت و در اواسط شوال سال مذکور بنواحی اراتپه در کنار آب قولات شعله حیاتش بزلال اجل منطفی گردید و آنحضرت مدت چهل و چهار سال درین دار پر ملال اوقات گذرانید و سلطان احمد میرزا بصفای اعتقاد و سلوک طریق رشد و سداد موصوف بود و در ادای صلوة خمس بکمونه شرایط اهتمام بتقدیم رسانیده در هیچ وقتی اداء واجبات ترک نمیفرمود و همواره بمضمون آیت اوفوا بالعقود در انجاح مطالب اثر داشت و هرگز خیال ارتکاب امری که مخالف لوازم عهد و پیمان بود پیرامن خاطر عاطرش نمیگذشت و اگرچه در معارک بنفس نفیس مرتکب استعمال آلات قتال نمیگردید اما آثار شجاعت و بهادری و پهلوانی از حرکات و سکنات آن بانی مبانی جهانبانی بظهور میرسید در فن تیر انداختن وقت تاختن براکثر قادر اندازان زمن فایق بود و تیر کزش در اکثر اوقات بر هدف مقصود رسیده خطا نمیکرد و قوت دماغ آنحضرت بمثابه بود که اگر خواستی مدت یکشبانه روز در مجلس نشسته اقداح باده خوشگوار از کف ساقیان گلعذار در کشیدی و در محفل بزم در غایت متانت بسر برده هرگز امری نالایق از آن خسرو خردمند بظهور نرسیدی و پیوسته فحوای کلمه من صمت نجی نصب العین ضمیر منیرش بودی و در سخن گفتن اطناب و اکثار تجویز ننمودی و سلطان احمد میرزا در مدت حیات شش زن بحباله نکاح درآورد و ایزد سبحانه و تعالی او را هفت دختر کرامت کرد اسامی ازواج آن زینت بخش تخت و تاج بدین ترتیب است که مسطور میگردد اول مهر نگار خانم بنت یونس خان دوم ترخان بیگم که نسبش بار بار ترخانی می پیوست سیم قتق بیگم کوکلتاش ترخان بیگم بود چهارم خانزاده بیگم که نسبش بخانزادگان ترمذ اتصال می یافت پنجم لطیف بیگم بنت امیر احمد حاجی ششم حبیبه سلطان بیگم برادرزاده سلطان ارغون اما اولاد ذکور سلطان احمد میرزا دو نفر بودند و در خورد سال از عالم انتقال نمودند و از جمله دختران آن پادشاه عالیشان چهار نفر از قتق بیگم در وجود آمده بودند و یک نفر از حبیبه سلطان بیگم و بزرگترین بنات قتق بیگم رابعه سلطان بیگم که او را قراکوز بیگم نیز میگفتند و قراکوز بیگم در زمان حیات سلطان احمد میرزا بحباله نکاح سلطان محمود خان درآمد و بعد از شهادت سلطان محمود خان جانی بیک سلطان آن عفیفه را در سلک ازدواج کشید دوم صالحه سلطان بیگم که او را آق بیگم میگفتند و آق بیگم بعد از فوت پدر بحباله نکاح پسر عم خود سلطان محمود میرزا درآمد سیم عایشه سلطان بیگم که چندگاه در حرم پادشاه جمجاه ظهیر الدین محمد بابر بسر برد چهارم سلطان بیگم که سلطان علی میرزا در وقت سلطنت سمرقند او را بعقد خویش درآورد اما دختری که از حبیبه سلطان بیگم تولد نموده بود معصومه سلطان بیگم نام داشت در فراش حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه راه یافت و بعد از چندگاه دختری از وی در وجود آمد و مادر بعد از ان ایام وفات یافت و دختر باسم مادر موسوم گشت

سلطان محمود میرزا ولادت با سعادتش در سنه سبع و خمسین و ثمانمائه روی نمود و آنحضرت ارشد اولاد امجاد سلطان سعید و برادر اعیانی سلطان احمد میرزا بود و بصفت شجاعت و مردانگی موصوف و بسمت سخاوت و فرزانگی معروف و بمکارم اخلاق و محاسن آداب و تشیید اساس عدل و انصاف و انفساخ قواعد ظلم و اعتساف سرآمد اساطین سلاطین میبود و تیغ تیز برقش در وقت ستیز قاطع نهال اقبال اعداء دین و دولت و سنان خونریزش در میدان پیکار رافع لوای ملک و ملت نیر رای عالم آرایش خورشید صفت از مشرق صواب طالع و فروغ بدر تدبیر صوابنمایش چون ماه چهارده در شب دیجور حوادث لامع طبع دقیق ادراکش حقایق معانی و ذهن دراکش جامع دقایق نکته دانی کف بادش کافل مصالح افاضل و عام انعامش شامل شرایف اماثل

نظم

گشت ملک از عدالتش معمور — ظلم شد از سیاستش مستور
ذات او بود زیب تخت و سریر — نور رایش چو مهر عالم گیر
کف جودش چو ابر گوهر بار — جوهر طبع او نکو آثار

و آن شاهزاده عالی گهر در روز گرفتاری پدر در ضمان حمایت حضرت داور بجانب خراسان نهضت فرموده در کنف صحت و سلامت روز پنجشنبه دوم ماه مبارک رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه بدار السلطنة هراة رسید و بدارائی سپاهی و رعیت اشتغال نموده در روز جمعه سیم ماه مذکور در مسجد جامع آن بلده فاخره خطبه بنام حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان و میرزا سلطان ابوسعید و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود خواندند و بدان واسطه خبر واقعه جانسوز سلطان سعید تحقیق پیوسته طوایف انام از خواص و عوام صدای نوحه و زاری باوج فلک زنگاری رسانیدند

بیت

بگردید عالم ز آئین خویش — که آمد بجب مشکل صعب پیش

و صباح شنبه چهارم کوتوال قلعه اختیار الدین دلی گشت و مردم جوق جوق هواداری سلطان حسین میرزا اظهار کرده کار از حیز تدبیر درگذشت ناچار در وقت شام سلطان محمود میرزا با خاص

امیر بابا معول و امیر قنبر علی و جمعی دیگر از سالکان طریق یکدلی از دروازهٔ خویش بیرون رفته روی توجه بصوب سمرقند نهاد و بعد از وصول بدان بلدهٔ فرخنده
میرزا سلطان احمد ابواب لطف و مرحمت بر روی برادر بگشاد و چندگاهی میان برادران طریق موافقت مسلوک بوده آخر الامر میرزا سلطان محمود
روزی ببهانهٔ شکار از شهر بیرون رفت و باغوای احمد مشتاق و سید بدر و خسروشاه و بعضی دیگر از مقربان درگاه راه حصار شادمان پیش گرفت و بعد از
وصول بمقصد امیر قنبر علی که در آن وقت حاکم آن ولایت بود میرزا سلطان محمود لوای سلطنت برداشت و آنحضرت در ولایات ترمذ و چغانیان
و حصار و ختلان و قندز و بغلان و بدخشان تا کوتل هندوکش علم سلطنت برافراشت و میرزا سلطان محمود در ایام فرمانفرمائی چند نوبت
سپاه بطرف کتور و جبال سیاه پوشان برد و با کفار آن دیار لوازم غزا و جهاد بجای آورد لاجرم ملقب بغازی گشت و طغرای فرامین خود را سلطان
محمود غازی نوشت و آنحضرت را در اوقات سلطنت با سلطان حسین میرزا اکثر اوقات جنگ [illegible] اتفاق افتاد چنانچه در اثنای بیان وقایع آتیه خامهٔ دوربین
بتحریر آن مقالات زبان خواهد گشود و چون در شوال سال هشتصد و نود و نه میرزا سلطان احمد در سمرقند وفات یافت سلطان محمود میرزا بنابر التماس
اعاظم امرا از حصار بسمرقند شتافت و کوکب اقبالش بدرجهٔ کمال رسیده در دار الملک حضرت صاحبقرانی قدم بر مسند کامرانی نهاد و با تمام
امرا و ارکان دولت پرداخته ابواب عیش و عشرت برگشاد و میرزا ملک محمد را که داماد آنحضرت و پسر برادر بزرگتر سلطان سعید میرزا ابوسعید
بود و خیال استقلال داشت با دیگری از شاهزادگان بمهوری گرفته بقتل رسانید و نسبت بمتعلقان حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبید الله که پیوسته
در ظلال حمایت ایشان فرق انسان از حاکمان در ضمان امان بودند آغاز درشتی کرد چنانچه از تعدی او بابو لاد امجاد حضرت خواجه [illegible]
و چون سلطان محمود میرزا در ارتکاب محرمات بغایت دلیر بود و بمصاحبت پسران ساده عذار و جوانان خورشید رخسار جسارت می‌نمود
ارکان دولتش نیز مرتکب انواع فسق و فجور میگشتند و دست ظلم و تعدی بمنهیات و بنات مسلمین دراز کرده نقاب حرمت اهل اسلام می‌دریدند
نوشته اند سمرقندیان که قرب بیست و پنج سال در ظلال عدالت سلطان احمد میرزا بعز اقبال گذرانیده بودند از مشاهدهٔ امثال این امور مضطرب شده
زوال آفتاب اقبال آن پادشاه بی اعتدال را از حضرت ذو الجلال سؤال نموده تیر دعا بهدف اجابت رسید و در ماه ربیع الآخر سنهٔ تسعمایه سلطان
محمود میرزا بعالم عقبی خرامید و آن پادشاه مظفر لوا چهل و سه سال در دار فنا اوقات گذرانیده و بامر صدارت آنحضرت عالیجناب افادت دستگاه
عمدة العلمائی مولانا عصام الدین داود خوافی قیام می‌نمود و وزارت میرزا سلطان محمود در اکثر ایام سلطنت برای صواب‌نمای والد مؤلف اوراق
خواجه همام الدین محمد بن خواجه جلال الدین محمد بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی مفوض بود و سلطان محمود میرزا پنج پسر و یازده دختر داشت پسر
نخست آن پادشاه کامران سلطان مسعود میرزا بود که مادرش خانزاده بیگم دختر امیر بزرگ ترمذی است دوم بایسنقر میرزا که از بطن پاشا بیگم
تولد نمود سیم سلطان علی میرزا که مادرش زهره بیگی آغاست از قوم اوزبک چهارم سلطان حسین میرزا که مادرش خانزاده بیگم بود همشیرهٔ میرزادهٔ
مذکور و سلطان حسین میرزا در زمان حیات پدر بجوار رحمت حق اکبر پیوست پنجم سلطان اویس میرزا که بخان میرزا اشتهار یافت و والدهٔ میرزا
سلطان نگار خانم **میرزا عمر شیخ** تولد آن شاهزادهٔ سعادتمند در دار السلطنهٔ سمرقند فی شهور سنهٔ ۸۶۰ اتفاق افتاد و سلطان [illegible] از دیدن
آن قرة العین سلطنت مسرت و سرور روی نموده ابواب جشن و سور برگشاد و آن مولود خجسته در مهد خلافت و کامرانی و حجرهٔ عطوفت و مهربانی
پرورش یافته چون بسر حد رشد و تمیز رسید بتفویض ایالت ولایت کابل و غزنین مفتخر و مباهی گردید و والد بزرگوار را وداع کرده روی براه آورد و چون منزل
دره گز مرکز رایات نصرت آیتش گشت قاصدی از پایهٔ سریر اعلی باردوی عالی رسید و فرمان واجب الاذعان رسانید مضمون آنکه درین اوان جهت
سنت ختان فرزندان عالیشان طوی و جشن بوقوع خواهد انجامید و ضمیر انور متوجه آنست که آن قرة العین سلطنت در ایام سور و بهجت در صحبت جنت
رتبت باشد بنا بر علی هذا عمر شیخ میرزا بسدهٔ سنیهٔ والا مراجعت فرمود و بعد از انقضای ایام نشاط و انبساط بمناسبت مشارکت اسمی بخاطر اشرف
اعلی چنان جلوه نمود که بجائیکه حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان حکومت مملکت فرغانه را که عبارتست از اندجان و توابع آن بپسر دوم خود
عمر شیخ میرزا عنایت فرموده بود لایق آنکه ایالت آن ولایت را بعمر شیخ میرزا مفوض کردیم و بر موجب فرمان جهان مطاع نفاذ یافته منصب
اتابکی آن دُرّ درج کشورستانی بامیر خدای بردی تیموزتاش متعلق گشت و شاهزادهٔ صاحب سعادت بمعیت دولت و اقبال بمملکت فرغانه که مشتمل

است بر جنت مصطبه مشحون [illegible] شتافته اخسیکت را که ظاهراً نامش در سوابق ایام اخسی‌کت بوده و بنابر تخفیف و ترخیم حالا باخسی قرار یافته دار الملک
ساخت و چنانچه از شیوهٔ ستودهٔ نواب کامیاب مشهور بود اعلام عدالت و رعیت پروری برافراخت و در هر قصبه داروغهٔ منصف تعیین کرد و در انجاح
مهمات ارباب حاجات لوازم عنایت و التفات بجای آورد و تیغ رحمت چارهٔ بیچارگان شد مراد خاطر آوارگان شد و میرزا عمر شیخ گورکان بعد از
انقراض ایام حیات والد جنت مکان بواسطهٔ علو همت بحاصل ولایت اندجان قناعت نتوانست نمود و پیوسته بخیال کشورستانی متعرض ممالک سلطان
احمد میرزا شده ابواب نزاع بگشود و درین مقام احیاناً بطرف مغولستان لشکر میکشید و مزاحم اوقات متوطنان آن دیار میگردید و بدین جهت میان آنحضرت
و یونس خان غبار نقار ارتفاع می‌یافت و نایرهٔ خلاف و عناد در کانون درون مغولان زبانه میکشید مع ذلک چند نوبت یونس خان بملاحظهٔ حقوق پدر و فرزندی
میرزا عمر شیخ گورکان را نزد خود طلبیده مراسم انسانیت مرعی داشته چند جایگاه اضافهٔ الکای موروثی آنحضرت کرد اما چون مدار همت عمر شیخ
میرزا از آن زیاده بود در زلال انعام و بخشش آتش جنگ و خونریزش صفت انطفا نگرفت و آنحضرت را سه نوبت با اقارب و اجانب مقابله و مقاتله دست
وقوع پذیرفت اول با والد عالیشان حرم محترمش یونس خان در جانب شمال خجند که آنجا بکنار دریای سیحون و در آن معرکه با آنکه عمر شیخ میرزا جلادت
و بهادری بتقدیم رسانید آخر الامر حسب مشیت قدیم نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم یونس خان وزیده بعضی از لشکریان آن مهر سپهر احسان را گرفته نزد خان بردند آنحضرت را
عرق شفقت ابوت در حرکت آمده طریق عطوفت و مروت مسلوک داشت و میرزا عمر شیخ گورکان را مشمول التفات و عنایت بولایتش باز فرستاد
دیگر آنکه نوبتی جمعی کثیر از لشکر قیامت اثر اوزبک نواحی سمرقند را تاخته با مال فراوان [illegible] بطرف منازل خود مراجعت کردند و انجم جمع بحکم
سپهر رسیده با فوجی از بهادران کینه کوش و بهادران جوشن پوش [illegible] توجه فرمود و از آب [illegible] بر روی یخ گذشته بمخالفان نزدیک رسید و
شجاعت چون گرد موکب عالی را دیدند عنان بمیدان کارزار گردانیدند و در کنار آب مذکور از جانبین آتش قتال اشتعال یافته بنا بر حملهٔ صرصر اثر نخل طاقت
بسیاری از مردان دلاور بر خاک هلاک افتاد و نوک سنان جان ستان و پیکان خدنگ مرگ آهنگ نایرهٔ خون از دیده و دل پهلوانان بگشاد
و آخر الامر نسیم عنبر شمیم ظفر و فیروزی بر شقهٔ بیرق آن مهر سپهر سروری در اهتزاز آمده اوزبکان منهزم گشته غازیان موکب نصرت نشان تمامی اموال و غنایم
باز گردانیدند و [illegible] بصاحبانش رسانیدند سیم آنکه نوبتی میرزا سلطان احمد با سپاه بی پایان عدد از سمرقند بجانب فرغانه متوجه گشت و میرزا
عمر شیخ نیز با لشکر جرار بعزم ستیز بر سر راه استقبال فرموده در قریهٔ خواص که در میان شاهرخیه واقع است تلاقی فریقین روی نمود و بعد از انگیختن غبار
جنگ و شیون بی توقف میرزا سلطان احمد را با کوکب سعادت اثر ظفر مقارنه اتفاق افتاد و میرزا عمر شیخ گورکان عنان مراجعت بدار الملک خویش
انعطاف داد بیت چنین است آئین گردون سپهر گهی کینه ورزد گهی آورد مهر و بر وجهی که سابقاً مذکور گشت طایر روح پرفتوح عمر شیخ میرزا بواسطهٔ
سقوط از بام کبوترخانهٔ اخسی در روز دوشنبه چهارم ماه رمضان سنهٔ ۸۹۹ بجانب ریاض جنت پرواز نمود و مدت عمر عزیزش سی و نه سال بود و از آن حضرت
سه پسر عالی گوهر و پنج دختر نیک اختر یادگار ماند اول از پسران بزرگتر پادشاه بحر و بر ظهیر الدین محمد بابر پادشاه است که از قتلق نگار خانم بنت یونس خان
تولد نمود دوم معز الدین جهانگیر میرزا که دو سال از او خوردتر بود و مادرش در سلک بنات بعضی از امرای تومان مغولستان انتظام داشت فاطمه
سلطان نام سیم سلطان ناصر میرزا که والده‌اش از اندجان بود و مسمات بامید و دختر بزرگتر میرزا عمر شیخ خانزاده بیگم است که همشیرهٔ اعیانی حضرت
کشورستانی محمد بابر پادشاه است دختر دوم مهربانو بیگم بود که از والدهٔ سلطان ناصر میرزا تولد نمود سیم شهربانو بیگم که او نیز همشیرهٔ اعیانی سلطان ناصر
میرزا است چهارم یادگار سلطان بیگم که مادرش قوبچی بود آغا سلطان نام پنجم رقیه سلطان بیگم و این دو دختر بعد از فوت عمر شیخ میرزا تولد نموده‌اند و
میرزا عمر شیخ بغیر از آنچه مذکور شد منکوحه و یک سریت داشت از جملهٔ زوجات یکی الوس آغا بنت خواجه بیک بود و دیگری
قراگوز بیگم که دعوی فرزندی میرزا منوچهر میکرد و همانا نون سلطان بود از نسل مغولان و علی الله الاعتماد و التکلان **میرزا الغ بیگ گورکان**
در زمان حیات والد نامدار خویش بسلطنت مملکت کابل و غزنین و توابع و لواحق آن مفتخر و سرافراز بود و در ایام دولتش [illegible]
بکمال عدالت و رعیت پروری در آن ولایت بایالت مشغولی نمود و چون سنین تاریخ هجری بهشتصد و هفت رسید آن مختص بصفت آئین متوجه ریاض جنت گشت
و پسرش میرزا عبد الرزاق بجای پدر نشست اما بسبب صغر سن و اختلاف آرای امرا و ارکان دولت از عهدهٔ ضبط آن ولایت بیرون نتوانست آمد و میرزا

شجاعت

از پادشاه

معتمد ولد شجاع الدین امیر ذوالنون ارغون از قندهار بالشکر بسر کابل کشید و شاه زاده را گریزانیده روزی چند آن بلده را جولانگاه خویش گردانید و بالاخره
حضرت سلطنت پناهی ظهیرالدین والخلافه محمد بابر میرزا ولد میرزا عمر شیخ بهادر خان بن سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید بمعاون اقبال و تائید بجانب
کابل شتافت و آن خطه را بصلح از میرزا مقیم گرفته پرتو انوار معدلتش بر اطراف ولایات سلطان محمود غزنوی تافت بیت ملک محمود غزنوی بوی شد
ز عدلش چو ترب سبوی و تا غایت که تاریخ هجری باواخر ماه مبارک رمضان سنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آنحضرت بمعدلت آئین در آن مملکت بر مسند دولت
و استقلال تمکن دارد و از غایت خیراندیشی نسبت بخدام درگاه سلاطین پناه شاهی لوازم اخلاص و دولتخواهی بجای می آرد و چنانچه میرزا معزالدین جهانگیر
و سلطان ناصر میرزا که پیوسته تابع برادر کلانتر بودند میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ در دوران دولت حضرت سلطانی بدست ملازمان امیر
حسن بیک گرفتار شدند و مدتی مدید در بعضی از قلاع آذربایجان محبوس بوده عاقبت نجات یافتند اما بد حال و پریشان روزگار اوقات میگذرانیدند و در
شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمائه میرزا شاهرخ عازم دارالسلطنه هراة گشته چون بولایت ساری رسید بجوار مغفرت حضرت باری منتقل گردید و سلطان
حسین میرزا باستقبال او کس فرستاد و نعش او را بهراة آورده با آئین سلاطین بمدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بردند و بطریقه سنت بخاک سپردند و میرزا
سلطان محمد بعد از مفارقت برادر بهمدران مملکت می بود تا وقتی که از عالم انتقال فرمود میرزا ابابکر اشجع اولاد سلطان سعید بود و در زمان حیات
پدر در مملکت بدخشان بامر فرمان فرمائی قیام مینمود و بعد از شهادت آنحضرت بتخت سلطنت میرزا سلطان حسین طریق مخالفت مسلوک داشت و
بالاخره لوای مخالفت برافراشت چند گاه لوازم ستیز و گریز بتقدیم رسانید و در اواخر جمادی الاخر سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه بدست امرا گرفتار گشته دست
بساط حیاتش در نوردید تفصیل این حکایت در ضمن وقایع ایام دولت سلطان حسین میرزا مرقوم کلک وقایع نگار خواهد گشت **میرزا سلطان مراد**
در زمان ایالت پدر در ولایت گرمسیر و قندهار قدم بر مسند حکومت نهاد و امیر نظام الدین احمد برلاس که صاحب اختیار آن مملکت بود در خدمت
شاه زاده کمر بسته ابواب عبودیت و اخلاص بر گشاد و در آن اوان که میرزا سلطان ابوسعید بولایت آذربایجان در آمد بحکم همایون نفاذ یافت که میرزا سلطان مراد
متوجه کرمان گردد و شاه زاده بدان جانب نهضت فرموده در اثنای راه خبر واقعه هایله بدو رسید و آبی سرد کشیده عنان بصوب گرمسیر منعطف گردانید
و در کنار آب هیرمند یوسف ترخان با جمعی از حماة و اثقال میرزا سلطان مراد را بباد غارت و تاراج بر داد لاجرم شاه زاده بهراة رفته
روزی چند در ملازمت سلطان السلطنة و الخلافة سلطان حسین میرزا قیام نمود بعد از آن سلطان عالیشان او را بماوراء النهر نزد برادر فرستاد و میرزا
سلطان مراد از اخوان بی شفقتی فهم کرده بار دیگر روی بخراسان آورد و میرزا سلطان حسین شاه زاده را در صفر سنه ثمانین و ثمانمائه بقلعه تربه تو فرستاد
و دیگر خبری ازو بمردم نرسید **میرزا سلطان خلیل** در وقتی که سلطان سعید عزیمت آذربایجان فرمود در بلده هراة قایم مقام پدر بود
و چون آن بلده در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر میرزا سلطان حسین درآمد او را بسمرقند فرستاد و شاه زاده در آنجا بولایت خروج کرده بر دست یکی از امرای سلطان
احمد میرزا بقتل رسید **میرزا سلطان ولد** بموجب فرمان پدر در میان امراء الوس اوقات میگذرانید و بعد از واقعه سلطان سعید باندک
زمانی شربت ناخوشگوار هلاکت چشید **میرزا سلطان عمر** در زمان شهادت پدر در ولایت سمرقند بود و چون چند گاه از آن قضیه در گذشت
میرزا سلطان احمد از حرکات و سکنات برادر آثار مخالفت تفرس نموده باخراجش حکم فرمود و شاه زاده به میرزا ابابکر پیوسته در محلی که میرزا ابابکر
در نواحی مرو از دست برد سپاه پادشاه عالیجاه سلطان حسین میرزا شکست یافت میرزا سلطان عمر بجدود نسا و ابیورد افتاد و در آن ولایت
یکی از امرا او را گرفته بهراة فرستاد و سلطان حسین میرزا شاه زاده را در قلعه اختیارالدین محبوس کرده و در رجب سنه [illegible] بقلعه تربه تو [illegible] سال
و دیگر خبری ازو نیامد

ذکر بعضی از اعاظم سادات و مشایخ و علما که معاصر بودند با سلطان سعید مغفرت انتما

در زمان فرخنده نشان میرزا سلطان ابوسعید گورکان بسیاری ازین طایفه عالیشان در ولایت ماوراء النهر و خراسان توطن داشتند و اعلام
دین داری و رایات پرهیزکاری می افراشتند و ذکر مجموع ایشان موجب اطناب است لاجرم بر بیان شمه از حال زمره از ایشان اختصار کرده خواهد شد
من الله الاعانة و التوفیق **مولانا فتح الله تبریزی** در صنوف علوم محسوس و منقول ماهر بود و مدتی مدید در ملازمت سلطان سعید بلوازم
منصب صدارت قیام می نمود با وجود اشتغال بآن شغل گاهی بمراسم درس و افاده میپرداخت و طالب علمان از نتایج طبع نقاد خویش محظوظ و بهره ور

میساخت و در سنه سبع و ستین و ثمانمائه که سلطان سعید همت بر فتح شاهرخیه گماشته علم عزیمت بدان صوب افراشت مولانا فتح الله را بسبب [illegible]
ولایت هراة رود باز داشت و مولانا کما ینبغی آن مهم را فیصل داده بدارالسلطنه هراة شتافت و در نهم ماه ربیع الآخر سنه مذکوره وفات یافت **مولانا
محمد جامی** برادر افضل الانام مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی بود و نزد بعضی از علمای آن زمان در مطالعه علوم بر آنجناب فایق مینمود و مع ذلک در رعایت
تواضع و کسر نفس اوقات میگذرانید و گاهی بنظم اشعار آبدار مشغول میگردید وفاتش در سنه اتفاق افتاده جناب افضل الانامی مرثیه در غایت بلاغت در
سلک نظم انتظام داده و دو بیت از آن اینست نظم من بودم از جهان و گرامی برادری در سلک اهل فضل گرانمایه گوهری زانسان برادری که درو
علم و فضل چون او نزاد مادر ایام دیگری **مولانا شریف الدین عبدالقهار** حاوی علوم معقول و مشروع و جامع اصول و فروع بود و در نظم
اشعار بر سایر بلغاء روزگار در میدان تفوق قصب السبق میربود آنجناب در فن انشا و علم سیاق نیز مهارت داشت و گاهی همت بر ترتیب اکسیر و تحقیق
اسباب کیمیا می گماشت بشرف گزاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه خیرالانام علیه الصلوة و السلام مشرف و معزز گشته بود و در رجب
در بلده فاخره هراة از عالم رحلت نمود چنانچه برادر خوردش مولانا کمال الدین عبدالرزاق در مطلع سعدین نوشته کلام افسوس از شریف دین از تاریخ
وفاتش خبر داد و دفنش در مزار شیخ بهاءالدین عمر اتفاق افتاد **مولانا معین الدین تونی** از اکابر علمای زمان سلطان سعید بمزید علم و دانش اتصاف
تمام داشت و همواره اعلام افاده و نشر علوم دینیه می افراشت و جمعی کثیر از طلبه ملازمت درس آنجناب مینمودند و از مآثر طبع شریفش محظوظ و بهره ور
میبودند و وفاتش در شهور سنه واقع گشت و دفنش در مزار جهل گزی بوقوع پیوست **شیخ صدرالدین رواسی** از خلفای شیخ زین الدین خوافی حاوی
علوم ظاهری و جامع فنون باطنی بود و در اوایل حال چندین سال در مدینه طیبه اوقات گذرانید و در ولایات مصر و شام اربعینات بر آورد و چون بخراسان
مراجعت نمود در ولایت اسفراین که منشا و مولدش بود ساکن شده بارشاد مشغول گشت و در زمان سلطان سعید از اسفراین بدارالسلطنه
هراة خرامیده رحل اقامت انداخت و آن پادشاه صاحب تائید آنجناب را منظور نظر عاطفت و احسان ساخت و وفاتش در عاشر ماه شعبان
سنه احدی و سبعین و ثمانمائه اتفاق افتاد و سلطان سعید مشایعت جنازه فرموده بروی نماز گذارد و در پسرش شیخ قطب الدین محمد رضا را عزا رسانید
و شیخ قطب الدین ولد مرحوم خود را بجوین برده در خانقاهی که ساخته او بود مدفون گردانید **مولانا جلال الدین لطف الله** از اصناف علوم
بهره ور بود و سالها در مملکت بخارا بلوازم منصب قضا قیام مینمود و وفاتش در سیم ذیحجه سنه احدی و سبعین و ثمانمائه در دارالسلطنه هراة اتفاق افتاد
و اولاد عظامش شرف جهان مولانا جمال الدین عبدالرحیم صدر و جناب امارت مآب امیر نظام الدین عبدالوهاب بمراسم تعزیت داری اقدام
نمودند و سلطان سعید بمجلس عزا تشریف برده ایشان را پرسش نموده خلع فاخره پوشانید نعش مولانا لطف الله را از هراة ببخارا نقل کرده در جوار
مناسب بخاک سپردند **شیخ کمال تربتی** سرآمد ظرفا و خوش طبعان ولایات خراسان بود و در فن شعر و معما وقوفی تمام داشت و در اواخر ایام
حیات سفر حجاز اختیار کرده بگذاردن حج اسلام و طواف روضه منوره رسول علیه السلام فایز شد و چون از آن سفر مراجعت نمود در قصبه تربت
که مولدش بود وفات یافت **سید کمال گلکولی** در شعر مرتبه مهارت داشت که بقول مشهور صد هزار بیت بر صحیفه روزگار نگاشته و او را
قصیده ایست که دوازده بیت مصنوع از ابیات آن استخراج میتوان نمود بعرض حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در مجالس النفایس مرقوم
قلم مشکین رقم گردانیده که از بدایع اشعار سید کمال آنچه مشاهده من شده آنست که در مرثیه خواجه ابونصر پارسا قصیده در سلک نظم کشیده که چند
بیت آن قصیده از این قبیل بود که از هر مصراع آن تاریخ فوت خواجه مستفاد میشد و چند بیت تمام آن تاریخ خبر میداد و چند بیتی دیگر آن صنعت داشت
که از هر بیتی سه چهار تاریخ بیرون می آمد و اصلا در معانی ابیات آن قصیده خللی واقع نبود و این مطلع از جمله منظومات سید کمال است بیت
ای روشنی از نور رخت دیده جان را بر خاک نشانده قدت سرو روان را و سید کمال در بلخ ساکن بود و بهمدران ولایت از عالم انتقال نمود
مولانا فاضل در سلک افاضل علمای سمرقند منتظم بود و بر شرح شمسیه حاشیه تصنیف فرمود **خواجه مؤید دیوانه** در سلک اولاد عظام
شیخ واجب الاحترام افتخار اهل سلوک و سیر سلطان ابوسعید [illegible] انتظام داشت و بواسطه نشاء جنون پیوسته نقش سلطنت بقلم خیال بر صحیفه
ضمیر مینگاشت و نزد خویشان و مریدان بعضی را ظاهر ساخته ولایات خراسان را بر ایشان بخش میکرد و در آن اوقات که میان خسرو منصور

شامل

ابو الغازی سلطان حسین میرزا و میرزا سلطان ابو سعید مخالفت بوقوع انجامید این مطلع نظم آورد و بیت چشم داریم از آن شمع سعادت پرتو که بجا
به بهره روشنی از سر نو و این معانی بعرض سلطان رسیده فرمود تا بطریقه نهانی خواجه را شهید گردانیدند **خواجه مؤید مهنه** بعلوم ظاهری و
باطنی موصوف بود و از سایر اولاد سلطان ابو سعید ابو الخیر بمزید فضل و کمال ممتاز و مستثنی میبود و همواره بوعظ و ارشاد فرق عباد مشغولی میکرد و سلطان
سعید نسبت بآنجناب شرایط تعظیم و احترام بجای می آورد و انتقال خواجه مؤید در شهور سنه اتفاق افتاد و از منظومات آن مطلعی که طرب و حالت
تقریر آن زبان گشاد بیت از همه رو بتو آئینه جان ساخته اند و اندران آئینه جان راکران ساخته اند **خواجه یوسف برهان** در سلک
اولاد شیخ الاسلام احمد جام منتظم بود و در طریق فقر و تجرد سلوک میمود و از فن موسیقی وقوفی تمام داشت و گاهی بخوش تألیف و نظم اشعار بر لوح
خاطر میگاشت از مصنفاتش رساله مشتمل بر نشات اکابر سلف در میان مردم مشهور است و از اشعار آبدارش این بیت در مجالس النفایس مسطور
بیت رسید موسم شادی و ذوق و عیش و طرب اگر گدا بمراد دلی رسد چه عجب **خواجه مولانا ابو عمر قندی** ولد ارشد خواجه عصام الدین
بوده مانند پدر خویش سالها بامر شیخ الاسلامی ماوراء النهر مشغولی مینمود و از کسب علوم بهره تمام داشت و در تحصیل مهمات شرعیه نقش امانت و دیانت
بر صحایف خاطر میگاشت چون آنجناب در هواداری سالک طریق سرافرازی میرزا عبد الله شیرازی مبالغه تمام میفرمود در وقتی که سلطان سعید
مملکت سمرقند استیلا یافت متوهم شده عنان عزیمت بصوب خراسان تافت و میرزا ابو القاسم بابر بتعظیم و تکریم خواجه مولانا قیام نموده ابواب لطف
و انعام بر روی روزگارش برگشاد و بعد از چند سال آنجناب در بلده هراة منفرد و محترم اوقات گذرانید بنابر استدعای سلطان سعید عنان
مراجعت بوطن اصلی انعطاف داد و در اواخر اوقات حیات کرت دیگر بدار السلطنه هراة آمده روز پنجشنبه یازدهم شوال سنه ست و سبعین
و ثمانمایه در مدرسه امیر چقماق شامی وفات یافت **سید برهان الدین** خاوند شاه نسب شریف آنحضرت بچهار واسطه
بخاوند سید اجل بخاری که در سلک اعاظم سادات ماوراء النهر انتظام داشت اتصال مییابد و سلسله آبا و اجداد سید اجل بزید بن امام زین العابدین
علیهما السلام منتهی میگردد و پدر عالی گهر امیر خاوند شاه کمال الدین محمود نام داشت و چون سید محمود در ایام صبی بجوار رحمت انتقال نمود سید خاوند شاه در
صغر سن بود و بواسطه نوایب روزگار از وطن مألوف سفر کرده در قبة الاسلام بلخ رو بتحصیل علوم و اکتساب فنون محسوس و مفهوم آورده
باندک زمانی در سلک اعاظم دانشمندان زمان انتظام یافته بسلوک راه آخرت مشغول گشت و از بلخ سفر فرموده خود را بصحبت مشایخ
عظام هراة رسانید و شیخ بهاء الدین عمر نسبت بآنحضرت محبت بنهایت داشت چنانچه در حین مرض وصیت فرمود که امیر خاوند شاه
بر من نماز گذارد و بهمدران ایام روزی آنحضرت را مخاطب ساخته گفت که سید بخواستیم که با هم باشیم اما سلطان احمد خضرویه گریبان شما را گرفته
بجانب خود کشید و آنجناب بعد از فوت شیخ بهاء الدین عمر از هراة ببلخ مراجعت فرمود و در سنه وفات یافت و در پیش روی سلطان احمد
خضرویه مدفون شد و از آنحضرت سه پسر ماند امیر خوانند محمد که والد بزرگوار والده مؤلف بود و اوراقست و سید نظام الدین سلطان احمد که سالها در ملازمت
سلطان بدیع الزمان میرزا منصب صدارت داشت و سید نعمة الله که مجذوب متولد شده بود و از وی خوارق عادات بظهور میپیوست
شیخ نور الدین محمد ولد امجد شیخ بهاء الدین عمر بود و سلطان سعید در تعظیم آنجناب مبالغه بسیار میفرمود و وفاتش در صبح جمعه بیست و نهم
رمضان سنه ثمان و سبعین و ثمانمایه و خانقاه شیخ جلال الدین محمود شاه بر روی نماز گذارده و در حظیره والد خود مدفون شد **قاضی قطب
الدین احمد** بن مولانا نور الدین محمد بن قاضی جلال الدین محمود الامامی مرجع اکابر خراسان و ملاذ علما با قطار جهان بود و از اواخر زمان
دولت خاقان سعید میرزا شاهرخ تا اوان سلطنت خسرو منصور سلطان حسین میرزا در دار السلطنه هراة بلوازم امر قضا اشتغال داشت و در فصل قضایا
بدستور آبا و اجداد بزرگوار خویش در طریق امانت و دیانت سلوک مینمود و مع ذلک بامر درس و فتوی و نشر علوم دینیه میپرداخت و همواره طلبه را
از فواید ذهن وقاد و مآثر طبع نقاد مستفید و بهره ور میساخت وفاتش در غره شوال سنه ثمان و سبعین و ثمانمایه بحظیره والده سلطان حسین میرزا در محل طعام
خوردن بعلت فجاه اتفاق افتاد و در مزار علامه رازی مدفون گشت **مولانا قطب الدین یحیی** ولد مولانا شمس الدین محمد بن مولانا سعید الدین
مسعود تفتازانی بود و از اواخر زمان اقبال خاقان ستوده خصال شاهرخ میرزا تا اوان انتقال خسرو حمیده افعال سلطان حسین میرزا بلوازم منصب شیخ

الاسلامی مشغولی مینمود و از علوم دینیه بهره تمام داشت و همواره نقش افاده بر لوح خواطر طلبه میگاشت قضایای شرعیه را در کمال دیانت بفیصل میرسانید و
هرگز خیال مداهنه و ملاحظه بر ضمیر منیرش نگذرانید وفاتش در روز دوشنبه بیست و چهارم ذیحجه سنه سبع و ثمانین و ثمانمایه اتفاق افتاد و در مزار فایض الانوار متبرک
حضرت هادی خواجه عبد الله انصاری مدفون شد **سید صدر الدین ابراهیم قمی** از جمله اعاظم سادات صاحب سعادات بود و همواره با سلطان سعید
میرزا سلطان ابو سعید مصاحبت مینمود گویند در روزی که سلطان سعید بقتل میرزا سنجر فرمان داد سید ابراهیم در پایه سریر سلطنت مصیر بر جبهه کرده
خون آن پادشاه زاده طلبید و سلطان بانگ بر آنجناب زده آن التماس را بسمع قبول نشنید و روز دیگر در خلوتی سید را طلب نموده زبان عذرخواهی بر
گشاد و گفت میرزا سنجر لشکر جمع کرده باتفاق جمعی دیگر از مخالفان متوجه استیصال بنای ما بود و چون ایزد تعالی او را در قبضه اقتدار ما گرفتار ساخت خلاص
سبب فتنه و فساد می نمود بنابران دیروز در خواست شما را بسمع رضا نشنودم سید ابراهیم بنابر آزاری که در خاطر داشت جواب داد که موجب کشتن میرزا سنجر
بوضوح پیوست اما امیدواریم که آن میرزا را فضیحتی که بر شاه آفاق پناه کرده بود که در ماه مبارک رمضان او را بقتل رسانیدند سلطان سعید از شنیدن
این سخن کنایت آمیز متغیر و متأثر گشته از مجلس برخاست انتقال سید ابراهیم بجنات نعیم در اوایل دولت خسرو منصور سلطان حسین میرزا روی نمود ۷
مولانا شمس الدین علی الفارسی اعلم فضلاء زمان و افضل علماء دوران بود و سلطان سعید نسبت بآنجناب التفات و عنایت بسیار مرعی میفرمود
و چون نسبش بمؤلف کشف کشاف میر سید صاحب کشف مشهور گردید سالها در بلده هراة در مدرسه شریفه بتدریس و افادت اشتغال داشت و نقود
دقایق طبع نقاد و ذهن وقاد در صحایف ضمایر طلبه علوم میگاشت و بعد از فوت سلطان سعید و طلوع آفتاب دولت سلطان حسین میرزا آنجناب مولوی چند
گاهی بنوشتن تاریخ وقایع آنحضرت مشغولی کرد و بالآخره از خدام بارگاه سلطنت رنجیده بحصار شادمان شتافت و بر تو انوار عواطف میرزا سلطان محمود
وجنات احوالش تافت و بهمدران ولایت ساکن بود تا آن زمان که از جهان گذران رحلت نمود **مولانا عصام الدین داود خوافی** در علم و
کمال یگانه زمانه بود و مدتی در دار السلطنه هراة بلوازم افاده قیام میفرمود و بنابر آنکه بفصاحت بیان و طلاقت لسان اتصاف داشت و مسایل
دقیقه را بعبارتی قریب الفهم بر صحیفه ضمیر طلبه میگاشت در مجلس درس آنجناب ازدحام تمام بوقوع انجامید و همین موجب رشک و حسد سایر علماء
خراسان گردید و در آن اثنا سلطان سعید از مولانا کمال الدین شیخ حسین پرسید که از دانشمندان خراسان سزاوار تعلیم سلطان محمود میرزا کیست جناب
مولوی جواب داد که مولانا داود و میرزا سلطان ابو سعید مولانا داود را باتالیقی قرة العین سلطنت نامزد نمود و هر چند جناب افادت مآب از تکفل
آن امر ابا نمود بجائی نرسید لاجرم بناکام سلوک طریق ملازمت اختیار کرده بعالی منصب صدارت منصوب شد و تا آخر ایام حیات در خدمت سلطان
محمود میرزا میبود و وفاتش در سنه بولایت حصار شادمان روی نمود و از مؤلفاتش حاشیه شرح شمسیه در میان طلبه مشهور است **مولانا قطب الدین
النسفی** در علم طبابت از اکثر اطبای زمان مهارت بیشتر داشت و در سلک خواص بارگاه سلطان سعید منتظم بوده علم تقرب می افراشت مدتی بامر
شغل مهرداری قیام مینمود و جهت مهر کردن فرامین مطالعه هر صباح پیش از اکثر ارکان دولت با آنحضرت ملاقات میفرمود و بعد از شهادت آنحضرت چند
سال در حبس میر حسن بیگ اوقات گذرانید و چون از آن قید نجات یافت بروم رفته محفوظ عنایت سلطان محمد رومی گردید و
در آن سلک ایام دولت و اقبال بسر برد و چون متقاضی اجل رسید نقد حیات بقابض ارواح سپرد **مولانا لطفی** بلطف طبع و حسن خلق از شعراء عصر
ممتاز و مستثنی بود و بزبان ترکی و فارسی اشعار و لغز بنظم میفرمود در مجالس النفایس مذکور است که مولانا لطفی در سن نود و نه سالگی قصیده در ردیف آفتاب
در سلک نظم کشید و شعراء زمان تتبع آن قصیده نموده هیچکدام از عهده جواب مطلعش بیرون نتوانستند آمد و آن مطلع اینست بیت ای زلف شب مثالت
سایه پرور آفتاب شام زلفت را بجای ماه در بر آفتاب و مولانا لطفی در اواخر ایام زندگانی این مطلع را که بیت گر کار دل عاشق با کافر چین افتد
بدانکه به خوبی همچو چنین افتد منظوم ساخته نزد حضرت حقایق پناهی افضل الانامی نور الدین عبد الرحمن الجامی برد و التماس نمود که آن را غزل ساخته
در دیوان خود درج نماید و آنجناب این ملتمس را مبذول داشت و مولانا لطفی در جوانی نخست بتحصیل علوم قیام نمود و بعد از آن روی بسلوک طریق
درویشان آورد و در آن روش ثابت قدم میبود تا وقتی که از عالم رحلت نمود **مولانا شمس الدین محمد بخاری** مولانا محمد متعالی مشهور بوده سالها
در غایت اختیار صدارت میرزا بابر مینمود و در ملازمت سلطان ابو سعید نیز اعتبار تمام داشت و بوسیله الفاظ هزل آمیز دخان فرح اکبر بر لوح خاطر

حکایت شد در وقتی که میرزا ابو القاسم بابر در شیراز بود بر سر مزار خواجه حافظ گنبدی عمارت فرمود و یکی از ظرفاء شیراز بر دیوار آنخانه نوشت که بیت
اگرچه جملهٔ آفاق شهر عمارت کرد خدایش خیر دهاد آنکه این عمارت کرد و در روزیکه حضرت صدارت مآبی میرزا بابر را بآن منزل برده ضیافت میکرد
چشم پادشاه بران نوشته افتاده با مولانا مطایبه بسیار فرمود و در آن اوان که سلطان سعید بولایت عراق و آذربایجان درآمد مولانا محمد را جهة
تبلیغ رسالت نزد حاکم شیراز که دم از مخالفت میرزا در سال داشت و در اثنا راه جمعی از سپاه ترکان او را گرفته نزد امیر حسن بیک بردند و پادشاه
بر شفاعت مولانا صدر الدین محمد طبیب خون مولوی را بخشیده او را مقید نگاه میداشت تا زمانی که خاطر از حمیر میرزا سلطان ابو سعید فارغ گردانید
آنگاه بشرف اجازت ارزانی فرمود و مولانا محمد بهرات آمده با مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر و سایر ارکان دولت خسرو منصور سلطان
حسین میرزا آغاز مصاحبت کرد و در اواخر اوقات حیات مصحوب محمد سلطان میرزا که خواهرزاده خسرو منصور بود و بکجک میرزا اشتهار داشت بمکه
رفت و بشرف گذاردن حج اسلام فایز شده در وقت مراجعت بجوار مغفرت حضرت ایزدی پیوست **مولانا عبد الحی منشی** در خط تعلیق از
خوش نویسان متقدمین و متأخرین بود و در زمان سلطان سعید بتقدیم مهم صاحب دیوان انشا بود و بنوشتن مناشیر مطاع قیام مینمود و بعد از
وقایع منظور نظر تربیت میر حسن بیک شده تا آخر حیات در ملازمت سلاطین آق قویونلو بهمان منصب اشتغال داشت و همواره رایت عنایت
می افراشت **مولانا کمال الدین شیخ حسین** اشتهار آن افتخار علماء عظیم المقدار بکمال علم و دانش در اقطار و امصار بمرتبه ایست که احتیاج بشرح و
بیان ندارد و اعتبار آن استظهار فضلاء بلاغت دثار در زمان سلطان سعید بمثابه بود که قلم دو زبان جنبش از احکام فیض ممال آن میشمارد در آن ایام
خجسته آغاز فرخنده انجام منصب احتساب و منع و زجر اصحاب فسق و فجور من حیث الاستقلال تعلق بآنجناب داشت و در تمشیت آن امر بر وجهی اتمام
اقتدار ظاهر ساخته بود که هیچکس از اعیان روزگار خیال ارتکاب شراب در حواشی ضمیر نمیگذاشت و سلطان سعید در سایر امور شرعیه پیوسته با مولانا
کمال الدین شیخ حسین مشورت مینمود و در اکثر احوال از سخن و صوابدید آن عمدهٔ اهل کمال تجاوز نمیفرمود و جناب مولوی برحسب فرمان واجب الاذعان
دایم الاوقات همت بر استکشاف حالات صنایع و محترفات میگماشت و امیر تومان و دار السلطنه هرات در استخلاص مقرریات تمغا جات و حواله
اخراجات مطلق العنان نمیگذاشت بلکه مقرر کرده بود که مادام که براوات بر ثبت آنجناب نرسد هیچکس از بازاریان حبّی بکسی ندهد و این قاعده تا آخر
ایام حیات سلطان سعید استمرار یافت و ایضاً مولانا شیخ حسین در زمان دولت ابو الغازی سلطان حسین میرزا چندگاهی محتسب بوده میرزا بکجک
جهة تلمذ بدرس آنجناب می‌شتافت اما بر شیوهٔ پیشتر اعتبار و اختیار نداشت در شهور سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراخت
خواجه ناصر الدین عبید الله از تمامی مشایخ ترکستان و اکابر ما وراء النهر بمزید جاه و جلال و افزونی اتباع و اموال ممتاز و مستثنی بود در
جوانی از مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین خاموش ارشاد یافته بسلوک مشغولی نمود و باندک زمانی پرتو انوار عنایت الهی باطن فرخنده
میامنش را با شعهٔ فیوضات نامتناهی روشن ساخته چراغ ولایت برافراخت و بهدایت سرگشتگان بادیهٔ غوایت پرداخته خرمن هستی ارباب
بدعت از شعشعهٔ لوامع شریعت بسوخت عتبهٔ کعبه مرتبه اش ملاذ و ساکنان ممالک دین پروری گشت و آستان کرامت آشیانش ملجأ
مناهج سروری شد سلاطین زمان و خواقین نافذ فرمان از بدایت بلاد ترکستان تا نهایت امصار عراق و آذربایجان نسبت بدانجناب ارادت
و اخلاص تمام داشتند و هر سخنی که از وی می‌شنودند مانند دُرّ مکنون زیب گوش هوش ساخته خلاف رای صواب نمایش را محال می‌پنداشتند بتخصیص
سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید که در تمشیت امور ملک و ملت پیوسته بحضرت خواجه مشورت می‌کرد و از غایت نیاز
گاهی پیاده برابر اسپ رفته لوازم کمال ارادت بجای می‌آورد و اولاد امجاد آنحضرت نیز اقتدا بسنّت پدر بزرگوار خود نموده از جادهٔ متابعت
حضرت خواجه تجاوز جایز نمیداشتند و پیوسته همم عالیه بر تعظیم شأن و تفخیم مکانش می‌گماشتند حکایت مشهور است و بر السنه و افواه ثقات مذکور
که نوبتی عمر شیخ میرزا و سلطان محمود میرزا بایکدیگر اتفاق نموده لشکر بسمرقند کشیدند و سلطان احمد میرزا از شهر بیرون رفته مقابله و مقاتله برادران را
پیش نهاد همت ساخت و در روزی که هر دو سپاه در برابر یکدیگر صف قتال بیاراستند ناگاه خبر رسید که خواجه ناصر الدین عبید الله بمیدان
معرکه تشریف می‌آورند و آن سه پادشاه جهت حرمت آنحضرت عنان کشیده دست از استعمال آلات قتال باز داشتند تا معلوم شود که باعث آمدن

آمدن خواجه چیست در همان لحظه خواجه عبید الله بدانجا رسیده بزلال موعظه و نصیحت نایرهٔ قتال و جدال را انطفا داده و هر سه پادشاه را بصلح و صفا مایل
ساخته فرمود تا در میان میدان شامیانه برافراشتند و میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا عمر شیخ از صفوف لشکر خویش جدا شده بدان
جا رفتند و هر یک زانو بزانو نشسته در حضور خواجه عهد و پیمان در میان آوردند که من بعد بایکدیگر در مقام وفاق بوده پیرامن نفاق نگردند آنگاه هر یک بجانب
خود بازگشته بولایات خویش رفتند و تا آخر ایام حیات بر جادهٔ موافقت ثابت بودند وفات حضرت خواجه عبید الله از سمرقند فی شهور سنه
ست و تسعین و ثمانمائه دست داد و بعد از فوتش باندک زمانی جمعیت مردم ما وراء النهر به پریشانی تبدیل یافته صنوف محنت و بلا بمنی روی
بدیشان نهاد مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ وفات خواجه عبید الله گوید **قطعه** خواجهٔ خواجگان عبید الله مرشد سالک
راه یقین شد بخلد برین که در فوتش سال تاریخ گشت خلد برین از حضرت خواجه عبید الله دو پسر بدایت سیر یادگار ماند خواجه محمد عبید الله
که بخواجه کلان اشتهار دارد و خواجه قطب الدین یحیی و ممکن است که اگر خامهٔ سخن گذار توفیق یابد در اثنای اخبار سلاطین ما وراء النهر از احوال آن دو بزرگ
حمیده خصال شمه بر صحایف روزگار نگارد **خاتمه** چون قلم سوده رقم بامداد در شمه‌ای از احوال میرزا سلطان ابو سعید و اولاد امجاد آن
خسرو شهید رانده ببعضی از مناقب میر سادات و مشایخ و علما و فضلا مزین گردانید وقت آن در رسید که از شمایم گلزار اخبار خاقان منصور کامکار و
سلطان مؤید ذو الاقتدار جمشید حشمت فریدون لوا اسکندر همت کسری عطا معز السلطنة و الخلافة ابی الغازی سلطان حسین میرزا مشام مشتاقان اهل
فضل و کمال را معطر گرداند و از نسایم آثار بدایع احوال آن پادشاه معدلت دثار فضای دلگشای این صفحات لطافت صفات را در طراوت
و صفا بساحت فردوس بنضارت سپهر اعلی رساند حیث کند گنج از کان ادراک پر چو فیروزه فیروز ذوتر چو در و بنا بر آنکه تحریر نام نامی آن
خاقان گرامی در اثناء تقریر حکایات بی تقدیر با وصاف و القاب از رعایت حسن ادب دور بود و در هر موضع که آن اسم شریف مذکور گردد
تصور بر اوصاف و القاب مقتضی تطویل و اطناب میشود بخاطر فاتر چنان رسید که در اکثر محال از ان خسرو ستوده خصال بخاقان منصور تعبیر نماید تا جمعی که
ابراد مدح و ثنا مطالعه کنند کلال و ملال نپذیرد و سبب اختیار لفظ خاقان منصور بر سایر الفاظ مناسب آنکه چون عالی گهر آن پادشاه عالیجاه همواره
منصور بود و ایضاً در جمیع معارک و مقاتلات آنحضرت بحضرت اختصاص یافته است عنایات مهیمن بیچون ابواب ظفر و فیروزی بر روی روزگار
همایون آنحضرت برگشود چنانچه در ضمن حکایات آینده این دعوی بثبوت خواهد رسید و کیفیت فتوحات آن خاقان پسندیده صفات مشروح و مصرح
خواهد گردید و التوفیق من الله تعالی الملک القادر علی ما یشاء **ذکر مجملی از احوال و اوصاف خاقان منصور مظفر لوا معز السلطنة و الخلافة
ابو الغازی سلطان حسین میرزا** مشاطه رخسار ابکار سخن و پیرایه بند عذار حکایات نو و کهن جواهر منثور خاقان منصور را برین منوال در سلک
ظهور می‌آورد که آن سالک طریق پادشاهی مؤید بود بتاییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی در سپهر جود و سخا مهر
تابنده و افق عطا و در آسمان داد و وفا چو بدر درخشنده روشن لقا بهار ایام دولتش چون ایام بهار خرم و عرصهٔ ممالک از فیض فیضش مانند جنگاه
خرمی و دور از غم از رشحات غمام عدل و احسانش گلشن مملکت از فیض سلسبیل با خضرت و ریان و از نسمات گلزار فضل و امتنانش نهال اقبال امثال طوبی از رشحات
آب کوثر سرسبز و سایه گستر از شمایم مکارم اخلاقش دماغ آمال عطرسای و از نسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجت افزای در معرکه شجاعت و دلاوری
از کمال جلادت و میدان داری روح رستم را مجل ساختی و در میدان محاربت و تیغ گذاری از صعوبت ستیز و خونریز بنیاد اشجاع سعید پایه تواند
بر انداختی از سهم گرز گران بکتش کیوان بر سپهر هفتم اضطراب نمودی و از بیم پیکان تیر صف شکن چشم مریخ شب بر بستر فراغت نغنودی شمشیر آبدارش در دریای هیجا
همه وقت بگرداب خشم میرسید و شعله سنان خونبارش در صحرای وغا بدامن خرمن حیات اعدا آتش محرق میکردانید بزم عیش و نشاطش بهشت وش بحور اغان
حورا عذار آراسته و مجلس عشرت و انبساطش همچون گلستان ارم از نقار خار آزار پیراسته طبع نقادش در صفا و صدق طبیعتش صفای آب و آتش
و نتایج ذهن وقادش از حسن بلاغت بیان سخنان بحسان مطبوع و دلکش **بیت** جیش طبع پاکش آب افسرده جیش فهم تیزش آتش مرده و در وقت
تمکن بر تخت سلطنت و جهانبانی بمقتضای عدالت بجای آورده نقش وجود اهل کبر و تعدی را بتیغ سیاست از لوح هستی سترد و هنگام اظهار تواضع
و فروتنی اقتدا بسنّت سنیهٔ خیر البریه نموده بر طبق انما انا بشر مثلکم خود را با ملازمان آستان خلافت آشیان یکسان شمردی در تقویت ارکان شریعت غرّا

چون بهشت

وشیمت سهام ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و همواره همت عالی نهمت بر انهدام قواعد بدعت و استیصال اهل ظلم و ضلالت
گماشتی و در رعایت جانب سادات عظام و علمای اسلام و فضلای روزگار و شعرای بلاغت شعار هرگز تغافل و اهمال ننمودی و در انجاح ملتمسات و مهمات
و حالات و انعامات این زمره کریمه همواره احکام مطاعه مبذول فرمودی در هفته دو نوبت بروز دوشنبه و پنجشنبه قضات و علما بمجلس شریف
طلبیدی و مهمی که روی نمودی بمقتضای فتوی ائمه دین حنیف ساختی و بصحبت درویشان و گوشه نشینان و مجالس وعظ بسیار تشریف بردی و بتعظیم و احترام
مشایخ اسلام و وعاظ شیرین کلام را بر ذمت همت عالی نهمت واجب و لازم شمردی و ببنای بقاع خیر از مساجد و مدارس و خوانق و رباط بغایت مایل
راغب بودی و قصبات معموره و مستغلات مرغوبه از خالص اموال خویش خریده وقف نمودی و در تعمیر قصور دلگشای و عمارات فرح افزای بسیار سعی
و اهتمام کردی و در طرح باغات و بساتین و نضارت اشجار و ریاحین بتفحص لوازم جد و اجتهاد بجای آوردی از اوایل هبوب نسیم صباوت و مبادی
احوال نشو و نما پیوسته بقلم اندیشه نقش جهانگیری بر لوح خاطر نگاشتی و از غایت علو همت در صغر سن سلاطین ذو شوکت و خواقین صاحب حشمت را
معدوم و نابود انگاشتی بنابر علی ما اشتهر در شهور سنه احدی و ستین و ثمانمائه با وجود چندین پادشاه عالیجاه که در بلاد خراسان نافذ فرمان بودند در
مرو بر زین ملک ستانی نشسته خروج کرد و روزی چند آن بلده فاخره را ضبط نمود و بواسطه بیوفائی بعضی از امرا روی بصحرا و بیابان آورده و در ذی حجه
سنه ۸۶۲ دار الفتح استراباد را از حسین سعدلو که خویش میرزا جهانشاه بود انتزاع نمود و چون سلطان سعید متوجه آنجانب گشت بمصلحت در مقابله
ندیده بصوب اوباق توجه نمود و در سنه ۸۷۳ که واقعه شهادت سلطان سعید بوقوع انجامید بعنان ظفر توامان بدار السلطنه هرات شتافته تسخیر آن بلده
فاخره علی ما اشتهر بادنی وجهی میسر گردید و در روز جمعه عاشر ماه رمضان سال مذکور خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان منصور زیب و زینت
گرفت و برشحات سحاب معدلت آنحضرت نائره فتنه و فساد که در اطراف دیار خراسان اشتعال یافته بود صفت تسکین پذیرفت و در سنه اربع
و سبعین و ثمانمائه میان خاقان منصور و میرزا یادگار محمد در موضع چناران مقابله و مقاتله بوقوع پیوست و نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم آنحضرت وزیده سپاه
میرزا یادگار محمد از صدمه حمله بهادران موکب همایون در هم شکست اما در اواخر همین سال میرزا یادگار محمد بمدد امیر حسن بیگ مستظهر شده روی بدار السلطنه
هرات نهاد و در محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه بر آن بلده استیلا یافته خاقان منصور عنان عزیمت بطرف میمنه و فاریاب انعطاف داد و بعد از انقضای چهل روز
بار دیگر بمرافقت فتح و ظفر مستظهر دولت و اقبال ایلغار نمود و در شب جمعه بیست و سیم صفر نزدیک بوقت سحر بباغ زاغان درآمده میرزا یادگار محمد را
بجهان جاودان روان فرمود و در اواخر همین سال در موضع چکمن میان خاقان دشمن شکن و سلطان محمود میرزا مقاتله دست داد و آفتاب فتح و ظفر
از مطلع اقبال آنحضرت طالع شده میرزا سلطان محمود روی بهزیمت نهاد و پس از آن از کنار آب آمویه تا ولایت سمنان در تحت تصرف خاقان منصور قرار
گرفته تا شهور سنه اثنین و تسعمائه در غایت دولت و اقبال و نهایت جاه و جلال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال
آن اوقات بجهت عارضه مفاصل جام باده بیاد پادشاه گردون غلام از رفتار باز مانده هر یک از اولاد امجاد آنحضرت خیال استقلال بر لوح خاطر نگاشت
و در شعبان سال مذکور در منزل پل چراغ میان آن چشم و چراغ دودمان صاحبقرانی و پسر بزرگترش میرزا بدیع الزمان نائره قتال التهاب یافت و
سلطان بدیع الزمان میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب قندهار شتافت و برین قیاس چند کرت دیگر میان پدر و پسر کر و فر اتفاق افتاده
بالاخره بصورت صلح روی نمود و بدیع الزمان میرزا بر حکومت مملکت بلخ و توابع تا کنار آب مرغاب قانع گشته بعد از آن طریق مخالفت نپیمود و در سنه ۹۱۱
خاقان منصور بعزم رزم ابو الفتح محمد خان شیبانی که بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته بود از دار السلطنه هرات نهضت نمود و بعد از وصول بمنزل
بابا الهی بتقدیر الهی مرض موت عارض ذات آن مهر سپهر شاهی گشته در آخر روز یازدهم ذی حجه مذکوره بریاض جنان انتقال نمود و آنحضرت نزدیک
به پنجاه سال در دار الملک اقامت داشت و بر سبیل استقلال در خراسان و طخارستان و قندهار و سیستان و مازندران سی و هشت سال رایت دولت
و اقبال برافراشت خواجه عبد الله اخطب و خواجه شمس الدین محمد مروارید و خواجه علاء الدین علی الصاعی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره و برادر
خواجه غیاث الدین منصور و خواجه معز الدین حسین و خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی و خواجه عماد الاسلام و خواجه افضل الدین محمد کرمانی
و برادرش خواجه امین الدین محمود و خواجه علاء الدین علی بیکال و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نعمة الله سرخ و سید زین العابدین و خواجه جلال

الدین قاسم اندخودی در سلک وزرای خاقان ظفر لوا منتظم بودند و سید نظام الدین حمزه اندخودی الملکی و مولانا قطب الدین محمد الخوافی و خواجه کمال الدین
حسین کرکی و سید شمس الدین محمد اندجانی و خواجه غیاث الدین علاء شاه کیلانی و خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید و قاضی برهان الدین محمد مروری و
میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد امین و سید غیاث الدین محمد مشهدی و مولانا غیاث الدین جمشید جلابی و خواجه شهاب الدین اسحق خوافی
و امیر کمال الدین حسین طبسی و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی بنوبت بدرجه منصب صدارت آنحضرت صعود نمودند و چون مجملی از سیر ستوده خاقان
منصور بسمت تحریر پیوست خامه سخن گذار عنان بیان بصوب تفصیل کلیات وقایع امور آنحضرت تافت و من الله الاعانة و التوفیق **گفتار در بیان شمه**
از علو نسب خاقان منصور سلطان حسین میرزا و ذکر ولادت با سعادت آن پادشاه عالیجاه مظفر لوا از کرایم
معالی و جسایم آلاء که ایزد عز و علا بعضی از سلاطین عظام را بدان اختصاص بخشیده نعمت عظمی انساب است که ملتزم مکارم اخلاق و متوجب محامد اوصاف بنا
علی بدو در تمامی ملل و ادیان اعیان عجم و عرب محافظت صحت نسب نموده اند و بعظم شان و تمکن آباء و اجداد مفاخر و مباهی بوده اند و بی شایبه
اشتباه خاقان منصور هم از جانب پدر و هم از طرف مادر خلاصه دودمان صاحبقران بود و نقاوه خاندان خواقین گیتی ستان زیرا که والد آنحضرت
آثار پسندیده اطوار آنحضرت و کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن میرزاده بایقرا بن عمر شیخ بن امیر تیمور گورکان است و والده سلطان غیاث الدین
منصور قتلق سلطان بیگم بود و پدر قتلق سلطان بیگم امیرزاده اسکندر بود از قوم الجکدای که نسبش بواسطه چنگیز خان میرسد و مادر قتلق سلطان بیگم بی بی
فاطمه بود دختر امیر خسرو بن جخطل بن سودون بن بابت کیلکای بن تونه خان و والده بی بی فاطمه قتلق خانم بود دختر ایسن تیمور خان که از اولاد چنگیز
خان است و مادر قتلق خانم تکینه خاتون بود که او را بی بی توخی نیز میگفته اند و بی بی توخی دختر قدوة السالکین شیخ شمس الدین محمد مسکین است و آن جناب
ولد شیخ عبد الواحد و شیخ عبد الواحد پسر خواجه عبد الهادی است و آنجناب خلف صدق معرب حضرت هری خواجه عبد الله انصاری و مادر
خاقان منصور فیروزه بیگم است دختر امیرزاده سلطان حسین بن امیر محمد بیگ بن امیر موسی که از قوم تایجوت بود و امیرزاده سلطان حسین پسر
مهد علیا آکه بیگم است دختر امیر تیمور گورکان و مادر بانوی عظمی فیروزه بیگم قتلق سلطان بیگم بود دختر میرزا میرانشاه و مادر قتلق سلطان بیگم اوروزه
سلطان بود دختر سیورغتمش خان بن دانشمندچه خان بن جنید و خان بن بورخان بن اوکدای قاآن هیچکس را بود چنین نسب در عالم و ولادت
با سعادت خاقان منصور در ماه محرم الحرام سنه اثنین و اربعین و ثمانمائه در میان شرق و شمال دار السلطنه هرات نزدیک بسر پل تولکی در سرایی
که به وثاقخانه اشتهار دارد اتفاق افتاد و شعشعه آفتاب طلعت دولت همایون و انوار کوکب طالع روز افزونش تمامی ربع مسکون را صفت اضاءت
و نضارت داد و ماه منیر چون پرتو جمال جهان آرایش را دید دیگر از خورشید اقتباس نور نکرد و مشتری صافی ضمیر تا از فروغ ناصیه بهجت فزایش بهره ور
گردید سرمایه سعادت جاوید بدست آورد و هنوز آن غنچه گلزار کامکاری از نسیم صباوت تمام شگفته بود که شمایم فرمانفرمایی از احوال و اقوالش بمشام
جان میرسید و هنوز آن نهال جویبار نامداری از لوامع انوار نشو و نما سرکشیده بود که دلایل آثار جلادت بخش کشورکشایی از حرکات و سکناتش
ظاهر میگردید نظم
بماندم که گل بر فروزد بباغ / شود بوی او عطر بخش دماغ / بماندم که تابد از شرق مهر / کند عرصه را روشن از نور چهر و خاقان
منصور در ایام رضاع و اوان طفولیت در مهد سعادت و حجر تربیت والدین خویش اوقات خجسته ساعات میگذرانید و هر چند بزرگتر میشد
امارت جاه و جلال و امارات سعادت و اقبال از صفحات احوال و اشارات اقوالش ظاهرتر میگردید و هر کس از اهل کیاست بدیده فراست
در جبین آن آفتاب طلعت مینگریست میدانست که عنقریب بر اوج کمال ترقی خواهد نمود و هر کس از اصحاب درایت بنور هدایت اخلاق حمیده و
اطوار پسندیده اش از شاه پایه میفرمود بخاطر میگذرانید که حق سبحانه و تعالی مفاتیح اقبال ابواب امانی و آمال بر روی روزگارش خواهد گشود بیت
از آن که نشان منصب اعلاست / بر چهره او چو نور پیداست **گفتار در بیان بعضی از حالات خاقان منصور در عنفوان اوان**
جوانی و مشرف شدن آنحضرت بمصاحبت میرزا سنجر و در عین نشاط و کامرانی چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان
منصور ستوده خصال در گذشت در سنه ۸۴۹ سلطان غیاث الدین منصور متوجه جوار رحمت ملک غفور گشت و آن در یتیم صدف شرف بعد
دیگر مقیم دولتخانه خویش بوده در وقتی که مانند ماه تمام چهارده منزل از منازل زندگانی طی نمود و از زبان حال ناطقه اقبال مضمون این مقال استماع فرمود

نظم ای چارده ساله قرة العین بالغ نظر علوم کونین فارغ منشین نه وقت بازیست وقت هنر است و کار سازیست بابر الذ...
خویش طریق مشورت سلوک داشت و بجد مست میرزا ابو القاسم بابر شتافته نقش مصاحبت آنجناب بر لوح ضمیر کاشت و میرزا ابو القاسم
منظور نظر اشفاق و مکرمت گردانید و مواجب مناسب تعیین فرمود و هر روز لطفی مجدد و تفقدی ممهد بظهور میرسانید و چون مشهور شد که میرزا ابو القاسم
بابر جهان در ... سمرقند میرزا سلطان ابو سعید مصالحه فرمود خاقان منصور بملاحظه قرب قرابت بملازمت میرزا سلطان ابو سعید میل فرمود و از
میرزا ابو القاسم بابر جدا شده بسمرقند شتافت و روزی چند پرتو انوار عاطفت سلطان سعید بر وجنات احوالش تافت مقارن آن حال میرزا سلطان
اویس بن میرزا محمد بن بایقرا خروج کرده رایت مخالفت برافراخت و میرزا سلطان ابو سعید بر سایر شاهزادگان بی اعتماد گشته خاقان منصور را با
کس از اقرباشان در قلعه سمرقند مقید و محبوس ساخت و ندانست که یوسف طلعتی را که عزیز مصر سلطنت میباید شد از کید اخوان و قید زندان
و زیان نرسد و سلیمان حشمتی را که بر تخت رتبت جهانبانی ملکا فرمان فرمای باید بود از غدر دیو سیرتان و مکر بداندیشان مضرتی نگردد بیت نافه مشکین گر
بند شکنی در صد حصار سوی جان پرواز جوید طیب جان افزای او القصه چون این خبر محنت اثر در دار السلطنه هراة بعرض مهد علیا فیروزه بیگم
رسید مصحوب قافله غم و اندوه و همراه حریف ناله و آه متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول معتصه (?) از سلطان سعید التماس تخلص ولدار شد کرده ملتمس
انجاح (?) و آن آفتاب عالمتاب از عقده کسوف بیرون آمده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف داد بیت منت خدای را که همایون گشت باز
از عقده کسوف برون آمد آفتاب و خاقان منصور و الاحباب در غایت سرعت و شتاب قطع منازل و مراحل کرده نوبت دیگر بخدمت
میرزا ابو القاسم بابر استسعاد یافت و تا آخر ایام حیات آن فارس مضمار تفاخر در خدمتش بسر برد آنگاه بمرو شاهجهان شتافت میرزا معز الدین
سنجر بدیده بصیرت فر دولت و اقبال از ناصیه حال آن خاقان ستوده خصال مشاهده فرموده مقدم شریفش مغتنم شمرده بنهایت اشفاق و
ظاهر ساخته صبیه صلبیه خویش را که پرده نشین حجله عفت بود و بیکه سلطان بیگم نام داشت بحباله نکاح در آورد و چند روز لوازم جشن و سور و
مراسم لهو و سرور مرعی بوده بساط نشاط و مجلس عیش و انبساط مبسوط و ممهد گشت و ساقیان سیمین ساق ماه روی بهار چون آفتاب جامهای
ناب در گردش آورده صیت آن وصلت همایون از منزل ماهیه (?) و عشرتگاه خورشید در گذشت از فروغ چهره ساقیان بزم طرب گلزاری بود
پر آب و تاب و از تاب شراب ناب رخسار خوبان لاله زاری ممهود (?) نغمات سیراب مغنیان زهره وش نغمات دلکش و نواهای روح افزای
چنگ ... بقانون جوانان چنگ زلف برقص در آورده سازندگان دلنواز و نوازندگان پری رخسار بمضراب نشاط در ابساط هر دم
دیگر و نوای غیرنگره (?) ... اهل مجلس را ... محبت مغنیه کردند نظم خوبی ساز و خوبی آواز هر دو هر یکی تنها دل چون شود جمع هر دو در
یکجا کار صاحبدلان شود مشکل و در روز یکه طوی بزرگ بوقوع انجامید میرزا سلطان سنجر قضات و اعیان و امرا و نوئینان را خلعتهای فاخره پوشانید
و میان خاقان منصور و آن عصمت افزای پری وجود عقد الفت و مواانست انتظام یافته باندک زمانی از رشحات سحاب مهربانی خاقانی صدف درج
بلقیس ثانی بدر دانه بیش (?) گشت و چون آن گوهر شب افروز از کتم عدم قدم بعالم ظهور نهاد بسلطان بدیع الزمان میرزا موسوم شده نوای فرح
نشاط از ایوان کیوان در گذشت و چند گاهی میرزا معز الدین سنجر و خاقان فریدون فر با یکدیگر در مقام پدر و فرزندی بسر برده بالآخره بین الجانبین
صورت مخالفت روی نمود چنانچه خامه مشکین عمامه شرح آن زبان خواهد گشود

ذکر آغاز جهانگیری خاقان منصور عالی گهر و اظهار مخالفت با میرزا معز الدین سنجر

چون عنایت وهاب بی منت ... مقتضی آن بود که خاقان منصور را بی منت غیر ... استقلال بر تخت سلطنت
نشانده تاج ... خلافت را بفرق فرقد سای او سرافراز گرداند و در اوانی که در مرو شاهجهان اقامت داشت امری بوقوع پیوست که در حمایت
میرزا سنجر بیچاره شده بر زین ملک ستانی نشست صورت حال آنکه در شعبان سنه ۸۶۱ که میرزا شاه محمود بن میرزا بابر از دست برد سپاه میرزا ابراهیم
بن میرزا علاء الدوله انهزام یافت میرزا سنجر خاقان منصور را در مرو بنیابت خویش تعیین نموده عنان عزیمت بطرف مشهد تافت و در غیبت میرزا سنجر
میان خاقان فریدون فر و حسن ارلات که از برگزیدگان دولت سنجری بود غبار نقار ارتفاع یافته حسن قصد حبس آنحضرت نمود و معنی خیال باطل آن جاهل
را بعرض رسانیده خاقان پر دل با پنج سوار جلادت آثار از شهر بیرون خرامیده و متعاقب نهضت موکب گردون مراتب جان علی بیاول با شصت

بیاول با شصت سوار از مرو مانند جراد بآنحضرت ملحق گردید خاقان عالی گهر بدین سبب (?) فتح و ظفر امیدوار گشته عنان یکران بصوب شهر انعطاف داد و در
دارالملک مرو در آمده و امیر حسن را مقید ساخته پای رفعت و کامرانی بر مسند جهانبانی نهاد بیت زمین بمقدم شاه جوان بخت برتبت بر گذشت از آسمان هفت
و روز دیگر جمعی از ملازمان میرزا سنجر مثل محمد بیک شیرازی و شیخ ذوالنون عراقی و امرا ایل اوغلی باهم اتفاق نموده وقتی که خاقان منصور جهة جانور انداختن
از شهر بیرون رفته بود ناگاه شمشیر غدر از نیام انتقام کشیدند و بولدای شیخ بهادر و شیر علی ... و دیگر از خاقان عالی مکان را در سرچشمه زیوان شربت شهادت
چشانیدند و علم بغی و طغیان برافراخته بهواداری میرزا سنجر دروازه ها را مضبوط ساختند و در مقام استحکام برج و باره شده صدای عصیان و ...
طاق فیروزه فام آسمان انداختند ولی براده جانعلی بحیله که دانست از شهر گریخت و خود را بملازمت خاقان منصور رسانیده آنچه دیده بود عرض
داشت همان لحظه آن زیبنده تاج و سریر مانند خورشید جهانگیر که از برای دفع حشر ظلام بر معارج بروج عروج نماید متوجه دفع مخالفان گشته با شصت
نفر از بهادران برجی که بطرف کاه جنگ است بر آمده و مردمی را که در آن طرف مضبوط بودند زخم پیکان دیده دوز منهزم ساخت بنابران در شهر غبار
فتنه و آشوب ارتفاع یافت و خواص و عوام بر مخالفت خاقان آفتاب احتشام بر میان بسته جمعی از ملازمان رکاب نصرت انتساب که در بالای
آن برج ایستاده بودند چون هجوم مرویان را دانستند خاک بیوفائی بر فرق دولت خود بیخته روی بصوب فرار آوردند لاجرم در وقتی که خسرو
ثوابت و سیار از اعالی برج نصف النهار میل سقوط نمود خاقان منصور از آن برج بپایان آمده بطرف بند سلطان توجه فرمود و بعد از وصول بدان
منزل حسن چرکس و مروم ایراجی ... بملازمت مبادرت نموده قریب دویست سوار در ظل رایت مجتمع گشتند و مقارن آنحال میرزا سنجر بمستقر خویش
رسیده جمعی کثیر از امرا و لشکریان را از عقب موکب همایون ارسال داشت و میان مرویان و ... نیران قتال اشتعال یافته نخست خاقان منصور بضرب تیغ
و سنان بر مرویان غالب گشت اما عاقبت الامر اعدا هجوما ... اجتماعی در عقب سپاه حمله کرده جانعلی بیاول را بدرجه شهادت رسانیدند
و سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب و لشکر شکسته میدان کارزار بمخالفان گذاشتند چنانچه با خاقان کامکار زیاده از بیست و پنج
کس نماند مع ذلک آن شیر بیشه مردانگی بدستور آثار شجاعت و فرزانگی ظاهر ساخت و تیغ خون آشام از نیام انتقام آخته بر لشکر صف مخالفان
بتاخت و چون لشکر سلطان سنجر بسیار بود محمد جهان و قل احمد از اصابت عین الملک اندیشیده دست اخلاص عنان توسن همایون را گرفتند
و بمبالغه تمام آنحضرت را از معرکه بیرون بردند و مخالفان بعد از آنکه چند فرسنگ موکب عالی را تعاقب نمودند خائب و خاسر بازگشتند
و خاقان ... بجانب مروچاق شتافته یازده روز در میان ... رحل اقامت انداخت آنگاه از آن منزل کوچ فرموده موضع ...
آخور را از غبار سم سمند جهان پیما مشکبیز ساخت و چون در آنوقت میرزا سلطان ابو سعید در قبة الاسلام بلخ اقامت داشت و از اخته اخور
امیر سلطان برلاس با فوجی از خدام آستان آسمان اساس بدانجانب گریخت بنابران توقف مناسب نمود و خاقان منصور از اخته اخوربای مبارک
در رکاب سعادت انتساب در آورده بمنزل بابا ... شتافت و از آنجا بجانب ماخان توجه فرموده چند ماه هر چند روز در بیابانی بسر برد
و در شدت آلام ایام با فرجام مصابرت نموده بامید عنایت الهی نقش غم از لوح خاطر می سترد و در آن اوقات چند نوبت میرزا سنجر ...
... لشکر بر سر آنحضرت فرستاد اما کاری از پیش نتوانستند برد و مطلقا در آن صورت استیلا بر خاقان مظفر لوا دست نداد و آنحضرت در فصل
شتا در بیابانی که در میان خیوق و مرو است اوقات میگذرانید و پای در دامان شکیبائی پیچیده انتظار لطیفه غیبی میکشید

گفتار در بیان توجه خاقان دشمن شکن بجانب طرشن (?) و ظفر یافتن بر امیر بابا حسن

چون سلطان ربیع آیین ربیع که بواسطه هجوم سپاه شتا
در ماوای اختفا ناپیدا بود بتخت گاه ظهور خرامید و خسرو ثوابت و سیار از منزل کربت غربت در حرکت آمده بر فراز کرسی خانه شرف ...
خویش رحل نزول همایون گردانید خاقان منصور با بیست و دو نفر از ملازمان که اکثر پیاده بودند از یورت قشلاق بجانب کوکت گنبد رو
نهضت فرمود و از آنجا خواجه بردی بیاول با چهار نفر دیگر جهة طلب اسب بپایان شتافته ... و ایشان از آنجا ... سر اسپ ...
آن شهسوار کامکاری آوردند و آنحضرت اسپان را بر خدام قسمت کرده بطرف طرشن روان شدند و بعد از وصول بدان موضع ادریس خواجه
که با فوجی از لشکریان سلطان سنجر گریخته بودند بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور آن جماعت را منظور نظر عاطفت گردانیده نوای

جهان کشا بصوب بسا برافراخت و راشتار را بعضی و میرشاه ترکمان که داخل نوکران میرزا علاء الدوله بودند در سلک سایر ملازمان موکب نصرت نشان منتظم شده عنایت و التفات یافتند و چون منزل یحیی کوهی محل نزول آن شیر بیشه پردلی گشت خبر رسید که امیر بابا حسن بواسطه هجوم سپاه جهانشاه ترکمان از جرجان گریخته و از طرف ابیورد در عقب موکب همایون می آید خاقان منصور بعد از شنیدن این خبر با معدودی مرد دلاور که در ظل علم ظفر پیکر جمع آمده بودند عنان یکران بجانب جرجان انعطاف داد و صباحی که پادشاه روز بر سپاه شب تاختن آورده لشکر انجم را مغلوب و منهزم گردانید در منزل انبو با میر بابا حسن رسید و آن پهلوان صف شکن بزور بازوی خود مغرور شده مرکب شقاوت در میدان ضلالت راند و صف قتال آراسته آغاز کارزار نمود و خاقان منصور ابطال رجال را بعنایات موفور امیدوار ساخته و حسام بهرام انتقام از نیام شجاعت آخته بر صف اعدا تاخت و بنوک شمشیر خونریز و سنان فتنه انگیز جمعی از لشکر امیر بابا حسن را مجروح و بیروح گردانیده بر خاک ادبار انداخت بیت از حمله دلیران میران حرب افروخته گشت و بر تیر دله(?) مهره سلامت بر دوخته شد کوه بیشه(?) از عکس خون کشتگان زنگ یاقوت رمانی گرفت و پیکان تیر آتشبار از سوز دل سرکشتگان گون لعل بدخشانی پذیرفت بیت لمعه تیغ و خنجر جنبان برفروخت که در چشمه چرخ ماهی بسوخت عاقبت از تاب حمله خاقان رستم توان سپاه جرجان طریقه ستیز گذاشته روی بطریق گریز نهادند و ملازمان موکب نصرت نشان بابا حسن را گرفته شعله حیاتش را بآب تیغ آتش فشان انطفا دادند و طایفه از بهادران که ملازم او بودند التجا بدرگاه عالم پناه آورده بلطف پادشاهانه شفیع جرایم خود گردیدند و از دست عواطف بیدریغ خسروانه خلعت عفو پوشیده روی بخدمت آوردند و این فتح که مقدمه فتوحات خاقان مجسته صفات بود در رجب اثنی و ستین و ثمانمائه روی نمود و آنحضرت از انبو بولایت بسا رفته و مال این سال آن ولایت را گرفته بامرا و سپاهیان قسمت فرمود و التوفیق من الله الملک المعبود

ذکر توجه خاقان منصور بدار الفتح استراباد و مفتوح شدن آن مملکت عنایات افزاینده بلاد و عباد در آن ایام که ولایت بسا و ابیورد مضرب خیام عساکر نصرت انجام بود شاه غریب و عبدالله قمرالدین و عبدالرحمن ارغون از سلطان بهجر(?) روی گردان شده بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور ملاحظه حقوق پدر و فرزندی کرده محمود ترکستانی را که بمحمی قراق(?) مشهور است جهت تاکید قواعد موافقت و اتحاد بمیرزاده(?) شاه میرزا سنجر(?) میل محمود در اجین(?) نمود و حسن شیخ تیمور و شیخ ذوالنون را با لشکری بجانب بسا و ابیورد روان فرمود از استماع این خبر آتش غضب خاقان مشتعل شده خواست که جهت تفریق آن جمع پریشان عنان عزیمت انعطاف دهد اما در آن اثنا قریب هزار سوار از قوم جلایر و سایر سپاهیان حدود جرجان باستان سلطنت آشیان رسیده عروس مملکت استراباد را در نظر آنحضرت جلوه دادند و بزبان اخلاص و دولتخواهی معروض داشتند که چون حسین سعدلو که بر اکثر عظما امرا ترکمان بسمت تفوق و رجحان دارد و حالا در خطه جرجان لوای حکومت برافراشته عزیمت(?) ... توجه خاطر مغلوب گردد و سایر ترکمه را در خراسان مجال اقامت نماند و گلزار ممالک موروث از خار طغیان آن بی ایمان(?) پیراسته گشته هرکس از امراء الوس جغتای در هر جا باشد درگاه عالم پناه را ملاذ و مرجع خویش دانند نقد این سخن بر محک ضمیر خاقان جهانگیر تمام عیار نمود و از بسا بجانب استراباد نهضت فرمود مقارن وصول این خبر غنند(?) محمد خدایداد که سابقا در سلک امراء میرزا بابر انتظام داشت با جمعی کثیر بموکب همایون ملحق گشت و بعنایت پادشاهانه سرافراز شده رایت افتخار و مباهات از فرق فرقدین در گذشت و در هر روز از مردم دلو قشو(?) و سیاه پوش سپاهیان پرجوش و خروش بملازمت میرسیدند و شرایط نیاز و نثار بتقدیم رسانیده غبار موکب ظفر شعار را سرمه دیده بخت بیدار می گردانیدند اما بجانب حسین سعدلو چون از توجه خاقان منصور خبر یافت از استراباد بیرون آمده در سلطان میدان معسکر ساخت و در صباح دوشنبه از عشر اول ذی الحجه سنه ۸۶۳ خاقان منصور مانند سلطان انجم در میدان آسمان بنواحی سلطان میدان علم اقتدار برافراخت آنگاه از جانبین تعبیه لشکر و پوشیدن جوشن و مغفر قیام نمودند و مقدمه مقدمات مقابله و مقاتله کرده ابواب قتال و جدال بر روی ابطال رجال گشودند نخست فوجی از سپاه حسین سعدلو انگیختن غبار جنگ و شین پرداخته از ... گذشتند و نزدیک بقلب لشکر نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلت پیکار گشتند خاقان منصور بنفس نفیس پیش رانده از سرچشمه تیغ آبدار کام تشنگان ایشان را شربت هلاکت چشانیده و دیگری پیش نداخته(?) او نیز ایشان قدح جرعه ناخوشگوار در کشیده از آن بهادران طرفین دست تهور از آستین جلادت بیرون آورده بریکدیگر تاختند و ادیم زمین را از خون کشتگان بسان کان لعل بدخشان گلگون ساختند نظم برآمد خروشیدن گیر و دار

در آمد بر نهار(?) از آن روزگار ز خون یلان خاک آغشته شد تو گفتی زمین ارغوان کشته شد حسین سعدلو و سپاه ترکمان چون دست برد خاقان منصور و دلیران موکب ظفرنشان مشاهده کردند بیکبار پشت بر معرکه گردانیده روی بوادی فرار آوردند و سپاه نصرت پناه ایشان را تعاقب نموده بسیاری از ترکمان را تیغ بیدریغ گذرانیدند و حسین سعدلو و جمعی از سواران را اسیر کرده حسب الحکم بقتل رسانیدند و خاقان منصور بر شکرانه این فتح نامدار لوازم صدقات بر درگاه عظمت سلطانه بجای آورد و جمعی را که در آن معرکه بچوگان جلادت گوی مسابقت ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نمود و عورات مستورات ترکمه را از سپاه بحفظ لشکریان معین گردانیده برفتن وطن مالوف اجازت فرمود نظم چو از غایت لطف پروردگار خدیو جهانگیر جم اقتدار برافراخت اعلام فتح و ظفر نماند از سپاه مخالف اثر باطفال و نسوان خیل عدو بجمعی که بودند بیراه رو بمحض عدالت ترحم نمود طریق سلامت بر ایشان گشود لوای شریعت روی برفراشت سپه را ز اضرارشان بازداشت بلطف حسینی و خلق حسن فرستادشان نزد سوی وطن **گفتار در بیان جلوس خاقان منصور بر سریر سلطنت جرجان و ذکر بعضی از وقایع و حوادث که بظهور آمد بعد از آن** چون آفتاب عنایت بیغایت الهی از مطلع آمال آن زیبنده سریر پادشاهی طلوع نمود و در منزل سلطان میدان پنجه رایت نصرت نشان آن مظهر عدل و احسان براوج فتح و ظفر چهره گشود گلزار مملکت جرجان از خار جور و طغیان سپاه ترکمان پیراسته گشت و سپهر ستمکار از سر ایذا و اضرار متوطنان آن دیار درگذشت خاقان منصور بعنان دولت و اقبال گلشن استراباد را بیمن مقدم شریف غیرت افزای گلستان ارم ساخت و قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاده سادات و قضات و اعیان و اشراف را بمواید انعام و اکرام بنواخت مرحمت سحاب محاسن شیم نوازش ستم فرو نشاندند و لمعات آفتاب عدل و کرم متوطنان آن ولایت را از ظلمات ظلم باز رهانید خبر عنایتش رعایا و بیچاره را از آسیب خدنگ جوانب حوادث که روزگار بر کمان تیر گمان نهاده بود نجات داد و ظلال عاطفتش مظلومان آواره را از تاب آفتاب بیداد خلاص ساخته ابواب رحمت بر روی ایشان برگشاد بیت گشاد چشمت او دست ستمکار عالم کشید پیت او پای ظلم در زنجیر و چون این جلوس همایون در مبادی عشر اول ذی الحجه که مبشر بقدوم میمنت ماثر عید بود روی نمود محمد خدایداد و دیگر امرا و الاثر(?) بعرض خاقان بادین و داد رسانیدند که انسب چنان مینماید که خطبه عید بنام سلطان سعید مزین گردد تا میان الجانبین طریقه پسندیده موافقت و اتحاد بظهور پیوندد آنحضرت این سخن را بسمع رضا نشنوده فرمود که خطبه بنام مجسته فرجام آنحضرت خوانند و روی زر بنقش القاب سعادت انتساب بسکه قبول سازند بیت خورشید در زمانش محتاج است بعین باشد تا سکه جبینش سلطان حسین باشد مقارن آن حال قتلق درویش ایلچی از نزد سلطان سعید بپایه سریر سلطنت مصیر رسید و مکتوبی مشتمل بر اظهار محبت و وداد و ارتباط قواعد مودت و اتحاد بعرض رسانیده و ایضا معروض داشت که سلطان سعید میگوید که آن برادر باید که در رفع اعلام شوکت سپاه ترکمان و دفع اعدای مملکت این دودمان لوازم سعی و اهتمام بجای آورده در سلوک انهدام طریق مخالفت و معاضدت انجانب خود را معاف و معذور ندارد مقرر آنکه بر ولایت که از تصرف اتباع جهانشاه استخلاص یابد ... آنحضرت مسلم بود و مجلس ابواب معرض گشایند خاقان منصور قتلق درویش را بانعام موفور نوازش نموده رخصت انصراف ارزانی فرمود و جهة سلطان سعید تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه فرستاد اما چون سلطان سعید رایت استقلال در ممالک خراسان برافراخت و خاطر عاطر از تمرد میرزا جهانشاه ترکمان و سایر معاندان فارغ ساخت محمد مشتاق را بجانب بیار و جمند که بتصرف محمد قوچین از بندگان خاقان نصرت قرین بود ارسال نمود و محمد قوچین بجز دولت قاهره بر محمد مشتاق غالب آمده او را مقید و مأسور نزد خاقان منصور فرستاد و آنحضرت بمقتضای کرم جبلی محمد مشتاق را بانعام و خلعت نوازش کرده مصحوب میرسید کوکلتاش نزد سلطان سعید روانه فرمود و پیغام داد که با وجود آنکه محمد مشتاق ملاحظه عهد و میثاق ننموده بولایت آنحضرت شمشیر بر مخالفان ... ساخته بودیم در آمده او را بشمول لطف و عنایت تبه(?) سدره منزلت روانه داشتیم و مشرب مسرت بخش مودت و مصادقت را مکدر نگذاشتیم و چون محمد مشتاق و امیر سید بدار السلطنه هراة رسیدند سلطان سعید اصلا رعایت جانب خاقان منصور نپرداخت و امیر سید را گرفته مقید و محبوس ساخت و از آن زمان باز میان خاقان منصور و سلطان سعید نهال عداوت از زمین مخالفت بر دمید و بروز آب یاری باغبان تقدیر نشو و نما می یافت تا ثمره آن در فضای روزگار بتعاقب لیل و نهار ظاهر گردید **ذکر طلوع آفتاب دولت سلطان سعید از افق دار الفتح استراباد و محروم شدن اهالی آن مملکت از سایه مرحمت خاقان منصور عالی نژاد** در اوایل

اربع وستین وثمانمائه بمسامع همایون خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسید که بعضی از حشام عرب که در حدود دیار جمند اقامت دارند همواره متعرض
متوطنان آن ولایت شده سنت آینده و رونده نیز طریق سراهی بجای می آورند بنابران عبدالعلی ترخان را با فوجی از سپاه نصرت نشان بتادیب آن
جماعت مامور ساخت وعبدالعلی بعد از سرانجام مهام اعراب تا نواحی نیشابور و سبزوار تاخته اعلام اقتدار برافراخت چون این خبر بعرض سلطان
رسید امیر علی فارسی برلاس وحسن شیخ تیمور و امیر نور سعید و امیر سید فرید را بدانجانب روانه گردانید و عبدالعلی ترخان از توجه امرا خراسان وقوف
یافته باسترآباد مراجعت نمود وچونکه متعرض مملکت سلطان سعید گشته بود خاقان منصور بر وی غضب فرمود و امراء سلطان سعید بعد از وصول
بالنگ رادکان عریضه داشتی بهراة ارسال داشتند مضمون آنکه عبدالعلی ترخان بکرد استماع توجه خبر سند کان عنان بجانب استراباد انعطاف
داده بمیرزا سلطان حسین پیوست و آنحضرت در غایت حشمت وعظمت در آن مملکت بر مسند اقبال تمکن دارد و لوای استقلال افراشته غیر از سراوار
شهریاری نمی شمارد و سلطان سعید پس از وقوف بر مضمون آن عریضه یورش جرجان را پیش نهاد همت ساخت وباتمامی سپاه خراسان در روز چهارشنبه
چهارم جمادی الاولی بدانجانب عنان توجه برافراخت اما خاقان منصور چون خبر وصول امراء سلطان سعید بالنگ رادکان استماع نمود با فوجی از نهنگان
خنجرگذار بر سر ایشان ایلغار فرمود و بعد از آنکه نزدیک بمحال اغان رسید شنید که سلطان سعید با لشکر بسیار متعاقب میرسد بنابران رعایت حزم کرده
باسترآباد بازگشت بخیال آنکه تهیه اسباب کارزار نموده دیهها را محفوظ سازد و از سر تمکن و وقار بمدافعت و محاربه خصم پردازد و در آن اثنا احمد
یا فوت با قوم جلایر پشت بر دولت کرده از موکب همایون روی گردان شدند و از آن جهت فتوری تمام بحال عساکر ظفر انجام راه یافت و قصوری در
ثبات جنود نصرت ورود پیدا گشت لاجرم خاقان منصور صلاح مقابله و مقاتله ندیده مملکت استراباد را بازگذاشت و رایت آفتاب اشراق
بصوب اوبخه وخطه آواق برافراشت اهالی جرجان که از رشحات سحاب موهبت خاقان وافر منقبت محروم ماندند سیل سرشک از دیده خون افشان
روان ساختند و از سبزه زار آن دیار بی سرو قامت پادشاه کامکار خاصیت زهر گیا ظاهر گشته اشجار حجر وار سر بهوا برافراختند و در آن شب
بموافقت بازماندگان جرجان اشکباران از دیده غمام روان گردید و چشم زمانه مانند مردم آن ولایت سیل سرشک از فواره سحاب باران
گردانید و تا مدت سه شبانه روز حال برین منوال جاری بوده و در آن ایام اصلا آفتاب جهانتاب جمال ننمود بنابران لشکر سلطان سعید را میسر نشد
که موکب آنحضرت را تعاقب نمایند و ابواب تعرض بر روی لشکریانی که متعاقب رکاب ظفر مآب متوجه بودند بگشایند و خاقان منصور چون هفت
روز طی مسافت فرمود و با پانصد کس بکنار آب آمویه رسید بکشتی و قایق عبور نمود و سلطان سعید بعد از آنکه خبر نهضت آنحضرت شنود بمیامن بخت
واقبال باسترآباد شتافت و ایالت آن مملکت را بسلطان محمود میرزا تفویض فرمود و عنان مراجعت بصوب خراسان تافت ذکر شمه از

موافقت ومخالفت خاقان منصور با پیربداق و مصطفی خان وبیان نهضت رایت نصرت نشان کرت ثانی بجانب مملکت جرجان

چون خسرو منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا کنار آب آمویه را از فر نزول موکب ظفر عطیه غیرت افزای گلستان ارم
ساخت مردم میرشاه و سلطان علی که در آن نواحی ساکن بودند از قدوم همایون شادمان وخرم شده بشرف بساط بوسی حاصل نمودند و در آن
منزل بخاطر خاقان ستوده مآثر گذشت که عبدالرحمن جاندار را بشهر وزیر نزد مصطفی خان فرستد و اظهار اتحاد نموده استمداد نماید و مصطفی خان در آن زمان
در سلک خوانین اوزبک انتظام داشت و بعضی از بلاد خوارزم برایت ایالت برمی افراشت القصه قبل از آنکه عبدالرحمن جاندار روی براه آورده
مصطفی خان آورد ناگاه قراولان سپاه نصرت نشان رسیدند و خبر رسیدن یاغی رسانیدند و نه کس از آنجماعت گرفته بپایه سریر سلطنت مصیر
آوردند چون پرتو تحقیق بر انکشاف آن حال افتاد بوضوح پیوست که پیربداق سلطان برادر مصطفی خان که در آن نواحی منزل گزیده بنابران خاقان منصور
آن مردم را گذاشته به پیربداق سلطان کلمات محبت آمیز پیغام داد و سخن صلح درمیان آمده عقد اتحاد انعقاد یافت در خلال آن احوال پیر
بداق سلطان را داعیه وصلت با خاقان بلند منزلت در خاطر گذشت و خواست که بنای مظاهرت را بقواعد مصاهرت مستحکم گرداند و گوهر
برج پادشاهی را که همشیره آن مظهر لطف رحمت الهی بود بحباله نکاح خویش رساند و چون قبل از این مصطفی خان قاصدی باسترآباد فرستاده از خاقان
والا نژاد این التماس کرده بود آنحضرت جواب داد که اگر مشیت حضرت عزت بمشیت این امر تعلق پذیرفته باشد بوقوع خواهد انجامید ملتمس

پیربداق سلطان را قبول نفرمود اما بعد از الحاح و مبالغه او از سر رضا جنبانید در تنه التماس سلطنت با گوهر کان خاقانیت عقد ازدواج یافت و دری برج
دولت با کوکب اوج سعادت اقتران نموده زمره از امرا مصطفی خان که همراه پیربداق سلطان بودند پس از آنکه حال برین منوال دیدند از وی جدا گشته بمصطفی
خان شتافتند و کیفیت واقعه معروض گردانیدند بنابران آن میانه برادران مواد نزاع در هیجان آمده خاقان منصور به پیربداق سلطان پیوست و از جانبین
مستعد میدان قتال و جدال گشته چندین نوبت صورت ستیز و آویز چهره گشود و آخر الامر مصطفی خان در شهر وزیر که دارالملکش بود متحصن شده خاقان منصور و
پیربداق سلطان آن بلده را محاصره فرمود و مدت چهل روز سپاه دشمن سوز پیرامن شهر وزیر مقام داشتند و هر روز از درون و بیرون ساحت
مخاصمت و محاربت پیموده همت بر افنا و اعدام یکدیگر گماشتند و در آن ایام بیست و پنج نوبت مقاتله اتفاق افتاد و از هر طرف طائفه از
اهل بسالت را انهدام بنیاد زندگانی دست داده عاقبت مصطفی خان صواب چنان دانست که رسوم مذموم مخالفت را برانداخته و از در مصالحه
درآمده اساس موافقت مرتفع سازد و قاصدان نزد خاقان منصور فرستاده مافی الضمیر خویش پیغام کرد و آنحضرت ملتمس او را بعز اجابت مقرون گردانیده
شرایط انسانیت بجای آورد و قواعد عهد و پیمان با یمان تاکید پذیرفته مصطفی خان اشتقار خاصه خود جهة خاقان منصور روانه فرمود و آنحضرت قوچ
بهبود نام را که نظیر آن بارگیری در عرصه جهان بجولان در نیامده بود بمصطفی خان ارسال نمود و چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از محاصره شهر وزیر فراغت
یافت بنابر مصلحت سباق صوفی بصوب آواق شتافت و بعد از آنکه روزی چند در آن منزل بنشاط و خرمی بگذرانید در شهور سنه ۸۶۵ بمسامع علیه رسید
که سلطان سعید از هراة جهة مخالفت میرزا محمد جوکی لشکر بترکستان کشیده و بمحاصره قلعه شاهرخیه اشتغال دارد بنابران خاقان منصور فرصت غنیمت
شمرده پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده با گروهی اندک و امید بسیار بجانب استراباد نهضت کرد میرزا سلطان محمود که از قبل
حاکم آن ولایت بود با جنود نامعدود بمیدان قتال اقبال فرمود و حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاده آفتاب فتح و نصرت از مطلع آمال
خاقان منصور طلوع نمود و از امراء سلطان محمود میرزا امیر شیخ حاجی ولد میر حسن جاندار و امیر الله بردی و بعضی دیگر از سرداران کشته شده
عنان بوادی فرار انعطاف داد و خاقان منصور در اواسط ماه شعبان سال مذکور باسترآباد درآمده بار دیگر قدم بر مسند سلطنت نهاد و خطه
جرجان از فروغ طلعت آن خورشید اوج کشورستانی غیرت افزای بروج آسمانی گشت و خطبه کرة بعد اخری باسم و لقب همایون مزین شده صیت
این فتح از ذروه منبر نه پایه گردون درگذشت و آنحضرت والا نژاد در تفرجات ولایت استراباد بساط نشاط گسترده روزی چند در غایت
فرح و انبساط اوقات خجسته ساعات بگذرانید بعد از ضبط آن مملکت را بعبدالرحمن ارغون بازگذاشته عنان عزیمت بصوب دارالسلطنة
هراة منعطف گردانید بیت سعادت همرکاب و بخت همراه طراز رایتش نصر من الله

ذکر محاصره بلده فاخره هراة و ایراد بعضی دیگر از حوادث آن اوقات

صاحب حشمتی که عرصه بسیط اقالیم در نظر همتش حقیرتر از حلقه میم نماید بتسخیر یک مملکت چگونه قناعت
نماید و عالی همتی که فضای وسعت نمای نه سپهر در دیده بصیرتش بصورت اعتبار در نیاید جز بارتکاب عظایم امور ابواب دولت و سرور بر روی
روزگار خود چسان گشاید بنا بر علی بداچون خاقان منصور مظفر لوا خاطر آفتاب اشتراک از ضبط خطه جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت
فرمود و کمند همت بر کنگره تسخیر آن ولایات انداخت و این خبر بمسامع امراء سلطان سعید رسیده امیر سید اصیل ارغون و امیر سید مراد که در حدود نیشابور
و سبزوار بودند عنان ریز خود را بدار السلطنة هراة رسانیدند و در شوال این سنه مردم ملوکات را بشهر درآورده اسباب حصارداری بالکل
وجهی مرتب گردانیدند امیر بی نظیر که داروغه آن بلده بی نظیر بود ضبط دروازه ملک را تعهد نمود و امیر عبدالنصیر دروازه عراق را متکفل فرمود
و دروازه فیروزآباد را حاکم آن بلده امیر احمد حاجی تعلق گرفت و حراست دروازه قبچاق با میر احمد یاسمت انتساب پذیرفت و دروازه خوش
بامانی امیر سلطان حسین ارغنکی مقرر گشت و شهار فراز برج و باره فریاد و فغان حاضرباش از منزل کوتوال حصار بچرخ درگذشت سید اصیل
ارغون و سید مراد بطریق کومک مقرر بودند و در جمیع اطراف و جوانب شهر شرایط حراست بجای آورده تمامی محافظان دروب و بروج
هنگام احتیاج معاونت نمودند و خاقان منصور نخست بجانب سرخس رفته آن خطه را در حیز تسخیر کشید و ایالتش را در عهده یکی از اهل اعتماد
کرده عنان بارگی جهانپیمای بهراة معطوف گردانید روز دوشنبه ۲۳ ذیقعده از راه کوه مختار بکوچه غنایان درآمده باغ زاغان را مخیم

اوج سلطنت ساخت و بجسور آنکه شاید مردم هرات بی ارتکاب جنگ و پیکار دروازه بگشایند چند روز باشتغال آتش قتال را در حیز تأخیر انداخت و چون
آنکه هرویان بهواداری سلطان سعید ازین اندیشه بغایت دور بودند و روز بروز در استحکام برج و باره و تهیهٔ اسباب قلعه داری و مقاتله می افزودند
بزم شاهانه
در آن اثنا روزی خاقان منصور با جمعی از خواص خدم بی ازدحام خیل و حشم برای سیر گردون خرام سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامیده جاسوسی
در کمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته این خبر باهل هرات رسانید ایشان آنجمعی را فوزی عظیم پنداشتند و همت بر صید آن شاه باز حقهٔ دولت و
اقبال گماشتند باین عزیمت جمعی کثیر همه غرق در جوشن و تیغ و تیر از شهر بیرون تاختند و ندانستند که چون خسرو ثوابت و سیار تنها بر سر خنگ فلک
سوار شده تیغ زرنگار برکشد از ازدحام لشکر ظلام چند شده و شیر ژیان هرچند تنها ماند نخچیر و آهو را که گله هر سو دوانند نظم اگر چند بسیار باشد گوزن
ندارد بر شیر کینه ورزن همائی که بر اوج عزت پرد ز گنجشک بسیار کی بد برد و چون خاقان منصور بر هجوم هرویان اطلاع یافت دست شجاعت
در عروهٔ وثقی توکل زده مانند بحر موج زن و شیر صف شکن عنان بحرب ایشان تافت و حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بعض ...
تاخت و در حملهٔ اول جمعی کثیر را پایمال اذلال کرده با خاک راه یکسان ساخت بقیة السیف پشت بهزیمت نموده روی بشهر آوردند و بهزار حیله خود
ببرج و باره رسانیده دست به تیر و کمان بردند و بعد از آنکه یازده روز حال برین منوال بگذشت و ساکنان هرات را خیال اطاعت و انقیاد
در دل نگذشت خاقان منصور از باغ زاغان کوچ فرموده در النک کهدستان خیمهٔ بارگاه باوج مهر و ماه برافراخت و دو سه نوبت با عساکر
نصرت مآثر نزدیک بدروازهٔ خوش رانده جنگ در انداخت اما بنابر کمال استحکام شهر و وفور مخالفان بهرام قهر صورت فتح چهره نگشود و اعلام ظفر
پناه از کهدستان در حرکت آمده و در خیچه باد نزول اجلال نمود و آنگاه مبارزان موکب منصور چند روز از وقت طلوع رایت زرنگار خورشید خنجر
گذار بر بام این نیلی حصار بهنگام اشتعال مشاعل ثوابت و سیار بر بروج سپهر دوار از جانب دروازهٔ فیروزآباد باستعمال آلات جنگ و پیکار پرداختند
و بزخم تیر دلدوز و پیکان خدنگ سینه سوز هرویان را مجروح و بیروح گردانیده آثار دلاوری ظاهر ساختند و مردم هرات نیز در اکثر آن ایام در دروازه
باز کرده جنگ پیش میبردند و امیر سید مراد و امیر حسن شیخ تیمور مانند شیر ژیان و پیل دمان بمیدان مردان تاخته لوازم غایت شجاعت بجای می آوردند
و از ملازمان موکب همایون هرکس بدست هرویان گرفتار میشد گوش و بینی بریده از شهر بیرون می فرستادند و از شهریان نیز هرکس در پنجهٔ تقدیر اسیر
میگشت لشکریان خسرو جهانگیر او را از همان شربت جرعه میدادند درین اثنا بعرض خاقان مظفر لوا رسید که سلطان سعید با میرزا محمد جوکی صلح
کرده از آب آمویه عبور فرموده بنابر آن بمهمی که در پیش بود از خیچه باد بصوب کنار آب مرغاب نهضت نمود و چون در ولایت بادغیس منزل بود از
عزم آن پادشاه عالیجاه
فر نزول خاقان دشمن شکن غیرت افزای این سبز گلشن گشت قاصدی از پیش امیر مظفر برلاس که در ایام محاصرهٔ هرات حسب الحکم جهت تحقیق اخبار بکنار
آب مرغاب رفته بود در رسید و بشرف عرض رسانید که امیر سید مزید و خلیل هندوکه با جمعی کثیر از شیران بیشهٔ قهر و دلیران کشور ...
همه تند خوی و همه جنگجوی به تندی و جنگ آوری کرده خوی بعزم تاختن موکب جهانگیر منزل التون اوزی آمده و میرزا سلطان ابوسعید نیز متعاقب میرسد خاقان
منصور بعد از استماع این خبر با امرا و سران لشکر سنت مشورت بجای آورده همه اکابر و اصاغر بر آن قرار یافت که باد حملهٔ ابطال جبال شیران جنگ دل
بر فروزند و خرمن حیات دشمنان را بشعلهٔ سنان جان ستان و پیکان خدنگ آتش فشان بسوزند و بدین عزیمت از موضع بوتان کوچ واقع شده در کنار
تر تاب امیر مظفر برلاس بموکب سپهر اساس پیوست و خاقان ظفر مآب از تر تاب شبگیر کرده در آن شب علی شیخ تیمور مانند نکبت و ادبار از موکب نصرت
آثار بگریخت و بمرغاب شتافته در دامن دولت امرای سلطان سعید آویخت و چون منزل سرکی بفر نزول خاقان فرخنده پی مشرف گشت و مقدار اختلاف
در رای امرا و ارکان دولت پدید آمد که کار از استعداد مقابله و مقاتله درگذشت لاجرم در پنجم محرم ... علم ظفر پرچم بصوب سرخس در حرکت آمد و بعد از
وصول خاقان منصور آن قلعه را با میر سید آقا سپرده موکب گیتی نورد براه ابیورد عازم استراباد گشت و با جمعی از ملازمان یکدل طی منازل و مراحل فرموده
قرین سعادت و عافیت بدار الملک جرجان رسید و عبد الرحمن ارغون که بالتفات خاطر همایون در آن مملکت پای بر مسند رفعت نهاده علوت
همنوده طریقهٔ نیاز و نثار بجای آورده جشنی پادشاهانه و طوی خسروانه ترتیب داد و خاقان منصور با فوجی از خاص و زمرهٔ از اهل اختصاص در مجلس بزم نشسته
ابواب فرح و نشاط برگشاده باده گلرنگ از دست ساقیان شوخ و شنگ در گردش آمد و نغمهٔ عود و چنگ از ساز مطربان خوش آهنگ بلند شد

مثنوی بگردش درآمد می لاله گون بآهنگ چنگ و نی و ارغنون گرفته بکف ساقی گلعذار شرابی چو از لعل نوشین یار مغنی بالحان مردم فریب
برآورده از اهل مجلس شکیب ز بس خوردن رطلهای گران بشد هوش دور از سر سروران شه عشرت اندیش صاحب کرم کرام سپاه و سران حشم بقانون
جمشید و آئین کی بوده بیکهفته غافل زمی در خلال این احوال خبر بتواتر انجامید که سلطان سعید با توجه موکب همایون بجانب جرجان قرنیه نخست بقلعهٔ سر
شتافته و امیر سید آقا را شهید کرده و عنان بگیران بدین طرف تافته لاجرم خاقان منصور بساط عیش و انبساط بدست حزم و احتیاط در نوردید و با امرا
و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشت تمامی آنجماعت متفق اللفظ و المعنی معروض گردانیدند که گروه اعادی در غایت کثرت اند و سپاه نصرت
پناه در غایت قلت مناسب چنان مینماید که نوبت دیگر مملکت استراباد را باز گذاریم و دست در جبل متین شکیبائی زده چشم حرب و جنگ را چند
گاهی در توقف داریم و جمهور اکابر و اصاغر بر توجه جانب آداق قرار یافته چون پردهٔ مشکفام شام صفحهٔ کافوری ایام را مانند خال رخسار خوبان گل اندام
رنگ سواد ارزانی داشت خاقان منصور علم نهضت برافراشت و در آن شب دیجور که نور باصره از رؤیت اشیا عاطل بود در راه غلط شده عبور بر جری
افتاد که بواسطهٔ مجاورت دریا و وفور گل و لای انواع تعب و محن بخاقان عالیجناب و ملازمان آنحضرت رسید و در وقتی که ملاحان قضا و قدر
کشتی زراندود آفتاب را در بحر اخضر فلک انداختند آن سپهر سلطنت از آن آب بگذشت و ساعتی در منزلی توقف کرده چون جمعی کثیر از امرای سلطان
سعید از عقب متوجه بودند بار دیگر عازم مقصد گشت و سه چهار شبانروز طی مسافت کرده قرین صحت و عافیت در آداق نزول اجلال نمود و ظل
عاطفت بر مفارق ساکنان آنحدود مبسوط داشته جمیعشان را بوفور انعام و احسان نوازش فرمود ذکر فتح شهر وزیر و بعضی دیگر از
سوانح چرخ اثیر چون خاقان کشورگیر در ضمان امان پادشاه قدیر در موضع آداق لوای آفتاب اشراق برافراخت و اهالی اطراف آنحدود را در سایهٔ
علم بلند پایه مجتمع کرده مشمول عواطف و مکارم ساخت دولتخواه اوزبک که از زمرهٔ اهل اخلاص بمزید اختصاص امتیاز داشت با ظرایف تحف
و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاد و پیغام داد که بنابر ارتباط علاقهٔ ابوت و بنوت و اتصال سلسلهٔ محبت و مودت بخاطر عاطر میرسد که بدین
جانب توجه نماید و چند روزی طریق اختلاط و انبساط مسلوک داشته در سرانجام مهام کشورکشائی بموجب اقتضای رای صواب نمای عمل فرماید دولت
خواجه بشهر وزیر رفته مصطفی خان شرایط ضیافت بتقدیم رسانید و در جواب حدیث ملاقات بر زبان گذرانید که چنان استماع افتاد که آن فرزند
ارجمند درین سفر بدرجات بلند ترقی فرموده بهر ولایت از ولایات خراسان رسیده خطبه باسم و لقب همایونش مزین گردیده و بحسب تقدیر
درین اوقات فتوری بقواعد سلطنت ما راه یافته لاجرم دغدغه میشود که چون آنحضرت باین ولایت تشریف آورند چنانچه باید و شاید از عهدهٔ
خدمت و ضیافت بیرون نتوانیم آمد و همین موجب طعن عیب جویان گردد آنگاه عثمان ولد محمد صوفی ترخان و یعقوب اوغلان را باستقبال موکب
همایون مقرر ساخت و وصیت نمود که لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانند و دولتخواه اوزبک را رخصت داده عنان خویش روی بمعسکر جهان
و دولتخواه بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسیده آنچه دیده و شنیده بود معروض گردانید و رایت آفتاب اشراق از آداق در حرکت آمده کنار
جیحون محل نزول موکب همایون گشت و در آن منزل بتحقیق پیوست که عثمان ترخان بخلاف فرمان مصطفی خان داعیهٔ مددکاری حضرت شهریاری ندارد
بلکه کمر عصیان بر میان بسته خیال قتال بر لوح ضمیر مینگارد بنابر آن خاقان منصور از جیحون عبور فرموده کنار آب اصف اوکری مضرب خیام عساکر
نصرت انجام گشت و چون امارات وصول رایات منصور بمسامع اهالی شهر وزیر رسید جمعی کثیر از آن بلده بیرون آمده و در میان بناها
خانهٔ شهر تحصن نمودند و آن شب بقدم محاربت پیش نیامدند روز دیگر که شهسوار عرصهٔ سپهر درع مصقول صبح در پوشید و لوای جلوهٔ شعاع افراخته
حصار نیلگون گردون مسخر گردانید محمد علی برادر عثمان ترخان که بمیرزا ایاق مشهور بود از دیوار بست ظاهر شهر بفضای صحرا خرامیده صف کارزار
بیاراست و خاقان منصور متوجه دفع آن مقهور شده از جانبین آواز نفیر و سورن برخاست از صرصر کین مردان جلادت آئین آتش محاربت اشتعال
گرفت و از نیران قتال ابطال جانی خرمن حیات دلیران صف نبرد احتراق پذیرفت در آن اثنا محمد علی از عقب جوان غار که سرکردهٔ آن دولتخواه
اوزبک بود در آمده و او را دستگیر کرده بقلعه در آورد اما مخالفان تاب صدمات سپاه خاقان شجاعت صفات نیاورده بقلعه گریختند
و دروازها را استحکام داده بر زبر برج و باره بر آمده آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و مبارزان موکب همایون سپرها و تورها بر سر کشیده

[illegible]

رزم جزم فرموده عنان باره جهان نورد بجانب خراسان انعطاف داده مانند قمر سریع السیر در پنج منزل تا سبزوار [illegible]

بجده و سبزوار و قشاپور و ترشیز خرامیده عساکر نصرت مآثر در هر ولایت که عبور نمودند بلوازم نهب و تاراج اقدام نمودند و از مخالفان

هر کس را دیدند بقتل رسانیدند سلطان سعید بعد از استماع این خبر از ییلاق بادغیس بولایت قوچان شتافت و از امرای کبار امیر شیخ حاجی و امیر احمد [illegible]

را با چند تومان لشکر جرار بدفع طلایه موکب ظفر آثار نامزد فرمود و امرا بر جناح استعجال بدان جانب ایلغار نموده فوجی کثیر از یکان فتنه انگیز در نواحی

ترشیز رسیدند و در آن روز حسب تقدیر زیاده از [illegible] از تیغ گذرانیدند در ملازمت رکاب نصرت انتساب بود و آنحضرت دست در عروه

وثقی و من یتوکل علی الله فهو حسبه زده مضمون کلمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة را بر خاطر عاطر گذرانیده و با شجاعت [illegible] در برابر سه چهار هزار [illegible]

[illegible]

در بیان توجه موکب همایون بعزم رزم و ستیز و وقوع محاربه با امرا سلطان سعید در ولایت ترشیز

[illegible]

[illegible]

در بیان رفتن خاقان عالی مکان جهت استمداد نزد ابوالخیر خان

[illegible]

نموده متوجه تسخیر مملکت خراسان شود و با جمعی از خواص و فرقه از ایل [illegible] مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده روی براه نهاد [illegible]

قرب وصول ابوالخیر خان از توجه موکب ظفر نشان واقف گشت جمعی از شاه زادگان جوجی نژاد و تومنیان جلادت نهاد باستقبال

خاقان [illegible] فرستاده ایشان در رعایت تعظیم و حرمت تا آن نقطه دایره حشمت ملاقات نمودند و لوازم معانقه بجای آورده جهت نزول همایون

منزلی مناسب تعیین فرمودند و روز دیگر که خسرو خاور بارگاه فلک اخضر را بنور طلعت همایون آرایش داد ابوالخیر خان شاه زادگان و تومنیان

و اشراف و اعیان را بپایه سریر خانی طلبیده قدم بر مسند جهانبانی نهاد آنگاه فرمان فرمود که حضرت خاقانی را بارگاه درآورند و قاعده جای

خان و نواب تومنیان چنان بود که آنحضرت جهت تعظیم خان تایوغ نماید و باصطلاح اوزبکان تایوغ آنست که در برابر سریر خانی ایستاده کلاه از

بر دارند و یک گوش را بدست نیاز مندی گرفته باشند را گمان پشت خم کنند خاقان منصور منصورت را قبول نمود و درین باب گفت و شنید بسیار واقع شده آخر الامر ابو الخیر خان بدان راضی گشت که آنحضرت زانو زده اورا دریابد بعد از آن خاقان عالیشان بپای کاه سپهر اشتباه درآمده چون چشم ابو الخیر خان بر شتر همایون و استره میمون خاقان منصور افتاد انوار دولت و کامکاری و آثار استقلال و فات در تقلد امور شهریاری مشاهده نمود از روی شفقت و مهربانی آن ابی بسالی جهانبانی را در آغوش کشید و نزدیک بخود جای داد و لوازم پرسش و نوازش بتقدیم رسانیده بر ترتیب مجلس بزم اشارت فرمود و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده جامهای شراب و بال و تیر فرد گردش آمد و بعد از آنکه دماغ ابو الخیر خان از بخار باده خوشگوار گرم گشت جهة امتحان اقداح مالامال برکف خاقان نموده چنان بنماد آنحضرت بتجرع شراب بسیار قیام نموده و اصلا تفاوت در اقوال و افعالش ظاهر نشده و این معنی موجب ازدیاد اعتقاد خان شده زبان بتحسین خاقان ظفر قرین گشاده و مبالغه تمام آنحضرت را بخود نزدیک ترکشید تا هر دو زانویش بتوشک خان رسیده و بنابر آن که در آن اوان ابو الخیر خان بمرض فالج مبتلا بود در ساعتی که زانو بپای خاقان سعادت انتما بسائید آنحضرت را مخاطب ساخته فرمود که چون عنایت الهی شامل حال تست و عنقریب باعلی مراتب دولت و اقبال ترقی خواهد نمود امیدوارم که بیمن مقدم همایون تو مرضی که عارض ذات من است بصحت تبدیل یابد و در آن مجلس بر لفظ اظهار دلجوئی و غریب نوازی بجا تا آنکه طپاق از سر برداشته و خاقان منصور را تابوغ کرده گفت تو هر چند مارا در وقت ملاقات تابوغ نکردی اما جهة احترام تو باین کار قیام نمودیم و حضرت خاقانی ازین التفات خان انفعال یافته فی الحال بر جست و رسم تابوغ بجای آورد القصه خاقان منصور یکهفته در اردوی ابو الخیر خان عزیز و محترم اوقات گذرانید و ابو الخیر خان داعیه داشت که لشکر بسیار مصحوب موکب نصرت شعار تسخیر خراسان نامزد نماید اما حسب تقدیر چند روز اوقات حیات خان بانقضا رسید و معلت فجاة تدبیر طبیعتش دست از مشیت امور بدن کوتاه گردانید و ایل و الوس اوزبک بر جنه پریشان شد که خاقان باستحقاق را در دشت قبچاق مجال اقامت محال نمود و هو الغفور الودود

گفتار در بیان معاودت رایت آفتاب اشراق از دشت قبچاق و مسخر شدن خراسان بمحض عنایت پادشاه علی الاطلاق

نظم
سلاطین را تابانید الهی
شود اسباب شاهی
رسد امدادشان از عالم غیب
مدد از غیر ایشان لطف غیب
اگر از محض تقدیر خداوند
بماند کارشان در بند تعویق
چو فضل ایزدی یاری نماید
در دولت برایشان برگشاید
بهر جانب عنان عزم تابند
ز فیروزی و نصرت کام یابند

نظیر این تقریر و شنید این تصویر حال خاقان منصور جهانگیر سلطان مغربین و شهنشاه مشرقین ابو الغازی سلطان حسین تواند بود که چون ارادت ازلی و مشیت لم یزلی مقتضی آن گشت که بی امداد غیری بر سریر سلطنت مملکت خراسان تمکن یابد ابو الخیر خان پیش از آنکه جهة مدد آنحضرت لشکر تعیین نماید فوت شد و آنحضرت نصرت ترکت ازامداد سپاه پرغناد اوزبک قطع کرده با سی نفر از ملازمان خاصه که در آن سفر نشان فتح و ظفر همعنان آنحضرت بودند عزیمت خراسان فرمود و بمقتضای کریمه فاذا عزمت فتوکل علی الله دست اعتصام بعروة وثقی توکل استوار کرده دیدن بیگی فتح و فیروزی را از عنایت حضرت پروردگار دانسته نه از بسیاری لشکر جرار و افزونی استعداد حرب و پیکار لاجرم بهر منزل که نزول فرمود بالقای غیب این سروش بگوش هوش رسانید بیت بهر جانب که رو آری بتقدیر رکابت را دولت عنان گیر و از هر مرحله که نهضت نمود بشیر اقبال باستقبال موکب فرخنده فال مبادرت جسته بزبان حال معروض گردانید بیت بهر منزل که گرد و جلوه گاهت شود دیهیم شاهی خاک راهت طوطی شیرین مقال قلم کیفیت حال بدین سان رقم مینماید که چون حدود ابیورد از وصول موکب گیتی نورد غیرت افزای منزل مهر عالم گرد شد خبر ویرانی سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید در قراباغ اران بر السنه و افواه طوایف انسان جاری گشت لاجرم خاقان منصور بیدغدغه بابیورد درآمده اشراف و اعیان آن ولایت بلوازم نیاز و نثار قیام نمودند باظهار اخلاص و دولتخواهی خدام موکب پادشاهی زبان حال و قال گشودند و اخبر به دار السلطنه هراة رسید امیر تاج الدین حسن ملکی و امیر بی نظیر که در شهر بامر حکومت و داروغگی اشتغال داشتند بضبط برج و باره پرداختند و صورت واقعه را بسمع عرضه داشت کرده میرزا سلطان احمد با سپاه بار ان حد بعزم رزم خاقان متوجه ابیورد شد و ابو الغازی سلطان حسین میرزا با یا نعمه در جلادت انتما که در آن تولا در سایه لوای کشورگشا جمع آمده بودند از ابیورد بجانب مرو نهضت کرد و امیر مبارز الدین ولی بیک را بطرف

بطرف نیشاپور و مشهد فرستاد و میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری پدر از قراباغ گریخته بود در فراه جرد جام بامیر ولی بیک رسیده حسن الجانبین صورت مصافی تمام روی نمود و شاهزاده منهزم بهراه شتافت و حدیث واقعه ناگزیر سلطان سعید زر زبر و بیان تحقیق انجامید چنانچه سابقا مسطور گشت اکثر علای بیغا بهواداری خاقان منصور ظاهر کردند و فوج فوج روی امید بدرگاه عالمپناه آنحضرت آوردند بنابران میرزا سلطان محمود بطرف ماوراء النهر در حرکت آمده و چون خاقان منصور از مرو گذشته بقصبه مجد رسید شنید که میرزا سلطان محمود با لشکر اندک و خوف بسیار از بیم فرنجی اردوی کیهان پوی میگریزد و بعضی از امرا ازو روگردان شده رخصت طلبیدند که بقدم جلادت پیش رفته سر راه بر آن شاهزاده گرفته خاقان منصور از غایت کرم جبلی تجویز همین نفرموده و فرمود بیت چه گیرم سر راه برگشته بدر کشته بخت برگشته و میرزا سلطان محمود بصحت و سلامت در حدود اندخود بمیرزا سلطان احمد پیوسته و کیفیت حال باز گفته برادران بموافقت و مرافقت یکدیگر ترک تسخیر خراسان داده و از آب آمویه گذشته روی توجه بسمرقند نهادند آنگاه خاقان منصور مظفر لوا چون از قصبه مجد کوچ فرمود بعد از طی یکدو مرحله سلطان اغون جمعی کثیر از دار السلطنه هراة بموکب همایون رسیده و بسعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب فایز گردیده مضمون این مقال بعرض رسانید که بیت تخت جمشید و تاج افریدون از رو منه پاو تارک تست آنگاه خاقان ظفر پناه امیر شیخ ابو سعید خان در میان را بداروغگی هراة ارسال داشت و چون مشار الیه بدان بلده فاخره درآمده جمعی از اهل فتنه و فساد را که متعرض عرض و مال فرق عباد میشدند بتادیب بلیغ فرموده بساط عدل و داد ممهد گردانیده فرمود تا منادی کرد که هیچ آفریده بهیچ جهة مزاحم و متعرض کسی نشود و بیمن النصفت و رافت انجناب بروبیان از جور و طغیان اوباش و مفسدان نجات یافتند در روز چهارشنبه رمضان سنه ۸۷۳ موکب همایون خاقان منصور بخت و دولت همعنان اقبال و نصرت در رکاب شمال کوه بولیکاه رسید سادات و قضات و اکابر و اشراف که آن خبر بهجت اثر شنودند برسم استقبال شتافتند و بانواع التفات و اصطناع سرافراز گشته زبان بدعا و ثنا گشودند و بخت حاجی بیک از قزوول همایون رشک افزای سپهر بوقلمون گشت روز پنجشنبه نهم ماه مذکور امیر مبارز الدین ولی بیک از جانب مشهد مقدسه رسیده و بسعادت زمین بوس مشرف گردید روز جمعه عاشر در مسجد جامع دار السلطنه هراة خطبه بنام و القاب خاقان کامیاب تزیین پذیرفته زر بسیار برسم نثار پاشیدند و حضار آن بقعه متبرکه غلغله تهنیت و مبارکباد بگوش هوش خطیب منبر نهایه گردون رسانیدند

نظم
خسرو کامران عدل طراز
شاه عالی مکان بنده نواز
چون قدم زد بسوی سواد هراة
گشت ظاهر ز مقدمش برکات
روی زر شد مزین از نامش
نقش سکه موافق کامش
وقت از نام شاه دین پرور
منبر جو برادی زر زیور
آتش تیغ عنبار فتنه نشاند
آتش ظلم فتنه جوی نماند
از سحاب عدالتش عالم
گشت چون گلشن ارم خرم

والحمد لله علی ما انعم و الصلوة و السلام علی النبی الاکرم محمد المبعوث بمکارم الاخلاق و محاسن الشیم

ذکر وصول آن شاهباز اوج سلطنت و سرافرازی بباغ زاغان و مبسوط ساختن جناح عدل و بنده نوازی بر مفارق متوطنان بلدان خراسان

بروفق مقاصد اسام وصدق نواز اخبار عالم بیت شایسته افسر کیانی زیبنده تخت خسروانی سعادتمندی تواند بود که چون نیر دولت و اقبالش از مطلع سلطنت و استقلال طلوع نماید سرگشتگان وادی نامرادی در سایه لطف و انعطاف جای داده از تاب آفتاب جور و اعتساف برهاند و تشنه لبان مسالک بیدادی را از زلال عدل و احسان سیراب ساخته بفضای راحت فراغت و امتنان رساند گلزار دولت و سرافرازی از آن درون آید که بدست مرحمت و دلنوازی خار آزار از پای ستمدیده بیرون آرد و در جویبار ایالت و کامکاری نهال اقبال از آن نشاند که سایه مکرمت و معدلت بر مفارق سرگشته گستراند معمار همت مقصور جهانبانی بآن مقصد مشید سازد که قصور قواعد مبانی شریعت اخروی راه نیابد و انوار بخشش ازارق کشورستانی بآن حیثیت لامع گردد که شرار شر و جنایات رزن کار رسالکان مسالک مسلمانی نتابد

نظم
بود مقصودش از گیتی ستانی
رواج ملت آخر زمانی
چو اعلام ایالت برفرازد
رعیت پروری را پیشه سازد
پی آسایش اشراف انسان
کند تعمیر قصر عدل و احسان

و چون در آن اوان که مهم میرزا سلطان ابو سعید گورکان در قراباغ اران بتفصیل انجامید در دودمان حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان بغیر خاقان عالی مکان ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان گیتی ستان که ما صدق این مفهوم تواند بود موجودی نبود که پادشاهی را سزاوار باشد کلام معجز طراز له مقالید السموات و الارض مخبر از طول و عرض مملکت اوست مفاتیح سلطنت ولایات خراسان را بر طبق و الله یؤتی ملکه من یشاء القبضه قدرت

ان خسرو کامکار داو تا در روز جمعه عاشر ماه رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه از تخت حاجی بیک بباغ زاغان تشریف برده قدم بر سریر جهانبانی نهاد
و تختگاه خاقان سعید مغفرت پناه از یمن مقدم آن پادشاه عالیجاه غیرت افزای اورنگ فیروزه رنگ مهر و ماه گشت و دار الملک اقلیم چهارم از
رشحات سحاب معدلت آن سلطان سکندر دستگاه در نضارت از افلاک هفتم درگذشت و آنحضرت پشت بر مسند حشمت و کامرانی نهاده بدلی قوی و
امل فسیح روی بتمشیت مهام جهانبانی آورد و پرتو عواطف و اشفاق بر تنظیم امور جمهور نزدیک و دور افکنده جناح مرحمت و احسان بر مفارق نوع
انسان بگسترد و در تقویت ارکان شریعت غرا و استحکام قواعد احکام ملت بیضا مراسم مطاوعت و انقیاد بجا آورد و در باب رعایت سادات
و قضاة و فضلا و ارباب درس و فتوی نهایت سعی و اهتمام بتقدیم رسانید نظم شد از انوار عدلش ملک روشن ز فیض بخشش گیتی چو گلشن
رفیقش اهل عالم را امان داد بعهدش عدل کسری رفت از یاد اساس شرع از سعیش متین شد دعاگویش همه روی زمین شد و چون خاقان منصور
مظفر لوا پیوسته دست تولا بولای اهل بیت سید الوری و برگزیدگان انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا استوار داشت
و دیده نقش محبت و مودت عترت طاهره خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین بصورتی بر خاتم دل می نگاشت در آن ایام که بر سریر سلطنت خراسان
تمکن یافت و شعشعه انوار دین پروری آنحضرت بر اطراف آن مملکت تافت رای شریعت آرا چنان اقتضا فرمود که خطبه و سکه را باسامی القاب
ائمه معصومین مزین گرداند و صیت این نیکنامی در اطراف آفاق انتشار داده آوازه تجدید قواعد شریعت نبی هاشمی از ایوان کیوان بگذراند
جمعی از متعصبان مذهب حنفی که در آن زمان در دار السلطنه هرات بغایت معتبر و موقر بودند بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته در باب ترجیح رسوم اهل
سنت سخنان گفته از تغییر خطبه منع نمودند چون محل مقتضی عدم قبول التماس آن جماعت نبود در روز عید فطر خطیب بدستور مشهور زبان بقراءت خطبه
گشود و بعد از آن اوقات پادشاه خجسته صفات را داعیه عقد ازدواج بادرة التاج سلطنه مهر بانو بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید از خاطر
همایون سر بر زد و مجلس شرف را بوجود سادات و قضاة و علما و اشراف زیب و زینت داده مهد عصمت پناه را بآیین شریعت غرا بحباله نکاح در آورد
و محفل بهجت و شادمانی آرایش یافته سپهر جهان دیده عقود جواهر زواهر که سالها در جیب و دامن پرورده بود بصورت نثار نثار کرد و در وقتی
که عروس سیم اندام ماه تمام در حجله فلک فیروزه فام نقاب از رخسار فایض الانوار برگرفت شاه عالیجناب با طلعتی چون آفتاب بحجره مهد عفت
انتساب خرامیده مقارنه نیر بخش کامکاری با ناهید اوج با مداری بهمت وقوع پذیرفت اما بحسب اقتضا قضا میان حضرت اعلی و مهد علیا صورت
الفت و استیناس اتفاق نیفتاد و بعد از چند گاه خاقان عالیجاه او را طلاق داده بسمرقند فرستاد و خواهرش پاینده بیگم را در حباله نکاح کشید و
میان الجانبین محبت و مودت بوقوع انجامید و بعد از آن ایام که دیده انتظار دیده پادشاه گردون غلام بدیدن عرایس افکار مراد و مرام روشن
بود باحداث باغ مراد که بعد از چند گاه بباغ جهان آرا موسوم شد فرمان فرمود معماران مدقق و مهندسان حاذق چهار باغی وسیع چهار صد
جریب و قصری رفیع در غایت زینت و زیب طرح انداخته استادان بنا و عمله توانا آغاز کار کردند و در باب تکلف و متانت و نظافت
آن بوستان جنت صفت کمال جد و اهتمام بجای آوردند و در اندک زمانی باغ جهان آرا قابلیت جلوس همایون پیدا کرده خسرو کشور کشای از
باغ زاغان بدانجا نقل نمود و ما دام الحیوة در باب تزیین و تعمیر آن گلشن فرخنده سمات نهایت سعی و اجتهاد مبذول می نمود لاجرم فضای دل
گشایش چون عرصه بهشت پرگل و ریاحین شد و هوای روح افزایش مانند نسیم اردی بهشت فرح بخش دل اندوهگین گشت از نضارت ریاحین خضرت
انگیزش سبزه زار سپهر شرمساری برد و از لطافت آب عذوبت تابش چشمه حیوان عرق خجالت بر جبین آورد نظم لطیف و دلگشا آب و هوایی
مبارک منزلی فرخنده جایی درختان چون بتان قد برکشیده زیکدیگر بخوبی سر کشیده نهال سرو گر جنت خبر داشت خط طوبی لهم بر سرو
نگاشت کنگره عمارت دلپذیرش زبان طعن بر خورنق و سدیر دراز کرده و صورت رفعت گنبد سپهر مسند بر کوی تفوق برده بجهت ارتفاعات
اوست در تشویر قبه سپهر و قصر سدیر والحمد لله والشکر لله العلی الکبیر والصلوة والسلام علی النبی البشیر النذیر ذکر وصول زمره از

امرا و وزرا و صدور بسعادت ملازمت خاقان منصور و بیان سرانجام بعضی دیگر از امهات مهمات و عظایم امور

بعد از آن اوقات که دار السلطنه هرات بیمن جلوس همایون غیرت کارگاه گردون شد امیر صاحب حشمت صایب تدبیر مرجع و ملاذ اکابر

سلطان
ولطافت
قصر عالی

فضلا روشن ضمیر نظام الدوله والدین امیر علیشیر از اردوی سلطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت حضرت اعلی رسید و باصناف الطاف و اعطاف
سرافراز شده در سلک خواص بارگاه جهان پناه منتظم گردید صورت حال بر سبیل اجمال آنکه آبا کرام و اجداد عظام آن امیر آفتاب احتشام از قدیم
الایام در سلک مخصوصان دودمان میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان انتظام داشتند و نقش منقبت کوکلتاشی بقلم اعتبار بر لوح خاطر
اولو الابصار می نگاشتند و آنجناب در ایام طفولیت و مبادی اوان صبی همواره در خدمت خاقان مظفر لوا بسر می برد و در وقتی که آنحضرت
با میرزا ابوالقاسم بابر مصاحبت می نمود امیر علیشیر نیز ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیار کرد و چون میرزا بابر وفات یافت و خاقان منصور
از مشهد مقدسه بمرو شتافت آن امیر صافی ضمیر بهمان ولایت توقف نموده بتحصیل فضایل و کمالات مشغولی فرمود و در زمان دولت سلطان
سعید بدار السلطنه هرات آمده مدتی روزی چند در ملازمت آستان اقبال آشیان گذرانید اما فراخور حال ترتیب و رعایت نیافت بنا بر آن
از خراسان بسمرقند رفته در خانقاه خواجه جلال الدین فضل الله ابو اللیثی ساکن گشت و اکثر اوقات را بمطالعه مصروف داشته گاهی با امیر درویش
محمد ترخان و امیر احمد حاجی که صاحب اختیار سرکار ماوراء النهر بود اختلاط می نمود تا درین ایام که میرزا سلطان احمد بنا بر توجه خاقان
منصور بصوب خراسان از آب آمویه بگذشت امیر علیشیر همراه او در اردو روان شد و بعد از تحقیق خبر واقعه سلطان سعید و استیلای خاقان مظفر لوا
بر بلده فاخره هرات از امیر حاجی اجازت حاصل نموده روی بهرات آورد و عن قریب بعید فطر بسعادت ملازمت خاقان صاحب تایید دریافت
و بعد از امتداد مفارقت صوری دیده بدیدار طلعت فایض الانوار خاقانی روشن ساخته التفات و عنایت بنهایت شامل حالش شد و در
روز عید از نتایج طبع نقاد قصیده هلالیه که هر بیت از آن رشک لولوی آبدار و غیرت جواهر شاهوار بود نثار بزم همایون فرمود و معنی موجب
ازدیاد اعتقاد خاقان عدالت نهاد گشت و روز بروز اعتبار و اقتدار امیر فضیلت شعار در خدمت آن پادشاه کامکار زیاده میشد تا کار بجای
رسید که سرانجام تمامی عظایم امور جمهور نزدیک و دور برای صواب نمایش تفویض یافت چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید انشاء الله
تعالی و بعد از اوایل ایام جلوس خاقان منصور امیر سید مراد اوغلانچی که از معتبران دولت سلطان سعید بود با جمعی از قراتیان و مولانا قطب الدین
الخوافی و خواجه قطب الدین طاوس سمنانی و خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره از جانب عراق و آذربایجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسیدند
و امیر سید مراد بمنصب امارت مشرف گشته خواجه قطب الدین طاوس مشرف دیوان همایون شد و مولانا قطب الدین بامر صدارت منصب تعیین
یافته مهم وزارت تعلق بخواجه مظفر گرفت و مقارن آن حال امیرزاده محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا کیچک لقب داشت
با والده و والد خود میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان از طرف قراباغ آران بدار السلطنه هرات
رسیدند و خاقان منصور ایشان را منظور نظر مرحمت و اشفاق گردانید و میرزا کیچک را بعنایات طبل و علم و خیل و حشم معزز و محترم ساخته
عنان اختیار ملک و مال را بقبضه اقتدار او داده بکمال بیغمی بعیش پرداخت و بعد از آن ملا شاه یحیی والی سیستان و امیر حسن شیخ تیمور بدرگاه
عالم پناه رسیدند و مشمول عواطف عاطفت و مرحمت گردیدند و بعد از آن اوقات امیر زین العابدین ارلات بملازمت خاقان خجسته صفات رسید و
بتسخیر ولایت بلخ و شبرغان مامور گشت و باتفاق عم خود امیر محمد بن امیر بایزید کارشاه ارلات بدانجانب شتافته میان ایشان و امیر یار علی
مغول که از قبل سلطان محمود میرزا در آنجا بود مقاتله روی نمود و یار علی گرفتار شده امیر زین العابدین آن ولایات را بحیز تصرف در آورد
یار علی مغول را مغلول بشهر فرستاده بحکم سیاست حضرت خاقانی او را بقتل رسانیدند و بعد از آن ایام خاقان گردون غلام امیر شیخ زاهد طارمی را
بایالت ولایت استراباد سرافراز ساخت و آنجناب بدانجانب رفته چنان شنود که میرزا منوچهر که برادر کلانتر سلطان سعید بود بعد از
قراباغ خود را بنواحی ساری رسانیده و لوای شوکت بلند گردانیده امیر شیخ زاهد طارمی آن خیال محال را در خاطر نگذاشت و ناگهان بر سرش تاخت
تخت وجود او را از زلال حیات باز پرداخت و چون سنت سنیه ایزد تعالی و لن تجد لسنة الله تبدیلا بدان سان جریان دارد که هرگاه صبح
دولت و اقبال از مطلع امانی و آمال برآید و آفتاب جاه و جلال بطلعت عدیم المثال عالم را بیاراید متعاقب شام محنت فرجام نوایب
نماید و شب ظلمت انجام مصایب چهره گشاید در آن اوقات که زیر سلطنت و استقلال خاقان منصور جمال ابوالغازی سلطان حسین میرزا

روزگار
بمصداق

اطراف و ولایات خراسان را منور ساخت و مانند لوای کشورگشای آنحضرت سایهٔ همت بر مفارق متوطنان آن بلدان انداخت والدهٔ آنحضرت مهد
علیا فیروزه بیگم در چهارم محرم الحرام سنه ۸۷۴ در گذشت و در بهشت برین با زمرهٔ حور عین همنشین گشت و خاقان منصور بلوازم تعزیت قیام نموده
چند روز بختمات کلام و اطعام طعام اشارت نمود و جهت مرقد معطر مهد مرحومه در کوچهٔ خیابان حظیره در غایت تکلف و زیبائی بنا فرمود و الی
یومنا هذا آن گلستان جنت نشان معمور است و تربت گاه جمهور مردم از نزدیک و دور است بعفو الغفور **گفتار در بیان نهضت میرزا**
یادگار محمد از آذربایجان بعزم تسخیر ممالک خراسان در آن اوان که میرزا جهانشاه ترکمان با میرزا سلطان ابوسعید کورکان
صلح کرده از خراسان بصوب آذربایجان معاودت نمود میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور کورکان
باشارت عمهٔ خویش پاینده سلطان بیگم که ملکهٔ فاضلهٔ عاقله بود و در تربیت برادرزاده سعی بلیغ نمود ملازمت میرزا جهانشاه اختیار کرده چند
در ظل رایت نصرت آیتش در غایت رفاهیت اوقات گذرانید و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه ابوالنصر امیر حسن بیگ در تعظیم و احترام میرزا
یادگار محمد بیشتر مبالغه فرمود و چون خاطر خطیر از مهم سلطان سعید جمع ساخت بعضی از امرای خراسان را با سپاه فراوان همراه شاهزاده کرده
و او را بتسخیر مملکت موروث ترغیب نمود و میرزا یادگار محمد بجنود وفور علم جهانگیری افراشته نخست بجرجان شتافت و امیر شیخ حاجی از مرو
لشکر او انهزام یافت چون این خبر بعرض خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا رسید امیر ناصرالدین عبدالخالق بن امیر نظام الدین احمد بن امیر
فیروزشاه و امیر مبارزالدین ولی بیگ را برسم ایلغار با فوجی از سپاهیان شجاعت آثار باستقبال مخالفان روان گردانید و ایشان از نیشابور
بسلقان رفته روزی چند رحل اقامت انداختند و خاقان منصور میرزا الچیک را از عقب ارسال داشته شاهزاده در سلقان بامرای ایلغار
پیوست آنگاه باتفاق روی بمیرزا یادگار محمد که از دهستان استرآباد بیرون آمده بود نهادند بعد از وصول بمنزل شوراب مقتضای قضائی که از پایهٔ سریر
اعلی بدیشان رسید عنان از میدان قتال پیچیده در کوه خروس ییلاقی که در رفعت و متانت رشک فلک اخضر و غیرت سد سکندر بود تحصن
نمودند و میرزا یادگار محمد بپای آن کوه گردون شکوه رفته چون مشاهده نمود که کمند اندیشه بکنگرهٔ تسخیر آن نمیرسد دامن تمنی برافشاند و بارهٔ گیتی‌مسیر
بطرف اسفراین راند از آنجانب خاقان کواکب مواکب بتاریخ چهارم ربیع الاول سنه ۸۷۴ از دارالسلطنهٔ هرات رایات ظفرآیات افراخته مشهد مقدس
محل نزول همایون ساخت و بلوازم طواف مرقد معطر سادس و روضهٔ جنت آسای امام علی بن موسی الرضا علیهما التحیة والثنا بجای آورده خدام و مجاوران
آن سدهٔ سنیه را بصلات و انعامات بنواخت و چون میرزا الچیک و امرای ایلغار خبر قرب وصول موکب نصرت شعار شنودند از کوه خروس ییلاقی
پائین خرامیده در عقب میرزا یادگار محمد بولایت اسفراین وقوف یافته عزم توجه بمیدان رزم جزم فرمود و بر النگ رادکان عبور کرده از جلگاه
خبوشان و طغرتقاج شعب کوهی که در میان خبوشان و اسفراین حائلست درآمده و میرزا الچیک و امرای ایلغار در آن منزل باردوی نصرت آثار رسیده
و خبر رسیدن میرزا یادگار محمد و سپاه آذربایجان رسانیدند خاقان منصور چون از حال دشمنان مقهور خبر یافت سید مراد اوغلاقچی و میر علی میرآخور
و تخیم ایل اوغلی را با هزار سوار جرار برسم منقلای از پیش روان ساخت و آن شب بتهیهٔ اسباب پیکار و استمالت مبارزان خنجرگذار پرداخت امرای
ایلغار با امیر علی جلایر دوچار خورده آغاز کارزار کردند و امیر علی غالب گشته سید مراد بقتل رسید و دیگران روی باردوی همایون آوردند
ذکر محاربهٔ خاقان منصور مؤید در منزل چناران با میرزا یادگار محمد صباح روز دیگر که خسرو فیروزه اورنگ بعزم حرب و جنگ
لوای بیضا در فضای سپهر خضرا برافراخت و از شعاع تیغ عالم‌تاب مواکب کواکب را انهزام داده صیت فتح و فیروزی در بسیط غبرا انداخت
خاقان منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا العزم بترتیب امور مصاف و رزم سالکان مسالک خلاف بدن بی بدیل را بجوشن حمایت
عنایت الهی بپوشید و بر بارهٔ کوه‌تابی سوار گشته در تعبیهٔ سپاه ظفرپناه بلوازم اهتمام بتقدیم رسانید سرداری میمنه را بامیر جلادت آیین
مبارزالدین ولی بیگ مفوض داشت و ریاست برانغار بسپهبد شهامت میرزا الچیک و امیر عبدالخالق بازگذاشت امیر حسن شیخ تیمور و امیر مغول
و امیر شیخ ابوسعید خان در میان را بهراولی مقرر نمود و خیل خاص همایون در قلب لشکر فیروزی اثر مقام و آرام فرمود سپاهی آراسته شد که بهرام
تیر جنگش بر اوج سما از بیم پیکان خون افشان ایشان سپر زرین آفتاب بر سر کشید و نهنگ سهمناک دریا از خوف سنان جان ستان ایشان جوشن در بر کرد

پوش گردانید **نظم** خدیو جهانگیر دشمن شکن — سپاهی بیاراست پولادتن — همه تندخوی و همه تیزچنگ — بصحرا چو شیر و بدریا نهنگ — گرفته بکف خنجر خونفشان
ربوده بنیزه سر سرکشان و از آنجانب ابوالمظفر میرزا یادگار محمد بتدبیر غرور مهمیز پهلوانی تیز کرده بمیدان تهور خرامید و روی بتعبیهٔ لشکر آورده خود در
قول منزل گزید امیر علی جلایر را در برانغار جای داده و امیر احمد علی فارسی برلاس و امیر سلطان حسن ارشکی بجوانغار فرستاد ایوب و نخچی جلایر و محمد کوکلتاش
را بهراول ساخت و بکثرت عدد و عدد مغرور بوده رایت نخوت برافراخت و الحق سپاه عالم‌گیر شاهزاده در آن روز بکثرت از اوراق اشجار زیاده بوده و بقوت
از رستم و اسفندیار گوی تفوق میربودند **نظم** همه تیزخشم و همه کینه‌کوش — همه همچو دریا بجوش و خروش — گرفته بکف تیغ بران همه — که حمله چو شیر غران همه
و بعد از آراستن صف لشکر آن دو خسرو جلادت اثر در برابر یکدیگر بایستادند و صور انداخته باشتعال آتش قتال فرمان دادند میرزا سلطان حسین چون آفتاب
جهانتاب تیغ زر اندود از نیام ظهور برکشید و مانند بهرام خون آشام در مقام انتقام ثبات قدم ورزید و میرزا یادگار محمد بکیان دل دلفور بر بهر آب داد
و خدنگ چهار پر برزه کمان کیانی نهاد فغان کرنای و کوس بگوش نظارگیان آسمان رسید و غبار سم ستوران نقاب کحلی بر روی آفتاب عالمتاب پوشید
بارهٔ حرب آتش فتنه در خرمن جانها افکنده و تندباد حمله نهال بقا از جویبار وجود برکند **نظم** دلیران بکین رایت افراختند — بعقد سر یکدگر تاختند
جهان ریخت خون تیغ خاراشکاف — که شد لاله گون خاک دشت مصاف — در آن اثنا از برانغار سپاه خاقان منصور امیر مبارزالدین ولی بیگ
بیک حمله جوانغار مخالفان را منهزم ساخت و امیر حسن شیخ تیمور از دست چپ در میدان تاخته جنیبهٔ حیات فوجی از دشمنان را برانداخت میرزا
یادگار محمد چون آن شیر بیشهٔ تهور یعنی حسن شیخ تیمور را در جوانغار بدید بدان طرف حمله آورده آثار اقتدار ظاهر ساخته و عقب سیال ظفر مآل گشته و
خاقان رستم خصال آن حال مشاهده نموده بهادران موکب همایون را فرمود تا شبه کردند و عقابان سهام خون آشام را از آشیانهٔ کمان در پرواز آوردند
نظم دلیران دشمن کش تیزچنگ — سوی ترکش و تیر بردند چنگ — بهر تیر کز شست انداختند — یکی را از زین سرنگون ساختند — و با وجود باران تیر
مرگ تأثیر فوجی از شجاعان سپاه ترکمان بحملات متواتر خود را نزدیک موکب ظفر مآثر رسانیدند و دست باستعمال تیغ و سنان برده نیران کارزار
مشتعل گردانیدند و در آن محل خاقان پردل القوت بشجاعت کامل و قدرت شهامت شامل بر سر دشمنان تاخت و بصرصر حملهٔ قیامت هیبت تزلزل در ارکان
جمعیت و تمکین ایشان افکنده همه را پریشان و گریزان ساخت **رباعی** هرچند که بخیره بود تند دلیر — فی الحال گریزان شود از حملهٔ شیر — مشهور مصاف
باد کبر زد زود — آهو بر شیر کی ماند دیر — تحقیقی که در تاب و توان خود را از رستم و سام زیاده می‌پنداشتند و در جرأت و جلادت اسفندیار
رویین تن را غاشیه کش خویش می‌انگاشتند مانند پشهٔ ضعیف بهادر که باشند باد دستبرد مثال مواکب کواکب که از اشعهٔ انوار آفتاب بگریزد از نهیب
صرصر قهر پادشاه شجاعت پناه و لمعان تیغ و سنان خاقان نصرت دستگاه روی توجه بوادی فرار نهادند و حشران تائید الهی و کارسازان تقدیر
شادیانه‌های صیت روح افزای فتح و فیروزی و بشارت دلگشای ظفر و بهروزی در دادند و خاقان منصور گریختگان را تعاقب نموده زمره‌ای از ایشان
بضرب تیغ بهادران موکب نصرت نشان بقتل رسیدند و فرقه‌ای بسرپنجهٔ تسلط و اقتدار گرفتار گردیدند بهلول کاشانی و شیخ سعید طغائی و محمد کلنتاش و امیر ایوب
و امیر احمد علی فارسی و سلطان حسن ارشکی از جملهٔ اسیران بودند امیر ایوب و امیر احمد و سلطان حسن بشفاعت مخصوصان آستان سلطنت آشیان
نجات یافتند بقیهٔ نام بردگان راه بیابان عدم پیمودند و خاقان منصور بعد از اختصاص فتح و ظفر لوازم محامد مهیمن غفور بتقدیم رسانیده امیر حسن
شیخ تیمور را بایالت دارالفتح استرآباد فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت مستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داد و آن مسافت بعیده را در غایت استعجال و
سرعت طی فرمود چنانچه از مشهد مقدسه در عرض سه روز بدارالسلطنهٔ هرات در تخت حاجی بیگ نزول نمود منتظران زوایای خدمتکاری و
متکفان خبایای امیدواری دیده‌ها بانتظار کشیده از غبار موکب سپهر ارتفاع روشن ساختند و لوازم شکر و ثنای ایزد سبحانه و تعالی بجای آورده بانعام
نذور و صدقات پرداختند و خاقان عالیشان در آن زمستان بباغ سفید در قشلاق نمود و ظل ظلیل عاطفت و رأفت بر مفارق متوطنان بلدهٔ
خراسان مبسوط فرمود و الحمد لله الشکور المعبود **ذکر وصول بعضی از امرای میرزا جهانشاه بدرگاه خلایق پناه خاقان آفاق**
و ارتفاع رایت دولت میرزا یادگار محمد بامداد پادشاه آذربایجان و عراق در آن زمستان که خاقان وافر ظهور
ابوالغازی سلطان حسین بهادر در باغ سفید روی بتهیهٔ بساط عیش و نشاط آورده و بتجرع اقداح افراح بر چهرهٔ غبار شداید حرب و مناعب

وخطر از لوح دل سپهر و یار علی ترکمان که پسران محمد علی شکر که از اعاظم امرای آذربایجان بود و نظیر او مرد شجاعت پناه باتفاق میرزا ابراهیم ولد میرزا محمدی
بن میرزا جهانشاه از میر حسن بیک روی گردانیده عنان عزیمت بصوب خراسان انعطاف داده و بکریاس گردون اساس خاقانی رسیده باصناف الطاف
سلطانی مخصوص و مباهی گشتند و بتاریخ هشتم رجب سنه ۸۷۳ قاضی علی که از جمله مقربان میر حسن بیک بود برسم رسالت تشریف آورده از زبان آن پادشاه
عالیشان بمسامع اشرف خاقان عالی مکان رسانید که همواره میان آبا و اعاظم شاه و اجداد کرام ما اساس مودت و بنای محبت و ارتباط استحکام داشته
چون بعنایت قادر مختار اینجانب با دفع عساکر میرزا جهانشاه و هیر گشت میرزا سلطان ابوسعید از شیوه ستوده اسلاف تجاوز نموده لشکر بآذربایجان
کشید و هر چند از اینطرف تواضع و نیازمندی بوقوع انجامید فایده بر آن مترتب نگردید عاقبت منهزم … نمود و صورتی که در پرده غیب مستور بود
ظهور نمود اکنون مدعا آنست که رابطه اتحاد موروثی مرعی باشد و جماعه تراکمه قراقوینلو را که پناه بدان درگاه برده اند بدینجانب فرستند خاقان منصور
قاضی علی را رعایت موفور کرده روزی چند اجازت مراجعت نداد و فرستادن امرای جهانشاهی را از مقتضای مروت مستبعد شمرده جهة جواب آن
بخشان قاصدی نزد امیر حسن بیک روان ساخت و در آن زمستان میر مغول بایالت ولایت بلخ سرافراز گشته بدان مملکت شتافت و شاه یحیی حاکم
سیستان شده زمام حکومت قهستان در قبضه اختیار امیر شیخ زاهد طارمی قرار یافت اما میرزا یادگار محمد چون از معرکه جناران بحدود دامغان
رسید کیفیت واقعه را با میر حسن بیک نوشته مدد طلبید و امیر حسن بیک در مقام امداد شاهزاده آمده امیر یوسف بیک و امیر حسن بیک … اکثر
در سلک خویشان او انتظام داشتند با امیر شاه منصور بن امیر شاه سوار قراقوینلو ده هزار جنگلی مسلح بکومک میرزا یادگار محمد مامور گردانید
و آماده رزم و پیکار گشته عنان مراجعت انعطاف داده و در ولایات خراسان ظلم و بیداد آغاز نهاده و بعد از آن … جمعی از کلانتران ولایت
قاین بواسطه منازعتی که با اقران خود داشتند بکرمان رفتند و امیرزاده زینل بیک بن امیر حسن بیک را ملازمت کرده متکفل تسخیر قهستان گشتند و
شاهزاده هزار سوار مصحوب ایشان بدانجانب روان ساخت تا بجیش بر سر امیر شیخ زاهد تاخته اساس حیاتش بر باد انداختند و این اخبار …
بمرافقه … از مردم کوته اندیش مانند امیر … شیخی جلایر و محمد خوارزمی از خاقان معدلت کیش روی گردانیدند و بطرف اردوی میرزا یادگار
محمد گریختند آنحضرت ابراز التفات نموده امیر عبد الخالق فیروزشاه و بیرام ترکمان و یار علی ترکمان را با فوجی کثیر از لشکریان برسم ایلغار
روان فرموده چون این طایفه بمشهد مقدسه رسیدند بعضی از جنود میرزا یادگار محمد که در خبوشان بظلم و بیداد اشتغال داشتند گریخته در اسفراین باردوی
شاهزاده پیوستند و امرای ایلغار بالنگ رادکان رفته خیمه اقامت برافراشتند و میرزا یادگار محمد بسبزوار آمده آن بلده را در حیز تسخیر کشید و چون
این خبر بمسامع جاه خاقان عالیجاه رسید دانست که تا نفس نفیس همایون متوجه دفع اعداء دولت قرار نگرفته آنچه مراد است بوقوع نخواهد پیوست بنابر آن
در غره ماه مبارک رمضان با سپاه فراوان از بلده فاخره هرات نهضت فرموده در النگ رادکان با امرای ایلغار ملحق گردانیده عازم سبزوار
شد میرزا یادگار محمد چون این خبر شنید سبزوار را بقاضی بیک که از سایر خویش او بمزید اعتماد اختصاص داشت سپرده روی توجه بطرف بسطام و دامغان
آورد و بعد از آنکه ظاهر سبزوار محل نصب لوای جهانگشای خاقان منصور گشت عساکر ظفر مآثر باندک زمانی آن بلده را در حیز تسخیر کشیدند و قاضی بیک
با بعضی از متابعان مقید و مغلول گردانیدند و قاضی بیک زنده مانده سایر اسیران بزندان لحد شتافتند و ارباب آن ولایت بسبب نصرالله
لکنی و خواجه معین بخشار که دم از هواداری مخدوم رکاب حضرت شهریاری زده بودند باصناف الطاف اختصاص یافتند و موکب حضرت شهریار
بعد از فراغ از مهم سبزوار متوجه میرزا یادگار محمد شده چون بموضع پنج وهیه پایان حوالی استرآباد معسکر خاقان ولایت نژاد گشت قراولان سپاه شاه
بیار علی ترکمان و … علی که برسم ایلغار از اردوی ظفر آثار بیرون رفته بودند دو چار خوردند و در سر پل جاجرم بتیغ و تیر معرکه رزم گرم کردند
و قراولان میرزا یادگار محمد مغلوب شده امرای عظام مثل محمد خوارزمی و عبدالله جلایر و قاسم دولت ملک را با طایفه دیگر اسیر ساختند و بپای
علم آوردند و از جمله اسیران شخصی که نوکر خاصه میر حسن بیک بود ملحوظ عین مرحمت گشته سایر طایفه بسیاست شحنه قهر اختصاص یافتند
علم آفتاب عظمت از آن منزل در حرکت آمده پرتو وصول بر قصبه جاجرم انداخت و در آن موضع فلک ستیزه کار بشیوه ناسازگاری ظاهر ساخت و
کار فلک همچنین بود پیوسته … عزیمت رزم و معاودت رایت خاقانی از جاجرم جهت رعایت

رعایت حزم در آن ایام که جاجرم از فر نزول خاقان منصور رشک گلستان ارم شده و خرم بود زمانه بی شرم و سپهر بی آزرم آغاز ستمکاری کرده
در معسکر ظفر اثر شیوع یافت که میرزا یادگار محمد سلک جمعیت امیر حسن شیخ تیمور را که در دهنه استرآباد داشته بود بسر پنجه شجاعت از هم گسیخت و حسن شیخ تیمور
گریخته بعد از چند روز بیرون آمده و بدست نیازمندی در دامن دولت شاهزاده آویخت و بجهت انتشار این خبر فوج فوج از سرداران صف شکن از موکب
خاقان بهمین فرار نموده روی باردوی دشمن آوردند لاجرم آنحضرت بر سایر امرا بی اعتماد گشت و جهة رعایت حزم روزی چند از اقبال میدان رزم
در گذشت و از جاجرم کوچ فرموده … از قطع منازل و مراحل بمشهد مقدسه رضویه شتافت و التجا بعتبه علیه امام واجب الاحترام و افتخار آل خیر البریه
علی بن موسی الرضا علیهما السلام والتحیة نموده آداب طواف آن قبه عرش مطاف بجای آورده … دولت را از بارگاه واهب
العطایا مسالت کرده بطرف پل خاتون که محل نزول اغروق همایون بود روان شد و بعد از وصول بدان منزل بموقف عرض رسید که در دار السلطنه
هرات غوغای عظیم دست داده و تقدیر ملک قدیر ابواب بیداد بر روی متوطنان آن دیار گشاده تفصیل این مقال آنکه در خلال احوال که خواجه عبدالله
اخطب بسبب … قطب الدین طاوس سمنانی سخنی تقریر امیر بعرض حضرت خاقانی رسانیده خواجه طاوس مواخذ و مقید شده …
دنیا رکیکی فرود آورده خواجه عبدالله بجای او در منصب اشراف دیوان اعلی دخل کرد و در این اوقات که هرویان از سایه چتر معدلت خاقان منصور
دور مانده بودند خواجه عبدالله که باتفاق خواجه نظام الدین بختیار سمنانی در هرات بسرانجام مهام دیوانی اشتغال داشت بر وجوه رعایا زر
حواله کرده و باتش بیداد دود آه از سینه مظلومان برآورده کار رعایا باضطرار رسید و تهمت بدانجا انجامید که عوام الناس هجوم نموده خواجه عبدالله
بوقتی که در دار العداله میرزا شاهرخ نشسته بود ابواب انصاف بر روی خلایق بسته سنگ باران کردند و او بیکی از خانهای مدرسه گریخته
بهزار حیله از آن مهلکه جان بیرون برد و چون در منزل پل خاتون این خبر بعرض همایون رسید یکی از اعیان ملازمان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب
الاذعان بشهر شتافت و خواجه عبدالله را بند کرده باردوی همایون رسانید و متعاقب آن نواب خاقان ستوده خصال امیر نظام الدین علیشیر را جهة تمهید
بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف بدار السلطنه هرات ارسال داشت و نشانی در باب استمالت متوطنان آن دیار بشرف اصدار …
و امیر علیشیر بدان بلده فاخره شتافت بمقتضای عادت جبلی خویش جراحات جارحات ایام را بمراهم مرحمت مندمل ساخت و بقدر مقدور باستمالت
مظلومان و ستمدیدگان و استیصال نهال ظلم و عدوان پرداخت و فرمود که تا آن نشان بقعه نشان را در روز جمعه بر سر منبر خواندند لاجرم خلایق
مطمئن و آسوده خاطر گشته زبان بدعای دوام دولت خاقانی و ازدیاد جاه و جلال مقرب حضرت سلطانی گشودند و چون امیر نظام الدین علیشیر
باردوی همایون معاودت نمود خواجه نظام الدین بختیار مقید و بی اختیار گشت و خواجه قطب الدین طاوس کرت دیگر بمنصب اشراف دیوان نشست
بعد از آن اغروق همایون از پل خاتون بصوب چشمه تیره تو روان شد و خاقان منصور بطرف دار السلطنه هرات نهضت نمود و بتاریخ یازدهم ذی حجه بکنار
باغ نظرگاه نزول فرموده در جمعه پنجم ماه از آنجا بالنگ نشتر که در برابر پل سالار است شتافت از آنجانب میرزا یادگار محمد چون از مراجعت موکب
ظفر اثر وقوف یافت بوصال عروس مملکت خراسان امیدوار گشته تا مشهد مقدسه عنان یکران باز نکشید و بعد از آن ایام میرزا سلطان محمود
از آب آمویه گذشته در حدود بلخ و خان طغیان باوج آسمان رسانید و این اخبار در اردوی ظفر آثار اشتهار پذیرفته طایفه که … بصیرت
ایشان را پوشیده بود قدم در بیابان بی پایان فرار نهادند و همین موجب پریشانی ضمیر منیر حضرت خاقانی گشته مناسب چنان نمود که چند روزی از تغافل
و تجاهل … از النگ نشتر تو بدشت سالقنهان نقل فرموده و در این منزل نیز بسیاری از مردم بی عاقبت از موکب همایون تخلف جسته عنان
بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام باحوال اردوی خاقان گردون غلام راه یافته اعلام نصرت فرجام از دشت سالقنهان براه
تفور رباط متوجه تیره تو گشت مصلحت آنکه روزی چند اغروق همایون را در آن حصار که مانند قلعه سپهر دوار از گزند نوایب روزگار مصون و محروس
مضبوط سازند و بنفس نفیس همایون بهر جانب مناسب داند رایت توجه برافرازد و بعد از وصول بحدود آن موضع احمد توجی که از خاک …
آنحضرت بود پیغام فرستاد که اگر حضرت اعلی بایلغار تشریف می آورند در قلعه را میگشاییم و الا طریق اطاعت سلوک نمی نماییم خاقان سعادت
انتما از شنیدن این سخن برآشفته عنان یکران بصوب کنار آب مرغاب انعطاف داد و چون بعقبه … میرزا ابراهیم و میر علی و یار علی و …

و از مردم ماوراء النهر سلطان بایزید اوغلان و سلطان ارغون دون و شیخ درویش قوچین مسالک طریق فرار گشتند لاجرم حیرتی عظیم بر ضمیر خسرو جهان طاری شد و نمیدانست که بکدام جانب توجه نماید و در آن اثنا قاصدی یوسف نام از نزد امیر مظفر برلاس بدرگاه گردون اساس رسید و عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه فوجی از بندگان خدمتکار و مخلصان اختصاص آثار چون امیر پیر محمد ارلات با چهار فرزند ارجمند و جمعی کثیر از مردم دولتمند در نواحی حصار بهواداری موکب نصرت شعار اجتماع نموده اند و انتظار طلوع ماهچه علم انجم حشم میکشند امیدواری آنکه پرتو این بهجوران بر افق مقصود نور افشان گردد تا آنچه صلاح دولت خدام عالیمقام باشد بوقوع پیوندد و این التماس بعز قبول اقتران یافته بهوای حصار از [illegible] پادشاه کامکار شتاب آثار گشت و امیر مظفر برلاس بعز ملازمت سرافراز شده لوازم اخلاص و بندگی و مراسم نیاز و سر افکندگی بجای آورد و نسیم عنایت خاقانی از مهب مهربانی بر ریاض آمال ایشان وزیده بحصول ثمره مقصود و محصول شجره بهبود امیدوار گشت و از حصار بعضی [illegible] ارلاتیان اتفاق افتاده امیر پیر محمد با اولاد و اقربا بتقبیل قوائم سریر سدره انتما قیام نمودند و بوفور الطاف خسروانه و اعطاف پادشاهانه از امثال و اقران امتیاز و سرافراز گشتند و از آنجا قرین یمن و سعادت کوچ بوقوع انجامیده چهار باغ حصار مخیم سلطنه کوس نزول همایون بلند آوازه گردید و از اطراف و جوانب جمعی کثیر از اهل اخلاص بملازمت شده بلند مرتبت رسیده بمکارم اخلاق خسرو آفاق همه را بمزید مرحمت و اشفاق سرافراز گردانید و حضرت خاقان در [illegible] منزل اقامت داشت تا وقتی که رایت نهضت بصوب سمرقند سریر کرامت برافراشت

ذکر جلوس میرزا یادگار محمد بر سریر سلطنت خراسان و بیان شمه از حیف و تعدی امراء عراق و آذربایجان

در اوان که خاقان عالیشان ابوالغازی سلطان حسین بهادرخان از [illegible] بصوب [illegible] کوچ فرمود میرزا یادگار محمد در ولایت طوس [illegible] اتکا شاهزاده پاینده سلطان بیگم بتحریک میر فریدون برلاس و سلطان احمد چهارشنبه از منزلی که در بیرون هرات داشت بشهر در آمده آن بلده را ضبط نمود و نقاره شادیانه زده فرمود تا در روز جمعه ششم محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمانمائه خطبه بنام ابوالمظفر میرزا یادگار محمد خواندند و در آن ایام مولانا حسن شاه شاعر قصیده در مدح پاینده سلطان بیگم در سلک نظم کشید که مطلعش اینست بیت بجهان گر فضل حق خاتم سلیمان را رسید ملک جمشید از پاینده سلطان را رسید و چون میرزا یادگار محمد بولایت جام [illegible] بشرف بلده هرات [illegible] و از شمال شهر گذشته از عقب سلطان حسین میرزا تا کنار آب مرغاب رفت و امیر حسن شیخ تیمور را ضبط آنجا تعیین نموده رایت عزیمت بمستقر دولت و مملکت برافراخت و از راه [illegible] بهرات در آمد سادات و قضات و اکابر و اعیان برسم استقبال استعجال نمودند و شاهزاده [illegible] قیام فرمود و همه را بنوازش بیدریغ سرافراز ساخت و آن روز که قمر در طریقه محترقه بود بالنگ کهدستان منزل گزید و در روز دوشنبه نهم محرم که دیگر روز [illegible] بود بباغ زاغان شتافت و سریر سلطنت خاقان سعید که چندین سال از فروغ طلعت اولاد آنحضرت عاطل مانده بود از پرتو انوار جبین آفتاب قرین منور گردانید و امراء آذربایجان که قرابتان ابوالمظفر امیر حسن بیگ و کومک شاهزاده بوده و در خراسان میل [illegible] نموده بودند و آنجناب همه را در باغات و بساتین سلاطین و منازل جنت آیین فرود آورد و رعایت درباره ایشان بتقدیم رسانید و چنان مقرر شد که در خطبه نخست دعای دوام دولت امیر حسن بیگ بر زبان رانند آنگاه میرزا یادگار محمد را نام برند و میرزا یادگار محمد بعد از تمکن بر سریر جهانبانی منصب اشراف دیوان را بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی مسلم داشت و زمام سرانجام امور ملک و مال را در قبضه اقتدار پاینده سلطان بیگم بازگذاشت و چون آن شاهزاده ساده بعیش و عشرت بسیار مشغوف بود و اکثر اوقات را بتجرع باده گلرنگ و استماع نغمه عود و چنگ صرف مینمود و اصلا پروای ضبط امور مملکت نمی کرد و از هر کس [illegible] شرط بازخواست بجای نمی آورد امرای ترکمان در اطراف و ولایات خراسان ابواب جور و طغیان بر روی رعایا و بیچارگان گشاده و طوفان بلا بالا گرفته بسیاری از خراسانیان قدم در وادی جلا نهادند سلطان خلیل ولد امیر حسن بیگ در النگ رادکان خیمه اقامت افراشته متعرض متوطنان آنحدود گشت و ظلم و تعدی امراء برادرش زینل بیگ که در ولایت قهستان بودند از حد اعتدال درگذشت در خلال این احوال امیر حسن شیخ تیمور که جهت ضبط کنار آب مرغاب متعین بود بواسطه کدورتی که از امیر علی [illegible] در خاطر داشت از راه سرخس بجانب [illegible] و جرجان که یورت خال او بود توجه نمود ظهور این امور موجب آن شد که کرت دیگر آفتاب دولت

خاقان منصور از افق دار السلطنه هرات طلوع فرمود

گفتار در بیان توجه خاقان منصور بصوب سمرقند سریر عزت و کرامت بعد از تقدیم مشورت با امرای صایب رای و افر حشمت

در آن ایام که قضیه میمونه از میمنت مقدم مهد السلطنه و الخلافه ابوالغازی سلطان حسین میرزا غیرت افزای قضای فردوس علی بود و علی التعاقب و التوالی بمسامع جاه و جلال میرسید که میرزا یادگار محمد از نشه باده غرور الغایت بیشعور است و از تواتر تجرع شراب انگور گاهی مست و گاهی مخمور هرگز خیال ضبط ملک و مال در کاخ دماغ نمیگذارد و در هیچ وقت نقش لشکر کشی و کشور گشائی بر لوح دل نمی نگارد و از بطالت اعیان حضرت او صورت فراغت در بلاد خراسان منتشر گردیده و از ضلالت ارکان دولت او مبانی شرع شریف و قواعد ملت حنیف بانهدام و انعدام نزدیک رسیده بنا بر علی هذا خسرو منصور مظفر لوا بدیوان پیکر تیغ و فیروزی واثق گشته رای جهانگشای بر آن قرار داد که بیکبارگاه بجانب دار السلطنه هرات تاخته و بعرصه حمله قیامت اثر نهال اقبال مخالفان از بیخ و بنیاد بر اندازد پس در خلوتی که در بارگاه جهان پناه بر روی غیر بسته بود با میر نظام الدین علیشیر ابواب مشورت باز گشاد و شمه از منظور خاطر خطیر آن میر صایب تدبیر در میان نهاد و آنجناب شرائط تحسین و آفرین بجای آورده در اخفای آن سر وصیت نمود و فرمود که اگر این سخن با من نگفته شدی بهتر بودی خاقان منصور پرسید که سبب این همه مبالغه و الحاح درین باب چیست امیر عالیجناب جواب داد که عدم افشای این راز از جمله واجبات است زیرا که مردمیکه از موکب عالی گریخته نزد میرزا یادگار محمد میروند اگر ازین داعیه وقوف یابند بی شبهه کیفیت عزیمت همایون را بعرض او رسانند و سرکار شهور شاهزاده را در [illegible] آفتاب ماشیر فتنه سالک طریق حزم و احتیاط گردد و آنچه مقصود است بحصول نپیوندد القصه بنا بر آنکه میر ستوده خصال شهریار بیهمال بی از آنکه این خیال را بر سایر امرا ظاهر سازد رایت نصرت را برافراخته از میمنه کوچ فرمود و بطرف کنار آب مرغاب روان شده پس از قطع منازل [illegible] نزول نمود آنگاه امرای عالی مقام و نوئینان جم احتشام را در مجلس [illegible] آنچه ما فی الضمیر خورشید نظیر بود ظاهر ساخت و بمقتضای کلمه [illegible] و شاورهم فی الامر با ایشان بمشورت پرداخت تمامی اکابر متفق اللفظ و المعنی عزیمتی را که در خاطر عاطر آن پادشاه [illegible] بود تحسین کرده و بطوع و رغبت اظهار اطاعت و انقیاد نموده لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و خاقان دشمن شکن بتوفیق تام و اعتضاد ملک علام از بوکن روان شده سر پل [illegible] از فر نزول همایون غیرت سپهر بوقلمون گشت و در آن مرحله امیر پیر محمد ارلات و امیر [illegible] بموجب فرمان واجب الاذعان جهت حراست و محافظت [illegible] همایون توقف نمودند و سایر امرا و ارکان دولت در ملازمت رکاب سعادت نهضت تصمیم عزیمت فرمودند

ذکر نهضت رایت ظفر مآل بجانب دار السلطنه هرات بر سبیل استعجال و کشته شدن میرزا یادگار محمد بتیغ تقدیر مالک الملک متعال

مثنوی
سلاطین که کشور گشائی کنند ... بتوفیق حق پادشاهی کنند
چو تایید باشد از لطف حق ... شود حال ایشان بدیگر نسق
چو باشد بدیگر کسان کارشان ... بود بو العجب حمله کردارشان
نترسند از دشمن کینه خواه ... ندارند باک از جهانی سپاه
چو سازند اعلام همت بلند ... به بندند خلقی بخم کمند
و از لشکر انبوه کشور کشند ... بیک حمله ملکی مسخر کنند

مؤید این معنی و مصداق این دعوی آنکه در آن ایام که میرزا یادگار محمد در دار السلطنه هرات در غایت عظمت و احتشام مقام و آرام فرموده بود و چند هزار [illegible] سوار بهرام انتقام صبح و شام ملازمت مینمودند و از خراسان تا بغداد کوس [illegible] داشت و بهیچ چیز خیال انتقال آن دولت بیرامن خاطر نمیگذاشت ابوالغازی سلطان حسین میرزا اصلا بکثرت عدد و عدد مخالفان نیندیشید و باندکی از ملازمان رکاب نصرت انتساب از کنار آب مرغاب ایلغار فرموده عنان [illegible] بصوب مستقر [illegible] منعطف گردانید [illegible] فلک الافلاک در شبانه روزی [illegible] طی نموده بیکبارگاه بچهار باغ زاغان نزول کرده میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود

قطعه
شنیده ام که شه مشتری جبین بهرام ... که داشت رایت او بر فلک سرافرازی
رساند بر سر خاقان چین بتیغ [illegible] ... که تیغ او بسر خصم کرد سر بازی
هزار بار ازین قصه این عجیب تر است ... که ساخت دولت سلطان حسین ابوالغازی

شرح این واقعه چنانست که چون خاطر اقبال آثار حضرت خاقانی [illegible] جمهور ملازمان موکب آن مهر سپهر کامرانی بر تصمیم آن عزیمت قرار یافت در کنار آب مرغاب [illegible] قسمت کرده با هشتصد و پنجاه سوار جرار که بنوک نیزه خار [illegible] کلف از روی ماه ربودندی و زخم پیکان [illegible]

خون از شریان شهاب ثاقب گشودندی بیت تیغ آهنگان پاک عنصر بر تیغ نوشته یا رب النصر در غایت استعجال بجانب سقر سر بر جاده جلال
الملغار فرموده بعد از طی مسافت یک شب در باغ رباط فرود آمده چاشتگاه روز دیگر از آنجا براه لنگر بابا خاکی توجه نمود و از جمله مؤیدات فتح
و ظفر که در اثنای راه موجب مزید وثوق شاه و سپاه گشت یکی آنکه قدوة ابدال جذبه بابا خاکی که از مبادی ایام شباب تا زمان ظهور آثار
شیب از اختلاط شیخ و شاب احتراز و اجتناب کرده در دامن کوهی سر بجیب عبادت فرو برده بود چون خبر وصول لوای کشورگشای
همایون بشنود بخلاف معهود داعیه ملاقات خاقان خجسته صفات کشته خود را منظور نظر آنحضرت گردانیده علی و گوسفندی و کوماجی پیش کش
فرموده التماس نمود که ساعتی منزل او را بحضور پرنور سازند و خاقان منصور ملتمس او را مبذول داشته آن مقدار در خانه درویش نشست که
ماحضری کشید آنگاه روی براه آورد و بابا خاکی تا قله کوهی که ممر عبور سپاه ظفر اثر بود مرافقت کرد و تیره خود را بدست خاقان منصور
داده در غایت عقب بطرف هرات سه نوبت بدست اشارتی فرمود که مشابه راندن تیغ بود و سوزن انداخته بازگشت و خاقان منصور
باستظهار قوت صوری و معنوی عنان بهمت عالم نورد براه بهادشتک انعطاف داده چون شب درآمد شیرم قراول را برسم یتاق پیش
فرستاده در صحرای دشتک شخصی که در غار دیگر گذشته از پیش میرزا یادگار محمد بیرون آمده بود بموکب همایون رسیده از تقریر او بوضوح
پیوست که مخالفان دولت قاهره اصلا از توجه لوای جهان پناه خبر ندارند لاجرم خاقان ظفر حشم در طی مسافت جنبیر از پیش سرعت فرمود
همان لحظه از نزد شیرم قراول معتمدی رسیده خبر رسانید که تا چشمه خیر دوک رفتم و غیر غفلت و عدم شعور از بیرونیان خبری نشنودم و آن
سه شنبه ۳ صفر بود و در وقتی که ماه طلوع نمود ماهچه علم آفتاب شیم پرتو وصول بر چشمه خیر دوک انداخت و در آن موضع سپاه نصرت پناه
جیبه پوشیده مستعد قتال گردیدند و بموجب فرمان واجب الاذعان امیر مظفر برلاس و شیخ ابوسعید خان درمیان و ابراهیم برلاس و درویش
علی ارلات با صد و پنجاه مرد بشجاعت صفت جهت گشادن دروازه بزرگ باغ زاغان پیشتر روان گشتند و حاجی محمد خسرو مصلحت
زبان گیری از عقب امرا اتغار در حرکت آمده تا نزدیک باغ زاغان رفته و بازگشته عرض کرد که میرزا یادگار محمد در غایت غفلت با
بخت خود در خواب است و خاقان منصور از استماع این خبر خوشدل و مسرور شده براه کوچه خیابان بستان سیل شتابان روی براه آورد و بعد از
وصول بمزار علامه رازی میرزا الجیکک را با امیر مظفر ارسال نمود و دولتک اوزبک و سلطان خواجه اوزبک را با جماعتی از توزکان
بدان دروازه باغ که متصل مدرسه مهد مرحومه گوهرشاد آغاست روانه گردانید و میرزا سلطان احمد را با فوجی از لشکریان بآن دروازه
که بطرف مزار پیر مجرد خواجه ابوالولید احمد است روان ساخت و امیر ناصر الدین عبدالخالق و امیر ولی بیک را بجانه امیر فیروزشاه
که منزل امیر علی جلایر بود فرستاد و بنفس نفیس با هشتاد نفر از لشکر قیامت اثر از عقب امیر مظفر نهضت فرمود و در اثنای راه یادگار
میراخور از پیش امیر مظفر رسیده عرض کرد که امرا عظام دروازه باغ زاغان را بسان مبانی دولت دشمنان در هم شکسته درآمدند لاجرم
آنحضرت مانند شاه باز تیز پرواز بباغ زاغان شتافته تا باغ شمال که خوابگاه میرزا یادگار محمد بود عنان بگران باز کشیده خرگاهی
در نواحی قصر آن باغ مرئی گشته بعضی از مخصوصان اشارت کرد که بآن خرگاه درآیند و هر کس بجا یابد بملازمت رسانند مقرب حضرت
سلطانی امیر علیشیر قدم جلادت پیش نهاد و امیر بابا علی که در آن زمان نوکرش بود بدرون خرگاه فرستاد و او بعد از احتیاط باز آمد
عرض کرد که درین خرگاه بجز کس نیست آنگاه خاقان منصور کوشک را احاطه کرده ملازمان موکب همایون را بصعود امر فرمود اما هیچ
کس جوابی نشنود زیرا که وهم بر ضمایر اتکاعت [?] استیلا یافته بود آخر الامر امیر نظام الدین علیشیر اجازت طلبیده سپر خود را بتیر بابا علی
سپرد و شمشیر از نیام کشیده مانند عصا بر دست گرفت و از راه غیر معهود آغاز بالا رفتن کرد بعد از آن خاقان ظفرنشان امیر مقلی را نیز
تا آن مهم مأمور گردانید مقارن آنحال مهتر اسمعیل فراش از باغ بیرون تاخته دسته شمعی بدست آورده روشن ساخت و بباغ درآورد
و بدان سبب جوانب دولت ملازمان موکب همایون برافروخته بوضعی خرمن زندگانی دشمنان واثق گشتند و از محال متعدد در
قصر راه [?] حاجی علی بیاده میرزا یادگار محمد را بر وساده نیم [?] دستگیر کرد و امیر قلعی شاه زاده را از وی ستانده ...

از راهی که امیر علیشیر صعود نموده بود پایان برد و گلستان گیتی را بنظر پادشاه عالیشان آورد بیت موزا [?] که گفت که در باغ عیش و مسند نازمی شناخوشی
خواب صبحگاهی کن خاقان منصور بواسطه مرحمتی که جبلت همایونش بران مفطور بود با میرزا یادگار محمد آغاز تکلم کرده میخواست که از سر خون او درگذرد
اما امرا عظام که بقای شاهزاده را مستلزم فنای خود میدانستند بتجویز تجاوز از این معنی نمودند لاجرم بهمان لحظه مثنوی اجل جامه تن بر
بر داشتش پس از تخت بر تخته انداختش جهان بکار ازین گونه بسیار کرد زمانه نخستین نه این کار کرد همان است این چرخ فیروزه فام که
گردید گرد سر جام و سام همانست این زال زیبا نقاب که در عقد جم بود و افراسیاب مولانا کمال الدین عبدالواسع در تاریخ واقعه
میرزا یادگار محمد گوید بیت شد شهید ششم ماه صفر شهر صفر از سال هشتاد و شش و هشتصد و چون این خبر غریب و حادثه عجیب بسامع
امرا رسید که طایفه در باغ نو و زمره در باغ زبیده اقامت داشتند رسید همان شب عنان اضطرار بدست قاید طریق فرار دادند
مضمون سیهزم الجمع و یولون الدبر وصف الحال ایشان گشت و حوا لطف خسروانه و مراحم پادشاهانه جرایم جمعی را که از ظلال لوای
خاقان کشورگشای گریخته بمیرزا یادگار محمد پیوسته بودند بموجب شفاعت بعضی از ارکان دولت بعفو و اغماض مقابل گردانید اما امیر
علی جلایر که راتق و فاتق مهمات شاهزاده بود در روز دیگر بیاسا رسید والعظمة والکبریاء لله العلی المجید **گفتار در بیان جلوس خاقان
منصور کرت دوم بر سریر سلطنت و استقلال و رفتن بجانب مرو جهت مخالفت بعضی از سالکان طریق
جنگ و جدال** نظم روز دیگر کز سر زد آفتاب برگرفت از چهره زیبا نقاب پرتو اقبال بر عالم فکند بر سریر سروری
شد کامیاب خاقان دو الاحتساب [?] ابوالغازی سلطان حسین میرزا تخت سلطنت و جهانبانی را از طلعت خورشید سیما غیرت افزای
سپهر خضرا گردانیده و در استمالت خاطر اکابر و اصاغر لوازم اجتهاد مرعی داشته در باب تمهید مبانی عدل و انصاف فرامین مطاع
بنفاذ رسانید نام شهریاری کرد ستانه بدست بیعرار [?] بکشت در انگشت اقتدار خسرو کامکار قرار گرفت و روزگار ناسازگار که
غارت زار و در زمین دل صغار و کبار بیگشت سمت نهایت پذیرفت سادات عظام و قضاة اسلام و علما روزگار و فضلاء عالی
مقدار که در انتظار روزی چنین شب بهاید [?] حاکم رانیده بودند اقبال آستان بارگاه سپهر اشتباه شتافته مراسم تهنیت فتح و فیروزی
ادا کردند و سوختگان بادیه بیدادی و خاک شدگان وادی نامرادی بافاضه عام لطف عام پادشاه گردون غلام امیدوار
گشته مضمون آیه همایون فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها بر زبان آوردند و بی شائبه تکلف و تحوری [?] و ضیح گشت
مردم هرات را آن روز مانند عید سعید بود و جوانان ایام نوروز خرم و فیروز می نمود نظم جهان کهنه از نو زندگی یافت زمین از
فرخندگی یافت شد از برج شرف خور عالم افروز زمستان رفت و آمد روز نوروز و خاقان منصور همان روز متوجه تدارک حال
احوال مظلومان گشته با آن حضور قاضی قطب الدین احمد الامامی و مولانا کمال الدین شیخ حسین التقوی حکم فرمود که رعایا و مزارعان و
محترفات و پیشه وران بلده و بلوکات هرات مدت دو سال از وجوه خارجی و زر لشکر معاف و مسلم باشند عمال دیوانیان جهت
طلب آن وجه نمک بر ریش دل مجروحان درویش نپاشند و آن پادشاه عالیجاه روز پنجشنبه ۲۵ ماه جهت زیارت مرقد بارگاه حضرت
باری خواجه عبدالله انصاری بگازرگاه تشریف برد و روی نیاز و اخلاص بران سده سنیه سوده بسنت مجاوران آنجا لوازم نواز
بجای آورد و در آن منزل شریف مولانا کمال الدین شیخ حسین را نزدیک با مسند سلطنت طلبیده گفت که دار السلطنه هرات را ابتدا
زمان سلطان سعید ضبط میبایدنمود و اگر مخبس من یا برادر من یا فرزندم حد شرعی متوجه شود در اجرای آن تاخیر نمیباید نمود و بر این
قیاس خاقان منصور در باب رعایت جانب سادات و اصحاب مناصب شرعیه احکام مطاعه بنفاذ رسانید و در تشیید ارکان دین
قویم و تمهید قواعد ملت مستقیم مساعی جمیله مبذول داشته بساط شریعت پروری مبسوط گردانید و هم در آن اوقات بمسامع جلال
پیوست که میرزا الغ بیک ولد سلطان ابوسعید میرزا که از کابل بجد و دلخ آمده بود با تفاق برادر خویش سلطان محمود میرزا تسخیر
آن بلده نموده از آنجا بجانب مرو تاخته و شعله پریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آن ولایت انداخته اند استماع این خبر شعله غضب خاقان

و والا گهر در اهتزاز آمده و رایات ظفر طراز جهت استیصال نهال اقبال اهل خلاف بصوب مرو نهضت فرموده و چون سنجر کس از فرزندان
همایون شکوه افزای سپهر فیروزه فرش شد و وضوح پیوست که اعدای دولت روز افزون از توجه موکب فیروزی نشان خبر یافته
عزم فرار جزم کرده اند و خاقان منصور بسرعت هر چه تمامتر از جیحون عبور نمود چه از آب گذشته متوجه مرو گشت و میرزا ابو بکر
و اتباع او تاب مقاومت با آنحضرت در حیز قدرت خویش ندیده مانند جنبل النجم که قبل از طلوع خورشید گریزد بی اختیار
عنان بصحرای فرار گردانیدند بیت هنوز خسرو خورشید روی ننموده ستارگان بگذارند جای و بگریزند
و خاقان منصور در غایت حشمت و کامرانی به مرو در آمده آن زمستان در آن جا طرح قشلاق انداخت و اکثر اوقات
خجسته ساعات را به تعمیر بلاد و ترفیه عباد و تمشیت امور مسلمانی و ترجیت سالکان مسالک پهلوانی مصروف ساخت

ذکر در آمدن قبة الاسلام بلخ به حیز تسخیر میرزا سلطان محمود و بیان بعضی از وقایع که حضرت خاقانی را در یورت قشلاق روی نمود

از ریاض صفحات سابقه و گلزار حکایات متسقه شمایم این خبر بمشام جان مطالعه کنندگان میرسد که در آن
اوقات که میرزا یادگار محمد نائب بود امیر حسن بیک شیخ تیمور گشته روی به تسخیر خراسان آورد و حسب اتفاق
میرزا سلطان محمود نیز از آب آمویه عبور نموده فتح بلخ را پیش نهاد همت گردانید امیر مغول و سلطان علی ججکینه
که بموجب فرمان خاقان عالیشان در آن بلده بودند ذخیره بسیار مجمع گردانیدند و سلطان محمود میرزا آغاز محاصره
فرموده چند گاه از هر دو جانب غایت جلادت و مردانگی به ظهور رسانیدند در آن اثنا احمد مشتاق که
پرورده حجر تربیت سلطان محمود میرزا بود بدلالت بخت فیروز و هدایت طالع نور افروز از شاهزاده روی
گردان شده بدرگاه خاقان منصور شتافت و چهره مرادش از فروغ عنایت خسروانه برافروخته بانواع
اصطناع اختصاص یافت آنگاه سرداران بلخ سلطان علی ججکینه بتحریک نفس ظلمانی تابع وساوس شیطانی
شده قدم در طریق غدر و مکر نهاده و باظهار هوا داری میرزا سلطان محمود مبادرت نمودند و از خواجه عکاشه را
بر روی سپاه شاهزاده بگشاد لاجرم میرزا سلطان محمود در فتح بلخ مستبشر گشته امیر مغول را دستگیر و مصحوب
یادگار انکه که از جمله معتمدانش بود بجانب سمرقند روانه فرمود و یادگار انکه در اثنای راه با اهل بخدمت خاقان
عالیجاه شتافت و دفتر حقوق تربیت میرزا سلطان محمود در ابرجاق نسیان نهاد و بموافقت امیر مغول عنان عزیمت به
صوب مرو انعطاف داد بیت هر که باشد ز هوای سر کویت خبریش نتوان برد به زنجیر بسوی دگرش از
بدایع اتفاقات آنکه خاقان منصور در شب اول عیدی در مرو به مجلس بزم نشسته بود و با جمعی از اهل اخلاص و
ندمای بارگاه اختصاص از هر جانب سخنی در پیوسته و در آن اثنا صورت حبس و گرفتاری امیر مغول بر خاطر انور خطور نمود
و اظهار ملال فرموده بموافقت امیر نظام الدین علیشیر به نیت مخلص او فاتحه قرائت نمود و بهمان لحظه
امیر مغول و یادگار انکه بدرگاه عالم پناه رسیدند و از آن حسن اتفاق حضار صحبت حیرت بهجت متعجب گردیدند
و در آن زمستان امیر مبارز الدین ولی بیک بایالت مشهد مقدسه باز گشته رخصت توجه یافت و سر ریاست
سلطانی بر وجنات احوال محمد معین و عبد الهادی که دو عمل دار شرارت نهاد بودند تافت در اوایل حوت
بمسامع جلال رسید که فوجی از امرای سلطان محمود میرزا با لشکری از سپاه جلادت انتما رسم الغب بکنار
آب مرغاب تاخته اند و برادر امیر پیر محمد ارلات و امیر مظفر برلاس و امیر گریبدار که آنجا قشلاق نموده بودند غلبه کرده
پیر محمد را از زخم پیکان آبدار شربت شهادت چشانیده اند و امیر گریبدار را اسیر سر پنجه قدرت گردانیده بنابر آن آتش غضب

آتش غضب خاقان عالیشان اشتعال یافت و عزم قتال با سلطان محمود میرزا جزم کرده عنان یکران بطرف مرغاب تافت

گفتار در بیان نهضت رایت نصرت آیت بجانب دشمن و وقوع مقابله و مقاتله در موضع چکمین

چون خسرو خاوری بازده در جوار منازل حوت قطع کرده امتزاج فصلین بوقوع انجامید و جنود شتوی در هم آمیخته سلطان اعتدال آثار بهار غالب گردید نهنگ
لجه شجاعت و فرهنگ معز السلطنه و الخلافه ابو الغازی سلطان حسین میرزا دریای لشکر ظفر اثر بعزم رزم و جنگ در تلاطم آورده و در اواخر
ماه مبارک رمضان اقبال و دولت همعنان از یورت قشلاق بجانب کنار آب مرغاب نهضت کرد و در وقتی که هلال عید انگشت نمای
لب تشنگان رمضان گشت آن ماه فلک سرافرازی بمنزل سارقبازی رسیده در آن مقام فرح انجام بآداب عید صیام قیام و اقدام
نموده دو سه روز بلوازم جشن و سور و مراسم عیش و سرور پرداخت آنگاه اسباب بزم را در هم نوردیده عزم اعدای دولت وجهه همت
عالی نهمت گشت و مقارن نهضت سپاه رعد خروش صاعقه بار سلطان نامیه جنود نزاهت آثار ریاحین و ازهار بفضای دشت
و کهسار کشیده و چتر لعل پیکر لاله برافراخته بساط زمرد اثر سبزه مبسوط گردانید نظم سلطان ربیع رایت افراخت از لاله علم ز گل سپر ساخت
افواج سپاه سبزه و گل شد عازم سیرگاه بلبل و چون منزل انجیده از قرنول همایون نظارت مرغزار مخیم سپهر یافت قاضی علی که در
اوایل جلوس همایون برسم رسالت از نزد امیر حسن بیک بدرگاه خاقان عالیجاه آمده بود و در وقت استیلای میرزا یادگار محمد مراجعت
نموده کرت دیگر شرف ملازمت دریافت و مکتوب پادشاه آذربایجان که مشتمل بود بر سخنان محبت نشان بموقف عرض رسانید و
بصنایف الطاف خسروانه مفتخر و مباهی گشته رخصت معاودت حاصل فرمود و اعلام نصرت اعلام از انجیده بموضع کل باغان
شتافته از آنجا بچچکتو خرامید و چند روز جهت اجتماع جنود عالم سوز در چچکتو توقف اتفاق افتاد و از آن مرحله چتر همایون ظل منزل
الممال نقل نمود و خاقان بیهمال در الممال چینه بخش کرده روی بولایت اندخود آورد و موضع چکمین محل نزول سپاه صف شکن گشته
خبر رسید که میرزا سلطان محمود با جنود نا معدود از حدود بلخ براه کوه پایه در حرکت آمده و از پل چراغ گذشته بمیمنه منزل گزیده
خیالش آنکه از عقب مواکب کواکب عظمت در آید و قدم تهور پیش نهاده دست بردی نماید بعد از تحقیق این خبر رای اصابت ماثر
چنان اقتضا کرد که اردوی همایون بصوب بلخ روان شود تا سپاه مخالف بسبب عبور بر بوادی که از آب و آبادانی دور است
شکست یابد بنابر آن از منزل چکمین کوچ واقع شده خواجه دوکه معسکر ظفر اثر گشت و آنجا بوضوح پیوست که میرزا سلطان محمود در
اندخود نزول اجلال فرموده خاقان منصور با ارکان دولت قاهره طریق مشورت مسلوک داشته توجه بلخ را در حیز توقف انداخت
و عنان مراجعت انعطاف داده مصاف اعدا را وجهه همت علیه ساخت و از خواجه دوکه کوچ کرده نماز شامی بدو فرسخی چکمین
رسید و بنابر قرب جوار یاغی اشارت علیه نفاذ انجامید که آن شب تا روز خدام موکب خاقانی مراسم حراست و نگهبانی بتقدیم
رسانیده و تهیه اسباب مقاتله کرده خود را متشمر معرکه کارزار گردانند صباح روز دیگر که جمشید سپهر اعظم یعنی خورشید انجم حشم بعزم رزم
جوشن زر نگار ظفر آثار در پوشید و قدم در فضای معرکه سپهر دوار نهاده سپاه ظلمت سلب شب را مغلوب و منهزم گردانید
نظم صباحی کآفتاب افراخت رایت رساند اوقات ظلمت را بغایت بمیدان راند نورانی مواکب بتیغ افشاند سرهای کواکب
طنطنه کورکه و کوس زلزله در عالم انداخت و غریو نفیر و سورن کره زمین را متزلزل ساخت نظم غریویدن کوس و زرنده نفیر بپای
تکاور در آورد نفیر دو دریای خونین در آمد بجوش بدرید مغز سران زان خروش خاقان منصور مغفر ظفر بر سر نهاد و جوشن حراست
الهی در پوشید و بر بارگیر قمر سیر نشسته متوجه تعبیه سپاه کشور گیر گردید در برانغار خسرو فیروزی شعار بایقرا میرزا که برادر بزرگترش
بود رایت فتح آیت برافراخت و امیر حسن شیخ تیمور با جمعی کثیر از اهل تهور معاونت آنحضرت را پیش نهاد همت ساخت و جوانغار
بنور شوکت میرزا سلطان احمد سمت استحکام پذیرفت و شیخ عبد الله عباسی و امیر عبد الخالق امیر فیروز شاه با بسیاری از سپاه
بمدد او تعین پذیرفت و امیر مظفر برلاس و امیر احمد علی فارسی و شیخ ابو سعید خان در میان و میر مغول و التون اشق بهراولی

متفرق گشتند و از آنجانب میرزا سلطان محمود نیز صف لشکر بر آراسته میمنه و میسره و ساقه و مقدمه را بمردان خنجر گذار و شیران بیشه کارزار مستحکم ساخت و به فضای معرکه پیکار خرامیده لوای مقابله و مقاتله برافراخت نظم دم های روئین برآمد باوج دو دریای لشکر درآمد بموج یلان فرقه جنگ انداختند هردو تیغ کین آختند سپاه پادشاه حسین اسم غازی لقب به تیغ خون افشان پهلوی پهلوانان لشکر سلطان عالیشان محمود را بقبت خدنگ خارا گذار بدل بهتران بیشه پیکار میرسانیدند شمشیر الماس گون آن رگ تا رگ اعدا میشکافت و تیر مرگ تاثیر چون آن سفیر اجل بسوی جانها میشتافت در آن اثنا عنبرعلی میرآخور بهمعنانی موجی از سالکان طریق تهور از جوانان میرزا سلطان محمود پای جلادت پیش نهاده با امیر حسن شیخ تیمور حمله کردند و مرغان تیز پرواز تیر از آشیان کمان رم داده در شیشه مبالغه نمودند که از سهم سهام خون آشام ایشان بهرام شدید الانتقام سپر زرنگار آفتاب بر سر کشید نظم یلان کمان دار بهرام جنگ کشادند از شست تیر خدنگ چنان گشت از بس باران تیر که گفتی کمان گشته ابر مطیر و در آن محل امیر حسن شیخ تیمور از غایت تدبیر با مردم خود سپرها و تورها در پیش رو نگاه داشته اصلا در برابر اعدا باستعمال آلت قتال نمی پرداخت و این معنی بر ضمیر خاقان مظفر لوا ظاهر گشته چنان گمان برد که امیر حسن با دشمن زبان یکی دارد و کرتیغ کین از نیام انتقام بیرون می آورد و نیابران برادر امیر نظام الدین علیشیر امیر درویش علی کتابدار و امیر بهبود و محمد علی انکه و بخشیکه و شاه ولی قبچاق و دوست محمد چهره و امیر قنبر علی و علیکه کوکلتاش را با سعید نفر از بهادران رستم اثر بر سبیل تعجیل بجانب حسن فرستاد تا اگر او داعیه فرار داشته باشد بزخم پیکان آتش بار خرمن حیاتش بسوزد و چون عنبرعلی میرآخور و موافقان او هر تیر که در ترکش جلادت داشتند انداختند و اسپان را بکثرت جولان مانده ساختند حسن شیخ تیمور باتفاق فارسان مضمار تهور یورش با وجیرها را از سر دور انداخته شمشیر تارک شکاف از غلاف برکشید و سنان شیرربایان کرده کله اخوان آورد بر دشمنان تاخته عقد جمعیت ایشان را که ثریا مثال مجتمع بودند مانند بنات النعش متفرق و پریشان گردانیدند جنبت سبکت حمله آن شیر مردم شکار برآورد از خیل دشمن دمار و برین قیاس از جوانان لشکر نصرت آثار سلطان محمد میرزا امیر شیخ عبدالله و امیر عبدالخالق و علیکه بدایع سلطان و دولتخواجه اوزبک و از برادران امیر مظفر برلاس با سایر بهادران ظفر اقتباس برجمعیت اعدا حمله آورده آثار زور سرپنجه ظاهر کردند و آن پلنگان قله جلادت و مردانگی و نهنگان لجه بسالت و فرزانگی در آن معرکه آنچه امکان بشری و خون زنیه بود بجای آوردند و مردم سلطان محمود میرزا نیز پای ثبات افشرده دست تهور از آستین پهلوانی بیرون کرده جنگی در پیوستند که چشم بسیط غبرا از شدت صدمت سم ستوران بصفت هبا منثورا آهنگ بوا نمود و نقاب نعال مراکب مواکب آن مقدار گرد و غبار انگیخت که آفتاب جهان تاب در نقاب اغبر مستور گشته چهره نگشود و لمعان سنان آتش فشان صاعقه سان خرمن زندگانی میسوخت و پیکان سهام آن شام برق کردار آتش جان سوز در کانون درون می افروخت و تیشه آبدار از ریختن خون بسیار غبار صحرای پیکار می نشاند و گرز گران سنگ گردن گردان نرم ساخته ایشان را از پشت زین بر روی زمین میرسانید نظم چنان شعله زد آتش کارزار که دل سوخت بر تیر اندازان شرار چنان ریخت خون تیغ الماس گون که روی زمین گشت دریای خون عاقبت عنبر اقبال مژده و نصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش خاقان ظفر لوا رسانید و علامات فتح و فیروزی افراخته اعدا را منهزم ساختند و جمعی کثیر از ایشان کشته ندای ان جندنا لهم الغالبون در عالم انداختند و در آخر جنگ قریب دویست سوار از سپاه سلطان محمود میرزا بسرقت بایقرا میرزا که باسی کس در برانغار لشکر فیروزی شعار ایستاده بود در رسیدند و میرزا بایقرا بدفع ایشان مشغول گشته ناگاه بارگیرش بسر درآمد و آنجناب از پشت زین بر روی زمین افتاد و یک انگشت پایش بشکست و دلاوران سپاه سلطان محمود میرزا آنحضرت و عالی نژاد را اگر فته [illegible] گردانیدند و چون قدمی چند بطرف عسکر خویش رفتند ناگاه خبر گریز پادشاه ایشان تحقق انجامید دست از میرزا بایقرا باز داشته پای در طریق فرار نهادند و آنجناب خود را بنظر برادر کامیاب رسانیده و خاطر اشرف اعلی از آن دغدغه فارغ گردید القصه خاقان منصور بعد از مشاهده پیکر فتح و ظفر [illegible] در منزل [illegible] اجلال فرمود و امرا [illegible]

سپیدچند

ظفر خاقان بر سلطان محمود میرزا و بخاصیه [illegible] راست

رستم کردار را که در آن معرکه غایت شجاعت و پهلوانی بجای آورده بودند باصناف عواطف پادشاهانه و انواع عوارف خسروانه مخصوص و مباهی گردانید و مناصب علیه و مراتب سنیه عنایت فرمود و پایه قدر و منزلت ایشان را بفرق فرقدین رسانید از آنجمله احمد مشتاق را که پای جرأت در میدان جلادت نهاده چند زخم خورده بود بایالت قبة الاسلام بلخ سرافراز ساخت و چتر ظفر پیکر همایون در ضمان حمایت قادر بیچون از منزل چکمن بنواحی اندخود بازگشته روزی چند رحل اقامت انداخت والحمد لله المنعم المتعال والصلوة علی محمد و آله خیر آل ذکر

وصول میرزا ابابکر ولد میرزا سلطان ابوسعید بملازمت حضرت خاقان منصور صاحب تایید چنانچه در اثنای بیان احوال سلطان ابوسعید بوضوح انجامید که میرزا ابابکر که شاه زاده شجاع بلندهمت بود در ایام دولت پدر بزرگوار در مملکت ختلان حکومت مینمود بعد از واقعه قراباغ امیر جلال الدین مزید ارغون ببدخشان رفته غاشیه متابعت شاه زاده بر دوش گرفت و بدان واسطه جمعی کثیر از امرا و لشکریان در آن ولایت جمع آمده مهمات میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت و چون در موضع چکمن بعنایت پادشاه ذوالمنن خاقان دشمن شکن بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت شعشعه آنچه نصرت آیت بر اطراف و اکناف ممالک آن سرحد تافت میرزا ابابکر داعیه فرمود که با خاقان منصور طرح اخلاص و محبت اندازد و دم از موافقت و اتحاد زده کریمه از دودمان پادشاهی در عقد ازدواج منتظم سازد و باین عزیمت از بدخشان بکنار آب آمده ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاد و شمه از مکنون ضمیر منیر نواب درگاه عالمپناه پیغام داد و چون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت افتاد بغایت مبتهج و مسرور گشت و بعد از استشاره و استخاره مقرر شد که مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بخدمت شاه زاده رود و او را بعنایت خاقانی امیدوار گردانیده نوعی سازد که بملازمت شتابد [illegible] مرتبت شاه امیر علیشیر بحسب فرمان بدرگاه شاه زاده عالی مکان رفته چنانچه از کمال فراست و وفور کیاست آنجناب متصور بود ادای رسالت نمود و از محاسن شیم و مکارم اخلاق خاقان زبده سلاطین آفاق آنمقدار بعرض رسانید که شاه زاده باتفاق امیر جلال الدین مزید ارغون عازم ملاقات همایون شد و از آب جیحون گذشته در ده قاضی شرف تلاقی دریافت و خاقان منصور میرزا ابابکر را بوفور اشفاق و انعام و شمول عواطف و اکرام نوازش فرمود و چند روز جشن سور و عیش و سرور بر پا داشت و مجلسنشینان حق عفت و عصمت و حشمت سلطان بیگم را نامزد شاه زاده کرده خاطر شریفش را فرخناک و خرم ساخت و بعد از انقضاء ایام طوی و ضیافت ضمیر منیر آن مهر سپهر خلافت متوجه سرانجام عظایم امور سلطنت و جهانبانی گشته میرزا ابابکر را کرة بعد اخری بپوشیدن خلع طلادوز و بخشیدن اسپان گردون توان مفتخر و مباهی گردانید و امیر مزید ارغون و سایر امرا و خواص شاه زاده را بانعام جامه و زر و اجناس نفیسه دیگر سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و چون شاه زاده بولایت بدخشان رسید از امیر مزید برنجید و باغوای جمعی از اهل بدخشان که اختیار و اعتبار جناب امارت شعار موافق مزاج ایشان نبود او را بدرجه شهادت رسانید لاجرم اختلال تمام باحوال ملک و مال میرزا ابابکر راه یافت و میرزا سلطان محمود طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده شاه زاده بار دیگر بملازمت خاقان منصور شتافت و روزی چند در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت گذرانید و در حین مخالفت احمد مشتاق فرار نموده عنان بصوب بدخشان منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بعرصه ظهور

در آن اوان که بواسطه استیلای میرزا یادگار محمد بر بعضی از بلاد خراسان مردم گوشه اندیش از موکب همایون خاقان معدلت کیش تخلف نموده طریق فرار پیمودند میرزا محمد عمر بن میرزا خلیل بن میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا محمد جهانگیر بن امیر تیمور گورکان باتفاق یوسف ترخان و فوجی از بهادران در غره ذی حجه سنه ۸۷۴ از دشت سلطان [illegible] از آب آمویه همایون روی گریز بجانب [illegible] و قندز آورد و بعد از وصول بحدود آن ولایات امیر نظام الدین احمد بن توکل برلاس که از عظمای امرای سلطان سعید بود و در قندز حکومت مینمود [illegible] نزد شاه زاده فرستاده او را با طاعت و انقیاد دعوت [illegible] و میرزا محمد عمر [illegible] بمسند سروری

میرزا ابابکر

سلطان

نهاده در آن اوان که خاقان منصور بدفع سلطان محمود میرزا اشتغال داشت میرزا محمد عمر فرصت غنیمت شمرده با سپاه بسیار از قندهار بجهت
شتافت و آثار اقتدار ظاهر کرده شرار ظلم لشکریش بر کانون درون متوطنان آن ولایت تافت و در وقتی که خاقان منصور از اندخود معاودت
کرده میرزا ابابکر را اجازت توجه بجانب بدخشان ارزانی داشت و مظفر و منصور بچکچو خرامیده رایت اقامت برافراشت خبر طغیان
میرزا محمد عمر بتواتر انجامید خاقان منصور باستیصال نهال اقبال او را همت بهاد همت ساخته متوجه قهستان گردید بعد از وصول انزل
آخته آخور عنایت ملک و باب خاقان بلند جناب را پسری شایسته افسر فرمان روائی و فرزندی زیبنده تخت کشورگشائی عنایت
فرمود و ابوالفوارس شاه غریب میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا که بموجب شریعت غراء الحباله نکاح خاقان سعادت انتما در آمده بود تولد نمود
و این معنی موجب فرح و انبساط خاطر همایون شده چندروز بتمهید بساط نشاط و عشرت پرداخت و چون از مراسم جشن و طوی فراغت
یافت از آنجا کوچ فرموده بعد از طی منازل و مراحل بنداد دین خواف محل نصب سرادقات جاه و جلال ساخت و از آن موضع اسپ
که داخل ولایت قاینست شتافته خبر قرب وصول قراولان مخالف استماع فرموده فوجی از مبارزان میدان جلادت بر سر ایشان
فرستاد و تا نه کس را اسیر ساخته بپایه سریر سلطنت مصیر آورده حضرت از آنجا عزم تفتیش حال میرزا محمد عمر نموده بوضوح پیوست
که شاه زاده در ظاهر قصبه قاین فرود آمده بمحاصره اشتغال دارد و انگاه خاقان شجاعت پناه چهار هزار سوار جرار از سپاه نصرت
شعار برگزیده بر سبیل ایلغار متوجه مخالفان گشت و این خبر بمیرزا محمد عمر رسیده فرار بر قرار اختیار نمود و بعضی از عساکر نصرت مآثر او را
تعاقب نموده غنیمت بسیار گرفتند و چون دانستند که بشاه زاده نمیتوانند رسید عنان مراجعت انعطاف داده در خدمت خاقان
بموکب خاقانی پیوستند و آنحضرت بدار السلطنه هراة خرامیده آن زمستان در آن بلده جنت نشان در کمال دولت و اقبال
بگذرانید و جناح عاطفت و احسان بر مفارق متوطنان ممالک خراسان مبسوط گردانید اما میرزا محمد عمر بعد از وصول بقندهار نوبت
دیگر لشکر جرار فراهم کشیده بطرف قصبه فراه تاخت و این خبر بسمع خاقانی رسیده امیر مظفر برلاس و دیگر امراء ظفر اقتباس را با فوجی از
سپاه نصرت انتما بدان جناب فرستاد و چون از جانبین مهم بمقاتله انجامیده در اثنا کر و فر تیر زهر آلود بمقتل شاهزاده خورد و مملکت قندهار
تحت تصرف خاقان جم اقتدار در آمده آتش آن فتنه بآب یاری تیغ ظفر فرو نشست

ذکر سرافراز شدن بعضی از ارکان دولت بمزید تربیت و کشته شدن حسن شیخ تیمور بسبب فساد اعتقاد و سوء نیت

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آن
بود که امیر علیشیر را که در تمهید اساس حسنات و مبرات و لطافت طبع و صفای ضمیر شبیه و نظیر نداشت باعلی مراتب جاه و جلال
رساند در اوایل طلوع تباشیر صبح سلطنت و جهانبانی محافظت مهر بزرگ همایون را در عهده آنجناب کرد و امیر نظام الدین علیشیر
بعد از چندگاهی که بلوازم امر مهرداری پرداخت از آن منصب استعفا نموده التماس نمود که امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی مهردار باشد
و خاقان منصور این ملتمس را بمعز اجابت اقتران داده در شعبان سنه ۸۷۶ آن پادشاه بنده نواز داعیه کرد که امیر واجب الاعزاز را
بمنصب عالی مراتب امارت دیوان اعلی سرافراز سازد و امیر نظام الدین علیشیر نخست از قبول این امر اباء نموده بعرض رسانید که من
حالا در جرگه مجلسیان شده در مقام انتظام دارم و صاحب منصبی مهم از جمیع امراء عظام بسریر سپهر احتشام نزدیکتر میشوم
هرگاه متعهد منصب امارت گردم مقرر است که بحسب توره بعضی از امراء برلاس و ارلات بر من تقدیم خواهند نمود و بی تحمل امرائی
دون مرتبه من باشد خاقان منصور این عذر را نپذیرفت و حکم همایون از مصدر عنایت بغایت صدور یافت که غیر از امیر مظفر برلاس هیچ
کس از امراء عالی اساس بر امیر علیشیر مقدم مهر نزند پس مقرب حضرت سلطانی بر طبق مدعا خاطر خطیر خاقانی صاحب منصب دیوان
اعلی گشته به پوشیدن جبه طلادوزی و کلاه نوروزی معظم و سرافراز شد و دستور عرف آن ایام چنان بود که امیر علیشیر بموجب فرمان
واجب الاذعان مقدم بر سایر امرا مهر خواهد زد تا چون در آن روز نشانی بدست آنجناب دادند که علی الرسم بساعتی نیک
مهر زند از غایت تواضع و کسر نفس در جائی مهر زد که از آن پایان تر هیچکس را جای نماند بیت بر از نقش برار و زمانه نبود یکی چنانکه

شریف حضرت

ی چنانکه در آینه تصور ماست و این معنی موجب استحسان خاص و عام گشته سبب ازدیاد اعتقاد پادشاه اسلام شد و شرف آن موضع از آن نشان که
مهر شریف آن امیر صافی ضمیر نقش پذیر آمد بجائی رسید که بعد از آن هرکس را مهر دادند تلاش نموده استدعا کرد که آنجا مهر زند حقیقت کلمه شرف
المکان بالمکین بوضوح انجامید جناب فضایل پناهی مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی در تاریخ امارت نظام الدین علیشیر گوید قطعه
میر فلک جناب علیشیر کز شرف عاجز بود ز درک کمالات او خرد دیوان نشست آخر شعبان بداد و عدل از لطف شاه غازی
والحق چنین سزد چون مهر زد بدولت سلطان روزگار تاریخ شد همین که علیشیر مهر زد و بعد از آن روز که امیر نظام الدین علیشیر بمسند
امارت دیوان نشست امیر سید حسن اردشیر نیز بدان منصب سرافراز گشت و بعد درین سال خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی در منصب
وزارت دخل فرموده و خواجه نظام الملک ولد مولانا شهاب الدین اسمعیل بود و آنجناب مدتی بقضاء بعضی از قصبات ولایت خواف
قیام مینمود و در اواخر همین سال خاقان بهمال خواجه مجد الدین محمد ولد خواجه غیاث الدین پیر احمد خوافی را منظور نظر عنایت وافی الاثر
گردانیده حکم همایون شرف نفاذ یافت که آن خواجه افاضل ملاذ متصدی منصب پروانه و رسالت بوده بر جمیع پروانجات ملکی و مالی
مهر زند و هرگاه پادشاه در دیوان نشیند آنجناب در پایه سریر خلافت مصیر نشسته سوانح و وقایع و سخن دادخواهان و احکامی که در باب
مهم ایشان صدور یابد قلمی گرداند و بر روی فرامین مطالعه در برابر مهر بزرگ همایون اطلع علیه توقیع نماید و خواجه مجد الدین محمد در زمان
میرزا سلطان ابوسعید چندگاه در منصب انشا با مولانا نظام الدین عبد الحی منشی شریک بود و در اوایل اوقات سلطنت خاقان
منصور بوزارت میرزا ایچیک قیام مینمود و چون وفور قابلیت و کمال صلاحیتش بر ضمیر انور همایون واضح گردید او را از شاه زاده
طلبیده بمناصب مذکوره سرافراز گردانید القصه بسبب امارت امیر علیشیر و نیابت خواجه مجد الدین محمد امور سلطنت و پادشاهی
تجدید رواج و رونق گرفت و مهام رعیت و سپاهی بتازگی صفت نظام و انتظام پذیرفت نظم شد از عدل آن میر نیکو سیر زمان
بازمان ملک معمور تر زند پیر آن خواجه پاک دین اساس ایالت بغایت متین و مقارن تربیت و رعایت آنجماعت امیر حسن
شیخ تیمور بجزای اعمال سیئه خویش گرفتار گشت و دست سیاست خاقانی روزنامه زندگانی آن شیر بیشه پهلوانی را در نوشت و حسن شیخ
تیمور در زمان میرزا ابوالقاسم بابر بیساول بود و بواسطه وفور شجاعت آن پادشاه عالیجاه روز بروز در تربیتش می افزود
حسن بعد از فوت میرزا بابر بمناصب علیه و مراتب سنیه ترقی نموده در سلک اعاظم امراء عظام انتظام یافت و او اگرچه بصفت
جلادت و پهلوانی از اکثر شجعان زمان امتیاز فراوان داشت اما جبلتش بعدم رعایت حقوق اولیاء نعم مقصور بود و پیوسته
نقش مکر و تزویر بر لوح ضمیر مینگاشت و در زمان سلطنت سلطان ابوسعید روزی چند غاشیه خدمتگاری خاقان منصور بر دوش گرفت و با
آنکه آنحضرت در تربیتش غایت شفقت بجای آورد بجهتی فرار بر قرار اختیار کرده بملازمت سلطان ابوسعید رفت و بعد از واقعه قراباغ
باز بآستان خاقان گیتی ستان شتافته بکمال عاطفت خسروانه رقم عفو بر جرائد جرایمش کشیده و ایالت ولایت استراباد را بوی مفوض گردانید
و او باره دیگر طریق بیوفائی مسلوک داشته بمیرزا یادگار محمد پیوست و پس از اندک زمانی از میرزا یادگار محمد نیز رنجیده از کنار آب مرغاب
بولایت طلقان و جرمغان رفت و چون مهم میرزا یادگار محمد بتفصیل انجامید در قشلاق مرو بملازمت حضرت خاقانی رسیده کرة بعد اخری
ملحوظ عین رعایت و تربیت گردید و با وجود این همه مراحم و اشفاق غشاوه کفران نعمت دیده بصیرتش را بپوشید تا در خلال احوال
گذشته بخیال المحیض عبارت قلعه خونشان را که تعلق باو میداشت بجمع ذخایر و نقل قبایل و عشایر استحکام داد و با معتمدان خویش مقرر
ساخت که بعد از ظاهر بلده فاخره هراة قدم در وادی فرار نهند با این داعیه یکی از دیوارهای منزل خود را که بجانب صحرا بود رخنه فرمود
و شخصی از نوکرانش مردانشاه نام حقیقت این حالت را بوسیله یکی از ارکان دولت بشرف عرض رسانید لاجرم آتش غضب خاقانی
اشتعال یافته حسن شیخ تیمور در قلعه اختیار الدین مقید و بی اختیار شد و شهریار جم اقتدار در باب مهم آن غدار با امراء کبار بشرط
مشاورت بجای آورده امیر ناصر الدین عبد الخالق گفت نظم رخنه گر ملک سرافکنده به و در روزیکه حسن بسوبانی کی یکی از دو شاه

بدور رسانیده بود و بند خود را سوده داعیه داشت که بکمند حیله از بالای قلعه بپایان گریزد و تیغ قاطع سیاست رشته حیاتش بگسیخت و نعش
از شرفات ایوان در سرپایان آمده با خاک راه برابر گشت نظم فلک گرد بر مهر و زود کین است درین جرمان سرا کار وی اینست یکی را بر کشد
چون خور بر افلاک یکی را افکند چون سایه بر خاک

گفتار در بیان نهضت رایات آفتاب اشراق جهت دفع فتنه و فساد احمد مشتاق

چون احمد مشتاق در قبة الاسلام بلخ چند گاهی بامر ایالت پرداخت بخار نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده طرح اساس
استقلال انداخت بجد تمام وجهد مالا کلام اسباب خلاف و عناد بهم رسانیده قاصدان نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا
فرستاده خود را در سلک هواخواهان ایشان منتظم گردانید چون این اخبار در دار السلطنه هراة بمسامع رای جهان کشا [illegible]
نمود که احمد مشتاق را بحسن تدبیر از بلخ بیرون آورد و زیاده ازین عنان اختیار آن دیار را در قبضه اقتدار او نگذارد و بنا بر آن امیر عبد الخالق
را با جمعی از سرداران موافق بجانب قبة الاسلام بلخ فرستاد و ایشان را گفت که چون بآن بلده در آیند با احمد مشتاق ظاهر سازند که
ما را جهت مددی باین سرحد روانه کرده اند که اگر از جانب ماوراء النهر لشکری از آب عبور نماید دفع آن بسهولت میسر گردد تا احمد مشتاق
با ایشان در آمیخته مطمئن خاطر شود آنگاه فرصت نگاه داشته او را مقید و محبوس گردانند امیر عبد الخالق بعد از قطع مراحل و منازل
ببلخ در آمده احمد مشتاق از حرکات و سکناتش فهم کرد که سبب آمدنش چیست لاجرم او را تکلیف نمود که از شهر بیرون رود
و گفت من هم عنقریب بدرگاه عالم پناه خواهم آمد تا آنچه اهل فتنه و فساد عرض کرده اند ابراء ذمه نمایم چون امیر عبد الخالق بپایه
سریر اعلی رسید و آنچه از احمد مشتاق دیده و شنیده معروض گردانید خاقان منصور روزی چند چشم انتظار بر راه داشت که شاید احمد مشتاق
بدلالت هادی توفیق از بادیه خلاف و نفاق بجاده تعمیه وفا و وفاق آید و بعد از آنکه اثری بر وعده مترتب نگشت تادیب او را بر
خاطر عالی ماثر قرار داده رایات ظفر آیات بعزیمت فتح قبة الاسلام بلخ بر افراشت و قرة العین سلطنت و جهانبانی میرزا بدیع الزمان
را بحکومت دار السلطنه هراة مقرر کرده امیر مغول را در ملازمت شاهزاده گذاشت و احمد مشتاق از توجه خاقان باتفاق وقوف
یافته برج و باره بلخ را مضبوط و محکم گردانید و خاطر بر تحصن قرار داده ایلچیان قمرسیر نزد سلطان احمد و سلطان محمود میرزا ارسال داشت
و مدد طلبید آن دو پادشاه عالیجاه بخیال تسخیر بلخ متوجه امداد احمد مشتاق گشته سلطان محمود میرزا بنفس نفیس عازم کنار آب شد و
سلطان احمد میرزا اگرچه فی الحال خود نهضت ننمود اما فوجی از امرا و لشکریان سمرقند را بدان جانب روان فرمود و چون ماهچه علم نصرت
شیم خاقانی حدود بلخ را نورانی ساخت و کیفیت تحصن و عناد احمد مشتاق بتحقیق پیوست خاقان ظفر قرین [illegible] افکنده به
ترتیب آلات محاصره و تهیه ادوات محاربه فرمان فرمود و اطراف شهر را بر امرا تقسیم یافته هر کس بمورچل خود نزول نمود و فرمانفرمای
خافقین در برابر برج شاه حسین منزل گزیده و مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر دروازه شیرخوار را معسکر گردانید و سایر امرا و ارکان
دولت و عساکر مریخ صولت انحصار سپهر کردار را مرکزوار در میان گرفتند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته لسانقیان جهت
ساختن آن آغاز افکندن درخت و کشیدن خاک و خاشاک کردند درین اثنا بعرض حضرت اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با بسیاری
از سپاه جلادت انتما بکنار آب آمویه نزول کرده و امداد احمد مشتاق را پیش نهاد همت بلند نهمت گردانیده بنا بر آن فرمان
همایون نفاذ یافت و امیر مظفر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس معبر ترمذ رفته در برابر مخالفان دولت قاهره خیمه اقامت مرتفع
ساخت و لشکر سمرقند و حصار را از عبور مانع آمده لوای مقابله و مقاتله برافراخت و احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود
میرزا بکنار جیحون قوی دل و مستظهر خاطر گشته قدم در وادی خلاف و نفاق استوار گردانید و هر روز بباد نخوت و غرور آتش جنگ
و جدال افروخته نهایت شجاعت پهلوانی بظهور میرسانید و از این جانب هر صباح که شهسوار تیزگذار آفتاب کمند همت بر تسخیر حصار
سپهر دوار می انداخت خاقان منصور بر باره کوه پیکر نشسته فتح آن قلعه آسمان کردار را پیش نهاد خاطر اقبال ماثر میساخت صدای
نقاره و نفیر بذروه کره اثیر میرسید و غریو کرنای و سورن ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون سپرها

و چپرها بر سر کشیده پای در میدان قتال مینهادند و بدست جلادت و جرات عقابان تیر مرگ تاثیر را از آشیانه کمان در پرواز آورده
از مغز سر دشمنان طعمه میدادند و در آن اثنا روزی امیر سید بدر که ماه تمام فلک مردانگی بود و بمزید قوت و جرات از پهلوانان رستم
نشان بمشار و مستثنی معهود با فوجی از دلیران عسکر ظفر اثر خنک همت بر ده بنوک پیکان دلدوز جمعی را که برزبر فصیل بانداختن تیر و سنگ
مبادرت مینمودند منهزم ساخت که از آن خندق نیز بگذرد و بکمند شجاعت برج شاه حسین بر آید احمد مشتاق چون حال بران منوال دید جمعی از
دلیران لشکر خود را از باره بپایان فرستاد تا بممانعت امیر سید بدر و موافقان او قیام نمایند و از آن جمله ترکمانی سنانی در دست با امیر سید
بدر آغاز مقاتله کرد و آن سید عظیم القدر بسر پنجه پهلوانی نیزه او را گرفته چنان پیش خود کشید که آن شخص بروی در افتاد آنگاه برزبر او نشسته
خواست که بشمشیر قطع سرش از تن جدا سازد که ناگاه دیگری پیش آمده به نیزه حمله کرد و آنجناب همچنان نشسته دست دراز کرده نیزه
این شخص را نیز گرفته بدستور سابق کشید تا از پای در آمد و هر دو را کشته و سرهای ایشان را بریده بنظر خاقان فریدون فر رسانید لاجرم آن
حضرت آن زبده اولاد حیدر کرار را باصناف الطاف پادشاهانه و انواع اعطاف خسروانه نوازش فرمود و بانعام اسپ و کمر
و خلع ثمینی و اشیاء دیگر سرافراز گردانید و در علو قدر و منزلتش افزود القصه بنا بر کمال متانت و حصانت شهر و قلعه بلخ و بسیاری
ذخیره مدت محاربه و محاصره سه چهار ماه ممتد گشت و در اکثر آن اوقات از بام تا شام نایره قتال مشتعل بود و از شام تا بام نعره
حاضر باش از ایوان کیوان در میگذشت و در آن لیالی ترکمانی که مشهور بقرا جاجی بود هر شب بر زبر برج شاه حسین بر آمده در برابر دولتخانه
همایون می ایستاد و زبان بفحش و هذیان گردان میساخت خاقان منصور و جمهور ملازمان موکب ظفر نشان را دشنام میداد و
آنحضرت را چاره صائب و فکر ثاقب در دفع شر آن بداختر کاشته شبی سه چهار کس از قدر اندازان را فرمود که در مقابل آن برج نزدیک
بیکدیگر ایستادند و سهام خون آشام بر زه کمان نهادند و چون قراجاجی آغاز سب و شتم کرد بمجرد آواز او یکبار شست دست
گشادند و این تدبیر موافق تقدیر افتاده یک تیر بر حلق آن شریر خورد که از پس سر او بیرون رفت چنانچه از پای در آمده تا تحت
الثری هیچ جا قرار نگرفت و این معنی موجب شکستگی احمد مشتاق و سایر اهل شقاق گشته دیگر کسی لب بدشنام نگشود مقارن این احوال
امیر مظفر برلاس را در کنار آب امری در غایت غرابت روی نمود و حضرت خاقان منصور از وقوع آن حادثه متغیر گشته مراجعت او امر
فرمود شرح واقعه آنکه در آن ایام که امیر مظفر در کنار آب لواء ظفر مآب ارتفاع داده و لشکر ماوراء النهر را از عبور مانع می آمد
گاهی بعضی از نواب او در کشتی نشسته بمیان دریا میرفتند و از آنجانب نیز مخصوصان امیر شجاع الدین محمد بن امیر علی بن امیر بندق
بن امیر جهانشاه بن امیر جاکو برلاس پیش آمده در باب صلح و جنگ سخن میکردند و روزی مهم بران قرار یافت که از اینجانب امیر مظفر
برلاس و از آن طرف امیر محمد و امیر جهانگیر برلاس در کشتی نشسته و بمیان آب رفته بواسطه گفت و شنود نمایند و اساس مصالحه را
مؤکد سازند و برین موجب تقدیم رسانیده در اثنای قیل و قال ناگاه بادی تند در وزیدن آمد و بی اختیار کشتی امیر مظفر برلاس را
بطرف مخالفان برد چنانچه هر چند ملاحان سعی نمودند عنانش را نگاه نتوانستند داشت و مردم سلطان محمود میرزا که در کنار
آب بودند غلغله فرح و انبساط باوج سموات رسانیده سورن انداختند و امیر مظفر در بحر اضطراب سرگردان شده چاره منحصر
در آن دانست که خود را در آب انداخته شناه کنان روی بار دوی خویش آورد و مخالفان آغاز شبه کرده هر تیر که در ترکش
مهیا داشتند و بنا بر آنکه مشیت ایزدی بمقتضی الطاف آتش حیات جناب امارت مآب نشده بود هیچیک از آنها بنار ابدا سهام
اعدا بوی نرسید و بوسیله اسپی که از آنجانب یکی از نوکرانش در آب افکند بساحل نجات خرامید نظم گر از گردون ببارد خنجر و تیر
نیاید کارگر بی حکم تقدیر و گر عالم سراسر آب گیرد نمی بی حکم یزدانی نمیرد و امیر مظفر اگرچه بکشتی عاطفت سبحانی و قوت دولت خاقانی
از آن غرقاب بلا خلاص شد اما جمعی از سرداران سپاه که در کشتی رفیق او بودند بدست لشکریان سلطان محمود میرزا گرفتار گشتند
و اختلال تمام باحوالش راه یافته کیفیت واقعه را بایستادگان پایه سریر اعلی عرضه داشت نمود و اجازت مراجعت طلبید

دانسته خندق بحصیل گذشته پای بهور پیش نهاده بکنار خندق برج حاجی که در میان خاک برآمده رسیده خواست

انداختند

وچون پرتو شعور خاقان منصور بر مضمون اکثر نقیضه افتاد حکم همایون صادر گشت که امیر مظفر بموکب گردون مراتب پیوندد و درین اثنا توجه
امتداد ایام محاصره قحط و غلائی عظیم در اردوی اعلی سمت شیوع پذیرفت و سپاهیان را بجهه عدم وجدان قوت قوت بیکار مفقود
شد و هرکس مجال یافت راه گریز پیش گرفت چنانچه در ملازمت رکاب ظفر انتساب زیاده از دو هزار کس نماند و بعد از وصول امیر
مظفر برلاس بموکب ظفر اقتباس فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیر نظام الدین علیشیر بدار السلطنه هراة رفته بقدر
امکان از ولایات خراسان غله فراهم کشد و باردو فرستد و آنجناب حسب الامر نموده غله موده دو سه هزار خروار از جنس حبوبات
حاصل ساخت و شتران احشام عرب را بکرایه گرفته آن غلات را بجانب بلخ روان کرد و در آن ایام که امیر علیشیر در هراة
بود میرزا ابوالمحسن که در سلک شاهزادگان تیموری انتظام داشت یاغی شده از هراة بگریخت و متقرب بحضرت سلطانی او را تعاقب
نموده بتوفیق یزدانی بگرفت و در قلعه اختیار الدین محبوس گردانید **ذکر رفتن خاقان کامیاب از ظاهر بلخ بکنار آب**
و گریختن میرزا ابابکر از منزل فاریاب و تعاقب نمودن مخالفان موکب ظفر نشان را تا موضع کرماب
بعد از مراجعت امیر مظفر از کنار آب آمویه سلطان احمد میرزا با لشکر سمرقند بسلطان محمود میرزا پیوست و هر دو برادر داعیه کردند
که برافقت یکدیگر از آب آمویه عبور نمایند و قدم در میدان قتال نهاده باشتعال آتش عناد اقدام فرمایند خاقان کشور
کشای بعد از تحقیق این اخبار بمقتضای رای صواب نمای تواچیان بهر سو بدار السلطنه هراة و سایر ولایات خراسان ارسال داشت
تا حکام و داروغگان را گویند که جنود اجتماع و در مجمع ساخته علی اسرع الحال بموکب ظفر مآل پیوندند و از آنجانب سلطان محمود میرزا
چون دید که از سپاه ظفر مآب در کنار آب کسی نماند امیر ایوب را با هزار سوار جرار فرمود که از آب عبور نموده بعسکر نصرت اثر شبخون
برد و او متوجه گشته با خود قرار داد که بپای جلادت از نهر شتاقی بگذرد و باردوی همایون درآمده دست باستعمال تیغ و تیر
برآرد و بموجب اتفاق روزی بوقت نماز دیگر خاقان عالی گهر بر پاره کوهی بر نشسته گرد مورچلها برآمده در آن اثنا نظرش بر پل نهر
شتاقی افتاده بتخریب آن امر فرمود و همان شب امیر ایوب با هزار کس بکنار آن نهر رسیده چون دید که پل برداشته چنانکه
کرده بود بظهور پیوسته آورد و از همان جا سور انداخته باز گردید و روز دیگر خاقان منصور طایفه از اهل بسالت به کامیشی
او فرستاده تا بعضی از رمهای سپاهش را باز گردانیدند و بعد از وصول امیر ایوب بکنار آب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا
با لشکر بلا انتها آغاز گذشتن کردند و خاقان منصور از جرات اعدا وقوف یافته صلاح در آن دانست که بکنار آب مرغاب شتابد
و پس از اجتماع جنود ظفر ورود عنان بکران بحرب مخالفان تابد و بدین عزیمت از ظاهر بلخ کوچ فرموده از راه دره گز نسان و چهار
خرامید و از آنجا نیز نهضت فرموده حدود فاریاب معسکر ظفر مآب گشت و میرزا ابابکر در آن منزل قدم بطلان حقوق تربیت
خاقان عالیشان کشیده فرار نمود و چون خاقان کامیاب از فاریاب کوچ کرده بکرماب رسید چنان معلوم شد که سلطان
احمد میرزا و سلطان محمود میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رفته اند اما بخلاف تصور احمد مشتاق ابواب شهر بر روی ایشان
نگشوده برادران از تسخیر آن بلده مایوس گشته بقصد دستبرد از عقب موکب گردون مراتب در حرکت آمده اند لاجرم
خاقان منصور ملازمان رکاب نصرت انتساب را جبه پوشانیده از کرماب بچیچکتو رفت و از آنجا متوجه سرپل تابان شده در اثنای
راه سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر مغول با دو هزار پیاده و سوار از جانب هراة رسیده موجب مزید استظهار شاه و سپاه
گشتند و خاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده فراز پشتهای کنار آب را معسکر ظفر مآب ساخت و در آن منزل اویماقات
مروجاق و بادغیس در حوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته غله و گوسفند و سایر اجناس که مطلوب خدام موکب گردون بنیان
بود بغایت ارزان شد و لشکریان از قحط و غلا بخصب و رفاهیت رسیدند و مقارن وصول موکب همایون بکنار آب مرغاب فوج
فوج از عساکر ولایات خراسان با حکام و سرداران بلدان بملازمت پایه سریر خلافت مصیر رسیدند و زبان بدعا و ثنا گردان

ساخته مستمر جنگ و پیکار میگردیدند نظم ز هر کشوری لشکری تیغ زن / یلان سرافراز و دشمن شکن / پی خدمت شاه بسته میان / گشاده بمدح و ثنایش
زبان / بدرگاه عالی رسیدند شاد / سپه شد ز ریگ بیابان زیاد و از آنجانب سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چون بمنزل کرماب رسیدند
و بر اجتماع جنود ظفر ورود مطلع گردیدند وهمی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت و مقارن آنحال از جانب ماوراء النهر خبر آمد که میرزا ابابکر که از موکب خاقان
منصور طریق فرار گزیده چون ببدخشان رسیده سپاهی مجتمع ساخته و تسخیر حصار شادمان را مطمح نظر همت بلندنهمت گردانیده بنابر آن برادران از کنار منیع
موکب نصرت نشان پشیمان گشته عنان از معرکه قتال بطرف ماوراء النهر منعطف ساختند و حدیث مراجعت ایشان نزد خاقان عالی مکان بصحت
پیوسته امیر مظفر برلاس را با بسیاری از سپاه کواکب ساس بتعاقب اعدا مامور ساخت و امیر مظفر بموجب فرموده عمل نموده تا ظاهر بلخ عنان بکران باز
کشید و اگرچه بمیرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود نرسید اما بر قتل بعضی از لشکریان ایشان مظفر گردید آنگاه ایلچی نزد احمد مشتاق فرستاد و
او را نصیحت کرد که زیاده ازین راه خلاف و شقاق نپاید پیمود و بجاده مستقیمه وفاق و اتفاق آید و بنابر آنکه احمد مشتاق از آن عناد و استکبار بغایت
نادم بود جواب داد که غرض من از اظهار این جرات و جسارت آن بود که بر ضمیر منیر همایون واضح گردد که از دست من کاری می آید و اکنون
نتوانند که مرا بفریب و تزویر در قید بلا اندازند و آنگاه پیمان بکاوین عهد و پیمان در میان آمده احمد مشتاق قبة الاسلام بلخ را بامیر مظفر سپرد و روی
توجه بجانب اردوی همایون آورد و امیر مظفر کیفیت حال را عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی کرده چون عریضه در کنار آب مرغاب بمعسکر
اردوی همایون رسید خاقان کامیاب با فتح و ظفر همعنان بنصرت اندر رکاب بجانب مستقر سریر سلطنت و اقبال کوچ فرمود و مقارن وصول بدان
بلده فاخره هراة احمد مشتاق با تیغ و کفن باستان خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاک راه نموده گرد انفعال بر جمال حالش نشسته و مطیع
و رحمت آن مهر سپهر دل البته از حرکات ناپسندیده شرمسار و بعنایت بدیع شهریاری امیدوار خاقان منصور از غایت کرم جبلی و عاطفت
غریزی ردای عفو و بخشش بر جرایم او پوشید و از جامه خانه ترحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت قابلیتش پوشانید بیت بنزد
کسی کو بدانش براست / ز مجرم گنشتی جرم بخشی براست **عرض بعضی از احوال بسبیل اجمال** چون خاطر عاطر خاقان منصور از تسخیر بلخ فراغت
یافت زمام حکومت آن مملکت را در قبضه اختیار شهریار کامگار میرزا بایقرا نهاد و آنجناب بدانجانب شتافته امیر مظفر برلاس باستان
آسمان اساس بازآمد و بعد از چند گاه بواسطه حلول اجل طبیعی مریض گشته درگذشت و در خلال آن احوال امیر شجاع الدین برلاس باتفاق
امیر جهانگیر برلاس از سلطان محمود میرزا روی گردانیده بدار السلطنه هراة خرامیدند و ملحوظ عین عنایت خاقان منصور گردیدند و
امیر محمد منصب امیر الامرائی یافته در دیوان تواجی و مال مقدم بر جمیع امرای عظام گشت و مقارن وقایع مذکوره ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر
مایل آن شد که خانم بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید را که والده اش رقیه سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله بود در سلک ازدواج
بدیع الزمان میرزا انتظام دهد بنابر آن بترتیب اسباب طوی و بستن چهار طاق فرمان داد و خدام بارگاه سپهر احتشام بموجب فرموده عمل نموده
رعایا و صناع باغ زاغان را بساختن چهار طاقهای رفعت نشان حیرت افزای بیاض بعنوان گردانیدند و هر صنف از اصناف محترفه
تغنیه مناسب حرفه خود بظهور رسانیدند و در ساعتی که اخترشناسان حکمت اقتباس باسطرلاب فکرت اختیار نمودند سادات و قضاة
و علما در مجلس شرف اعلی مجتمع گشته عقد مه را با ستاره عقد بستند آنگاه شاه و سران سپاه در غایت نشاط و کامرانی در بزم عیش و عشرت
نشستند ساقیان حور اعذار ساغرهای باده خوشگوار بگردش درآوردند و مغنیان خوش نوا از حسن ساز و آواز نشاط می پرستان را
زیاده کردند و خوانسالاران از انواع اطعمه لذیذه و اشربه لطیفه آنمقدار معد و مهیا ساختند که رسم جوع از میان فرق انام برافتاد
و ایام جشن و سور و لهو و سرور ایامی امتداد یافته بعد از آن خاقان عالیمکان روی توجه بسوی مهمات ملک و مال نهاد و در شهور سنه ۸۷
خواجه فضل الدین محمد که از وزیرزادگان کرمان بود و در زمان سلطان ابوسعید بلوازم منصب استیفا قیام نموده ملحوظ عین عنایت خاقانی
گشته بپوشیدن خلعت وزارت سرافراز شده باندک زمانی او را ترقی تمام دست داده باتفاق خواجه قوام الدین نظام الملک
سخنان از بابت تصرف و تقصیر خواجه مجد الدین محمد بعرض خاقان کشورگیر رسانید و آن کلمات مؤثر افتاده خواجه مجد الدین محمد متواخذ گشت

منصور

محمد برندق

وامیر بدر الدین بمحصلی او مقرر شد و بعد از آن ایام خاقان منصور بپرسش القضیه پرداخت و خواجه نظام الملک و خواجه فضل و پایه سریر سپهر مقدار
یکبار با خواجه مجد الدین محمد در مقام تقریر بر آمده آغاز قیل و قال کردند پادشاه عدالت پناه فرمود که طریقه انصاف آنست که یک یک
با او سخن کنند و باتفاق تغلب نورزید و خواجه مجد الدین محمد باین عنایت مستظهر گشته برخواست و زانو زد بعضی از معتبران چون این صورت
مشاهده نمودند خاموشی گزیدند لاجرم در آن مجلس چیزی بر خواجه مجد الدین محمد ثابت نشد و فرمان خاقان منصور باطلاق او صدور یافته
چنان مقرر گشت که مبلغ شصت هزار دینار کپکی برسم شکرانه جواب بگوید و بشرکت امیر محمد اتکه پروانچی بوده در مهمات دیوانی مدخل نماید
و تا شهور سنه ۹۰۲ حال خواجه مجد الدین محمد بر همین منوال جریان داشت بعد از آن نوبت دیگر ترجیب یافته اعلام اقتدار و اعتبار برافراشت چنانچه
مرقوم قلم خجسته شیم خواهد گشت و مفصل این مجمل بزبان خامه بدیع البیان خواهد گذشت انشاء الله تعالی و تقدس ذکر شمه از کر و
فر میرزا مظفر الدین ابابکر و کشته شدن او از دست برد زمانه پر مکر میرزا مظفر الدین ابابکر که در منزل قاریاب از رکاب ظفر
ایاب خاقان کامیاب تخلف جسته بحدود حصار شادمان شتافته متعرض عرض و مال متوطنان آن ولایت گشت و بعد از مراجعت میرزا
سلطان محمود از عقب موکب خاقانی تاب مقاومت نیاورده پناه بکوهستان بدخشان برد و از آنجا لشکری فراهم کشیده متوجه
خراسان گردید و بنواحی مرو شاهجهان آمد چون این خبر بعرض خاقان رسید امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه و معز الدین بسا...
وامیر احمد یاری را با هزار کس از مردم کارزاری بدفع شاهزاده مامور گردانید و میرزا ابابکر از آن لشکر شکست یافته از مرغاب عنان
و از آنجا براه کابل بسیستان شتافت و از سیستان عنان یکران بطرف کرمان تافت و بیک ناگاه شهر کرمان را فرو گرفته از چهار طرف
شهر نفیر و کرنای در دمیده غریو سورن باوج فلک نیلگون رسانید و علیخان میرزا که داروغه کرمان بود فرار بر قرار اختیار کرد و
میرزا ابابکر بشهر در آمد و چند ماه بعیش و نشاط روزگار گذرانیده با رعیت معاش پسندیده کرد پادشاه عراقین و آذربایجان بعد از
اطلاع بر این واقعه یکی از امرا را با بیندر را با بسیاری از ابطال تهور باستخلاص کرمان نامزد فرمود و شاهزاده مقابله و مقاتله آن سپاه در حوصله
خویش ندیده بار دیگر بصوب سیستان نهضت نمود چون بحدود آن ولایت رسید شنید که مرض نقرس و ریاح بر حضرت خاقان منصور استیلا
دارد و بنابرین باتفاق بیرام بیک و پیر علی ترکمان و سایر امرا و لشکریان بر جناح استعجال متوجه دار السلطنه هراة گشت خیال آنکه
همچنان که خاقان منصور از میمنه و قاریاب ایلغار کرده میرزا یادگار محمد را گرفتار کند گردانید ایشان نیز آنحضرت را بسرپنجه ...
اقتدار بیند رنج و عنا مبتلا گردانند و ندانستند که شیر ژیان بکاید روباه ناتوان از پای در نیاید و شاهباز ظفر معالی را از قصد بوم
ضعیف نهاد مکروهی روی ننماید بیت عنقا شکار کس نشود دام باز چین کانجا همیشه باد بدستست دام را القصه بعنایت مهیمن
غفور خاقان منصور از خیال محال شاهزاده وقوف یافته با وجود شدت مرض در محفه نشسته و با پانصد سوار جلادت آثار که در آن
زمان ملازم آستان اقبال آشیان بودند از مستقر عز و جلال متوجه قصبه اسفزار شد و تواچیان باطراف ممالک محروسه فرستاده با جمع
سپاه نصرت پناه فرمان داد از بدایع اتفاقات که بمحض کرم واهب العطیات وقوع یافت و آن واسطه میرزا ابابکر ویران شده
عنان بصوب فراه تافت آنکه جان احمد چولی که از خدام بارگاه خاقانی بمزید کیاست و خردمندی اختصاص داشت قبل از شیوع خبر توجه میرزا ابابکر
از نواب پایه سریر اعلی اجازت یافته جهة تحصیل علوفه خود بجانب فراه توجه نموده و در حدود سبزوار شبی بقراولان میرزا ابابکر باز خورد
و در ساعت او را گرفته و پیش شاهزاده بردند چون آنجناب از حال حضرت خاقانی سؤال فرمود بالهام ملهم غیب جواب داد که در این
ایام آنحضرت از کیفیت اندیشه خدام موکب عالی خبر یافته ده پانزده هزار کس در نواحی بلده هراة در کمین نشانده تا بر گاه علم ظفر
شیم سایه وصول بر آن حدود اندازد پای جلادت پیش نهاده دست بردی نمایند و چون حقوق تربیت سلطان سعید در ذمه این بنده
بسیار است از شهر گریخته باستقبال شتافتم تا حقیقت مقصد مخالفان را باز نمایم میرزا ابابکر آنخبر را مطابق واقع تصور کرده جان احمد
چولی را بانعام اسب و جامه نوازش فرمود و عزیمت هراة را تغییر داده روی بطرف خواف و باخرز نهاد و جان احمد آنشب با شاهزاده

همراه بوده بوقت نماز بامداد مجال فرار یافت و در نواحی قریه بهره بملازمت خاقان ظفر بهره رسیده شرح واقعه را معروض گردانید و
آنحضرت لوازم تحسین و احسان در باره او بظهور رسانیده از عقب میرزا ابابکر بسرعت برق و باد نهضت نمود و همیشه را ابابکر خبر
بر توجه موکب همایون وقوع یافته از خواف در غایت خوف روی باسترآباد نهاد و در هر منزل جمعی از آنجناب تخلف کنند و در هر مرحله
فوجی از سپاه شیر دل باردوی خاقان عادل می پیوستند و آنحضرت در طی مسافت بمثابه مسارعت میفرمود که میان آنحضرت و میرزا
ابابکر زیاده از یک منزل واسطه نبود تا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب گرگان رسیده با معدودی چند از آب عبور نمود و در آن طرف رود بسبب
ماندگی و کثرت بارندگی فرود آمده یکشب برآسود اما خاقان منصور در آنشب از آسایش اجتناب کرده قلب و میمنه و میسره آراسته
راه می پیمود و علی الصباح که ملاحان تقدیر کشتی زراندود خورشید در بحر اخضر فلک افکندند منقلای سپاه کشورگشای بکنار آب گرگان رسیده
نخست امیر علی میرآخور و یلنک پوش بهادر و شیخم ایل اوغلی و یار محمد سارق چولی از آب گذشتند و متعاقب موکب گردون مراتب
عبور نمود و میرزا ابابکر که تا آنوقت مانند بخت خویش در خواب بود از آواز نفیر و سورن بیدار شده و یکسواره مجال فرار یافت جمعی از تعاقب
موکب نصرت نشان بر کامشی او مأمور گشتند از آنجمله امیر احمد یاری سبقت گرفته نزدیک بمیرزا ابابکر رسید و شاهزاده چون او را
تنها دید عنان باز گردانیده تیری بر حلقش زد و امیر چیده زنبر خود را بآنجناب رسانیده دست باستعمال سیف و سنان برد اما مغلوب شد و
میرزا ابابکر بدهستان شتافت و در خانه یکی از کلانتران آن موضع فرود آمده اسپی طلبید که خود را از گرداب بلا بساحل نجات رساند
آنشخص انگشت قبول بر دیده نهاده آنجناب را مطمئن گردانید و جمعی در خدمتش باز داشته در ساعت متوجه پایه سریر اعلی گشت
و بعد از وصول کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانید خاقان منصور قنبر علی جلاد را با فوجی از شجعان جلادت نهاد بگرفتن میرزا
ابابکر مامور ساخت و آن طایفه بدهستان شتافته بکنیاگاه بر گرد خانه که محل نزول شاهزاده بود محیط گشتند و در غره رجب سنه اربع
و ثمانین و ثمانمائه آنجناب را گرفته رشته حیاتش را بتیغ تیز انقطاع دادند و آن دهستانی را نیز که میرزا ابابکر را در خانه خویش فرود آورده
طریق غدر سلوک داشته بود از عقب فرستادند و بموجب حکم همایون سر میرزا ابابکر را قاسم عبد العزیز بهراة برده خواطر اکابر و اصاغر آن
دیار را که دغدغه تمام داشت از اندیشه فارغ گردانید و امیر نظام الدین علیشیر که حاکم شهر بود از وصول آنخبر مبتهج و مسرور شده نذور
و صدقات بمستحقان رسانید و خاقان منصور بعد از فراغ ضمیر از آن خطب کبیر عنان مراجعت بمستقر سریر سلطنت معطوف ساخت و در
کمال صحت و عافیت بباغ جهان آرا رسیده بدستور معهود اعلام عدل و انصاف برافراخت ذکر مجملی از حال امیر شجاع الدین
ذو النون ارغون و ارتفاع رایت دولت او بمحض عنایت قادر بیچون امیر ذو النون ولد حسن بصری که بصفت شجاعت
و بهادری از اکثر شجعان الوس تیموری ممتاز بود و بصفای عقیدت و وفور عبادت از بیشتر ارباب زهادت مستثنی مینمود در زمان
سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید در سلک ملازمان آستان سلطنت آشیان بسر میبرد و هنگام گیر و دار و ایام رزم و پیکار باستعمال
سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانگی بجای می آورد بنابران منظور نظر عنایت و ملحوظ عین تربیت و رعایت گشت و به
اصناف انعام و احسان محسود اماثل و اقران شده مرتبه او از مراتب اقربا و اخوان درگذشت و بعد از واقعه قراباغ امیر ذو النون
بهراة شتافته روزی چند در خدمت درگاه عالم پناه اوقات گذرانید اما چنانچه طمع میداشت تربیت نیافت بنابران خاطر بر فرار
قرار داده در وقتی که رایات فیروزی نشان متوجه دفع میرزا یادگار محمد بود از بلغر یغاج جنوشان عنان یکران بصوب دیار ماوراء النهر
منعطف گردانید و بسمرقند رفته پرتو التفات سلطان احمد میرزا بر وجنات احوالش تافت و دو سه سال در آن دیار بسر برده بعد
بسبب منازعتی که در میان امرای ترخانی و ارغونی بوقوع پیوست نوبتی دیگر روی توجه بصوب خراسان نهاد و چون بدار السلطنه هراة
رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیر صافی ضمیر شده ایالت ولایت غور و زمین داور را بوی تفویض نمود و حال آنکه در آن وقت
هزاره و نکودری را تمرد و استیلاء تمام داشتند و کلک اندیشه و خیال نقش سرکشی و استقلال بر لوح خاطر می نگاشتند و امیر ذو النون

فی شهور سنه اربع وثمانین وثمانمائه با لشکر اندک وامید بسیار متوجه آن صوب گشته در مدت سه چهار سال چندین نوبت با انجماعت محاربت
فرموده بقوت دولت خاقانی و غایت شجاعت و پهلوانی در تمامی معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ولایات مذکوره را در حیز تسخیر
نظم اگرچند بودی بهنگام کار ازو یک سوار از هزاره هزار به یکبار خونریز و شمشیر تیز برآوردی از دشمنان رستخیز اقوام
هزاره و نکودری چون این معنی را مشاهده نمودند سر انقیاد و طاعت گذاری بخط اخلاص و فرمان برداری نهاده دیگر پیرامن خلاف
نگشتند و مال و خراج برگردن گرفته از مقام عناد و استکبار درگذشتند و نیکوخدمتی امیر ذوالنون بموقع قبول یافته خاقان بنده نواز زمام
رتق و فتق امور مملکت قندهار و فراه و غور و ساغر و تولک و زمین داور را در قبضه اقتدار او نهاد و تا چند سال بعضی از شاهزادگان را
نوبت حکومت قندهار میسر شد و بالآخره امیر ذوالنون در ایالت آن ولایت استقلال یافت و لوای ابهت و شوکت افراخته پرتو
انوار عدالتش بر ولایت شال و مستونگ و سیوی و توابع و لواحق تافت و بی شایبه تکلف و غائله تصلف انجناب شجاعتی کامل و عدالتی شامل
داشت و در ادای وظایف طاعات و عبادات همواره رایت سعی و اهتمام می افراشت از صبح تا شام در اشاعت نصفت و احسان
گذرانیدی و از شام تا بام در اقامت نوافل و قرائت قران بسر بردی در میدان مصاف و قتال روح اسفندیار و رستم بر وفور جلادت
و پهلوانی او آفرین کردی و در محراب عبادت و نماز روان ذوالنون مصری و ابراهیم ادهم بر کمال اخلاص و نیازمندی او شرط تحسین
بجای آوردی نظم بروزش همه معدلت کار بود شب از بهر طاعات بیدار بود ز شمشیر خونریز او روز جنگ همه روی صحرا شدی
لاله رنگ وچون امیر ذوالنون بجمع نفایس اموال و افزونی ابطال رجال استظهار تمام پیدا کرد تمامی ممالک مذکوره را ملک خود تصور
نموده در ادای مال مقرر شرایط تغافل و اهمال بجای آورد و حکومت قندهار را به پسر بزرگتر خود شجاع بیگ تفویض فرموده داور و تکی ساغر
و تولک را بعبد العلی ترخان عنایت نمود و ریاست غور را بامیر فخر الدین و امیر درویش مفوض ساخت و خود در زمین داور ساکن
شده در آن دیار عمارات عالیه بر افراخت و اهل غمز و سعایت فرصت یافته چند کرت بعرض خاقان جمشید منزلت رسانیدند که
امیر ذوالنون بوفور خزاین و نقود و افزونی اتباع و جنود مغرور گشته است و نخوت و عظمت و تکبر و حشمت او از حد اعتدال درگذشته لایق
دولت ابد پیوند چنان می نماید که قبل از آنکه کفران نعمت و سلوک در وادی مخالفت در ضمیر او رسوخ یابد یکی از شاهزادگان عظام بآن
ولایت منصوب شده با فوجی از سپاه بهرام انتقام متوجه گردد بنابر آنکه در اکثر یورتها امیر ذوالنون با لشکر قندهار و زمین داور
بموکب فیروزی اثر می پیوست خاقان منصور بسخن اهل غرض التفات نمیفرمود تا آخر الامر بحکم من لم یسمع بحمل قصه کرد که بموجب القوا
الجماعة عمل نماید در آن اثنا بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار اظهار خلاف نمود و امیر ذوالنون که از تلاطم دریای خاقانی بغایت
هراسان بود بحکم موافقت شاهزاده التجا کرده جان بساحل نجات کشید چنانچه کیفیت این حکایت در محل خود مسطور خواهد گردید ان شاء الله
تعالی

ذکر ظهور مزار بهشت نشان که منسوبست بحضرت شاه مردان در قریه خواجه خیران

در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه که معین السلطنة والخلافه میرزا بایقرا در قبة الاسلام بلخ لوای ایالت و رعیت پروری مرتفع گردانیده بود
از ورای استار غیب صورتی در غایت غرابت روی نمود و شرح حال بر سبیل اجمال آنکه عزیزی شمس الدین محمد نام که نسبش بحضرت زبدة
اولیاء کرام و عمدة اصفیاء عظام سلطان ابو یزید بسطامی قدس سره اتصال می یافت در سنه مذکوره از طرف کابل و غزنین بقبة الاسلام
بلخ شتافت و شرط ملازمت میرزا بایقرا دریافته تاریخی ظاهر ساخت که آن را در زمان سلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی تصنیف کرده
بودند و در آن کتاب مکتوب بود که مرقد شاه اولیا و عمدة اصفیا مجمع انواع عواطف و مواهب اسد الله الغالب امیر المومنین علی بن ابی
طالب سلام الله علیه در قریه خواجه خیران در فلان موضع است بنابر آن بایقرا میرزا سادات و قضاة و اعیان و اشراف بلخ را
جمع آورده و با ایشان مشورت کرده بقریه مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسخ مسافتست تشریف برد و در آن موضع که در کتاب تعیین یافته
بود گنبدی دید که قبری در میان آن بود فرمود تا آن قبر را حفر نمایند و چون فرمان بران اندکی حفر کردند ناگاه لوحی از سنگ سفید پیدا

شد که بر آنجا منقور بود که هذا قبر اسد الله الغالب علی ولی الله لاجرم فریاد و فغان از میان جماعت حاضران بایوان کیوان رسیده همگنان
روی نیاز بر آن خاک پاک سودند و نذور و صدقات بمستحقان رسانیدند و ابواب نیاز و اخلاص بر گشودند و این خبر در اطراف و ولایات اشتهار یافته
اصحاب امراض مزمنه روی امید بآن آستان جنت نشان آوردند و بروایت زمره از مجاوران آنجا بسیاری از آن طایفه صحت کلی
یافته بمقتضی الزام باوطان خود مراجعت کردند لاجرم ازدحام خواص و عوام در آن مشهد مقدس بمقام مرتبه واقع شد که مزیدی بر آن متصور نبود
و کثرت نقود و اجناسی که بر سبیل نذر می آوردند بدرجه انجامید که عقل از وجود آن مقدار زر و جوهر تعجب فرمود میرزا بایقرا چون حال بر آن منوال دید
توسنی همعنان برق و باد بدار السلطنه هراة فرستاده صورت واقعه را عرضه داشت ایستادگان پایه سریر اعلی کرد خاقان منصور بعد از
اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آن صورت غریبه متعجب گشته احرام طواف آن قبله آمال و امانی بست با فوجی از امرا و خواص بدان جانب نهضت فرمود
پس از وصول غایت نیاز و اخلاص بجای آورده و قبه در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرقد جنت منزلت بنا نهاده و در اطراف آن ایوانها و
بیوتات طرح انداخت و در آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین و حمام بنیاد نهاده یکی از انهار بلخ را که حالا بنهر شاهی موسوم است بر آن مزار
فیض آثار وقف ساخت امر نقابت آستانه علیه را بسید تاج الدین حسن اندخودی که از جمله اقربای سید برکه بود و بعلو همت و سمو رتبت اتصاف
داشت تفویض نمود و مهم شیخی را بشیخ زاده بسطامی عنایت کرده جهت ضبط موقوفات و نذورات عمله امین تعیین فرمود آنگاه خاقان عالیجاه
عنان مراجعت بصوب مستقر سریر عزت و کرامت انعطاف داده در ضمان صحت و عافیت ببلده فاخره هراة شتافته ابواب لطف
و مرحمت بر روی روزگار سپاهی و رعیت بر گشاد القصه ظهور مرقد پر نور شاهی بواسطه زعم حضرت خاقانی و طرح عمارات و تعیین موقوفات
در اطراف آفاق اشتهار یافته هر کس اندک استطاعتی داشت علم توجه بدان جانب بر افراشت و چند گاه آمد شد خلایق بآن عتبه کعبه مرتبه
بمثابه بود که هر سال قریب صد تومان کپکی از نقد و جنس نذر بدان جانب آوردند و نقیب و شیخ و عمله آن فرخنده مقام تمامی آن اموال را صرف مستحقان
و واردو صادر و راتبه و عمارات می کردند و قریه خواجه خیران از کثرت عمارت و زراعت صفت مصر جامع گرفته باندک زمانی المقدار
در نواحی آن بقعه سدره مرتبت دست داد که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید بنابر آن یکی از اهل مکر و تذویر که در سلک عراقچیان
هراة انتظام داشت با خود خیال نمود که واقعه ساخته مردم را فریب دهد و بوسیله زاری مزورانه زر و جوهر بدست آورد و پای
بر مدارج غرض نهاد نماز شامی در کاندکاه که نزدیک باستانه الصفاریه است نعره زنان و جامه در بدن کرد و چون مردم بروی جمع
شده پرسیدند جواب داد که حالا چهار شخص بصورت اعراب بر اسپان تازی نژاد سوار در این صحرا بر من ظاهر شدند و گفتند که روضه فیض بخش
حضرت شاه ولایت پناه اهل هدایت علیه السلام و التحیة در فلان موضع است و اشارت بجایی کرد که نزدیک بحظیره شمس الدین سنگ
تراش بود و مردم بموافقت عراقچی بآن تخت رفته فی الحال جمعی کثیر از قلندران و تبراییان بر وی جمع آمدند و صورت قبری ساخته آغاز ذکر
و غوغا کردند روز دیگر که آن خبر در بلده هراة اشتهار یافت خواص و عوام از رجال و نساء روی بکاندکاه آوردند و خاک قدم عراقچی
را مانند توتیا در دیده کشیده و بسان آب حیوان فرو برده آنچه توانستند بروی نثار کردند و آن مزور از موضع آن قبر خاک برگرفته
هر کس بخواست اندکی عنایت میفرمود و در عوض زر و جوهر بسیار اخذ می نمود و ظهور قبر امام در میان طوایف انام مشهور گشته هر روز
خلقی بی نهایت خصوصاً معلولان و مرضی بدان موضع می آمدند و نذورات گذرانیده روی نیاز بر زمین میسودند چون لنگی یا کوری بر سر
آن قبر رسیدی و خود را بر خاک افکندی قلندران و توابع عراقچی از وی می پرسیدند که مرض تو بصحت مبدل شد یا نی اگر مسکنت می
گفت صلوه فرستاده اورا بر داشته فریاد و افغان باوج آسمان میرسانیدند اگر بزبان می آورد که علتم بر حال خود است آنجماعت
در زیر لگد نرم میساختند که شکاک است و منافق و قتل و حرق سزاوار است ولایق القصه عراقچی در عرض ده پانزده روز بدین وسیله
زر و جوهر و اجناس نفیسه دیگر زیاده از آنچه در خزانه خیال گنجد بر سبیل نذر گرفته مرجع خواص و عوام انام شد و جمعی دیگر از مردم بهیر را نیز این
هوس در سر افتاده و امثال این واقعات دروغ ساختند و هر یک در محلتی از محلات شهر و بیرون هراة و بعضی از ولایات صد

کیفیت حال

علو امام در انداخته غوغائی چون حال بران منوال دیدار رسوائی ترسیده منهزم گردیدند و بطلان آن جماعت نزد خاقان منصور و علما و اعیان
هراة ظاهر گشته مولانا کمال الدین شیخ حسین بتادیب ایشان مامور شده و آنجناب اکثر آن فرقه را گرفته و الزام کرده تازیانه زد و جمعی را
حبس فرمود تا آن غوغا و آشوب تسکین یافت و دیگر شرر آن اندیشهٔ باطل بر کانون درون هیچ بوالهوسی نتافت اما آستانهٔ علیه اخیرا
تا غایت معمور است و مطاف طواف جمهور خلایق نزدیک و دور والله اعلم بحقایق الامور گفتار در شمهٔ از حال میرزا محمد سلطان
که مشهور است بکیچیک میرزا و ذکر انتقال آن شاه زادهٔ فضیلت انتما از محنت سرای دنیا بجنت اعلی شاه زاده
محمد سلطان خسروی بود بحسن صورت و سیرت و صفای طبع و نقای سریرت موصوف و بحلاوت گفتار و محاسن کردار و اخلاق حمیده و اوصاف
پسندیده معروف بصحبت علما و فضلا بغایت مایل و همگی همتش مقصور بر تحقیق مسایل و تحصیل فروع و اصول علوم منفرد و در تکمیل فنون معقول و
منقول متفرد شرح فضایل عقلا سنت بکمالات بسیارش رشحی از عمان و وصف مقالات بلاغت بنیانش بالفاظ آبدارش قطرهٔ از بحر بیکران نظم
روشن اندر دل چو صبحاحش کشف کشاف و فتح مفتاحش عقلیش از قیاس عقل برون نقلیش از مقام نقل فزون و آن دری برج کامرانی
با وجود حصول اسباب جهانبانی و وصول مراتب کشورستانی در اوقات شباب و ایام جوانی در درس مولانا کمال الدین شیخ حسین بشرایط مطالعهٔ
کتب متداوله بجای می آورد و از باطن خورشید مآثر شاه قاسم نوربخش اقتباس انوار سعادت میکرد و چنانچه سابق مذکور شد بعد از
فراغ مصحوب والد و والدهٔ خود که خواهر کلانتر خاقان عالی گهر بود از قراباغ اران بهراة آمده در ظلال عواطف خال ستوده خصال
آرام یافته پرتو عنایت آنحضرت بر وجنات حالش تافت زمام اختیار ملک و مال در قبضهٔ اقتدار او قرار گرفت و عظایم مهام سلطنت
و اقبال بیمن توجه خاطر خطیرش صفت انتظام پذیرفت و چون چند سال برین منوال بگذرانید بعقل و فراست و علم و کیاست خویش مغرور شد
آثار خیال استقلال از اقوال و افعالش واضح و لایح گردیده و خاقان منصور بنابر ملاحظهٔ خاطر همشیرهٔ عزیزه روزی چند تغافل [illegible]
روزگار همایون ساخت و تصور آنکه شاید میرزا کیچیک بمقتضای عقل و خرد کار فرموده از جادهٔ مستقیمهٔ عبودیت انحراف نماید بتادیب
نپرداخت بیت بر شاخ پایدار که از دست سر بلند مشکل بدست خویش که انهم شکستنست در آن اثنا روز پنجشنبه خاقان منصور با
آن شاه زادهٔ مغرور بکازرگاه شتافت و لوازم طواف مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری قدس سره بجای آورد
و عنان مراجعت بصوب مستقر سریر خلافت تافت در آن راه شاه زادهٔ جلالت پناه جهة دفع حرارت خورشید برفع چتر جسارت نمود و حال
آنکه خاقان کامیاب نزدیک باو در آفتاب طی مسافت میفرمود از مشاهدهٔ آن ترک ادب نایرهٔ غضب قیامت لهب مشتعل گشت
و خاقان منصور بعد از نزول در منزل همایون باخذ میرزا کیچیک فرمان داده کارداران مدار در گذشت امرا عظام در ساعت
شاه زاده را گرفته بقلعهٔ اختیار الدین بردند و در یکی از بروج سپهر عروج محبوس کرده بمحافظان هشیار سپردند نظم چنین است رسم سپهر
بلند گرفته اقبال او را کمند گل دولت از باغ دنیا که چید که آسیب از خار نکبت ندید و چون میرزا کیچیک چندگاه مانند
لعل در صمیم کان و در در جوف صدف غلطان اوقات گذرانید عرق شفقت صلی و مرحمت جبلی حضرت [illegible] در حرکت آمده او را مطلق
العنان گردانید بعد از آن شاه زاده [illegible] غایت انفعال ملازمت درگاه جاه و جلال میکرد و از افعال و اقوال سابقه نادم بوده لوازم
اعتذار و استغفار بجای می آورد ع اگر گناه ببخشند شرمساری هست عاقبت الامر رغبت گذاردن حج اسلام و ادراک شرف
زیارت روضهٔ منورهٔ خیر الانام علیه الصلوة و السلام در ضمیر منیرش پیدا شد و مسالهٔ تمام [illegible] اجازت حاصل کرده با
طایفهٔ از افاضل انام روی بدان مقام [illegible] در قافلهٔ توفیق پادشاه متعال رفیق خدام ذوی الاحترام و بدرقهٔ تایید مالک
الملک [illegible] کواکب احتشام هیبت توفیق رفیق و بخت همراه اقبال ندیم گاه و بیگاه و چون میرزا [illegible]
آن خسرو صافی ضمیر عنبر [illegible] پادشاه مظفر لوا سلطان یعقوب میرزا مقدم شریفش را عزیز و مغتنم شمرده بارسال تحف شایسته و تبرکات
بایسته مبادرت نمود و شرایط مهمان نوازی بر وجهی که فراخور همت عالی نهمتش بود بجای آورده التماس ملاقات شریف فرمود و میرزا کیچیک

میرزا کیچیک جواب داد که چون من احرام طواف بیت الله بسته ام و زبان حال و قال بادای کلمهٔ لبیک اللهم لبیک گشاده مناسب میدانم که
درین سفر بملازمت هیچ مخلوقی قیام ننمایم و دامن عرض خود را بغبار آستان اقبال آشیان پادشاهان عالم مجازی نیالایم اگر آنحضرت لطف نموده
غریب نوازی فرمایند و بمنزل این ضعیف تشریف آورند بمقتضای حدیث خیر الفادم مزار عمل نمایند حیث از آن طرف چندان کمال و نقصان [illegible]
شرف روزگار ما باشد سلطان یعقوب میرزا بواسطهٔ رعایت ناموس پادشاهی این التماس مقرون بقبول نگشت و میرزا کیچیک نیز پای در دامان
استغنا پیچیده چند روز درین گفت و گوی گذشت آخر الامر مهم بران قرار یافت که میرزا کیچیک روزی بزیارت یکی از مزارات تبریز رود
و سلطان یعقوب میرزا نیز در آنجا تشریف حضور ارزانی دارد و در آن روز موعود در مقام معهود میان ایشان ملاقات دست داده بر دو
طرف لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسید و سلطان یعقوب میرزا میرزا کیچیک را در آغوش لطف و مرحمت کشیده اصناف اشفاق و انعطاف
ظاهر گردانید و آن شاه زادهٔ صاحب توفیق رفیق عزت و احترام از تبریز ببلاد شام رفته از آنجا بمصر شتافت و میان آنجناب و سلطان
ملک قایتبای بدستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات وقوع یافت و میرزا کیچیک از مصر مبتهج و سرافراز متوجه حجاز گشته بعد از
ادای مناسک حج اسلام و طواف روضهٔ طیبهٔ رسول علیه السلام عنان بازگشت معطوف بصوب خراسان انعطاف داد و چون در ضمان
امان حضرت واهب العطیات نزدیک بدار الملک هراة رسید و گوش هوش میرزا سلطان احمد و الکه بیکم خبر وصول مقدم فرزند ارجمند
شنیده دوحهٔ امید ایشان از آبیاری رشحات سحاب عنایت حضرت باری بثمرهٔ سعادت جاوید بارور گشت و در ریاض [illegible]
را و [illegible] فراق بنسیم مژدهٔ وصال گلهای امانی و آمال شکفته مضمون این مقال بر زبان حال و قال ایشان گذشت نظم باز آن مه طلعت خورشید
سیما میرسد چشم روشن شد که نور دیدهٔ ما میرسد تا ابد بادا آثار روزگار دولتش دولتی کز حضرت ایزد تعالی میرسد و سلطان احمد
و مهد علیا موکب عالی شاه زاده را باقدام اشتیاق استقبال نموده چشمی را که در بیت الاحزان هجران صفت و ابیضت عیناه من
الحزن گرفته داشت بتوتیای جمال طلعت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند و بر سلامتی ذات خجسته صفات شاه زادهٔ عالی مقام
و توفیق گذاردن حج اسلام لوازم محامد الهی بجای آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانیدند و همچنین سادات و قضاة و علما و
موالی و امرا و صدور و وزرا و اهالی مراسم استقبال پرداختند و بشرایط نیاز و نثار قیام نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند
و خاقان منصور نیز چند فرسخ میرزا کیچیک را استقبال نمود و آن مقدار عطوفت و مهربانی اظهار کرد که مزیدی بران متصور نبود و میرزا
کیچیک در غایت فرح و سرور بوطن مالوف و مسکن معهود در آمد همواره در منتزهات هراة با فوجی از علما خجسته صفات بفراغت
صحبت میداشت و بیشتر اوقات فرخنده ساعات را بتحصیل فضایل و تحقیق مسایل گذرانیده همت بر اکتساب سعادات اخروی
میگماشت نظم نشستی با ارباب دانش مدام ز کسب کمالات جستی مرام نمودی چه خوش [illegible] کار [illegible] از خطر [illegible] و چون بخاک
[illegible] چند پایه از ارباب [illegible] آسوده و برقرار گذارد در شهور سنهٔ تسع و ثمانین و ثمانمائه مرض حصبه عارض ذات آن شاه
زادهٔ بلند مرتبه گشت و مداوای حکما و اطبا مفید نیفتاده کار از ترتیب اغذیه و اشربه در گذشت و داعی والله یدعو الی دار السلام
ندای یا ایتها النفس المطمئنه بگوش هوش میرزا کیچیک رسانید و شاه زاده خاطر از تعلقات دنیویه فارغ گردانیده بضیافتخانهٔ فیها ما تشتهیه
الانفس و تلذ الاعین خرامید نهال امید بخش گلزار اقبال بصرصر فنا از پای در افتاد و دری آفتاب درخشان برج استقلال از اوج کمال روی
بحضیض زوال نهاد نظم خورشید سپهر عدل و اقبال جمشید سریر فضل و افضال بر اوج کمال یافت نقصان از دیده بحجت گشت پنهان
والد بزرگوار و والدهٔ عفت شعار آن شاه زادهٔ عالی مقدار بدست اضطراب لباس شکیبائی پاره پاره گردانیدند و خود را بر خاک [illegible]
سیلاب اشک بتحت الثری و دود آه باوج ثریا رسانیدند نظم بدست غم گریبان چاک کردند ز دیده خاک را نمناک کردند
ز خون دل زمین کردند گلگون ز دود آه ایشان تیره گردون و خاقان منصور بمنزل شاه زادهٔ مرحوم تشریف برده سلطان احمد
میرزا و همشیرهٔ عزیزه را پرسش نمود و بتجهیز و تکفین جسد مطهرش اشارت فرمود اعاظم امرا و نوئینان و استادکان پایهٔ سریر آسمان

انسان بآیین سلاطین مکنت آیین ملکه تجمل وحشمتی که خامهٔ بلاغت قرین از تقریر آن بعجز وقصور اعتراف دارد جنازهٔ مغفرت اندازهٔ شاه زاده در محفه نهاده بر داشتند تمامی سادات وقضاة وعلما واشراف واکابر واعیان وخواص وعوام طبقات انسانی مشایعت نموده از راه کوچه خیابان بعیدگاه شتافتند وبر تابوت محفوف برحمت حق لایموت نماز گذارده آن گوهر کان پادشاهی را بحظیرهٔ که در گازرگاه جهت همین مصلحت بنا یافته بود بردند وبطریقهٔ سنت سنیهٔ حضرت خیر البریه علیه الصلوة والتحیه بجان آن خاک سپردند رباعی

ای چرخ جهان خراب از کینهٔ تست بیداد گری عادت دیرینهٔ تست
ای خاک اگر سینهٔ تو بشکافند بس گوهر قیمتی که در سینهٔ تست

و[illegible] آن مصیبت عظمی وتعزیت کبری چنانچه معهود است چندین روز باطعام فقرا ومساکین وضعفا وختمات کلام معجز نظام ایزد سبحانه وتعالی قیام نموده وروح مطهر شاه زاده والا گهر را باصناف صلوات وصدقات شاد کرده گنبد مقبرهٔ منوره را باصناف تکلفات زیب وزینت افزودند وحضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی نور الله مرقده در آن ایام برای کتابهٔ آن گنبد قصیده در سلک نظم انتظام داد مطلعش بر خاطر بود ثبت افتاد بیت

رخشنده جرم خور که برین سبز طارم است قندیل گور خانهٔ شاهان عالم است

وجهة نقش سنگ شاه زاده امیر نظام الدین احمد سهیلی این رباعی منظوم کردانید که رباعی

ای داشته از سلطنت عالم ننگ وی آمده از محنت ایام بتنگ
بیرون زده زین جهان فانی اورنگ بر روی زمانه در بر آورده بسنگ

ذکر وصول بدیع الجمال بیگم بدار السلطنه هراة وبیان بعضی دیگر از حالات وحکایات

چنانچه از ضمن وقایع سابقه مستفاد میگردد بدیع الجمال بیگم که همشیرهٔ خاقان منصور بود در آن سال که آنحضرت ولایت جرجان را بنواب سلطان ابو سعید گذاشته در خطهٔ آداق رایت اقبال بر افراخت در سلک ازواج پیر بداغ سلطان انتظام یافت وبعد از فوت پیر بداغ سلطان احمد خان که از جملهٔ خواقین دشت قبچاق بمزید شوکت ومکنت امتیاز داشت آن درهٔ التاج سلطنت را بحبالهٔ نکاح خویش در آورد وبدیع الجمال بیگم را از احمد خان دو پسر ویک دختر متولد گشت انگاه آن خان عالیجاه رخت سفر آخرت بر بسته مهد علیا جهة ملاقات برادر بصوب خراسان در حرکت آمده بیم کلانترش سلطان محمود خان در مستقر سلطنت آبا واجداد توقف کرده ولد خورد ترش بهادر سلطان وخواهرش خانزاده خانم موافقت والده اختیار فرمودند وچون محفهٔ زرنگار آن بلقیس عفت شعار بحدود هراة رسید خاقان منصور جمیع نبیان اتق خلافت وشاه زادگان وامرا وارکان دولت را باستقبال مامور گردانید تا بدیع الجمال بیگم را بحرمت هرچه تمامتر بمستقر عز وکرامت رسانیدند ولوازم ساچیق نیاز ونثار بجای آوردند وستر عظمی دیده بدیدار برادر نامدار روشن ساخته پیشکشهای لایق کشید وحضرت خاقانی بنظر عطوفت ومهربانی در همشیرهٔ عزیزه واولادش نگریسته شرایط انعام واحسان مرعی داشت ودر خلال این احوال رای همایون خاقانی سعادت مقرون آنچنان اقتضا فرمود که سلطان بایقرا میرزا از بلخ بدرگاه عالمپناه طلبیده زمام حکومت آن مملکت را در قبضهٔ اقتدار امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش نهند وبعد از وصول بایقرا میرزا جهة جشن شاه زادهٔ عالی مکان مظفر حسین میرزا بترتیب اسباب طوی وبر افراختن چهار طاق فرمانداد و[در] باغ زاغان جهة آنکار تعیین یافت هریک از شاهزادگان وامرا ونوئینان در گرد حوض آن باغ که کوثر مثال از آب عذوبت مآب مالامال بود چهار طاقی که از غایت زیب وزینت عزت رواق سپهر خضرا مینمود بر افراخت نظم

بهر سو از آن حوض کوثر اثر شده افراخته چهار طاقی دگر
مزین بدیبای روم وفرنگ ز اجناس زر دوزی هفت رنگ
بهریک نشسته پری پیکرین چو در قصر باغ جنان حور عین
ز مردم ربوده دل ودین همه فرح بخش جانهای غمگین همه

وصناع ومحرفات راست کوچهٔ در باغ را تا کنار حوض از ساختن چهار طاقهای پر تزئین دکاکین غرابت آیین عبرت نگارخانهٔ چین ورشک افزای برج چرخ برین گردانیدند بیت

بهر سو دکانی شده آراسته مهیا در آن هرچه دل خواسته

وخاقان منصور از باغ جهان آرای بدان منزل دلگشای نقل فرموده قرب دو ماه هر روز نماز پیشین بار مرفه از مقربان بارگاه بهشت آیین در چهار طاق همایون که بطلا ولاجورد منقش ومصور گشته بود در بزم عیش ونشاط می نشست وهریک از امرا وشاهزادگان در چهار طاقهای خود قرار

قرار گرفته بتجرع راح ریحانی واستماع الحان واغانی قیام مینمودند ودر آن ایام فرح وسرور در خواطر جمهور نزدیک ودور سرایت کرده مهندسان هرپیشه وصناع نیکو اندیشه انواع تعبیهای غریب واصناف امور عجیب بعرصهٔ ظهور رسانیدند وهر طایفه مناسب حرفهٔ خود صورتی ماذون وپیکری بدیع بانظار بر گردانیدند ودر آن اوقات ارباب حسن وملاحت ونغمه سرایان صاحب صباحت هر روز وهر شب در مجالس ارباب عیش وعشرت جمعی کثیر حاضر بودند ونغمات دلگشای وترنمات فرح افزای نشاط برنا وپیر وصغیر وکبیر می افزود وفروغ جامهای بلورین که از شراب ناب مالامال بود بزم می پرستان را نور وصفای بخشید وتاب عارض ساقیان زهره جبین که با نور آفتاب برابری مینمود محفل ستارگان چون فضای سپهر برین روشن میگردانید نظم

پری پیکرنتان نغمه پرداز گهی از ساز دلکش گه ز آواز
نوای عیش وعشرت می سرودند نشاط باده نوشان میفزودند

ودر آن ایام حجت انجام بکاولان آستان فلک احتشام هر ساعت مایدهای طعام بعد دکواکب چرخ فیروزه فام معد ومهیا میساختند وانواع اطعمهٔ لذیذه واشربهٔ لطیفه رسم از وجوع از عرصهٔ عالم بر می انداختند مثنوی

ببزم خسروی هر دم بکرّات شدی خوانهای نعمت روح پرور
بهر خوانی ز نعمتهای شاهی مهیا بود هر چند انکه خواهی

ودر روز یکه طوی بزرگ بوقوع پیوست در ساعتی که اصحاب تنجیم واکابر ارباب تقویم اختیار نموده بودند نسبت مظفر حسین میرزا سلطنت ختان بتقدیم رسید ودست عنایت حضرت خاقانی امرا وارکان دولت ونوئینان ومقربان سندوره مرتبت را خلع نفیسه پوشانید وبعد از انقضای اندک زمانی از آن جشن ومسرور وحصول مقاصد مظفر حسین میرزا بجد وبلوغ خاطر همایون خاقان منصور متوجه آن شد که خانزاده خانم دختر بدیع الجمال بیگم را باوی در سلک ازدواج کشد وفرمان همایون بترتیب اسباب آن کار نفاذ یافته کرت دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان افراشتن چهار طاق وسایر موجبات سرور بوقوع پیوست ودر اوایل سنه اثنی وتسعین وثمانمائه بساعتی مسعود وزمانی محمود سادات وقضات وعلما در مجلس اشرف اعلی اجتماع نموده حضرت شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی آن دو گوهر بحر کامرانی را بایکدیگر عقد بست ودر آن محفل شرایط نیاز ونثار والباس خلعت بتقدیم رسید وبعد از آن لیالی میان ابو منصور مظفر حسین گورکان وخانزاده خانم امر زفاف بوقوع انجامید ماجرای بهشت آثار چنانچه باید وشاید بتقدیم رسید

چو جان وتن بهم پیوستند انسان که جان از تن نشد فرق وتن از جان

وچون سنت ایزد تعالی ولن تجد لسنت الله تبدیلا همواره مقتضی آن بود که درد ناپایدار دنیا هر راحتی مقارن جراحتی باشد وهر مجلسی مستلزم محنتی هر سوری قرین عزائی وهر سروری متصل بغم جان گزائی در خلال این احوال پادشاه حمیده خصال ستوده خصال سلطان بایقرا میرزا بمرض اسهال مبتلا گشته بجوار مغفرت حق عز وعلا انتقال نمود واین معنی موجب ملال خاطر ستوده مآثر خاقان بهجال شده چنانچه دستور است چند روز بلوازم سوگواری وتعزیت داری اقدام فرمود وبعد از اطعام فقرا وایتام وختمات کلام ذو الجلال والاکرام اولاد امجاد سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا واسکندر میرزا وسایر متعلقان ومنتسبان آنحضرت خلع گرانمایه پوشانیده از لباس تعزیت بیرون آورد ودر زمستان آن سال القشلاق مرو رفته در باب تمهید بساط عدل وداد وتشیید اساس صلاح وسداد بدستور معهود اهتمام تمام کرد

ذکر تفویض ایالت استراباد بمقرب حضرت سلطانی وتربیت یافتن خواجه مجد الدین محمد کرت ثانی

در زمستان سنه اثنی وتسعین وثمانمائه که خاقان عالی مکان در مرو شاهجهان طرح قشلاق انداخته بود رای ممالک آرای جهان اقتضا نمود که امیر مغول که بعد از فوت امیر علی بیک والی جرجان شده بود از آن مملکت باستان اقبال آشیان آمده در خدمت باشد ومقرب الحضرت السلطانی امیر نظام الدین علیشیر متقلد حکومت دار الفتح استراباد سرافراز گردد چون مکنون ضمیر منیر بامیر صایب تدبیر در میان نهاد ونا بر وفور میلان خاطر عاطر بعدم تکفل مهمات خاقانی وکثرت شغف بسلوک طریق حصول رضای سبحانی نخست بقبول آن امر زبان نگشاد وبعد از الحاح ومبالغه سر رضا جنبانیده روی توجه بدانجانب آورد وازملازمان بارگاه عالمپناه امیر نظام الدین بابا علی وامیر بدر الدین را همراه برد وچون نزدیک باستراباد رسید امیر مغول شهر را گذاشته علم عزیمت بصوب مرو بر افراخت وگلستان استراباد از نزول امیر عدالت نهاد عبرت افزای گلستان ارم ذات العماد گشته سادات وعلما واشراف مفخر ومباهی شدند وعجزه رعایا ومزارعان بیمن انوار معدلت وانصاف از ظلمات ظلم واعتساف نجات یافته در مهاد امن وامان بفراغت غنودند

خاقانین
لوازم

حکام ولایات مازندران و رستمدار و گیلان چون خبر حکومت آنجناب استماع نمودند در ربقهٔ اطاعت درآورده رسل و رسایل باستراباد فرستادند و تحف لایقه و تبرکات رایقه ارسال داشته جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهادند بلکه در آن اوقات که خطهٔ استراباد مستقر مسند عزت آن امیر والاحشمت بود پادشاه عالیجاه و خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان سخندان با خلع فاخره و تنسوقات وافره نزد آنجناب روانه گردانید و فرامین عنایت آمیز و مناشیر مرحمت انگیز فرستاده بکمال محبت و مودت بظهور رسانید و مقربان حضرت سلطانی ایلچیان تمامی سالکان مسالک جهانبانی را با انعام اسپ و زر و جامه نوازش کرده فراخور همت بلند همت خویش جهت سلطان یعقوب میرزا و حکام گیلان و رستمدار و مازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و در غایت تجمل و سرافرازی و نهایت معدلت و رعیت نوازی بر سریر ایالت آن مملکت تمکن فرمود جناب نقابت قباب فضایل پناه امیر برهان الدین عطاء الله در تاریخ حکومت آن امیر عدالت دستگاه گوید قطعه آن امیر علیشیر که دارد اوصاف برون ز حد تقریر چون کرد حصول بلده امارت تاریخ شده ش امارت امیر و همدران زمستان که خاقان منصور ولایت مرو را بنور حضور فایض السرور منور داشت نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد قدم بر مسند نیابت نهاده علم اعتبار و اختیار برافراشت مفصل این مجمل آنکه اکثر اوقات که خواجه قوام الدین نظام الملک و خواجه افضل الدین محمد کسان برانگیختند که نسبت بخواجه مجد الدین محمد سخنان تقریر بمیرزا بابر آوردند و آنجناب از اکثر مناصب معزول گشته مدت نه سال بشرکت امیر محمد توشکچی پروانچی بود و در سایر مهمات سلطانی مدخل نمینمود و در آن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه تربیت آنخواجه بلند مرتبت شد اما چون امیر علیشیر بجهت آن معنی منع مینمود زمام اختیار امور صاحب دیوان در قبضهٔ اقتدار خواجه نظام الملک و خواجه افضل میبود و پس از آنکه مقرب حضرت سلطانی از ملازمت خاقانی دور افتاده روی باستراباد نهاد خاقان بنده نواز خاطر انور بر آن قرار داد که بار دیگر خواجه مجد الدین محمد را بمراتب بلند و مناصب ارجمند سرافراز گرداند و حسب الاتفاق قبل از آنکه این اندیشه از حیز قوت بفعل رسد روزی حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجد الدین محمد در پایهٔ سریر جهانبانی ایستاده بود خواجه نظام الملک و خواجه افضل را گفت که مبلغ دو تومان کپکی جهت مهمی که روی نموده سرانجام میباید کرد آن دو وزیر چنانچه میباید این سخن را جواب نگفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجد الدین محمد در نظر آن پادشاه مؤید برانور آمده عرضه داشت کرد که اگر حضرت اعلی را دو هزار تومان ضرورت باشد باید که این دو خواجه که هر سال مبلغهای کلی از اموال دیوان بتصرف مینمایند فی الحال کفایت فرمایند تا بدو تومان چه رسد از شنیدن این سخن خاقان منصور متنبه گشته همگی همت بر تربیت آن مهر سپهر کرامت مقصور گردانید و روز دیگر قامت قابلیتش را بخلع گرانمایه آرایش داده فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که بدستور پیشتر توقیع رونی نشان همایون را جواب عرضه داشت و تشخیص مهمات و رد و جواب مفوض بخواجه مجد الدین محمد باشد هیچیک از امرا و صدور و وزرا و ایلچیان و مقربان هیچ مهمی از مهمات ملکی و مالی را بی وقوف و شعور آنجناب بموقف عرض نرسانند و رای صواب نمای او را در فیصل مهمات سلطانی و سرانجام جمیع امور سرکار دیوانی عمده دانند و مقرر شد که منشیان آستان سلطنت آشیان فرامین مطاعهٔ آنخواجه والا نژاد را اعتماد السلطنه و مؤتمن المملکه نویسند القصه بهم خواجه مجد الدین محمد در کلیطه از پرتو انوار عاطفت خاقانی شبنم صفت از حضیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمده خواجه بزبان حال ادای مضمون این مقال کشاد نظم

شب یلدای مرا شد اثر صبح پدید یافت قفل غمم از فاتحهٔ صبح کلید دل اگر خار جفا دید خدا را منت که گلستان وفا باز گل بخت دمید

و چون خاقان منصور فصل زمستان در مرو شاهجهان بپایان رسانید مانند آفتاب مایل بمحیط الشرف خویش گشته بصوب دار السلطنه هراة خرامید در اثنای راه خواجه افضل الدین محمد بنور فراست دانست که عنقریب خواجه مجد الدین محمد در صدد انتقام آمده او را بقید مصادره و مؤاخذه مبتلا خواهد گردانید جهت تخلص خود تدبیری اندیشیده با آن جناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده بسر کار استراباد رفته محاسبات سنوات سابقه را مفروغ گردانم و بقایای اموال دیوانی را بحصول موصول ساخته بخزانهٔ عامره رسانم خواجه مجد الدین بنابر ملاحظهٔ آنکه هرگاه خواجه افضل غایب باشد معایب او را آسانتر خاطرنشان خاقان عالی گهر سازد او را اجازت داد و خواجه

و خواجه افضل الدین محمد مانند تیر از خانهٔ کمان بیرون جسته باستراباد شتافت و در غیبت آنخواجه بلند مرتبت کوکب جاه و جلال خواجه مجد الدین محمد بدرجهٔ کمال ارتفاع نمود جمیع صدور و وزرا و اکثر نوئینان و امرا کمر بملازمت آنخواجه عالی گهر بستند و رعایا و مزارعان و محترفات و پیشه‌وران از دست عمال دیوان نجات یافته در مهاد عدالت و نصفت فارغ البال نشستند و خواجه مجد الدین محمد عمال و متصدیان اشغال را بمصادره کشیده هر کس در وقت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و خواجه افضل در امری از امور دستی و دخلی داشت بسلاسل و اغلال مقید و مضبوط گشت و هر چه دست قدرت ایشان بدان میرسید فرو داورد لاجرم در اندک مدتی قریب دو هزار تومان کپکی از بابت وزرا و عملهٔ دیوان اعلی و بقایای تحویلداران در خزانهٔ عامره مخزون شد و اکثر نویسندگان بنان شبی آن محتاج گشته کار ایشان بجان رسید از فرط مهابتش هیچ عملدار را یارا نبود که بکمین بار و یکدینار از رعیتی برشوت ستاند و از کمال سیاستش هیچ عوانی را زهره نبود که بمقدار سر مویی آزاری ببازاری رساند نظم پاس عدلش رسیده تا حدی که بروی درشت هیچ عوان خورده از دست کس نیارد برد گرد از دست زرگران سوهان و خواجه مجد الدین محمد هر روز از صباح تا وقت چاشت همت بر فیصل مهمات سلطانی و سرانجام امور ملک میگماشت بعد از آن تا نزدیک نیمشب با طایفه از افاضل روزگار و علمای رفیع مقدار صحبت میداشت و در مجلس او سخنان هزل آمیز و لطایف طرب انگیز بسیار میگذشت و هر کس درین باب بیشتر مبالغه مینمود نزد خواجه مقبول‌تر میگشت و در دولتخانهٔ خواجه مجد الدین محمد پیوسته خوان احسان گسترده بودی و آنجناب در ترتیب اطعمهٔ گوناگون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون مبالغه فرمودی و معتمد السلطنه با وجود این افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت تندخوی و درشت گوی بود و باندک چیزی غضب بر مزاجش استیلا یافته زبان بفحش و دشنام میگشود امرا و ارکان دولت را همواره بکلمات شتی میرنجانید و از بدزبانی او باکثر ایلچیان و مقربان آستان خلافت آشیان میرسید از مضمون کلام معجز نظام و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک بغایت غافل بود و از مقتضای فحوای و الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس پیوسته عدول مینمود بنا علی هذا اکثر امرا کمر عداوتش در میان جان بستند و در کمینگاه مکر و غدر منتهز فرصت نشستند و آنجناب بعد از آنکه سه سال در کمال اختیار و اعتبار و استقلال اوقات گذرانید مؤاخذ و معاقب شده از خراسان فرار نمود و در راه مکهٔ مبارکه مریض گشته بعالم آخرت انتقال فرمود چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد انجامید و من الله العون والتأیید **ذکر فوت بیکه سلطان بیگم و بعضی از اعاظم** والدهٔ بدیع الزمان میرزا بیکه سلطان بیگم صبیهٔ میرزا سلطان سنجر ملکهٔ تندخوی درشت گوی بود و بواسطهٔ علو نسب خود را بر سایر زوجات طاهرات خاقان منصور فایق تصور مینمود و هرگاه که آن پادشاه عالیجاه نسبت به بعضی از خواتین زهره جبین التفات بیشتری کرد بیگم از کمال غیرت در خشم شده نهایت خشونت نسبت بخاقان والاقیمت بجای آورد و چون آن معنی از حد اعتدال متجاوز گشت آنحضرت لفظ طلاق بر زبان رانده از سر طلاقش درگذشت بنا علی هذا آن ملکهٔ حشمت انتما در غایت حزن و ملال روزگار میگذرانید تا در شهور سنهٔ ثلث و تسعین و ثمانمایه مریض شده بریاض جنت انتقال گزید سلطان بدیع الزمان میرزا و جمیع شاهزادگان عالی مکان کسوت تعزیت پوشیده جنازهٔ رحمت اندازه‌اش را بتعظیمی هر چه تمامتر برداشتند و در گنبد مدرسهٔ بدیعه که بنا کردهٔ معمار همتش بود دفن نمودند و چند روز لوازم سوگواری و مراسم مصیبت داری بتقدیم رسانیده با طعام طعام و ختمات کلام قیام و اقدام فرمودند و هم درین سال پهلوان محمد کبیر ولست که داروغهٔ هراة و کوتوال قلعهٔ اختیار الدین بود و با فرق رعایا و عامهٔ برایا بر نهج رافت و نصفت سلوک مینمود عالم را وداع کرد و نزدیک بمزار سادات مصرح مدفون گشت عمارتیکه بر سر آن مزار فیض آثار و امثمت ساخته و پرداختهٔ پهلوان محمد است تقبل الله منه **ذکر رفتن خواجه فضل الدین محمد بجانب عراق و آذربایجان و باز آمدن امیر نظام الدین علیشیر بملازمت آستان خاقان عالیشان** چون خواجه افضل الدین محمد چند ماه بولایت استراباد در ظل عنایت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر در غایت فراغت و رفاهیت اوقات گذرانید خواجه مجد الدین محمد که تصرف و تقصیر او را از جانب او خاطرنشان خاقان منصور کرده بود فرامین مطاعه

در باب جلبش بدار الفتح استراباد روانه گردانید و خواجه افضل دانست که اگر بپایهٔ سریر اعلی معاودت نماید نایرهٔ غضب خاقانی کرّه باد دیگر
خواجه مجد الدین محمد اشتعال یافته خرمن زندگانی او را محترق میگرداند لاجرم چاره جوی گشت و بعد از تأمل و اندیشه بنا بر استصواب امیر علیشیر
متوجه عراق و آذربایجان شد و پس از قطع منازل و طی مراحل بشرف ملازمت میرزا سلطان یعقوب دریافته مشمول انعام و احسان بیکران
گردید و امارت قافلهٔ حاج برای صواب نمایش مفوض گشته بدان واسطه سعادت گذاردن حج اسلام و طواف روضهٔ منورهٔ خیر الانام علیه
الصلوة والسلام دریافت و قرین حصول مراد و مرام بعراق و آذربایجان شتافت اما امیر نظام الدین علیشیر چون مدت یکسال در خطهٔ
جرجان بضبط امور ملک و مال پرداخت اشتیاق ادراک ملازمت خاقان و افر مکرمت بر ضمیرش غلبه کرد و بعد از استخاره امیر بدر الدین
را در استراباد قایم مقام گذاشته بدار السلطنه هراة خرامید و دیده بدیدار خاقان جم اقتدار منور گردانیده التماس کرد که ایالت آن ولایت
بدیگری از ارکان دولت مفوض گردد تا آن جناب بیش ازین از شرف ملازمت محروم نماند حضرت اعلی این ملتمس را بسمع رضا نشنود و پس از
روزی چند مقرب حضرت سلطانی را رخصت معاودت فرمود و آنجناب چند ماه دیگر در مملکت استراباد گذرانیده و در آن اثنا امیر حیدر
جهة عرض بعضی از مهام بپایهٔ سریر سپهر احتشام ارسال داشت و چون میر حیدر را از نشاء جنون بهره تمام بود در وقت کیفیت شراب
آن نشاء را مضاعف ساخت بعرض رسانید که مقرب حضرت سلطانی چنان استماع نموده که ملازمان آستان خلافت آشیان کاکلی بکار
تطمیع کرده اند که طعامی مسموم بخورد او دهد لاجرم توهمی عظیم دارد و بقلم تدبیر اندیشهٔ مخالفت بر صحیفهٔ ضمیر مینگارد خاقان منصور از شنیدن
این سخن مضطرب شده ایلچی بعنان برق و باد باستراباد فرستاد و نشان همایون در باب استمالت امیر عالی منزلت ارسال داشته در آن
نشان سوگندان یاد کرد که هرگز این نوع قصدی در خاطر اشرف اعلی خطور ننموده و آنچه در آن باب بسمع شریف رسیده اصلا واقع
نبوده چون آن قاصد شرف ملازمت امیر علیشیر دریافت و نشان را بعرض رسانید مقرب حضرت سلطانی در بحر حیرت افتاد زیرا
که از آن قضیه اصلا خبر نداشت و احرام بارگاه عالم پناه بسته در عرض ده دوازده روز از استراباد بهراة شتافت و سعادت تقبیل بساط
جلالت مناط حاصل کرده بتوسط عرضداشت نمود که آنچه امیر حیدر عرض کرده کذب محض و بهتان صرف است و هرگز این نوع سخن بگوش
من نرسیده بنابر آن میر حیدر مؤاخذ و مقید گشت و امیر علیشیر از حکومت استراباد و تکفل امر امارت بمبالغهٔ تمام استعفا نموده
الحاح از حد اعتدال گذرانید و خاقان منصور ملاحظهٔ رضای خاطر امیر ستوده مآثر فرموده آن ملتمس را بعز قبول مقرون گردانید و مقرب
حضرت سلطانی بعز اعتبار در وطن مألوف و مسکن معهود اقامت فرمود و بواسطهٔ ترک منصب امارت روز بروز جاه و منزلت و
تعظیم و حرمتش در افزود تا کار بجائی رسید که خاقان منصور بوی مکتوب نوشت و القاب آنجناب را بدین موجب در قلم می آورد که جناب
هدایت مآب معالی ایاب زبدهٔ ارباب دین و دولت قدوهٔ اصحاب ملک و ملت مؤسس الخیرات موفق المبرات رکن السلطنة عمدة المملکة
اعتضاد الدولة الخاقانی مقرب الحضرت السلطانی نظام الحق والحقیقة والدین امیر علیشیر ضاعف الله توفیقه القصه بعد از آنکه امیر علیشیر
حکومت استراباد استعفا نمود بار دیگر امیر مغول جهة ایالت آن مملکت توجه نمود **گفتار در بیان تزویج شاهزاده محمد
معصوم با دختر الغ بیک میرزا و آذین بستن ظاهر هرات از پل مالان تا باغ جهان آرا** در خلال احوال گذشته بسامع
جاه و جلال رسید که پادشاه سعید میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید در پس پردهٔ عصمت مخدره دارد که از مهر دیدار عارض آفتاب
گردارش سپهر دوار همه تن چشم گردیده و از شرم رخسار فایض الانوارش مهر منیر نقاب سحاب بر روی کشیده سرو سهی از رشک
رفتار قامت خوشخرامش پای در گل و غنچهٔ مشکین از غیرت زلف سمن سایش بغایت منفعل نظم دو چشمش دو آهوی مردم شکار دو ابرو دو
فتنهٔ روزگار زمین سا دو گیسوی عنبر لعب در آویخته آفتابی دو شب لبش رشتهٔ جیب جان گشته زه دهانش بر آن رشته بسته
گره و خاطر همایون مایل آن شد که آن پری چهره را بحبالهٔ ازدواج شاهزاده محمد معصوم رساند و بواسطهٔ آن وصلت بنیان مودت
با میرزا الغ بیک مستحکم گرداند بنابر آن قاصدان سخندان با تحف فراوان جهة مشیت آن مهم نزد میرزا الغ بیک فرستاد و ایشان

و ایشان بعد از طی منازل و قطع مراحل در خطهٔ کابل بشرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه دریافته بعبارتی لایق ادای رسالت نمودند و زهرهٔ برج سلطنت
و جهانبانی را برای درج اوج خلافت و کشورستانی خواستگاری نمودند میرزا الغ بیک آن ملتمس را بعز اجابت مقرون گردانیده و بیراق مهد علیا اشارت
علیه مبذول داشته در بارهٔ ایلچیان اصناف انعام و احسان فراوان بتقدیم رسانیده در اوایل شهر [illegible] و تمام خانهٔ محفهٔ زرنگار آن مخدرهٔ عفت
بحشمتی که دیدهٔ گردون پیر در نظارهٔ آن حیران ماند و عظمتی که بر جبین روشن ضمیر جبههٔ ذوی الاصابت حین الکمال آیت و آن [illegible] گوهر و ابریز بیان بجانب
خراسان روان ساخته چون خبر قرب وصول آن دختر قمر پیکر بدار السلطنه هراة رسید خاقان والا گهر حسب الطوی و آیین بستن شهر و کوی فرمان فرمود
امرا و ارکان دولت بسرانجام اسباب جشن و سور و ضروریات ایام نشاط و سرور مشغولی نمودند و در باغ جهان آرا یراق آن کار کرده ابواب
فرح و شادمانی بر روی روزگار صغار و کبار طبقات انسانی گشودند ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده از پل مالان تا باغ جهان آرا
کوچها و بازارها را آیین بستند و چهار طاقها را فراخته تمامی جدران و دکاکین را بدیبای چین و مخمل فرنگ و اطلس ختای و ماچه بهفت رنگ بیاراستند
و انواع تعبیهها بصورتی بپیراستند که در تقریر چگونگی آن زبان بیان عاجز است و تحریر کیفیت آن از استطاعت قلم دو زبان متجاوز و اکثر [illegible]
خلافت و جهانبانی ساز با ترتیب کرده در محفهای گوهر نشسته باستقبال شتافتند و در دوازدهم ربیع الاول سنهٔ مذکوره در سر پل مالان با آن مهد سپهر
شهریاری ملاقات نموده از جانبین شرایط کشیدن پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و آنمقدار زر و گوهر بساچق کردند که قافلهٔ نیاز از مرحلهٔ جهان رخت بربست
و دست عنایت بخشنده کارساز ابواب غنا بر روی مساکین و فقرا گشاد و بهمان روز از پل مالان متوجه باغ جهان آرا گشته در تمامی آن راه که
زیاده بر یک فرسخست از دو طرف مغنیان خوش آواز و سازندگان نغمه پرداز بنوای رود و سرود و چهچههای چنگ و عود داد ادای تهنیت میسپردند و در هر چند
قدم امرا و ارکان دولت خاقان منصور و شاهزاده محمد معصوم نقود و اجناس نامحصور نثار می نمودند و بزهرهٔ اوج نامداری میفرمودند و باین ترتیب
و آیین او را بباغ جهان آرا رسانیده قضاة و علما و اشراف و فضلا در مجلس همایون نشستند و بمقتضای شریعت غرا آن دو شاهزادهٔ حشمت قرین
را با یکدیگر عقد بستند و چون مشاطهٔ تقدیر پردهٔ زرد روزی روز از پیش روی عروسان شبستان آسمان برگرفت و ماه و مشتری در حجلهٔ نیلوفری آغاز
دلبری کرده مقارنهٔ ایشان صفت حسن پذیرفت شاهزاده محمد معصوم بخلوتخانهٔ خاص خرامید و آن قمر پیکر زهره جبین را در بر کشیده کام دل از او
حاصل گردانید بیت بالماس تخلد گوهری سفت که نتواند قلم کیفیتش گفت روز دیگر که فراشان قضا و قدر شامیانهٔ زرنگار آفتاب در فضای
زرنگار سپهر برافراختند و از فروغ طلعت جمشید خورشید عرصهٔ ربع مسکون را معمور و مزین ساختند بیت روز دیگر که زین نگاه سپهر گشت روشن ز نور
طلعت مهر خاقان منصور در خرگاه سپهر اشتباه علوی خانه بر تخت بخت نشسته مجلس انس و بزم نشاط بنور جبین خورشید قرین شاهزادگان عظمت
آیین آرایش یافت و فروغ جامهای شراب ارغوانی و شعشعهٔ رطلهای راح ریحانی بر صفحات خیال نکته‌دانان [illegible] آفتاب عارض ساقیان سیمین
ساق اطراف آن محفل را نور و صفا بخشید و نغمات دلفریب مطربان خوش آواز حضور و سرور باده پرستان را زیاده گردانید نظم چو گلگون گشت
از می روی ساقی نماند از هوش مستان هیچ باقی مغنی از نوای روح پرور برقص آورده گردون مدور مطبخیان چرب دست و خوانسالاران
شیرین زبان بر خوان اغذیهٔ لذیذه و مطعومات لطیفه از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون و از آنچه باحاطهٔ دایرهٔ احتمال در آید بیرون و فاکهة مما
یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون می کشیدند و قافلهٔ جوع را از معدهٔ خواص و عوام انام بر وجهی که رجوعی ممکن نبود کوچانیدند بیت ز جنس خوردنیها
هر چه خواهی ز مرغ و [illegible] ماحضر تا ماهی و بدین نهج چندین روز بساط نشاط مبسوط بود و خاقان منصور در بزم خرمی و دوستکامی نشسته بلوازم جشن
قیام مینمودند و چون از آن کار فراغت دست داد و بطی بساط ملاهی و مناهی اشارت کرده ابواب تقویت شریعت حضرت رسالت پناهی
بر گشاد **ذکر سلوک امیر مغول در وادی عصیان و شقاق و کشته شدن او باشارت صوفی خلیل در مملکت عراق**
سابقا خامهٔ واسطی نژاد بتقریر این راز زبان گشاد که چون امیر علیشیر از ولایت استراباد استعفا نمود خاقان منصور بار دیگر حکومت آن مملکت
با امیر مغول رجوع فرمود و [illegible] امیر مغول [illegible] بدان ولایت اشتغال داشت در شهور سنهٔ ۸۹۵ حکم همایون صادر شد که جناب اعالی
مآب مفخر الاعاظم والاعیان خواجه فخر الملة والدین خواجه مجد الدین محمد که مرجع و ملاذ اکابر ولایت مازندران بود و بپایهٔ سریر جلالت مصیر

وسور

ایالت

شاید و چون مشار الیه برحسب مثال الازم الامتثال بدار السلطنه هراة رسید بنا بر رعایت بعضی از اهل شرارت در قلعهٔ اختیار الدین مقید و محبوس گردید آنگاه
فرمان خاقان عالیجاه نفاذ یافت که امیر محمد امین عباسی و امیر سلطان محمد چوکابچی و امیر درویش محمد سوچی باستراباد شتافته بضبط جهات خواجه مجد الدین
پردازند و اولاد و اماد و وکلاء آنجناب را مؤاخذه و مقید سازند و امراء عظام بجرجان رفته امیر مغول دو سه روز در تمشیت آن مهم با ایشان
موافقت نمود و آخر الامر بواسطهٔ تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی عصابهٔ عصیان و نافرمانی بر پیشانی بسته با خواجه شمس الدین محمد تکجی و بعضی
دیگر از اقربا و اتباع خواجه فخر الدین در ساخت و گرفتاران را از بند گزند نجات داده بدست تبشیری ابواب فتنه و فساد بر گشاد و عالیجناب
سیادت مآب نقابت قباب سید کمال الدین اجل را که بعلو نسب و طهارت ذیل اتصاف داشت و بگذاردن حج اسلام فایز شده بهشتاد
و چهار مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود بدرجهٔ علیهٔ شهادت رسانیدند و خواجه شمس الدین گردر را که صاحب دیوان امیر نظام الدین علیشیر بود
و در آن ولایت بضبط سرکار خاصهٔ آنجناب اشتغال داشت از عقب سید اجل بابشه(?) دام اجل ساخت امیر محمد امین و رفقا چون این حال مشاهده *کمال الدین*
نمودند از دار الفتح استراباد متوجه دار السلطنه هراة گشتند و کیفیت حال عرضه داشت کردند خاقان منصور از کفران نعمت امیر مغول تعجب نمود
زمام سلطنت استراباد را در قبضهٔ اقتدار شاهزادهٔ کامکار بدیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بآن صوب آورده امیر مغول
بجانب عراق و آذربایجان گریخت و در سنه ست و تسعین و ثمانمائه که سلطان یعقوب بجوار رحمت(?) وفات یافته بود و پسرش بایسنقر میرزا بر تخت سلطنت
نشسته بتبریز رسید و میرزا بایسنقر او را منظور نظر عنایت و التفات گردانیده در سلک امراء عظام انتظام داد و بعد از آنکه امیر مغول چند
ماه در ظل تربیت میرزا بایسنقر بسر برد در روزی که شاهزاده را با بعضی از اعداء دولت مقابله و مقاتله اتفاق افتاد قصد کرد که قدم در طریق
بیوفائی نهاده بمخالفان پیوندد اما در وقت تسویهٔ صفوف وخامت نعمت شامل حال آن نکوهیده افعال گشته صوفی خلیل که رافع(?) رتق و فتق مهمات میرزا بایسنقر *کفران*
بود کیفیت عزیمت او را استماع نمود و در ساعت آن نمک حرام را پیش خود طلبیده بضرب شمشیر فرمان فرمود که رخنه که در ملک می‌افکند(?)

ذکر مؤاخذه و مصادرهٔ خواجه نظام الملک وزیر و رسیدن او بار دیگر بمرتبهٔ وزارت خاقان کشورگیر

در آن اوقات که خواجه مجد الدین محمد در کمال استقلال(?) بتمشیت مهمات ملک و مال میپرداخت اگرچه خواجه نظام الملک را از منصب وزارت عزل
نکرد اما از درجهٔ اختیار و اعتبار ساقط ساخت و خواجه نظام الملک چندگاه در منتهای تعش(?) روزگار گذرانید آخر الامر مانند ماهی در شکنجهٔ
اضطراب آغاز نهاد و عرضه داشتی در باب شکایت خواجه مجد الدین محمد نزد خاقان منصور فرستاد آنحضرت بنابر وفور التفات و عنایت
آن عریضه را بمجلس تسلیم معتمد السلطنه نمود و چون پرتو شعور خواجه مجد الدین محمد بر مکتوب(?) خواجه نظام الملک افتاد دیگر همت بر دفع شر او مقصور
داشته جمعی از اشرار عمال را بر تقریر او اغوا فرمود و ایشان در مقام قیل و قال آمده و عدم اشتغاق(?) پادشاه مدد علت شده خواجه نظام الملک
مع اولاد و اتباع مقید و مؤاخذ گشت و محصلان بهرام صولت آنجماعت را در شکنجه و تعذیب کشیده خواجه را جهت مزید اذلال و اهانت
یکروز در سر چهارسوق بلدهٔ هراة متین(?) گردانیدند و چون ایذاء و اضرار خواجه ضعف شعار از حد اعتدال درگذشت و تمامی جهات و تملکات
او و اتباع بخواه و جوه بر اقداران(?) گشت خواجه مجد الدین محمد ترحم فرموده اشارت نمود تا بند از پای خواجه نظام الملک برداشتند و او را
مطلق العنان گذاشتند مقارن آنحال نایرهٔ رشک و حسد در کانون درون امراء ارکان دولت آغاز اشتعال کرد و با هم اتفاق نموده
عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد ساختند که خواجه مجد الدین محمد را از دخل در امور سرکار سلطنت مانع آیند و این حدیث بسمع معتمد السلطنه رسیده
بخاطرش خطور نمود که چون دست از سرانجام مهام سلطانی باز دارد محتملست که نوئینان عظام و مقربان بارگاه سپهر احتشام نوبت دیگر خواجه
نظام الملک را بر سر وزارت نشانند و خواجه کمر مخالفت بر میان بسته انتقام ورزد بنابر آن خواجه نظام الملک را در خلوتی طلبیده گفت *در ضمن(?)*
که من کرت دیگر ترا بر مسند وزارت متمکن میگردانم و زمام قطع و فصل و رتق و فتق مهمات دیوانی را در قبضهٔ درایت تو می‌نهم بشرط آنکه تو
عهد و پیمان در میان آری که من بعد بمخالفت و عصیان من نپردازی و در جادهٔ خدمت و متابعت راسخ دم و ثابت قدم بوده با مخالفان
و دشمنان من طرح موافقت و یگانگی نیندازی خواجه نظام الملک این معنی را فوزی عظیم دانسته بطریق مسطور با خواجه مجد الدین محمد بیعت کرده

بیعت کرد و اساس معاهده را بقسم مستحکم ساخته روی بسرانجام مهمات وزارت آورد و بعد از آن ایام بوضوح پیوست که حاکم بلخ امیر نظام الدین درویش
علی کوکلتاش بسبب آنکه خواجه مجد الدین محمد نسبت ببرادر او امیر نظام الدین علیشیر طریق خلاف و عناد مسلوک میدارد بوقت مجال و هنگام فرصت
در مجلس شرف همایون زبان بتفتیش گشاده محاسن احوال ملازمان امیر صافی ضمیر ستوده خصال را بصورت مقابح اعمال بر لوح خاطر پادشاه میکشاد(?)
خیال عصیان نموده و مکاتیب اخلاص آثار نزد سلطان محمود میرزا روان فرموده بنا علی هذا حضرت اعلی صلاح مملکت در آن دانست *که خواجه*
که خواجه مجد الدین محمد چندگاهی در مهمات سرکار سلطنت دخل نماید و پیش از آنکه مهم باضطرار انجامد از روی اختیار از اشتغال ملک و مال
استعفا نماید و مهم برین جمله قرار گرفته خاقان بنده نواز آن خواجه سرافراز را از مناصبی که داشت معزول گردانید و در روز عزل مبلغ صد هزار(?)
دینار کپکی انعام فرموده بخلعت طلادوز بپوشانید آنگاه خواجه قوام الدین نظام الملک باستقلال در سرانجام امور ملک و مال دخل کرد
خاقان منصور روی توجه بقبة الاسلام بلخ آورد **گفتار در بیان ظهور آثار خلاف از صحیفهٔ احوال امیر نظام الدین درویش
علی کتابدار و توجه خاقان منصور بجانب بلخ در ضمان تائید حضرت پروردگار** چون امیر درویش علی کرات و مرات از
ثقات استماع نمود که اختیار و اعتبار خواجه مجد الدین محمد بمرتبه رسیده که اصلا سخن برادرش امیر نظام الدین علیشیر التفات نمینماید بلکه در هر مهمی
که مقرب آنحضرت دخل میکند او جانب نقیض گرفته ابواب خلاف و عناد میگشاید اندیشید که اگر چندگاهی حال بدین منوال جاری باشد شاید
که منزل قدر امیر علیشیر بابو سرایت کرده از حکومت معزول شود لاجرم خاطر بران قرار داد که خاقان منصور را متنبه سازد که اگر دست خواجه
مجد الدین محمد را از دامان عرض و جاه امراء شوکت دستگاه کوتاه نگرداند مهم بجز مسلوک طریق خلاف خواهد شد آنگاه در باب اخراج
ابراهیم حسین میرزا که در آنولا در بلخ امر حکومت داشت تدبیری کرده فرمود تا مهر همایون را کندیده(?) و نشانی در باب طلب شاهزاده در حرم
آورده بآن مهر موشح ساخت و نزد آنحضرت فرستاد میرزا ابراهیم حسین تصور فرمود که آن نشان بیمن عنایت خاقان منصور صدور یافته عنان
بر آن عنان یکران بطرف دار السلطنه هراة تافت و بعد از آن میان سلطان محمود میرزا و امیر درویش علی رسل و رسایل متواتر شد گرد و چون
ابراهیم حسین میرزا بپایهٔ سریر اعلی رسید و کیفیت غدر امیر درویش علی واضح گردید خاقان منصور خواست که قبل از آنکه میان او و سلطان محمود میرزا
رابطهٔ موافقت استحکام یابد مهم بلخ را فیصل دهد لاجرم فرمان فرمود که امراء عظام یراق سفر فراهم آورده در لشکر اشتغال نمایند و در آن اثنا
از ممر خلاف امیر درویش علی حزن و ملال بخاطر اشرف راه یافته بعضی از خواص را مخاطب ساخت و بر زبان الهام بیان گذرانید که عجب حالی است
که با وجود این همه حقوق تربیت و عنایت که مرا در ذمهٔ درویش علی ثابت است طریق کفران نعمت مسلوک داشته داعیهٔ سرکشی دارد و چون
بعضی از اهل فساد بعرض رسانیده بودند که عصیان امیر درویش علی بی وقوف برادرش امیر علیشیر نیست خاقان منصور از مقرب آنحضرت نیز
در آن مجلس اندک شکایتی ظاهر ساخت در آن حین آنجناب بپایهٔ سریر اعلی رسید و کیفیت گفت و شنود را معلوم نموده بغایت متغیر و متألم *ذکا*
گردید و مقارن آنحال خواجه غیاث الدین محمد که بفرط ذکا و کیاست و کمال فهم و فراست بی‌نظیر روزگار بود و پیوسته بصیقل کلمات
هزل آمیز و مطایبات فرح انگیز زنگ ملال از مرآت خاطر همایون میزدود پیش آمده گفت سلطانم شما جهت بی ادبی این غلامک کتابدار
اینقدر از خاطر مبارک راه مدهید بشرط کردم که همین لحظه بجانب بلخ رفته علی اسرع الحال او را با سلاسل و اغلال بخدمت رسانم خاقان
منصور از شنیدن این سخن در خنده افتاد و خواجه غیاث الدین را اجازت رسالت بلخ فرمود و او همان روز بر جناح استعجال متوجه ملاقات امیر
درویش علی گشته بعد از اندک زمانی رایات نصرت آیات نیز بدان صوب در حرکت آمد و کوچ بکوچ بمرغاب شتافته از آنجا متوجه تخت
خاتون شد و خواجه غیاث الدین چون ببلخ رسید امیر نظام الدین درویش علی را از اندیشه که کرده بود ملامت نمود و از وخامت کفران
نعمت تخویف فرموده بعنایت خاقانی امیدوار گردانید و آنجناب از اظهار خلاف ندامت بینهایت دست داده در صحبت خواجه
غیاث الدین باستقبال موکب ظفر مآل روان گشت و چون بسه چهار فرسخی اردوی همایون رسید خواجه پیشتر بملازمت شهریار عالی
مقدار شتافته عرض کرد که غلامک کتابدار را از نوک بپایهٔ سریر اعلی آوردم اما در راه آهنگری که غل و زنجیر تواند ساخت نیافتم اکنون

اگر حکم شود از اردو بازار حدادی برده و او را غل کرده بملازمت رسانم خاقان منصور خواجه غیاث الدین را مشمول اعطاف خسروانه ساخته فرمود
که قلم عفو بر جرایم جرایم درویش علی کشیدم باید که بی دغدغه متوجه خدمت گردد و خواجه دیگر روز دیگر در تخت خاتون میر درویش علی را بسیار گاه
همایون در آورد تا شرف تقبیل انامل فیاض دریافت و بقاعده معهود در سلک امراء عظام انتظام شد و چون دو سه روزی ملازمت نمود و از عنایات
انعامی که از برای لائق امراء پادشاهانه فرو نشست التماس کرد که خاقان منصور منزل او را بنور حضور همایون منور گرداند تا با حسن وجهی و ابلغ صوری لوازم
اخلاص و خدمتگاری بظهور رساند و پادشاه بنده نواز این ملتمس را بعز اجابت مقرون گردانید و در آن روز امیر نظام الدین درویش علی در
اردوی خود سه خرگاه که پوشش آنها از سقرلات ملون بود بر افراخت و از کثرت خیام منقش رنگین و بارگاههای پر زیب و تزیین آن منزل غیرت
سپهر برین ساخت و چون خاقان منصور بدانجا تشریف حضور ارزانی داشت در بزم عیش و نشاط نشسته همت بر استیفای لذات گماشت درویش علی
از اسباب تجمل آنمقدار حاضر گردانید که دیده بیننده از نظاره آن خیره گردید و از اطعمه و اشربه و فاکهه مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون
مجلس چندان موجود بود که کیفیت و کمیت را شرح نتوان نمود و جناب امارت مآب در آخر صحبت نقود نامعدود بنظر در آورده تمامی خیمه و خرگاه
و قبه و بارگاه و اسباب مجلس را با فرشهای ابریشمین و اوانی چینی و زرین و سیمین پیشکش کرد این پیشکش خدمتی موقع قبول یافته حضرت خاقانی منقبت آیت
جناب لوازم التفات و عنایات بجای آورد و آنگاه خاقان گیتی پناه کوچ بر کوچ متوجه بلخ گشت و بعد از وصول او در چهار باغ امیر فرید ارغون که در خارج
آن بلده است از یمن مقدم همایون مزید خضرت و نضارت یافت و آن زمستان قشلاق در آن مکان اتفاق افتاد و خیال یورش حصار در
خاطر آفتاب آثار پیدا شده لاجرم ایلچیان قمر تسییر جهت اجتماع لشکر با کابل امیر ذوالنون و سایر امراء و لایات روان گشتند و باندک زمانی
سپاه بسیار در معسکر نصرت شعار جمع آمدند بیت سپه شد بدرگاه شاه انجمن که هم با گهر بود و هم تیغ زن

ذکر توجه خاقان منصور به عزم تسخیر ممالک سلطان محمود میرزا و گرفتار شدن امیر ذوالنون بنا بر اقتضاء قضاء ایزد تعالی

در اوایل فصل بهار که سپاه ریاحین و ازهار روی باطراف بساتین و کنار جویبار نهاد و بلبل بی تحمل عشق سلطان گل گرفتار گشته رخت شکیبائی بباد فنا
داد خاقان منصور مظفر لوا عزم تسخیر مملکت سلطان محمود میرزا جزم فرمود و امیر نظام الدین علیشیر را در بلخ گذاشته با سپاه موفور و ابهت نامحصور
نهضت نمود و در منزل بابا شاه بوبهر عرض سپاه ظفر دستگاه مشغولی کرد و در آن روز بنا بر فساد اهل فساد امیر درویش علی مواخذ شده و خاقان منصور
او را مصحوب جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ بازگردانید تا در قلعه آن بلده مقید نگاه دارند آنگاه رایات نصرت پناه عازم ازهنگ گشت و افواج
سواره و عساکر پیاده مرکب تیز رو از ایوان کیوان در گذشت و چون سلطان محمود میرزا بر نهضت وقوف یافت با لشکر تیغ گذار جوشن در از حصار
شادمان بیرون آمده بجبال حصانت تحصن جست و خسرو شاه را از قندز پیش خود طلبیده در اواوش امیر ولی و برادر امیر ولی را بمحافظت آن بلده
مقرر ساخت و چون ضحیه ازهنگ از فر نزول خسرو جمشید فرهنگ رشک افزای سپهر فیروزه رنگ گشت سلطان ویس میرزا و میر
جهانگیر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس از آب گذشته … و خرش غسان بکران بازکشیدند و اموال … را عرضه نهب و تاراج گردانیدند
سالما غانما بازگردیدند آنگاه خاقان عالیجاه خواست که از آب عبور نموده بصوب عسکر سلطان محمود میرزا توجه فرموده قدم در میدان
… بنهند و حسام … از نیام کشیده اعدای دولت قاهره را از جام انتقام جرعه دهد اما چون آنحضرت بسبب نقرس وجع المفاصل
مجال سواری نداشت و امیر ولی در قلعه قندز رایت خلاف و عناد می افراشت امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس مانع نهضت همایون
گشت دشمن را در عقب گذاشتن و با وجود رخصت با محاربه سلطان محمود میرزا آسان پنداشتن از رعایت طریقه حزم مستبعد است زیرا که
رایات ظفر پناه بدانجانب آب شتابد برادران امیر خسرو شاه که در قندز منتهز فرصت نشسته اند گذر آب آمویه را محافظت خواهند نمود
و در وقت مراجعت عساکر نصرت مآثر را از عبور مانع خواهند بود بنا بر آن خاقان منصور در باب آن عزیمت متردد گشته ناگاه امری
… داد که اصابت رای میر محمد بوضوح پیوسته حرکت رایات نصرت آیت بجانب قندز اتفاق افتاد و … امیر شجاع الدین ذوالنون
ارغون که بموجب فرمان از طرف زمین داور متوجه ملازمت خاقان منصور بود بعد از نهضت آنحضرت از بلخ با فوجی از سپاه …

اویکت

امیر ذوالنون

بآن بلده رسید و از غایت غرور و پشتی از آنکه تتمه سپاه هزاره و نکودری با او پیوندد با شصت نفر از دلیران سپاه جلادت اثر روی بآهنگ نهاده و خبر توجه
و قلت لشکر بقندز رسید با هفتصد مرد مکمل مسلح سر راه بر آنجناب گرفت امیر ذوالنون بعد از وصول بدان موضع از کثرت عدد و عدد دشمن خیال اندیشید
مستعد رزم و پیکار گردید و هر چند جمعی از دولتخواهان معروض داشتند که چون مردم ما در غایت قلت اند با این سپاه در نخواهد قدم در میدان قتال نمی باید
نهاد و بمقتضای الفرار مما لا یطاق عمل کرده عنان بطرف بلخ انعطاف میباید داد بجائی نرسید و آن شیر بیشه شجاعت تیغ تیز از نیام انتقام آخته بر قلب لشکر
امیر ولی تاخت و در حمله اول جمعی را قتیل و جریح گردانیده بر خاک خذلان انداخت اما چون اعدا بسیار بودند عاقبت امیر رستم نشان فرار بگذاشت
گردنه و سپاه قندز آنجناب را در میان گرفته متهوری زخمی بر سرش زد چنانچه از پشت زین بر روی زمین افتاد و سایر قندزیان هجوم نموده او را دستگیر
کردند و امیر ولی صید مطلوب را در دام خود گرفتار دیده عنان بصوب قندز گردانید و جراحان را طلبیده بمعالجه زخم امیر ذوالنون اشارت نمود و
چون این خبر بعرض خاقان منصور رسید خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نخست بظاهر قندز شتافته مهم برادران امیر خسرو شاه را فیصل و بدانگاه روی
بسلطان محمود میرزا نهند لاجرم اردوی کیهان پوی از آهنگ کوچ کرده متوجه قندز گشت و بعد از طی منازل بظاهر آن بلده رسیده کنار آب مضرب
سرادقات سلطنت و اقبال شد و عساکر ظفر مآثر قندز را در میان گرفته در برابر قلعه متقابل کوب ساختند و در اکثر ایام از آن زمان که ترک عالم افروز
بر فراز حصار نیلگون گردون تیغ زرنگار از نیام افق بر میکشید تا وقتیکه سپر سیمین هلال بر سپهر برین ظاهر و هویدا میگردید دلاوران لشکر منصور بپای
جلادت نزدیک بخندق قندز رفته صف قتال می آراستند و مردم شهر نیز بر برج و باره از سر جان گذشته … بر میخواستند
ولوله در ترک بر تارک سرکشان میدوخت و پیکان خاراگذار شعلات جان سوز در فضای هوا می افروخت غرش کمان رعد صدای مرگ بگوش
پر دلان میرسانید و تیر تخشی مانند خون در شریان سریان کرده جان را از مرغ تن میرهانید نظم ز باریدن تیر چون تگرگ بهر گوشه برخاست
مرگ ز غریدن کوس خالی دماغ نهان گشت از دیده روی فراغ و چون سلطان محمود میرزا مراجعت خاقان منصور را از ازهنگ معلوم نمود
و قضیه محاربه و محاصره قندز را شنود هزار سوار از دلیران روز پیکار انتخاب کرده سرداری آن سپاه را به محمد ایلچی بوغا که از سایر امرا بحصار بمزید
جلادت و مردانگی امتیاز داشت مفوض گردانید و او را فرمود که بر لشکر ظفر اثر خاقان منصور شبیخون زده دست بردی نماید و محمد ایلچی بوغا متکفل
آنخدمت گشته در غایت سرعت قدم در راه نهاد و از معبری غیر مشهور از آب عبور نموده نیم شبی بکنار اردوی همایون رسید و بنا بر آنکه لشکر
مواکب گردون مراتب بموجب فرموده خاقان فریدون فر نزدیک یکدیگر فرود آمده بودند و خیمها را طناب بطناب رسانیده محمد ایلچی بوغا
معسکر فیروزی اثر در آید و بخیال آنکه هر گاه سورن اندازد شاید که جمعی از عساکر نصرت مآثر قدم در میدان مقابله و مقاتله ننهند و بدین جهت
و بار دیگر وقوع یابد آغاز فریاد و فغان کرد و چون آواز سورن بسمع خاقان صف شکن رسید فرمود که تواچیان جار با امراء و بهادران رسانند که اصلا از
خیام خویش بیرون نیایند و بفریاد و فغان معاندان توجه ننمایند و چون محمد ایلچی بوغا دید که فایده بر آن غوغا مترتب نمیشود دم در کشیده عنان ادبار بجانب
کنار آب گردانید بعد از آن خاقان منصور شاهزادگان و امراء و سرداران را مجتمع ساخته نظر التفات بجانب ابوالمحسن میرزا انداخت و آن شاهزاده
سعادتمند را بانعام اسپ کوه پیکر هامون نورد سرافراز گردانیده فرمود که با سه هزار سوار تیغ گذار از عقب محمد ایلچی بوغا نهضت نماید و ابوالمحسن میرزا
حسب فرموده روی براه آورد و پادشاه عالیجاه متعاقب سه چهار هزار سوار دیگر بمدد او ارسال داشت و ابوالمحسن میرزا در کنار آب بمخالفان
رسیده در ساعت دلیران موکب عالی بباد حمله آتش قتال التهاب داده محمد ایلچی بوغا تاب مقاومت در خود ندید عنان
بوادی فرار گردانید و قصد کرد که در کشتی نشسته خود را از دریای بیجا بساحل نجات رساند و در محلی که قدم در سفینه نهاد تیری عمر فرسا از شست
قضا گشاد یافته زورق حیات او را غریق لجه فنا گردانید و نسیم فتح و ظفر از مهب عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابوالمحسن میرزا وزیده از اتباع محمد
ایلچی بوغا قریب بهشتاد نفر در کنار آب سر بباد دادند و جمعی دیگر زخم پیکان جانستان خورده از آن دلاور در میان رود آمویه روی بعالم عقبی نهادند و بنا بر
همچون از خون کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت و ریگ هامون از بسیاری آن روز برگشتگان با کوه و پشته سمت مساوی پذیرفت و شاهزاده
مظفر لوا خرمن زندگانی دشمنان را بآتش قهر سوخته و رخساره همایون بانوار فتح و فیروزی برافروخته بمعسکر همایون معاودت نمود و خاقان منصور

مبتهج و مسرور گشته ابواب عاطفت و اشفاق بر روی روزگارش برگشود و خون جمعی از مردم سلطان محمود میرزا را که در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شده بود بخشید
و از کنار آب بنگی کوچ فرموده در چهار باغ خسروشاه که در بیرون قندز است منزل گزید **ذکر مصالحه خاقان منصور با میرزا سلطان محمود
و معاودت رایت نصرت آیت در ضمان عنایت ملک معبود** چون کارکنان معرکه محمد ایچی بوغا باردوی سلطان محمود میرزا
رسیدند و کیفیت کشته شدن او را بعرض رسانیدند مجددا از نزد آن پادشاه سعادت انتما تحقیق انجامید که در منازعت خاقان منصور غیر ضرر
فایده متصور نیست جهت هر که با پولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد بنابر آن طالب صلح و صفا گشته جهة بسط بساط موافقت و رفع
غبار مخالفت عالیجناب نقابت پناهی سیادت دستگاهی امیر بزرگ ترمذی را که در آن زمان از سایر خان زادگان ترمذ بمزید جاه و جلال و
افزونی حشمت و اقبال امتیاز تمام داشت نزد خاقان منصور فرستاد و آن بزرگ ملک و ملت مضمون کلمه همایون و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا
فاصلحوا بینهما عمل نموده بپایه سریر اعلی شتافت و خاقان منصور مقدم شریفش را معزز و محترم داشته جناب مرتضوی انتساب شرایط رسالت بادا رسانید
و در باب تمهید اساس مصالحه بدایع الفاظ بلطایف معانی آراسته گردانید و خاقان منصور بنابر کمال ارادت منتسبان دودمان سیادت
التماس ایشانرا بسمع قبول اسعاف فرموده چنان مقرر شد که سلطان محمود میرزا صبیه صلبیه خود را که در پس پرده خلافت مستور دارد در سلک ازدواج
خواهرزاده خود حیدر محمد میرزا کشیده بدار السلطنه هراة فرستد و محاله الوقت امرا قندز آنچه دست قدرت ایشان بدان رسد بر سبیل پیشکش
ارسال دارند و امیر شجاع الدین ذوالنون را از قید غم نجات داده بتجمل و کرم بدرگاه عالمپناه رسانند تا مواکب گردون مراتب روی بمستقر
سریر جاه و جلال آورد و سلطنت مملکت حصار شادمان و ترمد و ختلان و بدخشان و قندز و بغلان را بدستور معهود میرزا سلطان محمود گذارد
و چون این خبر بهجت اثر ببرادران امیر خسروشاه رسید طنطنه کوس بشارت بعشرت گاه ناهید رسانیدند و فی الحال امیر شجاع الدین ذوالنون را از
محبس بیرون آورده خلع نفیسه پوشانیدند و بر اسم اعتذار و استغفار قیام نموده پیشکشهای لایقه و تنسوقات رایقه مرتب ساختند و مصحوب جناب
امارت مآب و امیر محمد باقر که شوهر خواهر امیر خسروشاه بود بدرگاه خاقان والاجناب فرستادند آنحضرت امیر ذوالنون را منظور نظر مرحمت
گردانیده پرسش فرموده و آنجناب بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر قیام نموده زبان بشفاعت امرای قندز بگشود و ملتمس مقبول افتاده امیر محمد باقر از خجالت
اقربا شرمنده و سر انفعال در پیش افکنده بعز بساط بوسی دریافت و پیشکش کشیده پرتو انوار عواطف خاقانی بر وجنات احوالش تافت و دست
عنایت خسروی نوازش بدیر خلعت عفو و امان در قامت قابلیت امیر محمد باقر پوشانیده جهة امیر ولی و پیر ولی خلع طلادوزی فرستاد و امیر محمد باقر را
بجامه خاص و افسر مرصع اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و همدران ایام امیر بزرگ ترمذی بانعام اسپ و زر و نفایس اقمشه
و تبرکات دیگر مباهی و مفتخر گشته منقضی المرام روی باردوی میرزا سلطان محمود آورد و بنابر آنکه در باب صلح و صفا مساعی جمیله بتقدیم رسانیده
بود آن پادشاه عالیجاه نیز جناب سیادت و نقابت پناه را مشمول انعام و احسان بیکران کرد و چون خاطر خطیر خاقان منصور از این وقایع و امور
فراغت یافت عنان مراجعت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و شاطر شکار از ضمیر فیض آثار سر بر زده امرا و لشکریان تمام صحرای خلم و خرم
و سیاه باغ را احاطه نمودند و بجرگه روان شده چند شبانه روز جانوران شکاری راندند و در منزل باباشاهو جرگه بهم رسیده ده پانزده هزار
آهو و نخچیر جمع گشت و شاهزادگان عظام و امراء مریخ انتقام حسب اشارت خاقان گردون غلام بنوبت در آن قمرغه در آمده از زخم
تیر تیز و شمشیر خون ریز شکاری بسیار بر خاک هلاک انداختند بعد از آن سایر لشکریان پای مردی در پرداخته تمامی آن جانوران را غرقه بخون ساختند
و خاقان منصور بقبة الاسلام بلخ شتافته حکومت آن بلده را بدری برج کامکاری حیدر محمد میرزا ارزانی داشت و امیر محمد ولی بیک را جهة
تمشیت مهمات اتالیقی در ملازمت شاهزاده گذاشت آنگاه رایت نصرت آیت کوچ بر کوچ متوجه مستقر سریر سلطنت شده کامران و کامیاب
از آب مرغاب عبور نمود و از پنج ده ترناب گذشته بسعادت و اقبال در باغ جهان آرا نزول اجلال فرمود بعد از آن باندک زمانی انامل تقدیر
از دست عاطل ملال بر رخساره اقبال خاقان بیهمال کشید و سلطان ویس میرزا چند ماه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض عقبی گردید خاقان منصور
از وقوع آن مصیبت محزون و متألم گشته امرا و ارکان دولت بلوازم تعزیت پرداختند و روح شریف شاهزاده را باطعام طعام و ختمات

مبارز الدین

ختمات کلام ملک علام شاد ساختند و از سلطان ویس میرزا یک پسر ماند میرزا محمد سلطان نام و مادر این پسر سلطانم بیگم است بنت خاقان
منصور و حالا آن شاهزاده با والده خود در قید حیاتست و در ظل عنایت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا بسر میبرد **ذکر صعود
خواجه قوام الدین نظام الملک بدرجات تقرب و نیابت خاقانی و مواخذه شدن امیر محمد برندق و امیر
جهانگیر و خواجه مجد الدین محمد بتقدیر جناب جلال سبحانی** چون بسبب اتفاق امرا ابو الغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجد الدین
محمد را از دخل در امور ملک و مال معاف داشت و زمام امور دیوانی و سرانجام مهام سلطانی را بکف کفایت خواجه قوام الدین
نظام الملک گذاشت و خواجه نظام الملک باعلی مدارج اعتبار و اختیار ترقی کرده قدم از مرتبه وزارت برتر نهاد و در روزی چند بمنصب
اشراف دیوان اعلی مشرف بوده بعد از آن در هر که امرا عظام مهر زدند دست تصدی او در رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد مهمات ممالک
محروسه قوی شده اکثر امرا و صدور و مقربان و ایچکیان طوعا و کرها مراسم اطاعتش بجای آوردند و وزرا در تحت امر و نهیش بسر برده منشیان
فرامین مطاعه لقبش را امین الدولة القاهره رقم میکردند و چنانچه بتکلف خواجه نظام الملک بصفت حلم و تواضع موصوف بود و نسبت بمشایخ و
علما ارادت و اخلاص تمام ظاهر مینمود هرگز حاجب و دربان بر در خانه خود نمیگذاشت و هر کس را مهمی پیش می آمد هر که میخواست نزد خواجه
رفته حال خود را عرضه میداشت و او را دو امجاد خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عمید الملک دو جوان بودند بحسن
صورت و سیرت آراسته و نهال وجود ایشان از صفات ذمیمه و سمات دنیه پیراسته خواجه کمال الدین حسین بجودت طبع و حدت ذهن و فصاحت
بیان و طلاقت لسان موصوف و معروف بود و خواجه رشید الدین عمید الملک با وجود این اوصاف در میدان جلادت و سپاهیگری گوی
مسابقت از امثال و اقران میربود و این دو برادر نامدار در زمان امارت و اختیار پدر بزرگوار در سلک ایچکیان و مقربان خاقان عالی
مکان منتظم بودند و همواره حاجات فرق انام را عرض کرده مهمات خاص و عام را سرانجام مینمودند و چون تقرب و نیابت خواجه نظام الملک
و اولادش درجه کمال یافت بنابر آزاری که از خواجه مجد الدین محمد در خواطر داشتند دفتر عهد و پیمان او را بر طاق نسیان نهاده در پایه سریر اعلی
گاهی زبان بغیبتش میگشادند و محاسن افعال آنخواجه ستوده خصال را در صورت مقابح باز نموده کثرت اقوال و اشرح میدادند بحکم من یسمع یخل بعضی از آن سخنان
در خاطر خاقان عالی مکان جای گرفت و قواعد اعتقاد سلطانی نسبت بخواجه مجد الدین محمد سمت اختلال پذیرفت و در آن زمستان که خاقان منصور
در بلخ قشلاق مینمود از اردوی همایون کیفیت تغیر مزاج صاحب تخت و تاج را بخواجه مجد الدین محمد قلمی نموده آنجناب متوهم گشته در گوشه انزوا منزوی
گردید بعد از آنکه رایت علم سیاره حشم از آن سفر مراجعت کرده پرتو اقبال بر مستقر سریر جاه و جلال انداخت خواجه مجد الدین محمد خفیه بامرا برلاس
امیر شجاع الدین محمد برندق و مبارز الدین جهانگیر توسل جست و تحف و تبرکات نزد ایشان فرستاد و برلاسیان در مقام معاونت و مظاهرت
آنجناب آمدند و چون خواجه نظام الملک از این معنی وقوف یافت تقریبات انگیخته بقلم تیر بر لوح ضمیر منیر همایون نگاشت که در یورش قندز
امیر محمد برندق و امیر جهانگیر با سلطان ویس میرزا بیعت نموده بودند که هرگاه اختلال مبانی قصر زندگانی خاقانی راه یابد او را بسلطنت
بردارند و سایر ذراری سپهر خلافت و کامرانی را کان لم یکن انگارند و حال آنکه خاقان منصور از امیر محمد برندق سخنان درشت که در اثنای
یورش مذکور گفته بود آزار بسیار در خاطر داشت و استماع قضیه مذکوره ضمیمه رنجش گشته گرفتن امیر محمد و امیر جهانگیر را با خود مقرر گردانید و چون
او امیر [illegible] خواجه مجد الدین محمد را بعرض رسانیدند بحسب ظاهر قبول نموده مواعید دلپسند فرمود اما خواجه مجد الدین محمد از غایت دوراندیشی
که با امیر محمد و امیر جهانگیر و اظهار عنایت صاحبتاج و سریر رفایع نگشته بحضرت حقایق پناهی افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی
رجوع کرد و آنجناب با خاقان کامیاب ملاقات فرموده بعبارات لایقه معروض داشت که دخل خواجه مجد الدین محمد در مهمات پادشاهی
مستلزم معموری ملک و خشنودی رعیت و سپاهیست البته او را تربیت باید نمود و سخنان اصحاب غرض را در باره او بسمع رضا نباید شنود
و خاقان منصور زبان بقبول گشاده حضرت مولوی آنچه گفته بود و شنیده بخواجه مجد الدین محمد پیغام فرمود و خاطر خواجه اطمینان تمام یافته روز
دیگر از منزل اختفا بباغ جهان آرا تشریف برد و بوسیله امرا برلاس بعز بساط بوس سرافراز شده بیست هزار دینار کبکی پیشکش کرد

بنور فراست در مجلس اول بود مزاج شهریاری را نسبت بخود دهم نموده از بیرون آمدن پشیمان گشت اما تن بتقدیر ملک قدیر نهاده روزی چند خاقان
منصور وبعضی از امرا وارکان دولت را ملازمت مینمود وبعد از آن بهفته در آخر روز جمعه که حضرت خاقانی در چهار کوشک کرد حوض بزرگ باغ
جهان آرا در بزم عیش ونشاط نشسته بود امیر محمد برندق وامیر جهانگیر وخواجه مجد الدین محمد را طلب فرمود وامرا عظام را بمواخذه وحوا
ایشان امر نمود وامیر محمد علی اتکه که بحسبی خواجه مجد الدین محمد مقرر شده بود آنجناب را گرفته بخانه خود برد وبعضی دیگر از اعیان آستان سلطنت
آشیان امیر محمد برندق وامیر جهانگیر را دستگیر کرده در قلعه اختیار الدین مقید ومحبوس گردانیدند وامیر جهانگیر بعد از ده پانزده روز از قید
نجات یافته بار دیگر پرتو عنایت خاقان منصور بر وجنات احوالش تافت وامیر محمد برندق مدت یکسال در حبس مانده بعد از آن خاقان عالی
مکان او را نیز مشمول نظر عاطفت ساخت واز قلعه بیرون آورده بانعام جامه وجبه زردوزی وافسر زردوزی سرافراز گردانید وبدستور
پیشتر منصب امیر الامرائی عنایت کرده درباره آن امیر عالی گهر لوازم التفات ومرحمت بتقدیم رسانید اما خواجه مجد الدین محمد پس از روزی
چند که در خانه امیر محمد علی اتکه در بند بود خاقان منصور بپرسش حکم فرمود ومیرزا سلطان احمد وامیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه وامیر محمد
فارسی برلاس وامیر مبارز الدین محمد ولی بیک وخواجه قوام الدین نظام الملک واولاد وسایر امرا ووزرا وارکان دولت ومقربان
وانجکیان در دیوانخانه باغ جهان آرا نشسته امیر محمد علی اتکه خواجه مجد الدین محمد را باپندی گران حاضر ساخت وبعضی از نویسندگان بدنفس وخواه
خواجه نظام الملک دران مجلس زبان بتقریر گشاده تعداد معایب خواجه مجد الدین محمد کردند وآنجناب بدلی قوی وزبانی فصیح تمامی سخنان بد
اندیشان را جوابهای نیک گفت وهرچند اعدا سعی نمودند یکی از بسیار بروی ثابت نتوانستند کرد وخواجه نظام الملک عاجز گشته
آخر الامر محمد عمر وابادی را که عملداری ساقط بود اشارت نمود که در پهلوی خواجه مجد الدین محمد نشست وآنجناب روی بامرا آورده گفت
کسی را معارض من سازید که هم کفو من باشد تا اگر درشتی گوید از وی تحمل توانم کرد محمد عمر وابادی بر زبان آورد که من از تو کم نیستم بلکه اصالت
من زیاده است زیرا که من حر الاصل ام ومادر تو مملوکه خواجه میرزا احمد بوده خواجه مجد الدین محمد از استماع این تشنیع شنیع بر خود پیچیده روی بامرا
وارکان دولت که همه با او در مقام عداوت بودند آورده گفت بهرچه اعتراف مینمایم مرا از معارضه محمد عمر وابادی معاف دارید
بنابر اشارت اعدا سطری چند نوشت مضمون آنکه آنچه در ایام اختیار از من صدور یافته نیک واقع نشده وبگناه خود اقرار دارم وامیر محمد
علی اتکه او را بمجلس باز برده خواجه نظام الملک باتفاق امرا ووزرا بپایه سریر اعلی شتافت وکیفیت خطی را که از خواجه مجد الدین محمد ستانده بود
عرض نمود وحکم حاصل کرد که بتحقیق جهات ومتملکات آن خواجه حمیده صفات پردازد ونواب وخواص او را در شکنجه وتعذیب کشیده آنمقدار زر
وجواهر وکتب نفیسه واجناس نفیسه وفاد زهر حیوانی واوانی وظروف چینی وگلیمهای ابریشمین وخیمهای منقش رنگین ظاهر شد که هرگز عشر آن در
خیال انجکیان نگذشته بود وچون آن تحف وتبرکات بنظر خاقان منصور رسید بر زبان گذرانید که ما را اعتقاد آن بود که خواجه مجد الدین محمد چنان بود که هرگاه تحفه
نفیسی بدست او افتد فی الحال پیشکش ما کند واکنون چنان معلوم میشود که با ما سر راستی نداشته خواجه نظام الملک چون این سخن شنود بعرض
رسانید که با وجود آنکه تا غایت خواجه مجد الدین محمد را شکنجه نکرده ایم این مقدار منسوقات وتبرکات بحصول پیوست غالب ظن آنست که اگر
او را تعذیب نمایند دیگر اشیا نادر ظاهر شود خاقان منصور نخست باین امر همداستان نشد وآخر الامر بر طبق مدعای خواجه نظام الملک حکم
فرمود که باید ملاحظه نمایند که آسیبی بجان او نرسد وبوهم دانند که هرکس در قطع رشته حیات خواجه مجد الدین محمد سعی کند کشته خواهد شد خواجه
نظام الملک وسایر دشمنان خواجه مجد الدین محمد ازین سخن متوهم گردیدند که رای همایون متوجه آنست که نوبت دیگر خواجه مجد الدین محمد را تربیت
لاجرم حیله اندیشیدند که او را در خراسان مجال توطن نماند کیفیت واقعه آنکه چون مدعیان خواجه مجد الدین محمد را فی الجمله شکنجه کردند وبر
ایشان بوضوح پیوست که دیگر چیزی از وی حاصل نمیشود کس نزد او فرستاده گفتند که اگر تو متقبل شوی که در عرض چند ماه مبلغ کذا بدیوان
اعلی فرود آوری ما تو را مطلق العنان میسازیم آنگاه در باب سرانجام آن وجه طریقه امداد ومعاونت مرعی میداریم وچون خواجه مجد الدین
محمد مخلص خود در انحصار قبول این سخن دید بر طبق مدعای اعادی تقدیم رسانید واز بند نجات یافت اما هم دران هفته نظام الملک وجمعی

وجه تفصیل التحصیلات نوشته در وجه جمعی از غلطاء اتراک وشاگردپیشگان تحواه نمودند وبنابر آنکه سرانجام آن وجه مقدور خواجه نبود وهم بی ناموسی سرایت
میکرد کرت دیگر در گوشه مختفی گشت ویراق رفتن بحجاز کرده مصحوب طایفه از مردم فرنگ براه بیابان کرمان پوشیده وپنهان روانه شد وهمدرینسال
امیر نظام الدین درویشعلی رخصت حج یافته بجانب حجاز توجه فرمود اما خواجه مجد الدین محمد چون بمنزل تبوک رسید فی ذیقعده سنه تسع وتسعین وثمانمائه داعی
حق را لبیک اجابت گفته متوجه ریاض جنت گردید وامیر درویشعلی بگذاردن حج اسلام فایز شده قرین صحت وعافیت بهراة باز آمده ونوبت دیگر
بر مسند امارت تکیه زد چنانچه مرقوم قلم خجسته رقم خواهد گشت انشاء الله تعالی **ذکر سلطنت بدیع الزمان میرزا در مملکت استراباد وبیان
شمه از وقایعی که دران اوقات اتفاق افتاد** چون زمام ایالت ولایت جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان بمیرزا بدیع الزمان تعلق گرفت
شاهزاده عظمی هرچه تمامتر باستراباد شتافته رایت دولتش صفت ارتفاع پذیرفت حکام ممالک مازندران ورستمدار رسل ورسایل با پیشکشهای لایق
بآستان سلطنت آشیان فرستادند وجواب اخلاص خود را برطبق عرض نهاده بسلوک طریق اطاعت وانقیاد وعده دادند وبدیع الزمان میرزا
ببسط بساط نصفت ورافت پرداخته بتدارک اختلالی که در وقت مخالفت امیر مغول واقع شده بود قیام نموده بدست معدلت ابواب
انعام واحسان بر روی رعایا وجمهور برایا بگشود وامیر شمس الدین محمد امین عباسی را از پایه سریر اعلی طلبیده منصب امیر الامرائی واختیار ملکی ومالی
وجزئی وکلی را بوی داد وزمام امور وزارت وامور دیوانی را در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین شیرازی نهاد ومهم صدارت
وپیشوائی ارباب عمایم بدستور معهود بسید نظام الدین سلطان محمد بن امیر برهان الدین جاوندشاه مفوض گشت وچون هرج ومرج بامور دولت
سلاطین آق قوینلو راه یافته بود وبسیاری از امرا ترکمان التجا بشاهزاده آورده علم شوکتش از ایوان کیوان درگذشت وسلطان بدیع الزمان
میرزا بنابر تحریض امرا آذربیجان فی شهور سنه ۸۹۱ قصد تسخیر آن ولایت کرده از استراباد بیرون شتافت اما کاری از پیش نتوانست برد وبمجرد ارجوقه
که اجتماع نمود بجانب دار الملک جرجان مراجعت فرمود واز جمله عظایم امور که در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا در استراباد دست داد
یکی آنکه عالیجاه معالی پناه خواجه فخر الدین محمد بنگی که از حبس قلعه اختیار الدین نجات یافته بوطن مالوف شتافته بود وبرادرش خواجه شمس الدین محمد
بحکم شاهزاده که بنابر اغوای امیر شمس الدین محمد امین عباسی وخواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین صدور یافت مواخذه گشته گردیدند وچون
خلقی کثیر از مردم جرجان بآن دو خواجه عالیشان دل بسته بودند سلک جمعیت متوطنان آن ولایت سمت اختلال پذیرفت وولد ارشد خواجه
فخر الدین محمد یعنی حضرت مملکت پناهی معدلت دستگاهی خواجه سیف الدین مظفر بخراسان رفته منظور نظر عنایت مظفر حسین میرزا گشت ودر سلک
امرا عظام انتظام یافت ودر اندک زمانی شامت خون ناحق شامل حال امیر محمد امین عباسی شده بعرض خاقان منصور رسید که جناب امارت مآبی
بوسوسه میرزا بدیع الزمان را بدآموزی کرده بسلوک طریق مخالفت دلالت مینماید ودر ترتیب آلات رزم وپیکار پرداخته داعیه دارد که ابواب
فتنه بر روی اهالی دیار خراسان برگشاید بنابران فرمان واجب الاذعان بنام میرزا بدیع الزمان صادر گشت که امیر محمد امین را بند کرده به
درگاه عالم پناه فرستد وشاهزاده در امتثال آن مثال یکچند روز را بمماطله واهمال گذرانیده آخر الامر حسب الصواب زمره از امرا وخواص که اجتناب
واحتیاط امیر محمد امین موافق مزاج ایشان نبود بگرفتن جناب امارت مآبی فرمان فرمود وامیر حسین علی جهاکش بموجب فرموده عمل نموده بند
گران برپای محمد امین نهاد واو را مصحوب خود گردانیده متوجه دار السلطنه هراة گشت وچون خاقان منصور خبر آوردن محمد امین را شنود
نشانی بنام امیر حسین علی فرستاد که سر او را از تن جدا کرده بپایه سریر اعلی فرستند واین نشان در راه کان بامیر حسین علی رسیده حسب الحکم
تقدیم رسانید وامیر نظام الدین علیشیر در تاریخ رسیدن سر امیر محمد امین بهراة این بیت در سلک نظم کشید بیت ظالمی را کشته سوی
شهر آوردند سر آنچه آوردند قتلش را همان تاریخ بود وچون خبر قتل امیر محمد امین باستراباد رسید خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معز الدین بنابر توهم
اتحادی که نسبت بجناب امارت مآبی داشت متوهم شده علم عزیمت بلکه هزیمت بصوب قندهار برافراشت ووزارت سلطان بدیع الزمان میرزا
من حیث الاستقلال بصاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین میرکی مفوض گشت ومقارن آنحال رایات همایون خاقان بهمال الجانب حصار
شادمان در حرکت آمد وسلطان بدیع الزمان میرزا برسم امداد متوجه کنار آب آمویه شد **گفتار در بیان بعضی از وقایع سمرقند**

وحصار و نهضت رایت نصرت شعار بعزم تسخیر آن حصار نظم درین نوبت که صورت پرنی زند هرکس بنوبت کوس هستی
از چمن رخت ار به بندد زتماشه بهاران کل بخندد گر از گردون نگردد نور خورشید نگیرد رونقی بازار انجم مصداق این سیاق آنکه میرزا سلطان احمد که پسر بزرگتر
سلطان ابوسعید بود در بلده فاخره سمرقند سلطنت مینمود در غره ذیقعده سنه تسع وتسعین وثمانمائه از دار غرور بسرای راحت وسرور انتقال کرد و این خبر که برا
میرزا سلطان محمود رسید میرزا سلطان مسعود را در حصار قایم مقام خود کرده روی بسمرقند آورد و بعد از وصول در آن بلده فاخره بر مسند سلطنت نشسته
حکومت بخارا و توابع را بولد ارشد خود بایسنغر میرزا گذاشت و در ماه ربیع الآخر سنه تسع مائه آن پادشاه عالیجاه مریض شده علم توجه بعالم عقبی افراشت
آنگاه بایسنغر میرزا باتفاق کار و امرا از بخارا بسمرقند رفته فرمانفرما گشت و به تشیید قواعد عدل و احسان پرداخته بساط ظلم و عدوان در نوشت
و مقارن جلوس میرزا بایسنغر سلطان محمود خان بن یونس خان بداعیه تسخیر ماوراء النهر لشکر بسمرقند کشید و بایسنغر میرزا او را استقبال نموده در نواحی کنار
تلاقی فریقین بوقوع انجامید و نایره حرب وشعله طعن وضرب اشتعال یافته در آن اثنا حیدر کوکلتاش که از اعاظم ارکان دولت سلطان محمود خان
بود با بعضی از جوانان هراول در میدان مردان فرود آمده و شب نموده دلیران سپاه سمرقند سپر تهور در سر کشیده بجانب جماعت تاختند و کار حیدر کوکلتاش
و سایر تیراندازان را بر نهج دلخواه ساختند لاجرم مغولان دلشکسته گشته پشت بمعرکه گردانیدند و نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم بایسنغری وزیده لشکر سمرقند
سه هزار مغول از تیغ بیدریغ بگذرانیدند بایسنغر میرزا در غایت جاه و جلال بمقر عز خود خرامید و بدلداری رعیت و سپاه مشغول گشته لوای سرافرازی
مرتفع گردانید و برادر خورد تر خود سلطان علی را که داعیه مخالفت داشت گرفته میل کشید اما بسبب مداهنه شخصی که مباشر آن امر شنیع بود آسیبی
بنور دیده شاه زاده نرسید و پسر بزرگتر میرزا سلطان محمود میرزا سلطان مسعود که در حصار شادمان قایم مقام پدر بود چون از فوت آنحضرت وقوف
یافت در آن ولایت خطبه و سکه بنام خود کرده بتمهید اساس جهانبانی قیام نمود و امیر خسرو شاه که در زمان سلطان ابوسعید در سلک نوکران امیر سید
مزید ارغون انتظام داشت در همین ترتیب سلطان محمود میرزا پای بر مدارج رفعت نهاده در اوقات سلطنت آنحضرت در مملکت قندز و بغلان
اعلام ایالت می افراشت بعد از فوت وی همت داعیه استقلال پیدا کرد و اگر چه روزی چند نسبت بسلطان مسعود میرزا مراسم اطاعت بجای آورد
اما آخر الامر به بسیاری ابطال رجال و افزونی اسباب حشمت و استقلال مغرور گشته و از حکم و فرمان سلطان مسعود میرزا گردن پیچیده نخوت و جبروت
و عظمت و باد بروت او از حد و عد در گذشت چون این اخبار بدار السلطنه هراة رسید خاقان منصور عازم تسخیر آن ولایات گردید و بعد از اجتماع
سپاهی که در کثرت از اوراق اشجار زیاده بودند در صولت باشیر ژیان و پیل دمان دعوی مقاومت مینمودند بتاریخ اوایل سنه احدی و تسعمائه
عنان عزیمت بجانب قبة الاسلام بلخ انعطاف داد و مسرعی همعنان برق و باد بصوب استراباد فرستاد و بسلطان بدیع الزمان میرزا پیغام
فرمود که با سپاه جرجان عازم کنار آب آمویه گشته بموکب همایون پیوندد و باتفاق سایر شاه زادکان در دفع اعدای دولت قاهره کمر سعی
و اهتمام بر میان جان بندد چون ایلچی بدرگاه شاه زاده رسید و نشانی که برده بود بعرض رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا الحقت در اطاعت
فرمان واجب الاذعان تغافل ورزیده و آخر الامر ملاحظه رعایت حقوق ابوت نموده متوجه اردوی همایون گردید و زمام امور ولایت
جرجان را در قبضه اقتدار شاه زاده کامکار محمد مومن میرزا نهاد و لساغی مسعود از استراباد بیرون آمده عنان بکران بطرف آب آمویه انعطاف
داد اما خاقان منصور چون قطع منازل و مراحل فرموده بقبة الاسلام بلخ رسید شاه زاده سعادتمند حیدر محمد میرزا و امیر مبارز الدین محمد
ولی بیک بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف گشته ملحوظ عین عنایت خسروانه
و منظور نظار عاطفت پادشاهانه گردیدند و چند روز در التنک آسیا رنگ که در یک فرسخی آن بلده عنبرست معسکر نصرت اثر گشته اردوی کیهان
پوی از آنجا نهضت عبور از آب و مرور بر ولایت حصار بمعبر شنک بزه رفت و در آن منزل بعرض خسرو عادل رسید که خسرو شاه لشکری جلد
از تمکه حشری عفریت منظر فراهم آورده داعیه کرده که بعد از گذشتن سپاه دشمن شکن از آب گذرها را مضبوط سازد و بقصد نهب و تاراج
محروسه اعلام اقتدار بر افرازد بنابر آن خاقان عالی مکان با امرای عالیشان مشورت فرموده صلاح دولت در آن دیدند که بعضی از شاه
زادکان رستم توان را با فوجی از جنود مظفر لوا جهت دفع شر خسرو شاه بجانب قندز ارسال دارد آنگاه از آب عبور نموده مملکت حصار شادمان

شادمان را بحیز تسخیر در آورد و درین اندیشه بود که آنحضرت را که اهم از اولاد امجاد رجوع نماید که ناگاه سلطان بدیع الزمان میرزا باردوی همایون
رسید و بشرف دستبوس والد بزرگوار استسعاد یافته موجب مزید اعتضاد شاه و سپاه گردید و خاقان منصور آن نور دیده سلطنت و جهانبانی را
سردار فوجی از امرای ظفر اقتباس و بسیاری از لشکر قیامت هراس گردانیده جهت مقابله و مقاتله خسرو شاه بجانب قندز روانه ساخت و بنفس
همایون از رود جیحون عبور فرموده در حدود قریه بیا اعلام اقتدار بر افراخت و مردم انجا که بهواداری سلطان مسعود میرزا از ملازمت بارگاه
اعلی تخلف ورزیده سر بانجام پیشکش و ساوری قیام ننمودند لاجرم نایره غضب خاقانی اشتعال یافته سپاه نصرت نشان آنچه در آن قریه یافتند
بباد غارت و تاراج بر دادند و از آنجانب سلطان مسعود میرزا چون قرب وصول موکب همایون را استماع نمود قلعه حصار را با میر محمد باقر و
بعضی دیگر از امرا مثل امیر محمود برلاس و درویش علی ساربان سپرد و خود در نفس شهر توقف کرده بنابر صغر سن و عدم تجربه در غایت غفلت
اوقات میگذرانید و حیرت و بی سامانی شاه زاده بعرض حضرت خاقانی رسید و از بیابر جناح استعجال بجانب حصار ایلغار فرمود و پس از
قطع منازل در صبحی که لوای ضیا آفتاب در فضاء سپهر خضرا مرتفع گشت ما بچه رایت ظفر مآب بر التنک جوزی که از آنجا تا حصار یک فرسخ مسافت است
پرتو وصول انداخت و سلطان مسعود میرزا این خبر شنوده با معدودی از ملازمان بطرف دره و زراب گریخت و خاقان منصور بر فرار شاه
زاده اطلاع یافته ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا را با جمعی از امرا و ایلچیان و فوجی از عساکر نصرت نشان بتکامشی دشمنان روان کرد و شاه
زادکان ایلغار نموده سلطان محمد میر آخور که قراول ایشان بود در دره و زراب بچند اول جنود سلطان مسعود میرزا رسید و بین الجانبین غبار
جنگ و شین ارتفاع یافته سلطان محمد بی تحاشی بر صف حصاریان تاخت و غایت مردانگی و جلادت ظاهر ساخت اما بحسب تقدیر بزخم
شمشیر یکی از اعدا از پای در آمده بپرسش نیر و شکیر شد و متعاقب آن واقعه شاه زادکان بآن مکان رسیده مخالفان عنان بوادی فرار
گردانیدند و بوضوح انجامید که سلطان مسعود میرزا بانواع لطایف الحیل بدر رفته و جبلی که در بلندی با منزل زحل دعوی برابری مینماید صعود نموده
و چون در آن کوه برف بسیار بوده از جنس نمد و پلاس هرچه همراه داشته بر زبر برف گسترده و از آن جانب کوه پایان شتافته و عنان
بطرف شهر سبز تافته بنا بر علی هذا ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا اصلاح در مراجعت دانسته روز چهارشنبه بیست و یکم جمادی الاخری باردوی
اعلی ملحق گشتند و خاقان منصور از واقعه سلطان محمد میر آخور تأسف خورده اقربا و اتباعش را بپرسش و نوازش سرافراز و مفتخر گردانید و
بهادر امیر عمر بیک و سلیمان بیکان بموجب فرمان واجب الاذعان جهت استمالت متوطنان آن حدود توجه نموده خاطر دور و نزدیک و
ترک و تاجیک را بعواطف بیدریغ تسلی بخشیدند و بغایت عنایت و عدالت خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم خاص و عام ولایت
حصار شادمان خرم و شادمان عنان عزیمت باردوی همایون تافتند و التجا بسده سدره انتما کرده در ظلال لطف و احسان بیکران از
تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و احکام مطاع لازم الاتباع نفاذ انجامید که هیچکس از اعالی و ادانی سپاه انجم جاه بیکدانه جوی آنجماعت
کار متعرض و مزاحم هیچ آفریده نگردد و اگر خلاف حکم بظهور پیوندد در عوض هر پشیزی سری و بجرم هر ضرری سروری تلف خواهد گشت
و در روز پنجشنبه بیست و چهارم اردوی نصرت اثر از التنک جوزی کوچ فرموده موضع تمکت محل نصب سرادقات سلطنت
و استقلال شده در آن روز حکم همایون نفاذ یافت که از لشکریان مظفر حسین میرزا سه هزار مرد در سایه علم شاه زاده فریدون حسین میرزا و امیر
مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر ابراهیم جغتای و امیر محمد سعید ارغون از آب عبور نموده بسلطان بدیع الزمان میرزا ملحق گردند و آنحضرت از
آنجانب آب و مظفر حسین میرزا ازین طرف توجه قندز نموده همت سازند و باطفاء نایره مخالفت و عناد امیر خسرو شاه پردازند و در روز
شنبه بیست و ششم یکی از نوکران میرزا مظفر حسین کورکان حکیم نام بپایه سریر گردون احتشام رسیده عرضه داشت شاه زاده را با
مکتوبی که سلطان بدیع الزمان میرزا فرستاده بود رسانید مضمون آنکه خسرو شاه قدم جرأت و جسارت از قندز بیرون نهاده و خیال
مقابله و مقاتله سپاه ظفر دستگاه قرار داده اکنون بهر نوع حکم قضا طبع عالم مطاع نفاذ یابد در انحفاظ رایت شوکت او طریق اهتمام
مسلوک دارد چون پرتو شعور خاقان منصور بر آن صورت افتاد فرمان عالی صادر شد که مظفر حسین میرزا نیز از آب گذشته بسلطان بدیع الزمان

پیوندد و هر دو شاهزاده باتفاق یکدیگر بر سر خسروشاه روند و صورت جمعیت او را به پریشانی مبدل گردانند و در روز یکشنبه بیست و هفتم
قاسم سلطان ولد سیدک خان که از اعاظم خواقین دشت قبچاق و اکابر سلاطین عرصهٔ آفاق بود اقبال وار بدرگاه خاقان جم اقتدار رسید
و بتقبیل انامل فیاض سر مفاخرت افراخته در سلک سایر شاهزادگان منتظم گردید و در همین روز امیر مظفر برلاس ولد امیر شیخ عبدالله که در دار
امارت سلطان مسعود میرزا مهر میزد بآستان سلطنت آشیان شتافت و تحف لایقه پیشکش کرده در سلک اقران خویش انتظام یافت
و در روز سه‌شنبه سیت و نهم موکب همایون از بمجک نهضت نموده موضع اقتاش محل نصب خیام سالکان طریق رزم و پرخاش گشت و
در آن منزل بتحقیق انجامید که چون مظفر حسین میرزا السلطان بدیع الزمان پیوسته خسروشاه از مقاومت عاجز شده روی عزیمت بلکه هزیمت
بجانب حصار قندز آورده شاهزادگان و نوغیان او را تعاقب نموده آن قلعه را مرکزوار در میان گرفته‌اند و بمحاصره و محاربه اشتغال
دارند اما در میان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمنصور مظفر حسین گورکان اندک نقاری و اختلافی که چون خسروشاه بعد از پیوستن
مظفر حسین میرزا ببدیع الزمان عنان از معرکه قتال بوادی فرار تافته مظفر حسین میرزا بر سلطان بدیع الزمان میرزا مفاخرت نماید و تجوز
که در حین سواری نقاره زده با برادر کلانتر از خود لوای مساوات بر کشاید چون پرتو شعور خاقان منصور برین صورت افتاد و مهم حصار بصلح
منفصل داده روی توجه بقندز نهاد چنانچه مرقوم کلک بیان می‌گردد و من الله الاعانة و المدد **ذکر محاصرهٔ قلعهٔ حصار و بعضی
دیگر از وقایع روزگار** درین اوقات و اوان که نواحی حصار شادمان مرکز اعلام نصرت نشان بود لایق آن و سزاوار چنان
مینمود که میر محمد باقر و محمود برلاس و درویش علی ساربان باتفاق جمیع متوطنان قلعه حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده و غاشیهٔ متابعت بر دوش
گرفته بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتابند و بلوازم نیاز و نثار پرداخته در سلک سایر بندگان دولتخواه انخراط و انتظام یابند اما انجاح
ساز رعایت حقوق تربیت سلطان محمود میرزا و اولاد او ازین امر مانع آمده پای در دامان استغنا پیچیدند و پشت پندار بجبهات حصار
باز نهاده متوجه درگاه عالم پناه نگردیدند بنا علی هذا صباح پنجشنبه غرهٔ ماه رجب که آفتاب جهانتاب از فروغ تیغ کشورگیر دیدهٔ محصنان
قلعه بسته برا خیره ساخت و شعشعه برق جمشید خورشید لوامع تسخیر بر ساحت حصار فیروزه کار گردون انداخت فرمان آفتاب شعاع واجب
الاتباع نفاذ یافت که امرای انجم سپاه ناصر الدین عمر بیک و محمد علی اتکه و شاه حسین جانباز و عبداللطیف جان نثار و حسن علی قزاق و یوسف اتو
و امیر بیک ترکمان و تنگری بردی سمانچی و سلیمان ترکمان و دوست محمد بختی و حمزه که قراول با جملهٔ بسیار از پیاده و سوار گرد قلعهٔ حصار رحل
نصب خیام ظفر انجام سازند و مورچلها بخش کرده از روی جد و اهتمام بامر محاصره و محاربه پردازند و الحق انحصاریست که در رفعت و حصانت
شبیه قلعهٔ خیبر و سد سکندر و خندق عمیقش بسان عرصهٔ همت ارباب کرم عریض و پهناور **نظم** قضا کنگرش را ببرج زحل · بتابر آورده چون
محل · ته خندقش از زمین در مغاک · دو چندان که از چرخ تا روی خاک · القصه سپاه نصرت پناه آن قلعهٔ رفعت دستگاه را مرکز
وار در میان گرفتند و اسباب حصارگیری ترتیب داده عراده و منجنیق نصب کردند و از جانبین دست بانداختن تیر و سنگ گشاده بلوازم
محاصره و محاربه بجای آوردند گاه نهار رعد در غرش آمده آتش در خرمن جمعیت دلیران انداخت و عقاب تیر از آشیانهٔ کمان پرواز نموده
در کاخ دماغ پهلوانان نشیمن ساخت چون چند روز حال برین منوال بگذشت و از هر طرف طایفه کشته گشت کار اهل حصار باضطرار کشید
قاصدی نزد جناب عرفان شعار خواجه حسن عطار که از اولاد زبدهٔ مشایخ بزرگوار خواجه علاء الدین عطار بود و در جهانیان بر مسند هدایت
و ارشاد تمکن داشت فرستادند و التماس نمودند که بپایهٔ سریر خلافت مصیر شتافته زبان الهام بیان بشفاعت جرایم ایشان بگشاید
خواجه حسن بر حال آن فرقه ترحم فرموده باردوی همایون خرامید و بوسیلهٔ صدور و عظام بمجلس همایون خاقان گردون غلام در آمده بعد از
تقبیل انامل فیاض سرافراز گردید و گناهان محصوران را درخواست نمود و خاقان منصور ملتمس خواجه حسن را بحسن قبول مقرون ساخت و خواجه
بقلعه رفته مژدهٔ امن و امان و عفو و احسان رسانید و متوطنان حصار فرحناک و مسرور گشتند و اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنچه در
امکنت ایشان بود از میسر برسم پیشکش و نثار مصحوب امیر محمود برلاس از قلعه بیرون فرستادند و او بکرپاس کرده اساس شتافته بفرباده

بساط بوس مشرف گشت و بپوشیدن خلعت خاص خسروانه سرفراز شده دست مراحم پادشاهانه خلعت بخشش و بخشایش پوشانده و زلال مکارم خسروانه غبار مکاره و عناد آن فرقه را
فرو نشانده و قواعد صلح و صفا مؤکد شده خواجه حسن باصناف الطاف بیدریغ اختصاص یافت و امیر محمود برلاس رخصت انصراف حاصل کرده بعضی
الزام تعلیقه شتافت **بیت** منهی اقبال درین کهنه دیر · غلغله انداخت که الصلح خیر · و امرا حصار قبول نمودند که بعد از مراجعت موکب ظفر آثار
مخدرهٔ سراپردهٔ عصمت را که سلطان محمود میرزا نامزد محمد میرزا کرده بود یراق نموده بدار السلطنه هراة فرستند و میرزا سلطان مسعود را بر سلوک
طریق طاعت و انقیاد باعث و محرض باشند و از وقایعی که در خلال احوال گذشته روی نمود یکی آنکه میر یعقوب ولد امیر مظفر الدین ایوب که از اعاظم
ارکان دولت سلطان مسعود میرزا التجا بسدهٔ سدره انتما کرده شرایط نیازمندی و پیشکش بجای آورد و خاقان منصور او را مشمول بحر لطف و
اعتنا ساخته در دیوان امارت مهر داده مواجب مناسب تعیین فرمود دیگر آنکه قدوة الصدور و الاعاظم میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمد حسن
که آبا عن جد متصدی منصب صدارت سلاطین حشمت آیین بود بتاریخ پانزدهم شعبان داعی حق را لبیک اجابت گفته بروضهٔ جنان انتقال نمود و خاقان
منصور بملاحظهٔ حقوق خدمت آنجناب بر فوتش متأسف گشته اشارت علیه نفاذ یافت که جسد شریفش را بر نهج سنت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
الطاهرین تجهیز و تکفین کردند و سی سوار مسلح بکل با نظر محمد قبادیانی بتشییع نعش او را بلخ برده در مزار خواجه ابونصر پارسا قدس سره حضرت قدوة اولیا
بخاک سپردند مدت حیات میرک قاسم پنجاه و نه سال بود و یکی از شعرا در تاریخ وفاتش این بیت نظم نمود **بیت** چو رفت روز برات از جهان دعا
خوانان · بماند سال وفاتش دعای روز برات **ذکر نهضت موکب نصرت نشان از ولایت حصار شادمان بجانب
قندز و بقلان** چنانچه سابقا خامهٔ سخن آرا در سلک تحریر کشید چون خسروشاه قوت مقاومت پادشاهزادگان در خود ندید و در خیر نگشت خویش بندد و
چهار دیوار قلعهٔ قندز را پناه ساخته اسباب حصارداری مرتب گردانید شاهزادگان و نوغیان با عساکر نصرت نشان اطراف قندز را احاطه
نموده از جانبین سنگهای رعد آتش داده و شعلهٔ گیر و دار بقلعهٔ سپهر دوار رسانیده دست بانداختن ناوک و لندور گشادند و نایرهٔ قتال اشتعال
آن گروه مدت محاصره امتداد یافت لاجرم خاقان منصور بعد از فراغ از مهم حصار با تمامی مجد و شاهزادگان و امرا عنان عزیمت جانب محبوب تافت
و هوای قبادیان از غبار موکب نصرت نشان عطر افشان گشته فرمان واجب الاذعان بترتیب جسر صادر شد و امرا از نواحی کشتیهای کنار آب
آمویه را جمع گردانیده بکنار اردوی همایون چند کشتی دیگر تراشیدند و در معبری که بالای آب اوبنج بود آغاز بستن جسر کردند در آن اثنا بشی کشتی موضع
بستن جسر رسیده بشدت هر چه تمامتر بکشتیهای جسر خورده اکثر آنها را در هم شکست چنانچه از شصت کشتی زیاده از پانزده عدد سالم نماند بنا بر آن فرمان
همایون نفاذ یافت که معبری پیدا کنند که جزیره در میان داشته باشد تا بدان کشتیها که درست مانده بود از این کنار آب تا جزیره جسر بسته یک
و کرتی دیگر از جزیره تا آن لب آب جسر بندند و عبور کنند و بعد از جست و جوی و تک و پوی مثل این جائی یافته جسر ترتیب نمودند و خاقان منصور با تمامی
سپاه از آن آب عبور کرده بجزیره شتافته بخیال آنکه شب آنجا بوده روز دیگر جسر را بدان طرف کشند و از آب بگذرند اتفاق در آخر همان روز شتری در
آب افتاد و بسهولت بآن جانب بیرون رفت لاجرم بوضوح پیوست که بی وسیلهٔ جسر از آن آب میتوان گذشت و خاقان عالی مکان همان زمان از آنجا
عبور فرموده شاهزادگان و امرا و لشکریان نیز مانند او از آب عبور نمودند چنانچه در وقت نماز خفتن هیچکس در جزیره نماند و نزدیک بنیم شب آب
طغیان کرده آن جزیره را فرو گرفت و همگنان را معلوم شد که افتادن آن شتر در آب محض عنایت ملک وهاب و کمال قوت و دولت خاقان
کامیاب بوده و الا در آن شب در جزیرهٔ مذکور توقف واقع میگشت همه کس را طوفان بلا و امواج دریا از سر میگذشت و لا عجب **بیت** بود هر کرا
لطف حق رهبر · ز طوفان دوران نیاید ضرر · القصه چون دریای لشکر قیامت اثر خاقانی در ظاهر قندز متلاطم در آمد سیلاب رعب و هراس
اساس عناد امیر خسروشاه را اندراس داده از مقام غرور و پندار تجاوز نمود و علی التعاقب و التوالی قاصدان بحضرت آستان خلافت آشیان
ارسال داشته بزبان عجز و نیازمندی پیغام داد که هر چند بنده از آن بازتر است که با خدام خاقان منصور در معرض مقابله و مقاتله توانم آمد و جرأت
و جسارت کنم اما غایت بوقوع انجامیده از خوف جان و بیم هلاکت بوده اگر زلال الطاف خسروانه غبار زلات این بیچاره را از باب عفو و اغماض
فرو شوید هر آینه حلقهٔ چاکری و انقیاد در گوش کشیده ما دام الحیوة قدم از جادهٔ خدمتکاری فراتر نمی‌نهم و چون موکب همایون از آنجا مراجعت فرموده

در قبة الاسلام بلخ نزول اجلال واقع شود بدرگاه عالم پناه شتافته دیده رمد دیده را از خاک بارگاه سپهر اشتباه جلا دهم خاقان منصور از غایت مرحمت جبلی و نهایت ملاطفت اصلی بر عجز و بیچارگی خسروشاه ترحم نموده فرستادگان او را بخلع فاخره نوازش کرده بسخنان عنایت آمیز پیغام فرمود که چون منابر خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح و مزین ساخته نظر بهادر را که از جمله مخصوصان او بود با پیشکشهای لایق بدرگاه فرستاد و او بوسیله امرا عظام بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر دریافته زبان اعتذار و استغفار برگشاد و بانعام خلع طلا دوزی مفتخر و مباهی گشته خاقان منصور جهة امیر خسروشاه و برادران او نیز اثواب خاصه ارسال فرمود و از کمال مکارم اخلاق منصب امارت و دیوان اعلی بخسروشاه عنایت کرده تفویض آن منصب جلیل القدر را علاوه بخشایش جرایم و آثام او گردانید و چون نظر بهادر از بارگاه فلک احتشام مقضی المرام بقلعه قندز بازگشت فرق تفاخر و مباهات خسروشاه از ایوان کیوان درگذشت و مهر خود را بقطب الدین محمد کاول سپرده بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد تا فرامین مطاعه را بآن موشح سازد بعد از آن اردوی کیهان پوی بجانب قبة الاسلام بلخ نهضت نمود و چون از غبار مواکب گردون مراتب هوای آن بلده عطر بیز گشت خاقان ملک بخش ایالت بلخ را با توابع و ضمایم از آب آمویه تا مرغاب بسلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت و عازم دار السلطنه هراة شده در جناح استعجال رایت نهضت برافراشت پس از وصول بمقر سریر حشمت و عظمت و تمهید بساط عدالت و مکرمت سلطان مسعود میرزا حسب الامر [illegible] خود را که نامزد حیدر محمد میرزا بود زفاف نموده بجانب دار السلطنه هراة تکمیل فرمود و خاقان منصور امرای عظام و وزرای کرام را بترتیب اسباب سور و تهیه موجبات جشن و سرور مامور گردانید و بدستور معهود در باغ زاغان چهار طاقها ساخته شده تعبیهها بعرصه ظهور آمده و دو سه ماه روزگار صغار و کبار بعیش و طرب بگذشت و زهره برج سلطنت با برجیس سپهر خلافت بمقتضاء شریعت غرا مقارنه کرده بین الجانبین طرایق محبت مرعی گشت و چون برحسب تقدیر ایزد سبحانه و تعالی در دار ناپایدار هر سوری را ماتمی در عقب و هر سروری را المی متعاقب هر نهاری را لیلی و هر بهاری را [illegible] بفصل دی همدران سال که تاریخ هجری بهشتصد و دو رسیده بود شاهزاده جلالت انتما ابو الفوارس شاه غریب میرزا که بلطف طبع و حدت ذهن و نور فراست و کیاست از سایر اخوان امتیاز داشت و همواره با افاضل شعرا و اعاظم فضلا صحبت نموده همت بر تربیت این طایفه میگماشت بعلت [illegible] درگذشت و موجب کلمه محبته اولادنا اکبادنا رحلت شاهزاده موجب ملال خاقان ستوده خصال شد چنانچه معهود است لوازم سوگواری و مراسم تعزیت داری مرعی گشت

گفتار در بیان سلوک بدیع الزمان میرزا در وادی عصیان و طغیان و ظهور آثار فتنه و فساد در اطراف بلاد خراسان

چنانچه سابقا مذکور شد در آن اوان که سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از دار الملک جرجان عنان عزیمت بصوب کنار آب آمویه انعطاف داد زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اقتدار ولد ارشد خود محمد مؤمن میرزا نهاد و چنان طمع میداشت که خاقان منصور بهمان دستور آن مملکت را بآن نبیره سعادتمند مسلم دارد و اندیشه عزل او را بر ضمیر خاطر نگذارد اما بخلاف معتقد آنحضرت در روزیکه میرزا بدیع الزمان را خلعت عنایت کرده بحکومت قبة الاسلام بلخ سرافراز گردانید در همان مجلس میرزا مظفر حسین را جهة تفویض ایالت دار الفتح استراباد جامه پوشانید و بنابر آنکه بدیع الزمان میرزا در وقت محاصره قندز از مظفر حسین میرزا رنجیده بود و عزل ولد ارشد از تصور نمی‌نمود از این معنی بغایت متغیر گشت و بنابر [illegible] مخصوصان خود طریق مشورت سلوک داشته از مقام اطاعت پدر بزرگوار درگذشت و بعد از آنکه خاقان منصور از بلخ بدار السلطنه هراة شتافت بدیع الزمان میرزا ایلچیان همعنان برق و باد بدار الفتح استراباد فرستاده و بمحمد مؤمن میرزا پیغام داد که سپاه مملکت جرجان را فراهم آورده بترتیب اسباب کارزار پرداز و چون مظفر حسین میرزا بدان جانب شتابد ابدا حکومت را باز نگذارد و اگر ضرورت شود مقاتله او را پیش نهاد همت سازد و همچنین بدیع الزمان میرزا قاصدان بخندان نزد امیر خسروشاه و امیر شجاع الدین ذو النون ارغون که از خاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال نموده ایشان را از ما فی الضمیر خویش آگاه ساخت و آن دو امیر صاحب تدبیر نسبت بآن پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده بر یک [illegible] اطاعت و خدمتکاری طرح انداخت و حقیقت این اخبار در دار السلطنه هراة اشتهار یافته خاقان منصور در بحر اضطراب افتاده چند نوبت رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا روانه گردانیده شرایط نصیحت بجای آورد لیکن فایده نداد لاجرم بی تحمل شده قصد فرمود که باردوی

که با وجود ضعف مزاج و فقدان قوت سواری در آن زمستان لشکر نصرت نشان بحدود بلخ رسانیده بدیع الزمان میرزا را ادب بلیغ نموده از سلوک طریق عقوق منزجر گرداند اما مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بعرض رسانید که اگر فرمان همایون نفاذ یابد بلخ رفته میرزا بدیع الزمان را نصیحت نمایم و بکمال عواطف پادشاهانه امیدوار ساخته نوعی سازم که از بادیه دلازاری بشارع خدمتکاری آید و این معنی موافق مزاج همایون افتاده امیر علیشیر روی بمقصد نهاد و چون نزدیک بآن بلده رسید شاهزاده شرط استقبال مرعی داشته مقدم شریف آن مهمان عزیز را مغتنم شمرده در لوازم تعظیم و حرمت مبالغه کرده باحسن وجهی مراسم رأفت و ضیافت بجای آورد و امیر صاحب تدبیر بحسن تقریر میرزا بدیع الزمان را پند داده از سلوک طریق خلاف تحذیر نمود و برعایت حقوق والد بزرگوار و تحصیل رضاء خاطر خاقان کامکار تحریض نمود و آن سخنان در ضمیر منیر میرزا بدیع الزمان مؤثر افتاده بنحوی است که سرکار بلخ را بمظفر حسین میرزا باز گذارد و مقرب حضرت سلطانی بحصول آن [illegible] رخصت انصراف دهد که ناگاه حسب تقدیر امری ظاهر گشت که از سر مصالحه یکبارگی درگذشت صورت حادثه آنکه در آن اوان که امیر علیشیر در بلخ بود و بصیقل کلمات حکمت آیات زنگ نقار از مرآت خاطر بدیع الزمان میرزا میزدود خاقان منصور بنابر اغوای خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان که نمیخواستند که امر مصالحه بسعی امیر علیشیر صورت پذیرد بنام امیر اسلام برلاس که کوتوال قلعه بلخ بود نشانی ارسال فرمود مضمون آنکه هرگاه بدیع الزمان میرزا برسم شکار از شهر بیرون رود باید که دروازه بازکشیده نگذاری که دیگر آن بلده درآید تا بمزید عنایات و التفات ما اختصاص یابی و این نشان بنابر اقتضاء قضا بنظر بدیع الزمان میرزا رسیده از شفقت پدر بزرگوار نومید گشت و امیر علیشیر را بحصول مقصود رخصت داده از مقام موافقت درگذشت و مقرب حضرت سلطانی در تخت سفر بپایه سریر خاقانی رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و در باب اطفاء آتش غضب پادشاهی که صفت التهاب داشت مساعی جمیله بتقدیم رسانید اما اصلا نتیجه بر آن ترتیب نیافت و خاقان منصور میرزا مظفر حسین را با امیر محمد برندق برلاس و امیر ناصر الدین عمر بیک بجانب استراباد فرستاد و خود عنان عزیمت بطرف بلخ تافت و در اوایل فصل بهار با لشکری بعدد اوراق ریاحین و ازهار از تخت سفر عازم استیصال نهال اقبال پسر گشته توجه نمود و بدیع الزمان میرزا آگاه شده ابواب انعام و احسان بر روی امرا و لشکریان باز گشود و امیر نظام الدین شیخ علی طغائی را بحکومت و محافظت شهر و قلعه بلخ مقرر ساخت و در شعبان سنه اثنی و تسعمایه باستقبال والد نامدار از آن بلده بیرون خرامیده رایت قتال جدال برافراخت و از راه جوزجانان بالنکیکی شتافته در دهانه دره چل چراغ قبه بارگاه باوج مهر و ماه رسانید و از آنجانب مواکب گردون مراتب خاقان نیز از میمنه گذشته آنطرف دره مذکوره را معسکر همایون گردانید و در آن شب پدر و پسر بعقیده یکدیگر کمر بسته تا روز در اندیشه کارزار بودند و دلیران جانبین بتهیه اسباب مصاف پرداخته [illegible] لب نگشودند

ذکر واقعه [illegible] چل چراغ و فرو نشستن چراغ امنیت و فراغ

صباحی که از صرصر قضا و قدر چراغ ما پیش مواکب کواکب در شبستان آسمان منطفی گردیده و از اقتضای مشیت مالک الملک الکبریای کشورگشای جمشید خورشید بافق فتح و فیروزی رسید خاقان منصور قلب و میمنه و میسره سپاه ظفر پناه را بنور طلعت شاهزادگان آفتاب احتشام و فر وجود نوئینان بهرام انتقام زینت و استحکام داده [illegible] و معرکه نام و ننگ فرستاد و نفس همایون متعاقب ایشان بر جبیل تالی در حرکت آمد و از آنجانب میرزا بدیع الزمان نیز تعبیه لشکر قیام نموده بعزم نهیب شعله تیز ساخت و روی بمیدان رزم آورده اعلام قتال جدال برافراخت در میان دره چل چراغ تقارب فریقین بتلاقی انجامید و غریو کوس و شور بر زلزله در زمین و زمان انداخته علامت صور اسرافیل ظاهر گردانیده و سپاه حمله یلان چراغ زندگانی بسی دلاوران فرو نشاند و شعله سنان پهلوانان تجلیات [illegible] بسرحد احتراق رسانید و گوهر حسام زر فام از خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و صفحه خنجر الماس اثر از حلق افتادگان گون لعل بدخشانی پذیرفت نظم

ز خون یلان سنگ شد لعل گون
روان شد بروی زمین جوی خون

هر سو سر سروری بچوگان بمیدان درافتاده مانند گوی در اثنای آن احوال در خلال آن اهوال همای چتر همایون فال خاقان ستوده خصال سایه اقبال بر آن سر [illegible] انداخت و چشم بدیع الزمان میرزا بر ماهچه لوای کشورگشا افتاد عنان تمالک و تماسک از دست داده و توقف در برابر جهانبانی پدر را از مقتضای رعایت ادب مستبعد شمرده از راه اختیار یا اضطرار پشت بر میدان کارزار گردانیده روی بوادی فرار آورد لاجرم دلاوران موکب نصرت

نسان از سر افتاد از غار سر افشانی گرده شاهی عرب را با فوجی از مخصوصان شاه زاده تیغ بیدریغ بگذرانیدند و زمره را باسیری گرفته حسب الحکم اکثر ایشان را نیز شربت هلاکت چشانیدند و چون بدیع الزمان میرزا با غلامان بصوب فرار شتافت بواسطه تنگی آن راه و ازدحام خیل سپاه نتوانست که بتعجیل سرعت از عقاب بجا جوز السامل بکتابت رساند و با طایفه از خواص که ملازم موکب سعادت اختصاص بودند بر پشته صعود نموده از طریق غیر معهود طی مسافت فرمود تا که بر فراز کوهی بیک انداز رسید که از هیچ طرف آن پیاده را نزول ممکن نبود تا سوار چه رسد و حال آنکه ابو المحسن میرزا بحکم خاقان مظفر لوا بقصد گرفتن برادر بزرگوار از عقب در غایت سرعت می آمد لاجرم بدیع الزمان میرزا متحیر گشته پیاده شد و ملازمان کلاه عالی [illegible] و دستار بر سر [illegible] شاه زاده دست و ران آن زده پایان رفت و راقم حروف بعد از پنج شش سال از حدوث این واقعه در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بدان موضع رسیده و کیفیت نزول آنحضرت را بواسطه از لفظ گوهر افشانش شنیده القصه چون شاه زاده قرین صحت و سلامت از آن کوه بدان دره پل چراغ پایان آمد کپک خوارزمی که در سلک خدام عالی مقامش انتظام داشت و از راه راست بدانجا رسیده بود در ساعت اسپ خویش پیش کشید و سلطان بدیع الزمان میرزا پای در رکاب آورده عنان عزیمت بطرف قندز انعطاف داد و اکثر مردمی که بر زبر آن کوه در خدمت شاه زاده بودند بسلامت پایان آمده از عقبش روان شدند اما هر اسپ و استر که از انجا پایان انداختند چراگاه عدم را منزل ساختند و خاقان منصور بعد از دیدن پیکر نصرت و ظفر فتحنامها باطراف بلاد خراسان ارسال داشته رایات همایون فال بکنار قبة الاسلام بلخ برافراشت از نوادر وقایع آنکه شکست میرزا بدیع الزمان در پل چراغ روز سه شنبه بیست و نهم شعبان سنه اثنین و تسعمایه دست داد و در روز دیگر که چهارشنبه غره ماه رمضان بود پسرش محمد مومن میرزا در میان تاشکر [illegible] مغلوب شده بدست مظفر حسین افتاد چنانچه عنقریب سمت تحریر یافت و پرتو اهتمام بر تفصیل آن واقعه خواهد تافت انشاء الله

ذکر فتح بلخ بعد از تقدیم لوازم محاصره و پیکار و رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بولایت گرمسیر و قندهار

چون امیر نظام الدین شیخعلی طغائی که حاکم قبة الاسلام بلخ بود از واقعه پل چراغ خبر یافت برج و باره و فصیل و دروازه شهر را چنانچه باید و شاید مضبوط و محفوظ گردانیده و خاطر بحصن قرار داده مستعد افروختن آتش جنگ و پیکار گردید و رایات ظفر آیات خاقان پسندیده صفات از پل چراغ نهضت فرموده چون سایه وصول بر ظاهر آن بلده انداخت جریک منصور آغاز محاصره و محاربه کردند و مردم شهر نیز بانداختن تیر و سنگ و افروختن نیران حرب و جنگ پرداخته لوازم شجاعت بجای آوردند بعد از چند روز علیکه بخشی که امیر شیخعلی محافظت برج چهل برج را بعهده او کرده بود دغدغه دولتخواهی میرزا بدیع الزمان [illegible] اندوه دل بشست و بملازمت خاقان منصور مایل گشته قاصدی نزد امیر عبد اللطیف بخشی که خویش او بود فرستاد و پیغام داد که باید در فلان شب عساکر ظفر سلب از جمیع اطراف شهر جنگ پیش آرند تا من از این برج فوجی از بخشیان را بالا برم و باحسن وجهی لوازم خدمتکاری حضرت شهریاری بجای آرم و امیر عبد اللطیف کیفیت حال را بعرض خاقان منصور رسانیده آنحضرت در غاز دیگر شب موعود جنود ظفر ورود را بجنگ سلطانی امر فرمود و همان ساعت یکی از امرا که کینه امیر عبد اللطیف در سینه داشت و نمیخواست که تسخیر بلخ بوساطت او صورت پذیرد صورت ماجرا بر تیری نوشته بشهر انداخت و آن نوشته بنظر امیر شیخعلی رسیده فی الحال با فوجی از ابطال رجال عزم گرفتن علیکه بخشی کرد و او اول جنبال بمقاومت نموده آخر الامر خود را از بر برج چهل گز در خندق شیخ حاجی انداخت و پشت او بر زمین خورده بشکست و همان لحظه امیر شیخعلی بر حقیقت حال اطلاع یافته کسی پایان فرستاد تا سرش از تن جدا کرد و از نوکران علیکه بخشی اکثر کشته گشته بقیة السیف خود را از باره در خندق انداختند و باردوی همایون شتافته صورت حادثه را معروض داشتند لاجرم آتش جنگ در حیز تاخیر افتاد و چون مدت محاصره بلخ از چهل روز در گذشت در شهر قحط و غلائی عظیم واقع شد امیر شیخعلی از محافظت آن بلده عاجز گشت و در تامل افتاد که آیا بچه وسیله دست در دامان عاطفت خاقان منصور استوار گرداند و کدام یک از امرا و ارکان دولت را شفیع جرایم خود ساخته محصوران بلخ را از البلاء غلا بسعت معیشت رساند و در ان اثنا رباعی

از مطلع لطف ایزدی ناگاهی
بنمود فروغ روی زیبا ماهی
شد سرور اهل بلخ عالیجاهی
نی نی ز عدم بعالم آمد شاهی

یعنی نیر وجود فایض الجود شاه زاده سعادت انتما سلطان محمد زمان میرزا از افق ولادت طالع گشت و از نواحی جبینش دیده دولت

و اقبال روشن شد چلطنه کوس بشارت از اوج سموات در گذشت و امیر شیخعلی آن قدوه کامکاری را در قماط عزت و بزرگواری پیچیده بر شیم عنایات نزد جده مادرش فرستاد و خاقان منصور را از مشاهده جمال آن قرة العین سلطنت عرق شفقت در حرکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی بلخیان برگشاد و خواجه کمال الدین حسین ولد خواجه نظام الملک و امیر حاجی پیکاول را نزد امیر شیخعلی ارسال داشته بخطاب عنایت آمیز پیغام فرمود و امیر شیخعلی از استماع آن حکایات قوی دل و مستظهر گشته در اواخر شوال سال مذکور بصحوب مشار الیهما بدرگاه عالم پناه شتافت و بسعادت تقبیل بساط خلافت پناه مشرف شده پرتو انوار عاطفت خاقان بر وجنات احوالش تافت و چون میر شیخعلی پنج شش روز در ظل عنایت بیدریغ بسر برد و رخصت خاص حاصل نموده با شاه زاده نورسیده و والده او که صبیه صلبیه شهمقن بیگ بود و سایر مستورات حرم سرای بدیع الزمان میرزا عزیمت قندز فرمود و خاقان منصور ایالت قبة الاسلام بلخ و توابع را بابراهیم حسین میرزا تفویض کرده روی بجانب کنار آب مرغاب آورد و تا بدیع الزمان میرزا از معرکه پل چراغ با معدودی از امرا و مخصوصان عنان بکران بصوب قندز انعطاف داده بعد از وصول بدان ولایت امیر خسرو شاه تحف خسروانه و تبرکات پادشاهانه از خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و اسپان تازی راهوار و استران رکابی قطار و نفایس اقمشه و ظرایف امتعه و نقود نامعدود مصحوب جمعی از خواص خویش باستقبال شاه زاده فرستاده و خود نیز متعاقب بملازمت شتافته شرف تقبیل انامل فیاض دریافت انگاه آنحضرت و عالیجاه با امیر خسرو شاه و سایر امرا شجاعت پناه در باب تسخیر مملکت و تدبیر امور دولت ابد پیوند مشورت بجای آوردند چنان مقرر شد که بدیع الزمان میرزا بقندهار شتافته امیر ذو النون را بخود ملحق گرداند و سپاه آن ولایات را فراهم آورده از آن جانب بجد و جهد بخراسان در آید و امیر خسرو شاه از این طرف با لشکرهای قندز و بقلان و ختلان و بدخشان متعرض حدود بلخ و اندخود و شبرغان گردد تا [illegible] مدعا ست بحصول پیوندد و هنوز بدیع الزمان میرزا در ظاهر قندز بود که امیر شیخعلی بخدمتش رسیده [illegible] اوج سلطنت را [illegible] اشتباه رسانید و آنحضرت دیده بدیدار شاه زاده روشن کرده چند روز بساط نشاط مبسوط گردانید بعد از آن فرزند ارجمند را با تجمل شایان قرین عصمه در قندز گذاشته رایات عزیمت بصوب گرمسیر و قندهار برافراشت و پس از وصول بدان مملکت میر شجاع الدین ذو النون و اولاد او شجاع بیگ و محمد مقیم مراسم استقبال استعجال نمودند و بلوازم نیاز و ثنا پرداختند و بعد از آن در استرضاء خاطر همایون کوشیده بکلی همت بانتظام مهام آنحضرت و عالی مقام را پیش نهاد همت همای اقبال آثار ساختند و در همان ایام بدیع الزمان میرزا صبیه امیر ذو النون را که ناصیه اوج عفت و طهارت بود خواستگاری نموده بآیین شریعت مطهره در سلک ازدواج کشید و چند روز بساط سور و سرور مبسوط داشته جشن و نشاط گذرانید و باین وصلت مبانی اخلاص امیر ذو النون و اولاد او نسبت بآنحضرت سمت استحکام گرفت و قواعد عصر اقبال شاه زاده رفعت و متانت پذیرفت اما در آن اوان جهت رفع [illegible] الکمال امری در غایت غرابت دست داد و آن واسطه امیر شیخعلی طغائی در بند گرفتار افتاد صورت حال آنکه در روزی که امیر ذو النون بطواف یکی از مزارات زمین داور اشتغال داشت فدائی بطریق دادخواهان پیش آمده کاردی بجانب آنجناب رسانید و ملازمان در ساعت او را پاره پاره کرده انگیز را از انگیز امیر شیخعلی [illegible] دانستند و امیر ذو النون و اولاد معتقد قتل آن بیچاره نموده امیر شیخعلی را بسر اردوی سلطان بدیع الزمان میرزا گریخت و ارغونیان با ده سه هزار سوار سراپرده عالی را مرکزوار در میان گرفتند و کس نزد آنحضرت فرستاده امیر شیخعلی را طلبیدند و بر حقیقت بدیع الزمان میرزا [illegible] امیر شیخعلی بخان پیغام فرمود سمع قبول [illegible] تا عهد و پیمان بایمان موکد گردانیدند که امیر شیخعلی را نکشند بعد از آن بدیع الزمان میرزا جناب امارت مآب را با میر ذو النون تسلیم نمود او بار دیگر از آنحضرت دامنی کشته کمر خدمت بر میان بست و امیر شیخعلی را چند گاهی در یکی از قلاع گرمسیر محبوس گردانیده آخر الامر اجازت داد که بهر طرف خواهد برود و آنجناب بدرگاه عالم پناه خاقان منصور شتافته در سلک سایر امرای عظام منتظم شد و هم در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در زمین داور بسر میبرد حادثه محنت اثر محمد مومن میرزا اشتهار یافت و شرار آتش غم و اندوه کانون درون همگنان را فرو تافت چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد

گفتار در بیان گرفتار شدن محمد مومن میرزا بدست ابو المنصور مظفر حسین میرزا و از پای در آمدن آن تازه

نهال ریاض اقبال بصرصر تقدیر ایزد متعال سلطان محمد مومن میرزا شاه زاده نوگل آفتاب طلعت همایونش ضیابخش ریاض پادشاهی
و ظلال معدلت روزافزونش آرامگاه فرق رعیت و سپاهی فرق فرقدسایش شایستهٔ افسر هوشنگ و ذات خجسته صفاتش زیبندهٔ دیهیم و اورنگ
در میدان رزم چون شیر ژیان بسرپنجهٔ پهلوانی لباس حیات دشمنان از هم دریدی و در ایوان بزم لبان ارمنیان از رشحات دست گوهر
بار گلشن آمال دوستان را خضرت بخشیدی مرآت طبع لطیفش عکس پذیر صور خیرخواهی و مصباح رای منیرش مظهر انوار عنایات الهی مثنوی گل باغ
دولت در درج شاهی فروزنده شمع نور الهی ز انصاف و عدلش رعیت مرفه بجود و عطایش سپاهی سپاهی چو آئینه مرآت طبعش منور
در صورت خیرخواهی و چون زمانهٔ ستمکار و سپهر مردم آزار نمیخواست که طوایف انام در ظلال معدلت آن درّی آسمان جلالت بیاسایند
و در پناه مرحمت آن گوهر کان عدالت آسایش نمایند در عنفوان اوان جوانی نهال زندگانی او بتند باد اجل از پای در افتاد و در مبادی
شباب آفتاب حیاتش بتقدیر ایزد عز و جل از اوج کمال روی بسر حد زوال نهاد صورت حال بر سبیل اجمال آنکه چون آن شاه زاده سعادت انتما
از توجه مظفر حسین میرزا بجانب استرآباد خبر یافت میخواست که بقدم اطاعت عم بزرگوار استقبال نماید و ملک و مال بوی گذاشته بجانب
بلخ توجه فرماید لیکن متعاقب و متواتر فرامین بدیع الزمان میرزا بوی رسید مبنی بر آنکه بهیچ وجه عنان اختیار از دست ندهد و سپاه جرار [illegible]
آورده قدم در میدان مقاتلهٔ مظفر حسین میرزا نهد بنابر آن محمد مومن میرزا با لشکری جرار از استرآباد بیرون خرامید و عنان یکران بصوب
معرکهٔ پیکار منعطف گردانید از طرف مظفر حسین میرزا باتفاق امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس جنود ظفر اقتباس پا بجنگ پیش کردند روز چهارشنبه
غرهٔ ماه مبارک رمضان در میان نائرهٔ جنگ و مهر انجمن تلاقی فریقین روی نمود و آواز شیپور و نفیر سورن بلند گشته سرپنجهٔ دلاوران
طعن و ضرب برگشود نظم دو لشکر نمودند آهنگ جنگ کشیدند شمشیر الماس رنگ ز ابر سنان ریخت باران خون ز خون یلان شد
زمین لاله گون در خلال این احوال امیر عمر بیک وفادار از جوانغار مظفر حسین میرزا بر برانغار محمد مومن میرزا حمله کرد و دو دست رایت
شاه زاده را از پیش برداشته از پس پشت آنحضرت در آمد محمد مومن میرزا چون حال بر آن منوال دید با مبارزان قول مانند سیلی که از فراز بنشیب
آید بجانب قلب سپاه عم عالیجاه تاخت و علامت روز قیامت ظاهر ساخته فوجی از شجعان را بر خاک هلاک انداخت اما در اثنای
گرد و فر بسبب کج روئی سپهر بد مهر تنگ بارگیر آن زیبندهٔ تاج و سریر از هم گسیخت و از پشت زین بر روی زمین افتاده یکی از لشکریان
خراسان در وی آویخت و میرزا مظفر حسین بمشاهدهٔ پیکر فتح و ظفر سرافراز گشته محمد مومن میرزا اسیر پنجهٔ تقدیر شده بپایهٔ سریر
رسید و شاه زاده برادرزاده را دلنشستی داده در آغوش عطوفت کشید آنگاه باسترآباد در آمده او را به بند نقره مقید ساخت و بعد از
چند روز مصحوب امیر محمد برندق بجانب هرات گسیل فرمود و امیر محمد میرزا محمد مومن را در ماه صفر سنه ثلث و تسعمایه بمقصد رسانیده در قلعهٔ
اختیار الدین حبس نمود و روی به ملازمت خاقان منصور آورده در کنار آب مرغاب بشرف بساط بوس مشرف گشت و کیفیت حال
گردو ماه در مظفر حسین میرزا خدیجه بیگی آغا قتل شاه زاده را مستلزم فتنه آمیز خود تصور فرموده بهمگی همت متوجه آن شد که تازه نهال ریاض
دولت و اقبال بصرصر قهر از پای در اندازد و دو چشمهٔ عدالت و احسان را بر خاک تیره دلی انباشته نابود سازد و خواجه نظام الملک
و اولاد او را که در آن زمان صاحب اختیار ملک و مال بودند با خود متفق گردانیده در شبی که خاقان منصور از شرب شراب انگور مشغول
بود حکم قتل آن شاه زادهٔ حمیده صفات حاصل کرده یار علی بخشی و عبد الواحد یساول و دو معتمد دیگر را جهت آن مهم نامزد فرمود و صباح روز
دیگر خاقان منصور از حکم شب گذشته وقوف یافته مسرعی از عقب مشار الیهم ارسال داشت و نشان بمان فرستاد که بجان قرة
الفواد سلطنت و قرة العین خلافت آسیبی نرسانند اما آن چهار نابکار بنابر تاکید خدیجه بیگی آغا در غایت سرعت طی مسافت نموده بیکی
بار بهای بسته در محلی که محمد مومن میرزا بتلاوت کلام ایزد متعال اشتغال داشت پیش او در آمدند و شاه زاده کیفیت حال دانسته برجست
و با ایشان آغاز تلاش کرد و آن بدبختان بعاقبت آنچنان جوانی را که در دوران همتا و در کمال نظیر نداشت خفه هلاک ساخته و جهت
مغالطهٔ مردم از برج قلعه بخاک زیر انداختند گل جسارت آن سرو ریاض پادشاهی که بنسیم عنایت الهی شکفته بود بر خاک افتاد و نخل

قامت آن اختر اوج سلطانی که بر جویبار کامرانی بکمال اعتدال رسیده بود از تند باد فنا از پا در افتاد بیت هزار سرو که بر [illegible] براید
بقامتش نرسد گر هزار سال برآید و ناجوانمردانی که مرتکب آن امر شنیع بودند همان شب بجانب اردو توجه نمودند و در سر خیابان [illegible]
که نشان بخشش می آورد با ایشان دوچار خوردند و چون قضا کار خود کرده بود جز تاسف و تحسر فایده روی نمود علی الصباح که خسرو خاوری جیب
نیلوفری چاک زده قطرات کواکب را بجای اشک از دیده فرو ریخت و از مهابت آن حادثه رخساره اش صفت صفرت گرفته با اهل
اضطراب عقد پروین از هم گسیخت متوطنان هرات از کیفیت واقعه وقوف یافته فریاد و افغان باوج آسمان رسانیدند و سیلاب خون
از فوارهٔ عیون روان ساخته از غایت بیطاقتی در خاک و خون غلطیدند والدهٔ معصومهٔ شاه زاده شهید خانم سلطان بیگم بنت سلطان
سعید و همشیرهٔ بیچاره اش نمدهای سیاه در گردن انداختند و بجای گریبان جامهٔ جان چاک کرده از فغان و شیون علامت قیامت
ظاهر ساختند رباعی در ماتم تو دهر بسی شیون کرد لاله همه خون دیده در دامن کرد گل جیب قبای ارغوانی بدرید قمری نمد سیاه در
گردن کرد و بی شایبهٔ تکلف و تحوری اگر از حیرت آن واقعه پایهٔ سپهر بزرگ دار از رفتار بازی ایستادی جای آن بود و اگر از صعوبت آن حادثه شامله
ماه عالم نور بر خاک می افتاد لایق مینمود آفتاب را سپهر شاید خواند که بعد از آن طالع گشت و بهرام را شاید الانتقام نباید گفت که از سر
خون قاتلانش درگذشت بیت اینچنین جانی بشد و آنگاه هنوز چرخ گردان و فلک روشن و خورشید انور امیر ساربان جنید که در شهر
بود بتجهیز و تکفین جسد مطهرش مشغولی کرده در مدرسهٔ شریفهٔ بدیعیه مدفون ساخت و چند روز باطعام طعام و ختمات کلام معجز نظام ذو الجلال
والاکرام پرداخت و پس از سه روز از این مصیبت عظمی امیر نظام الدین علیشیر که بطواف روضهٔ مقدسهٔ رضویه رفته بود بشهر رسید و از استماع آن
خبر محنت اثر در بحر اضطراب افتاده سیلاب خون از جویبار دیده روان گردانید و در آن ایام چند نوبت این حروف از زبان الهام
بیان آن امیر عالیشان استماع نمود که میگفت واقعهٔ محمد مومن میرزا حکم قتل شیخ مجد الدین بغدادی دارد زیرا که همچنانچه در آن زمان
ولایات ماوراءالنهر و خراسان و عراق بسبب کشته شدن شیخ مذکور از چنگیز خان از توران با ایران قتل عام یافته ویران گشت درین اوقات نیز بواسطهٔ
شناعت اینچنین فتنهٔ عظیم که مستلزم تخریب بلاد و تعذیب عباد باشد بوقوع خواهد پیوست و فی الواقع پس از آن باندک زمانی سپاه اوزبک
بر خراسان استیلا یافته نزول بلایا و حلول رزایا در میان برایا بتواتر انجامید چنانچه از سیاق کلام آینده ظاهر خواهد گردید چون خبر شهادت
ولد ارشد بسمع بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب و بی تحملی آغاز نهاده عزم انتقام جزم کرده بجمع آوردن لشکر فرمان داد

ذکر توجه نمودن خاقان منصور بجانب قندهار و مراجعت فرمودن بعقب بسیار

چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از ضبط
مملکت بلخ و توابع فارغ گشت و مهم شاه زادهٔ سعید محمد مومن میرزا بشرح مسطور از هم گذشت بسان جمشید خورشید که در اول ربیع به بیت الشرف
خویش خرامد در اوایل ربیع الاول عنان عزیمت بمستقر کرامت انعطاف داد و مقربان حضرت سلطانی همعنان سادات و قضاة و اشراف
و اعیان هرات تا رباط ده زنگی باستقبال رفتند و همگنان بپرسش و نوازش بیکران اختصاص یافتند و خاقان منصور مانند روح که بجسد در آید
بباغ جهان آرا خرامید و قرب پنجاه روز بساط عیش و نشاط مبسوط گردانید و در آن اثنا بمسامع جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا
باتفاق امرای ارغون لشکری زیاده از حد و چون فراهم آورده داعیه دارد که بانتقام محمد مومن میرزا قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد
بنابر علی هذا در اوایل جمادی الاولی لوای کشورگشا بجانب گرمسیر و قندهار در حرکت آمد میرزا بدیع الزمان و امیر ذو النون چون ازین نهضت
آنحضرت اطلاع یافتند رعایا و مزارعان مملکت فراه و زمین داور و قندهار را فرمودند تا از جنس حبوبات آنچه در صحرا بود بقلاع در آوردند
و مجموع حصون آن ولایت را بمردان کاری استوار گردانیدند و امیر ذو النون در قلعهٔ باشلنگ که اگر مور بران صعود نمودی پی لنگ
شدی منزل گزید و بدیع الزمان میرزا در دیگر قلاع سپهر ارتفاع خود را محفوظ گردانید شجاع بیک در حصار قندهار سکنی کرده در تحکیم
و ضبط قلعهٔ زمین داور شرایط اهتمام بجای آورد و چنان مقرر شد که اگر خاقان منصور بجانب باشلنگ رود بدیع الزمان میرزا با [illegible]
جنگ از عقب معسکر ظفر در آید و اگر علم نصرت شیم بجهت تسخیر بدیع الزمان میرزا بر دارد امیر ذو النون موکب همایون را تعاقب نموده رایت

محاربت برافراز والقصه چون خاقان منصور بر ولایت فراه عبور فرمود و زمین داور درآمد بواسطهٔ عدم وجدان قوت صورت قحط و غلا در
اردوی اعلی دست داد و از صعوبت انحالات نزدیک بآن رسید که سپاه ظفر پناه متفرق و پریشان گشته بقدم متابعت نزد مخالفان روند در آن
اثنا مسموع حضرت اعلی شد که در قلعهٔ بست که ضبط آن در عهدهٔ عبد الرحمن ارغون است غله بسیار ذخیره نهاده اند و تسخیر آن بسهولت
متیسر میشود بنابر آن موکب نصرت شعار بظاهر آن حصار شتافت و بنابر وفور عنایت یزدانی نسبت بحضرت خاقانی خوفی بر ضمیر عبد الرحمن
ارغون استیلا یافته قبل از آنکه کسی دست بآلات رزم و پیکار برد بپای اطاعت بملازمت بارگاه سلطنت شتافت و متعالیه قلعه تسلیم
نمود و فی الواقع اگر مشار الیه دو سه روز قدم در میدان ممانعت نهاده بمراسم قلعه داری میپرداخت مهم اشکالی تمام پیدا میکرد اما بعد از
اطاعت او عساکر نصرت ماثر بقدر احتیاج از بست غله برگرفته از نقمت مجمعت رسیدند خاقان منصور مصلحت در مراجعت دانسته از
همان منزل بجانب دار السلطنهٔ هراة بازگشت و در اثنای راه مرض مفاصل عام که عارض ذات آفتاب احتشام بود طغیان کرده درد
و باردی نمود و دیگری از منازل امیر نظام الدین احمد ولد میر علی فارسی برلاس که بمکارم اخلاق اتصاف داشت مریض شده علم عزیمت بصوب عالم
آخرت برافراشت و موکب همایون در اواسط رجب بباغ جهان آرا رسیده عارضهٔ مذکوره اشتداد یافت اطبای مسیحا نفس آغاز معالجه
و مداوا کردند و در ترتیب اغذیه و اشربهٔ مشار الیه جهد و اهتمام بجای آوردند بعد از چند روز بمحض عنایت رب العالمین از
دار الشفاء و ازمرضت ... صحت کامل شامل وجود خسرو عادل گشته حکم شفا تبدیل یافت روزگار ناسازگار از سر اعراض صعبانی
درگذشت بیت باز اعتدال یافت مزاج شهنشهی روز نشاط آمد و بگذشت شام غم

ذکر فرار محمد حسین میرزا بجانب عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال بجد و خراسان

محمد حسین میرزا که از اکثر اولاد امجاد
خاقان منصور بوفور تهور و جرارت ممتاز بود و قبل از این تاریخ بچند سال در وقتیکه خاقان بی همال پهلو بر بستر ناتوانی داشت از بعضی اخوان
توهم نموده باتفاق برادر اعیانی خود ابوتراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان گریخت و مدتی مدید در آن ولایات شکسته بال و
پریشان حال اوقات گذرانید در وقتی که اختلال باحوال سلاطین و حکام آق قویونلو راه یافت و در مملکت عراق و آذربایجان
نوایب متواتر بوقوع انجامید کوکب طالعش از حضیض ادبار باوج اقبال رسید فوجی از ابطال رجال بظلال اعلام همایون او التجا کرده آنحضرت
بانجماعت مستظهر گشت و روی بوطن مالوف آورده بعد از وصول بحدود ولایات خراسان قاصدان بخدمت پادشاه سلطنت آشیان خاقان
عالی مکان فرستاده و تتمهٔ از اشتیاق خویش بسعادت بساط بوسی عرضه داشت نمود و آنحضرت از توجه ولد رشید بخدمت مبتهج و مسرور گشته استمالت
نامها ارسال فرمود در آن اثنا بعضی از منهیان بپایهٔ سریر اعلی رسیده بعرض رسانیدند که آمدن محمد حسین میرزا از روی اخلاص و عبودیت نیست
بلکه بخیال غدر و بداندیشی بدین جانب توجه نماید بنابر آن خاقان منصور امیر جلال الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و بابا علی را با دو هزار
سوار باستقبال شاهزاده روانه گردانید و بایشان گفت که اگر فرصت یابید او را بی اختیار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رسانید و چون
امرا بمشهد مقدس رسیدند محمد حسین میرزا نیز در آن منزل متبرکه نزول اجلال فرمود و از بعضی مردم شنود که امرا قصد گرفتن او دارند لاجرم نایرهٔ غضبش
اشتعال یافته برخاست و دست بر و پای در رکاب آورد و امیر محمد ولی بیک و رفقا در چهار باغ مشهد و مدرسهٔ میر سیدی خود را محفوظ ساختند
شاهزاده را استیلاء بر ایشان میسر نشد رفت و از رسیدن کومک اندیشیده راه ولایت جرجان پیش گرفت چون این خبر معروض خاقان والا
شد حکم همایون نفاذ یافت که امرا با آن دو هزار سوار عازم استراباد گشته با ابو المنصور مظفر حسین گورکان بپیوندند و در ملازمت شاهزاده بسر
محمد حسین میرزا روند و ایشان برحسب فرمان بتقدیم رسانیدند میرزا مظفر حسین با عظای آن لشکر جرار بمقابله و مقاتلهٔ برادر را که در حدود اتولات
خرابی میکرد پیش نهاد همت ساخت و از استراباد بیرون رفت بعد از تقارب فریقین و قبل از اشتعال نایرهٔ جنگ و شین محمد حسین میرزا در
شد و بمیان ترکمانان کنار آب اترک رفت و مظفر و منصور باستراباد مراجعت فرمود و امیر محمد ولی بیک و امیر عمر بیک
و امیر بابا علی مشمول انعام و احسان اجازت انصراف داد و بتمهید بساط عیش و انبساط پرداخته ابواب عدل و انصاف برگشاد ذکر

ذکر وصول خواجه افضل الدین محمد کرمانی بپایهٔ سریر حضرت خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملک و اولاد بغضب آن پادشاه جهان بانی

در ضمن احوال سابقه سمت اندراج یافته و پرتو اشارت بر جبین این حکایت تافته که خواجه افضل الدین محمد در سنهٔ
اثنی و تسعین و ثمانمائه از قشلاق مرو باستراباد شتافت و از آنجا بآذربایجان رفته بامارت قافلهٔ حجاز سرافراز شد چون از سفر مبارک مراجعت
نمود چند سال بعز اعتبار در ولایات عراق و آذربایجان اقامت فرمود و شنود که خاقان منصور گاهی او را یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش بتقدیم
میرسانند و امیر نظام الدین علیشیر از اشتیاق ملاقات شریفش در غایت حزن اوقات میگذراند دغدغهٔ خاطر انجناب میل بوطن مالوف گشته بمصحف مجید
تفاؤل نمود و در سطر اول از صفحه این آیت برآمد که و اذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین لاجرم عزم جزم کرده روی براه خراسان آورد
و حال آنکه در آن زمان چنانچه مرقوم قلم لطایف رقم گشت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و اولاد و اقربای او در بارگاه خاقان عالیجاه
در درجهٔ کمال بود اشت و نقش مبرهم که پیش نهاد همت میساخت بقلم توفیق بر لوح مراد مینگاشت و خواجه افضل الدین محمد با وجود استیلاء اعدا اعتماد
بر عنایت ایزد تبارک و تعالی کرده در غایت سرعت طی مسافت نمود تا در اواسط ماه رمضان سنه ثلث و تسعمائه بکنار چهار باغ
جهان آرا درآمد ارکان دولت و اعیان حضرت چون او را دیدند انگشت تعجب بدندان تحیر گزیدند و خاقان صافی ضمیر از وصول وزیر صاحب
تدبیر بپایهٔ سریر خلافت مصیر بغایت مبتهج و مسرور گشت زیرا که بواسطهٔ سعی خواجه نظام الملک در قتل محمد مومن میرزا از وی کدورتی تمام
در خاطر داشت و هم در آن ایام اعلام نصرت اعلام عازم ییلاق بابا خاکی شد پایهٔ اقبال بر تخت سفر انداخت و در آن منزل تربیت خواجه
افضل در ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشورگیر قرار یافته در روز یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان بانفاذ رسید که خواجه عماد الاسلام
کرمانی حسب الحال اولاد خواجه نظام الملک بود و مدت بیست سال امر وزارت خاقانی قیام نمود سمت نفاذ پذیرفت و این اول حرکتی
بود که در سرکار خواجه نظام الملک اتفاق افتاد و چون الکای بابا خاکی از فر وصول آن مهر سپهر شرف غنای غیرت کارگاه گردون شد در
اوایل شوال خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشید بعد از چند سال در امور ملک و مال دخل فرمود بعضی از ارکان دولت و اعیان
حضرت و دیوانیان و عمال ایشان که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند در مخالفتش با خواجه افضل موافقت نمودند و خواجه در مقام تفتیش
و تفحص معایب امین الدوله و اتباعش درآمده هر روز امری که متضمن تصرف یا تقصیر ایشان بود از پس پردهٔ اختفا ظهور مینمود و کیفیت آن بعرض
و کنایت بعرض رسیده موجب مزید نفور مزاج پادشاه میگردید و خاقان منصور چون چند روز در منزل بابا خاکی بسر برد روی توجه بجانب
الکای نشین آورد و در آن موضع بمسامع جاه و جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک ولد امیر ذو النون ارغون سپاهی
افزون از چند و چون مجتمع ساخته و رایت مخالفت بطرف معسکر همایون برافراخته بنابر آن حسب الحکم فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی
و خواجه عمید الملک با جمعی کثیر از سپاه نصرت آثار روی بمقابله بسفرار آوردند و مقارن آن حال بعضی دیگر از معایب خواجه نظام الملک و
اولاد و اتباع او بر ضمیر انور همایون واضح گشته حضرت خاقانی در باب مهم ایشان با امیر علیشیر طریق مشورت مسلوک داشت ع وای بحال
کسی کش غم گنه عفو از کی و خواطر بر مصادره و مواخذهٔ آن جماعت قرار یافته مسرعی بعنان برق و باد نزد امیر عبد اللطیف شتافته نشان
رسانید که در فلان روز خواجه عمید الملک را مقید ساخته مصحوب معتمدان هوشمند باردوی همایون ارسال نماید و مقرب حضرت سلطانی
اجازت یافته بهراة رفت و در صباح روز موعود حاکم شهر میرزا سلطان احمد را گفت که خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد العزیز وقایع نویس را
که خواهرزادهٔ خواجه نظام الملک بود و اولاد نظام الدین کرد که ایشان در سلک اقربای خواجه انتظام داشتند و در هراة بودند گرفته
بند کنند و در اواسط شوال دیگر روز مشار الیهم در هراة و خواجه عمید الملک در سفرار و خواجه نظام الملک و نظام الدین کرد در الکای نشین
مقید گشتند و خواجه افضل الدین محمد در مقام تحقیق جهات و متملکات آن طبقه شده چندان زر و جواهر و کتب شریفه و اقمشهٔ نفیسه و اسپان و
اشتران باربردار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و گلیمها و پلوچهار ابریشمین و اجناس مصر و روم و فرنگ و چین از ایشان بحصول پیوست
که شرح آن بتحریر بیان و تقریر زبان میسر پذیر نیست و تمامی آن جماعت در حلقهٔ اختیار الدین مقید و محبوس شده بعد از چند روز خواجه کمال الدین

حسین و خواجه عبید الملک شبی از حصار فرار نموده روز دیگر عسسان پی بمقر ایشان برده نوبت دیگر آن دو وزیر اوج وزارت را در یک برج مانند گوهر در درج محبوس ساختند و چون کیفیت گریختن و گرفتن ایشان بعرض خاقان زمن رسید آتش غضب قیامت لهب سر بفلک اثیر کشید و حکم لازم الامتثال از موقف جلال در باب سیاست ایشان باسم سلطان احمد میرزا و امیر عبد الخالق که او نیز در شهر بود صدور یافت جناب سلطنت پناهی و خدمت امارت دستگاهی در ورود وصول ایشان که در اخر ایام اوسط ذیقعده سنه مذکوره سوار از برج قلعه ایستاده جلادی بالا فرستادند تا نخست خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبید الملک را در نظر پدر گردن زدند آنگاه خواجه نظام الملک را بدر قلعه آورده پوست کندند و هم در آن روز خواجه عماد الاسلام و خواجه عبد العزیز و نظام الدین کرد و خواجه محمود شاه فراهی که نسبت ببدیع الزمان میرزا طریقه دولتخواهی بظهور رسانیده بودند بغضب حضرت پادشاهی مخصوص گردیدند نظم بود ایوان قرب شاه والا ازان ایوان مرو بسیار بالا که ترسم چون ازان ایوان درافتی ز بر افتاده محکم تر افتی اما خواجه فضل الدین محمد بعد از دفع معاندان در اندک زمانی اموال بسیار کفایت کرده در ازدیاد معموری خزانه عامره کوشید و عنایت خاقانی شامل حال خجسته مآلش گشته منصب اشراف وزرا انتعلق بوی گرفت و چون روزی چند الامرا و الوزرا مهر زده بیشتر از پیشتر شرایط نیکوخدمتی بجای آورد و بر طبق کلمه کریمه لئن شکرتم لازیدنکم بمرتبه دیگر ترقی نموده منصب امارت دیوان اعلی بدان جناب تفویض یافت و در سلک امراء عظام و نوئینان لازم الاحترام منتظم شده من حیث الاستقلال متصدی سرانجام امور ملک و مال گشت و پای بر مسند رفعت و حشمت نهاده رایت قدر و منزلتش از ایوان کیوان درگذشت منشیان درگاه عالم پناه و طغرانویسان بارگاه فلک اشتباه در مناشیر مطاعه آنجناب را باین عبارات سرافراز میساختند که ناظم اعاظم قواعد السلطنة و الخلافة معتمد الملک صلاح ایالت خواجه فضل الدین محمد و فاکیش و خواجه فضل الدین محمد در اوایل ایام اعتبار و اقتدار روزی چند با امیر مبارز الدین محمد ولی بیک که در آن ایام از اکثر امرا تقرب بیشتر داشت در طریق موافقت و اتحاد سلوک نمود و آخر الامر بسبب فساد اهل خباثت میان ایشان مخالفت و منازعت دست داد و خواجه فضل جناب امارت مآب را بی اختیار و بی اعتبار ساخت و سایر امرا و ارکان دولت در متابعت آنخواجه وافر شوکت راسخ دم و ثابت قدم بودند و بی استصواب رای صواب نمایش در هیچ مهمی از کلی و جزوی شروع نمی نمودند و در زمان عظمت علیه‌اش را مرجع و ملاذ خود میدانستند و هر روز کمر طاعتش بر میان بسته در مقام فرمانبرداری می نشستند و خواجه فضل الدین محمد از صبح تا شام در باغ جهان آرا مقام فرموده بانتظام مهام انام پرداختی و لوای قضایا و مدعیات خواص و عوام را بمقتضای نصفت و عدالت بکفایت مقرون ساختی و در هفته دو شب در باغ جهان آرا توقف کرده در آن لیالی با علما و فضلا و موالی صحبت داشتی و بساط انبساط گسترده تخم محبت در فضای دل یکسان کاشتی باشاعه خیرات و ساختن عمارات بغایت مایل و راغب بود در ایام اختیار بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و حمام و گنبد فرمود لاجرم عنایت سبحانی اشعه شمسه قصر اقبالش را مانند نور آفتاب باوج ظهور رسانید و اسم شریفش در نیکویی بر کتابه بنای روزگار باقی و پاینده ماند بیت در خیر کوش زانکه بر اوراق روزگار باقی بذکر خیر بود نام آدمی

ذکر جنگ النک نشین و ظفر یافتن خاقان اورنگ نشین

بر ضمایر دانش مآثر ازکیا ظاهر و هویدا خواهد بود که چون سابقه عنایت ازلی نیر اقبال دولتمندی را از مطلع فتح و فیروزی طالع گرداند تراکم غمام حوادث حجاب انوار چهره مطلوب او نشود و هرگاه رابطه ارادت لم یزلی با نجح رایت صاحب سعادتی را باوج نصرت و بهروزی رساند تزاحم غبار نوایب نقاب اشعه صورت مقصودش نگردد و بهنگام هجوم خصوم بر طبق مضمون وایدناهم بجنود لم تروها از عساکر ظفر مآثر غیب مدد یابد و در ایام ازدحام اعادی برونق منطوق و الله یؤید بنصره من یشاء آفتاب عنایت ایزدی بر وجنات روزگارش تابد نظم ز لطف ازل هر که یابد پسر ز سهم حوادث نه بیند ضرر بیابد ز فضل الهی مدد نبیند گزند از لشکر بعید و بوقت ضرورت ز اوج سپهر رسد بهر امداد او ماه و مهر چو نی بر دمد از زمین نیزه وار به بندد بخدمت کمر بنده وار حکایت خامه مشکین شمامه بتبیین آن زبان میگشاید که نظیر این تقریر است و ظفر یافتن خاقان صف شکن در النک نشین بر بدیع الزمان میرزا شبیه این تحریر کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاقان منصور با معدودی از سپاه ظفر قرین در النک نشین بدولت و اقبال نشسته بود

و بمصادره خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او مشغول میبود خبر تفرق و پریشانی عساکر نصرت مآثر بسمع سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک ولد امیر ذو النون ارغون که در ولایت گرمسیر اقامت داشتند رسید فرصت غنیمت شمرده خاطر بر آن قرار دادند که با سه چهار هزار سوار تیغ زن نیزه گذار بجانب اردوی همایون ایلغار نمایند و بیکناگاه خود را بمعسکر ظفر اثر رسانیده بدست جلادت و مردانگی ابواب فتح و فیروزی بگشایند و باین عزیمت از بادیه گرمسیر گذشته و مانند فلک الافلاک ساعتی از سیر نیاسوده در عرض پنج شش روز بنواحی سبزوار رسیدند و فریدون حسین میرزا و امرای ایلغار خود را در قلعه مضبوط گردانیده مسرعی بدرگاه عالم پناه روانه ساختند و کیفیت حادثه عرضه داشت نمودند چاشتگاه جمعه بیست و چهارم شوال این خبر بالنک نشین رسیده بنابر قلت سپاه مقربان بارگاه خاقان جم جاه در بحر اندیشه و اضطراب افتادند اما آنحضرت بر کمال کرم یزدانی که همواره شامل حالش بود اعتماد فرموده مسرعان همعنان برق و باد بدار السلطنه هراة ارسال نمود که جناب مقرب حضرت سلطانی بنفس نفیس سوار شده گرد محلات درون و بیرون شهر برآمده از عساکر نصرت مآثر هر کس بیابد باشد باردو فرستد و امیر نظام الدین علیشیر بعد از ادای نماز جمعه بموجب فرموده عمل نموده در آخر همان روز بحسب اتفاق امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی از جانب استراباد رسیدند و بموجب اشارت آنحضرت متوجه اردو گردیدند اما قبل از وصول ایشان قراولان سپاه نصرت دستگاه خبر رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا بمحاصره قلعه اسفرار التفات نکرده و از رباط آذرکین و امیر داود گذشته بسرعت برق و باد طی مسافت مینماید لاجرم اضطراب نواب کامیاب روی در ازدیاد نهاد و فی الواقع میرزا بدیع الزمان اگر بهمان طریق رانده گشت بمعسکر ظفر میرسید مهم آنحضرت ربانی از کتاب بعث تفصیل میرسانید اما تأیید نیافت و در سر کوچه اسفرار مانند بخت خویش بخواب رفت علی الصباح که انوار جنود فتح و فیروزی از اطراف و جوانب خاقان سپهر نشین هجوم کردند و مواکب کواکب در فروغ اشعه لوای بیضای آفتاب جهانتاب شده روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک با سپاهی یکدل و مبارزان جوشن گسل عنان سپاهی همه یکدل و جنگجوی چو دیوان در وقت غضب تندخوی تیغ جلادت و پهلوانی آخته و رایت شجاعت و گیتی ستانی افراخته متوجه معسکر خاقانی گشتند و آنحضرت بتایید ربانی و امداد معبود آسمانی واثق بوده چون جمشید خورشید بر تخت روان برآمد بیت سلیمان صفت بر صبا زین نهاد برآمد بتخت سلیمان چو باد و عنان یکران همت بصوب حلبه سپاه انعطاف داده و مانند کوه راسخ در میدان مقابله و مقاتله بایستاد بندگان دولتخواه و مقربان بارگاه فلک اشتباه در این تامل و تفکر که آیا وقت طالع همایون چه سعد بانگیزد که غبار آن اندیشه از شاهراه اقبال بر خیزد و یاری عنایت ملک معبود کدام کوکب سعود از اوج مقصود طالع گرداند که تیرگی غبار آن و غدغه را بروشنی فراغت سازد در این حین نیر سعادت آثار جبینی از مطلع مرحمت لاریبی طلوع نمود و معسکر ظفر اثر منور گشت و بابچه رایت فیروزی آیت کوکبه سلطنه بر مفارق منتظران موکب سپهر مراتب پرتو انداخت طنطنه کوس بشارت از ایوان کیوان درگذشت تبیین این مقال آنکه سلطان مسعود میرزا که بموجب عصیان خسرو شاه از ولایت حصار شادمان روی امید بدرگاه سلاطین پناه آورده بود در آن صباح که خاقان منصور بآراستن لشکر دشمن شکن مشغولی مینمود با پانصد نفر از شیران بیشه قتال همه سنگ فرسای و آهن شکاف بیکباره باردوی همایون رسیده ایمن عقده در آن شاهزاده مظفر لوا شاه و سپاه بطلوع اختر نصرت و ظفر واثق گشته خواطر همگنان مطمئن گردید و همان لحظه امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی از استراباد و فریدون حسین میرزا و امیر عبد اللطیف بخشی و سایر امرای ایلغار از طرف سبزوار بمعسکر فیروزی مآثر رسیدند و چشم جنگ و پیکار کشیده صف کارزار مرتب گردانیدند نظم چو آن زنده نعره دهیم و اورنگ بمیدان دلیران کرد آهنگ ز هر جانب سپاهی در رسیدند بقصد دشمنان صف بر کشیدند بلی هر کو جنود بخت سرمد کند امداد و سلطانی مؤید هزاران عقده کز افتد بکارش بآسانی گشاید کردگارش و از آنجانب چون بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک بنواحی النک نشین رسیدند بخلاف متصور اردوی همایون را از پیاده و سوار بسیار افزون دیدند در غایت دهشت و حیرت دست اضطرار باستعمال آلت کارزار بر زدند و صدای نفیر و سورن در خم طاق نیلگون گردون افکنده حمله کردند و بهادران لشکر نصرت نشان باقدام مدافعت و ممانعت پیش رفته آتش پیکار بنوعی برافروختند

که ولی ابرا و خنجر گذار بر کشتگان معرکه بسوخت چشمهٔ نوربخش آفتاب از غبار سم باد پایان تیره شد چشمهای کواکب ثواقب از شعلهٔ تیغ و سنان پهلوانان
خیره گشت نظم ز جوشن سواران در آن تاخت گه گذرگاه شد تنگ بر عافیت ز خون دلیران گلگون عذار النگ سنبلین گشت چون لاله زار
بگوش جوانان یولاو ترک زبان سنان گفت پیغام مرگ و هنوز صفوف اندو فرو نگذشته بود که سپاه خاقان عالیجاه غالب گشته آثار انکسار بر جبین
احوال لشکر زمین داور و قندهار ظهور نمود و بدیع الزمان میرزا از مقاتله عاجز شده از راه بربین بطرف جبال غور توجه فرمود فوجی از امرای
خاقان مظفر لوا ایلغامیشی شاهزاده عنان عزیمت انعطاف داده و تیغ خونریز بدست گرفته در پی مواکب او افتادند از جمله امیر عمر
بیک بدان حضرت نزدیک رسید و هرچند ملازمان رکاب سعادت ایاب بازگشته بر وحمله میکردند بازمی گردید عاقبت شیر بیشهٔ پیکار امیر
یوسف اسفندیار نیزه که در دست سلطان بدیع الزمان میرزا بود ستانده بی ازآنکه روی بطرف خصم آرد چنان بر دهن امیر عمر بیک زد که چند دندانش
شکسته از پشت زین سرنگون شد و شاهزاده از شر او ایمن گشته در ضمان سلامت بیرون رفت و همچنین کدا علی میرآخور از مردم مغول
خود را بشجاع بیک رسانید و آن نهنگ دریای شجاعت از قرب وصول دشمن آگاه شده عنان تکاور منعطف ساخته شمشیری بر روی وی زد
که دیگر مجال جدال نیافت و این واقعه در روز شنبه بیست و پنجم شعبان روی نمود و خاقان منصور لوازم حمد پادشاه عطابخش بجای آورده
وصدقات بمستحقان رسانیده جلدوی فتح بنام نامی سلطان مسعود میرزا رقم فرمود اکنون سیاق بیان اقتضا کرد که مجملی از حالات ولایات
ماوراء النهر در حیز بیان آید و خامهٔ دو زبان صحایف این اوراق را بذکر وفاق و خلاف اولاد و الاحفاد میرزا سلطان محمود بیارآید بعون
الله تکون العصمة والعون **ذکر شمهٔ از احوال اولاد امجاد میرزا سلطان محمود و بیان وقایعی که بسبب امرای
ترخانی روی نمود** چون فارس مضمار تقادیر غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنقر چندگاه در بخارا و سمرقند پادشاه بود بدولت اقبال
روزگار گذرانید و به تشیید قواعد عدالت و رعیت پروری پرداخت اطراف آن مملکت را معمور و معمور گردانید ناگاه چشم بد روزگار
در کار آمد و سپهر بچه زمانهٔ غدار ابواب تفرقه بر روی روزگار آن شاهزادهٔ کامکار برگشاد و امرای ترخانی کمر مخالفت آن بانی مبانی
جهانبانی بر میان بسته انواع پریشانی در دست داد و کلک بدیع مثال در تفصیل این اجمال و تبیین این احوال بر منوال شروع مینماید که بایسنقر میرزا
در ایام فرمانفرمائی امراء حصار و نوکران قدیمی خود را بیشتر از دیگران منظور نظر عنایت و مرحمت میگردانید و نسبت با ترخانیان و سایر
سمرقندیان بدستور ایشان رعایت و مکرمت بتقدیم نمیرسانید و همین بر ضمایر امراء ترخانی گران آمد و والی بخارا درویش محمد ترخان که بمزید جاه
و جلال از اقران و امثال امتیاز انتشار داشت خاطر بر سلطنت سلطان علی میرزا قرار داد و آنحضرت را از قرشی بسمرقند طلبیده بباغ نو که محل
جلوس بایسنقر میرزا بود برده جارمان آنمکان بایسنقری را متفرق ساخت و هر دو شاهزاده را بارک سمرقند در آورد و مکنون ضمیر فتنه پذیرش آنکه
چون خورشید عالمتاب بنهانخانهٔ مغرب شتابد و لباس نورانی روز بکسوت ظلمانی شب تبدیل یابد میرزا بایسنقر را در کوکسرا معتقد سازد و میرزا
سلطان علی را بر سریر سرافرازی نشاند و لوای اقتدار برافرازد و بایسنقر میرزا از حقیقت حال اطلاع یافته بهانهٔ تجدید وضو از مجلس برخواست و در
خانهٔ که در شرقی شمالی بستانسرا بود در آمد بحسب اتفاق آنخانه دری داشت بطرف بیرون که آنرا بتخته کشیده بودند و بایسنقر میرزا آن تخته را انداخت
با محمد علی قوچین و حسن شربتدار که در خدمتش بودند طریق فرار پیش گرفت و بکنار خندق رفته و از خندق جسته بخانهٔ حضرت هدایت انتما خواجه کا
خواجه کفشگیر رفت و همان لحظه جمعی از ترخانیان که بر در آنخانه ایستاده بودند فرار میرزا بایسنقر را دانسته روز دیگر بهیات اجتماعی متوجه عتبهٔ
کعبه مرتبه خواجه کا گشتند و شاهزاده را طلبیدند خدام ذوی الاحترام آنخواجه عالی مقام آمدن میرزا بایسنقر را باکجا معترف نگردیدند و ترخانیان
ادب نگاه داشته نومید مراجعت نمودند و میرزا سلطان علی را بر تخت شاهی نشانده در تمشیت آن مهم متحیر و متفکر بودند بعد از دو سه روز جامع
هدایت پناه انصار الاکابر والاعاظم خواجه ابو المکارم که همه کس تعظیم و حرمت آنجناب بجای می آوردند و آنجناب را از اولاد صاحب
شمار دو با عبد علا اعیان و اشراف ماوراء النهر بود و منصب شیخ الاسلامی آن مملکت تعلق بآن خانهٔ عالیشان میداشت بموافقت امیر
احمد حاجی و بعضی دیگر از شجاعان سپاهی جمع کثیر از سالکان مسالک دولتخواهی جهت مخالفت میرزا سلطان علی و ترخانیان بجانب قلعه توجه نمودند

نمودند و اکثر عوام سمرقند هجوم کرده میرزا بایسنقر را از خانهٔ خواجه کا بیرون آورده در مخالفت اهل خلاف موافق بودند بنابران ترخانیان از تعاقب
عاجز گشته محمد مزید ترخان از راه دروازهٔ چهار راهه متوجه بخارا شد و سلطان علی میرزا و درویش محمد ترخان اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشتند و در وقتی که
بایسنقر میرزا خانهٔ امیر احمد حاجی را بفر وجود فایض الجود زیب و زینت بخشیده بود درویش محمد ترخان را بپیش آوردند عرق خجالت بر جبینش نشسته
و از غایت دهشت لب از گفت و گوی فرو بسته میرزا بایسنقر از و یکدو سخن پرسید و جواب مطابق صواب نشنید آنگاه فرمان واجب الاذعان
بقتلش نفاذ گشت و همان ساعت دست سیاست بساط حیاتش در نوشت و چون نوبت بتادیب سلطان علی میرزا رسید حکم شد که جهانبانان
بمیل شاهزاده را میل کشند فرمان بران آنحضرت را از کوکسرا بیرون آورده بجائی که مباشر آن امر بود بردند اختیار را بغیر اختیار بر وجهی میل آتشین را
بدیدهٔ آن قرة العین سلطنت در آورد که ابیصی بصوت باصرهٔ او نرسید و سلطان علی میرزا از اظهار آنحالت ساکت بود و در خانهٔ حضرت
ولایت پناه خواجه قطب الدین یحیی منزل گزید و بعد از دو سه روز باستصواب آنجناب بصوب بخارا گریخت و بدین سبب میان مخادیم عظام
زبدة الاولیا خواجه کا و خواجه یحیی رشتهٔ لوازم اخوت گسیخت زیرا که خواجه کا در مقام انتظام مهام بایسنقر میرزا و خواجه یحیی سلطان علی میرزا
تقویت و تربیت میفرمود والقصه بعد از رفتن سلطان علی میرزا ببلدهٔ بخارا بایسنقر میرزا لشکر بدان صوب کشید و میرزا سلطان علی سپاه
بخارا و حدود آنرا فراهم آورده باتفاق امرای ترخانی متوجه میدان قتال گردید چون ملاقات فریقین روی نمود دست قضا ابواب جنگ
و شین برگشود و سلطان علی میرزا بدین پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته بایسنقر میرزا بصوب سمرقند گریخت امیر احمد با بسیاری از سمرقندیان گرفتار
گردیدند و بخاریان اکثر گرفتاران را معروض تیغ سیاست گردانیدند بعد از آن سلطان علی میرزا کمند همت بلند بر کنگرهٔ تسخیر سمرقند افکنده از عقب
برادر توجه نمود و از جانب حصار سلطان مسعود میرزا نیز بهوس فتح آن بلدهٔ فاخره نهضت کرده در شهر سبز نزول فرمود و در شوال سال مذکور در
قصبهٔ اندجان کیفیت این وقایع بعرض حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر میرزا رسید آنحضرت نیز بداعیهٔ گرفتن دار الملک آبا و اجداد
پای مبارک در رکاب ظفر انتساب آورده مقرون بدولت و اقبال طی منازل نمود و حدود آن شهر بهشت بهر را مضرب سرادقات نصرت آیات
گردانید بر ضمیر خورشید تنویر سخندان پوشیده و پنهان نخواهد بود که مناسب چنانست که درین مقام خامهٔ عنبرین ختام نخست از شمهٔ مبادی احوال
پادشاه ستوده خصال ظهیر الدین محمد بابر میرزا مشام جهانیان را معطر گرداند آنگاه تتمهٔ حالات اولاد میرزا سلطان محمود در مسامع سخنوران
وقایع رساند و من الله الاعانة والتوفیق **گفتار در بیان مجملی از نوادر احوال پادشاه سعادتمند از وقت ولادت
تا زمان نهضت بصوب بلدهٔ سمرقند** در ششم شهر محرم الحرام ۸۸۸ که اطراف مملکت فرغانه بیمن معدلت پادشاه فرزانه عمر شیخ
گورکان غیرت فزای ریاض رضوان بود دری نوربخش در عقد سلطنت و نامداری افزود و دری خورشید درخش از افق خلافت و کامکاری
طلوع نمود بلکه آفتابی از سپهر صاحبقرانی بر وجنات احوال طبقات انسانی تافت که دیدهٔ امید صاعدان مصاعد کشورستانی را روشن ساخت
و کامیابی از کتم عدم بسیرابستان وجود قدم نهاد که سایهٔ لطف و کرم بر مفارق طوایف بنی آدم انداخت نظم بفیض کردگار لایزالی دری
افزود در عقد لآلی پدید آمد عجب فرخنده فالی جمالش آفتاب بیزوالی وجودش نوربخش چشم امید ظهورش بر حسب اقبال جاوید یعنی
میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان از حضرت واهب العطایا
از تعلق نگار خانم بنت یونس خان پسری کرامت فرمود که هم از اوایل ایام صبی انوار دولت و اقبال از جمال حالش میدرخشید و هم از مبادی
احوال نشو و نما آثار شوکت و استقلال از جبین فرخنده فالش لایح می گردید ضیاء بشرهٔ مهر تنویرش مانند تباشیر صبح صادق خبر میداد که عنقریب
آفتاب دولت و کشورستانی از مشرق امید این خلاصهٔ دودمان صاحبقرانی بر صفحات روزگار فرق انسانی خواهد تافت و صفای چهرهٔ جهان
آثیرش مهبان لوامع ستارهٔ سحری مشعر بود بدین معنی که بزودی شب ظلمانی مظلومان عالم از فروغ این نقاوهٔ اعیان خلافت و جهانبانی بروز
بهجت و شادمانی تبدیل خواهد یافت نظم بلی صبح گیتی فروز بود مخبر از روشنائی روز شود ظاهر از نور اقبال مهر که سازد منور تمام سپهر
و چون بنابر نسیم عنایت الهی غنچهٔ ریاض پادشاهی در گلشن امید میرزا عمر شیخ گورکان بشکفت و مبشر اقبال خبر بهجت اثر تولد آن پسر عالی گهر را

درگوش جانش گفت در غایت مسرت و سرور بتهیه اسباب جشن و سور فرمان فرمود و چند روز بساط نشاط مبسوط داشته اقداح باده خوشگوار از
کف ساقیان لاله عذار بجرعه نمود و نام و لقب آن فرزند دلبند بر ظهیر الدین محمد بابر قرار گرفت و چند قابله زهره جبین جهة ارضاع متعهد آن مولود
سعادت قرین یقین پذیرفت و شاهزاده در مهد عزت و مهربانی و حجر عطوفت و کامرانی پرورش مییافت تا بمبادی سن رشد و تمیز رسید
انگاه بایالت حکومت اندجان منصوب گشته بدان سرزمین خرامید و چند سال در اندجان اوقات سعادت نشان آن شاهزاده عالیشان در
عین خرمی و شادمانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی گذران بود در وقتی که دوازده مرحله از مراحل زندگانی طی نمود خبر حادثه شامله [illegible]
کامله میرزا عمر شیخ را استماع فرمود و آنگاه امرا و ارکان دولت و اکابر و اعیان ولایت آنحضرت را بپایه [illegible] بردا شتند و سر عبودیت بر خط
فرمان واجب الاذعانش نهاده اعلام خدمتکاری برافراشتند و بنابر آنکه در آن ایام که سابقا مسطور گشت سلطان محمود خان و سلطان
احمد میرزا متوجه تسخیر مملکت فرغانه بودند و اعلام خلاف و نزاع ارتفاع داده در فتح قلاع آن بقاع بقدر سعی و اهتمام مینمودند امیر
شیرم طغائی آن دری (?) اوج کشورکشائی را سوار ساخته قصد کرد که آنحضرت را بدامنه جبال اوزکند برد تا اگر حکام و ولایات طریق بیوفائی مسلوک
داشته شعار هواداری میرزا سلطان احمد ظاهر سازند و رقم نسیان بر حقوق تربیت میرزا عمر شیخ گورکان کشیده لوای مخالفت برافرازند حضرت
پادشاهی در پناه جنه حمایت حضرت الهی از مضرت سالکان مسالک تباهی محروس ماند و خواجه مولانا قاضی که نسبتش از طرف پدر بشیخ برهان الدین
قلیج میپیوندد و از جانب مادر بسلطان ایلک ماضی متصل میگردد و از سوابق ایام اکابر آن خاندان در اندجان شیخ الاسلام میبوده اند و
اشراف و اعیان در فصل قضایا بدیشان رجوع کرده بسرانجام مهام فرق انام قیام مینموده اند از داعیه میر شیرم وقوف یافته خواجه حسن که
از اعاظم عنایت عمر شیخ میرزا بود و حقوق تربیت او پرداخته بود بملازمت حضرت پادشاهی و امیر شیرم طغائی فرستاد و از امضاء آن
عزیمت منع نمود و سخن خواجه مولانا بسمع رضا اصغا یافته موکب عالی از عیدگاه مراجعت فرمود و حصار اندجان از یمن قدوم آن پادشاه
عالیشان رشک ریاض جنان شده امرا و اعیان بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازه پرداختند و مقارن آنحال حسن یعقوب و امیر
قاسم قوچین و بعضی دیگر از امرا که برسم ایلغار بجانب مرغینان رفته بودند باندجان بازآمده در دولتخواهی حضرت پادشاهی بکمال اخلاص ظاهر
ساختند و سلطان احمد میرزا بعد از تسخیر اراتپه و خجند و مرغینان بجانب اندجان شتافت و خیام اقامت برافراخت و در مقام [illegible]
ثابت قدم بوده علم منازعت مرتفع ساخت در این اثنا پادشاه بعادت استمالت از ارباب ولایت اندجان را که موسوم و ملقب به
درویش گاو بود بسبب سخنی مخالفت آمیز که از وی سر زد بقتل فرمود و این سیاست موجب توهم سایر اندجانیان گشته تمامی خواص و عوام آن
بلده خواطر بمحافظت شهر و قلعه قرار دادند آنگاه پادشاه عالیجاه خواجه مولانا قاضی و اوزون حسن خواجه را برسم رسالت نزد میرزا سلطان
احمد فرستاد و رعایت طریقه ادب نموده پیغام داد که چون بغایت ظاهر است که آنحضرت سمرقند را گذاشته در اندجان اقامت نخواهند [illegible]
لایق دولت چنان مینماید که حکومت این ولایت را باینجانب تفویض فرمایند و بند درب نفاق و مخالفت اشارت نموده ابواب وفاق
و رافت برگشایند تا این مخلص که نواب کامیاب را بمثابه فرزند است مدت العمر بشارع مستقیم نوکری و اطاعت بوده پیرامن خلاف
و نزاع نگردد سلطان احمد میرزا که جبلت بی حیلتش بصفت مروت و انسانیت مفطور بود از استماع این پیغام متاثر گشت و جبال صلح
فرمود اما میسر نگردید و در جواب سخنان بحیثیه ایلچیان کلمات پریشان بر زبان آورده کوچ کرده در نزدیکی شهر منزل گزید در آن اثنا بمحض
مشیت ایزد سبحانه و تعالی صورتی چند روی نمود که وقوع آن مستلزم قوت دولت پادشاهی و متوجب ضعف طالع میرزا سلطان احمد بود
اول آنکه در زمانیکه سپاه سمرقند در جنبی که از سیاه آب که نزدیک باندجان واقعست میگذشتند بواسطه ازدحام خواص و عوام اسب و شتر
بسیار در سیاه آب افتاده روی بچراگاه عدم آورد دوم دیگر آنکه در آن ایام در معسکر سمرقندیان وبا در اسپ وقوع یافته طویله طویله [illegible]
لشکریان سقط شده دیگر آنکه بواسطه ثبات اخلاص و یکجهتی مردم اندجان از خرد و کلان نسبت بحضرت پادشاهی بیشتر میشکست و جماعت
از ایشان اندک جرائتی داشت های در میدان محاربه بمدافعه سمرقندیان نهاده از سر جان درگذشتند لاجرم سلطان احمد میرزا [illegible]

طالب مصالحه گشت و درویش محمد ترخان را که خال حسن [illegible] بود از یک فرسخی اندجان جهت تمشیت آن مهم نامزد فرمود و امیر درویش محمد [illegible]
شتافت و حضرت پادشاهی حسن یعقوب را بملاقات او امر نمود و آن دو امیر در موضع مذکور یکدیگر را دیده سخنی چند در باب موافقت عم
بزرگوار و برادرزاده عالیمقدار مذکور گردیده هر یک بجای خود مراجعت کردند و بعد از آن سلطان احمد میرزا بصوب سمرقند بازگشت
چنانچه نوشته شد در اثنا راه بسبب حلول اجل طبیعی درگذشت اما سلطان محمود خان که از طرف دیگر متوجه تسخیر فرغانه بود بجانب اخسی شتافت
خیال محاصره نمود و در آن وقت جهانگیر میرزا در قلعه اخسی تشریف داشت و از امرا حاجی درویش و میرزا قلی کوکلتاش و محمد باقر و شیخ عبدالله ایشک آقا
و ویس لاغری و میر غیاث طغائی در ملازمت آن قره برج فرمانفرمائی بودند و بعد از وصول سلطان محمود خان بدان نزدیکی سیلاب رعب
و هراس اساس ثبات امرا و توغیان را اندراس داده از اخسی بکاسان که الکاء ویس لاغری بود رفتند و در آن زمان سلطان ناصر میرزا
بمناسبت آنکه ویس اتکه او بود در آن حصار بود [illegible] خان از [illegible] خبر یافته بدانجانب شتافت و جماعت مذکوره باظهار اطاعت
مبادرت نموده کاسان را بنواب کامیاب درگاه خان سپردند و میر غیاث الغیاثی حلقه ملازمت آن آستان در گوش کشیده و ویس لاغری
در خدمت سلطان ناصر میرزا باردوی سلطان احمد میرزا رفت و آنحضرت محمد [illegible] خان را بمحافظت شاهزاده امر نمود و سلطان محمود
خان بعد از تسخیر کاسان بنظاره اخسی خرامید و چند نوبت باشتعال نیران محاربت اشتغال نمود اما کارش از پیش نرفت و بنابر عارضه که دست
داد راه ولایت خویش پیش گرفت و مقارن آنحال اباابکر کاشغری که داعیه سروری داشت و سر از ربقه صاحب عنصری فرود نمی آورد
و در کاشغر و ختن بحکومت میگذرانید لشکر بحدود اوزکند کشیده قلعه طرح انداخته بتعذیب عباد و تخریب بلاد مشغول گردید و خواجه قاضی و
اکثر امرا بدفع او مامور گشته اباابکر دانست که مرد میدان ایشان نیست و خواجه قاضی را واسطه گردانیده بانواع تحف [illegible] فرستاده
سپاه را بمصالحه راضی ساخت و رایت مراجعت بصوب کاشغر برافراخت و چون خاطر پادشاهی از امثال این امور فراغت یافت
متوجه تمشیت مهمات فرغانه گشته حکومت اندجان و منصب سرانجام مهام ملکی و مالی را بحسن یعقوب داد و زمام ایالت ولایت اوش
در قبضه اقتدار امیر قاسم قوچین نهاده بامارت اخسی و مرغینان اوزون حسن و علی دوست طغائی متعین شدند و برین قیاس سایر امرا
و ایچکیان بمناصب مناسب مفتخر و مباهی گشتند در خلال این احوال سلطان محمود میرزا که پس از فوت برادر بدار الملک سمرقند آمده بود
دختر سلطان احمد میرزا آق بیگم را در سلک ازدواج سلطان مسعود میرزا کشیده مصحوب عبدالقدوس مرجی و اتا ساچق بنظر پادشاه عالی
گوهر فرستاد و سخنان عطوفت آمیز مودت انگیز پیغام داد و چون میان او و حسن یعقوب قرابتی واقع بود عبدالقدوس خفیه حسن بن یعقوب را بلطف
و عنایت سلطان محمود میرزا امیدوار گردانید و از جاده دولتخواهی حضرت پادشاهی دور گردانید و پس از مراجعت عبدالقدوس
[illegible] شش ماه حسن اطوار حسن تغییر داده باظهار شعار کفران نعمت مبادرت نمود و قصد کرد که میرزا جهانگیر را بسلطنت موسوم ساخته نواب
کامیاب پادشاهی را از اندجان بهر طرف که خواهد روانه گرداند بنابر آن خواجه قاضی و امیر قاسم قوچین و علی دوست طغائی و اوزون
حسن و بعضی دیگر از مخلصان پادشاه [illegible] دولت بیگم که جده آنحضرت است خواطر بران قرار دادند که حسن یعقوب را بی اختیار
ساخته بهر وجه که ممکن باشد در دفع شر او کوشند آنگاه در ملازمت پادشاه عالیجاه متوجه ارک که مسکن حسن بود گشتند و حسن در آن وقت بصحرا
رفته بجانور پرانیدن اشتغال داشت از کیفیت حادثه خبر یافته بصوب سمرقند روانه شد و چون بکند بادام رسید بخیال فاسد و اندیشه باطل
عنان عزیمت بطرف اخسی انعطاف داد و حضرت پادشاه از مراجعت او آگاه شده بعضی از امرا با فوجی از عساکر ظفر لوا متوجه [illegible]
گشتند و زمره از ایشان برسم منغلای پیشتر روان شدند و حسن بر توجه مقدمه سپاه صف شکن وقوف یافته بیم بشب بر سر ایشان تاخت و نوکران
او آغاز شبه کرده تیر یکی از ایشان بر مقتل حسن خورد و بجزای اعمال سیئه خود گرفتار گشته از آن زخم جان بسپرد و مقارن وقایع مذکوره
ابراهیم سارو که از قوم منگلیغ بود و از عمر شیخ میرزا تربیت یافته بواسطه صدور جریمه مردود شده بود بقلعه اشره در آمده خطبه بنام بایسنغر میرزا
خوانده و حضرت پادشاهی بر این معنی اطلاع یافته در ماه شعبان سال مذکور موکب منصور بجانب اشره شتافت و ابراهیم سارو تا بهنگام [illegible]

و باره پرداخته عساکر ظفر مآثر بامر محاصره و محاربه قیام نمودند و دست باستعمال آلت قتال برده ابواب کشش و کوشش بر روی روزگار محصوران
گشودند چون مدت چهل روز حال برین منوال بگذشت آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال ابراهیم سارو ظاهر گشت لاجرم خواجه قاضی را شفیع جرایم
خود ساخته امان طلبید و پادشاه گناه او را عفو کرده ابراهیم شمشیر بگردن و کفن اندر دست از قلعه بیرون خرامید آنگاه اعلام ظفر پناه
بجانب خجند نهضت نمود و امیر مغول ولد عبد الوهاب شغاول که در آن خطه متمکن بود بعد از قرب وصول موکب پادشاهی بلوازم استقبال
استعجال کرده مراسم اخلاص بجای آورد و غاشیه اطاعت بر دوش افکنده مقالید شهر و حصار بنواب پادشاه کامکار سپرد آنگاه دین پناه
اسلام پناه استماع نمود که سلطان محمود خان شاهرخیه را بنزول همایون مشرف ساخته و خاطر عاطر جهت دفع کدورات سابقه مایل به
ملاقات خال بزرگوار گشته بشاهرخیه رفت و خان از قرب وصول آن قرة العین خواقین عالیشان خرم و شادمان شد و چون پادشاه بارگاه
در آمد لوازم تعظیم و تبجیل مرعی داشته برخواست و آنحضرت نیز رعایت مراسم ادب نموده زانو زد آنگاه خان عالیجاه پادشاه اسلام
پناه را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده از دقایق اشفاق و خاطرجویی دقیقه نامرعی نگذاشت و پادشاه حمیده خصال دو سه روز در صحبت
خال مرحمت خصال و خوشحال بسر برد و پس از آن بصوب سمرقند دولت رایت عزیمت برافراشت و هم درین سال آن درج خلافت و استقلال با جوقی
از ابطال رجال متوجه تسخیر اوراتیپه گشت چنانچه از سیاق حکایات سابقه بوضوح می پیوندد و اوراتیپه سالها داخل تیول میرزا عمر شیخ
بوده در فترات مذکوره بتصرف کماشتگان بایسنغر میرزا در آمده سلطان علی میرزا در آنجا حکومت مینمود و چون سلطان علی از توجه لوای کشور
کشای پادشاهی خبر یافته شیخ ذوالنون را بمحافظت قلعه مامور ساخته بنفس نفیس بجانب کوهستان مسیخا شتافت و پادشاه سعادتمند
بعد از قطع منازل بخجند گذشته و از گریختن سلطان علی میرزا واقف گشته مقرب حضرت سلطانی میر نظام الدین علی خلیفه و میر عثمان را
برسم رسالت نزد شیخ ذوالنون فرستاد و شیخ بنابر اقتضای بخت نگون و طالع واژون امیر خلیفه را گرفته قصد انهدام اساس حیات بجان
نموده آن امیر ستوده خصال بعنایت حضرت ملک متعال مجال فرار یافته بعد از دو سه روز پیاده خود را بموکب ظفر آثار رسانید و چون از
خاطر اوراتیپه بارگاه کعبه مرتبه منصوب گشت و معلوم شد که در آن حدود غله نایاب است امرا و ارکان دولت صلاح در مراجعت دانستند
و حضرت پادشاهی باستصواب سالکان طریق دولتخواهی عنان عزیمت بصوب اندجان معطوف گردانید و هم در آن اوان سلطان محمود
خان لشکر فراوان بدر اوراتیپه فرستاده شیخ ذوالنون مکر بخت و اوراتیپه بتصرف ملازمان خان در آمد و کوتوالی آن حصن تعلق بمحمد حسین کورکان گرفت
و از آن تاریخ تا شهور سنه ثمان و تسعمائه ایام سرداری او در اوراتیپه سمت امتداد پذیرفت و در سنه ۹۰۱ حمزه سلطان و پسرش مماق سلطان
و مهدی سلطان و محمد دوغلات که در وقت وصول سلطان حسین میرزا بولایت حصار از سلطان مسعود میرزا جدا گشته بودند در ماه مبارک
رمضان در قصبه اندجان بآستان اقبال آشیان پادشاه جهانبان رسیدند و آنحضرت بتعظیم سلاطین قیام نموده از توشک بپایان آمده
لوازم ضیافت و مهمان نوازی بجای آورد و در شوال همین سال خبر مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و محاصره کردن سلطان مسعود میرزا
و سلطان علی میرزا دار السلطنه سمرقند را باندجان رسید و پادشاه عالیجاه نیز بداعیه تسخیر آن خطه لوای نصرت عطیه برافراخت و بعد از
وصول بنواحی دار الملک آبا و اجداد سپاه شجاعت نهاد را بمحاصره و محاربه مامور ساخت و سه چهار ماه از سه طرف آن [illegible]
شرف در تضییق سمرقندیان میکوشیدند و ایشان نیز در محافظت شهر بقدر مقدور اهتمام نموده در مدافعه مدعیان نهایت مردانگی بظهور
میرسانیدند و در آن اثنا عالیجناب هدایت انتما خواجه یحیی از نزد سلطان علی میرزا بخدمت پادشاه مظفر لوا شتافته در باب اتفاق و اتحاد
سخنان معروض داشت و آن کلمات مشفقانه بسمع قبول یافته موکب عالی پادشاه بنابر التماس جناب ارشاد پناهی از ظاهر سمرقند بجانب
سغد دو سه فرسخ پایانتر رفته نزول اجلال فرمود و از آنطرف میرزا سلطان علی نیز بدان نواحی آمده سپاه را در موضعی مناسب بکنار
آب کوهک فرود آورد و با چهار پنج نفر از خواص عزم ملاقات پادشاه کرد و آنحضرت با چهار پنج کس از اصحاب اختصاص از آب کوهک
گذشته بر بالای اسپ بین الجانبین بصورت ملاقات روی نمود و در باب تدبیر و تسخیر ملک [illegible] در میان آمده چنان مقرر شد که آن تابستان [illegible]

بر یکی از آن دو شاهزاده عالیشان مقرر خوانده و در اول فصل بهار که موسم نشو و نمای ریاحین و ازهار است بار دیگر متوجه سمرقند شوند آنگاه پادشاه اسلام پناه
روی بصوب اندجان آورد و سلطان علی میرزا ببخارا رفت و آنجا قشلاق کرد و میرزا سلطان مسعود که بملاقات دختر امیر شیخ عبد الله برلاس مشعوف بود او را
در حباله نکاح کشیده بجانب حصار مراجعت فرمود و چون پنجه علم کشورگشای پادشاه بمنزل کسای رسید مهدی سلطان از اردوی نصرت نشان گریخته
بسمرقند رفت و حمزه سلطان اجازت طلبیده راه همان بلده پیش گرفت و بعد از چند ماه که آن دو سلطان مشمول عاطفت و مکرمت میرزا بایسنغر بودند
از آنحضرت نیز روی گردان شده آنجا بسایه لوای محمد خان شیبانی شتافتند

ذکر توجه رایات سپهر کشور ستانی بجانب سمرقند نوبت ثانی و در آمدن آن بلده بحیز تسخیر حضرت پادشاه سلیمان مکانی

در اول فصل بهار که خسرو ممالک علوی از حوت بدرج
حمل گشته بجانب بیت الشرف خویش نهضت کرد و در تضییق محصوران حصار فیروزه کار کوشیده شرایط گیتی ستانی بجای آورد سلطان علی میرزا
از بلده فاخره بخارا لوای نصرت انتما بصوب سمرقند برافراخت و طی منازل و مراحل نموده موضع خواجه کاردزن را معسکر ساخت میرزا بایسنغر نیز
با لشکری از اهل ستیز از شهر بیرون خرامیده و سر پل لشکرگاه کرده در برابر برادر قبه بارگاه مرتفع گردانید و حضرت پادشاه اسلام پناه نیز در ماه
مبارک رمضان از بلده اندجان بدان صوب روان گشت و با سپاهی پر دل طی منازل و مراحل کرده در ییلاق قبه بارگاه سپهر آثار را بایوان کیوان
در گذشت و در آن مقام بیرون آمدن بایسنغر میرزا از سمرقند و نشستن در برابر برادر بعز عرض رسید و تولون خواجه مغول را با قرب سیصد نفر از مردم
و آتش و دلاور بیشتر روان گردانید و پس از شیوع خبر قرب وصول موکب پادشاهی تزلزل باساس ثبات و قرار بایسنغر میرزا راه یافت و ویران
شده بصوب سمرقند شتافت و تولون خواجه با متابعان در شب بیگاه که بمعسکر آنحضرت رسیده بسیاری از سمرقندیان را بزخم سهام مرگ
انجام مجروح و مبروح ساختند و غنیمت فراوان گرفته سالما غانما لوای مراجعت برافراختند و حضرت پادشاهی آن سالکان طریق دولتخواهی را
بنوازش و انعام مخصوص مباهی گردانیده روی بصوب مقصد آورد و کامران و سرافراز بشیراز رسیده قصد تسخیر قلعه آن قصبه کرد و در آن وقت شیراز الکای
قاسم دولدی بود و یکی از نوکران او بمحافظت حصار آن دیار قیام مینمود و در روز آخر ماه مذکور پنجه لوای جهانگشای پرتو وصول بحوالی شیراز انداخت و کماشتگان
قاسم دولدی از محافظت قلعه عاجز گشته شعار عبودیت پادشاه صافی طویت ظاهر ساختند مقالید حصار بنواب درگاه سپهر اقتدار سپرده امان
طلبیده و لطف پادشاهانه شامل حال او گشته کوتوالی شیراز برسم سابق بوی مفوض گردید و پادشاه صاحب تایید روز دیگر ادای نماز عید و سایر واجبات
و سنن آن روز سعید قیام نمود آنگاه بنواحی سمرقند رفت و در قوروق بنیابر نزول اجلال فرمود و در آن روز قاسم دولدی و ویس لاغری و حسن نبیره سلطان
محمد تیغل و سلطان محمد ویس با قرب چهار صد کس از جانب سمرقند آمده بموکب پادشاهی پیوستند تحقیق ایشان آنکه وقتی که بایسنغر میرزا از سر پل کوچ کرده
روی بشهر آورد ما بدولتخواهی حضرت پادشاهی از او جدا شده بدینجانب آمده ایم و بعد از یکدو روز بوضوح پیوست که آن جماعت بدعوی مخالفت
میرزا از بایسنغر میرزا اجازت طلبیده بدانصوب شتافته اند و چون استماع نموده اند که آن قلعه بحیز تسخیر پادشاه کشورگیر در آمده بقدم اضطرار سلوک
طریق ملازمت اختیار کرده اند القصه پادشاه آفاق از منزل بنیابر بیولاق خرامید و بعد از یکدو روز از آن جا کوچ کرده از آب بهواری
بگذشت و بام مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردید و در آن روز جمعی از اهل تهور در سر خیابان بفوجی از لشکریان میرزا بایسنغر بازخورده اسپ
جلادت در میدان مبارزت تاختند و بباد حمله آتش قتال التهاب داده از خون یکدیگر خاک معرکه را گل ساختند و در آن اثنا تیری جان گزا
بگردن خواجگی مولانا صدر که برادر کلانتر خواجه کلان بیگ بود رسید چنانچه همان ساعت از پای در آمده متوجه ریاض جنت گردید و او مدتی
بطلب علم پرداخته از فن لغت و استیفا صاحب وقوف بود و مکاتیب را نیکو انشا میکرد و مدتی مهرداری عمر شیخ میرزا مینمود اما سلطان علی
میرزا که در منزل خواجه کاردزن منزل گزیده بقصد دشمن داشت یکدو نوبت بافوجی از دلیران بمیدان محاربت بیرون آمده تا نزدیک سمرقند شتافت و
میان لشکر حضرت و بهادرانی که از شهر بیرون آمده بودند نایره مقابله و مقاتله التهاب یافت لیکن چنانچه میبایست مهمی از پیش نرفت و سلطان علی
میرزا از طول کشش و غلبه بر آن بلده فردوس مآثر ملول گشته راه بخارا پیش گرفت و حضرت پادشاهی روزی چند در یام بوده محاصره سمرقند را در دست
و پس از آن از آن منزل کوچ کرده یورت خان را که از آنجا تا شهر بحسب تخمین یک فرسخ مسافت است مضرب سرادقات عزت ساخت

وقریب بچهار روز در آن موضع توقف اتفاق افتاد و در آن ایام چندین نوبت میان دلیران لشکر بابری و شجاعان سپاه بایسنغری محاربه دست داد و در بعضی از آن معارک امیر ابراهیم بیگچیک و ابوالقاسم کوه بر و میرشاه قوچین علامت شجاعت و بهادری ظاهر ساختند و جمعی از اهل سمرقند را مجروح گردانیده لواء تفوق برافراختند و روزی که در سر خیابان در میدان مردانگی جولان مینمودند زخمی بروی امیر ابراهیم بیگچیک رسید و چون جبه ابراهیم چاپوق مشهور گردید و از منزل مذکور پادشاه مؤید منصور نهانی قاصدی نزد بعضی از سمرقندیان فرستاد و ایشان را باطاعت و انقیاد دعوت کرده سخنان عنایت آمیز پیغام داد و آن جماعت بقبول آن کلمات زبان گشاده گفتند که باید موکب پادشاهی در شب از جانب غار عاشقان متوجه شهر گردد تا اگر خدمت برمیان جان بسته آنچه مقصود است بحصول پیوندد بنابر آن شبی پادشاه کامران پای مبارک در رکاب آورده بپل مغاک شتافت و چند پیاده و سوار جلادت آثار را پیشتر فرستاد و مردم شهر از این معنی وقوف یافته بیکبار فوجی از لشکریان عرار بپای ممانعت پیش آمدند و حاجی پیاده را که مدتی مدید در خدمت پادشاه صاحب تایید اوقات گذرانیده بود و محمود پیاده را گرفته معروض تیغ تیز گردانیدند لاجرم پادشاه خجسته شیم بمعسکر ظفر اثر بازگشت و در آن اوان که یورت خان از فروغ رایات حضرت نشان روشن تر از مرغزار جنان بود تمام مردم قلاع و بقاع اطراف و قاصدان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و فرمان برداری نمودند و پیشکشهای لایق ارسال داشته ابواب مکنت و امان بر روی روزگار خود گشودند و همچنین زمره ای از محترفه و پیشه وران و سوداگران سمرقند خلق بسیار باردوی نصرت شعار آمدند و در اردو بازار شبانه معمور و آبادان شد که حکم مصر جامع گرفت و در آن اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که در دامن کوه شادوار قلعه ایست که آن را ازکنیت (?) گویند و جمعی از قلعه محکم کرده گردن بطوق عبودیت پادشاهی در نیاورده خدام درگاه سپهر احتشام متوجه تادیب آن جماعت گشته چون بنواحی آن حصار رسیدند و بجز برق ظفر شعار شد متوطنان قلعه از در تضرع و نیازمندی در آمدند و خواجه قاضی را وسیله ساخته از جرایم گذشته مراسم اعتذار بجای آوردند و عفو پادشاهانه شامل حال آن طایفه گشته رایات ظفر آیات بصوب سمرقند مراجعت نمود و در النگ قتلغ که در نواحی باغ میدان است نزول اجلال واقع شد و در آن حین جمعی کثیر از مردم رعیت و سپاهی از شهر بیرون آمده تا پل محمد چپ که نزدیک لشکرگاه پادشاه بود عنان بازکشیدند و حال آنکه ملازمان موکب پادشاهی در آن زمان غافل بودند و مشغول استعمال آلت پیکار نگشته بودند لاجرم اندک شکستی روی نموده سمرقندیان سلطانعلی بابا قلی را اسیر گرفته بقلعه بردند روز دیگر پادشاه شوده سیر از آن منزل نهضت فرموده سر النگ قتلغ نزدیک آب کوهک محل نصب خیام سپاه ظفر رکاب شد و سمرقندیان تصور نمودند که پادشاه وافر هنر بخیال مراجعت آن منزل را اختیار فرموده بنابرآن مردم فراوان از دروازه شیخزاده بیرون آمده متوجه اردوی نصرت نشان شدند و تا پل محمد چپ راندند صف قتال بیاراستند و سپاه پادشاه نیز بهمین ستیز مرکب جلادت تیز ساخته بر مخالفان تاختند و بزخم سنان فتنه انگیز و سهام خون ریز آثار روز رستخیز ظاهر ساختند گرد میدان بر باوج فلک اثیر گردیده و رخساره خورشید را تیره گردانید شعاع تیغ و آتش خشم بهادران جوش در دراخیره ساخته معنی آیت یکاد سنا برقه یذهب بالابصار بظهور رسانید و عاقبت شمایم فتح و نصرت دماغ جوانان موکب پادشاهی را معطر گردانید و لشکر سمرقند عنان بصوب شهر تافتند و جمعی کثیر از ایشان اسیر کمند گردیدند و بقیه بلطایف الحیل نجات یافتند و از جمله گرفتاران یکی محمد مسکین ولد حافظ دولدای و دیگری برادر جوزه محمد قاسم نبیره حسین بیر بود و ایضا دیوانه جامه باف و کل قاشوق که از جمله متینان سمرقند و سربداران لوم بودند در آن روز اسیر پنجه تقدیر شدند و بقصاص حاجی پیاده و محمود پیاده کشته گشتند و بعد از این شکست دیگر لشکر سمرقند از خوف دست شهر بیرون نیامدند و لشکریان پادشاه دلیر شده تا کنار خندق میرفتند و غلامان و کنیزکان شهریان را اولجی گرفتند در آن اثنا آفتاب عالم آرا از برج میزان تحویل کرد و حریف خریف آغاز دم سردی نموده دست بتاراج باغ و بستان برآورد پادشاه با امرا و سران سپاه در باب یورت قشلاق لوازم مشورت بتقدیم رسانیده خاطر مکنان بر آن قرار یافت که آن زمستان در قلعه خواجه دیدار روزگار گذرانند و در اوایل فصل بهار بار دیگر بسمرقند آمده شرایط قلعه گیری بظهور رسانند آنگاه کوچ کرده الکئی که متصل قلعه مذکوره بود از یمن نزول همایون غیرت سبزه زار گردون شده فرمان واجب الاذعان بساختن قوروغ و باو کبهاء در درون حصار نفاذ گشت و فرمان بران حسب الفرمان عمل نموده

پادشاه و امرا و سپاه بدان قلعه در آمدند و در همان روز که ماهچه رایت عالم افروز از منزل مذکور ببرج حصار خواجه دیدار انتقال نمود محمد [illegible] شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی که ببابر استمداد (?) بایسنغر میرزا از ترکستان ایلغار کرده بود بدان النگ رسید چون دانست که حضرت پادشاه سلیمان مکانی بتوفیقات سبحانی همان روز بحصار در آمده اند متحیر و متاسف گردید و با آنکه در آن زمان در ملازمت پادشاه جهانبان اندک مردی بود و نه تهیه اسباب مصاف کرده میل خروج از قلعه فرمودند اما شیبانی خان را اقبال بمیدان قتال مصلحت ننموده و از آنجا کوچ کرده بجانب سمرقند توجه فرمود و چون آنچه بایسنغر میرزا از خان مدعا داشت بحصول نپیوست کما ینبغی بمجالست نپرداخت و شیبانی خان نومید و حیران بصوب ترکستان علم نهضت برافراخت آنگاه بایسنغر میرزا که مدت هفت ماه در مضیق جهات حصار تضییق بسیار اوقات گذرانیده بود و از خان شیبانی ابواب کامرانی بر رویش گشوده باد و بیست صد کس از جنود متوجه ملاقات خسروشاه گشت و چون در معبر ترمذ نزول نمود سید حسین اکبر که نسبت بسلطان مسعود میرزا قرابت قریبه داشت و در آن ولایت رایت ایالت می افراشت بعزیمت دستبرد روی بمیرزا بایسنغر آورد و در محلی که آنحضرت از آب گذشته بود و باندک مردی در یورت مانده به آنجا رسید و طاهر محمد چهره میرزا بایسنغر را دستگیر گردانید و لشکریان او اندک پای گرفته مراجعت کردند و چون موکب عالی بایسنغری بنواحی قندز نزول اجلال نمود خسروشاه مراسم استقبال و لوازم نیاز و نثار بجای آورده بین الجانبین باحسن وجهی ملاقات روی نمود و بعد از آن اوان که بایسنغر میرزا مرکز دولت خالی گذاشت پادشاه سعادت انتما از کیفیت حال وقوف یافته علم ظفر شیم بصوب سمرقند برافراشت اکابر و اهالی چون از قرب وصول موکب عالی خبر یافتند فوج فوج علی التعاقب والتوالی باستقبال شتافتند و بعد از ادراک شرف بساطبوسی تحف لایقه و تبرکات رایقه پیشکش کردند و بانواع اصطناع و التفات پادشاهی مفتخر و مباهی شدند و آنحضرت در اواخر ربیع الاخر سنه ثلاث و تسعمائه دار الملک آبا و اجداد را از فر طلعت همایون غیرت افزای گلشن گردانید و در بستان سرای قلعه نزول اجلال فرمود و تختگاه صاحبقران مغفرت پناه را از یمن مقدم میمنت شیم رشک بستان ارم ساخت و نضارت بخشید و تمامی اشراف و اعیان را در ظلال مکرمت لایزال از تاب آفتاب حوادث ایمن و مطمئن گردانید و رعایا و بیچارگان را که پایمال محن و دستخوش انواع محن بودند باشاعه عدل و داد نوید داده دست تعدی ظلمه و متغلبه از دامن عرض ایشان کوتاه ساخت و امرا و بابری را نیز بقدر مقدور رعایت کرده علم اقتدار در معرکه کارزار برافراخت و مدت صد روز بلده سمرقند از انعام عدل و احسان پادشاه سعادتمند فردوس مانند بود و بعد از آن بنابر اموری که مذکور خواهد شد سمرقندیان از آن دولت محروم گشته موکب نصرت نشان بصوب اندجان توجه نمود چنانچه عنقریب کیفیت آن حکایت بموقع عرض خواهد رسید و خامه شیرین مقال در باب تحصیل این مطلب لوازم اهتمام بتقدیم خواهد رسانید

ذکر لشکر کشیدن میرزا بایسنغر و امیر خسروشاه بجانب حصار شادمان و فرار سلطان محمود میرزا از غایت اضطرار بصوب خراسان

چون میرزا بایسنغر روزی چند در قندز بسر برد امیر خسروشاه با سپاه بایسنغری معدود و جنود وافر عدد در ملازمت آنحضرت روی بتسخیر حصار آورد و بعد از عبور آب آمویه وصول بچغانیان قاصدان بخدمت سلطان مسعود میرزا فرستاده بزبان غدر و فریب پیغام داد کدلائی دولت چنان می نماید که آنحضرت از قلعه بیرون آمده بجانب تشریف آورند تا باتفاق برادر خود فتح سمرقند را پیش نهاد همت بلند سازند معتبر آنکه پس از تسخیر آن خطه دلپذیر یک برادر در آن بلده فرخنده متمکن بوده دیگری در حصار علم خلافت برافرازد سلطان مسعود میرزا این سخنان شنیده میان رد و قبول متردد بوده از مکر و فریب اعدا غافل گشته داعیه تحمل [illegible] مینمود و در آن اثنا امرا و چگیان آن شاهزاده بسیار ان که بواسطه کال اختیار [illegible] امیر شیخ عبدالله برلاس [illegible] میرزا بایسنغر توجه نمودند لاجرم آنحضرت بادراک فتح و ظفر واثق شده همعنان امیر خسروشاه از چغانیان بطرف حصار ایلغار کرد و در وقت نماز شام بر در آن قلعه فرود آمده روز دیگر روی بمحاصره آورد و حال آنکه در آن شب سلطان مسعود میرزا در عماری که پدرش ساخته بود بدولت سرا موسوم گردانیده تشریف داشت چون از حقیقت آن حال وقوف یافت باید هم خویش امیر شیخ عبدالله فرار بر قرار اختیار کرده از گذر اوباج برآب آمویه گذشت چنانچه مذکور شد که در وقت محاربه سلطان حسین میرزا با بدیع الزمان میرزا بالنگ نشین رسید محمود خصی شفقت گشت و خسروشاه میرزا بایسنغر را در حصار بر مسند سلطنت نشانده ختلان را ببرادر خود امیر ولی داد و بعد از چند روز بجبال استحرج پای

در رکاب آورده نظر بهادر را برسم منقلای از پیش فرستاد و چنانچه تفصیل این اجمال در محل خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **ذکر تزویج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان بنت خاقان منصور و تمهید بساط نشاط و سور و جشن و سرور** چون خاقان منصور در النگ نشین فتح و ظفر گشت بدیع الزمان میرزا بجانب جبال غور گریخته بساط قتال و جدال در نوشت و حضرت خاقانی ادراک سعادت را از میامن قدوم سلطان مسعود میرزا دانست و بر رعایت و تربیت او پرداخت انعقاد آنکه توانست و در روز دوشنبه بیست و هفتم ماه شعبان مجلسی در غایت حشمت و عظمت آراسته شاهزاده را ببارگاه جهان پناه طلبید و باستخلاص ممالک موروثی خاطر خطیرش را تسلی داده بازدواج کریمه از دودمان شاهی امیدوار گردانید و قامت قابلیتش را بخلعت طلا دوز زیب و زینت داد و با انعام اسپ و زر و مایحتاج دیگر نقد مراد در آستین طلا زغانش نهاد و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور بموجب فرمان واجب الاذعان خدیجه بیکی آغا و سایر محله نشینان تتق عصمت جهت [illegible] ازدواج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان که صبیهٔ صلبیهٔ حضرت خاقانی بود و از بستر عالیه پاپا آغچه در وجود آمده بود از اردوی همایون بدار السلطنه هراة رفتند و در روز جمعه غره ذی القعده شاهزاده نیز بآن بلده خرامید بجهت مسند آرایان دولت خواستند مجلس عقد و نکاح آراستند و در روز یکشنبه سیوم همان ماه سادات و قضاة و اکابر و اشراف در باغ زاغان مجتمع گشته جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الملة والدین احمد التفتازانی در ساعتی که مانند نام شاهزاده مسعود بود اختر سعادت اوج سلطنت را با ناهید برج خلافت عقد بست و چند روز بساط سور و سرور و عیش و حضور انبساط یافته سلطان مسعود میرزا در عین نشاط و کامرانی با آن مخدره سراپرده خاقانی زفاف فرمود و از دست ساقیان گلعذار جامهای بادهٔ خوشگوار بتجرع کرده در تنزهات هراة عشرت نمود و از شراب ناب گلزار طرب را آب داد و غنچه دل شاهزاده بنغمهٔ باغ شگفت و مغنی خوش الحان بصوت دلنواز گوش ناهید بنغمه ساز رسانیده بزبان حال میگفت نظم ساقی بنور باده برافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما و سلطان مسعود چند گاه در ظلال دولت و اقبال خاقان ستوده خصال در غایت جاه و جلال بگذرانید بعد از آن یاد وطن مالوف کرده با فوجی از سپاه ظفر پناه عنان عزیمت بطرف ماوراء النهر منعطف گردانید چون بحدود قندز رسید امیر خسرو شاه آغاز مکر و تزویر نموده رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد شاهزاده فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرده آنحضرت را بسلطنت مملکت موروث بشارت داد و میرزا سلطان مسعود بگفتار آن غدار مکار فریب یافته بقندز شتافت و او طریق کفران نعمت مسلوک داشته چشم جهان بین آن قرة العین سلطنت را نشتر زد و با معدودی از ملازمان بجانب سمرقند گسیل فرمود تا در پناه دولت سلطان علی میرزا بسر برد اما سلطان مسعود میرزا بنابر اعتمادی که بر کرم خاقان منصور داشت نوبت دیگر بخراسان تشریف آورده در بلدهٔ فاخره هراة اوقات میگذرانید تا وقتی که ابو الفتح محمد خان شیبانی ولایت خراسان را تسخیر کرد و چون آن خان کینه ستان غیر از استیصال اولاد امیر تیمور گورکان مدعائی نداشت سلطان مسعود میرزا را به باباش میرزا که داروغه سرخس بود سپرد و باباش او را شهید ساخته بیگم سلطان را بعقد خویش درآورد و اما خسرو شاه بهمدران سال که دیدهٔ میرزا سلطان مسعود را بنیشتر بیوفائی از حلیه بینائی عاطل ساخت از غایت قساوت عقب قتل میرزا بایسنقر را که از وقت توجه میرزا سلطان مسعود بهراة تا آن غایت در حصار حکومت مینمود پیش نهاد همت گردانیده و بلطایف الحیل آن شاهزاده بلند محل را بچنگ آورده در ماه محرم سنه خمس و تسعمائه بشهادت رسانید آنگاه از روی استقلال در ولایات قندز و ختلان و بدخشان و ترمذ و حصار شادمان بحکومت مشغول گشته تا حالش در ضمن حکایات آینده بر زبان خامه خواهد گذشت ان شاء الله تعالی و تقدس **ذکر مصالحه حضرت اعلی با سلطان بدیع الزمان میرزا** در آن اوان که بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیگ از حدود قندهار بجانب النگ نشین یلغار نموده امیر ذو النون ارغون در ییلاق ولایت غور بود بنابران بدیع الزمان میرزا از النگ نشین بطرف برسین شتافت و از آنجا عنان عزیمت بصوب معسکر امیر ذو النون تافت و آنجناب شاهزاده را استقبال نموده بر حسب ذات خجسته صفات لوازم حرمت پادشاهانه تقدیم و جهت تدارک آن اختلال باجتماع سپاه قیام نمود و زمین داور و غور و ساغر و تولک سرجان باطراف و جوانب روان گردانید و باندک زمانی لشکر بسیار از ایل ارغون و قبایل

هزاره و نکودری و قبچاق و غیر ذلک در ظل رایت میرزا بدیع الزمان و امیر ذو النون مجتمع گشتند و مستعد رزم و پیکار شده کمر خدمتکاری و جانسپاری بر میان جان بستند چون خبر بعرض خاقان منصور رسید از فرزند ارجمند بخیال لشکرکشی دیگر دلدار شده الوس شمالی به عازم هراة رود گردید اما بمدارا ایام جناب حقایق پناهی شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی از نزد بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون باردوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخت و خاقان منصور بصلح رضی شده مهام جوی شاهزاده را پیش نهاد همت ساخته تعیین مقالی که قبل از وقوع جنگ النگ نشین بروزی چند خاقان [illegible] جناب شیخ الاسلامی سیف الملة والدین مولانا احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی و سید غیاث الدین محمد صدر را بجانب گرمسیر فرستاده بود تا میرزا بدیع الزمان را نصیحت نموده از راه مخالفت بجادهٔ موافقت آورند و ایشان چون بحدود فراه رسیده شنیدند که بدیع الزمان بر سبیل ایلغار لشکر بر سر پدر بزرگوار کشیده است بنابران شیخ الاسلام عنان مراجعت بدار السلطنه هراة انعطاف داد و آن شیخ جلال الدین ابو سعید و سید غیاث الدین نزد امیر ذو النون بغور رفتند و همواره [illegible] داشتند که بدیع الزمان میرزا در النگ نشین شکست یافته با میرزا ذو النون پیوست و شیخ ابو سعید در باب تمهید بساط مصالحه با شاهزاده گفت و شنود نمود آنجناب جواب داد که اگر حضرت خاقانی در مقام عطوفت و مهربانی درآمده از ممالک محروسه مقداری عنایت فرماید که معیشت جمعی که ملازم رکاب باشند انتظام یابد بسهولت بگذرد من نیز طریق اطاعت و فرمانبرداری مسلوک داشته غاشیه عبودیت و خدمتکاری بر دوش خواهم گرفت و الا فلا شیخ اجازت یافته روز چهارشنبه هشتم ذی القعده که موکب خاقان ظفر قرین در النگ نشین بود ببارگاه حشمت آیین رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان را بشرف عرض رسانیده و جهت تأکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب امیر شیخ علی طغائی که در آن وقت در ملازمت شیخ مذکور بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجه نموده و در اوایل محرم جناب هدایت پناهی و خدمت امارت دستگاهی باز آمده عرض نمودند که میرزا بدیع الزمان طمع میدارد که حکومت ولایت بلخ بدستور سابق متعلق بوی گردد تا دیگر بار این مخالفت نکند و آنحضرت این ملتمس را بسمع قبول اصغا ننموده از النگ نشین کوچ نموده بجانب هراة روان نهضت فرمود و چون خبر بدار السلطنه هراة رسید که حضرت خاقانی بعزم رزم بدیع الزمان میرزا بهراة رو شتافت و از آنجا عنان بگردان بطرف ولایت غور خواهد تافت مقرب حضرت سلطانی کلمه کریمه الصلح خیر مطمح نظر فرخنده اثر گردانیده در روز سه شنبه دهم محرم الحرام سنه اربع و تسعمائه بر نیت تمشیت امر مصالحه عازم اردوی کیهان پوی گشت و روز چهارشنبه در نواحی چشمه گلوین بشرف ملازمت خاقان عالیشان مشرف شده آنحضرت را بر استرضاء بدیع الزمان میرزا ترغیب فرمود و چون این سخن منبعث از کمال اخلاص و دولتخواهی بود بسمع قبول حضرت پادشاهی راه یافت و حکم همایون صادر شد که منشیان آستان خلافت آشیان نشان ایالت ولایت فراه و سیستان را بنام میرزا بدیع الزمان در قلم آورند و چون این حکم همایون بمهر زرنگار موشح گشت خاقان منصور میر نجیبی را اجازت داد که منشور رایض السرور را نزد بدیع الزمان میرزا برده بدستور سابق در خدمت شاهزاده باشد و چنان سازد که آنحضرت بحکومت ولایت سیستان راضی گشته از مقام مخالفت و منازعت در گذرد آنگاه علم نصرت شیم در روز جمعه سیزدهم محرم بجانب مستقر سریر سلطنت در حرکت آمد و روز دوشنبه شانزدهم پرتو وصول بر باغ جهان آرا انداخته انوار معدلت روز افزون اطراف [illegible] هراة را روشن ساخت و در خلال احوال گذشته امیر نظام الدین درویش علی که بعد از مواخذه و مصادره بمکه مبارکه و مدینه طیبه زادهما الله شرفا و تعظیما رفته بود بگذاردن حج اسلام فایز گشته بود و مقضی المرام باز آمده نوبت دیگر منظور نظر عنایت خاقان والا گهر شد و منصب دیوان اعلی یافته پهلوی امیر ناصر الدین عبد الخالق مهر زد اما بدیع الزمان میرزا بعد از وصول نشان همایون از غور بسیستان شتافت و محمد معصوم میرزا که والی آن ولایت بود [illegible] عزیمت بدار السلطنه هراة تافت **ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد و شکست یافتن مظفر حسین گورکان بتقدیر آفریننده عباد** در اواخر سنه ثلث و تسعمائه محمد حسین میرزا کرت دیگر لشکر ظفر اثر فراهم آورده لواء عزیمت بطرف استراباد برافراخت و ابو المنصور مظفر حسین گورکان از توجه برادر واقف گشته با سپاه جرجان باستقبال بیرون خرامید و روز جمعه بیست و دوم ذی القعده سنه مذکوره در نواحی گنبد قابوس تلاقی فریقین دست داده دلاوران ناموس گرد بنبرد باوج گنبد آبنوس رسانیدند در اثنای اشتعال آتش قتال بواسطه ضعفی که در آن روز عارض مزاج مظفر حسین میرزا بود آنجناب را غشی عظیم روی نمود و شدت آن حالت بمثابه انجامید که لشکریان او دست از کار باز مانده از معرکه پای گریز روی بوادی فرار آوردند و محمد حسین میرزا منصور و مظفر بدار الفتح استراباد درآمده ابو المنصور مظفر حسین گورکان تا ولایت سبزوار عنان بگردان

بازگشید و چون این خبر در بلده فاخره هرات بعرض خاقان منصور رسید در اواخر صفر سنه ۹۰۰ امیر محمد برندق برلاس و امیر کمال الدین حسین علی جلایر حسب الحکم روی توجه بسبزوار آوردند تا بموکب عالی مظفری پیوسته در باب تدارک اختلال آن محال مساعی جمیله بجای آرند و مکنون ضمیر همایون خیال بود که بنفس نفیس عنان عزیمت بآن صوب کرد اما بسبب مخالفت ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا آن عزیمت در حیز تاخیر افتاد و خاقان منصور روی توجه بمرو شاهجهان نهاد ذکر

در بیان سلوک ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا در طریق عصیان و نهضت رایت نصرت آیت خاقان منصور بجانب مرو شاهجهان

در آن اوان که خبر شهادت محمد مومن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت و انتشار شناعت آن امر آتش اندوه و الم بر کانون درون دور و نزدیک و ترک و تازیک تافت هریک از شاهزادگان که در ناحیه از نواحی خراسان بحکومت قیام مینمودند از مکر و حیله [illegible] بیگی فا اندیشه مند گشته در سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا فرمودند از آنجمله حاکم مرو ابوالمحسن میرزا با برادر اعیانی خود محمد محسن میرزا که در ولایت ابیورد سلطنت میکرد طرح اتحاد و یگانگی انداخته رسل و رسایل از جانبین در تردد آمدند و مراسم عهد و پیمان در میان آورده خواطر بمخالفت پدر بزرگوار قرار دادند و این اخبار در اوایل سال نهصد و چهار بدار السلطنه هرات رسیده خاقان کامکار جناب نقابت پناه سلطنت شعاری میر قوام الدین حسن سیارمی را در ماه ربیع الآخر سنه مذکوره بمرو ارسال داشت تا بزلال موعظه و نصیحت نایره عدوان میرزا ابوالمحسن را منطفی گرداند و شاهزاده را بآن دارد که کس نزد برادر خود فرستاده او را نیز از مقام عصیان در گذراند و امیر قوام الدین حسب الفرموده بتقدیم رسانیده فایده بر رسالت او مترتب نگشت و ابوالمحسن میرزا بمعاذیر نادلپذیر تمسک جسته از سر عصیان و خلاف در نگذشت بنابران خاقان منصور عازم تادیب شاهزادگان شده بعد از اجتماع جنود خراسان در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاولی از باغ جهان آرا نهضت نموده در تخت سفر نزول اجلال فرمود و از آن منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان محمد حسین میرزا و امیر عبد اللطیف با فوجی از ابطال رجال [illegible] از راه سرخس متوجه مرو گشتند و محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر ناصر الدین عبد الخالق و حاجی پیر بکاول در شهر توقف کرده رایات ظفر پیکر روز جمعه هفتم از تخت سفر کوچ کرده بساقسلماق رفت و سه چهار روز در آن مرحله اقامت نموده چهارشنبه دوازدهم رباط پریان از یمن مقدم خاقان عالی مکان غیرت افزای روضه رضوان گشت و آنحضرت از رباط پریان قاصدی بمشهد مقدسه نزد حیدر محمد میرزا فرستاده پیغام داد که باتفاق امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی جنود آنحدود را مجتمع ساخته جهت دفع محمد محسن میرزا که [illegible] اشتهار دارد متوجه ابیورد گردد و آنگاه لواء ظفر پناه از راه کوتل بجانب مرو در حرکت آمد و چون ابوالمحسن میرزا از توجه مواکب گردون مراتب خبر یافت برج و باره مرو را مرمت فرموده خاطر بتحصن قرار داد و ماه چتر ظلم انجم حشم بعد از طی منازل پرتو وصول بر ظاهر آن بلده انداخت عساکر نصرت مآثر آغاز محاصره و محاربه کردند و لشکریان ابوالمحسن میرزا سپر ممانعت و مدافعت بر روی کشیده در محافظت شهر غایت جد و اهتمام بجای آوردند از طرفین تیر بآغاز آمد شد نموده نیش پیکان خون از شریان بیرونیان و درونیان بگشود گاهی صدمه سنگ رعد غرش از بروج القلعه را از هم ساخته صفت هباء منثورا می‌بخشید و احیانا وصول نار و رشح نفط آتش در عسکر ظفر اثر انداخته جان پردلان را محترق میگردانید مدت سه چهار ماه حال بدین منوال جاری بود بعد از آن [illegible] ایام جنگ و جدال طول کشیده بین الجانبین صلح گونه روی نمود چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس ذکر

نهضت مقرب حضرت سلطانی بنیت گذاردن حج اسلام و بیان بعضی از وقایع و حوادث که روی نمود

در آن ایام امیر صافی ضمیر نظام الدین علیشیر بدلالت هادی دین قویم و هدایت دلیل و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم مدتی مدید داعیه آن داشت که قدم از سر ساخته و آن را سرمایه جمیع مرادات شناخته بطرف حجاز شتابد و شرف گذاردن حج اسلام و سعادت طواف روضه مقدسه حضرت رسول علیه السلام دریابد اما هر گاه که احرام آن صوب صواب بسته در پایه سریر سلطنت آب لب بطلب رخصت میگشاد خاقان منصور بنابر کمال میل بصحبت شریف آنجناب شرف رخصت ارزانی نمیفرمود تا درین ایام که آن پادشاه سپهر احتشام ظاهر مرو را مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیده بود و بمحاصره ابوالمحسن میرزا قیام می‌نمود که آن امیر صاحب توفیق فرصت غنیمت شمرده با جمعی کثیر از اصحاب فضیلت مآب و طلاب سدره انتساب بجانب مشهد مقدسه رضویه علی راقمها التحیه و السلام روان گشت و مولانا عبد الحی طبیب را که در بارگاه حضرت

پادشاهی راه سخن داشت جهت استجازه بملتزم خلافت مصیر فرستاد و چون میر صافی ضمیر بمشهد رسید جهت وصول مولانا عبد الحی روزی چند در آن مقام متبرک ساکن گردید و در آن ایام حیدر محمد میرزا و امیر شیخ احمد سهیلی که حسب الحکم جهت نبرد کپک میرزا بابیورد رفته بودند منهزم باز آمدند و جناب مقرب حضرت سلطانی باستمالت شاهزاده و امیر شیخ پرداخته اسبان راهوار و نفایس اجناس نزد ایشان ارسال نمود و ابواب اعطاف بر روی سایر حاضران آن معرکه بگشود مقارن آن حال مولانا عبد الحی از اردوی همایون باز آمده از نزد خاقان منصور مکتوبی آورد مضمون آنکه از ضمیر واثقی که مولانا عبد الحی بنظر صواب کامیاب رسانید خیال توجه آنعالیجناب هدایت مآب بجانب مکه مبارکه بوضوح انجامید اگرچه رعایت خاطر فیض مآثر مقتضی آنست که این ملتمس را بعز اجابت مقرون دارم اما چون در اختیار این سفر مبارک امنیت طریق شرط است و چنانچه بر حقایق تمامی واضح خواهد بود درین اوقات بواسطه تواتر حرکات غبار فتنه و آشوب در ولایات عراقین و آذربایجان بمرتبه [illegible] است که مزیدی بران متصور نیست اگر نوبت دیگر بملاحظه رضای خاطر اشرف علی این عزیمت را موقوف داشته بدین جانب تشریف آورند تا عهد ملاطفت خجسته صفات تازه گردد و هرگاه خبر امنیت طریق تحقق پیوندد عزیمت فرمایند از کمال مکارم اخلاق بدیع و بعید نخواهد بود و چون آن مکتوب مرغوب عنایت اسلوب بمطالعه امیر نظام الدین علیشیر رسید با نقبای مشهد افتخار آل عبا و اعزه اصحاب سعادت انتما طریق مشورت مسلوک داشته مجموع آن جماعت متفق اللفظ و المعنی صلاح دین و دولت در آن دانستند که آنجناب بصوب اردوی ظفر مآب توجه فرماید و نوعی سازد که میان خاقان منصور و ابوالمحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بنا علی هذا مقرب حضرت سلطانی در اوایل فصل بهار از مشهد حضرت امام عالی مقدار بجانب مرو شاهجهان روان شد و بعد از وصول بجده و سرخس چنان معلوم گشت که رایات نصرت آیات از ظاهر مرو نهضت کرده متوجه آن قصبه است صورت قضیه آنکه چون مدت محاصره بلده مرو سه چهار ماه امتداد یافت و پیکر فتح و فیروزی در آینه مراد جلوه گر نیامد حضرت خاقانی مایل مصالحه گشته ابوالمحسن میرزا نیز از طول ایام قلعه داری ملول شده قاصدی نزد پدر بزرگوار فرستاد و امیر نظام الدین درویشعلی را طلب نمود و جناب امارت مآب حسب الحکم بشهر رفته شاهزاده با وی گفت که اگر خاقان منصور از سر جریمه من درگذشته عنان مراجعت بصوب دار السلطنه هرات انعطاف دهد تن بخدمت [illegible] کرده روی توجه بپایه سریر خلافت مصیر خواهم آورد و امیر درویش علی بدرگاه عالم پناه باز گشته سخن ابوالمحسن میرزا را بعرض رسانید و ملتمس شاهزاده درجه قبول یافته موکب همایون بجانب سرخس در حرکت آمد و در منزل [illegible] مقرب الحضرت السلطانی بساط جلالت [illegible] الطاف خصایص یافت و بعد از دو سه روز توقع منصب جلیله و کیفیت مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره کرده جهت انصراف بطرف دار السلطنه هرات طلبید خاقان منصور فرمود ما دام که شما در مملکت من توطن داشته باشید هر التماس که فرمایید بعز اجابت مقرونست الا که همت قابلیت آنجناب بخلع فاخره آراسته شرف اجازت ارزانی داشت و امیر صوفی صفت صافی ضمیر مسکین [illegible] شتافته سادات و اکابر مشایخ و قضات و علما و فضلا و اشراف و اعیان دار السلطنه هرات را در سر مزار فیض آثار گازرگاه جمع ساخت و آشی عظیم ترتیب نموده بنیت استقامت بر جاده درویشی و گوشه نشینی از ایشان استعانت جست و کلی همت بر ترویج و تعمیر بقعه متبرکه انصاریه مصروف داشته ارباب وظایف و خدام آن مقام فرح انجام را باصناف انعام و احسان نوازش نمود و در راتبه درویشان و مجاوران آن روضه بهشت نشان در افزود و در خلال گذشته سلطان احمد میرزا که سالها بحکم آن پادشاه مظفر لوا در دار السلطنه هرات حکومت و داروغگی مینمود و امیر ناصر الدین عبد الخالق [illegible] امیر احمد میر فیروزشاه علم عزیمت بسفر آخرت برافراختند و اصحاب آن مصایب چنانچه رسم است بمراسم تعزیت و سوگواری و اطعام طعام و ختمات کلام حضرت باری پرداختند

ذکر طغیان امیر خسرو شاه کرت دیگر و بیان کشته شدن نظر بهادر و حیدر قلندر

در آن زمستان که خاقان عالی مکان در ظاهر مرو نشسته بمحاصره ابوالمحسن میرزا قیام مینمود امیر خسرو شاه فرصت غنیمت دانسته با سپاهی بی نهایت بحدود قبة الاسلام بلخ توجه فرمود و ابراهیم حسین میرزا بنابر قلت لشکر طریقه حزم رعایت کرده در شهر متحصن گشت و همین معنی موجب مزید جسارت خسرو شاه شده جنود قندز در ولایت اندخود و شبرغان دست بغارت و تاراج برآوردند و در گرد قبة الاسلام بلخ خیمه اقامت افراشته از روی اهتمام در محاصره پرداختند چند روز از صبح تا شام از درون و بیرون شهر مبارزان بهرام قهر ابواب جنگ و جدال بر روی یکدیگر گشودند و باز

تیر برکت تا شیر و سنگ رعد پرداخته در افناء اعدا اهتمام بلیغ بجای می‌نمودند و احیانا بهادران لشکر ابراهیم حسین میرزا بپای جلادت از قلعه بیرون می‌خرامیدند و نبرد [illegible]

[illegible]

نیکو می‌نوشت و از تمیز نقاشی وقوفی تمام داشت و در غایت لطف طبع گاهی بنظم اشعار می‌پرداخت و از نتایج ذهن وقاد اصحاب فضیلت محظوظ می‌ساخت الغرض

چون خسرو شاه کار دولت بر بجیان مرجی خطیر اقدام نمود از روی استقلال در ولایت قندز و بقلان و ختلان و بدخشان و حصار شادمان با برجا بنای اقتدار [illegible]

مآل حالش در ضمن حکایات آینده مذکور خواهد گشت و کشته شدنش بتیغ انتقام متقم جبار بر زبان قلم پریشان رقم خواهد گذشت ان شاء الله تعالی گفتار در

بیان پیوستن ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر جهت مخالفت خاقان و افترشمه و انهزام یافتن ایشان از دست بر و ملازمان موکب ظفرنشان در موضع حلوا چشمه

[illegible]

فرمود تا نقاره و کورکه همایون را بجنبه آوازه ساختند و سورن انداخته رایات نصرت آیات برافراختند و باین طریقه از آن دره بیرون آمده چون چشم
ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بر پنجه علم ظفر شیم افتاد بیقین دانستند که خاقان رستم حشم برباره کوه پیکر نشسته و میان همت بعزم رزم و پیکار چست
بسته تزلزل بارکان اقتدار ایشان راه یافت و نسیم ظفر بر پرچم علم خاقانی وزیده هر یک از آن دو شاهزاده عنان فرار بطرفی تافت ابو المحسن میرزا
بجانب مرو رفت و کپک میرزا راه استراباد پیش گرفت و چون گردنکشان سپاه خاقان بجای کیفیت واقعه شدند تیغ انتقام از نیام کشیده
بار دیگر روی بمعرکه آوردند و شاهزادگان را تعاقب نموده سالما غانما مراجعت کردند خاقان منصور لوازم محامد پادشاه غفور مرعی داشته
صدقات و نذور بمستحقان رسانید و درباره جماعتی که در آن محاربه آثار دلاوری ظاهر کرده بودند انعامات فرموده فتحنامها باطراف بلاد
خراسان روان گردانید **ذکر نهضت همایون خاقان عالی مکان بجانب جرجان و مسارعت نمودن در مراجعت**
بواسطه طغیان میرزا بدیع الزمان و از آن زمان که محمد حسین میرزا استراباد را از مظفر حسین گورکان انتزاع نمود پیوسته خیال توجه آن صوب
صواب بکنون ضمیر همایون بود اما بواسطه موانع متنوع که در بلاد خراسان وقوع می یافت این داعیه از حیز قوت بفعل نمی آمد و بعد از محاربه جلو حشم
که کپک میرزا باستراباد شتافت و میان برادران مبادی محبت و اتحاد استحکام یافت خاقان منصور مظفر لوا آن عزیمت را تصمیم داد و روی توجه
باستراباد نهاد و این خبر بمحمد حسین میرزا رسیده شاهزاده را اسباب اضطراب از حد گذشت و با کپک میرزا و خوبی از خواص امرا طریق فرار
مسلوک داشته متوجه کنار آب اترک و میان تراکمه آنسرحد گذشت در اثنای راه کپک میرزا از دو برادر جدا شده بطرف خراسان
عزیمت نمود و مانند شیری خشمناک بی ترس و باک بجد و اتوالات درآمده کیفیت حال ابو المحسن میرزا اعلام فرمود چون این اخبار بمعرض خاقان
جم اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدسه را بنام محمد محسن میرزا نویسانده نزد شاهزاده فرستاد و بزبان لطف و مرحمت پیغام داد که هر چند
تو حقوق ابوت را بعقوق مخالفت مبدل ساخته با ملازمان موکب نصرت نشان بمقام مقابله و مقاتله درآمدی اما بمقتضای شفقت اصلی و عطوفت جبلی قلم
عفو بر جریده آن جریمه کشیدیم و ایالت مشهد مقدسه و توابع و لواحق آنرا بآن عزیز فرزند مفوض گردانیدیم چنانچه که از ارتکاب افعال سابقه نادم و
پشیمان بوده من بعد لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانی و آن مملکت را بآیین معدلت و رعیت پروری معمور و آباد گردانی و بعد از آنکه پیغام
منصور و منشور مذکور بمحمد محسن میرزا رسید مبتهج و مسرور گشته بمشهد مقدسه شتافت و قدم در وادی فرمانبرداری نهاده دیگر از وی امری که موجب انفعال
خاطر خاقان ظفر انتساب احتشام باشد صدور نیافت و خاقان منصور پس از طی منازل و مراحل خطه استراباد را از یمن مقدم همایون غیرت افزای گلستان ارم ذات العماد
ساخت و ده پانزده روز جناح مرحمت بر مفارق متوطنان آن مملکت گسترده بلوازم رعیت پروری پرداخت در آن اثنا قاصدی از دار السلطنه
هراة از نزد امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بپایه سریر خلافت مصیر رسیده بعرض رسانید که بدیع الزمان میرزا با سپاهی بلا انتها بنواحی هراة تشریف
آورده دخان طغیان مرتفع گردانیده و اکنون در ظاهر آن بلده خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراشته و باتفاق امیر ذو النون ارغون همت بر
تسخیر مملکت خراسان بگماشته خاقان منصور چون این خبر شنود نشان حکومت استراباد را بمصحوب مولانا شمس الدین علیشاه سندی منشی نزد محمد حسین میرزا ارسال
داشت و مکتوبی مبنی از نصایح سودمند و مواعظ دل پسند بنام شاهزاده روانه ساخت و بسرعت برق و باد علم مراجعت برافراشت
بعد از وصول باسفراین زمام ایالت آن ولایت را بقبضه اقتدار امیر بدر الدین نهاد و کوچ بر کوچ بسبزوار شتافته حکومت آن بلده را باتابع و خادمان
بمظفر حسین میرزا داد و مولانا شمس الدین علی پس از آنکه بخدمت محمد حسین میرزا رسید و فرامین مطاعه را بشاهزاده داده نمود و لوازم تبلیغ رسالت
بتقدیم رسانید آنحضرت بار دیگر استراباد را مقر سلطنت ساخت و لشکر و جوانان را جمع گردانیده رایات شوکت و عظمت برافراخت **ذکر**
نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دار السلطنه هراة و رفتن بجانب مرغاب بعد از معاودت رایات
ظفر آیات در آن اوقات که خاقان والاقدر ابو الغازی سلطان حسین بهادر جهت دفع محمد حسین میرزا عنان بکرات بصوب استراباد انعطاف
داد سلطان بدیع الزمان میرزا از سیستان و امیر شجاع الدین ذو النون از زمین داور به ییلاق غور خرامیدند و خیال تسخیر ولایت خراسان
کرده سپاه هزاره و نکودر و چاق را مجتمع گردانیدند و بعد از تقدیم مشورت علم نهضت افراختند و بجنود نامعدود و بالای ولایت هراة ورود

نموده و شتافتند و از مراعی و مواشی امرا و ارکان دولت خاقانی هر چه یافتند متصرف گردید و در غفلان عزیمت بصوب لشکر مقدسه عنان تافتند و از آن
سرکار بسیار گوسفند بسیار غنیمت گرفته متوجه دار السلطنه هراة گشتند و از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و سایر
امرا که در آن بلده فاخره بودند در بحر اضطراب افتادند و برج و باره شهر را مضبوط ساخته و مردم بلوکات را در اندرون آورده خود را بتحصن قرار
دادند و چون بدیع الزمان میرزا بقصبه اوبه رسید امیر ذو النون برسم منقلای پیشتر متوجه گردیده و بعضی از مردم بلوکات که در باغات خود مانده
بودند امیر ذو النون را تنها دیده تصور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت نموده و امیر ذو النون بی مدد آنحضرت خیال محاصره هراة نموده لاجرم
بشهر آمده گفتند که امیر ذو النون با لشکر اندک و غرور بسیار نزدیک رسیده است و اگر امرا بجنگ او بیرون روند غالب ظن آنست که انهزام یابند و
مقارن آن حال محمد معصوم میرزا نیز از جانب چلکتو بهراة آمده و امیر محمد ولی بیک مستظهر گشته دو سه هزار سوار آراسته کمک ساخت و در رکاب محمد معصوم میرزا
و سید عبد الله میرزا بعزم رزم از شهر بیرون رفت و در عقب سپاه میرزا محمد معصوم را باز داشت و خود در میمنه ایستاده و سمت میسره را بعهده سید
عبد الله میرزا و امیر بابا علی گذاشت و از آنجانب سلطان بدیع الزمان میرزا در نواحی پل مالان بامیر ذو النون پیوست و در محلی که آنرا
قراولان خبر رسانیدند که سپاهی بسیار یاغی نمودار شد و همان ساعت امیر ذو النون با لشکر انبوه پای در رکاب آورده و چون شیر غران متوجه جنگ
گشت و در نواحی النگ نشین تقارب فریقین بتلاقی انجامید و آواز نفیر و سورن از ایوان کیوان درگذشت از هر دو طرف شیران بیشه
نبرد تیغ کین آخته بر یکدیگر تاختند و گرد از فضای معرکه بجانب اوج فلک تیز گرد رسانیده چهره آفتاب را در زیر نقاب عنبر اسود ساختند و با
سنان پیام اجل در گوش جوانان میگفت و تیر مرگ آیات سینه پهلوانان را بسان لعل بدخشان میسفت شمشیر بارک شکاف بیک ضرب از فرق سر تا
ناف میشکافت و جانهای پردلان از آن رخنه بیرون جسته بعالم آخرت میشتافت **نظم** برآمد فغان از زمین و زمان درآمد تزلزل بکوه و مکان
ز تیغ سر انداز و تیر خدنگ بهوا خون فشان شد زمین لاله رنگ و در آن اثنا لوای کشورگشای سلطان بدیع الزمان میرزا پرتو وصول بر معرکه انداخته
از مشاهده آن حال دست از کارزار کوتاه داشته از جای رفته نخست سید عبد الله میرزا و امیر بابا علی فرار نمودند بعد از آن محمد معصوم میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی
بیک نیز گریز اختیار کردند محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا مصلحت در آمدن بشهر ندیده روی باردوی همایون آوردند اما امیر محمد با سایر
گریختگان بشهر درآمده دروازه را بر کشیده برج و باره را بمردم اعتمادی سپرد و سلطان بدیع الزمان میرزا مظفر و منصور در النگ نشین نزول اجلال فرموده پس از
چند روز از آنجا بپل مالان نقل کرد و همچنین سپاه داشت که بی از آنکه مباشر جنگ و پیکار گردد بر در های شهر مدد بسته غبار آن بلده را بهوا ساکن گردانیده
سپاه را اجازت حرب نداد و چون مدت چهل روز حال بر این منوال بگذشت خبر مراجعت خاقان منصور متواتر پیوست و امیر نظام الدین علیشیر رسل
و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را از مقابله و مقاتله پدر تحذیر رسانید و التماس فرمود که از ظاهر هراة کوچ فرموده بطرفی رود که میان او و خاقان
منصور ملاقات واقع نشود تا بار دیگر نایره فتنه و آشوب اشتعال التهاب نیابد و شاهزاده مصلحت وقت در ایجاب آن ملتمس دانسته از پل مالان
بپل سالار شتافت و از آنجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب تافت و پس از سه چهار روز اعلام ظفر اعلام خاقانی پرتو وصول بر سواد هراة انداخته امرا و اعیان
و اکابر و اشراف بلوازم استقبال قیام و اقدام نمودند خاقان منصور همگنان را پرسش و نوازش فرمود و امیر محمد ولی بیک و جماعتی که در ایام محاصره شرایط
جلادت بجای آورده بودند بمزید عنایت و التفات سرافراز گردانید و بدولت و اقبال بباغ جهان آرا نزول اجلال فرموده نوای عیش و نشاط
باوج عیوق رسانید **ذکر تفویض سلطنت بلخ بسلطان بدیع الزمان میرزا و باز آمدن ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر خاقان**
مظفر لوا چون سلطان بدیع الزمان میرزا از ظاهر بلده هراة کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت تمامی لشکر او در حصین و چهلچو در ظل رایت فتح آیتش مجتمع
گشتند و شجاع بیک نیز از قندهار بملازمت رسیده در اردوی عالی جمعیتی عظیم دست داد و امیر بدیه بخشی که از قبل خاقان منصور در قلعه مروچاق حکومت
مینمود از تسلیم حصار ابا کرده شجاع بیک روی بتسخیر آن قلعه آورد و سپاه هزاره و نکودر و سایر افراد لشکر ظفر اثر تورها و چپرها بر سر کشیدند و دست
بتیر و کمان برده بقدم جلادت و مردانگی متوجه آن حصن حصین گردیدند و امیر بدیه از صباح تا نیم روز بمدافعه مشغولی نموده بالاخره از مقاومت
عاجز گشت و شجاع بیک قهرا و قسرا حصار مروچاق را مسخر گردانیده امیر بدیه را گردن بسته و پای شکسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد و آنحضرت مرحمت فرموده

فرمودن

بعضو و اهتمامی مقابل ساخته با طلاقش فرماندادو خاقان منصور در بلده هرات از وفور سپاه و کثرت استعداد فرزند والا نژاد وقوف یافته بغایت متفکر شد زیرا که در آن اوان سپاه حضرت اتمام از یورش استراباد مراجعت نموده بودند و اسپان ایشان بغایت لاغر و ناتوان بود و غنیم اندیشه که بی از نکه چند گاهی آسایش یابند مرکب سعی و بگرکشته با بدیع الزمان میرزا ابواب مقابله و مقاتله بگشایند لاجرم خاقان منصور با مقربان حضرت سلطانی مشورت کرده بطرح بنای مصالحه پرداخت و مولانا فصیح الدین صاحب دارا و استرابادی را جهت تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب روان ساخت و جناب جامی [illegible] مقام بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون رسیده بخوبترین عباراتی ادای رسالت فرموده شاهزاده را باطاعت پدر بزرگوار ترغیب و تحریض نموده آنحضرت بملاحظه حقوق ابوت مایل بصلح و صفا گشته بعد از تکرار آمد شد سفرا مهم بر آن قرار یافت که سلطنت مملکت بلخ و توابع از کنار آب آمویه تا مرغاب من حیث الاستقلال متعلق ببدیع الزمان میرزا باشد و در آن ولایات نام نامی آن شاهزاده گرامی را در خطبه ردیف اسم همایون حضرت خاقانی گردانند و دیگر هیچیک از پدر و پسر طریقه ناستوده مخالفت و عناد بظهور نرسانند و بنابر آنکه ابراهیم حسین میرزا در بلخ متمکن بود و چند گاه با خسرو شاه مقاومت کرده آن ولایت را از شر اعدا حراست نموده بود خاقان منصور را دغدغه شد که مبادا شاهزاده آنحصه را ببرادر بزرگتر تسلیم ننماید و ازین جهت فتنه دیگر حادث گردد و بنابر آن خواجه شهاب الدین عبدالله را فرمود که بر جناح استعجال به بلخ شتابد و بتمهید مقدمات مناسبه خاطر نشان سازد که ابراهیم حسین میرزا در باب تسلیم آن بلده پیرامن مناقشه نگردد و بجانب هرات نهضت نموده بپدر بزرگوار پیوندد و بحمدالله حسب الخواهش فیصل کار بسته شده قبل از وصول بدیع الزمان میرزا به بلخ خواجه بشرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرد و شاهزاده را بملازمت و اطاعت پدر بزرگوار مایل گردانیده از بلخ بیرون آورد و در اثنای راه آن دو دری برج نامداری با یکدیگر ملاقات فرموده ابراهیم حسین میرزا بلوازم نیاز و پیشکش پرداخت و بدیع الزمان میرزا برادر را در آغوش مهربانی کشیده و بزبان تفقد و دلجوئی بنواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بقبة الاسلام بلخ خرامید و امیر عمر بیک در خدمت شاهزاده توقف نموده ابراهیم حسین میرزا ملازمت خاقان منصور را پیش نهاد همت گردانید و چون ماهچه رایت فتح آیت سلطان بدیع الزمان میرزا از افق آن ولایت طلوع کرد و جناح رحمت و عاطفتش بر مفارق ساکنان بلدان طخارستان سایه گسترد امیر خسرو شاه رسل و رسایل با تحف شایسته و تنسوقات بایسته بنظر انور شاهزاده فرستاده اظهار مطاوعت و مخالصت نمود و در ممالک قندز و بغلان و ارهنگ و حصار شادمان و قبادیان و ختلان و بدخشان خطبه و سکه را بنام آنحضرت تزیین داد و بدیع الزمان میرزا قاصدان امیر خسرو شاه را [illegible] عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه بنواخت و بانعام خلع فاخره و اسپ و زر و نفایس دیگر مفتخر و سرافراز ساخت و امیر شجاع الدین ذوالنون و ولد او شجاع بیک را معزز و محترم رخصت انصراف ارزانی داشت و حکومت سیستان را با برادر امیر ذوالنون میر سلطان علی ارغون عنایت کرده در غایت عظمت علم فرمانفرمائی برافراشت

گفتار در بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت دیگر در وادی طغیان و نافرمانی و توجه رایات ظفر آیات خاقانی بجانب استراباد نوبت ثانی

چون محمد حسین میرزا در مملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرد و اکثر توابع و لواحق آن ولایت را بحیطه ضبط در آورد خیال تسخیر دیگر ولایات خراسان در خاطرش افتاد و در اواخر سنه [illegible] با سپاهی شجاعت نهاد روی توجه بطرف اسفراین نهاد و بیکبارگی دایره گرد منزل امیر بدرالدین را فرو گرفت و کسی نزد آن شیر بیشه هیجا فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت نمود امیر بدرالدین رعایت حقوق تربیت خاقان منصور کرده سر بحلقه مطاوعت شاهزاده در نیاورد و با اندک مردمیکه در ملازمتش بودند دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده با سپاه استراباد آغاز کارزار کرد امیر بدرالدین مانند شیر عرین بر ایشان حمله نموده و بزخم ناوک دلدوز و ضرب سنان جانسوز روز نبرد بسیاری از بهادران بکشت و اما چون لشکر محمد حسین میرزا بسیار بودند او را در میان گرفته از اطراف و جوانب علی التعاقب و التواتر سهام خون آشام و حسام بهرام انتقام بوی رسانیدند و در آن اثنا عرض امان کرده او را بعواطف شاهزاده امیدوار گردانیدند تا دست از جنگ باز دارد و جان عزیز خود را بعنف در معرض هلاکت نیندازد امیر بدرالدین اصلا آن سخنان را بسمع قبول نشنید و حرب میکرد تا وقتی که از ضربت تیغ آبدار شربت شهادت چشید و چون مظفر حسین میرزا در [illegible] از طغیان محمد حسین میرزا و کشته شدن امیر بدرالدین خبر یافت عزم حرب برادر جزم کرده از

استراباد که سردار ایشان درویش محمد کوکلتاش بود محاربه روی نمود و آن میرزاده پسندیده اخلاق که خلاصه اولاد امیر جاکو بود در اثنای اشتعال نایره قتال از زخم تیری از پای در افتاد و درویش محمد کوکلتاش بظفر و نصرت اختصاص یافته بسیاری از جنود میرزا مظفر حسین را تیغ بیدریغ بگذرانید و زمره را اسیر گردانید چون گریختگان بمعسکر شاهزاده رسیده کیفیت حال بعرض رسانیدند مردم شاهزاده بهم برآمدند که میرزا مظفر حسین مجال توقف ندیده روی بطرف ولایت نساو آورده تا قصبه [illegible] عنان گریز باز کشید و کپک میرزا نیز بعد از استماع این خبر مشهد مقدسه را خالی گذاشت و رایات عزیمت بصوب ولایت نسا و ابیورد برافراشت و از آنجانب محمد حسین میرزا مملکت خراسان را خالی یافته از استراباد تا نیشابور و سبزوار که جولانگاه سپاه ظفر پناه ساخت و طریقه عدالت مرعی داشته بقتل و غارت و تخریب شهر و ولایت نپرداخت و چون این اخبار در دار السلطنه هرات بمسامع خاقان منصور رسید آن وقایع آفت با وجود ضعف تن و استیلاء لوازم پیری بر شهرستان بدن از غایت غیرت خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در محفه محفوف بانواع فتح و فیروزی درآمده امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارزالدین محمد ولی بیک را در هرات گذاشت و در ماه محرم الحرام سنه ست و تسعمائه روی براه آورده علم عزیمت بجانب استراباد برافراشت و در اثنای راه مظفر حسین میرزا و امیر محمد برندق برلاس و سایر حکام ولایات بموکب همایون پیوستند و تمامی سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفر انتساب مجتمع گشته دعاگو و ثناخوان گردیدند و خبر نهضت رایات نصرت آیات بمحمد حسین میرزا رسیده صلاح در توقف ندیده کرت دیگر عنان گریز بوادی فرار گردانید و حضرت خاقانی بعد از طی منازل و قطع مراحل وارد قصبه استراباد و در اوردوی همایون آرایش داده جناح مرحمت و احسان بر مفارق اهالی مملکت جرجان مبسوط ساخت و بتمهید مبانی معدلت و انصاف و افتتاح رسوم مرحمت و اعطاف پرداخته بتعمیر و اساس سرفرازی و رعیت نوازی برافراخت و در آن اثنا محمد محسن میرزا اعتماد بر کمال شفقت و عطوفت حضرت خاقانی کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشت و رسولان بخدمت آستان سلطنت نشان فرستاده ما فی الضمیر خویش عرضه داشت نمود خاقان منصور از معنی عبارت [illegible] شده فرستادگان شاهزاده را باصناف الطاف مفتخر و مباهی گردانید و مصحوب ایشان استمالت نامه ارسال داشت و بملاقات فرزند ارجمند اظهار اشتیاق فرموده محمد محسن میرزا بعد از مطالعه مکاتیب عاطفت انتساب باردوی همایون در حرکت آمد خاقان منصور امیر محمد برندق را باستقبال شاهزاده نامزد کرده بزبان الهام بیان گذرانید که باید در هیچ منزل طریق حزم و احتیاط نامرعی نماند زیرا که محمد حسین میرزا بغایت زرنگ است مبادا که ناگهان خود را بکپک میرزا رساند و دست بردی نماید و امیر محمد برندق بعد از طی مسافت بشاهزاده رسیده بسعادت [illegible] و پیشکش کشید و از زبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت و شاهزاده نسبت بجناب امارت مرتبت لوازم اعزاز و احترام مرعی داشته عنان عزیمت بصوب اردوی عالی برافراشت و در غایت غرور و غفلت قطع منازل مینمود و از قرب جوار محمد حسین میرزا غافل بوده بخلاف فرموده پدر بزرگوار طریقه حزم رعایت نمیفرمود و محمد حسین میرزا از این معنی وقوف یافته بدان جانب ایلغار کرد و در یکی از مراحل که اکثر سپاه کپک میرزا بطلب کاه و جو در پی شان شده بودند بکنار اردوی برادر رسید و محمد محسن میرزا اسپابی سپاه محمد حسین میرزا دیده دانست که مجال توقف محالست باتفاق امیر محمد برندق و امرا و ارکان دولت خویش سوار شده بطرف اردوی همایون گریخت و تمامی اسپان و شتران و خیمه و خرگاه و اموال و اثقال او را محمد حسین میرزا غنیمت گرفته بجانب کنار آب اترک بازگشت و چون خاقان منصور استماع فرمود که [illegible] گذشته بود فرزند ارجمند را بوقوع انجامید و فرمان فرمود که امرا عظام و وزرا آصف احتشام یراق میرزا کپک را از خاصه همایون سرانجام نموده باستقبال او فرستند و هر یک از ارکان دولت جهت یکی از امرا و خواص شاهزاده اسباب فراغت ترتیب کرده ارسال دارند فرمان بران حسب الحکم بتقدیم رسانیده [illegible] آنچه محمد حسین میرزا از محمد محسن میرزا گرفته بود در اردوی همایون سامان یافت و امرا عظام آن شیار را نزد شاهزاده فرستاده بعد از آن مراسم استقبال بجای آوردند و کپک میرزا در سر پل سکین بسعادت دستبوس خاقان ظفر قرین فایز شده از افعال سابقه اعتذار و استغفار نمود و بانواع شفقت و عطوفت و اصناف مرحمت و رأفت مفتخر و مباهی گشته پایه قدر و منزلتش از فرقدین درگذشت و بفرمان خاقان مظفر لوا منصب امارت دیوان اعلی بشاهزاده عالم تعلق گرفت و [illegible] ترقی اوج کامکاری صفت زیب و زینت پذیرفت و درین اثنا [illegible] و ارشاد هاتف قضای لاریب محمد حسین میرزا را از سلوک طریق مخالفت پدر بزرگوار غایت ندامت دست داد و جهت عذر خواهی حضرت پادشاهی قاصدان سخندان با پیشکش فراوان بدرگاه عالم پناه فرستاد خاقان پوزش پذیر معاذیر آن فرزند ارجمند را بسمع قبول تلقی نمود و عرق شفقت ابوت در حرکت آمده کرت دیگر سلطنت جرجان بوی تفویض فرمود و بعد از آنکه [illegible] شد رسل و رسایل و تمهید قواعد عهد و پیمان خاقان عالی مکان [illegible] آن مملکت را نزد شاهزاده فرستاد

وعزم مراجعت مستقر جاه و جلال جزم کرده عنان یکران بصوب خراسان انعطاف داد و در اثنای راه خاقانی مرتبت میرزا محمد محسن را بخلع جلادت و کمر خنجر
زیب و زینت بخشیده بتجدید ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه و ابیورد و نسا و باورد و درون بارای صواب نمایش متعلق گردانید و او را شرف رخصت
ارزانی داشت و با وجود وفور سرما و بارندگی در طی مسافت طریقهٔ مسارعت بتقدیم رسانید **ذکر انتقال مقرب حضرت سلطانی از منزل
فانی بسرای جاودانی و نزول رایات نصرت آیات خاقانی در مستقر سریر اقبال و کامرانی** از مطلع ضمایر فضایل مآثر اعلام
مناظم تحقیق [illegible] این معانی طالع است که خطاب جلال سبحانی اشراف طبقات انسانی را بشرف و لقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانیده و
خطاب یا ابن آدم خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی فرق مباهات ایشان را باوج سموات رسانیده و بس تواند بود که دار قرار و فضای اقتدار
آن نوع گرامی غیر این مرحلهٔ بی اعتبار و سرای ناپایدار جائی نباشد بیت دنیا بر اهل عز و بس محقر است با آفتاب قدر تو ذره کمتر است بلکه مقام
علو شان و رفعت مکان طایفه که خلعت افتخار شان بطراز و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا مطرز شاید آنست که چون از چند سال درین منزل بی طائل
بپایند و چون نداء یا ایتها النفس المطمئنة بشنوند بمشاهدهٔ جمال برباض الکشای خلد برین انتقال نمایند بقدم همت از مضیق زحمت و تنگنای سعت [illegible]
و بدیدهٔ بصیرت نظارهٔ عالم ملکوت فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر نمایند بیت برین سرای فنا دل منه که جای دگر برای مسکن تو برکشیده اند
هر چند عارف خبیر داند که غرض از ترتیب این تشبیب چیست و مقصود از تمهید این تقریر واقعه کدام است خامهٔ سیاه پوش ماتم کسوت سوگواری پوشیده
کیفیت آن مصیبت را باین عبارت در سلک تحریر میکشد که در روز دوشنبه [illegible] جمادی الاخری قاصدی [illegible] دار السلطنه هراة رسید و این بشارت
رسانید که مواکب کواکب مراتب بر جناح استعجال متوجه مستقر سریر سلطنت و استقلال است و از استماع این خبر بهجت اثر در عقب زمستان راحتی
امانی و آمال متوطنان آن دیار خضرت و نضارت پذیرفته خواص و عوام و فرق انام را فرح و انبساط تمام دست داد و روز سه شنبه [illegible] مقرب حضرت
خاقان ظفر قرین میر نظام الدین علیشیر با جمعی از اجلاء اصحاب و اعزهٔ احباب برسم استقبال متوجه گشته شب چهارشنبه در رباط پریان منزل گزید و روز
دیگر از آنجا برباط پایاب تشریف برده و در آن مقام خبر قرب وصول موکب همایون استماع نموده در اکثر آن شب از غایت شعف بادراک شرف ملازمت
خاقان کامکار بیدار بود و در وقتی که [illegible] ثابت و سیار از توسن سپهر دوار بستند بصحت و سلامت سوار شده بجانب اردوی
امیر محمد ولی بیک که در آن شب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرمود و بعد از طی اندک مسافتی فوج فوج از ملازمان رکاب سعادت انتساب از پیش
رسیده بتقبیل انامل فیاض آنجناب سرافرازی گشتند و نوازش یافتند و در موضعی که مشهور است [illegible] تحفهٔ محفوف بدولت و اقبال خاقان نمودار جلال
دور بعد در آمده عالیجناب معالی پناه خواجه شهاب الدین عبدالله پیشتر رانده و مقرب حضرت سلطانی آن حاوی کمالات نفسانی را در آغوش مهربانی
کشیده و مراسم پرسش بتقدیم رسانیده و هنوز از سخن فارغ نگشته بود که تغییر تمام بحال آن امیر عالی مقام راه یافته از غایت اضطراب گفت که خواجه عبدالله
از من واقف باش و مقارن آن سخن تحفهٔ حضرت خاقانی بنزدیک رسیده مقرب حضرت سلطانی از اسب فرود آمده پیش رفته بشرف معانقهٔ پادشاه
عالیشان معزز گردد و چون پایهای آنجناب را قوت رفتار نمانده بود یکدست بر دوش خواجه عبدالله و دستی دیگر بر کتف مولانا جلال الدین قاسم
[illegible] انداخته بلطایف الحیل خود را نزدیک تحفه رسانیده و بتقبیل انامل فیاض قیام نموده بواسطهٔ استیلاء ضعف هماجا نشست و هر چند خاقان
سعادتمند بزبان تلطف و دلجوئی آن امیر صافی ضمیر را مخاطب ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست گفت و این معنی موجب پریشانی خاطر خاقانی
شده فرمود که آنجناب را در محفهٔ خاصه که کوتل بود در خوابانند و همان شب بشهر رسانند و خواجه عبدالله را بتعهد حال آن مهر سپهر فضل و کمال بازداشته
عنان عزیمت بتوجه رباط پریان گشت آنگاه علامات سکته در نبض و بشرهٔ مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده جمعی که از علم طب وقوف داشتند فرمودند
که [illegible] فصد [illegible] تا صورت صحت روی نماید اما مولانا عبدالحی تونی که او نیز در آن هنگام [illegible] در طریق خلاف سلوک نموده گفت
که بعد از وصول بهراة و اجتماع اطبا در علاج شروع بباید کرد تا خطائی واقع نشود و خواجه شهاب الدین عبدالله رای ثانی را مستصوب شمرده
حضرت سلطانی را در محفه خوابانیده روی براه آورد و بنده [illegible] که غریق بحر غم آن امیر عالیجاه بود مضطرب گشته بعرض خواجه عبدالله رسانید
که شدت مرض بمثابه ایست که اگر در امر فصد تاخیر واقع شود علاج نخواهد پذیرفت و آنجناب در تردد افتاده سرمی زد و خاقان منصور فرستاده

و کیفیت حال را پیغام داده بآنحضرت فرمود که بموجب اقتضای رای این ضعیف عمل نموده رگ بگشایند اما زمان بازآمدن قاصد و پیدا شدن [illegible]
فرسخ مسافت مطوی گشته بود و فرصت فوت شده لاجرم بعد از فصد زیاده بر پنج شش سیر خون جریان نیافت و مرض اشتداد یافته در همان شب [illegible]
[illegible] رسانیدند و علی الصباح تمامی اطبا مجتمع گشته نوبت دیگر فصد کردند اما چون کار از دست رفته بود فایده نداد و در همان لحظه خاقان منصور بسر
بالین آن میر هدایت قرین تشریف آورده او را بغایت مشغول دیده دل برداشت و ناگزیر بنهاده قطرات اشک از فوارهٔ دیده فرو بارید و روز شنبه
آن عارضه [illegible] شده صبح یکشنبه مرغ روح مطهرش از قفص قالب بگشت و از تنگنای هیکل جسمانی بتنزهات ریاض جاودانی پرواز نمود [illegible]
پاک آنچنان ز جهان برفت پاک آنچنان که آمده بود آنچنان برفت روحش که شاهباز معارف شکار بود آواز طبل شاه شنید و روان برفت
علی الصباح که خورشید خاور [illegible] شعلهٔ اندوه از درون ماتم زدگان ظاهر شد و خبر محنت اثر در دار السلطنه هراة اشتهار یافت
و نایرهٔ حزن و اندوه کانون درون خواص و عوام را فرو تافت آواز نالهٔ نفیر امیر و وزیر و برنا و پیر صدا در گنبد مینا در انداخت و سپهر خضرا بموافقت
اصحاب آن تعزیت کسوت نیلگون سحاب در بر افکنده بجای اشک قطرات باران ریزان ساخت علماء اعلام را عمامهٔ عزت از سر افتاده [illegible]
و دیگر ارباب دانش و فضلاء لازم الاحترام را خلعت شکیبائی چاک گشته دانستند که پس ازین مجلس [illegible] زهی سنگدلی کوه که از محنت
آن حالت متزلزل نگردید و [illegible] سپهر که از الم [illegible] نجوم را بسان اشک غم [illegible] نبارید نظم چرا خون نبارید چشم سپهر چرا گشت روشن
دگر ماه و مهر چرا سلک ایام در هم نشد چرا ماه و سال جهان کم نشد خاقان منصور و مهد علیا خدیجه بیگی آغا با سایر خواتین عظمی بحال لحظه بمنزل
مقرب حضرت سلطانی تشریف آوردند و سادات و مشایخ و علما جمع گشته بدن بی بدلش را بطریقهٔ شریعت غرا غسل دادند و جنازهٔ رحمت
اندازه اش را بعیدگاه هراة برده بعد از اداء نماز بگنبدی که در شمال مسجد جامع اصناف خیرات بهمین مصلحت ساخته شده بود رسانیدند و بمقتضای سنت
سنیهٔ خیر البریه علیه السلام والتحیه مدفون گردانیدند ع آنجا که چه دانی که چه در بر داری و حضرت خاقانی سه روز در تعزیت سرای مقرب حضرت
سلطانی توقف کرده با سایر اصحاب آن مصیبت مشارکت بوده و [illegible] از مفارقت آن امیر صاحب تدبیر بغایت حسرت غمناک بود و [illegible]
گاه بترتیب آش ختم اشارت فرموده امراء تواچی و خوانسالاران آن مقدار طعام مرتب ساختند که در شهری بدین عظمت منزلی که گنجایش
آن طعام داشته باشد نیافتند لاجرم حکم همایون نفاذ یافت که سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و امرا و صدور و وزرا بلکه تمامی
برایا در روز هفتم از آن مصیبت عظمی در صحرای حوض ماهیان که در شمال عیدگاه دار السلطنه هراتست جمع آمدند و خاقان منصور در خیمهٔ دوازده پایهٔ
همایون که در آن منزل برافراخته بودند بر تخت نشسته مجلسی [illegible] داد که در ازمنهٔ سابقه و قرون ماضیه هرگز چشم هیچ دیده وری بر آنچنان
جمعیتی نیفتاده بود امرا و تواچی [illegible] پرداخته تواچیان و خوانسالاران آش کشیدن کردند و بعد از خوردن طعام حفاظ خوش الحان
بقراءت آیات کلام معجز نظام اقدام نموده ختمات بجای آوردند و خدام بارگاه شهریاری اصحاب سوگواری را از لباس کسوت تعزیت مامور گردانیده
لباسهای فاخر پوشانیدند و آنحضرت اکثر آن جماعت را نزدیک پایهٔ سریر خلافت مصیر طلبیده بزبان لطف و مرحمت نوازش نمود و بصبر و ثبات وصیت فرمود
شعرا و فضلا تاریخ وفات آن امیر طاعت شعار بعبارات مختلفه در سلک نظم کشیدند و در مرثیهٔ آن ذات مجتمع صفات قصاید و قطعات منظوم
گردانیدند از جمله امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی این قطعه بر لوح بیان نگاشت که قطعه میر دین پرور علیشیر آنکه بود عقل در رایش ملک وقت
پناه در هدایت بادی راه هدی در ولایت والی دین اله عاقبت زین تنگنا آمد تنگ شد سوی فردوس با صد عز و جاه در جهان چون
از تاریخ فوت گفت رضوانش ولایت انتباه و راقم حروف را در تاریخ آن مصیبت شاه این قطعه بخاطر رسیده بود که قطعه جناب امیر
هدایت پناهی که ظاهر از او گشت آثار رحمت شد از خارزار جهان سوی باغی که از آنجا شکفته است گلزار رحمت چو نازل شد انوار رحمت
بروحش بجو سال فوتش ز انوار رحمت و بنابر آنکه قلم دوزبان در بیان مکارم اخلاق آن [illegible] در سلک تحریر کشیده است و آن نسخه در میان فرق
انام اشتهار تمام دارد درین مقام در ذکر آن امور شروع ننمود و ابواب [illegible] سایر وقایع زمان حضرت خاقان منصور برگشود **گفتار در بیان
آمدن ابو المحسن میرزا بملازمت خاقان منصور و پیوستن بعضی از شاهزادگان بجوار مغفرت حضرت رحیم غفور**

شاه زاده ابو الفوز هنوز معین الدین ابو المحسن بهادر چون استماع نمود که پدر بزرگوار سلطنت پیرا و برادر عالی مقدارش محمد محسن میرزا بکمال عطوفت و مهربانی مقدم
او را بسلامت و ایالت ولایت طوس و مشهد مقدسه و نسا و ابیورد و بادرد و درون را مع توابع و لواحق بوی مفوض گردانید احرام طواف قبله اقبال و کعبه
و آمال بسته در همان اوقات که امیر علیشیر وقت بازیافت بازبانی عذرخواه و دلی مشحون باخلاص پادشاه بدار السلطنه هراة شتافت و خاقان منصور آن فرزند
سلطنت را در آغوش شفقت کشیده انواع اصطناع بجای آورد و شاه زاده دو سه ماه در ظل عنایت و پناه عطوفت والد ماجد خویش بعیش و عشرت
گذرانیده رخصت انصراف حاصل نمود و راضی و شاکر بجانب مرو توجه فرمود و در ماه ربیع الاولی سنه سبع و تسعمائة شاه زاده سعادت انتما محمد معصوم
میرزا در قاین بمرض اسهال کبدی بعالم ابدی منتقل گشت و چون آن خبر محنت اثر بمعرض خاقان عالی گهر رسید بغایت ملول شده بالاخره زبان بهمایون کلمه
انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و بعد از اقامت مراسم تعزیت ولایت قاین که سیورغال آن شاه زاده مرحوم بود ببرادر اعیانی او ابراهیم حسین میرزا داد
و هنوز جراحت مصیبت محمد معصوم میرزا التیام نیافته که دست زمانه ستم آئین نیل جانی دیگر بر چهره احوال خاقان کشید بدین حال کشید شاه زاده عالیشان
میرزا حیدر محمد را فی سنه ثمان و تسعمائة وقت حلول اجل طبیعی در رسید قرص نور افشان افق سلطنت و جهانداری از اوج کمال روی بحضیض زوال نهاد و ماه
تابان سپهر خلافت و کامکاری بمحنت خسوف مبتلا گشته در محاق احتراق افتاد رباعی ای دل بجهان ثبات امریست محال پیوسته سرور اوست مقرون
بملال هر کوکب مسعود که بنمود جمال پس بود کمال و پذیرفت زوال خاقان منصور از صعوبت مهاجرت آن قرة العین سلطنت عنان شکیبائی از دست داده
لباس سوگواری پوشید و والده غم دیده اش مهد علیا پاینده سلطان بیگم از دیده خونبار جوی ارغوانی بر روی زمین روان ساخته فریاد و زاری باوج فلک
زنگاری رسانید نظم ز مژگان دم بدم خوناب میریخت بگو خوناب خون ناب میریخت ز دست جور دوران جفاجوی گهی بر سینه میزد گاه بر روی
آخر الامر همگنان دست در حبل متین شکیبائی و اصطبار زده نعش شاه زاده مرحوم را بآئین شریعت سید المرسلین در مدرسه سلطانی دفن کردند و جهة
ترویح روح معطرش چند روز لوازم اطعام طعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام بجای آوردند و در شوال همین سال سلطان اسکندر میرزا که برادر
زاده و داماد خاقان منصور بود از اختیار شعار آخرت اختیار الحمید محمد میرزا نمود و بدستور معهود لوازم تعزیت و مصیبت باقامت رسید و روح شریفش بختمات
کلام و اطعام طعام شاد گردید و در خلال این احوال عبد الباقی میرزا ولد میرزا عثمان بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه که نسبش از جانب والده
وجده بسلاطین آق قویونلی می پیوست و مراد بیک حاکم یزد که در ولایات عراق اعتبار بسیار داشت از صدمات سپاه ظفر پناه نواب کامیاب
شاهی فرار نموده بدار السلطنه هراة رسیدند و خاقان منصور مقدم شریف ایشان را عزیز داشته میرزا عبد الباقی را بمزید التفات مفتخر و مباهی گردانید
و مهد علیا سلطانم بیگم را که سابقاً در حباله سلطان ویس میرزا بن سر میرزا بادی بود در سلک ازدواج کشید جهت وی بحکم صندل میرزا انوسی کهی بانام (نکاح)
بود کابی بروسی ذکر توجه ابن حسین میرزا بجانب سیستان و بیان بعضی دیگر از حوادث که روی نمود در آن اوان در سنه
ثمان و تسعمائة حاکم حاجی تار که کوتوال قلعه لاش بود هوا خواهی خاقان منصور با حاکم امیر سلطان علی ارغون یاغی شد و عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستاده
مضمون آنکه گر رایت نصرت نشان یکی از شاه زادگان سایه وصول بدین حدود اندازد فتح سیستان بسهولت میسر گردد بنابر آن خاقان عالیشان
ابن حسین میرزا را با دو هزار سوار بتسخیر ولایت نیمروز نامزد فرمود و آنحضرت بآن ولایت شتافته و حدود سیستان را تاخته در اوق رایت اقامت
برافراخت و چون این خبر بسمع امیر ذو النون رسید باتفاق ولد ارشد خویش شجاع بیک روی بطرف معسکر شاه زاده آورد و در طی مسافت مسارعت
کرده صباحی که هنوز ابن حسین میرزا در خواب خمار بود و لشکریانش متفرق بودند ناگهان علم امیر ذو النون پرتو وصول بر نواحی اوق انداخت شاه زاده
متنبه شده با قرب پانصد سوار که در آن زمان در آستان سعادت آشیانش حاضر بودند متوجه اعدا گشت و از آنجانب فاضل کوکلتاش که منقلای لشکر
ارغونیان بود در برابر ابن حسین میرزا صف قتال آراسته بهادران جانبین دست باستعمال تیر و کمان و تیغ و سنان بردند مقارن آن حال از یکطرف امیر
ذو النون با جمعی کثیر از دلیران قوم ارغون و از جانب دیگر شجاع بیک با فوجی غفیر از لشکریان قندهار بمعرکه رسیدند و شاه زاده را شکاری وار در
میان گرفتند و آنحضرت ساعتی بجلادت اقدام نموده دار اشتاره کرد و فرزانش بزخم نیزه مجروح گشت لاجرم عنان عزیمت بصوب هراة تافت و امیر ذو النون
رایت عظمت باوج سپهر بوقلمون افراخته مظفر و منصور بزمین داور شتافت و در سنه تسع فریدون حسین میرزا بحجتی ظاهر خیال گریز کرده بهانه شکار از دار السلطنه هراة

دیوان

بیرون رفت و راه استراباد پیش گرفت بعد از وصول بجهه و آنولایت محمد حسین میرزا مراسم استقبال بجای آورده دربارهٔ برادر انواع اشفاق و اعطاف ظاهر
گردو بحسب تقدیر ملک قدیر بعد از آن ایام محمد حسین میرزا بمرض حصبه مبتلا شده درگذشت و فریدون حسین میرزا بعد از تقدیم لوازم سوگواری و تعزیت داری
بر مسند سروری نشسته قایم مقام برادر گشت بیت چو مرگ افکند افسری از سری نهد آسمان بر سر دیگری ذکر بیرون رفتن سمرقند از حوزهٔ
ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و بیان مخالفت میرزا جهانگیر باغوای بعضی از امراء درگاه سلاطینی که کشور گشایند ز اخوان گوی
دولت میربایند نباشد از خلاف ظلم کیشان بیک منوال دایم حال ایشان بیک ساعت گهی ملکی ستانند گهی در کار خود حیران بمانند نوشتند
گاهی در سمرقند زمانی بی فر باشند چنین باشد در اول حال ایشان بود و در افت و خیز اقبال ایشان ولی باینه آخر سرفرازی چو سلطان جهان
خاقان غازی ظهیر الدین محمد پادشاهی که مانندش نبوده درین پناهی خدیو کامران پر هنور علاذ ملک وقت شاه بابر و کیفیت حال مجمل آن
پادشاه سعادتمند بعد از فتح سمرقند آن بود که بسبب امتداد ایام محاصره و کثرت وقوع محاربه و مناظره سمرقندیان بغایت مفلوک و بی بضاعت شده
بودند چنانچه اکثر ایشان جهة زراعت تخم و تقاوی مسئلت مینمودند لاجرم از همه رعایا و مزارعان آنحضرت نشان امرا و لشکریان پادشاه نافذ فرمان را
چیزی رسیده و جزئی که از هر طرف بجهه گرفته بودند در اندک زمانی خرج شده خرجی همگنان باتمام انجامید و افواه جمعی که در اخشی بموجب فرمان واجب
الاذعان حاکم بوده پیوسته از غایت شرارت نقش فتنه انگیزی بر صحیفه ضمیر تحریر مینمود از اختلال احوال ملازمان موکب ظفر آل خبر یافته نهانی قاصدان
بسمرقند فرستاده امرا و سپاهیان پادشاه سلطنت جهانگیر میرزا دعوت کرده ابواب مکر و تزویر برگشاد و چون کوچ و متعلقان آن طایفه در فرغانه بود و بواسطه
افلاس توقف در سمرقند موافق مزاج ایشان نمینمود در شب اخلاص ابا نامل عدم و کالبجنبد و یکیک و دو دو رو براه جان آورده از سمرقند گریختند و
خان قلی و سیان قلی و ابراهیم بیگ چپک و سلطان احمد تنبل از آن زمره بودند بلکه تمامی مغولان بموافقت اتفاق فرار بر قرار اختیار نمودند پادشاه ستوده
خصال چون حال بر آن منوال دید خواجه قاضی را که معتقد اوزون حسن بود بصوب اخشی روان گردانید تا باتفاق در تسکین آن فتنه کوشش نماید و گریختگان از
سمرقند باز فرستاده بعضی از ایشان را تادیب فرماید چون خواجه قاضی بمقصد رسید و سبب آمدن را بسمع اوزون حسن رسانید باجتماع آن مردم فرمان
فرمود و بعد از آنکه اکثر ایشان جمع آمدند بموافقت سلطان احمد تنبل شعار خلاف پادشاه ظاهر ساخته و میرزا جهانگیر را بسلطنت نامزد کرده قاصدی
بپایه سریر اعلی فرستادند و بزبان جسارت پیغام دادند که چون دار السلطنه سمرقند بحیز تسخیر پادشاه سعادتمند در آمده و لایق چنان مینماید که ولایت
اندجان متعلق بدیوان جهانگیر میرزا گردد پادشاه خورده دان این ملتمس را بدو جهة اجابت نفرمود اول آنکه در آن ولا سلطان محمود خان همین توقع کرده بود
و مبذول نیفتاده دیگر آنکه در آن محل که سلطان احمد تنبل و اکثر ملازمان درگاه سپهر اشتباه از سمرقند باندجان گریخته بودند اگر التماس معاندان درجه قبول
میافت مردم دور و نزدیک و ترک و تاجیک حمل بر ضعف حال نواب بارگاه سلطنت و استقلال مینمودند و چون قاصد امرا و فرغانه مراجعت
کرده جوابی که شنیده بود بر زبان آورد تمامی مخالفان در اخشی که مقر عز جهانگیر میرزا بود مجتمع گشته در شیوهٔ بغی و عصیان طغیان نمودند و لشکر باندجان کشیده
ایلغاری بسر قولون خواجه مغول که بموجب فرمان پادشاه متوجه اندجان بود ارسال نمودند و آن طایفه باغیه در میان دو آب ناگاه بسر قولون خواجه
رسیده او را دستگیر کرده نزد اوزون حسن بردند تا کشته شد القصه چون ظاهر اندجان بضرب خیام خدام جهانگیر میرزا و متابعان شد علی دوست
طغائی که بفرمان حضرت پادشاه کشورگشای حاکم آنخطه بود باتفاق خواجه مولانا قاضی اطراف قلعه محفوظ ساخته در تسلی خواطر مردم کاری و ترتیب
اسباب حصارداری سعی نمود و خواجه مولانا در آن ولا موازی هژده هزار گوسفند از خاصه خود در میان لشکریان و متعلقان ایشان قسمت فرمود و چون
ایام محاصره بمدت امتداد پذیرفت و آتش فتنه اوزون حسن و سلطان احمد تنبل آب ندامت و پشیمانی تسکین نگرفت خواجه مولانا قاضی و والده وجده
حضرت پادشاهی متعاقب و متواتر رسل و رسایل بسمرقند فرستادند و بمبالغه و الحاح تمام التماس حضور لوای منصور کرده غایت عجز و بیچارگی خود را پیغام
دادند در آن اثنا مواد فاسده جسم بدن پادشاه و زمن را احاطه نمود و اعتدال از مزاج صاحب تخت و تاج باختلال انجامید مرضی صعب ابواب فساد
برگشود و سلطان جمعیت در مقام مدافعت ثبات قدم نموده بعد از پنج شش روز آن عارضه روی بانحطاط آورد و در ایام نقاهت ناپرهیزی واقع شده
مرض نکس کرد و دیگر بار شدت حالت بنایه انجامید که آن نور دیده ظفر و مراجعان تکلم نمانده و هر کس بچار رار بوده پنبه تحت آب بر لب آنحضرت

بیگکا مدار ارکان دولت ابد پیوند صلات و صدقات بفقراء سمرقند رسانیدند و اطبا مسیحادم در ترتیب اشربه و اغذیه و ترکیب ادویه کوشیدند و صحت
حضرت مقدم از روی تضرع و نیاز صحت ذات خجسته صفات را از حکیم علی الاطلاق طلبیدند و بدان دعا فایزه لانه صلاح لاصناف البریه شامل و بعد از چند روز
از دوا استشفا و اذا مرضت فهو یشفین صحت کامل قرین مزاج اعتدال آیین پادشاه روی زمین گشت و الم سقم از جسم لطیف آن مظهر لطف و کرم دور گشت
شادمانی مضرب بر بارگاه حضرت کشورستانی از ایوان کیوان در گذشت و در آن ایام کرت دیگر مکاتیب علی دوست طغائی و خواجه قاضی مبنی از جمعیت
مخالفان و مبنی بر استدعاء لواء ظفر نشان وصول یافت بنابر آن پادشاه کامران بعد از آنکه صدر روز خطه سمرقند را بهمین طلعت عالم آرا از مرتبه فصل
نور نور داشت عزم توجه بصوب اندجان جزم کرده در روز شنبهی که داخل ایام ماه رجب سال مذکور بود اعلام نصرت اعلام برافراشت و روز
سه شنبه هفتم خجند از فر حضور پادشاه سعادتمند رونق بهشت برین یافت همان ساعت قاصدی از اندجان رسیده و بشرف عرض رسانید که قبل از آن
بهفت روز علی طغائی با مخالفان موافقت نموده دروازه اندجان را بر روی ایشان گشود کیفیت احوال برین منوال بود که در آن اوان که مرض پادشاه
جهانبان بصعوبتی تمام داشت یکی از نوکران اوزون حسن بطریق رسالت بدرگاه عالم پناه آمده بود و امرا و ارکان دولت قبل از آنکه صحت یابد او را رخصت
مراجعت دادند و آن شخص خبر شدت مرض پادشاه زمین را باوزون حسن رسانید و اوزون حسن او را نزد علی دوست طغائی فرستاد تا کیفیت الحالات
شرح داد بنابر آن تزلزل بارکان ثبات و قرار او راه یافت و میل مصالحه کرده بعضی از مخالفان را بدروازه خاکان طلبید و بعد از تاکید عهد و مواثیق
قلعه و شهر تسلیم نمود و چون میرزا جهانگیر و اتباع آنحضرت اندجان مسیر پذیرفت و خبر وصول چتر ظفر پیکر پادشاهی بجانب خجند سمت شیوع گرفت خواجه
قاضی را که موسوم بعبدالله بود و بدستور معهود در دولتخواهی حضرت پادشاهی می‌بود بر دار شهید ساختند و تمامی متعلقان و منتسبان آن جناب را
غارت و تاراج کرده رایت بیباکی افراختند و حال آنکه خواجه مولانا از جمله تربیت یافتگان حضرت ولایت پناه خواجه ناصر الدین عبیدالله بود و بنا
بر وثوقی که بر عنایت جناب جلال احدیت داشت در معارک مخوفه کمال جرأت ظاهر میساخت القصه چون این اخبار بمسامع پادشاه عالیمقدار
رسید از ناسازگاری زمانه غدار و شهادت آن جناب شریعت شعار ملول و متاسف گشته امیر قاسم قوچین را بتاشکند روان گردانید تا از سلطان
محمود خان استمداد نماید بلکه خان را بر آن آرد که با سپاهی بیکران بصوب اندجان نهضت فرماید و چون امیر قاسم بملازمت سلطان محمود خان مشرف گشت
و التماس آنحضرت را معروض داشت خان ملتمس را بشرف اجابت اقتران داده بتوجه دفع مخالفان شد و حضرت پادشاه کشورستان از توجه موکب خاقانی
خان وقوف یافته از خجند بر اسم استقبال استعجال نموده در حوالی آهنگران منزل گزید و لیکن قران سعدین واقع شده از جانبین مراسم اتحاد و محبت بتقدیم رسید
و چون مخالفان از شیوع توجه وقوف یافتند در اخسی اجتماع نموده رسل و رسایل بپایه سریر خانی فرستادند و بتقبل خدمات شایسته گشته طالب مصالحه شدند و خان از جلگاه [illegible]
بطرف اخسی کوچ کرده قدوة الاعاظم خواجه ابو المکارم و برادر کلانتر سلطان احمد تنبل بیگ را برسم رسالت نزد اوزون حسن ارسال داشت و ایشان اسلوب
طریق موافقت دعوت کرد و مشار الیهما اظهار اخلاص نموده بخنان در فریب تزویر زبان آوردند و التماس مراجعت لواء خانی کردند و بنابر آنکه سلطان محمود
خان بغایت ساده مزاج بود کلمات روباه فن مخالفان بسمع قبول جای داد و در محلی که اگر یک منزل دیگر بجانب اخسی میرفت فتح میسر میشد روی بتاشکنت
آورد لاجرم ملازمان موکب عالی پادشاهی که کوچ و متعلقان ایشان در اندجان بود از تسخیر آن ولایت مایوس گشته قریب شصد نفر مفارقت آنحضرت اختیار کردند
و علی درویش بیگ و علی مزید قوچین و محمد باقر و شیخ عبدالله ایشک آقاسی و میرم لاغری از آن جمله بودند و امیر قاسم قوچین و ویس لاغری و ابراهیم سارو و شیرم
طغائی و سید قرا و میرشاه قوچین و سید قاسم ایشک آقا و قاسم عجب و محمد دوست ولد علی دوست طغائی و محمد علی مبشر و خدابردی توقچی مغول و یارک
طغائی و سلطان قلی بابا و پیر درویش و شیخ ویس و یار علی بلال و قاسم میرآخور و حیدر رکابدار با بیشتر از دویست کس در ملازمت پادشاه بحر کرامت ثبات
قدم نمودند و آنحضرت با آن بندگان یکجهت بصوب خجند بازگشت و روزی چند اوقات در کمال پریشانی گذشت و در سنه اربع و تسعمائه حضرت پادشاهی
قاصدی نزد محمد حسین کورکان که حاکم اوراتیپه بود فرستاده پیغام داد که چون در خجند که جائیست بغایت مختصر [illegible] موکب عالی میسر
ناحیه [illegible] التماس آنکه این زمستان در قریه ساغرج قشلاق کرده شود و محمد حسین تجویز این معنی نموده رایت ظفر پیکر پرتو وصول بر ساغرج انداخت و پس از روزی چند از
سارو و ویس لاغری و شیرم طغائی با فوجی از لشکریان حسب الفرمان متوجه بازبیلاق شدند بخیال آنکه بهر وجه که توانند قلاع آنجا را مسخر گردانند و در آن اوان

دوشنبه

اوان برادرزاده سید یوسف اوغلاقچی احمد یوسف از قبل عم خویش والی آن حوالی بود القصه امرا و سپاه پادشاه عالیجاه در آن زمستان در دیار ییلاق بجا
سعی و اهتمام بجای آوردند و بعضی از قلاع را بضرب تیغ و تیر و بعضی برای و تدبیر در حیز تسخیر کشیدند و چون از خطه سمرقند سید میرزا سلطان علی که بعد از توجه حضرت
پادشاهی بخجند بر آن بلده فردوس مانند استیلا یافته بود تصور نمود که سید یوسف ضمنا در سلک دولتخواهان پادشاه ناخدا فرمان انتظام دارد لاجرم او را بجانب
خراسان گسیل کرد و چون موسم سرما و زمستان بپایان رسید و حقیقت آیت فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها ظاهر گردید سلطان علی میرزا
از جناب هدایت انتما خواجه قطب الدین یحیی التماس نمود که بجانب ساغرج روند و از پادشاه بکوشند طلب صلح نمایند و خواجه آن ملتمس را مبذول داشته
و همت عالی بر تاکید قواعد مصالحه گماشته بدانجا تشریف برد و حضرت پادشاه پاک اعتقاد مقدم شریف آن قدوه اصحاب رشد و ارشاد را مغتنم
دانسته بتعظیم و تبجیل ما یلیق من هذا التقبیل قیام و اقدام نمود و آنچه خواجه در باب صلح و صفا بسامع اشرف اعلی رسانید بعز قبول مقرون گردانید و خواجه
بحسب مقتضی المرام بسمرقند مراجعت کرده پادشاه عالی مقام در ییلاقی که بجانب جنوب اوراتیپه بود منزل گزیده و در صدد تسخیر ملک تحیر گشته توجه بطرفی که
مستلزم حصول مقصود تواند بود بخاطر اقبال مآثر خطور ننمود و از سکون در آن نواحی نیز ابواب وصول مرام بر روی روزگار خدام ذوی الاحترام نمی‌گشود
مصراع نی راه سفر کردن و نی روی اقامت و در آن اثنا افتخار الاعاظم خواجه ابو المکارم که در سلک دولتخواهان پادشاهی منتظم بود بمعسکر نصرت اثر
رسیده و شرف ملاقات پادشاه والاگهر حاصل کرده بواسطه اختلال احوال ملازمان موکب جاه و جلال گرد ملال بر وجنات روزگارش نشست
و به نیت فتح و نصرت پادشاه صافی طویت فاتحه بر زبان رانده رخصت انصراف یافت و در آخر همان روز قاصدی از نزد علی دوست
طغائی بموکب کشورگشائی رسیده بوسیله نواب کامیاب معروض داشت که علی دوست از موافقت با زمره دشمن و مخالفت پادشاه [illegible]
پشیمان است و التماس مینماید که خدام بارگاه سپهر اساس بنابر الطاف بیقیاس رقم عفو بر جرایم او کشند و بجانب مرغینان تشریف برند تا باقدام خدمتکاری
شهریاری استقبال نموده من بعد از جاده عبودیت بیرون ننهد و این سخنان بسمع پادشاه بخشنده راه یافته در وقت غروب آفتاب در غایت سرعت
و شتاب متوجه مرغینان گشت و آن مسافت را که قریب بیست و پنج فرسخست در دو شب و یکروز طی کرده صبحی که علم ضیا خورشید عالم آرا از افق مشرق
هویدا گشته شب محنت منتظران زوال یافت ناکامی را بنور بهجت و شادکامی مبدل گردانید بیرق ظفر رونق پادشاهی پرتو وصول بر ساحت
مرغینان افکنده علی دوست که بر در دروازه انتظار مقدم همایون میکشید بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان دروازه را بر لسان ابواب دولت و اقبال
بر روی ملازمان موکب جاه و جلال باز گشاده شرف تقبیل رکاب خلافت انتساب حاصل کرده عنایت پادشاهی شامل حال او شد و چون پادشاه
و امرا و سپاه از تعب راه بر آسودند بموجب فرمان واجب الاذعان امیر قاسم قوچین با فوجی از لشکریان ظفرآیین متوجه کوهستان جنوب اندجان
شدند تا مردم ایماقی را از بادیه خلاف براه وفاق آورند و ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا با جمعی دیگر از لشکر بجانب اخسی روان شدند
بمصلحت آنکه از آب خجند گذشته مردم جبال آن حوالی را مطیع ساخته سر کذا نگذارند و بعد از رفتن امرا بخجند اوزون حسن و سلطان احمد تنبل فرصت
غنیمت شمرده و لشکر اندجان و اخسی را جمع آورده در رکاب جهانگیر میرزا [illegible] بصوب مرغینان انعطاف دادند و چون [illegible] آن قصبه رسیدند
در قریه سپان که در شرقی مرغینان واقعست منزل گزیدند و اسباب قلعه گیری ترتیب کرده پس از یکدو روز روی بقلعه آوردند و پادشاه شجاعت
پناه فوجی از دلیران را بمقاتله مخالفان نامزد فرمود و آن جماعت از شهر بیرون شتافتند و دست بانداختن تیر و راندن شمشیر برآورده معاندان را نگذاشتند
که بحصار نزدیک آیند اما امیر قاسم قوچین و جمعی که بکوهستان جنوب اندجان رفته بودند اقوام ایماقات آنجا را با تمام ایل و الوس مطیع و منقاد ساختند و
ابراهیم سارو و رفقاء او که بطرف اخسی توجه کرده بودند قلعه باب و یکه و حصار دیگر را گرفته رایت نصرت برافراختند و چون مردم ولایت
خواه آشنا و خواه بیگانه از حکومت اوزون حسن و سلطان احمد تنبل که دو ظالم کافرکیش بداندیش بودند تنفری تمام داشتند در آن ایام که امرا عظام
پادشاه گردون غلام در صدد اخسی اعلام نصرت اعلام ارتفاع داده بتسخیر قلاع و بقاع مشغول بودند یکی از کلانتران اخسی حسن دیگچه نام فوجی از اوباش
و انیام جمع آورده قلعه کوه اخسی را مضبوط گردانید و ابراهیم سارو و ویس لاغری و سیدی قرا بتشلیغ سپاه پادشاه را بدان جا در آوردند و از اتفاقات
حسنه آنکه در آن اوقات بنده علی ولد حیدر علی کوکلتاش و حاجی غازی منغت با لشکری که سلطان محمود خان جهت کومک پادشاه جهانبان تعیین نموده بود

بنواحی اخسی رسیده و این اخبار در راه در وی میرزا جهانگیر شیوع یافته اوزون حسن قرین یاس و حزن گشت و فوجی از معتمدان شجاعت پیشه و دلیران حرب اندیش
بکومک قلعهٔ اخسی ارسال داشت و این جماعت صبحی که بحقیقت شام نکبت ایشان بود کنار دریا رسیده از چگونگی احوال امرا و سپاه پادشاه و نوکرنیان
و لشکریان خان عالیجاه آگاه شده و سراسیمه گشته فوجی از ایشان بخیال عبور از آن آب بر اسپان برق مانند نشستند و فوجی بسفینه در آمدند تا ملکان
دریای بجانبی دو لخوابان پادشاه مظفر لوا ایشان را فرصت نداده که کشتی را بالا کشیده از آب بگذرند بلکه آن جنود ظفر ورود بر اسپان برهنه سوار
گشته و فوج فوج مانند موج بر روی آب روان شدند چنانچه جماعت مخالفان که در کشتی بودند اصلا متوجه اشتغال نیران قتال نتوانستند گشت
عاجز آنکه فرار بوغاج بخشی بطریقه قریب یکی از اولاد امرا مغول را بدست آورده گشت و بسبب این حرکت مغولان در استعمال آن زمره شیر از شیر سبقی نمودند
اکثر نوکران اوزون حسن بلا قتل ممتحن شده چنانچه از قریب هشتاد نفر دلاور زیاده از پنج شش نفر نجات نیافت و این خبر باوزون حسن رسیده در ساعت
از ظاهر جهان کوچ کرده روی بصوب اندجان آورد و ناصر بیک که بحکم جهانگیر میرزا والی آنحظه بود چون کیفیت اخلالات را شنود دانست که بنای
جماعت را از تار عنکبوت بی بنیادتر است و اساس شوکت پادشاه سلیمان حشمت از سد سکندر استوارتر لاجرم شعار عبودیت آنحضرت ظاهر گردانیده
قلعهٔ اندجان را محبوس ساخت و قاصدی جهت اعلام این حال بدرگاه عالم پناه فرستاد و این خبر بمخالفان رسیده اوزون حسن بطرف اخسی در حرکت آمده
سلطان احمد تنبل بصوب اوش که اولکاء او بود کوچ نمود و میرزا جهانگیر نیز بهمان جانب روان شده و بعد از وصول ایلچی ناصر بیک بپایهٔ سریر سپهر اشتباه
پادشاه عالیجاه صباحی که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم حشم از افق شرقی متوجه دیار غربی گردید از مرغینان عنان بگردان بجانب اندجان انعطاف داده و تا
پیش معقبه رسید ناصر بیک و اولاد عظام او و دوست بیک و میرم بیک بلوازم استقبال استعجال نمودند و از مراسم نیاز و نثار دقیقهٔ نامرعی نگذاشته
باصناف الطاف و اعطاف اختصاص یافته فرق افتخار و مباهات باوج سماوات افراشتند و دارالملک ولایت فرغانه که مدتی از تحت تصرف
پادشاه فرزانه بیرون رفته بود دیگر بار در حوزهٔ دیوان آنحضرت قرار گرفت و این فتح مبین در ذیقعده سنه اربع و تسعمائه از هجرت خاتم النبیین
صورت تیسیر پذیرفت اما سلطان احمد تنبل که همعنان میرزا جهانگیر عازم اوش گشته بود چون بدان حدود رسید مردم قرال باغ هجوم نموده ایشان را
بقلعه نگذاشتند لاجرم خایب و خاسر مراجعت کرده بحصار اوزکند در آمدند و اوزون حسن خود را در قلعهٔ اخسی محبوس گردانید و پادشاه مظفر
لشکر بآنجا کشیده و اوزون حسن از مقاومت با خسرو دشمن شکن عاجز شده بوسیلهٔ مراحم ... امان طلبید التماس او شرف اجابت یافته با مفاتیح قلعه
بملازمت شتافت و پادشاه عالیجاه چند روز در اخسی توقف نموده مهمات آن قصبه و ... کاسان را بسرانجام اقران داده امرا مغول را مشمول انعام
و احسان رخصت انصراف ارزانی داشت آنگاه قاسم عجب را بداروغگی اخسی نصب کرده خیمهٔ ظفر همعنان بحضرت انبی روان ... عزیمت بصوب
اندجان برافراشت و اوزون حسن رخصت یافته با کوچ و متعلقان بجانب حصار شادمان توجه کرد و اکثر نوکران او بموجب این بیت که بیت
ز بید دولت گریزان باش چون تیر وطن در کوی صاحب دولتان گیر عمل نموده از وی جدا گشتند و بموکب عالی پادشاهی پیوستند بعد از آن
امرا و ایکچیان بعرض پادشاه جهانبان رسانیدند که مردمی که درین فترات خواجه مولانا قاضی را بتیغ بیداد گذرانیده اند و اموال و جهات مظلوم
پادشاه را عرضهٔ نهب و تاراج گردانیده اند همین جماعت حرام نمکند و ایشان تا غایت بهر کس آمیخته اند سر رشتهٔ وفا ... عذر گسیخته اند هنگام
مجال پای عدم مروت در راه مکر نهاده و بگریخته اند از ایشان چشم اخلاص داشتن ... اولو الالباب است و در زمین دل ایشان تخم اختصاص کاشتن
منافی شیمهٔ اصحاب آداب بیت ز بدعهد چشم بهی داشتن بود خاک در دیده انباشتن اکنون اگر پادشاه رعایت عهد و پیمان نموده رخصت
فرمایند که این طایفه را قتل و غارت نمایند مناسب آنست که فرمان واجب الاذعان نفاذ یابد که هر کس از جهات خود در تصرف هر که هرچه باشد بستاند
بموجب حکم شد مغولان که از کیفیت قضیه وقوف یافتند کرت دیگر سالک طریق غوایت گشته از منزل باطل بطرف اوزکند شتافتند و قاصدی نزد تنبل
فرستاده او را از بغی و عصیان خود خبر دادند و پادشاه سعادت انتما بعد از تحقق این خبر باستصواب اعاظم امرا امیر قاسم قوچین را با فوجی از سپاه
بدفع شر ایشان مامور فرمود و قبل از آنکه امیر قاسم بمغولان رسد سلطان احمد تنبل بدیشان پیوست و روز دیگر دو لشکر در کنار آب بیکدیگر رسیده نایرهٔ حرب
و ضرب التهاب یافت و بتقدیر عز و جل سلطان احمد تنبل غلبه کرده امیر قاسم قوچین و علی دوست طغائی و ابراهیم ساروی و ویس لاغری و سیدی قرا و چهار پنج

و چهار پنج نفر دیگر از ایکچیان و امرا از آن معرکه بلطایف الحیل بیرون آمدند و سایر امرا اسیر سرپنجهٔ تقدیر شدند و علی درویش بیک و میرم لاغری و امیر توقه و طغائی
بیک و محمد دوست و علی دوست و امیر شاه قوچین و میرم دیوان داخل گرفتاران بودند و سلطان احمد تنبل بوقوع این امر مستظهر و مغرور شده در خدمت
جهانگیر میرزا بنواحی اندجان رفت و در النگی که متصل است به پشتهٔ عیش و از آنجا تا شهر یک فرسخ مسافت پیش نیست فرود آمده و یکدو بار صف پیکار آراسته
و در دامنهٔ عیش آغاز طیش کرده بخیال جدال جولان نمودند و دلیران اندجان بقصد قطع رشتهٔ جان دشمنان از کوچه باغها و محلات بیرون شهر بصحرا آمده
و لشکر بیگانه را نگذاشتند که نزدیک بدارالملک بلاد فرغانه آیند و تنبل قرب بیگاه در آن نواحی بوده از مراکز فرار توقف و میرم لاغری را از صیانت حیات
بری ساخته لوای توجه بجانب اوش برافراخت و حال آنکه در اوش یکی از نوکران ابراهیم ساروی والی بود در آن حین از استماع خبر توجه مخالفان در استحکام
قلعه سعی و اهتمام نمود و پادشاه عالیجاه بعد از اجتماع سپاه شوکت دستگاه در هژدهم محرم الحرام سنه خمس و تسعمائه از اندجان سفر کرده چهار باغ حافظ
بیگ از فر قدوم مکرم غیرت افزای گلستان ارم گشت و یکدو روز اتفاقا توقف افتاده قول و برانغار و جوانغار جنود نصرت شعار شیران بیشهٔ کارزار
استحکام یافته اعلام ظفر اعلام بصوب اوش نهضت فرمود و بعد از قطع منزلی این خبر بگوش سعادت نیوش رسید که مخالفان که بقصد گرفتن اوش از خابر ... نهضت
نموده آهنگ رباط سرهنگ کرده اند پادشاه دادگر فرمود تا بهادران جوشن پوش از قریهٔ لات که در حدود اوش واقعست عنان ... بصوب دشمنان انعطاف
داده در اثنای راه بوضوح پیوست که ارباب طغیان عازم اندجان گشته اند رایات نصرت نشان بنواحی اوزکند شتافته چریک مشهور ... در آن
حدود دویدند غارت نمودند آنگاه پادشاه ... بجانب قلعهٔ ماداو ... در آن دو انحصار یست بغایت متانت و استواری مشهور و بکمال مناعت و محکمی
بر السنه و افواه مذکور طایر وهم تیز پرواز از عروج بر بروجش عاجز و کمند خیال تیز چنگال از وصول بکنگرهٔ فصیلش قاصر مرغان هوای فضا پیش با نسر طایر همراز
و ماهیان خندق عمیقش با گاو زمین دمساز نظم حصاری در بلندی رشک افلاک به بی مثلی مثل در خطهٔ خاک زبان کنگرش همراز انجم ... قاصر
کمند وهم مردم و در آن ایام برادر خورد سلطان احمد تنبل که موسوم بود بخلیل با قرب دویست و پنجاه نفر از مردان بی عدیل در آن قلعه اقامت
داشت و اسباب حصارداری بنحو ضروریست فراهم آورده ... چون ظاهر قلعهٔ ماداو مضرب خیام سپاه جنگجو گشت حصاریان از بالای برج و باره
آغاز انداختن تیر و سنگ کردند و دلیران لشکر ظفر اثر سپر بر سر کشیده رو بجنگ آوردند و از یکجانب ... تیر چون دعای مستجاب بعالم بالا ...
و از طرف سنگ مرگ آهنگ بیان کار مخالفان پادشاه فیروز جنگ روی جنگ آورده معنی القارعة ما القارعة بیان فرمود علی ...
از ابطال رجال از زخم سنگ پایمال حریف اجل گشتند و طایفهٔ از مردم حصار زیر صندوق سینه هدف تیر تقدیر کرده از سر جان در گذشتند و از صباح
که خورشید متوجه تسخیر حصار فیروزه کار گردون بود تا وقتی که نظاره کیان انجم از پس پردهٔ ازرق فام حال آن معرکه را مشاهده نمودند نایرهٔ محاربه ...
التهاب داشته و روز دیگر خلیل و متابعان بدیدهٔ بصیرت آثار عجز و انکسار بر جبهات روزگار خود دیده امان طلبیدند و پادشاه در دست پیمان
بر شکستگی ایشان ترحم فرموده از سر ریختن خون محصوران در گذشت و خلیل را با قرب هشتاد نفر از مردم شجاعت اثر در عوض طایفهٔ از خدام موکب
ظفر پیکر که مخالفان مقید داشتند بند کرده بصحوب جمعی از معتمدان باندجان فرستاد تا باحتیاط نگاه دارند آنگاه ... که قریه ایست از توابع اوش
مضرب خیام عساکر پر جوش گشت و سلطان احمد تنبل که بصوب اندجان رفته بود قصد نمود که شبی بطریق دزدان نردبان بر فصیل شهر نهاده بکمند
حیله بدان بلده در آید و اندجانیان از اندیشهٔ خاینان وقوف یافته بپای ممانعت پیش آمدند و تنبل قرین یاس و حرمان از اندجان بازگشته منزل آب
خان که از اراضی قری رباط سرهنگ است معسکر ساخت و آب خان در یک فرسخی لشکرگاه پادشاه عالیجاه بود و مدت چهل روز آن دو سپاه در
برابر یکدیگر نشسته از هیچ طرف کسی میل جولان در میدان نکرد مگر آنکه گاهی سپاهیان که بطلب غله و کاه میگردیدند بهم باز میخوردند و دست بآلات
اسباب قتال میبردند و روزی سیدی بیک طغائی در مثل این معرکه بدست مردم تنبل گرفتار شد و غیر از وی کسی را از متعینان آسیبی نرسید و در آن
ایام سلطان محمد قراول که پدر قوچ بیک ... و بعد از واقعهٔ میرزا بایسنقر با برادران و کوچ و متعلقان از قراتگین متوجه اردوی ظفر قرین گشته بود و بتقبیل
بساط بوسی استسعاد یافت و مقارن آن حال امیر قنبر علی نیز که جهت ... رفته بود باز آمد و پشت استظهار شاه و سپاه بوصول این دو امیر
شجاعت پناه قوی شد و صباحی که خورشید خاوری بقصد تعرض مواکب کواکب آهنگ فضای سپهر نیلوفری کرد علم ظفر شیم آن آفتاب آسمان ...

روی توجه بصوب معسکر مخالفان آوردند و جهانگیر میرزا و تنبل از ارتکاب جنگ و جدال اجتناب نموده در غایت استعجال کوچ فرمودند چنانچه بعضی از خیام و ثقل
ایشان بتصرف جنود نصرت نشان درآمد و لشکرگاه مجمع پریشان از فر نزول پادشاه عالی مکان رونق ریاض رضوان یافت و در آن شب خبر رسید که میرزا جهانگیر
با تنبل در قریه خونان که از آن موضع سه فرسخ بطرف اندجان بود منزل کرده روز دیگر که خورشید عالمگیر و علم ظفر پیکر از افق مشرق برافراخت و بضرب تیغ زرانداز
مواکب کواکب را منهزم ساخته صدای فتح و فیروزی در عالم انداخت نظم صبح زد خسرو انجم حشم بر افق خاور علم خضرا علم کرد برون تیغ ظفر از نیام کشت
جانب خیل ظلام پادشاه عالمپناه متوجه تعاقب سپاه ظفر دستگاه شده در برانغار علی دوست طغائی و توابع را که شیران بیشه کشورکشائی بودند بعزم سلحشوری
جوانغار رایت شجاعت ابراهیم سارو و درویش تغائی و سید قرا محمد [illegible] کچک بیک برادر کلانتر خواجه کلان بیک را برافراخت هراول لشکر ظفر
اثر میر قنبر علی بود و او با زمره از نهنگان بحر کینه آن امر خطیر را اختیار نمود و لوای پادشاه کشورکشای از افق قول طلوع کرد و امیر قاسم قوچین با فوجی از
پر خشم و کین در ظلال آن رایت اقبال آئین روی باتصال اعدا آورده چون خورشید رونق بدین ترتیب و نسق بجانب بل خلاف روانه شد و ایشان نیز صف
قتال آراسته و استقبال سپاه ظفر مآل نموده چنان [illegible] از خاشاک چمن بپیراستند و در میان مشرق و جنوب قریه خونان بموضعی که سقا نام داشت دو لشکر
بیکدیگر رسیده میمنه و میسره جلادت بهیمنه تیز کرده از ضرب تیغ و تیر و رمح و نیزه و شمشیر رنگهای خون در آن صحرا سرنگون کرد و کچک بیک [illegible]
بر برانغار اعدا تاخت و نواحی قریه خونان از خون خوبان آن صحرا رنگین ساخت محمد علی مبشر نیز مصاف کچک بیک حمله آورده بشوکت شان [illegible]
جمعی را از صحیفه هستی بستر ده بهادران سپاه میرزا جهانگیر و تنبل نیز بقدر مقدور در [illegible] زخم کشش و خونریزی کوشیدند و گرد بنزد باوج فلک تیز کرده سایه
آئینه خورشید را تیره گردانیدند اما نسیم اقبال دلیران موکب پادشاهی رایحه [illegible] جاه کم اختصاص بخشیده و [illegible] کوکب طالع آن
سپهر گردی را باوج ظفر و برتری رسانیده بر اعدا غالب گردانید میرزا جهانگیر و تنبل شریر در غایت اضطرار فرار بر قرار اختیار کردند و بسیاری از
سپاهیان ایشان گرفتار گشته روی بدیار الفرار آوردند و در آن روز قریه خونان از فر نزول پادشاه کامران در دل بانی بر عارض خوبان تفوق
نمود و لوای حضرت کشورکشائی از آنجا باندجان شتافته روزی چند از رنج راه برآسود و پس از آن بسلام پناه با استصواب امراء عالیجاه عنان عزیمت
را که باوزکند رفته بودند منعطف ساخته بموضع رباط که بنواحی در میان و نوشان واقعست فرا رسیده طرح قشلاق انداخته چریک بعضی
تاخت مواضع مخالفان مامور گردانید و اعدا از مقاومت سپاه ظفر لوا عاجز شده در آن محل امیر قنبر علی که بحسب یراق لشکر بسیار از امرا
رتبه تفوق داشت بمبالغه تمام طلب رخصت کرد و روی توجه بصوب خجند که اولکاء او بود آورد و بعضی دیگر از امرا و لشکریان بتقلید
قنبر علی میل بجانبهای خود نمودند و نواب کامیاب پادشاه نیز باندجان بازگشته چند روزی بفراغت غنودند در خلال این احوال سلطان احمد
تنبل چند نوبت ایلچیان بخدمت سلطان محمود خان فرستاده بود و طلبیده بیک بقیه که برادر بزرگ تر تنبل بود در رسید و سنبه خانی منصب حکومت
و احمد بیک که خویش مشار الیه و اتکه ولد خان سلطان محمد خانیکه بود و اغوا نموده سلطان محمود خان را بر آن آوردند که سلطان محمد [illegible]
با پنج شش هزار مغول تیغ گذار بکومک تنبل تعیین کرد و ایشان از راه ارچه کینت [illegible] بر کاسان شتافته علم محاصره و محاربه برافراختند و [illegible]
باندجان رسیده پادشاه جهانبان در عقب زمستان که از شدت برودت در میان زمین و آسمان قطرات باران لسان لالی عمان [illegible]
ای اگر توانستی جوی را با مرغ کباب در رنگ سیخ کشیده از سر متاع جان می گذشت بصوب کاسان نهضت نمود و [illegible] قرین سرما و تعب طی مسافت
صباح در آخسی نزول فرموده در آن منزل اندک آسایشی کرده روی بصوب کاسان آورده و چون فروغ رایت نصرت نشان پرتو وصول بیک فرسخی آن
بلده انداخت خبر رسید که سپاه مغول از توجه موکب پادشاهی وقوف یافته عنان مراجعت بصوب ولایت خود تافته اند اما تنبل در روزی که پیکار
کاسان نهضت پادشاه کامران از اندجان مطلع شده از انگی سوار که در آن محل قرارش بود بصوب کاسان [illegible] گرد و در روزی [illegible] الصلوتین [illegible]
برو روی پادشاه خافقین رسیده چون معلوم نمود که حال هیبت و سرداران معسکر گیتی متحیر شد زیرا که گمان نمیبرد که با وجود شدت سرما
راه دوران زمستان بالشکر بیکران پادشاه عالیجاه آن مسافت را بدین سرعت طی توانند نمود و چون چشم مبارک پادشاه بر موکب تنبل افتاد
امراء دولت را طلبیده و بر زبان الهام بیان راند که غنیم را پروردگار کریم بدینجا رسانیده فی الحال بر وی جلو باید تاخت و مهم او را بتیغ

دلخواه هیا باید ساخت و درویش تغائی و بعضی از امرا عرض کردند که روز بیگاه است انشاء الله صباح رایت اجلال برافرازیم و در استیصال
اعدا اکمال سعی و اهتمام ظاهر سازیم و پادشاه سخن آن زمره نیکخواه را بسمع قبول راه داد اما همان شب تنبل بصوب قلعه ارخیان گریخت و روز دیگر
پادشاه شجاعت شعار او را تعاقب فرموده و در یک فرسخی ارخیان منزل عزیمتگان را معسکر گردانید و قرب چهل روز در آن منزل محل نصب سرادقات
پادشاهی بود و تنبل در ارخیان ثبات قدم نموده ابواب مطاوعت بر روی روزگار خود نگشود و در آن اثنا شیخ یوسف که مقدم مردم [illegible]
بود و بواسطه وفور خیل و حشم و کثرت دینار و درم از مرتبه کلانتری اغتوم پای بر سریر سروری نهاده داعیه امارت و سروری داشت قاصدی نزد
تنبل فرستاده او را بسلوک طریق موافقت و حرکت بجانب ارخیان نوید داده و پادشاه با این وداد برین مراسله اطلاع یافته متوجه منزل شیخ
یوسف گشت تا او را از امداد تنبل مانع آید و از یک فرسخی ارخیان شب در میان پیشخاران رفته خاطر انور متوجه تسخیر آن حصار شد اما قبل از آنکه آن
مهم سامان یابد سلطان احمد تنبل در خدمت میرزا جهانگیر بآن قلعه درآمد و پادشاه بترتیب اسباب قلعه گیری فرمان داد و در آن اثنا علی دوست
و قنبر علی سلاح که کاخ محبت ایشان از خاک و آب غدر و نفاق تغیر یافته بخلاف رضای پادشاه ظفر لوا قاصدان بقلعه فرستاده سخن مصالحه در
میان انداختند و میرزا جهانگیر و تنبل از ایشان ممنون گشته بترتیب مقدمات آن مهم پرداختند چون پرتو شعور پادشاه نوید منصور بر تدبیر آن
آن دو امیر افتاد با عتنا انکار [illegible] بحسب ظاهر ملتمس ایشان را شرف اجابت داد زیرا که علی دوست و قنبر علی آنقدر اعتبار و اقتدار یافته
بودند که در آن زمان پادشاه را بقبول مقتضای رای ایشان ضرورت بود و قواعد مصالحه برین نهج منعقد شد که از آب خجند تا اخسی متعلق بجهانگیر میرزا
باشد و ولایات اندجان بتوابع و مضافات مخصوص بدیوان پادشاه خجسته صفات گردد و تنبل و اتباع او هر گاه کوچهای خود را از [illegible] کند بر قرار
برند آن ولایت را نیز بتصرف نواب کامیاب گذارند و بعد از قرار مهمات فرغانه و استمالت خویش و بیگانه هر دو برادر بموافقت یکدیگر لشکر
بسمرقند کشند و هر گاه آن بلده فردوس مانند را تسخیر نمایند پادشاه کشورگیر انجا بر سریر خلافت مصیر نشسته تمامی ولایات فرغانه را بمیرزا جهانگیر تسلیم
دارد و آنگاه میرزا جهانگیر و تنبل از قلعه بیرون شتافته ملازمت پادشاه بلند محل دریافتند و باصناف الطاف و انواع اعطاف مفتخر و مباهی گشته عنان
توجه بجانب اخسی تافتند و پادشاه مانند جوهر جان که بدرج قالب درآید باندجان خرامیده خلیل برادر تنبل و سایر گرفتاران را از قید نجات داد
و خلع فاخره پوشانیده نزد جهانگیر میرزا فرستاد و جهانگیر میرزا نیز طغائی بیک و محمد دوست و علی دوست و باقی خدام موکب پادشاهی را که بقید
داشت جامها عنایت نمود و شرف رخصت ارزانی فرمود و بعد از آن علی دوست بوفور خیل و حشم و کثرت نوکر و خدم مغرور شده علم نخوت و جبروت
مرتفع گردانید و عظمت و باد بروت او از حد و عد گذشته مهمات سرکار پادشاهی را بی وقوف نواب [illegible] می کشاید بلکه مقربان حضرت را بخلاف
رضای پادشاه بوده او اصناف اجازت داد که بهر طرف خواهد توجه نماید و ابراهیم سارو و درویش تغائی را بجهتی مواخذه و مصادره نموده
حکم کرد که ایشان نیز در آستان خلافت نشان نباشند و این معانی بر ضمیر انور بانی مبانی جهانبانی بغایت گران آمد اما چون زمان مقتضای [illegible]
دوست نبود چند روزی صبر و شکیبائی فرمود نظم بی صبر گشاد کار کم جوی هر کار بصبر می گشاید مقصود که نتیجه تفقد از خلق در سار بصبر می گشاید

ذکر مخالفت محمد مزید ترخان با سلطان علی میرزا و توجه سلطان اویس و سوی سمرقند و بخارا

در آن اوان که پادشاه [illegible]
بسبب مخالفت اوزون حسن و سلطان احمد تنبل دست از ضبط بلده محفوظه سمرقند باز داشته لواء جهانگشا بصوب اندجان افراشت سلطان علی میرزا که در بخارا انتظار
جلوس [illegible] محمد باقر ترخان را بایالت آن خطه مفتخر گردانید و متوجه سمرقند گردید و چون بدار الملک آباء و اجداد رسید زمام مهام سلطنت را در قبضه اختیار محمد مزید
ترخان نهاد و امرای [illegible] مصداق کلام معجز نظام سبحانی حیث قال عز من قائل ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی در غایت استقلال و عظمت بر مسند حکومت قرار گرفت محمد باقر
ارغون و جهات بخارا و مضافات بکیه نیاز و بکمین بدیوان سلطان علی میرزا میداد و محمد مزید ترخان در سمرقند تمامی امور ملکی و مالی و جزئی و کلی را از پیش خود گرفته و سلسله امرا
انگلیان را از تصرف در جهات سرکار سلطانی کوتاه گردانید بلکه از حاصل شهر مجملی را بجهت صرف میرزا سلطان علی تعیین نموده مال اکثر ولایات و توابعات سمرقند را باولاد و قرابتان خود
مسلم داشت لاجرم سلطان علی میرزا با بعضی از انگلیان اتفاق نموده قصد مزید ترخان کرد و جناب امارت مآبی ازین معنی اطلاع یافته [illegible] سلطان
حسین [illegible] برادر خود اوزون حسن [illegible] جمعی دیگر که تابع وی بودند از شهر بیرون رفت و متعاقب آن سلطان محمود خان محمد حسین

دوغلات و احمد بیک زیاده از بسیاری از مغولان بکوکتاش میرزا سلطان ویس که بخان میرزا اشتهار یافته تعیین کرده بطرف سمرقند گسیل نمود و محمد مزید ترخان چون توجه خان میرزا مطلع شده وقوع آنصورت را از امارات دولت خود پنداشت و قاصدی جهة اظهار اخلاص و دولتخواهی ارسال نموده عرضه داشت کرد که مناسب چنان می‌نماید که بسرعت هرچه تمامتر رایت ظفر پیکر سایهٔ عنایت بر حوالی این دیار اندازد تا آنچه مطلوب نواب کامیاب است بحصول پیوندد و خان میرزا در طی مسافت مسارعت فرموده چون بنواحی ساد واررسید محمد مزید ترخان لوازم استقبال بجای آورد بتقبیل انامل خان میرزا سرافراز گردید اما امرای مغول چنانچه می‌باید بحالش نپرداختند بلکه بمؤاخذه و مصادره او را با خود متهم ساختند و منهی کیفیت این اندیشه را بگوش هوش امیر محمد مزید رسانید آنجناب با سایر امراء سمرقند و متابعان از خان میرزا جدا شد. بنابر آن مغولان از مقام تسخیر سمرقند گذشته بیلاق رفتند و خیمهٔ اقامت نصب کردند ناگاه سپاهی سلطان علی میرزا که از سمرقند بقصد ایشان ایلغار کرده بود نمودار گشت و خان میرزا و مغولان از مشاهدهٔ آن حالت که در خزانهٔ خیال نگنجد راینده بود و بند سراسیمه شده هر طایفه بطرفی گریختند

ذکر رفتن محمد مزید ترخان بملازمت حضرت پادشاهی و بیان بعضی دیگر از واردات احوال آن مظهر الطاف الهی

چون محمد مزید ترخان از سلطان علی میرزا خایف بود و از ملازمت آن میرزا ابواب مراد بر روی او نگشود مغول عبد الوهاب را که سابقا در سلک خدام سدهٔ سدره مقام پادشاهی انتظام داشت بپایهٔ سریر سلطنت مصیر فرستاده عرضه داشت کرد که اگر چتر فلک‌سای سایهٔ وصول برین حدود اندازد بنده مانند دولت و اقبال کمر خدمت بر میان جان بسته در فتح سمرقند سعی می‌نمایم و حلقهٔ عبودیت حضرت سلیمان مکان در گوش هوش کشیده بقیهٔ ایام زندگانی در ظلال اعلام ظفر مآل می‌آسایم و مغول عبد الوهاب بعد از تقبیل انامل نواب کامیاب سرافراز شده کیفیت اخلاص و دولتخواهی امیر محمد مزید ترخان را بعرض رسانید بنابر آن پادشاه عالیجناب عزم توجه بجانب سمرقند جزم کرده مغول عبد الوهاب را نزد جهانگیر میرزا باجی فرستاد تا آنحضرت را بر تصمیم عزیمت مطلع گردانیده بر سلوک طریق موافقت ترغیب نماید و مواکب کواکب مراتب پادشاهی محفوف بانوار عنایات نامتناهی الهی در ماه ذی القعدهٔ سنهٔ خمس و تسعمائه روی بمقصد آورده در حوالی مرغینان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت قوج بیک با برادران بار دوی کیهان پوی رسیده بتقبیل بساط بوس سرافراز گردید و لوای فلک‌سای از مرغینان بایشیره رفته قریهٔ محل نزول سپاه صف شکن شد و در آن منزل قاسم بیک قوچین و علی دوست و سید قاسم با طایفهٔ دیگر از اعاظم بدرگاه عالم‌پناه رسیدند و پادشاه عالیجاه از آنجا براه دشت ختلان طی مسافت کرده و از پل چوپان گذشته در راه اوراتیپه قبهٔ بارگاه سپهر اشتباه برافراخت و در آن منزل این خبر شیوع یافت که محمد خان شیبانی بعنایت قدوسی محمد باقر ترخان را در نواحی قلعهٔ دبوسی شکست داده و روی بصوب بخارا نهاده و پادشاه عالیمقدار از اوراتیپه بسکراد رفته داروغهٔ آنموضع قلعه تسلیم نمود و امیر قنبر علی حسب الحکم در آن حصار توقف کرده موکب پادشاهی در یورت خان منزل گزید و در آن مقام امیر محمد مزید با بعضی از امراء سمرقند که تابع او بودند بخدمت رسیدند و بمزید لطف و مکرمت سرافراز گردیدند و پادشاه دوست نواز در باب فتح سمرقند با ایشان مشورت فرموده ایشان معروض گردانیدند که زمام اختیار آن بلده محفوظ در قبضهٔ اقتدار جناب ولایت شعار خواجه قطب الدین یحیی است و آنجناب خود را از جملهٔ احباب نواب کامیاب میشمارد اگر قاصدی جهة تمشیت این مهم بملازمت آن آستان هدایت آشیان رود ممکن که صورت مطلوب در آینهٔ مقصود چهره گشاید بنابر آن پادشاه کامران چند نوبت قاصدان بخدمت آن جناب جهة آن مهم خطیر نزد خواجه یحیی فرستاده و چون آنحضرت میان خوف و رجا جواب داده و علم نصرت شیم از یورت خان بنهضت نمود و در موضع درغم بادل شاد نزول فرموده و از آن منزل مقرب درگاه فلک اقتدار خواجه محمد علی کتابدار بجانب ملازم نزد جناب هدایت شعار رفت و پیغام آورد که مناسب آنکه رایات نصرت آیات بر ظاهر شهر پرتو وصول اندازد تا این محب در فتح الباب کوشیده امری را که مطلوب نواب کامیاب است مقرون بساز دو پادشاه فلک احتشام نزدیک بوقت شام از درغم متوجه سمرقند گشته بود که تحین سلطان محمود دولدای از موکب فرخنده پی فرار نموده بشهر رفته کیفیت این مواضعه بعرض نواب میرزا سلطان علی رسانید لاجرم صورتیکه در آینهٔ ضمیر عکس پذیر گشته بود چهره نگشود و در خلال این احوال ابراهیم ساره و بعضی دیگر از امراء ما چوکه بشامت علی دوست بجانب رفته بودند بیکبار و درود مانند سعادت و اقبال بموکب ظفر مآل پیوستند و محفوظ عنایت شده گردعداوت علی دوست بر میان جان بستند و علی دوست از اجتماع دشمنان هراسان شده از نواب استان خلافت آشیان رخصت طلبید و سؤال او بعز قبول پیوسته با ولد خود محمد دوست بملازمت سلطان

سلطان احمد تنبل شتافت و میان ایشان قواعد دوستی سمت تمهید پذیرفته از آن جهت و پسر شرارت سر برزد و بعد از یکدو سال علی دوست بجزای اعمال شنیعه گرفتار گشته دست قضا بساط حیاتش در نوشت و محمد دوست ببعضی از سلاطین اوزبک التجا کرده اندک رعایتی یافت و عاقبت از آن طایفه نیز گریخته وخود در اکوه پاره‌ای جان رسانیده آغاز اشتغال بنیران فتنه و فساد نمود و جمعی از اوزبکان او را گرفته کور کردند القصه چون پادشاه ظفر لوا علی دوست و محمد دوست را که بحقیقت هر دو دشمن بودند رخصت داد و عوزی برلاس با چند کس از جوانی برای حسب الحکم متوجه بخارا گشت تا اخبار آن دیار معلوم نماید و بزودی بازگشته خبر آورد که محمد خان از تسخیر بخارا خاطر فارغ گردانیده و متوجه سمرقند گردیده بنابر آن توقف در آن مکان مصلحت نموده و بجهة یورت خورشید بجانب کش حرکت فرمود زیرا که کوچ و متعلقان جمعی از امراء سمرقند که بتجدید غاشیهٔ عبودیت پادشاه صافی طویت بر دوش گرفته بودند در آنجا اقامت داشتند ناگاه خبر رسید که سلطان علی میرزا بلدهٔ محفوظهٔ سمرقند را بمحمد خان شیبانی ارزانی داشت و بملازمت آستان خانی شتافته اگرچه کمالات موجبات یاد اسباب دولت پیدا شد اکنون سیاق سخن مقتضی آنکه نخست شمه‌ای از احوال محمد خان شیبانی در معرض بیان آید تا کیفیت جایز از تذکار بتمهید اخبار پادشاه کامکار زبان گشاید والاعانة والتوفیق من الله و هو الکافی لمن استکفاه

گفتار در ذکر مجملی از مبادی احوال ابو الفتح محمد خان شیبانی تا زمان در آمدن بخارا و سمرقند بحیز تسخیر آن بانی مبانی جهانبانی

حاویان فضایل نفسانی و ناقلان مناظم سخندانی از تواتر اخبار و توافر آثار چنان تحقیق نموده‌اند که محمد خان شیبانی ولد بداغ سلطان بن ابو الخیر خان از سایر خواقین الوس جوجی خان بوفور جاه و حشمت و مزید شوکت و عظمت امتیاز تمام داشت و مادام الحیوة در کمال دولت و اقبال رایت سلطنت و استقلال می‌افراشت و چنانچه سابقا مسطور گشت سلطان سعید میرزا سلطان ابو سعید را بیمن امداد آنخان عالیشان فتح سمرقند دست داد و در محلی که خاقان منصور ابو الغازی سلطان حسین میرزا از وی استمداد نمود و فاتش اتفاق افتاد و مادر محمد خان شیبانی آق قوزی بیگم بود و تولدش در شهور سنهٔ خمس و خمسین و ثمانمائه روی نمود و هنوز آن ولد امجد در سن طفولیت بود که پدرش بداغ سلطان فوت شده در بستر خاک غنود و جدش ابو الخیر خان همت بر تربیتش گماشته منصب اتابگی او را بیابا یغور بای شیخ که اتکه بداغ سلطان نیز بود مفوض گردانید و چون ابو الخیر خان داعی اجل را بعالم آخرت رسانید قراچین بیک که در سلک اعاظم امراء اوزبک منتظم بود بمحافظت حال محمد خان و برادرش محمود سلطان را متعهد فرموده آن دو شاهزاده را بعد از غلبهٔ ایباق خان بر شیخ حیدر خان نزد قاسم سلطان که از جملهٔ اعاظم امراء و سلاطین دشت بمزید شوکت امتیاز داشت برد و قاسم سلطان ایشان را به تیمور بیک که امیر الامرایش بود سپرد و مقارن آن حال ایباق خان و احمد خان با سپاه فراوان متوجه تسخیر ولایات قاسم سلطان گشتند و قاسم سلطان را چون با آن جنود نامعدود قوت محاربت نبود در قلعهٔ حاجی ترخان تحصن نمود ایباق خان و احمد خان آن حصن حصین را چون نگین انگشتری در میان گرفتند و محمد خان و برادرش محمود سلطان بمعیت قراچین بیک و چهل نفر از ملازمان قدیمی بتی خود را بر سپاه مخالفان زدند و تا وقت سحر با ایشان بتیر و نیزه و خنجر پرداخته بطرفی بیرون رفتند و چون محمد خان شیبانی داعیهٔ جهانگیری و کشورستانی داشت بعد از واقعهٔ مذکور طایفه‌ای از امراء و لشکریان اوزبک با خود متفق گردانیده در هر چند روز فراهم و لایت یکی از سلاطین صاحب شوکت حشمت تا آنکه در حدود و سبران از حاکم بخارا ایبکی خان بن جانی بیک خان شکستی فاحش یافته ببخارا شتافت و عبد العلی ترخان که در آن اوان حاکم آن بلده بود شیبانی خان را تعظیم نموده تحف لایقه و ترکات رایقه پیشکش کرده و عوض داشتی بسمرقند نزد سلطان احمد خان ارسال نمود و سلطان احمد خان کیفیت آمدن آنجناب را شنیده در جواب آنعریضه مثالی نوشته بملاقات خان اظهار اشتیاق فرمود و با حسن وجهی او را ملاقات کرده و مراسم ضیافت و مهمان‌نوازی بجای آورد و شیبانی خان روزی چند در آن بلده فرموده در سند بغراغت گذرانیده و نوبت دیگر میل بخارا نمود و مصحوب عبد العلی ترخان بدانحضرت معاودت فرمود و زمان توقف او در بخارا دو سال امتداد یافته آنگاه متوجه دشت قپچاق گشت و چون تیمور تموق طوق خانی پرتو وصول بر حدود مغول از فوق انداخت قاسمی بیک که بر سایر قاطنان آنحضرت رتبهٔ تقدم داشت غاشیهٔ طاعت بر دوش گرفته با کلید مفتاح قوجی ارارجاب آن بقعه بخدمت شتافت و ترکات لایقه پیشکش کرده در سلک اصحاب اختصاص انتظام یافت و شیبانی خان از ارقوق بسغناق رفته و آن قلعه را نیز گرفته بعد از روزی چند قاصدی از نزد موسی میرزا که بزرگترین امراء دشت قپچاق بود آمده عرضه داشت نمود که اگر لوای کشورکشا رخانی سایهٔ وصول برین دیار اندازد بنده در مقام خدمتکاری ایستاده آنحضرت را بر سریر خانی نشانم و کمال اخلاص و عبودیت چنانچه لایق این عهد سوار است ظاهر سازم لاجرم شیبانی خان تصمیم عزیمت

نموده بصوب مقصد روان شد و چون بدشت ارسبه موسی میرزا بلوازم استقبال استعجال فرموده بلوازم اعزاز و تعظیم دقیقه مهمل و نامرعی نگذاشت و مقارن
آنحال امیر بانغرهای دشت قبچاق برندق خان با لشکر فراوان متوجه دفع شیبانی خان گشت و بین الجانبین صورت محاربت روی نموده فروغ فتح و فیروزی
بر صفحه ناصیه رایات محمد خان تافت و برندق خان بصوب منازل خود شتافت بعد از آن شیبانی خان از موسی میرزا طلب وفا بوعده که کرده بود نمود و آن
میرزا بنابر عدم رضاء امراء موقعیت از حصول امانی محمد شیبانی سر باز زده آنجناب بسغناق مراجعت نموده یکچند نوبت میان او و حاکم سوران سلطان
محمود خان بن جانی بیک خان مقابله و مقاتله اتفاق افتاده و در کرت آخر شیبانی خان مغلوب شده عنان بصوب قشلاق انعطاف داد و از منقشلاق
راه خوارزم متوجه بخارا گشت و پس از وصول بنواحی خوارزم امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه که از قبل خاقان منصور والی آنولایت بود و سادات
و پیشکش مرتب داشته در طریق خدمتکاری سلوک نموده شیبانی خان از خوارزم بقرابیچ کول و از قرابیچ کول بکنار بخارا شتافته امیر عبد العلی ترخان بیک
نوبت اول شرایط اخلاص و مراسم اختصاص بجای آورد و دوم آنجناب را مصحوب خویش بسمرقند برد و سلطان احمد میرزا مقدم خانی را موجب ازدیاد
اسباب جهانبانی دانسته ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش مفتوح گردانید و عزیمت تسخیر مغولستان کرده همعنان آن خان گیتی ستان متوجه
تاشکنت گردید بعد از وصول بحوالی آن شهر خیمه شیبانی خان که براول سپاه سمرقند بود از میرزا سلطان احمد متوهم شده بصوب تاشکنت گریخت و با سلطان
محمود خان ملاقات نموده در دامن دولت او آویخت لاجرم سلطان احمد میرزا اویران شده عنان بگران بصوب سمرقند تافت و شیبانی خان
اندک زمانی در تاشکنت بوده از آنجا بقلعه ارقوی شتافت و قلاع اتخذ و درا الحکام داده بسغناق رفت بعد از آن یکچند نوبت برندق خان
و زمره از سرداران سغناق و بعضی دیگر از قلاع و بقاع ترکستان لشکر کشیده قاصد استیصال [illegible] اقبال شیبانی خان گشت اما چون مقدر چنان بود که شیبانی
خان چندگاه فرمان فرمای بلاد ماوراء النهر و خراسان گردد مطلوب برندق خان بحصول نپیوست و شیبانی خان فرصت یافته عزم فتح خوارزم کرد
و درآن وقت حاکم خوارزم امیر عبد الخالق فیروزشاه بدرگاه خاقان عالیجاه رفته بود و یکی از غلامان خود را در خوارزم گذاشته و چون شیبانی خان
بنواحی آن بلده رسید روزی چند لوازم محاصره بتقدیم رسانیده خبر قرب وصول امیر عبد الخالق و امیر محمد ولی بیک و امیر بهبود که بفرمان خاقان منصور
متوجه کومک خوارزمیان بودند شنود و از آنجا کوچ کرده بقصد حصار بولدم رفت و با اهالی آن قلعه صلح نموده اندک پیشکشی اخذ فرموده متوجه شهر وزیر شد
و در نواحی آن بلده با سپاهی که از خراسان آمده بودند یکروز در مقام مقابله و مقاتله ثبات قدم نمود اما کاری از پیش نتوانست برد و از آنجا
رفت و از آنجا راه استرآباد پیش گرفت و بعضی از حدود آنولایت را تاخته بصوب قلعه ترساک که در تصرف غلامانش بود رایت توجه برافراخت
بعد از آن با بسته قلعه محمد خان سلطان محمود خان آنرا از تصرف شیبانی خان باز گذاشته عنان بصوب تاشکنت تافت و مقارن آنحال مردم صبران
بهواخواهی شیبانی خان قتل محمد ترخان ولد محمد مزید ترخان را که داروغه ایشان بود غدرخواسته کلید شهر و قلعه نزد محمود سلطان فرستادند و آنجناب
بحصار صبران درآمده مردم تمامی بلاد ترکستان دل بر متابعت آن دو برادر نهادند اما اوترار و آن ولایت برندق خان باغوای میر محمد مزید ترخان لشکر
کشید و ساکنان صبران عنان بشیبانی از دست داده و بیک ناگاه جمعی کثیر از کلانتران ایشان هجوم نموده محمود سلطان را دستگیر کرده
و قلعه را برندق خان داده محمود سلطان بانعام سلطان که معتبرترین سلاطین آنزمان بود سپردند و قاسم سلطان او را مقید گردانیده بصوب
از مردم معتمد بصوب حصار سوزاق ارسال داشت و محمود سلطان شبی فرصت یافته بگریخت و خود را باوکوزتاقی رسانیده جهت اعلام آنحال
برادر فرستاد و شیبانی خان بدان کوه رفته و برادر را ملاقات کرده اخوین همعنان یکدیگر باز از شتافتند و بعد از آن اوان برندق خان و محمد مزید
ترخان باز ار خواهیده شیبانی خان در حصار اترار تحصن شده و چند شبانه روز میان محصوران و لشکر دشت ابواب مقابله و مقاتله مفتوح بوده
نوره دیاده اما بوان حصار فیروزه کار آسمان در گذشت عاقبت بجهة کومکی که از جانب سلطان محمود خان باترار رسید برندق خان بصلح راضی گردید
و از ظاهر اترار کوچ کرده روی بدیار خود آورد و هیچ بشهر خود روم و شهر بایر خود باشم و بعد از آنکه گلزار ولایت اترار از خار خاشاک سپاه برندق
خان پیراسته شد شیبانی خان بجانب بیسی که متعلق محمد مزید ترخان بود لشکر کشید و امیر محمد مزید موکب خانی را استقبال نموده بر دست محمود سلطان
گرفتار گشت و او را باترار برده محبوس گردانیدند و سلطان محمود خان از این حال وقوف یافته باترار شتافت و امیر محمد مزید را از شیبانی خان

شیبانی خان ستانده جهة خواستاری دختر میرزا سلطان احمد بسمرقند فرستاد **ذکر توجه محمد خان شیبانی بصوب سمرقند و بخارا و مفتوح شدن آن دو بلده بنابر مشیت ایزد سبحانه و تعالی** در سنه خمس و تسعمایه که اخبار مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا و پریشانی احوال سمرقند
و بخارا بگوش محمد خان شیبانی رسید طمع در تسخیر بلاد ماوراء النهر کرده با فوجی از ابطال و بهره سپاهی سراسر خشم و قهر عنان بگران بدانجانب منعطف گردانید
سلطان علی میرزا چون طاقت صحرا نداشت در شهر متحصن شده همت بر استحکام برج و باره گماشت و خان شیبانی در ظاهر سمرقند قبه خیمه و خرگاه
بلند ساخته قریب ده روز درنگ ورزید آنگاه با جمعی کثیر از دلیران نزدیک بدروازه شیخ زاده رفته در کمین گاهی خزیده و جوقی از اصحاب بسالت را پیشتر
فرستاده از سمرقند طایفه از اهل سعادت و اوباش از سپاهی و عوام الناس بیرون شتافتند و بر اوزبکان حمله کردند و ایشان از میدان ستیز بطریق خائف
گریز نموده و سمرقندیان از کوچه باغها بفضاء صحرا کشیدند و بعد از آن بهادران موکب شیبانی خان از کمینگاه بیرون آمده بر مخالفان تاختند و جمعی
از ایشان را حسب الله علما ساختند و شیبانی خان چون آن جماعت را بگریزانید و مراسم قتل و نهب در دروازه شیخ زاده بتقدیم رسانید بطرف دروازه
چهار راه شتافت و در آن مقام نیز لوازم جنگ و ستیز پرداخته بر اهل سمرقند ظفر یافت و مظفر و منصور عنان عزیمت را در روی خود تافت مقارن
آنحال امیر محمد صالح ولد امیر نور سعید ملکوت بدرگاه خانی رسید و پس از ادراک سعادت بساط بوسی بعرض رسانید که حاکم بخارا امیر محمد باقر ترخان قریب
ده هزار پیاده و سوار مجتمع ساخته و بمصلحت امداد سلطان علی میرزا رایت عزیمت بدینجانب افراخته بنابر آن محمد خان از ظاهر سمرقند کوچ کرده
روی بطرف معسکر امیر محمد باقر آورد و در نواحی قصبه دبوسی میان جانبین حربی صعب وقوع یافت و عنایت حضرت قدوسی شیبانی خان را بفتح و ظفر
مخصوص کرد و امیر محمد باقر از گردش چرخ آبنوسی منهزم بحصار دبوسی درآمده و اوزبکان غنیمت فراوان گرفته محمد خان متوجه بخارا گشت و بعد از وصول
باغاز محاصره و محاربه نمود بخاریان سه روز شهر را نگاه داشته روز چهارم مولانا محمد علی خوارزمی را با پیشکش و ساوری بیرون فرستادند و باظهار اطاعت
و انقیاد زبان گشاده امان طلبیدند و بشفاعت جناب مولوی عز قبول یافت و شیبانی خان از سر انتقام بخاریان درگذشت و سادات و قضاة و
موالی و علماء و اشراف و اهالی از شهر بیرون شتافته و بشرف دستبوس استسعاد یافته فتح نامه شهر گشت و محمد خان منصب حکومت آن بلده را با امیر محمد صالح
تفویض کرده روی توجه بسمرقند آورد و پس از وصول بقریه یا تکند قاصد امیر محمد صالح از بخارا رسیده عرضه داشتی رسانید مضمون آنکه امیر محمد باقر
از قلعه دبوسی بقرشی شتافته و علماء بخارا رسل و رسایل بقرشی فرستاده او را بتسلیم شهر و قلعه نوید داده اند لاجرم متوجه آن صوب شد بالی رای عالی جاه
شیبانی خان بعد از استماع این خبر عنان مراجعت بجانب بخارا منعطف گردانید و امیر محمد باقر که تا یکمیدان بنواحی رسیده بود بطرف قرشی بازگردید و خان شیبانی
ظاهر شهر را مرکز اعلام ظفر اعلام ساخته حکم فرمود که لشکریان تمامی اموال و جهات متعینان آنولایت را عرضه نهب و تاراج گردانند لاجرم اوزبکان
باشتعال نیران ظلم و بیداد اشتغال نموده دود از دودمان نهار او برآوردند و خان بعد دود آن باوج آسمان رسانیده اکثر بخاریان را تالان کردند پس شیبانی
خان بتخریب شهر بند بخارا فرمان داده زمام حکومت آنخطه را در قبضه اقتدار برادر خود محمود سلطان نهاد آنگاه کمند همت بلند نهمت بر کنگره تسخیر
سمرقند افکنده و با زمره سلاطین و امراء شجاعت آیین و فرقه از سپاه اوزبک و مغولان بتهور بنا بر آن بلده فاخره خرامید و شهر را مرکز وار در
میان گرفته قبه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه بایوان کیوان رسانید و چون میدانست که تسخیر سمرقند بجنگ متعذر است بنابر آن بهم بر مکر و
حیله و تزویر نهاد و در خلال آن احوال زهره بیگی آغا مادر سلطان علی میرزا بسبب خفت عقل و خرد و کثرت میل بوصال شوهری مجدد بطریق نهانی کسی
نزد خان شیبانی فرستاد و بزبان محبت و اتحاد پیغام داد که اگر حضرت خان قبول نماید که این ضعیفه را بعقد ازدواج درآرد من کمر خدمت بر میان جان
بسته دروازه سمرقند را بگشایم و پسر خود میرزا سلطان علی را بملازمت آنحضرت ارسال نمایم مقرر آنکه هرگاه خان سایر ولایات را بحیطه تسخیر
درآرد سمرقند را بسلطان علی میرزا مسلم دارد شیبانی خان از شنیدن این سخنان دانست که عنقریب عروس فتح و ظفر در آغوش خواهد آرمید و قبول
معشوق سمرقند او را بسهولت میسر خواهد گردید مکاتیب شوق انگیز تعشق آمیز نزد زهره بیگی آغا فرستاده او را بمواعید دلفریب مغرور گردانید تا
آنکه آغا اغوا نمود و میرزا سلطان علی را از مقام مخالفت شیبانی خان در گذرانید و حال آنکه در آن اوان میرزا سلطان علی گمان برده بود که عالیجاه
ولایت انتما خواجه قطب الدین یحیی خاطر بر آن قرار داده اند که حضرت پادشاهی را بسمرقند در آورده بر مسند سروری نشانند و در ظلال معدلت

الحضرت متوطنان آن مملکت را از تاب آفتاب حوادث بدر باشند لاجرم بعد از افسانه و افسونی که از واله شنود عزیمت ملاقات خان شیبانی را تصمیم
فرمود و کیفیت این قیل و قال بنوعی تیم میرزا سلطان علی از خدام خواجه هدایت خصال ابو الحرم شیبانی خان رسید سید جلال الدین خاوند بخاری را با مفاتیح
نصیحت آمیز و مراسلات عنایت انگیز بشهر فرستاد تا بهر نوع که تواند خواجه قطب الدین یحیی را متابعتش راغب گرداند و میرزا سلطان علی را التفات
امیدوار ساخته بدرگاه سپهر اقتدار رساند و جناب سیادت مآب بخت با عالیجاه هدایت آیاب ملاقات فرموده هرچند سعی نمود که آنحضرت
بجانب شیبانی خان میل فرماید بجائی نرسید آنگاه در خلوتی خود را بملازمت سلطان علی میرزا رسانیده عرض کرد که حضرت خان میفرماید که درین ایام
که ظاهر سمرقند مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت کیفیت استیلاء خواجه یحیی بر امور ملکی و مالی این حوالی و عدم اختیار تو در مهمات شهریاری بوضوح
انجامید همت عالی نهمت متوجه فراغ بال و رفاه حال تو گردید لاجرم مناسب چنان مینماید که ابواب مخالفت مسدود گردانیده از شاه راه
ببارگاه عالم پناه آئی تا در سلک اولاد صلبی انتظام یافته در سایه مرحمت و عاطفت بی دریغ فراغت فرمائی و آن شاهزاده ساده دل بدین سخنان
و مباهی گشت و از جناب سیادت پناهی قبول نمود که هنگام مجال با خدام اخلاص از سمرقند بیرون شتافته غاشیه اطاعت خان شیبانی بر دوش اندازد و
انامل بی مبالاتی جهانبانی اقدام نموده سر مفاخرت برافرازد آنگاه جناب سیادت پناه از عالیجاه هدایت دستگاه رخصت یافته بملازمت شیبانی
خان بازگشت و آنچه گفته بود و شنوده معروض داشت و سلطان علی میرزا بعد از رفتن جناب سیادت انتماء بسه روز در روز جمعه که خواجه قطب الدین یحیی و اکابر
سمرقند در مسجد جامع بادای نماز اشتغال داشتند با طایفه از مخصوصان خود از دروازه چهار راهه را گشاده عنان یکران بصوب عسکر شیبانی خان که در باغ میدان بود
انعطاف داد ع مرغ را چون اجل آید سوی صیاد رود و چون ببارگاه سپهر اشتباه درآمد بملاحظه توره چنگیزخانی زانو زده خان شیبانی او را دریافت و انواع
عطوفت و مهربانی فرموده شاهزاده را در آغوش کشید و حکم شد که آنجناب در جوار محمد تیمور سلطان منزل اختیار نماید و در حرکت و سکون تبع بوده از جاده
تجاوز ننماید اما خواجه قطب الدین یحیی چون بر فرار سلطان علی میرزا اطلاع یافت پای مبارک در رکاب آورده بمیان شهر شتافت و مردم را بمحافظت
برج و باره و استحکام فصیل و دروازه تحریض و ترغیب فرمود. اما امرا مانند ابراهیم جانی و تیمیت توچین و سلطان حسین ارغون و عبد الوهاب شغاول و غیرهم
بملازمت شیبانی خان شده هیچ آفریده سخنان خواجه یحیی را بسمع قبول نشنود لاجرم خواجه خجسته شیم تابع قضا و رضا شده باتفاق خویش و بیگانه متوجه بارگاه خانی
گشت و بعد از وصول بسده سلطنت انتما لا یموت و لا یحیی بمجلس عالی در آمده خان بواسطه ارادتی که از آن هدایت شعار در دل داشت بتعظیمش تحرک است
و سخنان عتاب آمیز بر زبان نیاورد تا وقتی که خواجه از آن محفل قصد بیرون آمدن فرمود شیبانی خان قیام نموده آنجناب را پیش طلبید و معانقه کرده گفت که حضرت
ماضی ما از نیک که وحدت شمار ... ارادت از لوح خاطر سترده ایم باید که شما نیز بعد ازین از روش آبا و اجداد تجاوز جایز ندارید و خواجه
سر قبول جنبانیده از بارگاه بیرون خرامید آنگاه شیبانی خان جان وفا را که از قوم نایمان بود بداروغگی سمرقند تعیین نموده فرمود
که دروازهای شهر المحفوظ و مضبوط گرداند هیچ آفریده را بی سند معتبر نگذارد که بدان بلده درآید و فی الواقع اگر این حکم نفاذ نمی یافت
تمامی جهات خواص و عوام سمرقند عرضه نهب و تاراج می شد بعد از آن شیبانی خان از باغ میدان کوچ کرده در مرغزار کان گل منزل گزیده
پس از دو سه روز بقریه فراشان که در کنار آب کوهک است نقل نموده فراشان آستان سلطنت آشیان شادروان عظمت و جلال
برافراشتند و امیر جان علی ولد خواجه علی بای که در وقت نزول شیبانی خان در ظاهر سمرقند بر بابا خواجه رفته بود که طاهر بای خود را
جمع ساخته و یراق کرده بشهر درآید چون از کیفیت اتحاد وشه خبر یافت پیشکشهای لایق مرتب گردانیده در منزل مذکور بخدمت خان
شتافت و برین قیاس افتخار الاشراف والاعاظم خواجه ابو المکارم و سایر علما و اکابر سمرقند و بخارا بسده سلطنت انتما خرامیدند و
بعنایت خانی مستظهر و امیدوار گردیدند **ذکر شهادت سلطان علی میرزا و خواجه قطب الدین یحیی و بیان**
شمه از ظلم و تعدی اوزبکان ناخردمند در بلده محفوظه سمرقند چون محمد خان شیبانی در مملکت سمرقند بر
سریر جهانبانی قرار یافت و اکثر اکابر و اشراف ماوراء النهر در پایه سریر خانی مجتمع آمده مهمات ایلخانی بر حسب مدعا سمت سرانجام پذیرفت همگی همت
متوجه آن شد که از هر کس سلوک طریق مخالفت متصور باشد بنیاد حیاتش را منهدم گرداند یا آنکه از آب آمویه بصوب خراسان اخراج نموده نخست

میرزا سلطان علی را با جانفلی از پای در آورد چنانچه بتیغ بی دریغ نقش وجود آن دو جوان نیکو خوی را از صحیفه هستی بسترد آنگاه فوجی از
بمحافظت خواجه قطب الدین یحیی و خواجه خورد قاسمی مامور گردانید و در باب تاراج اموال و جهات طایفه از اکابر که در امور ملکی دخلی داشتند احکام
مطاعه بنفاذ رسانید مولانا عبد الرحیم ترکستانی که بمنصب صدارت منصوب بود و از غایت تقرب در تمامی امور ملکی و مالی و کلی دخل مینمود بضبط
متملکات جناب هدایت صفات خواجه قطب الدین یحیی و اولاد امجاد ایشان پرداخت و مولانا شمس الدین محمد صدر بتحقیق جهات خواجه خورد
پیش نهاد همت بزرگ ساخت بیک آقا اموال عبد الباسط را تحت التصرف در آورد و برین قیاس هر یک از اعیان حضرت را باخذ اموال
یکی از اشراف امر کرد و چون بگوش هوش محمد خان شیبانی رسید که اولاد عظام فقیه ابو اللیث همواره خود را از دخل در امور و مهمات احکام
معاف میداشته اند آن طایفه را منظور نظر اعتنا ساخته منصب شیخ الاسلامی سمرقند بخواجه خاوند مفوض گردانید و خواجه عبد اللطیف را بتفویض امر
قضا اختصاص بخشید و بنابر دغدغه که از جانب عالیجاه معالی پناه قدوة الاعاظم خواجه ابو المکارم داشت فرمان داد که آنجناب پیوسته در غزو و حضر
ملازم اردو باشد و عالیجناب هدایت انتما خواجه قطب الدین یحیی را اجازت توجه بطرف مکه مبارکه ارزانی داشت و در وقتی که آنجناب بتهیه اسباب سفر اشتغال
یکی از اسپان جلوبه خاصه را که بقوت جثه و سرعت رفتار موصوف بود نزد ملازمان ایشان فرستاده پیغام داد که این اسپ در شبانه روزی سی فرسخ
طی مینماید و مولانا عبد الرحیم بعرض آن مقوی دین قویم رسانید که این سخن حضرت خان مشعر است باین معنی که شما امیر دین فرزندان و متعلقان مقید نباید
بود و بسرعت هر چه تمامتر از آب آمویه عبور بباید نمود زیرا که متصور است که بعضی از اوزبکان باقدام اهتمام خدام ذوی الاحترام تعاقب نمایند و بارتکاب
امری که تدارک پذیر نباشد دست گشایند خواجه جواب داد که اولاد و ضعفا را در میان این چنین طایفه گذاشتن و سلامتی نفس خود اختیار کرده نقش
فرار بر لوح خاطر نگاشتن از طریق مردانگی دور است و از قاعده فرزانگی مهجور آنچه مقتضاء قدر و قضاست بظهور خواهد آمد اذا قضی الله امرا کان مفعولا آنگاه خواجه
هدایت پناه روی براه آورد و چون در نواحی منزل خواجه کارزن نزول اجلال فرمود جمعی از سپاه اوزبک متعاقب رسیده آنحضرت را با دو پسر نیک اختر
خواجه محمد زکریا و خواجه محمد باقی بسعادت شهادت رسانیده تخریباتی که همراه داشتند عرضه نهب و غارت گردانیدند آفتاب سپهر هدایت که از افق
عنایت لایزالی طالع شده بلاد ماوراء النهر را که اقطار بر و دیار و شهر را صفت انضارت بخشیده بود از جفای لئام ایام روی بمغرب فنا نهاد و دوحه
گلشن ولایت که در جویبار فضل و کمال بالا کشیده سایه لطف و مکرمت بر مفارق سالکان طریق کرامت گسترده بود بصرصر بیداد از پای در افتاد نظم
ازین دیر فانی که آرام دیده / که بود اکه جاوید ازو کام دیده ؛ کسی رخت ازین خانه بیرون نبرد / که تیر بلائی ز گردون نخورد ؛ چه گویم ز گردون دون پایه باز
که با پاکبازان کند ترکتاز ؛ فغان از سپهر شرارت اثر / که زو عالمی گشت زیر و زبر ؛ و چنانچه ... بعد از آن حادثه لشکر ظلمه قوم اوزبک در
اکثر بلاد و دیار ماوراء النهر خصوصا در بلده محفوظه سمرقند آغاز ظلم و تعدی نموده دست تسلط باخذ اموال رعایا و بیچارگان دراز کردند از هر آفریده
که حصول اندک دیناری و یکمن بادی متصور بود او را بهانه گرفته لوازم تعذیب و شکنجه بجای آوردند اکثر قری و بلدان را آیت فقاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا
امتا وصف الحال گردید و چنبر قاطنان دیار از تلاطم امواج هموم و تراکم افواج غموم غریق گرداب اضطراب گردانید نظم سمرقند از خواب بیدار گشت
بساط فراغت قضا در نوشت ؛ ممالک شد از جور غارتگران / پریشان تر از زلف سیمین‌بران ؛ ز سیل بلا شد عیان رستخیز / نه روی اقامت نه راه گریز
نه در خانه بودی کسی را قرار / نه در کوچه دیدی طریق فرار ؛ کس از خانه گر پای ماندی بدر / نه دستار برجای ماندی نه سر ؛ لاجرم معتکفان صوامع عبادت
و سجاده نشینان مجامع عبادت روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان از بارگاه مهیمن قدیر نجات طوایف انسان را از ظلمات ظلم و عدوان طلب نمودند
و طلوع آفتاب امن و امان را از مشرق عنایت پادشاه پادشاهان مسالت فرمودند و بعد از آن تیر دعای مظلومان بهدف اجابت رسیده پرچم
لوای کشورگشای پادشاه گیتی آرای از افق جبیل سمرقند طالع گشت و شب غم اندوه سمرقندیان بروز راحت اندوز تبدیل یافته زمانه از سر آزار صغار و کبار
چند گاهی در گذشت چنانچه عنقریب صفحه تحریر خواهد یافت و فروغ اهتمام بر تفصیل این اجمال خواهد تافت انشاء الله تعالی **ذکر نهضت حضرت**
پادشاهی از شهر کش بسبب وقوع بعضی از امور فاحش چون اخبار مذکور بر نهج مسطور در اردوی پادشاه مؤید منصور شیوع یافت
نایره دغدغه اندیشه کانون درون بعضی از امرا از کثرت شبهه را فروزش یافت محمد مزید ترخان و جمعی از سمرقندیان که تابع او بودند از موکب پادشاهی جدا

شده ملازمت میرخسروشاه اختیار نمودند و پادشاه و او نتوانستند در بحر تحیر افتاده بخاطر اقبال آثر چنین رسید که از راه قراتگین ولایت تروالنجه خان که خال آنحضرت
بود رود و از شهرکش کوچ کرده روی توکل براه آورده بر بعضی از حدود مملکت خسروشاه عبور فرمود و آغاز طی طریق قراتگین تیسیر پذیرفت و از بالای کمرود طی مسافت
نموده راه سرتاق پیش گرفت و چون بنواحی نواندک مضرب خیام پادشاه شرفناک گشت قاصد امیر خسروشاه بدرگاه عالمپناه رسید و یک تقوز اسپ
و یک تقوز قماش پیشکش آورده و از نواندک آنسرور بارادراک درحرکت آمده در روز وصول به بانه کمرود شیر علی چهره فرار نموده نزد امیر ولی رفته
نوکر شد و روز دیگر قوچ بیک نیز بطرف حصار گریخت و موکب پادشاهی بدره کمرود در آمده و بپای توکل سربالا طلع مسافت میکرد و در راههای
تنگ و کوههای پرسنگ اسپ و شتر بسیار از رفتار بازمانده و سه روز از صبح تا شام بمشقت تمام برین منوال راه و ره نوردیده روز چهارم بسرتاق
رسیده کوتلی دیدند و انش باقه الوند را بر و قله اش از قبه سپهر بلند برتر راه او بغایت تنگ و پرسنگ و پای برید و بیم از اندیشه صعود بر آن از تنگ
و آن کوه گردون شکوه بانده و انبوه عبور شده بنواحی خان محل نزول لشکر نصرت نشان گشت و ملک خان بواسطه شقاوت ازلی از ملازمت
استان خلافت آشیان تخلف جست و با آنکه بوفور سخاوت اشتهار داشت بسبب همت پست زیاده از یک سر اسپ پیشکش نفرستاد و پادشاه جهانبان
خان را بر دست راست گذاشته بصوب قلعه کشود توجه نمود و از کشود بکنار آب کوهک رفته نزول اجلال فرمود و از معبر دربی از آب کوهک گذشته
بار بیلاق مضرب خیام عساکر ظفر شعار گشت مقارن انحال امیر قنبر علی ارسلان و ابوالقاسم کوه بر و ابراهیم ترخان بهر تسبا طبوسی رسیدند و بنوازش
بیکران خوشدل و شادمان گردیدند و علم ظفر شیم از بار بیلاق بقلعه سغدک شتافت و از انجا عنان توسن همت بلند بصوب فتح بلده محفوظه سمرقند تافت ذکر
خوابی که پادشاه کامیاب دید و ازین جهة بدیدن صورت فتح در آئینه امید متیقن گردید از جمله اشارات غیبی و بشارات
لاریبی که هوشمندان آگاه بدیده بصیرت دیده اند و اصحاب یقظه و انتباه بگوش هوش شنیده اند یکی رویاء صالحه است که یک جزو از چهل و شش جزو
نبوت است چنانچه نبی امی عربی ناظم جواهر زواهر پیام علیه و الانام صلی الله علیه افضل الصلوة واکمل التحیات میفرماید که الرویا الصالحة جزو من ستة واربعین
جزوا من النبوة و این کلمه جامعه مشعر است بآنکه در اول بعثت مدة شش ماه وحی بطریقه رویاء صالحه بود چنانچه هر خواب که حضرت رسالت در آن اوقات
میدیده تباشیر تعبیر آن مانند صبح صادق از مطلع سپید میدمیده و خواب دیدن یوسف صدیق علیه السلام بر وجهی که کلام معجز نظام داد ار بیدار روئی
بنام بیکران نامی است مشهور و حقیقت خوابیکه آیت وافر عنایت لقد صدق الله رسوله الرویا بالحق از آن اخبار مینماید بر السنه و افواه مفسران
فضیلت پناه مذکور نظم خوش آن کزینه صورت باز رسته بسحر چشم بندان چشم بسته دلش بیدار و چشمش در شکر خواب ندیده کس چنین بیدار در خواب
پوشیده نه تا پاینده دیده ولی پوشیده از آئینه دیده و ازین قبیل است خوابی که پادشاه عالیجناب حامی این حنیف تجارتی ظهیرالدین محمد بابر غازی
دیده و بآن بشارت مستظهر گشته بهمگی همت متوجه فتح سمرقند گردید کیفیت واقعه آنکه در آن ایام که پادشاه گردون غلام در نواحی بار بیلاق و قلعه سغدک
اقامت داشت و نقش مدعا بر تسخیر سمرقند بر صحیفه ضمیر فیض پذیر مینگاشت شبی در عالم رویا مشاهده نمود که حضرت ولایت پناه خواجه ناصرالدین عبیدالله
متوجه بارگاه سپهراشتباه اند و آن آفتاب افق سلطنت و استقلال مراسم استقبال بجای آورده خواجه بنشست و در پیش ایشان دستارخوانی نامناسب
انداختند و ازین جهة خاطر مبارک آنحضرت تغیری پیدا کرد و مولانا تغیر مزاج هدایت رواج را فهم کرده در پادشاه نگریسته بایمائی اشارت و
ایما نمود حضرت اعلی جواب فرمود که مراد در وقوع این امر گناهی نیست کسی که دستارخوان گستره تقصیر کرده حقیقت این سوال و جواب بر رای حقایق
نمای حضرت خواجه منکشف گشته عذر را مسموع داشتند و از مجلس برخواسته روانه شدند و پادشاه مراسم مشایعه بجای آورده خواجه در دالان بحانه
یکی از دو بازوی پادشاه را گرفتند و همچنان بر داشتند که یکپای آنحضرت از جای برداشته شد آنگاه این عبارت بر زبان آن ناظم مناظم هدایت
گذشت که شیخ مصلحت بیرون ی و چون پادشاه اسلام پناه از عالم رویا بحالت انتباه آمده دانست که عنقریب بنسیم عنایت ملک ملک بخش غنچه
امید درچمن مراد خواهد شگفت و علی اسرع الحال در خلال حال عاطفت لایزال ید بخت بیدار بر بستر اقتدار بفراغت خواهد خفت و صبح فتح و
فیروزی از مطلع امید خواهد دمید و آفتاب ظفر و بهروزی از مشرق دولت جاوید طالع خواهد گردید نظم بالطاف الهی صبح امید دمد از
مطلع اقبال جاوید برآید مهر از برج عنایت نهان گردد شب غم را نهایت از غرایب اتفاقات آنکه در آن اوقات روزی پادشاه

پادشاه فرخنده صفات با جمعی از کلیبان در بارگاه سپهراشتباه نشسته بود و سخن از هر جانبی در پیوسته در آن اثنا آنحضرت فرمود که آیا چند روز دیگر در
فتح سمرقند تیسر شود هر کس از حاضران در آن باب تکلم بکلمه گشت بر زبان نویان کوکلتاش گذشت که انشاء الله تعالی چهارده روز دیگر صورت فتح سمرقند
تیسیر پذیرد و این امر مشکل بقوت دولت پادشاه عادل صفت سهولت می گیرد و چنانچه او گفته بود حصول آن مراد بعد از انقضای چهارده روز
اتفاق افتاد وهو الهادی الی سبیل الرشد والرشاد ذکر فتح بلده محفوظه سمرقند بمحض عنایت بیغایت سبحانی و افتادن
محمد خان شیبانی در وادی حیرت و پریشانی مالک الملک علی الاطلاق و آفریننده انفس و آفاق که زمام انتظام مهام امم در
قدرت اوست و اختیار امور طوایف بنی آدم در قبضه مشیت او چون در بارگاه کبریا و تحکه بفعل الله ما یشاء که منشور فایض النور توتی الملک
من تشاء از بحبات شرف صدور پذیرد و فرمان موفور السرور ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها و ما یمسک از آنجا صفت ظهور گیرد فرق فرخنده سای
کشورکشای را بافسر پر زیور انا جعلناک خلیفة فی الارض برافرازد و قامت قابلیت عالم را بخلعت بهجت آیت الله الملک مزین سازد و بر آن
مهم سازان دیوان الوهیت اسباب انکشاف مهمات را ابواب عطا نمایند و کارپردازان ایوان ربوبیت ابواب انحلال مشکلات حال او
بر روی روزگار برگشایند لاجرم او را صعود بدرجات مقاصد علیه علی احسن الحال میسر شود و وصول بمقامات مطالب سنیه علی ابلغ الحال
گردد و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم نظم سرآرای ملک پادشاهی هد یابد چو از فضل الهی مراداتش شود در دم
حاصل بر و آسان شود هر کار مشکل اگر پیش عدو باشد چو انجم نباشند همچو خور او را توهم بلی هر گه برآید مهر انور بود اختر برش از ذره کمتر
چو گردد رایت خور عالم افروز شود بر رتبه افلاک فیروز و از اشباه این تشبیب و نظایر این ترتیب حال مقرون باقبال پادشاه جهانستان
که در آن زمان که شیبانی خان با هفت هشت هزار سوار و پیاده در نواحی قلعه دیدار شاه و در روان عظمت و اقتدار باوج فلک دوار بر افراخته
بود و جانوقا میرزا با قرب ششصد اوزبک که هر یک رستم و اسفندیار را غاشیه کش خویش میپنداشتند در آن شهر اقامت داشت و حمزه
سلطان و مهدی سلطان با جمعی کثیر از متابعان در قروق بود یه گرد یک شهرت شهر است مقیم بودند از کثرت و استیلاء اعدا اندیشید و کلام معجز نظام
ومن یتوکل علی الله فهو حسبه مطمح نظر عالی اثر گردانید با دویست و چهل نفر از مردان دلاور فتح سمرقند را پیش نهاد همت ساخت و شبی بدان بلده
محفوظه در آمده غلغله روز رستخیز در عالم انداخت و غارت سکنین کامرانی از شمامه انجیر دماغ جان جهانیان را برین وجه مستحضر میگردانند که در آن فرصت که پادشاه
بزرگ همت بنواحی قلعه سغدک را مضرب خیام عساکر ظفر مدیک گردانیده بود که بخاطر اقبال آثر بدان قرار یافت که در وقتی که ظلمت شب سیاه
سواد وجعلنا اللیل لباسا در اجسام فرق انام بپوشانند و پرده قیرگون موت باصره را از احساس صور اشیاء معزول کرداند پنهان و پوشیده بجانب
سمرقند در آید و شاه تو نفصیل نهاده و بالا رفته فضای آنخطه را بفر وجود فایض الجود بیارآید و بدین خیال روزی بعد از ادای فریضه نماز پیشین فتح
و دولت در رکاب ظفر و نصرت همعنان از یار بیلاق متوجه آن دیار گشت و همه شب منزل طی از فروغ مایچه علم فیروزی نشان رونق بوستان جنان
حیان معلوم شد که اوزبکان بسمرقند شنوده اند که پادشاه سعادتمند همت بلند بتسخیر آن حصار الکنده متوجه است تهیه اسباب کارزار نموده اند
لاجرم عنان مراجعت بطرف یار بیلاق انعطاف داد و چون این بار بر بناء باد دیگر بر آید چون دوسه روز برین آمد شد یکمد شت بار دیگر داعیه
عالی کرم عازم آن مهم خطیر گشت و از یار بیلاق بنواحی حصار سمند شتافته بمقتضای فرمان عالیشان واذا عزمت فتوکل علی الله توکل بر عنایت
بیغایت ملک ملک بخش نموده نماز پیشین بپای مبارک در رکاب سمندی تو منه آورده بصوب سمرقند توجه فرمود و درین شب قدوة الاعاظم
خواجه ابوالمکارم کرسبان قمع و ظفر از سپاه شیبانی خان جدا شده بپادشاه سلیمان مکان پیوسته بود در موکب نصرت نشان تشریف داشت
همعنان پادشاه عالمیان طی مسافت کرد و نقش کمال دولت خواهی بر صحیفه روزگار مینگاشت و رایات شرفناک بعد از انقضای نصفی از شب
بسر پل مغاک رسیده پادشاه صاحب تائید قرب شصت نفر از جوانان رستم اثر شیر فرسا را فرمان داد که در جمواری غار عاشقان عیاران حلق
پیشه بی تامل و اندیشه نردبان بر فصیل نهاده خود را در شهر افکنند و دروازه فیروزه را مانند ابواب سعادت بر روی سایر لشکریان گوکلتاش در
نشان بکشایند و مخص تفحص با زمره دلیران شجاعت اثر آهسته بصوب دروازه مذکور روانه شد و آن جوانان شیر دل از بما بیوضع کرده شادمان

فرموده بود بر باره معمور نموده خود داخل شهر افکنند و شمشیر باکشاده و به دروازه شیخ زاده رسیده دیدند که فاضل که داخل بود و اکثر از ترکستان بود بموجب
نشان شیبانی خان ترخان شده محافظت آن دروازه مینمود و جمعی از ملازمان بر بستر استراحت غنوده است در ساعت آنجماعت را بشهرستان عدم
فرستاده دروازه بگشادند شعر یار آمد المیل سرور آباد وله ان الحوادث قد یطرقن اسحارا و همان زمان پادشاه کامران فتح و ظفر همعنان
نصرت از پی روان بدانجا رسیده مانند حیاتی جاوید که بیدن در آید یا نور خورشید که عالم ظلمانی را بیارآید قدم در آن بلده محفوظه نهاد و زبان
لب بگزارد این کلمه بگشاد که سلطان بالبلد کالروح للجسد و از مردم دیده بخت هرکس در آن وقت بیدار بود دو چشم بر مشاهده آفتاب طلعت آنحضرت
نمود بی اختیار غلغله دعا و ثنا باوج سپهر خضرا رسانید و بلوازم محامد حق سبحانه و تعالی پرداخته خوشدل و مسرور گردید و پادشاه عالیجاه در
خانقاه عارف پناه نزول اجلال فرموده بطرفة العینی تمامی مردم سمرقند از قدوم سعادت لزوم پادشاهی خبر یافتند و از غایت فرح و مسرت
مدهوش وار از خانه بیرون دویده بملازمت شتافتند حقیقت کلمه وافر عطیه ان لله الطافا خفیة نزد همگنان ظاهر گشت و زبان دولتخواهان
بشکر منعم منان گردان شده بصفت تهنیت و مبارکباد از ایوان سبع شداد درگذشت نظم در شب غم کوکب سعود ما که رو نمود خلق ز در شام
نومید عجب صبحی دمید حال این جمع پریشان روی جمعیت نهاد باز رستند اهل قت از عقوبات شدید ظلمت ظلم از فضای مملکت نابود شد
مهچه اعلام شاهی چون بدین منزل رسید اوزبکان بکان بکان در کوی و برزن افتاده مانند سگ دیوانه خانه بخانه گریزان گشتند و دلیران میدان جنگ
و پرخاش و ایتام و اوباش آن روز گرگشتگان را تعاقب نموده بزخم چوب و سنگ میکشتند جانوفا میرزا که در خانه خواجه قطب الدین یحیی اقامت داشت
و مولانا عبد الرحیم ترکستانی و بعضی دیگر از مقربان آستان محمد خان شیبانی بلطائف الحیل مجال فرار یافتند و سایر اوزبکان و ملازمان ایشان که قریب
بپانصد نفر بودند کشته بئس المهاد شتافتند و آنشب تا وقتی که مؤذنان ندای صبح در گنبد خضرا بلند ساختند آواز شور و غوغا بدر
گنبد خضرا میرسید و هرکس از سمرقندیان میتوانست در کشش اوزبکان کوشیده اموال ایشان را عرضه نهب و تاراج میگردانید و پادشاه عالیجاه در
پشت طاق خانقاه نزول گزیده ارباب حرفه و کلانتران متعاقب یکدیگر شرف ملازمت در یافته هرکس فراخور حال تحفه و پیشکش مینمود و چون خسرو
ثوابت و سیار بر خنگ فلک دوار سوار گشت و خیل انجم را که بر دروازه افق پای قرار استوار داشتند از دیده صغار و کبار پنهان گردانید
خبر بپادشاه عالی گهر رسید که طایفه از لشکر اوزبک میان برود دروازه آهنین را استحکام داده بخیال جدال ایستاده اند و حال آنکه در آن زمان در ملازمت
آنحضرت زیاده از بیست کس نبودند زیرا که سایر ملازمان جهت غنیمت و تفحص احوال رعیت بهر طرف رفته بودند مع ذلک آنحضرت دوا فرموده
پای مبارک در رکاب ابلق اقبال آورده متوجه دروازه آهنین گشت رسیدن موکب پادشاهی بدروازه آهنین همان بود و فرو ریختن
سلسله جمعیت مخالفان همان و در آن اثنا شیبانی خان که از آن حادثه خبر یافته بود با صد و پنجاه سوار پولاد پوش تیغ گذار نزدیک بدروازه
آهنین آمد و چون در آن زمان در ملازمت پادشاه بلند همت زیاده از بیست کس نبود مجادله خصم شتافتن مصلحت ننمود و شیبانی خان ساعتی
ایستاده دانست که مهمی از پیش نمیتواند برد لاجرم روی باردوی خود آورد و پادشاه ظفر قرین از دروازه آهنین بوستان سرای ارک رفته
ساحت آن منزل را از فر قدوم سعادت لزوم رشک رخساره خوبان چگل و رشک بخت کامرانی نشسته اکابر و اشراف سمرقند را که جهت مراسم
تهنیت آمده بودند بار داد و آن جماعت دعاگو و ثناخوان بپایه سریر سلطنت مصیر رسیدند و بنوازش بیکران اختصاص یافته بمضمون این مقال که
گویا کرده بودند نظم که شاها بکام تو بادا جهان مرفه بدورت کهان و مهان ز عدلت سمرقند معمور باد ازین ملک ظلم عدو دور باد
نه تنها سمرقند شد زان تو تمام جهان شد بفرمان تو ز انصاف تو عالم آباد باد ز الطاف تو خلق دلشاد باد بر ضمیر منیر مورخان دانش
پذیر مخفی نخواهد بود که تسخیر سمرقند برین منوال که پادشاه سعادتمند را میسر گشت بغایت مشابه است بحکایت رفتن حضرت صاحبقران امیر تیمور
گورکان با دویست و چهل کس در شب به قرشی و گرفتن آن بلده در کمال الخوشی چنانچه شمه از آن در ظفرنامه و تعقیبه و بعضی وقایع آنحضرت مسطور گشته کیفیت
غرائب آن بخامه فصاحت بیان گذشته اما اگر هوشمند پسندیده اوصاف این دو حکایت را مطالعه نماید یقین داند که این جرارت و تهور که
در آن شب از پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر ظاهر شد در تسخیر صاحبقران کشورگیر قرشی را گنجید و بصفت مزیت دارد اول آنکه در آنشب که

در آنشب که صاحبقران عالی حسب متوجه قرشی گشت فرمانفرمائی در آن حوالی بود و از امراء امیر حسین بن امیر مسلا امیر موسی و ملک بهادر در بیرون بودند و پیش
امیر موسی محمد بیک که در صغر سن بود در درون آن بلده اقامت داشت و در شبی که پادشاه عالیجاه بسمرقند در آمد شیبانی خان که تمامی اقطار و امصار جهان را ملک
موروثی خود می پنداشت و پیوسته بقلم اندیشه نقش تسخیر تمامی ممالک ربع مسکون را بر صحیفه خاطر می نگاشت با جمعی کثیر از سلاطین شجاعت آئین در ظاهر سمرقند
خیمه و خرگاه باوج چرخ برین برافراشته بود و جان وفا میرزا که از طریقه حزم و احتیاط و محافظت شهر و قلعه وقوفی تمام داشت و در میدان جلادت و پهلوانی
گوی تفوق از سایر تومنیان محمد خان شیبانی می ربود با قریب ششصد اوزبک دلیر سیرت در شهر بود و دیگر آنکه سمرقند که دار السلطنه بلاد ما وراء النهر است شهریست
در غایت بزرگی و بوفور متانت و استواری مشهور و بکمال رفعت و استحکام برج و باره بر السنه و افواه مذکور و بر هیچ پادشاه ذو شوکت را صورت تسخیر آن بر سبیل جلد
و قهر بر خاطر نگذشته و در میان خواص و عوام از ام بلده محفوظه مشهور گشته و قرشی موضعیست مختصر که بقریه دار و حصه نشین بوده و در متانت و محکمی بهیچ وقتی با
سمرقند دعوی همسری ننموده ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا القصه چون خبر فتح و ظفر سمرقند در اطراف و دیار ماوراء النهر اشتهار یافت متوطنان شادمان
نوار و سغد و تومانات و سایر قلاع و بقاع آن ولایت شعار دولتخواهی حضرت پادشاهی ظاهر گردانیدند و داروغگان اوزبک فرار بر قرار اختیار کرده خود را
باردوی شیبانی خان رسانیدند و خان مضطر و حیران روی بصوب بخارا آورد و مقارن آنحال محمد باقر ترخان قرشی در آمده انحصار و قلعه خزار را مستحکم کرد و پادشاه
عدالت پناه از استماع این اخبار شاد و فرحناک و مسرور گشت و در تمهید بساط رأفت و احسان و تأکید اساس نصفت و امتنان مبالغه نمود و در تربیت
علماء اسلام و رعایت شعراء شیرین کلام لوازم سعی و اهتمام مبذول فرمود و جناب زبدة الفضلاء مولانا بنائی که بانی مبانی فصاحت بود و در فضای سخن
آرائی بچوگان نظم و نثر گوی تفوق از شعراء زمان می ربود و در زمان استیلای شیبانی خان بر خطه سمرقند در ملازمتش بسر میبرد و چون پادشاه فاضل نواز در آن
فتح میسر شد قدم از سر ساخته بدرگاه سپهر اشتباه آمد اما میرزا محمد حسین رعایت طریق حزم ننموده آنجناب را بشهر سبز فرستاد و بعد از چند گاه پادشاه
فضایل پناه او را بار دیگر بسمرقند طلبیده و بخطور نظر عنایت ساخته ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش مفتوح گردانید و مولانا بنائی در آن ایام بنام
انجمن فرجام پادشاه عالیمقام علی شیر این رباعی را در آن درج کرد که رباعی ای خطه مراکز ان تو ام کوشیده بی مهمل خلقه تو ام کوشیده آنرا که نه خورد و نشت
ای پوشیدن در علم و هنر کجا تواند کوشید و پادشاه فضیلت دستگاه در برابر رباعی مذکوره جواب این کلام بلاغت نظام را در سلک بیان کشید که رباعی
اشتلار بابی کونکول ای دیک بولغوسیدور انعام و وظیفه بابی بولغوسیدور اوّل خلقه و مهمل کردیت آه نیک بیلدیم مهمل غه یوی و خلقه دین
اوی تولغوسیدور و مولانا بنائی قافیه مصرع اول این رباعی را ردیف گردانیده دو بیتی در سلک بیان کشیده که یک بیت آن اینست و بنظر پادشاه
نکته دان رسانیده بیت میرزام که شاه بحر و بر بولغوسیدور پرمهمل ادجون موجه عنایت بولغوسیدور در آن اثنا خواجه ابوالبرکه فراقی تخلص
بصحبت جنت رتبت پادشاهی رسیده و رباعیات مذکوره را شنیده در تتبع نظم گوهربار پادشاه در درنثار رباعیه گفت که یک فردش بخاطر است
بیت بو جور که خیلدی دورینغ تولغوسیدور سلطان کرم بولغه نی تولغوسیدور القصه در آن زمستان پادشاه گیتی ستان در سمرقند فردوس مانند که بر شک
سرافرازی بکشن داشت و همواره بلوازم رعیت پروری و دوست نوازی پرداخته نقش دشمن گدازی بر لوح خاطر مینگاشت شیبانی خان از بخارا بجعبه
دبوسی که والی آن ابراهیم ترخان احمد ترخان بود لشکر کشید و آن حصار را بقهر و قسر تسخیر کرده لوازم قتل عام بتقدیم رسانید و حکم تقیدمجید
و منه لا حاجة والشاید

ذکر محاربه پادشاه دوست نواز با دشمن در نواحی منزل خواجه کاردزن و بیان تحصن آنحضرت در بلده محفوظه سمرقند و وقوع قحط و غلا بتقدیر خداوند

پادشاه صف شکن و درین باب تهمتن بعد از فتح سمرقند پیوسته بقلم اندیشه نقش
مقابله و مقاتله با محمد خان شیبانی بر صحیفه ضمیر نورانی مینگاشت و چون شنید که بنابر تقدیر بی تغییر حضرت قدوسی شیبانی خان بر قلعه دبوسی استیلا یافته و همه
متوطنان آن را بقتل رسانیده آن عزیمت صفت تصمیم پذیرفت اما در آن اوان در راستان خلافت آشیان از سپاهیان زیاده از دویست و چهل کس همراهی
بود و در موکب خانی پنج شش هزار پیاده و سوار بودند و هریک از ایشان در میدان جنگ و معرکه نام و ننگ ثالث رستم و اسفندیار مینمودند روزی
چند مصاعف عزم رزم در حیز تأخیر افتاد و درین اثنا سلطان احمد و خان اتوب تنبل بیک و قنبر محمود را با قریب پانصد نفر در دولاور تکومک پادشاه والا گهر
فرستاد و الغ الله از زد جهانگیر میرزا و سلطان احمد تنبل جلیل با دویست سوار شجاعت آثار مدد داد سید بعد از آن پادشاه عالیشان در ماه شوال سنه ۹۰۶

بخیال اقبال محمد خان شیبانی برق سالکان مسالک پهلوانی گرده از سمرقند سفر نمود و باغ نواز ما نچه علم سعادت پرتو حضرت و نضارت یافت پنج شش روز آنجا
توقف واقع شد و چون سپاه از سر انجام اسباب راه فارغ گشتند موکب نصرت پناه کوچ بر کوچ بطرف اعدا نهضت فرمود و از سر پل گذشته منزلی
که شایسته مقابله و مقاتله بود معسکر ساخت و از آنجانب شیبانی خان باستقبال پادشاه توده مقاتل آمده در نواحی خواجه کاردزن که از آنجا تا لشکرگاه پادشاه
یک فرسخ مسافت بود رایات عالیات را فراخت و پنج شش روز آن دو سپاه در برابر یکدیگر نشسته بجنگ سلطانی نپرداختند اما گاهی جمعی از دلیران
هیولانی در میدان مردان بجولان در آورده گرد نبرد باوج سپهر تیز گرد میرسانیدند و باستعمال آلت قتال پرداخته کمال جرات و جلادت ظاهر میگردانیدند
و در آن اوقات شبی شیبانی خان برسم شبخون کنار اردوی پادشاه وربع سکون آمده چون گرد معسکر بخندقهای درز بود از جیر [illegible] استحکام تمام داشت
کاری نتوانست کرد و کلمه الحمد [illegible] بر زبان رانده در روی معسکر خود آورد و آنگاه خاطر خطیر پادشاه کشورگیر متوجه آن شد که بزودی بمقاتله خصم توجه فرماید و مجدد
در همین اثنا خون عدو گلگون ساخته عرصه گیتی شانی بجان شیبانی خان آید و امیر قنبر علی نیز آنحضرت را ترغیب و تحریض نمود که شکست دشمنان دون را [illegible] این
مهلت نمی باید داد و علی الصباح لعل از جرم شمشیر و خنجر رخنها در دیوار عصمت وجود ایشان میباید گشاد اما چون [illegible] هنوز خبر رسیده بود که محمد باقر خان دو
هزار سوار آراسته شهر کش آمده و عنقریب باردوی عالی می پیوندد و ایضا میرزا محمد دوغلات بعزم ملازمت سلطان محمود خان باهزار [illegible]
دو سه روز مواکب گردون مراتب توقف میکرد و سایر امرا سرعت در محاربت مصلحت نمیدانستند و میگفتند تا زمان وصول آن دو لشکر با حریف دست در کمر جنگ
زد و حضرت پادشاهی بنابر اقتضاء قضاء الهی رای امیر قنبر علی را اقرب بصواب تصور فرموده صباح که جمشید خورشید لوا [illegible] در نصف [illegible] سپهر خضرا افراخت
و مواکب کواکب را در ربع زرانده دیو شاینده دفع جنود ظلمت ورود [illegible] پیش نهاد همت ساخت پادشاه سکندر جاه [illegible] تعبیه سپاه شوکت دستگاه متوجه گردید
مقرر شد که امیر قنبر علی و بنده علی و برادر خورد ش میرشاه قوچین و ته قاسم السنک آقا و قوچ حیدر پسر امیر قاسم قوچین با فوجی دیگر از بهادران بر چشم کین
در هراول رایت توکلی افرازند و ابراهیم سارو و ابراهیم جانی و ابوالقاسم کوه بر و جمعی دیگر از اهل تهور در برانغار بیکاره [illegible] همه نظر همت ساختند و از ابراهیم
ترخان و سلطان حسین ارغون و قرا برلاس و پیر احمد خواجه حسین و جمعی دیگر از اهل جنگ و شین از جوانغار روی معرکه کارزار آرند و امیر قاسم قوچین با زمره
از چگینیان در سایه علم علیه پایه پادشاهی در قول توقف نمود و محمد سلطان را در برانغار باز داشته میمنه جوانغار را بحمزه سلطان و مهدی سلطان [illegible]
فرمود و آن دو پادشاه جنگجوی پرخاش جوی بدین ترتیب و آیین در برابر یکدیگر آتش خشم و کین مشتعل ساخته بهادران بر دل شوکت پیکان جان گسل [illegible]
و جسم [illegible] گشادند و دلیران رستم توان بضرب شمشیر بران رخنه در جان خوبان انداخته عرصه [illegible] ایشان را بباد فنا بر دادند [illegible]
رسانیده [illegible] چرخ اثیر حسام دلیران چو خونبار گشت ز خون رود جیحون پدیدار گشت در آن اثنا برانغار سپاه اعدا حمله آورده بجانب عقب [illegible]
حالی باعقب و پادشاه سلیمان مکان عنان یکران بجانب مخالفان تافته جوانان هراول که هر یک بشجاعت و تهور از امثال و اقران ممتاز بودند در آن وقت [illegible]
آنحضرت جنگجوی کسی نمود و با وجود این حال نزد حمله اوزبکان قیام نموده زخم سنان و ضرب پیکان ایشان را باز گردانید بیت هر کرا شد یقین که حمله اوست
پای ستیزش بر مکان باشد و آن دشمنان خیره سر از ضرب تیغ و خنجر عنان بصوب فرار گردانیده تا پیش شیبانی خان مجال توقف محال دانستند هراس شیبانیان
اساس ثبات بعضی [illegible] شیبانی خان دامن [illegible] گردانیده با وی میگفتند که برانغار لشکر ما زیر و زبر گشت و هم از اشتغال [illegible] قتال در گذشت الا
مضمون الفرار فی وقته ظفر عمل نمائیم و از مقتضای [illegible] الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین بجا [illegible] فرمائیم شیبانی خان این سخنان را بسمع قبول نشنود و جنود خود را
داده به تیغ [illegible] معرکه بیکار [illegible] فرمود و با دیگر اوزبکان پرشور [illegible] حمله کرده جوانغار و برانغار سپاه حضرت [illegible] آنرا از پیش برداشتند و از پس قول در آمدند و
پادشاه عالی گهر کرت دیگر عنان یکران بطرف دشمنان گردانیده دست باستعمال تیغ و خنجر آورد اما چون در ملازمت رکاب سعادت [illegible] کسی
بود و جنود اوزبک از اطراف و جوانب در آمده شبه گردند ایشان را استیلا میسر شد و از امرای عظام ابراهیم ترخان و ابراهیم سارو و ابراهیم جانی
بعد از ظاهر ساختن کمال جلادت و پهلوانی بتقدیر بی تغییر جناب جلال سبحانی بجهان جاودانی شتافتند و ایضا در آن روز جانسوز ابوالقاسم کوه بر
و حیدر قاسم پسر کلان تر قاسم بیگ قوچین و خدا وردی توقچی و خلیل برادر سلطان احمد تنبل بمقتضای حق عز و جل مرتبه شهادت یافتند و در آن اثنا [illegible]
که از [illegible] سلطان محمود خان بکومک آمده بودند اشرار اوزبک بتاراج لشکر حضرت [illegible] اشتغال نمودند و پادشاه شجاعت پناه [illegible]

داشت و در آن معرکه هولناک توقف نموده بدفع آن قوم ناپاک میپرداخت و از خون دلیران چالاک سطح خاک را رنگین میساخت و چون زیاده از دوازده نفر
در موکب عالی کسی نماند و سهام اصحاب ظلم و ظلام با علام فیروزی علام رسید از آن معرکه بلا عنان عزیمت بطرف دریای کوهک معطوف گردانید و [illegible]
اسپ در آب رانده بتشویش بسیار از آنجانب بیرون رفت و گنج را بریده بطرف شمال توجه نمود و در حدود [illegible] بار دیگر از آب مذکور عبور کرده بجانب
دو غار از دروازه شیخزاده بشهر در آمد و اندک زوال جلال فرمود و زمرهٔ از امرا و چگینیان که از آن معرکه بیرون آمده بودند از غایت وهم و هراس
هر طایفه بطرفی توجه نمودند از آنجمله قنبر علی سلاخ راه قندز پیش گرفت و کریمداد و خدا داد ترکمان و جانکه کوکلتاش و مولانا بابا ساغرچی بطرف [illegible]
رفتند و در روز دوم از آنحادثه شکر خواجه و ابو المکارم و قاسم بیک قوچین و بعضی دیگر از مردم معتبر که در ملازمت پادشاه خالی مانده بودند در
مجلس اشرف مجتمع گشته شرایط مشورت بتقدیم رسانیدند و [illegible] تحصن قرار یافته ضبط دروازه سوزنگران بقرا برلاس و بعضی دیگر از جوانان بی
هراس تعلق گرفت و دروازه کارزشان بمهین شهامت شیرم طغایی و قتلق خواجه کوکلتاش صفت استحکام پذیرفت و مقرر شد که پادشاه جمشید آیین [illegible]
قاسم قوچین و زمرهٔ از مقربان درگاه سپهر قرین کومک باشند و در مدرسه میرزا الغ بیگ که در میان شهر است ساکن گردند تا نسبت ایشان بجمیع
بروج شهر علی السویه باشند و در هر طرف که مدد احتیاج شود زود می توانند رسید و پادشاه بر بام آن بقعه خجسته جایگاه باوج فلک مهر و ماه بر افراشت
و ملازمان در بیوتات آن مدرسه منزل اختیار کردند و روز دیگر شیبانی خان بنواحی [illegible] سمرقند آمده [illegible] فرود آمد و ایام و لیالی
بعزم جنگ و پرخاش از محلات سمرقند فوج فوج بیرون خرامیده بدر مدرسه میشتافتند و بعد از [illegible] دولت پادشاهی التجا نموده از دروازه بیرون
میرفتند و بباد جرات و جسارت نیران جنگ و محاربت ملتهب و مشتعل میگردانیدند و اوزبکان جنگ گریز کرده نزدیک شهر می آمدند تا آنکه شهریان
دلیر شده تا نواحی اردوی خان شیبانی میشتافتند و [illegible] غارت میکردند [illegible] میشتافتند در آن اثنا روزی شیبانی خان از طرف دروازه [illegible]
جنگ پیش آورد و جمعی از سپاه را در کمینگاه [illegible] داشت و پیادگان که به دستور سابق پیش رفته بودند در [illegible] قرب اوزبکان واقف شدند که سوار
لشکر دشمن از عقب ایشان حمله آورده و چون [illegible] رسیده [illegible] نویان کوکلتاش و قل نظر طغائی و [illegible] و بعضی دیگر از دلیران لشکر خسرو [illegible]
بحمایت پیادگان عنان یکران بجانب اوزبکان انعطاف دادند و قل نظر یکی از مخالفان را بشمشیر رسانید اما چون سپاه اوزبک بسیار بود پیادگان
منکوب گردیده بضرب تیغ پولاد تا دروازه آهنین [illegible] دویدند و بطرف مسجد [illegible] پناه یافتند و در آن مقام فوج بیک جنگهای نیک کرده
عالمپناه و نزدیکان درگاه خلافت دستگاه از بالای آن دروازه بانداختن خدنگ مرگ آهنگ پرداختند لاجرم اعدا از آنجا بازگشتند
دیگر شیبانی خان با سپاه پولاد پوش رعد خروش میان دروازه آهنین و دروازه شیخزاده آمده آماده مقابله و مقاتله شده پادشاه عالیجاه با
جوانان صاحب سعادت [illegible] دروازه شیخزاده شتافته به دستور معهود حق پرست به تیر و کمان پرداز شست در دست پادشاهی تیر مرگ [illegible]
[illegible] بر اسپ [illegible] یکی از اوزبکان سوار بود خورد چنانکه از پای در آمده جان بسپرد و در آن روز سپاه دشمن نهایت جلادت بجای آورده جمعی [illegible]
در نواحی برج [illegible] خود را بپای فصیل رسانیدند و زمرهٔ دیگر گمان بردند که اکثر شجاعان موکب عالی بدروازه آهنین و دروازه شیخزاده جمع آمده
و درباره دروازه کارزشان و دروازه سوزنگران کسی نمانده که شوکت پیکان سوزن مثال قطع رشته حیات ابطال رجال تواند کرد بجانب آن دو دروازه
رانده و هشت [illegible] نردبان که ترتیب نموده همراه داشتند بر فصیل حصار نهاده قصد صعود نمودند و قوچ بیک و محمد قلی قوچین و شاه صوفی و بعضی دیگر از جانبازان
رستم سیر [illegible] در روی کشیده بپای مدافعت متوجه آنجانب گشتند و در وقتی که بعضی از ایشان بحصار برآمده زمرهٔ بر نردبان بودند که آن جماعت
[illegible] جنگ خود را بدانجا رسانیدند و آثار [illegible] ظاهر گردانیده همه را گریزانیدند و قوچ بیک از سایر رفقا پیشتر دست بشمشیر و خنجر [illegible]
و جمعی را از صحیفه هستی ستردند و قرا برلاس و قتلق خواجه کوکلتاش و قل نظر نیز در آن روز بضرب تیغ تیز و ناوک خونریز مور صفت [illegible] از تعرض اعدا
محافظت نمودند و روز دیگر امیر قاسم قوچین بتابین جمعی از سواران جلادت آیین از شهر بیرون رفته و با اوزبکان که بخیال قتال پیش آمده بودند در میدان
نبرد دست در کمر زده ایشان را تا خواجه کفشگر راندند و چند نفر مشهور را از مرکب حیات پیاده ساخته روش مبارکشان را منظر انور پادشاه [illegible]
اثر رسانیدند و در آن [illegible] قرب چهار ماه میان آن دو سپاه نایرهٔ جنگ و حرب و غبار طعن و ضرب در اشتعال و هیجان بود و حضرت پادشاه

عالیشان در محافظت آن بلده جنت نشان بقدر امکان سعی می‌نمود و شیبانی خان در تضییق محصوران کوشیده در اقامت لوازم محاصره از خود تقصیر راضی
نمی‌گردید در آن اثنا بلاء قحط و غلا شیوع یافت و آتش جوع کانون درون مردم سمرقند را افروخته چنانکه اخگر قرص مسند خورشید که هر صباح از تنور گردون
برمی‌آمد چشم شهریان بر گرده نمی‌افتاد و در هیچ خانه و کاشانه کاه و دانه موجود نبود مگر در حجره سنبله و وصول آن هم دست نمیداد و گوشت و روغن مانند
کبریت احمر و عنقا عزیز الوجود و نایاب گشت و بعضی از مردم محتاج از گوشت سگ و گربه بدل ما یحتاج حاصل کرده کار از ملاحظه و حرمت درگذشت
زمره از امرا و کلانتران از برگ درختان طبق الاطعام هم میسر نساختند و طایفه چوبهای خشک را ریزه کرده و تراشه چوب را ساعتی در آب گذاشته
غذای اسپان میگردانیدند و در اوقات محاصره چندین نوبت پادشاه بکمند رقیت نزد حکام خراسان و حصار شادمان و قندز و بقلان و مغولستان
ایلچیان فرستاده کومک طلبیده بود و آیات مذکوره در ارسال مدد اهمال و اهمال نموده هیچکس بفریاد نرسید لاجرم سمرقندیان قرین یاس و حرمان یک یک و دو دو
خود را از برج و باره انداخته باردوی شیبانی خان می‌پیوستند و او بعجز مردم شهر را دانسته در نواحی غار عاشقان منزل گزید و پادشاه صاحب تایید
دربرابر آمده در کوی پایان قبه بارگاه مرتفع گردانید **ذکر بازگذاشتن حضرت پادشاه سلیمان مکانی بار دیگر سمرقند را با بوالفتح محمد خان شیبانی** چون حضرت پادشاه اسلام پناه چند روز دیگر در محنت محاصره مصابرت نمود و معلوم فرمود که بواسطه شدت قحط و غلا و عدم وجه
بدل ما یحتاج و غذا سمرقندیان تضییق بسیار دارند و بحسب ضرورت نقش متابعت اعدا بر صحیفه ضمیر منیر نگارند مصلحت چنان نمود که چندگاه دیگر بار فوز کار ستیزه
کار رو در ساده و آن بلده را بازگذاشته علم نهضت بجانب تاشکند برافرازد و در اوایل سنه سبع و تسعمائه در شبی که از غایت ظلمت آواز را کاخ صبح
صبح نمی‌نمود و بجز دیده روشنان فلک چشم هیچ پاسبان باز نبود پادشاه عاقبت محمود بهمعنان خواجه ابوالمکارم و بعضی دیگر از اعاظم و قرب صد نفر نوکر
سعادتمند از دروازه سمرقند بیرون رفته روی توجه بانده جان آوردند و در اثنای راه جهانگیر میرزا که سعادت ازلی در مفارقت سلطان احمد تنبل و مرافقت
پادشاه گردون محل دانسته بود از جانب انده جان رسیده شرف تقبیل انامل برادر بزرگوار دریافت و ارقام آثار مشقت ملالات بعفو پادشاه سپهر احتشام
از صفحه ایام محو شده انوار شفقت و عطوفت بر وجنات احوالش تافت و چون پادشاه با تحقاق در ضمان حمایت مالک الملک علی الاطلاق نزدیک
بانده جان رسید بوضوح انجامید که بواسطه وفور عصیان و طغیان سلطان احمد تنبل دخول در آن بلده مقدور نیست بنابران عنان بکران بجانب تاشکند گردانید
سلطان محمود خان و الچه خان که احوال آن مهر سپهر دولت و اجلال بودند مقدم شریفش را باقدام اعزاز و اجلال استقبال نموده در لوازم رافت
و ضیافت اهتمام فرمودند و شیبانی خان را کرة بعد اخری فتح سمرقند میسر گشته در اکثر بلاد ماوراء النهر رایت استقلال و استبداد برافراشت و خیال
استیصال نهال اقبال امیر خسرو شاه و تسخیر حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان بر لوح خاطر نگاشت علی التعاقب و التوالی سپاه بیباک
ازبک را بغارت و تاراج آن حدود مامور میگردانید و باد حمله ابطال جبال بنیان قتل و اسر افروخته آثار کمال اقتدار بظهور میرسانید **گفتار در بیان بعضی از حوادث سپهر بوقلمون و در آمدن کابل بحیز تسخیر امیر محمد مقیم ارغون** چون بمقتضای کلمه کریمه کل شیء هالک
الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون دوام خاصه ذات بیچون قادر کن فیکون است و انتقال و ارتحال از دنیای دون لازم وجود محدث فرسوده جمیع متوطنان
ربع مسکون در شهور سنه سبع و تسعمائه میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید در ولایت کابل بجوار مغفرت خداوند جزو و کل پیوست و پسرش میرزا
عبد الرزاق حاکم آنجا گشته بجای پدر بر مسند فرماندهی نشست و بسبب صغر سن شاهزاده در میان امرا و ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاد
شیرم ذکر سرانجام تمامی مهمات جزوی و کلی را در پیش خود گرفت و امیر یوسف محمد و بعضی دیگر از امرا از شهر بیرون رفته فرصت نگاه داشتند و صبح
عید بعضی که شیرم ذکر در دیوان خانه سلطانی نشسته آتش میکشید با سید مردم کل بحیز کابل درآمده بر سر وی تاختند و بعضی از بنام انتقام کشیده بقتل
رسانیدند و حیاتش براندختند و از این جهت پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافته این خبر در گرمسیر بسمع ولد خورد تر امیر ذوالنون محمد مقیم ارغون رسید و در
سنه ثمان و تسعمائه لشکر هزاره و نکودر در هم کشیده بتسخیر کابل ایلغار نهاد همت گردانید و بدان جانب نهضت نموده میرزا عبد الرزاق فرار بر قرار اختیار کرد
و محمد مقیم بدولت و اقبال در آن مملکت مقیم شده دختر میرزا الغ بیک را بحباله نکاح درآورد و این اخبار در وقتی که میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون
در کنار آب آمویه بودند بدیشان رسید و موجب فرح و ابتهاج مزاج همگنان گردید **ذکر لشکر کشیدن سلطان بدیع الزمان میرزا بعزم رزم**

خان عالیجاه و بازگشتن از کنار آب آمویه بسبب عدم اتفاق امیر شجاع الدین خسرو شاه چون صیت گیتی ستانی ابوالفتح محمد خان
شیبانی در اقطار آفاق مشهور گردیده صولت سپاه ازبک جمعیت اکابر و اشراف سمرقند را بتفرقه مبدل گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا ایلچی
نزد میرزا بدیع الزمان فرستاده او را بر مقابله و مقاتله خان ترغیب فرمود و امیر خسرو شاه نیز ایلچیان ارسال داشته از میرزا و ازبکان بدنهاد استغاثه نمود
و پیغام کرد که هرگاه موکب عالی شاهزاده بکنار آب آمویه رسد بنده با جنود حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان باردوی کیهان پوی خواهم
پیوست و در این یورش اقبال وار ملازم رکاب ظفر آثار خواهم بود بنابران میرزا بدیع الزمان رسل و رسایل بقندهار و زمین داور روانه ساخته
امثله واجب الاذعان بنام امیر ذوالنون و اولاد و اخوان در قلم آورد و مضمون آنکه علی اسرع الحال سپاه آماده و مرتب ساخته بقبة الاسلام بلخ آیند
تا در ملازمت موکب عالی بدفع لشکر ازبک و فتح ماوراء النهر قیام نمایند و امیر ذوالنون لوازم اطاعت فرمان بجای آورده با دو سه هزار سوار جرار
بجانب بلخ خرامید و بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت پناه را بعواطف خسروانه و عوارف پادشاهانه اختصاص داده ابواب مراحم و اشفاق بر روی
روزگارش برگشاد و امیر خسرو شاه نیز تحف شایسته و پیشکشات بایسته بنظر امیر ذوالنون فرستاد و در باب توجه بکنار آب آمو تعجیل نمود و چون آن امیران
بایلان رسید و سپاه سبزه و ریاحین در کنار جویبار و اطراف دشت و کهسار صف کشید بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرد و در اواخر
سنه ثمان و تسعمائه با دوازده هزار پیاده و سوار همه جوشن پوش و نیزه گذار از قبة الاسلام بلخ بجانب معبر ترمذ روان شد و امیر محمد بیک را بعد از …
براه فرستاد و از پدر بزرگوار استمداد نمود و چون بکنار آب رسید در برابر مدینة الرجال ترمذ نزول اجلال فرمود و طنطنه کوس حربی باوج فلک نیلی
رسانید حاکم ترمذ امیر محمد باقر که میرزا باقی استشعار داشت فی الحال بدینجانب آب آمده بتقبیل بساط سلطنت مآب پرداخت و پیشکش کشیده عنایت
و التفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین ارغون و امیر ذوالنون و عبد الله قراقولاغ را نزد امیر خسرو شاه بحصار شادمان فرستاد
و او را از وصول موکب عالی بکنار آب و تصمیم عزم رزم با محمد خان شیبانی خبر داده فرمود که زود بمعسکر ظفر اثر پیوندد تا علی اسرع الحال …
ملک و دولت تیسیر گردد و امیر سلطان حسین و امیر ذوالنون و عبد الله قراقولاغ با امیر خسرو شاه و برادران او امیر ولی و پیر ولی ملاقات کرده فرامین
بدیع الزمان میرزا و مکتوبات امیر ذوالنون را بدیشان رسانیدند و ایشان را بر توجه اردوی عالی ترغیب و تحریص نمودند امیر خسرو شاه بنابر عدم
مساعدت توفیق از اطاعت فرمان گردن پیچید و بخاطر گذرانید که هرگاه بدیع الزمان میرزا از مهم محمد خان شیبانی فارغ گردد و شاید که بطمع مملکت
سلطان محمود میرزا قصد من نماید لاجرم عذری بعید بر زبان آورده ایلچیان را اجازت مراجعت داد و چون ایشان باردوی بدیع الزمان میرزا بازگشته
خلف وعده امیر خسرو شاه را معروض داشتند شاهزاده در باب عبور از آب آمویه متردد شده و مقارن آن حال امیر ناصر الدین عمر بیک از پایه
سریر علی باز آمده از تقریر او چنان بوضوح پیوست که خاقان منصور بخلاف مسطور لشکر بمدد نفرستد لاجرم بدیع الزمان میرزا با امیر ذوالنون طریق
مشورت مسلوک داشته جلو مراجعت فرو هشت و بعد از وصول بظاهر قبة الاسلام بلخ در چهار باغ ابراهیم سلطان میرزا منزل گزید و امیر شجاع
الدین ذوالنون را اجازت انصراف ارزانی داشت و چون آنجناب علم نهضت بمستقر عز خود برافراشت بمقتضای تمام شوکت بدیع الزمان میرزا
را … فتنه انواع فتن روی نمود و محمد شیبانی خان بفتح بلاد خراسان امیدوار گشته از آب آمویه عبور فرمود **ذکر فتنه که از خواص بدیع الزمان میرزا بظهور رسید و بدان سبب محمد خان شیبانی از آمویه عبور نموده متوجه بلخ گردید** در خلال احوال گذشته سید …
خواجه که در سلک سادات دشت قبچاق منتظم بود و نسبت بخواجین ازبک در غایت محبت و اخلاص سلوک مینمود از دیار ماوراء النهر
بقبة الاسلام بلخ شتافته شرف بساط بوس سلطان بدیع الزمان میرزا حاصل کرد و چنان ظاهر ساخت که بسبب ظلم و تعدی محمد خان شیبانی از وی …
گردانیده التجا بظل عنایت پادشاهی آورده ام و مادام الحیوة لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهم رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا بران سید مرور اعتماد
نموده او را مشمول انعام و احسان بیکران گردانید و خطاب سیادت انتساب با امرا و معتبران شاهزاده طریق اختلاط مسلوک داشته در خلوت …
… و شاه محمد خان شیبانی بگشاد و ایشان را بملازمت او دعوت کرده بانواع مواعید فریب میداد و از جمله امرا و خواص بدیع الزمان میرزا …
سلطان برلاس و جهانگیر برلاس و شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و فریدون و تبنگ کیلدی ازبک هم اتفاق نموده با سید جعفر خواجه بیعت کردند

که بهنگام فرصت دست بردی نماید و پای در وادی مخالفت سلطان بدیع الزمان میرزا نهاده ابواب خدمتکاری خان بر روی روزگار خویش گشاید
در آن اثنا از امیر محمد باقر ترخان که سابقا بواسطهٔ استیلای محمود سلطان بر بخارا از آن خطه گریخته پناه به بدیع الزمان میرزا آورده بود و منظور نظر عنایت شده
در آنجا خود حکومت مینمود آثار خلاف ظاهر گشت بلکه بوضوح پیوست که امیر محمد باقر قاصدان نزد محمد خان فرستاده و پیغام داده که هرگاه موکب عالی
خانی از آب آمویه عبور نماید بنده متعهد اند خود را بجهة آن آستان بهر احتشام سپرده در سلک سایر ملازمان انتظام خواهم یافت و خان گیتی ستان بدین
وعده امیدوار گشته از سمرقند متوجه کنار آب آمویه شد و بنا بر علی بدا جماعت مذکوره باصواب سید جعفر خواجه حر آن قرار دادند که هرگاه
بدیع الزمان میرزا جهة دفع فتنهٔ محمد باقر یلغار کند خود و دستار خلاف ظاهر ساخته نوعی سازند که آنحضرت گرفتار گردد و در آن ایام امیر محمد
ارغون از بدیع الزمان میرزا رنجیده و چند روز در خانه نشسته از ملازمت بارگاه سلطنت تقاعد ورزید بنا بر آن آفتاب ترخان و بعضی دیگر از
خاصیان در طمع افتادند که آنجناب را نیز با خود موافق سازند با وی خلوت کرده مکنون ضمیر خود را در میان نهادند امیر محمد باقر بحسب ظاهر سخنان
ایشان را بحسن قبول تلقی فرمود و گفت مناسب آنست که فردا در سر مزار خواجه ابو نصر پارسا همه جمع شده عهد و پیمان در میان آریم که طریق خلاف مسلوک
نداریم تا این مهم صورت پذیرد و سخن برین قرار یافته هر یک بکار خویش رفتند اما امیر محمد باقر رعایت حقوق تربیت سلطان بدیع الزمان میرزا
دامنگیر شده همان شب بچهار باغ میرزا ابراهیم سلطان بملازمت شتافت و کیفیت خیالات بداندیشان را معروض داشت سلطان بدیع الزمان
میرزا چون نسبت بآنجماعت انواع شفقت و عنایت بتقدیم رسانیده بود این سخن را بر غرض حمل نمود و چنانچه می باید بسمع قبول نشنود امیر محمد ارغون
عرض کرد که مناسب آنست که صباح یکی از معتمدان خود را مصحوب من بسر مزار خواجه ابو نصر پارسا فرستید تا حقیقت این سخن بر رای انور همایون
واضح گردد آنحضرت این ملتمس را بعز اجابت اقتران داده مقرر شد که پهلوان حسن علی مصحوب امیر محمد باقر بدان مزار رود و آنجناب سحری پهلوان
حسن علی را در یکی از حجرهای جماعت خانه آن عمارت نشانده در خانه را مقفل ساخت و خود منتظر اصحاب عصیان بر در مزار نشست و همان لحظه آن
جماعت بدان مقام رسیده و با آن جماعت زخنه در قضیهٔ مذکوره آغاز گفت و شنود نمودند و سید جعفر خواجه ایشان را بر موافقت خان عهد و سوگند
داده متفرق گشتند آنگاه پهلوان حسن علی بخدمت سلطان بدیع الزمان میرزا رفته کیفیت حادثه را تفصیل معروض داشت و صباح روز دیگر فرمان
عالی نفاذ یافت که تمامی امرا و ارکان دولت جهة مشورت مهم محمد باقر ترخان در خرگاه دیوان خانه مجتمع گردند و بعد از اجتماع آن جماعت سلطان
بدیع الزمان میرزا امرا عظام عمر بیک و شیخ علی طغائی و عاشق محمد ارغون و یادگار ابو اسحق آقبوقا و محمد باقر را ارغون و شاه منصور [illegible] خاصیان
گردانید و امرا همان ساعت آن زمرهٔ نمک حرام را مواخذ و مقید گردانیده هر یک را بیکی از اهل اعتماد سپردند و یراق و جهات ایشان را بحیطهٔ ضبط
در آوردند و از جملهٔ گرفتاران شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و قتلغ کیلدی بسیاست رسیدند و عفو پادشاهانه شامل حال ابراهیم سلطان و حاجیم
برلاس و قراچه و سید جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شد اما امیر شاه منصور که محصل سید جعفر خواجه بود گفت که چون ضمیر پایهٔ این فتنه
سیادت مآبی است گذاشتن او مصلحت دولت نیست و بخلاف رضای سلطان بدیع الزمان میرزا او را بجلی برکشید و مقارن آن حال خان گیتی ستان
از معبر کرکی عبور نمود و بدیع الزمان میرزا از چهار باغ ابراهیم سلطان عنان بکران بطرف جبال گرزوان معطوف گردانید

ذکر طلوع ماهچهٔ رایت نصرت آیت خانی از افق مملکت بلخ و گرفتار شدن اهالی آن بلده بعیش ناخوشگوار و محنت تلخ

در اوایل [illegible] محمد خان شیبانی رایت کشورستانی برافراخت و بنا بر استدعای امیر محمد باقر ترخان از معبر کرکی عبور نموده نواحی اندخود را مضرب سرادقات سلطنت
ساخت و امیر محمد باقر بموکب عالی پیوسته پیشکش کشید اما منظور نظر التفات نشد و محمد خان او را بآن طرف آب کوچانیده و خبر عبور خان گیتی ستان در چهار باغ میرزا
ابراهیم سلطان بعرض میرزا بدیع الزمان رسید بنا بر پریشانی سپاه و عدم جمعیت دلیران رزمخواه مصلحت توقف ندیده و فرج حدقهٔ سلطنت و جهان
بانی میرزا محمد زمان را در بلخ گذاشته امیر سلطان قلیچان را در ملازمت شاهزاده باز داشت و مقرر شد که صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین مبرکی
و امیر شیخ ابو سعید عراقی و فرا حسن المعوت نیز در آن بلده باشند و امیر قلیچان و [illegible] بیک کوکلتاش قتابیک که داروغهٔ شیرخان بود در محافظت
آن بلده بطریقهٔ اهتمام بجای آورد و بعد از آن رایات سلطانی از راه دره گز سیاه و چهار باغ رفته از آنجا بقراتعاج شتافت و از قرا بتعاج عنان عزیمت

بجانب جبال جرزوان تافت و محمد خان شیبانی چون متهم اند خود در تحصیل ادرو توجه بلخ آورد و فوجی از لشکر قیامت اثر اوزبک را بتاخت شبرغان
نامزد کرد و چون آنجماعت بحدود آن ولایت رسیدند امیر قلیچان ولد امیر عمر بیک با صد نفر از مبارزان دلاور بعزم رزم از قلعه بیرون خرامید و میان آنجماعت
و اوزبکان مقاتله بوقوع انجامید و در اثنای تشنجر و آویزش تیری باسپ امیر قلیچان رسید و لشکر اوزبک او را دستگیر کرده بندی گران بر پایش نهادند و باز روی
بخان برده و ماهچه رایات ظفر آیات خانی در کمال حشمت و کامرانی از افق ظاهر بلخ طلوع نموده امیر سلطان قلیچان و سایر امرا و اعیان که در آن مکان بوده
خواطر بتحصین قرار دادند و محافظت دروازهٔ عراق تعلق به پهلوان حسن علی سلطان و جمعی کثیر از نوکران خاصهٔ امیر سلطان قرار گرفت و دروازهٔ عکاشه بمیر جلادت
و پهلوانی امیر جان قلی و جان احمد قلیچان و امیر درویش محمد کتابدار بسمت استحکام پذیرفت صاحب السیف والقلم خواجه جلال الدین مبرکی دروازهٔ شترخوار را
ضبط نمود و محمد زمان میرزا با شیخ ابو سعید عراقی و فرا حسن المعوت در ارک متوطن بود امیر سلطان قلیچان در مسجد جامع شهر رحل اقامت انداخت و چند کاری از
محافظان جمیع بروج را در روب راه پیش نهاد همت ساخت و از آنجانب محمد خان شیبانی با قرب ده هزار از سالکان مسالک پهلوانی در برابر دروازهٔ
شترخوار منزل گزید و جای بر آورد و محمود سلطان را در دروازهٔ عراق معین گردانید و جمعی دیگر از سلاطین جوچی نژاد در برابر دروازهٔ عکاشه جای دادند
و در برابر تمامی بروج بلخ امرا و نوئینان فرستاد و تخته ایلچی بشهر ارسال داشته امیر سلطان و سایر امرا میرزا بدیع الزمان را با اطاعت و انقیاد دعوت
نمود و چون آن سخن بسمع قبول محصوران جای نیافت بترتیب اسباب قلعه گیری اشارت فرمود و بعد از یک هفته که اوزبکان چپر و تورهٔ بسیار بهم رسانیده
و آب خندق را بطرف دیگر انداخته راه توجه بخاک ریز مرتب گردانیده حکم جنگ سلطانی نفاذ یافت و سپاه اوزبک از جمیع جوانب شهر آواز
سورن و کرنای و صدای کورکه و کوس در عالم علان حصار انداخته و تا نیمروز و علم روی بخندق بلخ آوردند و آثار روز بستیز ظاهر ساختند و محمد خان در راع
سلاح جوشنی شبرنگ پوشیده برابر کوه پیکر سوار گردیده قرب ده هزار از اوزبک جیبه پوش پیاده پیش و روان گشته و چپرها و تورها در سر کشیده
بخندق دروازهٔ شترخوار در آمدند و مردم خواجه جلال الدین مبرکی آغاز اضطراب کرده دست به تیر و سنگ بردند و آنجناب ایشان را تا آن
زمان که اوزبکان بخاک ریز بالا رفته نزدیک بخندق شیخ حاجی رسیدند از انداختن تیر و سنگ منع فرمود آنگاه نخست خود سنگی بطرف دشمنان افکنده
و آن چوب چیری جوره برداشتند و آن را بخندق غلطانیدند بعد از آن سایر دلاورانی که در آن برج بودند دست بانداختن ناوک دیده دوز و سنگ
مرگ آهنگ گشودند و سپاه خان جان بجهة غصه در فرار دانسته بسیاری از ایشان در آن خندق جریح و قتیل بر زبر یکدیگر افتادند و همچنین از جمیع بروج شهر
بهادران بهرام قهر عقاب تیر مرگ تاثیر از آشیانهٔ کمان پرواز دادند و کلوخهای رعد آسا غریش در آورده ابواب محاربت و مدافعت بر گشادند نظم

شبان ژاله ز ابر باران هم برق اوزبکان شد تیرباران
سهام نحس اندر دل گشت پر خون ز سنگ رعد شد کر گوش گردون

و اگر چه در آن روز از [illegible]
نیز بنهایت جلادت و مردانگی بجای آورده جمعی از شهریان را بزخم ناوک مرد افکن مجروح ساختند اما چون کرخش آن شهر بسیل قهر از قبیل محالات بود
انهزام یافتند و در آن جنگ قرب بالصد نفر از جنود خانی بزخم سهام خون آشام و ضرب سنگ رعد از عالم فانی روی بجهان جاودانی آوردند و برین
قیاس دو نوبت دیگر جریک اوزبک در بلخ جنگ سلطانی در انداختند و چند روز از اول این که مهمی از پیش برند مراجعت نموده بعد از آن خان
از ضایع شدن لشکریان اندیشیده امرا و بهادران را باشتعال نیران قتال مامور نگردانید اما بقدر امکان در تضییق محصوران میکوشید در آن اثنا شبی
امیر قلیچان فرصت یافته بند بر پا بگریخت و بکنار خندق دروازهٔ شترخوار شتافته فریاد بر کشید و نام خویش ظاهر گردانید تا جمعی از نوکران خواجه
مبرکی پایان دویده او را بالا بردند و بر مخلص او لوازم محامد الهی بجای آوردند و چون محمد خان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر بلخ نشسته دانست که
تسخیر آن بلده بجنگ تیسیر پذیر نیست خواست که ابواب صلح و صفا باز گشاید و بآن وسیله آنخطه را بحیطهٔ تصرف در آورد و بنا بر آن امیر درویش علی که
بعد از فوت امیر علیشیر از ملازمت استعفا نموده در قریهٔ فیض آباد دست بسیر در آن اوان که ماهچه رایت خانی پرتو وصول بر حدود بلخ انداخت بحسب
اضطرار سلوک طریق ملازمت اختیار نموده بود بشهر فرستاد و پیغام داد که آفتاب اقبال سلاطین تیموری بسر حد زوال رسیده و سلطنت از آنخاندان
نوبت دیگر بدودمان چنگیزی منتقل گردیده و شما را ذخیره نمانده مناسب آنکه بالتفات خانی و عنایات خاقانی اعتماد نموده بسته ابواب لجاج و عناد
قیام ننمایید و بدست متابعت دروازهای شهر را برگشایید و چون امیر درویش علی با امیر سلطان و سایر امرا و اعیان بلخ ملاقات کرد و لوازم ادا و

رسالت بجای آورد و خواجه جلال الدین میرکی متکفل جواب آن سخنان گشته گفت قریب یکصد و پنجاه سالست که ما آبا عن جد در ظلال رعایت و عنایت ملاذ امجاد میر تیمور گورکان بفراغت و رفاهیت اوقات گذرانیده ایم حالا بمجرد آنکه میرزا بدیع الزمان را شکستی واقع شده نتوانست که بمجالة الوقت با حضرت خان در مقام مقابله و مقاتله در آید چگونه جایز باشد که حقوق تربیت چندین ساله آن پادشاهان عظیم الشان را نابود انگاریم و شهری را که بر سبیل امانت بما سپرده باشند مانند اهل خیانت بتحت تصرف خصم گذاریم و حال آنکه عنقریب چتر همایون خاقان منصور با تمامی شاهزادگان و سپاه خراسان بساحت اقبال برین حدود خواهد انداخت و بامداد و تاییدات الهی و توفیقات شاهنشاهی مهم دشمنان را بر طبق دلخواه دوستان خواهد ساخت اما آنچه خان گمان برده اند که ذخیره ما با تمام رسیده غیر واقع است زیرا که اگر ما غیر مغز گندم خوردنی نیابیم هنوز یکساله ذخیره داریم و مشار الیه سخن آن بود که در ایام محاصره گوشت بسیار در کوچه و بازار بلخ افتاده روی بچراگاه عدم آورده بود القصه امیر درویشعلی چون این سخنان استماع نمود دانست که بمصالحت او کسی ابواب شهر را بر روی محمد خان نخواهد گشود بازگشت آنچه دیده بود و شنوده بعرض خان رسانید و خان در اوایل همان زمستان طبل رجعت کوفته و از آب آمویه گذشته بسمرقند شتافت و نوبت دیگر انوار فراغت و رفاهیت بر وجنات احوال ساکنان قبة الاسلام بلخ تافت اما در مدت محاصره انقدار جرایی از سپاه اوزبک در ظاهر آن بلده و توابع روی نمود که مزیدی بر آن متصور نتوان کرد بنا بر آن در باب تاریخ الحادثه خامه سخن گذار این قطعه در سلک تحریر آورد قطعه محمد خان چو از آمویه بگذشت شراب عیش اهل بلخ شد تلخ تمام شهر ویران گشت از خیلش از آن تاریخ شد ویرانی بلخ

ذکر شمه از حال میرزا بدیع الزمان در آن اوان و بیان مخالفت امیر ناصر الدین عمر بیک ترکمان

در آن ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات باران نیسانی بمحاصره قبة الاسلام بلخ قیام نمود سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت غرزوان بدرجوز بخصن (?) نشسته بود و چند نوبت رسل و رسایل بپایه سریر اعلی فرستاده کیفیت استیلاء لشکر قیامت اثر اوزبک را شرح داده آگاه گردانید و خاقان منصور چون آثار بسیار از آنحضرت در خاطر داشت در باب ارسال مدد مراسم تغافل و اهمال بجای آورد اما امیر عبد اللطیف جانگیر و امیر ابو القاسم بخشی را فرمود که با لشکر بادغیس و مرو روند و بسر پل بابان رفته رحل اقامت اندازند و کنار آب مرغاب را مضبوط و مستحکم سازند و میرزا بدیع الزمان بعد از مراجعت محمد خان از غرزوان بچیچکتو شتافته بقیه ایام زمستان بآخر رسانید و چون سلطان بدیع آیین فروردین سپاه سبزه و ریاحین بعضا دشت و بساتین کشید از آنجا کوچ فرموده بصحرای جوزجانان رحل نصب لوای ظفر انتما گردانید و ایلچیان نزد امیر خسرو شاه فرستاده کرت دیگر او را بسلوک طریق موافقت دعوت نمود و در باب استمداد جهت دفع سپاه اوزبک مبالغه فرمود و امیر خسرو شاه بار دیگر اظهار انقیاد کرده برادر خود امیر ولی را بملازمت شاهزاده روان ساخت مقرر آنکه چون میرزا بدیع الزمان در حضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورد که نسبت بدیشان عصیانی نیندیشد خود بالشکرهای حصار و ختلان و قندز و بغلان بخدمت شتابد و در مقابله و مقاتله محمد خان تقصیر جایز ندارد و چون امیر ولی در حرم فرخی روی عالی منزل گزید قبل از آنکه بعز دستبوس بدیع الزمان میرزا مشرف گردد امیر عمر بیک حیلهای باطل کرده بیم شبی با وی ملاقات نمود و او را از سیاست شاه و هیبت شاهزاده ترسانید تا فی الحال طبل کوچ فرو کوفته بهمعنان او بشبرغان شتافت و عمر بیک در آن بلده که در تصرف خواهرزاده اش قنبر بیک بود توقف نمود و امیر عثمان بکرین بقندهار تافت و سبب مخالفت امیر عمر بیک آن بود که در آن اوقات که سلطان بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ و توابع رایت دولت و اقبال مرتفع گردانید خواجه نظام الدین احمد بن مولانا نظام الدین محمود را که خواهرزاده خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد شیرازی بود از مرتبه وزارت بدرجه امارت رسانید و زمام اختیار امور ملکی و مالی در کف کفایت او نهاد و امیر عمر بیک را مقدم بر اکثر امرا و تومنیان در دیوان امارت جهد داد و آن امیر و وزیر با یکدیگر اتفاق نموده اکثر مهام را بمقتضای رای خود سرانجام میکردند و از سایر امرا و وزرا چندان حسابی بر نمیگرفتند و بنا بر آنکه در آن وقت از افعال و اقوال امیر عمر بیک آثار اخلاص و دولتخواهی نسبت بخاقان منصور ظهور نمود مزاج بدیع الزمان میرزا با وی متغیر گشته در آن بهار که در نواحی جوزجانان خیمه اقامت برافراشته بود امیر سلطان بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس را بر تبت ترخیت سرافراز ساخت و در دیوان تواجی مقدم بر تمامی امرا گردانید و مهر بزرگ را نیز بدو سپرد و هم در آن ایام خواجه نظام الدین محمدی نیز منظور نظر عنایت شده بمنصب اشراف دیوان اعلی مشرف گشت و بعد دخل امیر سلطان بایزید و خواجه محمدی اعتبار و اختیار امیر عمر بیک و خواجه نظام الدین احمد روی در نقصان نهاد و سلطان بدیع الزمان

بخلاف پیشتر بعضی از مهمات را بی مشورت ایشان فیصل میداد بنا بر آن امیر عمر بیک شعار هواخواهی خاقان منصور ظاهر ساخته صدای مخالفت در انداخت و در شب که بسیار از اهل نفاق تاریک بود امیر ولی را نیز استقلال کرده علم نهضت بجانب شبرغان برافراخت و بعد از آنکه این صورت روی نمود بدیع الزمان میرزا امرا و ارکان دولت را جمع ساخته در باب حرکت و سکون مشورت فرمود اکثر امرا متفق گشته امیر عمر بیک را در شب دیگر بر گرده شمرده دیگر خواجه تاج الدین عبد الملک بن خواجه ابو نصر بن خواجه محمد پارسا را که در آن اردو بود جهت نصیحت امیر عمر بیک بشبرغان روان کردند اما فایده بر آن مترتب نگشت و امیر عمر بیک در مقام خلاف ثبات قدم ورزیده از سر عناد در نگذشت بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی از پیش دا ورزنده امیر ذو النون فرستاده پیغام داد که علی سرع الحال با فوجی از ابطال رجال متوجه موکب ظفر قال گردد تا بدفع امیر عمر بیک و فتح شبرغان بوقوع پیوندد و چون نقیض آن منزل کوچ کرده عثمان بطرف چیچکتو تافت زیرا که بسبب مخالفت امیر عمر بیک در آن ایام نقصان تمام بسپاه انجم جاه راه یافته بود و احتمال قریب داشت که چون محمد خان بکیفیت حال اطلاع یابد از آب گذشته متوجه معرکه قتال شتابد

ذکر نهضت خاقان منصور بخیال گرفتن شاهزاده عالیجناب و مراجعت فرمودن بسبب عروض مرض از منزل ترناب

چون خبر تخلص امیر عمر بیک در شبرغان و توجه میرزا بدیع الزمان بصوب چیچکتو در هراة اشتهار یافت خاقان منصور با سپاه موفور عازم کنار آب مرغاب شد بخیال آنکه شاید آن صید وحشی را بدام اطاعت در تواند آورد و آن پسر سرکش را بار دیگر مطیع و منقاد تواند کرد و بعد از قطع منازل بمرحله ترناب رسیده معسکر ظفر مآب ساخته و در آن موضع بحسب تقدیر مزاج همایون بغایت سقیم گشت و صحت بدن روی در نقصان نهاده کار از مصالحات آن عزیمت در گذشت حکماء مسیحا انفاس و اطباء حکمت اقتباس آغاز ترتیب ادویه و اشربه مناسبه کردند و بکلی همت در ابواب انقاذ رضه طریقه اتمام مرعی داشته لوازم سعی و اجتهاد بجای آوردند خواتین بلقیس آیین و شاهزادگان با تمکین و امرا و تومنیان و خواص و مقربان صلوات و صدقات بمستحقان دادند و درویشان و گوشه نشینان صحت ذات ملکی صفات آنحضرت را از واهب العطیات مسالت نموده زبان بدعا گشادند پس از روزی چند مسالت اصحاب عبادت بهدف اجابت رسید و از دواء الشفاء و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین شفاء عاجل شامل حال خاقان عادل گردید [illegible] دعاء اهل عبادت بلا بگردانید آنحضرت چون بدیع الزمان میرزا بدان کوه آنه متوجه رسید و نهضت و حرکت پدر بزرگوار نزد او بوضوح انجامید داعیه فرمود که قدم در طریق اخلاص نهاده بملازمت آستان سلطنت اختصاص شتابد و بتقبیل انامل فیاض قیام نموده بار دیگر شرف ملاقات خاقان منصور دریابد بنا بر آن امیر سلطان بایزید برلاس را بالتماس پیش گردون اساس فرستاد و جواب بارگاه سپهر اقتباس پیغام داد که اگر حضرت خاقانی و فقیر را کم و [illegible] این سالک مسالک سرگردانی را بآب عفو و مرحمت فرو شویند و در حضور سادات و مشایخ دار السلطنه هراة لوازم عهد و پیمان در میان آرند که مقصدی نیندیشند حلقه اطاعت در گوش کشیده بپایه سریر اعلی میآیم و غاشیه متابعت بر دوش گرفته در ظلال عاطفت لایزالی میآسایم و چون امیر سلطان بایزید بدرگاه خاقان عالیجاه رسید و سخنان میرزا بدیع الزمان را بعرض رسانید آنحضرت متهیج و مسرور گشته سرعی بهراة فرستاد که سادات و مشایخ و علما و اکابر را بار دوی همایون رسانند تا التماس شاهزاده را بشرف اجابت مقرون گردانند اما در اثنای تهیه بکی آنه و بعضی از [illegible] نواب را چنان بخواطر رسید که اگر در این محل کرنشی مبتنی از ضعف مزاج اشرف اعلی باقیست و مظفر حسین میرزا در دار السلطنه دست بدیع الزمان میرزا بپایه سریر خلافت مصیر آید محتمست که اکثر لشکر بسایه لوای کشورگشایش التجا برند و کمر خدمتکاری بر میان بسته موافقت و متابعتش را از لوازم شمرند و آنمعنی را بشرف عرض رسانیده آن سخنان بسمع قبول راه یافت و خاقان منصور امیر سلطان بایزید را رخصت معاودت ارزانی داشت و اجابت ملتمس ملاقات را در خیر تاخیر انداخت آنگاه از اردوی همایون بطرف بلده هراة کوچ کرد و خاقان صاحب حشمت قرین صحت و سلامت بمستقر سلطنت رسیده لوازم معدلت و مرحمت بجای آورد

ذکر توجه میرزا بدیع الزمان از آله تمور بطاهر شبرغان و بازآمدن امیر عمر بیک باستان اقبال آشیان

در آن ایام که امیر سلطان بایزید از درگاه خاقان منصور باردوی بدیع الزمان میرزا مراجعت نمود و سبب عدم اجابت ملتمس ملاقات را عرض فرمود شاهزاده در بحر اندیشه فرو رفت که اگر از مملکت ما از خارجیان معاندان بدسگالی کدام یک از معاودان باکت گردانند و امیر عمر بیک را که اظهار شعار خلاف کرده و در قلعه شبرغان متحصن گشته بود بجه طریق از قلعه گذرانیده بجاده اتحاد رسانند مقارن آن حال مبشر مجسته مقال از نزد امیر ذو النون رسید و از زبان آنجناب بشرف عرض رسانید که چون این مخلص بر مخالفت امیر عمر بیک اطلاع افتاد سپاه زمین داور

و فراه و غور و ساغر و تولک را جمع آورده بر جناح استعجال عنان توجه بصوب شیرخان انعطاف داد و لایق دولت روز افزون آنکه موکب همایون بطرف
آن بلده نهضت نماید تا مهم مخالفان بقتل باقیه دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی بر روی طارمان آستان پادشاهی برگشاید سلطان بدیع الزمان
میرزا بعد از استماع این بشارت جدیدین چهره فتح و ظفر واثق گردیده از آنکه متوجه حرکت آمده عنان تکاور بصوب شیرخان منعطف گردانید و چون ماهچه علم
ظفر شیم قطع منازل و مراحل کرده پرتو وصول بر سه شنبه بازار انداخت امیر ذوالنون از آنجانب رسیده از مآل فتح نصیب ادب بجمل و ملتوم ساخت
و امیر عمر بیک از قرب وصول موکب عالی و آمدن امیر ذوالنون وقوف یافته خاطر بحصن قرار داد و برج و باره شیرخان را مضبوط ساخته ابواب عناد
و لجاج برگشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر برافراخته و امیر شجاع الدین ذوالنون سپاه جلادت اثر را شکل ساخته صباح روزیکه چهارشنبه
بود از سه شنبه بازار بظاهر شیرخان خرامیدند و صدای نقاره و نفیر و آوای سورن و کرنای باوج فلک اثیر رسانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا
در عیدگاه آن بلده نزول اجلال فرموده امیر ذوالنون در مدرسه سیدی احمد میرزا فرود آمده و سایر امرا و لشکریان آن بلده را در میان گرفته آب خندق
بطرفی دیگر افکندند و جهت پر ساختن آن آغاز کشیدن خاک و انداختن درخت کردند تا چون خاطر امیر ذوالنون مایل آن بود که بین الجانبین مصالحه واقع
شود و امیر عمر بیک بار دیگر در سلک سایر امرا و نوئینان میرزا بدیع الزمان انتظام یابد امرا سپاه را اجازت حرب و جنگ و رخصت انداختن
تیر و سنگ نمیداد و بوسیله جمعی بساط صلح و صفا خاصه ازیخندان نزد امیر عمر بیک میفرستاد و بعد از تکرار آمد شد سفرا امیر عمر بیک با امیر ذوالنون
پیغام نمود که اگر آنجناب قدم رنجه فرموده با معدودی از ملازمان به قلعه تشریف آورند و خاطر مرا بتاکید عهد و پیمان اطمینان بخشند
دروازه های شیرخان را بسان ابواب دولت و اقبال بر روی بدیع الزمان میرزا بگشایم و بدستور پیشتر بملازمت شتافته در طریق خدمتکاری و جان
سپاری سلوک نمایم امیر ذوالنون این التماس را بشرف اجابت مقرون گردانیده صباحی عازم درون شهر شیرخان گردید و قبل از آنکه پای در رکاب آورد
میرزا بدیع الزمان بمنزل جناب امارت پناهی تشریف برده در آن زمان آنجناب را بخاطر رسید که اگر آنحضرت بقدوم عنایت و بنده نوازی قلعه
و بواسطه امیر عمر بیک را بالتفات خاطر فیاض امیدوار گرداند بهرآینه در حصول مقصود او دخل خواهد بود و این معنی را بعرض رسانید و بدیع الزمان میرزا
از صواب دید امیر صایب تدبیر درنگذشت و همعنان امیر ذوالنون و دو سه خدمتکار عازم شهر شیرخان گشت امیر عمر بیک چون این خبر شنید طنطنه نقاره
بشارت باوج حصار سپهر دوار رسانید و پل روان انداخته حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی بقلعه شتافتند و امیر عمر بیک خنجر و کفن بگردن
و شمشیر بدست سعادت بساطبوسی دریافت و زبان باعتذار و استغفار برگشاد و بدیع الزمان میرزا از زلات و عثراتش را بآب عفو و اغماض
فرو شست و او را امیدوار تربیت و احسان مخصوص و مباهی گردانید و سایر مردمی را که در آن بلده بودند بعنایات بیغایات مسرور و مطمئن خاطر ساخته و بار دیگر
عالی معاودت نموده چهار روز از ظاهر شیرخان کوچ فرموده در نواحی سه شنبه بازار معسکر سپهر اقتدار کامکار گشت و صباح روز دیگر امیر عمر بیک بملازمت
شتافته از مقام مخالفت و عناد بیکبارگی درگذشت

ذکر توجه امراء عالیجاه بعزم ملاقات امیر خسرو شاه و بیان افتادن امیر مشارالیه از مسند دولت و کامرانی بوادی نکبت و سرگردانی

چون مهم شیرخان بر نهج مسطور فیصل یافت سلطان بدیع الزمان
میرزا با اعاظم نوئینان امرا در باب حراست ممالک خراسان از دخل ابوالفتح محمد شیبانی خان شرایط مشورت بتقدیم رسانید و بنا بر استصواب
رای و تدبیر خاطر جهان آرا بر آن قرار داد که امراء عظام شجاع الدین ذوالنون ارغون و نصرالدین عمر بیک و شیخان و اسفندیار ترکمان و شاه منصور نزد
امیر خسرو شاه رفته بهر نوع که توانند او را مستمال و مطمئن گردانند و باردوی عالی رسانند تا باستظهار سپاه ممالکی که در تصرف اوست دفع لشکر اوزبک
تیسیر پذیرد و امرا با هزار سوار عازم قندز گشته متوجه شدند و راقم حروف حسب الحکم در مرافقت ایشان روان شد و بعد از آن ایام خسرو دوراندیش سید حسین
ابیوردی را که در سلک صدور منتظم بود بپایه سریر اعلی روان فرمود تا کیفیت احوال را بعرض خاقان رسانیده و ملتمس را رسانیده طلب عهد و پیمان نماید
که هرگاه آنحضرت بخدمت والد بزرگوار شتابد التفات و عنایت و تربیت و رعایت یابد آنگاه موکب عالی از سه شنبه بازار بجانب دره جز در حرکت
آمده امرا عظام که متوجه قندز بودند چون یکه منزل قطع نمودند امیر شاه منصور را پیشتر فرستادند که امیر خسرو شاه را ملازمت کرده استعلام نماید
که موعد ملاقات کجا خواهد بود و پیش از آنکه امیر شاه منصور بقندز رسید و خسرو شاه را بر توجه امراء عظام مطلع گرداند خسرو شاه بحسب تقدیر ویران گشت

گشت و متوجه کوهستان شده از سر حکومت درگذشت تبیین این مقال آنکه در خلال این احوال محمود سلطان موجب فرموده برادر خود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از
سالکان مسالک پهلوانی عزم رزم خسرو شاه جزم کرده روی بقندز آورد و امیر خسرو شاه از کیفیت حادثه وقوف یافته عبدالرحمن بیک را که در سلک
قوای جانبش انتظام داشت با فوجی از سپاه برسم زبان گیری باستقبال ایغی فرستاد و عبدالرحمن بیک از حد و سالی سرای اتاب گذشته بمحمود سلطان رسید
و آتش قتال اشتعال یافته تیری بر کتف عبدالرحمن بیک خورد و او روی بصوب انهزام آورد و دو کر بکان آنشب که در محلی که امیر شاه منصور در قندز بود و شهر
در آمده پریشانی تمام بحال قندزیان راه یافت و امیر خسرو شاه را چون آفتاب دولت و اقبال بسرحد نکبت و زوال انتقال کرده بود با وجود ذخیره
بسیار و قرب وصول امرای کبار عنان تمالک و تماسک از دست داد و قندز را باز گذاشته با طایفه از خواص خویش روی توجه بکوهستان نهاد
و امیر شاه منصور مراجعت فرموده در منزل خلم با امراء عظام رسید و صورت واقعه را معروض گردانید امیر ذوالنون از کمال غیرت و شجاعت
فرمود که شهری چنین معمور را بتصرف اوزبکان گذاشتن و ازین موضع رایت معاودت افراشتن شیوه مردان مرد و شیمه دلیران صف برد نیست
بلکه انسب آنست که بقندز رویم و آن بلده مستحکم ساخته بتصرف محمود سلطان باز نگذاریم و امرا طوعاً و کرهاً در امضای این عزیمت با امیر ذوالنون
اتفاق نموده آن شب بیشه و خار بهمان ساعت جنبش کرده آغروق خود را بطرف اردوی عالی باز گردانیده راقم حروف را فرمود که بسرعت
هرچه تمامتر خود را بملازمت حضرت سلطانی رساند و خبر ویران شدن خسرو شاه و رفتن آنجناب را بقندز عرض کرده التماس نماید که موکب عالی از
آن صوب در حرکت آید تا ابواب فتح و فیروزی بسهولت برگشاید و این ضعیف در دره جزبغر بملازمت مشرف گشته کیفیت ویرانی امیر
خسرو شاه و ملتمس امیر ذوالنون را عرضه داشت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا فرمود که هرگاه خبر در آمدن امرا بقندز مسموع شود به آنجانب متوجه
خواهد شد و چون امیر ذوالنون در خارج قندز نزول نمود تحقیق پیوست که مولانا محمد ترکستانی که در قندز بغایت معتبر بود خواطر صغار و کبار را
بمتابعت محمد خان شیبانی مایل گردانیده و انتظار وصول محمود سلطان میکشند تا شهر بدو سپارند و امیر ذوالنون قاصدان سخندان نزد مولانا محمد و سایر
قندزیان فرستاده از صولت سپاه اوزبک تخویف نمود و پیغام فرمود که صلاح شما در آنست که دروازه را بگشایند تا من با سایر امراء عظام بشهر در آمده
اطراف و جوانب آن را مضبوط گردانم و بمعاونت عنایت الهی و مساعدت دولت پادشاهی در دفع اوزبکان کمال شهامت و صرامت
بتقدیم رسانم مولانا محمد این سخن را بسمع قبول جای نداد و در مقام هواداری محمد خان راسخ دم بوده دروازهای قندز نگشاد و بنابر آن امیر ذوالنون با
سایر امرا بجانب اردوی عالی مراجعت نمود و در دره جزبغر بملاقات بدیع الزمان میرزا فایز شده عناد قندزیان را عرض فرمود و سلطان
بدیع الزمان میرزا چاره کار منحصر در استرضای خاطر پدر بزرگوار دانسته عزم توجه بجانب هراة جزم کرد و میرزا محمد زمان را با اهل حرم و بعضی از امرا از بلخ
بیرون آورده بدستور معهود محافظت آن بلده را به نیروی شجاعت و پهلوانی امیر سلطانقلی جان باز گذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شیرغان برافراخت
و بعد از وصول بجورجان زمام حکومت آن ولایت را بکف جلادت امیر علیخان ولد امیر عمر بیک داده و او را با قلعه شیرغان فرستاده از آنجا بجانب
بلکه شتافت و در آن منزل امیر حسین با اردوی از پایه سریر اعلی باز آمده الطاف و اعطائی که از خاقان منصور نسبت بحضرت عالی معلوم نموده بود
معروض گردانید و همین معنی موجب ازدیاد تصمیم عزیمت آنحضرت شده فضای میمنه را ازین مقدم همایون نضارت ریاض رضوان رسانید و
در آن منزل امیر خسرو شاه بسعادت ملازمت استسعاد یافت و پرتو آفتاب عنایت و عاطفت بر وجنات احوال موفور الاختلالش تافت
چنانچه عنقریب کیفیت آن حکایت مسطور خواهد گشت و تفصیل این روایت بعد از محاربه محمد شیبانی خان با سلطان محمود خان در زبان خامه سخندان
خواهد گذشت

ذکر لشکر کشیدن سلطان محمود خان و الچه خان جهت معاونت پادشاه بلند مکان بصوب اندجان و بیان وقوع محاربه میان آن خوانین عالیشان و فرمانفرمای بلاد ماوراء النهر ابوالفتح محمد شیبانی خان

در زمان
اوان که پادشاه مؤید کامران ظهیرالدین محمد بابر بن میرزا عمر شیخ گورکان متوجه دارالسلطنه سمرقند بود کرت دیگر سلطان احمد تنبل باشعال
نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و عصیان برگشود و با آنکه جهانگیر میرزا بسان دولت و اقبال از وی جدا شده بود او بدستور
پیشتر تمرد نمود بنا بر علی هذا چون پادشاه اسلام پناه سمرقند را بشیبانی خان باز گذاشت و استیلا بر مملکت موروث متیسر نشد تا شکسته

وچند گاهی مشمول عاطفت سلطان محمود خان بوده از محنت محاصره و محاربه برآسود و سلطان محمود خان باتفاق برادر خود سلطان احمد خان که بالچه خان مشهور است همت بران گماشت که لشکر بابر به جان کشته و آن مملکت را از سلطان محمد جنبل انتزاع نموده بپادشاه جهان مطاع سپارد و در این عزیمت را از حیز قوت بفعل آورد و بتاریخ سنه ست و تسعمائه با سپاه فراوان بدان صوب روان شد اما قبل از آنکه بمقصد رسد و دست در گردن عروس مقصود حمایل سازد شیبانی خان با لشکری بعدد قطرات باران در رسید و در همان منزل تلاقی عسکرین دست داده قتالی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و بحسب تقدیر خانیکه و الچه خان بر دست اوزبکان اسیر شدند و پادشاه جهانیان عنان بگردان بصوب بعضی از ولایات مغولستان انعطاف داد و دیده امید شیبانی خان از دیدن پیکر فتح و ظفر روشنی یافته قاصدی بمیمنان برق و باد بتاشکند فرستاد [illegible] که خانیکه و الچه خان در دست او گرفتار گشته و ظهیر الدین محمد بابر پادشاه روی براه فرار آورده اگر شمار امتثالی هست که نایره غضب قیامت لهب خرمن حیات گرفتاران را محترق نگرداند باید که اورا از گریز مانع آیند و خواجه ابو المکارم را هر نوع باشد بدست آورده محبوس گردانید و مردم تاشکند خواجه ابو المکارم را گرفته محبوس نمودند و شیبانی خان آن دو خان عالی مکان را دو سه روزی نگاه داشته بعد از آن رخصت داد که بهر طرف خواهند توجه نمایند اما خواجه ابو المکارم بعد از دو سه روزی که در محبس بسر برد فرصت یافته بکر بخت و پیاده از تاشکند بیرون آمده بجانب اندجان راه شد لیکن بواسطه کبر سن و فقدان قوت رفتار نتوانست که خود را بجائی رساند که از شر اعدا ایمن ماند هم در نواحی آن شهر بخانه یکی از مردم اندجانی برد و آن بی‌مروت یکدو روز خواجه را نگاه داشته بعد از آن بعضی از هواداران شیبانی خان را بر صورت حال مطلع گردانید و آن مردم خواجه ابو المکارم را گرفته نزد پادشاه خود بردند چون چشم خان کامیاب بر خواجه عالیجناب افتاد پرسید که ریش را چه کردی خواجه در جواب این بیت خواند که بیت چراغی را که ایزد برفروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد اما این لطیفه هیچ فایده نداد و بهمان لحظه قهرمان سیاست آن خواجه عالی نژاد را بعالم آخرت فرستاد و بعد ازین وقایع رایت شوکت شیبانی خان بیشتر از پیشتر مرتفع گشته سمرقند را دار الملک ساخت و برادرش سلطان محمود سابق لوای حکومت در بخارا برافراخت ایالت تاشکند و ولایات سلطان محمود خان و الچه خان باعمام کوچکونجی خان و سونجک سلطان که والده ایشان دختر میرزا الغ بیک گورکان است تعلق گرفت و منصب داروغگی شاهرخیه بامیر یعقوب که در سلک اعاظم امرا انتظام داشت سمت اختصاص پذیرفت

ذکر رسیدن امیر محمد باقر بملازمت حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد بابر و بیان سبب وصول امیر خسرو شاه بدرگاه سلطان بدیع الزمان بهادر

چون پادشاه اسلام پناه از معرکه سلطان محمود خان و الچه خان عنان بگردانیده بصوب مغولستان گردانید و یکدو روز در طی مسافت اوقات گذرانید بوضوح انجامید که فوجی از معاندان دهانه دره‌ای که بر آن راه واقع است مضبوط ساخته اند و بحبال دست بردهای جلادت محکم گردانیده و تیغ عناد آخته اند بنابران آن حضرت پادشاهی از سلوک آن طریق احتراز واجب دانسته براه غیر معهود و بجانب حصار شادمان شتافت و از آنجا عنان توجه بطرف مدینه الرجال ترمذ تافت حاکم آن ولایت امیر محمد باقر که از صولت سپاه اوزبک شبی بفراغت بر بستر استراحت نمی‌غنود وصول موکب همایون بابری را فوزی عظیم دانسته با ساوری و پیشکش بخدمت شتافت و آنحضرت در باب توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت باشد با وی مشورت نمود امیر صاحب تدبیر بعرض آن حضرت رسانید که تاج و سریر سلطنت اگرچه محمد خان شیبانی بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته و شمه تفرقه و پریشانی بر صفحات حالات رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی یافته آنست که چند روزی با روزگار ستیزه کار در سازیم و بجانب کابل رفته خود را از حد و مملکت اوزبک دور اندازیم نظم مدارا گر با عدو زور جنگت طریق مدارا گزین بعید نیست ز ملکش بجای نما انتقال که یکچند ایمن شوی از قتال پادشاه عالیجاه این رای را مستحسن شمرده و در شهور سنه عشر و تسعمائه روی توجه بکابل آورد و بحسب اتفاق عبور موکب عالی بر منزلی واقع شد که امیر خسرو شاه در حدود آن بود لاجرم جناب امارت مآب با تحف لایقه بملازمت حضرت پادشاه شتافت و اظهار اخلاص و خدمتگاری نموده سعادت تقبیل قوایم سریر سلطنت دریافت روزی چند که در اردوی عالی ساکن بود اکثر ملازمان او مانند دولت و اقبال بملازمت آستان خلافت آشیان حضرت پادشاه باستقلال و حلقه عبودیت در گوش کشیده غاشیه خدمت بر دوش گرفتند و جناب امارت مآب چون حال بران منوال دید بغایت متوهم گردید و شبی گاهی

تمامی براق و جهات خود را بر جای بگذاشت و با دو سه نوکر فرار بر قرار اختیار کرده علم عزیمت بصوب اردوی سلطان بدیع الزمان میرزا برافراشت زیراکه اورا دیگر در هیچ طرف پناهی و در هیچ جانب آرامگاهی نمانده بود بیت آی برم آندم که شوی از همه فارغ آن لحظه اگر نیز بیابی که نیابی کس و در وقتیکه خبر وصول امیر خسرو شاه بعرض آنحضرت عالیجاه رسیده بنابر کمال مکارم اخلاق جرایم سابقه او را نابوده تصور نمود و قرة العین سلطنت و کامکاری محمد زمان میرزا و امیر ذو النون و سایر امرا و ارکان دولت را باستقبالش امر فرمود و خود نیز از اردوی عالی بیرون رفته بر سر پشته فرود آمد و شاهزاده و امیر ذو النون امیر خسرو شاه را در آن موضع بسعادت دست بوس رسانیدند و حالاتی که او را در خدمت حضرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه پیش آمده بود معروض گردانید و همان روز سلطان بدیع الزمان میرزا همت بر سر انجام اسباب کلفت امیر خسرو شاه مصروف داشته خیمه و خرگاه و اسپان راهوار و اشتران باربردار و استران رکابی و قطار و فرش و اوانی و نقود نا معدود انعام فرمود و امیر ذو النون نیز تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه نزد امیر خسرو شاه ارسال نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر خسرو شاه طریق مشورت مسلوک داشته عزم ملاقات خاقان خجسته صفات مصمم گردانیده و ازمیمنه کوچ کرده در النگ چکچکتو قبه خیمه و خرگاه بذروه فلک مهر و ماه رسانید

ذکر وصول موکب حضرت بابر پادشاه بظاهر بلده کابل و مفتوح شدن آن خطه بمحض عنایت حضرت خداوند جزو کل

چون مشیت پادشاه بازو نوال و اراده شهنشاه معبود در استقلال متعلق بآن بود که از فیض عام عدل و احسان خسرو والا گهر ظهیر الدین محمد بابر ریاض امید لب تشنگان بوادی ظلم و عدوان صفت خضرت و نضارت یابد و آفتاب دولت و اقبال آن درج جاه و جلال از افق عنایت لایزال طلوع نموده بر وجنات احوال سرگشتگان بتابد آنحضرت را در معرکه جان ستان خواقین مغولستان و شیبانی خان در پناه حفظ و لطف و مکرمت خویش از شر دشمنان بداندیش محافظت نموده قرین صحت و عافیت بکوهستان بدخشان رسانید و کرت دیگر بازوی استظهار آن پادشاه بخت یار را باعطای اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات خلافت و کشورستانی از تمر یراق و جهات امیر خسرو شاه قوی گردانید آنگاه پادشاه عالیجاه باستصواب امرا و نوئینان درگاه عزم تسخیر کابل جزم کرده راه توجه پیش گرفت و بسرعت طی مسافت نموده بظاهر آن بلده از یمن مقدم همایونش نضارت گلستان ارم پذیرفت امیر محمد مقیم ارغون چون قوت مقاومت نداشت در شهر متحصن گشت و بعد از چند روز که چریک منصور کابل را محاصره نمودند متوطنان بجانی بملازمت حضرت کشورگشائی مایل شده کار محمد مقیم از صبر و شکیبائی درگذشت و قاصدان بدرگاه سپهر اشتباه پادشاه ارسال داشته طلب عفو و امان و مسالمت عهد و پیمان نمود تا مخلصی به و کلید شهر و قلعه سپرده عنان بصوب گرمسیر و قندهار تابد و حضرت پادشاهی ملتمس محمد مقیم را بحسن قبول تلقی فرموده سوگندان بر زبان آورد که چون محمد مقیم ابواب عناد مسدود گردانیده و دروازهای شهر گشاید چنانچه باید و شاید او را از عاطفت فراهم و محمد مقیم بعنایت پادشاهی امیدوار گشته از کابل بیرون خرامید و شرف بساطبوسی دریافته پیشکش کشید و محمد بابر میرزا بر حسب وعده او را بعوارف خسروانه و عواطف پادشاهانه سرافراز ساخت و با تمامی نوکران و ملازمان و یراق و بعدد فراوان رخصت رفتن بجانب الوف ارزانی داشت و حضرت پادشاهی بموافقت تائیدات الهی و معاضدت توفیقات نامتناهی خطه کابل و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات را تحت تصرف در آورده معمور و آبادان گردانید و طوایف رعایا و مزارعان را که پایمال جور و عدوان و دست خوش ظلم و عصیان گشته بودند بمهاد امن و امان رسانید نظم علم عدل بود او ساخت بلند پرتو لطف بر جهان افکند پس که در ملک تخم احسان کشت کشت خرم چو مرغزار بهشت باغ امید اهل فضل و هنر شد ز فیض عطای او بابر

در بیان فرستادن خاقان منصور جمعی از اکابر انام را باستقبال آن اختر اوج سلطنت و جهانبانی و ذکر ملاقات پدر و پسر با یکدیگر در عین نشاط و کامرانی

چون امیر خسرو شاه بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا رسید و شاهزاده داعیه ملاقات حضرت خاقانی را با وی ظاهر گردانید امیر خسرو شاه مضای آن عزیمت را متضمن صلاح دین و دولت شمرده و بزبان حال و قال مضمون این مقال بیان کرد که بیت چو عاشقان بوفا جان دهند در پایش امید هست که ما نیز در قدم باشیم لاجرم بدیع الزمان میرزا از میمنه پی مبارک میمنت اختصاص آورده از راه سرپل تابان بجانب لشکر مقدسه عنایت شیمه در حرکت آمد و خبر نهضت بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون و امیر خسرو شاه بصوب بلده هراة شیوع یافته خاقان منصور بغایت مبتهج و مسرور گردید بیت ز شادی برافروخت رویش روان چو گل در بهاران بخندید ازان جهت

مقیم

در برگاه

سرید الجهبان میرزا بدیع الزمان و امرا عالیشان جناب شیخ الاسلامی سیف الملة و الدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی و سید نظام الدین سلطان علی مشهدی که مشهور بود بخواب بین و سید غیاث الدین محمد بن میر یوسف الرازی و قاضی صدر الدین محمد الامامی را که خلاصه مشایخ و سادات و قضاة ممالک خراسان بودند بمجلس فیض بخش طلب فرمود و در حضور ایشان دست بر کلام معجز نظام سبحانی نهاد و قواعد عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد گردانید که نسبت بمیرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه قصدی بخاطر همایون نگذرانم و در باره ایشان غایت شفقت و عنایت بتقدیم رسانم آنگاه بزرگان را رخصت فرمود که باستقبال شاهزاده و امرا شتابند و کمال عطوفت و مهربانی حضرت خاقانی را خاطر نشان ایشان نموده بتأکید عهد و غیبت ملازمت را بامضا رسانند و اکابر عظام ذوی الاحترام متوجه ملاقات شاهزاده گردیده غلام گشته در لشکر مقدسه غیاثیه بآن سعادت فایز شدند و هر یک پیشکشی لایق گذرانیده کیفیت سوگند و میثاق خاقان آفاق را مشروح معروض گردانیدند و بدیع الزمان میرزا بنسبت آن زمره واجب التعظیم کمال اعزاز و احترام بتقدیم رسانید بوثاق ایشان تشریف برد و همه را بخلع فاخره و انعامات وافره نوازش کرده روی بمقصد آورد و چون در منزل بادام تو نزول اجلال دست داد ابو المنصور مظفر حسین میرزا با والده خود مهد علیا خدیجه بیگی آغا که برسم استقبال از هراة توجه کرده بودند با حضرت عالی ملاقات نمودند و غبار نقاری که میان بجلبین حایل بود بآب الفت و مؤانست فرو نشانیده در تأکید مبانی محبت و اتحاد سعی فرمودند و روز دیگر که داخل ایام جمادی الاولی سنه عشر و تسعمایه بود خاقان منصور از باغ جهان آرا متوجه ملاقات فرزند سعادت گشته بدیع الزمان میرزا نیز از بادام تو در حرکت آمده و بوقت نماز پیشین بنواحی غار عباس کریم قرچ از قریه کرخ پایان ترا است از مقارنه آن دو نیر برج سلطنت عزت افزای فضای سپهر خضرا گشت و میرزا بدیع الزمان را چون چشم بر تخت والد عالیشان افتاد خواست که بشیوه ارباب جرایم رومال در گردن انداخته و سه نوبت زانو زده شرف پابوس دریابد خاقان منصور از مشاهده این صورت متأثر فرموده فرزند ارجمند را از آن امر معاف داشت و میرزا بدیع الزمان بکرا زانو زده حضرت خاقانی او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده قطرات عبرات از فواره دیده انتظار گشوده روان گردانیده و تا مدتی پدر و پسر در آغوش یکدیگر بسر برده زار زار گریستند و حضرت خاقانی غایت مهربانی و بدیع الزمان میرزا نهایت نیازمندی بظهور رسانیده و در روی یکدیگر نگریسته گفتم گاهی پدر از کمال اشفاق در روی پسر نظر نمودی گاهی پسر از سر تواضع چشم بخاک راه سودی و همدران مجلس که بوجود سادات عظام و مشایخ کرام و قضاة اسلام و علما و فضلا مشحون بود امرا کبار امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر خسرو شاه را بشرف دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند و آن دو امیر در غایت انفعال و خجالت زمین غلامی و خدمت معلی ملثوم ساخته لوازم اخلاص و عبودیت ظاهر گردانیدند خاقان منصور ایشان را بوفور پرسش و نوازش مخصوص و سرافراز ساخت و مضمون کلمه همایون لا تثریب علیکم الیوم بر زبان الهام بیان رانده عنان خواطر ایشان پرداخت و آن شب حضرت خاقانی و جناب سلطانی در آن ناحیه داعی بزم عیش و خرمی نشسته ابواب فرح و سرور مفتوح داشتند و بمجرع راح ریحانی و آشامیدن باده ارغوانی حظی تمام اندوختند کامیاب گرفته رایت شاه ماهی آن روز دیگر که مهم سازان قضا و قدر تخته زرین پیکر خورشید خاور بجانب سپهر شاهی سپهر اخضر کشیده ند و از ظلمت شب مفارقت متوطنان ربع مسکون را بشارت روز مواصلت رسانیدند خاقان منصور بر تخت روان نشسته مانند باد وزان روی بشهر سریر کامرانی نهاد و شاهزادگان عظام سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین کورکان پیش پیش آنحضرت روان شده و امیر ذوالنون بجانب دست راست و امیر خسرو شاه بطرف دست چپ در حرکت آمدند و در آن روز از اصناف فرق انام غلبه تمام هنگامه سرور تا کلام از شهر بیرون شتافته دشت و کوه را فرو گرفته بودند و اجتماع خلایق از مرد و زن در مضایق طرق بمرتبه بود که در بیع عید و نوروز زمانه آن کسی مشاهده ننموده نظم در آن روز از کثرت خاص و عام ز بسیاری از دحام عوام در آن راه را نفس بسته بود ز حمل خلایق زمین خسته بود و خاقان منصور در عین فرح و سرور بدین ترتیب و آیین اندراه خیابان بمدارس سر پل انجیل که بنا کرده معمار همت آنحضرت است رسیده شاهزادگان عظام و نوئینان ذوی الاحترام پیاده گشتند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان دو پایه پیش تخت روان آنحضرت را بر دوش گرفتند و امیر ذوالنون و امیر خسرو شاه دو پایه پس آن تخت فیروز بخت را برداشتند و بمدرسه شریفه در آوردند قبیت سران عساکر پیاده شتابان چو انجم به پیرامن ماه تابان خلایقی که در آن مقام حاضر بودند در حال بجسته مآل خاقان منصور بطراز مشاهده آن صورت فریاد بر آورده لوازم دعا و ثنا بادا رسانیدند و جشن قمع اصابت عین الکمال آیت وان یکاد بر زبان گذرانیدند آنگاه خاقان عالیجاه بباغ جهان آرا شتافت و منزل امیر علیشیر را بمقدم سلطان بدیع الزمان

میرزا بنضارت سپهر خضرا یافت و هر یک از امرا در منزلی بهجت افزا که جهت ایشان تعیین یافته بود نزول نمودند و مدتی چند در غایت فراغت بسر برده اوقات را در ارامش گذرانیدند

ذکر بعضی از وقایع که روی نمود در اوقاتیکه بدیع الزمان میرزا در هراة بود در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چند کرت ولد ارشد را طوی داده در هر مجلس انواع انعام و احسان در باره شاهزاده عالیشان بکار برد و امرا و صدور و وزرا و خواص آنحضرت را خلع فاخره پوشانیده نوازشها کرد و ایضا ابو المنصور مظفر حسین کورکان جهت برادر بزرگ و امرا مجلسی بزم خسروانه ترتیب نمود و لوازم کشیدن پیشکش مرعی داشته در تأکید مبانی اتحاد افزود و امیر مبارز الدین محمد برندق برلاس در غایت عظمت مرتبه میرزا بدیع الزمان را بمنزل خویش برده اسبان تازی راه وار و تحف و تبرکات بسیار پیشکش کرده لوازم خدمتکاری بجای آورد و بدین قیاس سایر امرا و ارکان دولت مراسم اخلاص بتقدیم رسانیدند و جوا هر دولتخواهی و هواداری بر محک عرض نهاده شرایط نیازمندی ظاهر گردانیدند و چون امیر شجاع الدین ذوالنون دغدغه داشت که مبادا حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا بپرسش محمد مقیم عذری بخاطر اندیشیده او را رخصت ندهد و بعد از ضبط کابلستان بطرف قندهار ورزد داوری نهد پس از ده پانزده روز که در هراة بود اجازت طلبید مشمول انعام و احسان بجانب ولایت خویش نهضت نمود و سلطان بدیع الزمان میرزا در آن ایام که در هراة تشریف داشت صبیه میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید را که در حجر تربیت عمه خویش پاینده سلطان بیگم بسر میبرد بحباله نکاح در آورده و در روز عقد سادات و قضاة حاضر گشته قاضی اختیار الدین حسن بتلقین کلمات ایجاب و قبول اقدام فرمود و بدین بهانه چند روز مجلس سور و سرور تمهید یافت و فروغ جام باده گلفام بر وجنات حال شاهزادگان عظام و امرا عالیمقام تافت و همدران اوقات خجسته صفات خواجه افضل الدین محمد کرمانی که بکمال اعتبار و اختیار و در پایه سریر حضرت خاقانی سابقا مقام حجوم مکلک بیان گشت روزی چند مریض بوده در گذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امرا و وزرا و سادات و مشایخ و علما جنازه آنخواجه عالی را در مشایعه کردند و بکازرگاه برده در بقعه که جهت همین مصلحت ساخته بود بخاک سپردند و چون ایام تعزیت بنهایت انجامید خاقان منصور بنابر اغوا امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بتحقیق جهات خواجه مرحوم فرمان فرمود و تمامی اولاد و اقربا و ملازمان و منتسبان آن جناب مؤاخذ گشته از ایشان تمام اموال موفور و نفایس غیر محصور بحصول موصول شد و خواجه شهاب الدین اسحق که با خواجه افضل نسبت قرابت سببی داشت و بمین اهتمام او منصب صدارت یافته بود و خواجه جمال الدین محمد سمنانی که ایضا بسبب تربیت آنجناب بر زیلوچه وزارت نشسته سرکار امیر نظام الدین علیشیر را ضبط می‌نمود در بند بلا افتادند و چون آنچه داشتند فرود آورده بمحصلان حسب الحکم ایشان را از قید نجات دادند

ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان عجایه و بیان مآل حال امیر شجاع الدین خسرو شاه چون سلطان بدیع الزمان میرزا اکثر ایام زمستان در ملازمت خاقان عالیشان بسر برده خسرو ثوابت و سیاره از منزل برجیس سعادت جلیس رحلت کرده روی بسوی خانه بهرام شدید الانتقام آورد و رای عالم آرای خاقان منصور چنان اقتضا فرمود که آن شاهزاده عالیجناب باتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی از نوئینان و امرا در کنار آب مرغاب را معسکر ظفر مآب گردانند و اگر محمد خان شیبانی عزیمت کشورستانی از آب آمویه عبور نماید بمقابله و مقاتله اقدام فرمایند بنابران سلطان بدیع الزمان میرزا در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمایه از منزل مقرب حضرت سلطانی سفر کرده در حظیره جنیده کو کلتاش که در دامان کوه مختار است اختیار نزول فرمود و مقارن آن حال از دار السلطنه و الخلافه محمد بابر میرزا ایلچیان بپایه سریر اعلی رسیده مکاتیب آنحضرت را که مشتمل بود بر اظهار موافقت بعرض رسانیدند و مشمول انعام و احسان اجازت مراجعت یافته باز گردیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز از حظیره جنیده کوچ کرده بچهل دختران شتافت و از آنجا بصوب کنار آب مرغاب روان شده چون منزل سوری از فر قدوم همایون نضارت ریاض رضوان یافت میرزا مظفر حسین کورکان و امیر محمد برندق از عقب رسیده بموکب عالی پیوستند آنگاه برادران کامران بمصاحبت یکدیگر از آنجا کوچ در مرغاب رفتند و از آن مرحله بنابر فرمانی که از پایه سریر اعلی بوصول انجامید میرزا مظفر حسین بدار السلطنه هراة باز گردید و امیر خسرو شاه چنانچه بصوب قندز و بقلان منعطف گردانید و خطاب امارت عالی بعد از طی منازل و مراحل بحدود آن مملکت رسیده جمعی کثیر از مردم هر جانب بر وی جمع گشتند و اوزبکی که داروغه قندز بود با قومی از جنود امیر خسرو شاه را استقبال نمود و در میان ایشان آتش قتال اشتعال یافته بسیاری از اتباع خسرو شاه زخم تیغ و تیر اوزبکان کشته گشتند و تقیه السیف روی بانهزام آورده آنجناب بسر پنجه تقدیر شده و سردار سپاه اوزبک او را بر در از تو

نشانده و قندز را بدو فرمود که بگرد شهر گردانیدند آنگاه در همان بلده که علم کامرانی می افراخت بقتل رسانیدند نظم مبین دور سپهر و مهر گردش که هیچ
کین گذاری نیست شرش بمهرش دل کسی چون صبح کم بست که در خون چون شفق هر شام ننشست و امیر خسرو شاه امیر عادل عقیده پرور بود و مدت ده
یازده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا بنیابت در قندز حکومت نمود و پس از فوت آنحضرت چند سال ولایت حصار شادمان و ختلان
و ترمذ و بدخشان و قندز و بقلان در تحت تصرف داشت و در کمال جاه و جلال و غایت دولت و اقبال رایت فرماندهی باستقلال می افراشت و آن
جناب از ارتکاب شراب و سایر مناهی و ملاهی محترز و مجتنب می بود و همواره باداء وظایف طاعات و رواتب عبادات و قرائت کلام مجید
ربانی و تلاوت آیات سبحانی قیام و اقدام می نمود اما با وجود این صفات حمیده بقساوت قلب و قلت رحم اتصاف داشت بتجرد توهم
انتقال ملک و دولت نقش کفران نعمت بر لوح خاطر می نگاشت و چنانچه مذکور شد حدیقه حدقه یکی از مخدوم زادگان خود را از نشتر عصیان نابود ساخت
و اساس حیات دیگری را بدست جور و طغیان از بنیاد برانداخت لاجرم باندک زمانی شامت این افعال شامل حال او گشت و سرپنجه انتقام
ذو الجلال و الاکرام بساط جاه و جلالش در نوشت نظم چو از لوح دل شست نقش وفا بصد محنت و درد شد مبتلا وفا کن بهر کس ولی نعمت است
که در بیوفائی بسی زحمت است و در همین سال یعنی سنه عشر و تسعمایه شاه زاده مظفر لوا ابراهیم حسین میرزا بسبب شرب مدام و صبوحی بر دوام بمرض
صعب گرفتار گردید معالجه و مداوای اطبا فایده نداده در اواخر شوال ایام حیاتش بنهایت رسید و خاقان منصور از وقوع این حادثه بغایت محزون گشته
قطرات عبرات از فواره دیده بگشود و بالاخره دست در حبل متین شکیبائی زده بکلمه کریمه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب تمسک نمود و ولایت
قاین را که سیورغال شاه زاده مرحوم بود ببرادر اعیانی او ابن حسین میرزا عنایت کرد و آنحضرت بدان صوب شتافته روی بتمهید بساط معدلت آورد

ذکر توجه بدیع الزمان میرزا از کنار آب مرغاب بجانب ملجاب ملجاب کوهستانیست که آب دره جز و مرغاب و هراة رود از آنجا
منشعب میشود و بنابر عقبات سخت و جنگلهای پر درخت مردم آنجائی پیوسته در مقام سرکشی اوقات گذرانیده کما ینبغی اطاعت حکام بجای نمی آوردند در
شهور سنه ثمان و تسعمایه که بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ بساط سلطنت و جهانبانی مبسوط داشت امیر محمد باقر ترخان را با فوجی از سپاه جلادت
انتما بتادیب متوطنان ملجاب و استخلاص اموال بدانجانب فرستاد و میان میر محمد باقر و ملجابیان نیران مقاتله اشتعال یافته جناب امارتمآبی منهزم باز
آمد و چون در آن اوقات بدیع الزمان میرزا متوجه کنار آب گردیده بود و نمیتوانست که از آن طایفه انتقام کشد لاجرم در هنگامی که لب آب مرغاب معسکر ظفرمآب
بود اندیشه تاخت ملجابیان در خاطر عاطر خطور نمود و رایت ظفر آیت افراخته بدانجانب متعارفه نمود و بیک ناگاه اطراف و جوانب آن کوهستان
فرو گرفته ارباب طغیان کماینبغی را که بقدم اطاعت و اذعان در ظلال عدل و احسان جای داده و زمره را که در مقام عناد و عصیان ثبات قدم
ورزیدند غارت و تاراج فرمود و هنوز حدود ملجاب معسکر ظفرمآب بود که از نزد امیر ذو النون متعاقب و متواتر ایلچیان رسیدند و از زبان آنجناب
معروض داشتند که حضرت پادشاهی ظهیر الدوله و الاقبال بابر میرزا با سپاهی بلا انتها لوای جهانگشا بصوب قندهار و زمین داور برافراشته
و نقش تسخیر آن ولایات را بقلم شجاعت و تدبیر بر لوح ضمیر نگاشته مامول چشم داشت چنانست که آنحضرت عنان عاطفت بدین صوب انعطاف داده
دفع اعدای دولت را پیش نهاد همت گردانند تا در سایه چتر همایون فال ریاض این مملکت از آفات حوادث و نوائب محروس و محفوظ ماند بدیع الزمان میرزا
مصلحت دولت در ایجاب آن ملتمس دانست و فرستادگان امیر ذو النون را مقضی المرام باز گردانیده و مواکب کواکب مراتب متعاقب بجانب قندهار
در حرکت آمد **گفتار در بیان وصول سلطان بدیع الزمان میرزا به مملکت قندهار و ذکر بعضی از وقایع روزگار و حوادث
لیل و نهار** چون موکب همایون حضرت شعار شاه زاده کامکار بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار نزدیک رسید امیر شجاع الدین ذو النون و اولاد
شجاع بیک و محمد مقیم پیشکشهای پادشاهانه و تبرکات خسروانه مصحوب داشته باستقبال شتافتند و بشرف تقبیل انامل شریف مشرف گشته نوازش بسیار یافتند و چون
در آن ایام خبر توجه حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا علی التعاقب و التوالی باردوی عالی میرسید بدیع الزمان میرزا فرمان داد که تمامی لشکر خراسان و غور و ساخر
و تولک و اداق و قلعه کاه و فراه و خشک رود و زمین داور در معسکر ظفر اثر مجتمع گردند و امرا عظام جهت رسانیدن جارچیان باطراف و ولایات مذکوره روان ساختند
امیر سلطان علی ارغون با سپاه سیستان و سایر سرداران آن ولایات با جنود نامعدود متوجه قندهار گشتند و چون محمد بابر میرزا از وصول میرزا بدیع الزمان بقندهار و اجتماع سپاه

پیش آمدند

حضرت شعار وقوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان با برادری حضرت شاه فرستاده اظهار محبت و اتحاد نمود و بدیع الزمان میرزا در برابر سخنان مودت آمیز
پیغام فرمود و مواد مصالحه بمهمت تمهید پذیرفت و موکب عالی از قندهار براه زمین داور پیش گرفت در خلال این احوال صبیه جلیله امیر ذو النون که در
سلک ازدواج سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت باتفاق والده خویش که عورتی خیره حادثه بود از عالم رحلت نمود و سلطان بدیع الزمان
میرزا و امیر ذو النون از وقوع این دو مصیبت که در عرض هیجده روز اتفاق افتاد ملول و محزون گشته جهة ترویح روح ایشان اطعمه فراوان بفقرا و مستحقان
دادند و ختمات کلام الهی بجای آوردند آنگاه در باب تعیین یورت قشلاق بشرط مشورت رعی داشته خاطر بر آن قرار یافت که زمستان در قصبه فراه
گذرانند و بعد از انتقال آفتاب از برج شتوی بنقطه اعتدال ربیعی هر طرف صلاح دانند رخش همت رانند و بدین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون
بفراه شتافته چون از رنج راه برآسودند رای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیر ذو النون امیر سلطان علی ارغون را باتابکی قرة العین سلطنت و خلافت محمد
زمان میرزا تعیین نماید تا شاه زاده را بسیستان برده بکلی همت بر تعهد حال خجسته مالش مصروف دارد و امیر سلطان علی باین التفات مفتخر و مبتهج شده متوجه
پادشاهانه ترتیب کرده در روزیکه شاه زاده را بدوی سپردند ساچقها کشیده لوازم نیاز و نثار بجای آورد **ذکر طغیان لشکر قیامت اثر خانی
و توجه بدیع الزمان میرزا بهراة جهة طلب حضرت خاقانی** در اوایل سنه احدی عشر و تسعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت فراه
تشریف داشت در ممالک بلخ و توابع حاکمی صاحب وجود که مدارای سپاهی و رعیت قیام تواند نمود نبود و محمد خان شیبانی که همواره همت عالی نهمتش بر تسخیر
امور کشورستانی مقصور بود متعاقب و متواتر جنود جلادت مآثر بدانجانب جیحون عبور فرمود تا لوازم قتل و غارت و تخریب شهر و ولایت ظاهر گردانیدند و
در میدان خالی بچوگان اقتدار گوی مراد بهواگاه مقصود میرسانیدند و در پائیز سنه مذکوره جمعی کثیر از لشکر برق اثر ماوراء ولایات میمنه و فاریاب تاخته نهب و تاراج
فرق عباد پرداختند و اموال بسیاری بغنیمت گرفته رایت استیلا و تسلط برافراختند و له امیر ابو القاسم از لات محمد قاسم میرزا که منسبش از جانب مادر بمیرزا
بایسنغر می پیوست و بشرف مصاهرت خاقان منصور مشرف بود باتفاق میر شرم میر و امیر بابا جان و له خواجه جلال الدین میرکی که در اندخود اقامت
داشتند متوجه دفع آن جماعت گشتند و بین الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع یافته اوزبکان بصورت ظفر و نصرت روی نمود و آنکه سرداران [illegible]
فایز شده با لشکریان ایشان روی بصوب فرار آوردند بناء علی هذا امور متوطنان آن ولایات بیکبارگی مختل گشت و تمامی صحرانشینان جلاء وطن اختیار کرده
دود آه ستم رسیدگان از ایوان کیوان در گذشت چون این اخبار بدار السلطنه هراة رسید خاقان منصور صلاح قشلاق در باغ جهان آرا ندیده و بباغ شهر در آمده
رحل اقامت انداخت بعد از اندیشه و تامل از آن اهمال و تغافل که در باب امداد سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شده و با امرا و ارکان دولت
مراسم مشورت مرعی داشته خاطر عاطر بر آن قرار داد که کرت دیگر میرزا بدیع الزمان را بدار السلطنه هراة طلبیده و مراسم دلجوئی بجای آورد و آنحضرت را
برسم منقلای کنار آب مرغاب ارسال نماید و بنفس نفیس متعاقب در حرکت آید و بمحمد خان شیبانی در مقابله و مقاتله آید بعد از آن جناب معالی مآب خواجه شمس الدین
محمد منشی را که از سایر نواب درگاه عالمپناه بمزید عقل و فراست و وفور فضل و کیاست امتیاز تمام داشت برسم رسالت نزد شاه زاده فرستاده و فرامین
عنایت تاثیر ارسال فرمود و بخان عطوفت انگیز پیغام داد و خواجه شمس الدین محمد در قطع مسافت مسرعانه شده ره بفراه رسید و کیفیت اشتیاق خاقان منصور را بعرض
رسانیده و بعبارات دلفریب ادای رسالت نموده مضمون فرامین رسانید و تاج و سریر را بملاقات پدر مایل گردانید بدیع الزمان میرزا آن کلمات را بسمع قبول جای
داده عازم سریر اعلی شد و خواجه شمس الدین محمد را جهة رسانیدن آن خبر بهراة فرستاد و امیر ذو النون بشرف رخصت ارزانی داشت که بزمین داور شتافته
و تمامی سپاه ممالک گرمسیر و غور و ساخر و تولک را مجتمع ساخته در اوایل بهار عنان یکران بکنار آب مرغاب آید و موکب عالی سلطانی در ماه شعبان سنه
مذکوره متوجه مستقر سریر خلافت و جهانبانی گشته چون برباط اوزنگی رسید امرا عظام و اکابر انام که برسم استقبال از هراة بیرون آمده بودند متعاقب و متواتر
شرف ملازمت دریافته لوازم نیاز و نثار بجای می آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا بمضمان دولت و اقبال طی مسافت کرده در سر پل قرا بملاقات
حضرت علی عالی گشت و خاقان منصور کرت دیگر دیده بدیدار شاه زاده کامکار روشن ساخته علامات شفقت و عطوفت اظهار نمود و بدیع الزمان میرزا
کشیده بجویه نوبت اول در منزل امیر علیشیر نزول فرمود **گفتار در بیان تصمیم عزیمت خاقان کامیاب و رفتن بدیع الزمان میرزا پیشتر از
نهضت آنحضرت بکنار آب مرغاب** همت عالی نهمت خاقان کامل حشمت همواره بر رفاهیت عباد و تعمیر بلاد مصروف بود و عنان عزیمت

پادشاه شامل رافت پیوسته بر رفع فساد و رفع عناد اهل ظلم و بیداد معطوف نظم خدیو جهانگیر والا نژاد شه کامران عدالت نهاد چو اعلام گیتی خدیوی برافراشت
بجز رفع بیداد کامی نداشت بنابر علی بیداد اوزبکان که خراسان را بقتل و نهب و تاراج که در حد درج و اند خود و شد خان و میمنه و فارباب از عساکر جلادت آثار
اوزبک وقوع یافت بدار السلطنه هرات رسید و غایت تفرقه و پریشانی و نهایت تحیر و سرگردانی متوطنان آن ولایات کرت بعد اخری بوضوح انجامید
خاقان منصور مظفر لوا با وجود ضعف مزاج اشرف اعلی و فقدان قوت محرکه در دست و پا از کمال حمیت و غیرت پادشاهانه عزم رزم سالکان
طریق کشورستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی جزم فرموده امرای عظام و وزرای عظام را احتشام یراق سپاه و استعداد مردان شجاعت پناه امر نموده میرزا
بدیع الزمان را بنیاده از بیست روز در دار السلطنه هرات نگاه داشت و بر متن کنار آب مرغاب مأمور گردانید و شاهزاده حسب الحکم رایت نهضت
برافراشت و در اواسط ماه رمضان رواه فتوحات روی براه آورد و در چهار شدت برودت هوا روزی چند در منزل چهل دختران منزل گزیده و تتمه
آن ماه مبارک را در آن مقام گذرانیده چون هلال شوال از روی موافقت روز عید تقدیم رسانید که از آنجا بنهضت فرموده در مقتضیه مروچاق
علم آفتاب اشراق برافراخت و در آن منزل امیر علیجان را بنابر آنکه پدرش عمر بیک از ملازمت تخلف جسته در هرات توقف کرده بود از ایالت شبرغان
معزول گردانیده و آن منصب را بخواجه نظام الدین احمد مفوض ساخت و موکب عالی سلطانی از مروچاق بسر پل بابا خاکی رسیده در انتظار وصول اردوی همایون
حضرت خاقانی روزی چند در آن مرحله دلپذیر ساکن گردید اما خاقان منصور در وقت ظهور لاله و گل و اجتماع جنود ریاحین و سنبل توکل بر عنایات
صانع جزو و کل کرده دوازده هزار سوار خنجر گذار را از لشکر او مواجب داده با صنوف حشمت و تجمل روی براه آورد نظم چون خسرو مهر از سر نو برج
حمل گلشن پرتو افراخت رایت نیکخواهی در اوج شرف لوای شاهی رایات نصرت آیات خاقانی محفوف تجلیات جناب جلال سبحانی از بلخ
بعزم یورش ماوراء النهر نهضت فرموده سپاه ظفر دستگاه و سپاه عساکر سبزه و لاله اطراف دشت و کوه را فرو گرفته تزلزل در زمین و زمان
ظهور نمود نظم سپاه خدیو مظفر لوا بجنبید چون بحر اخضر ز جا ز سر تا بپا غرق آهن همه دل و جان پر از کین دشمن همه و در اثنای طی منازل و قطع
مراحل بسبب کثرت حرکت سرعت و نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت و بعد از وصول بمنزل بابا الهی ضعف بمرتبه رسید که کار از [illegible]
آن عزیمت و ارتکاب ابواب و شکیر در گذشت و غایة کل حرکة سکون و نهایة کل کائن ان لا یکون کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون ذکر انتقال
خاقان منصور از دار غرور بسرای سرور فاجعه علمای عالم را معلوم و حقایق فضلای بنی آدم را مفهوم که حکمت شامله حق قدیم و قدرت کامله
پادشاه واجب التعظیم جل شانه و عظم سلطانه پیوسته مقتضی آن بوده که هر سریر سروری که در تختگاه انا جعلناکم فی الارض خلائف یؤتی الملک من یشاء آرایش گیرد
عاقبت دست از تمشیت امور مملکت دنیوی باز داشته بمقام عاقبت انجام حور مقصورات فی الخیام انتقال نماید و سنت سنیه حق عز و علا و لن تجد لسنة الله
تبدیلا همواره بر این منوال جریان پذیرد که اقدام همت انجام هر ذوی احتشامی که در دار الملک ربع مسکون و بساط بسیط بوقلمون تخت تحیه بخت و جعلناکم خلائف
فی الارض مشرف شود آخر الامر از تنگنای هیاکل جسمانی ملول و متنفر گشته بساحت وسعت آثار جنات تجری من تحتها الانهار توجه فرماید نظم دلا عمر ابد از مرحبا
نگار و بوی رنگ و انتقال است بیا تا خسروی در دهر جاوید وفا از ملک دنیا نیست امید چه شد جمشید را و دارا کجا رفت سکندر سوی ظلمات [illegible]
رفت کجا شد شاه کیکاوس و شاپور کجا شد اردشیر و ایرج و تور کجا رفتند بهرام و منوچهر فریدون چون نقاب افکند بر چهر چرا کسری در ایوان عدالت
بر تخت نیامد چرا پرواز جهان رخت همیشه هیچکس پایندگی نیست بدنیا نعمت پایندگی نیست هر چند بر ضمیر عارف هوشمند ظاهر است که از [illegible]
مسلمه مقصود چیست و غرض از عرض این تشبیب واقعه ناگزیر کیست خامه دو پر کیفیت حال را بر منوال در سلک تحریر میکشد که چون منزل بابا الهی محل نزول
مهر سپهر پادشاهی شد عرض مرض آن جوهر پاک صفت آمیزش گرفت و الم عظم آن ذات همت صفات سمت تداخل پذیرفت هر چند اطبا در معالجه سعی
مینمودند عکس مطلوب نتیجه میداد و ساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی در تضاعف و ازدیاد داشت شاهزادگان عظام و امرا و وزرای احترام
از تنبیه اطبای حاذق و حکمای فایق دانستند که آن عارضه شفا نپذیرفت و آن واقعه [illegible] التدبیر نیست بنابر آن اندیشیدند که اگر آن حالت در وقتی وقوع یابد که
سلطان بدیع الزمان میرزا در اردوی همایون نباشد ممکن که مواد فتنه و فساد در میان آید و هر فرقه از لشکر بطریقی رفته صورت مخالفت میان [illegible]
روی نماید و از خاقان استجازه نموده نشانی نزد سلطان بدیع الزمان میرزا فرستادند که جریده متوجه درگاه عالم پناه گردد و آن فرمان واجب الاذعان [illegible]

در اواسط ذو الحجه در سر پل بابا خاکی بنظر میرزا بدیع الزمان رسید و بعد از اطلاع بر مضمون آن آغروق را بهمدران منزل گذاشته با سیصد کس از امرا و خواص عنان عزیمت
بصوب بابا الهی منعطف گردانید و صباح روز سیم ماه مذکور بخدمت حضرت شمیم آن مظهر لطف و کرم پرتو وصول بر یک فرسخی اردوی همایون انداخته شاهزادگان عظام
مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی میرزا و امرای عالی مقام شجاع الدین محمد برندق برلاس و مبارز الدین محمد ولی بیک و ناصر الدین
عمر بیک و وفادار و نظام الدین عبد اللطیف جان نثار و غیرهم بمراسم استقبال استعجال نموده و [illegible] عادت و ثنا و نیاز و نثار اقدام فرمودند و بدیع الزمان
میرزا آن روز بعد از موضع توقف کرده بتصویب مرض خاقانی وقوف یافته روز دیگر بعیادت رفت و آنحضرت را بحث سست و قوی ضعیف دیده بغایت
حزین و غمگین گردید و جهة رعایت حزم در اردو توقف نکرده و بطرف منزل شریف بازگشت و کس بسر پل بابا فرستاده آغروق بموکب عالی ملحق گردانید بعد از آن
امرا و ارکان دولت و خواتین [illegible] حشمت طریق مشورت مسلوک داشته بمصلحت مملکت و آسایش سپاهی و رعیت منحصر در آن دانستند که قبل از حدوث واقعه
ناگزیر صاحب تاج و سریر میان سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین گورکان قواعد عهد و پیمان بتغلیظ ایمان ارتباط و استحکام یابد تا برادران
دیگر رعیت از ربقه اطاعت و انقیاد بپیچیده و بشارع مستقیم وفاق آمده با استیصال شجره خلاف اقدام نمایند و در روز جمعه ششم ماه مذکور امیر شجاع الدین
محمد برندق برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر ناصر الدین عمر بیک و امیر نظام الدین عبد اللطیف از اردوی همایون در ملازمت مظفر حسین میرزا
و محمد قاسم میرزا و سید عبد الله میرزا و عبد الباقی بمعسکر سلطان بدیع الزمان میرزا رفتند و بمجلس عالی در آمده از امرای آن پادشاه عالیجاه امیر سلطان
بایزید ولد امیر جهانگیر برلاس و امیر شیخ علی طغائی و از ارکان دولت مظفر حسین میرزا امیر علی بیک و امیر محمد جعفر ابا و امیر محمد برندق را بآن مجلس جلیله
آنگاه شاهزادگان دست بر کلام حمید مجید سبحانی نهاده مراسم عهد و پیمان در میان آوردند که مدة العمر بر جاده [illegible] اتفاق و اتحاد راسخ دم و ثابت
قدم بوده پیرامن مخالفت نگردند و از مراعی صمیم القلب قسم بر زبان آوردند که در دولتخواهی و خدمتگاری ایشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی و اهتمام
مرعی دارند و بسبب وقوع این بیعت خواطر صغار و کبار [illegible] یافت و انوار امنیت و عافیت بر وجنات روزگار امرا و لشکریان تافت [illegible]
ارکان [illegible] ملکت خراسان مدار یافت از حسن اتفاق خواطر قرار یافت و در آن روز که این معاهده بوقوع پیوست مرض خاقان منصور بغایت انجامید
بود و ساعت بساعت شدت آن حالت می‌افزود و صباح روز عید اضحی بدیع الزمان میرزا باردوی همایون تشریف آورده سایر شاهزادگان و امرا
و وزرا در خرگاه دیوانخانه جهت ادای نماز عید مجتمع گشتند و در وقت خواندن خطبه چون نام همایون فرجام آنحضرت بر زبان خطیب گذشت آواز گریه و افغان
حاضران بمرتبه بلند شد که غلغله در زمین و زمان افتاد و بموافقت ایشان سیلاب اشک از دیده ساکنان عالم بالا و مقیمان ملا اعلی بگشاد و روز دیگر که
دوشنبه یازدهم ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمائه بود نزدیک بوقت غروب خورشید اوج سپهر سلطنت و کامکاری بمغرب فنا انتقال نمود و شهباز روح
مقدس آن پادشاه عالم پناه ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنیده بخطایر قدس پرواز فرمود انوار طلعت خورشید حشمتی که عالمی
از فروغ طلعتش بهره یافته بودند در مغرب اینما تکونوا یدرککم الموت معدوم شد و منشور حیات جمشید عظمتی که جهانی از وفور معدلتش مرفه الحال زندگانی
مینمودند بتوقیع کل من علیها فان مختوم گشت آوازه کوس شاهی که هر شام و سحر بشارت فتح و ظفر در هر شهر و کشور منتشر میگردانید فرو نشست و آواز فغان
رعیت و سپاهی که در این مدت کسی نشنوده بود از صومعه این صیحت بلند گشته بایوان کیوان پیوست رباعی آن سایه لطف حضرت سبحانی کز شمع رخش بود
فلک نورانی افسوس که نور و رونقش یافت زوال فریاد که رفت از جهان فانی و در آن شب پر تعب خواص شبستان سلطنت برنهج سنت سید المرسلین
بلوازم غسل و تجهیز و تکفین جسد مطهرش قیام نمودند و در کمال حزن و غم و غایت غصه و الم بجای اشک سیلاب خون از دیده پر نم گشودند جیب حلم ز آتش
[illegible] محزون ز مژگان شد روان جوی پر از خون ذکر نقل نعش مغفرت مآل مستقر سریر جاه و جلال صباح روز دیگر که کارپردازان قضا و قدر
تخته جمشید خورشید را در شعار نیلگون مستور گردانیدند و بر بارگیر تیزرو گردون بار کرده از افق مشرق بسوی نهانخانه مغرب روانه نمودند امرا و ارکان دولت
نعش مغفرت قرین را در تخته محفوف برحمت رب العالمین نهادند و آن تخته را در لباس مشکین گرفته عنان عزیمت بصوب بلده هرات انعطاف دادند و بدیع
الزمان میرزا نیز متعاقب اردوی همایون کوچ کرده روز دیگر دامن کوه [illegible] محل نصب سرادقات عزت گشت و کوتوال [illegible]
[illegible] امیر زین الدین علی [illegible] آمده بمقالید قلعه با مفصل و خارج بعرض رسانید و منظور نظر عنایت و محفوظ عین ملاطفت گردید و آن شب در آن منزل توقف [illegible]

افتاده و علی الصباح که خسرو ثوابت و سیار حصار مینای آثار گردون را جولانگاه خویش ساخت و نقود نجوم را جهت تصرف در آورده رایت همت برافراخت
نیر برج سلطنت و جهانبانی بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان با قومی از نواب و خواص بقلعه تشریف برده و صعود نمودند و آنحضرت تمام خصایص بنظر احتیاط ملاحظه کرده
خزاین و ذخایر را تصرف فرمودند و امیر زین الدین علی ساچی و پیشکش کشیده لوازم نیکو خدمتی بجای آورد و بعنایات خسروانه مستظهر گشته بدستور معهود منصب کوتوالی
القلعه بدان جناب تعلق گرفت و بهمان زمان شاهزادگان باردوی همایون مراجعت نموده روز دیگر بر جناح استعجال متوجه تقرر سریر سلطنت و استقلال شدند
و بعد از وصول بالنگ کهدستان خواجه شهاب الدین عبدالله که در آن اوان بفرمان خاقان فردوس مکان حاکم شهر بود با اجله سادات و نقبا و مشایخ و علما
و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران لباس مصیبت پوشیده و افغان و زاری باوج فلک زنگاری رسانیده بشرف ملازمت شاهزادگان جمشید حشمت
دریافتند و لوازم پرسش بجای آورده بالفعل و روز دیگر که آفتاب چشمه آفتاب غبار ظلمت از ساحت سپهر جهت شسته شد بدن بی بدیل خاقان بی عدیل را که از تعفن
و تعفن مصون و محفوظ بود کرت دیگر غسل داده بصحرای عیدگاه دارالسلطنه هراة بردند و در آن فرخنده مقام رجیبار رحمت اندازه نماز گذارده تابوت
برحمت حی لایموت را بگنبد مدرسه شریفه که جهت همین مصلحت بنا کرده بود بطریقه شریعت مطهره دفن نمودند و اولاد امجاد و امرا و ارکان دولت پادشاه عالی
کهنه متصل باطعام و ختمات کلام ذوالجلال والاکرام قیام و اقدام نموده روز معهود چنانچه آیین سلاطین حشمت قرین تواند بود جمشید آیین بزرگ پرداختند
و خلایق را از لباس تعزیت بیرون آورده سرانجام مهمات سلطنت را پیش نهاد همت بلند نهمت ساختند ذکر تعداد اولاد امجاد خاقان
منصور عالی نژاد بخشنده بی منت و واهب المواهب بی منت خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنة والخلافة ابوالغازی سلطان حسین میرزا را
چهارده پسر و یازده دختر کرامت فرموده بود بدین موجب سلطان بدیع الزمان میرزا از مهد علیا بیکه سلطان بیگم بنت میرزا معز الدین سنجر سلطان بیگم
که در اوایل حال منکوحه سلطان ویس میرزا بود و آخر در حباله عبدالباقی میرزا زندگانی مینمود از چولی بیگم که قبل از جلوس همایون بعقد نکاح آنحضرت در آمده بود
حیدر محمد میرزا آق بیگم که در سلک ازدواج محمد قاسم میرزا ولد ابوالقاسم ارلات انتظام داشت بیگم که در عقد سید مولانا خواجه روزگار میگذرانید
آغا بیگم که پیش از وصول بحد بلوغ فوت شد کیچک بیگم که زوجه میرزا بابر ولد محمد قاسم میرزا آنر میرزا علی بسنده سلطان بیگم بنت میرزا سلطان ابوسعید شاه غریب میرزا
مظفر حسین میرزا از مهد علیا خدیجه بیگی آغا ابوالمحسن میرزا محمد محسن میرزا که مشهور بود بکپک میرزا از لطیفه سلطان آغا که نسبش بامرا چهار شبهی می پیوست فرخ حسین میرزا
محمد معصوم میرزا ابراهیم حسین میرزا ابن حسین میرزا احمد قاسم میرزا سعادت بخت بیگم که مشهور بود به بیگم سلطان و در سلک زوجیت سلطان محمود میرزا انتظام
داشت سلطان نژاد بیگم که حرم سلطان سکندر میرزا بود منور سلطان بیگم که شبستان میرزا الغ بیگ را که بشرف سیادت مشرف بود از شمع جمال منور
داشت از نعیم ... پاپا آغاچه ابوتراب میرزا محمد حسین میرزا فریدون حسین میرزا ابراهیم سلطان که صاحب سید عبدالله میرزا بود و فاطمه سلطان بیگم که زوجه میرزا یادگار
فرخ میرزا شاه بود از مهد علیا منکلی بی بی آغاچه که ترکیه بود و محمد که شهربانو بیگم بنت سلطان ابوسعید میرزا و شهربانو بیگم بنت سلطان ابوسعید میرزا بود و شهربانو
بیگم در وقتی که بشرف ازدواج خاقان منصور مشرف بود او را با آنحضرت بخشیده بود و عایشه سلطان بیگم که در حرم سرای قاسم سلطان روزگار میگذرانید از زینب
آغا جلایر و از اولاد ذکور خاقان منصور هشت نفر در ایام زندگانی آنحضرت جهان فانی را وداع کردند اسامی ایشان اینست فرخ حسین میرزا شاه غریب میرزا
محمد معصوم میرزا حیدر محمد میرزا ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا ابوتراب میرزا و از اولاد اناث پنج مستوره نیز در زمان حیات آن پادشاه جمجاه صفحات نقاب
تراب بر روی کشیدند و نامهای ایشان اینست آق بیگم بیکه بیگم آغا بیگم کیچک بیگم فاطمه سلطان بیگم از ازواج طاهرات آنحضرت بیکه سلطان بیگم و چولی بیگم و زینب
آغا جلایر و لطیفه سلطان آغاچه در زمان زندگانی آن بانی مبانی جهانبانی عالم فانی را وداع کردند و دیگران بعد از واقعه آنحضرت باندک زمانی هریک
بکشوری افتاده اکثر در غربت روی بملک آخرت آوردند مگر آفاق بیگم تا غایت در قید حیاتست ذکر صدور خاقان منصور چون در زمان جهانبانی
خاقان عالی مکان موقوفات علما و خراسان بمرتبه رسیده بود که یک کس از عهده ضبط آن بیرون نمی توانست آمد پیوسته آن پادشاه عالیجاه دو
سه کس از اعاظم سادات و فضلا را بمنصب صدارت سرافرازی ساخت بنابر آن در اوان سلطنت آنحضرت جمعی کثیر از ارباب عمایم بسرانجام مهام
آن منصب مشغول بودند و این چهارده کس که اسامی ایشان مذکور میشود از آنجمله بودند سید جلال الدین حمزه اندخودی که در سلک اشراف سادات
حسینی منتظم بود و بازده آل عبا نسبت میرساند و آنجناب در مبادی اوقات سلطنت حضرت خاقانی بمنصب صدارت رسید و مقدم

و مقدم بر تمامی صدور عظام توقیع گشت اما بسبب عدم وقوف و کثرت شغف بارتکاب شراب آن مهم را از پیش نتوانست برد و در کمال بی اعتباری سلوک میکرد
تا زمانیکه معزول شده روی بگوشه انزوا آورد مولانا قطب الدین محمد الخوافی بصفت فقاهت و فضیلت موصوف بود و بوفور فراست و کیاست
معروف و در انشاء مکاتیب و فرامین و پروانجات مهارت تمام داشت و در فیصل معاملات موقوفات بر امثال و اقران رایت تفوق می افراشت و آنجناب
در زمان سلطان ابوسعید نایب شرف جهان مولانا عبدالرحیم صدر بود و بعد از واقعه قراباغ بدارالسلطنه هراة شتافته خاقان منصور منصب صدارت بوی تفویض
نمود و چون جناب مولوی چند گاه بلوازم آن مهم پرداخت در بیست و نهم محرم الحرام سنه اربع و سبعین و ثمانمایه بسبب افساد اهل فساد مواخذ و مقید گشت و
در عرض بیست روز مبلغ یکصد و پنجاه هزار دینار کپکی فرود آورد و در عاشر صفر نوبت دیگر تربیت یافته خلعت صدارت پوشید و چند سال در کمال استقلال امر
موقوفات و حاجات ارباب عمایم بکفایت مقرون میگردانید و وفاتش در زمان اختیار معتمد السلطنه خواجه مجد الدین محمد فی شهور سنه خمس و تسعین و ثمانمایه روی نمود
و چون مولانا قطب الدین خویش صلبی معتمد السلطنه بود آنجناب بلوازم امر مصیبت اقدام فرموده سه چهار روز صبح و شام اعاظم امرا و وزرا و سادات و نقبا
و قضاة و علما و سایر اشراف و اعیان دارالسلطنه هراة در آن تعزیت سرا جمع میشدند و حفاظ ختمات قرآن بجای آورده خوانسالاران خواجه مجد الدین محمد
چلاوها و اطعمه فراوان میکشیدند و چون ایام سوگواری بنهایت انجامید خاقان منصور و شاهزادگان و خواتین معتبر خلع فاخره و اثواب وافره بعمدة السلطنه
و سایر اصحاب مصیبت فرستادند و خواهر ایشان را بانصاف پرسش و نوازش تسلی دادند حافظ معین الدین خلیفه مدتی بمنصب صدارت خاقان
منصور معزز بود و بسبب ارتکاب امور نامناسب مواخذ گشته در شهور سنه سبع و تسعین و ثمانمایه در سر خیابان کشته شد خواجه کمال الدین حسین بن خواجه
جلال الدین قنبر کیرنکی عمده اکابر و قدوه اعاظم ولایت ابیورد بود و بمزید حشمت و افزونی جاه و ثروت از سایر اعیان خراسان ممتاز
و مستثنی مینمود چندگاه در غایت اعتبار و اقتدار بلوازم منصب صدارت خاقان منصور اشتغال داشت و در آن اوقات یکدینار و یکمن بار از رسم صدارت
طمع نکرده رایت نیکنامی برافراشت مع ذلک بعضی از اهل بغض و حسد آنخواجه امجد را بتغلب و تصرف متهم داشته نزد نواب حضرت خاقانی زبان بشتم و سعایت
گشادند و امتحان در مزاج همایون تأثیر کرده خواجه حسین از آن منصب معزول گشت و مبلغی کلی بدیوان فرود آورده بقیه اوقات حیات را بفراغت گذرانید و وفاتش
در رمضان سنه سبع و تسعین و ثمانمایه داعی حق را لبیک اجابت گفته در گنبد مدرسه که در جانب قبله مسجد جامع هراة ساخته و پرداخته اوست مدفون گردید
سید شمس الدین محمد اندجانی ملقب بمیر سر برهنه بود و سبب اطلاق این لقب بر آنجناب آنکه در اوقات جوانی چنانکه افتد و دانی سلطان مهر و محبت
لشکر پسری را در شهرستان دل جای داد و بطور قلندران که تابع آن پسر بودند بر آمده سر در پی ایشان نهاد و کلاه سر برهنه با آن طایفه کوچه و بازار را دو
میکرد و پیش صلوة شده رباعیات بنظم می آورد و این رباعی از آنجمله است رباعی آنانکه رسیده خورشید و مهند از چشم تو در آرزوی یک نگهند کنگر
اکرامیست که من می بینم خوبان دیگر چنینک تعلیم کنند و میر سر برهنه بحسن کردار و لطف گفتار و سرعت فهم و حدت طبع از فضلای زمان و ظرفاء دوران امتیاز
داشت و همواره نکات شیرین و حکایات رنگین و کلمات هزل آمیز و سخنان مزاح انگیز بر لوح بیان مینگاشت و چون از جانب ترکستان بدارالسلطنه
تشریف آورد منظور نظر اشفاق و مرحمت مقرب حضرت سلطانی شد و بمنصب شیخی و تولیت مزار حضرت مقتدی الزمان شیخ لقمان پرنده قدس الله روحه منصوب
گشت مدت بیست سال در آن مقام رفیع بانجام ضیافت صادر و وارد پرداخت و هر سال قریب صد و پنجاه هزار دینار کپکی که از موقوفات آن مزار حاصل میشد
بمصرف رسانید بعد از آن بعضی از اهل حسد آن سید امجد را باسراف و اتلاف منسوب ساختند و خاقان منصور زبان بتفتیش گشادند و همین سبب عزل سید و تجلی شده
میر سر برهنه تصور نمود که مقرب حضرت سلطانی را در سعایت او دخلی بوده بنابر آن در جواب این مطلع آنجناب که بیت ایکه خاکستر گلخن شده آرام گهم
دیوانگی عشق بخاک سیهم این مطلع در سلک نظم کشید بیت آنکه در سایه خود داد در هم گرد تغاری و نشاند بخاک سیهم و امیر علیشیر از این کنایت رنجیده
چندگاه غبار نقار بین الجانبین ارتفاع داشت و اواخر ایام مقرب حضرت سلطانی بنسبت بجناب سیادت منقبت در مقام مکرمت آمده منصب صدارت خاقان
منصور بوی تفویض یافت و میان آنجناب و خواجه کمال الدین حسین کیرنکی در تقدیم و تاخیر صورت نزاع روی نموده میر سر برهنه بعرض امیر علیشیر رسانید که با وجود
شرف سیادت و کبرسن و انتظام در سلک خدام این آستان عالی مقام که بنده راست خواجه حسین داعیه تقدیم دارد امید آنکه بیمن التفات شما مرا
بر وی تفوق میسر گردد و در خلال این سخن وجه صداقت از ایام گدائی و سوال جناب سیادت مآب بیاد آمده بر زبان راند که بیت در مقامیکه صدارت بگدایان بخشند

مهمات سلطان سعید میرزا ۳

و اعتبار سببی

بزرگوار ۳ و نذورات ۳

حشم دارم که بجاه از همه قرون بیش و کوکب آمال میر صبر بر رتبه مدرجه اقبال رسیده مقدم بر خواجه حسین توقیع کشیده معانچه گاه گاه بر عنوان فرمان آخر بر درانداختی
نموده کاشانه دولت را منزل ساخت و بقیه ایام حیات را بی اکثه معتقد متصل میشد در مصاحبت امیر نظام الدین علیشیر گذرانید و در شهور ثمان و تسعین و ثمانمائه
رنجور گشته در عالم آخرت منزل گزید **خواجه غیاث الدین علاولشاه** در سلک اشراف و اعیان ولایت گیلان منتظم بود و چند سال با منصب صدارت
خاقان منصور قیام نموده و بعد از عزل از آن منصب در ولایت نیشاپور رحل اقامت انداخت و تتمه ایام حیات را بزراعت مصروف ساخت علا
الاعاظم **میرک جلال الدین قاسم** در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه قائم مقام آبا و اجداد بزرگوار خویش گشته سه چهار سالی در کمال استقلال
بمراسم منصب صدارت قیام نمود چنانچه در ضمن حکایات سابقه مسطور شد فی منتصف شعبان سنه احدی و تسعمائه در حصار شادمان از عالم رحلت فرمود
قاضی برهان الدین محمد مروی در اوایل حال منصب قضا ولایت مرو و صدارت ابوالمحسن میرزا متعلق بوی بود بعد از آن بواسطه سوء مزاجی
شاهزاده را نسبت بآنجناب پیدا شده از مرو بهراه شتافته منظور نظر التفات حضرت خاقانی گشت و بدرجه بلند صدارت مسعود نمود و در اواخر
سنه تسع و تسعمائه میل وطن اصلی کرده و رخصت شده بمرو شتافت و ابوالمحسن میرزا بنابر ذخیره که از جناب صدارت مآب در خاطر داشت او را مواخذه
و مصادره کرد لاجرم امراض نفسانی بر مزاج قاضی استیلا یافته مریض گشت و در سنه عشر و تسعمائه درگذشت **سید غیاث الدین مشهدی**
از فضایل نفسانی و کمالات انسانی بغایت عاری بود و بعد از فوت میرک قاسم بسبب اهتمام خواجه قوام الدین نظام الملک در امر صدارت شروع
نمود و تا وقتی که خواجه نظام الملک بر درگاه خاقان منصور لوای اعتبار و اقتدار می افراشت سید در آن منصب دخل تام داشت و در سنه ثلث و تسعمائه
که آفتاب اقبال خواجه نظام الملک بسر حد زوال رسید در خدمت مشایخ عظام برسالت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون نامزد گشت و هنوز از آن
سفر مراجعت نکرده بود که خواجه نظام الملک مواخذه شده بقتل آمد و سید غیاث الدین این خبر شنیده و از غضب حضرت خاقانی ترسیده نزد امیر ذوالنون
توقف نمود و جناب امارت مآبی او را بسلطان بدیع الزمان میرزا سپرد و مدتی چند در ملازمت آنحضرت بسر برد اما بواسطه غرابت صورت و
رداءت سیرت منظور نظر التفات نگشت و پس از چند وقت مقرر شد که برسالت مرو رود و چون بآن بلده رسید بدیع الزمان میرزا مکتوبی بابو المحسن میرزا
فرستاد مضمون آنکه جناب سیادت مآبی را رخصت معاودت بجانب بلخ نه بدان که اولاد میرک شاه و سید قاسم که مشهور است بمیر مخدوم از آن
بلده قدر خواستند و ایشان پیوسته در گوشه انزوا منزل گزیدند و در سنه ثمان عشر و تسعمائه که بواسطه شهادت امیر نجم ثانی سلاطین ماوراء النهر
بجد و مشهد مقدسه رضویه آمدند میر مخدوم از دار السلطنه هراه بار دیگر تیمور سلطان و عبید الله خان شتافت و ایشان را بر توجه بجانب دار الملک
خراسان ترغیب و تحریص نمود بنابر علی بدا چون نوبت ثانی ماهچه لوای جهانگشای نواب کامیاب حضرت شاهی لازال ظل معدلته مصونة عن وصمة الفنا
پرتو وصول بر بلده فاخره هراه انداخت سید با اولاد مواخذه شده مبلغ کلی فرو داد و بعد از آنکه از چنگ محصل خلاص گشت فرار بر قرار اختیار
کرده بماوراء النهر شتافت و در آن ولایت فی شهور سنه مذکوره وفات یافت **مولانا غیاث الدین جمشید قاینی** پدرش مولانا
سلطان بخش کاتب دار القضاء جناب شریعت پناهی قاضی قطب الدین احمد الامامی بود و نسب مادرش بجمشید قارن که در زمان امیر تیمور
گورکان در بعضی از بلدان مازندران حکومت مینمود می پیوست و مولانا غیاث الدین جمشید از مسائل شرعیه و کتابت چکوک و سجلات وقوفی تمام داشت
و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور چند گاه ماکولات خاصه آنحضرت را بحیله شرعیه از شائبه شبهه و حرمت بسرحد حلیت میرسانید بنابر آن بحلالی
ملقب شد و آخر الامر ترقی کرده بمنصب صدارت رسید و در زمان استیلاء خواجه قوام الدین نظام الملک بسبب آنکه در مجلس امیر علیشیر زبان بغیبت آنحضرت
گشاده مواخذه و مقید گشت و تا آخر ایام حیات خاقان منصور در گوشه انزوا منزل داشت اما پس از فوت آنحضرت بدیع الزمان میرزا او را منظور نظر
اعتبار گردانیده بار دیگر جناب مولوی بمنصب صدارت رسید و بعد از هفت هشت ماه معزول گردید و فاتش در ولایت قاین در شهور رجب
سنه تسع عشر و تسعمائه اتفاق افتاد و در مقبره آبا و اجداد خویش مدفون گشت **خواجه شهاب الدین اسحق بن خواجه میر احمد** برادرزاده و
داماد مولانا قطب الدین خوافی بود و از بعضی اقسام فضایل محظوظ و بهره ور می نمود در زمان وزارت و امارت خواجه فضل الدین محمد که او نیز داماد مولانا
قطب الدین بود چند سال بمقام عم بزرگوار شده بصدارت خاقان منصور قیام نمود و در روز فوت خواجه مشار الیه گشته مبلغ کلی فرو داد و بعد از آنکه

نظام الدین

عالیجاه

از چنگ محصل نجات یافت در زاویه عزلت تتمه ایام حیات را بپایان رسانید **امیر کمال الدین حسین** پدرش مولانا شهاب الدین اسمعیل حسینی الایجی
بود و او در سلک نجبای سادات عظام نیشاپور انتظام داشت و انجناب از فنون علوم متداوله محظوظ و بهره مند بود و در علم جفر و تصوف دعوی
مهارت مینمود و بنظم اشعار گاهی مشغولی میکرد و در ابداع مولفات لوازم فصاحت بجای می آورد و در ایام دولت سلطان یعقوب میرزا از ولایت عجم
بآذربایجان شتافته چند گاه در ظل تربیت آن پادشاه گذرانید و چون از آن مملکت بهراه آمد خاقان منصور او را شیخی و تولیت موقوفات تربت حضرت
شیخ الاسلامی خواجه عبدالله انصاری را بآنجناب تفویض گردانید و در سنه اربع و تسعمائه منصب صدارت و پرسیدن مهم داد خواهان را نیز برای صواب نمایش
تفویض فرمود و مولانا فصیح الدین صاحب داماد در تاریخ صدارت آنحضرت عالی قدر این رباعی نظم نمود رباعی ای آنکه زیاده شد ز تو قدر قریش بر اوج
صدارتست سعد قریش الصید ز قریشی لقب عالی قدر تاریخ صدارت تو شد صدر قریش شرح منازل السایرین و مجالس العشاق در سلک مولفات
امیر کمال الدین حسین انتظام دارد و از اشعار آنجناب خاطر سخن گذار یک بیت بر لوح بیان نگارد بیت ازین باغ جهان آر احسان ارم قدم بیرون که
باشد روضه خلدش درون باغ ارم بیرون **خواجه شهاب الدین عبدالله البیانی** ولد رشید خواجه شمس الدین محمد مروارید بود و در مکارم
اخلاق و محاسن اعراق و لطف گفتار و حسن کردار سر آمد ابنای روزگار میشود طبع دراکش از اقسام فضایل و کمالات بهره ور و ذهن وقادش در فنون علوم
منثورات مولفاتش مثال نعمان شقایق بزیور جواهر آراسته و منظومات خستگی؟ مانند لالی بحر عمان از شوائب عیب و منقصت پیراسته و رشحات مادحه بدایع
نگارش بسان خط خوبان گلعذار دلفریب و آثار کلک لطایف آثارش همچون جعد دلبران گلگون پر زینت و زیب در فن موسیقی داد داده بقانون ادراک
خرده بر استادان ماهر گرفته و بدستیاری عنایت پروردگار باتباع و پیروی حقیقت بی مجازی راه برده نظم فصل الخطاب تو آئین رد چنگ دولت
بدامن دین زد جز بقانون عمل لب نگشاد پای از راه دین برون ننهاد و آن دو حجه یاء فضول افضال در چمن دولت و اقبال خاقان منصور نشو
و نما یافته در ریعان و اوان جوانی بمنصب صدارت منصوب گشت و گاهی بر گرد صفه مقدم در توقیع کشیده چند سال در غایت اعتبار بلوازم آن امر پرداخت
و در آن اوان که آیات قدرت خواجه قوام الدین نظام الملک ارتفاع یافت خواجه شهاب الدین عبدالله از روی بلوامر اجی نسبت بخود فهم کرده از آن منصب
استعفا فرمود و دو سه سال بی آنکه متقید بمنصبی باشد ملازمت سده سنیه سلطنت مینمود و بعد از مواخذه و مصادره خواجه نظام الملک کرت دیگر
اعلام امانی آن حاوی فضایل انسانی باوج شرف رسید و برجوع منصب رسالت و پروانه که در زمان سلاطین تیموری از جلایل مناصب امر کار سلطنت بود
سرافراز گردید پس از روزی چند از آن مرتبه نیز قدم برتر نهاده در جرگه امرای عظام مهر زده جای امیر علیشیر قائم مقام امین زمین داد و تا اواخر ایام حیات
خاقان خجسته صفات روز بروز تقرب و نیابت آن خواجه فضیلت منقبت در ترقی بود و بعد از فوت آنحضرت در گوشه انزوا منزل گزیده اکثر اوقات
خجسته ساعات را بکتابت قرآن مجید صرف نمود و وفاتش در رجب سنه اثنی و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی مرثیه در تعزیت
آنحضرت جلیلقدر در غایت جودت در سلک نظم انتظام داد که مطلع آن قصیده اینست مطلع گردون که مرکز ستم و نقطه بلاست یکدل که مبتلای غم خسته نیست
در کجاست و این قطعه که متضمن تاریخ وفات آن خجسته صفات است در مرثیه مذکوره سمت اندراج دارد قطعه مخدوم اهل علم و پناه جهان فضل در داد که
کوکب شرفش در وبال رفت آمد زاوج فوقدم همچو روح قدس در عالم مثال و لی همچنان رفت بر لوح دل نوشت امینی بدود آه تاریخ آنکه عمده اهل کمال
رفت از نتایج طبع نقاد خواجه عبدالله دیوان قصاید و غزلیات و خسرو و شیرین و رباعیاتی که موسوم است بمونس الاحباب و رسالتی که محتوی است بر
نکات غیب و مناشیر در میان فرق انام مشهور و کمال بلاغت و فصاحت آن منثورات و منظومات بر السنه و افواه اصحاب فضل و انتباه مذکور
امیر صدر الدین سلطان ابراهیم الامینی والد عالی قدرش میرک جلال الدین قاسم بن میرک محمد امین بن مولانا صدر الدین ابراهیم است و انتساب
مولانا ابراهیم باکابر واجب التعظیم مانند الهمام شیخ صاحب الهدایه شیخ ظهیر الدین ابو العلا که علو شأنش در میان علما کالشمس فی وسط السماء هویدا است بثبوت
پیوسته و یک شعبه از نسب صاحب هدایه شیخ ابو العلا محدث القصال میاید اما پدر والده سلطان ابراهیم مولانا جلال الدین عبدالرحمن بن مولانا عبدالله
لسان بود که سالها بصدارت میرزا الغ بیگ و میرزا علاء الدوله قیام مینمود و نسب مادر آن حسیبه نسیبه از آنجناب بمقتدای اهل سلوک و سیر سلطان ابوسعید ابوالخیر
قدس الله روحه العزیز می پیوندد و از یکطرف با میر عبدالحی بزرگ که از نقبای مشهد مقدسه رضویه بوده و سید کمال الدین عبدالله سبزواری نیز در سلک اجداد

مادری آن سوره انتظام داشته و جمال احوال امیر سلطان ابراهیم همچنانچه بپرتو شرف نسب آراسته است بنور فضل و ادب و کمالات موروث و مکتسب پیراسته است در حسن
سیرت و نقاوت سریرت دست پرورد عنایات سبحانیست و بجودت طبیعت و حدت فطرت جامع انواع فضایل انسانی ذهن سلیمش در ادراک اقسام علوم بدرجه کمال
ترقی نموده و طبع مستقیمش در میدان اکتساب فنون قصب السبق از امثال و اقران ربوده در شیوه نظم و نثر بصفت مهارت موصوف و در رتبه جد و هزل بنهایت لطافت
معروف جواهر زواهر منثوراتش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش هوش سخنوران فصاحت شعار و نوادر عقود منظوماتش کانهن الیاقوت والمرجان زینت بخش
ابکار عرایس افکار رباعی انیس الطبع تو شاطر ابکار سخن ازنتیجه کلک تو جهانی گلشن از نظم تو آثار فضایل ظاهر در نثر تو انوار بلاغت روشن و آنجناب
در اوایل جوانی چند سال بملازمت شاهزاده سعادتمند ابوالمنصور سلطان حسین میرزا اقیام مینمود و در سنه عشر و تسعمائه کمال قابلیت و صلاحیتش بر ضمیر منیر خاقان مغفور
منصور ظاهر گشته منصب صدارت خاصه همایون را بدو تفویض فرمود و امیر سلطان ابراهیم تا آخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات در غایت عزت
بلوازم آن منصب اشتغال داشت و بعد از فوت آنحضرت پرتو عنایت مظفر حسین میرزا بر وجنات احوال خجسته مآلش تافته بار دیگر علم صدارت برافراشت
و چون سلطنت خراسان از آن دودمان عالیشان بابوالفتح محمد شیبانی خان انتقال یافت امیر سلطان ابراهیم مانند سایر صدور در روزی چند بمواخذه مولانا عبد
الرحیم صدر گرفتار بوده بعد از نجات از آن قید در گوشه انزوا و عزلت منزل گزید و در سنه ست عشر و تسعمائه که رایت لوای کشورگشای شاهی پرتو معدلت
بر مملکت خراسان انداخت آنجناب منظور انظار عنایات نواب کامیاب گشته بانعامات و سیورغالات مفتخر و مباهی شد و در سنه ست و عشرین
و تسعمائه از دار السلطنه هراه باردوی همایون رفته مجددا باصناف الطاف اختصاص یافت و بتألیف تاریخ فتوحات شاهی برای صواب نمایش تعلق
گرفت و حالا بجد تمام و جهد ما لا کلام بآن امر اشتغال مینماید و در انشاء آن کتاب کمال فصاحت و بلاغت ظاهر ساخته از حسن عبارت و لطف استعارت
دقیقه مرعی نمیگذارد و از جمله نتایج طبع نقاد آن فاضل والا نژاد رساله ایست که در ترجمه دیوان معجزنشان مظهر العجایب و مظهر الغرایب مقتدای مشارق
و مغارب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه سلام الله الواهب در سلک نظم کشیده و معانی هدایت آئین آن اشعار کرامت آثار را که مانند آب حیوان
در سواد حروف نهان بود بابلغ وجهی ظاهر گردانیده و از جمله مؤلفات خجسته صفات آنجناب دیگر رساله ایست که در معارضه مهر و مکتوب بعبارت
خوب و اسلوب مرغوب مرقوم کلک لطایف نگار ساخته و در آن رساله نیز رایت بلاغت و سخنوری و لوای براعت و فضل گستری برافراخته ع
طبع لطیف تو همه فکر نکو کند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم امیدواری بکمال کرم حضرت کردگاری آنکه ع تا جهان را بقا بود حکمن
آن حاوی فضایل انسانی مقرون بحصول انواع آمال و امانی در غایت عافیت و کامرانی روزگار خجسته آثار گذراند و همواره از سحاب کلک گوهربار در
قطرات عام خامه گوهرنثار ریاض فضل و کمال و گلزار جاه و جلال را نضرت و تازگی کرامت گرداند بمنه و فضله و جوده و طوله

ذکر شمه از احوال بعضی از مشاهیر وزرای ابو الغازی سلطان حسین میرزا

از جمله عادات خاقان صاحب سعادات یکی آن بود که عزل و نصب وزرا و
دیوانیان بسیار داشت و همواره چهار پنج کس را در آن منصب با یکدیگر شریک میساخت بنا علی هذا در ایام دولت آن مهر سپهر خلافت جمعی کثیر بمنصب وزارت
مشرف گشتند و ذکر بعضی از آن طایفه در اثنای حکایات سابقه سمت اندراج یافته و شمه از احوال زمره دیگر اینست که مسطور میگردد **خواجه قطب
الدین طاوس سمنانی** بسبب حسب و نسب و عظم شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود و چنانچه از ضمن حکایات سابقه مستفاد میگردد
در زمان سلطنت میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان ابوسعید مدت مدید بامر وزارت قیام مینمود و پس از واقعه قراباغ بدار السلطنه هراه شتافته
بنا بر التفات خاقان منصور در منصب اشراف وزرای عظام دخل نمود و اعتبار و اختیار بسیار یافت و در وقت استیلای یادگار محمد میرزا از حرکت
امرا و عمال دیوان مهر زده اقتدارش از پیشتر بیشتر شد و بعد از شهادت یادگار محمد میرزا خواجه قطب الدین طاوس بی آنکه در منصبی مدخل فرماید چند سال
در ظلال معدلت خاقانی در غایت فراغت زندگانی مینمود و در تکثیر زراعت و عمارت سعی میفرمود و در آن اوان که خواجه مجد الدین محمد خوافی
قدم بر مسند جاه و جلال نهاد بنا بر طمع اموال سلطنت بخواجه طاوس ابواب نزاع بگشاد و خواجه طاوس از آزار آن عرض ناموس اندیشیده عنان عزیمت
بصوب عراق و آذربایجان منعطف کرده و در آن مملکت نیز معزز و محترم بوده تتمه اوقات حیات بپایان آورد و در سنه تسعمائه که سن شریفش بهفتاد
و دو سال رسیده گوش هوش صفیر عقاب اجل شنید و مرغ روح شریفش قفص قالب بشکسته بجانب گلزار جنت پرداخت جهان از فر کاوسی بپرداخت خواجه

صوابش ... یش

مشهور

خواجه شمس محمد مروارید در سلک اشراف و اعیان ولایت کرمان انتظام داشت و در زمان سلطنت میرزا جهانشاه ترکمان بهراه آمده در خدمت
میرزا سلطان ابوسعید رایت وزارت برافراشت و در آنسال که سلطان سعید عزیمت فتح عراق و آذربایجان نمود خواجه محمد بموجب فرمان واجب الاذعان
بجانب سمرقند توجه فرموده و در وقتی که خاقان منصور در هراه بر مسند سلطنت نشست از ماوراء النهر بدرگاه عالم پناه آمده کمر خدمت بر میان بست و
بیمن رای محفوظ عین عنایت شده در امر وزارت شروع کرد و در استمالت خواطر اکابر و اصاغر سعی موفور و جهد نامحصور بجای آورد و در آخر
عافیت طلب شده از آن کار استعفا نمود و بسلوک طریق فقر و درویشی اشتغال فرمود و خاقان منصور منصب شیخی و تولیت موقوفات مزار فیض آثار منقبت
حضرت باری خواجه عبد الله انصاری قدس سره را مفوض برای صواب نمایش گردانید و آنجناب چند گاه در ترویج و تعمیر آن بقعه متبرکه کوشیده و رضای
آینده و رونده باهتمام تمام تقدیم رسانید و وفاتش در دهم شهر ربیع الاول سنه ۹۰۳ در سالی که حروف همین کلمات بحساب جمل از تاریخ آن خبر میدهد روی
نمود و در مزار فیض آثار عارف ربانی مولانا شمس الدین محمد تبادکانی مدفون شد و خاقان منصور تسلی خواطر اولاد و امجادش پرداخت و ولد ارشدش خواجه
عالیجاه خواجه شهاب الدین عبد الله را بتشریف انعام خلع فاخره بنواخت **خواجه علاء الدین علی الصائغی** در سلک اشراف ولایت
باخرز سمت انتظام داشت و بواسطه انتساب بآل برکت همواره رایت مفاخرت می افراشت بجودت طبع و جودت ذهن و مهارت در نظم اشعار و انشاء
در میان مردم دیار موصوف و معروف بود و در مبادی اوقات سلطنت خاقان منصور منظور عین التفات خسروانه گشته در امر وزارت شروع نمود و بنابر
آنکه بصفت کفایت ظاهر شده بر عجزه و رعایا حیف و تعدی جایز میداشت و تکبر بسیار ورزیدی ثم تقریر و تزویر بر اوراق ضمیر منیر میگماشت مزاج
شریف مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر با وی متغیر گردید و در آن اوقات از روی هزل روزی خواجه صائغی این بیت در سلک نظم کشید بیت فردا
که شود معرکه حشر بمحشر معلوم شود قوت بازوی علیشیر و آن معنی سبب ازدیاد کدورت شده و دیگر اسباب مدخلت گشت و خواجه صائغی صباحی
که در پایه سریر اعلی در جرگه وزرا ایستاده بود یکی از یساولان بموجب فرمان واجب الاذعان دستارش را که بغایت بزرگ بود از سرش ربوده
در گردنش افکند و امیر علیشیر روی بخاقان منصور آورده این مصراع خواند که ع چو بار سر سبک کردی سبک کن بار گردن هم القصه در آن روز خواجه صائغی
مواخذ و معاقب گشته بعد از آنکه هرچه داشت فرود آورد در بالاخانه زندان محبوس شد و زمان حبس او قریب شش سال امتداد یافته در آن ایام غزلی غرا
منظوم گردانید و نزد مقرب حضرت سلطانی فرستاد و مطلع آن غزل اینست مطلع اگر هرگز نشنود گوش تو فریاد منست و اگر هرگز نگذرد بر خاطرت
یاد منست اما هیچ فایده بران مراسله مترتب نگشت و امیر علیشیر از سر ایذای او در نگذشت و خواجه صائغی در مدت حبس اکثر اوقات را بکسب فضایل
مصروف ساخت و حفظ کلام الله کرده کتب متداوله را اکثر بمحض نظر مطالعه در آورد و قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نمود و اکثر صنایع
شعری را بقلم سپری در آن قصیده درج فرمود و مآل احوالش عنقریب مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی **خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره** از ارکان
مملکت فارس بود و در اوایل جلوس خاقان منصور از قراباغ اران بهراه آمده در منصب وزارت دخل نمود بعد از چند گاه جمعی از مردم شریر
او را بصفت تصرف و تقصیر متهم گردانیدند بنابر آن مقهور خاقان منصور گشته در زندان بلده هراه محبوس شد و سه چهار روز در حبس بسر برده ناگاه
بضربه قهر بقتل او فرمان فرمود و چنان استماع افتاده والعهده علی الراوی که در آنوقت که نایره غضب خاقانی مشتعل بود در کشتن خواجه مظفر حکم فرمود
یکی از نواب بنا بر غرضی که داشت عرض کرد که خواجه صائغی نیز تا کی در زندان خواهد بود خاقان منصور گفت که او را نیز امروز سیاست کنند و در آن روز
که داخل ایام محرم الحرام سنه احدی و تسعین و ثمانمائه بود خواجه صائغی را از طاق چهارسوق هراه و خواجه مظفر را بر در دروازه ملک آویختند یکی
از فضلا در آن باب گوید رباعی ای دیده بعالم ستمکار نگر در خواجگی جهان خونخواره نگر از حالت صائغی برو عبرت گیر در حال مظفر شبانکاره نگر
خواجه امین الدین محمود برادر خواجه افضل الدین محمد بود و بشرب شراب روح افزا و مصاحبت ماهرویان نازک بدن شعف تمام ظاهر میکرد
و بحسن خلق و وفور کرم از امثال و اقران امتیاز داشت و همواره خیال تفنن و مجالست اهل طبع و اصحاب فضل بر لوح خاطر میگاشت و در سنه سبع
و ثمانین و ثمانمائه بمنصب وزارت خاقان منصور رسید و قریب پنج سال در تمشیت آن کار روزگار گذرانید و در آن اوقات که برادرش خواجه افضل الدین
محمد بجانب عراق شتافت معزول گردید و بعد از چند گاه نوبت دیگر منظور نظر التفات خاقان عالیجاه گشته کرت ثانی در امر وزارت دخل نمود

وخواجه قوام الدین نظام الملک در ایام اعتبار و اقتدار کرت دیگر او را مؤاخذه و مقید گردانید و خواجه امین الدین محمود پس از یک دو سال فرصت یافته و از زندان
عورات از بالاخانه زندان بگریخت و تا زمان وصول خواجه افضل الدین محمد بهراة در گوشه مختفی بود و چون آنجناب بمناصب علیه و مراتب سنیه سرافراز گشت خواجه
امین الدین محمود از کنج انزوا بیرون آمده بملازمت مظفر حسین میرزا اشتغال نمود و بواسطه خدمات سابقه و سوابق لاحقه مرتبه بلند و درجه ارجمند یافت و چون
متقاضی اجل در رسید در اوایل سنه عشر و تسعمایه بجهان جاودان شتافت خواجه علاء الدین علی بیکال بصفت اصالت موصوف بود و بحسن خط مشهور
و معروف سالها در دیوان خاقان منصور بمنصب توجیه اشتغال داشت آخر الامر از آن مرتبه قدم برتر نهاده رایت وزارت برافراشت و مدت دیگر
بلوازم آن امر قیام و اقدام نمود و از غایت سلامت نفس و راستی و کوتاه دستی هرگز بمحنت مؤاخذه و مصادره مبتلا نگشت و چون اجل موعود در رسید
داعی حق را لبیک اجابت گفته درگذشت خواجه نعمت الله سرخ در علم استیفا و سیاق بی نظیر آفاق بود و در دیوان خاقان منصور مدتی
بسرانجام اعمال بزرگ و اشغال خطیر اشتغال مینمود و خواجه مجد الدین محمد در کرت ثانی که صاحب اختیار ملک و مال حضرت خاقانی گشت خواجه نعمت الله
مؤاخذه کرده آنچه داشت انتزاع نمود و بعد از آن کمر او را وزیر پادشاه عالیجاه ساخت و خواجه بعد از چندگاه که بلوازم آن مهم پرداخت مغرور گشته
در بعضی از مجالس زبان بغیبت خواجه مجد الدین محمد گشاد و خواجه مجد الدین محمد بآنده قید خواجه نعمت فرمان داد و محمود حمال که یکی از اشرار عمال بود در بردی تقریر نمود
و جناب وزارت مآب را بتصرف و تقصیر متهم و منسوب گردانید و در شکنجه و تعذیب کشید گویند که در آن وقت که خواجه نعمت را شکنجه میکردند اقرار نمود
که چند صندوق از نفایس اجناس در فلان موضع نهاده ام محمود حمال او را گفت کسی پیدا کن که صنادیق را بحضور آورد خواجه نعمت الله در حال آغاز سخن
لطیفه کرده فرمود که مردک حمال توئی مرا چه ضرورتست که جهة حمل صندوق کس پیدا کنم القصه چون خواجه مجد الدین محمد بلکه اکثر وزرا و ارکان دولت
از شرارت نفس خواجه نعمت بغایت ترسان بودند او را چندان شکنجه نمودند که رخت بسفر آخرت بربست رباعی از شعله جان ای کس مهر گسل با دل نهی
دل او بنباشی غافل بس زلف چو مشک از دست در نافه گل بس روی چو گل از دست در پرده گل سید زین العابدین علی پدرش سید زین الدین
محمود مدتی متصدی مهمات و معظمات دیوانی بود دخل داشت و مادرش نهال سیادت از دودمان سادات اجندی می افراشت و آنجناب بمحامد سیر و محاسن
شیم موصوف و مشهور بود و در اوایل حال بوزارت امیر محمد برندق برلاس قیام مینمود و پس از آنکه انوار کفایت و کاردانی از مطالع احوالش پرتو ظهور انداخت
حضرت خاقانی پرتو انداخت منصب وزارت خاقانیه همایون را بوی مفوض ساخت و در آن اوان که خواجه نظام الملک بر مسند اختیار و اقتدار
نشسته بود سید را از آن شغل معزول گردانید و در سنه ثلث و تسعمایه که خواجه نظام الملک با اولاد و اقربا بشهادت رسید سید نوبت دیگر وزیر خاقان منصور
گردید و بعد از چندگاه خواجه افضل الدین محمد از حرکات و سکنات جناب سیادت مآب استشمام رایحه مخالفت نموده او را معزول ساخت و پس از وفات
خواجه افضل خاقان جنت محل کرة بعد اخری سید زین العابدین را بتقلد منصب وزارت امر کرد و آنجناب استعفا نموده مهم بر آن قرار یافت که وزرا عظام
بی استصواب جناب سیادت مآب بفیصل مهام دیوانی نپردازند و فرامین مطاعه را مادام که بتوقیع او نرسد بمهر بزرگ همایون نرسانند آنگاه سید زین
العابدین از نوبت پیشتر اعتبار یافته بر جمیع امرا مقدم می نشست و برقم اطلع علیه بر پشت نشان توقیع میکشید و بعد از فوت خاقان منصور سلطان بدیع
الزمان میرزا نیز آنجناب را منظور نظر التفات ساخت و بقبول منصب تکلیف نمود و اما سید در آن زمان که مانند ایام گل اندک بقا بود در هیچ مهمی
دخل ننمود و چون ماهچه رایت نصرت آیت محمد خان شیبانی از افق دیار خراسان طالع گشت سید زین العابدین فرار بر قرار اختیار کرده در اثنای گریز
با فوجی از اوزبکان پر ستیز دو چار خورده مهم بجنگ و جدال سرایت نمود و تیری جان گداز بحلق سید زین العابدین رسیده مانند اجداد بزرگوار خویش
در روز عاشورا متوجه عالم بقا گردید نظم چنین است کردار گردان سپهر گهش زهر قهر است و گه نوش مهر بنازد کسی پرورد در کنار بخاک اندر افکند
آخرش خوار و زار خواجه معز الدین حسین برادر بزرگتر خواجه سیف الدین مظفر شبانکاره بود و مدتی بلوازم منصب وزارت خاقان منصور و
تولیت موقوفات همایون قیام مینمود و آنجناب بصفت وقوف و کاردانی و سمت راستی و کوتاه دستی اتصاف داشت و در اوقات شروع در امر صاحب
دیوانی رایت کفایت و رعیت پروری برافراشت تا اواخر ایام حیات آن پادشاه خجسته صفات بر مسند وزارت متمکن بود و بعد از فوت آنحضرت
بملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا در میان بسته در امر اشراف دیوان شروع نمود و محمد خان شیبانی نیز بعد از تسخیر خراسان آنجناب را وزیر

ساخت و کمابیش بترتیب در مهامش پرداخت و در روزیکه محمد خان در نواحی مرو شاهجهان بضرب تیغ سپاه حضرت شاهی کشته گشت همدران ایام
دست قضا بساط حیات خواجه معز الدین را در نوشت ع بقای جاودانی نیست ممکن خواجه جمال الدین عطاء الله در زهد و تقوی درجه
علیا داشت و همواره همت بر اداء وظایف طاعات و عبادات میگماشت و در اوایل ایام جوانی که اوان نشاط و کامرانیست از ارتکاب مناهی
و ملاهی بیکبارگی درگذشت و روی بمحراب دینداری و پرهیزکاری آورده در ملازمت درویشان و گوشه نشینان از خود بتقصیر راضی گشت و در علم سیاق
و فصل معاملات بغایت صاحب وقوف بود و در اواسط ایام سلطنت خاقان منصور در امر وزارت شروع نمود و بواسطه وفور فراست و کمال کیاست
روز بروز مهم او ترقی میکرد تا قدم از مسند وزارت برتر نهاده زمام منصب اشراف دیوان بدست آورد و مدتی در میان امرا و وزرا برقم اطلع علیه
توقیع میکشید و مهمات سلطانی و امور صاحب دیوانی را از روی کفایت و کاردانی بسر انجام مقرون میگردانید و با وجود اشتغال بامثال این اشغال و دخل در
مهام ملک و مال از اداء فرایض و نوافل ساعتی غافل و ذاهل نبود و در سر دیوان تسبیح سر دست گرفته در اثنای قیل و قال با اصحاب جاه و جلال باوراد
که داشت مشغولی مینمود و در اواخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات منصب پروانچی علاوه سایر مناصب خواجه عطاء الله گشت و قلم حاجت
خاقان را فرا گرفت بعد از آن بر فرامین مطاعه عمدة الصلحا مینوشت و بعد از فوت آنحضرت الخواجه صاحب سعادت از اولاد امجاد پادشاه ولی نعمت
و محمد خان شیبانی اصلا منصب قبول نکرد و ایضا در ایام استعلای لوای ظفر انتمای شاهی در بلاد خراسان روی بتکفل مهمی نیاورد و اما درین ازمنه مختلفه و انقلابات
متنوعه امرا و وزرا و ارکان السلطنه همراه بر گزیدن هیچ مهمی بی وقوف و استصواب آنجناب تفصیل نمیدادند و در توجیهات و تحصیلات و قرار مخالفات از راه
و تصرفات رای صواب نمایش را عمده دانسته ابواب مشاورت میگشادند و در اوایل سنه سبع و عشرین و تسعمایه که حکومت خراسان بحکم نواب آستان
ملایک آشیان پادشاه عالمیان تعلق بامیر خان موصلو میداشت خواجه عطاء الله بمرض موت مبتلا گشت و چون آن عارضه قوت گرفت خواجه دانست
که کار از مداوا در گذشت خاطر بر حلول واقعه ناگزیر نهاده بنابر آنکه وفور طمع امیر خان و ارکان دولتش را معلوم داشت تمامی جهات و متملکات خود را
مفصل کرده مقرر ساخت که از آنجمله چه مبلغ و مقدار پیشکش امیر خان نمایند و بهریک از امرا و نوابش را چه چیز دهند و فرمود تا بطریق سنت اسباب
تجهیز و تکفین او را مرتب نموده بنظر او رسانیدند و کفن را بر دیده دوخته آنگاه نویسنده پیش خود نشانده فرمود تا مفصل کرد که از روز وفاتش تا روز
ختم هر روز چند گوسفند و چند من نان و حلوا و سایر محتاج تعزیت را ترتیب کنند و قرار داد که بهریک از غسال و حفار و موذن و معرف را چه چیز دهند
بعد از آن آنچه از اسباب و املاک و جهاتش باقی ماند در میان ورثه و اقربا خود تقسیم فرمود و چون از امثال این امور فارغ گشت جمعی از درویشان
پیش خود طلبیده ذکر میگفت تا در روز یکشنبه دوم ربیع الاول سنه مذکوره وفات یافت و تمامی سادات و قضاة و علما و اشراف و اعیان
بلکه خواص و عوام طوایف انسان جنازه آنجناب را مشایعه کرده در مصلی و مدرسه شریفه خاقان منصور بر نعش آنخواجه مغفور نماز گذاردند و جسد شریف
او را در مزار شیخ صوفی جلی در موضعی که خود تعیین نموده بود دفن کردند و این قطعه که نوشته میشود از تاریخ فوت خواجه عطاء الله خبر میدهد قطعه خواجه سالکان
عطاء الله که دلش داشت میل سوی جنان جانب خلد رفت و شد تاریخ میل خواجه عطا بکوی جنان

ذکر بعضی از سادات و نقبا و مشایخ و علما و فضلا که معاصر بودند با معز السلطنة والخلافة سلطان حسین میرزا

مقدم این طبقه عالی شان و اشرف این طایفه
معالی مکان سادات عظام و نقبای کرام روضه مقدسه رضویه اند و در اکثر اوقات سلطنت آن پادشاه خجسته صفات امیر نظام الدین عبد الحی و امیر
غیاث الدین عزیز و امیر علاء الملک در آن مقام جنت انجام بمنصب جلیله المراتب نقابت منصوب بودند و چنانچه سزاوار علو منزلت و سمو منقبت
ایشان بود بمراسم آن امر قیام و اقدام مینمودند و این سه نقیب واجب الترحیب از سایر نقبا و سادات موسوی و رضوی باجتماع اسباب سعادت
صوری و معنوی امتیاز تمام داشتند و همواره بهمم عالیه بر ترویج آن مزار قدسی آثار و ضیافت صادر و وارد میگماشتند تفوق و تقدم ایشان بر صنادید
اقطار جهان مقرر و مقدم دودمان و رفعت خاندان ایشان از آفتاب در وسط السماء ظاهرتر و حالا نیز امر نقابت آن سده سنیه و عتبه علیه تعلق
باولاد امجاد آن سه بزرگوار عالیمقدار دارد و هیچ آفریده از سادات روزگار با ایشان نقش مساهمت در لوح خاطر نمی نگارد سید غیاث الدین
افضل بن سید حسن بمزید علم و فقاهت از اکثر سادات مشهد مقدسه ممتاز و مستثنی بود و سالها در آن اوان در آن ولایت بلوازم منصب شیخ الاسلامی

رسالت و

و تغییر

و فصل قضایای شرعیه اقدام مینمود سید کاظمی بلطف طبع و جودت ذهن اتصاف داشت و در شیوه سپاهی گری سلوک نموده رایت جلادت می افراشت و در اوایل سلطنت خاقان منصور در ملازمت درگاه عالم پناه بسر میبرد و بموجب فرمان واجب الاذعان جهة رسالت خواجه عماد الدین محمود گاوان که مشهور است بخواجه جهان روی توجه بجانب گلبرگه آورد و در وقت مراجعت از راه دریا بفارس رفته در شیراز رحل اقامت انداخت و بعد از آن بولایت عازم سفر آخرت گشته خانه تن از همای نخانه روح باز پرداخت قصیده شهرآشوب که در مذمت اعیان و اشراف دار السلطنه هراة منظوم شده از نتایج طبع اوست و مطلع آن قصیده اینست مطلع شکر خدا که قاضی شهر هری نیم در سلک آدمی صفتان خر خری نیم امیر سید اصیل الدین عبد الله الحسینی بصفت اصالت و وفور جلالت و نباهت شان و قدم دودمان موصوف و معروف بود و بوفور تقوی و دین داری و غایت دیانت و پرهیزکاری از اکثر علما عالم و سادات بنی آدم ممتاز و مستثنی مینمود و زبان گهرافشانش مفسر حقایق صحف آسمانی و بیان بلاغت مبین دقایق کتب سبحانی باطن خجسته سیماش مظهر آثار ولایت و رشاد و خاطر فرخنده مآثرش مهبط انوار هدایت و ارشاد و وی شایسته شرع گستری آن مهر سپهر شریعت پروری در علم تفسیر و حدیث و انشای تالیف شبیه و نظیر نداشت و در زمان سلطنت سلطان سعید از دار الملک شیراز که وطن اصلی آن نجابت بهراة تشریف آورده رایت اقامت بر افراشت بعضی از اوقات بتحصیل ثواب در مدرسه عالیه مهد علیا گوهرشاد آغا بموعظه و نصیحت خلایق میپرداخت و در هر ماه ربیع الاول بر بیان میلاد با سعاد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مواظبت نموده طوایف انام را محظوظ و بهره ور میساخت از مولفات آن سید ستوده صفات کتاب افادت اثر درج الدرر که محتویست بر سیر سید خیر البشر و رساله مزارات هراة در میان افاضل اقطار جهان مشهورست و صحت روایت و بلاغت عبارت آن نسخه بر السنه و افواه خلایق مذکور انتقال امیر سید اصیل الدین از جهان محنت آئین برباض بهشت برین در بعد هم ربیع الآخری سنه ثلث و ثمانین و ثمانمائه روی نمود و خاقان منصور جهت تسلی خواطر اولاد و امجاد آنجناب توجه کرده سیور غالات سید مرحوم را بایشان عنایت فرمود مولانا شمس الدین محمد بن بادکانی در سلک خلفای شیخ زین الدین خوافی انتظام داشت و همواره همت بلند نهمت بر ادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت سالکان طریق زهد و تقوی و طالبان طریقت ارشاد و هدی بسبب آنجناب در غایت ارادت و اعتقاد سلوک مینمودند و از فروغ باطن فرخنده میامنش اقتباس انوار سعادت کرده با اوامر و نواهی کامل تمامش متعهد و مبادی بودند از آثار انامل فیاض آنجناب بمولوی مخمس قصیده برده و شرح منازل السایرین مشهورست و از ابیات هدایت آیاتش این مطلع در مجالس النفایس مسطورست بیت آنها که بجز ذات سروت نگرانند گرد است بکوی همه کوته نظرانند و مولانا شمس الدین محمد در سنه احدی و تسعین و ثمانمائه وفات یافته در خیابان هراة مدفون گشت و امیر نظام الدین علیشیر در جانب جنوب مزار فیض آثارش خانقاهی ساخته در آستانه خاطر عاطر و لد رشیدش مولانا حمید الدین گوشید و مولانا حمید الدین مدتی مدید در آن خانقاه قایم مقام والد معارف پناه بوده در غایت تقوی و طهارت سلوک مینمود و در سنه سبع عشر و تسعمائه از عالم انتقال فرمود مولانا کمال الدین عبد الرزاق ولد مولانا جلال الدین اسحق سمرقندی بود و ولادتش در دوازدهم شعبان سنه عشر و ثمانمائه در هراة روی نمود و مولانا اسحق سالها در اردوی همایون خاقان سعید بمنصب قضا و امر شرعی قیام نمود او قات شریف مصروف جناب و گاهی در مجلس اشرف اعلی بتوضیح مسایل و قراءت رسایل میپرداخت و مولانا کمال الدین عبد الرزاق بعد از فوت پدر فی سنه احدی و اربعین و ثمانمائه رساله را که قاضی عضد الدین ایجی در معنی حروف و اسم اشارت تالیف کرده شرحی نوشت و دیباچه آن انشا منتج را باسم همایون خاقان سعید موشح گردانیده تا بآن وسیله شرف دستبوس حضرت خاقانی دریافت و در اواخر ایام حیات آنحضرت رسالت پادشاه بجانب گیلان مامور گشته بجانب جیلان شتافت و در آن سفر جناب مولوی را وقایع غریبه و حالات عجیبه روی نموده آخر الامر بصحت و سلامت بخراسان باز آمد و بعد از فوت خاقان سعید بر سبیل نوبت بشرف ملازمت میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد الله و میرزا ابو القاسم بابر معزز شده و در زمان سلطان سعید فی جمادی الاولی سنه سبع و ستین و ثمانمائه بمنصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت و تا اواخر ایام حیات بدان امر اشتغال داشت و وفاتش در ماه جمادی الآخری سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه روی نمود از آثار اقلام بدایع ارقامش کتاب افادت ایاب مطلع السعدین در میان مردم متداول و مشهورست و در آن تاریخ شریف معظم وقایع معموره ربع مسکون از زمان سلطان ابو سعید بهادر خان تا وقت شهادت میرزا سلطان ابو سعید گورکان مسطور و الله اعلم بحقایق الاحوال

و الامور امیر محمد بن امیر هاشم بشرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در زمان سلطنت خاقان منصور مدتی مدید بمنصب نقابت منصوب بود و بلوازم آن امر قیام مینمود نسب شریفش بسید اشرف بن مبارکشاه که در سلک اشراف و نقبا خراسان انتظام داشت می پیوندد و سلسله آبای سید اشرف بامام عالی مقام ابی عبد الله الحسین بن امیر المؤمنین علی علیهما السلام منتهی میگردد قاضی نور الدین محمد الامامی ولد ارشد قاضی صدر الدین محمد بن قاضی قطب الدین عبد الله بود و بعد از فوت قاضی قطب الدین با محمد منظور نظر عاطفت خاقان منصور گشته بلوازم منصب موروثی قیام مینمود و در فصل قضایای شرعیه غایت امانت و دیانت و نهایت دیانت و پرهیزکاری ظاهر ساخت و در کمال جاه و جلال و وفور اختیار و استقلال بقطع و فصل مهمات دینیه پرداخت و مضمون همایون فاحکم بین الناس بالحق همواره مطمح نظر عالی اثرش بود و در هیچ قضیه از قضایا بفرق انام از مقتضای فتوی علمای اسلام تجاوز نمی نمود و بعد از مدت بیست و سه سال از آن شغل اشتغال پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در ثانی جمادی الآخری سنه احدی و تسعین و ثمانمائه دست اقتضا بحبل حیاتش دراز گشت و در گازرگاه بحظیره که جهة مصلحت ساخته بودند مدفون گشت و از قاضی نور الدین دو پسر ماند عالیجناب معالی مآب شیخ الاسلامی علاء الاسلام صدر الشریعه نور الدین محمد و جناب فضایل پناه نباهت دستگاه جلال الدین محمود مد ظلهما الی یوم الموعود و این دو پسر عالی گهر بعد از فوت والد بزرگوار خویش منظور نظر اشفاق خاقان منصور گشته سیور غالات و معافیات حضرت قضوی بدیشان تعلق گرفت و پسر کلانتر که بین الانام بخواجگی قاضی اشتهار یافته بمنصب قضا منصوب شده و در فصل قضایا اقتدا بسنت سنیه آبای عظام و اجداد کرام خویش کرد و چون سلطنت خراسان از دودمان امیر تیمور گورکان بمحمد شیبانی خان انتقال یافت همه معمور آن امر جلیل القدر متعلق بخواجگی بود و بعد از آنکه عرصه ممالک خراسان از فروغ ماهچه لوای جهانگشای شاهی جهت اضارت پذیرفت و قدم منه و عظم دودمان و کمال اسلام و دینداری و وفور دیانت و پرهیزکاری خدام خواجگی نزد نواب کامیاب درگاه سلاطین پناه ظاهر گشت منصب شیخ الاسلامی دار السلطنه هراة و معافات معوض برای صواب نمایش شد و چون آن عالیجناب دو سه سال بلوازم آن مهم قیام نمود بواسطه سلامت نفس و عدم میلان خاطر بسرانجام شغل دنیوی از امر شیخ الاسلامی استعفا فرموده دست از آن کار باز داشت و مضمون این بیت را که بیت ز منصب روی ز منصبی که هر منصبی بیمنصبی به مطمح نظر خجسته اثر گردانیده همت عالی نهمت بر اتمام مثوبات اخروی گماشت و حالا آن عالیجناب و برادر خجسته سیرش در غایت اعزاز و احترام و نهایت اجلال و اکرام در روضه مالوف و مسکن معهود یعنی دار السلطنه هراة حمیت عن الآفات تشریف دارند و از خواص و عوام بوجود فایض الجود ایشان شکر و تحسین خاطر بوده لوازم حسن اعتقاد و ارادت بجای می آرند مولانا محمد بن حسام الدین در میان فرق انام بابن حسام اشتهار داشت و او را در نظم اشعار قوت بسیار بود و پیوسته در منقبت شاه ولایت علیه السلام و التحیه و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین قصاید غرا نظم مینمود و آن ابیات بلاغت آیات اعجاب سمات مشهورست و بر السنه و افواه محبان آل عبا مذکور و از جمله مثنویات ابن حسام کتاب خاور نامه است که بوزن شاهنامه در سلک نظم کشیده و در آن نسخه کمال شجاعت و کرامت امیر المؤمنین علی علیه السلام مندرج گردانیده وفات ابن حسام فی شهر ربیع الآخر سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه در قصبه خوسف که از مضافات قهستانست بوقوع پیوست قاضی مسعود قمی از جمله اعیان عراق بود و در زمان خاقان منصور از وطن مالوف بهراة آمده ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اختیار نمود و چون در نظم اشعار مهارت داشت حضرت خاقانی نظم احوال خجسته مآل خود را بوی رجوع کرد و خواجه در آن باب نزدیک بده و سی هزار بیت در سلک بیان آورد و قصه یوسف و زلیخا و مناظره شمس و قمر و تیغ و قلم نیز از جمله منظومات اوست و این مطلع در دیوان غزلیاتش انتظام دارد که بیت بی تو چون در گریه خوابم میبرد خواب می میرم که آبم میبرد وفات خواجه مسعود در بلده فاخره هراة روی نمود و در مزار پیر سه صد ساله مدفون شد قاضی شمس الدین عبد الله خلف صدق مولانا جلال الدین ابو سعید بن مولانا شمس الدین عبد الله بن قاضی جلال الدین محمود الامامی بود و در زمان خاقان منصور چندگاه در بلده هراة بلوازم منصب قضا قیام مینمود و مدتی دیگر در مدرسه شریفه سلطانیه بامر تدریس اشتغال داشت و چون اجل موعود در رسید فی شهور سنه ... عزیمت بعالم آخرت بر افراشت مولانا یوسف بدیعی از ولایت اندجان بود و در صغر سن از آنجا بسمرقند شتافته آغاز کسب فضایل نمود و در زمان فرخنده نشان خاقان منصور از ماوراء النهر بهراة تشریف آورده در ظل عاطفت مقرب حضرت سلطانی آرام یافت از علم عروض و صنایع و بدایع شعری و فن معما صاحب وقوف بود و در تبیین قواعد معما رساله مفیده تالیف فرمود این مطلع از جمله منظومات اوست که بیت کر بدین آب و هوا کوثیت بود منزلگهم فی زلال خضر باشد فی دم روح اللهم وفاتش

سادات

تنبیه

ظرایف

قضیه

در شهور سنه سبع و ستین و ثمانمایه در سرخس اتفاق افتاد و در مزار فیض آثار شیخ لقمان پرنده مدفون شد **حافظ غیاث** قدوه ارباب علم و عرفان و عمده محدثان زمان بود و در ایام سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در بلده هراة بافاده قیام مینمود و فاتش در سنه سبع و تسعین و ثمانمایه اتفاق افتاده در مزار شیخ بهاء الدین عمر مدفون گشت **مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی** لمعات فضایل و کمالات آنجناب مانند فروغ آفتاب جهانتاب منور عرصه ربع مسکون و نفحات انوار فیض انجام این زبده شیخ و شاب بسان قطرات سحاب حضرت بخش فضای جهان بوقلمون از جواهر نظم و نثرش صدف افلاک پرورش افزوده از لآلی نثرش عرصه عالم خاک بوا مرابد و از تصانیف آنحضرت در اقسام علوم بحدود و در هر تصنیف خزاین معانی بیحد لاجرم حاجت با آن نیست که خامه دو زبان در تعریف آن مرجع ارباب دانش و عرفان شروع نماید و بانامل سعی و اجتهاد ابواب مناقب و مفاخر آن ملاذ اصحاب بینش و ایقان بر گشاید نظم چه حاجت که کلک بلاغت مآب نویسد که عامست فیض سحاب چه حاجت که گویند از نور مهر منور بود عرصه نه سپهر ولادت با سعادت آنجناب در شب بیست و سیم شعبان سنه سبع و عشرین و ثمانمایه بقصبه خرجرد جام اتفاق افتاد و پس از وصول بسن رشد و تمیز آغاز تحصیل علوم نموده قدم بر مدارج زهد و تقوی نهاد و بواسطه مناسبت اصلی و علامت جبلی در مبادی سن نسیم صبا جمعی از نفحات انفاس فضایل اقتباس بر ریاض نظم آنحضرت و نضارت بخشید و مهارت در آن فن بمرتبه رسید که دواوین متقدمین و متاخرین را از درجه اعتبار ساقط گردانید و در زمان میرزا ابو القاسم بابر بنام نامی آن پادشاه والا جاه حلیه حلل را در فن معما مرقوم قلم بدایع آثار ساخت و سایر مولفات و منظومات لطافت آیاتش در زمان خاقان منصور بحریر یافت و لوایح آن کتب افادت آثار و رسایل اعجاز کردار بر صحایف روزگار و اوراق لیل و نهار [illegible] میان جناب مولوی و امیر نظام الدین علیشیر قاعده مودت و اتحاد و ارتباط و استحکام مالاکلام داشت لاجرم آنجناب در اکثر تصانیف منظوم و منثور خویش مدح و ثنای آن امیر نکوکیش از لوح بیان نگاشت و مصنفات مقرب حضرت سلطانی نیز بتعریف و توصیف آنحاوی کمالات انسانی اشتمال دارد و هر کس بمطالعه کتب آن دو بزرگ فایض شده راقم حروف را درین دعوی راست گوی میشمارد و وفات مولانا نور الدین عبد الرحمن در روز جمعه هیجدهم محرم الحرام سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه روی نمود مدت حیات آنجناب هشتاد و یک سال بود و صباح روز شنبه خاقان منصور و امیر نظام الدین علیشیر و سایر امرا و ارکان دولت و تمامی اعیان ملک و ملت بمنزل شریف آنجناب تشریف آورده در اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نهج سنن سید المرسلین سعی نمودند و نعش آن فاضل مآب را بعیدگاه برده و نماز گذارده بحجت مولانا سعد الدین کاشغری باز آورده و در پیش رو دفن کردند حضرت خاقانی و جناب مقرب سلطانی متعاقب یکدیگر اکابر و اشراف و سادات و علمای اطراف را در عیدگاه بر او جمع ساخته جهت ترویح روح مقدس مولوی باطعام طعام و ختمات کلام قیام و اقدام نمودند و امیر علیشیر در مرثیه مولانا نور الدین عبد الرحمن ترکیب بندی غرا در سلک انشا کشید مطلعش بر خاطر بود ثبت کرده مقطع هر دم از انجمن چرخ جفای دگر است هر یک از انجم او داغ جفای دگر است و تاریخ وفات مولانا عبد الرحمن را فضلای زمان بعبارات مختلفه در سلک نظم انتظام داده اند از آنجمله مولانا انوری که شاعری [illegible] بود و نظم دلکش داشت این قطعه بر لوح بیان نگاشت قطعه جامی که بود مایل جنت مقیم گشت فی روضة مخلدة ارضها السما کلک قضا نوشت روان بر در بهشت تاریخه و من دخله کان آمنا **خواجه رضی الدین احمد جامی** مقتدای اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی قدس الله سره السامی بود و از سایر اشراف مشایخ خراسان بمزید علو قدر و نباهت شان ممتاز و مستثنی مینمود سالها تولیت اوقاف مزار شیخ الاسلام مشار الیه تعلق بوی داشت و همواره خوان احسان گسترده همت عالی نهمت بر ضیافت صادر و وارد میگماشت و چون آنجناب از جهان گذران در سنه ثمان و تسعمایه بفضای جنان انتقال نمود ولد ارشدش خواجه جلال الدین ابو القاسم قایم مقام گشت و اعتبار و اختیار آنجناب از اماثل و اقران در گذشت اما بواسطه شرب گاهی پادشاه زادگان عالی مکان بمصاحبت مبتذل بود و بخلاف طریقه آبا و اجداد بشرب شراب ناب قیام مینمود در صفت جود و سخاوت و سلوک طریق بذل و مروت عدیل و نظیر نداشت و ما دام الحیوة آنچه از هر جهت حاصل میکرد صرف آینده و رونده مینموده تخم محبت و اخلاص در زمین دل کیهان میکاشت و در شهور سنه عشرین و تسعمایه علم عزیمت بصوب آخرت برافراشت **خواجه ناصر الدین عبد العزیز جامی** بصفت علم و عمل موصوف بود و اکثر اوقات خجسته ساعات را باداء وظایف طاعات و عبادات صرف مینمود و در سلوک طریق ریاضت و تقوی و ارشاد سالکان سبیل هدی متتبع شیخ الاسلام زنده پیل احمد جام میگردید و همواره در بجا آوردن پرهیزکاری و بیداری نشسته شرایط افاده علوم ظاهری و

در آن ولایت

و باطنی بجای می آورد و در شهور سنه عشرین و تسعمایه روی بریاض رضوان آورد **مولانا کمال الدین عبد الواسع النظامی** ولد مولانا جمال الدین عبد العزیز باخرزی بود و اکثر اوقات ایام شباب را باکتساب فضایل نفسانی صرف نمود در فن انشا و تحریر مکاتیب و مناشیر مهارت کامل حاصل داشت و در اوایل جلوس خاقان منصور چند گاه همت بر تالیف وقایع و حالات آنحضرت گماشت اما چون در اثنای گذارش حکایات و ایراد تشبیهات و استعارات مبالغه بسیار مینمود خاقان منصور تصنیف او را نپسندیده و آن امر را برای صواب نمای دیگری از افاضل مفوض گردانید خواجه مجد الدین محمد را بصحبت مولانا کمال الدین عبد الواسع میل بسیار بود و چون جناب مولوی از شنیدن سخنان مزاح آمیز زود متغیر میشد پیوسته با وی هزل مینمود و آنجناب با خواجه نظام الملک و اولاد او نیز طریق مصاحبت مسلوک میداشت و بنام ایشان مترسلات تالیف کرده یادگار گذاشت و در دیباچه یکی از آن نسخ این چند بیت که نوشته خواهد شد در مدح پسران خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک در سلک نظم کشیده و الحق درین ابیات کمال فصاحت و بلاغت ظاهر گردانیده قطعه دو برادر باهم ارزانی که از قدر آمدند آن وزارت را آفتاب و این امارت را کمال آن کمال دین و دولت در همه باب رشید وین رشید ملک و ملت در نهایات کمال هم بود از رای آن صبح سعادت را فروغ هم بود از روی این خورشید دولت را جمال برترند از مهر و مه آن در علا وین در علو برترند از بحر و کان آن در سخا وین در نوال از جناب آن بخواهد کرد دولت اجتناب وز رکاب این بخواهد یافت اقبال انتقال آن بود خورشید منظر این بود برجیس قدر آن بود محمود طالع این بود مسعود فال ماه جاه و حشمت آن باد فارغ از خسوف آفتاب دولت این باد ایمن از زوال **قاضی نظام الدین محمد** ولد ارشد مولانا شرف الدین حاجی محمد فراهی بود و مولانا حاجی محمد در سلک اعاظم فقهای زمان میرزا ابو القاسم بابر انتظام داشت اما قاضی نظام الدین بمزید زهد و تقوی و مهارت در امر درس و فتوی بر اکثر علمای ایام دولت خاقان منصور فایق بود مدت مدید در مدرسه غیاثیه و مدرسه اخلاصیه بر اسم منصب تدریس قیام مینمود و چون از آن منصب استعفا فرمود خاقان منصور آنجناب را بتکلیف موفور قاضی دار السلطنه هراة گردانید و قاضی نظام الدین بر وجهی در قطع و فصل قضایا راه شریعت و طریق اجتهاد مسلوک داشت که قصه امانت و دیانت شریح قاضی منسوخ شد وفات قاضی نظام الدین در ماه محرم سنه تسعمایه دست داد و راقم حروف را نظم این رباعی در تاریخ آن واقعه اتفاق افتاد رباعی آنکس که شریعت بنظام از وی شد از حکم قضا بجل عمرش طی شد از صفحه دل چو محو شد نام نظام توضیح پذیرفت که فانی کی شد **مولانا معین الدین الفراهی** برادر ارشد قاضی نظام الدین محمد بود و در بسیاری از فضایل و کمالات اظهار وقوف مینمود در زهد و تقوی درجه علیا داشت و اکثر خطوط را در غایت جودت بر صحیفه تحریر میگاشت در ایام جمعه بعد از ادای نماز در مقصوره مسجد جامع هراة وعظی در کمال تاثیر میگفت و درر غرر معانی آیات و احادیث را بالماس طبع لطیف میسفت با آنکه امرا و اعیان که در مجلس وعظ می نشستند ملتفت نمیگشت و در وقت نصیحت الفاظ تلخ و سخنان درشت بر زبانش میگذشت و آنجناب بعد از فوت برادر بموجب تکلیف خاقان والا گهر مدت یکسال صاحب منصب قضا بود و آنگاه ترک آن امر داده هر چند دیگر مبالغه نمودند قبول نفرمود و از آثار قلم لطایف رقم مولانا معین الدین معارج النبوة در میان مردم مشهور است و اکثر وقایع و حالات سید کاینات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات بروایات مختلفه در آن نسخه مسطور و مولانا معین الدین در شهور سنه سبع و تسعمایه مریض شده درگذشت و در مزار متبرک حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بهلوی برادر خود قاضی نظام الدین مدفون گشت **مولانا شمس الدین محمد اسفراینی** در ایام جوانی بتحصیل علوم بل بتکمیل فنون محسوس و مفهوم قیام نموده در میدان درس و افاده از اماثل و اقران گوی سبق در ربوده و آنجناب بحسن محاوره و مکارم اخلاق اتصاف داشت و مدتی مدید در مدرسه شریفه سلطانی و بعضی دیگر از بقاع دار السلطنه هراة همت بر نشر فواید علمی میگماشت در ماه جمادی الاخر سنه تسعمایه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و بر من حسبه اوراق بقا بباد فنا داد **مولانا شمس الدین محمد بن مولانا شرف الدین عثمان** در جمیع اقسام علوم معقول و تمامی فنون مفهوم و منقول سرآمد علمای ماوراء النهر بلکه مقتدای فضلای هر شهر بود و در اواسط زمان خاقان منصور از سمرقند متوجه گذاردن حج اسلام شده بدار السلطنه هراة رسید و منظور نظر عنایت خاقانی و محفوظ صنوف عاطفت جناب مقرب حضرت سلطانی گشته [illegible] مبارک با مضمار رسانیده و بعد از مراجعت بدار السلطنه هراة توطن نموده سالها در مدرسه شریفه سلطانیه و مدرسه اخلاصیه بنشر فواید علمیه و درس مسایل دینیه مشغولی میفرمود و آنجناب که مولانا زاده مولانا عثمان اشتهار دارد با وجود کمال دانشمندی و کبر سن و وفور زهد و تقوی بصفت تواضع و کسر نفس اتصاف داشت و در ماه

اسفراینی

ربیع الاولی سنهٔ احدی و تسعمائه رایت رحلت بعالم آخرت برافراشت **مولانا برهان الدین عطاء الله الرازی** بوفور علم و سرعت فهم و جودت طبع از اکثر فضلا و دانشوران ممتاز و مستثنی بود و سعت مشرب و میل صحبت اهل طرب و عدم التفات بر تمامی ظرفا و هنرور فایق می‌نمود و مدتی مدید بتدریس مدرسهٔ خاقان سعید مغفور و خانقاه و خاتمه مقرب الحضرة السلطانیه تعلق بآنجناب میداشت و بقلم فضل و کمال نقش افاده بر صحایف خاطر بسیاری از طلبهٔ علوم میگذاشت ارتحال مولانا برهان الدین از جهان محنت آیین بخلد برین در ماه رمضان سنهٔ اثنی و تسعمائه بوقوع انجامید و از نتایج طبع او رساله‌ایست که در فن معما در زمان ابو القاسم بابر میرزا مرقوم کلک بلاغت انتما گردانید **حضرت مخدوم امیر خواند محمد** از سایر اولاد امیر خاوند شاه بلکه از اکثر علما و فضلا بمزید جودت طبع سلیم و سلامت ذهن مستقیم امتیاز تمام داشتند و در ایام جوانی بتحصیل کمالات نفسانی نموده در علوم معقول و منقول نقش مهارت بر لوح خاطر نگاشتند و وفور وقوف آنحضرت در فن تاریخ و صنعت انشا بمرتبه بود که قلم سخن آرا از تبیین آن بعجز و قصور اعتراف دارد و کمال بلاغت آن مهر سپهر سیادت در تحریر حکایات و تقریر روایات درجه داشت که بیان مضمون و توضیح آن را کامیتی از جملهٔ محالات میشمارد تالیف کتاب افادت آیات روضة الصفا بر ثبوت این دعوی برهانیست معین و تلطیف عبارات آن نسخهٔ فصاحت انتما بر وقوع آنمعنی دلیلیست مبرهن و راقم حروف نسبت بآنحضرت علاقهٔ فرزندی ثابت دارد و زبان گستاخی جز در اوراق سلک شاگردانش میشمارد و سبحان الله غلط گفتم انتساب قطره بدریا عین بی ادبیست و اقتباس ذره از خورشید و الامانت

نظم چه نسبت ذره را با مهر انور نشاید حرف در عقد گهر اگر خواهم که باشد ابر و یم همی گویم که من شاگرد اویم نه شاگردم غلام کمترینم بگرد خرمن او خوشه چینم

غرض از اظهار این شرف آنکه اگر کلک سخن گذار درین مقام چیزی از ذکر مکارم اخلاق و محاسن آداب آنحضرت مبالغه کند شاید که مردم تهمت جویی نسبت مذکور بجود ... حمل نمایند و گفتار این بیمقدار را داخل لاف و گزاف داشته زبان اعتراض بگشایند لاجرم از اطناب اجتناب نموده بر موم مجمله رقم میکند که حضرت مخدومی در اواخر اوقات حیات میل بانقطاع و انزوا نموده از اختلاط خلایق دامن همت بر چیده مدت یکسال در گازرگاه روزگار گذرانیدند و اکثر اوقات بکسب سعادات اخروی و کمالات معنوی مصروف گردانیدند و در ماه رمضان سنهٔ اثنی و تسعمائه بواسطهٔ عرض مرض سوء القنیه از آن مقام بشهر مراجعت نموده بر بستر ناتوانی افتادند و مدت دو ماه صاحب فراش بوده در دوم ذی قعده سنهٔ ثلث و تسعمائه از تخت آباد جهان بریاض راحت فزای جنان انتقال فرمودند وفات آنحضرت در سن شصت و شش سالگی دست داد و دفنش در مزار شیخ بهاء الدین عمر اتفاق افتاد **مولانا قطب الدین محمد آدم** اعلم اطبای زمان و افضل حکمای دوران بود و در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل بر امیمت انفاس مسیحا ظاهر مینمود اما بصفت حسن خلق اتصاف نداشت و در اوایل سنهٔ اربع و تسعمائه علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت **مولانا نظام الدین عبد الحی الطبیب** در مبادی احوال بعلاج مرضی و التفات امیر هدایت اشتغال مشغول بود و چون حضرت ولایت پناه خواجه عبید الله طاب ثراه بواسطهٔ عرض مرض کس بهراة فرستاده از عالیجناب مقرب السلطانی طبیب طلبید جناب حکمت مآبی حسب الحکم بطرف سمرقند توجه نموده و بعد از آنکه از آن سفر دوستکام باز آمد بمزید عنایت اختصاص یافته روز بروز پایهٔ قدر و منزلتش بالا گرفته و ساعت بساعت کوکب بخت و طالعش سمت استعلا پذیرفته تا کارش بجائی رسید که منظور نظر التفات خاقان منصور گردیده بمصاحبت مشرف شده و در حرم محترم آمد شد نموده محرم اسرار صغار و کبار گشت و تا آخر حیات در اوج جاه و جلال بود **مولانا شمس الدین محمد** مقتدای مشایخ زمان و پیشوای اصحاب زهد و عرفان بود و قرب هفتاد سال در سلوک طریق هدایت و تتبع سنن سنیهٔ حضرت خیر البریه علیه السلام و التحیه سعی نمود جمعی کثیر از درویشان و طالبان طریقهٔ ایشان هر روز باستان کرامت آشیانش میرسیدند و از باطن فرخنده مباحثش اقتباس انوار سعادات کرده بمرادات فایز میگردیدند و آنجناب در اوایل ماه رمضان سنهٔ اربع و تسعمائه مریض گشت و در ایام ناتوانی بنابر حسن اعتقادی که نسبت بمقرب حضرت سلطانی داشت وصیت نمود که ایشان در تجهیز و تکفین من شرایط اهتمام بجای آورند و در هر موضع که صلاح دانند جسد مرا مدفون گردانند و در روز شنبه شانزدهم ماه مذکور داعی حق را لبیک اجابت گفت امیر نظام الدین علیشیر پس از تقدیم غسل و تکفین باتفاق اشراف و اعیان هراة نعش مغفرت صفاتش را بعیدگاه هراة بردند و نماز گذارده در پهلوی قبر مولانا سعد الدین کاشغری که پیر ایشان بود دفن کردند اما پس از روزی چند بعضی از مریدانش با آن عقیده رفته و آن پیر عزیز را از قبر بیرون کشیده بگازرگاه نقل نمودند و نزدیک بمزار متبرک حضرت خواجه عبد الله انصاری بقعهٔ ساخته دفن فرمودند این قطعه را که نوشته میشود امیر سلطان ابراهیم امینی در تاریخ آن واقعه منظوم گردانیده و روز و ماه و سال آن حادثه را در یک مصراع بسر حد ظهور رسانیده

قطعه آن پیر که سر عشق بود از عین شهود بود مشهود منسوب بروح و در حقیقت زو نسبت هر دو کون مقصود شد سوی جنان و گشت تاریخ شنبه که شانزده بود

مولانا میر حسین معمایی در تزکیهٔ نفس نفیس و تصفیهٔ جوهر شریف و سیر رضیه و شیم مرضیه عدیل و نظیر نداشت و بسبب کمال ... و حسن خلق همواره محترم و مکرم در نظر صغیر و کبیر میگذشت چندین سال در مدرسهٔ شریفهٔ اخلاصیه ساکن بود و بطلب علم مشغولی مینمود و اکثر فنون معقول و منقول را مطالعه فرموده و مهارتش در فن معما بجائی رسید که رقم نسخ بر گفتار مهرهٔ آن صنعت کشید و در سنهٔ اربع و تسعمائه بمرض اسهال درگذشت و در گنبد مدرسهٔ مذکوره مدفون گشت از نتایج طبع نقاد آن سید پاک اعتقاد رساله‌ایست که در فن معما در سلک انشا کشیده و در کلام منظوم و منثور آن نسخه کمال دقت و بلاغت ظاهر گردانیده و مسود اوراق را در تاریخ وفات آن مظهر مکارم اخلاق قطعه بخاطر رسیده بود و ثبت آن درین مقام مناسب نمود

قطعه مظهر خلق حسن میر حسین سید فاضل فرخنده صفات کرد رحلت بسوی خلد برین یافت از حادثهٔ دهر نجات نور رحمت چو برو نازل شد نور رحمت شد پس سال وفات

مولانا کمال الدین مسعود شروانی در علم کلام و منطق و حکمیات اعلم علمای زمان خود بود و در درس سایر علوم معقول و منقول کمال ... و لطف طبع ظاهر مینمود سالها در مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا و مدرسهٔ اخلاصیهٔ مقرب حضرت السلطانیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و بعد از فوت قاضی نظام الدین ترک تدریس مدرسهٔ گوهرشاد بحکم داده در مدرسهٔ غیاثیه علم افادت برافراشت و در روزی که آنجناب را در آن مدرسه اجلاس میکرد امیر نظام الدین علیشیر و تمامی سادات و علمای دار السلطنه هراة مجتمع گشتند و چون یکی از شروط وقفیهٔ آن مدرسه آنست که اعلم علمای خراسان در آنجا مدرس باشد در آن روز مولانا کمال الدین مسعود قصد تعریض دانشمندان خراسان کرده آیت انی اعلم ما لا تعلمون را درس گفت و آن مقدار نکات بدیعه و معانی شریفه ادا فرمود که موجب تحسین و آفرین همگنان گشت از آثار علم افادت قرینش حاشیهٔ شرح حکمت العین و بعضی دیگر از رسایل در میان طلبه مشهور است و از اشعار بلاغت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور مطلع بسوز سینهٔ مستان برقت می ناب که نیست سوز مرا سازگار غیر شراب انتقال مولانا مسعود شروانی از جهان فانی بعالم جاودانی در شهور سنهٔ خمس و تسعمائه روی نمود و در مزار پیر سعید سالار مدفون شد **مولانا خلیل الله** ولد مولانا فاضل سمرقندی بود و در اوایل حال بملازمت حضرت میرزا بابر بن میرزا سلطان ابوسعید قیام مینمود و بعد از واقعهٔ شاهزاده بدار السلطنه هراة شتافت و ... درس کرده پرتو التفات مقرب حضرت سلطانی بر وجنات احوالش تافت مدتی در مدرسهٔ شریفهٔ گوهرشاد آغا و خانقاه اخلاصیه بتدریس و افاده اشتغال داشت و الحق در آن اوقات طلبهٔ علوم را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته بر بعضی از اماثل و اقران رایت تفوق می‌افراشت اما چون بشرب مدام ... مینمود خاطر امیر علیشیر از وی متنفر شده بعزلش حکم فرمود و آنجناب از هراة به بلخ رفته روزی چند در پناه دولت سلطان بدیع الزمان میرزا بسر برد و در آن ولایت نیز از وی حرکات نالایق صدور یافته روی بقندهار آورد و در ظل حمایت میر خسرو شاه میبود تا زمانی که از عالم انتقال نمود **مولانا مسیح الدین حبیب الله** برادرزادهٔ مولانا عز الدین حسین طبیب بود که در زمان میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان ابوسعید از سایر اطبای زمان در میدان حذاقت گوی مسابقت میربود و مولانا حبیب الله نیز در معالجهٔ مرضی و ازالهٔ علل آثار نفس مسیحا ظاهر میگردانید و از مبادی ایام سلطنت خاقان منصور تا وقت وفات در ملازمت آنحضرت روزگار میگذرانید با وجود حصول التقرب بر درگاه خلافت پناه و وفور اسباب مکنت و جاه بطیب نفس و بشرهٔ گشاده بر بالین فقرا و مساکین تشریف میبرد و از روی طوع و رغبت بی‌تکلف در معالجهٔ درویشان و محتاجان شرایط اهتمام بجای می‌آورد و در شهور سنهٔ خمس و تسعمائه نفسش از قانون اعتدال انحراف جست و بمرض اسهال کبدی مبتلا شده بجوار مغفرت الهی پیوست **مولانا حسن شاه** شاعری بود ملیح و شیرین کلام و از حیثیت قوت بدیهه سرخیل افاضل شعرای ایام همواره ابیات ظرافت آمیز و اشعار مزاح انگیز بر لوح بیان میگذاشت و در هیچ مجلسی از مجالس دقیقه از دقایق بذله‌گویی و نکته‌پردازی نامرعی نمیگذاشت و منشایش بتکلف در آن شیوه بی‌بدیل زمان خود بود چنانچه در آن باب این بیت نظم نمود بیت در شعر و در فضل و در ادب فی الجمله یکی چو من نه در عجم نه در عرب و مولانا حسن شاه در اوایل ایام جوانی در ملازمت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بسر میبرد و بصیقل ملیح و حسن تقریر زنگ ملال از مرآت ضمیر آن شهریار کشورگیر ستردی و در آن اثنا روزی سخن بذکر معایب ملوک رسید و مولانا حسن شاه هر یک از سلاطین را بعیبی منسوب گردانید میرزا محمد در آخر مجلس از وی پرسید که من چه عیب دارم جناب مولوی جواب داد که غیر کاملی هیچ نقصی در ذات شما نمی‌بینم بادشاه گفت که کمال لطف ما را از کجا دانستی گفت از آنجا که میتوانید گفت که ده هزار دینار بمولانا حسن شاه دهید و نمی‌گویید میرزا محمد از شنیدن این سخن در خنده افتاده

پنجهزار دینار بمولانا حسن شاه عنایت کرد مولانا گفت از غایت کاهلی در میان راه ماندیم مولانا حسن شاه بعد از شهادت میرزا محمد در دار السلطنه هراة متوطن گشت و همواره با سلاطین و حکام طریق اختلاط مسلوک داشته بفراغت اوقات میگذرانید و چون سلطنت ممالک خراسان بخاقان منصور انتقال یافت پرتو انوار عاطفت امیر نظام الدین علیشیر بر وجنات احوالش تافت و جناب مولوی پیوسته مقرب حضرت سلطانی را ملازمت میکرد و بتقریبات جهة تشحید خاطر ابیات بسلک نظم در می آورد از جمله آنکه نوبتی داروغه هراة بموجب فرمان خاقان خجسته صفات ... کبوتر را که ضعیفه بدکردار بود از شهر اخراج کرد و خواجه مظفر عودی بخدمت امیر علیشیر شتافته منزل او را که دیوانی شده بود طلب نمود و همین مبتذل افتاده همان زمان مولانا حسن شاه بمجلس در آمد و همان التماس کرد و تعرض حضرت سلطانی جواب داد که آنخانه تعلق بخواجه مظفر گرفت و مولانا حسن شاه فی الحال این رباعی بر زبان آورد رباعی در شهر اگر مظفر عودی بست بر جود و در فسق کس نماید در بست هر قحبه که از شهر برونش کردند این قحبه بزن آمد و بجایش بنشست دیگر آنکه بعد از فوت امیر سلطان حسن ارلات که مقرب حضرت سلطانی جهة ترویح روح او مرتبه آشی عظیم اشارت فرمود و فرمان بر آن نفاذ یافت سرانجام اسباب مصالح طعام کرده هر روز مولانا حسن شاه بدر دولتخانه آنجناب می آمد و خبر میگرفت که آش بکجا رسید و همچنان او در روز که آش میکشیدند او را مهمی روی نموده در وقتی بملازمت امیر علیشیر آمد که طعام با تمام پیوسته بود لاجرم متاسف گشته این رباعی بر زبانش گذشت رباعی دیر آمدم و از غصه مخوردن دانم یقین که جان نخواهم بردن یک آش دگر برای من گر کشید کز غصه این آش نخواهم مردن وفات مولانا حسن شاه در شهور سنه ثمان و تسعمائه روی نمود و مدت عمرش زیاده بر صد سال بود میر حاج بشرف سیادت و صفت زهد و عبادت اتصاف داشت و همواره در منقبت شاه ولایت علیه السلام و التحیة قصاید غرا بر لوح بیان می نگاشت تخلصش در دیوان قصاید میر حاج و در غزلیاتش انسی بود و قصه لیلی و مجنون بنظم آورده و باین بیت افتتاح نموده بیت عشق تو راحت جهان خلیلی مجنون تو صد هزار لیلی **مولانا کمال الدین حسین الواعظ** در علم نجوم و انشا عدیل زمان خود بود و در سایر علوم نیز با امثال و اقران دعوی برابری مینمود و بآواز خوش و صوت دلکش امر وعظ و نصیحت میپرداخت و بعبارات لایقه شایسته رایقه معانی آیات بینات کلام الهی و غوامض اسرار احادیث حضرت رسالت پناهی را مبین میساخت صباح روز جمعه در دار السیاده سلطانی که در چهار سوق بلده هراة واقع است بوعظ مشغولی میکرد و بعد از ادای نماز جمعه در مسجد جامع امیر علیشیر همین امر را باهتمام بجای می آورد و روز سه شنبه در مدرسه سلطانی وعظ میگفت و چهارشنبه در سر مزار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد ... و در اواخر اوقات حیات چند گاه در حظیره سلطان احمد میرزا روز پنجشنبه بآن امر میپرداخت و چون بتقاضی اجل موعود در رسید فی سنه عشر و تسعمائه مهر سکوت بر لب زده عالم آخرت را منزل ساخت مصنفات مولانا کمال الدین حسین بسیار است و آنمذ حائز بلاغت و آثار بیشمار از جمله جواهر التفسیر و مواهب علیه و روضة الشهداء و انوار سهیلی و مخزن الانشاء و اخلاق محسنی و اختیارات در میان مردم مشهور است و از اشعار فصاحت شعارش این مطلع در مجالس النفایس مسطور مطلع بنفشه خط مشک تر خالیه بر سمن مزن سنبل آب داده را بر گل نسترن مزن و درین تاریخ یعنی شهور سنه تسع و عشرین و تسعمائه که این اوراق خراهمت ترتیب میپاید فرزند ارجمند مولانا کمال الدین حسین مولانا فخر الدین علی قایم مقام والد بزرگوار خویش بوده صباح روز جمعه در مسجد جامع هراة که جامع اصناف فنون فضایل است بنصیحت و ارشاد فرق عباد میپردازند و الحق دران امر باحسن وجهی و ابلغ صورتی رایت تفوق بر اماثل و افاضل می افرازند و از سایر اقسام فضایل نیز بهره تمام دارند و همواره نقش تتبع سخن سنجیده مصطفوی بر لوح خاطر عاطر مینگارند از منظومات مولانا فخر الدین علی محمود و ایاز که بر وزن لیلی و مجنون در سلک تحریر کشیده اند در میان مردم مشهور است و بسیاری از معانی دقیقه در آن رساله مندرج و مذکور **مولانا عبد الجمیل** در سلک دانشمندان متعین انتظام داشت و چند گاه در دار السیاده سلطانی بتعلیم دانش نقش افاده بر صحیفه خواطر طلبه می نگاشت وفاتش در سنه احدی عشر و تسعمائه اتفاق افتاد و جهة ضبط تاریخ مذکور کلک سخن گذار امیر سلطان ابراهیم امینی بتحریر این قطعه زبان گشاد قطعه افسوس آن ... کش بود جواهر شیوه اتفاق زان عبد جمیل گشت نامش گذاشته شد بجمیل اخلاق تاریخ وفات او خرد گفت علامه بیمثال آفاق **مولانا نظام الدین عبد الحق** از اکثر متعینان دار السلطنه هراة بمزید فقاهت ممتاز بود و چند گاهی بمنصب قضا سرافراز شده بفیصل قضایا شرعیه قیام مینمود **مولانا شیخی** در زمان خاقان منصور از بخارا که وطن مألوف و مسکن معهود او بود بهراة آمده آغاز تحصیل علوم نمود و در ظل تربیت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر آرام یافته و احیانا بملازمت آستان سلطنت آشیان نیز اقدام مینمود و بعد از چند سال بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان روی بماوراء النهر آورد و بشرف ملازمت شاهزاده ... بایسنقر میرزا مشرف گشته دو سه سال در خدمت آنحضرت بسر برد و چون میرزا بایسنقر از جام انتقام امیر خسرو شاه شربت شهادت چشید

مولانا شیخی در بخارا ساکن گشت تا آن زمان که دست قضا سجل حیاتش در نوشت و آنجناب را اشعار دلفریب و معانی خاص بسیار است از آنجمله این دو بیت بخاطر بود ... ای زاجون دل عشاق پریشان کاکل عاقبت فتنه در سر فتنه دوران کاکل ... و بیت که بر گرد سر شمع بود حلقه حلقه بسران سر نهادن کاکل و ایضا مولانا شیخی در باب صناعات و بدایع اختراع نموده و در آن منظومات امثال و معانی بدیعه درج فرموده از جمله آن ابیات این مطلع ... مشهور است مطلع تا بعقد جان بت جبار من آن میدهد عاشق بیچاره من میگوید و جان میدهد **مولانا ریاضی** از مشاهیر شعراء خراسان بود و بنظم فتوحات و حالات خاقان منصور اشتغال مینمود و چندگاه قضاء ولایت زاوه و محولات که منشاء و مولد اوست تعلق بوی میداشت و بواسطه شکایت کلانتران ولایت از آن امر معاف شده بکلی همت بر نظم اشعار گماشت این مطلع از منظومات اوست که مطلع ملک خشته آب خضر اگر دامن بودی هنوز ... جانان من بودی **شیخ صوفی علی** در سلک اعاظم مریدان شیخ زین الدین الخوافی انتظام داشت و از اوایل ایام صبی تا نهایت اوقات شیب همواره همت عالی نهمت بر ادای وظایف طاعات و عبادات میگماشت جمعی کثیر از درویشان در خانقاه آنجناب ساکن میبودند و اوقات شبانروز مستغرق ذکر الهی گردانیده از مجلسش اقتباس انوار سعادت مینمودند و شیخ صوفی علی در اوایل زمان خاقان منصور داعی حق را بلبیک اجابت گفته در تکیه و در حظیره که خواجه جمال الدین عطاء الله در سر خیابان ساخته است مدفون گشت **خواجه منصور بلخی** مدتی مدید در ملازمت آستان سلطنت آشیان خاقان منصور بسر میبرد و حسب الحکم پروانچی بمهم دادخواهان مشغولی میکرد و از نظم اشعار وقوف تمام داشت و همواره غزلهای دلفریب بر لوح بیان مینگاشت این مطلع از جمله ابیات اوست که مطلع پرده لاله تهی دیدم و افغان نکون یادم آمد که مرا رفته دل از پرده برون **مولانا نظام الدین استرابادی** مرآت قصیده گویان زمان خود بوده گاهی بطلب علم نیز مشغولی مینمود این مطلع از منظومات اوست که مطلع بباغ دل درین بستان سرای عالم فانی نهال الفت نشان که بار آرد پشیمانی **مولانا محمد بدخشی** بحلاوت گفتار و طلاقت اشعار اتصاف داشت و همواره همت بر نظم معما و تالیف قواعد آن فن میگماشت مدت سی سال در ملازمت امیر نظام الدین علیشیر اوقات گذرانید و چند رساله در علم معما مرقوم کلک فصاحت انتما گردانید از جمله معمیات آنجناب این معما باسم حبیب ... مثبت گشت معما ز تکاور لبهای چندان حبابی شد بطرف آب حیوان **مولانا نور الدین محمد زیارتگاهی** از جانب پدر نبیره مولانا جلال الدین محمد ... بود و از طرف مادر دخترزاده مولانا شریف الدین عبد القهار و او در ایام جوانی در مدرسه اخلاصیه بتحصیل علوم موفق گشت و در مدرسه شریفه سلطانیه بمنصب تدریس رسید اما بسبب عدم التفات امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند ماه از آن امر معزول گردیده بنا بر آن فی سنه خمس و تسعمائه از بلده فاخره هراة بقبة الاسلام بلخ رفت و منظور نظر عواطف سلطان بدیع الزمان میرزا گشته در مسجد جمعه آن بلده آغاز درس افاده فرمود و میرزا بدیع الزمان هفته دو نوبت تا آن درس تشریف میبرد و نسبت بجناب مولوی غایت تعظیم و تکریم بجای می آورد و در آن اثنا مولانا نور الدین محمد بواسطه حب دخل در امور دیوانی و اشغال سلطانی از بدیع الزمان میرزا التماس نمود که منصب رسالت و دیوان صدارت بدو مفوض گردد و میرزا بدیع الزمان این ملتمس را بفر اجابت اقتران داده بسبب دخل در آن مهم جناب مولوی را ترقی تمام دست داد و کار بجایی رسید که از بلخ سفر کرده بقندهار رفت و تتمه اوقات حیات را در ملازمت اولاد امیر ذو النون بپایان رسانید و فاتش در شهور سنه ثلث عشر و تسعمائه در قندهار وقوع یافت و همانجا مدفون گردید **مولانا معین الدین محمد اسفزاری** عمده منشیان زمان خود بود و بنظم اشعار نیز مشغولی مینمود و از حسن خط تعلیق بهره تمام داشت و اکثر اوقات همت بر تعلیم قواعد آن فن میگماشت از جمله مؤلفاتش تاریخ بلده هراة و ترسلی مشتمل بر منشآت مناشیر و مکتوبات در میان مردم مشهور است و از اشعارش این مطلع بر السنه و افواه مذکور مطلع زنم بر سینه سنگ ... که از غوغای حسنش ... میکند خاک سیه بر سر **مولانا حاجی محمد نقاش** ... در فنون زمان خود بود و پیوسته بقلم اندیشه صور غریبه و صور عجیبه بر صحایف روزگار تحریر مینمود در فن تصویر بسبب مهارت تمام داشت و چندگاه همت بر ... چینی فغفوری گماشت بعد از تجربه بسیار و ارتکاب مشقت بیشمار جسم ظروف و اوانی که میساخت با چینی بغایت شبیه گشت اما رنگ و صفائش چنانچه میبایست نبود و از جمله مخترعات مولانا حاجی محمد صندوق ساعتی است که در کتابخانه امیر نظام الدین علیشیر ترتیب نموده و در آن صندوق صورتی تعبیه کرده بود که چوبی در دست داشت و چون یک ساعت از روز میگذشت آن پیکر چوب را بر نقاره که در پیش او بود میزد و بعد از گذشتن ساعت دوم دو نوبت آن حرکت میکرد و ... و خدمت مولوی مدتی کتابدار امیر علیشیر بود و آخر الامر آنجناب ... در شهور سنه اربع و تسعمائه ...

بمحاصره بلده هراة اشتغال داشت بگریخت و بشاه زاده پیوست و بهمان منصب منصوب گشت و در اوایل زمان استیلاء ابو الفتح محمد خان شیبانی در گذشت خواجه
میرک نقاش در علم تصویر و تذهیب نظیر نداشت و در فن کتابه نویسی رایت بی‌مثلی بر افراشت اکثر کتابهای عمارات هراة بخط اوست و وفاتش در زمان
تسلط محمد خان شیبانی بر ولایت خراسان بوقوع پیوست مولانا بنائی ولد استاد محمد سبز معمار بود و در نظم اشعار مهارت کامل ظاهر می‌نمود و از علم ادوار
و موسیقی وقوفی تمام داشت و در اواسط زمان خاقان منصور از امیر نظام الدین علیشیر رنجیده بعراق رفت و مدتی بملازمت سلطان یعقوب میرزا روزگار گذرانید
آخر الامر بمقتضای حدیث حب الوطن بخراسان باز آمده چندگاه دیگر در بلده هراة متوطن بود و کرة بعد اخری از آن مصر صافی ضمیر غبار نقار بر خاطر
نشسته بسمرقند شتافت و در آن ولایت پرتو انوار التفات سلطان علی میرزا بر وجنات احوالش تافت و چون آن مملکت بحیز تسخیر محمد خان شیبانی در آمد ملازم
گشته در سلک خواص بارگاه سلطنت ملازمت میکرد و بعد از قتل آن پادشاه عالیجاه با والاوش پیوسته در سالی که امیر نجم ثانی بغزوان واجب
الاذعان حضرت پادشاه دین پناه لشکر بماوراء النهر کشیده و قرشی را گرفته در آن بلده قتل عام بوقوع انجامید بنار حیات مولانا بنائی بدم خنجر غازیان
عظام صفت انهدام یافت و دیوان اشعارش در بلاد ماوراء النهر و خراسان مشهور است و اشعار آبدارش بر السنه و افواه طبقات انام مذکور و مولانا بنائی
در اواخر اوقات حیات دیوان خواجه حافظ شیرازی را تتبع نموده و در آن غزلیات بلاغت آیات حالی تخلص فرموده شیخ الاسلام احمد مولانا
سیف الدین احمد علامه عرصه عالم و علامه علمای بنی آدم بود و بغایت امانت و دیانت موصوف و بنهایت دیانت و پرهیزکاری معروف در علم
تفسیر و حدیث و فقه بی‌شبه و بدل بود و در سایر فنون عقلی و نقلی از اکثر علمای زمان ممتاز و آنجناب بعد از فوت والد ماجد خود مولانا قطب الدین یحیی بن مولانا
محمد بن مولانا سعد الملة و الدین مسعود التفتازانی در مسند شیخ الاسلامی دخل کرده قرب سی سال در خطه خراسان لوازم تقویت شریعت مطهره بجای آورد و در ماه
رمضان سنه ست عشر و تسعمائه بواسطه سعایت اصحاب غرض فرمان همایون نواب کامیاب شاهی نفاذ یافته و مصادره آنجناب صدور یافت و بهمان
ایام بنا بر تقدیر پادشاه قدیر کشته بعالم آخرت شتافت مدرسه که نزدیک مسجد جامع هراة بر نواحی درب خلیفان واقعست آثار خیرات جناب شیخ الاسلام
و بعضی از رسایل و حواشی آنجناب که در اصناف علوم تألیف یافته در میان طلبه مشهور است و نقوش آن رسایل بر الواح خواطر مسطور امیر مرتاض در
علم حکمت و ریاضی بی‌شبه و نظیر بود و در سایر علوم نیز بسیاری از دانشمندان آن زمان دعوی تفوق می‌نمود و بصیام دهر روزگار میگذرانید و همواره وظایف
طاعات و عبادات مواظبت می‌کرد و در زمان خاقان منصور در مدرسه اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال داشت و در ایام دولت محمد خان شیبانی در
مدرسه سلطانی نیز رایت افادت برافراشت و کرت ثانی که هنگام نواب کامیاب شاهی پرتو وصول بر ولایات خراسان انداخت امیر مرتاض بسبب
تعصب در مذهب تسنن از هراة بطرف قندهار شتافت و بهمان ولایت وفات یافت خواجه عماد الدین عبد العزیز المشتهر بمولانا زاده
ابهری عالی متبحر بود و در علم حدیث و فقه حنفی و شافعی اظهار مهارت می‌نمود و در زمان خاقان منصور بنام امیر نظام الدین علیشیر مشکوة را شرح نوشت
اما پیش از آنکه آن کتاب شهرت یابد دست زمانه ورق آن دولت را در نوشت و سالها در مدرسه خاقان سعید شاهرخ میرزا و مدرسه سلطانی و خانقاه
اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشت و در همان سال که امیر مرتاض از هراة بجانب قندهار رفت مولانا زاده نیز راه ملازمت او پیش گرفت و دیگر
از وی خبر نیامد و در ولایات سند فوت شد مولانا فصیح الدین صاحب دارا بجودت طبع و جودت ذهن و مکارم اخلاق و محاسن آداب از سایر
فضلاء استراباد بود و در فن شطرنج خواه کبیر و خواه صغیر چه حاضرانه و چه غایبانه مهارت تمام ظاهر می‌نمود و در نظم قصاید و معمیات بنهایت بلاغت بجای
می‌آورد و اکثر اوقات شریف را بخدمت امیر نظام الدین علیشیر صرف میکرد و بعد از فوت آنجناب بملازمت آستان معدلت آشیان خاقان منصور
پرداخت و داروغه کتابخانه همایون شده در سلک اینجیان رایت تقرب برافراخت از جمله نوادر اشعار مولانا صاحب قصیده ایست که در مرثیه
مقرب الحضرت السلطانیه در سلک نظم کشیده و حروف مصاریع اول تمامی ابیات آن مرثیه بحساب جمل از سال ولادت امیر علیشیر خبر میدهد و حروف
مصاریع آخر از تاریخ وفات آنجناب چنانچه در معانی آن اشعار اصلا خللی واقع نیست فوت مولانا صاحب در سنه سبع عشر و تسعمایه در ولایت استراباد
دست داد و از معمیاتش این رباعی باسم رجب بر خاطر بود و ثبت افتاد رباعی آن ترک پری پیکر خورشید لقا باشد پی تاراج دلم عشوه نما یکدم
دل ویران مرا کان خرابه دزدد نهفت و باز آرد بجا مولانا محمد طالب طالب علم خوش طبع بود و در فن معما از امثال و اقران ممتاز

مرتب امور جهانبانی

و مستثنی می‌نمود و سالها در ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا بمنصب صدارت اشتغال داشت و چون از سعادت خدمت آنحضرت محروم ماند بدرگاه عالمپناه
حضرت پادشاه ظهیر الدین محمد بابر میرزا رفته رایت تقرب برافراشت و در شهور سنه ثمان عشر و تسعمائه که میان عبید الله خان و آن پادشاه عالیشان در
ماوراء النهر محاربه بوقوع انجامید مولانا محمد در آن معرکه شربت شهادت چشید از نتایج طبع آنجناب رساله ایست در فن معما در غایت دقت و لطافت
و از منظومات مولانا محمد این معما باسم یحیی در آن رساله مندرج است که معما چو روی خوب تو دیدم برفت از دل من محبت همه اشیا بغیر وجه حسن
امیر کمال الدین حسین ابیوردی در سلک صلحاء سادات خراسان منتظم بود و در عنفوان اوان جوانی از ابیورد در هراة آمده و بتحصیل علوم مشغول
نمود و در آن اثنا بمجلس شریف کپک میرزا افتاد و شاهزاده او را مصاحب خود ساخته ابواب احسان بر روی روزگارش گشاد و آخر در وقتیکه میرزا
کپک عزیمت حج فرمود امیر حسین با وی مرافقت نموده و بعد از رفتن شاهزاده از توقف پشیمان شده از عقبش شتافت لیکن بحسب تقدیر ملک قدیر در آن سفر
بملکه دیگر بخدمتش نتوانست رسید و چون حج اسلام گذارده مراجعت کرد در تبریز بسعادت ملازمت سلطان یعقوب میرزا اختصاص یافت و چند
سال در آن مملکت اوقات گذرانیده بوطن مألوف باز آمده و بخدمت امیر علیشیر پیوسته محفوظ عین التفات شد از غرایب واقعات که امیر حسین را اتفاق افتاد
یکی آنکه در آن اوان که ملازمت امیر علیشیر می‌نمود آنجناب او را برسالت سلطان یعقوب میرزا نامزد فرموده مقرر کرد که کلیات مولانا عبد الرحمن جامی را با دیگر
کتب نفیسه از کتابخانه خاصه ستانده جهت قاضی عیسی و نواب آن درگاه برد و در وقتی که جناب سیادت مآبی آن کتب را از مولانا عبد الکریم کتابدار جهت
خدمت مولوی سهو کرده فتوحات مکی را که در حجم و جلد بکلیات مولانا عبد الرحمن جامی مشابهت داشت بوی داد و امیر حسین آن کتاب را احتیاط نموده با دیگر
تحف و تبرکات مضبوط ساخت و چون بملازمت سلطان یعقوب میرزا رسید و پیشکش گذرانید پادشاه عالیجاه از کمال مکارم اخلاق او را پرسیده بر زبان
مبارک گذرانید که درین سفر بواسطه بعد مسافت ملول شده باشی امیر حسین جواب داد که بنده را در راه مصاحبی بود که ملالت در پیرامن خاطرم نگذاشت
سلطان یعقوب میرزا از حقیقت این سخن استفسار نمود جناب سیادت مآبی فرمود که کلیات حضرت مولوی که مقرب حضرت سلطانی جهة ملازمان قاضی
فرستاده اند بهمراه داشتم و بهر گاه که اندک ملالتی دست میداد نظر بر آن کتاب افادت مآب می‌انداختم پادشاه فرمود که کلیات را بیاورید تا مشاهده
نماییم و امیر حسین کس فرستاد تا آن مجلد را بمجلس آورند و چون باز کردند معلوم شد که فتوحات مکی است نه کلیات مولانا جامی لاجرم جناب سیادت مآبی از چند حیثیت
منفعل گشت و از این جهة دیگر منظور نظر التفات امیر علیشیر نشد و در اواخر اوقات حیات خاقان منصور ببلخ شتافته سلطان بدیع الزمان میرزا او را
بسمی آستانه علیه شاهیه نصب کرد و در سنه ثمان و تسعمائه آن منصب را بامر صدارت مبدل ساخت و در سنه عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا در هراة
بود امیر حسین از صدارت استعفا نموده با بیورد رفت و یکدو سال بفراغت گذرانیده و در سنه اربع عشر و تسعمائه محمد خان شیبانی او را برسم رسالت به
درگاه عالمپناه نواب کامیاب شاهی گردانید و امیر حسین بسعادت ملازمت آستان ملایک آشیان مشرف گشته مشمول انعام و احسان مراجعت نمود
و در وطن مألوف و مسکن معهود یعنی ولایت ابیورد رحل اقامت انداخت و در سنه عشرین و تسعمائه عالم آخرت را منزل ساخت و از جمله معمیات آنجناب
این معما باسم شاه در زمان بر خاطر بود و ثبت افتاد معما شاهبازی که طرح مه ال افکند نام خود در نگین دولت کند خواجه ناصر الدین ابو نصر
مختص باصناف سیر ملکیه و شیم مرضیه و لطف طبع و صفای ذهن و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود و در تحصیل فضایل و کمالات و تکمیل مراتب
بزرگی و سعادت از سایر اکابر خراسان ممتاز و مستثنی می‌نمود و آنجناب در سلک اولاد عظام خواجه محمد پارسا که قلم شکسته رقم در ذیل وقایع ایام دولت
سلطان سعید بذکر مناقب او رطب اللسان گشته انتظام داشت و نسبت بسایر مشایخ خاندان عالیشان سلطان ابو سعید ابی الخیر قدس سره بواسطه
وفور علم و فضیلت رایت تفوق می‌افراشت و چون آنجناب از زمان حلول اجل مقدر نزدیک رسید داروغه مهنه که از اشرار قزلباشیه بود بطمع جهات
و متملکات خواجه آنجناب را غضب و تعذیب کرد و در اثنای آن عارضه نفسانی بر آن حاوی کمالات انسانی غلبه کرده متوجه عالم باقی گردید از اشعار بلاغت
آثارش این مطلع بر خاطر بود و نوشته شد مطلع نمانده صبر و طاقت آتش غم چون شود تیزم از آن چون شعله مشتیم دمی صد بار در برخیزم مولانا سلطان
علی مشهدی بوجاهت صورت و محاسن سیرت موصوف بود و در خط نسخ تعلیق بمقداری مهارت حاصل نمود که خطوط استادان متقدمین و متأخرین
منسوخ ساخت و در زمان خاقان منصور همواره باشارت آنحضرت و التماس امیر نظام الدین علیشیر بکتابت نسخ شریفه میپرداخت و گاهی بنظم اشعار نیز میپرداخت

میگشاد از انجمله این مطلع ثبت افتاد مطلع گل در بهار از رخ گلگون نمونه ایست چون اشک من که از دل پرخون نمونه ایست و آنجناب فی سنه تسع عشر و تسعمائه در مشهد مقدسه درگذشت و بهمدران بقعهٔ متبرکه مدفون گشت **امیر صدر الدین یونس الحسینی** ولد امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس بود که شمهٔ از علو شان او در اثنای ذکر اکابر زمان خاقان سعید ثبت نمود و امیر صدر الدین یونس باوجود شرف نسب بوفور فضل و کمال نیز اتصاف داشت و سالها در مدرسهٔ شریفهٔ میرزایان و مدرسهٔ بدیعیه و مدرسهٔ غیاثیه تعلیم دانش نقش افادت بر صحایف خواطر طلبه میگاشت و در زمان استیلاء محمد خان شیبانی بر دیار خراسان منصب احتساب متعلق بآن سیادت مآب گشت و یکدو سال در غایت امانت و دیانت بلوازم آن امر پرداخت بالاخره بتطبیب نفس از سر آن منصب درگذشت و بعد از آن بموجب استدعاء قنبر میرزا که حاکم بلخ بود بانجا توجه نمود و قنبر میرزا منصب شیخ الاسلامی بلخ را بوی رجوع فرمود و امیر صدر الدین یونس از آن زمان تا وقتی که حکومت قبة الاسلام بلخ بحضرت ایالت منقبت دیو سلطان انتقال کرد در کمال اعتبار و اختیار در آن دیار روزگار میگذرانید آنگاه بعضی از اهل شرارت نزد آنحضرت زبان بغیبتش گشادند و خرمن حیات آن سید عزیز را با یک پسرش سید ابو الوفا نام بباد فنا بر دادند و اکنون دو پسر دیگر آنجناب امیر ابو الصفا و سید ابو البقا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة تشریف دارند و در کمال صلاح و تقوی همت بتحصیل علوم و اکتساب فنون منقول و مفهوم میگمارند **امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی** عمدهٔ علماء زمان و قدوهٔ سادات فضیلت نشان بود و در زمان خاقان منصور سالهای موفور در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانی و مدرسهٔ بدیعیه و خانقاه اخلاصیه بامر درس و افاده قیام مینمود و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه رایت عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت و دو پسر خجسته سیر یادگار گذاشت امیر محمد امین و امیر محمد حسین و این دو جوان فضیلت نشان بصفت صلاح و تقوی اتصاف دارند و همواره همت بر افاده و استفاده میگمارند و امیر محمد امین در مدرسهٔ اخلاصیه بلوازم منصب تدریس اشتغال میفرماید و امیر محمد حسین در مدرسهٔ جلالیه بافاده قیام مینماید و برادر امیر ابراهیم امیر عبد الجلیل نیز در سلک علما منتظم بود و در زمان خاقان منصور و محمد خان شیبانی چند سال بامر احتساب اشتغال مینمود **مولانا فصیح الدین محمد النظامی** جمال حالش بعلو نسب و تبحر در علوم معقول و منقول آراسته بود و در فن ریاضی و حکمیات سرآمد افاضل دوران مینمود طبع سلیمش مدرک مخفیات مؤلفات علماء متقدمین و ذهن مستقیمش مظهر مخزونات مصنفات فضلاء متأخرین و مقرب حضرت سلطانی اکثر متداولات را در شاگردی مولانا فصیح الدین مطالعه کرده آنجناب را آخوند تعبیر مینمود و شرایط تعظیم و تکریمش بجای می آورد و تدریس مدرسهٔ اخلاصیه و مدرسهٔ غیاثیه و مدرسهٔ بدیعیه گاهی بمولانا و احیانا فراوی تعلق باخوند میداد و آنجناب در شهور سنه سبع عشر و تسعمائه بواسطهٔ بعضی از اسباب که تحریر آن لایق بسیاق این کتاب نیست سلوک طریق مسافرت اختیار کرده از هراة رایت عزیمت بجانب بلخ برافراشت و چند سال در آن ولایت در مصاحبت امیر صدر الدین یونس که داماد او بود بسر برد و در اواخر سنه تسع عشر و تسعمائه روی بعالم آخرت آورد از نتایج طبع بلاغت آئین مولانا فصیح الدین حاشیهٔ هدایهٔ حکمت و حاشیهٔ تذکره و شرح اربعین امام نووی و شرح مائة عامل و حواشی مختصر و مطول و غیرها سابقا در میان فضلا مشهور بود و طلبه را از مطالعهٔ آن رسایل فایدهٔ تمام روی مینمود **امیر برهان الدین عطاء الله** در عنفوان جوانی از بلدهٔ نیشاپور که منشاء و مولدش بود بدار السلطنه هراة آمده بتحصیل علوم نمود و باندک زمانی تکمیل اکثر فنون کرده قصب السبق از امثال و اقران در ربود در علم عروض و صنایع و بدایع شعری مهارت کامل حاصل داشت و سالها در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه و مدرسهٔ رفیعهٔ اخلاصیه همت بر تدریس میگماشت از تصانیف شریفش رسالهٔ قافیه و صنایع و بدایع شعری در میان فضلا مشهور است و از منظومات فصاحت آیاتش این قطعه صنایع و بدایع در صنعت تسمیط مذکور قطعه بحمد الله که شد حاصل جهان را رونق کامل ز فر رأفت شامل ز عدل خسرو عادل شه غازی که در هیجا چو شد پیدا هنر آسا شود از بیم او اعداء جور و بخانف و بیدل سپهر سلطنت سلطان حسین آن صفدر میدان که نام رستم دستان ز دستانش شده باطل و امیر عطاء الله را در اواخر اوقات حیات دیدهٔ ظاهری از رؤیت اشیا عاطل گشت و از بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمشهد مقدسهٔ رضویه علی راقدها بالتحف السلام والتحیه رفته در اواسط شوال سنه تسع عشر و تسعمائه درگذشت **شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی** نبیرهٔ مولانا جلال الدین ابو یزید بود و صفحهٔ خاطر عاطرش از کینه نفس نفیس از سایر مشایخ زمان ممتاز و مستثنی مینمود جود و سخاوت آنجناب نهایت نداشت و همواره در غایت خوشخویی همت بر ضیافت صادر و وارد میگماشت خاقان منصور نسبت بآنجناب در طریق ارادت و اعتقاد سلوک میکرد و هر سال یکدو نوبت بپوران رفته در بارهٔ وی

شرایط انعام و احسان بجای می آورد اما محمد خان شیبانی خدمت شیخ را مصادره و مؤاخذه نمود چنانچه دیگر در دار السلطنه هراة نتوانست بود و بولایت قندهار شتافته آنجا ساکن گشت و در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمائه شبی از بام افتاده درگذشت **سید نظام الدین سلطان علی الموسوی** باظهار زهد و تقوی و ارشاد فرق برایا بغایت مشغوف بود و پیوسته جهت سوانح مهمات مردم استخاره کرده اوقات تقریر مینمود و بنا برین بخواب بین مشهور گشت و در زمان خاقان منصور بواسطهٔ وفور التفات آنحضرت پایهٔ قدر و منزلتش از امثال و اقران در گذشت و پسرش سید افضل بصفت فضل و وقوف در نظم اشعار ترکی و فارسی اتصاف داشت و در ملازمت خاقان منصور اوقات گذرانید چندگاه همت بر پرسش رعونه میگماشت وفات سید سلطانعلی در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمائه دست داد و انتقال سید افضل بعد از پدر بچند ماه اتفاق افتاد و امیر صدر الدین سلطان ابراهیم امینی در تاریخ فوت سید سلطانعلی فرماید قطعه سید عالی نسب سلطانعلی آنکه میگفتش خرد ز اهل یقین میرزا چون خواب بینی شیوه بود سال فوت اوست میر خواب بین **خواجه آصفی** ولد خواجه نعمت الله قهستانی بود که چندگاه بوزارت سلطان ابو سعید قیام مینمود و آنجناب بصفاء ذهن سلیم و ذکاء طبع مستقیم از سایر شعراء روزگار و فضلاء ذوی مقدار امتیاز تمام داشت گاهی در سایهٔ تربیت امیر نظام الدین علیشیر بسر برده احیانا همت بر ملازمت بدیع الزمان میرزا میگماشت و دیوان غزلیات آنجناب مشهور است و این مطلع در آن دیوان مسطور که مطلع بسی چون در راه آب دیده چون ماهی وطن دیدم که تا مهتاب رخش بکام خویشتن دیدم و وفات خواجه آصفی در شب پانزدهم شعبان سنه احدی و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و جهت ضبط ماه و سال مذکور طبع میر سلطان ابراهیم امینی این رقم آغاز نهاد قطعه چون آصفی آن شمع خرد را مردم در بار اجل گشت نهان چون انجم پرسید دل از من که چه آمد تاریخ گفتم ز برات آمده روز دوم **شیخ فصیح الدین** ارشد اولاد شیخ زین الدین خوافی بود و مدتی مدید در مزار جد خویش بر سجاده تقوی نشسته بضیافت صادر و وارد قیام مینمود و در سنه ثلث و عشرین و تسعمائه که سن شریفش قریب به نود بود درگذشت و بعد از اقامت مراسم تجهیز و تکفین بهمدران مزار مدفون گشت **امیر نظام الدین عبد القادر** در سلک اجلهٔ سادات و علماء و اعاظم افاضل و نقباء انتظام داشت و در زمان خاقان منصور سالها در مدرسهٔ شریفهٔ سلطانیه نقش افاده بر حاشیهٔ ضمیر طلبه میگاشت منصب جلیل القدر نقابت و امر قضاء مملکت خراسان مدتی مدید متعلق بآنجناب بود و در تکفل این مهام بطریق امانت و دیانت سلوک مینمود وفاتش در شهور سنه خمس و عشرین و تسعمائه اتفاق افتاد و قوم مجسته رقم در بیان تاریخ آن واقعه بدین رباعی زبان برگشاد رباعی عالی نسبی که بود در دین فاخر در علم یگانه در فضیلت نادر شد سوی ریاض خلد و آمد تاریخ افسوس جناب میر عبد القادر **مولانا هاتفی** از اقربا و قریبهٔ حضرت اشرف الانامی مولانا عبد الرحمن الجامی بود و در نظم مثنوی از سایر شعراء زمان گوی تفوق میربود اکثر کتب خمسهٔ شیخ نظامی را مانند لیلی مجنون و خسرو شیرین و هفت پیکر تتبع کرد و در برابر اسکندرنامه ظفرنامهٔ تیموری نظم آورد و افتتاح نظم فتوحات نواب کامیاب شاهی نیز نمود اما توفیق اتمام نیافت و در محرم سنه سبع و عشرین و تسعمائه بعالم آخرت شتافت مولانا حبیب الله معروف که بفصاحت بیان و طلاقت لسان متصف است در تاریخ وفات آنجناب گوید قطعه از باغ دهر هاتفی خوش کلام رفت سوی ریاض خلد بصد عیش و صد طرب جان داد و رو بروضهٔ پاک رسول و گفت روحی فداک ایضیم النبی لقب رفت از جهان کسی که بود لطف شعر او آشوب ترک و شور عجم فتنهٔ عرب تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت از شاعر شهان شه شاعران طلب **امیر رضی الدین عبد الاول** مدرسه کوارش امیر نور الدین محمد امین بن امیر رضی الدین عبد الاول بن امیر معین الدین مرتضی بن امیر صدر الدین یونس الحسینی بود و والدهٔ ماجده اش در سلک بنات مکرمات مولانا کمال الدین عبد الرزاق مورخ انتظام داشت و امیر رضی الدین جوانی بود در کمال فضل و انسانیت و غایت تقوی و صلاحیت طبع لطیفش مدرک اسرار علوم و ذهن شریفش حاوی فنون محسوس و مفهوم در عنفوان اوان شباب از تحصیل فارغ گشت و در مدرسهٔ شریفهٔ غیاثیه و مدرسهٔ بدیعیه مدرس شده پایهٔ قدر و منزلتش از امثال و اقران در گذشت و چون چهل و سه مرحله از مراحل زندگانی طی نمود در شب سه شنبهٔ دوازدهم ذی حجه سنه سبع و عشرین و تسعمائه از عالم فنا بدار بقا رحلت نمود و پدر عالی گهرش امیر نور الدین محمد امین که سن شریفش از هفتاد متجاوز بود از شنیدن این خبر جانسوز و حادثهٔ محنت اندوز افغان گریه و زاری و ناله و اشک باری باوج فلک زنگاری رسانید و یعقوب مثال در فراق آن عزیز مصر فضل و کمال در گوشهٔ بیت الاحزان جان بملال نشسته بزبان حال او قال مضمون مقال و اسفا علی یوسف گویا گردانید و بعد از چند ماه که آن سیادت پناه در مفارقت فرزند ارجمند در غایت غم و اندوه اوقات شریف مصروف داشت مریض گشته در اوایل ربیع الاخر سنه تسع و عشرین و تسعمائه رایت عزیمت بجانب

سهو
خواهرزاده

مغفرت حضرت عزت برافراشت این قطعه که نوشته میشود بحساب جمل شعرا است بتاریخ وفات امیر رضی الدین عبد الاول قطعه سید فاضل رضی الدین که بود
زبدهٔ اولاد امجاد بتول رفت از دار فنا سوی بهشت شد عیان گویی ارباب وصول بهر سال انتقالش عقل گفت انتقال زبدهٔ آل رسول و این رباعی
مخبر است از ماه و سال ارتحال امیر نور الدین محمد امین رباعی از حکم قضاء حضرت سبحانی چون میر محمد امین شد فانی از سال و مه واقعه پرسید کسی گفتم که
اوایل ربیع الثانی **قاضی اختیار الدین حسن** ولد قاضی غیاث الدین تربتی بود و بوفور فضایل و کمالات از سایر قضاة ممتاز و مستثنی می‌نمود و در اوان
جوانی از ولایت زاده و محولات بدار السلطنه هراة آمده بتحصیل علوم دین پرداخت و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده و نوشتن فتوی و تحریر صکوک و سجلات
با عیش بها دهمت ساخت و در فن انشاء شعر و معما نیز صاحب وقوف گشت و در اواخر زمان خاقان منصور بمنصب قضا سرافراز شده پایهٔ قدر و منزلتش از امثال
و اقران در گذشت بواسطهٔ کمال فراست و کیاست و رعایت لوازم امانت و دیانت از تمامی قضاة دار السلطنه هراة اختیار و اعتبار بیشتر یافت و پرتو
التفات و عنایت حضرت خاقانی کما یجب و ینبغی بر وجنات احوالش تافت و قاضی اختیار الدین در وقت استیلاء ابو الفتح محمد خان شیبانی نیز از آن منصب
بود و بعد از کشته شدن آن پادشاه عالیجاه بوطن اصلی شتافته بزراعت اشتغال نمود و در اوایل سنه ثمان و عشرین و تسعمائه بمرض [illegible] در گذشت و در جوار
تربت مقبرهٔ آبا و اجداد خود مدفون گشت از نتایج اقلام فصاحت ارقام قاضی اختیار الدین اقتباسات و مختار الاختیار در میان فضلاء روزگار مشهور است
و در تاریخ منبری که از سنگ مرمر امیر علیشیر در مسجد جامع هراة ساخته این قطعه بر لوح اعتبار مسطور قطعه از همت بزرگی شد منبری مکمل کز غایت ترفع روحش
سر کشیده هر کس که دید گفتا منبر ز سنگ مرمر تاریخ شد همان گو هر کس که دید گفتا **شیخ نور الدین محمد** در سلک احفاد قطب سپهر هدایت شیخ زین الدین
خوافی منتظم بود و مشار الیه بمزید تقوی و فضل و کمال از علماء ستوده خصال ممتاز و مستثنی می‌بود از غایت حدت طبع و جودت ذهن در اوایل ایام شباب از تحصیل
علوم فراغت یافت و آغاز درس و افاده کرده پرتو انوار گرانش پذیرش بر صفحات احوال طلبهٔ علوم تافت گوش هوش تلامذه از نتایج بحر خاطر فضایل
مآثرش پر لآلی نکات دقیقه و جواهر دقایق انیقه گرانبار گشت و پایهٔ قدر و منزلتش در سلوک طریق زهد و تقوی و تبحر در فنون درس و فتوی از امثال و اقران
در گذشت و آنجناب مدتی مدید در زمان خجسته نشان خاقان منصور و شیبانی خان در بقاع نقاع بلدهٔ فاخرهٔ هراة بمنصب تدریس منصوب بوده و در اوان
دولت شاهی بنابر تعصب مذهب تسنن زبان حقایق بیان از قیل و قال بسته ابواب سفر بر روی روزگار هدایت آثار گشود و در اوایل سنه ست و عشرین
و تسعمائه از وطن مألوف و مسکن معهود یعنی دار السلطنه هراة سلوک طریق مسافرت اختیار نموده بصوب ولایت گرمسیر و قندهار شتافت و شرف
ملازمت حضرت خلافت پناه ظهیر السلطنة والخلافة محمد بابر پادشاه دریافت و چند گاه در ظل عاطفت آن پادشاه عالیجاه بموجب دلخواه اوقات
گذرانید و فی جمادی الاخری سنه ثمان و عشرین و تسعمائه در بلدهٔ کابل بعالم آخرت خرامید و حالا برادرزاده‌اش شیخ زین که از اقسام فنون بهره‌مند است
و از حیثیت لطف طبع و حسن خلق و لطافت گفتار و محاسن کردار بی شبه و مانند در آن آستان معدلت آشیان سپهر مسیر منظور نظر التفات پادشاهانه بوده در سرانجام
مهام فرق انام سعی و اهتمام مبذول میدارد و در انجاح مهمات خواص و عوام لوازم اجتهاد ظاهر ساخته تخم محبت در فضاء خواطر میکارد حقیقه
کف باذلش چون پرتو آفتاب شامل حال شیخ و شاب و گنجینهٔ دل بحر آثارش مخزن دقایق مؤلفات اولو الالباب بیت **شیخ ابو الوجد فارغی**
خال جمال حال این دو برادر صاحب کمال است و بوفور فضل و عرفان سرآمد ارباب وجد و حال و آنجناب ولد شیخ وجیه الدین است که مضمون آیهٔ
وجیها فی الدنیا والاخرة ومن المقربین بر ذات خجسته صفاتش صادق می‌آید و مدتها در دار السلطنه هراة در سجادهٔ زهد و تقوی متمکن بوده و بر گز قدم
از جادهٔ سنن سنیهٔ نبویه علیه افضل الصلوة واکمل التحیه بیرون نمی‌نهاد و شیخ ابو الوجد بغایت درویش وش و وفایی مشرب است و گاهی بنظم اشعار لطافت آثار
اشتغال مینماید این مطلع از نتایج طبع شریف اوست مطلع چو تیر خود کشی از سینه‌ام بگذار پیکان را مرا دل ده که تا مردانه در راهت دهم جان را و آنجناب
حالا در سدهٔ سدره انتما حضرت پادشاهی متوطن بوده لوازم دولتخواهی بجای می‌آورد و از موائد کثیر الفوائد نواب درگاه خلایق پناه بهرهٔ تمام میبرد
مولانا صدر الدین محمد در سلک علماء زمان و اکابر فضلاء دوران انتظام دارد و بصفت تقوی و پرهیزکاری موصوف بوده همواره همت بر افادهٔ
علوم میگمارد و در علوم شرعیه سیما فقه حنفی بغایت ماهر است و در سایر فنون عقلی و نقلی سرآمد دانشمندان شده و [illegible] تحصیل آنجناب در درس مولانا معز الدین شیخ
حسین و مولانا زاده و مولانا عثمان و مولانا کمال الدین مسعود [illegible] بحضرت مخدومی شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد تفتازانی اتفاق افتاده و درین

و درین اوقات در مدرسهٔ غیاثیه و مدرسهٔ اسلامیه ابواب درس و افاده برگشاد مولانا صدر الدین محمد برادرزاده است **مولانا زین الدین محمود** و مولانا زین الدین
محمود در ایام دولت شاهی بواسطهٔ بعضی از ضرورت ترک جلاء وطن اختیار کرده از دار السلطنه هراة قدم در طریق مهاجرت نهاده روی بصوب ولایت سیستان
و قندهار آورده و حالا در قندهار بمشمول عنایت حکام بوده بفراغت اوقات میگذراند و طلبه را از نتایج طبع نقاد خویش مستفید ساخته مراسم افاده بظهور میرساند
عارف صاحب کمال **شیخ جلال** بواسطهٔ هدایت ازلی در صغر سن از روش والد ماجد خواجه محمد بن عبد الملک که در سلک اعاظم اهل قلم انتظام داشت
اجتناب نموده همت بر سلوک طریق اهل تحقیق گماشت و دست ارادت بجناب هدایت منقبت مولانا شمس الدین محمد روجی روح الله روحه داده بقدم اخلاص
تتبع طریقهٔ مرضیهٔ نقشبندیه پیش گرفت و باندک زمانی ترقی بسیار کرده فضاء باطن فرخنده مبانیش از انوار فتوحات الهی صفت اضاءت پذیرفت آنگاه
حضرت کرامت پناه شیخ عماد الدین فضل الله ابیوردی که در آن زمان در سایهٔ سپهر لاجوردی مثل او سالکی نبود بدار السلطنه هراة تشریف آورده شیخ جلال را بجاذبهٔ
شوق بجانب خود کشید و با بیورد برد و شیخ جلال هفت سال در صحبت آنحضرت گذرانید و بعد از آن بوطن مألوف مراجعت فرموده حالا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة
مسجد جامع جمعه نکوبت بوعظ و نصیحت خلایق مشغولی مینماید و سخنان مؤثر درویشانه بسیاری از تشنه لبان بادیهٔ معصیت را آب حیات هدایت میرساند **مولانا
قاسم علی** از جملهٔ جماعهٔ کرام است و بکرم ذاتی و سخاوت جبلی امتیاز تمام دارد و از مبادی ایام صبی و اوایل نشو و نما همواره همت بر اکتساب علوم معقول
و منقول میگمارد و از صنعت زرکوبی و زرکشی نیز بغایت صاحب وقوف است و بصفت زهد و رشاد و صلاح و سداد موصوف و معروف [illegible] حج اسلام و
طواف روضهٔ مقدسهٔ حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام فائز گشته و از کمال سلامت نفس بتعلیم اندیشه غیر نقش خیرخواهی حرفی بر لوح خاطر ننوشته و آنجناب در زمان
امیر خان موصلو در بلدهٔ فاخرهٔ هراة بحکومت مشغول بود بنا بر استدعاء ملک سلطان محمود از وطن سفر کرده بجانب سیستان توجه نمود و تا غایت وقت در آن ولایت
ساکن است و در کمال اعزاز و احترام بر مسند افاده و تدریس متمکن **مولانا شمس الدین بردعی** در زمان خاقان منصور از وطن اصلی بهراة آمده آغاز تحصیل علوم
نمود و در اندک زمانی بدرجهٔ کمال ترقی فرموده و در مزار فایض الانوار مقرب حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بمنصب تدریس منصوب شده و در شهور سنه
عشر و تسعمائه از خراسان متوجه آذربیجان گشت و چنان مسموع میشود که حالا در شروان بافاده قیام مینماید **مولانا اسمعیل تبریزی** در علم و کمال از اقران
مولانا شمس الدین بردعیست و او نیز در سنهٔ مذکوره از هراة بجانب آذربایجان رفت **مولانا حاجی محمد تبریزی** در سلک علماء محقق و فضلاء
مدقق انتظام دارد و در سنهٔ مذکوره از دار السلطنه هراة بجانب ماوراء النهر رفته منظور نظر تربیت عبید الله خان شد و بمنصب صدارت سرافراز گشت
و بعد از چند گاه دست از تکفل آن شغل باز داشت و حالا هم در آن بلده ساکن است و بدرس و افاده اشتغال مینماید **مولانا عصام الدین ابراهیم**
ولد مولانا عربشاه اسفراینی است و نبیرهٔ دختری مولانا عصام الدین داود خوافی که صدر [illegible] سلطان محمود میرزا بود و مولانا عصام الدین ابراهیم بلطف طبع
و حدت ذهن بتکمیل علوم محسوس و معقول و مهارت در فنون علوم منقول سرآمد علماء عالیشان است و در زمان خاقان منصور کسب کمالات اشتغال نموده پایه
ترقی فرموده و در مدرسهٔ شریفهٔ شاهرخ میرزا مدرس گشته ابواب افاده بر روی روزگار طلبه میگشود و در ماه رجب سنه ست و عشرین و تسعمائه بواسطهٔ حدوث بعضی
از امور که تحریر آن مناسب سیاق تاریخ نیست از دار السلطنه هراة ببخارا شتافت و حالا در آن ولایت متوطن است و از وفور انعام و احسان عبید الله خان
محظوظ و بهره‌ور میگردد **امیر جمال الدین عطاء الله** سلمه الله و ابقاه [illegible] اکابر و اشراف ایام است و عتبهٔ علیه‌اش مجمع اعاظم
اولاد امجاد خیر الانام لوح ضمیر مهر تنویرش مطرح اشعهٔ انوار اسرار کتب الهی و صحیفهٔ خاطر عاطر مآثرش مهبط لوامع حقایق اخبار حضرت رسالت پناهی گنجینهٔ سینه‌اش
بجواهر زواهر علوم مشحون و [illegible] کلمات در مخزن [illegible] از مشارق جمال خجسته مآلش طالع و شعشعهٔ فضایل و تقوی از ناصیه‌اش
خصایص علم و کمالش لامع رای عالم آرایش کشاف اسرار معالم تنزیل طبع مشکل گشایش حلال معضلات مواقف تأویل نظم زبانش مظهر اسرار تحقیق ضمیر منیرش
مظهر انوار توفیق جمال دین متین از اهتمامش علوم شرع واضح ز کلامش ز توضیح بیانش گشته روشن بر اهل علم هر مشکل ز هر فن و آنحضرت مانند عم بزرگوار
خویش امیر سید اصیل الدین در علم حدیث بی‌نظیر آفاق گشته و در سایر اقسام علوم دینیه و انواع فنون یقینیه [illegible] باستحقاق در گذشته خجسته سال در مدرسهٔ
شریفهٔ سلطانیه در گنبدی که حالا مقبرهٔ حضرت خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیه بدرس و افاده اشتغال داشتند و در جمعه نکوبت در مسجد جامع
دار السلطنه هراة بتعلیم هدایت ازلی نقش ارشاد و نصیحت بر الواح خواطر اعاظم اشراف و اکابر میکاشتند اما حالا بنابر حب عزلت و گوشه نشینی امثال آن

امور التفات می نمایند و تمامی اوقات خجسته ساعات را مستغرق طاعات و عبادات ساخته با دخار مثوبات اخروی مشغولی میفرمایند سلاطین ایام و حکام اسلام باقدام
ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را بر ذمه همت واجب میدانسته و در ترفیه حال و فراغبال خدام عالی مقامش طریقه اشفاق مبذول میدارند بدانچه میتوانند از
مؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضة الاحباب فی سیر النبی و الآل و الاصحاب در اقطار آفاق اشتهار تمام دارد و بی شائبه شبهه عقل نقاد که نظیر
آن کتاب افادت مآب را در آئینه خیال از محال میشمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد که بمیرک شاه مشهور شده اند الحق در تحصیل علوم
و فنون سیما علم حدیث یگانه زمانه اند و بموجب تعیین حضرت واقف اسرار الله برهانه در مجره [?] منوره مذکوره قائم مقام پدر بزرگوار خویش بوده بلوازم درس و افادت
قیام مینمایند و زمره از طلبه ملازمت آن درس نموده از نتایج طبع نقاد آنجناب مستفید و بهره ور میگردند خواجه عبد الرحمن والد ماجدش قاضی خواجه کلان
سالها فراوان در بلده فاخره هراة بنابر فرمان خاقان منصور بتحصیل قضایا شرعیه میپرداخت و قاضی نافذ الحکم بوده مهمات فرق انام را بر حسب فتوی علمای اسلام
بسر انجام مقرون میساخت و جناب خواجه عبد الرحمن نیز در ایام دولت محمد خان شیبانی دو سه سال بمنصب قضا منصوب گشته قائم مقام پدر بزرگوار خود بود
و در مدرسه گوهرشاد آغا بدرس و افاده نیز قیام مینمود و فی الواقع خواجه عبد الرحمن از اقسام علوم و انواع فضایل بهره تمام دارد اما بواسطه کمال حلم و تواضع
و عدم مساعدت بخت و طالع درین ایام در کمال پریشانی و حیرانی اوقات میگذرانند مولانا شمس الدین محمد الحنفی بمتانت طبع و لطافت ذهن و تحقیق
مسایل علوم و تدقیق در مباحث محسوس و مفهوم [?] زمان خود است و در کمال زهد و تقوی روزگار میگذراند و از شرایط امانت و دینداری دقیقه نامرعی
نمیگذارد و تدریس یک صفه از مدرسه شریفه سلطانیه متعلق بآنجناب است و اکثر طلبه و اهل السابقه هراة بآن درس تردد نموده از نتایج افکار افادت آثارش
محظوظ و بهره ور میگردند خواجه ضیاء الدین میرم پدر عالی گهرش خواجه علاء الدین برادر بزرگتر خواجه فضل الدین محمد کرمانی بود و سالها بوزارت
بعضی از حکام و سلاطین قیام مینمود و آنجناب از جانب مادر برادرزاده امیر سلطان ابراهیم امینی است و بلطف طبع و حدت ذهن ناظم مسائل فضیلت و خرد
مبنی در علم سیاق مهارت تمام دارد و همواره همت بر سرانجام عظایم مهام دیوانی میگمارد و بهزل مزاج بغایت مشعوف و بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف
اشعار آبدار خواجه میرم بسلاست الفاظ و دقت معانی مشهور است و این بیتش که در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفته شده بر السنه و افواه
مذکور بیت پا بر تخت الفعش [?] ماه را مطلع خور کرده بحرکاه را مولانا کمال الدین شاه حسین کامی در ایام شباب و اوان جوانی بتحصیل فضایل
موفق گشت و پایه قدر و منزلتش در نظم شعر و معما از فضلاء سخن آرا در گذشت امیر نظام الدین علیشیر را نسبت بآنجناب التفات بسیار بود و همواره ابواب انعام
و احسان بروی روزگارش میگشود و حالا مولانا کمال الدین شاه حسین در مشهد [?] توطن دارد و اکثر [?] کسب وجه معاش میگذارد و این مطلع
از جمله منظومات اوست که مطلع چه سان بود شب غم روز من چنان باشد مرا که روز چنین است شب چنان باشد و ایضا این معما باسم شاهی از نتایج طبع بلاغت
سمات آنجنابست [?] مولانا جلال الدین محمد کاهی از جانب پدر نبیره مولانا جلال الدین محمد
قاینی است و از طرف مادر در سلک احفاد شیخ زین الدین خوافی انتظام دارد و آنجناب در اوایل حال ملازمت شاه غریب میرزا میکرد و از موائد انعام
و احسانش بهره ور میگشت و بعضی از اسباب که تحریر آن لایق بسیاق کتاب نیست شاهزاده او را از مرحمت معاف داشته جناب مولوی چند گاه در
اطراف بلاد خراسان سرگردان و حیران اوقات میگذرانید و چون آن مملکت در حوزه تسخیر نواب کامیاب علیه [?] شاهی در آمد مولانا کاهی بهراة شتافته
ساکن شد اما کسی بحالش نپرداخت بنابر آن در شهور سنه ست و عشرین و تسعمائه قصیده شهرآشوب در مذمت تمامی حکام و امرا و سادات و علما و اشراف و
اعیان هراة در سلک نظم کشید و آن ابیات بعرض امیر خان که در آن زمان والی خراسان بود رسید و بعضی از نواب بقطع دست و زبان مولانا کاهی حکم فرمود
از غرایب آنکه با وجود وقوع آن حال جناب مولوی حالا بزبان فصیح تکلم مینماید و بدستور سابق زبان بنظم اشعار عجب و هزل میگشاید از ابیات قصیده مذکوره بیت
اولش [?] بیت عرصه شهر هری که فوق سپهر خضر است در گلش [?] خورشید کلمیخ زر است حافظ علی ولد مولانا نور الدین محمد [?]
که بلطف طبع و حسن خلق اتصاف داشت و چند سال بمنصب صدارت و استادی ابو تراب میرزا منصوب بوده حافظ علی نیز بحدت ذهن و جودت شعر
موصوف است و اکثر خطوط را خوب مینویسد و در علم عروض و صنایع اشعار مهارت بسیار دارد چنانچه قصیده مصنوع خواجه سلمان ساوجی را سه چهار نوبت تتبع نموده
و چند صنعت بر صنایع آن قصیده افزوده مطلع یکی از آن قصاید اینست که مطلع حریم حرمت کوی تو جنت ابرار شمیم نکهت موی تو راحت احرار و در صنعت

مقلوب مستوی که مشکل‌ترین صنایع است این مطلع در سلک نظم کشیده که مطلع داد ما را درد و درد آرام داد وارم آرام ... ما را داد و در صنعت مقطوع و
موصول بدو حرف و سه حرف و چهار حرف این رباعی بر صفحه بیان نگاشته که رباعی ای در دل زارم ز دوره درد آزار خالت بر خت بر گل نوشته ز خط [?]
لب شکر شکن شکست ختن حشمت چهره نمیم گیسو عنبر و این رباعی دیگر نیز از جمله منظومات حافظ علی است رباعی در وقت سحر که نرگس و لاله شکفت مرغ سحری نالـ
کنان این بشکفت می نوش که بی نشه بسی خواهی بود برخیز که در خاک بسی خواهی خفت مولانا حسن علی در سلک فضلاء و فصیح زبان و بلغاء صحیح البیان انتظام
دارد و بعضی از مقدمات علوم را مطالعه نموده و اشعار سلیس همواره بنظم در می آورد و از آنجمله این رباعیست که [?] گفته رباعی تا آتش
عشقت بدل افروخته ام چون شمع همه سوختن آموخته ام ای آنکه دلی چو سنگ و آهن داری مسکین حذر از دود دل سوخته ام مولانا شهاب الدین
احمد الحقیری بلطف طبع و صفاء ذهن موصوفست و بمهارت در فن شعر و معما معروف اکثر متداولات را باستحقاق مطالعه نموده و در تبیین و توضیح قواعد
معما رساله در غایت بلاغت نظم فرموده و در نظم قصیده و غزل نیز مهارت کامل حاصل دارد و درین اوقات همواره در مدح و ثنای حضرت مملکت پناهی حبیب
اللهی اشعار غرا بر لوح بیان میگذارد و این غزل از آنجمله است که غزل ما را غم تو همدم جان حزین بس است درد تو مونس دل اندوهگین بس است گر با تو ام نماند
کام دو عالم باک نیست قتل من تیغ جفای تیغ همین بس است گر بر فلک نشود سر از جاه و حشمتم روی نیاز پیش تو ام بر زمین بس است کو در حرم مباش ز
آزادگی نشان داغ غلامی تو مرا بر جبین بس است در سلک بندگان کمین سگان خویش ره داده مرا شرف من همین بس است ما را چه غم اگر نشنیدیم با حبیب
بستیم با سگان درش همنشین بس است ز آشوب روزگار حقیری پناه تو ظل ظلیل خواجه دنیا و دین بس است و ایضا این معما باسم ملک از جمله معمیات
آنجنابست رباعی در هجر تو بست ای رخ مطلع نور صد داغ بجان عاشقان رنجور بنما رخ ماه خویش تا کی باشند زان زلف و کلاله داغداران مهجور

شوکتش

مولانا نور الدین علایی زبده شعراء زمان و عمده بلغاء دوران است و قصاید و غزلیات و اکثر اوقات در کمال سلاست و بلاغت بر صفحه ظهور می آید
پرتو اهتمام آنجناب بر مطالعه بعضی از متداولات نیز تافته و بجودت طبع و حدت ذهن در میان فرق انام اشتهار تمام یافته از نتایج افکار او شاه و درویش
و صفات العاشقین و لیلی و مجنون و دیوان قصاید و غزلیات مشهور است و این مطلع که نوشته میشود بر السنه و افواه مذکور مطلع ای که میپرسی ز من کان ماه را منزل
کجاست منزل او در دل است اما ندانم دل کجاست و این رباعی نیز از جمله منظومات آنجنابست که رباعی آنی که تمامت ز نمک ریخته اند ذرات وجودت
ز نمک بیخته اند [?] انگیخته اند مولانا زلالی بفصاحت بیان و طلاقت لسان و حدت فهم و لطافت طبع موصوف
و در میان شعراء زمانه بمکارم اخلاق و محاسن آداب معروف پیوسته از سرچشمه ضمیر صافی زلال اشعار لطافت آثار ترشح مییابد و بنظم قصیده و غزل بیشتر از سایر اقسام
شعر میپردازد و بخلاف سایر شعراء مضمون [?] منظور داشته از شوه طبع پیوسته اجتناب مینماید و جمیع اعظم شعری که مشعر [?] باشد متنفر بوده بر گرد
لطف میگشاید قصیده بال مرصع را تتبع نموده و الحق در آن قصیده معانی دقیقه درج فرموده و مطلع اول قصیده مذکوره اینست که ابیات [?] بسی پیچ و تاب
[?] بر آمد ز چاه یوسف گلپیرهن کرد [?] صبح پیرهن [?] راز دلش فاش گشت بر سر هر انجمن [?]
گوشه [?] و این مطلع نیز از جمله منظومات اوست که مطلع نخواهی گرد با ورخار خار سینه جا کم نگر روزیکه گیرد دامنت خار سر خاکم
مولانا مجنون ولد مولانا کمال الدین محمود رفیقی است که بحسن خط و لطف طبع اتصاف داشت و مولانا مجنون بغایت درویش وش و فانی مشرب است و اشعار
سلیس همواره اتفاق می افتد و این مطلع غزل از آنجمله است که مطلع [?] بوفا بودی من اول [?] ساختم حیف اوقاتی که دنبال تو ضایع ساختم و این مطلع قصیده
نیز از جمله منظومات اوست که مطلع فیروزه سپهر انگشترین [?] روی زمین تمام بزیر نگین [?] استاد کمال الدین بهزاد مظهر بدایع صور است و مظهر
نوادر هنر قلم مانی رقمش ناسخ آثار مصوران عالم و بنان معجز نشانش ماحی تصاویر [?] بنی آدم [?] موی قلمش [?] جان داده بصورت جمادی
و جناب استادی بیمن تربیت و حسن رعایت امیر نظام الدین علیشیر باین مرتبه ترقی نمود و حضرت خاقان منصور را نیز بآنجناب التفات و عنایت بسیار بود و حالا نیز
آن نادر العصر صافی اعتقاد منظور نظر مرحمت سلاطین ایام است و مشمول عاطفت بی نهایت حکام اسلام و بی شبهه همیشه همچنین خواهد بود مولانا سلطان
محمد بن مولانا نور الله عمدة نسخ تعلیق نویسان زمانست و بحسن کردار و لطف گفتار زینت ده اعیان دوران مولانا سلطان محمد خندان با وجود
حسن خط بلطف طبع موصوفست و بصحبت اهل عیش و طرب مشعوف و حالا در بلده فاخره هراة توطن دارد و گاهی همت بر کتابت نسخ شریفه میگمارد و [?] توفیق

حال او باد پوشیده نماند که در زمان خاقان منصور از طبقهٔ فضلا و اهل هنر و طایفهٔ شعرا و مردم دانشور در دار السلطنهٔ هراة و سایر ولایات جمعی کثیر متوطن بودند
و در سایهٔ تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت مشغول بودند و ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است و اطناب و اجتناب از این معنی شیوهٔ ستودهٔ اولوا الالباب لاجرم
خامهٔ سخن گذار عنان بیان را بصوب ذکر شمهٔ از حالات اولاد امجاد آن پادشاه عدالت نهاد انعطاف میدهد و کیفیت استعلاء لوای دولت محمد خان شیبانی
را در ولایات خراسان برطبق عرض میرساند مثنوی کار بسیار است در پیش قلم گشته لیکن قوت تحریر کم باد الطاف الهی رهبرم خامهٔ توفیق باد ایاورم ما دام
این داستان را اختتام رو نهم سوی دگر حسب المرام

گفتار در بیان مشارکت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا گورکان در منصب سلطنت و جهانبانی باتفاق ارکان دولت حضرت اعلی خاقانی فردوس مکانی

بر مرآت ضمیر انور عقلا
و دانشوران حقیقت این سخن مصور خواهد بود که بسبب اطلاق لفظ ظل الله بر پادشاهان آنست که هرچه در کارخانهٔ الوهیت صفت وقوع می پذیرد نمونهٔ از آن در سرکار سلطنت
صورت وجود میگیرد پس همچنانکه ذات بی مانند حضرت خداوند جل جناب جلاله از وصمت مشارکت منزه و مبراست چنان باید که ذیل حشمت پادشاه نیز از عیب
مساهمت پاکیزه و معرا باشد تا سایهٔ وجود فایض الجود سحاب نوال تواند بود و کماینبغی بمصالح امور جهانبانی قیام تواند نمود ع سلطان یکی بس چو خدای
جهان یکی است و اگر بخلاف این معنی دو کس یا بیشتر در یک شهر و کشور در دارائی رعیت و لشکر خواهند که شریک باشند هر آینه بمضمون آیهٔ کریمهٔ لو کان فیهما آلهة
الا الله لفسدتا علی اسرع الحال مهام ملک و مال اختلال پذیرد و شرار فتنه و فساد بر وجنات احوال فرق عباد و اطراف بلاد نماید ع دو پادشاه اندر
ولایتی نگنجند کما لا یصح سیفان فی غمد واحد مؤید این معنی است و کیفیت شرکت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بعد از فوت خاقان منصور مغفرت انتما
شاهد این دعوی شرح واقعه آنکه چون شاهزادگان عالی منزلت و امرا و ارکان دولت از تعزیت حضرت خاقان منصور بازپرداختند مشورت آنکه میرزا
بدیع الزمان را مستقلا متصدی منصب سلطنت سازند یا آنکه میرزا مظفر حسین را درین امر با آنحضرت شریک گردانند انجمنها ساختند بعضی از عقلا که بمزید فراست
و کیاست از امثال و اقران امتیاز داشتند بقلم لطف تقریر بر لوح خواطر نکته دانان نگاشتند که انسب آنست که سلطان بدیع الزمان میرزا که اسن و ارشد
اولاد امجاد خاقان منصور است و جبلت پاک طینتش بر تشیید اساس مکرمت و احسان مفطور باستقلال پادشاه باشد و سلطنت مظفر حسین میرزا طریق شفقت و اخوت
مسلوک داشته یکی از ممالک خراسان را با او مسلم دارد تا سایر شاهزادگان که در اطراف و ولایات بایالت اشتغال دارند بقدم اطاعت پیش آیند خیال
استقلال بر پیرامن خواطر نگذرانند و زمرهٔ از مردم کوته نظر این رای را نپسندیده و جانب نقیض گرفته گفتند مناسب چنان مینماید که هر دو برادر بموافقت
یکدیگر متعهد امر سلطنت گردند و در خطبه و سکه اسم مظفر حسین میرزا نیز داخل باشد تا مابین الجانبین بسعایت اهل خباثت صورت مخالفت روی ننماید بیگانگان را
در مملکت مجال مداخلت نماند مصراع آری باتفاق جهان میتوان گرفت و درین باب قال و قیل بسر حد تطویل انجامیده مهد علیا خدیجه بیگی آغا که والدهٔ مظفر
حسین میرزا بود در اعتبار و اختیار تمام داشت و اولاد امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس خصوصا میرزا علی بیک اصلا باین معنی راضی نشدند که بدیع الزمان
میرزا مستقلا متصدی امر پادشاهی باشد و چون در آن وقت اکثر لشکر تابع مهد علیا مشار الیها و امراء برلاس بودند جانب شرکت ترجیح یافته در روز جمعه
از جمادی الاخری سنه احدی عشر و تسعمائه در مسجد جامع دار السلطنهٔ هراة خطبه بنام هر دو شاهزاده خوانده شد و ایضا در یک سکه اسامی ایشانرا نقش کرده وجوه
تمغات بآن مزین گشت و بلوکات و محروسات آن بلدهٔ فاخره را حسب جمع تقسیم نموده بعضی تعلق بسرکار سلطان بدیع الزمان میرزا گرفت و بعضی بدیوان مظفر
حسین میرزا صفت خصوصیت پذیرفت و سایر ولایات که در تحت تصرف داشتند بر همین منوال قسمت یافت و ضبط بعضی از موقوفات ممالک محروسه در عهدهٔ
صدر بدیع الزمان میرزا شد و بعضی دیگر در حیطهٔ تصرف صدر مظفر حسین میرزا درآمد منصب حکومت و داروغگی دار السلطنهٔ هراة از قبل سلطان بدیع الزمان
میرزا با میر نظام الدین شیخعلی طغائی تعلق گرفت و امیر یوسف علی کوکلتاش بحکم مظفر حسین میرزا در آن منصب با وی مشارکت جست و محمد الکور بنیابت امیر
شیخعلی و محمود ترکمان بنیابت امیر یوسف علی با مرتحکی منصوب گشتند و امیر نظام الدین درویش بیگ ترکمان که در سلک امراء بدیع الزمان میرزا انتظام داشت
کوتوال قلعهٔ اختیار الدین شد و زمام اختیار حصار شیر تو بعهدهٔ مظفر حسین گورکان در قبضهٔ درایت امیر زین الدین علی قرار یافت و برین قیاس جمعی از امراء و
وزراء خاقان مغفرت انتما ملازم سلطان بدیع الزمان میرزا گشتند و بعضی بخدمت ابو المنصور مظفر حسین گورکان شتافتند و طایفهٔ هر دو پادشاه را ملازمت
نمودند خواجه حاجی محمد قهستانی و خواجه ملک ناصر الدین تونی در دیوان میرزا بدیع الزمان مهر زدند و منصب اشراف ایشان بخواجه معز الدین حسین خواجه

و خواجه کمال الدین محمد مفوض شد و صدارت بدیع الزمان میرزا بقاعدهٔ مستمره بسواد اوراق و مولانا غیاث الدین جمشید جلالی تعلق گرفت و در امر وزارت مظفر حسین میرزا
خواجه قطب الدین یحیی و درویش محمد قانعی دخل کردند و جهت اشراف ایشان خواجه قوام الدین جعفر مقرر گشت و منصب صدارت آن سرکار بامیر صدر الدین سلطان
ابراهیم امینی و مولانا نظام الدین شاه محمد مخصوص شد و چند ماه باین ترتیب و آئین آن دو پادشاه سعادت قرین در دار السلطنهٔ هراة بمدارائی رعیت و سپاهی قیام
نمودند و بموافقت یکدیگر ابواب عدل و انصاف بر روی خلایق گشودند اما چون این خبر بمسامع شاهزادگان دیگر رسید بزبان آوردند که اگر سلطان بدیع الزمان میرزا که از
جمیع جهات بر برادر تقدم دارد باستقلال متصدی منصب پادشاهی میگشت ما را بغیر از سلوک طریق اطاعت و دولتخواهی چاره نبود اما چون مظفر حسین میرزا درین
امر با آنحضرت شریک و سهیم شده متابعتش ما را ضرورت نیست و هر یک دم از استقلال زده در مملکتی که بود خطبه بنام خود خواندند لاجرم باندک زمانی قواعد
حکومت اولاد خاقان منصور متزلزل گشت و مفاتیح سلطنت بلاد خراسان بقبضهٔ اقتدار بیگانگان درآمد چنانچه عنقریب مسطور خواهد شد ان شاء الله تعالی

ذکر گرفتاری و بی اختیاری امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ در قلعهٔ اختیار الدین و فرار نمودن آنجناب بعنایت حضرت دلیل المتحیرین

خاقان فردوس مکان امیر مبارز الدین محمد ولی بیگ را بانواع لطف و عنایت نواخته بود و بکمال رحمت و تربیت سرافراز ساخته
هم در دیوان مال و هم در دیوان تواجی مهر داده بود و مهم حکومت و داروغگی هراة علاوهٔ آن دو منصب ارجمند گردانیده و منشیان آستان خلافت آشیان
موجب فرمان واجب الاذعان در احکام همایون او را امیر الامرا می نوشتند و در اواخر اوقات حیات خجسته صفات چند سال زمام اختیار ملک و مال من
حیث الاستقلال در قبضهٔ اقتدار آنجناب بود بیت بدرگاه خاقان عالی تبار بجز وی کسی را نبود اختیار بنا علی هذا آتش رشک و حسد که لازمهٔ ذات
اکثر ارباب جاه و جلالست در کانون درون سایر ارکان دولت خصوصا امیر محمد برندق برلاس اشتعال داشت و بکلی همت متوجه آن بودند که بصرصر غدر و سعایت
نهال کامرانی بلکه شجرهٔ زندگانی او را پژمرده و بی طراوت گردانند و تا پای اعتبار و اعتماد او را بمخالب مذلت و ادبار پایمال نساختند زمام سرانجام مهام ملک
و مال بقبضهٔ اقتدار در نیاوردند اما در زمان خلافت خاقان فردوس مکان اصلا تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نرسید و در اوایل ایام جهانبانی سلطان بدیع
الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا از غایت عصبیت زبان بعیبش گشادند و درین نوبت سخن ایشان از فرط اقتدار بسبب قرب در تاثیر آن مدبر انگیخته و در آن اوان که ارکان
دولت خاقان منصور با شاهزادگان در باب قرار امر پادشاهی مشورت مینمودند امیر مبارز الدین محمد بکرات گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع
الزمان باستقلال قایم مقام پدر بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع باشد تا دیگر شاهزادگان بتقلید آنحضرت کرده بقدم متابعت پیش آیند و خیال خلاف ننمایند و
بواسطهٔ این سخن مزاج مظفر حسین میرزا نسبت بدو متغیر گشته بود و بسعایت امراء برلاس مدغنت شد شاهزاده باتفاق امراء مشار الیهم و سایر مردم که کینهٔ امیر محمد
در سینه داشتند بعرض بدیع الزمان میرزا رسانیدند که محمد ولی بیگ از روی اخلاص خدمت نمی نماید و خاطر بر آن قرار داده که بکچک میرزا رود و بدیع الزمان
میرزا بر حقیقت حال اطلاع داشت نمیخواست که کسی متعرض امیر محمد شود اما بملاحظهٔ رضاء برادر و بر لایه بآن امر همداستان شد و همدران هفته که بر تخت پادشاهی
نشسته بود بگرفتن او فرمان فرمود و در باغ جهان آرا در مجلس کنکاش امیر مشار الیه مؤاخذ گشته در یکی از خانهای کوشک محبوس شد و چون دهقانان تقدیر
مهر را از قصر سپهر بسرحد مهمانخانهٔ مغرب رسانیدند فوجی از معتمدان میرزا بدیع الزمان امیر محمد ولی بیگ را از کوشک باغ جهان آرا بقلعهٔ اختیار الدین بردند و بمیر
درویش بیگ سپردند و بعد از آن روز امراء و دیوانیان هر دو سرکار نواب جناب امارت مآب را مؤاخذه و مصادره کرده بتحقیق یراق و جهات او مشغول شدند
و آنچه بحصول پیوست بین الجانبین تقسیم یافت و گرفتن امیر محمد ولی بیگ اول خطائی بود که بعد از فوت خاقان منصور شاهزادگان را روی نمود زیرا که آنجناب
از حیثیت یراق و استعداد و توافر نوکران شجاعت نهاد از اکثر امراء و ارکان دولت امتیاز تام داشت و چون گرفتار شد جمیع جهات او صفت هباء منثورا
گرفته ملازمانش که عدد ایشان بپانصد میرسید متفرق و پریشان گشتند القصه چون امیر محمد روزی چند در حصار اختیار الدین گذرانید بکلی همت بر تخلص خود بست و در آن
باب فکری بصواب اندیشیده یکی از دوستان پیغام کرد که طبقی حلوای قند بجهت محذرات در آن قلعه بفرستد و آن شخص موجب فرموده عمل نموده امیر محمد آن
حلوا را با جمعی که موکل او بودند فرستاد و ایشان تمامی حلوا را از روی رغبت بکار برده بعد از ساعتی چنان بخواب رفتند که تا روز دیگر بعالم تیقظ و انتباه نیامدند
و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده در نیمشب با یک رکابدار یوسف نام خود را از زیر آن دروازهٔ قلعه که بجانب بیرون شهر متصل ببازار است رسانیده و بطناب
پایان رفته بر اسپی درغنا که بعضی از ملازمان او تیار نموده بودند سوار شده و از برق سرعت سبقت ربوده روی توجه بمشهد مقدسهٔ رضویه آورد و صباح

روز دیگر که صوفیان عقده خیبار الدین چشم از خواب باز کرده از میر محمد ولی بیگ اثری نیافتند و خبری نشنیدند در بحر حیرت افتادند و امیر درویش بیک بملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا شتافته در غایت خجالت و انفعال کیفیت حال معروض داشت و همان روز از کوتوالی معزول گشته امیر نظام الدین عاشق محمد کوکلتاش قائم مقام شد اما امیر محمد ولی بیک در عرض سه روز آن مسافت بعیده را از راه غیر معهود پیموده بعد از وصول بمقصد کپک میرزا مقدم امیر محمد را از مقدمات ازدیاد دولت و اقبال تصور کرده او را بانعام خلع فاخره و نقود وافره و اسپان گردون توان و اشتران کوه کوهان و خیمه و خرگاه و شامیانه و بارگاه و دیگر اشیا که فراخور همت آن شاهزاده مظفر لوا تواند بود مفتخر و سرافراز ساخت و بدستور والد مغفور خویش در هر دو دیوان مهر عنایت کرده حکم فرمود که امرا و دیوان تواچی و ملک بی وقوف و استصواب جناب امارت مآب هیچ مهمی را فیصل ندهند و امیر محمد بر اقبال بوسیت و دیگر بر مسند امارت تمکن کرده به زبان حال و قال شکر قادر ذو الجلال گویا گردانید **ذکر عبور نمودن ایل امان بفرمان محمد خان شیبانی از جیحون و کشته یافتن بضرب تیغ امیر شجاع الدین ذو النون ارغون** در آن اوان که خبر انتقال خاقان منصور بهادر جهت پادشاه جمجاه عرصه بگوش نزدیک و دور رسید محمد خان شیبانی که سالهای فراوان انتظار چنین روزی میکشید ایل امان را با فوجی از سپاه شجاعت نشان تاخت ولایات ایران مأمور گردانید و او از آب آمویه گذشته تا کنار آب مرغاب بکار و بار نهب و تاراج پاک ساخت و جمعی را از مرو رود گذرانید و در حدود بادغیس نیز صدای قتل و غارت در انداخت و در اوایل محرم الحرام سنه اثنی عشر و تسعمائة کیفیت اجمال بمسامع بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا رسیده گمان بردند که شیبانی خان بنفس خویش از آب آمویه و مرغاب عبور نموده متوجه تسخیر دار السلطنه هراة است بنابر آن خوفی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافت و چون حقیقت واقعه ظاهر گشت همت بر آن گماشتند که بعضی از امرای عظام را با فوجی از لشکریان بدفع شر ایل امان فرمایند و قبل از آنکه از ارکان دولت کسی متکفل آن خدمت گردد شیر بیشه هیجا امیر شجاع الدین ذو النون ارغون با ده دوازده هزار نفر از سپاه غیور از قندهار و زمین داور در اواسط ماه مذکور از طریق هراة رود بظاهر هراة رسید زیرا که بدیع الزمان میرزا بعد از فوت خاقان مغفرت انتما قاصدی بصفحات شمال و زمین داور نزد امیر ذو النون فرستاده بود و او را بر توجه بجانب مستقر سریر سلطنت و جهانبانی امر فرموده و چون امیر ذو النون بشرف ملازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا دریافت و کیفیت آمدن ایل امان و اوزبکان را بکنار آب مرغاب معلوم نمود پیش از آنکه غبار از رنج راه برآساید میر سلطان ابریه برلاس را بحکومت گردانیده و بجانب مروجاق ایلغار فرمود و سپاه ماوراء النهر از قرب وصول آن امیر بهرام قدر واقف گشته براه چول از رنگ علم عزیمت برافراشتند و امیر ذو النون متعاقب بدان بیابان درآمده خود را باوزبکان رسانید و تیغ کین از نیام انتقام کشیده قرب صد نفر را از آن جماعت بر خاک هلاک انداخت و شصت هشتاد کس دیگر را اسیر گردانیده رایت مراجعت برافراخت و مظفر و منصور بپایه سریر سلاطین عظام رسیده باصناف عواطف و عوارف اختصاص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرمود مقارن آن حال اولاد امجاد آن جناب شجاع بیک و امیر محمد مقیم نیز از قندهار و زمین داور بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیدند و بشرف بساطبوسی دریافته بانواع نوازش و اصطناع مفتخر و مباهی گردیدند **ذکر نهضت سلاطین خراسان بمقابله و مقاتله شیبانی خان** چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا بملک جاودانی وقوف یافت خیال تسخیر خراسان کرده جهت اطلاع بر کیفیت حالات آن ولایات شخصی را که مولانا ختائی نام داشت برسم رسالت بدار السلطنه هراة فرستاد و مولانا ختائی در النگ باغ جهان آرا مقبّل بساط جلالت مناط میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان گشته سخنانی که داشت معروض گردانید خلاصه سفارت آنکه شیبانی خان میگوید که پیوسته آبا و اجداد شما در حدوث وقایع و وقوع حوادث رجوع بخواقین دودمان عالیشان ما کرده شرایط مطاوعت بجای می آورده اند مناسب آنکه شما نیز سنت سنیه پدران خود را اقتدا نموده ابواب مخالفت مسدود سازید و از شارع مستقیم موافقت عدول و انحراف نورزید تا عرصه مملکت معمور و آبادان و جمهور رعایا که ودایع خالق البرایااند پایمال عساکر مضرت مآثر نشوند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان چون میدانستند که غرض شیبانی خان ازین مراسله چیست جواب آنخان و رخصت ایلچی را موقوف داشته قاصدان باطراف و جوانب خراسان فرستادند و باجتماع شاهزادگان و جنود ظفر ورود فرمان دادند و در خلال این احوال ایلچیان از نزد امیر سلطان قبچاق که حاکم قبة الاسلام بلخ بود رسیده معروض داشتند که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات سحاب نیسانی بر بلده مذکوره رایت اعلام نصرت انجام گردانیده بمحاصره اشتغال دارد و حال آنکه رعایا را ذخیره نمانده و نقدان قوت سپاهیان را بسر حد عدم رسانیده امید آنکه حضرات باتفاق متوجه آن حدود گردند تا شر لشکر اوزبک اندفاع یابد

پایه سریر انوار فراغت بر وجنات احوال متوطنان این ولایت تابد سلطان بدیع الزمان میرزا و ابو المنصور مظفر حسین میرزا بعد از استماع این خبر با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشته خواطر بر مقابله و مقاتله شیبانی خان قرار دادند و مجددا قاصدان جهة اجتماع شاهزادگان باطراف دیار خراسان فرستادند و در اوایل شهر مذکور از دار السلطنه هراة رایات نصرت آیات بصوب قبة الاسلام بلخ برافراختند و از گرد مراکب مواکب چهره مهر و ماه را تیره و دیده روشنان سپهر را خیره ساختند نظم روان گشتند شاهان کوکبه کش سپاهی بی نهایت از پس و پیش نباید آنکه گشته ترم ظفر در خدمت و اقبال همدم و چون نواحی چهل دختران از غبار مواکب کواکب مراتب ایشان مشکبیز گشت ابو المحسن میرزا با لشکر نصرت شعار مصراع سپاهی بکثرت چو اعداد اختر از بلده فاخره مرو آمده و دیده بدیدار برادران کامکار روشن کرده سلطان بدیع الزمان میرزا که از همه حیثیتی از وی بزرگتر بود دستور هنانور زد و مظفر حسین میرزا هر چند در سلطنت دار الملک با سلطان بدیع الزمان میرزا شریک بود اما چون حسب سن از ابو المحسن میرزا خردتر بود او را تعظیم نموده بر خود تقدیم فرمود و از جانبین لوازم نیاز و نثار بوقوع پیوست و از آن مرحله نیز کوچ واقع شده بعد از نزول در کنار آب مرغاب ابن حسین میرزا از قاین و امیر سلطان علی ارغون از سیستان و سایر امرا و لشکریان ممالک خراسان متعاقب و متواتر بمعسکر همایون پیوستند نظم رسیدند از هر طرف سروری بهر یک ملازم شده لشکری بخون عدو تنگ بسته میان گشاده بمدح سلاطین زبان و بعد از آن ایام که کنار مرو رود مضرب جنود ظفر ورود بود روز بروز بنابر هیمین منشان جمعیت سلاطین خراسان بر عجب ... می افزود ناگاه مبشر خجسته مقال ببارگاه اقبال مآل سلطان بدیع الزمان میرزا رسیده بشارت طلوع اختر جاه و جلال از مطلع عنایت ایزد متعال رسانید یعنی خبر تشریف قدوم بهجت لزوم حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه شیوع یافت و پرتو انوار بهجت و شادمانی بر وجنات احوال سالکان مسالک جهانبانی و امرا و ارکان دولت تافت نظم مژده ایدل که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی و فریاد رسی می آید **گفتار در پیوستن پادشاه عالیجناب بسلاطین خراسان در کنار آب مرغاب** در آن اوقات که صیت کوس شوکت و سرافرازی و شعشعه نیر دولت و بزم سازی و سایر محاسن شمایل و محامد خصایل پادشاه مؤید غازی ظهیر الدین محمد بابر در اقطار آفاق مشهور گردیده و کیفیت محاربات و معارضات آن پادشاه فرخنده صفات با شیبانی خان بمسامع خاقان منصور سلطان حسین میرزا رسیده بنور فراست و دوربینی دانست که عنقریب کوکب جاه و جلال آنسرور بر سپهر سلطنت و اقبال از مطلع دریچه کشورگشائی و استقلال طلوع خواهد نمود و سرچشمه عنایت ایزد متعال ابواب حصول انواع امانی و آمال بر روی روزگار فرخنده آثارش خواهد گشود بنابر آن سید افضل ولد سید سلطان علی خواب بین را که در سلک صدور فضیلت آئین انتظام داشت برسم رسالت بکابل فرستاد و بزبان مودت و حسن اعتقاد پیغام داد که تسخیر ممالک ماوراء النهر و آنچه از حقوق بازوی معاضدت و مرافقت خیرات و تیسیر مطالب و مقاصد دو جهانی باستظهار مظاهرت و موافقت مقرر و حضرت پادشاهی مرا بمثابه فرزند دلبند و برابر برادر بجان ارجمند است باید که در رفع بنیاد مخالفان طاغی و دفع مواد فساد دشمنان باغی طریق اتفاق مسلوک دارد و دقیقه یکانگی و وفاق مرعی نگذارد تا بیکانگان مجال مداخلت در ممالک محروسه نیابند و پیش ازین در بلاد و امصار ماوراء النهر رایت ابهت و جهانبانی و حل یابند و چون سید افضل بپایه سریر پادشاه بلند محل رسیده این سخنان بعرض رسانید آنحضرت مضمون کلام اعجاز انتظام و امر اجابته تجلیه مبذول داشت سید افضل را از اعطاف و افضال و انعامات پادشاهانه محظوظ و بهره ور ساخته عزیمت ملاقات سلطان حسین میرزا فرمود و در آن اثنا جهانگیر میرزا بخلاف پادشاه مظفر لوا از کابل بیرون رفته بجانب ایماقاتی که در آنجا بودند توجه فرموده بخاطر خطیر پادشاه جهانگیر خطور نمود که امکان دارد که کلانتران ایماقات سر بجیب مطاوعت جهانگیر میرزا در آورند و او بمظاهرت ایشان بار دیگر خیال استقلال نماید و ابواب خلاف و نزاع بر گشاید لاجرم رای اشرف اعلی چنان اقتضا نمود که لوای ملک فرسا در برابر جهانگیر میرزا در حرکت آید و چون شاهزاده بموکب عالی پیوندد عزیمت سفر خراسان مصمم گردد آنگاه پادشاه جانفشان حکومت دار الملک کابل بجمعی از امرای شجاعت نهاد که از ابل اعتماد بودند سپرده ایشان را بعدالت و رعیت پروری وصیت نموده بتاریخ سنه اثنی عشر و تسعمائه پای مبارک در رکاب جهاد کرده و از انشتاب آورده نهضت فرمود نظم باقبال شاه فریدون صفات ز کابل روان شد بسوی هرات ظفر بر یمین نصرت اندر یسار رفیق سفر لطف پروردگار و چون کلانتران قبایل و احشام از توجه موکب سپهر احتشام آگاهی یافتند پروای میرزا جهانگیر کرده همگنان با شاه و جنگیش بملازمت پادشاه پیکنند روش شتافتند و میرزا جهانگیر بجنگ غاشیه دولتخواهی بر دوش گرفته بموکب پادشاهی پیوست و بدستور قدیم باصناف اعطاف و انواع الطاف مفتخر و سرافراز گشت و چون بهوای حدود مملکت خراسان از غبار سم سمند پادشاه والا احسان مشک افشان شد خبر فوت

خاقان منصور سلطان حسین میرزا چون از انجا مسید ضمیر الهام پذیر گذشت که یکی چند میان اولاد امجد و حضرت نشان صورت خلاف روی نماید و بدان واسطه بعضی
از ممالک ایشان بحیطه تصرف ملازمان نشان سلطنت آشیان در آید بنابران رایت ظفر پیکر به ستور پیشتر بدان صوب حرکت ساز و مراحل میمود و بعد از وصول بولایت
خابران کیفیت عصیان شاهزادگان و امراء عالیشان در کنار آب مرغاب بتحقیق پیوست و خاطر خطیر آن پادشاه خیر اندیش بران قرار گرفت که معاونت
و مظاهرت میرزا بدیع الزمان و اخوان امیش نهاد همت عالی سازد و بموافقت و مرافقت ایشان بدفع شیبانی خان و سایر معاندان پردازد لاجرم عنان
اگران بطرف مرو انعطاف داد و جهت رسانیدن این خبر بهجت اثر ایلچی قرشتاب بر جانب مرغاب فرستاد چون میرزا بدیع الزمان و برادران این بشارت شنودند
کوکب ظفر و اقبال از افق آمانی و آمال امیدوار شده بترتیب لوازم نیاز و نثار استعجال نمودند نظم بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فضل و کرامت بمهر و ماه
رسید جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل بفریاد دادخواه رسید و بموجب فرمان واجب الاذعان میرزا بدیع الزمان میر محمد برندق برلاس و امیر
ذوالنون باستقبال موکب ظفر قرین پادشاه حمید خصال شتافتند و در منزل دره م بملازمت آن سپهر احتشام رسیده بانواع مراحم و اشفاق اختصاص
یافتند و بعد از تاکید قواعد عهد و پیمان آن پادشاه عالی مکان در حق سلطان بدیع الزمان میرزا از قرب وصول آنحضرت آگاهی
یافته میهمانان اخوان برسم استقبال از مروجاق نهضت نمود و در منزل گل عثمان مشام جان سلاطین خراسان از شمیم ملاقات آنحضرت بوی خلافت سمت عطر
گرفت و از جانبین مراسم تعظیم و تبجیل ما بعد من بدالفصل صفت رعایت پذیرفت سلطان بدیع الزمان میرزا و ابوالمحسن میرزا و سایر اولاد امجاد خاقان فردوس
مکان تشریف قدوم میمنت لزوم پادشاهی را فوزی عظیم دانستند و در لوازم مهمانداری و خدمتگذاری سعی و اهتمام تمام نمودند انقدر که توانستند قواعد
اتفاق و یگانگی را باستیاری وفاق و فرزانگی مشید گردانیدند و در باب تدبیر امور دین و دولت و دفع شر اعدای ملک و ملت مشورت نموده غایت اجتهاد
بتقدیم رسانیدند و همین مقدم آن پادشاه جمشید حشم بیدار دوی سلاطین خراسان تجنبی دست داد که تحریر آن بجرد تحریک بنان تیسیر پذیر نیست و تفصیل آن
دوزبان قلم التحریرش وفا لبا اگر آن سلاطین صاحب تمکین با آن سپاه شجاعت آئین آن عزیمت را بامضا میرسانیدند ولایات خراسان از تعرض اوزبکان مصون
می‌ماند اما چون تقدیر مالک الملک قدیر نوعی دیگر بود از اجتماع آن همه سرداران عالیجاه و اتفاق آن مقدار امراء و سپاه فایده روی ننمود نظم چو دولت عطا
از کردگار نیاید زبسیاری حیله کار نه هر دولت نیاید بدست نه تقدیر دان در جهان هرچه هست خدا در ازل هرچه تقدیر کرد نشد تغییر
کرد بعون الله ما شاء و یحکم ما یرید انه کریم حمید مجید

ذکر در آمدن بلخ بحیز تسخیر محمد شیبانی خان و بیان مراجعت سلاطین و حکام خراسان

چنانچه از فحوای داستان گذشته و حکایات مسطور گشته معلوم میشود که محمد محسن بنابر عدم مساعدت توفیق در دفع طغیان شیبانی خان
با برادران سلوک موافقت مسلوک نداشت و در مقر خود یعنی مشهد مقدسه رضویه علیه السلام والتحیة ساکن بود و چون امراء ارکان دولت را بعد نفرت او از
جهة فتوری تمام بعزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان راه یافت و بار دیگر آغاز مشورت نموده امیر شجاع الدین ذوالنون که شیر بیشه هیجا و نهنگ
دریای وغا بود بعرض رسانید که مثل این اجتماعی که حالا الوس امیر تیمور گورکان را اتفاق افتاده یکبار دیگر میسر گردد فرصت غنیمت دانسته بدل قوی
بمیدان حرب و معرکه طعن و ضرب میباید شتافت و از عنایت ملک ملک بخش فتح و نصرت مسألت میباید کرد تا پیکر مطلوب از پس پرده غیب جلوه گر شود
و امیر محمد برندق برلاس فرمود که بهرگاه به نواحی بلخ رویم گلیک میرزا که بداعیه تسخیر مملکت خراسان با برادران طریقه اتفاق مرعی نداشته لشکر ظفر ما بر بلده فاخره
هرات خواهد کشید و بنابر آنکه مردم شهر بالطبع خواهان حکومت امیر محمد ولی بیک اند امیر شیخ علی طغائی و امیر یوسف علی کوکلتاش از محافظت آن بلده عاجز گشته
محمد محسن میرزا دارالملک خراسان را بحیطه تصرف در خواهد آورد و بعد از وقوع این صورت اکثر امراء و لشکریان که کوچ و متعلقان در آن بلده دارند از ما روی
گردان شده بهرات خواهند رخت انتقال و اولی آنکه درین زمستان دفع دشمن خانگی کرده در اوایل فصل بهار که در صحرا و بیابان علیق چهارپایان بسیار خواهد بود
از روی جمعیت خاطر تقبال سپاه اوزبک اقبال نمائیم در اثنای این گفتگوی خبر رسید که امیر سلطان قنجاق و لشکریان بلخ بسبب فقدان قوت محافظت شهر
فوت شده محمد شیبانی خان بکان امان طلبیده و اند و خان عالیشان را بمواعید دلپسند فریب داده امیر سلطان ابواب قبة الاسلام بلخ را گشاده است و موکب
گردون مراتب خان بدو پیوسته و سپاه اوزبک بکار و بار غارت و تاراج بلده فاخره بلخ اشتغال ساخته اند و پس از آنکه بسامع محمد خان رسید که اکثر حکام و
سپاهیان خراسان در کنار آب مرغاب مجتمع گشته خیال قتال دارند بر جناح استعجال رایت معاودت برافراخته چون این خبر در اردوی سلاطین خراسان

انتشار یافت وفی الواقع در آن زمستان عبور از آب آمویه و مقاتله با محمد خان شیبانی ما فوق طاقت انسانی بود و رای امیر محمد برندق ترجیح یافت و در ماه رجب سال
مذکور سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت خراسانیان افتاد و ظهیر السلطنة والخلافة محمد بابر پادشاه علم عزیمت بجانب کابل افراشت و ابن حسین میرزا المعروف
فاین رفته ابوالمحسن میرزا راه مرو پیش گرفت و اولاد امیر ذوالنون و امیر سلطان علی ارغون روی بجانب گرمسیر آوردند و سلطان بدیع الزمان میرزا با مظفر حسین میرزا
بمستقر سلطنت خرامیدند و بعد از آن چند روز بنابر مصلحت تحصیل مهم محمد محسن میرزا ابوالمنصور مظفر حسین گورکان بقصبه کوسویه تشریف برده در آن مکان
طرح قشلاق انداخت و امیر محمد برندق برلاس و بعضی دیگر از امراء ظفر اقتباس که ملازمت میرزایان مستند و سلطان بدیع الزمان میرزا با امیر ذوالنون و سایر
نوئینان آن زمستان در دار السلطنه هرات ساکن بوده در ماه مبارک رمضان باقامت صیام و ادای فرایض و نوافل قیام و اقدام نمود و قریب بعید جهة ترویج
روح مطهر حضرت خاقان منصور ترتیب آش عظیم فرمان فرموده چون هلال فرخ فال شوال برقع از جمال برداشت آن کوکب اوج عزت و جلال بعیدگاه تشریف
برده از روی نیاز بادای نماز پرداخت و در وقت مراجعت مدرسه شرقی سلطانی را از فر نزول همایون غیرت افزای فضای گردون ساخت اکابر و اشراف
دار السلطنه هرات از سادات و علما و قضات بمجلس اشرف اعلی حاضر گشته خوان سالاران اطعمه لذیذه زیاده از چند و چون و حلوا و از هرچه در حوصله
خیال گنجد افزون حاضر آوردند و اصناف خلایق را از آن مائده پر فایده حظی وافر و نصیبی کافی محظوظ و بهره ور گردانید و سلطان گردون احتشام بعد از
طعام و ختم کلام ذوالجلال والاکرام بر ابرش تیزخرام سوار شده بباغ جهان آرا تشریف برد و مبسط بساط عیش و نشاط و ترتیب اسباب فرح و انبساط
مشغولی کرد بیت بر وقت خوش گذشت و به مغتنم شمار کس را وقوف نیست که پایان کار چیست

گفتار در بیان رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بییلاق مرل و ارتفاع رایت دولت محمد خان شیبانی بتقدیر حق عز و جل

چون دوران اقبال فصل شتا بنهایت و اختتام رسید
و سلطان بدیع الزمان از بهار سپاه ریاحین و از بادصبای بساتین صحرا گشته جنود برد و سرما از هجوم لشکر فروردین منهزم گشت و خاقان مشرقی آفتاب
آفتاب خانه بهرام را محل ساخته رایت نخوت از چرخ مغتم درگذشت نظم سلطان جهان نورد ایام زد خیمه بتخت گاه بهرام افراخت علم لاله در دشت عالم
را سپاه سبزه برگشت سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی را در هرات گذاشته رایات عالیات بجانب
ییلاق بادغیس برافراخت و روزی چند در مرغزار مرل که مرغزاریست بهشت آثار رحل اقامت انداخت و در آن ولا مظفر حسین میرزا میل ملاقات برادر بزرگ
نموده از یورت قشلاق در حرکت آمده در اواخر ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمائه در منزل مذکور اجتماع سعدین و مقارنه نیرین دست داده برادران دیده
بدیدار یکدیگر روشن کردند و در باب دفع اعدا طریق مشورت مسلوک داشته از گذشته و آینده سخنان در میان آوردند و بنابر آنکه مقصود چنان بود که در آن ییلاق
محمد خان شیبانی بقصبه مملکت ستانی از آب آمویه عبور نماید ایلچیان سخندان نزد شاهزادگان و امراء عالیشان فرستاده جمع آمدن ایشان فرمان داد و بدان از جمله
جهة طلب شجاع بیک این ذره بمقدار از نزد شهزاده بار نموده و راقم حروف در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور اجازت یافته از مرل بهرات شتافت تا راه
گرده متوجه مقصد گردد و درین اثنا گوهر درج عفت و حشمت جوجوک بیگم که صبیه سلطان بدیع الزمان میرزا بود در دار السلطنه هرات از جهان پر آفات رخت
سفر آخرت بربست و امیر ذوالنون و امیر شیخعلی آن سلاطین عظام بتجهیز و تکفین مهد عالیه نموده جسد مطهرش را در مدرسه شریفه بقعیه مدفون ساختند و ترویح
روح پرفتوحش باطعام مساکین و فقرا و ختمات کلام ایزد سبحانه و تعالی اشتغال نمودند و چون هلال محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه از مشرق دولت و
احتشام طالع شده بر بحر خضر سپهر عبور فرمود خبر گذشتن محمد خان شیبانی از معبر کرکی و توجه بطرف خراسان متواتر گشت و سلطان بدیع الزمان میرزا امیر شجاع الدین
ذوالنون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی را بار دوی همایون طلبیده و ایشان در روز دوشنبه چهارم ماه مذکور از بلده هرات بدرگاه خلایق پناه شتافته
و روز دیگر بشرف ملازمت مشرف گشته باتفاق سایر امراء عظام بساط مشورت مبسوط گردانیدند و چند انشقه که تیر تقدیر را بسپر تدبیر منع توانند ساخت
و سیلاب مشیت مسبب الاسباب را بمشت خس و خاشاک باز توانند داشت هیهات هیهات ع دافع تیر قضا نبود سپر چون اراده مالک الملک
علی الاطلاق مقتضی آن بود که ولایت خراسان بحوزه تصرف محمد خان شیبانی در آید و مدت دولت اولاد خاقان منصور بسر آید بر اجتماع جنود بلا انتها و
تدبیر امراء صایب رای هیچ فایده مترتب نگشت و بهمرسان پناه بهرام فرما وراءالنهر بسان سیلی که از فراز رو بنشیب آورد از آب آمویه عبور نمود و
طوفان جا از سر در گذشت نظم چو تقدیر الهی بود رهنمای که گردد منتقل ملک خراسان نیاید کار از مردان صفدر نه از تدبیر دانایان کشور

این سخن از کودک و پیر که تقدیر الهی را چه تدبیر کیفیت این واقعه چنان بود که محمد خان شیبانی در اواسط ذی حجه سنه اثنی عشر و تسعمائه از دار الملک سمرقند برزین ملک
ستانی نشست و از معبر کرکی عبور نموده بجد و جهد تمام خود را بشاف امیر شاه منصور که در آن اوقات بقبل میرزا بدیع الزمان حاکم آن ولایت بود چون از وفور شوکت و قوت
دولت خانی واقف شد اقبال مثال بارکاه سلطنت و استقلال خامیه و غاشیه متابعت بردوش گرفته منظور نظر التفات گشت آنگاه خاقان گیتی ستان
بر جناح استعجال از آنجا خود بطرف کنار آب مرغاب ایلغار نموده بعد از وصول برهٔ جانی کوتوال قلعهٔ آن بعقبه دراطاعت و فرمان برداری افتاده باشاه منصور کرد
و تا انهایت نزد بدیع الزمان میرزا و ابو المحسن و مظفر حسین کورکان خبر عبور موکب منصور از آب آمویه متعاقب پیوسته بوده پس از وصول محمد خان بنواحی بادغیس
سیلاب اضطراب بنیان ثبات سلاطین و امراء خراسان را منهدم ساخته غریق بحر حیرت و اندیشه گشتند و گرت دیگر طریق مشورت مسلوک داشته امیر ذو النون
بنا بر شجاعت جبلی صلاح در جنگ صحرا دیده و امیر محمد برندق راه تحصن در بلده فاخرهٔ هراه مصلحت نمود و قبل از آنکه خاطر برکی از این دو صورت قرار دهد
روز پنجشنبه هشتم محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه آثار قرب وصول محمد خان شیبانی با سپاهی افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت و منقلای آن سپاه مظفر
لوا که سرکردهٔ ایشان ولد محمد خان تیمور سلطان و عبید الله خان بن محمود سلطان بودند برا نغار و جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا
و مظفر حسین میرزا نیز بتعبیه سپاه پرداخته مانند کسی که دریای محیط را خواهد که بقبضه خاک تنک انباشته گرداند و سیلاب بلا را بمشت خار و خاشاک از
رفتار باز دارد و در مقام مدافعه و مقاتله آمدند بیت دو لشکر رو برو صف بر کشیدند بقصد یکدگر خنجر کشیدند خروشیدن بهادران بتمتن آواز نقاره
و نفیر و سورن زلزله در زمین و زمان انداخت و درخشیدن خود و مغفر لمعان بر گستوان و جوشن بتغییر آیه سایر قد یذهب بالابصار ظاهر و مبین ساخت بیت
در گرد سپاه شعله تیغ بنمود چنان برق ز دل میغ عقاب تیر جهنده حیات بر باد و پیر دهان باز کرده و اژدهای سنان بطعن مرده صغیر و کبیر زبان دراز کرده نظم
در آن میدان سنان آتش انگیز زبان طعن گردان شده بیان تیز عقاب تیر آمد سرخ منقار ز خون پردلان روز پیکار از جملهٔ امرا و لشکریان خراسان امیر [illegible]
الدین ذو النون ارغون و امیر نظام الدین شیخعلی طغائی با فوجی از شیران بیشه رزم آزمائی در آن روز در معرکه ستیز آثار رو ستخیز ظاهر ساختند و بضرب شمشیر نهنگ [illegible]
و زخم تیر مرگ تاثیر و رق زندگانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی را در عرصه فنا انداختند اما چون عساکر نصرت برکت ازبک با صفاف مضاعف
خراسانیان بودند و تیر لسان در پای هر موج فوج از عقب یکدیگر میرسیدند سپاه شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بوادی هزیمت تافتند
و پریشان و بی سامان هر طایفه بطرفی از اطراف و ولایات خراسان شتافتند اما امیر ذو النون که زبان حال قائلش همواره بمضمون این بیت مترنم بود که بیت ز [illegible]
ز من دشمن بد کمان بجز روی شمشیر و پشت کمان مانند شیر ژیان که از میمنه و که بر میسره حمله میکرد و از زخم تیغ و خنجر خاک معرکه بخون پردلان رنگین ساخته [illegible]
جلادت بجای می آورد آخر الامر از بکان از اطراف و جوانب در آمده آن شهسوار میدان پیکار را از اسب پیاده گردانیدند و خواستند که دست و گردن
بسته نزد خان برند امیر ذو النون تن بعجز در نداده بدستور جنگ میکرد تا شهید شد اما امیر شیخعلی طغائی با جمعی دیگر از متعینان خراسان اسیر سر پنجه تقدیر گشت
و سپاه قدر قدرت ازبک تا مدت دو قور رباط کربکیان را تعاقب نموده بمقدار غنیمت گرفتند که بیان پایان از احاطه کمیت آن عاجز است و قلم [illegible]
از تعداد آنها یکی از آن قاصر مصراع حاجت از شرح آن تماشا کم والله تعالی بحقایق الامور اعلم گفتار در بیان کیفیت تفرقه و پریشانی

حکام و عساکر خراسان و وصول رایات نصرت نشان محمد خان بالنک کهدستان

چون از مهب عنایت حق عز و جل در میان
رباط امیر علیشیر و منزل ال نسیم فتح و ظفر برشقه علم محمد خان شیبانی وزید سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین کورکان با اکثر امرا و لشکریان بمقتضای کلمه
الفرار مما لا یطاق عمل نموده هر کس بطرفی منهزم گردیده و سید عبد الله میرزا با جمعی از امرا بمشهد مقدسه رفته بکپک میرزا پیوستند و عبد الباقی میرزا و امیر محمد برندق [illegible]
در رمه و سبزوار بابن حسین میرزا ملحق گشتند و سلطان بدیع الزمان میرزا بطاهر دار السلطنه هراة شتافته آن شب در باغ نو منزل گزیده و لحظه غنوده [illegible]
سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد متوجه قندهار و زمین داور شد و مظفر حسین میرزا در جوف لیل بهراة در آمده بباغ شهر آرا سید و شیخ الاسلام مولانا
سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی اختیار الدین حسن را طلبیده در باب محافظت هراة [illegible]
استعانت جست جواب دادند که نگاه داشتن شهر بلشکر میسر میشود و بمجرد اهتمام ما فایده مترتب نمیگردد و مظفر حسین میرزا فرمود که همراه من بیاید و از سه نوکر [illegible]
بابن بلده در نیامدند اکابر عرض کردند که بدین تقدیر چگونه با سپاه ازبک مقاومت توان نمود بنابر آن آن شاهزاده عالیشان لعبد هزار در وداع

وداع ملک و مال و ماده و عیال کرده بعد از دمیدن صبح با جمعی از خواص و ملازمان از دروازهٔ فیروز آباد بیرون رفت و از راه ترشیز روی توجه باسترآباد آورد
و صباح روز جمعه نهم محرم الحرام سادات و قضاة و اکابر و اعیان هراة در مدرسه شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعه گذار روی نموده بود فرقه مشورت در میان
انداختند خواطر اکابر و اصاغر بر سلوک طریق اطاعت و انقیاد محمد خان شیبانی قرار یافته راقم حروف را فرمودند تا عرضه داشتی مشعر بر همین در قلم آورده
نوشته مصحوب برادرزاده مولانا زاده و مولانا عثمان که محتسب شهر بود روان ساختند و مولانا زاده متوجه گشته در سر خیابان غارت یافت و پیاده و عریان
نزد یک تیغور رباط خود را به محمد تیمور سلطان رسانید و کیفیت حال عرض کرد محمد تیمور او را نزد پدر فرستاد و محمد خان شیبانی بعد از اطلاع بر مضمون عریضه بر [illegible]
در آخر همان روز النک کهدستان را مضرب خیام دولت و اقبال خاطر بر سلطنت مملکت خراسان قرار داده رایت ابهت و کامرانی برافراخت سبحان
من لا یجری فی ملکه الا ما یشاء و هو تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء

ذکر وصول اکابر و اشراف هرات بملازمت محمد خان شیبانی بعد از سلوک در وادی حیرت و پریشانی

در روز مذکور که جمهور متوطنان هراة از بیم سیاست محمد خان در وطیفه شهر را مانند
ابواب فرح و سرور بر روی خود بسته در کمال حزن و اندوه بودند و لشکر قیامت اثر ازبک در محلات بیرون آن بلده فاخره علم اقتدار افراخته غارت
و تاراج میمود ناداری در غایت غرابت دست داد و قتل طائفه از سپاه ماوراء النهر اتفاق افتاد کیفیت حادثه آنکه خواجه معز الدین حسین شبانکاره و خواجه شمس
الدین محمد منشی و بعضی دیگر از ملازمان دودمان خاقان فردوس مکان که از سلسله گرگ ریخته شب در باغات بیرون هراة غنوده بودند در چاشتگاه از وفور خیال فرار
نموده جهت تخلص خود حیله اندیشیده بسلیح و مکمل بر اسپان باد رفتار سوار گشته آواز بر آوردند که دولت دولت کپک میرزا است و هر کس که دو چار شود [illegible]
گفتند که اینک محمد محسن میرزا با سپاه بسیار در رسیده و عزم رزم و پیکار متوجه پادشاه ازبکان گردیده نموده او باش هراة که این خبر شنیدند مانند سیر [illegible]
از دروازه های شهر بیرون جستند و از لشکر ازبک که در محلات ظاهر آن بلده بطلب مال مشغول بودند قریب بصد کس بقتل رسانیدند و بعد از ساعتی کذب آن خبر [illegible]
پیوسته جهت کشته شدن ایشان جماعت دغدغه خواطر اکابر و اصاغر روی در داده پا و بها و خلایق در بحر حیرت افتاده و از خوف جزای آن و در فضای ضمیر بر دو بیم [illegible]
سادات و قضاة و علماء و عامه رعایا و کافه برایا آنشب در کمال الم و ملال بسر بردند و در لجه تحیر و تفکر سرگردان بوده برای تخلص جوش بهر دو امید میسر گردد
صباح روز شنبه برادر مولانا بنائی از اردوی ایشان که طریق جهانگشائی بهراة رسیده و نشان که قشیان آستان سلطنت آشیان بنام شیخ الاسلام و قاضی [illegible]
الدین حسن همی کرده بود و بدو رسانید مضمون آنکه چون رایات نصرت آیات بمحمود و بادغیس رسید بدیع الزمان میرزا از صولت سپاه کشور کشا منهزم گردید
و امیر ذو النون ارغون کشته گشته و شیخعلی طغائی اسیر سرپنجه تقدیر شد و ما النک کهدستان را مضرب سرادقات عزت ساخته همت عالیه بر ترفیه حال عامه سکنه [illegible]
خراسان گماشته ایم باید که چون نشان ما برسد شهر و معمن خواطر بوده بدرگاه عالمپناه شتابند و هر کس را از اشراف و اعیان مصلحت دانند همراه آورند اکابر هراة
بعد از وقوف بر مضمون آن فرمان قاصد را بانعام و احسان خوشدل و شادمان گردانیده همان روز شیخ الاسلام و عمده اولاد امجاد خیر الانام
امیر کمال الدین عطاء الله الحسینی و امیر عبد القادر و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد
الامامی و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب عیار متوجه النک کهدستان گشتند و چون نزدیک معسکر
نصرت اثر رسیدند مولانا نظام الدین عبد الرحیم ترکستانی که در بارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت ملکه اختیار بنهایت داشت و خواجه کمال الدین
محمود ساغرچی که با مراشراف دیوان مشرف بود آن فرقه واجب التعظیم را استقبال نمودند و در یکی از خیام فرود آورده پادشاه را آگاهی دادند محمد خان
حکم فرمود که نخست کیفیت امان و پیشکش و ساوری هر دو بیان را قرار دهند آنگاه اکابر و اشراف را بمجلس اشرف اعلی رسانند و مولانا عبد الرحیم و خواجه
کمال الدین محمود در آن باب گفت و شنود نموده مقرر شد که مال عطایا و محرفات مبلغ صد هزار تنکه کپکی که هر تنکه از آن در آن اوان شش دینار تنکه جاری بود
سرانجام نمایند و اکابر عظام و سیور غال داران تمام مبلغ سی هزار تنکه جهت پیشکش خان فرود آورند و پانزده هزار تنکه مولانا عبد الرحیم را خدامت
کنند بعد از آن محمد خان شیبانی بارگاه سلطنت و جهانبانی بحضور سلاطین عظام و امراء کرام مثل محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان و حمزه سلطان و
مهدی سلطان و جان وفا میرزا آراسته اکابر و اشراف را بار داد و اکثر جماعه مذکوره میان خوف و رجا به آن خرگاه سپهر اشتباه در آمده سلاطین و امراء
بتعظیم ایشان قیام نمودند و خان رخصت جلوس ارزانی داشته همان ساعت بسعادت اشارت فرمود و جان وفا میرزا منصب حکومت و داروغگی هرات

فتح و سرافراز گشته همراه او کار بر توجه شد و جهت سرانجام سایر مهام مولانا عبدالرحیم توجه کرده جان وفا میرزا در منزل اولاد امیر غیاث فرود آمد و مولانا عبدالرحیم در خانهای آلای دروازه خوش نزول نمود **گفتار در بیان درآمدن وزرا و عظام ببلده فاخره هراة و ذکر شمهٔ از شدّت مطالبات و صعوبت وقایع و حالات** چون بنابر مشیت مسبب الاسباب آفتاب دولت و اقبال از مطلع آمانی و آمال محمد خان شیبانی طلوع نمود و دار الملک بلاد خراسان که همواره محل جلوس سلاطین عالیشان بود دست تسخیر فرمود و کلام حکمت انجام لا ملک الا بالرجال و لا رجال الا بالمال را مطمح نظر داشته همگی همت بر تحصیل اموال و جهات غایبی و آنچه کار برقبول نموده بودند گماشت و خواجه کمال الدین محمود و خواجه ابو الوفا که بخواجه خرد مشهور است با طایفه از تحصیلداران و لشکریان بتاریخ یازدهم محرم الحرام بدار السلطنه هراة درآمدند و تحصیلات نوشته قبضه تمام وجوه مذکوره را از اکابر و رعایا طلب نمودند و در عرض یک هفته بحصول موصول گردانیدند و جهات و تملکات ظاهری از ازواج طاهرات و بنات مکرمات خاقان مغفرت صفات و متعلقان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان را تمام گرفته الخاعت را باردوی همایون فرستادند و ایشان بغیر ملاقات خانی فایز شده مهد علیا خان زاده خانم بنت احمد خان که خواهر زاده خاقان فردوس مکان و منکوحه مظفر حسین گورکان بود در نظر محمد خان مستحسن نمود و جویان از مواصلت گشته خانم دعوی کرد که مظفر حسین میرزا قبل این تاریخ بده سال مرا طلاق داده بود و جمعی از اهل دیانت بر طبق مدعای او ادای شهادت نمودند تا بآیین شریعت غرا در سلک ازدواج خان انتظام یافت و مهد اکبر بیگم که صبیه صلبیه مظفر حسین میرزا بود و از منکوحه عظمی مشار الیها در وجود آمده بود عبید الله سلطان بحباله نکاح درآورد و محمد خان بتقبیه محلّه نشینان تتق عصمت را باز بشهر فرستاد و جهة مطالبه ذخایر و نفایس اجناس ایشان محصلان تعیین کرده آنمقدار لآلی آبدار و در شاهوار و یاقوت رمانی و لعل بدخشانی و سایر جواهر زواهر و طلاآلات بحصول پیوست که عشر عشیر آن در خزانه خیال هیچ پادشاه باستقلال نگنجید و از جهات امرا و ارکان دولت آن دودمان عالیشان نیز نقود و اقمشه فراوان بدست آمد و لشکر قیامت اثر اوزبک هر یک از متمولان خراسان را ببهانه گرفته در تعذیب و شکنجه کشیدند و آنچه نتوانستند از ایشان بحصول موصول گردانیدند مضمون آیه ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة بالمع وجهی ظاهر گشت و بسیاری از اهل جاه و جلال پایمال حقارت و اذلال شده ناله و نفیر صغیر و کبیر از فلک اثیر درگذشت نازنینان حرم حرمت بدست اوزبکان بیرحم اسیر گشته در تعذیب بودند و زهره جبینان بجلباب عفت از عقب مغولان بهرام صولت در کوچه و بازار سرگردان شده ساعتی نمی آسودند **قطعه**

علم زد آتش ظلم اندر آن بوم
جهان تاریک شد از آه مظلوم
برآمد ناله و شیون ز مردم
نبود آن قوم را اصلا ترحم

بالاخره خواجه کمال الدین محمود از شدّت تسکین یافت و انوار امن و امان بر وجنات روزگار خوایف انسان تافت و در روز جمعه یازدهم محرم در مسجد جامع دار السلطنه هراة خطبه بنام ابو الخیر خان و محمد خان شیبانی خواندند و بموجبی که محمد خان حکم فرمود لقب امام الزمان و خلیفة الرحمن بر زبان راندند و آن خان گیتی ستان بمقتضای علو همت فرمان داد که نیم دانگ بر تمغاهای سابقه اضافه نمایند و چون سکه همایون زیب و زینت یافت بهر یک رایج دینار تنگی جاری داشته و تنگچهای شیبانی سابقه را به پنج دینار ستانند در خلال این احوال بعضی از وزرا و مردم تازیک که ملازم سلاطین و حکام خراسان بودند از بیم حیف و تعدّی اوزبکان در جبال جدود و پیراه تحصن جسته از غایت خشیت لحظه بفراغت نمی غنودند عرضه داشتها بدرگاه والا ارسال داشته بجان امان طلبیدند و فرامین مطاعه در باب استمالت الخاعت صادر شده همگنان بشرف بساط بوسی رسیدند و اکثر منظور نظر تربیت و رعایت گشته بمناصب مناسب یافتند از الجمله خواجه معز الدین حسین منشی کاره و مولانا حاجی محمد فهستانی بر مسند وزارت نشستند و خواجه شمس الدین محمد منشی و مولانا جلال الدین قاسم خواند امیر دیوان املاک و اسباب غایبی شدند و از اولاد عظام سید غیاث الدین محمد باغبان امیر جلال الدین محمود ملازمت سده سلطنت اختیار کرد و امیر سلطان محمود روی بتحصیل جهات جان وفا میرزا آورد **ذکر تسخیر قلعه اختیار الدین و حصار تیره تو** چنانچه از ضمن حکایات سابقه بوضوح می پیوندد که سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوالی حصار اختیار الدین بامیر عاشق محمد کوکلتاش ولد امیر ساربان جنید مفوض گردانیده بود و در وقت توجه بعراق حرم محترم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابوسعید را با رقیه آغا که بعندلیب اشتهار داشت در آن قلعه گذاشت و از صغر کوه امیر عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول و بعضی از افراد اجناد که مجال فرار نیافته بودند بحصانت آن قلعه التجا نمودند و ایضا صاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین میرک ... در حصار رفته بود و مهد علیا خدیجه بیگی آغا نیز از تشدد محصلان گریخته در آن منزل تحصن نمود و چون الخاعت از سطوت اوزبکان بهرام

صولت ابنای خراسان بودند با وجود آنکه مهم شهر بآن مرتبه که شرح کرده شد رسیده بود در محافظت آن قلعه از خود تقصیر راضی نشدند و محمد خان بکلی همت متوجه فتح آن حصار گشته ایلچیان سخندان پیش امیر عاشق محمد کوکلتاش فرستاد تا او را از وخامت عاقبت مخالفت ترسانیده و از عقوبت خدام بارگاه سلطنت ایمن گردانیده بپایان آورند و چون نتیجه بر آن مترتب نیافت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پذیرفت و جمعی از آهنین چنگ آغاز کندن نقب کردند و چون چهار روز بآن کار پرداختند قوچی که بجانب باغ شهرآراست مجوف گشته میل بانهدام نمود و از مشاهده آن انکسار ارکان ثبات و قرار ساکنان آن حصار متزلزل شده قاصدی بپای بارگاه خلافت پناه فرستادند و بجان امان طلبیدند حسب الحکم مولانا عبدالرحیم بدر قلعه رفته هردو عاشق محمد و شیخ عبدالله و خواجه میرکی بپایان آمدند و مولانا عبدالرحیم قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانید و از قبل خان سوگندان بر زبان آورد که چون قلعه را تسلیم نمایند هیچکس بجان و مال ایشان نقصان نرساند لاجرم متوطنان قلعه اختیار الدین بعضی باختیار و زمره باضطرار از مضیق حصار بیرون خرامیدند و هردو عاشق محمد و شیخ عبدالله مواخذه گشتند و اموال و جهات خود را فرود آورده بجان امان یافتند و عاشق محمد کوکلتاش بخراسان توقف کرد و عاشق محمد ارغون و شیخ عبدالله بکاول روی بملازمت بدیع الزمان میرزا آوردند و خواجه جلال الدین میرکی بوسیله خواجه کمال الدین محمود که از قرابتانش بود بی شایبه تفتیش نجات یافت و از روی پوشان سراپرده عصمت کابلی بیگم را قنبر میرزا کوکلتاش بحبالهٔ نکاح درآورد و عندلیب را تیمور سلطان بحرم سرای خویش فرستاد و کوتوالی قلعه اختیار الدین بپهلوان درویش محمد تعلق گرفته جان وفا میرزا ... در بخوش و انجا نقل کرد و متوطن شد و چون خاطر خطیر محمد خان شیبانی از جانب حصار اختیار الدین فارغ گشت فتح قلعه تیره تو را که در تصرف امیر زین الدین علی بود پیش نهاد همت ساخت و با اعاظم امرا و ارکان دولت قرعه مشورت در میان انداخت و بنابر آنکه انحصار از بدایع صنایع ... و کوفتن آن بجنگ بیرون از حیز قدرت ملوک ذوی الاقتدار رای همگنان بر آن قرار یافت که با رسال رسل و رسایل امیر زین الدین علی را بملازمت آورند و خواجه شمس الدین محمد منشی که با آنجناب رابطه محبت و اتحاد مستحکم داشت متکفل آن خدمت شده عنان عزیمت بجانب حصار تیره تو منعطف گردانید و بعد از وصول خاطر امیر زین الدین علی را بالفاظ ایمان و تاکید قواعد پیمان اطمینان داده بدرگاه عالم پناه رسانید و جناب مآب آبی مفاتیح قلعه و ذخایر تسلیم خدام پایه سریر سلطنت مصیر کرده اموال خاصه خود را نیز برسم پیشکش فرود آورد و از سایر تعرضات ایمن گشت **ذکر بعضی از احوال مولانا عبدالرحیم و کیفیت سلوک او با اکابر و اشراف و بیان آنچه در آن اوان بصدور پیوست نسبت بصدور و مباشران اوقاف** مولد و منشاء مولانا عبدالرحیم صیرانست که داخل قصبات ولایت ترکستانست و او در اوقات شباب و اوان جوانی چند گاهی بسمرقند بتحصیل علوم مشغولی کرد و از آنجا بهراة آمده در درس بعضی از اکابر علما روی بکسب کمال آورد اما چون قابلیت اصلی و استعداد جبلی از فطرتش مسلوب بود دست عنایت علیم علی الاطلاق ابواب علم و دانش بر روی روزگارش نگشود **مثنوی**

که حاصل کند نیکبخت زر ز ور
به سرمه که بینا کند چشم کور
توان پاک کردن زرنگ آینه
ولیکن نشاید ز سنگ آینه

طرفه آنکه بیرو اندک مسئله که از هر جا مولانا عبدالرحیم را معلوم شد خود را فاضل کامل تصور کرده چون از خراسان بترکستان بازگشت چنان ظاهر ساخت که در بلده فاخره هراة بدرس هر کس از علما شتافتم خود را از وی دانا تر یافتم بعضی از ترکستانیان این سخن را مقرون بصدق پنداشتند و جمعی که عقل داشتند منشا آن دعوی را اختلال خبط دماغ کردند و در وقتی که محمد خان شیبانی بر زین ملک ستانی نشسته بجد و جد ترکستان ... مولانا عبدالرحیم بخدمت آستان سلطنت آشیان ... منظور نظر عنایت گردید و صاحب منصب صدارت گشته پایه قدر و منزلتش ارتفاع پذیرفت و روز بروز عنایت خانی نسبت باو بیشتر از بیشتر شده در جمیع امور ملکی و مالی دخل کردن گرفت و او شخصی بود بغایت متقلب الاحوال و مختلف الاقوال علامات یبوست دماغ و سوداویت مزاج در گفتار و کردارش پیدا و امارات قلت فهم و سخافت رای در حرکات و سکناتش هویدا **نظم**

دماغی داشت از افیون شوش
از آن و قول و فعلش بود ناخوش
ز طوبی عقل خلقش دور بودی
ز قولش راستی مهجور بودی

راقم حروف بکرات از وی استماع نموده که میگفت اگر عقل مرا با عقول تمام عقلا بسنجند بر همه فایق می آیم و دانش من بمرتبه ایست که اگر شیخ ابو علی سینا زنده شود در حین مباحثه او را الزام خواهم کرد ... گاهی بر مسند حکومت و عظمت نشسته صلا اصحاب علم و فضیلت را تعظیم نمودی و احیانا جهت تشییع جنازه ... سوار شده در بازارها سیر فرمودی و در مجلس شریف اکابر و اشراف بیدهشت ... و قبا پوشیدی و مجرد اندک سخنی که مخالف مزاج او بودی الفاظ ناخوش بر زبان

گذرانیدی اما پیش خان چنگیس اغیبت کردی و در منع آثار تکالیف ظلم لوازم سعی بجای آوردی القصه چون تسخیر دار الملک خراسان محمد خان را میسر گشت سادات
و مشایخ و قضاة و علماء و سایر ارباب عمایم را طوعاً او کرهاً در سر انجام مهام خود رجوع بمولانا عبد الرحیم بایست نمود و جناب مولوی در مرتبه اول چنانچه
مذکور شد پانزده هزار تنکه کپکی از آن جماعت طمع کرده آن وجه را بحصول موصول گردانید بعد از آن هر کس ازوی التماس مهمی نمود مبلغی دیگر طلب میفرمود
و مشکل‌ترین اموری که در آن اوان جمهور طوایف انام را پیش آمد آن بود که نسیان بر طبیعت مولانا عبد الرحیم بمثابه غلبه داشت که اگر علی المثل عزیزی ده روز مصاحب
او را ملازمت کردی هر روز تحفه لایق و تبرکی مناسب بنظرش آوردی در روز یازدهم چون او را دیدی باز پرسیدی که وی چه کس است و مولانا عبد الرحیم
در اوایل حال شیخ الاسلام را فی الجمله تعظیم کرده جهت سایر کار قیام مینمود اما چون آن مرد در مجلس خانی آغاز آمد شد فرموده راه سخن یافت نسبت بدان ثنا
و اخوند رومنزلتی که داشتند شرایط تعظیم بجای آورد مناصب مناسب جهت هر یک تعیین کرد و بمقتضای اشارت خانی از جناب شیخ الاسلامی التماس نمود
که بدستور ایام سابقه منصب موروثی خود را قبول نماید و امر جلیل القدر رقبات را بامیر نظام الدین عبد القادر تفویض فرموده و اقضی القضاتی ممالک خراسان
علاوه آن منصب گردانید و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر الدین محمد الامامی را بر قاعده استمرار متصدی فصل قضایای شرعیه ساخت و امر احتساب را
بلا مشارکت غیری بسید صدر الدین یونس مفوض داشت و تدریس مدارس خاقان منصور را بامیر برهان الدین عطاء الله و سید صدر الدین ابراهیم و سید
زین العابدین بن ناصر و خواجه عماد الدین عبد العزیز ابهری متعلق گردانید و رقم عزل بر صحیفه احوال دیگر مدرسان آن بقاع که در زمان واقعه منصوب گشته
بودند کشید و نسبت بارباب مناصب سایر بقاع خیر همین عمل بجای آورد و صدور بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان را در ملازمت خویش باز داشته فرمان
داد که بدستور سوابق ایام مهام اوقاف را بکفایت رسانند اما آن جماعت را تکلیفات نالایق کرده هر لحظه بخلاف معامله از ایشان چیزی مطالبه مینمود
و با وجود آنکه بواسطه گفت و شنود بعضی از مخادیم دانسته بود که امیر سلطان ابراهیم الامینی و مسود اوراق از سایر اماثل و اقران امتیاز تمام دارند در آن
اوقات چندان محنت و مشقت متوجه ما گشت که شرح آن بنوشتن و گفتن راست نیاید از جمله آنکه در مبادی احوال که مولانا عبد الرحیم از پشت دروازه خوش
پایان آمده در منازل جان مزید میر آخور که نزدیک بدروازه مذکور است منزل گزید روزی امیر سلطان ابراهیم و محرر حروف و مولانا غیاث الدین جمشید
جلالی را فرمود که از گوسفندانی که نوکران ما الجه گرفته اند شصت سر ستانده در وجه بهای هر گوسفندی مبلغ بیست تنکه خانی که شش صد دینار تبریزی باشد
جواب گویید و ما انگشت قبول بر دیده نهاده چون روز بیگاه بود و از جنس نقود و نکار کسی همراه نداشتیم التماس نمودیم که امشب گوسفندان در همین
دولتخانه باشند تا صباح کس فرستاده بمنازل خود بریم و قسمت کرده بها جواب گوییم این ملتمس درجه قبول نیافت و ما ناکام عوض عصا اینکه بتکلف در ایام
صدارت بدست میگرفتیم چوبهای چوپانی برداشته گوسفندان را در پیش انداختیم و متوجه منازل خود گشتیم چون مردم بازار خوش که قبل از آن چند روز ما
در کسوت تجمل و اعتبار بر مراکب رهوار سوار دیده بودند بآن حال مشاهده نمودند تعجب کنان در خنده افتادند و امیر سلطان ابراهیم و این ضعیف را خنده
گرفته مولانا غیاث الدین جمشید گریان شد و چون از وی پرسیدیم که سبب گریه چیست جواب داد که ما خاطر بر آن قرار داده بودیم که در زمان اوزبک سپاهی
گریم اما نمیدانستیم که در میان بازار خوش باین امر مأمور خواهیم گشت نظم زد و نکار همین حالتم پسند آمد که خوب و زشت و بد و نیک در گذر دیدم
بر این صحیفه مینا بخامه خورشید نگاشته سخنی خوش بآب زر دیدم که ای بدولت دو روزه گشته مستظهر مباش غره که از غزنک تر دیدم و بعد از آنکه
هر یک از صدور و مباشران اوقاف مولانا عبد الرحیم را بدانچه توانستند از نقد و جنس خدمتکاری نمودند امیر صدر الدین سلطان ابراهیم و این ضعیف را
مواخذه نموده مبلغ بیست هزار تنکه شش دیناری طلب فرمود و پس از گفت و شنود بسیار و تضرع و زاری بسیار مهم بر آن قرار یافت که سیزده هزار تنکه
از جانب ما دو کس بجهات سایر صدور و مباشران امور اوقاف گرفته زیاده تعرض نرساند و حال آنکه در آن زمان بواسطه غارت و تاراج هیچیک از ما را یک
تنکه نقد نبود دیم و مع ذلک بعنایت الهی در عرض پنج شش ماه آن مهم بتفصیل رسید و جناب مولوی در آن اوقات موقوفات ممالک خراسان را در میان اولاد خود
منصور و قاسم و یوسف تقسیم نمود و فرمود که از حاصل آن ده ده جهت رسم الصداره گیرند و ده یک برسم التحصیل و با وجود این ظلم در هر چند روز بهانه
پیدا کرده بر اوقاف حوالات مینمود و از واقفان مطالبات میفرمود لاجرم رسم راتبه و صادر و وارد از خوانق و رباطات و مزارات متبرکه بر افتاد و چون
بخلاف قاعده زمان تیموریان در آن اوان اهل وجهات و اخراجات بر موقوفات حواله کردند نقصان تمام بحاصل وقف راه یافته بقاع خیر روی بویرانی نهاد

شاه و بنا بر اقتضای حکمت الهی تا غایت که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین و تسعمایه رسیده هیچ صاحب دولتی را توفیق رفیق نگشته که در باب تعمیر و ترویج بقاع و تجدید
و آبادانی اوقاف سعی نماید انشاء الله تعالی من بعد بیمن کمال معدلت و نصفت سعادتمندی که باعث بر تالیف این اجزا توجه خاطر ستوده آثار دودمان آل
این مراد بر روی امید اهل فضل و دانش برگشاید والتوفیق من الله تعالی و هو القادر علی ما یشاء ذکر پیوستن ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بیکدیگر
و شهید شدن آن دو برادر بنا بر اقتضاء قضاء مالک الملک اکبر فریدون فر اسکندر دستور معین الدین ابو المحسن بهادر
پادشاهی بود بصفت نصفت و انصاف موصوف و مشهور و از لوازم جور و اعتساف بغایت مجتنب و مهجور انوار عنایت ازلی از لقای مشتری سیمایش
ظاهر و پیدا و آثار سعادت لم یزلی از ناصیه عالم آرایش روشن و هویدا رای مشکل گشایش در سر انجام امور مملکت مقرون بصواب و تدبیر صواب نمایش
در تشیید قواعد سلطنت دستور العمل سلاطین کامیاب بیت ز رای روشنش گیتی پر از نور ز تدبیرش تمام ملک معمور و چون آن پادشاه عالیجاه
در زمان والد بزرگوار خویش بایالت ولایت مرو شاهجهان پرداخت بواسطه وفور معدلت و احسان باندک زمانی آن مملکت را معمور و آبادان
ساخت و در آن اوان که ابو الفتح محمد خان شیبانی ولایت ماوراء النهر را مسخر گردانید ابو المحسن میرزا از کمال عاقبت اندیشی قلعه مرو را بحسن اجمال عمارت
باز آورده بعضی از ذخایر و نفایس اموال را بدانجا رسانید و در اوایل سنه ثلث عشر و تسعمایه که سپاه اوزبک بدیار خراسان در آمد آنحضرت اوروق
خود را در انحصار استوار مضبوط ساخته لواء توجه بصوب مشهد مقدسه رضویه بر افراخت محمد محسن میرزا مقدم شریف برادر بزرگتر خود را باقدام تعظیم
و اجلال استقبال فرموده و بلوازم طوی و پیشکش پرداخته بسط بساط عیش و انبساط اشارت نمود اقداح ارغوانی از دست ساقیان گلعذار دایر گشت
و نوای مغنیان طرب ساز و الحان مطربان خوش آواز از عشرتخانه ناهید در گذشت نظم شکر لب مطربان نغمه پرداز گهی از حسن ساز و گه ز آواز
هر مجلس نوائی می‌سرودند نشاط می‌پرستان میفزودند در آن اثنا که تحکان معرکه مرل (?) متعاقب و متواتر بملازمت رسیدند و کیفیت واقعه را
مشروح معروض گردانیدند و میرزا ابو المحسن و کپک میرزا بعد از شنیدن این خبر محنت اثر بجمع آوردن لشکر و استمالت بهادران صفدر مشغول گردیدند
و ایلچیان قرمسیه جهت آن مهم روی باطراف بلاد خراسان آوردند باندک زمانی جمعیت تمام در سایه علم آن دو برادر عدالت شیم بوقوع انجامید و
سپاهی جنگجوی دشت خوی با یراق بسیار و سلاح بیشمار آماده جنگ و پیکار گردید چون محمد خان شیبانی از این معنی خبر یافت جانی بیکران بصوب
دفع ایشان تاخت و محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان باین خدمت مامور گشته با جنود نامعدود و عساکر نصرت آثار بیت سپاهی همه پردل و کینه جوی
بمیدان مردانگی رزم جوی اعلام نصرت اعلام بصوب مشهد مقدسه حضرت امام علیه الصلوة والسلام بر افراختند و بر سبیل ایلغار و جناح استعجال
طی مسافت کرده دو منزلی ساعقه (?) ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه اعدا استماع نمودند امراء عظام را طلبیده در باب مدافعه آن حادثه مشورت
نمودند امیر مبارز الدین محمد ولی بیک باتفاق جمعی از اهل رای و تدبیر معروض داشت که چنان معلوم میشود که محمد خان شیبانی اکثر سالکان ممالک
چپاول را در ظلال رایات محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان بدینجانب فرستاده و بنفس خود با اندک مردمی در الکاء کهستان ایستاده بنابر
علی هذا مناسب چنان مینماید که ما با جمعی از اهل جلادت و مردانگی از راه غیر جاده دواسبه ایلغار نماییم و ناگهان بر سر دشمنان تاخته بباد حمله آتش جنگ
بر افروزیم و تلاش آب روی خویش کرده خرمن جمعیت اوزبکان را بسوزیم زمره دیگر بر زبان آوردند که رعایت طریقه حزم مقتضی آنست که ابو
المحسن میرزا با اوروق و طایفه از سپاه بحصار کلاه رفته آن قلعه را مضبوط سازند و محمد محسن میرزا با بقیه لشکر دامن بعضی از جبال رفیع و عقبات
متین را معسکر ظفر اثر ساخته بطریق مدافعه اعدا پردازند تا ببینیم که از غیب چه سانح گردد جمعی دیگر از مردم کوته نظر گفتند که صلاح در آنست
که توکل بر کرم خداوند ملک بخش کرده از غلبه سپاه خصم اندیشه ننماییم و باستقبال اوزبکان شتافته ابواب جنگ و جدال بر گشاییم ابو المحسن میرزا
و محمد محسن میرزا رای ثالث را اختیار نموده متوجه محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان گشتند و چون آفتاب اقبال آن دودمان بسرحد زوال
رسیده بود از موضع سنگ بست بجهت مراجعت فرمودند و خاطر بر آن قرار دادند که در نفس مشهد مقدسه توقف کرده در نواحی آن منزل متبرک
بدفع سپاه اوزبک پردازند از آنجانب تیمور سلطان و عبید الله سلطان چون بقصبه جام رسیدند خبر توجه شاهزادگان عظام را شنیدند از
سرعتی که در حرکت مینمودند باز ایستاده بنای آغاز طی مسافت کردند ناگاه حدیث مراجعت ایشان را استماع فرموده بار دیگر بر جناح استعجال روان شدند و در

صباحی که ابوالمحسن میرزا و کپک میرزا با اکثر امرا و ارکان دولت از باده شبانه سرگران بر بستر استراحت تکیه داشتند و از غایت غلبهٔ خمار خیال مجلسی دیگر بر لوح ضمیر مینگاشتند که مخبری بشهد رسیده و این خبر شایع گردانید که سلاطین ماوراءالنهر با لشکری بهرام قهر در طرق نزول اجلال فرمودند ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا مدهوش وار سوار شده بنواختن نفیر و نقاره اشارت نمودند و بعد از اجتماع سپاه و متصل شدن بهادران رزمخواه دل بر محاربه نهاده عنان گران بطرف طرق معطوف داشتند و در آن زمان محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان از آب طرق گذشته برابغار و جوانغار و قول لشکر نصرت شعار را بمردان روز کار و شیران بیشهٔ پیکار آراسته بودند و مستعد حرب و جنگ و آماده طعن و ضرب گشته انتظار میکشیدند چون تقارب فریقین تلاقی انجامید از هر دو طرف شور انداخته نفیر و نقاره نواختند و یلان دیوخوی و پردلان رزمجوی اسب جلادت برانگیخته در میدان کین با هتزاز در آمدند و غبار صعود کرد و غبار خورشید فایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش رخسار حایل گردانید و از شعاع قبه سپرهای زرنگار و لمعان سر نیزهای شمع کردار ساحت میدان منور شده دیده مردان خیره گردید **نظم** سوت بچرخ گرد لشکر ربیت نقاب مهر انور از نهیب میل کیک آرد ز شد قبه چو مهر عالم افروز تیغ یا تیغ آغاز سرافشانی کرد مرغ روح انسانی از تنگنای قفص من بجالی بر پرانید و عقاب تیر تیز پر از آشیان کمان پرواز نموده مفز سرگردان و سروران اظهر گردانید تیر خطر خطا کل سر یلیاغان بر ناصیه احوال پیر و جوان ثبت نمود و تیغ زمرد پیکر از خون پردلان برنگ یاقوت احمر برآمده ریگ بیابان را گونه لعل و مرجان کرامت فرمود **نظم** از شعله شمع هر سنانی شد سوخته جان پهلوانی از عکس زمین که غرق خون بود فیروزه چرخ لعل گون بود محمد محسن میرزا که از روی شجاعت و دلاوری داستان اسفندیار را معتبر ندانستی و بوقت پیکار و تیغ گذاری بار ستم دستان و سام نریمان مقاومت توانستی در آن روز با طایفهٔ از خواص خود که هر یک شیر بیشهٔ هیجا و نهنگ دریای وغا بودند بر صف اعدا تاخت و بهر حمله بسیار را زیر از خاک هلاک انداخت هر پهلوانی که با آن خسرو پیلتن درآویخت اگر خود کوه آهن بود از هم فرو ریخت و بر هر صف که آن پادشاه دشمن شکن متوجه گشت اگر همه سد سکندر بود از جایش از یکدیگر بگسیخت **نظم** چو آن شیردل سوی میدان رسید بهر حمله سیلی ز هم بر درید بهر صف که آن پیلتن رو نهاد ز خون یلان خاک را رنگ داد اما چون مدت دولتش بسر آمده بود و حیات مقدر بنهایت انجامیده فایده بران کشش و کوشش مترتب نگشت و شکست بر سپاه خراسان افتاده مهم از حیز تدبیر بر او بیرون گذشت امیر بابا محمود ولد امیر بابا حسن که سالها در سلک محرمان خاقان منصور منتظم بود و بمنصب مهرداری قیام مینمود با جمعی کثیر از نوساء لشکر شاهزادگان از زخم تیغ و تیر او زبکان بر خاک هلاک افتاد و بقیة السیف روی بوادی فرار آورده محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان از صورت فتح و نصرت دست داد و سپاه ظفر پناه ماوراءالنهر از روی تیغ و قهر شاهزادگان را در میان گرفته بر دو را اسیر پنجهٔ تقدیر ساختند و دست بستم پیش سلاطین خود برده بضرب شمشیر خونریز آن دو خسرو مشتری طلعت را از پای در انداختند **نظم** فلک را سر انداختن شد سرشت نشاید کشیدن سر از سرنوشت نه پرورد کس را که آخر نکشت که در مهر زشت است و در کین درشت

ذکر شمه از ستیز و آویز میرزا ابن حسین والتجا کردن او بدرگاه فرمانفرمای مشرقین شاهزاده سعادت نشان ابن حسین میرزا اگر چه بحسب سن اکبر اولاد خاقان منصور خورد تر بود اما در میدان جلادت و بهادری گوی مسابقت از اخوان و اقران میربود و آنحضرت بعد از استماع واقعه جزیل بحیال حکومت آن نواحی و فتح کشورکشائی بر زین ملک ستانی نشسته از ولایت قاین که سیورغال او بود بجانب نیشاپور و سبزوار توجه فرمود و امیر محمد برندق برلاس و عبدالباقی میرزا بموکب عالی شاهزاده پیوسته جمعیت تمام در ظل رایات نصرت آیتش بوقوع انجامید و پس از ارشاد ابوالمحسن میرزا و محمد محسن میرزا سید عبدالله میرزا و جمعی کثیر از لشکریان جانشانی آن شاهزاده مظفر لوا وقوف یافتند کیفیت حال را با بابای میرزا علی عرضه داشت کرده حسب الحکم بطرف سبزوار شتافتند و ابن حسین میرزا از توجه اعدا اطلاع شده بموضع کیدر رامعسکر گردانیده و دل بر محاربه و معاتله نهاده مستعد جنگ و پیکار گردید بعد از تقارب فریقین و تساوی صفین صدای کوس تنومند صور اسرافیل در قالب جهان دمید و صوت کرنای بلند گشته بسامع ساکنان حصار افلاک رسید افواج آن دو لشکر مانند امواج بحر اخضر در جوش آمده دست بتیر و کمان و سیف و سنان برده خروش برآوردند سهام چار پر از آشیانه کمان گردان صعد رجبان و خیدان در پرواز آمد که نقاب گل بر رخسار آفتاب بست و پیکانهای آبدار از شست دلاوران خنجر گذار دوری جبهه لشکر پیدا پرید دل جوانان برق لامع خرمن حیات میسوخت و فروغ خنجر چون صاعقه ساطع نایره بیداد می افروخت ابن حسین میرزا با دلیران سپاه خراسان بر مخالفان حمله کرده همچون شیر ژیان می غرید و برخم شمشیر خون افشان سینه و پهلوی پهلوانان میدرید و لشکر قیامت اثر او زبک شال پلنگ رزو آهنگ بصرصر جلادت آتش جنگ برافروختند و بخدنگ خاراگذار عقده زنار گرسنه جوز اسید و ختند و دانه و رشادی را کم

بغشت خوان

دارای دادگستر قدس مکان حسین میرزا بفتح و مفتوح محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان بعد از آن بگریز ابن حسین میرزا و ابن حسین میرزا نشست شهر سلطان

احوال ابن حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسره سپاه مخالف را از پیش برداشت و عبیدالله سلطان را زخم زده رایت اقتدار برافراشت اما چون قلب منقلب نشده بود و نوبت دیگر لشکر اوزبک در ظل رایات محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان جمع آمدند و یکبار بر سپاه خراسان که اکثر ایشان بجمع مشغول گشته بودند حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از آنکه دید آن پیکر فتح و ظفر امیدوار شده بود شکست یافت و دل از ملک و مال بر گرفته عنان بوادی فرار تافت عبدالباقی میرزا و سید عبدالله میرزا با بسیاری از اعیان امرای خراسان در آن معرکه بقتل رسیدند و امیر محمد برندق برلاس با فوجی دیگر از روساء سپاه بجان اسیر سر پنجه تقدیر گردیدند ابن حسین میرزا بعد از فرار از آن معرکه خونخوار بتلقین ملهم غیب الهام معنی لاریب بخاطر گذرانید که مضمون حدیث صحیح مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح عمنوه و بکشتی عاطفت بحر نبوت التجا میباید کرد تا از طوفان نوایب روزگار نجات یافته بجودی فراغت و اصل شویم و بمقتضای فحوای آتی تارک فیکم الثقلین بسایهٔ عنایت مهر سپهر فتوت پناه میباید جست تا از تاب آفتاب حوادث خلاص شده بنهایت عافیت فایز گردیم و این معنی را با بعضی از خواص که همعنان شاهزاده فریدون فر از معرکه بیرون آمده بودند تظاهر ساخت همگنان جواب دادند که چاره کار منحصر در امضاء این عزیمت است و استظلال بظلال رایات همایون فال پادشاه مرتضوی خصال مستلزم حصول سعادات دنیا و آخرت لاجرم ابن حسین میرزا بصوب اردوی کیهان پوی در حرکت آمده و بعد از وصول بدرگاه سلاطین پناه بشرف پابوس که نهایت متمنای پادشاهان کشورگشا همان تواند بود دریافته بغایت عنایت نواب کامیاب شاهی مفتخر و مباهی شده و بانعام تاج زر دوزی و خلعت خاص و اسپان تازی نژاد و نقود نامعدود مخصوص گشته بقیهٔ ایام زندگانی در دولت و کامرانی بسر برد و لاعجب **نظم** برین آستان هر که ساید جبین باقبال و دولت شود همنشین که آمد برین در زروی نیاز که در هر دو عالم نشد سرفراز

ذکر بعضی از حوادث خراسان که تعرض بدان واجب است از وقوع جنگ

چون دست قدرت مالک الملک علی الاطلاق عزشانه خلعت با بهجت و الله یؤتی ملکه من یشاء در قامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب ساخت و بصرصر بی نیازی خرمن جمعیت اولاد و احفاد خاقان منصور را پریشان گردانید هر یک از ایشان را کشوری انداخت محمد خان بلوازم نظم و سیاس ملک ملک بخش پرداخته هر یک از امرا و سران سپاه را بمنصبی لایق نوازش نمود و در باره محمد تیمور سلطان و عبیدالله سلطان که در معرکه شاهزادگان عالی مکان غایت شجاعت و جلادت بتقدیم رسانیده بودند انواع انعام و احسان فرمود چنانچه سابقا مسطور گشت منصب حکومت و داروغگی هراة بجان و فا میرزا الغ قرار گرفت و امر وزارت الخطة بخواجه ابوالوفا که او را خواجه خرد نیز گویند سمت تفویض پذیرفت نیم چهره روی بدار و غگی ولایت فوشنج اوردو سید هادی خواجه که پسر عمه خان بود در مشهد مقدسه علم ایالت مرتفع کرد و ولایت سبزوار متعلق بزخش بهادر گشت و علم ریاست قنبر بی در مرو شاهجهان از ایوان کیوان در گذشت میر محمد صالح در جام و رای بی در با خرز بفرمانفرمائی قیام نمود و ایل امان در ترشیز ابواب داهائی بر روی خود گشود زمام حکومت بلخ بقبضه اقتدار خرم شاه سلطان که خواهرزاده ظهیرالدین محمد بابر میرزا بود و در آنه و معتبر شده که قنبر میرزا کو کلتاش در آن ولایت در خدمت شاه زاده بوده بسر انجام مهام ملک و مال قیام نماید و سلطنت نامزد محمد تیمور سلطان شده و عبیدالله سلطان بدستور والد ماجد خود در بخارا حاکم گشت و چون خاطر خطیر خانی از امثال این امور فراغت یافت خیال تسخیر قندهار نموده عنان بکران بدان طرف تافت بعد از وصول بحدود آن ولایت اولاد امیر ذوالنون شجاع بیگ و محمد مقیم ایلچیان سخندان با پیشکش فراوان بآستان سلطنت آشیان فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و خطبه و سکه را بنام و القاب خسرو کامیاب مزین ساخته بادراک شرف ملازمت وعده فرمودند و محمد خان از ایشان راضی گشته بصوب خراسان مراجعت کرده و در خلال این احوال امیر مبارزالدین محمد ولی بیگ روی بدرگاه خان عالیجاه آورد و شرح این سخن آنکه قلعه طبس در زمان خاقان منصور در تحت تصرف امیر محمد ولی بیگ میبود و در آن حصار استوار از قبل جناب امارت مآب امیر بردی بابا که در سلک نوابش انتظام داشت حکومت مینمود و چون در نواحی مشهد مقدسه ابوالمحسن میرزا و کپک میرزا جام شهادت درکشیدند و از دست برد سپاه ماوراءالنهر جنود خراسان منهزم گردیدند امیر محمد بیگ عنان فرار بصوب حصار طبس انعطاف داد اما بعد از وصول بکلاف مقصود امیر بردی بابا اظهار جنود قوت نوا

سمرقند

کامیاب شاهی کرده ابواب خدمتکاری بر روی خویش گشاد لاجرم امیر محمد نومید و حیران روی بصوب خراسان آورد و بخدمت محمد خان رسیده
حسب الحکم بطرف ماوراء النهر کوچ کرد و بهمدران ایام امیر ناصر الدین عمر بیک و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از بقایای امراء خراسان بسفر ماوراء النهر
مامور گردیدند و تمامی ایشان در ضمان صحت و سلامت بآن ولایت رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند و بهمدران اوقات امیر محمد برندق
برلاس که در معرکه بکید را اسیر گشته بود باجل طبیعی از عالم انتقال نمود و امیر سلطان علی ارغون از سیستان پیشکشهای لایقه بدرگاه خلایق پناه ارسال
داشته اظهار اطاعت و انقیاد فرمود و چون آفتاب عالمتاب از طول کشت در منازل جنوبی نزول کرده رایت عزیمت بصوب میزان برافراخت
و حریف خریف ساحت باغ و بستان را از برگ و بر عریان کرده مقدمه سپاه دی و دم سردی ظاهر ساخت محمد خان شیبانی روی توجه بماوراء النهر
آورده از اشراف و اعیان خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و قاضی صدر الدین محمد الامامی و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار
الدین حسین را همراه خویش برد اما در آن سفر نسبت بآن جماعت طریق انعام و احسان مسلوک داشته در استرضاء خاطر ایشان سعی و اهتمام کرد
و در آن زمستان محمد قاسم میرزا که خوردترین اولاد خاقان منصور و برادر اعیانی ابن حسین میرزا بود و از معرکه بکید بطرف ولایت درون و نسا
گریخته بود لشکری درهم کشیده بجانب مشهد مقدسه خرامید و سید بادی خواجه بنا بر عدم قوت مقاومت مرکز دولت خالی گذاشته علم عزیمت
بطرف مرو برافراشت و کیفیت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی کرد محمد خان چون بر جرأت شاهزاده واقف شد عبید الله سلطان را
بدفع آن حادثه مامور گردانید و آنحضرت با سپاه بخارا از گذر چارجوی عبور نموده بمرو شتافت و قنبری و سید بادی خواجه را همراه ساخته بتعجیل
استعجال روی بمشهد مقدسه آورد و بعد از وصول بدان منزل متبرک محمد قاسم میرزا در دروازه بست شهر آغاز جنگ و حرب کرده مغلوب شد
و بعضی از اوزبکان بشاهزاده رسیده و او را گرفته بعالم دیگر فرستادند و در مشهد مقدسه رضویه دست تعدی برآورده خرمن جمعیت مجاوران
روضه امام عالی مقام را بباد غارت و تاراج بر دادند و بهمدرین سال ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر میرزا از کابل و غزنین با سپاه ظفر قرین متابعت
نصرت آیین بعزم تسخیر قندهار و زمین داور برافراخت و شجاع بیگ با محمد مقیم حضرت پادشاهی را استقبال نموده بار دیگر دلیران بازار معرکه
جنگ مشتعل ساخت پس از کشش و کوشش بسیار نسیم نصرت و ظفر بر پرچم علم بابری وزید و شجاع بیگ شکست یافته باتفاق محمد مقیم منهزم گردیده
تمامی مملکت قندهار و زمین داور بتحت التصرف حضرت پادشاهی درآمده خزاین میر ذوالنون ارغون را که مدتی مدید اندوخته بود بر امرا
و سپاهیان سپاه قسمت نمود و زمام حکومت قندهار را در قبضه اقتدار برادر عالی گوهر خویش سلطان ناصر میرزا نهاده عنان مراجعت انعطاف داد
اما بعد از چند ماه شجاع بیگ و محمد مقیم با لشکر جلادت اثر بقندهار بازگشته آن مملکت را از سلطان ناصر میرزا انتزاع کردند و شاهزاده بکابل شتافته
هر یک از اولاد امیر ذوالنون روی بسرانجام مهام ولایت خود آوردند مقارن این حال محمد مقیم را تقاضای اجل طبیعی دررسید و مریض شده از
عالم فانی بجهان جاودانی منتقل گردید مصراع آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود

ذکر وصول بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان بولایت جرجان و انتقال جناب مظفری از مسند سروری بجوار مغفرت مهیمن منان

در سحر روز پنجشنبه محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان از صولت محمد خان دار السلطنه هراة را وداع کردند آن
یک از باغ نو و این یک از شهر اسپان بادرفتار نشسته روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا با شجاع بیگ که در ولایت گرمسیر و
قندهار فرمانفرما بود بدان جانب توجه نمود بعد از وصول بحدود قندهار از شجاع بیگ طریقه ناپسندیده بیوفائی مشاهده فرموده رایت عزیمت
بصوب مملکت نیمروز برافراخت و کس نزد امیر سلطان علی ارغون فرستاده استخراج کامکاری میرزا محمد زمان را طلب نمود و امیر سلطان علی امتثال
فرمان واجب الاذعان بجای آورده شاهزاده را با یراق مناسب باردوی عالی روان کرد آنگاه بدیع الزمان میرزا کوچ بر کوچ متوجه جرجان شد
و مظفر حسین میرزا نیز از راه ترشیز بهمان جانب عزیمت نموده بود لاجرم در دار الفتح استراباد نوبت دیگر مقارنه سعدین دست داد و آن
دو برادر نیک اختر یکدیگر را در آغوش کشیده فریدون حسین میرزا که پیش از فوت برادر اعیانی خود محمد حسین میرزا در استراباد علم حکومت برافراشته
بود با ایالت ولایت دامغان فرستادند و چون خبر استقامت احوال آن دو خسرو ستوده خصال بدار السلطنه هراة رسید جمله نشینان تتق

سلطنت پاینده سلطان بیگم و خدیجه بیگی آغا و بعضی از مخدرات حرم سرای خاقان منصور از جان و خانه میرزا رخصت حاصل کرده روی بجرجان آوردند و
از سپاهیان لوس توری هر کس در هر بلده از بلاد خراسان مانده بود بدانجانب توجه نمود بنا بر آن کثرت دیگر لشکری جلادت اثر در ظل رایت بدیع
الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان جمع آمدند اما بعد از انقضاء چند ماه مظفر حسین میرزا بعارضه صعب مبتلا گشت چنانچه اطباء حاذق و حکماء
صدق هرچند در ازاله آن مرض و ازاله آن عرض سعی نمودند چون مرادات پسندیده صفات شاهزاده را صورت صحت دست نداد و ضعف
قوت پذیرفت عندلیب روح پرفتوحش از قفس قالب بجانب گلشن ریاض قدس در پرواز آمد و نهال برومند جوانی آن فرزند اقبال از صرصر بیداد عالم
پر ملال از پای درافتاد و کوکب آفتاب درخش آن خجسته اقبال از اوج شرف و کمال بروی حضیض خاک و بال نهاد نظم ز بیداد سپهر و جور ایام برد آن خسرو
نیکو سرانجام هنوز از غصه آن جور بیداد سیه پوشند اهل استراباد سلطان بدیع الزمان میرزا در مفارقت آن برادر والاگهر آغاز بیطاقتی کرده کسوت
سوگواری پوشید و مهد علیا خدیجه بیگی آغا از صعوبت مهاجرت آن پسر خجسته سیر جیب شکیبائی چاک زده نوحه و زاری بسپهر زنگاری رسانید نظم بناخن
روی حسرت و موی بر کند ز افغان غلغله در چرخ افکند ز سیلاب سحاب چشم خونبار زمین را ساخت چون دریای زخار عاقبت همگنان دست در
حبل متین تحمل و اصطبار زده بتجهیز و تکفین شاهزاده اقدام نمودند و بختمات آیات بینات و اطعام طعام و صدقات روح شریفش را شاد فرمودند
و سلطان بدیع الزمان میرزا از لباس تعزیت مانند خورشید از عقده کسوف بیرون آمده باستقلال متکفل سلطنت جرجان گشت و از غایت غفلت
بدستور معهود آغاز عیش و عشرت کرده نوای نی و صدای ارغنون از فلک بوقلمون درگذشت و هنوز یکسال تمام از وصول او باستراباد منقضی نشده
بود که خبر توجه محمد خان شیبانی را علی التعاقب و التوالی استماع نمود

گفتار در بیان نهضت محمد خان شیبانی از ولایت توران بممالک ایران کرت ثانی

سلطان ربیع چون دیگر بار زد خیمه بطرف دشت و کهسار از سبزه و گل سپه عیان کرد آهنگ حریم
بوستان کرد از سرو سهی علم برافراخت از غنچه بکرد سور انداخت از خنجر آبدار سوسن بگرفت تمام صحن گلشن سالک طریق کشورستانی
ابوالفتح محمد خان شیبانی با سپاهی بحر جوش رعد خروش بسان آفتاب تیغ‌زن و مانند ماهی جوشن پوش از آب آمویه عبور نمود و در غایت حشمت و کامرانی
بر بلاد خراسان گذشته عزیمت تسخیر ولایت جرجان فرمود سلطان بدیع الزمان میرزا چون از قرب وصول اعدا خبر یافت و دانست که باستطاعت
سپاه جرجان با آن خان کشورستان بمیدان مقابله و مقاتله درنمی توان آمد احرام عتبه کعبه مرتبه نواب کامیاب شاهی بسته عنان یکران بصوب
آذربایجان انعطاف داد و میرزا محمد زمان را در قلعه دامغان نزد عمش فریدون حسین میرزا گذاشته در طی مسافت مسارعت نمود و این خبر بعرض علاء
پایه سریر سلطنت مصیر رسید بموجب فرمان واجب الاذعان بیرام بیگ قرامانی میرزا بدیع الزمان را استقبال نمود و در روزیکه حضرت شاه عالم پناه
بر تخت سلطنت و استقلال نشسته اطراف بارگاه جهان پناه را بوجود امراء عظام و نوئینان ذوی الاحترام آراسته بود بیرام بیگ آنجناب را
بمجلس اشرف اعلی درآورد و بدیع الزمان میرزا بشرف دستبوس همایون مشرف شده در موضع مناسب قرار گرفت و باصناف نوازش و التفات
اختصاص یافته مشمول انعام و اکرام از بارگاه عالم پناه بیرون رفت و در منزلی که جهت اقامتش تعیین یافته بود نزول فرمود اما محمد خان شیبانی
چون از توجه میرزا بدیع الزمان بصوب آذربایجان و فتح عرصه جرجان خبر یافت ایالت آن ولایت را با میر خواجه احمد قنقرات که سالها در ملازمت
خاقان منصور و مظفر حسین گورکان بسر برده بود و در ورزش واقعه مرال بوی پیوسته تفویض نمود و کمند همت بر کنگره تسخیر بلده دامغان افکنده پس از وصول
ابطال بدان شهر چریک بهرام قرا باوراء النهر آغاز محاصره و محاربه کردند و ملازمان فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا نیز روی بمدافعه و مقاتله دشمنان
آوردند و بعد از چند روز شاهزادگان آثار عجز و انکسار بر صفحات احوال خود مشاهده فرموده ایلچیان بخدمت آن آستان اقبال آشیان محمد خان شیبانی
فرستادند و اظهار نیازمندی کرده امان طلبیدند خان گیتی ستان قاصد ایشان را با نواع انعام و احسان نوازش نمود و عهد و پیمان در میان آورد که
چون از قلعه دامغان بیرون آمده ترک حرب و عناد نمایند اصلا بجان و عرض ایشان نقصان نرساند بلکه آن دو شاهزاده صاحب سعادت را مشمول
الطاف بی پایان گرداند آنگاه فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا دروازه شهر گشاده ببارگاه محمد خان شتافته و ملحوظ نظر شفقت شده
عنایت و رعایت یافتند و پس از چند روز محمد زمان میرزا رخصت رفتن بآذربایجان حاصل نمود و فریدون حسین میرزا بی اجازه از اردو جدا شده

بطرف کنار آب اترک و منازل ترکمان بعقه توجه فرموده و چون فتح مملکت جرجان و توابع و مضافات آن محمد خان شیبانی را تیسیر پذیرفت لوای کشور
گشایش ارتفاع یافته از ولایت بسطام و دامغان تا نهایت بلاد ترکستان در تحت تصرف قرار گرفت تابستان در الانگ رادکان قبه خیمه و خرگاه
باوج مهر و ماه رسانیده ییلاق میکرد و زمستان بماوراء النهر شتافته گاهی بدفع لشکر قزاق و احیانا بتاخت احشام دشت قبچاق روی می آورد و در اواخر
سنه خمس عشر و تسعمائه قاسم سلطان که در آن اوان از جمیع حکام دشت بمزید شجاعت و مردانگی و کثرت خیل و حشم امتیاز داشت شکست یافت و
در همین ایام جانی بیک میرزا با بسیاری از اعیان سپاه مغان بقتل رسیدند و محمد خان در فصل بهار پریشان حال بخراسان معاودت نموده بسر اقوام هزاره نکودر
که در کوهستان گرمسیر و زمین داور میبودند لشکر کشید و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسیده بود در آن یورش نیز کاری از پیش نتوانست برد و در اواسط
شعبان سنه ست عشر و تسعمائه در حالی که بسیاری از سپاهیان اوزبک اسپ و یراق بباد فنا داده پیاده سیر مینمودند بدار السلطنه هراة آمده و چون
روزی چند در باغ جهان آرا اقامت نمود ناگاه خبر توجه رایات همایون پادشاه ربع مسکون از عراق و آذربایجان استماع نمود لاجرم متحیر و پریشان خاطر
بر جناح استعجال بمرو شاهجهان گریخت و در حدود آن ولایت بسرپنجه دولت شاهی لازال منصورا تیغ صمصام انتقام عقد حیاتش از هم گسیخت چنانچه در همین
آینده کیفیت این حکایت شرف سمت تحریر خواهد یافت و پرتو اهتمام کلک عنبرین شمام بر تفصیل این اجمال خواهد تافت رباعی توفیق الهی اگرم یار شود الطاف
شهنشهی مددکار شود شرح همه که گشت مجمل مذکور اندر سخن کلک من اظهار شود اکنون وقت آنست که قلم سوده رقم مآل احوال اولاد خاقان منصور سلطان
حسین را در حیز بیان آرد و بعد از آن همگی همت و جملگی نهمت بر تحریر جزو چهارم ازین مجلد مصروف دارد و منه الاعانة و التائید انه حمید کریم مجیب

ذکر مآل احوال اولاد امجاد خاقان منصور مغفرت انتما معز السلطنة و الخلافة ابو الغازی سلطان حسین میرزا از صفحات
کتاب علم و حرکات بنان سوده رقم سابقا بوضوح پیوست که چون خاقان منصور علم عزیمت بصوب عالم آخرت برافراشت هفت پسر نیک اختر یادگار
گذاشت از آنجمله ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا در مشهد مقدس شربت شهادت چشیدند و از ابو المحسن میرزا یک پسر ماند سلطان محمد بایقرا
نام در سن سه سالگی و آن شاهزاده را در روز واقعه پدرش بعضی از ملازمان بطرف [illegible] بردند و ظاهرا بعد از چند سال که در آن حدود بود باجل
طبیعی از جهان انتقال نمود و ابو المنصور مظفر حسین گورکان چنانچه گذشت در استراباد فوت گشت و او یک دختر داشت مسماة بمهر انگیز بیگم و مهر انگیز بیگم در
ایامی که محمد خان هراة را فتح کرد بحباله نکاح عبید الله سلطان درآمد و چون یکدو سال با وی بسر برد بین الجانبین مفارقت اتفاق افتاده روی بصوب
خراسان آورد و حالا که تاریخ هجری بسنه تسع و عشرین و تسعمائه رسیده آن مستوره بی آنکه در تحت امر و نهی شوهری باشد در بعضی از بلاد عراق روزگار
میگذراند اما فریدون حسین میرزا بعد از آنکه از حصار دامغان بیرون آمد بمیان ترکمه بقیه رفت و در شهور سنه ۹۱۵ که محمد خان شیبانی لشکر بسر احشام
دشت قبچاق کشیده بود فریدون حسین میرزا اندک سپاهی فراهم آورده ببلاد خراسان درآمد و بر قلعه کلات استیلا یافت حاکم مرو شاهجهان
قنبر بی چون آن خبر شنید با جمعی کثیر از جنود اوزبک متوجه کلات گشت و شاهزاده بسبب قلت اعوان و انصار از محافظت آن حصار عاجز گشته قنبر بی
را فتح میسر شد و فریدون حسین میرزا بدست اوزبکان افتاده درخت بقایش بباد فنا داد و اما ابن حسین میرزا چند سال در ظلال دولت نواب کامیاب شاهی
در غایت فراغت بسر برد و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در کاشان بعلت فجاء روی بعالم آخرت آورد اما سلطان بدیع الزمان میرزا چون
سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات گذرانید حسب الحکم بمملکت ری رفته ساکن گردید و بنابر آنکه مهمات سلطان بایزید
برلاس و شیخ عبد الله بکاول زنگ تعلق آمده بود داروغه آن ولایت پیر احمد و رساق را بقتل آورد و عزیز اشاره نمود آنکه باقی الجمله سپاهی که در ظل حشمتش
جمع گشته بودند متوجه استراباد شده حاکم جرجان خواجه احمد قنقرات در برابر آمده بین الجانبین جنگی در غایت صعوبت دست داد و محمد بیگ که نزد بدیع الزمان میرزا محبوب
خلایق بود و بحسن صورت و سیرت و لطف طبع و حدت قریحت از امثال و اقران امتیاز تمام داشت در آن جنگ شهد شهادت چشید و شکست بر لشکر بدیع الزمان میرزا افتاد و آن
پادشاه عالیجاه با فوجی از خواص از معرکه بیرون رفته از راه ولایات هندوستان پیش گرفت و بانجه و بتته شتافته حاکم مملکت آنحضرت را استقبال نموده مراسم تعظیم و اجلال مرعی
داشت و فراخور همت خویش پیشکش و ساوری فرستاد و سلطان بدیع الزمان میرزا زیاده بر یکسال در میان سندیان بسر برده نوبت دیگر احرام خدمت خدام بارگاه
عالم پناه شاهی بست و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در خراسان بآن آستان ملایک آشیان رسیده بخوبترین التفات گردیده مصحوب اردوی کیهان پوی بآذربایجان رفت و در آن

بطرف خراسان

مملکت از مرافقت استعفا نموده نواب کامیاب شاهی ملتمس آنحضرت را بقرار اجابت اقران داده مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنب غازان متوطن
باشد و دیوانیان تبریز هر روز مبلغ هزار دینار در وجه معاش او سرانجام نمایند و در رجب سنه عشرین و تسعمائه که پادشاه روم سلطان سلیم بنابر اقتضاء
قضاء مالک الملک واجب التعظیم به تبریز رسید میرزا بدیع الزمان را تبجیل و تکریم نموده همراه خود باستنبول برد و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از سه
چهار ماه که در آن مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید و مضمون آیه کریمه و ما تدری نفس بای ارض تموت وصف الحال آن مهر سپهر اقبال
گشت و چون زمان حیات مقدر بسر آمد داعی یا ایتها النفس المطمئنة را لبیک اجابت گفته بهزار حسرت درگذشت رباعی ایدل نبود دولت دنیا
جاوید منما روفا دار از و بهر امید انوار کمالت رسد آخر بزوال هر چند براوج فلک باشی خورشید خورشید حیات کی بود پاینده دایم نبود نور
بقا تابنده چه شه چه گدا چه خواجه و چه بنده باشد همه را بیک اجل آینده کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون و چون سلطان بدیع الزمان
میرزا دامن همت بر عالم فنا افشاند از وی یک پسر یادگار ماند و هو السلطان العظیم الشان میرزا محمد زمان و میرزا محمد زمان از آن زمان که از قلعه
دامغان بیرون خرامیده بدرگاه عالم پناه شاهی شتافت تا شهور سنه عشرین و تسعمائه در ملازمت سده سدره مرتبت بسر میبرد و روز بروز التفات
و عنایت بیشتر می یافت و در سنه مذکوره بوقتی که رایات همایون فال پادشاه با استقلال از تبریز باستقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا
باغوای جمعی از مردم فتان از آن یورش تخلف کرده روی باستراباد آورد و بعد از وصول بجهه و دو هزار جریب قاصدی نزد حاکم آن ولایت امیر کمال الدین
حسین فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد امیر حسین بملاحظه رعایت حقوق سلاطین دودمان تیموری که در باره آبا و اجدادش ثابت
داشتند مثال محمد زمان میرزا را امتثال نموده با هزار سوار بخدمت شتافت و پیشکش گذرانیده در ملازمت موکب عالی عنان بطرف جرجان تافت چون
این خبر بسمع میر حسین بیک آتش که از قبل برادر خود خلفا بیگ حاکم استراباد بود رسید متوهم شده منهزم گردید لاجرم اشراف و اعیان جرجان شاهزاده را
استقبال کرده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند و میرزا محمد زمان کامیاب و کامران باستراباد درآمده کلانتران آن ولایت را باصناف لطف و احسان
نوازش نمود از آنجمله خواجه غیاث الدین علی بکچی را که برادر بزرگتر جناب سلطانی سیف الامامی خواجه مظفر بود منصب امارت و دیوان عنایت فرمود
و میرزا بیک اختر انجناب ابن یمین بیک را پروانچی ساخت و زمام مهام داروغگی آن ولایت را با قاسم بیگ کسکر داد و جهت طلب اطاعت و انقیاد
رسولان نزد کلانتران الوس صاین خان و کرایلی فرستاد و آن مردم نیز طریق متابعت و فرمانبرداری مسلوک داشته جمعی کثیر از امرای ایشان بملازمت
شتافتند و پیشکشهای لایق کشیده عنایت و التفات یافتند و برین قیاس تمامی اعیان و سیاه پوشان جرجان غاشیه خدمتگاری آن دری برج شهریاری
بر دوش گرفتند مگر برادر دیگر جناب سلطانی سیف الامامی خواجه نظام الدین محمود و فرزند ارجمندش امیر محمد مظفر که در مواضع حصین تحصن نموده طریقه
مطاوعت بجای نیاوردند و محمد زمان میرزا بمجرد این فتح خود را پادشاه با استقلال تصور کرده روی بتمهید بساط عیش و نشاط آورد و مدت دو ماه
هر صباح در بارگاه عشرت دستگاهش جام شراب ناب مانند ساغر آفتاب در بزم فلک دایر بود و هر شام آن شاهزاده بخت برجام از ساقیان
گل اندام اقداح مدام طلبیده تجرع مینمود و در خلال این احوال جناب سلطانی سیف الامامی از خراسان متوجه آذربایجان شده و در منزل کلید در
خبر استیلاء میرزا محمد زمان بر استراباد استماع نموده از آنجا بانجراین شتافت و نزد سلطان را که حاکم آن ولایت بود بجد و جهد گردانیده با
نوکرین بیک نیز از عقب رسید و بنابر آنکه بسبب وصول سلطان سلیم به تبریز اراجیف بسیار در میان خلایق پدید آمده بود جناب سلطانی
سیف الامامی و سایر امرا اتباع طی مسافت مینمودند و چون بقریه خوراشار رسیدند قراویس قورچی از درگاه عالم پناه آمده خبر صحت ذات
اشرف اعلی و مراجعت سلطان سلیم رسانید و فرمان همایون که بنام نامی جناب سیف الامامی در باب انتزاع ملک جرجان از تصرف
میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنابر آن امرا عالیشان مبتهج و مسرور گشته [illegible] پرداختند و عزیمت استراباد کرده
رایت توجه بصوب بسطام برافراختند و در اثنای راه قاصد داروغه بسطام رسیده سر خواجه میرک لشکر را رسانید کیفیت واقعه آنکه خواجه میر
بفرمان میرزا محمد زمان با فوجی از سپاه جرجان بتاخت بسطام رفته بود و محمد آقا که داروغه بعضی از قرای آن ولایت بود باتفاق جمعی از مردم
جلد سر راه بروی گرفته باد محاربه آتش جدال اشتعال داد و در همین فرصت دولت شاهی خواجه میر در آن معرکه کشته گشته محمد آقا سرش را پیش جناب

سلطانی و امرا ارسال داشت و ایشان بنابر معنی تفاؤل نموده به پاشتر آباد درآمدند و چون خبر قتل خواجه میر سمیع برادر حق آقا میر رسید مضطرب
و متألم نزد محمد زمان میرزا رفته کیفیت حال بعرض رسانیده و شاهزاده را باخذ و قید خواجه غیاث الدین علی و ابن یمین بیک ترغیب و تحریض
نموده و امیر حسین بیراز جری نیز بدولت شده و آن دو خواجه عالیشان را مواخذه و مقید گردانیدند و در روز محاربت بشربت شهادت
رسانیدند القصه محمد زمان میرزا بعد از قرب وصول امرای خراسان باتفاق امیر حسین بیراز جری و سرداران الوس صاین خان و کلالی از استرآباد
بیرون خرامید مقارن آن حال خواجه نظام الدین محمود و امیر محمد مظفر با توابع و لواحق و میرزا علی قندهاری با دویست کس و سید فخرالدین کیوسری و سلطان
قبول اوغلی با جمعی از مردم صاین خانی بجناب سلطانی پیوسته و در نماز دیگر جمعه یازدهم ماه رمضان سنه عشرین و تسعمائه در حدود داق مشهد که از
استرآباد بحسب تخمین هشت فرسخ مسافت دارد تلاقی فریقین روی نمود و مقاتلان هر دو لشکر بر یکدیگر تاخته از هر دو طرف ده سه کس کشته شد و چون بواسطه
غروب آفتاب جهانتاب نقاب ظلمانی در پیش نموده باصره انسانی حایل گشت هر یک از فریقین در معسکر خویش فرود آمده آنشب پاس داشتند و صباح
روز شنبه باصف قتال آراسته همت بر افنا و اعدام یکدیگر گماشتند تیغ یمانی در کف سالکان مسالک پهلوانی آغاز سر افشانی کرده و نیزه جنگی جد
احوال هر دو بر ما کشیده لوازم تیرزبانی بجای آورده و غیر ترکش تا تیر سهام اجل گوش هوش صغیر و کبیر رسانیده و شمشیر خونبار فضای معرکه را عبرت افزای
زار گردانید آخر الامر بواسطه قوت دولت شاهی بلکه محض لطف و عنایت الهی عروس فتح و ظفر در نظر جناب سیف الاسلامی جلوه گر گشت و کار محمد
زمان میرزا باضطرار انجامیده دست تقدیر رقم هلاک بر روزنامه معیشتش در نوشت و امیر حسین بیراز جری بوطن مألوف خویش گریخته محمد زمان
بمیان مردم صاین خان رفت و جناب سیف الاسلامی بر طبق نام خود مظفر و منصور باسترآباد شتافته روزی چند از رنج راه برآسود و چون عوض سلطان
که حکومت استرآباد بموجب فرمان شاه دین پناه والا نژاد نامزد او شده بود از نیشابور بجرجان رسید باتفاق جناب سیف الاسلامی قاصد استیصال محمد
زمان میرزا گشت و صبحی شاهزاده از قرب وصول امرا خبر یافته از آنجا بمنازل کرایلی شتافت و یکدو ماه در میان آن مردم اوقات گذرانیده در آن
اثنا استماع نمود که امیر اردوشاه بن امیر سلطان محمد بن اردوشاه که در سلک امرای سلطان بدیع الزمان میرزا انتظام داشت در خراسان خروج نموده
کوهستان غرجستان را مسخر فرموده و ایضا این خبر متواتر شد که امرای خراسان و جرجان بموجب فرمان واجب الاذعان متوجه آنجناب شده اند بنابر آن
میرزا محمد زمان از راه بیابان بیورد متوجه غرجستان گشت و آن مسافت بی نهایت را باندک زمانی طی نموده چون بکنار لوم که داخل ولایت غرجستان
رسید امیر اردوشاه که در آن وقت در کوه زاغ ساکن بود موکب مخدوم زاده را باقدام اخلاص و نیاز استقبال فرموده و از اسباب سلطنت آنچه دست
تمکنش بدان میرسید پیشکش کرد و در آن اوان اسباب که تحریر آن موجب اطناب میشود روی نموده متواری در قریه پشت که داخل قرای ولایت غرجستان
است و بکوه زاغ اتصال دارد توطن داشت و چون از وصول میرزا محمد زمان خبر یافت رعایت حقوق تربیت و عنایت خاقان منصور و سلطان بدیع
الزمان میرزا مقتضی آن گشت که خود را از زمره منظوران نظر آفتاب آثار گردانیده و بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شده دعای دوام عمر و دولت بادا
رسانید و آنحضرت از غایت لطف و مرحمت بنده موروثی را نوازش فرموده فرمود که بنوعی که در ملازمت آبای ما بوده من بعد خدمت ما میباید کرد
و بهیچ وجه مفارقت جایز نمیباید شمرد و راقم حروف هرچند معاذیر دلپذیر گفت جسته از ارتکاب مشقت ملازمت استعفا جست بجایی نرسید و مخدوم
زاده اسپ و زر انعام کرده امیر اردوشاه سایر اسباب سفر بهم رسانید و چون امیر اردوشاه را بواسطه وصول محمد زمان میرزا استظهار تمام پیدا شد شعار
خلاف جناب حکومت پناهی زینل خان که در آن زمان والی خراسان بود اظهار نموده بعضی از قصبات هراة رود و شافلان را تاخت فرمود آنگاه لشکر بسر
اقوام هزاره و قبایل نکودر کشیده اسپ و گوسفند بسیار بجنگ کرده و از آنجا بغور شتافته بعنف و لطف از حکام آن کوهستان میر درویش و امیر فخرالدین اسپان
راهوار و اشتران بار بردار و اجناس نفیسه گرفت و بقوت و شوکت هرچه تمامتر در رکاب مخدوم زاده بعد از آن سفر مراجعت کرده روزی چند در غرجستان
رحل اقامت انداخت و در آن اثنا این خبر شایع شد که حضرت مملکت پناهی دیو سلطان که در بلخ حکومت مینمود آن بلده را بمحمد بهادرلو سپرده و بنفس نفیس عزم درگاه
عالم پناه کرده بنابر آن محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه را خیال تسخیر بلخ در سر افتاده در ماه رمضان سنه احدی و عشرین و تسعمائه از غرجستان با سپاه فراوان
عازم سان و چهاریک شدند و در اواخر ماه مذکور بقریه باد رسیده در آن موضع بآداب و سنن عید فطر پرداختند و از آنجا بولایت مذکوره در آمده هرج

و مبالغت

و مرج قشلاق انداختند و در آن زمستان موکب در پهلوف و برادران حکام مجاب عبد العلی و نجم الدین بدرگاه سلطنت مآب آمده پیشکشهای لایق گذرانیدند و ایالت
شبرکار بلخ بحکام خانشیه شجاعت پرورش گرفته باردوی عالی ملحق گردیدند و چون فصل شتا بنهایت رسید و قوت نامیه ساوه سبزه و ریاحین بفضای صحرا و بساتین
کشیده نسایم سحری جهت گشادن غنچه حمری جنبش نموده و سلطان گل بر فراز تخت زمردین منزل گزیده باعتدال هوا الحکم فرموده محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه تصمیم
عزیمت تسخیر بلخ کرده و دره جوزاهر گذرانیده رایت فتح آیت ساختند و بعضی از کلانتران آن ولایت از محمد بهادرلو روگردان شده باردوی عالی آمده دعاگو و ثناخوان
یا ملازمت پرداختند و درین اثنا خواجه جلال الدین میرکی که وزیر سرکار بلخ بود و ضبط برج شاه حسین تعلق بوی میداشت از محمد بهادرلو متوهم شده قاصدی
نزد مخدوم زاده فرستاده پیغام داد که اگر در فلان شب موکب عالی بکنار خندق شهر آید بنده برج شاه حسین را بخدام عالی مقام میسپارم تا شهر مسخر گردد بنابر آن
محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه در لیله موعوده که شب چهارشنبه ششم ربیع الاولی سنه اثنی و عشرین و تسعمائه بود بظاهر بلخ رفتند و حال آنکه امیر محمد بهادرلو
در نماز دیگر روز گذشته از آن مواضعه خبر یافته بود و قصد خواجه میرکی و اتباع نموده و خواجه میرکی باتفاق اولاد و ملازمان خود را از برج مذکور انداخته متوجه
اردو گشت القصه جماعت در بیرون بلخ بموکب عالی پیوسته صورت حال بازگفتند و محمد زمان میرزا آغاز محاصره و محاربه کرده چون بحصول مدعا در رو
رسید ارباب و کلانتران گمان بردند که لشکریان غلات ایشان را خواهند چرانید در خلاف امیر محمد بهادرلو با خواجه ناصرالدین حیدر علی قرچی که او نیز
منصب وزارت داشت اتفاق نمودند و در روز دوشنبه سوم ربیع الآخر که محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه بعمارت مملکت آغا که نزدیک بدروازه
عکاشه است شتافته را بجهت پیش فرستاده بودند دروازه مذکوره را باز کردند و مخدوم زاده بمعیان اردوشاه ببلخ در آمده امیر محمد بهادرلو در ارک متحصن
گشت و در روز چهارشنبه پنجم ماه مذکور بعهد و پیمان بیرون خرامیده و پیشکش گذرانیده ملازم گردید و مقارن این فتح امیر جان محمد قبچاق که حاکم شبرغان
بود با ارباب و کلانتران آن ولایت تا آستان اقبال آشیان مخدوم زاده شتافته مفاتیح بلده مذکوره را بخدام عالی مقام سپردند و پیشکشهای لایق
کشیده در سلک سایر بندگان درگاه عالی منتظم گردیدند محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه مدت دو ماه و نیم در بلخ توقف نموده مساعی جمیله مبذول
داشتند تا تمامی محصولات و غلات رعایا بشهر در آمد آنگاه امیر اردوشاه زمام حکومت قبة الاسلام بلخ را در کف کفایت برادر خود خواجه بیک نهاد و
ولایت شبرغان را در بسته بپسر عم خویش امین بیک عنایت کرده داروغگی سان و چهاریک را نیز باو داد و این معنی بر ضمیر منیر مخدوم زاده بغایت گران
آمد زیرا که مدعای آنحضرت چنان بود که بلخ متعلق بدیوان عالی گردد و شبرغان یکی از امرای خاصه بسمت اختصاص پذیرد القصه چون خاطر امیر اردوشاه از احکام
بلخ و شبرغان جامع شد میرزا محمد زمان را بکراهت تمام از آن بلده بیرون آورده بمیان مردم توکلچی که در حدود نکرومی بودند شتافت و از آنجا عنان اسپ
و گوسفند بسیار گرفته و کلانتران ایشان را همراه کرده بر سر مردم یکه النک تاخت و بعضی از متوطنان آن مکان را غارتیده عنان یکران بطرف سان و
چهاریک معطوف ساخت و مال آن ولایت را قرار داده روبجانب غرجستان نهاد و در اثنای این حالات از آنجناب بعضی از امور دیگر بوقوع انجامید
که صمیم آزار خاطر مخدوم زاده گردید لاجرم با خود قرار داد که بهنگام مجال با طایفه از ابطال رجال که با آنحضرت اتفاق داشتند از وی جدا شود و در
قریه چهاریک امیر اردوشاه استماع نمود که پدر مولانا معقول که کلانتر موضع اسراب بود و تمول تمام داشت فوت شده و قوت جامعه اش در حرکت آمد
با سی چهل کس از مخصوصان بپرسش او رفت و محمد زمان میرزا فرصت غنیمت شمرده در چاشتگاه چهاردهم ذیقعده سنه مذکوره که موافق اول برج جدی بود با
سی کس از خواص خود ببهانه شکار از اردو سوار گشته متوجه حرم و سار باغ شد و نماز خفتن امیر اردوشاه از اسراب باز آمده و چون از هجران میرزا محمد زمان اطلاع
یافت بغایت محزون و متألم گردیده رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد مخدوم زاده ارسال داشته استدعا نمود که نوبت دیگر در طریق عنایت سلوک
فرماید و بوی ملحق گردد تا او بتدارک تقصیر خدمت پردازد اما این التماس معقول نیفتاد بلکه هر کس برسالت رفت دیگر باز نیامد و سرداران و لشکریان
هر شب جوق جوق از اردوی امیر اردوشاه فرار نموده بدرگاه محمد زمان میرزا میرفتند تا آنکه جمعیت تمام در ظل اعلام نصرت اعلامش بوقوع پیوست و
قاصد استیصال امیر اردوشاه گشته از حرم و سار باغ عنان عزیمت بطرف سان و چهاریک انعطاف داد و چون بدره جز رسید امیر اردوشاه که در قرا اتفاق
بود بر توجه آنحضرت مطلع گردیده مضطرب شده در روز عید اضحی آغروق خود را بجانب غرجستان فرستاد و عزم کرد که صباح روز دیگر متوجه
آن ولایت گردد و در آن شب امرا مشغول آن بحی تمام و مردم علی داشمندی فرار نموده باستقبال محمد زمان میرزا روان گشتند و امیر اردوشاه بحر دوم ...

ولایات

که آفتاب دولت او در حد بود و چشم سحاب مانند غمزه کمان اشک فراوان میبارید از قرایغاج کوچ کرده روی براه آورد و امیر حسین علی جلایر و دوست نگکه
از وی جدا گشته روی بسایه دولت مخدوم زاده نهادند و چون امیرزاده و شاه از آق مسجد گذشته بعقبه که در میان آن منزل و جزوان واسطه است در
بکینا کاه امرا ایلغار محمد زمان میرزا امیر محمد جعفر بابی و امیر جعفر علی قراکوز و امیر انقلی و شاه حسین یابکی میراخور و شاه مزید کوکلتاش و محمود اشک آقا
از عقب در رسیدند و ارکان دولت امیرزاده و شاه محمد پیر که با ایشان متفق شده شمشیر ها کشیده روی بایشان آوردند و او با هفت کس از قرابتان
خود که حیدر ترخان و یوسف ترخان از آن جمله بودند بطرف شیرغان گریخته سایر اجاقانی که همراه داشت با اموال و جهات تحت تصرف امرا محمد زمان میرزا
در آمد و آنحضرت در نماز دیگر همان روز بعقبه مذکوره رسیده شب توقف کرد و روز دیگر آق مسجد بازگشته افراد حشم و احیاد خدم را لطف و عنایت
خویش امیدوار ساخت و آنچه از اموال امیرزاده و شاه و اتباع او بدست افتاده بود بر امرا و لشکریان تقسیم نموده علم نصرت شیم بصوب سان و چهار
برافراخت و در منزل قرایغاج بوضوح پیوست که امیرزاده و شاه از شیرغان بجانب بلخ رفته و مخدوم زاده باتفاق امرا خاطر بر مصالحه قرار داده
مسودات اوراق را فرمود که بقبة الاسلام بلخ شتابد و نوعی سازد که امیرزاده و شاه آن مملکت را که با محمد حقی بدان حضرت مید اشته بتصرف خدام عالی مقام
بازگذارد و خود بغرجستان که یورت اصلی او بوده رود تا غبار نقار که بین الجانبین ارتفاع یافته باب صلح و صفا تسکین یابد و در این باب نشانها بنام امیرزاده و شاه
و برادرش قوام بیک و اکابر و اشراف بلخ در قلم آمد این شکسته حسب فرموده بآن بلده شتافت و هر چند بخنان نصیحت آمیز و کلمات مودت انگیز
امیرزاده و شاه رسانید سعی تمام نمود که از مقام مناقشه در گذرد و بلخ را بازگذاشته بغرجستان رود بجائی نرسید و در وقتی که بنده را رخصت انصراف میداد
گفت اگر مخدوم زاده با عهد دانندکه بظاهر بلخ تشریف آورد و عهد و پیمان نماید که قصد خون و عرض من و برادر ان و قرابتان نکند بین الجانبین
قواعد مصالحه تاکید مییابد و الا فلا و بنده از آنجا معاودت بازگشته در قریه سان بآستان اقبال آشیان رسید و آنچه شنیده بود معروض گردانید و محمد زمان
میرزا بخیال آنکه چون ظاهر بلخ را مضرب خیام عساکر نصرت انجام سازد مردم آن بلده بحقوق عدالت و احسان دودمان خاقان منصور را رعایت
کرده ابواب شهر باز خواهند گشود متوجه آنطرف گردید و قریب بیکماه محاصره و قیام نمود و فتح الباب میسر نگشت و هر چند رسل و رسایل نزد امیرزاده و شاه
فرستاده از وعده و وعید سخن راند فایده بر آن ترتب نیافت و در آن اثنا بتحقیق پیوست که امیرزاده و شاه امیر محمد خلیل را که در سلک مخصوصانش
انتظام داشت بکابل نزد حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا فرستاده و استدعا نموده که آنحضرت تا مقالید قلعه و شهر تسلیم نماید و چون معلوم
بود که عنقریب ماهچه رایات نصرت آیت آنحضرت پرتو وصول بر آن حدود انداخته محمد زمان میرزا از ظاهر بلخ کوچ کرده بدره جز رفت و در آن
منزل میرزا علی بیک و امیر محمد باقر و امیر محمد برندق برلاس از طرف بدخشان بملازمت میرزا محمد زمان رسیده غاشیه دولتخواهی بر دوش گرفتند
و میرزا علی بیک متعهد مهم مصالحه گشته و از محمد زمان میرزا رخصت حاصل کرده جریده ببلخ رفت و با امیرزاده و شاه ملاقات نموده
بدلایل معقوله خاطرنشانش کرد که صلاح جانبین در تشیید قواعد موافقت و رفع اسباب مخالفت است و مهم بر آنجمله قرار یافت که محمد زمان میرزا
و امیرزاده و شاه با کس اندک در قریه توخته که در دو فرسخی بلخ است با یکدیگر ملاقات نمایند و لوازم عهد و پیمان در میان آورده هم عنان یکدیگر ببلخ روند
آنگاه اگر خاطر مخدوم زاده خواهد امیرزاده و شاه را در بلخ نگاه دارد و الا رخصت داده بطرف غرجستان فرستد و چون میرزا علی بیک باز آمده خبر
مصالحه رسانید شاه زاده از دره جز بجانب ارزشافت و از جانب امیرزاده و شاه سید عبد الله و حیدر ترخان بخدمت مخدوم زاده آمده
آنحضرت و امرا و ارکان دولتش را سوگند دادند که در حق امیرزاده و شاه بدخیلی نیندیشند و از طرف محمد علی دیوانه که در سلک خواص بارگاه محمد
زمان میرزا منتظم بود ببلخ رفت و خاطر امیرزاده و شاه را مطمئن گردانید و او در صباح روز چهارشنبه از ایام ربیع الاولی سنه ثلث و عشرین و تسعمائه
با چهل کس از خواص خویش که همه ایشان جهة رعایت حزم جبه در زیر جامه پوشیده بودند بتوخته آمده رسم یکاول را نزد شاه زاده فرستاد و کیفیت
حضرت نیز چنانچه قرار یافته بود با چهل کس بدانجا شتابید و محمد زمان میرزا با تمامی امرا و سپاه خود که قریب بهزار نفر بودند از دهانه ارز بصحرائی که واسطه
در میان آن منزل و قریه توخته شتافته آنجا لشکر را توقف امر کرد و با شصت هفتاد کس از مردم جلد معتبر بملاقات امیرزاده و شاه روان شده و با امرا
مواضعه نمود که مقدار مد آن موضع توقف نمایند که امیرزاده و شاه بخدمت رسد آنگاه بر جناح استعجال بجانب او در حرکت آیند و چون مخدوم زاده بتوخته

بتوخته رسید امیرزاده و شاه از مرکب سرکشی فرود آمده سه نوبت زانو زده و شرف تقبیل انامل فیاض حاصل کرده بر زبان آورد که من از جمله نوکران فرمان بردارم و بخدمت
که مرا از درگاه رانده بگوشه رفتم و چون طلب فرموده بملازمت آمدم و مخدوم زاده جوابی مناسب گفته هم عنان یکدیگر سوار شدند و روی بشهر آوردند و در
همان لحظه تمامی سپاه محمد زمان میرزا بموکب عالی ملحق شده امیرزاده و شاه از آن کثرت بغایت هراسان گشته خیال نمود که فرار کرده خود را پیش از مخدوم زاده
بشهر رساند و نوبت دیگر طریق خلاف مسلوک دارد و این معنی بر امرا آنحضرت بوضوح پیوسته در وقتی که بکنار کاریز تنگ رسیدند امیرزاده و شاه را دستگیر
کرده بقتل رسانیدند و تمام چهل سوار که همراه او بودند بعضی گرفتار شده و برخی ببلخ گریخته کیفیت حال را بقوام بیک باز گفتند و او برج و باره
شهر را مضبوط ساخته رسولان بخدمت متعاقب و متواتر بکابل فرستاد و استدعا نمود که بسرعت هر چه تمامتر اعلام ظفر پیکر پادشاهی و الا که بصوب
بلخ نهضت نماید تا محمد زمان میرزا مجال چرانیدن علات نیابد و بعد از آنکه قریب بیکماه مخدوم زاده در حدود بلخ نشسته بامر محاصره پرداخت خبر توجه حضرت
پادشاهی بدانجانب شایع گشت لاجرم محمد زمان میرزا بدره جز رفته با اغروق خود پیوست و مقارن آنحال خبر رسید که فقیر علی بیک از درگاه پادشاه
عالیجاه بابر میرزا نشان حکومت بلخ آورده و قوام بیک مقالید شهر و قلعه به وی سپرده باردوی عالی رفت و عنقریب چتر ظفر پیکر حضرت پادشاه عالی گهر سایه
وصول بر آن ولایت خواهد انداخت بنابر آن محمد زمان میرزا ابجد باقر برلاس را جهة اظهار اطاعت و انقیاد و طلب ملک موروث باستان سلطنت
آشیان حضرت ظهیر السلطنة و الدین بابر میرزا ارسال داشت و خود براه سان و چهاریک متوجه قرایغاج گشت بعد از وصول آن منزل شاه میر حسین که معلوم
شان بقدوم دودمان از سایر اعیان ماوراء النهر اعتبار تمام داشت از نزد حضرت پادشاهی مصحوب امیر محمد باقر برلاس بدرگاه سپهر اساس رسید و
بصنوف الطاف اختصاص یافته نوازش نامه آنحضرت معروض گردانید مضمون آنکه ما این یورش را به مصلحت دولت آن عزیز برادر اختیار نموده ایم
زیرا که اگر لوا کشورگشا بدینجانب توجه نمیکرد قوام بیک غاشیه اطاعت حکام ماوراء النهر بر دوش گرفته قبة الاسلام بلخ را بدیشان می سپرد اکنون
انسب آنست که آن برادر بالتفات خاطر عالی مستظهر بوده بیارگاه جهان پناه شتابد تا زمام ایالت این مملکت را در قبضه اقتدارش نهاده بطرف
کابل باز گردیم محمد زمان میرزا بعد از مطالعه این مکتوب و شنیدن سخنان مرعوب از شاه میر حسین خیال رفتن بملازمت حضرت پادشاهی بخاطر گذرانید
اما قبل از تصمیم عزیمت جناب سیادت مآب سلطنت انتساب سید مهدی خواجه که از جانب پدر نبیره سید مرتضی خواجه است و از جانب مادر نسبش با بو الخیر
خان میپیوندد و همشیره حضرت پادشاهی بابر میرزا در حباله نکاح او بود بسرعت از منزل دره جز از آنحضرت رو گردان شده نزد محمد زمان میرزا آمده
و مخدوم زاده را از توجه باردوی عالی مانع گشت بنابر علی بدایت محمد زمان میرزا شاه اسکندر بن شاه رستم بن سید محمد صدر را همراه شاه میر حسین باستان
سلطنت آشیان ارسال داشته پیغام فرمود که بنابر فقدان یراق مناسب و عدم استطاعت ترتیب پیشکش عجالة الوقت میسر نشد که بملازمت شتابم
انشاء الله تعالی بعد از آنکه بلخ را به بنده عنایت فرمایند و موکب عالی بصوب کابل نهضت نماید یراق کرده شرف ملاقات خدام بارگاه
عالم پناه حاصل خواهد کرد و پس از فرستادن شاه میر حسین و شاه اسکندر محمد زمان میرزا عازم تسخیر شیرغان گشت و ایلچی نزد حاکم آن ولایت
امین بیک فرستاده او را باطاعت و انقیاد دعوت کرد و امین بیک مصلحت آنکه آنحضرت را از قرایغاج که عقبه ایست در غایت استحکام
بیرون آرد تا اگر حضرت پادشاهی بابر میرزا بدانجانب ایلغار نماید جبین آینه کلفت بدیده اعروس فتح و ظفر غازه کرد سخنان نیازمندانه پیغام
داد و عرضه داشت کرد که اگر ماهچه رایت عالی پرتو وصول بر حوالی شیرغان اندازد بنده قدم از سر ساخته بخدمت خواهد شتافت و از مواید
انعام و احسان خدام آن آستان حظی تمام خواهد یافت و محمد زمان میرزا این سخن را موافق واقع تصور کرده اغروق را در قرایغاج گذاشت
و علم عزیمت بصوب شیرغان برافراشت بعد از وصول بسر پل امیر نعمت الله منشی خبر رسید که آتش غضب حضرت پادشاه فریدون حشم
پس از ملاقات شاه اسکندر بر اشتعال آمده و بر جناح استعجال اعنان بگردان بصوب قرایغاج تافته بنابر آن میرزا محمد زمان براه کوه که نزدیکتر
بود عازم قرایغاج شد با مید آنکه پیش از حضرت ظهیر السلطنة باغروق عالی رسد و آن عقبه را مستحکم گرداند اما در اثناء راه جنگه دیوانه از قرایغاج
رسید و معروض گردانید که حضرت پادشاهی بقرایغاج درآمده اغروق را متصرف گشت و اکنون با سه چهار هزار سوار جرار مستعد جنگ و پیکار ایستاده
است میرزا محمد زمان چون این خبر استماع نمود عنان عزیمت بجانب غرجستان انعطاف داد و در اثناء راه امیر حسین علی جلایر و امیر یونس علی

ولد امیر بابا علی خواجه حیدر علی قرچی و جمعی دیگر از سرداران و سپاهیان از آنحضرت که بجهة تقریب الفلاح رفتند و مخدوم زاده بر جناح استعجال بجانب غرجستان حرکت فرموده و سیل چراغ سید مهدی خواجه میرزا از آنحضرت رخصت طلبیده و راه ماوراء النهر پیش گرفت و چون محمد زمان میرزا بغرجستان رسید امیر شاه محمد سیف الملوک و خواجه غیاث الدین علی خالدار و خواجه کمال الدین حسین و سایر ارباب کلانتران آن ولایت شرط استقبال بجای آوردند و آنچه دست بهم داد ایشان بدان میرزا پیشکش کردند مخدوم زاده در قریه استو رحل اقامت انداخت بعد از دو سه روز رایات نصرت آیات بار دیگر بموضع اق لنبد که میان آن ولایت و چچکتو واسطه است سایه افکند اما چون تمامی غرجستانیان در دولتخواهی محمد زمان میرزا راسخ دم و ثابت قدم بودند حضرت پادشاهی بآن کوهستان در نتوانست آمد و بطرف فیروز کوه غور رفته از آنجا براه یکه النگ متوجه کابل گشت و محمد زمان میرزا نوبت دیگر فی الجمله یراق و استعداد بهم رسانیده از غرجستان بچچکتو نقل کرد و در منزل چراغ غداران چراغ اقامت برافروخته مترصد بود که از آنجا بجانب قندهار نهضت نماید یا بار دیگر بجهة دفع شاه بیگ که ناگاه طلیعه لشکر امرای خراسان که سرداران ایشان ابراهیم سلطان موصلی و احمد سلطان افشار بودند و بموجب فرمان والی هراة امیرخان لله بدان جانب شتافته بودند پیدا شد و مخدوم زاده امیر شاه محمد سیف الملوک و پسر عم امیرزاده شاه میرزا بیگ و امیر عمر اتفقی و اسلام علی ولد یار علی بلخی و امیر شاه حسین بارکی را با اکثر مردم مغول قبچاق و لشکریان در برابر امرای خراسان گذاشته بنفس نفیس علم عزیمت بصوب یکی از قصبات غرجستان برافراشت و ابراهیم سلطان و احمد سلطان سپاه میرزا محمد زمان را بضرب تیغ و سنان منهزم گردانیده میرزا بیگ را با ده دوازده کس از کلانتران مغول قبچاق و بسیاری از آحاد و اجناد بر خاک هلاک انداختند و بقیة السیف بمحمد زمان میرزا پیوسته آنحضرت از بیم عزم قندهار کرد و در اثنا حرکت بسبب اتلاف یراق اجازت یافته در غرجستان توقف نمود و چون مخدوم زاده بآن بر رسید شاه محمد بیگ که از معرکه چراغداران میدان حرف گریخته بود با شصت هفتاد کس از توابع و لواحق بموکب عالی پیوست و مبالغه بسیار آنحضرت را بر آن داشت که فسخ عزیمت قندهار کرده عنان بطرف ولایت ساق و چهار یک انعطاف داد و لشکریان در نواحی هزاروان آغروق میرزا بیگ را که عازم شبرغان بود غارت کردند فی الجمله یراق بدست آوردند و بچهار یک رفته رحل اقامت انداختند منتظر آنکه اسلام علی و یار علی بلخی و مردم مغول قبچاق که جهة تجهیز و تکفین کشتگان خود در بندر مانده بودند بملازمت رسند آنگاه متوجه شبرغان گردند و چون امین بیگ این خبر شنید کس نزد امیر ابراهیم جابوق که در آن وقت بحکم حضرت پادشاهی بابر میرزا حاکم بلخ بود فرستاده پیغام فرمود که مناسب آنست که قبل از آنکه لشکر محمد زمان میرزا مجتمع گردند بتعجیل متوجه آنحضرت گردیم و امیر ابراهیم از بلخ بیرون آمده امین بیگ بوی پیوست و آن دو امیر باتفاق یکدیگر بر سر شاهزاده رفته میان الجانبین حربی صعب دست داد و در اثنای گیرودار اسب میرزا محمد زمان بسر در آمده در آن حین امیر ابراهیم جابوق بسر وقتش رسید و آنحضرت را دستگیر گردانید اما مراسم تعظیم و احترام بجای آورده مخدوم زاده را مصحوب خویش ببلخ برد و از آنجا روی توجه بکابل آورد و حضرت پادشاهی محمد بابر میرزا از غایت مکارم اخلاق و محاسن اعراق و کرم حسبی و عاطفت ذاتی در غایت شفقت و مرحمت با محمد زمان میرزا ملاقات فرموده جریمهٔ او را نابوده تصور نموده ابواب انعام و احسان بر روی روزگارش گشوده اسباب سلطنت عنایت فرمود

نظم

پادشاه کریم بنده نواز / خسرو جرم بخش عفو طراز

از سر جرم خویش بیگانه / بگذرد زانکه هست فرزانه

صد خطا بیند از جهول و حشم / کندش عفو از کمال کرم

پادشاه عالیشان بعد از تأکید قواعد عهد و پیمان زمام ایالت بلخ و توابع را در قبضهٔ اقتدارش نهاد و چون سه چهار ماه آنحضرت را در کابل نگاه داشت کریمه از مخدرات سراپردهٔ پادشاهی نامزد کرده راضی و شاکر و مباهی بصوب بلخ فرستاد و بی شایبه مجوزی و غایله مدح گستری آنچه غایت کرم و رأفت و نهایت اشفاق و مکرمت تواند بود از آن پادشاه اسلام پناه نسبت بآن شاهزاده عالیجاه ظهور نمود و صیت این لطف و احسان و آوازهٔ این عفو و امتنان در اطراف و اقطار جهان اشتهار یافته هر کس زبان بتحسین و آفرین پادشاه عاطفت آیین گشود

رباعی

ای لطف تو سرمایهٔ انواع فرح / مجموعهٔ تو جایت آیت شرح

گوئی که بود ذات تو در عالم کون / مقصود خطاب فاعف عنهم واصفح

و الی یومنا هذا که تاریخ هجری بماه ذی قعده سنه تسع و عشرین و تسعمایه محمد زمان میرزا در آن مملکت بامر حکومت اشتغال دارد و گاهی ایلچیان نزد حکام خراسان فرستاده نسبت بآستان پایه سریر خلافت مصیر

خلافت مصیر حضرت پادشاه دین پناه لوازم اخلاص و نیاز بجای می آورد رجاء واثق و وثوق صادق آنکه آن مخدوم زاده صاحب سعادت در سایهٔ دولت و معدلت آفتاب اوج پادشاهی خلد الله تعالی ملکه و سلطانه باعلی مدارج اقبال شتابد و فروغ انوار جاه و جلال از مطلع عنایت نواب کامیاب ظل اللهی بر وجنات احوالش تابد

رباعی

آن اختر نورگستر اوج امید / شایستهٔ افسر و سریر جمشید

خواهم که بظل دولت شاه جهان / برسد اقبال پاینده جاوید

و چون برافقت رفیق توفیق قلم صاحب تحقیق جواهر اخبار غرایب آثار اولاد صاحبقران کامکار امیر تیمور گورکان را تا این غایت در سلک عبارت کشید و از نفحات چشمهٔ حیات بخش دوات رطب اللسان گشته عنان بیان بصوب تحریر بدایع وقایع ایام دولت ابد پیوند شاه [illegible] معطوف گردانید امید آنکه بمساعدت بخت بیدار و معاضدت عنایت آصف جم اقتدار از خطا و زلل مصون مانده کیفیت فتوحات این پادشاه سکندر صفات را در احسن عبارات و ابین استعارات بمسامع دور و نزدیک و ترک و تاجیک رساند

مثنوی

چون بعنایات خداوند کار / بخت موافق شد و توفیق یار

کلک سخن پرور معجز بیان / کرد عیان ذکر نکو خاقان

باده دگر از گهر بادشه / سحر فن و معجزه آثار شد

تا گشت از ذکر شه کامکار / جیب فلک پر ز در شاهوار

گرچه مرا قوت این کار نیست / خامه باین کار سزاوار نیست

هست امیدم که بفضل خدای / کلک چو بر عاج شود دلگشای

فیض سماوی دهدش یاوری / کوکب طالع کندش چاکری

تا ز حدیث شه کشورگشا / قبهٔ افلاک شود پر صدا

صیرفی طبع جواهرشناس / خاطر نقاد هنر اقتباس

از در این جوهر خسرو اثر / نه صدف چرخ کند پر گهر

گر شود گوش خرد این نوید / بشکفد این غنچه بباغ امید

گر نوزد بر چمن این رقم / تازه نسیمی ز مهب کرم

کی شود این عقد گهر با نظام / گر نکند معدن جود اهتمام

چیست مهب کرم و کان جود / دست و دل آصف ملک وجود

اختر برج شرف سروری / ده گهر از کوه جنه‌ی

ملک مداری که به تیغ و قلم / گرد خراسان چو بهشت ارم

شعلهٔ تیغش ظفر همدم است / ملک ز تیغ قلمش خرم است

هست درر بار کفش ابروار / هست ولی چون کفش ابر بهار

زانکه بود بخشش و بخشش مدام / کی همه که قطره فشاند غمام

ذات وی از عدل بود محترم / دست و دلش مظهر لطف و کرم

بهره ور از فضل دل آگهش / مرجع اصحاب شرف درگهش

تربیت اهل هنر کام اوست / زیور عنوان سخن نام اوست

جوهر ناموس ز شرف با نصیب / نزد خداوند چو ذاتش حبیب

ملک ز عدلش شده پر زیب و زین / هست دعایش همه را فرض عین

هر که بود از کرمش بهره ور / غیر دعایش چه نویسد دگر

تا که ز نوک قلم مشکفام / جوهر الفاظ پذیرد نظام

باد همیشه قلمش درفشان / بر سر انجام امور جهان

بحر عطایش همه که موج زن / بهر فراغ دل اهل سخن

سیر فلک باد بکامش مدام / نامهٔ امید بنامش تمام

قد تم جزو الثالث من هذا التاریخ بعون الملک الوهاب بید العبد الاحقر الاثم میرزا محمد علی الشیرازی فی اثنی عشر شهر شوال سنه ۱۲۷۳

بسم الله الرحمن الرحیم

جزو چهارم از مجلد سوم در ذکر طلوع آفتاب دولت و اقبال شاهی و بیان اختصاص یافتن آن حضرت باصناف الطاف و عنایات الهی

رباعی ای یافته از منزل مه تا ماهی ذرات جهان از کرمت آگاهی از شاه و گدا هر که تو او را خواهی بر فرق نهد افسر شاهنشاهی افتتاح جبار فتح آثار پادشاهی بحمد و ثنای جناب اقدس الهی اسب است و اولی فله الحمد فی الآخرة و الاولی له ملک السموات و الارض و ما بینهما رباعی ای کشور دل ز نور حمدت روشن معموره جان ز فیض شکرت گلشن از حمد تو شد مزین آغاز کلام باید شرف از شکر تو انجام سخن و افتتاح ابواب بدایع و وقایع شاهنشاهی ابراد نعت درود حضرت رسالتپناهی لیق است و احری یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما رباعی ای بر سر جمله سرفرازان چون تاج یکپایه ز آسمان قدرت معراج شد از کرم عام تو عام و خاص شاهان جهان بلطف خاصت محتاج اللهم صل علی سیدنا محمد المصطفی و آله و صل علی آله البررة النجباء و عترته نجوم فلک الفوز العلی مثنوی شهریاران ملک فضل و کمال تاجداران شهر جاه و جلال خسروان ممالک دنیا پادشاهان کشور عقبی یعنی آن دوازده معصوم انجم نوربخش اوج علوم مقتدایان ملت عربی پیشوایان آل پاک نبی اولین آفتاب برج نجف شاه دلدل سوار دریاکف پس حسن آن امام پاک سرشت که بد لطف او نهال احسان کشت هست او را نظیر عز حسین قرة العین سید الثقلین بعد از این امام سجاد است که پناه تمام عباد است پس محمد که باقرش لقب است میوه باغ سید عرب است باز صادق که بود در همه کار چون مه جعفری تمام عیار مظهر لطف ایزدی کاظم در علم شرع را ناظم فخر آل عبا امام رضا هادی سالکان راه هدا پس تقی بی امام نقی قدوه خاندان علی نقی حسن عسکری طلاکنهاد حسن الخلق حسن الآثار پس امام زمان که هست مدام ماحی کفر و حامی اسلام یا الهی بحق آل رسول بکمال زهادت زهرا که جمیل کرد فلعتش بر را بحبیبان اهل بیت نبی بعد از شریعت عربی کمرا ساز همدم توفیق تا نویسیم نامه تحقیق حال مهر سپهر عز و شرف سرور دودمان شاه نجف حامی ملت سلیمانی وارث حشمت سلیمانی پادشاه ممالک عالم در تمام جهان بعدل علم تاجبخش شهان تخت نشین مشرق و مغرب زیر نگین در عجم سربلند گشته بتاج از بلاد چینستان باج ترک و دیلم همه غلامانش قیصر از چاکران دربانش همه اجداد او بجسته شیم مالک تخت و تاج تا آدم پادشاهی که تا نامه لوای خورشید سمایش از افق معدلت و احسان طالع گشته عرصه ممالک عالم را منور گردانیده ظلام ظلم و عدوان از اطراف امصار و بلاد

و بلاد روی بعدم آباد آورده و سرگشتگان بوادی نامرادی بچشمه سار امن و امان رسیده و تا نسایم سلطنت و جهانبانی و شمایم خلافت و گیتی ستانی از رباض عز و جلال او گلزار اقبالش وزیده و دمیده اقطار آفاق را معطر ساخت موکب وافر فراست و سلاطین کامل کیاست سعادت دو جهانی در متابعتش دانسته حلقه بطاعت در گوش جان کشیده نظم سکه دولت چو بنام تو شد پادشه عصر غلام تو شد یافت ز اقبال تو عنصر خبر گرد برون بخت افسر سر خسرو چین بنده در بان تست خان ختا ریزه خور خوان تست شاه توئی جمله طفیل تو اند از دل و جان تابع خیل تو اند درین بنای که بر موافقت توفیق ایزدی و موافقت تائید سرمدی رسوم مذموم بی وجالت را که بتمادی ایام در میان فرق انام رسوخ تمام گرفته بود و هیچیک از سلاطین سلاطین را رفع آن میسر نشده بر خرقه همت اعلیم منسوخ ساخت و بمعاونت بخت بیدار و مساعدت بخت پایدار در باب تشیید مبانی دین و دولت و قواعد ملک و ملت قوانینی که ناسخ آیات موکب کامکاری و ماحی آثار جنون رفیع مقدار تواند بود و طرح انداخت نظم هر او ان سعادت بیچ کاهی نبوده همچو او گیتی پناهی رسوم بدعت از عالم بر انداخت لوای کامرانی مرتفع ساخت تعالی الله زهی شاه کرم مبانی از وجودش آل خاتم ظلال دولتش از بخت بیدار پناه تاجداران جهان دار قبه زر نگار چتر نصرت شعارش مسود عرصه سپهر و غبار مواکب کواکب آثارش کحل الجواهر دیده ماه و مهر از شعله اسنه غازیان سپاه فراوانش آئینه فتح و ظفر چون قرص خورشید از برج دو پیکر درخشنده و از صفحه سیوف مجاهدان لشکر فیروزی نشانش مشعشع آمانی و آمال چون ماه چارده از اوج کمال تابنده پرچم علم کشورکشایش رشک عنبرسا فزای زلف پرچم حور و خدم مجلس بهشت آسایش مجیر عقول غلمان دار السرور در ایام بدم صدای کوس دولتش نغمه صور عدم بگوش اعدای مملکت رسانیده و بهنگام بزم نوای عمر دای بخشش جان اولیاء دولت را فرح و سرور گردانیده سموم قهر جان سوزش جان کداز ارباب بغی و طغیان و نسیم لطف دل افروزش نضارت بخش ریاض امید تمهید کامکاران نظم سموم قهر تو بر جا که بگذرد گردد بسان آتش سوزان طبیعت کافور نسیم لطف تو بر هر گل زمین که وزد چو سبزه سر بدر آرد خدنگ کان قور سهم خدنگ تیز آهنگش چون از دیده مریخ روان ساخته و تاب سنان آتش فشانش شیر فلک را در بیشه اضطراب انداخته خنجر سرتیزش چون مژگان خوبان عشوه انگیز خون ریز و تیغ بیدریغش بسان صرصر اجل قاطع نهال عمر و اقبال اصحاب ستیز و عناد حکمت اسکندر در نظر همت عالی از رشک کمتر از خوصله مردم بخیل و رفعت چرخ قدر کسری و قیصر در برابر عظم شان بلند پایش بی وقع تر از وقع بخیل رباعی ای گشته فلک تو را علام نک کیپایه زتخت قدر تو رفعت او رنگ لطف تو نموده سوی بر کس آهنگ رخ سوده بخاک کف پایش اورنگ تاجبخش خسروان روی زمین باجستان سلطان روم و خاقان چین چو سکندر سپاه ستاره حشم سلیمان اقتدار کواکب خدم خورشید طلعت مریخ رزم جمشید حشمت ناهید بزم مشتری رای عطارد ضمیر فریدون فر کیخسرو سریر قمر سیر گردون خرام بیوند گشت سپهر احتشام مثنوی خسرو جم قدر منوچهر چهر چهره بخاک ره او سوده مهر ترک فلک بنده فرمان او هندوی کیوان ز غلامان او معتکف چرخ ششم روز و شب جریده خایش گشاده است لب کلک عطارد ز سر اهتمام عنبر ثنایش بنویسد مدام سیر قمر تابع فرمان اوست زهره کنیزی ز شبستان اوست ثابت و سیار برین آستان بسته بخدمت چو دو پیکر میان مجمله حکام بروی زمین بود و خلاص باریش جبین هست وجودش در درج شرف دری نابنده ورج نجف اسم شریفش ز گهر پاکتر گشت مقاصد آن گهر مظهر خاک رهش بوسه ز دار روی مهر چون طلب مهر نمود از سپهر لطف تا که بر دارد کرمش خصم بهر ظاهر از و شد بهمه جا صفدر قهر کردکار دشمن او را بجهان کرد خوار دید خداوند چو آن کردکار جلیل میل دلش نیست بجز سوی لطف هست جلی فیض وی از روی لطف شاه گشت چو در روی زمین پادشاه روی براهش بنهاد از مهر ماه عالم نور دلش زد چو جهان علم جشن حد و گشت قرین الم پناه عزت تاج و شرف کاه از و یافت بنا قاعده جاه از و اسمعیل نام وی از عز بلا انتها گشت در اسلک دربی بها یافت چو این نظم بنامش نظام کرد قلم سوی دعایش خرام تا بود از شعشعه آفتاب سطح معلای فلک نوریاب باد ز عدل شه روشن جبین روی زمین عبرت خلد برین ابل سیر از کرمش بهره مند مسند اقبال بذاتش بلند و چون بی شایبه تکلف و تخلف و عنایت تصلف و مدح کستری از نشانات صادرات افعال و ملاحظه واردات احوال این پادشاه دین پناه بوده چنان واضح و لایح میگردد که در هیچ عصر از اعصار همای بلا بال جاه و جلال بر سر هیچ جباری مانند ذات با برکات ایشان سایه سعادت و اقبال نیفکنده و باز بلند پرواز تائید ایزد متعال بر دست اقبال از هیچ دولتمندی کامکار سپاه وجود فایض الجودش ننشسته بنا برین همت بر یک از ناسخان و سابقان و ناظمان اوراق حسنای بلاغت واجب و لازم مینماید که در نظم فرائد وقایع و نشر بدایع مآثر خدام موکب سپهر احتشام شرایط اجتهاد و لوازم اهتمام بتقدیم رسانند تا غایت لطف و قهر و کمال عدل و احسان و آئین جهانداری

ساقیت

و کشورگشائی و قانون دین پروری و ملک آرائی و رسوم رزم سازی و مخالفت گدازی و عادات دشمن سوزی و دوست نوازی آن مهر سپهر سرافرازی تا آخر روزگار و انقراض ادوار در میان عالمیان باقی و پایدار ماند بنا بر علی هذا این ذرهٔ احقر که خود را خوشه‌چین خرمن اصحاب فضل و هنر می پندارد جزو آخر کتاب افادت اثر حبیب السیر را از ذکر بدایع حالات و بیان غرایب فتوحات پادشاه دین پناه زیب و زینت بخشیده و تحریر غایت عنایات الهی و نهایت موهبت شاهنشاهی را که شامل حال دولت ناقصا بیست پیش نهاد همت گردانیده و امید بکمال کرم جاوید آنکه از نفحات خامه در ربار ناحی اخبار شاه فلک اقتدار بر وجهی نظارت یابد که طاوس ساکن حظایر قدس را بهوای تماشای آن از فضای رباع سمت انتقال نگیرد و از لمعات طبع حکر کرد از گلزار آثار پادشاه رفیع مقدار نصوری طراوت پذیرد که بلبلان بوستان انس را آتش تمنای آن از ساحت خاطر صفت انطفا نپذیرد مثنوی نگنجد این سخن در هیچ نامه نباشد این تمنا حد خامه ولی چون بهمت کرد پرواز زهی آمد بگوش هوش آواز که کلکت گرچه باشد بی‌بضاعت زفیض شاه یابد استطاعت بظاهر گر قلم افتد درین راه سخن گوید بمعنی دولت شاه از آن رو طایر طبع سخن ساز سوی این بوستان آمد بپرواز چو در ذکر شهنشاه این گهر سفت نخست از حال آبایش سخن گفت

گفتار در بیان شمهٔ از علو نسب همایون پادشاه ربع مسکون آفتابی که انوار وجود فایض الجودش عرصهٔ مشرق و مغرب را منور گردانیده محتاج نیست بشرح علو اصل و نسب و کامیابی که فیضان غمام عدل و جودش ریاض امید اباعد و اقارب را نضارت بخشیده مستغنیست از ذکر مناقب آباء عالی حسب اما چون بر ضمیر حکام عقل نظام و حجلسا لم شعو ... و قبایل همواره اشراف و اعیان عجم و عرب سلسلهٔ نسب خود را در متون کتب و بطون صحایف ثبت می‌ساخته‌اند و بسبب عظم شان و قدم دودمان آبا و اجداد بلند مکان رایت افتخار و مباهات می‌افراخته‌اند خامهٔ مشکین شمامه در تبیین سلسلهٔ نسب بزرگوار شاه سپهر اقتدار شروع نمود و صفحات کتاب حبیب السیر را بشرح شمهٔ از مناقب و مفاخر این فرقهٔ ستوده مآثر زیب و زینت در افزود بر ضمایر واقفان انساب اولاد عظام نبوی و عارفان اخبار احفاد کرام مرتضوی مستور و مخفی نخواهد بود که نسب اشرف شاه دین پناه به بیست واسطه بحضرت ولایت منقبت امامت مرتبت واقف اسرار ازلی شیخ صفی الحق و الحقیقه و الدین ابی الفتح اسحق الاردبیلی قدس الله سره العزیز میرسد و نسب آنحضرت بامام همام هادی اهالی و اعالی موسی الکاظم منتهی میشود بر این موجب که ابو المظفر شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن خواجه علی بن شیخ صدر الدین موسی بن قدوة الاولیاء الآفاق شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ لکلام الله ابن عوض الخواص بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابو محمد القاسم بن ابی القاسم حمزة ابن الامام الهمام موسی الکاظم علیه السلام و چون تمایم امامت و سروری و نسایم کرامت و دین پروری امام موسی کاظم علیه السلام در اوایل مجلد ثانی مشام ناظران این اوراق را معطر گردانیده و ساحت ضمیر واقفان این اخبار را بصفت نضارت بخشیده درین مقام عنان بیان بجانب ذکر آن سادات عالی‌نژاد و خیار این صحایف را بزیور آثار بعضی دیگر از آبا و اجداد حضرت شاه والا نژاد می‌آراید و منه الاعانة و التوفیق **آرایش یافتن صحایف این اوراق بذکر مجملی از احوال آبای شیخ صفی الدین اسحق** عامهٔ علماء عالم و کافهٔ فضلای بنی آدم بر علو شان و سمو مکان سادات صاحب سعادات موسوی اتفاق دارند و آن زمرهٔ کریمه را حایز کمالات صوری و معنوی و جامع فضایل دنیوی و اخروی می‌شمارند لوایح باطن هدایت میامن ایشان مانند صبح صادق ظلام لیالی ضلالات را مفقود گردانیده و لوامع خاطر صفوت مآثر ایشان بسان انوار آفتاب از افق فضل و کرامت طالع گردیده نظم ازیشان بوده هر یک درین پناهی سر بسر مکرمت از ایشان شاهی چراغ روشن از نور امامت مه تابنده در برج کرامت شعر هم من بین اصناف الانام کرام من کرام من کرام لاجرم حاجت آن نیست که عندلیب قلم در گلزار مفاخر هر یک ازین فرقهٔ واجب التعظیم که سلسلهٔ نسب همایون باسامی سامی ایشان منتهی است نغمه سرائی نماید اما بنابر تیمن و تبرک بذکر مجملی از احوال فرخنده مآل حضرت ولایت پناه کرامت دستگاه فیروز شاه و اولاد عالیجاه او قدوة آل رسول الله لسان مقال میگشاید فیروز شاه بزرگی بود بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف و بلطایف گفتار و کرایم اطوار معروف انوار سیادت و سروری از ناصیهٔ مبارکش طالع و آثار جلالت و مهتری از بشرهٔ همایونش ساطع بوفور منقول و ثروت مشهور و بصفت نباهت و سخاوت بر السنه و افواه مذکور مواشی و اغنامش بعدد ثوابت و سیاره و غلمان و خدامش زیاده از مرتبهٔ حساب و شمار نظم فلک احتشام معالی پناه جهان کرم میر فیروز شاه دری بود از درج عز و شرف گلی از گلستان شاه نجف قریب کرده از خوان احسان او جهانی مرفه ... و چنانچه در کتاب صفوة الصفا مرقوم قلم مشکین رقم گردیده ... فیروز شاه در کنار رشتهٔ جیلان ...

در موضعی که موسوم است برنگین منزل گزیده بود و پیوسته خوان کرم گسترده بضیافت آینده و رونده قیام مینمود و چون آنجناب از هاتف غیب ندای والله یدعوا الی دار السلام شنود از وحشت آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود فرزند سعادتمندش عوض از منزل رنگین کوچ فرموده در قریهٔ اسفرنجان خارج اردبیل وطن ساخت و بکام اوقات میگذرانید تا وقتی که او نیز در گذشت و عوض را پسری بود خورشید منظر محمد نام و آن دری برج ولایت در سن هفت سالگی از نظر خلایق غایب شد و هر چند خدام امیر عوض در طلبش بهر طرف شتافتند از شعشعهٔ جمال آفتاب سیمایش اثر نیافتند لاجرم در آن دودمان عظیم الشان مصیبتی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و محنت آن مهاجرت خون دل از دیدهٔ منتسبان خاندان سیادت گشاد اما هاتف اقبال در مقام تسلی خاطر ماتم زدگان بود و احیانا بزبان حال در گوش هوش هر یک مضمون این مقال ترنم مینمود بیت یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور و بعد از انقضای هفت سال از این احوال ناگاه آن فرزند ارجمند بر در خانهٔ پدر بزرگوار پیدا شد جامهٔ عنابی در بر و دستار سفید بر سر مصحفی حمایل فرموده و زبان بجنبهٔ بیان بر زمزمهٔ تلاوت قرآن گشوده لاجرم ملازمان آستان کرامت آشیان مبتهج و شادمان شدند و از آنجناب کیفیت حال پرسیده جواب داد که مرا طایفهٔ از جنیان که در سلک ارباب ایمان انتظام دارند بمیان خود برده بودند و درین مدت بحفظ کلام الهی اعجاز انتظام ملک علام و تعلیم سنن و فرایض اسلام ترغیب و تحریض مینمودند و آن جماعت منتجب تحیر گشته تمام خدمت و ملازمت مخدوم زادهٔ حقیقی بر دوش گرفتند و از روی ارادت و اعتقاد کمر عبودیت بر میان بسته طریقهٔ فرمانبرداری و اطاعتش را پذیرفتند و سید محمد الحافظ در مصاحبت اقربا و خویشان بالحان حسن ... آبا و اجداد شریف خود میپرداخت تا آن وقتی که مدت حیات طبیعی بسر آمد و عزیمت ... بریاض جنت برافراخت بیت روانش همیشه پر از نور باد دران روضه آباد و مسرور باد **صلاح الدین رشید** ولد ارشد امیر محمد الحافظ بود و بعد از پدر در قریهٔ کلخوران اقامت فرمود و آنجناب از جمال صوری نیز بهرهٔ تمام داشت و همواره بزراعت مشغولی کرده تخم انعام و احسان در زمین دل حوایج انسان میکاشت و چون زمان زندگانی صلاح الدین رشید نیز بسر رسید پسر رشیدش قطب الدین قایم مقام پدر عالی گهر گردید **قطب الدین** قطب فلک جلالت و دین داری و خورشید سپهر سعادت و بزرگواری بود و هم در قریهٔ کلخوران اقامت داشت تا وقتی که بسبب هجوم لشکر گرجیان باردبیل نقل نمود تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در زمان هدایت و ارشاد امیر قطب الدین یکی از رؤسای کفار گرجستان با لشکری از دشمنان بی ایمان بخیال نهب و غارت دیار اسلام و قتل و تاراج سالکان ملت خیر الانام بجانب اردبیل در حرکت آمد و چون این خبر بکلخوران رسید امیر قطب الدین بر طبق کلمهٔ علیکم بسواد الاعظم عمل نموده با عیال و اطفال بشهر اردبیل خرامید و خانه در زیر زمین ترتیب کرده اولاد و متعلقان را در آن نهانخانه از چشم مخالفان مستور گردانید و خویش خود در گوشهٔ نشسته بتضرع و زاری از بارگاه کردگاری امان آن طبقه نجات طلبید و در محلی که جوانی از اقربای آنجناب نزدیک بمدخل آن سرداب ایستاده بود گرجیان در اردبیل دست بقتل و غارت بر آورده یکی از ایشان متوجه آن نهانخانه شد و آن جوان در روی او جسته بر طبق مرویهٔ الحق یعلو و لا یعلی غالب آمده شمشیر آن کافر مقهور را بقبضهٔ اقتدار در آورده بر حلق شومش کشید در آن محل گرجی فریادی زد که بعضی از همراهانش بکیفیت حادثه پی بردند و روی بدان نهانخانه آوردند و آن جوان از آنکه کافران بر حال حجله‌نشینان سراپردهٔ عفت که در زیر زمین بودند اطلاع یابند اندیشیده و گنبدوی که در آن موضع بود در آن نهانخانه را مسدود گردانیده و کلمهٔ توحید بر زبان رانده مستعد تجرع شربت شهادت بایستاد در همان لحظه گرجیان بدو رسیدند و صاحب خود را کشته دیده بشمشیر انتقام از بام بر رشتهٔ حیات آن جوان رسیدند و صفحات را بانقطاع رسانیدند بعد از آن امیر قطب الدین از زاویهٔ اختفا متفکر بیرون آمد تا مهربی از آن مهر پیدا کند قضا را جمعی از گرجیان بآن جناب رسیدند و شمشیری بر گردنش زدند چنانچه از پای در افتاد و کافران او را کشته تصور کرده بطرف دیگر رفتند و امیر قطب الدین از روز تا شب در میان کشتگان افتاده بود و هیچکس بر حالش اطلاع نداشت و چون تیغ آفتاب در نیام غروب مختفی گشت جمعی از اوباش اردبیل که جهة تفحص حال شهیدان در میر ... بسر وقت امیر قطب الدین رسیدند و آواز نالهٔ آنجناب را شنیدند لاجرم نزدیکتر رفته کیفیت واقعه پرسیدند آن امیر روشن ضمیر جواب داد که ظاهرا اوداج بریده نشده و زخم علاج پذیر است آنگاه اشارت فرمود تا آن جماعت زخم را بسته او را بدان نهانخانهٔ زیر زمین رسانیدند و امیر قطب الدین عیال و اطفال را بسلامت یافته از جانبین لوازم محامد الهی بتقدیم رسید و امیر قطب الدین در همان زاویه مقیم بود تا وقتی که لشکر گرجستان از اردبیل مراجعت نمود آنگاه قرین صحت و عافیت مانند خورشید از عقدهٔ کسوف بیرون خرامید و بکلی همت عالی نهمت بر تربیت فرزند سعادتمند خود شیخ صالح مقصور گردانید و در وقت حلول اجل مقدر آن ولد صالح را ولیعهد ساخته رخت بریاض رضوان کشید و شیخ صالح در اوقات زندگانی ...

آبا و کرام را احیا نموده و چون آن حضرت بمنزل هشت عنبر سرشت پسر فرخنده اخترش امین الدین جبرئیل قایم مقام شد و آن سینه زاده بی عدیل در حد
ترقی و سن شباب مخدره را که صبیه صلبیه عمر بارقی بود و از بار رفته تمام عنایات ازلی فروغ عفت و طهارت از جمال حالش مید رخشید بعقد نکاح خویش در آورد
و واهب المواهب و المعطیات امین الدین جبرئیل را از آن مخدره مستوره که رابعه سجاده زهادت و مریم سراپرده عبادت بود و دولتی نام داشت پسری عطا
که در گرامت فرمود جبین برآمد آفتاب از اوج امید وجودش مظهر اقبال جاوید آثار بعضیه باطن از ناصیه خجسته سیماش ظاهر و انوار تزکیه نفس نفیس از مطلع
جبین مبینش باهر امارات هدایت و ارشاد در بشره همیونش پیدا و علامات ولایت و اجتهاد از اسره همایونش هویدا نظم گلی بشکفت در باغ هدایت
دری افروز در درج ولایت جهانی گشت از بویش معطر ز رویش دیده انجم شد منور و امین الدین جبرئیل دیده امید از فروغ روی آن مولود فرشته خوی روشن
ساخته علم بهجت و شادمانی برافراخت و با نغارندور و صدقات قیام نموده حمد و ثنای بخشنده بی منت را ورد زبان ساخت و بالهام هاتف غیب
آن فرزند سعادتمند را ابو الفتح کنیت نهاد و نام نامی و لقب گرامیش را صفی الدین اسحق قرار داد و الحمد لله الواهب المواهب و العطایا و الصلوة
علی محمد خیر البرایا و آله النجباء و عترته الاتقیاء تزیین این صحیفه بلاغت آیین از تبیین مناقب و مفاخر شیخ صفی الدین اسحق باتفاق
اکابر آفاق ذات همیون صفات شیخ صفی الدین اسحق آفتابی بود از مشرق ولایت و دین پروری درخشیده و شعشعه ضمیر فیض تاثیرش بساحت انوار عنایات
الهی عرصه کون و مکان را اضاءت بخشیده گنجینه سینه اش از جواهر علوم لدنی پر و علو پایه قدر و منزلتش بیرون از احاطه و ادراک تصور لآلی کلام هدایت نظام
زیور گوش هوش عالم سلاطین و ملوک و غبار اقدام خدامش کحل الجواهر بصر بصیرت اهالی ریاضت و سلوک قبه عرش فرسای صومعه اش مهبط انوار
رحمت ایزد تعالی و عتبه کعبه آسای زاویه اش مطاف طواف معتکفان عالم بالا مرغان اولی اجنحه در هوای دامنهای سجاده اش همواره در طیران و مشاعل
کواکب در تمنای کسب نور بقنادیل معابدش پیوسته فروزان نخل قامت باستغاثتش در محراب عبادت چون کمان ابروی خوبان خمیده و دیده دل بدیدن صفت
کشیده اش در مرآت رخساره رویای خبر تو جمال حقیقی تصورتی بدیده از صبح تا شام در بیان اسرار حقایق و معارف زبان گشوده و از شام تا بام برکوع
و سجود و قیام و قعود اقدام فرموده مثنوی همه ذکر او در رکوع و سجود همه فکر او در قیام و قعود شده چشم و ابروی محراب را چه چشمی که نشناخته خواب را
شبش چشم بر آب در بندگی بظلمت نهان چشمه زندگی لب دیده آن سالک کامیاب جبسته ز خوردن گشاده ز خواب بشب زنده داری مه بود
همه شب ز قدرش شب قدر بود قدم گاه او عرش را بوسه گاه درش بود مرقدسیان را پناه گذشته ز هفت آسمان منبرش نثار معراج عنبر سرشتش
گشادی چو گاه صفت لسان فشاندی در و لعل ز فغلسان ملک گفته آمین چو کرده دعا شده از دعا حاصلش مدعا و آن منور محراب امامت
و کرامت هنوز در سن صبی بود که بر طبق کلمه کریمه و آتیناه الحکم صبیا دست عنایت ازلی ابواب ولایت لم یزلی بر روی روزگارش برگشود و اوقات
مجسته ساعات را مصروف اصناف طاعات و عبادات ساخته در آن اثنا خوابهای غریب میدید و بازو یاد الطاف الهی و نقاضای عطاف نا
متناهی امیدوار میگردید از جمله آنکه شبی در عالم رویا مشاهده فرمود که بر قبه مسجد جامع اردبیل نشسته است که ناگاه آفتابی طالع شد که تمامی اقطار عالم
از نور او روشن گشت و چون امعان نظر بجای آورد دید که آن آفتاب روی مبارک اوست که از مطلع سعادت طلوع کرده و بعد از آنکه بحالت تیقظ
و انتباه باز آمد کیفیت واقعه را با والده ماجده خویش تقریر نمود و طلب تعبیر فرمود آن مخدره پس از تامل در خواب جواب داد که ای قرة العین این رویا
دلالت بر آن دارد که نور ولایت از جمال حال تو بمرتبه در لمعان آید که شرق و غرب را روشن سازد لاجرم آن جناب خرم و فرحناک شد و در وقت تحریر
این خواب و تعبیر آن مسود اوراق را چنان بخاطر فاتر رسید که ظاهرا در آن زمان در عالم خواب آن شیخ ولایت مآب نموده بودند که از مطلع صلب تو خسرو
آفتابی طالع خواهد گشت که رایت سلطنت او ببان خورشید تابان پرتو بر عرصه کون و مکان اندازد و فی الواقع حالا حقیقت این سخن مشاهده و محسوس
میگردد و حقیقت این دعوی نزد ارباب صورت و معنی ثبوت می پیوندد و همچنین منقولست که در اوان صبی شبی شیخ قدس سره بخواب دید که بر کوهی بلند نشسته
و شمشیری طویل عریض بر میان بسته و تاجی از پوست سمور بر سر نهاده و هم در عالم خواب با خود گفت که پسر شیخ امین الدین جبرئیل را با شمشیر و تاج چه مناسبت
و قصد کرد که شمشیر را از میان بگشاید نتوانست پس تاج را از سر برداشت آفتابی از فرق مبارکش طلوع نمود که همه عالم را منور ساخت و باز افسر را بر سر نهاد
آن نور پوشیده شد و نوبت دیگر برگرفته کرة بعد اخری آن آفتاب در لمعان آمد و چون همچنین سه نوبت بوقوع پیوست از خواب درآمد راقم حروف

راقم حروف گوید که اگر صاحب دلی روشن ضمیر در تعبیر خواب تامل نماید یقین داند که آن شمشیر کنایت از ظهور تیغ جهانگشای پادشاه مظفر لوا بوده و آن افسر و آفتاب
تاج وهاج فرق همایون آنحضرت اشارت نموده و ما احسن قیل بیت زهی خوابی که تعبیرش تو باشی خوش آن آیت که تفسیرش تو باشی القصه چون آتش محبت
الهی در خاطر فیض مآثر حضرت ولایت پناهی زبانه کشید طالب مرشدی کامل گشت و پای در طریق جست و جوی نهاده ببهانه ملاقات برادر مجسته صفات خویش
صلاح الدین رشید که در بلده شیراز در کمال اعتبار و جلالت بسر میبرد از والده رخصت سفر فارس حاصل کرد و پیاده بشیراز رفته در خانقاه شیخ ابو عبدالله خفیف
نزول فرموده هر چند برادر فرخنده سیرش صلاح الدین رشید خواست که آنحضرت را بخانه خود برده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش بگشاید تمکین
بعز اجابت اقتران نداد و شیخ بهمان بقعه باداء وظایف طاعات و عبادات مشغول شده در آن بلده بصحبت شیخ مصلح الدین سعدی و بسیاری از
معتبران درگاه احدی رسید اما دست ارادت بهیچ یک از ایشان نداد و هر یک که مرتبه خود را از ایشان برتر میدید آخر الامر نزد امیر عبدالله عارفی
که فارس میدان هدایت بود شتافت و شمه از حال خویش عرض کرد امیر عبدالله رحمة الله آنجناب را گفت ای عزیز حالا در شرق و غرب عالم غیر شیخ زاهد گیلانی
دیگر کسی نیست که تورا بمطلوب تواند رسانید بنابر علی هذا شیخ صفی الدین اولیا شیراز را وداع فرموده بجانب اردبیل بازگشت و نوبت دیگر بشرف خدمت
والده دریافته تجسس حال شیخ زاهد اشتغال نمود و شیخ زاهد ولد شیخ روشن امیر بن بابل بن شیخ بندار الکردی السنجانی بود و تاج الدین ابراهیم نام داشت و ارادت
از سید جمال الدین گیلانی رحمة الله یافته بود و نسبت خرقه سید جمال الدین چنانچه در کتاب صفوة الصفا مسطور است بسید الطایفه ابو القاسم جنید بغدادی
می پیوندد و سلسله مشایخ جنیدیه قدس سره بامیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه السلام میرسد القصه بعد از آنکه شیخ صفی الدین مدت چهار
سال دیگر در راه طلب بانواع ریاضت و تعب روزگار گذرانید از شخصی که او را محمد بن ابریجان میگفتند و از اردبیل جهت او در برنج بگیلان رفته بود
شنید که شیخ زاهد قدس سره در قریه هیبه کران از توابع گیلان بر سجاده ارشاد تمکن دارد و شیخ صفی علیه الرحمة من الله الولی از شوق ملاقات شیخ زاهد
بی تحمل شده در فصل شتا که شدت سرما در غایت کمال داشت پیاده و تنها متوجه هیبه کران گشت و در ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن بمقصد رسید
در زاویه شیخ زاهد فرود آمد و باداء نماز و عرض نیاز مشغول گردید و حال آنکه در آن اوان شیخ زاهد در خلوت نشسته چنان مقرر ساخته بود که تا عید هیچکس از
طالبان و مریدان ملاقات نفرماید و پیوسته در ماه مبارک رمضان حال آنحضرت بر همین منوال جاری میبود اما چون در آن روز بنور کرامت از وصول آن قدوه
خاندان امامت خبر یافت خادمی را که موسوم بمحمد خلیلان بود طلب داشته گفت آن جوان کنبک پوش را که در گوشه زاویه نماز میگذارد بخلوتخانه خاصه من در آر
تا انجا بسر برد و محمد خلیلان موجب فرموده عمل نموده بعد از آن ایام شیخ زاهد بخلاف عادت خویش شیخ صفی الدین را در خلوتی که نشسته بود طلبید و بارشاد و تلقین
پرداخته بدیده بصیرت انوار ولایت در بشره مبارکش مشاهده نمود و همگی همت در تربیتش سعی و اهتمام فرمود و شیخ صفی الدین قدس سره قدم در میدان
مجاهده و ریاضت نهاده کار بجایی رسانید که در هفت روز یکنوبت افطار میکرد و بتدریج مهم به انجا انجامید که در ماهی زیاده از یک کرت از جنس ماکول
و مشروب چیزی نمی چشید و در شب صلاه پهلوی همایون بر زمین نمی نهاد و در روز بکوه و صحرا رفته جهت مطبخ شیخ زاهد بر پشت هیمه میکشید چند سال بر منوال
از اکل دسوم و لحوم مجتنب و محترز میبود و در وقت افطار اندک برنجی با گیاهی تناول میفرمود لاجرم باندک زمانی بمرتبه کمال ترقی کرد و شیخ زاهد آنجناب را
بتدریج از انواع مجاهدات و ریاضات باز آورده و بخوردن گوشت اشارت فرمود و بر این قیاس حضرت ولایت پناه در سایه تربیت شیخ زاهد قدس سره
از درجه بدرجه تصاعد نمود تا صاحب مقامات علیه و جامع کمالات سنیه گشت و شیخ زاهد با وجود آنکه فرزندان صاحب کمال داشت منصب سجاده نشینی
و ارشاد خلایق را رجوع بدان حضرت نمود و یکی از بنات مکرمات خود را که بهم نام فاطمه زهرا علیها السلام بود در حباله نکاحش در آورد و حسب الحکایات از
روایات مولف صفوة الصفا بگوش هوش رسیده که چون شیخ زاهد پایه قدر و منزلت شیخ صفی الدین را بلند گردانید و همگی همت در علو شان و رفعت مکان
آنحضرت کوشید نایره رشک در باطن بعضی از خلفا و مریدان اشتعال یافته نزد شیخ زاهد قدس سره رفته گفتند که چون حضرت شیخ مهم ارشاد و سجاده نشینی را رجوع
بشیخ صفی نماید و او در اردبیل نشسته ارباب طلب در گردش مجتمع گردند مرا آنرا رواج و رونق در خاندان تمام نماند پس انسب آنست که ولد رشید خود شیخ
جمال الدین علی را که بصنوف کمالات صوری و معنوی متصفست قایم مقام سازند تا ما همه دست ارادت در دامان متابعت مخدوم زاده خود زنیم
و این سلسله از هم گسیخته نگردد و شیخ زاهد رحمة الله فرمود که مرا نیز مقصود همین بود اما دست عنایت ایزد سبحانه و تعالی تاج ولایت را بر سر شیخ صفی نهاد

ور تمام مهام ارباب ارادت را بحقیقه هدایت اود او ذلک فضل الله یوتیه من یشاء ع این کار دولت است کنون تا کرا رسد پس فرمود که من چنین تا چنان
سازم که بر شما حقیقت این حالت ظاهر شود آنگاه فرمود که خلوت شیخ جمال الدین علی کجاست گفتند متصل بخلوت حضرت شیخ است باز پرسید که خلوت صفی در کدام
مقام است جواب دادند که بر کنار دریاست در موضعی که از اینجا تا آنجا نیم فرسخ مسافت است شیخ گفت هر دو را آواز دهید هم مشاهده نمایید که کدام یک جواب
داد پس دو سه کرت شیخ جمال الدین علی را ندا کرد هیچ جواب نشنید بعد از آن شیخ صفی را ندا فرمود همگنان آواز او را شنیدند که گفت لبیک و بجانب
شیخ صفی الدین قدس سره بدانخانه درآمد شیخ زاهد پرسید که صفی کجا بودی جواب داد که در خلوتخانه گفت سبب آمدنت چه بود گفت ندای شما را شنودم و بخدمت
توجه نمودم رباعی هر کس می عشق خورد در بزم شهود یکدم ز خیال یار غافل نشود پیوسته بگوش هوش از هر طرفی آواز فرح فزای دلدار شنود آنگاه شیخ
زاهد روی بمریدان آورده بر زبان الهام بیان راند که شما را معلوم شد که جمال الدین علی آنمقدار غافلست که با وجود قرب جوار ندای مرا استماع ننمود و صفی
آنمقدار حاضر که از نیم فرسخ مسافت آواز مرا شنود و بحضور آمد و صورت این سعادت بواسطه مناسبت معنوی که بین الجانبین در ازل واقع بوده او را روی
نموده ع با خود آورده و از آنجانه بخود در بسته لاجرم آنجماعت خجل گشته بوفور فضل و کمال شیخ صفی الدین قدس سره معترف گشتند و غاشیه ارادتش بر دوش
گرفته از سر عناد درگذشتند و شیخ صفی الدین بعد از زمان حیات شیخ زاهد روح الله روحه رخصت یافته باردبیل شتافت و بتلقین سالکان طریق هدایت و ارشاد
گمگشتگان سبیل غوایت اشتغال نمود اما هر گاه که ذوق ملاقات و شوق دیدار شیخ زاهد بر وی غلبه میکرد بگیلان خرامیده بشرایط کمال ارادت و اخلاص تقدیم
میرسانید و این معنی موجب مزید علو شان و علو مکان آنجناب میگردید و احیانا شیخ زاهد نیز باردبیل تشریف میبرد در صحبت آنجناب لوازم محبت و اتحاد
بجای می آورد در صفوة الصفا از شیخ صدر الملة والدین مرویست که گفت نوبتی شیخ زاهد بعرصه اردبیل آمد و حضور منور ساخته در زاویه که مسکن من بود
نزول فرمود در وقتی که پدرم شیخ صفی الدین با جمعی کثیر از مردم اردبیل بطلارخش نشسته بودند سر از جیب مراقبه برآورده گفت که مرغ دل من هر چند
ببال همت در هوای فضای عالم طیران نمود جهت توطن صفی موضعی بهتر از اردبیل نیافت اکنون ای صفی میباید که درین سرزمین رحل اقامت انداخته زاویه
عمارت نمائی که آستانه سعادت آشیانش ملاذ طالبان عالم بالله باشد و ساحت بارگاهش مطاف طواف سالکان بساط بسیط غبرا گردد و بر تو لازم است که طرق انام
بشارع دین قویم و صراط ملت مستقیم دلالت نمائی و ندای اجیبوا داعی الله بچهار طرف جهت اقلیم رسانی زیرا که جناب جلال سبحانی نور الحق و خلق را متوجه تو کرده
روی اهل السوی بسوی تست مهبط فیض الهی کوی تست و باید که احتمال مشاق اسفار نموده مردم اقطار آفاق را بحلقه معرفت درآری و خلفا باطراف
امصار فرستاده خود را درین کار معاف و معذور نشماری و اکنون من امانتی را که از استاد ارشاد داشتم در قبضه درایت تو نهادم و سررشته هدایت
امت حضرت رسالت را بدست ارادت تو دادم نظم چو الطاف الهی شامل تست ظهور نور عرفان از دل تست گشادم پیش تو اسرار دین را
نمودادم همه گنج یقین را و شیخ زاهد در سنه سبعمائه بموضع سور مرده که از توابع شروانست مریض شده عازم ریاض رضوان گشت و یکی از اهل ارادت
که در سور مرده حاضر بود و الیوانی لقب داشت پیش خود طلبیده گفت میخواهم که بیک روز از اینجا باردبیل روی و روز دیگر صفی را باینجا رسانی و الیوانی [illegible]
قبول نمود و شیخ دست مبارک بر پشت و بر دو رانش فرود آورد و او صبحی از سور مرده متوجه اردبیل شده ببرکت دست حق پرست شیخ که باعضایش رسیده
بود هشت روزه راه را بیک روز طی فرمود و نماز دیگر در قریه کلخوران بشرف ملاقات شیخ صفی فایز گشته سبب آمدن خود را باز گفت و آنجناب تهیه
اسباب ملازمت شیخ زاهد کرده علی الصباح بر اسب چرده که داشت سوار شد و خضر در رکاب هدایت انتسابش روان گشته نماز خفتن بسور مرده رسید
و شیخ صفی الدین شرف دستبوس دریافته شیخ زاهد فرمود که صفی طایر روح ما متوجه آشیانه عالم قدس است و هر یک از اصحاب و احباب مدفن موضعی تعین
مینمایند رای تو درین باب چیست شیخ صفی الدین قدس سره فرمود که چون گیلان مسکن و الوف حضرت شیخ است جهة مقبره منوره از تمامی مواضع مناسب تر
مینماید و این سخن موافق مزاج شیخ زاهد قدس سره افتاد و شیخ صفی الدین آنحضرت را بسواد گیلان برد و بعد از وصول بچهار ده روز آنسر حلقه ارباب یقین
ودیعت حیات بمتقاضی اجل موعود سپرد و شیخ صفی الدین بلوازم تجهیز و تکفین پرداخته مراسم تعزیت تقدیم رسانید و حظیره متبرکه اش را تعمیر نموده عنان
انصراف بجانب اردبیل معطوف گردانید و چنانچه شیخ زاهد قدس سره ارشاد نموده بود بر سجاده هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت پرداخت
و جهه دعوت طوایف امم خلفا باطراف و اکناف عالم فرستاده بکلی همت بر تشیید قواعد شریعت نبوی مقصور ساخت تا باندک زمانی صیت کرامات

کرامات و خوارق عادات آنسلطان اقتدار سیادات در شرق و غرب جهان سمت اشتهار گرفت و از اقطار امصار و بلدان مرتقیان مدارج سعادت روی
بدرگاه کعبه اشتباهش آورده و انداز و خاص و عام فضای اردبیل صفت تضایق پذیرفت در صفوة الصفا از خواجه محی الدین که در سلک اولاد عظام
آن مقتدای طوایف اسلام انتظام داشت منقولست که گفت نوبتی از ولایات عراقین و آذربایجان و روم و دیار بکر و شروان از ارباب ارادت
آنقدر کس بعتبه امامت و کرامت آمدند که تمامی مساجد و معابد اردبیل و توابع از ایشان پر گشت و آنجماعت بارشاد حضرت شیخ قدس سره در خلوتها
نشسته چنان مقرر شد که من در هر شام جهة افطار هر یک از خلوت نشینان یکتای نان سرانجام نمایم و در آن ایام مرا هر روز پنجهزار گرده مهیا میبایست
کرد تا بدیشان وفا کند ع وین هنوز از آفتاب قدر او یک ذره بود و هم در کتاب مذکور مذکورست که نوبتی در قریه داور بزاویه پیر محمد داوری در یکروز
قرب بیست هزار کس بر دست شیخ قدس سره توبه کردند و در سلک سایر مریدان انتظام یافتند و از مولانا عبد اللطیف که پیش نماز آن مقتدای اهل الله
بود در روایتست که گفت بتی از آن حضرت شنودم که فرمود مرا اکنون دو هزار مرید صاحب کمال است که قطع مقام خوف و خطر کرده اند و بمنزل خیر انجام
الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون رسیده اند و از مولانا عبد الملک ولد مولانا شمس الدین برنیقی مرویست که گفت من نوبتی مردمی را که از
راه برنیق بپای ارادت متوجه ملازمت شیخ بودند تعداد میکردم در عرض سه ماه سیزده هزار نفر بشمار درآمد و عدد مردمیکه از سایر طرق بر در آن شهر
بخدمت شتافتند غیر علام الغیوب کسی نمیدانست و برین قیاس زیاده بر سی سال عتبه علیه آن قدوه اولاد خیر البریه مطاف طواف اصحاب مجد و جلال و
مرجع و ملاذ ارباب فضل و کمال بود و هر سال چندین هزار از طوایف ببرکت انفاس متبرکه اش بمطلوب رسیده ابواب هدایت بر روی روزگار ایشان
میگشود و چنانچه ثبوت پیوسته انوار ولایت ازلی و آثار هدایت لم یزلی از ناصیه همایون آن مهر سپهر دین پروری بمرتبه لامع و لایح بود که هر که را چشم
بر آن جمال خورشید مثال افتادی در دم چراغ معرفت در کاشانه دل او روشن شده بی اختیار سر ارادت بر پایش مینهاد و لوامع معرفت الهی و لوایح و فیض
موهبت نامتناهی از مطالع باطن کرامت مواطنش پیوسته مشابه طلوع و ظهور مینمود که از فروغ آن زوایای ظلمت آباد جهان صفت انضارت پذیرفته طالبان را
راه وصول بکوی مطلوب نشان میداد و سلاطین عالم بشرف صحبت جنت رتبتش رسیدندی و از شکوه ذات امامت صفاتش مجال تکلم محال دانستندی و خواقین
با جمال و علم چون وزرا و نیه سدره پیرایه اش راه یافتندی در پیش خدام ذوی الاحترامش بآیین تواضع و فروتنی نشستندی نظم در شب تقدیر فراشان انوار
همی شمع شاهی در سرای فقرا و افروختندی حلقه بابش قضا در کارگاه کاف و نون رقعه فرمانش بر فرق او دوختند و چون در اکثر بلاد و اقالیم سبعه
صیت ولایت آن سرور دودمان امامت شایع گشت و خلقی بیغایت بواسطه ارشاد آنحضرت و خلفای عظامش بسلوک طریق هدایت موفق شدند
بنابر اقتضای فحوای اذا تم امر دنا نقصه زمان انقضای ایام زندگانی آن حاوی کمالات انسانی متقارب انجامید و امراض متضاده که از علاج یکی
دیگری صفت ازدیاد پذیرفتی عارض ذات ملایک صفاتش گردید و از آنحضرت مرویست که در ایام ضعف روزی بر زبان الهام بیان گذرانید که
هاتف غیب در گوش هوش من گفت که هر مرضی که در تمامی کتب اطبا مذکور است حکیم علی الاطلاق بر بدنت نهاد و هر ثوابی که جمیع اصحاب امراض را
دهند بتو داد و آن شیخ والا نژاد با وجود تراکم امراض و تراکم اعراض در اوقات ناتوانی از برای هر فریضه تجدید وضو میفرمود و در وقت ضعف
اشارت میکرد تا بعضی از نزدیکان او را در قیام و قعود امداد مینمودند و در اواخر اوان ارتحال منصب ولایت عهد و ارشاد طوایف عباد را بولد ارشد
خود شیخ صدر الملة والدین موسی که نبیره شیخ زاهد بود تفویض فرمود و فرمود که سید جمال الدین اصفهانی بوظایف آداب و سنن غسل قیام نماید آنگاه دو روز
علی الدوام بتلاوت کلام ملک علام مشغول بود و در روز دوشنبه دوازدهم محرم سنه خمس و ثلثین و سبعمائه قریب بنصف النهار در غایت [illegible] کلمه الله
گفته طایر روح مقدسش بجانب حظایر قدس پرواز نمود شعر ولو کان فی الدنیا بقاء لساکن لکان رسول الله فیها مخلدا و ما احد یبقی عن الموت سالما
فان المنایا قد اصابت محمدا ابیات اگر خورشید پاینده بودی صفی حضرت حق زنده بودی از وقوع این حادثه شامله نایره حزن و الم بر کانون درون
بنی آدم تافت و از حدوث این واقعه که فزع اکبر در عالم اصغر بکل وجهی سمت ظهور یافت اقربا و اولاد آنحضرت بجای اشک خون دل از دیده
گشودند و خلفا و اصحاب ارادت از غایت اندوه و ضجرت از روز تا شب در خاک و خون غلطان بودند صعوبت آن مصیبت بمثابه بود که زبان
قلم بکیفیت تحریر آن تواند پرداخت و شدت اندوه آن تعزیت بآن مرتبه داشت که قلم دو زبان بشرح آن در اوراق مبین تواند ساخت بیت

یا رب غم دل چگونه آرم بزبان وز درد فراق چون نمایم افغان افسوس که سایه برگرفت از سر خلق خورشید سپهر سروری و احسان و چون صفای فضای او
سپهر بسبب غیبت نور وجود مهر نهاد کدورت تبدیل یافت و پرده ظلمانی شب بکسوت سوکواری کواکب نورانی گشت سید جمال الدین اصفهانی جبه مقرران مقرر
بارگاه سبحانی را غسل داده در وقت ادا رواجبات و سنن آنکار جسد آنحضرت بانک اشارتی از پهلو بپهلو میگردید و در وقتی که میخواستند که خشک نمایند بی
آنکه کسی ذات مبارکش را نگاه داردی نشست و در آن اثنا زبان الهام بیانش گردان شده چون اصحاب گوش فرا داشتند گفت الله و بار دیگر فرمود که
و تیمم بلفظی تکلم نمود که مفهوم گشت و ارباب ارادت از وقوع این حالت در بحر حیرت افتاده و بعد از اقامت لوازم تجهیز و تکفین بر نعش نفیسه حضرت
ختم المرسلین بر آن جنازه مغفرت اندازه نماز گذاردند و در چاشتگاه روز سه شنبه در روضه مقدسه که حالا مطاف طواف اکابر آفاقست بخاک تسلیم سپردند
از غرایب وقایع آنکه در روز فوت آن زبده اولاد سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم حرم محترمش فاطمه بنت شیخ زاهد که والده ماجده شیخ صدر الدین است از
غایت اندوه و اضطراب دست به عبارا آورده گفت الهی پسر سلیمه شیخ را بحد و علو قدر شیخ صفی الدین قدس الله روحه که مراد من از آنکه کیمیا و از این و [illegible]
باید که بدر دنیا مغفرت خود واصل گردان و این مسالت بعز اجابت رسیده بعد از سیزده روز از آن مصیبت شامله آن مستوره مستجاب الدعوه وفات
یافت شیخ دوست بر دوست رفت و یار بر یار و بعد از آن وفات شیخ صدر الدین موسی حظیره منوره والده بزرگوار تعمیر فرموده در زیب و زینت آن
روضه قدس منزلت مساعی جمیله مبذول داشت و در نضارت و لطافت ساحت آن مهبط انوار رحمت و رافت اعلام سعی و اهتمام برافراشت
مثنوی برافراخت گرد فرا بدیه بانگ زمان آسمانی و کرسی مرقد آن امان زمان زمین جمع گردید و شد آسمان رسانید آن روضه سرتا به
دو شد کعبه و آسمان گشت ده والی بومنابد ار روز بروز جمعیت و معموری آن حظیره بهشت آیین از پیشتر بیشتر موقع می پوید و همواره انوار مراحم
و عواطف سبحانی بر آن مرقد عطر ساطع بوده آثار عنایات یزدانی ساعت بساعت ظاهر میگردد مثنوی زهی روضه آن روضه دلگشای نموده
دو صد جام گیتی نمای در آن کرده ارواح پاک آن مقام که مرغ حرم راکنند احترام بر آن بام مرغی که ارزنده است یکی روح لقمان پرنده است
سقای آن مزار عزیز خضر متفخر بوده الیاس نیز ملک کرده این اند و بر سپهر که روبه درش را بجاروب مهر والحمد لله المستحق للحمد والثنا والصلوة
علی صفیه محمد المصطفی و آله العظام الاتقیا و عترته البررة الازکیا و سلم علیه و علیهم تسلیما کثیرا کثیرا **عطر افشانی خامه مشکین سواد در کلزار**
اخبار شیخ صدر الدین موسی و اولاد شیخ صدر الملة والدین پس از انتقال شیخ صفی الدین بهشت برین در آن زاویه عرش پایه بتمهید بساط
هدایت و ارشاد پرداخت و بر سجاده تقوی و طهارت متمکن گشته لب تشنگان بادیه طلب را از سرچشمه باطن فیاض سیراب ساخت مثنوی
گسترد شیخ معارف پناه بساط بزرگانه در خانقاه نشستند در مجلس سالکان همه ملک توحید را مالکان براه هدایت فرس رانده بکمیل
ناقص نفس رانده در صفوة الصفا مسطور است که در ایام زن کرشیخ زاهد روح الله روحه صبیه خود بی بی فاطمه را در حباله نکاح شیخ صفی الدین قدس سره
در می آورد در اثنای مجلس عقد برخواست و بار نشست بعضی از مریدان سبب قیام را پرسیدند جواب داد که فرزند انیکه صفی را از بی بی فاطمه تولد خواهند
نمود بر من عرض کردند تعظیم آن فرزند کامل که قایم مقام من و صفی خواهد بود در خواستم و چون شیخ صدر الدین موسی عرصه عالم را بنور وجود همایون بیاراست
و لوامع رشد و رشاد از ناصیه حالش لایح گشت شیخ صفی الدین فرمود که آن فرزند که شیخ زاهد در مجلس عقد بی بی فاطمه جهة اکرامش قیام نمود صدر الدین
و هم از کتاب مذکور مذکور است که در ولایت اردبیل دو قریه است که یکی را توال و دیگری را الارق گویند و در قدیم الایام میان متوطنان آن دو قریه
پیوسته مواد نزاع و هیجان داشت اما در وقت ظهور شیخ صفی الدین قدس الله سره العزیز بزلال موعظت و نصیحت آنحضرت نایره خصومت ایشان تسکین یافت
و بعد از انتقال آنقدوه اهل کمال کرت دوم مردم توال در مقام جنگ و جدال آمده یعقوب نامی را سردار خود گردانیدند و لشکر بالارق کشیده الارقیان
بنابر عدم قوت مقاومت در همان قریه متحصن گردیدند و در آن اوقات پیره زکریا که در سلک خلفای شیخ انتظام داشت شبی آنحضرت را در عالم رؤیا
مشاهده نمود که میفرماید که صدر الدین را بگوی که دو مرد سفید ریش با نزد تولیان فرستد که ایشان را پند داده از محاربه الارقیان منع نمایند اگر آن سخن
قبول کنند فبها و الا من دانم که با ایشان چه میباید کرد و پیره زکریا صباح بملازمت شیخ صدر الدین رفته پیش از آنکه از واقعه خود چیزی ظاهر سازد ذوا
افتخار سالکان مسالک زهد و کرامت روی بدو آورده گفت که پیره احمد باقلانی و حاجی نجیب را از که هر دو سفید ریش اند بنصیحت نزد تولیان

نزد تولیان روند اگر ترک مقاتله و بند فهو المطلوب و الا حضرت شیخ داند آنگاه آن دو پیر عزیز نزد تولیان رفتند اما سخن ایشان در حیز قبول نیفتاد و الارقیان
از مصالحه مأیوس گشته بجد هرچه تمامتر آغاز جنگ کردند و با مداد روحانیت شیخ صفی الدین و یمن همت عالی نهمت شیخ صدر الدین قدس سرهما غالب آمده بسیاری
از تولیان را تیغ بیدریغ بگذرانیدند و بقیة السیف منهزم شده چون از ایشان سبب انهزام را پرسیدند گفت در حین اشتغال آتش قتال سواری سبز پوش که بر اسب
نور سوار بود و نیزه در دست داشت از طرف الارقیان متوجه ما گشت و از مهابت او دست بگمان ما از کار رفته ترک ستیز کردیم و روی بوادی گریز
آوردیم بیت با اهل دل از بکس برستیزد اگر کوهی بود از هم بریزد جنبوت پیوسته که ملک اشرف چوپانی در اوایل ایام جهانبانی نسبت شیخ صدر الدین
لوازم حسن ارادت و اعتقاد بتقدیم میرسانید چنانچه هرگاه بشرف ملاقات آنحضرت مشرف میگشت پای مبارکش را بلب ادب میبوسید اما در
اواخر حال بواسطه شرارت نفس عباره وفاق را بغبار وحشت نفاق مغشوش ساخت و آن مرشد اکابر آفاق را به تبریز طلبیده ظاهرا مراسم تعظیم و تکریم بجای آورد
و باطنا در مقام اطفاء شمع شبستان ولایت شده و زهری جانستان بیکی از محرمان داد و تا در طعام آنحضرت تعبیه کند و این معنی بر رای حقایق نمای خدام
علیه بوضوح انجامیده اجتناب از آن طعام اجتناب فرموده بعد از آن غبار نقار بین الجانبین در هیجان آمده و ملک اشرف اولاد شاه نجف
را در تبریز توقیف نموده رخصت معاودت بصوب اردبیل نداد و در آن اثنا یکی از نزدیکان او شیخ صفی الدین قدس سره را در واقعه دید که عصائی
در دست مبارک گرفته در غایت غضب با شرف میگوید که فرزند مرا چرا در این شهر باز داشته من مملکت آذربایجان را بتو میدادم دیده تو یک اسیر
را از من نمیتوانی دید و اشرف جواب میداد که سبب نگاه داشتن مجدد و فرزند آنست که میخواهم صحبت شریفش تیمن و تبرک جویم و شیخ بار دیگر گفت
که او را با من بگذار تا بمنزل خود رود و سه نوبت این سخن را اعاده فرموده پس آن عصا را بر دیوار زد چنانچه از سقف تا قاعده شکافته گشت و ملک
اشرف در لرزه افتاده سر بر قدم شیخ نهاده و زبان باعتذار برگشاد و شیخ میگفت راست میگویی و او میگفت بلی کار شیخ همان عصا اشارت نمود
کردن بتنور او ل درست شد و آغاز رفتن کرده متغیر نمود اگر فرزند مرا بازگردی فهو المرام و الا من دانم که چه میباید کرد و صباح آن محرم کیفیت
واقعه را بسمع اتی با ملک اشرف گفته هراسی عظیم در دلش پیدا شده و در خلوتی شیخ صدر الدین را طلبیده عذرخواهی نمود و رخصت فرموده ان
حضرت قرین بهجت و عافیت باردبیل تشریف حضور شریف ارزانی داشته بدستور سابق همت عالی نهمت بر هدایت و ارشاد خلایق گماشت و چون
چند ماه برین قضیه بگذشت کرت دیگر خیال فتنه و فساد در خاطر شوم اشرف گشت و ارغونشاه نامی را جهة طلب شیخ صدر الدین موسی بجانب
اردبیل فرستاد و آن قبله اصحاب رشد و ارشاد بعد از اطلاع بر مافی الضمیر اشرف پیش از رسیدن ارغونشاه روضه مقدسه را وداع نمود و بطرف گیلان
نهضت فرمود و ملک اشرف از شنیدن توجه آنحضرت بجانب گیلان مضطرب گشته رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد خدام عالی مقامش
فرستاده و زبان بنیاز و اعتذار پیغام داد که مناسب آنکه آن برگزیده پروردگار جلیل بخطه اردبیل آیند و در مستقر کرامت و امامت نشسته بقاعده معهود
ابواب هدایت و ارشاد بر روی روزگار فرق عباد بگشایند که از این مخلص صادق العقیده غیر از نیازمندی و ارادت امری که موجب توزع خاطر
فیض مآثر باشد بتقدیم نخواهد رسید اما چون خبث باطن و کذب اقوال آن سر حلقه اهل ضلال بر رای حقایق نما ظاهر بود بر آن سخنان اعتماد ننمود و بعد از
دیار او وفات همیشه آثار با صناف طاعات و عبادات میکنند اینده تا زمانی که ایزد و سبحانه و تعالی آن شدة را بفرج تبدیل داده و دو سکام بطرف
مسکن مألوف مراجعت فرمود و در آن اوان که بواسطه غیبت شیخ صدر الدین از اردبیل سلک جمعیت خلفا و درویشان پریشان گشته بود کاهی بعضی
از آن طایفه رؤیای صالحه میدیدند و بدفع اعدای خاندان ولایت امیدوار میگردیدند از جمله آنکه شبی مولانا یوسف بریغی شیخ صفی الدین را بخواب
دید که با لشکری عظیم که عمود های بر دست دارند ظاهر گشته و جمعی کثیر از آن سپاه میگریزند و از آنحضرت پرسید که این مردم که میگریزند کدام طایفه اند
جواب داد که جماعتی اند که با من و اولاد مخالفت میورزیدند همه را بتایید ایزد تعالی آواره کردم و فرقه ایم کل ممزق و بعد از آن اوقات بر وجهی
که در جزو اول ازین مجلد مذکور گشت جانی بیک خان لشکر بیلاد آذربایجان کشید و چون باردبیل رسید مکاتبات مخالصت آیات نزد شیخ صدر الدین
فرستاد و التماس ملاقات فرمود و شیخ از گیلان متوجه اردوی حضرت نشان گشته در وقتی که اشرف امیر پیر بحبیل تقدیر شده بود بمقصد رسید و جانی بیک
خان آن زبده خاندان شاه مردان را تعظیم و احترام تمام کرد و لوازم حسن ارادت و صفای عقیدت بتقدیم رسانید توکلی بن اسمعیل بزاز که کتاب صفوة الصفا

تألیف اوست گوید که در آن ایام که شیخ صدر الدین موسی در اردوی جانی بیگ خان تشریف داشت قرار بر چنین که مجلس ملک اشرف بود که ذات او
و او مر اعجش خویش آواز داده ابواب اعتذار و استغفار گشاد و بزبان تضرع و زاری از شیخ التماس شفاعت نمود و روی ندامت بر زمین نهاده بود
الآن وقد عصیت من قبل وکنت من المفسدین و من از پیش نقیصه علیه باز گشته انچه دیده بودم و شنیده معروض داشتم شیخ صدر الدین از غایت صفات
و نهایت مروت و انسانیت قصد کرد که ملتمس اشرف را تلقی بقبول فرماید و نزد جانی بیگ خان رفته زبان بشفاعتش گشاید اما جمعی از مشایخ اسلام
و اکابر واجب الاحترام که در ملازمت آنحضرت بودند بجویز این معنی ننمودند و مضمون این بیت را که بیت ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری
بود بر گوسفندان عرض فرمودند بنابر آن شیخ عالیشان بر طبق کلمة الخیر فیما صنع الله زمام اختیار انکار را بقبضه ارادت فاعل مختار باز گذاشت ولکن
یمن الله فما له من مکرم ان الله یفعل ما یشاء و بعد از آن ایام که داخل ماه رجب سنه ثمان و خمسین و سبعمائه بود به تیغ سیاست جانی بیگ خان درخت هستی
اشرف از پای در آمد و شیخ صدر الدین در غایت حشمت و عزت مستقر هدایت و کرامت خرامیده لوامع انوار باطن خجسته میامنش بار دیگر خطه اردبیل
نضارت داد و آنحضرت بدستور پدر بزرگوار خویش بلوازم امر دین پروری قیام می‌نمود تا وقتی که از دار الملال ارتحال فرمود و در ایام مرض بهال گلزار
امامت و شکوفه بوستان کرامت شیخ خواجه علی را که ولد ارشدش بود قائم مقام خویش ساخت و جواهر اسرار معرفت و هدایت ماثر و زکات ش
گردانیده قلاده ارشاد و فرق عباد در گردنش انداخت بیت نمود الحکم عزم دار السلام پسر شد بجایش بهار کرام شیخ خواجه علی قدس سره
چون بحکم وصیت قائم مقام والد بزرگوار گشت نهال قامت با استقامتش بر جویبار ارشاد و هدایت سر کشیده بر تبت از سدرة المنتهی در گذشت
نظم چو منزل بپرداخت سرو کهن سرافراخت سرو نو از سرو بن اگر صبح فرخنده خورشید نهان منور شد از آفتابش جهان و شیخ خواجه علی در او
اوقات زندگانی بر طبق آیه هدایت غایه و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا عازم گذاردن حج اسلام و راغب طواف عتبات
اجداد عظام شده پسر پاکیزه گوهر خویش شیخ ابراهیم را بر مسند شریعت پروری مقیم گردانیده با طایفه از اعاظم صوفیه قدم در راه نهاده متوجه حرم
محترم و من دخله کان آمنا گردید نظم گرامی شیخ توکل نهاد قدم در طریق توکل نهاد دل و چشمش پر از نور حضور بیابان از آن دیده دریای نور
و بعد از چند روز شیخ ابراهیم از مفارقت آن مسافر سوده مآثر بطاقت شده از عقب روان گشت بیت فراق پدر در دلش کار کرد تمنای
آن راه دشوار کرد و در غایت استعجال طی مسافت فرموده پدر و کعبه را یکبار دریافت و شیخ خواجه علی دیده بدیدار فرزند سعادتمند روشن
کرده پدر و پسر در موافقت یکدیگر بادای مناسک حج پرداختند و بشرف طواف روضه مقدسه نبویه علیه و آله التحف الصلوة والتحیة مشرف
گشته عنان مراجعت معطوف ساختند و در اثنای راه شیخ خواجه علی مریض شده سفر آخرت اختیار فرمود و منصب ولایت عهد را شیخ ابراهیم تفویض
کرده از این مرحله ناپایدار بمنزلگاه جنات تجری من تحتها الانهار انتقال نمود **شیخ ابراهیم** بعد از رحلت شیخ خواجه علی بجنات النعیم در کمال حزن و ملال
طی منازل و قطع مراحل کرده بخطه اردبیل شتافت و بآیین آبا بهدایت قرین بسجاده تقویت شریعت خاتم النبیین نشسته فروغ انوار باطن صفوت
احوال اهل سلوک تافت معتقدان آن خاندان عالیشان غاشیه ملازمت آنحضرت بر دوش کشیدند و گوش هوش بحلقه ارادتش زینت داده زبان
حال بمضمون این مقال گویا گردانیدند رباعی ای بوده فرقت دل از غصه دو نیم ار آمدنت فرح بجان کشته مقیم صد شکر که شد مشرف این خطه قدیم
چون کعبه بیمن مقدم ابراهیم و چون آن دوحه چمن امامت نیز علم عزیمت بصوب ریاض جنت بر افراشت منصب خلافت و مسند ولایت عهد را
به پسر ستوده سیر خویش سلطان جنید مسلم داشت مثنوی چو شد بر ضمیر منیرش عیان که باید شدن جانب قدسیان زد منور آبا جو دیاد کرد پسر را
بالطاف دلشاد کرد نشان امامت بنامش نگاشت بدو داد نقدی که در دست داشت **سلطان جنید** همای بود همایون فر در هوای
فضای هدایت بال اقبال گشوده و طایران قدسی آشیان در سایه جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث امین بوده زبان الهام بیانش کاشف اسرار
معرفت الهی و ضمیر خورشید تنویرش مطلع انوار حقایق نامتناهی نظم قوی باطن از دانش معنوی برون نیز از علم ظاهر قوی پر از نور عرفان دل آگهش
سر عارفان گشته خاک رهش شعله انوار ارشاد و تش جسم طالبان مطالب عشق و محبت را در بوته ریاضت و مجاهدت بمیک داخت و اکسیر صحبت با
رشد و رشادتش مس وجود اصحاب وجد و حال را بیکدم مثال طلای دهری تمام عیار می‌ساخت لاجرم جمعی کثیر از طوایف امم با آستان آن مظهر لطف اکرم

لطف و کرم شتافته روی نیاز بر خاک ارادت سودند و دست اخلاص در دامن متابعتش زده بالتفات خاطر فیض مآثرش افتخار و مباهات نمودند نظم
بفیض ازل گرد سلطان جنید بسی گس ز اصحاب اقبال جنید چو آهن به آهن ربا میرسید ز حق رو بسوی خود میکشید جنید سیر مریدش شدی دم
بدم بیشتر وارد و جام خام و خام در ره صدق رسیده مقام از علاء اهل اسلام بکار رسید که میرزا جهانشاه که در آن زمان فرمانفرمای عراقین و آذربایجان
بود از زوال ملک خود متوهم گردید بنابر آن فرمان داد که آنحضرت در خطه اردبیل توطن ننماید و از مسکن مألوف عزم سفر کرده بهر طرف که خواهد توجه نماید نظم
جهانشاه را در دل آن ترس که بسیار شاهانه دیدش اساس ز ترس از دیار خودش عذر خواست که ما هم مه و مهر با یک جا نیست و سلطان جنید از اردبیل
با بسیاری از اهل ارادت طریق مسافرت اختیار نموده بجانب دیار بکر نهضت فرمود و چون حصن کیفا که کعبه اهل کیف است شهار یافته مقدم همایونش عشرت
افزای گنبد گردون شد ابو النصر حسن بیگ که در آن زمان فرمانفرمای دیار بکر بود و نسبت با میرزا جهانشاه از طریق خلاف و نزاع سلوک می‌نمود
از وصول سر خیل ارباب قبول بغایت متبهج و مسرور گردیده بحصول مقاصد صوری و معنوی امیدوار شده طریقه حسن ارادت تقدیم رسانید و خواهر
پاکیزه گوهر خود را که صدف التاج صدف شهریاری و زیب برج شرف و ناموس داری بود خدیجه بیگم نام داشت در سلک ازدواج آنحضرت انتظام
داد و از سرچشمه باطن خجسته میامنش استفاضه زلال دولت و اقبال نموده ابواب فرح و شادمانی بر گشاد نظم حسن بیگ از کمال حسن اخلاص فرستادش
بخلوتخانه خاص سمن بر دختری صاحب جمالی زلیخا صورتی مریم خصالی بنام و رسم مانند خدیجه بعصمت همچو فرزند خدیجه و سلطان جنید با آن
صاحبه عصمت مرتبه چند گاه در حصن کیفا قرین اعزاز و اکرام اوقات میمنت انجام گذرانید بعد از آن بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان متوجه
اردبیل گشته کرت دیگر ظلال افضال بر مفارق مجاوران آن مشهد آسمان ارتفاع مبسوط گردانید چون میرزا جهانشاه از مراجعت خدام عالی مقام در غایت
وحشت ام جزبانیت بواسطه وصلت آنحضرت بر حسن بیگ توهمش از پیشتر بیشتر شده شرار شرکا نون درونش فروزان گشت و تمکی همت خاصه بتضییع
بنیان جاه و جلال آن مرکز دایره هدایت و اقبال که گاهی در صدد اخراجش بود و احیانا خیال اخذ و قتل در خاطرش ساحت مآثرش خطور می‌نمود و این معنی
نزد سلطان جنید ظاهر گشته نوار غیرت از سینه مهر پرورش زبانه کشید و از غایت حمیت بنیت جهانبانی و کشورستانی بخاطر خطیر گذرانید و خواص اصحاب
و کرام احباب را طلب فرموده در این باب رسم مشورت در میان انداخت و آن طایفه ناجیه را در دفع فتنه باغیه با خود متفق گردانید و جمعیت جمعی
ارباب ارادت قاصدان از اطراف بلاد روان ساخت باندک زمانی ده هزار مرد جرار همه جوشن پوش نیزه گذار بموکب هدایت آثار پیوستند
و زبان با اظهار یاری و اخلاص گشاده دل بر مقاتله اعدا و دوستان و ولایت بستند و سلطان جنید شاهباز همت در هوای صید مملکت پرواز داده
باستظهار آن سپاه عنان عزیمت بجانب شیروان انعطاف داده امیر خلیل الله که در آن وقت شروانشاه بود در مقام مدافعت و ممانعت آمده با لشکری
بحر جوش رعد خروش روی بطرف آنحضرت نهاد نظم چو دانست شروانشه کینه کوش که دریای فتنه در آمد بجوش روان گشت با لشکری زنگ گون
که گیرد سر راه دریا چو کوه در منزل آن و سپاه جنگجو بهم رسیده بود در برابر یکدیگر دست بنیزه و خنجر برده صف بر کشیدند مثنوی زیکسو کشید صوفیه صف
دلیران شروان ز دیگر طرف بر آمد نفیر و خروش هر دو جانب و دریای آهن بجوش از جولان ستوران غبار میدان هیجان آمده از اوج آسمان
در گذشت و از غریو جنگ آوران زلزله در زمین و زمان افتاده گوش گردون کر گشت نیزه خطی خط غبار صحیفه احوال اهل پیکار و تیغ مصری
بدن مردان صف شکن را غرقه بخون کرده شعله برق آبدار خرمن پندار نام جویان می‌سوخت و زبان سنان بعبان کرد از در سر زنش تیز شده اسباب
می‌انداخت نظم دو لشکر بهم در خروشنده دو دریای خونین بجوش آمده یکی را در افتاد از سر کلاه دگر را سر افتاد بر خاک راه جهان مشتعل
فتنه را گرفت که آتش در این چرخ دوار افتاد و چون در میدان صبح سلطنت خاندان صفوی گل مقصود مراد مصطفوی رابهنور مهلتی مقدر بود در آن
معرکه صورت فتح و ظفر در نظر سلطان جنید جلوه نمود و صوفیان بخت باخته آنحضرت بدست اعدا گرفتار گردید و بحکم شروانشاه شربت شهادت چشید
نظم رسید او گردون ناسازگار گرفتار چینی بیار شمشیر خونریز ارباب کین شهادت نصیب آمدش چون حسین روان گشت سوی بهشت برین
شد از حیدر بر سر جانشین **سلطان حیدر** نیر سپهر سیادت و سروری و نجم درخشان امامت و دین پروری بود و شعشعه خاطر خورشید نشانش
نضارت بخش ریاض امید اهل عالم و لمعات عطوفت و احسانش آرایشگاه اعاظم و اشراف بنی آدم حقیقت یا حقیقتش بر احیاء سنت سنیه و متابعت

در یمن

بر شیروان

شمّه‌ای مرتبه آبا و اجداد بزرگوار ظهور انوار ولایت و سروری و آثار هدایت و شریعت پروری از ناصیه همایونش در کمال بروز و ظهور مشهور مفخر ملک و ملت شاه حیدر ولایت انتساب شرع پرور مهر معرفت را بود مایهی محراب امامت و دین پناهی دلش روشن ز انوار حقیقت زده ظاهر آثار طریقت و آنحضرت ارشد اولاد سلطان جنید و خواهرزاده امیر حسن بیگ بود لاجرم سجاده امامت و دین داری و سریر سلطنت و جهانبانی را لایق و سزاوار مینمود نظم برافروخته از هدایت چراغ همه اندیشه‌ها از شاهی فراغ بهم جمع درویشی و شاهیش ز شاهی و درویشی آگاهیش و سلطان حیدر تاجی از سقرلات قرمزی که مشتمل بود بر دوازده ترک بر تارک مبارک مینهاد و هر کس بدست ارادت در دامن دولتش می‌آویخت از همان جنس افسری بر وی مینهاد و آنحضرت پیوسته وفور شوق ارباب عزم و جهاد در مطمح نظر همت داشته با طایفه‌ای از مجاهدان دین و زمره‌ای از اصحاب معرفت و یقین که بواسطه تاج قرمز بقزلباش اشتهار داشتند و تا غایت این ایام بجهت آن خاندان باقی و از رایت مقاتله کفار می‌افراخت و بقوت بازوی حیدری و حدت شمشیر دین پروری قمع و استیصال اهل ظلم و ضلال را با خود مجمر گردانیده روی زمین را از خون مشرکان گلگون میساخت و چون امیر حسن بیگ بر میرزا جهانشاه ترکمان و میرزا سلطان ابوسعید گورکان ظفر یافته تمامی ممالک عراقین و آذربایجان در تحت تصرفش قرار گرفت بوسیله حسن عقیدت و اخلاص که نسبت بآن دودمان عظیم الشان داشت صبیه صفیه خود مهد علیا حلیمه بیگی آغا را که بعد بحجاب و عصمت و عفت سراپرده خلافت بود در سلک ازدواج سلطان حیدر انتظام داد و بسبب آن وصلت مواد جاه و جلال و اسباب عزت و اقبال آنحضرت روی در ازدیاد نهاد و سلطان حیدر را از آن مشتری بهجت ناهید طلعت سه پسر عالی گهر که هر یک درج ولایت را دری نور بخش و برج خلافت را دری آفتاب درخشان بود تولد نمود و عمده آن اولاد کرامت نژاد پادشاه [illegible] شاهیست که دست عنایت واهب العطیات ابواب سلطنت شرق و غرب عالم بر روی روزگار همایون آثارش برگشود

ذکر طلوع نیر سعادت پرتو از افق امید شبستان دودمان مصطفوی و روشن شدن شبستان مراد سلطان حیدر از شمع رخسار نقاوه خاندان صفوی

بر مرآت ضمیر مهر تنویر صورت آیینی عکس پذیر آید بود که مشیت واهب المواهب و العطایا الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا اینکه بالقاء ذکر جمیل خلیل خلقی تعلق گرفته افق امید و مطلع خورشید طلعت جمیل حقیقی که دانه که ساکنان سپهر خضرا انکه تو رای عالم آرایش اقتباس انوار سعادت جاوید نمایند و قاطنان بساط بسیط غبرا در ظلال عدالت هدایت مآلش از تاب آفتاب ظلم و ضلال پناه سایه [illegible] مهد نشینان بارگاه عصمت زبان بمناجات از درگاه ایزد متعال مسئلت فرزندی دولتمند مینمودند و دعای ایشان بسمت اجابت اقتران یافته ببشارت حصول مقصود دل شده‌اند که فاتحه حکایة عن ابراهیم رب هب لی من الصالحین فبشرناه بغلام حلیم و آنکه جامع اسباب سعادت صوری و معنوی سلطان حیدر الصفوی جنید ولد رشید صاحب تأیید داشت اما چون بدیده بصیرت انوار ارتقا [illegible] از ناصیه حال آن جگرگوشه [illegible] از اوج نامداری مشاهده مینمود همواره خاطر فیض مآثرش متوجه آن میبود که بخشنده بی‌منت روضه امید او را ثمره برومند کرامت فرماید که [illegible] الطاف و احسان بر مفارق عالمیان تواند گسترد [illegible] تا آنکه بتاریخ روز سه شنبه بیست و پنجم رجب سنه [illegible] و ثمانمائه از مهد علیا و ستر عظمی حلیمه بیگی آغا بمقتضای شریعت غرا در عقد ازدواج آن قدوه اولاد خیر الانام انتظام داشت پسری تولد کرد که آن همایون [illegible] و صفا [illegible] بود و خواهی بهجت افزای ماه آنرا اشتراک آن بدان الاملاک کریم جمال یوسف شمائل [illegible] تعریفی لایق مینمود و شعشعه اختری از اوج شاهی زر و پیش لامع انوار الهی گلی شکفت در باغ امامت که مع شد از و عطر کرامت بر آمد آفتابی فایض النور که شد از آن خورشید مستور بلکه از غایت موهبت الهی که در همه حال شامل ذریت حضرت رسالت پناهیست بر سپهر دولت لایزال نیری درخشان آمد که [illegible] افلاک گردانید و بشارت نضارت گلزار خلافت بگوش هوش جهانیان دودمان پادشاه تخت لولاک [illegible] خورشید انور نیر درخشان آفتاب از ذره کمتر چو از اوج ولادت گشت طالع چنان نوری روشن بود لامع که شرق و غرب عالم گشت روشن چو [illegible] صحن گلشن شام [illegible] سلطان حیدر از شمایم اقبال آن شکوفه بوستان کامرانی معطر گشته اسم همایونش را بر اسمعیل قرار داد و [illegible] ستایش و نیابت قیام نموده زبان بمدلول کلام مآل الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل گشاده [illegible] که صبح زندگانی آن سرو ریاض جهانبانی [illegible] آغاز نهاد و [illegible] احوال [illegible] مشتری بود [illegible] آفتاب جاه و جلالش باوج کمال رسید [illegible] در حیز [illegible] نهال گلشن جلالت از استقلال

و استقلال در مبادی ایام نشو و نما بود که حضرت اوراق اخلاقش دلالت بر آن میکرد که علی اسرع الحال سایه سعادت و اقبال بر مفارق طوایف خلایق مبسوط خواهد گردانید نظم همانم که خورشید گردد عیان بگیرد جهان را کران تا کران همانم که گل بر فروزد بباغ شود گلشن عطر بخش دماغ و چون سلطان حیدر بنور ولایت دانست که آن مولود عاقبت محمود حامی شریعت مصطفوی و وارث خلافت مرتضوی خواهد بود همگی همت عالی نهمت بر تربیت مقصور ساخت و منصب ولایت عهد را بنام خجسته فرجامش رقم زده و ارزوی جمعیت خاطر با جیاد سنن سنیه آبا و اجداد پرداخت اما قبل از آنکه ثمره شجره منیفش از عهد طفولیت قدم بر ساحت سن صبی بنهد بنیت جهاد لشکر بشروان کشید و بحسب تقدیر در معرکه قتال از کف ساقی اجل جام خیر انجام شهادت نوشید چنانچه عنقریب مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی اکنون بدو جهت مناسب چنان مینماید که قلم سوده رقم بذکر مجملی از احوال سلاطین آق قوینلو زبان گشاید و بعد از آن حکایت روزگار را بشرح کیفیت ظهور و جهانگیری شاه عالم پناه بیارآید جهت اول آنکه چون شهادت سلطان حیدر و مقید شدن و نجات یافتن پادشاه هفت کشور در ایام جهانبانی آن سلاطین طریق کامرانی بوقوع پیوسته است سیاق تاریخ چنان اقتضا میکند که نخست کیفیت وقایع حالات ایشان در حیز بیان آید تا سلسله سخن از شائبه تکرار نجات یافته از اخبار یکدیگر موقوف جلیه بیان ظهور دولت شاهیست قضیه مبهم نماید دیگر آنکه بر زبان سحر بیان اخبار عالم ناپایدار صورت آئینی بر منصه اظهار جلوه گر شود که تا زمانی که آن پادشاهان گیتی ستان نسبت باین دودمان امامت مکان در مقام ارادت و اخلاص بودند روز بروز اعلام دولت و اقبال ایشان صفت ارتفاع میگرفت و چون شعار حسن محبت و اعتقاد را بغل و غش عداوت و نفاق تبدیل دادند باندک زمانی بنای سلطنت این سلسله بصرصر بی نیازی انهدام یافته سمت [illegible] بپذیرفت قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء

ذکر سلطنت مظهر آثار امن و امان ابو النصر حسن بیگ بن علی بیگ بن قرا عثمان

از ارقام عنبرین فام جزو ثالث ازین مجلد مشام اولی فهم و خرد بشمایم الحکایات معطر میگردد که امیر قرا عثمان در ایام جهانبانی حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان و ولد ارشد آنحضرت شاهرخ سلطان بایالت بعضی از ولایات دیار بکر سرافراز بود و اوقات خجسته ساعات بکام دل میگذرانید و چون آن تیغ میر دوست نواز دشمن گداز عازم ریاض عقبی گردید پسر فرخنده اخترش علی بیگ قایم مقام پدر بزرگوار گشته جناح عدل و احسان بر مفارق فرق انسان مبسوط گردانید و بعد از فوت علی بیگ ثمره شجره زندگانش معز السلطنة و الخلافة ابو النصر حسن بیگ بر مسند دولت و کامرانی تکیه زده بنیت تسخیر جهانشاه بن قرا یوسف که در آن اوان بر بلاد عراقین و آذربایجان و فارس و کرمان فرمانفرما بود در طریق خلاف سلوک مینمود و ما بین الجانبین مواد نزاع و هیجان داشت تا موجی که سابقا مسطور گشت سرچشمه اقتدار امیر حسن بیگ بساط حیات جهانشاه را در نوشت و بعد از آن سال پادشاه ما وراء النهر و خراسان میرزا سلطان ابوسعید گورکان بطمع تسخیر ممالک جهانشاهی متوجه عراق و آذربایجان شده بروجهی که پرتو اهتمام ترتیب آن مهم انور بقوت دولت امیر حسن بیگ تحصیل یافت آنگاه تمامی ولایات آذربایجان و کردستان و لرستان و فارس و کرمان و عراق عرب و عجم تا سرحد خراسان در حیز تسخیر آن رفیع منزلت در آمد و سریر قرار گرفت و از حسن معدلت روز افزونش اطراف آن بلاد و امصار روی بآبادانی آورده و جمهور طبقات انام در سلک نظام انتظام پذیرفت نظم حسن بیگ چون عدل بنیاد کرد بخلق حسن خلق را شاد کرد بفضل ازل بود آن سرفراز موافق نواز و مخالف گداز کرم بود در رسم دل و دست او بغیر از عدالت نبودی غمش ممالک بدورانش آباد بود رعیت ز بند ستم آزاد بود خراج مدینه‌ی محصل بخواب بودی ز توجیه مد در [illegible] با جبال او مردم [illegible] و حسن بیگ را نسبت بدودمان عالیشان شیخ صفی الدین علیه الرحمة و الرضوان ارادت و اخلاص فراوان بود بنابران چنانچه مذکور شد خواهر نیکو گوهر خویش خدیجه بیگم را با سلطان جنید و دختر مریم سیر خود حلیمه بیگی آغا را با سلطان حیدر عقد فرموده و بواسطه این مواصلت میمنت نشان و [illegible] آن دو مقتدای بلند مکان روز بروز مواد جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آن مرکز دایره دولت و اقبال صفت تزاید و تضاعف میگرفت تا وقتی که زمان حلول اجل طبیعی رسید و ایام حیات مستعار بسر آمد [illegible] اختتام پذیرفت و [illegible] واقع بود نعش بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در دار السلطنه تبریز مدفون [illegible] خواجه شمس الدین محمد بن خواجه سیدی احمد و خواجه برهان الدین عبد الحمید کرمانی و خواجه مجد الدین اسمعیل شیرازی در سلک وزرای امیر حسن بیگ انتظام داشتند و بنا بر اشارت آنحضرت پیوسته تخم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشتند و امیر حسن بیگ را هفت پسر بود [illegible] اغورلو محمد و مقصود بیگ و زینل بیگ و خلیل سلطان و یعقوب میرزا و یوسف میرزا و مسیح میرزا از این جمله اغورلو محمد و زینل بیگ و مقصود بیگ در زمان حیات پدر بعالم دیگر انتقال نمودند و مآل حال چهار پسر دیگر از ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و از بین

تصنیف تألیف مولانا ابوبکر طهرانی معاصر امیر حسن بیک بهجه و در ایام دولتش تاریخ وقایع و احوال او را انشا نموده و چون آن کتاب بنظر مؤلف این مختصر نرسید تفصیل اخبار آن پادشاه عدالت پناه را در سلک تحریر نتوانست کشید **ذکر حکومت سلطان خلیل که اکبر اولاد امیر حسن بیک بود و بیان محاربه که میان او و برادرش میرزا یعقوب روی نمود** سلطان خلیل در زمان حیات پدر بزرگوار در مملکت فارس بفرمان فرمائی اشتغال داشت و در اواخر اوقات زندگانی آن مهر سپهر کامرانی بنابر طلب امراء ارکان دولت رایت عزیمت بصوب تبریز افراشت بعد از تقدیم لوازم تعزیت و سوگواری قدم بر مسند سلطنت و شهریاری نهاد و بسط بساط نشاط پرداخته ایالت ولایت دیار بکر را ببرادر رشید خویش سلطان یعقوب داد و سلطان خلیل بواسطه بخل و خست و سوء تدبیر و عدم رویت کما ینبغی از عهده دارائی رعیت و سپاهی بیرون نتوانست آمد لاجرم باندک زمانی امرا و لشکریان آذربایجان از سلطنتش متنفر گشته یعقوب میرزا شعار مخالفت برادر اظهار کرده با سپاه بسیار سر از گریبان خونخواری و خنجر گذاری از دیار بکر متوجه آذربایجان گردید و سلطان خلیل نیز با جنود بی قیاس قاصد معرکه ستیز و خونریز شده رایت سلطنت مرتفع گردانید در حدود مرند و خوی آن دو پادشاه جنگجوی بهم رسیدند و دلیران جانبین دست باشتعال آتش قتال برده گرد تیره باوج فلک تیز گرد رسانیدند پس از کشش و کوشش فراوان نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم سلطان یعقوب وزید و سلطان خلیل بزخم تیغ یکی از لشکریان بر خاک هلاک افتاد نهال اقبال شتابنده او مستاصل گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید **ذکر ارتفاع اعلام سلطنت سلطان یعقوب بنابر مشیت حضرت علام الغیوب** چون سلطان خلیل بتقدیر پروردگار جلیل در معرکه مرند قتیل گشت تمامی امرا و نوئینان آذربایجان بر سلطنت یعقوب سلطان اتفاق کرده بنابر عظمتش از فرق فرقدین درگذشت یوسف میرزا و مسیح میرزا متابعت برادر بزرگوار اختیار کردند و دست مبایعت بدو داده بشرط ملازمت قیام نمودند و یعقوب میرزا بر تخت دولت و حشمت نشسته از معرکه جنگ عنان عزیمت بجانب تبریز معطوف نمود در آن بلده فاخره بر اورنگ فرمانفرمائی تکیه زده چنانچه باید و شاید باستمالت خلایق پرداخت بدستور پدر مغفور خویش در تشیید قواعد رعیت پروری سعی موفور نموده در تقویت شریعت غرا کوشیده جهت سادات و قضاة و علما وجوه حالات معین فرمود و قاضی مسیح الدین عیسی ساوجی ولد خواجه شکرالله وزیر که استادش بود بعالی منصب صدارت و حکومت امور شرعیه منصوب گردانید بلکه آن جناب را در تمشیت امور ملکی و مالی دخل داده رایت جاه و جلالش را باوج کمال اعتبار رسانید امر نیابت و سرانجام تمامی مهمات سرکار سلطنت را بشیخ نجم الدین مسعود که خواهرزاده قاضی عیسی بود تفویض نمود و جمیع امرا و وزرا و ارکان دولت را بمتابعتش مامور ساخته ابواب انواع اصطناع بر روی روزگارش برگشود از غایت عنایت او را اجازت داد که بر روی فرامین مطاعه در برابر مهر بزرگ همایون برقم حتم توقیع فرماید و فرمود که مادام که نشان آن توقیع موقع نشود هیچکس مضمونش را انقیاد ننماید و منصب امارت و کارسازی سپاه بر صوفی خلیل موصلو و سلیمان بیک قرار یافت و انوار رحمت و مکرمتش از مطلع بنده نوازی طالع شده بر وجنات احوال سایر معتبران و اهالی ایران تافت اما قاضی عیسی فضایل و کمالات بسیار داشت و جمال حالش بحلیه دیانت متحلی بوده پیوسته نقش خیرخواهی بر الواح ضمایر می نگاشت پادشاه و امرا و سپاه را بمعروف امر کرده از منکر نهی بلیغ مینمود و در گفتن کلمة الحق از ملامت هیچکس نمی اندیشید همواره زبان نصیحت بکلمات حکمت میگشود از جناب شریعت پناه قاضی ضیاء الدین نورالله استماع افتاده که نوبتی از رسل سلاطین مصر و روم ایلچیان به تبریز آمدند و سلطان یعقوب میرزا در روز ملاقات ایشان مجلسی در غایت بهجت و حشمت آراسته دکله زردوزی پوشیده بر سریر سلطنت نشسته آن طایفه را بار داد چون هرکس در محل خویش قرار گرفت قاضی عیسی به مجلس درآمد و پادشاه را در آن لباس دیده پیش رفت و گفت پوشیدن کسوت زردوزی بر مردان حرام است آنگاه ملازم خود امیر سراج الدین را فرمود که آن دکله را از کتف یعقوب میرزا برگرفته فرجی آنحضرت خود رنگ ... و پادشاه طریقه اطاعت مرعی داشته اصلا از احتساب بی محل قاضی متغیر نگشت و برین قیاس آن صدر عالیقدر پیوسته ... ارتکاب اموری که مخالف شرع شریف بود منع مینمود و بافاضه خیرات و اشاعه مبرات ترغیب و تحریض میفرمود و شیخ نجم الدین مسعود بمکارم اخلاق و محاسن آداب و لطف طبع و صحت ذهن اتصاف داشت و در سرانجام امور ملکی و مالی حمایت معدلت بجای آورده در زمین دل رعایا تخم عاطفت میکاشت و همچنین پیشتر امرا و ارکان دولت آن پادشاه عالیجاه در مهماتی که متعلق بدیشان بود شرایط وقوف و کاردانی بتقدیم میرسانیدند و مهما امکن در استمالت خواطر اکابر و اصاغر کوشیده اعلام انصاف مرتفع گردانیدند و چون زیاده بر ده سال حال برین منوال بگذشت و تمامی بلاد و امصار اران و آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان معمور و آبادان گشت یعقوب میرزا اعمال حسنه خود را بافعال سیئه تبدیل داده نسبت بحضرت سلطان حیدر تغییر عقیده نمود و بدان واسطه اساس دولت

جنگ ... شده و یعقوب میرزا

قتل سلطان خلیل بتاریخ چهاردهم شهر ربیع الاخر سنه ثلث و ثمانین و ثمانمایه تقدیر ملک خلیل اتفاق افتاد من لب التواریخ حرره محمد تقی الشتری

دولت ملوک آق قوینلو روی بانهدام آورد و دست مشیت مسبب الاسباب ابواب تفرقه برگشود چنانچه از حکایات آینده حقیقت این سخن بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس **ذکر لشکر کشیدن سلطان حیدر صفوی بجانب شروان و توجه آنحضرت در اثنای قتال به متنزهات ریاض رضوان** سلطان حیدر در اواخر اوقات حیات بنابر وفور میلان خاطر عاطر باحراز فضیلت غزا و جهاد با لشکری از اهل ارادت و اعتقاد رایت سلطنت بجانب دربند شروان برافراخت تا با کافرانیکه در آن طرف دربند توطن دارند در مقام مقاتله آید و بمقتضای کریمه اقتلوا المشرکین کار فرماید و چون شروانشاه فرخ یسار بن امیر خلیل الله که در آن زمان شروانشاه بود بر عزیمت آنحضرت اطلاع یافت ترسید که غازیان عظام در وقت عبور بر آن مملکت متعرض حشمش گردند بمقتضای حدیث الحب یتوارث و البغض یتوارث سالک طریق عناد و خلاف گشته ایلچی بر عنان برق و باد نزد یعقوب میرزا فرستاده پیغام داد که سلطان حیدر با سپاهی عظیم از قزلباش مردم با عزم رزم و پرخاش متوجه شروان شده و هیچ شک نیست که هرگاه او را تسخیر این ولایت تیسیر پذیرد هوس فتح دیگر ممالک فرماید و بدین واسطه اختلال بارکان مبانی جاه و جلال آن مرکز دایره استقلال راه یابد پس هرچه آید از آن خلل در کار هست اول علاج آن ناچار پیش از آنست که خدام بارگاه سلطنت لشکری ظفر اثر بکومک فرستند تا بنده مستظهر شده طایفه قزلباش را نگذارم که باین دیار درآیند و بقدم مقاتله پیش رفته اشتعال آتش شوکت ایشان را بضرب شمشیر آب دار تسکین دهم یعقوب میرزا بنابر استماع امثال این سخنان از جاده صواب منحرف گشته سلیمان بیک را با چهار هزار سوار جرار بامداد شروانشاه ارسال نمود و استمالت نامه در قلم آورده او را اجازت محاربه سلطان حیدر فرمود و قبل از آنکه سلیمان بیک بشروانشاه پیوندد سلطان حیدر از راه تنگی که در جانب شمال شروانست بآن مملکت درآمده بطرف دیار کفار لوای عزم برافراخت و ... بجای آورده از مردم آن بلاد و امصار طایفه را که بقدم اخلاص و اطاعت پیش می آمدند از موائد انعام و احسان خویش محظوظ و بهره ور میگردانید و چون نواحی تمورتقالی معسکر حضرت سیادت پناهی ولایت قبابی گشت اهالی آن بلده بمتانت حصار و بسیاری آلات رزم و پیکار مغرور شده ... عناد اظهار نمودند و دروازه های آن حصن حصین را بر روی خود بسته دست بانداختن تیر و سنگ گشودند سلطان حیدر ... از مخالفت آن زمره مدبر متغیر گشته غازیان ... را بفتح آن قلعه خیبر صفت مامور گردانید و ایشان آغاز محاصره و محاربه کرده نقبچیان پولاد چنگ بی ... و درنگ بکار خود پرداختند و باندک فرصتی بنیان یک برج از بروج تمورتقالی را سمت انهدام داده با خاک راه یکسان ساختند مقارن آنحال قراپیر قاجار از عقب رسیده بموقف عرض رسانید که سلیمان ترکمان بنابر فرموده یعقوب سلطان با جمعی کثیر از لشکر آذربایجان بشروانشاه پیوست و آن دو سردار بخیال اشتعال آتش جنگ و جدال متوجه معسکر نصرت مآل اند سلطان حیدر بعد از استماع این خبر مضمون آیه کریمه و ما النصر الا من عند الله را بر خاطر فیاض گذرانیده از کثرت اعدا اندیشه ننمود و رایت مراجعت باستقبال اصحاب مخالفت مرتفع گردانیده در نواحی طبرسران شروانشاه و سلیمان ترکمان با سپاه فراوان ... همه را تیغ کین برون از نیام همه خنجرگذار و خونآشام نزدیک بآنحضرت رسیدند و از جانبین ... صفوف پرداخته مستعد اشتعال آتش ... گردیدند سلطان حیدر بقوت باطن تمکین عنان بمیدان مصاف انعطاف داده زبان بمناجات بکلام اعجاز صفات ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا گردان ساخت و صوفیان صافی ضمیر را باشتعال آتش قتال تحریض فرموده صدای گیر و دار در عالم انداخت مخالفان نیز مرکب شقاوت در میدان ضلالت رانده تیغ کین از نیام مخاصمت برکشیدند و در مقام مکافحت ثبات قدم ورزیده غایت شجاعت و بطالت بتقدیم رسانیدند

نظم

دلیران سنانها برافراختند ز هر سو بمیدان کین تاختند

کشیدند بر یکدگر تیغ تیز گشادند در بای جنگ و ستیز

فلک گشت دریای قیر از غبار زمین شد ز خون یلان لاله زار

و در آن روز سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر امر قتال گشته بارها ... بر صف اعدا تاخت و بصدمت شمشیر ... و قوت سرپنجه حیدری بسیاری از سپاه شروان و ترکمان آذربایجان را بر خاک هلاک انداخت

نظم

بشمشیر کین شاه حیدر مصاف در افکند در جسم اعدا شکاف

به پیکان خونریز و رمح ستیز بر آورد از جانشان رستخیز

در فتوحات شاهی که مهبط فیوضات نامتناهی است سمت تحریر یافته که در آن معرکه هولناک هنگام جولان شجاعان ... سلیمان ترکمان با آن شاه حیدر توان در مقام مبارزت آمده بضرب سنان جان ستان او را از پشت زین بر روی زمین افتاد و آنحضرت از کمال لطف و مرحمت دست از قتل آن سرگشته بادیه ضلالت کشیده داشته او را ... امان داد و بعضی از غازیان که ملازم رکاب هدایت نشان بودند افغان باوج آسمان رسانیده از موجب آن عفو و اغماض پرسیدند آنحضرت جواب داد که هنوز روزنامه اجل او باختتام نرسیده

از منشور حیات من بر قم ختم مرقوم گردید • مراد درین معرکه شهد شهادت میباید چشید و او را چنانکه دیگر مغالطات دنیای بیوفا میباید کشید الکه کره بعد اخری آن سلطان کرامت انتما رجعت احد اعلی نموده و نهایت کشش و کوشش ظاهر ساخته بسر پنجه قهر اقداح زهر مذاق مرگ بر شروانیان پیموده چون نزدیک آن رسید که شروانشاه و سلیمان ترکمان را از معرکه شکسته عنان بکران بوادی گریز منعطف گردانید از شست تقدیر تیر عمر فرسا گشاده یافته سبب انقطاع رشته حیات آن سلطان مرتضوی صفات گردید و مانند پدر عالی گهر و اجداد امامت نژاد بدرجه علیه شهادت فایز شده طایر روح مطهرش بجانب ریاض جنان پرید نظم فغان از جور گردون ستمکار که جز آزار مردم نیستش کار بجز رسم جفا او را هنر نیست ز آیین وفا او را خبر نیست پی خونریز دایم در کمین است ز خون سروران گلگون جبین است کمان کینه را هر گه کند زه نشانه گردش چرخ که و مه شوی گر همچو حیدر زابل جهان نجات از تیر صد حرش نیابی القصه بعد از وقوع آن حادثه عظمی و داهیه کبری صوفیان عظام و غازیان کرام از روی اضطرار دست از پیکار باز داشته قدم در وادی فرار نهادند و شروانشاه و سلیمان بیک بدیدن پیکر نصرت منظر مبتهج و مسرور گشته مسرعی جهت ایصال بشارت به تبریز فرستادند و جسد مطهر سلطان حیدر را بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین در موضع تبرسران بخاک سپردند و جهات و یراقی را که از سپاه قزلباش گرفته بودند قسمت نموده هر یک روی توجه بمقر خویش آوردند

ذکر محبوس شدن دُرّ دریای ولایت و سروری در قلعه اصطخر شیراز و بیان انهدام بنای عمر و دولت یعقوب بیک بتقدیر پادشاه بی نیاز

از مطلع کلام معجز نظام واهب المواهب و العطیات حیث قال سبحانه و تعالی و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات نیر این معانی بر ضمایر خواطر اشراف طوایف انسانی جلوه گر میباید که چون ابواب عنایات ربانی بر روی روزگار سعادتمندی مفتوح شود نخست ابتلا او را بکسوت بلاها و محنتها و چند گاه چشم تمنایش را از دیدن چهره عرایس آمال محجور داشته بظهور صور مکاره و اهوال او را بیازماید پس اگر در مبادی طلب دست امید بکار زار گاهی رسد نباید رنجید چه غنچه مطلوب از آنجا شکفتن گیرد و اگر در اوایل احوال از پی سعی بر سنگ حادثه آید از زده نباید شد زیرا که آخر الامر مشی علی طریق نمود بسهولت پذیرد از جمله حضرت خلیل علیه السلام تا الغای آتش نمرود را بقدام رضا و تسلیم پیش نیامد خطاب یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم از مصدر عنایت سبحانی صدور نیافت و حضرت اسمعیل تا فرمان قربان را بطوع پیشانی گردن ننهاد در نتوانوار ملاطفت یزدانی از افق و فدیناه بذبح عظیم بر وجنات روزگارش نتافت و یوسف صدیق تا کید اخوان از جمله عطوفت یعقوب دور نیفتاد بعزت مملکت مصر نرسید و نبی عربی صلوات الله علیه و علیهم تا کربت غربت نکشید نسیم فیروزی انا فتحنا لک فتحا مبینا بر ریحان رایت فتح آیت رسالتش نوزید نظم بره عاشقی هر کس نهد گام نه بیند بی تعب روی دلارام چو اسمعیل از فرمان بپرهیزد نه پیچد سر کی گردد مکرم ز بعد ابتلای چاه یوسف برآید بر سریر جاه یوسف بگلزار امید جمله اخیار نروید هیچ گل بی خار آزار پس از انجام شام ظلمت اندوز شود صبح سعادت عالم افروز نظیر این تشبیب حال فرخنده مآل نقطه دایره دولت و اقبال و مهر سپهر سلطنت و استقلال ابو المظفر سلطان شاه اسمعیل بهادر الصفوی است زیرا که هنوز آن آفتاب گیتی فروز از افق زندگانی باوج کمال و کامرانی نرسیده بود که واقعه هایله پدر بزرگوارش سلطان حیدر روی نمود و مقارن آن ابتلا بمصیبت چند گاه در محنت قید و حبس افتاد و بعد از نجات از آن بلیه برادر عالی گهرش شهید شده عنان اختیار بصوب غربت انعطاف داد چنانچه بر یک یک ازین وقایع احوال و وصول اختر جاه و جلال آن پادشاه مرتضوی خصال باوج امانی و آمال عنقریب بتحریر خواهد پیوست انشاء الله تعالی اما سبب حبس آنحضرت آن بود که پس از شهادت سلطان حیدر طبقه صوفیه در خطه اردبیل مجتمع گشته با برادر مهین شاه عالی گهر او کلانترش سلطان علی پادشاه را قایم مقام پدر گردانیدند و دست بیعت در دامن متابعتش زده بلطف بشارت بگوش ارباب ارادت و اعتقاد رسانیدند و باندک زمانی جمعی کثیر از صوفیان صافی ضمیر زمره جهت ادای تهنیت منصب ولایت عهد حیدری و طایفه بر پی تحریض بر طلب خون آن مهر سپهر سروری در اردبیل جمع آمدند چون این خبر بسمع یعقوب میرزا رسید از زد و حام ارباب بدایت بترسید و یکی از امراء عظام را با فوجی از سپاه آذربایجان باردبیل فرستاد تا سلطان علی پادشاه و برادر کهترش سید ابراهیم و حضرت شاه واجب التعظیم و والده ماجده ایشان علیه بیگی آغا را گرفته بشیراز برده بحاکم آن مملکت منصور بیک پرناک سپارد و آن امیر حسب فرموده باردبیل شتافته سلطان علی پادشاه غیر رضا و تسلیم چاره ندانست و با والده و برادران محبوب بوکلان بشیراز رفته منصور بیک پرناک ایشان را در حصار اصطخر مقید ساخت و حضرت شاه دین پناه در خورد سالی تا آن غایت که پیشانی شان گرفتار شده فغان از جان عشقان ملا اعلی برآمد که آیا آفتابی که عرصه سپهر بوقلمون جولانگاه یکران همتش خواهد بود در محبس تنگ از دایره نون چگونه تحمل آمد

تحمل نماید و کامیابی که ما بچه اخیش سایه مرحمت بر مفارق متوطنان ربع مسکون خواهد گستر د مانند خورشید در عقده کسوف بچه طریق باید نظم نشاید در صدف در شب افروز نرسید نور خور مستور در روز کسی کو را شهنشاهی نصیب است بکام دشمنان چندش غریب است هر چند بعضی از سالکان مسالک هدایت میرزا یعقوب را از آزار آن سپهر امامت منع نموده بجایی نرسید و ایشان را همچنان محبوس میداشت تا وقتیکه جبار منتقم اساس دولتش را از بیخ و بن برگردانید و در زمستان سنه ست و تسعین و ثمانمایه که یعقوب میرزا در قراباغ اران در منزل سلطان بود طرح قشلاق انداخته بود نزول بلایا و حلول رزایا در آن دیار متواتر گشت بوسف میرزا که در میر مکارم اخلاق بود مریض شده در گذشت و مادرش هنوز از سوگواری پسر باز نپرداخته بود که مدت عمر عزیزش بسر آمده عزیمت عالم آخرت نمود و هم در آن هفته یعقوب میرزا نیز پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و مدت معیشتش از ضبط مملکت دست باز داشته رخت بقا بباد فنا داد یکی از شعرا درین باب گفته بیت سزا از یوسف نشان دیدم از یعقوب آثاری عزیزان یوسف ار گشته چه شد یعقوب را باری

ذکر سلطنت میرزا بایسنقر و کشته شدن مسیح میرزا و اکثر امراء بایندر

چون سلطان یعقوب میرزا ملک بر ملک آخرت اختیار نمود صوفی خلیل و امراء موصلو بر آنکه پسرش میرزا بایسنقر را بپادشاهی برداشتند و نوئینان بایندری بر سلطنت مسیح میرزا او لامیر حسن بیک اتفاق کرده رایت خلاف بر افراشتند و در منزل سلطان بود قراباغ میان ایشان مقابله و مقاتله بوقوع پیوسته نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم بایسنقر وزید و مخالفان عنان ادبار بوادی فرار تافته مسیح میرزا اکثر بایندریه بقتل رسید آنگاه بایسنقر میرزا در غایت ابهت به تبریز شتافته بر تخت سلطنت متمکن گشت و صوفی خلیل نام سرانجام جمیع مهام ملک و مال را در قبضه اختیار در آورده پایه اقتدارش از اوج سپهر دوار در گذشت صوفی خلیل بنا بر ذخیره که از زمان سلطان یعقوب در خاطر داشت متصدی قتل ایشان نمود و هر یک را بهانه گرفته ابواب جور و تعدی بر روی هر یک از ایشان گشاد طایفه برکشود و از آنجمله قاضی عیسی شربت شهادت چشید و شیخ نجم الدین مسعود اگر چه از چنگ اجل جان بدر برد اما بالی اختیار گردید در خلال این احوال محمود بیک ولد اغورلو محمد بن امیر حسن بیک که در روز قتل عم خویش مسیح میرزا از معرکه گریخته بود بشاه علی پرناک که بعضی از ولایات عراق حکومت مینمود ملحق شد و داعیه استقلال کرد و شاه علی با بسیاری از امراء و لشکریان دست بیعت بدو داده و اکثر بلاد عراقین را تحت تصرف در آورده با سپاهی جلادت آیین روی توجه بصوب در گزین نهادند چون این خبر به تبریز رسید بایسنقر میرزا باستصواب صوفی خلیل متوجه مخالفان گردیده و در صحرای درگزین آن دو پادشاه بچشم وکین با یکدیگر محاربه نموده پیکر نصرت و ظفر در نظر بایسنقر میرزا جلوه گر گشت و محمود بیک از غایت سرگردانی بشاه ایل پناه بایسانی بر ده سید نعمت الله همدانی که در آن نواحی بود از صورت حال وقوف یافت و متوجه آن گردون خواند جاسوسی شده بیک ناگاه و ای جا خونه را فرو گرفت و محمود بیک را بدست آورده درجوال از لال رعد بایسنقر میرزا روانه ساخت و بایسنقر میرزا بنابر صوابدید امرا سیر عمر را جنبه کرد و تر ناب هلاک انداخت و بعد ازین فتح نخوت و جبروت و کحوت و باد بروت صوفی خلیل از حد عدد در گذشت و دست اختیار سایر امرا از دخل در امور ملک و مال کوتاه شده و همین معنی سبب مخالفت سلیمان بیک گشت بیان این سخن آنکه سلیمان بیک که در آن زمان والی دیار بکر بود چون کمال اقتدار صوفی خلیل و آزار خاطر امراء آذربایجان را استماع نمود خاطر بمخالفت قرار داد و با اتفاق سایر حکام دیار بکر لشکری فراهم آورده روی توجه بجانب تبریز نهاد پس از آنکه این خبر بسمع صوفی خلیل رسید در رکاب میرزا بایسنقر عنان توجه باستقبال او منعطف گردانید از غرایب وقایع آنکه در وقت تقارب فریقین امراء آذربایجان که نسبت بصوفی خلیل در طریق نفاق سلوک مینمودند ناگاه شعار خلاف اظهار کرده زمام اختیار میرزا بدست آوردند و او را طوعا و کرها نزد سلیمان بیک بردند لاجرم صوفی خلیل گشته در جنگ سلیمان بیک گرفتار شده بهمش از هم بگذشت و سلیمان بیک بدستور معهود اسم سلطنت بر میرزا بایسنقر اطلاق نموده در ملازمتش به تبریز خرامید و سرانجام مهام ملک و مال را از جمیع جهت در قبضه اختیار خود گرفته رایات استقلال مرتفع گردانید رباعی هر روز یکی بدر در آید که منم خود را بجهانیان نماید که منم تا کار جهان بچه قراری گیرد ناگاه اجل ز در در آید که منم

ذکر ارتفاع لواء دولت رستم بیک بامداد ابیه سلطان و انخفاض رایت شوکت میرزا بایسنقر و سلیمان ترکمان

رستم بیک ولد مقصود بیک بن حسن بیک که آثار اقبال از ناصیه حالش ظاهر بود و بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا متابعت مسیح میرزا اختیار نموده چون مسیح میرزا در معرکه سلطان بود مغلوب شده تخت سلطنت را وداع فرمود رستم بیک در قید اسر بدست صوفی خلیل افتاد و در قلعه النجق که کنگره ایوانش فرق سپهر برین سبقت میجست محبوس گشت و ابیه سلطان که در سلک اعاظم نوئینان نظام داشت همواره بعلم اندیشه نقش وصول منصب امیر الامرایی بر لوح خاطر می نگاشت پس از قتل صوفی خلیل و تسلط سلیمان بیک از قراباغ اران بجانب النجق شد و معتمدی نزد فرق سیدی علی فرستاد و پیغام داد که مناسب آنست که رستم بیک را بپادشاهی برداریم

وجود این حد و وافر بهم آورده همّت بر استخلاص ممالک عراق و آذربایجان بگماریم و فرق سیدی علی با همهٔ همراهان شده و میان او و رستم بیک مواعهد و پیمان
مغلظ ایمان تاکید یافت آنگاه رستم بیک از قلعهٔ النجق بیرون آمده بابیه سلطان پیوست و آن پادشاه رستم وش و سردار لشکرکش اصفهان یکه بکبر متوجه تبریز گشته سپاهی بر
تبریز و در ظل رایت ایشان مجتمع آمده و این خبر بسمع میرزا بایسنقر و سلیمان بیک رسیده مخالفان به استقبال نمودند اما هر فوجی را که بتراودی فرستادند طریق بیوفائی سلوک داشته
نزد رستم بیک رفتند لاجرم بایسنقر میرزا و سلیمان بیک ویران شدند و میرزا بایسنقر بار دیگر داماد شروانشاه بود با اتفاق حسین علی بیک و شیخ نجم الدین مسعود
عازم شروان گشته سلیمان بیک روی بطرف دیار بکر آورد و رستم بیک عنان عزیمت بتبریز خرامیده عروس مملکت آذربایجان را بی مزاحمت اغیار در کنار کشید
و همّت بر تدارک اختلالی که در فترات مذکوره باحوال آن مملکت راه یافته بود گماشته سالک امور جمهور رزذنگ و و در همین بعد لشکر سمت انتظام پذیرفت
حکام و ولایات عراقین و فارس و کرمان و کردستان و لرستان قاصدان نکته دان با تحف فراوان بآستان سلطنت آشیانش فرستادند و اظهار طاعت و انقیاد
کرده بیشمار اخلاص آمیز پیغام دادند اما بایسنقر میرزا چون بشروان رسید شروانشاه امداد و امداد او را پیش نهاد همت گردانیده و ابواب انعام و اکرام
مفتوح داشته اسباب سلطنتش بهم رسانید و در آن ایام که بایسنقر میرزا در شروان بود شیخ نجم الدین مسعود بنا بر قصد بعضی از امرا بخوردن حلوای مسموم جرعهٔ مرگ
سفر آخرت نمود اما سلیمان بیک چون بدیار بکر رسید در روزی چند طبقی عیش او فات گذرانید ناگاه تیر بلا از شست قضا گشاده یافته رشتهٔ حیاتش را منقطع
گردانید کیفیت واقعه چنان بود که قبل از این سلیمان بیک برادرزاده خلیل بیک را بسببی از اسباب گرفته کشته بود و درین وقت که پریشان حال بدیار بکر مراجعت
نمود نور علی بیک بن و آخر خلیل که در آن ولایت در سلک اهل اعتبار انتظام داشت با انتقام خون عم قاصد قتل او گشت و منتهز فرصت بوده سحری در حمام
حصن کیف بسروقتش رسید و بزخم تیغ تیز صبح حیاتش شام ممات مبدل گردانید رستم بیک بعد از استماع این خبر بسبب ارتحال خود رستم بیک را والی دیار بکر ساخت
و او به آن جانب شتافته رایت عدالت برافراخت

ذکر نجات یافتن ذراری سپهر امامت و ولایت و کشته شدن میرزا بایسنقر

بتقدیر حضرت باری چون مقتضای حکمت بالغهٔ ربوبیت ذراری درج امامت و ولایت چندگاه در محنت قید و حبس اوقات گذرانیدند زمان ابتلا انتها
یافته نسیم راحت بشمیم و لانیأسوا من روح الله از مهب الالطاف الخفی ایام وزیدن گرفت و تباشیر صبح اذا اراد الله شیئاً هیأ اسبابه چنین
صورت روی نمود که هر یک سبب نجات آنحضرت بود اول آنکه چنانچه مذکور شد کوتوال قلعهٔ ... یعقوب میرزا دست از حراست کوتاه کرده با غی
مرض به انجاد رآمده او را بعالم آخرت رسانید دیگر آنکه رستم بیک برادرزاده مهد علیا علیمه بیگی آغا بود و خروج کرده با بایسنقر میرزا و سلیمان بیک دیگر
دیگر آنکه شروانشاه که قاتل سلطان حیدر بود جهت امداد داماد با رستم بیک ابواب خلاف باز گشوده لشکر میرزا بایسنقر داده او را باستخلاص مملکت موروث
رغبت نمود چون این خبر برستم بیک رسید بخاطرش خطور کرد که حضرت شاه دین پناه و سلطان علی پادشاه و سید ابراهیم را از قید محنت اطلاق العنان
گردانیده مصحوب ابیه سلطان بجانب شروان فرستد تا طبقهٔ صوفیه و غازیان عظام حسام خونآشام از نیام انتقام کشیده دمار از روزگار میرزا بایسنقر
و شروانیان برآورند و مقصود او بحصول پیوسته مملکت عراقین و آذربایجان در تحت تصرفش قرار یابد بنا علی هذا در وقتی که خبر توجه میرزا بایسنقر استماع نمود
آن سه کوکب برج امامت را از اصطخر به تبریز طلبیده خلع فاخره و نقود وافره نزد ایشان فرستاد و التماس یراق سفر شروان کرده با ظهار اخلاص و اعتقاد
زبان گشاد و چون این خبر باطراف بلاد و امصار رسید باندک زمانی جمعی کثیر از مریدان خاندان صفوی و طالبان سعادت دنیوی و اخروی در ظل رایت
سلطان علی پادشاه جمع آمدند و آنحضرت همعنان ابیه سلطان متوجه مقابله و مقاتله میرزا بایسنقر گشته چون بمعبر آب کر رسیدند در آن طرف رود سپاهی سیاه
مخالفان دیدند و از هر دو جانب کنار آب را بتوره و جبر مضبوط ساخته چند گاه صفیر تیر از طرفین آمد و شد مینمود و هر روز آتش مدافعت و ممانعت اشتعال
یافته بکر فتح و ظفر در نظر هیچیک از آن دو زمره چهره نگشود و آخر الامر بی آنکه طالب از مغلوب متمیز شود میرزا بایسنقر بشروان معاودت کرد و ابیه
سلطان همراه سلطان علی پادشاه روی توجه به تبریز آورد و بهمدران اوقات کوسه حاجی بایندر که حاکم اصفهان بود با رستم بیک اظهار خلاف نموده
خطبه بنام میرزا بایسنقر خواند و میرزا بایسنقر از شروان در حرکت آمده اسب بهوا تا منزل هاره و سکین براند رستم بیک چون از دو طرف خود را هدف
سهام طغیان مخالفان دید بار دیگر ابیه سلطان را در مصاحبت سلطان علی پادشاه متوجه دفع میرزا بایسنقر گردانید و قرابیری تواچی را با جمعی کثیر از جوانان
بر سر کوسه حاجی بایندر فرستاد و ابیه سلطان درین نوبت میرزا بایسنقر و لشکر شروان ظفر یافته بایسنقر را بقتل رسانیدند و قرابیری تواچی

تواچی در نواحی درگزین با کوسه حاجی مقابله نموده بقوت دولت رستمی بروی غالب شد و کوسه حاجی نیز مقتول گردید و این دو خبر بجهت اثر دو کتیب به تبریز رسید
و رستم بیک فرحناک و مسرور گشت و تمامی کشور ممالک عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان و اران از خار تعرض معاندان مصون ماند و دو جهه اقبالش از زرد و
استمان در گذشت

ذکر شهید شدن سلطان علی پادشاه و مشرف گشتن لاهیجان از یمن مقدم حضرت پادشاه دین پناه

چون رستم بیک بمساعدت طالع نیک از جانب باغیان به کردار و مخالفان مردم آزار خاطر فارغ گردانید سلطان علی پادشاه و شاه دین پناه و سید
ابراهیم را از روی تجلیل و تعظیم بشرف رخصت ارزانی داشت تا باردبیل شتافته بدستور آبای کرام و اجداد عظام بر سجاده امامت و دین پروری تمکن ورزند در
بقعهٔ زاویهٔ حضرت شیخ صفی الدین کوشیده بار شاد طایفهٔ صوفیه پردازند و ایشان بار دیگر بوطن مألوف و مسکن معهود شتافته معتکفان زوایا و هجران
و منتظران جنایا و حرمان را غنایم مواکب هدایت مراتب روشنی دیده امید حاصل گردانیدند و زبان حال و قال بسپاس و ستایش کریم ذو الجلال گردان
ساخته غلغلهٔ نشاط و انبساط بایوان کیوان رسانیدند سند اقتدار و تمکین که چند سال از وجود فایض الجود او لاد امجاد شیخ صفی الدین عاری و عاطل بود
بار دیگر بجلوس همایون پادشاه و رتبت سپهر برین یافت و صیت این مژده باطراف بلاد و اکناف آفاق رسیده لوامع خیر حصول آمال بر وجنات احوال اهل
فضل و کمال تافت غنچهٔ مراد اصحاب رشد و ارشاد از نسیم عنبر شمیم این بشارت بر گلبن تمنا شگفتن آغاز نهاد و دوحهٔ آمال ارباب صلاح و سداد از پرتو
انوار این سعادت در گلبن مطلوب میوهٔ مقصود بار داد لاجرم در مدت اندک بسیاری از سالکان طریق ارادت در خطهٔ اردبیل جمع آمدند و دست اخلاص
در دامن متابعت محمود نهادند کان زمره ملازم عتبات هدایت آیات شدند و چون این خبر از خاص و عوام انام بدرگاه کرامت بنا سلطان علی پادشاه
بگوش هوش رستم بیک رسید از مخالفت آنحضرت اندیشمند شده بغایت بترسید و کس باردبیل فرستاده بار دیگر آنسه برادر عالی گهر را بار دو برد و جمعی از معتمدان
خود را تعیین کرد که ایشان را بچشم نگاه دارند و جمیع طایفهٔ صوفیه و قزلباش در ملازمت سلطان علی پادشاه نگذارند و در آن اوان که آن سه عالی مکان در
اردوی رستم بیک تشریف داشتند هر روز جمعی کثیر از مریدان صافی عقیدت و معتقدان خاندان ولایت بخدمت رسیده از نقود و جنس و احمر و اجناس
نفیسه و دیگر نذورات پیشکش میرسانیدند و چون یقین داشتند که بخلاف حکم و رای رود باشند قضا و مراجعت بمنازل خود متعطف میگردانیدند آخر الامر رستم بیک از
هجوم آن زمره و انجمن مراسم احتیاس بگمان طراوه او دو و در سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه که از قشلاق خوی روی توجه به ییلاق نهاد و قصد نمود که قطع شجرهٔ رحم کرده سلطان علی
پادشاه شربت شهادت چشانند و سرچشمهٔ هدایت و عرفان را بخاشاک بی مروتی انباشته ضمیر مکدر از آن دغدغه فارغ گرداند و نهی کیفیت این اندیشه مسموع
داشته آنسرور آفاق بمقتضای کلمهٔ الفرار مما لا یطاق عمل نموده با حضرت شاه دین پناه و سید ابراهیم و مصحوب خود ساخته با خطه اردبیل عنان تکاور را بکشیدند
از صوفیان صافی ضمیر و غازیان با تیغ و تیر هر کس در اردو بود بموکب آنحضرت پیوستند و مستعد جنگ و جدال شده دل بر مقابله و مقاتله اعدا بستند و رستم بیک
بعد از وقوف بر این جرأت سلطان علی پادشاه ابیه سلطان را با فوجی از سپاه بتعاقب آنحضرت مأمور گردانید و ابیه سلطان حسب فرموده متوجه اردبیل گشته در روز یکه
نزدیک آن بلده رسید سلطان علی پادشاه بنور باطن هدایت مظاهر دانست که تقدیر مالک قدیر مقتضی آنست که در آن روز از تیغ رستم بیک آنحضرت را
از سرچشمهٔ تیغ اعدا شربت شهادت چشانند و بعد از آن باندک زمانی کار پردازان قضا و قدر لوای سلطنت و جهانبانی شاه ملک پناه را به اوج ثریا رسانند
بنابراین امرای صوفیه را بعتبهٔ علیه طلبیده آثار ارتحال خود خبر داد و به ارتفاع رایت دولت شاهی امیدوار ساخته تاج وهاج خویش را بر فرق مبارک آنحضرت
نهاد و همان لحظه طلیعهٔ لشکر ابیه سلطان نمودار شده آن مقتدای عالی مقام حالی مقام جامهٔ جنگ در پوشید و بدستور جد بزرگوار خود یعنی حضرت امام حسین علیه السلام
با اهل ظلام قتال نمود تا وقتی که از دست ساقی اجل جام راحت انجام شهادت نوشید

نظم

در افتاد از پا به تیغ ستم
در آنجا که سرور با حشم کرم
در آنجا که خورشید اوج کمال
پذیرفت از جور گردون زوال
در آنجا که سیر کواکب مدام
بود بر خلاف رضای کرام
در آنجا که یکلحظه چرخ کبود
ز خون ریختن می نخواهد سکون
بود دامنش سرخ از خون ما
ندارد غم جان محزون ما
درین باب هر چند گویم سخن
نگردد زدل دور زنگ حزن
همان به که سازم سخن مختصر
کنم عرض حال شه دادگر

شاه والاگهر بعد از وقوع آن مصیبت و مراجعت اعدا و دولت در مملکت رستم بیک مصلحت ات ... ندانست و با حسین بیک لله و خادم بیک و ده بیک و غیرهم از امرای صوفیه طریق مشورت مسلوک داشته بجانب گیلان معطوف شدند و آنحضرت
با قرب دویست کس از مریدان مخلص و مخلصان مختص با برادر کلانتر خود سید ابراهیم را همراه گردانیده بطرف آن ولایت عزیمت فرمود و چون بلاهیجان رسید

فرمان فرمای آذربایجان میرزا علی که از سایر سلاطین گیلان بمعظم شان و قدم دودمان ممتاز و مستثنی بود موکب فرخنده فال آن دو گوهر درهٔ دولت و اقبال را باقدام تعظیم
و تبجیل استقبال نموده جهة مسکن آنحضرت و متعلقان و منتسبان منازل بهشت نشان تعیین کرده باحسن وجهی شرایط اخلاص و خدمتکاری بجای آورد و پس از چندی
سید ابراهیم خیال مراجعت فرموده تاج دوازده ترک حیدری را که شعار دودمان امامت و سروریست از سر برداشت و بدستور آق قوینلو طاقیه بر تارک
مبارک نهاده علم توجه بصوب اردبیل برافراشت و آنحضرت شاه نامداری که ضمیر منیرش آیینهٔ معنی الهام پذیر شده که صبح خلافت و کامرانی را وقت دمیدن آمده است
و نسیم سلطنت و جهانبانی را هنگام وزیدن در خطهٔ لاهیجان مقیم بود و انگاه دفع اعداء دولت را پیش نهاد همت ساخته و رایت نهضت بجانب آذربایجان برافراخته
ابواب کشورستانی برگشود چنانچه بعد از تحریر شمهٔ ذکر ملوک آق قوینلو انحکایت مذکور خواهد گشت و کیفیت آن داستان غرابت نشان بر زبان خامهٔ بلاغت
بیان خواهد گذشت انشاء الله تعالی و هو القادر علی ما یشاء **ذکر لشکر کشیدن احمد پادشاه از روم بجانب تبریز و کشته شدن رستم بیک از ستم زمانهٔ فتنه انگیز**
احمد پادشاه ولد اغورلو محمد بن امیر حسن بیک بعد از فوت عم خویش یعقوب میرزا از قرایاغ گریخته بروم رفت و پادشاه
آن مملکت ایلدرم بایزید آثار شجاعت و شهریاری در ناصیهٔ حالش مشاهده نموده یکی از بنات خود را باوی در سلک ازدواج کشید و چون احمد پادشاه
چند سال بعز اعتبار و اجلال اعتبارات مستعد دولت و اقبال اوقات گذرانید هوس تسخیر ممالک موروثی کرده با جنود نامعدود از مردم روم و ترا که بصوب
آذربایجان در حرکت آمد رستم بیک بعد از استماع این خبر علم مقابله و مقاتله برافراخته موکب عم زاده را استقبال نمود و آن دو پادشاه بی آنکه حقیقت حال
یکدیگر معلوم داشته باشند بکنار آب ارس رسیده هر یک از معبری عبور کردند و مقداری مسافت طی فرموده کیفیت واقعه را دانستند لاجرم عنان عزیمت
بطرف کنار آب انعطاف دادند و پس از وقوع تقارب فریقین و پیش از اشتعال نایرهٔ جنگ و شین امراء عراق و آذربایجان طریق بیوفائی مسلوک داشته
ناگاه برگرد سراپردهٔ رستم بیک محیط شدند و او را دستگیر کرده نزد احمد پادشاه بردند و احمد پادشاه بنابر آنکه انهدام قصر زندگانی رستم بیک را سبب
استقامت مبانی دولت خود می پنداشت هم در کنار آب ایل او را بزه کمان از میان برداشت و این صورت در ذیقعدهٔ سنه اثنی و تسعمائه روی نمود و مدت
سلطنت رستم بیک شش سال بود **ذکر جلوس احمد پادشاه بر سریر سلطنت آذربایجان و بیان شهید شدن او بنابر مخالفت ایبه سلطان**
چون شاهد گیتی و غادهٔ شفتی عروس مملکت آذربایجان مدنظر احمد پادشاه نقاب از چهره گشاد و در کمال حشمت و اقبال رایت جاه و جلال
ارتفاع داده روی توجه بجانب تبریز نهاد و بعد از وصول بدان بلدهٔ فاخره اورنگ خلافت و جهانبانی را بوجود خود زینت ساخت و رعایا و مزارعان
را بتمهید قواعد عدالت نوید داده رایت شریعت پروری برافراخت و فرمان فرمود که زیاده از آنچه بموجب شرع شریف متوجه ارباب دهقنت
باشد وزراء و دیوانیان بکید نیارند و بمیل بر هیچ آفریده حواله ندارند و تمامی طوایف انسانی را از تکالیف دیوانی معاف دانسته باخراجات و تلفقات
کسی را نیازارند و آثار قلم ابطال بر متقربات ارباب بیوتات کشید و نشان معافی بجمیعی از اصحاب عمایم را بامضا رسانیده و آن همی بروی مبارک نیاید
که بیم در اوایل اوقات سلطنتش ایبه سلطان و قاسم پرناک باهم متفق گردیده لواء مخالفت و محاربت برافراختند و او را هلاک گردانیدند مفصل این مجمل
آنکه چون احمد پادشاه قدم در شهر یا می بر سر نهاد و حسین بن علیخان که بمزید تقرب و شوکت از سایر امراء و ارکان ممتاز و مستثنی بود بنابر کینهٔ دیرینه که از مظفر بیک
پرناک در سینه داشت او را در مواخذه کشید بلکه عرق حیاتش را بتیغ تیز منقطع گردانید و این خبر بقاسم پرناک که برادر مظفر بود و در شیراز حکومت میکرد
رسید خاطر بران قرار داد که هنگام فرصت رایت مخالفت مرتفع گرداند و درین اثنا احمد پادشاه نشان ایالت کرمان بنام ایبه سلطان رقم زد و ایبه سلطان از
آذربایجان بصوب کرمان روان شد و بعد از قطع چند منزل رسل و رسایل نزد قاسم پرناک فرستاد و او را بطلب خون برادر تحریض نمود و بین الجانبین قواعد عهد
و پیمان تاکید یافت آنگاه قاسم پرناک با سپاهی بیباک بایبه سلطان پیوست و احمد پادشاه کیفیت اتحاد ایشان را شنیده با لشکر آذربایجان عنان عزیمت
بدفع ایشان منعطف گردانید و در کنیز الثک اصفهان تلاقی فریقین اتفاق افتاد و غبار معرکهٔ جنگ در هیجان آمده زمانهٔ فتنه انگیز ابواب ستیز و خونریزی برگشاد
سبزه زار کنیز الثک اصفهان از خون کشتگان رنگ لالهٔ نعمانی گرفت و فضای میدان نام و ننگ از کثرت جثهٔ افتادگان با کوه دماوند صفت
مساوات پذیرفت بنابر اقتضاء قضا نسیم نصرت و برتری بر پرچم علم ایبه سلطان و قاسم پرناک وزید و احمد پادشاه که شش ماه سلطنت نموده بود در اثناء
گیرودار بقتل رسید و ایبه سلطان چون چنین مهمی برنگ اندیش برد روی توجه به قشلاق بلدهٔ قم آورد و خطبه و سکه بنام سلطان مراد ولد یعقوب میرزا که بعد از

قتل برادر خود بایسنقر در پناه شروانشاه اوقات میگذرانید مزین ساخته قاصدی جهة طلب او بشروان فرستاد و در قم بارگاهی بتکلف در موضعی مناسب نصب کرده تختی
در پیشگاه بارگاه نهاد و مسندی بر زبر مسند وضع نموده هر صباح بدستوری که امراء سلاطین را ملازمت نمایند بدانجا میرفت و سر انجام مهام پرداخته شیلان میکشید و حال بدین منوال
جاری بود تا وقتی که سلطان مراد بدو ملحق گردید **ذکر خروج میرزا محمدی و الوند و کشته شدن ایبه سلطان بتقدیر مالک الملک بیهمتا**
اولاد یوسف بیک بن امیر حسن بیک محمدی و الوند در روز جنگ کنیز الثک در خدمت احمد پادشاه بودند و بعد از کشته شدن احمد پادشاه و تفرق سپاه ترک ستیز
کرده هر یک بطرفی توجه نمودند محمدی بدار العباد یزد رفت و حاکم آنجا یار مراد بیک بایندر باتفاق اشرف بیک او را بپادشاهی برداشت و الوند میرزا بدیار بکر
شتافته بمعاونت خال خود قاسم بیک که پس از واقعهٔ سلیمان بیک بیژن خواهرزادهٔ خود رستم بیک بدان مملکت استیلا یافته بود خیال استقلال بر لوح ضمیر نگاشت و چون
ایبه سلطان فصل زمستان در بلدهٔ قم بپایان رسانید و نسیم نوبهاری در اهتزاز آمده خلایق را از ظهور سلطان گل آگاه گردانید ایبه سلطان عزیمت بصوب تبریز منعطف
ساخت و محمدی میرزا تمامی ولایات عراق را تحت التصرف آورده در مملکت ری رحل اقامت انداخت و ایبه سلطان لشکر آذربایجان را بهم کشیده بجانب او نهضت نمود
و محمدی قبل از استعمال آلت قتال آیهٔ فرار خوانده نزد حسین کیا چلاوی بقلعهٔ استا رفت و ایبه سلطان برادر خود کزل احمد را با اکثر لشکر در ری گذاشته بقم مراجعت فرمود
و بدستور سال گذشته در آن بلده طرح قشلاق انداخت اما محمدی میرزا چون روزی چند در قلعهٔ استا بسر برد باتفاق امیر حسین کیا و اشرف بیک روی توجه بری آورد
و شبیخون بر کزل احمد زد و تمامی براق او را بگرفت و کزل احمد مغلوب و پریشان حال ببرادر پیوست و ایبه سلطان در قم مصلحت اقامت ندیده در میان زمستان بر اسب فرار
سوار شده عنان بطرف آذربایجان تافت در این اثنا سلطان مراد از شروان آمده بوی پیوست لاجرم مستظهر گشته دل بر مقابله و مقاتلهٔ مخالفان بست و محمدی را
در ولایت ری ترقی تمام دست داده اکثر امراء عراق بقدم اخلاص شرف ملازمت دریافتند و غاشیهٔ خدمت بر دوش گرفتند سلطنتش ایبه بر فتند و محمدی میرزا همگنان را
بمزید تربیت و رعایت امیدوار گردانید و با عددی بسیار و عُددی بیشمار متوجه ایبه سلطان گردید و ایبه سلطان نیز مصحوب سلطان مراد روی بدو آورد و در عرصهٔ
آن دو لشکر کینه ور بیکدیگر رسیدند و هم از گرد راه در میدان نبرد آمده بعد از صرف حملات نایرهٔ کین و ستیز تیز گردانیدند و محمدی بتائید سرمدی اختصاص یافته ایبه سلطان
بر خاک هلاک افتاد و سلطان مراد در مرافقت کزل احمد پشت بر معرکهٔ قتال کرده روی توجه بجانب شیراز نهاد آنگاه محمدی میرزا مظفر و منصور به تبریز آمده
بر تخت سلطنت نشسته لوای بخت با ایوان کیوان رسانید **ذکر ابتدای سلطنت الوند میرزا و رسیدن ایام دولت محمدی میرزا بانتها**
چنانچه سابقا در حیز بیان آمد چون امیرزاده الوند از معرکهٔ کنیز الثک بدیار بکر رسید قاسم بیک اسم سلطنت بروی اطلاق کرده لوای استظهار مرتفع گردانید و حسن
الاستقلال متصدی سر انجام امور مملکت و مال شده سایر امراء و ارکان دولت را در هیچ کار دخل نداد و پادشاه را نیز بی اختیار نگاهداشته ابواب نخوت و تکبر برگشاد
بنابر علی هذا الوند میرزا از محبس متنفر گشته اکثر امراء و لشکریان با وی اتفاق کردند و شبی از اردوی قاسم بیک جدا شده روی توجه بصوب آذربایجان آوردند محمدی میرزا
چون از توجه برادر و آن لشکر جلادت اثر خبر یافت تاب مقاومت در خود ندیده از تبریز بسلطانیه شتافت و الوند میرزا بی درد سر تبریز در آمده شد بکار
دار الملک آذربایجان در آمده لوای سلطنت بلند گردانید و منصب وزارت را بخواجه سابق الدین عنایت کرده لطف بیک را بمرتبهٔ وکالت رسانید اما محمدی
میرزا باتفاق بعضی از امراء عراق که بوی پیوسته از سلطانیه بطرف اصفهان نهضت نمود و سلطان مراد در شیراز از یمنی وقوف یافته ابواب خلاف و نزاع برگشود
بلکه بعد از ایام با سپاهی نصرت انجام از شیراز عازم اصفهان گردید و محمد میرزا باستقبال پسر عم از شهر بیرون رفته در منزل خواجه حسن ماضی تقارب فریقین بتلاقی انجامید
بعد از تسویهٔ صفوف و تحریک رماح و سیوف محمدی میرزا الجمله گریزنده مقید گشت و سپاه او منهزم شده اقتضای انبساط جمعیت ایشان را در نوشت از جملهٔ امراء
پیر علی و پیر محمد و قتاق با اولاد و اتباع بطرف ساوه و قم و کاشان رفته پیر علی بیک ساوه را مضبوط گردانید و پیر محمد در قم اقامت نمود و قتاق بیک در کاشان
رایت نخوت و مخالفت باوج آسمان رسانید اما سلطان مراد بعد از دیدن پیکر نصرت و ظفر محمدی را تیغه ساخته همراه خود بسلطانیه برد و بیرام بیک را با ایل
ساختن امراء شاه البهم نامزد کرد و بیرام بیک بساوه رفته با پیر علی بیک ملاقات نمود و بتاکید قواعد عهد و پیمان او را اطمینان داده قاصدی بطلب پیر محمد
و قتاق بقم و کاشان فرستاد و ایشان نیز بساوه رفته پس از تقدیم مراسم میثاق آشنائی مصحوب بیرام بیک بجانب سلطانیه در حرکت آمدند اما چون پیر محمد و برادرش
در گزین منزل گزیدند بر اسب عیاس بخاطر راه داده شبی بیرام بیک را که در خواب غفلت غنوده بود کشتند هر یک علم عزیمت بصوب منزل خود برافراشتند سلطان مراد
بعد از اطلاع برین کیفیت با پنجاه هزار پیاده و سوار متوجه ساوه شد پیر علی بیک اسباب قلعه داری مرتب ساخته کما ینبغی بحراست برج و باره پرداخت

وسلطان مراد مدت پنجاه روز بجد هر چه تمامتر بامر محاصره و محاربه اقدام نموده مطلقا بدیدن چهره مراد فایز نگشت و قاصدان بجنبان در میان انداخته مهم بر مصالحه
قرار یافت بر موجب که ازاده الله ویرعلی ابدال بیک از ساوه بیرون آمده غاشیه ملازمت سلطان مراد را بردوش گیرد و اورنگ محاصره واده پیرعلی بیک بدستور همراه حاکم
ساوه باشد و بهمان روز که ابدال بیک بخدمت سلطان مراد رسید او از ظاهر ساوه کوچ کرده عنان نکیران بجانب آذربایجان منعطف گردانید **گفتار در بیان
مصالحه سلطان مراد و الوند بیک با یکدیگر و ذکر مجملی از احوال ایشان تا زمان ارتفاع اعلام دولت پادشاه هفت کشور**
چون سلطان مراد از ظاهر ساوه کوچ فرموده هوس تسخیر سایر ممالک موروثی کرده بجانب تبریز نهضت نمود و الوند نیز بجانب او متوجه گشته نواحی همایان عقد را معسکر ساخت
وسلطان مراد بچهار فرسخی اردوی او بسر غم رسیده بخیال قتال علم اقامت برافراخت و درین اثنا درویشی نیکو نهاد که موسوم بود به بابا خیرالله آمد و پادشاه ملاقات
کرده نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بگوش هوش ایشان رسانید و از وخامت عاقبت مخالفت تحذیر نموده هر دو را بصلح و صفا مایل گردانید مقرر آنکه آب قزل
اوزن میان مملکت آن دو سردار واسطه بوده تمامی ولایات دیاربکر و اران و آذربایجان از الوند باشد و جمیع ممالک عراق و فارس و کرمان متعلق به جوان سلطان مراد گردد
و بر موجب عهد و پیمان در میان آمد الوند روی بدار السلطنه تبریز آورد و سلطان مراد نیز بقزوین رفته آنجا قشلاق کرد و بعد ازین مصالحه پیرعلی بیک و پیر محمد بیک
و قناق ملازمت سلطان مراد شتافته پیرعلی باتفاق معروض تیغ سیاست گردید و پیر محمد منظور نظر اشفاق شده تربیت یافت درین اثنا بعرض سلطان مراد رسید که
حاکم شروان قاسم پرناک خیال خلاف دارد لاجرم از قزوین با لشکری پر حشم و کین عازم فارس گشت و قاسم پرناک از توجه پادشاه چون طاقت مقاومت
در خود ندید و بقدم اعتذار و ندامت لوازم استقبال مرعی داشته در قصر زرد بار دو رسید سلطان مراد و امرا را طاعت او را حکم امان بس داد ند جمیع
امرا پرناک را گرفته ابواب بلا بر روی ایشان گشادند و سلطان مراد از قصر زرد بکازرون شتافته زمستان آنجا بپایان رسانید و در همین سال شاه مرتضوی خصال
ظهور نموده شروان را مفتوح گردانید و سال دیگر که سلطان مراد در رویجان قشلاق کرد پادشاه آفاق لشکر با آذربایجان کشیده روی باستیصال نهال اقبال الوند آورد
چنانچه در ضمن حکایات آینده بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس **گفتار در بیان ابتداء ظهور دولت ابد پیوند شاهی و طلوع
تباشیر صبح امید از افق عنایت بغایت الهی** همت بلند شاه عالی جاه و نهمت ارجمند مظهر السلطان ظل الله از مبادی ششم صبا بلکه صبی و اوایل ششم
گران شنو خاطر همواره متوجه آن بود که بضرب حسام نصرت انجام دامن دین و دولت را از خار طغیان ارباب عناد پاک گرداند و بیاری شمشیر … گلشن ملک و ملت
صفت نضارت بخشیده اساس کشورگشائی برافرازد مثنوی برافرازد لوای پادشاهی کند تسخیر از مه تا بماهی بیاراید بنیروی هدایت اساس دولت اهل
هدایت زند بر فرق اعدای بداختر لسان حیدر کرار خنجر بداد او امان گرامی بگیرد حصه عالم تمامی کند نو شیوه دشمن گدازی نماید دوستان را سرفرازی
نهد بر طارم افلاک مسند بنای شرع را سازد مشید ز نور خاطر اقبال پرتو دهد دین را نضارت از سر نو ملطف اهل یقین را چاره سازد ز قهر اعدای دین را …
سازد دمار از عدل معموری جهان را مجمل سازد بخشش بحر و کان را بنا بر مبادی ابعاد آنکه چند گاه در مملکت جیلان رایت اقامت برافراشت و با حاکم لاهیجان
میرزا علی طریق محبت و اتحاد مسلوک داشت بالهام هاتف غیب و تلقین ملهم لاریب خاطر عاطر در آن قرار داد که از ولایت غربت متوجه خطه جنت تربت
اردبیل گردد و از ارواح مقدسه آبا کرام و اجداد عظام خویش استمداد نموده همگی همت بر انتزاع ملک از تصرف اصحاب بدعت مصروف گرداند و بهمین داعیه
با طایفه از اعیان غازیان که اقبال مثال ملازم آستان علی و جلال او بودند ظاهر ساخته آن جماعت بنور فراست دانستند که تباشیر صبح دولتش را وقت دمیدن است
و ایام شوکتش را هنگام وزیدن لاجرم کمر اطاعت فرمان بر میان جان بستند و زبان بنیاز برگشادند مضمون این مقال گشودند مثنوی که ای سرور باغ خیر الانام کواکب
سپاه و فلک احتشام وجود همایون تو زیب تخت ملازم بود رکابت اقبال و بخت بهر سو که خواهی توجه نمای که گردی چو خورشید کشورگشای و بعد از تصمیم عزیمت
نقده خاندان امامت و کرامت یکی از اهل اختصاص را جهت طلب رخصت نزد عالیجاه ایالت پناهی میرزا علی فرستاد و قاصد نهضت همایون را با والی
لاهیجان در میان نهاده آنجناب از صغر سن و قلت سپاه آنحضرت و عظم شان اهل طغیان و کثرت جنود ایشان اندیشیده فرمود که چند گاهی دیگر باید و نتوان ساختن
انسب است و این عزیمت را در حیز توقف و تاخیر انداختن بصواب اقرب نظم تحمل بود شیوه دلپذیر حصول مطالب که باشد خطر درین امر نیکو نباشد شتاب
زمانی تانی عنان بر متاب و این جواب بعرض نواب کامیاب رسیده شاه والاجاه جهت ملاحظه خاطر میرزا علی در آن دربار تا یک چند توقف نمود و پس از روزی چند
نفس نفیس همایون با سلطان جیلان ملاقات فرموده زبان الهام بیان باستجازه گشود آنجناب کرت دیگر آن مهر سپهر کشورگشائی بصبر و شکیبائی امر کرده در باب

قناق

فسخ عزیمت نهضت شرایط الحاح و مبالغه بجای آورده التماس او در حیز قبول نیافته و پرتو اجابت بر چهره آن نتافت لاجرم شرف رخصت ارزانی داشته
پس از عرض خدمت … روی نیاز زمین بوسه کرد و در عذر خواهی دراز که شاها بتقصیر بنده ام ز خدام درگاه شرمنده ام چه حجت توان کرد بهر کار تو که تو بود
تو سر او ار تو بود مرا ای بسی گمان و جهان مراد … بگرد کار جهان … پادشاه جیلان نشان بمنزل همایون مراجعت فرموده در ساعتی که فتح و ظفر همره
یار بود سعادت چو دولت مدد کار بود با آهنگ رفتن میان بسته چست برای صواب و بعزم درست گران کرد و اندپای دولت رکاب برآمد بگرد …
بلند آفتاب بتدبیر پیر و بخت جوان ز گیلان شه کامران شد روان و میرزا علی با جمعی از سالکان طریق یکدلی موکب عالی را مشایعت نموده پس از …
اجازت یافته مراجعت فرمود و چون موضع ارجوان که از بلوک طوالش و ولایت است محل نزول پادشاه ستاره سپاه گشت لشکر شاد دست بغارت آورده تا …
بجائی رسید که کار از تکاب … گذشت بنا بران خسرو باستصواب همراهان منزل … قشلاق کرده رحل اقامت انداخت و پس از آنکه سلطان نوبت
و سیار … شتوی رحلی نموده … ایل برج بمنزل … اعلام نصرت اعلام بصوب اردبیل در حرکت آمده با طالع میمون … مراحل فرموده قرین الطاف
کریم عطوف بموطن معهود و مسکن مألوف رسید و چنانچه لازمه احوال گزیده کان … اعتقاد است لوازم طوف مشهد جنت منزلت حضرت شیخ صفی الدین و سایر آبا
بزرگوار خود بتقدیم رسانید و در آن مقام واجب الاحترام دست مناجات برآورده زبان بسوال حاجات بگشود و روی نیاز بر زمین بوده از تحفه بی منت
وهاب بی منت مرادی که داشت طلب نمود مثنوی خدیو جهانگیر عالی حسب امامت نژاد حسینی نسب در آن مشهد واجب الاحترام مطاف اکابر
کرام در افتاد از لب روی نیاز بپروردگار جهان گفت راز که ای برتر از عقل و فهم و قیاس سزاوار حمد و ثنا و سپاس توئی تاج بخش ملوک عظام
برآرنده حاجت خاص و عام کرم دستگیری شوم سرفراز نمادادخیل و حشم بی نیاز و گر تاج شاهی بخشی بمن بکار آیدم مرد شمشیرزن الهی بحق خیر البشر بحق
امامان اثنی عشر بسر دل شیخ صافی ضمیر بنوح غیرت آفتاب منیر صفی نام صوفی صفت کز شرف مهی بود تابان ز برج نجف خدایا بعرفان اهل یقین بحق
تمام بزرگان دین که بخشی مرا منصب سروری برافراز دولت دهی برتری بملک جهان سرفرازم کنی مهم ساز اهل نیازم کنی که سازم اساس شریعت قوی
دهم ملت احمدی را نوی بشمشیر عز و حسام جهاد کنم دفع اصحاب شر و فساد و چون انوار اجابت در ضمیر منیر فیض آثار پرتو انداخت روی نیاز از زمین
برداشته بصوب منزل همایون رایت نهضت برافراخت و در آن زمان علی بیک حاکم اردبیل سلطان بود و میرزا محمد طالش … در طریق هواخواهی …
مشهور بود و جبابره لشکر بسیار داند و سر دار اقامت خدام بارگاه فلک احتشام در آنجا نامناسب نمود لاجرم آنحضرت عزم سفر جزم کرده در خلوتی جماعتی از زمره
از اهل اختصاص شد مبارز الدوله والاقبال عبدی بیک توانچی و حسین بیک لله و خلیفه الخلفاء و غیر ایشان از اعیان امرا قرعه مشورت در میان انداخت
و فرمود که چون بسبب وفور سپاه و استعداد اهل خلاف و عناد توقف درین ولایت از رعایت طریقه حزم دور است آیا روی توجه بکدام جانب
آوریم که منتج حصول مقصود باشد امرا جواب دادند که هر طرف رای عالم آرای شاهی که مهبط انوار تاییدات الهی است قرار یابد لایق دولت ابد پیوند خواهد بود
و بکلید عنایت مسبب الاسباب ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار همایون آثار خواهد گشود آنحضرت بعد از تامل و اندیشه بر زبان الهام بیان گذرانید
که از آنجا که کلمه کریمه فضل الله المجاهدین علی القاعدین در جهت مطمح نظر همت داشته بجانب گرجستان شتابیم و تیغ جهاد از نیام انتقام برآورده عنان اقبال بمیدان
قتال اهل کفر و ضلال آوریم تا بمقتضای مصدوقه کریمه من کان لله کان الله له بحصول مقصود و مشاهده چهره بهبود فایز گردیم امرا اعظام بنابر آنکه در آن هنگام
از غازیان جلادت اثر زیاده از سیصد نفر در موکب همایون حاضر نبودند علی الفور امضا آن عزیمت مصلحت ندیدند و بعرض رسانیدند که مناسب چنان مینماید که
بسنت سنیه حضرت سلطان حیدر قدس سره عمل نموده نخست بسر حدات اطراف ولایات عراق و آذربایجان فرستیم تا جار بار باب ارادت رسانند که برای جهاد
میعاد مقرر در اردوی ظفر اثر مجتمع گردند آنگاه باستظهار تمام روی بغزو اصحاب ظلم و ظلام آوریم و این سخن بمعرض قبول افتاده امرا بموجب فرمان اشرف اعلی
جارچیان جهت احضار غازیان باطراف و اکناف ممالک فرستادند و پادشاه جهان مطاع با چهره رایت آفتاب شعاع بصوب قراباغ و کوچه چنگیز برافراخته در
اثنا راه معلوم شد که یکی از نبایر میرزا جهانشاه موسوم بسلطان حسین بارانی با جمعی کثیر از مردم فتنه انگیز در حدود کوچه چنگیز اقامت دارد و …
راه داده و دیگری … حشم در می آرد و شاه دین پناه با امراء عالیجاه در باب … مهم آغاز مشورت فرموده در آخر یکی از حجاب سرا پرده سپهر آئین …
که از نزد سلطان حسین بارانی ایلچی رسیده و حکم همایون باحضار قاصد شرف نفاذ یافته چون آن شخص بسعادت بساط بوسی سرافراز گردید نامه که آورده بود معروض

نواب کامیاب گردانید مضمون آنکه اگر رایات همایون ظلال دولت و اقبال بر فرق مخلصان اینجانب اندازد بنده غاشیهٔ خدمتکاری بر دوش کرده و حلقهٔ جان سپاری در گوش کشیده کمال اخلاص بظهور خواهم رسانید و در لوازم عبودیت و چاکری از خود بتقصیر راضی نخواهم گشت نظم بدین موعظه تا بدار شهریار بخدمت ببندم کمر بسته وار ز ملک فراغت شوم گوشه گیر درآیم بچشم مخالف چو تیر کنم دل ز اخلاص خیرش بری نپیچم سر از طوق فرمان بری و این سؤال از شرف قبول مهجور نمانده چنان مقرر شد که بهمان منزل چند روزی محل توقف پادشاه عادل باشد و سلطان حسین از شنیدن این خبر با فوجی از مردم یکدل بدرگاه عالم پناه شتافت و بعد از تقبیل بساط جلالت مناط سلطنت و ادای دعای دوام دولت و مکنت بزبان نیاز عرضه داشت کرد که اگر مسکن این مخلص دولتخواه بیمن قدم پادشاه دین پناه مشرف گردد هیچ شک نیست که دیگر قوم قراقوینلو را اختر اقبال و کامرانی از مطلع آمال و امانی طالع خواهد گشت و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمده سپهر بمهر از اضرار ایشان در خواهد گذشت آنحضرت بحسب اقتضای وقت مصلحت در اجابت ملتمس دانسته و در ضمان امان سبحانی بجانب عسکر سلطان حسین بارانی توجه فرموده در خلال این احوال غازیان عظام و لشکر دین بهرام انتقام که جا بجا بجهت احضار ایشان باطراف امصار و بلدان رفته بودند فوج فوج باردوی همایون میرسیدند و روی عبودیت و دولتخواهی بر خاک عتبهٔ علیهٔ شاهی سوده باصناف عنایات سرافراز میگردیدند چنانچه در وقت نهضت رایات نصرت آیات بصوب منزل سلطان حسین یکهزار و پانصد پیاده و سوار در موکب ظفر آثار جمع آمده بودند و چون نواحی اردوی سلطان حسین بارانی از انوار طلعت آن مهر سپهر کشورستانی صفت نضارت پذیرفت بنابر اقتضای رای عالم آرای عساکر گیتی کشای از امتزاج این زمرهٔ غدار اجتناب نموده خیام نصرت انجام در طرف دیگر برافراختند نزول اجلال فرمودند و پادشاه سعادتمند روزی چند در آن موضع اوقات گذرانید و سلطان حسین بارانی شرایط خیرخواهی بتقدیم رسانید اما در آن اثنا بوضوح انجامید که از سحاب موافقتش غیر از قطرهٔ غدر ترشح نمیگردد و از اقامت مجاورش نضارت ریاض دولت ظهور نمی پیوندد لاجرم خسرو فرخنده شیم عزم رحلت از آن منزل جزم کرده و این داعیه بسمع سلطان حسین رسیده امرا را بپایهٔ سریر اعلی طلب داشت و بزبان مکر و فریب اظهار اخلاص نموده گفت مناسب آنست که خدام بارگاه فلک احتشام چندی در مرافقت بنده بسر برده سلوک طریق مفارقت جایز نشمرند تا من طریقهٔ اتفاق بجای آورده در قلع و استیصال اهل بغی و نفاق مساعی جمیله مبذول دارم و راه وفاق پیموده یمن دولت روزافزون همیشه از اصحاب عناد و شقاق را آسوده در قرار بگذارم نظم بمیدان کین برکشم تیغ تیز سر دشمنان افکنم در ستیز اگر شیر جنگی آید که بر شیر بر روی پیل رزم چو غرنده ابر امرا چون میدانستند که سخن سلطان حسین بارانی اعتماد را نمی شاید بر وجهی جواب گفتند که او را معلوم شد که بعد از این پادشاه ظفر قرین در آن دیار توقف نخواهد فرمود و سلطان حسین ایشان را رخصت کرده خاطر غدر مآثر بر آن قرار داد که آفتاب جهانتاب اوج سلطنت بی اختیار ساخته در سحاب حبس توقیف نماید و گوهر شب افروز درج خلافت را بدست آورده در صدف احتیال از ظهور مانع آید و ندانست که طلوع تباشیر صبح صادق را تمام ظلام در حیز تاخیر نتواند انداخت و شمول شمایم مشک اذفر را شعبدهٔ ایام در نافهٔ خفا مستور نتواند ساخت نظم اگرچه ابر ظلمت در فرا طلوع صبح مانع نیاید و گر صد حیله سازند اهل شان نیکو در شمیم مشک پنهان القصه سلطان حسین آن خیال محال را طرح انداخته از حضرت شاه دین پناه و مقربان بارگاه فلک اشتباه التماس نمود که منزل ظلمانی او را بیمن قدوم شریف عزت افزای سپهر نورانی گردانند و باین التفات فرق افتخار و مباهاتش بفرق فرقدین رسانند امرای عظام چون مکنون ضمیر مکر تاثیرش را معلوم داشتند رایت پادشاهی را بهانهٔ عارضه که فی الواقع عارض ذات همایون صفاتش بود در دولتخانهٔ همایون بر مسند عزت گذاشتند و حسین بیگ لله را در خدمتش باز داشته عبدی بیگ و خلفا بیگ نزد سلطان حسین رفته و عذرخواهی نموده گفتند که مزاج همایون شاهی از نهج اعتدال بصوب انحراف یافته بنابر آن میسر نشد که امروز بصحبت شریف تشریف آورند و سلطان حسین آن سخن را مقرون بصدق پنداشته و با امرا لوازم عشرت افراشته در آخر مجلس ایشان را اجازت انصراف داد و چون عبدی بیگ و خلفا بیگ بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده مصلحت دران دیدند که بخلاف رای سلطان حسین از آنجا نهضت نموده چهرهٔ سعد را از انوار طلعت کوکب سعد سلطنت پرزیب و زینت گردانند و در وقتی که نور حضور آفتاب از فضای جهان بوقلمون نهانخانهٔ مغرب انتقال نموده در حجاب تواری مستور گردید و در خیمهٔ نیلگون سپهر ستون گردون مشاعل ثوابت و سیار برافروخته سلطان سام حواس انام را عاطل گردانیده پادشاه گردون غلام بر حسب صواب امرای عظام اشارت فرمود تا خدام درگاه فلک احتشام معسکر نصرت انجام را از کثرت شموع و مشاعل منور سپهر فیروزه فام ساختند و شتران کوه پیکر و استران برق اثر را در زنجیر بار کشیده رایت نهضت برافراختند نظم پس آنگاه خاقان والا جناب برآمد بشبدیز گردون شتاب روان شد از آن منزل پرخطر روان در رکابش سپاه ظفر و چون سلطان حسین بارانی و اتباع

و اتباع او شمع و مشعل بسیار در اردوی حضرت آثار مشاهده نمودند از کیفیت نهضت همایون غافل و ذاهل بودند و روز دیگر از توجه پادشاه عالی گهر خبر یافتند دانستند که در تعاقب مواکب سپهر مراتب صرفه ندارند بنابر آن پای شکیبائی در دامن صبر پیچیدند و آن افتخار دودمان امامت و کرامت قرین بحجت و سعادت بجمهور سعد رسیده روزی چند بفراغت بگذرانید انگاه از آن منزل حرکت فرموده موضع قوز الام را معسکر فیروزی انجام گردانید عنایت قادر بیچون در حرکت و سکون شامل حال آن مرجع ملوک ربع مسکون و رعایت صانع کن فیکون در نزول و ارتحال همراه خدام عالی مقام موکب همایون حیث بخت و دولت متشبث بر دوام فتح و نصرت در هر صبح و شام والحمد لله الملک العلام والصلوة علی خیر الانام و آله الکرام **ذکر وصول قراچه الیاس بدرگاه سپهر اقتباس و تادیب یافتن ساکنان ظاهر قلعهٔ منتش از ضرب تیغ و سنان غازیان رستم وش** از عبارات الکشای ثقات و سوادات نورافزای رواة بصحت رسیده و بتحقیق انجامیده که چون صیت ظهور دولت شاهی و آوازهٔ طلوع مهر عنایت الهی در اطراف آفاق اشتهار یافت هر کس نسبت بخاندان امامت دم از اخلاص و ارادت میزد و قدم از سر ساخته بجانب عسکر مجتمع اثر میشتافت حتی رسیدند از هر طرف سروران بدرگاه شاه عبید الغفران از آنجمله قراچه الیاس که الیاس اغراض او طراز عبودیت خدام آستان سپهر اساس مطرز بود با فرقه از مردم روم احرام عتبهٔ علیهٔ کعبه احترام بسته از مقام مالوف و مسکن معهود قدم در راه نهاد و بعد از طی بوادی در منزل شوره گل فرود آمده و با جشبا و منتش که بهادری بود و سرکش و در آن نواحی حصاری داشت سپهروش چون بر مرور قراچه و فرقهٔ روم مطلع گشت بتقدیم استقبال استقبال نموده مراسم حسن اعتقاد و اخلاص ظاهر کرد و طرح ضیافت افکنده هر چند نفر از غازیان را در منزلی فرود آورد و انگاه ملازمان خود را بغارت و تاراج اسباب ایشان مامور گردانیده و نایرهٔ بیداد بباد بیمروتی مشتعل کرده غازیان بقدر مقدور در دفع آن جماعت کوشیدند و بسیار جان از آن ورطهٔ خونخوار بیرون برده خود را باردوی نصرت نشان رسانیدند و قراچه الیاس در موضع قوز الام ببارگاه فلک احتشام رسیده بعد از تقبیل زمین عبودیت و تقدیم اقامت لوازم خدمت واقعهٔ مذکوره را بشرح معروض گردانید آتش غضب قیامت لهب از استماع آن ترکتاز و بی ادب ملتهب شده شاه کامکار با عساکر نصرت شعار بجانب قلعهٔ منتش ایلغار فرموده و او از کیفیت حادثه خبر یافته دانست که ایستادن پشهٔ ضعیف نهاد در برابر تند باد و فتح بدامن سلامت و میدان داری نخچیر مرغزاری با شیر بیشهٔ کارزاری منافی سلوک طریق سلامت رباعی چو گنجشک با باز بازی کند بخون ریز خود ترکتازی کند کبوتر که پهلو زند با عقاب بعمد سر خویش داده بتاب لاجرم قلعه را بیکی از معتمدان خود سپرده سر خویش گرفت و راه گریز در پیش از بیم سپاه شه دین پناه شد آواره از جای خود کینه خواه و سحرگاهی که تباشیر صبح فیروزی از مطلع امید سپاه موکب نصرت نشان در دمیدن بود و نسایم فتح و فیروزی از مهب اقبال ملازمان رکاب سعادت انتساب در وزیدن شاه دین دشمن شکن بظاهر قلعه رسیده عساکر بهرام انتقام دست نهب و تاراج برآوردند و جمعی از متوطنان آن مکان بپای مخالفت پیش آمده از غایت جسارت رایت جسارت برافراشتند و قهرمان قهر پادشاه ظفر بهر تقتیل آن گمراهان فرمان داد و تیغ بلای غازیان آغاز سرافشانی کرده سنان اژدها سان مجاهدان شرایط جان ستانی بجای آورد لاجرم جمعی کثیر از اعدای دولت در آن معرکه بر خاک هلاک افتادند و فوجی که زخم خورده گریختند هر یک در بیابانی دیگر قرین حسرت و خذلان جان دادند و جنود ظفر ورود پادشاهی با کرایم غنایم با قتابی عنان عزیمت بصوب ارجان گردانیدند و از انجا جهت مصلحت ییلاق بساروقیه رفته قبهٔ بارگاه سپهر اشتباه باوج مهر و ماه رسانیدند مثنوی در آن مرغزار چو باغ بهشت شه کامران کرامت سرشت باقبال طرح اقامت فکند بر شکل از سر ریش سپهر جنبه رخ سرفرازان بخاک رهش سر سروران بوده بر درگهش دلش گشته فارغ ز بیم خطر خیابش پناه جنود ظفر و در آن منزل بعرض همایون رسانیدند که درین نواحی خرسی بمغاره وطن گزیده و پنجهٔ تعرض بر آینده و رونده یازیده شاه شیرشکار عازم دفع آن جانور زیانکار گشته سپاه انجم عدد در حوالی مسکن آن دد آواز تهلیل و تکبیر باوج فلک اثیر رسانیدند خرس بقصد ایشان از مغاره بیرون شتافته پادشاه شجاعت پناه با وجود آنکه سن شریفش بچهارده سالگی تجاوز ننموده بود بنفس نفیس بجانب آن جانور مهیب توجه فرموده دو چوبه تیر از شست دلکش گشاد یافته هر دو مانند تیر تقدیر بر هدف مراد رسید و خرس از پای در افتاده مقتول گردید لاجرم غلغلهٔ آفرین و تحسین از اطراف و جوانب بلند گشت و جهت دفع اصابت عین الکمال آیهٔ وان یکاد بر زبان ملک گذشت مثنوی تعالی الله زهی شاه فلک قدر چو حیدر در شجاعت منشرح صدر گریزان شیر گردون از خدنگش پلنگ چرخ را نی زور جنگش نهاده چون بمیدان وغا کام ز سهمش خون فشاند چشم بهرام که افتاد عطارد در ستایش ملک از صدق دل گفته دعایش **گشاده در بیان عزیمت شاه نوشیروان حشمت بصوب شروان و ذکر فتح قلعهٔ منتش و غزو دیار گرجستان** چون مدت دو ماه موضع ساروقیه در سایهٔ علم ظفر پیرایهٔ سپهر قدر و بلندپایه بوده شاه

دین پناه و پای مبارک در رکاب میمنت انتساب آورده از آن منزل ظرف ارزنجان نهضت فرموده پس از وصول بدان مکان و اجتماع سپاه فراوان فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافت که امراء عالیشان کلانتران جنود ظفرنشان را مجتمع گردانیده مطارحه نمایند که توجه رایات نصرت آیت بصوب کدام ولایت
مناسب دولت ابد پیوند است حسب الحکم بتقدیم رسانیده در آن انجمن هر یک از خوانین دانش منش رای را رائی روی نمود بعضی مصلحت چنان دیدند که در آن زمستان در
ارزنجان قشلاق کنند و بهنگام نزول جمشید خورشید در منزل بهرام اعلام فیروزی اعلام بصوب دیار ارباب ظلم و ظلام برافرازند و زمرۀ بر زبان آوردند که
انسب آنست که خسرو نهمت بجانب اولکاء مواضع قرقره تازیم و بر سر کفار آندیار شتافته صدای گیر و دار در خم طاق سپهر دوار اندازیم فرقۀ دیگر را حرکت
بصوب دیار بکر ملایم مزاج بود و جمعی از امرا خلیفة الخلفا و حسین بیگ لله ابن بخان را بعرض اشرف اعلی رسانیدند شاه مظفر لوا بر زبان
الهام بیان گذرانیدند که بهیچیک ازین آراء صواب نمیاید و در حیز قبول اصحاب عقول در نمی آید امشب درین استخاره بسر خواهیم برد و بموجب اشارتی که از روحانیت
ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وقوع یابد عمل خواهیم کرد صباح روز دیگر که از باطن سپهر اخضر شعشعۀ انوار هدایت آثار درخشیدن گرفت و طوالع ضمیر الهام
تاثیر آفتاب منیر عرصۀ آفاق صفت اضاءت پذیرفت آن مؤید بتایید الهی سالکان طریق دولتخواهی را بپایۀ سریر اعلی پادشاهی طلبیده فرمود که دوش از امداد
ارواح طیبۀ دوازده امام علیهم التحیة والسلام نزد ما بتحقیق پیوست که صلاح دولت ابد پیوند منحصر در آنست که نخست رایت عزیمت بصوب شروان افرازیم و
حسام خون آشام از نیام انتقام برآورده مهم شروانشاه بر حسب دلخواه بسازیم نظم باید او توفیق پروردگار برآریم از شاه شروان دمار حسام جهانگیر افغان
کنیم بیک حمله خیلش پریشان کنیم و امرا این داد و دهی بمسامع رؤسای سپاه رسانیده مجموع ایشان متفق اللفظ والمعنی بر زبان آوردند که بجهت نشر رایات جلیله
افراختن زنار صف دشمنان تاختن و عزم یورش شروان جزم شده نظم دم صبح کین مهر گیتی فروز بگردون برآمد بعزم بروز برافروخت از نور افشان جهان
برافراخت رایت بصوب سپهر شه کامران ملک احتشام برآمد بشبدیز گردون خرام سوی ملک اعدا عنان تاب شد زمین از تزلزل چو سیماب شد در
اطراف مهر سپهر اقتدار روانشد سپاه ستاره شمار و بعد از وصول اعلام حضرت قرین بمنزل الپسین رای اصابت آئین چنان اقتضا فرمود که خلفا بیک با
فوجی از عساکر کوه تمکین عنان یکران بصوب گرجستان منعطف گرداند و کفار آندیار را از سرچشمۀ شمشیر خونبار جرعۀ هلاک و بوار چشاند و خلفا بیک حسب فرمان
واجب الاذعان بدان دیار اعتبار کرده مراسم جهاد بجای آورده جمعی کثیر از اهل ضلال را در میدان قتال به تیغ تیز گذرانید و غنیمت بیغایت گرفته بر طبق لوامع
بپایۀ سریر پادشاه عالیجاه رسید و آنحضرت او را نوازش نمود و کرایم غنایم که آورده بود بر غازیان قسمت فرمود و بعد از آن ایام الیاس بیگ ایغور اغلی
را بتسخیر قلعۀ منتش ارسال داشت و امیر الیاس با زمرۀ از سپاه بی هراس متوجه انحصار سپهر اساس گشته منتش کرت دیگر رایت بغی برافراشت و بعد از وصول
جنود ظفر قرین بحوالی آن حصن حصین سیلاب خوف و رعب بنای ثبات و قرار قرابتان و متعلقان منتش را منهدم ساخته فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و
با تیغ و کفن باردوی الیاس بیگ شتافته لطف او را شفیع جرایم خویش گردانیدند و انجناب قلعه را متصرف گشته ابواب عبور بر روی متوطنان آن مکان بگشاد و
و کلانتران ایشان را باستان اقبال آشیان پادشاه عالمیان فرستاد و آنحضرت بنظر عاطفت در ایشان نگریسته قامت قابلیت ایشان را بخلع فاخره بیاراست
و ضبط قلعۀ منتش را بدستور سابق بدیشان رجوع نمود و اجازت انصراف ارزانی داشت و رایت نصرت نشان پادشاه و افراحسان از آن منزل بحوالی گنجه
پرتو وصول بمنزل احسان آباد انداخت منتش که از کمال الطاف خسرو سلیمان حشم خبر یافته بود قدم از سر ساخته و از سر پای سعادت دارین شناخته بدرگاه
عالمپناه شتافت و بعد از ادراک شرف زمین بوس پیشکش کشیده زبان اعتذار و استغفار بگشاد پادشاه پوزش پذیر جرایم منتش را بآب عفو و اغماض شسته
او را با انعام تاج زرنگار و خلعت خاص و کمر مرصع و اسپان راهوار متحیر و مباهی گردانید و منتش بدست اخلاص میان خدمت جست بسته حسب فرموده متوجه قلعۀ
خود گردید **گفتار در بیان عبور فرمودن آن الفارس مضمار تفاخر از آب ارس و کر و در آمدن بولایت شروان از کمال شجاعت**
و تهور فرمانفرمای علی الاطلاق پرتو اقتداری را که مستغرق بحر عاطفت نامتناهی سازد در وقت عبور بر دریای مشکلات امور ملاح عنایت بی تغییر بوسیلۀ زورق
و تدبیر او را بساحل نجات رساند و خلاف النفس و آفاق هر صاحب اعتباری را که پایۀ قدر و منزلت باوج سپهر دوار برافرازند بهنگام طوفان حوادث ایام و شهور
بادی توفیق رفیق گشته او را در سفینۀ امن و سلامت نشانند بیت هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش نظیر این تقریر کیفیت عبور پادشاه گردون سریر است از آب ارس
و کر در وقتی که بسبب طغیان آب آن بحر بیکران سباحان دریای تدبیر در مقام تحیر بودند و تفکر صورت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن اوان که خاطر دریا مقاطر

دریا مقاطر پادشاه بیهمال از جانب گوشمال گرجیان و فتح قلعۀ منتش فراغت یافت چنانچه در انامذ بمکان مقرر شده بود عازم شروان گشت و فرمان همایون نفاذ
پیوست که بیرام قرامانی با فوجی از مردم تکلو و زمرۀ از قوم ذوالقدر لوپیش از موکب ظفر اثر بکنار آب کر شتافته از معبر قومین اولی عبور نماید و کذر قوچی قفقاج را ضبط
کرده هر یک را قابل گذشتن لشکر صف شکن یابد بعضی از جنود را بمحافظت آن معبر مأمور گرداند تا شروانیان نتوانند که لشکر دریا اثر را از عبور مانع آیند و بیرام بیک برحسب
فرمان واجب الاذعان بدانجانب روان شد و بعد از وصول بکنار آب و مشاهدۀ آن دو معبر هیچیک را قابل عبور لشکر ندانست و هر چند در بحر تدبیر شناوری نمود
ابواب رکوب بر سفینه مقصود بر رویش نگشود آنگاه سپاه را دو بخش کرده فرمود که هر قسمی در یکی از دو جانب آب ارس و کر که در آن موضع بیکدیگر اتصال مییابد
خیمۀ اقامت برافرازند و همت بر سرانجام اسباب عبور از آن دریای بیکران مصروف سازند و لشکریان حسب فرموده بتقدیم رسانیده بعضی خیال از چوب کشتی
و سفینه مینمودند و جمعی در اندیشۀ ترکیب پل و کلک میبودند که ناگاه انقلاده خاندان امامت و کرامت یعنی پادشاه عالیجاه بحر مکرمت بکنار آب رسیده و بر تحیر
و تفکر سباحان دریای هیجا اطلاع یافته بیشائبه تدبر سمند خوشخرام ماهی اندام را قدمی چند بجانب بالا آب راند آنگاه عنان یکران بطرف دریا انعطاف
داده از آن بحر عمیق که نزد ارباب فهم و خرد بی مد کشتی عبور بر آن بکمال میمنت و هدایت بخت سرمد [illegible] بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت عساکر بحر جوش
رعد خروش نیز متعاقب موکب گردون مراتب اسپ در آب افکندند و مجموع در ضمان صحت و عافیت عبور کردند و مضمون حدیث مثل اهل بیتی کمثل
سفینة نوح با نوع وجهی ظهور نمود و بواسطۀ وقوع آن امر غریب ارادت و اعتقاد جنود ظفر ورود نسبت بدین دودمان صاحب مقام محمود بعجزه و خوارق که در دیگر
آن کرامت قابل ادراک بود در پای گرم شاه شرف ناک و در اخلاص و بهواخواهی فرود آمدند زبان بهره دعاگوئی گشودند که شاه با حشمت هر دم فزون باد
رخت از نور دولت لاله گون باد چه بکذشتی این دریای زخار شدی مانند حیدر معجز آثار نماند بر تو مشکل هیچ کاری شود حکمت روان در هر دیاری
توجه کن بهر جانب که خواهی که همراهت بود لطف الهی و آن مهر سپهر پادشاهی آنشب در بیابان منزل توقف نموده روز دیگر خسرو ستاره سپاه از کنار دریا
سپهر خضر ارایت نهضت برافراخت و از انوار تیغ زرافشان و جنود ظلم را از فضای عالم انهدام داده صدای جهانگیری بلند ساخت شاه دین پناه بعزم رزم
دشمن کینه خواه از آن مرحله کوچ فرموده از داب دیگر که هر یک در عرض و عمق قرینه بحر اخضر بود دیده خوف و خطر عبور نمود آنگاه عنان بطرف شماخی
انعطاف داد و پس از وصول بمنزل گل و نیکان شخصی از ساکنان آن مکان بعرض خدام آستان ملایک آشیان رسانید که شروانشاه بعد از اطلاع بر نهضت
پادشاه نصرت دستگاه با خیل و سپاه بپای قلعۀ قبله که ظله آن شرفه بجت از اوج سپهر در گذرانیده و کنگرش سر تیغ رفعت بپیر زرنگار آفتاب رسانیده و مشحون
باسلحه و آلات رزم و پیکار نشسته بیاران پادشاه عالمیان عازم قصبۀ شروان گشت و در وقتی که بیدمرتع الیسر فلک شهرستان آسمان در آمد یکی از خدام
سدره مقام را که بسوم بقلی بیک و ملقب بجوش میرزا بود فرمود که بشروان رفته مژدۀ امن و امان بمتوطنان آن مکان رساند و جوش میرزا بمهر ان شب بقصبه سیدم
حوایف انام را از سطوت پادشاه بهرام انتقام ایمن و مطمئن گردانید و در روز دیگر پادشاه هفت کشور از آن منزل روانشده و در اثناء طی مسافت جادۀ که
منتهی بشماخی میشد پیش آمد و رای العام نمای رفیق الطریق را مناسب دولت دانسته از راه شروان عنان یکران بدان الصوب گردانید و چون پنجۀ علم انجم حشم پرتو
بر شماخی انداخت بوضوح پیوست که ساکنان آنجا و یار از کبار و صغار فرار بر قرار اختیار کرده در قلل جبال التحصن جسته اند و شماخی بیکدور روز محل نصب خیام عساکر
دشمن سوز بوده در آن اثنا خبر رسید که شروانشاه هیشه زار که در میان قلعۀ گلستان و حصار بیغر واقع است معسکر گردانیده و گرد اردوی خود را بحیه و شاخهای
شجر مستحکام داده شاه عالی مقام بعد از استماع این خبر بکار دشمن را با خود مقرر ساخته از شماخی بدانجانب نهضت فرمود و بجهت توجه آنحضرت اقدام ثبات و قرار در
شاه متزلزل شده از منزل مذکور بطرف قلعۀ گلستان کوچ نمود **ذکر محاربۀ شاه دین پناه با شروانشاه و اهتزاز نسیم نصرت و ظفر بر
پرچم علم پادشاه عالی گهر** سبحان قادری که هر گاه لوامع انوار هواخواهیش از مطالع افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه طلوع نموده بر چهرۀ
احوال فرخنده مآل سعادت مندی تابد مرات ضمیر خورشید تاثیرش بروجهی صفت اضاءت پذیرد که جز صورت صدق و صواب در روی چهره نگشاید و هر کس
این قضیه هر وقت صرصر غضب حضرت الوهیت از مهب انا انذرناکم عذابا قریبا در اهتزاز آید کاشانۀ اقبال صاحب شقاوتی وزد و بصر بصیرتش را بغبار تیره
و مکدر گرداند که حقیقت آیۀ ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة از گفتار و کردارش ظهور نماید نظم چو از انوار لطف حق اکبر ضمیر سروری
گردد منور بهر کاری صواب اندیش باشد زبیر فرزانه در پیش باشد بعقل کامل تدبیر صایب شود فتح و ظفر او را مصاحب عدو پیش گردد از فهم و خرد دور

قوری

تحت [illegible]

بجنبش چهره بهبود دستور فتنه در وقت رزم و گاه جولان زاوج جاه اندرچاه خذلان مصداق این سیاق آنکه چون تقدیر ملک قدیر بران منوال همت جریان پذیر
بود که آفتاب اقبال شاه ستوده خصال از افق بلاد شروان طالع گشته بر عرصه کون و مکان تابد و کوکب جاه و جلال شروانشاه در حضیض وبال افتاده بنای عمر و حیات
انهدام یابد آن پادشاه عالیجاه چنانچه مذکور شد در از زر نجات از قبول آرای مختلفه امرا و سرداران کردن بپیچید و بالهام ملهم غیبی و تحسین حصن لا ریبی
شروان را اختیار فرموده عنان گریز بدالصوب منعطف گردانید و شروانشاه در دفع الحادثه هرچند تامل نمود ابواب سلوک طریق صواب
کارش نگشود و از استماع خبر توجه لوای کشورگشای شاهی اهتمامی بمرتبه سرایت کرد که از بیشه که در میان حصار گلستان بحکام تمام داشت بی جهتی کوچ کرده
رایت نهضت بجانب حصار گلستان برافراشت و پیش از آنکه بمقصد رسد در منزل جبانی بعساکر نصرت مآثر رسید و در معرکه رزم مرکب زند کاهش بسر
مقتول گردید کیفیت حال آنچنان بود که چون رایت ماهچه منصور پرتو وصول بر موضع مذکور انداخت و قاید بخت عنان مرکب شروانشاه را گرفته
به انجا رسانید شاه صاحب تایید بطلوع نیر فتح و فیروزی امیدوار گشته فی الحال تعبیه سپاه نصرت عطیه که عدد ایشان هفت هزار میرسید اقدام فرموده
شاه نیز با بیست هزار سوار و شش هفت هزار پیاده جرار که همراه داشت برتیب معرکه صعود نموده همت بر ترتیب قلب و میمنه و میسره لشکر گماشت

[illegible]

و بزرگان ایشان نهادند نظم فرو ریخت انبوه انسان بخاک گشته شد آن آهنین سلسله همه خیل شروان و دران رستخیز فتادند در زیر شمشیر تیز تعبیه السیف که از آن معرکه
خسته جسته راه گریز پیمودند چون اکثر زخمهای کاری خورده بودند در فضای صحرا و بیابان بطور خاک و خاشاک نهاده از خیبت عزرائیل جا نبودند نظم [illegible]
[illegible]

ذکر توجه خلفا بیک جهة دفع شخیاه بجانب شهر نو و منور شدن
آن دیار از شعشعه ماهچه اعلام سعادت پرتو شاه عالم پناه بعد از فراغ بال از جانب شروانشاه [illegible]

[illegible]

از حوادث دوران صیانت نموده و بجانبش که متصل بصحراست خندقی عریض عمیق بمتانت در افزوده [illegible]
و بکثرت ذخیره و اسباب قلعه داری فارغ البال و مطمئن خاطر القصه مرا باعساکر ظفر لوا آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته اغاز محاصره و محاربه کردند [illegible]
در مقام مدافعت و مخالفت پای ثبات فشرده دست باندختن تیر و سنگ بر آوردند و چون تسخیر آن حصار بجنگ از حیز امکان بیرون است و از قوت طاقت بشری
افزون مدت محاصره امتداد یافت و پس از طلوع ماهچه رایت شاهی از افق آن دیار تیر فتح و فیروزی بر صفحات احوال غازیان تافت چنانچه مشروح میگردد و کیفیت
این احوال بتفصیل می پیوندد گفتار در بیان فتح قلعه باکو بعون دولت پادشاه ماهچو چون شاه ظفر لوا فضل شتا در منزل محمود آباد

منور
مانند کار ایشان

باخاطر خرم و دل شاد اوقات فرخنده ساعات بگذرانیده و نسیم روح افزای فرور دین بر اطراف دشت و بساتین وزیده غنچه را مفتوح گردانیده پیکان خار
بقصد دیدهٔ اعداء دولت پایدار سر تیز شده و شاخ شکوفه نسرین جهت نثار خدام بارگاه سپهر آیین درم ریز گشت نظم شد عازم باغ خسرو گل در غایت حشمت و تجمل
افراخت علم بسرو آزاد عالم ز ظهور دولتش شاد پادشاه والا نژاد پرتو اهتمام بر فتح حصن حصین باکو انداخت و با کوکبهٔ سپاه کواکب مرتبه رایت نهضت
بدان جانب برافراخت بعد از وصول بنواحی آن دیار و ملاحظهٔ خندق و تفصیل انحصار مثال لازم الامتثال انفاذ یافت که فوجی از ابطال رجال شعله پیکان دیده دوز
آتش قتال را افروزند و دل بدخواهان دولت ابد پیوند را که بر بالای آن قلعه بلند پایه با عنا و استوار داده‌اند بسوزند و زمرهٔ دیگر بتیشهٔ اندیشه نقب زدن
کاینه وجه توجه غازیان بجانب دشمنان راه نهانی بگشایند و آن طایفه بجهت آنکه آغاز کار روبها و پیکار کرده خروش تکبیر و صور زلزله دهند چون بوزنان
انداخت و صدای نفیر و نای رزین گوش ساکنان حلقهٔ سپهر برین کر ساخت خدنگ بلند آهنگ بهادران فیروز جنگ مانند کار دولت ایشان آغاز ترقی
کرد و جان بی آب و توان مخالفان بی نام و ننگ از نفقی که پیکان در چشم ایشان میزد روی بجنب الثری آورد نظم ز شست غازیان قادر انداز عقاب جان
پر آمد بپرواز ز مغز فرق اعدا الحمه جسته ز خون چشمشان نقش نگارشته چو پیکان رخنه در تن میگشودی بجان راه برون شد مینمودی و در آن اثنا رای اشرف اعلی
چنان اقتضا کرد که خندق را از سنگ پر سازند تا سپاه جنگ صولت بسهولت از آنجا توانند گذشت و بعضی نقض از باره کوه پیکر فرود آمده و قورچیان عظام
و خدام موکب فلک احتشام را بدان مهم مامور گردانیدند و آن زمره باندک زمانی آن مقدار سنگ در خندق ریختند که نمودار کوهی بلند گشت و هر کس بر آن صعود
نمود بر ساکنان حصار مشرف شد لاجرم کار محصوران بجائی رسید که بجان آمده دست اضطرار در دامان الطاف شهریاری زدند و بزبان تضرع امان
طلبیده گفتند نظم که شاها ببخشای بر جان ما نظر کن بجمع پریشان ما بلطفت چو بستیم امیدوار امان بخش ما را بجان زینهار و عفو پادشاهانه شامل حال موفور
الاختلال ایشان گشته در حال ابواب قلعهٔ باکو را بر روی غازیان عظام گشادند و کلانتران حصار شمشیر بدست و کفن اندر گردن بدرگاه سپهر اشتباه شتافته
کمر فرمانبرداری بر میان جان بستند و خسرو پوزش پذیر اکثر آن جماعت را تاج و خلعت عنایت کرده حکم شد که خلفا بیگ جهت حکومت و نقل خزاین و ذخایر
شروانشاه بقلعه شتابد و آنچه از جنس زر و گوهر و نفایس و اجناس دیگر متصرف شد در آید بار دوی همایون فرستد تا بر جنود ظفر ورود قسمت یابد و خلفا بیگ بالشکر
و اعیان باکو را همراه داشته رایت نهضت بجانب قلعه برافراشت و بعد از وصول خزاین و دفاین سلاطین شروان را بدست آورده پیشکش ساوری
از متوطنان آن مکان بستاند و مجموع آن نقود و اجناس را بدرگاه کیوان اساس ارسال فرمود و آنگاه قبور بعضی از ملوک آن دیار را که نسبت بحضرت ولایت منقبت
شیخ جنید قدس سره عداوت ورزیده بودند شکافته استخوان پوسیدهٔ ایشان را بآتش انتقام بسوخت و عمارات عالیة الطاقیه را انهدام داده با خاک
راه یکسان ساخت پس مقضی المرام بپایهٔ بارگاه سپهر احتشام بازگشت و بمزید لطف و عنایت خسروانه سرافراز شده پایهٔ قدر و منزلتش از سایر امراء در گذشت

گفتار در بیان توجه آن ثمرهٔ شجرهٔ بوستان امامت بجانب قلعهٔ گلستان و ذکر اسباب نهضت آنحضرت از ظاهر انحصار بصوب مملکت آذربایجان

چون خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از جانب باکو فراغت یافت عنان سمند جهان نورد بطرف حصار گلستان
تافت زیرا که بسیاری از جنود شروان در آن مکان توقف داشتند و بحصانت قلعه و کثرت ذخیره مغرور بوده نقش اطاعت و فرمانبری بر صحیفهٔ ضمیر نگاشتند
و بعد از آنکه حوالی گلستان مضرب خیام عساکر نصرت نشان گشت غازیان عظام از صدای کوس و کرنای زلزله در ارکان عالم و ولوله در جان طوایف بنی
آدم انداختند و امراء کرام اطراف آن حصن حصین را بر یکدیگر تقسیم نموده بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند اما در آن اثنا صورتی چند بوقوع پیوست
که شاه دین پناه رقم عفو بر جرایم و جسارت مردم گلستان کشیده کمر محاربت امیرزاده الوند بر میان بست از آنجمله یکی آنکه روزی آنحضرت تنها در پای
درختی که نزدیک بآن قلعه بود نشسته در باب کیفیت تسخیر آن تامل میفرمود که ناگاه شخصی سر از حصار بیرون آورده دست بر گلو نهاد و آثار عجز و نیاز ظاهر
ساخته بزبان حال التماس نمود که رایات همایون فال از آنجا کوچ فرموده بجانب دیگر نهضت فرماید و التهاب نایرهٔ غضب عالم سوز گلستان را بالکلی
محترق نگرداند و آنچه بخاطر منیر مهر تنویر که جام جهان نمای اقبالست ظاهر شده فتوری تمام با تمامی که در محاصرهٔ انحصار میفرمود بظهور انجامید و دیگر آنکه عزیزی
از اهل عبادت که بصدق تحری الاتصاف داشت شبی در عالم رؤیا مشاهده نمود که شخصی از مردم گلستان گریه کنان با وی میگوید که ملتمس آنست که از زبان من
اینحدیث بعرض شاه عالم پناه رسانی نظم کای شه کامران عدل اسیر قدوهٔ پاک آل خیر حامی دین حضرت نبوی جانشین جناب مرتضوی بر مرآت

بر مرآت خاطر خطیر صورت آمیختی عکس پذیر خواهد بود که در آن زمان که از آذربایجان بجانب شروان در حرکت آمده بر آب کر عبور فرمودی خود متعرض نمودی
که چون بلاد شروان مسخر گردد متوطنان گلستان را مشمول انعام و احسان گردانیده خلعت امن و امان بپوشانی و آن عزیز علی الصباح بپایهٔ سریر سلطنت مصیر شتافته
کیفیت خواب را بعرض شاه جاه رسانید آنحضرت فرمود که این واقعه داخل رؤیای صالحه است زیرا که من بعد از عبور از آب رعایت حال گلستانیان را باخود
نذر کرده بودم و تا غایت آن را از سر بیتهٔ اثر نیک پس گشوده ام اکنون آن نذر را بوفا رسانیده از اینجا کوچ مینمایم و ابواب تفرقه و تشویش بر روی روزگار
ساکنان آن حصار نمیگشایم و دیگر آنکه در اثنای این وقایع قاصدی از نزد شیخ محمد خلیفه که جهت تحقیق حال ارباب ظلم و ظلام بجانب قراباغ رفته بود رسید و بعرض
رسانید که امیرزاده الوند سپاهی فزون از حد و چند فراهم آورده و نخجوان را معسکر نکبت اثر کرده و محمد قراچه را با فوجی از جنود آذربایجان بطرف گنجه
فرستاده تا از قومین ولی که گذشته بلاد شروان در آید و حسن بیگ شکرا و غلی را بکرمارود ارسال داشته که از آن طرف بسوی آن ولایت توجه فرماید شاه دین پناه
چون بر خیال محال مخالفان بد افعال واقف گشت بیکبارگی از سر جرایم مردم گلستان در گذشت و بعد از تقدیم مشاورت با اعاظم امراء ارکان دولت عازم
رزم الوند را جزم کرده بجمع آوردن کشتیها و بستن جسر بر معبر جواد فرمان داد و جوش میرزا بفرمان اشرف اعلی بترتیب پل مامور گشته بدان جانب شتافت و
بعد از این ایام پادشاه گردون غلام عنان ابرش خوشخرام بکنار آب تاخت و مواکب کواکب رایات شاهی در ضمان تائید الهی از جسری که در جواد تکمیل یافته بود عبور
نمود آنگاه بدفع اعداء دین و دولت کرده قراول الیقین فرمود **ذکر مخالفت امیرزاده الوند با پادشاه سعادتمند** امیرزاده الوند که در زمان
رفتن بعضی از بلاد آذربایجان استیلا داشت از فتوحاتی که پادشاه جهانبان را در ممالک شروان روی نمود اندیشمند گشته با خود گفت که چون خدام آنحضرت
از تسخیر شروان فراغت یابند احتمال قریب دارد که قصد تسخیر آذربایجان نموده بدینجانب شتابند پس مصلحت چنانست که پیش از آنکه این بعضی از خبر قوت و شوکت
ماسپاه انجمن و مراجع آورده در دفع غازیان اهتمام نمائیم و عنان عزیمت بجانب شروان انعطاف داده در طریق کشورگشائی سلوک فرمائیم و باین خیال
محال لشکری عظیم از ابطال رجال فراهم کشیده در نخجوان اعلام نکبت اعلام برافراشت و حسن بیگ شکرا و غلی را برسم منغلای بکرمارود روان ساخت و چون
شاه جمجاه آفتاب ظهور بر حقیقت احوال سالکان طریق ضلال اطلاع یافت پیری بیگ قجر را که پهلوانی بود شجاع و صفدر با فوجی از جوانان جوشن در
بدفع شر حسن بیگ شکرا و غلی روان فرمود و پیری بیگ بجانب کرمارود ایلغار کرده حسن بیگ تاب مقابله و مقاتله او نیاورد و سلوک طریق فرار بر قرار
در میدان پیکار اختیار نموده در نخجوان بالوند پیوست و پیری بیگ بعضی از تابعان او را بتیغ بیدریغ گذرانیده براق ایشان را غنیمت گرفت و بپایهٔ سریر سلطنت
مصیر بازگشته شاه خجسته صفات این فتح را مقدمهٔ فتوحات دانسته خوشدل و مسرور عازم قراباغ شد و قرچای بیگ و بعضی دیگر از متابعان الوند
که در آنجا بودند از توجه پادشاه سعادتمند وقوف یافته قدم ادبار در وادی فرار نهادند و رایت نصرت نشان بعد از شیوع فرار ایشان بصوب نخجوان
حرکت فرموده بار دیگر پیری بیگ قجر برسم منغلای بر سایر غازیان کشورگشای سبقت گرفت و از آنجانب عثمان نامی بفرمان الوند در برابر آمده پس از قتال
آلت پیکار در جنگ اسیر گرفتار گشت و پیری بیگ او را دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه فرستاد و قهرمان قهر بقتلش فرمان داد و چون خبر بالوند رسید
از سطوت لشکر قیامت اثر بر خود بلرزید و اقدام ثباتش متزلزل شده متوجه چقور سعد گردید و در موضع شرور قرار گرفته سی هزار از اشرار فراهم کشید
و دل بمحاربهٔ پادشاه ظفر شعار نهاده اسباب کارزار معد و مهیا گردانید غافل از آنکه کوه الوند در پیش سپهر بلند پست نماید و کرم شب تاب در نور آفتاب
فروغ ندهد نظم کوه را در دیده گرچه رفعت است هست در پیش فلک بسیار پست نور اختر گرچه باشد بیحساب کی نماید پیش نور آفتاب القصه چون شاه
کشورگشا هوای فضای نخجوان را از غبار موکب نصرت نشان عبیر بیز و عنبر افشان ساخت کیفیت فرار و قرار الوند بوضوح پیوست متعاقب بدانصوب نهضت
فرموده و آخر روزی نزدیک معسکر دشمن نزول اجلال نمود و قبهٔ بارگاه با اوج مهر و ماه برافراشته غازیان عظام را بحراست عساکر فیروزی انجام امر کرده
از لشکر الوند نیز فوجی بطلایه بیرون آمده تا وقتی که نظارهٔ کیوان آسمان بسبب ارتفاع علم نور افشان آفتاب تابان دیده بر هم نهاد از جانبین لوازم پاس
مرعی داشته بیدار بودند و در خیال جنگ و کارزار بسر برده در عاقبت آن کار تامل و اندیشه مینمودند **گفتار در بیان محاربهٔ فرقهٔ اجناد
بازمرهٔ اشرار در مقام شرور و تسنیم نسیم فتح و اقبال از مهب عنایت لایزال بر پرچم علم پادشاه منصور** علی الصباح
که خسرو زرین علم یعنی آفتاب انجم حشم چشم از خواب غار باز کرده نقرهٔ خنگ گردون را بفر وجود همایون زیب و زینت بخشید و تیغ قهر و خشم جنود شب ظلمت سلب

انهزام داده اطراف آفاق را بانوار فتح و فیروزی روشن گردید مثنوی صبح که شد خسرو بیضا علم عازم رزم شب ظلمت حشم توسن تند فلکش گشت رام گرد سوی
خیل مخالف خرام مهر بکوهسارهای ابل خلاف تیغ زر اندود کشید از غلاف پادشاه کشورگشای پایه همایون ملک فرسای بر پشت ابرش جهان پیمای گردانیده
از سر اعتماد بر قوت دولت روزافزون و وثوق بعنایت حضرت خلاق در کن فیکون عنان سعادت نشان تافته و من یتوکل علی الله فهو حسبه سپرده غازیان نصرت
قرین و مجاهدان میدان دین را برکوب امر کرده روی بجنگ لشکر آورد نظم توسن برآمد شه کامران چو خورشید بر باره آسمان ز بیرون هژبران میدان کین
یلان جهانگیر نصرت قرین فکنده ببر جوشن زرنگار گرفته بکف تیغ مردم شکار نشسته بر اسپان صرصر اثر بخدمت رسیدند چون ظفر و زبان بادای
دعا و ثنای شاه مظفر لوا گشاده صدای خلاص و یکدلی در میمنه و میسره روز کارزار انداختند و از صدمه قوایم مراکب تازی و ولوله صهیل اسپان شامی
و مجاری کره زمین را متحرک و متزلزل ساختند و آنحضرت بجمعی از مزید ترحیب و رعایت و وعده مرحمت و عنایت مستمال و امیدوار گردانیده برنغار
و جوانغار لشکر فیروزی آثار را بشکوه جلالت [illegible] حشمت احکام داده و ماهچه رایت نصرت آیت از مطلع عقب طالع گشته روی بطرف دشمن نهاد نظم صف جنگ
آراست صاحبقران روان گشت با لشکر بیکران ظفر همعنان نصرت اندر رکاب رکیب خوشدل و کامیاب و از آنجانب امیرزاده الوند نیز بتعبیه جنود
شقاوت ورود پرداخته اشارت نمود تا شتران اردوی او را تمام جمع کردند و زنجیر بیکدیگر بسته در پس صفوف لشکر باز داشتند مصلحت آنکه هر کس از میدان
ستیز عنان بوادی گریز تابد راه بیرون شد مسدود یافته باز بمعرکه شتابد و چون صف هر دو لشکر در آن صحرا که نمودار دشت محشر بود مرتب گشت و فریاد
کرنای و کوس و فغان نفیر و سورن از اوج فلک هفتم در گذشت نهنگان پولاد پوش و پلنگان رعد خروش از هر دو جانب مراکب نهیب ستیز بر گرد دست
بخونریزی گشودند و غبار فتنه انگیز بسم بادپایان سبک خیز فضای معرکه ارتفاع داده آثار روز رستخیز بعالمیان نمودند پیکان جان ستان حروف امان از صحیفه
زندگانی محو ساخت و سنان برق فروغ شعله فتنه در خرمن فراغت و سلامت انداخت تیر مرگ تاثیر از شست دلیران گشاده یافته مانند پند دلپذیر بی تأمل
و تاخیر در دل جای کرد و نیزه عنان شمال از کف ابطال رجال زبان طعن دراز ساخته لوازم سرزنش بجای آورد نظم بجای کمان تیر گردید جفت خدنگان بهم مهره شست
سفت شده جان ستان نیزه هر کسی چو چوبی قدان فتنه در سر بسی و چون بجرد آمد شد سهام دلدوز و استعمال سنان جان سوز مهم دشمنان بدر و فیصل [illegible]
غازیان عظام تیغ انتقام از نیام کشیده روی بدیشان آوردند و بضرب حسام خارا شکاف کسوت حیات پهلوانان دشت مصاف را چاک زده نهایت
جلادت ظاهر کردند و آنجماعت نیز پای ثبات فشرده بقدر مقدور در مدافعه لشکر منصور میکوشیدند و در کشش و خونریزش غایت سعی و اهتمام بظهور میرسانیدند
نظم ز هر دو طرف مردم تیز چنگ بخونریز هم تیز کردند جنگ ز سرها که افتاد بر خاک راه سر از خاک برکرد یک حشرگاه بخون بس که جان رفت
بیرون ز تن زمین را در آورد جان در بدن ز هر دو طرف ماجرا شد دراز نجنبید کس بهای آن رشته باز در آن اثنا پادشاه سرافراز دشمن گدازنده
سحاب قطره بار که غبار بی اعتبار را در ساحت روزگار فرو نشاند بآفتاب تیغ گذار که بمجرد طلوع سپاه ظلمت سلب شب را نابود گردانید صمصام
ذوالفقار آثار آخته بر صفوف دشمنان تاخت و چند کس را بقوت بازوی شجاعت از پشت زین بر روی زمین انداخته علم فتح و فیروزی برافراخت نظم
بشمشیر کین شاه حیدر مصاف در افکند در جان دشمن شکاف ز جولان شبدیز عالم نورد برآورد گرد از زمین نبرد ولی ابر تیغش چو شد خون فشان فرو
نشاند آن گرد را در زمان چو شه را باقبال پیوند بود اگر خصم او کوه الوند بود بگرز گران شکستش ز پا فتاد قدم جانب ملک عقبی نهاد و شجاعت
پادشاه ظفر مواکب غازیان جلادت نشان بهیأت اجتماعی بر مخالفان حمله نموده بیکبار دست بتیغ راندن و سر افشاندن برآوردند و از اعاظم امرای الوند
لطف بیگ نام و رشید بیگ غازی و موسی بیک و قرچقای را بنوک حسام خون آشام از صحیفه هستی محو کردند لاجرم سلک جمعیت دشمنان بنکبت قرین شده
زلف خوبان ختا و چین پریشان گشت و الوند از معرکه جنگ روی گریز بصوب ارزنجان آورده از سر نام و ننگ در گذشت نسیم عنایت الهی گل مراد
جان نثاران موکب شاهی را در چمن دولت و کامرانی شکفته گردانید و نکهت روح پرور فتح و ظفر از گلزار و لا تیأسوا من روح الله دمیده مشام شگفتگان و ما
النصر الا من عند الله رسید مثنوی وزید از غایت فضل الهی نسیم فتح بر اعلام شاهی مشام غازیان شد روح پرور شد از عطر ظفر چون گل معطر و چون [illegible]
عمر زندگانی قوم آق قوینلو بسر حد زوال رسیده بود دیگر گریختگان آن معرکه پس از وصول بصف شتران راه نجات مسدود دیده بپای دو شاه صاحب تایید از عقب
در آمده آن زمره سراسیمه را بتیغ تیز بگذرانیدند و اندکی که از عقاب بلا خود را بساحل خلاص افکندند در اثنای راه تا بسبب سیاه رسیدند که هر کس [illegible]

در آن رود براند سفینه حیاتش در گرداب فنا افتاده دست از جان شیرین افشاند مثنوی شاه صاحبقران کشورگیر خسرو دین پناه چرخ سریر روز هیجا چو قصد
دشمن کرد معنی انما مبین کرد در برابر کسی که گردد سیر ریخت خونش بخنجر سرتیز و آنکه بگریخت هر کجا که گریخت رشته جان او ز هم بگسیخت تیغش قضا
عدم انگاشت تیغ تقدیرش از میان برداشت و از یراق و جهات الوند و لشکریان او چندان اسپ و اشتر و استر و اجناس نفایس اثواب و اوانی نقره
و زر غنیمت غازیان وافر قسمت گشت که تفصیل آن موجب تطویل میگردد و حضرت شاه ستوده مآثر بعد از فراغ خاطر از جانب دشمنان جانسپر بدان منزل
نزول اجلال فرموده لوازم شکر پادشاه ملک بخش بجای آورد و دلاورانی را که در دفع اعدا مراسم شجاعت و لوازم شهامت بتقدیم رسانیده بودند
بانعام و احسان فراوان خوشدل و مسرور گردانید آنشب در غایت عیش و طرب گذرانیده روز دیگر علم عزیمت بطرف دارالسلطنه تبریز افراخت
و بعد از طی منازل مثال موج که بحبه درآید قدم در دارالملک آذربایجان نهاده تخت سلطنت را بفر وجود همایون مزین ساخت والحمد لله رب العالمین
والصلوة علی محمد و آله المعصومین

ذکر جلوس همایون پادشاه ربع مسکون و ارتفاع لواء ملت بیضا بیمن دولت روز افزون

چون تقدیر بی تغییر پروردگار جل شانه الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر متعلق بدان بود که بطبق حدیث صحیح ان الله یبعث علی رأس کل مایة سنة
من یجدد لها دینها اساس دین نبوی از مساعی معمار دولت پایدار پادشاه صفوی صفت متانت و استحکام گیرد و ریاض شرع مبین مصطفوی تازگی از رشحات
سحاب همت عالی آثار وارث خلافت مرتضوی سمت خضرت و نضارت پذیرد از اوایل طلوع آفتاب سلطنت و اقبال هرگز پیکر نصرت و ظفر از ظلال رایات
همایون فالش تخلف ننموده و نمی نماید و از مبادی ظهور اسباب شوکت و استقلال پیوسته صورت فتح و فیروزی در آئینه ضمیر منیر مهر تنویرش باحسن وجهی چهره گشوده
و میگشاید نظم جهانگیری که دست از بخت سرمد بتایید خداوند مؤید ظفر پیوسته باشد در رکابش شرف در موکب نصرت ایابش بهر کشور خرامد شاد
و خرم شود تخت از قدوم او مکرم عیار زر ز نامش در فزاید بچشم از هر چه گوئی به نماید عطارد بر فلک گوید ثنایش خطیب منبر گردون دعایش و چون
بنور معمود این پادشاه مؤید منصور در موضع شرور لوای فتح و فیروزی برافراخت و غایت عنایت ملک ملک بخش خلعت با بهجت و الله یؤتی الملک
من یشاء بر قامت قابلیتش مرتب ساخت از انتقام منهج و دوستکام متوجه دارالسلطنه تبریز گشته در روزی که داخل ایام سنه ست و تسعمائه بود و بسان عید
دلگشا و مانند روز نوروز فرح افزای بود همای چتر همایون فال ظلال دولت و اقبال بر مفارق متوطنان آن دیار مبسوط گردانید و بنور طلعت عالم آرای و صیقل
معدلت ظلمت زدای ظلام ظلم ظلمه تراکمه زنگ جور از ساحت ملک آذربایجان و آئینه ضمیر اهل ایمان بمرتبه انکشاف و انجلا رسانید و در ساعتی سعادت بخش
و زمانی میمنت نشان اورنگ سلطنت و جهانبانی از یمن قدوم آن آفتاب اوج کامرانی در علو قدر از سپهر برین برتر آمد و افسر خلافت و کشورستانی از
وصول بفرق همایون آن زیبنده سریر کیانی از جمیع اسباب سرافرازی برسر آمد رباعی افسر ز سر تو گشت نامی شاها تخت از قدم تو شد گرامی شاها انصاف تو
ملک آرای شاها [illegible] آن ملک تو شد جهان تمامی شاها و چون همگی همت عالی نهمت شاهی بر تقویت مذهب علیه امامیه و تمشیت مهام شریعت مطهره مصطفوی
مصروف و مقصور است هم در اول جلوس همایون فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پیوست که خطبای ممالک آذربایجان خطبه بنام نامی ائمه اثنا عشر سلام الله
علیهم الی یوم الحشر خوانند و پیش نمازان تمامی بلدان در اقامت صلوة و سایر عبادات رسوم مذموم مبتدعه را منسوخ گردانند مؤذنان مساجد و معابد لفظ
اشهد ان علیا ولی الله داخل کلمات اذان سازند و غازیان عابد و لشکریان مجاهد از هر کس امری مخالف ملت بیضا مشاهده نمایند سرش از تن جدا
لاجرم صیت شریعت ائمه معصومین و دوام دولت پادشاه هدایت آئین بر سر منبر بلند گشت و روی زر بنقش اسامی سامی آن هداة راه یقین و القاب
میمنت ایاب خسرو حشمت قرین زین شده برتبت از همه اشیا در گذشت رباعی افسر ز سر تو برسر آمد شاها تخت از قدم تو برتر آمد شاها بر زر نامت
چو زیور آمد شاها به از همه چیز با زر آمد شاها ناطقان مناظم مذهب حیدری و سالکان مسالک ملت جعفری که مخالفان امیه بدایت نشان را بتعظیم
نام نمی توانستند برد زبان طعن و لعن بر ایشان گشادند و سنیان متعصب و خوارجیان متعصب از بیم حسام بهرام انتقام غازیان عظام خاسر و خائب
و حیران و بی تاب روی باطراف آفاق نهادند از فیض عام انعام شاهی غنچه تمنای مخلصان امیدوار بر گلبن مراد باحسن وجهی شکفته گردید و از پرتو آفتاب
عنایت پادشاهی درخت بخت بندگان خدمتگار در گلشن مقصود بر نهج بهبود سر بفلک کبود کشید نظم شاه کیوان سریر بیر مشتری طبع آفتاب ضمیر
چون بدولت نشست بر اورنگ جانب عدل و داد کرد آهنگ نصب کرد آیت احسان بر سر مومنان لوای امان دوستان را نه گوهر بار

ساخت چون بوستان فصل بهار لیکن چون برکشید تیغ جهاد رخنه در جان دشمنان بگشاد از خوارج نماند هیچ اثر مگر اینکه میان مارتقر منصب وکالت
نفس نفیس همایون امیر حسین بیک لله قرار گرفت ومهم وزارت وصاحب دیوانی بجناب امیر زکریا تفویض پذیرفت قاضی شمس الدین جیلانی بابی بر مسند صدارت
پناه وموقوفات ممالک را بحیطه ضبط درآورده ابواب دین پروری برگشاد وسایر امرا وارکان دولت بمناصب مناسب مفتخر وسرافراز گردیدند وبر مسند
احتشام واعتبار تکیه زده بمرتبه سروری رسیدند نظم چو توفیق الهی کرد یاری برآمد شه بتخت شهریاری امیران را بلطف خویش بنواخت بانعام فراوان مفتخر
ساخت بهر کشور یکی را مهتری داد سریر جاه وتاج سروری داد براهش هر که از اخلاص دم زد بفرق خسرو خاور قدم زد وآن زمستان پادشاه عالیشان
در دار السلطنه تبریز قشلاق فرموده متوطنان آن مکان را در تاب آفتاب عدل واحسان از برودت جور وبیداد اصحاب طغیان محافظت نمود نظم خلایق را
بعهدت داد یاری ولایت را ز فتنه رستگاری زبس کافتاد کارش داد می داد جهان را عدل نوشروان شد از یاد گفتار در بیان لشکر کشیدن
آن مهر سپهر کشورستانی بعزم انهدام مبانی شوکت امیرزاده الوند کرت ثانی شاه انجم سپاه چرخ سریر مهر گیتی نورد کشورگیر
سوی بیت الشرف چو کرد خرام خیمه زد در منازل بهرام سر برافراخت رایت منصور گل برافروخت عارض پرنور بهر قتل عدوی شاه زمن تیز شده باز
خنجر سوسن چتر معکوس لاله گلگون گشت لشکر سبزه گشت عازم دشت بعرض پادشاه گیتی ستان رسید که امیرزاده الوند دو از ده کان کرت دیگر سپاه
فراهم کشیده وبخیال محال استقلال اسباب حرب وقتال معد ومهیا گردانیده ودفع شر آن بد اختر بر ذمه همت شاه والا گهر واجب نموده از دار الملک تبریز
با لشکر ستیز عازم خونریز معاندان گشت وبطالع مسعود ماهچه رایات نصرت آیات بصوب ارزنکان در حرکت آمده آوای نفیر وصدای طبل کوچ بایوان
کیوان درگذشت نظم برآمد زکوس بد آوا غریو غریوی کزان شد سراسیمه دیو زبانگ دهل گوش بگرفت ماه زگرد سپه مهر گم کرد راه وموکب پادشاه
آفاق ارا آنگاه در ارزنجان شتافته چون خبر بسمع الوند رسید عنان تمکن وثبات از دست داده متوجه کیغی گردید واز کیغی نیز راه گریز پیش گرفته شاه عالیشان
در ییلاقهای ارزنجان واز مکان چند گاه بامر شکار پرداخته رایات عیش ونشاط افراخت در آن اثنا بتحقیق پیوست که الوند با جمعی کثیر از سپاه شکوه
بار عزم رزم نموده وار تبریز با وجان نقل نموده از شنیدن این خبر آتش غضب پادشاه صفدر اشتعال یافت ودر یای سپاه ظفر دستگاه را در تلاطم
آورده عنان تکاور بطرف آذربایجان تافت وچون حدود نخجوان مضرب خیام عساکر نصرت انجام گشت خاطر همایون بران قرار گرفت که با
فوجی از ابطال رجال بی سبیل ایلغار سعی کرده ناگهان خود را بر سر ارباب ظلم وطغیان رساند وبصید مقصود دام کمند گرفتار ساخته ضمیر مهر تنویر از آن مر فارغ گرداند
وباین عزیمت پای مبارک در رکاب شبدیز کرده بشتاب آورده عنان بر رکاب بجده دبیر بشتافت والوند از قرب وصول پادشاه عالیجاه خبر یافته باز دیگر
گریز بر ستیز اختیار کرد وازآنجا ببغداد رفته از آنجا روی توجه ببغداد آورد وپادشاه گیتی ستان چون بآن جا رسید وبر کیفیت فرار خصم مطلع گردید آن مقدار
آنجا توقف فرمود که غازیان عظام حمال واثقال مخالفان را که از غایت استعجال در او جا گذاشته بودند تصرف نمودند آنگاه کرت دیگر هوای تبریز اعتبار
موکب کواکب مراتب عبیر بیز ساخت ودر آن زمستان نیز در آن بلده قشلاق کرده اعلام دین پروری ورایات عدل گستری برافراخت اما امیرزاده
الوند چون روزی چند در بغداد اوقات گذرانید بسبب خروج قاسم بیک که از امرای بایندری بود بجانب دیاربکر توجه نمود ودر آن دیار بمرض صعب گرفتار
گشته دست قضا نخل حیاتش در نوردید یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید گفتار در بیان نهضت علم انجم حشم بعزم تسخیر ممالک عراق عجم
در آن ایام مجسته انجام فرخنده فرجام که مملکت آذربایجان بتیغ تسخیر پادشاه کشورستان درآمد سلطان مراد بن یعقوب میرزا که جام زندگانی او از شراب مراد
و مرام تهی بود وبامید غیب زبان الهام بیان شاهی ازوی بنام مراد و تعبیر مینمود ولایات عراق عجم وفارس وکرمان را با توابع ومضافات در حیطه تصرف داشت
ودر آن زمستان که شاه عالیجاه در تبریز قشلاق فرمود نامراد در ولیجان اوقات گذرانید ودر اواخر فصل شتا با قریب هفتاد هزار سوار جرار جوشن پوش خنجر گذار
بصوب همدان لوای عزیمت برافراشت بنا علی هذا در وقتی که خسرو اورنگ نیلی رنگ سپهر بکسب مزید شرف صدای نهضت بجانب برج حمل در عالم
انداخت ونسیم اعتدال آثار بهار جهت نضارت ریاحین وازهار باد در اهتزاز آمده فضای باغ وگلزار را از خار آزار جهو وشوی پاک ساخت نظم شد از فیضان
ابر نیسان اطراف چمن چو باغ رضوان افروخت چو شمع عارض گل پروانه صفت ببوخت بلبل پادشاه دین پناه با سپاه نهنگ آهنگ شیر شکوه
ولشکر پلنگ حشم جنگجوی که بکار زار یکان از چشم تیر بیرون نیند وبشعله سنان آتش افشان دل کیوان می سوختند لوای کشورگشا بصوب همدان ارتفاع داد ومانند قرار

ایلغار

در طی منازل وقطع مراحل سرعت فرموده تا دو فرسخی معسکر مراد رسید موضع نیلات قامت بگشاد وروز چهارشنبه از آن مرحله بعزم مقابله ومقاتله بر مرکب باد پیما سوار
برآمده در اثنای راه بواسطه اشتداد حرارت هوا انجاء اشرف اعلی چنان رسید که آن روز اشتعال آتش قتال را در توقف اندازد وچند ساعت دیگر خصم بدفرجام
مهلت داده بوقت ظهور لواء ضیاء صبح رایت محاربت برافرازد وباین عزیمت در موضعی که بحسب ظاهر آب در وی نایاب بود نزول اجلال فرموده خدام
نواب کامیاب مانند ماهی در خشکی آغاز اضطراب کرده بعرض رسانیدند که این صحرا چون تیه موسی از آب بغایت دور است وهمچون سراب از شراب
کامرانی مهجور وغیر چشمه آفتاب عذیری ندارد ودو چشم مطر وبتان سحاب در روی بحر آب حسرت می بارد وبس لایق دولت ومصلحت سپاه کردون صولت آنست
که اردوی کیهان پوی از اینجا کوچ کرده مرحله که نزدیک بآب باشد معسکر ظفر مآب گردد شاه صافی ضمیر بر زبان الهام بیان جاری گردانید که وهاب علی الاطلاق
خلاق علی الاطلاق قادر است بر آنکه درین بیابان از فیضان بحر عطای بی انتهای خویش همگنان را سیراب سازد وتشنه لبان میدان جهاد وستیاجان مجلد اجتهاد را بسبب
فقدان آب در ورطه عقاب نینداز و آنگاه لشکریان را بحفر آن سرزمین اشارت فرموده هر کس بمقدار یک گز حفر نمود از زیر تیشه او چشمه مانند آب حیوان سر برزد
وجهان از جوش اسباب سیرابی فیض گستر بر جوشید وحقیقت آیه کلیمانه فشرب منها عباد الله یفجرونها تفجیرا در هر یک از آن عیون عیان گردید لاجرم زطبق کلمه
کریمه قد علم کل اناس مشربهم هر یک از خاص وعام مشربی سرت بخش پی برده لوازم شکر فیاض حقیقی بجای آوردند وزبان بدعای دوام دولت قدوه خاندان
کرامت وامامت گردان ساختند تا آن قدوه بت مآب نقش دنغه غوار لوح خاطر پاک کرد نظم شاه عالم پناه شیر شکار با نهنگان لجه پیکار غرق بحر عطای
ربانی خرم از فیض فضل سبحانی بهمه آن یورت شب بیاسودند شاکر از لطف ایزدی بودند گفتار در ایراد محاربه پادشاه عالیجاه با
نامراد بن یعقوب وطلوع کوکب فتح وفیروزی از افق مقصود ومطلوب صبح روز دوشنبه که لوای بیضای کشورکشا از مطلع مراد طالع
گشته انوار ظفر آثار منتشر گردانید وشجاع تیغ عالم آرا انقطاع جنود نجوم انهزام داده مژده فرح افزای کریمه ونصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش خدام
اعلی رسانید مثنوی صبح که خورشید علم برکشید تیغ زر اندود سر شب برید نور ظفر کرد زهر سو هجوم گشت گریزان ز فروغش نجوم شاه خورشید احتشام
برابرش گردون خرام نشسته رای کشورکشایی بر تعبیه سپاه انجم جاه انداخت واعلام نصرت اعلام برافراخته میمنه ومیسره وقلب ومقدمه لشکر را چنانچه
باید وشاید مرتب ساخت زره وران کینه کوش وبهادران جوشن پوش بنوعی صف کشیدند که کره ارض را با وجود طول وعرض منطقه از پولاد پیدا گشت وآن
کوه کون وسپر باد رنگارنگ چنان وچندان بظهور آمد که فضای معرکه جنگ در تلون ونضارت از ساحت گلزار ارم درگذشت نظم جهاندار این بروم
نمدار بیاراست صفی ز مردان کار نه صف بلکه سدی سکندر اساس نگنجد به دلهای مردم هراس علمها چو سرو از زمین خاسته سپرها چو گل عالم آراسته
بدینسان روان گشت شاه جهان بجنبش درآمد زمین وزمان واز آنجانب نیز نامراد برانگیخت وجوانغار سپاه کینه گذار مردان کاری وشیران
نامداری بهنگام داده در دامن کوه پرشکوه صف کشید وچون بموجب کلمه وقذف فی قلوبهم الرعب با وجود وفور عدد وکثرت عدد از مهابت غازیان نصرت
نهایت خایف بود در پیش معسکر خود عرابها تعبیه نموده اطراف از آنچه وتهتان در متانت درافزود نظم وزانسو مخالف زخوف تلف پی کینه تو
برآراست صف به پیش صف از تخته وآنچه حصاری برافراخت آن بی هنر که القلعة بر آن بی جنگ ساخت که بر خود فضای جهان تنگ ساخت
پس از هر دو طرف مردان میدان شهامت وشیران بیشه صرامت از سر خشم وکین بایره حرب وآتش طعن وضرب برافروخته بنوک پیکان دل دوز وشعله
سنان جانسوز هنگامه قتال گرم ساخته خرمن حیات یکدیگر ساختند تیر خار آگذار در چشم هر یک از دلیران معرکه بیکبار چندین چشم خونبار موجود گردانید وسنان
ثعبان کردار بدین شیران بیشه کارزار را چشمه چشمه ساخته انوار بر چشمه جویی بظهور رسانید نظم زتیر مرگ تأثیر دلیران جهان تاریک شد در چشم
روشن ولیکن در بنای عمر هر کس پدید آمد زتیر چندین روزن وچون کار دشمنان بجز استعمال سیف وسنان بمقطع رسید غازیان جلادت نشان دست
بشمشیر وخنجر وگرز وشمشیر بردند وپیاده مراد نیز سپر تحمل بر سر کشیده وپای ثبات فشرده روی بدیشان آوردند وهر دو طایفه درهم آمیخته وگرد بلا بر فرق
یکدیگر بیخته صعوبت آن محاربه بمرتبه انجامید که تا بهرام شدید الانتقام در میدان سپهر فولاد فام مقام دارد وبنیاد آفریده خون ریزی چنین ندیده وگوش
هیچ جهاندیده گوشی بدان انسان نشنیده نظم جلان از دو جانب در آن رستخیز کشیدند بر یکدگر تیغ تیز زشمشیر شد سینها چاک چاک ز خون گشت
چهره از گرد چاک کثرت جثه کشتگان فضای معرکه را بر طالبان نام وننگ تنگ گردانیده ووفور سیلان خون روز برگشتگان بحر سوج وجیحون

در صحرای جنگ بحیز ظهور رسانید نظم در آن جنگ از دست بردیلان بشمشیر مرد افکن پردلان بهر سو روان گشت جوئی ز خون بهنجار دریای جیحون فزون آخر الامر نسیم کرامت شمیم ظفر از مهب والله یؤتی ملکه من یشاء بر پرچم علم شاهی وزیدن گرفت و روایح مشکین فوایح نصرت از گلزار فرح آثار انا فتحنا لک فتحا مبینا بمشام خدام موکب ظل اللهی رسیدن آغاز نهاده و خاقانیه عظام القوت دولت پادشاه جمشید احتشام اصحاب علم و اعلام برا ازین برده آشفته و زبان حال او قال مضمون کریمه فهزموهم باذن الله گردان ساخته بکین از سپاه دشمن در معرکه زنده و باقی نگذاشتند نامراد با معدودی چند که در اجل ایشان اندک تاخیری بود بطرف شیراز گریخت و بسیاری از امرا و متابعان او را بهادران میدان خون بخاک راه برآمیخت بعضی دیگر که بهر طرف فرار کردند غازیان از عقب شتافته گرد از وجود همت فرسوده شان برآوردند کرایم غنایم و نفایس اجناس که در آن مصاف بحیطه تصرف غازیان درآمده بسیار و کثرت اسپ و استر و اشتر که اهل سوزار نامراد و اتباعش گرفته مشابه بود که محاسب وهم تعداد آن نمی توانست نمود پادشاه فرخنده اقتدار بعد ازین فتح نامدار مردان روزکار را بانعام و احسان فراوان نوازش کرده فتحنامه ها باطراف امصار و بلدان فرستاد و عنان همت متوجه دامن کوه الوند منعطف ساخته در آن ییلاق دلپسند داد عیش و کامرانی داد والحمد لله علی تواتر نعمائه و توافر آلائه

گفتار در بیان نهضت رایات ظفر طراز بصوب دار الملک شیراز و رفتن پادشاه عالیشان بعد از تسخیر فارس بجانب کاشان

چون پادشاه سعادتمند روزی چند در دامان کوه الوند بفراغ اقبال بگذرانید چنان معلوم گشت که نامراد در شیراز رحل اقامت انداخته و همت بر ضبط ممالک فارس و توابع مصروف ساخته رای صواب نمای چنان اقتضا فرمود که قبل از آنکه خصم ضعیف قوی گردد و از هر طرف لشکری بدو پیوندد عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازد و بصرصر غضب نهال اقبال او را از بنیاد براندازد لاجرم علم ظفر شیم از ولایت همدان بجانب دار الملک سلیمان علیه التحیة والغفران روانه شد و در آن اثنا بار دیگر خبر عصیان حسین کیا فرمان شرف اعلی شرف نفاذ یافت که الیاس بیک ایغور اوغلی با جمعی کثیر از سالکان طریق یکدلی توجه دفع شر او شود و در فتح بلاد رستمدار آثار اقتدار ظاهر گرداند و الیاس بیک حسب فرموده عنان عزیمت بجانب حسین کیا انعطاف داده موکب ظفر انتما کوچ بر کوچ باصفهان شتافت و از اصفهان برحیل اعیان عازم شیراز گشته نامراد بشوشتر گریخت و در شوشتر مجال سکون محال دانسته بعد از رفت و رایات ظفر طراز پادشاه دشمن گداز قرین اکرام و اعزاز بدار الملک شیراز درآمده سایه عدل و انصاف بر ساحت آن مملکت انداخت و تختگاه سلیمانی از نور طلعت آن مهر سپهر کشورستانی صفت نضارت گرفته اعلام ظلم و اعتساف را نابود ساخت حکام سایر بلاد و قلاع فارس چون از وصول موکب همایون خبر یافتند جمله پیشکشهای شایسته و تبرکات بایسته ترتیب نموده با مفاتیح حصون و امصار بدرگاه فلک اقتدار شتافتند نواب کامیاب ابواب الطاف بر روی ایشان گشاده و زمام ایالت هر ولایتی را بقبضه درایت حاکمی عادل نهاده پادشاه عالیجاه چند گاه در آن بلده بعیش و نشاط گذرانیده بعد از آن متوجه خطه کاشان گردید و در اثنا راه بنشاط شکار پرداخته فضای کوه و دشت را از نخجیر و آهو خالی گردانید و چون کاشانیان استماع نمودند که عنقریب آفتاب دولت و اقبال از مطلع آمال طلوع کرده فضای آن مملکت را مانند فردوس اعلی بهمت نضارت خواهد داد و رایات ظفر آیات ظلال عنایات بر مفارق ایشان گسترده ابواب عدل و انصاف بر خواهد گشاد گل تمنای ایشان در چمن امید شکفته و خندان گشت و شجره مقصود دلجویان بثمره بهبود دیار و رشد و نوای فرح پرور از طرب خانه [illegible] در گذشت اشراف و اعیان مانند فضایل پناه امجد قاضی محمد و عمدة العلماء مولانا جلال الدین مسعود و غیر ایشان بلوازم استقبال استعجال فرموده و رعایا و بازاریان به بستن آیین و تزیین آن خطه جنت قرین قیام و اقدام نمودند تمامی اسواق و دکاکین را بدیبای هفت رنگ و اجناس روم و مصر و فرنگ آرایش دادند و در زیب و زینت عشرت افزای نگارخانه چین ساخته جواهر کمال اخلاص و دولتخواهی بر طبق عرض نهادند و مواکب کواکب مراتب شاهی محفوف بعواطف نامتناهی الهی بآن بلده درآمده از آن ترتیب و آیین ابتهاج مزاج همایون در افزود و در بزم نشاط و کامرانی نشسته بسرانجام اسباب طوی بزرگ اشارت فرمود و وکلاء عظام و امراء جمشید احتشام چنانچه باید و شاید و غایت علو همت پادشاه بحر مکرمت را لایق باید در تهیه مقدمات جشن حسن اهتمام بتقدیم رسانیدند و فضای بهشت آسا و مرغزاری روح افزا جهت آن کار اختیار کرده قبه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه مرتفع گردانیدند و شاه عالمپناه باستصواب بندگان دولتخواه انجمن فرح انجام را بانوار طلعت خورشید [illegible] مجلس عیش و کامرانی انعقاد یافته جام راح ریحانی و ساغر باده ارغوانی از کف ساقیان زهره جبین دایر گردید از تاب شراب ناب در صفحه عارض خوبان

چون لالههای سیراب عیان بود و از فروغ رخسار ساقیان ساحت بزم طرب گلزار گلستان و مغنیان خوش آواز بالحان بهجت افزای نقش غم از الواح خواطر سترده و ساز کانون نغمه پرداز بنوای چنگ و قانون غلغله در سو درانداخته و دمع اهل جنون بیرون برده مثنوی فروغ باده چون مجلس بیاراست ز مستان بانگ نوشانوش برخاست مغنی هر مقام دلنوازی بآهنگ دعای شاه غازی کشیده از دل آه روح پرور برقص آمد ز صوتش چرخ اخضر ز لحن دلکشای عود و قانون نشاط می پرستان گشت افزون بزم پادشاه بهجت افزا مدت یک هفته مهیا شد قامت چنگ و در روز یکه طوی بزرگ بوقوع می انجامید پادشاه صاحب تاج بر تخت بخت در آمد را آماده و نواهی هر یک از حکام بلدان و امراء و نوئینان و اشراف و اعیان را در موضع مناسب جای داد خواص و مقربان و بواب و یکچیان در پای سریر سپهر نظیر ایستاده چشم و گوش بشارت فرمان واجب الاذعان نهادند حجاب و یساولان بر در بارگاه جهان پناه کمر خدمتکاری بر میان بستند و سایر خدام دلسگران در مقام فرمانبری و طاعت گذاری بساور نشستند مجلسی آراسته شد که خورشید گیتی نورد با آنکه سالها گرد جهان گردیده نظیر آن ندیده و گردون عالم گرد هر چند ساحت کره خاک پیموده شبیه آن مشاهده ننموده مثنوی مجلسی چون بهشت جان پرور اهل مجلس صاحب افسر هر یکی پشت لشکر جرار چاکر پادشاه عدل شعار از رواج جان مطیع فرمانش ریزه خوار خوان احسانش و بعد از انعقاد آن محفل جنت نشان بکاولان و خوانسالاران آغاز کشیدن اطعمه کرده از خوانهای نگارنگ که مشتمل بود بر قسمهای گوناگون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون آنچه در مجلس همایون رسانیدند که شرح کیفیت آن قلم در بیان عاجز است و از وصف کیفیت آن زبان فصاحت بیان قاصر مثنوی مهیا گشت خوانهای مرصع بقسمهای گوناگون طبع ز ظرف سیم و زر کرده بهر خوان سپهری پر ز ماه و مهر تابان بهر طرفی طعام از رنگ دیگر ز لیمو ترشی و حلوا شکر ز اطباق برنج آمده در آن سور کواکب سان [illegible] ز بریان و کباب و بره [illegible] ز مردم گشت پنهان صورت آن ندانم چون کنم وصف مزعفر طبقها بود پر از [illegible] زر چنین [illegible] رنگی بود پر نور ز روغن چون سواد دیده حور چون انام از اکل طعام فارغ گشتند و خدام بارگاه سپهر احتشام سفره و دستارخوان در نوشتند امرای نواچی خلع فاخره و اثواب وافره از بوغتیهای [illegible] و البسه و جامه های مخمل و اطلس و اراشی و چکمنهای سقرلات قرمز و کمرهای زربفت و زرده دوزی حاضر آورده هر یک از اهل مجلس را بخلعتی لایق سرافراز کرد و این انعام عموم تمام یافته در آن روز اکثر ملازمان آستان اقبال آشیان و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران کاشان بپوشیدن جامه شاهی مفتخر و مباهی گردیدند و در آن ایام فرح انجام فروغ آفتاب عنایت پادشاه گردون غلام بر وجنات احوال نجابت مآل قاضی محمد کاشانی تافت و آن فضایل و کمالات نفسانی مشمول الطاف بلا دریغ گشته منصب صدارت یافت و قاضی محمد بصفت علم و دانش موصوف بود و از غایت وقوف و کاردانی در سرانجام امور جهانبانی ید بیضا می نمود لاجرم چون ملازم درگاه عالم پناه شد در اندک زمانی ترقی بسیار کرده صاحب اختیار ملک و مال گشت و بدرجات تقرب و نیابت مسعود فرموده پایه قدر و منزلتش از اکثر ارکان دولت و اعیان حضرت در گذشت القصه پس از جشن و سور مذکور و نوازش عموم جمهور مردم [illegible] و دور رای عالم آرای پادشاه مؤید منصور چنان اقتضا فرمود که لوای کشورگشا بصوب بلده قم برافراخت و بهمعنان دولت و اقبال طی منازل و مراحل نموده در آن خطه شریفه طرح قشلاق انداخت

ذکر شهادت الیاس بیک ایغور اوغلی بشمشیر غدر والی رستمدار و توجه رایات ظفر شعار بعزم تسخیر آن بلاد و امصار

چنانچه خامه سخن گذار سابقا در سلک تحریر کشید الیاس بیک ایغور اوغلی در وقتی که موکب نصرت نشان از همدان کوچ [illegible] شیراز بود با طایفه از غازیان عازم ولایت رستمدار گشت و چون بحدود آنجا رسید امیر حسین کیا با جمعی کثیر از دیوساران رستمدار و کوهستان مازندران بر سر امیر الیاس ایلغار کرده و آنجناب بر توجه خصم اطلاع یافته در رعایت طریقه حزم نموده از میدان معارضه عنان بطرف قلعه و راه این منعطف ساخت و اهل [illegible] بظاهر آن حصار شتافته چند گاه بامر محاصره و محاربه قیام نمودند و چون دیدند که ایشان را فتح آن قلعه بجنگ میسر نشود آغاز مکر و تزویر کرده رسولان چرب زبان نزد امیر الیاس فرستادند و از صلح و صفا سخن راندند و الیاس بیک بر عهد و پیمان دشمنان اعتماد فرموده از قلعه و راه این بیرون آمده با رستمداریان در آمیخته حسین کیا طریق غدر و مکر سلوک داشت و آن امیر ساده دل را بشرف شهادت رسانید و این خبر در قشلاق بلده قم معروض پادشاه سپهر احتشام گردید لاجرم آتش غضب قیامت لهب اشتعال یافت و در اول فصل بهار که از نوای فرح افزای هزاردستان سلطان گل خندان شد و خورشید تابان عازم تسخیر قلعه بهرام شد بدلالت انتقام کشت اعلام ظفر اعلام بصوب قلعه گل خندان که محل توطن جمعی کثیر از رستمداریان بود نهضت فرموده آن حصار [illegible] بروج سپهر دوار از سنگ حوادث مصون و بسان قلعه گردون فیروزه کار از کمند نوائب مامون خندق عمیقش چون میدان

اهل در غایت وسعت و خاکریزش بلند مثال همت خردمند در کمال رفعت قمقم حلقه بحو حلقه الوند کنگرش بمرکمند کند ساحت او سپهر مینافام
گل خندان گلشنش بهرام و چون اشجه رایات فیروزی فرجام پرتو وصول بر نواحی آن حصار انداخت کو توال بدفعالش ابواب مخالفت و عصیان برگشاد
و در روی قلعه را بر روی خود دبسته اندازختن تیر و سنگ آغاز نهاد و غازیان عظام و مجاهدان موکب فلک احتشام القلعه را چون نگین در انگشترین احاطه
نموده روز اول ترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند و صباح روز دوم از هر چهار طرف جنگ در انداختند فتح الله حسین پیش نهاد همت ساختند
از بالای قلعه تیر آتش همچون کوکب اقبال محصوران روی بحضیض وبال آورد و از پایان پیکان آتش فشان لسان دعوات مجاب روی بسوی بالا کرد و از
هیبت صدای تفنگ رعدآسا کان آن کوه بهت تزلزل گرفت و از شعله قار و رشحه نفط نبات زنده کانی آن گروه صفت احتراق پذیرفت غازیان عظام
سپر و چپر بادر سر کشیده و چون مور و ملخ از خندق تگذشتند و بخاک ریز بر آمده لسان کیک دری عازم مضیل گشتند و در وقتی که سحاب کمان ساکنان
کلخندان همچون دیده عاشقان گریان گشته باران تیر فرو میبارید و مهر تیری سیار زنی مجروح بی روح میکرد دیدان پهلوانان یمن دولت پادشاه جهانبان
پای بر بر پشتگان نهاده صعود می‌نمودند تا دست بکنگره قلعه رسانیده و بر زبر باره بر آمدند و حصاری آن با استحکام قهرا و قسرا مفتوح گشته فرمان غضب پادشاه
عجم و عرب مقبل عام فرمان فرمود و تمامی صغیر و کبیر و برنا و پیر عرضه تیغ تیز شد و در آن دیار دیاری نماند و زبان تقدیر ملک عذار کل من علیها فان که بگوش
هوش ساکنان آن مکان رسانید والحکم لله الواحد القهار والغرة للنبی الامی المختار و آله الاخیار و عترته الاطهار **ذکر فتح قلعه فیروزکوه و حصار**
اسنا و وصول بعضی از حکام و ولایات بپایه سریر اعلی چون پادشاه سکندر نشان از مهم حصار گلخندان باز پرداخت رایت فتح و فیروزی بصوب
قلعه فیروزکوه بر افراخت و آن حصن حصین در بساط بسیط زمین بکمال استحکام و متانت اشتهار دارد که عقل سلیم و طبع مستقیم تسخیر آن را بر سبیل غلبه و قهر
از جمله محالات میشمارد و در آن زمان مردان جلادت آثار و وفور اسباب حصارداری و ذخیره بسیار مشحون بود و فتح آن بدون امتداد محاصره معقول
نمی‌نمود القصه بعد از وصول سپاه قیامت شکوه زلزله در ارکان آن کوه و ولوله در دل جان آن گروه افتاده سپاهیان دست به تیر و کمان گشادند
و غازیان آغاز محاربه نموده بنوک پیکان دیده و در نقش وجود جمعی کثیر را از لوح هستی سترد و مدت ده روز حال بر منوال گذشته صباح روز یازدهم نسیم
فتح و نصرت از مهب ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بر پرچم علم شاه کشورکشا وزیده سپاه بهرام انتقام قلعه فیروزکوه را بطریقه حصار گلخندان
مفتوح ساخته بر حسب فرمان واجب الاذعان دست بقتل عام برآوردند و تمامی متوطنان آنجا را معروض تیغ سیاست گردانیدند ... و
روز دیگر پادشاه والاگهر همت بر دفع شر حسین کیا که در قلعه استا متحصن شده بود گماشته بدان جانب کوچ فرمود و حسین کیا بصفت شجاعت و پهلوانی
اتصاف داشت و در میدان جنگ و هنگام قتال نام و ننگ رستم دستان و سام نریمان را فراموش کرده خویش میپنداشت و در آن اوان دوازده هزار
سوار و پیاده جرار در ظل رایتش سر میبردند و یراق و استعداد بسیار و اسباب و آلات بیکار جمع آورده بهیچکس مرد میدان خویش تصور نمیکرد و بنابراین چون
حسین کیا از توجه موکب همایون خبر یافت با فوجی از مردم اعتمادی قدم در طریق مکر و تزویر نهاده از حصار بیرون خرامید و بقصد دست برد در سرچشمگاه
منزل گزیده و از نهاد در آن لشکر نصرت نشان زمره که حالت روز مصاف را بر لذت شب زفاف رجحان میدانستند بشرق حسین کیا رسیده غبار
میدان هیجا ارتفاع یافت و از هر طرف طایفه بزخم تیغ و سنان مجروح و بی روح شده التهاب آتش قتال کانون درون همگنان را فرو تافت بالاخره
نکبار نکبت گرد ادبار بر مفارق سپاه رستمدار بیخت و حسین کیا با اتباع بجانب حصار استا گریخت و فی الواقع القلعه بیست در غایت رفعت و استحکام
و لسان سپهر فیروزه فام ستوره محروس از نوایب ایام بهرام خون آشام چون شعله بر گرد برجش دایره و کمند اوهام از وصول اشرفات بلندش قاصر نظم
قلعه استوار چون چنبر گشته با ذروه فلک همبر سر واقع نشسته بر بامش جرم بهرام مشعل شامش ورود دی عظیم در دامن آن حصار جاری بود و آمینی
در کمال متانت و حصانتش می‌افزود و چون شاه عالیجاه و لطایف بر استا منزل گزید و سپاه ظفر لوا چند روز بامر محاصره و محاربه پرداختند بر ضمیر منیر همایون
واضح گردید که بمجرد اهتمام لشکر جرار و استعمال آلت رزم و پیکار فتح آن حصار تیسیر پذیر نیست چه زنگ حادثه بر سپهر را چه خلل لاجرم رای عقده کشای
بر حل آن واقعه معضله گماشته خاطر دریا مقاطر بر آن قرار گرفت که آب آن رود را که ماده معاش محصوران بود بجانب دیگر اندازد تا ایشان بساط
بر ساحل مضطر شده نتوانند که بجنگ و حرب پردازند و حسین بیک لله با جمعی کثیر از مردان میدان مجادله بتمشیت آن مهم مامور گشته باندک زمانی نهری

بعرض عمیق که آب جوی نمودند و راه جریان رود را بدان جانب گشودند و اگر آن آب در آن جوی افتاده بعضی از آن مجاری بسوی ظهور روان بود بنابراین پادشاه گیتی ستان
سپاهیان را فرمود که سنگ و خاک و چوب و خاشاک در پیش آن رود سدی بندند و بدان جهت آتش محنت در جان محصوران زده بجماعت داخل
لب و سوخته دل شدند لشکریان بهامت از حسب الحکم تقدیم رسانیده حسین کیا و اتباع او بعد از مشاهده آنحال کشتی امید خود در اغریق لجه فناده نیک آتش عطش خرمن
شکیبائی ایشان را محترق ساخته متحیر و مضطرب گردیدند و غازیان عظام کرمه و ابهام در میان بسته شمشیر از چشم بدست باد را خنجر تهیک گشودند و در روز سوم از
بستن آب که محصوران بیتاب شده بودند آن حصار را فتح نمودند و تمامی ساکنان آن قلعه را سرهمه گردانیدند و روی بسوی ارک که محل تحصن حسین کیا بود
آوردند و سه روز دیگر بین الجانبین غبار جنگ ارتفاع یافته در روز چهارم آن موضع نیز بر جبر تسخیر پادشاه کشورگیر در آمد و تمامی اهالی استا و ارک
آن موضع معروض تیغ یاساشدند مگر بعضی از اعاظم اهل قلم که نجات رهزنه از ارکان دولت نجات یافتند و حسین کیا بوم اسا در قفس آهنین محبوس گشت
و بعد از چند ماه بواسطه اعراض نفسانی و دیگر اسباب ناتوانی مرغ روحش قفس قالب را شکسته بعالم آخرت پیوست و در روز یکبار بعضب شاهی اشتعال
یافته بود در میدان اصفهان جسد شی محمد کره و جمعی دیگر از سالکان طریق عصیان محترق شد القصه بعد از فتوحات مذکور پادشاه منصور تمهید بساط جشن
و سور اشارت فرمود و روزی چند در آنحدود بلوازم عیش و نشاط اشتغال نمود و در آن اثنا شاهزاده سعادت انتما محمد حسین میرزا ولد خاقان مظفرلوا
سلطان حسین بایقرا از جرجان و کارکیا سلطان حسن ولد میرزا علی از گیلان با تحف و تبرکات فراوان باستان سلطنت آشیان آمده سعادت پابوس
همایون دریافتند و بانصاف انعام و اکرام مفتخر و مباهی شده بمقتضی المرام بطرف ولایات خویش شتافتند آنگاه پادشاه مظفرلوا از استا بصوب عراق
مراجعت فرموده ملک ری را از یمن مقدم اشرف اعلی غیرت فردوس برین ساخت و از آنجا بخرقان رفته از خرقان رایت نصرت آیات بجانب ییلاق
سورلوق بر افراخت و در آن منزل خبر طغیان محمد کره و کشته شدن او سلطان احمد ساروئی را بمسامع جاه و جلال رسید و موکب همایون در ضمان عنایت
ملک بیچون متوجه اصفهان گردید **گفتار در بیان کشته شدن سلطان احمد ساروئی بتیغ طغیان حاکم ابرقوه و سوختن جسد خبیث**
محمد کره بنار غضب پادشاه سکندر شکوه پیش از آنکه غزات عجم در حیز تسخیر پادشاه کشورگیر در آید بسبب فتور امور دولت سلاطین آق قوینلو
شخصی که مشهور بود بسلطان احمد ساروئی جمعی از مردم هر جائی بخود متفق ساخته دارالعباده یزد در تحت تصرف در آورد و چون پرچم علم آفتاب اشراق
بر ساحت بلاد عراق تافت ایالت یزد بحسین بیک لله متعلق شد و آنجناب از قبل خویش شعیب آغا را که در سلک نوکرانش انتظام داشت
بداروغگی تعیین نمود و حکم همایون نفاذ یافت که شاه تقی الدین اصفهانی مصحوب شعیب به یزد رود و سلطان احمد ساروئی را از مقام خلاف
و عناد بگرداند و بمساعی جمیله شاه تقی الدین بین الجانبین قواعد مصالحه تمهید یافته سلطان احمد عهد و پیمان در میان آورد که بعد العمر از جاده عبودیت
خدام سده سدره منزلت در نگذرد و نسبت شعیب در مقام اتفاق و اتحاد باشد آنگاه شعیب به یزد در آمده روزی چند حکومت کرد و سلطان
احمد را غایت شرارت بر آن داشت که نقض عهد نموده ناگاه او را در حمام بسعادت شهادت رسانید و از روی استقلال افسر ما نفرمانی بر سر نهاد
گردید اما بعد از آن ایام بردست محمد کره که در کره خاک مثل او مباکی نبود بقتل رسید بیان این سخن آنست که محمد کره در زمان بعضی از سلاطین آق قوینلو
داروغگی ابرقوه مینمود و در آن اوان که رایت نصرت نشان شاه جهانیان از عراق بصوب شیراز در اهتزاز آمد کره ایلچی با تحف لایقه بعتبه کعبه مرتبه
فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرده نواب کامیاب قاصد آن خذلان مآب را محفوظ بین اشفاق ساخته فرمان واجب الاذعان در
باب تفویض ایالت ابرقوه باسم کره بهمت نفاذ پذیرفت و ایلچی مشمول انعام و احسان فراوان مراجعت نموده محمد کره روزی چند طریق جاکری
و فرمانبری سلوک داشت و آخرالامر بمقتضای کلام معجز نظام ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی بکثرت اموال و افزونی رجال مغرور گشته رایت
شقاوت بجانب یزد برافراشت و از ابرقوه ایلغار کرده ناگهانی بدروازه یزد رسید و بهر حیله که توانست خود را در شهر انداخته سلطان احمد ساروئی
را بقتل رسانید و آن بلده را مسخر ساخته در مقام خلاف نواب درگاه سپهر اوصاف ثبات قدم نمود و چون این حالات بر رای پادشاه فلک اقتدار
روشن شد از سورلوق باصفهان شتافته عنان یکران بصوب یزد تافت و بعد از وصول غازیان عظام و عساکر بهرام انتقام آن بلده را مرکز وار احاطه کرده
و اسباب قلعه گیری ترتیب داده دست باندازختن تیر و سنگ برآوردند مدت یکماه هر روز از وقتیکه خورشید روشن چهر بعزم تسخیر شهرستان سپهر لوا

بضیاء تیغ میگردانید تا زمانی که مشاعل نجوم بر زبر بروج قلعهٔ نیلگون گردون دار میگردید مجاهدان موکب همایون پادشاه ربع مسکون عقاب سهام خون
آشام بقصد صید مرغ روح مخالفان دون پرواز میدادند و اتباع گروه بتیر آتش ستیز افروخته شست تا بدافتن خدنگ مرگ آهنگ میگشادند انواع
زخم سنگ و توپ و تفنگ نهاد را ان تیر خدنگ رخنها در برج و باره پدید آمد و سپاه نصرت شعار یکبار در شهر ریخته رایت فتح و نصرت برافراختند
و بضرب تیغ و سنان بسیاری از نوکران گروه را بر خاک هلاک انداختند و گروه با گروهی که در اجل ایشان اندک تاخیری بود بقلعه گریخته بار دیگر
آغاز جنگ و جدال نمود و جنود ظفر ورود روی بتسخیر الحصار آورده بعد از آنکه مدت یکماه دیگر بامر محاصره و محاربه پرداختند بیمن دولت روزافزون
انقلعه را نیز قهرا و قسرا مفتوح ساختند و گروه برجی بلند که تا آنوقت بسبب کمال رفعت و متانت از کشیدن گزند امین بود و مردم گروه آن را نقاره
میکشند پناه برده و بمضمون آیه اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده غافل ماندند و غازیان قلعه‌گشا آن برج را احاطه نموده فرمان لازم
الاتباع آفتاب شعاع شرف نفاذ یافت که در پای آن برجی که مقر گروه بود هیمهٔ بسیار جمع سازند و آن را در زیر هم چیده آتش انتقام برافروزند تا خرمن
صبر و شکیبائی گروه سوخته قدم اضطرار بیرون آید و فرمان بران بموجب فرموده تقدیم رسانیده شعلهٔ آن نیران سر بگردون کشیده و گروه از تاب حرارت
در اضطراب افتاده بروزنهٔ منزل گریده و غازیان عظام نردبان بر دیوار آن روزنه نهاده او را با دوسه مغلوک دیگر که آنجا بوده پایان آوردند و
دست و گردن بسته بپای سریر اعلی بردند شاه دین پناه فرمود تا گروه را مانند حسین کیا در قفس آهنین محبوس ساختند و اساس جمعیت اتباعش را بشعلهٔ
تیغ بیدریغ سوخته بنیاد حیات تمامی آن قوم ناپاک بر باد فنا انداختند و گروه در آن قفس بدترین حالی محبوس بود تا وقتی که شاه عالم پناه از یورش
طبس معاودت فرمود آنگاه نیران غضب قیامت لهب اشتعال یافته در میدان بلدهٔ اصفهان غازیان عالیشان هیمهٔ فراوان مجتمع گردانیدند
و آتش در آن زده گروه را با جمعی از نوکرانش که عبدی بیک از ابرقوه آورده بود در دنیا بعقاب الیم و عذاب نار جحیم رسانیدند گفتار در بیان

نهضت رایت گیتی فروز بولایت طبس و معاودت نمودن بعد از قتل سه چهار هزار کس

در آن اوان که پادشاه
عالیشان بمحاصرهٔ یزد اشتغال داشت امیر کمال الدین حسین صدر از نزد خاقان منصور سلطان حسین میرزا آمده بسدره انتساب رسید و بوسیلهٔ امرای ملک
آرا شرف بساط بوس دریافت مکتوب و پیشکشی که آورده بود معروض گردانید و چون در آن کتابت تعظیم جانب پادشاه مشرق و مغرب چنانچه
مناسب سمت تحریر نیافته بود و ایضا تحف و تبرکات قابل خدام پایهٔ سریر خلافت مصیر نبود امیر کمال الدین حسین منظور نظر التفات پادشاه
نگشت و خیال یورش خراسان بخاطر انور شاه عالمیان گذشت بنابران بعد از آنکه فتح یزد میسر پذیرفت و گروه در مجلس قفس قرار گرفت مبارز الدین
عبدی بیک توابی با فوجی از جنود قیامت شکوه متوجه تسخیر ابرقوه شد و پادشاه کشورگیر بنفس نفیس همایون در اوایل شعبان سنه عشر و تسعمائه از یزد
بجانب طبس اعتبار فرمود و در آن اوان ولایت طبس بحکم خاقان منصور سلطان حسین میرزا بسور خال امیر محمد ولی بیگ بود و از غازیان
بابا محافظت آنشهر متعهد بود و ترددی بابا کهنان از وصول موکب ظفر نشان خبر یافته خود را در قلعه انداخت و غازیان عظام از گرد راه در شهر طبس
تاخته هر کس را در آن بلده یافتند بتیغ بیدریغ گذرانیدند و غنیمت بی‌نهایت گرفته آثار کمال اقتدار ظاهر گردانیدند آنگاه صورت غضب شاه انجم
... بسمت سکین پذیرفته تفحص حقیقه التفات نمود و عنان مراجعت انعطاف داده بصوب یزد توجه فرمود و در یزد اندک توقفی کرده از آنجا
باصفهان شتافت و پرتو انوار معدلت بر ساحت روزگار متوطنان دارالملک عراق تافت و در آن اثنا مبارز الدین عبدی بیک که ابرقوه را
تسخیر نموده جمعی کثیر از اتباع گروه اسیر گرفته بود بدرگاه عالمپناه رسید و شرف بساط بوسی دریافته بواسطهٔ آن نیکوخدمتی مجددا ملحوظ عین الطاف
پادشاهانه گردیده و بعد از آن ایام از نزد قیصر روم ایلدرم بایزید ایلچی بآستان سلطنت آشیان آمده تحف لایقه و تبرکات رایقه آورده بسعادت
تقبیل قوائم سریر سپهر نظیر مستسعد گشته از زبان قیصر اظهار اخلاص و اتحاد کرد شاه عالم پناه او را بانعام تاج و خلعت و اسب و زر سرافراز گردانید
و احراق جسد حسین کیا و محمد گروه و مشاهدهٔ عاشق در حضور آن ایلچی بوقوع انجامید لاجرم در کمال خوف و اندیشه راه دیار خویش پیش گرفت و بعد از
وصول بروم شمه از اشتعال آتش خشم پادشاهی بعرض ایلدرم بایزید رسانید و شاه عالیشان آن زمستان در بلدهٔ فاخرهٔ اصفهان قشلاق فرموده
بتمهید بساط عدل و انصاف پرداخت و در غایت اقبال و کامرانی بسر برده بعضی از اوقات خجسته ساعات را بتجرع راح ریحانی و استماع الحان

و اغانی مصروف ساخت

ذکر شکار فرمودن پادشاه سکندر اورنگ در فضای نشاط افزای کمیز الک

نظم
فصل بهاران که ز فیض عام گشت جهان غیرت دار السلام
روی زمین خرمی از سر گرفت صحن چمن زینت دیگر گرفت

سلطان گل بقصد شکار دل بلبل
بیکان خار را چون مژگان بتان لاله عذار سرتیز گردانید و نسیم فروردین رواج مشکین فوایح ریاحین در اطراف دشت و کوهسار منتشر ساخته روحی تازه
بقالب جهات نبات رسانید آهوان سیاه چشم از منازل زمستانی بساحت سبزه‌زار و فضای روح افزای مرغزار خرامیدند و چکان لب یار خشم را از
وصال و مشاهدهٔ جمال ایشان مضطرب شده همه تن چشم گردیدند

نظم
پی صید و شکار شهریاران کمان قوس قزح شد تیرباران
ز بیکان نشاط آنگه ژاله چو صیدی غرقه در خون گشت لاله

نشاط شکار از خاطر عاطر شاه فلک اقتدار سر بر زد و لذت صید باعث تصمیم عزیمت خسروانه شد حکم
همایون شرف نفاذ یافت که از تمامی بلاد عراق و فارس حکام و لشکریان و اشراف و اعیان بیرون آمده و جرگه کرده جانوران شکاری را بکمیز
الک که ساحت دلگشایش چون سپهر چنار تنگ وسعت برانند و از جنس آهو و نخجیر و گوزن و جهور در آن صحاری جانداری را بر قرار نگذارند و جهت تمشیت
این مهم تواجیان بصوب بلدان رفته موکب نصرت نشان نیز از صفاهان بحرکت در آمده بهر بیابان که عبور فرمود سراب جامیست آب زلال گرفت و خطرات
از ضیاء مقام غفود لآل ابرفت خار دلالدار چون شاخ شکوفه گلفشانی پیشه کرد و خس و خاشاک مانند اوراق گل و ریحان بساط کامرانی برراه گسترد
و امرا و کلانتران ولایات نیز از تمامی کوه و دشت را احاطه نموده جانوران شکاری را رانده در الک مذکور جرگه بهم رسید و از آهو و نخجیر
و خرگوش و گرگ و شیر و پلنگ چندان جمع آمد که محاسب وهم از تعداد آن عجز و قصور معترف گردید آنگاه پادشاه کامکار بر بارهٔ فلک اقتدار نشسته
تنها بمیان جرگه در آمد گاه بزخم تیر خدنگ از خون آهو رنگ دشت کمیز الک را رنگ یاقوت رمانی داد و احیانا از ضرب سنان جانستان چشمهٔ
خونفشان در جسم شیر و پلنگ بگشاد رهائی گرگان تنگ سرو گردن گوزن را زخم گردانید و ساعتی بشمشیر نهنگ آهنگ شکاف در پشت و پهلوی نخجیر و
خرگوش خسته را انداخت و بعدم رسانید

نظم
شه پردل بنوک نیزه و تیر کهی آهو فکندی گاه نخجیر
کهی شیری بنیزه در ربودی کهی گور از خدنگش گور بودی

بعد از آن برحسب فرمان واجب الاذعان امرا و توقیچیان نیز در جرگه تاختند و هر یک بزخم تیر و ضرب شمشیر آنقدر که خواستند صید بر خاک هلاک
انداختند و آخر الامر اذن عام از کمال عنایت پادشاه گردون احتشام صدور یافته تمامی غازیان و لشکریان آغاز تیغ راندن و شکار افکندن کردند
و در طرفة العینی تمامی آن جانوران را غرقه بخون ساخته شرایط جلادت و خونریزی بجای آوردند و در آن روز شش هزار و چهل جانور کشته تواجیان
انبار از امرا و اعیان و اشراف خدام آستان ملائک آشیان تقسیم نمودند و استادان بنا بر حسب فرمان واجب الاذعان از رئوس و جثثان منار
ترتیب فرمودند آنگاه شاه دین پناه بعضی از ییلاقهای بلدهٔ اصفهان را معسکر نصرت نشان ساخته بتمهید بساط عیش و کامرانی پرداخت و از کف
ساقیان زهره جبین جامهای شراب ارغوانی گرفته رایت عشرت مرتفع ساخت

ذکر نضارت ولایت همدان از پرتو ماهچهٔ لوای کشورگشا و ارتفاع یافتن منازل روح افزا بیمن توجه معمار همت پادشاه سعادت انتما

شاه عالیشان چون روزی
چند در ییلاق اصفهان بدولت و اقبال بگذرانید برحسب اقتضای رای صواب‌نمای متوجه ولایت همدان گردید بعد از وصول بدان مملکت در مرغزار
جنت آثار نزول اجلال فرمود و در تشیید اساس عدل و انصاف کوشیده در باب انهدام بنای جور و اعتساف اهتمام تمام نمود و در آن اثنا خاطر شریف
میل بطواف مزار فایض الانوار امام سهل علی علیه التحیة و الثناء نموده بدان مقام واجب الاحترام تشریف برد و مجاوران آن آستان کرامت
آشیان را بصلات و صدقات نوازش کرده مراسم نیاز و اخلاص بجای آورد و بنا بر آنکه عمارت آن مزار فیض آثار روی بویرانی داشت فرمان همایون
شرف نفاذ یافت که معماران هنرور و مهندسان دانش اثر بر سر آن مرقد معطر عمارتی عالی طرح انداختند و اساس آن را بسان گنبد برمان مشید و محکم
سازند و باندک زمانی آن بنای روح افزا بروجهی ساخته و پرداخته آمد که شرفات بلندش سر همت بذروهٔ قصر فیروزه کار سپهر رسانید و غرفات بی
مانندش فرق رفعت از کنگرهٔ منازل مهر در گذرانید

نظم
بود شاهدیست که طاوس ملایک هر دم از سر سدره نماید بهوایش پرواز
خم طاقش بسقف فلک باشد جفت لب بامش همه در گوش زحل گوید راز

و بعد از آن ایام از اثر مقدم پادشاه بی‌عدیل مانند زمزم از این قدم حضرت اسمعیل چشمهٔ
عذوبت آب در آن عتبهٔ کعبه مرتبه ظاهر گشت و بر بالای آن چشمه خانه تعمیر یافت که جبههٔ آن در بلندی از شرفهٔ خورنق و سدیر در گذشت و

بان چشمه حوضی کوثر مثال احداث یافته از آن آب زلال لا مال شد انگاه استادان بنا و باغبانان دانا چهار باغی دلگشا و بوستانی روح افزا در ان فضای
بهشت آسا طرح انداختند و در اطرافش جدار بلند مقدار بر افراخته ساحت بار امتش را از نشاندن نهالهای ثمر بخش و گلبنهای عطر آگین معطر ساختند
و حالا آن گلشن فردوس نشان بکمال معموری رسیده و از نزاهت چمنها و لطافت آب و هوا غیرت گلستان ارم گردیده شکوفه بساتین افلاک از انفعال گلهای
رنگارنگش گاهی سرخ و گاهی زرد بر آمده و عندلیب خوش نوای طبع دراک در وصف گلزار بدایع آثارش نغمه ز و ضنه من ریاض الجنة سرایند غنچه شکوفه
از حوالی لالهایش چون زلف دلفریب خوبان سر بر زده و سنبل سلسله موی با گلهای حمرایش همچون خط غالیه بوی لعل لبان خوش بر آمده انهار حلاوت
و ثمار اشجارش قوت روح و قوت دل و هوای فضای دلگشایش در جمیع اوقات بغایت معتدل نظم چو خط بتان سبزه اش دلگشا ز سر گشتگانش نسیم صبا
درختان سروش همه دلپسند چو سبزان رعنای بالای بلند هوایش همیشه نه گرم و نه سرد نه در روی غم گل نه اندوه گرد القصه چون خاطر همایون
پادشاه ربع مسکون از تعمیر آن مزار فیض با ثر فراغت یافت عنان باره خوش خرام بصوب ییلاق سورلوق تافت و در آن نزهتستان گاهی بصید و شکار
گور و آهو میل نموده احیانا جام مدام از دست آهو چشمان سیم اندام تجرع فرموده بعد از انکه تموز گرمی هوا برین منوال در گذشت رایات ظفر آیات
متوجه ساروقورغان گشت گفتار در بیان دفع شر صارم کرد و مطیع شدن حاکم گیلان بعد از مشاهده دستبرد و دهشت
که خسرو خاوری بمنزل میزان تحویل کرده بتعدیل اوزان لیل و نهار فرمانداد و حریف خزیف آغاز دم سردی نموده گرمی تابستان روی در نقصان نهاد
صعوبت هجران لاله و گل لال گشته ترک نغمه سرایی کرد و لشکر برد جنیاد دست برد نموده دست بغارت نبات نبات بر آورد نظم ریخت اطراف
بساتین شجر از نفس سرد خزان برگ و بر کل ز غم هجر نسیم بهار بر زبر خاک بغلتید و زار بمسامع اشرف اعلی رسید که صارم کرد با جمعی کثیر از قطاع الطریق
کردستان در ساروقورغان رحل اقامت انداخته و قطع طریق و غصب اموال هر فریق را سرمایه وجه معاش ساخته دفع شر آن بداختر در ذمه همت
پادشاه بهمت کشور واجب نموده بدانجانب نهضت فرمود و صارم چون از توجه لوای کشورگشا وقوف یافت چاره کار منحصر در فرار دانسته احمال
و اثقال بر جای بگذاشت و مضمون من نجی براسه فقد ربح عمل کرده علم عزیمت بجانب عقبات سخت و جنگلهای پر درخت بر افراشت غازیان عظام
جهات صارم و اتباعش با غنیمت گرفته جمعی کثیر از کردان بی ایمان که در راه یافتند بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و مواکب کواکب مراتب از انجا بطرف
اوزن رفته در آن مقام اخبار شیوع یافت که حاکم فومن و رشت امیره حسام الدین از متابعت خدام پادشاه ظفر قرین سرپیچیده و گردن بچنبر فرمان
برداری و خراج گذاری در نمی آورد بنابر آن تسخیر گیلان پیش نهاد همت عالی نهمت گشته رایات نصرت نشان بدانجانب روان شد بعد از وصول بسرحد
آن ولایت عساکر بهرام صولت مانند شیر ژیان بجنگل و بیشه گیلان در آمده آغاز نهب و تاراج نمودند و در تضییق مخالفان کوشیده ابواب قتل و غارت
بر روی روزگار ایشان گشودند و حاکم رشت در بحر اضطراب افتاده از ان خوی زشت توبه کرده در سفینه اعتذار و استغفار نشسته ایلچی بخدمت با اموال
و نفایس فراوان بدرگاه پادشاه سلاطین پناه ارسال داشت و قبول نمود که بعد الیوم حسام مخالفت از نیام عصیان بیرون نیارد و سال بسال
خراج و مال ادا کرده خود را یکی از بندگان خدمتکار شمارد عفو کامل و لطف شامل پادشاه پوزش پذیر بر طبق کلمه مجسته اذا ملکت فاسجح از جرایم عظیمه امیره حسام
الدین تجاوز فرموده قاصد او را مشمول انعام و احسان گردانیده و نشان حکومت مملکت گیلان عنایت نمود و ایلچی تاج التفات شاهی بسر مباهی گشته
منشور موفور السرور را بدست گرفته رخصت معاودت یافت و موکب همایون پادشاه ربع مسکون از حدود ولایت گیلان مراجعت فرموده
بطارم شتافت و در ان زمستان خطه طارم از یمن مقدم مکرم غیرت افزای گلستان ارم بوده بساط عیش و نشاط انبساط یافته ساعت بساعت مواد
کامرانی و حشمت می افزود و چون فصل شتا بر طبق مدعای خدام سده سدره احتشام بپایان رسید پادشاه ستاره سپاه از یورت قشلاق متوجه جیت آتش پرست
خویش گردید فراش فرخنده بسیط زمین را به بساط زمردین آرایش داد و سلطان گل در کمال شوکت و تجمل پرده زنگاری از چهره گلنار گشوده در
انجمن چمن نهاد نظم کرد دست سحاب نیسانی در چمن باز گوهر افشانی ژاله باریده همچو در خوشاب لاله شد ساغری پر از می ناب یخ بر افروخت
غنچه مستور چشم بگشاد نرگس مخمور پادشاه مؤید منصور از قشلاق طارم بجانب ییلاق سلطانیه در حرکت آمده بعد از وصول بمقصد چمنی را که از غایت
نزاهت رشک سرابستان ارم است بیمن قدوم همایون مشرف ساخت و روزی چند در آن منزل دلپسند بسبب پختن و نخجیر انداختن قیام نمود انگاه

انگاه رایت عزیمت بصوب سورلوق بر افراخت و در سورلوق بمسامع نواب کامیاب شاهی رسید که صارم کرد نوبت دیگر جمعی از کراد فراهم کشیده
بموضع اورمی آمده و بافروختن نایره فتنه و فساد اشتغال دارد و بیرام بیک قرامانی و جناب خلیفة الخلفا با فوجی از مردان میدان رزم از عالی بدفع آن
بداختر مامور گشته روی بطرف اورمی آوردند و صارم کرد از انجا بکردستان گریخته پناه بقلعه کوهی برد و در ان موضع حصین تشمر جنگ و پیکار گشته پای
صبر و شکیبایی بفشرد و امرای عظام با سپاه بهرام انتقام او را تعاقب نموده بعد از وصول بدامن انکوه غازیان رستم شکوه حسام کین از نیام کشیده مانند
پلنگ خشمناک بر فراز آن کوه دویدند و صارم با فوجی از اشقیا که با او همدم بودند بقدم مقابله و مقاتله پیش آمده محاربه در غایت صعوبت دست داده و ناوک
بلا از شست قضا گشاد یافته از هر طرف جمعی کثیر در تنگنای هلاک افتاد و کوه از خون کشتگان بسان کان بدخشان عقرات الشعل گون برجبین آورده و چرخ اثیر از گرد
معرکه دار و گیر تیره گشته نور آفتاب را در حجاب تواری پنهان کرد و برق سنان عالم سوز شعله فنا در خرمن استقامت انداخت و نوک پیکان آتش افروز
حرف امن و سلامت از اوراق روزگار محو ساخت نظم دو دریای خونین بر آمد بجوش بدرید مغز سران زان خروش سر نیزه در سینه کاوش گرفت
ز خشم زده خون تراوش گرفت ز نوک سنان لخت لخت جگر فرو دان چو از خار گلهای تر آخر الامر نسایم فتح و ظفر بر مشام امرای غضنفر اثر را معطر گردانیده صارم
گردروی ادبار بوادی فرار آورد غازیان عظام پسر و برادر و بعضی از سرداران لشکرش را بکمند اسر مقید ساخته فوجی کثیر از متابعانش را بقتل رسانیدند و کامی
ایل و الوس را بغارت برده سالماً غانماً غنیمان مراجعت بصوب اردوی اعلی معطوف گردانیدند و در خوی بپایه سریر سلطنت مصیر رسیده بیرام بیک و خلیفة
الخلفا بعد از تقبیل زمین عبودیت کیفیت آن محاربت و نکبت اعدای دولت را مشروح معروض داشتند و باصناف الطاف و اعطاف شاهی اختصاص
یافته رایت افتخار و مباهات بر افراشتند و بموجب فرمان واجب الاذعان که از مصدر قهر و غضب قیامت لهب صادر گشت غازیان عظام جماعتی
را که مامور بودند پاره پاره بریده هر یک را بعقوبتی که از ان بدتر نتواند بود بقتل نمودند و پادشاه دوست نواز دشمن گداز آن زمستان در خوی قشلاق کرده
مقرون بحصول آمال و امانی از ساغر اقبال و کامرانی شراب عیش و عشرت می نوشید و همواره مجلس همایون را بفروغ شراب گلگون طراوت ایام بهار داده
در مهد بساط انصاف و معدلت میکوشید نسیم عنایت ربانی از مهب سعادت جاودانی متنسم و غنچه عاطفت یزدانی در چمن سلطنت و جهانبانی
متبسم والحمد لله المنعم المکرم گفتار در بیان جشن فرمودن شاه گیتی فروز در روز نوروز و توجه نمودن جهت دفع شر علاء الدوله
ذو القدر بمساعدت بخت فیروز نظم چون ابر بهار شد گهربار برگشت ز نو کنار گلزار بشکفت ز باد صبح لاله آورد به بزم گل پیاله
افروخت رباب می رخ گل برخاست فغان ز جان بلبل شد شاخ شکوفه پر ستاره صد چشم گشاده در نظاره پادشاه آفاق از یورت قشلاق
بیرون خرامیده و در مرغزاری که عذوبت آبش خاصیت چشمه تسنیم ظاهر میگردانید و لطافت هوایش چون نسیم خلد روحی تازه بقالب پژمرده میرسانید
منزل گزیده و ترتیب جشن نوروزی اشارت فرموده در آن روز جهان افروز از سر نو بنوازش امرا و حکام پرداخت و در بزم کامرانی ساغر باده دوستکامی
در کشیده طبقات انام را بانواع احسان و انعام مبتهج و مسرور ساخت نظم در آن روز شاه سلیمان سریر خدیو جهانگیر روشن ضمیر بیاراست
بزمی گران چشمتر نظیرش نیاورده کس در نظر در آن جشن حکام روی زمین ولاتی که بودند دولت قرین بزرگان ملک و سران سپاه سپهبد
امیران حشمت پناه کشیدند هر یک بسی پیشکش به پیش شهنشاه خورشید وش شهنشه زبان لطف گشود سران سرور از انوازش نمود بانعام ایشان
بازین و زنده کمر با مرصع بدر و گهر قبای خز و افسر زرنگار ز نقد بیش از حساب و شمار مهان و کهان را سرافراز کرد بعالم در عزتی باز کرد دشتن
اشراف عالی مقام بپای سریر سپهر احتشام بگردش در آمد می خوشگوار ز دست جوانان [illegible] رخ ساقیان از فروغ شراب بر افروخته چون
عارض آفتاب مغنی بصوت دف و چنگ و نی دعا گفت بر شاه فرخنده پی که شاها لوای تو فیروز باد بعهد تو هر روز نوروز باد بنور وزت ای
بخت فرخ اثر بنوروزیت باد فتح و ظفر و بعد از انقضای ایام جشن و سور بمسامع پادشاه مؤید منصور رسید که نامراد از نغداد گریخته و علاء الدوله
ذو القدر پیوسته و علاء الدوله دختر خود را با او [illegible] در سلک ازدواج کشیده و بموافقت داماد در مخالفت خدام بارگاه شاهی لوای طغیان مرتفع ساخته
و اکنون بپایمردی ان ماخذ دایره خیال افزون بدیار بکر شتافته و بسبب آنکه از صرصر بیداد و شر دو آن دیار آتش فساد اشتغال یافته سران لشکرش پرده
ناموس مردم میدرند و لشکر بی پیرش هر جا چیزی می یابند میبرند نظم لشکر ظالم ضلالت کیش مردم بد نهاد شر اندیش همه از شیوه مروت دور باشند

از فریب نفس مغرور گردیده پیوسته عزم جور و فساد مال و ناموس خلق را دهباد داد استماع این خبر ناپسند غیرت پادشاه هفت کشور را به فلک اخضر کشیده در تیغ شرر آن به اختر برزده همت خسروانه واجب نمود حکم همایون باجتماع لشکر نصرت مآثر نفاذ گردیده توجیهان قمر سیر جهت رسانیدن جار روی باطراف و امصار [illegible] یا دکن زمانی لشکر بسیار از ولایت فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و اران و کردستان و لرستان در اردوی کیهان پوی جمع آمده همه جوشن پوش و خنجر گذار و سرا بر کینه کوش و ظفر آثار نظم سپاهی بلطف الهی همه سرافراز تاج شاهی همه کمر بسته بر کین اعدا میان پری گشاده زبان شاه گستری پس از آنکه پادشاه ربع مسکون برور فرخ و بخت همایون اعلام نصرت فرجام به نکار افراخته دفع اشرار ذوالقدر را پیش نهاد همت ساخته عنان همت گیتی نورد بجانب [illegible] انعطاف داد اعلان کوه کوه و نفیر اوج فلک اثیر رسیده هر کس در اردوی همایون بود براه نهاد نظم روانشد باقبال شاه جهان سعادت مساعد ظفر همعنان جهان از غبار مواکب بچهر سر از آتش ثالث ماه و مهر جنیبت کشانش ملوک عظام جهان بری [illegible] هر کدام و پس از آنکه پادشاه چرخ برق خورشید آثار سایه [illegible] انداز وصول عزیمت افزای فضای آسمان گردانید علاء الدوله ذوالقدر درین معنی مطلع گردیده بعضی از قلاع دیار بکر را که تسخیر کرده بود بجمعی از معتمدان قدیم خود سپرده و روی هزیمت بصوب البستان آورده کیفیت فرار او بعرض شاه فلک اقتدار رسید زمره از متعلقان را بجانب روم گسیل کرده فرقه را بصوب شام فرستاد و خود با معدودی چند بکوه درنا که از غایت رفعت قله آن سر بر اوج آسمان میساید و کره زمین از فراز آن کمتر از ذره مینماید پناه برد [illegible] و پادشاه مجاهد غازی در عین دولت و سرافرازی قطع منازل نموده در بعضی از ولایات که داخل مملکت روم بود عبور فرمود و در هر شهر و قصبه که رسید ابواب عدل و احسان بر روی روزگار [illegible] آن بر گشود و چون کنار رود البستان مضرب خیام سپاه بحر جوش [illegible] گشت جمعی کثیر از لشکر ذوالقدر [illegible] و دهقان [illegible] منظر جامه جنگ پوشیده و دست بشمشیر و خنجر یازیده در برابر موکب ظفر از صف قتال بیاراستند نظم صف آراست آن سپاه گران گرفته جهان را کران تا کران همه آهنین درع و خارا شکاف همه نیزه [illegible] ماند مصاف و غازیان عظام نیز صفوف بر داشت غریو کرنای و سورن زلزله در زمین و زمان انداخت و صدای نفیر و کوس گوش ساکنان گنبد گردون را کر ساخت نظم برآمد ز هر دو سپه بانگ کوس هوا نیلگون شد سپهر آبنوس چو برق درخشنده از تیر و تیغ همی آتش افروخت از گرز و تیغ آنگاه دلیران جنگجوی و بهادران تندخوی دست باستعمال تیر و کمان و سیف و سنان برده روی بانهدام بنیان حیات یکدیگر آوردند و کمال جلادت و مردانگی بظهور رسانیده زخم نیزه خطی قامت تیر مشاهده نوخاسته را مانند کمان خم کردند گاه از تحریک تیغ خونبار رهبر سروران مرد افکن وداع بدن مینمود و احیانا حدت پیکان خارا گذار راه بیابان عدم در جسم دلاوران صف شکن میکشود لاجرم در هر دمی خون محترمی بر خاک ریخت و هر قدمی خاک وجود همدمی با خون برآمیخت جیب زبس کشته گاه ز هر دو گروه ز خون خواست دریا و از کشته کوه و با آنکه در آن روز سپاه پادشاه گیتی فروز بضرب تیغ مسلول بسیاری از آن جیل مخذول را به بیابان عدم بلکه بقعر جهنم فرستادند بقیة السیف پای قرار استوار داشته تا شب در موقف کارزار بیستادند و چون جمشید خورشید از توقف در میدان سپهر ملول شده راه دیار مغرب پیش گرفته و شعشعه تیغ آفتاب به نیام غروب درآمد از عکس خون کشتگان ساحت افق گونه لعل بدخشان پذیرفت پادشاه عالیجناب در معسکر همایون نزول نموده سپاه ظفر اقتباس با وفاقه لوازم پاس امر فرمود و لشکر ذوالقدر نیز مراسم طلایه پرداخته آن شب تا صباح از جانبین طریقه تیقظ و احتیاط مرعی بود روز دیگر سپهداران قضا و قدر دیبای زنگار برفراز جوشن نیلگون گردون پوشیدند و لمعات تیغ برق کردار فضای دشت و هامون را نور بخشیده در انهدام سپاه ظلام کوشیدند پادشاه بهرام انتقام [illegible] و آراسته [illegible] آثار پولاد [illegible] برآمده صفوف لشکر فیروزی اثر پرداخته میدان قتال را از طلعت همایون حضرت [illegible] فضای سپهر بوقلمون گردانید و اشرار [illegible] ذوالقدر در برابر آمده در آن روز جنگی در غایت صعوبت بوقوع انجامید و مخالفان خیره سر بد [illegible] قدم ثبات استوار داشت[ند] هنگام هجوم سپاه ظلام هر یک از فرق ناجیه و زمره باغیه بمعسکر خویش متوجه گردید صباح روز سیم که خسرو انجم علم پرتو ربیع و ظفر برافراخت و از اشتعال اشعه اسنه و تیغ سپید ربیع جیل ظلام شب محنت انجام را مغلوب ساخت بار دیگر غازیان رستم از شمشیر و خنجر کشیده روی بقوم پرشر ذوالقدر آوردند و در آن روز نسایم نصرت و برتری بر شقه رایت سالکان مسالک شریعت غرا وزیده اعدای واژون اختر آغاز انهزام کردند تا مضمون کلمه [illegible] قل لن ینفعکم الفرار ان فررتم شامل حال آن مردم گشت و سرپنجه قدرت سپاه بهرام صولت بساط حیات اکثر آن قوم بدولت را در نوشت جات و یراق

و یراق و ممتلکات ایشان تمام در تحت تصرف لشکر فیروزی انجام قرار گرفت و از صرصر غضب پادشاهی نایره فساد در بیوتات و انبار غله آن جمع خاکسار سمت اشتعال پذیرفت جنیبا باد غضب آتشی بر فروخت که شهر و ده خاکسان بسوخت و پادشاه نکوده مآثر بعد از فراغ خاطر از مهم آن قوم مدبر عازم دیار بکر گشته بر حدود و شام عبور نموده و از حکام و سرداران ولایات جمعی را که بقدم اطاعت بدرگاه عالم پناه آمده لوازم نیاز و نثار بجای آوردند نوازش فرمود و چون هوای دیار بکر از غبار موکب ظفر آثار عنبر بیز و مشکبار گشت بمسامع جاه و جلال پیوست که طایفه از توابع علاء الدوله در قلعه جزیرت توطن دارند و حصانت آن حصار موجب اغترار ایشان گشته شرایط فرمان برداری بجای نمی آرند و موکب همایون بدان جانب شتافته سپاه [illegible] عهد دبده و بخت سر بمحیط آسیا بگرد آن قلعه [illegible] آمدند و با فروختن شعله حرب و جنگ و انداختن تفنگ و سنگ پرداخته در روز دوم چند رخنه در دیوار آن قلعه که چون قبه جوزا از وصمت اختلال مصون بود افکندند و صورت فتح و ظفر در نظر پادشاه فریدون فر جلوه گر شد که همایون شرف نفاذ یافت که غازیان عظام رعایا و مزارعان را اصلا تعرض نرسانند و از اتباع علاء الدوله ذوالقدر هر کس یابند اسیر سرپنجه اقتدار گردانند و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده چون کیفیت فتح قلعه جزیرت بمسامع کوتوالان سایر قلاع دیار بکر رسید مجموع از مقام سرکشی و عناد در گذشته مفاتیح حصون و بلاد را با تحف شایسته و تبرکات بایسته بدرگاه عالم پناه فرستادند و اظهار عبودیت و اخلاص نموده ابواب طاعت و خدمتکاری بر گشادند و پادشاه مخلص نواز در باره ایشان انواع انعام و احسان فرموده زمام ایالت ولایت دیار بکر را در قبضه درایت محمد بیک استاجلو نهاد و جلیل مراجعت کوفته عنان بطرف خلاط انعطاف داد و در اثنای راه شرف الدین بیک که حاکم بدلیس بود با پیشکش فراوان بآستان سلطنت آشیان شتافته شرف بساط بوسی حاصل نموده و بدلیس را به خدام عالی مقام گشته دست عنایت پادشاه بر جبین [illegible] ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگارش بر گشود و پس از آن ولایت خلاط محل بسط بساط خلافت مناط گشت مشاهده گلهای حمرا بر اغصان درختان و متون اوراق باغ و بستان باعث آرایش بزم نشاط شده نوای نای و نوش از ایوان کیوان در گذشت و پادشاه گیتی فروز چند روز در آن مقام فرح انجام بشرب مدام پرداخته از آنجا بخوی شتافت و فصل دی در خوی بوده پرتو انوار معدلتش بر وجنات احوال متوطنان آذربایجان تافت

ذکر طغیان علاء الدوله ذوالقدر کرت دیگر و کشته شدن اولاد او بضرب تیغ نصرت پیکر

در زمستان که موضع خوی مضرب خیام پادشاه جنگجوی بود علاء الدوله ذوالقدر لشکر جنگجوی فراهم کشیده مصحوب پسر خویش که قاسم نام داشت و او را بجهة اتصاف بصفت شجاعت سارو قیلان میگفتند بجانب دیار بکر ارسال نمود و محمد بیک استاجلو با وجود قلت سپاه بمضمون کلام کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله واثق بوده در برابر اعدا صف آرا گشت و هر دو فریق نهایت کشش و کوشش بتقدیم رسانیده محمد بیک را صورت نصرت دست داد و سارو قیلان و جمعی از خویشان او را غازیان شیر شکار اسیر کرده در قتل قوم ذوالقدر نوبت دیگر غایت قدرت ظاهر ساختند و محمد بیک از وقوع این فتح مبین مبتهج و مسرور گشته بلوازم محامد الهی قیام نمود و سارو قیلان را با سایر اسیران گردن زده رئوس نامبارک ایشان را باردوی معلی روان فرمود قاصد او در قشلاق خوی بدرگاه سلاطین پناه رسیده کیفیت حال را بمسامع نواب کامیاب رسانید و غریق انعام و احسان بجانب دیار بکر مراجعت کرده غایت عنایت شاهی را که مشاهده نموده بود معروض محمد بیک گردانید اما علاء الدوله بعد از شنیدن این خبر مانند پلنگ تیر خورده در خشم شده در ماتم پسر سیلاب خون جگر از چشم تر روان ساخت و بار دیگر باجتماع سپاه جیل و حشم پرداخت و پانزده هزار سوار عفریت منظر مریخ آثار فراهم کشیده و دو پسر دیگر خود را که کلانتر را کور شهرخ و خردتر را احمد بیک میگفتند سرداران سپاه گردانیده و ایشان را جهة طلب خون سارو قیلان بحرب محمد بیک استاجلو روان ساخت و محمد بیک از هجوم اعدای شوم خبر یافته باز مستعد قتال گشت و در ظاهر قلعه حمید آمد ملاقی فریقین دست داد جنگی در پیوست که از نهیب آن عنان صبر و شکیب از قبضه اقتدار کوتوال حصار انجم بیرون رفت سیلاب خون چون رود جیحون در فضای معرکه روان شده و قافله امن و سلامت رخت از مرحله جهان بربست آخر الامر محمد بیک بباد حمله صرصر اثر جیل بدخواه ذوالقدر را چون غبار بی اعتبار از عرصه روزگار برداشت و کور شهرخ و احمد بیک با بسیاری از اتباع در معرکه کشته زمانه پربهانه وجود و عدم ایشان را یکسان انگاشت و محمد بیک کرت بعد اخری دست تسلط در گردن عروس فتح و فیروزی حمایل نموده سرهای مقتولان را بر پشت ستوران بار کرده مصحوب قاصدی قمر سیر بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاد و چون در آن زمان پادشاه جمجاه [illegible] از قشلاق خوی متوجه عراق گشته بود ایلچی استاجلو محمد بیک

در ییلاق همدان سرهای دشمنان را با شان ملایک آشیان رسانید کیفیت فتح را که بتائید یزدانی دولت ابد پیوند روی نموده بود معروض گردانید و باصناف انعام و اکرام اختصاص یافته محظوظ و مباهی بجانب دیار بکر باز گردید و چون یک نوبت دیگر علاء الدوله مرة بعد اخری بروم رسید پادشاه ذوالاقتدار که از روی کینه دیرینه در سنه ثلاث عشر و تسعمائه لشکر بسروی کشید و علاء الدوله در میدان قتال زخم تیغ رو بمیان کشته گشته رشته حیات بسیاری از قوم ذوالقدر در آن معرکه منقطع گردید و بقیة السیف در اطراف آفاق پریشان شده نامراد در خدمت مقیم راه دیار روم پیش گرفت و حشایش عقیقی و غایه سیفی گلشن ممالک شاهی از خار از آن سالکان طریق تباهی سمت امنیت پذیرفت و شاه صاحب تائید آن بهار و تابستان در متنزهات ولایت همدان در کمال دولت و اقبال اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط مصروف داشت و در خلال آن احوال امیر نجم الدین که منظور نظر کیمیا اثر پادشاه عالی گهر شده رایت اعتبار و اختیار برافراشت

ذکر شمه از حال امیر نجم الدین مسعود جیلانی و رسیدن کوکب طالع او بدرجه شرف و کامرانی

بر ضمیر کیمیا تاثیر مبصران معیار اعتبار و عیار شناسان کارخانه روزگار در حجاب استتار مختفی نخواهد بود که امیر نجم الدین مسعود در اوایل حال از سلک زرگران داعیان رشت که داخل مملکت جیلانست منتظم بود و بواسطه کمال مهارت در صنعت صیاغت از امثال و اقران ممتاز و مستثنی مینمود و در آن ایام که آن گوهر کان الطاف الهی یعنی حضرت شاهی دین پناهی در ولایت لاهجان بسر میبرد امیر نجم الدین مسعود بنا بر ارادتی که نسبت به دودمان پیغمبری سیما منتسبان خاندان حیدری ثابت داشت نادیده نقش محبت آن قرة العین ولایت را بقلم اخلاص بر خاتم دل نگاشت و انگشتری که قابل انگشت همایون تواند بود ساخته مصحوب معتمدی ارسال نمود و بزبان نیاز مضمون این مقال ابلاغ فرمود که شعر سلام علی من شافنی بوصاله وان لم افز الا بطیف خیاله عشقت ولم فیزانی سمعت بک الحاکین وصف جماله بس وصف حسن تو شنیده ام بجان مهر روی تو ورزیده ام چنان در دل و دیده جا کرده که گوئی ترا سالها دیده ام و چون آن تحفه و پیغام بعرض خدام آستان سپهر احتشام رسید و نقد اخلاص آن سالک طریق رشد و ارشاد در معیار ضمیر پادشاه کامگار مانند طلاء دهدهی تمام عیار نمود بسکه قبول مقرون شده قاصد بشمول انعام و اکرام رخصت انصراف یافت و بعد از آنکه موکب همایون پادشاه ربع مسکون از آن مملکت بجانب اردبیل مراجعت کرد و صیت ظهور دولت و اقبال ابدی الاتصال در اطراف عالم سمت شیوع پذیرفت کوسه عباس که سپهسالار حاکم رشت امیره اسحق بود و در مذهب سنت غلو مینمود دانست که امیر نجم الدین مسعود دقت طلبیه ما نیت عمل مینماید و نسبت بآن قدوه اولاد خیر البریه در مراسم اخلاص و نیازمندی سلوک میفرماید بنابر آن امیره اسحق را بر قتل آنجناب اغوا کرد و امیر نجم الدین ازین معنی خبر یافته بپای فرار روی بدرگاه پادشاه جم اقتدار آورد و در آن ایام که اردوی ظفر انجام متوجه شروان بود بموکب همایون پیوسته در سلک خدام پایه سریر اعلی انتظام یافت و پرتو التفات و عنایت شاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طالع شده بر وجنات احوالش تافت و چون آنجناب بصفت فراست و کاردانی و سمت کیاست و فضایل نفسانی اتصاف داشت و بحلاوت گفتار و محاسن کردار از امثال و اقران ممتاز بود و همواره تخم جود و احسان در زمین دل طوایف انسان میکاشت باندک زمانی اعتبار و اختیار بسیار پیدا کرد و در خلال احوال مذکوره بمنصب وکالت نفس نفیس همایون سرافراز گشته من حیث الاستقلال روی بتمشیت مهمات ملک و مال آورد و پایه قدر و منزلتش از تمامی امراء عظام و مقربان بارگاه فلک احتشام در گذشت و درگاه خلایق ملاذش بیمن تربیت پادشاه و وفور عنایات آرامگاه اشراف و اعیان عراق و فارس و آذربایجان گشت مثنوی بلطف پادشاه بنده پرور خدیو دین پناه عدل گستر پناه سروران درگاه او گشت فلک حیران عز و جاه او گشت و آن امیر صافی ضمیر در تدارک اختلالی که در اوایل ایام جهانگیری در بعضی از ولایات وقوع یافته بود بقدر امکان سعی مینمود و در ترفیه حال اصحاب فضل و کمال کوشیده با نامل معدلت ابواب مکرمت بر گشود مثنوی در جود و سخا بر خلق بگشاد نمودش کام هر غیر از دفع بیداد همین التفات شهریاری بناء عدل باداد استواری ز ابر لطف او اطراف عالم چو گلزار ارم گردید خرم

ذکر بغداد و بعضی از وقایع بغداد و درآمدن آن مملکت بحیطه تصرف پادشاه والا نژاد

چمن آرای ریاض این سخن و نضارت بخش فضای این گلشن اند نکات سحاب قلم این حکایت را بدین سان رقم میزند که بعد از آنکه فضن (?) امراء نزد علاء الدوله ذوالقدر یکی از امراء شجاعت اثر باریک نام بر دارالسلام بغداد استیلا یافت و بخیال محال طرح سلطنت و استقلال انداخته بمستان (?) ملک آشیان شاه جهانیان از مشتاقان (?) نیابان در پایه سریر اعلی (?) در سنه اربع عشر و تسعمائه که ولایت همدان از فروغ ماهچه رایت نصرت نشان طراوت بوستان جنان داشت رای باریک بین خسرو

خسرو حشمت آئین متوجه انقیاد باریک شده همگی همت بر فتح بغداد گماشت و خلیل بیگ بیساول را که از جمله بندگان خاص بمزید عقل و کیاست و وقوف بر دقایق مهم سفارت امتیاز داشت فرمود که بعد از رفته باریک را باطاعت خدام سده سدره منزلت ترغیب نماید و از وخامت عاقبت عصیان بترساند و مصحوب او تاج و خلعت جهة باریک فرستاد و خلیل بیگ متوجه دارالسلام شده چون باریک بر قرب وصول او اطلاع یافت جمعی از مردم نیک خود را سه روزه راه باستقبال روانه گردانید و ایشان خلیل بیگ را باعزاز و احترام تمام بدارالسلام درآورده باریک در باغ میرزا بکر (?) با او ملاقات نمود و بلوازم تعظیم و تبجیل و بعد من بذل الجهد اقدام فرمود و نسبت بنواب درگاه سپهر احتشام اظهار اطاعت و انقیاد کرده بپوشیدن تاج و خلعت شاهی سرافراز و مباهی گشته جمعی کثیر از مردم خود را تاج پوشانید و در باره خلیل بیگ طریقه انعام و احسان بجای آورده جهة ایستادگان پایه سریر اعلی پیشکشهای پادشاهانه مرتب گردانید و آن اجناس نفیسه و امتعه شریفه را با بو اسحق شیرهچی که از جمله اعاظم امرایش بود تسلیم نموده او را مصحوب خلیل بیساول بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشت تا کیفیت عجز و نیازمندی او را بعرض نواب کامیاب رساند و نشان حکومت بغداد بنامش حاصل گرداند خلیل بیساول و ابواسحق شیرهچی بردمی باردوی کیهان پوی آورده در همدان سعادت زمین بوس شاه ممهدان دریافتند و کیفیت انقیاد و اطاعت باریک بوسیله امراء ملک آرا عرض کردند و تحف و تبرکاتی را که همراه داشتند بنظر انور در آوردند و بنابر آنکه خاطر اشرف اعلی مایل آن بود که باریک بار خدمتکاری بر دوش گرفته و حلقه فرمانبرداری در گوش کشیده خود بدرگاه عالم پناه شتابد شاه عالیجاه بچشم التفات در پیشکشهای او ننگریست اما نسبت با بو اسحق شیرهچی اصناف الطاف مبذول داشته او را فرمود که باریک را بگوی که اگر صحیفه ضمیر خود را منقوش دولتخواهی ملازمان بارگاه پادشاهی انگاشته باستان اقبال آشیان شتابی بمراتب عواطف بیدریغ ما اختصاص یابی و اگر نقد اعتقاد را بغل و غش نفاق مغشوش سازی چون سکه شبه در دار الضرب سیاست بوته عقوبت بگدازی و چون ابواسحق شیرهچی رخصت انصراف یافته بمجلس باریک رسید آنچه دیده بود و شنیده یک بیک معروض گردانیده باریک تاریک دل بحسب ظاهر روزی چند بکار متابعت پادشاه سلیمان حشمت اوقات گذرانیده بالاخره خیال قلعه داری کرد و روی بجمع ساختن ذخیره آورده بر توابع و مضافات دارالسلام غله بسیار حواله داشت و آنمقدار جو و گندم از مردم بستاند که اگر تا سه سال در آن بلده تحصن نمود آن ذخیره بازوی او و لشکریانش وفا مینمود و در آن اثنا از قدوه اولاد خیر البریه سید محمد کمونه که آبا عن جد در سلک اعاظم نقباء نجف منتظم بود و نسبت بنواب کامیاب شاهی در طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک میفرمود متوهم شده آنجناب را مواخذه و مقید ساخت و در چاهی که لسان حوصله بخلا شکاف و مانند فکر عقلا عمیق بود حبس نمود آنگاه تاج از سر نهاده باعلان کلمه عصیان پرداخت و از جانب فرمانفرمای مشارق و مغارب بعد از اجازت ابواسحق شیرهچی عزم تسخیر عراق عرب جزم فرموده حسین بیگ لله را با فوجی از شیران بیشه رزم منقلای سپاه گردانیده مواکب کواکب مراتب نیز متعاقب باهنگی در حرکت آمد و باریک این خبر شنیده اضطرابش از حد تحریر متجاوز گردید و پس از وصول حسین بیگ لله بیک منزلی بغداد باریک مصلحت جنگ و صلح ندیده در شبی که ابر چون دل و دیده عاشقان شعله برق می افروخت و باران اشک میریخت و مانند حال مهجوران ناله رعد با نوای گریه می آمیخت تنگ بر اسب فرار کشیده از دجله بگذشت و مقرون بانواع تعب بطرف حلب گریخت روز دیگر که یوسف زرین لقا خورشید از چاه دیجور شب بیرون خرامیده باوج جاه رسید و انوار طلعت باتابش از مشرق مراد طلوع نموده بار دیگر عالم تاریک را صفت اضاءت بخشید بغدادیان بسر چاهی که محبس سید محمد کمونه بود شتافتند و دو کس پایان رفته آن یوسف مصر سیادت را بغایت ضعیف و نحیف یافتند و بر دوش گرفته از چاه بیرون آوردند و بنام انقیاد تذیار (?) را العقیضه اقتدار آن زبده اولاد سید ابرار شعار دولتخواهی خدام موکب شاهی ظاهر گردند و لله بیگ در روز جمعه بچهار باغ خاص بغداد درسیده سید محمد در آن روز نخست بمسجد جامع تشریف برد و خطبه را بنام و القاب پادشاه عالیجناب مزین ساخته شرایط کمال اخلاص و اطاعت بجا آورد و بعد از ادای نماز خرم و سرافراز به بیرون شهر شتافته با لله بیگ ملاقات فرمود و لله بیگ نسبت با آنجناب غایت تعظیم و احترام مرعی داشته ابواب الطاف بر روی روزگارش برگشود و چون خبر فتح بغداد از عرضداشت سید محمد کمونه و حسین بیگ لله بعرض نواب کامیاب شاهی رسید آنحضرت بلوازم محامد الهی قیام نموده ایالت آن ولایت را بخلفا بیگ مفوض گردانید و آن امیر عدالت نهاد پیشتر از موکب ظفر اثر متوجه بغداد گشته در ساعتی سعادت اقتباس بجای بنی عباس بر مسند حکومت نشست و بتمهید اساس رحمت و انصاف پرداخته ابواب ظلم و اعتساف بربست

گفتار در بیان وصول پادشاه فلک احتشام بدار السلام و مشرف گشتن بطواف مراقد ائمهٔ کرام سلام الله علیهم

یوم القیام در آن ایام که دست عنایت مفتح الابواب ابواب آستانه و علم سلطانه مقالید فتح دار السلام بغداد در کف کفایت خدام پادشاه والانژاد
نهاد آنحضرت و بعضی از توابع آن مملکت بنشاط شکار اشتغال نموده و بهره و رسماعت تحت فیروز شاه با همت بلند در هوای صید کبک
پرواز داده بنای طی مسافت سفر نمود و مقارن آن فتح عده و دار السلام از پرتو ماهچهٔ الویهٔ ظفر علیه مانند فضای سپهر از فروغ چهرهٔ ماه و مهر صفت
انضارت پذیرفت و خبر قرب وصول موکب گردون اساس بدار الملک خلفای بنی عباس سمت شیوع گرفت لاجرم امرا و اشراف و مصاحبت تیم
محکمونه بلوازم استقبال استعجال نمودند و سوقیه و عوام الناس در غایت انبساط و سرور بنظارهٔ موکب پادشاه منصور از شهر بیرون شتافته ابواب فسح و سرور
بر روی خود گشودند چنانچه در آن بار معهود است که هر بای قربانی جهت تصدق فرق همایون آن آفتاب آسمان جهانبانی همراه بردند و چون چشم ایشان بر
طلعت پادشاه عالیشان افتاد سر آن گاو از تن جدا کرده در پای بارگیر فلک سیر صاحب تاج و سریر افکنده هر اسم نثار و عالیجای آوردند
که ای شاه فلک قدر جوانبخت زیارت سربلندی یافته تخت جهان گیر چو دار الملک بغداد زلطافت همیشه باد آباد و بر این بند کامت خصم مخذول
جهان کام و قربان باد مقبول و وفور اخلاص و حسن اعتقاد اهالی بغداد در نظر عالی اثر پادشاه والانژاد مستحسن بوده با نامل عواطف بسد رفع ابواب شکایات
بر روی امید ایشان بگشاد و بتاریخ بیست و پنجم جمادی الآخری سنه اربع عشر و تسعمائه در چهار باغ میرزا پیر بداغ نزول اجلال فرموده تمامی بغدادیان را در
ظلال عدل و احسان ماوی داد و پایهٔ قدر و منزلت سید محمد را بمزید لطف و مکرمت بلند ساخت و او را باعلی مراتب جاه و جلال ساینده زبان عنایت
و مرحمت بنواخت آنشب پادشاه عجم و عرب مقرون باصناف عیش و طرب در آن مقام راحت انجام بسر برده و در روز دیگر بعزم طواف جنت علیه عاریه کرده
روی بدشت کربلا آورد و بعد از وصول بدان مشهد عطر سا و مرقد جنت آسا شرایط زیارت چنانچه باید و شاید مرعی داشته روی نیاز بر آن خاک
پاک سود و بزبان مناجات عرض حاجات کرده از روحانیت سید شهدا علیه الصلوة و الثنا استمداد فرمود و مجاوران آن روضهٔ بهشت نشان را
بانعام نذور و صلات موفور خوشدل و مسرور گردانید و از اجناس نفایس زربفت فیروزی ترتیب داده بر صندوق بهشت رتبت پوشانید
ارکان و اطراف آن مطاف معتکفان حظایر قدس را بپردهای زرنگار که منقش بود بنقوش بدایع آثار زیب و زینت در افزود و دوازده قندیل
طلا هر یک چون مشعلهٔ آفتاب نور افزا در قبهٔ عرش فرسا وقف نمود و صحن آن گنبد فیض آئین را از گلیمهای بریشمین چون سپهر برین مزین ساخت
و ساحت آن منزل فردوس قرین را شرکای اخلاص رغبة فرشهای بدیع انداخت در وقت شیلان خوانسالار آن آستان سلطنت آشیان از انواع
حلاوات و اطعمهٔ فراوان آنقدر حاضر آورده بود که تمامی زوار و مجاوران روضهٔ بهشت آثار از آن محظوظ و بهره ور شده زلّه‌ها بخانها بردند و بحسب پادشاه
حسینی نسب در سر مرقد جد بزرگوار سلام الله علیه بالعشی و الابکار معتکف بوده روز دیگر عنان مراجعت منعطف ساخت و بحله شتافته از آنجا
لواء عزیمت بصوب خطهٔ نجف برافراخت و التجا بآستانهٔ قدس منزلت و عتبهٔ کعبه مرتبت شاه اولیا و پناه اصفیا امام المشارق و المغارب مظهر
العجایب و مظهر الغرایب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب سلام الله علیه من الله المواهب فرموده باقدام نیاز آداب طواف آن روضهٔ عرش
مطاف بجای آورد و در آن حریم واجب الاعزاز که کعبهٔ اهل راز و سجده گاه ارباب نیاز است روی اخلاص بر زمین سوده مرادی که در دست
از واهب العطیات مسألت کرد و مناجات بگفت ای تاج بخش پادشاهان سرافراز گیتی پناهان برافرازندهٔ رایات شاهی بامر و
تو شاهان صاحبی زلطف تست ما را سرفرازی رعیت پروری مسکین نوازی بامیدت دل غمناک خرسند فرخاک از غمت جان خردمند
زفضل تست چون اقبال جاوید زذلت خست کوته دست امید خداوندا باین شاه نثر خاک وصی پادشاه تخت لولاک همایون دوحه
باغ امامت نضارت بخش گلزار کرامت علی مرتضی سلطان کونین بچشم مردمی چون مردم عین که از عدلم جهان را خرمی ده اساس این مقیم محکمی ده
بر ارباب حسد فیروزیم بخش بملک سروری بهروزیم بخش چنانم سرفرازی ده بعالم که ننشیند بدل گرد ملالم و از امداد روحانیت حضرت
شاه ولایت انوار اجابت این دعوت بر باطن خجسته میامن آن قدوهٔ دودمان امامت پرتو انداخته سر از سجده برداشت و سدنهٔ آن سدهٔ
سدره مرتبت را باصناف تحف و هدایا نوازش فرموده بکلی همت فیض آثار بر رفاهیت حال ایشان گماشت آنگاه بهمراهی بخت آگاه بحله بازگشته از آن

بدار السلام

از آن مرحله جنان عزم جهاد بصوب منازل اعراب غربیه که در بادیهٔ جهالت سرگردان بودند تافت و بعد از وصول بشرف الخلافت بسیاری از ایشان را کشته و اموال
و حیات را غنیمت گرفته شکارکنان بدار السلام بغداد بازگشت و صیت فتح عراق عرب در اطراف آفاق اشتهار یافته صفحهٔ حصول آمال و امانی آن مهر سپهر کشور
ستانی از شرفات غرفات آسمانی در گذشت و شاه دین پناه بعد از وصول بشرف طواف روضهٔ عطربار و مرقد خلد آثار امام همام هادی اعالی و اعاظم
ابو ابراهیم موسی الکاظم و امام کرامت نژاد و مرجع اصحاب رشد و رشاد محمد التقی الجواد سلام الله علیهما مشرف گشته چنانچه سزاوار کمال اخلاص آن پادشاه
هدایت دثار بود لوازم نیاز بجای آورده و مجاوران آن خجسته مکان را باصناف انعام و احسان خوشدل و شادمان گردانید آنگاه بسامره خرامید و بسعادت
زیارت عتبهٔ کعبه مرتبهٔ قدوهٔ اولاد رسول امام علی النقی و امام حسن العسکری الزکی علیهما السلام استسعاد یافت و بدستور مراسم حسن اعتقاد مرعی داشته
پرتو انعام و اکرامش بر وجنات حال سدنهٔ آن مقام لازم الاحترام تافت و موکب پادشاه عدالت نهاد از سامره به بغداد بازگشته در اثنای راه بنشاط
شکار پرداخت و بعد از وصول بدار السلام مجاری ایام در آن ایام موجب فرمودهٔ آنحضرت در فضائیکه نزدیک بدروازه قراقلاوست بنا کرده
بودند بیمن مقدم شریف مشرف ساخت و از آنجا بتماشای طاق کسری که صفت آن چگونگی در این اوراق مرقوم کلک بیان گشته توجه فرموده و پس از فراغ
از آن اراده شکار کرده بجانب جنگلی که مسکن شیران بلیتن و هژبران مرد افکن بود روان گشت و در نواحی آن بیشه شیری که غور کرده و از جهات آن
در بیشه گاه فلک روز مختفی بود از دور نمودار شد و پادشاه شیر شکار که خم کمان ابرویش جلال مثال پیوسته بگشادگی چهرهٔ اقبال اشارت میکند و صدای
خدنگ دلستانش همواره هوای وصول بنشانهٔ مقصود و خم طاق گردون می افکند تنها از نزدیک آن دو رفت و از بخت سرمد مدد یافته بیک چوبه تیر ترک
شیر آن شیر دلیر را بر خاک هلاک انداخت رامی برج قوس از مشاهدهٔ آن حالات انگشت تعجب بدندان گرفت و شیر چرخ از سهم آن رمی خائف گشته
در بیشهٔ اختفا خفت و شاه ظفر پیشه از آن بیشه ببغداد مراجعت فرموده کرت دیگر بر رواج و رونق عتبات ائمهٔ معصومین سلام الله علیهم اجمعین پرداخت
و جهت هر یک از آن چهار عتبهٔ کعبه مرتبه نقاره و راتبه مقرر ساخت و فرمود که نجاران هنرمند و مهندسان خاتم بند از اطراف ممالک محروسه در بغداد
جمع آمده شش صندوق منقش بنقوش اسلامی و ختائی در غایت تکلف و زیبائی ترتیب دهند و صندوقهای قدیم را از آن مراقد عطرپاش برداشته صندوقهای جدید را
بجایش نهند آنگاه خلیفة الخلفا را که تا آن غایت خادم بیک لقب داشت بکنیت ابو المنصور و ملقب بخلیفة الخلفا گردانید و تجدید حکومت عراق عرب و تمشیت
مهام مزارات ائمهٔ کرام را علیهم السلام بوی تفویض نمود و آنجناب را بانعام تاج زردوزی و خلعت خاص و اسب تازی با زین زرین و کمر شمشیر مرصع و بار طلا
و صراحی و طبچه و پیاله که آنها نیز مجسم از طلا بود مفتخر و سرافراز ساخت و ماهچهٔ اعلام ظفر اعلام باوج سپهر فیروزه فام رسانیده صدای یورش خوزستان در گنبد
طاق آسمان انداخت

ذکر اضافات ولایت حویزه و شوشتر از شعشعه ماتحت رایت پادشاه دین پرور و بیان وصول حاکم لرستان ملک رستم بآستان خلافت آشیان خسرو عدالت شیم

از اعراب

بر طباع آفتاب شعاع ارباب فضل و هنر فروغ آشنی نور گستر خواهد بود که جماعتی
جزیره که ایشان را مشعشع گویند بالوهیت حضرت شاه ولایت علیه السلام و التحیة قائلند و چنان استماع افتاده که بعد از جبار رب العباد لی که معهود القوم
است ایشان را کیفیتی طاری میشود که در آن حالت مطلقا تیغ و تیر بر بدن ایشان تاثیر نمیکند چنانچه قبضهٔ شمشیر در زمین فرو برده شکم بر نوک شمشیر نهاده خود
میکنند و لفظ علی الله بر زبان میرانند تا آن شمشیر مانند کمان خم میشود یا میشکند و در اکثر اوقات حاکم آن طایفه یکی از سادات میبود و در اوایل طلوع
آفتاب دولت شاهی از مطلع تائیدات الهی سلطان محسن بر ایشان حاکم بود و درین ایام که فتح بغداد روی نمود بمسامع جاه و جلال پیوست که سلطان
محسن مانند بر موجود و حکم بعالم فنا شتافته و شعشعهٔ انوار ایالت بر وجنات احوال پسرش سلطان فیاض تافته و قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاض که از فیض
عنایت حضرت عزت بی بهره است اعتراف مینمایند و رقم نسخ بر احکام شریعت غرا کشیده بادیهٔ ضلالت و غوایت می پیمایند بنابر آن دفع شر آن جماعت
بیدین بر ذمت همت پادشاه ظفر قرین واجب نمود و از دار السلام بغداد اعلام هدایت اعلام افراخته بجانب حویزه که در آن زمان دار الملک حکام
مشعشع بود توجه فرمود مثنوی روان گشت شاه فلک مرتبه خدیو جهانگیر جم کوکبه روان در رکابش کیهان و جهان جنیبت کش فش ملوک جهان در
اثنای راه بمسامع نواب والاجناب رسید که حاکم لرستان ملک رستم بسلوک طریق ظلم و ستم اقدام مینماید و از توجه سایهٔ علم ظفر شیم استنکاف نموده
ابواب فرمانبری بر روی روزگار خود نگشاید و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافته امیر نجم الدین مسعود و بیرام بیک قرامانی و حسین بیک لله با قرب

ده هزار نفر از سپاه رستم از جهة دفع شر ملک رستم آن گسان گشتند و موکب منصور بدستور متوجه دار الملک ششع بوده چون لحظه بجزیره رسید سلطان خیام با لشکری که جنود
ستان ستدان که از منظر چهار از فرق سپهر بوده و به یکان جان خارا شکاف خون از شریان شیران بیشه مصاف گشوده نه بی از شهر بیرون آمده مستعد قتال و جدال ایستاده
پادشاه والا نژاد بعد از وصول بنواحی عسکر دشمنان بدختر میمنه و میسره را بفر وجود امرا صف آرا کشورگشا و مبین جلادت غازیان رستم توان رزم
آزمای آراسته و محکم گردانید و انوار توق خورشید مجوق از مطلع حقب طالع گشته در اطراف و جوانب مواکب ظفر مناقب از صفوف شجاعان فرو زنی جهت
حقیقت آیه کانهم بنیان مرصوص بظهور انجامید آنگاه از هر دو طرف اصحاب جرأت مرکب مردانگی بمهمیز شتیر از جای برانگیخته در یکدیگر آویختند و با بیارے
تیغ آتشبار نقش ترحم از لوح خاطر شسته خاک معرکه را با خون در آمیختند لب شمشیر بند عشاق مشتاق بتقبیل سر و روی جوانان سکین موی کام دل حاصل میکرد
و پیکان آتش فشان در پهلوی دلیران نشسته شرط دلسوزی بجای می آورد نظم هند یک جا فتنه انگیز شد سنان تیز بند خونریز شد ز خون یلان گشت
میدان جنگ چو بحری که آبش بود لاله رنگ و در آن ژرف دریای پر خون ناب سر سرکشان گشت همچون حباب و در آن روز نوتی که فضای جهت
تیغ زرنگار خسرو ثوابت و سیار سمت اضاءت گرفت تارها که اطراف افق از عکس خون کشتگان گونه لعل و مرجان پذیرفت در آن میدان هولناک
از جانبین لوازم خونریزی و شرایط کشش و کوشش بجای آورده ند و چون زرده روز که بهنگام غروب شعشعه قتال قوم مشعشع بود غازیان عظام و حامیان حوزه
اسلام مهابت اجتماعی خون آشام از نیام انتقام کشیده بر اراب ظلم و ظلام تاختند و همین دولت پادشاه سلام مکال سعی و اجتهاد و تقدیم رسانیده خیامی
با بسیاری از آنها بر خاک هلاک انداختند رباعی و دشمن که کنند لشکر شاهی جنگ چشمه زمین زخون او یابد رنگ روبه بود و حریف سر پنجه شیر تجربه چو بیان
زید میدان پلنگ و در عالمه دیگر آنروز بشکر فتح و ظفر در نظر انور پادشاه دین پرور جلوه گر گشته نوای فرح افزای فایه الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا
ظاهرین بمسامع جاه و جلال رسیده بقیة السیف لشکر مشعشع کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره پشت ادبار بر معرکه فرار کرده اموال و یراق ایشان غنیمت غازیان
گردید و شاه عالم پناه در تقدیر این فتح مبین لوازم محامد حضرت رب العالمین بجای آورده ایالت حویزه را بیکی از امراء معدلت آیین مفوض ساخت و عزم
دزفول فرموده در ضمان عنایت کریم عطا بخش علم آفتاب درخش به آن جانب برافراخت بعد از وصول بنواحی آن حصار حاکم آنجا به قدم اطاعت و انقیاد
پیش آمده و جبهه بجای امعال تعالیه شهر و قلعه تسلیم نواب کامکار نمود و پادشاه دین پناه آن بلده را نیز بیکی از اهل اعتماد سپرده بطرف شوشتر
نهضت فرمود حاکم شوشتر که در آن زمان در حلقه سلاسل توجه داشت چون از توجه موکب همایون فرما نفرمای ربع مسکون خبر یافت دانست که روباه حیله
ساز را مقاومت با شیر ژیان از جمله محالات است و پیشه جسارت پیشه را ذره را بر باد صرصر از قبیل ممتنعات از جنس زر و گوهر و اجناس نفیسه دیگر و اسبان تازی
و اشتر آنچه میسر او نست جهة پیشکش سر انجام کرده بارشاد بعضی عقل از حصن حصار بساحت سپهر مساحت درگاه سلاطین پناه شتافته شرایط انقیاد و بندگی
بجای آورد و شوشتر نیز مانند حویزه بحوزه تسخیر پادشاه کشورگیر در آمده یکی از امرا انضباط آن مملکت تعیین یافت و انوار معدلت و رعیت پروری بهم جنات
روزگار رعایا بتابانی یافت ایضاً فرقه امراء ظفر عطیه که متوجه لرستان بوده ند بدینمنوال فیصل یافت که چون ملک رستم از قرب وصول ایشان آگاه گشت
چاره کار منحصر در فرار دانسته از سر ملک و مال در گذشت و با معدودی از ملازمان بناه بعضی از جبال حصین برد و امراء نصرت قرین تجه بود آنکوه رفته
در آن اثنا امیر نجم الدین مسعود بموجب حکمی که بنام او صادر شده بود رسیده مراجعت نموده در ظاهر حلقه سلاسل شرف ملازمت پادشاه جاه آن خلیل نسب باد
دعاگو شاکشو دو پیرام بیک و لله بیک بعد از معاودت امیر نجم بیشتر از پیشتر در باب خشم باده فتنه و رستم سعی فرمودند و بمدد ران ایام مهم او بنهایت
و اضطرار انجامید و اعتماد بر کمال کرم پادشاه ملک اقتدار کرده قاصدی نزد امراء عالیشان فرستاده امان طلبیده و ایشان ایلچی او را نوازش نموده مرام
عهد و پیمان در میان آورده رخصت انصراف ارزانی داشتند آنگاه ملک رستم میان خوف و رجا بجدمت امرا شتافت و ایشان مقتضی المرام طبل مراجعت
کوفته بموارد دوی همایون در حدود شوشتر بود که بدرگاه سلاطین پناه رسیدند و رستم را پایه سریر سپهر اشتباه رسانیدند پادشاه فرشته شیم چون نهایت
عجز و نیاز رستم را مشاهده فرموده از خون جریمت جلی بر حال او نور الاختلال بخشود و او را بانعام تاج عالم خراج و خلعت خاص مخصوص گردانیده و ممالکش را بالای
و در شاهوار ترصیع نموده و ملک رستم مدتی با آن هیئات ملازمت بسر برده و مرخص میکرده آنگاه بتفویض ایالت ولایت لرستان سرافراز گشته روی
بوطن مألوف آورد ذکر نهضت رایات نصرت طراز کرت ثانی به مملکت شیراز و وقوع بعضی از امور بمقتضای مشیت پادشاه

پادشاه بی انباز شاه عالی گهر بعد از آنکه از مهم لرستان و شوشتر فراغت یافت بنابر بعضی از مصالح ملکی عنان بسمند خوش خرام معطوب بمملکت فارس یافت و چون
حدود قصبه دار الجرد مضرب خیام عساکر بهرام انتقام گشت و ترتیب خسرو گردون غلام بوضوح پیوست که در جبال آن ولایت بز کوهی که فادزهر حیوانی از او حاصل
بسیار است عزم صید و شکار ضمیر فیض آثار سمر بر دو جنود ظفر شعار بر اطراف آن جبال و تلال محیط گشته چند شبانه روز جانوران شکاری را رانده و در مقام
وحوش و سباع جمع آمد که نطاق نطق از احاطه کمیت آن عاجز شد آنگاه پادشاه عالیجاه در میان جرگه تاخته بزخم تیغ و تیر چندان بز کوهی و نخجیر بخاک هلاک افکند که
شرح آن بتقریر و تحریر خبیر پذیرفت و چون طبع اشرف اعلی را از تیر انداختن و تیغ راندن ملالت روی نمود امرا و تونچیان و خواص و مقربان ثابت مرتبه را
و در آخر کار تمامی افراد اجناد و لشکریان در قمور قاما خته سایر آنجانوران را غرقه بخون ساختند و ما بیخه اعلام هدایت اعلام از دار الجرد بصوب مقصد حرکت
فرمود و مقارن آن حال احمی بیک که در خلال احوال مذکوره برسم رسالت نزد والی هرموز و امیر علاء الملک حاکم لار رفته بود باز آمده خبر اطاعت ایشان را
بمسامع السناد کان پایه سریر اعلی رسانید و نفایس خاص و تبرکات بعتبات را که پیشکش فرستاده بودند بر طبق عرض نهاد و بشرف قبول القرآن یافت و پادشاه
دوست نواز خرم و سرافراز بشیراز خرامیده آن زمستان در آن مکان جنت نشان بعشرت و کامرانی اوقات فرخنده ساعات گذرانیدند و در فصل بهار نیز
در نشر بات آنولایت بترح اقداح و راح ریحانی پرداخت آنگاه عنان گلگون عالم نورد بجانب قصر زرد معطوف گردانیده و از جمله وقایع لیل و نهار که در آن زمستان
و بهار وقوع یافت یکی آنکه امیر یار احمد اصفهانی که در سلک اشراف طبقات انسانی انتظام داشت در شیراز بهمین بمقام امیر نجم الدین مسعود منظور نظر
تربیت پادشاهی گشته بتفویض منصب وزارت سرافراز شد و از روی وقوف و کاردانی در سرانجام امور صاحب دیوانی شروع نمود دیگر آنکه خواجه
محمد کاشانی که بعالی منصب مهمات مغرور بود و از غایت تقرب و نیابت در اکثر مهمات سرکار سلطنت دخل میفرمود کوکب طالعش از اوج اقبال روی بحضیض
وبال نهاد و بخار غرور و پندار کاخ دماغ راه داده نسبت با امیر نجم الدین ابواب مخالفت گشاده و در غیبت الجناب در روزی که پادشاه گیتی فروز در
بزم نشاط و کامرانی نشسته بود و از دست ساقیان سیمین ساق جامهای شراب ارغوانی بتجرع میفرمود معروض داشت که امیر نجم الدین مبلغ بیست هزار
تومان از اموال شاهی بتصرف داده اگر او را به بنده سپارند بازیافت نمایم آن مال البته بالخزانه عامره میرسانم و غایت کفایت و کاردانی در هر انجام
مهام سلطانی ظاهر میگردانم پادشاه معدلت پناه از نهایت علو همت بآن سخن التفات نکرد و بعد از ان ایام کیفیت حال را با امیر نجم الدین در میان نهاده
خواجه محمد را به وی سپرد و امیر نجم الدین او را بمؤاخذه نمود و در آن اثنا آن مقدار قبایح افعال و فضایح اعمال از وی ظاهر گشت که بحکم همایون بسیاستش صادر شد
و کار از شفاعت امرا و ارکان دولت در گذشت و بعد از قتل خواجه محمد منصب صدارت با میر شریف الدین علی که از جمله احفاد امجاد علامه افراد انسانی
سید شریف الدین علی الجرجانی بود و در اکتساب فضایل نفسانی متتبع جد امجد خود میبود و توفیق کمالش تشنه فاضل خوب صورت جمیل سیرت اندوخته استحقاق در آن منصب
مرتبت دخل کرده پرتو انوار عاطفت پادشاه کامکار بر صفحات روزگارش تافت ذکر نهضت رایات نصرت آیات از ولایت فارس
بجانب عراق و آذربایجان و انتقال امیر نجم الدین مسعود بجوار مغفرت نشان چون پادشاه ملک اقتدار چند روز در
نواحی قصر زرد با مر صید و شکار پرداخت و آن فضای حضرت فرار از خون آهو و نخجیر سرخ ساخت عزیمت خطه اصفهان فرموده بعد از وصول مقصد میدان
آن بلده جنت نشان در نظر همت آنحضرت تنگ نموده بگشاده ساختن آن فرمان داده فرمان بران حسب الحکم بتقدیم رسانیده آن میدان را مانند
عرصه امید وسیع گردانیدند و پادشاه عالیجاه یکچند چوگان بازی و اسب تاختن و تیر قبق انداختن پرداخت و از اصفهان بهمدان شتافته موسم تابستان در سعید
و ییلاق و کشت دشت و مرغزار بپایان رسانیده و در فصل پائیز دامن کوه الوند معسکر نصرت اثر گردیده و از آنجا وی ظفر نشان از آنجا متوجه دار الملک
آذربایجان گشته ساکنان آن بلده از غایت فرح و سرور با آئین بستن شهر پرداختند و در کمال نشاط و انبساط لوازم نیاز و نثار بجای آورده مراسم اخلاص
و دولتخواهی ظاهر ساختند و حضرت شاهی محفوف باصناف الطاف الهی روزی چند در آن بلده بعیش و طرب اوقات گذرانیده آنگاه بجانب خوی توجه
فرموده و در اثنای راه مزاج وهاج امیر نجم الدین از نهج اعتدال منحرف گشته اعتلال انتقال نمود و التهاب آتش تب سحاب حیات خناب وکالت مآب را در
بوته مرض بگداخت و اشتداد حرارت سوء المزاج قوی محرکه را ضعیف ساخته آنجناب را از پای در انداخت تلطیف غذا و استعمال دوا اصلا فایده نداد و آن
امیر در فصل نصفت نهاد پس از وصول بباغ خوب نه که بخمسه بشت مشتهر یافته و در بهشت فرحش تبریز است روی بجنت المأوی نهاد و پادشاه والا نژاد در آن عاقبت

آن خدیو نکوکار اخلاص آثار حزن و ملال بسیار روی نمود و روح شریفش از تجمات کلام و اطعام فقرا و ایتام شاد ساخته جسدش را بجانب نجف روان فرمود و بعد از
انقضاء ایام تعزیت آنحضرت وصایای حلویت امیر یار احمد اصفهانی را بتفویض منصب وکالت سرافراز گردانیده نجم الدین ثانی لقب داده رایت اقتدار و اختیارش
بعرق فرقدین رسانیده تمامی امرا و وزرا و ارکان دولت را متابعتش امور ساخت و سرانجام امور ملکی و مالی را برای صواب نمایش باز گذاشته او در زبان لطف
و عنایت بنواخت و نجم بیگ ثانی نیز امیری صاحب تدبیر بلند همت بود و در ایام اقتدار با صغار و کبار روزگار بر نهج عدالت سلوک نمود و بعد از آن
پادشاه سلیمان مکان از خمسه الویه ظفر علامت بجانب خوی بر افراشت و تا وقت یورش شیروان در موضع نزه آن ولایت اقامت داشت و در آن اوقات میرزا
بیک علائی که از سایر وزرا در آستان کشورگشا بعلو قدر و وفور اعتبار ممتاز و مستثنی بود ببعضی از جرایم متهم گشته و سعایت امیر نجم الدین ثانی مدد قلعه شیم
عالم فانی را بدرود نمود

گفتار در بیان توجه موکب ظفر نشان بولایت شیروان کرت ثانی و مراجعت کردن بعد از حصول آمال و امانی

در مبادی فصل دی و اوایل زمستان که شبهای وی که عارض خوبان لکرونی و رخسار بنفشه مویان فرشته خوی نیلوفری گردید و جمشید
خورشید برجستان خانه جدی شتافته نقاب سحاب بر رخ کشید نظم گلگونه عارض بتان شد از باد خنک بنفشه مانند خورشید زبیم لشکر دی جوشن سحاب
بر افکند پادشاه صاحب فر شنید که شیخشاه کرت دیگر در شیروان رایت طغیان بر افراشته و باستظهار قلاع متین و استعداد سپاه جلادت آیین نقش
و استقلال بر لوح خاطر نگاشته در ادای باج و خراج تغافل و اهمال می نماید و ابواب تعظیم و احترام بر روی ایلچیان آستان سپهر احتشام نمیگشاید نظم بر افراخته رایت
سروری نموده خیال جهان داوری بخدام خاقان با تخت و تاج نکرده ز نخوت اداء خراج بنا علی هذا پادشاه مظفر لوا عزم جزم فرمود که نوبت دیگر
رایت هدایت آیت بجانب شیروان بر افرازد و آن ولایت را در حیز تسخیر کشیده چنانچه باید و شاید بتادیب شیخشاه پردازد با وجود شدت برودت هوا
و هجوم جنود برف و سرما در اواسط سنه ثمان عشر و تسعمائه لوای کشورگشا بدانطرف در حرکت آمده فوجی از امرا بموجب فرمان اشرف اعلی پیشتر بجیحون
شتافته جهت عبور موکب منصور از کشتی جسر بستند و چون پادشاه عالیجاه قطع منازل و مراحل کرده بکنار آب رسید و از آن پل گذشته آوازه وصول سپاه بحر جوش
رعد خروش در بلاد شیروان منتشر گردید شیخشاه از مقاومت خسرو دین پناه اجتناب واجب دانسته در قلعه بیغرد تحصن نمود و نواب کامیاب شاهی از این معنی وقوف یافته
بعضی از ارکان دولت را بجانب شماخی فرستادند تا آن ولایت را ضبط نمایند و آنحضرت بنفس همایون متوجه گلستان گشته کوتوال آنحصار بقدم اطاعت و انقیاد
موکب ظفر شعار را استقبال کرده باصناف الطاف اختصاص یافته مقالید شهر و قلعه بخدام آستان سدره مقام سپرد و پادشاه کامران از آنجا بکوشبار
رفته حاکم آن ولایت در سلوک طریق خدمتگاری اقتدا بشیوه ستوده کوتوال گلستان نموده بعنایت شاهی سرافراز شد و پایه قدر و منزلتش در افزود و
برین قیاس اکثر حکام قلاع و بلاد شیروان بدرگاه سپهر اساس رسیده در سلک سایر خدام عالی مقام منتظم گردیده منظور انظار مراحم و الطاف گشته
فرق افتخار و مباهات باوج سموات رسانیدند اما کوتوالان قلعه دربند یار احمد آقا و محمد بیگ پشت پندار بحصانت آنحصار استوار نهاده با آنکه خود بخدمت
نیامدند پیشکش نیز نفرستادند و پادشاه کامران دربند فتح آنقلعه بلند شده عنان بگران بند العضوب انعطاف داد و پس از وصول بمقصد اطراف و جوانب آن حصن
حصین را که بروایتی از آثار اسکندر است بر امرا و جمعیت آتش و غازیان ظفر قرین قسمت نمود و برگشن برج جول خود فرود آمده صدای کورکه و نفیر باوج کره اثیر رسید
و خروش سوران و نای رزین بنیان حصار آن دو را متزلزل گردانید مع ذلک مخالفان خیره سر در مقام مدافعت پای ثبات افشرده دست بانداختن
تیر و سنگ بردند و غازیان عظام نیز عقاب سهام خون آشام بقصد صید مرغ روح مخالفان از آشیانه کمان پرواز داده آنچه کمال جلادت بود بجای
آوردند اما چون آنقلعه در متانت بمثابه ایست که دایره سور کوه مثالش با منطقة البروج دست معصب در گردن دارد و کنگره فصیل بعد طیش رفعت قلعه
سد بر رای پیش چشم در می آرد و ساکنانش در وقت جمع ذخیره دانه از سنبله فلک توانند چید و قفا نش بهنگام احتیاج گوشت حمل را در باب آفتاب کباب
توانند گردانید نظم کنگر او بست زبان جلاجل آمده با ماه سما در سخن خندقش از عمق بجائی رسید کز ته آن گاو زمین شد پدید فتح آنحصار استوار بجرد استعمال آلات
جنگ و پیکار تیسیر نپذیرفت و پادشاه صاحب تدبیر در حل آنعقده تامل نموده نقبچیان ایمن جنگ را فرمود که بحفر نقب اشتغال نمایند و بجماعت آغاز کار کرده
در عرض بحر و دوازده نقب ببروج قلعه دربند رسانیدند یار احمد و محمد بیگ و سایر اهالی حصار چون احوال بر این منوال دیدند و دانستند که هر چند در حراست
آن موضع سعی نمایند بموجب کلمه کریمه ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها بالاخره شاه ظفر قرین بر آن حصن حصین استیلا خواهد یافت لاجرم بدست عجز

و نیاز در ذیل عاطفت خسروانه آویخته زبان بطلب امان گشودند و روی تضرع و تخشع بدرگاه عالمپناه آورده از لطف شامل پادشاه عادل التماس عفو نمودند و
دریای مرحمت آنحضرت در تموج آمده صحایف جرایم آن زمره را از نقوش زلات پاک ساخت و همه را مشمول عاطفت بی غایت گردانیده علاقه حکومت دربند را
در گردن منصور بیگ انداخت و سایر مواضع شیروان به لله بیگ تفویض نمود و بحکم همایون شرف نفاذ یافت که نعش معطر سلطان الاولیاء و برهان الاتقیاء
شاه حیدر را که از آن غایت در دیار شیروان مدفون بود بهر وسیله باردبیل نقل کنند و زمره از خواص درگاه سلاطین پناه در مدفن مذکوره متعهد آن خدمت شده
جسد مطهر آنحضرت را بعد از انقضاء بیست و دو سال از قبر بیرون آوردند و در محفه محفوف رحمت حی لایموت نهاده بمقبره منوره آباء عظامش نقل کردند حال آنکه جمیع
استعداد و اجزاء اعضای روح افزایش از هم ریخته بود و رنگ بشره مبارکش در غایت لطافت و نضارت می نمود و چون خاطر همایون پادشاه ربع مسکون
از فتح شیروان و نقل نعش معطر آن مرحمت و غفران فراغت یافت بهمدان زمستان عزم مراجعت جزم فرموده از معبر جواد که گذشته عنان جواد مثال را بجانب
قراباغ از آن تافت و بقیه ایام شتا در آن موضع فرح افزا گذرانیده و در اوایل فصل بهار که مبادی اعتدال ربیعی و از یار خورشید مثال متوجه بیت الشرف
خویش گشت متوطنان تبریز بسبب وصول موکب ظفر شعار شاه فلک اقتدار مسرت بسیار اظهار کرده تمامی دکان و بازار را آذین بستند و چنگ عیش
و طرب ساز نموده بمیمن مقدم مکرم فرمانفرمای عالم در بزم نشاط و خرمی نشستند و آنحضرت بسط بساط عشرت پرداخته روزی چند در آن بلده بدولت
و اقبال بگذرانیدند آنگاه بییلاق بیرون آمده در مرغزاری بهشت آثار منزل گزید و در آن بهار پادشاه فلک اقتدار بقاعده استمرار در آن اماکن دلنشین
گاهی در بزم خرمی نشسته بکام دل از دست ساقیان ماه سیما ساغر صهبا درکشید و احیانا بر تخت عدالت و رعیت پروری بر آمده مهمات رعایا و
عجزه را بکفایت مقرون میگردانید و در موسم تابستان که اثمار باغ و بستان بمرتبه کمال ترقی نمود و حرارت هوا چون دولت شاه مظفر لوا زمان زمان در
افزود آنحضرت عازم سلطانیه شده جهت مصلحت یورش خراسان باجتماع لشکر فرمان داد و بعد از طی منازل چند النگ خرقان نزول اجلال فرموده
روزی چند توقف اتفاق افتاد

آغاز داستان فتح خراسان

فرازندگان اعلام نکته دانی و برازندگان اورنگ سخندانی برین دقیقه
عارف و ازین قضیه واقف خواهند بود که دولت ابدی الاتصال شاه ستوده خصال را خاصیتی است که هر صاحب توفیقی که از سر صدق نیت و صفای
طویت روی اخلاص و نیاز بساحت آستان اقبال طراز آورد از پرتو آفتاب ملک بی انباز نهال آمالش سایه گستر گشته غنچه مقاصدش در چمن مراد از نسیم سرافرازی
شکفتن گیرد و هر ناحق شناسی که بکثرت اسباب حشمت مغرور شده ربقه عبودیت در حلقه مطاوعت خدام درگاه سپهر منزلت در نیارد باندک زمانی نخل
عظمتش از صرصر ادبار انقلاع یافته ریاض نکهتش صفت وادی غیر ذی زرع پذیرد نظیر فقره اخیر این تحریر صورت حال محمدخان شیبانی است که بعد از فتح بلاد
خراسان بسعت مملکت و بسطت ولایت و وفور خیل و حشم و افزونی سپاه و خدم و کثرت آلات جنگ و جدال و بسیاری موجبات سلطنت و
استقلال مغرور گشته نسبت بنواب سدره منزلت در طریق فرمان برداری و اطاعت سلوک ننمود و تیغ ظلمت زدای شاه کشورگشای زنگ تکبر و
نخوت او را از آئینه ضمیرش بصیقل تایید ایزدی بزدود مفصل این مجمل آنکه چون محمدخان از اقصی ترکستان تا حد دسمنان بحیز تصرف و تسخیر در آورد و اولاد
امجاد خاقان منصور میرزا سلطان حسین را از بلاد خراسان متفرق گردانیده رایت استقلال مرتفع کرد صورت غرور و پندار و نقش استبداد و استکبار لوح
ضمیر و صحیفه خاطر مرتسم و منتقش ساخته با نواب کامیاب شاهی طریق اخلاص و دولتخواهی سلوک نداشت بلکه اظهار خلاف و عناد کرده مقابله و مقاتله
پادشاه غضنفر نهاد را سهل و آسان پنداشت از اینمعنی غافل که باز هر چند بلند پرواز باشد با همای همایون فر سدرة المنتهی بال مساوات نتواند گشود و شغال
اگر چه سریع شکار بود با سیمرغ قاف ولایت عرصه معارضه نتواند پیمود و شاه سکندر جاه بعد از اطلاع بر اطوار عداوت آثار محمدخان دو سه نوبت
قاصدان سخندان مثل فضایل مآب ارشاد شیخ محی الدین احمد که در میان طوایف انسانی مشهور است بشیخزاده لاهیجانی و جناب شریعت مآب فضیلت پناه
قاضی ضیاء الدین نور الله مرقده نزد آن خان عالیجاه فرستاد و او را بسلوک طریق رشد و رشاد و لزوم طریقه اطاعت و انقیاد دعوت نمود و از ارتکاب امور
نالایق که موجب انهدام مبانی آسایش خلایق است منع فرمود اما نصایح آن اصلاح اموز نفعی نداد و محمدخان بوفور جنود ازبک مغرور بوده قدم در وادی
فرمان برداری ننهاد بلکه در آن اوقات که شیخ محی الدین احمد لاهیجانی از نزد استادگان پایه سریر عظمت و جهانبانی برسم رسالت آمده بود امیر کمال
الدین حسین ابیوردی را متوجه درگاه عالم پناه گردانیده در مکتوبی که مصحوب او ارسال داشت در قلم آورد که چون عزم گذاردن حج اسلام

در خاطر رسوخ تمام یافته عنقریب بجانب عراق و آذربایجان نهضت خواهیم فرمود اعلام نمایند که منزل ملاقات کجا خواهد بود و خبیثان آستان ملایک
آشیان در جواب این سخنان بوی نوشتند که ما نیز عزم جزم کرده ایم که جهة طواف روضه رضویه علی راقدها التحف السلام والتحیة بدان صوب توجه فرماییم
لایق آنکه در استقبال مواکب دولت و اقبال طریق استعجال مسلوک دارند تا مراسم دوست نوازی و لوازم دشمن گدازی بدیشان نماییم و محمد خان از سخن آن
در بحر اضطراب افتاده در آن زمستان که پادشاه گردون توان در مملکت شروان بود لشکری از راه بیابان یزد و کرمان روان گردانید تا بعضی از
آن ولایت را غارت کردند و نسبت برعایا و بیچارگان لوازم حیف و تعدی بجای آوردند بنا برین مقدمه در اواسط رجب سنه ست عشر و تسعمایه که لوای کشور
کشای سایه وصول بجرفادقان افکنده بموجب فرمان واجب الاذعان امرا و حکام عراقین و فارس و کرمان و کردستان و لرستان و آذربایجان با سپاهی
فراوان در اردوی نصرت نشان جمع آمدند عزم یورش خراسان و دفع ظلم و جور محمد خان جزم نموده جهة استمالت امرا و توقیتان در منزل سلطان بلاغی
ترتیب طوی عظیم فرمان فرموده استادان پایه سریر اعلی حسب الحکم بتقدیم رسانیده از اسباب جشن و سور و موجبات عیش و حضور آنمقدار که سزاوار
صحبت آن پادشاه سلیمان حشمت تواند بود سرانجام کردند و در تکلف و تزیین مجلس بهشت آیین چنانچه باید و شاید لوازم سعی و اهتمام بجای آوردند
و در صباحی که خسرو ثوابت و سیار بزم نضارت آثار فلک دوار را بانوار طلعت همایون زیب و زینت بخشید و نقود نامعدود نجوم را نثار نمود
اهالی روزگار از وفور عطایای بی انتها محظوظ و بهره ور گردانید شاه صاحب تایید تخت ابهت و کامرانی را از یمن مقدم مکرم غیرت افزای اوج
آسمانی ساخت و امرا و حکام و سران سپاه نصرت انجام را بار داده در باب یورش خراسان و محاربه محمد خان شیبانی قرعه مشورت در میان
انداخت الجماعت متفق اللفظ والمعنی انسفر مقرون بفتح و ظفر را مستصوب شمرده و شرایط دعا و ثنا بتقدیم رسانیده مضمون این مقال بر زبان آوردند
کای شاه دین پرور سرفراز خدیو جهانگیر کهتر نواز قضا با رطوبت اینشام ظلال عنایات تو مستدام قضای فلک تکیه گاه تو باد کرام ملک سپاه
تو باد بعین اتوای شاه فیروز بخت کسی نیست شایسته تاج و تخت چه جای خراسان تمام جهان طفیل قدومت بود بیگمان ترا ایجهان دار حرم اقتدا
همه بنده کانیم طاعت گذار برانیم یکسر که هنگام جنگ شود دشمنت کرگسان پلنگ بسر پنجه چون شیر نر دور او ریم چو روباه او از هم بر دریم
خواین چنین ما را مرادی کو که باشیم در خدمت جان و سر و هر یک از امرا و ارکان دولت بقدر مکنت و استطاعت لوازم نثار و پیشکش بجای آورده
جواهر بخار برطبق عرض نهادند و کلاه پایه سریر اعلی بموجب اشارت علیه تمامی حکام و توقیتان و سران سپاه را در موضع مناسب نشانده صلای
عشرت و عیش در دادند اقداح رحیق عقیق وش چون جام زرین آفتاب در بزم فلک آغاز گردش کرده جامهای آتشین تعیش لبان ساغر سیمین ال در
محفل ثوابت و سیاره رسم دوران بجای آورد نظم بزم خسرو عالی مآثر شراب روح پرور گشت دایر ز جام کام بخش خسروانی جهان کهنه را نوشد جوانی
نوای نی صلای عیش در داد لب ساقی ز کام دل خبر داد سرود دلگشای بزم شاهی برقص آورد از مه تا بماهی و بعد از کشیدن اطعمه فراوان و
فواکه الوان بعرصه وسع و دستار خوان در ربا و دل از آثار پادشاه صاحب اقتدار آغاز بخشش کرده اشارت فرمود تا خدام درگاه فلک احتشام
انواع زرینه مرصع لجام و شمشیرهای مذهب مصری نیام و کمرهای مزین بدر و گهر و تاجهای زر دوزی دولت اثر و کلههای مخمل فرنگ و قباهای
دیبای نگار رنگ و نقود نامعدود و جواهر زواهر آنچه بتحویل تحویلداران بیوتات همایون بود حاضر ساختند و مجموع آن نفایس اجناس و اموال بجد
رابر حاضران قسمت نموده سر افتخار و مباهات آن زمره حق شناس را باوج سموات برافراختند و فور انعام و احسان آن پادشاه عالیشان در آن جنم
بهشت نشان بجایی رسید که یکی از عاظم مستوفیان بعد از تحقیق و تفتیش آنچه بخشیده شده بود مبلغ بیست و سه هزار تومان تبریزی جمع کرد اینجا که اگر
عینیان ز شعور بودی از بسیاری بذل وجود این مهر سپهر وجود خوی خجلت بر جبین آورده زرگ دُرر فشانی کوتاه گردی کان بدخشان این بخشش خسرو سکندر حشمت را
معلوم نمودی از غایت رشک بجای لعل خون در دلش گره بسته دیگر جوهر را جواد نشمردی حیث کر دل او دست بحر و کان باشد دل و دست خدایگان
و چون جمشید خورشید از اشتمام روایح راح گلفام آن بزم فرخ انجام سرگران گشته در نهانخانه مغرب میل استراحت نمود هر یک از مجلسیان از جام التفات
شاهی سرمست و ساغر عنایات پادشاهی در دست افسر نشاط و خرمی بر سر و خلعت افتخار و دست کامی در بر نقد مرادات در آستین و مرکب سعادات
در زیر ران بجانب منزل خود توجه نمود و شاه مالک رقاب نیز بخرگاه خاص تشریف برده رغبت خواب و استراحت فرموده الحمد لله الملک المعبود و تعلیق و السلام

مقصد لوای حمد و صاحب مقام المحمود ذکر نهضت عساکر نصرت پزک نصرت محاربه فرمانفرمای اوزبک علی الصباح که خسرو
جنود انجم بعزم تسخیر ممالک چرخ چهارم اعلام زرنگار اشارت انوار برافراخت و بر نعره خنگ تیز رفتار برآمده دفع حشر ظلام شب را پیش نهاد همت عالی
نهمت ساخت از درگاه سپهر اشتباه پادشاه دین پناه آواز طبل کوچ بلند شد و صدای نی رویین زلزله در زمین افکند سپاه ظفر قرین بیوبان کوه کوهان
صحرانورد را در زیر پا کشیدند و اسبان تازی نژاد گردون گرد را بزینهای زرین و سیمین مزین گردانیده سوار گردیدند شاه تو صاحب تاییدهای مبارک دور کار
ظفر انتساب آورده بر اسبی شد دولت ابد پیوند قوی و بسان بخت ارجمند جوان سوار گشت و مواکب کواکب مراتب از اطراف و جوانب در حرکت
آمده غبار سم ستوران و نعره دلاوران از ایوان کیوان درگذشت نظم شاه تایید حق نقد شاه نجف گرامی در درج خود شرف برآمد بتایید یزدان دلیر
چو خور بر فراز سپهر اثیر روانگشت خیل نصرت پناه شتابان بگردش سران سپاه سعادت مساعد ظفر همرهش فضای زمین تنگ بر لشکرش شد
همرهش از ملایک خیول چو روح الامین در رکاب رسول و پادشاه ظفر عطیه از راه سلطانیه طی مسافت نموده بخطه ری شتافت و آنجا نیز توقف نکرده
عنان بگیران بصوب ولایت دامغان تافت و داروغه آن بلده احمد سلطان که داماد محمد خان شیبانی بود چون از قرب وصول جنود نصرت ورود
واقف گشت روی بوادی فرار آورده از سر ملک و مال درگذشت و برین قیاس خواجه احمد قنقرات که در استراباد حاکم بود سلوک طریق
گریز اختیار کرده از ولایت نزد خاک آن طرف باز رود روان رفت و از آنجا بجانب خوارزم توجه نمود و ارباب و کلانتران جرجان مثل سید
رفیع و بابا نوذر و غیرهما با پیشکش فراوان باستقبال رایت ظفرمآل شتافته در سلک مقربان بساط بوس خسرو گردون احتشام سرافراز گشتند و مشمول عنایت و احسان
شده بمنازل خویش بازگشتند و در آنوقت جناب سلطانی خواجه سیف الدین مظفر بتکچی که در کبود جامه بود و چون خبر وصول چتر زرافشان فتح و ظفر
بمنوچهر آرا روی کیهان پوی کشته در خطه جاجرم شرف ملازمت خدام سده سدره حشمت دریافت و آن قدوه خاندان امامت و کرامت بنام
انجناب تفاول فرموده انوار الطاف بر وجنات روزگار خواجه منظور او صاف تافت در صدد استعلای منزلت آنجناب شده بتشریف خلعت فاخره زیب و زینت
پذیرفت و منصب عالی مراتب وزارت خاصه همایون بوی تعلق گرفت و با آنکه تا آنغایت هیچیک از وزرا درین دولت ابد پیوند بحسب منزلت ارجمند بیافته بودند حکم شاهی
تکمیل عنایت ما تنهایی شرف صدور یافت که تمامی فرامین مطاعه بمهر شریف آنسالک طریق دولتخواهی رسانند و انجناب را من حیث الاستقلال
والانفراد متصدی امر صاحب دیوانی دانسته دیگری را با وی شریک و سهیم ندانند و جناب سلطانی بتفویض منصب دیوانی بر مسند اعتبار و اعتبار نشسته
از سر وقوف و کاردانی در آن منصب دخل کرده در کفایت اموال دیوانی و رعایت حال سالکان مسالک مسلمانی شرایط سعی و اهتمام بجای
آورد و از انجانب محمد خان شیبانی که در آن اوان از یورش هزاره بادلی صدپاره بازگشته در باغ جهان آرای هری بود چون از انهاء احمد سلطان خبر
توجه موکب نصرت نشان را شنود با آنکه پیوسته زبان بلاف و گزاف گشوده میگفت که عنقریب لشکر بجهة عراق و آذربایجان خواهم کشید و بعد از تسخیر
آن ممالک عنان عزیمت بصوب حجاز معطوف خواهم گردانید آنمقدار خوف و رعب بر ضمیرش استیلا یافت که پیش از آنکه مقدمه سپاه دشمن سوز بحکت
خراسان در آید در اواخر رجب سنه ست عشر و تسعمایه در روزیکه قمر در طریقه محترقه بود خاک عنا موسی بر فرق دولت خود بیخته از هراة بمرو گریخت
و در آن بلده متحصن شده در باب طلب جنود اوزبک نزد سلاطین ماوراءالنهر فرستاد و بعد از فرار محمد خان جان وفا میرزا که از قبل او حاکم دار السلطنه
مملکت خراسان بود اقتدا بپادشاه خود کرده راه مرو شاهجهان پیش گرفت و از طایفه اوزبک و مردم ماوراءالنهر غیر خواجه خرد دیوان تعیینی در
هراة نماند و خواجه مشارالیه بمرافقت امیر سلطان محمود ولد سید غیاث الدین محمد باغبان که نزد جان وفا میرزا بغایت معتبر بود در قلعه اختیار الدین
متحصن بود و این اخبار در نواحی طوس بعرض نواب کامیاب شاهی رسیده آنحضرت را وثوق بر کمال عنایت ملک بخش عظم سلطانه از پیشتر بیشتر
شد و داروغگان جهة ضبط ولایات خراسان تعیین فرموده بنفس نفیس همایون متوجه مشهد مقدسه گشت و بعد از وصول بدان مقام از سر اخلاص و نیاز
تمام احرام طواف روضه عرش مطاف امام الانس والجن خلاصه بنی موجود و مکمن ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والثنا بسته بمجموع شرایط
زیارت بجای آورد و تقبیل آن عتبه کعبه مرتبه قیام نموده از روحانیت آن افتخار دودمان رسالت و ولایت استمداد کرد مثنوی شه روشن ضمیر پاک نام
پس از طوف امام الانس والجن زبان بگشاد از بهر مناجات بگفت ای کام بخش اهل حاجات سر افسر شاهان عالم بود شاه نجف شاهنشهی بر تو مسلم

نوبختی سرفراز کشوران را بلطف خویش نوازی سرافرازا خداوندا الحق اگر چنین حضور صفا این امام شرع پرور هدایت بخش ارباب جرایم گرامی دوخم
کفر از کاظم که بر اعدا دین فیروزیم ده بملک سروری بهروزیم ده چنیم زنگ ظلم از دو بهر زدای بعد لم جمله عالم را بیارای و پادشاه کشور کشا بعد از
فراغت از مراسم مناجات و زیارت سادات و نقبا و سده آن سده سدره اثمار المصنوف صلات و انعامات محفوظ و مباهی ساخت و نذور و صدقات
مستحقان رسانیده و رایت نصرت آیت بصوب سرخس بر افراخت و چون هوای آن ولایت از غبار موکب سالکان طریق هدایت عبیر بیز گشت بنا
بر آنکه داروغه گری بخشه بود رعایا طریقه خدمت کاری و فرمان برداری بجای آوردند و از تعرض سپاه ظفر پناه امان یافته شعار مذهب علیه اثنا عشریه اظهار
کردند و پادشاه ظفر لوا از سرخس دانه محمد بیک را با فوجی از لشکر کشور کشا برسم منقلا بجانب مرو فرستاد و در وقتی که او را اجازت میداد بر طبق
کلمه همایون ارباب الدول ملهمون بر ضمیر فیض تاثیر فرمان فرمای ربع مسکون فروغ این معنی پرتو انداخت که دانه محمد در آن یورش شهید خواهد شد بر زبان
الهام بیان گذرانید که دانه محمد دیگر ما را نخواهد دید و چون محمد شیبانی خان از قرب وصول معسکر ظفرنشان وقوف یافت جان و فا میرزا و قنبر
بی را با جمعی کثیر از لشکر قیامت اثر اوزبک باستقبال ارسال داشت و در نواحی قریه طاهرآباد تلاقی فریقین دست داده محاربه در غایت صعوبت
اتفاق افتاد و چنانچه غبطه کوه بر افشان پادشاه عالمیان گذشته بود در زخم تیر ترکی زاوزبکان شربت داند محمد شربت شهادت چشید مع ذلک غازیان
عظام معقوت دولت پادشاه اسلام رایت تفوق بلند گردانیده فرق اوزبک را که چیره شده بودند بدرون مرو دوانیدند و مقارن آن حال
اعلام همایون شاه مرتضوی خصال بجر وصول بر ظاهر مرو افراخته عساکر فیروزی آثار در اطراف آن بلده قبه خرگاه و خیمه مرتفع ساختند و آغاز مجادله
و محاربه موده بترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند و محمد خان ابواب شهر مضبوط گردانیده بر برجی یکی از امرا بزرگ سپرده خاطر بتحصین قرار
داده در باب محافظت الحصن حصین شرایط مبالغه بجای آوردند و اگر چه تسخیر آن خطه سپاه کشور گیر را الجنگ سلطانی سمت تیسیر میگرفت اما بنابر عاطفت
تلف شدن بیچارگان صعف سخن حکم همایون بر جهت آن امر تعلق نمی پذیرفت و در اکثر آن ایام فوجی از غازیان عظام سعد قتال گشته نزدیک بدروازه
مرو میشتافتند و از شهر نیز طایفه بیرون آمده عنان بمیدان کارزار میتافتند جنبیر اوقات بدستور معهود جنود ظفر ورود را نصرت و فیروزی میسر گشت
و در هر معرکه فرقه از اوزبکیه کشته کشته دست قضا بساط حیات ایشان را در مینوشت چنانچه عادت زمانه است گاهی بعضی از غازیان نیز از کف
ساقی اجل جام شهادت در میکشیدند و احیانا جمعی اسیر سر پنجه تقدیر شده بحکم محمد خان بقتل میرسیدند چون چندروز حال برین منوال گذشت همین تدبیر جمال

قدوه آل مظهر العجایب صورت فتح جلوه گر گشت گفتار در بیان وقوع جنگ سلطانی و طلوع نیر ظفر از مطلع امانی

بر مرآت طباع فلک ارتفاع و مشکوه چهار خورشید شعاع صورت این معنی عکس پذیر خواهد بود که نهال اقبال هر صاحب شوکتی که باشعه لمعات رای منیر
منشو و نما یافته مقتضی فحوای کانها کوکب دری یوقد من شجره مبارکه نقعه عال حجسته مال او شود هر آینه آشیه تخت بلندش بانوار فیروزی اثابه یهدی الله
لنوره من یشا و ساحت عالم را منور سازد و پایه گرانمایه تخت ارجمندش از امداد و عنایت بستانه و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم سر رفعت
برافرازد کاه از شعشعه شمشیر ابدارش برطبق گفتار نجیبه تحت ظلال السیوف ریاض تمنای اولیای این دولت همت نضارت گیرد و کاه از نهیب
رای اصابت نمایش موافق نص و ارسلنا علیهم ریحا صرصرا عاتیه خرمن عمر زندگانی اعدا از ملک و ملت بر باد داشته دست بر اریح فی یوم عاصف
صفت هبا منثورا پذیرد مثنوی بود ظاهر فروغ این معانی که باشد مایه کشورستانی گهی شمشیر ارباب جلادت گهی تدبیر اصحاب سعادت
توان ملک جهان را کرد تسخیر گهی از تیغ گه از حسن تدبیر فروغ تیغ اگر چه خصم سوز است شعاع رای هم عالم فروز است جوانی بخت را اندر پی است
ثبات ملک از رای منیر است چه خوش گفت آن سخندان هنرور که بودش کلک مشکین روح پرور بشمشیری یکی صد توان کشت برای لشکری را
بشکنی پشت ولله الحمد و المنه که حقیقت همین از لمعات رای صائبه شاه دین پناه همواره برنهج دلخواه بتحقیق می پیوندد و حقیقت این دعوی اشراق
تدابیر ثاقبه آن پادشاه سکندر جاه پیوسته نزد اصحاب تیقظ و انتباه بابلغ وجهی ظاهر میگردد و نقش هر تدبیر که از برای سرانجام امور ملک و ملت بر
لوح ضمیر میگارد موافق نسخه تقدیر می آید و صورت هر اندیشه که در باب انهدام مبانی قصر زندگانی اعدا دین و دولت بر ورق خیال مصور میسازد
مطابق اقتضا قضا مینماید نظم هر چه پیش نقش بند دبر ضمیر از قضا بود در آن صورت پذیر وانچه تدبیرش نگارد بر ورق راست آید نسخه تقدیرش تمام

شمایم صدق منقال از نسایم الحکایت قتال آل شام جان جهانیان معطر میکرده اند که چون روزی چند ظاهر مرو محل اقامت عساکر نصرت اثر بود و مهم محاصره
و محاربه بانتاج فتح و ظفر از مطلع مقصود طلوع ننمود در مرآت ضمیر آفتاب تنویر شاهی که مطرح انوار عنایات الهی است صورت این تدبیر عکس پذیر گشت که یکدو کوچ بازپس
نشینند تا محمد خان شیبانی بمقتضای کلمه الانصراف قبل الحکمی هزیمه معاودت موکب نصرت آیت را حمل بر فرار نماید و عزم تکاپشی کرده بقدم جرات از مرو
بیرون آید آنگاه عنان فتح و ظفر بجانب خصم حاسد و دشمن معاند انعطاف دهد و بضرب تیغ دشمن سوزی گرد از نهادش برآورد و تا این رای صایب که
از جمله الهامات غیبی و تعلیمات لاریبی بود عمل نموده بی آنکه مکنون ضمیر همایون را بر نواب و امرا اظهار سازد در آخر روز چهارشنبه بیست و ششم شعبان سنه
ست عشر و تسعمائه رایات نصرت نشان از ظاهر مرو شاهجهان در حرکت آمده و از نهر قریه محمودی که از آنجا تا شهر سه فرسخ مسافت است گذشته نزول اجلال نمود
و دیگر روز و دو شب در آن منزل توقف نموده بعضی از نوئینان و ارکان دولت که بر حقیقت آن مراجعت اطلاع نداشتند بغایت متحیر بودند و در بحار اندیشه افتاده از
غایت غیرت اضطراب مینمودند اما فرقه از خواص و مقربان که متانت رای رزین پادشاه هدایت آیین نزد ایشان ظاهر بود میدانستند که آن تعقیبه متضمن
اشتمال بفتح مقدمه فتح و ظفر است و بر طبق آیه کریمه عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم متضمن چندین عنایات خالی خیر و شر و لاعجب مثنوی انکه و لش مهبط نور
خداست کی رود از ره که ماکش خطاست هرچه در آموزدش الهام غیب رشحه فیضی بود از جام غیب از نواب حضرت سلطانی سیف الله الغالب
کاسر خفقان علی الاعداء استماع افتاده که در منزل مذکور پادشاه منصور یکی از ملازمان کشان را فرمود که مکتوبی بمحمد خان در قلم آور و مضمون آنکه
سابقا تو بما نوشته بودی که عزم گذاردن حج اسلام در خاطر رسوخ تمام یافته و عنقریب جهت امضای آن عزیمت متوجه عراق و آذربایجان خواهیم گشت و ما
در جواب مرقوم اقلام اهتمام گردانیده بودیم که ما نیز خیال طواف مرقد معطر امام فرق بشر علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثنا داریم و علی اسرع الحال
همت بر توجه آن صوب صواب میگماریم و چون وعده تو بوفا نرسید ما بمقتضای حدیث روح افزای العده دین عمل نموده لوای جهانگشای بجانب مشهد
مقدسه برافراختیم و لله الحمد و المنه که بشرف طواف آن قبله اقبال و کعبه امانی و آمال مشرف گشته از غبار آستان امامت آشیان روشنائی دیده
حاصل ساختیم حیث غبار کوی او را میشنیدم کحل جهانی بحمدالله بمردم تا بچشم خویشتن دیدم غرض از تحریر این مقدمه مقصود آن بود که لایق و مناسب چنان
مینمود که آنجناب چون از توجه موکب همایون وقوف یابند بقدوم استقبال پیش آیند و شرایط مهمانداری و ضیافت بتقدیم رسانند و چون این معنی از حیز
قوه بفعل نیامد ما جهت دریافت ملاقات تا بظاهر بلده مرو که مسکن ایشان است تشریف حضور ارزانی داشتیم و درین مقام نیز از آنجناب لوازم انسانیت
ظاهر نشد لاجرم عنان مراجعت انعطاف داده در بعضی از ولایات خراسان قشلاق خواهیم فرمود و در اوایل فصل بهار و مبادی جولان جنود لاله
و ازهار بمیدان کارزار توجه خواهیم نمود تا صورتی که در پس پرده غیب مستور است بحیز ظهور آید و این مکتوب مبنیت اسلوب بموجب فرمان اشرف اعلی
یکی از قوچیان عظام گرفت و غازی دیگر روز پنجشنبه بجانب مرو رفت و صباح روز جمعه که خسرو بیضا علم بعزم تسخیر عرصه عالم تیغ زر اندود از نیام افق
بیرون کشید و محصنان قلعه افلاک را که بخیال آن در پای در فضای معرکه سپهر نهاده بودند مغلوب گردانید شاه صاحب تایید امیر بیک موصلو مهردار را
با سیصد سوار جرار بر سر پل نهر محمودی باز داشت و بنفس نفیس همایون با جنود عنایت ملک بیچون رایت مفخرت بصوب قریه تحمان برافراشت و چه
مقرر آنکه چون امیر بیک سیاهی سپاه محمد خان را مشاهده نماید بی توقف سالک طریق فرار گشته بموکب گردون مرتبت ملحق گردد تا اوزبکان دلیر
شده غره اندیشه آنکه در آن راه است بگذرند و در تعاقب اردوی کیهان پوی استعجال نموده از شهر دور افتند و از آنجانب چون محمد خان معلوم کرد
که پادشاه عاقبت محمود کوچ کرده بطرف مغرب متوجه گشت پنداشت که غازیان نصرت نشان عنان بکران ناحد و د
عراق و آذربایجان نخواهند کشید مع ذلک روز اول جمعه عنایت حزم از شهر بیرون نیامده آخر روز جمعه فوجی کثیر از بهادران جوشن پوش خنجر گذار که هر یک بنوک
خدنگ مرگ آهنگ در شب تار دیده مور و مار بر هم دوختندی و شعله شمشیر آبدار در روز کارزار خرمن حیات رستم و اسفندیار بسوختندی قدم از دروازه
بیرون نهاد و خود در عقب لشکر بایستاد و جامین را بغرو حود جان و فا میرزا و قنبر بی احکام داد و بغرور موفور از عقب پادشاه منصور شتافت مخفی
در اثنای راه مکتوب همایون پادشاه ربع مسکون بوی رسیده مضمون معلوم کرده تصور فرمود که سبب آن مراسله کمال عجز است از اقدام بمیدان مقابله بنابران
در تعاقب مواکب کواکب مراتب از پیشتر اظهار اهتمام بیشتر نموده و خواجه کمال الدین محمود را فرمود تا قاصد را بزد و بردو مضبوط سازد و از لشکر کس

در شهر ماندند تا بیرون فرستند و در طی مسافت طریق سرعت سلوک داشته چون نزدیک بقریهٔ محمودی رسید امیر بیک مهردار حسب المقرر عنان بصوب فرار انعطاف داد و محمد خان بمجرد مشاهده این معنی مسرور شده به این پیکر ظفر امیدوار گشته در رفتار از شیر شرزه تعجیل فرموده چسان برق و باد از سیلاب بگذشت و از مضمون کریمهٔ همایون عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم غافل و از استماع ندای اندوه فزای ان هذا لیوم عسیر بغایت ذاهل جبت ازان بجیز کامندران دار و گیر بسر پنجهٔ قهر کرد و اسیر آنا پادشاه مظفر لوا پس از رسیدن امیر بیک بموکب اشرف اعلی از قرب وصول دشمن مخذول وقوف یافته با سه چهار هزار سوار از امرای عظام و قورچیان بهرام انتقام که در آن زمان ملازم رکاب ظفر آثار بودند عنان سمند کینه توز را انعطاف داده و مانند شیر ژیان که روی بصید نخچیر و آهو آورد پادشاه باز طینه پرواز که شکار کبک ... و تهور آسمان شمار در روی بطرف دشمنان نهاد مثنوی چو شاه جهانگیر عالی مکان جز ما ... از جرات دو نیکان بجنبش درآمد ... در رکاب روان گشت سوی عدو کامیاب لوای همایون فلک سای شد فروغ مهش عالم آرای شد یمین و یسار شه رزم خواه شد آراسته از سران سپاه ز بسیاری شوکت غازیان قوی شد دو بازوی شیر ژیان یلان زره پوش آهن قبا بد احمله احب آل عبا ز جوش بس موکب شهریار نهادند رو جانب کارزار شان یلان فتنه انگیز شد بطعن مخالف زبان تیز شد برآمد همه تیغها از نیام چو خورشید از طارم نیلفام و در نواحی محمودی تقارب فریقین بتلاقی انجامیده از هر دو طرف آواز نفیر و نای رزم بلند گشت و صدای کورکه و سورن از ذروهٔ سپهر برین در گذشت نظم دم نای بر شد برین نه کاخ و زان باد بگسست بر سدره شاخ شد آن صور غارتگر زندگی سرافیل را داد شرمندگی گرد معرکه بمرز با اوج فلک تیر گرد و رسیده و غبار سم ستوران کینه توز نقاب رخسار آفتاب گردید نظم غبار سپه بر فلک برد راه شد انباشته چهرهٔ مهر و ماه چنان تیره شد مهر عالم فروز که شد آبنوسی چو شب عاج روز غازیان عظام تیرهای اجل مهر انداز بر دست گرفته روی بدشمنان آوردند و از پیکان بهرام انتقام سهام خون آشام بر زه کمان نهاده عزم رزم کردند از یکجانب شهاب سنان غازیان موکب همایون نایره خون از شریان دلیران بگشاد و از آنطرف پیکان دل انشان سپاه محمد خان بر هدف سینهٔ شجاعان آمده نقد جان بباد فنا میداد نظم ندیم غازیان موکب شاه روان شد خون دل از چشم بدخواه ز پیکان خدنگ جانستان سر آمد بر جوانان زندگانی و در آن اثنا که بجهت حملهٔ شیران بیشهٔ پیکار و شدت صدمهٔ نهنگان دریای کارزار آتش قتال اشتعال یافته خرمن حیات ابطال رجال میسوخت و قطرات خون از تیر و تیغ همچون باران از جوف میغ فرو باریده و در فضای معرکه عقود لعل یاقوت می‌انداخت شاه کیانی مصاف حیدر انتصاف شمشیر ذو الفقار اوصاف از نیام انتقام آخته مهمیز شجاعت کامل و تازیانهٔ شهامت شامل جواد تیز رفتار دلدل آثار از جای برانگیخت و در قلب لشکر خصم بدگهر تاخته بهر جمع خون جمعی از فتنه باعثان و زمرهٔ را با خاک راه برآمیخت نهنگ نشان کران شکش آهنگ هر کس نمود کشتی حیاتش را در گرداب فنا انداخت و سحاب شمشیر صاعقه بارش بفرق هر کس سایه گسترد کالبرق الخاطف لباس وجودش را سوخته خاکستر ساخت نظم چو شاه جهانگیر حیدر مصاف برآورد شمشیر کین از غلاف بهر کس ز خیل عدو رو نهاد زمین را ز خون سرش رنگ داد ز تیغ یمانی عیان کرد جام تو گفتی که شد آب تیغش مدام بهر سو که ساقی گری ساز کرد سران را چو مستان سر انداز کرد و محمد خان شیبانی از روی اضطرار ساعتی پای ثبات و قرار استوار داشته جنگی در پیوست که از شدت ضرب حسام صفدر شکاف بهرام شدید الانتقام خائف شده سپر زرین آفتاب بر سر کشید و از کثرت آمد شد سهام خون آشام مرغ توهم مودده در پس کوه قاف پنهان گردید نظم ز آمد شد ناوک جان شکار فلک خواست از پردلان زینهار ز الماس نوک سنان تیر بهوا گشت پرویزن فتنه بیز ز بیداد شمشیر الماس گون ز چشم زمانه ببارید خون آخر الامر با نجه لوای جهان آرای شاه کشور گشای را باد خوش سعادت فتح و فیروزی مقارنه دست داد و نوای فرح افزای و نصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش پادشاه دین پناه رسیده ندای قدم زمیم ... در عالم افتاد و جنود شقاوت ورود اوزبک پشت بر معرکه ستیز کرده عنان بوادی گریز منعطف ساختند و دلیران لشکر نصرت اثر ایشان را تعاقب نموده اکثر گریختگان را بر خاک هلاک انداختند و از جملهٔ مردم خراسان میر جلال الدین محمود کلانتر سید غیاث الدین محمد باغبان و خواجه معز الدین حسین دیوان و خواجه عبد الله هروی با جمعی کثیر از مرویان داخل مروی بودند که در آن روز بهولناک زخم تیغ و سنان غازیان از عالم انتقال نمودند و جان و فامیرزا و قنبری در پنجهٔ تقدیر اسیر گردیدند و بحکم قهرمان قهر شاهی بقتل رسیدند و محمد خان در حین فرار از غایت

از غایت سراسیمگی و اضطرار در نواحی سیه آب با پانصد کس که ملازم رکاب او بوده اسپ در چهار دیوار می راند که راه بیرون شد نداشت و بوده سلطان باجوجی از غازیان آن محوطه را احاطه نموده دست بانداختن تیر برآوردند و اوزبکان بر زبر یکدیگر افتاده بسیاری از ایشان در زیر دست و پای ستوران هلاک شدند چنانچه بعضی که نفسی چند از حیات باقی داشتند پا بر زبر مردگان نهاده بسر دیوار آن محوطه برمی آمدند و ایشان نیز بضرب تیغ تیز غازیان از پای در افتادند و چون عامی القوم شر یرعرضهٔ نیزه و تیر گشتند بعضی از غازیان موکب همایون در میان کشتگان محمد خان را طلبیده او را در همان محوطه در شیب چندین جیفهٔ خبیثه یافتند که بجهت افتادگان کریختگان بر بالای او نفس منقطع شده جان بقابض ارواح تسلیم کرده بود و غازیان عظام سر او را که از غایت نخوت غیر خود هیچ سرور را قابل افسر نمیدانست از بدن جدا ساخته نزد پادشاه ظفر پناه بردند و در پای سمند جهان پیمایش انداخته لوازم دعا و ثنا بجای آوردند و آنحضرت سجدات شکر آلهی و لوازم محامد جناب جلال شانهٔ الهی قیام نموده نذور و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و امیر بیک موصلو و بعضی دیگر از شیران بیشهٔ یکدلی را که در آن معرکه آثار جلادت بجای آورده بودند بانواع الطاف مفتخر و مباهی گردانیدند حیات و براق محمد خان شیبانی و امرا و ارکان دولت او را که افزون از چند و چون و زیاده از استیفای محاسبان ذو فنون بود بغازیان عظام مسلم داشت و برعایا و متوطنان مرو شاه جهان ترحم نموده از سرهای کشتگان منار پا برافراشت خواجه کمال الدین محمود ساغرچی که بر درگاه محمد خان بمنصب اشراف دیوان مشرف بود بلکه در سرانجام مهمات ملکی و مالی از روی اقتدار و اعتبار دخل مینمود بواسطهٔ مساعدت بخت و طالع ورا آفروز در مرو توقف داشت چون خبر قتل خان خود در اشنود بخدام مرتب امور کشورستانی امیر نجم الدین مسعود ثانی توسل جسته نقش اخلاص نواب کامیاب بر لوح خاطر نگاشت و امیر نجم الدین بمقتضای وفور محاسن اخلاق و مکارم اطوار او عرض نموده زبان شفاعت گشوده خواجه محمود بجان امان یافت بلکه بمرور ایام آفتاب عاطفت پادشاهی از مطلع مرحمت نامتناهی طلوع نموده بر وجنات احوالش تافت و در مستوفیات و صاحب دیوانی دخل کرده پایهٔ قدر و منزلتش بلند گشت و در مجالس خاص و محافل اختصاص راه یافته مرتبه‌اش از مراتب سایر وزرا در گذشت و الحمد لله الملک المحمود فی کل فعاله و الصلوة علی صاحب لواء الحمد و آله ذکر رسیدن بشارت فتح و ظفر بدار السلطنهٔ هراة و منور شدن آن بلده از فروغ ماهچهٔ رایات نصرت آیات چون ماهچهٔ لوای فیروزی منافقت پادشاه سلیمان مراتب در عرصهٔ مرو باوج سپهر فتح و نصرت رسید و صرصر نکبت و ادبار بر علم دولت و اقبال محمد خان شیبانی وزیده و سنگ جمعیت فرق اوزبک متفرق گردیده شیان آستان سلطنت آشیان بموجب فرمان واجب الاذعان فتحنامها با قلام طاعت شمار و صحائف اطراف انشا نگاشته مصحوب ایلچیان قر میر باطراف و ولایات عراق عرب و عجم و فارس و کرمان و اران و آذربایجان و شروان و مازندران و خراسان ارسال داشتند از آنجمله قلی جان بیک که از جملهٔ ملازمان علاء الطوایف انسانی امیر نجم الدین ثانی بود بجانب دار السلطنه هراة توجه نمود و در شب هفتم ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن نسایم آن مژدهٔ کامرانی بر چمن آمال و امانی هروایان وزیده غنچهٔ مراد هواخواهان پادشاه صفوی بر گلبن امید شکفتن آغاز نهاده و دوحهٔ اقبال بجان خاندان صفوی بر جویبار مقصود میوهٔ شادمانی بار داد و عیب آنرا نشاط خرم که ناگهان آمد هزار جان حزین گشته شادمان آمد و صباح روز دیگر سادات و موالی و اعیان و اهالی مانند جناب شیخ الاسلامی سیف الملة و الدین احمد التفتازانی و امیر نظام الدین عبد القادر مشهدی و سید غیاث الدین محمد بن امیر جلال الدین یوسف الرازی و قاضی صدر الدین محمد الامامی و قاضی اختیار الدین حسن التربتی و غیرهم در دار السیادة سلطانیه جهت براق و پیشکش و ساوری مجتمع گشته جمعی از ایشان متوجه استقبال ایلچیان بیک شدند و در آن اثنا زمره از مردم اوباش و طالبان فتنه و پرخاش هجوم کرده پا تیغهای کشیده تا بن قلعه درآمدند و محمد لکور را که شحنهٔ شهر بود و محمد علی عسس را که با مردم بروجه احسن معاش نمی‌نمود در حضور اکابر بقتل رسانیدند و مواد آشوب و غوغا در هیجان آمده قرب صد کس از جماعتی که اندک نسبتی بقوم اوزبک داشتند کشته شده و در نماز دیگر همان روز ایلچیان بیک بشهر رسیده خلایق را بوفور عنایات شاهی استمالت و امیدوار گردانیده و اهل فتنه و فساد را تسکین داده فتحنامهٔ همایون را که باسم هرویان صدور یافته بود باشراف و اعیان رسانید روز دیگر خواص و عوام بمسجد جامع شتافته حافظ زین الدین زیارتگاهی جهت خواندن فتحنامهٔ شاهی بر منبر برآمده و آن منشور موفور السرور را بآواز خوش

ولحن دلکش قراءت کرد اما با وجود تلقین غازیانی که در پای منبر بودند لب بطعن مخالفان شاه مردان علیه التحیة والغفران نگشود نا بر آن مؤاخذ شده
هم در مسجد بزخم تیغ هیجان نقد جان بقابض ارواح تسلیم نمود و ازین سبب رعبی تمام بر خواطر فرق انام استیلا یافته از مسجد متفرق گشتند و بعد از آن
ایام ایالت مرو شاه جهان بدو ده و بیک قلی گرفته اعلام هدایت اعلام از ظاهر آن بلده بجانب دار الملک خراسان در حرکت آمد
و نخست جناب سلطانی سیف الاسلامی خواجه مظفر بتکچی بآن بلده فاخره رسیده در باب استمالت اکابر و اشراف و تقویت ملت شرف دودمان
عبد مناف نشانی که از منصه عنایت و الطاف صمدی دریافته بود رسانیده در روز جمعه بمسجد جامع تشریف برده پیش از ادای نماز امیر صدر الدین سلطان
ابراهیم امینی بر منبر برآمده آن فرمان واجب الاذعان را خوانده مضمون بصدق مقرون آن موجب اطمینان خواطر اکابر و اصاغر گردید آنگاه برحسب
اشارت جناب سلطانی و اتفاق سالکان مسالک مسلمانی عالیجناب نقابت پناه حقایق دستگاه امیر جمال الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه بر منبر
صعود نموده خطبه نماز جمعه را بذکر مناقب و مفاخر ائمه اثنی عشر و اسامی و القاب قدوه اولاد خیر البشر صلی الله علیه و علیهم ما طلعت الشمس و القمر
بیاراست و غلغله تهنیت و مبارکباد از چپ و راست جهان و جان جهانیان برخواست و در منتصف ماه مذکور مظهر مراحم رحمانی امیر نجم الدین
ثانی و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی بسواد هرات رسیده سادات و قضاة و علما و فضلا مراسم استقبال بجای آوردند و لوازم دعا و ثنا تقدیم
رسانیده آنچه توانستند و مناسب دانستند پیشکش کردند و امیر نجم الدین در باغ سفید فرود آمده خواجه کمال الدین محمود نصیحت نامه نزد خواجه
خرد که تا آن غایت در قلعه اختیار الدین متحصن بود ارسال نمود و او را بترک عناد و لجاج امر فرمود و خواجه خرد امتحان را بسمع قبول جای داده از
قلعه بیرون خرامیده و بدست عجز و نیاز در دامن دولت امیر نجم الدین آویخته در سلک سایر ملازمان آستان منتظم گردید و کوتوال حصار اختیار
الدین در عهده وی بیک تکلو شده مقارن آن حال خبر قرب وصول پادشاه ربع مسکون شیوع یافت صناع و محترفات بآذین بستن شهر اشتغال نموده
فروغ بهجت و شادمانی بر صفحات احوال ایشان تافت و در صباح روز هشتم اکابر و اعالی و اصحاب مجد و معالی بلکه اکثر خواص و عوام باستبشار
تام موکب گردون احتشام را استقبال نمودند و در حدود چشمه خیره و کرد از غبار سم سمند گیتی نورد دیده بخت هر دو بآن روشنی یافته جبهه
و اطاعت بر خاک راه سودند و پادشاه عالیجاه بتجمل و حشمتی که هرگز نظیر آن نظر هیچ دیده وری در نیامده بود از راه کوچه خیابان بباغ جهان آرا
خرامیده نزول اجلال فرمود و خرگاه خاقان منصور را بیمن مقدم همایون عزت افزای سپهر بوقلمون گردانیده بتمهید بساط عدل و انصاف و رفع
رسوم ظلوم و اعتساف حکم نمود و قوایم سریر خلافت مصیر شاهی در مستقر دار السلطنه هرات شرف قرار پذیرفت و از ترشح انوار معدلت نامتناهی
روضه امید سالکان طریق دولتخواهی سمت نضارت گرفت تشنه لبان بوادی نامرادی از رشحات سحاب مکرمت انتساب خسرو مالک
رقاب سیراب گردیدند و مستسقیان بیابانی جور و بیدادی از فیضان غمام عدالت و احسان فرمان فرمای کامیاب شراب کامرانی و اقبال نوشیدند
سادات عظام و علماء کرام و فضلاء لازم الاحترام بقدر مدارج و مراتب از سیورغالات جلیل تمام و بهره لاکلام یافتند و اکابر و قبایل نامدار و
اعاظم اقوام ذوی الاقتدار که از اطراف بلاد و دیار بدرگاه فلک اقتدار آمدند با ادرارات و انعامات سرافراز گشته راضی و شاکر
بمنازل و مقرها و اوطان خود شتافتند و عامه رعایا از التهاب آتش جور و طغیان نجات یافته در ظلال امن و امان غنودند و کافه برایا از اشتعال
نایره ظلم و ضلال خلاص شده در سایه اقبال لایزال آسایش نمودند شعار مذهب حقانیت آثار ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین در تمامی بلاد خراسان
صفت شیوع گرفت و رسوم بدعت ضلالت اطوار مبتدعان کردار منسوخ شده ارکان شریعت غرا استحکام رسوخ پذیرفت مثنوی شاه
مالک رقاب خیر اندیش خسرو دین پناه حیدر کیش چون برافراخت رایت اقبال زد قدم بر سریر جاه و جلال از سحاب عطا و ابر کرم
شست از لوح دهر گرد ستم کرد بنیان عدل و داد بلند دوحه ظلم از جهان برکند ز آب شمشیر غزو تیغ جهاد گلشن شرع را نضارت داد کرد
از بروست بحر اثر جیب امید را پر از گوهر منصب وزارت و ملکی و حکومت هرات بحسین بیک لله متعلق گشت و امر قضا و فصل قضایا تفویض
بابا میر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف تفویض یافت و چون هلال فرخ فال شوال منظور نظر لب تشنگان ماه رمضان شد پادشاه عالیجاه بعیدگاه
تشریف برده بآداب و سنن آن روز سعید قیام نموده صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانیده جبهه بساط عیش و نشاط اشارت

اشارت فرموده در آن زمستان پادشاه عالیشان در آن بلده فردوس نشان طرح قشلاق انداخت و در باب معروف دینی مشکر شبانه [illegible] که بعضی از عنان
ملازمان که مرتکب شرب شراب شده سرنگون را مخمور معروض تیغ سیاست ساخت و چون مهم فتح خراسان و قطاع و امصار و بلدان ممالک جهان [illegible]
ولات و حکام طوایف انام جبهه اخلاص مراسم تهنیت اعوام ملازمت خدام عتبه کعبه احترام بسته بدار السلطنه هرات خرامیدند و شرف تقبیل قوایم سریر
خلافت مصیر حاصل کرده بانواع اصناف الطاف سرافراز و مباهی گردیدند از آنجمله میرزا سلطان اویس بن میرزا سلطان ابوسعید که مشهور بود بخان میرزا از بدخشان
باستان ملایک آشیان شتافته در باغ جهان آرا [illegible] گشت و امین بزم خاص و حریف مجلس اختصاص شده از وفور عنایت شاهی سر افتخار و
مباهاتش از فرق فرقدین در گذشت و بعد از چند روز رخصت انصراف طلبیده پادشاه ملک بخش سلطنت ممالک حصار شادمان و ختلان و بدخشان
را بوی تفویض نمود و بانعام تاج [illegible] دوزی و کمر مرصع و شمشیر و اسپان راهوار نقود و تمام عیار [illegible] را افزوده بعد از او [illegible] اکابر و
اشراف عراق و آذربایجان بدرگاه سلاطین پناه آمده مراسم تهنیت فتح خراسان قیام نمودند و جناب سیادت پناه نقابت قباب امیر نظام الدین عبد الباقی
که در سلک احفاد حضرت ولایت مرتبت هدایت انتما سید نعمت الله ولی انتظام داشت و جناب معالی دستگاه قدوه اولاد امجاد [illegible] امیر
جمال الدین محمد الحسینی که حالا بر مسند صدارت شاهی تمکن دارند و جناب شریعت مآب فضیلت آیات قاضی عبد الرحمن ساوه از آنجمله بودند و مجموع آن
واجب التعظیم باصناف الطاف خسروانه و انواع اعطاف پادشاهانه نوازش یافته لوازم دعا و ثنا تقدیم رسانیدند و در زمره ملازمت موکب
همایون توقف کرده فرق عنان مراجعت باوطان خود منعطف گردانیدند **ذکر طوی پادشاه گیتی فروز در روز نوروز و نهضت**
رایات نصرت آیات بصوب میمنه و فاریاب در اوایل فصل بهار که نسیم اعتدال آثار شکفتن ریاحین از بار ساخت عالم خاکی را
رشک مرغزار افلاک ساخت و خسرو ثوابت و سیاره در حیة الشرف خویش بر سریر سرافرازی نشسته رایت عشرت و کامرانی برافراخت سحاب
دریا نوال [illegible] از افاضه فضل ربانی دُرر آبدار و گهر شاهوار در دامن انجمن و جیب و گریبان گلشن بخت و مشاطه غمام نوبهاری بمساعی فیض انعام
حضرت باری عقود لآلی خوشاب از گوش و گردن نوبستان گلزار و عروسان ریاحین در آویخت و سلطان گل بر تخت حشمت و تجمل [illegible]
از چهره گلشن برگشود و بلبل آغاز نغمه سرائی کرده بهار زبان بدعای دوام دولت حضرت کشورگشائی ادا نمود مثنوی چون گشت بهار عالم افروز
بشگفت چمن بباد نوروز سلطان گل از کمال اعزاز بنشست فراز مسند ناز از بهر نثار باد گلبیز از شاخ شکوفه شد گهر ریز نرگس ز نوای بلبل زار از
خواب خمار گشت بیدار انداخت بر آبدار ژاله پر شد قدح عقیق لاله پادشاه عالیجاه بترتیب جشن نوروزی و تزیین بزم عالم افروز اشارت علیه صدور
داشت و مجلس آرایان سرکار پادشاهی در فضای جان فزای چمن بهشت نشان که در بالای خیابان هرات واقعست بسرانجام اسباب طوی قیام نمودند
قبه بارگاه فلک احتشام باوج گنبد فیروزه فام برافراختند و از کثرت خیام گوناگون و شامیانهای اطلس اکسون آن مقام فرح انجام را غیرت نگار
خانه گردون بوقلمون ساختند نظم شد افراخته خرگه و سایبان نه چندانکه شرحش پذیرد بیان درخشنده شد قبه بارگاه چو بر چرخ فیروزه خورشید
و ماه خوان سالاران و رکابداران از انواع و اجناس اطعمه لذیذه آنمقدار ترتیب نموده بر خوان اخلاص نهادند که بر گرد [illegible] وهم و خیال
عشیر آن طبخ نیافته بود و شیره جانان بارگاه فلک اشتباه از صراحیهای زرین و سیمین که از رحیق رحیق مالامال بود چندان حاضر آوردند که تمامی
[illegible] از نظر بیننده گلزار نضارت آثار میشود و در صباح روز سلطانی آن مهر سپهر کشورستانی بر باره اقبال کامرانی برآمده از باغ جهان آرا بجلوی
خانه تشریف و بر تختی که در منزل مذکور بطالع بشارت همایون ساخته شده بود نشسته و کلاه [illegible] حکام ولایات و ممالک محروسه و امراء و نوئینان
و خواص و مقربان دوره او و صدور و جمهور [illegible] کان نزدیک و دور هر یک در مقام خویش ایستادند و علی اختلاف مراتبهم و تباین درجاتهم چنانچه
معهود است آغاز کشیدن پیشکش کرده جواهر نثار و جیب [illegible] نهادند و نخست امیر نجم اخلاص بر زمین اختصاص افشانده پیشانی خدمت بر پایه
سریر سپهر منزلت سود و لوازم دعا و ثنا تقدیم رسانیده لب باد از مضمون این مقال بگشود رباعی ای قدوه دودمان سلطان نجف استاده بخدمت
سلاطین صف صف بادا همه سالی کوکب اقبالت مانند آفتاب در عین شرف آنگاه از هر بای زر سرخ و سفید و عقدهای لعل و فیروزه و مروارید
و اوانی زرین و سیمین و ظروف چینی و نفایس اقمشه مصر و شام و فرنگ و چین و اسپان مرصع لجام و شمشیرهای مذهب نیام آنمقدار پیشکش نمود که جهه

سلطان محمود بن میرزا ۱۲

حمل آن اشیا بهر کس ضرورت بود و پادشاه دریا دل آگاهی آن نقود و اجناس بیقیاس را در همان منزل بعور چیان عظام و بعضی دیگر از خدام بارگاه فلک
احتشام بخشید و همچنین بار ارکان دولت قاهره و اعیان حضرت باهره در آن روز تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه پیشکش کردند و مناسب شان و استعداد
خویش مراسم مخالصت و نیازمندی بجای آوردند آنگاه دست بحر عطا پادشاه کشورگشا اکثر حاضران را از سادات و قضاة و علما و حکام و نوئینان و امرا
و سایر ملازمان سده سدره انتما بپوشانیدن قبهای زردوزی و چکنهای سقرلات قرمزی و جبهای کیش و سنجاب و التایی و قباهای قطنی و درایی مفتخر و سرافراز
ساخت بعد از آن بکشیدن طعام و آشامیدن شراب گلفام اشارت فرموده مجلس عیش و نشاط طرح انداخت ساقیان زهره جبین در لباسهای گوناگون
و حورعین کامثال اللؤلؤ المکنون اقداح راح ریحانی در گردش آوردند و مغنیان مطرب ساز و سازندگان نغمه پرداز آغاز نواختن چنگ و عود و دف
و ارغنون کردند مثنوی ز دست ساقیان ماه رخسار شرابی چون لب نوشین دلدار بزم پادشاهی گشت دایر فروغش روشنی بخش ضمایر ز ساز
مطربان زهره آهنگ برآمد صوت عود و نغمه چنگ مغنی در مقام نغمه سازی همی گفتی دعای شاه غازی که شاها طالعت فیروز بادا همیشه روز
تو نوروز بادا بهر قوت از فضل الهی نور و زینت بادا پادشاهی بدستت جام عشرت باد جاوید چو در بزم کواکب جام خورشید و در آخر روز
که ساغر آفتاب از دیده جهانیان غیبت نمود و هر یک از اهل مجلس شاهی از شراب عنایات نامتناهی سرگران گشته میل استراحت فرمود بیت چو غایب
شد از دیده بشیخ و شاب بزم فلک ساغر آفتاب پادشاه عالیجناب کامران و کامیاب بتابع جهان آرا خرامیده و پهلوی آرامش بر مسند
آسایش نهاده بفراغت مشغول گردید و بعد از روزی چند از این بزم بار دیگر خیال انجام از خاطر همایون بر زده عازم فتح ممالک ماوراءالنهر گشته
موکب ظفرآیات از بلده فاخره هرات متوجه میمنه و فاریاب شد سلاطین اوزبک چون از توجه سپاه نصرت نشان خبر یافتند محمد تیمور سلطان که بنابر
قتل پدر در سمرقند لوای حکومت افراشته بود و عبیدالله خان که در بخارا حکومت مینمود و جانی بیک سلطان که ایالت حصار کرمینه و توابع بدو
تعلق میداشت با یکدیگر پیوسته در تدارک آن مهم فرقه مشورت در میان انداختند و چون میدانستند که اگر موکب همایون پادشاه ربع مسکون آب
آمویه عبور فرماید یک اوزبک در دیار ماوراءالنهر و ترکستان مجال اقامت نیابد خواطر همگنان بر آن قرار یافت که دست در دامان متابعت
و فرمانبرداری زده از در عجز و نیازمندی درآیند و بوسیله فرستادن پیشکش و پیغام دادن سخنان دلکش ابواب عواطف پادشاهی بر روی کار
خویش بگشایند و بر موجب گفته عمل نموده قاصدان ایشان بتوسط امرای عالیشان شرف بساط بوسی حاصل گردانیدند و پیشکش کشیده منشأ عجز و اضطرار
سلاطین خود بعرض رسانیدند و تیر مرحمت خسروانه از مطلع و حسن کما احسن الله الیک طلوع نموده بر وجنات احوال اهالی ماوراءالنهر تافت و
تأکید قواعد عهد و پیمان خواجه کمال الدین محمود دیوان اجازت یافته همراه ایلچیان بدان طرف آب شتافت و محمد تیمور سلطان و عبیدالله خان
بمقدم شریف خواجه کمال الدین محمود در اعزاز و تکریم داشته مبانی میثاق را بقسم مستحکم ساختند که چون پادشاه ربع مسکون ازین طرف آب مستقر دارد
هرگز قدم از جاده خدمتکاری و فرمانبرداری بیرون ننهیم و مطیع و منقاد اوامر و نواهی درگاه شاهی باشیم و خواجه محمود ایشان را باصناف الطاف
پادشاه مرتضوی اوصاف امیدوار گردانیده مقضی المرام بجده و میمنه و فاریاب که معسکر ظفرمآب بود مراجعت نمود و کیفیت مهمی را که ساخته
و پرداخته بود عرض فرمود و حضرت پادشاه تاج بخش باج ستان برحسب التماس محمود تیمور سلطان و عبیدالله خان ممالک ماوراءالنهر را
بدیشان مسلم داشته ایالت ولایت بلخ و اندخود و شبرغان و چیچکتو و میمنه و فاریاب و مرغاب و غرجستان را به بیرام بیگ قرامانی عنایت کرد
و خاطر همایون میل معاودت نموده روی توجه بمملکت قم آورد و حره علم ظفر پیکر شعشعه عزت افزای ذلعف مجمر جور و صدای کوس رعدآوای چون
نوای نی و عود موجب از دیاد فرح و سرور و الحمد لله العفو الغفور و الصلوة علی سیدنا محمد و آله الی یوم البعث و النشور **ذکر فوت آقا رستم**
روزافزون و رسیدن امیر عبدالکریم و آقا محمد باردوی همایون بنابر مشیت حضرت واهب العلم تبارک و تعالی و مقتضی
جبل ارتفاع علم سلطنت پادشاه سکندر حشم آقا رستم در ولایت ساری و بعضی دیگر از بلاد مازندران مستولی شده بود و بواسطه عدم مساعدت بخت
و طالع کماینبغی اطاعت فرمان واجب الاذعان نمی نمود و پیش از وقوع فتح خراسان نوبتی بزنا فش گذشت که دست عنت در دامن شبک
حال و این سخن مسموع نواب کامیاب شاهی گشت بناء علی هذا امدادان ولاکه محمد خان شیبانی در نواحی مرو انداپای در آمده حکم همایون شرف نفاذ یافت

نفاذ یافت که درویش محمد یساول که در سلک ملازمان جناب سلطانی سیف الاعلی انتظام داشت بجهت اوردا بساری برده حواله آقا رستم
الکنه و درویش محمد آن مسافت بعیده پیموده و بعد از وصول بپایه گاه آقا رستم حسب الحکم عمل نموده حاکم ساری را مشاهده احوال نعایت برسید و از آن
پادشاه گردون غلام اندیشیده بصعوبت استعمال نیران غضب قیامت لهب بجان مشت محموم گردیده و اعراض نفسانی و سایر اسباب ناتوانی دست
بهم داده بعد از سه چهار روز روی بعالم جاودانی نهاد و این خبر در مملکت خراسان بعرض نواب آسمان جناب ملایک آشیان رسیده اشارت علیه صادر
گشت که جناب سلطانی سیف الاعلی بمازندران رود و اموال چندین ساله آقا رستم را تحقیق کرده و انجناب بموجب فرمان جهان مطاع اعلام توجه
مرتفع ساخته پس از وصول بدان حدود امیر نظام الدین عبدالکریم که ایالت آمل و بارفروشده ارثاً و استحقاقاً تعلق بوی میداشت و پسر آقا
رستم آقا محمد بخدمت مبادرت نمودند و با یکدیگر در مقام نزاع آمده طریق مخاصمت پیمودند مدعا امیر عبدالکریم آنکه حکومت تمامت مملکت
مازندران چنانچه مخصوص بآبا و اجداد او بوده بدو متعلق شود و مطلوب آقا محمد آنکه در ایالت ساری و توابع قایم مقام پدر خود گردد و جناب سلطانی سیف الاعلی ایشان را
همراه ساخته بجانب اردوی کیهان پوی در حرکت آمد تا بعد از تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر کیفیت حال معروض اشرف و کار اوزبک جاه
و جلال گردانند و آن مهم بمقتضای رای اشرف اعلی فیصل دهد و در نواحی سمنان بعسکر نصرت نشان رسیده امیر عبدالکریم و آقا محمد را با نثار و پیشکش
بارگاه سلاطین پناه درآورد و هنگام فرصت قضیه مناقشه ایشان را عرض کرد شاه پوزش پذیر بنظر ملاطفت و احسان در حکام مازندران نگریست
و فرق مباهات و افتخار بجده و سر دانه ابا انعام افسر زرنگار و خلع شاهوار با برج سپهر دوار رسانیده حکم همایون از کمین عدالت روزافزون نفاذ یافت
که سوا اشتی گر درخت تصرف آقا رستم میبوده متعلق بآقا محمد باشد و امیر عبدالکریم بر سایر بلاد مازندران رقم اختصاص کشیده مشروط آنکه مال جهات چند
ساله آنولایت را که ادا نکرده بودند بخزانه عامره رسانند و درین باب گفت و شنید بسیار واقع شده آخر الامر امیر عبدالکریم و آقا محمد مبلغ سی هزار
تومان حصول نمودند و جناب سلطانی سیف الاعلی نوبت دیگر جهت تحصیل آن وجه بمازندران تشریف برده در باب حصول و وصول آن لوازم سعی و اهتمام
بجای آورد و بعد از فراغ از مهم مازندران لوای گردون فرسا بصوب عراق در حرکت آمده چون هوای بلده قم از غبار موکب کشورگشا معطر ساخت
پادشاه عالم پناه در آن زمستان همانجا طرح اقامت انداخت و اکابر و اشراف ممالک محروسه را که جهت اقامت مراسم تهنیت بسده سدره مرتبت
آمده بودند مشمول عواطف بیدریغ ساخت و بجد رانی ایلچیان سلطان مظفر قصور قیصر روم ایلدرم بایزید با تحف پادشاهانه جهت مبارکباد
فتح خراسان بآستان ملک آشیان رسیدند و منظور نظر انعام و اکرام شده دعاگو و ثناخوان بازگردیدند **ذکر شکار فرمودن پادشاه**
آفاق و بیان شمه از وقایع منزل قشلاق چون حکمت کامله ایزد تبارک و تعالی در طبیعت فرق برایا اخلاق متنوعه ایجاد فرموده
و قدرت شامله فعل مختار جل و علا پیکر معشر بشر را از اشیاء مختلفه ترکیب نموده مداومت بر یک صفت خاطر محزون بیکر داند و مواظبت بر یک نوع
کردگان حواس صلاحیت پشیمانند اگر مدتی اوقات بجد محض بگذرد صورت ملال روی نماید و اگر روزی چند لعب بطلق مصروف گردد ابواب اختلال
بر روی روزگار بگشاید لاجرم بر طبق آیه وافی هدایت و اذا حللتم فاصطادوا فرمان الهی نازل گشته که چون سالکان طریق اسلام از احرام که دست منع
بر سینه مشتهیات نفسانی مینهد بیرون آیند مطلق العنان شده با مرصید و شکار که از جمله مستلذات طبیعت انسانیست قیام نمایند بناء علی هذا در آن
زمستان که پادشاه مظفر لوا در بلده قم مستغرق بحر نعم صانع افلاک و انجم بود و شاهباز همت عالی همت از صید ممالک خراسان فارغ شده
توسن سرکش ایام بر طبق مرام خدام آفتاب احتشام سیر مینمود و ضمیر مهر تنویر بشکار آهو و نخجیر مایل گشته صباحی که سیمرغ زرین بال خورشید بهوای صید وحوش
مرغزار فلک از افق شرقی در پرواز آمد فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که ملازمان آستان آسمان مقدار بر صحارا و کهسار ماندیار
بر صحاری و قفار نواحی قم محیط شده جانوران شکاری را بجانب خندق آن بلده رانند و حسب الحکم پیاده و سوار بسیار از شهر بیرون شتافته
و پره انداخته پادشاه شیر شکار زمام عزیمت معطوف ساخت و در نماز پیشین جانوران که بهم رسیده بود بانعقاد آهو و
نخجیر مجتمع گشت که کمیت آن از حساب و شمار مستوفیان فطنت شعار درگذشت و شاه فلک اقتدار و نوئینان کامکار چنانچه معهود است بنوبت
خنجر و شمشیر و تیر بآهو و گوزن و نخجیر رسانیده در عرض یکدو ساعت بیت ز شهر ارجا بر فلک رسید و از خون آن کشتگان در میان زمستان

در غایت قم لاله زاری نضارت آثار عیان گردید و تواچیان آستان ملایک آشیان آن جانوران شکاری را بر غازیان عظام قسمت نموده بعد از اندک زمانی بار دیگر پادشاه فریدون فر عازم صحرای فراهان گشت و به دستور سابق امرا و عساکر نصرت شعار در عقاید و مردم جلادت آثار طوایف بیکجا پرداخته مدت دوازده شبانه روز در بیابان و قفار راندند آن جانوران شکاری بیاسودند و چون بجرگه هم رسیدند همین دولت پادشاه معمور اشعار و حوش جمع آمد که طیور هرچند جنبید سپر پریدند غیر شاخ نخجیر و گوزن آشیانه ندیدند و ازدحام جانوران شکاری و سباع بر تبه رسید که گرگ و گور و آهو و شیر چون پلنگ و شیر هم آمیخته از بیم گریختند و شاه صاحب تایید نخست تنها در شکارگاه تاخته آغاز تیغ راندن و صید افکندن کرد و بضرب نیزه و تیر چند گور و نخجیر غرقه بخون ساخته نهایت جلادت بجای آورد و شیر از صولت خدنگ خسرو و پلنگ آبنگ در طرف آهو نمیتوانست گریخت و آهو با آنکه در پناه پلنگ نخجیر بدار سهم نیزه شاه عالیجاه لحظه ایمن نمیتوانست زیست نظم ز تیر و نیزه شه شیر و نخجیر هم آمیخت بهم چون شکر و شیر و لی شمشیر او طوفانی انگیخت که از آمیزش تن روح بگریخت و در آن روز چهل نخجیر را آهو دوازده هزار گور از ضرب حسام خون آشام و سهام اجل انجام شاه عالی مقام و عساکر گردون احتشام بقتل رسید و همین اهتمام و تواچیان عظام مغتنم گردید پس از آن دو نوبت دیگر پادشاه سکندر حشمت در حدود ساوه و تابان مشغول گشت اولی شانزده هزار نخجیر و آهو و کرت ثانی پانزده هزار بقتل رسید مثنوی چو رای خسرو بهرام تدبیر نماید عزم صید گور و نخجیر ملایک گوینا نخجیر رانند بسوی صیدگاه اورسانند دیگر نزاع دمن رنیست مقدور که از بند انقدر صید از نه دور و در اثنای امور مذکور جناب سلطانی سیف الامامی از ولایات مازندران بپایه آمده امیر عبدالکریم و آقا محمد را بمبلغ ده هزار تومان که از وجوه تقبل ایشان نقد شده بود بدرگاه سپهر اشتباه رسانیده و مناقشه که در باب ادای توجه ده میان مشار الیهما واقع بود معروض نواب جنت جناب گردانیده و شاه مخلص نواز جناب سلطانی را باصناف الطاف و انواع سرافراز ساخته فرمان اشرف اعلی نافذ شد که حکام مازندران چند گاهی در اردوی همایون توقف نمایند و ایشان آن زمستان در ملازمت آستان آسمان مکان بپایان رسانیدند و از جمله وقایعی که در یورت قشلاق بوقوع انجامید یکی آنکه محمد جان ایشک آقاسی نجم بیگ که در خلال احوال گذشته برسم رسالت نزد ظهیر السلطنة والخلافة محمد بابر پادشاه رفته بود باز آمده عرض کرد که آنجناب تمامی بلاد ماوراء النهر با امرا و اعاظم احمد سلطان و علی و شاهرخ بیگ افشار فتح نموده و بنیاد غرور و پندار بکاخ دماغ راه داده سر خلاف دارد و بنابران حکم همایون شرف نفاذ یافت که نجم بیگ با فوجی از عمده غازیان فوجی از سپاه قیامت انتباه عازم ماوراء النهر گشته و بیو سلطان را که در کارزار چرچان قشلاق کرده بود بخود ملحق گرداند و از آب آمویه عبور نموده محمد بابر پادشاه را از بادیه مخالفت بشارع مستقیم موافقت رساند مقارن این حال خبر فوت پادشاه روم ایلدرم بایزید شایع گردید و یکی از بنایر او سلطان مراد نام که از عم خود سلطان سلیم جانشین پدر بود گریخته التجا بعالم پناه کرده بنا علیه فرمان اشرف اعلی صادر گشت که دیو سلطان در اردوی همایون بوده و نجم بیگ با بعضی از امرا که اسامی ایشان مذکور خواهد شد متوجه ماوراء النهر گردد و هم در آن ایام نوبت دیگر پادشاه کرد و گی بحکام مازندران به شمول عنایت بیدریغ ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت مقرر آنکه ثمنه وجه تقبل اکه مبلغ بیست هزار تومان بود وصول دهند و ایشان در خدمت جناب سلطانی سیف الامامی که صاحب تحصیل آن مبلغ بود و جا کو ثناخوان روی بولکاه خود آوردند و برضاجوئی آنجناب و سرانجام آن توجه مشغولی کردند

ذکر وقایع و محاربات که میان ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و سلاطین اوزبک دست داد و بیان توجه امیر نجم ثانی بجانب ماوراء النهر باقتضای قضا صانع بلاد و عباد

در آن ایام که دار السلطنه هرات مضرب رایات ظفر آیات شاهی بود ظهیر الدین محمد بابر پادشاه ایلچیان سخندان با پیشکش فراوان بآستان اقبال آشیان فرستاده اظهار اخلاص و دولتخواهی فرمود و بنابر آنکه نقد اعتقاد آنخسرو عالی تبار بر محک ضمیر مهر تنویر پادشاه کشورگیر تمام عیار نمود تا صاحب آنحضرت را بشمول انعام و احسان بیکران گردانید و حکم همایون نفاذ پیوست که آنحضرت از ممالک ماوراء النهر آنچه بحیز تسخیر در آورد بر وی مسلم باشد لاجرم محمد بابر پادشاه در شهور سنه سبع عشر و تسعمائه با لشکر ظفر اعتیاد متوجه ولایت موروثی شده و بعد از وصول بحدود بدخشان میرزا سلطان ویس را بخود ملحق گردانیده نخست علم نهضت بطرف حصار شادمان برافراخت حکام آن ممالک حمزه سلطان و مهدی سلطان چون از توجه وارث ملک خبر یافتند لشکرهای خود را فراهم آورده عنان بکران تا میدان کارزار تافتند و در نواحی وخش درخش آفتاب ذوالحسام

و وخش با بری بمخالفان رسیده بین الجانبین محاربه در غایت صعوبت دست داد و بمقتضای عنایت الهی و معاونت دولت پادشاهی ظهیر السلطنه ظفر یافته شکست بر سپاه اوزبک افتاد و حمزه سلطان و مهدی سلطان در معرکه کشته شده ولایت حصار شادمان و ختلان و قندز و بغلان بحیز تسخیر آن خلاصه دودمان امیر تیمور گورکان در آمد و بمقتضای شیوه ستوده خویش اعلام عدل و رعیت پروری مرتفع ساخته کیفیت آن فتح مبین را به درگاه پادشاه جمشید آیین عرضه داشت نمود و مرقوم قلم بیان گردانید که اگر یکی از امرا عظام با فوجی از غازیان عالی مقام بدین مخلص ملحق گردد امید است که علی اسرع الحال سایر ممالک ماوراء النهر مفتوح گردد و در آن ولایات خطبه و سکه باسم و القاب نواب کامیاب مزین گشته انهدام مبانی جهانبانی سلاطین اوزبک بوقوع پیوندد و چون ایلچیان آنحضرت بسده سدره مرتبت رسیدند و بوسیله امرا جمشید حشمت مضمون آن عریضه را معروض گردانیدند حکم همایون شرف نفاذ یافت که بیگ صوفی اوغلی و شاهرخ بیگ افشار با زمره از شیران بیشه پیکار بحصار شادمان رفته امداد محمد بابر پادشاه را پیش نهاد همت سازند در موکب آن پادشاه سلاطین آفاق بمعاونت و مقاتله فرق اوزبک پرداختند و آن دو امیر با کثرت به حصار شتافته محمد بابر پادشاه باستظهار ایشان متوجه سمرقند گشت حاکم آنجا محمد تیمور سلطان و والی بخارا عبید الله خان چون از جلال خبر یافتند مرکز دولت خالی گذاشته بجانب ترکستان شتافتند و رایات نصرت آیات بابری از قرشی و دار السلطنه سمرقند طالع شده اطراف آن مملکت بانوار عدالت و نصفت نضارت گرفت و رسوم اهل ظلم و بدعت معدوم گشته خطبه و سکه بذکر مآثر و مفاخر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و اسم و لقب پادشاه سپاه و پناه سکندر آیین سمت زیب و زینت پذیرفت و محمد بابر پادشاه کرت دیگر در تختگاه آبا و اجداد خود قدم بر مسند سروری نهاده بر طبق نشان همایون ولایت حصار شادمان و ختلان و بدخشان و بخان میرزا ارزانی داشت و بر طبقه فاخره بخارا و سایر اطراف انجا که بحیز تسخیر در آمده بود حکام معدلت آثار گماشت احمد بیگ صوفی اوغلی و شاهرخ بیگ را بانعام تبرکات لایقه و تنسوقات رایقه و اسپان گردون توان و صرتهای زر و عقود جواهر خوشدل و مسرور گردانید و اجازت معاودت داده جهت نواب کامیاب آستان خلافت ایاب اصناف پیشکشهای خسروانه و انواع تحف پادشاهانه فرستاد و آداب رعایت محمد جان ایشک آقاسی نجم بیگ که در آن ایام برسم رسالت نزد او رفته بود طریقه اهمال و تغافل مسلوک داشت بنا علیه مذکور محمد جان در قشلاق قم بپایه سریر اعلی رسیده عرضه داشت نمود که حضرت بابری خیال خلاف و سرکشی دارد چنانچه مذکور گشت نجم بیگ با جمعی کثیر از امرا و ارکان دولت مثل زین العابدین بیگ و بادنجان بیگ و خواجه کمال الدین محمود ساغرچی متوجه ماوراء النهر شد اما قبل از آنکه بانجمد و در سید بحجر شیوع یافت که سلاطین اوزبک بار دیگر لشکر بماوراء النهر کشیده اند و محمد بابر پادشاه را منهزم گردانیده اند شرح این سخن آنکه محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بعد از خبر مراجعت احمد بیگ و شاهرخ بیگ نوبت دیگر خیال تسخیر بلاد ماوراء النهر نمودند و با جانی بیگ سلطان و سایر قرابتان اتفاق کرده ابواب انعام و احسان بر روی سرداران الوس اوزبک گشودند و سپاهی جرار و لشکری جلادت آثار فراهم کشیده در اوایل سنه ثمان عشر و تسعمائه علم نهضت بصوب بخارا برافراختند و شغلهای جنود ایشان بر جناح استعجال طی مسافت کرده بیکباره نواحی آن بلده را احاطه کردند چون این خبر بسمع محمد بابر پادشاه رسید از غایت جرات باندک لشکری که در ملازمتش بود از سمرقند متوجه دفع مخالفان گشت و هرچند محمد مزید خان و جمعی از اهل رای و تدبیر عرض کردند که بچنین بی یراق بر سر دشمن رفتن مناسب دولت نیست و طریقه حزم مقتضی آنست که بعد از اجتماع سپاه و فراهم آمدن دلیران رزم خواه این عزیمت مضا یابد بسمع رضا نشنود و در حوالی بخارا استماع نمود که سلاطین چند کوچ باز پس نشسته اند لاجرم دلیرتر شده عنان بتکامشی ایشان انعطاف داد و چون دو سه مرحله طی گشت بیکبار محمد تیمور سلطان و عبید الله خان و جانی بیگ سلطان با سپاهی بیکران صف قتال آراسته و خواطر از جبن و بد دلی پیراسته در آن صحرا اسپ بی موده ظهیر السلطنه محمد بابر پس از مشاهده این جلادت و تهور تعبیه لشکر پرداخت و تیغ کین از نیام انتقام آخته جمعی کثیر از فرقه اوزبک قتیل و جریح ساخت اروس بی و خواجه احمد قتقرات و کوپک بی را در حمله اول بعضی از دلاوران سپاه جغتای بکمند اسر مقید گردانیدند و بنظر انور حضرت پادشاهی برده آن سرداران بزخم پیکان شهر یاشیر شکار متوجه عالم آخرت گردیدند اما سایر امرا و بهادران موکب سلاطین اوزبک از روی اهتمام بعزم انتقام پای در میدان مردانگی نهاده دست بآلت قتال بردند و گرد نبرد باوج سپهر تیز گرد رسانیدند بحدت پیکان آبدار و نوک شمشیر آتشبار نام بسیاری از ملازمان موکب بابری را

از لوح خاطر ربودند و آنحضرت بقدر امکان در معرکه ثبات قدم ورزیده بعد از تفرق سپاه و چیره گشتن اوزبکان کینه خواه عنان بصوب بخارا گردانید
و در آن بلده نیز اقامت مصلحت دولت ننموده از آنجا بسمرقند رفت و در سمرقند او را نجو دمی ساخته بحصار شادمان پای گرفت و محمد تیمور
سلطان و جانی بیک سلطان و عبید الله خان را که ثانیا بعد از انوی تسخیر مملکت سمرقند و بخارا و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات میسر گشته هر یک بمقر
خود خرامیدند و رعایت رعیت کرده بهیچکس از متوطنان آن ولایت تعرض نرسانیدند و در جمادی الاول سنه مذکوره باز بهم پیوسته رایت عزیمت
بصوب حصار شادمان برافراشتند محمد بابر پادشاه چون از توجه اعدا خبر یافت باتفاق خان میرزا ارک حصار را مضبوط کرده فرمود تا
گرد شهر خندق کنند و محلات را کوچه بند نموده کسان جهت استمداد نزد والی بلخ بیرام بیک قرامانی فرستادند و بیرام بیک امیر سلطان محمد شیرازی
باسیصد کس از دلیران مجاهد غازی بامداد ایشان ارسال داشت و سلاطین اوزبک تا چغانیان آمده پس از آنکه بر استحکام حصار و وصول غازیان
شجاعت آثار مطلع گردیدند مصلحت اشتغال بمحاربه و پیکار ندانسته عنان مراجعت منعطف گردانیدند و چون اخبار حکام خراسان و استیلا محمد تیمور
سلطان و عبید الله خان بر دیار ماوراء النهر بسمع نجم بیک رسید دفع اوزبکان پیش نهاد همت ساخته با ده دوازده هزار نفر از غازیان که همراه
داشت بجهه در خراسان در آمد و حسین بیک لله از هرات و حکام و داروغگان سایر ولایات بوی پیوسته نثار و پیشکش گذرانیدند و غاشیه اطاعت
بر دوش گرفته بجانب ماوراء النهر روانشدند و همچنین سادات و قضات و اشراف و اعیان از اطراف و امصار خراسان بعزم ملازمت امیر نجم
رفته شرایط دعاگویی و رضاجویی بجای آوردند و آنجناب همه جماعت را باصناف انعام و اکرام نوازش کرده مقامی که داشتند تکفیت
اقران داد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف را نگاه داشته سایر اکابر را رخصت معاودت فرمود آنگاه از راه جام بکنار آب
رفته از آنجا ببلخ شتافت و بیرام بیک قرامانی موکب او را استقبال نموده شرایط ضیافت و مهمانداری چنانچه باید و شاید بتقدیم رسانید و امیر
نجم قریب بیست روز در ظاهر بلخ نشسته فوجی از سرداران سپاه را بکنار آب فرستاد که کشتیها را در گذر ترمذ جمع آوردند و امیر غیاث الدین
محمد را مقرر کرد که بحصار رفته محمد بابر پادشاه را بلطف و عنایات نامتناهی شاهی امیدوار گرداند تا با جنود خود بوی ملحق گردد و بعد از آن
بمعبر ترمذ شتافته در ماه رجب سال مذکور از آب عبور نموده هنوز در نواحی ترمذ بود که امیر غیاث الدین محمد جانب حصار باز آمده خبر قرب وصول موکب
بابری رسانید و امیر نجم با بعضی از امرا و اندکی از ملازمان خاصه آنحضرت را چند فرسخ استقبال نموده در تنگ چکچک که آنرا در بند آهنین نیز گویند
بین الجانبین ملاقات دست داد و از هر دو طرف شرایط نثار و پیشکش بتقدیم رسید و از آنجانب چون سلاطین اوزبک از عبور نجم بیک خبر یافتند
غلات و حبوبات را اندرون قلاع کشیدند و ضبط هر بلده از بلاد ماوراء النهر یکی از سلاطین با امرا متعهد شده خود را مضبوط گردانیدند

ذکر شمه از عظمت و کامرانی امیر نجم ثانی و شهید شدن او بنا بر تقدیر جناب جلال سبحانی

بانی مبانی سخن سازی و ناظم مناظم قصه پردازی این حکایت را بموجب مرقوم میگرداند که چون امیر یار احمد اصفهانی که ملقب بود بنجم ثانی بوفور فراست و کاردانی و صفت وقوف در
سرانجام امور جهانبانی اتصاف داشت در ضبط و ربط و حل و عقد و قبض و بسط مهمات سرکار کشورستانی رایت بیمثلی می افراشت چنانچه سابقا
مسطور شد حضرت شاه دین پناه بعد از فوت امیر نجم زرگر زمام امور وکالت نفس همایون را در قبضه اقتدار آنجناب نهاد و او را صاحب اختیار
مطلق گردانیده بر جمیع امرا و وزرا و ایلچیان و مقربان تسلط و تفوق داد و امیر نجم سه چهار سال در کمال اقتدار و استقلال بوکالت شاه سکندر
جاه سلیمان حشم پرداخته امور ملکی و مالی و جزئی و کلی معظم معموره ربع مسکون را بر نهج عدالت بسرانجام مقرون ساخت و بنا بر آنکه در آن سنوات
ملاذ حکام بنی آدم و مرجع اشراف و اعیان عرصه عالم درگاه خلایق پناهش بود و از اسباب جاه و حشمت و موجبات مکنت و عظمت آنمقدار در
سرکار او جمع گشت که پایه قدر و منزلتش از جمیع امرا عظیم الشان بلکه اکثر سلاطین نافذ فرمان در گذشت عدد ملازمان خاصه او زیاده بر پنجهزار
یراق دار رسید و وفور خزاین و اموالش از سر حد حساب و استیفاء محاسبان دانا متجاوز گردید هر روز قریب صد سر گوسفند بشیلان او بود و مرغ
و غاز و حوایج آش را برین قیاس باید نمود و در سفر مذکور با آنکه تمامی اسباب تجمل را از آب نگذرانیده بود هر روز سیزده دیگ نقره خام جهت پختن
طعام در مطبخ او بر بار مینهادند و آن اطعمه گوناگون را در اطباق زرین و سیمین و چینی فغفوری در نظر خلایق جلوه میدادند از عزیزی صادق القول استماع

افتاد که در آنطرف آب جیحون که در وقت کشیدن شیلان در در خانه آن امیر پادشاه نشان حاضر بود بزبان تعجب از خوانچه‌دار پرسید که هر روز این قدر
مصالح را در ولایت یاغی بچگونه بهم میرسانی جواب داد که بعنایت الهی گوسفند و مرغ و قند و نبات و آرد و برنج و سایر حوایج آش در سرکار بسیار است
دغدغه هر روزه مرا در من دارچینی و زعفران و زنجبیل و زیره و بادیان و سیاه دانه و بعضی دیگر از حبوبات و ادویه ضرورت میشود جهت پیدا کردن آن تفحص
می نمایم غرض از این مقدمه آنکه چون کوکب جاه و جلال آن امیر بی شبه و نظیر بدین درجه ترقی نمود بکثرت حشمت و شوکت مغرور گشته بی آنکه
از پادشاه مؤید منصور رخصت یابد بتکفل فتح ماوراء النهر گرد و مقاتله سپاه اوزبک را متعهد شده آن امر خطیر و خطب کبیر را سهل و آسان
شمرد و پس از عبور بر آب آمویه و ملاقات با حضرت ظهیر السلطنه رایت عزیمت بجانب خزار برافراخت اق فولاد سلطان که حاکم آن موضع
بود چون دانست که با غازیان عظام قوت مقاتله و مجادله ندارد باتفاق ارباب و کلانتران آن در مصالحه و مهاونه در آمد و بعد از عقد
عهد و پیمان ابواب شهر و حصار خزار را بگشاده امیر نجم او را مقید ساخت و طغو توبوز بیکی را با جماعتی از اوزبکان که در آن مکان بوده کشته متعرض عجایب
و از آنجا بجانب قرشی نهضت نمود حاکم آن بلده شیخم میرزا در مقام مدافعت و ممانعت ثبات قدم ورزیده نجم بیک اطراف شهر را برای العین قرچه
و هر کس نمود چپل جو فرود آمده جنود ظفر ورود آغاز انداختن تیر و تفنگ کردند و زخم سنگ رعد تدریج و باره قرشی رخنه افکنده در عرض دو سه روز
قهرا و قسرا بران بلده استیلا یافته و شیخم میرزا با اتباع او اسیر سرپنجه تقدیر شده بحکم عالی بقتل عام صادر گشت و هر چند امیر غیاث الدین محمد بن امیر
یوسف و جمعی دیگر از اعیان خون بعضی بیگناهان را که در آن بلده بودند از امیر نجم درخواست نمودند بسمع رضا نشنود و قریب پانزده هزار کس را از برنا و پیر
و رعایا بتیغ بیدریغ گذرانیده عازم ظاهر بخارا شد زیرا که جانی بیک سلطان و عبید الله خان با معظم سپاه اوزبک در آن بلده مقام داشتند
و نقش مقابله و مقاتله و صورت معارضه و مجادله بر لوح خاطر و صحیفه ضمیر مینگاشتند و چون امیر نجم بدو فرسخی بخارا رسید شنید که محمد تیمور سلطان و ابو سعید
سلطان ولد کوچکنجی خان با فوجی از سپاه سمرقند بخیال دستبرد متوجه شده اند و خود در همان منزل توقف کرده بیرام بیک قرامانی را با جمعی کثیر از سالکان
مسالک پهلوانی بدفع ایشان مامور گردانید و آن دو سلطان از توجه بیرام بیک و غازیان خبر یافته در قلعه غجدوان متحصن شدند و بیرام بیک کیفیت
حال را اعلام نموده نجم بیک با تمامی عساکر نصرت مآثر بغجدوان شتافت و محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان اطراف آن حصار را مضبوط ساخته هر روز فوجی
از اوزبکان خونخوار بجنگ بیرون میفرستادند و از آنجانب نیز غازیان در برابر رفته گاهی غالب و احیانا مغلوب میشدند و چون چند روز حال بدین
منوال بگذشت و آذوق در میان سپاهیان مفقود گشت خواجه کمال الدین محمود که از امرای سلاطین اوزبک صاحب وقوف بود و میدانست
که تسخیر آن قلعه بهیچ وجه میسر نیست بعرض رسانید که درین زمستان فایده بر محاصره غجدوان مترتب نمیشود زیرا که این قلعه بذخیره بسیار و کثرت
آلات رزم و پیکار مشحونست و دو سلطان با بسیاری از شجعان در آنجا توطن دارند و اگر چند روز دیگر این منزل معسکر نصرت اثر باشد غازیان جهت
فقدان حبوبات تخفیف خواهند یافت مناسب دولت آنکه از اینجا طبل رحیل کوفته در نواحی قرشی و خزار طرح قشلاق اندازیم تا از ولایات سرکار
بلخ اردو بازاریان و سرکار بلخ و اگر آن غله و اجناس باردوی ظفر اقتباس آورند و چون زمستان بپایان رسد و ذخیره اوزبکان روی در نقصان
نهاده علیق چهارپایان در صحرا پیدا شود متوجه فتح بلاد و قلاع شویم امیر نجم جواب داد که اگر ما از ظاهر قلعه غجدوان کوچ کرده بطرف کنار آب روان گردیم
اوزبکان تصور خواهند نمود که این حرکت بنا بر خوف و هراس از ما وقوع یافته و همین موجب مزید جسارت ایشان خواهد شد و هنوز این سخن باتمام
نرسیده بود که ظهیر السلطنه و الخلافه محمد بابر پادشاه بدانجا آمده همان سخنان را در میان آورد و در باب ترک محاصره و توجه بجانب خزار و قرشی
مبالغه کرد امیر نجم سخن آنحضرت را بجهت الطاف بر قبول نموده فرمود که فردا کوچ کرده بدانطرف رویم و روز دیگر که سه شنبه سیوم ماه مبارک رمضان سنه
ثمان عشر و تسعمائه بود علی الصباح طلیعه سپاه سلاطین ماوراء النهر از میان درختان ظاهر غجدوان طالع گشت و مهم از خبر تدبیر امیر و وزیر در گذشت
صورت حال آنکه چون در بلده بخارا استماع جانی بیک سلطان و عبید الله خان رسید که کار امیر نجم در ظاهر غجدوان از پیش نمیرود و هر روز
لشکر او جهة بدست آوردن آذوق و علیق چهارپایان متفرق و پریشان میشوند عزم رزم جزم کرده با حشر بسیار از پیاده و سوار همه جوشن پوش
و خنجر گذار بر سبیل ایلغار متوجه غجدوان گشتند و بعد از وصول بحدود آن دیار محمد تیمور سلطان و ابو سعید سلطان با اوزبکانیکه در آن حصار بودند بیکبار

پیوسته همعنان بلند بکر روی بمیدان کارزار آوردند امیر نجم ثانی بعد از مشاهده آن حال اجدهای شاه و میمنه و میسره لشکر را بوجود دعظام استحکام داد
وخود در قلب بنیاد و معرکه گردید که ظهیر الدین محمد بابر پادشاه با جنود خاص طرح باشد و در هر طرف که کومک احتیاج بود توجه فرماید بعد از تسویه صفوف
قرب دو بیست سوار جلادت آثار از برانغار سپاه اوزبک در میدان تاخته بر جوانغار لشکر نجم بیک حمله کردند و بیرام بیک که در آنجانب
متوجه دفع شر آنجماعت گشته زخم تیری از پای در افتاد و همین موجب از دیاد جسارت اوزبکان شده یکبار بر سپاه آمده با بجان و شوق تمام
و امرا بنا بر عداوتی که با نجم بیک داشتند بی آنکه دست با ستعمال آلت پیکار برند پای در وادی فرار نهادند لاجرم جنود نجم بیک شکست یافته
ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه با سپاه خاصه روی توجه بحصار آوردند و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود بتعاقب
مواکب آنحضرت در حرکت آمده حسین بیگ لله و احمد بیک صوفی اوغلی متوجه کنده گری گشتند و ما بقی رایات سلاطین اوزبک از افق نیخ ظفر
شده سپاه ماوراء النهر آغاز قتل و غارت کردند و فوجی از لشکریان عبید الله خان در معرکه با میر نجم رسیده آنجناب را با سر بی تقدیر ساخت
و نزد پادشاه خود برده حسب الحکم اساس حیاتش منهدم ساختند و زین العابدین بیک نیز با بسیاری از غازیان و جمعی از خراسانیان هم در آن روز
شربت شهادت چشیدند و طایفه دیگر که بکوبهاء معابر با گریخته بودند مانند خواجه محی الدین و تکیه خواجه شمس الدین مروارید و خواجه میر جان بن خواجه
قوام الدین محمود بن استاد عبد الله معمار تبریزی بدست سمرقندیان افتاده جام هلاک در کشیدند و در بیستم ماه رمضان آنخبر بدار السلطنة هرات رسیده میر
عماد الدین محمود اصفهانی که حسب حکم جهانمطاع صاحب اختیار امور ملکی و مالی خراسان بود بضبط برج و باره و استحکام فصیل و دروازه پرداخت و پس از
چهار روز حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اوغلی در ضمان صحت و سلامت تشریف آوردند و چون بموجب فرمان عالم مطاع منصب حکومت
آن بلده فاخره بمحمد بیک انتقال یافته بود در قلعه اختیار الدین نزول نمود و بمدارای رعیت و سپاهی پرداخته خلایق را بتمهید بساط معدلت و نصفت
وعده فرمود اما امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و خواجه کمال الدین محمود که متعاقب ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بصوب حصار شادمان رفته
بودند از آنحضرت عنایت و رعایت یافته راه مراجعت پیش گرفتند و در یازدهم ماه رمضان بآن بلده رسیده خواجه محمود همانجا توقف کرد و امیر
محمد بهرات شتافته باتفاق امیر عماد الدین محمود و سایر امرا و حکام در باب استحکام و حفظ مقام سعی بلیغ مبذول داشت و این اخبار در قشلاق
اصفهان بعرض نواب آستان آسمان نشان رسیده و بار دیگر یورش خراسان و دفع سپاه اوزبکان پیش نهاد همت عالی نهمت گردید ذکر نهضت
پادشاه باستحقاق از قم بصوب استقلال و پیش یار ساق و توجه رایات آفتاب اشراق از آنحدود بجانب دار الملک
عراق چون فر رفرهای طوایف مردم نشان سبع عشر و تسعمایه در بلده فاخره قم بپایان رسانید و خسرو جلیل انجم از برج حوت عنان بکران
بمنازل سعی معطوف گردانید فضای صحرا از ظهور سبزه و لاله برمرغزار سپهر دوار تفاخر نمود و مشابه عارض رنگین گل و ملاحظه طره مشکین سنبل ابواب
فرح و سرور بر گشود مثنوی سرو از علم بلند پایه بر فرق سمن فکنده سایه بید از سر خنجر گهردار شد بر سر یاسمین درر بار بار دیگر هوای صید
شکار و گشت دشت و مرغزار در خاطر دریا مآثر پیدا شده پادشاه فلک اقتدار عازم استقلال گشت و چنانچه چند بار درین اوراق بزبان
کلک لطایف نگار گذشته در آن نواحی نیز لوازم شکار بتقدیم رسید و بیست و چهار هزار جانور زخم تیغ و خنجر مانند گل و لاله غرقه بخون گردید آنگاه
اعلام ظفر پناه از شکارگاه مراجعت فرموده متوجه ییلاق پیش یار ساق و سورلوق شد و در آن بهار و تابستان در مرغزارهای نزاهت آثار کامیابی
بجرع اقداح خوشگوار و احیانا بصید گوزن و قوچ چارکه در آنحدود بسیار بود اقدام فرمود و در فصل پاییز که سرای امید از فروغ طلعت خورشید
اصفرارت پذیرفت و از تأثیر هوای خریفی لباس خضرت اثمار اشجار سرخ و زرد گشته ساحت باغ و بستان بصورت کارگاه صباغان گرفت پادشاه
جهانیان عازم خطه اصفهان گشت و بعد از وصول در آن بلده طرح قشلاق انداخته بساط عیش و نشاط انبساط داد و بمکارم حیات تقید حال ساکنان
دار الملک عراق پرداخته مجددا ابواب لطف و احسان بر روی روزگار ایشان برگشاد گاهی بر مسند طرب نشسته از فروغ عارض چون آفتاب
و شعاع جام شراب ماب مجلس بزم را ناضر و سیراب میگردانید و احیانا بر تخت سلطنت و استقلال برآمده سرگشتگان بوادی جور و اعتساف را
بجشمه سار عدل و انصاف میرسانید مثنوی کشیده پادشاه بعشق او رنگ گهی در بزم عشرت جام گلرنگ نشستی گاه بر تخت عدالت

پی ذویب ارباب ضلالت بنای عدل را آباد گردی دل غمدیدگان را شاد کردی و در تضاعیف آنحالات خاطر انور همایون متوجه رعایت سلطان
مراد خیره الیلدرم بایزید گشته ایالت بعضی از ولایات فارس رجوع بدو شد و سلطان مراد بر حسب فرمان نفر های طاد و عباد بجانب مقصد در حرکت آمد
در اثنای راه رزمان حیاتش بنهایت انجامیه و قبل از آنکه بمقصد رسد متوجه ریاض عالم عقبی گردید تفصیل این مقال انشاء الله تعالی بابرید کفتار در بیان ولادت
باسعادت شاهزاده عالمیان ابو الفتح طهماسب میرزا و رسیدن اخبار ماوراء النهر و حالات خراسان بپایه سریر اعلی
در آن زمستان که بلده محروسه اصفهان از یمن مقدم پادشاه شرق و غرب جهان غیرت افزای ریاض جنان بود و ابواب نعمت و ابواب مراد
دیگر بر روی روزگار همایون آثار مهر سپهر سلطنت بر گشاده بخشنده بی منت گوهری از کان امکان بیرون آورده در کنار عطوفت شاه ولایت پناه
نهاد و نسیم عنایت ازلی در چمن امید پادشاهی گلی عطر پرور گشت که بشمیم آن مشام عالمیان را معطر گردانید و از فروغ انوار عاطفت لم یزلی در
گلشن تمنای حضرت دین پناهی نهالی سر کشید که ظلال اجلالش جهانی را مهاد امن و امان رسانید مثنوی گلی بشکفت در گلزار شاهی وجودش مظهر نور
الهی نهالی رست از باغ امامت ظلالش مرجع اهل کرامت برآمد اختری از برج اقبال فروغش نور بخش چشم آمال یعنی حضرت شاه دین پناه را
در اواخر سنه ثمان عشر و تسعمایه بساعتی سعادت اثر پسری خورشید منظر متولد گشت و همین موجب ابتهاج خواص و عوام شده غلغله بشارت و غلغل
تهنیت ایوان کیوان در گذشت بساط جشن و سور و مجلس عیش و سرور تمهید یافت و جامهای راح ریحانی در گردش آمده انوار عاطفت خسروانه
کشور ستانی بر صفحات حال همگنان تافت امرا و ارکان دولت عقود جواهر و نقود ابیض و احمر نثار مهد همایون آن شاهزاده صاحب سعادت کرده
و خدام سده سدره منزلت صلات و صدقات و نذور و عطیات بارباب استحقاق رسانیده لوازم محامد واهب المواهب بجای آوردند و
آن مولود عاقبت محمود موسوم بطهماسب و مکنی بابو الفتح گشته چند قطعه جواهر سرشت جهة ارضاع آنحضرت تعیین پذیرفت و بواسطه تولد آن شاهزاده
دولتمند چند روز جلوهای دلپسند وقوع یافته مواد اعتضاد فرق عباد بسمت ازدیاد گرفت و بعد از آن ایام برای وقوع اصابت عین الکمال در
سپهر جمال بسیل ملال بر چهره احوال نواب پایه سپهر جاه و جلال کشیده خبر شهادت امیر نجم و بیرام بیک قرامانی و زین العابدین بیک و کشتن سلاطین
اوزبک از آب آمویه متواتر بآنجا میرسید بنابران یورش خراسان بجهة پیش نهاد همت عالی نهمت گشت و رایات ظفر پیکر از اصفهان بجانب ساوه نهضت نموده
غبار مواکب ظفر آثار از اوج فلک دوار در گذشت ذکر تسلط محمد تیمور سلطان و عبید الله خان بر بعضی از بلاد خراسان چون
امیر نجم ثانی از جام قضا و بجانی شربت شهادت چشید هوس تسخیر بلاد خراسان در ضمیر حکام ماوراء النهر پیدا شده و محمد جانی بیک سلطان از
آب آمویه گذشته متوجه دار السلطنة هرات گشت امرا و اشراف آن بلده چون برین حادثه وقوف یافتند بتدبیر مشیر در استحکام برج و باره کوشیدند
احمد بیک صوفی اوغلی قلعه اختیار الدین را مضبوط ساخت و حسین بیک لله در برج میرزا سلطان احمد که در میان شرق و شمال شهر است رایت قیام
برافراخت امیر عماد الدین محمود در دروازه فیروز آباد در ضبط نمود و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف در پشت دروازه ملک منزل فرمود و حراست دروازه
خوش امیر سلطان محمود ولد سید غیاث الدین محمد بعنان تعلق گرفت و محافظت دروازه عراق به یکی از اعیان خراسان سمت انتساب پذیرفت و جانی بیک
سلطان در اوایل ذی القعده بظاهر هرات رسیده بحسب دره اتک که بدستان فرود آمده و یکروز و نوبت زمره از لشکریان او بقدم محاربت از طرف
باغ سفید حوزه از اوزبک بخندق رسانیدند و از اصابت پیکان دلفشان بهادران مجروح شده بر بوس برگردیدند و سه چهار کرت دیگر از جانب دروازه
فیروز آباد جنگ پیش آوردند و از دست تلاوزمان میر عماد الدین محمود مغلوب شده زخمهای کاری خوردند و در بعضی از آن معارک بابا عشقی جزایی که معتمد الملک
بود بدست اوزبکان گرفتار گشته شربت شهادت چشید و متعاقب آن محال عبید الله خان نیز بنواحی شهر رسیده در نواحی قریه آزاد و آن و ساقسلمان منزل
گزید و چند بار سپاهیان کار را تا کنار خندق دروازه ملک و دروازه عراق تاخته باکنه ان تیر و سنگ پرداختند و بجد هر چه تمامتر با مر محاصره قیام
نموده علم جنگ و پیکار افراختند و چون در سال گذشته محصولات ملوکات هراة بیک نیامده بود در آن ایام نرخ حبوبات ترقی تمام نمود بنابر
ذلک امراء عظام حبه از وجوه خانه ایشان بر محلات شهر جله حواله کردند و بدین جهة تنقیص بساله صغار و کبار رسیده در کمال اضطرار بسر بردند
ایام محاصره نزدیک بشصت روز امتداد یافته بعد از آن پرتو انوار عنایت الهی بر وجنات روزگار محصوران تافت و میان جانی بیک سلطان

و عبید الله خان بمخالفت روی نموده در صباح سیوم محرم سنه تسع عشر و تسعمایه که موافق اول ثور بود به برکت اذان و ... از ظاهر هرات بجانب
دیار خود توجه فرمود و دران روز فیروز هرویان از نسیم عنایت ایزد تعالی گل امانی در چمن مراد شکفته از محنت حصارداری نجات یافتند و از محافظت برج و
باره فارغ گشته بسر بساتین و باغات و منازل و مزروعات خود شتافتند و جانی بیک سلطان بی توقف در دیار خراسان از آب آمویه گذشته بکرمینه رفت
اما بعد از ایام محمد تیمور سلطان بدین جانب آب آمویه آمده در حدود آب مرغاب بعبید الله خان پیوست و آن دو سردار باتفاق یکدیگر عنان بکران بطرف
طوس و مشهد مقدسه انعطاف دادند و از مرو تا نواحی اسفراین تحت تصرف درآورده دل بر سلطنت خراسان نهادند چون این خبر بدار السلطنه هراة
رسید امرا عظام مصلحت توقف ندیده در ماه مذکور از راه بیابان طبس و سیستان روی بصوب عراق و آذربایجان آوردند و خواجه ابو الوفا و بعضی دیگر
از هواخواهان اوزبکان آن بلده را ضبط نموده جهت ایصال بشارت سرعان بمشهد فرستادند لاجرم محمد تیمور سلطان متوجه شهر شده اکابر و اعیان
هرات و کرها لوازم استقبال بجای آوردند و کلید شهر پیش برده اظهار اطاعت و انقیاد کردند محمد تیمور سلطان در باغ جهان آرا فرود آمده خطبه بنام خود خواند و
سیادت که در ایام دربندان تفرقه بسیار بهرویان رسیده با مردم بروجه احسن معاش کرد اما طایفه از متعصبان اهل سنت و جماعت آغاز غمز و سعایت
نموده جمعی از موالی و مردم تبرائی را در دام بلا و ورطه رنج و عنا انداختند و مولانا شمس الدین محمد بجی و مولانا حبیب الله واعظ و مؤذن مسجد جامع را زخم
کارد و شمشیر شهید ساختند و ساعت بساعت آتش این فتنه اشتعال بیشتر می یافت تا آنکه مولانا خواجه علی صدر که خوارزمی الاصل بود بنابر التماس
امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بعرض محمد تیمور سلطان رسانید که تقویت جماعتی که بنابر اغراض فاسده خویش در مقام انهدام بنای زندگانی مردم
شیعه مذهب شده اند موجب تخریب مملکت میشود و در باب منع و زجر این طایفه حکم حاصل کرده پسر مولانا خلیل صحاف را که بکید و شیئی زخم کارد او
شده بود بسیاست رسانید لاجرم آن فتنه تسکین یافت و چون قریب دو سه ماه محمد تیمور سلطان در دار السلطنه هراة و عبید الله خان در مشهد مقدسه
و بعضی دیگر از ولایات حکومت کردند ناگاه خبر قرب وصول منقلای سپاه کشورگشای شاهی بحدود خراسان شایع شده هر کس از اوزبکان در هر جا
که بود عنان هزیمت بصوب ماوراء النهر تافت ذکر مشرف شدن امیر نظام الدین عبد الباقی و سید شریف الدین علی بمناصب
مناسب و معطر گشتن هوای حدود خراسان از غبار مواکب کواکب مراتب امیر سید شریف الدین علی که جامع انواع فضل
و ادب و حاوی علوم موروث و مکتسب بود و بشرف نسب و حسب از اکثر سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی مینمود بعد از واقعه قاضی محمد
کاشانی منظور نظر حضرت کشورستانی گشته بتفویض منصب صدارت سرافراز شد و چون چندگاه بلوازم آن امر پرداخت از امیر نجم الدین مسعود
نسبت بخود ناسور مزاجی فهم کرده از آن امر استعفا جست و در وقتی که رایت ظفر پیکر از خراسان مراجعت فرموده پرتو وصول بر ولایات عراق انداخت
رخصت طواف عتبات عالیات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین یافته روی بجانب بغداد آورد و امیر نظام الدین عبد الباقی
بمنصب صدارت شاهی مفتخر و مباهی شده بواسطه وفور التفات امیر نجم کوکب جاه و جلالش باوج سعادت و اقبال رسید و در آن اوان که امیر نجم
عازم ماوراء النهر گردید آنجناب را بنیابت خویش تعیین نموده مقرر فرمود که من حیث الاستقلال بسرانجام مهام سرکار سلطنت قیام نماید و درین ایام
که خبر شهادت میر نجم بتحقیق انجامید و ما بچه الویه ظفر عطیه از اصفهان متوجه ساوه گردید در رودخانه ولایت مذکوره پادشاه صاحب تایید بتجدید
امیر نظام الدین عبد الباقی را منظور نظر کیمیا اثر گردانیده وکالت نفس نفیس همایون را در عهده آنجناب کرده پایه قدر و منزلتش را بایوان کیوان رسانید
و ایضا سید شریف را که از بغداد باز آمده در اردوی همایون بود بار دیگر مشمول عواطف خسروانه ساخت و بتکفل امور سرکار صدارت نصب فرمود
چون اعلام ظفر نگار پادشاه صاحب اقتدار سایه وصول بر حدود ساوه انداخت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که غازیان عالیشان
جهت مصلحت یورش خراسان آذوق سه ماهه بردارند و با آنکه در آن سال در ساوه حبوبات در غایت قلت بود و بلیه قحط و غلا شیوع تمام داشت
بیمن توجه خاطر عالی آثار آنمقدار غله که دلخواه سپاه انجم جاه بود بحیطه تصرف ایشان درآمد و موکب پادشاه فرخنده پی مدت ده روز در ساوه
توقف نموده از آنجا بری شتافت و از ری براه کبود گنبد متوجه فیروزکوه گشته جهت اجتماع جنود کوه شکوه ییلاق آن ولایت ده روز دیگر محل اقامت لوای
فیروزی اثر بود و از کثرت خیمه و خرگاه و شعشعه قبه سراپرده و بارگاه غیرت مرغزار فیروزه کار سپهر دوار مینمود و پادشاه جهانیان بعد از اجتماع

اجتماع عساکر نصرت نشان از آن منزل بسلطان میدان خرامید و زینل بیک را با بعضی امرا و فوجی از سپاه کشورگشا منقلا گردانیده به بسطام فرستاد و خود
نیز متعاقب ایشان در حرکت آمده در اثنای راه بنواحی دامغان جناب سلطانی سیف الاسلامی که جهت تحصیل وجوه تقبل امیر عبد الکریم و آقا محمد بمازندران
رفته بود بمقتضی المرام باز آمده بشرف بساط بوسی دریافت و بنابر آنکه در باب سرانجام وجه مذکور شرایط بذل جد و جهد بظهور رسانیده بود پرتو توجهات
پادشاه مظفر لوا بر صفحات احوالش تافت و چون الکای بسطام از فر نزول مواکب کواکب احتشام غیرت افزای گلستان ارم گشت حکم همایون بعرض
لشکر و مشاهده یراق بهادران رستم شکار نفاذ یافت و صباحی که سپه داران قدر و قضا دیبای صفای آفتاب بر زبر جوشن مصقول افول ثوابت و سیاره پوشانیدند
و از لوامع تیغ برق کردار و اشعه سنان شعله آثار فضای بسیط زمین را مانند نگارخانه چین روشن و مزین گردانیدند امرای عظام و حکام انام و قورچیان
بهرام صولت و غازیان وافر شوکت و سایر دلیران کینه کوش و یلان پر جوش و خروش جوشنهای زرنگار پوشیده و بر اسپان صبا رفتار سوار گردیده در آن
صحرای دلگشا صف صف بایستادند و سیوف جانگزا آخته و رماح اجل بویه افراخته زبان سخن سازی بدعوی جلادت و سربازی برگشادند یکی از
ایشان از جام نخوت بحوای سرمست شده بمضمون این مقال مترنم بود که مثنوی برآنم که چون دشمن بدگهر کند عزم رزم شه دادگر بگرز گران سنگ و شمشیر
تیز سر و دست او را کنم ریز ریز بزرم عدم رهنمونش کنم قدح از سر و مغز خونش کنم و دیگری بر جاده اخلاص حضرت پادشاهی استقامت ورزیده
بمحتوای این کلام تکلم مینمود که مثنوی درآید اگر دشمن تیز چنگ بدریای هیجا بسان نهنگ ز اقبال شاه امامت نژاد خدیو جهانگیر پاک اعتقاد
بقلاب وی زبونش کنم ز ضرب سنان غرق خونش کنم و در آن صباح پادشاه صاحب تایید مانند جمشید خورشید بر اشهب گردون گردکیتی نورد برآمده
بر سبیل بی اختلال ابطال رجال آغاز عبور فرموده میمنه و میسره و عقب و مقدمه جنود ظفر عطیه را بنظر فرخنده اثر درآورد و بهر طایفه از عساکر بهرام مآثر که میرسید
سرور ایشان پیاده شده رخ بر خاک راه شاه عالم پناه میسود و اسپی و فیلی بشکوه پیشکش کرده زبان بنیاز با دعا و ثنا میکشود مثنوی که شاها بافلاکت نیکخواه
تو باد جنود ملک در سپاه تو باد ظفر در رکاب تو باد مدام سعادت رفیق تو بر صبح و شام لوای تو پیوسته فیروز باد همیشه عدوی تو بد روز
باد گران تا کران جهان زیردست سر چرخ در طوق فرمان تست همه تاجداران ترا چاکرند بجز راه اخلاص تو نسپرند نخواهند غیر از تو شاهی دگر
ندارند جز تو پناهی دگر بهر جا که رزم آزمائی کنی چو خورشید کشورگشائی کنی ندارند جان و سر از تو دریغ چو از چشم و جان عدو تیر و تیغ و نقد
اخلاص آن سالکان طریق اختصاص در معیار ضمیر کیمیا تاثیر رسیده تاج و سریر تمام عیار نموده بسکه قبول اقتران یافت و همه از تضاعیف اسباب
کامرانی بهجت و شادمانی افزوده بعد از فراغ از آن امر بصوب دولتخانه همایون شتافت ذکر رسیدن منقلای ظفر لوا بنواحی مشهد و
گریختن سلاطین اوزبک از استماع قرب وصول پادشاه منصور مؤید پیش از عرض سپاه انجم جاه و تحقیق یراق سخنان رزم خواه شاه
سعادت پژوه از الکای بسطام به ییلاق کالپوش خرامید حاکم شیراز خلیل سلطان را با فوجی از دلاوران آهن فرسا بر سم منقلا متوجه مشهد مقدسه گردانید و خلیل
سلطان بقوت دولت شاهی مستظهر بوده در طی مسافت مسارعت نموده بسان برق و باد روی توجه بمشهد مقدسه نهاد و عبید الله خان که در آن
ولایت اقامت داشت چون ازین معنی خبر یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل شده چاره کار منحصر در فرار دانست و در وقتی که خلیل سلطان
بیک فرسخی آن خطه رسید بعضی از ارباب و کلانتران مشهد را کوچانیده عنان هزیمت بصوب مرو شاهجهان انعطاف داد و آنجا نیز مجال توقف محال دانسته
از راه شیر شتر معبر چارجوی رفت و از آب آمویه عبور نموده راه بخارا پیش گرفت و برین قیاس از استماع قرب وصول سپاه ظفر اقتباس رعب و هراس بخاطر
تیمور سلطان که در هراة بود راه یافته عازم سمرقند گشت و از اکابر خراسان امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و امیر سلطان محمود بن امیر غیاث الدین
و خواجه جلال الدین قاسم فرکودی و مولانا قاسم خواندامیر و خواجه شاه حسین خیابانی را کوچانیده همراه برد و بر طبق حدیث نصرت بالرعب مسیرة شهر
هنوز موکب همایون پادشاه نصرت بهر در ییلاق کالپوش بود که نیر فتح و فیروزی از افق سعادت و بهروزی طالع گشته از فرق اوزبک دیار در دیار
خراسان نماند و دست مشیت قادر ملک بخش لباس امن و امان در قامت اهالی آن بلدان پوشانیده بساط جمعیت اصحاب بغی و طغیان را برافشاند
و تیمور سلطان چون بدار الملک سمرقند رسید قاصد استیصال ابنای نقابت نشان امیر محمد گردید و آن عالیجاه نقابت پناه بر ما فی الضمیر او اطلاع یافته بمقتضای
کلمه الفرار مما لا یطاق عمل نموده با مادر و مولانا نظام که منصب صدارت داشت از سمرقند گریخته پیاده بحصار شادمان شتافت و ظهیر السلطنه و الخلافه محمد بابر

پادشاه‌زادگان دیگر آن زبدهٔ اولاد خیر البشر را منظور نظر الطاف ساخته اسباب سفر عنایت فرموده و آنحضرت از زمان ایالت شیلخان جهت سلطنت [illegible]
دستور پیشتر ابواب دولتخواهی نواب درگاه شاهی برگشود **ذکر فتنه که ابو القاسم بخشی انگیخت و بدان واسطه خون جمعی کثیر بر خاک هلاک ریخت**
ابو القاسم در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا در سلک امراء عظام امرا بخشی منتظم بود و محمد خان شیبانی
نیز در وقتی که خراسان را بحیطهٔ تصرف در آورده بود وی در مقام التفات و عنایت سلوک نمود و ایضاً تیمور سلطان در آن ایام که بخراسان در آمد
او را منظور نظر تربیت گردانیده و در بعضی از مهمات ملکی و مالی دخل داده بمرتبهٔ نیابت رسانید لاجرم ابو القاسم نوکری چند فراهم کشیده گاه نخوت و غرور
بکاخ دماغش راه یافت و بعد از فرار تیمور سلطان از خراسان در هراة توقف نموده دل بر محافظت آن بلده نهاد و بهمان ایام خواجه عطاء الله
و خواجه محمدی و میرزا قاسم ولد زبدة الوزراء العظام خواجه جلال الدین میرکی و مولانا امیر سمرقندی و بعضی دیگر از اشراف و اعیان هراة در دو [illegible]
نواب کامیاب شاهی لا زال ظلال اقبالهم مصون عن وصمة التناهی ظاهر گشته میان ایشان و ابو القاسم صورت خلاف روی نمود و او از شهر گریخته
وحده و بادغیس شتافت و از مردم مغول لنگچی و احشام آن ولایات قرب دو هزار پیاده و سوار فراهم آورده عنان بصوب دار الملک خراسان
تافت و ارباب و کلانتران هراة از آن حادثه وقوف یافته دروازه‌ها و برج و باره را مضبوط ساختند و خاطر بمدافعت و ممانعت قرار داده
علم محاربت و مقاتلت برافراختند و ابو القاسم در باغ سرافراز که از آنجا تا شهر نیم فرسخ مسافت است نزول کرده جمعی کثیر از مردم بلوکات را با خود
متفق گردانید و خواجه شهاب الدین غوری که سالها وزارت امیر محمد ولی بیگ کرده بود و در زمان تیمور سلطان بجهت تحقیق جهات سالکان مذهب [illegible]
مینمود از شهر گریخته بوی ملحق گردید و امیر نظام الدین عبد القادر که شمهٔ از احوال او در ذیل وقایع ایام دولت خاقان منصور سمت گزارش پذیرفت
و در آن وقت در شهر بود جمعی کثیر از مردم فتنه جوی مجتمع ساخت و خانهٔ خود را بحیطهٔ ضبط در آورده صدای هواداری ابو القاسم در انداخت لاجرم
فتوری تمام باحوال هرویان راه یافته اکثر دست از محافظت برج و باره باز داشتند و ابو القاسم دلیر شده روزی از جانب دروازهٔ
خوش جنگ پیش آورد و نزدیک بکنار خندق رسیده فوجی از پیادگان او بقدم جرأت از خندق گذشتند و دروازه را آتش زدند تا ابواب
اشتعال نیران بشهر در نتوانستند آمد و خواجه محمدی و میرزا قاسم که حراست دروازهٔ ملک بعهدهٔ ایشان تعلق داشت از این صورت خبر یافته خواجه محمدی
نخست اندیشهٔ فرار نمود و بالاخره باستصواب میرزا قاسم خواجه مولانا امیر سمرقندی را بخود ملحق ساخته با معدودی از مردم جلد تیرانداز بباره دروازهٔ
خوش رفتند و بضرب خدنگ مرگ آهنگ ابو القاسم و اتباع او را خایب و خاسر باز گردانیدند و صباح روز دیگر امیر عبد القادر متوهم گشته
از دروازهٔ فیروزآباد بیرون رفت و بابو القاسم پیوست و او هشت روز دیگر در ظاهر هراة نشسته در تضییق مسلمانان کوشید آنگاه خبر قرب وصول
امراء عظام پادشاه مظفر لوا متواتر گردید و پیری سلطان که بموجب فرمان واجب الاذعان داروغگی ولایت فوشنج تعلق بوی میداشت و بر
سایر قراولان از لشکر ظفر اثر سبقت گرفته بود با سیصد نفر از غازیان دلاور صباحی بنواحی دار السلطنهٔ هراة رسید و هرویان از تقیید نموده بی‌تحاشی
توقف و اهمال متوجه مخالفان گردیده از مردم شهر خواجه عطاء الله و خواجه کمال الدین محمدی و خواجه مولانا امیر و میرزا قاسم و غیرهم از دروازهٔ ملک
بیرون رفته متعاقب پیری سلطان در حرکت آمدند و خواجه محمدی و میرزا قاسم با جماعتی پیشتر گرفته در وقتی که در کوچهٔ باغ سرافراز میان پیری سلطان
و مخالفان نیران قتال اشتعال داشت بمعرکه رسیدند و دست بتیغ و تیر برده غایت جلادت بتقدیم رسانیدند و در آن اثنا مولانا امیر سمرقندی
با زمره که در عقب مانده بودند از پس پشت ابو القاسم بباغ سرافراز در آمده دست بتاراج برآوردند و سلک جمعیت آن گروه سعادت ازهم گسیخته امیر
عبد القادر بطرف آب گریخت و ابو القاسم تا حدود غرجستان عنان بگران باز کشید و غازیان عظام تیغ انتقام آخته و سنان خونآشام را است
ساخته شهاب الدین غوری و قاسم کرخی با سیصد کس از مردمی که متابعت ابو القاسم کرده بودند بقتل رسانیدند و سرهای آن بیدولتان را از
بدن جدا ساخته اجساد ایشان طعمهٔ کلاب و ذیاب گردانیدند و روز دیگر از فتح مبین جناب سلطانی سیف الانامی خواجه مظفر بتکچی [illegible]
[illegible] رسیده جراحات جارحات ایام را بمراهم مراحم مندمل ساخت و خواص و عوام را بمزید التفات پادشاه مرتضوی اوصاف مستمال و
امیدوار گردانید و اعلام رعیت پروری برافراخت اما ابو القاسم چون از ظاهر هراة بگریخت در حدود غرجستان با حشام قچاق پیوست و

پیوست و آن جماعت را بجماعت نابکار لشکر [illegible] تاخت کرده و همه را [illegible] و در وقتی که امیرزاده شاه خروج کرده تیغ تیز بخون [illegible] بیالود
و الحمد لله الملک المنان و علیه الاعتماد و التکلان **ذکر وصول پادشاه عالی مکان با لشکر رادکان و متعلق شدن ایالت ملک**
خراسان بجناب مملکت پناهی زینلخان لوای کشورگشای شاهی و موکب گردون مراتب ظل اللهی بعد از توجه جلیل سلطان بسه چهار روز [illegible]
نهضت فرموده کوچ بر کوچ بخبوشان شتافته در اثناء راه خبر انهزام سلاطین ماوراء النهر مسموع یافت و حضرت شاهی لوازم شکر و سپاس الهی بتقدیم
رسانید از خبوشان با لشکر رادکان خرامید و در آن مرغزار نزاهت آثار چند روز اقامت فرموده بساط نشاط و سماط عیش و انبساط ممهد و مبسوط
گردانید و در آن اثنا حاکم ولایت مرو ده بیگ که از توهم سپاه اوزبک آن بلده را باز گذاشته بود بپایهٔ سریر عالی رسید و بواسطهٔ آنکه
[illegible] پادشاه جمشید شعار حکم فرمود که او را کسوت نسوان پوشانیده و بر دراز گوشی سوار ساخته گرد اردوی همایون گردانیدند اما بعد از روز
بار دیگر عنایت جرم پوش شامل حال ده بیگ گشت و بانعام خلعت خاص اختصاص یافته بدستور معهود در سلک امرا منتظم شده و هم در الکهٔ
رادکان خاطر همایون مرشد شاهی بر تربیت زمرهٔ امراء ارکان دولت قرار گرفته بعضی را بلقب خانی و جمعی را باسم سلطانی ملقب و موسوم ساخت
و زینل بیگ را بخانی لقب داده بسبب تفویض ایالت دار السلطنهٔ هراة و توابع و مضافات پایهٔ قدر و منزلتش را برافراخت آنگاه پادشاه دین پناه
احرام طواف عتبهٔ کعبه مرتبهٔ امام عالیمقام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما التحیة و السلام از رادکان بدان مکان بهشت نشان شتافت و چنانچه
شیوهٔ ستودهٔ آنحضرت است از روی اخلاص و نیاز لوازم زیارت بجای آورده [illegible] و جبات حال مجاوران آن روضهٔ عرش منزلت تافت و از آنجا بعزم
ولایت بادغیس نهضت فرموده پس از وصول بدانجا چنان معلوم شد که [illegible] و صحرانشینان [illegible] از معرکهٔ مجدوان مراجعت نموده بودند [illegible]
کرده اند و طایفهٔ را شهید ساخته یراق زمرهٔ را بغارت برده اند و ایضا در وقت عبور اوزبکان از آب مرغاب غاشیهٔ اطاعت ایشان بر دوش گرفته
و بی شایبهٔ اکراه متابعت و موافقت ایشان را پذیرفته اند بنا علی هذا نائرهٔ قهر پادشاه نصرت شعار التهاب یافته بقتل عام فرمان داد و دیو بختی که بنابر اقتضای رای کشور
گشای [illegible] سلطان لقب یافته و اورا قزلباشان چوسه سلطان و چوقه سلطان نیز گویند با جمعی کثیر از عساکر بهرام صولت بآن کار اشتغال نموده ساحت آن ولایات
از خون القوم [illegible] گلگون ساختند و اموال ایشان را بباد نهب و تاراج بردند و صدای من یعمل سوءا یجز به در حرم طاق گردون انداختند و موکب همایون پادشاه
ربع مسکون در الکهٔ بابا خاکی که مرغزاریست در غایت نضارت و طراوت روزی چند اقامت نمود و [illegible]
[illegible] که در دار السلطنهٔ هراة و توابع و مضافات [illegible] انتظار داشتند چون از وصول چتر همایون فال [illegible] آگاهی
و وقوف یافتند قدم از سر ساخته [illegible] شتافته بار اردوی کیهان پوی شتافتند و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر سرافراز گشته زبان [illegible]
[illegible] دولت و اقبال [illegible] آسمان جاه و جلال گشادند و بانواع التفات و اصطناع مفتخر و مباهی شده قدم بر مسند حصول مراد و مرام نهادند
و در خلال آن امیر نظام الدین عبد الباقی جهت سرانجام معظم مهام سرکار سلطنت و کامرانی باتفاق جناب ایالت پناهی زینل خان بان بلدهٔ فاخره شتافت
و قضایا و فرق برایا از نسیم عدالت [illegible] بتمام [illegible] امور ملک و ملت در سلک نظام انتظام یافت **ذکر مآل احوال خواجه کمال الدین**
محمود که در بلخ توقف کرده بود و بیان بعضی دیگر از وقایع که در آن ولا روی نمود خامهٔ مشکین شمامه در ضمن حکایات سابقه
بر صحیفهٔ بیان رقم زده که خواجه کمال الدین محمود بعد از واقعهٔ مجدوان از آب آمویه عبور کرده در بلخ توقف نمود و اطراف آن بلده را مضبوط ساخته چند گاه
رایت مقاومت با سلاطین اوزبک برافراخت و در وقتی که محصول بلخ بدرو رسید و دیگر ذخیره نماند بوبای سلطان [illegible] برادر خود جانی بیگ
سلطان عازم تسخیر آن بلده شده با سپاه فراوان از گذر ترمذ عبور فرمود و [illegible] اطاعت اوزبکان [illegible] گشته خواجه محمود با متابعان از آنجا بیرون آمده
بحشم بدخشان که ضرب سرادقات پادشاه خجسته صفات ظهیر الدین محمد بابر میرزا بود رفته دو سه ماه در خدمت آنحضرت بسر برد و در ماه جمادی
الاخری سنهٔ تسع عشر و تسعمائه استماع نمود که بوبای سلطان باتفاق سایر سلاطین مجددا باز گذاشته بماوراء النهر رفت بنابر آن خواجه محمود با دیگر بار ببلخ شتافت اما
اشراف و اعیان آن بلده [illegible] آنکه شاید خواجه محمود ایشان را بجرم اطاعت بوبای سلطان مواخذه نماید [illegible] از شهر [illegible] و خواجه محمود در اواخر
ماه مذکور متوجه خراسان شده پس از وصول [illegible] که [illegible] بعضی از احشام ولایت [illegible] بود در شیوهٔ قبیح طریقی سلوک نموده خود را

از جمله اخوان سلاطین اوزبک میمرد با آنجناب دو چار خورده و آنچه پسندیده اخلاق ستوده و اوصاف او شکیب کرده در اواخر رجب سنه مذکوره تربت
شاه و حیات امید و چون این خبر بعرض پادشاه والاگهر رسید خاطر انور همایون متوجه انتظام مهام طخارستان گشته در ییلاق بابا خاکی فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت
که دیو سلطان و امیر سلطان بجانب بلخ رانده خود و شیرخان روند مقرر آنکه بعد از تسخیر آن ولایات دیو سلطان بحکومت توقف نماید و توابع و مضافات
آن بلده را از تعرض متجاوزان صیانت فرماید و امیر سلطان جهة کوتک زنبیل خان بخراسان باز آید و ولایت قاین سیورغال او باشد و امرا با فوجی از سپاه
مظفر لوا روی بمقصد آورده پس از وصول شیرغان ارباب و کلانتران آن بلده بلوازم استقبال استعجال نمودند و مراسم اطاعت و انقیاد مرعی داشته ابواب
شهر بروی امید امرا گشودند و آنجا نیز سادات و قضاة و اشراف و اعیان مقالید شهر و قلعه را نزد نواب اجناب دیو سلطان آوردند و شرایط نیاز و
نثار بتقدیم رسانیده و اظهار اخلاص و خدمتکاری کردند اما مردم اندخود کی از اهل صلال را که موسوم بود بقراقال متولی خود ساخته طریق عدوان
و طغیان مرعی و مسلوک داشتند و اظهار شعار خلاف نموده رایت وفا و وفاق اوزبکان برافراشتند بنابران دیو سلطان و امیر سلطان از شیرغان
بظاهر اندخود شتافته غازیان عظام آغاز ترتیب اسباب قلعه گیری نمودند و قراقال با اتباع او در مقام مدافعت و ممانعت ثبات قدم ورزیده ابواب
جنگ و جدال گشودند و زمان محاصره و محاربه به پنج شش روز امتداد یافته بیمن دولت ابد پیوند قهراً قسراً آن بلده مفتوح گشت و دیو سلطان بقتل عام
فرمان داده کار ساکنان اندخود از حیز تدبیر درگذشت صغیر و کبیر و برنا و پیر آن بلده بضرب تیغ بقتل رسیدند مگر قراقال که امرا او را بند کرده
بدرگاه عالم پناه روان گردانیدند و چون خاطر دیو سلطان از مهم اندخود فراغت یافت مظفر و منصور بقبة الاسلام بلخ شتافت و بتدارک خللی
که در آن مملکت روی نموده بود مشغول گردیده پرتو انوار معدلتش بر وجنات حالات اهالی طخارستان افتاد اما امیر سلطان چنانچه مقرر شده بود عنان
بجانب خراسان معطوف گردانید و بعد از مراجعت لوای کشورگشای شاهی بمقصد رسیده همانجا ساکن گردید **ذکر توجه شاهرخ بیک افشار
بصوب ولایت گرمسیر و قندهار** در ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که پادشاه خورشید احتشام از مهم محمدخان شیبانی خاطر عالی پرداخته
از بلده فاخره هراة لوای نشاط و کامرانی برافراخت پسر کلانتر امیر ذوالنون ارغون شجاع بیک مانند سایر حکام بلاد و امصار از ولایت گرمسیر
و قندهار بدرگاه سپهر اقتدار آمده اظهار عبودیت و اخلاص نموده روزی چند در ملازمت سده امامت و کرامت بسر برده نواب پادشاه
حشمت در وقت مراجعت از خراسان علامت نفاق و عصیان در ناصیه حال او مشاهده فرموده بمقتضای حکم همایون شجاع بیک را بحسین بیک
لله سپردند تا در قلعه اختیار الدین محبوس گرداند و حسین بیک لله حسب فرموده عمل نموده شجاع بیک بعد از چند گاه که در آن محبس اوقات گذرانید بعضی
از موکلان را بمواعید دلفریب با خود متفق گردانید و عزم فرار جزم کرده بعضی از نوکران خود که از قندهار آمده در نواحی هراة مختفی بودند پیغام فرستاد
که در شب معین بپای بارو بوده و آلات بیرون در آن در قلعه که بجانب بازار آهنیست آورده نگاه دارند و شجاع بیک در لیله موعوده موکلان را
باطعام اطعمه که مخدرات در آن تعبیه کرده بود ضیافت نمود و چون آنجماعت در خواب شدند بکمند حیله از بالای فصیل خود را بخاک زیر
رسانید و بپای جلادت از خندق گذشته بنوکران خویش که مسلح و مکمل منتظر ایستاده بودند ملحق گشت و بر اسپی سوار شده بصوب قندهار فرار نمود
و روز دیگر که این معنی بعرض حسین بیک لله رسید از غایت غضب حکم فرمود که غازیان از سپاهیان خراسان هر کس در هر جا باشد معروض تیغ سیاست گردند
لاجرم در آن روز در بلده فاخره هراة فتنه عظیم حادث شده جمعی کثیر بقتل رسیدند و بسیاری از جهات بیگناهان بغارت و تاراج رفت و درین اوقات
که فروغ مایحه علم ظفر پیکر بساحت مملکت خراسان تافت خاطر انور متوجه تسخیر قندهار و تادیب شجاع بیک شده فرمان همایون نفاذ گشت که شاهرخ
بیک افشار با جوقی از سپاه جرار بدان جانب شتابد و بعد از فتح آن ولایات اگر مهم بلخ و اندخود تحصیل یافته باشد بدیو سلطان ملحق گردد شاهرخ بیک راه
قندهار پیش گرفته چون بحدود آن ولایت رسید شنید که شجاع بیک بجانب سوی رفته و عمش امیر سلطان علی در قندهار تحصن نموده بنابران بر آن بلده شتافت
و چندگاهی بامر محاصره و محاربه پرداخت اما چنانچه بایست جهتی از پیش نرفت و در آن اثنا شنود که اوزن شجاع بیک در شال و مستونک بدانطرف
ایلغار کرده و مردم آن خطه را غارت کرده طبل مراجعت فرو کوفت و عازم اندخود گشته در اثنای راه خبر واقعه آن ولایات استماع نمود و عنان بطرف
اردوی حضرت نشان انعطاف داده در وقتی که موکب همایون از خراسان متوجه اصفهان بود بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت حالات آن یورش را بعرض

عرض نواب کامیاب رسانید **گفتار در بیان معاودت اعلام آفتاب اشراق از خراسان بجانب مملکت عراق** چون
امور و مهمات ممالک خراسان بر طبق دلخواه ملازمان آستان ملایک آشیان ساخته و پرداخته شد و در هیچ طرف از حدود آن مملکت امری که موجب انفعال
ضمیر منیر تواند بود نماند رای عالم آرای پادشاه کشورگشای بر مراجعت قرار گرفت و در اوایل میزان که نسایم خزان بجانب باغ و بستان در اهتزاز
آمده اوراق لیل و نهار صفت اعتدال پذیرفت مهر سپهر شهریاری از الکای بابا خاکی نهضت نموده مرغزار کهدستان را از یمن مقدم همایون رشک
فضای گلستان ساخت و در متنزهات هراة حمیت عن الآفات اندک توقفی کرده رایت نهضت بصوب خطه اصفهان برافراخت متوطنان دار السلطنه هراة
که از استظلال بسایه چتر فرقدسای شاه کشورگشای در مهاد امنیت بوده از استشمام نسایم معدلت فرمانفرمای گیتی آرای در بستر آسایش و فراغت
غنوده بودند بیکبار بتاب آفتاب فرقت افتادند و بسموم مهاجرت گرفتار شده جرعه تلخ ساغر فراق را بمذاق قرار دادند و اردوی کیهان
پوی کوچ بر کوچ بولایت نیشابور شتافته در آن مکان بمسامع جاه و جلال رسید که جمعی از مردم فتنه انگیز و جوقی از اوباش پسر سلطان محمد بایقرا اولاد
میرزا ابوالحسن را بپادشاهی برداشته در نسا و باورد نایره ظلم و فساد اشتعال و التهاب داده اند و بعضی از قلاع را مضبوط ساخته ابواب مخالفت
و عناد بر روی اصحاب رشد و رشاد گشاده اند بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر نظام الدین عبدالباقی و محمد بیک استاجلو
که بچایان سلطان ملقب شده است با فوجی از سپاه ظفر سلب جهة دفع شر آنجماعت متوجه گشتند و به نیروی شجاعت و مردانگی سلک جمعیت آن طایفه باغیه
از هم گسیختند خون جمعی از ایشان را بر خاک هلاک ریختند و سلطان محمد بایقرا که بیچارگان بخانی از تاب آفتاب حوادث نجات یافتند و امیر عبد
الباقی و چایان سلطان بعد از فراغ از مهم معاندان عنان بصوب آستان ملایک آشیان تافتند در اصفهان مظفر و منصور بپایه سریر اعلی رسیدند
و مهماتی را که بکفایت مقرون ساخته بودند معروض گردانیدند و پادشاه عالیجاه آن زمستان در صفاهان که مکان ستان وی در اصفهان قشلاق فرموده
جناح عدالت و احسان بر مفارق متوطنان آن بلده مبسوط ساخت و بساط عشرت و نشاط گسترده در غایت دولت و کامرانی بتجرع اقداح
راح ریحانی پرداخت در موسم دی از شعله ساغری بزم طرب را برافروخت و از شعاع رخسار ساقیان گلعذار مجلس عیش طراوت ایام بهار داد و چون
در کمال بهجت و سرور و نهایت مسرت و حضور فصل شتا بپایان رسید و سلطان ربیع باعتدال هوا فرمان داده سبزه و گل و لاله و سنبل در فضای دشت
و صحرا بردمید جمشید خورشید از زمستان خانه حوت علم حشمت و تجمل برافراخته متوجه منزل حمل گشت و از اهتزاز نسایم فروردین ساحت گلزار و بستان
در نضارت از بهشت برین درگذشت **مثنوی** چو بشکفت بار دگر گل بباغ برافروخت لاله ببستان چراغ برج حمل رایت زرنشان برافراخت جمشید
گردون مکان دوباره شد آراسته روی بهشت فضای چمن گشت همچون بهشت پادشاه نیکو سرشت مایل بگشت صحرا و دشت شده اعلام فرخ
اعلام از اصفهان بصوب همدان نهضت نموده و بعد از قطع منازل و طی مراحل فضای جانفزای آن ولایات از مضرب سرادقات عزت گردانیده بتمهید
بساط عیش و عشرت اشارت فرمود آن بهار در ییلاق آنجا بار که از غایت نزاهت رشک طرب سرای ارم و بهترین متنزهات عالم است در کمال
نشاط و دوستکامی اوقات گذرانید و در صباح و رواح باصطباح و اغتباق در بزم انبساط نشسته جامهای راح ریحانی و اقداح شراب ارغوانی در کشید
و در آن اثنا خبر توجه سلطان سلیم از روم بطرف آذربایجان شایع گشت و پادشاه ربع مسکون عازم میدان رزم شد مجلس بزم درنوشت **گفتار در
بیان شمه از احوال ملوک روم تا زمان ایالت سلطان سلیم و ذکر افتادن او در بادیه مخالفت فرمانفرمای
هفت اقلیم** از ریاض روایات گذشته گلزار حکایات مذکور گشته شمیم این خبر بمشام جان مشتاقان نسیم سبر رسیده که حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان
بعد از فوت ایلدرم بایزید ایالت برسا و توابع و لواحق را به پسرش موسی چلبی مفوض گردانید و میان موسی چلبی و اخوان و برادرزادگان مواد خلاف
در هیجان آمده آخر الامر کوکب مراد سلطان مراد بن کرشچی بن ایلدرم بایزید بدرجه اقبال تصاعد نمود در سلطنت مملکت بروی قرار گرفته از حدود روم
تا کفه قرم بحیز تسخیر درآورد و بر اکثر کفار آن امصار جزیه مقرر کرد آنگاه لشکر بجانب مصر کشید و سلطان فرج بن برقوق شرفاء حرمین شریفین را شفیع ساخته
مابین الجانبین صلح واقع گردید مشروط بآنکه من بعد هر ساله سلطان مراد خانه کعبه را جامه پوشاند و سلطان فرج آنخدمت را مخصوص سلطان مراد داند و
سلطان مراد بمقتضی المرام از آن یورش مراجعت کرده چون سی سال در غایت عظمت و استقلال اوقات گذرانید بملک بی زوال انتقال کرده و دولة ادرنش

سلطان محمد صاحب تاج و افسر گشت و ممالک مسالک غزو جهاد شده مرتبهٔ او از مراتب آبا و اجداد در گذشت نظم بجای پدر شاد و خرم نشست
به نیکی نام او ران بر دوست جهان را بخوبی جهاندار شد بتخت حکومت سزاوار شد و سلطان محمد پادشاهی بود بصفت عدل و نصفت موصوف بود و
علم و فضیلت معروف همواره همت بر استیصال اهل ضلال مصروف داشتی و پیوسته نقش محاربه و جنگ بجیش [?] نصاری و کفار فرنگ بر لوح ضمیره نقش
تا آنکه قسطنطنیه را که باسلامبول مشهور است مفتوح ساخت و آن بلده را دار الملک گردانیده لواء جهاد در سایر امصار و جزایر بر افراخت و باندک
زمانی دوازده جزیره از جزایر فرنگیان فتح کرد و در قمع نهال اقبال اهل ضلال بقدر مقدور لوازم اهتمام بجای آورد و چون سلطان محمد سی و هشت سال
پادشاهی نمود مانند پدر و جد متوجه عالم مخلد گشت و پسرش ایلدرم بایزید قیصر شده رایت دولتش از فرق فرقدین در گذشت و او نیز خسروی عادل مجاهد
بود و سنت مخدوم پادشاه دین پناه در مقام محبت و اخلاص سلوک مینمود و بعد از آنکه چهل و چهار سال اقبال بگذرانید در سنه سبع عشر و تسعمائه بعالم
باقی منتقل گردید آنگاه ولد ارشدش سلطان سلیم پای بر سریر جهانبانی نهاد و او بخلاف روش آبا و اجداد از جادهٔ مستقیمهٔ سلامت نقش تجاوز نمود و
با ایستادگان بارگاه عالم پناه در مقام عصیان آمده ابواب مقابله و مقاتله باز گشود و در شهور سنه عشرین و تسعمائه از اطراف ولایات روم لشکر
فراهم آورده که بر ریگ در صحرای بیابانوک شمار حیران شدی کوه الوند را از پیش بر داشتندی و در معرکه مار و مور که بپیکان تیر خدنگ تخم اجل در
زمین دل کاشتندی عدد آن سپاه از حصر و تخمین مستوفیان کامل افزون و عدد آن خیل گمراه از حلقهٔ دایرهٔ خیال محاسبان مهارت پناه بیرون مثنوی چنان
چو دریا بجوش و خروش سراسر نهنگان پولاد پوش همه کینه کوش و همه رزم جوی تمامی سیه سیرت و دیو خوی آنگاه متوجه آذربایجان گشته ایلچی
بدرگاه عالم پناه فرستاده و کیفیت توجه خود را بعزم رزم اعلام داده و قاصد او در همدان باستان آسمان نشان رسید و بوسیلهٔ نواب ستوده صفت
و حجاب عتبهٔ علیه سعادت شعار زمین بوس در یافت و خبر نهضت سلطان سلیم را بنیت قتال و جدال عرضه داشت نمود آنحضرت در جواب فرمود که ما نیز
با فوج تاییدات الهی جنود توفیقات نامتناهی رایت توجه افراخته ایم و مقابله و مقاتلهٔ خیل شقاوت هجوم روم را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخته
در هر منزل که ملاقات واقع شود آنچه مقدور باشد بظهور خواهد آمد ارجع الیهم فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلة نظم بجنبش عدو باز گرد
و گوی کرای گشته با سروران رزم جوی من اینک رسیدم بمیدان جنگ چنین و شیر و خشم پلنگ کشم بر سر و میان تیغ تیز بدیشان نمایم
طریق ستیز ز خون دلیران مردم شکار همه دشت با مون کنم لاله زار بنوک سنان سعادت هجوم جهان را کنم پاک از خیل روم آنگاه ایلچی را
بپوشانیدن خلعت شاهی مفتخر و مباهی گردانیده رخصت انصراف داد و او بپایهٔ سریر سلطان سلیم شتافته هر سخن جوابی که شنیده بود زبان گشاد

ذکر توجه رایات نصرت هجوم باستقبال خصوم و بیان قتال شاه مرتضوی خصال با حاکم روم

بضمیر فیض پذیر جهانبان جاه و جلال و خاطر مهر مآثر خورشید شأن بادیهٔ دولت و اقبال همیشه ظاهر خواهد بود که ساقی سلطنت و جهانبانی و شراب خلافت و کامرانی کیخسروی
دارد که چون بمذاق سلیم و مزاج مستقیم سعادت و تمتعی رسد چنان نشئه انگیزد که ابواب فرح و سرور بر روی روزگار خمار زدگان بزم سپهر جاه گشاید
و اگر مشام عقلت سرانجام اهل غرور و پندار از رایحهٔ آن جام عجبت انجام اندک بهره یابد چنان عربده سازد و طرح بدمستی اندازد که عیش عالمی را منغص
گرداند نقش مسرت و حضور از لوح زندگانی جهانی بر زداید بیت بوی رنجیم باده بس مستان را نظیر این عبارات مشکین رقم که شمایم نکهات قلم مشکبار
جان فضلای ستوده شیم رسانیده صورت حال سلطان سلیم تواند بود که بعد از استشمام نسیم شراب ایالت و کامکاری بغرور خیل و سپاه مغرور گشته
عزم تسخیر آذربایجان نمود و جمعی کثیر از اتباع خود را عرضهٔ تیغ آفتاب شعاع پادشاه جهان مطاع ساخته بپای ادبار مراجعت فرمود کیفیت این واقعه آنکه
چون شاه نکو صفت صافی طویت ایلچی سلطان سلیم را در همدان اجازت داد و عازم میدان قتال شده پای فلک فرسا بر پشت اشهب جهان پیما
گردانید و عنان ظفر نشان بدست قاید و من یتوکل علی الله فهو حسبه سپرده کریمهٔ فضل الله المجاهدین علی القاعدین بر زبان الهام بیان گذرانید مثنوی
بر آمد جهان جو بپشت سمند چو خورشید بر اوج چرخ بلند لوایش برافراخت سر تا سپهر سراپرده اش گشت مخروط مهر جنیبت کشانش همه سروران
تفاخر کنان در رکابش سران سر سرکشان خاک راهش شده ظفر مشعلهای سپاهش شده و چون بهوای تبریز از غبار موکب همایون عطر آگین گشت خبر
پیوست که سلطان سلیم بمشابهٔ خوف و بیم کوچ بر کوچ متوجه است لاجرم شاه ظفر پناه بی آنکه باجتماع سپاه پردازد با ده دوازده هزار سوار تیغ

تیغ گذار که در آن زمان ملازم اردوی فیروزی آثار بودند عنان بکران بطرف دشمنان منعطف ساخت و در اوایل رجب سنه عشرین و تسعمائه در منزل چالدران
که در جهت غربی تبریز واقعست تقارب فریقین اتفاق افتاد پادشاه والا نژاد میمنهٔ لشکر شجاعت نهاد را بفر وجود خان محمد و بعضی دیگر از امرا مسعود
مؤید گردانیده و میسره دورمیش خان با جمعی کثیر از بهادران پولاد پوش و شجاعان کینه کوش منزل گزیده و مانچه [?] علم انجم حشم از افق عظمت طالع گشت مقرر
شد که امیر نظام الدین عبد الباقی و سید محمد کمونه و امیر شریف الدین علی باتفاق فوجی از شیران بیشهٔ یکدلی در سایهٔ رایت ظفر آیت توقف نمایند و آن
نجل شرف امل با بسیاری از نهنگان لجهٔ وغا و پلنگان عرصهٔ هیجا در یک جانب قول صف کشیده تا در هر طرف که بکومک احتیاج شود ابواب اعانت
و امداد بر گشایند مثنوی بر آراست شاه ظفر اقتباس صفی از سپاه قیامت هراس ز صف بلکه سدی سکندر پناه نموده بخصم طریق فنا و چون جبال
بی اختلال شکوه ابطال رجال صف متانت پذیرفت سنان خار زبان فتنه نشان از جای برخواست و لوای فیروزی نمای تا باوج نصرت و اقبال سر
کشیده فروغ صبح اش فضای معرکهٔ قتال را بیاراست مثنوی علمها برآمد باوج سپهر شده هر علم یکه ماه و مهر نشان گشت چون شمع افروخته شعاعش
دل دشمنان سوخته و از انجانب سلطان سلیم چنانچه معهود ملک روم است بر فراز پشته فرود آمده گرد معسکر خود از عرابه و چپر دیواری بلند کرد
و عرابها را بزنجیر بر یکدیگر بسته و در آن حصار استوار منزل گزیده دوازده هزار تفنگ انداز را که پیوسته در خدمتش بودند مقرر کرد که در پیش صف سپاه
بکار خود پردازند و زیاده بر دویست هزار سوار کینه گذار بمیدان هیجا فرستاد که رایت قتال و جدال برافرازند آنگاه از هر دو طرف پلنگان عرصهٔ جلادت
و مردانگی و نهنگان لجهٔ بسالت و فرزانگی آغاز ستیز کرده در میدان تاختند و در یکدیگر آویخته دست باستعمال آلات قتال بردند مثنوی ز هر سوی
مانند غرنده شیر بمیدان رسیدند مردان دلیر بکف جمله را تیغ خارا گذار فکنده ببر جوشن زرنگار ز مردانگی هر یکی بیمی هم بر زده لشکری در روی
نشسته بر اسبان پولاد سم بجولان ز آواز رویینه خم غریو کوس رعد آواز بلند شده و لولهٔ آن در جان جهانیان انداخت و صدای نفیر سور
تا شیر بمیمنه و میسرهٔ عالم رسیده حقیقت آیهٔ اذا زلزلت الارض زلزالها ظاهر ساخت مثنوی برآمد بگردون خروش نفیر طرب زنده بر خویش چرخ اثیر
چنان آمد آواز سوران بگوش که شد بیدلان را ز سر عقل و هوش شعلهٔ سنان عالم سوز چون برق لامع در خرمن جمعیت دلیران افتاد و اخگر پیکان
شعله افروز همچون صاعقهٔ ساطع اسباب زندگانی ساکنان طریق پهلوانی را بباد فنا برداد رماح جهانستان گردان غازیان مواکب سپهر مراتب شد شهاب ثاقب
بسوی عفاریت روم زبانه کشیده و تفنگ سریع آهنگ رومیان از درع و خفتان غازیان حسان دستگیر از لباس حریر بیرون برید سر سروران
در دست و پای اسبان گوی مثال در خم چوگان غلطان گشت و خون خم اوران از ابر تیغ باران کردار از جوف میغ فرو باریده از جهت طبقهٔ زمین
در گذشت مثنوی فرو ریخت خون آدم تیغها چو اقطار امطار از میغها سنان یلان شعله افروز شد چو برق بهاری جهان سوز شد و در آن روز
هولناک جمعی کثیر از رومیان بیباک بضرب تیغ و سنان دلیران سفاک پادشاه شرفناک بر خاک هلاک افتادند اما چون لشکر سلطان
سلیم همچون حرکات دوایر افلاک جنبهایت بودند و در لوازم میدان داری و خنجر گذاری بقدر مقدور سعی مینمودند و توپچیان ایشان در آتش
دادن تفنگ و افروختن نایرهٔ جنگ بمرتبهٔ طریقهٔ جد و اهتمام بجای می آوردند که بر لحظه پنج شش هزار تفنگ بیکدفعه صدای مرگ در عالم می
انداخت و شرار شررش کانون درون پردلان را سوخته بود و دود فضای سپهر کبود را تاریک میساخت فوجی از امرا و اعیان سپاه ظفر پناه
مانند حسین بیک لله و خلفا بیک و سارو پیره قورچی باشی و امیر عبد الباقی و سید شریف الدین علی و سید محمد کمونه و سلطان علی میرزا از زخم خدنگ
و تفنگ دشمنان تیز چنگ شربت شهادت چشیدند و از لسان کریم البیان هاتف غیب ندای غمزدای و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب
فسوف نؤتیه اجرا عظیما شنیدند در آن اثنا آتش غضب پادشاه عجم و عرب در خاطر عزت مآثر زبانه زدن گرفت و شعلهٔ قهر قیامت لهب باطن حمیت
سیماش صفت التهاب پذیرفت و شمشیر ذو الفقار آثار از نیام انتقام آخته بی اعانت انصار و معاونت اخیار بر صف دشمنان جانکسار حمله کرد
و بقوت دست و بازوی ولایت و قدرت سرپنجهٔ کرامت و هدایت گرد از وجود محنت فرسود جمعی از سالکان مسالک شجاعت برآورد و بی
تکلف و نخوتی و غایت تصلف و مدح گستری در آن معرکه آن مهر سپهر سروری کارزاری نمود که اژدهای فلک خضرا از سهم خدنگ مار پیکرش زبان زنهار
بگشاد و شیر چرخ مدور از تاب سنان آتش فشانش در بیشهٔ التهاب و اضطراب افتاد مثنوی شه شیر دل در صف کارزار چنان رستخیزی نمود آشکار

که در چشم اعدا جهان شد سیاه نهان گشت در گرد خورشید و ماه ز بس کشته کانداخت بر یکدگر نهان شد زمین بر زانظر در آن اثنا از سپاه قیامت هجوم روم محمود(?) او علی که تنگی بود در بحر پردلی در برابر آنحضرت درآمد اما پیش از آنکه دست تیغ و سنان برد پادشاه حیدر اثر شمشیری بر فرق سرش فرود آورد که تا سینه اش دو نیم گشت از ثقات استماع افتاده که یکی از ملازمان محمود او علی جسد او را نزد سلطان سلیم برد و پادشاه روم از [illegible] ملاحظه نمود بر زبان راند که غیر از کمی منتسب [illegible] بندی مظهر العجایب با شه هیچ آفریده را قدرت آن نیست که این نوع تیغ تواند راند القصه چون سپاه سلطان سلیم آن شهامت و تیغ گذاری و آن صرامت و میدان داری مشاهده کردند عنان اختیار و زمام اصطبار از قبضه اقتدار ایشان بیرون رفت و عنان بصوب حصاری که از عرابه و چپر ترتیب کرده بودند گردانیده دلاوران موکب نصرت نشان یکبار بر ایشان تاختند و جمعی دیگر را بر خاک هلاک انداختند اما بقیة السیف که با ضعاف مضاعف لشکر منصور بودند اطراف آن محوطه را محفوظ و مضبوط گردانیدند و تفنگ اندازان را بکار ایشان باز داشته بار دیگر آتش جنگ و پیکار گردید [illegible] ضمیر انور پادشاه ربع مسکون فروغ این معنی واضح و لایح بود که در آن مقام اصرار بر پیکار موجب هلاک خدام موکب نصرت شعار میشود خاطر عالی مآثر بران قرار داد که بموجب کلمهٔ الحرب خدعه چند کوچ باز پس نشیند که رومیان مانند محمد خان شیبانی دلیر گشته جهت تماشی از میان عرابه و چپر بیرون آیند آنگاه عطف عنانی کرده بار دیگر بر سر ایشان تازد و بنیاد حیات آن قوم بی تمیز را براندازد بنابران با خیل و حشم و طبل و علم به تبریز رفته از آنجا بدرگزین شتافت و بایلچیان اطراف و جوانب ممالک محروسه سال(?) را اشتغال جمع سپاه ظفر پناه فرمان داد و سلطان سلیم بعد از مراجعت آنحضرت از چالدران بدار الملک آذربایجان خرامیده شنید که پادشاه صاحب تایید عساکر فیروزی آثار را جمع کرده متوجه آنجانب است بنابران خوفی عظیم بر ضمیرش مستولی گشت و سلامت نفس منحصر در معاودت دانسته از ضبط آذربایجان در گذشت و زیاده از هشت روز در آن بلده توقف نتوانست نمود و در اواخر همان ماه طبل کوچ کوفته بصوب روم توجه فرمود رباعی هرچند بود گوزن پر زور و دلیر هرگز نشود مقیم در بیشهٔ شیر گنجشک وطن کند بهر جای ولی در مسکن شاه باز کی ماند دیر و این خبر بهجت اثر در موضع درگزین بمسامع پادشاه والا گهر رسید و هاتف غیب در مخاطبهٔ آن مرکز دایرهٔ عز و جلال مضمون این مقال بعرض رسانید رباعی ای کای سرور عالی گهر قدس جناب دارای فریدون فر اقبال لقب با حزم تو کینه خصم چون نقش بر آب با ملک تو قصد او چو دریا و حباب لاجرم موکب ظفر قرین از درگزین متوجه تبریز گردیده و در طی مسافت مسارعت نموده در شعبان سال مذکور در نواحی آن بلده منزل گزید سادات و قضاة و اکابر و اعیان بلوازم استقبال استعجال کردند و از غبار موکب همایون دیدهٔ امید را جلا داده مراسم نثار و پیشکش بجای آوردند و پادشاه مؤید مانند روح که بجسد درآید و مثال نور که حدیقهٔ حدقه را بیاراید بدار الملک آذربایجان درآمده آن زمستان همانجا قشلاق فرمود و بتدارک احوالی که در غیبت خدام بارگاه سدره منزلت دست داده بود مشغولی کرده ابواب انصاف و معدلت برگشود مثنوی جهان از نو نوید زندگی یافت عدالت مژده پایندگی یافت فلک بنیاد ظلم از بیخ برکند عوض طرح بنای عشرت افکند **ذکر وصول کوکب طالع زمرهٔ از خدام درگاه فلک اقتدار بدرجهٔ اعتبار و اختیار و بیان بعضی دیگر از وقایع روزگار و حوادث لیل و نهار**

در آن زمستان که دار الملک آذربایجان از یمن مقدم پادشاه جهانیان بر فضای جانفزای روضهٔ رضوان تفاخر مینمود خاطر خورشید مآثر ذره پرور و ضمیر مهر تنویر ضیا گستر متوجه آن گشت که زمام رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد و داد و ستد امور و مهمات سرکار سلطنت و پادشاهی را در قبضهٔ درایت و کف کفایت صاحب کیاستی نهد که بمتانت رای رزینش اساس بنیان دین و دولت سمت ثبات و دوام گیرد و باصابت فکر دوربینش قاعدهٔ ارکان ملک و ملت صفت رسوخ و استحکام پذیرد و از شمیم مکارم اخلاقش مشام جان ساکنان اقطار آفاق معطر گردد و از نسیم محاسن آدابش نضارت خاطر قاطنان اطراف امصار بوقوع پیوندد و نصفت شاملش مظلومان بادیهٔ نامرادی را از تاب آفتاب حوادث نجات داده بظلال فراغت و آسایش رساند و مرحمت کاملش محرومان زاویهٔ بیدادی را از خار آزار سپهر جفاکار خلاص ساخته بریاض نزاهت آثار معدلت فایز گرداند ابر حیائی [illegible] از ایثار دست و در نثارش عرق خجالت بر جبین آید و کان [illegible] کف گوهربخشش خون دل از دو امن بگشاید نظم خجسته رای او بر خلق راه فتنه بربندد مبارک روی او در ملک راه خیر بگشاید سعادت چشم بگشاید که تا رویش کجا بیند زمانه

گوش وا دارد که تا رایش چه فرماید و بعد از استشاره و استخاره خلعت این منصب جلیل المراتب بر قامت قابلیت اشرف افراد انسانی میرزا شاه حسین اصفهانی که سابقا در سلک نواب بلند جناب حضرت وزیر خانی منتظم بود چست آمد و حکم همایون از مکمن عنایت روزافزون نفاذ یافت که آنجناب من حیث الاستقلال و الانفراد متعهد سرانجام امور سلطنت و جهانبانی بوده جمیع امرا و ارکان دولت و تمامی وزرا و اعیان حضرت طریق متابعتش نمایند و غاشیهٔ مطاوعت بر دوش گرفته بیوقوف و مشورتش در هیچ مهم از مهمات جزئی و کلی مدخل ننمایند لاجرم جبههٔ علیهٔ میرزا شاه حسین ملاذ امرا خافقین و پناه ولاة مشرقین گشت و پایهٔ حشمت و اقتدارش از پرتو عنایت پادشاه جهان مطاع [illegible] صفت ارتفاع یافته از فرق فرقدین درگذشت بیت پناه سروران شد درگه او سر نام آوران خاک ره او و هم در آن ایام پادشاه آفتاب احتشام بتجدید متوجه تقویت شریعت ارکان عزاو تمشیت مهام سادات و قضات و علما گشته منصب صدارت را بجناب سیادت مآب امیر شهاب الدین عبدالله ولد سید نظام الدین احمد لاله که از اکابر سادات آذربایجان بود تفویض فرمود و چون آنجناب کماینبغی از عهدهٔ سرانجام امور آن منصب بیرون نتوانست آمد مسند صدارت بوجود فایض الجود نقابت قبابی مشرف شد که انوار جمال فرخنده فال نبوی از مطالع حال خجسته مآلش طالع است و آثار کمال لایزال مرتضوی از صفحات اعمال و افعال ستوده خصالش لامع توضیح کلام الهی اعتبارات فصاحت آیاتش وافی و تصحیح احادیث حضرت رسالت پناهی اشارات حقیقت صفاتش کافی کشف مشکلات رسایل سلف از منطق فیض مبین و رفع شبهات مسایل خلف از بیان بدیعش متضمن خلاصهٔ [illegible] متقدمین در مرآت طبع نقادش مصور و نقاوهٔ آثار متاخرین بر صحیفهٔ ضمیر فیض پذیرش محرر نظم هست نوک کلکش مفتاح باب مشکلات هست نور رای او مصباح راه اهتدا میبرد لطف کلامش تاب از آب حیات میزند بحر کمالش موج بر اوج سما یعنی افتخار اعاظم صدور و استظهار اکابر نزدیک و دور خلاصهٔ دودمان آل عبا زبدهٔ برگزیدگان قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی مقوی ملت علیهٔ امامیه قدوهٔ اولاد امجاد خیر البریه ملاذ سالکان مسالک اخلاص و یکرنگی امیر جمال الحق و الملة و الحقیقة و الدین محمد یحیی الشیرکی(?) لازال مسند صدارة مشرفا بوجوده و ریاض الشریعة ناضرة بافاضة سحاب فضله وجوده و قطع نظر از تکلفات منشیانه و تصلفات مترسلانه ساحت گلزار ملک و ملت برشحات سحاب اهتمام و اجتهاد آن وکیل مشرح الصدر و این صدر عالی قدر تجدید ناضر و سیراب گشت و فضای ریاض دین و دولت از قطرات غمام اعتنا و التفات این دو بزرگ فرخنده صفات در خضرت و نضارت از سرابستان جنان درگذشت مهام شریعت بمعیار طبق اجتهاد ائمهٔ هدی علیهم سلام الله تعالی بسرانجام اقتران یافت و فروغ رواج ملت غرا از افق مشیت حق عز و علا بر وجنات احوال فرق برایا تافت نظم چو از لطف شهنشاه افراز دو عالی قدر گردیدند ممتاز یکی در مملکت فرمان روا شد یکی محراب دین را مقتدا شد یکی مرجع حکام اسلام بلندی یافت زین یک نام اسلام ز عدل آن فضای ملک آباد است ز فضل این بنای شرع شد راست و پادشاه عالیجاه دین پناه آن زمستان را در تبریز بپایان رسانیده و در اوایل فصل بهار و مبادی رسیدن ریاحین و ازهار بصحرای اوجان شتافت و از آنجا احرام طواف عتبات قدسی مطاف آبا عظام و اجداد کرام بسته عنان عزیمت بصوب خطهٔ اردبیل تافت و چون بآن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی و آمال رسید چنانچه عادت آن مؤید پاک اعتقاد است شرایط زیارت بجای آورد و مجاوران آن سدهٔ سنیه را باصناف عواطف و الطاف نوازش فرمود و عزم ییلاق سهند کرد و موسم تابستان و فصل پاییز در سهند اوقات خجسته ساعات بعشرت و نشاط مصروف ساخت و در زمان شتا کرت دیگر به تبریز خرامیده طرح قشلاق انداخت و در آن زمستان از فیض فضل ربانی و لطف عام سبحانی دری نوربخش در عقد لآلی مجد و معالی افزود و دری آفتاب درخش از افق خلافت و کشورستانی طلوع نمود مثنوی برآمد ماهی از اوج سعادت ز رویش لامع انوار سیادت نگویم مه که روشن آفتابی ببرج سرفرازی کامیابی رخش شمع شبستان امامت وجودش گوهر کان کرامت یعنی شاهزادهٔ ستوده خصال سرو گلزار جاه و جلال القاب میرزا [illegible] در ساعتی محمود بطالعی مسعود متولد گشت و چند روز بساط عیش و سرور و مجلس نشاط و حضور تهیه و ترتیب یافته نوای نای و نوش از ایوان کیوان درگذشت بیت بار از نو [illegible] آمد پدید بر سر شاهان عالم افسری آمد پدید والحمد لله العلی الحمید و منه الاعانة و التایید **بیان کشته شدن خلیل سلطان** خلیل سلطان ذوالقدر که بحسب تربیت پادشاه بحر و بر در بلدهٔ فاخرهٔ شیراز حکومت مینمود و از حسن رعایت

خسرو فریدون فر ساعت بساعت جاه و حشمش می‌فزود و در آن روز که در صحرای چالدران کاهی از شعلهٔ تیغ عالم‌سوز شاه گیتی‌افروز خرمن حیات سلطان سلیم محترق می‌گردید و احیاناً تفنگ سریع آهنگ رومیان مانند تیر تقدیر بدیده و دل غازیان می‌رسید ناگاه نظر مبارک پادشاه بر تفنگی حضال رومی افتاد که با قشونی آراسته از لشکر فارس در یکجانب معرکه ایستاده نه جهت اقدام بر امر جنگ دست به تیر و کمان و سیف و سنان می‌برد و نه اندیشهٔ تلاش نام و ننگ بر خاطر فاترش میگذرد و مشاهدهٔ این صورت موجب تعجب آنحضرت گشته یکی از قورچیان را فرمود که بر خلیل سلطان آنکه گر عنان جرات بدین جانب انعطاف دهد و باتفاق سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب روی بمحاربهٔ مخالفان نهد و آن قورچی فرمان واجب الاذعان را بخلیل سلطان رسانیده موافق مدعا جواب نشنود و آمد شد قاصد مکرر اتفاق افتاد از آنصورت نتیجه روی نمود بلکه عکس مطلوب مقصود نتیجه داد و حاکم شیراز حقوق تربیت نواب کامیاب را نابوده انگاشته روی بصوب فرار نهاد و در خلال احوال گذشته کیفیت جبن و نافرمانی خلیل سلطان بخاطر اشرف اعلی خطور نموده شعلهٔ غضب شاهی لهب بر اوج اثیر کشید و کور سلیمان قورچی از موقف سیاست بسوختن خرمن حیاتش مامور گردید و او از برق و باد سرعت سیر استعاره کرده روی بدار الملک شیراز آورد و در وقتی بدان بلده رسید که خلیل سلطان مجلسی در کمال زینت آراسته بود و با اکثر امرا و مقربان خود بتجرع شراب ناب و استماع نغمات چنگ و رباب اشتغال مینمود و در غایت مسرت و کامرانی ابواب فتح و شادمانی مفتوح گردانیده از غایت غفلت و نادانی اندیشهٔ انقطاع رشتهٔ زندگانی بر ضمیر کسی نگذرانید و کور سلیمان مانند بلای ناگهان بدان محفل در آمده چون دید که جمعی کثیر حاضرند اندیشید که اگر با جهار شاهی بضمیر پردازد شاید که خلیل سلطان قدم در وادی طغیان نهاده ورا ناچیز سازد لاجرم آهسته در گوش وی گفت که حکم قضا مضا بر انجمله شرف نفاذ یافته که ترا بضرب دوازده چوب تادیب نموده بر اتمام دو ساعت باز گردم و اگر درین بزم مرتکب آن امر شوم ناموس ترا زیان میدارد لایق آنکه بخلوتخانه در آئی تا حسب الحکم عمل نموده باز گردم و خلیل سلطان بنهانخانه در آمده کور سلیمان از عقبش شتافت و نشانی که در باب قتلش بمهر همایون رسیده بود ظاهر کرد خلیل سلطان گفت تیغ چکند بنده که گردن نهد فرمان را و کور سلیمان علی الفور سرش از تن جدا ساخته از آن خانه بیرون آورد و آنگاه بموجبی که در وقت رخصت از ایستادگان پایهٔ سریر سدره منزلت حکم یافته بود ضبط شیراز را در عهدهٔ یکی از ملازمان خلیل سلطان کرده همان روز علم مراجعت برافراشت و سر خلیل سلطان بپایهٔ وی نصرت نشان رسانید و از دار اعتبار بیاویخت و پادشاه جمشید اقتدار علی بیک ذو القدر را بمنظور نظر عاطفت بیدریغ ساخته قایم مقام خلیل سلطان گردانید و او بحزم و سرافراز بلدهٔ فاخرهٔ شیراز خرامیده بحکومت مشغول گردید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و تا غایت ایالت آن مملکت تعلق بوی میدارد و در دارائی سپاهی و رعیت لوازم سعی و اهتمام بجای می‌آرد مثنوی فلک آئینت زین معنی عالی که گردد هر دم از حالی بحالی اندیشهٔ او دور باشد دوام از طور او مهجور باشد یکی را بر سر پر سرفرازی بریزد خون به تیغ بی‌نیازی دگر را بر زمان جهانبانی دهد در مملکت فرمان روائی

ذکر وقوع بلیهٔ قحط و غلا در مملکت خراسان و رسیدن امیر سلطان و دیو سلطان بآستان پادشاه والا احسان

بسبب وفور عبور عساکر و حدوث نوایب متواتر و قلت زراعت و تفرق رعیت و عدم فیضان عام عنایت الهی فقدان لمعان نیر عاطفت پادشاهی در اواخر سنه تسع عشر و تسعمایه در بلاد خراسان خصوصاً در دار السلطنه هراة صانها الله عن البلیات غلا در غایت شدت و عسرت در نهایت صعوبت روی نمود و آتش جوع در کانون درون وضیع و شریف و امیر و وزیر اشتعال یافته روز بروز شیوع آن بلیه می‌افزود و از صبح تا شام غیر از آه درد آلود گرسنگان در هیچ دود دمان دودی مرئی نمیگشت و از شام تا بام فغان ناله و نفیر صغیر و کبیر و برنا و پیر از دروهٔ چرخ اثیر میگذشت طایر وهم در طلب طعمه هر چند بلند پرید در غیر سنبله دانه نمی‌دید و بر بدیع خیال هر چند تا که آهو مثال در گرد دشت و صحرا امید دو بجز سبزهٔ خط جوانان از سبزی چیزی نمی‌شنید از نان جو و گندم بجز از طبقات مردم نشان نمی‌داد و بجز از دن گوشت سگ و گربه هر کس را میسر نشد دهان میگشاد بعضی اراذل شتم انبان پوسیده و سختیان جوشیده می‌نوشیدند و زمرهٔ نعز جنبه دانه و نان ارزن و ذرت اوقات میگذرانیدند اکثر درویشان و محتاجان از این اغذیهٔ لطیفه نیز بگدائی نمی‌یافتند و هر روز جمعی کثیر در سواد هراة فوت شده بعالم عدم می‌شتافتند و گدایان را از فقدان قوت قوت مفقود گشته از پای در می‌افتادند و توانگران را از گرانی مطعومات وجه معاش باتمام رسیده در مقام گدائی پا استوار

می‌نهادند مثنوی خسروان جهان محفلهای ثبات که نایاب شد نان چو آب حیات دو صد منزل از دیگ شد آتش دور فراموش شد نام نان بر تنور ز قحط آتش دیگها شعله برد چه قحطی که آتش از آن جان نبرد و سال دیگر نیز حال بر همین منوال جاری بوده خلق کثیر از گرسنگی هلاک گردیدند و در آن دو سال اگر بادر خرواری گندم از ولایت هراة آوردی اغنیا شش هزار دینار تبریزی بخریدند و در آن اوقات در محلات درون و بیرون هراة جمعی از رنود و اوباش از گوشت بنی نوع تغذی نموده در کوچهای خلوت کمین میکردند و چون بیچاره تنها بدانجا میرسید بیکبار در روی او ریخته در خانه یا ویرانه می‌کشیدند و بقتل رسانیده و جوشانیده روغنش را خیره مساختند و گوشتش را خورده رایت عشرت می‌افراختند و هر چند روز فوجی از این طایفه بواسطه فروختن روغن آدمی و دیگر اسباب رسوا گشته ملازمان بیگلرخان ایشان را بسیاست میرسانیدند و جمعی دیگر فرصت نگاه داشته بسر وقت آن کشتگان آمده گوشتهای ایشان را مانند لحوم گاو و قربان در میربودند بیت عشق عالم سوز او چند انکه عاشق میکشد زمرهٔ دیگر بعشق از غیب سر بر میزند الغصه بجهت امتداد بلای قحط و غلا ویرانی هراة و توابع و مضافات بآن مرتبه انجامید که در اکثر اسواق و محلات اجساد اموات متعفن شده افتاده بود و فقرا و مساکین را توفیق تجهیز و تکفین اولاد و اقربا مساعدت نمی‌نمود مع ذلک گاهی تاخت فرق باغیهٔ طاغیهٔ اوزبکیه بعضی حدود خراسان میرسید و زینل خان و دیو سلطان را دفع آنطایفه کما ینبغی میسر نگردید بنابران در اواخر سنه احدی و عشرین و تسعمایه امیر سلطان که ولایت قاین الکای او بود بدرگاه والا و سدهٔ علیا شتافت و در قشلاق تبریز بسعادت بساط بوسی استسعاد یافت و شمه از کیفیت خرابی خراسان و جرات معاندان بعرض داشت و متعاقب ان تکلو دیو سلطان نیز از جانب بلخ باستان جاه و جلال و عتبهٔ دولت و اقبال رسید و قصهٔ طغیان محمد زمان میرزا و امیرزاده را در غرجستان بعرض نواب کامیاب رسانید لاجرم پادشاه ستوده شیم سرانجام مهام اولیای آن مملکت را پیش نهاد همت بلند نهمت ساخت و در باب انهدام مبانی شوکت اعدا دولت رایت اجتهاد و اهتمام برافراخت

ذکر تفویض ایالت و ولایت خراسان بشاهزادهٔ مظفر لوا ابو الفتح طهماسب میرزا و پدید آمدن رفاهیت و وسعت معیشت در میان فرق برایا

چون پرتو شعور پادشاه موید منصور بر کمال اختلال احوال بلاد خراسان تافت و از اشتعال نایرهٔ فتنه و فساد اوزبکان و میرزا محمد زمان خبر یافت بخاطر همایون جهان خطور نمود که منصب سلطنت آن مملکت را از سرحد سمنان تا کنار آب امویه بشاهزاده جوانبخت زیبندهٔ تاج و تخت طهماسب میرزا دهد و امیر سلطان را للگی آنحضرت ساخته زمام رتق و فتق و قطع و فصل مهمات آن ولایات را در قبضهٔ اختیار او نهد و فرمان واجب الاذعان بر موجب نفاذ یافته ایضاً حکم شد که امر صدارت آن شاهزاده نژاده ابقاه الله دولته و سعادته و پیشوائی ارباب عمایم و اشراف و ضبط و ربط و اوقاف متعلق بامیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف باشد و امیر سلطان فرامین مطاعه را بمهر بزرگ همایون رسانیده و بر بارگیر دولت و اقبال سوار گردیده در رکاب شاهزادهٔ کامیاب روی بدار السلطنه هراة آورد و وجه استمالت رعایا برادر خود میرزا ابراهیم را پیشتر بآن بلده فرستاد و ابراهیم میرزا در اوایل سنه اثنین و عشرین و تسعمایه بدار الملک خراسان رسیده جناح مرحمت و احسان بر مفارق طبقات انسان مبسوط گردانید و از کمال فهم و فراست و عقل و کیاست بتفقد حال ستمدیدگان آن ولایت پرداخته همگنان را از بادیهٔ ویرانی و پریشانی بسر چشمهٔ جمعیت و آبادانی رسانید و زینل خان متوجه درگاه عالم پناه گشته در ماه ربیع الاول سال مذکور خبر قرب و وصول موکب عالی شاهزاده طهماسب و امیر سلطان شایع شد و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف بمعیان سادات و قضاة و اکابر و اهالی و افاضل و موالی بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم نیاز و نثار بجای آوردند و بسعادت تقبیل انامل شریفه مشرف گشته زبان حال و قال بدعای دوام دولت گردان کردند و در وقتی که از اعتدال هوای ربیعی اطراف بساتین بصنایف ریاحین آرایش یافته بود و سلطان نورسیدهٔ گل در غایت تجمل بر تخت بخت بر آمده از تبسم نسیم اردی بهشتی زبان ریاحین بنفشات خسارش می‌افزود طهماسب میرزا باغ شهر را از نور طلعت خورشید قرین طراوت بهشت برین داده و بر مسند حشمت و اقبال بر آمد و ابواب عدالت و رعیت پروری برگشاد و مردم خراسان را در آن بهار غنچهٔ کامرانی در چمن آمال و امانی سیراب گشته صفت حضرت پذیرفت و از یمن مقدم مکرم حضرت شاهزادهٔ صاحب سعادت در انسال محصولات در کمال خوبی بزمع شده از کثرت حصول حبوبات عسرت بعشرت تبدیل یافت و نیز فراغ بال و رفاه حال از افق عنایت منعم ذو الجلال طالع گشته بر وجنات روزگار صغار و کبار تافت و امیر سلطان بر حسب فرمان واجب الاذعان منصب صدارت و پیشوائی سادات

و قضاة و علما و فضلا را با میر غیاث الدین محمد باز گذاشت و آنحضرت باستقلال هر چه تمامتر متکفل امور مذکور شده سیورغالات و وظایف و ادرارات
آن زمره کریمه را بموجب احکام همایون و شروط واقفان مجری داشت منصب وزارت امیر سلطان و ضبط اموال دیوانی ممالک خراسان بشیخ محمد
محمد کرمانی که جامع فضایل نفسانی بود تعلق گرفت و بیمن نصفت و حسن تکرمت آنجناب مهام رعایا و مزارعان باحسن وجهی صورت سرانجام پذیرفت اما
حضرت اعلی در بهار و تابستان آن سال در کمال دولت و استقلال در ییلاق تبریز اوقات خجسته ساعات بعیش و نشاط صرف نمود و هنگام دم
دی و ایام زمستان و چلّه‌های دی بار دیگر بدار الملک آذربایجان شتافته قشلاق فرمود و در اوایل سنه ثلث و عشرین و تسعمایه بهنگام بهار و
موسم ظهور ریاحین و ازهار موکب ظفر شعار از تبریز بییلاق سورلوق شتافت و فضای آن مرغزار از رایات آثار اند فروغ ما بچه اعلام فایض الانوار
مزید نضارت پذیرفته زینت فردوس اعلی یافت و شاه دین پناه چند ماه در غایت عز و جاه در آن ییلاق ببسط بساط نشاط و کامرانی پرداخت
از آنجا متوجه نخجوان گشت و در اثنای آن راه بواسطه طلوع کوکب سپهر کشورگشا دیده امید خلایق بنور سعادت جاوید روشن شد چنانچه
و شادمانی از دوره برج آسمانی درگذشت **ذکر ولادت شاهزادگان عظام متعهم الله تعالی الی مراتب آبائهم الکرام**
نوای روح افزای عندلیب گلزار تنزیل حیث قال علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات تناکحوا توالدوا تکثروا دلیلست بر آنکه وفور اولاد از جمله جلایل
نعمای الهی است و کثرت اخلاف از قبیل کرایم آلای نامتناهی زیرا که بقای نوع منحصر است در وقوع توالد و تناسل و نظام حال عالم بانبیه است بوجود
این تسلسل و لهذا بعضی از اعاظم انبیا علی نبینا و علیهم من التحیات اتمها و من التسلیمات ازکاها در مقام مناجات زبان وحی بیان بسؤال رب
هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء گشوده اند و از بارگاه کریم وهّاب در جواب بشارت ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله
وسیدا و حصورا شنوده اند پس هرگاه که عنایت بغایت سبحانی نسبت بدولتمندی از اشراف طبقات انسانی در تزاید آید بر آینه علی التعاقب و التوالی
عقد امید او را از جواهر لآلی بنین متلالی بیاراید چنانچه در آن ایام همایون فرجام که پادشاه آفتاب احتشام از ییلاق سورلوق متوجه قشلاق نخجوان
بود در عرض طریق از مطلع مرام آنحضرت سه کوکب سعادت اثر بلکه سه خورشید انور طلوع نمود اول آنکه در منزل آورد مرافه بتاریخ روز شنبه
بیست و یکم شعبان سنه ثلث و عشرین و تسعمایه مثنوی گل گلشن شاه ملک عرب ابو النصر سام حسینی نسب برآمد چو خور بر سپهر وجود نظام جهان را چو
سبب زر و سیم عیان فر فرماندهی ز خویش نمایان علوّ حسب فلک ساخت پستان مه پر ز شیر بامید ارضاع آن نوش لب غذایش شدی شیره
جان حور نمودی اگر شیر از وی طلب برآمد پی خدمتش مهر و ماه برین قصر فیروزه گون روز و شب فروغ ضمیر منیرش زدود ز آئینه مهر زنگ تعب
زمین هدوش بغیران شاه مهیا شد اسباب جشن طرب و پادشاه عالم پناه در بزم نشاط و شادمانی بر تخت بخت و کامرانی نشسته امرا
عظام و مقربان سده سدره مقام لوازم تهنیت و ثناخوانی بجای آوردند و در پایه سریر سلطنت و جهانبانی بتجرع جامهای باده ارغوانی
سرافراز شده زر و گوهر بسیار نثار کردند و امر ملکی حضرت شاهزاده بانیس الحضرة البهیة و جلیس العتبة العلیة درمش خان بن مبارز الدوله الله
عبدی بیگ توابچی که از جمیع امرا دولتخواه باخلاص مزید تقرب و اختصاص امتیاز داشت و استثنا دارد مفوض گردید و آن خان علیه مکان بسبب
تفویض آن منصب خسرو و سلیمان مناقب راطوی داده بخششهای پادشاهانه کشید مثنوی ز جنس نقد و گوهر شاهوار فزون از حساب برون از شمار
ز دیبای چین و پرند فرنگ ز کتان روم و ختن تنگ تنگ سمندان رهوار کرده خرام همه نقره نعل و مرصع لجام در آن بزم نزدش کشید بکار
در آورد و گفت از سر اعتذار که شاها من از بهر ایثار تو ندارم متاعی سزاوار تو ز لطف عمیم تو شرمنده ام بجان بندگان تو را بنده ام
و پادشاه بنده نواز خان واجب الاعزاز را بانعام تاج زر دوزی و کمر مرصع و اسپ تازی و خلعت ملمع سرافراز ساخت و آن کوکب برج
شهنشاهی را بمنزل جناب امارت پناهی فرستاده پایه قدر و منزلتش را باوج سپهر برین برافراخت و در آن ایام که بنان بلاغت انجام جناب
ولادت شاهزاده سام قلم ستوده ارقام برداشت کلک دلپذیر مولانا شهاب الدین احمد الحیری در تاریخ آن تولد همایون این قطعه
بر لوح روزگار نگاشت قطعه شد کوکبی ز برج شهنشاهی آشکار کامد ز جان و دل ملکش چاکر و رهی سام است نام نامی این کوکب و مدام
با او کند سعادت و اقبال همرهی او کوکبست در برج شهنشاهیش مقام تاریخ اوست کوکب برج شهنشهی و هنوز بساط جشن و طوی شاهزاده

شاهزاده سام مطوی نشده بود که در روز جمعه بیست و ششم همان ماه شاهزاده رستم قدم از کتم عدم بعالم وجود نهاد و این معنی موجب تضاعف مواد
بهجت و مسرت گشته دست عنایت سبحانی بتجدید ابواب بزم و شادمانی برگشاده مغنیان از سر نو ساقیان برخاستند باز بزم نقل و می آراستند از فروغ
ساغر چون آفتاب گشت گلزار طرب پر آب و تاب از نوای دلگشای اهل ساز باز ابواب فرح گردید باز و بعد از چهار روز از تولد آن شاهزاده
گیتی فروز عقد سلطنت و جهانداری بگوهری دیگر آرایش یافت و از افق آمال و امانی شعشعه جمال اختری نور گستر بر وجنات احوال افرق بشر تافت
یعنی تولد شاهزاده سکندر مقام معز الدوله و الدین بهرام روی نمود و توسن ایام بسازگاری رام مرام خدام بارگاه فلک احتشام گشته سرور جام
جمهور نزدیک و دور بیفزود بار دیگر ساقیان ناهید رخسار باده‌های خوشگوار از کواکب اباریق و کاس من معین در گردش آوردند و خدمان
آفتاب دیدار اطراف آن بزم بهشت آثار را از سیب ذقن و پسته شکرین دهن و فاکهة مما یتخیرون مزین کردند مثنوی بکف جام می ساقی عشوه
ساز سوی ماه نو دست مردم دراز ز هر جانبی گلرخی نیم مست چو شاخ گل جام گلگون بدست خوانسالاران اصناف اطعمه گوناگون و لحم طیر
مما یشتهون کشیدند و رامشگران نغمه پرداز از حسن ساز و آواز الحان دلاویز و نغمات نشاط انگیز طنبه گردانیدند مثنوی ز بزم خسرو جمشید او زنگ
برآمد صوت عود و نغمه چنگ شکر لب مطربان کرده غلغلها دولت شاه سرافراز که یا دارا تابع رای تو ایام یکی از چاکرانت باد بهرام
مدام از لطف تو با داکرم بعالم صد هزاران همچو رستم ز خون خصم در هنگام جنگ حسام خارزیانت باد گلرنگ ز اولاد تو عالم باد آباد
دولت هر دم بفرزندی دگر شاد و چون ایام جشن و طوی بنهایت انجامید کیهان خدیو بنخجوان شتافته آن سال در آن خجسته مکان قشلاق نموده
پادشاه پسندیده خوی بتمهید بساط معدلت پرداخته میرزا کمال الدین شاه حسین و امیر جمال الدین محمد را بجانب شروان روان فرمود گفتار
در بیان اطاعت و انقیاد شیخشاه شروانی و رفتن میرزا شاه حسین و امیر جمال الدین محمد نزد آن ناظم مناظم کامرانی
رباعی جانا اگرت لطف ازل یار بود توفیق شهنشهی مددکار بود با آنکه در اول بخودی راه صواب آخر وطنت منزل اخیار بود نظیر این گفتار
آنکه فرمان فرمای شروان شیخشاه سلمه الله و ابقاه بعد از چندگاه که در وادی مخالفت پادشاه دین پناه سلوک نمود بارشاد ملهم توفیق سالک
طریق ندامت گشته بتمهید بساط اعتذار و استغفار پرداخت و قاصدان بلاغت مآثر با تنسوقات وافره و برکات نادره بدرگاه عالم پناه
فرستاده باظهار اطاعت و فرمانبرداری زبان گشاده جواب کامیاب پیغام داد که اگر نقوش خطایا و زلات این دولتخواه باب عفو و اغماض
پادشاه عالیجاه از لوح ضمیر مهر تنویر شسته شود من بعد بر جاده مستقیمه خدمتکاری و طاعت گذاری ثابت قدم ورزیده سر از حلقه عبودیت بیرون
نیارم و بپای اخلاص و نیازمندی ساحت بارگاه سلاطین پناه پیموده خود را یکی از بندگان ملایک آشیان شمارم ربنا لا تواخذنا ان نسینا
او اخطانا و چون این معانی بعرض مقربان پایه سریر سلطنت و کامرانی رسید انوار مکارم اخلاق پادشاه باستحقاق مانند لوامع خورشید از مطالع مرحمت تابیده
طالع گشته ظلمت لیالی عصیان والی شروان را نابود گردانید و نسایم الطاف خسرو مرتضوی اوصاف از مهب اعطاف بیکران در اشجار آمده
ده ترجرایم اورا صفت بهار منشور الخشید و حکم همایون شرف صدور یافت که وکیل السلطنه میرزا شاه حسین و افتخار دودمان سیادت نقباء امیر جمال
الدین محمد بشروان شتافته خاطر شیخشاه را بتاکید مراسم عهد و پیمان مطمئن گردانند تا بعد غدغه بر شارع هدایت بخش فرمانبرداری ثابت قدم بوده
دیگر خیال خلاف نماید و هرگاه که خواهد بدرگاه سلاطین پناه آید و آنحضرت بموجب حکم جهان مطاع از قشلاق نخجوان متوجه شروان گشته چون بر
آن حدود رسید شیخشاه لوازم استقبال بجای آورده در بسط بساط ضیافت و مهمانداری بکمال اخلاص و خدمتکاری بظهور رسانیده از جانبین
رسوم گذرانیدن تحفه و پیشکش بوقوع انجامید و جناب میرزائی چنانچه از کمال کیاست خاطرش مقصود بود بتبلیغ ابلاغ امر رسالت پرداخته شیخشاه
را بغایت عنایت پادشاهی امیدوار ساخت و ناظم مناظم شریعت آرائی بوفور جودت طبع سلیم شهابی که حاکم شروان در بعضی از مسایل
علمیه داشت رفع کرده اعلام ارشاد و نیکوخواهی برافراخت لاجرم شیخشاه عن صمیم القلب طریق انقیاد پیش گرفته آن دو بزرگ عالیشان را
حسب المدعا رخصت انصراف داد و مصحوب ایشان از اسپان بدوی و اشتران بردعی و اجناس روم و فرنگ و نقود نامعدود و جواهر خوش رنگ
آنچه توانست لایق دانست بآستان سلطنت آشیان فرستاده وعده کرد که متعاقب یکی از اولاد امجاد را بملازمت فرستد و اگر حکم همایون

نفاذ یافته خود نیز بسدهٔ سنیهٔ امامت و کرامت شتافته و میرزا شاه حسین و علما و سادات خافقین هم در قشلاق نخجوان بپایهٔ سریر سلیمان نشان
بازآمده تحف و برکات نجف اشرف را معروض گردانیدند و آنچه از کمال اخلاص و نیازمندی آنجناب شاه نموده بودند بسمع اشرف اعلی رسانیدند و آنحضرت نیز
از دیدار فرح و سرور پادشاه موید منصور گشته آن زمستان در غایت کامرانی اوقات خجسته ساعات مصروف داشت و همت بر استیفای لذات و
و استحصال مرضیات بجای نگاشت **ذکر توجه موکب نصرت آثار از نخجوان بییلاق ایقار و اشتغال ها بر فرح فزای صید و شکار**
چون خورشید بلند محل از منزل حوت بمنزل صید حمل علم توجه برافراخت و از برج شرف طالع شده بفروغ طلعت عالم آرا از ماه تا ماهی روشن ساخت
بهجوق پادشاه گیوان مکان از نخجوان در حرکت آمده روزی چند ییلاق نضارت آثار ایقار را از پرتو نزول همایون طراوت سپهر بوقلمون کرامت فرمود
آنگاه بفضای روح افزای سورلوق شتافته و از آنجا عنان عزیمت بر رود خانهٔ سوار تافته مدتی که در آن منزل بصید ماهی پرداخت بعد از آن
بموجب فرمان واجب الاذعان اردوی همایون بمصحوب وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین بجانب قم نهضت نموده شاه بهار خجسته
خلال عازم کوه بیستون و رود خانهٔ چچال گشته خسرو گیتی فروز چهل روز در آن مواضع بشکار نخجیر و ابواب اوقات شریف صرف کرد و از آنجا روی توجه
بقشلاق قم آورد و در ماه رمضان سنه اربع و عشرین و تسعمایه خطهٔ قم از مقدم همایون غیرت افزای جولانگاه انجم گردید و پادشاه اسلام پناه دران
ایام صیام قیام و اقدام فرموده پس از آنکه ع هلال عید بدور قدح اشارت کرد باقامت مراسم نوروز سعید پرداخت و در بزم نشاط
کامرانی اقداح دوستکامی در کشیده قامت قابلیت امرا و ارکان دولت را بخلع فاخره مزین ساخت و در آن اثنا بمسامع خدام پایهٔ سریر اعلی رسید
که حکام مازندران و رستمدار سر از اطاعت و انقیاد پیچیده در ادای مال و خراج اهمال می نمایند و باقدام خلاف طریق عناد نموده بدست تیسیر
ابواب ظلم و بیداد بر روی فرق عباد میگشایند بنابران فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر الحضرت البهیه دورمش خان و زینلخان و بعضی
دیگر از امرا و ارکان دولت را مصحوب خویش گردانیده عنان بطرف مازندران تافت و بعد از انقضای فصل دی حضرت اعلی از قم بری خرامیده ازان
مملکت مزاج همایون از سرحد اعتدال بمقام اعتلال انتقال کرده و اندک بعضی عارض ذات ملکی صفات شده قوی طبیعی روی بضعف آورد ذاتی که بعضو
دعای زندگان محفوف است متغیر گشته و جود دریکه همگی همتش باظهار جواهر لطف و مکارم مصروف است متاثر شد حکما و سیادم در تحیر افتادند که عرض مرض باین چنین
جوهری پاک از چه روی آمیزش گرفت و اطبای حضر مقدم الحکمت متعجب بدندان گرفتند که الم سقم با آن مظهر لطف و کرم چگونه صفت تداخل پذیرفت
سبحان الله چه گفتم حاشا که دست اذیت بدامان جاه و جلال آن مهر سپهر اقبال تواند رسید و بپای حضرت ساحت بارگاه آن آفتاب اوج استقلال
همه وار تفاع درجات منزلین چند روزی عارضه دست داد و برطبق کلمهٔ حمی یوم کفارة سنه فی الجمله مرضی اتفاق افتاد مولانا علاء الدین محمد
که قانون کلیات شفا از طبیب نفاس روح افزایش هویدا بود و رای صوابنمایش در ازالهٔ امراض و حصول اغراض حاوی اصناف کمالات حمید در
معالجهٔ آنحضرت اغذیهٔ نافعه و اشربهٔ مناسبه ترتیب کرد و بعنایت حکیم علی الاطلاق از دار الشفای و اذا مرضت فهو یشفین شربت شفا عاجل نصیب پادشاه
عادل گشته مرض روی بانحطاط آورد و امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان حضرت صلات و صدقات بارباب استحقاق دادند و درویشان
و گوشه نشینان در مقام مناجات و محل اجابت دعوات دست و زبان گشادند و در روزی هم از حدوث نحالت مسالت فقرا و مساکین
عز اجابت یافت و انوار صحت کلی از مطلع و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین بر صفحات احوال پادشاه معدلت قرین تافت و الحمد لله علی الصحة
والسلامة و الصلوة علی حبیبه کاشف الغمة و شفیع الامة و آله و عترته ما ناحت حمامة **ذکر فتح رستمدار و مازندران بمساعی جمیلهٔ امیر الحضرة
البهیه دورمش خان** حکام مازندران یعنی امیر عبد الکریم که خانهٔ عنبر شمیم بکید و نوبت بذکر مجملی از احوال او عطرافشان شد و آقا محمد ولد آقا رستم
روز افزون در خلال احوال گذشته از جادهٔ مستقیمهٔ اطاعت موکب خدام همایون منحرف گشته سلوک طریق عصیان پیش گرفتند و اعتماد بر حصانت
قلاع و صعوبت مسالک آن دیار کرده در ادای خراج بال تغافل و اهمال ورزیدند و اینخبر در بلدهٔ قم بمسامع جاه و جلال رسیده بر حسب الامر الاعلی
امیر الحضرة البهیه دورمش خان و زینلخان و جمعی کثیر از ابطال رجال حیث نهنگان دریای زخار جنگ زده پنجه بر کوه همچون پلنگ متوجه تسخیر ولایت
و تنکیل و تادیب ارباب غوایت گشتند و نخست روی توجه بقلاعی که در تصرف آقا محمد بود آوردند و چون اینخبر بمحمد رسید خود در قلعهٔ اولاد که

که در متانت حکم حصار برج شداد داده و تحصن جست و قلعهٔ کلیس را که از غایت رفعت متوطنان آن جلیس چرخ اطلس اند بیکی از اهل اعتماد سپرده در محافظتش شرایط
الحاح و مبالغه بجای آورده و ما بچه رایات فتح آیت دورمش خان بتاریخ هفتم ذی الحجه سنه اربع و عشرین و تسعمایه پرتو وصول بر ظاهر قلعهٔ کلیس انداخته قلعه
خانیان موید گشت که پاسبان بامش با کوتوال حصار سپهر مینافام همراز بود و ماهی آب خندقش با گاو زمین دمساز می نمود رفعت ارکانش بمرتبه که طایر اندیشه
را بال وهم و خیال پرواز بر فراز آن دست نمیداد و متانت بنیانش بمثابه که جاسوس احتیال را کمند تدبیر بصعود بر شرفات آن اتفاق نمی افتاد
مثنوی قلعه چون حصار چرخ بلند کنگرش فارغ از گزند کمند خاکریزش چو کوه خاره تند پای اندیشه از صعودش کند خندق آن عمیق پهناور همچو
دریای گذرا بل بتر و خان عالیشان همان روز که بنواحی الحصار استوار رسید سپاه انجم جاه را بافروختن آتش جنگ و انداختن تیر و تفنگ و
سنگ مامور گردانید و دلیران مازندران در مقام دفع و منع ثبات قدم ورزیده غرش کمان رعد صدای مرگ بگوش هوش بهادران رسانیدند
تیر خش نایرهٔ خون از چشم بحجان گشاده جان را از مصاحبت بدن باز ربانیدند آواز پرواز تفنگ آوازه صور اسرافیل در قلعه افکنده بود و در سنگ
ساخت و ناوک دلدوز مازندرانیان بسان باران از غمام عیشان فرو باریده جمعی بار بر خاک هلاک انداخت و مدت سه روز حال بر منوال
جاری بوده در صباح یازدهم ماه مذکور غازیان منصور از جمیع اطراف قلعه جنگ پیش بردند و از خندق گذشته مانند کبک دری بر خاک ریز آن
و زخم تیر خدنگ و تفنگ تیر آهنگ معاندان را از فراز فصیل منهزم ساخته فتح الحصار استوار میسر پذیرفت و مفاتیح خزاین و ذخایر بقبضهٔ اقتدار
نواب دورمش خان قرار گرفت آنگاه خان شجاعت پناه با سپاه ظفر دستگاه متوجه قلعهٔ اولاد شد آقا محمد چون بر اینمعنی وقوف یافت کثرت رعب
و هراس اساس پندار او را اندراس داده و قاصدان چرب زبان نزد خان عالی مکان ارسال داشته بجان امان طلبید و بزبان حال و قال بمضمون کلمهٔ
العفو عند الاقتدار من علو الاقدار گویا ساخته بفحوای این مقال مترنم گردید که اذا ما جنیت فی کل امر فما فضل الکریم علی اللئیم امیر الحضرت البهیه بر
عجز و بیچارگی آقا محمد ترحم نموده برطبق کلام اعجاز نظام و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس از جرایم و آثام او درگذشت و اشارت فرمود که
عالیجاه آصف پناه نظام الدوله و الدین احمد بیگ و عالیجناب قدوة الاشراف و الاعیان قاضی جهان بقلعه در آمده خاطر آقا محمد را بعهد و پیمان
اطمینان دهند تا بیرون شتافته شرف ملاقات شریف دریابد و همعنان آنحضرت بپایهٔ سریر اعلی شتابد و ایشان بموجب فرموده عمل نموده آقا محمد سیه
بخت سر بره سالک طریق اطاعت و انقیاد گشت و بعد ملاقات دورمش خان معزز شده نقالیه خزاینی را که سالها اندوخته بود بخدام عالی مقام
سپرد بعد از آن دورمش خان بتوفیق باری متوجه ساری شد و والی آنجا یعنی میر عبد الکریم غیر سلوک سبیل خدمتکاری چاره ندانست لاجرم پسر خود سید
سلطان محمود را با ده هزار تومان نقد و دیگر تحف لایقه و تنسوقات رایقه باستقبال خان فرستاده و ملتزم ادای باج و خراج گشت و پیغام داد
که چون موکب عالی خانی بدرگاه عالمپناه مراجعت فرماید من نیز متعاقب بپایهٔ سریر اعلی خواهم شتافت و خود را بشرف پابوس همایون رسانیده
سعادت دیدار شاه فلک اقتدار در خواهم یافت و خان سیدزاده را مشمول انعام و احسان گردانیده و خلع نفیسه پوشانیده جهت امیر عبد الکریم
تاج و خلعت ارسال داشت و مقارن این احوال حکام هزار جریب و رستمدار و ولاة سایر آن بلاد و دیار چون سید حسین هزار جریبی و ملک
کاوس و ملک بهمن باستانهٔ علیهٔ امیر الحضرة البهیه شتافته پیشکشهای موفور و برکات غیر محصور کشیدند و اظهار چاکری و فرمانبری کرده در ملازمت
موکب عالی متوجه اردوی همایون که در حدود اصفهان بود گردیدند **گفتار در بیان توجه موکب نصرت نشان از ری بجانب اصفهان
جهت اقدام بر امر صید و شکار و انتقال مولانا علاء الدین محمد طبیب بجوار رحمت حضرت مهیمن غفار** در آن ایام
که مزاج با ابتهاج صاحب تخت و تاج در مملکت ری از عارضه که دست داده بود صحت یافت بمقتضای میلان طبیعت همایون عازم صید و
شکار گشته حکم جهان مطاع شرف نفاذ پذیرفت که عساکر ستوده مآثر بلکه اکابر و اصاغر جرگه کرده بجانب اصفهان در حرکت آیند و پادشاه گیتی
در ساعتی فرح افزا پای فلک فرسا در رکاب ظفر انتساب آورده و جرگه کرده نهضت فرمود و چون بهوای کاشان از غبار موکب فیروزی نشان
عطرافشان شد مولانا علاء الدین محمد طبیب که از اکثر نواب بارگاه عالم پناه بمزید تقرب ممتاز بود و در تشخیص امراض و معالجهٔ اعراض حاذق
انفاس مسیحا غایت نموده بمرض ذات الصدر مبتلا گشته پهلو بر بستر ناتوانی نهاد چون زمان حلول اجل مقدر در رسیده بود استعمال اشربه و ادویه نافع

و فتح نیشاد و ساعت بساعت صعوبت آن عارضه از پیشتر بیشتر گشت و بعد از سه روز در منزل چهار که داخل ولایت اصفهانست الحکیم فطنت نشاد
از عالم ناپایدار در گذشت قطعه درین دقیقه بماند حوصله حکما که آدمی چگونه بانقضای کن فیکون اصول نبض چو شد منحرف بجنبش اجل علای مجد
فرو رفت پای افلاطون صلاح طبع چو سوی فساد روی نهاد بماند بهیده در دست بوعلی قانون القصه پادشاه سعادت قرین از فوت مولانا
علاء الدین بغایت متاثر گردیده و بازماندگان او را تسلی فرموده خلع فاخره پوشانیده و پسر ارشدش حکیم جلال الدین را بمزید الطاف و اعطاف
نواخته علم عزیمت بدر ساخت و بدستور لواء کشورگشا منصور بصوب نگارگاه اصفهان بر افراخت و در منزل چاله سیاه قورقا بهم رسیده گور بسیار و آهو
و نخچیر بیشمار و سایر جانوران شکاری پابسته دام تقدیر گردیدند و بضرب تیغ و تیر پادشاه عالمگیر اعاظم امرا و ارکان دولت پانزده هزار از آن
حیوانات که اکثر گور بود بقتل رسیدند و هنوز چاله سیاه مضرب خیام شاه انجم سپاه بود که در منشور پایه سریر ظفر نشان رسید حکام مازندران و
رستمدار با پیشکش فراوان و اموال بسیار بشرف پابوس نواب کامیاب فلک اقتدار رسانیده و بواسطه آن نیکو خدمتی بیشتر از پیشتر منظور
نظر عواطف و اشفاق شده عنایت بیدریغ پادشاه آفاق مرتبه او را از مراتب سایر امرا در گذرانید

ذکر طلوع ماهچه رایت فیروزی آیت از افق بلده قم و ظهور اسباب سور و سرور در میان مردم

موکب ظفر پناه پادشاه عالیجاه بعد از فراغ بال
از شکار چاله سیاه براه ولیجان عازم خطه قم شده و در آن بلده فاخره جهت سر تراشی شاهزاده سعادت انتما ابوالنصر سام میرزا فرمان اشرف
اعلی بترتیب طوی بزرگ نفاذ یافت و خدام آستان سپهر احتشام بسر انجام اسباب آن امر پرداخته در ساعتی میمنت انجام سر آن اختر برج
شرف و کامکاری را تراشیدند و موی مشک بویش را بطریقه سنت با نقره برابر کرده تصدق نمودند و چند روز پادشاه گیتی افروز بزم نشاط
و انبساط نشسته بلوازم لهو و سرور و عیش و حضور پرداخت و امراء عظام و نواب بارگاه فلک احتشام با خلع فاخره و انعام و اکرام خوشدل
و مسرور ساخت و مقارن آن حال نسایم اعتدال آثار در اهتزاز آمده دوشیزگان چمن از تشریف هوای نوبهاری جامهای زرکاری پوشیدند
و نورسیدگان نسرین و سمن از جامهای لاله ارغوانی شراب گلناری نوشیدند نرگس قدح زرین بر کف سیمین گرفته در بزم بساتین دایر ساخت و
بلبل سرمست از دیدار گل بی تحمل شده نوای نغمه سرائی در عالم انداخت مثنوی نرگس سرمست بکف جام می کرد بساط غم اندوه طی
شاهد گلچهره گلگون نمود بار دگر هوش ز بلبل ربود شاخ شکوفه درم پشمار کرد بر بزم سمن و گل نثار و در روز نوروز پادشاه گیتی فروز مانند
خسرو خاوری بر تخت بخت و فیروزی برآمده و بلوازم طوی نوروزی پرداخته از پرتو ضمیر آفتاب پرتو متوجه ترتیب صحبت بهجت و کامرانی شد
باز در بزم طرب آهنگ عشرت ساز شد برخ اهل شرف درهای دولت باز شد با آواز بریشم رفت تا چرخ برین ارغنون ساز فلک
نغمها دمساز شد باز بی اندیشه ساقی جام می بر کف نهاد شیوه شوخی و سرمستی ز سر آغاز شد و در آن جشن بقاعده معهود و دستور آنهم امرا
و ارکان دولت پایدار خصوصا علاء اکابر خافقین میرزا کمال الدین شاه حسین پیشکشها کشیدند و از دست ساقی عنایت پادشاهی جامهای باده
خوشگوار نوشیده از جامه خانه عاطفت شاهنشاهی خلع زرنگار پوشیدند و در آن موسم بدیع آئین پادشاه ظفر قرین مایل صید و شکار و عزم
سیر دشت و کهسار گشته نواحی ساوه را شکارگاه نمود و آن صحاری و بیابانها را از خون آهو و نخچیر عبرت افزای لاله زار ساخته از آنجا بصوب
النگ خرقان نهضت فرمود و بعد از وصول بآن منزل حاکم ساوی امیر عبد الکریم بر طبق وعده که پیش الحضرة البهیه در شحان کرده بود با پیشکش
فراوان بآستان ملائک آشیان رسید و بشرف تقبیل بساط سلطنت مناط سرافراز شده ملحوظ عین تربیت و رعایت گردید مثنوی بر گرد
دیده بخت سوی درگاه شاه آورد رخت چون بخاک درش جبین ساید با سعادات همنشین آید

گفتار در بیان اطاعت امیره دباج بعد از اظهار خلاف و ذکر بعضی از نهضات موکب همایون پادشاه مرتضوی اوصاف

در آن زمان که پادشاه
کامران در فضای جنت نشان خرقان تخم عدل و احسان در زمین دل طوایف انسان میکشت بمسامع جاه و جلال رسید که امیره دباج که بعد از
فوت والد خویش امیر حسام الدین در فومن و رشت فرمانفرما شده است در طریق عصیان سلوک مینماید و با وجود نیکوئی سرشت ابواب
ارتکاب افعال زشت بر روی روزگار خود میگشاید بنا علی هذا مقرر شد که ایلچی الحضرة البهیه در شحان زنلیجان و حکام رستمدار و مازندران که

کار کیا سلطان احمد عنان عزیمت بطرف رشت تابد و موکب همایون پادشاه ربع مسکون از راه سلطانیه بطارم رود و از آنجا بطریق فومن متوجه
امیره دباج شود و در شهر شعبان برجب عزیمت واجب الاذعان بصوب لاهیجان در حرکت آمده ماهچه رایت فیروزی نشان پرتو وصول بحدود
سلطانیه انداخت و چون این خبر بمسامع امیره دباج رسید غریق بحر ندامت و پشیمانی گشت و تدبیر کار خود منحصر در آن دانست که ایلچی کشتی عاطفت
پادشاهانه بمیمنه در الساحل نجات رساند لاجرم اصناف تحف ارجمند و انواع هدایای دلپسند ترتیب کرده مقرر ساخت که عبد الله دیوانه
و خلیفه سید علی که از اعیان مملکت گیلان بمزید تعین ممتاز بودند با جمعی دیگر از اشراف و اهالی و مشایخ و موالی بدرگاه عالم پناه شتابند و لوازم
نیاز و تضرع و مراسم تخضع و تخشع بجای آورده بعلاوه اظهار اطاعت و دولتخواهی اشتعال نایره غضب حضرت پادشاهی را تسکین دهند و جهة
التماس شفاعت رقعه نیازمندی نزد کار کیا سلطان احمد که در اردوی همایون بود ارسال نمود و عبد الله دیوانه و خلیفه سید علی متوجه درگاه
سپهر اشتباه گشته در النک سلطانیه باردوی ظفر عطیه رسیدند و نزد نواب والاجناب زبان اعتذار و استغفار گشاده خاک بارگاه سلاطین
پناه را بلب نیاز بوسیدند و قبول نمودند که از ماله جهات سنوات گذشته مبلغ پنج هزار تومان عجالة الوقت ادا نمایند و من بعد سال بسال خراج
مقرر بخزانه عامره رسانند بعد از وقوع مبالغه و الحاح آن طایفه و شفاعت کار کیا سلطان احمد عفو جرم سوز پادشاه گیتی فروز شامل حال امیره
دباج گشت و مضمون کلمه همایون والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس مطمح نظر انور شده از سر جریمه عظیمه او در گذشت نظم زهی بخشنده شاه
نکو سیرت کیش که بهست از جرم مجرم عفو او بیش ز فضلش هر که عفو از جرم خود جست بآب لطف گرد ذلتش شست آنگاه حکم همایون نفاذ
یافت که سلطنت مملکت فومن و رشت بدستور سوابق ایام بر امیره دباج مسلم باشد و در شحان با متابعان تا آستان خلافت آشیان مراجعت
نماید و چون آن نشان قضا توامان بدیشان رسید عنان معاودت انعطاف داده بمدد النک سلطانیه شرف تقبیل پایه سریر گردون مسیر
یافتند و ایلچیان گیلان با نعام افسرهای زردوزی و خلع فاخره مفتخر و مباهی گشته مقضی المرام نزد امیره دباج شتافتند و پادشاه اسلام ماه
مبارک صیام در سلطانیه قرین اصناف خیرات و مبرات بپایان رسانید و چون هلال فرخ فال شوال مثال قدح سیمین بر کف خوبان زهره
جبین بمویدا گردید آداب آن روز سعید بجای آورده بساط نشاط و انبساط گسترد و در آن اثنا خبر رسید که جمعی کثیر از سپاه روم خیال کرده اند
که بجانب بغداد توجه نمایند و بدست جلادت و تهور ابواب جور و بیداد بر روی فرق عباد برگشایند و چون بر ضمیر انور همایون واضح
گردید که اگر رومیان آن عزیمت را از حیز قوه بفعل رسانند حاکم دار السلام شاه علی بیک که عوض نام خویش موسوم و ملقب بعوض سلطان شده است
بی امداد غازیان موکب همایون بمقابله و مقاتله اعداء دولت روزافزون قیام نتواند نمود فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و امیر الحضرة
بار بلیجان و حاکم کردستان جوجی سلطان عنان عزیمت بکومک عوض سلطان تافت آنگاه شاه عالیجاه اورق همایون را بصوب میرزا شاه حسین بجانب
قم گسیل کرده بنفس نفیس عازم همدان و کوه بیستون گشت و در آن دشت و مرغزار بلوازم صید و شکار پرداخته عنان بارگیر عالم نورد بصوب
قم معطوف ساخت و روزی چند در متنزهات آن ولایت دلپسند اوقات خجسته ساعات بگذرانید و از آنجا متوجه کاشان گردیده توسن سرکش
ایام رام مرام خدام عالی مقام و اسباب دوام اقبال و احتشام بر وفق مدعای رای اصابت انجام در سلک انتظام و الحمد لله الملک
العلام و الصلوة و السلام علی نبینا محمد خیر الانام و آله الکرام و عترته العظام

ذکر طوی قدر امور مشرقین میرزا کمال الدین شاه حسین و بیان بعضی دیگر از واردات احوال فرمانفرمای خافقین

چون ولایت کاشان بسورغال سرو بستان جاه
و جلال او و دوحه چمن عزت و اقبال وکیل السلطنه و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین بود درین ایام که موکب همایون فال از غبار سم مرکب شبدیز مثال
هوای آنجا در اعطر افشان ساخت بیراق طوی عظیم و ترتیب پیشکش بسیار قیام فرمود و در مرغزاری که عذوبت آب آن لطافت آبش از عین سلسبیل
حکایت میکرد و لطافت هوای فرح افزایش از نسیم جنات النعیم روایت مینمود فراشان چابکدست خرگاهای منقش مطلا و خیام زرکش
سپهر آسا بر افراختند و سراپرده ها از اجناس روم و فرنگ و شامیانه ها از تاچه و مخمل هفت رنگ مرتفع ساختند طبیب شده افراخته
خیمه و سایبان زربفتهای زر حقه و پرنیان و از گوسفند فربه و گاو پرواری و غاز سمین و مرغ جوان جهة تحفه الوان تا مقدار بدیع فرستاد

که خوانسالاران و طباخان چند روز علی الدوام بکشتن و پختن آن اشتغال داشتند و از اشربه و مربیات و اقراص لیمو و جوارشات چندان ترتیب نمود که
قبل از آن مردم سیر دیده وجود آن قدر قندیات را در خارج محال چیده داشتند بشره چیان عشرت قرین از صراحیهای زرین و سیمین مملو از شرابی صافی
ترازما همین چندان حاضر آورده که آن ساحت وسیع صفت تضایق پذیرفت و از میوه‌های نایاب و فواکه حلاوت آثار لطافت مآب در حلوی خانه
انعقاد مجمع گشت که باغبان ریاض جنان انگشت حیرت بدندان گرفت و بعد از ترتیب سایر اسباب جشن و سور و تهیه موجبات طرب و حضور شاهی
مؤید منصور متوجه آن منزل دلگشا گشته میرزا شاه حسین بگستردن پای انداز پرداخت و تمامی آن فضای بهشت آثار از اطلس معرق و ختائی و دیباهای شوشتری و دارائی
رشک نگارخانه چین ساخت و شاه بنده نواز بر مسند سرافرازی قرار گرفته امراء نواحی هر یک از ارکان دولت و مقربان حضرت را در خور
منصب جلوس دادند و ساقیان لاله عذار جامهای شراب ناب و ساغرهای لعل مذاب بگردش آوردند ابواب عیش و شادمانی برگشادند
اقداح چون آفتاب و فروغ جامهای شراب ناب گلزار طرب را زمان زمان نضارت می‌فزود و از نوای مغنیان خوش آواز و الحان چالپیان
آهنگ ساز زهره خنیاگر در اهتزاز آمده نغمه یالیتنی گشت سمعم خاموش اعظمای سرو عارض خوبان ماه سیما از تاب باده حمرا گل گل شکفت
و زبان مطربان روح افزا در دعای دولت شاه خورشید لقا این نظم دلگشا میگفت رباعی شاها فرح تو هر دم افزون بادا از غم دل اعدای
تو پر خون بادا تا بزم فلک فروزد از ساغر مهر از جام طرب روی تو گلگون بادا خوانسالاران چابکدست و بکاولان پاکیزه نهاد بر بساط
مایده‌های رنگارنگ سفره الوان اطعمه گوناگون بکشیدند و بعدد ثوابت و سیارات اوانی زرنگار و ظروف نقره کار مملو از اغذیه لذت آثار در آن صحبت جنت
رتبت حاضر گردانیدند و بعد از فراغ از کشیدن طعام و تاثیر بخار مدام در دماغ خواص و عوام میرزا شاه حسین بعود نامعدود و اسپان تازی
و شامی و اجناس روسی و رومی و اطلسهای ختائی و مخملهای فرنگ و الجهای مصری و تاچهای هفت رنگ بقدر قدرت و کثرت خویش پیشکش
شاه سکندر روش نمود و بانعام خلع فاخره و تاج و کمر و اسپ با زین زر مطرز و موفر شده اقتدار و اعتبارش در افزود و چون بساط جشن و طوی
مطوی گشت وارث خلافت مرتضوی از کاشان باصفهان خرامیده طرح قشلاق انداخت و میرزا شاه حسین را بمصلحت استخلاص اموالی که حاکم
گیلان قبول کرده بود دنبله رو و رسم روان ساخت و در آن ایام که آن وکیل آصف احتشام از درگاه پادشاه سلیمان جاه دور بود جمعی از اهل
حسد با جبل متین حسد اتحاد فرصت نموده در وقتی که شاه بنده نواز در مجلس بزم نشسته بود عرض کردند که میرزا شاه حسین از اموال دیوان مبلغ پنجاه
هزار تومان تصرف دارد و ما متعهد میشویم که اگر او را در موقف پرسش حاضر سازند این مبلغ را خاطرنشان کرده بحصول رسانیم آنحضرت
از شنیدن این سخن متاثر گشته بزبان همایون گذرانیدند که الحمد لله و المنه که امرای مجلس ما از غایت علو همت میتوانند که پنجاه هزار تومان از مال من
تصرف نمایند و ابواب خیر و احسان بر روی طوایف انسان بگشایند بعد از آن مجلس تاج و دستار و خمی را که در برداشت به میرزا شاه حسین فرستاد
و مقرر از آن منزجر گردانیده بدنامات ایشان را بسمع قبول جای نداد و چون فصل شتا نزدیک باتمام رسید و بسبب امتزاج فصلین آثار اعتدال هوا
ظاهر گردید پادشاه صاحب تایید از اصفهان متوجه قم گشت و جشن نوروزی بدستور معهود در آن بلده واقع شده چند روز دیگر بسور و سرور گذشت

ذکر شکار کردن پادشاه همه‌دان در حدود ساوه و همدان و رسیدن زمرهٔ از حکام ولایات بآستان ملایک

آشیان چون پادشاه گیتی فروز بعد از طوی نوروز چند روز بسعادت و اقبال در بلده قم اوقات فرخنده مآل بگذرانیدند بار دیگر هوای
اشتغال بصید و شکار در خاطر دریا آثار پیدا شده متوجه ولایت ساوه گردیده و عساکر گردون مآثر گرداگرد آن دشت و بیابان را فرو گرفته
جرگه انداختند و براندن آهو و نخچیر قیام نموده افکندن گور و گوزن را پیش نهاد ضمیر ساختند فضای شکارگاه از طلعت پادشاه سکندر جاه
نضارت نگارخانه چین یافت و نسر طایر بهوای آنکه طعمه شاهین شاهی گردد از سپهر برین بجانب مرکز زمین شتافت چرخ و بال بلند پرواز گشاده منقار
چنگ از خون آهو رنگ داده و سگ و یوز از قید جسته و بند گسسته چون برق و باد رو بسوی نخچیر و گوزن نهادند مثنوی برون جستند
بازان نخچیر بقصد صید کرده چنگ را تیز درآمد چنگل شاهین بتاراج نه طوطی ماند بر بالا نه دراج کمین بکشادن یوزان ز هر سو فرو بسته ره جستن
بر آهو ز سیر بازیان تیز آهنگ فضای دشت بر نخچیر شد تنگ و تمور قادر صحرای سقچان هم رسیده بدستور همراه پادشاه شیرشکار بلوازم

بلوازم آن کار قیام نموده و بضرب تیغ و تیر آهو و نخچیر فراوان کشته گشته از احشاء و امعاء آنها اقتیانی مدید زاغ و زغن را مائده مهیا بود و شاه جمجاه
اقتدار بعد از فراغ از آن کار بصوب ساوه مراجعت فرموده در کنهر سمی آن بلده امیر الحضره دورمشخان و زینلخان و چوهه سلطان که جهت امداد عوض سلطان
بدار السلام بغداد رفته بودند بمیمنت رفیق توفیق باز آمده از خاک بارگاه سلاطین پناه روشنی دیده امید حاصل نمودند و موکب همایون از ساوه بهمدان
و از فراهان بگره رود در رفته از آنجا بدامان کوهی که در ده فرسخی آن شهر واقع است شتافت و زیاده بر بیست روز آن مرغزار را بمغرب
سرادقات جاه و جلال گرد و در آن ایام بعرض پادشاه اسلام رسید که طایفه از لشکریان ماوراء النهر خیال عبور از آب آمویه و مرور بر ولایات خراسان
در خاطر مخمر ساخته‌اند بنابر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که دورمشخان و زینلخان و سایر امرای عراق و مازندران بجده و فیروزکوه
رفته ییلاق نمایند و اگر خبر تعرض فرق اوزبک بممالک محروسه محقق گردد امداد امیر سلطان را پیش نهاد همت عالی گردانند و امیر الحضره حسب فرموده
بدان ممالک رفته مدت دو ماه بفیروزی و اقبال در ییلاق فیروزکوه و لار اوقات بهجت آثار مصروف داشت و پادشاه مؤید منصور از منزل کور
بر از مظهر فیض جلی امام سهل علی شتافته همت را احراز طواف آن مرقد جنت آسا گماشت و بعد از تقدیم لوازم زیارت مجاوران آن فرخنده مقام را
باصناف صلات و صدقات مبتهج و مسرور گردانید آنگاه از راه ییلاق خرقان و النک بهمدان خرامیده و از آق النک باهنگ النک همدان
کرده پس از وصول بدان فضای جان افزا امیره دباج که سابقا در مقام اطاعت خدام پایه سریر اعلی آمده باج و خراج بر گردن گرفته بود بدرگاه سلاطین
پناه رسیده و در صباحی که شاه صاحب تایید مانند جمشید خورشید بر تخت بخت و کامرانی قرار داشت بسعادت پابوس همایون که مطاف امراء
ملوک ربع مسکون همان تواند بود فایز شده پیشکش بسیار کشیده و روی نیاز بر ساحت بارگاه جهان پناه نهاد زبان بدعا و ثنا گویا گردانید مثنوی
که شاها بقای تو جاوید باد لوای تو از اوج خورشید باد سزد تکیه گاهت فضای سپهر منور بانوار رخسار مهر همانا که سیر سپهر خود مدام
موافق بحکمت بود صبح و شام سزد گر ز ملک یمین با چنین سلاطین ایران و توران زمین بخدمت ببندند پشت کمر نه پیچند از طوق فرمانت سر
بود خاک پایت سر سروران چه حکام گیلان چه مازندران و از جمله پیشکشهای امیره دباج هزار تومان نقد بود و بعضی زر احمر که بر اشرفی از آن
لسان درست مغربی آفتاب درخشان بودی و بمجرد رویت آن سرور خواطر جمهور زدی و دیگر تسر الناظرین در شان ایشان و بعضی
سیم ابیض که مشاهده هر یک آتش غیرت در خرمن ماه شب چهارده زدی و سیر فلک هر چند در گرد نقود ثوابت و سیار گشتی نظیر آن کوکبی بر منظر ظهور
ندیدی ع دل اهل جهان خواهان ایشان و چون نقد اخلاص امیره دباج از خلاص اختصاص تمام عیار بیرون آمده بود مانند طلاء مهری رواج یافت
و بانواع الطاف و اصناف اعطاف پادشاه مرتضوی اوصاف مخصوص شده انوار رحمت بیدریغ بر وجنات احوالش تافت در دانه که در
صدف عز و شرف پرورش یافته تا فرداز ده اجش گشت و تاج امیدواران گوهر ثمین ترصیع پذیرفته فرق مباهاتش از منزل مهر و ماه در گذشت و موکب
نصرت نشان از النک بهمدان برود خانه تلوار شتافته جهت شکار ماهی چند روزی آنجا توقف افتاد و در آن منزل کارکیا سلطان احمد که سابقا بپایه سریر
اعلی آمده بود مشمول انواع انعام و اکرام اجازت یافته روی طلب بجانب نهاد و فرمان فرمای بلاد و عباد از رود خانه تلوار متوجه مراغه گشته در اثنای
راه بدستور همراه لوازم صید و شکار تقدیم میرسید و بعد از وصول بنواحی آب قزل اوزن امیره دباج مجدد بپوشیدن اسب و کمر زر و خلع شاهوار مخصوص و سرافراز
شده برخصت گیلان مرخص گردیده و اعلام ظفر اعلام در ماه مبارک صیام که داخل شهور سنه ست و عشرین و تسعمائه بود سایه شرف بر منزل اجاب مراغه
انداخت و در روز پنجشنبه سلخ ماه مذکور دورمشخان از ییلاق لار و فیروزکوه باز آمده بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر پرداخت زیرا که در اثنای وقایع
مسطوره حالات مذکوره رای ممالک آرای نواب کامیاب متوجه تشخیص مهمات حکام و امرای دار المرز گشته بود و حکم همایون بنام سامی دورمشخان
صادر شده بود که اگر از جانب خراسان دغدغه نباشد بپایه سریر اعلی مراجعت نموده جماعت مذکوره را بدرگاه عالم پناه آورد القصه صباح روز
جمعه غره شوال که در پیشگاه فضای فیض افزای سپهر مصلای نه نگار مهر گسترده گشت و طوایف نجوم سعادت هجوم مستغرق انوار جوامع لم یزلی شده صلای
تهنیت و مبارکباد از ذروه سموات در گذشت پادشاه پاک اعتقاد بر جواد تازی نژاد نشسته جهت اقامت نماز عید بر غازی رایات آثار که
فراشان چابکدست اطراف و جوانب آن را بخیام زرین طناب و سایبانهای سپهر انتساب آراسته بودند تشریف حضور ارزانی داشت و بعد از ادای

وعوض نیاز در مجلس بزم نشسته رایت عیش و عشرت برافراشت مراوارکان دولت را بخلع فاخره و انعامات وافره خوشدل و مسرور گردانید و هم
در آن هفته ایلچی بحضرت رخصت یافته بجانب قم که اولکاء علاقه مانش بود متوجه گردید در همان ماه خبر فوت والی روم سلطان سلیم در اردوی پادشاه
بهشت اقلیم شایع گشت و درین مقام جملی از حالات او بر زبان خامه سخندان خواهد گذشت انشاء الله تعالی و در نظر ازکیا نامناسب نماید در اتمام
بیان قاصر بیان بعفو و اغماض فضلاء بلاغت انتما مقابل آید و من الله الاعانة و التوفیق انه هو الفاعل علی ما یشاء بالتحقیق **ذکر استیلاء سلطان**
سلیم بر ممالک مصر و شام و انتقال او از عالم سریع الزوال محنت انجام غوریه مصر بفوت و سلطان تحکماه فوت علیه السلام
میفرماید که لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی لهما ثالثا و لا یملا جوف ابن آدم الا التراب رباعی دارد اگر آدمی دو وادی از مال خواهد که
شود ثالث آن مال امال مال کنند درون انسان را پر جز خاک که غیر آن نداریم مآل تعریب ایراد این حدیث صحیح الاسناد آنکه در آن ایام
که سلطان سلیم از خوف حسام خون آشام پادشاه اسلام مجال توقف در آذربایجان بحال و انست دارالملک تبریز جلو ریز بجانب روم تاخت
ملک الامراء حلب خیر بک از سلطان مصر قنصو توقعی تمام داشت رسل و رسایل نزد او فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود و عرضه داشت نمود
که اگر موکب عالی بدین جانب شتابد بنده خانه زاد خدمتکاری بر دوش گرفته در سایه علم سعادت پرتو جهة دفع سلطان قنصو بجانب مصر توجه فرمایم و در
فتح آن ممالک مساعی جمیله مبذول داشته ابواب تسخیر این بلاد را بر روی روزگار خدام عالی مقام بگشایم و سلطان سلیم با وجود مملکت عظیم از غایت
حرص فزونی مال و ازدیاد اسباب جاه و جلال اهمیتی را فوزی بزرگ دانسته با لشکر ظفر سلب متوجه حلب گشت و خیر بک بوعده وفا نموده
لوازم استقبال مرعی داشت و مقالید قلاع و خزاین به تسلیم نواب سلطان سلیم کرده بمراسم نیاز و نثار اقدام فرمود و سلطان سلیم اموال آن مملکت را که
بی نهایت بود در میان امراء و لشکریان منقسم گردانید و دوازده هزار شتر را آب بار کرده از راه بیابان بی پایان خیر بار وی توجه بمصر آورد و چون بحدود
آن مملکت رسید شنید که سلطان قنصو رایت سعادت پرتو بقصد جولان در میدان حرب و استعمال آلات طعن و ضرب افراخته لشکری از بهر حرب
توان کرد و شیر بمصد اضغر پهلوانی بر سر و جوش بهمتی در بر بقصد مقابله و مقاتله ساخته از استماع این خبر ترس و بیم بر ضمیر سلطان سلیم راه یافت و مصلحت دول
بقایای سپاه که در عقب بودند در یکی از جبال حصین که در آن حوالی بود توقف نمود و حسب تقدیر مالک الملک قدیر بمجرد آن ایام روح عزیز
سلطان قنصو از مصر بدن بعالم آخرت انتقال کرد و سلک جمعیت جنودش از هم گسیخته بر کسی روی بطرفی آورد و سلطان سلیم بعد از اطلاع برین حادثه
آسمانی بر مرکب کامرانی سوار شده بمصر خرامید و عروس آن مملکت را بی مزاحمت اغیار در کنار گرفته بعضی از امراء چرکس را که جبال سرکشی بسر داشتند
بقتل رسانید لاجرم تمامی ممالک مصر و شام و حجاز و یمن در حیز تسخیرش قرار گرفت و در حرمین شریفین و سایر بلاد مذکوره خطبه و سکه باسم و لقب او
زیب و زینت پذیرفت آنگاه سلطان سلیم زمام ایالت مملکت مصر را در قبضه اقتدار خیر بک نهاد و از آن مرز و بوم با غرور موفور و اموال محصوره
عنان عزیمت بطرف روم انعطاف داد و بعد از وصول باستنبول آفتاب دولتش که بذروه کمال انتها نموده بود بدرجه زوال رسید و مرضی
جان گزای بر عنصر بدنش مستولی شده زمان حیات مقدر بنهایت انجامید در روز شنبه نهم شوال سنه ست و عشرین و تسعمائه هادم اللذات بسروقت
آن سلطان بیکان شتافت و از آن بهمه حدت و اهبت منقضی باو رسیده عنان عزیمت بملک آخرت شتافت نظم چنین است رسم سرای سپنج که گاه
دهد گنج و گاه بهتر رنج پر از مهر و کین است چرخ کهن که هست سرگشته که برادرزن امراء و ارکان دولت جسدش را بر نهج سنت سنیه المرسلین تجهیز و
تکفین کرده و در مقبره آباء و اجدادش بخاک سپرده شرایط تعزیت داری بجای آوردند آنگاه پسرش سلطان سلیمان را که در صغر سن بود پادشاه
ساختند و بدستور معهود متعهد سر انجام امور جمهور شده لوای مملکت داری و فرمانفرمائی برافراختند و در آن تیرماه که پادشاه دین پناه در نواحی
مراغه بود خبر فوت قیصر روم بمسامع نواب کامیاب رسید و انهدام مبانی عمر و زندگانی آن دشمن قوی موجب ازدیاد و ارتفاع قصر جاه
و جلال خدام بارگاه سلطنت و استقلال شده بزبان زمان مضمون این مقال گویا گردید که بیت پس بجز به کردیم و دیر بد مکافات با آل بنی برکه
در افتاد و برافتاد و بمجرد منزل نیاب ثبات دولت دیگر از ریاض اقبال شاهی بر دمید و پسر شروانشاه سلطان خلیل پایه سریر اعلی آمده
فرق افتخار و مباهاتش باوج سموات رسید چنانچه مرقوم کلک سخن گذار میگردد و کیفیت این اجمال بتفصیل می پیوندد **ذکر رسیدن سلطان خلیل**

چو جای خطر

خلیل بدرگاه پادشاه بی عدیل در خلال احوال گذشته شهنشاه شروانی بموجب وعده که با نواب درگاه سلطنت و جهانبانی کرده بود
تحف نفیسه و هدایا شریفه ترتیب نمود و پسر ارشد خویش سلطان خلیل را متوجه آستان ملایک آشیان گردانیده بنواب جنت جناب عرضه داشت فرستاد
که اگر سلطان خلیل منظور نظر تربیت پادشاه والا گهر گشته پایه قدر و منزلتش بازدواج یکی از مخدرات تتق امامت و کرامت ارتفاع یابد بر این بنده
این کمینه بوثوق اعتماد بر کمال التفات حضرت پادشاهی صفت ازدیاد پذیرفته علی اسرع الحال بدرگاه جاه و جلال شتابد مثنوی چو از الطاف
شاهنشاه عالی میسر گردم این سرفرازی ظفر گرد آرایم سوی درگاه ز فرق سر قدم سازم در آن راه کنم نقد دل و جان را فدایش نمایم گردن
طوق وفایش و در آن ایام که منزل نایب مضرب خیام زرین طناب عساکر ظفر قرین بود سلطان خلیل باردوی همایون رسید حجاب درگاه فلک
بارگاه سپهر اشتباه او را بشرف بساطبوسی رسانیدند و پیشکشهایی را که آورده بود گذرانیده در خلوتی مدعای شهنشاه را معروض گردانیدند شاه دین
پناه آن التماس را بعز اجابت اقتران داده بنظر شفقت در سلطان خلیل نگریست و یکی از بنات کریمات را نامزد او کرده ابواب انعام و احسان
بر روی روزگارش برگشاد و سلطان خلیل چند روز در زمره دولت امامت و کرامت بسر برده هر ساعت لطفی تجدید و هر لحظه تفقدی تمهید نسبت
باو وقوع می یافت و در زمان رخصت نیز الطاف پادشاهانه از افق اشفاق بوجهی غیر مکرر طلوع نموده بر وجنات احوالش تافت و در وقت
طلب رخصت بانعام خلعت زرنگار و تاج مرصع طلا ای شاهوار و کمر شمشیر و یارطلا و اسب تازی نژاد جهان پیما سرافراز و مفتخر و مباهی و مستظهر گشته
روی بشروان آورد و بعد از حصول ملاقات بدر شمه ای از لطف و عنایتی که از پادشاه دوست نواز دشمن گداز مشاهده نموده بود عرض کرده شروانشاه
نیز عازم ملازمت بارگاه سپهر اشتباه شد و خدام درگاه خود را ببراق الشغور ترتیب پیشکش پادشاه والا گهر مامور گردانید نظم چنین که شاه
مرا طبع پاک و خوی نکوست عجب مدار که گردند دشمنان همه دوست بوقت ملک ستانی چه حاجتش بسپاه که کشور دل و اقلیم جان مسخر
اوست **ذکر توجه موکب همایون بقشلاق نخجوان و لشکر کشیدن دیو سلطان بگرجستان و بیان قرار مهمات ولایت**
مازندران و رستمدار و رسیدن اخبار خراسان بعرض نواب کامیاب عالم مدار پادشاه جنت جناب از منزل ابانج
ظفر همعنان نصرت اندر رکاب بدارالسلطنه تبریز شتافت و چند روز بر یکجا در آن بلده فاخره بعیش و نشاط گذرانیده از آنجا عنان بجانب
قشلاق نخجوان تافت بعد از وصول بدان فرخنده مکان دیو سلطان برحسب فرمان واجب الاذعان بعزم تاخت ولایت گرجیان بی ایمان
رایت نهضت برافراخت و در آن دیار میمن دولت پادشاه کامکار آثار اقتدار بظهور رسانیده چند قلعه و شهر مسخر و مفتوح ساخت و از
حکام آن مملکت قرقره و داود بیک و لوند بیک و منوچهر طوغاوکریا بملازمت دیو سلطان شتافته اظهار اطاعت و انقیاد خدمتکاری نمود
و آنجناب ایشان را بجان امان داده و بهمراه خود گردانیده بصوب آستان ملایک آشیان توجه فرمودند و بمجرد قشلاق نخجوان دیو سلطان بتقبیل قوایم سریر
سپهر نشان سرافراز گشته بواسطه نیکو خدمتی عنایت و التفات بی نهایت یافت و پادشاه پوزش پذیر امراء گرجی را نیز بشمول الطاف پادشاهانه
ساخته پرتو انوار عاطفت خسروانه بر وجنات احوال ایشان تافت و گرجیان باج و خراج قبول نموده بانواع تاج و خلعت مفتخر و سرافراز شدند
و فرامین مطاعه در باب حکومت مواضعی که متصرف بودند حاصل کرده روی بمواطن خویش آوردند و بمجرد آن اوان در باب قرار مهمات ولایت
مازندران و هزارجریب و رستمدار نواب درگاه مملکت اقتدار گفت و شنید بسیار کردند و آخر الامر بوساطت جناب سلطانی سیف الاماثی خواجه
مظفر بتکچی بر این موجب مقرر شد که از بلاد مازندران چهار دانگ تعلق بامیر عبدالکریم داشته باشد و دو دانگ متعلق باقا محمد کرده مشروط باینکه
مبلغ هفت هزار تومان تبریزی بدیوان اعلی جواب گویند و مهم امیر حسین و سادات هزارجریب بر هزار تومان مقطع پذیرفت و برین قیاس قضیه
رستمداریان نیز بر مبلغ معین قرار گرفت و امیر عبدالکریم مرخص شده متوجه ساری گشت و حکم همایون نفاذ انجامید که از جمله هفت هزار تومان
مبلغ چهار هزار تومان که حصه امیر عبدالکریم بود جناب سلطانی سیف الاماثی تحصیل نماید لاجرم آنجناب نیز اجازت یافته بمازندران شتافت
آقا محمد حسب الحکم در اردوی همایون توقف نموده از کلاس بیک جهة تحصیل مبلغ سه هزار تومان که حصه او بود متوجه قلعه کلیس و اولاد شد و بعضی از
وکلایش را همراه برده و چون موسم زمستان بسر رسید و بر کنار جویبارها شاخ خط نوش لبان گلعذار سبزه بر دمید سلطان گل رخسار ابر و خنده

عزم گرجستان

عنان عزیمت بجانب باغ و بستان انعطاف داده و بلبل بی تحمل با دلی پر آتش هجران سوخته نغمه سرائی آغاز نهاد و پادشاه عالیشان از قشلاق نخجوان عازم الکای سهند و بعضی دیگر از ییلاقات آذربایجان گردیده و در مرغزاری بهشت آثار قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراخته بساط عشرت و نشاط مبسوط گردانید در آن اثنا از جانب خراسان مخبری رسید و بعرض نواب کامیاب رسانید که عبید الله خان با سپاه فراوان بعزم تسخیر خراسان از آب آمویه عبور نموده و در آن بلاد طوفان بلا بالا گرفته و دست تقدیر ابواب تفرقه بر روی روزگار برایا برگشوده بنا بر آن فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که انیس بحضرت البهیه در شتاخان باتفاق زینلخان متوجه مدد حکام خراسان گردد و ایلخان عالیشان حضرت مملکت پناهی حبیب الهی را در قم گذاشته علم عزیمت بجانب خراسان برافراخت و کوچ بر کوچ بخرقان سلطانیه شتافته جهة آسایش مراکب روزی چند رحل اقامت انداخت و در اوایل شعبان سنه سبع و عشرین و تسعمایه از نزد والی هرات امیر سلطان قورچی شاه علی نام باستان سپهر احتشام رسید و اخبار غریب بعرض نواب کامیاب رسانید اول آنکه عبید الله خان با جنود بیکران نظر بر هرات آمده چند روز بامر محاصره پرداخت و چون دید که کاری از پیش نمیتواند برد عنان مراجعت بصوب ماوراء النهر معطوف ساخت دیگر آنکه امیر غیاث الدین محمد بن میر یوسف بهوا خواهی جم السلطنة الخلافه مخیم پادشاه متهم گشت و بحکم امیر سلطان در روز سه شنبه ششم ماه رجب در قلعه اختیار الدین محبوس شده روز دیگر مهم او را بهم گذشت و پادشاه عدالت نهاد در تفتیش و تفحص این مهام شرایط مبالغه و اهتمام بجای آورده بتحقیق انجامید که در وقتی که عبید الله خان در ظاهر هرات نشسته بوده بامر محاصره قیام مینمود از امیر سلطان صلاح جلادتی بوقوع نیامده بنابر آن اوزبکان در ملوکات هرات خرابی بسیار کرده و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف از جریمه که باو نسبت نموده اند مانند گرگ یوسف بیگناه بوده و امیر سلطان بنابر غرضی که داشته جمیع ظلم آن سید فاضل نیکو خصال شربت شهادت چشانیده لاجرم نایره غضب پادشاهی اشتعال یافت و حکم شد که شاهزاده مظفر لوا ابو الفتح طهماسپ میرزا و امیر سلطان متوجه پایه سریر اعلی گردیده و ایالت خراسان مفوض بنواب نامدار شاهزاده عالی مکان سام میرزا باشد چنانچه عنقریب تفصیل این حکایت مرقوم قلم بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی و تقدس

ذکر تتمه احوال آل مازندران و رسیدن والی شروان باستان پادشاه کامران

چون جناب سلطانی سیف الانامی از وجه تقبل امیر عبد الکریم مبلغ هزار و پانصد تومان بحصول رسانیده حکم همایون صدور یافت که آنجناب بدار السلطنه هرات رفته در ملازمت شاهزاده عالیمقام ابو النصر سام میرزا بسر برد و تحصیل تتمه آن وجه بده جوک بیک باشد ابا اوز کماس بیک که متعهد سه هزار تومان تقبل آقا محمد بود پیش از آنکه از آن وجه چیزی متعذر بوصول دهد آقا محمد از پایه سریر اعلی فرار نموده بمازندران شتافت و میان او و امیر عبد الکریم نایره نزاع التهاب یافته بقوة دولت قاهره غالب گشت و آقا محمد قلعه کلبیس و او لا در استحکام داده در بعضی از جنگلهای آنجا بود متحصن شد چون این اخبار بمسامع نواب درگاه فلک اقتدار رسید حکم همایون نفاذ انجامید که جوجی سلطان با بعضی از سپاه عراق و کردستان بمازندران رود و آقا محمد را گرفته بپایه سریر اعلی رساند و جوجی سلطان حسب فرموده لشکر بآن ولایت کشیده بحسن نظام عنقریب او لاد شتافت و در عرض یکهفته انحصار هوار را بجنگ گرفته توابع آقا محمد را که در آنجا توطن داشته مقید و مغلول ساخت آنگاه بجنگلی که آقا محمد بود در رفته او را در دام اسر انداخت و رایت مراجعت بصوب سده سنیه سلطنت برافراخت بعد از وصول بمقصد نیکو خدمتی او عز قبول یافت و پرتو انوار عنایت پادشاه عالیجاه بر ناصیه حال آن امیر شجاعت دستگاه تافت و ایضا عفو خسرو عطا بخش جرم پوش شامل حال بوزکار آقا محمد شده حکم همایون باطلاق او صادر گشت اما حضرت انصراف بجانب مازندران نیافت و ایالت آن مملکت من حیث الاستقلال تعلق بامیر عبد الکریم گرفته آنجناب قبول نمود که مبلغ هفت هزار تومان رانجام جواب گوید و تا غایت که تاریخ هجری بماه ربیع الاولی سنه ثلثین و تسعمایه رسیده آقا محمد در ملازمت آستان خلافت آشیان بروزگار میگذراند و امیر عبد الکریم در مازندران بحکومت منصوب بوده لوازم دولتخواهی بتقدیم میرسانید و در خلال احوال که شهنشاه بموجب وعده که با نواب درگاه سپهر اشتباه کرده بود احرام خدمت بسته از شروان متوجه آذربایجان شد و شاه عالی مکان جمعی کثیر از امرا و نوئینان را باستقبال آنجناب مامور گردانید و در سلخ ماه رمضان سنه سبع و عشرین و تسعمایه در ساحت مراغه پادشاه شروان باردوی نصرت نشان رسید و صباح عید بوسیله امراء خافقین بمیرزا شاه حسین از دریافت شرف پابوس همایون فرق افتخار و مباهات باوج سموات رسانید

امیر عبد الکریم

رسانید و از اسپان تازی نژاد مرصع لجام و شمشیرهای مصری سازها بنیام و نقود ابیض و احمر و نفایس اجناس و عقود جواهر آنچه دست مکنتش بآن رسید و لایق و مناسب دید پیشکش کرده و از جرایم سابقه لوازم اعتذار و استغفار بتقدیم رسانیده مراسم دعا و ثنا بجای آورد مثنوی روی بر پای پادشاه نهاد وز پی اعتذار لب بگشاد گفت کای آفتاب اوج شرف سرور خاندان شاه نجف جمله عالم ترا مسخر باد همچو من صد هزار چاکر باد چرخ را باد در بر راهت سجده گاه ملوک درگاهت من که در ملک خویشتن شاهم بنده بندگان درگاهم گرچه زین پیش از کمال غرور بودم از خیل خادمانت دور داشت بخت بدم سر از بنده وز غلامی تو گریزنده شکر کاخر نهادم از اقبال رخ برین بارگاه جاه و جلال چاکران ترا شدم چاکر سودم از فخر بر فلک افسر جرم این بنده گرچه بسیار است لیک عفو ترا سزاوار است هست از لطف عام تو مامول که شود اعتذار من مقبول و چون نقد اخلاص شهنشاه در معیار نظر کیمیا اثر پادشاه عالیجاه از غش ریا مبرا نمود بمهر قبول اقتران یافت و نسایم عواطف شاهانه از مهب مراحم نامتناهی در اهتزاز آمده ریاض امل گلزار عقیده بی خلل او را نضارت و طراوت بخشید و خازن عنایت خاص بدست اصطناع اختصاص قامت قابلیتش بخلع طلادوز و افسر زرنگار و کمر مرصع و لآلی شاهوار مزین و آراسته گردانید رباعی هرکس ز اخلاص غلامی جوید در حضرت شاه نیکنامی جوید در گلشن امید وی ز فیض ازل بی شبه گیاه آرزو کامی روید و بساط جشن و سور و مجلس عیش و حضور مهیا و مرتب ساخته پادشاه عالیجاه شهنشاه را در صحبت بهشت رتبت طلب نمود و از ساغر لطف و احسان او را بکام دل رسانیده ابواب انعام و اکرام بر روی روزگارش بگشاد و چون شروانشاه چند روز در ملازمت پادشاه گیتی فروز در غایت مسرت و کامرانی اوقات گذرانید و کرات و مرات از جام التفات شاهانه سرگرم گشته باصناف الطاف نامتناهی مفتخر و مباهی گردید افسر اعزاز بر سر و حلقه افتخار در بر نقد سعادت در آستین و مرکب مرادات در زیر ران جهت انصراف یافت و شاه والاتبار آن زمستان در تبریز قشلاق فرموده بدستور معهود انوار معدلتش بر وجنات احوال رعایا آذربایجان تافت

مثنوی
خدیو کامران بنده پرور شه عالیمکان عدل گستر
در آن موسم که بود از سردی دی فسرده خون مردم در رگ و پی
ز دست ساقیان عشوه انگیز کشیدی می بدار الملک تبریز
دماغش دایم از می گرم بودی از آن فارغ ز سرما میغنودی
ولی گاهی بتوفیق الهی نشستی بر سر برپادشاهی
ز احوال رعایا یاد کردی دل غمدیدگان را شاد کردی
غلط گفتم نباشد در زمانش ز عدل شامل و فیض نشانش
دل بیچاره از ظلم غمناک گر باشد ز دست ظالمی چالاک
عوانی گر نموده ظلم جنت طپانچه خورده از دست رعیت
نباشد اندرین دوران پریشان بجز زلف بتان بر روی ایشان
الهی دولت و اقبال شاهی مصون باد از آسیب تباهی
جهان معمور باد از عدل وجودش سر نامآوران اندر سجودش

اکنون وقت آنست که طوطی قلم از شکرستان عراق و آذربایجان بجانب گلستان خراسان در پرواز آید و حالات آن ولایات آنکه تا غایت بنابر ملاحظه ارتباط سخن موقوف مانده تقریر نماید و منه الاعانة والتائید

گفتار در بیان شمه از احوال امیر سلطان که مدبر امور ممالک خراسان بود و ذکر بعضی از وقایع که در ایام ایالت او روی نمود

والد امیر سلطان کلابی بیک در سلک اعاظم امراء یعقوب سلطان انتظام داشت و پدر کلابی بیک امیر بیک در زمان سلطنت ابو النصر حسن بیک بغایت معتبر بوده همواره همت بر تمشیت مهمات جهانبانی میگماشت و امیر سلطان چون بعنایات بیغایات شاهی مفتخر و مباهی گشته بمنصب للگی طهماسب میرزا و حکومت خراسان سرافراز شد چنانچه سابقا سمت تحریر یافت زمام منصب وزارت بلکه عنان اختیار ملک و مال را در کف کفایت شیخ مجد الدین محمد کرمانی نهاد و خلایق را بتمهید بساط عدل و رعیت پروری و تشیید اساس لطف و مرحمت گستری نوید داد و لاجرم ممالک خراسان که بغایت ویران شده بود بار دیگر معموری آورد و رعایا متفرق گشته باوطان خود باز آمده آغاز عمارت و زراعت کردند و چون قریب دو سال احوال بر این منوال بگذشت و اکثر قری و قصبات مزروع و آبادان گشت امیر سلطان باغوای بعضی از قرابتان که اعتبار و اقتدار شیخ مجد الدین محمد موافق مزاج ایشان نبود آن وزیر صافی ضمیر فضیلت شعار نصفت دثار را معزول ساخته مواخذه و مصادره نمود آنگاه برادر خورد تر خود ظهیر الدوله ابراهیم میرزا را وکیل ساخت و خواجه مولانا امیر سمرقندی را وزیر گردانیده دیگر بکار شیخ مجد الدین محمد نپرداخت و مولانا امیر بر بعضی از اغنیا و متمولان هرات تحمیلات کرده در مقام کفایت شده بدان جهت اندک پریشانی باحوال مردم خراسان راه یافت و در اواخر سنه ثلث و عشرین و تسعمایه در اردوی همایون جاسوسی رومی بدست خدام درگاه

شاهزاده

پادشاه اسلام گرفتار گشت و بعد از تقدیم لوازم تفحص و تفتیش بوضوح پیوست که در روم اینخبر شیوع یافته که امیر سلطان یاغی شده است و او را فرستاده
که تحقیق این احوال نماید بنابراین فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافت که جاسوس را نگاه دارند و کس بهراة فرستند تا امیر سلطان را متوجه آستان خلافت
آشیان گردانند و جاسوس را معلوم شود که والی خراسان از جادهٔ عبودیت تجاوز نموده آنگاه او را اجازت معاودت دهند و تا لغور میرزا جهت
آوردن امیر سلطان بجانب خراسان در حرکت آمده در ذی حجهٔ مذکوره بهراة رسید و نشانی که در باب طلب امیر سلطان برقوم قلم مشکین نشان
درگاه سلاطین پناه شده بود رسانید اما چون مقصور بود که در بهار آینده سلاطین اوزبک متعرض ولایات خراسان گردند امیر سلطان را توجه
بپایهٔ سریر اعلی مناسب دولت ننمود و از جناب سلطانی سیف الانامی خواجه مظفر بتکچی که بموجب قضا مضا جمیع مهمات خراسان را باستصواب او
فیصل میبایست داد و عالیجاه نقابت پناه افادت دستگاه امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف که صدارت حضرت طهماسب میرزا تعلق بوی
میداشت التماس کرد که بپایهٔ سریر سپهر اساس رفته سبب توقف او را بسمع اشرف اعلی رسانند و نواب کامیاب را بر سایر حالات خراسان
مطلع گردانند بنا علی هذا جناب سیف الانامی و حضرت صدارت الاسلامی فی ربیع الاول سنه اربع و عشرین و تسعمائه متوجه درگاه پادشاه سکندر
جاه گشتند و در بعضی از ییلاقات تبریز بعز بساطبوسی فایز شده موجب تعلل امیر سلطان و بعضی دیگر از حالات خراسان معروض داشتند
و چون امیر غیاث الدین محمد بواسطهٔ کمال دولتخواهی نواب کامیاب شاهی چند نوبت از فرق اوزبک متضرر گشته بود و بی شایبهٔ لاف
و گزاف در حسن صورت و لطف سیرت و محاسن آداب و مکارم اخلاق از اکثر اکابر آفاق ممتاز و مستثنی مینمود حضرت اعلی او را بمزید
عنایت و رعایت سرافراز ساخت و بانعام جلیل و علم رایت قدر و منزلتش را تا اوج فرقدین برافراخت و مجدداً فرمان همایون بنفاذ انجامید که
منصب صدارت شاهزاده طهماسپ و ضبط و ربط موقوفات ولایات خراسان از سرحد عراق و آذربایجان تا نهایت طخارستان مفوض
برای صواب نمایش باشد و امیر سلطان سایر مهمات ملکی و مالی را باستصواب آن عالیجناب فیصل داده داخل جهات ولایت هراة و در ادای وجه مواجب
ملازمانش باز گذارد و امیر غیاث الدین محمد میان منصب صدارت و امارت جمع کرده بکام دوستان عنان مراجعت بصوب خراسان انعطاف داد
اما جناب سیف الانامی در ملازمت آستان ملایک آشیان توقف نموده بلقب سلطانی سرافراز شد و قبل از آنکه امیر غیاث الدین محمد بهراة
رسد امیر سلطان خبر تضاعف تربیت و رعایت آنحضرت را استماع نموده این معنی موافق مزاجش نیفتاد و ظهیر الدوله میرزا ابراهیم را در شعبان سال
مذکور جهت عرض بعضی از مهمات بصوب درگاه عالم پناه فرستاد و در غرهٔ ماه مبارک رمضان بی جهتی ظاهر خواجه مولانا امیر قندی را گرفته بعد از
دو روز تعقیبش حکم فرموده منصب وزارت را من حیث الانفراد و الاستقلال بخواجه علیجان کره رودی تفویض نمود و امیر غیاث الدین محمد در اواخر
همان ماه بهراة رسید سادات و علما و موالی و اشراف و فضلا و اهالی لوازم استقبال استعجال کردند و در سر پل نو شیخ بعز دستبوس آنحضرت فایز شده
مراسم تهنیت منصب امارت بجای آوردند اما امیر سلطان چنانچه مقتضای فرمان واجب الاذعان بود بکمال آن سید فاضل نشد و حصول آن برداخت
و مبلغ کلی از موقوفات طمع کرده سایر مهمات را بخلاف رای صواب نمای آنحضرت فیصل میداد و ظهیر الدوله ابراهیم میرزا چون بپایهٔ سریر اعلی رسید
و کمال صلاحیت و قابلیتش نزد نواب کامیاب بوضوح انجامید بلقب سلطانی سرافراز گشت و مهمات برادر خود را عرضه داشت کرده و
برطبق مدعا فرامین مطاعه حاصل نموده بمقتضی المرام مراجعت فرمود طرفه آنکه بخلاف منصور امیر سلطان باغوای پیر احمد بیک و بدایت بیک و خواجه
علیجان درین نوبت با آنجناب کم التفاتی آغاز نهاد و رقم بطلان بر خدمات پسندیدهٔ ملازمانش کشیده خدمتش را در هیچ مهم از مهمات خراسان
دخل نداد و امیر سلطان اگر چه بالطبع مایل بظلم و تعدی نبود و باقامت صلوة مکتوبه قیام نموده هر روز جزوی قرآن تلاوت مینمود اما صفت
تکبر و نخوت بروی استیلا تمام داشت و هرگز بپرسش دادخواه و دعوی رسی عجزه و ضعفا نمیپرداخت و نواب او پیر احمد بیک و بدایت بیک و قاسم مهردار
و خواجه علیجان دست بجور و طغیان بر آورده رعایای بیچاره در تفرقه و تشویش افتادند و هرگاه امیر غیاث الدین محمد و ابراهیم سلطان ازین
باب لفظی بعرض امیر سلطان میرسانیدند حمل بر غرض نموده بسمع رضا نمیشنود و همین معنی موجب مزید جسارت آن جماعت میشد بنا علی هذا ابراهیم سلطان رخصت
طلبیده در روز چهارشنبه نهم جمادی الاخری سنه ست و عشرین و تسعمائه بار دیگر روی بدرگاه عالم پناه آورد و در روز جمعه بعد هم ماه مبارک رمضان

رمضان در ناب مراغه بسعادت زمین بوس استسعاد یافته منصب مهر همایون تعلق بوی گرفت و ابراهیم سلطان با آنکه از برادر آزار تمام در خاطر داشت در آن
ایام که در پایهٔ سریر سپهر احتشام راه سخن یافت از غایت سلامت نفس اصلا زبان بعیبش نگشاد بلکه لوازم سعی و اهتمام بجای آورد تا لقب سلطانی
او بخانی مبدل شد و درین باب نشان واجب الاذعان بتکلیل ساخته ارسال فرمود اما در آن اثنا از پایهٔ سریر اعلی بتحقیق انجامید که معلم شاهزادهٔ جهان
بانیه طهماسپ میرزا مولانا نظام الدین احمد طبسی که در خدمت امیرخان تقرب تمام داشت بطمع آنکه پیشوائی ارباب عمایم من حیث الاستقلال تعلق
بدو گیرد پیوسته محاسن افعال امیر غیاث الدین محمد را در صورت قبایح اعمال فرا مینماید و عمال آنحضرت را بتصرف در اموال اوقاف متهم داشته
در خلوات زبان بعیبش میگشاید بنا بر آن امیرخان نسبت بآن صدر عالیشان طریق کم التفاتی مسلوک میدارد و اکثر مهمات را بخلاف رای صواب
نمایش فیصل داده سخنش را معتبر نمیشمارد لاجرم حکم همایون بتجدید صدور یافت که امیرخان جمیع امور و مهام ملکی و مالی و دیوانی و وقفی ممالک خراسان
را باستصواب آن سید عالیجناب مقطع و بد و منصب معلمی شاهزاده را نیز مفوض بآن عالیجاه دانسته مولانا احمد طبسی را از آن امر معاف داند و مقرر شد
که مولانا شیخ ابوسعید اصفهانی بدار السلطنه هراة شتافته پروانچهٔ را که در آن باب بمهر همایون موقع گشته بود بر امیرخان خوانده او را برعایت امیر
غیاث الدین محمد مامور گرداند و مولانا شیخ ابوسعید روز یکشنبه بیست و یکم ذی قعده سنه ست و عشرین و تسعمائه بدار السلطنه هراة رسیده قامت امیر
خان و امیر غیاث الدین محمد را بخلع فاخرهٔ شاهی که همراه آورده بود بیاراست و مضمون پروانچهٔ عالیهٔ مذکوره را بسمع امیرخان رسانید بر حسب
صدور این حکم بر خاطر امیرخان گران آمد اما بحسب ظاهر اظهار انقیاد کرده تا وقتی که مولانا شیخ ابوسعید در شهر بود بیش از پیشتر بتعظیم امیر محمد قیام نمود
و مولانا نظام الدین احمد را از تعلیم شاهزاده معاف داشت و چون مشار الیه رخصت یافته بجانب درگاه عالم پناه توجه فرمود باز بدستور
سابق سالک طریق نافرمانی گشته در فیصل قضایا بمقتضای رای خطا اندیش نواب خویش عمل نمود و در اثنای حالات گذشته وقایع مذکور گشته
حضرت خلافت پناهی ظهیر السلطنة و الدین محمد بابر پادشاه خیال استیصال اقبال شجاع بیک فرموده از کابل لشکر بقندهار کشیده ابواب
حرب و قتال بازگشود و چون شجاع بیک با آنحضرت طاقت مقاومت نداشت در شهر متحصن شده همت بر ضبط برج و باره گماشت و محمد بابر پادشاه
ظاهر قندهار را مرکز اعلام اقتدار گردانیده بقدر مقدور در تضییق محصوران بکوشید و در اکثر ایام برابرش گردون خرام سوار شده و نزدیک
بخندق شتافته سپاه جلادت پناه را باشتعال آتش قتال مامور میگردانید از آنجانب نیز دلاوران قندهار بقدم محاربت و ممانعت پیش
آمده باستعمال تیغ و تیر میپرداختند و برهم یکجان برق لمعان و سنگ مرگ آهنگ رخنه در قصر حیات کالبدیان می انداختند اما اکثر اوقات
بهادران موکب بابری بفتح و ظفر اختصاص مییافتند و مخالفان را مغلوب و منهزم گردانیده تا دروازه از عقب میشتافتند و در خلال آن احوال
خان میرزا امیر بدخشان از عالم کندان انتقال نمود و مانند لعل در صمیم کان مدفون شده از مصیبت او قطرات خون از غوارهٔ دیده بگشود و چون
اینخبر بمحمد بابر پادشاه رسید بر فوت پسر عم غم بسیار خورده بالاخره دست در دامان شکیبائی زده ایالت آن مملکت را به پسر بزرگ خویش شاه
زاده مظفر لوا محمد همایون میرزا تفویض کرد و بجمعیت خاطر و فراغ بال در ظاهر قندهار مقیم گشت و تمامی ولایات گرمسیر را تحت تصرف در آورد
صیت شوکت و عظمتش از ایوان کیوان در گذشت و امیرخان در بلدهٔ هراة از وقوع این حالات بغایت متاثر گردید زیرا که اندیشید که چون
محمد بابر پادشاه از فتح قندهار فراغت یابد لوای خلاف مرتفع گردانیده بصوب خراسان شتابد و در وقت محاصره چند کرت شجاع بیک ایلچیان
بهراة فرستاد و از امیرخان و امیر غیاث الدین محمد التماس نمود که نوعی سازند که محمد بابر پادشاه از قندهار بکابل مراجعت فرماید تا او بخدمت
شاهزاده طهماسپ شتافته مدت العمر قدم از جادهٔ خدمتگاری بیرون ننهد بنا بر آن امیرخان و امیر غیاث الدین محمد رسولان متعاقب یکدیگر بپایهٔ
سریر آن زبدهٔ اولاد تیمور گورکان فرستادند و پیغام دادند که هر چند شجاع بیک در ازمنهٔ سابقه مرتکب جرایم شده بود و سزاوار قهر و غضب
میشود اما چون حالا القدام ندم پیش آمده قبول مینماید که من بعد سالک طریق دولتخواهی بندگان درگاه سلاطین پناه شاهی باشد و هر ساله باج
و خراج بخزانهٔ عامره رساند مناسب آنکه آنحضرت ترک محاصرهٔ قندهار گفته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف دارند و پیش ازین مردم
قندهار و تومغان آنجا را ایذا و آزار نرسانند محمد بابر پادشاه جواب داد که اظهار اطاعت و انقیاد شجاع بیک حکم ایمان یاس دارد و اعتماد را نشاید

انشاء الله تعالی بعد از آنکه فتح قندهار میسر گردد او را معتبه آستان ملایک آشیان روانه خواهیم نمود و کلید مملکت گرمسیر و قندهار را بهر کس حکم جهان
نفاذ یابد تسلیم خواهیم فرمود از شنیدن این جواب امیرخان را تسلی اطمینان حاصل گشت لیکن در آن اوان امری دست داد که روزی چند از سر گفت و شنود
اهتمام درگذشت **ذکر لشکر کشیدن عبید الله خان بدار السلطنه هراة و محفوظ ماندن آن بلده از انواع آفات و مخافات**
در بهار سنه سبع و عشرین و تسعمائه که سپهبد [?] لوس یاسمین بفضای بساتین کشید و لاله گون تاج از هجوم جنود سبزه ... در قلاع جبال تحصن
کرده عبید الله خان با سی هزار پیاده و سوار از جنود ماوراء النهر و ترکستان عازم خراسان گشت و از کوچکنجی خان که بعد از فوت تیمور سلطان سلطنت
سمرقند تعلق بوی گرفته بود اجازت طلبیده از آب آمویه بگذشت و در روز پنجشنبه شانزدهم جمادی الاخری سنه مذکوره قاصد ولایت سرخس گردید
... بیک افشار بهراة رسید و آن خبر را بعرض امیرخان رسانید و صغار و کبار و اعاظم را پریشان گردانید زیرا که محصول امسال گذشته در شهر نمانده بود و
نوبت هنوز نرسیده و حکام خراسان هر یک در مقر خود اقامت داشتند و اجتماع ایشان جهة مقابله و مقاتله محال مینمود لاجرم خواطر هرویان بر تحصن
قرار یافته امیر غیاث الدین محمد ضبط دروازه ملک را با برج شمالی دروازه عراق تعهد فرمود و پیری سلطان باتفاق صوفیان خلیفه حراست دروازه
عراق را متکفل شد و پیر احمد بیک و هدایت بیک و قاسم مهردار از برج سلطان احمد میرزا تا قلعه اختیار الدین بحفظ و ضبط در آوردند و امی بیک و
برادرش مقصود بیک اختیار را مضبوط و محفوظ کردند و مرجونک سلطان در دروازه خوش رایت جلادت برافراشت و محمود بیک همت بر حراست
دروازه فیروزآباد گماشت و امیرخان مذکور همراه در باغ شهر اقامت ورزیده با پانصد پیاده و سوار پیش خود نگاه داشت که در هر طرف کومک
احتیاج شود آن جماعت را بدان جانب فرستد و سحر روز شنبه سیزدهم ماه مذکور شاطر عبد الله که بحکم امیرخان در قصبه چهل دختران ساکن بوده بمحافظت
آن طریق اشتغال داشت بشهر رسیده خبر قرب وصول عبید الله خان را شایع گردانید و از کمال جلادت و پهلوانی با نوکران خاصه خود از شهر
بیرون رفته و بر ابنهای درب باغ زاغان را محل توطن ساخت و صباح یکشنبه عبید الله خان مسلح و مکمل از دره دو برادران بسر خیابان رسیده
بطرف سافلیان شتافت و اوزبکان آغاز سوختن خرمنهای مسلمانان کرده شر و شور شرکانون در درون هرویان را تافت بواسطه قلت حبوبات ابواب
دکاکین خبازی و علافی مسدود گشت و آتش جوع در بواطن اشتعال یافته ناله و نفیر عجزه و فقرا از مزرعه سپهر خضرا درگذشت و امیرخان در کار
تحیر افتاده بمشورت امیر غیاث الدین محمد فرمان داد که از غلات بلوکات که اندکی خرمن شده بود و بسیاری هنوز بدرو نرسیده هر کس هر مقدار که در آرد
از آن او باشد بنابر آن بعضی از غازیان و مردم جلد خراسان دزدیده از شهر بیرون شتافتند و بهر وجه میتوانستند خوشهای گندم و جو را بشهر
درمی آوردند و همین معنی موجب آن شد که در اسواق نان وارد بر دکان ظهور آمده خلایق از بلاء غلا نجات یافتند و چون عبید الله خان دو سه روز
در نواحی سافلیان ساکن بوده از آنجا راه برگردانید صباحی سوار شده و متوجه شهر گشته فوجی کثیر از شجاعان سپاه اوزبک را باشتعال آتش قتال امر
گردانیده و زمره از آن اوزبکان از راه مزار پیر مجرد خواجه ابو الولید احمد بطرف باغ زاغان شتافتند و فرقه از سر خیابان در آمده نزدیک
بمدارس سلطانی رسیدند و از این جانب امیر حسین علی که از سایر ملازمان امیر غیاث الدین محمد بمزید شجاعت امتیاز داشت با جمعی از سواران رزم ساز
و پیادگان تفنگ انداز بیرون رفته در میان هر دو مدرسه غبار پیکار بسمت ارتفاع پذیرفت و شاطر عبد الله در باغ زاغان را مضبوط ساخته
بزخم ناوک دلدوز و تفنگ جانسوز بدفع و منع مخالفان پرداخت و چون سپاه اوزبک باضعاف مضاعفه لشکریان این جانب بودند امیر
غیاث الدین محمد مضطرب گشته کرّت نزد امیرخان فرستاده کومک طلبید اما بخلاف مقصود جواب درشت شنید و همین معنی موجب مزید ملال خاطر آن
پسندیده خصال شده با خود جزم کرد که چون از محنت تحصن نجات یابد قدم از سر ساخته بدرگاه عالم پناه شتابد القصه در آن روز میان نوکران
امیر غیاث الدین محمد و اوزبکان جنگی صعب دست داده و از هر طرف چند نفر زخمی گشتند و بالاخره بساط محاربه را بقایمی ریخته لشکر ماوراء النهر
روی باردوی خود آوردند و هرویان بشهر باز آمدند و شاطر عبد الله نیز در آن روز غایت جلادت بظهور رسانیده نگذاشت که اوزبکان
از آن درب باغ زاغان که بطرف مزار پیر مجرد واقعست پیش آیند و برین قیاس اوزبکان از طرف دروازه عراق بجنگ پیش آمدند تا بالای ...
کاری سازند مراجعت نمودند و عبید الله خان بعد از آنکه دوازده روز در تضییق و تشویش مسلمانان کوشید و بعضی از خرمنهای جو را سوخته

سوخته بسیاری از گندمها و سبزها بچرانید دولت ابدپیوند شاهی مدد کرده بر طبق کلام معجز نظام و قذف فی قلوبهم الرعب خوفی تمام بر ضمیرش استیلا
یافت و در روز جمعه دوم ماه رجب از کهرستی براه کوچ کرده در نواحی پل سالار و پریان منزل گزید و روز شنبه آنجا توقف نموده صباح روز
یکشنبه چهارم ماه مذکور براه و بانه شتافتند که علم عزیمت برافراخت و کوچ بر کوچ متوجه ماوراء النهر گشت و هرویان از شدت محاصره و محافظت
برج و باره فرج یافته بسر منزل فرح و فراغت خوش شتافتند و فرح هر چه تمامتر آغاز درویدن غلات و کوفتن خرمنها کردند اما همدران ایام صورت محنتی روی نمود
که بمجلس یاز اهل عقل و کیاست بر خاطر نگذشته بود چنانچه این سخن عنقریب مذکور خواهد گشت انشاء الله وحده العزیز **گفتار در بیان مجملی از**
احوال امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف و شهید شدن آنحضرت مقرون باصناف تحسر و تاسف چون خامه مشکین
خامه و بنان عنبرین شمامه بنابر اشاره علیه آن قدوه آل خیر البریه در تالیف این نسخه شریفه شروع نموده بود و در اثنای اشتغال انتظام جواهر عقد اول از
درج لآل انواع انعام و اکرام از آن سید عالی مقام مشاهده فرموده درین هنگام که سیاق کلام بذکر شهادت آن صاحب سعادت رسید خاطر فاتر متوجه
آن گردید که بحکمت صحائف این اوراق را بذکر شمه از احوال خجسته مآلش بیاراید آنگاه کیفیت آن واقعه هایله را بر لوح بیان نقش نماید و منه الاعانة و التوفیق
نسب شریف آن سید والا نسب و مناقب بر حاشیه کتاب عمدة الطالب بخط ید مبارکش بر موجب منظر این ذره حقیر در آمده که محمد بن یوسف بن شمس الدین
بن بادشاه علی بن خسرو بن حبیب بن فرامرز بن نجیب الشکرابی و نسب او الی آن سید حبیب نجیب منتهی میشود بابی جعفر احمد بن ابی عبد الله جعفر بن محمد بن علی
بن عبد الله بن محمد بن حسن بن حسین الاصغر بن آدم آل عبا علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام و امیر غیاث الدین محمد در شعر ذو علم بزرگوار
خود امیر فخر الدین بن سید شمس الدین که بوفور علم و تصنیف سرآمد علمای اعلام بود و انوار زهد و عبادت و آثار تقوی و سعادت از ناصیه همایونش
ظاهر و هویدا مینمود بعضی از مستندات را مطالعه کرد و در تحصیل علوم محسوس و منقول شرایط اجتهاد مرعی داشته لوازم اهتمام بجای آورد و چون
سید فخر الدین بجوار مغفرت ارحم الراحمین پیوست میر غیاث الدین محمد بدرس مولانا کمال الدین مسعود شروانی و عالیجناب شیخ الاسلامی مولانا
محمد و مناسیف الدین احمد التفتازانی آغاز آمد شد فرمود و باندک زمانی سرآمد علمای عالم گشته شمایم نتایج طبعش مشام روایح گلهای طری از وزیدن
نسیم سحری بمشام طالبان مسائل فضیلت وری رسید و نسایم خصایص ذهن ثاقبش همچون فوایح هوای بهاری حواشی ریاض مؤلفات عالم معالم سخن
سازی را ناضر گردانید لفظ دربارش بجواهر حقایق معانی گوش هوش اعاظم و افاضل را تزیین داد و خامه گوهر نثارش عقود دقایق نکته دانی
در دست امانی شریف اماثل نهاد نظم را لفظ درفشانش گشت بعقیل مبین معنی آیات تنزیل نزار کلک او بحر معانی شدی پر ز لآل از بدو کال
لاجرم آن فاضل ستوده شیم منظور نظر تربیت خاقان منصور سلطان حسین میرزا شده تدریس بقعه از مدرسه که محتوی بر مقبره آن پادشاه مغفرت پناه است
بدانحضرت مفوض گشت و امیر غیاث الدین محمد چند سال در آن بقعه شریفه بلوازم درس و افاده پرداخته نشر علوم وظیفه قیام نمود و غایت فضل
و کمالش بر ضمیر انور خاقان عالی گهر ظاهر گشته در تعظیم و احترامش افزود و چون آن پادشاه افاضل نواز بجوار رحمت ایزدی پیوست بدیع الزمان
میرزا و مظفر حسین میرزا بدستور پدر بزرگوار خود در رعایت جانب امیر غیاث الدین محمد کوشیدند و جمیع مطالب و مقاصدش را بانجاح و اسعاف
مقرون گردانیدند و برین قیاس محمد خان شیبانی نیز در تربیت آن حاوی فضایل نفسانی از خود تقصیر راضی نشد و همواره آنحضرت را معزز داشته
بر امثال و اقران فایق و راجح میدانست و بعد از آنکه محمد خان در مرو شاهجهان بقتل رسید و آفتاب اقبال شاه مرتضوی خصال از افق بلده هراة
طالع گشته ساحت امانی و آمال مرتقیان درجات فضل و کمال را نضارت بخشید نواب کامیاب آثار شمایل نبوی و انوار فضایل صوری و معنوی
در ناصیه حال آن فاضل مستعدات دینوی و اخروی مشاهده فرموده زمام منصب قضای تمامی ممالک خراسان را در قبضه اقتدار آنحضرت نهاد و عنان
قبض و بسط و رتق و فتق جمیع امور و مهمات شرعیه را من حیث الاستقلال و الانفراد بکف درایتش داد لاجرم عتبه علیه اش ملاذ اکابر اطراف و آفاق
شد و سده سنیه اش پناه اعاظم و افاضل باستحقاق گشت و همچنین آن زبده اولاد سید المرسلین در سایه رعایت و تربیت پادشاه جمشید آیین از درجه
ترقی مینمود تا میان منصب صدارت و امارت جمع کرد و صاحب طبل و علم و خیل و حشم شده در دار السلطنه هراة روی بتمشیت مهمات ملکی و مالی
آورد و از این جهة نایره حسد در کانون درون امیرخان برافروخته بنیاد عزو سعادت اهل حسد فی جیدها حبل من مسد ساعت بساعت التهاب آن آتش

و تفصیل این اجمال بر زبان خامه پر ملال خواهد گذشت

صمت ازدیادی گرفت و مظلطان آب نصیحت و اصلاح مصلحان خیراندیش و متوسطان نیکوکیش صفت انطفائی پذیرفت تا کار بجائی رسید و مهم بدانجا انجامید که امیر محمد در ایام محاصرهٔ عبید الله خان عزم جزم کرد که چون مخالفان از ظاهر هراة کوچ نمایند بپایهٔ سریر اعلی شتافته لب بشکایت امیرخان بگشاید و شمهٔ از خرابی ولایات خراسان عرض فرماید و امیرخان ازین معنی اندیشمند شده گرفتن و کشتن آنحضرت را با خود مقرر گردانید از نوادر وقایع آنکه در شب شنبه ششم ماه رجب آن سید حسینی نسب در عالم رؤیا مشاهده نمود که در کوچهٔ سرگردان شده بهر طرف که توجه مینماید راه نمی یابد در آن اثنا حضرت خیرالبشر علیه و آله من الصلوة اتمها و من التحیات اکملها بنظرش درآمده که میفرماید اگر میخواهی ازین سرگردانی نجات یابی نزد ما آی و امیر محمد بدانجانب روان گشته بیدار شد و صباح این واقعه را ببعضی از نزدیکان در میان نهاده بمقربان مجلس کی از محرمان آنسید سوده صفات گفت که من نیز دوش در خواب دیدم که پدر شما اسپی بور آورده و شما را سوار ساخته همراه خویش برده و بدین جهت دغدغه تمام بر ضمیر منیر بنده اولاد خیرالانام راه یافته آزرده شد و حال آنکه امیرخان با ملازمان خود قرار داده بود که هرگاه امیر محمد بباغ شهر درآید آنحضرت را بی اختیار ساخته بقلعهٔ اختیارالدین برند و چون دوشنبه از روز گذشت و امیر غیاث الدین محمد در باغ پیدا گشت امیرخان پیر احمد بیگ و قاسم مهردار و قسمی بیگ را با جمعی کثیر از خواص خود دید و آن کامرانه فرستاد تا او را گرفته بقلعهٔ اختیارالدین بردند و همان ساعت منازل آنحضرت و متعلقان و ملازمان و مصاحبانش غارت یافته کتابت الخالت ببعضی از همسایگان ایشان نیز سرایت نمود و امیر زین الدین علی و زمرهٔ دیگر از اصحاب العقده و اولوالالباب مؤاخذ و معاقب گشتند و طوفان بلا در آن روز بمرتبهٔ بالا گرفت که هر کس نوکران امیرخان در هر جا که گمان بردند که چیزی از امتعهٔ دنیویه محصول می یوند ببهانهٔ آنکه اسباب امیر محمد درین منزلست بدانجا در آمده دست نهب و تاراج بر آوردند و این صورت بعرض امیرخان رسیده خواجه علی جان با جمعی از ملازمان سوار ساخت که در شهر برآیند و مسکین آن فتنه قیام نمایند القصه امیر غیاث الدین محمد آن روز و آن شب در قلعهٔ اختیارالدین محبوس بود و این بیت را در سلک نظم کشید و بر رقعه نوشته نزد امیرخان روان گردانید بیت بتیغ ظلم مرا میکشی و خواهی دید که عاقبت چه کند با تو خون ناحق من اتفاقا هیچ فایده بر آن مترتب نگشت و امیرخان از غایت قساوت قلب از سر خون آنحضرت درنگذشت صباح روز دیگر قدوهٔ اولاد خیرالبشر یعنی عالیجاه نقابت منقبت هدایت مرتبت امیر جمال الحق و الحقیقة و الدین عطاء الله سلمه الله و ابقاه نزد امیرخان رفته التماس تخلص امیر محمد نمود و امیرخان سخن آن قدوهٔ سادات زمن را بسمع قبول نشنود و با خواص خویش مشورت کرده جازم شد که بصرصر بیداد شمع شبستان ولایت منقبتی سازد و بدست تعدی یوسف مصر هدایت را از اوج جاه بچاه هلاک اندازد هر چند که جمعی دور کار از ظهور این فتنه میلرزیدند و رخسار خورشید از نهیب این آشوب زرد میگردید اما امیرخان بتخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی همان روز که چهارشنبه هفتم رجب بود بوقت نصف النهار قاتلی بدار القلعه فرستاد تا نخبهٔ آل خیرالعباد را هلاک ساخت و از عقوبت جبار منتقم اندیشه ناکرده خود را در ورطهٔ خصومت حضرت رسالت علیه السلام والتحیه انداخت مثنوی دریغ آن نقابت قبائی که بود دلش کان علم و کفش بحر جود دریغ آن صدارت پناهی که مهر بخاک ره او بسودی چهر دریغ آنکه بود از علو نسب سر دودمان رسول عرب دریغ آنکه از فیض انعام عام دل خلق را شاد کردی مدام دریغ آنکه بود از وفور کمال عطابخش اصحاب جاه و جلال دریغ آنکه بود از خلق حسن نوازندهٔ واقفان سخن دریغ آنکه از بهر فکر صواب عیان ساختی مسلک در خوشاب دریغ آنکه در زیر چرخ کبود بفضل و هنر مثل او کس نبود دریغ آنکه چشم فلک بعد ازین نه بیند نظیرش بروی زمین چگویم که متوطنان هراة را از حدوث آن واقعهٔ هایله چه مقدار اضطراب دست داد و چه نویسم که افاضل و سادات را از وقوع آن حادثهٔ شامله چگونه مصیبتی اتفاق افتاد رباعی گفتم که ز قصهٔ تنگی بنویسم و ز درد فراق حاصلی بنویسم کو دل که از انفعال غمی شرح دهم کو دست که از دردی بنویسم حقا که اگر کوه از آن متزلزل گشتی جای آن بود و اگر سپهر از آن حرکت باز ایستادی غریب نمینمود بیت تا دیده دیده واقعهٔ زین صعبتر ندید دل کین خبر شنید گسست ما خبر ندید القصه شب پنجشنبه خواجه شاه حسین خیابانی و بعضی دیگر از سالکان طریق علمانی از امیرخان اجازت نمودند و جسد مطهر آن قدوهٔ اولاد خیرالبشر را از قلعه بخیابان برده بر نهج سنت سنیهٔ خیرالبشر غسل دادند و تجهیز و تکفین کرده نماز گذارده بکوه مختار که مقبرهٔ آبای بزرگوار او است سپردند نظم سرو بالای تو در خاک دریغ زیر خاک آن بدن پاک دریغ دامن پیرهن عمر تو ای یوسف عهد

شده چون دامن گل چاک دریغ اوقات حیات امیر غیاث الدین محمد پنجاه و شش سال بود و کلک لطایف نگار خواجه ضیاء الدین میرم در تاریخ شهادت آنحضرت این رباعی نظم نمود رباعی چون میر محمد خلف آل عبا زین دیر فنا رفت سوی دار بقا تاریخ شهادتش رقم کرد ضیا والله شهید هو یحیی الموتی و این رباعی دیگر نتیجهٔ طبع مولانا شهاب الدین احمد الحقیری است که در آن باب گفته رباعی چون کرد بتیغ جانستان چرخ فلک از لوح زمانه نام میرک را حک گفتم که حساب سال آن واقعه چیست دل گفت که قتل بندگان میرک و امیرخان بعد از این واقعهٔ شنیعه بدو سه روز اصحاب و اقربای آن زبدهٔ آل عبا را طلبیده تسلی نمود و بدست اعتذار ابواب لطف و مرحمت بر روی روزگار ایشان گشود و منصب قضاء دار السلطنهٔ هراة را باری حسب انهای عالیجناب سیادت مآب امیر نظام الدین عبدالحی و زبدهٔ سادات زمن امیر کمال الدین حسن تفویض نمود و بعضی از کتب شهید سعید بخدام سبیل النقبا امیر خسرو که از قرابتان و داماد آنحضرت بود باز داد نوشدارو که پس از مرگ بسهراب دهند عرض بعضی دیگر از وقایع روزگار علی سبیل الایجاز و الاختصار بعد از شهادت امیر غیاث الدین محمد ادخله الله تعالی فی الجنة المخلّدة امیرخان شاه علی قورچی را بدرگاه عالمپناه فرستاده عرضه داشت کرد که امیر محمد بن امیر یوسف و فرحقوق تربیت خدام سده سدره مرتبت را بر طاق نسیان نهاده داعیه نمود که محمد بابر میرزا را بهراة طلب دارد و باین جریمهٔ عظیمه مؤاخذ و معاقب گردیده و تیغ سیاست اوقات حیاتش بانقطاع انجامید رباعی دوران زمانه راست نشد هنوز با ما سر کینه و غوغاست هنوز بجرم ریختن خون ما خسته دلان وین طرفه که جرم از طرف ماست هنوز و امیرخان بعد از فرستادن شاه علی بملاحظهٔ آنکه مردم را مخالفت حضرت خلافت پناه ظهیرالدین محمد بابر پادشاه و موافقت امیر محمد بآنحضرت باور آید آوازهٔ یورش قندهار شایع گردانید و روز پنجشنبه ششم ماه مبارک رمضان سنه سبع و عشرین و تسعمائه از شهر بیرون رفته در النگ کهدستان منزل گزید و روز دوشنبه شانزدهم ماه مذکور شاه علی از پایهٔ سریر اعلی باز آمده بسمع او رسانید که خبر شهادت امیر محمد موجب اشتعال نایرهٔ غضب خدام بارگاه شاهی گردیده و یقین که عنقریب اثر آن بظهور آید لاجرم اضطراب امیرخان بیشتر گشت و امرا و دیوانیان او دل از حکومت خراسان برگرفته آغاز ظلم و تعدی کردند و بی اندازه و شمار نموده رعایا و تجار را بتحمیلات گران و توجیهات بیکران بیازردند و امیرخان از کهدستان بسیل مالان شتافته از آنجا عنان بکران بالنگ نشین تافت و قریب یک هفته آنجا بسر برده از غایت سراسیمگی روز چهارشنبه دوم شوال بجانب هراة بازگشت و در باغ جهان آرا فرود آمده در روز شنبه دوازدهم همان ماه حکام عظام زین الدین سلطان و دورون سلطان را که بعد از استماع مراجعت خبر او از استراباد و سبزوار بملازمت حضرت شاهزاده طهماسب میرزا آمده بودند رخصت انصراف داد و در روز جمعه بیستم از ملازمان آن حضرة البهیه و جلیس العتبة العلیه درمشخان حسین بیگ و کبر اسحق و از نواب زلفان شیخ علیاد بدار السلطنه هراة رسیدند و خبر توجه آنحضرت بصوب خراسان شایع گردانیدند و حیرت امیرخان روی در ازدیاد نهاده در روز دوشنبه بیست و یکم والی طوس مشهد مقدسه احمد سلطان افشار که مصحوب زین الدین سلطان و دورون سلطان نزد امیرخان آمده بود اجازت طلبیده روی باولکاء خود آورد و امیرخان از غایت خوف و اضطراب نوبت دیگر خیال یورش قندهار کرده روز شنبه نوزدهم ذیقعده از باغ جهان آرا در ملازمت شاهزاده عالی مقدار طهماسب میرزا بصوب سبزوار در حرکت آمده و هنوز در نواحی آن دیار بود که ساحت ولایات خراسان از طلوع ماهچهٔ رایات آفتاب اشراق در شعشعانی نورانی گشت و شب محنت اهل آن بروز مسرت تبدیل یافته غلغلهٔ بهجت و شادمانی از طرب سرای سپهر درگذشت نظم مژده اید که مسیحا نفسی می آید که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده ام فالی و فریادرسی می آید

گفتار در بیان ارتفاع پایهٔ قدر و منزلت شاهزادهٔ عالمیان ابوالنصر سام میرزا بتفویض ایالت ممالک خراسان و معمور شدن آن بلدان بیمن معدلت انیس الحضرة البهیه و جلیس العتبة العلیه درمشخان

چون ارادت قادر بیچون و مشیت صانع کن فیکون بر طبق و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون مقتضی آن گشت که دست حیف و تعدی نواب امیرخان از دامان جمیع اهالی خراسان کوتاه گردد و مضمون بصدق مشحون اذا اراد الله بقوم خیرا سلط علیهم ملکا عادلا ظاهر شده در اطراف آن بلدان فراغت و امنیت بوقوع پیوندد رای گیتی آرای پادشاه کشورگشای بعد از اطلاع بر صور مذکوره و حوادث مسطوره بر آن قرار گرفت که شاهزاده طهماسب را بپایهٔ سریر اعلی طلبیده امیرخان را از حکومت آن مملکت معزول سازد و شاهزاده سام را نامزد سلطنت آن ممالک

میرزا شاهرخ کرده لوای معدلت آیین آنحضرت و درمشخان را در اطراف امصار خراسان برافراز و فرمان جهان مطاع بر انجمله صدور یافته خشیان
قوی الملک من تشا منشور فایض النور ایالت آن ولایت را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه باسم سامی و لقب گرامی ابوالنصر سام میرزا مرقوم کرد
و عقرا نویسان درگاه ان للارض بتقدیر شاه من یشاء بر پروانچه نفاذ امر و جریان فرمان درمشخان را در ممالک بتوقیع وقیع انا جعلناک خلیفة فی الارض
رسانیدند و یکی از نواب بلندجناب از پایهٔ سریر اعلی علاه الله تعالی نزد درمشخان که در النکت حرقان اقامت داشت رفته معروض داشت
که حکم همایون بر موجب صادر گشته که موکب جلالی ما بر سبیل استعجال بجانب خراسان شتابد و جناح رحمت و احسان بر مفارق متوطنان آن
بلدان مبسوط سازد تا بیش ازین اختلال با حوال ملک و مال راه نیابد و امین الحضرة انگشت قبول بر دیده نهاده عنان گریان بجانب مقصد انعطاف داد
و چون مشعور بود که هرگاه امیرخان از توجه موکب امین الحضرة بصوب خراسان وقوف یابد بنابر توهمی که بسبب شهادة امیر غیاث الدین
محمد علیه الرحمة بر ضمیرش استیلا یافته بود گردن از طوق اطاعت فرمان بپیچد و پای در وادی عصیان نهد در اثنای راه درمشخان و زینل خان مکتوبات محبت
آمیز با میرخان نوشتند مضمون آنکه ایالت خراسان بدستور معهود متعلق بجناب است و ما بجهة کومک متوجه آنجانب شده ایم و این مکاتیب مصحوب حسین
بیک برادر قاسم مهردار و کبر اسحق و شیخ جنید بیک بدار السلطنه هراة ارسال داشتند و چنانچه سابقا مذکور شد ایشان در روز جمعه بیستم شوال
بخدمت امیرخان رسیدند و آن نوشتها را معروض گردانیدند مع ذلک خاطر امیرخان اطمینان نیافت و بهانه یورش قندهار در روز دوشنبه
نوزدهم ذیقعده در رکاب شاهزاده عالیجناب طهماسب میرزا بصوب سبزوار شتافت و در اواخر روز چهارشنبه هجدهم ذی الحجه منزل پل مالان
قرین نزول درمشخان و زینل خان نضارت ریاض پیشوا گرفت و نسیم عدالت و رعیت پروری از گلزار مکارم اخلاق درمشخان در اهتزاز آمده هوای
دار الملک خراسان صفت اعتدال پذیرفت روز دیگر سادات و قضاة و موالی و اشراف و اعیان و اهالی بتحف اخلاص و نیاز بر کف نهاده
و زبان بحجت و شادمانی بدعای دولت خانی گشاده باستان اقبال آشیان خرامیدند و بسعادت دستبوس استسعاد یافته بحصول مقاصد و مآرب
امیدوار گردیدند در روز جمعه باغ جهان آرا از فر طلعت آن مهر سپهر کامرانی رشک افزای بروج آسمانی گشت در آن اثنا بوضوح
پیوست که امیرخان داعیهٔ مراجعت بدار السلطنه هراة ندارد و بقلم اندیشه و عصیان نقش مخالفت و طغیان بر لوح ضمیر میکشد بنابر آن بر خاطر مبارک
خانی که مطلع انوار الهامات ربانیست چنان بظهور پیوست که بنفس نفیس بجانب سبزوار ایلغار فرماید و شرف ملازمت شاهزاده عالیمقدار طهماسب میرزا
دریافته بتقریر کلمات فتنه نشان ابواب اطمینان بر روی روزگار امیرخان بگشاید و سحرگاه روز شنبه ششم ذی الحجه با فوجی از خواص ملازمان بدانجانب
روان گشت و در وقت ضحی بنواحی سبزوار رسید و امیرخان در ملازمت شاهزاده عالمیان طهماسب میرزا سوار شده مراسم استقبال بجای آورده
از جانبین لوازم گذرانیدن تحفه و تبرک تقدیم رسانیدند و مجلس بزم تمهید یافته جامهای باده خوشگوار از دست ساقیان خورشید دیدار دایر
گردید و در آن مجلس امین الحضرة البهیة چندان سخنان محبت آمیز و کلمات مودت انگیز بسمع امیرخان رسانید که او را الیقین شد که ایالت خراسان
بدستور سابق تعلق بوی میدارد لاجرم از مقام فتنه و فساد درگذشته عازم هراة گشت و درمشخان هم از آن منزل بدیدهٔ امراء دین و دولت
سیف الدین مظفر بیک را نزد علیحضرة السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه فرستاده پیغام داد که درین ایام که بموجب فرمان اشرف اعلی بدیار خراسان
رسیدیم شاهزاده عالمیان طهماسب میرزا باتفاق امیرخان و سپاه فراوان متوجه قندهار بودند و بنابر آنکه سلطان مهر و محبت آنحضرت بر شهرستان
دل اینجانب استیلا دارد بالتماس تمام شاهزاده را از طرف هراة بازگردانیدیم امید آنکه خدام عالی مقام نیز طریق اتحاد مسلوک داشته از ظاهر قندهار
بصوب کابل کوچ فرمایند تا شجاع بیک مجال یافته بدرگاه عالی شتابد و طریقه وفاق بین الجانبین مشید شود خلاف و نفاق بتبدیل یابد و بعد از رفتن
مظفر بیک درمشخان باتفاق امیرخان در ملازمت شاهزاده عالمیان روی بدار السلطنه هراة آورده در روز چهارشنبه نوزدهم ذی الحجه بمعقل
رسیده حضرت شاهزاده و امیرخان بقاعده مستمره باغ شهر را مخیم ساختند و امین الحضرة البهیة در منزل امیر محمد ولی بیک نزول اجلال فرموده روز سه
شنبه بیست و پنجم همان ماه خضر بیک از نزد حضرت ممالک پناهی حسب الحکم ارقم باردوی همایون رفته بود رسید و سواد حکم همایون
که در باب سلطنت خراسان باسم سامی ابوالنصر سام میرزا و تفویض اختیار ملک و مال آن بلاد بایشان درمشخان شرف صدور یافته بود رسانیده

حسن

رسانیده و خواطر فرق انام و ضمایر خواص و عوام از آن بشارت خرم و مسرور گردانید نظم دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد کز حضرت سلیمان عشرت
اشارت آمد خاک وجود ما را از آب دیده گل کن ویران سرای دل را گاه عمارت آمد لاجرم امیرخان عازم عراق و آذربایجان گشته در روز پنجشنبه
سیوم صفر سنه ثمان و عشرین و تسعمائه از باغ شهر سفر کرده در ملازمت شاهزاده والاقدر طهماسب میرزا بنواحی قریه سلطان منزل گزیده در
روز یکشنبه ششم خبر قرب وصول آصف سلیمان جاه بکمال الله و اقبال بمسامع حرمان رسید نظم رسید مژده که آمد کریم دولت و دین نظام ملک جلالت
اهل یقین بلند مرتبه آن جمعی که میسر دش تمام ملک سلیمانیش زیر نگین و صباح روز دوشنبه سادات و قضاة و اکابر و اشراف بلوازم استقبال
استعجال نموده در نواحی بیرمان بشرف دستبوس مشرف گشتند و مراسم دعا و ثنا تقدیم رسانیده نوازش و التفات یافتند و در همین صباح امیرخان
از صحرای سلطان کوچ کرده روی بآذربایجان آورد و حضرت ملک مداری در سرخیابان بقصر دستبوس امین الحضرة معزز گشت و خلع فاخرهٔ شاهی را
که همراه داشت در قامت قابلیت آنحضرت پوشانید و کیفیت مهمات خراسان را بر وجهی که بنواب کامیاب قرار داده بود عرض فرمود
و پروانچه که پادشاه سلیمان احتشام بحسن اهتمام آن آصف عالی مقام بنام همایون مرقوم ارقام التفات گردانیده ظاهر ساخت مضمون پروانچه آنکه
امرا و اعیان ولایت خراسان بدانند که درمشخان نسبت بما فرزندی دارد و بنابر آن زمام اختیار آن ممالک و عزل و نصب حکام را در قبضه
اقتدارش نهاده ایم و او را رخصت داده ایم که هرکس گردن از حلقهٔ اطاعتش در نیاورد بتیغ سیاست سرش از تن جدا سازد و تکالیف آصف بلند مکان
را بانصاف لطف و احسان بدیگران نواخت و لوازم آفرین و تحسین تقدیم رسانیده بدستور معهود مهر عالی را بدان حضرت سپرد و سرپنجه اقتدارش
را در قبض و بسط و حل و عقد و داد و ستد و تمشیت امور جزوی و کلی و ملکی و مالی تمام ولایات خراسان قوی و مطلق گردانید و الحق چه صفت نهاد من
حیث الاستقلال و الانفراد بر مسند حکومت و دارائی تکیه زده همگی همت عالی نهمت بر تمهید بساط عدالت و رعیت پروری مصروف داشت و علم
لطف و احسان نقش فراغت و رفاهیت بر صحایف ضمایر طوایف انسان نگاشت و در تفتیش احوال مظلومان تا سر غایت بقدر امکان سعی نمود و
اقوال مظلومان پریشان حال گوش هوش گشود و دست تغلب متغلبه را از دامان عرض فقرا و عجزه کوتاه کرده عمال امین بر سر اعمال گماشت و صورت مطلب
و چهره مقصود محتاجان بجار رسیده را در نقاب تعلل و حجاب توقف نگذاشت از غایت فراست و نهایت کیاست فحوای راحت افزای انزلوا
الناس منازلهم مطمح نظر خجسته اثر گردانید و نسبت بطوایف خلایق علی اختلاف طبقاتهم و تباین درجاتهم مراسم رعایت و تربیت تقدیم رسانید و سادات
صاحب سعادات را که دراری سماء رسالت و درر دریای ولایت اند بنوعی تعظیم و تبجیل کرد که لوح ضمیر مصورت کال منقش نقش پذیر ساخت
و علمای عالی درجات را که از مشارق رای هدایت نمای ایشان مشکوة ایمان و مصابیح عرفان واضح و روشن است بمثابه ملحوظ عین عاطفت و مرحمت
گردانید که از روی فراغت در بحر علوم متبحر بوده بافاده و استفاده پرداختند قضاة اسلام و مفتیان عظام را که ترویج مهام شریعت غرا و تنظیم امور
قضایا جهات داری بصوابنمای ایشان وابسته است در تمکین حمایت و رعایت خویش متوطن ساخت و بتجمل ملتمسات آن طایفه فرخنده صفات رایت
اجابت رسانید و اعلام شریعت پروری برافراخت و شعرا و ارباب انشا را که در نوادر منظومات ایشان کانهن الیاقوت و المرجان جهة ترصیع
اکلیل حور مقصورات فی الخیام مناسب نماید و جواهر زواهر منثور ایشان کامثال اللؤلؤ المکنون گوش و گردن ولدان مخلدون را بیارایند باصناف
لطف و کرم اختیار و اختصاص داد و خواطر آن زمره واجب الاعزاز را باشیای نیاز و درم مسرور و خرم کرده عقود مرادات در آستین تمنای ایشان
نهاد و باقین و مزارعان را که نظام حال عالم و عالمیان بانتظام مهام ایشان متعلق است در ظلال مراحم و احسان آسوده و مطمئن گردانید و از
سحاب مکارم و امتنان مزرع امید آن طایفه را بصفت خضرت و نضارت رسانید تجار بحار و امصار را که در بحر طلب و بادیه تعب در بلاد عجم
و عرب طریق سیاحت و سیاحت می پیمایند عزیز و گرامی داشته همگنان را بنوازش گردانید از تمغا و باج و خراج مبلغها تخفیف نموده و شرایط مهم شناسی
و غریب نوازی بجای آورد محترفات و اهل اسواق که محتاجان انواع مشاق و متکفلان امور مالایطاق بودند از تحمیلات و اخراجات معاف داشت
و مقرریات ایشان را حسب المعهود قرار داده و جمیع امور اعلام رعیت پروری برافراشت مثنوی کریم الدین حبیب اهل بینش خجسته در بحر
آفرینش همین دولت درخشانی اساس عدل را گردید بانی برحمت چاره بیچارگان شد مراد خاطر آوارگان شد زدوده گشت پرتو

از خویش خاطر غمناک مسرور نمود ابر کفش گوهر فشانی نضارت یافت گلزار امانی سحاب بخشش آمد در جوش درخت بخت دهقان شد پر جوش
کنون ز انصاف او در بیشه آهو رود با شیر ز پهلو به پهلو شاهین مرغ آبی را نگوید کبوتر حال خود با باز گوید ز نزد برگ بید از تندی باد حمایت بیش
یا دید او و قطع نظر از بسط بساط تکلف و رفع اساس تصلف بواسطه طلوع انوار طلعت آفتاب کردار خان عالی مقدار و اهتزاز نسایم خلق کریم عطف
نصفت دثار دیار خراسان در آن زمستان نضارت ایام بهار گرفت و گلهای آمال و امانی در چمن طبقات انسانی شگفته جریان امور جمهور نزدیک
و دور در سلک نظام سمت انتظام پذیرفت چنانچه مدتی آن مهر اوج سرفرازی زیر افتادگان را چاره سازی و ستمزدگان را موجب استمالت
علیه خانی عالیجاه معالی پناه نظام الدوله و الوزاره احمد بیگ جهة عرض مهام خراسان و التماس توجه شاهزاده جلیل شأن ابوالنصر سام میرزا متوجه
پایه سریر اعلی گشت و در روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع الاول حضرت سلطانی سیف الایامی خواجه مظفر که حسب الحکم از مازندران متوجه خراسان بود بسر
خیابان رسیده و امین الحضرة البهیة باتفاق امرا و ارکان دولت بل سایر اصحاب ملک و ملت باستقبال التفات فرموده در باغ خیابان بخدمت سیف
الایامی بشرف دستبوس حضرت سعادت یافت و مجلس بزم بسمت تمهید پذیرفته فروغ جامهای ارغوانی بر وجنات احوال همگنان تافت و همچنین
در آن ایام خجسته آغاز فرخنده انجام حکام ولایات خراسان تمام و سادات و قضاة و اشراف و اعیان و ارباب و کلانتران از
سرحد مازندران تا غور و غرجستان و سیستان با تحف شایسته و پیشکشهای بایسته بملازمت خان عالیشان رسیده در هراة جمعیت تمام دست
داد و در روز نوروز امین الحضرة البهیة در صحرای حوض ماهیان جشن نوروزی فرموده امرا و ولاة و نقبا و سادات و فضلا و قضاة و اکابر و اهالی
قلم و مزارعان محتشم را علی تفاوت مراتبهم و تباین درجاتهم خلع فاخره پوشانیده و چندین مرقع شعار مربع دثار و برهنه دوش را اطلس پوش ساخت
بانعام تاجهای زرنگار فرق افتخار همگنان را بلند گردانید در خلال آن احوال مظفر بیگ از سفر قندهار بازآمده بوضوح پیوست که ظهیر السلطنة
محمد بابر میرزا بر حسب اشارت خان ظفر لوا از ظاهر آن بلده کوچ فرموده بجانب کابل توجه نموده و مقرر شد که عالیجناب صدارت مآب تقوی
عربی تاج الملة و الدین حسن چلبی جهة تأکید قواعد محبت و اتحاد و تشیید مبانی مودت و اعتقاد بکابل شتابد و آنجناب روز دوشنبه دوم جمادی الا
خمس ثمان و عشرین و تسعمایه از هراة روی بمقصد آورد و قبل از مراجعتش بتاریخ روز یکشنبه بیست و هفتم جمادی الاخری مخبران ظهیر السلطنة محمد بابر پادشاه
بدرگاه عالی رسیده خبر استیلاء آنحضرت را بر ولایت قندهار رسانیدند و پیشکش گذرانیده بنیان موافقت و یگانگی را موکد گردانیدند و کیفیت فتح
قندهار چنان بود که چون بابر پادشاه بموجب التماس خان عدالت پناه از ظاهر آن بلده بجانب کابل توجه فرمود شجاع بیگ که از جهت محاصره و بلا
تنگ تنگ آمده بود یکی از نوکران خود را که مولانا عبد الباقی نام داشت در قندهار حاکم ساخت و بوعده که با حکام خراسان کرده بود
وفا نموده رایت توجه بکنار آب سند برافراخت و مولانا عبد الباقی رقم بطلان بر حقوق تربیت شجاع بیگ کشیده قاصدی همعنان برق و باد
بطلب ظهیر السلطنة بابر میرزا فرستاد و آنحضرت بعد از رسیدن حسن چلبی بدو روز از کابل بقندهار بازگشته آن خطه را بحیز تسخیر و تصرف درآورد
و آنجناب را باصناف انعام و اکرام نوازش فرموده از مخصوصان خود میرزا قلی را همراهش گردانیده جهت معاودت اذن ارزانی داشت
زمام ایالت قندهار را در قبضه اقتدار ولد نامدار خود محمد کامران میرزا نهاده بازگشت و حسن چلبی و میرزا قلی در روز پنجشنبه بیست و سوم شعبان
بدار السلطنة هراة رسیده کیفیت حالات آن بستان را بعرض رسانیدند و پیشکش گذرانیده محفوظ عین لطف و احسان گردیدند و میرزا قلی بعد از
چند روز در ملازمت سده سنیه خانی بوده بانعام خلع فاخره و نقود وافره سرافراز شده مراجعت نمود و در آن اثنا امین الحضرة البهیة همت عالی نهمت
بر سرانجام مهام ولایات گماشته زینل خان را بتفویض حکومت جرجان مفتخر ساخت و رایت ایالت زین الدین سلطان را در ولایت اسفراین و
نیشاپور برافراخت منصب فرمانفرمای سبزوار را بدستور استمرار بجکور که سلطان داد و زمام مشهد و بسط طوس و مشهد مقدسه را در کف کفایت
بوروق سلطان نهاد و چون در زمان امیر خان ورای آستر کار نعتی با جمه سلطان افشار میداشت غبار نقار بر خاطرش نشسته اجازت توجه
بدرگاه عالم پناه طلبیده و مرخص گشته عنان بکران تا ولایت ری بازنکشید و اینمعنی بعرض نواب پایه سریر اعلی رسیده حکم همایون شرف نفاذ یافت
که هم از آنجا بازگشته در ولایات خراسان توقف نماید و محکوم فرمان امین الحضرة البهیة در مشخان مجد در طریق وفا سلوک فرماید لاجرم طبل

مراجعت فرو کوفت و بعد از وصول بدار السلطنة هراة خان خجسته صفات احمد سلطان را منظور نظر لطف و مرحمت ساخته حکومت ولایت
هراة رود و سرکار النگر مقدسه غیاثیه و سانحرو توانکت و فراه و سبزوار و اوک و قلعه کاه را برای ممو ایهایش مفوض گردانید و بیرون قبالیه
مهام جمهور حکام و اشراف انام بسر انجام اقتران یافته فرامین بمهر خالات ارباب عمایم اناصاغر و اعاظم با مضا رسید و الحمد لله العلی العظیم
و الصلوة و السلام علی حبیبه النبی الکریم گفتار در بیان طلوع نوق مهر مخروق شاه زاده مظفر لوا ابوالنصر سام میرزا از
افق دار الملک خراسان لازالت ساحتها منورة بانوار العدل و الاحسان چون نظام الدوله و الوزاره احمد بیگ
بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت انتظام مهام دار السلطنة هراة و ولایات را معروض گردانید هر چند که مفارقت شاه زاده سام بر خاطر اشرف همایون
صعب می نمود اما بنابر آرایش ملک و آسایش خلق فرمان قضا جریان جهان مطاع شرف اصدار یافت که آن دری از برج سلطنت و سرافرازی متوجه درج
عز و شرف خویش گردد و امرای عظام خلیفه محمد سلطان و سراج الدین بیگ وشیل بهادر با فوجی از اهل جلادت و تهور در ملازمت آنحضرت
عزیمت نمایند و شاه زاده سام در ساعتی سعادت انجام برابرش گردون خرام نشسته روی توجه بصوب خراسان آورد و مثنوی روان گشت
شهزاده ماه چهر چو خورشید بر اوج چارم سپهر ملک گفته در موکبش دور باش زکروبیان هم فلک عطرپاش بهر بیابان که آن خورشید تابان
عبور نمود از یمن مقدم ظفر قرینش سبزه نشاط از مسام زمین بر دمید و بهر صحرا که مانچه لوای جهان آرایش پرتو انداخت بجای خس و خاشاک لاله و ریحان
مشام زمان معطر گردید نظم بهر جا چو باد بهاری گذشت بسان فضای فلک سبز گشت بهر سرزمین کرد یکدم مقام شد از مقدمش رشک
دار السلام و در اواخر شعبان ثمان و عشرین و تسعمایه موکب عالی شاه زاده کامران بحدود خراسان پیوست در روز یکشنبه سیوم ماه مبارک رمضان
خبر اقبال انجبر بهجت اثر بدار السلطنة هراة رسانید غزل بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید جمال بخت
ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل بفریاد داد خواه رسید سپهر دور خوش اکنون کند که ماه آمد کدام دل اکنون رسد که شاه رسید
و بهمان روز عالیجاهی ممالک پناهی حبیب الهی اکابر و اشراف هراة را انجمن گردانیده باستقبال موکب ظفر مآل شتافت و در حدود ولایت زاوه
و محولات بشرف پابوس مشرف گشته فروغ انوار عنایت بر وجنات احوالش تافت و در منتصف ماه مذکور خبر قرب وصول شاه زاده
منصور شایع شده مردم روی از روی نشاط و سرور در باب تزئین و آذین شهر اهتمام نمودند و تمامی دکاکین و جداران را در اطلس و پرنیان
گرفته ابواب بهجت و انبساط گشودند و جیب گذر باد را عبیر آلود کردند گلاب افشان و مشک اندود کردند و صباح یکشنبه هجدهم موکب
عالی سامی از راه کوچه خیابان متوجه باغ شهر گشته امین الحضرة در مشخان بلوازم نثار و نیاز پرداخت و از دروازه ملک تا باغ شهر پای انداز
آن مسافت را رشک نگارخانه چین ساخت و حضرت شاه زاده با دولت و سعادت در آن شهر حشمت و اقبال نزول اجلال فرموده هر یک
از امرای عظام که در ملازمت رکاب میمنت انجام بودند در منزلی مناسب رحل اقامت انداختند و تمهید بساط عیش و عشرت پرداخته
تختگاه خاقان سعید از فر وجود فایض الجود شاه زاده جوانبخت غیرت افزای بلاد ربع مسکون ساختند صیت میمنت مقدم همایونش از فلک
بوقلمون درگذشت و فروغ مکرمت روز افزونش بر صفحات روزگار صغار و کبار تافته آوازه احسان فراوانش شایع گشت از میامن ساحت
آن زبده خاندان سیادت در اقطار بلدان و امصار غایت فراغت و امنیت وقوع یافت و نیر مرحمت آن قدوه دودمان خلافت از
افق معدلت طالع شده ظلام ظلم و عدوان از ساحت اقلیم خراسان روی بر تافت شکوه ذات کرامت سماتش نگاهبان رخنه خوف و خطر شد
و شعاع وجود مهار تفاعش منور دیده اهل فضل و هنر گشت گوئیا همای چتر دولتش ابر رحمتیست که بر مفارق خلایق سایه گسترده و مانچه لوای
مه انتقش آفتاب سعادتیست که فضای این ولایت را روشن کرده مثنوی تعالی الله عجب عالی مکانیست که از نور رخش روشن جهانیست ز رویش
لامع انوار امامت ز خویش فایح آثار کرامت بلطفش عالمی گشته طفیلش نباشد جز بعدل و داد میلش بعهدش کشور اقبال معمور بدورش
فتنه در آفاق مستور بجود از حاتم اندیشه باشد بهر کاری صواب اندیش باشد چرا نیکو نباشد جمله کارش چو دد مشخان بود آموزگارش
جهان معدلت خان فلک قدر بر اوج سرفرازی چون مه بدر امین پادشاه تاجداران مراد خاطر امیدواران فریدون لقب جمشید همت

کواکب موکب خورشید حشمت غضنفر صولت رستم مهتور که عدلش روح کسری در تحیّر کفش کان سخا چون ابر نیسان حسامش حارس ملک خراسان
سریر جاه از ذاتش مشرّف وکیلش را ملازم صد چو آصف زهی آصف پناه دادگستر امین ملک شاه هفت کشور کریم دین و دولت آنکه حسنی
که هر کس بهره از جودش نصیبی کفش چون ابر نیسان در فشانست ریاض ملک و دین خرّم از آنست الهی ظلّ عدلش باد ممدود ز احسانش خدا
خلق خوشنود جنابش مرجع اهل کرم باد ملاذ اهل شمشیر و قلم باد **ذکر وصول شاهزادهٔ مظفر لوا ابو الفتح طهماسب میرزا و امیرخان**
بپایهٔ سریر اعلی و بظهور آمدن کمال الصّفت و عدالت پناه دین پناه سیادت انتما چنانچه سابقاً کلک سخن آرا بر لوح بیان
ثبت کرد امیرخان در رکاب شاهزادهٔ عالیشان طهماسب میرزا بتاریخ سه شنبه هشتم ماه صفر سنه ثمان و عشرین و تسعمائه از صحرای سلطان رود
توجه باذربایجان آورد و برطبق کلام اعجاز نظام من یعمل سوءً یجز به در اثنای راه جبّار شدید الانتقام مرضی جانکاه بر او گماشت و
مضمون نجوم العلماء مسوّمة بظهور آمده عارضه بغایت عام والم بردوام او را از پای در انداخت چنانچه قوت سواری مفقود گشت و از اسب
پیاده شده در محفّه نشست و ساعت بساعت صعوبت آن مرض می افزود لاجرم در روزی زیاده از یکدو فرسخ مسافت قطع نمی توانست نمود
و چون نزدیک بار دوی ظفر مآل منزل گزید اعاظم امرا و ارکان دولت شاهزادهٔ عالیشان طهماسب میرزا را استقبال نمودند و لوازم
و نثار بجای آورده زبان بادای دعا و ثنا گشودند و طهماسب میرزا در بعضی از ییلاقات نواحی تبریز بعز تقبیل انامل همایون مفتخر گشته پادشاه ربع
مسکون بموسید و مکش بر در گرفت و به دیدار فرخ آثار آن قرة العین سلطنت مبتهج و مسرور شده چند روز بساط جشن و حضور صحبت تمهید پذیرفت
و در آن اثنا جناب زبدة النقباء امیر خسرو و امیر زین الدین علی که بمجرّد مصاحبت امیر غیاث الدّین محمّد امیرخان مبلغهای کلی از وی گرفته بود از جانب
دار السلطنه هراة بدرگاه عالم پناه رسیدند و آغاز دادخواهی نموده خون آن سید شهید را طلبیدند لاجرم پادشاه دین پناه در روز جمعه بیست و سیم
رجب در مقام اوجان بر تخت عدالت نشسته همّت عالی بر پرسش آن قضیه گماشت و چون امیرخان بواسطهٔ شدّت مرض مجال حرکت نداشت
حجاب بارگاه سپهر اشتباه امیر احمد بیک و هدایت بیک و خواجه ملکجان و مولانا نظام الدین محمد طبسی و قاسم مهردار و خواجه عنایت الله
که در فتق و رتق و قطع و فصل مهمات خراسان تعلق بدیشان میداشت دیوان رعو حاضر گردانیدند و امیر خسرو و امیر زین الدین علی کیفیت ظلمی که نسبت
بسید شهید سعید وقوع یافته بود بشرح معروض داشته پادشاه نصفت پناه کما ینبغی بغور آن قضیه رسید و مضمون تحمیل البولدان بشیا شامل حال
محصوصان امیرخان گشته نزد نواب کامیاب بتحقیق پیوست که جماعت بنابر اغراض دنیوی امیرخان را بر شهادت آن سید صاحب سعادت اغوا کرده
بودند و اکثر جهات آنحضرت و مصاحبان و ملازمانش را بجهت مناقشه خود در تصرف نموده اند لاجرم حکم همایون از مکمن عدالت روز افزون بمؤاخذه
آن جماعت و استرداد اموالی که از هر کس گرفته بودند صدور یافت و بمقتضای کلام معجز نشان قد خاب من حمل ظلما همه ایشان بسلاسل و اغلال مقید گشتند
و محصلی آن گروه بعلازمان ابراهیم سلطان رجوع شده مبلغ کلی بحصول پیوست از آن جمله موازی سیصد تومان با میر خسرو و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از مردم
هراة که امیرخان جهات ایشان را بتعدی گرفته بود متعلق گشت و بهمان ایام مرض امیرخان اشتداد تمام یافته در شب پنجشنبه دوازدهم شعبان المعظم
جان بقابض ارواح سپرد و نظلمه خون آن سید عالم فاضل را بعالم آخرت برد و قطع دابر القوم الذین ظلموا **مثنوی** خدایکه عرش برین گاه اوست
سر سرکشان خاک درگاه اوست چنین کرد تقدیر روز الست که هر کس که بد کرد از بد برست بد اندیش را نیک ناید به پیش دل بدکنش بست
بپیوسته ریش جنیدش بد ناخفته پای اگر خیر خواهی نیکی گرای القصه چون میرخان بدار جزا انتقال نمود و نواب او آنچه بظلم از هر کس گرفته بود دیگر
اهتمام خدام ابراهیم سلطان فرود آورده بپادشاه مرحمت پناه رقم عفو بر جراید سایر جرایم ایشان کشیده و امیر خسرو را بانعام خلع فاخره و سیورغالات
وافره راضی و شاکر ساخته بطرف هراة باز گردانید و شاه صاحب تایید بقیهٔ ایام تابستان در ییلاقات آذربایجان روز کار دولت آثار
بعیش و خرمی مصروف داشت و چون هوا آغاز دم سردی نمود به تبریز مراجعت نموده همت بر انجاح ملتمسات خلایق گماشت والحمد لله علی افضاله
والصلوة علی النبی و آله **ذکر اهتزاز صرصر خزانی از مهب تقدیر سبحانی در ایام بهار رحمین زندگانی میرزا شاه حسین**
اصفهانی دردا که سپهر فتنه انگیز بود وین عمر گرانمایه سبک خیز بود در جنگ اجل خنجر کین تیز بود آمد شد مهر مهر خونریز بود افسوس که سپهر غدار

والحمد لله رب العالمین

غدار ارباب دولت و اقبال را در موقف اقتدار نشود و بر قرار نگذارد و فریاد که زمانه ستمکار مانا اللیل و اطراف النهار نجم اثار در فضای ضمیر مرتقیان معارج
اختیار بیکار و تقلم یارب چرا اساس بقا استوار نیست در گلشن زمانه امید قرار نیست گردون همیشه جنگ جفا ساز میکند با هیچ همنفس نفسی سازگار نیست
در خانهٔ سپهر نه یدم ستاره کز محنت و بال و انکار نیست با غنچهٔ قد و قضا سرو قامت کدام ماه در چمن زندگانی نسیم بهار کامرانی صفت نضارت
بخشیده که باد لاخوه حریف اجل اوراق شجرهٔ وجودش را بباد فنا بر نداده و متی دیوان نفوس بشر را نام کدام کامکار در پروانچه ترفیع درجات منشاء
ثبت کرده که عاقبت الامر رقم ختم بر حاشیهٔ منشور حیاتش ننهاده رباعی در باغ گلی شکفته بود دیگر بیداغ کجاست لاله در گلزار هر چند که سرو سرکشد طوبی وار
از باد فنا زبا فتد آخر کار غرض از حوصل این تشبیب و مقصود از تحریر این ترقیب آنکه چون خورشید جاه و جلال وکیل السلطنة و اعتماد الدوله میرزا شاه حسین
باوج کمال رسید و دست اختیار سایر امرا و ارکان دولت از سرانجام مهام سلطنت کوتاه گردید آتش رشک که لازمهٔ ذات امیر و وزیر و صغیر
و کبیر است در کانون ضمیر استادکان پایهٔ سریر خلافت مصیر اشتعال یافت و آتش غیرت بنسیم عصبیت در باطن جمعی کثیر از اعیان حضرت برافروخته
شرار مکر و خدیعت بر وجنات روزگار ایشان تافت اما از شکوه پادشاه بنده نواز قدرت نداشتند که دست تعرض بدامان عزوشان آنجناب بیاسند
و صورت عداوتی را که در پرده خاطر مستور داشتند بر منصهٔ ظهور جلوه گر گردانند و در زمستان سنه تسع و عشرین و تسعمائه که از بحور مجلس عیش و سرور
پادشاه مؤید منصور هوای تبریز معطر بود میرزا کمال الدین شاه حسین با فراغ محاسبه داد و ستد مهتر شاه قلی که جهة اخراجات در کارخانهٔ همایون مبلغهای
کلی بتحویل داشت اشتغال نمود و مبلغ هفت هزار تومان بر ذمهٔ بهاء باقی کشید مطالب آنوجه بود و مهتر شاه قلی بواسطهٔ صعود بر درجات تقرب پادشاه
چندان التفاتی بآن سخن نمیکرد و در سرانجام آنوجه اهمال ورزیده به دستور شرایط ملازمت سدهٔ امامت و کرامت بجای می آورد و در او اخر ایام
شاه میرزا شاه حسین شمه از آن معامله بعرض حضرت شاهی رسانید و حکم همایون بتحصیل وجه مذکور صدور یافته صلاح فساد مهتر شاه قلی برای صواب نمای
میرزائی مفوض گردید و آنجناب بنابر کمال سلامت نفس و صفای ضمیر با شاه قلی مدارا و مواسا می نمود اما او از غایت شرارت استیصال بنیان زندگانی
آن ملاذ افراد انسانی را با خود قرار داده منتظر فرصت میبود در این اثنا نسیم اردی بهشتی در اهتزاز آمده شاخ ارغوان بسان ترکان خونریز عاشقان
عقیق و مرجان ظاهر ساخت و ابر نوبهاری آغاز بدمستی کرده از گروهٔ ژاله سنگ تفرقه در میان معاشران انجمن چمن انداخت سپه بحبال اخلاف
خنجر رفرد دیگر از غلاف برکشیده پیکان خار عازم خونریز شده لاله عرقه بخون گردید بلبل از اندیشهٔ هجران گل غزل سرائی آغاز نهاده و قمری جبیاد نوحه
گری کرده زبان بادای مضمون این گفتار برگشاد رباعی دردا که زمان بجنگ تیز آهنگست با خورد و بزرگ روز و شب در جنگست گاهی بود از
لاله زمین غرقه بخون گاهی فلک از خون شفق گلرنگست در فصلی چنین میرزا شاه حسین پیوسته از فروغ جامهای ارغوانی رنگ زنگ کدورت از
لوح دل میشست و از مکر زمانهٔ غدار غافل بوده همواره از جوانان گلعذار ساغر بادهٔ خوشگوار میجست آواز چنگ و عود صفیر مرغ اجل بگوش هوش
میرسانید و او بجز آهنگ قانون و رباب آیت نشاط میخواند و او پیشعور از جام روح پرور در آن و لا بتاریخ چهارشنبه بیست و ششم جمادی الاولی
پادشاه هفت کشور در بهشت تبریز مجلسی در غایت زینت و زیب ترتیب داده و ساغرهای مالامال در کشیده ابواب نشاط و انبساط
برگشاد و میرزا شاه حسین در آن صحبت تا وقتی که ساغر زرین مهر در انجمن سپهر دایر بود از دست ساقیان سیمین ساق شرابی چون لعل مذاب بجرعه نوش
و چون آفتاب جهانش مغرب زوال رسید و از سرخی شفق اطراف چرخ مطبق غرقه بخون گردید شاه خورشید جاه از مجلس برخاسته بجانب خوابگاه
توجه فرمود و میرزا شاه حسین نیز متوجه باشخانه خود شده از خمار آن بادهٔ خوشگوار غافل بود در اثنا مهتر شاه قلی از عقب حضرت اعلی بازگشته آن
جناب را تنها دیده بدست ستیز خنجر خونریز را از میان بر کشید و آن تیغ بیدریغ را بر شانهٔ آن یگانهٔ زمانه فرو برده قورچیانی را که در آستانهٔ علیه بودند
گفت که حکم همایون بر موجب صدور یافته که این شخص را پاره پاره کنند لاجرم ایشان نیز شمشیر تیز بر کشیده نقش وجود آنجهان فضل و هنر را در
یکنفس از صحیفهٔ زندگانی محو گردانیدند **مثنوی** دریغ آن سپهر سخا و کرم پناه کرام از عرب تا عجم دریغ آن سرافراز والاگهر نوازندهٔ اهل فضل و هنر
دریغ آن عدالت پناهی که بود دلش کان احسان کفش بحر جود دریغ آن که بودی بهر صبح و شام برآرندهٔ حاجت خاص و عام دریغا که ایام ناسازگار
نداد و بنای وفا استوار دریغا که این چرخ پراضطراب همیشه بخونریز دارد شتاب بود دامنش سرخ از خون ما ندارد غم جان محزون ما

القصه چون شاه علی اصغر صر دغلی نهال زندگانی آنسرو ریاض کامرانی را بتوفیق تنه بهشت از پای در انداخت قبل از انکه خبر بعرض شاه عالی گهر رسد بر بارگیر فرس سوار شده علم هزیمت بصوب آذربیجان وحدود دیار بکر برافراخت صباح روز دیگر که تیغ آفتاب چون شعلهٔ غضب شاه والاجناب سر از فلک اخضر کشید ورؤس کواکب از میدان فلک انفصال یافته پرده نیلگون سپهر بوقلمون برنگ کسوت ماتم زدگان گردید خسرو بهرام غلام خورشید احتشام بر سریر سلطنت پایدار قرار گرفت ونیران قهر قیامت اثر مشتعل شده فرمان قضا امضا یافته وقتل جمعی از غورچیان که امداد شاه علی نموده بودند بسمت صدور پذیرفت و بهمان روز که پنجشنبه جمادی الاولی بود کور سلیمان با چند کس دیگر از آن زمره بجزای اعمال خویش گرفتار گشته بقتل رسیدند و فرقه از ملازمان میرزا شاه حسین بتعاقب شاه علی مامور شده بر جناح استعجال متوجه گردیدند آنگاه خدام بارگاه عالمپناه تجهیز وتکفین بدن آن بی بدیل آن سرور شهید را پیش نهاد ضمیر ساختند وسادات وقضاة واشراف واعیان جمع آمده باداء نماز جنازه پرداختند بعد از ان پادشاه اسلام از غایت اهتمام بحال آن مرجع خواص وعوام فرمان فرمود که تابوت محفوف برحمت حی لایموت را بکربلا بردند وجسد مطهر آن مظهر لطف واحسان را در جوار حضرت علیه حایریه بخاک سپردند از نوادر وقایع آنکه قبل از شهادت میرزا شاه حسین بسه چهار روز عالیجناب شریعت پناهی قاضی نور الدین عبد الرحمن که برادر زاده قاضی عیسی بوده ودر اواخر همین سال بجوار مغفرت ایزد متعال انتقال نمود در عالم رؤیا مشاهده فرمود که میرزا شاه حسین بجانب آسمان عروج کرده بیکبار بر زمین افتاد ودرخت هستی بباد فنا داد وازین وقوع آن صورت متحیر گشته در آن اثنا کسی باوی گفت که او وفات زندگانی میرزا شاه حسین اصفهانی بنهایت انجامید وهمین نام ونسبت تاریخ وفاتش گردید آنگاه جناب القضوی از خواب درآمده در غایت تعجب لفظ میرزا شاه حسین اصفهانی را حساب نمود وچون اعداد الحروف را با آنچه در خواب باو گفته بودند موافق یافت حیرتش زیاده شده بملازمت حضرت نقابت پناهی صدارت دستگاهی جمال الحق والحقیقة والدین شتافت وکیفیت واقعه را در خلوتی عرض کرده انتظار کشیده که تعبیر آن خواب چگونه صورت بندد که ناگاه آن حادثه از حیز قوه بفعل رسید بفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید زبدة الاشراف والاعاظم خواجه ضیاء الدین میرم در مرثیه وتاریخ شهادت میرزا شاه حسین فرموده

قطعه
مهر سپهر لطف کرا زرای انورش … آئینه فلک شده جام جهان نما
در نعیش بحر کرم لعل کان حلم … یعنی نظام ملت ودین معدن سخا
دریای جود شاه حسین آنکه از شرف … مثلش ندیده ودیده ایام هم یا
با قصر همتش که فلک آستان اوست … کرسیده ره کوهی نکند بست منتهی
را کیمیا کرد موکب گردون نورد او … شد آفتاب بهره ور از خاک کیمیا
با که گفته اند هما ما زحکم او … کز زیر بر نقل رود وش آب از حیا
چون آفتاب طالع سعدش بزوال یافت … بخت سیه چو سایه‌اش افتاد در قفا
از پای جور دون فلک از دست شیخ … بنگر ز دست حادثه افتاد چون ها
ور داد که چشم زخم زمانش شهید کرد … واحسرتا که دست ستم ساختش فنا
در گلشن زمانه چو گل گشت غوطه‌ور … چون لاله ساخت پیرهن عمر را قبا
از بار ماتمش فلک در ره نشست … تحمل قد سپهر ازین بار شد دوتا
بگرفت شام ماتم او بر سپهر راه … زهره سیاه کرد وف خود درین عزا
این دار عاریت چو مقام قرار نیست … بربست رخت ورفت سوی عالم بقا
در کربلا که جنت عدنست شد مقیم … فی روضة تربته ارضها السما
نازل از آسمان شده در وصف این مقام … یا احسن المنازل یا خیر مستقا
بنوشته بر کتابه این منزل رفیع … کلک قضا وهم دخله کان آسما
چون کربلاست مدفن او خاک مرقدش … خوشبوی تر ز عنبر سارا است مشکسا
باشد سمی شاه شهیدان ازین شرف … نور مزار اوست تو بسته با سما
تاریخ فوت او چو شنیدای ز عقل جست … آمد بگوش جان من از غیب این ندا
رضوان ز نور نوشته کلک صنع … خلقی که خون بچکید ازو در دم قضا
مضمونش آنکه چون بجوارش مقام یافت … تاریخ گشت شاه شهیدان کربلا

ذکر دخل خواجه جلال الدین محمد تبریزی در سر انجام امور ملک ومال وکشته شدن شاه علی بصمصام انتقام خدام بارگاه جاه وجلال

چون نواب پایه سریر اعلی از ارتحال مغفرت مآل میرزا شاه حسین بصوب کربلا باز پرداختند مصلحت آنکه کدام یک از ارکان ملک وملت را قایم مقام آن ناظم مناظم این دولت سازند قرعه مشورت در میان انداختند وبنابر آنکه از نواب جناب میرزائی کسی که از عهده سرانجام امور کشورگشائی بیرون تواند رستن شیفته آن واصل جوار خالق البریه را احیا تواند نمود غیر خواجه جلال الدین محمد حفظه الله تعالی بالنظر القدسی کسی نبود شاه بنده نواز اکمل الخواجه ذوالاعزاز را بوجوع منصب جلیلة المراتب وکالت سرافراز ساخته قایم مقام میرزا شاه حسین گردانیده وبانعام خلع فاخره وتاج زر دوزی

زردوزی قامت قابلیتش را آراسته رایت شوکتش بفرق فرقدین رسانیده وخواجه جلال الدین محمد که جمال حالش بحلیه فراست وکاردانی وو فور کیاست وفضایل نفسانی مزین ومحلی است ودر مکارم اخلاق ومحاسن آداب وعلو حسب وسمو نسب وبجدت شان ورفعت مکان از اشکال واقران ممتاز ومستثنی بدلی قوی وامل فسیح ورای صواب وفکری صحیح بنظام وانتظام مهام فرق انام پرداخت وبدستور میرزا شاه حسین در تشیید دعایم مبانی دولت ابد وتاکید قواعد سریر سلطنت پایدار کوشیده اساس رعیت پروری مرتفع ساخت بیت بوی پیراهن یوسف زجهان گشته بود عاقبت سر زگریبان تو بیرون آورد اما شاه علی که بعد از ان جسارت خسارت مآل بجانب آذربایجان وحدود دیار بکر گریخته بود چون شنود که بفرمان پادشاه ملک اقتدار قریب هزار سوار جرار او را تعاقب مینمایند در آن دیار مجال توقف نیافت وتنگ بر اسپ فرار کشیده در غایت استعجال بجانب شروان شتافت پس از وصول بعز بیتبوس شهنشاه از آنحضرت التماس نمود که او را در ظل مرحمت خود پناه دهد وقاصدی بدرگاه فلک اشتباه فرستاده طلب انقاص گناهش نماید شهنشاه جواب داد که جریمهٔ تو از ان عظیم تر است که شفیع آن توان گشت وعصیان تو از ان جسیم تر که از سر انتقام آن توان گذشت مع ذلک تو از نزد نواب کامیاب فرستاده التماس عفو نمایم شاید که سحاب رافت پادشاهی بقطرات لطف نامتناهی نیره غضب قیامت لهب فرو نشاند وبمقتضای کلام اعجاز انجام والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس عفو نموده بار دیگر ترا منظور نظر اشفاق گرداند هیهات هیهات علم ما نیز ان برافراشتن شیوه اولو الالباب وازان ایشان امید بهی داشتن شیمهٔ شاهان عالیجناب بیت سنگ در دست ومار بر سر سنگ نه ز دوانش بود فسوس ودرنگ لاجرم چون شاه علی مصحوب قاصدان والی شروان بدرگاه عالمپناه رسید وکیفیت شفاعت شهنشاه معروض گردید مضمون الصدق مقرون ولکم فی القصاص حیوة یا اولو الالباب بر زبان الهام بیان نواب کامیاب جریان یافته او را بجمعی از غلامان میرزا شاه حسین سپردند تا مراقعهٔ قصیه قتل آنحضرت کرده بمقتضای شریعت مطهره نقش وجود آن مردود را از صحیفه هستی بستردند نظم شمعسان هر کسی که سرکش افتاد سید بد چون شمع آخر سر باد هر که پای از حد خود بیرون نهد سر بدر باد وتن در خون نهد

گفتار در بیان وصلت پادشاه دین پناه با شهنشاه وانبساط یافتن بساط نشاط بروجه دلخواه

پرآفتاب شعاع کلام واجب الاتباع فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع بطروع رخصت لعقد ازدواج مجلله مزاج لامع الابتهاج طوایف امم را می آراید وجمال نورانی عرایس معانی النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی رغبت خواطر حمیده ماثر طبقات بنی آدم را با این کار خیر اثار می افزاید بنابر علی هذا در شهور تسع وعشرین وتسعمائه که بمساعدت توفیق ازلی ساعد اقتدار پادشاه کامکار در گردن نوعروس مقاصد حمایل بود وبموافقت تایید لم یزلی از وراء استار غیب بر لحظه مطلوب دیگر در نظر انور چهره میگشود وهمساز عنایت پرورکار نقاب حجاب از رخسار ابکار مرام خدام واجب الاحترام میگشاد ومشاطهٔ روزگار طاعت گذار عارض عرایس مراد ملازمان سدره سده مقام را آرایش میداد خاطر خاطر پادشاه والا نژاد متوجه آن شد که از مزرعهٔ زندگانی شهنشاه شروانی که در ریاض سلطنت وجهانبانی برشحات سحاب عطوفت ومهربانی پرورش یافته کام دل حاصل نماید وآن مخدره حجلهٔ خلافت وکامرانی را برنهج شریعت غرا در آغوش آمال وامانی کشیده ابواب جشن وسرور بر روی روزگار همایون آثار بگشاید جهت تمشیت این مهم سنه شنبه بیستم شوال سنه مذکوره از منزل شنب غازان که در آن زمان محل اقامت موکب آنحضرت نشان بود افتخار النقبا امیر جلال الدین محمد سلمه الله تعالی ودموری بیک تواجی عازم شروان گشته از عقود جواهر والان وانقود ابیض واحمر تومان تومان واز اقمشه نفیسه مصر وروم وفرنگ چندین شتروار واز اسپان تازی وراهوار بیش از حساب وشمار برای سر انجام آنکار همراه بردند شروانشاه ملازمان آن درگاه مقدم شریف حضرت نقابت پناه وجناب امارت دستگاه را باقدام تعظیم واحترام استقبال نموده باحسن وجهی واتم صورت شرایط ضیافت ومهمانداری بجای آوردند وچون شهنشاه دانست که بسبب تشریف قدوم شریف مخادیم چیست انگشت قبول بر دیده نهاده سر افتخار وسیادت باوج سموات رسانید ودر ساعتی که برجیس سعادت جلیس از اوج شرف طالع بود وزهره زهرا منظر محبت وولا بجانب خورشید عالم آرا ناظر بوکالت امیر جلال الدین محمد ناهید سپهر دولت واقبال در عقد ازدواج پادشاه باستقلال منتظم گشت وامرا ومقربان شروانشاه زر وجوهر بسیار نثار کرده غلغلهٔ تهنیت ومبارکباد از ایوان کیوان در گذشت آنگاه شهنشاه براق فرستادن مهد علیا وستر عظمی

پرداخت و اسباب تجمل و حشمت آن مخدره سراپرده عظمت را چنانچه باید و شاید مرتب ساخت مثنوی بدو داد از کنیزان پرستار
هزاران لعبت ناهید رخسار سراسر گلرخان سرو بالا همه سیمین بر و خورشید سیما ز غلمان پری و بلا رروسی ز زنگی زادگان آبنوسی بدو بخشید بهر چون
شب و روز همه پوشیده خلعتهای زردوز ز گوهرهای نادر حلیها پر ز زرکش جامها بیش از تصور ز اجناس فرنگی صد شتر وار ز کتانهای رومی چند
خروار عنایت کرد چندان مشک و عنبر که از بویش جهانی شد معطر ز خرگاه و ز خیمه داد چندان گران شد تنگ صحرا و بیابان ز خرگاه و ز خانه چون
جنت معمور ز خیمه مجلسی چون جنت حور مکمل ساخت چندین اسپ و استر لجام و زین هر یک پر ز گوهر شتر با داد جمله پر تجمل بیابانها بریده بی تحمل
تمامی با جهاز و جل مذهب قطار و تنگ زابریشم مرتب و برین قیاس شروانشاه از غرایب عجایب تحفها آنچه توانست و مناسب دانست
ترتیب نموده عماری زرنگار بلقیس صفت سلیمان شعار را بجانب تختگاه پادشاه سلیمان جاه روان فرمود و در وقت رخصت مجدد ذات السنت بحضرت نقابت
منقبت صدارت مرتبت و دستوری بیک انواع انعام و احسان تقدیم رسانیده ابواب عذرخواهی بگشود و در چهارشنبه بیست و نهم
ذی حجه مذکوره در منزل اسوبج که در دو فرسخی تبریز است خبر قرب وصول مهد علیا بپایه سریر اعلی رسید و پادشاه کامران بصاحب
اعاظم امرا و ارکان دولت را باستقبال روان گردانیده خدام بارگاه شاهی بترتیب اسباب جشن و طوی پرداختند و پرستاران سراپرده
پادشاهی مجلسهای عروسی را بفر و شأن روزهای مزین ساختند مثنوی مرتب گشت چندین مجلس ناز شد ابواب سرور و خرمی باز
اندرون ایوان از زینت لبان سقف مصور نگارخانه چین ز تخمیر گلاب و مشک و عنبر معطر شد فضای شهر و کشور و در ساعتی سعادت اقتران

در تهنیت

محفه محفوف بدولت و اقبال آن ناهید اوج سلطنت و استقلال بدولتخانه همایون رسیده و در روز پنجشنبه بیست و ششم در یک فرسخی تبریز که هوای جان
فزایش بستان نسیم اردی بهشتی روح پرور و آب عذوبت تابش تسنیم بهشتی فرح گستر بود بساط بزم و سرور ممهد گشت و شاه جمشید جاه بر مسند
کامرانی قرار گرفته نغمه چنگ و قانون و نوای عود و ارغنون از ذروه سپهر بوقلمون در گذشت در مجلس فردوس آثار پادشاه کامکار ساقیان
خورشید رخساره و ولدان مخلدون اذا رأیتهم حسبتهم لولوا منثورا رحیق رنگین تر از عقیق و شراب صافی تر از ضمیر اهل التحقیق باکواب و اباریق و کأس من
معین بگردش آورده و خوانسالاران فرمان بردار انواع اطعمه گوناگون و لحم طیر مما یشتهون و فاکهه مما یتخیرون در ظرفهای زرین و سیمین
که مرصع بود بجواهر زواهر بتین ساخته قافله جوع را بدرقه گردند سازندگان خوش آواز چنگ در عود چنگ زده مهره هماهنگی دیگر لوازم
تهنیت تقدیم رسانیدند و مغنیان نغمه پرداز بالحان دلگشای و نواهای فرح افزای زبان بدعای دوام دولت کامرانی آفتاب آسمان
کشورستانی گویا گردانیدند مثنوی که ای شاه عطابخش جوانبخت معاشت باد دایم ذروه تخت بکف بادا ترا جام امانی در آغوشت
عروس کامرانی شبستان جلالت باد انور ز شمع عارض هر ماه پیکر ز اقبال تو بادا چشم بد دور فضای ملک از عدل تو معمور و چون جمشید
روشن چهر از بزم سپهر خاتم مجلس مغرب گشته نقش استیفاء اللذات بر لوح ضمیر نگاشت و مشاطه روزگار گیسوی مشکبوی شب را شانه زده نقاب
حجاب از چهره عروسان شبستان آسمان برداشت پادشاه خورشید طلعت مشتری هیبت از بارگاه اختصاص بخلوتخانه خاص خرامیده بمقارنه
سعدین اتفاق افتاد و بر جبین اوج شرف و ماهداری از ناهید برج عزت و بختیاری کام دل حاصل کرده بدست مهربانی بند از گرانمایه
برگشاد مثنوی پس آنگه پادشاه نیک اندیش کشید آن سیمتن را جانب خویش نهاد انگشت بر کام امیدش از آن شد لعل گون درج
سفیدش دری در حقه از نقره افکنده کز آن در حقه شد یاقوت مانند بالماس محدد گوهری سفت سخن زین بیش اینجا کی توان گفت علی الصباح که خور
فیض گستر بر سریر سرافرازی برآمد ملاذ انوار انعام عام بکیر وجود حاضران بزم شهود در البیاسهای زرنگار رنگ بیاراست و بار دیگر بزم سپهر ابتهاج
طلعت مهر منور گشته نوای عیش و شادمانی از میان جان جهانیان برخواست پادشاه لازم الاعزاز در غایت تنعم و ناز بر مسند خورشید سلطنت
و سرافرازی نشست امرا و ارکان دولت ساچقها کشیدند و نقود ابیض و احمر و عقود در و گوهر نثار کرده لوازم تهنیت و مبارکباد بتقدیم
رسانیدند نظم که ای از نور رایت چرخ روشن ز فرقت افسر شاهی مزین مبارکباد بر تو این عروسی غلام تو چهر آبنوسی بهر مست باده و از جام
خورشید یکی از ساقیانت باد ناهید رخت از ساغر اقبال گلگون عدویت را دل از ادبار پر خون و بد سور روز چشنش مجلس عیش و عشرت

مرتب گشته نواهای دلخوش بلند گردید و دست عطابخش خدام واجب الاحترام تمامی امرا و ارکان دولت را خلع فاخره و تاجهای مرصع پوشانیدند و زمره
از مقربان بارگاه شهنشاه را که مصحوب مهد زرنگار بلقیس صفت شعار آمده بودند بمزید لطف و احسان نواخت و سه روز متعاقب بر این موجب در بزم نشاط
نشسته در آن ایام هر روز بانعام هزار تومان از نقد و جنس سروران کشوران را مفتخر و سرافراز ساخت نظم بدینسان پادشاه هفت کشور ز دست
ساقیان ماه پیکر گشته پیوسته جام ارغوان رنگ بآهنگ رباب و نغمه چنگ ولیکن هرگز آن خاقان عادل ز کار ملک و ملت نیست غافل
همه وقت از کمال صدق نیت بود چشم و دلش سوی رعیت ندارد جز رعیت پروری کام نخواهد جز رواج دین اسلام و لله الحمد و المنه که تا غایت
که تاریخ هجری بماه ربیع الاول سنه ثمان و عشرین و تسعمائه رسیده این پادشاه مرتضوی خصال در پناه حمایت ایزد متعال در دار السلطنه تبریز بر سریر سلطنت و
استقلال تمکن دارد و حکام ربع مسکون و سلاطین عالم کمر فرمان واجب الاذعانش نهاده هیچ صاحب شوکتی خیال مخالفت به پیرامن
ضمیر نمیگذارد و همین دولت ابدی الاتصال و حسن معدلت بی زوال عمده ممالک روی زمین یعنی از کنار آب آمویه تا نهایت دجله در معموری و آبادی
بدرجه ترقی کرده که زیاده بر آن متصور نتوان نمود و انهدام مبانی ظلم و ضلال و انعدام مراسم خذلان و نکال بمرتبه رسیده که هیچ آفریده در بسیط
از اقطار ممالک محروسه بدست جرات ابواب فسق و بدعت بر روی روزگار نمیتواند گشود و سوختگان تاب آفتاب حوادث از منه سابقه در ظلال عاطفت
لایزال ماوی دارند و سرگشتگان بوادی حیف و تعدی اوقات سابقه در مهاد امن و امان غنوده مشاهده میکرد پادر دامن محال می پندارند
اکاسره بلند مقدار و قیاصره گردون اقتدار از صولت آوازه دولتش چون برگ چنار از تند باد لرزان شده بیگلر بیگیان چه بیکاره و نهنگان دریای
کارزار از خوف توجه سپاه آتش آهنگش بسان ماهی خشک در نیران سوزان میگدازند معمار اجتهاد و اصابت آثارش همواره تعمیر مبانی دین قویم
را پیش نهاد ضمیر مهر تنویر میسازد و جوهر ان حسام ذو الفقار کردارش پیوسته در انحسام مواد طغیان مخالفان جهت تنقیم اعلام اهتمام می افرازد
همت همایونش از تسخیر اطراف اکناف استیصال اعدا دین مبین است و مطلب عزیمت میمونش از سیر در انحاء آفاق آسایش امت سید المرسلین
لاجرم مثنوی جای آنست که اهل اسلام از سر صدق باخلاص تمام متصل دست دعا برآرند روی در قبله حاجات آرند دولت و نصرت
او را بنیاز طلبند از ملک بی انباز حیث بود لایق حال گرو بیان که گویند او را دعا بر زبان شمه از بدایع وقایع حالات و اندکی از
نوادر خصایل و محاربات این پادشاه عالیجاه مرتضوی صفات از مبادی طلوع صبح سلطنت و کشورگشایی و اوایل ظهور نیر معدلت و عالم
آرایی الی یومنا هذا این بود که خامه مشکین شمامه بر بیاض کافوری این صفحات تحریر نمود و امید بکمال کرمت جاوید چنانست که تا آفتاب دولت
دیرپایی پادشاه سرافراز بر نشیب و فراز عرصه سایر امصار و بلاد ربع مسکون تابد و زمان عمر کامرانی این مهر سپهر جهانبانی بر طبق کریمه و اما ما ینفع
الناس فیمکث فی الارض تا آخر ایام این جهانی ممتد باد نظم جنابش را بود دولت ملازم ز جوهر کی عرض را انفصال است بحمد الله که ذیل دولتش
بجیب روز محشر اتصال است و چون دعا جاه و جلال این نیر اوج سلطنت و استقلال چنانچه از مقدمات مسلمه سابقه محقق میگردد بر جمیع افراد امم
و لازم ذمه تمامی طوایف بنی آدم مفترض و متحتم کلک سخن گذار بسوال امتداد ازدیاد دولت ابدی الاتصال ذیل این جزو را زیب و زینت
میدهد آنگاه بموجب التزامی که درین تالیف کرده شد قدم در ساحت ذکر شمه از احوال بعضی از فضلاء عظام این دوران میمنت انجام مینهد
مثنوی الهی که این شاه فیروز بخت مراتب فزاینده تاج و تخت بماناد در کامرانی بسی مرفه باقبال او هر کسی دلش روشن از نور علم الیقین
تمام جهانش بزیر نگین

ذکر طایفه از سادات و علما و اشراف که بعضی از ایشان با سلاطین آق قوینلو معاصر بوده و زمره در ایام دولت ابد پیوند شاهی اکتساب فضل و کمال نموده اند

از جمله اعاظم اولاد خیر البشر و اکابر فضلاء دانشور
در زمان جهانبانی امیر حسن بیک و یعقوب میرزا امیر صدر الدین محمد الحسینی بلده فاخره شیراز حقیقت بالاعزاز حشر علوم محسوس و مفهوم قیام و اقدام
مینمود و در دقت طبع و دقت ذهن از جمیع علماء متبحرین و فضلاء متاخرین ممتاز و مستثنی بود و آنجناب والد ارشد امیر غیاث الدین منصور است
که در سلک سادات عالی نسب مملکت فارس انتظام داشت و مرجع اشراف و اعیان بوده پیوسته نقش خیرخواهی و احسان بر الواح
خواطر عالمیان مینگاشت و امیر صدر الدین محمد در ایام شباب نزد جناب افادت شعاری مولانا قوام الدین گلباری تحصیل علوم نمود

و باندک زمانی در تمامی فنون متداوله بدرجهٔ کمال ترقی کرده آغاز درس و افاده فرمود در بلدهٔ شیراز مدرسهٔ رفیع و سیع ساخته هر روز بآن
بقعهٔ شریفه تشریف حضور ارزانی میداشت و طلبهٔ علوم از نتایج طبع وقّاد خود مستفید گردانیده همت بر تألیف و تصنیف میگماشت از جملهٔ نتایج
قلم مجسته رقمش رسالهٔ تحقیق علم و اثبات واجب و حاشیهٔ شمسیه و حاشیهٔ مطالع و حاشیهٔ تجرید در میان طلبهٔ علوم مشهور است و دقایق نکات آن مؤلفات
افادت آیات بر الواح ضمایر علما و فضلا مرتسم و مسطور وفات امیر صدر الدین محمد بعد از فوت یعقوب میرزا باندک زمانی اتفاق افتاده و چون
تاریخ آگاه و سال آن رقم حروف را معلوم نبود خامه بتقریر آن زبان نگشاده و از امیر صدر الدین محمد الحسینی الشیرازی الدشتکی پسری ماند در کمال فضل و تقوی امیر
غیاث الدین منصور نام و آنجناب حالا بوفور علم و دانش در اطراف و اکناف عالم بغایت مشهور است و مهارتش در فنون حکمی و ریاضی بحدیست
الشمل جمهور علما و نزدیک و دور در مدرسهٔ پدر بزرگوار خویش پیوسته بافاده قیام مینماید و گوش هوش طلبهٔ علوم را از نتایج دریای طبع نقّاد خود مملو
آرایند مولانا جلال الدین محمد الدوانی از غایت تبحر در علوم معقول و منقول و از کمال مهارت در مباحث فروع و اصول بر جمیع فضلا
عالم و تمامی علمای بنی آدم فایق بود و در میدان تحقیق مسایل و انحلال معضلات رسایل و توضیح خفیات متقدمین و تلویح جلیات متأخرین قصب السبق
از امثال و اقران میربود فنون مکنون کاز ابو علی و علامهٔ طوسی در ستر خفا محجوب بود در نظر بصیرتش جلوهٔ ظهور داشت و اسرار مخزون که از علم
اوّل و ثانی مکتوم مانده بود قلم عنایت سبحانی بر صحیفهٔ ضمیرش نگاشت بیت سپهر علم را بود آفتابی فنون فضل را جامع کتابی و مولانا جلال الدین محمد
ولد ارشد مولانا سعد الدین اسعد است که بعلو نسب و دانش مشهور بود و در قریهٔ دوان که از اعمال کازرون است بقطع و فصل قضایای شرعیه اقدام مینمود
و جناب مولوی نخست نزد والد ماجد خود بتحصیل اشتغال داشت و بالآخره بشیراز شتافته در درس مولانا محیی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه بقال
همت بر کسب کمال گماشت و این دو بزرگ از تلامذهٔ محقق شریف بوفور علم و فضیلت ممتاز بودند و در زمان میرزا محمد بایسنقر در شیراز بلوازم
درس و افاده قیام مینمودند و ایضاً مولانا جلال الدین در درس مولانا همام الدین گلباری که بر طوالع شرحی مفید دارد مطالعه بعضی از کتب اوایل
کرده و در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین ایجی که سیدی دانشمند بود شرایط تلمذ بجای آورده الغصه بواسطهٔ طبیعت اصلی و لکن
محض عنایت لم یزلی هنوز جمال مولوی در سن شباب بود که از شمیم فضایل و کمالاتش مشام مستشفقان گلزار علوم معطر گشت و از نفحات علم کو بر
ریاض دانش در حضرت و نضارت از ساحت بوستان ارم در گذشت لاجرم در ایام دولت امیر حسن بیک و یعقوب میرزا از اقطار امصار و بلاد فارس
و روم و اران و آذربایجان و هرموز و کرمان و طبرستان و جرجان و خراسان عالمی افاضل باامید کسب علم و دانش متوجه ملازمتش بودند و بعد از آنکه
السعادت عظمی از شعشعهٔ ضمیر فیض آثارش اقتباس انوار کمالات مینمودند و آنجناب در ایام شباب چند گاه بصدارت شاهزاده یوسف بن میرزا
جهانشاه مشغولی کرده بود و بعد از استعفا از آن هم در مدرسهٔ بیگم که آن را دار الایتام گویند بلوازم درس و افاده قیام مینمود و در زمان دولت
سلاطین آق قوینلو منصب قضای ممالک فارس من حیث الاستقلال تعلق بآن مرجع اهل فضل و کمال داشت و هر گاه که از درس فارغ میشد همت عالی
بر فیصل قضایای شرعیه میگماشت و جناب مولوی در اواسط ایام زندگانی بر شرح تجرید مولانا علاء الدین قوشچی حاشیه در کمال دقت تألیف نمود
و آن رساله بنظر شارح رسیده از روی انصاف زبان بتعریف و توصیفش گشود اما امیر صدر الدین محمد بعد از آن او نیز بر کتاب مذکور حاشیه
نوشته بر حاشیهٔ جناب مولوی اعتراضات کرده و آنجناب جهت رد اعتراضات او حاشیه دیگر بهتر از پیشتر در قلم آورد و برین قیاس پیوسته میان آن
دو عالم متبحر مباحثات بوقوع می انجامید و هر کس که والی شیراز میبود جهت تحقیق دقایق طبع ایشان مجالس ساخته مستفید و بهره ور میگردید و از جملهٔ
تصانیف جناب مولوی دیگری رسالهٔ زوراء است که در علم حکمت نگاشتهٔ خامهٔ بلاغت انتما گردانیده راقم حروف از شیخ مجد الدین محمد کرمانی که
مؤید بتائید الهی استماع نموده که مولانا جلال الدین در وقتی که بنجف اشرف بود در روضهٔ قدس منزلت حضرت شاه ولایت علیه السلام
والتحیة روزی بر پای ایستاده آن رساله را تصنیف نمود و بآن مناسبت مصنف آنرا بزوراء موسوم گردانید و چون زوراء اسمی است بغایت
مختصر و متین جناب مولوی بعد از چند گاه جهت حل عبارات آن شرحی منقح در سلک انشا کشید و دیگر از مؤلفات آن عالم پسندیده صفات شرح
هیاکل است که در علم حکمت اشراق شیخ شهاب الدین مقتول تحریر فرموده و همچنین رسالهٔ اثبات واجب و اخلاق جلالی که در برابر اخلاق

و انتقال امیر غیاث الدین منصور از این دار پر شر و شور بسرای سرور فی سنه ثمان و اربعین و تسعمائه اتفاق افتاده در جوار والد بزرگوار خود آسوده
حرره محمد تقی الحسینی

اخلاق ناصری نوشته شده و داخل مصنفات مولوی است و از جملهٔ حواشی که بر کتب متداوله مرقوم قلم افادت رقم نموده حاشیهٔ شمسیهٔ قدیم
مطالع و حاشیهٔ انوار شافیه بغایت مشهور است و نکات آن کتب بر الواح ضمایر افاضل طلبه مسطور وفات مولانا جلال الدین محمد بعد از قتل
پادشاه باندک زمانی روی نمود مدت حیاتش زیاده بر هفتاد سال بود و آنجناب دو پسر داشت میر سعد الدین که حالا در سلک دانشمندان
شیراز معدود است و مولانا عبد الهادی که در زمان حیات پدر وفات یافت مولانا امام الدین ابو یزید دانشمندی متبحر بود و در عصر مولانا
جلال الدین محمد دوانی در شیراز بنشر فضایل نفسانی قیام مینمود و در زمان یعقوب میرزا بوصول اجل موعود در گذشت و هم در وطن مألوف مدفون
گشت مولانا شرف الدین علی شیفتگی در سلک اشراف علمای کرام و اعیان فضلای عظام انتظام داشت و در درس مولانا محیی الدین
و مولانا قوام الدین کلباری تحصیل نموده نقوش مسایل محسوس و مفهوم بر صحیفهٔ ضمیر نگاشت همواره بموعظه و نصیحت خلایق میپرداخت و بنوشتن
فتاوی قیام نموده بکمال امانت و دیانت خاطر بمباحث تفسیر آیات احکام قرآنی و شرح محرر و شرح ارشاد و حاشیهٔ بیشتر از کتب مشهوره
از جملهٔ مصنفات مولانا شرف الدین علی است و آنجناب در سنه سبع و تسعمائه در شیراز فوت شده و دو پسر نیک اختر یادگار گذاشت مولانا
مرشد الدین عبد الله و مولانا صدر الدین محمد مولانا مرشد الدین عبد الله در اوایل اوقات دولت خاقان منصور سلطان حسین میرزا از
شیراز بدار السلطنهٔ هراة آمده در مدرسهٔ اخلاصیه رحل اقامت انداخت و منظور نظر کرامت امیر نظام الدین علیشیر شده بکلی ایام شباب را بتحصیل مصروف
ساخت و باندک زمانی در سلک علما انتظام یافته در حظیرهٔ والدهٔ مرحوم مشار الیه بمنصب تدریس سرافراز گشت و تا غایت در آن بقعه
بلوازم افاده میپردازد اما مولانا صدر الدین محمد در آن سال که امیر نجم الدین مسعود ثانی متوجه ماوراء النهر بود جهت سرانجام بعضی از مهام او
رفت و در معرکهٔ غجدوان از جهان گذران انتقال نمود مولانا اهلی شیرازی از اکثر سالکان مسالک سخن سازی بوفور مهارت در شعر امتیاز
داشت قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان ساوجی را تتبع نموده و آن ابیات را بمدح امیر نظام الدین علیشیر موشح ساخته از شیراز بهراة ارسال فرموده اما
حال و سال انتقالش معلوم نگشت لاجرم کیفیت آن بر زبان خامهٔ بدیع بیان نگذشت امیر حبیب الله از احفاد و الاتراد اشرف علمای ربانی
امیر شریف الدین علی جرجانی است و سید شریف الدین علی صدر که در جنگ سلطان سلیم شربت شهادت چشید برادرزادهٔ آنجناب بود و
حالا امیر حبیب الله بعلو شان و سمو مکان و قدم دودمان و شرف خاندان از سایر سادات مملکت فارس امتیاز تمام دارد و خاطر او در
ولا منصب قضای شیراز منصوب بوده همت بر فیصل قضایا فرق برایا میگمارد سید نعیم الدین نعمت الله ثانی سرور اولاد امجاد سید نعمت الله
و مرجع اشراف طبقات انسانی بود و باطن خجسته میامنش مهبط انوار ولایت و ارشاد و خاطر فرخنده مآثرش مظهر آثار هدایت و اجتهاد و ذات
فایض البرکاتش باصناف فضایل و کمالات موصوف و روزگار فرخنده آثارش باحیای سنن سنیهٔ آباء بزرگوار مصروف درگاه کرامت پناهش
آرامگاه سلاطین آفاق و آستان ملایک آشیانش ملاذ خواقین باستحقاق نظم قطب عالم غوث اعظم آنکه هر روز آفتاب بوسد از تعظیم خاک
روضهٔ جان پرورش خازن جنت بزلف حور روبد هر صباح گرد از رخسار شاهان چون نشیند بر درش و آنحضرت در سلک اعاظم
عظام سید نعمت الله ولی که شمه از مفاخر و مناقب او در ذیل وقایع خاقان سعید شاهرخ میرزا مسطور گشت انتظام داشت و در شهور سنه
ثمانمائه در دار الامان کرمان بمحفوف بانوار مغفرت رحیم رحمان در گذشت امیر تاج الدین کرمانی سیدی عظیم الشان و بزرگی متعالی مکان
همواره خوان کرم و احسان گسترده آینده و رونده را از موائد لطف و مکرمت خویش محظوظ و بهره ور کرده قاضی کمال الدین میر حسین یزدی
در سلک افاضل علمای عراق بل عالم دانشمندان آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد با مر قضا منصوب بوده علم امانت و دیانت
می افراشت از جملهٔ مؤلفاتش شرح دیوان معجز نشان حضرت مقدس امیر المؤمنین علی علیه التحیة و الغفران تصنیفی است و انش اثر و مطبوع طباع سلیمه
دانشوران فضیلت پرور و همچنین آنجناب بر کافیه و بدایهٔ حکمت و طوالع و شمسیه حواشی دقیقه در عقد انشا انتظام داده و در آن مؤلفات کمال
دانش و جودت طبع خود را بر منصهٔ عرض نهاده و قاضی میر حسین را در فن معما نیز رساله ایست مفیده بمیزان ذهن اصحاب نظم و نثر سنجیده و در اوایل
ایام دولت شاهی مجمل حیات قاضی میر حسین بخاتم انقضا مختوم گشت و بتقدیر ایزد سبحانه و تعالی روزی چند متواخذ بوده در گذشت امیر غیاث الدین

و در تاریخ مرقومه ... که مولانا جلال الدین محمد دوانی
حرره محمد تقی الحسینی

محمد ولد ارشد امیر میران بود که از جملهٔ سادات اصفهان بعلو نسب و وفور حسب ممتاز و مستثنی میبود و کثرت حکمت و ثروت آنجناب بنوعی در آن مرتبه
داشت که مدبتیاری قلم و بنان شرح آن نتوان داد و بکمال اعتبار و اعتبارش نه در آن مثابه بود که بتبیین آن زبان بلاغت بیان توان گشاد
و امیر غیاث الدین محمد در اوایل ایام کشورگشائی نواب کامیاب شاهی مؤاخذ گردید و ببعضی از امور نالایق متهم شده قضا منشور حیاتش را در نوردید
خواجه مولانا اصفهانی جامع بسیاری از فضایل نفسانی بود و در علم حدیث دعوی مهارت مینمود و نوشتن تاریخ وقایع احوال یعقوب میرزا تعلق بوی
میداشت و در آن باب کتابی ببلاغت ایاب بر صحایف روزگار نگاشت و چون خواجه مولانا اصفهانی در مذهب تسنن بغایت متعصب بود
در زمان ظهور دولت شاهی از آذربایجان بهراة آمده ساکن شد و مشمول انعام خاقان منصور سلطان حسین میرزا ولد و عطامش گشت و بعد از آنکه محمد خان شیبانی
بر ولایت خراسان استیلا یافت کمر ملازمت درگاه خانی بر میان جان بست و محمد خان اگرچه گاهی باوی اظهار التفات مینمود اما در اکثر اوقات
اورا بعداوت اهل بیت طعن میفرمود و خواجه مولانا پس از واقعه محمد خان در ماوراء النهر ساکن گشت و در روز پنجشنبه پنجم جمادی الاولی سنهٔ
سبع و عشرین و تسعمایه به بلدهٔ فاخرهٔ بخارا در گذشت **سید قوام الدین حسین** از عظماء نقباء اصفهان بوفور علم و دانش ممتاز و مستثنی است
و جمال حالش بحلیهٔ فصاحت و بلاغت مزین و محلی لوح خاطر خطیرش محل نقوش مسایل فروع و اصول و صحیفهٔ ضمیر منیرش مهبط انوار فضایل مفهوم و منقول
منشورات طبع بحر آثارش مانند عقود جواهر آبدار مزین رخسار عرایس ابکار سخن و منظومات خامهٔ گهر نثارش کامثال اللؤلؤ المکنون زیور گوش هوش
بلغا و فضلا از سخن رباعی ای مشکل اهل فضل از کلکت تو حل گشته فنون علم در دهر مثل جمیع تو در انواع فضایل کامل ذات تو ز اصحاب فضیلت افضل
و آن سید مرتضوی خصال در آن سال که رایات ظفر مآل شاهی پرتو دولت و اقبال بر صحرای خراسان انداخت در ملازمت موکب همایون بود
و بعد از فتح آن ممالک بموجب فرمان واجب الاذعان بقیة الاسلام شکافته مهام شرعیهٔ آنخطه را بر نهج ملت علیهٔ امامیه قرار داد و حالا در بلدهٔ
فاخرهٔ اصفهان بلوازم منصب قضی القضاتی اشتغال دارد و بشایستگی همت بر فیصل قضایا و برایا میگمارد و سید معز الدین محمد از جملهٔ نقبای
اصفهان بمزید تقوی و دینداری و وفور عرفان و پرهیزکاری امتیاز تمام یافته و پرتو انوار باطن خجسته میامنش بر تحصیل فضایل صوری و معنوی و اکتساب
علوم دینی و دنیوی تافته شمایم آثار شمایل بوی از صفا درات افعالش در رسیده است و نسایم کمال فضایل مرتضوی از وزاده ذات احوالش در وزیدن
ذات فایض البرکاتش بادای وظایف طاعات و عبادات موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش بر تقویت ارکان ملت بیضا و تشیید امور
شریعت غرا مصروف حیث شد از نعیش قوی ارکان اسلام بدارد جز شریعت پروری کام پدر القدوه اولاد خیر الانام شاه نقی الدین است که برادر
حالی گهر سید قوام الدین حسین بود و بسبب علو نسب و سمو حسب از اشراف سادات عجم و عرب ممتاز و مستثنی میبود و سید معز الدین محمد درین ایام سعادت
انجام بنابر فرمان پادشاه گردون غلام در اصفهان بر مسند شیخ الاسلامی تمکن دارد و در باب سرانجام امور اهل اسلام بر نهج فتوی علمای مذهب اثنی عشری
کرام غایت اهتمام بجای می آورد **مولانا نور الدین محمد** در ایام سلطنت روز افزون در بلدهٔ اصفهان بتفویض منصب قضا اختصاص یافت
و پرتو انوار دیانت و امانتش بر وجنات روزگار او بی اندازه تافت تا غایت در جهان و لایت متوطن است و بر مسند حکومت امور شرعیه متمکن
امیر اسمعیل شنب غازانی حاوی فضایل و کمالات نفسانی بود و در اوایل ایام اقبال نواب کامیاب شاهی باجل طبیعی از عالم انتقال نمود امیر
عبد الوهاب در سلک اجلهٔ سادات آذربایجان منتظم بود و در زمان یعقوب میرزا بلوازم امر شیخ الاسلامی قیام مینمود و از اکتساب فضایل
و کمالات بهرهٔ تمام داشت و تعلیم دیانت و پرهیزکاری همواره نقش شریعت وری و دینداری بر لوح خاطر میگاشت در مبادی ایام کشورستانی
شاه دین پناه هراس عقاب بخاطر راه داده از تبریز بهراة شتافت و پرتو انوار رعایت و عنایت خاقان منصور او لادش بر وجنات احوال
آن سید ستوده خصال تافت چنانچه در مجالس بر اکثر سادات خراسان آن سید عالیشان را تقدیم داده و سیورغال مناسب تعیین کرده ابواب انعام
و احسان بر روی روزگار خجسته آثارش گشادند و چون خاقان منصور بجوار مغفرت ملک غفور انتقال نمود امیر عبد الوهاب از بدیع الزمان میرزا رخصت
حاصل کرده باذربایجان مراجعت فرمود و بعد از وصول بمعقبه مشمول عواطف بیدریغ نواب کامیاب شاهی شده در ظلال اقبال لایزال از
تاب آفتاب حوادث ایمن گشت و در سنهٔ احدی و عشرین و تسعمایه از درگاه عالم پناه برسم رسالت نزد سلطان سلیم رفت و پس از ادای پیغام

صاحب سعادات

پیغام باعزاز و اکرام مخصوص گشته رخصت معاودت یافت لاجرم بناکام بجدران ولایت رحل اقامت انداخت و ظاهر آنا غایت که تاریخ هجری بسنهٔ
ثلثین و تسعمایه رسیده آنجناب در قید حیاتست و بفراغت اوقات میگذراند شیخ ضیع الله از اوایل زمان یعقوب میرزا الی یومنا هذا در بلدهٔ فاخرهٔ
تبریز بر سجادهٔ تقوی و پرهیزکاری متمکن است و نزد اکثر مردم آن دیار بتزکیهٔ نفس و تصفیهٔ خاطر خطیر اشتهار دارد و جمعی کثیر از درویشان و گوشه نشینان
طریق باد و نشش میپویند و از وی طلب ارشاد و تلقین نموده از صحبت شریفش تمتع میبرند قاضی مسافر عالمی است متبحر و بطلاقت لسان و فصاحت بیان
متصف و آنجناب در ایام دولت بدالاتصال شاه مرتضوی خصال در تبریز بمنصب جلیلة المراتب قضا سرافراز شده و تا غایت بلوازم آن امر اشتغال مینماید و گاه
ابواب افادهٔ علوم نیز بر روی روزگار طلبه میگشاید قاضی شیخم فاضلی است عالم و بحسب نسب از جملهٔ اشراف و اعاظم و حالا منصب تولیت
شرع تعلق بدانجناب میدارد و بوفق شرط واقف بلوازم آن مهم قیام و اقدام مینماید قاضی نصر الله بغدادی در دار السلطنهٔ تبریز بر مسند قضا متمکن است
و از علوم شرعیه وقوفی تمام دارد و مهام فرق انام را بر نهج امانت و دیانت فیصل میدهد مولانا عبد الصمد بجودت ذهن و حدت طبع سرآمد فضلاء آذربایجان
است بواسطهٔ سعت مشرب جبلت با شرب آب العنب اشتغال مینماید بتدریس مدرسهٔ نصریه که تعلق بدانجناب میدارد و در مدرسهٔ خواجه شیخ شاه جیلانی
نیز شرایط افاده بجای می آرد مولانا میرک گیلانی در سلک عظماء علماء تبریز منتظم است و در علم تفسیر و معانی و بیان مهارت کامل حاصل دارد مولانا حسامی
معاصر یعقوب میرزا بود و در زمان عنفوان جوانی جهة تحصیل بدار السلطنهٔ هراة توجه فرمود بعد از چند گاه که در آن دیار در ظل تربیت و رعایت امیر نظام
الدین علیشیر بسر برد میل وطن کرده بار دیگر روی بتبریز آورد و او بجودت ذهن و لطف طبع اتصاف داشت و اشعار لطیف بر صحیفهٔ ضمیر منیر مینگاشت این مطلع از کلمات
مطلع خوش اوست مطلع ساعت که آید ترک من شمشیر کین با او رقیبان جمله بگریزند من مانم همین با او شیخ علاء الدین علی بن عبد العالی علو مرتبه آن نقطهٔ دایرهٔ تقوی و تحصیل
در علم و فقاهت بمثابه ایست که در مذهب علیهٔ امامیه نزدیک بسر حد اجتهاد رسیده و از غایت تبحر در علوم عقلی و نقلی مقتدی حکام اسلام و مرجع علماء
واجب الاحترام گردیده فصاحت بیان و طلاقت لسان آنحضرت از درجهٔ توصیف بلند تر است و نهایت دینداری و پرهیزکاریش نزد اکابر و اعاظم
انام امری مقرر از جمله مؤلفات بلاغت سماتش حاشیهٔ الفیه و رسالهٔ جعفریه در میان طوایف انام مشهور است و در تاریخ مذکور در بغداد و نجف اشرف
طلعت خورشید ساطعش فایض النور شیخ ابراهیم قطیفی بصفت علم و عمل موصوف و بغایت تقوی و دیانت معروف هرگز از تبیح پادشاهی انعام و سیورغال قبول
ننموده و بحقیر چیزی که از زراعت حاصل میکند قناعت فرموده جمعی کثیر از طلبهٔ علوم و درویشان در صحبت شریفش بسر میبرند و از نتایج طبع و میامن انفاس
بهره ور بوده شرایط تلمذ و ارادت بجای می آورند سید محمد لیث قدوهٔ نقباء نجف و زبدهٔ اصحاب فضل و شرفست ذات خجسته صفاتش بمکارم اخلاق و
محاسن اوصاف موصوف و اوقات فرخنده ساعاتش باصناف طاعات و عبادات مصروف شیخ زین الدین علی قدوهٔ اشراف علماء عرب و جامع
اصناف فضل و ادبست بکمال امانت و دیانت موصوف و بغایت تقوی و پرهیزکاری معروف و آنجناب در شهور سنهٔ ثمان و عشرین و تسعمایه بدار السلطنه
هراة تشریف آورده منظور نظر عاطفت نواب نامدار مظهر عدل و احسان امیر حضرت الهیه گشت و بمنصب شیخ الاسلامی و اقضی القضاتی منصوب شده
پایهٔ قدر و منزلتش از امثال و اقران در گذشت بعد از آنکه قریب دو سال بلوازم منصب پرداخت میل وطن مالوف نموده علم عزیمت بصوب دیار عرب برافراخت
سید نعمة الله حلی در سلک اجلهٔ سادات و علماء حلّه انتظام دارد و در اواخر سنهٔ تسع و عشرین و تسعمایه ببلدهٔ فاخرهٔ هراة رایت مقدم شریف برافراخته
ساخته چند گاهی در مصاحبت شیخ زین الدین علی بسر برد و همراه آنجناب روی توجه بعراق عرب آورد قاضی ضیاء الدین نور الله ولد قاضی درویش
محمد بن خواجه شکر الله وزیر و برادرزادهٔ قاضی عیسی بود و در ایام حکومت امیرخان در بلدهٔ فاخرهٔ هراة متکفل منصب قضا شده چند سال در غایت امانت
و دیانت بلوازم آن امر قیام نمود و آنجناب از اقسام فضایل و کمالات بهرهٔ تمام داشت و بجودت طبع و لطافت ذهن موصوف بوده اشعار لطیف
بر صحیفهٔ روزگار مینگاشت و در انشاء مکاتیب غایت بلاغت بجای می آورد و بدانهٔ بر و احسان مرغ دل طوایف انسان را صید میکرده فاتش در
اوایل شعبان سنهٔ سبع و عشرین و تسعمایه اتفاق افتاد و در گازرگاه مدفون شد مدت عمر عزیزش نزدیک بشصت سال بود و از قاضی نور الله قدس سره پسری قدم
غایت رشد و صلاحیت موسوم بامیر مخدوم و آن مخدوم حالا در سلک خواص حضرت ممالک پناهی حبیب اللهی انتظام دارد و بسبب وفور مکارم اخلاق
و محاسن آداب پیوسته همت بر تمشیت مهام فرق انام میگمارد قاضی عبد الرحمن برادر خورد تر قاضی نور الله بود و در ایام دولت ابو سعید شاهی

بیست سال در دار السلطنه تبریز بلوازم منصب قضی القضاتی قیام نمود و جمال حالش بحلیه علم و دیانت آرایش داشت و در اواخر سنه تسع و عشرین و تسعمائه داعیه عزیمت بصوب سفر آخرت بر افراشت نواب درگاه عالم پناه مولانا امجاد القاضی و الاثرا در ایرش و نوازش اختصاص داده منصب او را بدیشان تفویض فرمود و در قصبه درایت و اهل ارشاد بنیاد نهاد مولانا نادر و درویش دیگی از ولایت قزوین بود و در بدایت حال بصنعت خشتمالی مشغولی مینمود چون طبعش مناسبتی بشعر داشت در مجالس النفایس بر قوم قلم لطایف رقم گردانیده که تا مراحل شعرا شهور واقع است از جانب عراق بهتر از اشعار مولانا درویش نظمی شنیده ام این مطلع از نتایج طبع اوست که در ملاحت نظام اوست مطلع خواب دیدم در هوا شاهین او صیدی ربود چون شدم بیدار مرغ دل بجای خود نبود مولانا شهیدی در سلک شعرا بلده قم انتظام داشت و مرد خوش طبع و حریف خوش مزاج و درویش مشرب بود و در بدیهه ابیات نیکو نظم مینمود این مطلع از نتایج طبع اوست که مطلع ساقیا عشق آتشی زد در دل افسرده ما نور خورشید روشن کن چراغ مرده ما مولانا شمس الدین محمد خضری در سلک اعاظم علما و اتقیا بلده خاش انتظام داشت و در اوقات در بلده کاشان ساکن بوده پیوسته همت عالی همت بر افاده علوم مصروف میداشت و در اوایل احوال یعنی سنه ثمان و تسعمائه دو رساله یکی تفسیر سوره فاتحة الکتاب و دیگری مشتمل بر چهل حدیث صحیح بنام نامی حضرت ممالک پناهی حبیب الله تالیف نموده بدار السلطنه هرات فرستاد و آن دو انعام آن علامه با نام الفضلا اکرام مشمول و بهره و رگشت سید جعفر ولد بزرگوار افتخار اولاد خیر البشر سید محمد نوربخش بود و بلطف طبع و صفا ضمیر اتصاف داشت در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا بدار السلطنه هرات تشریف آورده منظور نظر انور آن پادشاه عالیمقام گشت و امرا عظام و صدور کرام جهت مدد معاش آن جناب سالی مبلغی ترتیب داده بودند مطلع آتش بی دست چو بر خنجر بیداد برد تشنه آب زلال خضر از یاد برد شاه قاسم نوربخش ولد ارشد حضرت هدایت پناه امیر سید محمد نوربخش بود و لوامع انوار شمایل نبوی از ناصیه حالش ظاهر و لوایح آثار فضایل مرتضوی از جمال کمالش باهر مرات ضمیر منیرش عکس پذیر صور ولایت و ارشاد و فضای خاطر مهر تنویرش مظهر فروغ کرامت و اجتهاد و آن جناب در زمان فرخنده نشان خاقان منصور سلطان حسین میرزا از عراق بخراسان تشریف آورده آن پادشاه عالیشان در تعظیم و تکریم او دقیقه از دقایق مبالغه فرو نگذاشت و میرزا کوچک دست ارادت در دامن متابعتش زده همواره از باطن سعادت مواطنش اقتباس انوار سعادت مینمود و بعد از آنکه میرزا کوچک داعی حق را لبیک اجابت گفته وفات یافت شاه قاسم بر وفق حدیث حب الوطن من الایمان بصوب عراق شتافت و در ولایت ری متمکن گشته بر تو لطف و احسانش بر روح ساکنان آن حدود و تافت و چون شاه دین پناه لوای کشورگشائی بر افراخت آن جناب کاقبتی مشمول مراحم بیدریغ گردانیده از سایر سادات عالم و منتسبان دودمان حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم بمزید انعام و اکرام مستثنی و ممتاز ساخت و شاه قاسم در ظلال دولت ابدی الاتصال در کمال فراغبال اوقات خجسته ساعات میگذرانید تا در شهور سنه سبع و عشرین و تسعمائه ندای یا ایتها النفس المطمئنة را بگوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و حالا خلف صدق آن جناب شاه قوام الدین بن شاه شمس الدین قایم مقام جد بزرگوار گشته با جیار سنن سنیه آبا عظام قیام مینماید و بصفت علو همت و سمو رتبت موصوف و بمزید لطف و کرمت بر روی روزگار کبار و صغار میگشاید هیچ سیادت کار ربانی که بوی او داری شاه بهاء الدین فاضلترین اولاد شاه قاسم نوربخش بوده و علم و دانش از سایر سادات صاحب سعادت ممتاز و مستثنی مینمود همواره اوقات خجسته ساعات را باوراد و وظایف طاعات مصروف میداشت و در تمتع سنن سنیه آبا عظام خویش کوشیده نقش افاده و ارشاد بر صحایف خواطر مینگاشت و آن جناب در اواخر ایام زندگانی خاقان منصور سلطان حسین میرزا از جانب عراق بدار السلطنه هرات تشریف آورده در خانقاه خواجه افضل الدین محمد کرمانی که در بیرون درب عراق بود نزول اجلال فرمود و منظور نظر عنایت آن پادشاه عالیجاه گشته چندگاه در ظل عاطفتش بر آسود و چون حضرت خاقان منصور وفات یافت و شرار تفرقه و پریشانی در درون متوطنان بلاد خراسان زبانه کشید لاجرم از آن بلاد بصوب عراق و آذربایجان شتافته در سلک ملازمان بارگاه عالم پناه شاهی منتظم گشت و بعد از دو سه سال که در کمال اقبال ملازمت نمود بحسب قضا قضا نمود شده در گذشت مولانا امیدی بجودت طبع سلیم و حدت ذهن مستقیم و اتصاف بفضایل نفسانی و اکتساب کمالات انسانی سر آمد شعرا زمان و مرجع فضلا دوران بود و آن جناب در ذی الحجه سنه سبع و عشرین و تسعمائه در ملازمت نواب امیر الحضرة العلیة در شحان بدار الملک خراسان آمده چندگاه ساحت آن ولایت از یمن مقدم سعادت مشرف و منور داشت و الحق در آن اوقات با اصحاب علم و کمال با حسن وجهی سلوک نموده همواره همت بر سر انجام مهام میگماشت و در شهور سنه تسع و عشرین و تسعمائه بمبالغه و الحاح تمام رخصت مراجعت بصوب مملکتی که وطن مالوف و مسکن معهود بود حاصل نمود و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمقصد رسیده در آن [illegible]

از جهت انتهی پوست و روز دیگر هر چند حکام الولایت تحقیق و تفتیش نمودند قاتل میرزای مشنیدند و نه بر حقیقت جریمه مقتول مطلع گردیدند مطلع از نتایج طبع مولانا امیدیست مطلع تو ترک چشم مستی من مرغ نیم بسمل کار تو ز من آسان کام من از تو مشکل امیر رکن الدین محمد اختر برج سیادت و دینداریست و گوهر درج سعادت و بزرگواری برادر حضرت نقابت منقبت هدایت پناهی جمال الاسلامی است که بر مسند صدارت تمکن دارند و بنور فضل و کمال و خاتم جاه و جلال همواره همت عالی نهمت بر تمهید مبانی دین و دولت و تشیید ارکان ملک و ملت میگمارند و امیر رکن الدین محمد در ولایت استرآباد که مولد و منشاء ایشانست اقامت مینماید و پیوسته ابواب لطف و احسان بروی روزگار متوطنان جرجان میگشاید در باب معموری آن بلاد و آبادانی آن مملکت مساعی جمیله بتقدیم میرسانند و در اشاعه خیرات و مبرات اهتمام بغیر مینماید آنچه میتوانند مرخاتم شرف سادات جرجان و قدوه اعیان اطراف جهانست منصب نقابت آن ولایت بحکم پادشاه امامت مرتبت تعلق بدان جناب میدارد و از روی امانت و دیانت همت بر تحقیق انساب سادات آنحدود میگمارد و ذات واجب الاحترامش بصفت بذل و سخا موصوفست و زمام اهتمامش بصوب ترفیه حال مساکین و فقرا معطوف امیر مولانا سلطان حسین حیابانی بر مسند قضا ولایت سفراین تمکن دارد و خود را در سلک فاضل و عالم منتظم میشمارد امیر شمس الدین علی سبزواری در نسبت از جهت عالی از فرق نقبا ذوی المعالی اعتبار تمام دارد و بصفت تقوی و طهارت موصوف بود و علی الدوام خانه ضیافت در نظر خواص و عوام وجه معاش و ماده تعیش آنجناب از زراعت مواضع ملکیه موروثی و مکتسبی مقرر بود و از زدیک و ترک ... حاصل مزارعش کما ینبغی بهره ور بوده فرخ اختران هدوده او اولاد خیر البشر میر جلال الدین قاسم نقیب که بیره امیر شمس الدین علی النقیب النجفی الکوفیست و والده ماجده اش صبیه میر میرزا محمود خواجه که پسر عم سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید است از جناب نقابت قباب میر نظام الدین عبد القادر که در علم انساب معتمد اولو الالباب بود استماع افتاده که امیر سید شمس الدین علی النقیب بواسطه اختلافی که در میان نقبا نجف دست داد از وطن مالوف طریق مسافرت اختیار کرده در ایام سلطنت سلطان سعید بخراسان رسید و کثرت خیل و حشم و اتباع و خدم آنسید سعادت شیم مشابه بود که ظاهر احوالش از حشمت و عظمت امرای عرب آن بلاد نشانه بود و آنحضرت از جمله سادات محتاج و متوجب و تمونت بنی مختار در غرجستان بمدرسه معمت اشتهار داشت و در که صغار و کبار آنجا بکلام السماء للمالک الجبار و الارض للنبی المختار اقرار داده و سلسله سادات محتاج که الی زمان مرقوم بمنزله معبدی ... چهارم زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام اتصال میابد و اکنون امیر شمس الدین علی اخلاق رضیه و اعراق مرضیه علاوه این عالی ساخته بر مسند تقدم در مرتبه نقابت متمکن است و توقع ترفع و تقدم مردم بر آن جناب بغیر تمکن و صحت انجه قلم رقم گرد زد دایل عالم امیر ابو خیر الشهاده و عالم الغیب امیر ابو القاسم در ولایت خشاپور مقتدی سادات و نقبا و ذو المکارم است و ناظم امور و مهمات اصاغر و اعاظم بدر بزرگوارش امیر سراج الدین علی بیرون در زمان سلطنت خاقان منصور سالهای موفور در کمال اعتبار روزگار میگذرانیده و با مر زراعت اشتغال نموده و بجهت آن امر هم میرسانید بمشهد ساحت عیش و مشاهده بغایت مایل و راغبست و از اختلاط فرق انام و دخل در مهام خواص و عوام بسیار محترز و مجتنب امیدم که شرف سادات دستگیری کرده دالاخره سلوک طریق آبا و اجداد بزرگوار اشتغال نماید و دست از ادراک شراب باز داشته ابواب تابت بر روی روزگار خویش بگشاید و التوفیق من الله الملک العلی امیرزاده محمد ولد بزرگتر امیر غیاث الدین عزیز است که در زمان فرخنده نشان خاقان منصور اکثر نقبا مشهد مقدسه رضویه علی صاحبها التحیة و الثناء رتبه تقدم داشت و محبت انتساب میرزاده محمد و سایر نقبا آن بقعه متبرکه مانند امیر علی اکبر که با میر مهدی اشتهار دارد و برادر محترمه میرش امیر غیاث الدین محمد بلسان فروغ آفتاب بر تمامی فرق معشر بشر ظاهر و هویداست و علم شان و شرف دودمان آن سادات عالیمکان محتاج بشرح و بیان نیست بیت با بتا چه حاجت تجلی امیر محمد ولد امیر تاج الدین علی است که در سلک اعاظم نقبا روضه رضویه انتظام داشت و امیر محمد بمحاسن آداب و مکارم اخلاق موصوفست و در این اوقات منصب قضا ولایت طوس و مشهد مقدسه منصوب گشته و در تمشیت آن امر شرایط امانت و دیانت بجای می آورد امیر نظام الدین عبد الحی بن امیر بزرگوارش سید عبد الوهاب حاکم جرجان از جمله اعاظم سادات عالیجناب بود و مدتی مدید منصب قضا و احتساب منصوب گشته در تکفل قضایا و انتظام امور برایا اهتمام مینمود و امیر عبد الحی در شهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه از بلده استرآباد بدار السلطنه هرات خرامیده بکلی اوقات خجسته ساعات را بتحصیل علوم عقلی و نقلی مصروف داشت و بواسطه جودت ذهن و حدت طبع باندک زمانی قصب السبق از امثال و اقران ربوده رایت مهارت در فنون محسوس و مفهوم بر افراشت لاجرم منظور نظر عاطفت ارکان دولت خاقان منصور شده در مدرسه مهد علیا گوهرشاد آغا بمنصب تدریس منصوب گشت و کما ینبغی بلوازم افاده مشغولی مینمود تا وقتی که رایت لوای کشورگشای شاهی بلدان خراسان را مسخر فرمود آنگاه [illegible]

مالش نافذ است و در وقتی که حضرت سیادت منقبت سعید شهید میر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف از منصب قضا استعفا جست الجناب سید فضیل القضاة ...

سال در کمال استقلال بر انجام آن امر خطیر پرداخت و اکنون حضرتش در غایت اعزاز و احترام هم در دار السلطنه هراة بفراغ و آرام دارد و همواره خاطر ...

بر نشر مسایل علوم دینیه و اظهار خفیات معارف یقینیه میگمارد و چشمهٔ تکلف و غایهٔ تصلف ازین روزگار امیر عبد الحی بن ... دانش بر اکثر فضلا ...

فصاحت بیان و زبان بلاغت نشانش مظهر انوار حقایق و دقایق نفوس مباحث اصناف علوم ...

شعر لیس کلامی ... امیر علاء الدین علی قاینی ولد ارشد امیر نظام الدین عبد الواحد است که در سلک امجد سادات قهستان ...

[illegible]

[illegible]

حرره میرزا محمد علی شیرازی

بسم الله الرحمن الرحیم

خاتمه

اختتام در ذکر بدایع و غرایب ربع مسکون و عجایب بقاع جهان بوقلمون

بعد از حمد و ثنای صانع جهان غرایب آیین و پس از درود و دعای خاتم انبیا و مرسلین نموده میشود که حکمای دقیقه شناس و فضلا از خرد اقتباس بر معنی اتفاق دارند که بعضی از کره زمین در بحر اعظم که آنرا اوقیانوس خوانند مستور است و بعضی دیگر در عالم نمایش و ظهور بصورت بیضه که آنرا در آب افکنند و ازین نصف که مکشوفست نصفی که در جانب جنوب افتاده ویرانست پس از چهار بخش زمین یک بخش عمارت دارد که آنرا ربع مسکون خوانند و ربع مسکون در شمال خط استوا است و خط استوا خطی است که حکما در سطح معدل النهار محاذی روی زمین از مشرق تا مغرب اعتبار کرده اند و هر شهر و منزلی که برین خط بود شب و روز در انجا پیوسته مساوی باشد و در سالی هشت فصل در آن دیار وقوع یابد دو بهار و دو تابستان و دو تیرماه و دو زمستان و در اکثر اوقات وا[و]ان در آن صحاری و بلدان گل و ریحان بشکفد بنابران جمعی کثیر از افاضل حکمت نشان بر آن رفته اند که معتدل ترین مواضع جهان خط استوا است و ابتدا خط استوا از شرقی اراضی چین است و بر جزایر جکوت گذرد و پس بر جنوبی بلاد چین و کنگ دز پس بر جزایر زاوه که آنرا عرض الذهب نیز گویند پس بر شمال سراندیب میان جزیره کله و سریره و وسط جزیره نابوه و شمال جزایر زنج و منقطعات بلاد زنجیان گذرد و بر شمالی جبال قمر و جنوبی بلاد سودان و مغرب گذرد تا بحر اعظم منتهی گردد و حکما ربع مسکون را از انجا که خط استوا است تا نهایت معموره عالم هفت بخش کرده اند و هر بخشی را اقلیمی خوانند و طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب باشد و عرض اقلیم اول از آنکه خط استوا است چیزی اعتبار کرده اند بود سطح(?) آنکه مشتمل است بر دریاهای عظیم و عرض اقلیم معظم(?) ... است زیرا که محتویست بر قفار و بیابانهای بسیار **اقلیم اول** بزحل منسوب است و عامه اهل اقلیم اسود اللون باشند و حد اول آن نزدیک خط استوا از جانبیست که ساعات روز آن دوازده ساعت و نصفی باشد تقریبا و وسط این اقلیم آنجاست که روز دراز آن سیزده ساعت رسد و حد دوم اقلیم اول آنجاست که ارتفاع قطب شانزده درجه و نصفی است تقریبا و ابتدا این اقلیم از جهه مشرق از شمال جزیره یاقوت باشد پس بر جنوب بلاد چین و شمال دیار سراندیب و وسط بلاد هند و سند گذرد و بحر فارس قطع کند و بر جنوب بلاد عمان و وسط بلاد یمن گذرد و از آنجا نیل مصر را قطع کند و بر بلاد نوبه و وسط بلدان بربر و میان جزایر یونان و جنوبی امصار مرطانیه(?) گذرد تا بحر محیط منتهی شود و بعضی غرایب این اقلیم برین موجب است که مسطور میگردد **بلاد نوبه** دیار طویل عریض است بر کنار نهر نیل و طول آن را مسافت هشتاد شبانه روز قطع توان کرد و متوطنان اکثر آن امصار نصاری باشند و دار الملک نوبه را دنقله گویند و ساکنان دنقله مردم سیاه فام صاحب

جمال باشند و طعام ایشان شعیر بود و ذرت و خرما از اطراف و جوانب بدانجا برند و خوردن گوشت شتر نیز در آن بلده شایع است و زرافه آنجا بسیار پیدا میشود و مملکت نوبه متصلست ببلاد السودان و هوای آن مواضع در غایت حرارتست چنانچه اهالی آن بروز در سردابهای زیر زمین متوطن باشند و شب بیرون آیند زکریا بن محمد بن محمود قزوینی در عجایب البلدان آورده است که در بلاد السودان زر از ریگ روید و مردم آنجا بعد از غروب آفتاب از خانها بیرون شتابند و آن زر را بدست آورند و متاع ایشان همانست و طعام ایشان ارزنست و لوبیا و لباس ایشان پوست حیوانات و اکثر پوست پلنگ پوشند زیرا که پلنگ در آن سرزمین بسیار است و بازرگانان نمک و برنج فراوان نزدیک بمواطن ایشان برند و چوب صنوبر و خشب ترنج و مهره آبگینه و سفینه و خاتمها از آبگینه و مس همراه برند و بعد از وصول بدان نواحی طبل زنند و امتعه خود را در موضع معین جدا جدا بنهند و اهالی آنجا از آواز طبل از آمدن تجار وقوف یابند و شب بر سر متاع ایشان رفته در برابر هر متاعی چندی از آن زر یا چیزی دیگر بگذارند و صباح بازرگانان بدانجا رفته بهای بضاعت خود را دیده اگر بدان راضی شوند برداشته و متاع را بگذارند و الا بضاعت را از پیش آن دور تر نهند و باز طبل زده باز گردند و شب نوبت دیگر آن مردم بیایند و چیزی دیگر اضافه بها کنند تا وقتی که تجار راضی شوند و علی الدوام سودا و معامله ساکنان بلاد السودان بدین طریقه باشد **بلاد الزنج** شمالی آن مملکت یمن است و جنوبی آن بیابانهای نامسکون و شرقی آن نوبه و غربی آن حبشه و تمامی مردم زنج اسود اللون باشند بسبب وفور حرارت که بر هوای آن دیار استیلا دارد و آب بلاد زنج اندکی باشد و خانهای ایشان را باستخوان ماهی پوشند در عجایب البلدان مسطور است که هر گاه زنگیان با اعدا محاربه نمایند هر که در معرکه کشته شود بردارند و گوشتش را بخورند و در آن دیار زر بسیار بود و زرافه و فیل وحشی آنجا پیدا شود و ایشان بصید آنجانوران مشغول باشند و در آن سرزمین درختیست که برگ آن را در آب اندازند و چون فیل از آن آب بیاشامد مست گردد و زنگیان او را گرفته بکشند و استخوان و دندانش را بفروشند و گوشتش را بخورند و بزرگی دندانهای آن فیل بمرتبه رسد که وزن آن از پنجاه من تا صد من شود و احیانا تا بسیصد من نیز رسد **تغاره** شهریست در جنوبی مغرب نزدیک بحر محیط از عجایب آنکه تمامی زمین آن موضع شوره زار باشد و آب آن شیرین و خوشگوار و معدن نمک در آن نواحی بسیار است چنانچه کار عامه تغاره جمع کردن و فروختن نمک بود و تجار از آنجا نمک ببلاد السودان برند و پادشاه ایشان بربری باشد و اصلا زرع در آن ولایت وقوع نیابد **حضرموت** ناحیتی است در یمن در عجایب البلدان مسطور است که شخصی از حضرموت حکایت کرد که در آنجا یک خوشه گندمی بدیدم که ... گندم از آن برابر بیضه بود و پس نزد پیری که بزعم اهالی آنجا پانصد سال از عمرش گذشته بود رفته از حقیقت حال آن گندم سوال کردم جواب داد که در اوقات سابقه بواسطه عدل سلاطین و امانت عمال برکت حبوبات باین مرتبه میبوده از غرایب آنکه گویند در حضرموت آبیست که هر کس از آن آب بیاشامد محنت کرود(?) **مرباط** شهریست در میان حضرموت و عمان و مردم آنجا بعدم غیرت و بی همتی اتصاف دارند چنانچه هر شب زنان ایشان از شهر بیرون رفته با هر کس که خواهند خوش برآیند و شوهران منع ننمایند **سبا** شهریست که میان آن و صنعا سه روزه راه است و بانی آن سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن هود است علیه السلام و سبا مشتمل است بر انهار خوشگوار و اشجار میوه دار چنانچه حق عز اسمه در شان آن نازل کرده است که لقد کان لسبا فی مسکنهم آیه جنتان عن یمین و شمال کلوا من رزق ربکم و اشکروا له بلده طیبه و رب غفور و بعقیده صاحب عجایب البلدان مگس و پشه و مار و عقرب و دیگر هوام در آن بلده نباشد **صنعا** دار الملک بلاد یمن است و بغایت نزهت و لطافت هوا اتصاف دارد چنانچه هر بیمار را که بدانجا نقل کنند باندک زمانی صحت یابد و طعم و بوی گوشت در یک هفته متغیر نشود و بانی صنعا صنعا بن ازال بن عبیر بن عابر است و هو هود النبی علیه السلام و از غرایب صنعا قصر غمدان است که بعضی از تبابعه یمن آن را بنا کرده اند و یک رکن آنخانه از زر و دیگری سفید و دیگری سرخ و دیگری سبز بوده است و در عجایب البلدان مذکور است که غمدان آنمقدار ارتفاع داشت که در وقت طلوع آفتاب طول سایه آن بمسافت یک میل میرسید و سقف آن از یکپاره سنگ رخام ترتیب داده بودند و بر سر هر رکنی از ارکان اربعه آن صورت شیری تصویر کرده و چون باد بر آن خانه وزیدی از آن صداها آواز شیر مسموع شدی گویند که عثمان بن عفان رضی الله عنه در زمان خلافت خود بهدم قصر غمدان فرمان داد بعضی از اهل کیاست با وی گفتند که بر کتابه آن قصر این کلمه مکتوبست اسلم غمدان ان هادمک مقتول و ایضا طایفه از کاهنان گفته اند که ویران کننده غمدان البته مقتول خواهد شد پس مناسب است که از سر انهدام آن بنا در گذری عثمان این سخن را بسمع قبول جا نداده آن قصر را ویران کرده بعد از اندک زمانی کشته شد و در بعضی از نسخ بنظر در آمده

که در صفاهان نوعی از گندم میباشد که در یک غلاف دو دانه منعقد میشود **مهره** داخل مواضع یمن است و در آن منزل درختی است که در ماههای حرام از
آن چندان آب بیرون آید که همه حوضها را پر سازد و بعد از گذشتن آن شهور آب مذکور انقطاع یابد و سال دیگر باز حال بر همنوال باشد **چین** مملکتی طویل
عریض است مشتمل بر آبهای خوشگوار و اشجار و حلاوت آثار و ابتدا از اقلیم اول و دوم و سوم و چهارم از آن مملکت و اهالی ولایات چین بحسن صورت اتصاف
اما چشم ایشان کوتاه قامت و بزرگ سر باشند و اکثر چینیان بعبادت اوثان اشتغال نمایند و مجوسی مذهب و تناسخی نیز در میان ایشان پیدا شود
در عجایب البلدان مسطور است که در یکی از قرای چین غدیری است و در سالی که نوبت بروزی معین اهل آن قریه جمع آیند و بسی در آن گو اندازند و مردم
بر اطراف آن بایستند و هر چند اسپ میل بیرون آمدن کند او را نگذارند و مادام که اسپ در آب باشد باران بر آن سرزمین ببارد لاجرم اسپ را
چندان از خروج مانع آیند که بقدر کفاف باران بارد آنگاه بگذارند تا اسپ از غدیر بیرون آید و او را گشته بر قله کوهی که نزدیک بآن غدیر است
اندازند تا طیور و سباع از گوشت وی بهره انتفاع یابند و در سالی که این عمل از مردم آن قریه صادر نشود باران نبارد و قحط و غلا هویدا گردد و در آن
سرزمین معادن زر و جواهر بسیار است و دابة المسک نیز در صحرای چین پیدا شود گویند در وقتی که مشک از آن حیوان گیرند بوی نداشته باشد و
چون نافه را از آن موضع بجای دیگر نقل کنند بوی دهد صاحب تحفة الغرایب گوید که در بعضی از بلاد چین طاحونه ایست که سنگ اسفل آن متحرک است و
سنگ اعلی ساکن و از زیر سنگ آرد بی سبوس و سبوس بی آرد جدا جدا بیرون آید **الاقلیم الثانی** این اقلیم بمشتری منسوب است و لون جامه بلاد
آن میان سمره و سواد باشد و ابتدا از این اقلیم از مشرق بود و پس بر وسط بلاد چین و شمال سرندیب گذرد و پس بر شمال بلاد هند و بلاد قندهار و وسط بلاد
کابل و جنوب بلاد کرمان گذرد و پس بحر فارس را قطع کند و بر بلاد عمان و وسط بلاد عرب گذرد و آنجا بحر قلزم را قطع کند پس بر وسط بلاد رقه و افریقیه
و شمال بربرستان و جنوب قیروان و وسط بلاد مرطانیه گذرد و بساحل بحر اوقیانوس منتهی شود و بعضی از عجایب مواضع اقلیم دوم اینست که مسطور میشود
مکه مکرمه مکه بمیم عبارت از آن بلده شریفه است و بکه بباء موحده بمکانیست موضع خانه کعبه را گویند و جوهری در صحاح آورده است که بطن مکه را
بکه خوانند لان ازدحام الناس فیه لانه تبک ای ازدحمه و مکه ام القری نیز گویند بجهت آنکه زمین را از تحت آن گسترانیده اند پس مکه اصل الارض باشد لاجرم
آن بلده را ام القری نیز نامند و مکه را پیش از ظهور اسلام طوایف خلایق مختلف المذاهب معزز و محترم میداشته اند و از خصایص آن بلده یکی کعبه معظمه
که بر طبق آیه کریمه و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً طواف آن بر جمیع فرق برایا واجبست و حجر الاسود که استلام آن از جمله مناسک
حج است و یکی از ارکان آن بخانه متبرکه موضوع است و مقام ابراهیم که کلام معجز نظام فیه آیات بینات مقام ابراهیم منبی بتکریم و تعظیم آنست و اهل
آن موضع مبارکست در عجایب البلدان از عبدالله بن عباس رضی الله عنه منقولست که هیچ چیز از بهشت در زمین نیست مگر حجر الاسود و مقام که دو جوهر از
جواهر بهشت و اگر نه اهل شرک آن را بسودندی هر علیل و مریضی که آن را مس کردی شفا یافتی دیگر از مخصوصات آن مقام لازم الاحترام چاه زمزم
که از زمین بقدم اسمعیل علیه السلام پیدا شده و از خواص آب آن چاه متبرکه آنکه هیچ تشنه را سیراب میسازد و گرسنه را از جوع اطمینان می بخشد و از
جبال مکه یکی جبل ابی قبیس است که بروایت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما آن جبل اول کوهیست که بر روی زمین مخلوق گشته و زعم زمره از انام آنکه هر
کس که بر سر آن کوه بخورد مادام الحیوة از درد سر ایمن باشد و کوه صفا و مروه که ان الصفا والمروة من شعائر الله مشعر بعظم شان آنهاست از جبال
مکه است در بعضی از کتب حدیث از حضرت مصطفی علیه من الصلوة انماها مرویست که فرمود دابة الارض که خروجش از علامات قیامتست از کوه صفا
بیرون خواهد آمد **مدینه معظمه** در قدیم الایام نامش یثرب بود و رسول صلی الله علیه و سلم آن بلده را مدینه طیبه خواند و مسجد آنحضرت و مرقد
منورش در آن بلده است در عجایب البلدان مسطور است که از خواص مدینه آنکه هر غریب که بدانجا رسد بوی خوش شنود و عطر در آن شهر بیشتر بوی دهد
از مواضع دیگر و العلم عند الله تعالی **هندوستان** مملکتیست در غایت طول و عرض بعضی از بلاد آن داخل خط استوا و اکثر معموره
آن از اقلیم اول و دوم و سوم آمده یکی از آن داخل اقلیم چهارم و مذاهب متوطنان آن بلدان مختلف باشد و اکثر بت پرستند و از عبادت معبود
حقیقی گردن بپیچند و در هند حیوانات غریبة الاشکال و معادن جواهر نفیسه بسیار پیدا شود و انقدار نباتات نافعه و ادویه مفیده که در آن
دیار بحصول پیوندد در دیگر امصار نباشد و اعظم بلاد هند دهلی است که شمه از ذکر وقایعش در ضمن عرض احوال ملوک و سلاطین بسمت تبیین پذیرفت در ذکر عجایب

بدست خود وی برداشته در دهان گذارد و مانند سایر حیوانات دهان بر ماکولات ننهد گویند که اگر سرطان را بر پشت مرده یابند علامت میمنت باشد
اما **حیوانات برّی** که غریبة الاشکال و الافعال اند بسیار است از جمله آنکه در ولایت مغرب حیوانیست که چون آفتاب طالع گردد ولدی از وی
تولد نماید و تا وقت غروب خورشید مادر زنده باشد و بعد از آن بمیرد و روز دیگر از آن مهمان نو رسیده ولدی متولد شود و مادر هنگام غروب بمیرد و لا
یزال توالد و تناسل و فوت آن حیوان بر همین موجب باشد و غرایب حالات بعضی از حیوانات درنده و چرنده و جهنده بر همنوال است که از رسالة الصید
و دیگر رسایل افاضل نقل کرده میشود **شیر** در میان وحوش بمنزله پادشاهست و غایت شجاعتش در میان طوایف انسان مثل گشته مع ذلک
از آواز خروس و گربه و چوب زدن بر طرف سپر و بر زمین در هم نماید و بچه شیر در وقت تولد قطعه گوشتی باشد بی حس و حرکت و بعد از آنکه سه شبانه
روز مادر او را محافظت کند پدرش بیاید و باد در روی دمد تا صورت شیر پیدا گردد و در جنبش آید و شیر بچه تا هفت شبانه روز چشم باز نکند و
چون شش ماهه گردد شکار نماید و شیر پس مانده هیچ جانوری را نخورد و بر سر باز مانده خود نرود از ارسطاطالیس مرویست که گفت نوعی از شیر دیدم
که روی مانند آدمی و بدنش سرخ رنگ و دمش مثال دم کژدم بود و نوعی دیگر دیدم ابلق و دراز گوش که شاخهای سیاه داشت جدا از یکدیگر
پلنگ متکبر ترین سباع است و چون سیر شود سه شبانه روز خواب کند و از دهانش بوی خوش آید بخلاف شیر که دهانش بد بوی بود و هرگاه
پلنگ مریض گردد موش خورد تا نیک شود و پلنگ را با شراب انقدر محبت است که اگر بخمخانه رسد چندان بیاشامد که او را شعور نماند و
گرفتار گردد **یوز** بشکل مانند پلنگست و بحسب مزاج مشابه سگ و یوز چون پیر شود ترک شکار کرده با یوزی جوان مصاحب گردد و از صید او
خورد و یوز نیز مانند پلنگ خواب بسیار کند و اول کسیکه آن جانور را بر ساغری اسپ سوار ساخت یزید بن معاویه بود **کرگ** چون در خواب
شود یک چشم وی باز باشد و یکی پوشیده و در صحرا فریاد بسیار کند و هرگاه او را بگیرند هر چند بزنند بچوب یا شمشیر آواز بر نیارد تا بمیرد و کرگ
از یک فرسنگ مسافت بوی مردار شنود و هر وقت خوردنی نیابد باستنشاق بو اقناعت نماید گویند که چون سر کرگ را در کبوتر خانه آویزند
گربه بدانجا در نیاید و پوستش را چون بر پوست گوسفند اندازند مویش بریزد **کفتار** از گفتار بعضی از علماء آثار چنان معلوم میشود که کفتار خنثی بود
و سالی نر میباشد و سالی ماده و او بحماقت اشتهار دارد و چنانچه از کیفیت گرفتنش بوضوح می پیوندد **خرس** از جنس ماکولات آنچه آدمیان خورند طعمه
سازد و همچنین علیق اسپ و شتر و دراز گوش و طعمه سباع را نیز بکار برد و در وقت وضع حمل رنج بسیار کشد و بعضی گفته اند که خرس از دهان زاید و او در
زمستان کم تردد نماید و هرگاه گرسنه گردد دست و پای خود را بلیسد تا گرسنگی مندفع شود **خوک** قوت مجامعتش از جمیع حیوانات زیاده است پرورش
در هشت ماهگی بجفت میل نماید و ماده اش در شش ماهگی آبستن شود و احیانا در چهار ماهگی حامله گردد و بیست بچه زاید و چون بپانزده سالگی رسد دیگر نزاید
و هرگاه خوک بیمار شود خوردن خرچنگ علاجش باشد از غرایب آنکه چون خوک را بر پیشانی بر دراز گوش ببندند و دراز گوش بول کند خوک
بمیرد و ایضا اگر یک چشم او را از حدقه بیرون کنند سقط گردد و دیگر آنکه اگر خوک را سه روز چیزی ندهند که بخورد بعد از آن دو روز خوردنی
دهند فربه شود و نصاری بر همین موجب او را پروار کنند **روباه** بحیله و تند و بی نظیر ندارد و گویند هرگاه کیک بر وی غلبه کند آهسته آهسته آب در جو
تا همه کیکها بر گرد دماغش جمع آید آنگاه غوطه زند و بگریزد و دیگر آنکه شکم خود را پر باد کرده بر پشت خسبد و پایها بلند سازد تا جویندگان پندارند
که مرده است و نزدیکش روند و او بر جسته آنها را صید کند و در حدود دغطر نوعی از روباه میباشد که از درختی به درختی میپرد و هر مریضی که از گوشت
میخورد شفا مییابد نقلست که در زمان ظهور حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم شخصی بتی داشت و پیوسته نان و شکر می آورد و بر سر آن بت مینهاد
ناگاه روباهی بدانجا رسید و نان و شکر را خورد و بر سر صنم شاشید و بت پرست اینحال را دیده بت را بشکست و مسلمان شد **شغال**
جانوری مشهور است گویند که اگر زبانش را در سرائی گذارند میان ساکنان آن موضع نزاع شود **خرگوش** بعضی از مردم گمان برده اند که آن
جانور سالی ماده میباشد و سالی نر و این سخن اصلی ندارد و آنچه از غرایب حالات او بصحت پیوسته آنکه حائض میشود و خنثی میباشد و اعراب
گویند که جنیان از خرگوش میگریزند و چون چشم خرگوش بر دریا افتد بمیرد و بدین جهت هرگز بدریا بار نرود **سوسمار** هرگز آب ننوشد و باستنشاق
هوا گذراند لاجرم در چهل روز یک قطره بول کند و او هفتاد بیضه نهد نرش را دو ذکر و ماده اش را دو فرج باشد و عمرش هفتاد سال رسد

بوزینه از تمامی جانوران با آدمیان مشابهت بیشتر دارد و بخندد و خوردنی طلب نماید و بغایت غیور باشد بر ماده خود و صنعتها آموزد چنان استماع افتاده که بوزینه شطرنج آموخته بود روزی با صاحب خود در امات کرد و آن شخص متغیر گشته شاه شطرنج را بر سرش زد و چون دست دیگر باختند باز بوزینه غالب شد و در وقتی که حریف را بات خانه رسانید طبیچه را که در آن مجلس بود بر سر نهاد آنگاه کشت گفته او را مات ساخت گویند که اگر از پوست بوزینه غربال سازند و بآن گندم و جو بیزند و بدان زراعت کنند محصول از آفت ملخ ایمن باشد بوتیمار مرغ است او را مالک الحزین گویند جهت آنکه پیوسته بر کنار دریا باشد و هرگاه قطره از آب دریا کم شود محزون گردد و آب نخورد تا از تشنگی بمیرد سگ بوفاداری در حمایت صاحب خود و محافظت اموالش مشهور است چنانچه در یکی از کتب بنظر درآمده که روزی در قزوین شخصی سگی داشت وفات یافت و آن سگ همراه تابوتش تا سر قبر رفت آنگاه بازگشته در موضعی که آن شخص فوت شده بود خود را چندان بر زمین زد که هلاک شد گربه چند نوع میباشد از اهلی و صحرائی و از آنجمله گربه زباد است و آن جانوری دم دراز دارد و موی وی مایل بسواد بود و گربه زباد در هند و دیار مغرب بسیار باشد و چون خواهند که زباد از آن گربه بحصول پیوندد او را بر چوبی بند کنند و روز بروز چند نوبت بشوربهند و در آن ایام آن گربه بر گرد آن چوب گردد و خود را بر آن مالد زباد مانند عرق از اعضایش ترشح کرده بر چوب نشیند و از غرایب احوال گربه آنکه گاهی سیاهی چشمش گرد و بزرگ است و گاهی در غایت خردی و باریکی و این اختلاف در دیگر و در بسیار دیده شده و سبب معلوم نیست موش جانوری کثیر المضرات گویند که اگر دمش را ببرند و در خانه دفن کنند دیگر موش بآن خانه در نیاید از امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که فرمود که در وقتی که بجهة رباط بچیده اشتغال داشتم در زمینی که آنرا اصلاح عمارت میساختند خانه موشی ظاهر شد و از اجناس حبوبات مثل گندم و جو و ارزن و برنج و ماش و عدس از هر یک یک کف جدا جدا در صحن آن سوراخ ریخته بود در نهی که در دکان علاقان ریزند و موشی سه چهار موش بچه را گرد نشسته بود و مطلقا از مردم نمی گریخت و اگر یکی از فرزندان او را دور می انداختند میرفت و او را برداشته بجایش می آورد و چون این حال مشاهده کردم فرمودم تا چند خشت در اطراف منزل او چیدند و بالایش را پوشیدند تا جهت آمد شد مردمی که بعمارت مشغول بودند متضرر نگردد و چون روز دیگر از و خبر گرفتم معلوم شد که در آن شب نقبی زده و بچگان خود را با تمامی حبوبات مذکوره از آنجا بجای دیگر برده چنانچه یک دانه باقی نمانده خارپشت شب راه رود و بخوردن افعی میل کند و اگر افعی وی را بگزد جو خورد تا نیک شود سلحفات او را سنگ پشت و کاسه پشت و کشف نیز گویند چون تخم کند بنظر کردن در روی بچه بیرون آورد زیرا که شکمش در سختی بمثابه ایست که اگر تخم رسد آن را بشکند گویند که چون کشف را بر پشت اندازند میوه آن موضع را سر با ضرر رساند مار چندین صنفاست از آنجمله یکی بکلاست که مجرد رویت او سبب هلاکت میشود دیگر افعی است که خالهای سیاه و سفید دارد و گویند که چون عمرش بهزار سال رسد کور گردد و درخت باد بار زاید اساخته چشم بران مالد تا بار دیگر بینا شود دیگر از غرایب احوال افعی آنکه چون چشمش برکنند باز بروید و همچنین اگر دمش را ببرند و دندانش را برکنند باز دیگر پیدا شود و علاج مرض افعی درخت زیتون باشد و مطلق مار را بشراب میل بسیار بود و هرگاه بر شراب قادر شود چندان بخورد که بخود گاه باشد که در مستی بمیرد و تیت بسر حرم که بنایم بدر از میخانه تا باندم که مرا پر شود پیمانه از غرایب خلقت مار آنکه دیده اش در صد قیر کرد و محکم باشد و مار از آدمی برهنه بگریزد و اگر او را بتازیانه که بعرق اسپ آلوده باشد بزنند بمیرد کژدم بقول صحیح از دهان وضع حمل نماید و او را بچه بسیار آید از عجایب آنکه کژدم آدمی مرده را نگزد و نایم را نیز مادام که بدست حرکت نکند متعرض نگردد و چون کژدم افعی را گزد فی الحال بمیرد گویند که در شهر حمص کژدم نباشد و اگر از جائی دیگر بدانجا آورند زنده نماند کرگدن صورتش بگاومیش نزدیک است و او یک شاخ بزرگ سر تیز دارد در پشت بینی و بآن شاخ با فیل حرب کند و چون شاخش بشکافند اندرون وی منقش باشد بنقوش غریبه و نزد سلاطین چین شاخ کرگدن عزیز باشد و از آن کمر با سازند و قوایم کرگدن از دست و پای جمیع حیوانات بری و اهلی بزرگتر است چنانکه اشتهار یافته که کرگدن انقدر قوت دارد که فیل را بشاخ خود بردارد و چندان نگاه دارد که هلاک شده در گدازش آید و چشم کرگدن اندرون فیل پر شده اعمی سبب هلاکتش گردد و در خطا رفتن است که هرگاه کرگدن و فیل را بالضرورت چند ببرد و در ارزمین در ربوده بمنزل خویش رساند و چند گاه

و چند گاه بگوشتشان بگذراند گویند که کرگدن هرگاه حامله شود و بچه در شکم او بقولی چهار سال و بروایتی هفت سال بماند و بعد از آن سر از فرج او بیرون آورد و چند گاه بهمان دستور بوده چرا کند و چون خود را از آن موضع بیرون اندازد از مادر بگریزد زیرا که مادر نسبت باو در غایت عطوفت باشد و اگر نگریزد زبان درشتی که دارد و بچه خود را چندان بلیسد که پوست و گوشتش از هم فرو ریزد فیل جانوریست بغایت زکی الحس در بخشانگی بجهت میل نماید و ماده اش بعد از دو سالگی حامله گردد و بچه سه سال در شکمش بماند و چون وضع حمل کند سه سال دیگر نر گردش نگردد و فیل نر ماده خود بغایت غیور باشد و عمرش بچهار صد سال رسد و کیفیت گرفتن فیل در مطلع سعدین برین وجه مذکور است که در راهی که فیل در وقت رفتن بطرف آب برانجا عبور نماید چاهی عریض عمیق حفر کنند و بالای آن را بخس و خاشاک بپوشند و چون فیل در آنجا افتد دو سه روز کسی گرد او نگردد و بعد از آن شخصی بسر آن مغاک رفته چند چوب محکم بر وزنه و در آن اثنا کسی دیگر آمده آن شخص را آزار رسد فیل منع نماید تا فیل باوی انس گیرد و بآهستگی آن شخص نزدیک فیل رفته خوردنیهائیکه مرغوب او باشد پیش برد و او را گرفته بفیل خانه رساند نقلست که نوبتی فیلی از فیلخانه یکی از ملوک هند بگریخت و فیلبانان از عقب رفته بقاعده مذکوره در راه او چاه کندند و چون آن فیل کرتی در آن چاه بلا افتاده بود ملاحظه نموده هرگاه که بآب میرفت چوبی مانند عصا در خرطوم میگرفت و پیش پیش خود بر زمین مینهاد تا داند که چاه در کجاست لاجرم فیلبانان از گرفتن او عاجز شدند و پادشاه بآن فیل بغایت مشعوف بود بالاخره فیلبانی بر بالای درختی که فیل از پایان آن میگذشت پنهان شد و در وقتی که فیل بآنجا رسید خود را از درخت انداخته بر پشت او نشست و ریسمانی را که بر پشت و سینه آن فیل بسته بودند و هنوز از هم نگسسته بود محکم بگرفت و فیل هر چند اضطراب کرده بر جست آن شخص از وی جدا نشد بعد از آن بر پهلوی غلطان گشت و بهر پهلو که میغلطید فیلبان بپهلوی دیگر میجست و در آن اثنا قلابهای محکم بر سرش میزد تا فیل عاجز گشته گردن به بند در داد و فیلبانان او را بفیلخانه آورده پادشاه در بارهٔ او انعامات فرمود گویند که اکثر ملوک هند بشکار فیل روند و قرب چهل روز در جنگل بوده اگر فیلی صید نمایند آن مباهات کنند و تجار گاهی فیل از ولایتی بولایتی برند و گرانی در گرا اعتبار کرده فروشند زرافه جانوریست دستهایش از پاهایش درازتر سرش مشابه سر شتر و شاخهایش مانند شاخ گاو و پوستش همچون پوست پلنگ و دمش شبیه دم آهو و در وقت رفتار دست پای چپ را بر دارد بخلاف حیوانات دیگر در کتب لغات بعضی از فضلا مسطور است که گفتار با ناقه جمع شود و از او حیوانی که بعضی اعضایش مشابه پدر باشد و بعضی شبیه مادر بوجود می آید و هرگاه آن حیوان با گاو وحشی جفت میگردد زرافه بحصول می پیوندد شتر گویند که زهره نباشد و چون چشمش بر ستاره سهیل افتد بمیرد اسپ بهترین مراکب است بحسب صورت و سیرت چنانچه در کتب علما سمت تحریر یافته در بارهٔ او احادیث صحیحه مرویست در یکی از نسخ بنظر درآمده که پادشاه سجاب برسم تحفه جهة نوح بن منصور سامانی اسپی فرستاد که دو سر داشت و دو پای و بهر پایش دو پر بود که بدان طیران میکرد حمار دو نوع باشد اهلی و وحشی گویند که اگر حمار اهلی بر بامی باشد و آواز شیر شنود خود را از ترس بپایان اندازد و عمرش زیاده از چهل سال نبود اما حمار وحشی دویست ساله شود و بعضی مدت حیاتش را هشتصد سال گفته اند در یکی از تواریخ مذکور است که نوبتی از اردوی شیر بکان دراز گوشی بصحرا گریخت و با بعضی از وحوش در آمیخته حمار وحشی از او حاصل گشت و اجناس گور تمام از آن دراز گوش پیدا شد والعلم عند الله تعالی استر نتیجه اسپ و دراز گوش است از غرایب آنکه اگر کسی زکام داشته باشد اگر شکنده استر را بوی کند و آب دهن بر آن اندازد صحت یابد و هر کس دیگر که بآنجا بگذرد او را از زکام شود گاو چند نوع باشد و از آنجمله گاومیش است که از غایت اشتهار احتیاج بتعریف ندارد در صحیحین از ابو هریره رضی الله عنه مرویست که گفت روزی مردی بقره را بار کرده میراند که ناگاه آن بقره بجانب او نگریسته گفت که من خلق کرده نشده ام بجهت بار کردن بلکه آفریده شده ام برای زراعت و مردم متعجب شده گفتند سبحان الله بقره بتکلم میاید نقلست که در زمان سلطان محمد خدابنده گوساله متولد شد که چهار چشم داشت و دو پای و در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا نیز گوساله از شکم گاوی که از اوبج کرده بیرون آمده که چشمهایش در زیر حلقوم او بود و آن پادشاه عالیجاه آن گوساله را براقم حروف نمود و فرمود که چون تو تاریخ می نویسی باید که این قضیه غریبه را در جائی ثبت نمائی گوسفند

گوشتش ملایم ترین لحوم است بنسبت بمزاج آدمی و مسطور است در اوراق در بلخ گوسفندی دید که هشت دست و پای داشت لیکن چهار دست و پایش
کوتاه بود و بزمین نمی رسید ایل ابو و اکوزن و گاو کوزن نیز گویند و گوزن مشابه است بگاو کوهی و تا دو ساله نشود شاخ بر نیارد آنگاه دو شاخ
راست بر آرد و در سه سالگی شاخها از اطراف شاخش ظاهر شود و زیاده گردد تا شش سالگی بعد از آن در سالی یکنوبت شاخهایش بیفتد و باز
بروید از غرایب آنکه گوزن بشنیدن سرود مایلست و بعضی از صیادان او را بصوت و رقص و عمل مشغول سازند و از عقب در آمده بگیرند و دیگر
آنکه ایل ماهی را بدیدن یکدیگر شغف بسیار باشد بنابر آن زمرهٔ از صیادان بپوست گوزن پوشیده بکنار آب روند و ماهی جهة دیدن او
نزدیک بساحل آید و گرفتار گردد و دیگر آنکه ایل ابتدا بستان افعی خورد و چون حرارت بروی غلبه کند بطلب آب رفته بر لب رود بایستد
و نمی که از روی آب بروی ورد قانع شود و چندان آب بیاشامد که زهر افعی از درونش بیرون رود و اگر چنین نکند بمیرد گویند که بعد از
خوردن افعی چند قطرهٔ آب در گوشهٔ چشم گوزن ظاهر شود و مانند موم منعقد گردد و آن را فادزهر حیوانی خوانند و اعتقاد مؤلف سند
آنکه فادزهر حیوانی از درون ایل بیرون آید و فادزهر تریاق اکثر سموم باشد آهو بر چند نوع جدا باشد و از آنجمله صنفی است که مشک از ناف
او بحصول پیوندد و رنگ آهوی مشکین بسواد مایل باشد و بحسب جثه از سایر انواع آهو بزرگتر بود و او را دو دندان سفید است در تک اسفل
و ظبی المسک پیوسته در سنبل چرا کند و مردم آنجائی متعرض او نگردند تا وقتی که خون در نافش مجتمع شود آنگاه خارشی در آنموضع پدید آید و
کسانی که منتظر آنوقت باشند بجها و چوبها در صحرا فرو برند و آهو ناف خود را بدانجا مالد تا نافه از وی جدا شود و در باب حصول مشک از آن
آهو اقوال دیگر نیز وارد و یافته که تحریر آن لایق بدین مقام نیست در عجایب البلدان مسطور است که در ولایت تبت دابه ایست کوچک که
آنرا فارة المسک خوانند و هرگاه او را صید کنند نافه از نافش جدا سازند و آن را در ریسمان چو گذارند تا خونش فسرده گردد و مشکی
نیکو شود و چون بتمه از حال سباع و جانوران چرنده مذکور شد طایر خامه بصوب ذکر حیوانات پرنده در پرواز آمد **شترمرغ** جنه
که طبیعتش مرکب از دو است و قوت طیران ندارد اما چون پر دارد و بیضه نهد او را از طیور شمرده اند و شترمرغ را گردنی بلند و پاهای
کوتاه است و صورت مجموع سایر اندامش بهیات قاز و بط می ماند لیکن بعظم جثه برابر گوسفندی باشد و او را حاسه سامعه نیست و اصلا
آواز نشنود اما شامه اش بغایت قویست و او آب نخورد دیگر آنکه اگر یکی از بالهایش بشکند از حرکت باز ماند تا بمیرد و شترمرغ بسلامت
مشهور است چنانچه در وقت فرار از صیاد سر خود را در زیر ریگ پنهان سازد و سایر اعضا را ظاهر و پیدا گذارد گویند که شترمرغ بیضهای
خود را سه بخش کند از قسمی بچه بیرون آرد و بخشی دیگر را بخورد و یک بخش را بگذارد تا گنده شود و کرمها از آن بیرون آمده طعمهٔ بچگانش گردد
و آن جانور در مصر بسیار باشد چنانچه گوشتش را بر قناره فروشند و در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا الحنفی شترمرغی بهراة آورده
بود و راقم حروف چند کرت مشاهده نمود که مقدار چیلانی آهن را با آتش سرخ ساخته و پیش او می انداختند و او در حال آنرا بخورد
و اثر حرقت در هیچ عضوش ظاهر نگشت از امیر نظام الدین علیشیر استماع افتاده که گفت در وقتی که میرزا کیچک از سفر حجاز باز آمد بیضهٔ شترمرغی
جهة خاقان منصور آورد و پس از آنکه قریب دو سال آن بیضه در خزانه بود پادشاه را بخاطر رسید که آن را دو نیم ساخته از هر قسمی پیکی ترتیب
نماید چون بیضه را دو پاره کردند از آنجا شترمرغ بچهٔ زنده بیرون آمد راقم حروف گوید که هر چند این واقعه از آن غریب تر است که عقل
وقوع آنرا تصدیق کند اما چون کذب در اقوال امیر علیشیر نبود قبول باید نمود **عنقا** عبدالله یافعی در مرآت الجنان از شرح مقامات
حریری که مصنف ابو البقا عبدالله بن الحسین العکبری است نقل نموده که در اراضی اصحاب رس کوهی بود که موازی یک میل ارتفاع داشت
و در آن جبل بسیاری از اصناف طیور منزل گزیده بودند و در سالی یکنوبت مرغی بزرگ خلقت طویل العنق که رویش مشابه روی آدمیان
بود و در سایر اعضایش از هر حیوانی نمونهٔ مینمود در آنکوه پیدا شده بآن طیور تعرض میرسانید و بعضی را بهلاکت میگردانید و گاهی متعرض
اطفال آن اهالی گشت و اهالی رس آنمرغ را عنقا مغرب میگفتند والمغرب الذی یجئ بالغرایب و چون آن مردم از عنقا بکرات متضرر شدند
نزد پیغمبر خود حنظلة بن صفوان علیه الرحمة والرضوان شکایت کردند و بدعای حنظله شر عنقا از ایشان اندفاع پذیرفت و فرغانی مورخ

مدینه ایست در غایت حصانت در سرحد دیار کفار و بانی آن نوشیروانست و در آن بلده اهل اسلام و نصاری ساکن باشند چنانچه از یک جانب
اذان بمسامع رسد و از طرف دیگر صوت ناقوس در عجایب البلدان مسطور است که در تفلیس حمامی بود که بی افروختن آتش هوایش در غایت حرارت بود
زیرا که آن گرمابه را بر بالای چشمهٔ گرم ساخته بودند و آن حمام باهل اسلام اختصاص داشت و کفار بدانجا در نمی توانستند رفت **الاقلیم السادس**
صاحب این اقلیم عطارد است و مردم آنجائی اشقر اللون باشند و مبدا اقلیم ششم از مشرق بود و از شمال دیار یاجوج و ماجوج و بلاد خاقان و کیماک
و میجاب گذرد و پس بر بعضی از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه و وسط بلاد طلیقا بگذرد و در جنوب بحر صقالیه و شمال اشکل الزبره
و اندلس گذرد و تا بحر اعظم منتهی شود و یکی از بلاد عظیمه غریبه این اقلیم **قسطنطنیه** است و آن شهریست در غایت وسعت و مسافت سه طرفش
را دریا احاطه نموده و در کتاب عزیزی مسطور است که ارتفاع سور قسطنطنیه بیست و یک ذراع است و آن شهر بساتین و مزارع اشتمال دارد
و در اوقات سابقه در آن بلده کنیسهٔ بود که عمودی عالی در صحن آن [illegible] طول و ده گز عرض بر آن نصب کرده بودند و بر سر عمود فارسی از مس بر فرسی هم از
مس مصنوع ساخته و در یکدست آن سوار کره بود و دست دیگرش نوعی موضوع بود که گوییا اشارت بآن دست دیگر سکر دخیل ذلک صورة
قسطنطین بانی هذه البلدة در عجایب البلدان مسطور است که در قسطنطنیه مناره ایست که مستحکم است قواعد آن با مس و ارزیز و هرگاه باد در وزیدن آید
میل در آن ظاهر شود و مردم در وقت میلان مناره جوز و سفال و غیر ذلک در پایان آن نهند و چون باد ساکن شود مناره بحال خود آید آن اشیا
از آنجا بیرون نتوان آورد و صاحب تحفة الغرایب آورده است که در حدود قسطنطنیه قریه ایست و در آن قریه خانه ایست از سنگ و در آن خانه
تمثال رجال و نسوان و خیول و بغال و حمیر افتاده و هر کس را که عضوی بدرد آید یا مجروح شود بآنخانه در آمده عضو مألوف را بر صورتی که مشابه آن باشد
مالد فی الحال آن وجع یا قرحه بصحت تبدیل یابد و این معنی در آن دیار مشهور و مجربست و قسطنطنیه پیوسته در تصرف نصرانیان بود تا آنکه سلطان محمد روم
فتح نمود و کنایس را ویران ساخته بجای آن مساجد و معابد بنا فرمود **الاقلیم السابع** این اقلیم بقمر منسوبست و لون عامهٔ ساکنانش میان سفید و سرخ
باشد و ابتدای این اقلیم نیز از مشرق است و از آنجا ببلاد یاجوج و ماجوج گذرد و پس بر بلاد کیماک و آلان و شمال بلاد خلیج و جنوب بلدان ترخالی
و از جملهٔ امصار غرابت آثار این اقلیم **بلغار** است که در نهایت عمارات شمالی واقع شده و بلغار شهری طویل عریض است نزدیک برود اتل
و برودت هوا در بلغار بمرتبه باشد که در حوالی آن اصلا درخت نیست در عجایب البلدان صفت مسطور یافته که سور بلغار از چوب بلوط است
و از آنجا تا قسطنطنیه دو ماه راهست و نهار اطول بلغار بیست ساعت است و شب قصر آن در چهار ساعت و چون قلم سریع السیر از تعداد
از عجایب بعضی از بلاد پرداخت نوبتی دیگر در بحر خوض شناور گشته نوشتن غرایب بحار و انهار همت ساخت **ذکر بعضی از بحار و
انهار که قطره ایست از لجه قدرت حضرت پروردگار** بر ضمایر سیاحان بحار چنان مختفی نخواهد بود که دریا بار احوال مختلف
بسیار است و هیجان آب و مد و جزر و زیادات و نقصانات از آنجمله است اما سبب هیجان آب تشکلات فلکی و اشعهٔ کواکب است که بر سطح آن
می افتد و اتصالات کواکب با قمر و وصول او بمنازل معینه درین باب اثری عظیم دارد و هیجان آب در بحار بسان هیجان اخلاط است در بدن
آدمی اما علت مد و جزر آنست که در بیشتر قعور دریاها سنگهای بزرگ باشد و چون ماه بآن سنگها در برابر رسد و اشراق خود بر آن افکند شعاع آن
بر آن احجار تابد و از انعکاس حرارت نموده آب را گرم سازد و چون آب بواسطهٔ حرارت لطافت پیدا کند متخلخل شده مکان وسیع تر طلبد بنا بر آن
در تموج آمده متلاطم شود و حالش بر این موجب باشد تا وقتی که قمر از وسط السماء زایل گردد آنگاه این غلیان و مد تسکین یابد و اجزاء آب بقوام آید و
جزر عبارت از این حال باشد باز چون قمر بافق غربی رسد در جانب افق شرقی مد پیدا شود و بر آن طریقه که گفته اند تا وقتی که قمر در تحت الارض بوسط
السماء رسد باز آغاز جزر باشد و در شبان روزی دو نوبت مد و جزر وقوع یابد و باتفاق اکثر و اتقان مسالک ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون هشت
بحر الهند و بحر الشام و بحر المغرب و بحر خزر و بحر طبرستان **اما بحر الهند** که آنرا بحر سند و بحر فارس و بحر عمان و بحر چین نیز گویند طول آن از زمین چین
تا ارض حبشه ده هزار و ششصد و شش فرسخ است و عرضش هفتصد فرسخ و از این جمله سیصد و ده فرسخ شمالی است از خط استوا و باقی در جنوب خط استوا
که داخل اقلیم سیوم است و پنج شعبه از این دریا بمیان عالم در آید آن را خلیج بربر و خلیج احمر و خلیج فارس و خلیج هند و خلیج خضر خوانند و درین دریا …

جزیره است بعضی از آن جزایر تجار میرسند و اخذ منافع میکنند و بعضی دیگر از جهت آنکه راه طرق نمیتوانند رسید **اما بحر الشام** که آن را بحر الروم و بحر افریقیه و بحر الکبیر نیز خوانند طولش از مغرب تا مشرق پنج هزار و ششصد فرسنگ و عرضش از آنجا که بمحیط می پیوندد سه فرسنگست و دو شعبه ازین دریا میان اقالیم سبعه در آید یکی را خلیج آذربش و دیگری را خلیج یونان گویند و درین بحر دویست و شصت و دو جزیره معمور است که تجار بجاره در آنجا رسند و بعضی جزایر دیگر نیز دارد که کسی بدانجا نتواند رفت **اما بحر المغرب** که آن را دریای اندلس و بحر طنجه و بحر الاسود و بحر الاکبر نیز خوانند ابتدایش از اقصای جنوب در برابر ارض السودان است و بر حدود سوس و بلاد اندلس و فرنس گذرد و بجانب مشرق جاری بود برابر اسمی جزیر مسلوک عبور کند تا بحر اعظم منتهی شود و در نهایت الادراک مذکور است که بحر اوقیانوس این دریاست و سفاین و مراکب تجار بسبب شدت تلاطم امواج و کثرت ظلمت درین بحر نتواند بگذرد که قریب بسواحل این بحر رسند و اندک بعضی گیرند و صاحب عجایب البحار گوید که درین بحر موضعی است که آن را مجمع البحرین گویند و آن محلی باشد که بحر هند باین دریا پیوندد و در آنجا مناره ساخته اند از نحاس که ارتفاعش صد گز است و در حوالی آن جزیره ایست بغایت معمور و آب این دو بشکل غریب بهم متصل میشود چنانچه از هنگام طلوع آفتاب تا وقت زوال بحر مغرب بالا گردد در بحر هند ریزد و از زوال تا غروب حال برعکس باشد و دو شعبه از بحر مغرب بمعموره ارض در آید یکی را خلیج اندلس و دیگری را خلیج طنجه خوانند و بنا بر عدم جریان سفاین حال جزایر آن دریا معلوم نیست و جزایر خالدات درین بحر معمور است **اما بحر نیطش** که آن را بحر طرابزون و بحر الروس نیز گویند از عقب قسطنطنیه جاری بود و بر زمین روس و صقلاب ممتد شود و بنا قسطنطنیه برین بحر واقع است و طول این دریا بقول صاحب نهایت الادراک چهارصد و سی و سه فرسنگ باشد و درین بحر جزایر بسیار است که در اکثر آنها انواع حیوانات عجیبة الاشکال مهیبة الصور باشند و از آن جزایر تجار منافع بسیار یابند و ازین بحر دو شعبه باقلیم سبعه در آید یکی قریب بجزیره سودان و دوم شعبه که آن را خلیج فرنگ گویند **اما بحر طبرستان** که آن را دریای گیلان و بحر گرگان و دریای باب الابواب و بحر خزر نیز خوانند طول این دریا از مشرق تا مغرب دویست و شصت فرسنگ است و عرضش دویست فرسنگ و این دریا از آب سکون امتداد یافته بطرف دیلم و طبرستان و باب الابواب و شروان و دیار خزر بگذرد و با ربع مسکون منتهی شود و ارباب سالک گویند که رکوب این دریا خطر عظیم دارد چه امواجش پیوسته در تلاطم باشد و درین دریا مد و جزر وقوع نیابد و این بحر هفت جزیره دارد که از آن جزایر نفط سفید و سیاه حاصل گردد **اما بحار صغار و خلیجات و بحیرات و بطایح** در ربع مسکون بسیار است و از آنجمله بذکر بعضی که بمزید غرابت امتیاز دارد اختصار میرود **بحر بربر** از جمله خلیجات دریای هند است و آن را بحر الزنج نیز گویند طول آن صد و شصت فرسنگ است و عرضش سی و پنج فرسنگ و عمقش صد و شصت ذراع و کنار این دریا بخلاف بحار دیگر انعقاد یابد و از آنجا باطراف برند و جهة تصفیه و طراوت رخسار استعمال کنند و از جزایر این دریا صندل و آبنوس بدست آید و عنبر نیز از سواحل آن بحصول پیوندد **بحر فارس** این دریا را بحر البصره و بحر عمان و بحر هند نیز گویند و دریای کثیر المنافع است و اکثر مراکب و سفاین از آنجا بسلامت بیرون آید زیرا که اضطرابش از سایر بحار کمتر باشد و معادن درر و لآلی دارد طولش چهارصد و شصت فرسنگ و عرضش صد و شصت فرسنگ است و بعضی از جزایر عجیبه این بحر در محل خود مسطور و مذکور خواهد گشت انشاء الله تعالی **بحر الشمال** دریائیست در زیر قطب شمالی و ساکن و قعر آن غیر معلوم و چون کشتی در وی افکنند اضطراب آغاز کند و امواجش متلاطم گردد و بدین جهة تجار از رکوبش تقاعد ورزند و گویند که مردم آبی درین دریا بسیارند **بحر السحاب** دریائیست بولایت زنگبار و سوده و پیوسته دخان و بخار بر بالای آن ایستاده باشد و ازین جهة این بحر را بسحاب نسبت کرده اند و اعتقاد زنگیان آنست که آدم علیه السلام درین دریا بوده است **بحیره ارشیز** در حدود آذربایجان است و در میان این بحیره در قدیم الایام دیری عظیم بوده است و چنین گویند که ازین بحیره ماهی طرخ بآفاق برند و آن بغایت لذیذ بود و استخوان ندارد **بحیره تنیس** در زمین مصر است متصل بدریای روم و یک شعبه از رود نیل درین دریا ریزد و درین بحیره ماهی است که تناول آن موجب زیادتی فهم و ادراک باشد و ماهی دیگر نیز هست که چون از آن بخورند خوابهای هایل بینند و فزعناک از خواب در آیند **بحیره قامیه** در حدود شام است و بغایت بعید العمق آورده اند که یکی از حکام خواست که عمق آن بحیره را معلوم نماید در کشتی نشسته در میان دریاچه رفت و لنگری بر سر طنابی بسته در آب گذاشت و چون بقعر نرسید ریسمانی دیگر اضافه کرد تا درازی طناب بهزار گز رسید پس گمان برد که طناب گران شده بر بالای هم نشسته است پس آن را

بر کشید و فرمود که سنگ دستاسی بر سر طناب بستند و خریطه تخم مرغ در زیر آن سنگ آسیا تعبیه نمودند و طناب را فرو گذاشتند ساعتی دیگر باز کشیدند چون خریطه درست بود دانستند که بعمق بحیره نرسیده است و دست از آن کار بازداشتند **بحیره الصخر** دریاچه ایست بحدود شمال و در حوالی آن سوری از سنگ کشیده اند و بغایت عمیق باشد و در یک طرف آب جوانب این دریا چنان سیاه بود که از آب جوانب دیگر بحس ظاهر فرق نتوان کرد و چون خاک را بدین آب سیاه گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ گردد و چنین گویند که یکی از ملوک خواست که عمق آن دریاچه را معلوم کند چهارده هزار گز رسن فرو گذاشت بجایی نرسید و آب این بحیره چنان روشن است که با وجود آن همه عمق قعرش چنان نماید که گویا چهار گز عمق دارد **بحیره خلاط** دریاچه ایست نزدیک بآن بلده گویند که درین بحیره ده ماه ماهی باشد و دو ماه نباشد و سبب آن معلوم نیست **بحیره حیروان** دریاچه ایست در حدود مغرب بغایت بعید العمق در یکی از کتب بنظر در آمده و العهدة علی الراوی که کعب الاحبار از خضر علیه السلام روایت کند که شخصی در زمان نوح علیه السلام درین دریا فرو رفت و تا اکنون بقعر آن نرسیده و چنین گویند که موج این دریا در قعرش حدوث یابد بخلاف امواج دیگر بحار و شخصی که راکب این بحر بود پرسیدند که از امور غریبه درین بحیره چه مشاهده نمودی گفت سلامت یعنی عجب مغازات اما سبب **تولد انهار** آنست که در جبال کهوف و مغارات بسیار است که در حین نزول امطار و حدوث برف و ژاله آب در آن مغارها مجتمع گردد و بنا بر ضیق منافذ بتدریج از آن مواضع بیرون آید و از انضمام [illegible] بعضی ببعضی جداول انهار حادث گردد و چون چند جوی کوچک بهم اتصال یابد نهری بزرگ حادث شود و بعضی از انهار عجیبه غریبه که بسمت تحریر میآید **نهر اتل** ابتدایش از جبال روس و بلغار و حدود شمالست و هفتاد و شش شعبه از آن نهر جدا گردد که مدار معیشت چندین شهر بر آن شعبات باشد مع ذلک نقصانی محسوس در آب او پدید نیاید و این جوی در دریای آبسکون است و میان آب اتل و آب آن بحر فرق توان کرد چه اصلا بیکدیگر نمیامیزد **نهر آذربایجان** آبی خوشگوار دارد و منبع آن جبال آن ولایت است و نهایتش بحیره طبریه و در بعضی از مواضع جداولی از این نهر جدا شود و در زمین نفوذ کند و چون تفحص کنند سنگی سفید و لطیف بغایت ملایمت در نظر آید که از آن آب انعقاد یافته باشد و آن سنگ را مرمر خوانند **نهر جیحون** که آن را آمویه نیز گویند ابتدایش جبال صغانیانست و انتهایش بحیره خوارزم و در بعضی از سنوات فصل شتا آب جیحون منجمد گردد چنانکه کاروانها بر بالای آن گذر نمایند و هیچ اندیشه ننمایند **دجله** نهری عظیم است و مبدأ آن از جبال ارض الروم یا کوههای ضبین حصن ذو القرنین باشد و از فرضه عبادان گذرد و ببحر فارس منتهی شود و آب دجله نافع ترین و سبکترین آبهاست **نهر الذهب** در زمین شام است و در صفت آن گفته اند که هو نهر اوله بالمیزان و آخره بالکیل یعنی از جداول آن زراعت بسیار کنند و محصولات نیکو آید و نهر الذهب چون بآخر رسد تمامش در زمین نفوذ کند که هیچ از آن آب ضایع نشود **نهر ارس** از مغرب بمشرق جاری باشد و ابتداء آن از جبال ارمینیه است و آبش بغایت سریع الجریان و سلوک کشتی در آن متعسر است بلکه متعذر زیرا که بر کنارش سنگلاخ بسیار است بعضی مکشوف و برخی مخفی و جوی ارس همیت تمام دارد و هرچه از حیوانات در وی افتد اکثر بسلامت بیرون آید **نهر زنده رود** در بلده فاخره اصفهانست بعذوبت و لطافت ماء اتصاف دارد و ساکنین در سایق و بساتین اصفهان از آن رود منتفع باشند **نهر سیحه** رودی بزرگست نزدیک بمصر و بر آن قنطره عظیم ساخته اند و آن یک طاق است عرضش قریب دویست قدم و مجموع آن طاق از سنگ رخام ارتفاع یافته و هر سنگ از آن ده گز در پنج گز باشد **نهر اندلس** آبیست که کشتی بر آن نتوان رفت و بر کنار آن آب موضعی بلند است که بتی نهاده اند از مس خالص و بر ناصیه وی نوشته اند که یا ایها الرجل لا تتجاوز منی فانک لم ترجع **نهر حنجامی** بدایت آن از جبال چین باشد و آن جوی در غایت شتابست و اکثر کشتی را آفت رساند و مردم آبی در وی باشند و چون تجار از احوال غافل شوند چیزی در ربایند و در آب غوص نمایند **نهر طبریه** آبی بزرگست نصفش سرد و نصفی گرم و مصب آن بحیره طبریه است **نهر نیل** از معظمات انهار ربع مسکونست و جریان آن از جانب جنوب بشمال باشد و ابتدایش از پس خط استوا از جبال القمر بود و مصب او بحر روم است و نهری درازتر از وی در تمامی ربع مسکون نیست زیرا که یکماهه راه در میان بلاد اسلام رود و دو ماهه در میان دیار نوبه و چهار ماه در صحاری و خرابها و هیچ نهری در تابستان زیاده نمی شود الا این نهر و سبب آنست که چون درین بلاد تابستان بود در پس خط استوا زمستان

در آید چه آفتاب از سمت الراس ایشان دور تر افتد و باین بلاد نزدیک شود و چون ابخار زمستان روی نماید آنجا تابستان بود و عبد الصمد بن ابراهیم
الزهری در کتاب اسباب العجایب آورده که سبب ارتفاع و هیجان آب نیل آنست که آب بحر روم در فصل خزان بجهة آنکه مطالع اشعه کواکب واقع شود
هیجان کند و موج زند و از موضع خود مرتفع گشته در جوش آید و هو نیل چون صدمه ای شود و نگذارد که آب نیل در وی ریزد پس بدین جهة نیل رجعت کند و اراضی
مصر مملو گردد و چون مقدار کفاف بحصول پیوندد باری سبحانه و تعالی باد جنوب را فرمان دهد تا آب بحر روم را بکشد و جاری گرداند پس دیگر باره
رود نیل روان گردد و این یکی از عجایب قدرت الهی است و اهل مصر را مقیاسی بود که تا آن مقادیر زیاده و نقصان آب معلوم کنند و آن در میان
برکه نیل موضوع است و بر آنجا خطی چند است که از آن دستور کفاف اهل مصر معلوم شود و آن تا چهارده خط باشد و چون به شانزده رسد خیر و منفعت
بسیار حاصل آید و غایت زیادة بر هژده خط بود و هر گاه از این بیشتر گردد مصر خرابی را دریابد و گویند که این مقیاس از موضوعات یوسف صدیق
علیه السلام است حکایت مشهور است که در زمان جاهلیت در سالی بموجب آب نیل مرتبه طغیان میکرد که نزدیک بآن میرسید که مصر را منهدم
گرداند و چون دختر بکر صاحب جمالی را بحلی و حلل آراسته در آب می انداختند تسکین می یافت و این صورت در زمان ارتفاع اعلام اسلام ممنوع
گشت و در رود نیل نهنگ و اسب آبی بسیار بود و ماهی سقنقور و رقادة نیز خاصه این نهر است والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

ذکر بعضی از غرایب عیون و آبار علی سبیل الاجمال لا الاختصار

بر طبایع صافیه و ضمایر زاکیه مخفی نخواهد بود که در جوف زمین منافذ
بسیار است و البته در آن آب بود یا هوا زیرا که خلا محال است و هر گاه که بر هوا برودت غلبه کند هوا نیز آب گردد پس اگر این آب را مددی از محل
دیگر رسد و زمین صلب بود چون در آن موضع نگنجد طلب خروج کند و طرفی را بشکافد و بروی زمین ظاهر شود و اگر زمین صلابت داشته بمعالجه
احتیاج پیدا کند چنانچه در قنوات و آبار بجای آورند و اختلاف بقاع و تغییرات هوا در عذوبت و لطافت آب و ملوحت و حرارت و برودت
آن اثری تمام است و بعضی از چشمهای غریب این است که نه کور میشود **عین اروشنک** از ضیاع قزوین است و آبش سهل باشد و چون
از آن موضع بموضع دیگر نقل کنند این خاصیت نه بد **عین القطف** در میان اسفراین و جرجان است و آب بسیار از او حاصل گردد و در بعضی
اوقات این آب انقطاع یابد و جمعی کثیر با اسباب ملاهی و طاس بدانجا روند و رقاصی کنند تا باز جاری شود **عین باد خان** در حدود دامغان
و هر گاه نجاستی در آن افکنند باد و طوفانی قوی پدید آید و صحت این خبر بتواتر پیوسته و چنین گویند که در نواحی غزنین نیز مثل این چشمه ایست **عین مطیعه**
چشمه ایست که آب سفید از آنجا بیرون می آید و چون آنجا بیاشامند مضرتی نرساند لیکن اگر مقداری دور تر برند و بخورند در بدن سنگ گردد
و سبب هلاکت شود **عین و اراب** در این چشمه گیاهیست که هر گاه کسی جهة غسل در آنجا در آید آن گیاه در وی پیچد و هر چند اضطراب بیشتر نماید محکمتر
گردد و چون لحظه صبر کند بخاصیت همان آب از وی دور شود **عین دوراق** آبش بغایت حرارتست چنانچه اگر کسی دفعه واحده بآن
چشمه در آید اندام او بسوزد اما اگر بتدریج در آن رود ضرر نرساند بلکه نافع امراض بلغمی باشد و گاهی دخانی از آن چشمه متصاعد گردد و شعلهای سرخ
و زرد و سبز از آن بدرخشد **عین الجراد** در میان شیراز و اصفهانست و آب آن دافع مضرت ملخ است و هر گاه در بلدی از بلاد ملخ بسیار شود
آب از او در ظرفی کرده تا آن شهر برند و اصلا بر زمین ننهند تا بمقصد رسانند آنگاه از جانبی آنرا بیاویزند لشکر سار از عقب بیایند و تخم ملخ را بر
اندازند و مشهور چنانست که هر گاه آن ظرف را بر زمین نهند خاصیتش زایل شود **عین مسکوره** چشمه ایست برابر بربری در اراضی اندلس و باوجود
صغر اگر لشکری بر کنار آن نزول کنند همه را سیراب گرداند و نقصان در آبش ظاهر نشود **عین التنار** در نواحی انطاکیه است و هر وقت قصبی
در آن افکنند در ساعت بسوزد **عین الغار** بحدود مصر در مرغزاریست و در آن ناحیه خاکیست که چون از آب آن چشمه گل شود از آن موش متکون
گردد **عین سلیمان** در قلعه ایست بحدود کرمان گویند که در اوقات سابقه چون پادشاه زاده که درین قلعه بودی و از آب آن چشمه تجرع کردی
البته بپادشاهی رسیدی **عین سراب** چشمه ایست در بالای حمص قریب برباط کرکوت و در تک آن سنگهای ملون است که خواص عظیم
از آن ظاهر میشود و این احجار بدان چشمه اختصاص دارد **عین الفضه** چشمه ایست در مغرب و پاره های نقره بوزن یکمثقال و نیم مثقال از آن پیدا
شود **عین الکرم** در نواحی بیلقانست و چون قدری از آب آن در بیخ تاک خشک ریزند باز سبز شود **عین نهاوند** چشمه ایست که در

در شکاف کوه نهاوند هر کس که آب محتاج شود نزدیک آن شکاف رفته گوید که مرا آب میباید فی الحال از آنجا آب در ترشح آید و چون مهم کفایت
کرد و پای بر زمین زده گوید بس است در ساعت جریان آب تسکین یابد **عین الشجره** گویند که این چشمه در پایان جبلی از جبال طبرستانست و آب آن در غدیری
مجتمع گردد که دور آن یک تیر پرتاب است و در میان این غدیر درختی بزرگست و در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب میشود و سبب آن ظاهر نیست
نوبتی یکی از ملوک فرمود تا آن درخت را بمسمارهای آهنین استوار گردانیدند و چون اوان غیبتش در رسید مسامیر گسیخت و آن شجر ناپدید شد غواصی جهة
تحقیق احوال آب فرو فرستادند بعد از مدتی باز آمد و گفت قرب هزار گز فرو رفتم و بر حقیقت حال اطلاع نیافتم **عین المغرب** چشمه ایست
در هند که صندوقی مقفل بر سر آن چشمه موضوع است و هر گاه که سر صندوق را گشاده آبی که در آن مجتمع باشد بیاشامند شور بود و اما قطراتی که
از آن ترشح کند شیرین باشد و بدین آب حبوبات در سایر مزروع و معمور است و چون آب صندوق کم شود ببندند و آن بدانجا آیند و مقدار طعام هر یک که
هر کس را کفایت باشد و از جرایم و آثام توبه کنند باز آب آن صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیت را سیراب سازد **عین العلاج** در میان خوی
و قزوین است و آبی گرم دارد و هر انسانی و حیوانی که بر عضوی از اعضای وی جراحتی باشد چون در آن آب نشیند صحت یابد و بخاصیت آن استخوان
شکسته از بدن بیرون آید و قولنج و استرخا و اسهال و رعده و خنازیر را نفع رساند و پیکان از جراحت بیرون کشد و [illegible]
بحصول پیوندد **عین البحر** این چشمه در قریه مجاز است از قرای دامغان گویند که اگر چوبی را در آن افکنند سنگی منقش شود **عین التسیم** در مملکت
چین است نزدیک بقصر فغفور و آب آن بغایت شیرین و لطیف باشد اما چون از آنجا بظرفی کنند و در بر بندند زهری هلاهل و سمی قاتل گردد **عین الذهب**
آن آب از کوه سیوان بانجا آید و بغایت صافی بود و گویند که چون هزار درم نقره در وی افکنند و روز دیگر بیرون آرند شش هزار درم شود و سبب
آن معلوم نیست **عین الشمس** از عبد الملک بن عبد الله المهلبی روایتست که گفت چون بزمین مجاق رسیدم چشمه دیدم که هر گاه آفتاب طلوع کردی
آب آن بطرف مغرب روان شدی و بعد از غروب باز گشتی و بجانب مشرق جریان نمودی از اهالی آنجا سبب این صورت پرسیدم جواب دادند که
تا غایت حقیقت این امر نزد ما بوضوح نپیوسته **عین المسک** چشمه ایست در دیار چین منفجر از پایان کوهی که هر چه بآن شویند بغایت پاکیزه
شود و بوی مشک و عنبر از آن بمشام رسد **عین الهرماس** چشمه ایست نزدیک بنصیبین و سر آن را بسنگ و ارزیز مسدود ساخته اند
زیرا که پیش مردم آنجا مقررست که اگر آنرا بگشایند چندان آب ترشح نماید که آن شهر غرق شود **عین الفرات** در ارزن الروم است چنان
شهرت دارد که هر کس در بهار بآب آن غسل کند تا یکسال دیگر از امراض ایمن بود دیگر در تاکش چشمه ایست که در تابستان آبش چون مقداری
برود سنگ شود و در زمستان آن سبب نرساند دیگر جزیره سلامه که در دیار هند است چشمه ایست که آب آن در ثقبه که نزدیک بآن چشمه است
فرو میرود و از قطراتی که بر کنار آن ثقبه میماند در روز سنگ سفید و در شب سنگ سیاه متکون میگردد دیگر در طبریه که داخل اعمال دمشق است
هفت چشمه است که در هفت سال متوالی آب در آن چشمه فراوان باشد و هفت سال دیگر اصلا در آن عیون نم نماند و لایزال حال بر این منوال بوده است
دیگر در حدود چین چشمه ایست که چون مریضی آب آنرا بیاشامد اگر مردنی باشد فی الحال جان بقابض ارواح سپارد و الا در ساعت صحت یابد
دیگر در دیار قزوین چشمه ایست که مردم بوقت خربزه آنجا روند و از آب آن بیاشامند اسهال قوی آرد و اگر آن آب بجای دیگر برند آن خاصیت
ندهد و در سغد کوه که در نواحی بلده فاخره هراة است مثل این چشمه موجود است و سابقا در وقت خربزه که مردم بدانجا میرفتند و دفع
فضلات کرده باز می آمدند دیگر در سه فرسخی قزوین چشمه ایست که در روزهای گرم تابستان آبش یخ می بندد و در روزی که هوا خنک باشد
یخش گرم میگردد دیگر در عجایب المخلوقات مسطور است که در شبانکاره چشمه ایست که از آنجا بقدر دو سه آسیا آب بیرون می آید و مدت سی
سال آبش در جریانست و سی سال دیگر انقطاع می یابد چنانچه قطره آب در آن چشمه نتوان یافت و لایزال حال بر این منوال جاریست دیگر در ولایت
ارمن چشمه ایست که آبش بقوت جهد که از مسافت بعیده آوازش توان شنید و هر جانور که در آن چشمه افتد فی الحال بمیرد و خوردن آن آب
اسهال قوی آرد دیگر در جامع الحکایات مسطور است که در مراغه دو چشمه است متصل یکدیگر از یکی آبی در غایت برودت ترشح مینماید و از دیگری
در کمال حرارت دیگر از چاهها یکی بئر قضاعه آنجاه در مدینه طیبه واقع است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آب دهان مبارک

دران افکنده اند باران بر جای که از آب آنجاه بپاشاند شفا یابد بئر التوفیق در زمین مغرب است و بخاری عظیم از آن مرتفع میشود چنانکه اگر سنگی بزرگ
در انجا افکنند بیرون اندازد البته بقعر چاه نرسد بئر ازرق چاهیست نزدیک طرابلس و چنان شهرت دارد که هر کس از آن آب بپاشاند معتقل شود بئر
سامرش آبی خوش دارد و چون خشت خام در آنجاه افکنند آوازهای مهیب بر آید و بعد از گذشتن سه ساعت تسکین یابد بئر الصواعق آبش
سهل باشد و چون از آن آب را اندک مسافتی برند خون شود و اگر دورتر برند سنگ گردد و اگر جرعهٔ حیض در آن افکنند صاعقهٔ عظیم پدید شود و بادهای تند وزیدن
گیرد و بجنبشی که عمارات را منهدم سازد بئر بامیان گویند که چون نجس بقصد شاشیدن آب بکنار آنجاه رود آب از قعر چاه بالا آید و چون نجس
دهان بر آن نهد غرق شود و بعد از ساعتی استخوانهای نجس بر کنار آنجاه افتد و وجه آن معلوم نیست بئر الاصوات بکدو دبت واقعست هر کس
نزدیک آنجاه رود آوازهای غریب شنود و سخنان عجیب استماع کند بلغت فارسی و تازی و زنگی و هندی و در وقت باریدن باران آن آوازها
انقطاع یابد و هرگاه که باران باز ایستد باز دیگر اصوات مسموع گردد بئر سکل دیب هر کس که در قعر آن نگرد سگی مانند بر رویش جوز و جو
آن را ... اند بئر الصمغ در دیار هندوستانست چون آبش را در ظرفی کنند و از اول حمل تا میزان بگذارند تریاقی منعقد شود و بغایت نافع
و اگر تا نوحوت بماند زهری قاتل گردد و حکمت آن را غیر علام الغیوب کسی نداند بئر عبد الرحمن در ناحیه از نواحی فارس است قریب
بقریه که بدین اسم مخصوص است و آن چاهیست بغایت بعید العمق و در اکثر اوقات آب نداشته باشد اما در سالی یکنوبت بوقت معین آبی عظیم
از قعر آن بر جوشد و بر سر چاه رسیده بر روی زمین در جریان آید چنانچه چند روز بکیلا حونه بآن دایر شود و مزروعات بآن معمور گردد و
باز آن آب در زمین فرو رفته قطره در چاه نماند بئر خور در میان صفیست در شهر خور و بر سر آنجاه دیگی بزرگ از مس نهاده اند و در بن آن
و یک سوراخی کرده اند و از آن سوراخ که بغایت ضیق است آنمقدار آب بیرون آید که جوئی بزرگ میشود و بعضی از اصحاب اخبار گفته اند
که اینصورت از جملهٔ طلسمات است و الا شهر خور از کثرت آب ویران میشد بئر سیامک در نواحی فارس است و پیوسته از آنجا بخار
گرم بیرون می آید و حرارت آن بخار بمثابه ایست که اگر مرغ بر بالای آنجاه پرواز نماید بسوزد والعلم عند الله تعالی ذکر بعضی از جزایر
غرایب حضرت واهب المواهب بر ضمایر اولو الابصار مستتر نخواهد بود که در میان بحار و بطایح جزایر بسیار است که باری
سبحانه و تعالی بعضی از آنها را اتم معیشت فرق عباد ساخته و برخی را جهة انفع فواید و منافع پرداخته و از جزایر بسیاری بتصرف آدمیان است
و بسیاری مساکن جنیان و در بعضی از جزایر حیوانی چند توطن دارند بر صورت انسان نه بر صفت ایشان و برخی از جزایر مقر وحوش و طیور است
و بعضی معادن طلا و نقره و جواهر و بسیار از جزایر باران متصل آنست که مذکور میشود جزیرهٔ واق در بحر محیط است و در آن جزیره درختی
است که میوهٔ مانند سر آدمی بار می آورد و چون آن ثمر پخته میشود آواز واق مسموع میشود جزیرهٔ تکوت در عین خط استوا و جهت
و مساحت آنجزیره صد و پنجاه فرسنگ است و از عجایب آنکه در ین جزیره شجره ایست که ثمر آن صورتی باشد مشابه انسان و چون آنصورت بزرگ
شده اعضایش درست گردد چیزی مانند کدو با دو سر پستان که شیر از آن در جریان باشد بر آن درخت پدید آید و آنصورت از آن پستان
کدو شیر مکد و کلان شود تا مقدار یک گز بلند گردد و بعد از یکسال خشک شود و بمقدار آن جزیره کرمیست که یک گز طول دارد و هر چند او را
پاره کنند بهم پیوندد و حیات یابد و اگر بطبخ و اخیق آبی از آن کرم بگیرند هر کس را که استخوان اندام بشکند چیزی بر آن شکسته بندد و از آن آب
بپاشانند آن شکسته درست شود و قوت گیرد جزیرهٔ الیاقوت جزیره ایست معظم در میان بحر اعظم و در وی اصناف یاقوت زرد و سفید و کبود
و الوان یافت و نوعی دیگر از جوهر که اهالی مشرق آن را از یاقوت بهتر اعتقاد دارند در ین جزیره پیدا شود جزیرهٔ الفضه نزدیک بخط
استوا است در اقصی مشرق و در محل جریان آبش قطعات نقره افتاده باشد از یک مثقال تا نیم مثقال جزیرهٔ المهراج در دریای چین است
در بعضی از کتب بنظر در آمده و العهدة علی الراوی که طول آنجزیره هزار فرسخ است و مردم آنجا پادشاه خود را مهراج گویند و هر سال خشت از
طلا از مال و اخراجات و اصل خزانه اش کرده اند و مهراج آن طلاها را در غدیری عظیم که در میان آن جزیره ساخته اند اندازد و آن چنان
اسپان باشد که موی گردن ایشان بر زمین کشد و نیز در ین جزیره مرغیست که آن را حواری گویند و انطایر سخن کند فصیح تر از طوطی لیکن مدت حیاتش

حیاتش زیاده از یکسال نباشد و نیز گویند که در ین جزیره فارة المسک و طاوس باشد و صنفی از روباه در آن پیدا شود که فیل و گاومیش را فرو تواند
برد جزیره جلی واق متصل است بجزیرة الزنج و از آنجا طلا بسیار حاصل شود چنانچه قلاده و سلسلهٔ کلاب و بوزینه را از طلا سازند و پادشاه
این جزیره زنی باشد جمیله و ملازمان و ارکان دولتش مجموع نسوان باشند و با رجال اختلاط ننمایند و آبنوس را در ین جزیره بجای هیزم سوزند
جزیرهٔ سیلا در ین جزیره از نتایج قوم عاد جماعتی باشند که طول قدم ایشان یک گز باشد و موی اعضای ایشان بغایت دراز شود و آن
مردم گوشت آدمی خورند جزیرة العقصر در دریای هند است و در آنجا قصریست که هر کس بآنجا رود بیهوش گردد و ساکنان آنجزیره قومی اند
که ابدان ایشان مشابه ابدان بنی آدم است و روی ایشان مشابه روی سگ جزیرهٔ جاوه در همان بحر است و در آن جزیره کوهیست
که در شب آتش عظیم بر آنجا مرئی میشود و در روز غیر دود چیزی ننماید و هیچ آفریده قدرت ندارد که بآن کوه نزدیک رود و عود و نارجیل و نی
و قصب شکر در آن جزیره بسیار است جزیرهٔ الشجاع جزیره معمور است مشتمل بر قری و قصبات بسیار و اشجار میوه دار و در زمان اسکندر
از دریا حیوانی بیرون آمده مواشی متوطنان آنجزیره را تلف میکرد و آنحیوان را شجاع میگفتند و چون ضرر شجاع بحیوانات آنجزیره از سر حد
اعتدال تجاوز نمود متوطنان آن جا هر صباح دو گاو در کنار دریا برده می بستند تا شجاع بیرون آمده آن گاوان را میخورد و زیاده بر آن تعرض
نمیکرد و بعد از آنکه اسکندر بر کیفیت آنحال اطلاع یافت فرمود تا آن گاوان را ذبح کردند و پوست آنها را از زرنیخ و کبریت و آهک و نوره
پر کردند و بدستور معهود بر کنار دریا گذاشتند و شجاع بعادت مألوف از دریا بیرون آمده آن هر دو گاو را فرو برد پس از آن
کسی او را ندید جزیرة البرق در ین جزیره سه موضع که در تمامی لیالی فصول اربعه در یکی برق جهد و در یکی باران بارد و در یکی باد وزد و
سبب آن معلوم نیست جزیرة الاشقر ساکنان این جزیره اصفر اللون اند و موی زرد بر سینه داشته باشند و نارجیل و عود و شکر
در آنجا بسیار بود جزیرهٔ کالوس در آنجا جمعی از سنه وان توطن دارند که هرگز لباس نپوشند و مال ایشان آهن و نارجیل باشد جزیرة
المحرقه از جزایر دریای زنگبار است و مردم کمتر بدانجا رسند و ساکنان آنجزیره را سالی یکنوبت از کوکبی که بسمت آن است ایشان رسد دخنی
عظیم پیش آید چنانچه امتعه و اقمشه و احشام ایشان از شدت حرارت بسوزد لاجرم آنجماعت پیوسته مترصد و مترقب آنوقت میباشند و چون
نزدیک بدان رسد از آنجا رحلت کنند و هرگاه که کوکب از آن محل تجاوز کند بجای خود باز آیند جزیرة النسناس از جملهٔ جزایر زنج است
و ساکنان آنجا یک گز قامت دارند و یک چشم ایشان کور است و یک نیمهٔ بدن مفلوج نعقت که در ین جزیره صنفی از طیور باشند که هر سال جمع
گشته با آن جماعت محاربه کنند و بمنقار چشمهای ایشان را کور سازند جزیرة المنارة در بحر مغرب است و در آنجا منارهٔ ایست بارتفاع صد
گز از حجر خالص و صعود بر آن میسر نمیشود زیرا که راه و درجات آن پیدا نیست و بالای آن صورت شخصی بطلسم ساخته اند که دست بجانب مغرب
دراز کرده است و گویا بچیزی اشارت میکند جزیرة الکنیسه در جانب دریاست و در آن جزیره کنیسه ایست از سنگ تراشیده و در
برابر آن کنیسه مسجدیست و هر دعائی که در آن مسجد کنند مقرر آن باشد که مستجاب شود و بر سر قبهٔ کنیسه صورت اعرابی بطلسم ساخته اند که هر کس از
زایران بتفرج و زیارت آن مسجد رود آنصورت سر از کنیسه در آورد و آواز دهد که فلانی بمهمانی آمده است پس در آن کنیسه گشاده شود و طعامی
کافی جهة آن شخص بیرون آید و باز در بسته گردد و پیوسته حال بر منوال باشد جزیرهٔ خالط در دریای روم است و در ین جزیره غیر گوسفند
چیزی نباشد و آن گوسفندان بغایت بزرگ اند و تجار را چون سفاین بدانجا رسد توقف کنند بی مانعی هر چند گوسفند خواهند تصرف نمایند
جزیره عادیان در دریای اشقر است باقلیم هفتم و آنجزیره ایست بغایت معمور و خلق بسیار در آن توطن دارند و طول و عرض آنجزیره
صد و شصت فرسخ است در عجایب البلدان مذکور است که در آنجزیره درختیست بغایت بزرگ که هرگاه آفتاب ببرج حمل تحویل نماید هر کسی
هر سؤال که از آن درخت کند مطابق واقع جواب شنود و در غربی جزیره عادیان چهار جزیره است هر یک را پنجاه فرسنگ طول و پنجاه فرسنگ
عرض و در دو جزیره از آن جزایر مردان ساکن اند و در دو جزیره دیگر زنان و میان ایشان سی و پنج فرسنگ مسافت دریاست و آن
مردان وقت معین در کشتی نشسته بجزیره زنان روند و چند روز با ایشان صحبت داشته بعد از آنکه زنان آبستن شوند باز گردند و چون آن

ننان وضع حمل نمایند اگر پسر باشد بحر برمردان فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند **جزیرهٔ قامرون** در بحر چین است و دران جزیره
جانوریست که آن را کرگ خوانند و در پیشانی کرگ شاخیست نزدیک بیک گز و چون آن شاخ را ببرند بر موضع قطع صورتی از صور حیوانات
پدید آید **جزیرهٔ کله و سریره** خط استوا در حدود شرق از میان این جزیره کذرد و معدن حلقی آنجا بسیار بود و دران جزیره ماران باشند که
گاومیش را فرو برند **جزیره لنکابالوس** متوطنان آنجا پیوسته برهنه باشند و اگر مسافری بدست ایشان افتد صید کرده عضو عضو شکرف تناسند
جزیرهٔ الرامی در بحر اخضر است و دران جزیره نوعی از درخت بقم است که بیخ آن تریاق زهر افعی و سایر سموم بود و درین جزیره گاومیش
باشد که او را دم نبود و درانجا جنسی از آدمی هست که قامت هریک از ایشان چهار شبر باشد و موهای ایشان سرخ بود و بیشتر اوقات بر بالای
درختان بسر برند و طایفهٔ از ملاحان نیز درین جزیره مقیم اند که چون در آب سباحت کنند زورق را دریابند **جزیرهٔ العقارب** هم از جزایر
بحر اخضر است و درین جزیره کژدمان بزرگ باشند صاحب جهان نامه گوید که از معتمدی شنیدم که گفت جسم آن کژدمان برابر جسم شتر بود
جزیره سراندیب جزیرهٔ معظم است و مساحت آن هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ و دروی کوهیست که هبوط آدم علیه السلام بران واقع شده
و مردی که در کشتی باشد آن کوه را از چند روزه راه ببیند و درین کوه اثر قدم آنحضرت هست و هر روزی آن مقدار باران بارد که اثر قدم آدم
شسته شود و درین کوه یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و در بعضی از انهار آن جزیره الماس باشد و در جویها بلور پیدا شود و حیوان مشک
نیز دران جزیره باشد و در جزیره سراندیب در اوقات سابقه پادشاهی قوی حال بود و جهه وی از عراق کشتی شراب میبرده اند **جزیره**
مسلا درانجا درخت فلفل بسیار بود و چنین گویند که بر خوشهٔ فلفل برگی بزرگ باشد که چون باران باریدن گیرد آن برگ خوشه را بپوشاند
تا بروی نبارد و چون باران بازایستد برگ از روی خوشه برخیزد **جزیره زنکبار** در دریای زنجست و دران جزیره زنکیان سفید پوست باشند
که ذوائب و حواجب و اشعار ایشان نیز سفید بود و اصلا بر بدن ایشان خالی سیاه نتوان یافت **جزیرهٔ موال** در دریای فارس است
وگاه گاه در وقتی که این بحر مد کند ماهی عظیم بخشکی اندازد و آنسال مردم آن نواحی بسعت معیشت اوقات گذرانند زیرا که آن ماهی
گرفته بجو بشانند و روغن آن را ذخیره سازند گویند که آنقدر روغن از آن ماهی بحصول پیوندد که مصارف و اکابر را تا یکسال جهت سوختن چراغ
و احاد الناس برای خوردن کفایت کند و این روغن را در ظروف چوبین محافظت نمایند والا در هر ظرفی که کنند ترشح کند **جزیره**
قبرس در دریای افریقیه است و دوران شصت و سه فرسخ و درانجا حیوانیست که اعضای آن مشابه بنی آدم است مگر سر و گوشهای
دیگر در شمال جزیره یاقوت جزیره ایست چهل فرسنگ در چهل فرسنگ و درانجا بتخانه ایست و بتی بزرگ دران خانه نهاده اند و هر کس در
روز معین باین بتخانه رسد گویند که حج اکبر او را میسر شد و عقیدهٔ عبدهٔ اصنام چنانست که این بت هر سال یکبار خون کند و هر گاه آن وقت
در رسد غریبی را گرفته دست بسته دران خانه گذارند و صباح که در بتخانه باز کنند او را مرده یابند صاحب عجایب البلدان گوید که درین
اوقات که تاریخ بسنوات هجری بهفصد رسیده مسافری بعزم نظاره بدان جزیره رفته بود و بت پرستان بدستور معهود او را گرفته شبی در بتخانه
انداختند و آن مسلمان حافظ کلام الله بود و در تمامی آن شب بتلاوت قرآن اشتغال نمود روز دیگر که کفار در بتخانه را باز کردند او را زنده
یافتند و بغایت متعجب شده گفتند که خدای ما این شخص را نکشته است و زر و جوهر بسیار باو دادند و آن مسلمان در میان ایشان چنان
عزیز و صاحب اختیار شد که هر حکمی میکرد اطاعت مینمودند **ذکر بعضی از جبال اغرایب احوال** در آفریدن جبال ایزد متعال را حکمت
بسیار است و از آنجمله یکی معادن زر و نقره و جواهر است که در جوف آنها پیدا شود و سبب تکون معدن آنست که چون آب برف و باران
در مسامات جبال نفوذ کند بواسطه حرارت جوف مغارات سیاه مذکوره مستحیل بخاری لطیف گردد و طلب خروج نماید و چون راه بیرون
شدن نیابد اجزای آن بخار کثافتی پیدا کرده زمانی بعید العهد بران حال بماند و چون توقف آن امتداد یابد صفا و غلظ او تزاید پذیرد
و از آن زیبق منعقد گردد و بسبب اختلاط و امتزاج او با اجزاء تراب متنوعه و طبخ و نضج هوا از آن اجناس جواهر مختلفة الطبایع والالوان حادث
یابد و آن جواهر را معدنیات گویند و شرح حقیقت تکون آن درین اوراق نگنجد لاجرم قلم مشکین رقم بذکر بعضی از جبال غریبه خصائصها جبل

جبل دماوند در حدود طبرستانست و چهار فرسخ ارتفاع دارد و بر قلة الجبل قطعه زمینی است که ده گز مساحت دارد و درو سوراخهاست که بخار
ازان مثل شعاعی چون نور آفتاب ظاهر شود چنانچه بروشنائی آن از مسافتی بعید توان دید و در روز دودی از آن موضع متصاعد گردد و در میان عوام مشهور است
که سلیمان علیه السلام صخره جنی را درین کوه حبس نموده است در عجایب البلدان از علی بن زرین منقولست که گفت من و جماعتی از اهل ساحت عازم کوه شدیم
گشتیم و در قلهٔ آن کوه هفتاد موضع یافتیم که دخان کبریتی از آنجا متصاعد بود و چون احتیاط کردیم سایر جبال در جنب آن بغایت حقیر مینمود و از آنجا
جوی کوچک مرئی میگشت و بر سر آن کوه غمامهٔ است متراکم که در تابستان و زمستان اصلا منکشف نمیشود **جبل نهاوند** نزدیک بآن بلده است و دران
کوه دو طلسم ساخته اند یکی بصورت گاو و دیگری بهیات ماهی و ازین کوه آبی بیرون می آید و منقسم میگردد بدو قسم قسمی بنهاوند میرود و قسمی بدینور **جبل ثور**
نزدیک بمکه مبارکه است و درانجا غاریست که سید ابرار صلی الله علیه و علی آله الاطهار و اصحابه الاخیار در وقت هجرت برافقت ابوبکر صدیق رضی الله
تعالی عنه دو سه روز درانجا ساکن بود **جبل اشیره** در ولایت ترکستانست و درو معدن نشادر و معادن نفط و فیروزه و طلا و روی و آهن دران کوه
بسیار است و درانجا سنگی پیدا شود که چون در آتش افکنند سفید گردد و اثوابی را که با آن بشویند بغایت پاک و لطیف شود **جبل سلیمان** کوهیست
در غایت بلندی نزدیک باردبیل مشتمل بر دشتها و چشمهای آب گرم و سرد و مشهور است که هر حیوانی که بقصد خوردن ثمار آن اشجار کند بمیرد **جبل**
الصورت در محاذی کرمانست وجه تسمیهٔ او آنکه چون قدری از سنگ آن بسایند و در ظرف آب افکنند البته بصورت انسان قرار گیرد **جبل**
فرغانه درین کوه گیاهی روید بصورت آدمی که آنرا اسرج الصنم گویند و آن گیاه در قوت باه اثری تمام دارد **جبل مورجان** در زمین اندلس
است و دران کوه غاریست که آب از سقف آن در تقاطر است و طلسمی ساخته اند که اگر یک کس دران غار باشد بقدر احتیاج او آب فرود آید
و اگر هزار کس باشند بمقدار آب چکد که همه را کفایت شود **جبل واسط** تا بلاد اندلس ممتد باشد و دران جبل مکانی پدید آید که میان آن تیری
بود و هر گاه قصد کنند که آن تیر را بگیرند غایب گردد و چون دست از آن عزیمت باز دارند باز پیدا شود و هیچکس را بر حقیقت آن حال اطلاع نیست
جبل برطایل در میان دریای هنداست و از آنجا آواز دف و نی و صنج شنوند و بی آنکه اهل آن بزنند **جبل نوبه** کوهیست در دریای هند و
انجا چشمهٔ آب باشد و بزعم هندوان شارب آن عمری دراز یابد و در حوالی آن چشمه حیوانات اند بصورت سگ و چون کسی قصد آن کند مانع شوند و
در هلاکت خلق کوشند **جبل بیستون** در میان همدان و بغداد است گویند که صورت شیرین بعمل فرهاد دران کوه موجود است **جبل تبت** کوهیست
که چون آتش بران فروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش را بمیراند و در وقتی از اوقات پادشاهی بجهة امتحان از دیار تبت بدان کوه آمده و هیزم
با نفط و گوگرد و هیزم بسیار بر قلهٔ آن جبل جمع آورده و آتش دران زدند همان ساعت آب ظاهر شده آتش را فرو نشاند **جبل السم** ایضا در
اراضی تبت واقعست و هر که بدانجا عبور کند نفس منقطع شده بمیرد و یا زبانش از نطق باز ماند **جبل اللبنان** گویند دران کوه اشجار میوه دار
بسیار است و بی آنکه کسی متعهد تربیت آن شود میوه دهد اما طعم و بوی آن ثمار چندان لطافتی نداشته باشد و چون آن میوه را ببلخ رسانند خوش
بوی گردد **جبل الحدید** در دیار هنداست و از آن کوه آهنی سرخ بحصول پیوندد که چون زخمی از آن بر کسی زنند از موضع جراحت خون ترشح نماید اما کشته
نگردد که آن را دواخ کرده اند **جبل الانهار** در اقصای بلاد مغربست و ازین کوه سه چهار جوی عظیم بیرون آید و قریب هزار قنطره بران
جویها ساخته اند و یاقوت سرخ و زرد و کبود از آن کوه بحصول پیوندد **جبل الروضه** کوهیست مبارک نزدیک بمصر و در اخبار آمده است
که دران جبل روضه ایست از ریاض بهشت و در زمان خلافت عمر رضی الله عنه اهل کتاب مبلغ هفتاد هزار دینار خریداری کردند راضی نشد و گفت
روضهٔ بهشت در تصرف اهل اسلام اولیست و اول کسی از مسلمانان که دران کوه مدفون شد عامر بن غافری بود گویند که در جبل الروضه گوسفندان
وحشی بسیار اند و کسی متعرض آنها نمیشود **جبل الکوکبان** نزدیک بصنعاء واقعست و بر آنکوه دو قصر است که بعکس او اثر ساخته اند و عقیده
بعضی از مردم آنست که آن دو قصر را از جواهر ساخته اند زیرا که در شب بغایت درخشنده است **جبل النار** کوهیست در میان بحر عدن
پیوسته آتش از آن جبل در اشتعال باشد و بعضی از عدنیان گویند که قومی از نسل یکی از پیغمبران علیه السلام دران کوه ساکن اند و العلم عند الله تعالی **جبل**
المعظم کوهیست در اراضی حبشه و درانجا مساجد و صوامع واقعست و گویند که در آنکوه مغاره ها باشد که میت درانجا اصلا پوسیده نگردد

و چنان استماع افتاده که در ولایت تماین نیز مغارها است که اموات در آنجا خفتیده اند و نشسته و اصلا تغییر در ابدان ایشان محسوس نمیشود و در چیچکتو نیز غاریست که شش مرده در آن موجود است و اجساد آن مردگان از هم نریخته و مردم آنجائی آن موضع را تنگی خواجه گویند و زیارت کنند و دیگر در عجایب البلدان مسطور است که کوهیست در سه چهار فرسخی قزوین و در آنجا صورت حیوانات است که بتقدیر الهی مسخ شده اند و تحول بسنگ گشته از آنجمله شبانیست تکیه بر عصا زده و گوسفندان در حوالی آن از سنگ و همچنین زنی بنظر می آید که گاو میدوشد و نیز مسموع شده که چون از قهستان کرمان بروند بر دست راست بمسافت پانزده فرسخ زمینی پدید آید مربع هشت فرسخ در هشت فرسخ مجموع قری و قصبات آن متحول بسنگ شده و هرچه از آدمی و حیوان و بنائی که در آنجا بوده همه گشته تا حدی که گهواره در آنجا یافته سنگین و در آن کودکی از سنگ و در سنی از سنگ بسته و جمعی دیده اند از سنگ که در آن کبکی سنگین بوده و در کنار این بیابان که معضوبه اشتهار یافته حبشی باشد از کژدم بغایت سیاه و شب در هوا طیران نماید و زخم نیش آن مهلک بود و دیگر در ترکستان کوهیست و در آن کوه غاریست که هر که در آن غار رود در ساعت بمیرد و از همه غریبتر آنکه در آن نواحی غاریست که هر کس از پیش آن گذرد روح از بدنش مفارقت نماید و دیگر در مملکت چین کوهیست و در آن کوه دره و در آن جاده ایست که بر آن جاده مردم از چین بهر جهت روند و هر کس از جاده انحراف نماید فی الحال نفس منقطع شده بمیرد و دیگر در مصر فا کوهیست و بر سر آن جبل چشمه آبی و آب آن چشمه از جمیع جوانب آن کوه سیلان مینماید اما قبل از آنکه بدامن کوه رسد منعقد شده شب یمانی از آن حاصل شود و دیگر در یکی از بلاد حلب اسفرا کوهیست و آن کوه مناره ایست از سنگ و بر سر آن مناره تغاری موضوع است و بر سر آن تغار مرغی از سنگ منصوب که در منقار خود انجیری دارد و در آن جبل درختان انجیر فراوانست و مرغان بصورت آن مرغ سنگین فراوان و چون انجیر پخته شود هر روز آن طیور هر یکی انجیری در منقار گرفته بیایند و در آن تغاره اندازند و شخصی که مرصد معین باشد از آن انجیرها تناول کند و هرچه از وی فاضل آید بفروشد چنانچه مشهور است که این طلسم بلیناس حکیم ساخته است والعلم عند الله تعالی

ذکر بعضی از آدمیان غریبة الاشکال والافعال

ثبوت پیوسته که تمیم داری که مردی بود نصرانی در زمان هدایت نشان پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام با سی کس از بنی لخم و جذام جهة تجارت در کشتی نشسته سفر دریا اختیار کرد و بحسب اقتضا قضا باد مخالف در وزیدن آمد و مدت یکماه آن سفینه از موضعی بموضعی میبرد و چون بجائی دریای مغرب رسیدند نزدیک بجزیره تلاطم امواج تسکین گرفت و تمیم با رفیقان بآن جزیره در آمدند ناگاه دابه که کثرت و غلظت اشعار او بمثابه بود که پیش و پس از یکدیگر متمیز نمیگشت با ایشان ملاقات شد و از غایت غرابت هیات آن دابه متعجب شده پرسیدند که تو کیستی جواب داد که من جساسه ام اکنون ایها القوم بروید نزد مردیکه درین دیر است زیرا که او بشنیدن اخبار شما بغایت مشتاقست تمیم داری گوید که چون ما این سخن شنیدیم بدان دیر شتافته آدمی دیدیم که دستها و پاهای او را به بندهای آهنین محکم ساخته بودند و ببزرگی عظیم خلقت او شخصی بنظر ما در نیامده بود و لاجرم از وی پرسیدیم که تو کیستی گفت خواهید دانست که من چه کسم شما بگوئید تا چه کسانید جواب دادیم که ما از عرب که در کشتی نشسته باین دریا آمده بودیم و بواسطه حدوث تلاطم امواج یکماه سرگردانی کشیده باین جزیره افتادیم و با جساسه ملاقات نموده باشارت او بدینجا آمدیم پس آن شخص بجانب ما اقبال کرده گفت خبر دهید مرا از نخل بیسان گفتیم از کدام صفت او خبر میپرسی گفت سؤال میکنم از شما که آن نخل میوه میدهد یا نی جواب دادیم که بلی گفت زود باشد که میوه ندهد باز گفت خبر دهید مرا از بحیره طبریه گفتیم از کدام حال او خبر میپرسی گفت آیا در آن بحیره آب هست گفتیم در آن دریاچه آب بسیار است گفت زود باشد که آن خشک شود باز گفت خبر دهید مرا از چشمه زغر گفتیم از کدام حال او خبر میجوئی گفت آیا در آن چشمه آب هست و مردم آنجائی بآن آب زراعت میکنند گفتیم بلی در آن چشمه آب بسیار و اهالی آن سرزمین بزراعت مشغول اند باز گفت خبر دهید مرا از پیغمبر امیین که چکار کرد گفتیم بدرستیکه آنحضرت از مکه بمدینه تشریف آورد گفت با وی عرب مقاتله کردند گفتیم بلی گفت چه کرد نسبت بایشان پس او را خبر دادیم که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر معاندان غالب آمد قبایلی را که نزدیک باو بودند مطیع گردانید پس گفت خیریت عرب در متابعت اوست و اکنون من شما را از حال خود خبر دهم که بدرستیکه منم المسیح که زود باشد که مرا دستوری شود بخروج پس بیرون آیم و سیر نمایم در زمین و نخواهم گذاشت قریه را که بدانجا در نیایم در چهل شب از روز

بجز مکه و مدینه که آن دو بلده بر من حرامند و هرگاه خواهم که یکی از آن دو شهر در آیم فرشته که شمشیر برهنه در دست داشته باشد مرا استقبال نموده مانع آید و همچنین بر هر نقبه از نقبات آن دو بلده ملایک باشند که آنرا حراست نمایند القصه تمیم بعد از شنیدن این سخنان بحجاز بازگشته بشرف ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم دریافت و مسلمان شد کیفیت واقعه را باز گفت و حال آنکه آنحضرت قبل ازین اخبار دجال را بهمین منوال با اصحاب گفته بود پس از استماع این حکایت از تمیم مهاجر و انصار را در مسجد مجتمع ساخته حدیث مذکور را بمسامع ایشان رسانید و فرمود که اعجبنی حدیث تمیم وافق الذی کنت احدثکم عنه و عن المدینة و مکة و در صحیحین بروایت انس بن مالک مثبت است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نبوده است هیچ پیغمبر مگر بیم کرده باشد امت خود را از اعور کذاب الا و انه اعور و ان ربکم لیس باعور و نوشته شده است در میان دو چشم دجال که کفر و در صحیح مسلم از حذیفة بن الیمان مرویست که حضرت مقدس نبوی صلوات الله و سلامه علیه فرمود که چشم چپ دجال اعور است و او را موی بسیار است و با اوست بهشت و دوزخ پس آتش او بهشت است و بهشت او آتش است یعنی هر کس دلیر در رود با آتش او بدخول جنت استسعاد یابد و هر کس به بهشت او مغرور گردد بدر آمدن دوزخ مبتلا شود و در باب غرایب خلقت و افعال دجال امثال این احادیث بسیار روایت کرده شده است و ایراد جمیع آنها لایق این مقام نیست لاجرم عنان خامه خوشخرام بصوب ذکر عوج بن عنق و یاجوج و ماجوج انعطاف یافت

تعریف عوج بن عنق

اکثر مورخان بر آن رفته اند که عنق مادر عوج و دختر آدم است علیه السلام و او را بعظم جثه توصیف نموده اند چنانچه گویند هر انگشتش سه گز طول داشت و در تفسیر شیخ سعید کازرونی مذکور است که بلندی قامت عوج بیست و سه هزار و سیصد ذرع و ثلث گز بوده و در زمان طوفان نوح علیه السلام که آب از سر مرتفع ترین جبال چهل گز گذشته بود از سر زانوی او تجاوز ننموده و نیز در کتاب مذکور مسطور است که در آن اوان که موسی علیه السلام داعیه جنگ جباران شام داشت عوج موازی طول و عرض معسکر بنی اسرائیل قطعه سنگی ببرید از کوهی و بسر برگرفت بعزیمت آنکه بر بالای موسویان اندازد تا همه بیکدفعه زیر آن کوه پاره نیست و نابود گردند ایزد سبحانه و تعالی مرغی را امر کرد که بالماس آن سنگ را سوراخ کرد تا در گردن عوج افتاد و جناب موسوی بحسب وحی سماوی که برین کیفیت اطلاع یافته خود را بعوج رسانید و عصا بر کعبش زده او را از پای در آورد و چون عوج بقعر جهنم افتاد استخوان ساق پایش را چند سال بر روی رود نیل انداخته بودند و آینده و رونده بر آن جسر آمد شد مینمودند

صفت یاجوج و ماجوج

در روضة الصفا مسطور است که یاجوج و ماجوج پسران منشخ بن یافث بن نوح بودند و چون هر یک از اولاد یافث بقطری از اقطار زمین رفته آغاز زراعت نمودند یاجوج و ماجوج باقصای اراضی مشرق خرامیده قریب بجائی که سد ذو القرنین ساخته شده است مقیم گشتند و از نسل ایشان خلقی کثیر در وجود آمدند چنانکه عبد الله بن عمر گوید که بنی آدم ده جزو اند از آنجمله نه جزو یاجوج و ماجوج اند و یک جزو سایر اهل عالم و در بعضی از اخبار آمده که یاجوج و ماجوج دو طایفه اند که بچهار صد قسم منقسم میشوند و یک نفر از ایشان نمیرد تا هزار نفر از نسل خود نه بیند و تمامی طبقات یاجوج و ماجوج بحسب هیات منحصر در سه صنف باشند اول جماعتی اند که هر یک را از ایشان صد و بیست گز طول قامت بود و عرض بدن بدان متابه نباشد و صنف دوم زمره اند که هم طول و هم عرض بدن ایشان صد و بیست گز است و صنف سوم گروهی اند که طول و قصر قامت ایشان از یک شبر تا بچهل ذراع کشند و این صنف را گلیم گوش نیز گویند و فیل و کرگدن با یاجوج و ماجوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس وحوش و سباع ضاره هرچه بدیشان باز خورد نجات نیابد و یکی از عادات مذمومه آن قوم اینست که هر کس از ایشان بمیرد گوشتش را بخورند و یاجوج و ماجوج زمینی نباشد نه خدای را شناسند و نه خلق را و مانند حیوانات معاش کنند و دیگر از غرایب صور بشر آنکه در حد چین قومی باشند بشکل آدمی اما موی ایشان شبیه بموی بوزینه است و آن قوم را قوت طیران است چنانچه از درختی بدرختی دیگر پرواز کنند قال فی عجایب المخلوقات البغوی فی جانب الصین قوم بشکل الانس ما شعرهم کشعر القردة یطیرون من شجرة الی شجرة دیگر آنکه در نواحی ترکستان موضعیست که مار در آنجا بسیار و در آنجا جماعتی نوعی دارند که اگر یکی از آن قوم بیمار شود خود را بر سر کوهی که در آن نواحی واقعست رساند و بعد از وصول اگر باران بر وی بارد آن مریض از آن مرض فی الحال شفا یابد و الا در آن رنج بمیرد و چون وفات یابد قطرات امطار بمثابه ریزان گردد که مرده میبرد

و حقیقت الحال بر کسی ظاهر نیست دیگر در بلاد چین خانه ایست و در انجا مرده که قامتش مشابه درخت خرماست و دو دست ندارد و بجای
دو دست بر روی زنش آوازی مثل آواز طبل ظاهر گردد دیگر در قریه از قری ولایت قبره در زمان اولجایتو سلطان دختری در وقت موضع
درد اگرفت بعضی از چند روز آلت رجولیت از موضع مخصوص او بیرون آمد و همچنین در جامع الحکایات مسطور است که شخصی در بغداد دختری داشت
و چون او را بشوهر دادند در وقت زفاف آلت مردان از میان هر دو پای او سر بر زد و آن دختر پسر شده زنی بحباله نکاح در آورد
و از وی فرزندان پدید آمدند دیگر در یکی از کتب بنظر در آمده که نوبتی در حضرموت دندان انسانی یافتند که بیست من وزن داشت دیگر در زمان
سلطان محمد خدابنده در سلطانیه مردی بود که بر تمامی اندامش موی غلیظ داشت بسان موی خرس اما لحیه او مانند سایر مردم بود و سخنش مفهوم نمیشد
و بعضی اوقات سگی را نیده دیگر از سنان بن ثابت حرانی منقولست که گفت زنی دیدم که اصلا دست نداشت و بپای خیاطت میکرد دیگر در
جامع الحکایات مذکور است که صاحب تاریخ دیالمه گوید که دو شخص از ارمن بخدمت ناصر الدوله آوردند که پشت هر دو بهم چسبیده بود و قریب
بیست و پنج سال عمر داشتند و اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان مخالف هم دیگر بود دیگر در ولایت ارمنیه قریه ایست و در انجا طایفه اند
که هر کس از ایشان ریش بر آرد نصف ریش او سیاه است و نصفی سپید دیگر نوبتی در بعضی از بلاد زنی ظاهر گردید که دستهایش پرموی بود مانند
خرس که دندانهای زیرین نداشت و سخنش مفهوم نمیشد مردم میگفتند که مادرش با خرس جمع آمده و این تحفه غریب آورده دیگر در عجایب البلدان
مسطور است که در ساحل بحر محیط کوهیست و در آن کوه جمعی ساکنند که دو چشم بر سینه دارند و یک چشم در میان سر بر روی آنها چشمها ظاهر است
دیگر از ابو حامد اندلسی مرویست که گفت در بعضی از بلاد بلغار شخصی دیدم از نسل عادیان طویل القامه و در قوت بمثابه که ساق اسپ را
بدست گرفتی و بشکستی و آن شخص در خدمت پادشاه بلغار بود و تقرب تمام داشت و در هر لشکری که آن مرد بودی خصم را هزیمت نمودی
دیگر از ابو اسحق طالقانی منقولست که گفت در مرو با جمعی از مردم بموضعی نشسته بودم که ناگاه دیوار کهنه که نزدیک بما بود بشکافت و چند سر
آدمی از میان آن بیرون آمد و یکی از آن سرها شکسته دندانهایش بغایت بزرگ آن دندانها بمثابه بود که یکی از آنها دو من وزن داشت
دیگر در اراضی مغرب ریگستانیست و در میان آن ریگستان شهریست که متوطنان آن تمام نسوان باشند و اگر مردی بدانجا رسد بسبب اقتضای
آب و هوا شهوتش ساقط گردد بلکه بعد اندک زمانی بمیرد و در آن بلده چشمه ایست که چون زنان در آن چشمه نشینند حامله شوند و دختر
آرند و اگر بر سبیل ندرت پسری در وجود آید زود بمیرد و هر زنی که از حیض پاک شود اگر روز دیگر در آن چشمه نشیند حیض او معاودت
کند و چندان خون از وی برود که بهلاک نزدیک رسد و آن زنان بغایت جمیله باشند و هرگز هوس مجامعت بخواطر ایشان خطور نکند
و اگر فی المثل یکی از ایشان بولایت دیگر افتد از مباشرت بغایت آزرده گردد اما بعد از چندگاه عادت دیگر نسوان پیدا کند
و عورات آن شهر مسلمان باشند و هر کاری که جهة انتظام امور دنیوی مردان را باید کرد آن زنان بدان قیام نمایند و هر چیز از هر محل حاصل
کنند بسویت در میان یکدیگر تقسیم نمایند و بزرگی و کوچکی و نزاع جهة سود او معامله در میان ایشان نباشد و افزونی مال و طلب ستم و ذخیره
نهادن را از جمله مکروهات شمارند حکایت در عجایب البلدان مسطور است که در حدود باب الابواب برعی دو قریه است و متوطنان
آن قری مردم بلند قامت احمر اللون ازرق چشم باشند و غیر زراعت صنعتی ندانند و بهیچ یک از سلاطین مال و خراج ندهند و تابع دین و ملتی
نباشند و در هر یک از آن دو قریه دو خانه بزرگ باشد در زیر زمین مثال سردابه یکی مخصوص برجال و دیگری منسوب بنسوان و جمعی از مردم
جهة ساختن کار اموات متعین اند و کار سازی ایشان چنانست که چون یکی از ایشان بمیرد مرده را بسردابه که برجال مخصوص باشد برند و بکارد
اعضایش از یکدیگر جدا گردانند و مغزهای استخوانها را بیرون آورده عظام را در خریطه اندازند اگر میت توانگر بوده باشد در خریطه دیبا و اگر فقیر
بود در خریطه چرم و آن خریطه را در آن سردابه بیاویزند نام میت و اسم پدر و مادر و تاریخ ولادت و سال وفاتش را آنجا نقش کنند آنگاه گوشتهای
مرده را از سردابه بیرون آورده بتلی برند که در خارج آن قریه است و آنجا بنهند و کلاغی چند که بر آن تل آشیانه دارند بیایند و آن گوشتها از هم
بربایند و هیچ مرغی دیگر نگذارند که بر آن پشته نشینند و برین قیاس عورات آنجماعت نسوان مرده را کارسازی نمایند و همچنانکه سردابه زنان علیحده

علیحده است پشته که مطرح گوشتهای ایشانست غیر پشته ایست که گوشت مردان را بر آن اندازند حکایت در تاریخ احمد بن اعثم کوفی مسطور است که
سعد بن ابی وقاص بعد از فتح حلوان نضله بن معاویه را با سیصد سوار بجانب حلوان فرستاد تا اغنام و مواشی کافران را تاخت کند و نضله در وقت
مراجعت از ناحیت حلوان نماز دیگر در میان دو کوه فرود آمده بادای بانگ نماز قیام نمود و چون گفت الله اکبر الله اکبر از کوه آوازی آمد که کبرت
تکبیرا یا نضله و چون گفت که اشهد ان لا اله الا الله باز آوازی آمد که اخلصت اخلاصا یا نضله چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله هاتف بزبان راند
که این پیغمبریست که بعد از وی کسی بمرتبه نبوت نرسد و چون گفت حی علی الصلوة بار دیگر گفت که این نمازیست که فریضه گردانیده خنک آنکس که بران مواظبت
نماید و آنرا بوقت گذارد و چون نضله گفت حی علی الفلاح هاتف آواز داد که الفلاح لاهل الصلاح الصلاح لاهل الفلاح و بعد از آنکه نضله از بانگ
نماز فارغ گشته تکبیر گفت در وقت اداء قد قامت الصلوة باز از کوه آواز آمد که امت محمد رسول الله را تا قیام قیامت بقا باشد و نضله از شنیدن
این سخنان متعجب بوده پس از فراغ از ادای نماز بر پای خواست و باواز بلند گفت که ای هاتف آواز تو شنیدیم و آنچه فرمودی فهم کردیم اگر تو از جنس فرشتگانی
فضل الله علیک و اگر از پریانی فمرحبا بک و اهلا و سهلا و اگر از آدمیانی بیرون آی تا بصحبت تو مشرف شویم در همان لحظه پیری سر برهنه که موی
روی و سرش سفید بود و دو جامه صوف سفید پوشیده بود و عصایی بر دست گرفته از عقبة الجبل بیرون آمد و بران عصا تکیه زده گفت السلام
علیکم و رحمة الله و نضله لب بجواب گشاده از وی پرسید که تو کیستی و درین منزل چگونه بسر میبری گفت من زریب بن برثملا ام وصی عیسی بن مریم
علیهما السلام و مسیح در باره من دعا کرده است که تا وقت نزول او از آسمان زنده مانم و فرموده است که درین کوه روزگار گذرانم باید که
سلام مرا بعمر بن الخطاب رسانید و او را بگویید که متابعت سنت سنیه نبویه را از دست مده و بران مواظبت نمای و بدانکه قیامت
نزدیک رسیده است نضله گفت چه باشد که مرا از علامات روز جزا خبر دهی زریب گفت ای نضله هر وقت که مردان بمردان و زنان بزنان
مجامعت کنند و امرا با غلمان در سازند و اگر چه غلات بسیار باشد نرخ ارزان نشود و خون بیگناهان بر خاک ریزند و خشت طلا بر شبه
رسند که اگر درویشی سالی گدائی کند وجه درمی نیابد و حفاظ قرآن را با لحان و مزامیر تلاوت کنند و مساجد را نقاشی نمایند و مناره های بلند
افرازند و گواه دروغ بسیار شود و باران اندک بارد و خوردن ربا شایع گردد بباید دانست که قیامت نزدیک باشد و خشم الهی ظهور
نماید و زریب بعد از گفتن این سخنان غایب شد و چون نضله بخدمت سعد ابی وقاص رسید کیفیت حال باز گفت و سعد بنفس خویش بآن کوه
رفته هر چند جستجوی و تک و پوی نمود و بانگ نماز گفت دیگر از زریب اثری ندید و خبری نشنید و العلم عند الله الحمید المجید دیگر حمد الله مستوفی در
تاریخ گزیده آورده است که در زمان اولجایتو سلطان مولانا جمال الدین ترکستانی که عالمی صادق القول بود روایت کند که جمعی از تجار گفتند
که درین سنوات که فوجی از کفار لشکر بترکستان کشیده در نواحی بیکی جماعتی از اهل اسلام را شهید گردانیدند از انجمله شخصی که او را قرابهادر میگفتند بزخم
تیغ کافران کشته شد بعد از مدتی عیال و اطفال قرابهادر از گوشه خانه از خانهای او آوازی شنیدند که منم قرابهادر که در فلان روز کفار
مرا شهید کردند و اکنون من بغایت خوشحالم و با هفتاد هزار روح باستقبال روح پیغمبری آمده ام که سه روز دیگر فوت خواهد شد و چون خاطر
متعلق بشما بود بدینجا آمدم تا معلوم نمایم که چه حال دارید عیال باید که اهل این شهر را بگویند که آفتی عظیم متوجه این بلده است صدقه دهید تا دفع
شود و چون مردم قرابهادر این آواز شنیدند بسرعت هر چه تمامتر گوشه خانه را خراب کردند هیچکس در میان دیوار ندیدند و از گوشه
دیگر همان آواز شنیدند و این آواز مانند آواز مردم ذی حیوة نبود بلکه آوازی بود که از خمی بیرون آید و درین نوبت از کرت اول بسیار
بیشتر بود که مردم شهر را بگویید که صدقه دهند و الا ببلیه عظیمه مبتلا خواهند شد اهل خانه جواب دادند که مردم این شهر سخن کردن ترا از ما
باور نخواهند کرد گفت اهل شهر را بگویید تا در میدانی حاضر شوند و چوبی در زمین فرو برند من از آن چوب با ایشان حکایت کنم و شهریان بران
موجب عمل نموده همان سخنان استماع کردند و ایضا گفت که این دعا بخوانید که اللهم کفی علمک عن المقال و کفی کرمک عن السوال و تا سه
روز این آواز از مردم یکی از مواضع مختلفه میشنیدند بعد از آن آن پیغمبر در گذشت و آن آواز منقطع گشت ذلک من عجایب الحالات
و غرایب الواقعات دیگر تفسیر کازرونی از امام شافعی مرویست که هرم بن حیان مدت چهار سال در رحم مادر مانده چون متولد گشت

ونه انهایش بیرون آمده بود و دیگر آنکه در اوایل جمادی الاولی سنه ست عشر و تسعمائه در بعضی از محلات دار السلطنه هراة از ضعیفه پسری متولد
گشت که چهار چشم و دو بینی و دو دهان داشت و در هر دو ناخنش دو دندان رسته بود و بر پشت او پاره گوشت زیادتی بود مانند کوهان شتر و در وقتی
که راقم حروف در مجلس جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد تفتازانی بود این طفل را بعد از آنکه مرده بود بدانجا آوردند و آنجناب متغیر گشت
که وقوع امثال این صورت از جمله علامات انتقال ملکست و در اواخر رجب سنه مذکوره در همان بلده در محله خواجه معز الدین ملک زنی که عورتی بیک شکم چهار
فرزند آورد یک پسر و سه دختر پسر همان لحظه فوت شد و دختران با مادر ایشان نیز پس از سه چهار روز وفات یافتند و چنانچه جناب شیخ الاسلامی
گفته بود در شعبان همان سال ماه بچه رایت دولت نواب کامیاب شاهی از افق بلاد خراسان طالع گشت و آن مملکت بحیز تسخیر فرمانفرمای جهانبان
در آمد والحمد لله رب العالمین والصلوة علی نبیه و آله المعصومین **ذکر بعضی از غرایب حکایات که از جنیان منقولست** در کتب علماء
و از مناقب بروایت خزیمه بن ثابت از ابو عامر راهب منقولست که گفت نوبتی شنیدم که در ولایت یمن کاهنی ظاهر گشته که در آن فن شبیه و نظیر
ندارد و از روی علاقه نسبی بر سطیح بن [illegible] مستولی شده در ماه رجب که شهر بای اشهر عرب در نیام بود متوجه یمن گشتم و در شبی از شبهای مهتاب که در آن
راه شتر بصوب مقصد میراندم خواب بر من غلبه کرد پس از آنکه بحالت تیقظ و انتباه آمدم خود را در بیابانی غریب منکر دیدم نظر بر اطراف و جوانب
آن صحرا انداخته آتشی چند مشاهده من شد از دور که مانند ستاره میدرخشید و نزدیک آن شعلهات شتافته جمعی مهیب صورت غریب خلقت دیدم
که در گرد آن آتشها نشسته بودند لاجرم بترسیدم و شتر نیز بترسیده بزانو در آمد و من خود را از مرکب انداخته جمعی از ایشان بقصد من بر خواستند
و من بتضرع و زاری خواستم بزمره از آن قوم جماعتی را که متوجه ضرر من بودند منع کرده چهار شخص نزد من نشستند یکی از ایشان مرا مخاطب کرده
و گفت ای آدمی از کدام قومی گفتم از قبیله غسان از بطن جفنه آنگاه از مقصد و مقصود من پرسیدند و من صورت حال را عرض داشته بزبان آوردم
که ما در اخبار مغیبه اعتماد بر قول کاهنان از آن میکنیم که ایشان حقایق اسرار را از شما میشنوند و من اکنون حق جوار را وسیله ساخته بعضی از قضایا را آینده
بواسطه از شما استعلام مینمایم سه کس از ایشان اشارت بچهارمی کردند که داناترین ما اوست و من متوجه او گشتم آن جنی گفت که یا ابا عامر فرا گیر
که نه از کتاب باشد [illegible] درویش بی سامان و فرود آرنده باد ان [illegible] که هر آینه زود باشد که بیاید صاحب شتران با تکلیف میان کمر
بگرامی ترین تحریض کننده مردم را بر جنگ و فصیح ترین فرماینده بگشادن از مطلب فرهنگ و هر آینه فرود آید از آسمان سخنی بدین معنی که چهار در
چیزی بهره خواهی کند که جنگها دیده باشد و تیغها کشیده و نه خوبی و انسانی کوی را نرم و خاموش گرداند هر سنگ کسان [illegible]
گرداننده اند و بخشی را که شکننده پادشاهان فارس و روم باشد خواهنده ابو عامر گوید که پرسیدم که این شخص پادشاه باشد جواب داد
که نی پیغمبری باشد از بنی هاشم با شرف و وفا و کرم بعد از آن بهمه از اوصاف حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم بر زبان آورده گفت گوش
من این سخنان را از فرشتگانی استماع نموده که نویسندگان اعمال بندگانند ابو عامر گوید چون سخن بدینجا رسید آن جنی با رفیقان خود از نظر من غایب
شد و من آنشب را در همان مکان گذرانیده صباح بطرف مدینه مراجعت کردم از غرایب آنکه با وجود مشاهده این حال و شنیدن این مقال
ابو عامر راهب با وجود آنکه زمان بعثت نبی غالب را دریافت از غایت حسد ایمان نیاورد و بر کفر و ضلالت بمرد و حکایت در
بسیاری از نسخ سیر بنظر در آمده که سواد بن قارب که در میان عربان از اجانب و اقارب اعتبار و استشفا داشت در ایام خلافت عمر
ابن الخطاب روزی بدار الخلافه آمد عمر رضی الله عنه بوی گفت که یا سواد من شنیده ام که ترا از ظهور حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم اشراف جنی
که همزاد تو بوده آگاه گردانیده و کیفیت آن حکایت را میخواهم که بی واسطه از تو استماع نمایم سواد گفت یا امیر المؤمنین من شبی در خوابگاه خویش
باستراحت اشتغال داشتم که آن جنی آمد و پای بر من زد و گفت برخیز و بیدار شو اگر فهمی داری دریاب که رسول بنی لوی بن غالب رسید و نیم دوست
او ورزید و وی خلق را بمجد خواند و طریق عبودیت حضرت الوهیت روشن گرداند و بیتی چند بر زبان راند بهمان مضمون من این سخن را وقعی ننهادم
و گفتم بگذار که خواب کنم که دوش بیدار بوده ام و آن جنی از آنشب غایب شده شب دیگر باز آمد و همان سخنان را اعاده کرد و من بقول اول از آن
حدیث متاثر نگشتم و شب سیم نوبت دیگر ظاهر گشته همان ابیات را بر زبان آورد و پوشیده نماند که ابیات مذکور را بعضی از علما از فن سیر [illegible]

برین موجب ترجمه کرده اند ابیات شگفتی در دلم از جنیانست که راه مکه شان مقصود جانست بران جنی که چون یکان نباشند پری و آدمی
یکسان نباشند همه را بهدایت گشته طالب که ما را بر کرهان کردند غالب تو نیز از سوی پیغمبر شتابی بهران کامی که مجویی بیابی القصه سواد گوید
که در شب سیوم سخنان منشوره و منظومه آن جنی متأثر افتاده روز دیگر روی بصوب مکه آوردم در اثناء راه شنیدم که حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم
بمدینه هجرت فرموده بسرعت شتافتم و شرف ملازمت آنحضرت دریافتم و بسعادت اسلام رسیدم اما دیگر هرگز آن جنی را ندیدم حکایت
از جناب مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر استماع افتاده که روزی تقریر نمود که قاضی اختیار الدین حسن گفت که از مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی
شنیدم که نوبتی تقریر میگفت که در وقتی که متوجه گزاردن حج اسلام بودیم درویشی نسبت بما طریق ارادت سلوک داشت و همره و زمیل
ما میرسید و چون بباديه در آمدیم دو سه روز او را ندیدیم بعد از آن پیدا شد در غایت ضعف و ناتوانی لاجرم از و پرسیدیم که درین چند
روز کجا بودی و چه حال داری جواب داد که مرا واقعه در غایت غرابت اتفاق افتاده اکنون بهمت شما از آن بلیه نجات دست داد و چون
از تفصیل این اجمال سؤال کردیم گفت در فلان منزل بر کنار برکه ماری عظیم دیدم و بزخم سنگ او را بقتل رسانیدم همان لحظه گرد و غبار
عظیم حادث شد و چنان احساس کردم که جمعی از هوا در آمده مرا برداشتند و بجائی بردند که پادشاهی بر تخت نشسته بود و جمعی کثیر در پیش
او ایستاده و جماعتی که مرا برده بودند بعرض رسانیدند که این آدمی یکی از کسان ما را کشته است و پادشاه جواب این سخن را از من استفسار
نمود یکی از آن طایفه آهسته مرا گفت که بگوی هر چه شرع فرماید و من این لفظ را بر زبان راندم پادشاه گفت او را نزد قاضی برید تا این قضیه
بمقتضای شریعت مطهره فیصل یابد آنگاه مدعیان مرا نزد شخصی که بر مسند قضا متمکن بود بردند و دعوی خون کردند قاضی از من جواب پرسید
گفتم که من ماری را کشته ام و از قتل کسی دیگر خبر ندارم قاضی از آن جماعت پرسید که مقتول شما بچه صورت بدانجا شتافته بود گفتند بهیات مار
گفت پس شما را دعوی نمیرسد زیرا که من در لیلة الجن از رسول الثقلین صلی الله علیه وسلم شنودم که فرمود من تزیا بغیر زیه فقتل فدمه هدر
اکنون این شخص را بر داشته بقافله او ملحق گردانید و ایشان بموجب فرموده عمل نموده مرا بهمان سر برکه رسانیدند و من از عقب قافله می
آمدم تا اکنون بخدمت رسیدم راقم حروف گوید که امیر نظام الدین علیشیر بعد از نقل این حکایت اظهار تأسف کرده گفت کاشکی من در زمان
حیات مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی این واقعه را میشنودم تا بی واسطه کیفیت حال را از ایشان معلوم مینمودم و هم از مقرب حضرت
سلطانی استماع افتاده که فرمود که یکی از قرابتان من گفت شبی مرا میل حمام شد پیش از صبح برخواستم و بحمام میرزا شاهرخ رفتم اتفاقا
همان زمان حمامی چراغ روشن کرده بود و هنوز کسی بحمام در نیامده بود و من غوطه بستم و بحمام در آمدم و در یکی از خلوت خانها غسل کردم
چون بمیان حمام آمدم دیدم که شخصی بر روی تخت نشسته است از و پرسیدم که صبح دمیده است یا نی گفت صبر کن تا احتیاط کنم آنگاه
خود را بلند ساخته دست بشیشه روزنه سقف حمام رسانید تا آن را بر داشته ملاحظه دمیدن صبح کند لاجرم وهم بر من غالب گشته
در ساعت بیرون دویدم و جامه پوشیده متوجه خانه خود گردیدم چون بدر باغ رسیدم بهیات مردم آشنا پیدا شده گفت درین سحر
از کجا می آیی گفتم از حمام می آیم و مرا واقعه غریب دست داد گفت بگوی و چون کیفیت بلند شدن آن شخص را تقریر کردم این خبر
کتف خود را بر کشیده تا سر پشت طاق در باغ شهر بلند شد و بزبان آورد که آن شخص که در حمام دیدی بلندتر بود یا من و من از مشاهده آن
صورت غش کرده تا روز آنجا افتاده بودم آنگاه بعضی از کسانی که مرا میشناختند بسر وقتم رسیده مرا بخانه بردند و بتعهد حال من پرداخته
تا بهتر شدم و هم از جناب مشار الیه استماع افتاد که فرمود که یکی از نوکران امیر حسن ملکی گفت که در زمستانی که متوجه یکی از مواضع بادغیس بودم
در روزی که تمام دشت و بیابان را برف گرفته بود بزغاله سیاه بنظرم در آمد که در میان برف خفته بود و از هیچ طرف اثر قدم او معلوم
نبود و من متحیر شده اسب بدان طرف راندم و آن بزغاله را گرفته بقاش زین رسانیدم و در آن اثنا دست من بمیان هر دو پای او در آمد
دیدم که خصیتان او در غایت بزرگیست از روی تعجب با خود گفتم که فی الغنم مایه لا دری بار بزغاله روی باز پس کرده گفت که [illegible]
[illegible] لاجرم هراس بر من غالب شد [illegible] بزغاله را دور انداختم و در غایت سرعت بطرف دیگر تاختم ذکر بعضی از غرایب

او صاف و اموری که منقولست از حیوانات آبی و وحوش و طیور در عجایب البلدان مسطور است که در نیل مصر سه جانور است
که در سایر انهار و بحار نیست فرس و نهنگ و فرس البحر اما فرس جانوریست بهیات وزغ که طول و عرض یک گز باشد و نقطهای گرد چون
بر بدن دارد و راکبان کشتی و مسافران دریا از وی بغایت هراسان باشند و برای طعمه در آب اندازند تا بخوردن مشغول شده از ضرر کشتی
تقاعد ورزد و اما نهنگ جانوریست که در اندامش سوراخ و دهان پیش نیست و خوردن و بچه آوردن و فضله افکندن او از همان منفذ است
و در رسالة الصید که تصنیف جناب شیخ الاسلامی مولانا سیف الدین احمد التفتازانی است در سلک تحریر انتظام یافته که نهنگ بصورت
سوسمار است و دهان گشاده دارد و زبان ندارد و شصت دندان پیش در فک اعلی دارد و چهل دندان پیش در فک اسفل و در میان هر دو
دندان پیش آن دندان خورد چهار گوشه است و بعضی گفته اند که نهنگ را شصت دندان پیش است چهل در بالا و چهل در پایان و چون نهنگ
جانوری را در دهن گیرد دندانهایش از یکدیگر گذشته مشبک شود و اصلا آن جانور را خلاصی ممکن نباشد و پشت نهنگ شبیه پشت
سنگ پشت است و آهن بروی کار نکند و نهنگ را چارپایست و دم دراز گاه باشد که طول آن بده گز رسد و پهنایش بده گز
را نتوان کشت مگر از زیر بغلش و او هرگاه خواهد که جفت شود از دریا بیرون آید و ماده را بر پشت خویش اندازد و تخم در خشکی کند از بچگانش
آنچه بآب رود نهنگ شود و آنچه در خشکی ماند سقنقور گردد و ایضا در رساله مذکوره مذکور است که چون شکم نهنگ از فضلات پر شود از
آب بیرون آمده دهان باز کند و مرغکی کوچک بدهان وی درآید و آنچه از اندرونش بیرون آید بخورد و آن مرغک را چیزی است بر سر
مانند خار هرگاه نهنگ دهان خود برهم نهد آن خار در کامش خلیده باز دهان بگشاید اما فرس البحر جانوریست که سر و گردنش بمثابه گاو
جیش و یش ناب مانند دندانهای خوک از دهانش بیرون آمده و چهار رسته دندان دارد و هر دندانی برابر تخم مرغی و دست و پای
او بغایت کوتاه است و سطبر مشابه بدست و پای شتر و دمی کوتاه دارد و او دایم قصد کشتی کند و هر جانوری که یابد هلاک کند و
قوت و صلابت جسدش بمرتبه ایست که نوبتی در مصر هزار مرد مسلح خواستند که او را هلاک سازند ایشان را این معنی میسر نشد و
عجایب البلدان مسطور است که نوبتی در ساحل دریای هرموز مشاهده افتاد که مردی ماهی صید کرد که مانند سپری گرد و پهن بود و دو دست
دراز باریک داشت و در میان پشتش دو چشم گشاده بود و دهان در میان شکم داشت دیگر در رسالة الصید مذکور است که نوعی از ماهی که
آنرا حوت الحیض گویند و آن بسیار بزرگ باشد چنانکه کشتی را از رفتن باز دارد اما چون ساکنان سفینه خرقه را بخون حیض آلوده بدریا
اندازند آن ماهی بگریزد و اگر زنی حایضه در کشتی باشد همین خاصیت ظاهر گردد دیگر در بعضی از بحارها ماهی میباشد که طول آن صد و بیست
گز است و عرض او بیست ارش و عرض دهانش دوازده ارش و بهمراه آن بحر ماهی است که میپرد و در وقت طیرانش ماهی از وی بزرگتر از
عقبش در پرواز می آید و او را گرفته بخورد دیگر در یکی از دریاها ماهی میباشد که در روی آب در طیران می آید تا خود را بحیوان بحری
که بر سطح آب دهان باز داشته باشد میرساند و بدهانش در می آید و این حیوان آن ماهی را فی الحال فرو میبرد دیگر در تحفة الغرایب مسطور است
که در هندوستان دریاییست که ده فرسخ طول آنست و در آن دریا حیوانات اند بهیات انسان که چون شب شود از آن جنس بسیاری
آب بیرون آیند و بر ساحل بحر با هم ملاعبه نمایند و رقص کنند و در میان ایشان زنان خوب صورت باشند و دیگر حیوانات نیز باشند
بر غیر صورت آدمی که از آن بحر بیرون آیند و مردم آنجا در شبهای مهتاب نزدیک آن دریا روند و در گوشه نشسته نظاره ایشان
کنند راقم حروف گوید که در سنه ثمان و تسعمایه که سلطان بدیع الزمان میرزا بجنگ اقبال محمد خان شیبانی در کنار آب مویه نشسته بود بعضی
مردم از آن نهر ماهی گرفتند که طولش یک گز و نیم بود و سطری بصنف بالایش برابر عصای و نصف پایانش بمقدار قمچی و فک اسفل بدست
وغیر دهان منفذی در اعضایش ظاهر نبود و از جمله حیوانات آبی دیگر سرطانست که او را خرچنگ نیز گویند از غرایب حالاتش آنکه چشم
بر کتف دارد و دهان در سینه و سالی سه نوبت پوست اندازد و خانه خود را مثل از دو در سازد یکی بطرف آب و دیگری بطرف خشکی
و چون پوست افکند در جانب آب را محکم گرداند و در طرف خشکی باز گذارد تا بدنش صلب شود دیگر آنکه خرچنگ بطریقه آدمیان بهت

مورخ که معاصر العزیز بالله اسمعیلی بود در تاریخ خود آورده است که از صعید مصر طایری در غایت عظم خلقت که میان آدمیان بحجه و عنب ذات
و پر پایش هتون بود بچپه رنگ و شبیه اکثر طیور در اعضایش مینمود نزد عزیز آوردند و آن مرغ را عنقا می گفتند و زمخشری در ربیع الابرار از عبد الله
بن عباس رضی الله عنهما روایت نموده است که ان الله تعالی خلق فی زمن موسی علیه السلام طایرة اسمها عنقا لها اجنحة اربعة من کل جانب ووجه
کوجه الانسان و صانع بی علت هر چیزی آن مرغ را بعضی کرامت فرموده بود و بعد از چندگاه جفت او زوجی مشابه او آفریده و موسی علیه السلام
وحی کرد که من دو مرغ عجیب خلق کردم و رزق ایشانرا از وحوشی که در حوالی بیت المقدس اند مقدر ساختم و بعد از اندک زمانی از آن دو طایر
فرزندان تولد نموده نسل ایشان بسیار شد و پس از آنکه موسی بجوار مغفرت ایزد سبحانه و تعالی انتقال فرمود آن مرغان از اراضی شام بصحاری
نجد و حجاز آمدند و همواره وحوش و صبیان را بخوردند و در اطعمه خود حیا نمیکردند لاجرم در وقت ظهور شاهباز قاب قوسین او ادنی صلی الله
علیه و سلم از آن طیور شکایت کردند و بدعای آنحضرت نسل ایشان انقطاع یافت باقی گویند که آنچه در عدم بعضی از اشیا مثل شده است که مانند
عنقا مراد آنست که بعد از دعاء مذکور کسی آنرا ندیده است و خبری از وی نشنیده والله اعلم بالصواب **عقاب** نزد ارباب صید
مرغان مشهور است و او بغایت دور بین و تیز پرواز است چنانچه چاشت در عراق چوزه میخورد و شام در یمن و عقاب سه بیضه نهاده در سی روز
بچه بیرون آرد و از بچگان خود یکی را بیرون اندازد زیرا که بوی مشقت میرسد که جهت هر سه بچه طعمه بهم رساند و بچه را که عقاب بیرون افکنده
مرغی که شکننده استخوان موسوم است بالهام ایزد تعالی بروی مهربان گردد و او را طعمه دهد تا کلان شود از عجایب آنکه بعضی از اهل دانش
گفته اند که تمامی عقابان ماده میباشند و با غیر خود جفت میکنند دیگر آنکه چون عقاب پیر گردد بچگانش او را برداشته بهندوستان برند
و در چشمه که بعین العقاب مشهور است غوطه دهند آنگاه در آفتاب نگاه دارند تا پرهای کهنه وی ریخته پر نو بیرون آرد دیگر آنکه چون در جگر عقاب
قصوری پیدا شود جگر خرگوش پاره پاره خورده صحت یابد باز بعضی از اهل از گفته اند که باز نمی باشد مگر ماده و نر وی از جنس طیور دیگر میباشد چرغ
چنان مشهور است که هیچ یک از طیور شکاری آهو صید نتوان کرد مگر چرغ و مزاج چرغ بمرتبه سرد است که هرگز میل خوردن آب نکند و از
جمیع جنس بوی خوش آید بعضی از اهل تاریخ بر آنند که اول کسی که بچرغ شکار کرد بهرام گور بود و زمره گفته اند که حارث بن معاویه بن ثور
نخستین شخصی است که بچرغ صید نمود بوم در شب اصلا خواب نکند و در روز از آشیانه بیرون نیاید نقلست که نوبتی کسری فرمود که بدترین
از مرغان را شکار کنند و هیزمی که بدترین هیزمها باشد کباب سازند و بدترین مردمان دهند الحاصل بومی گرفت و هیزم تخمه کباب کرد و بعامل
ظالم داد گویند که چون بوم را بکشند یک چشم او گشاده ماند و یکی پوشیده و هرکس آن چشم گشاده را با خود دارد در خواب نشود **موش گیر**
او را علیواز و خات و حداه نیز گویند در رسالة الصید این عبارت مذکور است که موش گیر فروترین مرغانست دو تخم نهد و گاهی سه تخم
و هر حال سه بچه بیرون آرد و از این عبارت چنان مستفاد میگردد که موش گیر گاهی از یک بیضه دو بچه بیرون می آورد و آن صورت در غایت
غرابت گویند که موش گیر بهترین جانورانست در حق همسایه زیرا که اگر از گرسنگی بسر حد هلاکت رسد قصد بچه و بیضه مرغان همسایگان نکند
نوبتی شخصی از عزیزی پرسید که این سخن راست است که علیواز شما مادیه و شما را جواب داد که این معنی را کسی داند که همسایه علیواز باشد
کرکس عرب کرکس را عولف خوانند یعنی جیره دار از کارها و او در ابد داری عمر و حدت بصر تعریف کرده اند چنانچه گفته اند که از چهارصد فرسنگ
مسافت چیزی به بیند و در یکروز از شرق بغرب رود و همچنین آورده اند که بوی مردار را از دور بشنود و اگر بوی خوش بوی رسد بیمار گردد
و بجرم خوردن حرص بسیار داشته باشد و گاهی بمقدار خورد که حرکت نتواند گرفتار شود و کرکس را با خفاش الفت و محبت باشد که هرگاه
از وی جدا گردد از اندوه بمیرد **ککلک** گویند که او جانوریست بزرگ و بعضی از حکما گفته اند که نگاه داشتن استخوان ککلک با خود غم و اندوه
از دل ببرد و اگر کسی چشمش را همراه داشته باشد در آب غرق نشود هر چند که شناوری نداند **کبوتر** جانوریست بغایت معقول و انواع او بسیار است
چون جلت و پرپا و بغدادی و شوشتری و شیرازی و پردم و صحرایی و از خواص طبیعت کبوتر آنکه اگر هزار فرسنگ از آشیانه معهود خود دور افتد
و ده سال بر آن بگذرد طلب همان موضع کند و کبوتران نیز مثل آدمیان با یکدیگر تعشق میورزند و در وقت جفت شدن سر و روی همدیگر را

ی بوسند از ارسطو منقولست که عمر کبوتر بهزار سال میرسد **طوطی** باصناف اوصاف متصف میباشد از انجمله در زمان معزالدوله دیلمی طوطی سفید
از دا آورده بودند که منقار و پایهای وی سیاه بود و بر سر خود کاکلی فستقی داشت و در ایام دولت سلطان ابوسعید میرزا طوطی سرخ از هند آورده بودند
و در زمان فرمانفرمائی سلطان حسین میرزا طوطی سفید که منقارش سیاه و پایهایش سرخ بوده دیده شده گویند که هرکس زبان طوطی خورد فصیح گردد
و هرکس بهره اش بتناول نماید گنگ در زبانش پدید آید **طاوس** عجب صورت بهترین طیور است و در سه سالگی لون و زیب و زینت پر با
وی بکمال رسد و ماده وی در سالی یکبار دوازده تخم نهد یا کمتر و چون با پر خود بسیار بازی کند تخمش بشکنند بنابرین بیضه او را در زیر ماکیان نهند
تا بچه بیرون آرد و ماکیان از آن بیضها زیاده از دو عدد را محافظت نتواند کرد و در رسالهٔ القصیه مسطور است که از عجایب آنکه طاوس نر و ماده
با یکدیگر مجامعت نمی نمایند بلکه چون طاوس نر مست شود در گرد چشم وی اشکی پدید آید و طاوس ماده آنرا بخورد و از این معنی سبب بیضه نهادنش گردد
اما راقم حروف از امیر نظام الدین علیشیر که طاوس بسیار داشت بکرات استماع نموده که میفرمود که ما چند نوبت جفت شدن طاوس را
بسان زوجیت خروس و ماکیان مشاهده کرده ایم از غرایب آنکه چون چشم طاوس بر طعامی افتد که زهر داشته باشد آغاز رقص کرده فریاد کند
خروس بوقت نماز عالم باشد چنانچه بعضی از علما و مجتهدین بران رفته اند که اعتماد بر بانگ خروس کرده نماز توان گذارد و در صحاح اخبار
آمده است که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که چون خروس بانگ کند از فضل خدای تعالی خیری طلب زیرا که خروس ملکی می بیند و بانگ میکند
و خروس بر ماده خود بغایت غیور است و بصفت شجاعت و سخاوت مشهور **تذرو** خروس دشتی است و او در هوای خوش و موسم وزیدن
باد شمال فربه شود و در هوای مکدر و هنگام باد جنوب لاغر گردد **دراج** برغبت مشهور و او در وقت وزیدن نسیم شمال و هوای خوش
طیران نماید و در زمان هبوب باد جنوب بال پرواز نگشاید **کبک** از غایت شهرت احتیاج بتعریف ندارد و از غرایب آنکه کبک ماده
بمجرد شنیدن آواز کبک نر تخم نهد و گاه باشد که در خاک غلطد و خاک بر پر و پای خود پاشد بیضه آرد و کبک دو آشیانه سازد
و بیضه را که بچه نر شود کبک نر محافظت نماید و کبک ماده بیضه که بچه ماده گردد نگاه دارد و کبک بر ماده خود بغایت غیرت باشد
و ده سال عمر یابد **هدهد** رسول حضرت سلیمان است بجانب بلقیس و او آب را در زیر زمین همچنان بیند که مردم در شیشه مشاهده نمایند گویند که
هرکس پر هدهد را با خود نگاه دارد بر دشمن ظفر یابد و اگر هدهدی را در خانه بیاویزند ساکنان آن منزل از ضرر سحر ایمن باشند **فاخته**
با آدمی انسی تمام دارد لاجرم پیوسته در مواضعی که دست آدمی بآن رسد آشیانه سازد و در خانه که آشیانه فاخته باشد مار ساکن نگردد زیرا که مار
آوازش نشنود دیگر بر زد گویند که فاخته چهل ساله شود و جناب شیخ الاسلامی در رسالهٔ القصیه نوشته اند که اصمعی مشاهده شده **قمری** بعضی از
سلاطین سلف نظم محمودی آورده اند که چون قمری نر بمیرد ماده بار دیگر جفت نگردد و در فراقش ناله کند تا وقتی بمیرد در بعضی از تواریخ مسطور است
که نوبتی یکی از سلاطین هند مرغی بصورت قمری جهة سلطان محمود غزنوی فرستاد که هرگاه طعامی مسموم در مجلس حاضر شدی اشک از چشم آن مرغ
میرفت و مانند سنگ منعقد میشد و آن سنگ را چون تراشیده بر جراحتها مینهادند التیام می یافت **چغوک** مانند طیور دانه چیند ولی آنکه
ناخن درنده داشته باشد مثل سباع گوشت نیز خورد و بعضی از علما گفته اند که عمر چغوک بهزار سال رسد و زمره جانب نقیض گرفته بر آن رفته اند
که چغوک بکثرت مجامعت مشغوفست بنا بر آن زیاده از یکسال عمر نیابد **فراشترک** طائریست بغایت معروف و از وی غرایب بسیار
منقولست از جمله آنکه چون چشمش را برکنند باز بروید و جهة دفع خفاش که دشمن بچگان وی است همواره کرفس در آشیانه خود اندازد زیرا که خفاش
از بوی کرفس بگریزد و دیگر آنکه اگر بچه وی را بزعفران رنگ نمایند تصور کند که وی را علت یرقان حادث شده و فی الحال رفته سنگ یرقان آورد
اما خواجه نصیر الدین محمد طوسی در یکی از مؤلفات خویش نوشته است که صدق این سخن معلوم نیست دیگر آنکه یکی از ثقات نقل کرد که نوبتی در سقف
یکی از خانهای من فراشترکی آشیانه ساخته بود و من آنرا ویران کردم چون فراشترک آمد و خانه خود را خراب دید آغاز اضطراب نمود و بر بام
پرید و افغان میکرد تا وقتی که فراشترک بسیار جمع آمدند و هر یک مقداری گل در منقار یا چنگال داشتند و همه از بام بایوان پریده در همان
موضع که آشیانه خراب شده بود بیک لحظه خانه دیگر ساختند و آن فراشترک بآنجا در آمده فی الحال بیضه نهاد دیگر آنکه جمعی از مخادیم صادق

الصادق القول فرمودند که در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزا در روز پنجشنبه بحضرة سلطان محمد میرزا که در کارزارگاه است رفته بودیم و در کنار
نشسته که آشیانه فراشترکی در نظر بود ناگاه دیدیم که ماری قصد کرد که بآن آشیانه رفته بچگان فراشترک را بخورد و مادر بچگان چون احتمال شنید
نمود و بیرون پرید و پیش از آنکه مار خود را بآشیانه او رساند باز آمده نزدیک مار پریده چیزی در دهانش انداخت چنانچه مار بیطاقت شده از سقف
خانه بپایان افتاد و جمعی برخاسته او را کشتند و دهانش را ملاحظه نموده دیدند که فراشترک خار خسک در دهان مار افکنده بود و بدینجهت از
منع کرده هرچند وقوع این امر بغایت مستبعد است اما چون از ثقات استماع افتاده بود خامه تحریر آن زبان گشود **عکه** بدزدی و خیانت
موصوفست و او بیضه خود را در برگ درخت پوشیده از نظر غایب سازد زیرا که اگر شب پرک نزدیک تخم وی رود گنده شود و همچنین عکه
قوت خود را نیز پنهان کند گویند که غیر از آدمی و عکه و موش و مور هیچ جانوری خوردنی را پنهان نگاه ندارد **غراب** چندین نوع میباشد و
طبیعت جمیع اصنافش بر آن مجبولست که از خلق کناره کرده در جائی جفت شود که کس نه بیند و نداند و بعضی از علما بر آن رفته اند که کلاغ
مجامعت نمی نماید بلکه بمجرد آنکه نر منقار خود را طعمه ماده دهد قناعت کند و آنچه متفق است آنکه هیچ غرابی با یک ماده نگرد و مواصلت جایز نمی
دارد و ازین جهة او را بعدم وفا منسوب سازند از غرایب آنکه چون بچه کلاغ از بیضه بیرون آید در نظر پدر و مادر آن قدر کریه منظر نماید که
چند روز گردش نگردند و در آن ایام رزاق علی الاطلاق پشه را بآشیانه کلاغ فرستد تا قوت بچگانش گردد و هرگاه غراب بچه پر برآورد پدر
و مادرش بآشیانه آمده متعهد حالش نمایند دیگر آنکه امیر کمال الدین حسین ابیوردی گفت که در بازار مصر معرکه گیری دیدم که کلاغی بر دست خود نشانده
گفت یا غراب وحد الله و کلاغ بزبانی که مفهوم شد گفت لا اله الا الله **کلنک** جانوریست ابله و دانک زیرا که در وقتی که در هوا پرواز
مینماید چون کسی دست جنبانیده اشارت کند متوهم شده بطرف دیگر رود اما یک صفت نیک دارد که چون مادرش پیر گردد او را ضایع
نگذارد و هر جا رود همراه برد و طعمه دهد **تغذری** بفارسی او را تغذری گویند و تغذری برغبت بغایت تیز پرواز چنانچه نوعی که در
بصره تغذری صید کرد از چینه دانش سیاه دانه که در بلاد [illegible] باشد بیرون آمد و او در طلب دانه حیله بسیار نماید تا آخر الامر از گرسنگی
می میرد و ضرب المثل شده که انت حرب تغذری انکشته وی است چه هرگاه جانوری پر انداختند بخیال ربودن افکنده اگر پری از
جناح تغذری کنده شود و دیر بیرون آید از غصه بمیرد و گوشت تغذری باتفاق صیادان لذیذترین لحوم طیور است **بط** در
وقتی که بط ماده بر سر تخم نشیند یک لحظه از وی دور نگردد و در آخر ماه بچه از بیضه بیرون آرد و بط نوچه را دوست دارد **سمندر**
مرغیست که در میان آتش پیدا شود و پر و بالش نسوزد و گاه باشد که آتش از وی شعله زند و در هیزم افتد و سمندر هم در میان
آتش بچه کند و گویند که او را هزار سال عمر بود و بعضی از اهل خبر گفته اند که چون اجلش نزدیک رسد هیزم بسیار جمع کند و آتش
در آن زند و خود را بسوزد و بعد از مدتی که باران بر آن خاکستر بارد سمندر دیگر از میانش ظاهر شود والعلم عند الله تعالی
خفاش که او را شپرک گویند طائریست بسیار غریب موصوف باوصاف عجیب از جمله آنکه گوش و دندان و پستان و
منقار و خصیه دارد و ماده وی حایض شود و بخلاف طیور دیگر بچه زاییده شیر دهد و بول کند و بخندد و مانند آدمیان عمرش
دراز باشد دیگر آنکه محل پروازش در شبانه روزی دو ساعت است از زمان دمیدن صبح صادق تا هنگام طلوع آفتاب
و از حین غروب خورشید تا وقت غیبت شفق و در سایر اوقات چشمش از رویة اشیا عاطل است دیگر آنکه پشه در وقت
طیران خفاش بیرون آمده خون جانوران خورد و خفاش در اثنای پرواز او را صید کرده طعمه سازد و بعضی از علماء تفسیر گفته اند
که خفاش بدعای عیسی علیه السلام مخلوق گشته بنا بر آن صفت مرغان دیگر ندارد و اما تتمه از غرایب امور طیور غیر مشهور بر این
موجب است که مذکور میگردد نقل است که در ساحل دریای نیل مرغیست که سرش سفید است و باقی اعضایش سیاه و آن طایر
از آن موضع بجای دیگر نرود و پیوسته از ماهی آن بحر خورد و هرگاه در طیران آید بلفظ فصیح گوید الله فوق العوق چنانکه
همه کس این کلمه را شنود **دیگر** در حدود مغرب مرغیست که آنرا قارون گویند و قارون همواره همراه کشتی طیران مینماید

ذکر عجایب و غرایب ربع مسکون

ذکر عجایب و غرایب ربع مسکون

و هر گاه بعضه بجای خوفناک میرسد یا بجائی منتهی میشود که از جانوری ضرری متصور است سه نوبت بانگ میکند و ملاحان
کیفیت حال را دانسته بتدارک اشتغال مینمایند دیگر از غرایب طیور آنکه در حدود طبرستان مرغان کور از یک جنس بر درختان
میباشند و مرغان دیگر بجثه گنجشکی همه از یک صنف می آیند و مگس و پشه می گیرند و بآن مرغان میدهند و چون روز باخر میرسد آن طیور
کور این مرغان ضعیف را میگیرند و میخورند دیگر در ولایت زنگبار مرغیست که بر درخت کافور بیضه مینهد و هرگاه ماری قصد میکند
که بیضه او را بخورد آن مرغ بیضه را چنان بر چشم مار میزند که دیده اش از حدقه بیرون می افتد و بیضه می شکند و هرگاه
بچه سر از بیضه بیرون می کند مادر پوست آن را نزد وله خود می نهد و مار بواسطه دیدن پوست بیضه گرد بچه آن مرغ نمی گردد
و آن مرغ در هیچ درختی آشیانه نمی سازد مگر بر درخت کافور دیگر در جزیره صقلاب طایریست که هرگاه راه بر اهل کشتی
مشتبه می شود آن مرغ می آید و در پیش کشتی می پرد و ملاحان کشتی در عقبش میرانند تا بطریق مستقیم میرسند دیگر در هندوستان
مرغیست که دهن بزرگ دارد و این مرغ دهان خود را پر آب میسازد و بر سر کوهی می آید و دیگر مرغان خود را بوی میرسانند و آب
از دهانش میخورند و چون آب تمام می شود باز بر سر شغل خود میرود دیگر در ولایت زنگبار مرغیست که مار میخورد باین طریقه
که دم مار را می گیرد و می پرد و اگر مار قصد او میکند می گذارد و باز در میان زمین و آسمان او را می گیرد تا در برابر قله جبلی میرساند
آن گاه رها می کند و مار بر زمین خورده چند قطعه میشود بعد از آن نشسته او را میخورد اما دم و سر او را نمی خورد زیرا که اگر آن دو عضو
را بکار برد کور شود دیگر در حدود حرم و بیابان مرغیست که اگر روز نوروز در میان عمرانات پیدا آید مردم انگار را یقین شود که
در آن سال در میان ایشان قحط و عسرت اتفاق افتد و هیچ تخلف نکند دیگر در عجایب المخلوقات معنوی مسطور است که مرغی
هر سال در روز عاشورا علی الصباح بمشهد امام حسین علیه السلام آید تا بهنگام غروب نوحه کند بعد از آن طیران نماید و تا عاشورا
دیگر هیچکس او را نه بیند دیگر در دیار بعضا مرغیست که منقار می دارد از دو منقار بر پیش ششماه بجانب راست مایل باشد و
ششماه بطرف چپ و گوشت آن مرغ نافع است حصاة کلیه و مثانه را هر گاه بیضه آن مرغ را بر یخ یا برف نهند آن یخ و برف
از حرارتش بگدازد و در یکی از کتب معتبره بنظر رسیده که در دریای روم جزیره ایست بجزیرة الطیور موسوم و در آن جزیره از اصناف
مرغان صد و سی صنف یافته اند اکثر غریبة الاشکال و الافعال و برین قیاس عجایب ربع مسکون بسیار است و غرایب عالم کن فیکون
بیشمار و تحریر جمیع آن امور متعذر و زبان بیان حیث و عبور خامه مکسور اللسان فی ج وبل کان فی الیام غیر عجایب و از همه عجیب تر
آنکه این ذره احقر را با وجود قلت البضاعت و عدم استطاعت و دل ناخوش و دماغ مشوش رفیق توفیق مساعدت نمود و مساعده بخت
معاونت فرمود تا در اندک زمانی معظم وقایع انبیا و ائمه هدی و ملوک و سلاطین و مشایخ و حکما و علما و فضلا از اول آفرینش
تا غایت در سلک تحریر کشید و در تصحیح روایات و تنقیح حکایات بقدر امکان لوازم اهتمام بجای آورد تا این مجموعه را باتمام رسانید
بیت شکر که این نامه بعنوان رسید پیشتر از عمر بپایان رسید و چون این نامه نامی جز آثار انبیا و ملوک مجموعیست اتمامش در سالی
اتفاق افتاد که آثار الملوک و الانبیاء از تاریخش خبر داد و ایضاً لفظ خیر از جهانبانان از این سال مخبر است و باین تاریخ مشعر
بیت چون خامه کرد قصه اهل جهانبانان شد سال اتمام خبر از جهانبانان و ایضاً اخباره صحیحة مخبر عن هذا السنة کما قال مولانا
شهاب الدین احمد الحصری شعر هذا الکتاب یحکی عن جل الوقایع اخباره صحاح انواره صریحه ان تم قد سالت تاریخه و شاء
ان مجمع فضالوا اخبار صحیحه اکنون بیتی چند که مضمونش از اغراق شاعرانه و اغلاق منشیانه مبراست برای ممالک آرای
صاحب دولتی که نضارت گلزار این گفتار از فروغ آفتاب عنایت بی غایت اوست عرض مینماید و بر دعایی که متضمن بر
دعائی تواند بود اختتام کلام را می آراید نظم

ممالک مدارا هنرپرورا کرم گسترا آصفا سرورا
درین روزگار همایون اثر نداند کسی چون تو قدر هنر